جزء من فروع الكافي [?]

كتاب الوصايا كتاب المواريث كتاب الحدود كتاب الديات كتاب الشهادات كتاب القضايا كتاب الأيمان والنذور والكفارات

[illegible]

جزء من فروع الكافي

كتاب الوصايا كتاب المواريث كتاب الحدود ٢٦ كتاب الديات كتاب الشهادات كتاب القضايا كتاب الأيمان والنذور والكفارات ٣٣

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد سید الاولین والآخرین وآله الاوصیاء المرضیین و بعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه وعن والدیه وعن اسرته مأمور شد بصافی شرح کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی کلینی تغمده الله تعالی بغفرانه و بانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة وکتاب الحیض وکتاب الجنائز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعیشة وکتاب النکاح وکتاب العقیقة وکتاب الطلاق وکتاب العتق والتدبیر والکتابة و کتاب الصید وکتاب الذبائح وکتاب الاطعمة وکتاب الاشربة وکتاب الزی والتجمل والمروة وکتاب الدواجن شروع نمود بتوفیق الله تعالی بتاریخ پنجشنبه بیست و ششم جمادی الآخر سال هزار و هفتاد و هشت هجری در شرح کتاب بیست و هفتم

اصل کتاب الوصایا شرح وصایا بفتح واو وتخفیف صاد بی‌نقطه والف و یا، دو نقطه در پایین و الف جمع وصیة بفتح واو و کسر صاد و تشدید یا است و آن در دو معنی مستعمل میشود اول اسم مصدر باب افعال و تفعیل الایصاء والتوصیه سفارش کردن کسی دیگری را برای کاری و مراد اینجا برای کاریست که بعد از مردن آنکس کند دوم آنچه کسی دیگری را آن سفارش کند برای کاری یا کاری که بعد از مردن آنکس کند و هر دو اینجا مناسب است یعنی این کتاب احادیث متعلقه بوصیتها در این کتاب سی و هشت بابست و بنا بر بعضی نسخ سی و نه بابست چنانچه مذکور میشود در شرح عنوان باب سی و ششم اول باب الوصیة وما امر بها دوم باب الاشهاد علی الوصیة سیوم باب الرجل یوصی الی آخرین لا یقبل وصیته چهارم باب ان صاحب المال احق بماله ما دام حیا پنجم باب الوصیة للوارث ششم باب ما للانسان ان یوصی به بعد موته وما یجب له بعد ذلک هفتم باب الرجل یوصی بوصیة ثم یرجع عنها هشتم باب من اوصی بوصیة فمات الموصی له قبل الموصی او مات قبل ان یقبضها نهم باب انفاذ الوصیة علی جهتها دهم باب آخر منه یازدهم باب آخر منه دوازدهم باب من اوصی بعتق او صدقة او حج سیزدهم باب ان من حاف فی الوصیة فللوصی ان یردها الی الحق چهاردهم باب ان الوصی اذا کانت الوصیة فی حق فغیرها فهو ضامن پانزدهم باب ان المدبر من الثلث شانزدهم باب انه یبدأ بالکفن ثم بالدین ثم بالوصیة هفدهم باب من اوصی وعلیه دین هجدهم باب من اعتق وعلیه دین نوزدهم باب الوصیة للمکاتب بیستم باب الوصیة للغلام والجاریة التی لم تدرک وما یجوز منها وما لا یجوز بیست و یکم باب الوصیة لامهات الاولاد بیست و دوم باب ما یجوز من الوقف والصدقة والنحل والهبة والسکنی والعمری والرقبی وما لا یجوز من ذلک علی الولد وغیره بیست و سیوم من اوصی بجزء من ماله بیست و چهارم باب من اوصی بشیء

من ماله

٢

من ماله بیست و پنجم باب من اوصی بسهم من ماله بیست و ششم باب المریض یقر لوارث بدین بیست و هفتم باب بعض الورثة یقر بعتق او دین بیست و هشتم باب الرجل یترک الشیء القلیل وعلیه دین اکثر منه وله عیال بیست و نهم باب سی ام باب من لا تجوز وصیته من البالغین سی و یکم باب من اوصی لقرابته ومو الیه کیف یقسم بینهم سی و دوم باب من اوصی الی مدرک واشرک معه الصغیر سی و سیم باب من اوصی الی اثنین فینفرد کل واحد منهما ببعض الترکة سی و چهارم باب صدقات النبی صلی الله علیه وآله وفاطمة والائمة علیهم السلم ووصایاهم سی و پنجم باب ما یلحق المیت بعد موته سی و ششم باب النوادر سی و هفتم باب من مات علی غیر وصیة وله وارث صغیر فیباع علیه سی و هشتم باب الوصی یدرک ایتامه فیمتنعون من اخذ مالهم ومن یدرک ولا یؤنس منه الرشد وحد البلوغ

لقرابته

باب اول اصل باب الوصیة وما امر بها شرح ما مصدریه است امر بصیغه ماضی غایب مجهول باء بمعنی فی است یعنی این باب بیان وصیت است و بیان اینکه امر کرده شده است بوصیت در این باب پنج حدیث است

اول اصل عن سلیمان بن جعفر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من لم یحسن وصیته عند الموت کان نقصا فی مروته وعقله قیل یا رسول الله و کیف یوصی المیت قال اذا حضرته وفاته واجتمع الناس الیه قال اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم شرح لم یحسن بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و صیغه مستوی ضمیر مستتر در کان راجع بمن یا راجع بمصدر لم یحسن است النقص بفتح نون وسکون قاف و صاد بی‌نقطه مصدر نقص کردن و کم شدن و بنا بر اول مصدر بمعنی اسم فاعل است و بنا بر دوم مصدر بمعنی دال بر مصدر است مروة بضم میم و ضم را بی‌نقطه و سکون واو و همزه است و گاهی منقلب بواو میشود بمعنی از باب افعال و تفعیل مستو است حضرته بحا بی‌نقطه و ضاد با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است وفاته مرفوع و فاعل است فاطر عالم والرحمن الرحیم منصوبست یعنی روایت است از سلیمان بن جعفر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که خوب بجا نیاورد وصیت خود را نزد مردن شد کم کننده در مروت خود و خرد خود گفته شد که ای رسول الله وچگونه وصیت میکند کسی که میمیرد گفت که چون حاضر شود او را مرگ و فراهم آیند مردمان آشنا سوی او میگوید که خداوندا ای اختراع کننده آسمانها و زمین دانای نهان و آشکار مهربان کننده در هر چیز مهربان بر دوستان

اصل اللهم انی اعهد الیک فی دار الدنیا انی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک وان الجنة حق وان النار

مودته

حقٌّ وَاَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْقَدَرَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَاَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ
وَاَنَّ الْاِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ وَاَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ وَاَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا اَنْزَلْتَ وَاَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ
الْحَقُّ الْمُبِينُ جَزَى اللّٰهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنَّا خَيْرَ الْجَزَاءِ وَحَيَّى اللّٰهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ
بِالسَّلَامِ شرح اشهد بصیغه متکلم وحده مضارع معلوم از باب علم است الدنیا تصغیر الحیوة الدنیا است
لی تقدیرست و بنا براول اضافه لامیه است و بنابر دوم بیانیه است انّ در دوم بفتح همزه بتقدیر بالست حق بمعنی
بکار آمدنیست یا بمعنی واقع است القدر بفتح قاف و سکون و فتح دال بنقطه و راء بنقطه مصدر باب ضرب اندازه
قرار دادن برای چیزی و مراد اینجا اندازه قرار دادنست برای هر عملی بحسب ثواب یا عقاب یا مانند آنها یا مراد
چیزیست که واقع میشود بوسیله نزول ملائکه و روح بر امام زمان در هر سالی در شب قدر و مذکورست در سوره
قدر و سوره دخان چنانچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها که باب
چهل و یکم است الدین بکسر دال بی نقطه کیش یعنی روش خدا پرستی وصفت بصیغه مخاطب از باب ضرب است شرعت
بصیغه مخاطب باب منع است حدثت بصیغه مخاطب باب تفعیل است جزی بجیم و زای بنقطه و الف منقلبه از یا
بصیغه ماضی غایب معلوم از باب ضرب جمله دعائیه است خیر منصوب و نایب مفعول مطلق است حیّی بحاء بی نقطه
و تشدید یا دو نقطه در پایین و الف منقلبه از یا بصیغه ماضی غایب معلوم از باب تفعیل جمله دعائیه است التحیة
خواهش زندگانی و خوشی برای کسی یعنی خداوندا بدرستی که من پیمان میکنم سوی تو در سرای دنیا باینکه
من گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر تو تنهایی تو نیست شریکی ترا و اینکه محمد بنده تو و رسول تست و اینکه
بهشت حق است و اینکه آتش جهنم حقست و اینکه برانگیختن بعد از مردن بندگان حقست و حساب اعمال
در روز قیامت حقست و اندازه قرار دادن برای اعمال حق است و ترازوی سنجیدن اعمال حقست
و اینکه کیش چنان می باید که بیان کردی و اینکه توحید چنان می باید که راه آنرا واضح کردی و اینکه سخن چنان می باید
که گفتی و اینکه قرآن چنان میباید که فرو فرستادی و اینکه تو که توئی الله حق آشکاری جزا دهاد الله محمد صلی الله
علیه و آله از جانب ما بهتر جزا و تحیت کناد الله محمد را و آل محمد را به درود و تسلیم اصل اَللّٰهُمَّ يَا عُدَّتِي عِنْدَ
كُرْبَتِي وَيَا صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي وَيَا وَلِيَّ نِعْمَتِي اِلٰهِي وَاِلٰهَ آبَائِي لَا تَكِلْنِي اِلٰى نَفْسِي طَرْفَةَ
عَيْنٍ اَبَدًا فَاِنَّكَ اِنْ تَكِلْنِي اِلٰى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ اَقْرَبُ مِنَ الشَّرِّ وَاَبْعَدُ مِنَ الْخَيْرِ وَآنِسْ
فِي الْقَبْرِ وَحْشَتِي وَاجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ اَلْقَاكَ مَنْشُورًا ثُمَّ يُوصِي بِحَاجَتِهِ شرح العدة بضم عین
بی نقطه و تشدید دال بی نقطه آماده برای دفع بلا الکربه بضم کاف و سکون را بی نقطه و با یکنقطه اندوه لاتکلنی بکسر
کاف و سکون لام بصیغه نهی مخاطب معتل الفا و اوی باب ضرب است الطرفه بفتح طاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه

و فا دو تا و حدت یک بر هم زدن چشم اقرب و ابعد بصیغه مضارع متکلم معلوم باب حسن مجزوم است آنس بهمزه
و الف بصیغه امر از باب افعال است منشورا بنون و شین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول از باب نصر و ضرب است
النشر بفتح نون و سکون شین پراکنده کردن و زنده کردن مرده و بنابر اول منشورا صفت عهدا است و
عبارتست از پسندیده هر کس باعتبار اینکه مشهور میشود و چه آنچه مکتوبی باشد در آن سخنی پسندیده هر کس نوشته
شده باشد منشور نامه میباشد و بنابر دوم حال فاعل القاک است یعنی خداوندا ای آماده من نزد اندوه من
و ای یار من نزد سختی من و ای ولی نعمت من مستحق عبادت من و مستحق عبادت پدران من وا مگذار مرا سوی
خودم در یک بر هم زدن چشم هرگز چه بدرستی که تو اگر وا گذاری مرا سوی خودم در یک بر هم زدن چشم نزدیک
میشوم به بدی و دور میشوم از خوبی و انس ده وحشت قبر مرا و بگردان برای من پیمانی در روزی که ببینم ترا
که پسندیده هر کس باشد بعد از آن وصیت میکند آنچه میخواهد اصل وَتَصْدِيقُ هٰذِهِ الْوَصِيَّةِ فِي الْقُرْآنِ
فِي السُّورَةِ الَّتِي يُذْكَرُ فِيهَا مَرْيَمُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ
الرَّحْمٰنِ عَهْدًا فَهٰذَا عَهْدُ الْمَيِّتِ وَالْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلٰى كُلِّ مُسْلِمٍ اَنْ يَحْفَظَ هٰذِهِ الْوَصِيَّةَ وَيَتَعَلَّمَهَا وَقَالَ
اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَّمَنِيهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ عَلَّمَنِيهَا جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح این کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و در سوره مریم چنین است يَوْمَ نَحْشُرُ
الْمُتَّقِينَ اِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ اِلٰى جَهَنَّمَ وِرْدًا لَا يَمْلِكُونَ و در این جمله احتمالست از انچه که متا
انحدیث است اینست که مراد متقین و مجرمین سابقان بجنت و جهنم باشد و در حصه بیان آن و طوایف محجاب باشد
که مذکورست در سوره اعراف که و بینهما حجاب و از جمله طوایف حجاب اصحاب الاعراف که برابرست حسنات و سیئات
ایشان چنانچه بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در باب اصناف الناس که باب صد و شصت و چهارم است و ایشان
محتاج بشفاعتند و ضمیر یملکون راجع بمتقین باشد و من منصوب باشد محلا و مفعول الشفاعه باشد و مستثنای
مفرغ باشد و عهد الرحمن عبارتست از وقت حضور مرگ باشد زیرا که نزدیک الرحمن است فا در فهذا برای بیانست
و مشار الیه هذا مذکور در اللهم انی اعهد تا آخرست المیت مجرور و مضاف الیه است و الوصیه مرفوع و عطف بر عهدست
حق مرفوع و خبر مبتدا است که مقدم شده بر مبتدا و این جمله استیناف بیانی سابقست ان مصدریه است و مصدر
مبتدا است یحفظ بصیغه مضارع غایب معلوم از باب علم است یتعلمها بصیغه مجزوست یا از باب تفعیل است و بنابر اول
مراد دانستن معانی الفاظ آن وصیت است یعنی و درست شمردن حسن این وصیت در قرآنست در سوره که مذکور
میشود در آن مریم در قول او عز و جل که متقیان که سابقان بهشتند مالک نمیشوند شفاعت کسی را از جمله طوایف
محجاب مگر کسی را که فرا گرفته باشد نزد ملاقات رحمن پیمانی را پس این آنکه اینکه مذکور شد پیمان میت است و وصیت

بیان این آنکه حق لازمست بر هر مسلمان اینکه نگاه دارد یا یاد بگیرد این وصیت را و داند معانی آنرا
و گفت امیر المؤمنین علیه السلام که تعلیم کرد مرا آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که تعلیم کرد مرا آنرا جبرئیل علیه السلام **دوم اصل** عن الولید بن صبیح قال صحبنی مولی لابی عبد الله علیه السلام
یقال له أعین فاشتکی أیاماً ثم برأ ثم مات فأخذت متاعه و ما کان له فأتیت به
أبا عبد الله علیه السلام فأخبرته انه اشتکی أیاماً ثم برأ ثم مات قال تلک راحة الموت
أما انه لیس من احد یموت حتی یرد الله عز و جل من سمعه و بصره و عقله للوصیة
اخذ او ترک **شرح** ولید بفتح واو و کسر لام و سکون یای دو نقطه و بای بی و دال بی نقطه است صبیح بفتح صاد
بی نقطه و کسر بای یک نقطه و حای بی نقطه است صحبنی بصیغه ماضی غایب معلوم از باب علم است اشتکی بشین نقطه دار بصیغه
ماضی غایب از باب افتعالست برأ بیای یک نقطه و رای بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب نصر و منع است و از باب
علم و حسن نیز جایز است لیس من احد تا آخر باعتبار غالب است زیرا که موت مفاجاة و مانند آن میباشد پس مراد بعض
مشرف بر موت است من اهم است بمعنی بعض و معقول یرد است **یعنی** روایتست از ولید بن صبیح گفت که رفیق سفر
من شد خدمتکاری برای امام جعفر صادق علیه السلام گفته میشد او را اعین بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و فتح یای دو نقطه
و یا و نون پس بیمار شد چند روزی بعد از آن صحیح شد بعد از آن مرد پس گرفتم متاع او را و آنچه بود او را پس آوردم
آنرا نزد امام جعفر صادق علیه السلام و خبر دادم امام را باینکه او بیمار شد چند روزی بعد از آن صحیح شد بعد از آن مرد امام
گفت که آن صحت نیست راحت مرگست آگاه باش درستی که شان اینست که نیست هیچکس که بمیرد بر وفق عادت مگر
آنکه بر گرداند الله عز و جل بعض شنوایی او و بینایی او و خرد او را برای وصیت خواه وصیت کند یا ترک کند
سیوم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال له رجل انی خرجت الی مکة
فصحبنی رجل و کان زمیلی فلما کان فی بعض الطریق مرض و ثقل ثقلا شدیدا فکنت اقوم
علیه ثم افاق حتی لم یکن عندی به بأس فلما ان کان فی الیوم الذی مات فیه افاق فمات
فی ذلک الیوم فقال ابو عبد الله علیه السلام ما من میت تحضره الوفاة الا رد الله عز و جل علیه من
سمعه و بصره و عقله للوصیة اخذ الوصیة او ترک و هی الراحة التی یقال لها راحة الموت فهی حق
علی کل مسلم **شرح** زمیل بفتح زای بی نقطه و کسر میم و سکون یای دو نقطه و لام و ضمیر متکلم است فاء در فلما و در اول برای
تعقیب است و در دوم برای بیان است مرض از باب علم است ثقل از باب حسن است افاق بفا و الف و قاف بصیغه ماضی
معلوم باب افعالست ان بفتح همزه و سکون نون زائده برای تاکید اتصالست ضمیر هی در دوم راجع بوصیت است
یعنی روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت امام را مردی که بدرستی که من بیرون

رفتم سوی مکه پس رفیق من شد مردی و بود همکجاوه من پس وقتی که شد در بعض راه بیمار شد و سنگین شد
سنگینی سخت پس بودم که میایستادم نیکو دم بر او بعد از آن بهوش آمد تا آنکه نبود در حقیقت من با او کوفتی
بیان این آنکه همان وقت که شد در روزی که مرد در آن روز بهوش آمد پس مرد در آن روز پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که نیست هیچ شرف بموتی که حاضر شود او را وفات مگر آنکه بر گرداند الله عز و جل بر او بعض شنوایی
و بینایی او و خرد او را برای وصیت خواه کرد وصیت را یا نکرد و آن حالت راحتی است که گفته میشود آنرا
راحت مردن پس وصیت حق لازمست بر هر مسلمانی **چهارم اصل** عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن الوصیة فقال هی حق علی کل مسلم **شرح** صباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید
بای یک نقطه و حای بی نقطه است کنانی بکسر کاف و تخفیف دو نون است و باقی ظاهر است از شرح سابق **پنجم اصل** عن
محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر علیه السلام الوصیة حق و قد اوصی رسول الله صلی الله علیه و آله فینبغی
للمسلم ان یوصی **شرح** روایتست از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که وصیت حق لازمست و تحقیق
وصیت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله پس سزاوارست برای مسلمانان اینکه وصیت کنند **باب دوم اصل باب**
الاشهاد علی الوصیة شرح این باب بیان گواه گرفتن بر وصیت است و در این باب هفت حدیث است **اول اصل**
عن ابی الصباح الکنانی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله تبارک و تعالی یا ایها الذین
آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او آخران
من غیرکم قلت ما آخران من غیرکم قال هما کافران قلت ذوا عدل منکم فقال مسلمان **شرح**
در این آیت چند احتمالست از آنجمله اینکه شهادة بمعنی حضور باشد و مستعمل شده باشد بمعنی حاضر مثل عالم الغیب و
الشهادة و آن مرفوع و مبتدا باشد و مضاف باشد و بین بمعنی وصلت باشد و مستعمل شده باشد بمعنی مال باعتبار
اینکه اگر رعایت جانب مال نمیبود مردان وصلت با یکدیگر نمیداشتند بلکه مانند خرسان میبودند و زنان نیز
با یکدیگر وصلت نمیداشتند بلکه مانند ماکیان میبودند پس شهادة بینکم عبارت باشد از حافظان نگاهبان مال
شما برای رسانیدن بوارث و حین بدل از اذا باشد یا ظرف حضر باشد و اثنان خبر مبتدا باشد و مراد آنست
باشهاد اثنین باشد اگر میسر شود بقرینه حدیث دوم باب سابق و ذوا عدل صفت اثنان باشد و او آخران
عطف بر ذوا عدل باشد بیان ذوا عدل منکم شد در کتاب الحج در حدیث سوم و پنجم باب نوادر که باب صد و پانزدهم است
یعنی روایتست از ابی الصباح کنانی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تبارک و تعالی در
سوره مائده که ای جمعی که گرویده اند حاضر و حافظ مال شما چون حاضر شود یکی از شما را مرگ در وقت وصیت دو کس است
که صاحب عدالت باشند از جمله شما گروندگان یا دو کسی دیگر از غیر شما گفتم که چیست معنی آخران من غیرکم گفت که ایشان کافرانند

مراد ذمیان است چنانچه می آید در حدیث ششم این باب گفتیم که ذوا عدل منکم چه معنی دارد پس امام گفت که دو مسلمان
اشارتست بآنکه میت بری الذمه میشود در وقت وصیت باشهادة دو مسلمان که متجاهر بفسق نباشند اگرچه
عدالت ایشان بمعاشرت باطنیه و مانند آن ظاهر نشده باشد بنابر اینکه اصل در مسلمان عدالتست باشد در
قبول شهادة بنابر آنچه مفهوم میشود از آنچه می آید در کتاب الشهادات در بعض احادیث باب شهادة الصبیان
که باب یازدهم است و باب شهادة القاذف والمحدود که باب بیست و هم است و در حدیث پنجم آخر ابواب دوم اصل
عَنِ الْحَلَبِیِّ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ مِلَّةٍ مِنْ
غَیْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ قَالَ نَعَمْ إِذَا لَمْ تُوجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَازَتْ شَهَادَةُ غَیْرِهِمْ إِنَّهُ لَا یَصْلُحُ لم تجد
ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ شرح تجوز بجیم و زای بانقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است شهادة مرفوع و فاعلست
و مضافست و شهادة اهل ملة عبارتست از شهادتی که برای اهل ملتی باشد من ابتدائیه است و ظرف حال شهادة است لم توجد
بجیم و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بشهادة است و در بعض نسخ لم تجد بجیم و دال
بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم است ضمیر مستتر راجع باهل ملة است و مفعولش محذوفست تقدیر الشهادة و بر هر تقدیر
من در دوم نیز ابتدائیه است و ظرف حالست یا متعلق بفعل مذکورست انه بکسر همزه و ضمیر شان استیناف بیانی است
لا یصلح بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع و حسن است ذهاب بفتح ذال بانقطه مرفوع و فاعلست یعنی روایتست از
حلبی و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که آیا گذرا میشود گواهی برای اهل ملتی از غیر
اهل ملة ایشان امام گفت که آری بیان این آنکه چون یافت نشود شهادة از اهل ملة ایشان گذرا میشود شهادة غیر ایشان
بیان این آنکه شان نیست که ضایع شود و رفتن حق کسی سیوم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
فِی قَوْلِ اللهِ تَبَارَکَ وَتَعَالَی أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ قَالَ إِذَا کَانَ الرَّجُلُ فِی بَلَدٍ لَیْسَ فِیهِ مُسْلِمٌ جَازَتْ شَهَادَةُ
مَنْ لَیْسَ بِمُسْلِمٍ عَلَی الْوَصِیَّةِ شرح روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تبارک و تعالی
در سوره مائده که یا دو کس است از غیر شما امام گفت که چون باشد مرد در شهری که نیست در آن مسلمانی گذرا میشود گواهی
کسی که نیست مسلمان بر وصیت چهارم اصل عَنْ رِبْعِیٍّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی شَهَادَةِ امْرَأَةٍ حَضَرَتْ
رَجُلاً یُوصِی لَیْسَ مَعَهَا رَجُلٌ فَقَالَ یُجَازُ رُبْعُ مَا أَوْصَی بِحِسَابِ شَهَادَتِهَا شرح لیس معها رجل در این حدیث و لم
یشهدها الا امرأة در حدیث آینده مخصوص صورتیست که حضار مردان برای شهادت میسر نباشد زیرا که در غیر آن صورت
شهادت زن در وصیت مقبول نیست اصلا نه در کل وصیت و نه در بعض آن بدلالت آیه سوره مائده که گذشت در
حدیث اول این باب و بیان این میشود در کتاب الشهادات در حدیث دهم باب سیزدهم یجاز بجیم و زای بانقطه بصیغه
مضارع غایب مجهول باب افعالست ربع مرفوع و نایب فاعلست بحساب شهادتها اشارتست بآنکه شهادة یک زن بجای نصف

شهادة یک مردست پس بجای ربع شهادة دو مردست که در وصیت معتبرست یعنی روایتست از ربعی بکسر را بی نقطه و سکون
با یکنقطه و عین بی نقطه مکسوره و تشدید یا از امام جعفر صادق علیه السلام در گواهی زنی که حاضر شد مردی را که وصیت میکند
نیست با آن زن مردی پس امام گفت که گذرا کرده میشود ربع آنچه وصیت کرد بحساب شهادة زن پنجم اصل عَنْ
أَبَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِیَّةٍ لَمْ یَشْهَدْهَا إِلَّا امْرَأَةٌ فَأَجَازَ شَهَادَةَ الْمَرْأَةِ فِی الرُّبُعِ شهادتها
مِنَ الْوَصِیَّةِ بِحِسَابِ شَهَادَتِهَا شرح لم یشهد بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است یعنی لم یحضر امرأة مرفوع
و مستثنای مفرغست حساب بکسر حا مصدر باب نصر منصوب و مفعول له است و مضافست یعنی روایتست از
ابان بفتح همزه و تخفیف با یکنقطه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او چنین گفت در وصیتی که حاضر نشد آنرا مگر زنی
پس گذرا کرد شهادت آن زن را در ربع از وصیت بسبب حساب شهادت زن ششم اصل عَنْ یَحْیَی بْنِ مُحَمَّدٍ
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ
إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ قَالَ
اللَّذَانِ مِنْکُمْ مُسْلِمَانِ وَاللَّذَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ
فَمِنَ الْمَجُوسِ لِأَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سَنَّ فِی الْمَجُوسِ سُنَّةَ أَهْلِ الْکِتَابِ فِی الْجِزْیَةِ
شرح روایتست از یحیی بن محمد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره مائده
که ای جمعی که گرویده اند حاضر و حافظ حال شما چون حاضر شود یکی از شما را مرگ در وقت وصیت دو کس صاحبان عدالت
از جمله شما یا دو کس دیگرست از جمله غیر شما امام گفت که آن دو گواه که از شماست دو مسلمانست و آن دو کس که از غیر
شماست از جمله اهل کتابست که یهود و نصاری اند پس اگر شما نیابید دو کس از جمله اهل کتاب را پس از جمله گبران
زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله قرار کرد در گبران قرار اهل کتاب در جزیه چنانچه جزیه مجوس بنابر بنی و کتابی ایشان که
بوده گذشت در کتاب الزکوة در حدیث چهارم باب صدقة اهل الجزیة که باب چهل و ششم است اصل وَ ذَلِکَ إِذَا مَاتَ
الرَّجُلُ فِی أَرْضِ غُرْبَةٍ فَلَمْ یَجِدْ مُسْلِمَیْنِ أَشْهَدَ رَجُلَیْنِ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ یُحْبَسَانِ بَعْدَ الْعَصْرِ الصلوة
فَیُقْسِمَانِ بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی وَلَا نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللهِ إِنَّا إِذاً
لَمِنَ الْآثِمِینَ قَالَ وَذَلِکَ إِنِ ارْتَابَ وَلِیُّ الْمَیِّتِ فِی شَهَادَتِهِمَا شرح در سوره مائده متصل بآنچه گذشت چنین است
إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَأَصَابَتْکُمْ مُصِیبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَوةِ فَیُقْسِمَانِ بِاللهِ إِنِ
ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی وَلَا نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللهِ إِنَّا إِذاً لَمِنَ الْآثِمِینَ و در این چند
احتمالست از آنجمله که موافق این حدیث است اینست که مجموع شهادة بینکم تا من غیرکم قایم مقام جزای ان انتم تا آخر
باشد و جمله تحبسونهما استیناف بیانی سابق باشد و ضمیر راجع باثنان باشد خواه ذوا عدل منکم و خواه آخران من غیرکم

قایم مقام جزای ان ارتبتم باشد پس افاده این کند که اگر ارتیاب باشد حبس محتاج است بحبس قسم نیست و جمله لانشتری تقدیر
قول باشد و جمله استیناف بیانی سابق باشد برای بیان قسم علیه که مفهومست مجملا از سابق و ضمیر مستتر در کان راجع
بثمن باشد و معقود این باشد که هرچند که بسبب شهادة ناحق پدر ما یا برادر ما یا مادر ما یا باشند ایشان نجات
یابند از رقیت و مانند آن و لانکتم اشارة باشد باینکه کتمان شهادة حق مانند شهادة زور است در گناه و قول امام و ذلک
در اول الشاهدات بمضمون شهادة بینکم تا آخره مبتداست و جمله اذا مات تا آخر خبر مبتداست و مراد اینست که این
امر بشما برای مسافرینست که مالی همراه داشته باشند و حاجت داشته باشند بکسی که آنرا بوارث رسانند آخران غرب
عبارتست از دو تن غیر وطن که وارثان آنجا میباشند فاء در فلم برای تعقیب است و مراد بعد از تفحص مسلمین است برای
اشارة باینکه او در او آخران برای تخییر نیست بلکه برای ترتیب است زیرا که تقدیم مسلم بر کافر حاجت بیان ندارد و این
منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم باب الطعن للمحرم تا آخر که باب نود و چهارم است که و کل شئ
من القرآن او فصاحبه بالخیار چنانچه بیان شد در شرح ان شهد رجلین من اهل الکتاب برای تفسیر او آخران
من غیرکم است و حکم صورتی که یکی مسلم و دیگری کتابی میسر باشد معلوم میشود از فحوای الکلام و این مبنی بر اینست
که تسلیم مال بکافر حربی برای رسانیدن بوارث لغو است زیرا که او نمیرساند و آن فعل باعث استهزاء میشود و غالب
بعد العصر تفسیر من بعد الصلوة است و وقت نماز عصر اول ربع آخر روز است و بعد از ان وقت فراغ اکثر مردمان از کارهاست
یعنی قرآن اینست که چون وفات یابد مردی در زمین غربت پس بیاید دو مسلمان را گواه میگیرد دو مرد را از اهل کتاب پس
این آنکه واداشته میشوند بعد از نماز عصر پس قسم میخورند بنام خدا عز و جل که نمیخریم بگواهی ناحق رهایی را هرچند که باشد
صاحب قرابت ما و نمیپوشانیم گواهی حق را بدرستی که ما در این هنگام که گواهی ناحق داده باشیم یا کتمان گواهی حق
کرده باشیم هر آینه از جمله گناهکارانیم امام گفت که آن در وقتیست که شک کند ولی میت در گواهی آن دو کتابی اصل
فان عثر على انهما شهدا بالباطل فليس له ان ينقض شهادتهما حتى يجيء بشاهدين يقومان مقام
الشاهدين الاولين فيقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدينا انا اذا لمن الظالمين
فاذا فعل ذلك نقض شهادة الاولين وجازت شهادة الآخرين يقول الله عز وجل ذلك ادنى
ان يأتوا بالشهادة على وجهها او يخافوا ان ترد ايمان بعد ايمانهم شرح در سوره مائده بعد از آنچه گذشت
اینست که فان عثر على انهما استحقا اثما فآخران يقومان مقامهما من الذين استحق عليهم الاوليان
فيقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدينا انا اذا لمن الظالمين ذلك ادنى و در این چند
احتمالست از آنجمله اینکه فآخران مبتدا باشد و یقومان خبر باشد و من برای تبعیض یا برای ابتدا باشد و ظرف حال ضمیر یقومان
باشد و الذین عبارت از وارثان میت و مانند ایشان باشد و استحق بصیغه معلوم بنابر قرائت حفص بمعنی مستحق اثما باشد و تعدیه

آن

آن بعلی بتضمین معنی جنایت و مانند آن باشد و الاولیان بفتح همزه و سکون واو و فتح لام فاعل استحق باشد و بمعنی
الاولیان بالاثم باشد و عبارت باشد از دو وصی که مال صاحب مرده در تصرف ایشان بوده باعتبار اینکه ایشان نزدیکتر
و سزاوارترند از وارثان میت بکسب گناه با زیب خوردن از شیطان و حق بمعنی سزاوارتر بقبول باشد
باعتبار اشتمال بر صدق و مشار الیه ذلک مضمون شهادة بینکم تا آخر باشد و ادنی بصیغه ماضی غایب معلوم از باب
افعال باشد و ان یأتوا مفعول به باشد و او یخافوا مبنی باشد بر اینکه بعض مردمان از قسم ناحق اندیشه دارند و شق
اول مطابق حال ایشانست و بعض مردمان اندیشه از آن ندارند ولیکن خوف این دارند که رد یمین بر مدعیان
شود پس مال از ایشان گرفته شود و رسوا شوند بخیانت و قسم ناحق بمالی که در دست ایشان مانده باشد و شق
دوم مطابق حال ایشانست و قول امام نقض بصیغه معلوم باب نصر است اگرچه در آیت بصیغه مجهولست ینقض بنون
و قاف و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است نقض بهمزه با نقطه بصیغه ماضی معلوم است و مجهول
میتواند بود آخرین بفتح و کسر خاء با نقطه میتواند بود یقول بصیغه مضارع غایب است برای بیان اینکه آنچه مذکور شد منسوخ
نشده زیرا که تعلیل آن باقتضای حکمت و رعایت مصلحت باقیه تا آخر الزمان دال بر عدم نسخ است یعنی پس اگر
ولی میت مطلع شود بر اینکه آن دو وصی خبر داده اند بباطل پس نمیرسد ولی را اینکه بشکند خبر ایشان را تا آنکه آورد
دو خبر دهنده را که بایستند در جای آن دو خبر دهنده اول پس قسم خورند بخدا که هر آینه خبر ما سزاوارتر است بقبول از
خبر آن دو کس و تجاوز نکردیم از حق خود بیان اینکه بدرستی که ما در این هنگام که تجاوز کرده باشیم هر آینه
از جمله ظالمانیم پس چون ولی میت کرد آنرا شکست خبر دو کس اول را و گذرا شد خبر آن دو کس دیگر میگوید الله
عز و جل که آنچه مذکور شد نزدیکتر است بآنکه خبر دهندگان از مال میت اتیان کنند بخبر بر روش آن یا بترسند
از اینکه برگردانیده شود بر مدعیان قسمهایی بعد از قسمهای ایشان هفتم اصل علی بن ابراهیم عن رجاله
رفعه قال خرج تميم الداري وابن بندي وابن ابي مارية في سفر وكان تميم الداري
مسلما وابن بندي وابن ابي مارية نصرانيين وكان مع تميم الداري خرج له فيه
متاع وآنية منقوشة بالذهب وقلادة اخرجها الى بعض اسواق العرب للبيع شرح تمیم بفتح
تاء دو نقطه در بالا و کسر میم اول و سکون یاء دو نقطه در پایین است داری بدال بی نقطه و الف و راء بی نقطه و تشدید
یاء است بندی بفتح باء یک نقطه و سکون نون و دال بی نقطه و تشدید یاء است و در بعض نسخ بجای نون یاء دو نقطه
در پایین است ابی ماریه بالف و کسر راء بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین است الخرج بضم خاء با نقطه و سکون راء
بی نقطه و جیم ظرفیست الآنیه بهمزه و الف و کسر نون و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع اناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف
و همزه ظرفهای آبخوری و اینجا استعمال جمع در معنی مفرد شده برای اشارة ببسیاری بهای آن چون اصل آن از نقره بوده

القلاده بکسر قاف و تخفیف لام و دال منقوطه است یعنی روایت کرد علی بن ابرهیم از شیوخ خود بالا برو رسنده حدیث
تا امامی که روایت از او است گفت که از مدینه بیرون رفتند تمیم داری و ابن بندی و ابن ابی ماریه در سفری و بود
تمیم داری مسلمان و ابن بندی و ابن ابی ماریه ترسایان و بود با تمیم داری خرجینی که او را در آن بود متاعی
و ظرف آب خوری که نقش کرده شده بود بطلا و گردن بندی بیرون کرده بود آنها را بسوی بعض بازارهای عرب برای
فروختن اصل فاعتلّ تمیم الداریّ علّة شدیدة فلمّا حضره الموت دفع ما کان معه الی
ابن بندی وابن ابی ماریة وامرهما ان یوصلاه الی ورثته فقدما المدینة وقد اخذا
من المتاع الآنیة والقلادة واوصلا سائر ذلک الی ورثته فافتقد القوم الآنیة والقلادة
فقال اهله لهما هل مرض صاحبنا مرضا طویلا انفق فیه نفقة کثیرة فقالا لا ما مرض الّا ایّاما
قلائل شرح نقد بصیغه معلوم باب علم است فافتقد بفا و قاف و دال منقوطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است
مرض از باب علم است یعنی پس بیمار شد تمیم داری بیماری سخت پس وقتی که حاضر شد او را مرگ داد آنچه را که با او بود
سوی ابن بندی و ابن ابی ماریه و امر کرد ایشان را اینکه برسانند آن را سوی وارثان او پس آمدند مدینه در حالی که
تحقیق برداشته بودند از آن متاع ظرف آبخوری را و گردن بند را و رسانیدند باقی آن متاع را بسوی وارثان او
پس پیدا ندیدند جماعت ظرف آبخوری را و گردن بند را پس گفتند آن دو کس را که آیا بیمار شد یار ما بیماری درازی که خرج کرده
باشد در آن خرجی بسیار پس گفتند که نه بیمار نشد مگر چند روزی که اندک بود اصل قالوا فهل سرق منه شیء
فی سفره هذا قالا لا قالوا فهل اتّجر تجارة خسر فیها قالا لا قالوا فقد افتقدنا افضل شیء
کان معه آنیة منقوشة بالذهب مکلّلة بالجوهر وقلادة فقالا ما دفع الینا فقد ادّیناه
الیکم فقدّموهما الی رسول الله صلّی الله علیه وآله فاوجب رسول الله صلّی الله علیه وآله علیهما
الیمین فحلفا فخلّی عنهما شرح سُرق بصیغه مجهول باب ضرب است اتّجر بتشدید تا و دو نقطه در بالا و جیم و را منقوطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است خسر بصیغه معلوم باب علم است افتقدنا بصیغه متکلم مع الغیر باب افتعال است آنیه
و قلاده هر دو منصوب و مرفوع میتواند بود المکلّلة بصیغه اسم مفعول باب تفعیل مرصّع ما موصوله و متضمن معنی شرط است
فقدّموا از باب تفعیل است فحلفا بحا مهمله دفا بصیغه معلوم باب ضرب است فخلّی بخا منقوطه بصیغه ماضی غایب
معلوم و مجهول باب تفعیل میتواند بود یعنی و ایشان گفتند که پس آیا دزدیده شد از او چیزی در این سفر او آن دو
کس گفتند که نه و ایشان گفتند که پس آیا سودا کرد سودایی که زیان کرده باشد در آن گفتند که نه و ایشان گفتند که
پس تحقیق ناپیدا دیدیم بهتر چیزی را که بود با او ظرف آبخوری را که نقش کرده شده بود بطلا مرصّع شده بود بجوهر
و گردن بند را پس آن دو کس گفتند که آنچه داد بما پس بتحقیق رسانیدیم آن را بسوی شما پس بردند آن دو کس را بسوی

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله پس لازم ساخت رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن دو کس قسم را پس قسم خوردند پس
گذاشت ایشان را اصل ثمّ ظهرت تلک الآنیة والقلادة علیهما فجاء اولیاء تمیم الی رسول الله صلّی الله
علیه وآله فقالوا یا رسول الله قد ظهر علی ابن بندی وابن ابی ماریة ما ادّعیناه علیهما
فانتظر رسول الله صلّی الله علیه وآله من الله عزّ وجلّ الحکم فی ذلک فانزل الله تبارک
وتعالی یا ایّها الّذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیّة اثنان
ذوا عدل منکم او آخران من غیرکم ان انتم ضربتم فی الارض شرح بعد از آن آشکار شدند آن
ظرف آبخوری و گردن بند بر آن دو کس پس آمدند وارثان تمیم بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتند
که ای رسول الله بتحقیق آشکار شد بر ابن بندی و ابن ابی ماریه آنچه دعوی کردیم آن را بر ایشان پس انتظار
کشید رسول الله صلی الله علیه و آله از جانب الله عزّ و جلّ حکم را در آن پس فرو فرستاد الله تبارک و تعالی در
سوره مائده که ای جمعی که گرویده‌اند حاضر و حافظ مال شما چون حاضر شود یکی از شما را مرگ در وقت وصیت دو
کس است که صاحبان عدالت باشند از جمله شما یا دو کسی دیگر است از جمله غیر شما اگر شما سفر کرده باشید در زمین اصل
فاطلق الله عزّ وجلّ شهادة اهل الکتاب علی الوصیّة فقط اذا کان فی سفر ولم یجد المسلمین
فاصابتکم مصیبة الموت تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان ارتبتم لا نشتری
به ثمنا ولو کان ذا قربی ولا نکتم شهادة الله انّا اذا لمن الآثمین فهذه الشهادة الاولی
الّتی جعلها رسول الله صلّی الله علیه وآله شرح الاطلاق مصدر باب افعال روا کردن … و …
و در لم یجد راجع بموصی است فاصابتکم الی الآثمین از قرآن است و توضیح آن شده در شرح حدیث سابق یعنی پس روا
کرد الله عزّ و جلّ شهادة اهل کتاب را بر وصیت و بس چون باشد موصی در سفری و نیابد مسلمانان را پس …
شما را علامت مرگ و اسباب او باز میدارید شاهدان را بعد از نماز پس قسم میخورند بالله اگر شک کرده باشند میگویند که نمیخریم
بوسیله شهادت بهایی را هر چند که باشد صاحب قرابت و نمی‌پوشانیم شهادة الله را بدرستی که ما در آن هنگام
هر آینه از جمله گناهکارانیم پس این شهادت اولست که گردانید آن را رسول الله صلی الله علیه و آله اصل فان عثر علی
انّهما استحقّا اثما ای انّهما حلفا علی کذب فآخران یقومان مقامهما یعنی من اولیاء المدّعی
من الّذین استحقّ علیهم الاولیان فیقسمان بالله یحلفان بالله انّهما احقّ بهذه الدعوی
منهما وانّهما قد کذبا فیما حلفا بالله لشهادتنا احقّ من شهادتهما وما اعتدینا انّا اذا
لمن الظالمین شرح ما در فیما موصوله و مصدریه میتواند بود و بنا بر اول حلفا بتقدیر حلفا علیه است و بنا بر دوم
استعمال حلف در محلوف علیه شده بمعنی از مجاز زیرا که حلف از قبیل انشاء است و قابل صدق و کذب نیست

یعنی پس اگر اطلاع حاصل شود بر اینکه آن دو شاهد مستحق شده اند گناهی را یعنی که ایشان خیانت کرده اند بر
در وغی پس دو کس دیگر می ایستند در جای آن دو کس سابق یعنی که از جمله دوستان و نزدیکان دعوی کننده
از جمله جمعی که مستحق گناه شده اند بر ایشان آن دو کس سابق که نزدیکترند بمیت و بر اقسام میکنند بالله یعنی
که سوگند میخورند بالله که ایشان سزاوارترند باین دعوی از دو کس سابق بتحقیق دروغ گفتند در آنچه سوگند
خوردند بر آن بالله که هر آینه شهادت ما سزاوارترست بقبول از شهادت ایشان و تجاوز نکردیم از قدر حق خود
بدرستی که ما در آن هنگام از جمله ظالمانیم توضیح این شد در شرح حدیث سابق **اصل** فَأَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْلِيَاءَ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ أَنْ يَحْلِفُوا بِاللّٰهِ عَلَى مَا أَمَرَهُمْ بِهِ فَحَلَفُوا فَأَخَذَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْقِلَادَةَ وَالْآنِيَةَ مِنِ ابْنِ بَنْدِيٍّ وَابْنِ أَبِي مَارِيَةَ وَرَدَّهُمَا
عَلَى أَوْلِيَاءِ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ ذٰلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ
أَيْمَانِهِمْ **شرح** پس امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیکان تمیم داری را باینکه سوگند خورند بالله بر طریقی
که امر کرد ایشان را بآن پس سوگند خوردند پس گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله گردن بند را و ظرف را یعنی ظرفها را
از ابن بندی و ابن ابی ماریه و برگردانید آنها را بر نزدیکان تمیم داری آن نزدیکتر است باینکه شاهدان حال
میت دهند شهادت را بر راه آن یا بترسند از اینکه برگردانیده شود سوگندهائی بعد از سوگندهای ایشان توضیح
این نیز گذشت در شرح حدیث سابق **باب سیوم اصل باب الرجل یوصی الی آخر و لا یقبل وصیته شرح**
این باب بیان مرویست که وصیت میکند سوی دیگری و آن وصی قبول نمیکند وصیت او را و در این باب شش
حدیث است **اول اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ أَوْصَى رَجُلٌ إِلَى
رَجُلٍ وَهُوَ غَائِبٌ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرُدَّ وَصِيَّتَهُ وَإِنْ أَوْصَى إِلَيْهِ وَهُوَ بِالْبَلَدِ فَهُوَ بِالْخِيَارِ إِنْ
شَاءَ قَبِلَ وَإِنْ شَاءَ لَمْ يَقْبَلْ **شرح** روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر وصیت
کند مردی سوی مردی بر حالی که آن وصی در شهری دیگر باشد پس نمیرسد وصی را اینکه برگرداند وصیت او را و اگر
وصیت کند سوی او بر حالی که وصی در آن شهرست پس او باختیارست اگر خواهد قبول میکند و اگر خواهد قبول نمیکند
دوم اصل عَنْ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ يُوصَى إِلَيْهِ فَقَالَ إِذَا بُعِثَ بِهَا إِلَيْهِ مِنْ
بَلَدٍ فَلَيْسَ لَهُ رَدُّهَا وَإِنْ كَانَ فِي مِصْرٍ يُوجَدُ فِيهِ غَيْرُهُ فَذَاكَ إِلَيْهِ **شرح** یوصی بصیغه مضارع باب
مجهول باب افعال یا باب تفعیل است بعث بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است با در بها برای تقویت تعدیه است
و ضمیر راجع بوصیت است یوجد صفت مصر است یا جزاء شرط است و بنابر اول مرفوع است و بنابر دوم مرفوع و
مجزوم میتواند بود **یعنی** روایت است از فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که وصیت

فی البلد

فذاك

کرده

8

کرده میشود سوی او پس امام گفت که چون فرستاده شد وصیت سوی او از موضعی پس نیست برای او رد وصیت
و اگر وصی باشد در شهری که یافت میشود در آن شهر غیر او برای وصی شدن پس آن رد و قبول مفوض سوی
او وصیت بر او نیست که باختیار او است **سیوم اصل** عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَوْصَى الرَّجُلُ إِلَى أَخِيهِ وَهُوَ غَائِبٌ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ وَصِيَّتَهُ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ
شَاهِدًا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا طَلَبَ غَيْرَهُ **شرح** لانه لو کان شاهدا تا آخر یعنی لانه لیس لک حاجة اذا ابی طلب
غیره است **یعنی** روایت است از منصور بن حازم بحاء بی نقطه و کسر زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون وصیت کند مرد سوی برادر مومن خود بر حالی که آن وصی غایب باشد پس جایز نیست برای وصی اینکه
برگرداند بر موصی وصیت او را زیرا که آن وصی اگر میبود حاضر پس امتناع میکرد از اینکه قبول کند وصیت را
موصی طلب میکرد غیر او را **چهارم اصل** عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يُوصَى
إِلَيْهِ قَالَ إِذَا بُعِثَ بِهَا مِنْ بَلَدٍ إِلَيْهِ فَلَيْسَ لَهُ رَدُّهَا **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث دوم این
باب **پنجم اصل** عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُوصِي إِلَى الرَّجُلِ بِوَصِيَّتِهِ
فَيَكْرَهُ أَنْ يَقْبَلَهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَخْذُلْهُ عَلَى هٰذِهِ الْحَالِ **شرح** لا یخذله بخای با نقطه
و ذال با نقطه بصیغه نهی و نفی باب نصر میتواند بود **یعنی** روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که وصیت میکند سوی مردی بوصیتی پس وصی کراهت دارد از اینکه قبول کند وصیت را پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که باید خوار نکند او را بر این حال مراد اینست که اگر قبول نکند باید که دیگری را برای این کار
بهم رساند **ششم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ دَعَاهُ وَالِدُهُ إِلَى
قَبُولِ وَصِيَّتِهِ هَلْ لَهُ أَنْ يَمْتَنِعَ مِنْ قَبُولِ وَصِيَّتِهِ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَمْتَنِعَ **شرح** وقع
از باب تفعیل است **یعنی** روایت است از علی بن ریان بفتح را و بتشدید یا دو نقطه در پایین گفت که نوشتم
سوی امام علی نقی علیه السلام که مردی خواند او را پدرش سوی قبول وصیت پدر آیا جایزست برای پسر اینکه
امتناع کند از قبول وصیت پدر پس نوشت امام علیه السلام که جایز نیست برای پسر اینکه امتناع کند **باب چهارم**
اصل باب ان صاحب المال احق بماله ما دام حیا شرح این باب بیان اینست که صاحب مال سزاوارترست
بمال خود چندانکه زنده است در این باب دو حدیث است **اول اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ سَمِعَ
أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ صَاحِبُ الْمَالِ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الرُّوحِ يَضَعُهُ
حَيْثُ شَاءَ **شرح** روایت است از عمار بن موسی اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که صاحب مال
سزاوارترست بمال خود چندانکه باشد در او چیزی از جان میگذارد آن مال را هر جا که خواهد **دوم اصل** عَنْ

عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلم قال الرجل احق بماله ما دام فیه الروح ان اوصی
به کله فهو جائز له شرح ذکر رجل درین حدیث مثالست و امثال در حدیث آینده هست و آن عمر امر وزن است
کلام محذوف است مرجع ضمیر اوصی است و مراد اینست که آن وصیت حرام نیست و این منافات ندارد با حکم زاید
بر ثلث موقوف بر اجازه وارث باشد و معتبر اندبود که مراد وصیت برای دین یا خمس یا زکوة و فریضه حجة الاسلام
یا مانند آنها باشد و صورتی که محیط بجمیع مال شود پس جایز یعنی کند را خواهد بود اگر تهمتی باشد یعنی روایتست از عمار بن
موسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مرد سزاوارتر است بمال خویش مادام که در او ست جان یعنی تا آنکه اگر وصیت
کند بمال خویش همگی آن پس آن روا است برای او سیوم اصل عن ابراهیم بن ابی بکر بن ابی السمال الاسدی
عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلم قال المیت اولی بماله ما دام فیه الروح شرح سمال بفتح سین منقطه
و تشدید میم است و معنی این موافق سابق است چهارم اصل عن عمرو بن سعید قال اوصی اخو رومی
بن عمر ان جمیع ماله لابی جعفر علیه السلم قال عمرو فاخبرنی رومی انه وضع الوصیة بین یدی
ابی جعفر علیه السلم فقال هذا ما اوصی لک اخی و جعلت اقرا علیه فیقول لی قف و یقول احمل کذا
و وهبت لک کذا حتی اتیت علی الوصیة فنظرت فاذا انما اخذ الثلث قال فقلت له امرتنی ان
احمل الیک الثلث و وهبت لی الثلثین فقال نعم قلت ابیعه و احمله الیک قال الاولی المیسور
علیک لا تبع شیئا شرح عمرو بفتح عین و سکون میم است رومی بضم راء منقطه و سکون واو و کسر میم و تشدید یا است
عمر بضم عین و فتح میم است ان بفتح همزه و تشدید نون مخففه بتقدیر بان است و میتواند بود که عمران بکسر عین و سکون میم
والف و تخفیف نون اسم پدر رومی باشد و بر تقدیر اول جمیع منصوبست و بر تقدیر دوم منصوب بنزع خافض و مرفوع
با بتدا میتواند بود و ماله بکسر و فتح لام میتواند بود و بنا بر دوم ما موصوله است الوصیة منصوبست و عبارتست از وصیت نامه
ما ادری ما مصدریه است و مصدر اینجا عبارتست از وصیت نامه جعلت بصیغه متکلم بمعنی شروعست و بتقدیر قال
و جعلت است و ضمیر مستتر در قال راجع برومی است و میتواند بود که عطف بر وضع باشد بحسب معنی زیرا که وضعت در اصل
و نقل ترش مبنی بر تغلیب حال حکایت بر حال محکی است قف بکسر قاف و سکون فا بصیغه امر است احمل اینجا بحاء منقطه
بصیغه امر باب ضرب است و وهبت در اول بصیغه متکلم است و در دوم بصیغه مخاطب است و این مبنی بر آنست که وارث
قبول کل وصیت کرده بود و یا اینکه کل مال او از قبیل خمس بوده و چهار خمس مال او تلف شده بود و وصیت بخمس جان
میشود و در شرح حدیث پنجم باب آینده و اختیار مثل خمس با امام است بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم و هفتم
آخر ابواب اتیت بهمزه و تا دو نقطه در بالا و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب است و تعدیه اتیان بعلی
از معنی آخر کردن میکند لا احمله علیه است بتقدیر لا و جمله علی متعلق بفعل محذوفست بتقدیر این المیسور بفتح میم و سکون

یا دو نقطه در

یا دو نقطه در پایین و ضم سین منقطه و راء منقطه مصدر باب ضرب آسانی یا بمعنی اسم مفعول باب تفعیل آسان
کرده شده یعنی روایتست از عمرو بن سعید گفت که وصیت کرد برادر رومی بن عمر آنکه همگی مال او برای امام محمد باقر
علیه السلم است گفت عمرو که پس خبر داد مرا رومی باینکه او که نهشت وصیت نامه را که در آن تفصیل مال برادرش بود
در پیش امام محمد باقر علیه السلم پس گفت که این وصیت برادرم برای تست رومی گفت که و شروع کردم بخواندم
برای امام پس میگفت مرا که بایست و میگفت که بردار برای من چنین را و بخشیدم برای تو چنین را تا آنکه آخر کردم وصیت
نامه را پس نگاه کردم پس ناگاه و غیر این نبود که فرا گرفته بود ثلث مال را رومی گفت که پس گفتم امام را که امر کردی مرا
باینکه آرم بسوی تو ثلث و بخشیدی برای من دو ثلث را پس امام گفت که آری گفتم که آیا فروشم آن ثلث را و آرم
آنرا بسوی تو امام گفت که نه بگذار بر ما آسانی بر تو مفروش چیزی را پنجم اصل عن سماعة قال قلت لابی
عبد الله علیه السلم الرجل یکون له الولد ایسعه ان یجعل ماله لقرابته قال هو ماله یصنع به
ما شاء الی ان یأتیه الموت شرح روایتست از سماعه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم که مرد میباشد
او را فرزند آیا گنجایش دارد او را اینکه گرداند مال خود را برای خویشان خود بخشیدن و اقرار بدین و مانند آنها
امام گفت که آن مال او است میکند بآن هر چه خواست تا آنکه آید او را مرگ ششم اصل عن بعض اصحابنا
عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یعطی الشیء من ماله فی مرضه فقال اذا ابان به فهو جائز
و ان اوصی به فهو من الثلث شرح ابان بباء یکنقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست
الابانه جدا کردن با در به برای تقویت تعدیه است و مراد اینست که بخشیده باشد و تصرف داده باشد روایتست
از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم در مرد که میبخشد چیزی را از جمله مال خود در بیماری خود پس امام گفت که
چون بخشیده و تصرف داده آنرا پس آن گذراست و اگر وصیت کرد بآن خواه تصرف داده باشد و خواه نه پس آن
ثلث مالست اگر وارث قبول نکرده باشد بقرینه آنچه می آید در حدیث هشتم باب ششم و بنا بر قیاس است حدیث
آینده و حدیث آخر این باب هفتم اصل عن عمار الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلم قال المیت احق قلت له
بماله ما دام فیه الروح یبین به فان اوصی به فلیس له الا الثلث شرح یبین بیاء یکنقطه و یاء
دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست با در به برای تقویت تعدیه است و بیان آن شد
در شرح سابق یعنی روایتست از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که میت سزاوارتر است
بمال خود چندانکه در او است جان هر مالی که میبخشد و تصرف میدهد آنرا پس اگر وصیت کند بآن پس
نیست او را مگر ثلث هشتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له الرجل
له الولد ایسعه ان یجعل ماله لقرابته فقال هو ماله یصنع به ما شاء الی ان یأتیه الموت

شرح این موافق حدیث پنجم این باب است نهم اصل عَنْ أَبِي الْحَامِلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْإِنْسَانُ
أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَتِ الرُّوحُ فِي بَدَنِهِ شرح این موافق حدیث دوم این باب است دهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ لَهُ الْوَلَدُ أَيَسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ فَقَالَ
هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ إِنَّ لِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ مَا دَامَ
حَيّاً إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ وَإِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَإِنْ أَوْصَى بِهِ
فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا الثُّلُثُ شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرد میباشد او را
فرزند آیا گنجایش دارد او را اینکه گرداند مال خود را برای خویشان خود پس امام گفت که آن مال اوست میکند
بآن آنچه را که خواست تا آنکه آید مرگ چنان این آنکه بدرستی که برای صاحب مالست اینکه کند بمال خود آنچه را
که خواست چندانکه زنده است چنان این آنکه اگر خواهد میبخشد آنرا و اگر خواهد تصدق میکند بآن و اگر خواهد میگذارد
آنرا در ملکیت خود تا آنکه آید او را مرگ پس اگر وصیت کند بمال خود پس نیست برای او مگر ثلث اصل إِلَّا أَنَّ الْأَفْضَلَ
فِي أَنْ لَا يُضَيِّعَ مَنْ يَعُولُهُ وَلَا يُضِرَّ بِوَرَثَتِهِ وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِرَجُلٍ
مِنَ الْأَنْصَارِ أَعْتَقَ مَمَالِيكَ لَهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ غَيْرُهُمْ فَعَابَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ
تَرَكَ صِبْيَةً صِغَاراً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ شرح الا بکسر همزه و تشدید لام و بفتح همزه و تخفیف لام پیوسته آمده بود
و بنابر اول ان بفتح همزه و بنابر دوم بکسر همزه است لا یضیع بضاد با نقطه و یا دو نقطه در پایین و عین منقوط بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب افعالست من موصوله و مفعول به است یعول بعین منقوط بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع برجل است و ضمیر بارز راجع بمن است و لا یضر بضاد با نقطه و تشدید
را منقوط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب نصر منصوبست مراد آنکه این کلام تا آخر اشارتست بآنکه
منهی بودن بعقدی منافات ندارد با قبح آن نظیر بیع در وقت نماز جمعه برای نماز که مذکور است در سوره جمعه و باین
نوع منافات میشود میان احادیث این باب و آنچه می‌آید در حدیث هفدهم باب ما یجوز من الوقف تا آخر که
باب بیست و دوم است و میان آنچه ابن بابویه روایت کرده در فقیه در ابواب القضایا و الاحکام در باب ابطال الشهادة
علی الحیف تا آخر که جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ أُحِبُّ أَنْ
تَشْهَدَ لِي عَلَى نَحْلٍ نَحَلْتُهَا ابْنِي قَالَ أَلَكَ وَلَدٌ سِوَاهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَنَحَلْتَهُمْ كَمَا نَحَلْتَهُ قَالَ لَا قَالَ
فَإِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نَشْهَدُ عَلَى الْحَيْفِ مضمون مروی در واقعه سوی تا آخر گذشت در باب اول کتاب المعیشة
و دران این زیادتی بود که لو اعلمتمونی امره ما ترکتکم تدفنونه مع المسلمین و این منافات ندارد با اتفاق افضل تا آخر
زیرا که ممکن است که مراد بالمسلمین سائر المسلمین باشد و امام را جایز باشد اینکه منع کند از دفن مسلمانی که از او مکروه متعلق

سرزده باشند

سرزده باشند
بمسلمانان برای تنبیه مردمان دیگر اند بود که مراد تشنیع بر حسن فعل صوری باشد که سوای آن قبیحی نباشد و باشد متعلق
بصیغه ماضی غایب معلوم از باب مفاعلت فعاب بعین منقوط و الف و با یکنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب ضرب است
و ضمیر راجع برجل است الصبیه بکسر صاد منقوط و سکون با یکنقطه و یا دو نقطه در پایین جمع صبی بفتح صاد و کسر با
و تشدید یا کودکان یتکففون بصیغه معلوم از باب تفعل است الناس مفعول به است یعنی لیکن افضل است که
تفصیل دهد میت که ضایع نکند عیالی را که نفقه میدهد ایشان را ببخشیدن کل مال خود مثلا و ضرر نرساند بوارثان خود
بوصیت بثلث مال خود یا بیشتر و تحقیق روایت کرده شده اینکه نبی صلی الله علیه و آله تحقیق گفت برای مردی از انصار
که آزاد کرد مملوکانی از خود را که نبود او را مالی غیر ایشان پس عیب کرد او را نبی صلی الله علیه و آله بازرویش که گفت
که گذاشت کودکان را کوچکان که گدایی کنند از مردمان باب پنجم اصل باب الوصیة للوارث شرح این
بیان وصیت برای وارث است و این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْوَصِيَّةِ لِلْوَارِثِ فَقَالَ تَجُوزُ شرح روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از وصیت برای وارث پس گفت که کرده میشود دوم اصل عَنْ أَبِي وَلَّادٍ الْحَنَّاطِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَيِّتِ يُوصِي لِلْوَارِثِ بِشَيْءٍ قَالَ نَعَمْ أَوْ قَالَ جَائِزٌ لَهُ شرح ولاد بفتح واو و تشدید لام
و الف و دال منقوط است حناط بفتح حاء منقوط و تشدید نون و الف و طاء منقوط است نعم بکسر نون و سکون
عین و فتح میم یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم است و بنابر اول یوصی صفت المیت است چون در حکم
نکره است و بنابر دوم یوصی تتمه استفهام است یعنی روایت است از ابو ولاد حناط گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از میت که وصیت میکند برای وارث بچیزی گفت که خوبست یا گفت که جایز است
برای او سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْوَصِيَّةُ لِلْوَارِثِ لَا بَأْسَ بِهَا
شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
الْوَصِيَّةِ لِلْوَارِثِ فَقَالَ تَجُوزُ شرح این نیز ظاهر است پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَصِيَّةِ لِلْوَارِثِ فَقَالَ تَجُوزُ قَالَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ شرح ثم برای تراخی در زمانست و شاید که آن تراخی زمان خواندن آیت بسبب تعجب امام علیه السلام از
غفلت اکثر مردمان در مسئله وصیت برای وارث و در تفسیر این آیت باشد و شاید که تکرار لفظ قال از
راوی محمد بن مسلم برای تعجب او از تراخی خواندن این آیت باشد چون وجه آن معلوم او نبود چنانچه مفصل
میشود یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از وصیت برای
وارث پس گفت که کرده میشود و محمد بن مسلم گفت که بعد از آن امام خواند این آیت را از سوره بقره که گذشته شد

برشما چون حاضر شود یکی از شما را مرگ اگر گذارد خیری را سفارش برای والدین و نزدیکان **فصل** توضیح حدیث
و بعض احادیث آینده در باب ثم کرباب انفاذ الوصیة علی وجهها است و در باب ... ابان بن عثمان
فی الوصیة فلا وصی ان یرده الی المواریث بتو منسوخ سه آیه متصله بیکدیگر از سوره بقره میشود **اول** کُتِبَ
عَلَیْکُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَکَ خَیْرًا الْوَصِیَّةُ لِلْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنَ بِالْمَعْرُوْفِ
حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِیْنَ **دوم** فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَاِنَّمَا اِثْمُهُ عَلَی الَّذِیْنَ یُبَدِّلُوْنَهُ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ
عَلِیْمٌ **سوم** فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوْصٍ جَنَفًا اَوْ اِثْمًا فَاَصْلَحَ بَیْنَهُمْ فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ
رَحِیْمٌ علی بن ابراهیم در تفسیر آیت اولی گفته که اینها منسوخه بقوله تعالی یُوْصِیْکُمُ اللّٰهُ فِیْ اَوْلَادِکُمْ لِلذَّکَرِ
مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ و این مبنی بر آنست که در صدر اسلام بعد از هجرت بمدینه میراث میت برای والدین
و اقربین نبوده باشد بلکه برای کسی باشد که عقد مواخات میان میت و او شده باشد و بنا بر این معروف بمعنی
ثلث مالست چون پیش از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله براء بن معرور انصاری وصیت بثلث مال
خود کرده بود و آن مشهور و متعارف شده بود چنانچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث شانزدهم آخر ابواب
و می آید در حدیث اول باب آینده و طبرسی رحمه الله تعالی در مجمع البیان گفته که اِنْ تَرَکَ اَیْ مَالًا و اختلف
فی المقدار الذی یجب الوصیة عنده فقال الزهری فی القلیل و الکثیر مما یقع علیه اسم المال
وَ قَالَ ابراهیم النخعی من الف درهم الی خمسمائة درهم وَ قَالَ ابن عباس الی ثمانمائة درهم
و اختلف فی هذه الآیة فقیل انها منسوخة فی الوارث ثابتة فی غیر الوارث و قیل انها غیر منسوخة
اصلا و هو الصحیح عند المحققین من اصحابنا تمام شد و بیضاوی از مخالفان گفته که کُتِبَ عَلَیْکُمْ اِذَا
حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ ای حضر اسبابه و ظهر اماراته اِنْ تَرَکَ خَیْرًا مالا و قیل مالا کثیرا لما
روی عن علی رضی الله عنه ان مولی له اراد ان یوصی و له سبعمائة درهم فمنعه و قال قال الله
اِنْ تَرَکَ خَیْرًا و الخیر هو المال الکثیر و عن عائشة ان رجلا اراد ان یوصی فسألته کم مالک
فقال ثلاثة آلاف فقالت کم عیالک قال اربعة قالت انما قال الله اِنْ تَرَکَ خَیْرًا و ان هذا
لشیء یسیر فاترکه لعیالک الوصیة للوالدین و الاقربین مرفوع بکتب و تذکیر فعلها للفصل او علی
تاویل ان یوصی او الایصاء و لذلک ذکر الراجع فی قوله فمن بدله و العامل فی اذا مدلول کتب لا
الوصیة لتقدمه علیها و قیل مبتدأ خبره للوالدین و الجملة جواب الشرط باضمار الفاء کقوله من یفعل
الحسنات الله یشکرها و رد بانه ان صح فمن ضرورات الشعر و کان هذا الحکم فی بدء الاسلام فنسخ
بآیة المواریث و بقوله علیه السلام ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث و فیه نظر

لان

لان آیة المواریث لا تعارضه بل تؤکده من حیث انها تدل علی تقدیم الوصیة مطلقا و الحدیث
من الآحاد و تلقی الامة له بالقبول لا یلحقه بالمتواتر و لعله احترز عنه من فسر الوصیة بما
اوصی به الله من توریث الوالدین و الاقربین بقوله یوصیکم الله او بایصاء المحتضر لهم بتوفیر
ما اوصی به الله علیهم بالمعروف بالعدل فلا یفضل الغنی و لا یتجاوز الثلث حقا علی المتقین
مصدر مؤکد ای حق ذلک حقا فمن بدله غیره من الاوصیاء و الشهود بعد ما سمعه و وصل
الیه و تحقق عنده فانما اثمه علی الذین یبدلونه فما اثم الایصاء المغیر او التبدیل الا علی مبدله
لانهم الذین خانوا و خالفوا الشرع ان الله سمیع علیم وعید للمبدل بغیر حق فمن خاف من موص
ای توقع و علم من قولهم اخاف ان یرسل السماء و قرأ حمزة و الکسائی و یعقوب و ابو بکر موص جنفا میلا
بالخطاء فی الوصیة او اثما تعمدا للحیف فاصلح بینهم بین الموصی لهم باجرائهم علی نهج الشرع فلا اثم
علیه فی هذا التبدیل لانه تبدیل باطل الی حق بخلاف الاول ان الله غفور رحیم وعد للمصلح و
ذکر المغفرة لمطابقة ذکر الاثم و کون الفعل من جنس ما یؤثم و غزالی از مخالفان در وجیز گفته که اما الوارث
فلا وصیة له لقوله علیه السلام لا وصیة لوارث و رافعی قزوینی در عزیز شرح وجیز مسائل بسیار بر آن تفریع کرده و وارد
طریق خاصه در تهذیب و استبصار در باب اول کتاب الوصایا چنین است که از مسعدة بن صدقة از جعفر
بن محمد از پدرش علیهما السلام قال قال علی علیه السلام لا وصیة لوارث و لا اقرار بدین و شاید این کرده و وارد اقرار عامه
باشد و مقصود این باشد که اگر کسی دینی مستوعب ترکه یا غیر مستوعب داشته باشد و از پنهان و ضایع کرده و وصیت
کند برای وارث بچیزی یا بثلث آنچه در تصرف اوست آن وصیت ممضی نیست چه جای آنکه برای غیر وارث
وصیت کرده باشد و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار چنین و او را حافظ ضعیف کرده این حدیث را حمل بر تقیه کرده
بدانکه در این آیات اشعارات دیگر است از آنجمله که موافق است بظاهر ثم در تتمه و الآیة تا آخر که در این حدیث است
که حدیث ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث اگر صحیح باشد ناسخ آیت اولی نیست بلکه برای تفسیر آیت
بیان آنکه مراد بوالدین رسول الله و امیر المؤمنین است و مراد باقربین بنی هاشم است چنانچه بیان میشود و پس
قرآن تکلیف بوصیت برای وارث نیست **تفصیل** این احتمال مجمل اینکه خطاب در علیکم بمحتضران نیست بلکه
بجمعیت کرده محتضر میباشند در وقت وصیت محتضر احد کم عبارت از محتضر است ترک صیغه فعلت خیرا
افعل التفضیل است بمعنی بهتر و سزاوارتر محتضر و آن وصیت بخمس است در صورت شغل ذمه بآن الوصیة مرفوع و
نائب فاعل کتب است و مستعمل شده بمعنی لغوی و آن امر و سفارش بچیزیست چنانچه گذشت در شرح عنوان
این کتاب و الدین عبارت است از رسول الله و امیر المؤمنین علیهما السلام موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث

باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است و در حدیث ششم باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص
علیهم علیهم السلام که باب صد و بیست و چهارم است و در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب البر بالوالدین
که باب شصت و نهم است و در کتاب النکاح در حدیث دوم باب آخر منه وفیه ذکر ازواج النبی صلی الله علیه وآله
که باب پنجاه و هفتم است و بیان بعضی شد در شرح آنها و در حکم همه و دو است امام معصوم هر زمانی از اولاد
ایشان تا زمان انقراض دنیا و الاقربین عبارتست از قسمی از بنی هاشم که با والدین مذکور شده در آیت سورهٔ
انفال که وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ
وَابْنِ السَّبِيلِ و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث دهم آخر ابواب و بنو هاشم اقارب والدین اند در فوق
آیت سورهٔ شعراء وانذر عشیرتک الاقربین چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم آخر ابواب و المعروف
متعلقست بالوصیة و معروف عبارتست از وصیت محتضر که متعارف و پسندیده هر کس است مقابل حال تبذیر
مستتر و المعروف است زیرا که معنی بالذی عرف است و احترازست از وصیتی که مشتمل بر جور باشد و جنف
جور دوازده قسم است **اول** که بهترست وصیت بخمس بر تقدیر شغل ذمه بآن **دوم** وصیت بزکوة و فطره بر تقدیر
شغل ذمه بآن **سیوم** وصیت برد دین و در حکم آنست وصیت برد مظالم و وصیت بحج و وصیت بکفارات و مانند
آنها بر تقدیر شغل ذمه بآنها **چهارم** وصیت برد ودیعه و عاریه **پنجم** وصیت برد رهون بعد از استیفای
حق **ششم** وصیت برد مقبوض بسوم و مانند آنها آن **هفتم** وصیت باستیفای دیون او بر دیگران و دلالت
بر موضع مال پنهان **هشتم** وصیت تبرعی بثلث یا کمتر **نهم** وصیت تبرعی بزیاده بر ثلث اگر مقرون باجازهٔ
ورثه باشد **دهم** وصیت بتخصیص بعض ورثه ببعض اموال که زیاده بر قدر حصهٔ او نیست **یازدهم** تخصیص مخرج
کفن خود و مانند آن بعین معین از اموال خود **دوازدهم** تخصیص وصیت فرضی یا تبرعی بمال معین از جملهٔ اموال خود
المتقین عبارتست از پرهیزکاران از عذاب الهی و این وعید ورثه و اوصیاء است بر تبدیل وصیتی که موافق آیت
وحاصل آیت اولی اینست که فرض است بر هر که حاضر شود نزد وصیت محتضری و مطلع شود بر اینکه آن محتضر
وصیت میکند بچیزها و ترک میکند وصیت بخمس که از فرائض مالیه است و غیر وصایا است در صورت شغل
ذمه بآن و صلهٔ امام است که افضلیت آن مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب صلة الامام که باب
صد و بیست و هفتم است اینکه سفارش کند و امر کند آن محتضر را بوصیت بخمس که نصف آن از والدین است
و نصف آن از اقربین است بتفصیلی که گذشت در کتاب الحجة در بعض احادیث آخر ابواب و فا در فمن برای
تفریع بر اینکه عمل بمعروف که وصیت محتضر است حق میباشد بر متقین ضمیر راجع بالمعروف صفات
که عبارتست از وصیت و تبدیل آن معروف چند قسم است از آنجمله اینکه معنی آیت اولی را تبدیل کنند بچیزی دیگر

برای گرفتن

برای گرفتن از فرض خمس در غیر غنیمت لشکر بعد ما سمعه اشارتست باینکه آن آیت از محکماتست و هر که
زبان عرب را فهمد و تأمل در کلمات آن کند میداند که مراد بوالدین و اقربین چیست و آنچه در آن آیت
فرض شده کدام است و آن منسوخ نشده و ضمیر اثمه عائد بتبدیل است علی الذین خبر اثمه است و تغییر اسلوب بذکر
ماضی در بدله و مضارع در یبدلونه اشارتست باینکه هر که بدعتی کرد گناه او بر عدد جماعتی است که عمل ببدعت او
کنند تا روز قیامت بطریق قاعدهٔ کلیه که گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب پنجم که باب ثواب العالم
والمتعلم است که من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به ولا ینقص اولئک من اوزارهم شیئا و این
معنی برای این آیت منافات ندارد با اینکه تاکید محافظت بر وصیت برای غیر والدین و اقربین نیز از
جملهٔ مدلولات این آیت باشد چنانچه ظاهر میشود از امثال حدیث اول باب نهم زیرا که قرآن ظاهر و باطن
بسیار میباشد فمن خاف فا برای تفریع بر دلالت حقا علی المتقین است بر اینکه وصیت که حق غیر حق
بر متقین میباشد من عبارتست از کسی از جملهٔ جمعی که نزد محتضر در وقت وصیت او میباشد و خوف در
صورتیست که هنوز وصیت نکرده و فایدهٔ آن اینست که وصیت بحق کند پس حاجت بتلقین و تذکیر
حق دارد یا وصیت کرده بناحق و فایده اینست که مشتبه نشود و از آن بر گردد و اصلاح دیگران کند و وصیت
بحق دو قسم است **اول** مثل اینکه تخصیص کند خمس یا زکوة را بشخصی بگمان اینکه او مستحق آنست و نزد دیگری
از حاضران معلوم باشد که او مستحق نیست و جنف عبارت از اینست **دوم** مثل اینکه تخصیص کند خمس یا
زکوة را بشخصی که داند که مستحق آن نیست و اثم عبارت از آنست ضمیر بینهم راجع است بحاضران در وقت
وصیت محتضر و ذکر فلا اثم علیه باعتبار اینست که حاضران آن مجلس اینقسم سخن را در این قسم مجلس فضولی و گستاخی
و آزار کردن بیمار میشمرند و آن نزد الله تعالی چنان نیست چون برای ضرورتست مخفی نماند که آنچه مذکور شد اظهار
احتمالاتست والله اعلم بحقایق الامور **ششم اصل** عن محمد بن قیس قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل
یفضل بعض ولده علی بعض قال نعم ونسائه **شرح** یفضل بفا و ضاد با نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم
باب تفعیل بتقدیر استفهام است نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم است و نسائه مجرور بعطف بر مجرور در علی
بعض است یا بعطف بر ولده و بنا بر دوم مراد اینست که ترجیح میدهد بعض زنان را بر بعضی دیگر **یعنی** روایتست
از محمد بن قیس بفتح قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام
از مرد که آیا ترجیح میدهد بوصیت بعض فرزندان خود را بر بعضی دیگر امام گفت که آری و بر زنان خود نیز **باب ششم**
اصل باب ما للانسان ان یوصی به بعد موته وما یستحب له من ذلک شرح این باب بیان چیزیست که
جایزست آدمی را اینکه وصیت کند بکردن بعد از مرگ او و بیان آنچه مستحب است برای آدمی از جملهٔ آن وصیت

که جایز است او دراین باب هشت حدیث است ودربعض نسخ هفت حدیث هست نزدیک که اول حدیث
هشتم باب ست بعنوان وبنابراین نسخه عدد ابواب یکی زیاد میشود اول احل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ الْأَنْصَارِيُّ بِالْمَدِينَةِ وَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ وَإِنَّهُ حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ وَأَصْحَابُهُ
وَالْمُسْلِمُونَ يُصَلُّونَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَأَوْصَى الْبَرَاءُ إِذَا دُفِنَ أَنْ يُجْعَلَ وَجْهُهُ إِلَى تِلْقَاءِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْقِبْلَةِ وَأَوْصَى بِثُلُثِ مَالِهِ فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ شرح مضمون این حدیث
باز باقی گذشت درکتاب الجنائز درحدیث شانزدهم آخر ابواب براء بفتح با یکنقطه وتخفیف راء بینقطه والف
ممدوده است معرور بفتح میم وسکون عین بینقطه وضم راء بینقطه اول وسکون واو است وهمه مرفوع ومنصوب
میتواند بود مقدس بفتح میم وسکون قاف وکسر دال بینقطه وسین بینقطه گذشت درکتاب الحجة درحدیث پنجم
باب صد وپنجاه وهشتم که مولد ابی الحسن موسی علیه السلام است وقس بتحیل بتصغیره مجهولست صغیره ربع وثلث است یا
رابع بکل واحد است ودوم درمعنی موافق است با آنچه گذشت درکتاب الجنائز فاء در فجرت برای تفریع نیست بلکه
برای تعقیب است ومراد نیست که عمل براء موافق افتاد با حکم الهی که بعد از آن آمد پس منافات نیست میان این
حدیث ومدلول آنچه گذشت درکتاب الصلوة درحدیث اول باب صدم که باب النوادر است که فاتن درین اللّه
عزّوجلّ الف من ان یری فی النوم یعنی روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود
براء بن معرور انصاری در مدینه وبود رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله در مکه وبدرستی که شان اینست که حاضر شد
براء را مرگ وبود رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله در مکه ویارانش ومسلمانان نماز میکزاردند سوی بیت المقدس
ووصیت کرد براء چون مدفون شود اینکه گردانیده شود روی او سوی جانب نبی صلی اللّه علیه وآله
سوی کعبه ووصیت کرد بثلث مال خود پس جاری شد بآن سنت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله باین معنی که آن
کذا شد مطلقا وزیادتر ان موقوف بر اجازه ورثه شد دوم احل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ
إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ دُرَّةَ بِنْتَ مُقَاتِلٍ تُوُفِّيَتْ وَتَرَكَتْ ضَيْعَةً أَشْقَاصاً فِي مَوَاضِعَ وَأَوْصَتْ
لِسَيِّدِهَا مِنْ أَشْقَاصِهَا بِمَا يَبْلُغُ أَكْثَرَ مِنَ الثُّلُثِ وَنَحْنُ أَوْصِيَاؤُهَا وَأَحْبَبْنَا أَنْ نُنْهِيَ ذٰلِكَ
إِلَى سَيِّدِنَا فَإِنْ هُوَ أَمَرَ بِإِمْضَاءِ الْوَصِيَّةِ عَلَى وَجْهِهَا أَمْضَيْنَاهَا وَإِنْ أَمَرَ بِغَيْرِ ذٰلِكَ انْتَهَيْنَا
إِلَى أَمْرِهِ فِي جَمِيعِ مَا يَأْمُرُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ قَالَ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ لَيْسَ يَجِبُ لَهَا مِنْ تَرِكَتِهَا
إِلَّا الثُّلُثُ وَإِنْ تَفَضَّلْتُمْ وَكُنْتُمُ الْوَرَثَةَ كَانَ جَائِزاً لَكُمْ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ شرح ان بکسر وفتح همزه هر دو تواند
بود دره بضم دال بینقطه وتشدید راء بینقطه است مقاتل بضم میم وقاف مکسوره دو نقطه در بالاست توفیت بفا ویاء دو نقطه

درباین

درباین صیغه ماضی مجهول از باب تفعل است الضیعة بفتح ضاد با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وعین
بینقطه زمین حاصلخیز اشقاص بفتح همزه وسکون شین با نقطه وقاف وصاد بینقطه جمع شقص بکسر شین
وسکون قاف چند حصه سیدها عبارتست از امام علی نقی علیه السلام ننهی بنون ویاء بصیغه مضارع متکلم مع الغیر
معلوم از باب افعالست لها بتقدیر لوصیتها است ولام برای تعلیلست الترکة بفتح تاء دو نقطه در بالا وکسر راء
بینقطه واگذاشته شده میت یعنی مالی که تا وقت وفات صاحبش بیرون نرفته باشد از ملکیت او یعنی
روایتست از احمد بن محمد گفت که نوشت احمد بن اسحق سوی امام علی نقی علیه السلام که بدرستی که دره دختر
مقاتل گرفته شد از دنیا وواگذاشت زمین حاصلخیز را چند حصه در چند موضع ووصیت کرد برای امام خود
از جمله حصه های آن بچیزی که میرسد به بیشتر از ثلث مال او وما اوصیای اوییم ودوست داشتیم که اعلام کنیم
آنرا سوی امام ما پس اگر او امر کند بامضای وصیت بر روشی که واقع شده امضا میکنیم آنرا واگر امر کند
بغیر آن برمیگردیم سوی امر او در جمیع آنچه امر میکند بآن اگر خواهد اللّه تعالی راوی گفت که پس نوشت امام
علیه السلام بخط خود که نیست که واجب شود بسبب وصیت دره از جمله واگذاشته شده او چیزی مگر ثلث واگر
شما تبرع کنید وباشید وارثان میشود که از برای شما اگر خواهد اللّه تعالی سیوم احل عَنْ شُعَيْبِ بْنِ يَعْقُوبَ
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ مَا لَهُ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ لَهُ ثُلُثُ مَالِهِ وَلِلْمَرْأَةِ
أَيْضاً شرح ماله در اول بفتح لام است وما استفهامیه است ودر دوم وسیوم بکسر لام است وما جزء کلمه است
واگر بفتح لام باشد ما موصوله است یعنی روایتست از شعیب بن یعقوب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مرد که میمیرد چیست برای او از جمله مالش پس امام گفت که برای اوست ثلث مالش وبرای
زن نیز چهارم احل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ
اللّٰهِ عَلَيْهِ يَقُولُ لَأَنْ أُوصِيَ بِخُمُسِ مَالِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُوصِيَ بِالرُّبُعِ وَلَأَنْ أُوصِيَ بِالرُّبُعِ
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُوصِيَ بِالثُّلُثِ وَمَنْ أَوْصَى بِالثُّلُثِ فَلَمْ يَتْرُكْ وَقَدْ بَالَغَ شرح روایتست از
محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه که میگفت که هر آینه اینکه وصیت
کنم بخمس مال خود محبوب ترست سوی من از اینکه وصیت کنم بربع وهر آینه اینکه وصیت کنم بربع محبوب ترست
سوی من از اینکه وصیت کنم بثلث وهر که وصیت کرد بثلث مال خود پس واگذاشت چیزی را از جمله وصیت
واجب الامضا وتحقیق مبالغه کرد در قدر وصیت واجب الامضا احل قَالَ وَقَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ تُوُفِّيَ وَأَوْصَى بِمَالِهِ كُلِّهِ أَوْ أَكْثَرِهِ فَقَالَ إِنَّ الْوَصِيَّةَ تُرَدُّ إِلَى الْمَعْرُوفِ غَيْرِ
الْمُنْكَرِ فَمَنْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَأَتَى فِي وَصِيَّتِهِ الْمُنْكَرَ وَالْحَيْفَ فَإِنَّهَا تُرَدُّ إِلَى الْمَعْرُوفِ وَيُتْرَكُ لِأَهْلِ

الميراث منهم وقال من اوصى بثلث ماله فلم يترك وقد بلغ المدى ثم قال لان اوصي بخمس
مالي احب الي من ان اوصي بالربع شرح الى المعروف اشارتست باشتمال آيت سوره بقره كه گذشت در حديث
پنجم باب سابق المدى بفتح ميم و دال بي نقطه و الف مقصوره منتهى يعني امام محمد باقر عليه السلام گفت كه حكم كرد امير المؤمنين
عليه السلام در مردي كه گرفته شد از دنيا و وصيت كرد بمال خود بهمگي آن يا بيشتر آن با نيروش كه گفت كه بدرستي كه
وصيت برگردانيده ميشود بسوي مقرر و متعارف كه غير مستقيم است پس هر كه تجاوز كرد از حد خويش و آمد
در وصيت خود نزد منكر و بر ناحق پس بدرستي كه آن وصيت برگردانيده ميشود بسوي مقرر و واگذاشته ميشود براي اهل
ميراث ميراث ايشان و امام محمد باقر عليه السلام گفت كه هر كه وصيت كرد بثلث مالش پس وانگذاشت چيزي از وصيت واجب
الامضا را و بتحقيق رسيده باخر وصيت واجب الامضا بعد از آن امام محمد باقر عليه السلام گفت كه هر آينه اينكه وصيت
كنم بخمس مال من محبوبترست بسوي من از اينكه وصيت كنم بربع پنجم حديث عن حماد بن عثمان عن ابي عبد الله
عليه السلام قال من اوصى بالثلث فقد اضر بالورثة والوصية بالخمس والربع افضل من
الوصية بالثلث ومن اوصى بالثلث فلم يترك شرح روايتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت كه هر كه وصيت كرد بثلث مال خود پس بتحقيق ضرر رسانيد بوارثان و وصيت بخمس و ربع بهترست از وصيت
بثلث و هر كه وصيت كرد بثلث پس وانگذاشت چيزي از وصيت كه واجب الامضا باشد ششم حديث عن هشام
بن سالم وحفص بن البختري وحماد بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال من اوصى بالثلث
فقد اضر بالورثة والوصية بالخمس والربع افضل من الوصية بالثلث ومن اوصى بالثلث
فلم يترك شرح بختري بفتح باء يك نقطه و سكون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه بالا و كسر راء بي نقطه و تشديد ياست
و اين موافق سابق است هفتم حديث عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين
صلوات الله عليه الا من اوصى بثلثه ثم قتل خطأ فان ثلث ديته داخل في وصيته — ثلث ماله
شرح روايتست از سكوني بفتح سين بي نقطه روزن از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت امير المؤمنين صلوات الله
عليه كه آگاه باشيد هر كه وصيت كرد بثلث مال خود بعد از آن كشته شد از روي خطا پس بدرستي كه ثلث ديت او
داخلست در وصيت او هشتم حديث عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال في رجل اوصى
بوصية وورثته شهود فاجازوا ذلك فلما مات الرجل نقضوا الوصية هل لهم ان يردوا
ما اقروا به قال ليس لهم ذلك الوصية جائزة عليهم اذا اقروا بها في حياته شرح در بعض نسخ در اين حديث
باب عنوان هست بسبب خيال عدم مناسبت اين با عنوان سابق يعني روايتست از محمد بن مسلم از امام جعفر
صادق عليه السلام گفت در مردي كه وصيت كرد بوصيتي در حالي كه وارثان او حاضران بودند پس گذاشتند آن وصيت را

يعني

يعني كه اظهار رضا بان كردند پس وقتي كه مرد آن مرد شكستند آن وصيت را بعقد زيادتر از ثلث آيا جايزست
براي ايشان اينكه برگردانند آنچيزي كه راضي شدند بآن امام گفت كه نيست جايز براي ايشان چنان اين آن
وصيت كه لازمست بر ايشان چون شدند بآن در زندگي آن مرد باب هفتم اصل باب الرجل يوصي بوصية ثم يرجع
عنها شرح اين باب بيان مرد ايست كه وصيت ميكند بوصيتي بعد از ان بر ميگردد از ان و در اين باب چهار حديث است
اول حديث عن عبيد بن زرارة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول للموصي ان يرجع في وصيته
ان كان في صحة او مرض شرح يرجع از باب ضرب است ان بكسر همزه و سكون نون شرطيه است كه مستعمل شده مجازا
براي تسويه نظير آكل مالك ان رضيت او ابيت در جواب لا آكل مالي و حذف ان تسويه جايزست موافق آنچه گذشت
در كتاب العتق والتدبير والكتابة در حديث سيوم باب ان المدبر كه باب دهم است كه و للموصي ان يرجع في وصيته
اوصى في صحة او مرض و ميتواند بود كه براي شرط حقيقي باشد و احتراز باشد از هبه منجزه و مانند آن چنانچه مي آيد
در حديث سوم باب ان المدبر من الثلث كه باب پانزدهم است ضمير مستتر در كان راجع بوصيت كه در اصل مصدرست
و راجع مصدر يرجع و راجع بهر كدام ميتواند بود يعني روايتست از عبيد بضم عين بي نقطه و فتح با يك نقطه پسر زراره
گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه جايزست براي وصيت كننده اينكه برگردد در وصيت خود
خواه باشد در صحت يا در بيماري دوم حديث عن بريد العجلي عن ابي عبد الله عليه السلام قال لصاحب
الوصية ان يرجع فيها ويحدث في وصيته ما دام حيا شرح بريد بضم باء يك نقطه و فتح راء بي نقطه است عجلي
بكسر عين بي نقطه و سكون جيم است ذكر ما دام حيا براي تاكيد دفع توهم است كه اگر وصيت در ثلث باشد رجوع در مرض باشد
يا وصيت در مرض حال باشد رجوع در مرض شديد مقبول نشود و مضمون اين موافق سابق است سيوم حديث عن
ابن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال قضى امير المؤمنين عليه السلام ان المدبر من الثلث
وان للرجل ان ينقض وصيته فيزيد فيها وينقص منها ما لم يمت شرح مسكان بضم ميم و سكون
سين بي نقطه غير منصرف است ان در دو جا بفتح همزه و تشديد يا سكون نون است مدبر بفتح و تشديد با يك نقطه است
ينقض باول بنون و قاف و ضاد با نقطه بصيغه معلوم از باب نصرست و در دوم بصاد بي نقطه است يعني روايتست از
عبد الله بن مسكان از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه حكم كرد امير المؤمنين عليه السلام اينكه غلام و كنيز مدبر كرده شده از
ثلث است و اينكه جايزست براي مرد اينكه بشكند وصيت خود را بانيروش كه زياد كند چيزي را در آن وصيت و كم كند
چيزي را از آن وصيت چندانكه نمرده است چهارم حديث عن يونس عن بعض اصحابه قال قال علي بن الحسين
عليهما السلام للرجل ان يغير وصيته فيعتق من كان امر بملكه ويملك من كان امر بعتقه
ويعطي من كان حرمه ويحرم من كان اعطاه ما لم يمت شرح يعتق بصيغه مضارع غايب معلوم است

افعال برای تعریض است و مراد وصیت بعتق است امر بصیغه معلوم باب نصر است الملک بالفتح و ضم و کسر میم و
سکون لام مصدر باب ضرب تصرف باستقلال در چیزی و مراد اینجا باقی داشتن آنست یملک بصیغه مضارع
غائب معلوم باب افعالست حرمه و یکرم بصیغه ماضی و مضارع غائب معلوم باب نصر و علم است روایت
از یونس بن عبد الرحمن از بعض یاران خود گفت که گفت علی بن الحسین علیهما السلام که جایز است برای مرد اینکه تغییر
دهد وصیت خود را باین روش که امر بآزادی کسی کند که بود که امر کرده بود بباقی داشتن ملک او و باقی دارد
ملک کسی را که بود که امر کرده بود بآزادی او و هر کسی را که بود که محروم کرده بود و او را محروم کند کسی را که بود که داده
بود او را چیزی آنکه مفرد است باب ششم اصل باب من اوصی بوصیة فمات الموصی له قبل الموصی او مات قبل
ان یقبضها شرح این باب بیان کسی است که وصیت کرد بوصیتی برای شخصی پس مرد شخصی که وصیت برای او است
پیش از وصیت کننده یا مرد بعد از وصیت کننده پیش از آنکه قبض کند مال را و در این باب سه حدیث است اول اصل
عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل اوصی لآخر والموصی
له غائب فتوفی الذی اوصی له قبل الموصی قال الوصیة لوارث الذی اوصی له قال ومن
اوصی لاحد شاهدا کان او غائبا فتوفی الموصی له قبل الموصی فالوصیة لوارث الذی اوصی
له الا ان یرجع فی وصیته قبل موته شرح توفی دو جا بصیغه ماضی غائب مجهول باب تفعل است و معلوم
میتواند بود اوصی له در اول و دوم بصیغه مجهول و معلوم میتواند بود و وصیه اینجا عبارتست از مالی که موصی به است
اوصی له در سوم بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر عاید مبتداست که من اوصی است و میتواند بود که مجهول باشد
و عاید مقدر باشد باین روش که فالوصیة تقدیر بوصیته باشد یعنی روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلام در مردی که وصیت کرد برای دیگری در حالی که آن دیگر غائب است
پس گرفته شد از دنیا آنکه وصیت شد برای او پیش از وصیت کننده و چنان آنکه گفت که آن مال برای
وارث کسی است که وصیت شد برای او و امام محمد باقر علیه السلام گفت که و هر که وصیت کرد برای کسی خواه آن کس
حاضر بود یا غائب پس از دنیا گرفته شد کسی که وصیت برای اوست پیش از وصیت کننده پس آن مال
برای وارث کسی است که وصیت کرد برای او مگر آنکه وصیت کننده برگردد از وصیت خود پیش از مردنش دوم اصل
عن محمد بن عمر الساباطی قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن رجل اوصی الی وامرنی ان اعطی
عما له فی کل سنة شیئا فمات العم فکتب اعط ورثته شرح روایت از محمد بن عمر ساباطی بسین
بی نقطه و با یک نقطه و طا بی نقطه گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که وصیت کرد بسوی من و امر
کرد مرا باینکه دهم عموی را ازو در هر سال چیزی معین از جمله مبلغی معین پس مرد آن عمو پس امام نوشت که بده بوارثان

آن عمو

آن عمو آن مبلغ تمام شود سیوم اصل عن العباس بن عامر قال سألته عن رجل اوصی له بوصیة
فمات قبل ان یقبضها ولم یترک عقبا قال اطلب له وارثا او مولی فادفعها الیه قلت فان
لم اعلم له ولیا قال اجهد علی ان تقدر له علی ولی فان لم تجده وعلم الله عز وجل
منک الجد فتصدق بها شرح عباس بتشدید با یک نقطه و سین بی نقطه ابن عامر بعین بی نقطه و کسر میم
و را بی نقطه راوی امام موسی کاظم علیه السلام است اوصی بصیغه مجهول است عقبا بفتح عین بی نقطه و کسر قاف
و با یک نقطه است او از شک راوی است و میتواند بود که کلام امام باشد و جابر دوم وارث یعنی پدر و برادر
و عمو مانند آنهاست و مولی معنی قدر مشترک میان آزاد کننده و ضامن جریره است اجهد بجیم و دال بی نقطه بصیغه
امر باب منع است یعنی روایت از عباس بن عامر گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که وصیت شد
برای او بمالی پس مرد پیش از آنکه قبض کند آن مال را و او نگذاشته فرزندی را امام گفت که طلب کن برای او
وارثی را یا گفت که نزدیکی را پس بده آن مال را بسوی او گفتم که پس اگر ندانم برای او نزدیکی را امام گفت که
جهد کن برای اینکه توانا شوی برای او بر نزدیکی پس اگر نیابی نزدیکی را و دانسته الله جد را از تو جد و طلب را
پس تصدق کن با آن مال باب نهم اصل باب انفاذ الوصیة علی جهتها شرح الانفاذ بنون و فا و ذال بی نقطه
مصدر باب افعال گذرا کردن یعنی این باب بیان گذرا کردن وصیت بر روشی آنست و در این باب
پنج حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اوصی بماله فی
سبیل الله فقال اعط لمن اوصی به له وان کان یهودیا او نصرانیا ان الله تبارک وتعالی
یقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه شرح روایت از محمد بن مسلم گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که وصیت کرد بمال خود در راه خدا پس امام گفت که بده آنرا
برای کسی که وصیت کرد آن مال برای او هر چند که آنکس باشد یهودی یا نصرانی بیان این آنکه بدرستی
که الله تبارک وتعالی میگوید در سوره بقره که پس هر که تبدیل کرد آنرا بعد از آن که شنید آنرا پس جز این نیست
که گناهش بر جمعیست که تبدیل میکنند آنرا توضیح این آیت شد در شرح حدیث پنجم باب پنجم دوم اصل عن
محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام فی رجل اوصی بماله فی سبیل الله قال اعط لمن اوصی له
وان کان یهودیا او نصرانیا ان الله تبارک وتعالی یقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه علی الذین یبدلونه شرح این ظاهرست از شرح سابق سیوم اصل عن علی بن مهزیار قال کتب
ابو جعفر علیه السلام الی جعفر وموسی وفیما امرتکما من الاشهاد بکذا وکذا نجاة لکما فی آخرتکما
وانفاذ لما اوصی به ابواکما وبر منکما لهما واحذرا ان لا تکونا بدلتما وصیتهما ولا غیرتماها

وصیّة أو

عن حالها فقد خرجا من ذلك رضي الله عنهما وصار ذلك في رقابكما وقد قال الله تبارك
وتعالى في كتابه في الوصية فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله
سميع عليم شرح جعفر و موسی دو برادر بوده اند که پدر و مادر ایشان وصیت کرده بوده اند بمالی برای امام
علیه السلام از قبیل خمس که نصف آن از امام است و نصف دیگر برای سه صنف از بنی هاشم است جمله وفیما امرتکما
تا آخر معطوفست محلا و مفعول کتبت ست و ظرف خبر مبتدا است که مقدم شده بر مبتدا و ما موصوله است امرتکما
بصیغه متکلم باب نصر متعدی بدو مفعول است من بیانیه است الاشهاد مصدر باب افعال حاضر کردن شاهد که برای
تقویت تعدیه است و متعلق محذوفست که اشهاد و معنی گواه گرفتن باشد و باید که اصلا اشهاد داشته و بر بیت دیگر کذا و کذا
عبارتست از مجموع خمسی که وصیت پدر و مادرست بحاله بفتح نون و تخفیف جیم مرفوع و مبتدا است بر کسر یا بفتح
و تشدید را مفتوحست و احد را بحاله مفتوح و دال بانقطه و را مفتوح جیعیه امر باب علم است الحذر بفتح حاء و فتح
ذال و کسر حاء و سکون ذال احتیاط ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است مصدر مفعول له است و لها صیغه
ماضی تثنیه مخاطب باب تفعیلست تثنیه وصیتهما جمع اهوا کاست و در بعض نسخ وصیته با تنوین است الف لام فی الوصیة
برای عهد خارجیست و عبارتست از معروف یا وصیت معروف که مذکورست پیش از این آیت در سوره بقره
و بیان شد در شرح حدیث پنجم باب پنجم یعنی روایتست از علی بن مهزیار بفتح میم و سکون ها و کسر زای بانقطه و تخفیف
یا و دو نقطه پایین و الف و را بینقطه گفت که نوشت امام محمد تقی علیه السلام سوی جعفر و موسی که در آنچه امر کردم شما را
بآن که حاضر کردن چنین و چنین مبلغ است بجانیست برای شما و در آخرت شما وکنه از دهنیت برای آنچه وصیت کرده
آن پدر و مادر شما و فرمانبرداریست از جانب شما برای پدر و مادر شما و احتیاط کنید برای اینکه نباشید که تبدیل
کرده باشید سفارش پدر و مادر را اینکه تغییر داده باشید آن سفارش را از حال آن و بتحقیق پدر و مادر شما بر آمده
آمده از شغل ذمه بخمس یعنی بعد نماند و گردید آن خمس در گردنهای شما و بتحقیق گفت الله تبارک و تعالی در کتاب خود
در آن وصیت در سوره بقره و هر که تبدیل کرد آن معروف بعد از آنکه شنید آن را پس جز این نیست که گناه او بر عهده آن کسان
جمعیت که تبدیل کنند آن را تا روز قیامت هر رستی که الله شنواست میشنود هر تبدیلی را و دانا است بعدد آنها و مقدار
عدد آنها و مقدار استحقاق عذاب که ام آنها و مجموع آنها را چهارم اصل عن يونس بن يعقوب ان رجلا
كان بهمذان ذكر ان اباه مات وكان لا يعرف هذا الامر فاوصى بوصية عند الموت واوصى
ان يعطى شيء في سبيل الله فسئل عنه ابو عبد الله عليه السلام كيف يفعل به واخبرناه انه
كان لا يعرف هذا الامر فقال لو ان رجلا اوصى الي ان اضع في يهودي او نصراني لوضعته
فيهما ان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه فانظروا الى

من يخرج

16

من يخرج هذا الوجه يعني بعض الثغور فابعثوا به اليه شرح همذان بفتح ها و فتح میم و دال با نقطه شهریست
معروف ذکر بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است هذا الامر اشارت بکار امامت ائمه معصومین علیهم السلام
یعطی بصیغه مضارع غایب مجهول باب مفاعلت شیء نیست سهم که آید در باب من اوصی بشیء من ماله که باب سیم
چهارم است و شاید که شیء ایجا لفظا نایب فاعل باشد و پدرش معین کرده باشد یعطی بصیغه مجهول و معلوم میتواند بود و با
باول بر منائب فاعلست و بثانی بر دوم ضمیر مستتر راجع برجل است و جمله بتقدیر ضمیر راجع بشیء است لو آن بفتح همزه
و تشدید نون مفتوحه بتقدیر لو کان ان است یعنی بعض الثغور کلام راوی است یعنی روایتست از یونس بن یعقوب
اینکه مردی که بود در همدان مذکور کرد اینکه پدرش مرده و بود که نمیشناخت مذهب شیعه امامیه را پس وصیت کرد بوصیتی
نزد مردن و وصیت کرد که داده شود چیزی در راه خدا پس پرسیده شد از آن چیز از امام جعفر صادق علیه السلام که
چگونه کرده میشود آن و خبر دادیم امام را که پدر بود که نمیشناخت این مذهب را پس امام گفت که اگر میبود
اینکه مردی وصیت کرده باشد سوی من اینکه گذارم مالی را در جهودی یا ترسائی هر آینه میگذاشتم آن مال را در ایشان
دو هر دستی که الله عز و جل میگوید در سوره بقره که پس هر که تبدیل کرد آن وصیت را بعد از آنکه شنید آن را
پس جز این نیست که گناهش بر جمعیت که تبدیل میکنند آن را پس نگاه کنید سوی کسی که بیرون میرود سوی این جانب
میخواهم بعض سرحدها را پس بفرستید آن مال را سوی او پنجم اصل عن الحسين بن عمر قال قلت لابي
عبد الله عليه السلام ان رجلا اوصى الي بشيء في السبيل فقال لي اصرفه في الحج قال قلت
له اوصى الي في السبيل قال اصرفه في الحج فاني لا اعلم شيئا من سبيله افضل من الحج شرح
روایتست از حسین بن عمر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که مردی وصیت کرد سوی من بچیزی
در راه خدا پس امام گفت مرا که صرف کن آن مال را در حج راوی گفت که گفتم امام را که وصیت کرد سوی من در راه
خدا امام گفت که صرف کن آن را در حج چه بدرستی که من نمیدانم چیزی از راه خدا بهتر از حج در این زمان بیان این
در کتاب الحج در حدیث هفتم باب فضل الحج والعمره و ثوابهما که باب سیم است و هشتم است و این منافات ندارد
با حدیث سابق زیرا که موصی اینجا مؤمنست و در سابق مخالفست و در اعانه اهل ثغور که مخالف باشند فایده
بمؤمنان میرسد بخلاف اعانت اهل حج که مخالف باشند باب دهم اصل باب آخر منه شرح این
بابی دیگرست از تتمه سابق یا بمعنی که مناسب سابق است در این باب دو حدیث است اول اصل عن
حجاج الخشاب عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالته عن امراة اوصت الي بمال ان يجعل في سبيل الله
فقيل لها نحج به فقالت اجعله في سبيل الله فقالوا لها نعطيه آل محمد قالت اجعله في سبيل الله
فقال ابو عبد الله عليه السلام اجعله في سبيل الله كما امرت شرح حجاج بفتح حاء بینقطه و تشدید جیم اولست

نفقته

خشنا بفتح خاء با نقطه و تشدید شین با نقطه و با یک نقطه است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است مصدر مجرور
و بدل اشتمال مال است یحمل بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بمال است بکجا منتقل
و تشدید جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل بتقدیر استفهام است و ضمیر مستتر راجع بموصی است
که سوال کرده و اجعله جا بصیغه امر است و مقصود این نیست که اختیار با تست هرجا می‌خواهی قرار کن بلکه آن افضل
اقسام سبیل الله است بآن عمل کن نعطیه بعین بی نقطه و طاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال بتقدیر استفهام است **یعنی** روایت است از حجاج چوب فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از زنی که وصیت کرد بسوی من بمالی با آنکه گردانیده شود در راه خدا پس گفت شد آن زن که آیا
حج فرماید بآن مال پس آن زن گفت که بگردان آن مال را در راه خدا پس حاضران گفتند او که آیا دهیم آن مال را به آل
محمد صلی الله علیه و آله آن زن گفت که بگردان آن مال را در راه خدا پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بگردان آن را
در راه خدا چنانچه آن زن امر کرد **اصل** قُلْتُ مُرْنِي كَيْفَ أَجْعَلُهُ قَالَ اجْعَلْهُ كَمَا أَمَرَتْكَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى يَقُولُ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ أَرَأَيْتَكَ
لَوْ أَمَرَتْكَ أَنْ تُعْطِيَهُ يَهُودِيّاً كُنْتَ تُعْطِيهِ نَصْرَانِيّاً قَالَ فَمَكَثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَ سِنِينَ
ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ مِثْلَ الَّذِي قُلْتُ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَكَتَ هُنَيْهَةً ثُمَّ قَالَ هَاتِهَا قُلْتُ هُنَيْئَةً
مَنْ أُعْطِيهَا قَالَ عِيسَى شَلَقَانَ **شرح** ان الله آخر اشارتست بآنکه دادن آن مال با امام افضل اقسام کردن آن
در سبیل الله است چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب پنجم و توضیح آن ترک خیر الکلب ما بین ارایتک اشاره
غافل شده و الا سوال در آنکه میکرد اما اینک مرکب است از همزه استفهام و فعل ماضی مخاطب معلوم باب منع
و کاف خطاب مستعمل شده بمعنی اخبرنی و مقصود این است که تغییر آن در صورتی که برای یهودی باشد جایز نیست
پس چگونه تغییر آن جایز باشد در صورتی که در غیر سبیل الله باشد با وجود شمول ذمه بجنس یا مطلقا موافق آنچه گذشت
در کتاب الحجه در حدیث ششم باب صلة الامام که باب صد و بیست و هفتم است مکثت بثاء سه نقطه بصیغه ماضی متکلم
معلوم باب نصر و حسن است هنیهة بضم هاء و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و هاء دوم است و در بعض
نسخ بجای هاء دوم همزه است هاتها مرکب است از هات بالف و کسر تاء دو نقطه در بالا که اسم فعلست بمعنی اعطنی
و ضمیر مؤنث راجع بمال باعتبار دراهم یا دنانیر من بفتح میم و سکون نون اسم استفهام است و منصوب است محلا
و مفعول اول اعطیها است که مقدم شده و ضمیر مؤنث مفعول دوم است شلقان بفتح شین با نقطه و سکون لام
و قاف لقب عیسی بن ابی منصور است و در اصل بمعنی زننده بتازیانه و بمعنی کثیر العبادات است **یعنی** گفتم که امر کن مرا
که چگونه گردانم آن را امام گفت که بگردان آن را چنانچه امر کرده ترا بدرستی که الله تبارک و تعالی میگوید در سوره بقره که پس

هرکه تبدیل

هرکه تبدیل کرد آن معروف را بعد از آنکه شنید آن را پس جز این نیست که گناه او بر عهده کسانی است که تبدیل میکنند
آن را تا آخر و قباحت بدرستی که الله شنوا است میشنود سخنان اهل تبدیل را بغایت دانا است میداند عدد آنها را
و قدر استحقاق عذاب هر یک را ام تخبار با خبر ده مرا که اگر آن زن امر میکرد ترا با آنکه دهی آن مال را بیهودی
که دهی آن را بترسایی راوی گفت که پس درنگ کردم بعد از آن در سه سال بعد از آن داخل شدم بر امام پس گفتم او را
مثل آنچه گفتم او را اول بار پس امام ساکت شد در اندک زمانی بعد از آن گفت که بده آن را ده بهار گفتم که
بکه دهم آن را گفت که بعیسی شلقان **دوم اصل** عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَأَلْتُ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِالْمَدِينَةِ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِمَالٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ سَبِيلُ اللَّهِ شِيعَتُنَا **شرح** روایت است از حسن بن
راشد گفت که پرسیدم امام علی نقی علیه السلام را در مدینه از مردی که وصیت کرد بمالی در راه خدا پس امام گفت که راه خدا
شیعه ما است مراد این نیست که اگر موصی از جمله شیعه باشد نفقه اشیعه دهند و شاید که باعتبار این باشد که
نفقه ایشان بر امام است پس دادن بایشان دادن بامام است موافق آنچه گذشت در شرح حدیث سابق **بدانکه**
شیخ طوسی رحمه الله تعالی در استبصار در کتاب الوصایا در باب من اوصی بشیء فی سبیل الله در جمع میان این حدیث
و حدیث آخر باب سابق نقل کرده که ینبغی ان یعطی المال رجلا من الشیعة لیحج به فیکون قد انصرف فی الوجهین جمیعا
و در جمع میان این حدیث و حدیث اول این باب گفته که لا یمتنع ان یکون امره بتسلیم ذلک الی عیسی لیحج به عن امره
بذلک او یسلم الی غیره فانه اعرف بموضع الاستحقاق من غیره **باب نهم اصل باب آخر شرح** این باب
دیگر است از تتمه باب نهم و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ
كَتَبَ الْخَلِيلُ بْنُ هَاشِمٍ إِلَى ذِي الرِّيَاسَتَيْنِ وَهُوَ وَالِي نَيْسَابُورَ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمَجُوسِ مَاتَ
فَأَوْصَى لِلْفُقَرَاءِ بِشَيْءٍ مِنْ مَالِهِ فَأَخَذَهُ قَاضِي نَيْسَابُورَ فَجَعَلَهُ فِي فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ فَكَتَبَ الْخَلِيلُ
إِلَى ذِي الرِّيَاسَتَيْنِ بِذَلِكَ فَسَأَلَ الْمَأْمُونُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَيْسَ عِنْدِي فِي ذَلِكَ شَيْءٌ
فَسَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمَجُوسِيَّ لَمْ يُوصِ لِفُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ
وَلَكِنْ يَنْبَغِي أَنْ يُؤْخَذَ مِقْدَارُ ذَلِكَ الْمَالِ مِنْ مَالِ الصَّدَقَةِ فَيُرَدَّ عَلَى فُقَرَاءِ الْمَجُوسِ **شرح**
صلت بفتح صاد بی نقطه و سکون لام و تاء دو نقطه در بالا است ذو الریاستین عبارتست از فضل بن سهل که
وزیر مأمون بود و رئیس دفتر داران او بود و ضمیر هو راجع بخلیل بن هاشم است نیسابور بفتح نون و سکون
یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه معرب نیشابور است ان بکسر همزه و تشدید نون است و این جمله کلام ابو طالب است
و استیناف بیانی سابق است یا بفتح همزه و مفعول کتب است پس فاء فاخذه عطف بر کتب است و مستوفا بوده که عطف
بر مکاتبه باشد و تکرار در فکتب برای اشاره بآن باشد که ذو الریاستین در بار اول فرستادن مکتوب التفات بآن نکرد

پس یاری دیگر نوشت ضمیر فسال راجع بفراسین و با مامون میتواند بود شرح روایتست از ابو الصلت عبد السلام

گفت که نوشت فضیل بن هاشم سوی وزیر سپهسالار مامون برحالی که فضیل حاکم نشابور بود و حاصل این آنکه مردی

از گبران مرد و وصیت کرد برای فقرا بچیزی از مال خود پس گرفت آن مال را قاضی نشابور پس صرف کرد آنرا در فقراء

مسلمانان پس نوشت فضیل سوی وزیر و سپهسالار آن پس او پرسید مامون را از آن مامون گفت که نیست نزد

من در آن چیزی از جواب پس پرسید امام رضا علیه السلم را پس گفت امام رضا علیه السلم که بدرستی که آن گبر وصیت نکرده

برای فقیران مسلمانان ولیکن سزاوار است اینکه گرفته شود مقدار آن مال از مال زکوة پس برگردانیده شود بر فقیران

گبران دوم اصل عن الرّیان بن شبیب قال اوصت ماردة لقوم نصاری بوصیّة فقال اصحابنا

اقسم هذا فی فقراء المؤمنین من اصحابک فسألت الرّضا علیه السّلم فقلت انّ اختی اوصت

بوصیّة لقوم نصاری واردت ان اصرف ذلک الی قوم من اصحابنا مسلمین فقال امض الوصیّة

علی ما اوصت به قال الله تبارک و تعالی فانّما اثمه علی الّذین یبدّلونه شرح ریان بفتح را و تشدید

یاء دو نقطه در پایین است شبیب بفتح شین با نقطه و کسر با یک نقطه اول و سکون یاء دو نقطه در پایین است ماردة

بالف و کسر را بی نقطه و دال بی نقطه نام زنیست و آن اسم خواهر ریانست که نصرانیه بوده قوم با تنوین است نصاری

مضاف نیست و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هم و جمله صفت قوم است فراسین بفتح فا و تخفیف را بی نقطه و کسر

سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون گذشت در کتاب الزکوة در حدیث چهارم باب سقی الماء که باب

هشتاد و هشتم است و در شرح آن بیان شد که جمع فرسان بفتح فا و فتح را است و آن القطاع طایفه ایست از قبیله

تغلب که ترسا یا مانده در استعمال الحج بمعنی مطلق ترسی برحیثیت که ایشان از یک جد با یکدیگر نیستند بلکه اخلاط اند

قاموس گفته که فرسان موکه جزیرة ماهولة ببحر الیمن و لقب قبیلة لیس ابوه و الام و انما هم اخلاط من تغلب اصطلحوا علی

هذا الاسم و در بعض نسخ در اینجا اقسم بصیغه امر از باب ضرب است یعنی روایتست از ریان بن شبیب که گفت که وصیت

کرد خواهرم ماردة برای جمعی که ترسایان فراسین اند بوصیتی پس گفتند یاران ما که قسمت کن این مال را در فقراء

مؤمنان از جمله یاران تو پس پرسیدم امام رضا علیه السلم را پس عرض کردم که بدرستی که خواهرم وصیت کرده بوصیتی

برای جمعی ترسایان و اراده کردم که صرف کنم آنرا سوی جمعی از یاران ما که مسلمانانند پس امام گفت که امضا کن وصیت را

بر آن نحوی که وصیت کرده بآن گفت الله تبارک و تعالی در سوره بقره که پس جز این نیست که گناهش بر جمعی است

که تبدیل میکنند آنرا باب دوازدهم اصل باب من اوصی بعتق او صدقة او حج شرح العتق بکسر و فتح

و ضم عین و سکون تا مصدر باب ضرب آزادی یعنی این بابیست در بیان کسی که وصیت کرده بآزادی غلام و کنیز

یا صدقه و یا حج در این باب پنج حدیث است اول اصل عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السّلم فی رجل

اوصی

فراسین

اوصی باکثر من الثّلث و اعتق مملوکه فی مرضه فقال ان کان اکثر من الثّلث ردّ الی الثّلث و

جاز العتق شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که وصیت کرد بزیاده از ثلث و در آن

وصیت آزاد کرد مملوک خود را در بیماری خود پس امام گفت که اگر باشد موصی به بیشتر از ثلث برگردانیده میشود

سوی ثلث اگر ورثه راضی نشده باشند و گذرانیده میشود آزادی دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السّلم

قال ان اعتق رجل عند موته خادما له ثمّ اوصی بوصیّة اخری الغیت الوصیّة و اعتقت الخادم

من ثلثه الّا ان یفضل من الثّلث ما یبلغ الوصیّة شرح خادم مستعمل میشود در کنیز و غلام و مراد اینجا کنیز است

بوصیة اخری اشارتست باینکه عتاق خادم نیز بعنوان وصیت بوده الغیت بغین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین

بصیغه غایبه مجهول باب افعالست اعتقت نیز بصیغه مجهولست یفضل بفا و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم

باب نصر و علم است یبلغ از باب نصرست یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اگر آزاد کرد

مردی نزد مردن خود کنیزی را که او را بود بعد از آن وصیت کرد بوصیتی دیگر لغو کرده میشود آن وصیت دوم

و آزاد کرده میشود آن کنیز از ثلث مال او مگر آنکه زیاد بماند از جمله ثلث مال او آنچه وفا کند بوصیت دوم نیز سوم اصل

عن اسمعیل بن همّام عن ابی الحسن علیه السّلم فی رجل اوصی عند موته بمال لذوی قرابته و اعتق

مملوکا له و کان جمیع ما اوصی به یزید علی الثّلث کیف یصنع فی وصیّته فقال یبدأ بالعتق

فینفذ شرح اعتق بصیغه معلوم باب افعالست و مراد وصیت بعتق است یصنع و یبدأ بصیغه مجهول باب منع است

ینفذ بنون و فا و ذال با نقطه بصیغه مجهول باب افعالست یعنی روایتست از اسمعیل بن همام بفتح ها و تشدید

میم اول از امام رضا علیه السلم در مردی که وصیت کرد نزد مردنش بمالی برای خویشانش و آزاد کرد مملوکی که او را

بود و بود جمیع آنچه وصیت کرد بآن که زیاد میشد بر ثلث چگونه کرده میشود در وصیت او پس امام گفت که ابتدا کرده

میشود بآزادی پس گذرانیده میشود چهارم اصل عن محمّد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السّلم قال سألته

عن رجل حضره الموت فاعتق مملوکه و اوصی بوصیّة فکان اکثر من الثّلث قال یمضی عتق

الغلام و یکون النّقصان فیما بقی شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم

امام را از مردی که حاضر شد او را مرگ پس بوصیت آزاد کرد مملوک خود را و وصیت کرد بوصیتی دیگر پس شد

بیشتر از ثلث امام گفت که امضا کرده میشود آزادی غلام و میشود کمی از آنچه باقی مانده از جمله وصیت پنجم اصل

عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبد الله علیه السّلم قال قلت له انّ علقمة بن محمّد اوصانی ان اعتق

عنه رقبة فاعتقت عنه امرأة افتجزیه او اعتق عنه من مالی قال یجزیه ثمّ قال انّ فاطمة

امّ ابنی اوصت ان اعتق عنها رقبة فاعتقت عنها امرأة شرح روایتست از ابی بکر حضرمی بفتح حا بی نقطه

بسکون میم با الف مقصوره و فتح را میپنداشتم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که بدرستی که علی بن محمد وصیت
کرد مرا با اینکه آزاد کنم از جانب او بنده را پس آزاد کردم از جانب او کنیزی را آیا پس مجری میشود او را یا آنکه آزاد کنم از
جانب او از مال خود غلامی را امام گفت که مجری میشود که مجری میشود او را بعد از آن گفت مرا که بدرستی که
فاطمه مادر پسر من وصیت کرد که آزاد کنم از جانب او بنده را پس آزاد کردم از جانب او کنیزی را ششم اصل عن
الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن امرأة توفيت ولم تحج فاوصت ان ينظر
قدر ما يحج به فان كان امثل ان يوضع في فقراء ولد فاطمة وضع فيهم وان كان الحج امثل
حج عنها فقلت له ان كان عليها حجة مفروضة فان ينفق ما اوصت به في الحج احب الي
من ان يقسم في غير ذلك شرح توفیت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب تفعل است لم تحج بصیغه مضارع غایبه معلوم
باب نصر است ینظر بزای و لام با نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است یحج به بصیغه مضارع
غایب مجهول باب نصر است امثل با همزه بی نقطه بصیغه افعل التفضیل است خبر کان است و در اول مقدم شده
بر اسمش حج بصیغه ماضی مجهول است حجة بکسر حا است ینفق بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است یعنی روایت است
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم او را از زنی که گرفته شد از دنیا و حج نکرده بود پس وصیت کرده بود که
نظر کرده شود قدر آنچه حج کرده میشود بآن پس اگر باشد بهتر اینکه گذاشته شود در فقراء فرزندان فاطمه علیها السلام
گذاشته شود در ایشان و اگر باشد حج بهتر حج کرده شود از جانب آن زن پس گفتم آنمرد را که اگر باشد بر آن زن
حجی که فرض باشد پس اینکه خرج کرده شود آنچه وصیت کرده بآن در حج محبوبتر است سوی من از اینکه قسمت کرده شود در غیر آن
هفتم اصل عن معوية بن عمار في رجل مات واوصى ان يحج عنه فقال ان كان صرورة حج
عنه من وسط المال وان كان غير صرورة فمن الثلث شرح معویة بن عمار راوی امام جعفر صادق و
امام موسی کاظم علیهما السلام است یحج بصیغه مجهول است الصرورة بفتح صاد بی نقطه و ضم رای بی نقطه اول حج ناکرده و مراد اینجا
کسی است که حجة الاسلام بر او فرض شده باشد و نکرده باشد یعنی روایت است از معویة بن عمار در مردی که مرد و وصیت
کرد که حج کرده شود از جانب او پس گفت که اگر باشد حج ناکرده حج کرده میشود از میان مال او و اگر باشد غیر حج ناکرده پس از
ثلث مال است هشتم اصل عن معوية بن عمار في امرأة اوصت بمال في عتق وصدقة وحج فلم يبلغ
قال ابدأ بالحج فانه مفروض فان بقي شيء فاجعل في الصدقة طائفة وفي العتق طائفة
شرح در نسخ فاجعله بضمیر است و بنا بر آن طائفه منصوب بدل بعض است و میتواند بود که ضمیر منصوب بنزع خافض
باشد و تقدیر فاجعل منه یعنی روایت است از معویة بن عمار در زنی که وصیت کرد بمالی معین برای آزادی و صدقه و
حج پس وفا نکرد آن مال گفت که ابتدا کن بحج چه بدرستی که آن فرض است پس اگر ماند چیزی پس بگردان آزاد و صدقه

بعضی را

١٩

بعضی را و به آزادی بعضی را نهم اصل عن علي بن ابي حمزة قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن رجل
اوصى بثلاثين دينارا يعتق بها رجل من اصحابنا فلم يوجد بذلك قال يشترى من
الناس فيعتق شرح روایت است از علی بن ابی حمزه گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که وصیت کرد
بسی دینار طلا که آزاد کرده شود بآن مردی از جمله شیعه امامیه پس یافته نشد بآن مال امام گفت که خریده میشود
از جمله این مردمان که مستضعف باشند پس آزاد کرده میشود دهم اصل عن علي بن ابي حمزة قال سألت عبدا
صالحا عليه السلام عن رجل هلك فاوصى بعتق نسمة مسلمة بثلاثين دينارا فلم يوجد له بالذي
مُؤمِنَةٍ
سمى قال ما ارى لهم ان يزيدوا على الذي سمى قلت فان لم يجدوا قال فيشترون من
عرض الناس ما لم يكن ناصبيا شرح فاوصی فا برای عطف است و میتواند بود که برای تعقیب باشد و هلک
بمعنی اشرف علی الهلاک باشد مسلمة عبارتست از کسی که از شیعه امامیه باشد و در بعض نسخ بجای آن مؤمنة است
سمی دو جا بصیغه معلوم یا مجهول باب تفعیل است العرض بفتح عین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و ضاد با نقطه صفت
لشکر و مانند آن مراد اینجا هر ناصبی دشمن اهل البیت علیهم السلام است و آن کسی است که بجهت دنیا در محکمات قرآن
امامت م
کرده نهانی از پیروی و اختلاف از روی ظن پرست دیده و فهمیده و قبول نکرده بتاویل و تخصیص از روی هوا
و هوس یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که مرد با این
روش که وصیت کرده بود بآزاد کردن بنده مسلمان بسی دینار طلا پس یافت نشد برای وصی مبلغی که
موصی نام برد امام گفت که نمی بینم برای اوصیای او اینرا که زیاد کنند بر آنچه نام برد گفتم که پس اگر نیابند
چه میکنند امام گفت که پس میخرند از جمله صنف این مخالفان چیزی را که ناصبی نباشد یازدهم اصل عن محمد
بن مروان عن الشيخ ان ابا جعفر عليه السلام مات وترك ستين مملوكا فاعتق ثلثهم
فاقرعت بينهم واخرجت الثلث شرح شیخ عبارتست از امام جعفر صادق علیه السلام و تصریح بآن میشود
وأعتقت
در آنچه می آید در حدیث سیزدهم باب صدقات النبی صلی الله علیه و آله تا آخر که باب سی و چهارم است یعنی
روایت است از محمد مروان از خواجه که امام محمد باقر علیه السلام وفات یافت و واگذاشت شصت مملوک را با این روش
که وصیت کرد بآزادی ثلث ایشان پس قرعه زدم میان ایشان و بیرون کردم ثلث را دوازدهم اصل
عن ابي بصير قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن محررة اعتقها اخي وقد كانت تخدم الجواري
وكانت في عياله فاوصاني ان انفق عليها من الوسط فقال ان كانت مع الجواري واقامت
عليهن فانفق عليها واتبع وصيته شرح روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را
از کنیزی که آزاد کرده شده که آزاد کرد او را برادرم و بتحقیق بود بعد از آزادی که خدمت میکرد دختران برادر مرا

وبود در نفقهٔ برادرم پس برادرم سفارش کرد مرا که نفقه دهم بر آن کنیز از میان مال که مشترکست میان دختران پس امام
گفت که اگر باشد آن کنیز با آن دختران ورزش کند برای ایشان برای خدمت پس نفقه بده و بر دوی کن
وصیت برادر را سیزدهم اصل عن سماعة قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن رجل اوصی ان تعتق
عنه نسمة بخمسمائة درهم من ثلثه فاشتری نسمة باقل من خمسمائة درهم من ثلثه
فاشتری نسمة باقل من خمسمائة درهم وفضلت فضلة فما تری قال تدفع الفضلة الی
النسمة من قبل ان تعتق ثم تعتق عن المیت شرح تعتق سه جا بصیغهٔ مضارع غایب مجهول
باب افعالست اشتری بصیغهٔ ماضی غایب مجهول باب افتعالست فضلت اول بفا و ضاد با نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم
باب نصر و علم است تدفع بصیغهٔ مضارع غایبه مجهول باب منع است یعنی روایتست از سماعه گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام از مردی که وصیت کرد که آزاد کرده شود از جانب او بنده بپانصد درهم از ثلث مال او پس
خریده شد بنده کمتر از پانصد درهم و زیاد ماند زیادتی پس چه می‌بینی امام گفت که داده میشود آن زیادتی
سوی آن بنده پیش از آنکه آزاد کرده شود بعد از آن آزاد کرده میشود از جانب آن میت چهاردهم اصل عن معویة
بن عمار قال اوصت الیّ امرأة من اهلی بثلث مالها وامرت ان یعتق ویحج ویتصدق فلم
یبلغ ذلک فسألت اباحنیفة عنها فقال تجعل اثلاثا ثلثا فی العتق وثلثا فی الحج وثلثا فی الصدقة
شرح یعتق ویحج ویتصدق بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب افعال باب نصر و باب تفعل است و ضمیر مستتر در آنها
نایب فاعل و راجع بمصدر آنهاست تجعل بصیغهٔ مخاطب معلوم و غایب مجهول میتواند بود و بنابر دوم ضمیر مستتر راجع
بثلث است یعنی روایتست از معویة بن عمار گفت که وصیت کرد سوی من زنی از خویشان من بثلث مال خود و امر
کرد باینکه آزاد کرده شود و حج کرده شود و صدقه داده شود پس ثلث نرسید آن پس پرسیدم ابوحنیفه را از آن وصیت
پس گفت که میگردانی آن ثلث را سه حصه برابر حصه را در آزادی و حصه را در حج و حصه را در صدقه اصل فدخلت
علی ابی عبدالله علیه السلام فقلت ان امرأة من اهلی ماتت واوصت الیّ بثلث مالها وامرت ان
یعتق عنها ویتصدق ویحج عنها فنظرت فیه فلم یبلغ فقال ابدأ بالحج فانه فریضة من فرائض الله
عز وجل وتجعل ما بقی طائفة فی العتق وطائفة فی الصدقة فاخبرت اباحنیفة بقول
ابی عبدالله علیه السلام فرجع عن قوله وقال بقول ابی عبدالله علیه السلام شرح پس داخل شدم بر امام
جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که بدرستی که زنی از خویشان من مرد و وصیت کرد سوی من بثلث مالش و امر کرد باینکه
آزاد کرده شود از جانب او و تصدق کرده شود و حج کرده شود از جانب او پس نگاه کردم در آن ثلث پس نرسید
پس امام گفت که ابتدا کن بحج پس بدرستی که حج فریضه است از فرائض الله عز و جل و میگردانی آنچه را که باقیماند بعضی را

در آزادی

در آزادی و بعضی را در صدقه پس خبر دادم ابوحنیفه را بقول امام جعفر صادق علیه السلام پس برگشت از قول خود
و قائل شد بقول امام جعفر صادق علیه السلام پانزدهم اصل عن حمران عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل اوصی
عند موته اعتق فلانا وفلانا وفلانا وفلانا وفلانا فنظرت فی ثلثه فلم یبلغ اثمان قیمة
الممالیک الخمسة الذین امر بعتقهم قال ینظر الی الذین سماهم وبدأ بعتقهم فیقومون وینظر
الی ثلثه فیعتق منه اول شیء ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع ثم الخامس فان عجز الثلث
کان فی الذی سمی اخیرا لانه اعتق بعد مبلغ الثلث ما لا یملک فلا یجوز له ذلک شرح الاثمان
بفتح همزه و سکون ثاء سه نقطه جمع ثمن بفتح ثاء و فتح میم بها قیمة بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین ارزش
اضافه اثمان بقیمت باعتبار اینست که بها بجای ارزش گذاشته میشود و گاهی بهای چیزی زیاد از ارزش
آن میباشد و گاهی کمتر میباشد و گاهی موافق میباشد یعنی روایتست از حمران بضم حاء و سکون میم از امام محمد باقر
علیه السلام در مردی که وصیت کرد نزد مردنش که آزاد کن فلان بنده را و فلان بنده را و فلان بنده را و فلان بنده را
و فلان بنده را پس نگاه کردم در ثلث مال او پس نرسید بهاهای ارزش آن پنج بنده که امر کرد بآزادی ایشان
امام گفت که نگاه کرده میشود سوی بندگانی که نام برد ایشان را و ابتدا کرد بآزادی ایشان پس ارزش کرده
میشوند و نگاه کرده میشود سوی ثلث مال او پس آزاد کرده میشود از جانب او اول بنده و بعد از آن دوم بعد از آن
سوم بعد از آن چهارم بعد از آن پنجم پس اگر کمی کرد ثلث مال او میشد آن کمی در بنده که نام برد او را آخر زیرا
که آن بنده آزاد کرده شد بعد از رسیدن ثلث بچیزی که وصیت کننده مالک آن نمیشود پس کرده نمیشود
برای او آن آزاد کردن شانزدهم اصل عن داود بن ابی یزید قال سئل ابوعبدالله علیه السلام عن
رجل کان فی سفر ومعه جاریة له وغلامان مملوکان فقال لهما انتما حران لوجه الله و
اشهد ان ما فی بطن جاریتی هذه منی فولدت غلاما فلما قدموا علی الورثة انکروا ذلک
واسترقوهم شرح انکروا ذلک مبنی بر اینست که قاضیان مخالفان شهادت مملوک را قبول نمیکنند و
چنان قبول شهادت مملوک می آید در کتاب الشهادات در احادیث باب شهادة الممالیک که باب دوازدهم است
یعنی روایتست از داود بن ابی یزید گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که بود در سفری بر حالی
که با او بود کنیزی که او را بود و دو غلام بنده او پس گفت آن دو غلام را در نزد مردن که شما آزاد شدید برای راه خدا
و گواه باشید که فرزندی که در شکم این کنیز است از منست پس کنیز زائید پسری را پس وقتی که آمدند بر سر وارثان
انکار وارثان منکر شدند آزادی و بندگی کردند ایشان را اصل ثم ان الغلامین اعتقا بعد ذلک فشهدا
بعد ما اعتقا ان مولاهما الاول اشهدهما ان ما فی بطن جاریته منه قال یجوز شهادتهما

الْغُلامُ وَلَا بَيِّنَةَ فَقِيمَا الْغُلامُ الَّذِي شَهِدَا لَهُ لِأَنَّهُمَا اَثْبَتَا نَسَبَهُ شرح لانهما اثبتا نسبه اشارتست
بآنکه این مسئله بنا بر مذهب مخالفان و وجوب تقیه از جملهٔ مسایل دوریست زیرا که حکم بصحت استرقاق
ایشان موقوفست بر حکم بصحت نسب غلام و حکم بصحت نسب غلام موقوفست بر حکم بعدم صحت استرقاق
ایشان و موقوف بموقوف بر چیزی موقوفست بر آنچیز پس حکم بصحت استرقاق ایشان موقوفست بر حکم
بعدم صحت استرقاق ایشان و حکم بچیزی چون موقوف باشد بر حکم بعدم آنچیز و طاری شده باشد
بعد از زمان حکم بعدم آنچیز باطلست مانند بطلان دور که توقف چیزی بر خودش است و اما بنا بر مذهب
حق که شهادت مملوک مقبولست میتواند بود که استرقاق در اینجا حرام باشد بی آنکه دوری باشد مثل استرقاق
پدر و میتواند بود که مکروه باشد موافق آنچه در کتاب شرایع و شرح شیخ زین الدین بران مذکورست یعنی
بعد از ان هستی که آن دو غلام آزاد کرده شدند بعد از آنچه واقع شد پس گواهی دادند بعد از آنکه آزاد
کرده شدند اینکه صاحب اول ایشان که او کرفت ایشانرا که فرزندی که در شکم کنیز اوست آزادست
امام گفت که گذرانیده میشود گواهی آن دو غلام برای پسری که از کنیزست و بنده کی میکیرد ایشانرا آن پسری
که گواهی دادند برای او زیرا که ایشان ثابت کردند نسب آن پسر را پنجم اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ
أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَحْضُرُهُ الْوَفَاةُ وَلَهُ مَمَالِيكُ لِخَاصَّةِ نَفْسِهِ وَلَهُ مَمَالِيكُ
فِي شِرْكَةِ رَجُلٍ آخَرَ فَيُوصِي فِي وَصِيَّتِهِ مَمَالِيكِي أَحْرَارٌ مَا حَالُ مَمَالِيكِهِ الَّذِينَ فِي الشِّرْكَةِ فَقَالَ
يُقَوَّمُونَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مَالُهُ يَحْتَمِلُ ثُمَّ هُمْ أَحْرَارٌ شرح روایتست از احمد بن زیاد بکسر زای نقطه
و تخفیف یاء دو نقطه در پایین از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که حاضر میشود
او را مرگ بر حالی که او راست مملوکانی برای خاصهٔ خودش و او راست مملوکانی در شراکت مردی دیگر پس وصیت میکند
در وصیت خود که مملوکان من آزادند بعد از من چیست حال مملوکان او آنانی که در شراکت اند پس امام
گفت که قیمت کرده میشوند بر او اگر باشد مال او که احتمال کند آنرا بعد از ان ایشان آزادند مراد منست که حصه
او از مملوکانی که در شراکت اند آزاد میشود باصالت و حصهٔ دیگران آزاد میشود بسرایت بتفصیلی و شرطی که بیان شد
در کتاب العتق والتدبیر والکتابة در شرح حدیث اول باب المملوک بین الشرکاء تا آخر که باب نهم است اگر
ثلث مال او وفا کند بجمیع آنها و الا بقدری که وفا میکند آزاد میشوند از مال او ششم اصل عَنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ
شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ تُوُفِّيَ وَتَرَكَ جَارِيَةً أَعْتَقَ ثُلُثَهَا فَتَزَوَّجَهَا
الْوَصِيُّ قَبْلَ أَنْ يُقْسَمَ شَيْءٌ مِنَ الْمِيرَاثِ أَنَّهَا تُقَوَّمُ وَتُسْتَسْعَى هِيَ وَزَوْجُهَا فِي بَقِيَّةِ
ثَمَنِهَا بَعْدَ مَا تُقَوَّمُ فَمَا أَصَابَ الْمَرْأَةَ مِنْ عِتْقٍ أَوْ رِقٍّ فَهُوَ يَجْرِي عَلَى وَلَدِهَا شرح اعتق بصیغه

معلوم مجهول باب افعال میتواند بود و عتاق ثلث جاریه بی سرایت بتقیه در مثل این صورتست که چند مملوک
آزاد کرده باشد بترتیب و ثلث مال وفا بمجموع قیمت جاریه نکند چون عتق او در آخر شده باشد یقسم بصیغه مضارع
غایب مجهول باب ضرب است قبل ان یقسم اشارتست بآنکه ورثه میت اطفال اند و حقیا مال ایشان با وصی است
و این احترازست از صورتی که اطفال بالغ شده باشند و دو ثلث کنیز در تصرف یکی باشد زیرا که آن تزوج
بی اذن او باطل خواهد بود انها بفتح و کسر همزه میتواند بود تقوم دو جا بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیلست
تستسعی بصیغه مضارع غایبه مجهول باب استفعالست زوجها مرفوعست عطف بر اول معمول است یعنی
روایتست از نضر بفتح نون و سکون ضاد با نقطه ابن شعیب محاربی بضم میم و حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و باء
یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که فوت شد از دنیا و واگذاشت کنیزی را که آزاد کرد ثلث او را پس
جفت خود کرد آن کنیز را وصی آن مرد پیش از آنکه قسمت کرده شود چیزی از میراث اینکه آن کنیز قیمت کرده
میشود و سعی فرموده میشود او و شوهرش در باقیماندهٔ بهای کنیز بعد از قیمت کرده شدن کنیز پس آنچه
برخورد آن کنیز را از آزادی یا بندگی پس آن جاری میشود بر فرزندانش باب سیزدهم اصل باب انّ
مَنْ حَافَ فِي الْوَصِيَّةِ فَلِلْوَصِيِّ أَنْ يَرُدَّهَا إِلَى الْحَقِّ شرح حاف بحاء بی نقطه و الف منقلبه از یاء و فا بصیغه ماضی
غایب معلوم باب ضرب است فللوصی بمعنی فلوصیه است یردها بمعنی یرد وصیته است پس مشتمل بر جانب
بمن یعنی این باب بیان اینست که هر که براهی کرد در وصیت پس برای وصی اوست اینکه برگرداند آن وصیت
سوی حق و در این باب دو حدیث است اول اصل عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ رِجَالِهِ قَالَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
أَطْلَقَ لِلْمُوصَى إِلَيْهِ أَنْ يُغَيِّرَ الْوَصِيَّةَ إِذَا لَمْ تَكُنْ بِالْمَعْرُوفِ وَكَانَ فِيهَا حَيْفٌ وَيَرُدَّهَا إِلَى
الْمَعْرُوفِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ شرح یغیر بغین
با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیلست و ضمیر مستتر راجع بموصی الیه است لم تکن بصیغه مضارع غایبه معلومست
و ضمیر مستتر راجع بوصیه است المعروف پسندیده شده و مراد اینجا موافق کتاب الله عز و جل و سنت رسول
اوست و ضد آن منکرست بمعنی مخالف کتاب خدا و سنت رسولش حیف بفتح حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین بمعنی جورست و آن قدر مشترکست میان جنف بفتح جیم و فتح نون بمعنی خطا و میان اثم بمعنی گناه دانسته
و شال هر کدام گذشت در شرح حدیث پنجم باب پنجم که باب الوصیة للوارث است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم
از شیوخ او گفت که گفت امامی که روایت از اوست که بدرستی که الله عز و جل رخصت داد برای وصی اینکه
تغییر دهد وصیت را چون نباشد آن وصیت موافق معروف و باشد در آن وصیت جوری و برگرداند آن وصیت
سوی معروف برای قول او عز و جل در سورهٔ بقره که پس هر که ترسید از وصیت کننده خطا را یا گناه دانسته را پس

اصلاح کرد میان حاضران پس نیست گناهی بر او **دوم اصل** عن محمد بن سوقة قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله تبارک و تعالی فمن بدّله بعد ما سمعه فانّما اثمه علی الذین یبدّلونه قال نسختها الآیة التی بعدها قوله فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه قال یعنی الموصی الیه ان خاف جنفا من الموصی فیما اوصی به الیه مما لا یرضی الله به من خلاف الحق فلا اثم علیه ای علی الموصی الیه ان یبدّله الی الحق والی ما یرضی الله عزّ و جلّ به من سبیل الخیر **شرح** سوقه بضم سین بی نقطه و سکون واو و قاف است در نسخ نسختها بنون و سین بی نقطه و خاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایبه معلوم از باب منع است و مراد از نسخ بمعنی اصطلاحی اصولیین نیست بلکه معنی تاویل و تخصیص است بقرینه فاء در فمن خاف زیرا که تفریع یا تعقیب ناسخ بر منسوخ باصطلاح اصولی که گذشت و جایز نیست و در بعضی نسخ اینکه تسجها بتاء دو نقطه در بالا و سین بی نقطه و حاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب منع باشد السحب بفتح سین و سکون حاء کشیدن چیزی بر روی زمین و مراد اینجا کشیدن لفظ باشد بجانب مرادی که غیر ظاهر لفظ است و آن اعم است از تاویل و تخصیص است و این معنی مراد است از آنچه در نسخ است یعنی الموصی الیه تعبیر من خاف است و این از قبیل تعبیر بمثالست بنابر آنچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب پنجم جیفا بفتح حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه بهمین معنی است چنانچه شد در شرح حدیث سابق سبیل الخیر اشارتست بتغییر چیزی در آیت سابقه بر این روایت که ان ترک خیرا موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب پنجم **یعنی** روایتست از محمد بن سوقه گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قول خدا تبارک و تعالی در سوره بقره که پس هر که تبدیل کرد آنرا بعد از آنکه شنید آنرا پس جز این نیست که گناه او بر عهده جمعیست که تبدیل میکنند آنرا امام گفت که بیان معنی آن کرد آیتی که بعد از آنست قول او که پس هر که ترسید از وصیت کننده خطارا یا گناه دانسته پس اصلاح کرد در میان حاضران پس نیست گناهی بر او امام گفت که میخواهد وصی را اگر ترسد از جوری از وصیت کننده در آنچه وصیت کرد بآن سوی او از آنچه راضی نمیشود الله بآن از خلاف قرآن و حق پس نیست گناهی بر او یعنی بر وصی در اینکه تبدیل کند آن وصیت را سوی حق و سوی آنچه راضی میشود الله عزّ و جلّ بآن که راه خیر است **باب**

چهاردهم اصل باب انّ الوصیّ اذا کانت الوصیة فی حق وغیّرها فهو ضامن **شرح** اذا کانت تا آخر خبر الوصی است غیّرها بغین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بالوصی است **یعنی** این بابیست در بیان اینکه وصی چون باشد وصیت در حق و تغییر دهد آنرا پس او ضامن است و در این باب سه حدیث است

اول اصل عن علیّ بن فرقد صاحب السابری قال اوصی الیّ رجل بترکته و امرنی ان احجّ بها عنه فنظرت فی ذلک فاذا شیء یسیر لا یکون للحج فسألت ابا حنیفة و فقهاء اهل الکوفة فقالوا

بترکته
لا یکفی

تصدق

۲۲

تصدّق بها عنه فلما حججت لقیت عبد الله بن الحسن فی الطواف فسألته و قلت له انّ رجلا من موالیکم من اهل الکوفة مات و اوصی بترکته الیّ و امرنی ان احجّ بها عنه فنظرت فی ذلک فلم یکف للحج فسألت من قبلنا من الفقهاء فقالوا تصدّق بها فتصدّقت بها فما تقول **شرح** فرقد بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و فتح قاف و دال بی نقطه است سابری بسین بی نقطه و الف و ضم و کسر باء یک نقطه و کسر راء بی نقطه و تشدید یاء قسمی از جامه است که از کتان نازک باشد در مغرب گفته که السابری ضرب من الثیاب یعمل بسابور موضع بفارس ترکه بفتح تاء و کسر راء بی نقطه بازمانده از کسی بعد از وفات او در بعض نسخ ترکه اینجا بی ضمیر است و در بعضی ترکته با ضمیر است موافق آینده و بنابر اول عبارتست از ثلث مثلا و بنابر دوم وصیت بکل ترکه برای حج در صورتیست که حج فرض شده باشد بر موصی و فکر ده باشد احجّ دو جا بصیغه مضارع معلوم متکلم از باب افعالست احوال عبد الله بن الحسن گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم هفدهم باب فیه فصل بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است من در سوم بفتح میم و سکون نون است قبلنا بکسر قاف و فتح باء یک نقطه و فتح لام است **یعنی** روایتست از علی بن فرقد فروشنده سابری گفت که وصیت کرد سوی من مردی بترکه و امر کرد مرا که حج فرمایم بآن از جانب او پس نگاه کردم در آن پس ناگاه چیزی اندک بود نمیشد برای حج پس پرسیدم ابو حنیفه را و سایر فقهای اهل کوفه را پس گفتند که تصدق کن آن ترکه از جانب او پس وقتی که حج کردم برخوردم عبد الله بن الحسن را در طواف پس پرسیدم او را و گفتم او را که بدرستی که مردی از معتقدان شما از اهل کوفه مرد و وصیت کرد بترکه خود سوی من و امر کرد مرا که حج فرمایم بآن از جانب او پس نگاه کردم در آن پس کافی نشد برای حج پس پرسیدم جمعی را که نزد ما اند از فقها پس گفتند که تصدق کن آن پس تصدق کردم آن پس چه میگویی **اصل** فقال لی هذا جعفر بن محمد فی الحجر فأته و سله قال فدخلت الحجر فاذا ابو عبد الله علیه السلم تحت المیزاب مقبل بوجهه علی البیت یدعو ثمّ التفت الیّ فرآنی فقال ما حاجتک قلت جعلت فداک انی رجل من اهل الکوفة من موالیکم قال فدع ذا عنک حاجتک **شرح** حجر بکسر حاء بی نقطه و سکون جیم است فأته بسکون همزه و کسر تاء دو نقطه در بالا بصیغه امر معروف الفاء و معتل اللام از باب ضرب است دع بفتح دال بی نقطه و سکون عین بی نقطه بصیغه امر معتل الفاء واوی از باب منع و ذا مفعول به است و مشار الیه آن اظهار تشیع است و در مقام تقیه است عنک متعلق بدع است حاجتک منصوب و مفعول فعل محذوفست بتقدیر اذکر **یعنی** پس گفت مرا که این جعفر بن محمد است در حجر پس برو نزد او و سوال کن او را راوی گفت که پس داخل شدم حجر را پس ناگاه امام جعفر صادق علیه السلم در پایین ناودان متوجه بود بروی خود بکعبه دعا میکرد بعد از آن رو کرد سوی من پس دید مرا پس گفت که چیست حاجت تو گفتم که قربانت شوم مردی از کوفه

مردی ام از اهل کوفه از معتقدان شما امام گفت که وا گذار این را از تو مذکور کن حاجت خود را اصل قُلْتُ رَجُلٌ
مَاتَ وَاَوْصَى بِتَرِكَتِهِ اَنْ اَحُجَّ بِهَا عَنْهُ فَنَظَرْتُ فِي ذَلِكَ فَلَمْ يَكْفِ لِلْحَجِّ فَسَأَلْتُ مَنْ عِنْدَنَا مِنَ
الْفُقَهَاءِ فَقَالُوا تَصَدَّقْ بِهَا فَقَالَ مَا صَنَعْتَ قُلْتُ تَصَدَّقْتُ بِهَا فَقَالَ ضَمِنْتَ اِلَّا اَنْ لَا
يَكُونَ يَبْلُغُ اَنْ يُحَجَّ بِهِ مِنْ مَكَّةَ فَاِنْ كَانَ لَا يَبْلُغُ اَنْ يُحَجَّ بِهِ مِنْ مَكَّةَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ
ضَمَانٌ وَاِنْ كَانَ يَبْلُغُ بِهِ مِنْ مَكَّةَ فَاَنْتَ ضَامِنٌ شرح ان بفتح همزه و سکون نون مصدریست و مصدر
مفعول به یبلغ است یحج دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال یا باب نصر است حج از مکه عبارتست از حج
افراد که بیان شده در کتاب الحج در باب الافراد که باب پنجاه و پنجم است و حج افراد قایم مقام حج تمتع میشود در وقت
ضرورت نظیر آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث دوازدهم باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است و اشاره باین شد
در کتاب الحج در شرح حدیث پنجم باب من یوصی بحجة تا آخر که باب شصت و دوم است به تانیث فاعلست و تذکیر ضمیر
باعتبار ترکه یا باعتبار شی یسیر است یبلغ به مقدر یبلغ ان یحج به است و شاید که وسط اقسام کاتبان کافی فتاده
باشد یعنی گفتم که مردی مرد و وصیت کرد به ترکه خود که حج فرمایم آن از جانب او پس نگاه کردم در آن پس کفایت
نکرد برای حج پس پرسیدم جمعی را که نزد ما اند از فقها پس گفتند که تصدق کن بآن پس امام گفت که چه کردی گفتم که
تصدق کردم بآن پس امام گفت که ضامن شدی مگر اینکه نبوده باشد که رسد باینکه حج فرموده شود بآن از
مکه پس اگر باشد که نرسد باینکه حج فرموده شود بآن از مکه پس نیست بر تو ضمانی و اگر باشد که رسد باینکه حج فرموده
شود بآن از مکه پس تو ضامنی دوم اصل عَنْ اَبِي سَعِيدٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنْ
رَجُلٍ اَوْصَى بِحَجَّةٍ فَجَعَلَهَا وَصِيُّهُ فِي نَسَمَةٍ فَقَالَ يَغْرَمُهَا وَصِيُّهُ وَيَجْعَلُهَا فِي حَجَّةٍ كَمَا اَوْصَى بِهِ
فَاِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَاِنَّمَا اِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ شرح حجة
دو جا بکسر حاء بی نقطه است و اول عبارتست از مالی که برای آهنگ خانه کعبه بقصد مناسک معهوده صرف شود و دوم
عبارتست از آهنگ خانه کعبه بقصد مناسک معهوده نظیر این گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم باب من یوصی
بحجة تا آخر که باب شصت و دوم است یغرمها بغین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است
یعنی روایتست از ابو سعید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از مردی که وصیت کرد بمالی
برای حج پس صرف کرد آنرا وصی او در آزاد کردن بنده پس امام گفت که تاوان میکشد آن مال را وصی او و صرف کند
آنرا در حج چنانچه وصیت کرد بآن چه بدرستی که الله تبارک و تعالی میگوید در سوره بقره که پس هر که تبدیل کرد
حق از جمله وصیت را بعد از آنکه شنید آنرا پس جز این نیست که گناه او بر عهده گناه جمعیست که تبدیل میکنند آنرا
سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ اَوْصَى اِلَى رَجُلٍ وَاَمَرَهُ

ان يعتق

اَنْ يُعْتِقَ عَنْهُ نَسَمَةً بِسِتِّمِائَةِ دِرْهَمٍ مِنْ ثُلُثِهِ فَانْطَلَقَ الْوَصِيُّ فَاَعْطَى السِّتَّمِائَةِ دِرْهَمٍ رَجُلاً
يَحُجُّ بِهَا عَنْهُ قَالَ فَقَالَ اَرَى اَنْ يَغْرَمَ الْوَصِيُّ مِنْ مَالِهِ سِتَّمِائَةِ دِرْهَمٍ وَيَجْعَلَ السِّتَّمِائَةِ
فِيمَا اَوْصَى بِهِ الْمَيِّتُ مِنْ نَسَمَةٍ شرح روایتست از محمد بن مارد بکسر راء بی نقطه و دال بی نقطه گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که وصیت کرد بسوی مردی و امر کرد او را باینکه عتاق کند از جانب او بنده را
بششصد درهم از ثلث مال او پس روانه شد وصی پس داد آن ششصد درهم را بمردی که حج گزارد بآن درهم
از جانب موصی راوی گفت که پس امام گفت که می بینم این را که تاوان کشد وصی از مال خود ششصد درهم را
و گرداند آن ششصد درهم را در آنچه وصیت کرد بآن میت که آزاد کردن بنده است باب پانزدهم اصل
باب اَنَّ الْمُدَبَّرَ مِنَ الثُّلُثِ شرح این باب بیان اینست که بنده تدبیر کرده شده از ثلث مال میت است
و در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ الْمُدَبَّرُ مِنَ الثُّلُثِ
شرح این ظاهرست از شرح عنوان این باب دوم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الرَّجُلِ يُدَبِّرُ مَمْلُوكَهُ اَلَهُ اَنْ يَرْجِعَ فِيهِ قَالَ نَعَمْ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْوَصِيَّةِ شرح روایتست از هشام
بن حکم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که تدبیر میکند بنده خود را آیا جایزست او را اینکه رجوع
کند در آن تدبیر امام گفت که آری تدبیر مانند وصیت بمالست پس از ثلث است سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُدَبَّرُ مِنَ الثُّلُثِ وَقَالَ لِلرَّجُلِ اَنْ يَرْجِعَ فِي ثُلُثِهِ اِنْ كَانَ اَوْصَى فِي
صِحَّةٍ اَوْ مَرَضٍ شرح ان در دوم بکسر همزه و شرطیه است برای احتراز از بخشیدن و مانند آن که معلق بمردن
نباشد و مستوا اند بودن آن برای تسویه باشد مثل آنچه گذشت در حدیث اول باب الرجل یوصی بوصیة ثم یرجع
عنها که باب سیزدهم است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بنده تدبیر کرده شده
از ثلث مال میت است و گفت که جایزست برای مرد مثلا اینکه رجوع کند در ثلث خود اگر باشد وصیت کرده باشد
در تندرستی یا بیماری چهارم اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُدَبَّرِ قَالَ
هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْوَصِيَّةِ يَرْجِعُ فِيمَا شَاءَ مِنْهَا شرح روایتست از معاویة بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از بنده تدبیر کرده شده امام گفت که تدبیر مانند وصیتست رجوع میکند صاحبش در آنچه خواهست از جمله وصیت
باب شانزدهم اصل باب اَنَّهُ يُبْدَأُ بِالْكَفَنِ ثُمَّ بِالدَّيْنِ ثُمَّ بِالْوَصِيَّةِ شرح دین بر چند قسم است از آنجمله است
خمس و زکوة بر تفصیل در شغل ذمه بآنها موافق آنچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب پنجم یعنی این باب بیان اینست که
شان اینست که ابتدا کرده میشود بکفن میت بعد از آن بدین اگر چیزی باقی ماند بعد از آن بوصیت اگر چیزی باقی ماند و در این
باب سه حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْكَفَنُ مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ

شرح روایت از عبد الله بن سنان بکسر سین بی‌نقطه و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کفن میت
از جمیع مال میت است یعنی که مقدمست بر دین و وصیت و میراث دوم حدیث عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ بِقَدْرِ ثَمَنِ كَفَنِهِ فَقَالَ يُجْعَلُ مَا تَرَكَ فِي ثَمَنِ كَفَنِهِ إِلَّا
أَنْ يَتَّجِرَ عَلَيْهِ بَعْضُ النَّاسِ فَيُكَفِّنَهُ وَيَقْضِيَ مَا عَلَيْهِ مِمَّا تَرَكَ شرح یتجر با دو نقطه در بالا و جیم و را
بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از افتعال یا باب ضرب است و مراد خریدن ثواب آخرت برای خود بمال دنیا
یقضی بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب ضرب است یعنی روایت از زراره که راوی امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که مرد در حالی که بر اوست قرضی بقدر بهای
کفن او و مراد اینست که غیر بهای کفن از او چیزی نمانده و آن بقدر قرض است پس امام گفت که گردانیده میشود
آنچه گذاشت در بهای کفن او مگر آنکه کسب ثواب کند بر میت بعض مردمان باینروش که تکفین کند او را و ادا
کرده شود آنچه بر میت است از آنچه واگذاشت سیوم حدیث عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَوَّلُ
شَيْءٍ يُبْدَأُ بِهِ مِنَ الْمَالِ الْكَفَنُ ثُمَّ الدَّيْنُ ثُمَّ الْوَصِيَّةُ ثُمَّ الْمِيرَاثُ شرح روایت از سکونی از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اول چیزی که ابتدا کرده میشود بآن از جمله مال میت کفن اوست بعد از آن دین
اوست بعد از آن وصیت حق است بعد از آن میراث است باب بهذم اصل باب مَنْ أَوْصَى وَعَلَيْهِ دَيْنٌ شرح
در اینجا از کاتبان کافی سهوی شده زیرا که حدیث سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم مناسب این عنوان است و ظاهراً
حدیث اول بعنوان باب سابق مناسب‌تر است و دفع اول باین میشود که او ما ادعی بعد از من اوصی و پیش از و علیه
دین از قلم کاتبان افتاده باشد و ما فیه باشد و بعد از علیه پیش از دین اوله از قلم کاتبان افتاده باشد برای
مناسبت حدیث هفتم و دفع دوم باین میشود که این عنوان بعد از حدیث اول این باب باشد و ما موافق آنچه
هست شرح میکنیم والله اعلم یعنی این باب بیان کسی است که وصیت کرد در حالی که بر اوست دینی و در این باب
هفت حدیث است اول حدیث عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِنَّ الدَّيْنَ قَبْلَ الْوَصِيَّةِ ثُمَّ الْوَصِيَّةُ عَلَى أَثَرِ الدَّيْنِ ثُمَّ الْمِيرَاثُ بَعْدَ الْوَصِيَّةِ فَإِنَّ أَوَّلَ الْقَضَاءِ
كِتَابُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح فان اول تا آخر اشارتست باینکه معلم اول برای اهل هر زمانی الله تعالی است در کتاب او
و معلم ثانی نبی صاحب شریعت آن زمانست در سنت او و معلم ثالث اوصیای آن نبی است یکی بعد از یکی تا
انقراض زمان آن شریعت القضاء بفتح قاف و الف ممدوده حکم در مسایل کتاب الله اشارتست بامثال آیت
سوره نساء مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ که دلالت میکند بر تقدیم وصیت بر میراث و اما تقدیم دین بر وصیت
حاجت ببیان ندارد چون اجماعیست و شاید که آیت سوره بقره ان ترک خیرا تا آخر دلالت بآن کند جا برای آنچه

گذشت

گذشت در شرح حدیث پنجم باب پنجم یعنی روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که بدرستی که ادای دین پیش از عمل بوصیت است بعد از آن عمل بوصیت در پی ادای دین است
بعد از آن قسمت میراث بعد از وصیت حق است چه بدرستی که اول حکم کتاب الله عز و جل است دوم حدیث
عَنْ رَجُلٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ أَنَّ عَلَيْهِ دَيْنًا فَقَالَ يَقْضِي وعليه دين
الرَّجُلُ مَا عَلَيْهِ مِنْ دَيْنِهِ وَيَقْسِمُ مَا بَقِيَ بَيْنَ الْوَرَثَةِ قُلْتُ فَسُرِقَ مَا كَانَ أَوْصَى بِهِ مِنَ
الدَّيْنِ مِمَّنْ يُؤْخَذُ الدَّيْنُ أَمِنَ الْوَرَثَةِ قَالَ لَا يُؤْخَذُ مِنَ الْوَرَثَةِ وَلَكِنَّ الْوَصِيَّ ضَامِنٌ
لَهَا شرح ان علیه یا بفتح همزه و ضمیر راجع برجل اولست در سوال و در بعض نسخ و علیه دین است و حاصل له
هر دو یکیست یقضی بقاف و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و مراد اینست که اولا جدا
میکند مقدار دین را از مال میت و ثانیا تسلیم میکند آن را بطلبکار اگر میسر باشد و ثالثا قسمت میراث میکند
فسرق بسین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و قاف بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است و مراد اینست که وصی ثالث را
بعد از اول پیش از ثانی کرد در صورتی که ثانی میسر بود پس دزدیده شد و لهذا امام علیه السلام حکم بضمان وصی
کرد و میتواند بود که یقضی بقاف و ضاد بی‌نقطه باشد یعنی جدا میکند و حکم بضمان بر تقدیر تقصیر باشد و در نسخ لها بضمیر
مؤنث راجع بورثه است و ظاهر تذکیر ضمیر راجع بدین است یعنی روایت از مردی گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که وصیت کرد بسوی مردی اینکه بر آن موصی است دینی پس امام گفت که ادا میکند آن مرد وصی
آنچه را که بر موصی است از دین او و قسمت میکند آنچه را که باقیمانده میان وارثان گفتم که پس دزدیده شد
آنچه وصیت کرده بود بآن از دین از که گرفته میشود آن دین آیا از وارثان امام گفت که گرفته نمیشود از وارثان
و لیکن وصی ضامنست آن را سیوم حدیث عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ
بْنِ شَاذَانَ جَمِيعًا عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى الشَّعِيرِيِّ عن
عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قَالَ كُنَّا عَلَى بَابِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ نَنْتَظِرُ أَنْ
يَخْرُجَ إِذْ جَاءَتِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ أَيُّكُمْ أَبُو جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهَا الْقَوْمُ مَا تُرِيدِينَ مِنْهُ قَالَتْ
أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالُوا لَهَا هَذَا أَفْقَهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَسَلِيهِ شرح و محمد عطف
بر علیست جمیعا عبارتست از ابیه و فضل و راء و ذال منقوط و تشدید راء بی‌نقطه و جیم است شعیری بفتح شین
با نقطه و کسر عین بی‌نقطه عبارتست از اسمعیل بن ابی زیاد سکونی پس من الشعیری سیاید موافق آنچه آید
در کتاب المواریث در حدیث اول باب اقرار بعض الورثه بدین که باب پنجاه و نهم است حکم بفتح حا بی‌نقطه و در نسخ
ابن عتیبه بضم عین بی‌نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه از فقهای مخالفان

اهل کوفه است و نمیری بتری بوده ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و منصوب مفعول منتظر است بنا بالبناء
للحکم است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش و روایت کرد محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان همگی
محمد بن ابی عمیر از جمیل بن دراج از زکریا بن یحیی از شعیری از حکم بن عتیبه گفت که بودیم بر در سرای امام محمد باقر
علیه السلم و ما جماعتی بودیم انتظار میکشیدیم بیرون آمدن او را ناگاه آمد زنی پس گفت که کدام از شما امام محمد باقر است
پس گفتند او را آن جماعت که چه میخواهی از او زن گفت که میخواهم که سوال کنم از مسئله پس گفتند آن زن را که این فقیه
اهل کوفه است پس سوال کن او را اصل فَقَالَتْ اِنَّ زَوْجِي مَاتَ وَ تَرَكَ اَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَانَ لِي عَلَيْهِ
مِنْ صَدَاقِي خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ فَاَخَذْتُ صَدَاقِي وَ اَخَذْتُ مِيرَاثِي ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ
اَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ قَالَ الْحَكَمُ فَبَيْنَا اَنَا اَحْسُبُ اِذْ خَرَجَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا هَذَا
الَّذِي اَرَاكَ تُحَرِّكُ بِهِ اَصَابِعَكَ يَا حَكَمُ شرح صداق بفتح و کسر صاد مهمله و تخفیف دال مهمله است مهر زن عبارت
از ربع پانصد درهم باقی که صد و بیست و پنج است یا ثمن آن که شصت و دو درهم و نیم است و ربع در صورتیست
که میت فرزند نداشته باشد خواه خویشاوندی دیگر داشته باشد و خواه نداشته باشد بنا بر اینکه در احتمال آخر
باقی مال امامست تفصیلی که در ما آید در کتاب المواریث در شرح باب الرجل یموت و لا یترک الا امراته که باب بیست و
هشتم است و ثمن در صورتیست که میت فرزند داشته باشد فشهدت صیغه متکلم وحده باب علم است و جار و مجرور
مرجع ضمیر مستتر فیه است بمعنی که اسم عامل بینا بفتح باء و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون و الف که اشباع
فتحه بین است مضاف بجمله است احسب صیغه مضارع متکلم معلوم از باب حسب است یعنی پس آن زن گفت که بدرستی که
شوهر من مرده و واگذاشته هزار درهم را و بود برای من بر او از مهر من پانصد درهم پس گرفتم مهر خود را و گرفتم میراث
خود را بعد از آن آمد مردی پس دعوی کرد بر شوهر من هزار درهم را پس گواهی دادم برای آن مرد بصدق دعوی او گفت
حکم که پس میان اینکه من حساب میکردم ناگاه بیرون آمد امام محمد باقر علیه السلم پس گفت که چیست اینکه می‌بینم
که میجنبانی آن انگشتان خود را ای حکم اصل فَقُلْتُ اِنَّ هَذِهِ الْمَرْاَةَ ذَكَرَتْ اَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ وَ تَرَكَ اَلْفَ
دِرْهَمٍ وَ كَانَ لَهَا عَلَيْهِ مِنْ صَدَاقِهَا خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ فَاَخَذَتْ صَدَاقَهَا وَ اَخَذَتْ مِيرَاثَهَا ثُمَّ
جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ اَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدَتْ لَهُ قَالَ الْحَكَمُ فَوَاللهِ مَا اَتْمَمْتُ الْكَلَامَ حَتَّى قَالَ
اَقَرَّتْ بِثُلُثِ مَا فِي يَدَيْهَا وَ لَا مِيرَاثَ لَهَا قَالَ الْحَكَمُ فَمَا رَاَيْتُ وَ اللهِ اَفْهَمَ مِنْ اَبِي جَعْفَرٍ قَطُّ شرح
اقرّت دو جا و شهدت صیغه غایبه است بثلث بکسر با حرف جر و ضم ثاء سه نقطه اول و ضم و سکون لام لغتیه مفرد است
در نسخ کافی اینجا و در آنچه می آید در کتاب المواریث در حدیث اول باب اقرار بعض الورثه بدین که باب پنجاه و نهم است
و در تهذیب در باب اول کتاب الوصایا موافق اینست و در فقیه در باب ما جاء فیمن یوصی او یعتق و علیه دین بمعنی حفظ

تثنیه است

تثنیه است یا موصول و مضاف الیه است یدیها بفتح یاء دو نقطه در پایین و فتح دال مهمله و سکون یاء دو نقطه در پایین
دوم است و ما فی یدیها عبارتست از پانصد درهم باعتبار اینکه دین مقدم است بر میراث و در زمان زندگی و بعد از
مردن او ثابت است پس گویا که دین در دو دست و میراث در یک دست است و تفسیر ابن ابی عمیر که در ذیل این حدیث
مذکور میشود منطبق است بر آنچه در کافیست زیرا که یک ثلث هزار درهم دو ثلث پانصد درهم است و آن از
زوجه است پس آنچه زوجه رد میکند بر آن مرد بسبب اقرارش یک ثلث پانصد درهم و کل میراث زوجه است
که ربع پانصد درهم باقی باشد مثلا و لهذا امام علیه السلم گفته که و لا میراث لها و این موافقست با آنچه مستنبط
میشود از کلام فضل بن شاذان که می آید در کتاب المواریث در باب الاقرار بوارث آخر که باب پنجاه و هشتم است
و آنکه مصنف رحمه الله تعالی در ذیل آنچه می آید در کتاب المواریث نقل کرد تفسیر فضل بن شاذان را
برای این حدیث و آن منطبق است بر آنچه در فقیهست و اشاره کرده باینکه آن غلط است با نیز روش که نقل کلام
فضل بن شاذان در نظیر این مسئله کرده در باب سابق آن برای اشارت باینکه تفسیر فضل بن شاذان
موافق لفظ حدیث نیست و موافق تفسیر ابن ابی عمیر نیست و موافق قول خودش نیز نیست و از این ظاهر میشود
که آنچه در فقیه است غلطست و درست آنست که در کافیست و وجه آن اینست که زن شهادت داده برای آن مرد
پس حق بعضی برادر او داده پس آن مرد را نیز رسد که دو ثلث آنچه را که در دست زنست واپس گیرد نظیر آنچه گذشت
در حدیث شانزدهم باب دوازدهم که باب من اوصی بعتق او حج او صدقه است و حاصل آنچه در کافی و تفسیر
ابن ابی عمیر است اینست که اگر مثلا زوج فرزند نداشته باشد و زوجه ربع پانصد درهم باقی را بمیراث گرفته باشد
و نزد زوجه ششصد و بیست و پنج درهم جمع شده باشد آنچه نصیب زوجه است سیصد و سی و سه درهم و ثلث
درهمست و باقی را رد میکند بر آن مرد و بنا بر آنچه در فقیه و تفسیر فضل بن شاذان است نصیب زوجه دویست و
هشتاد درهم و ثلث درهم میشود و باقی را رد میکند بر آن مرد و الله اعلم یعنی پس گفتم که بدرستی که این زن مذکور کرد
که شوهرش مرد و واگذاشت هزار درهم را و بود برای آن زن بر آن مرد از مهرش پانصد درهم پس گرفت
مهر خود را و گرفت میراث خود را بعد از آن آمد مردی پس دعوی کرد بر شوهرش هزار درهم را پس گواهی داد آن زن
برای او گفت حکم که پس بخدا قسم که تمام نکردم کلام را تا آنکه امام محمد باقر علیه السلم گفت که آن زن اقرار کرد برای مرد مدعی
بثلث پانصد درهم که در دست تصرف اوست بسبب دین و نیست میراثی آن زن را یعنی که کل ثمن یا ربع را نیز
آن مرد میبرد گفت حکم که پس ندیدم بخدا قسم فهمیده تر از امام محمد باقر علیه السلم هرگز اصل قَالَ ابْنُ اَبِي عُمَيْرٍ وَ تَفْسِيرُ
ذَلِكَ اَنَّهُ لَا مِيرَاثَ لَهَا حَتَّى يُقْضَى الدَّيْنُ وَ اِنَّمَا تَرَكَ اَلْفَ دِرْهَمٍ وَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ اَلْفٌ وَ
خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ لَهَا وَ لِلرَّجُلِ فَلَهَا ثُلُثُ الْاَلْفِ وَ لِلرَّجُلِ ثُلُثَاهَا شرح یعنی بتقدیر مضاف باتصال صیغه مضارع

غایب مجهول یا غایب معلوم باب ضرب است ترک بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است **یعنی** گفت ابن ابی عمیر که
وتفسیر آن اینست که ایشان میت که میت میراثی برای آن زن مگر آنکه آخر کرده شود دین وجزاین نیست که
آن شوهر واگذاشت هزار درهم را بر حالی که بر اوست از دین هزار و پانصد درهم از زن را زنان مرد پس
برای زنست ثلث هزار درهم که دو ثلث پانصد درهمست و برای آنهاست دو ثلث هزار درهم که بعض آن
نزد زنست و او پس میدهد و آن مرکبست از ثلث پانصد درهم و مجموع میراث زن و بعض دیگر نزد
سایر ورثه است و او پس میدهد بحصص اقرار زن **چهارم حدیث** عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ بَاعَ مَتَاعاً مِنْ رَجُلٍ فَقَبَضَ الْمُشْتَرِي الْمَتَاعَ وَلَمْ يَدْفَعِ الثَّمَنَ ثُمَّ مَاتَ الْمُشْتَرِي
وَالْمَتَاعُ قَائِمٌ بِعَيْنِهِ قَالَ إِذَا كَانَ الْمَتَاعُ قَائِماً بِعَيْنِهِ رُدَّ إِلَى صَاحِبِ الْمَتَاعِ وَقَالَ لَيْسَ
لِلْغُرَمَاءِ أَنْ يُحَاصُّوهُ **شرح** روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که فروخت متاعی را
بمردی پس گرفت مشتری آن متاع را و نداد بها را بعد از آن مرد مشتری بر حالی که آن متاع قایمست بعینه امام گفت
که چون باشد آن متاع باقی بعینه برگردانیده میشود بر صاحب آن متاع و امام گفت که نیست برای طلبکاران که
اینکه محاصه کنند با صاحب آن متاع که ما نیز بحساب طلب خود شریک در آن متاع میشویم چون ترکه میت وفا بدین
او نکند **پنجم حدیث** عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ فَيَضْمَنُهُ
ضَامِنٌ لِلْغُرَمَاءِ قَالَ إِذَا رَضِيَ الْغُرَمَاءُ فَقَدْ بَرِئَتْ ذِمَّةُ الْمَيِّتِ **شرح** روایتست از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میمیرد و بر اوست دینی پس ضامن میشود آن دین را ضامنی برای طلبکاران
امام گفت که چون راضی شدند آن طلبکاران پس بتحقیق بری شد ذمه میت یعنی که آن طلبکاران از ورثه
میت طلبی ندارند **ششم حدیث** عَنْ يَحْيَى بْنِ الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ قُتِلَ وَعَلَيْهِ
دَيْنٌ وَلَمْ يَتْرُكْ مَالاً فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّيَةَ مِنْ قَاتِلِهِ عَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ
وَهُوَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً قَالَ إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّيَةَ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَهُ **شرح** ازرق بفتح همزه و سکون
زای بانقطه و فتح را منقطه است علیهم در اول بتقدیر استفهام است **یعنی** روایتست از یحیی کبود چشم از
امام موسی کاظم علیه السلام در مرد کشته شد بر حالی که بر اوست دینی و واگذاشت مالی را پس گرفتند وارثان او
خونبها را از کشنده او آیا بر ایشانست اینکه ادا کنند دین او را امام گفت که آری گفتم که واگذاشته چیزی را
امام گفت که جز این نیست که وارثان گرفتند خونبها را پس بر ایشانست اینکه ادا کنند دین او را **هفتم حدیث** عَنِ
الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَلَهُ عَلَيَّ دَيْنٌ وَخَلَّفَ وُلْداً
رِجَالاً وَنِسَاءً وَصِبْيَاناً فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ أَنْتَ فِي حِلٍّ مِمَّا لِأَبِي عَلَيْكَ مِنْ حِصَّتِي وَأَنْتَ

فی حل

26

فِي حِلٍّ مِمَّا لِإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَأَنَا ضَامِنٌ لِرِضَاهُمْ عَنْكَ قَالَ تَكُونُ فِي سَعَةٍ مِنْ ذَلِكَ وَحِلٍّ
شرح خلف بخای بانقطه و فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است ولدا بضم واو و سکون لام است الحل بکسر حا
بی نقطه و تشدید لام مصدر باب ضرب کشاده معنی بیرون آمدن از تنگی رضاهم بکسر را و ضاد با نقطه و الف مقصوره
جار است از مال که بقدر حصه ایشان باشد و چون بایشان داده شود راضی شوند تکون بصیغه مخاطب است و این
جواب سؤال مقدر نیست که ضمان بی اذن مضمون له صحیح است و رسول امیر صورت که پیش از قسمت میراث باشد و حصه ضمان من
از جمله میراث وفا کند بحصه مضمون له از جمله دین و این منافات ندارد با اینکه قیاس صورتهای دیگر بر این باطل باشد
یعنی روایتست از حسن بن جهم بفتح جیم و سکون ها گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که مرد بر حالی که
او راست بر من دینی و واگذاشت فرزندانی را مردانی را و زنانی را و کودکانی را پس آمد مردی از ایشان پس گفت
که تو در کشادی از آنچه برای پدر من بر تو بود از حصه من و تو در کشادی از آنچه برای برادران و خواهران منست
و من ضامنم مالی را که موافق حصه ایشان و باعث رضای ایشانست امام گفت که می باشی در فراخی از آن دین
و در کشاده **حدیث** قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يُعْطِهِمْ قَالَ كَانَ ذَلِكَ فِي عُنُقِهِ قُلْتُ فَإِنْ رَجَعَ الْوَرَثَةُ عَلَيَّ فَقَالُوا
أَعْطِنَا حَقَّنَا قَالَ لَهُمْ ذَلِكَ فِي الْحُكْمِ الظَّاهِرِ فَأَمَّا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَنْتَ مِنْهَا فِي ذلك
حِلٍّ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ الَّذِي أَحَلَّ لَكَ يَضْمَنُ لَكَ عَنْهُمْ رِضَاهُمْ فَيَحْتَمِلُ الضَّامِنُ لَكَ **شرح** لم یعطهم بعین
بی نقطه و طا بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و مفعول دوم محذوفست بتقدیر رضاهم و مراد
اینست که در وقت قسمت میراث تغافل از ضمان کرد مشار الیه ذلک رضاهم است حقنا بفتح حا بی نقطه و تشدید
قاف است و ارجاع ضمیر مؤنث بآن مبنی بر تعدد و معنی است باعتبار مضاف الیه پس با تنه بیع است فی الحکم الظاهر مبنی
بر اینست که قاضیان مخالفان آن ضمان را صحیح نمیشمرند یا مبنی بر اینست که اگر وارثان دیگر منکر آن ضمان شوند و بینه
نباشد قول قول ایشان میشود یضمن بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعلست فیحتمل بحاء تفرید بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افتعال مرفوعست و مراد اینست که بار گناه بر میدارد بوسیله ظلم بر تو یا مراد اینست که آنچه بوارثان
دیگر نداده و از تو گرفته اند در گردن اوست می باید که بتو دهد **یعنی** گفتم که پس اگر نداد بایشان قدر رضای ایشان را
چگونه میشود امام گفت که بود آن در گردن او گفتم که پس اگر برگردند وارثان دیگر بر من پس گویند که بده بما حق ما را
چگونه میشود امام گفت که میرسد ایشان را آن سخن در حکم ظاهر پس اما میان تو و میان الله عز و جل پس تو از جهت
ایشان در کشادی چون باشد آن مردی که حلال کرده برای تو که ضامن شده باشد برای تو از جانب ایشان قدر خوشنودی
ایشان را پس بار بر میدارد آن ضامن برای تو **حدیث** قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِي الصَّبِيِّ لِأُمِّهِ أَنْ تُحَلِّلَ قَالَ نَعَمْ
إِذَا كَانَ لَهَا مَا تُرْضِيهِ أَوْ تُعْطِيهِ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا قَالَ فَلَا قُلْتُ فَقَدْ سَمِعْتُكَ تَقُولُ إِنَّهُ يَجُوزُ

تحليلها فقال انما اعني بذلك اذا كان لها شرح تقول بصيغه مخاطب است امر مقدر باستفهام است ترغيب بصيغه
مضارع غائبه يا غائب معلوم باب افعال است و بنابر اول ها مفعول است بتقدير به او از تنگ باولويت و وجه تقدير
مراد حصه داشتن مادر در ميراث و بودن تحليل پيش از قسمت ميراث است نظر بصورت سابقه و ميتواند بود كه مراد
اعم باشد تفعله بصيغه غائبه باب افعال است ان لم يكن لها ود مثل صورتيست كه مادر كنيز و ام ولد باشد يعني گفتم كه پس چه
ميگويي در كودك آيا براى مادرش هست اينكه حلال كند دين پدرش را كه بوده است ضامن شدن امام گفت كه آرى چون
باشد آن مادر را ميراثى كه خوشنود كند آن كودك را بآن يا امام گفت كه دهد بآن كودك از آنكه گفتم كه پس اگر باشد آن
مال براى مادر چگونه ميشود امام گفت كه پس كه روا نميشود تحليل آن مادر گفتم كه پس بتحقيق شنيده ام از تو در زمان سابق
كه ميگفتى كه درستى كه شان نيست كه روا ميشود تحليل مادر پس امام گفت كه جز اين نيست كه ميخواهم بآن سخن سابق
اين قيد را كه چون باشد آن مال براى مادر متن قلت فاو يجوز تحليله على ابنه فقال له ما كان لنا مع
ابي الحسن امر يفعل في ذلك ما شاء قلت فان الرجل ضمن لك عن الصبي و انا من حصته
في حل فان مات الرجل قبل ان يبلغ الصبي فلا شئ عليه قال الامر جائز على ما شرط لك شرح
فالا به تقدير استفهام است يفعل بصيغه غائب معلوم است ضمير حصته راجع بصبي است فان مات بتقدير استفهام است
ضمير عليه راجع بالرجل است و مراد اينست كه آيا بقدر حصه صبي از ميراث مادرش جدا كرده ميشود از اصل مال پدرش يا نه
قسمت ميراث پرسشها بصيغه ماضي غائب معلوم يا مجهول باب تفعيل و ضرب است و بنابر اول ضمير مستتر راجع بالرجل است
و ها مفعول است بتقدير شرط و وجه تقدير مراد اينست كه اگر تحليل پدر بعنوان ضمانت حق اوست جدا كرده ميشود
از اصل مال پدر و اگر بخشيدن محضست جدا كرده نميشود موافق آنچه بيان شد در شرح آنست و مالك [illegible]
در كتاب المعيشه در حديث ششم باب الرجل يأخذ من مال ولده تا آخر كه باب چهل و هفتم است و در كتاب النكاح
در حديث سوم باب الرجل يريد ان يزوج ابنته و يريد ابوه ان يزوجها رجلا آخر كه باب پنجاه و هشتم است يعني
گفتم كه آيا پس چه كند را ميشود تحليل او بر پدرش در حصه ميراث مادرش پس امام گفت كه نبود ما را با امام موسى كاظم
عليه السلام اختيارى چنان اين آنكه ميكرد در مال هرچه اراده ميخواست گفتم كه پس بدرستى كه آن مرد ضامن شد از جانب
كودك و من از حصه كودك از ميراث مادرش در گشادم پس اگر بميرد آن مرد پيش از آنكه بالغ شود آن كودك پس
نيست چيزى از تاوان بر آن مرد براى كودك در اصل مال آن مرد امام گفت كه كار كرده است بروشى كه آن مرد قرار داده آزادى
وقت تحليل باب چهل و سوم باب من اعتق وعليه دين شرح اين باب بيان كسى است كه بنده آزاد كرده بر حالى كه
بر اوست دينى و در اين باب يك حديث است اول اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألني ابو عبد الله
عليه السلام هل يختلف ابن ابي ليلى وابن شبرمة فقلت بلغني انه مات مولى لعيسى بن موسى وترك

عليه

عليه دينا كثيرا و ترك مماليك يحيط دينه باثمانهم فاعتقهم عند الموت فسألهما عيسى بن موسى
عن ذلك فقال ابن شبرمة ارى ان تستسعيهم في قيمتهم فيدفعها الى الغرماء فانه قد اعتقهم
عند موته شرح عبد الرحمن بن حجاج بفتح حا و تشديد جيم اول از اهل كوفه است ابن ابي ليلى بفتح دو لام و سكون يا
دو نقطه در پايين و الف قاضى مخالفان در كوفه بود ابن شبرمه بضم شين و فتح را و سكون با و تخفيف ميم از فقهاى
مخالفان در كوفه بوده و مى آيد در حديث اول كتاب الشهادات كه ابن شبرمة القاضي ابن اثير در جامع الاصول گفته كه
اسم ابن ابي ليلى عبد الرحمن و هو تابعي مشهور تقدم ذكره في حرف العين و قد يقال ابن ابي ليلى ايضا لولده محمد بن عبد الرحمن
بن ابي ليلى و هو قاضي الكوفة امام مشهور في الفقه صاحب مذهب و قول و اذا اطلق المحدثون ابن ابي ليلى فانما يعنون
اباه و اذا اطلق الفقهاء ابن ابي ليلى فانما يعنون محمدا و ولده محمد و كنيته [illegible] عبد الله بن شبرمة بن الطفيل بن الحسان بن
المنذر من بني سعد بن ضبة الضبي الكوفي و عم عمارة بن القعقاع و عمارة اكبر منه و هو احد فقهاء اهل الكوفه و
علمائهم عيسى برادر زاده منصور دوانيقى بود و [illegible] از لشكرش بود چنانچه گذشت در كتاب الحجة در حديث هفدهم
باب الفصل بين دعوى المحق و المبطل في امر الامامة كه باب شصت و دوم است ضمير عليه راجع بمولى و تستسعيهم توان بود ارى
بصيغه مضارع متكلم مجهول باب افعال و معلوم باب منع ميتواند بود و وجه تقدير يعنى اظهر است زيرا كه مبنى بر اجتهاد است
تستسعيهم بصيغه غائب يا مخاطب و متكلم مع الغير ميتواند بود و اول مبنى بر اينست كه اين سوال بعنوان جواز باشد و بر
[illegible] از باب منع است يعنى روايت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت كه پرسيد مرا امام جعفر صادق
عليه السلام كه آيا اختلاف در فتوى و حكم ميكنند ابن ابي ليلى و ابن شبرمه پس گفتم كه رسيده بمن اينكه مرد چاكرى از عيسى
بن موسى مرد و اينكه زخت بر خود دينى بسيار و واگذاشت بندگانى را كه احاطه ميكرد دين او بهاهاى ايشان پس
آزاد كرد آن بندگان را نزد مردنش پس پرسيد آن دو را عيسى بن موسى از آن پس گفت ابن شبرمه كه گمان ميبرم
اينكه سعى فرمايد آن بندگان را در ارزش ايشان پس دهد آن را سوى طلبكاران چه درستى كه او آزاد كرده ايشان را
نزد مردن خود وصيت كرده بآزادى متن وقال ابن ابي ليلى ارى ان ابيعهم و ادفع اثمانهم الى الغرماء
فانه ليس له ان يعتقهم عند موته وعليه دين يحيط بهم و هذا اهل الحجاز اليوم يعتق
الرجل عبده وعليه دين كثير فلا يجيزون عتقه اذا كان عليه دين كثير فرفع ابن شبرمة
يديه الى السماء وقال سبحان الله يا ابن ابي ليلى متى قلت بهذا القول والله ما قلته الا طلب خلافي
شرح [illegible] است اهل الحجاز مبتدا است [illegible] مراد اينست كه ايشان [illegible] ميكنند از مكان [illegible] كه
كه حاضرند اليوم منصوب و ظرف يعتق است و جمله استيناف بيانى سابق است متى براى استفهام انكاريست قلت بصيغه
مخاطبست و مراد اينست كه موافق اعتقاد خود نگفتى طلب منصوب و مستثنى مفرغست و مفعول له است يعنى و گفت ابن ابي ليلى

که گمان میبرم که فروختم آن بندگان را و دو هم جاهای ایشان را سوی طلبکاران چه بدرستی که ایشان مذهب که جائز
نیست او را اینکه آزاد کند ایشان را نزد مردن خود در حالی که براو باشد دینی که احاطه کند با ایشان در این
اهل مکه اند بیان این آنکه در این روزها که آزاد میکند مرد بنده خود را در حالی که بر اوست دینی بسیار
پس که آزاد میکند آزادی او را چون باشد بر او دینی بسیار پس بر داشت ابن شبرمه دست خود را سوی
آسمان و گفت از روی تعجب که سبحان الله ای ابن ابی لیلی که قائل شدی باین سخن بخدا قسم که نگفتی آنرا
برای چیزی مگر برای طلب مخالفت من اصل فقال ابو عبد الله علیه السلام فعن رأی ایهما صدر قال
قلت بلغنی انه اخذ برأی ابن ابی لیلی وکان له فی ذلک هوی فباعهم وقضی دینه
فقال فمع ایهما من قبلکم قلت له مع ابن شبرمة وقد رجع ابن ابی لیلی الی رأی ابن
شبرمة بعد ذلک فقال اما والله ان الحق لفی الذی قال ابن ابی لیلی وان کان قد
رجع عنه شرح رأی بفتح را و سکون همزه مضاف است ایهما بفتح همزه و تشدید یاء و نقدر با میم مجرور است و ضمیر
راجع با بن شبرمه و ابن ابی لیلی است صدر بصاد بی نقطه و دال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب ضرب
و نصر حاصل و مجرور است و ضمیر مستتر راجع بعیسی است الصدر بضم صاد بر گشتن از آب بعد از سیراب شدن
موافق آیت سوره قصص حتی یصدر الرعاء و مراد اینجا اینست که عیسی از رای کدام تسلی یافت مشابه است
رای ابن ابی لیلی است هوی بفتح ها و فتح واو و تنوین است من قبلکم بفتح میم و سکون نون و کسر قاف و فتح
با و کسر لام و فتح عبارت است از سایر فقهای مخالفان در کوفه اما بفتح همزه و تخفیف میم است ان الحق تا آخر
شاید که اشاره باشد بآیت سوره نساء ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم و بیان
شد در کتاب المعیشة در حدیث دوم باب قضاء الدین که باب پنجم است بنا بر اینکه در صحت عتق قصد قربت شرط است
و توضیح این میشود در شرح تتمه این حدیث و ان وصلیه است یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پس
عیسی از رای کدام آن دو تسلی یافت راوی گفت که گفتم که رسید بمن اینکه عیسی عمل کرد بقول ابن ابی لیلی
و بود برای عیسی در آن رای خواهشی پس فروخت آن بندگان را و ادا کرد دین خود را پس امام گفت که پس
با کدام آن دو اند جمعی که نزد شما اند گفتم امام را که با ابن شبرمه اند و بتحقیق برگشت ابن ابی لیلی سوی رای ابن
شبرمه بعد از آن پس امام گفت که آگاه باش بخدا قسم که بدرستی که حق هر آینه در آنست که گفت ابن ابی لیلی هرچند
که باشد که بتحقیق برگشته باشد از آن اصل فقلت له هذا ینکسر عندهم فی القیاس فقال هات قایسنی
فقلت انا اقایسک فقال لتقولن باشد ما یدخل فیه من القیاس فقلت له رجل ترک عبدا
لم یترک مالا غیره وقیمة العبد ستمائة درهم ودینه خمسمائة درهم فاعتقه عند الموت کیف

یصنع

یصنع قال یباع العبد فیأخذ الغرماء خمسمائة درهم ویأخذ الورثة مائة درهم شرح
ینکسر بسین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب انفعال یا باب تفعیل است هات بالف و کسر تا و نفعل
در باب اسم فعلست بمعنی اعطنی و مفعولش محذوف است بتقدیر القیاس قایسنی استیناف بیانی هات است و مقصود
اینست که قیاس مخالفان در این مسئله مبنی بر غفلت ایشان از فرق میان مقیس و مقیس علیه است و ظاهر است که امام
علیه السلام بفرق معنوی اشاره میکند بقول در فقره اخیره که جعلوا الاشیاء شیئا واحدا و بفرق شرعی اشاره میکند بقول
او که و لم یعلموا السنة اما بتقدیر استفهام انکاری است مراد اینست که من گستاخی میکنم لتقولن بفتح تا و لام و نون تاکید ثقیله
یا خفیفه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر یا باب تفعیل یا باب تفعل بحذف یکی از دو تاست و دخل اینجا عبارتست از رخنه
کردن و ضمیر فیه راجع بمشار الیه هذا است من تبعیضیه است یصنع بیا و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع
غائب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بکیف است که مبتدا است یعنی پس گفتم امام را که این قول ابن ابی لیلی
شکسته میشود نزد فقهای مخالفان در قیاس پس امام گفت که بیار بمن قیاس را بیان این آنکه گفتگوی قیاس کن
با من پس گفتم که آیا من گفتگوی قیاس کنم با تو پس امام گفت که هر آینه میگوئی البته سخت تر آنچه رخنه میکند در قول
ابن ابی لیلی از جمله قیاس پس گفتم امام را که مردی وا گذاشت غلامی را که وا نگذاشت مالی غیر او را و ارزش غلام ششصد درهم است
و دین آن مرد پانصد درهم است پس آزاد کرد آن غلام را نزد مردن چگونه کرده میشود امام گفت که فروخته میشود غلام و میگیرند
طلبکاران پانصد درهم را و میگیرند وارثان صد درهم را اصل فقلت الیس قد بقی من قیمة العبد مائة
درهم عن دینه فقال بلی قلت الیس للرجل ثلثه یصنع به ما یشاء قال بلی قلت الیس قد
اوصی للعبد بالثلث من المائة حین اعتقه فقال ان العبد لا وصیة له انما ماله لمولاه
فقلت له فاذا کان قیمة العبد ستمائة درهم ودینه اربعمائة درهم فقال کذلک یباع العبد
فیأخذ الغرماء اربعمائة درهم ویأخذ الورثة مائتین فلا یکون للعبد شیء شرح پس گفتم
که آیا نیست که بتحقیق باقیمانده از ارزش غلام صد درهم از دین او پس امام گفت که بلی باقیمانده گفتم که آیا نیست
برای آن مرد ثلث مال او در حالی که میکند آن هرچه را که میخواهد امام گفت که بلی هست گفتم که آیا نیست که بتحقیق وصیت
کرد برای غلام بثلث از جمله صد درهم در وقتی که آزاد کرد غلام را پس امام گفت که بدرستی که غلام نیست وصیتی
برای او بجز این نیست که مال او از صاحبان او است پس گفتم امام را که پس چون باشد ارزش غلام ششصد درهم
و دین او چهار صد درهم چگونه میشود پس امام گفت که همچنانست بیان این آنکه فروخته میشود غلام پس میگیرند طلبکاران
چهار صد درهم را و میگیرند وارثان دویست درهم را و نمی باشد برای غلام چیزی اصل قلت له فان کان قیمة العبد
ستمائة درهم ودینه ثلاثمائة درهم فضحک وقال من ههنا اتی اصحابک جعلوا الاشیاء

فان کانت

شيئاً واحداً او لم يعلموا السنة اذا استوى مال الغرماء ومال الورثة او كان مال الورثة
اكثر من مال الغرماء لم يتّهم الرجل على وصيّته و اجيزت وصيّته على وجهها فالآن يوقف
هذا فيكون نصفه للغرماء ويكون ثلثه للورثة ويكون له السدس شرح ضحك بصيغه معلوم
باب علم است اتى بضم همزه وكسر تا دو نقطه در بالا وفتح يا يعنى هلاك است ماخوذ است از اتيان دشمن بر سر كسى
بقصد هلاك او و دشمن اينجا ابليس است جعلوا آخر ستيان پائى سابق است او استوى ستيان پائى سابقست
لم يتهم بتشديد تا دو نقطه در بالاى مفتوحه و فتح ها و كسر ميم بالتقاء ساكنين بصيغه مضارع غايب مجهول
باب افتعالست از اتهام تهمت كردن كسى را بضرر رسانيدن بديگرى و مراد اينجا تهمت زدن آنمرد است بضرر رسانيدن
بطلبكاران چون مال وارثان بيشتر باشد اجيزت بجيم و يا دو نقطه در پايين و زاى با نقطه بصيغه ماضى غايبه مجهول
باب افعالست فالآن منصوبست يوقف بصيغه مضارع غايب مجهول باب افعال يا باب ضرب از متعديست مشار اليه
هذا غلامست يعنى گفتم امام را كه پس اگر باشد ارزش غلام ششصد درهم و دين او سيصد درهم چگونه ميشود پس امام
خنده كرد و گفت كه از اينجا هلاك شدند همه مردمان تو بيان اين آنكه گردانيدند چيزهاى مختلف را يكچيز و ندانستند مرغير
رسول الله صلى الله عليه وآله بيان اين آنكه چون مساوى شود مال طلبكاران و مال وارثان يا باشد مال وارثان
بيشتر از مال طلبكاران تهمت زده نميشود آنمرد بر وصيت او و گذرانيده ميشود وصيت او بر روش آن پس در نوقت
وا داشته ميشود اين غلام براى قسمت پس ميباشد نصف غلام براى طلبكاران و ميباشد دو دانگ غلام براى
وارثان و ميباشد براى غلام يكدانگ حاصل اينست كه در صورت سابق چون مال ورثه سهل است آنمرد تهمت زده
ميشود بقصد ضرر طلبكاران و شرط است در صحت عتق و صحت وصيت بعتق قصد رضاى الله تعالى پس عتق و وصيت
بعتق صحيح نيست بلكه وصيت براى غلام خود اصلا صحيح نيست بخلاف صورت اخير زيرا كه چون مال ورثه نيز
عمده است تهمت ضرر طلبكاران نميشود زيرا كه آن ضرر بورثه نيز ميرسد پس عتق و وصيت بعتق فى الجمله صحيح است
اگرچه وصيت براى غلام مطلقا بصورت نيز صحيح نيست دوم اصل عن زرارة عن احدهما عليهما السلام فى رجل اعتق
مملوكه عند موته وعليه دين قال ان كان قيمته مثل الذى عليه ومثله جاز عتقه
والا لم يجز شرح روايت است از زراره از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام در مردى كه آزاد كرد غلام خود را
نزد مردن خود در حالى كه بر اوست دينى امام گفت كه اگر باشد ارزش غلام دو مثل دينى كه بر اوست گذرانيده ميشود
آزادى او و اگر ارزش كمتر باشد گذرانيده نميشود آزادى او و بيان اين شد در حديث سابق سيوم اصل عن الحسن
بن الجهم قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول فى رجل اعتق مملوكا له وقد حضره الموت و
اشهد له بذلك وقيمته ستمائة درهم وعليه دين ثلثمائة درهم ولم يترك شيئا غيره

قال

قال يعتق منه سدسه لانه انما له منه ثلثمائة درهم ويقضى منه ثلثمائة درهم
فله من الثلثمائة ثلثها وهو السدس من الجميع شرح روايت است از حسن بن جهم گفت كه شنيدم
از امام رضا عليه السلام ميگفت در مردى كه آزاد كرد غلامى از خود را در حالى كه بتحقيق كه حاضر شده بود او را مرگ و گواه
گرفت براى آن غلام بآن آزادى و ارزش غلام ششصد درهمست و بر آن مرد است دينى كه سيصد درهمست
و وا نگذاشت چيزى غير آن غلام را امام گفت كه آزاد ميشود از آن غلام يكدانگ زيرا كه شان نيست كه جز
اين نيست كه براى آنمرد است از آن غلام سيصد درهم و داده ميشود بطلبكاران دين از جانب او سيصد درهم
پس براى اوست از آن سيصد درهم ثلث آن و آن يكدانگست از جميع باب نوزدهم اصل باب الوصية للمكاتب
شرح مكاتب بضم ميم و فتح و كسر تا دو نقطه در بالا عبارتست از بنده كه ميان او و صاحبش مقرر شده كه اگر مبلغى ده
او قافى كه مقرر شده باشد آزاد باشد چنانچه بيان شد در كتاب العتق و التدبير و الكتابة و در بعضى جاها
باب المكاتب كه باب يازدهم است يعنى اين باب بيان وصيت براى بنده مكاتب است و در اين باب يكحديث است
اصل عن محمد بن قيس عن ابى جعفر عليه السلام فى مكاتب كانت تحته امرأة حرة فاوصت له
عند موتها بوصية فقال اهل الميراث لا نجيز وصيتها له انه مكاتب ولم يعتق ولا
يرث فقضى بانه يرث بحساب ما اعتق منه ويجوز له من الوصية بحساب ما اعتق منه
شرح نجيز بجيم و يا دو نقطه در پايين و زاى با نقطه بصيغه مضارع متكلم مع الغير معلوم باب افعالست انه بكسر همزه
استيناف بيانيست لم يعتق بصيغه مضارع غايب مجهول باب افعال يا معلوم باب ضرب است اعتق دو جا بصيغه
ماضى مجهول باب افعالست يعنى روايت است از محمد بن قيس از امام محمد باقر عليه السلام در مكاتبى كه بود زوجه او زنى
آزاد پس آن زن وصيت كرد براى مكاتب نزد مردنش بمالى پس گفتند وارثان كه گذرانيده نميكنيم وصيت زن را براى
او بسبب آنكه او مكاتبست و آزاد كرده نشده و ميراث نميبرد پس امام حكم كرد بآنكه آن مكاتب ميراث ميبرد
بحساب آنچه آزاد كرده شده از جمله او و گذرانيده ميشود براى او از جمله وصيت بحساب آنچه آزاد كرده شده از جمله او
اصل وقضى فى مكاتب اوصى له بوصية وقد قضى نصف ما عليه فاجاز نصف الوصية و
قضى فى مكاتب قضى ربع ما عليه فاوصى له بوصية فاجاز ربع الوصية وقال فى رجل
حرّ اوصى لمكاتبة وقد قضت سدس ما كان عليها فاجاز لها بحساب ما اعتق منها
شرح و امام حكم كرد در مكاتبى كه وصيت كرده شد براى او بمالى در حالى كه بتحقيق آخر كرده نصف آنچه را كه بر اوست
بايزوش كه امام گذرانيد نصف آن وصيت را و امام حكم كرد در مكاتبى كه آخر كرده ربع آنچه را كه بر اوست پس وصيت
كرده شد براى او بمالى بايزوش كه امام گذرانيد ربع آن وصيت را و امام گفت در مردى آزاد كه وصيت كرد براى كنيزى

که مکاتبه است برحالی که تحقیق آن کنیز آخر کرده بکید اکت آنچه را که بود براو باینروش که کذرا کرد برای آن کنیز بحساب آنچه
آزاد کرده شده از جمله کنیز باب بیستم اصل باب وصية الغلام والجارية التي لم تدرك وما يجوز منها وما لا يجوز شرح
ظاهر است که لفظ والجارية التي از زیادتی کاتبان باشد ولم يدرك بصيغه غايب معلوم ازباب افعال باشد زیرا که تمام
احادیث این باب نیست وما موافق ظاهر شرح میکنیم یعنی این باب بیان وصیت پسری است که بالغ نشده وبیان
آنچه کذرا میشود از جمله آن وصیت وآنچه کذرا نمیشود ودرین باب چهار حدیث است اول اصل عن زرارة عن
أبي جعفر عليه السلام قال إذا أتى على الغلام عشر سنين فإنه يجوز له في ماله ما أعتق وتصدق
وأوصى على حد معروف وحق وهو جائز شرح أتى بصيغه ماضی معلوم ازباب ضرب است عشر بفتح عين وسكون
وفتح شين است فانه بكسر همزه وضمير شان است ما مصدريه است ومصدر فاعل يجوز است أعتق بصيغه ماضي معلوم
باب افعال است على متعلق بأوصى است حد بفتح حاء بینقطه وتشدید دال بینقطه بی تنوین است معروف مجرور ومضاف
اليه است وهو راجع بحق است ومبتدا است جائز بمعنى جائز على المتقين است واين جمله صفت حق است واين
اشارت است بقول الله تعالى در سورهٔ بقره بالمعروف حقا على المتقين وبیان شد در شرح حدیث پنجم باب پنجم
که باب الوصية للوارث است یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که چون آمد بر پسر ده سال
پس بدرستی که شان اینست که کذرا میشود برای او در مالش آزاد کردن او وصدقه دادن او ووصیت او بشرط
اینکه وصیت بمرتبه متعارف وحقی که آن کذرا است بر متقین باشد باین معنی که در معصیت نباشد وترجیح زیاده
بر ثلث بی اجازه وارث نباشد دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول
إن الغلام إذا حضره الموت فأوصى ولم يدرك جازت وصيته لذوي الأرحام ولم تجز للغرباء للغرباء
شرح ذوي الارحام اینجا عبارت است از خویشان نسبی که وارث نیستند مثل برادران وخواهران وعموها وعمه‌ها
ومانند ایشان در وقتی که پدر یا مادر باشد ومقصود از بود که شامل وارث نیز باشد لم تجز بصيغه مضارع غايبه معلوم
ازباب نصر است الغرباء بغين بینقطه وفتح راء بینقطه وباء یکنقطه والف ممدوده جمع غریب بیگانگان ودر بعض
نسخ بجای با میم است یعنی قرضداران وحاصل هر دو یکیست ومراد عدم جواز برای بیگانگانست هر چند
که قرضداران باشند یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی
که پسر چون حاضر شود او را مرگ پس وصیت کند وبالغ نشده باشد کذرا میشود وصیت او برای خویشان نسبی
وکذرا نمیشود وصیت او برای بیگانگان سیوم اصل عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله قال قال أبو عبد الله
عليه السلام إذا بلغ الغلام عشر سنين جازت وصيته شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
چهارم اصل عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا بلغ الغلام عشر سنين فأوصى بثلث ماله

فی حق

في حق جازت وصيته فإذا كان ابن سبع سنين فأوصى من ماله باليسير في حق جازت
وصيته شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون رسید پسر بده سال پس وصیت کرد
بثلث مال خود در حقی کذرا باشد وصیت او پس چون شد فرزند هفت ساله پس وصیت کرد از مال خود باندکی در حقی
کذرا باشد وصیت او باب بیست ویکم اصل باب الوصية لامهات الاولاد شرح این باب بیان وصیت برای مادران
فرزندان از جمله کنیزان است ودرین باب چهار حدیث است اول اصل عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال نسخت
من كتاب بخط أبي الحسن عليه السلام فلان مولاك توفي ابن أخ له وترك أم ولد له ليس لها
ولد فأوصى لها بألف هل تجوز الوصية وهل يقع عليها عتق وما حالها رأيك فدتك نفسي
فكتب عليه السلام تعتق من الثلث شرح نسخت بنون وسین بینقطه وخاء بانقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم ازباب
منع است بخط صفت کتاب است ویا برای ملابست است پس لازم نیست که جمیع آن خط امام باشد فلان بی تنوین
ومبتدا است وجمله توفي آخر مفعول نسخت است مولاک عطف بیان فلان است توفي بصیغه ماضی غایب مجهول یا معلوم
باب تفعل است رأيك بفتح راء بینقطه وسکون همزه ویاء دو نقطه در پایین منصوب مفعول فعل محذوف است یعنی بگو
ارید یا متعلق بر ظلمی فدتك بفتح فاء وفتح دال بینقطه وسکون تاء دو نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام ازباب ضرب است
نفسی فاعلست واین جمله دعائیه است تعتق بصیغه مضارع غایبه مجهول ازباب افعالست یعنی روایت است از احمد بن
محمد بن ابی نصر گفت که رونویسی کردم از نوشته‌ای که بخط امام رضا علیه السلم بود اینکه فلان که معتقد تو گرفته شد از دنیا
پسر برادری که او را بود واگذاشت کنیزی را که مادر فرزند برای او بود ونیست آن کنیز را فرزندی باین معنی که فرزندش مرده
پس وصیت کرد برای آن کنیز بهزار درهم آیا کذرا میشود آن وصیت وآیا واقع میشود بر آن کنیز بسبب آن
وصیت آزادی وچیست حال آن کنیز مراد اینست که بر تقدیر وقوع آزادی بر او آیا کل هزار درهم را میگیرد یا بقدر
قیمت کنیز کم میشود ومیخواهم رای ترا فدای تو باد جان من پس نوشت علیه السلم که آزاد کرده میشود از ثلث مال وی آی
اوست کل آن وصیت که هزار درهم است مراد اینست که وصیت بهزار درهم برای کنیز متضمن وصیت بعتق او
از ثلث است پیش از دادن هزار درهم پس اگر ثلث وفا کند بمجموع قیمت کنیز وهزار درهم پس مجموع کذرا میشود والا
آنچه وفا میکند کذرا میشود وابتدا بعتق میشود دوم اصل عن حسين بن خالد الصيرفي عن أبي الحسن
الماضي عليه السلام قال كتبت إليه في رجل مات وله أم ولد وقد جعل لها شيئا في حياته ثم
مات قال فكتب لها ما أمر به سيدها في حياته معروف ذلك لها تقبل على ذلك شهادة
الرجل والمرأة والخادم غير المتهمين شرح معروف مبتدا است وبی تنوین ومضافست بسوی ذلک
ما امر به است اما خبر مبتدا است واینجمله استیناف بیانی سابق است ومراد اینست که اگر ثلث وفا کند بمجموع امر به آنچه

وفا میکند از کنیز نیست و قیمت کنیز داخل ثلث نمیشود زیرا که کنیز از حصه فرزندش آزاد میشود مگر آنکه علیحده
بازاوی کنیز از ثلث وصیتی شود و دران صورت ترتیب ذکری معتبرست اگر عتق مقدم باشد نقصان
بر کنیز واقع میشود و اگر امر مقدم باشد نقصان بر فرزند واقع میشود چنان قد قبول شهادت بر زن
در وصیت گذشت در حدیث چهارم و پنجم باب الاشهاد علی الوصیة که باب دوم است خادم مستعمل میشود در کنیز
و در غلام **یعنی** روایت از حسین بن خالد صراف از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که نوشتم سوی امام
در مردی که مرد بر حالی که او راست کنیز با در فرزندی که بتحقیق وصیت کرده برای آن کنیز چیزی را در زندگی خود
بعد ازان مرد راوی گفت که پس امام نوشت که برای آن کنیز است آنچه امر کرد آن صاحبش در زندگی خود بیان
این آنکه متعارف آنچه امر کرده برای کنیز است قبول کرده میشود بر آنچه امر کرده گواهی مرد و زن و کنیز که تهمت
زده شده بدروغ نباشند **سیوم مجهول** عَنْ ذَکَرَهُ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی اُمِّ الْوَلَدِ اِذَا مَاتَ
عَنْهَا مَوْلَاهَا وَ قَدْ اَوْصٰی لَهَا قَالَ تُعْتَقُ فِی الثُّلُثِ وَ لَهَا الْوَصِیَّةُ **شرح** روایت از کسی که مذکور کرد
حدیث را از امام رضا علیه السلام در کنیز مادر فرزند چون مرد از سر او صاحبش بر حالی که بتحقیق وصیت کرده برای آن کنیز
امام گفت که آزاد کرده میشود در ثلث و برای اوست آنچه وصیت شده مراد صورتیست که فرزندش پیش از صاحبش
مرده باشد بقرینه حدیث اول و دوم این باب **چهارم مجهول** عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ اَبِی عُبَیْدَةَ قَالَ سَاَلْتُ
اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ کَانَتْ لَهُ اُمُّ وَلَدٍ وَ لَهُ مِنْهَا غُلَامٌ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ اَوْصٰی
لَهَا بِاَلْفِ دِرْهَمٍ اَوْ بِاَکْثَرَ لِلْوَرَثَةِ اَنْ یَسْتَرِقُّوهَا قَالَ فَقَالَ لَا بَلْ تُعْتَقُ مِنْ ثُلُثِ الْمَیِّتِ وَ
تُعْطٰی مَا اَوْصٰی لَهَا بِهِ وَ فِی کِتَابِ الْعَبَّاسِ تُعْتَقُ مِنْ نَصِیبِ ابْنِهَا وَ تُعْطٰی مِنْ ثُلُثِهِ مَا اَوْصٰی لَهَا بِهِ
شرح للورثة متعلق برستفهام است قال کلام جمیل ابن صالحست و تکرار آن برای استبعاد این جوابست جهت اشتمال
بر اینکه عتق آن کنیز از ثلث است با وجود بقای فرزند و اشارتست باینکه ابوعبیده سهوی کرده و حق آنست
که در کتاب عباس است موافق آنچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب **بدانکه** ظاهر نیست که سهو از جمیل باشد
زیرا که در روایت ابوعبیده لفظ کانت هست و واو در وله منها حالیه است پس دلالت میکند بر اینکه آن کنیز
پیشتر صاحب فرزند بوده و الحال نیست و موید نیست سؤال از استرقاق کنیز زیرا که در صورت بقای فرزند
استرقاق معلوم البطلان است نزد همه کس پس میتواند بود که در کتاب عباس لفظ کانت نباشد بلکه سؤال از
استرقاق نیز نباشد و تنافی میان این دو روایت نباشد و الله اعلم در کتاب رجال وسط چنین است که عباس بن
زید مولی جعفر بن محمد و صحبش مدنی له احادیث یزید بن اسحق عنه عن جعفر بن محمد علیه السلام نسخه صحبش **یعنی** روایت
از جمیل بن صالح از ابوعبیده گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بود او را کنیزی مادر فرزندی

پس م

مِن

برحالی که او راست از ان کنیز پسری پس وقتی که حاضر شد آمرزد او مرگ وصیت کرد برای آن کنیز هزار درهم
یا بیشتر آیا برای وارثانست اینکه بنده کنند آن کنیز را ابوعبیده گفت که پس امام گفت که نه بلکه آزاد کرده میشود
از ثلث مال میت و داده میشود بآن کنیز آنچه امر وصیت کرد برای آن کنیز بآن و در کتاب عباس بن زید از
امام جعفر صادق علیه السلام اینست که آن کنیز آزاد کرده میشود از حصه پسرش و داده میشود بآن کنیز از ثلث مال آمرد
آنچه وصیت برای آن کنیز کرد بآن **باب بیست و دوم مجهول باب ما یجوز من الوقف و الصدقة و النحل و الهبة و السکنی
و العمری و الرقبی و ما لا یجوز من ذلک علی الولد و غیره** الوقف بفتح واو و سکون قاف مصدر باب ضرب بازداشتن
زمین و مانند آن بر مصلحتی که منافع آن صرف آن مصلحت شود چندانکه آن زمین و مانند آن و آن مصلحت
باقی باشد حقیقةً یا حکماً و قید اخیر برای ادخال زمین وقفیست که فروخته میشود بسبب اختلاف موقوف علیهم
یا بسببی دیگر چنانچه می آید در شرح حدیث بیست و نهم این باب الصدقة بفتح صاد بی نقطه و فتح دال بی نقطه و قاف
اسم مصدر باب تفعل اخراج مالی از ملکیت خود سوی حاجتمندی بسبب حاجت او بقصد احداث دوستی
و مانند آن و صدقه اعم از وقف است پس وقف قسمی از صدقه است چنانچه ظاهر میشود از ذکر حدیث اول
باب سی و چهارم که باب صدقات النبی تا آخر است در تحت عنوان آن باب النحل بفتح و ضم نون و سکون
حاء بی نقطه مصدر باب نصر هبه کردن و مانند آن مثل رخصت دادن کسی دیگر را در خوردن و پوشیدن
و خرج کردن مال آنکس الهبه بکسر ها و تخفیف باء یکنقطه مصدر معتل الفاء واوی باب منع و ضرب بخشیدن
السکنی بضم سین بی نقطه و سکون کاف و نون و الف اسم مصدر باب افعال جا دادن کسی دیگر را در سرای
خود در مدتی خواه آن مدت غیر معین باشد چنانچه ظاهر حدیث بیست و چهارم و بیست و پنجم و سی و هشتم این
بابست و خواه معین و مدت عمر ساکن باشد چنانچه ظاهر امثال حدیث بیست و دوم این بابست بنا بر اینکه
لف و نشر در آن حدیث مرتب باشد پس عمری بضم عین بی نقطه و سکون میم و راء بی نقطه و الف که اسم مصدر باب
تفعیل و باب مفاعلست بمعنی جا دادن کسی دیگر را و عقب او را در سرای خود باشد الرقبی بضم راء بی نقطه و سکون قاف
و باء یکنقطه و الف مصدر باب افعال دادن کسی منفعت رقبه بنده خود را بدیگری در مدت حیوة دهنده یا گیرنده
و دوم مذکورست در حدیث بیست و سیوم این باب و غیر این معنی نیز برای آن گفته اند شیخ در مبسوط العده از
ذکر معنی دیگر گفته که و من اصحابنا من قال الرقبی ان یقول جعلت خدمة هذا العبد لک مدة حیاتک او مدة حیاتی
و هو ماخوذ من رقبة العبد علی متعلق بهر یک از وقف و صدقه و نحل و هبه و سکنی و عمری و رقبی است باعتبار
اشتمال بر معنی حبس **یعنی** این باب بیان چیزیست که کرده میشود از جمله وقف و صدقه و نحل و هبه و سکنی
و عمری و رقبی و چیزی که کرده نمیشود از جمله آنها بر فرزند و غیر فرزند در این باب چهل حدیث است **اول مجهول** عن

حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ لا صَدَقَةَ وَلا عِتْقَ إِلّا ما أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ شرح مضمون این حدیث آینده گذشت در کتاب العتق والتدبیر والکتابة در دو حدیث باب
دوم که باب انه لا یکون عتق الا ما ارید به وجه الله عز و جل است یعنی روایت است از حماد بن عثمان از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که نیت صدقه و نیت آزادی مگر آنچه اراده کرده شده باشد به آن راه خوشنودی الله عز و جل
دوم حل عَنْ هِشامٍ وَحَمّادٍ وَابْنِ أُذَيْنَةَ وَابْنِ بُكَيْرٍ وَغَيْرِهِمْ كُلُّهُمْ قالُوا قالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ
لا صَدَقَةَ وَلا عِتْقَ إِلّا ما أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح کلهم مرفوع و مجرور مقید است و باقی ظاهر است
از شرح سابق سیوم حل عَنْ زُرارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ إِنَّما الصَّدَقَةُ مُحْدَثَةٌ إِنَّما
كانَ النّاسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَنْحَلُونَ وَيَهَبُونَ وَلا يَنْبَغِي لِمَنْ
أَعْطَى اللهَ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئاً أَنْ يَرْجِعَ فِيهِ قالَ وَما لَمْ يُعْطَ لِلّهِ وَفِي اللهِ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ فِيهِ
نِحْلَةً كانَتْ أَوْ هِبَةً حِيزَتْ أَوْ لَمْ تُحَزْ وَلا يَرْجِعُ الرَّجُلُ فِيما يَهَبُ لِامْرَأَتِهِ وَلا الْمَرْأَةُ
فِيما تَهَبُ لِزَوْجِها حِيزَ أَوْ لَمْ يُحَزْ أَلَيْسَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالى يَقُولُ فَلا تَأْخُذُوا مِمّا آتَيْتُمُوهُنَّ
شَيْئاً وَقالَ فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً وَهذا يَدْخُلُ فِي الصَّداقِ
وَالْهِبَةِ شرح الف لام الصدقة برای عهد خارجیست و مراد صدقه بقصد احداث دوستی و مانند آنست محدثه
بحاء منقوطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعالست و مقصود اینست که استعمال لفظ صدقه
در آنچه داده شود بقصد دوستی و مانند آن حادث شده و آنچه صدقه حقیقی است و احکام صدقه بر آن مترتب است
آنست که محض برای الله عز و جل و دران منظور باشد مثل اطعام در آیت سوره انسان إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ
لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَلا شُكُوراً العهد بفتح عین و سکون ها و دال بی نقطه زمان زندگی کسی که کار با آن کند
ینحلون بنون و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است یهبون بفتح و کسر ها است و مصدر این دو
بیان شد در شرح عنوان این باب و مقصود اینست که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دادن چیزی بقصد دوستی
و مانند آن را ترجیح میدادند بر صدقه باعتبار آنکه آن افضل از صدقه است موافق آنچه گذشت در کتاب المعیشة
در حدیث دوازدهم باب الهدیه که باب پنجاهم است و نظیر آنچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث اول و چهارم باب القرض
که باب هفتاد و ششم است در ترجیح قرض بر صدقه حمل بر اشارتست به آنچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث پنجم
باب فضل الصدقه که باب چهل و هشتم است که صدقه پیش از رسیدن بدست مستحق بدست الله تعالی میرسد و در
بعض نسخ تعالی است بجای الله نحله بکسر نون و سکون حاء بی نقطه اسم مصدر باب منع است و اینجا بمعنی منحولست و هبه
بکسر ها و تخفیف با بمعنی موهوب است حیزت بحاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و زای با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول

باب نفر

باب نفر است الحیازه بکسر حاء تصرف در چیزی لم تحز بفتح حاء و سکون زاء با نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهولست الیس
استفهام انکاریست در سوره بقره چنین است وَلا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً و در سوره
نساء چنین است وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا
مِنْهُ شَيْئاً و شاید که آنچه اینجاست از قبیل نقل بالمعنی از این دو آیت باشد و در سوره نساء چنین است
وَآتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً
و ظاهر این حدیث اینست که ضمیر منه راجع به آتیتموهن است در آیت سوره بقره که مذکور شد و نزول سوره بقره سابق بر نزول
سوره نساء است پس در خاطر اهل که ورست و ارجاع ضمیر به غیر مذکور چیزی متعارفست مثل انا انزلناه فی لیلة القدر
و میتواند بود که ضمیر منه راجع به آتیتموهن باشد که مفهوم است از و آتیتم احدیهن قنطارا که در آیت سوره نساء
مذکور شد اگر چه آیت سوره نساء موخر است در مصاحف از ضمیر منه زیرا که میتواند بود که ترتیب این دو آیت
سوره نساء در مصاحف موافق ترتیب نزول این دو آیت نباشد والله اعلم و بر هر تقدیر ما آتیتموهن اعم است از
صداق و هبه است و مفهوم شرط در فان طبن اینست که اگر نه بطیب نفس زنان باشد اکل آن خوب نباشد
با آنکه رجوع دران ممنوع است و بیان این آیت شد در کتاب المعیشة در حدیث اول باب الرجل یاخذ من مال
امراته تا آخر که باب چهل و ششم است یعنی روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جز این نیست که
این قسم صدقه تازه بهم رسانیده شده است جز این نیست که بودند مردمان در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله
که نحله میکردند و هبه میکردند بقصد دوستی برادران مومن با یکدیگر و سزاوار نیست برای کسی که داد الله
عز و جل را چیزی اینکه برگردد در آن چیز امام گفت که و آنچه داده نشده باشد برای الله و در راه الله پس بدرستی
که شان اینست که برگردیده میشود دران خواه نحله باشد یا موهوب باشد خواه مقبوض شده باشد یا نشده باشد
مراد دادن بغیر ذی رحم است چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب و بر نمیگردد مرد در آنچه می بخشد برای زن خود و نه
زن در آنچه می بخشد برای شوهر خود خواه مقبوض شده باشد یا نشده باشد آیا نیست الله تبارک و تعالی که
میگوید در سوره نساء اگر میخواهید بدل کنید زنی را بجای زنی و داده باشید یکی از ایشان را مال بسیار پس مگیرید از
گذشته کنند برای شما از چیزی از جمله آنچه داده اید زنان را باعتبار دل آن زنان پس بخورید آن را بر حالی که ساز کار و گوارا
باشد و این قول الله تعالی داخل میشود در مهر و در بخشش چهارم حل عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرارَةَ قالَ سَأَلْتُ
أَبا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ بِالصَّدَقَةِ أَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِي صَدَقَتِهِ فَقالَ إِنَّ فیها
الصَّدَقَةَ مُحْدَثَةٌ إِنَّما كانَ النُّحْلُ وَالْهِبَةُ وَلِمَنْ وَهَبَ أَوْ نَحَلَ أَنْ يَرْجِعَ فِي هِبَتِهِ حِيزَ أَوْ لَمْ يُحَزْ
وَلا يَنْبَغِي لِمَنْ أَعْطَى اللهَ شَيْئاً أَنْ يَرْجِعَ فِيهِ شرح الصدقة محدثة بیان شد در شرح حدیث سابق کان

آمده است فی بعضها از قبیل مثالست در بعض نسخ جلاله و اصلی یک شیئا نیست یعنی روایتست از عبید بن زراره که گفت
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که تصدق میکند بصدقه آیا جائز است او را که برگردد در صدقه او پس
امام گفت که این قسم صدقه تازه بهم رسانیده شده است جز این نیست که بود هدیه کردن و بخشیدن و جایز است
برای کسی که بخشیده یا هدیه کرده اینکه برگردد در بخشش خود مثلا خواه مقبوض شده باشد یا نشده باشد و سزاوار نیست او را
برای کسی که داد او الله را چیزی اینکه برگردد در آن چیز خامس حل عَنْ جَمِيلٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ
يَتَصَدَّقُ عَلَى وُلْدِهِ بِصَدَقَةٍ وَهُمْ صِغَارٌ أَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا قَالَ لَا الصَّدَقَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
شرح روایتست از جمیل گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مرد تصدق میکند بر فرزندانش بصدقه در حالی
که ایشان کوچکانند آیا جایز است او را اینکه برگردد در آن صدقه امام گفت که نه بیان این آنکه صدقه از الله عز و جل است
وجه این می آید در حدیث هفتم این باب سادس حل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ
صَدَقَةٍ مَا لَمْ تُقْسَمْ وَلَمْ تُقْبَضْ فَقَالَ جَائِزَةٌ إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النُّحْلَ فَأَخْطَئُوا شرح صدقه مضافست
ما موصوله است و عبارتست از حصه میراث و حصه مضاربه و حصه شرکت و مانند آنها لم یقسم بقاف و سین منقوطه
بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است لم یقبض بقاف و با یک نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب
مجهول باب ضرب است و مقصود اینست که قدر حصه که تصدق آن میشود معلوم میشود بقسمت یا بقبض مجموع
پیش از قسمت و هیچکدام از آنها نشده انما اراد استیناف بیانی سابقست و مقصود اینست که دخل تقیید صدقه
لازم نیست و در صدقه لازمست و واگذاشتن احد شریکین حصه خود را بشریکی دیگر مثلا داخل حقیقت نحل است لیک
مردمان بخطا اطلاق لفظ صدقه بر آن میکنند یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از تصدق احد شریکین چیزی را که قسمت کرده نشده و قبض کرده نشده پس امام گفت که جایز است بیان این آنکه
جز این نیست که قصد کرده اند مردمان در این عمل حقیقت نحل را پس خطا کرده اند در استعمال لفظ صدقه در آن
سابع حل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى وَلَدٍ لَهُ قَدْ أَدْرَكُوا
إِذَا لَمْ يَقْبِضُوا حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ مِيرَاثٌ فَإِنْ تَصَدَّقَ عَلَى مَنْ لَمْ يُدْرِكْ مِنْ وُلْدِهِ فَهُوَ جَائِزٌ
لِأَنَّ الْوَالِدَ هُوَ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ وَقَالَ لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتَغَى بِهَا وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَقَالَ الْهِبَةُ وَالنُّحْلُ يَرْجِعُ فِيهَا إِنْ شَاءَ حِيزَتْ أَوْ لَمْ تُحَزْ إِلَّا لِذِي رَحِمٍ فَإِنَّهُ لَا يَرْجِعُ فِيهِ والنحلة
شرح ولد دو جا بضم واو و سکون لامست ادرکوا بصیغه ماضی معلوم باب افعالست یرجع دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضربست اذا ابتغی با یک نقطه و غین با نقطه والف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست وفا بر این مبنیست
که تصدق برای الله بالعین دو قسم است یکی آنکه در حقیقت نحل داخلست و مردمان آن را تصدق مینامند از روی خطا

چنانچه

٢٣

چنانچه گذشت در حدیث سابق و دوم آنچه در حقیقت تصدق داخلست و آن آنست که برای محض رضای
الله تعالی باشد و در آن شائبه قصد احداث دوستی و مانند آن از مصالح دنیا نباشد و جواب سابق که داخل
میراث میشود در قسم اولست نه در قسم دوم پس منافاتی نیست میان این حدیث و حدیث بیستم این باب
یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او گفت در مردی که تصدق میکند بر فرزندانی
که او راست بتحقیق بالغ شده اند که چون قبض نکرده باشند تا آنکه آن مرد میرد پس آن مال میراثست پس اگر
تصدق میکند بر کسی که بالغ نشده از جمله فرزندان او پس آن که کرده است بمعنی که داخل میراث میشود
زیرا که پدرش اوست آنکه صاحبی میکند کار او را و امام گفت که برنمیگردد در صدقه حقیقی چون طلب کرده
باشد بآن رضای الله عز و جل را و امام گفت که بخشش و هدیه برمیگردد صاحبش در آن اگر خواهد خواه مقبوض شده
باشد یا نشده باشد مگر برای صاحب قرابتی چه بدرستی که او برنمیگردد در آن ثامن حل عَنْ مَنْصُورِ بْنِ
حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ تَصَدَّقْتَ بِصَدَقَةٍ لَمْ تَرْجِعْ إِلَيْكَ وَلَمْ تَشْتَرِهَا إِلَّا أَنْ
تُورَثَ شرح الا برای استثنای منقطع است اگر رجوع بمعنی برگردیدن بسبب پشیمانی از تصدق باشد و اگر
رجوع اعم باشد و ذکر اشتراء از قبیل ذکر خاص بعد از عام باشد استثنای متصل میشود ان بفتح همزه و سکون
نون مصدریه است و مصدر آن بتاویل ظرف زمانست تورث بصیغه مضارع مخاطب مجهول باب افعالست یعنی
روایتست از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر تصدق کردی بصدقه برنمیگردد بسوی تو
و نمیخری آن را مگر آنکه میراث داده شوی تاسع حل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي الرَّجُلِ يَجْعَلُ لِوُلْدِهِ شَيْئاً وَهُمْ صِغَارٌ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ أَنْ يَجْعَلَ مَعَهُمْ غَيْرَهُمْ مِنْ وُلْدِهِ قَالَ
لَا بَأْسَ شرح روایتست از عبد الرحمن بن حجاج از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که قصد میکند برای فرزندان خود
چیزی را از مال خود در حالی که ایشان کوچکانند بعد از آن بخاطر میرسد او را اینکه شریک کند با ایشان غیر ایشان را
از فرزندان خود امام گفت که نیست پروایی عاشر حل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى وُلْدِهِ وَهُمْ صِغَارٌ بِالْجَارِيَةِ ثُمَّ تُعْجِبُهُ الْجَارِيَةُ وَهُمْ صِغَارٌ فِي عِيَالِهِ
أَتَرَى أَنْ يُصِيبَهَا أَوْ يُقَوِّمَهَا قِيمَةَ عَدْلٍ فَيُشْهِدُ بِثَمَنِهَا عَلَيْهِ أَمْ يَدَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ فَلَا يَعْرِضُ وليشهد
لِشَيْءٍ مِنْهُ قَالَ يُقَوِّمُهَا قِيمَةَ عَدْلٍ وَيَحْتَسِبُ بِثَمَنِهَا لَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ وَيَمَسُّهَا شرح یصیبها با
بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست یقومها از باب تفعیل منصوبست
قیمه مضافست یشهد بصیغه معلوم باب افعال منصوبست یدع بفتح دال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم معتل الفاء واوی باب منع منصوبست یعرض بعین بی نقطه و را بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم

باب ضرب یضرب است یقو فیها از باب تفعیل مرفوعست یکتب بکاف منقوطه وسین منقوطه وبا یکنقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افتعال مرفوعست الاحتساب باعث نوشتن چیزی شدن برای روز حساب مانند اینکه کسی عملی صالح
کند و باعث این شود که ملکه آنرا نویسند در نامه اعمال او برای روز حساب ومراد اینست که محض اشتها آنکار
نمیکنند بلکه نوشته برای آن درست میکنند بار شهود باعتبار تضمین معنی اشهاد دست فیها قبضه بسین
منقوطه از باب علم مرفوعست یعنی روایتست از عبدالرحمن گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را ازمردی که تصدق
میکند بر فرزندان خود بمالی که ایشان کوچکاند کنیزی بعد از آن خوش می آید او را آن کنیز بر مالی که ایشان
کوچکاند متعلق او نیند آیا میرسد او را که جماع کند آن کنیز را یا بهاکردن یا اینکه بهاکند آن کنیز را ارزش
میانه پس گواه گیرد بهای آن کنیز بر خود یا اینکه گواه کند آن عمل را بهکی آن پس متوجه نشود و برای چیزی از آن
عمل امام گفت که بها میکند کنیز را ارزش میانه و میشود بیاید و گواه میگیرد بهای آن کنیز برای فرزندان بر فروش
وجماع میکند آن کنیز را یازدهم اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا کانت الهبة قائمة بعینها
فله ان یرجع و الا فلیس له شرح وهبا ینجی بعینی موهوب است قائمة بعینها عبارتست از اینکه موهوب که احداث
اثری در ان نکرده مثل درست خانه و جلد کتاب و فروختن بدیگری و مانند اینها ضمیر له راجع بواهب است که معلوم
از سابق و جواز رجوع در صورتی است که موهوب لغیر ذی رحم باشد بقرینه حدیث هفتم این باب و ایضا مضی و الاشده باشد
قریب حدیث نوزدهم این باب یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد بخشیده شده
ایستاده بذات خود پس جائزست برای بخشنده اینکه برگردد و اگر چنان نباشد پس نیست برای بخشنده برگشتن
دوازدهم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام انه سئل عن رجل کانت له جاریة فاذته
امرأته فیها فقال هی علیک صدقة فقال ان کان قال ذلک لله فلیمضها و ان کان لم یقل فله
ان یرجع ان شاء فیها شرح فاذته بهمزه و الف و ذال با نقطه و تا بصیغه ماضی غایبه معلوم موذی الف و متصل لله
باب المفاعلت علیک کمبر کافست و طرف متعلق بصدقه است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا
امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه امام پرسیده شد از مردی که بود او را کنیزی پس آزار کرد آنمرد را زنش بسبب آن کنیز
پس گفت زنش را که آن کنیز بر تو صدقه است پس امام گفت که اگر باشد که گفته باشد آن سخن را برای محض رضای
الله تعالی پس باید که امضا کند آن صدقه را و اگر باشد که نگفته باشد آنرا زنش پس جائزست برای آنمرد اینکه برگردد
اگر خواهد در آن صدقه زیرا که غالب اینست که آن از ترس زن و از روی جبر است پس مسامحت ندارد با آنچه گفته
و در حدیث سوم این باب سیزدهم اصل عن معویة بن عمار قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل یکون
له علی الرجل الدراهم فیهبها له أله ان یرجع فیها قال لا شرح روایتست از معویه بن عمار گفت که پرسیدم

امام جعفر صادق

امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میباشد او را بر مردی دیگر چند درهم پس بخشید آن چند درهم را برای آنمرد
قرض دار آیا جائزست بخشنده را اینکه برگردد در آن درهمها امام گفت که نه مراد اینست که هبه که مافی الذمه است
مانند هبه غیر مقبوضه است که گذشت در حدیث یازدهم این باب چهاردهم اصل عن سماعة قال سألته عن
رجل تصدق بصدقة علی حمیم أیصلح له ان یرجع فیها قال لا ولکن ان احتاج فلیأخذ من
حمیمه من غیر ما تصدق به علیه شرح الحمیم بفتح حاء بی نقطه و کسر میم اول خویشاوند نسبی یعنی
روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را
از مردی که تصدق کرد بصدقه بر خویشاوندی آیا خوب میشود برای او اینکه برگردد در آن صدقه امام گفت که
نه ولیکن اگر نیازمند شود پس باید که طلب کند از خویشاوند خود از غیر آنچه تصدق کرده آنرا بر او پانزدهم اصل
عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یتصدق بالصدقة أیحل له ان یرثها
قال نعم شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که تصدق میکند بصدقه
آیا حلال میشود اینکه میراث گیرد آنرا امام گفت که آری شانزدهم اصل عن سماعة قال سألته عن رجل یعطی
امه عطیة فماتت و کانت قد قبضت الذی اعطاها و بانت به قال هو والورثة فیها
سواء شرح بانت بباء یکنقطه و الف و نون بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضرب است با در به برای تعدیه است یعنی
روایتست از سماعه گفت که پرسیدم امام را از مردی که داد مادرش بخششی پس مادر مرد و بود که بتحقیق قبض کرده
بود آنچه را که داد او را و جدا کرده بود آنرا از سایر مال پرسش امام گفت که او و سایر وارثان در آن عطیه برابرند
مراد اینست که لازم نیست که آن عطیه در حصه سایر ورثه افتد هفدهم اصل عن مسعود الطائی قال قلت لابی الحسن
علیه السلام ان امی تصدقت علی بدار لها او قال بنصیب لها فی دار فقالت لی استوثق لنفسک
فکتبت علیها انی اشتریت و انها قد باعتنی و قبضت الثمن فلما ماتت قال الورثة احلف
انک اشتریت و نقدت الثمن فان حلفت لهم اخذته و ان لم احلف لهم لم یعطونی شیئا
قال فقال فاحلف لهم و خذ ما جعلته لک شرح طائی بطاء بی نقطه و الف و همزه است و او برای شک راویست
استوثق بواو و ثاء سه نقطه و قاف بصیغه امر باب استفعالست ماخوذست از وثیقه بفتح واو و بمعنی نوشته سندی
که محل اعتماد باشد فکتبت بصیغه متکلم معلوم باب تفعیل یا باب نصر است و بنا بر اول مراد تکلیف امر نوشتن است و قبضت
بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضرب است احلف بحاء بی نقطه و فا بصیغه امر باب ضرب است یعنی ظاهر این مسئله این است
که اگر متصرف در ملکی اقرار کند که آن ملک از فلانی منتقل شده پس بر او پس شرعی قول قول اوست با یمین و طلب بینه از او
از قبیل طلب ابوبکر است بینه را از فاطمه علیها السلام در فدک و میتواند بود که مسعود در وقت این گفتگوی ورثه متصرف نباشد

وسایر ورثه راضی بقسم او شده باشند والله اعلم انحلت بفتح همزه و تقدیر علی انحلت نقدت بنون و قاف و دال منقوطه
بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افعل است حلفت بصیغه متکلم است یعنی روایتست از مسعود طائی که گفت
امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بدرستی که مادرم تصدق کرد بر من بسرائی که او را بود یا مسعود گفت که نصیبی که او را
بود در سرائی پس مادرم گفت مرا که هستی او را کاری کن برای خودت پس نویسانیدم بعد از اقرار او نزد دیگری آنرا
که من خریدم آنرا از او و اینکه او تحقیق فروخت بمن و گرفت بها را پس وقتی که مادرم مرد گفتند سایر ورثه که قسم بخور باینکه
تو خریدی و نقد دادی بها را پس اگر قسم خورم برای ایشان میگیرم آنرا و اگر قسم نخورم برای ایشان میدهند
بمن چیزی راوی گفت که پس امام گفت که پس قسم بخور برای ایشان و بگیر آنچه را که گردانیده مادر برای تو هجدهم اصل
عن الحکم بن عتیبة قال تصدّق ابی علیّ بدار فقبضتها ثم ولد له بعد ذلک اولاد فاراد
ان یأخذها منی ویتصدّق بها علیهم فسألت ابا عبد الله علیه السلام عن ذلک واخبرته بالقصة
فقال لا تعطها ایاه قلت فانه اذن یخاصمنی قال فخاصمه ولا ترفع صوتک علی صوته
شرح حکم بفتح حاء بی نقطه و فتح کاف است و عتیبه بضم عین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین
و باء یک نقطه است موافق آنچه گذشت در حدیث سوم باب هفدهم و در بعض نسخ عن الحکم بن ابی عقیله است و
موافق کتب رجال نیست و ظاهر عن الحکم اخی عقیله است اذن بکسر همزه و فتح ذال با نقطه و تنوین مکتوب بصورت نون
ظرف زمانست یعنی روایتست از حکم بن عتیبه گفت که تصدق کرد پدرم بر من بسرائی و قبض کردم آن سرا را
بعد از آن زاده شدند برای او بعد از قبض من فرزندانی پس خواست که بگیرد آن سرا را از من و تصدق کند آن بر آن
فرزندان پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از آن و خبر دادم او را بقصه گذشت پس امام گفت که مده آن سرا را
باو گفتم که پس بدرستی که او در این هنگام گفتگو میکند با من امام گفت که پس گفتگو کن با او و بلند مکن آواز خود را
بر آواز او بدانکه تو قسم منافات میشود میان این و آنچه گذشت در کتاب المعیشة در حدیث ششم باب الرجل
یاخذ من مال ولده تا آخر که باب چهل و هفتم است و در کتاب النکاح در حدیث سیوم باب الرجل یرید ان یزوج ابنته
ویرید ابوه ان یزوجها رجلا آخر که باب پنجاه و هشتم است که انت ومالک لابیک و آنچه گذشت در حدیث آخر باب
اوصی وعلیه دین که باب هفدهم است و جواب آنست که شاید که آنچه گذشت در ما عدای رجوع در صدقه حقیقیه باشد
یا در ما عدای رجوع در صدقه مطلقه بر ذی رحم باشد نوزدهم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا عوّض صاحب الهبة فلیس له ان یرجع شرح عوّض بعین بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب
مجهول یا معلوم باب تفعیل است و بنابر اول صاحب الهبة عبارتست از واهب و ضمیر له راجع بصاحب الهبة است و بنا
بر دوم عبارتست از متهب و ضمیر له راجع بواهب است که معلومست از سیاق یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از
امام جعفر

امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون عوض داده شد کسی که بخشنده هبه است پس جایز نیست او را اینکه برگردد بیستم اصل
عن ابی مریم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا تصدّق الرجل بصدقة قبضها صاحبها او لم
یقبضها علمت او لم تعلم فهی جائزة شرح صاحبها اینجا عبارتست از کسی که تصدق بر اوست علمت بصیغه
غایبه مجهوله یا مجرد است یعنی روایتست از ابو مریم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون تصدق حقیقی کرد مرد بصدقه
خواه قبض کرده باشد آنرا صاحبش یا قبض نکرده باشد خواه مقدارش معلوم شده باشد یا معلوم نشده باشد
پس آن صدقه کرده است بیست و یکم اصل عن حمران قال سألته عن السکنی والعمری فقال ان
الناس فیه عند شروطهم ان کان شرطه حیاته سکن حیاته وان کان لعقبه فهو لعقبه فیها
کما شرط حتی یفنوا ثم ترد الی صاحب الدار شرح حمران راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است
بیان سکنی و عمری با اینکه این حدیث مشتمل بر لف و نشر مرتب باشد گذشت در شرح عنوان این باب ضمیر فیه
و ضمیر شرطه و ضمیر هو راجع بقدر مشترک میان سکنی و عمری است و در بعض نسخ فیهما است بجای فیه یفنوا بفتح
نون بصیغه معلوم باب علم است یعنی روایتست از حمران بن اعین گفت که پرسیدم امام را از سکنی و عمری
پس گفت که بدرستی که مردمان در آن نزد شرطهای ایشانند بیان این آنکه اگر باشد شرط آن زندگی کسی که ساکن
کرده میشود ساکن میشود در مدت زندگی خود و اگر باشد برای اولاد او نیز پس آن برای اولاد اوست نیز
چنانچه شرط کرده شده تا آنکه اولاد منقرض شوند بعد از آن برگردانیده میشود بسوی صاحب اول خواه مرده
باشد و خواه وارث او بیست و دوم اصل عن ابی الصباح عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن السکنی
والعمری فقال ان کان جعل السکنی فی حیوته فهو کما شرط وان کان جعلها له ولعقبه من بعده
حتی یفنی عقبه فلیس لهم ان یبیعوا ولا یورثوا ثم ترجع الدار الی صاحبها الاول شرح جعل بصیغه ماضی
معلومست و ضمیر مستتر راجع بصاحب دارست ضمیر هو راجع بسکنی است ضمیر جعلها راجع بداراست که مدلول سکنی است
و بنابراین الف لام الدار برای عهد خارجیست و از این تقریر ظاهر میشود که وان کان جعلها تا آخر برای بیان عمری است
و لف و نشر مرتب است یعنی روایتست از ابو الصباح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از سکنی
و عمری پس گفت که اگر باشد صاحب سرا که گردانیده باشد سکنی سرا را در زندگی مردی که ساکن کرده میشود پس آن
سکنی چنانست که شرط کرده شده و اگر باشد که گردانیده باشد سرا را برای آن مرد و برای اولاد او بعد از او
تا آنکه منقرض شوند اولاد او پس جایز نیست برای اولاد او اینکه فروشند و نه اینکه میراث دهند مثل اینکه پسر
دو برابر دختر باشد در حصه آن سرا یا اینکه اگر از ایشان منقرض شوند مادران ایشان یا عموهای ایشان و
برادران و خواهران مادری ایشان و مانند آنها آن سرا را بمیراث نگیرند بعد از آن برگردانیده میشود آن سرا بسوی

صاحب اولش یا وارثانش **بیست وسیوم حدیث** عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ سَاَلْتُهُ
عَنِ الرَّجُلِ تَکُونُ لَهُ الْخَادِمُ تَخْدِمُهُ فَیَقُولُ هِیَ لِفُلَانٍ تَخْدِمُهُ مَا عَاشَ فَاِذَا مَاتَ فَهِیَ حُرَّةٌ فَتَاْبِقُ
الْاَمَةُ قَبْلَ اَنْ یَمُوتَ الرَّجُلُ بِخَمْسِ سِنِینَ اَوْ سِتَّةٍ ثُمَّ یَجِدُهَا وَرَثَتُهُ اَلَهُمْ اَنْ یَسْتَخْدِمُوهَا سنة
قَدْرَ مَا اَبَقَتْ قَالَ اِذَا مَاتَ الرَّجُلُ فَقَدْ عَتَقَتْ **شرح** خادم عبارت از کنیزست تخدمه دو جا بصیغه مضارع غایبه
معلوم از باب ضرب است ما در ما عاش مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است فتابق بجزوه باء و کسر قاف بصیغه
مضارع غایبه معلوم از باب ضرب و علم است و در بعض نسخ سته بکسر سین و تشدید تاء دو نقطه در بالا و تاء ثانیه است
و آن مجتبا از عوام است و الا ظاهر ست بکسر سین و تشدید تاء اولی تاء ثانیه است و در بعض نسخ سنة بفتح سین
و تخفیف نون است عتقت بعین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و قاف بصیغه معلوم از باب ضرب است و این جواب سه
احتمال دارد **اول** اینکه استخدام جایز نیست بسبب آزاد شدن **دوم** اینکه استخدام جایزست بسبب اینکه
آزاد شدن منافات با وجوب خدمت ندارد **سیوم** اینکه چون آن کنیز آزاد شد خدمت مرد بیگانه نمیتواند کرد
مگر بصیغه نکاح و بهر تقدیر منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب العتق والتدبیر والکتابة در حدیث چهارم باب
الاباق که باب نوزدهم است زیرا که آنچه گذشت در صورتیست که سید قطع نظر از کنیز کرده بخلاف اینجا **یعنی** روایتست
از یعقوب بن شعیب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که میباشد او را کنیزی
که خدمت میکند او را پس آن مرد میگوید که آن کنیز از فلان کس باشد خدمت میکند او را چند انکه او زنده است پس
چون میرد پس آن کنیز آزاد باشد پس میگریزد آن کنیز پیش از انکه میرد آن مرد به پنج سال یا شش سال بعد از آن
می یابند آن کنیز را وارثان آن مرد آیا جایزست برای ایشان اینکه خدمت فرمایند کنیز را بقدر زمانی که گریخته امام
گفت که چون مرد آن مرد پس بتحقیق آزاد شد کنیز **بیست وچهارم حدیث** عَنْ اَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِیِّ عَنْ اَبِیهِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ دَارٍ لَمْ تُقْسَمْ فَتَصَدَّقَ بَعْضُ اَهْلِ الدَّارِ بِنَصِیبِهِ مِنَ الدَّارِ قَالَ یَجُوزُ قُلْتُ
اَرَاَیْتَ اِنْ کَانَتْ هِبَةً قَالَ یَجُوزُ **شرح** کانت تامه است و هبه مرفوعست یا کانت ناقصه است و هبه منصوبست
و بنابر دوم ضمیر مستتر راجع بمصدر تصدق است و تانیث باعتبار خبرست و اشارتست بآنچه گذشت در حدیث
سوم و چهارم و ششم این باب که مردمان کار خطا میکنند و هبه را صدقه مینامند **یعنی** روایتست از احمد بن عمر حلبی
از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از سرایی که قسمت کرده نشده میان وارثان پس
تصدق کرد بعض وارثان آن سرا حصه خود را از آن سرا که حصه برای شریک خود امام گفت که روا میشود گفتم که خبرده مرا
که اگر باشد بخششی چگونه میشود امام گفت که روا میشود **حدیث** قَالَ وَسَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اَسْکَنَ رَجُلاً دَارَهُ حَیَاتَهُ
قَالَ یَجُوزُ لَهُ وَلَیْسَ لَهُ اَنْ یُخْرِجَهُ قُلْتُ فَلَهُ وَلِعَقِبِهِ قَالَ یَجُوزُ **شرح** حیاته مصدر منصوب بنیابت از ظرف

زمانت

۳۶

زمانت و ضمیر راجع برجل دوم است **یعنی** راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که اسکان کرد مردی را خانه خود در مدت زندگی
آن مرد دوم امام گفت که روا میشود برای آن مرد دوم و جایز نیست برای مرد اول اینکه اخراج کند مرد دوم را گفتم که پس اسکان
کرد مرد اول برای آن مرد دوم و برای فرزندان او امام گفت که روا میشود و صورت دوم عمری است موافق آنچه گذشت
در حدیث بیست و یکم و بیست و دوم این باب **حدیث** وَسَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اَسْکَنَ رَجُلاً وَلَمْ یُوَقِّتْ لَهُ شَیْئاً قَالَ
یُخْرِجُهُ صَاحِبُ الدَّارِ اِذَا شَاءَ **شرح** لم یوقت بواو و قاف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم
از باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع برجل اول است شیئاً منصوب بنیابت مصدر و مفعول مطلق است و مراد اینست
که هیچ قسم توقیتی نکرده نه بحسب سال مثلا و نه باعتبار عمر **یعنی** و پرسیدم امام را از مردی که ساکن کرد در خانه خود مردی را
و تعیین وقت نکرد برای مرد دوم چیزی از تعیین امام گفت که بیرون میکند مرد دوم را صاحب سرا هر وقت که خواهد
بیست و پنجم حدیث عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ فِی الرَّجُلِ یُسْکِنُ الرَّجُلَ دَارَهُ وَلِعَقِبِهِ مِنْ بَعْدِهِ
قَالَ یَجُوزُ وَلَیْسَ لَهُمْ اَنْ یَبِیعُوا وَلَا یُوَرِّثُوا قُلْتُ فَرَجُلٌ اَسْکَنَ دَارَهُ رَجُلاً حَیَاتَهُ قَالَ یَجُوزُ ذٰلِکَ قُلْتُ
فَرَجُلٌ اَسْکَنَ رَجُلاً دَارَهُ وَلَمْ یُوَقِّتْ قَالَ جَائِزٌ وَیُخْرِجُهُ اِذَا شَاءَ **شرح** یسکن بصیغه مضارع غایب معلوم
از باب افعالست و او در ولعقبه حالیه است یورثوا بصیغه مضارع معلوم از باب افعال یا از باب تفعیل منصوب بعطف بر یبیعوا است
لا برای تکرار نفی است و ضمیر حیاته راجع بمرد دوم است و راجع بمرد اول میتواند بود بجایزه اینجا بمعنی حلالست **یعنی** روایتست
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که اسکان میکند مردی را سرای خود در حالی که برای اولاد آن مرد دوم باشد
در زمان بعد از او امام گفت که روا میشود و جایز نیست برای آن اولاد اینکه بفروشند و نه اینکه میراث دهند گفتم
که پس مردی اسکان کرد سرای خود را مردی در زمان زندگی مرد دوم امام گفت که روا میشود آن گفتم که پس مردی
اسکان کرد مردی را سرای خود و تعیین وقت نکرد امام گفت که حلالست و بیرون میکند مرد دوم را چون خواهد
بیست و ششم حدیث عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ فِی الرَّجُلِ یَتَصَدَّقُ بِالصَّدَقَةِ الْمُشْتَرَکَةِ قَالَ جَائِزٌ
شرح مشترکه بفتح راء از باب افتعالست **یعنی** روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که تصدق میکند بصدقه
که مشترکست میان او و سایر ورثه مثلا امام گفت که روا است بیان این شد در شرح حدیث بیست و چهارم این باب
بیست و هفتم حدیث عَنْ عُمَرَ بْنِ اُذَیْنَةَ قَالَ کُنْتُ شَاهِداً ابْنَ اَبِی لَیْلٰی فَقَضٰی فِی رَجُلٍ جَعَلَ لِبَعْضِ
قَرَابَتِهِ غَلَّةَ دَارِهِ وَلَمْ یُوَقِّتْ وَقْتاً فَمَاتَ الرَّجُلُ فَحَضَرَ وَرَثَتُهُ ابْنَ اَبِی لَیْلٰی وَحَضَرَ قَرَابَتُهُ الَّذِی
جَعَلَ لَهُ الدَّارَ فَقَالَ ابْنُ اَبِی لَیْلٰی اَرٰی اَنْ اَدَعَهَا عَلٰی مَا تَرَکَهَا صَاحِبُهَا فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ
الثَّقَفِیُّ اَمَا اِنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَدْ قَضٰی فِی هٰذَا الْمَسْجِدِ بِخِلَافِ مَا قَضَیْتَ **شرح** ذکر
این حدیث در حدیث آینده و در تحت عنوان این باب مجتبا نیست که مبنی اگر رای محض رضای الله تعالی باشد قسمی قسم است

والاقسمی اینکه است شاهد صحاست القرابة بفتح قاف مصدر باب حسن خویشاوندی و مراد اینجا خویشاوندست و جمع و مفرد
و مذکر و مونث در ان مساویست و در اول بمعنی جمع است و در دوم بمعنی مفردست و قول صاحب قاموس که والمقربة مثلثة
الراء والقربة والقربى القرابة وهو قريبي وذو قرابتي والاقل قراباتي مشتمل است بر نهی از معروف یعنی روایتست بر عمر بن اذینه
بضم همزه و فتح ذال با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون گفت که بودم حاضر مجلس ابن ابی لیلی پس حکم کرد در
مردی که کرده اینه برای بعض خویشان خود حاصل سرای خود را و تعیین کرد وقتی را پس فرد آمد پس حاضر شدند وارثان
آمد نزد ابن ابی لیلی و حاضر شد خویشاوند او که کرده بود برای او آن سرا را پس گفت ابن ابی لیلی که کافی است مر
ایشان که واگذارم آن سرا را برنهج آنچه ترک کرد آن سرا را صاحبش مرادش نیست که بعد از مردن آمد نیز غله را از ان
خویشاوندست پس گفت او را محمد بن مسلم ثقفی بفتح ثا سه نقطه و فتح قاف و فا که آگاه باش بدرستی که علی بن ابی طالب علیه السلم
بتحقیق حکم کرد در این مسجد کوفه بخلاف آنچه حکم کردی اصل فقال وما علمك قال سمعت ابا جعفر محمد بن علي عليهما
السلم يقول قضى امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم برد الحبيس وانفاذ المواريث فقال
ابن ابي ليلى هذا عندك في كتابك قال نعم قال فارسل اليه واتني به فقال له محمد بن
مسلم على ان لا تنظر في الكتاب الا في ذلك الحديث قال لك ذاك قال فاراه الحديث عن ابي جعفر
عليه السلم في الكتاب فرد قضيته شرح ما استفهامیه است علمک بکسر عین و سکون لام مرفوعست و مبتدا بسبب
علمک است یا بفتح عین و تشدید لام بصیغه ماضی باب تفعیلست الحبیس بفتح حا بی نقطه و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و سین بی نقطه بصیغه فعیل بمعنی مفعول آنچه منافعش برای دیگری باشد بی تعیین وقت الانفاذ بنون و فا و ذال با نقطه
مصدر باب افعال گذرا کردن و ذال بی نقطه آخر کردن و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر تقدیر استفهامست ضمیر الیه و ضمیر
راجع بکتابست القضیة بفتح قاف و کسر ضاد با نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب بمعنی حکم یعنی پس ابن ابی لیلی
گفت که چیست وسیله دانش تو محمد بن مسلم گفت که شنیدم از ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلم میگفت که حکم کرد امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلم برگردانیدن بند کرده شده و گذرا کردن میراثها پس گفت ابن ابی لیلی که آیا این نزد تو کتابیست
محمد بن مسلم گفت که آری گفت که کس بفرست سوی آن کتاب و بیاور آن را پس گفت او را محمد بن مسلم که بشرطی که
نگاه نکنی در ان کتاب مگر در ان حدیث ابن ابی لیلی گفت که برای تست آن شرط راوی گفت که پس محمد بن مسلم نمود باو آن
حدیث را از ابو جعفر علیه السلم در ان کتاب پس ابن ابی لیلی برگردانید حکم خود را بیست و هشتم اصل عن عبد الرحمن
الخثعمي قال كنت اختلف الى ابن ابي ليلى في مواريث لنا ليقسمها وكان فيها حبيس فكان
يدافعني فلما طال شكوته الى ابي عبد الله عليه السلم فقال اوما علم ان رسول الله صلى الله عليه
واله امر برد الحبيس وانفاذ المواريث قال فاتيته ففعل كما كان يفعل فقلت له اني شكوتك

الی جعفر

٣٧

الى جعفر بن محمد عليهما السلم فقال لي كيت وكيت قال فحلفني ابن ابي ليلى انه قال ذلك فحلفت
له فقضى لي بذلك شرح روایتست از عبد الرحمن خثعمی گفت که بودم که آمد و رفت میکردم سوی ابن ابی لیلی
بسبب میراثهایی که ما را بود برای اینکه قسمت کند آنها را و بود در آنها بند کرده شده پس بود ابن ابی لیلی که مدافعه
میکرد مرا از وقتی بوقتی پس وقتی که دراز کشید شکایت کردم او را سوی امام جعفر صادق علیه السلم پس امام گفت که
آیا نیز نه دانست ایشان که رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد ببرگردانیدن بند کرده شده و گذرا کردن میراثها راوی گفت
که پس آمدم نزد ابن ابی لیلی پس کرد چنانچه بود که میکرد از مدافعه پس گفتم او را که بدرستی که من شکایت کردم ترا
سوی جعفر بن محمد علیهما السلم پس گفت مرا چنین و چنین راوی گفت که پس قسم داد مرا ابن ابی لیلی که جعفر بن محمد گفت
آن را پس قسم خوردم برای او پس حکم کرد برای من بآن رد حبیس و قسمت مواریث بیست و نهم اصل عن جعفر بن
حنان قال سألت ابا عبد الله عليه السلم عن رجل وقف غلة له على قرابته من ابيه وقرابته من
امه واوصى لرجل ولعقبه من تلك الغلة ليس بينه وبينه قرابة بثلثمائة درهم
في كل سنة ويقسم الباقي على قرابته من ابيه وقرابته من امه قال جائز للذي
اوصى له بذلك شرح روایتست از جعفر بن حنان بفتح حا بی نقطه و تخفیف نون اول با تشدید یا دو نقطه
پایین گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که وقف کرد زمین حاصلخیز خود را بر خویشاوندی
از جانب پدرش و خویشاوندی از جانب مادرش و سفارش کرد ایشان را برای مردی و برای فرزندان آن مرد
از ان حاصل بر حالی که نیست میان او و میان آن مرد خویشاوندی سیصد درهم در هر سالی و قسمت کرده شود
باقیمانده بر خویشاوندی او از جانب پدرش و خویشاوندی او از جانب مادرش امام گفت که روا است برای کسی
که سفارش کرد برای او بان سیصد درهم اصل قلت ارايت ان لم تخرج من غلة الارض التي
وقفها الا خمسمائة درهم فقال اليس في وصيته ان يعطى الذي اوصى له من الغلة
ثلثمائة درهم ويقسم الباقي على قرابته من امه وقرابته من ابيه قلت نعم قال
ليس لقرابته ان يأخذوا من الغلة شيئا حتى يوفى الموصى له ثلثمائة درهم ثم لهم
ما يبقى بعد ذلك شرح یعطی بعین بی نقطه و طا بی نقطه و الف بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست یبقی
اوصی بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود ثلثمائه در اول مفعول دوم یعطی است یقسم بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب
مفعول است میباید که راوی بلی گوید بجای نعم یوفی بواو و فا و الف بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیلست
ثلثمائه در دوم مفعول دوم یوفی است یعنی گفتم که خبر ده مرا که اگر بیرون نیاید از حاصل زمینی که وقف کرد آن را
مگر پانصد درهم چگونه میشود پس امام گفت که آیا نیست در سفارش آن مرد اینکه داده شود آنکه سفارش کرد برای او

ازان حاصل سیصد درهم وقسمت کرده شود باقیمانده برخویشاوندان او ازجانب مادرش وخویشاوندان او ازجانب پدرش
گفتم که آری امام گفت که جایز نیست برای خویشاوندان آنمرد اینکه فرا گیرند ازان حاصل چیزی را تا آنکه بتمام داده
شود کسی که سفارش کرده شد برای او سیصد درهم بعد ازان برای خویشاوندانست آنچه باقیماند بعد ازان

اصل قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَ الَّذِي أُوصِيَ لَهُ قَالَ إِنْ مَاتَ كَانَتِ الثَّلَاثُمِائَةِ دِرْهَمٍ لِوَرَثَتِهِ
يَتَوَارَثُونَهَا مَا بَقِيَ أَحَدٌ فَإِذَا انْقَطَعَ وَرَثَتُهُ وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ كَانَتِ الثَّلَاثُمِائَةِ دِرْهَمٍ
لِقَرَابَةِ الْمَيِّتِ تُرَدُّ إِلَى مَا يَخْرُجُ مِنَ الْوَقْفِ ثُمَّ يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ يَتَوَارَثُونَ ذَلِكَ مَا بَقُوا وَبَقِيَتِ
الْغَلَّةُ شرح اوصی بصیغه مجهول ومعلوم میتواند بود وضمیر له وضمیر لورثته راجع بالذی است ما در دو جا مصدریست
ومصدر نایب ظرف زمانست بقوا بفتح باء یکنقطه وضم قاف از باب علم است یعنی گفتم که خبرده مرا که اگر بمیرد کسی
که سفارش کرده شد برای او سیصد درهم امام گفت که اگر میمیرد میشود آن سیصد درهم برای وارثان او میراث
ازیکدیگر میبرند آن سیصد درهم را چندانکه باقیماند یکی پس چون منقرض شوند وارثان او ونماند از ایشان
یکی میشود آن سیصد درهم برای خویشاوندان مردی که وقف کرده ومرده چنان این آنکه برگردانیده میشود
سوی سایر حاصلی که بیرون می آید از وقف بعد ازان قسمت کرده میشود میان آن خویشاوندان میراث
میبرند ازیکدیگر آنرا چندانکه باقیمانند و باقیماند آن حاصل اصل قُلْتُ فَلِلْوَرَثَةِ مِنْ قَرَابَةِ الْمَيِّتِ أَنْ يَبِيعُوا
الْأَرْضَ إِذَا احْتَاجُوا وَلَمْ يَكْفِهِمْ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْغَلَّةِ قَالَ نَعَمْ إِذَا رَضُوا كُلُّهُمْ وَكَانَ الْبَيْعُ خَيْرًا
لَهُمْ بَاعُوا شرح فللورثه بتقدیر استفهام است وفا برای تعقیب یا برای تفریع بر وجوب الغله است والف لام برای
عهد خارجیست من در دو جا تبعیضیه است ودر اول مراد جمعیست که میراث میبرند از دو کس که موقوف علیهما اند و
خویشاوندان دیگر برای میت دخل ندارند لم یکفهم بسکون کاف وکسر فا بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام
باب ضرب است یا بضم کاف وتشدید فا مفتوحه ومضمومه ومکسوره بصیغه مضاعف باب نصر است کلهم تاکید ضمیر
رضوا است یعنی گفتم که آیا پس جایز است برای آن وارثان ازجمله خویشاوندان مردی که وقف کرده ومرده
اینکه فروشند آن زمین را چون نیازمند شوند وکفایت نکند ایشان را آنچه بیرون می آید ازجمله حاصل زمین امام
گفت که آری چون راضی شوند جمیع آن وارثان و باشد فروختن بهتر برای ایشان میفروشند بدانکه این ازجمله
مواضع جواز فروختن وقف است ودو موضع دیگر برای جواز فروختن وقف مذکور میشود در حدیث آینده وسه
موضع دیگر برای جواز فروختن وقف می آید در باب سی وچهارم که باب صدقات النبی صلی الله علیه وآله است
در حدیث هشتم در وصیت اول وخامس هر کدام ازینها اینست که اگر ثابت شود بشهادت عدلین یا بتواتر که دهی مثلا
وقف بود بر اولاد وقف کننده مثلا وبعد ازان در تصرف مالکانه جمعی باشد وخرید وفروخت میشده باشد حکم

بانتزاع آن ازدست متصرفان نمیتوان کرد بمحض ثبوت وقفیت بر اولاد مثلا وانعه علم سی اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ
قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ فُلَانًا ابْتَاعَ ضَيْعَةً فَوَقَفَهَا وَجَعَلَ لَكَ فِي الْوَقْفِ الْخُمُسَ
وَيَسْأَلُ عَنْ رَأْيِكَ فِي بَيْعِ حِصَّتِكَ مِنَ الْأَرْضِ أَوْ يُقَوِّمُهَا عَلَى نَفْسِهِ بِمَا اشْتَرَاهَا بِهِ أَوْ يَدَعُهَا
مَوْقُوفَةً فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ أَعْلِمْ فُلَانًا أَنِّي آمُرُهُ بِبَيْعِ حَقِّي مِنَ الضَّيْعَةِ وَإِيصَالِ ثَمَنِ
ذَلِكَ إِلَيَّ وَأَنَّ ذَلِكَ رَأْيِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَوْ يُقَوِّمُهَا عَلَى نَفْسِهِ إِنْ كَانَ ذَلِكَ أَوْفَقَ لَهُ شرح ان
بفتح وکسر همزه میتواند بود الضیعه بفتح ضاد با نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین وعین بی نقطه زمین زراعت ودرخت
مثل ده یسأل بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است وضمیر مستتر راجع بفلان است فی بیع بتقدیر استفهام است
یقومها در دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل بتقدیر ان یقومها است پس منصوب ومرفوع میتواند بود وبر
اینقیاس است یدعها ودر بعض نسخ در اول تقومها است بجای یقومها الی بتشدید یا مفتوحه است اعلم بصیغه امر
باب افعالست انی بفتح همزه است آمره بهمزه والف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است وان بفتح همزه وتشدید
نون است ان بکسر همزه وسکون نون است یعنی روایتست از علی بن مهزیار گفت که نوشتم سوی امام محمد تقی
که فلانکس خرید دهی را پس وقف کرد آنرا وگردانید برای تو در آن وقف خمس را وسوال میکند از صوابدید تو که آیا در
فروختن حصه تو ازان زمین است یا درینست که قیمت کند آن حصه را بر خودش ببهایی که خرید آن حصه را بآن یا در
اینست که واگذارد آن حصه را وقف کرده شده پس نوشت امام علیه السلام سوی من که اعلام کن فلانکس را اینکه من امر
میکنم او را بفروختن حق من ازان ده ورسانیدن بهای آن سوی من واینکه آن فروختن صوابدید منست اگر
خواهد الله یا اینکه قیمت کند آن حصه را بر خودش اگر باشد آن قیمت کردن بر خود مناسبتر برای او بدانکه این نیز
ازجمله مواضع جواز فروختن وقف است چون فروختن بهتر باشد برای موقوف علیه زیرا که مناسب حال امام ودان
وقت نبوده شرکت با آن شریکان در وقف هرچند که آن شریکان با یکدیگر نزاعی نداشته باشند وظاهرا ایشان
این چنان نشد در شرح حدیث سابق اصل وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنَّ الرَّجُلَ ذَكَرَ أَنَّ بَيْنَ مَنْ وَقَفَ بَقِيَّةَ
هَذِهِ الضَّيْعَةِ عَلَيْهِمُ اخْتِلَافًا شَدِيدًا وَأَنَّهُ لَيْسَ يَأْمَنُ أَنْ يَتَفَاقَمَ ذَلِكَ بَيْنَهُمْ بَعْدَهُ فَإِنْ كَانَ
تَرَى أَنْ يَبِيعَ هَذَا الْوَقْفَ وَيَدْفَعَ إِلَى كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مَا كَانَ وُقِفَ لَهُ مِنْ ذَلِكَ أَمَرْتَهُ فَكَتَبَ
بِخَطِّهِ إِلَيَّ وَأَعْلِمْهُ أَنَّ رَأْيِي لَهُ إِنْ كَانَ قَدْ عَلِمَ الِاخْتِلَافَ مَا بَيْنَ أَصْحَابِ الْوَقْفِ أَنَّ بَيْعَ الْوَقْفِ
أَمْثَلُ فَإِنَّهُ رُبَّمَا جَاءَ فِي الِاخْتِلَافِ مَا فِيهِ تَلَفُ الْأَمْوَالِ وَالنُّفُوسِ شرح یامن بهمزه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب علم است وضمیر مستتر راجع بالرجل است ان بفتح همزه وسکون نون مصدریه است ومصدر مفعول یامن است
یتفاقم بفا وقاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعلست التفاقم بیرون رفتن کار از حد خود وقسم کان در اول

تقومها

الاختلاف
و الانفس

ضمیر شان مستتر است تری بصیغهٔ مخاطب خبر کان است اختلاف در اول بی الف است و مضاف است و در بعض
نسخ الاختلاف بالالف است و بنابران مفعول فیه است ان بمیم بفتح همزه و تشدید نون خبر رای است **یعنی**
و نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلام که آمرزد و وقف کننده مذکور کرد که میان جمعی که وقف کرد با قیام مذکور این دو را
بر ایشان نزاعی سخت است و اینکه او منیست که ایمن باشد از اینکه تجاوز از حد کند آن نزاع سخت میان ایشان
بعد از وفات او پس اگر باشد شان اینکه صواب بینی این را که فروخته شود آن وقف و داده شود سوی هر کسی از ایشان بحساب
آنچه از که بود که وقف کرده بود از جمله آن امر بکنی او را پس امام نوشت بخط خود سوی من که اعلام کن او را اینکه
صواب دید من برای او اگر باشد که بتحقیق دانسته باشد نزاع میان اصحاب وقف را اینست که فروختن آن وقف
بهتر است چه بسا هستی که شان اینست که بیاید در نزاع چیزی که در آنست تلف شدن مالها و جانها **بدانکه** این نیز
از جمله مواضع جواز فروختن وقف است و ظاهر مثال این بیان شد در شرح حدیث سابق **سی و یکم اصل** عَلِیّ
بْنُ مَهْزِیَارَ قَالَ قُلْتُ رَوَی بَعْضُ مَوَالِیكَ عَنْ آبَائِكَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ کُلَّ وَقْفٍ إِلَی وَقْتٍ مَعْلُومٍ
فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَی الْوَرَثَةِ وَکُلَّ وَقْفٍ إِلَی غَیْرِ وَقْتٍ مَجْهُولٌ فَهُوَ بَاطِلٌ مَرْدُودٌ عَلَی الْوَرَثَةِ وَأَنْتَ
أَعْلَمُ بِقَوْلِ آبَائِكَ فَکَتَبَ عَلَیْهِ السَّلَامُ هُوَ عِنْدِی کَذَا **شرح** علی بن مهزیار راوی امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام
بوده و ظاهر اینست که این روایت از امام محمد تقی علیه السلام باشد معلوم مرفوع و خبر کل است فاء در فهو برای تفریع است و بر این
قیاس است مجهول فهو **یعنی** روایت کرد علی بن مهزیار بسند سابق گفت که گفتم امام محمد تقی علیه السلام را در مکتوبی که روایت
کرده بعضی معتقدان تو از پدران تو علیهم السلام اینکه هر وقفی که تا وقتی معین باشد مثل یکسال و مثل چند انکه معین توقف
باقی باشد معلوم است پس آن لازم است بر وارثان وقف کننده و بمعنی کرمی باید که امضای آن کنند و هر وقفی که تا غیر
وقت معین باشد مثل اینکه تردید کرده باشد میان یکسال و دو سال مجهول است پس آن باطل است بر گردانیده شده است
بر وارثان وقف کننده مانند عاریه و تو دانا تری بسخن پدران تو پس نوشت امام علیه السلام که آن نزد من چنین است
مراد اینست که روایت بعضی موالی حق است **بدانکه** شیخ طوسی در استبصار در کتاب الوقوف و الصدقات در باب من
وقف وقفا و لم یذکر الموقوف علیه این حدیث را حمل بر معنی دیگر کرده و گفته که وقت بمعنی موقوف علیه است و الله اعلم
اصل وَکَتَبَ إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِیُّ إِلَیْهِ مَیِّتٌ أَوْصَی بِأَنْ یُجْرَی عَلَی رَجُلٍ مَا بَقِیَ مِنْ ثُلُثِهِ وَلَمْ یَأْمُرْ
بِإِنْفَاذِ ثُلُثِهِ هَلْ لِلْوَصِیِّ أَنْ یُوقِفَ ثُلُثَ الْمَالِ بِسَبَبِ الْإِجْرَاءِ فَکَتَبَ یُنْفِذُ ثُلُثَهُ وَلَا یُوقِفُ **شرح**
این کلام علی بن مهزیار است و تتمه سابق است و حدیث علیحده نیست زیرا که مناسب عنوان این باب نمیشود ابراهیم بن محمد راوی
امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است همدانی بفتح ها و فتح میم و ذال با نقطه و بسکون میم و دال بی نقطه است اوصی
بصیغهٔ معلوم باب افعال است یجری بجیم و را بی نقطه و الف بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب افعال است الاجرا نفقه کردن

برکسی

برکسی با مصدریه است و مصدر باب خلاف زنانست بقی بیا بی نقطه و قاف بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب علم است
و ضمیر مستتر راجع برجل است من ثلثه متعلق بیجری است لم یامر بهمزه و را بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب
نصر است و ضمیر مستتر راجع بمیت است انفاذ بیان شد در شرح حدیث بیست و هفتم این باب و اینجا عبارتست
از تسلیم مجموع ثلث مال برجل یا بورثهٔ میت ان یوقف بواو و قاف و فا بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعال یا
باب تفعیل است الایقاف و التوقیف واگذاشتن چیزی برای انتظاری مثل اینکه ثلث مال میت را وصی واگذارد و قسمت
نکند برای انتظار مردن موصی له یا تمام شدن ثلث ینفذ بصیغهٔ معلوم یا مجهول باب افعالست و بر این قیاس است یوقف
مراد اینست که این وصیت باطلست زیرا که وصیت مجهولست یا مراد اینست که آن ثلث را تسلیم موصی له باید کرد
ابراهیم بن محمد همدانی سوی امام محمد تقی علیه السلام که میتی وصیت کرده با ینکه نفقه کرده شود بر مردی چند انکه آن مرد زنده باشد
از ثلث مال میت و امر نکرده بدادن ثلث مال او بآن مرد آیا جایز است برای وصی اینکه واگذارد ثلث مال میت را بسبب
نفقه کردن پس امام نوشت که وصی بدهد ثلث مال میت را و وا مگذارد **سی و دوم اصل** عَنْ عَلِیِّ بْنِ سُلَیْمَانَ
قَالَ کَتَبْتُ إِلَیْهِ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَیْسَ لِی وَلَدٌ وَلِی ضِیَاعٌ وَرِثْتُهَا مِنْ أَبِی
وَبَعْضُهَا اسْتَفَدْتُهَا وَلَا آمَنُ الْحَدَثَانَ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لِی وَلَدٌ وَحَدَثَ بِی حَدَثٌ فَمَا تَرَی جُعِلْتُ
فِدَاكَ لِی أَنْ أُوقِفَ بَعْضَهَا عَلَی فُقَرَاءِ إِخْوَانِی وَالْمُسْتَضْعَفِینَ أَوْ أَبِیعَهَا وَأَتَصَدَّقَ بِثَمَنِهَا فِی حَیَاتِی
عَلَیْهِمْ فَإِنِّی أَتَخَوَّفُ أَنْ لَا یُنْفَذَ الْوَقْفُ بَعْدَ مَوْتِی فَإِنْ أَوْقَفْتُهَا فِی حَیَاتِی فَلِی أَنْ آکُلَ مِنْهَا أَیَّامَ حَیَاتِی
أَمْ لَا **شرح** الضیاع بکسر ضاد با نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه جمع ضیعه بفتح ضاد و سکون یا و بمعنی ده‌ها
و مانند آنهاست ورثتها برا بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغهٔ ماضی متکلم معلوم باب حسب است بعضها منصوب و مرفوع میتواند
بود و بنابر اول با ضمار عامل علی شریطة التفسیر است و بنا بر دوم مبتدا است استفدتها بفتح فا و سکون دال بی نقطه بصیغهٔ
ماضی متکلم معلوم معتل العین باب استفعالست و تانیث ضمیر راجع ببعضها باعتبار مضاف الیه است یا باعتبار است
آمن بهمزه و الف و فتح میم بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب علم است الحدثان بکسر حا بی نقطه و سکون دال بی نقطه
مصدر باب نصر آمدن چیزی که پیش از آن نیامده و مراد اینجا آمدن مرگست الحدث بفتح حا و فتح دال حادثه
مثل بیماری ما در فما استفهامیه است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مفعول تری است
زیرا که بتقدیر استفهام و تکرار فعلست اوقف بصیغهٔ مضارع متکلم باب افعال یا باب تفعیل است و در بعض نسخ بلفظ
بعض و بعض فقرا اینست مستضعفین بفتح عین بی نقطه عبارتست از فقرای شیعهٔ امامیه در زمان دولت
باطل بنظیر آیت سورهٔ قصص الذین استضعفوا فی الارض پس عطف از قبیل عطف صفتی بر صفتی است باتحاد
ذات ابیعها منصوبست فانی تعلیل شق دوم است ینفذ بنون و فا و ذال با نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر است

فی تقدیر استفهام است اکل بهمزه والف وضم کاف است یعنی روایت است از علی بن سلیمان گفت که نوشتم سوی او
یعنی بسوی امام علی نقی علیه السلام که قربانت شوم نیست مرا فرزندی ومیراث ده‌هایی که بمیراث گرفتم آنها را از پدرم
وبعض آنها را کسب کردم آنرا واین نیستم از مرگ پس اگر باشد مرا فرزندی ووارث شود مرا حادثه پس
چه می‌بینی قربانت شوم برای من آیا می‌بینی اینرا که وقف کنم بعض آن ده‌ها را بر بعض فقیران برادران
مؤمن من وسهل شمرده شدگان یا اینرا که فروشم آن بعض را وتصدق کنم بهای آن در زندگی خود بر ایشان
چه بدرستی که من میترسم از اینکه گذرانیده نشود وقف بعد از مردن من پس اگر وقف کنم آن بعض را در زندگی
خود آیا پس جایز است مرا اینکه خورم از آن در ایام زندگی خود یا نه متن فَکَتَبَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَهِمْتُ کِتَابَکَ فِی
أَمْرِ ضِیَاعِکَ وَلَیْسَ لَکَ أَنْ تَأْکُلَ مِنْهَا مِنَ الصَّدَقَةِ فَإِنْ أَنْتَ أَکَلْتَ مِنْهَا لَمْ تُنْفِذْ إِنْ کَانَ
لَکَ وَرَثَةٌ فَبِعْ وَتَصَدَّقْ بِبَعْضِ ثَمَنِهَا فِی حَیَاتِکَ وَإِنْ تَصَدَّقْتَ أَمْسَکْتَ لِنَفْسِکَ
مَا یَقُوتُکَ مِثْلَ مَا صَنَعَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ شرح فهمت از باب علم است ومن در من الصدقة
مفعول به است مقدر وحال ضمیر منها است ومن برای تبعیض است وصدقه اینجا عبارت از وقف است لم تنفذ
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است وضمیر مستتر راجع بصدقه است ان کان تا آخر شروع در جواب اول است
پس نشر عکس ترتیب لف است ان تصدقت یعنی وان وقفت است واین اشارت است باینکه اگر ورثه
غیر فرزند نیز باشند وقف بهتر است بشرط امساک بعضی برای خود شده باشد یکی از دو وجه اول اینکه
بعضی داخل وقف نشود دوم اینکه جمیع آنها وقف بر فقرا نشود بلکه حق التولیه وضع شود برای خود وصدقه
امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌آید در حدیث ششم باب سی وچهارم که باب صدقات النبی صلی الله علیه وآله تا
آخر است یعنی پس نوشت امام علیه السلام که فهمیدم مکتوب ترا در کار ده‌های تو وجایز نیست ترا اینکه خوری
از آنها بر حالی که از جمله وقف بر فقرا باشد پس اگر تو خوری از آنها گذرانیده نمیشود آن صدقه که وقف است اگر باشند
ترا وارثانی پس بفروش وتصدق کن بعض بهای آنها در زندگی تو واگر تصدق ووقف کنی نگاه میداری برای
خود آنچه را که نفقه دهد ترا مانند آنچه کرد امیر المؤمنین علیه السلام در آنچه وقف کرد ومراد اینست که امیر المؤمنین علیه السلام
بعض املاک خود را وقف کرد وبعضی را وقف نکرد سی وسیم متن مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی قَالَ کَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا
إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الْوُقُوفِ وَمَا رُوِیَ فِیهَا فَوَقَّعَ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْوُقُوفُ عَلَی حَسَبِ مَا
یُوقِفُهَا أَهْلُهَا إِنْ شَاءَ اللهُ شرح حسب بفتح حا مهمله وسکون سین مهمله وبا بمعنی صفت است ما مصدریه است (یقفها)
ومصدر مضاف الیه است یوقفها از باب افعال یا باب تفعیل است ودر بعض نسخ یقفها از باب ضرب است وحاصل
معنی اینست یعنی روایت است از محمد بن یحیی گفت که نوشت بعض یاران ما سوی امام حسن عسکری علیه السلام در وقفها وآنچه

روایت

روایت کرده شده در آنها پس نوشت امام علیه السلام که وقفها بر نهج اینست که وقف میکنند آنها را صاحبان آنها
مراد اینست که رعایت شرط واقف میباید کرد پس شرط وقف اهل ملتی بر مذهب خود حلال اینست برای اهل
ملتی دیگر چنانکه میسر باشد بنظیر آنچه گذشت در حدیث اول ودوم وچهارم باب انفاذ الوصیة علی جهتها که
نهم است ودر دو حدیث باب آخر نسخه که باب پانزدهم است سی وچهارم متن عَنْ أَبِی عَلِیِّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَأَلْتُ
أَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ اشْتَرَیْتُ أَرْضاً إِلَی جَنْبِ ضَیْعَتِی بِأَلْفَیْ دِرْهَمٍ فَلَمَّا
وَفَّیْتُ الْمَالَ خُبِّرْتُ أَنَّ الْأَرْضَ وَقْفٌ فَقَالَ لَا یَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ وَلَا تُدْخِلِ الْغَلَّةَ فِی
مَالِکَ ادْفَعْهَا إِلَی مَنْ أُوقِفَتْ عَلَیْهِ قُلْتُ لَا أَعْرِفُ لَهَا رَبّاً قَالَ تَصَدَّقْ بِغَلَّتِهَا شرح وفیت
بفا ویاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعیلست خبرت بخا با نقطه وبا یک نقطه ورا بی نقطه بصیغه
ماضی متکلم مجهول باب تفعیلست ان بفتح همزه وتشدید نون است وقف بفتح واو وسکون قاف یعنی موقوف است
ومراد وقف بر غیر محصور است مثل فقرا یا بنی هاشم یا فقها پس بحیثیت منافات ندارد با حدیث بیست ونهم وسی ام
این باب که دلالت میکند بر جواز بیع وقف بر جمعی معین که توارث در آن میرود وادفعها بصیغه امر باب منع است یا
بیان سابقست وضمیر مؤنث راجع بغله ورابع بارض چنانکه بود اوقفت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب افعالست وضمیر
مستتر راجع بارض است وضمیر لها راجع بارض است رب بفتح را وتشدید با یک نقطه بمعنی صاحب است واینجا
عبارتست از واقف وموقوف علیهم ومراد اینست که نمیدانم که کی وقف کرده وبر چه قسم جماعتی وقف شده یعنی
روایت است از ابو علی بن راشد گفت که پرسیدم امام علی نقی علیه السلام را گفتم که قربانت شوم خریدم زمینی را که متصل
بود بملکی از من بدو هزار درهم پس در وقتی که تمام دادم بهای آنرا خبر داده شدم که آن زمین وقف بر غیر محصور است
پس امام گفت که جایز نیست خریدن وفروختن وقف بر غیر محصور وداخل مکن حاصل آن زمین را در مال خود بده آن حاصل را
سوی کسی که وقف کرده شده آن زمین بر او گفتم که نمی‌شناسم برای آن زمین صاحبی را امام گفت که تصدق کن
بحاصل آن زمین سی وپنجم متن عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ
یُوقِفُ الضَّیْعَةَ ثُمَّ یَبْدُو لَهُ أَنْ یُحْدِثَ فِی ذَلِکَ شَیْئاً فَقَالَ إِنْ کَانَ أَوْقَفَهَا لِوُلْدِهِ وَ (یقف) (وقفها)
لِغَیْرِهِمْ ثُمَّ جَعَلَ لَهَا قَیِّماً لَمْ یَکُنْ لَهُ أَنْ یَرْجِعَ فِیهَا وَإِنْ کَانُوا صِغَاراً وَقَدْ شَرَطَ وِلَایَتَهَا
لَهُمْ حَتَّی یَبْلُغُوا فَیَحُوزُهَا لَهُمْ لَمْ یَکُنْ لَهُ أَنْ یَرْجِعَ فِیهَا وَإِنْ کَانُوا کِبَاراً لَمْ یُسَلِّمْهَا إِلَیْهِمْ وَلَمْ
یُخَاصِمُوا حَتَّی یَحُوزُوهَا عَنْهُ فَلَهُ أَنْ یَرْجِعَ فِیهَا لِأَنَّهُمْ لَا یَحُوزُونَهَا عَنْهُ وَقَدْ بَلَغُوا شرح یوقف
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است ودر بعض نسخ یقف از باب ضرب است یبدو بیا
دو نقطه ودال بی نقطه وواو بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است ان بفتح همزه وسکون نون مصدریه است ومصدر

فاعل مؤدیست یعنی بجا منقطع و دال منقوطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یعنی ثابت
از رجوع و پشیمان شدن از وقف است لولده بضم واو و سکون لام است یعنی هم جایز است از مصرف عام مثل
فقها یا فقرا و مانند ایشان پس این حدیث منافات ندارد با حدیث بیست و نهم و سی ام این باب بنظیر آنچه بیان شد
در شرح حدیث سابق جعل بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است قیما بفتح قاف و تشدید یا و دو نقطه در پایین
مکسوره است و اسکان یا جایز است و عبارتست از متصرف در ضیعه بعنوان ولایت از جمله ولد او وان کانوا
صغارا مقید است باینکه برای ولد و برای غیر ایشان باشد چنانچه در شق اول است و فرق اینست که در شق اول
از جمله ولد قابل تصرف است و در این شق نیست یشترط بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است ضمیر اسم راجع
بولد است لام در لهم بمعنی عن است یا برای تعلیل است و بر هر تقدیر مراد اینست که شرط کرد اینکه خود او رسد ضیعه
از جانب صغار و برای ایشان تا وقتی که بالغ شوند یحوز بحا منقطعه و واو و زای بانقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر مرفوع است الحیازة بتصرف خود در آوردن چیزی را وان کانوا کبارا نیز مقید است باینکه وقف
برای ولد و برای غیر ایشان باشد بتقدیر شق دوم باشد لم یسلمها الیهم بمنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
لم یخاصموا بخا بانقطه و صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب مفاعله است و این اشارتست باینکه اگر بالغ باشند
و تصرف در ان کنند بسبب عدم رشد ایشان یا بسببی دیگر و او شرط ولایت برای ایشان کرده باشد در وقت
بلوغ ایشان آن وقف لازم نمیشود زیرا که تصرف متولی آن ... معنی انتزاع است
یعنی روایت است از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که وقف میکند و از بعد از آن بخاطر
میرسد او را اینکه احداث کند در ان دو چیز را بمعنی که پشیمان میشود از وقف پس امام گفت که اگر باشد که وقف کرده باشد
آنرا برای فرزندان خود و برای فقرا مثلا بعد از ان کرده باشد برای آن ده متصرفی را بعنوان ولایت جایز
نیست برای او اینکه برگردد در ان ده و پشیمان شود و اگر باشند فرزندان او اطفال و بتحقیق شرط کرده باشد
برای خود ولایت آن ده را از جانب فرزندان تا وقتی که بالغ شوند پس بتصرف خود در آورد آن ده را برای فرزندان
نابالغ جایز نیست برای او اینکه برگردد در ان ده و پشیمان شود و اگر باشند آن فرزندان اطفال که تسلیم نکرده
باشد آن ده را بسوی ایشان و ایشان مجادله نکرده باشند تا آنکه بتصرف خود در آورند و انتزاع کنند آن ده را
از او پس جایز است برای او اینکه برگردد در ان ده و پشیمان شود زیرا که آن فرزندان بتصرف خود در نیاورده و انتزاع
نکرده اند آن ده را از او در حالی که بتحقیق بالغ شده اند **سی و ششم اصل** عن علی بن محمد بن سلیمان النوفلی قال
کتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلم اسأله عن ارض وقفها جدی علی المحتاجین من ولد فلان
بن فلان وهم کثیر متفرقون فی البلاد فاجاب ذکرت الارض التی وقفها جدک علی فقراء
و وُلْدِ فلان

وُلْدِ فلان بن فلان وهی لمن حضر البلد الذی فیه الوقف ولیس لک ان تتبع من کان
غائبا **شرح** ظاهر اینست که جایز نباشد دادن بغایب در وقت رفع حاصل چندانکه غایب است و الا
بجای آن لیس علیک یعنی تکلف مبتنی تتبع بتا و دو نقطه در بالا و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال است
الاتباع فرستادن چیزی از پی کسی که رفته و آن دو مفعول میدارد مثل و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة پس مفعول دوم
اینجا محذوف است بتقدیر شیئا من الوقف **یعنی** روایت است از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی بفتح نون و سکون واو
و فتح فا و تخفیف لام و تشدید یا گفت که نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلم که پرسیدم او را از زمینی که وقف کرده
آنرا جد من بر نیازمندان از جمله فرزندان فلان بن فلان مثل فرزندان عبد المطلب بن هاشم و ایشان بسیارند
پراکنده اند در شهرها پس امام جواب نوشت که مذکور کردی زمینی را که وقف کرده جد تو بر فقرای فرزندان فلان بن
فلان و آن زمین باعتبار حاصلش برای کسی است که حاضر شده شهری را که در آنست آن وقف و جایز نیست برای
تو اینکه اتباع کنی کسی را که بوده غایب در سر حاصل و هنوز حاضر نشده **سی و هفتم اصل** عن الحسین بن نعیم
عن ابی الحسن موسی علیه السلم قال سألته عن رجل جعل دارا سکنی لرجل ابان حیوته او جعلها ایام
له ولعقبه من بعده قال هی له ولعقبه من بعده کما شرط قلت فان احتاج یبیعها قال نعم
قلت فینقض بیعه الدار السکنی قال لا ینقض البیع السکنی **شرح** ابان بکسر همزه و تشدید با یک نقطه
و الف و نون منصوب و ظرف زمان و مضاف است و در بعض نسخ بجای آن ایام است او جعلها بتقدیر جعلها سکنی
له است زیرا که این عمری است بنا بر آنچه مذکور شد در شرح عنوان این باب هی له ولعقبه جواب از شق دوم است
و اکتفا بان از اینست که حکم آن دلالت میکند بر حکم شق اول بطریق اولی و اگر بجای واو در نسخ او میبود جواب از
هر دو شق میشد شرط بصیغه مجهول و معلوم هر دو میتواند بود فینقض بنون و قاف و ضاد بانقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر بتقدیر استفهام است **یعنی** روایت است از حسین بن نعیم بفتح نون و کسر عین یا بضم نون و فتح عین
از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که گردانید سرایی را سکنی برای مردی در زمان زندگی
آن مرد دوم یا گردانید آن سرا را برای آن مرد و برای فرزندان او بعد از او امام گفت که آن سرا بنابر شق دوم برای او
و برای فرزندان اوست بعد از او چنانچه شرط کرده شد گفتم که پس اگر مرد اول نیازمند شود میفروشد آن سرا را
امام گفت که آری گفتم که آیا پس میشکند فروختن او آن سرا سکنی را مثلا امام گفت که نمیشکند آن فروختن سکنی را
اصل کذلک سمعت ابی علیه السلم یقول قال ابو جعفر علیه السلم لا ینقض البیع الاجارة ولا السکنی
ولکن تبیعه علی ان الذی یشتریه لا یملک ما اشتری حتی ینقضی السکنی علی ما شرط و الاجارة
قلت فان رد علی المستأجر ماله وجمیع ما لزمه من النفقة والعمارة فیما استأجره قال علی طیبة

اَلنَّفْسِ وَبِرِضَا الْمُسْتَأْجِرِ بِذٰلِكَ لَا بَأْسَ **شرح** مشارالیه کذلک قال ابوجعفر تا آخرست و مفعول یقول است یا باینکه
اینکه کاف اسمیست بمعنی مثل و عبارتست از جمله که مثل جمله آینده است پس جمله قال ابوجعفر تا آخر محلی از اعراب
ندارد یا مجرورست محلا و نایب عطف بیان ذلک است و میتواند بود که مشارالیه کذلک جمله سابقه باشد و یقول استیناف
بیانی باشد بتقدیر کان یقول قلت کلام امام جعفر صادق علیه السلم است و کلام حسین بن نعیم و کلام امام موسی کاظم علیه السلم
میتواند بود و بنابر اول ضمیر قال راجع بامام محمد باقر علیه السلم است و بنابر دوم راجع بامام موسی کاظم علیه السلم است و بنابر سوم
راجع بامام جعفر صادق علیه السلم است رد برا بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب نصر است و ضمیر
مستتر راجع بالذی است جمیع ضربست علیه بکسر طا بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه است برضا بیاء و ضم را
و کسر را و الف مقصوره است و کتابت آن بیا مخالف رسم الخط است **یعنی** مثل آنچه را میگویم شنیدم از پدرم امام
جعفر صادق علیه السلم میگفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که فسخ نمیکند فروختن اجاره را و نه سکنی را و لیکن صاحب خانه
بیع میکند خانه را باین شرط که کسی که میخرد آنرا صاحب اختیار و متصرف نشود آنچه را که خریده تا آنکه منقضی شود
سکنی بر نهجی که شرط کرده شده و منقضی شود اجاره گفتم که پس اگر مشتری برگرداند بر مستاجر مالش را از جمیع آنچه را
که ضرر رسیده بمستاجر مالش مثل خرج تعمیر خانه و بنای عمارت تا نوه آنچه استیجار کرده آنرا امام محمد باقر علیه السلم گفت که برتر دل
و خوش شود مستاجر نیست پروایی مراد اینست که مستاجر را جبر نمیتوان کرد برین **سی و ششم حدیث** عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ
عَنْ خَالِدِ بْنِ رَافِعٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ لِرَجُلٍ سُكْنَى دَارٍ لَهُ
حَيَاتَهُ يَعْنِي صَاحِبَ الدَّارِ فَلَمَّا مَاتَ صَاحِبُ الدَّارِ أَرَادَ وَرَثَتُهُ أَنْ يُخْرِجُوهُ أَلَهُمْ ذٰلِكَ قَالَ فَقَالَ
أَرَى أَنْ تُقَوَّمَ الدَّارُ بِقِيمَةٍ عَادِلَةٍ وَيُنْظَرَ إِلَى ثُلُثِ الْمَيِّتِ فَإِنْ كَانَ فِي ثُلُثِهِ مَا يُحِيطُ بِثَمَنِ الدَّارِ فَلَيْسَ
لِلْوَرَثَةِ أَنْ يُخْرِجُوهُ وَإِنْ كَانَ الثُّلُثُ لَا يُحِيطُ بِثَمَنِ الدَّارِ فَلَهُمْ أَنْ يُخْرِجُوهُ قِيلَ لَهُ أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَ
الرَّجُلُ الَّذِي جَعَلَ لَهُ السُّكْنَى بَعْدَ مَوْتِ صَاحِبِ الدَّارِ أَتَكُونُ السُّكْنَى لِعَقِبِ الَّذِي جَعَلَ
لَهُ السُّكْنَى قَالَ لَا **شرح** در نسخ رافع برا بی‌نقطه است و نافع بنون موافق تهذیب و استبصار و فقیه و کتب رجالست
لصحت واردست و ضمیر راجع برجل اولست حیوته منصوب و نایب ظرف زمانست و ضمیر راجع برجل دوم است
و ظاهر ذکر حیوته اینست که آنچه معلق باشد نیز سکنی باشد و این ظاهر بر عدم تصریح بآنچه مرجع ضمیرست اینست که آنچه را
که منوط بحیات صاحب دار باشد سکنی گویند موافق آنچه گفتیم در شرح عنوان این باب یعنی صاحب الدار
کلام ابن محبوبست و ضمیر مستتر در یعنی راجع بخالد است و این برای بیان مرجع ضمیر حیوته است و مراد ابن محبوب
اینست که ضمیر حیوته راجع برجل اولست و این غلطست زیرا که جواب امام مبنی بر اینست که ضمیر حیوته راجع برجل دوم
باشد اری بصیغه مضارع متکلم معلوم مهموز العین و معتل اللام از باب منع است تقوم بصیغه مضارع غایبه مجهول از باب

تفصیل است

تفصیلست ینظر بصیغه مضارع غایب مجهول از باب نصر منصوبست و ظرف ثلث فاعلست **حاصل** جواب اینست که سکنی چون
متعلق بزمان زندگی مرد دوم باشد دو جهت بهم میرساند اول اینکه متعلق شده بزمانی که هر دو زنده اند دوم اینکه
متعلق شده بزمانی که مرد دوم زنده است بعد از مردن مرد اول و سکنی باعتبار جهت دوم از اقسام وصیت است
پس اگر ثلث مدبر ... مقبولست و الا فلا و چون اجل مرد دوم معلوم نیست و احتمال تاخیر آن از اجل کل واحد از ورثه
هست پس قیمت اصل خانه منظور میشود نه بدل اجاره که مجهولست **یعنی** روایتست از حسن بن محبوب از خالد بن رافع
برا بی‌نقطه و کسر فا بجلی بفتح با یک نقطه و فتح جیم و تخفیف لام از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از
مردی که گردانیده برای مردی سکنای سرایی را که او را بود در زمان زندگی آن مرد میخواهد صاحب سرا را پس وقتی که مرد
صاحب آن سرا اراده کردند وارثان او اینرا که اخراج کنند مرد دوم را آیا جایزست برای ایشان اخراج او خالد
گفت که پس امام گفت که می بینم اینرا که قیمت کرده شود آن سرا بقیمتی میانه و نگاه کرده شود بسوی ثلث مال میت پس اگر
باشد در ثلث مال او چیزی که احاطه کند بهای آن سرا پس جایز نیست برای وارثان او اینکه اخراج کنند او را
و اگر باشد ثلث مال او که احاطه کند بهای آن سرا پس جایزست برای وارثان او اینکه اخراج کنند او را گفته
شد امام را که خبر ده مرا که اگر بمیرد مردی که گردانیده شده برای او سکنی بعد از مردن صاحب آن سرا آیا میباشد سکنی
برای اولاد کسی که گردانیده شده برای او سکنی امام گفت که نه **سی و هفتم حدیث** عَنْ عِجْلَانَ أَبِي صَالِحٍ قَالَ أَمْلَى
عَلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ هٰذَا مَا تَصَدَّقَ بِهِ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَهُوَ حَيٌّ سَوِيٌّ
بِدَارِهِ الَّتِي فِي بَنِي فُلَانٍ بِحُدُودِهَا صَدَقَةً لَا تُبَاعُ وَلَا تُوهَبُ وَلَا تُورَثُ حَتَّى يَرِثَهَا وَارِثُ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِنَّهُ قَدْ أَسْكَنَ صَدَقَتَهُ هٰذِهِ فُلَانًا وَعَقِبَهُ فَإِذَا انْقَرَضُوا فَهِيَ عَلَى ذِي
الْحَاجَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ **شرح** الاملا مصدر باب افعال خواندن چیزی بر کسی برای اینکه نویسد و این در وقتی
بوده که عجلان سرایی را وقف کرده بود بر شخصی و اولاد آن شخص و بعد از ایشان بر حاجتمندان مسلمانان و با امام
گفته بوده که بنویس امام که وقف نامه را چگونه نویسیم پس فلان در اول عبارت از عجلانست و در فقیه در باب الوقف و الصدقة
و النحل مثل این روایت از ربعی بن عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم و در آن بجای فلان بن فلان علی بن ابی طالب است
و بجای فی بنی فلان فی بنی زریق است و بجای فلانا و عقبه فلانة و عقبها ... است مشارالیه بهذا شرطا وقفت
که مذکور میشود بعد از این تصدق اینجا بمعنی وقفست یا بمعنی اعم است و تخصیص آن بوقف بقید لا تباع تا آخرست
با در مسئله تصدق نیست بلکه برای الصاق و مقارنتست یا در باره مسئله تصدقست صدقة منصوب و حال
داره است لا تباع بصیغه نفی مضارع غایبه مجهول از باب ضرب است و صفت صدقه است لا تورث بصیغه غایبه مجهول
از باب حسب یا باب افعال یا تفعیل میتواند بود و این اشارتست باینکه اگر موروث میشد احکام مواریث میداشت

مثل اینکه پسر و دختر هر طبقه برابر نمیبرند بلکه پسر دو برابر دختر میبرد و ایضا اگر یکی از ایشان بمیرد اولاد او با عموزادهای شریک
میشوند بقدر حصهٔ او و در وقف چنین نیست بلکه بحجب شده او قسمت بر شما منسوب به مرفوع میتوانند بود وارث
السموات والارض اشارتست بآیت سورهٔ آل عمران و سورهٔ حدید و لله میراث السموات والارض اذ بکسر همزه است
و ضمیر راجع بفلان اولست یعنی روایتست از عجلان بفتح عین بی‌نقطه و سکون جیم ابو صالح گفت که املا کرد بر من امام جعفر
صادق علیه السلم که بسم الله الرحمن الرحیم این شرطیست که تصدق و وقف کرد آن فلان بن فلان بر حالی که او زنده و صحیح بود
برای او که در محلهٔ بنی فلانست با حدود آن بر حالی که صدقه ایست که فروخته نشود و بخشیده نشود و بمیراث گرفته نشود
تا آنکه میراث گیرد آنرا وارث آسمانها و زمین و بدرستی که او تحقیق ساکن کرد درین صدقه او فلان را و اولاد او را پس چون
منقرض شوند پس آن مسکن صدقه و وقف است بر صاحب حاجت پسر از جملهٔ مسلمانان چهلم اصل عن ابی الجارود
قال قال ابو جعفر علیه السلم لا یشتری الرجل ما تصدق به و ان تصدق بمسکن علی ذی قرابته فان
شاء سکن معهم و ان تصدق بخادم علی ذی قرابته خدمته ان شاء شرح اسم ابی الجارود زیاد بن
منذر است و او رئیس جارودیه از جملهٔ زیدیه بود و ضمیر شاء راجع بذی قرابة و راجع برجل هر دو تواند بود و چهل یکم اصل یعنی روایتست
از ابو الجارود که گفت امام محمد باقر علیه السلم که نمیخرد مرد چیزی را که تصدق کرده بآن و اگر تصدق کند منزلی بر صاحب
خویشاوندی پس اگر خواهد ساکن میباشد با ایشان باذن ایشان و اگر تصدق کند کنیزی بر صاحب خویشاوندی
خود خدمت میکند آن کنیز او را اگر خواهد باب بیست و سیوم اصل باب من اوصی بجزء من ماله شرح این باب بیان
کسی است که وصیت کرده بجزئی از مالش و درین باب سه حدیث است اول اصل عن عبد الرحمن بن سیابة قال ان
امرأة اوصت الی و قالت ثلثی یقضی به دینی و جزء منه لفلانة فسألت عن ذلک ابن ابی لیلی
فقال ما اری لها شیئا ما ادری ما الجزء فسألت عنه ابا عبد الله علیه السلم بعد ذلک و خبرته
کیف قالت المرأة و ما قال ابن ابی لیلی فقال کذب ابن ابی لیلی لها عشر الثلث ان الله عز
و جل امر ابراهیم علیه السلم فقال اجعل علی کل جبل منهن جزءا و کانت الجبال یومئذ عشرة
و الجزء هو العشر من الشیء شرح یقضی بقاف و ضاد بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع غایب مجهول از باب ضرب است جزء مرفوع
و مبتداست و ضمیر منه راجع بثلثی است لفلانة خبر مبتداست و این اقرارست باینکه فلانه از جملهٔ طلبکاران دین است و حق
او جزء ثلث است و این منافات ندارد با اینکه ثلث زیاد از دین باشد ما ادری استیناف بیانی سابق است و مراد اینست
که وصیت مجهول باطلست جزء از باب تفعیلست ما استفهامیه یا موصوله است کذب بصیغهٔ ماضی غایب معلوم
از باب ضرب یا بتفعیل است و اول مبنی برینست که ما اری لها شیئا یعنی این باشد که فلانه را چیزی نمی‌باید داد و دوم
مبنی برینست که ابن ابی لیلی تکذیب محکمات قرآن کرده بسبب اینکه قاضی شده بی علم بمسایل موافق آنچه می آید در

کتاب القضایا والاحکام در حدیث دوم باب اول در خطاب بشریح قاضی که قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی
نبی او شقی و عتیق اند بود که تکذیب اینجا بمعنی توقف باشد صاحب قاموس گفته در معانی کذب که از باب تفعیل است
کذب الوحشی جری شوطا فوقف لینظر ما وراءه تا آخر استیناف بیانی سابق است و الجزء هو العشر من الشیء عطف است
بر ان الله و این برای دفع اعتراض کسی است که گوید که بنای کلام آنزن بر این تفسیر آیت بعید است زیرا که آن زن
معرفت باین تفسیر ندارد و جزء در قرآن مستعمل شده در غیر این معنی نیز مثل آیت سورهٔ حجر لها سبعة ابواب لکل باب
منهم جزء مقسوم و آیت سورهٔ زخرف و جعلوا له من عباده جزءا و جواب آنست که والجزء هو العشر من الشیء استدلالی
دیگر باشد بر این معنی و بر هر تقدیر مراد نیست که مبتادر از جزء در لغت عرب یکی از کسور تسعه است و آنها نصف و ثلث
و ربع و خمس و سدس و ثمن و تسع و عشر است و اقل آنها عشر است و این منافات ندارد با اینکه در غیر آنها نیز مستعمل
شود فی الجمله چنانچه در حقیقت و مجازست و جواب این بوجهی دیگر می آید در کتاب المواریث در کلام فضل بن شاذان
در ذیل احادیث باب چهل و سوم که باب میراث الممالیک است و در استبصار در کتاب الوصایا در باب من اوصی بجزء
من ماله بعض احادیث وارد شده که جزء هفت یک است بنابر آیت سورهٔ حجر و شیخ طوسی جمع میان آن احادیث
و این حدیث بوجهی کرده بآنکه توضیح این استدلال میشود در شرح حدیث اول باب بیست و نهم یعنی
روایتست از عبد الرحمن بن سیابه بفتح سین بی‌نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف و باء یک نقطه گفت که بدرستی
که زنی وصیت کرد سوی من و گفت که ثلث مال من آنقدر که میشود بآن دین من و جزئی از آن ثلث برای فلانه است
از جملهٔ طلبکاران دین پس پرسیدم از آن ابن ابی لیلی را که قاضی کوفه بود پس گفت که نمی‌بینم برای فلانه چیزی را
بیان آنکه نمیدانم که جزء چیست پس پرسیدم از آن امام جعفر صادق علیه السلم را بعد از آن و خبر دادم او را
که چگونه گفت آن زن و چه گفت ابن ابی لیلی پس امام گفت که دروغ گفت ابن ابی لیلی بیان آنکه برای فلانه است
ده یک ثلث اگر اقرار کند کمتر از آن بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل امر کرد ابراهیم علیه السلم را با آنچه
که گفت در سورهٔ بقره که بگردان بر کوهی از جملهٔ آن چهار مرغ جزئی را و بود کوهها که حاضر بود در آن روز ده کوه و جزء
آنست ده یک از جملهٔ چیزی دوم اصل عن معویة بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل
اوصی بجزء من ماله قال جزء من عشرة قال الله عز و جل اجعل علی کل جبل منهن جزءا و کانت
الجبال عشرة شرح عشرة در جا بفتح عین و فتح شین و تاء تأنیث است و این ظاهرست از شرح سابق سیوم اصل
عن ابان بن تغلب قال قال ابو جعفر علیه السلم الجزء واحد من عشرة لان الجبال عشرة و الطیور
اربعة شرح الطیور مرفوعست زیرا که و الطیور اربعة تتمهٔ استدلال نیست بلکه برای دفع دخلست زیرا که مخالفان
توهم کرده اند از چهار بودن طیور که چهار بودن جبال را و آن دلالت بر آن ندارد و باقی ظاهرست از شرح حدیث اول این باب

باب بیست و چهارم اصل باب من اوصی بشیء من ماله شرح این باب بیان کسی است که وصیت کرد بچیزی از مالش
و در این باب دو حدیث است اول اصل عن آبائه عن علی بن الحسین علیهما السلام انه سئل عن رجل اوصی
بشیء من ماله فقال الشیء فی کتاب علی علیه السلام واحد من ستة شرح کتاب علی عبارتست از جامعه
که بیان شده در کتاب الحجة در بعض احادیث باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة تا آخر که باب چهلم است یعنی روایت
از ابان بفتح همزه و تخفیف با یکنقطه از امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که
وصیت کرد بچیزی از مالش پس امام گفت که چیز در کتاب علی علیه السلام یک حصه از شش حصه است مراد اینست که آن وصیت
بیکی از شش مالش است بدانکه میتواند بود که این مبنی بر این باشد که شیء مستعمل در دو معنی میشود اول چیز معتد به چنانچه
میگویند که زید ذو شیء و میگویند که لیس بشیء دوم چیز مطلقا و بنا بر احتمال اول اعتبار در شیء سهم
معتد به از جمله سهام اهل مواریث است زیرا که موصی له مانند یکی از اهل سهام مواریث میشود و اقل سهام مواریث ثمن است
و فوق آن سدس است پس اقل سهم معتد به سدس میشود و بنا بر احتمال دوم وصیت لغو میشود زیرا که چیز مطلقا
اقل ندارد چون هر چیز قابل قسمت الی غیر النهایه است مگر آنکه مراد موصی این باشد که اختیار با وصی است در تعیین
قدر و بنا بر این بر وصی واجب یا مستحب میشود دادن سدس زیرا که جامع هر دو احتمالست و این مبنی بر اینست که وصیت
مانند اقرار مجهول بر اقل نمیشود چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول باب آینده دوم اصل عن ابان عن علی
بن الحسین علیهما السلام قال سئل عن رجل اوصی بشیء قال الشیء فی کتاب علی علیه السلام من ستة
شرح این ظاهر است از شرح سابق باب بیست و پنجم اصل باب من اوصی بسهم من ماله شرح السهم بفتح سین بی نقطه
و سکون ها بهره بخش یعنی این باب بیان کسی است که وصیت کرد به بهره بخشی از مالش و در این باب دو حدیث است
اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل اوصی بسهم من ماله فقال
السهم واحد من ثمانیة لقول الله تبارک و تعالی انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین
علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل شرح بیان این آیت شد
در کتاب الزکوة در شرح بعض احادیث باب اول حاصل استدلال امام علیه السلام اینست که مراد به سهم قسمی است لام
در للفقراء برای استحقاق است مانند لام در آیت سوره انفال واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه
وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث
دهم آخر ابواب پس این آیت مشتملست بر تقسیم مستحق صدقات به هشت قسم متساوی به معنی که هر قسمی از هشت
قسم مفرد است و داخل قسم دیگر نمیشود پس ثمن مجموع اقسام است و این لازم ندارد این را که اهل هر قسمی مساوی باشند
با اهل قسم دیگر در قدر استحقاق تا لازم آید که اهل هر سهم ثمن صدقات گیرند و با این دفع منافات میشود میان آنچه

و حدیث آینده

و حدیث آینده و میان آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم آخر ابواب که و کان رسول الله صلی الله علیه
و آله یقسم صدقات البوادی فی البوادی و صدقات اهل الحضر فی اهل الحضر ولا یقسمه بینهم بالسویة علی ثمانیة
حتی یعطی اهل کل سهم ثمنا ولکن یقسمها علی قدر من یحضره من اصناف الثمانیة علی قدر ما یقیم کل صنف منهم یقدر
لسنته لیس من ذلک شیء موقوف ولا مسمی ولا مؤلف انما یضع ذلک علی قدر ما یری و ما یحضره حتی یسد فاقة
کل قوم منهم و این مضمون گذشت در کتاب الجهاد نیز در حدیث اول باب شانزدهم که باب دخول عمرو بن عبید المعتزلة
علی ابی عبد الله علیه السلام است و لفظ اهل کل سهم اشارتست به رفع این منافات بدانکه این مبنی بر اینست که
وصیت مانند اقرار است در اینکه هر چند آنکه ممکن باشد حمل آن بر معنیی که لغو نباشد حمل آن بر لغو جایز نیست و در اینکه
اگر غیر لغو چند احتمال متفاوت در زیاده و نقصان داشته باشد حمل بر اقل آنها میباید کرد زیرا که اصل عدم زیادتی است
و معنی سهم در غیر آیت خمس و آیت زکوة و آیات میراث در قرآن مذکور نیست و اقل آنها ثمن است پس واجبست
حمل وصیت بسهم بر وصیت بثمن اگر گویی که دو راوی عظیم الشان که در حدیث آینده مذکور میشوند این معنا را
نمیدانسته اند پس وصیت کننده این مقدمات را چه میداند گوییم که او از یکی از دو شق خالی نیست و بر هر
تقدیر مطلوب حاصلست اول اینکه داند ایضا را بشنیدن از عالم دوم اینکه نداند و در این صورت واجب
حمل وصیت او بر اراده آنچه در نفس الامر اقل سهم باشد در کتاب الله و الا وصیت او لغو میشود و حمل وصیت بر
لغو بی ضرورت جایز نیست چنانچه مذکور میشود بدانکه بر این قیاس است وصیت کسی بجزوی از مالش که مذکور شد در حدیث
اول باب بیست و سیوم یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که
وصیت کرد بسهمی از مالش پس امام گفت که سهم یکی از جمله هشت است برای قول الله تبارک و تعالی در سوره توبه که
جز این نیست که زکوات برای هشت سهم است اول فقرا و دوم مساکین و سیوم عاملان بر زکوات و چهارم جمعی که
تألیف کرده شده است دلهای ایشان و پنجم در رقاب و ششم وام داران و هفتم در راه الله و هشتم فرزند راه دوم اصل
عن صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر قالا سألنا ابا الحسن الرضا علیه السلام عن رجل اوصی بسهم
من ماله ولا ندری السهم ای شیء هو فقال لیس عندکم فیما بلغکم عن جعفر ولا عن ابی جعفر
علیهما السلام فیها شیء قلنا له جعلنا فداک ما سمعنا اصحابنا یذکرون شیئا فی هذا عن آبائک
فقال السهم واحد من ثمانیة فقلنا له جعلنا فداک کیف صار واحدا من ثمانیة شرح لا ندری بصیغه
نفی مضارع متکلم مع الغیر معلوم یا غایب مجهول باب ضرب است و بر هر تقدیر واو حالیه است زیرا که عطف جمله بر جمله
دیگر که صفت است بر اولی عائد جایز نیست و اگر جمله مرفوع باشد در دخول آن مضمون جمله باشد نظیر اسالک
بالله الا الله حتی انه بوده که او عاطفه باشد یعنی روایتست از صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر گفتند که پرسیدیم

ابوالحسن امام رضا علیه السلام را از مردی که وصیت کرد بسهمی از مالش برحال که نمیدانیم که معنی سهم کدام چیز است آن پس امام
گفت که آیا نیست نزد شما در آنچه رسید بشما از جعفر و نه از ابوجعفر علیهما السلام در آن وصیت چیزی گفتیم اورا که قرائت
شنیدیم از ایشان ما که مذکور میکرده باشند چیزی را در این از پدران تو پس امام گفت که معنی سهم یکی از هشت است
پس گفتیم اورا که قرائت شنیدیم چگونه گردید معنی سهم یکی از هشت اصل فَقَالَ اَمَا تَقْرَءُ كِتَابَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْتُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنِّي لَاَقْرَءُهُ وَلٰكِنْ لَا اَدْرِي اَيْنَ مَوْضِعُهُ فَقَالَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ
وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللهِ وَابْنِ السَّبِيلِ
ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ ثَمَانِيَةً قَالَ وَكَذٰلِكَ قَسَمَهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى ثَمَانِيَةِ اَسْهُمٍ فَالسَّهْمُ — ع عقد
وَاحِدٌ مِنْ ثَمَانِيَةٍ شرح این کلام صفوان است و میتواند بود که کلام احمد بن محمد بن ابی نصر باشد و بر هر تقدیر مراد
قول است که امام بعد از خطاب بهر دو رو بمن کرد و اظهر آنکه قول و کذلک قسمها رسول الله صلی الله علیه و آله علی ثمانیة
اسهم برو شی که رفع منافات شود میان آن و میان آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم آخر ابواب استفاده
میشود از آنچه مذکور شد در شرح حدیث سابق یعنی پس امام گفت که آیا نمیخوانی کتاب الله عز و جل را گفتم که فدای
شوم بدرستی که من هر آینه میخوانم آن را و لیکن نمیدانم که در کدام جا است آن پس امام گفت که جای آن قول الله
عز و جل است در سوره توبه که جز این نیست که زکوات برای فقرا و مساکین و کارکنان بر آنها و تالیف کرده شده دلهای
ایشان و در رقاب و وام داران و در راه الله و فرزند راه است بعد از آن امام شمرد بدست خود هشت انگشت را
برای اشعار باینکه هر کدام این اقسام مفرد است و مشتمل بر دو قسم نیست امام گفت که و چنان بخش کرد زکوة را رسول الله
صلی الله علیه و آله بر هشت سهم پس سهم یکی از هشت است باب بیست و ششم اصل باب المرضی یقر لوارث بدین شرح — ظ المرضی
در نسخ المرضی بفتح میم و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه است و این مبنی بر این است که اگر صحیح
اقرار کند در وقت وصیت و رفتن بحج مثلا برای وارث بدینی مقبول باشد خواه متهم باشد و خواه نه پس محل مثال
حدیث اول این باب بر اقرار در وقت مرض باید کرد برای مناسبت عنوان و مؤید است آنچه در نظیر این عنوان
در تهذیب و استبصار و فقیه و اکثر المرضی بفتح میم و سکون راء و کسر ضاد و تشدید یاء بمعنی غیر تهمت زده شده و بدروغ
باشد بجای المریض امثال حدیث اول این باب مناسبتر بعنوان خواهد بود و بنا بر دوم دفع توهم مناسبت
حدیث چهارم و پنجم این باب میشود در شرح حدیث چهارم   این باب بیان بهم است که اقرار میکند برای یکی از
وارثان بدینی در این باب پنج حدیث است   عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ
الرَّجُلُ يُقِرُّ لِوَارِثٍ بِدَيْنٍ فَقَالَ يَجُوزُ اِذَا كَانَ مَلِيّاً   الملی بفتح میم و کسر لام و تشدید یاء بصیغه فعیل
بمعنی فاعل از ملا بالام و اوی باب نصر بهره مند و بسکون یاء و همزه فعیل بمعنی فاعل از باب علم یا بمعنی مفعول

باب منع

45
باب منع ببرد و بر تقدیر مراد اینجا کسی است که خرد مند باشد پس تهمت زده شده بدروغ نباشد و مرضی باشد چنانچه
می آید در حدیث آینده و شاید که مثال این حدیث اشاره باشد بتفسیر آیت سوره نساء او دین غیر مضار یعنی روایت
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرد اقرار میکند برای وارثی از جمله وارثان بدینی پس گفت
که آن اقرار کرده میشود چون آن مرد باشد خرد مند دوم اصل عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ اَوْصٰى لِبَعْضِ وَرَثَتِهِ اَنَّ لَهُ عَلَيْهِ دَيْناً فَقَالَ اِنْ كَانَ الْمَيِّتُ مَرْضِيّاً فَاَعْطِهِ الَّذِي
اَوْصٰى لَهُ شرح المرضی بفتح میم و سکون راء بی نقطه و کسر ضاد با نقطه و تشدید یاء پسندیده بمعنی کسی که تهمت دروغ
بر او نیست و آن تهمت دو قسم است اول آنچه بسبب بیماری است دوم آنچه بسبب عقلی است یعنی روایت
از منصور بن حازم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که وصیت کرد برای بعض وارثان خود
باینکه برای آن وارث است بر آن مرد دینی پس امام گفت که اگر باشد آن مرد پسندیده پس بده آن وارث را آنچه وصیت
کرد برای او سیوم اصل عَنِ الْعَلَاءِ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ امْرَاَةٍ اسْتَوْدَعَتْ
رَجُلاً مَالاً فَلَمَّا حَضَرَهَا الْوَفَاةُ قَالَتْ لَهُ اِنَّ الْمَالَ الَّذِي دَفَعْتُهُ اِلَيْكَ لِفُلَانَةٍ وَمَاتَتِ الْمَرْاَةُ
فَاَتٰى اَوْلِيَاؤُهَا الرَّجُلَ فَقَالُوا لَهُ اِنَّهُ كَانَ لِصَاحِبَتِنَا مَالٌ لَا نَرَاهُ اِلَّا عِنْدَكَ فَاحْلِفْ لَنَا
مَا لَهَا قِبَلَكَ شَيْءٌ اَيَحْلِفُ لَهُمْ فَقَالَ اِنْ كَانَتْ مَاْمُونَةً عِنْدَهُ فَلْيَحْلِفْ لَهُمْ وَاِنْ كَانَتْ مُتَّهَمَةً فَلَا
يَحْلِفْ وَيَضَعُ الْاَمْرَ عَلٰى مَا كَانَ فَاِنَّمَا لَهَا مِنْ مَالِهَا ثُلُثُهُ شرح علاء بفتح عین و تخفیف لام و الف ممدوده است
سابری بضم و کسر باء یکنقطه و کسر راء بی نقطه و تشدید یاء قسمی از جامه از کتان است استودعت بواو و دال بی نقطه و عین بی نقطه
بصیغه ماضی غائبه معلوم باب استفعال است الاستیداع سپردن چیزی بکسی فلانه عبارت است از زنی از جمله وارثان
بقرینه ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب نراه بفتح و ضم نون میتواند بود و احلف بصیغه امر باب ضرب است ما
نافیه است قبلک بکسر قاف و فتح باء یکنقطه منصوب است بظرفیت متهمة بتشدید تاء دو نقطه در بالای مفتوحه که اولش میم است منتقل از
وارث بصیغه اسم مفعول باب افتعال است فلا یحلف بصیغه نفی و نهی میتواند بود و هر تقدیر بضم مرفوع است
موصوله است و عبارت است از آنچه پیش از اقرار برای فلانه بوده و آن این است که آن مال حق خودش باشد فانما لها
اشاره است باینکه این اقرار در صورت از قبیل وصیت تبرع است پس از ثلث است یعنی روایت است از علاء فروشنده
سابری گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که سپرد بمردی مالی را پس در وقتی که حاضر شد آن زن را
وفات گفت آن مرد را که بدرستی که مالی که دادم آن را سوی تو از فلانه وارث من است و مرد آن زن پس آمدند صاحبان اختیار او
نزد آن مرد پس گفتند او را که بدرستی که شان این است که بود برای یار ما مالی که آن نمیدانیم آن را مگر نزد تو پس قسم بخور برای ما
که نیست برای یار ما نزد تو چیزی آیا پس قسم میخورد برای ایشان پس امام گفت که اگر باشد آن زن محل امانت نزد او پس باید

که قسم خورد برای ایشان و اگر باشد تهمت زده پس قسم بخورد و میگذارد بهای کار را بر آنچه بود پیش از اقرار چه فرزندان منت
که برای آزادیست از مالش ثلث آن **چهارم اصل** عن اسمعیل بن جابر قال سألت اباعبد الله علیه السلام عن
رجل اقرّ لوارث له وهو مریض بدین علیه قال یجوز علیه اذا اقرّ به دون الثلث **شرح** دون
منصوب بظرفیت است بمعنی عند و عاملش اقرّ است و مراد اینست که اقرارش تجاوز نکند از ثلث **یعنی** روایتست از اسمعیل
بن جابر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که اقرار کرد برای وارثی که اوست بر حالی که آن مرد بیمار
بدینی بر آن مرد امام گفت که گذرا میشود بر آن مرد چون اقرار کند آن را بر حالی که کمتر از ثلث باشد این در صورتیست که آن مرد
متهم باشد بقرینه احادیث سابقه و ذکر مرض در کلام سائل واقع شده و دخلی در این جواب ندارد پس الاصح میبود
نیز جواب همین میبود بنابر احتمال دوم که مذکور شد در شرح عنوان این باب **پنجم اصل** عن ابی ولّاد قال سألت
اباعبد الله علیه السلام عن رجل مریض اقرّ عند الموت لوارث بدین له علیه قال یجوز ذلک قلت فان
اوصی لوارث بشیء قال جائز **شرح** یجوز ذلک مشروط بعدم اتهام یا بعدم تجاوز از ثلث است پس منافات ندارد
با احادیث سابقه این باب **یعنی** روایتست از ابو ولاد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بیمار
که اقرار کرد نزد مردن برای وارثی بدینی که برای وارث است بر او امام گفت که گذرا میشود آن اقرار گفتم پس اگر وصیت
کند برای وارثی بچیزی حکم چیست امام گفت که گذراست چنان این شده در شرح حدیث پنجم باب پنجم که باب الوصیة
للوارث است **باب بیست و هفتم اصل باب بعض الورثة یقرّ بعتق او دین شرح** مناسبت
این باب باین کتاب باعتبار صورتیست که اقرار بعض ورثه بامر وصی بعتق و بمقتضای دین بعنوان وصیت باشد
و حدیث آخر این باب و حدیث سوم باب من اوصی وعلیه دین که باب هفدهم است مذکور میشود در کتاب المواریث
در باب اقرار بعض الورثة بدین که باب پنجاه و نهم است **یعنی** این باب بیان بعض وارثان است که اقرار میکنند
بآزادی یا بدینی در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام
فی رجل مات وترک عبدا فشهد بعض ولده انّ اباه اعتقه قال یجوز علیه شهادته و لا
یغرم ویستسعی الغلام فیما کان لغیره من الورثة **شرح** ضمیر علیه راجع ببعض است و مراد اینست که شهادت
او مقبول نیست در حق دیگران و در حق خودش مقبولست بسبب اینکه اقرار است حقیقة و لا یغرم بغین منقوطه و را
بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب علم یا مجهول باب افعال یا باب تفعیلست و این در صورتیست که متهم بکذب نباشد
بقرینه حدیث آینده و یستسعی بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعالست **یعنی** روایتست از منصور بن حازم از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که مرد و واگذاشت غلامی را پس گواهی داد یکی از فرزندانش باینکه پدرش آزاد کرده آن
غلام را امام گفت که گذرا میشود بر او گواهی او و تاوان نمیکشد حصص دیگران را و سعی فرموده میشود آن غلام

در آنچه بود

46 ورثه

در آنچه بود برای غیر او از جمله وارثان بتفصیلی که گذشت در کتاب العتق والتدبیر والمکاتبة در شرح حدیث اول
باب المملوک بین شرکاء تا آخر که باب نهم است **دوم اصل** عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن رجل مات وترک غلاما مملوکا فشهد بعض الورثة انّه حرّ فقال ان کان الشاهد
مرضیّا جازت شهادته فی نصیبه واستسعی فیما کان لغیره من الورثة **شرح** شرط مرضی بودن برای
بیان اینست که اگر مرضی باشد استسعا نمیشود بلکه تاوان میکشد حصص وارثان دیگر را اگرچه شهادت او در حق
خودش کذب است زیرا که میتواند بود که خود احداث آزادی کرده باشد و دروغ گفته باشد برای احتراز از تاوان
کشیدن حصص دیگران استسعی بصیغه ماضی غایب مجهول باب استفعالست **یعنی** روایتست از منصور بن حازم
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که مرد و واگذاشت غلامی را که بنده است پس گواهی داد
یکی از وارثان باینکه او آزاد است پس امام گفت که اگر باشد آن گواه پسندیده بمعنی غیر متهم بدروغ گذرا میشود
گواهی او در حصه خودش و سعی فرموده میشود غلام در آنچه بود برای غیر او از جمله وارثان **سیوم اصل** عن اسحق بن عمّار
عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل مات فاقرّ بعض ورثته لرجل بدین قال یلزمه ذلک فی حصته
شرح روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که مرد پس اقرار کرد بعض وارثان او
برای مردی بدینی امام گفت که لازم میشود آن بعض را آن دین در حصه خودش **باب بیست و هشتم اصل باب
الرجل یترک الشیء القلیل وعلیه دین اکثر منه وله عیال شرح** مناسبت این باب باین کتاب باعتبار آنست
که ثبوت دین گاهی بوصیت میباشد **یعنی** این باب بیان مردیست که وامیگذارد چیز کم را و بر اوست دینی که
بیشتر از آنست و اوراست عیالی در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی نصر باسناد له انّه سئل
عن رجل یموت ویترک عیالا وعلیه دین اینفق علیهم من ماله قال ان استیقن انّ الذی
علیه یحیط بجمیع المال فلا ینفق علیهم وان لم یستیقن فلینفق علیهم من وسط المال
شرح احمد بن محمد بن ابی نصر راوی امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام است اسناد بکسر همزه اینجا
بمعنی نسبت دادن حدیث بامامیست که روایت از اوست ضمیر له راجع با بن ابی نصر است انّه بفتح همزه است و ضمیر
راجع بامامیست که روایت از اوست سئل بصیغه ماضی مجهول باب منع است عیالا بکسر عین مهمله و تخفیف یاء دو نقطه
در پایین جمع عیّل و او بمعنی کسی است که نفقه دیگری بر او است و مراد اینجا ماعدای ولد صغار یا کبیر
بقرینه حدیث سوم این باب ینفق بنون و فا و قاف در اول بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست و ضمیرهم
فاعلست استیقن بیاء دو نقطه در پایین و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعالست و ضمیر مستتر راجع
بفاعل فعل سابقست که علیهم است آنست فلا ینفق بصیغه نهی یا نفی غایب معلوم باب افعالست لم یستیقن بصیغه

بصیغه معلوم است فلینفق نیز بصیغه معلوم است و امر اینجا برای اباحت است وسط بفتح واو وفتح سین بی‌نقطه وطاء بی‌نقطه
بمعنی میانه است و مستعمل میشود بمعنی بهتر باعتبار اینکه میان افراط و تفریط میباشد غالبا و بمعنی آنچه میان طرف
چیزی باشد مثل ثلث دوم از جمله سه ثلث چیزی و بمعنی آنچه میان افراط و تفریط باشد و بنابر اول و دوم وسط اینجا
مضاف است و مراد اینست که مانند وصیت نیست که منتهای مال وارثان منظور باشد برای اعطای آن از ثلث و بنابر سوم
وسط با تنوین است و المال منصوب و مفعول فلینفق است و مراد نفی اسراف و تقتیر است یعنی روایتست از ابن
ابی نصر باسنادی که او راست اینکه امام پرسیده شد از مردی که میمیرد و وامیگذارد عیالی را و براوست دینی آیا
نفقه کرده میشود بر آن عیال از مال او امام گفت که اگر نفقه کننده بیقین داند اینرا که دینی که براوست احاطه میکند
بجمیع مال پس باید که انفاق کند بر ایشان و اگر بیقین نداند پس باید که انفاق کند بر ایشان از میانه مال
دوم حدیث عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی الحسن علیه السلام مثله الا انه قال ان کان یستیقن
ان الذی ترک یحیط بجمیع دینه فلا ینفق علیهم وان لم یکن یستیقن فلینفق علیهم
من وسط المال شرح مثله اشارتست باینکه مضمون یکیست اگرچه لفظ سابق ظاهرتر است زیرا که احاطه ترکه بدین
دو صورت وارد اول اینکه ترکه مساوی دین باشد دوم اینکه ترکه زیاد از دین باشد و اینجا مراد اولست یعنی روایتست
از عبد الرحمن بن حجاج از امام موسی کاظم علیه السلام مضمون سابق مگر آنکه او گفت که اگر باشد نفقه کننده که بیقین داند اینرا
که آنچه مرده واگذاشته احاطه میکند بجمیع دین او پس باید که انفاق کند بر ایشان و اگر نباشد که بیقین داند تجویز
زیاد بودن ترکه از دین پس باید که انفاق کند بر ایشان از میانه مال سیوم حدیث عن علی بن ابی حمزة عن ابی
الحسن علیه السلام قال قلت له ان رجلا من موالیک مات و ترک ولدا صغارا و ترک شیئا و
علیه دین ولیس یعلم به الغرماء فان قضاه لغرمائه بقی ولده ولیس لهم شیء فقال انفقه
علی ولده شرح یعلم بصیغه مضارع غائب معلوم مجرد است فان بکسر همزه و سکون نون است قضاه بفتح قاف و ضاد بی‌نقطه
والف و ضمیر راجع بدین است و ضمیر مستتر راجع بسائل است بقرینه اینکه امام علیه السلام انفقه بصیغه امر باب افعال گفت
پس موضع قضاه و موضع قضیته شده نظیر وضع لیلک در موضع لیلی در قول امرء القیس تطاول لیلک بالاثمد و مثل اینرا
جمعی التفات میگویند یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که بدرستی که مردی
از شیعه از تو مرده و واگذاشته فرزندانی را که کوچک اند و واگذاشته چیزی را و براوست دینی و نمیدانند آن دین را
طلبکاران پس اگر کسی ادا کند آن دین را برای طلبکاران او میمانند فرزندان در حالی که نیست ایشانرا چیزی
پس امام گفت که انفاق کن آنرا بر فرزندان او ظاهر آنکه شاید که این مبنی بر این باشد که امام علیه السلام ضامن ادای
دین او از مال خود شده باشد یا مبنی بر این باشد که در صورت ضرورت حفظ نفس مؤمن زادگان از تلف انفاق

از مال

از مال غیر مضمون مثل اینکه آن غیر مخالف باشد و واجب باشد موافق احتمالی که در تفسیر سوره نساء او دین غیر مضمون یا مبنی
بر این باشد که امام میدانسته که دین بران معلی ثابت نیست و شیخ طوسی در استبصار در کتاب الوصایا این حدیث را
اعتبار نکرده و این منافی قول مصنف رحمه الله تعالی است در خطبه کافی که بالآثار الصحیحة آخر باب بیست و نهم
اصل باب شرح این باب بی عنوان و در بعضی نسخ مثبت و می باید زیرا که احادیث آینده مناسب عنوان باب سابق
نیست در این باب چهار حدیث است اول حدیث عن ابی جمیلة عن الرضا علیه السلام قال سألته عن رجل اوصی
لرجل بسیف وکان فی جفن وعلیه حلیة فقال له الورثة انما لک النصل ولیس
لک المال قال فقال لا بل السیف بما فیه له قال فقلت رجل اوصی لرجل بصندوق وکان
فیه مال فقال الورثة انما لک الصندوق ولیس لک المال قال فقال ابو الحسن علیه السلام
الصندوق بما فیه له شرح جفن بفتح و کسر جیم و سکون فا است ضمیر علیه راجع بجفن و سیف میتواند بود حلیه
بکسر و فتح حاء بی‌نقطه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین است نصل بفتح نون و سکون صاد بی‌نقطه است فرق میان نصل
و سیف اینست که سیف مستعمل میشود در مجموع مرکب از تیغه و غلاف و زیور و مانند آنها بخلاف نصل که مخصوص تیغه است
صندوق بضم صاد بی‌نقطه است یعنی روایتست از ابو جمیله بفتح جیم از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از مردی که وصیت کرد برای مردی بشمشیری و بود در غلافی و بران بود زیوری پس گفتند مرد دوم را وارثان که وارثان
مرد اول نه که جز این نیست که برای تست تیغه و نیست برای تو آن مال راوی گفت که پس امام گفت که نه بلکه شمشیر با
آنچه در آنست برای مرد دوم است راوی گفت که پس گفتم که مردی وصیت کرد برای مردی بصندوقی و بود در آن
صندوق مالی پس گفتند وارثان که جز این نیست که برای تست صندوق و نیست برای تو آن مال راوی گفت که
پس گفت امام رضا علیه السلام که صندوق با آنچه در آنست برای مرد دوم است دوم حدیث عن عقبة بن خالد عن
ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل قال هذه السفینة لفلان ولم یسم ما فیها وفیها طعام
أیعطاها الرجل وما فیها قال هی للذی اوصی له بها الا ان یکون صاحبها متهما ولیس للورثة
شیء شرح لفلان از قبیل اقرار است و وصیت تبرعی نیست یعطاها بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعالست و ضمیر
مؤنث مفعول دوم است که مقدم شده الرجل مرفوع و نایب فاعلست و مفعول اولست که مؤخر شده متهما بصیغه اسم
مفعول باب افتعالست و این در صورتیست که مرد دوم از جمله وارثان مرد اول باشد بتفصیلی که گذشت در شرح احادیث
باب المریض یقر لوارث بدین که باب بیست و ششم است ولیس للورثة شیء تتمه مستثنی منه است که مؤخر شده از استثناء
و میتواند بود که تتمه مستثنی باشد و مراد بشیء قدری باشد که وفا به ثلث کند موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم باب بیست و ششم
یعنی روایتست از عقبه بضم عین بی‌نقطه و سکون قاف و با یکنقطه ابن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم

امام از مردی که گفت که این کشتی از فلانست و ام نزد آنچه که در آنست و در آنست خود را کی مثل کنندم آیا داده میشود
آن کشتی با مرد با آنچه در آنست امام گفت که آن کشتی با آنچه در آنست برای کسی است که وصیت کرده برای
آنکس آن کشتی مگر اینکه باشد صاحب کشتی تهمت زده در دروغ وصیت برای وارثان چیزی **سیوم اصل** عَنْ أَبِي
جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى لِرَجُلٍ بِسَيْفٍ فَقَالَ
الْوَرَثَةُ إِنَّمَا لَكَ الْحَدِيدُ وَلَيْسَ لَكَ الْحِلْيَةُ لَيْسَ لَكَ غَيْرُ الْحَدِيدِ فَكَتَبَ إِلَيَّ السَّيْفُ لَهُ وَحِلْيَتُهُ
شرح واو دوم بمعنی مع است پس حلیه منصوبست **یعنی** روایتست از ابو جمیله مفضل بن صالح گفت که نوشتم سوی
امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام میپرسیدم او را از مردی که وصیت کرد برای مردی شمشیری پس گفتند
وارثان که جز این نیست که برای تست تیغ و نیست برای تو زیور نیست برای تو غیر تیغ پس امام نوشت سوی من که
شمشیر برای اوست با زیور آن **چهارم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى لِرَجُلٍ بِصُنْدُوقٍ وَكَانَ فِي الصُّنْدُوقِ مَالٌ فَقَالَ الْوَرَثَةُ إِنَّمَا لَكَ الصُّنْدُوقُ
وَلَيْسَ لَكَ مَا فِيهِ فَقَالَ الصُّنْدُوقُ بِمَا فِيهِ لَهُ **شرح** مضمون این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب

باب سی ام اصل بابُ مَنْ لَا تَجُوزُ وَصِيَّتُهُ مِنَ الْبَالِغِينَ شرح این باب بیان کسی است که گذرانیده نمیشود وصیت او
از جمله بالغان و در این باب یک حدیث است **اصل** عَنْ أَبِي وَلَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ
مُتَعَمِّداً فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِداً فِيهَا قِيلَ لَهُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَوْصَى بِوَصِيَّةٍ ثُمَّ قَتَلَ نَفْسَهُ مِنْ
سَاعَتِهِ تُنْفَذُ وَصِيَّتُهُ قَالَ فَقَالَ إِنْ كَانَ أَوْصَى قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَ حَدَثاً فِي نَفْسِهِ مِنْ جِرَاحَةٍ
أَوْ فِعْلٍ لَعَلَّهُ يَمُوتُ أُجِيزَتْ وَصِيَّتُهُ فِي الثُّلُثِ وَإِنْ كَانَ أَوْصَى بِوَصِيَّةٍ بَعْدَ مَا أَحْدَثَ فِي نَفْسِهِ
مِنْ جِرَاحَةٍ أَوْ فِعْلٍ لَعَلَّهُ يَمُوتُ لَمْ تُجَزْ وَصِيَّتُهُ **شرح** در سوره نسا چنین است که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً
فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا تا آخر و گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هفدهم که باب عنوانش
از باب فی ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کلها است و در حدیث بیست و سوم باب الکبائر که باب سی و دوم است
فقط آیه در کتاب الدیات در باب ان من قتل مؤمنا علی دینه فلیست له توبة که باب سوم است و در باب بعد از آن
و شاید که آنچه در این حدیث است مبنی بر این باشد که قتل نفس خود دلالت بر کفر میکند یا مبنی بر این باشد که اگر با ایمان
جمع شود و داخل تحت این آیت باشد بنا بر اینکه مستضعف خود را مؤمن میشمرد و همین کافیست در انتقام و تفضیل
این آیه انشاء الله در کتاب الدیات در شرح بعض احادیث باب سوم و چهارم تنفذ بصیغه غائبه یا غایب مجهول
باب افعال یا معلوم باب نصر است و بر قیاس است لم تجز **یعنی** روایتست از ابو ولاد گفت که شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که هر که کشت خود را دانسته پس او در آتش جهنم است بر حالیکه مقیم است که همیشگی باشد در آن

کفته شد

گفته شد امام را که خبر ده مرا که اگر باشد که وصیت کرده باشد به وصیتی بعد از آن کشته باشد خود را در همان ساعت
خود آیا گذرانیده میشود وصیت او راوی گفت که پس امام گفت که اگر باشد که وصیت کرده باشد پیش از آنکه احداث کند
کاری را در خود مثل جراحتی یا عملی که شاید که او میرد گذرانیده میشود وصیت او در ثلث و اگر باشد که وصیت کرده باشد
به وصیتی بعد از آنکه احداث کرده باشد در خود از جراحتی یا عملی که شاید که او میرد گذرانیده نمیشود وصیت او

باب سی و یکم اصل بابُ مَنْ أَوْصَى لِقَرَابَتِهِ وَمَوَالِيهِ كَيْفَ يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ شرح این باب بیان کسی است که (لقرابته)
وصیت کرد برای خویشاوندانش و منسوبان با او از راه اعتاق مثل آزاد شدگان او یا آزاد کنندگان او که چگونه
قسمت کرده میشود میان ایشان و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ
كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ كَانَ لَهُ ابْنَانِ فَمَاتَ أَحَدُهُمَا وَلَهُ وَلَدٌ ذُكُورٌ وَإِنَاثٌ
فَأَوْصَى لَهُمْ جَدُّهُمْ بِسَهْمِ أَبِيهِمْ فَهَذَا السَّهْمُ الذَّكَرُ وَالْأُنْثَى فِيهِ سَوَاءٌ أَمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ
الْأُنْثَيَيْنِ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنْفِذُونَ وَصِيَّةَ جَدِّهِمْ كَمَا أَمَرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ **شرح** فهذا بتقدیر استفهام
و هذا مبتدا است السهم صفت هذا است جمله الذکر تا آخر خبر مبتدا است کما امر اشارت است به آنکه مراد تیر بخش است و شامل
تنزیع نیست چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب من اوصی بجزء من ماله که [illegible] و مقصود اینست که تقدیر مساوا
کرد تقاضای آن فرزند دو صورت او را بعد از وفات جد پس در فرزندان او للذکر مثل حظ الانثیین معمول میشود مگر آنکه قرینه
صارفه از این مراد باشد **یعنی** روایتست از سهل بن زیاد گفت که نوشتم سوی امام حسن عسکری علیه السلام که مردی
بود او را دو پسر مرد یکی از آن دو در حالیکه او راست فرزندانی نرینگان و مادینگان پس وصیت کرد برای ایشان جد
ایشان به تیر بخش پدر ایشان آیا پس آن تیر بخش نرینه و مادینه در آن برابر است یا نرینه را مانند نصیب دو مادینه است
پس نوشت امام علیه السلام که آن اولاد گذرانیکنند وصیت جد ایشان را چنانچه امر کرده **اصل** قَالَ وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ
رَجُلٌ لَهُ وَلَدٌ ذُكُورٌ وَإِنَاثٌ فَأَقَرَّ لَهُمْ بِضَيْعَةٍ أَنَّهَا لِوَلَدِهِ وَلَمْ يَذْكُرْ أَنَّهَا بَيْنَهُمْ عَلَى سِهَامِ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ وَفَرَائِضِهِ الذَّكَرُ وَالْأُنْثَى فِيهِ سَوَاءٌ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنْفِذُونَ فِيهَا وَصِيَّةَ أَبِيهِمْ عَلَى مَا
سَمَّى فَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَّى شَيْئاً رَدُّوهَا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّتِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ **شرح** انها [illegible]
همزه است [illegible] اشتمال ضیعه است ظاهر وصیة ابیهم اینست که اقرار [illegible] بر وصیت و عکس ممکن است [illegible]
عبارتست از آیه للذکر مثل حظ الانثیین و وجوب رد سوی کتاب الله مبنی بر اینست که اگر گفته باشد که هذه الضیعة لولدی
متبادر از آن اینست که مانند میراث ولد باشد مگر آنکه قرینه صارفه باشد بخلاف اینکه گفته باشد که هذه الضیعة لفلان و فلان
و فلان و فلانه و فلانه و فلانه و ایشان ولد او باشند **یعنی** راوی گفت که نوشتم سوی امام علیه السلام که مردی او راست
فرزندانی نرینگان و مادینگان پس اقرار کرد برای ایشان به ضیعه ای که آن ده از فرزندان اوست و سایر [illegible] از آن

و ثلث میت و مذکور کرد و امرا که آن در میان فرزندان بر پنج بخشهای الله است و جل و قرار دادهای اوست آیا نرینه
و مادینه در آن دو برابر نرینه پس نوشت امام علیه السلم که آن فرزندان که ادا میکنند در آن در وصیت پدرشان را
بر نهجی که نام برده بحسب قرآن مقام پس اگر نباشد که نام برده باشد چیزی را پس کردنند آن را بر کتاب الله
عز و جل و طریقی که او قرار داده در میراث اولاد ان شاء الله دوم اصل مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ أَوْصَى بِثُلُثِ مَالِهِ لِمَوَالِيهِ وَ مَوَالِيَاتِهِ الذَّكَرُ وَ الْأُنْثَى فِيهِ سَوَاءٌ ولموالیاته
أَوْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مِنَ الْوَصِيَّةِ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَائِزٌ لِلْمَيِّتِ مَا أَوْصَى بِهِ عَلَى
مَا أَوْصَى بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ شرح محمد بن یحیی گفت که نوشت محمد بن الحسن سوی امام حسن عسکری علیه السلم که مردی وصیت کرد
بثلث مال خود برای غلامان آزاد شدگان او و کنیزان آزاد شدگان او آیا نرینه و مادینه در آن برابرند یا برای نرینه باشد
نصیب دو مادینه است از جمله وصیت پس نوشت امام علیه السلم که روا است برای میت آنچه وصیت کرده آن بر نهجی که
وصیت کرده بآن ان شاء الله مراد اینست که آزاد شدگان داخل وارثان نیستند تا متبادر قسمت بر سهام مواریث باشد
بلکه متبادر تسویه است مثل وصیت برای سایر بیگانگان که مشتمل بر نرینگان و مادینگان باشند سیوم اصل عَنْ
زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَوْصَى بِثُلُثِ مَالِهِ فِي أَعْمَامِهِ وَ أَخْوَالِهِ فَقَالَ لِأَعْمَامِهِ الثُّلُثَانِ
وَ لِأَخْوَالِهِ الثُّلُثُ شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که وصیت کرد بثلث مال خود در عموهای خود
و خالوهای خود پس امام گفت که برای عموهای او دو ثلث است و برای خالوهای او یک ثلث است باب سی و دوم
اصل باب مَنْ أَوْصَى إِلَى مُدْرِكٍ وَ أَشْرَكَ مَعَهُ الصَّغِيرَ شرح المدرک بصیغه اسم فاعل باب افعال بالغ وصیت
سوی مدرک اینست که مدرک را وصی خود کند یعنی این باب بیان کسی است که وصیت کرد سوی بالغی و شریک کرد با او
نابالغی را در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ
أَوْصَى إِلَى امْرَأَةٍ وَ أَشْرَكَ فِي الْوَصِيَّةِ مَعَهَا صَبِيّاً فَقَالَ يَجُوزُ ذَلِكَ وَ تُمْضِي الْمَرْأَةُ الْوَصِيَّةَ وَ لَا
تَنْتَظِرُ بُلُوغَ الصَّبِيِّ فَإِذَا بَلَغَ الصَّبِيُّ فَلَيْسَ لَهُ أَلَّا يَرْضَى إِلَّا مَا كَانَ مِنْ تَبْدِيلٍ أَوْ تَغْيِيرٍ فَإِنَّ
لَهُ أَنْ يَرُدَّهُ إِلَى مَا أَوْصَى بِهِ الْمَيِّتُ شرح روایتست از علی بن یقطین گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم
از مردی که وصیت کرد سوی زنی و شریک کرد در وصیت با آن زن پسری نابالغ را پس امام گفت که جایز است آن شریک
کردن و کند امضا آن زن وصیت را و انتظار نمیکشد بلوغ آن پسر را پس چون بالغ شود آن پسر پس جایز نیست آن
پسر را اینکه راضی نشود بامضا آن زن در حالی که در آنچه شده باشد از عوض کردنی یا تغییری بزیادتی یا نقصان یا باخلال
بشروط و چه درستی که جایز است برای او اینکه برگرداند آن را سوی آنچه وصیت کرده بآن میت دوم اصل مُحَمَّدٌ قَالَ
كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ أَوْصَى إِلَى وُلْدِهِ وَ فِيهِمْ كِبَارٌ قَدْ أَدْرَكُوا وَ فِيهِمْ

صغار

٤٦

صِغَارٌ أَ يَجُوزُ لِلْكِبَارِ أَنْ يُنْفِذُوا وَصِيَّتَهُ وَ يَقْضُوا دَيْنَهُ لِمَنْ صَحَّحَ عَلَى الْمَيِّتِ بِشُهُودٍ عُدُولٍ
قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَ الْأَوْصِيَاءُ الصِّغَارُ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ عَلَى الْأَكَابِرِ مِنَ الْوُلْدِ أَنْ يَقْضُوا
دَيْنَ أَبِيهِمْ وَ لَا يَحْبِسُوهُ بِذَلِكَ شرح محمد بن یحیی گفت که نوشت محمد بن الحسن سوی امام حسن عسکری علیه السلم
که مردی وصیت کرد سوی فرزندانش در حالی که در ایشانند بزرگانی که بتحقیق بالغ شده اند و در ایشانند کوچکانی
آیا جایز است برای بزرگان اینکه گذارا کنند وصیت او را و ادا کنند دین او را برای کسی که ثابت کرد بر میت
بگواهان عدول پیش از آنکه بالغ شوند اوصیائی که کوچکانند پس نوشت امام علیه السلم که آری واجب است بر
بزرگتران از جمله فرزندان اینکه ادا کنند دین پدرشان را و بند نکنند آن را بسبب عدم بلوغ بعض اوصیا بدانکه
این منافات ندارد با اینکه با وجود تصحیح بشهود عدول قسم نیز باید چنانچه می آید در کتاب القضایا و الاحکام در باب
من ادعی علی میت که باب دوازدهم است باب سی و سوم اصل باب مَنْ أَوْصَى إِلَى اثْنَيْنِ فَيَنْفَرِدُ كُلُّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا بِبَعْضِ التَّرِكَةِ شرح فینفرد بفا و را منقوطه و دال منقوطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است و در بعض نسخ
فینفرد بصیغه مضارع باب انفعال است ترکه بفتح تا و کسر را نقطه دار بالا و کسر را منقوطه است یعنی این باب بیان کسی است
که وصیت کرد سوی دو کس پس جداگانه شد هر کدام آن دو بعض آنچه از میت مانده در این باب دو حدیث است
اول اصل مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ مَاتَ وَ أَوْصَى إِلَى رَجُلَيْنِ
أَ يَجُوزُ لِأَحَدِهِمَا أَنْ يَنْفَرِدَ بِنِصْفِ التَّرِكَةِ وَ الْآخَرِ بِالنِّصْفِ فَوَقَّعَ لَا يَنْبَغِي لَهُمَا أَنْ يُخَالِفَا الْمَيِّتَ
وَ إِنْ يَعْمَلَا عَلَى حَسَبِ مَا أَمَرَهُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ شرح وان بکسر همزه و سکون نون وصلیه است و وجوب یعملان را
بجای وان یعملا یعنی محمد بن یحیی گفت که نوشت محمد بن حسن سوی امام حسن عسکری علیه السلم که مردی مرد و وصیت
کرد سوی دو مرد آیا جایز است برای یکی از آن دو اینکه جداگانه شود بنصف مال میت و دیگری بنصف پس نوشت
امام علیه السلم که سزاوار نمیشود برای آن دو اینکه مخالفت کنند میت را در هیچ امری از وصیت باتفاق یکدیگر
هر چند که عمل کنند بر روش آنچه امر کرد ایشان را در مصرف وصیت ان شاء الله دوم اصل عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ
قَالَ إِنَّ رَجُلًا مَاتَ وَ أَوْصَى إِلَيَّ وَ إِلَى آخَرَ أَوْ إِلَى رَجُلَيْنِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا خُذْ نِصْفَ مَا تَرَكَ وَ
أَعْطِنِي النِّصْفَ مِمَّا تَرَكَ فَأَبَى عَلَيْهِ الْآخَرُ فَسَأَلُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ ذَاكَ لَهُ شرح
روایتست از برید بن معاویه بضم میم و فتح واو گفت که بدرستی که مردی مرد و وصیت کرد سوی من و سوی
دیگری یا بر یکی گفت که وصیت کرد سوی دو مرد پس گفت یکی از آن دو که بگیر نصف آنچه را که میت وا گذاشت و بده
بمن نصف را از آنچه میت وا گذاشت پس امتناع کرد او بر آن وصی دیگر پس پرسیدند امام جعفر صادق علیه السلم را از آن
امتناع پس امام گفت که آن امتناع برای آن وصی دیگر است بدانکه مراد اینست که حق بجانب کسی است که امتناع کرده از انفراد

پس این منافات ندارد با حدیث سابق و ابن بابویه در فقیه در باب الرجلین یوصی الیهما فینفرد کل واحد منهما بنصف
الترکه خیال منافات کرده بنابر خیال ارجاع ضمیر ذلک له باحدهما باب سی و چهارم اصل باب صدقات النبی صلی الله
علیه و آله و فاطمة والائمة علیهم السلام و وصایاهم شرح این باب بیان چیزیست که صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله و صدقه
فاطمه و صدقه ائمه علیهم السلام است و بیان بعضی از وصیتهای ایشان و در این باب پانزده حدیث است اول اصل عن احمد بن
محمد عن ابی الحسن الثانی علیه السلام قال سألته عن الحیطان السبعة التی کانت میراث رسول الله صلی الله
علیه و آله لفاطمة علیها السلام فقال لا انما کانت وقفا و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یأخذ
الیه منها ما ینفق علی اضیافه والتابعة تلزمه فیها فلما قبض جاء العباس یخاصم فاطمة علیها السلام
فیها فشهد علی علیه السلام و غیره انها وقف علی فاطمة علیها السلام وهی الدلال والعواف والحسنی
والصافیة و مالام ابراهیم والمیثب والبرقة شرح الحیطان بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و طاء بی نقطه جمع حائط بکسر همزه باغ حصار دار و اکثر استعمال آن در باغ خرماست وقف بفتح واو و سکون
قاف مصدر بمعنی اسم مفعول است و چون در اصل مصدر بوده تذکیر و تانیث در آن مساوی شده التابعة بتاء دو نقطه در
بالا و الف که گاهی ساقط میشود و کسر باء یک نقطه و عین بی نقطه اخراجات باغ و مانند آن و آن منصوبست تلزمه بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب علم حال التابعة است قبض بقاف و باء یک نقطه و ضاد بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول
یا بمذهب است طلب عباس میراث را از فاطمه با وجود آنکه فرزند حاجب است اخوه و اجداد و اولاد ایشان حاجبند اعمام
و اخوال را و با وجود آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث نهم باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله
و متاعه که باب سی و ششم است که رسول الله صلی الله علیه و آله بعمر عرض کرد میراث خود را بر عباس بشرط قضاء دین او
و انجاز عدات او و عباس امتناع نمود برای اینکه میراث وفا با آنها نمیکرد با مر خلفای ضلالت بوده بقصد بهت اینکه
آنچه از سهم بنت واحده که نصف است و سهم زوجه که ثمن است زیاد ماند بتعصیب بعصبه رسد و برد بنت نمیشود چنانچه می آید
در کتاب المواریث در باب دوم پس اگر از رسول الله میراث برده شود عباس شریک باشد و مثال این جور از بدعتهای
ایشانست چنانچه ظاهر میشود از قرینه عدوه محاربه که صاحب قاموس و حکم عمر در شرک نقل کرده و میتواند بود که
مخاصمه عباس مبنی بر دعوی شرک و دخول در موقوف علیهم باشد و گفتگوی پوچ عباس نسبت با میرالمؤمنین در مجلس
عمر از روی امر عمر منقولست در کتاب مسلم از کتب مخالفان در کتاب الجهاد و وقف علی فاطمه عبارتست از وقف بر
بنی هاشم و بنی المطلب که از جمله ایشانست فاطمه علیها السلام بقرینه جمع میان این و حدیث آینده و میتواند بود که وقف
رسول الله صلی الله علیه و آله بشرط شده باشد که در زمان حیوة فاطمه علیها السلام مخصوص او باشد و بعد از او مشترک باشد
یا شرط شده باشد که تولیت آن مخصوص فاطمه علیها السلام باشد و بعد از او با کسی باشد که او اقرار دهد و [illegible]

وتخفیف

وتخفیف یاء تشدید لام اولست عواف بفتح عین بی نقطه و تخفیف واو و الف و فاء است حسنی بضم حاء بی نقطه
و سکون سین بی نقطه و نون و الف است صافیه بصاد بی نقطه و الف و کسر فاء و تخفیف یاء دو نقطه در پایین است
مالام ابراهیم بمای موصوله عبارتست از مشربه ام ابراهیم که گذشت در کتاب الحج در حدیث اول و دوم و پنجم
باب اتیان المشاهد و قبور الشهداء که باب دویست و بیست و یکم است میثب بکسر میم و سکون همزه و گاهی منقلب بیاء
میشود و فتح ثاء سه نقطه و باء یک نقطه است و بجای باء یک نقطه گاهی میم و گاهی راء بی نقطه میباشد چنانچه سمهودی
در کتاب خلاصة الوفا گفته برقه بضم و فتح باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و قاف است یعنی روایتست از احمد بن محمد از
امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از باغهای هفتگانه که بود میراث رسول الله صلی الله علیه و آله برای
فاطمه علیها السلام پس امام گفت که نه میراث نبود جز این نیست که بود وقف پس بود رسول الله صلی الله علیه و آله که
میگرفت سوی خود از آن باغها آنچه را که انفاق میکرد بر مهمانانش و اخراجات را بر حالی که لازم میشد او را در آن
باغها پس وقتی که گرفته شد از دنیا آمد عباس گفتگو میکرد با فاطمه علیها السلام در آن باغها پس گواهی داد علی علیه السلام
و غیر او اینکه آنها وقفست بر فاطمه علیها السلام و آنها اول دلال و دوم عواف و سوم حسنی و چهارم صافیه و پنجم مالام
ابراهیم و ششم میثب و هفتم برقه است دوم اصل عن عبید الله الحلبی و محمد بن مسلم عن ابی عبد الله
علیه السلام قالا سألناه عن صدقة رسول الله صلی الله علیه و آله و صدقة فاطمة علیها السلام
قال صدقتهما لبنی هاشم و بنی المطلب شرح مطلب بضم میم و تشدید طاء بی نقطه مفتوحه و کسر لام و باء یک نقطه
برادر هاشم بوده و جمع میان این و حدیث سابق گذشت در شرح آن و اینجا میگوییم که ممکنست حمل این بر اینکه
وقف ایشان از بنی هاشم و بنی المطلب بیرون نبوده و این منافات ندارد با اینکه بعض وقفهای ایشان مخصوص
بعض بنی هاشم باشد و این اشارتست بجواب دیگر از شبهه ابوبکر که در دفع میراث فاطمه علیها السلام و غصب حق
او گفت که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة و حاصل جواب
اینست که آنچه صدقه رسول الله است برای تیمی و عدوی و اموی و امثال ایشان نیست و ایشان را ولایت آنها
نرسد یعنی روایتست از عبید الله حلبی و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفتند که پرسیدیم امام را از صدقه
رسول الله صلی الله علیه و آله و صدقه فاطمه علیها السلام که آیا وقف بر جمیع امت است یا بر جمعی مخصوص امام گفت که صدقه
آن دو برای فرزندان هاشم و فرزندان مطلب است سیوم اصل عن ابراهیم بن یحیی المدائنی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال المیثب هو الذی کاتب علیه سلمان افاءه الله عز و جل علی رسوله صلی الله علیه
و آله فهو فی صدقتها شرح کاتب بتاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه بصیغه ماضی باب مفاعله است سلمان مرفوع
و فاعلست و مراد اینست که سلمان با مالکش که یکی از یهود بنی النضیر بود قرار داده بود که میثب را آبادان کند و نخل غرس نماید

الی م

بعد ذکر صین و چون تمام کند آزاد باشد و سمهودی در کتاب خلاصة الوفا عدد نخل را سیصد گفته و گفته که رسول الله
صلی الله علیه و آله آنها را بدست خود غرس نمود برای اعانت سلمان و نقل اختلافات کرده فافاه به همزه و فاء
والف و همزه و ضمیر راجع بمنشب است و این اشارتست بدو آیت سوره حشر که ما افاء الله علی رسوله و چنانچه
در کتاب الحجة در حدیث اول و پنجم آخر ابواب ضمیر صدقتها راجع بتری است و مراد اینست که صدقه رسول الله صلی الله علیه
و آله دو قسم است قسمی در نقش بثراست و قسمی دیهاست و منشب در قسم دوم داخل است و داخل ما افاء الله علی رسوله است
یعنی روایتست از ابراهیم بن ابو یحیی مدائنی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که منشب آنست آنچه مکاتبه کرد بدان
سلمان پس برکرد آنرا الله عز و جل بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس آن داخل صدقه دیهاست چهارم اصل
عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَدَقَةِ
عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ هِيَ لَنَا حَلَالٌ وَقَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ جَعَلَتْ صَدَقَتَهَا لِبَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي
الْمُطَّلِبِ شرح روایتست از ابو مریم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله و صدقه
علی علیه السلام پس گفت که آن برای ما حلالست و گفت که بدرستی که فاطمه علیها السلام گردانید صدقه خود را برای بنی هاشم
و بنی المطلب بیان این شد در شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أُقْرِئُكَ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَأَخْرَجَ حُقّاً أَوْ سَفَطاً فَأَخْرَجَ
مِنْهُ كِتَاباً فَقَرَأَهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ هٰذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبْعَةِ الْعَوَافِ وَالدَّلَالِ وَالْبُرْقَةِ وَالْمَيْثَبِ وَالْحُسْنَى
وَالصَّافِيَةِ وَمَالِ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنْ مَضَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنْ
مَضَى الْحَسَنُ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنْ مَضَى الْحُسَيْنُ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي شَهِدَ اللهُ عَلَى ذٰلِكَ وَ
الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ شرح اقرئک بصیغه مضارع متکلم معلوم
باب افعالست الاقراء کسی را قاری چیزی کردن و اینجا بجای از مجازست زیرا که ابو بصیر نابینا بوده و خواندن امام
برای او مانند خواندن خود او بوده و لهذا گفته که فقرأه حقا بضم حاء بی‌نقطه و تشدید قاف است او از شکل ...
چون میدید السفط بفتح سین بی‌نقطه و فتح فاء و طاء بی‌نقطه معرب سبد و آن ظرفیست که از چوب یا گیاه بافته میشود
و ولدی از قبیل التفات از غیبت سوی تکلم است و ولد بفتح میم بی‌نقطه و تشدید واو است یعنی روایتست از ابو بصیر
گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که آیا نخوانم ترا وصیت نامه فاطمه علیها السلام ابو بصیر گفت که گفتم که بلی ابو بصیر گفت که
پس از صندوق یا از خانه بیرون آورد حقه را یا سبدی را پس بیرون آورد از آن مکتوبی را پس خواند آنرا که بسم الله الرحمن الرحیم
این چیزیست که وصیت کرد بآن فاطمه بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت کرد بباغهای خود که هفت باغ است که

عوان

طالب
عواف و دلال و برقه و منشب و حسنی و صافیه و مال ام ابراهیم است سوی علی بن ابی طالب پس اگر رفت علی بن ابی
پس سوی حسن پس اگر رفت حسن پس سوی حسین پس اگر رفت حسین پس بزرگتر از فرزندان من گواه شد الله بر آن
و مقداد بن اسود و زبیر بن العوام و نوشت علی بن ابی طالب ششم اصل عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ مِثْلَهُ وَلَمْ يَذْكُرْ
حُقّاً أَوْ سَفَطاً وَقَالَ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي دُونَ وُلْدِكَ شرح ولدک خطاب با امیر المؤمنین علیه السلام است
و مراد فرزندان او از غیر فاطمه علیها السلام است یعنی روایتست از عاصم بن حمید بضم حاء بی‌نقطه و فتح میم مثل سابق و ذکر
نکرد حقه را و نه سفط را یا بمعنی که اسقاط کرد حقا او سفطا فاخرج منه را که در حدیث سابق بود و گفت که سوی بزرگتر
از فرزندان من نه فرزندان تو هفتم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أُقْرِئُكَ وَصِيَّةَ
فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قُلْتُ بَلَى فَأَخْرَجَ إِلَيَّ صَحِيفَةً هٰذَا مَا عَهِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ فِي مَالِهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنْ مَاتَ فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنْ مَاتَ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنْ مَاتَ الْحُسَيْنُ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي
دُونَ وُلْدِكَ الدَّلَالُ وَالْعَوَافُ وَالْمَيْثَبُ وَبُرْقَةُ وَالْحُسْنَى وَالصَّافِيَةُ وَمَالُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ شَهِدَ اللهُ
عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ذٰلِكَ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ شرح عهدت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم
العهد سفارش الدلال و نظایر آن مجرور و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول عطف بیان مالها است و بنا بر دوم خبر مبتدای محذوفست
بتقدیر هو و باقی ظاهرست از شرح دو حدیث سابق و منافات نیست میان این خبر زیرا که میتواند بود که وصیت نامه را
مکرر نوشته باشد یا بمعنی بالمعنی باشد هشتم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ
مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهِيَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ هٰذَا مَا أَوْصَى بِهِ
وَقَضَى بِهِ فِي مَالِهِ عَبْدُ اللهِ عَلِيٌّ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ لِيُولِجَنِي بِهِ الْجَنَّةَ وَيَصْرِفَنِي بِهِ عَنِ النَّارِ رحمة الله لیدخلنی
عَنِّي يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ شرح بعث بباء یکنقطه و عین بی‌نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب منع است الی بتشدید یا مفتوح است چنانکه اینجا و وصیت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور میشود و هر کدام
معتبرست بکلامی از عبد الرحمن بن حجاج و بعد از اتمام وصیت نیز کلام عبد الرحمن بن حجاجست و ابتدای وصیت
اول بسم الله الرحمن الرحیم تا اقضی به آخرست علی مرفوع و عطف بیان عبد الله است ابتغاء بباء یکنقطه و غین
با نقطه و همزه منقلبه از یا منصوب و مفعول له است وجه بفتح واو و سکون جیم مضاف الیه و مضافست و در بعض نسخ
بجای آن رحمة است لیولجنی بواو و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال از قبیل التفات از غیبت سوی
تکلم است و در بعض نسخ لیدخلنی است و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع الله و راجع بمصدر اوصی و قضی میتواند بود
الجنة منصوبست لیصرفنی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و بحرف النار متعلق برای مبالغه در دوری است
یوم منصوب و مضافست بجمله و شرط اضافه ظرف زمان اینست که مضاف الیه خالی از عاید سوی مضاف باشد یعنی

روایت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت که کس فرستاد سوی من ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام با وصیت نامهٔ امیر المؤمنین
علیه السلام و آن این است که بسم الله الرحمن الرحیم این آن است که وصیت کرد با آن و حکم کرد با آن در مال خود بندهٔ خدا علی
برای طلب رضای خدا برای اینکه داخل کند مرا بوسیلهٔ آن در بهشت و دور کند مرا بوسیلهٔ آن از آتش و دور کند
آتش را از من در روزی که سفید میشود روهائی و سیاه میشود روهائی **اصل** اِنَّ ما کانَ لی مِن مالٍ بِیَنبُعَ
یُعرَفُ لی فیها وَما حَولَها صَدَقَةٌ وَرَقیقُها غَیرَ اَنَّ رَباحاً وَاَبا نَیزَرَ وَجُبَیراً عُتَقاءُ لَیسَ لِاَحَدٍ
عَلَیهِم سَبیلٌ فَهُم مَوالِیَّ یَعمَلونَ فِی المالِ خَمسَ حِجَجٍ وَفیهِ نَفَقَتُهُم وَرِزقُهُم وَاَرزاقُ اَهالیهِم
وَمَعَ ذلِکَ ما کانَ لی بِوادِی القُری کُلُّهُ مِن مالِ بَنی فاطِمَةَ وَرَقیقُها صَدَقَةٌ **شرح** اِنّ بکسر همزه و
تشدید نون مفتوحه و ضمیر شأن است ما در اول موصوله است و مبتداست من در اول بیانیه است و در دوم تبعیضیه است
و در بعض نسخ نیست با در ینبع بمعنی فی است و ظرف صفت مال است ینبع بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون نون
و ضم با یک نقطه و عین بی نقطه غیر منصرف است و وجه تسمیه می آید در حدیث دهم این باب و سمهودی در کتاب خلاصة الوفا
گفته که ینبع بالفتح ثم السکون وضم الموحدة واهمال العین ... من نواحی المدینة علی اربعة ایام منها بها عیون
کثیرة یقال یبلغ عیونها مائة وسبعون عیناً ولما نظر علی رضی الله عنه یتجبّا فقال لقد ضعفت علی ذنب من الماء عظیم
و قطع النبی صلی الله علیه وسلم علیا بذی العشیرة من ینبع ثم اقطعه عمر قطیعة ثم اشتری علی قطیعة اخری وکان اول شیء
عمله فیها البُغَیبِغَة وکانت بها اموال الخیر تصدق بها ما کان لی من مال ینبع عبارتست از مالهائی که پیش از این
در وقت تسمیه ینبع صدقه کرده بود و بر جمیع بیت الله و عابر سبیل و مذکور میشود در حدیث دهم این باب یعرف بصیغهٔ
مضارع غائب مجهول با بی معرب است و ما حولها عطف است بر ینبع صدقه مرفوع و خبر مبتداست و او در رقیقها بمعنی
مع است یا عاطفه است و بنا بر اول رقیقها منصوب است و بنا بر دوم مرفوع و معطوف بر مبتدا است نیز منصوب است
انّ بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه است رباح بفتح راء بی نقطه و تخفیف با یک نقطه و الف و حاء بی نقطه و ابا نیزر بفتح نون
و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح زای با نقطه و راء بی نقطه و جبیر بضم جیم و فتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء
بی نقطه مذکور شده در کتاب العتق والتدبیر والکتابة در حدیث اول باب الشرط فی العتق که باب چهارم است موالی
بتشدید یاء مفتوحه است و موالی اینجا بمعنی منعم علیه بعتق تبرع است حجج بکسر حاء بی نقطه و فتح جیم اول است ضمیر فیه راجع
بمال است وادی القری دره ایست که در دو فرسخی دههای بسیار است و از یهود بوده و میان مدینه و خیبر است
و رسول الله صلی الله علیه و آله آن را فتح کرده بی جنگ در وقت عود از خیبر و آن را بفاطمه علیها السلام بخشیده و او وقف بر اولاد
خود کرده با غلامانی که از او علیها السلام در آنجا کارکنان بوده اند کله مرفوع و مبتداست و ضمیر راجع بما کان است من مال
خبر مبتداست و این جمله خبر ما کان است و مراد این است که آنچه در تصرف من بود در وادی القری وقف کنندهٔ آن

فاطمه

فاطمه علیها السلام است بر فرزندانش رقیقها مرفوع و مبتداست و ضمیر راجع بفاطمه علیها السلام است صدقه خبر مبتداست
بیان و هستی کرشان نیست که آنچه بود مرا که مالیست در ینبع بر حالی که شناخته میشود برای من در ینبع و در آنچه
در دور ینبع است وقف است و غلام آنجاها وقف اند سوای اینکه رباح و ابو نیزر و جبیر آزاد اند نیست کسی را بر ایشان
راه گفتگوئی پس آن کسها مولایان منند کار میکنند در آن مال پنج سال و در آن مال است خرج ایشان و روزی ایشان
و روزیهای اهل خانهای ایشان و با آنچه مذکور شد آنچه بود مرا در وادی القری همگی آن از مال بنی فاطمه است و غلامان
فاطمه علیها السلام که کارکنان وادی القری اند وقف اند **اصل** وَما کانَ لی بِدیمَةَ وَاَهلُها صَدَقَةٌ غَیرَ اَنَّ زُرَیقاً
لَهُ مِثلُ ما کَتَبتُ لِاَصحابِهِ وَما کانَ لی بِاُذَینَةَ وَاَهلُها صَدَقَةٌ وَالفُقَیرَینِ کَما قَد عَلِمتُم صَدَقَةٌ
فی سَبیلِ اللهِ وَاِنَّ الَّذی کَتَبتُ مِن اَموالی هذِهِ صَدَقَةٌ واجِبَةٌ بَتلَةٌ حَیّاً اَنَا اَو مَیِّتاً یُنفَقُ
فی کُلِّ نَفَقَةٍ یُبتَغی بِها وَجهُ اللهِ فی سَبیلِ اللهِ وَوَجهِهِ وَذَوِی الرَّحِمِ مِن بَنی هاشِمٍ وَبَنی
المُطَّلِبِ وَالقَریبِ وَالبَعیدِ **شرح** دیمه بکسر و فتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین موضعیست و اهلها
مرفوع بعطف بر ما کان است و ضمیر راجع بدیمه است و مراد غلامان است زریق بضم زای با نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و قاف غلام امیر المؤمنین علیه السلام بوده و با غلامان دیگر در دیمه کار میکرده و اصحاب عبارتست از رباح
و ابو نیزر و جبیر و مراد این است که او نیز آزاد است و می باید که پنج سال کار کند و نفقهٔ او و عیالش از آن وقف باشد اذینه
بفتح همزه و سکون دال بی نقطه و کسر نون و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع ودنا بفتح دال و تخفیف نون و الف
همزه منقلب از واو و دههای که نزدیک شنیه است و از جمله آنها آنچه را که در جانب قبله است مو الی میانه مند و در بعض
نسخ اذینه بضم همزه و فتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون است و اهلها مرفوع است و عبارتست از غلامان
فقیرین بفتح فاء و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر نون محلی است مشهور
در کتاب خلاصة الوفا گفته که الفقیر ضد الغنی موضعان بالمدینة یقال لهما الفقیران عن جعفر الصادق اقطع النبی صلی الله
علیه وسلم علیاً رضی الله عنه اربع ارضین الفقیرین و بئر قیس و الشجرة وقیل هو اسم بئر بعینها قاله المجد و سبق
فی الصدقات النبویة ان الفقیر حدیقة بالعالیة قرب بنی قریظة و یطلق باهل المدینة الیوم بالضم مصغراً و ان فی کتاب
صدقة علی و الفقیر لی کما قد علمتم صدقة کذا هو بالافراد و فی موضع آخر من ابن شبة ان منها الفقیرین بالعالیة کرد شتی
صدقة مرفوع است بتلة بفتح باء یک نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا صفت دوم صدقه است و بمعنی منقطع از سائر اموالست
حیا بتقدیر سواء کنت حیا است انا تاکید ضمیر مستتر در حیا است ینفق بصیغهٔ مضارع غائب یا غائبه مجهول از باب افعالست
یبتغی بصیغهٔ مضارع غائب مجهول از باب افتعالست و جمله صفت نفقه است وجه مرفوع و نائب فاعلست فی سبیل تتمه برای
بیان تفصیل نفقهٔ مذکوره است تقسیم آن بتقسیم اول سبیل الله مثل جهاد و حج و صلهٔ فقرای مسلمین و ایتام ایشان و مانند آنها

واز این ظاهر میشود که معنی سبیل الله در دوم اخص است از معنی سبیل الله در اول دوم صاحبان قرابت از جمله بنی هاشم
وبنی المطلب که نزدیکند و آن آل ابی طالب است سیوم صاحبان قرابت از بنی هاشم وبنی المطلب که دورند و آن سوای
آل ابی طالب است بقرینه آنچه می آید در فقره وان کانت دار الحسن تا آخر و دو جهه مجرور و معطوف تفسیر سبیل الله است ذوی
بفتح ذال با نقطه وکسر واو و یا جمع ذو بضم ذال وسکون واو است مجرور و معطوف بر سبیل الله است والقریب والبعید
مجرور و تفصیل ذوی است یعنی و آنچه بود مرا در دیه و غلامان دیه وقف است سوای آنکه ربع اوست مثل آنچه نوشتم
برای اراضی ینبع و آنچه بود مرا در ادینه و غلامان ادینه وقفست و فقیرین بجا نچه تحقیق دانستید وقفست در راه الله
و به درستی که آنچه نوشتم از این اموال خود که در دیه و ادینه و فقیرین و مانند آنهاست وقف لازمست بر دیه شده است
از سایر اموال من خواه زنده باشم من و خواه مرده باشم خرج کرده میشود حاصلش در هر چیزی که طلب کرده شود و بآن جانب
الله در راه الله و جانب او و رضا صاحبان قرابت از جمله فرزندان هاشم و فرزندان مطلب نزدیک که آل ابوطالب است
و دور که سایر فرزندان هاشم و فرزندان مطلب است اصل فَإِنَّهُ يَقُومُ عَلَى ذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ
وَيُنْفِقُهُ حَيْثُ يُرِيهِ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي حِلٍّ مُحَلَّلٍ لَا حَرَجَ عَلَيْهِ فِيهِ وَإِنْ أَرَادَ أَنْ يَبِيعَ نَصِيبًا مِنَ
الْمَالِ فَيَقْضِيَ بِهِ الدَّيْنَ فَلْيَفْعَلْ إِنْ شَاءَ لَا حَرَجَ عَلَيْهِ فِيهِ وَإِنْ شَاءَ جَعَلَهُ سَرِيَّ الْمِلْكِ وَإِنَّ وُلْدَ
عَلِيٍّ وَمَوَالِيَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ شرح فاء بنا تعقیبیه و کسر همزه و ضمیر شانست یقوم بقاف بصیغه مضارع
غایب معلوم از باب نصر است و قیام اینجا بمعنی ولایت است معروف عبارتست از موافق عادت که خالیست از افراط
و تفریط مثل نه یک حاصل بعد از دفع اخراجات ینفقه از باب افعالست و مراد انفاق حاصل آنست حیث مبنی
بر ضم و مضاف بجمله است یریه بیاء بی نقطه و الف بصیغه مضارع غایب معلوم مهموز العین و معتل اللام از باب منع است
و ضمیر راجع بمرجع ضمیر راه در ینفقه است الله مرفوع و فاعل یراه است و این اشارتست باینکه معقول در کار آگهی مانند
مرئی اوست و مردود در کار آگهی مانند غیر مرئی اوست نظیر الخیر فی یدیک والشر لیس الیک حل بکسر حاء بی نقطه و تشدید
لام بمعنی حلالست محلل بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل بمعنی حلال کرده شده است و مجرور است و برای مبالغه است
نظیر سترا مستورا حرج دو جا بفتح حاء بی نقطه و فتح را بی نقطه و جیم است بدانکه الف لام المال برای عهد خارجیست
و عبارتست از آنچه وقف شده پس این دو موضع از جمله مواضع جواز بیع وقف برای مصلحت است موافق آنچه
گذشت در شرح حدیث پنجم و نهم از باب پنجم و دوم که باب ما یجوز من الوقف تا آخر است فیقضی بصیغه مضارع
غایب معلوم از باب ضرب منصوبست سری بکسر سین بی نقطه و تشدید را بی نقطه و تشدید یا نسبت است یا بفتح
سین و تخفیف راء مکسوره و تشدید یا که در اصل منقلب از واو باشد و بنا بر اول بمعنی فردی از افراد سرست که
بمعنی نفیس از جمله زمین است صاحب قاموس در معانی سر گفته که والارض الکریمة و بنا بر دوم بمعنی مرد شریف

عالم رتبه است

٥٣ عالم رتبه است و اینجا استعاره شده برای زمین عالم رتبه و بر هر تقدیر مضاف است الملک بکسر و ضم میم و ضم لام آنچه
در تصرف کسی آید باستقلال مثل خریده شده و مراد این است که اگر خواهد که فروخته شود بعض وقف را و بجای آن
نفیستر از آن خریداری نماید و داخل وقف کند مختار است یعنی پس به درستی که شان این است که الستیا ... میکند
بر آنچه مذکور شد حسن بن علی بخورد از آن بمتعارف و خرج میکند آنرا در جایی که مینماید آنرا الله عز و جل
و حلال خالص نیست تنگی بر حسن بن علی در آن عمل و اگر خواهد که فروخته شود چیزی را از جمله آن وقف پس ادا کند
بآن قرض خود را یا قرض کسی دیگر را از جمله موقوف علیهم را پس ادا کند هر وقت که خواهد نیست تنگی بر حسن بن علی
در آن عمل و اگر خواهد میگرداند آنرا ضمیمه ... که میفروشد نفیس از جمله ملک و به درستی که فرزندان علی که ... و مملوکان
ایشان و مالهای ایشان مفوض بسوی حسن بن علی است اصل وَإِنْ كَانَتْ دَارُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ غَيْرَ دَارِ الصَّدَقَةِ
فَبَدَا لَهُ أَنْ يَبِيعَهَا فَلْيَبِعْ إِنْ شَاءَ لَا حَرَجَ عَلَيْهِ فِيهِ وَإِنْ بَاعَ فَإِنَّهُ يَقْسِمُ ثَمَنَهَا ثَلَاثَةَ أَثْلَاثٍ فَيَجْعَلُ
ثُلُثًا فِي سَبِيلِ اللهِ وَيَجْعَلُ ثُلُثًا فِي بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ وَيَجْعَلُ الثُّلُثَ فِي آلِ أَبِي طَالِبٍ وَإِنَّهُ
يَضَعُهُ فِيهِمْ حَيْثُ يُرِيهِ اللهُ شرح دار الحسن بن علی عبارتست از سرایی که حسن بن علی در آن نشسته باشد بسبب
اینکه مناسب مرتبه او باشد بخلاف حسن بن علی از سرایی که از جمله وقفست و برای نشستن متولی وقف در آنست بدانکه این نیز
از جمله مواضع جواز بیع وقف برای مصلحت است بدا بباء یک نقطه و دال بی نقطه و الف از باب نصر است و ضمیر راجع بحسن
بن علی است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر فاعل بدا است ضمیر ها در یبیعها راجع بدار الصدقه است
یقسم بصیغه مضارع غایب معلوم از باب ضرب یا از باب تفعیل است ثمنها بفتح ثاء سه نقطه و فتح میم و نون و ضمیر راجع
بدار الصدقه منصوبست و معنی سبیل الله بیان شد در شرح بعض فقرات سابقه یعنی و اگر باشد سرای مناسب
حسن بن علی غیر سرای وقف پس بخاطر رسد او را اینکه فروخته شود سرای وقف را پس باید که فروخته شود هر وقت که خواهد
نیست تنگی بر او در آن عمل و اگر فروخته شد پس به درستی که او قسمت میکند بهای آنرا سه ثلث پس میگرداند ثلثی را
در راه الله و میگرداند ثلثی را در فرزندان هاشم و فرزندان مطلب که غیر آل ابو طالب باشند و میگرداند آن ثلث
باقیمانده را در فرزندان ابو طالب و به درستی که او میگذارد هر کدام از سه ثلث را در مستحقان آن در جایی که
مینماید آنرا الله مراد این است که ترجیح دهد فقرا را بر اغنیا اصل وَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثٌ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ فَإِنَّهُ
إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَإِنَّ حُسَيْنًا يَفْعَلُ فِيهِ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُ بِهِ حَسَنًا لَهُ مِثْلُ الَّذِي كَتَبْتُ
لِلْحَسَنِ وَعَلَيْهِ مِثْلُ الَّذِي عَلَى الْحَسَنِ شرح و اگر حادث شود بحسن حادثه مرگ بر حالی که حسین زنده است
پس به درستی که آنچه مذکور شد مفوض بسوی حسین بن علی است و به درستی که حسین میکند در آن مثل آنچه را
که امر کردم بآن حسن را بیان این آنکه برای حسین است مثل آنچه نوشتم برای حسن و لازم است بر حسین مثل

آنچه لازمست برحسن اصل وَاِنَّ لِبَنِي ابْنَيْ فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةٍ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ وَاِنِّي اِنَّمَا
جَعَلْتُ الَّذِي جَعَلْتُ لِابْنَيْ فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَكْرِيمَ حُرْمَةِ رَسُولِ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَعْظِيمَهُمَا وَتَشْرِيفَهُمَا وَرِضَاهُمَا شرح لبنی بکسر لام وفتح با یکنقطه وکسر نون وسکون رضاها
یا است ابنی بکسر همزه وسکون با یکنقطه وفتح نون وسکون یا است مثل منصوبست ومضافست مراد
بنی علی فرزندان او از غیر فاطمه علیها السلم است ومقصود دفع گفتگوی فرزند امام حسن علیه السلم با امام حسین است
در دعوی شراکت در تولیت وقف انما برای حصر است وبمعنی ما والا است ومحل تقدیر الا لابنی فاطمه است
ومیتواند بود که ابتغاء باشد جعلت بصیغه متکلم است الذی مفعول اولست وعبارتست از ولایت وقف
جعلت دوم تقدیر جعلته است لابنی مفعول دوم فعل اولست ودلالت میکند بر مفعول دوم فعل دوم ابتغاء
منصوب ومفعول له است وتکریم منصوبست حرمة رسول الله صلی الله علیه وآله عبارتست از فاطمه رضاهما بالف
ممدوده مصدر باب مفاعله است وبسیاری بعض نحاة گرشته کرده اند در مفعول له آنرا که فعل قلب مثل فعل
معتل به باشد بالف مقصوره مصدر باب علم میتواند بود یعنی وهر رستی که برای فرزندان دو پسر فاطمه است
ازجمله وقف علی مثل آنچه برای فرزندان علی از غیر فاطمه است وهر رستی که من کرده ایدم آنچه را که کرده ایدم
آنرا مگر برای دو پسر فاطمه چندانکه زنده باشند برای طلب رضاء الله عز وجل وگرامی داشتن حرمت رسول الله
صلی الله علیه وآله وتعظیم او وتشریف او وخشنود کردن او اصل وَاِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ حَدَثٌ
فَاِنَّ الْآخِرَ مِنْهُمَا يَنْظُرُ فِي بَنِي عَلِيٍّ فَاِنْ وَجَدَ فِيهِمْ مَنْ يَرْضَى بِهُدَاهُ وَاِسْلَامِهِ وَاَمَانَتِهِ
فَاِنَّهُ يَجْعَلُهُ اِلَيْهِ اِنْ شَاءَ وَاِنْ لَمْ يَرَ فِيهِمْ بَعْضَ الَّذِي يُرِيدُهُ فَاِنَّهُ يَجْعَلُهُ اِلَى رَجُلٍ
مِنْ آلِ اَبِي طَالِبٍ يَرْضَى بِهِ فَاِنْ وَجَدَ آلَ اَبِي طَالِبٍ قَدْ ذَهَبَ كُبَرَاؤُهُمْ وَذَوُو آرَائِهِمْ
فَاِنَّهُ يَجْعَلُهُ اِلَى رَجُلٍ يَرْضَاهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ شرح الاخر بهمزه والف وکسر خاء بانقطه است من در منهما
تبعیضیه است ینظر بنون وظاء بانقطه ورا بیکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است بنی بفتح با یکنقطه وکسر
نون وسکون یا مضافست وبنی علی عبارتست از فرزندان بیواسطه مثل محمد بن حنفیه ومثل عمر که در لشکر مصعب
بن زبیر داخل شد واز بصره متوجه کوفه شد برای جنگ مختار ولشکر مختار او را کشتند یا اعم از فرزندان او
بیواسطه وباواسطه است وبنابر دوم اعم است از بنی فاطمه یا مراد خصوص غیر بنی فاطمه است موافق آنچه گذشت
در فقره سابقه ودر تهذیب در باب الوقوف والصدقات بعد از یجعله در دوم وپیش از الی رجل من آل ابی طالب
چنین است که فان لم یجد فی بنی فاطمه فان وجد فیهم من یرضی بهدیه واسلامه وامانته فانه یجعله الیه ان شاء وان لم یر
فیهم بعض الذی یرید فانه یجعله برکت از وجد ویرضی بصیغه معلوم ومجهول میتواند بود والهدی بفتح ها وسکون دال

بیکنقطه ویا دو نقطه در پایین روش سلوک میان مردمان مراد هیئت که گوشه نشین نباشد زیرا که ولایت
این موقوفات منظم ونسق آنها است وآن منافی گوشه نشینی است هرچند که گوشه نشین امام مفترض الطاعه
باشد مثل علی بن الحسین علیهما السلم ضمیر مستتر در شاء راجع به آخر وراجع ضمیر یرضی میتواند بود برید بصیغه مضارع غایب
متکلم مع الغیر معلوم باب افعالست ذووا بفتح ذال بانقطه وضم واو اول وسکون واو دوم جمع ذو است الرای بفتح
را بیکنقطه وسکون همزه ویا دو نقطه در پایین تدبیر درست اضافه در ذووا رایهم از قبیل اضافه در جب رمانک است
پس اگر حادث شود بحسن وحسین حادثه مرگ پس هر کسی که آخر از جمله آن دو که حسین است نظر میکند در پسران
علی پس اگر یافت در ایشان کسی را که راضی شود بروش سلوک او واسلام او وامانت او پس هر کسی که او میکرد
وقف را مفوض بسوی او اگر خواهد واگر نیابد در پسران علی بعض آنچه را که میخواهد آنرا پس هر کسی که او میکرد
ولایت وقف را مفوض بسوی مردی از جمله آل ابوطالب که راضی شود باو پس اگر یابد آل ابوطالب را که تحقیق
رفته باشند بزرگان ایشان وصاحبان تدبیر درست ایشان پس هر کسی که او میکرداند ولایت وقف را
مفوض بسوی مردی که راضی شود باو از پسران هاشم اصل وَاِنَّهُ يَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ اِلَيْهِ اَنْ يَتْرُكَ
الْمَالَ عَلَى اُصُولِهِ وَيُنْفِقَ ثَمَرَهُ حَيْثُ اَمَرْتُهُ بِهِ مِنْ سَبِيلِ اللهِ وَوُجُوهِهِ وَذَوِي الرَّحِمِ مِنْ
بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ وَالْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ لَا يُبَاعُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ شرح وهر کسی
که آخر شرط میکند بر کسی که میکرداند مال وقف را مفوض بسوی او اینرا که واگذارد آن مال وقف را بر بنیادهای آن
وانفاق کند میوه آنرا در جایی که امر کردم او را بآن که راه خدا وجانب اوست وصاحبان قرابت است از جمله بنی هاشم
وبنی المطلب ونزدیک ودور بیان این شد در شرح بعض فقرات سابقه فروخته نمیشود از آن مال وقف چیزی
مراد ما عدای صور مذکوره در فقره وان اراد ان یبیع نصیبا من المال تا آخر است وبخشیده نمیشود ومیراث داده
وصّی نمیشود اصل وَاِنَّ مَالَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى نَاحِيَتِهِ وَهُوَ اِلَى ابْنَيْ فَاطِمَةَ وَاِنَّ رَقِيقِي الَّذِينَ فِي
صَحِيفَةٍ صَغِيرَةٍ الَّتِي كُتِبَتْ لِي عُتَقَاءُ هَذَا مَا قَضَى بِهِ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ فِي اَمْوَالِهِ هَذِهِ الْغَدَ
مِنْ يَوْمِ قَدِمَ مَسْكِنَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ وَالدَّارِ الْآخِرَةِ وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى كُلِّ حَالٍ شرح محمد بن علی
محمد بن الحنفیه است علی دوم حرف جر است وظرف خبر مال است ناحیة بنون والف وکسر حاء بی نقطه وتخفیف
یا دو نقطه در پایین مفتوحه وتاء تانیث وضمیر راجع بمحمد است الناحیه جانب ومراد اینجا حصه از جمله مال وقف که مقرر کرده است
که محمد در حال آن تولی اختیار کرده ومقصود اینست که محمد در کل مال تصرف کند بدعوی ولایت وآنچه نصیب اوست
از حاصل وقف حواله شود بر جایی که نزدیک او باشد ضمیر هو راجع بمالست ومبتداست الی ابنی فاطمه خبر مبتداست ومقصود
اینست که اگر محمد بن علی دعوی کند زیاده از آنچه را که دو پسر فاطمه باو دهند از جمله حاصل مال وقف نزدیک باو آن دعوی

باطلست رقیق بفتح را بی‌نقطه و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر قاف دوم و ضمیر متکلم است لی در اول صفت
دوم صحیفه است و در بعض نسخ بجای آن التی است و آن از سهو کاتبان مینماید کتبت لی بصیغه ماضی غایب
مجهول از باب نصر است و این جمله صفت دیگر صحیفه است عتقاء بضم عین بی‌نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و قاف و الف
ممدوده خبر رقیقی است و مقصود اینست که مملوکان پیش خدمت و مانند ایشان که برای خدمت نزدیک حاضر
میباشند و در کارخانه کوچک اسامی ایشان مفصل شده و برای احتیاط از مملوکان دور خدمت که کار
مال وقفند آزاد و اند هذه صفت اموال است الغد بفتح غین با نقطه و تخفیف دال بی‌نقطه مرفوع و مبتدا است
من بکسر میم و سکون نون برای نسبت است مثل انت منی بمنزلة هرون من موسی یوم مجرور و با تنوین است
قدم بقاف و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب علم صفت یوم است و عبارتست از روزی که تازه آمده و در آن
این وصیت واقع شده و این احترازست از فرداهایی که نسبت بروزهای دیگرست مسکن بفتح میم و سکون
سین بی‌نقطه و فتح کاف بصیغه اسم زمان از باب نصر خبر مبتداست و مراد زمان سکون یعنی عدم تصرف مالکانه
در اموال مذکوره است و میتواند بود که مسکن بصیغه اسم فاعل باب افعال یا باب تفعیل باشد و حاصل ترکیب
جمله معترضه است برای تاکید اینکه این حکم از روی جزم است و رجوع از آن جایز نیست و مانند وصایایی که از
ثلث مال میباشد نیست بلکه از کل مالست ابتغاء منصوب و مفعول له فعلی است و مضافست و الله مجرور است
و الله مرفوع و مبتداست المستعان خبر مبتداست یعنی و هر سستی که در مال محمد بن علی حواله کرده شده و بر ناحیه اوست
از جمله مال وقف و آن مال او موقوف است سوی دو پسر فاطمه کم و زیاد و هر سستی که مملوکان من آنانی که در صحیفه کوچکی ام
که مراست نوشته شده برای من آزاد خدا این چیزیست که حکم کرد آن علی بن ابی طالب در این مالهای خود
فردا نسبت بروزی که آمده روز سکون و خروج از خیانست برای راه رسای الله و برای طلب سرای آخرت
و الله مدد خواسته شده است بر هر حال اصل ولا یحل لامرئ مسلم یؤمن بالله والیوم الآخر ان یقول فی
شیء قضیته من مالی و لا یخالف فیه امری من قریب و لا بعید شرح لا یحل بحای بی‌نقطه و تشدید لام
بصیغه نفی مضارع غایب معلوم از باب ضرب است لامرئ بکسر لام و کسر همزه ساقط بوصل و سکون میم و کسر را بی‌نقطه و همزه با تنوین
مسلم بضم میم و سکون سین و کسر لام مجرور و صفت امری است جمله یؤمن صفت دیگر امری است و الیوم مجرور است الآخر
بهمزه و الف و کسر خا با نقطه صفت الیوم است و عبارتست از روز قیامت ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است
و مصدر فاعل لا یحل است یقول بصیغه مضارع غایب معلوم از باب نصر است و مراد بقول اینجا گفتگوی بقصد تغییر است
قضیته بصیغه ماضی متکلم معلوم از باب ضرب است و قضا اینجا بمعنی آنکه گذشت و عبارتست از وقف کردن یا
کردن من در من مالی تبعیضیه است و لا یخالف منصوبست بعطف بر یقول و لا زائده برای تاکید نفی است امری مرفوع

أو

وسکون

و سکون میم و یا متکلم منصوبست بتقدیر اعنی و من در من قریب برای تبعیض است قریب یعنی خویشاوند نزدیک یا
اقوام است و در این باب بعید است بعید لا دور و لا بعید نیز زاید است و برای تاکید نفی است و در بعض نسخ او بعید است یعنی
حلال نمیشود برای مردی مسلمان که میگرود بالله و بروز بازپسین اینکه گفتگو کند در چیزی از جمله آنچه آخر کردم
آن را از جمله مال خود و نه اینکه مخالفت کند در آن فرمان مرا از جمله خویشاوندی که نزدیک باشد و نه خویشاوندی که
دور باشد اصل اما بعد فان ولائدی اللاتی اطوف علیهن السبعة عشر منهن امهات اولاد معهن
اولادهن و منهن حبالی و منهن من لا ولد له فقضائی فیهن ان حدث بی حدث ان من کان
منهن لیس لها ولد و لیست بحبلی فهی عتیق لوجه الله عز و جل لیس لاحد علیهن سبیل
و من کانت منهن لها ولد او حبلی فتمسک علی ولدها و هی من حظه فان مات ولدها و
هی حیة فهی عتیق لوجه الله لیس لاحد علیها سبیل شرح اما بفتح همزه و تشدید میم است بعد بفتح بای یک نقطه
و سکون عین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه است و مبنی بر ضم است چون مضاف الیه آن افتاده و در اصل بعد ما مضی بوده است
و مقصود در اینجا اینست که بعد از فراغ از بیان اموال بیرونی شروع میشود در اموال درونی و بیرونی که کنیزان
خاصه اند فان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است و لائدی بفتح واو و تخفیف لام و الف و کسر همزه
و کسر دال بی‌نقطه و ضمیر متکلم است الولائد جمع ولیده بفتح واو و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین
کنیزان خواه او فرزند داشته باشند و خواه نداشته باشند اللاتی بفتح همزه ساقط بوصل و تشدید لام
و کسر همزه که بجای آن گاهی تاء دو نقطه در بالا میباشد و سکون یا است اطوف بطاء بی‌نقطه و واو
و فا بصیغه متکلم معلوم از باب نصر است و طواف بر کنیزان کنایت از جماع با ایشانست السبعة عشر منصوبست
محلا و عطف بیان یا بدل و لائدی است منهن خبر مبتداست که مقدم شده و ضمیر راجع بولائدی است امهات
بضم همزه و تشدید میم مفتوحه مرفوع و مبتداست و مضافست و این جمله خبر و لائدی است و میتواند بود که السبعة عشر
مرفوع باشد محلا و مبتدا باشد و امهات خبر مبتدا باشد و این جمله خبر ولائدی باشد جمله معهن اولادهن صفت
امهات اولاد است و مراد اینست که زاییده اند و اولاد ایشان زنده اند حبالی بفتح حاء بی‌نقطه و تخفیف با یک نقطه
و الف و لام و الف دوم جمع حبلی بضم حاء بی‌نقطه و سکون با و الف است عتیق فعیل بمعنی مفعولست و تانیث
و تذکیر در آن مساویست فتمسک بتاء و سین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب افعال مرفوع و جزم آن
دوم است یعنی اما بعد از آنچه گذشت پس بدرستی که کنیزان من آنانی که طواف میکنم بر ایشان که هفده اند
از جمله ایشانند مادر فرزندان که با ایشانند فرزندان ایشان و از جمله ایشانند آبستنان و از جمله ایشانست
کسی که نیست فرزندی او را پس حکم من در آن کنیزان اگر حادث شود بمن حادثه مرگ اینست که هر که باشد از جمله

لها

ایشان که نباشد او را فرزندی و و نباشد آبستن پس او آزاد است برای راه رضای الله عزوجل منت گذاشتن
برایشان، با کنکوئی و هر که باشد از جمله ایشان که او را باشد فرزندی یا باشد آبستن پس محبوس بر فرزند خود
و او از نصیب فرزند خود آزاد است پس اگر مرد فرزندش پیش از مردن من یا در شکم بر حالی که او زنده باشد
پس او آزاد است برای راه رضای الله منت کسی را بر او با کنکوئی **اصل** هٰذَا مَا قَضٰى بِهِ عَلِيٌّ فِي مَالِهِ
الْغَدَ مِنْ يَوْمِ قَدِمَ مَسْكَنَ شَهِدَ أَبُو شِمْرِ ابْنُ أَبْرَهَةَ وَصَعْصَعَةُ بْنُ صُوحَانَ وَيَزِيدُ
بْنُ قَيْسٍ وَهَيَّاجُ بْنُ أَبِي هَيَّاجٍ وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لِعَشْرٍ خَلَوْنَ مِنْ جُمَادَى الْأُولٰى
سَنَةَ سَبْعٍ وَثَلٰثِينَ **شرح** الغد من یوم قدم مسکن بیان شد در شرح فقره و ان مال محمد بن علی ابو شمر بکسر شین
بانقطه و سکون میم و را بی نقطه است ابرهه بفتح همزه و سکون با یک نقطه و فتح را بی نقطه و ها و تا تانیث است صاحب
رجال وسط گفته که ابو شمر بن ابرهة بن الصباح الحمیری و کان من اهل الشام و معدود من رجال من اهل الشام لحقوا بامیر المؤمنین
علیه السلام بصفین صعصعه بفتح دو صاد بی نقطه و سکون عین بی نقطه اولست صوحان بفتح صاد بی نقطه و سکون واو و حای بی نقطه
یزید بفتح یا دو نقطه در پایین و کسر زای با نقطه است قیس بفتح قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است
هیاج دو جا بفتح ها و تشدید یا دو نقطه در پایین و الف و جیم است لام لعشر برای توقیت است عشر بفتح عین
و سکون شین عبارت از ده شب است خلون بفتح خا با نقطه و تخفیف لام مضموم بمعنی مضین است جمادی
بضم جیم و تخفیف میم و الف و دال بی نقطه و الف مقصوره برای تانیث است سبع بفتح سین و سکون با یک نقطه
مجرور با تنوین است و در بعض نسخ تسع است و بنابر اول این تاریخ پیش از وفات امیر المؤمنین علیه السلام بوده بسه سال
و کسری زیرا که وفات او در شهر رمضان سنه اربعین بوده **یعنی** این آنست که حکم کرد بآن علی در مالش فردای
روزی که آمده بمکان مسکن و نشست که او شد بر آن ابو شمر بن ابرهه و صعصعة بن صوحان و یزید بن قیس و هیاج بن ابی
هیاج و نوشت علی بن ابی طالب بدست خود بعد از ده شب که گذشته بود از جمادی الاولی در سال سی و هفت هجری **وصیت**
ثانیه اصل وَكَانَتِ الْوَصِيَّةُ الْأُخْرٰى مَعَ الْأُولٰى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ هٰذَا مَا أَوْصٰى بِهِ عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ أَوْصٰى أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
أَرْسَلَهُ بِالْهُدٰى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ
إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ
الْمُسْلِمِينَ **شرح** و کانت الوصیة الاخری مع الاول کلام عبد الرحمن بن حجاج است برای بیان اینکه آنچه بعد از این است شروع
در وصیتی دیگر است و این وصیت مقارن وفات بوده **بدانکه** در فقیه و تهذیب روایت وصیت ثانیه از سلیم بن
قیس هلالی شده و در صدد آن چند فقره است که اینجا نیست و مضمون آنها موافقست با آنچه گذشت در کتاب الحجة

در حدیث اول و پنجم باب الاشارة و النص علی الحسن بن علی علیهما السلام که باب شصت و پنجم است و ذیل آن اختلافی در
تاریخ با ذیل این وارد چنانچه مذکور میشود در شرح ارسله تا آخر اشارتست بآیت سورهٔ توبه و سورهٔ صف که
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و صدر
این در سورهٔ فتح نیز هست و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث اول باب فی شأن انا انزلناه تا آخر که باب چهل و نهم
و در حدیث نود و یکم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است صلی الله علیه و آله جملهٔ خبریه است
و استیناف بیانی لیظهره است و اشارتست باینکه مراد باظهار غالب کردن بحجت و برهانست فرقه ناجیه را از
جملهٔ هفتاد و سه فرقهٔ امت محمد صلی الله علیه و آله بر باقی آن فرق **حاصل** اینست که الله تعالی در هر نماز صلوة بر محمد و
آل محمد را فرض کرده و در آخر تشهد نماز را صلوة نامیده برای بیان اینکه عمده اجزای نماز صلوة بر محمد و آل محمد است و باقی
اجزا از قبیل تمهید و استعداد او از قبیل معرفت برای مؤمن و مشرکان که منافقان بوده اند بادو انگشتند
از این زیرا که نص در وصایت و امامت امیر المؤمنین و اولاد معصومین اوست تا روز قیامت چنانچه واضح
شد در کتاب الصلوة در شرح حدیث نهم باب بیست و نهم که باب القیام و القعود فی الصلوة است و در کتاب الاشربه
در شرح حدیث شانزدهم باب ان رسول الله صلی الله علیه و آله حرم کل مسکر قلیله و کثیره که باب بیست و یکم است
ان صلوتی تا آخر اشارت بدو آیت سورهٔ انعام است **یعنی** و بود وصیت میکرد با وصیت اولی در همان صحیفه
یا در صحیفهٔ دیگر که بسم الله الرحمن الرحیم این آنست که وصیت کرد بآن علی بن ابی طالب وصیت کرد اینکه او گواهی
میدهد که نیست مستحق عبادتی مگر الله تعالی او نیست شریکی او را و اینکه محمد بندهٔ او و فرستادهٔ اوست فرستاد او را
با راستی و کیش بکار آمدنی برای اینکه غالب کند آن کیش را بر این کیش اهل شهر همگی آن هر چند که ناخوش دارند مشرکان
بیان اینکه گرد و الله بر او و آلش در هر نماز بعد از آن بدرستی که نماز من و پرستش من و آنچه بر آن زنده
میکنم و آنچه بر آن میمیرم برای الله صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است نیست شریکی او را و با آنچه مذکور شد مأمورم
و من از اول تسلیم **اصل** ثُمَّ إِنِّي أُوصِيكَ يَا حَسَنُ وَجَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِي وَوُلْدِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي
بِتَقْوَى اللّٰهِ رَبِّكُمْ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا فَإِنِّي سَمِعْتُ
رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلٰوةِ وَالصِّيَامِ وَإِنَّ
الْمُبِيرَةَ الْحَالِقَةَ لِلدِّينِ فَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ **شرح** بتقوی الله تا آخر اشارتست
بدو آیت سورهٔ آل عمران یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَاعْتَصِمُوا
بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا اعتصموا بعین بی نقطه و صاد بی نقطه بصیغهٔ امر از باب افتعال است اعتصام تمسک یعنی چنگ زدن
بچیزی برای نگاه داشتن خود از ضرر الحبل بفتح حای بی نقطه و سکون با یک نقطه عهد و حبل الله عبارت از قرآنست جمیعا

حال ضمیر اقتصموا است لا تفرقوا ابعادوا، بی‌نقطه و قاف بصیغه نهی باب تفعل است بحذف یکی از دو تا و مراد تفرق اختلاف
از روی هوی است و تمسک بقرآن و احکام الله تعالی و آن شکستن پس با آن نماز و روزه و سایر عبادات صحیح نیست
ذات البین عبارتست از خصلتی که باعث ربط میان مردمان شود و آن حکم از روی علم است عامة بعین بی‌نقطه
و تشدید میم اینجا بمعنی جمیع است و ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه تتمه مقول است المبیرة بیا، کمنقطه و یا دو نقطه
در پایین و را بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال خصلتی که باعث هلاک و دخول جهنم شود الحالقة بحا بی‌نقطه و کسر
لام و قاف خصلتی که برطرف کننده دین حق باشد بالکلیه مانند اینکه تیغ پاک میتراشد مو را از بیخ فساد ذات البین
عبارتست از حکمی که از روی علم نباشد و میتواند بود که مراد بصلاح ذات البین صله رحم باشد و مراد بفساد ذات البین
قطیعه رحم باشد و مناسب این گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول و دوم باب قطیعة الرحم که باب صد و
چهل و دوم است قوه بمعنی راستی عزم کسی بر کارست بالله یعنی بوسیله بزرگی الله تعالی بتوفیق یافتن از ان یا مات
آنحضرت یعنی بعد از آن براستی که من سفارش میکنم ترا ای حسن و همگی خانواده خود را و فرزندان خود را و هر کس
که رسید باو نوشته من به پرهیز از غضب الله تعالی که صاحب کل اختیار شماست و میرید مگر بر حالی که شما اهل توحید
باشید و تمسک کنید بقرآن و همگی شما و خلاف از روی هوی نکنید چه براستی که من شنیدم از رسول الله صلی الله
علیه و آله میگفت که براستی که مصلحی که صاحب ربط است باینمعنی که باعث الفت است راجح ترست از همگی
نماز و روزه و براستی که مفسدی که هلاک کننده است تراشنده دین اسلام است تماما و مفسد صاحب ربط است و نیست
راستی عزم کسی بر کاری مگر بوسیله بزرگی الله که بلند مرتبه بزرگ مرتبه است اصل انظروا ذوی ارحامکم فصلوهم
یهون الله علیکم الحساب الله الله فی الایتام فلا تغبّوا افواههم ولا یضیعوا بحضرتکم
فقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول من عال یتیما حتی یستغنی اوجب الله عز
وجل له بذلک الجنة کما اوجب لآکل مال الیتیم النار الله الله فی القرآن فلا یسبقکم الی العمل
به احد غیرکم شرح انظروا بنون و ظا بانقطه و را بی‌نقطه بصیغه امر باب نصر است و نظر بفتح نون و سکون ظا چون
متعدی بنفس شود بمعنی بامیدن چیزیست و عبارتست از رعایت جانب آن و تعظیم آن ذوی بفتح ذال بانقطه و کسر واو
و سکون یا است فا در فصلوهم برای تفریع یا تعقیب است یهون بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل مجزوم و مرفوع
میتواند بود و بنا بر اول نون مکسورست بالتقاء ساکنین و در جواب انظروا یا در جواب صلوا است و بنا بر دوم استیناف
بیانی سابقست الله الله دوم منصوب بفعل محذوفست بتقدیر انظروا یا اذکروا یا خافوا یا مانند اینها و تکرار برای تاکید است لا تغبوا
بغین بانقطه و با یک نقطه و را بی‌نقطه بصیغه نهی باب تفعیل است التغبیر غبار آلود کردن و تغبیر افواه عبارتست از گرسنه داشتن
و مانند آن لا یضیعوا بضاد بانقطه و یا دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه بصیغه نهی جمع مذکر غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر راجع

باتمام است

بایتام است بحضرتکم بحا و حرف جر که بمعنی فی است و فتح حا بی‌نقطه و سکون ضاد بانقطه و را بی‌نقطه و تا دو نقطه بالا
عال بعین بی‌نقطه و الف منقلبه از واو یا از یا و تخفیف لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر یا ضرب است کما اوجب اشارتست
بآیت سوره نسا ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا آکل بکسر لام و همزه
و الف و کسر کاف است فلا یسبقکم بسین بی‌نقطه و با یک نقطه و قاف بصیغه نفی یا نهی غایب معلوم باب ضرب و نصر است و بنا
بر اول مرفوعست و فا برای بیانست و مراد نهیست که سبقت کنند جاهلان بجمیع قرآن از جمله شما اند پس کسب معانی قرآن
بر جاهلان از جمله شما آسانترست از کسب جاهلان غیر شما و این اشارتست بتفسیر آیت سوره حدید که سابقوا الی مغفرة
من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت للذین آمنوا بالله و رسله که بعد از آیت
دیگر سوره حدید است که والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم
بنابر یکی مراد بجنة عرضها کعرض السماء والارض قرآن باشد بمناسبت اینکه مشتملست بر خبر سما و خبر ارض چنانچه گذشت
در کتاب العقل در حدیث ششم باب بیست و یکم که باب الرد الی الکتاب تا آخر است و قرینه بر این مراد این باشد که بیان وسعت
مکانی آن این جنت از انقطاع الطاقی ندارد و مراد بصدیقین اوصیا باشد و مراد بایمان بالله و رسلش تصدیق باشد بانکه
هیچ زمانی از ابتدای دنیا تا انقراض دنیا خالی از تکلیف الهی و شریعت رسولی و حافظی برای آن شریعت نبوده
و نخواهد بود تا مردمان خود رای در احکام الله تعالی نکنند و این تصدیق در غیر شیعه امامیه نیست پس گواهی دیگران مقبول
نیست نزد رب ایشان پس واو در الشهداء برای تقسیم است و بیان این احتمال شد در کتاب الایمان والکفر در شرح
حدیث باب نوزدهم که باب السبق الی الایمان است یعنی باید صاحبان قرابتهای شما را پس پیوند کنید ایشان را
تا آسان کند الله بر شما حساب را باید الله را باید الله را در یتیمان پس غبار آلود مکنید دهنهای ایشان را و باید که تباه
نشوند در حضور شما چه بتحقیق شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت که هر که نفقه داد یتیمی را تا وقتی که بی نیاز شود
واجب کرد الله تعالی عز و جل برای او بسبب آن عمل بهشت را چنانچه واجب کرد برای خورنده مال یتیم آتش جهنم را باید
الله را باید الله را در قرآن بیان این که سابق نمیشود شما را در معرفت بان کسی غیر شما اصل الله الله فی جیرانکم
فان النبی صلی الله علیه و آله اوصی بهم و ما زال رسول الله صلی الله علیه و آله یوصی بهم حتی ظننا
انه سیورثهم الله الله فی بیت ربکم فلا تخلوه منکم ما بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا و ادنی
ما یرجع به من امه ان یغفر له ما سلف الله الله فی الصلوة فانها خیر العمل انها عمود
دینکم الله الله فی الزکوة فانها تطفئ غضب ربکم شرح جیرانکم بکسر جیم و سکون یا دو نقطه در پایین و را
بی‌نقطه و الف و نون است سیورثهم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بنبی است و ضمیر بارز
راجع بهمسایگان نبی است یا راجع بهمسایگان مطلقاست و بنابر اول مراد بارث ایشان وصیت بحصه از مال خود برای

ایشانست و آن وصیت واقع نشده و شاید که بسبب این باشد که دانسته باشد که ظالمان میراث او را باولاد ایشان
نخواهند داد و چه جای همسایگان و بنابر دوم مراد اشتراک همسایگان اهل اسلام است با خویشان ایشان در حصه از
ترکه میراث ایشان فلا تخلو بضم تا و دو نقطه در بالا و سکون خا با نقطه و ضم لام بصیغه نهی جمع مذکر مخاطب معلوم معتل
اللام واوی باب افعال بتقدیر فلا تخلوه است و مانند این گذشت در کتاب الحج در حدیث سیوم باب من یخرج من مکة
لا یرید العود الیها که باب سی و دوم است و در حدیث سوم باب انه لو ترک الناس الحج لجاءهم العذاب که باب سی و چهارم است
و در آنجا فلا یخلون بود و تفصیل نهی از اخلا گذشت در کتاب الحج در شرح حدیث اول باب الاجبار علی الحج که باب
سی و ششم است ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست بقیتم بیا بکنقطه و قاف و یا دو نقطه در پایین بصیغه
ماضی جمع مذکر مخاطب معلوم باب علم است ان در اول بکسر همزه و سکون نون است ترک بتا دو نقطه در بالا و را بی نقطه بصیغه
ماضی غایب مجهول باب نصر است و ضمیر مستتر راجع به بیت است لم تناظروا بنون و ظا با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع
جمع مذکر مخاطب مجهول باب مفاعله است المناظره ملاینه بمعنی مدارا و مواسا کردن و مراد اینست که مهلت داده
نمیشوید و این اشارتست بتفسیر آیت سوره مائده جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس امه بهمزه و تشدید
میم و ضمیر راجع به بیت بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است یغفر بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب منصوب است
و این اشارتست بآیت سوره بقره فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تاخر فلا اثم علیه و بیان شد در کتاب الحج در بعض احادیث
باب النفر من منی الاول و الآخر که باب صد و دوم است خیر العمل اشارتست ببعضی از فصول اذان و اقامت که عمر بن خطاب
آنرا اسقاط کرده عمود دینکم بیان شد در کتاب الصلوة در حدیث نهم باب اول تطفی بتا بی نقطه و فا و همزه بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب افعالست یعنی بپایید الله را بپایید الله را در همسایگان شما چه بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله
سفارش کرد بپاییدن ایشان و پیوسته رسول الله صلی الله علیه و آله سفارش میکرد بپاییدن ایشان تا آنکه گمان
کردیم اینکه او زود باشد که میراث دهد ایشانرا بپایید الله را بپایید الله را در کعبه پس خالی مکنید آنرا از شما
چند آنکه زنده باشید چه بدرستی که آن اگر ترک شود مهلت داده نمیشوید و کمتر آنچه بر میگردد با آن کسی که قصد
کرد کعبه را بحج یا عمره اینست که آمرزیده شود برای او گناهانی که گذشت بپایید الله را بپایید الله را در نماز چه بدرستی
که آن بهتر اعمال شماست بدرستی که نماز ستون دین شماست بپایید الله را بپایید الله را در زکوة چه بدرستی
که آن فرو می نشاند آتش غضب صاحب کل خود را از شما اصل الله الله فی شهر رمضان فان صیامه جنة
من النار الله الله فی الفقراء و المساکین فشارکوهم فی معایشکم الله الله فی الجهاد باموالکم
و انفسکم و السنتکم فانما یجاهد رجلان امام هدی او مطیع له مقتد بهداه الله الله فی
ذریة نبیکم فلا یظلمن بحضرتکم و بین ظهرانیکم و انتم تقدرون علی الدفع عنهم شرح جنة بضم جیم

و تشدید نون است گذشت در کتاب الصیام در حدیث اول باب اول که الصوم جنة من النار معایشکم
بیا دو نقطه در پایین مکسوره است امام مرفوع و مضاف یا موصوف است و حاصل هر دو یکیست فلا یظلمن
بیا دو نقطه در پایین و ضم میم و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی جمع مذکر غایب مجهول باب ضرب است بین
منصوب و مضاف است ظهرانیکم بفتح ظا با نقطه و سکون ها و را بی نقطه و الف و فتح نون و سکون یا دو نقطه
در پایین بمعنی جاهاتان است و او در و انتم حالیه است یعنی بپایید الله را بپایید الله را در ماه رمضان چه
بدرستی که روزه آن سپریست که نگاه میدارد از آتش جهنم بپایید الله را بپایید الله را در فقیران و مسکینان
پس شریک کنید ایشانرا در معاشهای شما بپایید الله را بپایید الله را در جهاد مشرکان و منافقان بمالهای
شما و جانهای شما و زبانهای شما چه جهاد صحیح نمیکند مگر دو مرد امام راستی یا فرمانبرداری برای او که قصد او
کننده است براستی او بپایید الله را بپایید الله را در اولاد نبی شما پس باید که مظلوم نشوند در حضور شما و در میان
جماعت شما در حالی که شما قدرت داشته باشید بر دفع ظلم از ایشان اصل الله الله فی اصحاب نبیکم
الذین لم یحدثوا حدثا و لم یؤووا محدثا فان رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی
بهم و لعن المحدث منهم و من غیرهم و المؤوی للمحدث الله الله فی النساء و فیما ملکت ایمانکم
فان آخر ما تکلم به نبیکم صلی الله علیه و آله ان قال اوصیکم بالضعیفین النساء و ما ملکت
ایمانکم شرح الذین صفت مخصصه صحابست لم یحدثوا بحا بی نقطه و دال بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغه مضارع
جمع مذکر غایب معلوم باب افعالست حدث بفتح حا بی نقطه و فتح دال بی نقطه و ثا سه نقطه اینجا بمعنی بدعت
در دین است و مفعول به لم یحدثوا است لم یؤووا بضم یا دو نقطه در پایین و سکون همزه و ضم واو اول و سکون
واو دوم بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم مهموز الفا معتل العین واوی و معتل اللام یایی باب افعالست
الایواء جا دادن کسی برای حمایت او و مراد اینجا جا دادنیست مثل آنچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث هشتم
آخر الباب محدثا بصیغه اسم فاعل باب افعالست المؤوی بضم میم و سکون همزه و کسر واو و یا منصوب است ان
بفتح همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و بتقدیر انه است و خبر آن فوت است یعنی بپایید الله را بپایید الله را در
یاران نبی شما چنین که احداث نکردند بدعتی را و حمایت نکردند احداث کننده بدعتی را چه بدرستی که رسول الله
صلی الله علیه و آله سفارش کرد بپاییدن یاران خود و لعنت کرد احداث کننده بدعتی را از جمله ایشان و از جمله
غیر ایشان و حمایت کننده برای احداث کننده بدعت را بپایید الله را بپایید الله را در زنان و مملوکان شما
چه بدرستی که آخر آنچه سخن کرد با آن نبی شما صلی الله علیه و آله این بود که او گفت که سفارش میکنم شما را بپاییدن
دو ناتوان یکی زنان و دیگری مملوکان شما اصل الصلوة الصلوة الصلوة لا تخافوا فی الله لومة لائم

یکفیکم الله من اذاکم و یبغی علیکم قولوا للناس حسنا کما امرکم الله عز و جل و لا تترکوا الامر
بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی الله امرکم شرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم علیهم **شرح**
صلوة در این سه جا عبارتست از درود بر آل محمد هر وقت که مذکور شوند چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث هفتم باب
الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلم که باب بیستم است و در تفسیر آیت سورة الاعلی و ذکر اسم ربه فصلی و مخالفان سرزنش میکنند
کسی را که درود کند بر آل محمد علیهم السلم پس جمله لا تخافوا استیناف بیانی سابق است و تقیه در ان نیز و نیز اگر چنان مخالفان
در زیر زبان بهترست و اگر کسی مطلع شود بر کتب مخالفان که در وقت ذکر نبی التزام کرده اند که اکتفا کنند بصلوة بر او
و ضم نکنند آل او را معلوم میکند حماقت مخالفان را و گذشت در کتاب الدعا در حدیث آخر باب بیستم که این قسم درود ابتر
و ظلم است لوم بفتح لام و سکون واو مصافت یکفیکم الله استیناف بیانی دیگر است من بفتح میم و سکون نون مفعول
دوم یکفیکم است اذاکم بهمزه و الف و ذال با نقطه و الف دوم است و مراد اینست که الله تعالی انتقام خواهد کشید در روز قیامت
از سرزنش کنندگان شما در این عمل یبغی بیا یکنقطه و بغین با نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است قولوا للناس
حسنا در سورة بقره است و بیان شد در کتاب الجهاد در حدیث دوم باب وجوه الجهاد که باب سوم است ذکر و لا تترکوا بعد امر
بقول حسن با مخالفان اشارتست باینکه از جمله ترک امر معروف و نهی از منکرست درشتی و ناهمواری کردن در امر معروف
و نهی از منکر موافق آیت سورة طه فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی فیولی بضم یاء دو نقطه در پایین و فتح واو و تشدید لام مکسوره
و یاء مضموم است الله مرفوع و فاعل است امرکم منصوب و مفعول اولست شرارکم منصوب و مفعول دوم است یا عکس است و در دو مفعول
ثم تدعون ساقط و تشدید میم مفتوحه برای تعجب است از عدم استجابت دعای جمعی کثیر با وجود اینکه از خیار مستغنم باشان شده
باشند چنانچه گذشت در کتاب الجهاد در حدیث سوم باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر که باب پنجم است و در نسخ تدعون
بصیغه مخاطب با نون است و آن مبنی بر عطف محذوف است بتقدیر لکنکم تترکون الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی الله
امرکم شرارکم ثم تدعون فلا یستجاب برفوت دعا چون متعدی بعلی شود معنی نفرین است **یعنی** بجا بیاید درود بر اهل بیت درود
بجا بیاید درود بر اهل بیت رسید در فرمانبرداری الله تعالی از سرزنش سرزنش کنندگان انتقام میکشد برای شما الله از کسی که آزار
کرد شما را و زیاده روی کرد بر شما و بگوئید مردمان را نیکی چنانچه امر کرده شما را الله عز و جل و ترک مکنید امر معروف و نهی از
منکر را پس حاکم کند الله بدکاران شما را بر شما بعد از ان نفرین میکنید پس مستجاب نمیشود آن نفرین برای شما بر ایشان **اصل**
و علیکم یا بنی بالتواصل و التباذل و البر و ایاکم و التقاطع و التدابر و التفرق و تعاونوا علی البر و التقوی
و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و اتقوا الله ان الله شدید العقاب حفظکم الله من اهل بیت و حفظ
فیکم نبیکم استودعکم الله و اقرأ علیکم السلم و رحمة الله و برکاته **شرح** این آخر وصیت دوم است و آنچه بعد از این کلام عبد
الرحمن بن الحجاج است و مکتوب نبوده بقرینه آنچه مذکور شد در صدر این حدیث که بعث الی ابو الحسن موسی علیه السلم بوصیة امیر المؤمنین

علیه السلم نیز که ثم لم یزل یقول تا آخر داخل وصیت نیست علیکم اسم فعل است بمعنی الزموا بنی بفتح با یکنقطه و کسر نون
و تشدید یاء و مفتوحه است بادا التواصل برای تقویت تعدیه است التباذل بباء یکنقطه و ذال با نقطه بمعنی یکدیگر بودن جمیع
با یکدیگر در مال التدابر بباء یکنقطه و تشدید راء بی نقطه پشت کردن جمعی با یکدیگر و تعاونوا ماخوذ است از سورة مائده حفظکم
انشاء ظلم است من بیانیه است و در اهل تمیز شده مثل لله دره من فارس و مثل قوله من قائل فی در فیکم از قبیل فی در آیت
سورة شوری است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث دهم باب ما فرض الله
عز و جل و رسوله من الکون مع الائمة علیهم السلم و اماموا اهدا که باب شصت و چهارم است و حاصل اینست که دوستی اهل بیت دوستی
نبی است و نگاه داشتن اهل بیت نگاه داشتن نبی است استودعکم بواو و دال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع متکلم
معلوم باب استفعالست الله منصوب است اقرا بقاف و راء بی نقطه و همزه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است
السلم و دو نظیرش منصوبست **یعنی** و لازم باشید ای فرزندان من پیوند با یکدیگر را و همصایقه بودن با یکدیگر را
و نیکی کردن با یکدیگر را و دور دارید از یکدیگر خود تان را و بریدن از یکدیگر را و رو گردان شدن از یکدیگر را و پراکنده
شدن از یکدیگر را و مدد یکدیگر کنید بر نیکی و پرهیزکاری و مدد یکدیگر مکنید بر گناه و دشمنی و پرهیز کنید از عذاب الله
بدرستی که الله سخت عذابست نگاه دارد الله اهل بیت مرا و نگاه دارد در شما نبی شما را می سپارم شما را بالله و میخوانم بر شما
سلام را و رحمت الله را و برکات الله را **کلام عبد الرحمن بن الحجاج** ثم لم یزل یقول لا اله الا الله حتی
قبض صلوات الله علیه و رحمته فی ثلث لیال من العشر الاواخر لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان
لیلة الجمعة سنة اربعین من الهجرة و کان ضرب لیلة احدی و عشرین من شهر رمضان **شرح** قبض
بقاف و با یکنقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است **بدانکه** این دو تاریخ برای وفات و ضرب از توهم
عبد الرحمن است پس ضرب نرسانده ساقطات این با آنچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث چهارم باب الغسل فی شهر رمضان
که باب شصت و هفتم است که صیب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فی لیلة تسع عشرة و قبض فی لیلة احدی و عشرین من
علیه آله و شاید که توهم عبد الرحمن ناشی شده باشد از آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتم مولد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که و الیلة التی نزل فیها القرآن و آن دلالت ندارد و چنانچه بیان شد در شرح آن و در فقیه در ذیل وصیت ثانیه چنین است که
ثم لم یزل یقول لا اله الا الله حتی قبض صلوات الله علیه فی اول لیلة من العشر الاواخر لیلة احدی و عشرین من شهر رمضان
لیلة الجمعة لاربعین سنة مضت من الهجرة و در تهذیب نیز اینمضمون است **یعنی** بعد از ان پیوسته میگفت که لا اله الا الله
تا آنکه از دنیا گرفته شد صلوات الله علیه و رحمته در سه شب که گذشته بود از ده آخر ماه در شب بیست و سوم از ماه رمضان
شب جمعه در سال چهل از هجرت و بود که شمشیر زده شده بود در شب بیست و یکم از ماه رمضان **نهم** **اصل** عن عبد
الرحمن بن الحجاج ان ابا الحسن موسی علیه السلم بعث الیه بوصیة ابیه و بصدقته مع ابی اسمعیل مصادف

بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد جعفر بن محمد وهو یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر وان محمدا عبده ورسوله
وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور علی ذلک یحیی وعلیه یموت وعلیه
یبعث ان شاء الله شرح ضمیر بصیغه فقره رابع بمرجع ضمیر ابیه است و آن امام موسی کاظم علیه السلام است و این اشاره
بآنچنانی آید در فقره سوم بنجه بیت مصادف بضم میم و صاد بی نقطه و الف و کسر دال بی نقطه و فا مجرور و با تنوین است یا موصوله
یا مصدریه است و با براول عهد بصیغه ماضی غایب معلوم با علم تنقید عهد است یبعث در اول بصیغه غایب معلوم
منع است و در دوم بصیغه مجهول غایب است من فی القبور عبارتست از آدمیان جمیعا ابنکه اکثرشان در قبو رند
بخلاف حیوانات دیگر پس کسی که سوخته شده باشد و خاکسترش بباد داده شده باشد از جمله من فی القبور است یحیی در دوم
بصیغه مضارع غایب معلوم با علم است یموت بصیغه غایب است یعنی روایت است از عبد الرحمن بن حجاج اینکه ابو الحسن
امام موسی کاظم علیه السلام فرستاد سوی او وصیت نامه پدرش و صدقه نامه خودش را با ابو اسمعیل مصادف که بسم الله الرحمن الرحیم
این چیزیست که بیان کرد آنرا جعفر بن محمد در حالی که او گواهی میدهد که نیست مستحق عبادتی مگر الله تعالی او نیست شریکی
او را برای اوست پادشاهی و برای اوست سپاس زنده میکند و میمیراند در دست اوست عمل صالح و او بهمه چیز
بغایت تواناست و اینکه محمد بنده او و رسول اوست و اینکه ساعت قیامت آینده است نیست شکی در آن و اینکه
الله بر می انگیزد جمیع مردگان آدمیان را بر آن گواهی زندگی میکند و بر آن میمیرد و بر آن برانگیخته میشود اگر خواهد الله اصل الامام
وعهد الی ولده ان لا یموتوا الا وهم مسلمون وان یتقوا الله ویصلحوا ذات بینهم ما استطاعوا فانهم
لن یزالوا بخیر ما فعلوا ذلک فان کان دین یدان به وعهد ان حدث به حدث ولم یغیر عهده
هذا وهو اولی بتغییره ما ابقاه الله لفلان کذا وکذا ولفلان کذا وکذا وفلان حر وجعل عهده الی
فلان شرح واو در وعهد در اول از زیادتی کاتبان میباشد زیرا که این کلام مشار الیه هذا ما عهد است وله بضم واو وسکون
لام مجرور است مضمون ان لا یموتوا الی آخر بیان شد در شرح صدر وصیت ثانیه در حدیث سابق یصلحوا بصیغه مضارع معلوم
باب افعالست ما در هر جا مصدریه است و مصدر با ظرف زمانست فانهم بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است جمله لن
یزالوا خبر ان است بخیر با حرف جر و فتح خا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین خبر ضمیر لن یزالوا است و مفعول ما فعلوا اینست
که آنرا کنند بلی خیر خواهند بود ان در ان کان وصلیه است باعتبار مفهوم ما فعلوا ذلک که بیان شد کان تامه است
دین بکسر دال مرفوع و فاعل کان است یدان بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است از دین بفتح دال و سکون یا
فرمانبرداری با و به برای آلت است و ضمیر راجع بدین بکسر دال است و عرف باب فاعلست و جمله صفت دین بکسر دال است
و مراد دین حق است که فرمان برده میشود الله تعالی بوسیله آن و این اشارتست باینکه دین حق اگر با عدم اصلاح ذات البین

باشد

باشد باعث تغییر نشود و چه جای اینکه دین حق نیز باشد جمله وهو اولی بتغییره ما ابقاه معترضه است یعنی پیمان کرد
سوی فرزندانش اینکه نمیرند مگر در حالی که ایشان اهل توحید باشند و اینکه پرهیز کنند از عذاب الله و اصلاح
کنند خصلتی که باعث بطالت ایشانست چندانکه وسعت در قدرت داشته باشند چه بدرستی که ایشان پیوسته
میباشند بخیر و خوشحالی چندانکه کنند آن صلاح را هرچند که باشد کیشی که فرمان برده میشود الله تعالی بوسیله آن
و پیمان کرد که اگر حادث شود با و حادثه مرگ بر حالی که تغییر نداده باشد این پیمان خود را و او سزاوارتر است بتغییر آن پیمان
چندانکه زنده دارد او را الله که برای فلان چنین و چنین است و برای فلان چنین است و فلان آزاد است و گردانید
پیمان خود را سوی فلان که وصی او و امام بعد از اوست اصل بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما تصدق به
موسی بن جعفر بارض بمکان کذا وکذا وحد الارض کذا وکذا کلها ونخلها وارضها وبیاضها
ومائها وارجائها وحقوقها وشربها من الماء وکل حق قلیل او کثیر هو لها فی موقع او
مغیض او مرفق او ساحة او شعبة او مشعب او مسیل او عامر او غامر شرح مشار الیه
هذا شرط مذکور در فقره آینده است که تصدق بجمیع حقوق آنهاست با در به برای الصاق و مقارنت است و صله تصدق است
با در بارض صله تصدق است ارض با تنوین است و عبارتست از باغی که نخلستان بوده و در دهی بوده با در بمکان بمعنی فی است
و ظرف صفت ارض است مکان با تنوین است و عبارتست از دهی که آن باغ در آن واقعست و مشتملست بر چندین باغ
حد مرفوع و مضافست کلها مجرور و تاکید ارض است و نخلها مجرور است و عطف تفسیر و تفصیل کلها است و شاید که واو
از زیادتی کاتبان باشد ارض در و بیاضها جزء ارض در اول و دوم است بقرینه اینکه اضافه شیء بجزو خودش معقول نیست پس
ارض در اول و دوم مرکب از سطح زمین و درختان و بیخ آنهاست و در سوم بمعنی سطح زمین است بیاض بمعنی زمین
ساده است و آن عبارتست از زمین خالی از درخت الارجاء بفتح همزه و سکون را بی نقطه و جیم و الف و همزه منقلبه از واو
جمع رجا بفتح را و تخفیف جیم و الف مقصور و ممدود و نواحی که در میان حدود است و مرد متصل بحدود است کل مجرور است
حق عبارتست از توابع و لواحق که مشترک میباشد میان اهل چند باغ مثل چراگاه ها که مشتمل بر نشیب و فراز میباشد
قلیل مجرور و صفت حق است و این در صورتیست که حصه آن زمین از چراگاه مثلا اندکی باشد بسبب کثرت شرکا و در آن
ضمیر هو راجع بحق است الموقع بفتح میم و سکون واو و کسر قاف و عین بی نقطه نشیب المظهر بفتح میم و سکون ظا با نقطه
و فتح ها و را بی نقطه فراز المغیض بفتح میم و کسر غین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه موضعی که آب چون
هرز شود آنجا رود و برطرف شود المرفق بکسر میم و سکون را بی نقطه و فتح فا و قاف و بفتح میم و کسر فا آنچه باعث سهولت اصلاح
زمین شود مثل سدی که در پیش سیلاب بسته میشود و مثل مصالح املاک الساحة بسین بی نقطه و الف منقلبه از واو و حا
بی نقطه میدان و مراد اینجا فضای نزدیک آب کاه است که برای خوابیدن حیوانات بعد از آب خوردن و مانند آنست الشعبة

بضم شین با نقطه و سکون میم بی نقطه و با یکنقطه نهری بزرگ که از رودخانه جدا میشود برای آب چند باغ یا چند ده و الشِّرب
بکسر میم و سکون شین با نقطه و فتح عین بی نقطه و با یکنقطه سدی که در رودخانه بسته میشود برای جریان آب در شعب
المسیل بفتح میم و کسر سین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین رودخانهٔ بزرگ که سیلاب باران در همهٔ آن در آن جاری
میشود و العامر بعین بی نقطه و الف و کسر میم و راء بی نقطه جای آبادان مثل راه آب کاریزی که آب در آن جاریست و بغین با نقطه
جای خراب مثل راه آب کاریزی که آب در آن جاری نیست بسببی از اسباب یعنی بسم الله الرحمن الرحیم این چیزیست
که تصدق کرد بآن موسی بن جعفر زمینی که در مکان چنین و چنین است و حد آن زمین چنین و چنین است همگی
آن زمین و درختان خرمای آن زمین و زمین آن زمین و ساده آن زمین و آب آن زمین و نواحی آن زمین و حقوق آن زمین
و شرب آن زمین از آب و هر حقی خواه کم باشد یا بسیار که آن برای آن زمین است در نشیبی یا فرازی یا جای برطرف شدن
آبی یا باعث سهولتی یا فضائی یا نهری یا سدی یا رودخانهٔ یا آبادانی یا خرابی اصل تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ حَقِّهِ مِنْ
ذَلِكَ عَلَى وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ يَقْسِمُ وَالِيهَا مَا أَخْرَجَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ غَلَّتِهَا بَعْدَ الَّذِي
يَكْفِيهَا مِنْ عِمَارَتِهَا وَمَرَافِقِهَا وَبَعْدَ ثَلَاثِينَ عَذْقاً تُقْسَمُ فِي مَسَاكِينِ الْقَرْيَةِ بَيْنَ وُلْدِ مُوسَى
لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ شرح ولده دو جا بضم واو و سکون لام است الصلب بضم صاد بی نقطه و سکون لام و با یکنقطه
و بفتح صاد و فتح لام استخوان مهرهٔ پشت که مرکب است از چند استخوان من صلبه احتراز است از دختر زاده الرجال و النساء
مجرور و بدل تفصیل ولده است یقسم بقاف و سین بی نقطه بصیغهٔ مضارع غائب معلوم از باب ضرب یا باب تفعیل است
والیها بالف و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین فاعل است بعد دو جا بفتح با یکنقطه و سکون عین بی نقطه منصوب
و مضافست یکفیها بفاء و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغهٔ مضارع غائب معلوم از باب ضرب است من در من عمارتها
برای سببیت است العمارة بکسر عین بی نقطه و تخفیف میم و راء بی نقطه مصدر از باب نصر و علم و حسن آبادانی و مرافقها عطف
بر عمارتها یا عطف بر ضمیر مجرور بی اعادهٔ جار است و مرافق بیان شد العذق بفتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و قاف
درخت خرما که بار داشته باشد و مراد اینجا بار درخت خرماست و بکسر عین خوشهٔ خرماست تقسم بصیغهٔ مضارع غائبه مجهول
از باب ضرب یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بثلثین است الف لام القریة برای عهد خارجیست و مراد دهیست که آن
باغ در آن قریه است و شاید که منظور از این قدر تخمین حصهٔ زکوة بعد از وضع اخراجات سوی مستحقان همانجا باشد عامل بین
یقسم والیها است یعنی تصدق و وقف کرد همگی حق خود را از آنچه مذکور شد بر فرزندان خود که از صلب او بیند بر پسران
و دختران بخش میکند متولی آن زمین آنچه را که بیرون آورد الله عز و جل که حاصل آن زمین است بعد از آنچه کافی باشد
آن زمین را برای آبادانی آن زمین و برای اسباب سهولت کار آن زمین و بعد از حاصل سی درخت خرما که بخش کرده میشود
در مسکینان آن ده میان فرزندان موسی برای نرینه مثل حصهٔ دو مادینه است اصل فَإِنْ تَزَوَّجَتِ امْرَأَةٌ مِنْ

ولد

وُلْدِ مُوسَى فَلَا حَقَّ لَهَا فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَيْهَا بِغَيْرِ زَوْجٍ فَإِنْ رَجَعَتْ كَانَ لَهَا مِثْلُ
حَظِّ الَّتِي لَمْ تَتَزَوَّجْ مِنْ بَنَاتِ مُوسَى وَإِنَّ مَنْ تُوُفِّيَ مِنْ وُلْدِ مُوسَى وَلَهُ وَلَدٌ فَوَلَدُهُ عَلَى
سَهْمِ أَبِيهِمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ عَلَى مِثْلِ مَا شَرَطَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ فِي وُلْدِهِ مِنْ
صُلْبِهِ وَإِنَّ مَنْ تُوُفِّيَ مِنْ وُلْدِ مُوسَى وَلَمْ يَتْرُكْ وَلَداً رُدَّ حَقُّهُ عَلَى أَهْلِ الصَّدَقَةِ شرح
ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است توفی بصیغهٔ ماضی غائب مجهول یا معلوم باب تفعل است و لده در دوم و سوم عبارت
از ذکور بقرینهٔ ابیهم بخلاف اول و سوم و چهارم و پنجم و ششم که عام است سهم بیان شد در شرح حدیث اول باب من اوصی
بسهم من ماله که باب بیست و چهارم است یعنی پس اگر شوهر کند زنی از جمله فرزندان موسی پس نیست حقی او را در این وقف
تا آنکه برگردد سوی آن وقف بر حالی که بی شوهر باشد پس اگر برگردد میشود برای او مثل حصهٔ دختری که شوهر نکرده از جمله
دختران موسی و بدرستی که کسی که وفات کرد از جمله پسران موسی بر حالی که برای اوست فرزندانی پس فرزندان او بر حصهٔ پدر
ایشانند برای نرینه مثل حصهٔ دو مادینه است بر مثل آنچه شرط کرد آنرا موسی بن جعفر در فرزندان خود که از صلب اویند
مراد اینست که اگر دختری از جمله فرزندان آن پسر شوهر کند حقی ندارد مگر آنکه بی شوهر شود و بدرستی که کسی که وفات
کرد از جمله پسران موسی بر حالی که وا نگذاشت فرزند را بر گردانیده میشود حق او بر باقی اهل آن وقف اصل وَإِنَّ لَيْسَ
لِوُلْدِ بَنَاتِي فِي صَدَقَتِي هَذِهِ حَقٌّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ آبَاؤُهُمْ مِنْ وُلْدِي وَإِنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ حَقٌّ فِي صَدَقَتِي
مَعَ وُلْدِي أَوْ وُلْدِ وُلْدِي وَأَعْقَابِهِمْ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَإِنِ انْقَرَضُوا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَصَدَقَتِي
عَلَى وُلْدِ أَبِي مِنْ أُمِّي مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ عَلَى مَا شَرَطْتُ بَيْنَ وُلْدِي وَعَقِبِي شرح در نسخ وان بکسر همزه
و سکون نون ان ضمیریست و ان مخففه از مثقله است بتقدیر ضمیر شان و بی لام مفتوحهٔ فارقه مثل قرائت ابو جعفر و ان کل
ذلک لما متاع الحیوة الدنیا بکسر لام و در تهذیب و انه است ضمیر احدهم راجع بولد بناتی است و در بعض نسخ ضمیر هم نیست لیس
با تنوین است ما دو جا مصدریه است و مصدر از باب ظرف زمانست ضمیر منهم در اول راجع بولدی و ولد ولدی و اعقابهم است
و مقصود اینست که اگر فرزندان اولاد ذکور منقرض شوند فرزندان بنات صاحب حق میشوند پس ضمیر انقرضوا راجع بفرزندان
اولاد ذکور و فرزندان بنات است و میتواند بود که مقصود این باشد که فرزندان بنات صاحب حق نمیشوند اصلا پس
ضمیر انقرضوا راجع بفرزندان اولاد ذکور باشد و مؤید احتمال اینست که بنا بر احتمال اول حاجت بذکر او لیس مع هم نیست ما بقی
منهم احد ظاهر نیست مگر بنا بر نسخهٔ دیگر که مذکور شد و بر جمیع تقدیر مراد انقراض ولد و ولد ولد و اعقاب نیست بلکه عدم
معتقد بودن ایشان در آن صدقه است زیرا که از جملهٔ ایشانند ائمهٔ معصومین علیهم السلام و ایشان تا آخر دنیا باقی اند شرطت
بصیغهٔ ماضی متکلم معلوم از باب نصر است عقبی بفتح عین بی نقطه و کسر قاف و با یکنقطه و ضمیر متکلم است یعنی و بدرستی که
شان اینست که نیست برای فرزندان دختران من در این وقف من حقی مگر آنکه باشند پدران ایشان از فرزندان من

و دیگری گرشان اینست که نیست برای کسی از جملهٔ دختران اولاد من حقی در وقف من با وجود پسران من یا فرزندان پسران من
و فرزندزادگان ایشان چند آنکه باقی ماند از جملهٔ ایشان کسی و اگر منقرض شوند و باقی نماند از ایشان کسی پس وقف من
بر فرزندان پدرم از مادرم است چند آنکه باقی ماند از جملهٔ ایشان کسی بر نهج آنچه شرط کردم در میان فرزندان من و فرزند
زادگان من اصل فَإِنِ انْقَرَضَ وُلْدُ أَبِي مِنْ أُمِّي فَصَدَقَتِي عَلَى وُلْدِ أَبِي وَ أَعْقَابِهِمْ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ
أَحَدٌ فَصَدَقَتِي عَلَى الْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ حَتَّى يَرِثَهَا اللهُ وَ تَرِثَهَا وَ هُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ شرح در نسخهٔ در باب الوقف
والصدقة و در تهذیب در باب الوقف والصدقات بعد از ما بقی منهم احد و قبل از فصدقتی چنین است علی مثل ما شرطت
بین ولدی و عقبی فاذا انقرض ولد ابی و لم یبق منهم احد علی الاول فالاول یعنی است که در هر سلسله فرزند با وجود
حقی ندارد و در بعضی نسخ ... بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی پس اگر منقرض شوند فرزندان پدرم از مادرم
پس وقف من بر فرزندان پدرم مطلقا و نسلهای ایشانست چند آنکه باقیماند از ایشان کسی پس وقف من بر مقدم
پس مقدم است تا آنکه میراث برد آنرا الله آنکه او آنرا او بهتر میراث برانست متن تَصَدَّقَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بِصَدَقَتِهِ
هَذِهِ وَ هُوَ صَحِيحٌ صَدَقَةً حَبْساً بَتْلاً بَتّاً لَا مَشُوبَةَ فِيهَا وَ لَا رَدّاً أَبَداً ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ
عَزَّ وَ جَلَّ وَ الدَّارِ الْآخِرَةِ لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَبِيعَهَا أَوْ يَبْتَاعَهَا أَوْ
شَيْئاً مِنْهَا وَ لَا يَهَبَهَا وَ لَا يَنْحَلَهَا وَ لَا يُغَيِّرَ شَيْئاً مِنْهَا مِمَّا وَضَعْتُهُ عَلَيْهَا حَتَّى يَرِثَ اللهُ
الْأَرْضَ وَ مَا عَلَيْهَا شرح صدقة منصوب و حال صدقه است حبسا بضم حاء بی نقطه و سکون سین بی نقطه و نون
مصدر است که بمعنی صفت مشبهه استعمال شده برای مبالغه و لهذا علامت تانیث ندارد و البتل بفتح با یک نقطه و سکون
تا دو نقطه در بالا مصدر باب نصر و ضرب قطع البت بفتح با یک نقطه و تشدید تا دو نقطه در بالا مصدر باب نصر و ضرب
قطع و مکرر است بمعنی برای تاکید است و مصدر بمعنی اسم مفعول است المشوبة بفتح میم و ضم شین با نقطه و سکون واو و با
یک نقطه مصدر باب نصر آمیختن و مراد اینجا تغییر بعض شروط است الرد بفتح را بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مصدر باب
نصر برگردانیدن ابتغاء منصوب و مفعول له تصدق است و مضافست و الدار مجرور است و لا یهبها بفتح و کسر ها و فتح با
بتقدیر و لا ان یهبها است و لا ینحلها بسکون نون و فتح حاء بی نقطه و فتح لام است و لا یغیر بفتح یاء بی نقطه از باب تفعیل است
مما متعلق بیغیر است و وضعته بصیغهٔ متکلم است یعنی تصدق و وقف کرد موسی بن جعفر این صدقهٔ خود در حالی که او تندرست
بود در حالی که آن صدقه بغایت نیکوی بریده شده و بریده شده و بود نیست آمیختنی در مال صدقه و نه برگردانیدن هرگز برای
طلب رضای الله عز و جل و طلب سرای آخرت حلال نیست برای مومنی که ایمان می آورد با خدا و روز قیامت اینکه
فروشد آن صدقه را یا خرد آنرا یا چیزی از آنرا و نه اینکه بخشد آنرا و نه اینکه تملیک کند آنرا و نه اینکه تغییر دهد چیزی
از آنچه قرار دادم آنرا بر آن صدقه تا آنکه میراث برد الله زمین را و آنچه را که بر زمین است متن وَ جَعَلَ صَدَقَتَهُ هَذِهِ

الحلبي

٤٢

الْحَلَبِيِّ وَ إِبْرَاهِيمَ فَإِنِ انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا دَخَلَ الْقَاسِمُ مَعَ الْبَاقِي مِنْهُمَا فَإِنِ انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا
دَخَلَ إِسْمَاعِيلُ مَعَ الْبَاقِي مِنْهُمَا فَإِنِ انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا دَخَلَ الْعَبَّاسُ مَعَ الْبَاقِي مِنْهُمَا فَإِنِ انْقَرَضَ
أَحَدُهُمَا فَالْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِي فَإِنْ لَمْ يَبْقَ مِنْ وُلْدِي إِلَّا وَاحِدٌ فَهُوَ الَّذِي يَلِيهِ وَ زَعَمَ
أَبُو الْحَسَنِ أَنَّ أَبَاهُ قَدَّمَ إِسْمَاعِيلَ فِي صَدَقَتِهِ عَلَى الْعَبَّاسِ وَ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ شرح بنا بر آنچه گذشت در کتاب
الحجة در حدیث پانزدهم باب الاشارة و النص علی ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب شصت و دوم است آنچه درین فقره است
تغییر نیست و ولایت وقف مفوض بامام رضا علیه السلام شده و زعم بزای با نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب نصر
تا آخر کلام صفوان بن یحیی یا کلام عبد الرحمن بن حجاج است و مراد با بو الحسن امام رضا علیه السلام است ضمیر بود راجع باسمعیل است
ضمیر منه راجع بعباس است و این اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث مذکور که عباس گفتگوهای بی ادبانه با
امام رضا علیه السلام کرد و پس [illegible] شاید که این سخن را در انتقام برای دفع گفتگوهای عباس کرده باشد نه اینکه تقدیم
صغیر بر کبیر علامت طعن بر کبیر است یعنی و گردانید این وقف خود را مفوض بسوی امام رضا و ابراهیم پس اگر
وفات کند یکی از آن دو داخل میشود قاسم با باقیمانده از آن دو پس اگر وفات کند یکی از این دو داخل میشود اسمعیل با
باقیمانده از جملهٔ آن دو پس اگر وفات کند یکی از این دو داخل میشود عباس با باقیمانده از این دو پس اگر وفات کند یکی
از این دو پس داخل میشود بزرگتر از جملهٔ پسران من پس اگر باقی نماند از پسران من مگر یکی پس اوست آنکه ولایت
میکند وقف را و دعوی کرد امام رضا علیه السلام اینکه پدرش تقدیم کرد اسمعیل را در وقف خود بر عباس و حال آنکه اسمعیل
کوچکتر از عباس است متن سهل عَنْ أَيُّوبَ بْنِ عَطِيَّةَ الْحَذَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
قَسَمَ نَبِيُّ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْفَيْءَ فَأَصَابَ عَلِيٌّ أَرْضاً فَاحْتَفَرَ فِيهَا عَيْناً فَخَرَجَ مَاءٌ يَنْبُعُ
فِي السَّمَاءِ كَهَيْئَةِ عُنُقِ الْبَعِيرِ فَسَمَّاهَا يَنْبُعَ فَجَاءَ الْبَشِيرُ يُبَشِّرُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَشِّرِ الْوَارِثَ
هِيَ صَدَقَةٌ بَتَّةً بَتْلاً فِي حَجِيجِ بَيْتِ اللهِ وَ عَابِرِ سَبِيلِهِ لَا تُبَاعُ وَ لَا تُوهَبُ وَ لَا تُورَثُ فَمَنْ
بَاعَهَا أَوْ وَهَبَهَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلاً
شرح قسم بقاف و سین بی نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب ضرب است الفیء بفتح فا و سکون یا و همزه بیان شد
در کتاب الحجة در شرح عنوان آخر ابواب و اینجا میگوییم که فیء بمعنی زمینی است که از مشرکان گرفته شده باشد و آن
دو قسم است یکی آنکه بی جنگ گرفته شده باشد و دوم آنکه با لشکر و جنگ گرفته شده باشد ماء مرفوع و با تنوین است
ینبع بنون و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر صفت ماء است فی السماء یعنی است که
مثل فواره جوشید کهیئة عنق البعیر یعنی است که گردن کشیده و طول آن فواره مانند گردن شتر بود و ضمیر
مستتر در فسماها راجع بعلی علیه السلام است ینبع در دوم بفتح یا اسم [illegible] مفعول دوم است و بیان شد در شرح

النبی

فی سبیل الله

حدیث هشتم ابن ابی البشیر بفتح با یک نقطه و کسر شین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه مژده دهنده و مبشر
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل حالست مبشر بصیغه امر باب تفعیل است و ارث اینجا شامل موقوف علیه در
زمان زندگی وقف نیز هست بته بفتح با یک نقطه و تشدید تا دو نقطه در بالا و تا ثانیه منصوب مثلاً
منصوب و با تنوین است و بیان این شد در شرح حدیث سابق الحجیج بفتح حا و کسر جیم و سکون یا دو نقطه
در پایین و جیم دوم جمع حاج بتشدید جیم قصد کننده کان کعبه برای افعالی که معروفست عابر بعین بی نقطه و کسر با یک
نقطه و را بی نقطه معنیست سبیل بغیر ارجع جهت با ارجع باقیست و در بعض نسخ بجای آن سبیل الله است و بنا
بر اول از قبیل تعمیم بعد از تخصیص است برای ادخال اهل عمره و بنا بر آخر مراد اهل جهاد است جمله فعلیه و جمله لا یقبل بقاف
و با یک نقطه بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب علم جمله حالیه یا خبریه است صرفاً بفتح صاد بی نقطه و سکون را بی نقطه و فا
و عدل بفتح عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه است می آید در کتاب الدیات در حدیث چهارم باب آخر سنه که باب دوم است
که الصرف التوبة فی قول ابی جعفر علیه السلام والعدل الفداء فی قول ابی عبد الله علیه السلام و صاحب قاموس گفته که الصرف فی الحدیث
التوبة والعدل الفدیة او هو النافلة والعدل الفریضة او بالعکس او هو الوزن والعدل الکیل او هو الاکتساب والعدل
الفدیة او الحیلة ومنه فما تستطیعون صرفاً ولا نصراً یعنی روایت است از ایوب بن عطیه بفتح عین بی نقطه و کسر طا بی نقطه
و تشدید یا دو نقطه در پایین گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که تقسیم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله زمین برگشته از مشرکان را پس دریافت امیر المؤمنین علیه السلام زمینی را پس امر کرد در آن بکنند چشمه پس برون
آمد آبی که بیرون شد در جانب بالا مانند گردن شتر پس نام نهاد آن زمین را ینبع پس آمد مژده دهنده بر حالی که مژده
میداد پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام که مژده ده وارثان را آن زمین وقف است قطعاً قطعاً بر حاجیان بیت الله و گذرندگان راه
بیت الله فروخته نمیشود و بخشیده نمیشود و بمیراث گرفته نمیشود پس هر که فروشد آن را یا بخشد آن را پس بر او باد لعنت خدا
و فرشتگان و مردمان همگی و قبول نکند الله از او صرف را و نه عدل را یازدهم اصل عدة من اصحابنا عن احمد
بن محمد عن الحسن بن محبوب عن جمیل بن صالح عن هشام بن احمر وعلی بن ابراهیم
عن ابیه ومحمد بن اسمعیل عن الفضل بن شاذان عن ابن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید
جمیعاً عن سالمة مولاة ابی عبد الله علیه السلام قالت کنت عند ابی عبد الله علیه السلام حین حضرته
الوفاة فاغمی علیه فلما افاق قال اعطوا الحسن بن علی بن الحسین وهو الافطس سبعین دیناراً
واعطوا فلاناً کذا وکذا وفلاناً کذا وکذا فقلت أتعطی رجلاً حمل علیک بالشفرة فقال ویحک
اما تقرئین القرآن قلت بلى قال اما سمعت قول الله عز وجل الذین یصلون ما امر الله به ان
یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب شرح علی معطوف بر عدة است و محمد بن اسمعیل معطوف بر ابیه است

جمیعاً عبارتست از هشام بن احمر و ابراهیم بن عبد الحمید اغمی بغین با نقطه و یا بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعالست علیه
ذهب عقله است افاق بقاف و الف و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست اعطوا بفتح همزه و سکون عین بی نقطه
و ضم طا بی نقطه بصیغه امر باب افعالست الافطس بفتح همزه و سکون فا و فتح طا بی نقطه و تخفیف سین بی نقطه بینی پستی
و فرو رفته میان بینی و هو الافطس کلام سالمه است رجلاً عبارتست از حسن حمل بحا بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است
الشفرة بفتح شین با نقطه و سکون فا و را بی نقطه کارد بزرگ ویحک بفتح واو و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح حا بی نقطه
و کسر کاف منادای مضاف است بتقدیر یا ویحک و ویح بمعنی تعجب است از حال کسی اما دو جا بفتح همزه و تخفیف میم است تقرئین
بسکون قاف و فتح را بی نقطه و کسر همزه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح نون بصیغه مضارع مخاطبه معلوم باب منع است
یعنی روایت کرده جمعی از یاران ما از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از هشام بن احمر و روایت کرد علی بن ابراهیم
از پدرش و محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان از محمد بن ابی عمیر از ابراهیم بن عبد الحمید همگی آن دو از سالمه کنیز امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در وقتی که حاضر شد او را وفات پس بیهوش شد پس وقتی که بهوش آمد گفت
که بدهید حسن بن علی بن الحسین را و او همان افطس است هفتاد دینار طلا و بدهید فلان را چنین و چنین و فلان را چنین و چنین
پس گفتم که آیا میدهی مردی را که حمله کرد بتو بکارد بزرگ پس امام گفت که ای تعجب از حال تو آیا نمیخوانی قرآن را گفتم بلی میخوانم
گفت که آیا نشنیدی قول الله عز وجل را در سوره رعد که جمعی که پیوند میکنند آنچه را که امر کرد الله بآن آنکه پیوند کرده شود
و میترسند از صاحب کل اختیار خود شان و میترسند از بدی حساب روز قیامت مراد ما قدمنا در حسابست بنا بر آنچه
گذشت در کتاب المعیشه در حدیث اول باب فی آداب اقتضاء الدین که باب بیست و پنجم است اصل قال ابن محبوب
فی حدیثه حمل علیک بالشفرة یرید ان یقتلک فقال اترید ان لا اکون من الذین قال الله
تبارک وتعالى الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب
نعم یا سالمة ان الله خلق الجنة وطیبها وطیب ریحها وان ریحها لیوجد من مسیرة الفی
عام ولا یجد ریحها عاق ولا قاطع رحم شرح بیان الزام و رفع منافات میان آن و میان الف عام
و خمسمائة عام گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث ششم باب العقوق که باب صد و چهل و سوم است یعنی
گفت ابن محبوب در حدیث خود که حمله کرد بر تو بکارد بزرگ میخواست آنکه بکشد ترا پس امام گفت که آیا میخواهی که باشم
از جمله جمعی که گفت الله تبارک و تعالى که جمعی که پیوند میکنند آنچه را که امر کرد الله بآن آنکه پیوند کرده شود و میترسند از صاحب کل
اختیار خود شان و میترسند از بدی حساب آری ای سالمه بدرستی که الله آفرید بهشت را و پاکیزه کرد آن را و پاکیزه کرد بوی
آن را و بدرستی که بوی بهشت هر آینه دریافته میشود از مسافت دو هزار ساله و در نمی یابد بوی آن را عاق والدین و نه کسی
که ببرد پیوند خویشاوندی را دوازدهم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا الحسن علیه السلام عما یقول

النَّاسُ فِي الوَصِيَّةِ بِالثُّلُثِ وَالرُّبُعِ عِنْدَ مَوْتِهِ أَشَيْءٌ صَحِيحٌ مَعْرُوفٌ أَمْ كَيْفَ صَنَعَ أَبُوكَ فَقَالَ الثُّلُثُ
ذَلِكَ الأَمْرُ الَّذِي صَنَعَ أَبِي رَحِمَهُ اللهُ شرح الناس عبارت از مخالفان است که میکویند که وصیت بثلث صحیح است
و وصیت بربع نیز صحیح نیست و آنچه صحیح است وصیت بخمس است بنابر اینکه ابوبکر وصیت بخمس کرده و کفته که راضی بالخمس والخمس
کثیر فان الله عز وجل قد رضی بالخمس چنانچه کذشت در حدیث اول کتاب المعیشة ام بفتح همزه و سکون میم منقطعه است
بمعنی بل پس مجرد شده از معنی استفهام بقرینه ذکر کیف و امام علیه السلام اکتفا بجواب سوال دوم کرده برای اینکه از جواب آن
جواب اول نیز مفهوم میشود و امثال این مسائل اضراب از سوال اول کرده منافات نیست میان این و آنچه کذشت در حدیث چهارم
و پنجم و ششم باب ششم زیرا که مرجوح کاهی راجح میشود بسببی از اسباب مثل اینکه فقرا بسیار باشند و وارثان محتاج نباشند
باشند یا مستغنی باشند یعنی روایت است از عبد الرحمن بن حجاج کفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از آنچه میکویند
مردمان مخالف در وصیت بثلث و وصیت بربع در نزد مردن موصی که آیا چیزیست حلال متعارف یا چکونه وصیت بجا
آورد پدر تو پس امام کفت که ثلث آنست چیزی که بجا آورد پدرم رحمه الله سیزدهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاتَ وَتَرَكَ سِتِّينَ مَمْلُوكاً وَأَعْتَقَ ثُلُثَهُمْ فَأَقْرَعْتُ
بَيْنَهُمْ فَأَخْرَجْتُ عِشْرِينَ فَأَعْتَقْتُهُمْ شرح مضمون این کذشت در حدیث یازدهم باب من اوصی بعتق تا آخر که
باب دوازدهم است یعنی روایت است از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که امام کفت که در بستی که امام محمد باقر
علیه السلام مرده و اکذاشت شصت غلام را و وصیت کرد باعتاق ثلث ایشان پس قرعه زدم میان ایشان پس بیرون آوردم
بقرعه بیست کس را پس آزاد کردم ایشان را چهاردهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَعْتَقَ
أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ غِلْمَانِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ شِرَارَهُمْ وَأَمْسَكَ خِيَارَهُمْ فَقُلْتُ يَا أَبَهْ تُعْتِقُ هَؤُلَاءِ
وَتُمْسِكُ هَؤُلَاءِ فَقَالَ إِنَّهُمْ قَدْ أَصَابُوا مِنِّي ضَرْباً فَيَكُونُ هَذَا بِهَذَا شرح خیارهم عبارت است از شصت
غلام که مذکور شد در حدیث سابق پس منافات نیست میان این دو حدیث بیکی از دو روش اول اینکه شرارهم منجز آزاد کرده
باشد و در خیار وصیت باعتاق ثلث کرده باشد دوم اینکه مضمون شرار اکر بیست غلام باشند مثلا و ثلث خیار اکر شصت غلام باشند
وصیت باعتاق کرده باشد ابه بفتح همزه و فتح باء یکنقطه و سکون هاء است و در بعض نسخ ابت بتاء دو نقطه در بالا مکسوره
بجای هاء است تفصیل حلال بودن ضرب مملوک و مقدار آن می آید در کتاب الحدود و در حدیث پنجم و ششم آخر ابواب
در بیان عدم منافات میشود ان شاء الله تعالی یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که آزاد کرد امام
محمد باقر علیه السلام از غلامانش نزد مردنش بدان ایشان را و نکاه داشت نیکان ایشان را پس کفتم که ای پدر آیا آزاد میکنی اینها را
و نکاه میداری اینها را پس کفت که در بستی که بدان تحقیق دریافته اند از جانب من زدنی را پس باشد این آزاد کردن
بعوض این زدن پانزدهم اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَوْصَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ

ثَلَاثَ مَرَضَاتٍ فِي كُلِّ مَرْضَةٍ يُوصِي بِوَصِيَّةٍ فَإِذَا أَفَاقَ أَمْضَى وَصِيَّتَهُ شرح مرض بصیغه معلوم باب علم است و مرضات
بفتح راء است افاقه اینجا بمعنی صحیح شدن است یا بمعنی رو به بهبود کردن است امضا اینجا بمعنی بجا آوردن آن وصیتها
در زندکی خود است یعنی روایت است از عمر بن یزید از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که بیمار شد امام زین العابدین علیه السلام
سه بیماری که در هر بیماری وصیت میکرد بوصیتی پس وقتی که صحیح شد کذرانید و بجا آورد وصیت خود را باب سی و پنجم اصل
باب ما یلحق المیت بعد موته شرح ما عبارت است از اجری چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول این باب
یلحق بیاء مفتوحه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است المیت منصوب و مفعول به است یعنی این باب بیان
ثوابی است که لاحق میشود میت را بعد از مردنش و در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ يَتْبَعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا
فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ وَسُنَّةُ هُدًى سَنَّهَا فَهِيَ يُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ
شرح یتبع بتاء دو نقطه در بالا و باء یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم بمعنی یلحق است الرجل منصوب
و مفعول به است من برای تبعیض است الاجر بفتح همزه و سکون جیم و راء بی نقطه ثواب و آن نفعی است که مزد طاعتیست که حاصل
شده و منقطع پس این حدیث منافات ندارد با اینکه نفع غیر ثواب لاحق کسی شود بعد از مردنش از غیر این سه چیز مثل آنکه
بیکانه برای او دعا و استغفار کند در ضمن اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات یا در غیر آن و آیت سوره والنجم و ان لیس للانسان
الا ما سعی و ان سعیه سوف یری منافات با این ندارد بنابر آنچه بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم
باب النهی عن الکلام فی الکیفیة که باب بیست و هشتم است که لام در للانسان [illegible] میتواند بود که برای استحقاق باشد مثل ولهم اللعنة و ما سعی
عبارت از کار او باشد صدقه جاریه دو قسم دارد چنانچه می آید در حدیث آینده سنه مضاف [illegible] میتواند بود که موصوف
باشد یعنی روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که نیست که لاحق شود مرد را بعد از مردنش از جمله
ثواب بوسیله حسن سعی او مکر سه خصلت اول صدقه که جاری ساخته باشد آن را در زندکی خود پس آن جاری میشود بعد از
مردنش و دوم طریقه راستی که قرار داده باشد آن را بعد از مندرس شدن آن پس آن معمول بها شود بعد از مردن
او و سوم فرزند صالح که دعا کند بوسیله حسن سعی او مثل آنچه در آیت سوره بنی اسرائیل است که رب ارحمهما کما ربیانی
صغیرا دوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ يَتْبَعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الأَجْرِ إِلَّا
ثَلَاثُ خِصَالٍ صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ وَصَدَقَةٌ مَبْتُولَةٌ لَا تُورَثُ أَوْ سُنَّةُ
هُدًى فَهِيَ يُعْمَلُ بِهَا أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ شرح تغییر اسلوب بعطف بواو در وصدقه و باو در دو جای
دیکر اشارت است باینکه همه صدقه مبتوله تتمه قسم اول است پس صدقه دو قسم است اول آنچه ملک صاحبش باشد و مردمان
در زمان او و بعد از او منتفع شوند از آن مثل درخت و مصحف و چاه آب و مثل اجرای کاریز مانند آن المقصد رضا

آلهی هر چند که جاری کننده آنرا وقف نکرده باشد لیکن ترجیح داده باشد آنرا بر مکاسب دیگر بسبب انتفاع حیوانات از آن
و حاصل زراعت و درخت آن و در این ترجیح قصد رضای آلهی کرده باشد دوم وقف چیزی مثل رباط و پل و مسجد
و مانند آنها بقصد رضای آلهی **یعنی** روایتست از عبد الله بن علی حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمیرسد که لاحق
شود مرد را بعد از مردنش از جمله ثواب مگر سه خصلت اول صدقه که جاری ساخته باشد آنرا در زندگی خود پس آن جاری شده
بعد از مردنش و صدقه که بریده شده باشد از سایر اموال صاحبش بسبب وقف که بمیراث گرفته نشود دوم طریقت
راستی پس آن معمول بها شود بعد از او سوم فرزندی صالح که دعا کند برای او **سیوم حدیث** عن محمد الحلبی
عن ابی عبد الله علیه السلام مثله الا انه قال او ولد صالح یستغفر له **شرح** روایتست از محمد حلبی از امام جعفر
صادق علیه السلام مثل سابق مگر آنکه او بجای او ولد صالح یدعو له گفت که او ولد صالح یستغفر له و حاصل هر دو یکیست
چهارم حدیث عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یتبع الرجل بعد موته الا ثلث خصال
صدقة اجراها الله فی حیوته فهی تجری له بعد موته وسنة هدی سنها فهی یعمل بها بعد
موته وولد صالح یدعو له **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این باب است **پنجم حدیث** عن معویة بن عمار
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما یلحق المیت بعد موته قال سنة سنها یعمل بها بعد موته
فیکون له مثل اجر من یعمل بها من غیر ان ینقص من اجورهم شیء والصدقة الجاریة
تجری من بعده والولد الطیب یدعو لوالدیه بعد موتهما ویحج ویتصدق ویعتق عنهما
ویصلی ویصوم عنهما فقلت اشرکهما فی حجی قال نعم **شرح** یعتق بصیغه مجهول و معلوم میتوان خواند و معنیش
گذشت در کتاب الجهاد در حدیث اول باب وجوه الجهاد که باب سوم است و مناسب این گذشت در کتاب العقل در حدیث
سوم و چهارم باب ثواب العالم والمتعلم که باب پنجم است الطیب بفتح طاء منقوطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره و تخفیف
و تسکین آن جایز است و باء یکنقطه صالح اشرکهما بصیغه متکلم باب افعال بتقدیر استفهام است شریک کردن والدین
در حج گذشت در کتاب الحج در حدیث اول و ششم باب من یشرک قرابته واخوته فی حجته تا آخر که باب هشتاد و دوم است
یعنی روایتست از معویة بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه ثواب لاحق میشود میت را بعد از مردنش امام
گفت که اول طریقی که قرار داده آنرا بیان این آنکه عمل کرده میشود بآن بعد از مردنش پس میباشد برای او مثل ثواب هر که
عمل میکند بآن تا روز قیامت بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی و دوم صدقه جاریه که جاری شود بعد از او
و سیوم فرزند صالح که دعا کند برای پدر و مادر خود بعد از مردن ایشان و حج گزارد و تصدق کند و آزاد کند از جانب ایشان
و نماز گزارد و روزه دارد از جانب ایشان پس گفتم که آیا شریک کنم ایشان را در حج خود امام گفت که آری **ششم حدیث**
عن ابی کهمس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ستة تلحق المؤمن بعد وفاته ولد یستغفر له ومصحف

باب بفضل

یخلفه

٦٥

یخلفه وغرس یغرسه وقلیب یحفره وصدقة یجریها وسنة یؤخذ بها من بعده **شرح**
ستة منافات ندارد با ثلث در احادیث سابقه زیرا که صدقه در احادیث سابقه اعم است از صدقه جاریه و احادیث
پس مصحف و غرس و قلیب داخل صدقه در احادیث سابقه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم این باب یخلفه
بخاء با نقطه و فاء صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الغرس بفتح غین با نقطه و سکون راء بی نقطه و سین بی نقطه
درخت خواه میوه دار و خواه سایه دار یغرسه از باب ضرب یا باب افعال است القلیب بفتح قاف و کسر لام و سکون یاء
دو نقطه در پایین و باء یکنقطه چاهی که مردمان از آن منتفع شوند یحفره بحاء بی نقطه و فاء و راء بی نقطه از باب ضرب است
یجریها از باب افعال است **یعنی** روایتست از ابو کهمس بفتح کاف و سکون هاء و فتح میم و سین بی نقطه از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که شش چیز ثواب آنها لاحق میشود مؤمن را بعد از وفاتش اول فرزندی که استغفار کند
برای او دوم مصحفی که بعد از خود گذارد آنرا سیوم درختی که نشانده آنرا چهارم چاهی که کنده آنرا پنجم آبی که جاری
کند آنرا ششم طریقی نیکو که عمل کرده شود بآن بعد از او **باب سی و ششم حدیث باب النوادر** **شرح** این باب بیان
احادیث متفرقه است در این باب سی حدیث است **اول حدیث** عن برید بن معویة عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له ان رجلا اوصی الی فسالته ان یشرک معی ذا قرابة له ففعلت وذکر الذی اوصی
الی ان له قبل الذی اشرکه فی الوصیة خمسین ومائة درهم عنده ورهنا بها جاما من
فضة فلما هلک الرجل انشا الوصی یدعی ان له قبله اکرار حنطة قال ان اقام البینة والا
فلا شیء له **شرح** قبل بکسر قاف و فتح باء یکنقطه بمعنی نزد است خمسین ومائة از جمله کلام راوی بیانست عنده
منصوبست بظرفیت و ضمیر راجع بالذی اوصی است جاما بجیم و الف و تخفیف میم فاعل ظرفست یا استدلالست و ظرف خبر
مقدم بر انست و رهنا بتقدیر رهنا حال جام است که مقدم شده بر آن و ضمیر بها عاید بخمسین ومائه است که موصوف
بجمله است اکرار منصوب و مضافست و کر پیمانه ایست بزرگ که بعقیده بعضی هزار و دویست رطل است چنانچه بیان شد
در کتاب الطهارة در شرح حدیث ششم باب الماء الذی لا ینجسه شیء که باب دوم است **یعنی** روایتست از برید بضم باء
یکنقطه و فتح راء بی نقطه ابن معویه بضم میم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که بدرستی که مردی وصیت کرد
بسوی من پس طلب کردم از او اینرا که شریک کند با من خویشاوندی را که او راست پس کرد آنرا و مذکور کرد آنکس که
وصیت کرد بسوی من اینرا که برای اوست نزد کسی که شریک کرد او را در وصیت صد و پنجاه درهم که نزد موصی است
و رهن کرده باشد آنرا بمبلغ جام آبخوری از نقره پس وقتی که مرد آن مرد شروع کرد آن وصی دعوی میکند اینرا که برای
اوست نزد میت چند کر گندم امام گفت که اگر آن وصی اقامت بینه کرد بشرط معتبره میگیرد و اگر نکرد پس نیست
چیزی برای او **حدیث** قال قلت له الرجل یحل له ان یأخذ مما فی یده شیئا قال لا یحل له قلت ارایت لو ان

رجلا عدا علیه فاخذ ماله فقدر علی ان یاخذ من ماله ما اخذ اکان ذلک له قال ان هذا
لیس مثل هذا شرح ان در اول وسوم بفتح همزه وسکون نون است ودر دوم بفتح همزه وتشدید نون مفتوحه است وعدا
فعل ماضی است بتقدیر وقع ودر چهارم بکسر همزه وتشدید نون است عدا بفتح عین بی نقطه ودال بی نقطه والف منقلبه از واو بصیغه
ماضی غایب معلوم باب نصر است اخذ در جا بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است اکان بهمزه استفهام از افعال ناقصه است
یعنی راوی گفت که گفتم امام را که آیا حلال میشود برای آن وصی اینکه فرا گیرد از جمله آنچه در تصرف اوست چیزی را امام گفت که
حلال نمیشود برای او گفتم که خبر ده مرا که اگر واقع شود اینکه مردی تعدی کرده باشد بران وصی پس فرا گرفته باشد مال او را پس
وصی قادر شود بر اینکه فرا گیرد از مال تعدی کننده آنچه را که فرا گرفته بود آیا جایز میبود آن عمل برای وصی امام گفت
که بدرستی که این نیست مثل این مراد اینست که این قیاس این کرده شده در مالی بر غیر اوست وقیاس باطلست دوم اصل
عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلم قال اوصی رجل بثلثین دینارا لولد فاطمة علیها السلم قال فاتی بها
الرجل الی ابی عبد الله علیه السلم فقال ابو عبد الله علیه السلم ادفعها الی فلان شیخ من ولد فاطمة وکان
معیلا مقلا فقال له الرجل انما اوصی بها الرجل لولد فاطمة فقال ابو عبد الله علیه السلم انها لا تقع
من ولد فاطمة وهی تقع من هذا الرجل وله عیال شرح الرجل در اول ودوم عبارتست از وصی ودر سوم عبارت
از موصی ادفعها بصیغه امر باب منع است شیخ مجرور است وکلام راوی است المعیل بعین بی نقطه ویاء دو نقطه بزیر
بصیغه اسم فاعل باب افعال عیالدار المقل بقاف وتشدید لام بصیغه اسم فاعل باب افعال مفلس لا تقع من ولد فاطمة
باین معنی است که اگر قسمت شود در میان جمیع ولد فاطمه که در آن شهر اند بیجا وبیفایده میشود واگر اکتفا ببعضی شود برای اینکه
بیجای خود باشد پس همین مرد وعیالش کافی اند یعنی روایت است از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلم که او گفت
که وصیت کرد مردی سی دینار طلا برای فرزندان فاطمه علیها السلم راوی گفت که پس آورد آنها را وصی بسوی امام جعفر صادق علیه السلم
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بده آنها را بسوی فلان که شیخی بود از فرزندان فاطمه وبود عیالدار ومفلس پس گفت
امام را وصی که جز این نیست که وصیت کرد آنها را آن مرد برای فرزندان فاطمه پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی
که آنها فرود نمی آید در جایی از جمیع فرزندان فاطمه وآنها فرود می آید در جایی از این مرد واو است عیالی سیوم اصل عن احمد
بن حمزة قال قلت له ان فی بلدنا ربما اوصی بالمال لآل محمد علیهم السلم فیاتونی به فاکره ان احمله الیک حتی
استامرک فقال لا تاتنی به ولا تعرض له شرح احمد بن حمزة بن الیسع قمی واز راویان امام علی نقی علیه السلم بوده پس
ضمیر له در اول راجع بامام علی نقی علیه السلم است ولفظ نا عبارت از قم است اوصی بصیغه مجهول باب افعالست بالمال نایب فاعل آنست
فیاتونی بتشدید نون است مثل آیت سوره زمر تامرونی اعبد فاکره بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است احملها
بی نقطه بصیغه مضارع متکلم باب ضرب است استامرک بهمزه وراء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب استفعال مفتوحست لا تعرض

بعین

بعین بی نقطه وراء بی نقطه وضاد بانقطه بصیغه نهی باب تفعل بحذف یک تا یا باب ضرب است شاید که باعث این نهی عداوت
ایشان در دین باشد مثل آنچه کردند با دعبل خزاعی از غضب بر این امام رضا علیه السلم از او بقصد تبرک یعنی روایت است از
احمد بن حمزه گفت که گفتم امام را که بدرستی که در شهر ما بسا که وصیت کرده شد بمال برای آل محمد علیهم السلم پس اوصیا آورند نزد من
آنرا پس کراهت دارم اینرا که آورم آنرا بسوی تو تا آنکه دانم فرمان ترا امام گفت که میار نزد من آنرا ومتعرض مشو آنرا چهارم اصل
محمد بن یحیی رفعه عنهم علیهم السلم قال من اوصی بالثلث احتسب له من زکوته شرح احتسب بصیغه ماضی غایب
مجهول باب افتعالست ونایب فاعل ضمیر مستتر راجع بثلث است یا نایب فاعل له است وبر هر تقدیر مقصود اینست که اگر زکوة
کسی از قصور افتاده باشد بسببی از اسباب مثل اینکه جمعی که گرفته باشند مستحق آن نباشند وصیت بثلث برای فقرا مثلا
تلافی آن میکند نظیر اینکه نماز نافله یومیه تلافی نقصان نماز فریضه میکند چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم
باب من حافظ علی صلوته او ضیعها که باب دوم است یعنی روایت کرد محمد بن یحیی بالا بر سند روایت را از ائمه معصومین
علیهم السلم امام گفت که هر که وصیت کرد بثلث مالش برای مستحقین زکوة حساب کرده شد برای او از زکوة او اگر کامل نباشد
پنجم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم فی رجل اقر عند موته
لفلان وفلان لاحدهما عندی الف درهم ثم مات علی تلک الحال فقال ایهما اقام البینة فله المال
وان لم یقم واحد منهما البینة فالمال بینهما نصفان شرح لاحدهما بتقدیر قولا لاحدهما مانند آنست یعنی
روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم در مردی که اقرار کرد نزد مردنش برای
فلان وفلان بر حالی که گوینده بود که برای یکی از آن دو نزد منست هزار درهم بعد از آن مرد بران حال اجمال پس امیر المؤمنین
علیه السلم گفت که هر کدام آن دو که اقامه بینه کرد پس برای اوست آن مال واگر اقامت نکرد یکی از آن دو بینه را پس آن مال
میان ایشان دو نصف است مراد آنکه اقامت کل واحد بینه را داخل شق دوم است بقرینه مفهوم از کلام ودر آن تفصیلی
می آید در کتاب القضا یا در احکام وبعض احادیث باب الرجلین یدعیان فیقیم کل واحد منهما البینة که باب شانزدهم است
ودر صورت عدم اقامت بینه اصلا قرعه مقدم است پس این در صورتیست که بسبب حکم حاکم جرات قرعه نکنند وصلح بنصف
کنند چنانچه می آید در کتاب المواریث در حدیث اول وسوم باب آنچه که باب پنجاه ویکم است که قاضی قضیه اعدل من قضیه
بجال علیها السلام تا آخر وجاری میشود ششم اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلم قال من
عدل فی وصیته کان بمنزلة من تصدق بها فی حیوته ومن جار فی وصیته لقی الله عز وجل یوم القیمة
وهو عنه معرض شرح عدل بعین بی نقطه ودال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است جار بجیم والف وراء بی نقطه
از باب نصر است اقسام وصیت غیر جور گذشت در شرح حدیث پنجم باب پنجم که باب الوصیة للوارث است لقی از باب علم است
معرض از باب افعالست یعنی روایت است از مسعدة بفتح میم وسکون سین بی نقطه وفتح عین بی نقطه ودال بی نقطه ابن صدقه

بفتح صاد مهمله وفتح دال مهمله وقاف است امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که عدالت کرد در وصیت خود شد بمنزله کسی که تصدق
کرده باشد آنرا در زندگی خود و هر که جور کرد در وصیت خود برخورد الله عز وجل را در روز قیامت بر حالی که او از آنکس
رو گردانست هفتم اصل عن محمد بن الريان قال كتبت الى ابي الحسن عليه السلم اسأله عن انسان اوصى بوصية فلم
يحفظ الوصي الا بابا واحدا منها كيف يصنع في الباقي فوقع عليه السلم الابواب الباقية يجعلها في البر
شرح روایت است از محمد بن ریان بفتح راء مهمله و تشدید یاء دو نقطه در پایین گفت که نوشتم سوی امام علی نقی علیه السلم که میپرسیدم
او را از شخصی که وصیت کرد بمبلغی معین که در ابواب معینه صرف شود پس نگاه نداشت وصی مگر یک باب را از جمله آن ابواب
چگونه میکند در باقی پس نوشت امام علیه السلم که مبلغی را که برای ابواب دیگرست میکرد آنرا در خیرها و ابواب البر هشتم اصل عن
علي بن مهزيار عن بعض اصحابنا قال كتبت الى ابي الحسن عليه السلم اني وقفت ارضا على ولدي وفي حج
ووجوه بر ولك فيه حق بعدي او لمن بعدك وقد ازلتها عن ذلك المجرى فقال انت في حل
وموسع لك شرح انی بکسر همزه و فتح نون مشدده است وقفت اینجا بمعنی وصیت است بقرینه بعدی و بعدک ولدی بضم واو و سکون
لام یا بفتح واو و فتح لام است وجوه مضاف است او لمن بعدک عطف است بر لک و این عبارت بنابر اینست که معلوم نیست که او پیشتر
وفات خواهد کرد یا امام و او وصیت بحصه برای امام زمان کرده بوده یعنی روایت است از علی بن مهزیار از بعض یاران که گفت
که نوشتم سوی امام رضا یا امام موسی کاظم علیهما السلم که بدرستی که من قرار دادم زمینی را بر فرزندان خود و در حج و راههای
نیکی دیگر و از برای تست در آن نیکی حقی بعد از من یا برای کسی که بعد از تو امام شود و بتحقیق زایل کردم آن زمین را از آن راه
پس امام گفت که تو در گشادگی و فراخ کرده شده است برای تو نهم اصل عن جعفر بن عيسى قال كتبت الى ابي الحسن
عليه السلم اسأله عن رجل اوصى ببعض ثلثه من بعد موته من غلة ضيعة له الى وصيه يضع نصفه
في مواضع سماها له معلومة في كل سنة والباقي من الثلث يعمل فيه بما شاء ورأى الوصي
شرح من غلة حال ثلثه است و مراد اینست که ثلث آن غله را وصیت کرده نه ثلث جمیع مال خود را و ضمیر له راجع برجل است
یضع بصیغه مضارع غائب معلوم معتل الفاء واوی یا بفتح است و ضمیر مستتر راجع بوصیه است و این جمله حالیه مقدره است
ضمیر نصفه راجع بثلثه است و این اشارتست بآنکه آن بعض عبارت از نصف است که چه اعتبار ده معین است معلومه حال مفعول
سماها است یعنی روایت است از جعفر بن عیسی بن عبید که گفت که نوشتم سوی امام رضا علیه السلم که میپرسیدم او را از مردی
که وصیت کرد بعض ثلث مال خود را پس مرگ خود از جمله حاصل دهی که او راست سوی وصی خود که بگذارد نصف ثلث
حاصل آن ده را در جاهائی که نام برده آنها را برای وصی بر حالی که معلوم و معین شده در هر سالی و باقی از ثلث حاصل آن
عمل میکند در آن آنچه خواسته باشد و صلاح دیده باشد وصی اصل فانفذ الوصي ما اوصى به اليه من المسمى
المعلوم وقال في الباقي قد صيرت لفلان كذا ولفلان كذا ولفلان كذا في كل سنة وفي الحج كذا وكذا

وفي الصدقة كذا في كل سنة ثم بدا له في كل ذلك فقال قد شئت الاول ورأيت خلاف مشيئتي
الاولى ورأيي شرح صیرت بصیغه ماضی متکلم معلوم از تفعیل است با یاء دو نقطه و دال مهمله و الف بصیغه ماضی
غائب معلوم از باب فعل است و ضمیر مستتر راجع بمصدر خودش است شئت بصیغه متکلم است الاول منصوب و مفعول به است
مشیئتی بفتح میم و کسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح همزه که گاهی منقلب بیاء میشود و تاء تانیث
و ضمیر متکلم است الاولی بضم همزه و سکون واو صفت مشیئتی است ورأیی بفتح راء و سکون همزه عطف بر مشیئتی است
یعنی پس گذرانید وصی آنچه را که امر و وصیت کرد آنرا سوی او که نامیده شده معلوم است و وصی گفت در باقی که بتحقیق
گردانیدم برای فلانکس چنین را و برای فلانکس چنین را و برای فلانکس چنین را در هر سالی و در حج چنین و چنین را و در صدقه
چنین را در هر سالی بعد از آن پشیمان شد برای او در همه آن پس گفت که بتحقیق خواستم سابق را و صواب دیدم خلاف
خواهش خود را که در اول بود و خلاف دید خود را اصل أله ان يرجع فيها ويصير ما صير لغيرهم او ينقصهم
ويدخل معهم غيرهم ان اراد ذلك فكتب عليه السلم له ان يفعل ما شاء الا ان يكون كتب كتابا على نفسه
شرح آیا جایزست برای وصی اینکه برگردد در مشیت اول و بگرداند آنچه را که گردانیده بود برای جمعی برای غیر آن جمع
یا کم کند آن جمع سابق را و داخل کند با ایشان غیر ایشان را اگر خواهد آنرا پس نوشت امام علیه السلم که جایزست برای
وصی اینکه کند آنچه را که خواهد مگر اینکه باشد که نوشته باشد مکتوبی را بر خودش مراد اینست که بر خود بوجهی از وجوه
لازم کرده باشد یا مراد اینست که نوشته که حجت باشد مثبت جمع سابق داده باشد دهم اصل عن الحسن بن ابراهيم
بن محمد الهمداني قال كتب محمد بن يحيى هل للوصي ان يشتري شيئا من مال الميت اذا بيع
فيمن زاد فيزيد ويأخذ لنفسه فقال يجوز اذا اشترى صحيحا شرح بیع بکسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و فتح عین است فیمن زاد بکسر فاء و من که در اصل استفهامیه بوده و فعل ماضی است و مراد بمن زاد بازاریست که
در آن متاع صاحب مرده و مانند آن فروخته میشود بهر که بها را زیاده از دیگران داد و فیزید برای بیانست و در بعض
نسخ فیرید است و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بوصی است المشتری بصیغه معلوم است صحیحا صفت مفعول مطلق محذوفست
و این احترازست از حیله هائی که بعضی تمامی از شرع بیجا میکنند یعنی روایت است از حسن بفتح حاء بن ابراهیم بن محمد همدانی
بفتح ها و سکون میم و دال مهمله گفت که نوشت محمد بن یحیی اشعری کوفی که راوی امام جعفر صادق علیه السلم است و در دری ش
میبود سوی امام که آیا جایزست برای وصی اینکه خرد چیزی از مال میت را چون فروخته شود در بازار من زاد با یزید
که وصی زیاده کند بها را و بگیرد برای خودش پس امام گفت که جایز میشود چون خریده باشد خرید بی عیب و علت یازدهم اصل
عن ابي علي بن راشد قال سألت ابا الحسن العسكري عليه السلم قال قلت له جعلت فداك نؤتى بالشيء فيقال هذا
كان لابي جعفر عليه السلم عندنا فكيف نصنع فقال ما كان لابي جعفر عليه السلم بسبب الامامة فهو لي وما كان

خیر ذلک فهو میراث علی کتاب الله و سنة نبیه شرح عسکر عبارت از سامره است و صاحب العسکر یعنی کسی که
در عسکر است و عبارتست از امام علی نقی علیه السلام نوفّی بصیغه مضارع متکلم مع الغیر مجهول باب ضرب است باء در بالشیء برای
تعدیه مفعول دوم است فیقال بصیغه مجهول است و فاعل محذوف صاحب الشیء است یعنی روایت است از ابو علی بن راشد از
امام علی نقی علیه السلام گفت که گفتم امام را که فرستاده میشود آورده میشود نزد ما چیزی برای فروختن پس صاحبش میگوید که این
بود از مال امام محمد تقی علیه السلام نزد ما پس چگونه بکنیم پس امام علیه السلام گفت که آنچه بود برای امام محمد تقی علیه السلام بسبب امامت مثل
جفر احمر و جفر ابیض که بیان شده در کتاب الحجة در احادیث باب ذکر الصحیفة و الجفر آخر که باب چهلم است پس آن برای
منست و آنچه بود غیر آن پس آن میراث است بر نهج کتاب الله و طریقه نبی او دوازدهم اصل عن الحسین بن
مالک قال کتبت الیه رجل مات و جعل کل شیء له فی حیاته لک و لم یکن له ولد ثم انه
اصاب بعد ذلک ولدا و مبلغ ماله ثلاثة آلاف درهم و قد بعثت الیک بالف درهم فان رأیت
جعلنی الله فداک ان تعلمنی فیه رأیک لاعمل به فکتب اطلق لهم شرح حسین بن مالک راوی
امام علی نقی علیه السلام است بقرینه حدیث آینده و لم یکن له ولد اشارة باینست که وارثان سابق او که بالفعل بوده اند چه
نبوده بوده اند مثل پدر و مادر و زوجه از بعض میراث بری شده اند بسبب وجود فرزندان و فرزندان کوچکاند اطلق
بصیغه امر از باب افعالست و مفعولش دو هزار درهم باقیمانده است ضمیر لهم راجع بوارثان و راجع بفرزندان نیستواند بعید
یعنی روایت است از حسین بن مالک گفت که نوشتم سوی امام علی نقی علیه السلام که مردی مرد و گردانیده بود هر چیزی را که او را بود
در زندگی خود برای تو بوصیت و نبود او را فرزندی در وقت وصیت بعد از آن بهم رسید که او دریافت بعد از آن وصیت
فرزندانی را و مبلغ مال او سه هزار درهم است و بتحقیق من که روحی او بیم کس فرستادم سوی تو با هزار درهم پس اگر مبینی
گرداناد مرا الله سربهای تو ازینکه اعلام کنی مرا در آن مبلغ باقیمانده رای ترا برای اینکه عمل کنم بآن جواب خواهد بود پس
امام علیه السلام نوشت که رها کن دو هزار درهم باقیمانده را برای وارثان سیزدهم اصل عن الحسین بن مالک قال
کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اعلم سیدی ان ابن اخ لی توفی و اوصی لسیدی بضیعة و اوصی
ان یدفع کل شیء فی داره حتی الاوتاد تباع و یجعل الثمن الی سیدی و اوصی بحج و اوصی للفقراء
من اهل بیته و اوصی لعمته و اخته بمال شرح اعلم بصیغه مضارع متکلم معلوم از باب افعال سیدی منصوب است تقدیراً
و عبارتست از امام علیه السلام توفی بصیغه مجهول یا معلوم از باب تفعل است ان بفتح همزه و سکون نون بتقدیر بان است یدفع بدال بی نقطه
و دال و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب منع است کل مرفوع و نایب فاعلست الاوتاد مجرور و مرفوع میتواند بود تباع
بصیغه مضارع غایب مجهول از باب ضرب مرفوع و حال کل است یجعل بصیغه مضارع غایب مجهول از باب منع عطف بر یباع است و ضمیر
مستتر راجع بکل است و مفعول اول و نایب فاعل است الثمن منصوب و مفعول دوم است الی متعلق بیدفع است یعنی

روایت از حسین بن مالک گفت که نوشتم سوی امام علی نقی علیه السلام که اعلام میکنم سید خود را اینکه پسر برادری که مرا بود
گرفته شد از دنیا و وصیت کرد برای سید من بدهی و وصیت کرد باینکه داده شود هر چیزی که در سرای اوست حتی
میخها بر حالی که آن فروخته شود و گردانیده شود نقد سوی سید من و وصیت کرد بحجی و وصیت کرد برای فقرا
از جمله خانواده خود و وصیت کرد برای عمه خود و خواهر خود بمالی اصل فنظرت فاذا ما اوصی به اکثر من الثلث
و لعله یقارب النصف مما ترک و خلف ابنا له ثلث سنین و ترک دینا فرأی سیدی فوقع علیه
السلام تقتصر من وصیته علی الثلث من ماله و تقسم ذلک بین من اوصی له علی قدر سهامهم ان شاء الله
شرح رای بفتح راء و سکون همزه منصوب بفعل محذوفست بتقدیر فارید رای یا مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر فما رای
تقتصر بصیغه مخاطب معلوم یا غایب مجهول از باب افتعالست و بر اینقیاس است تقسم که از باب ضرب یا از باب تفعیل است علی قدر
سهامهم شاید که مبنی بر تبرع امام از مال خود باشد چون وصیت برای او مقدم بوده و کسر بر دیگران واقع میشود یعنی
پس نگاه کردم پس ناگاه آنچه وصیت کرد بآن بیشتر است از ثلث و شاید که آن نزدیک نصف باشد از جمله آنچه گذاشته
و واپس گذاشته پسری که او راست سه سال و گذاشته قرضی را پس میخواهم رای سید خود را که چگونه کنم پس نوشت
امام علیه السلام اقتصار میکنی از جمله وصیت او بر ثلث مال او بعد از وضع قرض و قسمت میکنی آن ثلث را میان جمعی که
وصیت کرد برای ایشان بر قدر بخششهای ایشان ان شاء الله چهاردهم اصل عن سعد بن اسمعیل
عن ابیه قال سألت الرضا علیه السلام عن رجل حضره الموت فاوصی الی ابنه و اخوین شهد
الابن وصیته و غاب الاخوان فلما کان بعد ایام ابیا ان یقبلا الوصیة مخافة ان یتوثب علیهما
ابنه و لم یقدرا ان یعملا بما ینبغی فضمن لهما ابن عم لهما و هو مطاع فیهم ان یکفیهما ابنه
فدخلا بهذا الشرط شرح ابیا بهمزه و باء یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی تثنیه غایب معلوم از باب منع است
و شاید که اینجا از قلم کاتبان کافی چیزی افتاده باشد و بجای آن ابیا فابیا باشد و اول بتاء دو نقطه در بالا و دوم بباء
یکنقطه باشد و الله اعلم ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مفعول ابیا است یقبلا بقاف و باء یکنقطه
از باب علم است مخافة بفتح میم و خاء بانقطه منصوب و مفعول له است و مضاف است یتوثب بواو و ثاء سه نقطه و باء یکنقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم از باب تفعل است ابنه مرفوع و فاعل است و لم یقدرا عطف بر یتوثب است فضمن بصیغه ماضی
معلوم از باب علم است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مفعول ضمن است یکفیهما بقاف و یاء دو نقطه در پایین
بصیغه مضارع غایب معلوم از باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بابن عم است ابنه منصوب و مفعول دوم است یعنی
روایت از سعد بن اسمعیل از پدرش گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که حاضر شد او را مرگ پس وصیت کرد
سوی پسرش و دو برادرش حاضر بود آن پسر وصیت او را و غایب بودند آن برادران پس وقتی که شد بعد از چند روز

ابا کرد ند برادران ابن را که قبول کنند آن وصیت را از ترس اینکه تهمه بر ایشان سپرد و قادر نشوند بر اینکه عمل کنند آنچه
سزاوار میشود پس ضامن میشود برای آن دو برادر پسر موسی که ایشانرا است و او مطاعست در ان قبیله اینرا که
کفایت کنند آن دو برادر را شتر پسر موصی پس داخل شدند در وصی بودن باین شرط **اصل** فَلَمْ يَكْفِهِمَا ابْنُهُ
وَقَدِ اشْتَرَطَا عَلَيْهِ ابْنُهُ وَقَالَا نَحْنُ بُرَآءُ مِنَ الْوَصِيَّةِ وَنَحْنُ فِي حِلٍّ مِنْ تَرْكِ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ
وَالْخُرُوجِ مِنْهُ أَيَسْتَقِيمُ أَنْ يُخَلِّيَا عَمَّا فِي أَيْدِيهِمَا وَيَخْرُجَا مِنْهُ قَالَ هُوَ لَازِمٌ لَكَ فَارْفُقْ عَلَى أَيِّ
الْوُجُوهِ كَانَ فَإِنَّكَ مَأْخُوذٌ لَعَلَّ ذَلِكَ يُحِلُّ بِابْنِهِ **شرح** ابنه در اول و دوم منصوبست و در دوم تقدیر مأخوذ
کنایه ابنه است ضمیر علیه راجع با بن جسم و راجع بقبول وصیت میتواند بود البراء بکسر و ضم با منقطه و تخفیف را منقطه
والف و همزه ممدوده جمع بری بفتح با و کسر را و سکون یا که گاهی ساقط میشود و همزه بیزاران از چیزی و اول اگر بفتح
با باشد مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در ان مساویست چون در اصل مصدرست حل بکسر حا منقطه و تشدید لام است
من انجا برای نسبت است مثل انت منی بمنزلة هارون من موسی ضمیر منه راجع بجمیع است ان یخلیا بخا منقطه و یا دو نقطه
در پایین بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است و تعدیه آن بعن باعتبار اینست که کسی کوتاهی میکند از چیزی را خالی میکند
راه رفتن آنرا پس بحرف میکند مانع را از ان یخرجا از باب نصر است ضمیر منه در دوم راجع بما است ضمیر هو راجع بقبول
وصیت است ذکر کسکاری اما مبنی بر علم امامت اینکه سائل کی ازان دو برادرست فارفق برا منقطه و فا و قاف
بصیغه امر و باب نصر و ضرب و علم و حسن است ای بفتح همزه و تشدید یا مجرور و مضافست و ظرف خبر کان است که مقدم شده
و اسم کان ضمیر مستتر راجع بمصدر ارفق است ماخوذ بهمزه و جیم و را منقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر و ضرب است و در بعض
نسخ بخا با نقطه و ذال با نقطه است مشار الیه ذلک مصدر ارفق است یحل بحا بی نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بذلک است الحلول فرود آمدن مراد اینست که هموار هموار میکند تا همواران را غالبا بخلاف
ناهموار که ناهموار میکند موافق آیه سوره بقره و قولوا للناس حسنا و بیان شد در شرح حدیث هشتم باب صدقات النبی
صلی الله علیه و آله تا آخر که باب سی و چهارم است در وصیت نمیرد **یعنی** پس اینشو کفایت کرد آن دو برادر را شتر پسر موصی
و حال آنکه بتحقیق شرط کرده بود مر او را کفایت شتر پسر موصی را و آن دو برادر گفتند که ما بیزاریم از آن وصیت و ما
در کشادیم نسبت بترک جمیع چیزها و بیرون آمدن از ان آیا راست میشود اینکه واگذارند آنچه را که در تصرف ایشانست
و بیرون روند از ان امام گفت که آن قبول وصیت لازمست برای تو پس هموار کن بر هر کدام راهها که باشد و میسر شود
چه بدرستی که تو ماخوذی شاید که آن همواری سرایت کند و فرود آید بر پسر موصی **بیست و دوم اصل** عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ وَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ السَّرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ السَّرِيِّ
تُوُفِّيَ فَأَوْصَى إِلَيَّ فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ قُلْتُ وَإِنَّ ابْنَهُ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ وَقَعَ عَلَى أُمِّ وَلَدٍ لَهُ فَأَمَرَنِي أَنْ أُخْرِجَهُ

مِنَ الْمِيرَاثِ قَالَ فَقَالَ لِي أَخْرِجْهُ مِنَ الْمِيرَاثِ وَإِنْ كُنْتَ صَادِقاً فَسَيُصِيبُهُ خَبَلٌ **شرح** و شا بفتح واو و تشدید
شین با نقطه و الف ممدوده است سری بفتح سین بی نقطه و تخفیف را بی نقطه مکسوره و تشدید یا است توفی بصیغه مجهول
یا معلوم است الی بتشدید یا مفتوحه است **ام ولد** و قع علی ام ولد تا آخر منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الحدود در احادیث
باب حد القاذف که ابا صبیت و ششم است که رمی بزنا بی شهود اربعه موجب زدن هشتاد تازیانه برای است زیرا که
ما نحن فیه از قبیل نقل از دیگریست که وفات کرده و قابل حدیث و علیه السلام ضمیر مستتر در فامرنی راجع بعلی بن سری است مراد
اینست که در حضور جمعی شهود عدول این وصیت و امر با ان عمل شنیع واقع شد منافات نیست میان این و آنچه می آید
در صیت جست و پنجم این باب زیرا که از این پسر عملی صادر شده که مانند کفر است در منع از میراث ذو الحیة بخلاف آنکه در آنجا
خبل بفتح خا با نقطه و فتح با یکنقطه است **یعنی** روایت از حسن بن علی وشاء از محمد بن یحیی از وصی علی بن سری گفت
که گفتم در مدینه ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام را که بدرستی که علی بن سری گذشته از دنیا پس وصیت کرد سوی من پس
امام گفت که رحمه الله گفتم که و بدرستی که پسرش جعفر بن علی جماع کرد کنیز خاصه از او را پس او امر کرد مرا باینکه اخراج کنم جعفر را
از میراث راوی گفت که پس امام گفت مرا که اخراج کن جعفر را از میراث و اگر باشی راستگو پس زود برسد جعفر را جنونی
اصل قَالَ فَرَجَعْتُ فَقَدَّمَنِي إِلَى أَبِي يُوسُفَ الْقَاضِي فَقَالَ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ السَّرِيِّ وَهَذَا
وَصِيُّ أَبِي فَمُرْهُ فَلْيَدْفَعْ إِلَيَّ مِيرَاثِي مِنْ أَبِي فَقَالَ أَبُو يُوسُفَ الْقَاضِي لِي مَا تَقُولُ فَقُلْتُ لَهُ نَعَمْ هَذَا
جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ السَّرِيِّ وَأَنَا وَصِيُّ عَلِيِّ بْنِ السَّرِيِّ قَالَ فَادْفَعْ إِلَيْهِ مَالَهُ فَقُلْتُ أُرِيدُ أَنْ أُكَلِّمَكَ قَالَ
فَادْنُ إِلَيَّ فَدَنَوْتُ حَيْثُ لَا يَسْمَعُ أَحَدٌ كَلَامِي **شرح** قدمنی از باب تفعیل است ابن اثیر در جامع الاصول گفته که القاضی
ابو یوسف یعقوب ابن ابراهیم صاحب ابی حنیفه فمره بفا و ضم میم و سکون را بی نقطه و ضمیر راجع بوصی است **یعنی** راوی گفت
که پس از مدینه برگشتم سوی کوفه پس جعفر برد مرا سوی ابو یوسف قاضی کوفه پس جعفر گفت او را که نگاه دارد ترا الله من
جعفر بن علی سری ام و این وصی پدر منست پس امر کن او را پس باید که دهد سوی من میراث مرا از پدرم پس گفت ابو یوسف
قاضی مرا که چه میگویی گفتم او را که آری این جعفر بن علی بن سری است و من وصی علی بن سری ام قاضی گفت که پس بده
او مالش را پس گفتم که میخواهم که سخنی گویم ترا راوی گفت که پس رخصت داد مرا پس نزدیک شدم جایی که نمی شنید کسی
سخن مرا **اصل** فَقُلْتُ لَهُ هَذَا وَقَعَ عَلَى أُمِّ وَلَدٍ لِأَبِيهِ فَأَمَرَنِي أَبُوهُ وَأَوْصَى إِلَيَّ أَنْ أُخْرِجَهُ مِنَ
الْمِيرَاثِ وَلَا أُوَرِّثَهُ شَيْئاً فَأَتَيْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ بِالْمَدِينَةِ فَأَخْبَرْتُهُ وَسَأَلْتُهُ فَأَمَرَنِي أَنْ
أُخْرِجَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ وَلَا أُوَرِّثَهُ شَيْئاً **شرح** پس گفتم قاضی را که این جماع کرده کنیز خاصه را از پدرش پس امر کرد مرا
پدرش و سفارش کرد سوی من باینکه اخراج کنم او را از میراث و میراث ندهم او را چیزی اصلا پس رفتم نزد موسی بن جعفر
در مدینه پس خبر دادم او را و پرسیدم او را که آیا این وصیت از ثلث معتبرست یا از کل پس امر کرد مرا باینکه اخراج کنم او را

از میراث و میراث ندهم او را چیزی اصلا **اصل** فقال الله ان ابا الحسن امرك قال قلت نعم قال فانا اعلق
ثلثا ثم قال لي انفذ ما امرك به ابو الحسن فالقول قوله قال الوصي فاصابه الخبل بعد ذلك
قال ابو محمد الحسن بن علي الوشاء رأيته بعد ذلك وقد اصابه الخبل **شرح** الله مجرور است بتقدیر
حرف جر مثل غیر و الحمد مقدر جواب کیف صحبت که بتقدیر بخبرست و ایجا جواب حرف قسم مقدرست و جواز حذف حرف
جر و ابقاء اثرش در مقام قسم نهادن کسی بر دیگری متفق علیه است میان نحویین ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه
جواب قسم است انفذ بنون و فا و ذال با نقطه بصیغه امر از باب افعالست **یعنی** پس قاضی گفت که بخدا قسم میدهم
که میدانستی که ابو الحسن امر کرد ترا و وصی گفت گفتم که آری وصی گفت که پس قسم دادم او را سه بار بعد از آن گفت مرا که بکن
آنچه را که امر کرد ترا آن ابو الحسن پس قول حق قول اوست گفت آن وصی که پس برخورد جعفر را جنون بعد از آن گفت ابو محمد
حسن بن علی وشاء که دیدم جعفر را بعد از آن بر حالی که بتحقیق برخورده بود او را جنون **شانزدهم اصل** عن خالد بن
بكير الطويل قال دعاني ابي حين حضرته الوفاة فقال يا بني اقبض مال اخوتك الصغار فاعمل
به وخذ نصف الربح واعطهم النصف وليس عليك ضمان فقدمتني ام ولد ابي بعد
وفاة ابي الى ابن ابي ليلى فقالت له ان هذا ياكل اموال ولدي **شرح** روایت است از خالد بن بکیر و او
گفت که طلب کرد مرا پدرم در وقتی که حاضر شد او را وفات پس گفت که ای پسرکم قبض کن مال برادران ترا که کوچکانند پس
کار کن بآن و فرا گیر نصف فایده را و بده ایشان را نصف فایده بر حالی که نباشد بر تو ضمان جهل مال اگر تلف شود پس
برد مرا کنیزی که مادر فرزندی بود از پدرم بعد از وفات پدرم بسوی ابن ابی لیلی قاضی کوفه پس گفت او را که بدرستی
که این مرد میخورد مالهای فرزند مرا **اصل** قال فاقتصصت عليه ما امرني به ابي فقال ابن ابي ليلى ان كان
ابوك امرك بالباطل لم اجزه ثم اشهد علي ابن ابي ليلى ان انا حركته فانا له ضامن فدخلت
على ابي عبد الله عليه السلم بعد فاقتصصت عليه قصتي ثم قلت له ما ترى فقال اما قول ابن ابي ليلى
فلا استطيع رده واما فيما بينك وبين الله فليس عليك ضمان **شرح** منافات نیست میان این و آنچه
گذشت در کتاب الزکوة در حدیث اول و ششم باب زکوة مال الیتیم که باب بیست و سیوم است و در کتاب المعیشة در بعض
احادیث باب التجارة في مال اليتيم والقرض منه که باب چهل و پنجم است که عامل بمال یتیم ضامنست در ربح مخصوص یتیم است زیرا
که آنچه گذشت در صورت عدم وصیت پدرست بخلاف این جا چنانچه آید در حدیث نوزدهم این باب **یعنی** راوی گفت
که پس قصه خواندم بر او آنچه را که امر کرد مرا بآن پدرم پس گفت ابن ابی لیلی که اگر باشد پدر تو که امر کرده باشد ترا بباطل مضا
نمیکنم آنرا بعد از آن گواه گرفت بر من ابن ابی لیلی که اگر من جنبانم آن مال را پس من آنرا ضامنم پس داخل شدم بر امام
جعفر صادق علیه السلم بعد از آن پس قصه خواندم بر او قصه خود را بعد از آن گفتم او را که چه میبینی پس امام گفت که اما سخن ابن ابی

پس استطاعت ندارم برگردانیدن آنرا و اما در آنچه میان تو و میان الله تعالی است پس نیست بر تو ضمانی **هفدهم اصل**
عن عباد بن مروان قال قلت لابي عبد الله عليه السلم ان ابي حضره الموت فقيل له اوص فقال
هذا ابني يعني عمر فما صنع فهو جائز فقال ابو عبد الله عليه السلم فقد اوصى ابوك واوجز
قلت فانه امر لك بكذا وكذا فقال اجزه قلت واوصى بنسمة مؤمنة عارفة فلما اعتقناه
بان لنا انه لغير رشدة فقال قد اجزأت عنه انما مثل ذلك مثل رجل اشترى اضحية
على انها سمينة فوجدها مهزولة فقد اجزأت عنه **شرح** یعنی مراد از کلام عباد است که در میان کلام
در آمده و مراد از عمار بود و ضمیر فانه راجع بابی و راجع بعمر میتواند بود اجزه بفتح همزه و کسر جیم و سکون زای با نقطه و ضمیر راجع
بکذا و کذا بصیغه امر معتل العین از باب افعالست الرشد بکسر رای بی نقطه و سکون شین با نقطه و دال بی نقطه ضد زنا
و در این اشارتست بمذهب مخالفان در حق غالبا اشتری اضحیة تا آخر موافقت با ظاهر آنچه گذشت در کتاب الحج
در حدیث شانزدهم باب ما یستحب من الهدی تا آخر که باب هشتاد و یکم است و بیان شد **یعنی** روایت است از عباد بن مروان
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که پدرم حاضر شد او را وفات پس گفته شد او را که وصیت کن پس گفت
که این پسر من عمر است پس آنچه کند پس آن گذرنده است پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که پس
بتحقیق وصیت کرده پدر تو و مختصر کرده گفتم که پس بدرستی که پدرم یا برادرم امر کرد برای تو چنین و چنین پس امام گفت
که گذرا کن آنرا گفتم که وصیت کرد پدرم یا برادرم بنبنده مؤمنی که شناسا باشد بدین حق پس در وقتی که آزاد
کردیم آن غلام را ظاهر شد برای اینکه آن غلام ولد الزنا است پس امام گفت که بتحقیق که بنده مجزی شد از موصی
و این نیست که حال او مانند حال مردیست که خرید قربانی را بنا بر اینکه آن فربه است پس یافت آنرا لاغر پس بتحقیق
مجزی شد از او **هجدهم اصل** عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلم قال قال امير المؤمنين عليه السلم
من اوصى ولم يحف ولم يضار كان كمن تصدق به في حياته **شرح** لم یحف بکسر حای بی نقطه و سکون
فا بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین یایی از باب ضرب است لم یضار از مضارّه با نقطه و تشدید را بی نقطه مفتوحه بصیغه
مضارع غایب معلوم از باب مفاعله است **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت امیر المؤمنین علیه السلم
که هر که وصیت کرد و میل از انصاف نکرد بترجیح غنی بر فقیر مثلا و ضرر نرسانید بوارث باقرار بدین کاذب مثلا شده مانند
کسی که تصدق کرده باشد آن مال را در زمان زندگی خود **نوزدهم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلم
انه سئل عن رجل اوصى الى رجل بولده وبمال لهم واذن له عند الوصية ان يعمل بالمال و
يكون الربح فيما بينه وبينهم فقال لا باس به من اجل ان اباه قد اذن له في ذلك وهو
حي **شرح** لا باس بضمیر مفرد راجع بکل واحد است و ظاهر سیاق اینست که ضمیر جمع بود و عدول از مقتضای ظاهر شده برای اشعار

اگر مال کمی را حرکت دهد و مال باقی را حرکت نمی‌دهد بسبب فوت ایشان و اخذ ورثه ایشان حصه ایشان از اصل بر وصی

نیست و می‌تواند بود که ضمیر ابا راجع برجل دوم باشد بنابر علم امام باینکه او از جمله اولاد است موافق مضمون حدیث

شانزدهم این باب یعنی روایت از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از مردی که سفارش

کرد سوی مردی بفرزندان نابالغ خود و بمالی که ایشان راست و رخصت داد او را نزد سفارش در اینکه کار کند با آن مال

و باشد فائده در میان او و میان فرزندان پس امام گفت که نیست پروائی بآن بسبب اینکه پدر ایشان بتحقیق رخصت

داد او را دران در حالی که آن پدر زنده بود بیست و سیم اصل عَنِ ابْنِ أَشْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَبْدٍ لِقَوْمٍ

مَأْذُونٍ لَهُ فِي التِّجَارَةِ دَفَعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَقَالَ لَهُ اشْتَرِ مِنْهَا نَسَمَةً وَأَعْتِقْهَا عَنِّي

وَحُجَّ عَنِّي بِالْبَاقِي ثُمَّ مَاتَ صَاحِبُ الْأَلْفِ دِرْهَمٍ فَانْطَلَقَ الْعَبْدُ فَاشْتَرَى أَبَاهُ فَأَعْتَقَهُ عَنِ

الْمَيِّتِ وَدَفَعَ إِلَيْهِ الْبَاقِيَ فِي الْحَجِّ عَنِ الْمَيِّتِ فَحَجَّ عَنْهُ فَبَلَغَ ذَلِكَ مَوَالِيَ أَبِيهِ وَمَوَالِيَهُ وَوَرَثَةَ الْمَيِّتِ شرح

اشیم بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین خبر مبتدا محذوف است مأذون مجرور و صفت عبد است که

فاعلست جمله دفع صفت دیگر عبد است حج بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم مکسوره بصیغه امر باب تفعل است بقلب یکی از

دو حرف تضعیف بیاء مثل املت و املیت و اسقاط یاء بجزم و الاظهر اینکه حج بفتح همزه و کسر حاء بصیغه امر باب افعالست یعنی

روایت از ابن اشیم از امام محمد باقر علیه السلم در غلامی برای جمعی که رخصت داده شده برای او در تجارت داد سوی آن غلام

مردی هزار درهم را پس گفت او را که بخر از آن بنده را و آزاد کن او را از جانب من و حج فرما از جانب من بباقی آن هزار

درهم بعد از آن وهنده هزار درهم مرد پس روانه شد آن غلام پس خرید پدرش را پس آزاد کرد او را از جانب میت

و داد سوی پدرش باقی را برای حج از جانب میت پس حج کرد از جانب میت پس رسید آن خبر بصاحبان پدرش و صاحبان

آن غلام و وارثان میت اصل فَاخْتَصَمُوا جَمِيعاً فِي الْأَلْفِ دِرْهَمٍ فَقَالَ مَوَالِي الْمُعْتَقِ إِنَّمَا اشْتَرَيْتَ

أَبَاكَ بِمَالِنَا فَقَالَ الْوَرَثَةُ إِنَّمَا اشْتَرَيْتَ أَبَاكَ بِمَالِنَا وَقَالَ مَوَالِي الْعَبْدِ إِنَّمَا اشْتَرَيْتَ أَبَاكَ بِمَالِي فَقَالَ

أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا الْحَجَّةُ فَقَدْ مَضَتْ بِمَا فِيهَا لَا تُرَدُّ وَأَمَّا الْمُعْتَقُ فَهُوَ رَدٌّ فِي الرِّقِّ لِمَوَالِي أَبِيهِ

وَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَقَامَ الْبَيِّنَةَ أَنَّ الْعَبْدَ اشْتَرَى أَبَاهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ كَانَ لَهُمْ رِقّاً شرح معتق در دو جا بصیغه

اسم مفعول باب افعالست عبارتست از پدر غلام رد بفتح راء و تشدید دال مصدر بمعنی اسم مفعولست اینجا مثل کمتر بفتح جیم

و سکون یاء کیفیت و نون ضمیر راجع بمعتق است یعنی پس مجادله کردند همگی در آن هزار درهم پس گفتند صاحبان آزاد کرده

شده که جز این نیست که خریدی پدر ترا بمال ما گفتند وارثان میت که جز این نیست که خریدی پدر ترا بمال ما و گفت صاحبان

آن غلام که جز این نیست که خریدی پدرت را بمال من پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که اما حج پس بتحقیق گذشت با آنچه دران

بود رد کرده نمی‌شود و اما آزاد کرده شده پس او برگردانیده شده است در بندگی برای صاحبان پدرش و هر کدام

آن دو فرقه

فی نسخة کذا
موالی العبد انما اشتریت اباك بمالنا

آن دو فرقه دیگر که اقامت کرده بینه را باینکه آن غلام خرید پدرش را از مالهای ایشان باشد برای ایشان بنده شرح بنده حکم

این دو صورت که پسر و پدر بینه نداشته باشند بر وصیت میت بهزار درهم برای اعتاق و حج بیست و یکم اصل

عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ أَوْصَى لِرَجُلٍ بِوَصِيَّةٍ

مِنْ مَالِهِ ثُلُثٍ أَوْ رُبُعٍ فَيُقْتَلُ الرَّجُلُ خَطَأً يَعْنِي الْمُوصِيَ فَقَالَ يُجَازُ لِهَذَا الْوَصِيَّةُ مِنْ مِيرَاثِهِ

وَمِنْ دِيَتِهِ شرح وصیة در دو جا عبارتست از حصه از مال که موصی به است ثلث مجرور و بدل یا عطف بیان وصیة است

یعنی الموصی کلام عاصم است و ضمیر مستتر راجع بمحمد است یجاز بجیم و الف و زای با نقطه بصیغه مضارع غائب یا غائبه مجهول

باب افعالست مشار الیه هذا رجل دوم است الوصیة مرفوع و نایب فاعلست یعنی روایت از عاصم بن حمید بضم حاء بی نقطه

و فتح میم از محمد بن قیس بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفتم امام را

که مردی وصیت کرد برای مردی بحصه از مالش ثلث یا ربع مثلا پس کشته شد آن مرد از روی خطا میخواهد وصیت کننده را

پس امام گفت که گذرا کرده میشود برای این مرد که موصی له است آن حصه از میراث وصیت کننده و از دیت او بیست و دوم اصل

حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ مَاتَتْ أُخْتُ مُفَضَّلِ بْنِ غِيَاثٍ فَأَوْصَتْ بِشَيْءٍ مِنْ مَالِهَا الثُّلُثُ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ وَالثُّلُثُ فِي الْمَسَاكِينِ وَالثُّلُثُ فِي الْحَجِّ فَإِذَا هُوَ لَا يَبْلُغُ مَا قَالَتْ فَذَهَبْتُ أَنَا وَهُوَ إِلَى ابْنِ أَبِي لَيْلَى

فَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ فَقَالَ اجْعَلُوا ثُلُثاً فِي ذَا وَثُلُثاً فِي ذَا وَثُلُثاً فِي ذَا فَأَتَيْنَا ابْنَ شُبْرُمَةَ فَقَالَ أَيْضاً

كَمَا قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى فَأَتَيْنَا أَبَا حَنِيفَةَ فَقَالَ كَمَا قَالَا شرح مناسب این گذشت در حدیث چهارم باب سابق است اوصی

بشیء او الصدقة او الحج که باب دوازدهم است ما برای بیانست الثلث سه جا مجرور و بدل تفصیل شیء است و مراد از ثلث آن که او

سبیل الله عبارت از جهادست هو راجع بشیء است یعنی خبر داد مرا معاویة بن عمار گفت که مرد خواهر مفضل بن غیاث پس

وصیت کرد بچیزی از مال خود مثل سیصد درهم ثلث آن در راه خدا و ثلث آن در مسکینان و ثلث آن در حج پس ناگاه

آن چیز نرسید بآنچه گفت بعد از مردن یعنی که ثلث آن وفا نمی‌کرد برای حج پس رفتیم من و مفضل سوی ابن ابی لیلی

قاضی کوفه پس مفضل قصه خواند برای او آن قصه را پس گفت که بگردانید ثلثی را در این و ثلثی را در این و ثلثی را در این یعنی

که ثلثی که مخصوص حج است برای خود مثل حج میسر نمیکرده باشد و آن صد در خرج او شود پس آمدیم نزد ابن شبرمه قاضی دیگر کوفه

پس گفت او نیز مثل آنچه گفت ابن ابی لیلی پس آمدیم نزد ابو حنیفه مفتی مخالفان کوفه پس گفت مثل آنچه آن دو گفتند اصل

فَحَجَجْنَا إِلَى الْكُوفَةِ فَقَالَ لِي سَلْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ تَكُنْ حَجَّتِ الْمَرْأَةُ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ

لِيَ ابْدَأْ بِالْحَجِّ فَإِنَّهُ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهَا وَمَا بَقِيَ اجْعَلْهُ بَعْضاً فِي ذَا وَبَعْضاً فِي ذَا شرح پس بیرون رفتیم

سوی مکه پس مفضل گفت مرا که سوال کن امام جعفر صادق علیه السلم را و نبود که حجة الاسلام گزارده باشد آن زن پس سوال کردم

امام جعفر صادق علیه السلم را پس امام گفت مرا که ابتدا کن باستیجار حج چه بدرستی که حج فریضه است از جانب الله تعالی بر آن زن و آنچه

مانند گردان آنرا بعضی در این و بعضی در این اصل قال فقدمت فدخلت المسجد فاستقبلت ابا حنيفة
وقلت له سألت جعفر بن محمد عن الذی سألتك عنه فقال لی ابدأ بحق الله اولا فانه فريضة عليها او
ما بقی اجعله بعضا فی ذا او بعضا فی ذا قال فوالله ما كان ليخبرنا او لا اشترنا شرح قدمت بصیغه متکلم معلوم از
علم است الف لام المسجد برای عهد خارجیست و مراد مسجد عظیم کوفه است حق الله اینجا عبارت از حج است یعنی معویة بن عمار
گفت پس آمدم کوفه پس داخل شدم مسجد عظیم را پس رو برو شدم ابوحنیفه را و گفتم او را که پرسیدم جعفر بن محمد را از آنچه
پرسیدم ترا از آن پس گفت مرا که ابتدا کن بحج نخست و اول چه بدرستی که آن فریضه است بر آن زن و آنچه ماند گردان آنرا بعضی
در این و بعضی در این معاویة بن عمار گفت که پس بخدا قسم که ابوحنیفه نگفت مرا خبری و نشری اصل وجئت الی
حلقته فطرحوها وقالوا قال ابو حنيفة ابدأ بالحج فانه فريضة من الله عليها قال فقلت هو بالله قال
كذا وكذا فقالوا اهو خبرنا هذا شرح جئت بکسر جیم و سکون همزه بصیغه ماضی متکلم است و مراد آمدن وقتی
دیگر است حلقه بفتح حاء بی نقطه و سکون لام و قاف و تاء آخر عبارت است از جمعی که مجلس ایشان مدور است فطرحوها بطاء
بی نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه و ضمیر جمع راجع بحلقه و ضمیر مونث راجع بوصیت هو اهر مفصل است و مراد بطرح آن وصیت
اینست که هر کدام گفتگوی کنند در آن كذا وكذا عبارت است از جوابی که ابوحنیفه گفته بود و پیش از سوال امام جعفر صادق علیه السلام
ضمیر هو راجع با بوحنیفه است خبرنا بحا... بصیغه ماضی غایب معلوم از باب تفعیل است هذا مفعول دوم است
و اشارت است بجعفر قال به اول یعنی و آمدم روزی دیگر بسوی حلقه در آن مسجد پس ایشان در میان انداختند آن وصیت
و گفتند که گفته ابوحنیفه معویه را که ابتدا کن بحج چه بدرستی که آن فریضه است از الله تعالی بر آن زن معویه گفت که پس گفتم
که ابوحنیفه بخدا قسم که گفت چنین و چنین پس گفتند که ابوحنیفه خبر داد ما را که چنین جواب گفتم معویه پس این رفع
ابوحنیفه گفته ما را بیست و سوم اصل عن سعد بن اسمعيل بن الاحوص عن ابيه قال سألت ابا الحسن
عليه السلام عن رجل مسافر حضره الموت فدفع ماله الی رجل من التجار فقال ان هذا المال لفلان بن
فلان ليس لی فيه قليل ولا كثير فادفعه اليه يصنعه حيث يشاء فمات ولم يأمر صاحبه الذی
جعل له بامره ولا يدری صاحبه ما الذی حمله علی ذلك كيف يصنع به قال يضعه حيث يشاء
اذا لم يأمره شرح صاحبه عبارت است از فلان بن فلان ما استفهامیه است و مراد اینست که نمیدانند که آیا این مال وصیتی است
برای او که بدست آن تاجر فرستاده شده بود یا میراثی است از شخصی که وارث آن فلان بن فلان است یا وصیتی است
از آن تاجر برای فلان بن فلان است پس باید که از ثلث معتبر شود یا غیر آن خاست یعنی روایت است از سعد بن اسمعیل بن احوص
بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و فتح واو و صاد بی نقطه از پدرش گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام یا امام علی نقی علیه السلام از
مردی مسافر که حاضر شد او را مرگ پس داد مالش را بسوی مردی از تاجران پس گفت که بدرستی که این مال از فلان بن فلان است

حلقته وقد طرحوها

نیست

نیست مرا در آن کمی و نه بسیاری پس ده بسوی او میگذارد آنرا هر جا که خواهد پس آن تاجر مرد و امر نکرد صاحب مال را
که گردانیده برای او بکاری و نمیدانند صاحب مال که چیست آنچه باعث شد آن تاجر را بر آنکه ... و تسلیم مال چگونه
میکند صاحب آن مال با آن مال امام گفت که میگذارد آن مال را هر جا که خواهد چون امر نکرد او را بنوعی معین بیست و چهارم
اصل وعنه عن رجل اوصی الی رجل ان يعطی قرابته من ضيعته كذا وكذا جريبا من طعام فمرت
عليه سنون لم يكن فی ضيعته فضل بل احتاج الی السلف والعينة ايجری علی من اوصی له من السلف والعينة
ام لا فان اصابهم بعد ذلك يجبر عليهم لما فاتهم من السنين الماضية فقال لا ابالی ان اعطاهم
او اخذ ثم قضی شرح ضمیر عنه راجع باسمعیل است که مذکور است در سابق من رجل مشتملست بر اقتصار و تقدیر کلام
اینست که وعنه قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل ضمیر قرابته و ضیعته راجع برجل اولست كذا وكذا عبارت است از مرکب
از دو عدد که ثانی معطوف بواو بر اول باشد و آن فوق عشرین است مثل خمسه و عشرین جریبا تمیز عدد مذکور است
الجريب بفتح جیم و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه پیمانه معروف که چهار قفیز است
طعام عبارت از گندم است ضمیر علیه راجع برجل دوم است ضمیر ضیعته در دوم راجع برجل دوم و اول هم میتواند بود و بنا
بر احتمال اول اضافه بجهت ... ملابست وصایت است چنان سلف بفتح سین و فتح لام و عینه بکسر عین و سکون یاء
دو نقطه در پایین و نون گذشت در کتاب المعیشه در احادیث باب السلم فی الطعام که باب هفتاد و نهم است و باب السلف
فی المتاع که باب هشتاد و ششم است و در احادیث باب العینه که باب هشتاد و نهم است و مراد اینجا اینست که محتاج میشود
بآنکه گندم را پیشکی فروشد و چون آن گندم از ضیعه حاصل نشود از جای دیگر بدست آورد ... و همزه در علی
تقدیر استفهام است و ظرف خبر مقدم بر مبتدا است من در چهارم بکسر میم اسم و بمعنی بعض است و مبتدا است که
خبرش مقدم شد و ضمیر اصابهم راجع بقرابة است و مراد باصابة ایشان دریافتن ایشان ... بسبب
حصول فضل در آن ضیعه یجبر بجیم و باء یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب نصر متعدی باستفهام است الجبر
تلافی کردن نقصان گذشته و نسخ علیهم بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام مفتوحه و سکون یاء دو نقطه در پایین است
و تعدیه جبر بعلی بتضمین معنی انعام یا اجراء یا مانند آن خاست و میتواند بود که تلقیهم بفتح نون با نقطه و تشدید لام و تاء
آخر منصوب و مفعول یجبر باشد لما بکسر لام و تخفیف میم است و ما موصوله است من برای تقلیل یا بمعنی فی است
سنین جمع سنه بمعنی قحط سال و بمعنی سال مطلق میتواند بود ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است اعطاهم
بعین بی نقطه و طاء بی نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم از باب افعالست و اعطا اینجا عبارت از انقیاد است اخذ بهمزه و خاء
با نقطه و ذال با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب نصر است و مراد باخذ اینجا گرفتن بعض سلف و عینه از ایشانست
ثم بضم ثاء سه نقطه و تشدید میم مفتوحه برای عطف بر اخذ است و میتواند بود که بفتح ثاء باشد و اشارت بشق دوم باشد

وحاصل پرورد کہ بیت اقتضی تلاف وضلاو بانقطہ بصیغہ مضارع غائب معلوم باب ضرب است وقضا اینجا بمعنی تلافی گذشته است
ومقصود اینست که لازم نیست بر ایشان بعض سلف وعینه ودر صورت دو شق است اول اینکه شریک نشوند و او نفقه
ایشان کند دوم اینکه برضای خود شریک شوند در سلف وعینه واو از ایشان بگیرد ودر شق دوم بر وصی لازم میشود تلافی
گذشته بخلاف شق اول یعنی روایت است از اسمعیل گفت که پرسیدم امام حسن علیه السلام را از مردی که وصیت کرد بسوی مردی
اینکه ده خویشان او را از او وصیت پنج جریب مثلا از گندم پس گذشت بر او دوم چند سال بر حالی که نبود در ده او
زیادتی دخل بر خرج بلکه محتاج شد بسوی پیشی فروختن دستگردان آیا لازمست بر وصی که وصیت کرده برای ایشان
بعض پیشی فروختن دستگردان یا لازم نیست پس اگر دریافت آن خویشاوندان را بعد از سالهای تنگی آیا تلافی
وانعام میکند بر ایشان برای آنچه فوت شد از ایشان بسبب سالهای تنگی گذشته پس امام گفت که باک ندارم اگر
انفاق کرد ایشان را یا چیزی گرفت از ایشان عوض آن تلافی میکند گذشته را اصل وعن رجل اوصی بوصایا لقرابته
وادرک الوارث فقال للوصی ان یعزل ارضا بقدر ما یخرج منه وصایاه اذا اقسم الورثة قلت
ولا یدخل هذه الارض فی قسمتهم ام کیف یصنع فقال نعم کذا یصنع شرح و پرسیدم امام را از مردی
که وصیت کرد بوصیتهایی برای خویشاوندانش که وارث نیستند وبالغ شده وارث یعنی بالغ او پس امام علیه السلام گفت که بر
وصی است اینکه جدا کند زمینی را بقدر آنچه بیرون آید از آن وصیتهای آن مرد چون قسمت کنند وارثان زمین را گفتم که
و داخل نمیکند این زمین را در قسمت وارثان یا چگونه میکند وصی پس امام گفت که آری داخل نمیکند این زمین را در قسمت
چنین میکند وصی بیست و چهارم اصل عن محمد بن الحسین عن سعد بن سعد انه کان له ابن یدعیه
فنفاه واخرجه من المیراث وانا وصیه فکیف اصنع فقال لعم الرضا علیه السلام لزمه الولد باقراره
بالمشهد لا یدفعه الوصی عن شیء قد علمه شرح ضمیر انه ضمیر شانست وضمیر له راجع بسعد دوم است که پدرست ویدعیه
بتشدید دال بی نقطه مفتوحه که در شش قلب از تا افتعالست بکسر عین بی نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین است وضمیر مستتر
راجع بسعد دوم است وضمیر بارز راجع بابن است واخرجه من المیراث از قبیل عطف لازم بر ملزوم است یا از قبیل عطف قصه
بر قصه دیگر است وبنا بر اول میتواند بود که ابن محروم از ثلث مالش نیز نباشد وبنا بر دوم محرومست از ثلث و انا وصیه تتمه کلام
سعد اولست یعنی الرضا علیه السلام کلام محمد بن الحسین است وضمیر مستتر راجع بسعد اولست با در بالمشهد بمعنی فی است
المشهد بفتح میم وسکون شین با نقطه وفتح ها مکان حضور جمعی تغییر سیاق در لا یدفعه الوصی آخر اشارتست باینکه اگر اقرار بعض
در مشهد نباشد لیکن وصی داند میراث نمیدهد بابن یعنی روایت از محمد بن حسین از سعد بن سعد بسکه شان اینست که بود پدر مرا
پسری که پدرمن دعوی میکرد در مجالس او را که پسر منست پس نفی کرد او را از پسری واخراج کرد او را از میراث من یعنی
پدرم پس چگونه میکنم پس امام گفت میخواهد امام رضا علیه السلام را لازم شد پدر آن فرزند بسبب اقرار او در محضر دفع نمیکند فرزند را

وصی ازچیزی

وصی از چیزی که وصی تحقیق دانست آنرا که حق اوست بیست و ششم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن رجل کانت له عندی دنانیر وکان مریضا فقال ان حدث بی حدث فاعط فلانا
عشرین دینارا واعط اخی بقیة الدنانیر فمات ولم اشهد موته فاتانی رجل مسلم صادق فقال
لی انه امرنی ان اقول لک انظر الدنانیر التی امرتک ان تدفعها الی اخی فتصدق منها بعشرة
دنانیر اقسمها فی المسلمین ولم یعلم اخوه ان عندی شیئا فقال اری ان تصدق منها
بعشرة دنانیر کما قال شرح روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که
بود او را نزد من چند دینار طلا و بود بیمار پس گفت مرا که اگر حادث شود من مرگی پس بده فلان را بیست دینار و بده برادر مرا
باقی دینارها پس مرد و حاضر نشدم در وقت مردن او پس آمد نزد من مردی مسلمان راستگو پس گفت مرا که بدرستی که
او امر کرد مرا باینکه گویم ترا که نظر کن دینارهایی را که امر کردم ترا باینکه دهی آنها را بسوی برادرم پس تصدق کن از آنها
به ده دینار قسمت کن آنها را در مسلمانان و ندانسته برادر میت اینرا که نزد منست چیزی از مال میت پس امام گفت که میبینم
اینرا که تصدق کنی از آنها به ده دینار چنانچه آن مرد صادق گفت بیست و هفتم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی
الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل کان غلاما فهلک فاخذ بعض ولده بما کان علیه فغرموا
غرما عن ابیهم فانطلقوا الی داره فابتاعوها ومعهم ورثة غیرهم نساء ورجال لم یطلقوا البیع ولم
یستأمروه فی شیء فهل علیهم فی ذلک شیء فقال اذا کان انما اصاب الدار من عمله ذلک فان
ما غرموا فی ذلک العمل فهو علیهم جمیعا شرح غلاما بغین با نقطه وکسر لام بی نقطه بمعنی قرض دار دیوانست ودر بعض نسخ
عاملا بعین بی نقطه وکسر میم است اخذ بهمزه وخا با نقطه وذال با نقطه بصیغه ماضی غائب مجهول باب نصر است با دو باء برای سببیت است
وما عبارت از قرض است فغرموا بغین با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست وضمیر راجع ببعض ولده است
ومفعول اول وابیه فعلست غرما بضم غین با نقطه وسکون را بی نقطه وتنوین مفعول دوم است بمعنی آنچه ادا آن
لازم باشد فابتاعوها بسکون با دو نقطه وضم عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست وضمیر اول راجع ببعض ولده است
ومراد اینست که خریدند آنرا لم یطلقوا بصیغه مضارع معلوم باب افعالست وضمیر راجع بورثه
غیرهم است لم یستامروه بهمزه و را بی نقطه از باب استفعالست وضمیر اول راجع ببعض ولده است وضمیر دوم راجع
بغیرهم است ضمیر علیهم راجع ببعض ولده است یعنی روایت از عبد الرحمن بن حجاج از امام موسی علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از مردی که بود باقی دار دیوان پس وفات کرد پس گرفته شدند بعض فرزندان او بسبب آنچه بود بر او
پس تاوان خرد شدند که لازم الادا است از جانب پدر ایشان پس روانه شدند سوی سرای
پدر ایشان پس خریدند آنرا از دیوانیان بر حالی که با ایشان بودند وارثانی غیر ایشان زنانی و مردانی که امضا نکردند

عامله

و زوجتش را و آنجماعت مشورت نکردند با آن ورثه در آن بیع پس آیا بران خریداران در آن خریدن گناهی هست گفت
اگر چون باشد پسر که دریافته باشد آنرا مگر از آن عمل او پس بدرستی که آنچه تاوان فرموده شده در آن
عمل پس آن مرجع وارثانست مراد اینست که بر بعض ولد گناهی در آن خریدن نیست حدیث بیست و هشتم مجهول عن عنبسة
العابد قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اوصنی فقال اعدّ جهازک و قدّم زادک و کن وصیّ نفسک
و لا تقل لغیرک یبعث الیک بما یصلحک شرح عنبسة بفتح عین و سکون نون و فتح با یکنقطه و سین
بی‌نقطه است عابد بعین بی‌نقطه و کسر با یکنقطه و دال بی‌نقطه است اعدّ بفتح همزه و کسر عین بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه مفتوحه
بصیغه امر باب افعالست الجهاز بکسر و فتح جیم و تخفیف ها و الف و زای بانقطه آنچه برای سفر در کار است مثل کفن
و حنوط و مانند آنها برای سفر آخرت قدّم بصیغه امر باب تفعیل است زاد بزای بانقطه و الف و دال بی‌نقطه مفتوحه
و اشارتست بآیت سوره بقره و تزوّدوا فانّ خیر الزاد التقوی غیرک عبارت از وصی است یبعث بیا یکنقطه
و عین بی‌نقطه و ثا سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع مرفوعست و ضمیر مستتر راجع بغیرک است و جمله از
قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است زیرا که محکی بصیغه مخاطبست و ضمیر یعنی امر است پس الیک و یصلحک
بجای الی یا و یصلحنی است یصلحک از باب افعال مرفوعست یعنی روایتست از عنبسه عابد که گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که سفارشی کن مرا پس امام گفت که آماده کن کفن و ساز اسباب سفر آخرت را و پیش فرست
توشه آخرت خود را و باش وصی خودت و مگو غیر ترا که فرستد سوی تو بعد از مردن تو آنچه را که صلاح حال تو باشد
حدیث بیست و نهم مجهول عن علی بن مهزیار قال کتبت الی ابی جعفر علیه السلام اعلمه انّ اسحق بن ابراهیم
وقف ضیعة علی الحج و امّ ولده و ما فضل عنها للفقراء و انّ محمد بن ابراهیم اشهدنی ضیعته
علی نفسه بمال لیفرّق فی اخواننا و انّ فی بنی هاشم من یعرف حقّه یقول بقولنا ممّن هو
محتاج فتری ان اصرف ذلک الیهم اذا کان سبیله سبیل الصدقة لانّ وقف اسحق انّما
هو صدقة شرح اعلمه بصیغه مضارع متکلم باب افعالست ان در اول بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه است و مستوا بوده
که بسکون نون و مفسره باشد زیرا که اعلام متضمن معنی قولست و اسحق با برادرش مضروب و هر دو مرفوعست ان دوم
و سیوم بکسر و فتح همزه میتواند بود و با بار اول تشدید نون مفتوحه است اعرف بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب ضرب است
حقه بفتح حای بی‌نقطه و تشدید قاف عبارتست از این حق او که مذهب شیعه امامیه است یقول بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر استیناف بیانی سابق است یعنی روایتست از علی بن مهزیار که گفت که نوشتم سوی امام محمد تقی
علیه السلام اعلام میکردم او را اینکه اسحق بن ابراهیم وقف کرده دهی را بر حج و بر فرزند سالیانه کنیز خاصه او و آنچه زیاد ماند از آن
در مصرف برای فقیران باشد و بدرستی که برادرش محمد بن ابراهیم گواه گرفت مرا بر خودش بمالی که پراکنده شود در برادران

مؤمن ما و بدرستی که اقرار کرد که از جمله حاصل آن وقف مال بهم رسیده بعد از حج و خرج سالیانه کنیز و آن مال زیادتست
تا آنچه امام فرماید چنان کنم و بدرستی که در بنی هاشم است کسی که میشناسیم ایمان او را یعنی اینکه اعتراف میکند
بآنچه اعتراف ماست از جمله آنکه او نیازمند است آیا پس میبینی اینرا که صرف کنم آن مال را سوی آنجماعت از جمله محتاجان
بنی هاشم پس چون باشد راه آن مال صدقه زیرا که وقف اسحق نیز این نیست که آن صدقه است مراد اینست که چون صدقه
بر بنی هاشم حرامست آیا بر این قسم کسی نیز حرام باشد یا نه اصل فکتب علیه السلام فهمت یرحمک الله ما ذکرت من
وصیة اسحق بن ابراهیم رضی الله عنه و ما اشهد لک بذلک محمد بن ابراهیم رضی الله عنه و ما
استأمرت فیه من ایصالک بعض ذلک الی من کان میله و مودّته من بنی هاشم ممّن هو مستحقّ
فقیر فاوصل ذلک الیهم یرحمک الله فانّهم اذا صاروا الی هذه الخطّة احقّ به من غیرهم فهم
لمعنی لو فسّرته لک لعلمته ان شاء الله شرح فهمت بصیغه متکلم معلوم باب علم است ما در اول و سوم موصولست
من بیانیه است ما در دوم مصدریه است تعدیه اشهد بلام و ذلک بتضمین معنی اقرار است یا لام زائده است برای تقویت
تعدیه مثل ضربت لزید شده بعض ذلک آخر اشارتست باینکه سائل غفلت کرده و دید که بعض آنمال را بایشان دهد امام
امر کرده که کل آنمال را بایشان دهد مستحق بکسر حاست فاوصل بصیغه امر است الخطة بکسر خا بانقطه و تشدید طا
بی‌نقطه مکانی که پادشاه آنرا خاصه خود کرده و اینجا استعاره شده برای امام حق که برگزیده الله تعالی است از جمله خلایق
و او را احیه مقدسه نیز میگویند یا مراد دین شیعه امامیه است و حاصل هر دو یکیست یعنی پس نوشت امام علیه السلام
که فهمیدم رحمت کناد ترا الله آنچه را که ذکر کردی که وصیت اسحق بن ابراهیم است رضی الله عنه و اینکه گواه گرفت
و اقرار کرد برای تو بآن مال محمد بن ابراهیم رضی الله عنه و آنچه طلب صلاح دید کردی در آن که رسانیدن تو بعض آنمال را است
سوی کسی که او راست میل خاطری و دوستی از جمله بنی هاشم از جمله آنکه مستحق یا نیازمند است پس برسان کل آن مال را
سوی ایشان رحمت کناد ترا الله پس بدرستی که ایشان چون گردیدند سوی این ناحیه سزاوارترند بآن مال از غیر
ایشان برای معنیی که اگر بیان میکردم آنرا برای تو هر آینه میدانستی آنرا ان شاء الله حدیث سی ام اصل عن سعید بن
یسار عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل دفع الی رجل مالا و قال انّما ادفعه الیک لیکون
ذخرا لابنتیّ فلانة و فلانة ثم بدا للشیخ بعد ما دفع المال ان یأخذ منه خمسة و عشرین
و مائة دینار فاشتری بها جاریة لابن ابنه ثم انّ الشیخ هلک فوقع بین الجاریتین و بین الغلام شیء
او احدهما شرح الذخر بضم ذال بانقطه و سکون خا بانقطه در اصل آنچه نگاه داشته شود
برای روزگار حاجت و مراد اینجا مالیست که سپرده شود و وصیت کرده شود باینکه بدختران داده شود پس مرفوع
و فاعل و فعل است بمعنی ظاهر شد بخشش دیگر از آن برای رفع توهم بخشش دو دختر است یعنی روایتست از

سعید بن یسار بفتح یا و دو نقطه در پایین و بتخفیف سین بینقطه از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که داد سوی مردی مال را
و گفت که فرزا این نیست که میدهم آن را سوی تو برای اینکه باشد ذخیره برای دو دختر من فلانه و فلانه بعد از ان بخاکم آن
برای آن خواجه بعد از آنکه داده بود مال را اینکه فرا گیرد از ان صد و بیست و پنجه یا بطلا پس خرید آن دینار را کنیزی را
برای پسر خود بعد از ان مدتی که آن خواجه وفات کرد پس واقع شد بخشش آن دو دختر و بخشش این پسر
از یکدیگر یا بخشش یکی از ان دو دختر اصل فَقَالَتَا لَهُ وَيْحَكَ وَاللّٰهِ اِنَّكَ لَتَنْكِحُ جَارِيَتَكَ حَرَامًا اِنَّمَا اشْتَرَاهَا
اَبُوْنَا لَكَ مِنْ مَالِنَا الَّذِيْ دَفَعَهُ اِلٰى فُلَانٍ فَاشْتَرٰى لَكَ مِنْهُ هٰذِهِ الْجَارِيَةَ فَاَنْتَ تَنْكِحُهَا حَرَامًا
لَا تَحِلُّ لَكَ فَاَمْسَكَ الْفَتٰى عَنِ الْجَارِيَةِ فَمَا تَرٰى فِيْ ذٰلِكَ شرح پس آن دو دختر گفتند پسر را که ای تعجب از حال تو
بخدا قسم که بدرستی که تو هر آینه جماع میکنی کنیز ترا جماع حرام جز این نیست که خرید او را پدر ما برای تو از مال ما که داد او
آن را سوی فلان پس خرید برای تو از آن مال این کنیز را پس تو جماع میکنی او را جماع حرام حلال نمیشود برای تو پس خود را نگاه داشت
از آن کنیز پس چه میبینی در آن اصل فَقَالَ اَلَيْسَ الرَّجُلُ الَّذِيْ دَفَعَ الْمَالَ اَبَا الْجَارِيَتَيْنِ وَهُوَ جَدُّ
الْغُلَامِ وَهُوَ اشْتَرٰى لَهُ الْجَارِيَةَ قُلْتُ بَلٰى فَقَالَ فَقُلْ لَهُ فَلْيَاْتِ جَارِيَتَهُ اِذَا كَانَ الْجَدُّ هُوَ الَّذِيْ اَعْطَاهُ
وَهُوَ الَّذِيْ اَخَذَهُ شرح پس امام گفت که آیا نیست مردی که داد آن مال را پدر آن دو دختر برحالی که او جد آن پسر است و او
خرید برای آن پسر کنیز را گفتم که بلی امام گفت که پس بگو آن پسر را پس باید که جماع کند کنیز خود را چون باشد جد همان کس که داد
آن مال را و همان کس که گرفت آن مال را باب سی و هفتم اصل بَابُ مَنْ مَاتَ عَلٰى غَيْرِ وَصِيَّةٍ وَلَهُ وَارِثٌ صَغِيْرٌ فَيُبَاعُ عَلَيْهِ الشَّيْءُ
این باب بیان کسی است که مرد بغیر وصیت و او راست وارثی نابالغ پس فروخته میشود بر ان وارث در این باب حدیث است
اول اصل عَنْ اِسْمٰعِيْلَ بْنِ سَعْدٍ الْاَشْعَرِيِّ قَالَ سَاَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ وَتَرَكَ
اَوْلَادًا ذُكْرَانًا وَغِلْمَانًا صِغَارًا وَتَرَكَ جَوَارِيَ وَمَمَالِيْكَ هَلْ يَسْتَقِيْمُ اَنْ تُبَاعَ الْجَوَارِيْ قَالَ نَعَمْ شرح
روایت است از اسمعیل بن سعد اشعری گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که مرد بی وصیتی و واگذاشت
فرزندانی را مردانی و پسران کوچکان و واگذاشت کنیزانی را که مملوکان اند آیا درست میشود اینکه فروخته شوند آن
کنیزان امام گفت که آری اصل وَعَنِ الرَّجُلِ يَصْحَبُ الرَّجُلَ فِيْ سَفَرِهِ فَيَحْدُثُ بِهِ حَدَثُ الْمَوْتِ وَلَا
يُدْرِكُ الْوَصِيَّةَ كَيْفَ يَصْنَعُ بِمَتَاعِهِ وَلَهُ اَوْلَادٌ صِغَارٌ وَكِبَارٌ اَيَجُوْزُ اَنْ يَدْفَعَ مَتَاعَهُ وَدَوَابَّهُ اِلٰى
وَلَدِهِ الْاَكَابِرِ وَلَمْ يَعْلَمْ بِهِ فَذَهَبَ وَلَمْ يَقْدِرْ عَلٰى رَدِّهِ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ اِذَا اَدْرَكَ الصِّغَارُ وَطَلَبُوا الْعِدَّةَ
بُدًّا مِنْ اِخْرَاجِهِ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ بِاَمْرِ السُّلْطَانِ شرح یصحب بصیغه معلوم باب علم است یحدث از باب نصر است
ضمیر راجع برجل دوم است لا یدرک از باب افعالست و ضمیر مستتر راجع برجل دوم است یصنع بصیغه معلوم باب
منع است و ضمیر مستتر راجع برجل اولست لم یعلم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بمرد اوست

الاکبر

ومراد نیست که کو امان که گرفت یعنی و پرسیدم امام را از مردی که همراه میشود مردی را در سفر خود پس حادث میشود
بمرد دوم حادثه مرگ و در نمی یابد وصیت را چگونه میکند مرد اول با متاع مرد دوم و مرد دوم راست فرزندانی کوچکان
و بزرگان آیا روا میشود اینکه دهد متاع او و ستوران او را سوی فرزندان او که بزرگتر نخند یا سوی قاضی پس
بر تقدیری که سوی قاضی باید داد اگر باشد در شهری که نیست در ان قاضی چگونه میکنند و اگر باشد که داده باشد آن مال را
سوی فرزندان او که بزرگترانند و اعلام نکرده باشد شاید از آن دادن مال پس تلف شده باشد آن مال و توانا نشده
باشد بر برگردانیدن آن مال چگونه میکند امام گفت که چون بالغ شوند آن کوچکان و طلب کنند مال خود را از
مرد اول نمی یابد چاره از بیرون کردن آن مال از کیسه خود مگر آنکه آن دادن بحکم پادشاه باشد پس از روی تقیه
ولی خشیا داده باشد مراد نیست که دادن بقاضی جایز نیست و دادن به پسران بزرگتران نیز لیکن او را گفتن
جایز نیست مگر آنکه از روی ضرورت باشد اصل وَعَنِ الرَّجُلِ يَمُوْتُ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ وَلَهُ وَرَثَةٌ صِغَارٌ وَكِبَارٌ
اَيَحِلُّ شِرَاءُ شَيْءٍ مِنْ خَدَمِهِ وَمَتَاعِهِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَتَوَلَّى الْقَاضِيْ بَيْعَ ذٰلِكَ فَاِنْ تَوَلَّاهُ قَاضٍ قَدْ
تَرَاضَوْا بِهِ وَلَمْ يَسْتَعْمِلْهُ الْخَلِيْفَةُ اَيَطِيْبُ الشِّرَاءُ مِنْهُ اَمْ لَا فَقَالَ اِذَا كَانَ الْاَكَابِرُ مِنْ وُلْدِهِ
مَعَهُ فِي الْبَيْعِ فَلَا بَاْسَ بِهِ اِذَا رَضِيَ الْوَرَثَةُ بِالْبَيْعِ وَقَامَ عَدْلٌ فِيْ ذٰلِكَ شرح شرا بکسر شین با نقطه
و بتخفیف را بینقطه و الف ممدوده و مقصوره است الخدم بفتح خا با نقطه و فتح دال بی نقطه جمع خادم مملوکان خواه
کنیزان و خواه غلامان و خواه مرکب و کاهی مستعمل میشود در کنیزان چنانچه می آید در حدیث سوم این باب بیع
منصوب است تراضوا بفتح ضاد با نقطه و ضمیر راجع باهل آن مکان یا راجع بکبار ورثه است خلیفه عبارتست از پادشاه متغلب
در آن زمان بر آن مکان یطیب بطا بینقطه و یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
عدل بفتح عین بینقطه و سکون دال بینقطه مصدر باب ضرب بمعنی عدالت است و آن در شیعه امامیه است و این اشارتست
باینکه مناط صحت شراء ایشان کی مردی عادلست و وجود یکی از ان دو قسم قاضی در کار میشود برای تقیه اگر حاجت
باشد در الاقل یعنی و پرسیدم امام را از مردی که میمیرد بی وصیتی برحالی که او راست وارثانی کوچکان و بزرگان
آیا حلال میشود خریدن چیزی از مملوکان او و متاع او بی آنکه پیش گیرد قاضی فروختن آن را پس اگر پیش گیرد
فروختن را قاضیی که بتحقیق مردمان آنجا راضی شده اند بقضای او و عامل نکرده او را مدعی خلافت آیا پاکیزه و حلال
میشود خریدن از او یا نه پس امام علیه السلم گفت که چون باشند بزرگتران از جمله فرزندان میت با آن قاضی در وقت
فروختن پس نیست پروایی بخریدن چون راضی شوند آن وارثان بآن فروختن و برپا باشد عدالتی در آن فروختن
دوم اصل عَنِ ابْنِ رِئَابٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ بَيْنِيْ وَبَيْنَهُ قَرَابَةٌ مَاتَ وَتَرَكَ اَوْلَادًا
صِغَارًا وَتَرَكَ مَمَالِيْكَ لَهُ غِلْمَانًا وَجَوَارِيَ وَلَمْ يُوْصِ فَمَا تَرٰى فِيْمَنْ يَشْتَرِيْ مِنْهُمُ الْجَارِيَةَ يَتَّخِذُهَا

اشتری نیتخذها

أُمُّ وَلَدٍ وَما تَرَىٰ فِي بَيْعِهِمْ قالَ فَقالَ إِنْ كانَ لَهُمْ وَلِيٌّ يَقُومُ بِأَمْرِهِمْ باعَ عَلَيْهِمْ وَنَظَرَ لَهُمْ وَكانَ مَأْجُوراً فِيهِمْ **شرح** این حدیث با اندک تفاوتی در لفظ گذشت در کتاب المعیشه در حدیث اول باب شراء الرقیق که باب نود وسوم است نقلان مجرد ساى محذوف است بتقدیر هم و در کتاب المعیشه منصوب و بدل تفصیل ما الیک است ضمیر منهم و نظایرش راجع باولاد است یتحدّ ها مرفوع و حال مقدره است و در بعض نسخ فیتخذها است ولی بفتح واو و کسر لام و تشدید یا و عبارت است از کارساز مثل جد و برادر مادری و خویشاوند و ذی دیگر و مثل بیگانه عادل چنانچه گذشت در حدیث سابق **یعنی** روایت است از علی بن رئاب بکسر را بی نقطه و تخفیف همزه و الف و با بیک نقطه گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که میان من و میان او خویشی است مرد و گذاشت فرزندان کوچکان را و گذاشت مملوکان از او را ایشان غلامان و کنیزان و وصیت نکرد پس چه می بینی در کسی که بخرد از آن اولاد کنیزی را بر حالی که اراده دارد که فرا گیرد آن کنیز را خادمه و چه می بینی در فروختن آن اولاد راوی گفت که پس امام گفت که اگر باشد آن اولاد را کارسازی که ایستادگی کند بکار ایشان بفروشد بر ایشان و صواب اندیشی میکند برای ایشان و میشود مزدداده شده بثواب آخرت بسبب ایشان این اشارت است از جانب امام برای ابن رئاب بآنکه ولی ایشان شود **دوم اصل** قُلْتُ فَما تَرَىٰ فِيمَنِ اشْتَرَىٰ مِنْهُمُ الْجارِيَةَ فَيَتَّخِذُها أُمَّ وَلَدٍ قالَ لا بَأْسَ بِذٰلِكَ إِذا باعَ عَلَيْهِمُ الْقَيِّمُ لَهُمُ النّاظِرُ فِيما يُصْلِحُهُمْ وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا فِيما صَنَعَ الْقَيِّمُ لَهُمُ النّاظِرُ فِيما يُصْلِحُهُمْ **شرح** گفتم که پس چه می بینی در کسی که خرید از آن اولاد کنیزی را پس فرا گیرد او را خادمه امام گفت که نیست پروایی بآن چون فروخته باشد بر ایشان استادگی کننده برای ایشان صواب اندیش در آنچه صلاح حال ایشان میکند و جایز نیست برای آن اولاد اینکه برگردند در آنچه ساخت آن را استادگی کننده برای ایشان صواب اندیش در آنچه صلاح کند ایشان را **سوم اصل** عَنْ سَماعَةَ قالَ سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ رَجُلٍ ماتَ وَلَهُ بَنُونَ وَبَناتٌ صِغارٌ وَكِبارٌ مِنْ غَيْرِ وَصِيَّةٍ وَلَهُ خَدَمٌ وَمَمالِيكُ وَعُقَدٌ كَيْفَ يَصْنَعُ الْوَرَثَةُ بِقِسْمَةِ ذٰلِكَ الْمِيراثِ قالَ إِنْ قامَ رَجُلٌ ثِقَةٌ قاسَمَهُمْ ذٰلِكَ كُلَّهُ فَلا بَأْسَ **شرح** خدم اینجا عبارت از کنیزانست و ممالیک عبارت از غلامانست العقد بضم عین بی نقطه و تخفیف قاف مفتوحه و دال بی نقطه جمع عقده بضم عین و سکون قاف املاک مثل ده و باغ و دکان و سر الف لام الورثه برای عهد خارجیست و عبارت است از بزرگان قاسمهم صفت دیگر رجل است و ضمیر جمع راجع بالورثه است **یعنی** روایت است از سماعه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که مرد بر حالی که او راست پسرانی و دخترانی کوچکان و بزرگان بی وصیتی و او راست کنیزانی و غلامانی و املاکی چگونه میکنند آن وارثان که بزرگانند بقسمت آن میراث امام گفت که اگر استادگی کند از جانب کوچکان مردی که محل اعتماد باشد که قسمت کند با بزرگان آن میراث را همگی آن پس نیست پروایی **باب سی و هشتم اصل باب الوصي يدرك أيتامه فيمتنعون من أخذ ماله ومن يدرك ولا يؤنس منه الرشد وحد البلوغ شرح** یدرک در اول بصیغه مضارع

غایب

غایب یا غایبه باب افعالست ایتامه مرفوع و فاعلست و اضافه باعتبار ولایت است لا یؤنس بهمزه و نون و سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب افعالست و بنا بر اول الرشد مرفوع و نایب فاعلست و بنا بر دوم فاعل ضمیر مستتر راجع بوصی است و الرشد منصوب است حد مجرور است **یعنی** این باب بیان وصی است که بالغ میشوند یتیمان او پس سر باز میزنند از گرفتن مالشان و بیان کسی که بالغ میشود و معلوم نمیشود از او رشد و بیان ابتدای بلوغ در این باب نه حدیث است **اول اصل** عَنْ سَعْدِ بْنِ إِسْماعِيلَ عَنْ أَبِيهِ قالَ سَأَلْتُ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ وَصِيِّ أَيْتامٍ يُدْرِكُ أَيْتامُهُ فَيَعْرِضُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَأْخُذُوا الَّذِي لَهُمْ فَيَأْبَوْنَ عَلَيْهِ كَيْفَ يَصْنَعُ قالَ يَرُدُّهُ عَلَيْهِمْ وَيُكْرِهُهُمْ عَلىٰ ذٰلِكَ **شرح** یعرض بصیغه معلوم باب ضرب است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مفعول یعرض است یابون بسکون همزه و فتح با یک نقطه و سکون واو است یرده از باب نصر است یکرههم از باب افعالست **یعنی** روایت است از سعد بن اسمعیل از پدرش گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از وصی یتیمانی که بالغ میشوند یتیمان او پس بعد از ایناس رشد ایشان عرض میکند بر ایشان اینکه بگیرند آنچه را که برای ایشانست پس ابا و امتناع میکنند بر او چگونه میکند آن وصی امام گفت که بر میگرداند مال را بر ایشان و جبر میکند ایشان را بر گرفتن مالشان **دوم اصل** عَنْ هِشامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ انْقِطاعُ يُتْمِ الْيَتِيمِ بِالاحْتِلامِ وَهُوَ أَشُدُّهُ وَإِنِ احْتَلَمَ وَلَمْ يُؤْنَسْ مِنْهُ رُشْدُهُ وَكانَ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً فَلْيُمْسِكْ عَنْهُ وَلِيُّهُ مالَهُ **شرح** الیتم بضم یا دو نقطه در پایین و سکون تا دو نقطه بالا مصدر باب ضرب و بفتح یا و فتح تا مصدر باب علم بی پدر بودن با وجود حاجت بپدر بسبب کودکی الاحتلام بحای بی نقطه مصدر باب افتعال خواب دیدن جماع و خروج منی و مراد اینجا اول سن احتلام است و آن سیزده سال تمامست چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم و هشتم این باب و دفع منافاة میان این و آنچه می آید در کتاب الصوم در حدیث اول باب صوم که باب حد الغلام والجاریة الذي يجب عليهما الحد تمامست که اول بلوغ احتلام یا پانزده سال یا اشعار یا انبات است میشود در شرح آن بانیز دیش که آنچه اینجاست مناط تکلیف و فعل واجبات شرعیه و ترک محرمات شرعیه است و آنچه می آید مناط اجرای حدود تمام و رزنا و مانند آن و قصاص و بیع و شرا است ضمیر هو راجع باحتلام است اشده بفتح همزه و ضم شین بانقطه و تشدید دال بی نقطه و ضمیر راجع بیتیم است و این اشارتست بآیت سوره انعام و بنی اسرائیل و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده فلیمسک بسکون لام بصیغه امر غایب معلوم باب افعالست ماله بفتح لام مرکب از مضاف و مضاف الیه یا مرکب از اسم موصول و جار و مجرور است **یعنی** روایت است از هشام از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بریده شدن بی پدری یتیم بسبب رسیدن بخواب دیدن جماع و خروج منی است و آن قوت اوست و اگر محتلم شد و معلوم نشد از او رشدی و بوده است بی عقل یا ناتوان بسبب بیماری و مانند آن باید که باز دارد از او کارساز او مالش را **سیم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ سَأَلْتُهُ عَنْ يَتِيمٍ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَلَيْسَ بِعَقْلِهِ بَأْسٌ وَلَهُ مالٌ عَلىٰ يَدِ رَجُلٍ فَأَرادَ

بتفسیر م

الرَّجُلُ الَّذِی عِنْدَهُ الْمَالُ اَنْ یَعْمَلَ بِمَالِ الْیَتِیمِ مُضَارَبَةً فَاَذِنَ لَهُ الْغُلَامُ فِی ذَلِکَ فَقَالَ
لَا یَصْلُحُ اَنْ یَعْمَلَ بِهِ حَتَّی یَحْتَلِمَ وَیَدْفَعَ اِلَیْهِ مَالَهُ قَالَ وَاِنِ احْتَلَمَ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ عَقْلٌ لَمْ یُدْفَعْ
اِلَیْهِ شَیْءٌ اَبَداً شرح ضمیر به راجع بمال و راجع باذن میتواند بود ویدفع در جا بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب منع است
ومیتواند بود که ماله اول بصیغهٔ معلوم باشد وضمیر مستتر راجع به آمر و یا راجع به یتیم باشد و ضمیر الیه بعکس این است یعنی
روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از یتیمی که بتحقیق خواند قرآن را و نیست بجز او
قصوری و او راست مالی بر دست مردی پس اراده کرد مردی که نزد اوست آن مال اینکه کار کند بمال یتیم بروش مضاربه
بمعنی که حصه از فایده برای عامل باشد و اگر حاصل تلف شود از کیسهٔ یتیم باشد پس رخصت داد او را آن پسر در آن عمل
پس امام گفت که خوب نمیشود اینکه آن مرد کار کند بآن مال تا آنکه پسر محتلم شود و داده شود سوی آن پسر مال او امام گفت که و اگر
پسر محتلم شود و پیدا شد او را خردی داده نمیشود سوی آن پسر چیزی هرگز چهارم حدیث عَنْ عِیصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْیَتِیمَةِ مَتَی تُدْفَعُ اِلَیْهَا مَالُهَا قَالَ اِذَا عَلِمْتَ اَنَّهَا لَا تُفْسِدُ
وَلَا تُضَیِّعُ فَسَاَلْتُهُ اِنْ کَانَتْ قَدْ تَزَوَّجَتْ فَقَدِ انْقَطَعَ مِلْکُ الْوَصِیِّ عَنْهَا شرح ندفع بصیغهٔ مضارع متکلم
مع الغیر معلوم یا غایب مجهول از باب منع است علمت بصیغهٔ ماضی مخاطب معلوم از باب علم است انها بفتح همزه مفعول به است
ومیتواند بود که علمت بصیغهٔ غایبه مجهول از باب علم باشد و انها بدل اشتمال ضمیر مستتر باشد ومیتواند بود که علمت بصیغهٔ
ماضی غایبه مجهول از باب نصر و ضرب باشد و ضمیر مستتر مفعول اول و انها بتاویل مفعول دوم باشد العلم بفتح عین
و سکون لام نشان کردن چیزی را لا تفسد از باب نصر یا باب افعالست لا تضیع از باب تفعیل یا افعال یا از باب ضرب است
تزوجت بصیغهٔ معلوم از باب تفعلست ملک بکسر و ضم و فتح میم و سکون لام است یعنی روایت از عیص که پسر قاسم منقوطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از دختر یتیمه که کی داده شود سوی او مال او
امام گفت که چون دانستی اینکه او تباه نمیشود بسبب کمی سالش و ضایع نمیکند مال را بسبب کمی عقلش پس پرسیدم امام
که اگر باشد که بتحقیق شوهر کند چگونه میشود پس امام گفت که چون شوهر کرد پس بتحقیق بریده شد ولایت وصی از او
پنجم حدیث عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا یُدْخَلُ بِالْجَارِیَةِ حَتَّی یَاْتِیَ لَهَا تِسْعُ سِنِینَ اَوْ عَشْرُ
سِنِینَ شرح مثل این گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب الحد الذی یدخل بالمراة فیه که باب شصت و دوم است
لا یدخل بصیغهٔ نفی مضارع غایب مجهول باب نصر است الجاریه نایب فاعلست ذکر او مبنی بر خلاف دختران در قوت و ضعف
یعنی روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که جماع کرده نمیشود بدختر تا آنکه آید او را نه سال تمام یا ده سال تمام
ششم حدیث عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً کُتِبَتْ
لَهُ الْحَسَنَةُ وَکُتِبَتْ عَلَیْهِ السَّیِّئَةُ وَعُوقِبَ وَاِذَا بَلَغَتِ الْجَارِیَةُ تِسْعَ سِنِینَ فَکَذَلِکَ وَذَلِکَ اَنَّهَا تَحِیضُ لِتِسْعِ

سنین

سِنِینَ شرح روایت از عبد الله بن سنان بکسر سین و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون رسید پسر
بسیزده سال تمام نوشته شد برای او عمل خیر و نوشته شد برای او عمل شر و عذاب کرده شد و چون رسید دختر
بنه سال تمام پس همچنانست و آن برای اینست که دختر گاهی حیض می بیند در نه سالگی این اشارتست باینکه بلوغ
پسر در سیزده سالگی نیز بسبب اینست که او گاهی در این سن محتلم میشود و از این ظاهر میشود که مراد باحتلام که در حدیث دوم
این باب مذکور شد اقل سن احتلام است و مراد وقوع احتلام نیست بقرینهٔ اینکه اگر پسر جماع کند و منی از او آید
و هرگز محتلم نشده باشد بالغ است هفتم حدیث عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا
بَلَغَ اَشُدَّهُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَدَخَلَ فِی الْاَرْبَعَ عَشْرَةَ وَجَبَ عَلَیْهِ مَا وَجَبَ عَلَی الْمُحْتَلِمِینَ احْتَلَمَ
اَمْ لَمْ یَحْتَلِمْ کُتِبَتْ عَلَیْهِ السَّیِّئَاتُ وَکُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَاتُ وَجَازَ لَهُ کُلُّ شَیْءٍ اِلَّا اَنْ یَکُونَ ضَعِیفاً
اَوْ سَفِیهاً شرح ظاهر آنچه می آید در کتاب الحدود در حدیث اول باب حد الغلام والجاریة الذی یجب علیهما الحد تاما
که و الغلام لا یجوز امره فی الشراء والبیع ولا یخرج من الیتم حتی یبلغ خمس عشرة سنة او یحتلم او یشعر او ینبت قبل ذلک
اینست که کل شیء اینجا مخصوص باشد بما عدای بیع و شرا و الله اعلم یعنی روایت از عبد الله بن سنان از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که چون پسر رسید بسن قوت که سیزده سالست و داخل شد در سال چهاردهم ثابت میشود
بر او آنچه ثابت میشود بر محتلمان خواه محتلم شده باشد یا محتلم نشده باشد چنان این که نوشته میشود بر او خصال
قبیحه و نوشته میشود برای او خصال حسنه و گذارده میشود برای او هر چیزی از تصرفات در مال خود مگر آنکه باشد ناتوان
بسبب بیماری و مانند آن یا باشد سبک عقل هشتم حدیث حَدَّثَنِی عِیسَی بْنُ زَیْدٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ یُثْغَرُ الصَّبِیُّ لِسَبْعٍ وَیُؤْمَرُ بِالصَّلَاةِ لِتِسْعٍ وَیُفَرَّقُ بَیْنَهُمْ
فِی الْمَضَاجِعِ لِعَشْرٍ وَیَحْتَلِمُ لِاَرْبَعَ عَشْرَةَ وَیَنْتَهِی طُولُهُ لِاِحْدَی وَعِشْرِینَ سَنَةً وَیَنْتَهِی عَقْلُهُ
لِثَمَانٍ وَعِشْرِینَ اِلَّا التَّجَارِبَ شرح این حدیث گذشت در کتاب العقیقه در حدیث اول باب المشتوه که باب سی و دوم است
و در آنجا الی اثنین و عشرین سنة بود بجای لاحدی و عشرین سنة و دفع مساهلات شد باینکه مدخل الی خارجست
بخلاف مدخول لام یثغر بسکون ثاء سه نقطه و کسر غین با نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب مجهول معلوم باب افعالست
یا بتشدید ثاء سه نقطه مفتوح است که در اصل منقلب از تاء افتعالست و مطرزی در مغرب گفته که ثغر الصبی هو سقطت
رواضعه و مساقات منفیست میان این و آنچه گذشت در شرح حدیث ششم این باب نیز که مراد ایجاد و دخول در اربع عشرة است
موافق آنچه گذشت در حدیث سابق التجارب منصوب است یعنی خبر داد مرا عیسی پسر زید از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
گفت امیر المؤمنین علیه السلم که دندان می اندازد پسر در هفت سالگی و مامور میشود از جانب ولی خود بنماز در نه سالگی و تفریق
کرده میشود میان پسران در خوابگاهها در ده سالگی و محتلم میشود پسر در چهارده سالگی و بکمال میرسد درازی قد او

درست و کیاسکی و بکال برسد خرد او و درست و رشت سالکی بکر تجربها که بسبب سفرها و اختلاطها با مردمان
واطلاع بر احوال مردمان بهم برسد **نهم اصل** عن محمد بن عیسی عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل مات
واوصی الی رجل وله ابن صغیر فادرک الغلام وذهب الی الوصی فقال له رد علی مالی لاتزوج
فابی علیه فذهب حتی زنی قال یلزم ثلثی اثم زنا هذا الرجل ذلک الوصی الذی منعه المال
ولم یعطه فکان یتزوج **شرح** رُدّ بضم را بی نقطه و تشدید دال بفتحه و مضموم و مکسوره بصیغه امر است و علی
مشدده یا مفتوحه است یلزم بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است ثلثی مفعول دوم است که مقدم شده بر مفعول اول و ذلک
مفعول اول و نایب فاعلست الوصی مرفوع وصفت ذلک است فا در فکان سبب فعل مضارع است بعد از نفی پس یتزوج
منصوب است و توسط کان برای نقل مضارع بمعنی ماضی است **یعنی** روایتست از محمد بن عیسی از کسی که روایت کرد آنرا
از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که مرد و وصیت کرده بود بسوی مردی بر مالی که او راست بود و پسری کوچک پس بالغ شد
آن پسر و رفت بسوی وصی پس گفت وصی را که برگردان بر من مال مرا تا که زن خواهم پس وصی ابا کرد بر او پس رفت
تا آنکه زنا کرد امام گفت که الزام کرده میشود بدو ثلث گناه زنای این مرد آن وصی که باز داشت از او آن مال را و نداد او را تا که زن خواهد
اصل تم کتاب الوصایا والحمد لله رب العالمین وصلواته علی خیرته من خلقه محمد وآله الطاهرین
ویتلوه کتاب المواریث **شرح** این از الحاقات کاتبان است **یعنی** بانجام رسید کتاب وصایا و سپاس الله راست
که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است و درود او بر برگزیده او از جمله آفریدگان او محمد و آل او که پاکانند
و لاحق میشود آنرا کتاب المواریث فرغ الشارح الفقیر الی عفو ربه
خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله تعالی عنه و عن والدیه و اخوانه
و اسرته من املاء شرح هذا الکتاب یوم الاحد السادس من شهر
رمضان المبارک سنة ثمان و سبعین و الف هجریه
فی دار المومنین قزوین حامدا مصلیا مسلما
هزاران درود و هزاران سلام
زما بر محمد و آلش تمام
تمت

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله خیر الوارثین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله تعالی عنه وعن
والدیه واخوانه واسرته مأمور شد بعضی شرح کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی کلینی رضی الله تعالی عنهم
و باتمام رسید از جمله سی و سه کتاب که کافی مشتملست بر آنها شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان
والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة وکتاب الحیض وکتاب الجنائز وکتاب الصلوة
وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعیشة وکتاب النکاح وکتاب العقیقة وکتاب الطلاق
وکتاب العتق والتدبیر والکتابة وکتاب الصید وکتاب الذبائح وکتاب الاطعمة وکتاب الاشربة وکتاب الزی والتجمل
والمروة وکتاب الدواجن وکتاب الوصایا شروع شد بتاریخ یکشنبه ششم ماه مبارک رمضان سال هزار و هفتاد و هشت
هجری بتوفیق الله تعالی در شرح کتاب بیست و هشتم اصل کتاب المواریث شرح المواریث بفتح میم جمع میراث
بصیغه اسم آلت معتل الفاء واوی باب حسب یا جمع موروث بصیغه اسم مفعول معتل الفاء واوی باب حسب
بچیزهایی که منتقل شود بکسی بسبب موت دیگری و اول مبنی بر حیثیت که میت را مورث میگویند و دوم مبنی
بر حیثیت که میت را مورث منه میگویند صاحب قاموس گفته که ورث اباه ومنه بکسر الراء یرثه کیعده ورثا ووراثة
وارثا ورثة بکسر الکل واورثه ابوه وورثه جعله من ورثته یعنی این کتاب احادیث متعلقه بمیراثهاست و این کتاب
شصت و چهار باب است و ظاهر چنانست که بیان میشود بعد از حدیث هفتم باب بیست و پنجم که باب ابن اخ وجد است
امیت که شصت و پنج باب باشد اول باب وجوه الفرائض دوم باب بیان الفرائض فی الکتاب سیوم
چهارم باب پنجم باب ان المیراث لمن سبق الی سهم قریبه وان ذا السهم احق ممن لا سهم له
ششم باب نادر هفتم باب فی ابطال العول هشتم باب آخر فی ابطال العول وان السهام لا
یزید علی ستة نهم باب معرفة القاء العول دهم باب انه لا یرث مع الولد والوالدین الا الزوج او الزوجة
یازدهم باب العلة فی ان السهام لا یکون اکثر من ستة وهو من کلام یونس دوازدهم باب علة کیف
صار للذکر سهمان وللانثی سهم سیزدهم باب ما یرث الکبیر من الولد دون غیره چهاردهم باب میراث الولد
پانزدهم باب میراث ولد الولد شانزدهم باب میراث الابوین هفدهم باب میراث الابوین مع الاخوة
والاخوات للاب والاخوة والاخوات للام هجدهم باب میراث الولد مع الابوین نوزدهم باب میراث الولد
مع الزوج والمرأة والابوین بیستم باب میراث الابوین مع الزوج والزوجة بیست و یکم باب الکلالة
بیست و دوم باب الاخوة والاخوات مع الولد بیست و سیوم باب الجد بیست و چهارم باب الاخوة من
الام مع الجد بیست و پنجم باب ابن اخ وجد بیست و ششم باب میراث ذوی الارحام بیست و هفتم

باب

باب المرأة تموت ولا تترک الا زوجها بیست و هشتم باب الرجل یموت ولا یترک الا امرأته
بیست و نهم ان النساء لا یرثن من العقار شیئا سی ام باب اختلاف الرجل والمرأة فی متاع البیت
سی و یکم باب نادر سی و دوم باب میراث الغلام والجاریة یزوجان وهما غیر مدرکین سی و سیوم
باب میراث المتزوجة المدرکة ولم یدخل بها سی و چهارم باب میراث المطلقات فی المرض و
غیر المرض سی و پنجم باب میراث ذوی الارحام مع الموالی سی و ششم باب میراث الغرقی واصحاب
الهدم سی و هفتم باب مواریث القتلی ومن یرث من الدیة ومن لا یرث سی و هشتم باب میراث
القاتل سی و نهم باب میراث اهل الملل چهلم باب آخر فی میراث اهل الملل چهل و یکم باب ان میراث اهل
الملل بینهم علی کتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه وآله چهل و دوم باب من یترک من الورثة
بعضهم مسلمون وبعضهم مشرکون چهل و سیوم باب میراث الممالیک چهل و چهارم باب انه لا
یتوارث الحر والعبد بالحج چهل و پنجم باب الرجل یترک وارثین احدهما حر والآخر مملوک چهل و ششم
باب میراث المکاتبین چهل و هفتم باب میراث المرتدین عن الاسلام چهل و هشتم باب میراث المفقود چهل و نهم
باب میراث المستهل پنجاهم باب میراث الخنثی پنجاه و یکم باب آخر منه پنجاه و دوم باب آخر
پنجاه و سیوم باب میراث ابن الملاعنة پنجاه و چهارم باب آخر فی ابن الملاعنة پنجاه و پنجم باب میراث
ولد الزنا پنجاه و ششم باب آخر منه پنجاه و هفتم باب الحمیل پنجاه و هشتم باب الاقرار بوارث آخر
پنجاه و نهم باب اقرار بعض الورثة بدین شصتم باب شصت و یکم باب من مات ولیس له وارث
شصت و دوم باب ان الولاء لمن اعتق شصت و سیوم باب ولاء السائبة شصت و چهارم باب آخر باب اول
اصل باب وجوه الفرائض شرح الوجوه بضم واو و جیم جمع وجه بفتح واو وسکون جیم و اینجا بمعنی مصرفهای مال فرض
بفتح فاء و راء بی‌نقطه والف و کسر همزه و ضاد بانقطه جمع فریضه است و آن فعیله بمعنی مفعوله است و مأخوذ است از
فرض بفتح فاء و سکون راء که مصدر باب ضرب است بمعنی جدا کردن و عبارتست از بخشی از میراث که جدا کرده
شده برای وارثی از جمله وارثان و گاهی مستعمل میشود در مجموع میراثی که بخش کرده شده است یعنی این باب
بیان مصرفهای حصص میراث است و در این باب یک حدیث و کلام مصنف است اصل قال ان الله تبارک و
تعالی جعل الفرائض علی اربعة اصناف وجعل مخارجها من ستة اسهم فبدأ بالولد
والوالدین الذین هم الاقربون وبانفسهم یحجبون لا بغیرهم ولا یسقطون من المیراث
ابدا ولا یرث معهم احد غیرهم الا الزوج والزوجة شرح قال کلام مصنف است و ضمیر مستتر
راجع بصاحب الزمان علیه السلام است یا بیکی از سفرای او و پس این فقره از کلام مصنف نیست و فقرات آینده از کلام

مصنف است و میتواند بود که قال از الحاقات شاگردان مصنف باشد و ضمیر مستتر راجع بمصنف باشد و مؤید احتمال اول است
اینکه اگر کلام مصنف بود ذکر و جعل مخارجها من ستة اسهم نمیکرد یا بیان آن نزد این باب میکرد و علی بمعنی فی است
مثل و دخل المدينة على حين غفلة و ضمیر مخارجها راجع بفرائض است المخارج بفتح میم و خاء با نقطه و الف و کسر راء بی نقطه و جیم
جمع مخرج بفتح میم و فتح راء است و بیان آنکه بعضی کسور تسعه صحیح از هر کدام آنها بیرون توان آمد مثل آنکه مخرج نصف است و سه که
مخرج ثلث است و چهار که مخرج ربع است و شش که مخرج سدس است و هشت که مخرج ثمن است من برای سببیت است
الاسهم بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و ضم هاء و تخفیف میم جمع سهم بفتح سین و سکون هاء و تیر بخششها چنانچه گذشت در کتاب
الوصایا در شرح حدیث اول باب من اوصى بسهم من ماله که باب سیصد و پنجم است مراد ستة اسهم نصف و ثلث و ثلثان
و ربع و سدس و ثمن است که هر کدام در قرآن نام برده شده و برای مستحقش از جمله ورثه و بیان آنها میشود مجملا در باب
آینده و میتواند بود که مراد ستة اسهم و آنکه باشد موافق آنچه می آید در باب یازدهم که فکان للابنتين الثلثان اربعة اسهم
و کان للابوین سهمان و حاصل هر دو یکی است و آن ابطال عول مخالفان است چنانچه مذکور میشود در شرح عنوان باب
هشتم که باب فی ابطال العول است و مقصود اینست که سبع و تسع و عشر مثلا در قرآن نیست پس بسبب انضمام آنها عدد
مخرج فریضه زیاد نمیشود و بدا بباء یکنقطه و دال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب منع است و ابتدا بولد و والدین
عبارتست از اینکه ایشان از صنف اول کرد از جمله چهار صنف لایسقطون بسین بی نقطه و قاف و ضم طاء بی نقطه بصیغه نفی
مضارع معلوم از باب نصر یا مجهول از باب افعالست الا الزوج والزوجة اشارتست باینکه معلومست اینکه اشتراک ایشان
ما بقی است و لهذا داخل صنف اول نیستند و مقصود ازین نفی و استثناء ابطال عصبه مخالفانست که بیان میشود در آخر
باب آینده یعنی گفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی گردانید حصص میراث را در چهار صنف وارث و گردانید زیاد
شدن عدد مخرجهای حصص میراث را بسبب شش تیر بخشش چنانچه اهل حساب فرائض میگویند که مخرج ثلث منضم بربع دوازده است
پس ابتدا کرد بفرزندان و پدر و مادر آنان که ایشان نزدیکتران میت اند بیواسطه خویش او میشوند نه بواسطه غیر ایشان
و نفی کرده است از میراث هرگز و میراث نمی برد با ایشان کسی غیر ایشان مگر شوهر و زن کلام مصنف رحمه الله تعالی اصل
فإن حضر كلهم قسم المال بينهم على ما سمى الله عز وجل وإن حضر بعضهم فكذلك وإن لم يحضر
منهم إلا الواحد فالمال كله له ولا يرث معه أحد غيره إذا كان غيره لا يتقرب بنفسه
وإنما يتقرب بغيره إلا ما خص الله به من طريق الإجماع أن ولد الولد يقومون مقام الولد
وكذلك ولد الإخوة يقومون مقام الإخوة إذا لم يكن ولد الصلب ولا إخوة وهذا من
أمر الولد مجمع عليه ولا أعلم بين الأمة في ذلك اختلافا فهؤلاء أحد الأصناف الأربعة
شرح ضمیر کلهم راجع بولد و والدین است و اشارتست باینکه بیان میشود در میراث اولاد و والدین در باب آینده

و مفصل میشود در باب چهاردهم و شانزدهم الا در دوم نیز برای استثناء متصلست و مراد اینست که چون فرزند نباشد اصلا
فرزند فرزند شریک پدر و مادر میشود با وجود آنکه خویشی فرزند فرزند بیک واسطه است و خویشی پدر و مادر بیواسطه است
ان بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه بدل ما است و کذلک برای بیان نظیر است و مراد اینست که چون برادر و خواهر نباشند
اصلا فرزندان ایشان شریک جد و جده میشوند با وجود آنکه خویشی ایشان بدو واسطه است و خویشی جد و جده بیکواسطه
چنانچه می آید در باب بیست و پنجم که باب ابن اخ و جد است پس اکتفا بذکر اخوة بنابر ظهور مراد است اذا لم یکن ولد الصلب
ولا اخوة لف و نشر بترتیب لف است پس ولد الصلب ناظر است بما نحن فیه و مراد فرزندان بیواسطه است ولا اخوة ناظر است
بنظیر ما نحن فیه من بمعنی فی است یعنی پس اگر حاضر شوند همگی فرزند و پدر و مادر قسمت کرده میشود میراث میان
ایشان بر نهج آنچه نام برد الله عز و جل و اگر حاضر شود بعض ایشان پس همچنانست و اگر حاضر نشود از جمله ایشان کسی
مگر یکی پس همه مال که میراث است همگی آن از اوست و میراث نمی برد با او غیر او چون باشد غیر او
که خویش نشود بیواسطه و خویش نشود مگر بواسطه غیر او مگر آنچه تخصیص کرد الله بآن این قاعده کلیه را از راه
اجماع است اینکه فرزند فرزندان می ایستند در جای فرزندان در شریک شدن با پدر و مادر و همچنان
فرزندان برادران و خواهران می ایستند در جای برادران و خواهران در شرکت با جد و جده چون نباشند
فرزندان بیواسطه در صورت اول و نه برادران در صورت دوم و این قیام بعید بمقام قریب در کار فرزندان
مجمع علیه است و ندیده ام میان امت در آن اختلافی را پس ایشان یکی از چهار صنف وارثند اصل وأما
الصنف الثاني فهو الزوج والزوجة فإن الله عز وجل ثنى بذكرهما بعد ذكر الولد والوالدين
فلهم السهم المسمى لهم ويرثون مع كل أحد ولا يسقطون من الميراث أبدا شرح ثنى بثاء سه نقطه
و نون و الف منقلبه از یاء بصیغه ماضی غایب معلوم از باب تفعیل است التثنیة چیزی را دوم چیزی کردن بذکرهما
بعد ذکر الولد والوالدین اشارتست بدو آیت متصل بیکدیگر در سوره نساء اول يوصيكم الله في أولادكم
للذكر مثل حظ الأنثيين فإن كن نساء فوق اثنتين فلهن ثلثا ما ترك وإن كانت واحدة
فلها النصف ولأبويه لكل واحد منهما السدس مما ترك إن كان له ولد فإن لم يكن له
ولد وورثه أبواه فلأمه الثلث فإن كان له إخوة فلأمه السدس من بعد وصية
يوصي بها أو دين آباؤكم وأبناؤكم لا تدرون أيهم أقرب لكم نفعا فريضة من الله إن الله
كان عليما حكيما دوم ولكم نصف ما ترك أزواجكم إن لم يكن لهن ولد فإن كان لهن ولد
فلكم الربع مما تركن من بعد وصية يوصين بها أو دين ولهن الربع مما تركتم إن لم يكن
لكم ولد فإن كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم من بعد وصية توصون بها أو دين وإن كان

آخ او

رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ
شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَلِيمٌ السهام المسمی عبارتست از ربع یا نصف برای زوج و ثمن یا ربع برای زوجه یعنی و اما صنف دوم پس آن شوهر
و زنست چنانچه پیداست که اسقاط و حمل صنف دوم که زوج و زوجه اند بوسیلهٔ ذکر ایشان بعد از ذکر فرزند و پدر و مادر در سورهٔ
نساء پس برای ایشانست تیر بخشهای نام برده شده برای ایشان و میراث میبرند با هر کسی از جملهٔ وارثان و منع نمیکنند ایشان را از میراث
مر کسی متن وَأَمَّا الصِّنْفُ الثَّالِثُ فَهُمُ الْكَلَالَةُ وَهُمُ الْإِخْوَةُ وَالْأَخَوَاتُ إِذَا لَمْ يَكُنْ وَلَدٌ وَلَا الْوَالِدَانِ
لِأَنَّهُمْ لَا يَتَقَرَّبُونَ بِأَنْفُسِهِمْ وَإِنَّمَا يَتَقَرَّبُونَ بِالْوَالِدَيْنِ فَمَنْ تَقَرَّبَ بِنَفْسِهِ كَانَ أَوْلَى بِالْمِيرَاثِ مِمَّنْ
تَقَرَّبَ بِغَيْرِهِ وَإِنْ كَانَ لِلْمَيِّتِ وَلَدٌ وَالِدَانِ أَوْ وَاحِدٌ مِنْهُمْ لَمْ تَكُنِ الْإِخْوَةُ وَالْأَخَوَاتُ
كَلَالَةً لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ
وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا يَعْنِي الْأَخَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ شرح کلاله بفتح کاف
و تخفیف لام در اصل مصدر باب ضرب است بمعنی آزردگی خاطر و مستعمل میشود در سه معنی اول آزردگی خاطر کسی
در وقت مردن بسبب اینکه خویشاوند بی واسطه ندارد و مال او را دیگران میبرند دوم کسی که آزردگی خاطر دارد سیم کسی
که وارث آن آزرده خاطر است و بیان معنی اول و دوم میشود در باب الکلاله که باب بیست و یکم است و مراد بکلاله
اینجا معنی سیم است پس اذا لم یکن ولد تتمهٔ تعریف کلاله است و برای احترازست مانند فصل در تعریفات و لا الوالدان
اشارتست باینکه ذکر ولد در آیتی که مذکور میشود بعنوان مثالست و مراد متقرب بنفسه است ضمیر لانهم راجع بکلاله است و این
برای بیان وجه دخول کلاله در صنف سوم است و ان کان للمیت برای بیان فایدهٔ ذکر اذا لم یکن ولد در تعریف کلاله آیه
در آخر سورهٔ نساء چنین است يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ
أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا
تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ و می آید در باب آینده که این آیت برای بیان میراث کلاله از جانب پدر است و آنچه گذشت در شرح فقرهٔ
سابقه در آیت دوم برای بیان میراث کلاله از جانب مادر تنهاست استدلال باین آیت بجهت اینست که جملهٔ ان امرؤ
استیناف بیانی سابقست پس فتوی در میراث اخ و اخت در صورتی که فرزند باشد مثلا بجای فتوی در میراث
کلاله واقع شده پس اگر با وجود فرزند مثلا نیز اخ و اخت کلاله باشند بیان آنچه در میراث کلاله ناتمام میماند
از این ظاهر میشود که عم و اولاد عم و خال و اولاد خال و مثل کلاله نیستند اصلا و مخالفان از این غافل شده اند
چنانچه بیان میشود در حدیث سوم باب الاخوة والاخوات مع الولد که باب بیست و دوم است و در ذیل حدیث دهم آن باب

فهم

در کلام

در کلام فضل بن شاذان یعنی و اما صنف سیوم پس آن کلاله است و ایشان برادران و خواهرانند چون نباشد
فرزندی و نه پدر و مادر زیرا که برادران و خواهران خویشاوند نمیشوند بواسطهٔ خود این نیست که خویشاوند میشوند
بواسطهٔ پدر و مادر پس هر که خویشاوند شد بی واسطه شد سزاوارتر بمیراث از کسی که خویشاوند شد بواسطهٔ غیر او
و اگر باشد برای میت فرزند و پدر و مادر یا یکی از ایشان نمیشوند برادران و خواهران داخل در معنی
کلاله بدلالت قول الله عز و جل در سورهٔ نساء که طلب فتوی میکنند از تو بگو که من غیب نمیدانم و فتوی نمیدهم
از پیش خود بلکه الله فتوی میدهد شما را در میراث کلاله بیان اینکه اگر مردی مرد در حالی که نیست او را فرزندی مثلا
و او راست خواهر پس برای آن خواهرست نصف آنچه واگذاشت و آن مرد وارث خواهر میشود میخواهد بغیر چه
برادرها اگر باشد برای خواهر فرزندی مثلا متن وَإِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْمِيرَاثَ بِالشَّرْطِ وَقَدْ يَسْقُطُونَ
فِي مَوَاضِعَ وَلَا يَرِثُونَ شَيْئًا وَلَيْسُوا بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ وَالْوَالِدَيْنِ الَّذِينَ لَا يَسْقُطُونَ عَنِ الْمِيرَاثِ أَبَدًا
فَإِذَا لَمْ يَحْضُرْ وَلَدٌ وَلَا وَالِدَانِ فَلِلْكَلَالَةِ سِهَامُهُمُ الْمُسَمَّاةُ لَهُمْ لَا يَرِثُ مَعَهُمْ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ إِذَا لَمْ يَكُنْ
وَلَدٌ إِلَّا مَنْ كَانَ فِي مِثْلِ مَعْنَاهُمْ شرح سهامهم المسماة لهم عبارتست از سدس یا ثلث در کلالهٔ مادری تنها
و از نصف و دو ثلث در کلالهٔ پدری و للذکر مثل حظ الانثیین که در آیت آخر سورهٔ نساء است برای مرکب از خواهران
و برادران پدریست احد غیرهم شاملست اجداد و جدات را نیز پس الا من کان برای اخراج اجداد و جدات است
زیرا که ایشان شریکند با اخوه و اخوات در اینکه متقرب بتوسط اند و می آید در آخر باب ابن اخ و جد که باب بیست و نهم است
در کلام فضل بن شاذان که جد پدری مانند یکی از برادران پدری است و جدهٔ پدری مانند یکی از خواهران پدریست
و جد مادری مانند یکی از برادران مادری تنهاست و جدهٔ مادری مانند یکی از خواهران مادری تنهاست پس آنچه
باقی میماند از جملهٔ مستثنی منه اعمام و اخوال و عمات و خالات است ذکر اذا لم یکن ولد میان مستثنی و مستثنی منه شاید
که از قلم کاتبان کافی باشد زیرا که حمل بر محض تاکید مناسب اهتمام نمی نماید والله اعلم یعنی و جز این نیست که گردانیده است الله
برای خواهران و برادران میراث را بشرط که فرزند نباشد مثلا و گاهی خواهران و برادران میافتند از میراث در چندین
موضع و میراث نمی برند چیزی را و نیستند مانند فرزند و پدر و مادر که نمی افتند از میراث هرگز پس چون حاضر نشود فرزندی
و نه پدر و مادر پس برای کلاله است تیر بخشهای ایشان که نام برده شده است برای ایشان میراث نمیبرد با کلاله
کسی غیر ایشان چون نباشد فرزندی مگر کسی که باشد در مثل آنچه کلاله هستند که آنند که خویشی بیکواسطه است متن وَأَمَّا
الصِّنْفُ الرَّابِعُ فَهُمْ أُولُو الْأَرْحَامِ الَّذِينَ هُمْ أَبْعَدُ مِنَ الْكَلَالَةِ فَإِذَا لَمْ يَحْضُرْ وَلَدٌ وَلَا وَالِدَانِ
وَلَا كَلَالَةٌ فَالْمِيرَاثُ لِأُولِي الْأَرْحَامِ مِنْهُمْ لِلْأَقْرَبِ مِنْهُمْ فَالْأَقْرَبِ يَأْخُذُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ نَصِيبَ
مَنْ يَتَقَرَّبُ بِقَرَابَتِهِ وَلَا يَرِثُ أُولُو الْأَرْحَامِ مَعَ الْوَلَدِ وَلَا مَعَ الْوَالِدَيْنِ وَلَا مَعَ الْكَلَالَةِ شَيْئًا شرح

الذين هم ابعد من الكلالة تفسير اولی الارحام است برای بيان اينكه جد و جده و غيرهم مراد باولی الارحام نيستند و ميتوانست
بود كه صفت مخصصه باشد ليكن ذكر منهم در اولی الارحام منهم مانع است زيرا كه من بيانيه است و ضمير هم راجع بالذين
هم ابعد من الكلالة است منهم در دوم و سيوم مركب از من تبعيضيه و ضمير راجع باولی الارحام است من يتقرب بقرابته
عبارتست از مادر برای اخوال كه نصيب او ثلث است چون اولاد و اخوة ميت نيستند و از پدر برای اعمام كه
نصيب او ثلثان است چون اولاد ميت نيستند و بر همين قياس است اولاد اخوال و اولاد اعمام **يعنی** و اما صنف
چهارم پس ايشان صاحبان خويشاوندی‌اند از جمعی كه ايشان دورترند از كلاله پس چون حاضر نشود فرزندی و نه پدر
و مادر و نه كلاله پس ميراث از اولوا الارحام است كه جمعی اند كه ايشان دورترند از كلاله آنچه ميراث برای نزديكتر از جمله
اولوا الارحام است پس نزديكتر ميان اين آنكه ميگيرد هر يك از اولوا الارحام نصيب كسی را كه او خويش ميشود بواسطه
خويشی آنكس و ميراث ميبرند اولوا الارحام با فرزند و نه با پدر و مادر و نه با كلاله چيزی را **اصل** وَ اِنَّمَا يَرِثُ اُولُو
الْاَرْحَامِ بِالرَّحِمِ فَاَقْرَبُهُمْ اِلَى الْمَيِّتِ اَحَقُّهُمْ بِالْمِيرَاثِ وَاِذَا اسْتَوَوْا فِي الْبُطُونِ فَلِقَرَابَةِ الْاُمِّ الثُّلُثُ
وَلِقَرَابَةِ الْاَبِ الثُّلُثَانِ وَاِذَا كَانَ اَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ اَبْعَدَ فَالْمِيرَاثُ لِلْاَقْرَبِ عَلَى مَا نَحْنُ ذَاكِرُوهُ
اِنْ شَاءَ اللّٰهُ **شرح** و جز اين نيست كه ميراث ميبرند اولوا الارحام بسبب خويشاوندی پس نزديكتر ايشان بسوی ميت
سزاوارتر ايشانست بميراث و چون برابر يكديگر شوند در مرتبه پس برای خويشان مادر ميت است ثلث ميراث
و برای خويشان پدر ميت است دو ثلث ميراث و اگر باشند يكی از آن دو طايفه دورتر پس كل ميراث برای نزديكتر است
بر نهج آنچه ما ذكر خواهيم كرد آنرا ان شاء الله **باب دوم اصل باب بيان الفرائض فی الكتاب شرح** اين باب بيان
ميراثهای مذكوره در قرآنست در اين باب كلام مصنف دو بحث است **اصل** اِنَّ اللّٰهَ جَلَّ ذِكْرُهُ جَعَلَ الْمَالَ كُلَّهُ
لِلْوَلَدِ فِي كِتَابِهِ ثُمَّ اَدْخَلَ عَلَيْهِمْ بَعْدُ الْاَبَوَيْنِ وَالزَّوْجَيْنِ فَلَا يَرِثُ مَعَ الْوَلَدِ غَيْرُ هٰؤُلَاءِ
الْاَرْبَعَةِ وَذٰلِكَ اَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِي اَوْلَادِكُمْ فَاَجْمَعَتِ الْاُمَّةُ عَلَى اَنَّ اللّٰهَ اَرَادَ بِهٰذَا
الْقَوْلِ الْمِيرَاثَ فَصَارَ الْمَالُ كُلُّهُ بِهٰذَا الْقَوْلِ لِلْوَلَدِ **شرح** ذكره باشارتست بآيت اول از سوره نسا كه مذكور شد
در شرح باب سابق بعد مبنی بر ضم است و ورود اين ما وجود ذكر ثم شايد كه اشارت باشد بتفسير آيت سوره نسا كه بعد از اين
آيت است بفاصله و آن اينست كه و لكل جعلنا موالی مما ترك الوالدان تا آخر موافق آنچه بيان ميشود در شرح حديث دوم
باب معرفة الفاء العول كه باب نهم است **يعنی** بدرستی كه الله جل ذكره گردانيده مال را همگی آن برای فرزندان در كتاب
خود بعد از آن داخل كرد بر ايشان بعد از آنچه مذكور شد پدر و مادر را و شوهر و زن را پس ميراث نميبرد با فرزندان
غير اين چهار كه مذكور شده و آن برای اينست كه او عز و جل گفت در سوره نسا كه سفارش ميكند شما را الله در
فرزندان شما پس اجماع كردند امت محمد صلی الله عليه و آله بر اينكه الله تعالی اراده كرده باين سخن ميراث را پس گرديد مال ميراث

علی م

همگی آن بسبب اين سخن برای فرزندان مراد اينست كه اين قول بانضمام آن اجماع دلالت ميكند بر اينكه كل مال مخصوص فرزندانست
تا آخر دليل كه والدين و زوجين است **اصل** ثُمَّ فَصَّلَ الْاُنْثٰى مِنَ الذَّكَرِ فَقَالَ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ
وَلَوْ لَمْ يَقُلْ عَزَّ وَجَلَّ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ لَكَانَ اِجْمَاعُهُمْ عَلٰى مَا عَنَى اللّٰهُ بِهِ مِنَ الْقَوْلِ يُوجِبُ
الْمَالَ كُلَّهُ لِلْوَلَدِ الذَّكَرُ وَالْاُنْثٰى فِيهِ سَوَاءٌ فَلَمَّا اَنْ قَالَ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ كَانَ هٰذَا تَفْصِيلَ
الْمَالِ وَتَمْيِيزَ الذَّكَرِ مِنَ الْاُنْثٰى فِي الْقِسْمَةِ وَتَفْضِيلَ الذَّكَرِ عَلَى الْاُنْثٰى فَصَارَ الْمَالُ كُلُّهُ مَقْسُومًا بَيْنَ
الْوَلَدِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ **شرح** فصل بفا و صاد منقوطه بصيغه ماضی غايب معلوم از باب ضرب است فا در فقال برای
بيانست يوجب خبر لكان است الذكر مرفوع و مبتداست و سواء خبر مبتداست و جمله حاليه است ان بفتح همزه و سكون نون
زائده برای تأكيد اتصالست تفصيل در اول بضاد منقوطه است و در دوم بضاد و بانقطه است **يعنی** بعد از آن جدا كرد فرزند
ماده را از فرزند نرينه باينروش كه گفت كه برای نرينه مثل نصيب دو ماده است و اگر نگفته بود عز و جل كه للذكر مثل
حظ الانثيين هر آينه ميبود اجماع امت بر آنچه خواسته است الله باين سخن اول از جمله سخن كه لازم ميكرد مال را همگی آنرا برای فرزندان
بر حالی كه نرينه و ماده در آن برابر باشند پس در همانوقت كه گفت كه للذكر مثل حظ الانثيين شد اين سخن تفصيل مال ميراث
و جدا كردن نرينه از ماده در قسمت ميراث و ترجيح نرينه بر ماده پس گرديد مال ميراث همگی آن بخش كرده شده ميان فرزندان
بر حالی كه برای نرينه باشد مثل نصيب دو ماده **اصل** ثُمَّ قَالَ فَاِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا
تَرَكَ فَلَوْ لَا اَنَّهُ جَلَّ وَعَزَّ اَرَادَ بِهٰذَا الْقَوْلِ مَا يَتَّصِلُ بِهٖ لَكَانَ قَدْ قَسَّمَ بَعْضَ الْمَالِ وَتَرَكَ بَعْضًا
مُهْمَلًا وَلٰكِنَّهُ جَلَّ وَعَزَّ اَرَادَ اَنْ يُوصِلَ بِهٰذَا الْكَلَامِ اِلَى مُنْتَهٰى قِسْمَةِ الْمِيرَاثِ كُلِّهِ فَقَالَ وَاِنْ
كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِاَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ اِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ **شرح**
مشار اليه بهذا سه جا فان كن نساء تا آخرست القول مجرور است بلام ما يتصل موصوله است و مفعول اراد است و عبارتست از
ولابويه لكل واحد منهما السدس تا آخر الكلام منصوب بمفعول يوصل است و مقصود اينست كه در تعيين دو ثلث برای دختران
و نصف برای يك دختر منظور است اينكه با پدر يا مادر باشند و اگر چيزی باقی ماند رد بر ايشان شود بقدر حصص و مطلق نيست
زيرا كه اگر پدر و مادر با ايشان نباشند در صورت اول يك ثلث مهمل ميماند و در صورت دوم نصف مهمل ميماند **يعنی** بعد از آن
گفت كه پس اگر باشند فرزندان منحصر در مادينگان كه بالای دو ماده باشند پس برای ايشانست دو ثلث آنچه ميت واگذاشته
پس اگر نميبود اينكه الله عز و جل اراده كرده باشد باين سخن آنچه كه بعد از آن متصل ميشود باين سخن ميبود كه
تحقيق كه قسمت كرده باشد بعض مال ميراث را كه دو ثلث است مثلا و واگذاشته باشد بعضی را مهمل كه يك ثلث است مثلا
وليكن الله جل و عز اراده كرده كه متصل كند باين سخن تا آخر بخش كردن ميراث همگی آن پس گفت كه و اگر فرزندان منحصر
باشند در يك دختر پس برای او است نصف ميراث و برای پدر و مادر ميت برای هر يكی از آن دو است سدس از آنچه

میت گذاشته اگر باشد میت را فرزندی مراد قرابت است اصل فصار المال کله مقسوما بین البنات وبین
الابوین وکان ما یفضل من المال مع الابنة الواحدة ردا علیهم علی قدر سهامهم التی قسمها الله جل
وعز وکان حکمهم فیما بقی من المال کحکمهم فیما قسمه الله عز وجل علی نحو ما قسمه لانهم کلهم اولوا الارحام
وهم اقرب الاقربین وصارت القسمة للبنات النصف والثلثان مع الابوین فقط شرح یفضل با
وضاد با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر وعلم است و ما یفضل عبارت است از سدس میراث ومراد اینست که
در صورتی که یک دختر و پدر و مادر باشند و به دختر نصف رسد و به پدر و مادر هر کدام سدس رسد یک سدس زیاد میماند پس
آن سدس را پنج حصه میباید کرد سه خمس را بیک دختر میباید داد و بهر کدام از پدر و مادر یک خمس میباید داد و در نسخ حکمهم
فیما بقی است وموافق ظاهر سیاق اینست که معنی حکم باقی باشد یعنی پس گردید مال میراث همگی آن بخش کرده شده
میان دختران و میان پدر و مادر بر این روش که به دختران دو ثلث رسد و به پدر و مادر یک ثلث رسد و هر کدام سدسی
و شد آنچه زیاد میماند از جمله مال میراث با یک دختر و پدر و مادر برگردانیده شده بر یک دختر و پدر و مادر بر قدر تیر بخشهای ایشان
که بخش کرده آنها را الله جل و عز و شد حکم آنچه باقی ماند از جمله مال میراث در صورتی که یک دختر و پدر و مادر باشند مانند حکم آنچه
بخش کرد الله عز و جل بر روش آنچه بخش کرد آنرا زیرا که یک دختر و پدر و مادر همگی ایشان صاحبان خویشی‌اند و
ایشان نزدیکتر نزدیکترانند و گردید بخش برای دختران نصف در صورتی و دو ثلث در صورتی دیگر با پدر و مادر و بس
اصل فاذا لم یکن ابوان فالمال کله للولد بعد سهام ما فرض الله عز وجل للزوج والزوجة علی
ما بینا فی اول الکلام وقلنا ان الله عز وجل انما جعل المال کله للولد علی ظاهر الکتاب ثم ادخل
علیهم الابوین والزوجین شرح پس چون نباشد پدری و نه مادری پس مال میراث همگی آن از فرزند است هر چند
که منحصر در چند دختر یا یک دختر باشند بعد از تیر بخشهای آنچه جدا کرده الله عز و جل برای شوهر و زن بنابر آنچه بیان کردیم
آنرا در اول این باب و گفتیم که به درستی که الله عز و جل جز این نیست که گردانیده مال میراث را برای فرزندان بنابر ظاهر قرآن
بعد از آن داخل کرد بر ایشان پدر و مادر را و شوهر و زن را مراد اینست که [illegible]
و عام مخصص است [illegible]
منحصر باشند در یک دختر [illegible]
میدهند در عصوبت چنانچه می‌آید [illegible] اصل وقد تکلم الناس فی امر الابنتین من این
جعل لهما الثلثان والله جل وعز انما جعل الثلثین لما فوق اثنتین فقال قوم بالاجماع وقال
قوم قیاسا کما ان کان للواحدة النصف کان ذلک دلیلا علی ان لما فوق الواحدة الثلثین وقال
قوم بالتقلید والروایة ولم یصب واحد منهم الوجه فی ذلک شرح جعل در اول بصیغه مجهول است و دوم

بصیغه معلوم است و او در والله حالیه است و مراد اینست که ظاهر و صریح نیاورد که ان فوق اثنتین نیست که حصه دو دختر
ثلثان باشد قیاسا منصوب و مفعول له فعل مقدر در جواب جعل اولست کاف در کما برای تمثیل است و ما کافه
ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است و این جمله مرکب از شرط و جزاء مدخول کاف است در معنی این بن مثال از مثالهای
قیاس است و [illegible] قیاس [illegible] که مذکور است در اول سوره
نساء [illegible] قیاس مساوات [illegible] بصیغه مضارع غائب معلوم معتل العین باب
انفعال است الوجه منصوب و مفعول له [illegible] و این مبنی بر اینست که ذکر حکم [illegible] و اهمال ذکر [illegible] در آن
مخاطبه در مقام بیان احکام شرعیه [illegible] و آن از کلام الهی بغایت دور است یعنی و به تحقیق گفتگو کردند مردمان
مخالف [illegible] که از کجا گردانیده شده برای ایشان دو ثلث و حال آنکه الله جل و عز گردانیده دو ثلث را برای
آنکه بالای دو دختر باشد پس گفتند قومی از سبب اجماعت و گفتند قومی که برای قیاس است مثل اینکه اگر باشد برای
یک دختر نصف میباشد آن دلیل بر اینکه برای آنکه بالای یک دختر باشد دو ثلث است و گفتند قومی از سبب تقلید مجتهدان
و [illegible] روایت از ایشان [illegible]
معلوم میشود اصل فقلنا ان الله جعل حظ الابنتین الثلثین بقوله للذکر مثل حظ الانثیین و
ذلک انه اذا ترک الرجل بنتا وابنا فللذکر مثل حظ الانثیین وهو الثلثان فحظ الابنتین
الثلثان واکتفی بهذا البیان ان یکون ذکر الابنتین بالثلثین وهذا بیان قد جهله کلهم
والحمد لله کثیرا شرح حاصل این وجه اینست که بجای مثل حظ الانثیین گفت که ضعف حظ انثی [illegible]
با وجود [illegible] برای بیان [illegible] دختر در صورت انحصار فرزندان در ایشان و اجتماع پدر و مادر با ایشان
دو ثلث است و حال [illegible] مثل حال دو دختر است [illegible]
بکسر همزه و سکون [illegible] و فتح نون و تا [illegible] است و الانثیین در دوم و سیوم بضم همزه و سکون نون [illegible]
[illegible] بین است [illegible] مراد [illegible] تفاوت در عدد میان
بنات و بنین نباشد و این مبنی بر اینست که اصل عدم تفاوت در عدد است و [illegible] موافق [illegible]
جاری میکنند [illegible] و حکم در صورتهای دیگران [illegible] بفتح همزه و سکون نون [illegible] است و ضمیر
مستتر راجع بالله تعالی است [illegible] بصیغه [illegible] معلوم [illegible] است و [illegible] متعلق [illegible] است جمله [illegible]
[illegible] مخالفان [illegible] مفعول
مطلق [illegible] که فوق اثنتین [illegible]
اثنتین باشد [illegible] آن مفهوم فوق آنهاست [illegible]

عشر را احباس عاليه نسا مند و قرينه اين معنی اينکه نسا اسم جمع است پس لا منفرع جمع حقيقت هست و در قدر مشترک میان اثنتين
و اکثر و استعمال آن در اين معنی حسب اصطلاح بقرينه ايراد و نظير آيت سوره تحريم فقد صغت قلوبکما و در اين آيت لفظ نسا استعمال در معنی
دوم شده و فوق اثنتين قرينه اين معنی هست و اگر لفظ نسا در معنی اول استعمال ميبود ذکر فوق اثنتين برای محض تاکيد
ميبود و تاسيس اولی از تاکيد است يعنی بکتفيم که بدرستی که الله تعالی گردانيد نصيب دو دختر را در صورت
اجتماع با پدر و مادر دو ثلث ميراث بقول او که برای فرزند نرينه مثل نصيب دو فرزند مادينه هست و آن اينست که چون
واگذارد مرد دختر را با پسر را پس برای نرينه نصيب دو مادينه هست و آن دو ثلث هست پس نصيب دو دختر
در صورت اجتماع با پدر و مادر دو ثلث هست و الله تعالی اکتفا کرد با اين بيان از اينکه باشد که عليحده ذکر کرده باشد
دو دختر را به دو ثلث و اين بيانيست که تحقيق نرسيده است آنرا هيچکدام مخالفان والحمد لله تعالی کثيرا اصل ثم جعل الميراث
كله للابوين اذا لم يكن له ولد فقال فان لم يكن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث ولم يجعل
للاب فيه تسمية انما له ما بقي شرح اذا لم يكن ولد يعنی اذا لم يكن ولد و لا زوج و لا زوجه هست بقرينه اينکه اگر زوج
يا زوجه باشد کل ميراث برای ابوين نيست و بقرينه اينکه اگر مراد و فان لم يكن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث بيان
صورت انحصار وارث در ابوين ميبود ذکر و ورثه ابواه محتاج اليه نميبود زيرا که حال وجود ابوين از قبل اين معلوم
ميشود و بيان ميشود در شرح ذيل حديث دوم باب العمل العول که باب هفتم هست که اب دو فريضه دارد يکی سدس
و ديگری ثلثان و اين اعتبار داخل اين قدم هست تسميه فريضه مسماة با تفعيل منصوب و حال ضمير مستتر در لم يجعل
يا لاب ظرف لغو است و بنا بر اول مصدر بمعنی اسم فاعل است و حاصل بر دو کيست و مقصود اينست که در صورتی که
وارث منحصر در ابوين باشد فريضه ام ثلث هست و فريضه اب ثلثان هست مگر آنکه مادر را حاجبی باشد بتفصيلی که می آيد
در احاديث باب ميراث الابوين مع الاخوة تا آخر که اب چند هم هست و فرق ميان اين دو فريضه اينست که فريضه ام
مذکور است در لفظ قرآن و فريضه اب مذکور نيست در لفظ قرآن اگرچه مراد هست و ترک جمع و عکس برای اشعار اينست که اهتمام
در فريضه ام بيشتر است پس اگر با ابوين زوج يا زوجه باشد و فرزند نباشد از فريضه ام چيزی کم نميشود و از فريضه اب
کم ميشود پس اب باقی را ميبرد و اين منافات ندارد با اينکه اگر با ابوين زوج و بنت يا زوجه و بنتان باشند از فريضه اب
که سدس هست چيزی کم نشود اصلا و نقصان بر بنت يا بنتان داخل شود يعنی بعد از آن الله تعالی در تتمه اين آيت کرده
ميراث را همگی آنرا برای پدر و مادر چون باشد فرزندی و نه زوجی و نه زوجه با ميزونش که گفت که پس اگر نباشد ميت را
فرزندی و وارث او شوند پدر و مادر او بمعنی که وارث منحصر در ايشان باشد پس برای مادر او است ثلث ميراث و نگردانيد
چيزی را برای پدر در حالی که نام برده باشد در لفظ قرآن عليحده جز اين نيست که برای پدر است آنچه باقی ماند اصل ثم حجب
الام عن الثلث بالاخوة فقال وان كان له اخوة فلامه السدس فلم يورث الله جل وعز مع

الابوين

غ
ابنه

الابوين اذا لم يكن له ولد الا الزوج والمرأة شرح حجب بحاء بی نقطه و جيم و با يکی تفعيل بصيغه ماضی معلوم و بغير
با و بتفعيلست لم يورث از باب افعال يا تفعيلست يعنی بعد از آن الله تعالی در اين آيت مانع شد مادر را از ثلث ميراث
بسبب بودن برادران اگرچه ايشان وارث نيستند با ميزونش که گفت که پس اگر باشند ميت را برادران پس برای
مادر اوست سدس ميراث پس ميراث نداد الله جل و عز با پدر و مادر چون باشند ميت را فرزندی مگر شوهر را و زن را اصل
وكل فريضة لم يسم للاب فيها سهما فانما له ما بقي وكل فريضة سمى للاب فيها سهما كان ما فضل من
المال مقسوما على قدر السهام في مثل بنت وابوين على ما بيناه اولا شرح كل مرفوع و مبتداست يا منصوب
بنزع خافض است و بنا بر اول ابقی بتقدير ما بقی منها است لم يسم بصيغه معلوم است و ضمير مستتر راجع بالله تعالی است يسمی نيز بصيغه
معلوم است من در من المال تبعيضيه است و الف و لام برای عهد خارجيست و عبارت است از فريضه پس ما مبتدا ميشود و بعد
اولا اشارت است بآنچه گذشت در اوايل اين باب که سه بخش يکی دختر نصف است و نيز بخش هر يکی از پدر و مادر سدس است
و يک سدس که باقی میماند پنج حصه ميشود سه حصه از دختر و يک حصه از پدر و يک حصه از مادر است يعنی و هر ميراثی که نگذاشته
نام برده برای پدر در آن تير بخشی عليحده مثل اينکه گفت فلامه الثلث و مثل اينکه گفت فلامه السدس پس جز اين نيست که برا
پدرست آنچه از صاحب سهم باقی ماند از جمله آن ميراث و هر ميراثی که نام برده برای پدر در آن تير بخشی را مثل اينکه گفت که و لابويه
لكل واحد منهما السدس باشد آنچه زياد ماند از جمله آن ميراث بخش کرده شده بر قدر تير بخشها در مثل يک دختر و پدر و مادر با
آنچه بيان کرديم آنرا در سابق اصل ثم ذكر فريضة الازواج فادخلهم على الولد وعلى الابوين وعلى جميع اهل
الفرائض على قدر ما سمى لهم وليس في فريضتهم اختلاف ولا تنازع فاختصرنا الكلام بذلك شرح يعنی بعد از آن
در آيت ديگر متصل بآيت سابق در سوره نسا ذکر کرد ميراث زنان و شوهران را با ميزونش که داخل کرد ايشان را بر
فرزند و بر پدر و مادر و بر جميع اهل ميراثها مراد مصنف سيوم و چهارم است که مذکور شد در باب سابق بر قدر آنچه نام برد
برای ازواج و نيست در ميراث ازواج اختلافی و نزاعی ميان ما و مخالفان ما پس مختصر کرديم سخن را در آن اصل ثم
ذكر فريضة الاخوة والاخوات من قبل الام فقال وان كان رجل يورث كلالة او امرأة وله اخ
او اخت يعنی لام فلكل واحد منهما السدس فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث
وهذا فيه خلاف بين الامة وكل هذا من بعد وصية يوصي بها او دين شرح محتمل است که
يورث بصيغه مجهول باب حسب صفت رجل باشد و کلاله خبر رجل باشد بنا بر اينکه مستعمل شده باشد در معنی دوم از
معنی کلاله که بيان شد در شرح کلام مصنف در باب سابق مشار اليه ذا يعنی لام است باعتبار شق دوم و اشارت
باينکه مخالفان در بعضی صور برادران پدر و مادری را شريک برادران مادری ميکنند در ثلث بنا بر حکم عمر در فريضه
مشترکه که مبنی بر چيزی غلط است شايع اجماع مخالفان گفته الثانی اثنان من ولد الام فصاعدا ذکورهم و اناثهم

سوا المنفرد ويشارکهما اخ او اخوة من الابوين فى الثلث فى المسئلة المشترکة وهى زوج و ام او جدة و اخوان لام و اخوان
لام واب فالمسئلة من ستة للزوج النصف وللام السدس وللاخوة للام الثلث لم يبق لاولاد الابوين شئ فيشارکون اولاد
الام فى الثلث بالسوية ولا يفضل الذکر على الانثى لانهم يدلون بقرابة الام فيستوون کاولاد الام وللمسئلة المشترکة شروط الاول
ان يکون فى المسئلة صاحب السدس من ام او جدة والا فيبقى السدس لاولاد الابوين فلا يشارکون مع اولاد الام الثانى
ان يکون من اولاد الام اثنان فصاعدا اذ لو کان واحد اخذ السدس والباقى لاولاد الابوين ولا مشارکة الثالث ان يکون
فى المسئلة ذکر من الابوين اذ لو کانت انثى يفرض لها النصف ويقال المسئلة الى التسع ولو کان ذکرا من الاب فسقط بذى الفروض
المستغرقة الرابع ان يکون بعضها زوج لياخذ النصف والا لم يحصل الاستغراق فلا يشارکون فى الثلث ويسمى هذه المسئلة
مشترکة لما فيها من التشريک بين اولاد الام واولاد الابوين وحمارية لان عمر لم يعط اولاد الابوين شيئا فقالوا هب
ان اباناکان حمارا السنا من ام واحدة فترکهم وصاحب قاموس در شرک گفته که والفريضة المشترکة کمعظم ويقال المشرکة
زوج وام و اخوان لام واخوان لاب وام حکم فيها عمر فجعل الثلث للاخوين لام ولم يجعل للاخوين لاب وام شيئا
فقالوا له يا امير المؤمنين هب ان ابانا کان حمارا فاشرکنا بقرابة امنا فاشرک بينهم فسميت مشترکة ومشترکة وحمارية
وحمارية بها بيان شده در کتاب الجنايز در شرح حديث شانزدهم آخر باب که مراد معروفست وآن ثلث واکثر از ثلث است يعنى
بعد ازان در اين آيت ثانيه ذکر کرد ميراث برادران وخواهران از جانب مادر را باينروش که گفت که واگر باشد مردى که
ميراث برده ميشود ازو کلاله يا زنى وباشد آنمرد را مثلا برادرى يا خواهرى يعنى برادر مادرى يا خواهر مادرى را
پس براى هر کدام ازان دو هست چون تنها باشند سدس ميراث پس اگر باشند برادر يا خواهر مادرى بيشتر ازيکى
پس ايشان شريکانند همگى که در صنف ايشانند در ثلث ميراث واين در آنست خلاف ميان امت محمد صلى الله عليه وآله
وهمگى اين ميراث بعد از وصيتى معروف يا دينى است اصل فالاخوة من الام لهم نصيبهم المسمى لهم مع
الاخوة والاخوات من الاب والام والاخوة والاخوات من الام لا يزادون على الثلث ولا
ينقصون من السدس والذکر والانثى فيه سواء شرح ودر نسخه والاخوات مذکور نيست بعد از فالاخوة و
ظاهر نيست که از قبيل اقتصار باشد و بر ظهور مراد باشد لا يزادون على الثلث باعتبار فريضه معينه است زيرا که بجهت باز رد گاهى
زياده بر ثلث داده ميشود ولا ينقصون بصيغه مجهول باب افعال است يعنى پس برادران وخواهران از جانب مادر انصبا است
نصيب ايشان که نام برده شده است در اين آيت براى ايشان با برادران وخواهران از جانب پدر ومادر وبرادران
وخواهران از جانب پدر زياده داده نميشود بر ثلث وکم داده نميشود از سدس ونرينه و مادينه در ان برابر است اصل وهذا
کله مجمع عليه الا ان لا يحضر احد غيرهم فيکون ما بقى لاولى الارحام ويکونوا هم اقرب الارحام
وذووا السهم احق ممن لا سهم له فيصير المال کله لهم على هذه الجهة شرح مشار اليه هذا ثلث وسدس

براى برادران وخواهران مادرى است بتفصيلى که در فقره سابقه مذکور شد غيرهم عبارتست از همه ديگر که شريک باشند با ايشان
در صنف مثل برادران وخواهران پدر و مادرى هيچکدام منصوبست و مراد باولى الارحام قدر مشترک ميان برادران وخواهران
مادرى واعمام واخوال است باعتبار اينکه برادران وخواهران مادرى مابقى را اگر برند باعتبار تسميه نخواهد بود بلکه باعتبار
آن قدر مشترک خواهد بود وضمير جمع در يکونوا هم راجع ببرادران وخواهران مادريست اقرب الارحام عبارتست از اينکه
اخوه واخوات متقرب بيک واسطه اند واعمام مثلا متقرب بدو واسطه اند وجمله ذووا السهم معطوف بر جمله حاليه است و عبارتست
از تعليلى ديگر است بر ابطال سخن مخالفان باينروش که برادران وخواهران صاحبان تير بخش عليحده اند بخلاف اعمام زيرا
که ايشان تير بخش کسى را ميگيرند که واسطه شده است يعنى واين همگى اجماعى شيعه امامیه است مگر وقتى که حاضر نشود
کسى از اهل صنف برادران وخواهران مادرى غير ايشان پس باشد آنچه باقى ماند از تير بخش ايشان براى خويشاوندان
و باشند ايشان نزديکتر خويشاوندان وايضا صاحبان تير بخش سزاوارترند از کسى که نيست تير بخشى او را پس ميگردد
مال ميراث همگيش براى برادران وخواهران مادرى بنابراين طرف استدلال که مذکور شد اصل ثم ذکر الکلالة
للاب وهم الاخوة والاخوات من الاب والام والاخوة والاخوات من الاب اذا لم يحضر
اخوة واخوات لام فقال يستفتونک قل الله يفتيکم فى الکلالة ان امرؤ هلک ليس له
ولد وله اخت فلها نصف ما ترک والباقى يکون لاقرب الارحام وهى اقرب اولى الارحام
فيکون الباقى لها سهم اولى الارحام شرح والباقى آخر کلام مصنف است ومقصود اينست که نصفى ديگر براى
کسى است که بسبب خويشاوندى ميراث ميبرد بى آنکه سهمى عليحده داشته باشد پس نزديکتر مانع دورتر ميشود ومعلوم است
که خواهر نزديکتر است از عمو وخالو بمرتبه پس آن نصف نيز بخواهر ميرسد ارحام در اول يعنى خويشاوندان است
ودر دوم وسوم بمعنى خويشاوندىهاست سهم منصوب و خبر يکون است و لها حال سهم است که مقدم شده و مراد بسهم اينجا
اسم از سهم عليحده است يعنى بعد ازان در آيتى که آخر سوره نساء است ذکر کرد کلاله پدرى را واينان دو قسم اند اول
برادران وخواهران از جانب پدر ومادر دوم برادران وخواهران از جانب پدر تنها اينکه حاضر نشوند برادران وخواهران
از جانب مادر باينروش که گفت که طلب فتوى ميکنند از تو بگو که الله فتوى ميدهد شما را در کلاله يعنى اين آنکه اگر
مردى ميرد بر حالى که نيست او را فرزندى و او راهست خواهرى پس براى آن خواهر است نصف آنچه گذاشت و باقيمانده بنصف
ميباشد براى نزديکتر خويشاوندان وآن خواهر نزديکتر صاحبان خويشاوندىهاست پس ميباشد آن باقى براى آن
خواهر تير بخش صاحبان خويشاوندىها اصل ثم قال وهو يرثها ان لم يکن لها ولد يعنى الاخ المال
کله اذا لم يکن لها ولد فان کانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترک وان کانوا اخوة رجالا ونساء
فللذکر مثل حظ الانثيين ولا يصيرون کلالة الا اذا لم يکن ولد ولا والد فحينئذ يصيرون

كلالة ولا يرث مع الكلالة احد من اولى الارحام الا الاخوة والاخوات من الام والزوج والزوجة
شرح يعني آن وله كلام مصنف است براي تفسير ضمير بود او خ و براي بيان مفعول دوم يرثها كه در آيت مذكور نيست پس الاخ
مرفوع است بحكايت والمال منصوب است وكلا منصوب است وتأكيد المال است فان كانتا اثنتين تتمه آيت ومتصل بسابق است
اثنتين عبارت از ما فوق واحده است پس سه خواهر را نيز شامل است چنانچه مي آيد در كلام فضل بن شاذان در ذيل حديث
دهم باب الاخوة والاخوات مع الولد كه باب بيست ودوم است كه ان ترك اختين او اكثر من ذلك فلهن الثلثان بالتسمية
والعصبة تا آخر اين فقره كلام مصنف است ذكره لا والد مونث است آنچه مي آيد در حديث دوم وسوم باب الكلالة كه باب
بيست ونهم است و والد مشترك است ميان پدر و مادر وصاحب قاموس گفته كه هي والده و والدة و ميتواند بود كه مراد پدر باشد
واز قبيل اكتفا بمجمع عليه باشد زيرا كه مادر نيز شامل پدر است در اين مقام ليكن مخالفان خلاف كرده اند چنانچه مي آيد در فقره
آينده و بعد الم الاخوة مرفوع بدليت و منصوب باستثنا ميتواند بود والاخوات بر اين قياس است زيرا كه عطف بر الاخوة است
والزوج مرفوع و فاعل فعل مقدر است بتقدير و يرث مع الكلالة الزوج نظير رفع الخمر در قول فرزدق غداة احلت لابن اصرم
طعنة حصين عبيطات السدائف والخمر كه بتقدير وحلت الخمر است يعني بعد از آن در تتمه اين آيت متصل بسابق
گفت كه او وارث ميشود خواهر را اگر نباشد خواهر را فرزندي ميخواهد اينرا كه برادر وارث ميشود مال را همگي آنرا
چون نباشد خواهر را فرزندي پس اگر باشند زياده از يك خواهر كه اقلش دو خواهر است پس براي ايشانست دو ثلث
از جمله آنچه ميت گذاشت و اگر باشند برادراني مرداني وزناني پس براي نرينه است مثل نصيب دو مادينه و برادران
وخواهران ميگردند كلاله كه گذشت هرگاه كه نباشد براي ميت فرزندي و نه زاينده پس به اين حكم ميكردند كلاله و
ميراث مي برد اين كلاله كه از جانب پدر است كسي از جمله صاحبان خويشاوندي بها مگر برادران و خواهران از جانب
مادر تنها و ميراث ميبرد اين كلاله شوهر و زن اصل فان قال قائل فان الله جل وعز وتقدس سماهم
جل شأنه
كلالة اذا لم يكن له ولد فقال يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة ان امرؤ هلك ليس له ولد
فقد جعلتم كلالة اذا لم يكن له ولد فلم زعمتم انهم لا يكونون كلالة مع الام قيل له قد
اجمعوا جميعا انهم لا يكونون كلالة مع الاب ان لم يكن ولد والام في هذا بمنزلة الاب لانهما
جميعا يتقربان بانفسهما ويستويان في الميراث مع الولد ولا يسقطان ابدا من الميراث شرح پس اگر
گويد گوينده كه پس بدرستي كه الله جل وعز وتقدس نام نهاده برادران وخواهران پدري را كلاله با اينكه نباشد فرزندي
با برادري كه گفته كه طلب فتوي ميكنند از تو بگو كه الله فتوي ميدهد شما را در كلاله بيان اين آنكه اگر مردي بميرد كه نباشد
او را فرزندي پس بتحقيق كه گردانيديد برادران و خواهران پدري را كلاله با اينكه نباشد فرزندي پس چرا دعوي كرديد اينرا
كه آن برادران و خواهران نميباشند كلاله با مادر نيز گفته ميشود او را كه بتحقيق اجماع كرده اند همگي بر اينكه آن برادران

وخواهران نميباشند كلاله با پدر هرچند كه نباشد فرزندي با وجود آنكه پدر نيز در اين آيت مذكور نيست و مادر در اين مقام مثل
پدر است در اينكه خويش بي واسطه است و بخود نسبت با ميت دارد زيرا كه مادر و پدر همگي خويشاوند ميشوند بي واسطه و
برابر ميشوند در ميراث با فرزند و ممنوع نميشوند هرگز از ميراث اصل فان قال قائل فان كان ما بقي يكون للاخت الواحدة
وللاختين مما زاد على ذلك فما معنى التسمية لهن النصف والثلثين وهذا كله صائر لهن وراجع
هم
اليهن وهذا يدل على ان ما بقي فهو لغيرهن وهو العصبة شرح پس اگر گويد گوينده كه پس اگر باشد
آنچه باقي مانده با فروض كه بوده باشد براي يك خواهر و براي دو خواهر و براي آنچه زياده باشد بر دو خواهر مثل سه خواهر
پس چيست معني نام بردن براي ايشان نصف را و دو ثلث را و حال آنكه اين ميراث همگي آن گرديده است براي
ايشان و برگردنده است بسوي ايشان و اين تسميه دلالت ميكند بر اينكه آنچه باقي مانده براي غير برادران و خواهران است و آن
عصبه است بتحريك عين مهمله و صاد مهمله و با يكنقطه است بمعني خويشان پدر مثل عموها اصل قيل له ليست العصبة
في كتاب الله ولا في سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وانما ذكر الله عز وجل ذلك وسماه لانه قد
يجامعهن الاخوة من الام ويجامعهن الزوج والزوجة فسمى ذلك ليدل كيف القسمة وكيف
إذا
يدخل النقصان عليهن وكيف ترجع الزيادة اليهن على قدر السهام والانصباء اذ كن لا يحطن بالميراث
ابدا على حال واحدة شرح ولا في سنة رسول الله صلى الله عليه وآله يعني بر نهجي كه روايت مخالفان در تعصيب است
مثل الحقوا الفرائض فما ابقت فلاولى عصبة ذكر و اين جواب اشعار بعكس ترتيب لف است زيرا كه در اعتراض اول معني و فايده
تسميه مقدم بود بر اثبات عصبه پس وانما ذكر الله عز وجل تا آخر براي بيان معني و فايده تسميه است يجامعهن دو جا بجيم
و ضمير منصوب بصيغه مضارع غايب معلوم از باب مفاعله است ضمير يجامعهن در اول راجع با الكلاله لاب است الاخوة مرفوع
و فاعلست و فاعل الاستقبال است ضمير يجامعهن در دوم و ضمير عليهن و ضمير اليهن و ضمير كن و ضمير لا يحطن راجع
بمجموع كلاله پدري و كلاله مادري نيز فضا است و او در الزوجة بمعني او است فسمى بصيغه تفريعيه و صيغه ماضي غايب
معلوم از باب تفعيل است و ضمير مستتر راجع با سه تعالى است شاء اليه ذلك دو جا بفتح ذال معجمه هست ليدل بدال
مفتوحه و تشديد لام بصيغه مضارع غايب معلوم از باب فعل است على در على قدر متعلق بيدخل و ترجع است بعنوان تنازع
اذ بكسر همزه و سكون ذال تعليليه است و در بعض نسخ اذا بالف است و آن مناسب تتمه كلام نيست كن بضم كاف
و تشديد نون مفتوحه است لا يحطن بكسر حاء مهمله و سكون طاء مهمله و تخفيف نون مفتوحه از باب افعالست
بالميراث براي تعديه است و مراد قدر مستحق براي هر كدام است ابدا قيد منفي در لا يحطن است على حال واحدة براي
دفع توهم تعلق ابدا بمنفي است و مقصود اينست كه زوج و زوجه احاطه بفريضه خود ميكنند هميشه بر يكحال و نقصاني
با ايشان واقع نميشود و زيادتي رجوع بسوي ايشان نميكند اگر احدي از اولو الارحام يا احدي از موالي باشد بتفصيلي كه

مگر آیه در باب المراة تموت ولا تترک الا زوجها که در باب بیست و نهم است و باب بعد ازان بخلاف کلاله پدری و کلاله مادری
پس حاجت نیست به کلاله است **یعنی** گفته میشود او را که نیست لفظ عصبه و معنیش در میان وارثان قرآن و در
در طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله و جز این نیست که ذکر کرد الله عز و جل آن نصف و ثلثان را و نام برد آنرا
برای اینکه ایشان نیست که گاهی جمع میشوند با خواهران پدری برادران از جانب مادر تنها که ایشان ثلث میراث
اگر متعدد باشند و صاحب سدس میراث است اگر یکی باشد و جمع میشود با مجموع ایشان شوهر این پس الله تعالی
نام برد آنرا برای اینکه بیان نماید مردمان را که چگونه است بخش کردن و چگونه داخل میشود نقصان بر این دو قسم کلاله و چگونه
بر ایشان میگردد زیادتی از فرایض سوای آن دو قسم کلاله بقدر تیر بخشهای ایشان و نصیبهای ایشان که بود آن دو قسم کلاله
نه بان روش که احاطه کنند بمیراث مستمی برای ایشان عصبه بر یکجا لها کم زیاد **اصل** لِيَكُونَ الْعَمَلُ فِي سِهَامِهِمْ
كَالْعَمَلِ فِي سِهَامِ الْوَلَدِ عَلَى قَدْرِ مَا يَجْتَمِعُ الْوَلَدُ مِنَ الزَّوْجِ وَالْأَبَوَيْنِ وَلَوْ لَمْ يُسَمِّ ذَلِكَ لَمْ
نَهْتَدِ لِهَذَا الَّذِي بَيَّنَّاهُ وَبِاللهِ التَّوْفِيقُ **شرح** لم نهتد بفتح نون و سکون ها و کسر دال منقوط بصیغه مضارع
معلوم متکلم الام از باب افتعالست **یعنی** برای این نام برده کلاله را تا باشد عمل قسمت در تیر بخشهای کلاله مانند عمل قسمت
در تیر بخشهای اولاد بقدر آنچه جمع میشود با اولاد که شوهر و پدر و مادر است و اگر نام نمیبرد الله تعالی فریضه کلاله را
و فریضه دختران را راه نمی یافتیم برای آنچه بیان کردیم آنرا و بعد تعالی است توفیق راه راست **اصل** ثُمَّ ذَكَرَ أُولِي
الْأَرْحَامِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ لِيُعْلِمَ أَنَّ الْبَعْضَ
الْأَقْرَبَ أَوْلَى مِنَ الْبَعْضِ الْأَبْعَدِ وَأَنَّهُمْ أَوْلَى مِنَ الْحُلَفَاءِ وَالْمَوَالِي وَهَذَا بِالْإِجْمَاعِ إِنْ شَاءَ اللهُ
لِأَنَّ قَوْلَهُمْ بِالْعَصَبَةِ يُوجِبُ إِجْمَاعَ مَا قُلْنَا **شرح** آیت اولوا الارحام در سوره احزاب بیان شد در کتاب
الحجة در شرح حدیث دوم باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلم واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم است
و مراد اینجا آیت اولوا الارحام در سوره انفال است من البعض الابعد مستغنی بر بنیت که مفضل علیه که مذکور نیست در این
آیت ما عدای بعض اول است و آن مستلزم است از اینکه بعضی ثالث باشد از جمله اولوا الارحام و دیگری از اهل اولوا الارحام نباشد
الحلفا بضم حا بی نقطه و فتح لام و فا و الف ممدوده جمع حلیف هم قسمان الموالی بفتح میم و کسر لام و تخفیف یا
جمع مولی بفتح میم و سکون واو و الف آزاد کنندگان مشار الیه هذا تقدیم ذوی رحم بر حلفا و موالی است ان شاء الله
باینکه مخالفان ملزوم اینرا گفته اند و مع هذا خلف میشود که چون بلازم رسند و دانند که بکجا میرسد منکر شوند زیرا که
ازان معلوم میشود که امیر المؤمنین علیه السلم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله مقدم است باعتبار جانشینی بر تیمی و عدوی
و اموی **یعنی** بعد ازان الله تعالی ذکر کرد صاحبان خویشاوندیها را با این روش که گفت عز و جل در سوره انفال که
و صاحبان خویشاوندیها بعض ایشان سزاوارترست بجانشینی یعنی در مال و منصب از جمیع ما عدای بعض اول

درحکم

٨٩

درحکم فرض الله تعالی برای اینکه تعیین کند اینرا که بعضی که نزدیکترست سزاوارترست بجانشینی از بعضی که دور تراست
و اینرا که خویشاوندان سزاوارترند از هم قسمان و آزاد کنندگان به جای دیگران و این اولویت دوم اجماع
مخالفان است ان شاء الله زیرا که اعتقاد ایشان اینکه آنچه زیاد ماند از میراث کلاله مثلا از عصبه است نه از حلفا و موالی
و چه بسکند اجماع آنچه ما گفتیم **اصل** ثُمَّ ذَكَرَ إِبْطَالَ الْعَصَبَةِ فَقَالَ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا
وَلَمْ يَقُلْ فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِلرِّجَالِ دُونَ النِّسَاءِ وَمَا فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلرِّجَالِ فِي مَوْضِعٍ حَرَّمَ فِيهِ
عَلَى النِّسَاءِ بَلْ أَوْجَبَ لِلنِّسَاءِ فِي كُلِّ مَا قَلَّ أَوْ كَثُرَ **شرح** ابطال مصدر بمعنی اسم فاعلست و مراد آیتی است که ازان
مستفاد میشود بطلان میراث بردن عصبه یعنی خویشان پدر و محروم شدن خویشان مادر زیرا که آن بمنزله دادن میراث
بپدر و محروم کردن مادر است مطرزی در مغرب گفته که العصبة قرابة الرجل لابیه و کانها جمع عاصب و ان لم یسمع من عصبوا
اذا احاطوا حوله ثم سمی بها الواحد و الجمع و المذکر و المؤنث للغلبة و قالوا فی مصدرها العصوبة و بعض مخالفان تفسیر عصبه
به بزرگان از جمله خویشان پدر کرده و ما بر آن که شیخ زین الدین از موافقان در شرح شرائع در وجه استدلال بر این
آیت گفته که وجه الاستدلال بها انه اوجب توریث جمیع النساء و الاقربین و بطل القول بالتعصب و المقدم حق فالتالی مثله بیان
الملازمة ان القائل بالتعصب لا یورث الاخت مع الاخ و لا العمة مع العم و بیان حقیة المقدم ان الله تعالی حکم فی الآیة بان للنساء نصیبا
کما ان الحکم به للرجال فلو جاز حرمان النساء لجاز حرمان الرجال لان المقتضی لتوریثهم واحد و هو ظاهر الآیة و صاحب قاموس
گفته لکلالة من لم یکن له فریضة مسماة فهو عصبة ان بقی شیء بعد الفرض اخذه و شارح ایجاز از مخالفان گفته که العصبة
اسم لمن لیس له سهم مقدر بل یرث کل المال ان لم یکن للمیت ذو فرض و الا ما فضل منه و اما یاخذه العصبة کالابن و الاخ
مثلا جمیع المال اذا البنت المفردة تاخذ النصف بالنص و دل النص ایضا علی ان للذکر مثل حظ الانثیین فیجب ان
یاخذ الابن اذا کان فردا جمیع المال و العصبة علی ثلثة اضرب الاول العصبة بنفسه و هو کل ذکر یدلی الی المیت بغیره واسطة او
بتوسط محض الذکور کالابن و ابن الابن الثانی العصبة بغیره و هو من یرث مع من یعصب للذکر مثل حظ الانثیین کالبنات
و بنات الابن و الاخوات من الابوین و من الاب یعصبهن اخوتهن و یرثن معهم للذکر مثل حظ الانثیین الثالث العصبة
مع غیره و هو من یرث مع ذلک الغیر و لا یکون ذلک الغیر عصبة کالاخوات من الابوین او من الاب مع البنات او بنات
الابن فالبنات و بنات الابن یرثن بالفرض و الاخوات بالتعصیب تم آخر آنچه گفته در ترتیب عصبات و صاحب فقهی از مخالفان
در غزیر شرح و جیز غزالی گفته که العصبة علی ضربین عصبة بنفسه و هو کل ذکر یدلی الی المیت بغیر واسطة او بتوسط محض الذکور
و هؤلاء یاخذون جمیع المال اذا انفردوا و الباقی من اصحاب الفرائض عند الاجتماع و ربما سقطوا و عصبة بغیره و هم البنات و
بنات الابن و الاخوات من الابوین و الاخوات من الاب فیعصبهن اخوتهن و تعصب الاخوات من الجهتین بالبنات

وبنات الابن ايضا وقد يجعل العصبة على ثلثة اضرب عصبة بنفسه كما سبق وعصبة بغيره وهو عصبة الاناث الاربعة الاخوة بعصبة
مع غيره وهو عصبة الاخوات من الجهتين والبنات وبنات الابن ويفرق بينهما بانا اذا قلنا عصبة بالغير فذلك الغير عصبة واذا قلنا عصبة
مع الغير لم يجب ان يكون ذلك الغير عصبة بنفسه وهذا تفاوت في الاصطلاح والحقيقة واحدة وذكر عصبه مي آيد در حديث هفتم
باب ميراث الولد كه باب چهاردهم است ودر ذيل حديث چهارم باب بعد از ان در كلام فضل بن شاذان ودر حديث سيوم
باب بيست ودوم كه باب الاخوة والاخوات مع الولد است ودر كلام فضل بن شاذان در ذيل حديث دهم باب مذكور
ودر حديث هشتم باب پنجاه وسوم كه باب ميراث ابن الملاعنة است ودر حديث دوم باب پنجاه وچهارم كه باب آخر في ابن
الملاعنة است اولوا بعضى عبارتست از نزديكتران بوالدين و وارث مثل اعمام و اخوال و اخوه و اخوات و وارث نظير آنچه مي آيد
در شرح حديث دوم باب سيوم يا عبارتست از سائر نزديكتران بوارث وبنابر اول اولاد و وارث مذكور نيستند بنابر آنچه
ارث پدر از فرزند موافق نظم طبيعى نيست و نادرست وبنابر دوم ذكر اولوا بعضى نزد ذكر والدان از قبيل ذكر عام بعد از خاص است
والله اعلم يعنى بعد از ان ذكر كرد الله تعالى مجمل كننده ميراث عصبه را نيز وآن گفت در سوره نساء كه براى مردان نصيبى است
از آنچه واگذاشتند پدر و مادر و خويشاوندان نزديكتران و براى زنان نصيبى است از آنچه واگذاشتند پدر و مادر
و خويشاوندان نزديكتران از آنچه كم باشد از اموال يا بسيار باشد بر حالى كه نصيبى است فرض كرده شده و تميز داده شده
بى اشتباه والله تعالى گفت كه پس آنچه باقى ماند از والدين و اقربين آن براى مردانست نه زنان و فرض كرد الله عز وجل
براى مردان در جايى كه حرام كرده باشد در آنجا بر زنان بلكه ثابت ساخت براى زنان در هر چه كم باشد يا بسيار باشد
اصل وهذا ما ذكر الله عز وجل في كتابه من الفرائض فكلما خالف هذا على ما بيناه فهو رد
على الله وعلى رسوله وحكم بغير ما انزل الله وهذا نظير ما حكى الله عز وجل عن المشركين حيث
يقول وقالوا ما في بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا ومحرم على ازواجنا وفي كتاب ابي نعيم
الطحان رواه عن شريك عن اسمعيل بن ابي خالد عن حكيم بن جابر عن زيد بن ثابت انه قال من
قضاء الجاهلية ان يورث الرجال دون النساء شرح زيد بن ثابت انصارى از جمله اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وآله مشهور است نزد مخالفان بانكه او اعلم بفرائض ميراث بوده واز جمله كاتبان وحى بوده وغلط او در قسمت فرائض مي آيد
در حديث پنجم باب بيست ودوم كه باب الاخوة والاخوات مع الولد است وطعن بر او مي آيد در كتاب القضايا والاحكام در حديث
دوم باب دوم كه باب اصناف القضاة است پس اين كلام از قبيل الزام مخالفان است يعنى واين آنست كه ذكر كرد الله
عز وجل در كتاب خود از فرائض ميراث پس هر چه مخالف باشد اين را بر نهجى كه بيان كرديم پس آن بر گرداندن است بر الله تعالى
و بر رسولش وحكم كردن است بغير آنچه فرو فرستاده الله تعالى واين نظير آنست كه حكايت كرد الله عز وجل از مشركان در جائى
كه ميگويد در سوره انعام كه مشركان گفتند كه آنچه در شكمهاى اين شتران و گاوان و گوسفندانست خاص است براى مردان ما

وحرام كرده شده است بر زنان ما ودر كتاب ابو نعيم آسيابان روايت كرد اين حكم را از شريك از اسمعيل بن ابي خالد از حكيم
بن جابر از زيد بن ثابت اينكه او گفت كه از جمله حكم جاهليت كه پيش از بعثت رسول الله صلى الله عليه وآله بوده و بعد از او
بدعت شده اينست كه ميراث داده شود مردان نه زنان چنانچه تا الان عصبه ميگويند حديث اصل علي بن ابراهيم
عن صالح بن السندي عن جعفر بن بشير عن عبدالله بن بكير عن حسين الرزاز قال امرت من
يسأل اباعبدالله عليه السلام المال لمن هو للاقرب او للعصبة فقال المال للاقرب والعصبة في فيه
التراب شرح روايت كرد علي بن ابراهيم از صالح بن سندي بكسر سين بي نقطه وسكون نون ودال بي نقطه از جعفر بن بشير
بفتح با يك نقطه وكسر شين نقطه دار از عبدالله بن بكير بضم با يك نقطه وفتح كاف از حسين رزاز بفتح راء بي نقطه وتشديد زاى
بانقطه اول بمعنى برنج فروش گفت كه امر كردم كسى را كه سوال كند امام جعفر صادق عليه السلام كه مال ميراث كسى كه از او گذشته
باشد آيا كيست آن آيا براى نزديكتر است يا براى خويشان پدر است مثل عمو امام گفت كه مال براى نزديكتر است و خويشان
پدر در دهن او است خاك باب سوم اصل باب شرح اين باب بعنوان كه مناسب اقرب بعضهم اولى ببعض است كرده بيان
اولى الارحام بعضهم اولى ببعض است در اين باب دو حديث است اول اصل عن يزيد الكناسي عن ابي جعفر عليه السلام
قال ابنك اولى بك من ابن ابنك وابن ابنك اولى بك من اخيك قال واخوك لابيك
وامك اولى بك من اخيك لابيك قال واخوك لابيك اولى بك من اخيك لامك قال وابن
اخيك لابيك وامك اولى بك من ابن اخيك لابيك قال وابن اخيك من ابيك اولى بك
من عمك شرح روايت است از يزيد بفتح ياء دو نقطه در پايين كناسي بضم كاف وتخفيف نون وسين بي نقطه از امام محمد باقر عليه السلام
در مسائل اول امام گفت كه پسر تو نزديكتر است بتو از پسر پسر تو دوم و پسر پسر تو نزديكتر است بتو از برادر تو سيوم امام گفت كه
و برادر تو از پدر و مادر تو نزديكتر است بتو از برادر تو از پدر تو چهارم امام گفت كه و برادر تو از پدر تو نزديكتر است بتو از برادر تو
از مادر تو پنجم امام گفت كه و پسر برادر تو از پدر تو و مادر تو نزديكتر است بتو از پسر برادر تو از پدر تو ششم امام گفت كه و پسر
برادر تو از پدر تو نزديكتر است بتو از عموى تو اصل قال وعمك اخو ابيك من ابيه وامه اولى بك من عمك اخي
ابيك من ابيه قال وعمك اخو ابيك من ابيه اولى بك من عمك اخي ابيك لامه قال وابن
عمك اخي ابيك من ابيه وامه اولى بك من ابن عمك اخي ابيك لامه شرح هفتم امام گفت كه و عموى تو
كه برادر پدر تست از پدرش و مادرش نزديكتر است بتو از عموى تو كه برادر پدر تست از پدرش هشتم امام گفت كه و عموى تو كه برادر پدر
تست از پدرش نزديكتر است بتو از عموى تو كه برادر پدر تست از مادرش نهم امام گفت كه و پسر عموى تو كه برادر پدر تست از پدرش
و مادرش نزديكتر است بتو از پسر عموى تو كه برادر پدر تست از پدرش دهم امام گفت كه و پسر عموى تو كه برادر پدر تست
از پدرش نزديكتر است بتو از پسر عموى تو كه برادر پدر تست از مادرش دوم اصل عن زرارة قال سمعت ابا عبدالله

علیه السلام یقول وَلِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ قَالَ إِنَّمَا عَنَی بِذَلِکَ أُولِی الْأَرْحَامِ
فِی الْمَوَارِیثِ وَلَمْ یَعْنِ أَوْلِیَاءَ النِّعْمَةِ فَأَوْلَاهُمْ بِالْمَیِّتِ أَقْرَبُهُمْ إِلَیْهِ مِنَ الرَّحِمِ الَّتِی تَجُرُّهُ إِلَیْهَا شرح
دو آیت سوره نساء چنین است اول وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلَی بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ مِمَّا
اکْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا دوم وَلِکُلٍّ
جَعَلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمَانُکُمْ فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ کَانَ
عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدًا و در این چند احتمالست از انجمله اینکه نهی از تمنی راجع میشود بنهی زوجات از گفتن اینکه چرا میراث ما
دو برابر میراث ما باشد و نصیب بمعنی حصه میراث است و من در مما اکتسبوا برای سببیت است و ما مصدریه است و در این
قیاس است مما اکتسبن و این اشارتست باینکه میراث دو قسم است یکی آنچه بسبب فعل اختیاری وارث است که عقد
زوجیت دائمیه است و دیگری آنچه بفعل اختیاری وارث نیست کل در دوم عبارتست از هر یک از نوع رجال و نوع نساء و موالی یعنی
نزدیکتران بمیت از راه قرابت است و اینجا عبارتست از پدر و مادر میت زیرا که من در مما ترک تبعیضیه است و ما عبارتست
از قدر مشترک میان اموال و وارثان و ظرف خبر مبتداست که مقدم شده و مبتدا ضمیر مستتر در ترک راجع بکل است الوالدان
مبتداست و جمله مما ترک الوالدان والاقربون استیناف بیانی موالیست برای تفسیر موالی بالوالدین و مراد باقربون نزدیکتران
بوالدین از راه قرابت است مثل برادران و خواهران میت و اجداد میت نظیر آنچه گذشت در کتاب الوصایا در شرح حدیث
پنجم باب الوصیة للوارث که باب پنجم است و ذکر اقربون اینجا برای دو فایده است اول اینکه ظاهر شود که ایشان موالی میت
نیستند دوم اینکه ایشان حاجب میشوند مادر را از ثلث با وجود اینکه وارث نباشند پس باعث تفاوت در نصیب والدین
میشوند چنانچه می آید در احادیث باب میراث الابوین مع الاخوة والاخوات تا آخر که باب هفدهم است و الذین عطف بر موالی است
و عبارتست از قدر مشترک میان ازواج و زوجات دائمیه باعتبار اینکه ایمان جمع یمین بمعنی میثاق غلیظ است که مذکور است
در آیت سوره نساء و اخذن منکم میثاقا غلیظا پس این احترازست از ازواج و زوجات غیر دائمیه فاء در فآتوهم برای
تفریع بر موالی بودن و عقد ایمانست و ضمیر منصوب راجع بمجموع موالی والذین عقدت ایمانکم است و مراد اینست که والدان
و زوج و زوجه داخلند و مقدمند بر جمیع اهل مواریث باین معنی که نصیب زوج نقصان نمی یابد از ربع یا نصف اصلا و نصیب
زوجه نقصان نمی یابد از ثمن یا ربع اصلا و نصیب والد نقصان نمی یابد از سدس یا ثلث اصلا و نصیب والده نقصان
نمی یابد از سدس یا ثلث اصلا بخلاف نصیب بنت و نصیب بنات موافق آنچه می آید در حدیث دوم باب معرفة الفرائض والعول
که باب اول است جاهلکم تفسیری دیگر برای این دو آیت گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب بیست و ششم که باب
بعنوان و لعله باب ان الائمة فی کتاب الله امامان تا آخر است و بیان شد که آن منافی این نیست زیرا که قرآن
ظاهر و بطن میباشد مشار الیه ذلک موالی است اولی الارحام بضم همزه و کسر لام و یاء ساقط بالتقاء ساکنین است

بفتح همزه و سکون واو و فتح لام و الف ساقط بالتقاء ساکنین بصیغه افعل التفضیل است بقرینه فاولاهم و مفرد آن بجای جمع مستعمل
میباشد لم یعن بسکون عین و کسر نون است اولیاء النعمة عبارتست از آزاد کنندگان میت ضمیر فاولاهم و اقربهم راجع
باعمام است من برای سببیت است تجره بجیم و تشدید راء منقوطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر
راجع بالتی است و ضمیر بارز راجع بمیت یا راجع باقرب است و در نسخ الیها بضمیر مؤنث است و ضمیر راجع بالتی است و الا
بجای آن الیه بضمیر مذکر میبود یعنی روایت است از زراره که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت از سوره نساء
که برای هر یک کدام از رجال و نساء گردانیدیم نزدیکتران از راه قرابت را پیش از آنکه انجمله آنچه واگذاشت
از آن دو نوع پدر و مادر و نزدیکتران به پدر و مادر است امام گفت که جز این نیست که اراده کرده بموالی صاحبان خویشاوندیها
در میراثها و اراده نکرده آزاد کنندگان را پس نزدیکتر خویشاوندان میت نزدیکتر ایشانست سوی میت بسبب
خویشاوندی که میکشد او را سوی آن باب چهارم اصل باب ان المیراث لمن سبق الی سهم قریبه وان
ذا السهم احق ممن لا سهم له شرح این باب بیان اینست که میراث برای کسی است که سبقت گرفت سوی تیر بخشش
خویشاوند خود و بیان اینکه صاحب تیر بخشش علیحده مستقل یکدیگر سزاوارتر است از کسی که نیست تیر بخشی علیحده برای
او مثل عمو و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِنَّ کُلَّ
ذِی رَحِمٍ بِمَنْزِلَةِ الرَّحِمِ الَّذِی یَجُرُّ بِهِ إِلَّا أَنْ یَکُونَ وَارِثٌ أَقْرَبَ إِلَی الْمَیِّتِ مِنْهُ فَیَحْجُبَهُ کتاب علی
علیه السلام عبارتست از کتابی که بخط علی علیه السلام و املاء رسول الله صلی الله علیه و آله است برای بیان فرایض میراث چنانچه می آید در
حدیث اول باب ابن الاخ و جد که باب بیست و پنجم است و عبارتست از جامعه که گذشت در کتاب الحجة در بعض احادیث باب فیه
ذکر الصحیفة والجفر والجامعة تا آخر که باب چهلم است رحم در اول بمعنی قرابت است و در دوم بمعنی صاحب قرابت الذی
صفت الرحم است یجر بجیم و تشدید راء منقوطه بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع
بکل است باء برای سببیت است و ضمیر راجع بالذی است الا برای استثنای متصل است یکون تامه و ناقصه
میتواند بود و بنا بر اول اقرب مرفوع است و بنا بر دوم منصوبست ضمیر منه راجع بکل است فیحجبه بیاء منقوطه و جیم و باء یکنقطه
مضارع غایب معلوم باب نصر منصوبست و ضمیر بارز راجع بمرجع ضمیر منه است حاصل اینست که پسر پسر مثلا بمنزله
پسر است چون پسر مرده باشد مگر اینکه پسری دیگر باشد زیرا که او نزدیکتر است از پسر پسر یعنی روایت است از
ابو ایوب خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زاء با نقطه اول از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که در کتاب علی علیه السلام
اینست که هر صاحب خویشاوندی با میت بمنزله خویشاوندی است که او کشانیده میشود سوی میت بوسیله آن
خویشاوند مگر اینکه باشد وارثی که نزدیکتر از او باشد پس مانع شود او را از میراث دوم اصل عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ
عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ یَقُولُ إِذَا کَانَ وَارِثٌ

ومن لم تصبه فریضة فهو احق بالمال شرح روایت است از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق صلوات الله علیه گفت که
بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میگفت که چون باشد وارثی از جمله آنکه برای او است مقرری جدا کرده شده مثل
یک هشتم که برای زن و نصف است پس او سزاوارتر است بما قیمانده مال آنکسی که فرض او علیحده ندارد و مثل عمو سیوم اصل
عن حنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال اذا التفت القرابات فالسابق احق بمیراث قریبه فان استوت
قام کل واحد منهم مقام قریبه شرح التفت بتشدید فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است الالتفاف
پیچیده شدن و مراد اینجا دور شدن خویشاوندیهاست باعتبار اینکه غیر مرتبت نزد اکثر مردمان مخفی است پس گویا که
پیچیده شده است مثل خویشاوندی پسران عموزادی است قرابات بفتح قاف جمع قرابه است بمعنی خویشاوندی یا بمعنی خویشاوند
یعنی روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام گفت که چون دور شد خویشاوندیها پس خویشاوند سابق سزاوار
تر است بمیراث خویشاوند خود پس اگر برابر یکدیگر شد خویشاوندیها جا میگیرد هر یک از خویشاوندان در جای خویشاوند
خود که واسطه است میان او و میت مراد اینست که پسران عمو مثلا بجای عمو میشوند و پسران خاله بجای خاله میشوند
باب پنجم اصل باب ان الفرائض لا تقام الا بالسیف شرح این باب بیان اینست که فرائض میراث که در قرآن است
بتفصیل که بیان شده در باب دوم نمی ایستد درمیان مردمان مگر بشمشیر امام عدل و در این باب سه حدیث است اول اصل
عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یستقیم الناس علی الفرائض والطلاق الا بالسیف
شرح بعض مضمون این گذشت در کتاب الطلاق در احادیث باب ان الناس لا یستقیمون علی الطلاق الا بالسیف
که باب سوم است یعنی روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که راست نمیشوند این مردمان
بر قرار بجای میراث و بر طلاق سنت مگر بشمشیر دوم اصل عن معمر بن یحیی عن ابی جعفر علیه السلم قال لا
یقوم الفرائض والطلاق الا بالسیف شرح مضمون این موافق سابق است سوم اصل عن یزید الصائغ قال
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن النساء هل یرثن الرباع فقال لا ولکن یرثن قیمة البناء قال
قلت فان الناس لا یرضون بذا قال فقال اذا ولینا فلم یرض الناس بذلک ضربناهم بالسوط فان
لم یستقیموا ضربناهم بالسیف شرح مضمون این می آید در حدیث هشتم و دهم باب ان النساء لا یرثن من العقار
شیئا که باب بیست و نهم است الرباع بکسر را بی نقطه و تخفیف با یک نقطه و الف و عین بی نقطه جمع ربع بفتح را و سکون با
سرا است یرضون بفتح ضاد است ولینا بسکون یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم باب حسب یا مجهول باب تفعیل است
سوط بفتح سین بی نقطه و سکون واو و طا بی نقطه است بدانکه عدم رضای مخالفان بسبب عموم ولهن الربع مما ترکتم و عموم
فلهن الثمن مما ترکتم است و این منافات ندارد با آنکه ممکن بوده که زنان مکلف باشند بتکلیفی علیحده بفروختن حصه
خود از سرا اگر شرکا اراده خریدن داشته باشند یعنی روایت است از یزید زرگر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را

از زنان

از زنان که آیا میراث میبرند سراهای شوهران را پس امام گفت که نه و لیکن میراث میبرند قیمت عمارت را راوی گفت
که گفتم که پس بدرستی که این مردمان راضی نمیشوند باین راوی گفت که پس امام گفت که چون حاکم شویم پس راضی نشوند
این مردمان بآن میزنیم ایشان را بتازیانه پس اگر راست نشوند میزنیم ایشان را بشمشیر باب ششم اصل باب نادر شرح
باب مشتمل است بر موعظت یعنی این باب بیان مضمونیست غریب غیر مشهور و در این باب دو حدیث است اول اصل
عن سعد بن مسلم عن غیر واحد من اصحابنا قال اتی امیر المؤمنین صلوات الله علیه رجل
بالبصرة بصحیفة فقال یا امیر المؤمنین انظر الی هذه فان فیها نصیحة فنظر فیها ثم نظر
الی وجه الرجل فقال ان کنت صادقا کافیناک وان کنت کاذبا عاقبناک وان شئت ان
نقیلک اقلناک قال بل تقیلنی یا امیر المؤمنین شرح روایت است از سعد بن مسلم از چند کس از یاران ما گفت
که آورد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی در بصره نوشته را پس گفت که ای امیر المؤمنین نظر کن سوی این چه
بدرستی که در آنست نصیحتی از روی اخلاص برای تو پس نگاه کرد در آن بعد از آن نگاه کرد سوی روی آن مرد پس گفت
که اگر باشی راستگو در این خبر مزد میدهیم ترا و اگر باشی دروغگو عقاب میکنیم ترا و اگر خواهی که در گذریم از گفتهٔ تو
یعنی از تفتیش صدق و کذب آن نکنیم میگذریم آن مرد گفت که بلکه میگذری از گفتهٔ من ای امیر المؤمنین مراد از
اقاله در دروغ بودن است اصل فلما ادبر الرجل قال ایتها الامة المتحیرة بعد نبیها اما
انکم لو قدمتم من قدم الله واخرتم من اخر الله وجعلتم الولایة والوراثة حیث جعلها الله
ما عال ولی الله ولا طاش سهم من فرائض الله ولا اختلف اثنان فی حکم الله ولا تنازعت الامة
فی شیء من امر الله الا علم ذلک عندنا من کتاب الله فذوقوا وبال ما قدمت ایدیکم وما الله
بظلام للعبید وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون شرح ادبر بدال بی نقطه و با یک نقطه و را بی نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افعال است اما بفتح همزه و تخفیف میم است انکم بکسر همزه است قدمتم بقاف و دال بی نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب تفعیل است من قدم الله دو قسم است اول مقدم در امامت و آن عبارتست از عالم بجمیع قرآن و جمیع احکام
و اشارتست بآیات محکمات بسیار مثل آیت سورهٔ زمر هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر
اولوا الالباب دوم مقدم در میراث و بیان آن میشود در ذیل حدیث دوم باب آینده در کلام ابن عباس و مراد
اینجا قسم اولست وجعلتم الولایة والوراثة حیث جعلها الله در بعض نسخ نیست و مراد بالوراثة اینجا خلافت رسول الله
صلی الله علیه و آله و اشارتست بآیات محکمات بسیار مثل آیت سورهٔ احزاب که و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی
کتاب الله و بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلم واحدا
فواحدا که باب شصت و چهارم است عال بعین بی نقطه و الف منقلبه از یا بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است

العیل بفتح عین وسکون یا تنگدستی و آن فقه عبارت از مومنت عاش بجا منقطه والف منقلبه از یا بصیغه
ماضی غایب معلوم از باب ضرب است العطش عطشان شدن تیر از نشانه اختلف بصیغه ماضی غایب معلوم از باب افتعال
تنازعت بنون وزای با نقطه وعین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم از باب تفاعلست امر الله عبارت از متشابهات
قرآنست موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث اول باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر وتفسیرها
که باب جهل وکیم است الا بفتح همزه وتخفیف لام یا بکسر همزه وتشدید لام است وبنا بر اول علم بکسر عین وسکون
لام مرفوع ومبتداست ومعناست وبنا بر دوم بضم عین وکسر لام بصیغه ماضی مجهول مجرد است من برای ابتدا یا برای
سببیت است مضمون وما الله بظلام للعبید در سوره آل عمران وانفال وحج وحم سجده وق است ونفی مبالغه در ظلم
مقام بیان علت عذاب الاولاد این میکند که اگر الله تعالی آن عذاب را نکند کار رعایت بیجا کرده خواهد بود واکتفا
باصل ظلم کرده خواهد بود وسیعلم در سوره شعراست **یعنی** پیغمبری که پشت کردید آمد امیر المومنین علیه السلام
گفت که ای امت حیران وسرگردان بعد از نبی خود آگاه باشید بدرستی که شما اگر پیش میداشتید کسی را
که پیش داشت الله تعالی وواپس میکردید کسی را که واپس کرد الله تعالی ومیگردانیدید ولایت ووراثت رسول الله
صلی الله علیه وآله در جائی که کرده است آن را الله تعالی تنگدست نمیشد هیچ دوستی برای الله وخطا نمیشد تیر بخششی
از قرار دادهای الله تعالی در میراث وغیر آن واختلاف نمیکردند دو کس در حکم الله تعالی ونزاع با یکدیگر نمیکردند این
امت در چیزی از کار الله تعالی آگاه باشید دانش آنچه مذکور شد نزد ماست از قرآن پس چشیده وبال آنچه را که
پیش داشت دستهای شما ونیست الله بعنایت بیجا کننده برای بندگان وزود باشد که دانند جمعی که بیجا کردند
که کدام محل بازگشتی بازگشت میکنند **دوم حدیث** عن یونس بن یعقوب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
امیر المؤمنین صلوات الله علیه الحمد لله الذی لا مقدم لما اخر ولا مؤخر لما قدم ثم ضرب
باحدی یدیه علی الاخری ثم قال یا ایتها الامة المتحیرة بعد نبیها لو کنتم قدمتم من
قدم الله واخرتم من اخر الله وجعلتم الولایة والوراثة حیث جعلها الله ما عال ولی لله ولا
عال سهم من فرائض الله ولا اختلف اثنان فی حکم الله ولا تنازعت الامة فی شیء من امر الله الا
وعند علی علمه من کتاب الله فذوقوا وبال امرکم وما فرطتم فیما قدمت ایدیکم وما الله بظلام
للعبید وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **شرح** مقدم بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل یا موصوله
در اول عبارتست از امام ضلالت واشارتست بجلوا [illegible] مانند وپس آخر بصیغه ماضی غایب معلوم از باب
تفعیل است ضمیر مستتر راجع با قدم است ما موصوله در دوم عبارتست از امام هدی واین تعبیر برای مشاکلت است ومقصود
اینست که مخالفان هر چند سعی کنند تلبیس نمیتوانند که چنان کنند که اشتباهی بهم رسد نزد عاقل که باعث احتمال تقدیم او

دوتر یا با میراث مقدم در ازیرا که حکایت بسیار از قرآن که دو تا اما نص صریح از اختلاف از روی ظن وامر صریح به پیروی عالم است
کافیست در اینکه حکم بی شبهه اشتباهی کند مگر از روی هوا وهوس وخود را بازی دادن موافق آیت سوره بقره لا اکراه فی الدین
قد تبین الرشد من الغی باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق **باب هفتم اصل باب فی ابطال العول شرح** العول بفتح
عین بی نقطه وسکون واو مصدر باب نصر زیاد بودن ترکه میت از شش سدس مشهوره بعبارتی دیگر زیاد بودن حصص
میراثهاست که در آیت سوره نساء است که گذشت در باب اول از شش حصه که ثمن وربع وسدس وثلث ونصف
وثلثان است واین دو معنی لازم یکدیگر است پس وضع هر کدام در موضع دیگری بمسامحه جایز است چنانچه واقع میشود در کلام
یونس بن عبد الرحمن در [illegible] نیز که قائلان بعول حکم میکنند که ثمن زوجه شیعه وبعضی میراثها شیعه حقیقی است ودر بعضی
مجازی نیست وآن قسم حقیقی وغیر آن نمیباشد مثال قسم حقیقی اینکه مردی میرد واز سر دو دختر ومادر وپدر وزن
وبیان میشود در شرح حدیث اول باب آینده **یعنی** این دو بیت در ابطال قول مخالفان **بآنکه** مخالفان قول بعول مکنند
که مرکب شده **اول** اینکه زوج یا زوجه دخل در وارثان باشد **دوم** اینکه بنت یا اخت چندی دخل در وارثان باشد
خواه یکی خواه متعدد ومخالفان شش در تنگ کاهی [illegible] مثل اینکه زنی میرد واز سر شوهر ودو خواهر
پدر مادری شوهر [illegible] نصف است وبرای خواهر [illegible] دو ثلث [illegible] مثل اینکه
منتظم شود با ایشان [illegible] مثل اینکه منتظم شود
با ایشان خواهری دیگر [illegible] باقی میشود قول مخالفان در این باب دو حدیث
وحکایتیست **اول حدیث** عن ابی عمر العبدی الانصاری عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الذی یعلم عدد
رمل عالج لیعلم ان الفرائض لا تعول علی اکثر من ستة **شرح** عالج بعین بی نقطه والف ولام مکسوره وجیم
معروف [illegible] علی جمله تعول لا نیست بلکه [illegible] وظرف حال ضمیر مستتر در تعول است مگر آنکه لفظ اکثر من
زیادتی [illegible] باشد که بسین بی نقطه وتشدید تا [illegible] که اولش منقلب از دال بی نقطه ودومش منقلب از
سین بی نقطه است بمعنی سته [illegible] است که از آنچه [illegible] موافق آنچه گذشت در کتاب
الوصایا در حدیث اول باب [illegible] که [illegible] وچهارم است واین معنی بر نیست که قسمت اموال
بشش [illegible] انها [illegible] واصل آن نیست که [illegible] شش گذشت چنانچه بیان شد
کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع تا آخر که باب سوم است **یعنی** روایت از ابو مریم
الانصاری از امام محمد باقر علیه السلام گفت [illegible] که [illegible] ترکه میت
زیاد نمیشود [illegible] از شش [illegible] بیان این [illegible] در شرح حدیث آینده **دوم حدیث** عن ابی بصیر قال قلت
لابی جعفر علیه السلام ربما اعیل السهام حتی تکون علی المائة او اقل او اکثر فقال لیس تجوز ستة ثم قال

کان أمیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول إن الذی أحصی رمل عالج لیعلم أن السهام لا تعول علی
ستة لو یبصرون وجهها لم تجز ستة شرح رمل بضم را منقوط و ... و تخفیف ... منقوطه است
و ما کافه است اجمل که بعین بی نقطه و سکون یا ... منقلب از واو و ضم لام صیغه مضارع متکلم معلوم از باب افعالست
کردن صیغه مضارع غایبه معلوم از باب ضرب ... علی ... مفتوحه است ... بفتح میم ... مرفوعست و مراد بکسر میم
اینست که کان ابی سبب ... سهام میراث میکنیم ... آن وقت صد کس از مخالفان با کثر ... بیشتر ...
برای تعیین آن عمل ... ایشان است تجوز بجیم و زای با نقطه ... صیغه مضارع غایبه معلوم از باب نصر
و ضمیر ... راجع بسهام است ... و سوم مفعولست لو یبصرون کلام امام محمد باقر علیه السلام برای تفسیر کلام امیر
المؤمنین علیه السلام است یا تتمه کلام امیر المؤمنین علیه السلام ... بیانی سابق است و حاصل ... آنست
که اگر مخالفان اعتراض کنند که این کلام دلالت میکند بر اینکه ... عول ... جل ... تعالی ... و این ...
و ... نیز اگر مقصود قائل بعول ... که چون سهام ... میان آنها یکی از ... است اول حمل ...
از نصف و سدس و ثلث و ثلثان و ربع و ثمن بر معنی مجازی چنانچه ... مخصص ... آنها منفصل است ...
دوم حمل بعضی آن الفاظ بر معنی مجازی بخلاف بعضی دیگر ... در موضعی میباشد که قرینه برای تخصیص معلوم
و در سخن ... معلوم قائل بعول ... جواب اینست که این کلام دلالت بر آنچه شما گفتید ندارد بلکه این
نوع از قسم است مثل آیت سورهٔ منافقین که والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و اتخذوا ایمانهم
جنة و از این ظاهر میشود که ... السهام ... و قرینه تخصیص بعضی سهام ... ظاهر است
نزد اهل الذکر عالمین بجمیع قرآن و شما چون ترک سوال اهل الذکر کرده اید ... و فتوی بغیر معلوم میدهید
و معلوم است که عمل بمجاز ... بهتر است یبصرون ... منقوطه و را ... صیغه مضارع
جمع مذکر غایب معلوم از باب افعالست و ضمیر راجع بمخالفان است وجهها ... از سهامی که ابتدا آنها ... شده و تقدیم
آنها بر غیر آنها شده و در قرآن مثل سهم زوج و زوجه چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم باب سوم لم تجز بجیم و زا
با نقطه صیغه مضارع غایبه معلوم ... از باب نصر است یعنی روایتست از ابو بصیر که گفت امام محمد باقر
علیه السلام ... میکنم ... بخشهای ... میباشد ... صد کس ... بیشتر پس امام گفت که
نیست ... بخشها ... از شش ... بعد از آن امام گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میگفت که
که خدای ... عالج را ... میداند ... بخشها زیاده نمیشود بر شش ... این ائمه اگر مخالفان
میفهمیدند ... سهام ... آنها از شش ... حکایت اصل عن محمد بن اسحق قال حدثنی
الزهری عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة قال جلست الی ابن عباس فجری ذکر الفرائض

بکسر میم

في المواريث فقال ابن عباس سبحان الله العظيم أترون أن الذي أحصی رمل عالج عددا جعل
في مال نصفا و نصفا و ثلثا فهذان النصفان قد ذهبا بالمال فأين موضع الثلث شرح زهري بضم
زای با نقطه و سکون ها و کسر را بی نقطه و تشدید یا ... است و اسمش محمد بن مسلم است عتبه بضم عین بی نقطه و سکون
تا دو نقطه ... با یک نقطه است جری بجیم ... و را بی نقطه ... صیغه ماضی غایب معلوم از باب ضرب است
... شدن سبحان الله العظیم تعجب است موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث ... باب ادنی
ما یجزی فان التسبیح ... است ایرون همزه استفهام توبیخی و صیغه ... و خطاب ... کلام
عبد الله بن عباس دلالت میکند بر اینکه از کلام امیر المؤمنین علیه السلام که مذکور شد در حدیث دوم این باب فهمیده و بیان
شده که قسم است ... از نسبت ... مخالفان قائل بنصف و نصف و ثلث میشوند در صورتی که زنی فوت شود
از شوهر که صاحب نصف است و یک خواهر ... که صاحب نصف است و دو خواهر ... که صاحب ثلث اند فا
در ... برای بیانست یعنی روایتست از محمد بن اسحق گفت که ... زهری از عبید الله بن عبد الله بن عتبه
گفت که نشستم سوی عبد الله بن عباس پس واقع شد گفتگوی سهام در میراثها پس گفت ابن عباس که سبحان الله
العظیم آیا مردمان ... اند ... که عالج را ... عدد کرده ... در مالی نصفی و نصفی و ثلثی را
پس این دو نصف بتحقیق بر طرف کردند مال را پس کجاست جای ثلث اصل فقال له زفر بن اوس
البصري یا ابا العباس فمن أول من أعال الفرائض فقال عمر بن الخطاب لما التفت عنده
الفرائض ودفع بعضها بعضا قال والله ما أدري أیكم قدم الله و أیكم أخر و ما أجد شیئا هو
أوسع من أن أقسم علیکم هذا المال بالحصص فأدخل علی کل ذي حق ما دخل علیه من
عول الفرائض و ایم الله لو قدم من قدم الله و أخر من أخر الله ما عالت فریضة شرح زفر بضم زای
با نقطه ... و فا ... اوس بفتح همزه و سکون واو و سین بی نقطه است بصری بکسر با
... ابو العباس کنیت عبد الله بن عباس است التفت بتشدید فا مفتوحه و تخفیف ... ما ادری
تا آخر اعتراف ... تقدیم ... قرآن لیکن ... خصوص ... ایکم بفتح همزه و تشدید یا ...
... مفعولست اجد بفتح همزه و کسر جیم است اقسم از باب تفعیل یا باب ضرب است فادخل صیغه مضارع متکلم معلوم
باب افعال ... تتمه کلام سابق است ... بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باشد و کلام ابن عباس باشد
و ایم الله بفتح همزه و سکون یا ... میم تتمه کلام ابن عباس است و آن مرکب ... قسمی از قسم است
... است و آن مرفوع و مبتدا است و خبرش محذوفست تقدیر ایم الله یمینی یعنی ... گفت او
زفر بن اوس بصری که ای ابا العباس پس کیست اول کسی که زیاد کرد سهام میراث را از شش پس گفت که او

حقّه

بیان این آنکه وقتی که پیچیده شد زیاد و سهام میراث و درهم کرد بعضی آنها بعضی را گفت که بخدا قسم که میدانم که
کدام شمارا تقدیم کرده الله و کدام شمارا تاخیر کرده و هیچ یک را بیش از آسمانها از اینکه تقسیم کنم بر شما این مال را بسبب شکستن فرض
مقصص ایشان داخل کنم بر هر صاحب حقی حق آنچه را که داخل شده بر او بسبب زیاد شدن سهام میراث از شش که
قسمهای خداست منت که اگر تقدیم میکردند آنکه را که تقدیم کرده الله تعالی و تاخیر میکردند آنکه را که تاخیر کرده زیاد نمیشد از
شش اینکه هیچ میراثی اصل فقال له زفر بن اوس وأيها قدم وأيها أخر فقال كل فريضة
لم يهبطها الله عز وجل عن فريضة إلا إلى فريضة فهذا ما قدم الله وأما ما أخر الله فكل فريضة
إذا زالت عن فرضها لم يكن لها إلا ما بقي فتلك التي أخر شرح ایها در هر جا بفتح همزه و تشدید یاء و ... نقطه دار این
منقوص ... ضمیر مفرد مونث راجع بفرائض ... راجع بفریضه است و مناسب سابق ... ضمیر جمع مذکر بود لیکن ... عدول از این
کرده و ابن عباس ... موافقت او کرده ...
بدانکه مقصود ابن عباس بیان مقدم ... از جمله این صنف اول ... ایشانست از جمله چهار صنف که مذکور شد
در باب اول موافق آنچه می آید در شرح حدیث سوم باب معرفة القاء العول که باب نهم است زیرا که اخوات مادری
داخل ما قدم الله است فی الجمله بخلاف فریضه اخوات پدری یا پدر مادری و اینجا هیچ کدام ایشان از فریضه سوی
فریضه دیگر نشده و تقدیم اخوات مادری تنها بر اخوات پدری یا پدر مادری احتیاج بذکر ندارد چه معلوم است از
خارج ... تقدیم آیت اخوات مادری تنها بر آیت اخوات پدری یا پدر مادری در سوره نساء و جهت ... اینکه ...
و مرکب از ... در کلاله باقی است بخلاف کلالهٔ ام چنانچه بیان میشود در شرح حدیث چهارم باب الاخوة
والاخوات مع الولد که باب بیست و دوم است بدانکه سید مرتضی رحمه الله تعالی در انتصار اعتراض کرده بر ابن عباس و
موافقانش باین روش که بعد از تمسک باجماع امامیه و مانند آن در نفی عول گفته که فاما اعتماد من ینفی العول من اصحابنا
وغیرهم علی ان الزوج والزوجة کانت لکل واحد منهما فریضة تنقله الی دونها وکذلک الابوان ینتقلان من فریضة الی
اخری والبنات والاخوات لم یهبطن من فریضة الی اخری فدخول النقص علی من لم یحطه اولی من دخوله علی من نقص
فلیس بشیء وانما هو دعوی محضة فاذا قیل لهم ولم اذا کان الامر علی ما حکیتموه وجب ما ظننتموه ولیس یمکن فی ذلک
علیکم فقلیل دخول النقص علی الزوجین والابوین دلالة علی ضعف حظهما وامتناع دخول النقص علی البنات والاخوات
امارة لقوة نصیبهما فاذا دخل العول علی الضعیف اولی من القوی لم یجدوا فرقا صحیحا وهم یروون هذا الترجیح
عن ابن عباس رضی الله عنه ولا یصح حجة فلا حجة فیه لما اشرنا الیه والمعتمد فی نفی العول علی ما قررناه و این اعتراض
بر کلام ابن عباس و موافقانش قوتی ندارد مگر آنکه ... کلام ایشان را باینکه مراد ایشان اشارتست بآیت سوره
نساء که و لکل جعلنا موالی تا آخر موافق آنچه می آید در حدیث دوم باب نهم و بیان میشود یعنی پس گفت او را زفر بن

فیه اعتراض السید المرتضی علی ابن عباس ...

اوس که کدام فریضه را الله تعالی تقدیم کرده و کدام فریضه را تاخیر کرده پس ابن عباس گفت که هر فریضه که فرود نیاورد
و کم نکرد آن را الله عز وجل از فریضه مگر سوی فریضه دیگر پس این چیزیست که تقدیم کرده الله و اما آنچه تاخیر کرده الله تعالی
پس هر فریضه که چون کم شد از قرار داده شده برای صاحبش مگر آنچه باقیماند پس آنست فریضه که تاخیر
کرده آن را اصل وأما التي قدم فالزوج له النصف فإذا دخل عليه ما يزيله عنه رجع إلى الربع ولا
يزيله عنه شيء والزوجة لها الربع فإذا زالت عنه صارت إلى الثمن لا يزيلها عنه شيء
والأم لها الثلث فإذا زالت عنه صارت إلى السدس لا يزيلها عنه شيء فهذه الفرائض التي قدم
الله عز وجل شرح فالزوج مبتدا بتقدیر فریضة الزوج است و بر قیاس است الزوجة والام زیله و نظائرش از باب افعالست
بدانکه بهتر این بود که ذکر اب نیز در مقام کنند زیرا که او نیز داخل من قدم الله است و دو فریضه دارد چنانچه بیان شد در شرح فقره
سابقه و مضمون ... می آید در حدیث دوم باب معرفة القاء العول که باب نهم است و تحقیق آن میشود یعنی و اما فریضه
که الله تعالی تقدیم کرده پس فریضه شوهر است بیان این آنکه برای اوست نصف پس چون داخل شود بر او آنچه کم نماید
او را از نصف بر میگردد سوی ربع و نمیگیرد اورا از ربع چیزی و فریضه زنست بیان این آنکه برای اوست ربع
پس چون کم شود از ربع گردید سوی ثمن نمیگیرد اورا از ثمن چیزی و فریضه مادرست بیان این آنکه برای اوست
ثلث پس چون کم شود از آن گردید سوی سدس نمیگیرد اورا از سدس چیزی پس اینها فرائضیست که تقدیم
کرده آنها را الله عز وجل اصل وأما التي أخر ففريضة البنات والأخوات لها النصف والثلثان فإذا
أزالتهن الفرائض عن ذلك لم يكن لها إلا ما بقي فتلك التي أخر الله فإذا اجتمع ما قدم الله وما
أخر بدئ بما قدم الله فأعطي حقه كاملا فإن بقي شيء كان لمن أخر وإن لم يبق شيء فلا شيء
له شرح ذکر اخوات اینجا از قبیل تعریض بر معلوم است از خارج که احتیاج بذکر ندارد چنانچه بیان شد در شرح فقره فقال له
زفر بن اوس وایها قدم تا آخر جملهٔ لها النصف حالیه است و ضمیر راجع باخوات است و حاصل اینست که مراد باخوات کل النصف
والثلثان از ایشانست خواهران پدر مادری و اگر ایشان نباشند خواهران پدری تنها بجای ایشانند چنانچه
گذشت در باب دوم یعنی و اما فریضه که الله تعالی آن را تاخیر کرده پس فریضهٔ دخترانست و فریضهٔ خواهرانست بر حالی
که برای ایشانست نصف اگر یکی باشد و دو ثلث اگر متعدد باشند پس چون کم نماید ایشان را آن فرائض سابقه
از آن ... برای ایشان مگر آنچه باقیماند پس آنها فرائضیست که تاخیر کرده آنها را الله پس چون فراهم آید آنچه تقدیم
کرده الله و آنچه تاخیر کرده ابتدا میکنند قسمت کننده بآنچه تقدیم کرده الله پس میرسد حق او را تمام پس اگر باقی ماند چیزی میشود
برای کسی که تاخیر کرده او را الله تعالی و اگر باقی نماند چیزی بر تقدیر محال و ... نیست چیزی برای او اصل فقال
له زفر فما منعك أن تشير بهذا الرأي على عمر فقال هيبته شرح ما استفهامیه است ان بفتح همزه و سکون نون

تقدیرش این است تشیر بکسر شین با نقطه و سکون یا دو نقطه و یا بی و را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب افعال

الاشاره اصل آن از کردن [?] و بیرون آوردن و اینجا استعاره شده برای وانمودن صواب دید یا از بهذا برای تقویت اقدیت [?]

هست بکسر یا و سکون یا یکی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم معتل العین یائی یا علم است و در بعض روایات این تتمه نیز هست

که و کان امرءاً مهیباً یعنی پس گفت او را زهری پس چه چیز مانع شد ترا از اینکه وانمود کنی این صواب دید را بر عمر [?]

پس ابن عباس گفت که ترسیدم از او اصل فقال الزهری والله لولا انه تقدمه امام عدل کان

امره علی الورع فامضی امراً فمضی ما اختلف علی ابن عباس فی العلم اثنان شرح فقال الزهری کلام محمد بن

اسحق است انه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه و ضمیر شأن است یا راجع با بن عباس است تقدمه بقاف و دال بی نقطه بصیغه

ماضی غایب معلوم از باب تفعل و ضمیر راجع با بن عباس است عدل صفت و مضاف الیه عمر [?] از بود و جهت تقدیر تقدیری [?]

امره بفتح همزه و سکون میم است و ورع بفتح واو و فتح را بی نقطه و عین بی نقطه است فا در فامضی برای بیان تقدمه است

یا برای تعقیب و عطف بر کان است ما اختلف جزای لولا است الف و لام العلم برای عهد خارجی است و مراد علم بطلان عول است

و از این الفاظ چیزهای بسیار مستنبط میشود یعنی پس گفت زهری که سوگند میخورم که اگر خود را پیش [?] عدلی نمیبود [illegible] منعقد

میشد باب هشتم اصل باب آخر فی ابطال العول وان السهام لا تزید علی ستة شرح این بابی دیگر است در ابطال عول و دلیل اینکه

تیر بخشهای میراث زیاد نمیشود بر شش تیر بخش و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم والفضیل

بن یسار و برید العجلی و زرارة بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام قال السهام لا تعول لا تکون

اکثر من ستة شرح روایت است از محمد بن مسلم و فضیل بن یسار و برید عجلی و زرارة بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام

گفت که تیر بخشهای میراث زیاد بر شش نمیشود و هر چند که فراهم آیند یعنی اینکه نباشد بیشتر از شش

تیر بخش اول ثمن دوم سدس سوم ربع چهارم ثلث پنجم نصف ششم ثلثان مقصود نیست که اگر عول مخالفان حق باشد

تیر بخشهای دیگر غیر این شش تیر بخش هم میرسد مثل اینکه مردی وفات کند از سر زن و دو دختر و پدر و مادر زیرا که اگر عول

عول مخالفان حق باشد زن را تسع میرسد و آن سه جزو از جمله بیست و هفت جزو است و اگر عول حق نباشد زن را ثمن

میرسد و آن سه جزو از جمله بیست و چهار جزو است و در کتاب الهی در سهام میراث تسع مذکور نیست و آنچه مذکور است

همان شش سهم است که مذکور شد دوم اصل عن علی بن سعید قال قلت لزرارة ان بکیر بن اعین حدثنی

عن ابی جعفر علیه السلام ان السهام لا تعول ولا تکون اکثر من ستة فقال هذا ما لیس فیه

اختلاف بین اصحابنا عن ابی عبد الله و ابی جعفر علیهما السلام شرح روایت است از علی بن سعید گفت که گفتم زرارة را

که بدرستی که بکیر بن اعین خبر داد مرا از امام محمد باقر علیه السلام اینکه تیر بخشهای میراث زیاد نمیشود از شش و نمیباشد

بیشتر از شش تیر بخش پس زراره گفت که این چیزیست که نیست در وی اختلافی میان یاران ما از امام جعفر صادق

و امام

و امام محمد باقر علیهما السلام سیوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال السهام لا تعول شرح این ظاهر است

از شرح سابق چهارم اصل عن زرارة قال امر ابو جعفر ابا عبد الله علیه السلام فاقرأنی صحیفة الفرائض

فرأیت جل ما فیها علی اربعة اسهم شرح اقرانی بقاف و را بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است صحیفة

الفرائض عبارتست از طوماری که در آن نوشته شده جمیع قسمتهای میراثها که امیر المؤمنین صلوات الله علیه آنها را

بدست خود نوشته باملاء رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه می آید در حدیث سیوم باب میراث الولد مع الابوین که [illegible]

جل بضم جیم و تشدید لام بزرگتر از جمله چیزها ما موصوله و مضاف الیها است یعنی روایت است

از زراره گفت که امر کرد امام محمد باقر امام جعفر صادق را علیهما السلام پس خوانانید مرا صحیفه قسمتهای میراث پس دیدم بزرگتر

آنچه را که در آن بود مبنی بر چهار سهم از آنست که از جمله شش سهم ثمن و ربع در یک فریضه جمع نمیشود پس یکی از ثمن و ربع

ساقط میشود و ایضا سدس و ثلث در یک فریضه جمع نمیشود زیرا که مادر یا سدس میبرد یا ثلث و کلاله از جانب

مادر نیز یا سدس میبرد یا ثلث پس یکی از سدس و ثلث ساقط میشود پس بزرگتر آنچه هر یک از آنها با یکدیگر

از سایر آنها در یک فریضه جمع توانند شد چهار سهم است از جمله شش سهم که مذکور شد پنجم اصل عن محمد بن مسلم

عن ابی جعفر علیه السلام ان السهام لا تکون اکثر من ستة اسهم شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم

این باب ششم اصل عن ابان بن عثمان عن ابی بصیر قال قرأ علی ابو عبد الله علیه السلام فرائض علی علیه السلام

فکان اکثرهن من خمسة او من اربعة واکثره من ستة اسهم شرح اکثرهن بها یکنقطه عبارتست

از فریضه که سهام فریضه دیگر زیاد نباشد بر سهام آن پس راجع میشود معنی جل ما فیها که بیان شد در شرح حدیث چهارم

این باب و بنابر این نقطه نیز بهمین معنیست و از شک ابان یا راوی ابان دیگر است و رابعه موافق حدیث چهارم این باب است اکثره

بها یکنقطه و را بی نقطه و ضمیر راجع با کثرهن عبارتست از مجموع من حیث المجموع فرائض که مرکب است از اکثرهن و غیر آن پس آن

اکثر از اکثرهن است زیرا که کل اکثر از جزء میباشد و اگر با [illegible] باشد بهمین معنی خواهد بود و سته اسهم باعتبار نیست که

آنچه در یک فریضه جمع میشود مثل سهم زوج و سهم زوجه در مجموع من حیث المجموع فرائض جمع میشود یعنی روایت است از ابان

بن عثمان از ابو بصیر گفت که خواند بر من امام جعفر صادق علیه السلام صحیفه فرائض علی علیه السلام را پس بود بزرگتر آن فرائض

مرکب از پنج سهم یا مرکب از چهار سهم و بزرگتر آن جزو بزرگتر مرکب بود از شش سهم هفتم اصل عن ابن بکیر عن

ابی عبد الله علیه السلام قال اصل الفرائض من ستة اسهم لا تزید علی ذلک ولا تعول علیها ثم

المال بعد ذلک لاهل السهام الذین ذکروا فی الکتاب شرح اصل الفرائض یعنی معیار قسمت میراثها است

و عبارتست از صحیفه فرائض علی علیه السلام یا عبارتست از عدد بسیط که اول و اجب [?] باشد یا اینکه ماده حساب قسمت میراثها

شود از غیر آن عدد چنانچه می آید در باب بیان سهام در ذیل شرح کلام اول یونس من ستة اسهم حال باشد در شرح حدیث

اول این باب لاتزیه برای بانقطه ویا ونقطه‌دار بین دوال منقطه بصیغه نفی مضارع غایبه معلوم باب ضرب ازالزام است
و ضمیر مستتر راجع بسهم است مشار الیه ذلک اصل الفرائض است و ترجمه است چنانچه سابقست و مقصود بیان قاعده
کلیه است که رعایت آن واجبست در جمیع سهام فرائض تا الفرائض و ثنیا ضمیر علیها راجع بسته اسهم است مشار الیه ذلک
دوم مصدر لاتزید و لاتعول است **یعنی** روایتست از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که معیار فرائض است
که صحیفه فرائض علی علیه السلم است مرکبست از شش تیر بخش چنان این انکه تیر بخشها زیاد نمیشود بر آنچه از ان ست
و تیر بخشها زیاد نمیشود بر شش تیر بخش بعد از ان مال میراث بعد از ان قاعده برای اهل تیر بخشهاست که مذکوره در
قران در سه آیت سوره نسا که مذکور شده در باب اول و باب دوم **باب نهم اصل باب معرفة القاء العول شرح** این باب
بیان شناخت حکمی است از حضرت عول مخالفان است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عَنِ ابْنِ اُذَیْنَة
قَالَ قَالَ زُرَارَةُ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ تَلْقَى الْعَوْلَ فَاِنَّمَا دَخَلَ النُّقْصَانُ عَلَى الَّذِیْنَ لَهُمُ الزِّیَادَةُ مِنَ الْوَلَدِ وَ
الْاِخْوَةِ مِنَ الْاَبِ وَاَمَّا الزَّوْجُ وَالْاِخْوَةُ مِنَ الْاُمِّ فَاِنَّهُمْ لَا یَنْقُصُوْنَ مِمَّا سُمِّیَ لَهُمْ شَیْئًا **شرح** مَا آیه
در حدیث سیوم باب میراث الولد مع الابوین که باب چهارم است که زراره صحیفه فرائض امیر المؤمنین علیه السلم را
دیده بوده و امام جعفر صادق علیه السلم براو شهادت داده است بود که روایت از ان صحیفه کند در وقت فتوای موافق آن
صحیفه مگر رخصت امام علیه السلم و مضمون این حدیث بامکر تغییری میآید در حدیث اول باب نوزدهم که باب میراث
الولد مع الزوج والمراة والابوین است اردت و تلقی بصیغه مخاطب باب افعالست فعل بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است
النقصان مرفوع و فاعلست **مراد** زیاده عبارتست از تیر بخشی که زیاد برقدر لایق صاحبش باشد بدلالت قرآن
مثل اینکه مستلزم این باشد که میراث فرزند مادینه زیاد بر میراث فرزند نرینه باشد اگر آن نرینه بجای آن مادینه
میبود و عدم ترجیح ما دیگان بر نرینگان که در یک مرتبه باشند معلومست از قرآن چنانچه می آید در احادیث
باب میراث الولد مع الزوج والمراة والابوین که باب نوزدهم است مثل آنچه در حدیث سوم آن باب است که لانها لو کانا
ابنین لم یکن لهما شیء الا ما بقی ولا تزاد المراة علی نصیب الرجل لو کان مکانها و مثل این می آید در بعض احادیث
باب الاخوة والاخوات مع الولد که باب بیست و دوم است یا زیاده عبارتست از تیر بخشی که زیاد بر هر یک از
تیر بخشهای شرکا باشد مثل اینکه یک دختر چون با پدر و مادر و شوهر جمع شود تیر بخش او نصف است و آن زیاد
بر سدس و زیاد بر ربع است پس موافق مدلولاتست که نقصان مخصوص دختر باشد و بر این قیاس است دو دختر
و بیشتر که حصه ایشان دو ثلث است زیرا که کثرت دختران بجهتی که بهر کدام کمتر از سدس افتد کمتر واقع میشود
پس کالمعدومست و بر هر تقدیر این ضابطه منافات ندارد با ضابطه ابن عباس که گذشت در باب فی
ابطال العول که باب نهم است چنانچه در شرحش اشاره بان شد من در من الولد تبعیضیه است مراد با اخوه دو جا عم

از برادران و خواهران است مراد بزوج اینجا اعم از شوهر و زن است و عدم نقصان بر زوج و زوجه مذکور شد در شرح حدیث
دوم باب سوم که باب چهارم است در توضیح آیت سوره نسا و الذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم لاینقصون بنون و قاف
و صاد و منقطه بصیغه نفی مضارع مجهول باب نصر از متعدیست می بصیغه مجهول یا معلوم باب تفعیل است شیئا مفعول دوم
لاینقصون است **یعنی** روایتست از عمر بن اذینه بضم همزه و فتح ذال با نقطه است و سکون یا دو نقطه در پایین و نون گفت
که گفت زراره که چون خواهی که اندازی عول را پس جز این نیست که داخل شد نقصان بر جمعی که برای ایشانست زیاده
از جمله فرزندان و از جمله برادران و خواهران از جانب پدر و اما شوهر و زن و برادران و خواهران از جانب مادر پس
بدرستی که ایشان کم داده نمیشوند از آنچه نام برده شد برای ایشان در قران چیزی **دوم اصل** عَنْ سَالِمِ الْاَشَلِّ
اَنَّهُ سَمِعَ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُوْلُ اِنَّ اللّٰهَ اَدْخَلَ الْوَالِدَیْنِ عَلٰى جَمِیْعِ اَهْلِ الْمَوَارِیْثِ فَلَمْ یَنْقُصْهُمَا مِنَ السُّدُسِ
وَاَدْخَلَ الزَّوْجَ وَالْمَرْاَةَ فَلَمْ یَنْقُصْهُمَا مِنَ الرُّبُعِ وَالثُّمُنِ **شرح** تعدیه ادخال بعلی بتضمین معنی تقدیم است اختیار لفظ
والدین بر لفظ ابوین اینجا برای موافقت لفظ قرانست زیرا که تقدیم والدین و زوج و زوجه بر جمیع اهل مواریث در آیت
سوره نساست که و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم ان الله کان
علی کل شیء شهیدا و بیان شد در شرح حدیث دوم باب سوم مراد با ادخال زوج و مراة ادخال ایشان بر جمیع اهل مواریث است
چنانچه صریح میشود در حدیث چهارم این باب **یعنی** روایتست از سالم اشل بفتح همزه و فتح شین با نقطه و تشدید لام
اینکه او شنید از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که بدرستی که الله داخل و مقدم کرد پدر و مادر را بر جمیع اهل میراثها پس نقص
نکرد از ایشان از ربع و از هشت **سیوم اصل** عَنْ اَبِیْ بَصِیْرٍ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اَرْبَعَةٌ
لَا یَدْخُلُ عَلَیْهِمْ ضَرَرٌ فِی الْمِیْرَاثِ الْوَالِدَانِ وَالزَّوْجُ وَالْمَرْاَةُ **شرح** مراد با ضرر اینجا کم کردن از جمله اهل صنف اول شریکان
ایشانست که مذکور شد در حدیث سابق و اصناف اربعه مذکور شد در باب اول پس منافات ندارد با آنچه گذشت
در حدیث اول این باب **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چهار کس اند که داخل نمیشود بر
ایشان نقصانی در سهم میراث پدر و مادر و شوهر و زن **چهارم اصل** عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ
اَدْخَلَ الْاَبَوَیْنِ عَلٰى جَمِیْعِ اَهْلِ الْفَرَائِضِ فَلَمْ یَنْقُصْهُمَا مِنَ السُّدُسِ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَاَدْخَلَ الزَّوْجَ وَالزَّوْجَةَ
عَلٰى جَمِیْعِ اَهْلِ الْمَوَارِیْثِ فَلَمْ یَنْقُصْهُمَا مِنَ الرُّبُعِ وَالثُّمُنِ **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث دوم این باب
باب دهم اصل باب انه لا یرث مع الولد والوالدین الا الزوج او زوجه شرح این باب بیان اینست که میراث نمیبرد
با فرزند و پدر و مادر کسی مگر شوهر یا زن در این باب دو حدیث است **اول اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا یَرِثُ مَعَ الْاُمِّ وَلَا مَعَ الْاَبِ وَلَا مَعَ الْاِبْنِ وَلَا مَعَ الْاِبْنَةِ اِلَّا الزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ وَاِنَّ
زوج او زوجة اِذَا الزَّوْجَ لَا یَنْقُصُ مِنَ النِّصْفِ شَیْئًا اِذَا لَمْ یَکُنْ وَلَدٌ وَلَا تَنْقُصُ الزَّوْجَةُ مِنَ الرُّبُعِ شَیْئًا اِذَا لَمْ یَکُنْ وَلَدٌ

فَاِنْ كَانَ مَعَهُمَا وَلَدٌ فَلِلزَّوْجِ الرُّبُعُ وَلِلزَّوْجَةِ الثُّمُنُ شرح مفهوم از نفی و استثنا اضافیست بقرینه کرارثی پس
مقصود ابطال عصبیت است که بیان شد در اواخر باب دوم یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که
میراث نمیبرد با مادر و نه با پدر و نه با پسر و نه با دختر کسی مگر شوهر و زن و هر یکی از شوهر هرگز کم داده نمیشود از نصف چیزی
چون نباشد فرزندی و کم داده نمیشود زن از ربع چیزی چند که نباشد فرزندی پس اگر باشد با شوهر و زن فرزندی
پس برای شوهر هست ربع و برای زن هست ثمن دوم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ اِذَا تَرَكَ الرَّجُلُ اُمَّهُ اَوْ اَبَاهُ اَوِ ابْنَهُ اَوْ
اِبْنَتَهُ فَاِذَا تَرَكَ وَاحِدًا مِنَ الْاَرْبَعَةِ فَلَيْسَ بِالَّذِي عَنَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ
فِي الْكَلَالَةِ وَلَا يَرِثُ مَعَ الْاُمِّ وَلَا مَعَ الْاَبِ وَلَا مَعَ الْاِبْنِ وَلَا مَعَ الْاِبْنَةِ اَحَدٌ خَلَقَهُ اللّٰهُ غَيْرُ زَوْجٍ
اَوْ زَوْجَةٍ شرح مضمون اینکه آیه در حدیث اول باب الكلالة که با بسیت که مذکور است فاذا ترک تکرار مضمون باب ثالث
ضمیر مستتر فلیس راجع بالرجل است و مقصود اینست که آنمرد کلاله نیست و این آیت در حق آنمرد نیست خلقه الله برای
تاکید عموم است مثل طائر یطیر بجناحیه یعنی روایتست از زراره که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است
و صحیفه فرائض امیر المؤمنین علیه السلام را دید و گفت که چون واگذاشت مرد مثلا مادرش را یا پدرش را یا پسرش را یا دخترش را
پس چون واگذاشت یکی از آن چهار را پس نیست او آنکس که خواسته است او را الله عز و جل در قرآن در آخر سوره نساء که
قل الله یفتیکم فی الکلالة که بیانش در باب دوم و میراث نمیبرد با مادر و نه با پدر و نه با پسر و نه با دختر کسی که آفریده او را
الله غیر شوهری یا زنی باب یذکر فیه ابواب العلة فی ان السهام لا تکون اکثر من ستة و هو من کلام یونس شرح
این باب بیان سبب است در اینکه تیر بخشهای میراث منبیا شد بیشتر از شش تیر بخش که در سه آیت سوره نساء مذکورست
و گذشت در باب اول و دوم و آن از جمله کلام یونس بن عبد الرحمن است و در این باب دو کلام یونس است کلام اول اصل
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ الْعِلَّةُ فِي وَضْعِ السِّهَامِ عَلَى سِتَّةٍ لَا اَقَلَّ وَلَا اَكْثَرَ لِعِلَّةِ وُجُوهِ اَهْلِ
الْمِيرَاثِ لِاَنَّ الْوُجُوهَ الَّتِي مِنْهَا سِهَامُ الْمَوَارِيثِ سِتَّةُ جِهَاتٍ لِكُلِّ جِهَةٍ سَهْمٌ فَاَوَّلُ جِهَاتِهَا سَهْمُ الْوَلَدِ
وَالثَّانِي سَهْمُ الْاَبِ وَالثَّالِثُ سَهْمُ الْاُمِّ وَالرَّابِعُ سَهْمُ كَلَالَةِ الْاَبِ وَالْخَامِسُ سَهْمُ كَلَالَةِ الْاُمِّ وَالسَّادِسُ
سَهْمُ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ شرح لعله بفتح لام و سکون عین مهمله و تشدید لام مفتوح و ضمیر راجع بالعلة است و تذکیر ضمیر باعتبار
و الجمله خبر مبتداست من منها برای سببیت است فاء در فاول برای بیانست و تذکیر اول و نظائرش باعتبار وجه است سهم الولد
بتقدیر جهة سهم الولدست و بر این قیاس است نظائرش یعنی روایتست از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن که راوی امام موسی
کاظم و امام رضا علیهما السلام است گفت که سبب قرار دادن تیر بخشهای میراث بر شش تیر بخش نه کمتر و نه بیشتر شاید که آن
راههای اهل میراث باشد زیرا که راههایی که بسبب آنهاست تیر بخشهای میراث شش است بسبب هر راهی تیر بخشی است
پس اول راههای آنها را تیر بخش فرزند است و دوم را تیر بخش پدر است و سوم را تیر بخش مادرست و چهارم را تیر بخش برادر

دخواهر

دخواهر پدریست و پنجم را تیر بخش برادر و خواهر مادری تنهاست و ششم را تیر بخش شوهر و زن است اصل فَخَمْسَةُ
اَسْهُمٍ مِنْ هٰذِهِ السِّهَامِ السِّتَّةِ سِهَامُ الْقَرَابَاتِ وَالسَّهْمُ السَّادِسُ هُوَ سَهْمُ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ
مِنْ جِهَةِ الْبَيِّنَةِ وَالشُّهُودِ فَهٰذِهِ عِلَّةُ مَجَارِي السِّهَامِ وَاَجْرَاهَا مِنْ سِتَّةِ اَسْهُمٍ لَا يَجُوزُ
اَنْ يُزَادَ عَلَيْهَا وَلَا يَجُوزُ اَنْ يُنْقَصَ مِنْهَا اِلَّا عَلَى جِهَةِ الرَّدِّ شرح من جهة البینة و الشهود متعلق بزوج و زوجه است
برای احتراز از زوج و زوجه متعه منقطع زیرا که بینه و شهود در منقطع کافی نیست بلا خلاف و دیگر که برای اثبات میراث
در کار است اگر چه برای صحت نکاح در کار نیست مشار الیه هذه وجوه اهل المیراث است علة مرفوع و مضاف مجاری السهام
بفتح میم و جیم و الف و راء و یاء منقوطه مکسوره جمع مجری است از اهل میراث و اجراها صیغه مصدر باب افعال مجرورست معطوف بر مجاری
السهام و از قبیل عطف تفسیریست زیرا که سببیت آن شش را و برای شش طایفه اهل میراث راجع میشود بسببیت آن شش
برای اجرای اسهام از شش سهم بی کم و زیاد و مقصود این نیست که این شش برای شش منطبق است بلکه مقصود اینست
که چون پنج از جمله اهل میراث قرابت و اصل اند و یکی بعقدی عارضی است و شش سهم منطبق است بر میراث قرابت چنانچه
بیان میشود در فقره آینده پس لایق اینست که منظور زوجیت نباشد بلکه منظور قرابت باشد که عمده است پس سهام
شش باشد نه دو و نه چهار و نه هشت جمله لا یجوز صفت یا حال ستة اسهم است یعنی پس پنج تیر بخش از جمله این تیر
بخشهای شش گانه تیر بخشهای صاحبان خویشاوندیست و تیر بخش ششم آن تیر بخش شوهر و زنست که از راه حجت و گواه
ثابت شود دوام زوجیت ایشان پس اینست علت سبب مصرفهای آن تیر بخشها و جاری ساختن تیر بخشهاست از
شش تیر بخش که جایز نیست اینکه زیاد کرده شود بر آن شش و جایز نیست که کم کرده شود از آن مگر برادر در مثل اینکه
مخصوص فوت شود از برادر و یک دختر با در سدس میبرد و دختر نصف میبرد و ثلث که میانه سهم کسی نیست بلکه رد کرده
میشود آن زیاده کلام اصل وَالْعِلَّةُ فِي الزِّيَادَةِ فِي السِّهَامِ لِاَنَّ السِّهَامَ قَدْ يَسْتَغْرِقُهَا سِهَامُ
الْقَرَابَةِ وَلَا قَرَابَةَ غَيْرُ مَنْ جَعَلَ اللّٰهُ لَهُمْ سَهْمًا فَصَارَتْ سِهَامُ الْمَوَارِيثِ مَجْمُوعَةً فِي سِتَّةِ اَسْهُمٍ
مَخْرَجُ كُلِّ مِيرَاثٍ مِنْهَا فَاِذَا اجْتَمَعَتِ السِّهَامُ السِّتَّةُ الَّذِينَ سَمَّى اللّٰهُ لَهُمْ سَهْمًا فَكَانَ لِكُلٍّ مُسَمًّى
لَهُ سَهْمٌ عَلَى حِصَّةِ مَا سُمِّيَ لَهُ فَكَانَ فِي اسْتِغْرَاقِ سَهْمِهِ اسْتِغْرَاقٌ لِجَمِيعِ السِّهَامِ لِاجْتِمَاعِ جَمِيعِ
الْوَرَثَةِ الَّذِينَ يَسْتَحِقُّونَ جَمِيعَ السِّهَامِ السِّتَّةِ وَحُضُورِهِمْ فِي الْوَقْتِ الَّذِي فُرِضَ لَهُمْ فِي مِثْلِ
الْبِنْتَيْنِ وَالْاَبَوَيْنِ شرح مراد بالسهام در اول و دوم و سیوم و چهارم و پنجم اسداس است یعنی و کما استغرقها
بعنوان انعقد و منقطعه تا صیغه ماضی معلوم باب استفعالست و استغراق فرو گرفتن چیزی مجموع چیزی را
سهام القرابة مرفوع و فاعلست و عبارتست از دو ثلث و دو سدس و مانند آنها زیرا که ظرف مستقر فی مثل متعلق است باستغرقها
سهام القرابة و جمله ولا قرابة تا آخر جمله حالیه است و باقی جمل معطوفست بر جمله حالیه سهام المواریث عبارتست از تیر بخشها که در میراثها

میباشد و ستة اسهم عبارتست از شش سهم بفتح میم و سکون خاء با نقطه و فتح را منقوط بصیغه مصدر میمی خبر مرفوع و مبتدا است و مضاف کل میراث عبارتست از هر میراث قرابت و شامل میراث زوج و زوجیت زیرا که شش مخرج و شش صحیح ندارد و منها خبر مبتدا است و جمله صفت ستة اسهم است سمی بصیغه اسم مفعول باب تفعیل مضاف الیه است له نایب فاعلست سهم مرفوع و اسم کان است و خلاصه این بود که بجای آن سهم که یستحقون بصیغه معلوم است از مضی غایب مجهول از باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بجمیع السهام است و عائد موصول مقدر است بتقدیر فیه زیاد کردن مثل برای اشعار بعضی تعهای دیگر است مثل دو خواهر که از مادر تنها باشند و دو خواهر از پدر و مادر یعنی و نیست حاجتی سوی زیاد کردن در شش اکه مثل اینکه اصل های حساب میراث بر هشت مثل باشد زیرا که شش اکه تحقیق منطبق و محیط با آنها شد و تیر بخشهای خویشاوندان بر حالی که با شد خویشاوندانی سوای جمعی که کرد هید برای ایشان حصه بی کسر از جمله شش اکه پس کرده باشد حصههای میراثها فراهم آمده شده در شش اکه پر بودن آمدن هر میراثی از آن شش اکه آنهاست پس چون فراهم شود آن شش اکه برای جمعی که نام برده اید برای ایشان پس باشد برای هر وارثی حصه بی کسر بر راه آنچه نام برده اید برای او پس باشد در احاطه او حصه خود را احاطه جمیع ورثه جمیع شش اکه بسبب فراهم آمدن جمیع وارثانی که مستحق میشوند جمیع شش اکه را و حاضر شدن ایشان در وقتی که قسمت کرده اید برای ایشان مثل دو دختر و پدر و مادر **اصل** فَكَانَ لِلابْنَتَيْنِ أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَكَانَ لِلأَبَوَيْنِ سَهْمَانِ فَاسْتَغْرَقُوا السِّهَامَ كُلَّهَا وَلَمْ يُحْتَجْ أَنْ يُزَادَ فِي السِّهَامِ وَلَا يُنْقَصَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ إِذْ لَوْ عَلِيكَ فِي هَذَا الْوَقْتِ غَيْرُ هَؤُلَاءِ مَعَ هَؤُلَاءِ وَكَذَلِكَ كُلُّ وَرَثَةٍ يَجْتَمِعُونَ فِي الْمِيرَاثِ فَيَسْتَغْرِقُونَهُ يَتِمُّ سِهَامُهُمْ بِاسْتِغْرَاقِهِمْ تَمَامَ السِّهَامِ **شرح** فا در فکان برای بیانست لم یحتج بحا منقوطه و جیم بصیغه مضارع غایب مجهول معتل العین باب افتعالست ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه ال ان است و ظرف ایب فاعلست یزاد بزای با نقطه و الف منقلبه از یاء و دال منقوطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب از متعدی است فی السهام نایب فاعلست لا زائده برای تاکید نفی است ینقص بنون و قاف و صاد منقوطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر منصوبست عطف بر منصوب و مرفوع مستو اند بعد چون لا در اول اشارت بابنتین است و در دوم اشارت بابوین است و مع حال چون لاء اولست و اشارتست باینکه اگر ابنتین تنها بود حاجت برد میشد و که لک تا آخر برای بیان قاعده زیاد کردن مثل است در فقره سابقه چنانچه بیان شد یتم بتاء دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه مضارع غایب یا ماضیه معلوم باب ضرب است سهامهم مرفوع و فاعلست و جمله حالیه است تمام منصوب است **یعنی** بیان این اکه شد برای دو دختر چهار دانگ و شد برای پدر و مادر دو دانگ پس احاطه کردند بشش دانگ بهمگی آنها و حاجت نشد که زیاد کرده شود در شش دانگ و نه اینکه کم کرده شود در اینجا چون

وارثی دیگر بغیر ایشان با ایشان در این وقت و همچنین هر گروه وارثی که فراهم آیند در میراث پس احاطه کنند میراث را بر حالی که تمام شود تیر بخشهای ایشان با احاطه ایشان همگی شش دانگ را **بدانکه** حاصل کلام یونس در این فقره آخر اینست که عدد اسیلی که در آن کسور تسعه صحیح شود تیره باشد شش و هشت و دو است و انواع **اسبا** وارث شش و هشت پنج آنها قرابت است و آن هملی و بی اکتساب است و یکی زوجیت است و آن عارضی و با کتساب است و دو و هشت قسم دوم بحسب زوجیت که اجتماع زوج و زوجه با دیگر بعینه ممکن نیست و شش بعضی منطبق میشود بر جمیع تیر بخشهای وارثان قرابت بی کم و زیاد بخلاف هشت و دو پس بهتر اینست که شش اکه را در حساب میراثها کنند **اصل** وَإِذَا تَمَّتْ سِهَامُهُمْ وَسِهَامُهُمْ لَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ هُنَاكَ وَارِثٌ يَرِثُ بَعْدَ اسْتِغْرَاقِ سِهَامِ الْوَرَثَةِ كَمَالَ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَوَارِيثُ فَإِذَا لَمْ يَحْضُرْ بَعْضُ الْعِدَّةِ كَانَ مَنْ حَضَرَ مِنَ الْوَرَثَةِ يَأْخُذُ سَهْمَهُ الْمَفْرُوضَ ثُمَّ يَرُدُّ مَا بَقِيَ مِنْ بَقِيَّةِ السِّهَامِ عَلَى سِهَامِ الْوَرَثَةِ الَّذِينَ حَضَرُوا بِقَدْرِهِمْ لِأَنَّهُ لَا وَارِثَ مَعَهُمْ فِي هَذَا الْوَقْتِ غَيْرُهُمْ **شرح** الف و لام الورثه در اول و دوم و سیوم برای عهد خارجیست و عبارتست از ابنتین و ابوین و دو چهارم عبارتست از بعض آن چهار کس کمال بفتح کاف و فتح میم یعنی کمال احوال سهام الورثه است التی صفت سهام الورثه است علی در علیها المواریث بمانیه است و این ثباتست اینکه شش اکه اصل حساب فرائض است چنانچه گذشت در شرح حدیث هفتم باب هشتم مفروض یعنی مقطوعست برای او یرد بیاء منقوطه و تشدید دال منقوطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است بقیة السهام بتقدیر بقیة اهل السهام است و عبارتست از جمعی که موجودند از جمله آن چهار کس بقدر بفتح قاف و فتح و سکون دال بتقدیر بقدر سهامهم است **یعنی** و چون تمام شود تیر بخشهای آن وارثان و میراثهای ایشان جایز نیست اینکه بوده باشد اینجا وارثی که میراث برد بعد از احاطه شش اکه آن وارثان با تمام آن شش اکه کمالی که مبنی بر آنهاست حساب میراثها پس چون موجود نباشد بعض آن وارثان میشود آنکه موجود شده از جمله وارثان که فرا میگیرد تیر بخش معین کرده شده خود را بعد از آن بر گردانیده میشود آنچه باقیمانده از باقیمانده وارثان بر تیر بخشهای وارثانی که موجودند بقدر تیر بخش هر کدام ایشان زیرا که ایشان نیست که نیست وارثی با ایشان در اینوقت بغیر ایشان **بدانکه** این رد در صورتیست که یکی از دو دختر نباشد یا مادر نباشد زیرا که اگر هر دو دختر بر طرف باشند او ثلث میبرد و پدر باقیمانده را میبرد پس در این صورت رد نیست **کلام دوم اصل** عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ يُونُسَ قَالَ إِنَّمَا جُعِلَتِ الْمَوَارِيثُ مِنْ سِتَّةِ أَسْهُمٍ عَلَى خِلْقَةِ الْإِنْسَانِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِحِكْمَتِهِ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ سِتَّةِ أَجْزَاءٍ فَوَضَعَ الْمَوَارِيثَ مِنْ سِتَّةِ أَجْزَاءٍ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ فَفِي النُّطْفَةِ دِيَةٌ **شرح** مراد بفتح میم و تشدید راء منقوطه اولست جعلت بصیغه ماضی

فاذا

نائب مجهول باب منع است من حسته مفعول دوم علت است حسته اسم عبارت از شش شد نخست علی بنا یه است
وظرف متعلق بعلت است ومحل تقدیر اوست علقه بکسر خاء با نقطه وسکون لام مصدر نوعی است مشوضع بصیغه
مجهول ومعلوم میتواند بود **بدانکه** استشهاد باین آیت در تعیین مواریث تکلف است واستشهاد باین آیه
در تعیین دیات می آید در کتاب الدیات در حدیث اول باب دیة الجنین که باب سی ونهم است وبیان میشود
که دیت نطفه که در رحم مستقر شد بیست دینارست ودیت علقه چهل دینارست ودیت مضغه شصت دینارست ودیت
عظم هشتاد دینارست ودیت عظم لحم صد دینارست پیش از ولوج روح ودیت جنین بعد از ولوج روح هزار
دینارست در پسر وپانصد دینارست در دختر ودر این آیت چند احتمالست از آنجمله اینکه سلالة من طین عبارت
از غذاها که ماده منی میشود در بدن پدر ومادر پیش از اجتماع آن دو با یکدیگر بعبارت اینکه سلالة یعنی منتزع از جمیع
وجمیع غذاها از آب وخاکست وثم در اول سببی بر خلقی دیگر نیست بلکه مبنی بر تغییر مکان منی است زیرا که پیش از
جعل آن در قرار مکین که رحم مادرست بعض آن در پشت پدر بود وبعض آن در شکم مادر بوده در غیر رحم او **یعنی**
روایتست از اسمعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن گفت که جز این نیست که گردانیده شده حساب میراثها
از شش شد اینکه بنا بر نوع آفریدن آدمی زیرا که الله عزّ وجل بحکمت خود آفریده آدمی را از شش جزو پس
گذاشته شده حساب میراثها بر شش اینکه آن مدلول قول اوست عزّ وجل در سوره مؤمنون که ترجمه آیه
بتحقیق آفریدیم آدمی را از بیرون آورده شده از گلی بعد از آن گردانیدیم او را نطفه در رحم مادر پس در نطفه دیتی است
اصل ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَفِي الْعَلَقَةِ دِيَةٌ فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً وَفِيهَا دِيَةٌ ثُمَّ
خَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً وَفِيهَا دِيَةٌ فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً وَفِيهِ دِيَةٌ أُخْرَى ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ
خَلْقاً آخَرَ وَفِيهِ دِيَةٌ أُخْرَى فَهَذَا ذِكْرُ أَجْزَاءِ الْمَخْلُوقِ **یعنی شرح** بعد از آن آفریدیم نطفه را خون بسته
پس در آن خون بسته دیتی است پس آفریدیم آن خون بسته را مثل گوشت خاییده شده ودر آنست دیتی بعد از آن
آفریدیم آن گوشت را استخوانهائی ودر آنهاست دیتی پس پوشانیدیم آن استخوانها را گوشتی ودر آن گوشت
مشتمل بر استخوانهاست دیتی بعد از آن ایجاد کردیم آنرا آفریده دیگر بدمیدن روح ودر آن آفریده دیگر دیتی
دیگرست ودر بعض نسخ اینجا فهذا ذکر اجزاء المخلوق است وذکر بکسر ذال بانقطه وسکون کاف مضاف ودر نفی
ظاهرست **باب دوازدهم اصل باب علة کیف صار للذکر سهمان وللانثی سهم شرح** علة بکسر عین وتشدید لام
مجرورست بتنوین است کیف از الفاظ استفهام است که مستعمل شده در معنی مجازی وآن چیزیست که مذکور میشود در
جواب استفهام پس کیف صار بمعنی موصوفست وآن سبب صیرورتست وعطف بیان علة است زیرا که غیر ظرف است
مضاف نمیشود واضافه علة بسبب خوب نیست ونظیر آنست در مجاز بودن علت کیف زید زیرا که علم بمعانی استفهام

مستحق است پس یعنی علت حال زید است **یعنی** این باب بیان علتی است که چگونه وبچه سبب کرده برای فرزند
نرینه دو حصه میراث وبرای فرزند مادینه یکحصه ودر این باب سه حدیث است **اول اصل** عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَارَ الرَّجُلُ إِذَا مَاتَ وَوَلَدُهُ مِنَ
الْقَرَابَةِ سَوَاءٌ تَرِثُ النِّسَاءُ نِصْفَ مِيرَاثِ الرِّجَالِ وَهُنَّ أَضْعَفُ مِنَ الرِّجَالِ وَأَقَلُّ حِيلَةً فَقَالَ
لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ الرِّجَالَ عَلَى النِّسَاءِ بِدَرَجَةٍ وَلِأَنَّ النِّسَاءَ يَرْجِعْنَ عِيَالاً عَلَى الرِّجَالِ
شرح تفضیل بجهاد است فقط اشارتست بآیت سوره بقره وللرجال علیهن درجة ومفهوم آیت سوره نساء فضل الله
المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة ومراد اینست که چون جهاد مناسب مردانست ومناسب زنان نیست
حاجت مردان بمال بیشترست **یعنی** روایتست از یونس بن عبد الرحمن از ابی الحسن امام رضا علیه السلام گفت
که گفتم امام را که قربانت شوم چگونه وبچه سبب کرده مرد مثلا که چون میرد بر حالی که فرزندان او از راه خویشی او
برابرند میراث میبرند مادینگان نصف میراث نرینگان وحال آنکه مادینگان سست ترند از نرینگان وکمترند باعتبار
قدرت بر کسب معاش پس امام گفت که برای اینکه الله تبارک وتعالی بسبب فرض جهاد بر مردان ترجیح کرده مردان را
بر زنان بیکدرجه وبرای اینکه زنان بر میگردند عیال وجب النفقه بر مردان **دوم اصل** عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ
النَّخَعِيِّ قَالَ سَأَلَ الْفَهْفَكِيُّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالُ الْمَرْأَةِ الْمِسْكِينَةِ الضَّعِيفَةِ تَأْخُذُ سَهْماً
وَاحِداً وَيَأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَيْنِ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَلَا نَفَقَةٌ
وَلَا عَلَيْهَا مَعْقُلَةٌ إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرِّجَالِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي قَدْ كَانَ قِيلَ لِي إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ
سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ **شرح** نخعی بفتح نون وفتح
خاء با نقطه وعین بی نقطه است فهفکی بفتح دو فاء وسکون هاء وتخفیف کاف است ودر بعض نسخ نهیکی بفتح نون و
کسر هاء وسکون یاء دو نقطه در پایین است واسمش عبد الله یا عبید الله است وفقه چنانچه شامل خرج بعد از است
شامل دادن مهر است موافق آیت سوره نساء الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض وبما انفقوا من
اموالهم المعقلة بفتح میم وسکون عین بی نقطه وضم قاف دیه است ودادن جنایت خطاء ابن ابی العوجا اسمش عبد الکریم است
واز زنادقه وفلاسفه بوده وشاگرد حسن بصری بوده چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث اول باب ابتلاء الخلق و
اختبارهم بالکعبه که باب ششم است **یعنی** روایتست از اسحق بن محمد نخعی گفت که پرسید فهفکی امام حسن عسکری
علیه السلام که چیست حال زن بیچاره سست که میگیرد یکحصه او میگیرد مرد دو حصه را پس گفت امام حسن عسکری علیه السلام
که بدرستی که زن نیست بر او جهادی ونه نفقه زوجیت ونیست بر او دادن جنایت خطا جز این نیست که آنچه مذکور
شد بر مردانست پس گفتم در دل خود که تحقیق بود که گفته شده بود مرا که بدرستی که ابن ابی العوجا پرسیده امام جعفر

صادق علیه السلم را از این مسئله پس امام جواب داده او را این جواب اصل فاقبل ابو محمد علیه السلم علی
فقال نعم هذه مسئلة ابن ابی العوجاء والجواب منا واحد اذا کان معنی المسئلة واحدا
جری لاخرنا ما جری لاولنا واولنا واخرنا فی العلم سواء ولرسول الله صلی الله علیه و آله
ولامیر المؤمنین علیه السلم فضلهما شرح مضمون جری لاخرنا ما جری لاولنا تا آخر گذشت در کتاب الحجة
در حدیث سوم باب فی ان الائمة صلوات الله علیهم فی العلم والشجاعة والطاعة سواء که باب پنجاه و ششم است و بیانش
یعنی پس رو آورد امام حسن عسکری علیه السلم بسوی ابی پس گفت که آری اینمسئله ابن ابی العوجاء است وجواب
از ما ائمه هدی یکیست چون باشد مقصود از مسئله یکی بیان این آنکه جاری شد از نهر علم برای آخر ما آنچه جاری شد
برای اول ما و اول ما و آخر ما در علم برابر بوده برای رسول الله صلی الله علیه و آله و برای امیر المؤمنین علیه السلم است فضل
آن دو بر ما در غیر علم مثل رسالت و استوار کردن دین بشمشیر و مانند آن سیوم اصل عن الاحول قال قال لی
ابن ابی العوجاء ما بال المرأة المسکینة الضعیفة تاخذ سهما واحدا ویاخذ الرجل سهمین
قال فذکر بعض اصحابنا لابی عبد الله علیه السلم فقال ان المرأة لیس علیها جهاد ولا نفقة و
لا معقلة وانما ذلک علی الرجل ولذلک جعل للمرأة سهما وللرجل سهمین شرح احول بفتح همزه و سکون
حاء بی نقطه و فتح واو لقب مؤمن الطاق محمد بن النعمان است جعل بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع باللّه تعالی
و باقی ظاهر است از شرح سابق باب سیزدهم اصل باب میراث الکبیر من الولد دون غیره شرح این باب بیان آنست
که وارث میشود آنرا بزرگ از جمله اولاد بی شرکت غیر او و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن حریز
عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا هلک الرجل فترک بنین فللاکبر السیف والدرع والخاتم
والمصحف فان حدث به حدث فللاکبر منهم شرح فللاکبر السیف تا آخر منافات ندارد با عموم للذکر مثل
حظ الانثیین زیرا که میتواند بود که مراد اینجا این باشد که اگر پسر بزرگتر خواهد که آنها را در حصه خود کند یا حصص
دیگران را از آنها فرو وجوب یا مستحب باشد برداشتن دیگر عمل مقتضای خوش مثل نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث
سیوم باب ان الفرائض لا تقام الا بالسیف که باب بیست و نهم است و می آید در احادیث باب ان النساء لا یرثن من العقار
شیئا که باب بیست و نهم است که زوجه از بعض میراث محروم است و ذکر این چهار چیز بعنوان مثال است و مراد اسباب مزوّت است
و این جمع میشود بسیار احادیث و سایر احادیث این باب و ضمیر منهم راجع به بنین مراد او است بعد از حدوث حدث
پس اکبر منهم عبارتست از اکبر از جمله باقیمانده کان بنین مرد اول و این منافات ندارد با صدور احادیث بسیار که
میتواند بعد که مراد و تجدید حدث شدن فرزند بزرگتر بعد از پدر و پیش از قسمت میراث باشد یعنی روایت است از
حریز از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون بمیرد مرد پس گذارد پسرانی را پس برای پسر بزرگتر است شمشیر و زره

واکثر

واکثر و مصحف که قرآن در آن نوشته شد پس اگر حادث بمیرد بزرگتر حادثه مرگی پس آنها برای بزرگتر از جمله پسران است
که باقی مانده اند و بر او آن میت اند دوم اصل عن ابن اذینة عن بعض اصحابه عن احدهما علیهما السلم
ان الرجل اذا ترک سیفا وسلاحا فهو لابنه وان کان له بنون فهو لاکبرهم شرح روایت است
از عمر بن اذینه از بعض یاران ش از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه مرد چون گذارد شمشیر را و یراق
جنگ را پس آن برای پسر او است و اگر باشد او را چند پسر پس آن برای بزرگتر ایشانست سیوم اصل عن
ربعی بن عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا مات الرجل فللاکبر من ولده سیفه و مصحفه
وخاتمه ودرعه شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عن ربعی بن عبد الله عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اذا مات الرجل فسیفه وخاتمه ومصحفه وکتبه ورحله وراحلته وکسوته
لاکبر ولده فان کان الاکبر ابنة فللاکبر من الذکور شرح الرحل بفتح راء بی نقطه و سکون حاء بی نقطه
زین شتر الراحله براء بی نقطه و کسر حاء بی نقطه شتری که برای سواری است یعنی روایت است از ربعی بکسر راء بی نقطه
و سکون باء یک نقطه و عین بی نقطه و تشدید یاء ابن عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون بمیرد مرد پس
شمشیر او و انگشتر او و مصحف او و کتب بهای او و زین شتر او و شتر سواری او و لباس او برای بزرگتر فرزندان
او است پس اگر باشد بزرگتر فرزندان دختری پس برای بزرگتر از جمله پسران است باب چهاردهم اصل
باب میراث الولد شرح این باب بیان میراث فرزندان است و در این باب نه حدیث است اول اصل عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلم قال ورث علی علیه السلم علم رسول الله صلی الله علیه و آله وورثت فاطمة
علیها السلم ترکته شرح علم بکسر عین و سکون لام و بفتح عین و سکون لام میتواند بود و بر هر تقدیر مراد لوازم وصایت
و امامت است و آن علم بجمیع قرآن و احکام الهی و لوازم آن مثل جفر ابیض و جفر احمر و مانند آنهاست که مذکور
شد در کتاب الحجة در احادیث باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و متاعه که باب سی و ششم است
و در احادیث باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة و مصحف فاطمة علیها السلم که باب چهلم است و آنهاشان امامت
امامت ترکة بفتح تاء دو نقطه در بالا و کسر راء بی نقطه است یعنی روایت است از زرارة از امام محمد باقر علیه السلم گفت
که وارث شد علی علیه السلم دانش رسول الله صلی الله علیه و آله و لوازم آنرا و وارث شد فاطمة علیها السلم اموال و آنکه انگشته
او را که لوازم امامت نیست و بعد از وضع قوت زنان است و بیان میشود در شرح حدیث آینده دوم اصل عن حمزة
بن حمران قال قلت لابی عبد الله علیه السلم من ورث رسول الله صلی الله علیه و آله فقال فاطمة
علیها السلم ورثت متاع البیت والخرثی وکل ما کان له شرح الخرثی بضم خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه
و ثاء سه نقطه رخت میان مال اهل خانه است و مراد این حصر از مال عالیترست که از لوازم امامت است مثل جفر ابیض

وجمع احمر و صاحب قاموس گفته که الخرثي بالضم اثاث البيت اوارداء المتاع و الغنايم كل منسوب است **يعني** روايت از حمزة
بن حمران گفت که گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را که چه کس وارث شد رسول الله صلي الله عليه و آله را پس امام گفت که
فاطمه عليها السلم ميراث برد اثاث البيت و مال آن حضرت را و هر چيز را که بود براي او مراد بعد از وضع قرض زنان است و مقصود
ابطال تعصيب و ابطال رد بر زنان است **سيوم اصل** عَنْ سَلَمَةَ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِنَّ رَجُلاً أَرْمَانِيّاً مَاتَ وَأَوْصَى إِلَيَّ بِتَرِكَتِهِ وَتَرَكَ ابْنَةً قَالَ فَقَالَ لِي أَعْطِهَا النِّصْفَ قَالَ فَأَخْبَرْتُ
زُرَارَةَ بِذَلِكَ فَقَالَ لِي اتَّقَاكَ إِنَّمَا الْمَالُ لَهَا قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدُ فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا
زَعَمُوا أَنَّكَ اتَّقَيْتَنِي فَقَالَ لَا وَاللهِ مَا اتَّقَيْتُكَ وَلَكِنِّي اتَّقَيْتُ عَلَيْكَ أَنْ تُضَمَّنَ فَهَلْ عَلِمَ بِذَلِكَ أَحَدٌ
قُلْتُ لَا قَالَ فَأَعْطِهَا مَا بَقِيَ **شرح** محرز بضم ميم و سكون حاء بي نقطه و کسر راء بي نقطه و زاي با نقطه است ارماني بفتح همزه و
سكون راء بي نقطه و الف و نون و تشديد ياء منسوب است بصحرائي از صحراهاي کردستان و شايد که سوال امام بجهت اين
باشد که راوي در قسم آنجا غلط کرده باشد نعلي بفتح نون و فتح باء يکنقطه و طاء بي نقطه و تشديد ياء بمعني صحرانشين است
انباط بفتح همزه و سكون نون و باء يکنقطه و الف و طاء بي نقطه جمع نبطي است و صاحب قاموس در معاني نبط بفتح نون و فتح
گفته که جيل ينزلون بالبطائح بين العراقين كالنبيط و الانباط و هو نبطي محركة و نباطي مثلثة و نباط کسمان حباك کسر ميم
و تخفيف باء يکنقطه مستعمل ميشود و چند موضع از آنجمله کردستان که ميان عراق عرب و آذربايجانست که مشتملست بر ويران
ان تضمن بفتح همزه و سكون نون و صيغه مضارع مخاطب مجهول از باب تفعيلست و فاعل محذوف است يعني مخالفان است **يعني**
روايت از سلمه بن محرز گفت که گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را که بدرستي که مردي ارماني مرده و وصيت کرده سوي من پس امام
گفت مرا که وصيت ارماني کردم که صحرانشيني از صحرانشينان کردستان مرده و وصيت کرده سوي من بترکه خود که بوارث رسانم
و او گذاشته دختري را راوي گفت که پس امام گفت مرا که بده آن دختر را النصف مال راوي گفت که پس خبر دادم زراره را بآن
پس گفت مرا که ترسيده از تو جز اين نيست که کل مال از آن دختر است راوي گفت که پس داخل شدم بر امام پس از آن
گفتم که نگاه دارد ترا الله بدرستي که ياران ما دعوي کردند که تو ترسيدي از من پس امام گفت که نه بخدا قسم که ترسيدم
تو وليکن من ترسيدم بر تو از اينکه ضامن کرده شوي بعد از دادن کل مال بدختر پس آيا دانست آن مال کسي گفتم
که نه امام گفت که پس بده دختر را آنچه باقي مانده **چهارم اصل** عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ خِدَاشٍ الْمِنْقَرِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ ابْنَتَهُ وَأَخَاهُ فَقَالَ الْمَالُ لِابْنَتِهِ **شرح** خداش بکسر خاء با نقطه و تخفيف دال
بي نقطه و الف و شين با نقطه است و در بعضي نسخ خراش براء بي نقطه است منقري بکسر ميم و سكون نون و فتح قاف و راء بي نقطه
منسوبست بجد طايفه از بني تميم **يعني** روايت از عبد الله بن خداش منقري اينکه او پرسيد امام موسي کاظم عليه السلم را
از مردي که مرده و گذاشت دخترش را و برادرش را پس امام گفت که کل مال براي دختر است **پنجم اصل** عَنْ زُرَارَةَ عَنْ

خواش

ابي

أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ ابْنَتَهُ وَأُخْتَهُ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ قَالَ الْمَالُ لِلِابْنَةِ وَلَيْسَ لِلْأُخْتِ مِنَ
الْأَبِ وَالْأُمِّ شَيْءٌ **شرح** روايت از زراره از امام محمد باقر عليه السلم در مردي که مرد و واگذاشت دخترش را و خواهر اندري‌اش
و مادرش را گفت که کل مال براي آن دختر است و نيست براي آن خواهر از پدر و مادر چيزي **ششم اصل** عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ مَاتَ وَتَرَكَ ابْنَتَهُ وَعَمَّهُ قَالَ الْمَالُ لِلِابْنَةِ وَلَيْسَ لِلْعَمِّ
شَيْءٌ أَوْ قَالَ لَيْسَ لِلْعَمِّ مَعَ الِابْنَةِ شَيْءٌ **شرح** روايت از بريد عجلي از امام محمد باقر عليه السلم گفت که گفتم
امام را که مردي مرده و واگذاشته دخترش را و عمويش را گفت که کل مال از دختر است و نيست براي عمو چيزي يا امام گفت که
نيست براي عمو برحالي که با دختر است چيزي **هفتم اصل** عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحْرِزٍ بَيَّاعِ الْقَلَانِسِ قَالَ أَوْصَى إِلَيَّ رَجُلٌ
وَتَرَكَ خَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ أَوْ سِتَّمِائَةِ دِرْهَمٍ وَلَهُ ابْنَةٌ وَقَالَ لِي عَصَبَةٌ بِالشَّامِ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَعْطِ الِابْنَةَ النِّصْفَ وَالْعَصَبَةَ النِّصْفَ الْآخَرَ فَلَمَّا قَدِمْتُ الْكُوفَةَ أَخْبَرْتُ
أَصْحَابَنَا بِقَوْلِهِ فَقَالُوا اتَّقَاكَ فَأَعْطَيْتُ الِابْنَةَ النِّصْفَ الْآخَرَ ثُمَّ حَجَجْتُ فَلَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ أَصْحَابُنَا وَأَخْبَرْتُهُ أَنِّي دَفَعْتُ النِّصْفَ الْآخَرَ إِلَى الِابْنَةِ فَقَالَ أَحْسَنْتَ
إِنَّمَا أَفْتَيْتُكَ مَخَافَةَ الْعَصَبَةِ عَلَيْكَ **شرح** معني عصبه مذکور شد در باب دوم در شرح ثم ذکر ابطال العصبة الخ **يعني**
روايت از عبد الله بن محرز کلاه فروشنده که گفت که وصيت کرد سوي من مردي و واگذاشت پانصد درهم يا ششصد
درهم را و او راست دختري و آمد و گفت که مراست خويش پدري در شام پس پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را
از آن پس گفت که بده آن دختر را نصف و خويش پدري را نصف ديگر پس وقتي که آمدم بکوفه خبر دادم ياران ما را بقول امام پس
گفتند که امام ترسيد از تو پس دادم آن دختر را آن نصف ديگر بعد از آن متوجه حج شدم پس برخوردم امام جعفر صادق
عليه السلم را پس خبر دادم او را بآنچه گفتند ياران ما و خبر دادم او را که دادم آن نصف ديگر را سوي آن دختر پس امام گفت
نيکو کردي جز اين نيست که فتوي دادم ترا از ترس آن خويش پدري بر تو **هشتم اصل** عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحْرِزٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَأُخْتَهُ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ قَالَ الْمَالُ كُلُّهُ لِلِابْنَةِ
وَلَيْسَ لِلْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ شَيْءٌ **شرح** روايت از عبد الله بن محرز از امام جعفر صادق عليه السلم گفت که گفتم
امام را که مردي واگذاشت دخترش را و خواهرش را از پدرش و مادرش را امام گفت که کل مال همگيش براي دختر است
و نيست براي خواهر از پدر و مادر چيزي **نهم اصل** عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى إِلَيَّ وَهَلَكَ وَتَرَكَ ابْنَةً فَقَالَ أَعْطِ الِابْنَةَ النِّصْفَ وَاتْرُكْ لِلْمَوَالِي النِّصْفَ فَرَجَعْتُ
إِلَيْهِ فَقَالَ لِي أَصْحَابُنَا لَا وَاللهِ مَا لِلْمَوَالِي شَيْءٌ فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ مِنْ قَابِلٍ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا قَالُوا مَا لِلْمَوَالِي شَيْءٌ وَإِنَّمَا اتَّقَاكَ فَقَالَ لَا وَاللهِ مَا اتَّقَيْتُكَ
وَلَكِنِّي خِفْتُ عَلَيْكَ أَنْ تُؤْخَذَ بِالنِّصْفِ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَخَافُ فَادْفَعِ النِّصْفَ الْآخَرَ إِلَى ابْنَتِهِ فَإِنَّ اللهَ

وترك

ولقيت

سَيُؤَدِّي عَنْكَ شرح سوال بچند معنی مستعمل میشود و مراد اینجا مسئله است علی بن رئاب روایت از عبد الله بن محرز کرده که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که وصیت کرد بسوی من و مرد و واگذاشت دختری را پس امام گفت که بده دختر را
نصف و واگذار برای خویشان پدری مثل برادران و مثل عموها این نصف را پس برگشتم از مدینه بسوی کوفه پس
گفتند یاران ما که نه بخدا قسم که نیست برای خویشان پدری چیزی و مرا این نیست که امام رسید از تو پس امام گفت که
نه بخدا قسم که نترسیدم از تو و لیکن ترسیدم بر تو از اینکه گرفته شوی با آن نصف پس اگر باشی که نترسی پس بده آن
نصف دیگر را بسوی دخترش چه به درستی که الله تعالی دفع ضرر میکند از تو باب پانزدهم اصل باب میراث الولد الولد

شرح این باب بیان میراث فرزند فرزند است و در این باب چهار حدیث و کلام فضل بن شاذان است اول اصل عن سعد
بْنِ أَبِي خَلَفٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَنَاتُ الْابْنَةِ يَقُمْنَ مَقَامَ الْبَنَاتِ إِذَا لَمْ
تَكُنْ لِلْمَيِّتِ بَنَاتٌ وَلَا وَارِثَ غَيْرُهُنَّ وَبَنَاتُ الِابْنِ يَقُمْنَ مَقَامَ الِابْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ أَوْلَادٌ
وَلَا وَارِثَ غَيْرُهُنَّ شرح در نسخ کافی و تهذیب و فقیه بنات الابنة یقمن مقام البنات است و در استبصار بنات البنت
یقمن مقام البنت است مناسب آنچه گذشت در حدیث چهارم این باب و مسامحات نیست میان آنها زیرا که اول مبنی بر آنست
که مراد بنات الابنه چند دختر است که هر کدام از یک ابنه است و دوم مبنی بر آنست که مراد بنات البنت چند دختر است که همگی
ایشان از یک دختر اند و این مسامحات ندارد با اینکه میت را چند دختر شده باشد و فرزندی دیگر نشده باشد و از یکی فرزندان
مانده باشد و از باقی فرزندی نمانده باشد اصطلاحا چنانچه ظاهر میشود از قول امام که اذا لم تکن للمیت بنات بنا بر این که مراد این
باشد که میت بنات داشته و فرزندی دیگر نداشته و هیچکدام از بنات در وقت موت او باقی نبوده اند و لهذا در مسئله دوم گفته
که اذا لم یکن للمیت اولاد برای اشعار باینکه میت اولاد داشته و هیچکدام در وقت موت میت باقی نبوده اند و از جمله ایشان
پسری بوده که از او دختران مانده اند و از باقی کسی نمانده و خواه آن باقی دختران باشند و خواه پسران باشند و خواه مختلف
باشند زیرا که جمیع صور وارثان پسری فرضیه معینه میشوند مانند این بواسطه میت و حکم صورتی که از میت غیر از یک پسر فرزندی
نشده باشد یا از آن پسر فرزندی غیر دختران باقی مانده باشد ظاهر میشود بطریق اولی لا لاولد وارث دو جا برای نفی
جنس است و وارث مبنی بر فتح است و مراد وارث مصدر است که متعلق بنیت بواسطه یا ابن بواسطه پس و در اکثر باقی میماند
بعد از فوت پدر پس جمله و لا وارث عطف بر جمله یقمن است غیرهن در دو جا برای استثناست پس مرفوع و منصوب هستند
بودن ضمیر راجع به بنات الابنه و راجع به بنات الابن است و این برای تاکید ابطال خیال است که اگر از میت پدر و مادر مثلا
باشند حصه ای که متعلق به فرزند بواسطه میبود وارث کلا او بعضا موکه فضل بن شاذان در کلامی که منقول میشود او از
در این باب [illegible] و این توجیه که گذشته مصنف رحمه الله تعالی دعوی اجماع بر مضمون این توجیه کرده چنانچه گذشت
در باب اول و جمعی لا واسطه وارث را مرفوع منون ساخته اند نزاع با یکدیگر کرده اند ابن بابویه فقیه در باب میراث ولد الولد

این حدیث را نقل کرده در باب میراث الابوین مع ولد الولد گفته ان ولد الولد لا یرث معه احد الا الزوج او الزوجة و الابوان و الابن
و البنت ثم ابوه الاصل انما للمواریث فاذا ترک الرجل ابوین و ابن ابن او ابنة ابنة فالمال للابوین للام الثلث و للاب الثلثان
لان ولد الولد انما یقومون مقام الولد اذا لم یکن هناک ولد و لا وارث غیره و الوارث هو الاب و الام و قال الفضل
بن شاذان بخلاف قولنا فی هذه المسئلة و اخطأ قال ان ترک ابن ابنة و ابنة ابن فلابن الابنة السدسان و ما بقی
فلابنة الابن من ذلک الثلثان و لابن الابنة من ذلک الثلث تقوم ابنة الابن مقام ابیها و ابن الابنة مقام امه
و هذا مما زل به قدمه عن الطریقة المستقیمة و هذا سبیل من یقیس و شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب در باب میراث من علا من الآباء
و هبط من الاولاد بعد از نقل احادیث این باب گفته که ما ذکره بعض اصحابنا من ان ولد الولد لا یرث مع الابوین و احتج
فی ذلک بخبر سعد بن ابی خلف و عبد الرحمن بن الحجاج فی قوله ان ابن الابن یقوم مقام الابن اذا لم یکن للمیت ولد و لا وارث
غیره قال و الوارث غیره هما الوالدان لا غیر فغلط لان قوله علیه السلام و لا وارث غیره المراد به اذا لم یکن للمیت الابن الذی
یتقرب ابن الابن به او البنت التی تتقرب بنت البنت بها و لا وارث له غیره من الاولاد للصلب غیرهما و در استبصار در باب
ان ولد الولد یقوم مقام الولد اذا لم یکن ولد و مثل این گفته و مراد او از بعض اصحابنا ابن بابویه است و دفع کلام ابن بابویه
بانحو توجیه که گذشت از قبیل دفع فاسد بافسد میشود و الله اعلم یعنی روایت از سعد بن ابی خلف از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت
که دختران دختر را میرسد که بجای دختران در وراثت میت مانند و دخول نقص بر ایشان در بعض صور چون نباشند برای میت
دختران بی واسطه و نیست وارثی برای آن حصه غیر آن دختران و دختران پسر می ایستند بجای پسر چون نباشند برای
میت فرزندان بی واسطه و نیست وارثی برای آن حصه غیر آن دختران پسر دوم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ابْنُ الِابْنِ يَقُومُ مَقَامَ أَبِيهِ شرح روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که پسر پسر میت
بجای پدرش سیوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَنَاتُ الِابْنَةِ يَرِثْنَ إِذَا لَمْ تَكُنْ
بَنَاتٌ كُنَّ مَكَانَ الْبَنَاتِ شرح روایت از عبد الرحمن بن حجاج از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که دختران دختر میراث
میبرند بیان این آنکه چون نباشند برای میت دختران بی واسطه میباشند بجای دختران بی واسطه چهارم اصل مُحَمَّدُ بْنُ
إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَنَاتُ
الِابْنَةِ يَقُمْنَ مَقَامَ الِابْنَةِ إِذَا لَمْ تَكُنْ لِلْمَيِّتِ بَنَاتٌ وَلَا وَارِثَ غَيْرُهُنَّ وَبَنَاتُ الِابْنِ يَقُمْنَ مَقَامَ
الِابْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ وَلَدٌ وَلَا وَارِثَ غَيْرُهُنَّ شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب کلام الفضل بن شاذان
اصل قَالَ الْفَضْلُ وَلَدُ الْوَلَدِ أَبَداً يَقُومُونَ مَقَامَ الْوَلَدِ إِذَا لَمْ يَكُنْ وَلَدُ الصُّلْبِ لَا يَرِثُ مَعَهُمْ إِلَّا
الْوَالِدَانِ وَالزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ فَإِنْ تَرَكَ ابْنَ ابْنٍ وَابْنَةَ ابْنٍ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ
شرح این کلام محمد بن اسمعیل است ازو یعنی هست که در میراث و غیر میراث مثل رو هست نه کم بسانست به آنکه مستند وارث بودن

فرزند فرزند با وجود پسر و مادر گذشت در حدیث اول این باب و بیان شد بوجهی و قیل فان ترک بفا تقریبیه و صیغه
معلوم و مجهول هر دو خوانده میشود و فضل بن شاذان در این کلام تا آخر چهار فرع ذکر کرده **یعنی** گفت فضل بن شاذان که فرزندان
فرزندان می ایستند همه بجای فرزندان بی واسطه چون نباشند فرزندان بی واسطه بیان این آنکه میراث میبرد آن
فرزندان فرزندان کسی بکر پدر و مادر و شوهر و زن **فرع اول** پس اگر میت وا گذارد پسر پسر را و دختر پسر را پس
مال میان آن دو هست برای نرینه مثل نصیب دو مادینه هست **بدانکه** این در صورتیست که هر دو از یک پسر باشند پس اگر
هرکدام از پسری دیگر باشد مناصفه میکنند **الکوئی** که شاید که این موافق مذهب سید مرتضی و تابعانش باشد چنانکه
شیخ زین الدین در شرح شرایع گفته که و قال المرتضی و تبعه جماعة منهم معین الدین مصری و ابن ادریس ان اولاد الاولاد
تقسمون تقاسیم الاولاد من غیر اعتبار من تقربوا به حتی لو خلفت بنت ابن و ابن بنت فللذکر الثلثان و للانثی الثلث
گویم که این موافق مذهب فضل نیست چنانچه ظاهر میشود از فقره آینده و ایضا منافی حدیث اول و چهارم این باب است
که بنات الابن یقمن مقام الابن **اصل** وَإِنْ تَرَكَ ابْنَ ابْنٍ وَابْنَ ابْنَةٍ فَلِابْنِ الِابْنِ الثُّلُثَانِ وَلِابْنِ الِابْنَةِ
الثُّلُثُ وَإِنْ تَرَكَ ابْنَةَ ابْنٍ وَابْنَ ابْنَةٍ فَلِابْنَةِ الِابْنِ الثُّلُثَانِ نَصِيبُ الِابْنِ وَلِابْنِ الْبِنْتِ الثُّلُثُ
نَصِيبُ الِابْنَةِ وَإِنْ تَرَكَ ابْنَةَ ابْنٍ وَابْنَةَ ابْنَةٍ فَلِابْنَةِ الِابْنِ الثُّلُثَانِ وَلِابْنَةِ الِابْنَةِ الثُّلُثُ
فَالْحُكْمُ فِي ذَلِكَ وَالْمِيرَاثُ فِيهِ كَالْحُكْمِ فِي الْبَنِينَ وَالْبَنَاتِ مِنَ الصُّلْبِ يَكُونُ لِوَلَدِ الِابْنِ الثُّلُثَانِ
وَلِوَلَدِ الْبَنَاتِ الثُّلُثُ **شرح** در نسخه در آخر البنات هست و ظاهر البنت است **یعنی فرع دوم** و اگر میت وا گذارد پسر پسر را
و پسر دختر را پس برای پسر پسر هست دو ثلث و برای پسر دختر هست یک ثلث **فرع سیوم** و اگر میت وا گذارد دختر پسر را
و پسر دختر را پس برای دختر پسر هست دو ثلث که نصیب آن پسر هست و برای پسر دختر هست یک ثلث که نصیب آن
دختر هست **فرع چهارم** و اگر میت وا گذارد دختر پسر را و دختر دختر را پس برای دختر پسر هست دو ثلث و برای
دختر دختر هست یک ثلث پس حکم در آنچه مذکور شد و میراث در آن مانند حکم در پسران و دختران بی واسطه است
بیان این آنکه میباشد برای فرزند پسر دو ثلث و برای فرزند دختر یک ثلث **اصل** فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَ بَنِينَ أَوْ
بَنَاتِ ابْنٍ بَعْضُهُمْ أَسْفَلُ مِنْ بَعْضٍ فَالْمَالُ لِلْأَعْلَى وَلَيْسَ لِمَنْ دُونَهُ شَيْءٌ لِأَنَّهُ أَقْرَبُ بِبَطْنٍ وَكَذَلِكَ
لَوْ كَانُوا كُلُّهُمْ بَنَاتٍ وَكَانَ أَسْفَلَ مِنْهُنَّ بِبَطْنٍ غُلَامٌ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِمَنْ هُوَ أَعْلَى وَلَيْسَ لِمَنْ سَفَلَ شَيْءٌ لِأَنَّ
مَنْ هُوَ أَقْرَبُ بِبَطْنٍ أَحَقُّ بِالْمَالِ مِنَ الْأَبْعَدِ **شرح** فا در فان برای تعقیب هست ترک بصیغه ماضی غایب معلوم
نصب ثلث در نسخ ثلث است و آن باعتبار معطوف است یا باعتبار مرتب هست که مفهوم میشود از بعضهم اسفل من بعض
که جمله حالیه هست این مجرور و مضاف الیه هست یا مرفوع و فاعل ترک است و بنا بر اول عدم استقاط نون در بنین باعتبار فاصله
میان مضاف و مضاف الیه هست و بر هر تقدیر این عبارتست از پسر میتی که مال از او مانده و آن پسر پیش از او مرده

منهم

البنت

من دونه عبارتست از کسی که پایین او است و متصل او است بقرینه ذکر بطن ضمیر لانه راجع است بچهار کس سابق
که هر سه از آنها مفعول ترک است و یکی مضاف الیه هست یا فاعل ترک است اسفل در دوم منصوبست سفل بصیغه ماضی غایب
معلوم از باب حسن و علم معلوم نیست **یعنی** پس اگر میت وا گذارد سه پسر یا سه دختر پسری را که بعضی ایشان پایین تر باشد
از بعضی دیگر پس کل مال برای بالاتر هست و نیست برای کسی که در پایین بالاتر هست چیزی زیرا که بالاتر نزدیکتر است بیکمرتبه
و همچنانست اگر میبودند همگی آن چهار کس دختران و میبود پایین تر از ایشان بیکمرتبه پسری پس مال همگیش برای
کسی میبود که او بالاتر هست و نمیبود برای کسی که پایین شد چیزی زیرا که کسی که او نزدیکتر باشد بیکمرتبه سزاوار تر است
بمال از کسی که دورتر است **اصل** مِثْلُ ذَلِكَ إِنْ تَرَكَ ابْنَ الِابْنَةِ وَابْنَ ابْنَةِ ابْنٍ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِابْنِ الِابْنَةِ
لِأَنَّهُ أَقْرَبُ بِبَطْنٍ وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ ابْنَةَ ابْنَةٍ وَابْنَ ابْنِ ابْنٍ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِابْنَةِ ابْنِ الِابْنَةِ
لِأَنَّهَا أَقْرَبُ بِبَطْنٍ **شرح** مثل بفتح میم و فتح ثا و سه نقطه بمعنی بیان و توضیح است موافق آیت سوره رعد و سوره محمد
مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ و آنرا مثال نیز میگویند و آن مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر بیانه و مشار الیه
جمله ان ترک تا آخر هست ذلک مضاف الیه هست و اشارتست بکلام کلی که مضمون من هو اقرب ببطن احق بالمال من الابعد است
فاء در فالمال رابطه میان جزا و شرطست مشار الیه ذلک در کذلک دو جا مثال سابق بر آنست و ظرف خبر مبتدای
محذوفست بتقدیر و هذا کذلک **یعنی** این مثال قاعده کلیه سابقه هست اگر میت وا گذارد پسر دختر او و پسر دختر
پسر را پس مال همگیش برای پسر دختر هست زیرا که او نزدیکتر است بیکمرتبه و این مانند مثال سابق است
در اینکه مثال آن قاعده کلیه هست اگر میت وا گذارد دختر دختر را و پسر دختر پسر را پس مال همگیش برای دختر
دختر هست زیرا که او نزدیکتر است بیکمرتبه این مانند مثال سابق هست در اینکه مثال آن قاعده کلیه هست و اگر میت
وا گذارد دختر پسر دختر را و پسر پسر پسر را پس مال همگیش برای دختر پسر دختر هست زیرا که او نزدیکتر است
بیکمرتبه **اصل** وَإِنْ تَرَكَ ابْنَ ابْنَةٍ وَبِنْتَ ابْنَةٍ وَامْرَأَةً وَعَصَبَةً فَلِلْمَرْأَةِ الثُّمُنُ وَمَا بَقِيَ فَبَيْنَ بِنْتِ
وَابْنِ الِابْنَةِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُقْسَمُ الْمَالُ عَلَى أَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ سَهْمًا لِلْمَرْأَةِ الثُّمُنُ
ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ وَلِابْنَةِ الِابْنَةِ سَبْعَةُ أَسْهُمٍ وَلِابْنِ الِابْنَةِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ سَهْمًا **شرح** معنی عصبه گذشت
در باب دوم در شرح ثم ذکر ابطال العصبة تا آخر **یعنی** و اگر میت وا گذارد پسر دختر را و دختر دختر را و زنی را و خویش
پدری را مثل برادر پدری و مثل آن پس برای زن هشت یک مال است و آنچه باقی ماند پس میان دختر دختر و پسر دختر هست برای
نرینه است مانند نصیب دو مادینه قسمت کرده میشود مال میت بر بیست و چهار حصه برای زن هشت یک میت و چهار که
سه حصه هست و برای دختر دختر هست هفت حصه و برای پسر دختر هست چهارده حصه **بدانکه** این مبنی بر اینست که
مادر هر دو یکی دختر است زیرا که اگر هرکدام از مادری دیگر باشد مناصفه میکنند آنچه ذکر یافت ایشان برسد اگر چه در سوره

که او در هر دو یکی باشد نیز خلاف است شیخ زین الدین در شرح شرایع گفته که اولاد البنت یقتسمون نصیبهم للذکر مثل حظ
الانثیین کالقسم اولاد الابن وقیل یقتسمونه بالسویة حکاه الشیخ فی النهایة عن بعض الاصحاب ورجحه ابن البراج نظراً
الی تقربهم بانثی وهن شأن المتقرب بها المساواة ذکره الاستاذ **اصل** وان ترک زوجاً وبنت ابنة وابن ابنة فللزوج
الربع فما بقی فبین ابنة الابنة وابن الابنة للذکر مثل حظ الانثیین وهی من اربعة اسهم للزوج
سهم ولابن الابنة سهمان ولابنة الابنة سهم وان ترک ابن ابنة وابن ابن وزوجاً فللزوج
الربع وما بقی فبین ابن الابنة وابن الابن لابن الابنة نصیب الابنة وهو الثلث ولابن
الابن نصیب الابن وهو الثلثان وهی ایضاً من اربعة اسهم **شرح** واگر واگذاشته شود شوهری
و دختر دختری و پسر دختری پس برای شوهر است ربع مال میت و آنچه باقیماند پس میان دختر دختر و پسر دختر
برای نرینه مانند نصیب دو مادینه است و آن قسمت از چهار حصه است بیان این آنکه برای شوهر است یک حصه
و برای پسر دختر است دو حصه و برای دختر دختر است یک حصه و آنکه این نیز در صورتیست که مادر هر دو یکی باشد و اگر
واگذاشته شود پسر دختری و پسر پسری و شوهری پس برای شوهر است ربع مال میت و آنچه باقیماند پس میان
پسر دختر و پسر پسر است بیان این آنکه برای پسر دختر است نصیب دختر و آن یک ثلث باقیمانده است و برای پسر پسر
نصیب پسر و آن دو ثلث باقیمانده است و آن قسمت نیز از چهار حصه است **اصل** وان ترک زوجاً وابنة ابنة
فللزوج الربع وما بقی فلابنة الابنة وان ترک ابنة ابنة وابوین فللابوین السدسان و
لابنة الابنة النصف ویبقی سهم واحد یرد علیهم علی قدر سهامهم یقسم المال علی خمسة اسهم
للابوین سهمان ولابنة الابنة ثلاثة اسهم **شرح** در نسخ اینجا در دو فقره آینده الابوین است با وجود رفع زوج
سابق و این رکیک مینماید **یعنی** واگر واگذاشته شود شوهری و دختر دختری پس برای شوهر است ربع مال
و آنچه باقیماند پس برای دختر دختر است و اگر میت واگذاشت دختر دختری را و پدر و مادر را پس برای پدر و مادر است
دو سدس مال میت و برای دختر دختر است نصف مال میت و باقیمانده یکی آنکه برگردانیده شود بر ایشان بر قدر
تیر بخشهای ایشان بیان این آنکه قسمت کرده میشود مال میت بر پنج تیر بخش برای پدر و مادر است دو تیر بخش و برای
دختر دختر است سه تیر بخش **اصل** وان ترک ابن ابنة وابوین فللابوین السدسان ولابن الابنة
النصف کذلک ایضاً یقسم المال علی خمسة اسهم للابوین سهمان ولابن الابنة ثلثة اسهم فان
ترک ابنة ابن وابوین فللابوین السدسان وما بقی فلابنة الابن وهی من ستة اسهم وللابوین
سهمان ولابنة الابن اربعة اسهم **شرح** واگر میت واگذاشت پسر دختر را و پدر و مادر را پس برای پدر و مادر است
دو سدس و برای پسر دختر است نصف مال میت همچنان نیز قسمت کرده میشود مال میت بر پنج بخش برای پدر و مادر است

دو بخش

دو بخش و برای پسر دختر است سه بخش پس اگر میت واگذاشت دختر پسر را و پدر و مادر را پس برای پدر و مادر است دو سدس
و آنچه باقیماند پس برای دختر پسر است و آن قسمت از شش بخش است برای پدر و مادر است دو بخش و برای دختر پسر است چهار بخش
اصل قال الفضل بن شاذان الدلیل علی خطاء القوم فی میراث ولد البنات انهم جعلوا ولد البنات ولد الرجل
من صلبه فی جمیع الاحکام الا فی المیراث واجمعوا علی ذلک فقالوا لا تحل حلیلة ابن الابنة للرجل
ولا حلیلة ابن ابن الابنة لقول الله عز وجل وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم فاذا کان ابن
الابنة ابن الرجل لصلبه فی هذا الموضع لم لا یکون فی المیراث ابنه **شرح** القوم اینجا عبارتست از مخالفان
که میگویند که دخترزاده مرد داخل فرزندان او نیست در میراث از او نمیبرد و شاعر ایشان گفته که بنونا بنو ابنائنا وبناتنا
بنوهن ابناء الرجال الاباعد و مقصود ایشان اینست که سد ود بجهة آل محمد که در بیان زدیست مخصوصیتی جلی و اولاد یانزده
اولاد او بلکه شامل جمیع امت است یا مخصوص او و زنانش است و بیان بطلان سخن ایشان گذشت در کتاب الصلوة در شرح
حدیث نهم از باب سبعه نهم که باب القیام والقعود فی الصلوة است **یعنی** گفت فضل بن شاذان که از جمله دلیل بر غلط مخالفان
در میراث فرزندان دختران اینست که ایشان گردانیده اند فرزندان دختر را فرزندان آنمرد از پشت او در جمیع احکام
مگر در میراث و اجماع کرده اند بر آن بیان این آنکه مخالفان گفته اند که حلال نمیشود زن پسر دختر برای مرد و زن پسر پسر
دختر بدلیل قول الله عز و جل در سوره نسا که حرام کرده شد بر شما زوجات پسران شما که از پسران از پشتهای شما اند
پس چون این شد پسر دختر مردی پسر آنمرد از پشت او در اینجا باشد در میراث پسر آنمرد که از پشتش باشد **اصل**
وکذلک قالوا لو ان رجلاً طلق امرأة له قبل ان یدخل بها لم تحل تلک المرأة لابن ابنته لقول الله
عز وجل ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء فکیف صار الرجل ههنا اباً لابن ابنته ولا یصیر
اباً له فی المیراث **شرح** و همچنان مخالفان گفتند که اگر اینکه مردی طلاق میداد زنی از خود را پیش از آنکه دخول کند
با آن زن حلال نمیشد آن زن برای پسر دختر آنمرد بدلیل قول الله عز و جل در سوره نسا که و نکاح مکنید آنچه را
که نکاح کردند پدران شما از جمله زنان پس چگونه گردید مرد در اینجا پدر پسر دخترش و نمیگردد پدر آن پسر در میراث **اصل**
وکذلک قالوا یحرم علی الرجل ان یتزوج امرأة کان تزوجها ابن ابنته **شرح** این تکرار مضمون بعض عبارات
معاویه ابن عمار است **اصل** وکذلک قالوا لو شهد لابی امه بشهادة او شهد لابن ابنته بشهادة
لم تجز شهادته واشباه هذا فی احکامهم کثیرة فاذا جاؤوا الی باب المیراث قالوا لیس ولد الابنة ولد
الرجل ولا هو له باب لقد امنهم بالاسلاف والذین ارادوا ابطال الحسن والحسین علیهما السلام بسبب امهما
علیها السلام والله المستعان **شرح** باب در اول با الف و مضاف است و در دوم مکسور با اول و فتح همزه و سکون تاء
ابتداء منصوب و مفعول له است **یعنی** و همچنان مخالفان گفتند که اگر مردی گواهی میداد برای نفع پدر مادر خود گواهی

هذه

یا گواهی میداد برای نفع پسر دختر خود گواهی که ازو نه اندیشه گواهی او بسبب پدری و پسری میان ایشان و
مانندهای این در احکام مخالفان بسیار است پس چون آیند سوی مبحث میراث میگویند که نیست فرزند
دختر مردی فرزند آن مرد و نه آن مرد برای او پدر است بسبب پیروی از ایشان پیشوایان شان را و جمعی را که اراده
کردند برطرف کردن امام حسن و امام حسین علیهما السلام را از فرزندی رسول الله صلی الله علیه و آله بوسیلهٔ مادرشان
علیها السلام و الله تعالی بیست مدد خواسته شده و بران منافقان سابق و لاحق اصل هذا مع ما قد نص الله
فی کتابه بقوله عز و جل کلاً هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب
الی قوله و عیسی و الیاس کل من الصالحین فجعل عیسی من ذریة نوح و من ذریة آدم و هو ابن
ابنته لانه لا اب لعیسی فکیف لا یکون ولد الابنة ولد الرجل بلی لو ارادوا الانصاف و الله ولی
التوفیق شرح و لاسیما است مع منسبت او مضافست ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است در سه آیت سورهٔ
انعام چنین است اول و وهبنا له اسحق و یعقوب کلاً هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من ذریته
داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین دوم و زکریا و یحیی
و عیسی و الیاس کل من الصالحین سیوم و اسمعیل و الیسع و یونس و لوطاً و کلاً فضلنا علی العالمین
و لفظ بودن بر بحث فیه عیسی بر نیست که احتمال عطف زکریا و یحیی و عیسی بر داود بعایت قریب باشد و عطف آنها بر نوحاً
بعایت بعید باشد و لهذا کواشی در تفسیر من ذریته گفته که ای من ذریة نوح لان یونس و لوطاً ما کانا من نسل
ذریة ابرهیم و بیضاوی داو و اصطفا علی نوح ای هدینا داود و جمیعه و من ذریة نوح هدینا جمیع المذکورین بعد اگرچه زمخشری
گفته که و من ذریته الضمیر لنوح او لابرهیم و بیضاوی گفته که و من ذریته الضمیر لابرهیم و قیل لنوح لانه اقرب تا آخر
یعنی این با نص تحقیق آنست در قرآنش بقول او عز و جل در سورهٔ انعام که هر کدام را راه نمودیم و نوح را
نمودیم در زمان پیش ازان و راه نمودیم از جملهٔ اولاد نوح داود را و سلیمان را و ایوب را تا قول او که و عیسی را و الیاس را
بیان این آنکه هر کدام از صالحانند پس گردانید عیسی را از اولاد نوح و از اولاد آدم و حال آنکه او پسر دختری
زیرا که ایشان نیست که نیست پدری برای عیسی پس چگونه نمیباشد فرزند دختر مردی فرزند آن مرد بلی میبود فرزند
اگر مخالفان میخواستند انصاف را و حق را و باقی تعالی است توفیق باب شانزدهم اصل باب میراث الابوین شرح
این باب بیان میراث پدر و مادر است در این باب سه حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل
مات و ترک ابویه قال للاب سهمان و للام سهم شرح ترک ابویه با همین است که غیر ایشان خویشاوندی و وارثی نباشد
پس مادر را حاجبی از ثلث نخواهد بود یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که مرد و واگذاشت پدرش
و مادرش را گفت که برای پدر است دو حصه و برای مادر است یک حصه دوم اصل عن حماد بن عثمان قال سألت ابا الحسن علیه السلام

عن رجل ترک امه و اخاه فقال یا شیخ ترید علی الکتاب قال قلت نعم قال کان علی صلوات الله
علیه یعطی المال الاقرب فالاقرب قال قلت فالاخ لا یرث شیئاً قال قد اخبرتک ان علیاً صلوات
الله علیه کان یعطی المال الاقرب فالاقرب شرح مناسبت الحدیث بعنوان باب آینده بیشتر میباشد یعنی
روایت است از حماد بن عثمان گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که واگذاشت مادرش را و برادرش را
پس امام گفت که ای شیخ آیا میخواهی آنچه را که مبنی بر قرآن باشد راوی گفت که گفتم که آری امام گفت که بود علی صلوات الله
علیه که میداد مال را بطرف قرابت نزدیکتر پس نزدیکتر مراد اینست که قرابت مادر بی واسطه است و قرابت برادر بیک
واسطه است پس کل میراث از مادر است راوی گفت که گفتم که پس برادر وارث نمیشود چیزی را امام گفت که بتحقیق
خبر دادم ترا اینکه علی صلوات الله علیه بود که میداد مال را نزدیکتر پس نزدیکتر سوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
علیه السلام فی رجل ترک ابویه قال هی من ثلثة اسهم للام سهم و للاب سهمان شرح این ظاهر است از
حدیث اول این باب باب هفدهم اصل باب میراث الابوین مع الاخوة و الاخوات للاب و الاخوة و الاخوات
للام شرح این باب بیان میراث پدر و مادر است با برادران و خواهران از پدر و برادران و خواهران از مادر و سه احادیث
مذکور است اول اصل عن عمر بن اذینة قال قلت لزرارة ان اناساً حدثونی عنه یعنی ابا عبد الله
و عن ابیه صلوات الله علیهما باشیاء فی الفرائض فاعرضها علیک فما کان منها باطلاً فقل هذا
باطل و ما کان منها حقاً فقل هذا حق و لا تروه و اسکت و قلت له حدثنی رجل عن احدهما علیهما
السلام فی ابوین مع اخوة لام انهم یحجبون و لا یرثون شرح این گفتگوی عمر بن اذینه با زراره و گفتگوی زراره با او مبنی
است که زراره صحیفهٔ فرایض امیر المؤمنین علیه السلام را دیده بود و در حفظ بود و که از انجا روایت کند و در وقت فتوای موافق
آنها چنانچه بیاید در حدیث سیوم باب آینده و یعنی ابا عبد الله کلام راوی از ابن اذینه است که در میان کلام او در آمده
و ضمیر مستتر در یعنی راجع با ابن اذینه است فاعرضها بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب ضرب است لا تروه بفتح تا و دو نقطه در بالا
و سکون را و مینقط و کسر واو بصیغهٔ نهی مجهول العین و معتل اللام باب ضرب است و ضمیر راجع بحق است و مراد اینست که
روایت مکن آنرا از صحیفهٔ فرایض تا وقتی که شرط خود کرده باشی اسکت بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب نصر است و مراد اینست که من
سوال میکنم ترا از اینکه آیا آنچه گفتی موافق صحیفهٔ فرایض است یا نه یحجبون بحا بی نقطه و جیم و با یک نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم
باب نصر است و بیان بطلان حاجب شدن برادران مادری مادر را از ثلث می آید در حدیث هشتم باب الاخوة و الاخوات مع
الولد که باب بیست و دوم است یعنی روایت است از عمر بن اذینه گفت که گفتم زراره را که بدرستی که مردمانی خبر دادند
مرا از او یعنی از امام جعفر صادق علیه السلام و از پدرش صلوات الله علیهما بچیزهایی در فرایض پس عرض میکنم آنها را بر تو پس
آنچه باشد از جملهٔ آنها باطل پس بگو که این باطلست و آنچه باشد از جملهٔ آنها حق پس بگو که این حق است و روایت مکن آنرا

از صحیفهٔ فرائض و من خود امر بکشتن میشوم و گفتم زراره که خبر داد مرا مردی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام درین که پدر و مادر

و برادران از مادر ایشان که آن برادران مانع میشوند مادر را از ثلث سوی سدس و آن برادران میراث نمیبرند حدیث

فقال هذا والله هو الباطل ولكني ساخبرك ولا اروي لك شيئا والذي اقول لك هو والله الحق

ان الرجل اذا ترك ابويه فللام الثلث وللاب الثلثان في كتاب الله عز وجل فان كان له اخوة

يعني للميت يعني اخوة لاب وام او اخوة لاب فلامه السدس وللاب خمسة اسداس وانما وفر

للاب من اجل عياله شرح لا اروي لك شيئا دلالت میکند بر اینکه آنچه گوید از صحیفهٔ فرائض خواهد بود و او ساکت است از آن

زیرا که میتواند بود که بعضی پیش از این درین صحیفهٔ فرائض شنیده باشد و تصریح آن نکند تا معلوم شود که کدام بعض از صحیفه

فرائض است چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم این باب ان وان الرجل کسر همزه و تشدید نون است و این کلام نتیجهٔ

برای بیان منسیت که نبات ثلث برای مادر در آیت سورهٔ نسا مقدم است و ذکر اخوه و سدس بعد از تخصیص قاعدهٔ کلیه

منفصل است پس تخصیص بغیر معلوم قطعی جایز نیست زیرا که خلاف اصل است و توضیح نظیر این می آید در شرح چهارم باب

الاخوة والاخوات مع الولد که باب سیوم است اخوه و دوم است و سیوم مرفوع بکلایت و منصوب میتواند بود و فر

بفا و را بی نقطه مصیغهٔ ماضی غایب مجهول یا معلوم است یا تفعیل است یعنی پس زراره گفت که این نخجه اقسم که آن است حدیث

ولیکن البته خبر میدهم ترا و روایت نمیکنم برای تو از صحیفهٔ فرائض چیزی را و آنچه میگویم ترا آن نخجه قسم که حق است

بدرستی که مرد چون واگذارد پدرش و مادرش را پس برای مادر است ثلث و برای پدر است دو ثلث در کتاب الله عز وجل

پس اگر باشند برای او برادران پدری و مادری یا برادران پدری باشند او برادران از پدر و مادر یا برادران از پدر تنها پس برای

مادر است یک سدس و برای پدر است پنج سدس و جز این نیست که بسیار داده شد برای پدر بسبب عیال او حدیث وأما

الاخوة لام ليسوا للاب فانهم لا يحجبون الام عن الثلث ولا يرثون وان مات رجل وترك امه

واخوة واخوات لاب وام واخوة واخوات لاب واخوة واخوات لام وليس الاب حيا فانهم لا يرثون

ولا يحجبونها لانه لم يورث كلالة شرح جملهٔ ليسوا للاب صفت اخوه است ضمیر لانه راجع برجل است لم یورث بصیغهٔ مضارع

غایب مجهول باب حسب است و ضمیر مستتر راجع برجل است کلالة منصوب و حال ضمیر مستتر است و این اشارت است به

مراد بکلاله در آیت سورهٔ نسا که گذشت در باب اول در شرح فقرهٔ و اما الصنف الثالث تا آخر که کسی است که نه پدر دارد

و نه مادر و نه فرزند یعنی و اما برادرانی از مادر که نیستند از پدر پس بدرستی که ایشان مانع نمیشوند مادر را از ثلث و

میراث نمیبرند و اگر بمیرد مردی و واگذارد مادرش را و برادرانی و خواهرانی از پدر و مادر را و برادرانی و خواهرانی از پدر را

و برادرانی و خواهرانی از مادر را و نباشد پدر زنده پس بدرستی که آن برادران و خواهران میراث نمیبرند و مانع نمیشوند مادر را

زیرا که آن مرد موروث نشد بر حالی که کلاله باشد پس داخل نیست تحت آیت سورهٔ نسا که و ان کان رجل یورث کلالة نیست

دوم حدیث عن ابي العباس عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا ترك الميت اخوين فهم اخوة مع الميت

حجبا الام عن الثلث وان كان واحد لم يحجب الام وقال اذا كن اربع اخوات حجبن الام عن

الثلث لانهن بمنزلة الاخوين وان كن ثلاثا لم يحجبن شرح ابو العباس کنیت فضل بن عبد الملک است

ضمیر فهم راجع باخوین است مع المیت اشارت است باینکه استعمال جمع در دو کس حقیقت است اگر آن دو کس با ثالثی

یاد کرده شده اند که خارج از مراد باشد بخلاف دو کس که ثالثی نداشته اند و مقصود ازین اخوه در آیت سورهٔ نسا که فان كان

له اخوة فلامه السدس شامل دو برادر است یعنی روایت است از ابو العباس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون

واگذارد میت دو برادر را پس ایشان برادرند با میت چنان اند که آن دو برادر مانع شدند مادر را از ثلث سوی

سدس و اگر باشد برای میت یک برادر مانع نمیشود مادر را از ثلث و امام گفت که اگر خواهران میت باشند چهار

خواهر مانع میشوند مادر را از ثلث زیرا که ایشان مانند دو برادرند و اگر باشند سه خواهر مانع نمیشوند از ثلث سیوم حدیث

عن فضل ابي العباس قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن ابوين واختين لاب وام هل يحجبان الام

من الثلث قال لا قلت فثلاث قال لا قلت فاربع قال نعم شرح روایت است از فضل ابو العباس گفت که پرسیدم

امام جعفر صادق علیه السلام را از پدر و مادر و دو خواهر از پدر و مادر که آیا آن دو خواهر مانع میشوند مادر را از ثلث امام

گفت که نه گفتم که پس سه خواهر مانع میشوند امام گفت که نه گفتم که پس چهار خواهر مانع میشوند امام گفت که آری چهارم حدیث

عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يحجب الام من الثلث اذا لم يكن ولد الا

اخوان او اربع اخوات شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مانع نمیشود کسی مادر را از ثلث

چون نباشد فرزندی مگر دو برادر یا چهار خواهر پنجم حدیث عن فضيل ابي العباس البقباق عن ابي عبد الله

عليه السلام قال لا يحجب الام عن الثلث الا اخوان او اربع اخوات لاب وام او لاب شرح بقباق بفتح

با و تشدید قاف و سکون قاف اول یعنی بسیار سخن است و این لقب است و باقی ظاهر است از شرح سابق ششم حدیث عن عبيد

بن زرارة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان الاخوة من الام لا يحجبون الام عن الثلث شرح

این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب هفتم حدیث عن زرارة قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام يا زرارة

ما تقول في رجل ترك ابويه واخوته من امه قال قلت السدس لامه وما بقي فللاب

فقال من اين قلت هذا قلت سمعت الله عز وجل يقول في كتابه فان كان له اخوة فلامه

السدس فقال له ويحك يا زرارة اولئك الاخوة من الاب فاذا كان الاخوة من الام لم يحجبوا

الام عن الثلث شرح روایت است از زراره گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای زراره چه میگویی در مردی

که واگذاشت پدرش و مادرش را و برادرانش از مادرش را زراره گفت که گفتم که یک سدس برای مادرش است و آنچه باقی ماند

پس برای پدر است پس امام گفت که از کجا گفتی این را گفتم که شنیدم از الله عزّ و جلّ میگوید در کتاب خود در سوره نساء
که پس اگر باشند میت را برادرانی پس برای مادر اوست سدس پس امام گفت مرا که ای عجب تو ای زراره ایشان
برادران از پدرند پس چون باشند برادران از مادر تنها مانع نمیشوند مادر را از ثلث باب پنجاه هم مهمل باب میراث
الولد مع الابوین شرح این باب بیان میراث فرزند است با پدر و مادر و در این باب سه حدیث است اول مهمل
عن عمر بن اذینة عن محمد بن مسلم قال اقرأنی ابو جعفر علیه السلام صحیفة کتاب الفرائض التی هی املاء
رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام بیده فوجدت فیها رجل ترک ابنته و امه
للابنة النصف ثلثة اسهم و للام السدس سهم یقسم المال علی اربعة اسهم فما اصاب ثلثة
اسهم فللابنة و ما اصاب سهما فهو للام شرح الصحیفة بفتح صاد بی‌نقطه و کسر حاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه فللابنة
در پایین و فاء مدوّر آن نوشته شده بجیه دست و آنرا طومار نیز میگویند صحیفه منصوب و مسموع است کتاب مرفوع
و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی و مضاف است و الفرائض بیان شد در شرح عنوان باب اول التی صفت الفرائض است
یا صفت کتاب است باعتبار صحیفه الاملاء مصدر باب افعال گفتن کسی چیزی را برای نوشتن دیگری مصدر اینجا بمعنی
اسم مفعول است نظیر خلق مراد بسهم اینجا دانگست و مراد بمال اینجا باقیمانده است یعنی روایتست از عمر بن اذینه از محمد
بن مسلم گفت که خوانانید مرا امام محمد باقر علیه السلام طوماری که آن مکتوب فرائض است که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله است
و نوشته علی علیه السلام است بدست اوست پس یافتم در آن که مردی وا گذاشته دخترش و مادرش را برای دختر نصف است
که سه دانگست و برای مادر سدس است که یک دانگست بیان این آنکه قسمت کرده میشود آن دو دانگ بر چهار دانگ پس آنچه
برخورد سه دانگ را پس برای دختر است و آنچه برخورد یک دانگ را پس آن برای مادر است مهمل قال و قرأت فیها
رجل ترک ابنته و اباه للابنة النصف ثلثة اسهم و للاب السدس سهم یقسم المال علی اربعة
اسهم فما اصاب ثلثة اسهم فللابنة و ما اصاب سهما فللاب شرح محمد بن مسلم گفت که خواندم در آن
صحیفه که مردی وا گذاشته دخترش را و پدرش را برای دختر است نصف که سه دانگست و برای پدر است سدس که یک دانگست
قسمت کرده میشود باقیمانده که دو دانگست بر چهار دانگ پس آنچه برخورد سه دانگ را پس برای دختر است و آنچه برخورد
یک دانگ را پس برای پدر است مهمل قال محمد و وجدت فیها رجل ترک ابویه و ابنته فللابنة
النصف ثلثة اسهم و للابوین لکل واحد منهما السدس یقسم المال علی خمسة اسهم فما اصاب
ثلثة فللابنة و ما اصاب سهمین فللابوین شرح گفت محمد بن مسلم و یافتم در آن صحیفه که مردی وا گذاشت
پدرش و مادرش را و دخترش را پس برای دختر است نصف که سه دانگست و برای پدر و مادر است برای هر کدام
از ایشان سدس قسمت کرده میشود مال باقیمانده که یک دانگست بر پنج دانگ پس آنچه برخورد سه دانگ را پس برای

دختر

دختر است و آنچه برخورد دو دانگ را پس برای پدر و مادر است دوم مهمل عن زرارة قال وجدت فی صحیفة
الفرائض رجل مات و ترک ابنته و ابویه للابنة ثلثة اسهم و للابوین لکل واحد منهما سهم
یقسم المال علی خمسة اجزاء فما اصاب ثلثة اجزاء فللابنة و ما اصاب جزئین فللابوین شرح
نقل زراره از صحیفه فرائض شاید که بعد از رحلت امام جعفر صادق علیه السلام باشد پس منافات ندارد با آنچه در حدیث
آینده واقع است و باقی ظاهر است از شرح سابق سیوم مهمل علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر و محمد بن
عیسی عن یونس جمیعا عن عمر بن اذینة عن زرارة قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن الجد
فقال ما اجد احدا قال فیه الا برأیه الا امیر المؤمنین صلوات الله علیه قلت اصلحک الله
فما قال فیه امیر المؤمنین فقال اذا کان غدا فالقنی حتی اقرئکه فی کتاب قلت اصلحک الله
حدثنی فان حدیثک احب الی من ان تقرئنیه فی کتاب فقال لی ثانیة اسمع ما اقول
لک اذا کان غدا فالقنی حتی اقرئکه فی کتاب شرح اجد بفتح همزه و کسر جیم و ضم میم و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع
متکلم معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب است و ضم جیم لغتی است اصلحک بفتح همزه و فتح حاء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه قال فیه
را استثنای مفرغ است زیرا که تقدیر کلام چنین است که قال فیه بشیء الا برأیه امیر المؤمنین منصوب و مستثنی از ضمیر
بعد از تعلق استثنای سابق آن است یعنی بعد از کلام موجب است و استفهامیه ضمیر مستتر در کان راجع بکار جهان است
غدا منصوب بظرفیت است و ظرف خبر کان است فالقنی در جا بسکون لام و فتح قاف و نون وقایه و ضمیر متکلم
بصیغه امر معتل اللام باب علم است اقرئکه در جا بضم همزه و سکون قاف و کسر راء بی‌نقطه و فتح همزه دوم بصیغه
مضارع متکلم معلوم باب افعالست و ضمیر مخاطب مفعول اول است و ضمیر غائب راجع بجد مفعول دوم است تقرئنیه
بصیغه مخاطب معلوم باب افعال و نون وقایه و ضمیر متکلم و ضمیر غائب است ثانیة بثاء سه نقطه و کسر نون و تخفیف
یاء دو نقطه در پایین منصوب و ابت مفعول مطلق است و موصوفش محذوف است بتقدیر مرة یعنی روایت کرد علی بن
ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر و از محمد بن عیسی از یونس بهمگی از عمر بن اذینه از زراره که گفت که پرسیدم امام
محمد باقر علیه السلام را از میراث جد پس امام گفت که نمی یابم کسی را که سخن گفته باشد در میراث جد مگر بگمان خود
مگر امیر المؤمنین صلوات الله علیه که او از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بود گفتم که نگاه دارد او ترا الله
پس چه گفته در میراث جد امیر المؤمنین پس امام گفت که چون کار جهان شود در نگاه فردا پس برخور مرا تا خوانم
ترا میراث جد در کتابی گفتم که نگاه دارد او ترا الله خبر ده مرا چه بدرستی که خبر دادن تو محبوبتر است سوی من از
اینکه خوانانی مرا میراث جد در کتابی پس امام گفت مرا بار دوم که بشنو آنچه را که میگویم ترا چون باشد
فردا پس برخور مرا تا خوانم ترا میراث جد در کتابی مهمل فاتیته من الغد بعد الظهر و کانت ساعتی

الَّتِي كُنْتُ أَخْلُو بِهِ فِيهَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَكُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَهُ إِلَّا خَالِيًا خَشْيَةَ أَنْ يُفْتِيَنِي
مِنْ أَجْلِ مَنْ يَحْضُرُهُ بِالتَّقِيَّةِ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ فَقَالَ أَقْرِئْ زُرَارَةَ
صَحِيفَةَ الْفَرَائِضِ ثُمَّ قَامَ لِيَنَامَ فَبَقِيتُ أَنَا وَجَعْفَرٌ فِي الْبَيْتِ شرح ساعتی مرفوع و اسم کانت است
التی صفت ساعتی است اخلو بجای یا نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم از باب نصر است ضمیر راجع بامام محمد باقر علیه السلام است ضمیر فیها
راجع بالتی است بین منصوب بظرفیت است و ظرف خبر کانت است عصر عبارتست از نماز دیگر که ابتدای او بعد از چهار یک روز است
الا برای استثنای مفرغ است خالیا بجای یا نقطه و کسر لام و تخفیف یا دو نقطه در پایین ظرف مکانت یا حال
مفعول اسأله است خشیه بجای یا نقطه و سکون شین یا نقطه منصوب و مفعول له اکره است و مضاف است ان بفتح
همزه و سکون قاف و کسر را بصیغه امر حاضر معلوم از باب افعال است همزه لام الفعل منقلب بیا شده و بجزم افتاده یعنی
پس آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلام در فردای آن روز بعد از نماز ظهر و بود ساعتی که عادت کرده بودم که خلوت میکردم
با امام محمد باقر علیه السلام در آن ساعت در میان نماز ظهر و نماز عصر و بودم که کراهت داشتم از اینکه سؤال کنم امام را از
مسائل مگر در وقتی که خالی از غیر باشد از ترس اینکه فتوی دهد مرا بسبب کسی که حاضر باشد نزد من بتقیه پس وقتی که داخل
شدم بر امام رو آورد به پسر خود جعفر پس گفت که بخوان زراره را صحیفه فرائض را بعد از آن از مجلس برخاست
برای اینکه خواب کند پس باقی ماندم من و جعفر در آن خانه اصل فَقَامَ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ صَحِيفَةً مِثْلَ فَخِذِ الْبَعِيرِ
فَقَالَ لَسْتُ أُقْرِئُكَهَا حَتَّى تَجْعَلَ لِي عَلَيْكَ اللَّهَ أَنْ لَا تُحَدِّثَ بِمَا تَقْرَأُ فِيهَا أَحَدًا أَبَدًا حَتَّى آذَنَ
لَكَ وَلَمْ يَقُلْ حَتَّى يَأْذَنَ لَكَ أَبِي فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَلِمَ تُضَيِّقُ عَلَيَّ وَلَمْ يَأْمُرْكَ أَبُوكَ بِذَلِكَ
فَقَالَ لِي مَا أَنْتَ بِنَاظِرٍ فِيهَا إِلَّا عَلَى مَا قُلْتُ لَكَ فَقُلْتُ فَذَاكَ لَكَ شرح الی بتشدید یا منصوب است محلا مفعول
و صفت صحیفه است بنابر ترکیب توصیفی بسبب اضافه فخذ لست بصیغه متکلم است اقرئکها بصیغه مضارع متکلم معلوم
از باب افعال حتی است بمعنی الا است تجعل بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب فتح منصوب است علیک متعلق بتجعل
و مفعول دوم تجعل است الله منصوب بمفعول اول تجعل است الا بفتح همزه و تشدید لام که اولش منقلب از نون است مرکب است
از ان مصدریه و لا نافیه و مصدر مفعول له تجعل است تحدث بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب تفعیل منصوب است آذن بهمزه
و الف و فتح ذال بی نقطه منصوب است لم در اول و سوم بفتح لام و سکون میم است و در دوم بکسر لام و فتح میم است استفهام
تضییق بصیغه مخاطب معلوم از باب تفعیل است و او حالیه است یعنی پس امام جعفر صادق علیه السلام برخاست پس بیرون
آورد بسوی من طوماری که مثل ران شتر بود در کلانی پس گفت که نیستم که بخوانم ترا آن طومار را مگر آنکه گردانی برای من
شاهد بر تو الله را برای اینکه خبر ندهی به آنچه میخوانی در آن کسی را هرگز مگر آنکه رخصت دهم برای تو و نگفت که مگر آنکه رخصت
دهد برای تو پدرم پس گفتم که نگاه دارد ترا الله و چرا تنگ میگیری بر من در حالی که در وقت بخواندن امر نکرد ترا

پدر تو

پدر تو بآن پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیستی تو نظر کننده در آن طومار مگر بر شرطی که گفتم ترا پس
گفتم که پس آن شرط برای تست یعنی که شرط کردم و الله که ادا کردم بر خود و آنکه چیز آنچه بود که این شرط برای این
باشد که امام علیه السلام میدانسته که زراره انکار بعض آن خواهد کرد و اگر شرط نکند جاهلان نقل خواهد کرد در مصر یا انکار خواهد شد
بسبب وساوس ابلیس اصل وَكُنْتُ رَجُلًا عَالِمًا بِالْفَرَائِضِ وَالْوَصَايَا بَصِيرًا بِهَا حَاسِبًا لَهَا أَلْبَثُ الزَّمَانَ
أَطْلُبُ شَيْئًا يُلْقَى عَلَيَّ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالْوَصَايَا لَا أَعْلَمُهُ فَلَا أَقْدِرُ عَلَيْهِ شرح البث بیا و کسر لام و ثا نقطه
بصیغه مضارع متکلم معلوم از باب علم مرفوع است و جمله حالیه است یا استیناف بیانی سابق است الزمان منصوب بظرفیت است
اطلب بصیغه مضارع متکلم از باب نصر مرفوع و حال ضمیر مستتر در البث است یلقی بقاف بصیغه مضارع غایب مجهول از باب
افعال صفت شیئا است علی بتشدید یا منصوب متعلق بیلقی است من تبعیضیه است لا اعلمه مرکب است از لا و صیغه مضارع
متکلم معلوم مجرد و حال ضمیر مستتر در یلقی است و در بعض نسخ بجای آن لا اعلمه بکسر لام بصیغه مضارع متکلم معلوم از باب تفعیل یا
باب افعال است و ظرف متعلق باطلب است و بر تقدیر ضمیر راجع بشیئا است فلا اقدر بصیغه نفی مضارع متکلم معلوم از باب ضرب
مرفوع و عطف بر اطلب است ضمیر علیه راجع بشیئا است یعنی و بودم مردی دانا بفرائض میراثها و بوصیتها دیده ور بآنها
حساب کننده در پیش خود برای اقسام آنها بر حالی که درنگ میکردم در زمان بر حالی که طلب میکردم چیزی را که انداخته شود بر
من از میراثها و وصیتها که ندانم آن را پس توانا نمیشدم بر آن مراد نیست که هر چند سعی میکردم برای اینکه پرسیده شود از من
مسئله که ندانسته باشم آن را میسر نمیشد اصل فَلَمَّا أُلْقِيَ إِلَيَّ طَرَفُ الصَّحِيفَةِ إِذَا كِتَابٌ غَلِيظٌ يُعْرَفُ أَنَّهُ مِنْ
كُتُبِ الْأَوَّلِينَ فَنَظَرْتُ فِيهَا فَإِذَا فِيهَا خِلَافُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنَ الصِّلَةِ وَالْأَمْرِ الْمَعْرُوفِ الَّذِي
لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ وَإِذَا عَامَّتُهُ كَذَلِكَ فَقَرَأْتُهُ حَتَّى أَتَيْتُ عَلَى آخِرِهِ بِخُبْثِ نَفْسٍ وَقِلَّةِ تَحَفُّظٍ وَسَقَامِ
رَأْيٍ فَقُلْتُ وَأَنَا أَقْرَأُهُ بَاطِلٌ حَتَّى أَتَيْتُ عَلَى آخِرِهِ ثُمَّ أَدْرَجْتُهَا وَدَفَعْتُهَا إِلَيْهِ شرح القی بقاف بصیغه
ماضی غایب معلوم از باب افعال است ضمیر مستتر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است الی بتشدید یا مفتوحه است طرف بفتح
طا بی نقطه و فتح را بی نقطه منصوب و مضاف است و مراد با نداختن طرف طومار بسوی کسی گشودن ابتدای طومار
و گذاشتن آن در کنار او است اذا در اینجا برای مفاجاة است غلیظ بمعنی ضخیم است که بسیار طی شده یعرف
بصیغه مضارع غایب مجهول از باب ضرب صفت دیگر کتاب است من در اول برای تبعیض است کتب بضم کاف و ضم
تا جمع کتاب است الاولین اشارت است بآنکه در این روزگار کاتبان قلم را اندک باریک کرده اند من در دوم تبعیضیه یا بیانیه
صلة بضم صاد بی نقطه و سکون لام و با یک نقطه بمعنی استوار است و مراد این است که کسی خنده در آن نمیکند از بس که
مسلم است و الامر المعروف مرکب توصیفی است مجرور است بعطف بر الصلة برای تفسیر عامة بعین بی نقطه و تشدید
میم بمعنی اکثر و یا بمعنی جمیع است مشار الیه کذلک خلاف ما فی ایدی الناس است بخبث بباء حرف جر و ضم خا با نقطه و سکون

لاَ أعلم

الصّلة

با کیفقره ثانیه اسم نقط مضاف است و با برای ملابست است قلة بکسر قاف و تشدید لام مجرور و مضاف است التحفظ
بحای بی‌نقطه و فای و ظای با نقطه مصدر باب تفعل است و آوردن الاستعظام بسین بی‌نقطه و قاف مصدر باب افعال است
رای بفتح را و سکون همزه مضاف الیه است و عبارت است از اعتقاد و کاتب این صحیفه یا از وثاقت و عصمت آن کاتب از خطا
در مسایل محرر حقایق حکایت ما فی الضمیر است و او حالیه است باطل خبر مبتدای محذوف است بتقدیر بنا و جمله مفعول الفت است
یعنی پس وقتی که اندیشیدم سوی من ابتدای طومار را که او نوشته کننده بود که شناخته میشد اینکه آن از نوشتهای
پیشینیان است پس نظر کردم در آن طومار پس ناگاه در آن بود خلاف آنچه در دست مردمانست از صله خویشاوندان و کلاله
متعارف گشته در آن متفق میان مشهوران از جمله علما و گاه اکثرش چنان بود پس خواندم آنرا تا آنکه رسیدم
بسر آخرش با آن زودی خاطری و کمی تاب آوردنی و تنبه شمردن اعتقادی و گفتم در دل خود بر حالی که میخواندم آنرا
که این باطل است تا آنکه رسیدم بسر آخرش بعد از آن پیچیدم طومار را و دادم آنرا بسوی امام جعفر صادق علیه السلام و مراکه
باعث اینهمه خطرات اینست که حساب باطل و خیال ضعیف در فرائض راسخ در ذهن او و ملکه او شده بود و نعوذ بالله من شرور
انفسنا اصل فلما اصبحت لقیت ابا جعفر علیه السلام فقال لی اقرأت صحیفة الفرائض فقلت نعم
فقال کیف رایت ما قرأت قال قلت باطل لیس بشیء هو خلاف ما الناس علیه قال فان الذی
رایت املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام بیده فاتانی الشیطان فوسوس
فی صدری فقال و ما یدریه انه املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی بیده شرح الذی
در دوم مبتدا است رایت بصیغه مخاطب است املاء مرفوع و خبر مبتدا است فاتانی تا آخر کلام زراره است و الف سیوم
برای استفهام انکاریست یدریه بدال بی‌نقطه و رای بی‌نقطه و یای دو نقطه پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
و ضمیر راجع با امام محمد باقر علیه السلام است ان بفتح همزه مفعول دوم یدریه است یعنی پس وقتی که صبح کردم رسیدم
بخدمت امام محمد باقر علیه السلام پس گفت مرا که آیا خواندی طومار فرائض را پس گفتم که آری پس گفت که چگونه دیدی آنچه
که خواندی زراره گفت که گفتم که باطل است نیست چیزی چنان این آنکه آن خلاف آنست که مردمان بر آنند امام گفت که
پس بدرستی که آنچه دیدی بخدا قسم ای زراره آنست حق چنان این آنکه آنچه دیدی املاء رسول الله صلی الله علیه و آله
و خط علی علیه السلام است بدست خود پس آمد بنزد من شیطان پس وسوسه کرد در سینه من پس گفت که و چه چیز
دانا کرد او را که آن املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام است بدست خود اصل فقال لی قبل ان
انطق یا زرارة لا تشکن ود الشیطان والله انک شککت و کیف لا ادری انه املاء رسول الله
صلی الله علیه و آله و خط علی بیده و قد حدثنی ابی عن جدی ان امیر المؤمنین علیه السلام
حدثه ذلک قال قلت لا کیف جعلنی الله فداک و تندمت علی ما فاتنی من الکتاب و لو کنت قرأته

و انا اقرؤه لرجوت ان لا یفوتنی منه حرف شرح ان بفتح همزه و سکون نون است انطق بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
ضرب است لا تشکن بصیغه نهی مخاطب معلوم باب نصر و نون تاکید ثقیله یا خفیفه است ود بضم واو بی‌نقطه و تشدید دال مفتوحه
و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصر است اشارة الیه ذلک ان املاء رسول الله تا آخر است و مفعول دوم حدث است و ترکیب لا کیف
جمله ملحقه است بتقدیر لا اشک و بتقدیر کیف اشک التندم بنون و دال بی‌نقطه مصدر باب تفعل بغایت پشیمان شدن
یعنی پس امام گفت مرا پیش از آنکه سخن گویم که ای زراره شک مکن البته بر گردان شیطان را از خود بخدا قسم که بدرستی
که تو شک کردی و چگونه نمیدانم اینرا که آن املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی بدست خود است و حال آنکه خبر داد
مرا پدرم از جدم اینکه امیر المؤمنین علیه السلام خبر داد او را آنچه مذکور شد زراره گفت که گفتم که شک نمیکنم چگونه شک کنم
بیان و صحیح کرد الله مرا فدای تو و بغایت پشیمان شدم بر آنچه فوت شد از من از جمله آن مکتوب و اگر بودم
که میخواندم آنرا بر حالی که من میشناختم آنرا که املاء رسول الله و خط علی بدست خود است هر آینه امید میبودم آنرا
که فوت نشود از من از جمله آن حرفی مراد اینست که باحتیاط ملاحظه میکردم تا مبادا نظر در آن بکنم و همه را بخاطر میگرفتم
بروشی که حرفی از آن فراموش نشود اصل قال عمر بن اذینة قلت لزرارة فان اناسا حدثونی عنه و عن
ابیه علیهما السلام باشیاء فی الفرائض فاعرضها علیک فما کان منها باطلا فقل هذا باطل و ما
کان منها حقا فقل هذا حق و لا تروه و اسکت فحدثته بما حدثنی به محمد بن مسلم عن ابی
جعفر صلوات الله علیه فی الابنة و الاب و الابنة و الام و الابنة و الابوین فقال هو والله الحق
شرح مثل این گذشت در حدیث اول باب سابق یعنی گفت عمر بن اذینه که گفتم زراره را که پس بدرستی که مردمانی
خبر دادند مرا از امام جعفر صادق علیه السلام و از پدرش چیزهایی در فرائض پس عرض میکنم آنها را بر تو پس آنچه باشد از جمله آنها باطل و مخالف
صحیفه فرائض پس بگو که این باطل است و آنچه باشد از جمله آنها حق و موافق صحیفه فرائض پس بگو که این حق است و روایت
مکن آنرا از صحیفه فرائض و خاموش میشوم از آن بسبب شرطی که بر تو گرفته امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم
او را آنچه خبر داد مرا بآن محمد بن مسلم از امام محمد باقر صلوات الله علیه در دختر و پدر و در دختر و مادر و در دختر و پدر و مادر که گذشت
در حدیث اول این باب پس زراره گفت که آن بخدا قسم که حقست اصل و قال الفضل بن شاذان فی ابنة
و اب للابنة النصف و للاب السدس و ما بقی رد علیهما علی قدر انصبائهما و کذلک ان ترک ابنة
و اما فللابنة النصف و للام السدس و ما بقی رد علیهما علی قدر انصبائهما و قد قال بعض الناس
و ما بقی فللابنة لانها اقرب من الوالدین و غلط فی ذلک لان الابوین یتقربان بانفسهما کما یتقرب
الولد و لیس باقرب من الابوین شرح قال الفضل بن شاذان کلام علی بن ابراهیم است رد بفتح را بی‌نقطه و تشدید
دال مصدر بمعنی اسم مفعول و مرفوع و منون است یا بضم را بی‌نقطه بصیغه ماضی مجهول باب نصر است و قال بعض الناس تمام

کلام فضل بن شاذان است غلطاً بیّناً با نقطه و طاء منقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب علم است و ضمیر مستتر راجع بعض الناس است
الغلط بفتح غین و فتح لام خطا کردن کلّه بضم کاف و تشدید لام مفتوحه و ضمیر راجع به مصدر غلط است مفعول مطلق است
یعنی غلط جمیع الغلط و مقصود مبالغه در تخطئه بعض الناس است یعنی آنکه میتواند بود که توهم بعض الناس ناشی شده
باشد از احتمالی که مذکور شد در شرح فقره اول از کلام مصنف در باب دوم در تفسیر آیت سوره نساء که آباؤکم و
ابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعاً والله اعلم یعنی و گفت فضل بن شاذان در دختری و پدری برای دختر است نصف
و برای پدر است سدس و آنچه باقیماند برگردانیده شده است برایشان بر قدر بخشهای ایشان و همچنانست اگر
واگذارد دختری را و مادری را پس برای دختر است نصف و برای مادر است سدس و آنچه باقیماند برگردانیده شده است
برایشان بر قدر تیر بخشهای ایشان و بتحقیق گفت بعض مردمان که و آنچه باقیماند برای دختر است زیرا که دختر نزدیکتر است
از پدر و مادر و غلط کرده در این کل غلط زیرا که پدر و مادر خویش میشوند بی واسطه چنانچه خویش میشوند فرزندان و نیستند
فرزندان نزدیکتر از پدر و مادر **اصل** فالصواب ان یردّ علیهم ما بقی علی قدر انصبائهم لانّهم استکملوا
سهامهم و کانوا اقرب الارحام فکان ما بقی من المال لهم بقرابة الارحام فیقتسمون ذلک بینهم علی	فیقسم
قدر منازلهم فیکون حکم ما بقی من المال حکم ما قسمه الله بینهم لا یخالف الله فی حکمه ولا یغیّر
قسمته **شرح** پس درست همینست که برگردانیده شود برایشان آنچه باقیماند بر قدر بخشهای ایشان زیرا که ایشان تمام
باز یافته اند تیر بخشهای خود خشان را و بودند نزدیکتر خویشاوندان پس شد آنچه باقیماند از جمله مال میراث
برای ایشان بسبب نزدیکی خویشاوندیها پس بخش میشود آن باقیمانده میان ایشان بر قدر مرتبه ایشان
پس میباشد حکم آنچه باقیماند حکم آنچه قسمت کرده آنرا الله میان ایشان بیان این آنکه مخالفت کرده نمیشود
الله در حکمش و تغییر داده نمیشود قسمت او **اصل** وان ترک ابنة وابوین فللابنة النصف وللابوین السدسان
وما بقی یردّ علیهم علی قدر انصبائهم لانّ الله جلّ وعزّ لم یردّ علی احد دون الآخر وجعل
للنساء نصیباً کما جعل للرجال نصیباً وسوّی فی هذه الفریضة بین الاب والامّ **شرح**
و اگر میت واگذارد دختری را و پدر و مادری را پس برای دختر است نصف و برای پدر و مادر است دو سدس و آنچه
باقیماند برگردانیده میشود برایشان بر قدر تیر بخشهای ایشان زیرا که الله جل و عز برنگردانید بر یکی بی دیگری
و گردانید برای زنان بخشی را چنانچه گردانید برای مردان بخشی بآن در آیت سوره نساء للرجال نصیب مما ترک الوالدان
والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون مما قلّ منه او کثر نصیباً مفروضاً و برابری قرار داد
در این فریضه میان پدر و مادر **اصل** وان ترک ابنتین وابوین فللابنتین الثلثان وللابوین السدسان
وان ترک ثلث بنات او اکثر فللابوین السدسان وللبنات الثلثان وان ترک ابوین وابنة

والبنة فللابوین السدسان وما بقی فبین الابن والابنة للذکر مثل حظّ الانثیین **شرح**
و اگر میت واگذاشت دو دختر را و پدر و مادر را پس برای دو دختر است دو ثلث و برای پدر و مادر است دو سدس و اگر
واگذاشت سه دختر یا بیشتر را پس برای پدر و مادر است دو سدس و برای دختران است دو ثلث و اگر واگذاشت
پدر و مادر او پسری را و دختری را پس برای پدر و مادر است دو سدس و آنچه باقیماند بین میان پسر و دختر است
برای نرینه است مثل نصیب دو مادینه **باب نوزدهم اصل باب میراث الولد مع الزوج والمرأة والابوین** **شرح**
این بابیست در بیان میراث فرزندان با شوهر و زن و پدر و مادر است در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن
محمد بن اذینة قال قلت لزرارة سمعت محمد بن مسلم وبکیراً یرویان عن ابی جعفر علیه السلام فی زوج
وابوین وابنة للزوج الربع ثلثة اسهم من اثنی عشر سهماً وللابوین السدسان اربعة اسهم
من اثنی عشر سهماً وبقی خمسة اسهم فهو للابنة لانّها لو کانت ذکراً لم یکن لها غیر خمسة من اثنی
عشر سهماً وان کانتا اثنتین فلهما خمسة من اثنی عشر سهماً لانّهما لو کانا ذکرین لم یکن لهما غیر ما بقی
خمسة من اثنی عشر سهماً **شرح** اثنی عشر سهم جا بکرده یا دو نقصه یا این است **یعنی** در میت ابن اذینه
گفت گفتم زراره را که بدرستی که من شنیدم از محمد بن مسلم و بکیر بن اعین روایت میکردند از امام محمد باقر علیه السلم که
شوهری و پدر و مادری و یک دختر که برای شوهر است ربع که سه بخش است از دوازده بخش و برای پدر و مادر است
دو سدس که چهار بخش است از دوازده بخش و باقیماند پنج بخش پس آن باقی برای دختر است زیرا که او اگر میبود
نرینه نمیبود برای او غیر پنج بخش از دوازده بخش با جماع مخالف و موافق و اگر باشند دو دختر پس برای ایشانست
پنج بخش از دوازده بخش زیرا که ایشان اگر میبودند دو نرینه نمیبود برای ایشان غیر آنچه باقیماند که پنج بخش است
از دوازده بخش با جماع **اصل** قال زرارة هذا هو الحق اذا اردت ان تلقی العول فتجعل الفریضة لا تعول
فانّما یدخل النقصان علی الذین لهم الزیادة من الولد والاخوات من الاب والامّ فامّا الزوج والاخوة
للامّ فانّهم لا ینقصون ممّا سمّی الله لهم شیئاً **شرح** این ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب نهم
کتاب معرفة القاء العول است **دوم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم فی امرأة ماتت وترکت زوجها
وابویها وابنتها قال للزوج الربع ثلثة اسهم من اثنی عشر سهماً وللابوین لکلّ واحد منهما السدس
سهمان من اثنی عشر سهماً وبقی خمسة اسهم فهی للابنة لانّه لو کان ذکراً لم یکن له اکثر من خمسة
اسهم من اثنی عشر سهماً لانّ الابوین لا ینقصان کلّ واحد منهما من السدس شیئاً وانّ الزوج لا
ینقص من الربع شیئاً **شرح** لکل واحد الابوین است در نسخ کافی سهمین است بتقدیر یعنی و سهمان موافق نسخ تهذیب است
لا ینقصان بصیغه مضارع تثنیه غایب مجهول از باب منصرف است کل مرفوع و بدل ضمیر لا ینقصان است برای احتراز از توهم سدس

برای مجموع ان در آخر نیز بفتح همزه است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام در زنی که مرده و واگذاشت
شوهرش را و پدر و مادرش را و دو دخترش را گفت که برای شوهر است ربع که سه بخش است از دوازده بخش و برای پدر و مادر است
برای هر کدام ایشان سدس که مجموع هر دو چهار بخش است از دوازده بخش و باقیماند پنج بخش پس آن از دو دختر است زیرا که او
اگر پسر بود زیاده نمیشد برای او بیشتر از پنج بخش از دوازده بخش برای اینکه پدر و مادر کم داده نمیشوند هر کدام ایشان از
سدس چیزی و اینکه شوهر کم داده نمیشود از ربع چیزی سیوم اصل عن الحسن بن محمد بن سماعة قال دفع الی صفوان
کتابا لموسی بن بکر فقال لی هذا سماعی من موسی بن بکر و قراءتی علیه فاذا فیه موسی بن بکر عن
علی بن سعید عن زرارة قال هذا مما لیس فیه اختلاف عند اصحابنا عن ابی عبد الله و عن
ابی جعفر علیهما السلم انهما سئلا عن امراة ترکت زوجها و امها و ابنتیها فقال للزوج الربع و للام
السدس و للابنتین ما بقی لانهما لو کانا ابنین لم یکن لهما شیء الا ما بقی و لا تزاد المراة ابدا
علی نصیب الرجل لو کان مکانها شرح لا تزاد بتشدید یا مفتوحه است مانند بفتح سین و تخفیف یا بمعنی ... انها
بفتح همزه بدل نوا است ضمیر فعال راجع بکل واحد است و مناسب این است که از سئل باشد بجای انهما سئلا
چنانچه ... تشدید است لانهما لو کانا ابنین تا آخر اشارتست بآیت سوره بقره و للرجال علیهن درجة و بآیت سوره
نساء و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب
تا آخر که بیان شد در شرح حدیث دوم باب سوم و دوم الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم
علی بعض و بما انفقوا من اموالهم سیوم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین
درجة و بیان ایضا شد در شرح بعض احادیث باب علة کیف صار للذکر سهمان تا آخر که باب دوازدهم است و بان
مندفع میشود کلام سید مرتضی رحمه الله تعالی در انتصار که ما قول بعض اصحابنا محتجا علی صحة ما ذهبنا الیه من ادخال النقص
علی البنات بانه لو کان مکان البنت او البنتین ابن او بنون ما کان لهم الا ما بقی فلیس بمعتمد لان الابن لیس من
ذوی السهام المنصوص علیها فی موضع من المواضع و لیس کذلک البنت و البنتین در نسخ کافی و تهذیب نصیب الرجل
بفتح نون و جر الرجل است و آن مشتمل بر مسامحه است و معنی با نصیب الرجل نیز باقی ما دو ضم یا معنا ... نصیب الرجال
و باین اعتبار جزو معنیش قایم مقام جزای لو مقدم شده بنا بر اینکه اگر لا تزاد قایم مقام جزا باشد مستقیم نمیشود معنی
یعنی روایتست از حسن بن محمد سماعه که گفت که داد بسوی من صفوان بن یحیی کتابی از موسی بن بکر بفتح با و سکون
کاف پس صفوان گفت مرا که این شنیده منست از موسی بن بکر و خواندم آن کتاب را بر صفوان پس ناگاه در آن بود
که روایت کرد موسی بن بکر از علی بن سعید از زراره که گفت که این از جمله چیزیست که نیست در آن اختلاف در روایتی نزد یاران ما
از امام جعفر صادق و از امام محمد باقر علیهما السلم اینکه ایشان پرسیده شدند از زنی که واگذاشت شوهرش را و مادرش را و دو

دخترش را پس هر کدام گفت که برای شوهر است ربع و برای مادر است سدس و برای دو دختر است آنچه باقیماند زیرا که آن دو دختر
اگر پسر بودند و پسر میبود برای ایشان چیزی مگر آنچه باقیماند زیاد داده نمیشود و داده نمیشود هرگز آنچه نصیب زن میشد
اگر میبود آن زن در جای آن مرد نیز اصل و ان ترک المیت اما او ابا و امراة و ابنة فان الفریضة
من اربعة و عشرین سهما للمراة الثمن ثلثة اسهم من اربعة و عشرین و لاحد الابوین
السدس اربعة اسهم و للابنة النصف اثنا عشر سهما و بقی خمسة اسهم هی مردودة علی سهام
الابنة و احد الابوین علی قدر سهامهما و لا یرد علی المراة شیء شرح و اگر واگذاشت میت مادر را
یا پدر را و زنی را و دختری را پس فریضه که آن فریضه از بیست و چهار بخش است برای زنست ثمن که سه بخش است از
بیست و چهار و برای یکی از پدر و مادر است سدس که چهار بخش است و برای دختر است نصف که دوازده بخش است
و باقیماند پنج بخش که آنها برگردانیده شده است بر بخشهای دختر و یکی از پدر و مادر بر قدر بخشهای ایشان و
برگردانیده نمیشود بر زن چیزی اصل و ان ترک ابوین و امراة و بنتا فهی ایضا من اربعة و
عشرین سهما للابوین السدسان ثمانیة اسهم لکل واحد منهما اربعة اسهم و للمراة الثمن ثلثة
اسهم و للابنة النصف اثنا عشر سهما و بقی سهم واحد مردود علی الابنة و الابوین علی
قدر سهامهم و لا یرد علی المراة شیء شرح و اگر میت واگذاشت پدر و مادر را و زنی را و دختری را پس
آن فریضه نیز از بیست و چهار بخش است برای پدر و مادر است دو سدس که هشت بخش است برای هر که از ایشان
چهار بخش است و برای زنست ثمن که سه بخش است و برای دختر است نصف که دوازده بخش است و باقیماند یک بخش
که برگردانیده شده است بر دختر و پدر و مادر بر قدر بخشهای ایشان و برگردانیده نمیشود بر زن چیزی اصل و ان
ترک ابا و زوجا و ابنة فللاب سهمان من اثنی عشر و هو السدس و للزوج الربع ثلثة اسهم
من اثنی عشر و للابنة النصف ستة اسهم من اثنی عشر و بقی سهم واحد مردود علی الابنة
و الاب علی قدر سهامهما و لا یرد علی الزوج شیء شرح و اگر میت واگذاشت پدر را و شوهر را و دختری را پس برای
پدر است دو بخش از دوازده بخش و آن سدس است و برای شوهر است ربع که سه بخش است از دوازده و برای دختر
نصف که شش بخش است از دوازده و باقیماند یک بخشی که برگردیده شده است بر دختر و پدر بر قدر بخشهای ایشان و
برگردانیده نمیشود بر شوهر چیزی اصل و لا یرث احد من خلق الله مع الولد الا الابوان و الزوج
و الزوجة فان لم یکن له ولد و کان ولد الولد ذکورا کانوا او اناثا فانهم بمنزلة الولد و ولد البنین
بمنزلة البنین یرثون میراث البنین و ولد البنات بمنزلة البنات یرثون میراث البنات
و یحجبون الابوین و الزوج و الزوجة عن سهامهم الاکثر و ان سفلوا ببطنین و ثلثة و اکثر یرثون

مايرث ولد الصلب ويحجبون ما يحجب ولد الصلب شرح و وارث نميشود كسى از خلق الله با فرزندان
مگر پدر و مادر و شوهر و زن پس اگر نباشند فرزندان و باشند فرزندان فرزندان خواه نزديكان باشند يا
دوريكان پس هر يكى كه آن فرزندان فرزندان بجاى فرزند نهند و فرزندان پسران بجاى پسر شوند و وارث
ميشوند ميراث پسر او را و فرزندان دختران بجاى دختر شوند و وارث ميشوند ميراث دختر او را و مانع ميشوند پدر و مادر را
و شوهر و زن را از بخشهاى ايشان كه بيشتر است هرچند كه آن فرزندان فرزندان پايين شده باشند بده مرتبه
و صد مرتبه و بيشتر از صد مرتبه وارث ميشوند آن فرزندان فرزندان آنچه را كه وارث ميشوند فرزندان بى واسطه
و مانع ميشوند آن فرزندان فرزندان آنچه را كه مانع ميشوند فرزندان بى واسطه باب بيستم اصل باب ميراث الابوين
مع الزوج والزوجة شرح اين باب بيان ميراث پدر و مادر است با شوهر و زن و در اين باب پنج حديث است
و در اول حديث پنجم كلام فضل بن شاذان است اول اصل عن اسمعيل الجعفى عن ابى جعفر عليه السلم
فى زوج وابوين قال للزوج النصف وللام الثلث وللاب ما بقى وقال فى امرأة وابوين قال
للمرأة الربع وللام الثلث وما بقى فللاب شرح روايت است از اسمعيل جعفى بضم جيم و سكون عين بى نقطه و فاء از امام
محمد باقر عليه السلم در شوهرى و پدر و مادر كه گفت كه براى شوهر است نصف و براى مادر است ثلث و براى پدر است آنچه باقى ماند
و امام گفت در زن و پدر و مادر گفت كه براى زن است ربع و براى مادر است ثلث و آنچه باقى ماند پس براى پدر است
دوم اصل عن اسمعيل بن عبد الرحمن الجعفى عن ابى جعفر عليه السلم فى زوج وابوين قال للزوج النصف
وللام الثلث وما بقى فللاب شرح اين ظاهر است از شرح سابق سوم اصل عن عمر بن اذينة عن محمد بن
مسلم ان ابا جعفر عليه السلم اقرأه صحيفة الفرائض التى املاها رسول الله صلى الله عليه وآله
وخط على عليه السلم بيده فقرأت فيها امرأة تركت زوجها وابويها فللزوج النصف ثلثة اسهم
وللام الثلث تاما سهمان وللاب السدس سهم شرح ضمير منصوب در اقراه راجع بمحمد بن مسلم است و املا
بالف منقلبه از ياء بصيغه ماضى غايب معلوم از باب افعال است و خط بصيغه ماضى غايب معلوم از باب نصر است و على مرفوعست و ضمير
متكلم در فقرات عبارت از عمر بن اذينه است پس مستفاد ميشود بذكر عن محمد بن مسلم روايت از او نيست بلكه مقصود نقل حال از احوال
او است پس فيها تا آخر مقروء عمر بن اذينه است كه بخط محمد بن مسلم بوده در كتابش و باقى ظاهر است از شرح گذشته چهارم اصل
عن عمر بن اذينة قال قلت لزرارة ان اناسا قد حدثونى عن ابى جعفر وابى عبد الله عليهما السلم
باشياء فى الفرائض فاعرضها عليك فما كان منها باطلا فقل هذا باطل وما كان منها
حقا فقل هذا حق ولا ترويه واسكت فحدثته بما حدثنى به محمد بن مسلم فى الزوج والابوين
فقال هو والله الحق شرح اعرض متكلم عبارتست از حديث سابق و باقى ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حديث اول

باب ميراث الابوين مع المرأة كه باب بعد هم است پنجم اصل حميد بن زياد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن على
بن الحسن بن رباط عن عبد الله بن وضاح عن ابى بصير عن ابى عبد الله عليه السلم فى امرأة توفيت
وتركت زوجها وامها واباها قال هى من ستة اسهم للزوج النصف ثلثة اسهم وللام الثلث
سهمان وللاب السدس سهم شرح توفيت بصيغه ماضى غايبه مجهول باب تفعل است يعنى روايت كرد حميد بن
زياد از حسن بن محمد بن سماعه از على بن حسن بن رباط بكسر راء بى نقطه و تخفيف باء يك نقطه و طاء بى نقطه از عبد الله بن وضاح
بفتح واو و تشديد ضاد با نقطه از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلم در زنى كه گرفته شد از دنيا و واگذاشت شوهرش را
و مادرش و پدرش را امام گفت كه آن فريضه از شش بخش است براى شوهر است نصف كه سه بخش است و براى مادر
ثلث كه دو بخش است و از براى پدر است سدس كه يك بخش است كلام فضل بن شاذان اصل قال الفضل بن
شاذان فى هذه المسئلة ومن الدليل على ان للام الثلث من جميع المال ان جميع من خالفنا لم
يقولوا فى هذه الفريضة للام السدس وانما قالوا للام ثلث ما بقى وثلث ما بقى هو السدس
ولكنهم لم يستجيزوا ان يخالفوا لفظ الكتاب فاتبعوا لفظ الكتاب وخالفوا حكمه وذلك
خلاف على الله وعلى كتابه شرح قال الفضل بن شاذان فى هذه المسئلة كلام حميد يا كلام حسن است من براى تبعيض است
و اشارتست بكثرت ادله يعنى گفت فضل بن شاذان در اين مسئله كه از جمله دليل است بر اينكه براى مادر است ثلث از جميع
مال ميت اينكه جميع مخالفان ما نگفته اند در اين فريضه شوهر و مادر و پدر كه براى مادر است سدس مال ميت و جز اين
نيست كه گفتند كه براى مادر است ثلث آنچه از شوهر باقيمانده و حال آنكه ثلث آنچه باقيمانده سدس مال ميت است وليك
مخالفان ما جايز نمى شمرند اينرا كه مخالفت كنند لفظ قرآن را در آيت سوره نسا كه فلامه الثلث پس متابعت كردند لفظ
قرآن را و مخالفت كردند معنى قرآن را و اين مخالفت و جرات است بر الله و بر كتاب او اصل وكذلك ميراث المرأة
مع الابوين للمرأة الربع وللام الثلث كاملا وما بقى فللاب لان الله جل ذكره قد سمى فى
هذه الفريضة فى التى قبلها للمرأة الربع وللزوج النصف وللام الثلث ولم يسم للاب شيئا
وانما قال وورثه ابواه فلامه الثلث فكان ما بقى بعد ذهاب السهام للاب فانما يرث الاب
ما بقى شرح اين تتمه كلام فضل بن شاذان است يعنى و چنانست ميراث زن با پدر و مادر و بيان اين آنكه براى زن است
ربع و براى مادر است ثلث در حالى كه از كل مال باشد و آنچه باقيمانده پس براى پدر است زيرا كه الله جل ذكره بتحقيق نام
برده در اين فريضه زن و مادر و پدر و در فريضه كه پيش از اين است براى زن ربع را و براى شوهر نصف را و براى مادر
ثلث را و نام نبرده براى پدر چيزى را و جز اين نيست كه گفت در آيت سوره نسا كه و وارث شدند او را پدر و مادرش پس
براى مادر او است ثلث پس شد آنچه باقيمانده بعد از رفتن آن بخشها براى پدر پس جز اين نيست كه وارث ميشود پدر آنچه را

که باقیمانده رد آنکه بنا بر احتمالی که گذشت در باب دوم در شرح فقره ثم جعل المیراث کله للابوین تا آخر و معنی و ورثه ابواه ظاهر
این استدلال محل اشکال است باب بیست و یکم اصل باب الکلالة شرح بیان شده در شرح کلام مصنف در باب اول که کلاله بفتح کاف
و تخفیف دو لام در اصل مصدر باب ضرب است بمعنی آزردگی خاطر و مستعمل میشود در سه معنی اول آزردگی خاطر کسی در وقت
مردن بسبب اینکه خویشاوند بی واسطه ندارد و مال او را دیگران میبرند دوم کسی که آن آزردگی خاطر دارد و سوم کسی که وارث
آن آزرده خاطر است و در حدیث اول این باب معنی دوم مذکور است و در حدیث دوم و سیوم این باب اشاره بمعنی اول
شده یعنی این باب بیان معنی کلاله است که مذکور است در دو آیت سوره نساء و در این باب سه حدیث است اول اصل
عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ترک الرجل اباه او امه او ابنه او ابنته
اذا ترک واحدا من هؤلاء الاربعة فلیس هم الذین عنی الله قل الله یفتیکم فی الکلالة شرح
مضمون این گذشت در حدیث دوم باب دهم که باب انه لا یرث مع الولد والوالدین الا الزوج والزوجة است اذا ترک و اعاده
کلام مضمون شرط سابقست اسم لیس ضمیر شان مستتر در آنست ضمیر هم مبتداست و جمع برای اشارت بجنس که
او برای منع خلو است و مصدوق که اهلی باشند نیز داخلست الذین خبر مبتداست عنی بتقدیر عناهم است و مراد است که ایشان
داخل مراد بکلاله نیستند یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون واگذاشت مرد شخص مرده پدرش
یا مادرش را یا پسرش را یا دخترش را چون واگذاشت یکی ازان چهار کس را پس نیست شان اینکه ایشان جمعی اند که خواسته
ایشان را الله در آخر سوره نسا که بگو که الله فتوی میدهد بشما در کلاله دوم اصل عن حمزة بن حمران قال سألت ابا
عبد الله علیه السلام عن الکلالة فقال ما لم یکن له ولد ولا والد شرح ما مصدریه است لم یکن از افعال ناقصه
و تعبیر کلاله بمصدر بنوعی از مسامحه است اشارت بآنست که کلاله در اصل مصدر باب ضرب است و اینجا مستعمل شده بمعنی
اسم فاعل ولد بفتح واو و فتح لام مقدر شرکت میان پسر و دختر و الد شرکت میان پدر و مادر یعنی روایت است از
حمزه بن حمران گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از معنی کلاله پس گفت که نبودن فرزند و نه پدر و مادر است برای کسی
سیوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکلالة ما لم یکن له ولد ولا
والد شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق باب بیست و دوم اصل باب الاخوة والاخوات مع الولد شرح
این باب بیان برادران و خواهران است در حالی که با فرزند باشند و در این باب دو حدیث است و در ذیل حدیث دوم کلام فضل
بن شاذان است اول اصل عن محمد بن الحسن الاشعری قال وقع بین رجلین من بنی عمی منازعة فی
میراث فاشرت علیهما بالکتاب الیه فی ذلک لیصدرا عن رایه فکتبا الیه جمیعا جعلنی الله لیصدر خ
فداک ما تقول فی امراة ترکت زوجها وابنتها واختها لابیها وامها فقلت جعلت فداک
ان رایت ان تجیبنا بمر الحق شرح دو پسر عموی کی شوهر دختر بوده و دیگری شوهر خواهر از پدر و مادر بوده شرکت بس

بالفعل

۱۱۳

بالفعل را منقطع بصیغه ماضی متکلم معلوم باب افعال است الاشاره بیرون آوردن اصل از کنده و مراد اینجا نصیحت
دو امودن صلاح کار است ضمیر الیه راجع بامام رضا علیه السلام است لیصدرا بکسر لام و صیغه مضارع تثنیه غایب معلوم از باب
نصر است و در بعض نسخ بصیغه متکلم مع الغیر است الصدور بازگشتن شتر از آب بسیراب شدن و مراد اینجا
استفاده و اطمینان خاطر است و مبنی بر تشبیه رای امام بآب نهر است و لهذا متعدی بعن شده فکتبا بصیغه تثنیه
تثنیه غایب معلوم باب نصر است و در بعض نسخ فکتبنا بصیغه متکلم مع الغیر از باب نصر است قلت بمعنی کتبت است و
بنوا ننموده که این سخن را با حاکی مکتوب گفته باشد که برساند ان بکسر همزه شرطیه است و جزای آن مقدر است و اگر آن
مستعمل شده باشد بمعنی ترجی چنانچه او مستعمل میشود بمعنی تمنی حاجت بتقدیر نخواهد بود المر بضم میم و تشدید را
بمنقط تلخ و مراد اینجا صحیح و سریع النفوذ است بمناسبت اینکه تلخ بیشتر از دیگران تاثیر میکند مثل اینکه داروی
تلخ و الصبر چشم کشیده میشود و منفعل کف پا رسد و دهن تلخ میشود یا بمناسبت اینکه کسی که با حق گوید تلخکام
میشود بسبب آن الحق مجرور و مضاف است یعنی روایت است از محمد بن حسن اشعری گفت که واقع شد میان دو مرد
از پسران عموی من نزاعی در میراثی پس صواب دید کردم بر ایشان بنوشتن سوی امام رضا علیه السلام در آن میراث
برای اینکه عمل کنند بصواب دید او پس نوشتند سوی امام بهمکی که گردانید ما را الله فدای تو چه میگویی در زنی که
واگذاشت شوهرش را و دخترش را و خواهرش از پدرش و مادرش را و نوشتم که قربانت شوم اگر صلاح بینی ایذا کن
جواب کوی ما را بصریح حق میان میکنی اصل فخرج الیهما کتاب بسم الله الرحمن الرحیم عافانا الله وایاکما
احسن عافیة فهمت کتابکما ذکرتما ان امراة ماتت وترکت زوجها وابنتها واختها لابیها وامها
فالفریضة للزوج الربع وما بقی فللابنة شرح الفریضة مبتداست و عبارتست از مفروض بمعنی جدا کرده شده
برای صاحب حقی للزوج متعلق بفریضه است الربع خبر مبتداست موافق آنچه گذشت در شرح عنوان باب اول یعنی
پس بیرون آمد سوی ایشان مکتوبی که بسم الله الرحمن الرحیم عافیت داد ما را الله و شما را بهترین عافیتی فهمیدم
مکتوب شما را که ذکر کرده اید اینکه زنی مرده و واگذاشته شوهرش را و دخترش را و خواهرش از پدرش و مادرش را پس
جدا کرده شده برای شوهر ربع است و آنچه باقیمانده پس برای دختر است دوم اصل عن عمر بن اذینة عن
عبید الله بن محرز قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل ترک ابنته واخته لابیه وامه
فقال المال کله لابنته ولیس للاخت من الاب والام شیء فقلت انا قد احتجنا الی هذا والمیت للابنة خ
رجل من هؤلاء الناس واخته مؤمنة عارفة قال فخذ النصف لها خذوا منهم کما یاخذون
منکم فی سنتهم وقضایاهم قال ابن اذینة فذکرت ذلک لزرارة فقال ان علی ما جاء به ابن
محرز لنورا شرح مشار الیه هذا سوال از انجمله است و واو در والمیت حالیه است هؤلاء الناس عبارت از مخالفان

که قال لعصبه اذو بیان شد در باب دوم و مقصود اینست که دخترش نیز از ایشانست امر در فخذ و در غنه و اشاید که
برای اباحت باشد در سوره نحل چنین است وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین
سنتهم بضم سین بی‌نقطه و تخفیف نون مفتوحه و کسر نون دوم است یا تشدید نون مفتوحه و کسر تا و دو نقطه در
بالاست و اول مناسب قضا اهم است و دوم مناسب اینست که مخالفان خود را اهل السنة مینامند ذکر ابن اذینه
آن را برای زرارة مبنی بر اینست که زراره صحیفه فرائض امیر المؤمنین علیه السلام را دیده چنانچه گذشت در حدیث سیوم
باب میراث الولد مع الابوین که باب پنجم است **یعنی** روایتست از عمر بن اذینه از عبد الله بن محرز گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی واگذاشت دخترش را و خواهرش را از پدرش و مادرش را پس امام گفت که مال
همگیش برای دخترش است و نیست برای خواهر از پدر و مادر چیزی پس گفتم که بدرستی که ما چنین محتاج شدیم
سوی این سوال بر حالی که میت و دخترش از مخالفانند و خواهر او مومنه است شناساست امام گفت که پس
بگیر نصف را برای خواهر بگیرید از مخالفان چنانچه میگیرند از شما در طریقهای و حکمهای ایشان گفت عمر بن اذینه
که پس مذکور کردم آن را برای زراره پس گفت که بدرستی که بر آنچه آورد آن را عبد الله بن محرز هر آینه نور است قراءت
که حق است و برهان وی است و موافق تقیه نیز همانست **سیوم اصل** عن ابن اذينة عن زرارة قال قال ثلاثة
الناس والعامة في احكامهم وفرائضهم يقولون قولاً قد اجمعوا عليه وهو الحجة عليهم يقولون
في رجل توفي وترك ابنته او ابنتيه وترك اخاه لابيه وامه او اخته لابيه وامه او
اخته لابيه او اخاه لابيه انهم يعطون الابنة النصف او ابنتيه الثلثين ويعطون بقية
المال اخاه لابيه وامه او اخته لابيه او اخته لابيه وامه دون عصبة بني عمه وبني
اخيه ولا يعطون الاخوة للام شيئاً **شرح** الف ولام الناس برای عهد خارجیست و عبارتست از مخالفان والعامة
عطف بیان تفسیرست و عبارتست از اکثر و ذکر کثرت در مدح قلت گذشت در کتاب العقل در حدیث دوازدهم
اول یقولون در دوم استیناف بیانی سابقست توفی بصیغه ماضی غائب مجهول یا معلوم باب تفعل است آنچه مذکور
اینجا هست صورتست که حاصل است از ضرب دو در چهار انهم بکسر همزه مفعول یقولون دوم است و از قبیل تغلیب حال
حکایت بر حال محکی است زیرا که ایشان بجای انهم انا میگویند و بر این قیاس است نظایرش و یعطون بقیة المال
اخاه لابیه تا آخر شریفه بغیر ترتیب لف است و ترک ذکر او اخاه لابیه در نشر از قبیل اکتفا است و اقتصار بر ذکر آن در لف است
عصبه مجرور منون است و معنی عصبه گذشت در باب دوم در شرح ثم ذکر ابطال العصبة تا آخر و مراد اینجا خویشان
نسبی است بنی عم عطف بیان عصبه است عم بفتح عین بی‌نقطه و تشدید میم است اخیه بفتح همزه و کسر خاء با نقطه و سکون یا
دو نقطه در پایین است **یعنی** روایتست از عمر بن اذینه از زراره گفت که گفت زراره که این مردمان و عامه میگویند

باسلام

١١٤

باسلام و حکمهای ایشان و فرائض ایشان میگویند سخنی را که بتحقیق اتفاق کرده‌اند بر آن و آن حجت است بر ایشان بیان این
آنکه میگویند در مردی که گرفته شد از دنیا و واگذاشت یکی از دو قسم وارث را دخترش را یا دو دخترش را و واگذاشت
یکی از چهار کس را **اول** برادرش از پدرش و مادرش را **دوم** یا خواهرش از پدرش و مادرش را **سیوم** یا خواهرش از
پدرش را **چهارم** یا برادرش از پدرش را که بدرستی که ایشان میدهند که دختر را نصف یا دو دختر را دو ثلث و میدهند
بقیه مال را برادرش از پدرش و مادرش یا خواهرش از پدرش یا خواهرش از پدرش و مادرش بخلاف عصبه
که پسران عموی میت باشند و نمیدهند برادران از مادر را چیزی **اصل** قال فقلت لهم فهذه الحجة عليكم انما
سمى الله للاخوة للام اذا كان يورث كلالة ولم تعطوهم مع الابنة شيئاً واعطيتم الاخت
لابيها وامها والاخت للاب بقية المال دون العم والعصبة وانما سماهم الله عز وجل
كلالة كما سمى الاخوة للام كلالة فقال عز وجل يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة ان امرؤ
هلك فلم فرقتم بينهما **شرح** لام در للاخوة برای سببیت است اذ بفتح همزه مفعول یسمی است و ضمیر
راجع برجل است که مذکورست در آیت سوره نسا و ان کان رجل یورث کلالة تا آخر و بیان شد در باب دوم در شرح
فقره ثم ذکر فریضة الاخوة والاخوات من قبل الام تا آخر ضمیر مخاطب راجع با خوه و اخوات از پدر و مادرست که معهود
است از سابق فلم بکسر لام و فتح میم است که برای استفهام توبیخی است فرقتم بفا و را بی‌نقطه و قاف بصیغه ماضی جمع
مخاطب باب تفعیل است **یعنی** زراره گفت که پس گفتم آن مخالفان را که پس این فریضه شما حجت است
بر شما بیان این آنکه جز این نیست که نام برده الله بسبب برادران از مادر را اگر میت موروث میشود بر حالی که کلاله
[illegible] نداده‌اید آن برادران از مادر را با دختر چیزی و داده‌اید خواهر از پدر و مادر و خواهر از پدر تنها را باقیمانده مال بخلاف
عم و عصبه که پسران عم‌اند و جز این نیست که نام نهاده برادران و خواهران از پدر و مادر را الله عز و جل کلاله چنانچه نام نهاده
برادران از مادر را کلاله پس فرموده که گفت الله عز وجل در آخر سوره نسا که طلب فتوی میکنند از تو بگو که الله فتوی میدهد
شما را در کلاله اگر مردی مرد تا آخر که بیان شد در باب دوم پس چرا فرق کردید میان دو کلاله که مذکورند در دو آیت
سوره نسا **اصل** فقالوا السنة والاجماع للجماعة قلنا سنة الله وسنة رسوله او سنة الشيطان
واوليائه فقالوا سنة فلان وفلان قلنا قد تابعتمونا في خصلتين وخالفتمونا في
خصلتين قلنا اذا ترك واحداً من اربعة فليس الميت يورث كلالة اذا ترك اباً او
ابناً فلم صدقتم فقلنا او اماً او ابنة فابيتم علينا **شرح** السنة و نظائرش مجرورست بجعل لام حرف
جر و القاء اثرش نظیرش و الحمد لله در جای کعبه است زیرا که بتقدیر خبریست تغییر اسلوب در قلنا اشارتست
بآنکه المجلس کان بين اثنين مذکورست لیکن بنقل کلام جمعی داشت و هر کس مقتدی است گفت مذکور شد مثل سنة

و سنة رسوله و سنة غيرنا فلان و فلان عبارتست از تیمی و عدوی و عدم تعرض زراره و برای جواب آن شرع
او در نوع دیگر از سخن اشارتست بملزم شدن مخالفان و التزام پیروی دو شیطان که طریقت ایشان غیر
طریقت خدا و رسولست ابای مخالفان دوام و جوابش گذشت در باب دوم در فقره فان قال قائل فان الله جل ذكره
سماهم كلالة آخره و ابای ایشان در ضبط اینصورتست پس گفته شد که برای طریقت ما اجماع جماعت باکفتیم که آیا برای
طریقت الله و طریقت رسولش یا برای طریقت شیطان و یماورانش پس گفته شد که برای طریقت تیمی و عدوی
گفتیم که تحقیق موافق شدید ما را در دو خصلت و مخالفت کردید ما را در دو خصلت بیان این آنکه گفتیم که چون میت
ترک کند یکی از چهار کس را این نیست آن میت که موروث شود در حالی که کلاله باشد چون ترک کند پدر یا پسر را گفتند
که درست گفتید پس گفتیم که با مادر یا با دختر پس ابا و امتناع کردید بر ما **اصل** ثم تابعتمونا في الابنة
فلم تعطوا الاخوة من الام معها شيئا وخالفتمونا في الام فكيف تعطون الاخوة للام
الثلث مع الام وهي حية وانما يرثون بحقها ورحمها وكان الاخوة والاخوات للاب
والام مع الاخوة والاخوات للاب لا يرثون مع الاب شيئا لانهم يرثون بحق الاب
كذلك الاخوة والاخوات للام لا يرثون معها شيئا **شرح** و در علم فقه ابای یا بانت و مراد
کرتابعت شما ما را در بکه دختر فی الجمله است و آن در صورتیست که خواهران و برادران مادری تنها باشند بخلاف
صورتی که برادران و خواهران پدری باشند چا پسر عم و مانند آن که اول ذوی الفروض و دوم دخل عصبه اند
و باقیمانده میراث منصوص عصبه است و بطلان این نزد گذشت در باب دوم **یعنی** بعد از آن موافقت کردید ما را در دختر
فی الجمله با این روش که نداد برادران از مادر با او چیزی و مخالفت کردید ما را در مادر باعتبار جمیع صورتها پس چگونه میدهید
برادران از مادر ثلث با مادر و حال آنکه مادر زنده است و حال آنکه برادران از مادر وارث میشوند بوسیله حق
مادر و خویشی مادر و ایضا چنانچه برادران و خواهران از پدر و مادر و برادران و خواهران از پدر تنها وارث نمیشوند
با وجود پدر چیزی را برای آنکه ایشان وارث میشوند بوسیله حق پدر همچنان برادران و خواهران از مادر وارث نمیشوند
با مادر چیزی را **اصل** والعجب من ذلك انكم تقولون ان الاخوة من الام لا يرثون الثلث ويحجبون
الام عن الثلث فلا يكون لها الا السدس كذبا وجهلا وباطلا قد اجمعتم عليه فقلت لزرارة
تقول هذا برأيك فقال انا اقول هذا برأيي اني اذا لفاجر اشهد انه الحق من الله
ومن رسوله صلى الله عليه واله **شرح** و عجب من ذلك مبنی بر آنست که حاجب شدن برادران مادر را از ثلث
باعتبار مونث و مع آن برادرانند و هرگاه ایشان از پدر باشند و میراث علیحده نگیرند مونث و
... ایشان برادر و خواهر بود پس چگونه حاجب مادر شوند از ثلث لا يرثون الثلث در صورتیست که پدر نیز باشد پس

فكيف

و

منافات ندارد با آنچه گذشت در فقره سابقه زیرا که آن در صورتیست که پدر باشد کذبا بکسر کاف و سکون ذال
و بفتح کاف و کسر ذال مصدر باب ضرب است و مفعول مطلق تقولون است بغیر لفظش یعنی تقدیر قولا باطلا
قد اجمعتم علیه صفت باطلا است و در بعض نسخ وقد اجمعتم بواو است فقلت کلام عمر بن اذینه است تقول بتقدیر استفهام
حقیقی است انا اقول بتقدیر استفهام انکاریست و من رسوله مبنی بر آنست که موافق صحیفه فرائض است که
املای رسول صلی الله علیه و آله است و گذشت در حدیث سیوم باب میراث الولد مع الابوین که باب
چهاردهم است **یعنی** و عجیب تر از آن اینکه شما میگوئید که بدرستی که برادران از مادر وارث نمیشوند
ثلث را که مذکورست در آیت سوره نسا که فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث و مانع میشوند مادر را از ثلث
پس نمی باشد برای مادر مگر سدس گفتنی که دروغگوییست و نفهمیدگیست و نابکار آمدنیست تحقیق اجماع
کردید بر آن پس گفتم زراره را که آیا میگوئی این را برای خود پس زراره گفت که آیا من میگویم این را برای خود چه
بدرستی که من در این هنگام که برای خود گفته باشم هرآینه فاجرم و داخل آیت ان الفجار لفي جحيم میشوم بیان
این آنکه گواهی میدهم که آنچه گفتم بکار آمدنیست از جانب الله و از جانب رسول او صلی الله
علیه و آله **چهارم اصل** عن بكير بن اعين قال قلت لابي عبد الله عليه السلم امراة تركت زوجها
واخوتها لامها واخوتها واخواتها لابيها فقال للزوج النصف ثلاثة اسهم وللاخوة
من الام الثلث الذكر والانثى فيه سواء وبقي سهم فهو للاخوة والاخوات من الاب
للذكر مثل حظ الانثيين لان السهام لا تعول ولا ينقص الزوج من النصف **شرح** مناسبت
این حدیث بعنوان این باب جهت مذکوران لم یکن لها ولد است زیرا که مفهوم آن اینست که اگر ولد باشد برادر
وارث نمیشود و بر همین قیاس است حدیث پنجم و ششم و هفتم این باب لا تعول اشارتست بآنچه گذشت در
باب هفتم که باب فی ابطال العول است و لا ینقص بصیغه مجهول است اشارتست بآیت سوره نساء که والذین عقدت
ایمانکم و بیان شد در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب بی عنوان است **یعنی** روایتست از بکیر بن اعین
گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که زنی واگذاشت شوهرش را و برادرانش از مادرش را و برادرانش
و خواهرانش از پدرش را پس امام گفت که برای شوهر است نصف که سه سهمست و برای برادران از مادر
ثلث زینه و مادینه در آن برابرست و باقیمانده یکسهمست پس آن برای برادران و خواهران از پدر است برای
زینه مثل نصیب دو مادینه است زیرا که سهمهای چیزی زیاد از شش نمیشود و کم داده نمیشود شوهر از نصف
چون میت زن شوهردار باشد **اصل** وللاخوة من الام ثلثهم لان الله عز وجل يقول
فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث وان كانت واحدة فلها السدس والذي

عنی الله تعالی فی قوله وان کان رجل یورث کلالة او امرأة وله اخ او اخت فلکل واحد
منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث انما عنی بذلک الاخوة
والاخوات من الام خاصة شرح وان کانت واحدة فلها السدس نقل بالمعنی است ضمیر کانت راجع
باخوه است واحده منصوب است ضمیر فلها راجع بواحده است والذی مبتدا است اما عنی ثم لک تکرار مضمون
مبتدا است برای طول فاصله و اینجمله خبر مبتدا است پس الاخوة والاخوات منصوبست لفظا ومفعول معنی ودوم اینست
ودر معنی خبر مبتدا است یعنی وکم داده نمیشوند برادران از مادر از ثلث زیرا که الله عز وجل میگوید در اوایل
سوره نسا که اگر باشند بیشتر از یکی پس ایشان شریکانند در ثلث واگر باشند یکی پس برای او است سدس
وانچه خواسته الله تعالی بقول او در اوایل سوره نسا که واگر باشد مردی که موروث میشود کلاله یعنی بجا دارد
بی پدر و بی فرزند یا زنی و او را برادری یا خواهری پس برای هر یک از ایشان دو است سدس پس اگر
باشند بیشتر از یکی خواه نرینگان و خواه مادینگان و خواه مختلف پس ایشان شریکانند در ثلث بالسویه
بخواهش نیست که خواسته آن برادران و خواهران از مادر تنها را متن وقال فی آخر سورة النساء یستفتونک
قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت یعنی اخت لاب
فلها نصف ما ترک وهو یرثها ان لم یکن لها ولد وان کانوا اخوة رجالا ونساء فللذکر
مثل حظ الانثیین فهم الذین یزادون وینقصون وکذلک اولادهم الذین
یزادون وینقصون شرح ظاهر ذکر آخر سورة النساء اینست که استدلال بتقدیم حکم کلاله ام تا غیر
حکم کلاله اب باشد زیرا که در اینصورت حمل این بر معنی مجازی بقرینه ذکر اول بی صارف از معنی حقیقی
وعدم امکان حمل هر دو بر حقیقت وجهست و بهترست از عکس و از حمل هر دو بر معنی مجازی و میتواند بود که در
اینمقام استدلال شود باینکه بعض کلاله اب که نرینه یا مرکب از نرینه و مادینه است باقی رسست بخلاف کلاله ام
ومعقول نیست که حصه مادینه زیاد بر حصه نرینه باشد اگر بجای او میبود چنانچه گذشت در احادیث باب
میراث الولد مع الزوج تا آخر که باب نوزدهم است و سید مرتضی اینمضمار را در اینمقام استدلال بوجهی دیگر
کرده حاصل آن اینست که دخول نقص و ارتکاب مجاز در اخت و اخوات از اب و ام یا از اب و در بنت و بنات
متفق علیه است میان قائلین بعول و نافیین عول و در غیر ایشان مختلف فیه است و ارتکاب آن باعث
کثرت مجازست و قلت مجاز بهترست از کثرت مجاز یعنی اخت برفع بعنوان حکایتست و در بعض نسخ یعنی اختا
بنصب است و بر اختیاس است او اخت و اسقاط از جمله آیت اینجا مذکور شده و مذکور میشود در حدیث ششم
اینباب و بیان آن شد در باب دوم در شرح فقره ثم قال وهو یرثها تا آخر فادهم برای تفریع بر قال تا آ فر

غ
اختا

سورة

۱۱۶

سورة النسا است و برای تفریع بر وجود باقی برد کلاله اب است بخلاف کلاله ام یا برای تفریع بر هر دو است و بر
تقدیر ضمیر راجع بکلاله مذکوره در این آیت است یزادون وینقصون بصیغه مجهولست و مراد اینست که بعض ایشان
که باقی بر مثل یک برادر یا بیشتر و مثل مرکب از یک برادر و یکخواهر یا مرکب از بیشتر و حصه او زیاده و کم میشود
باعتبار زیادی و کمی باقیمانده و بعضی که صاحب فریضه اند مثل یکخواهر و مثل دو خواهر یا بیشتر گاهی
کل فریضه ایشان مع شیء زائد که رد و سوی ایشان شود بایشان میرسد و این برای ابطال تعصیب
مخالفانست و گاهی کمتر از فریضه بایشان میرسد مثل صدوق که می آید در حدیث ششم اینباب و این
برای ابطال عول مخالفانست و میتواند بود که مراد این باشد که صاحبان فریضه گاهی زیاده داده میشوند از
مسمی برای ایشان باعتبار رد و بر هر تقدیر حصر باعتبار نقصانست زیرا که کلاله ام صاحب رد میشوند
و صاحب نقص نمیشوند یعنی و گفت در آخر سوره نسا که طلب فتوی میکنند از تو بگو که الله فتوی میدهد به
شما در کلاله اگر مردی بمیرد در حالی که نیست او را فرزندی و باشد او را خواهری میخواهد خواهری از مادر و پدر یا
با خواهری از پدر پس برای آن خواهرست نصف آنچه میت وا گذاشت و او وارث میشود آن خواهر را
اگر نباشد آن خواهر را فرزندی و اگر باشند همشیرگان نرینگان و مادینگان پس برای نرینه است مثل نصیب
دو مادینه پس ایشانند جمعی که زیاده داده میشوند و کم داده میشوند و همچنان اولاد ایشانند جمعی
که زیاده داده میشوند و کم داده میشوند متن ولو ان امرأة ترکت زوجها واخوتها لامها واختیها
لابیها کان للزوج النصف ثلاثة اسهم وللاخوة من الام سهمان وبقی سهم فهو
للاختین للاب وان کانت واحدة فهو لها لان الاختین لو کانتا اخوین لاب لم یزادا
علی ما بقی ولو کانت واحدة او کان مکان الواحدة اخ لم یزد علی ما بقی ولا تزاد انثی من الاخوات ولا من
الولد علی ما لو کان ذکرا لم یزد علیه شرح ان بفتح همزه و تشدید نون تقدیر کان ان استعلم یزاد بصیغه
مضارع غایب مجهول از باب ضرب از متعدیست ولم یزد دو جا بفتح زای با نقطه و سکون دال بی نقطه مجهولست
یعنی و اگر میبود اینکه زنی وا گذاشت شوهرش و برادرانش از مادرش یا دو خواهرش از پدرش رشید [?]
برای شوهر نصف که سه قسمت و برای برادران از مادر دو قسمت و باقی میماند یک قسمت پس آن برای دو
خواهر از پدرست و اگر باشد یکخواهر پس آن یک قسمت از او ست زیرا که اگر آن دو خواهر میبودند
دو برادر از پدر زیاده داده نمیشدند بر آنچه باقی ماند و اگر میبود بجای یکخواهر یک برادر زیاده داده نمیشد
بر آنچه باقیمانده و زیاده داده نمیشود مادینه از جمله خواهران و نه از جمله فرزندان بر آنچه اگر میبود نرینه زیاده
داده نمیشد بر آن موافق این قاعده گذشت در احادیث باب میراث الولد مع الزوج تا آخر که باب نوزدهم است

اکرم

پنجم اصل عن عمر بن اذينة عن بكير قال جاء رجل الى ابي جعفر عليه السلام فسأله عن امرأة تركت
زوجها واخوتها لامها واختها لابيها فقال للزوج النصف ثلاثة اسهم وللاخوة من
الام الثلث سهمان وللاخت من الاب السدس سهم فقال له الرجل فان فرائض زيد
وفرائض العامة والقضاة على غير ذلك يا ابا جعفر يقولون للاخت من الاب ثلاثة اسهم
تصير من ستة تعول الى ثمانية شرح زید بن ثابت از جمله صحابه است و چنانچه ابی بن کعب مشهورست
بعلم قرائت او مشهورست بعلم فرائض میراث و مذکور شده در باب دوم مخالفان روایت کرده اند از رسول الله
صلی الله علیه وآله که زید افرضکم وعلی اقضاکم وابی اقرأکم ومعاذ اعلمکم بالحلال والحرام وفضل بن شاذان
در کتاب ایضاح بسط کلام کرده در بیان کذب این حدیث از انجمله اینکه ابن خطاب اولا موافقت او کرده
در فریضه حماریه که مذکور شد در شرح کلام مصنف در باب دوم در فقره ثم ذکر فریضة الاخوة والاخوات
تا آخر و آخر چون رسوائی آنرا دید گفته اند برگشته تصیر بصاد بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه بصیغه
مضارع غائب معلوم باب ضرب صفت ثلثه اسهم است تعول بعین بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر صفت
ستة است و مراد اینست که مخالفان در این فریضه شش دانگ را هشت دانگ میکنند سه دانگ از جمله
هشت دانگ را بشوهر میدهند و دو دانگ از جمله هشت دانگ را ببرادران مادری میدهند و سه دانگ
از جمله هشت دانگ را بخواهر پدری میدهند یعنی روایتست از عمر بن اذینه از بکیر بن اعین گفت که آمد
مردی سوی امام محمد باقر علیه السلام پس پرسید او را از زنی که واگذاشت شوهرش را و برادرانش را از مادرش
و خواهرش از پدرش را پس امام گفت که برای شوهر است نصف که سه دانگست و برای برادران از مادر است
ثلث که دو دانگست و برای خواهر از پدر است ششیک که یک دانگست پس گفت امام را آن مرد که پس بدرستی
که کتاب فرائض زید بن ثابت و فرائض اکثر مردمان و قاضیان ایشان بر غیر اینست ای ابو جعفر بیان این
آنکه میگویند که برای خواهر از پدر است از سه دانگ که آن سه دانگ میگردد از جمله شش دانگ که آن
شش دانگ زیاد میشود تا هشت دانگ اصل فقال ابو جعفر عليه السلام ولم قالوا ذلك قال لان
الله عز وجل يقول وله اخت فلها نصف ما ترك فقال ابو جعفر عليه السلام فان كانت
الاخت اخا قال فليس له الا السدس شرح در آخر سوره نساء چنین است يستفتونك قل الله
يفتيكم في الكلالة ان امرؤ هلك ليس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك وهو يرثها
ان لم يكن لها ولد يعني پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که وجه ایشان گفتند آنرا آن مرد گفت که برای
اینکه الله عز وجل میگوید در آیت آخر سوره نساء که او راست خواهر از پدر پس برای آن خواهر است نصف

آنچه واگذاشت پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که پس اگر باشد آنخواهر از پدر برادری از پدر چگونه میشود آن مرد گفت که پس
نیست برای آن برادر مگر سدس اصل فقال له ابو جعفر عليه السلام فما لكم نقصتم الاخ ان كنتم
تحتجون للاخت النصف بان الله سمى لها النصف فان الله قد سمى للاخ الكل والكل
اكثر من النصف لانه قال عز وجل فلها النصف وقال للاخ وهو يرثها يعني
جميع مالها ان لم يكن لها ولد فلا تعطون الذي جعل الله له الجميع في بعض فرائضكم
شيئا وتعطون الذي جعل الله له النصف تاما شرح ما در فما برای استفهام تعجبی است نقصتم
بصیغه معلوم باب نصر از متعدیست ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است تحتجون بحاء بی نقطه و تشدید
جیم بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب معلوم باب افتعال است للاخت خبر مبتداست که مقدم شده در النصف
اول مرفوع و مبتداست و جمله مقدره قول است که در مقام حال فاعل تحتجون است مقدر بر قائلین للاخت
النصف ان متعلق تحتجون است فلها النصف نقل بالمعنی است فی بعض فرائضکم بیان میشود در فقره
آینده یعنی پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که پس چیست شما را که کم دادید برادر را اگر باشید که احتجاج
کنید بر حالی که گویید که برای خواهر است نصف باینکه الله نام برد برای او نصف را پس بدرستی که الله
بتحقیق نام برد برای برادر کل مال او و کل بیشتر از نصف است زیرا که گفت الله عز وجل در آیت آخر سوره
نساء که پس برای خواهر از پدر است نصف و گفت برای برادر از پدر که او وارث میشود خواهر را میخواهد
اینکه او وارث میشود جمیع مال خواهر را اگر باشد خواهر را فرزندی پس نمیدهید کسی را که گردانیده الله برای
او جمیع مال او در بعض فرائض شما چیزی و میدهید کسی را که گردانیده برای او نصف را تمام آن نصف
مراد نصف مجازیست زیرا که عول مخالفان آنرا کم کرده اند از نصف حقیقی اصل فقال له الرجل اصلحك الله
وكيف تعطى الاخت النصف ولا يعطى الذكر لو كانت هي ذكرا شيئا قال تقولون في ام
وزوج واخوة لام واخت لاب فيعطون الزوج النصف والام السدس والاخوة من الام
الثلث والاخت من الاب النصف فيجعلونها من تسعة وهي من ستة فترتفع
الى تسعة قال وكذلك تقولون فان كانت الاخت اخا لاب قال ليس له شيء شرح
تقولون دو جا بصیغه متکلم مع الغیر است تعولون دو جا بعین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب جمع مذکر معلوم باب نصر است
صاحب قاموس گفته که عال حاجته قول او که والفریضة فی الحساب زادت وارتفعت وعلتها انا فادفیعولون برای
بیانست که آنکه تعولون اشارتست باینکه اگر بجای یک خواهر پدری دو خواهر پدری باشد فریضه ایشان ثلثان
میشود پس بجای نه ده میشود و در بعض نسخ تقولون دو جا بقاف است و بنابر آن از باب نصر از باب تفعل است

بحذف يكنا التقول افترا وازان ماخوذ است آيه سورة حاقه ولو تقول علينا بعض الاقاويل ان در فان شرطيست
وجزاى شرط مقدرست تقدير فكيف يكون يعني پس گفت امام را آنمرد كه نگاه دارد ترا الله وچگونه ميدهيم
خواهر را النصف وميدهيم زينه را اگر ميبود آن خواهر زينه چيزى امام گفت كه عمل ميكنيد در مادرى وشوهر
وبرادرانى از مادر وخواهرى از پدر باين روش كه ميدهيد شوهر را النصف ومادر را يكدانگ وبرادران از مادر
دو دانگ وخواهر از پدر را النصف پس ميگردانيد آن فريضه را مركب از نه دانگ وحال آنكه آن فريضه مركب از
شش دانگ است پس بالا ميرود باعتقاد شما تا نه دانگ امام گفت كه همچنان عمل ميكنند پس اگر باشد آن خواهر
برادر از پدر پس چگونه ميشود آنمرد گفت كه نيست براى برادر از پدر چيزى مرادش تصديق بقول امام است
اصل فقال الرجل لابي جعفر عليه السلم فما تقول انت جعلت فداك فقال ليس للاخوة
من الاب والام ولا للاخوة من الام ولا للاخوة من الاب مع الام شيء قال
عمر بن اذينة وسمعته عن محمد بن مسلم يرويه مثل ما ذكر بكير المعنى سواء
ولست احفظ حروفه وتفصيله الا معناه قال فذكرت ذلك لزرارة فقال صدقا
هو والله الحق شرح پس گفت آنمرد امام محمد باقر عليه السلم را كه پس چه ميگويى تو در اين فريضه قربانت شوم پس امام
گفت كه نيست براى برادران از پدر ومادر ونه براى برادران از مادر تنها ونه براى برادران از پدر تنها
با وجود مادر چيزى گفت عمر بن اذينه كه شنيدم حديث بكير را از محمد بن مسلم روايت ميكرد مثل آنچه مذكور كرد بكير
بيان اين آنكه معنى برابر بود ونيستم كه حفظ كرده باشم حديث محمد بن مسلم را بحروف آن وتفصيل آن بلكه
حفظ دارم معنى آن را عمر بن اذينه گفت كه پس مذكور كردم آن ماجرا را براى زراره پس گفت كه بكير ومحمد بن مسلم
گفتند آن كه اقسم كه حق است ششم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلم قال قلت له ما
تقول في امراة ماتت وتركت زوجها واخوتها لامها واخوة واخوات لابيها قال للزوج
النصف ثلثة اسهم ولاخوتها لامها الثلث سهمان الذكر والانثى فيه سواء وبقي
سهم فهو للاخوة والاخوات من الاب للذكر مثل حظ الانثيين شرح مضمون اين حديث كه
در حديث چهارم اين باب يعني روايتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلم گفت كه گفتم امام را كه چه ميگويى
در زنى كه مرد وواگذاشت شوهرش را وبرادرانش از مادرش كه برادرانى وخواهرانى از پدرش را امام گفت كه
براى شوهر است نصف كه سه دانگ است وبراى برادرانش از مادرش است ثلث كه دو دانگ است زينه ومادينه در آن برابرند
وباقيمانده يكدانگ پس آن براى برادران وخواهران از پدر است براى زينه برابر نصيب دو مادينه است
اصل لان السهام لا تعول وان الزوج لا ينقص من النصف ولا الاخوة من الام من ثلثهم لان الله

يقول

يقول فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث وان كان واحدا فله السدس وانما
عنى الله في قوله وان كان رجل يورث كلالة او امراة وله اخ او اخت فلكل واحد
منهما السدس انما عنى بذلك الاخوة والاخوات من الام خاصة شرح بيان بطلان عول گذشت
در احاديث باب هفتم كه باب في ابطال العول است وبيان عدم نقص نصيب زوجين گذشت در شرح حديث باب سيوم
كه باب بعنوان است وعدم نقص اخوة واخوات از مادر تنها بيان شد در شرح حديث اول باب معرفة القاء العول
كه باب نهم است وان بفتح وكسر همزه ميتواند بود وبنابر اول واو عاطفه است وبنا بر دوم حاليست ودر اوايل سورة
نساء چنين است وان كان رجل يورث كلالة او امراة وله اخ او اخت فلكل واحد منهما
السدس فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث يعني براى يكدانه اوكهاى ميراث باو از
شش دانگ كم نميشود وايكه شوهر كم داده نميشود از نصف در وقتي كه فرزند نباشد ونه برادران از مادر تنها
از ثلث ايشان زيرا كه الله ميگويد در اوايل سوره نساء كه پس اگر باشند بيشتر از يكى پس ايشان شريكانند در ثلث
واگر باشد يكى پس براى اوست سدس وجز اين نيست كه خواسته الله در قول او كه واگر باشد مردى كه
موروث ميشود كلاله يعنى وباشد او برادرى يا خواهرى پس براى هر كدام آن دو است يكدانگ جز اين
نيست كه خواسته آن برادران وخواهران از مادر تنها اصل وقال في اخر سورة النساء يستفتونك
قل الله يفتيكم في الكلالة ان امرؤ هلك ليس له ولد وله اخت يعني بذلك اخت الاب و
ام او اخت الاب فلها نصف ما ترك وهو يرثها ان لم يكن لها ولد فان كانتا اثنتين
فلهما الثلثان مما ترك وان كانوا اخوة رجالا ونساء فللذكر مثل حظ الانثيين فهم
الذين يزادون وينقصون شرح ضمير كانتا راجع باخت است وتثنيه باعتبار مطابقه خبرست يعني وگفت
در آخر سوره نساء كه طلب فتوى ميكنند از تو بگو كه الله فتوى ميدهد شما را در كلاله اگر مردى بميرد در حالى كه نباشد
او را فرزندى وباشد او را خواهرى ميخواهد بآن خواهر را از پدر ومادر وخواهر را از پدر تنها كه بجاى آن
باشد پس براى آن خواهر است نصف آنچه ميت واگذاشته واو وارث ميشود خواهر را اگر نباشد براى
خواهر فرزندى پس اگر باشند دو خواهر پس براى ايشانست دو ثلث از آنچه ميت واگذاشت واگر باشند
همشيرگانى مردانى وزنانى پس براى زينه است مثل نصيب دو مادينه پس ايشانند جمعى كه زياد داده ميشوند وكم
داده ميشوند اصل وقال في امراة تركت زوجها واختيها لامها واختيها لابيها كان
للزوج النصف ثلثة اسهم ولاختيها لامها الثلث سهمان ولاختيها لابيها السدس سهم وان
كانت واحدة فهو لها لان الاختين من الاب لا يزادون على ما بقي ولو كان اخ لاب لم يزد

علی ما بقی شرح او امام گفت که واگر میود اینکه زنی واگذاشته باشد شوهرش را و دو خواهرش از مادرش را و دو
خواهرش از پدرش را میشد برای شوهر نصف که سه دانگست و برای دو خواهرش از مادرش ثلث که دو دانگ
و برای دو خواهر از پدرش سدس که یک دانگست و اگر خواهر پدری باشد یکی پس آن سدس از اوست زیرا که دو خواهر
از پدر زیاده داده نمیشوند بر آنچه باقیمانده و حال آنکه اگر میود بجای خواهر از پدر برادری از پدر زیاده داده نمیشد
بر آنچه باقیمانده اشارتست باستدلالی که گذشت در حدیث سابق هفتم حل عن بکیر عن ابی جعفر علیه السلام
قال ساله رجل عن اختین و زوج فقال النصف و النصف فقال الرجل اصلحک الله قد سمی
الله لهما اکثر من هذا لهما الثلثان فقال ما تقول فی اخ و زوج فقال النصف و النصف
فقال الیس قد سمی الله له المال فقال و هو یرثها ان لم یکن لها ولد شرح روایتست از بکیر بن
اعین از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسید امام را مردی از دو خواهر از پدر و شوهر پس امام گفت که نصف برای اولست
و نصف برای دوم است پس گفت آن مرد که نگاه دارد ترا الله تحقیق نام برد الله برای دو خواهر از پدر بیشتر از
این را جای این آنکه برای ایشانست دو ثلث پس امام گفت که چه میگوئی در برادری از پدر و شوهری پس آن مرد
گفت که نصف برای اول و نصف برای دوم است پس امام گفت که آیا نیست که تحقیق نام برد الله برای برادر
از پدر کل مال را باین روش که گفت که و برادر از پدر وارث میشود خواهر را اگر نباشد برای آن خواهر فرزندی اشارتست
باستدلالی که گذشت در حدیث پنجم این باب در فقره فقال له ابو جعفر علیه السلام فاکم نقصتم تا آخر هشتم حل عن
علی بن سعید قال قال لی زرارة ما تقول فی رجل ترک ابویه و اخوته لامه فقلت لامه السدس
و للاب ما بقی فان کان له اخوة فلامه السدس فقال انما اولئک الاخوة للاب و الاخوة
للاب و الام و هم اکثر لنصیبها ان اعطوا الاخوة للام الثلث و اعطوها السدس شرح
ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب بمناسبت آنست که پدر و مادر مانند فرزندند در اینکه داخل صنف اول از جمله
چهار صنف که مذکور شدند در باب اول اگر ان کان له اخوة فلامه السدس اینجا برای استشهاد بآیت سورهٔ نساء است
مشار الیه اولئک اخوة مذکوره در این آیت سورهٔ نساء است ضمیر و هم راجع بمخالفان است نظیر ضمیر اعطوا در حدیث
آینده اکثر با سه نقطه بصیغه افعل التفضیل است لام در لنصیبها برای تعدیه است ان بفتح همزه و سکون نون متعدیه برای ان
اعطوا و جار بسکون عین مهمله و فتح طاء مهمله بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست و ضمیر راجع بمخالفانست
و مقصود باین کلام اینست که تو تفریط کردی در نصیب مادر و مخالفان افراط کردند در نصیب مادر باعتبار اینکه چون سدس
بمادر داده شود و ثلث برادران از مادر تنها داده شود فی الحقیقه بمادر نصف داده شده زیرا که نفع و ضرر برادران
از مادر تنها راجع میشود فی الحقیقه بنفع و ضرر مادر و آنچه تو گفتی بعیدتر است از مذهب مخالفان و وسط میان افراط

وهو

و تفریط

١١٩

و تفریط مذهب شیعه امامیه است و آن اینست که بمادر ثلث داده شود و برادران از مادر تنها چیزی داده نشود و در نسخه
و بعضی نسخ و هو بجای و هم است و آن صحیح نیست مگر آنکه ضمیر شان باشد و اکثر مبتدا باشد و ان اعطوا خبر مبتدا
باشد بتقدیر لام و نسبت اکثار و اعطا بسوی ایشان مجاز باشد و این تکلف است یعنی روایتست از علی بن سعید گفت
که گفت مرا زراره که چه میگوئی در مردی که مرد و واگذاشت پدر و مادرش را و برادرانش از مادرش را پس گفتم که برای
مادرش است سدس و برای پدر است آنچه باقیمانده بدلیل آیت سورهٔ نساء که پس اگر باشد برای میت برادرانی
پس برای مادرش است سدس پس زراره گفت که جز این نیست که مراد برادران در این آیت برادران از پدر
و برادران از پدر و مادر است بتفصیلی که بیان شد در باب دوم در قول مصنف ثم ذکر الکلالة للاب تا آخر مبحث و در
احادیث باب میراث الابوین مع الاخوة تا آخر که باب چهاردهم است و مخالفان بیشتر کننده اند نصیب مادر را بسبب
اینکه داده اند برادران از مادر تنها را ثلث و داده اند مادر را سدس حل و انما صار لها السدس و
حجبها الاخوة للاب و الاخوة للاب و الام لان الاب ینفق علیهم فوفر نصیبه و انتقصت الام
من اجل ذلک فاما الاخوة من الام فلیسوا من هذه فی شیء و لا یحجبون امهم من الثلث
قلت فهل یرث الاخوة من الام مع الام شیئا قال لیس فی هذا شک انه کما اقول لک شرح
و حجبها بحاء مهمله و جیم و با یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر عطف بر صار است برای تفسیر ینفق بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعالست و فوفر با دو فا بنقطه بصیغه ماضی غایب مجهول یا معلوم باب تفعیلست و با بر دوم
ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است انتقصت بنون و قاف و صاد بی نقطه بصیغه ماضی مجهول یا معلوم باب افتعالست
الانتقاص کم نصیب کردن و کم نصیب شدن من در اول تعلیلیه است و در دوم ابتدائیه و در سیوم تبعیضیه است و ظرف
حال شیء است مشار الیه هذه نفقه پدر است و در بعض نسخ بها است باعتبار انفاق مشار الیه بها در آن مذهب شیعه
امامیه است که وسط است میان افراط و تفریط انه بکسر همزه استیناف بیانی سابق است و ضمیر راجع بمشار الیه
هذا است و مراد اینست که آن برادران وارث نمیشوند البته یعنی و جز این نیست که گردید برای مادر سدس و مانع
شد مادر را از ثلث برادران از پدر و برادران از پدر و مادر بسبب اینکه پدر انفاق میکند بر ایشان غالبا
پس بسیار کرده شد نصیب پدر و کم داده شد مادر از ثلث بسبب آن پس اما برادران از مادر تنها پس
نیستند از جمله نفقه پدر در چیزی غالبا و مانع نمیشوند مادر شان را از ثلث گفتم که پس آیا وارث میشوند برادران
از مادر با وجود مادر چیزی را زراره گفت که نیست در آنچه گفتم شکی بدرستی که آن چنانست که میگویم ترا مراد
از آنچه گفتم موافق صحیفه فرائض امیر المؤمنین علیه السلام است نهم حل عن موسی بن بکر قال قلت لزرارة ان بکیرا
حدثنی عن ابی جعفر علیه السلام ان الاخوة للاب و الاخوات للاب و الام یزدادون و ینقصون

لانهن لا یکن اکثر نصیبا من الاخوة و الاخوات للاب و الام لو کانوا مکانهن لان الله عز
و جل یقول ان امرؤ هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک و هو یرثها ان
لم یکن لها ولد یقول یورث جمیع مالها ان لم یکن لها ولد شرح در نسخ کافی و تهذیب الاخوة است و ظاهر
این بود که بجای آن الاخوات باشد و ایضا در نسخ یزادون و ینقصون است و ظاهر این بود که بجای آن یزدن
و ینقص باشد بقرینه لانهن لا یکن پس میگوییم که عدول از مقتضای ظاهر برای نکته فنی است از بلاغت و نکته
اینجا آنست که زیاده و نقصان برادران پدری تنها مسلم است نزد مخالفان و اختلاف در خواهران پدری و مادری
دارند و ذکر متفق علیه پیش از مختلف فیه برای اشعار است که اگر مخالفان مختلف فیه را قبول کنند چنانکه
متفق علیه را نیز قبول کرده باشند نظیر آیت سوره نسا و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم زیرا که
ذکر اطیعوا الله و اطیعوا الرسول تمهید امر بطاعت اولی الامر است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هفتم
که باب معرفة الامام و الرد الیه است که وصل الله طاعة ولی امره بطاعة رسوله و طاعة رسوله بطاعته فمن ترک طاعة ولاة
الامر لم یطع الله و لا رسوله و بیان شد و چون مقصود اصلی در این مقام بیان زیاده و نقصان خواهران پدر و مادری است
گفته که لانهن لا یکن بجای لانهم لا یکونون یزادون برای ابطال تعصیب مخالفان است و ینقصون برای ابطال عول
مخالفان است و بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب من الاخوة و الاخوات للاب و الام مبنی بر آنست
که مخالفان در صورتی که برادران و خواهران مادری و پدری جمع شده باشند نقص میکنند و در صورتی که جمیع خواهران
پدری و مادری باشند نقص نمیکنند و عول میکنند پس در صورتی که زنی فوت شده باشد از شوهر و دو خواهر مادری
تنها و برادر و خواهر پدری و مادری برادر پدری و مادری یکحصه از شش حصه میدهند و اگر فوت شده باشد از شوهر
و دو خواهر مادری تنها و دو خواهر پدری و مادری بخواهران پدری و مادری دو حصه از هشت حصه میدهند با وجود
آنکه تفاوتی نیست مگر اینکه در صورت اول مرد داخلست و در صورت ثانیه داخل نیست پس زن را اکثر نصیبا میشمرند
از مرد و استدلال بحکم یک خواهر و حکم یک برادر برای اینکه زن اکثر نصیبا از مرد میباشد مبنی بر آنست که مراد باخوات
در کلام سابق که ان الاخوة للاب و الاخوات للاب و الام یزادون و ینقصون اخوات در یک میراث نیست که
سهم ایشان ثلثان است بلکه شامل است اخوات در مواریث را با هر دوش که در هر میراثی یک اخت باشد که سهم او نصف است
زیرا که مخالفان در آن صورت نیز عول میکنند و اخت را نصف باعتبار عول میدهند کاملا و نقص بر او داخل میکنند
یعنی روایت است از موسی بن بکر بفتح با و سکون کاف که گفت که گفتم زراره را که بدرستی که بکیر بن اعین
خبر داد مرا از امام محمد باقر علیه السلام که برادران از پدر و خواهران از پدر و مادر خواه یکی باشند و خواه متعدد با
تفصیلی که گذشت در باب مقدم زیاد داده میشوند و کم داده میشوند زیرا که خواهران از پدر و مادر نمیباشند بیشتر

باعتبار

باعتبار تعصیب از برادران و خواهران از پدر و مادر اگر میبودند آن برادران و خواهران بجای آن خواهران زیرا
که الله عز و جل میگوید در آخر سوره نسا که اگر مردی مرد بر حالی که نیست او را فرزندی و او راست خواهری
پس برای آن خواهرست نصف مالی که واگذاشت و آن برادر وارث میشود آن خواهر را اگر باشد برای آن خواهر
فرزندی میگوید که آن برادر وارث میشود جمیع مال آن خواهر را اگر نباشد برای آن خواهر فرزندی اصل
فاعطوا من سمی الله له النصف کملا و عمدوا فاعطوا الذی سمی الله له المال کله اقل من النصف
و المرأة لا تکون ابدا اکثر نصیبا من رجل لو کان مکانها قال فقال زرارة و هذا قائم عند
اصحابنا لا یختلفون فیه شرح ضمیر فاعطوا بفتح طا راجع بمخالفانست که قائلند بعول و بیان شد در شرح عنوان
باب هفتم که باب فی ابطال العول است کملا بفتح کاف و فتح میم بمعنی کاملا است عمدوا بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه
ماضی معلوم با تشدید است یعنی پس مخالفان دادند کسی را که نام برد الله برای او نصف را نصف کامل و قصد کردند
پس دادند کسی را که نام برد الله برای او مال را همگی آن کمتر از نصف و حال آنکه زن نمیباشد هرگز بیشتر باعتبار
تعصیب از مردی اگر میبود آن مرد بجای آن زن موسی بن بکر گفت که پس گفت زراره که این برجا و مستمرست نزد
یاران ما اختلاف نمیکنند در آن مراد آنست که آنچه بکیر روایت کرده حق و متفق علیه است نزد شیعه امامیه دوم اصل
عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن جمیل عن عبد الله بن محمد
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له رجل ترک ابنته و اخته لابیه و امه فقال المال
کله لابنته شرح عدة بکسر عین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه اینجا عبارتست از علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی
عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل کلینی یعنی روایت کردند چند کس از یاران ما از سهل بن زیاد از احمد بن
محمد بن ابی نصر از جمیل بن دراج از عبد الله بن محمد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مردی واگذاشت
دختر خود را و خواهر خود را از پدرش و مادرش را پس امام گفت که مال همگی آن برای دخترش است کلام فضل بن شاذان
اصل قال الفضل ان الله جل و عز انما جعل للاخت فریضة اذا لم یکن له ولد فقال ان امرؤ
هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک فاذا کان له ولد فلیس لها شیء فمن
اعطاها فقد خالف الله و رسوله و کذلک ولد الولد ذکورا کانوا او اناثا و ان
سفلوا فان الاخوة و الاخوات لا یرثون مع الولد و کذلک الاخوة و الاخوات لا یرثون
مع الوالدین و لا مع احدهما شرح قال الفضل کلام مصنف است یا کلام سهل بن زیاد است یا کلام مصنف است
بواسطه محمد بن اسمعیل یا غیر او تا آخر برای ابطال مذهب مخالفانست یعنی گفت فضل بن شاذان که بدرستی
که الله جل و عز قرار نداده است که برای خواهر سهمی معین از میراث مگر چون باشد میت را فرزندی

که گفت در آخر سوره نسا که اگر مردی بمیرد و برحالی که نیست او را فرزندی و او راست خواهری از پدر و مادر یا از پدر
بتفصیلی که گذشت در باب دوم پس برای آن خواهر است نصف آنچه واگذاشت پس چون باشد برای میت فرزندی
پس نیست برای آن خواهر چیزی بنص صریح که داد آن خواهر را چیزی پس مخالفت کرد الله را و رسولش را و همچنانکه
فرزندان فرزند خواه نرینگان باشند یا مادینگان هرچند که نازل شده باشند چه بسیتی که برادران و خواهران
وارث نمیشوند با وجود فرزند و همچنان برادران و خواهران وارث نمیشوند با وجود پدر و مادر و نه با وجود یکی از آن دو
اصل وَقَالَ الْفَضْلُ وَالْعَجَبُ لِلْقَوْمِ أَنَّهُمْ جَعَلُوا لِلْأُخْتِ مَعَ الْابْنَةِ النِّصْفَ وَهِيَ أَقْرَبُ مِنَ الْأُخْتِ وَ
أُخْرَى أَنْ تَكُونَ عَلَى مُخَالَفَةِ الْكِتَابِ وَلَمْ يَجْعَلُوا لِابْنَةِ الِابْنِ مَعَ الِابْنَةِ نِصْفًا وَهِيَ أَقْرَبُ مِنَ الْأُخْتِ
وَأَحْرَى أَنْ تَكُونَ عَصَبَةً مِنَ الْأُخْتِ كَمَا أَنَّ ابْنَ الِابْنِ مَعَ الْأَخِ هُوَ الْعَصَبَةُ دُونَ الْأَخِ وَلَا جَعَلُوا
ولا یجعلون
أَيْضًا لَهَا الثُّلُثَ حَتَّى كَأَنَّهَا ابْنَةٌ مَعَ ابْنَةِ ابْنٍ كَمَا جَعَلُوا لِلْأُخْتِ النِّصْفَ كَأَنَّهَا أَخٌ مَعَ الابنة
شرح قوم عبارت از مخالفانست الف لام الاخت برای عهد خارجیست و عبارتست از خواهر پدر و مادری یا پدری که
سابق مذکورست و او در و هی دو جا حالیه است و احری در اول بضم همزه و سکون خاء با نقطه و راء بی‌نقطه و الف مقصوره است
و عبارتست از خصلتی دیگر یا حالتی دیگر و ان در اول بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر خبر مبتدا است و یکون
در اول بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بمصدر جعلوا است علی بنجریست و در بعض نسخ میته بر سر تقدیر
مخالفه بصیغه مصدر است الکتاب عبارتست از آیت مذکوره در سوره نسا که ان امرؤ هلک لیس له ولد و له اخت
فلها نصف ما ترک و جمله مرکب از مبتدا و خبر عطف است بر جمله حالیه و لم یجعلوا تا نصفا مبنی بر آنست که مخالفان در این
فرضیه ابنة الابن را ثلث یا سدس میدهند چنانچه مذکور میشود در توضیح تتمه این فقره و احری در دوم بفتح همزه و سکون
حاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و الف بصیغه افعل التفضیل عطف بر اقرب است ان در دوم بفتح همزه و سکون نون مخففه بر
ان است تکون در دوم بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع با بنة الابن است معنی عصبه گذشت در باب دوم در شرح
قول کرا بطال العصبة تا آخر من تفضیلیه است ولا جعلوا بصیغه نفی ماضی باب منع عطف بر لم یجعلوا است و در بعض نسخ
ولا یجعلون بصیغه نفی مضارع است و بر هر تقدیر ضمیر لها راجع بالاخت مع الابنه است حتی متعلق بمنفی است و داخل جمله
شده است کاف در کانها برای تشبیه است و ضمیر راجع با بنه است که در للاخت مع الابنه است و باعث ارتکاب
این تفکیک ضمیر قول اوست که ابنة مع ابنة ابن زیرا که اگر ضمیر راجع بالاخت مع الابنه میبود بجای آن
ابنة ابن مع اخت میبایست و بالجمله مقصود تشبیه اخت مع الابنه است با بنة الابن مع الابنه و وجه شبه اینست
که قرابت اخت بگوید اسعد است چنانچه قرابت بنت الابن هر بگوید اسعد است و این مبنی بر آنست که مذهب مخالفان
آن زمان این باشد که بنة الابن چون با بنت باشد ثلث میبرد و بنت نصف میبرد و باقی از عصبه است مثل عمو و مانند آن

در کتب

در کتب مخالفان ما اینزمان آنست که ابنة الابن مع الابنة سدس میبرد و پس میتواند بود که از کاتبان کافی تبدیل سدس
ثلث شده باشد والله اعلم یعنی و گفت فضل بن شاذان که عجب برای مخالفان آنست که ایشان گردانیدند
برای خواهر از پدر و مادر یا از پدر با دختر نصف میراث را و حال آنکه دختر نزدیکتر است بمیت از خواهر بمرتبه
و خصلتی دیگر آنست که باشد آن گردانیدن نصف بر نهج مخالفت قرآن و مخالفان نگردانیدند برای دختر پسر
با دختر نصفی را و حال آنکه دختر پسر نزدیکتر است از خواهر باعتبار اینکه دختر پسر داخل فروع میت است و خواهر
داخل فروع نیست چنانچه داخل اصول نیز نیست و دختر پسر سزاوارتر است باینکه باشد عصبه میت از خواهر چنانچه
پسر پسر با برادر است عصبه میت باعتقاد مخالفان نه برادر و نگردانیدند نیز برای آن خواهر ثلث را تا آنکه
گویا که آن دختر که با این خواهر است دختری باشد با وجود دختر پسر پس آن خواهر مثل دختر پسر باشد چنانچه
گردانیدند برای آن خواهر نصف را چنانچه گویا که او برادریست با وجود دختر مراد آنست که در این خواهر دو قیاس
باطل متعارض است و مخالفان یکی را ترجیح داده اند بر دیگری بی وجه مرجح اصل فَلَيْسَ لَهُمْ فِي أَمْرِ الْأُخْتِ كِتَابٌ
اذا وَلَا سُنَّةٌ جَامِعَةٌ وَلَا قِيَاسٌ وَبِنْتُ الِابْنِ كَانَتْ أَحَقَّ أَنْ تُفَضَّلَ عَلَى الْأُخْتِ إِذْ كَانَتْ بِنْتُ الِابْنِ
ابْنَةَ الْمَيِّتِ وَالْأُخْتُ ابْنَةَ الْأُمِّ وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ شرح نفی کتاب ناظرست بسابق و احری ان تکون
علی مخالفة الکتاب و نفی سنت جامعه ناظرست بسابق که و احری ان یکون عصبة من الاخت باعتبار اینکه
قول بعصبه طریقه مخالفانست که جمع کرده مخالفان را ما اتفاق بر آن دارند باعتبار اینکه سنت فلان و فلان
چنانچه گذشت در حدیث سیوم این باب و نفی قیاس ناظرست بسابق که و لا جعلوا ایضا لها الثلث تا آخر
پس نشر بترتیب لف است و بنت الابن تا آخر برای بیان اقرب بودنست که مذکور شد در سابق که و هی اقرب
من الاخت و موافقست با آنچه در بیان آن گفتیم ان بفتح همزه و سکون نون مخففه بر ان است تفضل بفا
و ضاد بانقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل است اذ بکسر همزه و سکون ذال با نقطه برای تعلیل است و در بعض
نسخ اذا بالف است و آن مناسب نیست ما یا الام بضم همزه و تشدید میم مادر و مراد اینجا اصل است که قدر مشترکست میان
پسر و مادر یعنی پس نیست برای مخالفان در کار میراث دادن آن خواهر آیتی از قرآن و طریقی از سلف ایشان که
جمع کرده باشد ایشان را و نه قیاسی که راجح باشد باعتقاد ایشان نیز و دختر پسر بود سزاوارتر باینکه ترجیح داده شود
بر آن خواهر بسبب اینکه بود دختر پسر دختر میت و خواهر دختر اصل میت والله است مدد طلبیده شده
اصل قَالَ وَالْإِخْوَةُ وَالْأَخَوَاتُ مِنَ الْأَبِ يَقُومُونَ مَقَامَ الْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ إِذَا
لَمْ يَكُنْ إِخْوَةٌ وَأَخَوَاتٌ لِأَبٍ وَأُمٍّ يَرِثُونَ كَمَا يَرِثُونَ وَيَحْجُبُونَ كَمَا يَحْجُبُونَ وَهَذَا مُجْمَعٌ عَلَيْهِ
شرح فضل بن شاذان گفت که برادران و خواهران از پدر تنها ایستند در جای برادران و خواهران از پدر و مادر

چون نباشند برادرانی و خواهرانی از پدر و مادر بیان این که میراث میبرند چنانچه ایشان میراث میبرند و مانع از ثلث
میشوند مادر را چنانچه ایشان مانع میشوند و این متفق علیه است میان ما و مخالفان ما اصل إن مات رجل وترك
أخا لأب وأم فالمال كله له وكذلك إن كانا أخوين أو أكثر من ذلك فالمال بينهم بالسوية
وإن ترك أختا لأب وأم فلها النصف بالتسمية والباقي مردود عليها لأنها أقرب الأرحام إليه
وهي ذات سهم وكذلك إن ترك أختين أو أكثر من ذلك فلهن الثلثان بالتسمية والباقي
يرد عليهن بنصيبهم ذوي الأرحام شرح اگر بمیرد مردی و بگذارد برادری از پدر و مادر با بموجب صنف اول مردود
دوم که مذکور شده در باب اول پس مال همگیش برای اوست و همچنان اگر باشند دو برادر یا بیشتر از آن
پس مال میان ایشانست بی تفاوت و اگر بگذارد خواهری از پدر و مادر پس برای اوست نصف بنام بردن
الله تعالی در آخر سوره نساء و باقی برگردانیده شده است بر او زیرا که او نزدیکتر خویشاوندانست و او صاحب
تیر بخش علیحده است مراد آنست که بهر چیزی نمیرسد و همچنان اگر بگذارد دو خواهر یا بیشتر از آن پس برای
ایشانست دو ثلث بنام بردن الله تعالی در آخر سوره نساء و باقی برگردانیده میشود بر ایشان تیر بخش صاحبان خویشاوندیها
اصل وإن كانوا إخوة وأخوات لأب وأم فالمال بينهم للذكر مثل حظ الأنثيين وكذلك
إخوة وأخوات من الأب يقومون مقام الإخوة والأخوات من الأب والأم إذا لم يكن
إخوة وأخوات لأب وأم شرح و اگر باشند برادرانی و خواهرانی از پدر و مادر پس مال میان ایشانست
برای نرینه است مثل نصیب دو مادینه و همچنان برادران و خواهرانی از پدر تنها می‌ایستند در جای برادران و خواهران
از پدر و مادر چون نباشند برادرانی و خواهرانی از پدر و مادر مراد آنست که اینجا نیز برای نرینه است مثل نصیب دو
مادینه اصل وإن ترك أخا لأب وأم وأخا لأب فالمال كله للأخ للأب والأم وسقط الأخ
للأب ولا يرث الإخوة من الأب ذكورا كانوا أو إناثا مع الإخوة للأب والأم ذكورا
كانوا أو إناثا شرح و اگر بگذارد برادری از پدر و مادر و برادری از پدر پس مال همگیش برای برادر از پدر
و مادر است و بی نصیب میشود برادر از پدر تنها و میراث نمیبرند همشیران از پدر تنها خواه نرینگان باشند
یا مادینگان با وجود برادران از پدر و مادر خواه نرینگان باشند یا مادینگان اصل فإن ترك أختا لأب
وأم وأختا لأب فالمال كله للأخت للأب والأم وإن ترك أختا لأب وأم وأخا لأب
فالمال كله للأخت للأب والأم يكون لها النصف بالتسمية ويكون ما بقي لها وهي أقرب
أولي الأرحام لأن النبي صلى الله عليه وآله قال أعيان بني الأم أحق بالميراث من قول النبی
ولد العلات وهذا مجمع عليه من قوله صلى الله عليه وآله شرح و ان ترک تا و الام در بعض نسخ نیست

الاعیان

۱۲۲
الاعیان بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین جمع عین بفتح عین و سکون یاء برادران از پدر خواه از
مادر نیز باشند و خواه نباشند و صاحب قاموس در معانی عین گفته که مفرد اعیان للاخوة من اب
و ام و نحو و الاخوة تسمی المعاینة و سید مرتضی رحمه الله تعالی در کتاب غرر الفواید گفته که العرب تقول هم بنو
اعیان اذا کان ابوهم واحدا و امهم واحدة فاذا کان ابوهم واحدا و امهم شتی قیل اولاد علات
و اینها مناسب این حدیث نیست زیرا که اضافه اعیان برای احتراز از اعیان بنی العلات است ولد بضم
واو و سکون لام است العلات بفتح عین و تشدید لام جمع علة بفتح عین و تشدید لام مادر بزنان معنی
هر کسی که هیچکدام مادر آن کس باشد خواه زوجه دائمه و خواه متعه و خواه کنیز ولد العلات متعلق بر اعیان
ولد العلات است و این احتراز است از فرزندان مادران من برای تبعیض است یعنی پس اگر بگذارد
خواهری از پدر و مادر را و خواهری از پدر را پس مال همگیش برای خواهر از پدر و مادر است و اگر بگذارد
خواهری از پدر و مادر را و برادری از پدر را پس مال همگیش برای خواهر از پدر و مادر است و جیا شده
برای آن خواهر از پدر و مادر نصف مال بنام بردن الله تعالی در آخر سوره نساء و جیا شده آنچه باقیمانده برای
آن خواهر و آن خواهر نزدیکتر صاحبان خویشاوندیهاست زیرا که نبی صلی الله علیه و آله گفت که برادران
پدری از جمله فرزندان مادری سزاوارترند بمیراث از برادران پدری از جمله فرزندان مادر دیگران و این
متفق علیه است میان ما و مخالفان ما از جمله قول نبی صلی الله علیه و آله اصل وإن ترك أخا لأب وأم وأخا
لأم فللأخ للأم السدس وما بقي فللأخ للأب والأم وإنما لم يسقط الإخوة من الأم لأنهم
لا يقومون مقام الإخوة من الأب والأم إذا لم يكن إخوة لأب وأم كما يقوم الإخوة من الأب
مقام الإخوة من الأب والأم إذا لم يكن إخوة لأب وأم شرح در بعض نسخ و انما لم یسقط الاخوة من الام
لانهم لا یقومون است و در بعضی دیگر بجای آن و انما سقط الاخوة من الاب لانهم یقومون است و بنسخه دوم
کما یقوم تا آخر نیست و اول بهتر مینماید و بهر تقدیر این از قبیل بستن لال عقلی محض نیست زیرا که تمام نمیشود بلکه
اشارت بخطابی از صاحب شرعست با نمیشود که هر کدام که قایم مقام وارثی دیگر که در مرتبه او باشد نمیشود ساقط
نمیشود یعنی و اگر بگذارد برادری از پدر و مادر و برادری از مادر تنها را پس برای برادر از مادر است سدس و آنچه
باقیماند پس برای برادر از پدر و مادر است و جز این نیست که بی نصیب نمیشوند برادران از مادر تنها برای اینکه
ایشان نمی‌ایستند در جای برادران از پدر و مادر چون نباشند برادرانی از پدر و مادر چنانچه می‌ایستند برادران
از پدر تنها در جای برادران از پدر و مادر چون نباشند برادرانی از پدر و مادر اصل وإن ترك إخوة و
أخوات لأب وأم وأخا وأختا لأم فللأخ والأخت من الأم الثلث بينهما بالسوية وما بقي

فبين الاخوة والاخوات للاب والام للذكر مثل حظ الانثيين وان ترك اختا لاب وام
واخا واختا لام فللاخ والاخت للام الثلث وللاخت للاب والام النصف وما بقي يرد عليها
على قدر انصبائهما **شرح** واگر واگذارد برادرانی وخواهرانی از پدر و مادر و برادری و خواهری از مادر
پس برای برادر و خواهر از مادر است ثلث میان ایشانست بی تفاوت و آنچه باقیماند پس میان برادران
و خواهران از پدر و مادر است برای نرینه است مثل نصیب دو مادینه و اگر واگذارد خواهری از پدر و مادر
و برادری و خواهری از مادر پس برای برادر و خواهر از مادر است ثلث و برای خواهر از پدر و مادر است نصف
و آنچه باقیماند که سدس است برگردانیده میشود برایشان بقدر نصیبهای ایشان مراد نیست که پنج بخش میشود
دو بخش برای برادر و خواهر از مادر است بالسویه و سه بخش برای خواهر از پدر و مادر است **اصل** وان ترك
اخوة لام واخا لاب فللاخوة من الام الثلث الذكر والانثى فيه سواء وما بقي فللاخ للاب الام م
وان ترك اختين لاب وام واخا لام واختا لام فللاختين للاب والام الثلثان وللاخ
او الاخت من الام السدس وما بقي رد عليهم على قدر انصبائهم **شرح** واگر واگذارد برادرانی از
مادر و برادری از پدر پس برای برادران از مادر است ثلث نرینه و مادینه در آن برابرند و آنچه باقیماند پس
برای او پس برای برادر از پدر است و اگر واگذارد دو خواهر از پدر و مادر و برادری از مادر یا خواهری از مادر
پس برای دو خواهر از پدر و مادر است دو ثلث و برای برادر یا خواهر از مادر است سدس و آنچه باقیماند که یک سدس است
برگردانیده شده است برایشان بقدر نصیبهای ایشان مراد نیست که پنج بخش میشود چهار بخش برای دو خواهر
از پدر و مادر است و یک بخش برای برادر یا خواهر از مادر است **اصل** وان ترك اختا لاب وام واختا لام
وابن اخ لاب وام فللاخت من الام الثلث وللاخت للاب والام النصف وما بقي رد عليهما
وسقط ابن الاخ للاب والام وان ترك اخا لاب وابن اخ لاب وام فالمال كله للاخ للاب
لانه اقرب ببطن وقرابتهما من جهة واحدة ولا يشبه هذا اخا لام وابن اخ لاب لان قرابتهما
من جهتين فيأخذ كل واحد منهما من جهة قرابته **شرح** واگر واگذارد خواهری از پدر و مادر و برادرانی
از مادر و پسر برادری از پدر و مادر پس برای برادران از مادر است ثلث و برای خواهر از پدر و مادر است نصف
و آنچه باقیماند برگردانیده شده است بر آن دو نوع وارث و بی نصیب میشود پسر برادر از پدر و مادر و اگر
واگذارد برادری از پدر و پسر برادری از پدر و مادر پس مال همگیش برای برادر از پدر است زیرا که او
نزدیکتر است بیک بطن و خویشاوندی آن دو از یک راه است و مانند نمیشود اینکه مذکور شد برادر از مادر و پسر برادر
از پدر زیرا که خویشاوندی آن دو از دو راه است پس فرا میگیرد هر یک از ایشان از راه خویشاوندی خود

اصل

١٢٣

اصل وان ترك ثلثة بني اخوة متفرقين فلابن الاخ للام السدس وما بقي فلابن الاخ للاب
والام وسقط الباقون وبنو الاخوة من الاب وبنات الاخوة من الاب يقومون مقام
بني الاخوة وبنات الاخوة من الاب والام اذا لم يكن بنو اخوة واخوات لاب وام **شرح**
واگر واگذارد سه نوع فرزندان برادران پراکندگان را که بعضی از پدر تنها و بعضی از مادر تنها و بعضی از پدر و
مادر باشند پس برای فرزند برادر از مادر است سدس و آنچه باقیماند پس برای فرزند برادر از پدر و مادر است
و بی نصیب میشوند باقیماندگان و پسران برادران از پدر و دختران برادران از پدری ایستند در جای پسران
برادران و دختران برادران از پدر و مادر چون نباشند فرزندان برادرانی و خواهرانی از پدر و مادر **اصل**
فان ترك ابني اخ لاب وام وابن اخ لام فلابن الاخ للام السدس نصيب امه وما بقي فلابني
الاخ للاب والام نصيب ابيه وكذلك ابنة الاخت من الام وبنت الاخت من الاب والام
يقمن كل واحدة منهما مقام امهما وترث ميراثها **شرح** در نسخ کافی بعد از نصیب اول امه بضم همزه
و تشدید میم است و ظاهر ابیه بفتح همزه و کسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است که موافق آنچه بعد از
نصیب دوم و ملایم تتمه کلام است باشد ایضا در نسخ یقمن بصیغه جمع مونث غایبه است و بجای آن تقوم بصیغه
مفرده غایبه یا غایب ظاهر است و ما موافق ظاهر شرح میکنیم **یعنی** پس اگر واگذارد دو پسر برادر از پدر و مادر را
و پسر برادر از مادر را پس برای پسر برادر از مادر است سدس که نصیب پدر آن پسر است و آنچه باقیماند
پس برای دو پسر برادر از پدر و مادر است که نصیب پدر آن دو پسر است و همچنان دختر خواهر از مادر و دختر خواهر از
پدر و مادر می ایستند هر یک از آن دو دختر در جای مادرش و وارث میشود میراث مادر را اگر زنده میبود **اصل**
وان ترك اخا لام وابن اخ لاب وام فللاخ للام السدس وما بقي فلابن الاخ للاب والام
لانه يقوم مقام ابيه وان ترك اخا لام وابنة اخ لاب وام فللاخ للام السدس ولابنة
الاخ للاب والام النصف وما بقي رد عليها لانها ترث ميراث ابيها **شرح** [illegible] عليها بضمير مفرده مؤنث
راجع با بنة الاخ است و مراد نیست که دختر برادر پدری و مادری نصف باقیمانده را میبرد که ترنجش یک دختر است موافق
آیت سوره نساء که وان کانت واحدة فلها النصف و باقی آن باقی مانده برگردانیده میشود بر آن دختر برادر چون
برادر او اگر [illegible] او مانده و از این تقریر ظاهر میشود که بجای النصف میبایست که نصف الباقی یا نصف ما بقي گوید
یعنی واگر واگذارد برادری از مادر را و پسر برادری از پدر و مادر را پس برای برادر از مادر است سدس و آنچه
باقیماند پس برای پسر برادر از پدر و مادر است زیرا که آن پسر برادری ایستد در جای پدرش و اگر واگذارد برادری
از مادر را و دختر برادری از پدر و مادر را پس برای برادر از مادر است سدس کل مال و برای دختر برادر از پدر و مادر است

ابنيه ط
تقوم نط
نصف الباقي ط
فيه اشارة الى الفضل بن شاذان
مع اعتراض ابن بابويه على الفضل

نصف باقیمانده و آنچه باقیمانده ازان باقیمانده برگردانیده شده است بران دختر زیرا که آن دختر وارث میشود
میراث پدرش را مراد نیست که انچه بعضی مانند انیست که پدرش بعد از برادر خود زنده باشد و پیش از قسمت مال
برادر مرده باشد و از او یک دختر مانده باشد م اکثر مستند فضل بن شاذان رحمه الله تعالی در مثال این او مسایل
قیاس نیست بلکه ظاهر قرآنست باعتبار اینکه هر یک از فریضه کلاله ام تنها و کلاله اب مطلقا در آیتی علیحده از سوره
نسا مذکورست چنانچه گذشت در باب اول پس تعدد سبب آنچه مذکورست در آیت ثانیه مانع ارث کلاله آیت
اول نمیشود بلکه مانع ارث صاحب یک سبب از جمله اهل آیت ثانیه میشود و این منافات ندارد با آیت اولو
الارحام بعضهم اولی ببعض زیرا که آن در جاییست که میراث هر یک علیحده در قرآن مذکور باشد و ظاهر آیت کلاله ام تنها
انیست که چون یکی باشد زیاد بر سدس نبرد الا ما اخرجه الدلیل و در صورت انفراد او از برادر پدر مادری و از اولاد او مثلا آن یکی
زیاد بر سدس میبرد باجماع و در صورت اجتماع او با برادر پدر مادری مثلا زیاد بر سدس نمیبرد باجماع پس باقیماند صورت
اجتماع او با فرزند برادر پدر مادری مثلا و آن مجمع علیه نیست پس بحکم ظاهر قرآن می باید که او در این صورت زیاد بر سدس نبرد
زیرا که ما اخرجه الدلیل نیست و آیت اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض مانع این نیست زیرا که با وجود آنکه هر یکی در آیتی
علیحده مذکورست حقیقة یا حکما یکی اقرب است باعتبار کمیت و دیگری اقرب باعتبار کیفیت و بعضی میگویند
که فضل بن شاذان در این مقام غلط کرده و در این صورت کل میراث از برادر مادری تنها است چنانچه مذکورست در فقیه
و در شرایع و شرح شیخ زین الدین بران اصل وان ترک ابن اخ لاب وام وابنة اخ لاب وام
فالمال بینهما للذکر مثل حظ الانثیین وان ترک ابن اخ لام وابن ابن اخ لاب فلابن الاخ
للام السدس وما بقی فلابن ابن الاخ للاب یاخذ کل واحد منهما حصة من یتقرب به وکذلک
ان ترک ابن اخ لام وابن ابن ابن اخ لاب فلابن الاخ للام السدس وما بقی فلابن ابن ابن
الاخ للاب شرح للذکر مثل حظ الانثیین مبنی برانست که هر دو یکجنس باشند نظیر آنچه گذشت در باب دوم
که باب میراث ولد الولد است در شرح ذیل حدیث چهارم در فقره قال الفضل وولد الولد ابدا تا آخر زیرا که اگر دو پدر
باشند باز بعض فقرات سابقه میباید که مساوی یکدیگر برند یعنی و اگر واگذارد پسر برادر از پدر و مادر را و دختر
برادر از پدر و مادر را پس میراث میان آن دو است برای نرینه است مثل نصیب دو مادینه و اگر واگذارد پسر برادر از مادر را
و پسر پسر برادر از پدر را پس برای پسر برادر از مادر است سدس و آنچه باقیماند پس برای پسر پسر برادر از
پدر است میگیرد هر کدام ازان دو نصیب کسی که خویشاوند میشود بوسیله او و همچنان اگر واگذارد پسر برادر
از مادر را و پسر پسر پسر برادر از پدر را پس برای پسر برادر از مادر است سدس و آنچه باقیماند پس برای پسر پسر پسر
برادر از پدر است م اکثر مستند این ظاهر قرآنست نظیر آنچه بیان شد در شرح فقره سابقه و بعضی ایجا نسبت

ابن م

فی بعض نسخ الفقیه ... ابن شاذان

غلط

غلط فضل بن شاذان داده اند چنانچه مذکورست در فقیه اصل فان ترک ابنة اخیه وابن اخته فلابنة اخیه
الثلثان نصیب الاخ ولابن اخته الثلث نصیب الاخت وان ترک اختا لام وابن اخت
لاب وام فللاخت للام السدس ولابن الاخت للاب والام النصف وما بقی رد علیهما علی
قدر سهامهما شرح مراد اینجا دختر برادر و خواهر از پدر و مادرست یا از پدر تنهاست زیرا که اگر از مادر تنها باشند مساوی
یکدیگر میبرند یعنی پس اگر واگذارد دختر برادرش را و پسر خواهرش را پس برای دختر برادرش است دو ثلث که
حصه برادرست و برای پسر خواهرش است یک ثلث که حصه خواهرش است و اگر واگذارد خواهر از مادر را و پسر خواهر
از پدر و مادر را پس برای خواهر از مادر است سدس و برای پسر خواهر از پدر و مادر است نصف و آنچه باقیماند برگردانیده شده است
بران دو بر قدر حصه های ایشان مراد انیست که چهار حصه میشود یکی از اول و سه از دوم است اصل وان ترک
اختین لام وابن اخت لاب وام فللاختین للام الثلث ولابن الاخت الثلثان وکذلک
ان ترک اختا لام وبنی اخوات لاب وام فللاخت للام السدس ولبنی الاخوات للاب و
الام الثلثان للذکر مثل حظ الانثیین وما بقی رد علیهم شرح در نسخ دو جا اخت بضم همزه و سکون خا
و تا دو نقطه در بالاست و آن از غلط کاتبان است و بجای آن اخ میباید مگر آنکه بجای الثلثان در اول النصف باشد
و ضمیر علیهم راجع به وارثان در هر دو مسئله باشد زیرا که مجموع ایراد از پدر و مادر نصف میبرد پس پسر او نصیب او را میبرد
و باقی مرد و بر ایشان میشود و ما موافق ظاهر شرح میکنیم و اگر واگذارد دو خواهر از مادر را و پسر برادر از پدر و مادر را
پس برای دو خواهر از مادر است ثلث و برای پسر برادر است دو ثلث و همچنان که اگر واگذارد خواهری از مادر را و پسران
خواهران از پدر و مادر را پس برای خواهر از مادر است سدس و برای پسران خواهران از پدر و مادر است دو ثلث برای نرینه
مثل نصیب دو مادینه و آنچه باقیماند برگردانیده شده است بر ایشان مراد انیست که پنج بخش میشود یکی از اول و چهار
از دیگرانست اصل ولا یشبه هذا ولد الولد لان ولد الولد هم ولد یرثون ما یرث الولد
ویحجبون ما یحجب الولد فحکمهم حکم الولد وولد الاخوة والاخوات لیسوا باخوة ولا یرثون فی کل
موضع یرث الاخوة ولا یحجبون ما یحجب الاخوة لانه لا یرث مع اخ لاب ولا یحجبون الام
ولیس سهمهم بالتسمیة کسهم الولد انما یاخذون من طریق سبب الارحام ولا یشبهون امر الولد
شرح لا یشبه و لا یشبهون بصیغه معلوم باب افعالست و لهم جا بضم واو و سکون لام است ما سه جا مصدریه است
و مصدر مفعول مطلق است ما موصوله است و مفعول به است و در اول عبارت از مالست و در دوم و سیوم عبارت از
مادر یا عبارت از ثلث است یحجبون سه جا بصیغه مضارع معلوم باب نصر است لیسوا باخوة از قبیل اقتصار است و مراد
لیسوا باخوة ولا اخوات است لانه تا آخر استدلال بر دو نفی است بطریق لف و نشر مرتب م اکثر در نسخ لانه لا یرث است

آخ

یعنی م

لانهم لا یرثون

وظاهر اینست که این اولی است واشارتست بانچه گذشت در مسئله دوم در فقره وان ترک ابنا اخ لاب وام آخره ما سوا فق
ظاهر شرح میکنیم ضمیر ولیس سهم راجع بولد الولد است واینکلام برای دفع دخل است وآن اینست که اگر ولد الولد ولد
میبود در حقیقة میبایست که در صورتی که از میت مادر و دو دختر از یک پسر مانده باشد حصه مادر سدس شود و حصه
دو دختر ثلثان شود وباقی رد شود بر مادر و دو دختر بقدر حصص و حال آنکه حصه مادر سدس است وباقی از دو دختر است
وبر اینقیاس است مادر و دیگر دختر از پسر وباقی صور وحاصل دفع اینست که ولد الولد خارجند از آیه یوصیکم الله فی
اولادکم تا آخر باجماع پس میراث ایشان بنسبت بخلاف ولد بیواسطه پس مانند نمیشود امر ولد بیواسطه را و این منافات
ندارد با اینکه ولد الولد داخل باشند در آیه ان امرؤ هلک لیس له ولد و امثال آن بحکم ظاهر لفظ و عدم تحقق
صارف **یعنی** و مانند نمیشود این فرزندان فرزندان را زیرا که فرزندان فرزندان ایشان فرزندانند
وارث میشوند چنانچه وارث میشوند فرزندان بیواسطه ومانع میشوند چنانچه مانع میشوند فرزندان بیواسطه پس حکم فرزندان
فرزندان حکم فرزندان بیواسطه است بتفصیلی که گذشت در باب پانزدهم که باب میراث ولد الولد است و فرزندان برادران
وخواهران نیستند برادران ونه خواهران و وارث نمیشوند در هر جایی که وارث میشوند برادران ومانع نمیشوند چنانچه
مانع میشوند برادران زیرا که ایشان وارث نمیشوند با وجود برادران پدری ومانع نمیشوند مادر میت را از ثلث بسدس میراث
فرزندان فرزندان مسمی در قرآن بفرزندان بیواسطه جز این نیست که فرزندان فرزندان میراث میگیرند از
را کسی که وسیله خویشاوندی ایشانست و مانند نمیشوند فرزندان فرزندان کار فرزندان بیواسطه را **اصل**
فان ترک ابن ابن اخ لام وابنة ابن اخ لام فالمال بینهما نصفان فان ترک ابن ابنة اخ لاب
وام وابنة ابن اخ لاب وام فان کانت ابنة الاخ وابن الاخ ابوهما واحد فلابنی بنت الاخ واحدم
لاب وام الثلث ولابنتا ابن الاخ الثلثان وان کان ابو ابنة الاخ غیر ابی ابن الاخ فالمال
بینهما نصفان یرث کل واحد منهما میراث جدته **شرح** در بعض نسخ واحدة داول برفع است ودر بعضی واحدا
منصوب است و بنا بر اول ابوهما مبتدا است وجمله خبر کانت است و بنا بر دوم ابوهما اسم کانت است **یعنی** پس اگر
واگذارد پسر پسر برادر از مادر و دختر پسر برادر از مادر را پس میراث میان ایشان دو نصف است خواه جد ایشان
یکی باشد وخواه متعدد باشد پس اگر واگذارد پسر دختر برادر از پدر و مادر را و دختر پسر برادر از پدر و مادر را پس اگر
باشد دختر برادر و پسر برادر با یکدیگر که پدر ایشان یکیست پس برای پسر دختر برادر از پدر و مادر است ثلث و
برای دختر پسر برادر است دو ثلث و اگر نباشد پدر دختر برادر همین پدر پسر برادر پس مال میان ایشان دو نصف است
وارث میشود هر کدام از ایشان میراث جد خود را که برادر میت است از پدر و مادر **اصل** فان ترک ابن ابنة
اخ لاب وام وابنة ابنة اخ لاب وام فان کانت امهما واحدة فالمال بینهما للذکر مثل حظ

الانثیین

الانثیین وان لم تکن امهما واحدة فالمال بینهما نصفان فان ترک ابن ابنة اخ لام وابن
ابنة الاخ لاب فلابن ابنة الاخ للام السدس وما بقی فلابن ابنة الاخ للاب **شرح** پس اگر
واگذارد پسر دختر برادر از پدر و مادر و دختر دختر برادر از پدر و مادر را پس اگر باشد مادر آن پسر و دختر یکی
پس میراث میان ایشانست برای نرینه است مانند نصیب دو مادینه و اگر نباشد مادر آن پسر و دختر یکی
پس میراث میان ایشان دو نصف است خواه جد ایشان یکی باشد وخواه متعدد باشد پس اگر واگذارد پسر
دختر برادر از مادر و پسر دختر برادر از پدر را پس برای پسر دختر برادر از مادر است سدس و آنچه
باقی ماند پس برای پسر دختر برادر از پدر است بنا بر اینکه برادر از پدر فریضه ندارد بلکه باقیمانده را میبرد بخلاف
برادر از مادر که سدس میبرد مثل خواهر از مادر **اصل** وان ترک ابنة ابنة اخ لاب وام وابنة اخ لام
فلابنة الاخ للام السدس وما بقی فلابنة ابنة الاخ للاب والام فان ترک ابن ابنة
اخت وابن ابن اخت فالمال بینهما علی ثلثة لابن ابن الاخت الثلثان ولابن ابنة الاخت الثلث
ان کانت الام واحدة وان کانا من اختین فالمال بینهما نصفان **شرح** و اگر واگذارد دو دختر دختر برادر
از پدر و مادر و دختر برادر از مادر را پس برای دختر برادر از مادر است سدس و آنچه باقی ماند پس برای دختر دختر
برادر از پدر و مادر است بنا بر اینکه برادر از پدر و مادر فریضه ندارد بلکه باقیمانده را میبرد پس اگر واگذارد پسر دختر
خواهر را و پسر پسر خواهر را پس مال میان ایشان بسه بخش است برای پسر پسر خواهر است دو ثلث
و برای پسر دختر خواهر است یک ثلث اگر باشد مادر آن پسر و دختر یکی و اگر باشند از دو خواهر پس میراث
میان ایشان دو نصف است **اصل** فان ترک ابن اخت لاب وام وابنة اخت لاب وام وابن ابن
اخت اخری لاب وام فان کانت ام ابنة الاخت وابن الاخت واحدة فالمال بینهما للذکر
مثل حظ الانثیین وسقط ابن ابن الاخت الاخری وان کانت ام ابن الاخت غیر
ام ابنة الاخت فالمال بینهما نصفان **شرح** پس اگر واگذارد پسر خواهر از پدر و مادر و دختر خواهر از
پدر و مادر و پسر پسر خواهری دیگر از پدر و مادر را پس اگر باشد مادر دختر خواهر و پسر خواهر یکی پس میراث
میان آن پسر و دختر است برای نرینه است مثل نصیب دو مادینه و بی نصیب میشود پسر پسر خواهری
دیگر بنا بر اینکه او دورتر است بیک مرتبه در راه میراث متعدد نیست زیرا که اصل هر یک خواهر از پدر و مادر است
نظیر آنچه گذشت در فقره ولا یشبه ولد الولد تا آخر و اگر باشد مادر پسر آن خواهر غیر مادر دختر آن خواهر
پس میراث میان ایشان دو نصف است بنا بر اینکه هر کدام نصیب مادر خود را میبرد و مادران مساوی
یکدیگرند در نصیب **باب بیست و سیوم اصل باب الجد شرح** مراد بجد اینجا اعم از هر یک از پدر پدر و پدر مادر است

چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث سوم و هفتم این باب یعنی این باب بیان میراث پدر پدر است در این باب یازده
حدیث است اول اصل عن زرارة قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن فریضة الجد فقال ما اعلم
احداً من الناس قال فیها الا بالرأی الا علی علیه السلم فانه قال فیها بقول رسول الله صلی الله
علیه وآله شرح مضمون این با تتمه گذشت در حدیث سیوم باب میراث الولد مع الابوین که باب پنجم است
و این از شرح آن ظاهر است و اینجا میگوییم که در نسخ علی مرفوعست و ظاهر علیا بنصب است بنا بر آنچه گذشت
در شرح آن حدیث دوم اصل عن زرارة وبکیر والفضیل ومحمد وبرید عن احدهما علیهما السلم
قال ان الجد مع الاخوة من الاب یصیر مثل واحد من الاخوة ما بلغوا قال قلت رجل
ترک اخاه لابیه وامه وجده او قلت ترک جده واخاه لابیه وامه قال المال
بینهما وان کانا اخوین او مائة الف فله مثل نصیب واحد من الاخوة شرح مراد بجد اینجا
پدر پدر است بنا بر آنچه می آید در آخر باب ابن اخ وجد که باب بیست و پنجم است در کلام فضل بن شاذان که پدر مادر
مثل برادر از مادر است چنانچه مادر پدر مثل خواهر از پدر است و مادر مادر مثل خواهر از مادر است مع الاخوة جزست
یا حالست و جار اول جمله تعبیر استیناف بیانی سابق است و جار دوم جزست ما استفهامیست و مستعمل شده
مجازاً برای عموم نظیر اضرب زیداً این کان یا موصولست بتقدیر با ما بلغوا موافق آنچه می آید در آخر باب بیست و نهم
در فقره وان ترک جداً واما تا آخر یعنی روایتست از زراره و بکیر و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم و برید بضم با و فتح را ابن
ابن معویه از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که بدرستی که جد پدر با برادران از پدر است بیان این
آنکه میگردد مثل یکی از جمله برادران از پدر هر مبلغی که رسیده باشند راوی گفت که گفتم که مردی واگذاشت برادر
از پدرش و مادرش را و جد پدرش را یا گفتم که واگذاشت جد پدرش و برادرش از پدرش و مادرش را و برادرش از
پدرش و مادرش را امام گفت که میراث میان جد پدر و برادر از مادر و پدر است مراد آنست که برادر از پدر تنها نیز
یک نصیب میشود و اگر باشند دو برادر یا صد هزار برادر بر فرض محال پس برای جد پدر است مثل
نصیب یکی از آن برادران اصل قال قلت رجل ترک جدة واخته فقال للذکر مثل حظ الانثیین
وان کانتا اختین فالنصف للجد والنصف الآخر للاختین وان کن اکثر من ذلک فعلی
هذا الحساب وان ترک اخوة واخوات لاب وام او لاب وجدا فالجد احد الاخوة
والمال بینهم للذکر مثل حظ الانثیین وقال زرارة هذا مما لا یؤخذ علی فیه قد سمعته
من ابیه ومنه قبل ذلک ولیس عندنا فی ذلک شک ولا اختلاف شرح مراد باخت خواهر از
پدر است خواه از مادر نیز باشد و خواه نباشد لا یؤخذ علی تا آخر اشارتست بانکه این نقل مخالف عامه نیست که ...

در حدیث سیوم باب میراث الولد مع الابوین که باب پنجم است زیرا که آن اعتماد حاشیه است که مسموع علیه شده باشد
پس اشاره بنقل از صحیفه فرائض باشد یعنی راوی گفت که گفتم که مردی واگذاشت پدر پدرش را و خواهرش از
پدرش را پس امام گفت که برای زن است مثل نصیب دو مادینه و اگر باشند دو خواهر از پدر و مادر پس نصف
از پدر است و نصف دیگر از دو خواهر است و اگر باشند بیشتر از آن پس بر این حساب است و اگر واگذاشته
شد برادران و خواهرانی از پدر و مادر یا از پدر تنها و جد پدری پس جد پدر یکی از برادرانست
و مال میان ایشانست برای نرینه است مثل نصیب دو مادینه و گفت زراره که این از جمله چیزیست که گرفت
نمیشود بر من در آن بتحقیق شنیدم آن را از پدر امام جعفر صادق علیه السلم و از خودش پیش از آنکه پدرش وفات
کند و خود امام شود و نیست نزد ما شیعه امامیه در آن شکی و نه اختلافی سیوم اصل عن اسمعیل الجعفی
قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول الجد یقاسم الاخوة ما بلغوا وان کانوا مائة الف شرح مراد بجد
اینجا پدر پدر و پدر پدر مادر است و مراد باخوه اعم از اخوه از پدر و اخوه از مادر است چنانچه ظاهر این دو لفظ است و تفصیل کیفیت
تقاسم ایشان می آید در آخر باب ابن اخ وجد که باب بیست و پنجم است در کلام فضل بن شاذان و اگر مراد بجد اینجا
پدر پدر باشد مراد باخوه برادران از پدر و مادر یا از پدر خواهد بود یعنی روایتست از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون عین
مهمله و فاگفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که جد همبخش میشود برادران را در میراث بهر قدری که
رسیده باشند هر چند که باشند صد هزار بر فرض محال چهارم اصل عن ابی عبیدة عن ابی جعفر علیه السلم
فی رجل مات وترک امرأته واخته وجده قال هذه من اربعة اسهم للمرأة الربع وللاخت
سهم وللجد سهمان شرح مراد باخت خواهر از پدر است خواه از مادر نیز باشد و خواه نباشد و مراد بجد
پدر پدر است یعنی روایتست از ابو عبیده از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که مرد و واگذاشت زنش را
و خواهرش از پدرش را و جد پدرش را امام گفت که این فریضه مرکب از چهار بخش است برای زنست ربع
و برای خواهر است یک بخش و برای جد پدر است دو بخش بنا بر اینکه برای نرینه مثل نصیب دو مادینه است چون از
جانب پدر باشند پنجم اصل عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول فی ستة اخوة
وجد قال للجد السبع شرح روایتست از ابو بصیر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم سخن میگفت
در شش برادر از پدر و جد پدر گفت که برای جد پدر است سبع ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلم فی رجل ترک خمسة اخوة وجدا قال هی من ستة لکل واحد منهم سهم
شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که واگذاشت پنج برادر از پدر و جد پدر گفت
که آن فریضه مرکب از شش بخش است برای هر یک از ایشانست بخشی هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر

سألت ابا جعفر علیه السلم عن الجدة فقال

عليه السلم قال الاخوة مع الجد يعني ابا الاب يقاسم الاخوة من الاب والام والاخوة من
الاب يكون الجد كواحد من الذكور شرح مع الجد خبر مبتدا است يعني آخر كلام محمد بن مسلم است در
نسخ كافي وتهذيب ابا الاب منصوب است وآن از قبيل نصب در كلمه فاء الي في است كه براي اشعار بمنصوب بودن
محل جمله است والا ظاهر ابو الاب برفع است زيرا كه مبتدا است ويقاسم خبر مبتدا است ومقصود تفسير ذكر شده است
زيرا كه برادران از مادر تنها و پدر و مادر نيز مثل يكديگر نه چنانچه آيد ودر آخر باب بسبب ديگر در كلام فضل بن شاذان
ودر اين تفسير اشارت است بانكه مقصود امام عليه السلم شريك كردن جد است با برادران ليك عدول از مقتضاي
ظاهر كرده وگفته كه الجد مع الاخوة براي اشارت بتعظيم جد يعني روايت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلم
گفت كه برادران با جد نه ميخواهد ابرا كه پدر پدر بهمه بخش ميشود برادران از پدر و مادر را بهم بخش ميشود وبرادران از پدر
تنها را اگر برادران از پدر و مادر نباشند چنان اين آنكه ميباشد پدر پدر مانند يكي از آن زينان هشتم حديث عن
زرارة قال سالت اباعبدالله عليه السلم عن رجل ترك اخاه لابيه وامه وجده قال المال بينهما
نصفان ولو كانا اخوين او مائة كان الجد معهم كواحد منهم للجد ما يصيب واحدا من
الاخوة قال وان ترك اخته فللجد سهمان وللاخت سهم وان كانتا اختين فللجد النصف و
للاختين النصف قال وان ترك اخوة واخوات من اب وام كان الجد كواحد من الاخوة
للذكر مثل حظ الانثيين شرح روايت از زراره گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردي كه
واگذاشت برادرش از پدرش و مادرش را و پدر پدرش را امام گفت كه ميراث ميان ايشان دو نصف است واگر
باشند دو برادر از پدر و مادر يا صد برادر از پدر و مادر ميباشد پدر پدر با ايشان مانند يكي از ايشان بيان
آنكه براي پدر پدر است آنچه ميرسد يكي از آن برادران را امام گفت كه واگر واگذارد خواهرش از پدر و مادر را پس
براي پدر پدر است دو بخش و براي خواهر است يك بخش واگر باشند دو خواهر از پدر و مادر پس براي پدر پدر است
نصف و براي دو خواهر است نصف امام گفت كه واگر واگذارد برادراني و خواهراني از پدر و مادر ميشود پدر پدر مانند
يكي از برادران براي نرينه است مثل نصيب دو مادينه نهم حديث عن ابي عبيدة عن ابي جعفر عليه السلم
في رجل مات وترك امراته واخته وجده قال هذا من اربعة اسهم للمراة الربع وللاخت
سهم وللجد سهمان شرح اين موافق حديث چهارم اين باب است دهم حديث عن اسمعيل بن عبد الرحمن
الجعفي عن ابي جعفر عليه السلم قال سمعته يقول الجد يقاسم الاخوة ما بلغوا وان كانوا مائة
الف شرح اين موافق حديث سيوم اين باب است يازدهم حديث عن عبدالله بن سنان قال قلت لابي عبدالله
عليه السلم اخ لاب وجد قال المال بينهما سواء شرح اخ خبر مبتداي محذوف است بتقدير الوارث و

آن سوا منصوب در نوع سيتوا نيود و بنا بر اول ميهما خبر مبتدا است و بنا بر دوم سوا خبر مبتدا است يعني روايت
از عبدالله بن سنان بكسر سين بي نقطه و دو نون گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را كه وارث برادري از
پدر است و پدر پدر است گفت كه ميراث ميان آن دو است برحالي كه برابر باشند باب بيست و چهارم حديث
باب الاخوة من الام مع الجد شرح مراد بجد اينجا پدر پدر است يعني اين باب بيان برادران از مادر با جد است
در اين باب هفت حديث است اول حديث عن ابن سنان قال سالت اباعبدالله عليه السلم عن رجل
ترك اخاه لامه ولم يترك وارثا غيره قال المال له قلت فان كان مع الاخ للام جد قال
يعطى الاخ للام السدس ويعطى الجد الباقي قلت فان كان اخ لاب وجد قال المال بينهما
سواء شرح روايت از عبدالله بن سنان گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردي كه واگذاشت
برادرش از مادرش را و واگذاشت وارثي را غير او گفت كه كل ميراث از اوست گفتم كه پس اگر باشد با برادر
از مادر پدر پدري چگونه ميشود امام گفت كه داده ميشود برادر از مادر سدس و داده ميشود پدر پدر باقي مانده
گفتم كه پس اگر باشد برادري از پدر و پدر پدري چگونه ميشود امام گفت كه ميراث ميان آن دو است برحالي كه برابر باشند
دوم حديث عن ابي الصباح الكناني قال سالت اباعبدالله عليه السلم عن الاخوة من الام مع الجد قال
الاخوة من الام فريضتهم الثلث مع الجد شرح روايت از ابو الصباح بفتح صاد بي نقطه و تشديد با
بي نقطه و حاء بي نقطه كناني بكسر كاف و تخفيف و نون گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از برادران از
مادر برحالي كه با پدر پدر باشند گفت كه برادران از مادر فريضه ايشان ثلث است برحالي كه با پدر پدر باشند
مراد اينست كه باقي از پدر پدر است زيرا كه او بجاي برادر از پدر است سيوم حديث عن مسمع ابي سيار قال سالت
اباعبدالله عليه السلم عن رجل مات وترك اخوة واخوات لام وجدا قال فقال الجد
بمنزلة الاخ من الاب له الثلثان وللاخوة والاخوات من الام الثلث فهم فيه شركاء
سواء شرح روايت از مسمع بكسر ميم و سكون سين بي نقطه و فتح ميم و عين بي نقطه ابو سيار بفتح سين بي نقطه و
تشديد ياء دو نقطه در پايين و راء بي نقطه گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردي كه مرد و واگذاشت
برادراني و خواهراني از مادر را و پدر پدري را راوي گفت كه پس امام گفت كه پدر پدر بجاي برادر از پدر است
براي اوست دو ثلث و براي برادران و خواهران از مادر است يك ثلث پس ايشان در آن ثلث شريكانند
برابر يكديگر مراد اينست كه حصه نرينه زياده نيست بر حصه مادينه چهارم حديث عن ابي بصير قال قال ابو جعفر
عليه السلم اعط الاخوات من الام فريضتهن مع الجد شرح روايت از ابو بصير گفت كه گفت امام محمد باقر
عليه السلم كه بده خواهران از مادر را فريضه ايشان كه ثلث است برحالي كه با پدر پدر باشند مراد اينست كه

پدر پدر بجای برادر از پدر است پس دو ثلث از او است هفتم حدیث عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم فی
الاخوة من الام مع الجد قال نصیبهم الثلث مع الجد شرح روایت از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلم در برادران از مادر با پدر پدر گفت که نصیب آن برادران ثلث است بر حالی که با پدر پدر باشند هشتم حدیث
عن زید عن ابی عبد الله علیه السلم فی الاخوة من الام مع الجد قال للاخوة من الام فریضتهم
الثلث مع الجد شرح مضمون این موافق سابق است نهم حدیث عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سألته عن الاخوة من الام مع الجد فقال للاخوة للام فریضتهم الثلث مع الجد شرح
این نیز موافق سابق است باب بیست و پنجم باب ابن اخ وجد شرح مراد به اخ اینجا برادر از پدر است
مراد بجد پدر پدر است یعنی این باب بیان پسر برادر از پدر و پدر پدر است در این باب شش حدیث کافی شانزده
حدیث است و بانضمام حدیث [illegible] هفده حدیث است و در اثنای آن احادیث کلام مصنف است
و بعد از آن نقل کلام یونس بن عبد الرحمن و کلام فضل بن شاذان است اول حدیث عن محمد بن مسلم قال نشر
ابو عبد الله علیه السلم صحیفة فاول ما تلقانی منها ابن اخ وجد المال بینهما نصفان فقلت
جعلت فداك ان القضاة عندنا لا یقضون لابن الاخ مع الجد بشیء فقال ان هذا
الکتاب بخط علی علیه السلم واملاء رسول الله صلی الله علیه وآله شرح نشر بنون و شین نقطه و
را بی نقطه صیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب یضرب باب تفعیل است تلقانی بفتح تا و دو نقطه و لام و فتح
تشدید قاف و الف منقلب از یا و نون وقایه و ضمیر متکلم صیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است التلقی
الاستقبال [illegible] و تلقیهم الملائکة قضاة بضم قاف و تخفیف ضاد با نقطه است
یعنی روایت از محمد بن مسلم گفت که باز کرد امام جعفر صادق علیه السلم طوماری را پس اول چیز استقبال کرد مرا
از جمله آن این بود که پسر برادری از پدر و پدر پدری میراث میان ایشان دو نصف است پس گفتم که فدات
شوم بدرستی که قاضیان مخالفان نزد ما حکم نمیکنند برای پسر برادر با پدر پدر بچیزی پس امام گفت که
بدرستی که این مکتوب بنوشتن علی علیه السلم و گفتن رسول الله صلی الله علیه و آله است دوم حدیث
عن القاسم بن سلیمان عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان علیا علیه السلم کان یورث ابن الاخ مع
الجد میراث ابیه شرح روایت از قاسم بن سلیمان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که
علی علیه السلم بود که میداد پسر برادر را میراث بر حالی که با پدر پدر است بقدر میراث پدرش سیوم حدیث عن محمد
بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال حدثنی جابر عن رسول الله صلی الله علیه وآله
ولم یکن یکذب جابر ان ابن الاخ یقاسم الجد شرح روایت امام محمد باقر علیه السلم از جابر بن

عبد الله

محمد بن علی

١٢٨

عبد الله انصاری گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد ابی جعفر علیه السلم که باب صد و شانزدهم است
یعنی روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که خبر داد مرا جابر از رسول الله صلی الله علیه وآله
و دروغ نگفت جابر اینکه پسر برادر سهم میشود مثل جد را چهارم حدیث عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سألته عن ابن اخ وجد فقال المال بینهما نصفان شرح تغلب بفتح تا و دو نقطه
بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و با یک نقطه غیر منصرف است یعنی روایت از ابان بفتح همزه
و تخفیف با یک نقطه ابن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از پسر برادری از پدر
و پدر پدری پس گفت که میراث میان ایشان دو نصف است پنجم حدیث عن محمد بن مسلم قال نظرت
الی صحیفة ینظر فیها ابو جعفر علیه السلم فقرأت فیها مکتوبا ابن اخ وجد المال بینهما
سواء فقلت لابی جعفر علیه السلم ان من عندنا لا یقضون بهذا القضاء و لا یجعلون
لابن الاخ مع الجد شیئا فقال ابو جعفر علیه السلم اما انه املاء رسول الله صلی الله
علیه وآله وخط علی علیه السلم من فیه بیده شرح مکتوبا مفعول به است و جمله بعد از آن برای بیان
آنست و سواء خبر است و مکتوبا حال باشد و جمله بعد از آن سواء منصوب و مرفوع میتواند بود اما بفتح
همزه و تخفیف میم است من فیه بکسر میم و سکون نون و کسر فا و تخفیف یا و دو نقطه پایین و ضمیر
راجع برسول الله متعلق باملاء است بیده بکسر با یک نقطه و فتح یا دو نقطه پایین و دال بی نقطه و ضمیر
راجع بعلی علیه السلم متعلق بخط است پس لف و نشر بترتیب است یعنی روایت از محمد بن مسلم گفت
که نظر کردم بسوی طوماری که نظر میکرد در آن امام محمد باقر علیه السلم پس خواندم در آن نوشته را که پسر برادر
از پدر و پدر پدری میراث میان ایشان برابر است پس گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که بدرستی که جمعی که
نزد ما اند حکم نمیکنند باین حکم و نمیگردانند برای پسر برادر با جد چیزی را پس گفت امام محمد باقر علیه السلم
که آگاه باش که آن گفتن رسول الله صلی الله علیه وآله و نوشتن علی علیه السلم است از دهنش بدستش
ششم حدیث عن ابی بصیر قال سمعت رجلا یسأل ابا جعفر علیه السلم و انا عنده عن ابن
اخ وجد قال یجعل المال بینهما نصفین شرح روایت از ابو بصیر گفت که شنیدم از مردی که میپرسید
امام محمد باقر علیه السلم را بر حالی که من نزد او بودم از پسر برادری از پدر و پدر پدری امام گفت که گردانیده
میشود میراث میان ایشان دو نصف هفتم حدیث عن بعض اصحاب ابی عبد الله علیه السلم
عن ابی عبد الله علیه السلم فی بنات اخت وجد قال لبنات الاخت الثلث وما بقی
فللجد فاقام بنات الاخت مقام الاخت وجعل الجد بمنزلة الاخ شرح روایت از بعض

پدر امام جعفر صادق علیه السلم از امام جعفر صادق علیه السلم در دختران خواهری از پدر و جد پدری گفت که
برای دختران خواهر است ثلث و آنچه باقیماند پس از پدر و جد است پس امام کردانید دختران آن خواهر
در جای آن خواهر و کردانید جد پدر را بجای برادر از پدر مراد اینست که اینها بمنزله مثل اینست که خواهری
از پدر و برادری از پدر باشند پس برای نرینه نصیب دو مادینه است هشتم اصل عن الحسن
بن صالح قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن امرأة مملّكة لم يدخل بها زوجها ماتت و
تركت امّها واخوين لها من ابيها وامّها وجدّها ابا امّها وزوجها قال يعطى الزوج
النصف ويعطى الامّ الباقي ولا يعطى الجدّ شيئا لانّ ابنته حجبته عن الميراث
ولا يعطى الاخوة شيئا شرح ظاهر اینست که در صدر الحدیث لفظ باب از قلم کاتبان کافی افتاده است
زیرا که الحدیث و ما بعدش مناسب عنوان باب ابتداء و مدینة المملکة بصیغه اسم مفعول از باب افعال
تزویج کرده شده معنی عروس یعنی روایت از حسن بن صالح گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
از زنی عروس شده که دخول نکرده با او شوهرش مرد و وا گذاشت مادرش را و دو برادر خود را از پدرش
و مادرش و جدش را که پدر مادرش است و شوهرش را امام گفت که داده میشود شوهر نصف را و داده میشود مادر
باقیمانده را و داده نمیشود جد چیزی را زیرا که دخترش مانع شد او را از میراث و داده نمیشوند برادران چیزی را
نهم اصل عن ابی بصیر قال سألت اباجعفر علیه السلم عن رجل مات وترك اباه وعمّه — اباعبدالله
وجدّه قال فقال حجب الاب الجدّ الميراث للاب وليس للعمّ ولا للجدّ شيء شرح
روایت از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که مرد و واگذاشت پدرش را و عمویش را و پدر
پدرش راوی گفت که پس امام گفت که مانع شد پدر جد را چنان این آنکه میراث از پدر است و نیست برای عم
و نه برای جد چیزی دهم اصل عن عبد الله بن جعفر قال كتبت الى ابي محمد عليه السلم امرأة
ماتت وتركت زوجها وابويها وجدّها او جدّتها كيف يقسم ميراثها فوقّع
عليه السلم للزوج النصف وما بقي فللابوين شرح روایت از عبد الله بن جعفر گفت که نوشتم
سوی امام حسن عسکری علیه السلم که زنی مرد و واگذاشت شوهرش را و پدر و مادرش و جدش را یا جده اش را
چگونه بخش کرده میشود میراث او پس نوشت امام علیه السلم که برای شوهر است نصف و آنچه باقیماند
پس برای پدر و مادر است مراد اینست که برای مادر ثلث است و برای پدر سدس است یازدهم اصل
وقد روى ايضا انّ رسول الله صلى الله عليه وآله اطعم الجدّة والجدّة السدس علي بن ابراهيم
عن ابيه عن ابن ابي عمير عن جميل بن درّاج عن ابي عبد الله عليه السلم قال انّ رسول الله

صلى الله عليه وآله اطعم الجدّة السدس شرح وقد روى تا آخر کلام مصنف است و جمله علی بن ابراهیم
تا آخر استیناف بیانی سابقست و مقصود دفع منافات میان امثال این حدیث و امثال حدیث سابق
بحمل امثال این حدیث بر استحباب یعنی و بتحقیق روایت کرده شده نیز اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله
خورانید جده و جده را سدس چنانکه این آنکه روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر
از جمیل بن دراج بضم دال بی نقطه و تشدید را بی نقطه و جیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه و آله خورانید جده را سدس دوازدهم اصل عن جميل بن درّاج عن ابي عبد الله
عليه السلم انّ رسول الله صلى الله عليه وآله اطعم الجدّة امّ الامّ السدس وابنتها
حيّة شرح روایت از جمیل بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله خورانید جده را
که مادر مادر است سدس بر حالی که دخترش زنده بود سیزدهم اصل عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلم انّ
رسول الله صلى الله عليه وآله اطعم الجدّة السدس ولم يفرض لها شيئا شرح لم یفرض بفا
و را بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب ضرب است الفرض بفتح فا و سکون را قطع و مراد ایجاب لازم
کردن است و مقصود اینست که اطعام سدس عبارتست از ترغیب بدادن سدس یعنی روایت از زراره از امام محمد
باقر علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله خورانید جده را سدس و فرض نکرد برای جده چیزی را چهاردهم اصل عن
زرارة قال سمعت اباجعفر عليه السلم يقول انّ نبيّ الله صلى الله عليه وآله اطعم الجدّة السدس — اباعبدالله
طعمة شرح الطعمة بضم طا بی نقطه و سکون عین بی نقطه خوراکی یعنی روایت از زراره گفت که شنیدم از
امام محمد باقر علیه السلم میگفت که بدرستی که نبی الله صلی الله علیه و آله خورانید جده را سدس بر حالی که آن سدس
خوراکی او باشد نه فریضه او پانزدهم اصل عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله قال دخلت على ابي عبد الله عليه السلم
وعنده ابان بن تغلب فقلت اصلحك الله انّ ابنتي هلكت وامّي حيّة فقال ابان ليس لامّك
شيء فقال ابو عبد الله عليه السلم سبحان الله اعطها السدس شرح روایت از عبد الرحمن بن ابی
عبد الله گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم و نزد او بود ابان بن تغلب پس گفتم که نگاه دارد ترا الله بدرستی
که دخترم مرد و مادرم زنده است پس گفت ابان که نیست برای مادر تو چیزی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم از روی تعجب
سبحان الله بده او را سدس از روی استحباب شانزدهم اصل عدّة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن
علي بن اسباط عن اسمعيل بن منصور عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا اجتمع اربع
جدّات ثنتين من قبل الاب وثنتين من قبل الامّ طرحت واحدة من قبل الامّ بالقرعة
فكان السدس بين الثلث وكذلك اذا اجتمع اربعة اجداد اسقط واحد من قبل الامّ

بالقرعة فكان السدس بين الثلاثة هذا قد روى **شرح** چنانچه روی کلام احمد بن محمد است برای تعجب
بسبب غریب بودن این حدیث و عدم اطلاع بر وجه طرح یکی از ثلثه **یعنی** روایت کرده جمعی از یاران ما از احمد بن محمد از علی بن حکم از
از اسمعیل بن منصور از بعض یارانش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون فراهم آیند با وجود پدر یا مادر جد
دو از جانب پدر و دو از جانب مادر اندوخته میشود یکی از جانب مادر به قرعه و میباشد سدس که فرض میت و
طعمه است میان سه جد دیگر و همچنان چون فراهم آیند چهار جد اندوخته میشود یکی از جانب مادر بقرعه پس میباشد
سدس که فرض میت و طعمه است میان سه جد دیگر این تحقیق روایت کرده شده است **اصل** وهي أخبار صحيحة
إلا أن إجماع العصابة أن منزلة الجد منزلة الأخ من الأب يرث ميراث الأخ وإذا كانت
منزلة الجد منزلة الأخ من الأب يرث ما يرث الأخ يجوز أن يكون هذه أخبار خاصة
إلا أنه أخبرني بعض أصحابنا أن رسول الله صلى الله عليه وآله أطعم الجد السدس مع الأب
ولم يعطه مع الولد وليس هذا أيضا مما يوافق إجماع العصابة أن منزلة الأخ والجد
منزلة واحدة **شرح** این کلام مصنف است و ناظر است بکلام مصنف در صدر حدیث یازدهم این باب که و قد روی
تا آخر پس ضمیر هی راجعست بحدیث یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم این باب صحیحه
اشارتست بآنچه گذشت در خطبه کافی که بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام تا آخر و الا بمعنی لکن است ان بفتح
همزه و اشدید نون مفتوحه است اجماع بمعنی مجمع علیه است العصابه بکسر عین و تخفیف صاد مهمله و با گروه
از مردمان و مراد اینجا شیعه امامیه است بفتح جیم و زای با نقطه فوقانی از اداتست مشار الیه بهذه شش حدیث مذکورست
اخبار در دوم منصوب و معطوف است و الا ظهر اخبار با تنوین است خاصه تقدیر قضیه خاصه است و با بمعنی است که آنها
در صورتی باشد که میت مشغول الذمه باشد بمال جد بقدر سدس یا وصیت کرده باشد برای جد بسدس الا در دوم
بمعنی لکن است و برای بیان ضعف دلیل بر آن خصوصیت است زیرا که اگر چنان نمیبود باوله نیز میداد ضمیر
ضمیر شان است بعض اصحابنا عبارتست از بعض سفرای ناحیه مقدسه که مصنف ملاقات با او کرده بوده و او این
روایت را از ناحیه مقدسه کرده بوده **حاصل** کلام مصنف اینجا اینست که حمل آن شش حدیث بر خصوصیت خوب
نیست بقرینه حدیث ناحیه مقدسه بلکه حمل آنها و حدیثی دیگر که از ناحیه مقدسه است بر عموم استحباب اطعام سدس
بهترست **یعنی** و آنها احادیث صحیحه است از صادقین علیهم السلام لیکن اینقدر هست که مجمع علیه شیعه امامیه است که
مرتبه جد از پدر در مرتبه برادر از پدر است وارث میشود آنچه را که وارث میشود برادر و چون باشد مرتبه جد از پدر
مرتبه برادر از پدر که وارث شود آنچه را که وارث میشود برادر جایز میشود اینکه باشد اینها اخبار واقعه خاصه لیکن اینقدر
هست که شان اینست که خبر داد مرا بعض یاران ما اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله اطعام کرد جد میت را سدس با وجود

١٣٠ پدر میت و نداد بجد میت را با وجود فرزند میت و نیست این حدیث نیز از جمله آنچه موافقت کند مجمع علیه شیعه امامیه
که مرتبه برادر در مرتبه جد کرده است پس حمل صحیح هفت حدیث بر عموم استحباب اطعام سدس بهترست **نقل کلام**
یونس بن عبد الرحمن اصل قال يونس إن الجد يترك منزلة الأخ بتقربه بالقرابة التي بمثلها
يتقرب الأخ ولمساواته إياه في موضع قرابته من الميت ولذلك لم يكن إلى تسميته سهما
حاجة مع الإخوة لأنه منزلتهم في القرابة وهو واحد منهم ينزل منزلة الذكر
منهم ما بلغوا **شرح** قال یونس کلام مصنف است و واسطه میان مصنف و یونس بن عبد الرحمن علی بن ابراهیم
از محمد بن علی است یا علی بن ابراهیم عن ابیه عن اسمعیل بن مرار است و هر دو سند گذشت در باب دهم و مقصود از
نقل این کلام تاکید سابقست و آن مجمع علیه عصابه است ینزل دو جا بنون و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
از باب ضرب یا مجهول از باب تفعیل است اول مقربه برای سببیت است و المساواته از قبیل عطف تفسیرست و مقصود
اینست که هر دو بیک واسطه که پدر یا مادر است خویش او شده اند ما بلغوا بیان شد در شرح حدیث دوم باب العم
که ام بیست و سیوم است **یعنی** گفت یونس بن عبد الرحمن که جد بسبب آنکه جد فرود می آید در جای برادر بسبب
خویش او شدنی او بخویش او شدنی که مثل آن خویش او شده میشود برادر و بسبب برابر بودن جد با برادر در مرتبه
خویش او شدنی با برادر نسبت بمیت و برای اینست که نبوده سوی نام بردن بهره بخشش جد حاجتی با برادران در دو آیت
سوره نساء اول وان كان رجل يورث كلالة تا آخر دوم ان امرؤ هلك ليس له ولد تا آخر زیرا که جد در مرتبه
همشیرانست در خویش او شدنی و جد یکی از همشیرانست فرود می آید در جای نرینه از جمله همشیران هر عددی که ایشان
رسیده باشند بآن **اصل** كما سمى الله سهم الأبوين فسمى سهم الأم فقال للأم الثلث وكنى
عن تسمية سهم الأب وإن كان له في الميراث سهم مفروض فكذلك سمى الله ميراث الأخ
وكنى عن ميراث الجد لأنه يجري مجراه وهو نظيره ومثله في وجه القرابة من الميت
سواء هذا قرابته إلى الميت بالأب وهذا قرابته إلى الميت بالأب فصارت قرابتهما إلى
الميت من جهة واحدة فلذلك استويا في الميراث **شرح** کما سمی تا آخر برای بیان نظیر با نحو فیه است
که برای اقتصارست و نظائر این بسیارست مثل اینکه در آیت آخر سوره نساء ان امرؤ هلك ليس له ولد گفت
با وجود آنکه امرأة مثل امرؤ است و با وجود آنکه پدر و مادر مثل ولدست چنانچه بیان شد در باب دوم کنی دو جا
بنون و الف بصیغه ماضی غایب معلوم از باب ضرب و ضرب است و جای دوم بالف نوشته میشود و الکنایه اکتفا بچیزی
از چیزی دیگر برای ظهور دلالت اول بر دوم وان وصلیه است سواء منصوب بنا بر قولست ذکر آلا با بعنوان مثالست
پس در کلام یونس نیز کنایه است **یعنی** چنانچه نام برد الله در آیت سوره نساء بهره بخشش پدر و مادر را در وقتی که

فرزند باشد پس نام برده تیر بخش مادر را در وقتی که فرزند نباشد باز روش گرگفت که برای مادرست ثلث واکتفا کرده ان
از نام بردن تیر بخش پدر هرچند که برای پدرست در میراث تیر بخشی جدا کرده شده پس همچنان نام برد الله میراث
برادر را واکتفا کرد بآن از میراث جد زیرا که جد جاریست در مجرای برادر و جد نظیر برادرست و مثل اوست در راه
خویشاوندی نسبت بمیت برحالی که برابرست بیان این آنکه این برادر خویشاوندی او سوی میت بوسیله
پدرست مثلا واین جد خویشاوندی او سوی میت بوسیلهٔ پدرست مثلا پس گردید خویشاوندی آن دو
سوی میت از یکدیگر پس برای آنست که برابر شدند در میراث **اصل** وَأَمَّا اسْتِوَاءُ ابْنِ الْأَخِ وَالْجَدِّ
فِي الْمِيرَاثِ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ غَيْرُهُمَا صَارَا شَرِيكَيْنِ فِي اسْتِوَاءِ الْمِيرَاثِ لِأَنَّ الْعِلَّةَ فِي اسْتِوَاءِ
ابْنِ الْأَخِ وَالْجَدِّ فِي الْمِيرَاثِ غَيْرُ عِلَّةِ اسْتِوَاءِ الْجَدِّ وَالْأَخِ فَاسْتِوَاءُ الْجَدِّ وَابْنِ الْأَخِ مِنْ
جِهَةِ أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرِثُ مِيرَاثَ مَنْ سَمَّى اللهُ لَهُ سَهْماً فَالْجَدُّ يَرِثُ مِيرَاثَ الْأَبِ
فَإِنَّ اللهَ سَمَّى لِلْأَبِ سَهْماً مُسَمًّى وَوَرِثَ ابْنُ الْأَخِ لِأَنَّ اللهَ سَمَّى لِلْأَخِ سَهْماً مُسَمًّى **شرح** اینکلام
برای دفع اعتراض کسی است که گوید که دلیل شراکت جد با اخ دلالت نمیکند بر اینکه ابن اخ شریک جد باشد استواء
در اول مبتداست سواء منصوبست لان العلة خبر مبتداست و تقدیر فیقال هو الآن است نظیر آیت سورهٔ آل
عمران فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم که تقدیر فیقال لهم اکفرتم است والا ظاهر این بود که فلان گوید **یعنی** واما
برابر بودن پسر برادر میت و جد میت در میراث برحالی که تفاوت باشند چون باشد وارثی غیر ایشان پس باشند
شریک یکدیگر در برابری میراث پس گفته میشود که آن برای اینست که سبب در برابری میراث پسر برادر
و جد در میراث غیر سبب برابری جد و برادرست پس برابر بودن جد و پسر برادر از اوست که هریک از جد و پسر برادر
وارث میشود میراث کسی را که نام برد الله برای او تیر بخشی را چه جد وارث میشود میراث پدر را زیرا که الله نام برد
برای پدر تیر بخشی معین را و وارث شد پسر برادر میراث برادر را زیرا که الله نام برد برای برادر تیر بخشی معین را
اصل فَوَرِثَ الْجَدُّ مَعَ الْأَخِ مِنْ جِهَةِ الْقَرَابَةِ وَوَرِثَ ابْنُ الْأَخِ مَعَ الْجَدِّ مِنْ جِهَةِ تَسْمِيَةِ
سَهْمِ الْأَخِ وَالْجَدُّ أَقْرَبُ إِلَى الْمَيِّتِ مِنِ ابْنِ الْأَخِ مِنْ وَجْهِ الْقَرَابَةِ وَلَيْسَ هُوَ أَقْرَبَ
مِنْهُ إِلَى مَنْ سَمَّى اللهُ لَهُ سَهْماً فَإِنْ لَمْ يَسْتَوِيَا مِنْ وَجْهِ الْقَرَابَةِ فَقَدِ اسْتَوَيَا مِنْ جِهَةِ
قَرَابَةِ مَنْ سَمَّى اللهُ لَهُ سَهْماً **شرح** پس وارث شد جد با برادر از راه خویشاوندی نسبت بمیت و وارث شد
پسر برادر با جد از راه نام بردن تیر بخش برادر و جد نزدیکترست سوی میت از پسر برادر از راه خویشاوندی زیرا
که اول بیکواسطه است و دوم بدو واسطه است و نیست جد نزدیکتر از پسر برادر سوی کسی که نام برد الله برای او
تیر بخشی را پس اگر جد و پسر برادر برابر یکدیگر نیستند از راه خویشاوندی میت پس بتحقیق برابر شدند از راه

خویشاوندی کسی که نام برد الله برای او تیر بخشی را و آن پدر میت است برای جد و برادر میت است برای پسر برادر
نقل کلام فضل بن شاذان **اصل** وَقَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ الْجَدُّ بِمَنْزِلَةِ الْأَخِ يَرِثُ حَيْثُ يَرِثُ
الْأَخُ وَيَسْقُطُ حَيْثُ يَسْقُطُ الْأَخُ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَخَ يَتَقَرَّبُ إِلَى الْمَيِّتِ بِأَبِي الْمَيِّتِ وَكَذَلِكَ الْجَدُّ
يَتَقَرَّبُ إِلَى الْمَيِّتِ بِأَبِي الْمَيِّتِ فَلَمَّا أَنِ اسْتَوَيَا فِي الْقَرَابَةِ وَتَقَرَّبَا مِنْ جِهَةٍ وَاحِدَةٍ كَانَ
فَرْضُهُمَا وَحُكْمُهُمَا وَاحِداً **شرح** این نیز کلام مصنف است برای تاکید بیان مجمع علیه عصابه و واسطه میان
مصنف و فضل بن شاذان گاهی محمد بن اسمعیل است یرث حیث یرث تا آخر استیناف بیانی سابق است
برای دفع توهم اینکه این نیز داخل مراد باشد که هرکه شریک جد در صورت عدم اخ میتواند شد شریک اخ در صورت
عدم جد میتواند شد **بدانکه** ابن بابویه در فقیه نسبت غلط بفضل بن شاذان رحمه الله تعالی درین کلام داده بنا
بر اینکه این نیز داخل مراد باشد ان در اول بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه بتقدیر لان است و ظرف خبر مبتداست
ان در دوم بفتح همزه و سکون نون زائده برای تاکید اتصالست کان فرضهما وحکمهما واحدا اشارتست بوجه اکتفا
در قرآن بذکر میراث اخوه از ذکر میراث اجداد موافق آنچه گذشت در کلام یونس زیرا که اگر چنین نمی بود میراث
اجداد در قرآن علیحده مذکور میشود **یعنی** و گفت فضل بن شاذان که جد در مرتبهٔ برادرست وارث میشود در جایی که وارث
میشود برادر و بی نصیب میشود در جایی که بی نصیب میشود برادر و آن برای اینست که برادر نزدیک میشود سوی میت
بوسیلهٔ پدر میت مثلا و همچنان جد نزدیک میشود سوی میت بوسیلهٔ پدر میت مثلا پس در وقتی که برابر یکدیگر شدند
در نزدیکی و نزدیک شدند از یک راه شد فریضهٔ ایشان و حکم ایشان یکی بمقتضای قرآن در سورهٔ نساء **بدانکه** اینکلام
که متضمن مسئله است بظاهر قرآن بر اینکه جد مانند برادرست اجماعی است که ظاهر شود اینکه احادیث دادن سدس
بجد با وجود اب یا ام یا مانند آنها محمول بر استحباب است و از قبیل فرض میراث نیست و ابن بابویه در فقیه نسبت
غلط بفضل بن شاذان رحمه الله تعالی درین کلام داده بنا بر اینکه آن احادیث محمول بر استحباب نباشد **اصل** فَإِنْ
قَالَ قَائِلٌ فَلِمَ لَا تَحْجُبُ الْأُمَّ بِالْجَدِّ وَالْأَخِ أَوْ بِالْجَدَّيْنِ كَمَا تَحْجُبُ بِالْأَخَوَيْنِ قِيلَ لَهُ لِأَنَّهُ
لَا يَكُونُ مِنَ الْأَجْدَادِ مَنْ يَقُومُ مَقَامَ الْأَخَوَيْنِ لِأَبٍ وَأُمٍّ فِي الْمِيرَاثِ لِأَنَّ الْجَدَّ أَبَا الْأُمِّ بِمَنْزِلَةِ
الْأَخِ لِأُمٍّ وَالْإِخْوَةُ مِنَ الْأُمِّ لَا يَحْجُبُونَ وَالْجَدُّ وَإِنْ قَامَ مَقَامَ الْأَخِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بِأَخٍ وَإِنَّمَا
حَجَبَ اللهُ بِالْإِخْوَةِ لِأَنَّ كَلَّهُمْ عَلَى الْأَبِ فَوَفَّرَ عَلَى الْأَبِ لِمَا يَلْزَمُهُ مِنْ مَؤُونَتِهِمْ وَلَيْسَ
كَلُّ الْجَدِّ عَلَى الْأَبِ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ **شرح** تحجب دو جا بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب نصرست لا یحجبون بصیغهٔ معلوم
باب نصرست کلهم بفتح کاف و تشدید لام است فوفر بفا و واو منقوط بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیل است **بدانکه** نشر در
کلام مجیب برعکس ترتیب لف در کلام سائل است زیرا که قول او لانه لا یکون من الاجداد تا آخر ناظرست بقول سائل

که او بالجدین دو کردام در این جواب لغو مینماید و فی المیراث یعنی فی المنع عن المیراث است و آن نا خوش مینماید و اولاد
که والد جد و ان قام تا آخر نا درست بقول سائل که بالجد و الاخ و جاریست در جدین نیز یعنی فضل بن شاذان گفت که
پس اگر گوید گوینده که پس چرا منع نمیشود مادر از ثلث بسبب وجود جد و برادر یا بسبب دو جد چنانچه منع
میشود از ثلث بسبب دو برادر از پدر گفته میشود او را که برای اینکه بیان نمیت که جد نایب شد از جمله اجداد کسی که ایستاد
در جای دو برادر از پدر در منع از میراث که ثلث است زیرا که جدی که پدر مادر است در مرتبه برادر از مادر تنهاست و برادران
از مادر تنها منع نمیکنند مادر را از ثلث چنانچه گذشت در احادیث باب میراث الابوین مع الاخوة تا آخر که باب
هفدهم است و جد پدری اگر چه ایستاده در جای برادر از پدر پس بدرستی که او نیست برادر حقیقی و نزد این نیست
که منع کرده الله مادر را از ثلث بسبب برادران حقیقی از پدر برای اینکه خرج ایشان بر پدر است پس توفیر کرد بر پدر
برای آنچه لازم میشود پدر را از خرج ایشان و نیست خرج جد پدری بر پدر بسبب آن لازم بودن خرج مقصود اینست
که غالبا خرج پسر بر پدر لازم میباشد و عکس غالب نیست اصل وَلَمَّا اَنْ ذَكَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْاِمَاءَ فَقَالَ فَعَلَيْهِنَّ
نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ وَلَمْ يَذْكُرِ الْعَبِيْدَ وَكَانَ الْعَبِيْدُ فِيْ مَعْنَاهُنَّ فِي الرِّقِّ لَزِمَ
الْعَبِيْدَ مِنْ ذٰلِكَ مَا لَزِمَ الْاِمَاءَ اِذَا كَانَتْ عِلَّتُهُمَا وَمَعْنَاهُمَا وَاحِدًا وَاسْتَغْنٰى بِذِكْرِ الْاِمَاءِ فِيْ
هٰذَا الْمَوْضِعِ عَنْ ذِكْرِ الْعَبِيْدِ وَكَذٰلِكَ الْجَدُّ لَمَّا اَنْ كَانَ فِيْ مَعْنَى الْاَخِ مِنْ جِهَةِ الْقَرَابَةِ وَجِهَةِ
مَنْ يَتَقَرَّبُ اِلَى الْمَيِّتِ كَانَ فِيْ ذِكْرِ الْاَخِ غِنًى عَنْ ذِكْرِ الْجَدِّ وَدَلَالَةٌ عَلٰى فَرْضِهِ اِذَا كَانَ فِيْ مَعْنَى الْاَخِ
كَمَا كَانَ فِيْ ذِكْرِ الْاِمَاءِ غِنًى عَنْ ذِكْرِ الْعَبِيْدِ فِي الْحُدُوْدِ وَبِاللّٰهِ التَّوْفِيْقُ شرح این برای بیان نظیر یا نحو اینست
در اقتصار ان در جا بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تاکید اتصال در سوره نساء چنین است وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ
مِنْكُمْ طَوْلًا اَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللّٰهُ
اَعْلَمُ بِاِيْمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوْهُنَّ بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ وَاٰتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ مُحْصَنَاتٍ
غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ اَخْدَانٍ فَاِذَا اُحْصِنَّ فَاِنْ اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ تا آخر و بیان صدر آن
گذشت در کتاب النکاح در حدیث هشتم باب الحر یتزوج الامه که باب سی و چهارم است المعنی بفتح میم و سکون عین بی نقطه و نون
و الف مقصوره بازگشت برای چیزی و آنرا مساوی علت نیز مینامند لازم جواب لما است الغنی بکسر غین با نقطه
و نون و الف مقصوره و الغناء بفتح غین و الف ممدوده بی نیازی یعنی و در وقتی که ذکر کرد الله عز و جل در سوره
نسا کنیزان زناکار را با این روش که گفت که پس بر ایشانست نصف آنچه بر زنان آزاد است از جمله حد و ذکر نکرد
غلامان زناکار را و بود غلامان در بازگشت کنیزان برای تنصیف حد در مملوکیت لازم شد غلامان را از حد آنچه
لازم شد کنیزان را چون بود علت ایشان و بازگشت ایشان برای تنصیف حد یکی پس بی نیاز شد الله تعالی بذکر

کنیزان

کنیزان در اینجا از ذکر غلامان و همچنان جد در وقتی که بود در بازگشت برادر از راه خویشی و نزدیکی و راه کسی که
نزدیک میشود بسوی میت شده است که برادر بی نیازی از ذکر جد و راهنمائی برای فریضه جد چون بود در بازگشت
برادر برای میراث چنانچه بود در ذکر کنیزان بی نیازی از ذکر غلامان در حدها و بالله است توفیق راه یافتن بسوی حق
اصل فَاِنْ مَاتَ رَجُلٌ وَتَرَكَ جَدًّا اَوْ اَخًا فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ وَكَذٰلِكَ اِنْ كَانُوْا اَلْفَ اَخٍ وَجَدٍّ
فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَالْجَدُّ كَوَاحِدٍ مِنَ الْاِخْوَةِ وَلِلْاِخْوَةِ مِنَ الْاُمِّ فَرِيْضَتُهُمُ الْمُسَمَّاةُ لَهُمْ
مَعَ الْجَدِّ شرح جد مرفوع و عامل فعل محذوف مقدر و کان جد و اینجا عطف بر جمله سابقه است یعنی پس اگر
مرد مردی شلا و واگذاشت پدر پدر را و برادری از پدر را پس میراث میان ایشان دو نصف است و همچنان
اگر باشند هزار برادر بفرض محال و باشد پدر پدری پس میراث میان ایشانست بی تفاوت و پدر پدر مانند
یکی از ان برادر است و برای هم شیران از مادر تنهاست فریضه ایشان که نام برده شده برای ایشان در آیت سوره
نسا که و ان کان رجل یورث کلالة بر حالی که با جد پدری باشند اصل فَاِنْ تَرَكَ جَدًّا وَاُخْتًا لِاَبٍ وَاُمٍّ
فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ وَكَذٰلِكَ اِنْ تَرَكَ جَدًّا وَاَخَوَاتٍ لِاَبٍ وَاُمٍّ اَوْ اَخَوَاتٍ
لِاَبٍ بَالِغًا مَا بَلَغُوْا فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ فَاِنْ تَرَكَ جَدًّا وَاَخًا لِاُمٍّ اَوْ
اُخْتًا لِاُمٍّ فَلِلْاَخِ اَوِ الْاُخْتِ مِنَ الْاُمِّ السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْجَدِّ وَاِنْ تَرَكَ اُخْتَيْنِ اَوْ
اَخَوَيْنِ اَوْ اِخْوَةً وَاَخَوَاتٍ لِاُمٍّ وَجَدًّا فَلِلْاِخْوَةِ وَالْاَخَوَاتِ مِنَ الْاُمِّ فَرِيْضَتُهُمُ الثُّلُثُ الذَّكَرُ
وَالْاُنْثٰى فِيْهِ سَوَاءٌ وَمَا بَقِيَ فَلِلْجَدِّ شرح اینجا چهار فرع است بر فقره سابقه اول و دوم فرع صدر آنست و سیوم
و چهارم فرع آخر آنست و لهذا اعاده و فا در سیوم شده یعنی اول پس اگر واگذاشت جد پدری را و خواهری از پدر و مادر را
پس مال میان آن دو است برای نرینه است مانند نصیب دو مادینه دوم و همچنان اگر واگذاشت پدر پدر را و خواهرانی
از پدر و مادر یا خواهرانی از پدر تنها بر حالی که عدد ایشان رسیده باشد تا آنچه ایشان رسیده باشند بآن
پس میراث میان ایشانست برای نرینه است مثل نصیب دو مادینه سیوم پس اگر واگذاشت پدر پدر را و برادری
از مادر تنها یا خواهری از مادر تنها را پس برای برادر یا خواهر از مادر تنهاست سدس و آنچه باقیماند پس برای
پدر پدر است چهارم و اگر واگذاشت دو خواهر یا دو برادر یا برادرانی و خواهرانی از مادر تنها را و پدر پدر را پس برای
برادران و خواهران از مادر تنهاست فریضه ایشان که ثلث است نرینه و مادینه در آن برابر است و آنچه باقیماند
پس برای پدر پدر است اصل وَاِنْ تَرَكَ جَدًّا وَابْنَ اَخٍ لِاَبٍ وَاُمٍّ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ لِاَنَّهُمْ قَدْ
اَجْمَعُوْا اَنَّ ابْنَ الْاَخِ يَقُوْمُ مَقَامَ الْاَخِ اِذَا لَمْ يَكُنْ اَخٌ كَمَا يَقُوْمُ ابْنُ الْاِبْنِ مَقَامَ الْاِبْنِ اِذَا لَمْ
يَكُنْ اِبْنٌ وَهٰذَا اَصْلٌ مُجْمَعٌ عَلَيْهِ شرح ذکر این شش فرع از آن شانست زیرا که مقصود فرزند است خواه نرینه و خواه

مادینه اذا لم یکن اخ ؛ یعنی معنی آنست که اگر اخ از پدر باشد اصلا ابن اخ از پدر میراث نبرد و اگر اخ از مادر تنها باشد
ابن اخ از مادر تنها میراث نبرد و این منافات ندارد با اینکه ابن اخ از پدر میراث برد با وجود اخ از مادر
مثلا چنانچه گذشت در آخر باب سیم و دوم در کلام فضل بن شاذان در فقره وان ترک اخا لام وابن اخ
لاب وام تا آخر یعنی واگر واگذاشت پدر پسر برادر او پسر برادری از پدر و مادر را پس میراث میان ایشان دو
نصف است زیرا که شیعه امامیه تحقیق اجماع کرده اند بر اینکه پسر برادر می ایستد در جای برادر چون نباشد برادری
کما ایستد پسر پسر در جای پسر چون نباشد پسری و این قاعده ایست که اجماع شیعه امامیه بران شده اصل والجدة
بمنزلة الاخت ترث حیث ترث الاخت وتسقط حیث تسقط الاخت حکمهما فی ذلک حکم
الجد سواء والجدة من قبل الام وهی ام الام بمنزلة الاخت للام والجدة من قبل الاب
بمنزلة الاخت للاب والام علی هذا تجری مواریثهن فی کل موضع واذا اجتمع ثلث جدات
او اربع جدات لم یرث منهن الا جدتان ام الاب وام الام وسقط الباقیات شرح و مادر پدر و مادر مادر
در مرتبه خواهرست بیان این آنکه ارث میبرد در جایی که وارث میشود خواهر و بی نصیب میشود در جایی که بی نصیب
میشود خواهر بیان این آنکه حکم جده در آن مانند حکم جد است بی تفاوت مراد اینست که چنانچه جد بمنزله برادرست
جده بمنزله خواهرست و جده از جانب مادر و او مادر مادرست بمنزله خواهر از مادرست و جده از جانب پدر بمنزله
خواهر از پدر و مادرست بنا بر این جاری میشود میراثهای جدات در هر جایی و چون فراهم آیند سه جده یا چهار جده
که یکی از آنها مادر پدر و یکی مادر مادر باشد وارث نمیشود کسی از ایشان مگر دو جده که مادر پدر و مادر مادر اند و بی نصیب
میشوند دیگران مثل مادر پدر پدر بنا بر اینکه اقرب در سلسله منع ابعد میکند اصل فلو ترک جدته ام امه
وجدته ام ابیه فلام الام السدس ولام الاب النصف وما بقی رد علیهما علی قدر انصبائهما
لان هذا مثل من ترک اختا لاب وام واختا لام وهذا الباب کله علی مثال ما بینا من
الاخوة والاخوات شرح پس اگر واگذاشت جده خود را که مادر مادرش است و جده خود را که مادر پدرش است پس برای مادر مادرست
سدس و برای مادر پدرست نصف و آنچه باقیمانده مردود است بران دو بقدر نصیبهای آن دو مراد اینست که چهار بخش
میشود یکی از اولست و سه از دوم است زیرا که این مثل کسی است که واگذاشت خواهر از پدر و مادر را و خواهری از
مادر تنها را و این باب همگیش جاریست بر مثال آنچه بیان کردیم از برادران و خواهران اصل فان ترک اختیه
لامه وجدته ام امه واختیه لابیه وامه وجدته ام ابیه فلاختیه لامه وجدته ام
امه الثلث بینهن بالسویة وللاختین لابیه وامه وجدته ام ابیه الثلثان بینهن بالسویة
شرح پس اگر واگذاشت دو خواهرش از مادرش را و جده او مادر مادرش را و دو خواهرش از پدرش و مادرش را و جده او

مادر

مادر پدرش را پس برای دو خواهرش از مادرش و جده او مادر مادرش است ثلث بر حالی که میان ایشانست
بی تفاوت و برای دو خواهرش از پدرش و مادرش و جده او مادر پدرش است دو ثلث بر حالی که میان ایشانست
بی تفاوت اصل وان ترک اختا لابیه وامه وجده ابا ابیه وجدته ام ابیه وجدته
ام امه فللجدة ام امه السدس لانها بمنزلة الاخت للام وما بقی فبین الاخت والجد
والجدة ام الاب وابی الاب للذکر مثل حظ الانثیین شرح ام الاب وابی الاب
لف و نشر بعکس ترتیب لف است یعنی واگر واگذاشت چهار کس را اول خواهری از پدرش و مادرش را
دوم جدش پدر پدرش را و سوم جده او مادر پدرش را و چهارم جده او مادر مادرش را پس برای
چهارم است که جده او مادر مادرش است سدس زیرا که او بمنزله خواهری از مادرست و آنچه باقیمانده
پس میان آن خواهر و جد و جده است که مادر پدرش است و پدر پدرش است برای نرینه مثل نصیب دو
مادینه است اصل فان ترک اختیه لابیه وامه واخاه واختیه لابیه وجدته ام
ابیه وجدته ام امه فان للجدة ام امه السدس وما بقی فبین الاختین
للاب والام والجدة ام الاب بینهن بالسویة وسقط الاخوة والاخوات من الاب شرح
پس اگر واگذاشت چهار صنف خویشاوندان اول دو خواهرش از پدرش و مادرش را و دوم برادرش و
خواهرش از پدرش را و سوم جده او مادر پدرش را و چهارم جده او مادر مادرش را پس مستحق که برای
چهارم است که جده او مادر مادرش است سدس و آنچه باقیمانده پس میان صنف اول و سیوم است که دو خواهر
از پدر و مادر و جده است که مادر پدر است بر حالی که میان ایشانست بی تفاوت و بی نصیب میشوند صنف
دوم که برادران و خواهران از پدر تنها اند اصل وان ترک اختا لابیه وامه وجدته ام امه
فللجدة ام امه السدس فانها بمنزلة الاخت للام وللاخت للاب والام النصف
وما بقی رد علیهما علی قدر انصبائهما فان ترک اما وامراة واخا وجدا فللمراة الربع و
للام الثلث وما بقی رد علی الام لانها اقرب الارحام شرح واگر واگذاشت خواهرش از پدرش
و مادرش را و جده او مادر مادرش را پس برای جده او مادر مادرش است سدس زیرا که او بمنزله خواهر از مادرست
و برای خواهر از پدر و مادرست نصف و آنچه باقیمانده مردود است بر آن دو بقدر نصیبهای آن دو مراد اینست
که چهار بخش میشود یکی برای اول و سه برای دوم است پس اگر واگذاشت مادر را و زن را و برادر را و جدی را پس
برای زنست ربع و برای مادرست ثلث نسبه و آنچه باقیمانده مردود است بر مادر زیرا که او نزدیکتر خویشاوندانست
اشارتست ببطلان قول مخالفان که باقی را بعصبه میدهند چنانچه گذشت در باب دوم اصل فان ترک اما و

أَخًا لِأَبٍ وَأُمٍّ وَأَخًا لِأَبٍ وَجَدًّا فَالْمَالُ كُلُّهُ لِلْأُمِّ وَإِنْ تَرَكَ زَوْجًا وَأُمًّا وَأُخْتًا لِأَبٍ وَأُمٍّ
وَجَدًّا فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُمِّ وَسَقَطَ الْبَاقِيَانِ لِأَنَّهُمَا لَا يَرِثَانِ مَعَ الْأُمِّ فَإِنْ تَرَكَ
جَدَّةً أُمَّ أُمِّهِ وَابْنَةَ ابْنَتِهِ فَالْمَالُ لِابْنَةِ الِابْنَةِ لِأَنَّ الْجَدَّةَ أُمَّ الْأُمِّ بِمَنْزِلَةِ الْأُخْتِ لِلْأُمِّ
وَالْأُخْتُ لِلْأُمِّ لَا تَرِثُ مَعَ الْوَلَدِ وَلَا مَعَ وَلَدِ الْوَلَدِ شَيْئًا شرح پس اگر واگذاشت مادر و برادر و برادر
از پدر و مادر را و برادری از پدر را و جدتی را پس میراث همگیش برای مادر است و اگر واگذاشت شوهر را و مادر را
و خواهری از پدر و مادر را و جدی را پس برای شوهر است نصف و آنچه باقیماند پس برای مادر است ثلث بتسمیه
و سدس برد بی تعصیب میشوند باقیماندگان زیرا که ایشان وارث نمیشوند با وجود مادر پس اگر واگذاشت
جده او مادر مادرش را و دختر دخترش را پس کل میراث برای دختر دختر است زیرا که جده که مادر مادر است
بمنزله خواهری از مادر است و خواهران مادری وارث نمیشود با فرزند و نه با فرزند فرزند چیزی را اصل فَإِنْ تَرَكَ
جَدَّةً أُمَّ أَبِيهِ وَعَمَّتَهُ وَخَالَتَهُ فَالْمَالُ لِلْجَدَّةِ وَجَعَلَ يُونُسُ الْمَالَ بَيْنَهُنَّ قَالَ
الْفَضْلُ غَلِطَ هَهُنَا فِي مَوْضِعَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنَّهُ جَعَلَ لِلْخَالَةِ وَالْعَمَّةِ مَعَ الْجَدَّةِ أُمِّ الْأَبِ
نَصِيبًا وَالثَّانِي أَنَّهُ سَوَّى بَيْنَ الْجَدَّةِ وَالْعَمَّةِ وَالْعَمَّةُ إِنَّمَا تَتَقَرَّبُ بِالْجَدَّةِ شرح
غلط بفتحین با نقطه و طا منقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب علم است و ضمیر مستتر راجع بیونس است سوی
بصیغه غایب معلوم از باب تفعیل است و این بنا بر ظاهر کلام یونس است بالجده مبنی بر اینست که عمه از جانب
مادر یا از جانب پدر و مادر باشد یا مبنی بر اینست که جده در مرتبه جد است یعنی پس اگر واگذاشت جده او
مادر پدرش را و عمه او و خاله اش را پس کل میراث از جده است بنا بر اینکه خویشاوندی جده بیکواسطه است
و خویشاوندی عمه و خاله بدو واسطه است و گردانیده یونس بن عبد الرحمن میراث را میان جده و عمه و خاله
گفت فضل بن شاذان که یونس خطا کرده در این سخن در دو جا اول اینکه او گردانیده برای خاله و عمه با وجود
جده که مادر پدر است حصه از میراث را و دوم اینکه او مساوات در قدر میراث قرار داده میان جده و عمه
و حال آنکه عمه جز این نیست که خویشاوندیست میشود بوسیله جده اصل فَإِنْ تَرَكَ ابْنَ ابْنِ ابْنٍ وَجَدًّا
أَبَا أَبِيهِ قَالَ يُونُسُ الْمَالُ كُلُّهُ لِلْجَدِّ قَالَ الْفَضْلُ غَلِطَ فِي ذَلِكَ لِأَنَّ الْجَدَّ لَا يَرِثُ مَعَ الْوَلَدِ
وَلَا مَعَ وَلَدِ الْوَلَدِ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِابْنِ ابْنِ الِابْنِ وَإِنْ سَفَلَ لِأَنَّهُ وَلَدٌ وَالْجَدُّ إِنَّمَا هُوَ كَالْأَخِ
وَلَا خِلَافَ أَنَّ ابْنَ ابْنِ ابْنٍ أَوْلَى بِالْمِيرَاثِ مِنَ الْأَخِ شرح وان وصلیه است یعنی اگرچه سفل بصیغه
ماضی غایب معلوم از باب حسن و علم و نصر است و الجد انما هو کالاخ مبنی است بر آنچه گذشت در احادیث باب الجد که
بیست و سیوم است یعنی پس اگر واگذاشت پسر پسر پسر را و جدی را که پدر پدرش است گفت یونس بن عبد الرحمن
که میراث

که میراث همگیش برای جد است بنا بر توهم اینکه اقرب در سلسله منع ابعد در سلسله دیگر میکند گفت فضل بن شاذان
که یونس خطا کرده در آن زیرا که جد وارث نمیشود با وجود فرزند و نه با وجود فرزند فرزند پس میراث همگیش برای
پسر پسر پسر است اگرچه پایین رود زیرا که او فرزند میت است و جد جز این نیست که مانند برادر است و نیست
خلافی میان شیعه امامیه در اینکه پسر پسر پسری سزاوارتر است بمیراث از برادر باب بیست و ششم
اصل باب میراث ذوی الارحام شرح الارحام جمع رحم بفتح را و کسر حا و بکسر را و سکون حا
خویشاوندیهای از اکتساب یعنی اینکه بسبب زوجیت نیست مراد بذوی الارحام اینجا خویشاوندانند
که وارث شدن ایشان بمحض خویشاوندی است یعنی اینکه فریضه علیحده در میراث ندارند و کسی که در مرتبه
ایشان باشد نیز فریضه علیحده در میراث ندارد پس دختر و مادر و خواهر داخل ذوی الارحام اینجا نیستند زیرا
که فریضه علیحده دارند و همچنین پدر در وقتی که فرزند باشد و برادر از پدر داخل ذوی الارحام اینجا نیستند
زیرا که کسی که در مرتبه ایشانست فریضه علیحده دارد و عمه و خاله داخل ذوی الارحام اینجا هستند و معنی اولو
ذوی الارحام اعم از این است زیرا که شامل جمیع آنچه مذکور شد هست و بران محمولست آیت و اولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم این باب یعنی این باب بیان میراث جمعیت که وارث
شدن ایشان بمحض خویشاوندی است در این باب شش حدیث و نقل کلام فضل بن شاذان است اول اصل عَنْ أَبِي
بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْفَرَائِضِ فَقَالَ لِي أَلَا أُخْرِجُ إِلَيْكَ كِتَابَ
عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقُلْتُ كِتَابُ عَلِيٍّ لَمْ يَدْرُسْ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ كِتَابَ عَلِيٍّ لَا يَدْرُسُ
فَأَخْرَجَهُ فَإِذَا الْكِتَابُ جَلِيلٌ وَإِذَا فِيهِ رَجُلٌ مَاتَ وَتَرَكَ عَمَّهُ وَخَالَهُ لِلْعَمِّ الثُّلُثَانِ
وَلِلْخَالِ الثُّلُثُ شرح ابو بصیر عبارت از لیث مرادیست زیرا که یحیی بن القاسم کور بوده الا بفتح همزه و تخفیف لام
حرف تنبیه است یا مرکب از همزه استفهام و حرف نفی است لم یدرس بدال بی نقطه و را بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم یا مجهول از باب نصر بتقدیر استفهام است الدروس بر طرف شدن اثر چیزی و الدروس
بفتح دال و سکون را بر طرف کردن اثر چیزی جلیل یعنی نوشته بقلم جلیست موافق آنچه گذشت در حدیث
سیوم باب میراث الولد مع الابوین که باب بیستم است یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام از چیزی از فرایض میراث پس گفت مرا که آگاه باش بیرون می آورم سوی تو مکتوب علی صلوات الله علیه را
پس گفتم که آیا مکتوب علی مندرس نشده از طول زمان پس گفت که ای ابو محمد بدرستی که مکتوب علی مندرس
نمیشود تا آخر الزمان پس بیرون آورد آنرا پس ناگاه مکتوبی بخط جلی بود و ناگاه در آن بود که مردی مرد و واگذاشت
عمویش را و خالویش را برای عمو است دو ثلث و برای خالو است یک ثلث دوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قال الخال والخالة يرثان اذا لم يكن معهما احد ان الله تبارك وتعالى يقول واولوا الارحام بعضهم
اولى ببعض في كتاب الله شرح روايت از ابو بصير از امام محمد باقر عليه السلام كفت كه خالو و خاله وارث ميشوند
چون نباشد با ايشان كسى از اهل فريضه عليحده بيان اين آنكه ميدستى كه الله تبارك وتعالى ميكويد در سورهء
انفال و سورهء احزاب كه و صاحبان خويشاوندى بعضى از ايشان سزاوارترست بمال و منصب بعضى ديكر
در كتاب الله باين معنى كه چنانكه خويش باشد ميكيرى نيز سد هرچند كه مولاى عتاق يا مولاى ضمان جريره يا
امام باشد سيوم اصل عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول الخال والخالة يرثان
اذا لم يكن معهما احد يرث غيرهما ان الله يقول واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله
شرح اين ظاهرست از شرح سابق چهارم اصل عن ابي مريم عن ابي جعفر عليه السلام في عمة وخالة
قال الثلث والثلثان يعني للعمة الثلثان وللخالة الثلث شرح اين ظاهرست از شرح حديث
اول اين باب پنجم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل ترك عمته وخالته قال للعمة
الثلثان وللخالة الثلث شرح اين نيز ظاهرست ششم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله
عليه السلام عن الرجل يموت ويترك خالة وخالته وعمه وعمته وابنه وابنته واخاه و
اخته فقال كل هؤلاء يرثون ويحوزون فاذا اجتمعت العمة والخالة فللعمة الثلثان
وللخالة الثلث شرح واو در عمه و در ابنه و در واخاه بمعنى او است كل هؤلاء عبارتست از هر كدامى كه مرتبت
از دو كس پس ضمير جمع در يرثون مستعمل در اثنين شده نظير آنچه كذشت در كتاب الحيض در حديث اول باب جامع
في الحائض والمستحاضة كه باب نهم است كه ستن اما الاقراء او ادا حيضتان يحوزون بجا يتقط وزاى بانقط صيغه
مضارع معلوم باب نصر است فاذا تا آخر اشارتست بحكم صورتى كه غير ان چهار صورتست يعنى روايت از محمد بن مسلم
كفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام از مردى كه ميميرد وواميكذارد خالوى خود را و خاله خود را يا واميكذارد عموى
خود را و عمه خود را يا واميكذارد پسر خود را و دختر خود را يا واميكذارد برادر خود را و خواهر خود را پس امام كفت كه هر كدام
از ان چهار صنف وارث ميشوند و فراهم مى آورند كل ميراث را پس چون مجتمع شوند عمه و خاله پس براى عمه است
دو ثلث و براى خاله است يك ثلث هفتم اصل عن الحسين بن الحكم عن ابي جعفر الثاني عليه السلام في
رجل مات وترك خالتيه ومواليه قال اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض المال بين الخالتين
شرح روايت از حسين بن حكم بفتح حا و فتح كاف از امام محمد تقى عليه السلام در مردى كه مرد و واكذاشت دو خاله
خود را و آزادكنان خود را مثلا كفت كه صاحبان خويشاوندى بعضى ازيشان سزاوارترست بميراث بعضى ديكر
آن ميراث ميان دو خاله است هشتم اصل عن رجل عن ابي جعفر عليه السلام قال قال ان امرؤ هلك

وترك

وترك عمته وخالته فللعمة الثلثان وللخالة الثلث شرح روايت از مردى از امام محمد باقر عليه السلام
كفت كه امام كفت كه اكر مردى مرد و واكذاشت عمه خود را و خاله خود را پس براى عمه است دو ثلث و براى خاله است
يك ثلث نقل كلام فضل بن شاذان قال الفضل ان ترك الميت عمتين احديهما لاب وام والاخرى
لاب فالمال للعمة التي للاب والام وان ترك اعماما وعمات فالمال بينهم للذكر مثل
حظ الانثيين وان ترك اخوالا وخالات فالمال بينهم الذكر والانثى فيه سواء شرح
كفت فضل كه اكر واكذاشت ميت دو عمه را كه يكى از پدر و مادر است و ديكرى از پدر است پس كل مال از عمه ايست كه از
پدر و مادر است بنابر اينكه عمو متقرب بجد است و جد مثل برادر است و برادر از پدر و مادر مانع برادر از پدر تنها ميشود
و اكر واكذاشت چند عمو را و چند عمه را پس ميراث ميان ايشانست براى هر نرينه مثل نصيب دو مادينه است
و اكر واكذاشت چند خالو را و چند خاله را پس ميراث ميان ايشانست نرينه و مادينه در ان برابرند اصل
وان ترك خالا لاب وام وخالا لاب فالمال للخال للاب والام وكذلك العمة والخالة
في هذا انما يكون المال للتي هي للاب والام دون التي هي للاب وقد قال النبي صلى الله
عليه وآله الخال وارث من لا وارث له شرح وقد قال تا آخر استدلالست بر جميع آنچه در اين فقره
و فقره سابقه و مثال آنهاست و اين مبنى برينست كه ذكر خال در قول نبى صلى الله عليه وآله از قبيل مثالست
پس خاله و عم و عمه نيز همچنانست نظير ولد در آيه سورهء نساء ان امرؤ هلك ليس له ولد بنابر اينكه اب و ام
نيز مثل ولدست چنانچه كذشت در باب دوم وارث در اول مضافست من موصوله عبارتست از مادر ميت
و منصوص نيست كه خال وارث جد مادرى يا جدهء مادرى ميت تقديرا نيست بلكه وارث مادر ميت است
تقديرا باعتبار اينكه برادر مادرست نه باعتبار اينكه پسر جد مادرى يا جدهء مادرى است پس وارث در دوم
عبارتست از جد مادرى يا جدهء مادرى چون وفات يافته پيش از ميت پس از قول نبى صلى الله عليه وآله مادرش
مستفاد ميشود اينكه ميراث خال ميت چنانست كه كويا كه مال ميت منتقل شده بمادرش و بعد از وفات
منتقل شده از مادرش ببرادر مادرش پس خال از پدر و مادر حاجب خال از پدر تنها ميشود و برين قياس است
خاله و عم و عمه والله اعلم يعنى و اكر واكذاشت خالوى از پدر و مادر را و خالوى از پدر تنها را پس كل ميراث
براى خالوى از پدر و مادر است و همچنانست عمو و خاله در اين چنان اين آنكه در صورتى كه دو عمه يا دو خاله باشند
يكى از پدر و مادر و ديكرى از پدر تنها جاى نيست كه يباشد كل ميراث براى آنكه او از پدر و مادرست بلكه شركت
آنكه او از پدر تنهاست و تحقيق كفت نبى صلى الله عليه وآله كه خالو وارث تقديرى كسى است كه نيست وارثى
ديكر او را تحقيقى و نه تقديرى اصل وان ترك عما وخالا فللعم الثلثان نصيب الاب وللخال الثلث

نصیب الأم لأن میراثهما إنما یتفرق عند الأب والأم وکذلک إن کانوا أکثر من ذلک
فعلی هذا المثال للأعمام الثلثان وللأخوال الثلث وکذلک بنو الأعمام وبنو الأخوال
وبنو العمات وبنو الخالات علی مثال ما فسرنا إن شاء الله شرح تمایز عند الاب والام
اشارتست بآنچه گذشت در فقره سابقه در شرح الحال وارث مس طلا وارث له یعنی واگر واگذاشت عمو یا
از پدر ومادر وخالو یا از پدر ومادر پس برای عموست دو ثلث که نصیب پدرست در وقتی که فرزند
باشند وزوج یا زوجه نیز باشد وبرای خالوست یک ثلث که نصیب مادرست در وقتی که حاجبی نباشد زیرا
که میراث عمو وخالو فرع اینست که متمایز از یکدیگر بهم میرسانند نزد پدر ومادر وهمچنانست اگر باشند بیشتر
از آن پس بنابر این قاعده برای عموانست دو ثلث وبرای خالوانست یک ثلث وهمچنانند فرزندان عمویان
وفرزندان خالویان وفرزندان عمگان وفرزندان خالگان بر قاعده آنچه بیان کردیم ان شاء الله مراد قاعده
تفرق نزد اب وام ست اصل فإن ترک عما وابن أخت فالمال لابن الأخت لأن ولد الإخوة
یقومون مقام الإخوة والعم لا یقوم مقام الجد لأن ابن الأخ یرث مع الجد وقد
أجمعوا علی أن ابن العم لا یرث مع الجد فلا یشبه ولد الجد ولد الإخوة إن شاء الله
شرح پس اگر واگذاشت عمو یا پسر خواهری را پس کل میراث برای پسر خواهرست زیرا که فرزندان
همشیران می‌ایستند بجای همشیران وعمو نمی‌ایستد در جای جد مراد اینست که اولاد اخوه داخل صنف
سیوم اند از جمله چهار صنف که گذشت در باب اول بخلاف عمو که داخل صنف چهارمست ونیز اگر پسر برادر
وارث میشود با وجود جد وتحقیق شیعه امامیه اجماع کرده اند برآنکه پسر جد که عموست وارث نمیشود با وجود جد
پس نمی‌شود فرزندان جد بفرزندان همشیران ان شاء الله اصل وإن ترک عما وابن أخ فالمال
لابن الأخ وقال یونس فی هذا المال بینهما نصفان وغلط فی ذلک وذلک أنه لما
رأی أن بین العم وبین المیت ثلث بطون وکذلک بین ابن الأخ وبین المیت ثلث
بطون وأنهما جمیعا من طریق الأب قال فالمال بینهما نصفان شرح حذف تا در ثلث هما
قرابت هست یعنی واگر واگذاشت عمویی را وپسر برادری را پس کل میراث برای پسر برادرست و گفت
یونس بن عبد الرحمن در این که میراث میان ایشان دو نصف است خطا کرده در آن قول وآن خطا برای
اینست که وقتی که یونس دید اینرا که میان عمو ومیان میت سه قرابتست اول قرابت عمو با جد دوم قرابت جد
میت با پدر میت سیوم قرابت پدر میت با میت وهمچنان میان پسر برادر ومیان میت سه قرابتست اول
قرابت پسر برادر میت با برادر میت دوم قرابت برادر میت با پدر یا مادر میت سیوم قرابت پدر یا مادر میت

بامیت

بامیت ودید اینرا که آن دو یکی از ناحیه پدر است گفت که پس میراث میان ایشان دو نصف است اصل وهذا
غلط لأنهما وإن کانا جمیعا کما وصف فإن ابن الأخ من ولد الأب والعم من ولد الجد
وولد الأب أحق وأولی من ولد الجد وإن سفلوا کما أن ابن ابن الابن أحق من الأخ
لأن ابن الابن من ولد المیت والأخ من ولد الأب وولد المیت أحق من ولد الأب
وإن کانا فی البطون سواء شرح واین سخن یونس خطاست زیرا که شان اینست که هرچند که باشند یکی فرزندان
چنانچه بیان کرده شد پس هر کسی که پسر برادر از جمله فرزندان پدر میت است وعمو یعنی پدری مثلا از جمله
فرزندان جد میت است وفرزندان پدر سزاوارتر ونزدیکتر بمیت از فرزندان جد هرچند که فرزندان پدر پایین
رفته باشند بچندین مرتبه چنانچه پسر پسر میت سزاوارترست از برادر میت زیرا که پسر پسر میت از جمله
فرزندان میت است وبرادر میت از جمله فرزندان پدر میت است وفرزندان میت سزاوارترند از فرزندان پدر میت
هرچند که باشند در مرتبه قرب بمیت ودوری از او برابر یکدیگر اصل وکذلک ابن ابن ابن أحق من الأخ
وإن کان الأخ أقعد منه لأن هذا من ولد المیت نفسه وإن سفل ولیس
الأخ من ولد المیت وکذلک ولد الأب أحق وأولی من ولد الجد وکل من کانت
قرابته من قبل الأب فإنه یأخذ میراث الأب وکل من کانت قرابته من قبل
الأم یأخذ میراث الأم وکذلک کل من تقرب بالابنة فإنه یأخذ میراث الابنة
ومن تقرب بالابن یأخذ میراث الابن علی نحو ما قلنا فی الأم والأب إن شاء الله شرح اقعد بقاف
وعین مفتوحه ودال مهمله بصیغه افعل التفضیل است یعنی نزدیکتر بمیت در نسب باعتبار مراتب وبطون وکل من
کانت قرابته تا آخر مخصوص صورتیست که فریضه ملحقه نداشته باشد مثل خالو وخاله پس منافات ندارد با آنکه وحدت
یک برادر از مادر سدس گیرد وچند برادر از مادر ثلث گیرند با وجود آنکه میراث مادر مختلف نمیشود در صورت
وحدت وتعدد برادران میت از مادر یعنی وهمچنانست پسر پسری سزاوارترست از برادر هرچند که باشد برادر
نزدیکتر از او در نسب زیرا که این پسر پسر از جمله فرزندان میت خودش هست هرچند که پایین رفته باشد
ونیست برادر از جمله فرزندان میت وهمچنان فرزندان پدر میت سزاوارترند الا اقرب از فرزندان جد میت
وهر کس که باشد خویشاوندی او از جانب پدر میت پس هر کسی که او میگیرد میراث پدر میت را وهر که باشد
خویشاوندی او از جانب مادر میت میگیرد میراث مادر میت را وهمچنان هر که خویشاوند شد بوسیله دختر
میت پس هر کسی که او میگیرد میراث دختر میت را وهر که خویشاوند شد بوسیله پسر میت میگیرد میراث
پسر میت را بر مثل آنچه گفتیم در خویشاوند مادر وخویشاوند پدر ان شاء الله اصل وإن ترک المیت عما لأم وعمة

لِلأب وأم فللعم للأم السدس وما بقي فللعم للأب والأم وكذلك إن ترك
عمة وابنة أخ فالمال لابنة الأخ لأنها من ولد الأب والعمة من ولد الجد **شرح**
واگر واگذاشت میت عموی از مادر را وعموی از پدر ومادر را پس برای عموی از مادر است سدس وآنچه باقی
پس برای عموی از پدر ومادر است بنابر اینکه گویا که کل مال منتقل شده به پدر میت واز او یک برادر مادری
ویک برادر پدر ومادری مانده وهمچنان اگر میت واگذاشت عمه را ودختر برادر را پس کل میراث برای دختر
برادر است زیرا که دختر برادر میت از جمله فرزندان پدر میت است وعمه میت از جمله فرزندان جد میت است
اصل وإن ترك ابني عم أحدهما أخ لأم فالمال كله للأخ للأم لأن العم لا يرث مع الأخ
للأم لأن الأخ للأم إنما يتقرب ببطن وهو مع ذلك ذو سهم فإن ترك ابن عم لأب
هو أخ لأم وابن عم لأب وأم فالمال لابن العم الذي هو أخ لأم لأن العم لا يرث
مع الأخ للأم **شرح** وهو مع ذلك ذو سهم اشارت است باینکه صاحب سهم علیحده سزاوارتر است از کسی که
صاحب سهم علیحده نباشد چنانچه گذشت در باب دوم در فقره وهذا كله مجمع عليه تا آخر **یعنی** واگر واگذاشت دو پسر عمو
که یکی از ایشان برادر میت است از مادر پس میراث همه اش برای برادر از مادر است زیرا که عمو وارث نمیشود با
وجود برادر از مادر چه جای پسر عمو زیرا که برادر از مادر جز این نیست که خویش او میشود بتوسط یکمرتبه واو با وجود
آن صاحب فریضه علیحده است در آیت سوره نساء بخلاف عمو پس اگر واگذاشت میت پسر عموی از پدر را
در حالی که آن پسر عمو برادر از مادر میت است وپسر عموی از پدر ومادر را پس کل میراث برای پسر عموی میت
که او برادر از مادر است زیرا که عمو وارث نمیشود با وجود برادر از مادر **اصل** فإن ترك ابنة عم لأب و
أم وابنة عم لأم فلابنة العم من الأم السدس وما بقي فلابنة العم للأب والأم
وكذلك ابن خال لأب وأم وابنة خال لأم فلابنة الخال للأم السدس وما بقي فلابن
الخال للأب والأم وكذلك إن ترك خالا لأب وأم وخالا لأم فللخال للأم السدس
وما بقي فللخال للأب والأم **شرح** پس اگر میت واگذاشت دختر عموی از پدر ومادر را ودختر عموی
از مادر را پس برای دختر عموی از مادر است سدس وآنچه باقیماند پس برای دختر عموی از پدر ومادر است
وهمچنانست پسر خالوی از پدر ومادر ودختر خالوی از مادر پس برای دختر خالوی از مادر است سدس وآنچه
باقیماند پس برای پسر خالوی از پدر ومادر است وهمچنان اگر واگذاشت خالوی از پدر ومادر را وخالوی از
مادر را پس برای خالوی از مادر است سدس وآنچه باقیماند برای خالوی از پدر ومادر است **اصل** وإن ترك
خالا لأب وأم وأخوالا لأب وأخوالا لأم فللأخوال للأم الثلث وما بقي فللخال للأب والأم

وسقط الأخوال للأب وإن ترك عما لأب وخالة لأب وأم فللخالة للأب والأم الثلث
وما بقي فللعم للأب وإن ترك ابنة عم وابن عمة فلابنة العم الثلثان ولابن
العمة الثلث **شرح** واگر واگذاشت خالوی از پدر ومادر را وخالوهائی از پدر را وخالوهائی از مادر را پس برای
خالوهان از مادر است ثلث وآنچه باقیماند پس برای خالوی از پدر ومادر است وبی نصیب میشوند خالوهان
از پدر واگر واگذاشت عموی از پدر را وخاله از پدر ومادر را پس برای خاله از پدر ومادر است ثلث وآنچه باقیماند
پس برای عموی از پدر است واگر واگذاشت دختر عموی را وپسر عمه را پس برای دختر عمو است دو ثلث
وبرای پسر عمه است ثلث **بدانکه** این در صورتیست که هم دختر هر دو از پدر ومادر باشند یا هر دو از پدر تنها
باشند زیرا که اگر هر دو از جانب مادر تنها باشند برابر میبرند واگر یکی از جانب پدر تنها ودیگری از
جانب پدر ومادر باشد اول ساقط میشود واگر یکی از جانب مادر تنها ودیگری از جانب پدر تنها یا از جانب
پدر ومادر باشد اول سدس میبرد ودوم باقی میبرد **اصل** وإن ترك بنات عم وبني عم
فالمال بينهم للذكر مثل حظ الأنثيين وإن ترك بنات خال وبني خال فالمال بينهم
بالسوية الذكر والأنثى فيه سواء وإن ترك ابن عم لأب وأم وابن عم لأب
فالمال لابن العم للأب والأم **شرح** واگر واگذاشت دختران عموی او وپسران عموی او پس میراث
میان ایشانست برای نرینه است مثل نصیب دو مادینه واگر واگذاشت دختران خالو او وپسران خالو او
پس میراث میان ایشانست بالسویه نرینه ومادینه در آن برابرند واگر واگذاشت پسر عموی از پدر ومادر را
وپسر عموی از پدر را پس کل میراث برای پسر عموی از پدر ومادر است **اصل** وإن ترك ابن ابن عم
لأب وأم وابن عم لأب فالمال لابن العم للأب وإن ترك ابنتي ابني عم أحدهما
أخته لأمه فالمال للتي هي أخته لأمه وإن ترك خالته وابن خاله فالمال للخالة
لأنها أقرب ببطن **شرح** واگر میت واگذاشت پسر عموی از پدر ومادر را وپسر عموی از پدر را پس کل
میراث برای پسر عموی از پدر است واگر میت واگذاشت دو دختر پسر عموی را که یکی از ایشان خواهر میت است
از مادرش پس کل میراث برای کسی است که او خواهر میت است از مادرش واگر واگذاشت خاله خود را وپسر خالوی
خود را پس کل میراث برای خاله است زیرا که او نزدیکتر است بیک مرتبه **اصل** وإن ترك عمة أمه وخالة أمه
استويا في البطون وهما جميعا من طريق الأم فالمال بينهما نصفان وإن ترك جدا
أبا أم وخالة فالمال للجد أبي الأم وإن ترك عم أم وخال أم فالمال بينهما نصفان
وإن ترك خالته وابنة أخته وابنة ابنة أخت فالمال لابنة أخته وسقط الباقون **شرح**

واگر واگذاشت عمه مادرش را و خاله پدرش را مساوی یکدیگر شوند در مرتبه و ایشان همگی از راه مادرند پس
میراث میان ایشان دو نصف است واگر واگذاشت جد پدرا که پدر مادر است و خالو پدر و خاله او را پس کل میراث
از جد است که پدر مادر است واگر واگذاشت عموی مادر را و خالوی مادر را پس میراث میان ایشان دو نصف است
و اگر واگذاشت خاله خود را و دختر خواهر خود را و دختر دختر خواهر را پس کل میراث برای دختر خواهر او است
و بی نصیب میشوند دیگران اصل وان ترک ابن اخ لام وهو ابن اخت لاب وابنة اخ لاب
وهی ابنة اخت لام لکل واحد منهما السدس من قبل ان احدهما هو ابن اخ لام
فله السدس من هذه الجهة والاخری هی ابنة اخت لام فلها ایضا السدس
من هذه الجهة وبقی الثلثان فلابن الاخت من ذلک الثلث ولابنة الاخ من
ذلک الثلثان شرح واگر واگذاشت پسر برادری از مادر را بر حالی که آن پسر برادر پسر خواهری از پدر است
و واگذاشت دختر برادری از پدر را بر حالی که آن دختر برادر دختر خواهری از مادر باشد پس برای هر یک از
ایشانست سدس از جهت اینکه یکی از ایشان پسر برادر از مادر است پس برای اوست نیز سدس از
این راه و دیگری او دختر خواهری از مادر است پس برای اوست نیز سدس از این راه و باقیمانده دو ثلث
پس برای پسر خواهر است از جمله آنچه باقیمانده یک ثلث باقیمانده و برای دختر برادر است از جمله آن باقیمانده دو ثلث
اصل اصل حسابه من ستة یذهب منه السدسان فیبقی اربعة ولیس للاربعة ثلث
الا وفیه کسر تضرب ستة فی ثلثة فیکون ثمانیة عشر یذهب السدسان ستة فیبقی
اثنا عشر الثلث من ذلک اربعة لابن الاخت والثلثان من ذلک ثمانیة لابنة
الاخ فیصیر فی ید ابن الاخت سبعة من ثمانیة عشر ویصیر فی ید بنت الاخ احد عشر
من ثمانیة عشر شرح بنا و حساب آن میراث از شش است میرود از آن باعتبار قرابت اول آن
دو سدس است پس باقی میماند چهار سدس و نیست برای چهار ثلثی مگر بر حالی که در آنست کسری زده میشود
شش در سه پس میباشد هجده میرود در اول دو سدس هجده که شش است پس باقیمانده دوازده ثلث
از جمله آن باقیمانده که چهار است برای پسر خواهر است در میراث و دو ثلث از آن باقیمانده که هشت است برای
دختر برادر است پس میگردد در دست پسر خواهر هفت از جمله هجده و میگردد در دست دختر برادر یازده از جمله هجده
اصل فان ترکت ابنة اخت لاب وام وابنة اخت لاب وابنة اخت لام وامراة فللمراة الربع
ولابنة الاخت من الام السدس ولابنة الاخت للاب والام النصف وما بقی رد علیهما علی
قدر انصبائهما وسقطت الاخری وهی من اثنی عشر سهما للمراة الربع ثلثة ولابنة الاخت للام

السدس

السدس سهمان ولابنة الاخت للاب والام النصف ستة اسهم وبقی سهم واحد بینهما
علی قدر سهامهما ولا یرد علی المراة شیء شرح پس اگر واگذارد دختر خواهری از پدر و مادر را و دختر
خواهری از پدر را و دختر خواهری از مادر را و زن را پس برای زنست ربع و برای دختر خواهر از مادر است
سدس و برای دختر خواهر از پدر و مادر است نصف و آنچه باقیمانده رد میشود بر آن دو بر قدر نصیبهای
آن دو و بی نصیب میشود دختر خواهری دیگر و آن فریضه از دوازده بخش است برای زنست ربع که سه است
و برای دختر خواهر از مادر است سدس که دو بخش است و برای دختر خواهر از پدر و مادر است نصف که شش
بخش است و باقیمانده یک بخش میان آن دو دختر خواهر بر قدر بخشهای آن دو مراد اینست که چهار بخش
میشود یکی برای اولست و سه برای دوم است و بر گردانیده نمیشود بر زن چیزی بدانکه ابن بابویه در فقیه
در باب میراث ذوی الارحام نسبت غلط بفضل بن شاذان داده در امثال این گفته که فان ترک ثلثه
بنی ابنة الاخت لاب وام وثلثه بنی ابنة اخت لاب وثلثه بنی ابنة اخت لام فلبنی ابنة الاخت
من الام السدس وما بقی فلبنی ابنة الاخت للاب والام وسقط بنو ابنة الاخت من الاب وغلط الفضل
بن شاذان فی هذه المسئلة واشباهها فقال لبنی ابنة الاخت للاب والام النصف ولبنی ابنة الاخت
من الام السدس وما بقی رد علیهم علی قدر انصبائهم و این مبنی بر خیال اینست که چون اخت از پدر و مادر نقصان
میکشد در بعض صور میباید که باقی بر او رد شود و رد بر غیر او نشود برای تلافی نقصان و این بر تقدیری معقولست که
نقصان و رد در یک واقعه باشد و این محالست اصل فان ترکت زوجها وخالتها وعمتها فللزوج
النصف وللخالة الثلث وما بقی فللعمة بمنزلة زوج وابوین وهی من ستة اسهم للزوج
النصف ثلثة وللخالة الثلث سهمان وبقی سهم للعمة شرح پس اگر زنی واگذارد شوهرش
و خاله اش را و عمه اش را پس برای شوهر است نصف و برای خاله است ثلث و آنچه باقیمانده پس برای عمه است
مانند شوهری و پدر و مادر و آن فریضه مرکب از شش بخش است برای شوهر است نصف که سه است و برای
خاله است ثلث که دو بخش است و باقیمانده یک بخش برای عمه اصل فان ترکت زوجها وجدتها اباامها
وخالها فللزوج النصف وللجد السدس وما بقی رد علیه وسقط الخال وان ترکت
عما لاب وخالا لاب وام فللخال الثلث نصیب الام والباقی للعم لانه نصیب الاب شرح
پس اگر زنی واگذارد شوهرش را و جدش را که پدر مادرش است و خالویش را پس برای شوهر است نصف و برای جد است
سدس مثل نصیب برادر است از مادر تنها و آنچه باقیمانده رد است بر جد و بی نصیب میشود خالو بدانکه این
دلالت میکند بر عدم صحت نقل ابن بابویه در فقیه در باب میراث ذوی الارحام از فضل بن شاذان عدم سقوط خال را

در امثال این گفته که فان ترک خالا وجدة ام فالمال للجدة الام وسقط الخال وغلط الفضل بن شاذان فی
قوله المال بینهما نصفان بمنزلة ابن الاخ والجد واگر میت واگذارد عموی از پدر را و خالوی از پدر و مادر را
پس برای خالوست ثلث که نصیب مادر میت است و باقیمانده از عموست زیرا که آن نصیب پدر میت است
اصل فان ترک ابنة عم وابن عمة فلابنة العم الثلثان ولابن العمة الثلث فان ترک
ابن عمة وابنة عمة فالمال بینهما للذکر مثل حظ الانثیین وان ترک ابنة عم لاب
وام وابن عم لام فلابن العم للام السدس وما بقی فلابنة العم للاب والام لان
هذا کان الاب مات وترک اخا لام واختا لاب وام وههنا یفترقان **شرح** مصدر این کلام
آنست که مذکور شد در آخر فقره وان ترک خالا تا آخر وبیان شد مراد بعمه ودوجا آنست که متعدد باشند زیرا که
اگر متعدد باشند پس اگر همه از مادر تنها یا از پدر تنها یا از پدر و مادر باشند برابر میبرند و اگر مختلف باشند
بر روشی است که بیان شد در شرح فقره وان ترک خالا تا آخر و در نسخ اختا بضم همزه و سکون خا و تا و دو نقطه در بالا است
و بجای آن اخا بفتح همزه بی تا ظاهر است و ما موافق ظاهر شرح میکنیم مشار الیه ههنا اب است و ضمیر یفترقان
راجع بود ابن عم است و مقصود اینست که گویا که مال میت منتقل شده به پدر میت و بعد از وفات آن پدر
دو برادر از او مانده یکی از مادر تنها و دیگری از پدر و مادر و بعد از وفات آن دو از هر کدام پسری مانده **یعنی**
پس اگر میت واگذارد دختر عموی او را و پسر عمه او را پس برای دختر عموست دو ثلث و برای پسر عمه است یک
ثلث پس اگر واگذارد پسر عمه اش را و دختر عمه اش را پس میراث میان آن دو است برای نرینه است مثل نصیب
دو مادینه و اگر واگذارد دختر عموی از پدر و مادر را و پسر عموی از مادر را پس برای پسر عموی از مادر است
سدس و آنچه باقیمانده پس برای دختر عموی از پدر و مادر است زیرا که این مانند اینست که پدر میت بعد از
انتقال مال میت باو مرده باشد و واگذاشته باشد برادری از مادر را و برادری از پدر و مادر را و در اینجا آن
دو وارث جدا از یکدیگر میشوند **اصل** فان ترک ابن خالته وخالة امه فالمال لابن خالته فان
ترک ابن خال وابن خالة فالمال بینهما نصفان وان ترک خالة الام وعمة الاب فلخالة
الام الثلث ولعمة الاب الثلثان وان ترک عمة الام وخالة الاب فلعمة الام الثلث
ولخالة الاب الثلثان وان ترک عمة لاب وخالة لاب وام فللخالة الثلث وللعمة الثلثان
شرح پس اگر واگذارد پسر خاله اش را و خاله مادرش را پس کل میراث برای پسر خاله اوست پس اگر واگذارد پسر خالو را
و پسر خاله را پس میراث میان ایشان دو نصف است و اگر واگذارد خاله مادر را و عمه پدر را پس برای خاله مادر است ثلث
که نصیب مادر است و برای عمه پدر است دو ثلث که نصیب پدر است و اگر واگذارد عمه مادر را و خاله پدر را پس برای

عمه مادرست ثلث که نصیب مادرست و برای خاله پدرست دو ثلث که نصیب پدرست و اگر واگذارد عمه از
پدر را و خاله از پدر و مادر را پس برای خاله است ثلث که نصیب مادرست و برای عمه است دو ثلث که نصیب پدرست
اصل فان ترک ابن عم وابنة عم وابن عمة وابنة عمة وابن خال وابنة خال وابن
خالة وبنت خالة فالثلث لولد الخال والخالة یقسم بینهم بالسویة الذکر والانثی فیه
سواء والثلث من الثلثین الباقی لولد العمة للذکر مثل حظ الانثیین والثلثان الباقیان
من الثلثین لولد العم للذکر مثل حظ الانثیین **شرح** در نسخ الباقی بلفظ مفرد است بنا بر آنکه
صفت ثلث باشد و اظهر الباقیین بلفظ تثنیه است که صفت ثلثین باشد **یعنی** پس اگر واگذارد هشت
کس را **اول** پسر عموی او را **دوم** دختر عموی او را **سیوم** پسر عمه او را **چهارم** دختر عمه او را **پنجم** پسر خالوی او را **ششم**
دختر خالوی او را **هفتم** پسر خاله او را **هشتم** دختر خاله او را پس ثلث برای فرزندان خالو و خاله است که چهار کس اند
بخش کرده میشود میان ایشان بی تفاوت میان این آنکه نرینه و مادینه میان برابرند و ثلث از جمله دو ثلث
باقیمانده برای فرزندان عمه است که دو کس اند برای نرینه است مثل نصیب دو مادینه و دو ثلث باقیمانده
از جمله آن دو ثلث برای فرزندان عموست که دو کس اند برای نرینه است مثل نصیب دو مادینه **اصل** واصل
حسابه من تسعة لانه یؤخذ اقل شیء له ثلث ولثلثیه ثلث وهو تسعة
فللثلثة ثلثة لا یستقیم بین ولد الاخوال لانهم اربعة فتضرب تسعة فی اربعة
فیکون ستة وثلثین ثلثه اثنی عشر وثلثاه لا یستقیم بین ولد العمومة لانه
ینکسر فتضرب ستة وثلثین فی ثلثة فیکون مائة وثمانیة **شرح** وبنا حساب آن میراث
از نه بخش است زیرا که شان اینست که در نظر گرفته میشود کمتر عددی که آنرا هست ثلث و برای دو ثلث اوست ثلث
و آن عدد نه است پس ثلث آن که سه است صحیح نمیشود میان فرزندان خالویان زیرا که ایشان چهار اند
دو از خالو و دو از خاله پس میزنیم نه را در چهار پس حاصل ضرب میباشد سی و شش ثلث آن دوازده است
که مستقیم میشود میان فرزندان خالویان و دو ثلث آن که بیست و چهار است صحیح نمیشود میان فرزندان
عمویان که چهارند دو از عمو و دو از عمه زیرا که آن شکسته میشود باعتبار اینکه در هر یک از اولاد عم و اولاد عمه
للذکر مثل حظ الانثیین منظور است بخلاف اولاد خال و خاله که سهام ایشان برابر یکدیگر است میزنیم سی و شش را
در سه پس حاصل ضرب میباشد صد و هشت **اصل** الثلث من ذلک ستة وثلثون بین ولد الخال
والخالة لکل واحد منهم تسعة تسعة وبقی اثنان وسبعون من ذلک اربعة
وعشرون لولد العمة لابن العمة ستة عشر ولابنة العمة ثمانیة وبقی ثمانیة

الباقیین

وَاَرْبَعُونَ لِابْنِ الْعَمِّ اِثْنَانِ وَثَلٰثُونَ وَلِابْنَةِ الْعَمِّ سِتَّةَ عَشَرَ شرح ثلث از جمله آن که سی و شش است
میان فرزندان خالو و خاله است برای هرکدام ایشانست نه نه و باقیمانده هفتاد و دو و از آنجمله بیست و چهار
برای فرزندان عمه است برای پسر عمه است شانزده و برای دختر عمه است هشت و باقیمانده چهل و هشت برای
پسر عمو است سی و دو و برای دختر عمو است شانزده باب بیست و هفتم اصل باب المرأة تموت ولا تترک الا
زوجها شرح این باب بیان زنیست که بمیرد و وانگذارد مگر شوهرش را و در این باب هفت حدیث است اول اصل
عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام فی امرأة توفیت ولم یعلم لها احد قال المیراث کله
لزوجها شرح روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام در زنی که گرفته شد از دنیا و معلوم نشد برای او
خویشاوندی گفت که میراث همگیش برای شوهر اوست دوم اصل عن ابی بصیر قال کنت عند ابی
عبد الله علیه السلام فدعا بالجامعة فنظرنا فیها فاذا فیها امرأة هلکت وترکت زوجها
لا وارث لها غیره له المال کله شرح گذشت در کتاب الحجة در بعض احادیث باب فیه ذکر الصحیفة والجفر
والجامعة تا آخر که باب چهلم است که جامعه طوماریست که املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام است و
مشتملست بر هر محتاج الیه و میتواند بود که مراد اینجا طومار فرائض میراث باشد که گذشت در حدیث اول و سیوم
باب میراث الولد مع الابوین که باب هجدهم است فنظرنا مبنی بر اینست که نظر و خواندن دیگران در حضور ابو بصیر
بجای نظر ابو بصیر بوده مگر آنکه مراد ابو بصیر لیث مرادی باشد و او کور نباشد یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که
بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس طلب کرد جامعه را پس نظر کردیم در آن پس ناگاه در آن بود که زنی مرد و واگذاشت
شوهرش را بر حالی که نیست وارثی او را غیر او برای شوهر است میراث همگیش سیوم اصل عن ابی بصیر عن
ابی جعفر علیه السلام فی امرأة توفیت وترکت زوجها قال المال للزوج یعنی اذا لم یکن لها
وارث غیره شرح روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام در زنی که گرفته شد از دنیا و واگذاشت شوهرش را
امام گفت که کل میراث برای شوهر است امام میخواهد اینرا که چون نباشد آن زن را وارثی غیر شوهر چهارم اصل
عن اسمعیل بن عبد الرحمن الجعفی عن ابی جعفر علیه السلام فی امرأة ماتت وترکت زوجها قال المال
للزوج یعنی اذا لم یکن لها وارث غیره شرح این ظاهرست از شرح سابق پنجم اصل عن ابن مسکان عن
ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت امرأة ماتت وترکت زوجها قال المال له قال
معناه لا وارث لها غیره شرح قال در آخر کلام ابن مسکانست و ضمیر معناه راجع بابو بصیر یا راجع بکلام ابو
بصیرست و بر هر تقدیر جمله لا وارث لها غیره در موضع حالست یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان بضم میم
و سکون سین بی نقطه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام ابو بصیر گفت که گفتم که زنی مرد و واگذاشت شوهرش را

امام گفت

امام گفت که کل میراث برای شوهر است ابن مسکان گفت که مقصود او اینست که بر حالی که نیست وارثی
آن زن را غیر شوهرش ششم اصل عن ابی بصیر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن المرأة تموت ولا
تترک وارثا غیر زوجها قال المیراث له کله شرح روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از زنی که بمیرد و وانگذارد وارثی را غیر شوهرش امام گفت که میراث همگیش از شوهر است هفتم اصل
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له امرأة هلکت وترکت زوجها قال المال
کله للزوج شرح این ظاهرست از شرح سابق باب بیست و هشتم اصل باب الرجل یموت ولا یترک الا امرأته
شرح این باب بیان مردیست که بمیرد و وانگذارد مگر زنش را و در این باب پنج حدیث است اول اصل
عن محمد بن نعیم الصحاف قال مات محمد بن ابی عمیر بیاع السابری واوصی الی وترک
امرأة لم یترک وارثا غیرها فکتبت الی العبد الصالح علیه السلام فکتب الی اعط المرأة الربع
واحمل الباقی الینا شرح محمد بن نعیم از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است پس عمیر مصغر عمر است با بر کنیه
معروف در کتب رجال محمد بن ابی عمیر یا از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است و اما محمد بن ابی عمیر که از
ثقات مشهورست متاخر است بسیار و موت او در سال دویست و هفده بوده و از این ظاهر میشود که
تصحیح بعض اهل کتب رجال توثیق محمد بن نعیم را با آنکه وصی محمد بن ابی عمیر بوده محل تامل است یعنی روایتست
از محمد بن نعیم بفتح نون و کسر عین بی نقطه صحاف گفت که وفات کرد محمد بن ابی عمیر فروشنده سابری بسین
بی نقطه و ضم و کسر با یک نقطه و را بی نقطه و تشدید یا که قسمی از جامه نازکست و وصیت کرد سوی من و واگذاشت
زنی را بر حالی که وانگذاشت وارثی غیر او را پس نوشتم سوی امام جعفر صادق علیه السلام پس نوشت سوی من
که بده زن را ربع و نقل کن باقیمانده را سوی ما بدانکه ابن بابویه در فقیه در باب میراث الزوج والزوجة حمل کرده
امثال این حدیث را بر زمان ظهور امام و گفته که در زمان غیبت امام کل مال از زوجه است مستند شده
بروایتی که چون مصنف آنرا اعتبار نکرده در کافی ذکر نکرده و گفته که و تصدیق ذلک ما رواه محمد بن ابی عمیر عن ابان
بن عثمان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی امرأة ماتت وترکت زوجها قال المال کله له قلت فالرجل یموت
ویترک امرأته قال المال لها و این حمل بعید است و شیخ طوسی در استبصار تجویز این حمل کرده و تجویز حمل بر صورتی
که زن صاحب قرابت باشد نیز کرده و این نیز بعید است پس اگر چاره نباشد از قبول این روایت حمل آن
بر تصدق امام مال خود بر آن زن ممکنست نظیر آنچه می آید در حدیث چهارم این باب دوم اصل عن ابی بصیر
قال قرأ علی ابو جعفر علیه السلام فی الفرائض امرأة توفیت وترکت زوجها قال المال للزوج
ورجل توفی وترک امرأته قال للمرأة الربع وما بقی فللامام شرح قال در دوم و سیوم شاید که اول

مقرره در طومار فرائض باشد و ضمیر مستتر راجع برسول الله باشد چنانچه متعارفست که کسی که در طومار مسئله میخواهد بتفصیل نویسد برای اینکه سوال کند و بعد از سوال و شنیدن جواب در پای هر که ام نویسد که قال کذا الکذا
یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که خواند برمن امام محمد باقر علیه السلم در طومار فرائض میراث که زنی گرفته شد از دنیا و واگذاشت شوهرش را گفت که کل میراث برای شوهرست و مردی گرفته شد از دنیا و واگذاشت زنش را
گفت که برای زنست ربع و آنچه باقیماند پس برای امام حق است سیوم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلم فی رجل توفی و ترک امرأة فقال للمرأة الربع وما بقی فللامام شرح ابن ظاهرست
از شرح سابق چهارم اصل عن علی بن مهزیار قال کتب محمد بن حمزة العلوی الی ابی جعفر الثانی علیه السلم مولی لک اوصی الی بمائة درهم وکنت اسمعه یقول کل شیء هو لی فهو لمولای فمات وترکها ولم یأمر فیها بشیء وله امرأتان اما واحدة فببغداد ولا اعرف لها موضعا الساعة والاخری بقم ما الذی تأمرنی فی هذه المائة درهم شرح روایتست از علی بن
مهزیار گفت که نوشت محمد بن حمزه علوی سوی امام محمد تقی علیه السلم که معتقدی از تو وصیت کرد سوی من بصد درهم
که نگاه دارم و بودم که میشنیدم از او میگفت که هر چیزی که آن از منست پس آن از امام منست پس وفات کرد
و واگذاشت آن صد درهم را و امر نکرد در خصوص آنها بچیزی و او راست دو زن اما یکی پس در بغداد است و
نمیشناسم برای او جایی را در این وقت و دیگری در قم است چیست آنچه امر میکنی مرا در آن در این صد درهم
اصل فکتب الیه انظر ان تدفع من هذه الدراهم الی زوجتی الرجل حقهما وحقهما من ذلک الثمن ان کان له ولد وان لم یکن له ولد فالربع وتصدق بالباقی علی من تعرف ان له الیه حاجة ان شاء الله شرح پس امام نوشت سوی او که نظر کن سوی اینکه دهی از این
صد درهم سوی دو زوجه آن مرد حق ایشان را و حق ایشان از جمله آن ثمن است اگر باشد آن مرد را فرزندی در
شکم زوجه یا زائیده و اگر نباشد او را فرزندی پس ربع است و تصدق کن بباقیمانده بر کسی که می‌شناسی
ایشان را که او راست سوی آن حاجتی ان شاء الله مراد تصدق بر فقرای شیعه امامیه است بنا بر شق دوم موکل
امام علیه السلم پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم فی رجل مات وترک امرأة فقال لها الربع وترفع الباقی شرح ترفع براء منقوطه و فاء و عین منقوطه بصیغه مضارع غائبه یا مخاطب معلوم باب منع
الرفع بالا بردن و اینجا عبارتست از نقل باقی سوی امام علیه السلم یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم
در شوهری که مرد و واگذاشت زنش را پس امام گفت که برای زنست ربع و رفع میکند باقی را سوی امام حق باب
بیست و نهم اصل باب ان النساء لا یرثن من العقار شیئا شرح العقار بفتح عین منقوطه و تخفیف قاف

وراء منقطه زمین آباد و آنچه در آن باشد مثل سرا و ده و باغ و دکان یعنی این باب بیان اینست که زنان میراث نمیبرند از زمین آباد و آن چیزها در این باب یازده حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم
قال النساء لا یرثن من الارض ولا من العقار شیئا شرح مراد بارض زمین غیر آبادست
بقرینه مقابله آن با عقار یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که زنان میراث نمیبرند از
زمین خراب و نه از زمین آباد و آن چیزها مراد اینست که عین آنها داخل سهم زنان نمیشود اگرچه موافق قیمت
آنها باعتبار زمین و آلات آبادانی داخل میشود چنانچه می‌آید در شرح حدیث یازدهم دوم اصل عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلم ان المرأة لا ترث مما ترک زوجها من القری والدور والسلاح والدواب شیئا وترث من المال والفرش والثیاب ومتاع البیت مما ترک ویقوم النقض والابواب والجذوع والقصب فتعطی حقها منه شرح القری بضم قاف و تخفیف
منقطه و الف جمع قریه و بمعنی ده و دور بضم دال منقطه و سکون واو و راء منقطه جمع دار یعنی سرا و سلاح بکسر سین منقطه
و تخفیف لام است و گذشت در حدیث دوم باب ما یرث الکبیر من الولد دون غیره که با سیزدهم است که سلاح
آن در سهم پسر بزرگتر داخل میشود و در حدیث چهارم آن باب بجای دواب راحله مذکور شد حال آنجا عبارتست
از مرکب تجارت و مانند آن و کالای مستعمل میشود در خصوص تعلیه شتر الفرش بضم فاء و ضم راء جمع فراش بکسر فاء
حاشیه ظاهرا ثیاب اینجا با وجود داخل کسوه میت در سهم پسر بزرگتر در آنچه گذشت در حدیث چهارم باب
سیزدهم مشهورست با یکجا داخل بعض اشیا در سهم پسر بزرگتر بعنوان استحبابست که استحباب در سلاح و دواب
بیشتر است از استحباب در ثیاب متاع البیت عبارتست از پرده و بالش و دیگ و سینه و آلات و سایر
اسباب خانه یقوم بقاف بصیغه مضارع غائب مجهول باب تفعیل النقض بفتح نون و سکون قاف و صاد
منقطه آنچه کم شده باشد از سهم کسی و اینجا عبارتست از حصه زنان از ارض و عقار و مانند آنها عطف در ابواب
از قبیل ذکر خصوصیات بعد از ذکر عام است برای عدم اجمال چیزی که سهل باشد نظیر حتی الوتد فی الحائط توزیع
اینکه ضمیر منه راجع بالنقض است و اگر ذکر اینها بعنوان تفصیل بعد از اجمال نمیبود بجای آن منها میگفت الجذوع
بضم جیم و ضم ذال با نقطه و سکون واو و عین منقطه جمع جذع بکسر جیم و سکون ذال ساقهای درخت خرما
که در سقف خانها استعمال میشود حقها منصوب و مفعول دوم است من در منه برای بدلیت است مثل ارضیتم بالحیوة
الدنیا من الآخرة یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم اینکه زن میراث نمیبرد از آنچه گذاشت شوهرش
از دهها و سراها و یراق جنگ و ستوران سواری چیزی را و میراث میبرد از سرمایه و گستردنیها و جامها و اثاث البیت
از جمله آنچه گذاشت و بها کرده میشود آنچه کم شده از جمله سهم زن از درها و درختهای سقفها و نی مثلا پس زنان داده میشود

جعفر م

نظر الشریف ان ابتداء شمول النقض لکل من بیوت العروش ... البیت ... الارض ... ان یقوم نصیب الزوجة من العقار ... والجذوع والقصب المشتقات ... فتعطی حقها منه ... اسمک

احدهما ببغداد

معتبر عوض آن نقش **حاکم** شاید که مقصود این باشد که اگر سائر ورثه خواهند که حصه زن را از ارض و مانند آن
خریداری نمایند بقیمت عادله عوض دهند از سهام خودشان در غیر آنها واجب است بر زن قبول
آن و الا فلا و این منافات ندارد با عموم آیت سوره نسا که و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان
لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم چنانچه مخالفان توهم کرده اند و می آید در حدیث بیست و دوم این باب و با آنچه گذشت
در کتاب الطلاق در حدیث هفتم باب المتوفی عنها زوجها و لم یدخل بها آخر کتاب جهل و نهم است که و تر شی من کل
شی و بیان شد **سیوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ وَ بُکَیْرٍ وَ فُضَیْلٍ وَ بُرَیْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِمَا السَّلَامُ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ
مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرِکَةِ زَوْجِهَا مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ أَوْ
أَرْضٍ إِلَّا أَنْ یُقَوَّمَ الطُّوبُ وَ الْخَشَبُ قِیمَةً فَتُعْطَی رُبُعَهَا أَوْ ثُمُنَهَا إِنْ کَانَ لَهُ مِنْ قِیمَةِ الطُّوبِ
وَ الْجُذُوعِ وَ الْخَشَبِ **شرح** ترکه بفتح تا و دو نقطه در بالا و کسر را بی نقطه است تربه بضم تا و دو نقطه در بالا و سکون را
بی نقطه و با یکنقطه است من تربه بدل من ترکه است و از قبیل بدل بعض از کل است او در او ارض از شک
راویست یا مراد بارض ما عدای دار است مثل ده و باغ الا ابای استثنای متصل مفرغست ان بفتح همزه
و سکون نون مصدریه است و مصدر با تقدیر ظرف زمانست یقوم بصیغه مضارع غائب مجهول از باب تفعیل است
الطوب بضم طا بی نقطه و سکون واو و با یکنقطه خشت پخته خشب جمع با فتح خا با نقطه و فتح شین با نقطه
و با یکنقطه است اما در دوم بضم خا و ضم شین است و ذکر طوب و خشب بعنوان مثال است قیمه منصوب
و نایب مفعول مطلق یقوم است برای نوع نظیر آیت سوره آل عمران و رفیتها ثمنها حسابا ربعها و ثمنها منصوب
و مفعول دوم است ان در دوم بکسر همزه و سکون نون است ضمیر مستتر در کان راجع بکل واحد از طوب و خشب است
ضمیر له راجع بزوجها است **حاصل** آنست که میراث بردن زن از سرا و مانند آن بحسب قیمت منحصر نیست
در میراث بردن او از تربه زمین بحسب قیمت بلکه میباید که آجر و چوب مانند آنها نیز قیمت کرده شود
اگر باشد و ربع یا ثمن مجموع بحسب قیمت بزن داده شود و این برای تاکید نهی از اهمال چیزی سهل است موافق
آنچه بیان شد در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت است از زراره و بکیر و فضیل و برید بضم با یکنقطه و فتح
را بی نقطه و محمد بن مسلم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام بعضی ایشان آن کسی است که روایت کرده حدیث را
از امام محمد باقر علیه السلام و بعضی ایشان آن کسی است که روایت کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام و بعضی
ایشان کسی است که روایت کرده حدیث را از یکی از آن دو علیهما السلام بی تعیین اینکه زن میراث نمیبرد از جمله
ترکه شوهرش از جمله خاک سرائی یا از جمله خاک زمینی در وقتی از اوقات مگر در وقتی که قیمت کرده شود آجر و چوب

مثلا قیمت عادله پس زن داده شود ربعش یا ثمنش اگر باشد آجر و چوب آن شوهر را در آن زمین از قیمت
آجر و درختها و چوب نیز **چهارم اصل** عَنْ جَمِیلٍ وَ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَیْئاً **شرح** روایت است از جمیل و زراره و محمد بن مسلم از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که میراث نمیبرند زنان از آبادان از جمله زمین چیزی را چه جای خراب از جمله زمین بتفصیلی
که بیان شد در حدیث دوم و سیوم این باب **پنجم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ
السَّلَامُ تَرِثُ الْمَرْأَةُ الطُّوبَ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ شَیْئاً قَالَ قُلْتُ کَیْفَ تَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا
تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ شَیْئاً فَقَالَ لِی لَیْسَ لَهَا مِنْهُمْ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِیَ دَخِیلٌ عَلَیْهِمْ
فَتَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَا یَدْخُلُ عَلَیْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا **شرح** مراد بطوب اینجا
آجریست که در بنا داخل نیست مثل آنچه برای بنا آورده شده و هنوز بکار نرفته پس اگر خواهند که نقل کنند
بجای دیگر حاجت بخراب کردن بنائی نیست و مانند اثاث البیت است و بنا بر این تقریر منافات نیست
میان این حدیث و حدیث دوم و سیوم این باب الرباع بکسر را بی نقطه و تخفیف با یکنقطه و عین بی نقطه جمع
ربع بفتح را و سکون با و منازل **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که
میراث میبرد زن عین آجر جداگانه را و میراث نمیبرد از عین منزلها چیزی را راوی گفت که گفتم که چگونه میراث
میبرد از عین تابع منزل و میراث نمیبرد از عین اصل منزل چیزی را پس امام گفت مر او را که نیست زن را نسبت
بوارثان دیگر ربطی که وارث عین شود بوسیله آن ربط و جز این نیست که او بیگانه داخل شده بر ایشان است
پس میراث میبرد از عین تابع و میراث نمیبرد از عین متبوع و داخل نمیشود بر ایشان داخلی بوسیله آن
ششم اصل عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ
عَقَارِ الدُّورِ شَیْئاً وَ لٰکِنْ یُقَوَّمُ الْبِنَاءُ وَ الطُّوبُ وَ تُعْطَی ثُمُنَهَا أَوْ رُبُعَهَا قَالَ وَ إِنَّمَا
ذٰلِکَ لِئَلَّا یَتَزَوَّجْنَ فَیُفْسِدْنَ عَلَی أَهْلِ الْمَوَارِیثِ مَوَارِیثَهُمْ **شرح** عقار الدور عبارتست از
آبادان از جمله سراها و این برای دفع توهم است که چون آلات آبادانی قابل نقل است فی الجمله میراث از
عین آنها برند و از عین زمین آنها نبرند **یعنی** روایت است از زراره و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که میراث نمیبرند زنان از عین آبادان از جمله سراها چیزی را و لیکن قیمت کرده میشود بنا و آجر بکار رفته با دیگر
و زن داده میشود ثمنش یا ربعش امام گفت که جز این نیست که این برای آنست که مبادا که شوهر کنند پس افساد
کنند بر اهل میراثها دیگر میراثهای ایشان از نزول بیگانه با ایشان یا خراب کردن بناهای ایشان **هفتم اصل**
عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ قِیمَةُ الْخَشَبِ وَ الطُّوبِ کَیْلَا

فَيَدْخُلْنَ

يَتَزَوَّجْنَ فَيَدْخُلْ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ شرح فيدخل بصيغهٔ مضارع غائب
معلوم باب نصر منصوبست ودر بعض نسخ فيدخلن بصيغهٔ جمع مؤنث غائبه معلوم باب افعالست يعني روايت
از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه جز اين نيست كه گردانيده شد براى زنان قيمت چوب و
بكار فرست زمين آنها با وجود آنكه قابل نقل هست في الجمله براى اينكه مبادا كه شوهر كنند زنان پس داخل شوند
بر ايشان امام ميخواهد اهل مواريث ديگر را كسى كه افساد كند مواريث ايشان را از شريك شدن در نزول با
يا خراب كردن بناهاى ايشان هشتم اصل عَنْ يَزِيدَ الصَّائِغِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
النِّسَاءِ هَلْ يَرِثْنَ الْأَرْضَ فَقَالَ لَا وَلَكِنْ يَرِثْنَ قِيمَةَ الْبِنَاءِ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَرْضَوْنَ
بِذَا فَقَالَ إِذَا وُلِّينَا فَلَمْ يَرْضَ النَّاسُ ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَقِيمُوا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّيْفِ

يرضوا

شرح مضمون اين گذشت در حديث سيوم باب ان الفرائض لا تقام الا بالسيف كه باب پنجم است وليكن براى
رفع توهم اينست كه از عين زمين نبرند اما از عين بنا برند باعتبار اينكه قابل نقل في الجمله هست پس يرثن قيمة البناء
ايضاً هست الناس عبارتست از فقهاى مخالفان وعدم رضاى مخالفان مبنى بر توهم منافات بعموم آيت
سورهٔ نساء هست ودفع منافات شد در شرح حديث دوم اين باب وليّنا بصيغهٔ ماضى معلوم باب حسب يا مجهول
باب تفعيلست ضرب بسوط وبسيف مبنى بر ظهور حجيت قول ائمهٔ هدى است يا مبنى بر ظهور تغيير اسلوب در آيت
سورهٔ نساء هست باعتبار اينكه در ميراث زوج از غير ذات ولد نصف را گفته ودر سه جاى ديگر الف لام ومن را
جر زياد كرده پس خالى از نكته نخواهد بود ونكته غير اين نيست كه در اين سه صورت گاهى رايج ميشود تخصيص بعض
ورثه بعين بعض ميراث اما در صورت ميراث زوج از زوجهٔ ذات ولد پس آن صورتيست كه زن را دخترى باشد
پس تخصيص آن دختر بعين لباس زنانهٔ مادر رايج است نظير تخصيص پسر بزرگتر بعين لباس مردانهٔ پدر واما
در صورت دوم وسوم پس ظاهر ميشود از شرح حديث يازدهم اين باب وبنا بران من در مما براى سببيت است
يعني روايتست از يزيد بفتح ياء دو نقطه در پايين وكسر زاى با نقطه زرگر گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق
عليه السلام را از زنان كه آيا وارث ميشوند عين زمين را پس امام گفت كه نه وليكن وارث ميشوند قيمت بنا را
وقيمت بنا را نيز راوى گفت كه گفتم كه پس بدرستى كه مخالفان راضى نميشوند باين پس امام گفت كه چون صاحب
اختيار شويم پس راضى نشوند مخالفان ميزنيم ايشان را بتازيانه پس اگر راست نشوند ميزنيم ايشان را بشمشير
نهم اصل عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَالْعَقَارِ شَيْءٌ
شرح روايتست از عبد الملك پسر اعين از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام گفت كه نيست براى زنان از زمين
سراها وزمين آبادان چيزى چه جاى زمين خراب دهم اصل عَنْ يَزِيدَ الصَّائِغِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يقول

يَقُولُ إِنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثْنَ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئاً وَلَكِنْ لَهُنَّ قِيمَةُ الطُّوبِ وَالْخَشَبِ قَالَ
فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ لَا يَأْخُذُونَ بِهَذَا فَقَالَ إِذَا وُلِّينَاهُمْ ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنِ انْتَهَوْا
وَإِلَّا ضَرَبْنَاهُمْ عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ شرح مضمون اين ظاهرست از شرح حديث هشتم اين باب يازدهم اصل
عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ قَالَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا عَنْ مُيَسِّرٍ بَيَّاعِ الزُّطِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ النِّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِيرَاثِ قَالَ لَهُنَّ قِيمَةُ الطُّوبِ وَالْبِنَاءِ وَالْخَشَبِ وَالْقَصَبِ فَأَمَّا
الْأَرْضُ وَالْعَقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لَهُنَّ فِيهِ قَالَ قُلْتُ فَالْبَنَاتُ قَالَ الْبَنَاتُ لَهُنَّ نَصِيبُهُنَّ قَالَ
قُلْتُ كَيْفَ صَارَ ذَا وَلِهَذِهِ الثُّمُنُ وَلِهَذِهِ الرُّبُعُ مُسَمًّى قَالَ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرِثُ
بِهِ وَإِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ وَإِنَّمَا صَارَ هَذَا كَذَا كَيْلَا تَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءَ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ

لِئَلَّا

قَوْمٍ آخَرِينَ فَيُزَاحِمَ قَوْماً فِي عَقَارِهِمْ شرح ميسر بياء دو نقطه در پايين وسين بي نقطه را مشدد بصيغهٔ اسم مفعول
باب تفعيلست زطّى بضم زاء با نقطه وتشديد طاء بى نقطه نسبت بزط معرب جت بفتح جيم وتخفيف تاء دو نقطه
در بالاست بمعنى روستايى هند تذكير ضمير فيه دلالت ميكند بر اينكه ما در ما لهن موصوله است وبدل اشتمال
النساء است وعبارتست از سهم زنان كه ربع يا ثمن است ومرجع ضمير فيه است وحاصل سؤال اينست كه چرا الله تعالى
در بيان سهم زنان من را با الف لام زياد كرده وگفته كه ولهن الربع مما تركتم وگفته كه فلهن الثمن مما تركتم پس
من الميراث در حديث بمعنى مما تركتم در آيه است وحاصل جواب اينست كه من در مما تركتم براى سببيت است
وزياد كردن آن براى اينست كه در هر چه از زوج ماند ايشان سهم ندارند بلكه بسبب هر چه از زوج ماند ايشان
سهم دارند موافق آنچه گذشت در شرح حديث هشتم اين باب ارض بمعنى زمين خرابست عقارات بفتح عين بي نقطه
بمعنى زمينهاى آبادانست مثل زمين سرا وباغ وزراعت وذكر فاما الارض تا آخر براى اشاره باينست كه عدم دخول
ارض وعقارات در سهم زنان بسيار ظاهرست زيرا كه آنها منقول نيست اصلا بخلاف طوب وبنا وخشت وقصب
چون اينها منقولست في الجمله پس عدم دخول آنها بسيار ظاهر نيست واحتياج ببيان دارد لا ميراث اسم است
بمعنى غير مثل ولا الضالين واعراب آن در مضاف اليه آن ظاهر ميباشد مثل جئت بلا كريم وروايت لا كرگا ومريث
بلا كيل پس ميراث مرفوع ومنون است پس خبر مبتدا جمله نيست ولازم نيست كه مشتمل بر عائد باشد وذكر فيه احتراز
از اينكه زنان را بسبب آنها ميراث باشد اصلا وعوض آنرا نيز نگيرند پس نفى ميراث بردن زنان از آنها
بمعنى اينست كه آنها را در نصيب ايشان داخل نبايد كرد اگر ميسر شود بلكه عوض آنها را داخل نصيب ايشان بايد
كرد از ساير تركهٔ ميت واگر بالضروره داخل شده باشد وحجيت بر زنان فروختن آن بوارثان ديگر اگر
وارثان ديگر خواهند پس في الحقيقه از نصيب زنان چيزى كم نميشود ومنافات با ظاهر آيت سورهٔ نساء ندارد

ثبات و در جا بفتح یا یکنقطه و نون و تا و دو نقطه در بالاست و در بعض نسخ بکسر ثا و سه نقطه و یا و دو نقطه در پایین و با
یکنقطه است معنی کان آمده است یا ضمیر مستتر است در ان و ذا خبر است و او حالیه است و مشار الیه هذا در اول
زوجهاست که شوهرش فرزند دارد و در دوم زوجه مسمی حال ثمن و ربع است او ولد از شکاک لیست یعنی
روایت است از ابان احمر گفت که شنیدم میسر اگر از میبز فروشنده غلام و کنیز حبت از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که پرسیدم امام را از زنان از آنچه برای ایشانست از میراث گفت که برای ایشانست قیمت آجر
و بنا و چوب و نی پس اما عین زمین خراب و عین زمینهای آبادان پس ظاهر است که غیر میراث است
برای ایشان و سهم ایشان راوی گفت که گفتم که پس دختران چگونه اند امام گفت که دختران برای ایشانست
نصیب ایشان بی تخصیص بچیزی و بوجوب فروختن چیزی ابسا رو و شراوی گفت که گفتم که چگونه شد این
و حال آنکه برای این زنست ثمن و برای این زنست ربع بر حالیکه نام برده شده است در آیت سوره نسا
امام گفت که برای اینکه زن نیست او را نسب خویشاوندی که میراث برد از هر عین بوسیله آن و ... نیست
که زن بیگانه داخل شده است بر ایشان و ... نیست که گردید چنین برای اینکه مبادا که شوهر کند زن پس
آید شوهر او با فرزندی از جمعی دیگر پس مزاحمت کند جمعی را در منزل ایشان باب سی ام اصل باب اختلاف الرجل
والمرأة فی متاع البیت شرح المتاع بفتح میم حاجت یعنی محتاج الیه مثل فرش و اوانی و مثل لباس مردانه
و مثل لباس زنانه یعنی این باب بیان اختلاف مرد و زن است در حاجت خانه و در این باب یک حدیث است
اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي عبد الله علیه السلم قال سألني هل يقضي ابن أبي ليلى
بالقضاء ثم يرجع عنه فقلت له بلغني أنه قضى في متاع الرجل والمرأة إذا مات
أحدهما فادعاه ورثة الحي وورثة الميت أو طلقها الرجل فادعاه الرجل وادعته
المرأة بأربع قضيات شرح ... قضيات بفتح قاف و کسر ضاد قضایا
بانقطه و تشدید یا و دو نقطه در پایین است و در بعض نسخ قضایا است و هر دو یک معنی است یعنی روایت
از عبد الرحمن بن حجاج کوفی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام پرسید مرا که آیا حکم میکند ابن ابی لیلی بحکم
بعد از ان بر میگردد از ان پس گفتم امام را که رسیده بمن اینکه او حکم کرد در متاع مرد و زن چون میرد یکی از ایشان
پس دعوی کنند آنرا زنده و وارثان مرده یا طلاق دهد زن را شوهر پس دعوی کند آن متاع را مرد و دعوی کند آنرا زن
بچهار حکم مختلف اصل فقال وما ذاك فقلت أما أولهن فقضى فيه بقول إبراهيم النخعي كان لا یصلح
يجعل متاع المرأة الذي لا يكون للرجل للمرأة ومتاع الرجل الذي لا يكون للنساء للرجل
وما كان للرجال والنساء بينهما نصفين ثم بلغني أنه قال إنهما مدعيان جميعا فالذي

بایدیهما

بأيديهما جميعا بينهما نصفان شرح پس امام گفت که درچیست این پس گفتم که اما اول چهار حکم پس آنست
که حکم کرد در متاع خانه بقول ابراهیم نخعی بفتح نون و سکون خا و با نقطه و کسر عین منقط بیان این آنکه ابراهیم
بود که میگفت اینکه متاع زنان که سزاوار نیست مردان را برای زن و متاع مردان که سزاوار نیست زنان را برای مرد
و آنچه که سزاوار باشد برای مردان و زنان میان ایشان دو نصف دوم بعد از ان رسید بمن اینکه
ابن ابی لیلی گفت که بدرستی که مرد و زن دو مدعی اند بهمگی پس آنچه در دستهای تصرف ایشانست بهمگی
میان ایشان دو نصف است اصل ثم قال الرجل صاحب البيت والمرأة الداخلة عليه وهي المدعية
فالمتاع كله للرجل إلا متاع النساء الذي لا يكون للرجال فهو للمرأة ثم قضى بعد ذلك
بقضاء لولا أني شهدته لم أروه عليه ماتت امرأة منا ولها زوج وتركت متاعا فرفعته إليه
فقال اكتبوا المتاع فلما قرأه قال للزوج هذا يكون للرجل والمرأة فقد جعلناه للمرأة
إلا الميزان فإنه من متاع الرجل فهو لك شرح لولا اني تا آخر استثنا و حکم اخیر است علی رد علیه برای
اقرار است و در بعض نسخ ... است و بر هر تقدیر مراد نیست که اگر خود نشنیده بودم باور نمیکردم پس نقل نمیکردم یعنی سیوم
بعد از ان ابن ابی لیلی گفت که مرد صاحب خانه است و زن بیگانه داخل براوست و زنست دعوی کننده پس
حاجت خانه کلش برای مرد است مگر حاجت زنان که سزاوار نیست برای مردان پس آن برای زنست
چهارم بعد از ان حکم کرد بعد از آنچه مذکور شد بحکمی که اگر نبود اینکه من دیدم آنرا نقل نمیکردم آنرا بر او
بیان این آنکه مرد زنی از ما بر حالی که او را بود شوهری و وا گذاشت متاعی را پس رفع کردیم آنرا بسوی ابن ابی لیلی
پس گفت که بتفصیل بنویسید آن متاع را پس وقتی که خواند آنرا دید که جمیع آنها مشترکست مگر ترازو گفت مر
گفت شوهر را که این متاع میباشد برای مرد و برای زن پس بتحقیق گردانیدیم آنرا برای زن مگر ترازو را چه بدرستی
که آن از جمله متاع مخصوص مرد است پس آن برای تست اصل فقال لي فعلى أي شيء هو اليوم قلت رجع
إلى أن قال بقول إبراهيم النخعي أن جعل البيت للرجل ثم سألته عن ذلك فقلت له ما
تقول أنت فيه فقال القول الذي أخبرتني أنك شهدته وإن كان قد رجع عنه شرح اليوم
مفعول است ... اول ... بفتح همزه و سکون نون است و در دوم تقدیر ... است و اشارتست بحکم سیوم
و مقصود اینست که ترتیب برگشت باینروش که بعد از حکم چهارم قائل بحکم سیوم شد و بعد از ان قائل
بحکم دوم شد و بعد از ان قائل بحکم اول شد القول مبتداست الذی خبر مبتدا است و ان وصلیه است یعنی
پس امام گفت مرا که پس بر کدام چیز است او امروز گفتم که برگشت تا آنکه قائل شد بقول ابراهیم نخعی باینروش
برگشت که گردانید خانه را برای مرد و زن ... بعد از ان پرسیدم امام را از ان باینروش که گفتم امام را که چه میگوئی

تو داری پس امام گفت که قول حق آنست که خبر داوی مرا بآنکه تو دیدی آن را هرچند که بود ابن ابی لیلی که گرفت آن
اصل فَقُلْتُ یَكُونُ الْمَتَاعُ لِلْمَرْأَةِ فَقَالَ أَرَأَیْتَ إِنْ أَقَامَتْ بَیِّنَةً إِلَى كَمْ كَانَتْ تَحْتَاجُ فَقُلْتُ
شَاهِدَیْنِ فَقَالَ لَوْ سَأَلْتَ مَنْ بَیْنَهُمَا یَعْنِی الْجَبَلَیْنِ وَنَحْنُ یَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ لَأَخْبَرُوكَ أَنَّ
الْجِهَازَ وَالْمَتَاعَ یُهْدَى عَلَانِیَةً مِنْ بَیْتِ الْمَرْأَةِ إِلَى بَیْتِ زَوْجِهَا فَهِیَ الَّتِی جَاءَتْ بِهِ وَهَذَا
الْمُدَّعِی فَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُ أَحْدَثَ فِیهِ شَیْئاً فَلْیَأْتِ عَلَیْهِ الْبَیِّنَةَ شرح یکون بتقدیر استفهام تعجبی
ارایت بهمزه استفهام و صیغه ماضی مخاطب معنی اخبرنی است سالت بصیغه مخاطب است یعنی الجبلین و نحن
یومئذ بمکه کلام عبد الرحمن است که درمیان کلام امام درآمده و مراد بجبلین اخشبین است که مذکور شد در کتاب
الحج در شرح حدیث اول باب ان الله عز و جل حرم مکة تا آخر که باب دوازدهم است و وادی که درمیان آن دو کوه است
جهاز بکسر جیم و زای با قعده است یهدی بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعالست و این مبنی بر عادت اهل آن زمان
موافق آنچه گذشت در کتاب الزی و التجمل و المروة در حدیث اول باب الفرش که باب بیست و هشتم است
پس منافات ندارد با اینکه عادت بعض مردمان جهان باشد و حکم ایشان قسمی دیگر باشد هو مبتدا است
المدعی بصیغه اسم فاعل باب افتعال خبر مبتدا است البینة مرفوع و فاعل فلیات است یعنی پس گفتم که آیا میباشد ساخت خانه
برای زن هرچند که مشترک باشد پس امام گفت که خبر ده مرا که اگر زن اقامت بینه میکرد سوی چند کس بود که
محتاج میشد پس گفتم که سوی دو شاهد پس امام گفت که اگر سوال میکردی جمعی را که درمیان آن دو اند میخوبت
دو کوه را و ما در آن روز در مکه بودیم هر آینه خبر میدادند ترا باینکه اثاث و حاجت خانه فرستاده میشود آشکارا از
خانه زن سوی خانه شوهرش پس زنست آنکه آورده متاع خانه را و این شوهر مدعی است پس اگر دعوی کند که
او احداث کرده در آن متاع چیزی را پس باید که آورد بر آن بینه باب سی و دویم اصل باب [illegible] شرح
یعنی این باب سی و دویم است غریب در این باب یک حدیث است اصل عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ
سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ أَرْبَعَ نِسْوَةٍ فِی عُقْدَةٍ وَاحِدَةٍ أَوْ قَالَ فِی مَجْلِسٍ وَاحِدٍ
وَمُهُورُهُنَّ مُخْتَلِفَةٌ قَالَ جَائِزٌ لَهُ وَلَهُنَّ قُلْتُ أَرَأَیْتَ إِنْ هُوَ خَرَجَ إِلَى بَعْضِ الْبُلْدَانِ فَطَلَّقَ
وَاحِدَةً مِنَ الْأَرْبَعِ وَأَشْهَدَ عَلَى طَلَاقِهَا قَوْماً مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ وَهُمْ لَا یَعْرِفُونَ
الْمَرْأَةَ ثُمَّ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّةِ تِلْكَ الْمُطَلَّقَةِ ثُمَّ
مَاتَ بَعْدَ مَا دَخَلَ بِهَا كَیْفَ یُقْسَمُ مِیرَاثُهُ شرح العقده بضم عین بی نقطه و سکون قاف و دال بی نقطه
جای گره و اینجا عبارتست از صیغه نکاح و صیغه نکاح مثل اینست که وکیل چهار زن گوید که زوجتک فلانة و فلانة
و فلانة و فلانة الاولی بکذا و الثانیة بکذا و الثالثة بکذا و الرابعة بکذا و زوج گوید که قبلت او قال فی مجلس واحد از

این باب است

١٤٥

این باب است و ضمیر مستتر راجع با ابو بصیر است یعنی روایت است از علی بن رئاب بکسر راء بی نقطه و تخفیف همزه و بای یک نقطه
از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد چهار زن را بیک صیغه یا گفت که در یک مجلس
و مهرهای ایشان تفاوت دارد امام گفت که جایز است برای او و برای آن زنان گفتم که خبر ده مرا که اگر آن مرد
بیرون رفت سوی بعض شهرها پس طلاق داد یکی را از آن چهار زن و گواه گرفت بر طلاق او جمعی را از جمله اهل
آن شهرها و ایشان نمی شناسند آن زن را بعد از آن جفت خود کرد زنی را از اهل آن شهرها بعد از آخر شدن
عده آن مطلقه بعد از آن مرد بعد از آنکه دخول کرده با آن زن چگونه بخشش کرده میشود میراث او اصل قَالَ إِنْ
كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنَّ لِلْمَرْأَةِ الَّتِی تَزَوَّجَهَا أَخِیراً مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ رُبُعَ ثُمُنِ مَا تَرَكَ وَإِنْ
عُرِفَتِ الَّتِی طُلِّقَتْ مِنَ الْأَرْبَعِ بِعَیْنِهَا وَنَسَبِهَا فَلَا شَیْءَ لَهَا مِنَ الْمِیرَاثِ وَعَلَیْهَا الْعِدَّةُ قَالَ
وَیَقْتَسِمْنَ الثَّلَاثُ نِسْوَةٍ ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِ ثُمُنِ مَا تَرَكَ وَعَلَیْهِنَّ الْعِدَّةُ وَإِنْ لَمْ تُعْرَفِ الَّتِی
طُلِّقَتْ مِنَ الْأَرْبَعِ اقْتَسَمْنَ الْأَرْبَعُ نِسْوَةٍ ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِ ثُمُنِ مَا تَرَكَ بَیْنَهُنَّ جَمِیعاً وَعَلَیْهِنَّ
جَمِیعاً الْعِدَّةُ شرح ذکر ان کان له ولد از قبیل مثالست پس اگر ولد نباشد ربع میراث میان زنان بخش
میشود بهمین روش عرفت بصیغه ماضی غائبه مجهول باب ضرب است و مراد اینست که شاهدان طلاق
فراموش نکرده اند نام و نسب آن زن را نسبها بفتح نون و فتح سین بی نقطه و بای یک نقطه مجرور است ضمیر لها راجع
بمطلقه است و ضمیر علیها در و علیها العدة راجع باخیره است و اگر بجای آن ولا علیها العدة باشد راجع بمطلقه میشود
و آن ظاهرتر است و بر هر تقدیر مراد بعده عده وفات است و گذشت در کتاب الطلاق در احادیث باب ان
المطلقة و هو صحیح غائب تعتد من یوم طلقت که باب چهل و دوم است اینکه عده طلاق از وقت وقوع
طلاقست و در احادیث باب عدة المتوفی عنها زوجها و هو غائب که باب چهل و سیوم است اینکه
عده وفات از وقت بلوغ خبر است و عده طلاق از وقت وقوع طلاقست الثلث بفتح ثاء سه نقطه و الف
مرفوع و بدل ضمیر یقتسمن است نسوة مجرور است ثلثة دو جا بفتح ثاء سه نقطه و الف منصوبست ارباع دو جا
مجرور است و مضافست ثمن نیز مجرور است و مضاف الاربع در سیوم مرفوع و بدل ضمیر اقتسمن است
بدانکه اینجا احتمال غیره هست موافق آنچه می آید در شرح احادیث باب میراث الغرقی و اصحاب الهدم
که باب سی و ششم است پس مراد اینجا صورتیست که زنان با هم اتفاق نشوند و طلب صلح کنند یعنی امام گفت که
اگر باشد او را فرزندی مثلا پس بدرستی که برای آن زنیست که جفت خود کرد او را در آخر از اهل آن شهرها ربع
ثمن میراث و اگر شناخته شود زنی که طلاق داده شد از جمله آن چهار زن با نام و نسبش پس نیست
چیزی او را از میراث و بر ذمه او اخیره است عده وفات امام گفت که و بخش میکنند آن سه زن سه ربع ثمن

میراث او بریشانست عدهٔ وفات و وارث شناخته نشود زنی که طلاق داده شده از جملهٔ چهار زن بخش میکنند آن
چهار زن سه ربع ثمن میراث را میان خودشان بهمکی اگر امتناع کنند از قرعه و بر ایشانست بهمکی عدهٔ وفات

باب سی و دوم حدیث باب میراث الغلام والجاریة یزوّجان و هما غیر مدرکین شرح یزوجان بصیغهٔ مجهول
باب تفعیل است مدرکین بصیغهٔ اسم فاعل باب افعالست **یعنی** این باب بیان میراث پسر و دختر است که جفت
یکدیگر کرده میشوند برحالی که ایشان غیر بالغ اند و در این باب سه حدیث است **اول حدیث** عن ابی عبیدة قال سألت
ابا جعفر علیه السلام عن غلام و جاریة زوّجهما ولیّان لهما و هما غیر مدرکین قال فقال
النکاح جائز و ایّهما ادرک کان له الخیار فان ماتا قبل ان یدرکا فلا میراث بینهما ولا
مهر الّا ان یکونا قد ادرکا و رضیا **شرح** ولیان عبارتست از دو وصی و مانند وصی جائز بمعنی صحیح
و اعم است از لازم و غیر لازم است الّا برای استثنای منقطع است **یعنی** روایتست از ابو عبیده که گفت که پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلام را از پسری و دختری که جفت یکدیگر کردند ایشان را دو کارساز برای ایشان برحالی که ایشان
غیر بالغ اند راوی گفت که پس امام گفت که صیغهٔ نکاح صحیح است و هر کدام ایشان که بالغ شده میباشد برای او
اختیار رد و فسخ پس اگر مردند پیش از آنکه بالغ شوند پس نیست میراثی میان ایشان و نه مهری مگر آنکه
باشند که بتحقیق بالغ شده باشند و راضی شده باشند بنکاح **حدیث** قلت فان ادرک احدهما
قبل الآخر قال یجوز ذلک علیه ان هو رضی قلت فان کان الرجل الذی ادرک قبل الجاریة
و رضی بالنکاح ثمّ مات قبل ان تدرک الجاریة اترثه قال نعم یعزل میراثها منه
حتّی تدرک و تحلف باللّه ما دعاها الی اخذ المیراث الّا رضاها بالتزویج ثمّ یدفع
الیها المیراث و نصف المهر **شرح** یجوز اینجا ماخوذ از جواز بمعنی لزوم و کذا رایی است الذی خبر کان است
یعزل بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب ضرب است تحلف بحاء بی نقطه و فا بصیغهٔ
مضارع غایبه مجهول باب تفعیل یا معلوم باب ضرب است ما نافیه است و دعاها و رضاها از قبیل تغلیب حال حکایت
بر حال محکی است زیرا که دختر دعای و رضای میکوید **یعنی** گفتم که پس اگر بالغ شد یکی از ایشان پیش از
دیگری حکم چه میشود امام گفت که کذا میشود آن نکاح بر او اگر او راضی شده باشد بنکاح بعد از آن مرده باشد
پیش از آنکه بالغ شود دختر آیا دختر وارث میشود او را امام گفت که آری جدا کرده میشود میراث دختر از او
تا آنکه دختر بالغ شود و قسم داده شود باللّه که نخواهد او را سوی گرفتن میراث چیزی مگر راضی بودن او بآن تزویج
بعد از آن داده میشود بسوی دختر آن میراث و نصف مهر **حدیث** قلت فان ماتت الجاریة و لم
تکن ادرکت ایرثها الزوج المدرک قال لا لانّ لها الخیار اذا ادرکت قلت فان کانت

ابوها

ابوها هو الذی زوّجها قبل ان تدرک قال یجوز علیها تزویج الاب و یجوز علی الغلام و المهر
علی الاب للجاریة **شرح** گفتم که پس اگر مرد دختر برحالی که نبود که بالغ شده باشد آیا وارث میشود
دختر از شوهر بالغ امام گفت که نه زیرا که برای دختر است اختیار فسخ چون بالغ شود گفتم که پس اگر باشد پدر دختر
آنکس که تزویج کرد دختر را پیش از آنکه دختر بالغ شود چگونه میشود امام گفت که کذا میشود بر دختر تزویج
پدرش و کذا میشود بر پسر تزویج پدرش و در صورت دوم مهر بر پدرست برای دختر **دوم حدیث** عن عبّاد
بن کثیر عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال سألته عن رجل زوّج ابنا له مدرکا من یتیمة فی
حجره قال ترثه ان مات و لا یرثها لانّ لها الخیار و لا خیار علیها **شرح** روایتست از عبّاد بفتح
عین بی نقطه و تشدید با یکنقطه و دال بی نقطه ابن کثیر بفتح کاف و کسر ثا سه نقطه و سکون یا دو نقطه زیر
یا بی نقطه و را بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که تزویج کرد پسری از خود را که
بالغ بود با یتیمهٔ که در کنار تربیت آن مرد بود امام گفت که یتیمه وارث میشود پسر را اگر پسر میرد و پسر وارث نمیشود
یتیمه را زیرا که برای یتیمه است اختیار فسخ و نیست اختیار فسخ برای پسر بر یتیمه **سیوم حدیث** عن عبید بن
زرارة عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال سألته عن الصبیّ یزوّج الصبیّة هل یتوارثان
قال اذا کان ابواهما اللذان زوّجاهما فنعم قلت ایجوز طلاق الاب قال لا **شرح**
یزوج بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعلست الصبیّة منصوب
و مفعول دوم است **یعنی** روایتست از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از پسر نابالغ که جفت کرده میشود با دختر نابالغ آیا وارث یکدیگر میشوند امام گفت که چون باشند پدران ایشان
هم ایشان آنانی که جفت کردند صبی و صبیه را پس آری گفتم که آیا صحیح میشود طلاق پدر امام گفت که نه

باب سی و سیوم باب میراث المتزوّجة المدرکة و لم یدخل بها شرح متزوجه بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعل است
و در بعض نسخ مزوجه بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیلست مدرکه بصیغهٔ اسم فاعل باب افعالست و واو
حالیه است لم یدخل بصیغهٔ مجهول یا معلوم باب نصر است **یعنی** این باب بیان میراث زن شوهردار بالغه است
برحالی که دخول کرده نشده باشد و در این باب چهار حدیث است **اول حدیث** عن رجل عن علی بن الحسین علیهما السلام
فی المتوفّی عنها زوجها و لم یدخل بها قال لها نصف الصداق و لها المیراث و علیها العدّة

شرح متوفی بصیغهٔ اسم مفعول یا اسم فاعل باب تفعلست لم یدخل بصیغهٔ معلوم یا مجهولست **یعنی** روایتست از
مردی از علی بن الحسین علیهما السلام در زنی که وفات یافت از سر او شوهرش برحالی که دخول نکرده بود با او گفت که برای
آن زنست نصف مهر و برای اوست کل میراث زوجه و بر اوست عدهٔ وفات **دوم حدیث** عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد اللّه

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ تُوُفِّيَ قَبْلَ اَنْ يَدْخُلَ بِامْرَاَتِهِ فَقَالَ اِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا النِّصْفُ
وَهِيَ تَرِثُهُ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَا مَهْرَ لَهَا وَهُوَ يَرِثُهَا **شرح** یعفور بفتح یا دو نقطه در زیر
وسکون عین بی نقطه وضم فا و را بی نقطه سفر فرست فرض بفا و را بی نقطه وضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب ضرب است **یعنی** روایت است از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که وفات یافت
پیش از آنکه دخول کند بزنش پس امام گفت که اگر باشد که تعیین کرده باشد برای زن مهری پس برای
نصف مهر و زن وارث میشود او را و اگر نباشد که تعیین کرده باشد برای زن مهری پس نیست مهری برای زن
و مرد وارث میشود زن را **سیوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَتَحْتَهُ
الْمَرْاَةُ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا قَالَ لَهَا نِصْفُ الْمَهْرِ وَلَهَا الْمِيرَاثُ كَامِلًا **شرح** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که میمیرد بر حالی که در تحت تصرف اوست زنی که دخول نکرده با و گفت که برای زنست
نصف مهر و برای زنست میراث تمام بی نقصان **چهارم اصل** عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ اَبِي عَبْدِ اللهِ قَالَ
سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ تَزَوَّجَ امْرَاَةً وَلَمْ يَفْرِضْ لَهَا صَدَاقًا فَمَاتَ عَنْهَا اَوْ
طَلَّقَهَا قَبْلَ اَنْ يَدْخُلَ بِهَا مَا لَهَا عَلَيْهِ فَقَالَ لَيْسَ لَهَا صَدَاقٌ وَهِيَ تَرِثُهُ وَيَرِثُهَا **شرح**
روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد زنی را
و تعیین نکرد برای او مهری پس وفات یافت از سرا و یا طلاق داد او را پیش از آنکه دخول کند با و چیست
برای زن بر مرد پس امام گفت که نیست برای زن مهری و زن وارث میشود مرد را و مرد وارث میشود زن را
در غیر صورت طلاق زیرا که طلاق او باینست و عده ندارد **باب سی و چهارم اصل باب میراث المطلقات**
باب فی المرض وغیر المرض شرح این باب بیان میراث زنان طلاق داده شده در بیماری و در غیر بیماری است و در این
هفت حدیث است **اول اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا طَلَّقْتَ الْمَرْاَةَ ثُمَّ
تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَهِيَ فِي عِدَّةٍ مِنْهُ لَمْ تَحْرُمْ عَلَيْهِ فَاِنَّهَا تَرِثُهُ وَهُوَ يَرِثُهَا مَا دَامَتْ فِي
الدَّمِ مِنْ حَيْضَتِهَا الثَّانِيَةِ مِنَ التَّطْلِيقَتَيْنِ الْاُولَيَيْنِ فَاِنْ طَلَّقَهَا الثَّالِثَةَ فَاِنَّهَا
لَا تَرِثُ زَوْجَهَا شَيْئًا وَلَا يَرِثُ مِنْهَا **شرح** مادمت فی الحیضة الثانیة با سه نقطه وکسر نون و یا دو نقطه در پایین تحتانی است بااهل عراق که میگویند که چندانکه در حیضه ثالثه است توارث باقیست چنانچه گذشت در
کتاب الطلاق در حدیث اول باب الوقت الذی تبین فیه المطلقة تا آخر که باب بیست و ششم است پس منافات
ندارد با اینکه بعد از حیضه ثانیه نیز توارث باقی باشد تا اول حیضه ثالثه چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب
من در من الحیضه بمعنی خلف است مثل و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی **یعنی** روایت است از محمد بن قیس از

امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون طلاق داده شد زن بعد از آن وفات یافت از سرا و شوهرش بر حالی که زن
در عده است از شوهر حرام نشده بر او پس بدرستی که زن وارث میشود شوهر را و شوهر وارث میشود زن را
اگر عکس باشد چندانکه زن در خون است از حیض او بعد از دو طلاق اول نه چندانکه در خون سوم است بعد از
دو طلاق اول پس اگر طلاق داد زن را طلاق سیوم پس بدرستی که زن وارث نمیشود شوهرش را چیزی و مرد
میراث نمیبرد از زن **دوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُطَلِّقُ الْمَرْاَةَ
فَقَالَ تَرِثُهُ وَيَرِثُهَا مَا دَامَ لَهُ عَلَيْهَا رَجْعَةٌ **شرح** رجعة بکسر و فتح را بی نقطه و سکون جیم است
یعنی روایت است از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که طلاق میدهد زن را پس امام گفت که
زن وارث میشود او را و او وارث میشود زن را چندانکه جایز باشد برای مرد بر زن رجعی **سیوم اصل** عَنِ الْحَلَبِيِّ
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ وَهُوَ صَحِيحٌ لَا رَجْعَةَ لَهُ عَلَيْهَا لَمْ تَرِثْهُ
وَلَمْ يَرِثْهَا وَقَالَ هُوَ يَرِثُ وَيُورَثُ مَا لَمْ تَرَ الدَّمَ مِنَ الْحَيْضَةِ الثَّالِثَةِ اِذَا كَانَ لَهُ عَلَيْهَا
رَجْعَةٌ **شرح** مضمون آخر این گذشت در کتاب الطلاق در حدیث پنجم باب الوقت الذی تبین فیه
المطلقة تا آخر که باب بیست و ششم است اذا کان احتراز است از زوجه غیر مدخول بها مثلا **یعنی** روایت است
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون طلاق داد مرد بر حالی که او تندرست است نیست رجعی برای
مرد بر زن وارث نمیشود زن مرد را و وارث نمیشود مرد زن را و امام گفت که مرد وارث زن میشود و مورث
زن میشود چندانکه آن زن ندیده حیض سیوم را چون باشد برای مرد بر زن رجعی بسبب جماع **چهارم اصل**
عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَاَتَهُ تَطْلِيقَتَيْنِ فِي صِحَّتِهِ ثُمَّ طَلَّقَ الثَّالِثَةَ
وَهُوَ مَرِيضٌ قَالَ تَرِثُهُ مَا دَامَ فِي مَرَضِهِ وَاِنْ كَانَ اِلَى سَنَةٍ **شرح** مضمون این گذشت در کتاب
الطلاق در حدیث دهم باب طلاق المریض و نکاحه که باب چهل و نهم است **یعنی** روایت است از مردی از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که طلاق داد زنش را دو طلاق در تندرستی بعد از آن طلاق داد طلاق سیوم
بر حالی که مرد بیمار است گفت که زن وارث میشود مرد را چندانکه مرد در بیماری خود است هر چند که تا یکسال قری
باشد تفصیلی که می آید در حدیث هفتم این باب **پنجم اصل** عَنْ اَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ اِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ الْمَرْاَةَ فِي مَرَضِهِ وَرِثَتْهُ مَا دَامَ فِي مَرَضِهِ ذٰلِكَ وَاِنِ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا
اِلَّا اَنْ يَصِحَّ مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ فَاِنْ طَالَ بِهِ الْمَرَضُ قَالَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَنَةٍ **شرح** مثل این گذشت
در کتاب الطلاق در حدیث هفتم باب چهل و نهم **یعنی** روایت است از ابو العباس فضل بن عبد الملک از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون طلاق داد مرد زن را در بیماری او وارث میشود زن مرد را چندانکه در آن

بیماری اوست هرچند که آخر شود عدهٔ زن مگر آنکه آخر تندرست شود از آن بیماری پس گفتم امام را که پس اگر
دراز شود با آخر بیماری چگونه میشود امام گفت که وارث میشود در زمانی که میان طلاق و میان انقضای
یکسال قمریست **ششم حدیث** عَنِ الْحَلَبِيِّ وَأَبِي بَصِيرٍ وَأَبِي الْعَبَّاسِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ تَرِثُهُ وَلَا يَرِثُهَا إِذَا انْقَضَتِ الْعِدَّةُ **شرح** روایتست از حلبی و ابوبصیر و ابو العباس
بهمکی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت که در صورتی که مذکور شد در حدیث سابق زن وارث میشود مرد را
تا یکسال و مرد وارث نمیشود زن را چون آخر شود عده **هفتم حدیث** عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ الْمَرِيضِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ وَهُوَ مَرِيضٌ قَالَ إِنْ مَاتَ فِي مَرَضِهِ ذٰلِكَ
وَهِيَ مُقِيمَةٌ عَلَيْهِ لَمْ تَتَزَوَّجْ وَرِثَتْهُ وَإِنْ كَانَتْ قَدْ تَزَوَّجَتْ فَقَدْ رَضِيَتِ الَّذِي صَنَعَ وَلَا
مِيرَاثَ لَهَا **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الطلاق در حدیث سیوم باب چهل و نهم **یعنی** روایتست از عبد الرحمن
بن حجاج از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام در مرد بیماری که طلاق میدهد زنش را در حالی که مرد بیمارست
امام گفت که اگر میرد در آن بیماریش و زن ایستاده باشد بر مرد شوهری دیگر نکرده باشد وارث میشود مرد را
تا یکسال و اگر باشد زن بتحقیق شوهری دیگر کرده باشد پس بتحقیق راضی شده و قبول کرده آنچه را که مرد
کرده و نیست میراثی برای زن **باب سی و پنجم حدیث باب میراث ذوی الارحام مع الموالی شرح** این
باب بیان میراث صاحبان خویشاوندیها با آزاد کننده کانست و در این باب نه حدیث است **اول حدیث**
عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ يَأْخُذُ مِيرَاثَ أَحَدٍ
مِنْ مَوَالِيهِ إِذَا مَاتَ وَلَهُ قَرَابَةٌ كَانَ يَدْفَعُ إِلَى قَرَابَتِهِ **شرح** روایتست از سماعه گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که علی علیه السلام نبود که بگیرد میراث کسی از جملهٔ آزاد شدگان خود را چون میرد در حالی
که برای او باشد خویشاوندی بود این آنکه بود که میداد میراث را بسوی خویشاوندان او **دوم حدیث** عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضٰى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فِي خَالَةٍ جَاءَتْ
تُخَاصِمُ فِي مَوْلًى رَجُلٍ مَاتَ فَقَرَأَ هٰذِهِ الْآيَةَ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلٰى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ
فَدَفَعَ الْمِيرَاثَ إِلَى الْخَالَةِ وَلَمْ يُعْطِ الْمَوْلٰى **شرح** مولی در اول بمعنی آزاد کننده و آزاد کرده شده میتواند بود
و ضمیر مستتر در مات بنا بر اول راجع برجل است و بنا بر دوم راجع بمولی است و مولی در دوم بمعنی آزاد کننده است
یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خاله که آمد
دعوی میکرد در آزاد کننده مردی که مرده بود پس خواند این آیت از سورهٔ انفال که و صاحبان خویشاوندیها
بعض ایشان سزاوارترند بمیراث و منصب بعضی دیگر در کتاب الله پس داد میراث را بسوی خاله و نداد آزاد کننده را

سیوم حدیث

سیوم حدیث عَنْ حَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَيُّ شَيْءٍ لِلْمَوَالِي فَقَالَ
لَيْسَ لَهُمْ مِنَ الْمِيرَاثِ إِلَّا مَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلٰى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً **شرح**
در سورهٔ احزاب چنین است النَّبِيُّ أَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا
الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلٰى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا
إِلٰى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً كَانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب
شصت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است که این آیت
نازل شده در ائمه و بیان شده مفصلا و بیان شد اینکه الا ان استثنای متصل مفرغ است و مخاطب در تفعلوا
الی اولیائکم بعضهم است و آن عبارتست از علی و حسن و حسین از جملهٔ اولی ارحام نبی و اولیائکم عبارت از
غیر ایشان از شیعه علمای امامیه است و معروف عبارت از تعیین برای حکومت و قضا در ناحیه ایست پس حکم عدم
از استثنا در الا ما قال منقطع است **یعنی** روایتست از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف دو نون از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که کدام چیز است برای اهل ولاء پس امام گفت که نیست برای ایشان از
میراث چیزی لیک برای ایشانست آنچه گفته الله عز و جل در سورهٔ احزاب که مگر در وقتی که کنید سوی
اهل ولای شما معروفی را که مستمریست و بآن معاش مردمان منتظم میشود **چهارم حدیث** عَنِ ابْنِ أَبِي الْحَمْرَاءِ
قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ شَيْءٍ لِلْمَوَالِي مِنَ الْمِيرَاثِ فَقَالَ لَيْسَ لَهُمْ شَيْءٌ إِلَّا
التَّرْبَاءُ يَعْنِي التُّرَابَ **شرح** الترباء بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون راء بی نقطه و باء یک نقطه و الف ممدوده
خاک و زمین یعنی التراب کلام راوی است برای دفع توهم معنی دوم و مقصود اینست که چون میت
خویشاوندی داشته باشد چیزی از مال او با آزاد کننده او نمیرسد **یعنی** روایتست از ابن ابی الحمراء بفتح حاء
بی نقطه و سکون میم و راء بی نقطه و الف ممدوده گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کدام چیز است برای
آزاد کنندگان میت که خویشاوند دارد از جملهٔ میراث پس امام گفت که نیست برای ایشان مگر تربا یعنی خاک را
پنجم حدیث عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَانَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِ إِذَا مَاتَ مَوْلًى لَهُ وَتَرَكَ ذَا قَرَابَةٍ لَمْ يَأْخُذْ مِنْ مِيرَاثِهِ شَيْئاً وَيَقُولُ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلٰى بِبَعْضٍ **شرح** قرابت اینجا بمعنی خویشاوندیست و باقی ظاهرست از شرح حدیث اول و دوم این باب
ششم حدیث عَنْ عُمَرَ الْأَزْرَقِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ رَجُلٍ
مَاتَ وَتَرَكَ ابْنَةَ أُخْتٍ لَهُ وَتَرَكَ مَوَالِيَ وَلَهُ عِنْدِي أَلْفُ دِرْهَمٍ وَلَمْ يَعْلَمْ بِهَا أَحَدٌ فَجَاءَتْ
ابْنَةُ أُخْتِهِ فَرَهَنَتْ عِنْدِي مُصْحَفاً فَأَعْطَيْتُهَا ثَلَاثِينَ دِرْهَماً فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

حيث قلت له علم بها احدٌ قلت لا قال فاعطها اياها فطعمة وقطعة ولا تعلم احداً
شرح وساله جمله حاليه است بتقدير قد ضمير مفعولی دو جا و ضمير مرفوع در عطيتها عبارت از رجل اولست در ظاهر
و عبارت از عمرو ازرق است در باطن و ضمير لي وقلت دو جا عبارتست از عمرو ازرق در ظاهر و باطن
و مراد هست که آن مرد از حال من سوال کرد و خود را بعنوان فرض مذکور کرد و من گفتم امام را که آن سوال
از حال منست و ازين ظاهر ميشود که مفعول يقول محذوفست بنابر اعتماد بر دلالت تتمه کلام بران و فرست
بصيغه ماضي غايبه معلوم يا بسه نسخ است علم بها بتقدير استفهام است بنابر يکه ميتوان بود که در وقت رجوع
يا بعد از ان کسی خبردار شده باشد و بقاضي مخالفان کريه و او حکم کند که سدس يا نصف به دختر خواهر
دهند و باقي را بموالي دهند چنانچه بعصبه ميدهند و بيان شد در باب دوم قطعة دو جا بکسر قاف مقصود
اينست که اگر مجموع يکبار داده شود مخالفان ميفهمند از وسعت حال و خرج او که ميراثي باو رسيده يعني
روايتست از عمرو ازرق بفتح همزه و سکون زاي بانقطه و فتح را بي نقطه گفت که شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم
ميگفت بر عالي که تحقيق پرسيد او را مردی از مردی که مرد و واگذاشت دختر خواهری از خود را و واگذاشت
آزادکننده کاني را او و هست نزد من هزار درهم و خبردار نشده تا ان کسی پس آمد دختر خواهرش پس گرد
گذاشت نزد من مصحفي را پس دادم او را سي درهم پس گفت مرا امام جعفر صادق عليه السلم در وقتي که گفتم
او را اين سه گذشت هست که آيا خبردار شده آن هزار درهم کسی گفتم که نه گفت که پس بده آن هزار
درهم را بان دختر خواهر [illegible] و اعلام مکن کسی را هفتم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابي
عبد الله عليه السلم قال كان علي صلوات الله عليه لا يأخذ من ميراث مولى له اذا
كان له ذو قرابة وان لم يكونوا ممن يجري لهم الميراث المفروض وكان يدفع ماله اليهم
شرح ذو قرابه بضم ذال و کميا و است و ارجاع ضمير جمع آن بمعنی بر منيست که اسم جنس است و بر قليل و کثير صادق
می آيد و ان وصليه است ميراث مفروض عبارتست از يکی از چهار سهم که مذکورست در آيت سوره نسا و آنها
سدس و ثمن و نصف و ثلث است يعني روايتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق عليه السلم گفت
که بود علي صلوات الله عليه که نميگرفت از ميراث آزاد شده از او چيزی را چون باشد او را صاحب خويشاوندی هرچند
که نباشند از جمله جمعي که جاری ميشود برای ايشان ميراثي معين کرده شده در آيت سوره نسا و ميداد که ميداد اموال
آزاد شده را سوی خويشاوندان او هشتم اصل عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلم قال مات
مولى لعلي بن الحسين صلوات الله عليه فقال انظروا هل تجدون له وارثا فقيل له ابنتان
باليمامة مملوكتان فاشتراهما من مال مولاه الميت ثم دفع اليهما بقية المال شرح روايت

از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلم گفت که مرد آزاد شده از علي بن الحسين صلوات الله عليه پس گفت که
نظر کنيد که آيا مي يابيد برای او وارثي را پس گفته شد که او هست دو دختر در يمامه که کنيزند پس امام خريد آن دو
کنيز را از مال آزاد شده او که ميت است بعد از ان داد سوی آن دو دختر باقيمانده مال را نهم اصل عن اسحق
بن عمار قال مات مولى لعلي صلوات الله عليه فقال انظروا هل تجدون له وارثا فقيل
له ابنتان باليمامة مملوكتان فاشتراهما من مال الميت ثم دفع اليهما بقية المال
شرح مضمون اين ظاهر است از شرح سابق بلکه ميتوان بود که مراد بعلي اينجا علي بن الحسين عليه السلم باشد و تکرار
باعتبار اختلاف بعضي راويان باشد والله اعلم باب سي و ششم اصل باب ميراث الغرقى واصحاب الهدم شرح
الغرقى بفتح غين بانقطه و سکون را بي نقطه و قاف و الف جمع غريق مردگان در آب الهدم بفتح ها و فتح دال بي نقطه
و تخفيف ميم انبوه خاک و مانند آن و صاحب قاموس گفته که بالتحريک ارض و ما تهدم منه جوانب البئر
و مراد اينجا هم از انست حاکم اکتفا بذکر اين دو قسم در عنوان اين باب و ذکر حديث هفتم در تحت اين عنوان
اشارتست بتفسير بعضي احاديث اين باب که در ان اکتفا بذکر قسمي شده ببيان اينکه ذکر آن بعنوان مثالست
و حکم آن جاريست در هر جمعي که اشتباه در تقدم و تاخر موت ايشان باشد مثل کشتگان در لشکرگاه و کشتگان
اهل قافله بقطاع الطريق و مردگان از سرما در بخت [illegible] برف و سوختگان بآتش يعني اين باب بيان
ميراث مردگان در آب و مردگان بانبوه خاک مثلاً است در اين باب هشت حديث است اول اصل عن ابن محبوب
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا عبد الله عليه السلم عن القوم يغرقون في السفينة
او يقع عليهم البيت فيموتون ولا يعلم ايهم مات قبل صاحبه فقال يورث بعضهم من بعض
كذلك هو في كتاب علي عليه السلم شرح يعرفون بصيغه معلوم باب علم است لا يعلم بصيغه مجهول مجرد است ايهم
مات قبل صاحبه اشارتست باينکه معيت موت ايشان بغايت نادر است پس در حکم معدوم است اگرچه موافق
اصل باشد بنابر اينکه اصل عدم تقدم موت يکي بر موت ديگری است و باين باطل ميشود قول بعضي مخالفان که
هيچکدام از ديگری ميراث نميبرد غزالی طوسی شافعي در وجيز گفته که اذا استبهم التقدم والتأخر في الموت كما
اذا مات قوم من الاقارب في سفر او تحت هدم او غرق فيقدر في حق كل واحد كانه لم يخلف صاحبه وانما خلف
الاحياء اذ [illegible] التوريث الاشتباه وكذا يفعل وان علم انهم ماتوا على ترتيب ولكن [illegible] معرفة السابق يورث
بصيغه مجهول باب افعال يا باب تفعيلست حاکم يورث بعضهم من بعض باعتبار دو وقعه است نظير آنچه مي آيد در حديث
ششم باب ميراث المماليک که باب چهل و سيوم است و توارث که مي [illegible] مستعمل ميشود باعتبار دو وقعه هرچند که يکي
مخصوص فرض باشد و ممکن الوقوع نباشد چنانچه مي آيد در حديث اول باب ميراث القاتل که باب سي و ششم است پس

اشارتست باینکه تمیز مقدم از موخر تقریر میشود بنابر شعوماتی که دلالت دارد بر وجوب ترتیب در هر شبه مثل آنچه
مذکور شد حدیث اول و سیوم باب پنجاه و دیگر که باب آخر سنه است که فاتی قضیة اعدل من قضیة بحال علیها بالسهام
تا آخر و مفهومست معنی بعضی احادیث فقیه و تهذیب که هر کدام از دیگری میراث میبرد و بعضی دیگر که زوجه از زوج
میراث میبرد بعد از آن زوج از زوجه میراث میبرد زیرا که مراد اینست که در بعض وقایع سهم میراث بردن با هم
زوجه بیرون می آید و بعد از آن در واقعه دیگر با هم زوج بیرون می آید مثلا بدلیل اینکه میراث بردن هر کدام
از دیگری در یکواقعه مبنی بر فرض محال بالذاتست و آنمودن هر کدام پیش از دیگری هست در یکواقعه و حکم
آنهم محالست که مبنی بر فرض محال بالذات باشد اگرچه ابوحنیفه و بعضی دیگر از مخالفان خیال آن کرده اند چنانچه
بیان میشود در شرح حدیث سیوم و چهارم این باب و آنچه مذکور شد منافات ندارد با اینکه سهم معینة
نیز داخل سهام قرعه کنند اگر ترتیب معلوم نباشد و دعوی نص و اجماع بر خلاف آنچه مذکور شد ممنوعست کتاب علی
عبارتست از صحیفه فرائض یا عبارتست از جامعه موافق آنچه گذشت در شرح حدیث دوم باب المراة تموت
ولا تترک الا زوجها که باب صد و ششم است **یعنی** روایتست از حسن بن محبوب از عبدالرحمن بن حجاج گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از جمعی که غرق میشوند در کشتی یا می افتد بر سر ایشان خانه پس میمیرند
معلوم نمیشود که کدام ایشان مرد پیش از دیگری پس امام گفت که میراث داده میشود بعض ایشان از بعضی
چنانست آن در کتاب علی علیه السلم **دوم اصل** عن یونس عن عبد الرحمن بن الحجاج مثله الا انه قال
کذلک وجدناه فی کتاب علی علیه السلم **شرح** این ظاهرست از شرح سابق **سیوم اصل** عن ابن ابی
عمیر عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن بیت وقع علی قوم مجتمعین
فلا یدری ایهم مات قبل قال فقال یورث بعضهم من بعض **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث اول
این باب **اصل** قلت فان ابا حنیفة ادخل فیها شیئا قال وما ادخل قلت رجلین اخوین
احدهما مولای والاخر مولی لرجل لاحدهما مائة الف درهم والاخر لیس له شیء
رکبا فی السفینة فغرقا فلم یدر ایهما مات اولا کان المال لورثة الذی لیس له شیء
ولم یکن لورثة الذی له المال شیء قال فقال ابو عبد الله علیه السلم لقد سمعها وهو
هکذا **شرح** ضمیر فیها راجع بفرقه ناصبه است که شیوخ ابوحنیفه اند و در حدیث آینده ضمیر علیهم راجع با ایشان میشود و مقصود
اینست که ابوحنیفه افترا کرده بر سلف خود چیزی را که هیچ عاقل قبول نمیکند چون مبنی بر محال بالذاتست یعنی اثبات
از ایراث هر کدام از دیگری در یکواقعه و آنچه مذکور میشود بعنوان مثالست که استفهامیه است رجلین بتقدیر ادخل رجلین
مولی اینجا بمعنی آزاد کرده شده بمعنی پسر عمو نیست اند بعید رکبا از باب علم است لم یدر بصیغه مضارع غایب مجهول معلوم ایضا

باب ضربا است بجمله کان المال تا آخر منصوبست محلا و صفت دیگر رجلین است سمعها بصیغه ماضی غایب معلوم با
علم است و ضمیر مونث راجع بفرقه ناصبه است ضمیر هو راجع بقول فرقه ناصبه است و مراد اینست که قول ایشان چنین بود چنانچه
که ابوحنیفه گفته **یعنی** گفتم که پس بدرستی که ابوحنیفه داخل کرد در فرقه ناصبه که مشایخ اویند چیزی نامعقول را
امام گفت که و چه چیز را داخل کرد گفتم که داخل کرد دو مرد برادر یکدیگر را که یکی آزاد شده منست مثلا و دیگری آزاد
شده برای مردی دیگرست برای یکی از آن دو برادر است صد هزار درهم و دیگری نیست او را چیزی سوار شدند
در کشتی پس غرق شدند پس معلوم نشد که کدام ایشان مرد اول با شد مال برای وارثان کسی که نیست او را
چیزی و نشد برای وارثان کسی که او را بود مال چیزی راوی گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که
بتحقیق ابوحنیفه شنیده از مشایخ خود و قول ایشان چنین است **چهارم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له رجل وامراة سقط علیهما البیت فماتا قال یورث
الرجل من المراة والمراة من الرجل قال قلت له فان ابا حنیفة قد ادخل علیهم فی هذا
شیئا قال وای شیء ادخل علیهم قلت رجلین اخوین اعجمیین لیس لهما وارث الا
موالیهما احدهما له مائة الف درهم معروفة والاخر لیس له شیء رکبا سفینة
فغرقا فاخرجت المائة الف کیف یصنع بها قال تدفع الی موالی الذی لیس له شیء **شرح** ضمیر
علیهم راجع بمشایخ و سلف ابوحنیفه است مشار الیه هذا سؤال مذکورست معروفه مرفوع و صفت مائه است کیف
یصنع بها بتقدیر قیل کیف یصنع بهاست و این جمله استیناف بیانی ادخال ابوحنیفه رجلین است ضمیر قال تا
آخر راجع با ابوحنیفه است باعتبار نقل از مشایخ خود **یعنی** روایتست از عبدالرحمن بن حجاج از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفتم امام را که مردی و زنی افتاد بر ایشان خانه پس مردند امام گفت که میراث داده میشود مرد از زن در بعض
وقایع بحکم قرعه و میراث داده میشود زن از مرد در بعضی دیگر بحکم قرعه راوی گفت که گفتم امام را که پس بدرستی
که ابوحنیفه بتحقیق اقرار کرده بر مشایخ خود در این چیزی نامعقول را امام گفت که و کدام چیز را افترا کرد بر ایشان
گفتم که افترا کرد دو مرد برادر یکدیگر را که از عجم بودند نیست ایشان را وارثی غیر آزاد کنندگان ایشان یکی از ایشان
او راست صد هزار درهم که معلومست و دیگری نیست او را چیزی سوار شدند کشتی را پس غرق شدند پس
بیرون آورده شد آن صد هزار درهم بیان این آنکه گفته شد ابوحنیفه را که چگونه کرده میشود با آن صد هزار
درهم ابوحنیفه نقل از مشایخ خود کرد که داده میشود بسوی آزاد کنندگان کسی که نیست او را چیزی **اصل** قال
فقال لما ادخل فیها صدق وهو هکذا ثم قال یدفع المال الی موالی الذی لیس له شیء
ولم یکن للاخر مال یورثه موالی الاخر فلا شیء لورثته **شرح** ما فیه است ضمیر فیها راجع بمرجع ضمیر علیهم است

موافق آنچه گذشت در شرح حدیث سابق صدق بصیغه ماضی غایب معلوم با بے مفرد استیناف بیانی سابقست
مقصود اینست که این را معقول اسلاف او گفته اند و او افترا کرده بر ایشان ثم قال کلام امام است و ثم برای
تعجب است و ضمیر مستتر در قال راجع با بوحنیفه است و مقصود تعجب است از اینکه این قسم را معقول اسلاف شنیده
و تصدیق کرده و مذهب خود ساخته با وجود آنکه منافی طریقه او است در مثال این زیرا که موافق طریقه او
که میان کردنیست در امثال این چنانچه ظاهر میشود از آنچه مذکور میشود در حدیث هشتم این باب اینست که
نصف میراث هر کدام مر دیگری را برسد و ابوحنیفه مخالفت سلف خود بسیار کرده چنانچه گذشت در کتاب العقل
در حدیث سیزدهم باب البدع والرای والمقاییس که باب بیستم است که گفته که قالت الصحابه و قلت بسبب
ارتکاب او این مذهب سخیف جایز نیست که آنرا مانند مجمع علیه سلف خود شمرده و رافعی قزوینی در عزیز
شرح وجیز این مذهب را باحمد بن حنبل نسبت داده و ابطال آن کرده گفته که و قال احمد یرث کل واحد من الاخر
تلید ماله دون طارفه والمراد من التلید ما کان له من الطارف ما ورثه من الاخر لان واحدا منهما لا یتحقق حیوة
عند موت صاحبه فلا یورث منه کالجنین اذا انفصل بعد موت مورثه واحتج الشیخ ابو حامد بانا اذا ورثنا کل واحد
منهما من صاحبه فقد حکمنا بالخطاء یقینا لانا ان ماتا معا ففیه توریث میت من میت وان ماتا علی الترتیب ففیه
توریث من تقدم موته عمن تاخر موته اگر گویی که در تهذیب در اینموضع ثم قال ابوعبدالله علیه السلام است و آن
منافی این توجیه است گوییم که شاید آن از زیادتی بعض کاتبان یا راویان باشد بقصد نقل بالمعنی
و بالجمله ارتکاب محال بالذات قابل تاویل نیست و لفظی که در کافی باشد و در تهذیب باشد قابل چندین تاویلست
از آنجمله اینکه ما بعد آن مقدر باستفهام تعجبی است استبعادی باشد نظیر آنچه گذشت در آخر حدیث باب سیم
که فعلت یکون المتاع للمراة [illegible] حال است یعنی راوی گفت که پس امام گفت که ابوحنیفه داخل کرد در سلف
خود چیزی را بیان این آنکه راست گفت و قول ایشان چنین است عجب آنکه ابوحنیفه خود نیز قایل شده که
داده میشود کل آنمال سوی آزاد کننده کان کسی که نیست او را چیزی و نبود برای دیگری مالی که وارث شوند
آن مال را آزاد کننده کان آن دیگر پس نیست چیزی برای وارثان او پنجم اصل عن حریز عن احدهما علیهما
السلم قال قضی امیر المؤمنین علیه السلم بالیمن فی قوم انهدمت علیهم دار لهم فبقی
منهم صبیان احدهما مملوک والآخر حر فاسهم بینهما فخرج السهم علی احدهما فجعل
المال له و اعتق الآخر شرح روایتست از حریز از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین
علیه السلم در یمن در جمعی که فرو ریخت بر ایشان سرایی از ایشان پس باقی ماند از ایشان دو کودک که یکی از
ایشان غلام بود و دیگری آزاد و مشتبه بود و با نزوش حکم کرد که قرعه زد میان آن دو پس بیرون آمد سهم آزادی که

یکی از ایشان پس گردانید مال آنجماعت را برای او و آزاد کرد دیگری را ششم اصل علی بن ابراهیم عن
محمد بن عیسی عن یونس عن العلاء بن رزین عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم فی
رجل سقط علیه و علی امراته بیت قال تورث المراة من الرجل و یورث الرجل من المراة
شرح روایت کرد علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از علاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام
و الف ممدوده ابن رزین بفتح را بی نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین از محمد بن مسلم از
امام محمد باقر علیه السلم در مردی که افتاد بر او و بر زن او خانه امام گفت که میراث داده میشود زن از مرد در بعض
وقایع بحکم قرعه و میراث داده میشود مرد از زن در بعضی دیگر بحکم قرعه اصل معنا یورث بعضهم من
بعض من صلب اموالهم لا یرثون مما یورث بعضهم من بعض شیئا شرح این کلام یونس
یا کلام راوی دیگر است و غلط است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب صلب اموالهم عبارتست
از مال اصلی که پیش از فرود آمدن خانه هر که ام داشته و این احترازست از میراث او از دیگری چون
مودی تسلسل است ضمیر جمع در بعضهم و نظایر آن مبنی بر نیست که ذکر مرد و زن از قبیل مثالست یعنی
معنی آن اینست که میراث داده میشود بعض ایشان از بعضی از اهل هالکان ایشان وارث نمیشوند از آنچه
میراث داده شد بعض ایشان از بعضی دیگر چیزی هفتم اصل عن احمد بن ابی عبدالله رفعه ان
امیر المؤمنین صلوات الله علیه قضی فی رجل و امراة ماتا جمیعا فی الطاعون ماتا علی
فراش واحد و ید الرجل و رجله علی المراة فجعل المیراث للرجل و قال انه مات بعدها
شرح روایتست از احمد بن ابی عبدالله نسبت داد حدیث را با مامی که روایت از اوست اینکه امیر المؤمنین
صلوات الله علیه حکم کرد در زنی و مردی که مردند هر دو بهم در طاعون بر یک رختخواب
در حالی که دست مرد و پای او بر بالای زن بود پس گردانید میراث را برای مرد و گفت که بدرستی که مرد مرده
بعد از زن هشتم اصل عن الحسین بن المختار قال قال ابو عبدالله علیه السلم لابی حنیفة
یا با حنیفة ما تقول فی بیت سقط علی قوم و بقی منهم صبیان احدهما حر و الآخر مملوک
لصاحبه فلم یعرف الحر من المملوک فقال ابو حنیفة یعتق نصف هذا و یعتق نصف
هذا و یقسم المال بینهما فقال ابو عبدالله علیه السلم لیس کذلک و لکنه یقرع بینهما فمن اصابته
القرعة فهو حر و یعتق هذا فیجعل مولی له شرح ضمیر مستتر در لیس راجع بواقع است و مراد اینست که آنچه
گفتی مبنی بر فرض محال بالذات است و محال بالذات واقع نمیباشد زیرا که مفروض اینست که مجموع یکی آزاد است و مجموع
یکی بنده است و مشتبه شده و محال بالذات است اجتماع این با اینکه نصف یکی آزاد باشد و نصف یکی بنده باشد نظیر

آنچه گذشت در شرح حدیث اول این باب قرعه بفتح قاف وسکون را و تا و وحدت مصدر باب منع است
بمعنی غالب شدن در قرعه بضم قاف که معروفست یعنی روایتست از حسین بن مختار گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلم ابو حنیفه را که ای ابو حنیفه چه میگوئی در خانه که فرود آمد بر جمعی و باقی ماند از ایشان دو کودک
که یکی از ایشان آزادست و دیگری غلام او است پس شناخته نشد آزاد از غلام پس گفت ابو حنیفه که آزاد
کرده میشود نصف این و آزاد کرده میشود نصف این و بخش کرده میشود مال آن جماعت میان آن دو پس
گفت امام جعفر صادق علیه السلم که واقع نیست چنان ولیکن شان این است که قرعه زده میشود میان آن دو پس
آنکه برخورد او را غلبه در قرعه پس او آزاد است و آزاد کرده میشود این دیگر پس گردانیده میشود آزاد شده
برای آن آزاد یعنی بحکم قرعه موافق حکم امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مین که گذشت در حدیث پنجم این باب

باب سی و هفتم اصل باب مواريث القتلى ومن يرث من الدية ومن لا يرث شرح قتلى بفتح قاف
وسکون تا دو نقطه در بالا و الف جمع قتیل است دیه بکسر دال بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین است یعنی
این بابست بیان میراثهای کشتگان و بیان کسی است که میراث میبرد از خون بها و کسی که میراث از آن نمیبرد
و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن سوار عن الحسن قال ان عليا صلوات الله عليه
لما هزم طلحة والزبير اقبل الناس منهزمين فمروا بامرأة حامل على الطريق ففزعت
منهم فطرحت ما في بطنها حيا فاضطرب حتى مات ثم ماتت امه من بعده فمر بها
علي عليه السلم واصحابه وهي مطروحة وولدها على الطريق شرح سوار بسین بی نقطه و تخفیف واو
و در آخر را بی نقطه یا بفتح سین و تشدید واو است حسن بصری است یا حسن بن علی علیه السلم است هزم بزای با نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است طلحه و زبیر عبارتست از لشکر ایشان زیرا که ایشان پیشتر کشته شده
الناس عبارتست از لشکر عایشه فزعت بفا و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم
طرحت بطای بی نقطه و را بی نقطه و حا بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب منع است و ولدها منصوب و مفعول
معه است یعنی روایتست از سوار از حسن گفت که بدرستی که علی صلوات الله علیه وقتی که گریزانید لشکر
طلحه و زبیر را رو آوردند مردمان بکوچهای بصره برحالی که گریختگان بودند پس گذشتند بزنی آبستن بر راه
پس هراسان شد از ایشان پس انداخت آنچه که در شکمش بود زنده پس اضطراب کرد تا آنکه مرد بعد از آن مرد
مادرش بعد از او پس گذشت بآن زن علی علیه السلم و یارانش برحالی که آن زن افتاده بود با فرزندش بر راه اصل
فسألهم عن امرها فقالوا له انها كانت حبلى ففزعت حين رأت القتال والهزيمة قال فسألهم
ايهما مات قبل صاحبه فقيل ان ابنها مات قبلها قال فدعا بزوجها ابي الغلام الميت

فورثته

فورثته من ابنه ثلثي الدية وورثت امه ثلث الدية ثم ورث الزوج من امرأته
الميتة نصف ثلث الدية الذي ورثته من ابنها وورث قرابة المرأة الميتة الباقي
شرح ضمیر جمع در سالهم راجع است بتماشاکنان از جمله اهل بصره که آنجا حاضر بوده اند و داخل جنگ نبوده اند ورثه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است الذی صفت ثلث است ورثته بصیغه ماضی غایبه معلوم باب حسب است
و ضمیر منصوب راجع بالذی است یعنی پس پرسید حاضران را از کار آن زن پس گفتند او را که بدرستی او بود
آبستن پس هراسان شد وقتی که دید جنگ را و گریز را راوی گفت که پس پرسید حاضران را که کدام از آن
دو کس مرد پیش از یارش پس گفته شد بدرستی که پسرش مرد پیش از او راوی گفت که پس طلب کرد شوهرش را
که پدر پسر مرده بود پس میراث داد او را از پسرش دو ثلث خونبهای پسر و میراث داد مادر پسر را یک ثلث
خونبها بعد از آن میراث داد شوهر را از زنش که مرده بود نصف ثلث خونبهائی را که وارث شده بود آن
ثلث را از پسرش و میراث داد خویشان و دوستان زن مرده را باقیمانده اصل ثم ورث الزوج ايضا من
ديتها امرأته الميتة نصف الدية وهو الفان وخمسمائة درهم وورث قرابة المرأة
نصف الدية وهو الفان وخمسمائة درهم وذلك انه لم يكن لها ولد غير الذي رمت
به حين فزعت قال وادى ذلك كله من بيت مال البصرة شرح بعد از آن میراث داد شوهر را
نیز از خونبهای زنش که مرده است نصف خونبهای زن و آن دو هزار و پانصد درهم است و میراث داد خویشان و دوستان
زن را نصف خونبهای زن و آن دو هزار و پانصد درهم است و آن برای این بود که شان این است که نبود برای آن زن
فرزندی غیر آنکه انداخت آن را وقتی که هراسان شد راوی گفت که و داد آن را همه‌اش از بیت المال که در
بصره بود دوم اصل عن سليمان بن خالد عن ابي عبد الله عليه السلم قال قضى امير المؤمنين
صلوات الله عليه في دية المقتول انه يرثها الورثة على كتاب الله وسهامهم اذا
لم يكن على المقتول دين الا الاخوة والاخوات من الام فانهم لا يرثون من ديته شيئا شرح روایتست
از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خونبهای کشته شده اینکه
شان این است که وارث میشوند آن را وارثان مقتول بر نهج قسمتی که در قرآنست و بر بخشهای ایشان چون نباشد
بر کشته شده قرضی مگر برادران و خواهران از مادر پس بدرستی که ایشان میراث نمیبرند از خونبهای او چیزی را
سیم اصل عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله عليه السلم قضى امير المؤمنين صلوات
الله عليه ان الدية يرثها الورثة الا الاخوة والاخوات من الام فانهم لا يرثون من الدية
شيئا شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عن محمد بن قيس عن ابي جعفر عليه السلم

المیراث

قال قال الدیة یرثها الورثة علی فرائض المواریث الا الاخوة والاخوات من الام فانهم لا
یرثون من الدیة شیئا شرح این ظاهر است پنجم اصل عن عبید بن زرارة عن ابی عبد الله
علیه السلم قال لا یرث الاخوة من الام من الدیة شیئا شرح مراد باخوه اینجا میانه است خواه
نرینه وخواه مادینه وباقی ظاهر است ششم اصل عن یحیی الازرق قال سالت ابا عبد الله علیه السلم
عن الرجل قتل وترک دینا ولیس له مال فیاخذ اولیاؤه الدیة اعلیهم ان یقضوا دینه
قال نعم قلت وان لم یترک شیئا قال نعم انما اخذوا دیته فعلیهم ان یقضوا دینه شرح
مضمون این گذشت در کتاب الوصایا در حدیث ششم باب من اوصی وعلیه دین که باب هفدهم است یعنی روایت
از یحیی کبود چشم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی کشته میشود ووا میگذارد قرضی را بر حالی که نیست
او را مالی پس میگیرند وارثان او خونبها را آیا واجبست بر ایشان اینکه ادا کنند قرض او را امام گفت که آری گفتم که آیا
هر چند که وا نگذاشته باشد چیزی را امام گفت که آری چرا این آنکه جز این نیست که گرفته خونبهای او را پس واجب
بر ایشان اینکه ادا کنند قرض او را هفتم اصل عن ابی العباس عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته هل
للاخوة من الام من الدیة شیء قال لا شرح مضمون این موافق حدیث پنجم این باب است باب سی ودوم
اصل باب میراث المقاتل شرح این باب بیان میراث کشنده است در این باب ده حدیث ونقل کلام فضل
بن شاذان است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یتوارث رجلان قتل احدهما
صاحبه شرح استعمال توارث اینجا بنوعی از مجاز است واشارت باین شد در شرح حدیث اول باب میراث
الغرقی تا آخر که باب سی وششم است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که وارث یکدیگر
نمیشوند دو مرد مثلا که کشت یکی از ایشان دیگری را دوم اصل عن القاسم بن سلیمان قال سالت ابا
عبد الله علیه السلم عن رجل قتل امه ایرثها قال سمعت ابی علیه السلم یقول لا میراث
للقاتل ایما رجل ذو رحم قتل قرابته لم یرثه شرح ایما بفتح همزه وتشدید یاء دو نقطه در پایین قرینه
مرفوع ومبتداست وما زائده میان مضاف ومضاف الیه است واین کلام امام جعفر صادق علیه السلم است
یعنی روایت است از قاسم بن سلیمان گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که کشت مادرش را
که آیا وارث میشود او را گفت که شنیدم از پدرم علیه السلم میگفت که نیست میراثی برای کشنده هر کدام مردی
صاحب خویشاوندی که کشت خویشاوند خود را وارث نشد او را سیوم اصل عن جمیل بن دراج عن احدهما
علیهما السلم قال لا یرث الرجل اذا قتل ولده او والده ولکن یکون المیراث لورثة القاتل شرح
روایت است از جمیل بن دراج از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که وارث نمیشود مرد چون کشت فرزندی

یا زاینده

۱۵۳

یا زاینده او را ولیکن میباشد میراث برای وارثان کشنده واگر وارثی دیگر برای مقتول نباشد بقرینه حدیث ششم
این باب چهارم اصل عن ابی عبیدة عن ابی جعفر علیه السلم فی رجل قتل امه قال لا یرثها ویقتل
بها صاغرا ولا اظن قتله بها کفارة لذنبه شرح روایت است از ابو عبیده از امام محمد باقر علیه السلم در مردی
که کشت مادرش را گفت که وارث نمیشود مادر را وکشته میشود بقصاص مادر که کفاره باشد برای گناهش
پنجم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و
آله لا میراث للقاتل شرح روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول
صلی الله علیه وآله که نیست میراثی برای کشنده ششم اصل عن ابی عبیدة قال سالت ابا جعفر علیه السلم
عن امرأة شربت دواء وهی حامل ولم یعلم بذلک زوجها فالقت ولدها قال فقال ان کان
له عظم قد نبت علیه اللحم علیها دیة تسلمها الی ابیه شرح لم یعلم بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال یا غایب مجرد است ونزد جا بر اول منصوب وجا بر دوم مرفوع است دیه اینجا عبارتست
از صد دینار اگر قبل از ولوج روح باشد وعبارتست از هزار دینار در نرینه وپانصد دینار در مادینه
اگر بعد از ولوج روح باشد چنانچه می آید در کتاب الدیات در بعض احادیث باب دیة الجنین که باب
سی ونهم است یعنی روایت است از ابو عبیده گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از زنی که آشامید دوائی را در
حالی که او آبستن است وخبردار نکرد آن شوهرش را پس انداخت فرزندش را راوی گفت که پس امام
گفت که اگر باشد فرزند را استخوانی که بتحقیق روییده باشد بر آن گوشتی بر آن زنست خونبهائی که تسلیم میکند
آن خونبها را سوی پدر فرزند اصل وان کان حین طرحته علقة او مضغة فان علیها اربعین
دینارا او غرة تؤدیها الی ابیه قلت له فهی لا ترث ولدها من دیته مع ابیه قال لا
لانها قتلته فلا ترثه شرح او در او مضغه از شک راویست وشق اول موافق حق است چنانچه معلوم
میشود در کتاب الدیات از حدیث اول باب دیة الجنین او در او غرة از کلام امام واز شک راوی نیست غره
بضم غین با نقطه وتشدید راء بی نقطه بنده که قدر مشترک میان غلام وکنیز است مراد اینجا بنده ایست که
قیمت آن چهل دینار باشد چنانچه می آید در کتاب الدیات در حدیث آخر باب دیة الجنین یعنی واگر باشد در
وقتی که انداخت او را خون بسته یا امام گفت که مانند گوشت خاییده شده پس بدرستی که بر آن زنست چهل دینار
طلا یا بنده میدهد آن را سوی پدر فرزند گفتم امام را که پس آیا زن وارث نمیشود فرزند را از خونبهای او
با پدرش امام گفت که نه زیرا که او کشت فرزند را پس وارث نمیشود او را هفتم اصل عن فضیل بن یسار عن ابی
عبد الله علیه السلم لا یقتل الرجل بولده اذا قتله ویقتل الولد بوالده اذا قتل والده ولا یرث

قال سم

الرجل اباه اذا قتله وان کان خطأ شرح روایت از فضیل بن یسار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کشته
نمیشود مرد بقصاص فرزندش چون کشت فرزند را و کشته میشود فرزند بقصاص پدرش چون کشت پدرش
و وارث نمیشود مرد پدرش را چون کشت پدر را هر چند که خطا باشد بدانکه این منافات ندارد با دو حدیث
که در استبصار در باب ان القاتل خطا یرث المقتول منقول شده و مضمون آنها اینست که اگر مقتول از روی
خطا مادر باشد قاتل میراث میبرد زیرا که منع از میراث در قتل خطا از قبیل عقوبت بر گناه نیست بلکه بسبب
ناخوشنودی مقتول از قاتل است و پدران نزدیک تر از مادران با خوشنودی از فرزند ضرر رساننده و ایضا
جمع میان این حدیث و میان آن دو حدیث ممکن است بحمل خطا در این حدیث بر شبه عمد و در آن دو حدیث
بر خطا محض چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کلام فضل بن شاذان درین باب و شیخ طوسی این حدیث را
حمل بر تقیه کرده جابران دو حدیث و قریب شمرده احتمال اینرا که مراد در مثل این حدیث عدم ارث از دیت باشد
و سید مرتضی در انتصار دعوی اجماع امامیه کرده بر اینکه قاتل از روی خطا وارث میشود مقتول را لیکن وارث
نمیشود او را از دیه و گفته که این موافق ظاهر عموم آیات مواریث است و منافات ندارد با خروج قاتل از روی
عمد بدلیل قطعی والله اعلم هشتم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال المرأة ترث من دیة
زوجها و یرث من دیتها ما لم یقتل احدهما صاحبه شرح روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که زن میراث میبرد از خونبهای شوهرش و شوهر میراث میبرد از خونبهای زنش وقتی که کشته
باشد یکی از ایشان دیگری را نهم اصل عن عبد الله بن ابی یعفور قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
هل للمرأة من دیة زوجها و هل للرجل من دیة امرأته شیء قال نعم ما لم یقتل
احدهما الآخر شرح مضمون این موافق سابق است دهم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا قتل الرجل اباه قتل به وان قتله ابوه لم یقتل به ولم یرثه شرح روایت از
حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون کشت مرد پدرش را کشته میشود بقصاص پدر و اگر کشت پدر پسر را
کشته نمیشود بقصاص پسر و وارث نمیشود پسر را نقل کلام فضل بن شاذان اصل الفضل بن شاذان
قال لو ان رجلا ضرب ابنه غیر مسرف فی ذلک یرید تأدیبه فقتل الابن من ذلک
الضرب ورثه الاب ولم تلزمه الکفارة لان ذلک للادب و هو مأمور بتأدیب ولده
لانه فی ذلک بمنزلة الامام یقیم حدا علی رجل فمات فلا دیة علیه ولا یسمی الامام
قاتلا وان ضربه ضربا مسرفا لم یرثه الاب شرح غیر منصوب در حال ضمیر مستتر در ضرب است یا ابن
مفعول مطلق است بتقدیر ضربا غیر و بر تقدیر مضاف مسرف بسین مهمله و را بصیغه فاعل از اول بصیغه اسم فاعل

باب بصیغه مصدر میمی باب افعال است و در دوم عکس است الاسراف تجاوز از قدر لایق عدم ارث در شق دوم مبنی
بر اینست که آن از خطا شبیه بعمد است یعنی فضل بن شاذان گفت که اگر اینکه مردی زند پسرش را بر حالی که ۱۰۳
متجاوز از قدر لایق باشد در آن زدن میخواهد تأدیب پسر را پس کشته شود پسر از آن زدن وارث میشود
پسر را پدر و لازم نمیشود پدر را کفاره زیرا که آن برای ادب است و پدر مامور است از جانب الله تعالی بتأدیب
فرزندش زیرا که پدر در این عمل مانند امامست که اقامت میکند حد را بر مردی پس میمیرد پس نیست خونبهای
بر امام و نامیده نمیشود امام قاتل و اگر پدر زند پسر را زدنی که تجاوز از قدر لایق باشد وارث نمیشود او را پدر
اصل فان کان بالابن جرح او خراج فبطه الاب فمات من ذلک فان هذا لیس بقاتل و لا
کفارة علیه و هو یرثه لان هذا بمنزلة الادب والاستصلاح والحاجة من الولد الی
ذلک والی شبهه من المعالجات شرح موافق این گذشت در کتاب العقیقه در حدیث ششم از باب
جرح بضم جیم و سکون را بی نقطه و حا بی نقطه اسم مصدر باب منع است الخراج بضم خا با نقطه و تخفیف را
بی نقطه و جیم بر آمده از بدن مثل دمل البط بفتح با یکنقطه و تشدید طا بی نقطه مصدر باب نصر شکافتن سر زخم
و مانند آن مشار الیه هذا در اول پدر است و اگر این عمل میبود بقتل میبود بجای بقاتل و الحاجة مبتدا است و الی
ذلک خبر مبتدا است پس اگر باشد با پسر زخمی یا دملی شکافت پس شکافت آنرا پدر پس پسر مرد از آن پس نیست
که این پدر کشنده و نیست کفاره بر او و او وارث میشود پسر را زیرا که این عمل مانند تأدیب و غیر خواهی
فرزند است و حاجت از جانب فرزند میباشد سوی این و سوی مانندش از علاجها اصل ولو ان رجلا کان
راکبا علی دابة فاوطأ الدابة اباه او اخاه فمات لم یرثه ولو کان یسوق الدابة او یقودها
فوطئت الدابة اباه او اخاه فمات ورثه وکانت الدیة علی عاقلته لغیره من الورثة
ولم تلزمه الکفارة شرح اوطأ بطا بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر
راجع برجل است الایطاء در اینجا مستور بروشی که پامال کند کسی را الدابة منصوب و مفعول اولست اباه
مفعول دوم وطئت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است ذکر اوطاء در شق اول و وطئت در شق دوم مشعرست
باینکه اول شبیه عمد است و دوم خطا محض است و تفصیل در ضمان راکب و قاید و سائق می آید در کتاب الدیات
در بعض احادیث باب ضمان ما یصیب الدواب الی آخر در باب چهل و دوم است عاقله عبارتست از خویشان نسبی قاتل خویشاوندان م
بتفصیلی که می آید در کتاب الدیات در حدیث دوم باب العاقله که باب پنجاه و دوم است یعنی و اگر میبود اینکه
مردی باشد سوار بر اسبی پس پامال اسب کند پدرش را یا برادرش را پس مرده باشد وارث نمیشد آن پدر را یا
برادر را و اگر میبود که در پیش انداخته اسب را یا میکشیده باشد اسب را پس پامال کند اسب پدرش یا برادرش را

پس میرد و وارث میشود آن پدر یا برادر او و میبود خونبها بر عاقلهٔ آنمرد برای غیر آنمرد از جمله وارثان پدر یا برادر
و لازم نمیشد آنمرد را کفاره **اصل** و لو انه حفر بئرا فی غیر حقه او اخرج کنیفا او ظلة فاصاب
شیء منها وارثا له فقتله لم تلزمه کفارة و کانت الدیة علی العاقلة و ورثه لان الکفارة
هذا لیس بقاتل الا تری انه لو کان فعل ذلک فی حقه لم یکن بقاتل و لا وجب فی
ذلک دیة و لا کفارة فاخراجه ذلک الشیء فی غیر حقه لیس هو بقتل لان ذلک بعینه
یکون فی حقه فلا یکون قتلا **شرح** اگر حفر کند بجا با نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است ولا
الکنیف بفتح کاف و کسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین و فا آبخانه اخراج کنیف عبارتست از اینکه چوبی
چند از دیوار سرا بیرون کند بطرف شارع و بر بالای آنها جائی کند برای ساختن آبخانه کرده دیوار ... بعضی گفته
پس چون سواری ... از آنجا عبور کند سر و رویش آن چوبها میخورد و در حکم کنیف است ناودان
بول و آب باران که در شارع باشد الظلة بضم ظا با نقطه و تشدید لام سقف شارع و مانند فلا یکون عطف بر
یکون است و او بجای فا میبود بهتر بود **یعنی** و اگر میبود اینکه او کنده باشد چاهی را در غیر حقش یا از دیوار بیرون
کرده باشد آب خانه را یا سقفی را پس برخورده باشد چیزی از آنها وارثی را بمعنی خویش او و ذی ارث او را
پس کشته باشد او را لازم نمیشد او را کفاره و میبود خونبها بر عاقله و وارث میشد او را زیرا که اینمرد نیست
کشنده آیا نمی بینی اینرا که او اگر میبود کرده باشد آنرا در حقش نمیبود کشنده و واجب نمیشد در آن خونبهائی
و نه کفاره پس بیرون کردن او آنچیز را در غیر حقش نیست آن کشتن زیرا که آن عمل بعینه میباشد در حقش
پس نمیباشد کشتن **و اگر** اینکلام محل مناقشه است زیرا که مستند آن معلوم نیست و منافی مینماید با ظاهر عموم
آنچه می آید در کتاب الدیات در بعض احادیث باب ما یلزم من یحفر البئر فیقع فیه المار که باب چهل و دوم است
اصل و انما الزم الدیة فی ذلک اذا کان فی غیر حقه احتیاطا للدماء و کیلا یبطل دم امرء
مسلم و کیلا یتعدی الناس حقوقهم الی ما لا حق لهم فیه و کذلک الصبی و المجنون لو قتلا لثلا
لورثا و کانت الدیة علی العاقلة و القاتل یحجب و ان لم یرث **شرح** و جز این نیست که لازم کرده شد
خونبها در آن چون باشد در غیر حقش برای محافظت خونها و برای اینکه باطل نشود خون مردی مسلمان و برای
اینکه تجاوز نکنند مردمان از حقهای ایشان بسوی آنچه نیست حق برای ایشان در آن و همچنانست کودک
و دیوانه اگر میکشتند هر آینه وارث میشدند و میبود خونبها بر عاقله و کشنده مثل برادر پدری حاجب میشود
مادر مقتول را از ثلث هر چند که وارث نشود **اصل** قال و لا یرث القاتل من المال شیئا لانه ان قتل
عمدا فقد اجمعوا انه لا یرث و ان قتل خطأ فکیف یرث و هو تؤخذ منه الدیة و انما منع

القاتل

القاتل من المیراث احتیاطا للدماء المسلمین کیلا یقتل اهل المیراث بعضهم بعضا طمعا
فی المیراث **شرح** مراد بخطا شبه عمد است بقرینه منع زیرا که خطا متعلق بتو عمد است موافق آنچه می آید در
کتاب الدیات در بعض احادیث باب قتل العمد و شبه العمد و الخطا که باب پنجم است فکیف استفهام انکاری
وارد و هو حالیه است صحت این استدلال موقوفست بر اینکه نفی باشد از رسول الله یا اوصیای او صلی الله علیهم
که لا یرث من یؤخذ منه الدیه زیرا که محض استبعاد عقلی در استدلال بر حکم شرعی ناتمام است **یعنی** فضل بن شاذان
گفت که میراث نمیبرد کشنده از مال چیزی را زیرا که او اگر کشت عمدا پس بتحقیق اجماع کرده اند موافقان و مخالفان بر اینکه
او میراث نمیبرد و اگر کشت از روی خطا شبیه بعمد پس چگونه وارث شود و حال آنکه او گرفته میشود از او
خونبها و جز این نیست که منع شد کشنده از میراث برای محافظت خونهای مسلمانان تا آنکه نکشند اهل
میراث بعض ایشان بعضی را برای طمع در میراث **باب سی و ششم اصل باب میراث اهل الملل شرح** این باب
بیان میراث اهل ادیان مختلفه است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن جمیل و هشام عن ابی
عبد الله علیه السلام انه قال فیما روی الناس عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لا یتوارث
اهل ملتین فقال نرثهم و لا یرثونا ان الاسلام لم یزده فی حقه الا شدة **شرح** نرثهم بصیغه متکلم
مع الغیر است لا یرثونا بتشدید نون و تخفیف آن چنانکه معروف است و مثل او در قراءات آیت سوره زمر اتأمرونی ضمیر باشد در
لم یزده در حقه راجع بمسلم است که مفهوم است از اسلام الا برای استثنای مفرغ است شدة تمیز از نسبت است
یا مفعول دوم لم یزده است **یعنی** روایت است از جمیل و هشام از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در
آنچه روایت کرده اند مردمان مخالف از نبی صلی الله علیه و آله که گفت که میراث از یکدیگر نمیبرند اهل دو دین
مختلف پس امام گفت که ما وارث میشویم اهل ادیان دیگر را و ایشان وارث نمیشوند ما را بسببی که اسلام
زیاد نکرد صاحبش را در حقش مگر باعتبار شدت **دوم اصل** عن محمد بن قیس قال سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول لا یرث الیهودی و النصرانی المسلم و یرث المسلم الیهودی و النصرانی **شرح** روایت است از محمد بن
قیس گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که وارث نمیشود جهود و ترسا مسلمان را و وارث میشود
مسلمان جهود و ترسا را **سیوم اصل** عن سماعة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل المسلم هل
یرث المشرک قال نعم و لا یرث المشرک المسلم **شرح** روایت است از سماعه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام از مرد مسلمان که آیا وارث میشود بت پرست را گفت که آری و وارث نمیشود بت پرست مسلمان را
چهارم اصل عن عبد الله بن اعین قال قلت لابی جعفر علیه السلام جعلت فداک النصرانی یموت
و له ابن مسلم ایرثه قال فقال نعم ان الله عز و جل لم یزده بالاسلام الا عزا فنحن

یرثهم ولا یورثونه تا شرح در کتب رجال عبد الملک بن اعین هست و شاید که مراد اینجا او باشد یعنی روایت
از عبد الملک بن اعین گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که قرابت شوم ترسا میمیرد در حالی که او را هست پسری
مسلمان آیا وارث میشود او را راوی گفت که پس امام گفت که آری بدرستی که الله عز و جل زیاد نکرد او را به سبب
اسلام مگر عزت را بعزت پس ما وارث میشویم اهل ملل را و ایشان وارث نمیشوند ما را پنجم اصل عن الحسن
بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلام قال المسلم یحجب الکافر ویرثه والکافر لا یحجب المؤمن
ولا یرثه شرح روایت از حسن بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وارثی که مسلمان باشد مانع
از میراث میشود وارثی را که کافر باشد و وارث میشود میتی را که کافر باشد و کافر مانع از میراث نمیشود مؤمن را
و وارث نمیشود او را ششم اصل عن ابی ولاد قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المسلم یرث
امرأته الذمیة ولا ترثه شرح روایت از ابو ولاد بفتح واو و تشدید لام و دال منقوطه گفت که شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که مسلمان وارث میشود زنش را که ذمیه است و آن زن وارث نمیشود او را
باب چهلم اصل باب آخر فی میراث اهل الملل شرح این بابی دیگر است در بیان میراث اهل ادیان مختلفه
در این باب چهار حدیث است اول اصل عن مالک بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن
نصرانی مات وله ابن اخ مسلم وابن اخت مسلم وللنصرانی اولاد وزوجة نصارى قال
فقال اری ان یعطی ابن اخیه المسلم ثلثی ما ترکه ویعطی ابن اخته ثلث ما ترک ان لم یکن له
ولد صغار فان کان له ولد صغار فان علی الوارثین ان ینفقا علی الصغار مما ورثا من ابیهم
حتی یدرکوا شرح مراد از وقت آنست که هر دو از پدر و مادر باشند یا هر دو از پدر تنها باشند زیرا که ذکر
قسمت نیز لایق است یعنی روایت از مالک بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از
ترسائی که مرد در حالی که او را هست پسر برادری که مسلمانست و پسر خواهری که مسلمانست و برای ترسا هست فرزندان
و زنی که ترسا باشند راوی گفت که پس امام گفت که می بینم این را که داده شود پسر برادر مسلمان دو ثلث میراث و داده شود
پسر خواهرش ثلث میراث اگر نباشد ترسا را فرزندانی که کوچک باشند پس اگر باشد او را فرزندان کوچک پس بر
برادران دو وارث هست اینکه انفاق کنند بر کوچکان از جمله آنچه میراث بردند از پدر ایشان تا آنکه بالغ شوند اصل
قیل له کیف ینفقان قال فقال یخرج وارث الثلثین ثلثی النفقة ویخرج وارث الثلث ثلث
النفقة فاذا ادرکوا قطعا النفقة عنهم قیل له فان اسلم الاولاد وهم صغار قال
فقال یدفع ما ترک ابوهم الی الامام حتی یدرکوا فان بقوا علی الاسلام دفع الامام میراثهم الیهم
وان لم یبقوا علی الاسلام اذا ادرکوا دفع الامام میراثه الی ابن اخیه وابن اخته المسلمین فان

یدفع

156

یدفع الی ابن اخیه ثلثی ما ترک ویدفع الی ابن اخته ثلث ما ترک شرح یخرج دو جا بصیغه مضارع
ثابت معلوم باب افعالست یدفع در اول بصیغه مجهول باب منع است و در دوم و سیوم بصیغه معلومست
بقوا بضم قاف است لم یبقوا بفتح قاف است یعنی گفته شد امام را که چگونه نفقه میدهند راوی گفت که پس امام گفت
که خرج میکند وارث دو ثلث دو ثلث نفقه را و خرج میکند وارث ثلث ثلث نفقه را پس چون بالغ شوند میبرند
نفقه را از ایشان گفته شد امام را که پس اگر مسلمان شوند آن فرزندان در حالی که ایشان کوچکان باشند چگونه
میشود راوی گفت که پس امام گفت که داده میشود آنچه واگذاشت پدر ایشان سوی امام تا آنکه بالغ شوند پس اگر
باقی مانند بر اسلام میدهد امام میراث ایشان را سوی ایشان و اگر باقی نمانند بر اسلام چون بالغ شدند میدهد
امام میراث ترسا را سوی پسر برادرش و پسر خواهرش که مسلمانند میدهد سوی پسر برادرش دو ثلث باقیمانده
میراث را و میدهد سوی پسر خواهرش ثلث باقیمانده میراث را دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام
قال سألته عن رجل مسلم مات وله ام نصرانیة وله زوجة وولد مسلمون قال فقال
ان اسلمت امه قبل ان یقسم میراثه اعطیت السدس قلت فان لم یکن له امرأة ولا ولد
ولا وارث له سهم فی الکتاب من المسلمین وامه نصرانیة وله قرابة نصارى ممن له سهم
فی الکتاب لو کانوا مسلمین لمن یکون میراثه قال ان اسلمت امه فان جمیع میراثه لها وان لم
تسلم امه واسلم بعض قرابته ممن له سهم فی الکتاب فان میراثه له وان لم یسلم من
قرابته احد فان میراثه للامام شرح روایت از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام
از مردی مسلمان که مرد در حالی که او را هست مادری ترسا و او را هست زنی و فرزندانی که مسلمانانند راوی گفت که پس
امام گفت که اگر مسلمان شود مادرش پیش از آنکه قسمت کرده شود میراث او داده میشود سدس گفتم که پس اگر نباشد
او را زنی و نه فرزندان و نه وارثی که او را هست بهره بخشی در قرآن در سوره نسا از جمله مسلمانان مثل برادر از مادر و خواهر
از مادر و مثل کجا برادر از پدر و مادر و خواهر از پدر و مادر و مادرش ترساست و او را هست خویشاوندانی که ترسایانند
از جمله جمعی که ایشان را میبود بهره بخشی در قرآن در سوره نسا اگر میبودند مسلمانان برای که میباشد میراث او امام
گفت که اگر مسلمان شود مادرش پیش از قبض امام میراث را پس بدرستی که کل میراث او برای مادرست و اگر مسلمان
نشود مادرش پیش از قبض امام میراث را و مسلمان شد بعض خویشاوندان او از جمله جمعی که ایشان را هست بهره بخشی
در قرآن در سوره نسا پس بدرستی که میراث او برای آن کس است که مسلمانست و اگر مسلمان نشود از جمله خویشاوندان او
کسی که بهره بخش او را هست آن کسی پیش از قبض امام میراث را پس بدرستی که میراث او برای امام است سیوم اصل
عن عبد الله بن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اسلم علی میراث قبل ان یقسم فله میراثه

وان اسلم بعد ما قسم فلا میراث له یعنی روایت از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین مهمله
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر وارثی که مسلمان شود بر میراثی پیش از آنکه قسمت کرده شود پس برای
اوست میراث او و اگر مسلمان شود بعد از آنکه قسمت کرده شد پس نیست میراثی او را چهارم اصل عن
محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال من اسلم علی میراث قبل ان یقسم المیراث فهو له ومن
اعتق بعد ما قسم فلا میراث له وقال فی المرأة اذا اسلمت قبل ان یقسم المیراث فلها المیراث
یعنی روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که هر وارثی کافر که مسلمان شد
بر میراثی پیش از آنکه قسمت کرده شود میراث پس آن برای اوست و هر که مسلمان شد بعد از آنکه قسمت
کرده شد پس نیست میراثی برای او و هر وارثی مملوک که آزاد کرده شد بر میراثی پیش از آنکه قسمت کرده شود میراث
پس آن برای اوست و هر که آزاد کرده شد بعد از آنکه قسمت کرده شد پس نیست میراثی برای او و امام گفت در
زن و چه که چون مسلمان شود پیش از آنکه قسمت کرده شود میراث پس برای اوست میراث باب چهل و یکم اصل
باب ان میراث اهل الملل بینهم علی کتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه و آله شرح این باب بیان است
که میراث اهل ادیان باطله میان ایشان بر کتاب الله و سنت نبی او صلی الله علیه و آله است و در این باب یک حدیث و نقل کلام
یونس بن عبد الرحمن و نقل کلام فضل بن شاذان است اول اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال ان
علیا علیه السلام کان یقضی فی المواریث فیما ادرک الاسلام من مال مشرک ترکه لم یکن قسم
قبل الاسلام انه کان یجعل للنساء والرجال حظوظهم منه علی کتاب الله وسنة نبیه   حظوظهم
صلی الله علیه وآله شرح ما در فیما موصوله است ادرک بصیغه ماضی غایب معلوم از باب افعال مستتر برای او رکت
الاسلام مرفوع و فاعل است من بیان ما است ترکه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب نصر صفت مال یا صفت مشرکت
و ضمیر مستتر راجع بمشرک و ضمیر بارز راجع بمال است ضمیر مستتر در لم یکن راجع بمال است قسم بصیغه ماضی غایب مجهول
از باب تفعیل است قبل الاسلام متعلق بقبل ادرک الاسلام یا بقبل [illegible] اسلام است انه بکسر همزه استینافیه
بیانی کان یقضی است و مقصود این است که میراثی که از مشرک مانده بود در شهری که مفتوح اهل اسلام میشد اگر پیش از
ظهور اسلام و شوکت آن بخش شده بود میان وارثانش بر نهج قواعد مشرکان آن را برهم نمیزد و اگر بخش نشده بود
آن را بر نهج قواعد اسلام بخش میکرد میان وارثان آن یعنی روایت از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که
بدرستی که علی علیه السلام بود که حکم میکرد در میراثها در آنچه دریافته بود آن را اسلام که مال مشرکی بود که وا گذاشته
بود و نبود که قسمت کرده شده باشد پیش از دریافتن اسلام بیان این آنکه او بود که میکرد از آن برای مردان
و زنان نصیبهای ایشان از آن میراث بر نهج کتاب الله و سنت نبی او صلی الله علیه و آله دوم اصل عن محمد

بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین علی علیه السلام فی المواریث ما ادرک الاسلام
من مال مشرک لم یقسم فان للنساء حظوظهن منه شرح [illegible] حظوظهن منه اشارت است بآنکه
مشرکان دختران میت را میراث نمیدادند بسبب اینکه مردان غزو میکنند و زنان نمیکنند یعنی
روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علی علیه السلام در میراثها آنچه دریافت
آن را اسلام از مال میتی مشرک که قسمت کرده نشده بود بیان این آنکه گفت که برای زنان است نصیبهای ایشان
از آن میراث نقل کلام یونس بن عبد الرحمن اصل عن یونس قال ان اهل الکتاب والمجوس یرثون
ویورثون میراث الاسلام من جهة القرابة التی تجوز فی الاسلام ویبطل ما سوی
ذلک من ولادتهم مثل الذی یتزوج منهم امه او اخته او غیر ذلک من ذوات المحارم
فانهم یرثون من جهة الانساب المستقیمة لا من جهة الانساب المعوجة شرح روایت از یونس
بن عبد الرحمن گفت که بدرستی که اهل کتاب مثل یهود و نصاری و گبران که در حکم اهل کتابند میراث میبرند
و میراث برده میشوند بر روش میراث اسلام از راه خویشاوندی که جایز است در اسلام و باطل میشود آنچه غیر آنست
از زادن ایشان مثل کسی که جفت خود میکند از جمله ایشان مادرش را یا خواهرش را یا غیر آن را از جمله صاحبان
محرمیتها پس بدرستی که ایشان وارث میشوند از راه نسبهای درست نه از راه نسبهای باطل نقل کلام فضل بن شاذان
اصل وقال الفضل المجوس یرثون بالنسب ولا یرثون بالنکاح فان مات مجوسی وترک
امه وهی اخته وهی امرأته فالمال لها من قبل انها ام ولیس لها من قبل انها اخت و
انها زوجة شیء فان ترک اما وهی اخته وابنة فللام السدس وللابنة النصف وما
بقی رد علیهما علی قدر انصبائهما ولیس لها من قبل انها اخت شیء لان الاخت لا ترث
مع الام شرح نقل این کلام تا آخر برای اظهار این است که مذهب فضل در میراث مجوس مخالف مذهب یونس است
و شیخ طوسی در استبصار در باب میراث المجوس بعد از نقل خلاف میان یونس و فضل اختیار مذهبی کرده
که مخالف هر دو مذهب است و آن این است که وارث میشوند از جهت قرابت صحیحه و فاسده در شریعت اسلام و از
جهت نکاح صحیح و باطل در شریعت اسلام و وارث نمیشوند از جهت زنا و در این خلاف شان و گفته که والذی یدل علی
ذلک ما رواه محمد بن احمد بن یحیی عن بنان بن محمد عن ابیه عن ابن المغیرة عن السکونی عن جعفر عن ابیه عن علی علیه السلام
انه کان یورث المجوسی اذا تزوج بامه وبابنته من وجهین من وجه انها امه ووجه انها زوجته تا آخر آنچه گفته والله اعلم
یعنی و گفت فضل بن شاذان که گبران وارث میشوند بنسب و وارث نمیشوند بنکاح پس اگر میرد گبری
و وا گذارد مادرش را در حالی که او خواهرش باشد از پدرش و او زنش باشد پس مال برای اوست از جانب

ایکه مادرست و نیست او را از جانب ایکه خواهرست و ایکه او زنست چیزی پس اگر واگذارد مادر و دختر را برحالی
که خواهرش باشد و دختر را پس برای مادرست سدس و برای دخترست نصف و آنچه باقیماند مردود است
بر ایشان بر قدر نصیبهای ایشان مرادست که چهار بخش میشود و نیست او را از جانب ایکه او خواهرست
چیزی نیز که خواهر وارث نمیشود با وجود مادر اصل وَإِنْ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَهِيَ أُخْتُهُ وَهِيَ امْرَأَتُهُ فَإِنَّ هٰذِهِ
أُخْتُهُ لِأُمِّهِ فَلَهَا النِّصْفُ مِنْ قِبَلِ أَنَّهَا ابْنَتُهُ وَالْبَاقِي رَدٌّ عَلَيْهَا وَلَا تَرِثُ مِنْ قِبَلِ
أَنَّهَا أُخْتٌ وَلَا مِنْ قِبَلِ أَنَّهَا زَوْجَةٌ شَيْئًا وَإِنْ تَرَكَ أُخْتَهُ وَهِيَ امْرَأَتُهُ وَأَخَاهُ فَالْمَالُ
بَيْنَهُمَا لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ وَلَا تَرِثُ مِنْ قِبَلِ أَنَّهَا امْرَأَتُهُ شَيْئًا وَهٰذَا كُلُّهُ عَلَى هٰذَا
الْمِثَالِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ شرح و اگر واگذارد دختر را برحالی که او خواهرش باشد و او زنش باشد پس بدرستیکه
که این خواهر اوست از مادرش پس برای اوست نصف از جانب ایکه او دخترست و باقیمانده مردود است
بر او و وارث نمیشود از جانب ایکه او خواهرست و نه از جانب ایکه او زوجه است چیزی را و اگر واگذارد
خواهرش از پدر را برحالی که او زنش باشد و برادرش از پدر را پس مال میان آن دو هست برای
نرینه است مثل نصیب دو مادینه و وارث نمیشود از جانب ایکه او زوجه اوست چیزی را و این میراث
مجوس همکیش قیاس بر مثالست اصل فَإِنْ تَزَوَّجَ مَجُوسِيٌّ ابْنَتَهُ فَأَوْلَدَهَا ابْنَتَيْنِ ثُمَّ مَاتَ
فَإِنَّهُ تَرَكَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ فَالْمَالُ بَيْنَهُنَّ بِالسَّوِيَّةِ فَإِنْ مَاتَتْ إِحْدَى الْبِنْتَيْنِ فَإِنَّهَا تَرَكَتْ أُمَّهَا
وَهِيَ أُخْتُهَا لِأَبِيهَا وَتَرَكَتْ أُخْتَهَا لِأَبِيهَا وَأُمِّهَا فَالْمَالُ لِأُمِّهَا الَّتِي هِيَ أُخْتُهَا لِأَبِيهَا لِأَنَّهُ لَيْسَ
لِلْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مَعَ أَحَدِ الْوَالِدَيْنِ شَيْءٌ شرح پس اگر جفت خود کند کبری دخترش را پس زایاند او را
دو دختر بعد از آن بمیرد پس بدرستی که او واگذاشته سه دختر را پس مال میان آن سه دخترست بی
تفاوت پس اگر بمیرد یکی از آن دو دختر تازه پس بدرستی که او واگذاشته مادرش را و او خواهرش است از پدرش
و واگذاشته خواهرش را از پدرش و مادرش پس مال برای مادرش است که او خواهرش از پدرش است زیرا که شان این است
که نیست برای برادران و خواهران با وجود یکی از پدر و مادر چیزی باب چهل و دوم اصل باب من یموت وله ورثة
بعضهم مسلمون وبعضهم مشرکون شرح من اول بفتح میم موصوله است و در دوم بکسر میم تبعیضیه است
یترک بصیغه مضارع غایب مجهول با مفعول است جمله بعضهم حالیه است یعنی این باب بیان حکم کسی است که
واگذاشته میشود از جمله وارثان برحالی که بعض آن جماعت مسلمانانند و بعض آن جماعت مشرکانند و در این باب
دو حدیث است اول اصل عَنِ ابْنِ رِبَاطٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ
لَوْ أَنَّ رَجُلًا ذِمِّيًّا أَسْلَمَ وَأَبُوهُ حَيٌّ وَلِأَبِيهِ وَلَدٌ غَيْرُهُ ثُمَّ مَاتَ الْأَبُ وَرِثَهُ الْمُسْلِمُ جَمِيعَ مَالِهِ

وَلَمْ يَرِثْهُ وَلَدُهُ وَلَا امْرَأَتُهُ مَعَ الْمُسْلِمِ شَيْئًا شرح روایتست از علی بن رباط بکسر راء مهمله و تخفیف با و نقطه
دار منقوطه نسبت داده حدیث را بسوی امامی که روایت از وست امام گفت که گفت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که اگر
میبود اینکه مردی ذمی مسلمان شود برحالی که پدرش زنده است و برای پدر او باشد فرزندانی غیر او بعد از آن
بمیرد پدر وارث میشد او را مسلمان جمیع مالش و وارث نمیشدند او را فرزندان دیگر او و نه زوجه او با وجود مسلمان
چیزی شاید که اگر اولاد او کوچکان باشند منتظر باشد وارثان تفصیلی که گذشت در حدیث اول باب
چهل که باب اخر فرق میراث اهل الملل است دوم اصل عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَهُودِيٍّ
أَوْ نَصْرَانِيٍّ يَمُوتُ وَلَهُ أَوْلَادٌ مُسْلِمُونَ وَأَوْلَادٌ غَيْرُ مُسْلِمِينَ فَقَالَ هُمْ عَلَى مَوَارِيثِهِمْ
شرح ضمیر هم راجع با ولاد مسلمون است علی برای استعلاء و تسلط است ضمیر مواریثهم راجع با ولاد غیر مسلمین است
یعنی روایتست از جمعی از امام جعفر صادق علیه السلام در یهودی یا ترسایی که میمیرد برحالی که او راست فرزندانی
که مسلمانانند و فرزندانی که غیر مسلمانانند پس امام گفت که مسلمانان مسلطند بر میراثهای غیر مسلمانان
باب چهل و سیوم اصل باب میراث الممالیک شرح این باب بیان غلامان و کنیزانست و در این باب هشت حدیث
و نقل کلام فضل بن شاذان است اول اصل عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي الرَّجُلِ الْحُرِّ يَمُوتُ وَلَهُ أُمٌّ مَمْلُوكَةٌ قَالَ تُشْتَرَى مِنْ مَالِ
ابْنِهَا ثُمَّ تُعْتَقُ ثُمَّ تُوَرَّثُهَا شرح قال در مقدم کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و مقصود اینست که امیرالمؤمنین
علیه السلام سخن میگفت در این مسئله و از جمله اینها است تشتری بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست
تعتق بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعالست تورثها بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل یا باب افعالست و ضمیر
و ضمیر مستتر راجع بام است و با رسها فاعلست و مفعول اولست و ضمیر ها مفعول دوم و راجع به بقیه است که مفهوم است از
سابق مذکور میشود در حدیث آینده یعنی روایتست از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود
امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله که سخن میگفت در مرد آزاد که میمیرد برحالی که او راست مادری کنیز گفت که آن مادر خریده
میشود از مال پسرش بعد از آن آزاد کرده میشود بعد از آن میراث داده میشود بقیه مال پسرش دوم اصل
عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي رَجُلٍ تُوُفِّيَ وَتَرَكَ مَالًا وَلَهُ
أُمٌّ مَمْلُوكَةٌ قَالَ تُشْتَرَى أُمُّهُ وَتُعْتَقُ ثُمَّ تُدْفَعُ إِلَيْهَا بَقِيَّةُ الْمَالِ شرح روایتست از عبدالله بن سنان
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام سخن میگفت در مردی که گرفته شد از دنیا و واگذاشت مالی را برحالی
که او راست مادری کنیز گفت که خریده میشود مادرش و آزاد کرده میشود و بعد از آن داده میشود بسوی او بقیه مال
پسرش سیوم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ وَتَرَكَ أَبَاهُ

وَهُوَ مَمْلُوكٌ اَوْ اَمَةٌ وَهِيَ مَمْلُوكَةٌ وَالْمَيِّتُ حُرٌّ اُشْتُرِيَ مِمَّا تَرَكَ اَبُوهُ اَوْ قَرَابَتُهُ وَوُرِّثَ
مَا بَقِيَ مِنَ الْمَالِ شرح اشتری بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعالست ترک بصیغه معلومست و ضمیر مستتر
راجع بالرجل است ابوه نایب فاعلست یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون
میرد مردی و او را اگر پدرش را بر حالی که پدرش غلامست یا مادرش را بر حالی که مادرش کنیز است وصیت از ادوات
خریده میشود از مالی که واگذاشت آن را پدرش یا خویشاوندش که مادرست و وارث میشود آنچه را که باقی ماند
از جمله مال میت چهارم اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلرَّجُلُ يَمُوتُ وَلَهُ
اِبْنٌ مَمْلُوكٌ قَالَ يُشْتَرٰى وَيُعْتَقُ ثُمَّ يُدْفَعُ اِلَيْهِ مَا بَقِيَ شرح این ظاهرست از شرح سابق پنجم اصل عَنْ
سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ
فِي الرَّجُلِ الْحُرِّ يَمُوتُ وَلَهُ اُمٌّ مَمْلُوكَةٌ قَالَ تُشْتَرٰى مِنْ مَالِ ابْنِهَا ثُمَّ تُعْتَقُ ثُمَّ تُوَرَّثُهَا شرح
این موافق حدیث اول این بابست ششم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالًا كَثِيرًا وَتَرَكَ اُمًّا مَمْلُوكَةً وَاُخْتًا مَمْلُوكَةً قَالَ تُشْتَرَيَانِ
مِنْ مَالِ الْمَيِّتِ ثُمَّ تُعْتَقَانِ وَتُوَرَّثَانِ قُلْتُ اَرَاَيْتَ اِنْ اَبٰى اَهْلُ الْجَارِيَةِ كَيْفَ يُصْنَعُ قَالَ
لَيْسَ لَهُمْ ذٰلِكَ وَتُقَوَّمَانِ قِيمَةَ عَدْلٍ ثُمَّ يُعْطٰى مَا لَهُمْ عَلٰى قَدْرِ الْقِيمَةِ قُلْتُ اَرَاَيْتَ لَوْ اَنَّهُمَا اشْتُرِيَا
ثُمَّ اُعْتِقَتَا ثُمَّ وَرِثَتَا مِنْ بَعْدُ مَنْ كَانَ يَرِثُهُمَا قَالَ يَرِثُهُمَا مَوَالِي ابْنِهِمَا لِاَنَّهُمَا اشْتُرِيَا مِنْ مَالِ
الْاِبْنِ شرح واو در واختا بمعنی او است بقرینه تورثان زیرا که خواهر وارث نمیشود با وجود مادرش تثنیه در تشتریان
و تعارضش باعتبار وقوعست نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب سی و ششم که باب میراث الغرقی و
اصحاب الهدم است یصنع بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست ما موصوله و نایب فاعلست لهم یعنی است
علی قدر القیمه اشارتست باینکه اگر از میت نقد مانده باشد میباید که صاحبان کنیز جنس را قبول کنند بر قدر قیمت و
بصیغه معلوم باب حسب یا مجهول باب تفعل است و ضمیر منصوب راجع بمیت یا مال میت است من بعد که مبنی
بر ضم است اشارتست باینکه بقیه مال میراث ایشانست یعنی روایتست از عبد الله بن طلحه از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که مرد و واگذاشت مالی بسیار را و واگذاشت مادری کنیز را یا خواهری
کنیز را امام گفت که خریده میشوند از مال میت بعد از ان آزاد کرده میشوند و میراث داده میشوند گفتم که خبر ده مرا
که اگر امتناع کنند صاحبان آن کنیز چگونه کرده میشود امام گفت که نیست برای ایشان آن امتناع و قیمت
کرده میشوند قیمت میانه بعد از ان داده میشود آنچه برای صاحبان کنیز است بر قدر قیمت کنیز گفتم که خبر ده مرا
که اگر میبود اینکه ایشان خریده شدند بعد از ان آزاد کرده شدند بعد از ان وارث شدند او را بعد از فوت ان

که میبود

که میبود که وارث شود ایشان را امام گفت که وارث میشوند ایشان را صاحبان پسر ایشان مثلا زیرا که ایشان خریده
شدند از مال آن پسر مثلا هفتم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضٰى اَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فِي رَجُلٍ يَمُوتُ وَلَهُ اُمٌّ مَمْلُوكَةٌ وَلَهُ مَالٌ اَنْ تُشْتَرٰى اُمُّهُ مِنْ مَالِهِ
ثُمَّ يُدْفَعُ اِلَيْهَا بَقِيَّةُ الْمَالِ اِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ ذَوُو قَرَابَةٍ لَهُمْ سَهْمٌ فِي الْكِتَابِ شرح روایتست از عبد الله
بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که میمیرد بر حالی که
او راست مادری کنیز و او راست مالی باینکه خریده شود مادرش از مالش بعد از ان داده شود سوی مادر باقی مانده
مال چون نباشد او را خویشاوندان آن مادر که ایشان راست تیری بخشش معین در قرآن مثل خواهر هشتم اصل
عَنْ اِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ مَاتَ مَوْلًى لِعَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَقَالَ انْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ لَهُ وَارِثًا
فَقِيلَ لَهُ اِنَّ لَهُ ابْنَتَيْنِ بِالْيَمَامَةِ مَمْلُوكَتَيْنِ فَاشْتَرَاهُمَا مِنْ مَالِ الْمَيِّتِ ثُمَّ دَفَعَ اِلَيْهِمَا
بَقِيَّةَ الْمَالِ شرح مثل این گذشت در حدیث نهم باب میراث ذوی الارحام مع الموالی که باب سی و پنجم
نقل کلام فضل بن شاذان اصل قَالَ الْفَضْلُ فَاِنْ قَالَ قَائِلٌ فَاِنْ اَبٰى مَوْلَى الْمَمْلُوكِ اَنْ يَبِيعَهُ
وَامْتَنَعَ مِنْ ذٰلِكَ يُجْبَرُ عَلَيْهِ قِيلَ لَهُ نَعَمْ لِاَنَّهُ لَيْسَ لَهُ اَنْ يَمْتَنِعَ وَهٰذَا الْحُكْمُ لَازِمٌ لِاَنَّهُ
يُرَدُّ عَلَيْهِ قِيمَتُهُ تَامًّا وَلَا يُنْقَصُ مِنْهُ شَيْئًا وَفِي امْتِنَاعِهِ فَسَادُ الْمَالِ وَتَعْطِيلُهُ وَهُوَ مَنْهِيٌّ
عَنِ الْفَسَادِ شرح گفت فضل بن شاذان که پس اگر گوید گوینده که پس اگر اباکند صاحب بنده ایرا که خریده شود
او را و امتناع کند ازان آیا مجبور میشود بران گفته میشود او را که آری زیرا که ایشان را نیست که جایز نیست
برای او اینکه امتناع کند و این حکمیست لازم زیرا که شان نیست که بر گردانیده میشود برو قیمت بنده بتمامی
و کم داده نمیشود ازان چیزی و در امتناع اوست تباه کردن مال و تعطیل مال و او نهی کرده شده است
از تباه کردن در قرآن مثل آیت سوره بقره والله لا یحب الفساد اگر گویی که مال تباه نمیشود زیرا که امام وارث
آمالست گویم که وارث شدن امام در اینصورت منافی ظاهر آیت سوره انفال و سوره احزابست که و اولوا
الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ اصل فَاِنْ قَالَ فَاِنَّهَا كَانَتْ اُمَّ وَلَدٍ لِرَجُلٍ فَكَرِهَ الرَّجُلُ اَنْ يُفَارِقَهَا
وَاَحَبَّهَا وَخَشِيَ اَنْ لَا يَصْبِرَ عَنْهَا وَخَافَ الْعَنَتَ اَنْ تُصِيبَهُ الضَّيْعَةُ هَلْ تُؤْخَذُ مِنْهُ وَيُفَرَّقُ
بَيْنَهُمَا وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ وَلَدِهِ مِنْهَا قُلْنَا فَالْحُكْمُ يُوجِبُ تَحْرِيرَهَا فَاِنْ خَشِيَ الرَّجُلُ مَا ذَكَرْتَ وَاَحَبَّ
اَنْ لَا يُفَارِقَهَا فَلَهُ اَنْ يُعْتِقَهَا وَيَجْعَلَ مَهْرَهَا عِتْقَهَا حَتّٰى لَا تَخْرُجَ مِنْ مِلْكِهِ ثُمَّ يَدْفَعُ اِلَيْهَا
مَا وَرِثَتْ شرح کره بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل برای مبالغه است احبها بحاء منقطه و تشدید با
یعتقها بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مفعول

خشی است بعیر صاد اول بسکون صاد و کسر یا و کمنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الغیرة بفتح غین نقطه دار
وسکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه رشک خوردن ان و دوم بفتح همزه و سکون نون مصدر است
و مصدر باب نصر خلاف زمانست تصیر و دوم بکسر صاد و سکون یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایبه معلوم
باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بجاریه است یفرق بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است الحکم بضم حا
وسکون کاف حکمت و حکومت التحریر بحا بی‌نقطه و دو را بی‌نقطه آزاد کردن ذکرت بصیغه مخاطب است
یعنی پس اگر گوید که پس بدرستی که کنیز بود مادر فرزندی برای مردی پس بغایت کراهت کرد مرد ابرا
که مفارقت کند کنیز را و دوست داشت کنیز را و ترسید از اینکه شکیبائی نکند در جدائی از کنیزه و ترسید
از رشک خوردن در وقتی که کنیز کرد و سوی غیر او یا بمعنی که شوهر دیگر گیرد آیا گرفته میشود از ان مرد و تزویج کرده
میشود میان آن مرد و میان فرزندش از ان کنیز باعتبار اینکه گاهی با پدر و گاهی با مادر میباشد پس از هر دو
مفارقت کرده فی الجمله گوییم که پس حکم الهی لازم کرده آزاد کردن آن کنیزه را پس اگر ترسد آن مرد از آنچه گفتی
و دوست دارد که مفارقت نکند کنیزه را پس جایز است آن مرد را اینکه آزاد کند کنیزه را و کرد اندهه کنیزه را در نکاح
دائمی منقطع آزادی کنیزه تا آنکه بیرون رود از تصرف او و بعد از ان داده میشود سوی کنیزه آنچه وارث شده را
اینست که اگر در واقع میترسد علاجش آسانست و کنیزه در تصرف او میماند بنکاح جدید و قیمت مفتی میگیرد و جایز ایکه
فروختن ام ولد بعضی ورثه جایز نیست اصل فان قال فانها ورثت اقل من قیمتها و ورثت النصف
من قیمتها او الثلث او الربع قیل له یعتق منها بحساب فان شاء صاحبها ان یستسعیها
فیما بقی من قیمتها فعل ذلک وان شاء ان تخدمه بحساب ما بقی منها فعل ذلک شرح
گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب نکاح المراة بعضها حر تا آخر که باب صد و بیست و سیوم است اینکه
اگر احد شریکین در کنیز آزاد کند حصه خود را شریک دیگر استخدام او میتواند کرد مگر آنکه کنیز ابا کند از استسعا
یعنی پس اگر گوید که پس بدرستی که کنیز وارث شد کمتر از قیمت خود را و وارث شد نصف از جمله
قیمت خود را یا ثلث را یا ربع را مثلا چگونه میشود گفته میشود او را که آزاد کرده میشود از جمله کنیز بحساب آنچه
وارث شد پس اگر خواهد صاحبش که سعی فرماید کنیزه را در آنچه باقیمانده از قیمت کنیز میکند آنرا و اگر خواهد که
کنیز خدمت کند او را بحساب آنچه باقیمانده از کنیز میکند آنرا اصل فان قال فان کانت قیمتها عشرة
الاف درهم وورثت عشرة دراهم او درهما واحدا او اقل من ذلک قیل له لا یبلغ قیمة
المملوکة اکثر من خمسة الاف درهم الذی هو دیة الحرة المسلمة ان کان ما ورثته جزءا
من قیمتها او اکثر من ذلک اعتق منها بمقدار ذلک وان کان اقل من جزء من ثلثین جزءا

فان

لم تعبأ بذلک ولم یعتق منها شیء شرح الذی صفت خمسه است و تذکیر باعتبار درهم است که مضاف
الیه است و مقصود اینست که قیمت عدل کنیز زیاد نمیباشد از ان و باقی اسراف است بدلیل اینکه اگر آن کنیز
کشته شود خونبهای او زیاده از ان نیست در نسخ ان کان ما ورثت جزءا من قیمتها است و ظاهر فان کان
ما ورثته جزءا من ثلثین جزءا من قیمتها است و ما موافق ظاهر شرح میکنیم لم تعبأ بعین بی‌نقطه و با یکنقطه
و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است یعنی پس اگر گوید که پس اگر باشد قیمت کنیز ده هزار درهم
و وارث شود ده درهم یا یک درهم یا کمتر از ان چگونه میشود گفته میشود او را که نمیرسد قیمت عدل کنیز
بیشتر از پنجهزار درهم که آن خونبهای زن آزاد مسلمان است پس اگر باشد آنچه کنیز وارث شده آنرا جزئی از سی جزء
بهای کنیز یا بیشتر از ان آزاد کرده میشود از کنیز بقدر آن و اگر باشد کمتر از جزئی از سی جزء اعتبار کرده نمیشود
آن و آزاد کرده نمیشود از کنیز چیزی اصل فان کان جزءا وکسرا وجزئین وکسرا لم تعبأ بالکسر
کما ان الزکوة تجب فی المائتین ثم لا تجب حتی تبلغ مائتین واربعین ولا تجب فیما
بین الاربعینات شیء کذلک هذا شرح این کلام آخر حدیث محل سقط است و ما چنانچه گفته
شرح میکنیم والعهدة علیه یعنی پس اگر میراث باشد جزئی از سی جزء و کسری مثل نصف جزء یا باشد دو جزء
از سی جزء و کسری مثلا اعتبار کرده نمیشود آن کسر مانند اینکه زکوة واجب میشود در دویست درهم بعد از ان
واجب نمیشود تا آنکه برسد بدویست و چهل درهم و واجب نمیشود در آنچه میان چهلهاست چیزی از زکوة
همچنانست این اصل فان قال لم جعلت ذلک جزءا من ثلثین دون ان تجعله جزءا من
عشرة او جزءا من ستین او اقل او اکثر قیل له ان الله عز وجل یقول فی کتابه یسئلونک
عن الاهلة قل هی مواقیت للناس فهی الشهور فجعل المواقیت هی الشهور وایام الشهور
ثلثون یوما وکان الذی یجب لها من الرق والعتق من طریق المواقیت التی وقتها الله
عز وجل للناس شرح بیان این آیت بوجهی دیگر گذشت در کتاب الصیام در شرح حدیث اول باب
الاهلة والشهادة علیها که باب ششم است وقتها بقاف و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب
ضرب یا باب تفعیل است یعنی پس اگر گوید که چرا گردانیدی آنرا جزئی از سی جزء نه آنکه گردانی آنرا جزئی
از ده جزء یا جزئی از شصت جزء یا کمتر یا بیشتر گفته میشود او را که بدرستی که الله عز وجل میگوید در کتاب خود
در سوره بقره که می‌پرسند ترا از هلالها بگو که آنها تعیین کرده شده است برای مردمان آن هلالها باعتبارات
از هلالها پس گردانید الله تعالی تعیین کرده شده‌ها را همان ماهها و کاملتر ماهها سی روز از شب است و بود
آنچه واجب میشود برای آن کنیز از جمله بندگی و آزادی از راه تعیین کرده شده‌هائی که تعیین کرده آنها را

الله عز و جل برای مردمان اصل فإن قال فما تقول فيمن أوصى لرجل بجزء من ماله ومات ولم يبين
هل تجعل له جزءا من ثلاثين جزءا من ماله كما فعلتم في المعتق قيل له لا ولكنا نجعل له
جزءا من عشرة من ماله لأن هذا ليس هو من طريق المواقيت إنما هذا من طريق
العدد شرح پس اگر گوید که چیست سخن تو در کسی که وصیت کرد برای مردی بجزئی از مال خود و مرد و بیان
نکرد آیا میگردانی برای او جزئی از سی جزو را از مالش چنانکه کردی آنرا برای آن آزاد کرده شده گفته میشود
او را که نه ولیکن میگردانیم برای او جزئی از ده جزو از جمله مالش زیرا که این نیست آن از راه مواقیت جز
این نیست که این از راه عدد است مراد اینست که متبادر از لفظ جزو بقرینهٔ صارفه غیر متبادر از لفظ موقت
بقرینهٔ صارفه است اصل فلما أن كان أصل العدد كله الذي لا تكرار فيه ولا نقصان
فيه عشرة فأخذنا الأجزاء من ذلك لأن ما زاد على العشرة فهو تكرار لأنك تقول
إحدى عشر واثنى عشر وثلاثة عشر وهذا تكرار الحساب الأول وما نقص من
عشرة فهو نقصان عن حد كمال أصل الحساب وعن تمام العدد فجعلنا للموصى
له جزءا من عشرة إذا كان ذلك من طريق العدد شرح أن بفتح همزه و سکون نون زائده برای
تأکید اتصال است کل مجرور و تأکید العدد است الذی صفت اصل است عشره منصوب و خبر کان است فا
در فاخذنا که جواب لما است غیر معروفست ذکر احدی عشر و دو نظیرش بعنوان مثال است و برین قیاس
عشرین که جمع مستعمل بمعنی تثنیه است و عبارتست از دو عشره و ثلثین که عبارتست از سه عشره و این
منافات ندارد با اینکه مائه و الف از قبیل تکرار باشد باعتبار اینکه آنها نادرست و در اکثر حسابها داخل نیست
یا باعتبار اینکه منظور اکثر مردمان در آنها ده ده و ده صد است یعنی پس وقتی که بود اصل عدد همگیش که نیست
تکرار در آن و نیست نقصان در آن ده پس گرفتیم اجزا را از آن اصل زیرا که آنچه زیاد شد بر ده پس آن تکرار است
زیرا که تو میگوئی که یازده و دوازده و سیزده و این تکرار حساب اولست و آنچه کم شد از ده پس آن نقص است
از مرتبه کمال اصل حساب و از تمام عدد پس گردانیدیم برای این موصی له جزئی از ده جزو را چون شد این از راه عدد
اصل وهكذا روينا عن أبي عبد الله عليه السلام أن له جزءا من عشرة وجعلنا للمعتق جزءا من
ثلاثين لأنه من طريق المواقيت وهكذا جعل الله المواقيت للناس الشهور كما ذكرنا شرح روينا
بصیغهٔ ماضی مجهول باب تفعیلست و این اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الوصایا در احادیث باب من اوصی
بجزء من ماله که باب بیست و سیوم است أن بفتح همزه و تشدید نون بدل بکذا است یعنی و چنین راوی کرده
شدیم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه برای موصی له است جزئی از ده جزو و گردانیدیم برای آزاد کرده شده جزئی

از سی جزو را زیرا که آن از راه مواقیت است و چنین گردانید الله مواقیت را برای مردمان ماهها چنانکه ذکر کردیم در
آیت سورهٔ بقره اصل فإن قال فإن وهب رجل لمملوك مالا أو هل يعتق بذلك المال كما أعتق
بالقول قيل له إن هذا لا يشبه ذاك لأن الميت لما أن مات لم يكن لذلك المال رب
غير المملوك ولم يستحقه أحد غير المملوك فبقي مال لا رب له والهبة لها رب قائم
بعينه إن أراد أن ينزع عن المملوك رجع إلى الرقبة القائم وقد مضى ربه بما صنع المملوك فهذا
لا يشبه ذاك والحمد لله شرح مشار الیه هذا میراث است و مشار الیه ذاک هبه است یا برعکس است
أن بفتح همزه و سکون نون زائده برای تأکید اتصالست هبه بمعنی موهوب است ازلنا برای با نقطه بصیغه
ماضی متکلم مع الغیر معلوم معتل العین باب افعالست رب در دوم مرفوع و فاعل است ما مصدریه است صنع
بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب منع است الصنع بفتح صاد و سکون نون
کاری را داشتن کسی را المملوک منصوب و مفعول به است و میتواند بود که ما موصوله باشد و صنع ماخوذ باشد
از صنع بضم صاد و سکون نون بمعنی کردن کاری و تقدیر صنعه باشد و المملوک مرفوع و فاعل باشد
و مقصود این باشد که این هبه رایج میشود فی الحقیقه باذن در تصرف مملوک در مال آنقدر بهر روش که مملوک
خواهد یعنی پس اگر گوید که پس اگر بخشد مردی برای مملوک مالی را آیا آزاد کرده میشود بآن مال چنانچه آزاد
کرده شد بمیراث گفته شده میشود او را که بدرستی که این مانند نمیشود آنرا زیرا که میت هنگامی که مرد نشد برای
آن مال مالکی غیر آن مملوک و مستحق نشد آنرا کسی غیر آن مملوک پس ماند مالی که نیست مالکی آنرا و بخشش آنرا است
مالکی که زنده است بعینه اگر بخواهد که بگیرد از مملوک بر میگردد سوی مالکش که زنده است و تحقیق راضی شده مالکش
بکار داشتن او مملوک را پس این مانند نمیشود آنرا و الحمد لله باب چهل و چهارم اصل باب انه لا یتوارث
الحر والعبد شرح التوارث مصدر باب تفاعل میراث بردن دو کس از یکدیگر مقصود در این باب اینست که عبد
چندانکه آزاد نشده مالک چیزی نمیشود حقیقةً حتی فاضل ضریبه که مذکور میشود در حدیث اول باب ولاء
السائبه که باب بیست و سیوم است و بیان میشود پس عبد وارث نمیشود حر را اصلا چنانچه می آید در
حدیث اول باب بیست و سیوم و وارث نمیشود عبد را بطریق اولی و امه مانند عبد است در این حکم بدلیل
آنچه گذشت در احادیث و کلام فضل بن شاذان در باب سابق و اشارت باین می آید در حدیث
چهارم این باب و بیان میشود وارث نمیشود حر عبد را اصلا و بنا بر این اگر عبدی فاضل ضریبه داشته
باشد و او بمیرد و نه او پسری آزاد مانند آن پسر وارث فاضل ضریبه نمیشود زیرا که آن مال مالک عبد است
حقیقةً یعنی این باب بیان اینست که میراث از یکدیگر نمی‌برند آزاد و غلام و در این باب چهار حدیث است

اول اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَتَوَارَثُ الْحُرُّ وَالْمَمْلُوكُ
شرح این ظاهرست از شرح عنوان این باب دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَا يَتَوَارَثُ الْحُرُّ وَالْمَمْلُوكُ شرح این موافق سابق است سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَا يَتَوَارَثُ الْحُرُّ وَالْمَمْلُوكُ شرح این نیز موافق سابق است چهارم اصل عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعَبْدُ لَا يَرِثُ وَالطَّلِيقُ لَا يَرِثُ شرح الطلیق بفتح طاء بی‌نقطه و کسر لام و سکون
یاء دو نقطه در پایین و قاف مملوکی که مطلق العنان شده باشد بوجهی و آن چند قسم است اول ام ولد که جایز نیست
خرید و فروخت آن و این مناسب طلیق در مقابل عبد مذکور شده دوم مملوکی که ماذون باشد در رفتن بهر جا که خواهد
و در هر تصرفی که خواهد سیوم مملوکی که متصرف باشد در فاضل ضریبه بسبب وعده مالکش و وجوب وفا بوعده چهارم
مملوکی که ماذون در تجارت باشد اگرچه ماذون در رفتن بهر جا که خواهد نباشد یعنی روایت است از فضیل بن یسار
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که غلام وارث نمیشود اصلاً آزاد را و نه بنده را و مملوک مطلق العنان وارث
نمیشود اصلاً نه آزاد او را و نه بنده را باب چهل و نهم اصل باب الرجل يترك وارثين احدهما حر والآخر مملوك
شرح این باب بیان مرویست که وا میگذارد دو وارث را که یکی از ایشان آزاد است و دیگری بنده است
در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ مِهْزَمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَبْدٍ مُسْلِمٍ وَلَهُ أُمٌّ نَصْرَانِيَّةٌ
وَلِلْعَبْدِ ابْنٌ حُرٌّ قِيلَ أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَتْ أُمُّ الْعَبْدِ وَتَرَكَتْ مَالًا قَالَ يَرِثُهُ ابْنُ ابْنِهَا الْحُرُّ شرح
مهزم بکسر میم و سکون هاء و فتح زای با نقطه است و واو در وله از زیادتی کاتبان است میباید مگر آنکه مسلم متضمن معنی
اسلم باشد و واو حالیه باشد یعنی روایت است از مهزم از امام جعفر صادق علیه السلام در غلامی مسلمان که او راست
مادری ترسا و مر غلام را پسری آزاد گفته شد امام را که خبر ده مرا که اگر بمیرد مادر آن غلام و واگذارد مالی را
چگونه میشود امام گفت که وارث میشود آن مال را پسر پسر او که آزاد است دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ أُمٌّ مَمْلُوكَةٌ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ انْطَلَقَ رَجُلٌ مِنْ
أَصْحَابِنَا فَاشْتَرَى أُمَّهُ وَاشْتَرَطَ عَلَيْهَا أَنِّي أَشْتَرِيكِ فَأُعْتِقُكِ فَإِذَا مَاتَ ابْنُكِ فُلَانُ
بْنُ فُلَانٍ فَوَرِثْتِهِ أَعْطَيْتِنِي نِصْفَ مَا تَرِثِينَ عَلَى أَنْ تُعْطِينِي بِذَلِكَ عَهْدَ اللَّهِ وَعَهْدَ
رَسُولِهِ شرح در بعض نسخ در صدر این حدیث باب هست و آن مبنی بر غفلت که این حدیث و حدیث آینده مناسب
عنوان باب مذکور نباشد و آن خوب نیست و الله اعلم حضرته بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر و ضمیر راجع برجل است
فاشتری بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست اشترط نیز بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست انّی
بفتح همزه است اشتریک بکسر کاف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعالست فاعتقک بکسر کاف بصیغه مضارع

متکلم معلوم باب افعالست فورثته بکسر تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی مخاطبه معلوم باب حسب است و ضمیر غایب
راجع بابنک است اعطیتنی بکسر تاء دو نقطه در بالا و نون وقایه و ضمیر متکلم بصیغه ماضی مخاطبه معلوم باب افعالست
ترثین بفتح تاء دو نقطه در بالا و کسر راء بی‌نقطه و کسر ثاء سه نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح نون بتقدیر
ترثینه است تعطینی بضم تاء دو نقطه در بالا و سکون عین بی‌نقطه و کسر طاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و نون وقایه و ضمیر متکلم بصیغه مضارع مخاطبه معلوم باب افعال منصوب بحذف نون است عهد در دو جا بفتح عین
و سکون ها منصوبست یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که بود او را مادری
کنیز پس وقتی که حاضر شد آن مرد را وفات روان شد مردی از یاران ما پس خرید مادرش را و شرط کرد بر مادرش
اینکه من میخرم ترا پس آزاد میکنم ترا پس چون بمیرد پسر تو فلان بن فلان پس وارث شوی او را دهی مرا نصف
مالی که وارث میشوی آن را بر نهج اینکه دهی مرا بر آن شهادت الله و شهادت رسولش یعنی که الله و رسولش را
گواه گیری برای آن شرط اصل فَرَضِيَتْ بِذَلِكَ وَأَعْطَتْهُ عَهْدَ اللَّهِ وَعَهْدَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لَتَفِيَنَّ لَهُ بِذَلِكَ فَاشْتَرَاهَا الرَّجُلُ فَأَعْتَقَهَا عَلَى ذَلِكَ الشَّرْطِ وَمَاتَ ابْنُهَا بَعْدَ ذَلِكَ فَوَرِثَتْهُ
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ غَيْرُهَا قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَأُجِرَ فِيهَا إِنَّ هَذَا
لَفَقِيهٌ وَالْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ وَعَلَيْهَا أَنْ تَفِيَ بِمَا عَاهَدَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ عَلَيْهِ شرح لتفین بفتح
لام و فتح تاء دو نقطه در بالا و کسر فاء و فتح یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب مؤکد بنون
ثقیله یا خفیفه جواب قسم است ولم یکن له وارث غیرها باین معنی است که زوجه و فرزند و پدر نداشت اگرچه برادر آزاد
و مانند آن داشت بقرینه اینکه اگر وارثی اصلا نمیداشت لازم میبود خریدن آن کنیز از مال پسرش و آزاد کردن او
و دادن بقیه مال باو چنانکه گذشت در احادیث باب میراث الممالیک که باب چهل و سیوم است و باین اعتبار است که
این حدیث در تحت عنوان این باب مذکور شده زیرا که دلالت میکند بر اینکه اگر از میت مادری کنیز و برادری آزاد
مثلا مانده باشد کل میراث از برادرست پس فایده خریدن مادر و آزاد کردن او نیست که کل مال ببرادر رسد اجر
بجیم و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر و ضرب است و این اشارتست باینکه شرط عتق که قصد قربت
آن کرده است چنانچه گذشت در کتاب العتق در احادیث باب انه لا یکون عتق الا ما ارید به وجه الله عز و جل که
باب دوم است اینجا متحقق است عاهدت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب مفاعلة است و در بعض نسخ عاهدت از باب تفعل است
الله منصوبست و مراد اینست که قسم خورده بالله باعتبار اینکه گواه گرفتن الله نوعی از قسم است یعنی پس راضی شد آن کنیز
بآن و داد او را شهادت الله و شهادت رسولش صلی الله علیه و آله که هر آینه وفا میکند البته برای آن مرد بآن
شرط پس خرید آن کنیز را آن مرد پس آزاد کرد او را بر آن شرط و مرد پسرش بعد از آن پس گشت وارث شد او را و نبود

عاهدت

او وارث از او غیر مادر که شریک مادر تو آزاد شد راوی گفت که پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که هر آینه احسان کرد
سوی و مادر و ماجور شد در مادر بدرستی که اینمرد هر آینه والاست و مسلمانان نزد شرطهای ایشانند و واجب
بر آن مادرست اینکه وفا کند آنچه قسم خورده باو و سولش بر سر آن **سیوم اصل** عَنْ ابْنِ اَبِی عُمَیْرٍ عَنْ بَعْضِ
اَصْحَابِهِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم فِی رَجُلٍ کَاتَبَ مَمْلُوکَهُ وَاشْتَرَطَ عَلَیْهِ اَنَّ مِیرَاثَهُ لَهُ فَرُفِعَ ذٰلِکَ
اِلٰی اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ فَاَبْطَلَ شَرْطَهُ وَقَالَ شَرْطُ اللّٰهِ قَبْلَ شَرْطِکَ **شرح** کاتب
بتاء دو نقطه در بالا و با کسر عین بصیغه ماضی غایب معلوم باب مفاعله است مملوکه منصوبست و ضمیر راجع برجل است
و اشترط بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست و ضمیر مستتر راجع برجل است و مراد هنیت که مال المکاتبه را
منحصر کرد در این میراث ضمیر علیه راجع بمملوکست ان بفتح همزه و تشدید نونست ضمیر میراثه راجع بمملوکست ضمیر له
راجع برجل است و مقصود امثال صورتیست که مملوک پدری آزاد و برادری آزاد داره و آنمرد مملوک را مکاتبه کرد
با یزدش که اگر پدر مملوک بمیرد نصف مال او میراث آن مملوک شود مملوک آن میراث را بآن مرد دهد
و آزاد باشد و اگر نه بهر آزاد نباشد و این شرط باطلست زیرا که شرط الهی اینست که خویشاوندی که مملوک
شریک خویشاوندی که آزاد باشد نشود در میراث و این مناسبت است که اینحدیث در تحت عنوان این
باب مذکور است **یعنی** روایت است از محمد بن ابی عمیر از بعضی یارانش از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که مکاتب
کرد غلام خود را و مال المکاتبه همین بعد کرد شرط کرد بر غلام از آنکه میراثی که حصه غلام شود از خویشاوندان او برای آنمرد
باشد پس مرفوع شد آن عقد مکاتبه سوی امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس باطل کرد شرط آنمرد را و گفت که
شرط الله پیش از شرط تست **باب چهل و ششم اصل باب میراث المکاتبین شرح** این باب بیان میراث
مکاتبانست در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم
قَالَ الْمُکَاتَبُ یَرِثُ وَیُوَرَّثُ عَلٰی قَدْرِ مَا اَدّٰی **شرح** روایت است از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که مکاتب مطلق وارث میشود و موروث میشود بقدر آنچه داد از جمله مال المکاتبه **دوم اصل** عَنِ الْحَلَبِیِّ
وَعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم فِی رَجُلٍ مُکَاتَبٍ یَمُوتُ وَقَدْ اَدّٰی بَعْضَ مُکَاتَبَتِهِ
وَلَهُ ابْنٌ مِنْ جَارِیَتِهِ قَالَ اِنْ کَانَ اشْتُرِطَ عَلَیْهِ اَنَّهُ اِنْ عَجَزَ فَهُوَ مَمْلُوکٌ رَجَعَ ابْنُهُ مَمْلُوکًا
وَالْجَارِیَةُ وَاِنْ لَمْ یَکُنْ اشْتُرِطَ عَلَیْهِ ذٰلِکَ اَدّٰی ابْنُهُ مَا بَقِیَ مِنْ مُکَاتَبَتِهِ وَوَرِثَ مَا بَقِیَ
شرح مناسب این گذشت در کتاب العتق والتدبیر والکتابة در حدیث سیوم باب المکاتب که باب یازدهم است
مکاتبه عبارتست از حصه از مال المکاتبه که مخصوص بنجم معین است و وعده آن رسیده موافق آنچه می آید در حدیث
پنجم این باب و عاجز شدن از آن مسامحات نزد ادا داشتن اسباب ضروری مثل جامه و اثاث البیت و مثنوا انداید که باب

ازمجموع مال المکاتبه باشد اشترط او دو جا بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعالست والجاریه مرفوع و معطوف بر ابنه است
یعنی روایت است از حلبی و عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی مکاتب که میمیرد در حالی
که بتحقیق داده بعضی قسط مال المکاتبه خود را و او راست پسری از کنیزش امام گفت که اگر باشد که شرط کرده شده
باشد بر مکاتب اینکه اگر عاجز شود پس او مملوک باشد بر میگردد پسرش مملوک و آن کنیز نیز و اگر نباشد که شرط
کرده شده باشد بر او آن میدهد پسرش آنچه که باقی ماند از جمله قسط مال المکاتبه او و وارث میشود آنچه را که باقی
ماند از جمله مال پدرش **سیوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰم فِی رَجُلٍ مُکَاتَبٍ کَانَتْ تَحْتَهُ
امْرَاَةٌ حُرَّةٌ فَاَوْصَتْ عِنْدَ مَوْتِهَا بِوَصِیَّةٍ فَقَالَ اَهْلُ الْمِیرَاثِ لَا یَرِثُ وَلَا نُجِیزُ وَصِیَّتَهَا لَهُ اِنَّهُ
مُکَاتَبٌ لَمْ یُعْتَقْ وَلَا یَرِثُ فَقَضٰی اَنَّهُ یَرِثُ بِحِسَابِ مَا اُعْتِقَ مِنْهُ **شرح** ظاهر فقضی آخر هنیت که
مراد از وصیت سفارش و تاکید او ان کل میراث شوهر مکاتب باشد و ظاهر صحیح نباشد زیرا که امام متعرض حال
وصیت صحیح نشده **یعنی** روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم در مردی مکاتب که بود در زن در حباله او
زنی آزاد پس زوجه او وصیت کرد نزد مردنش بمالی برای مکاتب پس گفتند وارثان زوجه که آنمرد وارث نمیشود
و نگذاریم وصیت زوجه را برای او زیرا که او مکاتبست آزاد نشده و وارث نمیشود پس امام حکم کرد باینکه
مکاتب وارث میشود بقدر آنچه آزاد کرده شد از او **چهارم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ
السَّلٰم فِی مُکَاتَبٍ تُوُفِّیَ وَلَهُ مَالٌ قَالَ یُحْسَبُ مِیرَاثُهُ عَلٰی قَدْرِ مَا اُعْتِقَ مِنْهُ لِوَرَثَتِهِ وَمَا
لَمْ یُعْتَقْ مِنْهُ لِاَرْبَابِهِ الَّذِینَ کَاتَبُوهُ مِنْ مَالِهِ **شرح** ما لم یعتق بتقدیر قدر ما لم یعتق است من در من ماله برای
تبعیض یا برای سببیت است و بیان اول حال ضمیر مستتر در خبر مبتداست که فاعل کاتبوه است یا حال مبتدا است و یا
برای متعلق بکاتبوه است **یعنی** روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم در مردی مکاتب که گرفته شد از
دنیا در حالی که او راست مالی امام گفت که حساب کرده میشود میراث او بر مقدار آنچه آزاد کرده شد از جمله او برای وارثانش
و بمقدار آنچه آزاد کرده نشده از جمله او برای صاحبان اوست که مکاتب کرده اند او را از مالش **پنجم اصل** عَنْ مَالِکِ بْنِ
عَطِیَّةَ قَالَ سُئِلَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم عَنْ رَجُلٍ مُکَاتَبٍ مَاتَ وَلَمْ یُؤَدِّ مُکَاتَبَتَهُ وَتَرَکَ
مَالًا وَوَلَدًا قَالَ اِنْ کَانَ سَیِّدُهُ حِینَ کَاتَبَهُ اشْتَرَطَ عَلَیْهِ اِنْ عَجَزَ عَنْ نَجْمٍ مِنْ نُجُومِهِ
فَهُوَ رَدٌّ فِی الرِّقِّ وَکَانَ قَدْ عَجَزَ عَنْ نَجْمٍ فَمَا تَرَکَ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ لِسَیِّدِهِ وَابْنُهُ رَدٌّ فِی الرِّقِّ
اِنْ کَانَ وُلِدَ قَبْلَ الْمُکَاتَبَةِ **شرح** تفسیر عجز از نجم گذشت در کتاب العتق والتدبیر والکتابة در حدیث اول
باب المکاتب که باب یازدهم است تغییر اسلوب بذکر ابنه در جواب با وجود ذکر ولد در سوال اشارتست باینکه
ضمیر ابنه راجع برجل مکاتب است که فرق نیست میان مکاتب مشروط و مکاتب مطلق و ذکر ابنه بعنوان مثالست

پس مراد هست که فرزند مکاتب خواه مشروط و خواه مطلق رق است اگر متولد شده باشد پیش از مکاتبه
یعنی روایت است از مالک بن عطیه بفتح عین بی‌نقطه و کسر طاء بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام از مردی مکاتب که مرد بر حالی که نداده بود مال المکاتبه خود را و واگذاشت و مالی را و فرزندی را
امام گفت که اگر باشد صاحب او در وقتی که مکاتب کرد او را که شرط کرده باشد بر او که اگر عاجز شود از قسطی از جمله
قسطهای او پس او مرده باشد در بندگی زیرا که بتحقیق عاجز شده بود از قسطی پس آنچه واگذاشت از چیزی
پس آن از صاحبش است و پسر مکاتب خواه مشروط و خواه مطلق مرده است در بندگی اگر باشد که زاده
شده باشد پیش از مکاتبه اصل وَإِنْ كَانَ كَاتَبَهُ بَعْدُ وَلَمْ يَشْتَرِطْ عَلَيْهِ فَإِنَّ ابْنَهُ حُرٌّ فَيُؤَدِّي
عَنْ أَبِيهِ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ مِمَّا تَرَكَ أَبُوهُ وَلَيْسَ لِابْنِهِ شَيْءٌ مِنَ الْمِيرَاثِ حَتَّى يُؤَدِّيَ مَا عَلَيْهِ فَإِنْ
لَمْ يَكُنْ أَبُوهُ تَرَكَ شَيْئًا فَلَا شَيْءَ عَلَى ابْنِهِ شرح در نسخ کاتبه بالف و تاء دو نقطه در بالا و با کتبه بصیغه ماضی
غائب معلوم باب مفاعله است و بنا بر آن ضمیر کان راجع بسید است و ضمیر منصوب در کاتبه راجع بمولود قبل المکاتبه
و مراد ببعد هست که مکاتبه این مولود پیش از مکاتبه پدر است از لواحق مکاتبه پدر باشد باینمعنی که شرط شده باشد در عقد
مکاتبه پدر اینکه آن پسر در حکم پدر باشد و [illegible] که کاتبه بکاف تشبیه و همزه مکسوره ساقطه بوصل و سکون باء
که منقطعه و نون باشد و بنا بر این ضمیر کان راجع باین مولود قبل المکاتبه است و ضمیر مجرور در کابنه راجع برجل مکاتب است
و مراد هست که اگر مولی شرط کرده باشد که فرزند مولود قبل المکاتبه در حکم فرزند مولود بعد از مکاتبه باشد این شرط
صحیح است و در غیر مشروط باعث حریت فرزند میشود فی الجمله و حاصل هر دو یکیست پس و ان کان مانند استثنا است
از سابقش بعد مبنی بر ضم است و بتقدیر بعد المکاتبه است و شیخ طوسی رحمه الله تعالی در تهذیب در باب میراث
المکاتب بعد از نقل این روایت با اندک تغییری گفته که فاما ما تضمنه خبر مالک بن عطیه من قوله ان لم یخلف المکاتب
شیئا فلا سبیل علی الابن فمحمول علی انه لا سبیل علیه باکثر مما بقی علی ابیه ولا یرجع کله لانه لا یلزمه ان یسعی فیما
بقی علی ابیه لیصیر حرا یعنی و اگر باشد سید که مکاتب کرده باشد پسر مولود پیش از مکاتبه را بتبعیت مکاتبه
پدرش باینمعنی که شرط کرده شده باشد که باشد پسر مکاتب که مولود شده باشد پیش از مکاتبه مانند پسرش
که مولود شده بعد از مکاتبه و صاحبش شرط نکرده بر او پس بدرستی که پسرش آزاد است پس میدهد از جانب
پدرش آنچه را که باقیمانده بر او از مال که واگذاشت پدرش و نیست برای پسرش چیزی از میراث تا آنکه دهد آنچه
که بر او است پس اگر نباشد پدرش که واگذاشته باشد مالی را پس نیست چیزی بر پسرش ششم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ مُكَاتَبٍ يُؤَدِّي بَعْضَ مُكَاتَبَتِهِ ثُمَّ يَمُوتُ وَيَتْرُكُ
ابْنًا لَهُ مِنْ جَارِيَتِهِ قَالَ إِنْ كَانَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ صَارَ ابْنُهُ مَعَ أَبِيهِ مَمْلُوكَيْنِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ اشْتَرَطَ

عَلَيْهِ صَارَ ابْنُهُ حُرًّا وَأَدَّى إِلَى الْمَوَالِي بَقِيَّةَ الْمُكَاتَبَةِ وَوَرِثَ ابْنُهُ مَا بَقِيَ یعنی روایت است از محمد بن حمران
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مکاتبی که میدهد بعض مال المکاتبه خود را بعد از آن میمیرد و وا میگذارد
پسری از او از کنیزش امام گفت که اگر باشد که شرط کرده شده باشد بر او میگردد پسرش با پدرش دو مملوک و اگر
باشد که شرط شده باشد بر او میگردد پسرش آزاد و میدهد بسوی صاحبان بقیه مال المکاتبه را و وارث میشود
پسرش آنچه را که باقیمانده هفتم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مُكَاتَبٍ مَاتَ وَقَدْ
أَدَّى مِنْ مُكَاتَبَتِهِ شَيْئًا وَتَرَكَ مَالًا وَلَهُ وَلَدَانِ أَحْرَارٌ فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ كَانَ
يَقُولُ يُجْعَلُ مَالُهُ بَيْنَهُمْ بِالْحِصَصِ شرح مراد بمکاتب اینجا مکاتب مطلق است و له ان بکسر واو و سکون لام است
و ال بفتح یا بضم لام است و بنا بر اول با موصوله است و بر هر تقدیر بما قبلت از حصه آزادی از جمله مال او یعنی روایت
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مکاتبی که مرده و بتحقیق داده بود از جمله مال مکاتبه خود
چیزی را و واگذاشت مالی را و او راست فرزندان آزادان پس گفت که بدرستی علی صلوات الله علیه میگفت که
گردانیده میشود آنچه بقدر آزادی اوست میان ایشان بحصص ایشان باینمعنی که اگر مختلف باشند برای
زیست مانند نصیب [illegible] هشتم اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قُلْتُ لَهُ مُكَاتَبٌ اشْتَرَى نَفْسَهُ وَخَلَّفَ مَالًا قِيمَتُهُ مِائَةُ أَلْفٍ وَلَا وَارِثَ لَهُ قَالَ يَرِثُهُ
مَنْ يَلِي جَرِيرَتَهُ قَالَ قُلْتُ مَنِ الضَّامِنُ لِجَرِيرَتِهِ قَالَ الضَّامِنُ لِجَرَائِرِ الْمُسْلِمِينَ شرح اشترا
نفس عبارتست از دادن جمیع مال مکاتبه خلف بصیغه ماضی غائب معلوم باب تفعیل است ضمیر قیمته راجع بمال
من در اول موصوله است و در دوم استفهامیه است یلی بدو یاء دو نقطه در پایین و کسر لام بصیغه مضارع
غائب معلوم معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب حسب بمعنی [illegible] است الجریره بفتح جیم و کسر راء
بی‌نقطه اول [illegible] قتل خطا و مانند آن مسلمین اینجا عبارتست از مسلمانانی که بیکس‌اند و ضامن جرائر المسلمین
عبارتست از امام که از بیت المال میدهد موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب میراث القتلی تا آخر که
باب سی و هفتم است و در کتاب الدیات مذکور میشود چند جا یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مکاتبی خرید خودش را و واگذاشت متاعی که قیمتش صد هزار درهم است
و نیست وارثی او را امام گفت که وارث میشود آن را کسی که ضامن [illegible] میشود جریره او را راوی گفت که گفتم
که کیست ضامن برای جریره او گفت که کسی که ضامن برای جرایر مسلمانانست باب چهل و هفتم اصل
باب میراث المرتد من الاسلام شرح این باب بیان برگشته از دین اسلام است و در این باب چهار حدیث است
اول اصل عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ يَمُوتُ مُرْتَدًّا عَنِ الْإِسْلَامِ وَلَهُ أَوْلَادٌ

قال نعم قال ماله لولده المسلمین شرح روایت از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که بمیرد و برگشته از دین اسلام و او را هست فرزندان راوی گفت که پس امام گفت که مال او برای
فرزندان اوست که مسلمانند دوم حدیث عن ابی ولاد الحناط عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن رجل ارتد عن الاسلام لمن یکون میراثه قال یقسم میراثه علی ورثته علی کتاب الله
شرح روایت از ابو ولاد بفتح واو و تشدید لام گندم فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام
از مردی که برگشت از دین اسلام برای که میباشد میراث او گفت که بخش کرده میشود میراث او بر وارثانش بر
نهج قرآن در سوره نسا سیوم حدیث عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ارتد
الرجل المسلم عن الاسلام بانت منه امرأته کما تبین المطلقة فان قتل او مات قبل
انقضاء العدة فهی ترثه فی العدة ولا یرثها ان ماتت وهو مرتد عن الاسلام شرح تبین
المطلقة بائن یعنی است که رجوع در او جایز نیست مانند رجوع در مطلقه باشد واین منافات ندارد با اینکه عده او
عده متوفی عنها زوجها باشد موافق آنچه گذشت در کتاب الطلاق در حدیث اول باب المرتد که باب سی و دوم
و می آید در کتاب الحدود در حدیث یازدهم باب حد المرتد که باب سی و یکم است یعنی روایت از ابو بکر
حضرمی بفتح حاء مهمله و سکون ضاد با نقطه و را مهمله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون برگردد مرد مسلمان
از دین اسلام جدا میشود از او زوجه او چنانچه جدا میشود زوجه مطلقه پس اگر کشته شود یا بمیرد پیش از تمام
شدن عده وفات که چهار ماه و ده روز است پس زوجه وارث میشود او را بسبب عده او و وارث نمیشود
زوجه را اگر زوجه بمیرد در حالی که او برگشته است از اسلام چهارم حدیث عن محمد بن مسلم قال سألت ابا
جعفر علیه السلام عن المرتد فقال من رغب عن دین الاسلام وکفر بما انزل الله علی محمد صلی الله
علیه وآله بعد اسلامه فلا توبة له وقد وجب قتله وبانت امرأته منه ویقسم
ما ترک علی ولده شرح مضمون این گذشت در کتاب الطلاق در حدیث دوم باب المرتد و می آید در کتاب الحدود
در حدیث اول باب حد المرتد یعنی روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از برگشته
از دین اسلام پس امام گفت که هر که روگردان شد از دین اسلام و کافر شد بآنچه فرو فرستاد الله بر محمد صلی الله علیه وآله
بعد از اسلامش پس نیست توبه برای او و بتحقیق واجب شد کشتن او و جدا شد زوجه او از او و بخش
کرده میشود مال او بر فرزندانش مثلا باب چهل و هشتم حدیث باب میراث المفقود شرح این باب بیان
میراث کسی است که گم کرده شده است خواه او موروث باشد و خواه وارث باشد در این باب احادیث است
اول حدیث عن هشام بن سالم قال سأل خطاب الاعور ابا ابراهیم علیه السلام وانا جالس فقال

انه کان عند ابی اجیر یعمل عنده بالاجرة ففقدناه وبقی له من اجره شیء ولا نعرف له وارثا
قال فاطلبوه قال قد طلبناه فلم نجده قال فقال مساکین وحرک یدیه شرح روایت از هشام بن سالم
گفت که پرسید خطاب بفتح خاء با نقطه و تشدید طاء بی نقطه اعور یعنی یکچشم امام موسی کاظم علیه السلام را در حالی که من نشسته بودم پس
خطاب گفت که بدرستی که شان چنین است که بود نزد پدرم مزدوری که کار میکرد نزد او بمزد پس گم کردیم او را و باقی ماند
برای او از مزد او چیزی و نمیشناسیم برای او وارثی را امام گفت که پس طلب کنید او را خطاب گفت که بتحقیق طلب
کردیم او را پس نیافتیم او را راوی گفت که پس امام گفت که ایشان درماندگانند و جنبانید دو دست خود را مقصود ترحم
و مهربانی برای شیعه امامیه است که کمال احتیاط و مبالغه در برائت ذمه خود از حقوق الناس دارند با وجود آنکه مردمان دیگر
اجتناب از حرام صریح نمیکنند و خود را بزحمت می‌اندازند دوم حدیث قال فاعاد علیه قال اطلب واجتهد فان قدرت
علیه والا فهو کسبیل مالک حتی یجیء له طالب فان حدث بک حدث فاوص به ان جاء له
طالب ان یدفع الیه شرح فان دو جا بکسر همزه و سکون نون شرطیه است و جزای اول مقدر و جزای دوم فاوص است
الاول که ظاهر فهو بجای او است زیرا که جمله اسمیه است مثل وان یمسسک بخیر فهو علی کل شیء قدیر و گویم که از روایات
شرط مفقود باشد ذکر او واجب است مثل این آیت والا فلا مثل ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و مثل من یفعل الحسنات
الله یشکرها ان در اول بکسر همزه و سکون نون شرطیه است و جزای آن محذوف بمعنی بدفع آن آخر است و در دوم بفتح همزه
و سکون نون مصدریه است و مصدر بدل اشتمال ضمیر به است یعنی راوی گفت که پس خطاب برگردانید آن سخن را بر امام
امام گفت که طلب کن و جهد کن پس اگر قادر شدی بر او خوب شد و اگر قادر نشدی پس آن مانند سایر مال تست
تا آنکه بیاید برای آن طلبکاری پس اگر حادث شود بتو حادثه مرگ پس وصیت کن بآن اگر آید برای آن طلبکاری
اینکه داده شود بسوی او دوم حدیث عن معاویة بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل کان له علی رجل
حق ففقده ولا یدری این یطلبه ولا یدری احی هو ام میت ولا یعرف له وارثا ولا
نسبا ولا بلدا قال اطلب قال ان ذلک قد طال افاتصدق به قال اطلبه شرح روایت از معاویه
بن وهب بفتح واو و سکون ها و فتح باء از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که بود برای او بر مردی حقی پس مرد دوم
گم کرد مرد اول را و نمیداند که کجا طلب کند او را و نمیداند که آیا زنده است او یا مرده است و نمیشناسد برای او وارثی را
و نه قبیله را و نه شهری را امام گفت مرد دوم را که طلب کن مرد دوم گفت که بدرستی که آن گم کردن بتحقیق دراز شده آیا
پس تصدق کنم بآن امام گفت که طلب کن آن مرد را سیوم حدیث عن نصر بن حبیب صاحب الخان قال کتبت الی
عبد صالح علیه السلام قد وقعت عندی مائتا درهم واربعة دراهم وانا صاحب فندق و
مات صاحبها ولم اعرف له ورثة فرأیک فی اعلامی حالها وما اصنع بها فقد ضقت بها

فدعا فكتب اعمل فيها واخرج منها صدقة قليلا قليلا حتى يخرج شرح نصر بفتح نون وسکون صاد وفتح صاد بی‌نقطه است یا بفتح نون وسکون صاد بانقطه است حبیب بفتح حاء بی‌نقطه وکسر باء یک‌نقطه اول است الخان بخاء بانقطه و الف منقلب از واو وتخفیف نون کاروانسرای سوداگران الفندق بضم فاء وسکون نون وضم دال بی‌نقطه وقاف خان فرائک بفتح راء بی‌نقطه وسکون همزه ویاء دو نقطه در پایین منصوب بفعل محذوف است متقدر یر فاریدا ایکبا خفقت بکسر صاد بانقطه وسکون قاف بصیغه ماضی متکلم معلوم معتل العین است ذرعا بفتح ذال بانقطه وسکون راء بی‌نقطه وعین بی‌نقطه تمیز از نسبت است الذرع طاقت دل قلیلا یعنی شیئا قلیلا است تخرج بصیغه مضارع مخاطبه معلوم از باب نصرت

یعنی روایت است از نصر بن حبیب کاروانسرادار گفت که نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلام که بتحقیق واقع شده نزد من صد و چهار درهم و من کاروانسرادارم و مرد صاحب آن دراهم ونشناختم برای او وارثی را پس میخواهم مصلحت بینی تو او را اعلام من حال آنها را و آنچه کنم با آنها پس بتحقیق تنگدل شدم با آنها پس امام نوشت که تجارت کن در آنها وتصدق کن از آنها کم کم تا آنکه بیرون رود چهارم اصل عن الهيثم ابي روح صاحب الخان قال كتبت الى العبد الصالح اني اتقبل الفنادق فينزل عندي الرجل فيموت فجاة لا اعرفه ولا اعرف بلاده ولا ورثته فيبقى المال عندي كيف اصنع به ولمن ذلك المال فكتب اتركه على حاله شرح روایت است از هیثم بفتح هاء وسکون یاء دو نقطه در پایین وفتح ثاء سه نقطه ابو روح بضم راء وسکون واو وحاء بی‌نقطه کاروانسرادار گفت که نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلام که بدرستی که من میپذیرم قبول میکنم کاروانسراها را پس فرود می‌آید نزد من مرد پس میمیرد ناگهان نمیشناسم او را و نمیشناسم شهرهای او را و نه وارثان او را پس میماند مال نزد من چه کنم با آن و برای کیست آن مال پس نوشت امام علیه السلام که واگذار آن را بر حال خود پنجم اصل عن اسحق بن عمار قال قال لي ابو الحسن عليه السلام المفقود يتربص بماله اربع سنين ثم يقسم شرح يتربص براء بی‌نقطه وباء یک‌نقطه وصاد بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب تفعل است باء ما بماله برای ملابست است اربع منصوب بر ظرف زمان است یعنی روایت است از اسحق بن عمار گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام که کسی که گم کرده شده است انتظار کشیده میشود بمالش در چهار سال بعد از آن بخش کرده میشود میان وارثانش ششم اصل عن علي بن مهزيار قال سالت ابا جعفر الثاني عليه السلام عن دار كانت لامراة وكان لها ابن وابنة فغاب الابن بالبحر وماتت المراة فادعت ابنتها ان امها كانت صيرت هذه الدار لها وباعت اشقاصا منها وبقيت في الدار قطعة الى جنب دار رجل من اصحابنا وهو يكره ان يشتريها لغيبة الابن وما يتخوف من ان لا يحل له شراؤها وليس يعرف للابن خبر شرح الاشقاص بفتح همزه وسکون شین بانقطه وقاف وصاد بی‌نقطه جمع شقص بکسر شین وسکون قاف چند حصه یعنی روایت است از علی بن مهزیار گفت که پرسیدم امام محمد تقی علیه السلام را از سرایی که بود برای زنی و بود برای آن زن پسری و دختری

فماتت

پس غایب شد پسر بسفر دریا و مرد آن زن پس دعوی کرد دختر او اینکه مادرش بوده که گردانیده این سرا را برای او پس دختر فروخت چند قطعه را از آن سرا و ماند در آن سرا یک قطعه متصل پهلوی سرای مردی از یاران ما و او کراهت دارد از اینکه بخرد آن قطعه را بسبب غایب بودن پسر و اینکه میترسد که حلال نباشد برای او خریدن آن قطعه و نیست آن شناخته شود برای آن پسر خبری اصل فقال لي ومنذ كم غاب فقلت منذ سنين كثيرة فقال ينتظر به غيبة عشر سنين ثم يشترى فقلت له فاذا انتظر به غيبة عشر سنين يحل شراؤها قال نعم شرح ينتظر بصيغه مضارع غایب معلوم یا مجهول با انتقال است و جار باء اول ضمیر مستتر راجع برجل است باء به برای مصاحبت است و ضمیر راجع به پسر است و ظرف حال غیبة است غیبة منصوب ومفعول به یا مرفوع و نایب فاعل است عشر مجرور و مضاف الیه است و مراد تتمه ده سال است پس آنچه که گذشته محسوب است یشتری بصیغه غایب معلوم یا غایبه مجهول است انتظر بصیغه معلوم یا مجهول است یعنی پس امام گفت مرا که و از چند وقت باز غایب شده پس گفتم که از سالهای بسیار پس امام گفت که انتظار میکشد با او غایب بودن ده سال تمام بعد از آن خریده میشود پس گفتم امام را که پس چون انتظار کشیده باو غایب بودن ده سال را حلال میشود خریدن آن قطعه امام گفت که آری هفتم اصل عن اسحق بن عمار قال سالته عن رجل كان له ولد فغاب بعض ولده ولم يدر اين هو ومات الرجل كيف يصنع بميراث الغائب من ابيه قال يعزل حتى يجيء قلت فقد الرجل فلم يجيء فقال ان كان ورثة الرجل ملاء بماله اقتسموه بينهم فاذا هو جاء ردوه عليه شرح ملاء بکسر میم وتخفیف لام والف وهمزه جمع ملی بفتح و کسر لام وسکون یاء وهمزه مالدار بی‌نیاز یعنی روایت است از اسحق بن عمار که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که بود او را فرزندان پس غایب شد بعضی فرزندان او و معلوم نشد که کجاست او و مرد آن مرد چگونه کرده میشود میراث آن غایب از پدرش امام گفت که جدا کرده میشود تا آنکه آید گفتم که گم کرده شد آن مرد غایب پس نیامد پس امام گفت که اگر باشند وارثان آن مرد مالداران خویش را با مال او بخش میکنند آن را میان خودشان پس چون او آید بر میگردانند آن را بر او هشتم اصل عن اسحق بن عمار عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال سالته عن رجل كان له ولد فغاب بعض ولده ولم يدر اين هو ومات الرجل فاي شيء يصنع بميراث الرجل الغائب من ابيه قال يعزل حتى يجيء قلت فعلى ماله زكوة قال لا حتى يجيء قلت فاذا جاء يزكيه قال لا حتى يحول عليه الحول في يده قلت فقد الرجل فلم يجيء قال ان كان ورثة الرجل ملاء بماله اقتسموه بينهم فاذا هو جاء ردوه عليه شرح فعلی بتقدیر استفهام است و ماله عبارت است از دراهم و دنانیر که بنصاب رسیده باشد بقرینه حتی یحول علیه الحول پس اگر نفی زکوة بر آن لازم نمی‌آید نفی زکوة بر غلات او نظیر

وجوب زکوة در غلات یتیم که گذشت در کتاب الزکوة در حدیث پنجم باب زکوة مال الیتیم که باب بیست و سیوم است
پر زکیه بتقدیر استفهام است و مراد از این سوال و جواب اینست که آیا بر مال آن غایب است زکوة امام گفت که نه تا آنکه
آید گفتم که پس چون آید آیا زکوة میدهد بر آنها امام گفت که نه تا آنکه بگذرد بر آن یک سال در تصرف او باقی ظاهر است از شرح
سابق نهم حدیث عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال المفقود یحبس ماله عن الورثة
قدر ما یطلب فی الارض اربع سنین فان لم یقدر علیه قسم ماله بین الورثة وان کان
له ولد حبس المال وانفق علی ولده تلک الاربع سنین شرح یحبس بجاء بی‌نقطه و بای یک نقطه
و سین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است قدر بفتح قاف و سکون دال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه منصوب
و ظرف زمانست و ما مصدریه است یطلب بصیغه مجهول باب نصر است اربع منصوب و بدل قدر است یا ظرف یطلب است
لم یقدر بصیغه مجهول باب ضرب است علیه نایب فاعلست الاربع منصوب است یعنی روایتست از سماعه از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گم کرده شده نگاه داشته میشود مال او از وارثان او بمقدار آنکه طلب کرده شود در اطراف
زمین چهار سال قمری پس اگر یافته نشود بخش کرده میشود مال او میان وارثان او و اگر باشد او را فرزندی نگاه
داشته میشود مال او و نفقه کرده میشود بر فرزند او در آن چهار سال باب چهل و نهم حدیث باب میراث المستهل
شرح المستهل بتشدید لام بصیغه اسم فاعل باب استفعال کودک آواز کننده در وقت زاده شدن و مراد اینجا زنده
زاده شده است یعنی این بابیست در بیان میراث زنده زاده شده است و در این باب شش حدیث است اول حدیث
عن ربعی بن عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول فی المنفوس اذا تحرک ورث
انه ربما کان اخرس شرح المنفوس بنون و فاء و سین بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب علم تازه زاده شده یعنی
روایتست از ربعی بکسر راء بی‌نقطه و سکون بای یک نقطه و کسر عین بی‌نقطه ابن عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که شنیدم از امام میگفت در مولود که چون حرکت کند وارث میشود بیان این آنکه بدرستی که او بسا باشد
گنگ مراد اینست که آواز شرط وارث شدن نیست دوم حدیث عن ربعی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول فی السقط اذا سقط من بطن امه فتحرک تحرکا بینا یرث ویورث فانه ربما
کان اخرس شرح السقط بکسر سین بی‌نقطه و سکون قاف و طاء بی‌نقطه بچه افتاده از شکم مادرش از وقت ولادت
یعنی روایتست از ربعی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در بچه که چون افتاد از شکم مادرش پس
حرکت کرد حرکتی ظاهر وارث میشود و موروث میشود چه بدرستی که او بسا که باشد گنگ سیوم حدیث عن عمر
بن یزید قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل مات وترک امرأته وهی حامل فوضعت بعد
موته غلاما ثم مات الغلام بعد ما وقع الی الارض فشهدت المرأة التی قبلتها انه استهل وصاح

حین وقع الی الارض ثم مات بعد ذلک قال علی الامام ان یجیز شهادتها فی ربع میراث
الغلام شرح قبلتها بقاف و بای یک نقطه بصیغه ماضی قابله معلوم باب علم است یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که مرد و واگذاشت زنش را بر حالی که او آبستن است پس زائید بعد از
مردن آن مرد پسری را بعد از آن مرد پسر بعد از آنکه افتاد بسوی زمین پس گواهی داد زنی که ماما چگی کرده مادرش را باینکه
آن پسر آواز داد و فریاد کرد در وقتی که افتاد بسوی زمین بعد از آن مرد بعد از فریاد امام گفت که واجب است بر امام
اینکه گذرا کند گواهی ماما چه را در ربع میراث پسر بنا بر اینکه شهادت چهار زن بجای شهادت دو مرد است نظیر این
گذشت در کتاب الوصایا در حدیث چهارم باب الاشهاد علی الوصیه که باب سیوم است چهارم حدیث عن عبد الله بن
سنان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تجوز شهادة القابلة فی المولود اذا استهل و
صاح فی المیراث ویورث الربع من المیراث بقدر شهادة امرأة واحدة قلت فان کانتا
امرأتین قال تجوز شهادتهما فی النصف من المیراث شرح روایتست از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که گذرا میشود گواهی ماما چه در مولود چون آواز دهد و فریاد کند در میراث و میراث داده
میشود ربع از میراث بقدر گواهی یک زن گفتم که پس اگر باشند دو زن چگونه میشود گفت که گذرا میشود شهادت ایشان
در نصف از میراث پنجم حدیث عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام فی میراث المنفوس من الدیة
قال لا یرث شیئا حتی یصیح ویسمع صوته شرح حتی یصیح و یسمع صوته کنایتست از یقین حیوة نظیر
آنچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سیوم باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و سیوم است که فلا
ینقض الوضوء الا ریح تسمعها او تجد ریحها پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول و دوم این باب و در
انجاس است حدیث آینده یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام در میراث مولود
از خونبهای پدرش مثلا امام گفت که وارث نمیشود چیزی را مگر آنکه آواز دهد و شنیده شود آوازش مثلا ششم حدیث
عن بعضهم قال سمعته یقول ان المنفوس لا یرث من الدیة شیئا حتی یستهل ویسمع صوته
شرح روایتست از بعض یاران امام علیهم السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که بدرستی که مولود وارث
نمیشود از خونبها چیزی را مگر آنکه آواز دهد و شنیده شود آوازش مثلا باب پنجاهم حدیث باب میراث الخنثی
شرح الخنثی بضم خاء با نقطه و سکون نون و ثاء سه نقطه و الف کسی که میان نرینه و مادینه باشد و تذکیر و تانیث
در ضمیر راجع آن جایز است یعنی این بابیست در بیان میراث میانه است و در این باب پنج حدیث است اول حدیث
عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن مولود ولد وله قبل وذکر کیف یورث
قال ان کان یبول من ذکره فله میراث الذکر وان کان یبول من القبل فله میراث الانثی شرح روایت

از داود بن فرقد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام پرسیده شد از مولودی که زاده شد بر حالی که او راست آلت زنان
و آلت مردی چگونه میراث داده میشود امام گفت که اگر باشد که بول کند از آلت مردی او پس برای اوست میراث
زینه و اگر باشد که بول کند از آلت زنی پس برای اوست میراث مادینه **دوم اصل** عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يُوَرِّثُ الْخُنْثَى مِنْ حَيْثُ يَبُولُ
شرح روایتست از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میراث میداد
میانه را از جایی که بول میکرد **سیوم اصل** عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الْمَوْلُودُ
يُولَدُ لَهُ مَا لِلرِّجَالِ وَلَهُ مَا لِلنِّسَاءِ قَالَ يُوَرَّثُ مِنْ حَيْثُ يَسْبِقُ بَوْلُهُ فَإِنْ خَرَجَ مِنْهُمَا سَوَاءً فَمِنْ
حَيْثُ يَنْبَعِثُ فَإِنْ كَانَا سَوَاءً وُرِّثَ مِيرَاثَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ **شرح** یسبق بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر و ضرب است ینبعث بیا یکنقطه و عین بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب انفعالست و ضمیر
مستتر راجع بخنثی است الانبعاث برانگیخته شدن برای طلب لذت جماع **یعنی** روایتست از هشام بن سالم از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که مولود زاده میشود بر حالی که او راست آنچه برای مردانست و او راست آنچه
برای زنان است امام گفت که میراث داده میشود از جایی که زود می آید بول او پس اگر بول بیرون آید از هر دو جا
برابر پس از جایی که برانگیخته میشود پس اگر باشند برابر وارث میشود میراث مردان و زنان را مراد نیست که
تقریبا تعبیر میشود چنانچه می آید در حدیث اول و دوم و سیوم باب آینده پس در بعض وقایع میراث مردان میبرد
و در بعضی میراث زنان میبرد نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب میراث الغرقی و اصحاب الهدم که باب
سی و ششم است و اگر مراد این باشد که نصف میراث زینه و مادینه را وارث میشود مخصوص صورتی خواهد بود که وارثان
مولود راضی بقرعه نشوند و صلح کنند آن **بدانکه** ظاهر امثال این حدیث دلالت میکند بر عدم اعتبار روایتی که در فقیه است
و آن اینست که ضلع دو پهلوی او شمرده میشود اگر مساوی یکدیگرست زنست و الا مرد است و این روایت مخالف
قول اهل تشریح است و کلام ایشان در مستوی الخلقه است پس منافات ندارد با اینکه در بعض مردان ضلع جانب راست
هفت باشد و ضلع جانب چپ شش باشد و ممکن است حمل امثال این روایت بر تعذر یا تعسر شدن ضلع کم
زنان **چهارم اصل** عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَوْلُودٍ لَهُ مَا لِلذَّكَرِ وَلَهُ مَا لِلْأُنْثَى قَالَ
يُوَرَّثُ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي يَبُولُ إِنْ بَالَ مِنَ الذَّكَرِ وُرِّثَ مِيرَاثَ الذَّكَرِ وَإِنْ بَالَ مِنْ مَوْضِعِ الْأُنْثَى
وُرِّثَ مِيرَاثَ الْأُنْثَى **شرح** روایتست از بعض یاران ما از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مولودی که
او راست آنچه برای زینه است و او راست آنچه برای مادینه است امام گفت که میراث داده میشود از جایی که بول میکند
بیان این آنکه اگر بول کند از آلت مردی وارث میشود میراث زینه را و اگر بول کند از جای مادینه وارث میشود میراث مادینه را

اصل وَعَنْ مَوْلُودٍ لَيْسَ لَهُ مَا لِلرِّجَالِ وَلَا لَهُ مَا لِلنِّسَاءِ إِلَّا ثُقْبٌ يَخْرُجُ مِنْهُ الْبَوْلُ عَلَى أَيِّ مِيرَاثٍ
يُوَرَّثُ قَالَ إِنْ كَانَ إِذَا بَالَ تَنَحَّى بِبَوْلِهِ وُرِّثَ مِيرَاثَ الذَّكَرِ وَإِنْ كَانَ لَا يَتَنَحَّى بِبَوْلِهِ وُرِّثَ مِيرَاثَ
الْأُنْثَى **شرح** و عن بتقدیر و سالته عن است ثقب بفتح ثاء سه نقطه و سکون قاف و باء یکنقطه است تنحی بنون و حاء بی نقطه
و الف مقصوره از او بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است و ضمیر مستتر راجع بمولود است التنحی بفتح نون و سکون حاء
نقل بجانبی باء در ببوله دو جا برای تعدیه است یتنحی بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است مراد اینست که اگر بول او دور میکند
مرد است و اگر در پایین خود میکند زنست و این کنایت است از اینکه اگر آن سوراخ در موضع آلت مرد است مرد است
و اگر در موضع آلت زنست زنست زیرا که موضع آلت مردی بالاتر میباشد نسبت بموضع آلت زنی پس بول آلت مرد
دورتر ریخته میشود بخلاف بول آلت زنی **یعنی** در سیوم امام را از مولودی که نیست او را آنچه برای مردانست
و نه او راست آنچه برای زنانست مگر سوراخی که بیرون می آید از او بول بر کدام میراث داده میشود امام گفت که
اگر باشد که چون بول کند دور کند بول خود را وارث میشود میراث زینه را و اگر باشد که دور نکند بول خود را وارث میشود
میراث مادینه را **پنجم اصل** وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْلُودِ لَهُ مَا لِلرِّجَالِ وَلَهُ
مَا لِلنِّسَاءِ يَبُولُ مِنْهُمَا جَمِيعاً قَالَ مِنْ أَيِّهِمَا سَبَقَ قِيلَ فَإِنْ خَرَجَ مِنْهُمَا جَمِيعاً قَالَ فَمِنْ أَيِّهِمَا اسْتَدَرَّ
قِيلَ فَإِنِ اسْتَدَرَّا جَمِيعاً قَالَ فَمِنْ أَبْعَدِهِمَا **شرح** استدر بدال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب استفعالست **یعنی** و در روایتی دیگر از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم در مولودی که او را
آنچه برای مردانست و او راست آنچه برای زنانست بول میکند از آن دو بهمگی امام گفت که از آنکه کدام از آن دو سبقت
میکند بول گفته شد که پس اگر بیرون آید از آن دو یکدفعه چگونه میشود امام گفت که پس از آنکه کدام از آن دو وافرتر
گفته شد که پس اگر وافر شود آن دو بهمگی چگونه میشود امام گفت که پس وارث میشود از دورتر آن دو یعنی آنچه بول
آن دیرتر منقطع میشود **باب بیست و دویم اصل باب آخر** **شرح** این باب دیگر است از تتمه باب سابق و در این باب
چهار حدیث است **اول اصل** عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ إِسْحَاقَ الْفَزَارِيِّ قَالَ سُئِلَ وَأَنَا عِنْدَهُ يَعْنِي أَبَا
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَوْلُودٍ وُلِدَ لَيْسَ بِذَكَرٍ وَلَا أُنْثَى لَيْسَ لَهُ إِلَّا دُبُرٌ كَيْفَ يُوَرَّثُ قَالَ
يَجْلِسُ الْإِمَامُ وَيَجْلِسُ مَعَهُ نَاسٌ فَيَدْعُو اللهَ وَيُجِيلُ السِّهَامَ عَلَى أَيِّ مِيرَاثٍ يُوَرِّثُهُ مِيرَاثِ
الذَّكَرِ أَوْ مِيرَاثِ الْأُنْثَى فَأَيُّ ذَلِكَ خَرَجَ وَرَّثَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ وَأَيُّ قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنْ
قَضِيَّةٍ يُجَالُ عَلَيْهَا بِالسِّهَامِ إِنَّ اللهَ جَلَّ وَعَزَّ يَقُولُ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ **شرح** مسکان بکسر
میم و سکون سین بی نقطه نیز سفر ... فزاری بفتح فاء و زای با نقطه و الف و رای بی نقطه منسوبست بفزاره و آن
قبیله ایست از غطفان یعنی ابا عبد الله علیه السلم کلام عبد الله است یورث بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است

یجیل بجیم و دو نقطه در پایین بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعالست سهام جمع سهمست از آلات قرعه و این تفسیر مبنی
بر حیثیت که در زمان سابق قرعه بتیرها بوده و پس گشته اشاره احکم تیرها دارد چنانچه گذشت در کتاب الزی و التجمل و المروة
در حدیث دوم باب العقیق که باب بیست و دوم است و می آید در کتاب الدیات در حدیث هشتم و نهم آخر ابواب
یورث و در شده از باب تفعیل است میراث مجرور است و مقدر بر استفهام است و اتی برای استفهام انکاریست و مقصود بیان
قاعدهٔ کلیه است در وجوب قرعه در هر مشتبه چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب میراث الغرقی و اصحاب الهدم
که باب سی و ششم است باء بالسهام زائده و برای تقویهٔ تعدیه است بدانکه استخاره به سبحه مثلاً قسمی از قرعه است که
اینجا مذکور است شاید که دلالت آیت بر عموم مشروعیت قرعه بعبارت من المدحضین باشد حاصل دلالت آن بر اینکه یونس
یکی از جملهٔ مغلوبان بقرعه شد یا اظهار تفرعیه در فلان باشد و الله اعلم یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان از اسحق
فزاری گفت که پرسیده شد در حالی که من نزد او بودم یعنی نزد امام جعفر صادق علیه السلام از مولودی که زاده شده
بر حالی که نیست نرینه و نه مادینه چنان این آلت نیست او را مگر دبری چگونه میراث داده میشود امام گفت که
می نشیند امام و می نشینند با او مردمانی پس دعا میکنند الله را بر حالی که بر هم میزند آلات قرعه را که بر کدام
میراث وارث کند او را آیا میراث نرینه یا میراث مادینه پس کدام آن که بیرون می آید وارث میکند او را
بر آن بعد از آن امام گفت که کدام حکم مستقیم تر است از حکمی که بر هم زده شود بر سر آن آلات قرعه بیان این
بر هستی که الله عز و جل میگوید در سورهٔ صافات که پس یونس قرعه زد با اهل کشتی پس شد از جملهٔ مغلوبان
بقرعه دوم اصل عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَوْلُودٍ لَيْسَ لَهُ مَا لِلرِّجَالِ
وَلَا لَهُ مَا لِلنِّسَاءِ قَالَ يُقْرِعُ الْإِمَامُ أَوِ الْمُقْرِعُ بِهِ يَكْتُبُ عَلَى سَهْمٍ عَبْدُ اللَّهِ وَعَلَى سَهْمٍ آخَرَ أَمَةُ اللَّهِ
ثُمَّ يَقُولُ الْإِمَامُ أَوِ الْمُقْرِعُ اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَأَنْتَ تَحْكُمُ
بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ بَيِّنْ لَنَا أَمْرَ هَذَا الْمَوْلُودِ كَيْفَ يُوَرَّثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي — قدم
الْكِتَابِ ثُمَّ تُطْرَحُ السِّهَامُ فِي سِهَامٍ مُبْهَمَةٍ ثُمَّ تُجَالُ السِّهَامُ عَلَى مَا خَرَجَ وُرِّثَ عَلَيْهِ شرح یقرع
بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعالست مقرع بصیغهٔ اسم فاعل باب افعالست و مراد اینست که اگر امام حاضر
نباشد دیگری قسمت میزند ضمیر به راجع بمولود است و عامل ظرف یقرع است یکتب بصیغهٔ مضارع غایب مجهول
یا معلوم باب نصر است عالم الغیب تا یختلفون مذکور است در سورهٔ زمر بیّن بصیغهٔ امر باب تفعیل است یورث
بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بمولود و مفعول اول و نایب فاعل است و ما مفعول
دوم است فرضت بصیغهٔ ماضی مخاطب معلوم باب ضرب است و اشارتست بقسمت میراث در سورهٔ نساء یطرح بصیغهٔ
مضارع غایب مجهول باب منع است مبهمه یا بکسر نقطه بصیغهٔ اسم مفعول باب افعال یعنی نانوشته است علی متعلق

بجال است

بجال است ما موصوله است و مبتدا است و رث خبر مبتدا است و مضمون این جمله در محل اعلی است و مقصود اینست
که اجاله نباید بر که بر قصد این باشد یعنی روایتست از فضیل بن یسار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مولودی که نیست او را آنچه برای مردانست و نه او راست آنچه برای زنانست امام گفت که قرعه میزند امام یا
قرعه زننده دیگر با او نوشته میشود بر تیری عبد الله و بر تیری دیگر امة الله بعد از آن میگوید امام یا قرعه زننده دیگر
که خداوندا توئی الله نیست مستحق عبادتی مگر تو دانای غایب و حاضری تو حکم میکنی میان بندگان تو در آنچه بودند
که در آن اختلاف میکردند بیان کن برای ما کار این مولود را که چگونه میراث داده میشود آنچه تعیین کردی برای
او در قرآن در سورهٔ نساء بعد از آن انداخته میشود آن دو تیر در تیرهای نانوشته بعد از آن بر هم زده میشود
تیرها بر قصد اینکه آنچه اول بیرون آید از جمله دو تیر نوشته میراث داده شود بر آن تیر سیوم اصل عَنْ بَعْضِ
أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنْ مَوْلُودٍ لَيْسَ بِذَكَرٍ وَلَا أُنْثَى لَيْسَ لَهُ إِلَّا دُبُرٌ كَيْفَ
يُوَرَّثُ قَالَ يَجْلِسُ الْإِمَامُ وَيَجْلِسُ عِنْدَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَدْعُوا اللَّهَ وَتُجَالُ السِّهَامُ عَلَيْهِ عَلَى
أَيِّ مِيرَاثٍ يُوَرِّثُهُ أَمِيرَاثِ الذَّكَرِ أَوْ مِيرَاثِ الْأُنْثَى فَأَيُّ ذَلِكَ خَرَجَ عَلَيْهِ وَرَّثَهُ ثُمَّ قَالَ وَأَيُّ
قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنْ قَضِيَّةٍ يُجَالُ عَلَيْهَا السِّهَامُ يَقُولُ اللَّهُ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ شرح
این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب اصل قَالَ وَمَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَلَهُ
أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ شرح این گذشت در کتاب العقل در حدیث ششم باب
الرد الی الکتاب تا آخر که باب بیست و یکم است و مضمون این می آید در کتاب الحدود در بعض احادیث باب اول
یعنی امام گفت که نیست هیچ کاری که اختلاف کنند در آن دو کس مگر بر حالی که آن راست بنیادی و برهانی بر حق
در آن در کتاب الله و لیکن نمیرسد بآن خردهای مردان پیش از سؤال اهل الذکر علیهم السلام چهارم اصل عَنْ مُوسَى
بْنِ مُحَمَّدٍ أَخِي أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ سَأَلَهُ فِي الْمَسَائِلِ الَّتِي سَأَلَهُ مِنْهَا
وَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْخُنْثَى وَقَوْلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ يُوَرَّثُ الْخُنْثَى مِنَ الْمَبَالِ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْهِ
إِذَا بَالَ وَشَهَادَةُ الْجَارِّ إِلَى نَفْسِهِ لَا تُقْبَلُ مَعَ أَنَّهُ عَسَى أَنْ تَكُونَ امْرَأَةً وَقَدْ نَظَرَ إِلَيْهَا الرِّجَالُ
أَوْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَجُلاً وَقَدْ نَظَرَ إِلَيْهِ النِّسَاءُ وَهَذَا مِمَّا لَا يَحِلُّ شرح اکثم بفتح همزه و سکون کاف
و فتح ثاء سه نقطه و تخفیف میم است قوله یورث ضمیر فیه راجع بخنثی است من استفهامیه است و ابتدای کلام یحیی است
و او حالیه است الجار بجیم و الف و رای مشدده یا بنقطه کشنده نفع بسوی خود و اینجا عبارتست از خنثی باعتبار اینکه
اگر اظهار مردی کند کشنده نفع بسوی خود خواهد بود مع ظرف ینظر است و مقصود اینست که با وجود آنکه نظر بسوی
عورت غیر نوع خود حرام است دوای دیگر لازم می آید باعتبار اینکه اگر مردان نظر کنند شاید که زن باشد و اگر زنان

نظر کنند شاید که مرد باشد یعنی روایتست از موسی بن محمد برادر امام علی نقی علیه السلام اینکه یحیی بن اکثم که فقیه مخالفان بود
پرسید امام را در مسائلی که پرسید امام را از آنها یحیی گفت که خبر ده مرا از خنثی و قول علی علیه السلام در او که میراث
داده میشود خنثی از محل بول او که نظر میکنند سوی محل بول او چون بول کند و حال آنکه گواهی کسی که کشنده نفع باشد
سوی خودش مقبول نمیشود با وجود آنکه شاید اینکه باشد زن و بتحقیق نظر کرده باشند سوی او مردان یا شاید
اینکه باشد مرد و بتحقیق نظر کرده باشند سوی او زنان و این از جمله چیزیست که حلال نمیشود اصل فاجابه ابو
الحسن الثالث عليه السلام عنها اما قول علي عليه السلام في الخنثى انه يورث من المبال فهو كما
قال وينظر قوم عدول يأخذ كل واحد منهم مرآة وتقوم الخنثى خلفهم عريانة فينظرون
في المرايا فيرون شبحا فيحكمون عليه شرح اما بفتح همزه و تشدید میم است ان بفتح و کسر همزه میتواند بود
و با برای اول بول قول است و با برای دوم مفعول قول است قوم عبارت از مردانست مرآت بکسر میم و سکون راء منقطه
و همزه و الف است الشبح بفتح شین منقطه و فتح و سکون با و حاء منقطه مانند چیزی بدانکه بعضی استدلال میکنند
بامثال اینحدیث بر اینکه رؤیت بسبب آینه و مانند آن بوسیله انطباع در آینه است نه بوسیله انعکاس خطوط
شعاعیه و این استدلال باطل است زیرا که در صورت انعکاس نیز مرئی چون در خلف رائی باشد چنانچه هست دیده نمیشود
باعتبار اینکه عین مرئی را بیننده میبیند و پیش پس میبیند و لهذا آدمی اسپید صورت خود را در آینه میبیند و حفظ آن
صورت در خیال چنانچه هست نمیتواند کرد بخلاف صورت دیده شده در غیر آینه که بمجرد یکدیدن یا دو دیدن در خیال
چنانچه هست میماند و همین مقدار کافیست در عدول از رؤیت صورت بیگانه در برابر در مثال خنثی نه
یعنی پس جواب داد او را امام علی نقی علیه السلام از آن مسئله که اما قول علی علیه السلام در خنثی اینکه او میراث داده میشود
از محل بول او پس حق چنانست که گفت و نظر میکنند مردان که عادل باشند میگیرد هر یک از ایشان آینه را و میایستد
خنثی در پس ایشان در حالیکه برهنه صورت باشد پس نظر میکنند در آینه پس می بینند صورتی را پس حکم میکنند
بنابران بدانکه این بیان صورتیست که اگر میسر باشد واجبست و این منافات ندارد با اینکه در وقت ضرورت
نظر مرد سوی عورت زن بیگانه واجب شود چه جای خنثی مثل اینکه برای ضرورت طبیب نظر در آن میکند
از علاجی که آن ممکن نباشد چنانچه گذشت در کتاب النکاح در باب المرأة يصيبها البلاء في جسدها فيعالجها الرجال
که باب صد و هفتاد و پنجم است باب پنجاه و دوم اصل باب آخر شرح این ابی دیگرست که صاحب دو باب سابقست
در اینکه بیان وارث مشتبه است در این باب یکحدیث و حکایتی است اصل عن حريز بن عبد الله عن أبي
عبد الله عليه السلام قال قال ولد على عهد أمير المؤمنين صلوات الله عليه مولود له
رأسان وصدران في حقو واحد فسئل أمير المؤمنين عليه السلام يورث ميراث اثنين أو

واحد

واحد فقال يترك حتى ينام ثم يصاح به فإن انتبها جميعا معا كان له ميراث
واحد وإن انتبه واحد وبقي الآخر نائما يورث ميراث اثنين شرح الحقو بفتح حاء منقطه
و سکون قاف و واو تهیگاه و کمر میان کمر و ضلع یا میم است یورث بصیغه مضارع غائب مجهول باب تفعیل تقدیر
استفهامست و ضمیر مستتر راجع بمولود و مفعول اول و ما بعد مفعول دوم ... میراث در اول و سیوم منصوب و مفعول
دوم و مضافست و احد مجرورست ورث بصیغه مجهول باب تفعیلست یعنی روایتست از حریز بن عبد الله از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که زاده شد در زمان امیر المؤمنین صلوات الله علیه مولودی که او را
بود دو سر و دو سینه در یک تهیگاه پس پرسیده شد امیر المؤمنین علیه السلام که آیا میراث داده میشود میراث
دو کس یا یک کس پس گفت که واگذاشته میشود تا آنکه خواب برد بعد از آن فریاد زده میشود پس اگر بیدار شوند
هر دو با هم میشود برای او میراث یک کس و اگر بیدار شود یکی و باقی ماند دیگری خوابیده میراث داده میشود میراث
دو کس حکایت اصل عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبي جميلة قال رأيت بفارس امرأة لها
رأسان وصدران في حقو واحد متزوجة تغار هذه على هذه وهذه على هذه قال
وحدثنا غيره أنه رأى رجلا كذلك وكانا حائكين يعملان جميعا على حق واحد شرح
فارس بکسر راء منقطه بسبب التقاء ساکنین است و صرف و منع صرف در اسماء بلدان و مانند آن جایزست متزوجه
بصیغه اسم فاعل باب تفعل منصوب و صفت امرأة است تغار بغین منقطه و الف منقلب از یاء و راء منقطه
بصیغه مضارع غائبه معلوم باب علم است ضمیر قال راجع باحمد است ضمیر غیره راجع بابی جمیله است حائکین
بحاء منقطه و الف و کسر همزه و فتح کاف نست الحق بفتح حاء منقطه و تشدید قاف سؤال بمعنی چوب جولاه که
آنچه میبافد بآن می پیچد یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو جمیله گفت که دیدم در فارس زنی را
که او را بود دو سر و دو سینه در یک تهیگاه و شوهر دار بود رشک میخورد این زن بر آن زن و این زن
بر این زن چون شوهر التفات بیکی بیشتر میکرد در بوسه و مانند آن احمد گفت که و حکایت کرد ما را غیر
ابو جمیله اینکه او دیده مردی را چنان و بودند جولاه و میبافتند بهمی بر یک سؤال باب پنجاه و سیوم اصل
باب میراث ابن الملاعنة شرح الملاعنه بفتح و کسر عین زنی که شوهرش با او لعان کرده چنانچه مذکورست در
سوره نور و گذشت در کتاب الطلاق در احادیث باب اللعان که باب هفتاد و چهارم است یعنی این باب بیان
میراث پسر زن ملاعنه است در این باب ده حدیث و کلام فضل بن شاذان است اول اصل عن منصور
عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان علي صلوات الله عليه يقول إذا مات ابن الملاعنة
وله إخوة قسم ماله على سهام الله شرح روایتست از منصور از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود علی

صلوات الله علیه که میگفت که چون میرد پسر زن ملاعنه برحالی که او را باشند برادرانی بخش کرده میشود مال
او بر نهج تر بخشهای الله تعالی که در سورهٔ نساء است **دوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّ مِيرَاثَ وَلَدِ الْمُلَاعَنَةِ لِأُمِّهِ فَإِنْ كَانَتْ أُمُّهُ لَيْسَتْ بِحَيَّةٍ فَلِأَقْرَبِ النَّاسِ إِلَى
أُمِّهِ أَخْوَالِهِ **شرح** روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام اینکه میراث فرزند زن ملاعنه برای مادرش است
چون فرزندی و زوجه نداشته باشد بتفصیلی که می آید در شرح حدیث اول باب آینده پس اگر باشند
او که جا شده زنده پس برای نزدیکترین مردمانست سوی مادرش مثل خالویان او بر تقدیری که برادران و خواهران
مادری او نباشند **سیوم اصل** عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي الْمُلَاعِنِ إِنْ أَكْذَبَ
نَفْسَهُ قَبْلَ اللِّعَانِ رُدَّتْ إِلَيْهِ امْرَأَتُهُ وَضُرِبَ الْحَدَّ وَإِنْ لَاعَنَ لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَداً وَإِنْ
قَذَفَ رَجُلٌ امْرَأَتَهُ كَانَ عَلَيْهِ الْحَدُّ وَإِنْ مَاتَ وَلَدُهُ وَرِثَهُ أَخْوَالُهُ فَإِنِ ادَّعَاهُ أَبُوهُ لَحِقَ
بِهِ وَإِنْ مَاتَ وَرِثَهُ الِابْنُ وَلَمْ يَرِثْهُ الْأَبُ **شرح** ملاعن بکسر عین منقوط است ضرب بصیغهٔ مجهول و
الحد منصوب و مفعول دوم است **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت در مرد لعان کننده
که اگر دروغگو شمرد خودش را پیش از لعان برگردانیده میشود سوی او زنش و زده میشود حد قذف که هشتاد
تازیانه است و اگر لعان کند حلال نمیشود زن برای او هرگز و اگر نسبت زنا دهد مردی زنش را در فرزندی و از
لعان سرباز زند میباشد برای او حد قذف و اگر میرد فرزند او وارث میشوند آن فرزند را خالویان او که مادری و برادران
مادری نباشند پس اگر دعوی کند فرزند را پدرش لاحق میشود بپدر و اگر پدر میرد وارث میشود او را پسر و وارث
نمیشود پسر را پدر **چهارم اصل** عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ وَلَدِ الْمُلَاعَنَةِ مَنْ يَرِثُهُ قَالَ أُمُّهُ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَتْ أُمُّهُ مَنْ يَرِثُهُ قَالَ أَخْوَالُهُ **شرح**
روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از فرزند زن ملاعنه که کی
وارث میشود او را امام گفت که مادرش چون فرزند و زوجه نداشته باشد پس گفتم که پس اگر میرد مادرش کی وارث
میشود او را گفت که خالویانش اگر برادر و خواهر مادری نباشند **پنجم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ لَاعَنَ امْرَأَتَهُ وَانْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا ثُمَّ أَكْذَبَ نَفْسَهُ بَعْدَ الْمُلَاعَنَةِ
وَزَعَمَ أَنَّ الْوَلَدَ وَلَدُهُ هَلْ يُرَدُّ عَلَيْهِ قَالَ لَا وَلَا كَرَامَةَ وَلَا تُرَدُّ عَلَيْهِ وَلَا تَحِلُّ لَهُ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ قَالَ وَسَأَلْتُهُ مَنْ يَرِثُ الْوَلَدَ قَالَ أُمُّهُ فَقُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَتِ الْأُمُّ وَوَرِثَهَا
الْغُلَامُ ثُمَّ مَاتَ الْغُلَامُ بَعْدُ مَنْ يَرِثُهُ قَالَ أَخْوَالُهُ فَقُلْتُ إِذَا أَقَرَّ بِهِ الْأَبُ هَلْ يَرِثُ
الْأَبَ قَالَ نَعَمْ وَلَا يَرِثُ الْأَبُ الِابْنَ **شرح** عدم رد ولد برای او بمعنی است که پدر وارث او نمیشود اگرچه او

وارث پدر میشود و باین اعتبار مردود بر او میشود پس منافات نیست میان این و آنچه می آید در حدیث هفتم
و ششم و نهم و دهم این باب **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که لعان کرد زنش را بجهت انکار شدن از فرزند آن زن بعد از آن دروغگو شمرد خودش را بعد از لعان و دعوی کرد
که پسر زن فرزند اوست آیا فرزند برگردانیده میشود بر او امام گفت که نه و نیست شرفی او را و زن برگردانیده
نمیشود بر او و حلال نمیشود برای او تا روز قیامت راوی گفت که و پرسیدم امام را که کی وارث میشود فرزند را
امام گفت که مادرش پس گفتم که خبر ده مرا که اگر میرد مادر و وارث شود مادر را آن پسر بعد از آن میرد پسر بعد از
کی وارث میشود او را امام گفت که خالویان او اگر برادر و خواهر مادری نباشند پس گفتم که چون
اقرار کند بآن پدر آیا وارث میشود پدر را امام گفت که آری و وارث نمیشود پدر پسر را **ششم اصل** عَنْ مَنْصُورٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ إِذَا مَاتَ ابْنُ الْمُلَاعَنَةِ
وَلَهُ إِخْوَةٌ قُسِمَ مَالُهُ عَلَى سِهَامِ اللَّهِ **شرح** این موافق حدیث اول این بابست **هفتم اصل** عَنِ
الْحَلَبِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ لَاعَنَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حُبْلَى فَلَمَّا وَضَعَتْ ادَّعَى
وَلَدَهَا فَأَقَرَّ بِهِ وَزَعَمَ أَنَّهُ مِنْهُ قَالَ يُرَدُّ إِلَيْهِ وَلَدُهُ وَلَا يَرِثُهُ وَلَا يُجْلَدُ لِأَنَّ اللِّعَانَ
قَدْ مَضَى **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الطلاق در حدیث هشتم و سیزدهم باب اللعان و بیان شد
یعنی روایتست از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که لعان کرد زنش را برحالی
که زن آبستن است پس وقتی که زائید دعوی کرد فرزند زن را و اقرار کرد بآن فرزند و اظهار کرد که آن فرزند
از اوست امام گفت که برگردانیده میشود سوی او فرزندش باین معنی که فرزند وارث او میشود و مستحق نفقه
او میشود و وارث نمیشود فرزند را و حد زده نمیشود زیرا که لعان مسقط حد تحقیق گذشت **هشتم اصل** عَنْ أَبِي
بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ لَاعَنَ امْرَأَتَهُ وَانْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا ثُمَّ أَكْذَبَ نَفْسَهُ
بَعْدَ الْمُلَاعَنَةِ وَزَعَمَ أَنَّ الْوَلَدَ لَهُ هَلْ يُرَدُّ إِلَيْهِ وَلَدُهُ قَالَ نَعَمْ يُرَدُّ إِلَيْهِ وَلَا أَدَعُ وَلَدَهُ
لَيْسَ لَهُ مِيرَاثٌ وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَلَا تَحِلُّ لَهُ أَبَداً فَسَأَلْتُهُ مَنْ يَرِثُ الْوَلَدَ قَالَ أَخْوَالُهُ قُلْتُ أَرَأَيْتَ
إِنْ مَاتَتْ أُمُّهُ فَوَرِثَهَا الْغُلَامُ ثُمَّ مَاتَ الْغُلَامُ مَنْ يَرِثُهُ قَالَ عَصَبَةُ أُمِّهِ قُلْتُ فَهُوَ
يُورَثُ أَخْوَالَهُ قَالَ نَعَمْ **شرح** لا ادع بفتح همزه و فتح دال منقوط بصیغهٔ نفی مضارع متکلم معلوم معتل الفاء واوی
منع است در نسخ قال اخواله است و آن برای بیان نیست که برادران پدری او وارث نمیشوند چنانچه می آید در کلام
فضل بن شاذان در این باب هرچند که مادرش مرده باشد پس دلالت برآنکه وارث او در حیات اگر زنده باشد بطریق
اولی است و اولی ظاهر قال امه است و موافق حدیث پنجم این باب عصبة امه عبارتست از خویشاوندان مادر او مثل خالویان

چون فرزند و زوجه نداشته باشد م

باعتبار رحم

او در معنی عصبه بیان شد در باب دوم و در شرح کلام مصنف در فقره ثم ذکر ابطال العصبة تا آخر فهو یرث اخواله
قال الفقیه ره صورتیست که ملاعن تکذیب نفس خود کرده باشد بعد از ملاعنه چنانچه دلالت بر آن میکند صدر حدیث
بنابر اینکه تهمت در این صورت کمتر میشود پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث نهم و دهم این باب و باقی ظاهر
از شرح حدیث پنجم این باب نهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل
لاعن امرأته قال یلحق الولد بامه و یرثه اخواله و لا یرثهم فسألته عن الرجل ان اکذب
نفسه قال یلحق به الولد شرح یلحق در جا بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعال یا معلوم باب علم است یعنی
روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که لعان کرد زنش را امام گفت که لحاق
کرده میشود فرزندش بمادرش و وارث فرزند میشوند خالویان او و فرزند وارث ایشان نمیشود پس پرسیدم امام
را از مرد که اگر دروغگو شمرد خود را چگونه میشود امام گفت که الحاق کرده میشود باو فرزند دهم اصل عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن ولد الملاعنة اذا تلاعنا و تفرقا و قال زوجها بعد
ذلک الولد ولدی و اکذب نفسه قال اما المرأة فلا ترجع الیه و لکن ارد الیه الولد
و لا ادع ولده لیس له میراث فان لم یدعه ابوه فان اخواله یرثونه و لا یرثهم فان دعاه
احد یا ابن الزانیة جلد الحد شرح مضمون این گذشت در کتاب الطلاق در حدیث ششم باب اللعان
که باب سی و چهارم است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از فرزند ان
ملاعنه چون زن و شوهر لعن یکدیگر کردند و جدا از یکدیگر شدند و گفت شوهر زن بعد از آن که فرزند فرزند منست و دروغگو
شمرد خود را امام گفت که اما زن پس بر نمیگردد بسوی آن شوهر و لیکن بر میگردانم بسوی شوهر فرزند را و وا نمیگذارم
فرزند او را که باشد او را میراثی پس اگر دعوی نکند فرزند را پدرش پس بدرستی که خالویان او میشوند وارث
نمیشوند او را و او وارث نمیشود ایشان را پس اگر خواند آن فرزند را کسی که ای پسر زانیه زده میشود حد قذف
نقل کلام فضل بن شاذان اصل قال الفضل ابن الملاعنة لا وارث له من قبل ابیه و انما ترثه
امه و اخوته لامه و اخواله علی نحو میراث الاخوة من الام و میراث الاخوال و الخالات فان
ترک ابن الملاعنة ولدا فالمال بینهم علی سهام الله و ان ترک امه فالمال لها و ان ترک اخوة
فعلی ما بینا من سهام الاخوة للام فان ترک خالا و خالة فالمال بینهما بالسویة شرح گفت
فضل بن شاذان که پسر زن ملاعنه نیست وارثی او را از جانب پدرش و جز این نیست که وارث میشود او را
مادرش و همشیرانش از مادرش و خالویان و خالانش بر مانند میراث همشیران از مادر و میراث خالویان و خالان
پس اگر واگذارد پسر زن ملاعنه فرزندی را کسی که شریک ایشان تواند شد پس کل مال میان ایشانست بنحو

بر تخشای الهی که در سوره نساء است و اگر واگذارد مادر را کسی که شریک او تواند شد پس کل مال برای مادر است
و اگر واگذارد همشیرانی را پس بنحو آنست که بیان کردیم از تخشای همشیران از مادر پس اگر واگذارد خالو را
و خاله را پس کل مال میان آن دو است بی تفاوت اصل و ان ترک اخوته و جده فالمال بین
الاخوة و الجد بینهم بالسویة الذکر و الانثی فیه سواء و ان ترک اخا و جدا فالمال بینهما
نصفان و ان ترک ابن اخته و جده فالمال للجد لانه اقرب ببطن و لا یشبه هذا
ابن الاخ للاب و الام مع الجد و ان ترک امه و امرأته فللمرأة الربع و ما بقی فللام
شرح و اگر واگذارد همشیرانش از مادرش را و جدش از مادرش را پس کل مال میان همشیران و جدست میان
ایشانست بیان اینکه بی تفاوت نرینه و مادینه در آن برابرست و اگر واگذارد برادری از مادر را و جدی
از مادر را پس کل مال میان ایشان دو نصف است و اگر واگذارد پسر خواهرش از مادرش را و جدش از مادرش را
پس کل مال برای جد است زیرا که جد نزدیکتر است بیک شکم و مانند نمیشود این به پسر برادر از پدر و مادر با جد
که بیان شد در ذیل این باب این اخ و جد که باب سی و پنجم است و اگر واگذارد مادرش را و زنش را پس
برای زنست ربع و آنچه باقیماند پس برای مادر است اصل و ان ترک ابن الملاعنة امرأته و جده
ابا امه و خالته فللمرأة الربع و للجد الثلث و ما بقی رد علیه لانه اقرب الارحام فان
ترک جده و اخته فالمال بینهما نصفان ابنة ملاعنة ماتت و ترکت زوجها و ابن اخیها
و جدها فللزوج النصف و ما بقی فللجد لانه کانه ترک اخا لام و ابن اخ لام فالمال
للاخ شرح تغییر اسلوب در ابنة ملاعنة ماتت تا آخر برای اشارت بوقوع این قضیه در زمان فضل بن شاذان است
و تذکیر ضمیر در لانه کانه ترک مبنی بر مسامحه است باعتبار شخص یعنی و اگر واگذارد پسر زن ملاعنه زنش را و جدش را
که پدر مادرش است و خاله اش را پس برای زنست ربع و برای جد است ثلث و آنچه باقیماند مردود است
بر جد زیرا که جد نزدیکتر خویشاوندانست باعتبار اینکه داخل صنف سیوم است و خاله داخل صنف چهارم است
از جمله چهار صنف که بیانش شد در باب اول پس اگر واگذارد جدش را از مادرش و خواهرش را از مادرش پس کل
مال میان ایشانست دو نصف است دختر زن ملاعنه مرد و واگذاشت شوهرش را و پسر برادرش را و جدش را
پس برای شوهر است نصف و آنچه باقیماند پس برای جد است زیرا که آن شخص گویا که او واگذاشت برادری
از مادر را و پسر برادری از مادر را پس مال برای برادر است مراد اینست که جد مادری مانند برادر مادریست و جدها
برادر مادری با پسر برادر مادری میراث میبرد باب پنجاه و چهارم اصل باب آخر فی ابن الملاعنة شرح
این بابی دیگر است در بیان پسر زن ملاعنه در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبیدة الحذاء

عن ابي جعفر عليه السلام قال ابن الملاعنة ترثه امه الثلث والباقي لامام المسلمين لان
جنايته على الامام شرح ظاهر ان جنايته على الامام اينست كه مراد بثلث ثلث دية ابن الملاعنه باشد چون
كشته شود مال و فرزندی و زوجه نداشته باشد و این در صورتیست که امام متصرف بیت المال باشد پس
این حدیث منافات ندارد با امثال آنچه گذشت در حدیث دوم باب سابق و ازین ظاهر میشود که ضمیر جنایته
راجع بالباقی است و اضافه باعتبار ملابست است و کیفیت تمسک جنایت منظا بر ما قبل آید در کتاب الدیات
در حدیث دوم باب العاقله که باب پنجاه و دوم است یعنی روایتست از ابو عبیده که گفت که از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که پسر زن ملاعنه چون کشته شود وارث میشود او را مادرش ثلث دیه چون فرزندی و زوجه و مال نداشته
باشد و باقی برای امام مسلمانانست زیرا که جریمه قتل خطای او باعتبار باقی بر امامست مراد اینست که بجای برادر
امام بجای پدر اوست دوم مجهول عن يونس بن عبد الرحمن قال حدثني اسحق بن عمار قال سألت
ابا عبد الله عليه السلام عن رجل ادعته النساء دون الرجال بعد ما ذهب رجالهن و
انقرضوا وصار رجلا و تزوجنه و ادخلنه في منازلهن وفي يدي رجل دار فبعث اليه
عصبة الرجل والنساء الذين انقرضوا فناشدوه الله ان لا يعطي حقهم من ليس منهم شرح
در بعض نسخ در صدر این حدیث ابا ابراهیم است و آن ازین باب قول بعض کاتبان ... جابر توهم عدم مناسبت این حدیث
باین باب رجل در اول عبارتست از ابن الملاعنه ادعته بتشدید دال بی نقطه مفتوحه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب
افتعالست النساء دو جا عبارتست از دختران ملاعن و تعبیر از واحد بجمع جایزست مثل و نادته الملائکة و میتواند
بود که عبارت باشد از ملاعن و مردانی که معاون او بوده بعد ظرف ادعته است ما مصدریه است و انقرضوا برای
تصریح بموت رجالست ضمیر صار راجع بابن الملاعنه است زوجنه بنون بصیغه ماضی جمع مؤنث غایبه معلوم باب
تفعیلست و ضمیر منصوب راجع بابن الملاعنه است ادخلنه بنون بصیغه ماضی جمع مؤنث غایبه معلوم باب افعال
و مقصود اینست که آن دختران نزد ابن الملاعنه بمنازل ایشان متصرف شد با برفاه برادر او دختران برادری او
یدی بفتح دال و سکون یاء است رجل در دوم عبارتست از مردی بیگانه دار عبارتست از سرایی از سراهای ملاعن
که در تصرف دختران ملاعن بود فبعث بباء یک نقطه و عین بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است
ضمیر الیه راجع برجل دوم است معنی عصبه گذشت در باب دوم در شرح کلام مصنف در فقره ثم ذکر ابطال العصبة
تا آخره مراد اینجا خویشاوندان نسبی است مثل عموها و عمها و خالوها و خاله ها و اولاد ایشان الرجل عبارتست
از ملاعن و النساء عطف بر الرجل است الذين بکسر ذال بی نقطه صفت الرجل و النساء است بتغلیب مذکر بر مؤنث
فناشدوه بنون و شین با نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم باب مفاعله است و ضمیر جمع راجع

ابا ابراهیم علیه السلام

بعصبه است و ضمیر مفرد راجع برجل دوم است و مفعول اولست المناشده طلب چیزی از کسی بعنوان سوگند دادن
الله منصوب و مفعول دوم است ان بفتح همزه و سکون نون بتقدیر بر ان است یعطی بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعالست و ضمیر مستتر راجع برجل دوم است حقهم منصوب و مفعول دوم است که مقدم شده و ضمیر راجع بعصبه است
من موصوله مفعول اولست که موخر شده و عبارتست از ابن الملاعنه یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن
گفت که خبر داد مرا اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بعد از لعان پدرش و مادرش
دعوی فرزندی او برای آن پسر کردند دختران پدرش یعنی آنکه پدر دعوی پسری او کرده باشد بعد از آنکه رفت پدر
آن دختران و برادران خودشان بریده شد از دنیا و آن پسر گردید مردی و دختران که خدا کردند آن پسر را و داخل کردند او را در منزلهای
برادران ایشان و در دست تصرف مردیست سرایی از مرد ملاعن پس فرستادند سوی آن مرد خویشاوندان نسبی مرد
ملاعن و خویشاوندان نسبی دختران او که بریده شدند از دنیا پس قسم دادند او را بخدا بر سر اینکه ندهد حق ایشان را
بکسی که نیست از جمله قبیله ایشان بدلیل وقوع ملاعنه و عدم رجوع ملاعن از آن مجهول و قد عرف الرجل الذي
في يديه الدار قصته و انه مدعى كما وصفت لك واشتبه عليه الامر لا يدري يدفعها
الى الرجل او الى عصبة النساء او عصبة الرجال فقال لي يدفعه الى الذي يعرف
ان الحق لهم على معرفته التي يعرف يعني عصبة النساء فانه لم يعرف لهذا المدعى
ميراث بدعوى النساء له شرح عرف بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است قصته بکسر قاف و تشدید
صاد بی نقطه مفتوحه است و ضمیر راجع بابن الملاعنه است و انه بفتح همزه و ضمیر راجع بابن الملاعنه عطف بر قصته است
مدعى بضم میم و تشدید دال بی نقطه مفتوحه و فتح عین بی نقطه و تنوین یعنی کسی است که دعوی برادری او شده بعد از
حکم بنفی آن بسبب لعان وصفت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب است ضمیر علیه راجع بمفرد متصرف در سراست
یدفعها بدال بی نقطه و فاء و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع و ضمیر راجع بدار بتقدیر استفهام است الرجل
در دوم عبارتست از ابن الملاعنه است النساء عبارتست از دختران ملاعن است الرجال عبارتست از ملاعن است
یا عبارتست از ملاعن و قوم ملاعن است موافق آنچه گذشت در شرح فقره سابقه ضمیر منصوب در یدفعه راجع بحق است
و عبارتست از دار است یعرف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بالرجل اولست ضمیر
لهم راجع بالذی است باعتبار فقره و در معنی علی بمعنی است ضمیر معرفته راجع بالرجل اولست التی صفت معرفته است
یعرف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب بتقدیر یعرفها است و ضمیر مستتر راجع بالرجل اولست و ضمیر منصوب راجع
بالتی است و مفعول مطلق است یعنی عصبة النساء کلام اسحق است که در میان کلام امام در آمده و میتواند بود که
تا آخر کلام اسحق باشد و بر هر تقدیر النساء عبارت از دختران ملاعن است لم یعرف بصیغه مضارع غایب مجهول باب

ضرب است الملاعن بصیغه اسم مفعول از باب افتعال عبارتست از ابن الملاعنه میراث مرفوع و نایب فاعل لم یعرف
و مقصود اینست که عمل باستصحاب میکنند جابر اینکه میدانند اینرا که ابن الملاعنه وارث پدر و خویشان پدر
نمیشود مگر بعد از تکذیب پدر خودش را و میدانند که تکذیب دختران پدرشان را قایم مقام تکذیب پدرشان
خودش را میشود و اصل عدم آنست و عدم تعرض نفی دادن دار بعجب ملاعن برای ظهور بطلان آنست زیرا که
آن دار منتقل شده به دختران و خویشاوندان نسبی و دختران نزد کیست مذ به دختران از خویشاوندان نسبی پدر دختران
یعنی و تحقیق شناخت مردی که در دو دست تصرف اوست آن سرا سرگذشت ابن الملاعنه را و اینرا که
ابن الملاعنه دعوی کرده شده و دختران ملاعن است چنانچه بیان کردم برای تو و مشتبه شد بر او کار میدانند که
آیا دهم سرا را سوی ابن الملاعنه یا سوی خویشاوندان نسبی دختران یا خویشاوندان نسبی ملاعن پس امام
گفت مرا که میدهم آن سرا را سوی جمعی که می‌شناسد اینرا که حق برای ایشانست جابر شناخت او که می‌شناسد
بآن شناخت امام میخواهد خویشاوندان نسبی دختران را چه بدرستی که شان منست که شناخته شد برای
این دعوی کرده شده و دختران میراثی بسبب دعوی دختران برای او باب پنجاه و پنجم اصل باب میراث
ولد الزنا شرح این باب بیان میراث ولد الزنا است و در این باب چهار حدیث و نقل کلام یونس بن عبد الرحمن
اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال ایما رجل وقع علی ولیدة قوم حراما ثم اشتراها
ثم ادعى ولدها فانه لا يورث منه شيء فان رسول الله صلى الله عليه وآله قال الولد فادّعى شيئاً
للفراش وللعاهر الحجر ولا يورث ولد الزنا الا رجل يدعي ابن وليدته وايما رجل اقر بولده
ثم انتفى منه فليس ذلك له وان كان لم يلحق به ولده اذا كان من امرأته او وليدته شرح
الولیدة بفتح واو و کسر لام و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه کنیز و حراما صفت مفعول مطلق محذوف است تقدیره
وقوعا حراما و عبارتست از زنا و فرق میان زنا و سفاح بیان شده در کتاب النکاح در باب تفسیر ما یحل من النکاح
و ما یحرم والفرق بین النکاح والسفاح والزنا و هو من کلام یونس که باب صد و نود و دوم است ادعی بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افتعال است لا یورث در اول بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب افعال یا باب تفعیل و ضمیر مستتر
راجع بولیدة است و ضمیر منه راجع بولدها است و در نسخ شی برفع است و ظاهر شیئا بنصب است الولد للفراش وللعاهر الحجر
گذشت در کتاب النکاح در حدیث دوم باب الرجل یکون له الجاریة یطاها تا آخر که باب صد و سی و پنجم است الفراش
بکسر فا و تخفیف را بی نقطه و الف و شین نقطه دار جامه خواب که در شب گسترده میشود و این کنایت است از کسی
که جماع موافق شرع کند و احتراز است از زنا کننده ابن اثیر در نهایه گفته والاصل فراش افعال من الفرش والفراش
و منه الحدیث الولد للفراش وللعاهر الحجر ای لمالک الفراش و هو الزوج والمولی والمرأة تسمى فراشا لان الرجل

یفترشها

یفترشها العاهر بعین بی نقطه زنا کننده و الحجر بفتح حا و فتح جیم و را بی نقطه سنگ رجم که برای بعض زناکاران می‌باشد وکسرها و را بی نقطه م
و مقصود اینست که اگر چیزی برای عاهر باشد سنگست لا یورث در دوم بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب
افعال یا باب تفعیل و ولد منصوب است الا برای استثنای مفرغ است و مقصود اینست که فرزند کنیز کسی
اگر معلوم باشد که ولد الزنا است وارث آنکس نمیشود مگر آنکه آنکس دعوی فرزندی او کند برای خود و این
در زمان آن او جاری نیست یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر کدام مردی که افتاد بر
کنیز جمعی افتادنی حرام بعد از آن خرید کنیز را بستن را بعد از آن دعوی کرد فرزند کنیز را پس بدرستی که آن فرزند
وارث کرده نمیشود از آن فرزند چیزی را بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که میراث فرزند برای
جماع کننده بغیر زنا است و برای زنا کننده است سنگ و میراث نمیدهد فرزند زنا را مردی که مردی
که دعوی کند فرزند کنیز خود را و هر مردی که اقرار کرد بفرزندش بعد از آن بیزار شد از آن فرزند پس نیست این
بیزار شدن برای او و نیست شیئی برای او مراد نیست که مستحق حد قذف میشود و لعان واقع نمیشود
بیان این آنکه لاحق میشود باو فرزندش چون باشد از زنش یا کنیزش دوم اصل عن محمد بن الحسن
الاشعری قال كتب بعض اصحابنا كتابا الى ابي جعفر الثاني عليه السلم معي يسأله عن
رجل فجر بامرأة ثم انه تزوجها بعد الحمل فجاءت بولد وهو اشبه خلق الله به
فكتب بخطه وخاتمه الولد لغية لا يورث شرح لغیة بکسر لام حرف جر و کسر غین با نقطه و
تشدید یا دو نقطه در پایین و تنوین است لا یورث بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب حسب یا باب
افعال یا باب تفعیل است یعنی روایت است از محمد بن حسن اشعری گفت که نوشت بعض یاران ما مکتوبی
امام محمد تقی علیه السلم با من میپرسید امام را از مردی که زنا کرد با زنی بعد از آن بدرستی که او جفت خود کرد
آن زن را بعد از آبستنی پس آورد فرزندی را بر حالی که مانندتر خلق الله بود باو پس امام نوشت بخط خود
و مهر انگشتر خود که آن فرزند بسبب زنا است موروث نمیشود سیوم اصل عن یحیی عن ابی عبد الله
عليه السلم في رجل وقع على وليدة حراما ثم اشتراها فادعى ابنها قال فقال لا يورث
منه فان رسول الله صلى الله عليه وآله قال الولد للفراش وللعاهر الحجر ولا يورث ولد
الزنا الا رجل يدعي ابن وليدته شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل
عن محمد بن الحسن الاشعري قال كتب بعض اصحابنا الى ابي جعفر الثاني عليه السلم معي يسأله
عن رجل فجر بامرأة ثم انه تزوجها بعد الحمل فجاءت بولد وهو اشبه خلق الله به
فكتب بخطه وخاتمه الولد لغية لا يورث شرح این موافق حدیث دوم این باب است

نقل کلام یونس بن عبد الرحمن عن یونس قال میراث ولد الزنا لقرابته من قبل امه علی نحو
میراث ابن الملاعنة شرح علی نحو میراث ابن الملاعنه اشارتست بحمل حدیثی که در استبصار است
که عن اسحق بن عمار عن جعفر عن ابیه ان علیا علیه السلم کان یقول ولد الزنا و ابن الملاعنه ترثه امه و اخوته
لامه او عصبتها باین روش که واو در و ابن الملاعنه بمعنی مع است و خبر مبتدا مقدرست بتقدیر مقرون
مع ابن الملاعنه مثل کل رجل و صنعته و جمله ترثه امه تا آخر استیناف بیانی سابق است و ضمیر راجع بولد
الزنا است بقرینه اینکه اگر خبر مبتدا میبود ظاهر ترثهما میبود و شیخ طوسی در استبصار بعد از
اعتراض بر یونس و دعوی اینکه میراث ولد الزنا از امام است در توجیه این حدیث گفته که فالوجه فی هذه الروایة
ان نقول انه یجوز ان یکون الراوی سمع هذا الحکم فی ولد الملاعنة فظن ان حکم ولد الزنا حکمه فرواه علی لفظه دون
السماع و این مبنی بر اینست که واو عاطفه باشد و جمله خبر مبتدا باشد یعنی روایتست از یونس گفت که میراث
فرزند زنا برای خویشان او از جانب مادرش است بر مانند میراث ابن الملاعنه که گذشت در دو باب سابق

باب پنجاه و ششم اصل باب آخر منه شرح این باب دیگرست از تتمه باب سابق در این باب چهار حدیث است

اول اصل عن حنان بن سدیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن رجل فجر بنصرانیة فولدت
منه غلاما فاقر به ثم مات و لم یترک ولدا غیره أیرثه قال نعم شرح روایتست از حنان
بن سدیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که زنا کرد با زنی ترسا پس زائید از او
پسری پس آن مرد اقرار کرد بفرزندی او بعد از آن مرد و آنکه نیست فرزندی غیر او آیا آن پسر وارث میشود
او را امام گفت که آری مراد اینست که نفی نسب در حکم کنیزست که مذکور شد در حدیث اول و سیوم باب سابق و نوع
این گذشت در کتاب النکاح در حدیث یازدهم باب نکاح الذمیة که باب سی و سیوم است دوم اصل عن حنان
بن سدیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل مسلم فجر بامرأة یهودیة فاولدها ثم مات
و لم یدع وارثا قال فقال یسلم لولده المیراث من الیهودیة قلت فرجل نصرانی فجر بامرأة
مسلمة فاولدها غلاما ثم مات النصرانی و ترک مالا لمن یکون میراثه قال یکون میراثه
لابنه من المسلمة شرح یسلم بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است من الیهودیة حال ولده است یعنی روایتست
از حنان بن سدیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی مسلمان که زنا کرد بزنی جهود پس زایانید
او را بعد از آن مرد و آنکه نیست وارثی را راوی گفت که پس امام گفت که سالم میشود برای فرزندش آن میراث
از زن جهود گفتم که پس مردی ترسا زنا کرد با زنی مسلمان پس زایانید او را پسری بعد از آن مرد آن ترسا و گذاشت
مالی را برای که میباشد میراث او امام گفت که میباشد میراث او برای پسرش از زن مسلمان سیوم اصل عن جمیل بن

عن

عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل کان یطأ جاریة له و انه کان یبعثها فی حوائجه و انها
حبلت و انه بلغه عنها فساد فقال ابو عبد الله علیه السلم اذا ولدت امسک الولد
و لا یبیعه و یجعل له نصیبا من داره قال فقیل له رجل یطأ جاریة له و انه لم یکن
یبعثها فی حوائجه و انه اتهمها و حبلت فقال اذا هی ولدت امسک الولد و لا یبیعه
و یجعل له نصیبا من داره و ماله و لیست هذه مثل تلک شرح مثل این گذشت در کتاب
النکاح در حدیث دوم باب الرجل یکون له الجاریة یطأها فتحمل فیتهمها که باب صد و سی و یکم است حوائج جمع
حاجه است حبلت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است فساد عبارتست از زنا اتهمها بتشدید تا و دو نقطه در
بالا مفتوحه که اولش منقلب از واو است بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست الاتهام بد شمردن کسی را
بگمان یعنی روایتست از حریز از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که بود که جماع میکرد کنیزی از او را
و بدرستی که او بود که میفرستاد آن کنیز را در حاجتهای خود و بدرستی که آن کنیز آبستن شد و بدرستی
که شان اینست که رسید باو از آن کنیز فسادی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون کنیز زایید نگاه میدارد
فرزند را و نفروشد او را و میگرداند برای آن فرزند نصیبی از سرای خود راوی گفت که پس گفته شد
امام را که مردی جماع میکند کنیزی از او را و بدرستی که او نبود که فرستد آن کنیز را در حاجتهای خود و بدرستی
که او گمان بد کرد آن کنیز را و آن کنیز آبستن شد پس امام گفت که چون کنیز زاید نگاه میدارد فرزند را
و نفروشد او را و میگرداند برای آن فرزند نصیبی را از سرای خود و مال خود و نیست این کنیز مانند آن کنیز

چهارم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان رجلا من الانصار اتی
ابی فقال له انی ابتلیت بامر عظیم ان لی جاریة کنت اطأها فوطئتها یوما و خرجت
فی حاجة لی بعد ما اغتسلت منها و نسیت نفقة لی فرجعت الی المنزل لآخذها
فوجدت غلامی علی بطنها فعددت لها من یومی ذلک تسعة اشهر فولدت جاریة فقال
له ابی لا ینبغی لک ان تقربها و لا تبیعها و لکن انفق علیهما من مالک ما دمت حیا
ثم اوص عند موتک ان ینفق علیهما من مالک حتی یجعل الله لهما مخرجا شرح مضمون
این گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول و دوم باب الرجل یقع علی جاریته فیقع علیها غیره فی ذلک الطهر فتحبل که
باب صد و سی ام است ابتلیت بضم همزه و سکون با یک نقطه و ضم تا دو نقطه در بالا و کسر لام و سکون یا دو نقطه در
پایین بصیغه ماضی متکلم مجهول باب افتعالست وطئتها بطا بی نقطه و همزه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم
ضمیر منها راجع بجنابت است که مفهومست از سابق و میتواند بود که راجع بجاریه باشد بمعنی از مجامعه [illegible]

و همزه و الف و ضم حاء بی نقطه و فتح ذال با نقطه است یا بفتح همزه و سکون خاء و کسر ذال است و حاصل هر دو یکیست
ان تقر بکسر قاف و تشدید راء بی نقطه مفتوحه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست و با حرف جر و ضمیر راجع
بجاریه مولوده است و میتواند بود که ان تقر بها بفتح قاف و تشدید راء مکسوره و فتح باء یکنقطه لام الفعل باشد
و بر هر تقدیر مراد فرزند خود شمردن آن دخترست و مت بضم دال و سکون میم و فتح تاء است تنفق بصیغه مضارع
غایب مجهول باب افعالست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی
که مردی از انصار آمد نزد پدرم پس گفت پدرم را که بدرستی که من گرفتار شده ام ببلایی بزرگ بدرستی که مرا است کنیزی
که بودم که جماع میکردم او را پس جماع کردم او را روزی و بیرون رفتم در حاجتی که مرا بود و بعد از آنکه غسل کردم از جنابت
و فراموش کردم حرزی را که مرا بود پس برگشتم سوی منزل برای اینکه فرا گیرم حرز را پس یافتم غلام خود را بر شکم
کنیز پس شمردم برای کنیز از آن روز نه ماه را پس کنیز زایید دختری را پس گفت آنمرد را پدرم که سزاوار نیست
ترا اینکه اقرار کنی بفرزندی آن دختر و نه اینکه فروشی آن دختر را ولیکن نفقه جاری کن بر آن دختر از مال تو
چند آنکه باشی زنده و بعد از آن وصیت کن نزد مردن تو باینکه نفقه جاری کرده شود بر آن دختر از مال تو تا آنکه
گرداند الله تعالی برای آن دختر راه بدر سوی بیرون رفتن با شوهر کردن باب پنجاه و هفتم اصل باب الحمیل شرح
الحمیل بفتح حاء بی نقطه و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه فعیل بمعنی مفعول برداشته شده و مراد اینجا
بنده ایست که بنده دیگر دعوی خویشاوندی او برای خود کند یعنی این باب بیان میراث حمیل است و در این باب
سه حدیث است اول اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت اباعبد الله علیه السلام عن الحمیل
فقال و ای شیء الحمیل قال قلت المرأة تسبی من اهلها معها الولد الصغیر فتقول هو
ابنی والرجل یسبی فیلقی اخاه فیقول هو اخی و لیس لهم بینة الا قولهم شرح و ای شیء الحمیل
بر اشتراک حمیل میان چند معنی است صاحب قاموس گفته که و کامیر الدعی و القریب و الشارک و الکفیل و الولد
فی بطن امه اذا اخذت من ارض الشرک و من احمل الغثاء و من الثمام و الوشیج الذابل الاسود و بطن المسیل
و بولاء ینبت و المنبوذ یحمله قوم فیربونه تسبی در اول بصیغه مضارع غایبه مجهول باب ضربست و در دوم بصیغه غایب
قولهم مرفوع یا منصوبست یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
حمیل پس امام گفت که و چه چیز است حمیل راوی گفت که گفتم که زن اسیر کرده میشود از اهلش بر حالی که با اوست فرزند
کوچک پس میگوید که او پسر منست و مرد اسیر کرده میشود پس برمیخورد برادرش را پس میگوید که او برادر منست و نیست
ایشان را گواهی مگر سخن ایشان اصل قال فما یقول الناس فیه عندکم قلت لا یورثونهم
لم یکن لهم علی ولادتهم بینة و انما هی ولادة الشرک فقال سبحان الله اذا جاءت بابنها

او ابنتها

او ابنتها و لم تزل مقرة به و اذا عرف اخاه و کان ذلک فی صحة منهما و لم یزالا مقرین بذلک
ورث بعضهم من بعض شرح راوی گفت که پس امام گفت که پس چه میگویند مردمان مخالف در حمیل نزد شما
راوی گفت وارث یکدیگر نمیکنند ایشان را زیرا که ایشان را نیست که بود برای ایشان بر زادن ایشان گواهی و جز این
نیست که آن زادن در بلاد شرک بود پس امام گفت از روی تعجب که سبحان الله چون زن آورد پسرش را
یا دخترش را و پیوسته اقرار کند با او و چون مرد شناسد برادرش را و باشد آن در درستی عقل از آن دو کس و
پیوسته اقرار کنند بآن میراث میبرد بعض ایشان از بعضی دوم اصل عن سعید الاعرج عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن رجلین حمیلین جیء بهما من ارض الشرک فقال احدهما لصاحبه
انت اخی فعرفا بذلک ثم اعتقا و مکثا مقرین بالاخاء ثم ان احدهما مات فقال المیراث
للاخ یصدقان شرح روایتست از سعید لنگ از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از دو مرد
حمیل که آورده شدند از زمین شرک پس گفت یکی از آن دو یارش را که تو برادر منی پس شناسا شدند بآن پس
بعد از آن آزاد کرده شدند و درنگ کردند بر حالی که اقرار داشتند ببرادری بعد از آن بدرستی که یکی از ایشان مرد
پس امام گفت که میراث برای برادرست بیان این آنکه تصدیق کرده میشوند سیوم اصل عن عبد الرحمن بن
الحجاج قال سألت اباعبد الله علیه السلام عن الحمیل فقال و ای شیء الحمیل فقلت المرأة تسبی
من ارضها و معها الولد الصغیر فتقول هو ابنی و الرجل یسبی فیلقی اخاه فیقول هو اخی
و یتعارفان و لیس لهما علی ذلک بینة الا قولهما فقال ما یقول من قبلکم قلت لا یورثونهم
لانهم لم یکن لهم علی ذلک بینة انما کانت ولادة فی الشرک فقال سبحان الله اذا جاءت
بابنها او ابنتها معها و لم تزل مقرة و اذا عرف اخاه و کان ذلک فی صحة من عقلهما و
لم یزالا مقرین بذلک ورث بعضهم من بعض شرح این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب باب
پنجاه و هشتم اصل باب الاقرار بوارث آخر شرح این باب بیان اقرار بعض وارثان بوارثی دیگرست و در این باب کلام
فضل بن شاذانست اصل قال الفضل بن شاذان ان مات رجل و ترک ابنین و ابنتین فاقر احدهم
باخ آخر فانه انما اقر علی نفسه و علی غیره و انما یجوز اقراره علی نفسه و لا یجوز اقراره علی غیره
و لا علی اخوته و اخواته فیلزمه فی حصته للاخ الذی اقر به نصف سدس جمیع المال فان ترک
بنات فاقرت احداهن باخت ردت علی التی اقرت لها ربع ما فی یدیها شرح احدهم عبارتست از یکی از
دو پسر نصف سدس جمیع المال عبارتست از یکجزو از جمله دوازده جزو مال و این مبنی بر اینست که هر پسری ثلث میراث
برد و آن چهار جزو از دوازده جزو است و چون این پسر داخل شود هر پسری ربع میراث میبرد و آن سه جزو از دوازده

هذا

جزو است وتفاوت میان ثلث وربع یکجزو از دوازده جزو است پس آن جزو را آن پسر از حصهٔ خود میدهد و باقی
ورثه چیزی نمیدهند و وجه اینکه مقر زیاده بر سهم پسر دو تخفیف میکند ظاهر میشود از بیان وجهی که مذکور شد در کتاب
الوصایا در شرح حدیث سیوم باب هفدهم که باب من اوصی و علیه دین است و بر این قیاس است و در مسائل
آینده غیره و در دوم عبارتست از سهم مقر چنانچه ظاهر میشود از فقرهٔ آینده و ربع ما فی یدها عبارتست از نصف سدس
جمیع مال یعنی گفت فضل بن شاذان که اگر بمیرد مردی شلاعه و اگذارد دو پسر و دو دختر را پس اقرار کند پسری
از جملهٔ ایشان ببرادری دیگر پس بدرستی که او جز این نیست که اقرار کرده بر خودش و بر غیرش و جز این نیست که گذرا
میشود اقرار او بر خودش و گذرا نمیشود اقرار او بر غیر او و نه بر برادرانش و خواهرانش پس لازم میشود او را
در حصهٔ او برای برادری که اقرار کرده با و نصف سدس جمیع مال و اگر واگذارد سه دختر را پس اقرار کند یکی از
ایشان بخواهر دیگر بر میگرداند بر خواهری که اقرار کرد برای او ربع چیزیرا که در دو دست تصرف اوست اصل
وان ترك اربع بنات فاقرت واحدة منهن باخ ردت على الذي اقرت له ثلث ما في يديها او هو
نصف سدس المال فان ترك ابنين فادعى احدهما اخا وانكر الاخر فانه يرد هذا المقر
على الذي ادعاه ثلث ما في يديه وان مات احدهما لم يورثا لان الدعوى انما كانت على ابيه ولم لم يورث
يثبت نسب المدعى بدعوى هذا على ابيه شرح ضمیر احدهما در دوم راجع است بمقر و مقر له لم یورثا بصیغه مضارع
تثنیه غایب مجهول یا معلوم باب افعال یا باب تفعیلست و در بعض نسخ لم یورث بصیغه مفرد غایب معلوم باب افعال
یا باب تفعیلست ابیه بفتح همزه و کسر بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین است لم یثبت بثای سه نقطه و بای یکنقطه و تای
دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است مدعی بصیغه اسم فاعل مفعول باب افتعالست و عبارت
از پسر سیوم مشار الیه بهذا مقرست یعنی و اگر واگذارد چهار دختر را و اقرار کند یکی از ایشان ببرادری بر میگرداند
بر کسی که اقرار کرد برای او ثلث آنچه را که در دو دست تصرف اوست و آن نصف سدس مجموع مالست پس اگر
واگذارد دو پسر را پس دعوی کند یکی از ایشان برادری او منکر شود آن دیگر پس بدرستی که شان نیست که
بر میگرداند این اقرار کننده بر کسی که دعوی کرد او را ثلث آنچه را که در دست تصرف اوست و اگر بمیرد یکی از ان دو
میراث داده نمیشوند هیچکدام از دیگری چه بدرستی که آن دعوی باعتباری جز این نیست که بر پدر مقر است
و ثابت نشد نسب دعوی کرده شده بدعوی این مقر بر پدرش باب پنجاه و نهم اصل باب اقرار بعض الورثة بدين
شرح این باب بیان اقرار بعض ورثه است بدین بر میت است در این باب دو حدیث است و در ذیل حدیث اول
نقل کلام فضل بن شاذان است اول اصل علي بن ابراهيم عن ابيه ومحمد بن اسمعيل عن الفضل بن
شاذان جميعا عن ابن ابي عمير عن جميل بن دراج عن زكريا بن يحيى عن الشعبي عن الحكم بن عتيبة

قال

قال كنا على باب ابي جعفر عليه السلام ونحن جماعة ننتظره ان يخرج اذ جاءت امرأة فقالت
ايكم ابو جعفر فقال لها القوم ما تريدين منه قالت اريد ان اسأله عن مسئلة فقالوا لها هذا
فقيه اهل العراق فسليه فقالت ان زوجي مات وترك الف درهم وكان لي عليه من
صداقي خمسمائة درهم فاخذت صداقي واخذت ميراثي ثم جاء رجل فادعى عليه الف
درهم فشهدت له فقال الحكم فبينا انا احسب ما يصيبها اذ خرج ابو جعفر عليه السلام فقال
ما هذا الذي اراك تحرك به اصابعك يا حكم فاخبرته بمقالة المرأة وما سألت عنه فقال
ابو جعفر عليه السلام اقرت بثلث ما في يديها ولا ميراث لها قال الحكم فوالله ما رأيت احدا
افهم من ابي جعفر عليه السلام شرح این گذشت در کتاب الوصایا در حدیث سیوم باب هفدهم که باب من
اوصی و علیه دین است و تفسیر محمد بن ابی عمیر برای آن مذکور شد و بیان شد که تفسیر او منطبق است بر جواب امام
که اقرت بثلث ما فی یدیها با برای اینکه ثلث بلفظ مفرد است و ما فی یدیها عبارتست از پانصد درهم که زن آنرا اول
گرفته و لهذا امام علیه السلام علیحده متوجه نفی میراث زن شده برای بیان اینکه آنرا نیز باید که بمقر له دهد نقل کلام
فضل بن شاذان اصل قال الفضل بن شاذان وتفسير ذلك ان الذي على الزوج من الالف وخمسمائة
درهم للرجل الف ولها خمسمائة فهو ثلث الدين وانما جاز اقرارها في حصتها فلها مما
ترك الميت الثلث وللرجل الثلثان فصار لها مما في يديها الثلث ويرد الثلثان على الرجل
والدين يستغرق المال كله فلم يبق شيء يكون لها منه الميراث ولا يجوز اقرارها على غيرها
شرح گفت فضل بن شاذان که تفسیر آن اینست که آنچه بر شوهر است که دین هزار و پانصد درهم برای آن مرد
هزار درهم و برای زنست پانصد و هم آن ثلث قرض است و جز این نیست که گذرا شد اقرار زن در حصهٔ او پس
برای زنست از جملهٔ آنچه گذاشت میت ثلث و برای آن مرد است دو ثلث پس گردید برای زن از جملهٔ آنچه در دو دست
تصرف اوست ثلث و بر گردانیده میشود دو ثلث بر آن مرد و قرض فرو گرفته مال میت را بتمامی آن پس نماند چیزی
که باشد برای زن از آن میراث و گذرا نمیشود اقرار زن بر وارثان دیگر بدانکه این تفسیر موافق لفظ این حدیث
نیست و موافق تفسیر ابن ابی عمیر نیست و ملائم کلام فضل بن شاذان که در باب سابق منقول شد نیست زیرا
که بنابر این میبایست که برادری که اقرار کرده ببرادری دیگر مناصفه کند با او آنچه را که در دست اوست پس مصنف
رحمه الله تعالی ذکر این تفسیر بعد از نقل کلام فضل بن شاذان در باب سابق و بعد از نقل تفسیر ابن ابی عمیر در
کتاب الوصایا اشاره کرده باینکه این تفسیر غلط است والله اعلم دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله
عليه السلام في رجل مات فاقر بعض ورثته لرجل بدين قال يلزمه ذلك في حصته شرح

مضمون این گذشت در کتاب الوصایا در حدیث سیوم باب بیست و هفتم که باب بعض الورثة یقر بعتق او دین
فی حصته یعنی بقدر حصه است پس اگر دین موافق ثلث مال میت باشد و حصه آن وارث ربع مال است
مثلا لازم میشود بر ان وارث اینکه ثلث ربع را تسلیم طلبکار نماید **یعنی** روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر
صادق علیه السلم در مردی که مرد و پس اقرار کرد بعض وارثان برای مردی بقرضی امام گفت که آن قرض لازم میشود آن
وارث را در حصه او **باب ششم حل باب شرح** این باب است بعنوان و در بعض نسخ نیست و معیبا
که حدیث است **حل** عَنْ مَنْدَلِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْتُ
وَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ وَارِثٌ إِلَّا أَخٌ لَهُ مِنَ الرَّضَاعِ يَرِثُهُ
قَالَ نَعَمْ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ شَرِبَ
مِنْ لَبَنِنَا أَوْ أَرْضَعَ لَنَا وَلَداً فَنَحْنُ آبَاؤُهُ **شرح** ارضع بصیغه ماضی معلوم باب افعال مشتمل
مجاز است و مقصود کسی است که ولد ما شیر مادر او را آشامیده پس گویا که او بعض شیر خود را بفرزند ما آشامانیده
مراد در هر دو شق آنست که با شروط مقرره باشد که گذشت در کتاب النکاح در بعض احادیث باب
که باب بیست و دوم است و چند باب بعد از ان **یعنی** روایتست از مندل بفتح میم و سکون نون
فتح دال و ابن عبید بضم عین و با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین از ابو الحسن امام رضا علیه السلم گفت که داخل
شدم بر امام علیه السلم و سلام کردم و گفتم که قربانت شوم چه میگویی در مردی که مرد و نیست او را وارثی مگر برادری
که او را هست از همشیری آیا وارث میشود او را امام گفت که آری چنان است این آنکه خبر داد مرا پدرم از جدم اینکه
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر که آشامید از شیر ما یا شیر داد برای ما فرزندی را پس ما پدران اویم
که ما بجای پدران اوییم اگر وارثی دیگر نداشته باشد **باب بیست و یکم باب من مات ولیس له وارث شرح**
این باب بیان کسی است که مرد و نیست او را وارثی و در این باب شش حدیث است **اول حل** عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ مَاتَ وَتَرَكَ دَيْناً فَعَلَيْنَا دَيْنُهُ وَإِلَيْنَا عِيَالُهُ وَمَنْ مَاتَ وَتَرَكَ
مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ مَوَالِي فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ **شرح** شروط لزوم دین میت بر امام
در کتاب الحجة در بعض احادیث باب ما یجب من حق الامام علی الرعیة وحق الرعیة علی الامام علیه السلم که باب صد و
موالی عبارتست از وارثان خواه بقرابت و خواه بزوجیت و خواه بآزاد کردن و خواه بضمان جریره تفسیر انفال که
در کتاب الحجة در شرح عنوان آخر ابواب که مراد اموال امام است **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که هر که مرد و واگذاشت قرضی را که زیاد بر ترکه اوست پس بر ماست قرض او و متوجه سوی ماست عیال او
برای گرفتن نفقه از ما و هر که مرد و واگذاشت مالی را پس مالش از وارثان اوست و هر که مرد بر حالی که نیست او را

وارثانی پس مالش از جمله اموال امام است **دوم حل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ
مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ وَارِثٌ مِنْ قَرَابَتِهِ وَلَا مَوْلَى عَتَاقَةٍ قَدْ ضَمِنَ جَرِيرَتَهُ فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ
شرح مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم آخر ابواب و تفصیل آن بیان شد مولی مضاف است
العتاقة بفتح عین بی نقطه و تخفیف تا دو نقطه در بالا و قاف مصدر باب ضرب آزادی الجریرة بفتح جیم و کسر را بی نقطه
اول و سکون یا دو نقطه در پایین فعیلة بمعنی مفعوله تا دالی که لازم آید بر کسی بسبب گناهی یا خطائی و آنرا
جنایت بفتح جیم نیز میامند صاحب قاموس گفته که والجریرة الذنب والجناية جنى على نفسه وغيره جريرة يجرّها
بالضم والفتح جرًّا قد ضمن جريرته احتراز است از صورتی که آزاد کرده شده سائبه باشد چنانچه می آید در احادیث
باب شصت و سیوم و وجه اینکلام اشعار است باینکه مناط ارث اینجا ضمان جریره است پس ضامن جریره گاهی وارث
میشود اگرچه آزاد کرده باشد و در آنصورت نیز مال میت از انفال نیست **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد
باقر علیه السلم گفت که هر که بمیرد بر حالی که نیست او را وارثی از خویشان او و نه ولی نعمت آزادی که بتحقیق ضامن شده
باشد جنایت او را پس مالش از جمله اموال امام است مراد غیر صورتیست که زوج یا زوجه داشته باشد بتفصیلی که گذشت
در احادیث باب المرأة تموت ولا تترك الا زوجها که باب بیست و هفتم است و باب بعد از ان **سیوم حل** عَنْ
بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْإِمَامُ وَارِثُ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ **شرح** روایتست از
بعض یاران ما از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که امام وارث کسی است که نیست وارثی دیگر او را **چهارم حل** عَنْ
مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قَالَ مَنْ مَاتَ
وَلَيْسَ لَهُ مَوْلًى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ **شرح** روایتست از محمد حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تبارک
وتعالی در سوره انفال که سوال میکنند ترا از اموال خاصه امام گفت که هر که مرد بر حالی که نیست او را وارثی پس مال
او از جمله اموال امامست **پنجم حل** عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَاتَ رَجُلٌ عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ فَدَفَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِيرَاثَهُ
إِلَى هَمْشَهْرِيجِهِ **شرح** همشهریج بفتح ها و سکون میم و فتح شین بانقطه و سکون ها دوم و کسر را بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و جیم معرب همشهریست و مراد رفیق اوست که همشهری اوست و این دادن از قبیل تفضل است
نه باینکه آن مال امام است **یعنی** روایتست از کسی که مذکور کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مرد
مردی در زمان علی امیر المومنین صلوات الله علیه بر حالی که نبود او را وارثی پس داد امیر المومنین صلوات الله علیه
میراث او را بسوی همشهری او **ششم حل** عَنْ خَلَّادٍ السِّنْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَيَتْرُكُ مَالًا وَلَيْسَ لَهُ أَحَدٌ أَعْطِ الْمِيرَاثَ هَمْشَارِيجَهُ **شرح**

سدی بضم سین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه منسوبست بسده بمعنی آستان در و بقال و بزاز بوده در آستان مسجد کوفه
اعط بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و کسر طاء بی نقطه بصیغه امر متکلم از باب افعال خطاب باو کیل خود است و این خطاب
باینکه آن مال امام بوده و تفضل میکرده بمشایخ بالف منقلبه از یا نیز معرب مشهورست یعنی روایت است از خلاد بفتح
خا و لام مشدد سندی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود علی صلوات الله علیه که میگفت وکیل خود را در مرد
که میمیرد و وا میگذاشت مال را بحالیکه نبوده او را وارثی که بده میراث را بهمشهری او باب شصت و دوم اصل باب ان
الولاء لمن اعتق شرح مثل این عنوان و احادیث این باب سوای حدیث چهارم مذکور شد در کتاب العتق و التدبیر
والکتابة در باب بعضهم الولاء بفتح واو و تخفیف لام و الف ممدوده ولیعت بودن و مراد اینجا وارث شدن بسبب ولیعت
بودن است یعنی این باب بیان اینست که ولاء بنده آزاد کرده شده برای کسی است که آزاد کرده و در این باب شش
حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَلَاءُ
لِمَنْ أَعْتَقَ شرح این ظاهرست از شرح عنوان باب دوم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ بَرِيرَةَ
أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِعَائِشَةَ أَعْتِقِي فَإِنَّ الْوَلَاءَ لِمَنْ أَعْتَقَ شرح حدیث بریره بفتح با و کسر را
بی نقطه گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب الامة تکون تحت المملوک فیعتق او یعتقان جمیعا که باب
صد و بیست و هشتم است و آن اینست که بریره کنیز جمعی بوده و ایشان فروخته اند بعائشه بشرط اینکه ولاء از ایشان
باشد یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام در حکایت بریره اینکه نبی صلی الله علیه و آله گفت عائشه را که آزاد
کن بریره را چه بدرستی که ولاء برای کسی است که آزاد کرده سوم اصل عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَتْ عَائِشَةُ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ أَهْلَ بَرِيرَةَ اشْتَرَطُوا وَلَاءَهَا فَقَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ شرح روایت است از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و صاد بی نقطه ابن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت عائشه رسول الله صلی الله علیه و آله را که بدرستی که
بریره شرط کرده اند برای خودشان ولاء بریره را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ولاء برای کسی است که آزاد کرده
چهارم اصل عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى عَبْداً لَهُ
أَوْلَادٌ مِنِ امْرَأَةٍ حُرَّةٍ فَأَعْتَقَهُ قَالَ وَلَاءُ وُلْدِهِ لِمَنْ أَعْتَقَهُ شرح روایت است از عیص بن قاسم از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که خرید غلامی را که او راست فرزندان از زنی آزاد پس آزاد کرد او را
امام گفت که ولاء فرزندان او برای کسی است که آزاد کرده او را مراد اینست که اگر یکی از فرزندان او میرد و خویشی و
وارثی دیگر نداشته باشد او وارث میشود پنجم اصل عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي امْرَأَةٍ أَعْتَقَتْ رَجُلاً لِمَنْ وَلَاؤُهُ وَلِمَنْ مِيرَاثُهُ قَالَ لِلَّذِي أَعْتَقَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ وَارِثٌ غَيْرُهُ

شرح روایت است از ابو الصباح کنانی بکسر کاف و تخفیف نون از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که آزاد کرد مردی را
برای کیست ولای آن مرد و برای کیست میراث آن مرد امام گفت که برای کسیست که آزاد کرده او را مگر آنکه باشد برای
او وارثی غیر آن کس مثل فرزند ششم اصل حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ
بْنِ الْحَجَّاجِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَاتَ مَوْلًى لِحَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
فَدَفَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِيرَاثَهُ إِلَى ابْنَةِ حَمْزَةَ قَالَ الْحَسَنُ هٰذِهِ
الرِّوَايَةُ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ لَمْ تَكُنْ لِلْمَوْلَى ابْنَةٌ كَمَا تَرْوِي الْعَامَّةُ وَأَنَّ الْمَرْأَةَ أَيْضاً تَرِثُ الْوَلَاءَ
لَيْسَ كَمَا تَرْوِي الْعَامَّةُ شرح کما تروی متعلق بنفی در لم یکن است و مقصود تصدیق روایت عامه است
و اینجا مقصود در لیس کما تروی تکذیب روایت عامه است که روایت میکنند که مادینه وارث ولاء نمیشود اصلا
و تفصیل این ظاهر میشود از حدیث هفتم باب آینده یعنی روایت است از حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه از صفوان
بن یحیی از عبد الرحمن بن حجاج از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مرد آزاد شده از حمزة بن عبد المطلب
پس داد رسول الله صلی الله علیه و آله میراث او را سوی دختر حمزه گفت حسن که این روایت دلالت میکند بر اینکه
شأن نیست که نبوده برای آزاد شده دختری موافق آنچه روایت میکنند مخالفان و دلالت میکند بر اینکه زن
وارث میشود ولاء را نه آنچه نیست چنانچه روایت میکنند مخالفان باب شصت و سوم اصل باب ولاء السائبة
شرح السائبة بسین بی نقطه و کسر همزه و با یک نقطه آزاد شده که بی شرط باشد یعنی این باب بیان آزاد شده
بی شرط است و در این باب نه حدیث است اول اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ
رَجُلٍ أَرَادَ أَنْ يُعْتِقَ مَمْلُوكاً لَهُ وَقَدْ كَانَ مَوْلَاهُ يَأْخُذُ مِنْهُ ضَرِيبَةً فَرَضَهَا عَلَيْهِ فِي كُلِّ سَنَةٍ
وَرَضِيَ بِذٰلِكَ مِنْهُ الْمَوْلَى وَرَضِيَ بِذٰلِكَ الْمَمْلُوكُ فَأَصَابَ الْمَمْلُوكُ فِي تِجَارَتِهِ مَالاً سِوَى
مَا كَانَ يُعْطِي مَوْلَاهُ مِنَ الضَّرِيبَةِ قَالَ فَقَالَ إِذَا أَدَّى إِلَى سَيِّدِهِ مَا كَانَ فَرَضَ عَلَيْهِ فَمَا اكْتَسَبَ
بَعْدَ الْفَرِيضَةِ فَهُوَ لِلْمَمْلُوكِ شرح این حدیث گذشت در کتاب العتق و التدبیر و المکاتبة در حدیث اول باب المملوک
یعتق و له مال که باب سیزدهم است و در شرح آن گفتیم که رجل عبارت از مرد آزاد و عبارت از مرد مملوک هیچ اند بود
و لام در للمملوک برای ملکیت و برای انتفاع هیچ اند بود و اینجا میگوییم که مملوک چنین که آزاد نشده مالک فاضل
ضریبه نمیشود بلکه با اذن در تصرف در آنست بسبب شرط مالکش و وجوب وفا بشرط اما موافق آنچه بیان شد در
شرح باب ان الاتوارث الحر و العبد که باب چهل و چهارم است یعنی روایت است از عمر بن یزید گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که اراده کرد اینکه آزاد کند غلامی از خود را و تحقیق بود که مالکش از غلام میگرفت از او
مقرری که قرار داده بود آن را بر آن غلام در هر سالی و راضی شده بود بآن مقرری از آن غلام مالکش و راضی شده بود بآن

مقرری آن غلام پس برخورد آن غلام در سود کسی خود را الیز آنچه بود که سید او یا مالکش مقرری است راوی گفت که پس امام گفت
که چون داد سوی مالکش آنچه را که بود که قرار داده بود بر او پس آنچه غلام کسب کرده باشد زیاد بر مقرری پس آن برای
غلام است اگر آزاد شود حدیث قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلم الیس قد فرض الله علی العباد فرائض
فاذا ادوها الیه لم یسألهم عما سواها فقلت له فللمملوک ان یتصدق مما اکتسب ویعتق بعد
الفریضة التی کان یؤدیها الی سیده قال نعم واجر ذلک له قلت فان اعتق مملوکا مما کان اکتسب
سوی الفریضة لمن یکون ولاء المعتق شرح راوی گفت که بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا نیست
شان اینکه بتحقیق فرض کرد الله بر بندگان فرائض را پس چون دهند آنها را سوی او نمیپرسد ایشان را از غیر آنها پس
گفتم که آیا پس برای آن مملوک است پیش از آنکه آزاد شود اینکه تصدق کند از آنچه کسب کرده و بنده آزاد کند بعد از دادن
مقرری که بود که میداد آنرا سوی مالکش امام گفت که آری و مزد آن برای مملوک است گفتم که پس اگر آن مملوک
پیش از آنکه آزاد شود آزاد کند مملوکی را از آنچه بود که کسب کرده بود غیر مقرری برای که میباشد ولاء آن آزاد
کرده شده حدیث قال یذهب فیوالی من احب فاذا ضمن جریرته وعقله کان مولاه وورثه قلت
له الیس قد قال رسول الله صلی الله علیه وآله الولاء لمن اعتق قال هذا سائبة لا یکون
ولاؤه لعبد مثله قلت فان ضمن العبد الذی اعتقه جریرته وحدثه ایلزمه ذلک ویکون
مولاه ویرثه قال لا یجوز ذلک ولا یرث عبد حرا شرح العقل بفتح عین بی‌نقطه و سکون قاف تاوان جریره یعنی
امام گفت که آن آزاد کرده شده میرود و مولای خود میکند کسی را که خواسته باشد پس چون آنکس ضامن شود جنایت او را
و تاوان او را میشود مولای او و وارث میشود او را گفتم امام را که آیا نیست شان اینکه بتحقیق گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که ولاء برای کسی است که آزاد کرده امام گفت که این آزاد کرده شده باختیار خود است یعنی سائبه شده ولاء او برای غلامی که مثل او است
گفتم که پس اگر ضامن شود غلامی که آزاد کرده او را جنایت او را و عطای او را آیا لازم میشود آن غلام را آن ضمان و میشود مولای
آزاد کرده شده و وارث میشود او را امام گفت که لازم نمیشود آن ضمان و وارث نمیشود غلامی آزاد را بدانکه توهم منافات
میشود میان این و آنچه گذشت در احادیث باب میراث الممالیک که باب چهل و سیوم است که چون وارث کسی منحصر شود
در مملوک خریده میشود آن مملوک از مال او و آزاد کرده میشود و دفع آن اینست که آنچه گذشت در مملوکیست که ولی اوست
نیست و متصرف در مال نیست و این بخلاف آنست و شاید که وجه فرق این باشد که قرابت اقوی است از عتاق در اقتضای
ارث دوم حدیث عن عمار بن ابی الاحوص قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن السائبة فقال انظر فی القرآن
فما کان فیه فتحریر رقبة فتلک یا عمار السائبة التی لا ولاء لاحد علیها الا الله فما کان ولاؤه
لله فهو لرسول الله صلی الله علیه وآله وما کان ولاؤه لرسول الله صلی الله علیه وآله فان ولاءه للامام

وجنایته

وجنایته علی الامام ومیراثه له شرح روایت از عمار بن ابی الاحوص بفتح همزه و سکون حاء بی‌نقطه و فتح واو و صاد
بی‌نقطه گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از آزاد شده که بسر خود باشد که مثل چیست امام گفت که نظر کن در قرآن
پس آنچه باشد در آن متحریر رقبه پس آن ای عمار آزاد شده بسر خود است که نیست ولاء برای کسی بر او مگر الله
پس آنچه باشد ولای او برای الله پس آن ولاء برای رسول او است صلی الله علیه و آله و آنچه باشد ولای او برای
رسول الله صلی الله علیه و آله پس بدرستی که ولای او برای امام است و تاوان جنایت او برای امام است و میراث او
برای امام است سیوم حدیث عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا ولی الرجل الرجل
فله میراثه وعلیه معقلته شرح مراد به رجل اول سائبه است ضمیر له و علیه راجع به رجل اول است المعقلة بفتح میم و سکون
عین بی‌نقطه و ضم قاف و تخفیف لام تاوان خطا یعنی روایت از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت
که چون صاحب ولاء کند مرد سائبه مردی را پس برای مرد دوم است میراث او و بر مرد دوم است تاوان خطای او
چهارم حدیث عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن المملوک یعتق سائبة قال
یتولی من شاء وعلی من تولی جریرته وله میراثه قلنا له فان سکت حتی یموت ولم یوال
احدا قال یجعل ماله فی بیت مال المسلمین شرح روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه
امام پرسیده شد از مملوکی که آزاد کرده میشود بر حالی که سائبه است امام گفت که صاحب ولاء میکند هر که را که
خواسته باشد و بر کسی است که صاحب ولاء کرده او را جنایت آن مملوک و برای او است میراث آن مملوک گفتیم امام را
که پس اگر آن مملوک ساکت شود تا آنکه میرد و صاحب ولاء نکند کسی را چگونه میشود امام گفت که گردانیده میشود مال او
در بیت مال مسلمانان مراد میت که امام صاحبی میکند آزاد و نفع مال امام بمحتاجان مسلمانان میرسد پنجم حدیث
عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اعتق رجلا سائبة فلیس علیه
من جریرته شیء ولیس له من المیراث شیء ولیشهد علی ذلک شرح روایت از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که آزاد کرد مردی را بر حالی که آن مرد سائبه باشد پس نیست بر آنکس از تاوان
خطای آن مرد چیزی و نیست برای آنکس از میراث آن مرد چیزی و باید که آنکس گواه گیرد بر آن نوع آزاد کردن
ششم حدیث عن ابی الربیع قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن السائبة فقال هو الرجل یعتق
غلامه ثم یقول له اذهب حیث شئت لیس لی من میراثک شیء ولا علی من جریرتک شیء
ویشهد علی ذلک شاهدین شرح روایت از ابو الربیع بفتح راء بی‌نقطه و کسر باء یک نقطه گفت که پرسیده شد
امام جعفر صادق علیه السلم از سائبه که مثل چیست امام گفت که آن مثل غلام مردیست که آزاد میکند غلامش را بعد از آن
میگوید او را که برو هر جا که خواسته باشی نیست برای من از میراث تو چیزی و نه بر منست از تاوان خطای تو چیزی

وکوا میگیرد بران او که او را **هفتم اصل** عن برید بن معویة العجلی قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن رجل
کان علیه عتق رقبة فمات من قبل ان یعتق رقبة فانطلق ابنه فابتاع رجلا من کیسه فاعتقه
عن ابیه وان المعتق اصاب بعد ذلک مالا ثم مات وترکه لمن یکون میراثه قال فقال
ان کانت الرقبة التی کانت علی ابیه فی ظهار او شکر او واجبة علیه فان المعتق سائبة
لا سبیل لاحد علیه **شرح** شکر بضم شین و سکون کاف عبارت است از نذر مثل اینکه گوید که ان صح
مریضی فلله علی عتق رقبة شکرا او واجبة از قبیل عطف عام بر خاص است و مراد اقسام دیگر واجبست مثل کفاره
افطار روزی از ماه رمضان **یعنی** روایت است از برید بضم با یک نقطه و فتح را بی نقطه ابن معویه عجلی بکسر عین بی نقطه
و سکون جیم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که بود بر او آزاد کردن بنده پس مرد پیش از آنکه
آزاد کند بنده را پس روانه شد پسرش پس خرید مردی را از کیسه خود پس آزاد کرد او را از جانب پدرش و بدرستی
که آن مرد آزاد کرده شده دریافت بعد از آن مالی را بعد از آن مرد و واگذاشت آن مال را برای که میباشد میراث او
راوی گفت که پس امام گفت که اگر باشد بنده که بود بر پدرش بسبب ظهاری یا نذری یا بود واجب بر پدرش بسببی
دیگر پس بدرستی که آن بنده آزاد کرده شده با سر خود است بیان این آنکه نیست راه ولاء برای کسی از جمله وارثان
میت بر او **اصل** وان کان توالی قبل ان یموت الی احد من المسلمین فضمن جنایته وحدثه
کان مولاه ووارثه ان لم یکن له قریب یرثه قال وان لم یکن توالی الی احد من المسلمین
حتی مات فان میراثه لامام المسلمین ان لم یکن له قریب یرثه **شرح** و اگر آن بنده آزاد کرده
شده باشد که صاحب نسبت ولاء شده باشد پیش از آنکه میرد سوی کسی از مسلمانان پس آن کس ضامن شده
باشد جنایت او را و حدث او را میشود آن کس صاحب ولاء آن بنده و وارث او اگر نباشد برای آن بنده خویشاوندی
که وارث شود او را و مراد نیست که آن کس بجای خویشاوند میشود پس منافات ندارد با آنکه اگر زوجه باشد شریک میراث
شود امام گفت که و اگر آن بنده آزاد شده نباشد که صاحب نسبت ولاء شده باشد سوی کسی از مسلمانان
تا آنکه مرده باشد پس بدرستی که میراث او برای امام مسلمانانست اگر نباشد او را خویشاوندی که وارث شود او را
اصل قال فان کانت الرقبة علی ابیه تطوعا وقد کان ابوه امره ان یعتق عنه نسمة فان
ولاء المعتق هو میراث لجمیع ولد المیت من الرجال قال ویکون الذی اشتراه واعتقه بامر
ابیه کواحد من الورثة اذا لم یکن للمعتق قرابة من المسلمین احرار یرثونه **شرح** من الرجال
اشارتست باینکه اگر زنی باشد ما در یا دختر میت وارث ولاء نمیشود و این منافات ندارد با اینکه اگر زنی باشد مادر یا دختر پدرش
وارث ولاء نشود چنانچه گذشت در حدیث ششم باب سابق **یعنی** امام گفت که و اگر باشد آزاد کردن آن بنده به

امر او تحقیق باشد پدرش که امر کرده باشد او را بآنکه آزاد کند از جانب او بنده را پس بدرستی که ولاء آن بنده آزاد
شده او میراث است برای جمیع فرزندان میت که مردان باشند امام گفت که و میباشد پسری که خریده او را
و آزاد کرده او را بامر پدرش مانند یکی از وارثان چون نباشد برای بنده آزاد شده خویشاوندان از جمله مسلمانان
که آزاد باشند که وارث شوند او را **اصل** قال وان کان ابنه الذی اشتری الرقبة فاعتقها عن
ابیه من ماله بعد موت ابیه تطوعا منه من غیر ان یکون ابوه امره بذلک فان ولاءه
ومیراثه للذی اشتراه من ماله فاعتقه عن ابیه اذا لم یکن للمعتق وارث من قرابته
شرح الذی خبر کان است یا صفت ابن است و جار بدوم خبر کان است من غیر است (?) **یعنی** امام گفت که و اگر باشد پسرش کسی
که خرید بنده را پس آزاد کرد او را از جانب پدرش از مال خود بعد از مردن پدرش بر حالی که نافله صادر از پسر باشد بی
آنکه باشد که پدرش امر کرده باشد او را بآن پس بدرستی که ولاء آن بنده آزاد شده و میراث او برای کسی است
که خرید او را از مال خود پس آزاد کرد او را از جانب پدرش چون نباشد برای آن بنده آزاد شده وارثی از
خویشاوندان او **ششم اصل** عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن مملوک
اعتق سائبة قال یتولی من شاء وعلی من تولاه جریرته وله میراثه قلت فان سکت حتی
یموت قال یجعل ماله فی بیت مال المسلمین **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب **نهم اصل** عن
ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فیمن نکل بمملوکه انه
حر لا سبیل له علیه سائبة یذهب فیتولی الی من احب فاذا ضمن جریرته فهو یرثه **شرح**
مضمون صدر این گذشت در کتاب العتق و التدبیر و الکتابة در حدیث اول باب ان المملوک اذا عمی او جذم او نکل به
فهو حر که باب دوازدهم است نکل بنون و کاف بی نقطه ماضی معلوم باب تفعیل است التنکیل عذابی که رسوا کننده باشد
مثل بریدن بینی سائبه مرفوعست **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین
علیه السلام در کسی که رسوایی کرد مملوکش را باینکه آن مملوک آزاد است نیست راه گرفت و گیری برای آن کس بر او با سر خود است
میرود پس صاحب نسبت ولاء میشود سوی کسی که خواسته باشد پس چون آن کس ضامن شود جنایت آن
مملوک را پس آن کس وارث میشود آن مملوک را **باب شصت و چهارم اصل باب آخر شرح** این باب دیگر است
که مناسب باب سابق است و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن عمار الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلام
فی مکاتبة بین شریکین یعتق احدهما نصیبه کیف تصنع الخادم قال تخدم الباقی یوما
وتخدم نفسها یوما قلت فان ماتت وترکت مالا قال المال بینهما نصفان بین الذی اعتق
وبین الذی امسک **شرح** مکاتبه بصیغه اسم مفعول یا اسم فاعل باب مفاعله است تصنع بصیغه مضارع غائبه

العتق

معلوم باب نصر و ضرب است تمسك بصيغه ماضى غايب معلوم باب تفعل است يعنى روايت است از عمار ساباطى
از امام جعفر صادق عليه السلام در كنيزى مكاتبه ميان دو شريك آزاد ميكند يكى از آن دو شريك حصه خود را چگونه
ميكند آن كنيز امام گفت كه خدمت ميكند مالك باقيمانده را روزى و خدمت ميكند خودش را روزى گفتم كه پس
اگر آن كنيز ميرد و مال گذارد مال را چگونه ميشود امام گفت كه آن مال ميان دو مالك دو نصف است ميان كسى است
كه آزاد كرده و ميان كسى كه نگاه داشت دوم اصل عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّ مُكَاتَبًا
اَتٰى اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اِنَّ سَيِّدِى كَاتَبَنِى وَشَرَطَ عَلَىَّ نُجُومًا فِى سِتَّةٍ فَجِئْتُهُ
بِالْمَالِ كُلِّهِ ضَرْبَةً وَاحِدَةً وَسَاَلْتُهُ اَنْ يَاْخُذَهُ كُلَّهُ ضَرْبَةً وَيُجِيزَ عِتْقِى فَاَبٰى عَلَىَّ فَدَعَاهُ اَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ صَدَقَ فَقَالَ لَهُ مَا لَكَ لَا تَاْخُذُ الْمَالَ وَتُمْضِى عِتْقَهُ فَقَالَ مَا اٰخُذُ
اِلَّا النُّجُومَ الَّتِى شَرَطْتُ وَاَتَعَرَّضُ مِنْ ذٰلِكَ لِمِيرَاثِهِ فَقَالَ لَهُ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَاَنْتَ اَحَقُّ لِشَرْطِكَ شرح على دو جا تشديد يا مفتوح است النجوم بضم نون وضم جيم وسكون واو
قسطها كه مقرر ميشود در اوقات معينه يجيز بجيم و يا دو نقطه در پايين و زاى با نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب
افعال است ضمير مستتر در فقال اول و دوم راجع بسيد است ضمير مستتر در صدق راجع بمكاتب است ما استفهاميه
وتمضى بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال عطف بر تنفى است شرطت بصيغه ماضى متكلم معلوم يا غايبه مجهول
باب نصر است اتعرض بصيغه مضارع متكلم معلوم باب تفعل است سين براى سببيت است واين اشارتست بانكه
مكاتب چون مال مكاتبه را دهد سائبه ميشود ضمير لميراثه راجع بسيد است يعنى روايت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق
عليه السلام اينكه غلامى مكاتب آمد نزد امير المومنين عليه السلام پس گفت كه بدرستى كه صاحب من مكاتب كرد مرا و شرط كرد
بر من قسطهايى را در سالى پس آوردم نزد او آن مال را همگيش يكبار و طلب كردم از او اينرا كه فرا گيرد همگى آنرا يكبار و
گذرا كند آزادى مرا پس امتناع كرد بر من پس خواند صاحبش را امير المومنين عليه السلام پس صاحبش گفت كه غلام
راست گفت پس امير المومنين عليه السلام گفت صاحبش را كه چيست ترا كه نميگيرى مال او را و گذرا نميكنى آزادى او را
پس صاحبش گفت كه نميگيرم مگر قسطهايى را كه شرط كردم و متعرض ميشوم بوسيله آن براى ميراث غلام پس گفت
صاحبش را امير المومنين عليه السلام كه پس تو سزاوارترى بشرط خود مراد اينست كه حق با تست اصل تمّ كتاب المواريث
والحمد لله رب العالمين وصلوته على سيدنا محمد النبى وآله الطاهرين ويتلوه كتاب الحدود ان شاء الله تعالى
شرح اين از الحاقات كاتبان است يعنى بانجام رسيد كتاب المواريث و سپاس لله است كه صاحب كل اختيار است بر كس و درود و حرمت
و درود او باد بر حضرت محمد نبى و آل او كه پاكانند و لاحق ميشود آنرا كتاب الحدود ان شاء الله تعالى قد فرغ الفقير الى عفو ربه الغنى
خليل بن الغازى القزوينى عفا الله تعالى عنه و عن والديه و عن اخوانه و عن اسرته من املاء شرح كتاب المواريث فى يوم الثلثاء
الثانى عشر من شهر ذى القعده سنه ثمان وسبعين والف هجريه بدار الموحدين قزوين صينت عن كيد المعاندين حامدا مصليا مسلما

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله اجمعين وبعد چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني عفا الله عنه
وعن اسرته مامور شد بنصاف شرح كافي ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق رازي كليني رحمه الله تعالى كه مشتملست بر سى و يك كتاب
وباتمام رسيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعاء وكتاب فضل القرآن
وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز وكتاب الصلوة وكتاب الزكوة وكتاب الصيام وكتاب
الحج وكتاب الجهاد وكتاب المعيشة وكتاب النكاح وكتاب العقيقة وكتاب الطلاق وكتاب العتق والتدبير والمكاتبة
وكتاب الصيد وكتاب الذبائح وكتاب الاطعمة وكتاب الاشربة وكتاب الزي والتجمل والمروة وكتاب الدواجن وكتاب
الوصايا وكتاب المواريث شروع نمود بتاريخ سه شنبه دوازدهم ذي قعده سال هزار و هشتاد و هشت هجري بتوفيق
الله تعالى در شرح كتاب بيست و نهم اصل كتاب الحدود شرح الحدود جمع حد مانعها از آميخته شدن مثل ديوار سرا
كه مانع آميخته شدن سرا به بيرون سراست ميشود ومثل اروش جنايات وقيم متلفات كه مانع مردمان از ارتكاب جنايات و
اتلاف ميشود ومثل بيانهاى شافى براى احكام الهى در قرآن كه مانع اشتباه افراد حلال وحرام و مانند آنها بغير آنها
ميشود ومراد اينجا عذابهاييست كه مقرر شده براى مانع شدن مردمان از ارتكاب عصيان يعني اين كتاب ابواب
واحاديث متعلقه بانها از ارتكاب عصيانست در اين كتاب شصت وسه باب است اول باب التحديد دوم
باب الرجم والجلد ومن يجب عليه ذلك سيوم باب ما يحصن وما لا يحصن وما لا يوجب الرجم على
المحصن چهارم باب الصبي يزني بالمرأة المدركة والرجل يزني بالصبية غير المدركة پنجم باب ما يوجب
الجلد ششم باب صفة حد الزاني هفتم باب ما يوجب الرجم هشتم باب صفة الرجم نهم باب
الحومنة دهم باب الرجل يغتصب المرأة فرجها يازدهم باب من زنى بذات محرم دوازدهم باب في
ان صاحب الكبيرة يقتل في الثالثة سيزدهم باب المجنون والمجنونة يزنيان چهاردهم باب حد المرأة التي
لها زوج فتزوج او تتزوج وهي في عدتها والرجل الذي تزوج ذات زوج پانزدهم باب الرجل
يأتي الجارية ولغيره فيها شرك والرجل يأتي مكاتبته شانزدهم باب المرأة المستكرهة هفدهم
باب الرجل في اليوم مرارا كثيرة هجدهم باب الرجل يزوج امته ثم يقع عليها نوزدهم باب
نفي الزاني بيستم باب حد الغلام والجارية الذي يجب عليهما فيه الحد تاما بيست و يكم باب
الحد في اللواط بيست و دوم باب الحومنة بيست و سيوم باب الحد في السحق بيست و چهارم باب الحومنة

بيست و پنجم باب الحد على من اتى البهيمة بيست و ششم باب حد القاذف بيست و هفتم باب الرجل
يقذف بجماعة بيست و هشتم باب في نحوه بيست و نهم باب الرجل يقذف امرأته وولده سى ام باب
صفة حد القاذف سى و يكم باب ما يجب فيه الحد في الشراب سى و دوم باب الاوقات التي
يحد فيها من وجب عليه الحد سى و سيوم باب ان شارب الخمر يقتل في الثالثة سى و چهارم باب ما
يجب على من اقر على نفسه بحد ومن لا يجب عليه الحد سى و پنجم باب قيمة ما يقطع فيه السارق
سى و ششم باب حد القطع وكيف هو سى و هفتم باب ما يجب على الطرار والمختلس من الحد سى و هشتم
باب الاجير والضيف سى و نهم باب حد النباش چهلم باب حد من سرق حرا فباعه چهل و يكم
باب نفي السارق چهل و دوم باب ما لا يقطع فيه السارق چهل و سيوم باب انه لا يقطع السارق
في المجاعة چهل و چهارم باب حد الصبيان في السرق چهل و پنجم باب ما يجب على المماليك والمكاتبين
من الحد چهل و ششم باب ما يجب على اهل الذمة من الحدود چهل و هفتم باب كراهة قذف من
ليس على الاسلام چهل و هشتم باب ما يجب فيه التعزير في جميع الحدود چهل و نهم باب الرجل يجب
عليه الحد وهو مريض او به قروح پنجاهم باب حد المحارب پنجاه و يكم باب من زنى او سرق
او شرب الخمر بجهالة لا يعلم انها محرمة پنجاه و دوم باب من وجبت عليه حدود احدها القتل
پنجاه و سيوم باب من اتى حدا فلم يقم عليه الحد حتى تاب پنجاه و چهارم باب العفو عن الحدود پنجاه و پنجم
باب الرجل يعفو عن الحد ثم يرجع فيه والرجل يقول للرجل يا ابن الفاعلة وامه ميتة وليّان
پنجاه و ششم باب انه لو حد لمن لو حد عليه پنجاه و هفتم باب انه لا يشفع في حد پنجاه و هشتم باب انه
لا كفالة في حد پنجاه و نهم باب ان الحد لا يورث شصتم باب انه لا يمين في حد شصت و يكم
باب حد المرتد شصت و دوم باب حد الساحر شصت و سيوم باب النوادر باب اصل باب التحديد شرح
تحديد بكار بستن حدود دو فرقت ... مصدر باب تفعيل براى مبالغه است وعبارتست از مبالغه الله تعالى در حدود و آن
اول آنكه اقامت حدود و نهى از تعطيل چيزى از آنها دوم تعميم حدود بمعنى عدم اخلاء چيزى از معاصى از حدى
يعني اين باب بيان مبالغه الله تعالى در حدود است ودر اين اصل سه حديث است اول الحديث الاول عن حماد بن
سدير عن ابيه قال قال ابو جعفر عليه السلام حد يقام في الارض ازكى فيها من مطر اربعين ليلة
وايامها شرح يقام بقاف بصيغه مضارع غايب مجهول باب افعال صفت حد است الازكى بزاى با نقطه والف منقلب از واو
بصيغه افعل التفضيل زياده تر ومراد اينجا انفع است مطر مضاف است واو بمعنى مع است پس ايامها منصوبست يا واو براى
عطف بر اربعين يا براى عطف بر مطر است پس ايامها مجرور است وبر تقدير ضمير راجع با اربعين است و بر تقدير اخير مراد

که از شبها باران باره و در روزها آفتاب تابد و آن بهتر میباشد برای زراعت و مانند آن یعنی روایت از حنان
بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون ابن سدیر بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه از
پدرش گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که حدی که برپای کرده شود در زمین نفع رساننده تر است در زمین از باران
چهل شبانه روز در عرض سال بجهت اینکه اثر حد نفع دنیا و آخرتست و اثر باران نفع دنیاست دوم حدیث عن عبد
الرحمن بن الحجاج عن ابی ابراهیم علیه السلام فی قول الله عز و جل یحیی الارض بعد موتها قال لیس
یحییها بالقطر و لکن یبعث الله رجالا فیحیون العدل فتحیی الارض لاحیاء العدل و لاقامة
فیه انفع فی الارض من القطر اربعین صباحا شرح در سوره حدید چنین است اعلموا ان الله یحیی
الارض بعد موتها قد بینا لکم الایات لعلکم تعقلون و در سوره الروم چنین است یخرج الحی
من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها و کذلک تخرجون و منظور اتحاد این سوره
حدیث است القطر بفتح قاف و سکون طاء بی نقطه باران فیحیون بضم دو یاء و سکون حاء است فتحی بصیغه مضارع
غایبه مجهول باب افعال یا معلوم باب علم است لاقامة بفتح لام مرفوع و مبتدا است ضمیر فیه راجع بعدلست یعنی
روایت از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم اول از امام موسی کاظم علیه السلام در قول الله عز و جل
در سوره حدید که الله تعالی زنده خواهد کرد زمین را بعد از مردن زمین امام گفت که نیست مراد اینکه زنده خواهد کرد
زمین را بباران و لیکن برمی انگیزد الله تعالی در زمان قائم علیه السلام مردانی را پس زنده میکنند عدالت و حق را پس
زنده کرده میشود زمین بوسیله زنده کردن عدالت و هر آینه برپای کردن حد در زمان عدل نافعتر است در زمین
از باران در چهل روز در عرض سال سیوم حدیث عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله اقامة حد خیر من مطر اربعین صباحا شرح این ظاهر است
از شرح سابق چهارم حدیث عن علی بن الحسن بن علی بن رباط عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی
صلی الله علیه و آله لسعد بن عبادة ان الله جعل لکل شیء حدا و جعل علی من تعدی
حدا من حدود الله عز و جل حدا و جعل ما دون الاربعة الشهداء مستورا علی المسلمین
شرح رباط بکسر راء بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه و طاء بی نقطه است تقریب این قول با سعد بن عباده می آید در حدیث
دوازدهم این باب عباده بضم عین بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه و دال بی نقطه است مضمون جعل لکل شیء حدا بیان شد در
کتاب الطهر در حدیث سیوم باب التسییر و التحدید آنکه باب چهل و هفتم است ما دون عبارتست از زنایی که چهار شاهد
برآن نه گذشته باشد مستور عبارتست از آنچه محکوم به نمیشود و قبول آن نمینماید کرد یعنی روایت از علی بن حسن بن علی
بن رباط از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله سعد بن عباده را که بدرستی که الله گردانیده برای هر چیز
مانع

مانع اشتباهی را و گردانیده برکسی که تجاوز کرده از مانع اشتباهی از جمله مانعهای اشتباه الله عز و جل مانع انگاری را و
گردانیده زنایی را که چهار شاهد نداشته باشد پوشیده بر مسلمانان پنجم حدیث عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله
علیه السلام قال فی نصف الجلدة و ثلث الجلدة یؤخذ بنصف السوط و ثلثی السوط شرح روایت
از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در نصف یک تازیانه زدن و ثلث یک تازیانه زدن گرفته میشود نصف
تازیانه و دو ثلث تازیانه این لف و نشر مرتبست و توضیح این می آید در حدیث سیزدهم این باب ششم حدیث
عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لکل شیء حدا و من تعدی ذلک الحد کان له حد
شرح این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب هفتم حدیث عن عمرو بن قیس قال قال ابو عبد الله
علیه السلام یا عمرو بن قیس اشعرت ان الله عز و جل ارسل رسولا و انزل علیه کتابا و انزل فی
الکتاب کلما یحتاج الیه و جعل له دلیلا یدل علیه و جعل لکل شیء حدا و لمن جاوز الحد
حدا قال قلت ارسل رسولا و انزل علیه کتابا و انزل فی الکتاب کلما یحتاج الیه و جعل علیه دلیلا
یدل علیه و جعل لکل شیء حدا و لمن جاوز الحد حدا قال نعم شرح عمرو بفتح عین و فتح میم است
و در حدیث دوازدهم این باب بفتح عین و سکون میم است صاحب رجال وسط گفته که عمرو بن قیس الماصر ترک کش
و فضیل و عمر کالاول و شاید که برادران باشند و از جمله زیدیه اند و حکایت قیس ماصر گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم
باب اول اشعرت بهمزه استفهام و شین با نقطه و عین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب علم و حرف ات
ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر باء است یحتاج بصیغه مضارع غایب مجهول یا متکلم مع الغیر معلوم باب افتعال
و باء او صله الیه است فاعل است ضمیر راجع بکلما است دلیلا عبارتست از امام زمان یا محکمات قرآن یا مجموع هر دو
و اول انسب است ... آیت سوره بقره که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی
والفرقان بنا بر اینکه هدی برای سببیت باشد و هدی اول و دوم عبارت از امام زمان باشد فرقان عبارت از محکم قرآن باشد
ارسل دوم بتقدیر استفهام است با همزه و الف است مثل الآن و قد عصیت یعنی روایت از عمرو بن قیس گفت
که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای عمرو بن قیس آیا شعور بهم رسانیدی باینکه الله عز و جل فرستاده رسولی را و فرو فرستاده
براو کتابی را و فرو فرستاده در آن کتاب هر چه را که محتاج الیه است و گردانیده برای هر محتاج الیه راهنمایی را که راهنمایی
میکند بر آن و گردانیده برای هر چیزی مانع اشتباهی را و برای کسی که در گذشت از آن مانع اشتباه مانع انگاری را
راوی گفت که گفتم که آیا فرستاده رسولی را و فرو فرستاده براو کتابی را و فرو فرستاده در آن کتاب هر چه را که محتاج الیه است و
گردانیده متصل بر آن راهنمایی را که راهنمایی میکند بر آن و گردانیده برای هر چیزی مانع اشتباهی را و برای کسی که درگذشت
از آن مانع اشتباه مانع انگاری را امام گفت که آری هشتم حدیث قلت و کیف جعل لمن جاوز الحد حدا قال ان الله

حدٌّ في الاموال الّا توخذ الّا من حلّها فمن اخذها من غير حلّها قطعت يده حدّاً
لمجاوزة الحدّ وانّ الله عزّ وجلّ حدّ الّا تنكح النكاح الّا من حلّه ومن فعل غير
ذلك ان كان عزباً حُدّ وان كان محصناً حُدّ رُجم لمجاوزته الحدّ شرح الّا در اوّل بفتح
همزه وسكون لام وادغام نون در لام است توخذ بضم همزه و خاء با نقطه و ذال با نقطه بصيغه مضارع غايب مجهول از باب نصر است
وضمير مستتر راجع باموال است الّا در دوم بكسر همزه براى استثناء است من بكسر ميم وسكون نون است حلّها بكسر حاء
بى نقطه و تشديد لام است قطعت بصيغه ماضى غايب مجهول از باب منع است حدّاً با تنوين مفعول مطلق است ويحتمل كه
مفعول له باشد تنكح بصيغه مضارع غايب مجهول از باب ضرب و منع است النكاح مرفوع و نايب فاعل است و مصدر بمعنى اسم
مفعولست يا مفعول مطلق است نظير جبن العير والنزوان ضمير حلّه راجع بنكاح است عزباً بفتح عين بى نقطه وفتح زاى با نقطه
و با يك نقطه است حدّ بصيغه ماضى غايب مجهول از باب نصر است محصن بصيغه اسم مفعول از باب افعال بمعنى تزوج است و تفصيل كه
بيان ميشود در احاديث باب ما يحصن وما لا يحصن وما لا يوجب الرجم على المحصن كه باب سيوم است رجم براء بى نقطه وجيم بصيغه
ماضى غايب مجهول از باب ضرب است يعنى گفتم كه چگونه گردانيد براى كسى كه مجاوزت كرد مانع اشتباهى را مانع ارتكابى را امام
گفت كه بدرستى كه الله بيان واضح كرده در مالها اينرا كه گرفته نشود مگر از راه حلال بودن آنها پس گرفت آنها را از راه
غير حلال بودن آنها بريده شد دست او بريدنى كه حدّ است براى مجاوزت مانع اشتباه بدرستى كه الله عزّ و جلّ بيان
واضح كرده اينرا كه جماع كرده نشود جماع كرده شده مگر از راه حلال بودن آن وهر كه كرد غير آنرا اگر باشد عزب تازيانه زده ميشود
واگر باشد غير عزب سنگسار كرده ميشود بسبب مجاوزت او مانع اشتباه را هشتم اصل عن حفص بن غياث رفعه
قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله ساعة امام عادل افضل من عبادة سبعين سنة
وحدٌّ يقام لله في الارض افضل من مطر اربعين صباحاً شرح روايت از حفص بفتح حاء بى نقطه و سكون
فاء و صاد بى نقطه ابن غياث بكسر غين با نقطه و رفعه نسبت داد حديث را سوى امامى كه روايت از او است گفت كه گفت
رسول الله صلى الله عليه وآله كه عمل يك ساعت امام عادل بهتر است از عبادت هفتاد سال مؤمنى ديگر و حدّى كه برپا كرده شود
براى الله در زمين بهتر است از باران چهل روز در عرض سال نهم اصل عن سليمان بن اخى ابى حسّان العجلي
قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما خلق الله حلالاً ولا حراماً الّا وله حدود كحدود داري
هذه ما كان من الطريق فهو من الطريق وما كان من الدار فهو من الدار حتّى ارش الخدش
فما سواه والجلدة ونصف الجلدة شرح مثل اين گذشت در كتاب العقل در حديث سيوم از باب بيست و دوم كه باب الرد
الى الكتاب والسنة تا آخر است الارش بفتح همزه و سكون راء بى نقطه و شين با نقطه تاوان جراحت و مانند آن الخدش بفتح
خاء با نقطه و سكون دال بى نقطه و شين با نقطه مصدر باب ضرب است بمعنى خراشيدن و مستعمل ميشود در خراش يعنى روايت از سليمان

حيل مه

امی ان

اخى ابى حسّان بفتح حاء بى نقطه و تشديد سين بى نقطه عجلى بكسر عين و سكون جيم گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام
ميگفت كه نيافريد الله حلالى را و نه حرامى را مگر هر حالى كه آن راست مانعهاى اشتباه مانند مانعهاى اشتباه اين سراى من
بيان اين آنكه آنچه باشد از شارع پس آن و نحوت كه از شارع است و آنچه باشد از سرا پس آن و نحوت كه از سرا است
تا تاوان خراشيدن پس آنچه غير آنست از كم و بيش و يك تازيانه زدن و نصف تازيانه زدن كه حدهاى بعض متجاوزان
از حلال سوى حرامست و مذكور ميشود در حديث سيزدهم اين باب دهم اصل عن عاصم بن حميد عن ابى عبد الله
عليه السلام قال الرجم حدّ الله الاكبر والجلد حدّ الله الاصغر شرح روايت از عاصم بن حميد بضم
حاء بى نقطه و فتح ميم از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه سنگسار كردن حدّ بزرگتر الله تعالى است و تازيانه زدن
حدّ كوچكتر الله تعالى است يازدهم اصل عن عمرو بن قيس الماصر عن ابى جعفر عليه السلام قال انّ الله
تبارك وتعالى لم يدع شيئاً تحتاج اليه الامّة الى يوم القيمة الّا انزله في كتابه وبيّنه لرسوله
صلّى الله عليه وآله وجعل لكلّ شيء حدّاً وجعل عليه دليلاً يدلّ عليه وجعل على من تعدّى
الحدّ حدّاً شرح مضمون اين گذشت در كتاب العقل در حديث دوم باب الرد الى الكتاب والسنّة تا آخر كه باب
بيست و دوم است يعنى روايت از عمرو بن قيس ماصر بالف و كسر صاد بى نقطه و راء بى نقطه از امام محمد باقر عليه السلام
گفت كه بدرستى كه الله تبارك و تعالى وانگذاشت چيزى را كه محتاج باشند سوى آن امت تا روز قيامت ليكن
فرو فرستاده آنرا در كتابش و بيان كرد آنرا براى رسولش صلى الله عليه وآله و گردانيد براى هر چيزى مانع اشتباهى
و گردانيد موكّل بران مانع اشتباه راهنمائى را كه راهنمائى ميكند بران و گردانيد بر كسى كه تجاوز كرد از آن مانع اشتباه
مانع ارتكابى را كه عقوبت باشد دوازدهم اصل عن داود بن فرقد قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول انّ اصحاب النبيّ صلّى الله عليه وآله قالوا لسعد بن عبادة أرأيت لو وجدت على بطن
امرأتك رجلاً ما كنت صانعاً به قال كنت اضربه بالسيف قال فخرج رسول الله صلّى الله
عليه وآله فقال ماذا يا سعد قال سعد قالوا لو وجدت على بطن امرأتك رجلاً ما كنت
تصنع به فقلت كنت اضربه بالسيف شرح مضمون اين مى آيد در كتاب الديات در حديث
پانزدهم آخر الباب و رفع منافات ميان اين و آنچه مى آيد در كتاب الديات در حديث شانزدهم باب من
لا دية له كه باب چهاردهم است ميشود در شرح آن يعنى روايت از داود بن فرقد بفتح فاء و سكون راء بى نقطه
و فتح قاف و دال بى نقطه گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه بدرستى كه اصحاب نبى صلى الله عليه
وآله گفتند سعد بن عباده را كه خبر ده ما را كه اگر مى يافتى بر شكم زنت مردى را چه ميكردى با او گفت كه ميبودم كه
ميزدم او را بشمشير امام گفت كه پس از خانه بيرون آمد رسول الله صلى الله عليه وآله پس گفت كه چه بوده

این گفتگوی شما ای سعد گفت سعد که بدان گفته که اگر یافتی بر شکم زن مردی را چه میکردی با او پس گفتم که اگر
میبودم که میزدم او را بشمشیر اصل فقال یا سعد فکیف بالاربعة الشهود فقال یا رسول الله بعد رأی
عینی وعلم الله انه قد فعل قال ای والله بعد رأی عینیک وعلم الله انه قد فعل ان الله
عز وجل قد جعل لکل شیء حداً وجعل لمن تعدی ذلک الحد حداً شرح کیف تقدیر کیف تصنع
الف لام در الاربعة ودر الشهود برای عهد خارجیست واشارتست بآیت سوره نور که والذین یرمون المحصنات
ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون ودر رأیت
بعد از آن رأی دو جا بفتح راء بی نقطه وسکون همزه است علم دو جا بکسر عین وسکون لام است انه دو جا بفتح همزه است
ومعمول بعلم است ای بکسر همزه وسکون یاء حرف تصدیق است یعنی پس رسول الله صلی الله علیه وآله
گفت که ای سعد وچگونه میکنی با آن چهار گواه که شرط سقوط عقوبت من از تو است پس سعد گفت که ای رسول الله
آیا بعد از دیدن چشم من ودانستن الله ایزا که او تحقیق کرده نیز شرطست چهار گواه گفت که آری بخدا قسم بعد از
دیدن چشم تو ودانستن الله ایزا که او تحقیق کرده زیرا که الله عز وجل تحقیق گردانیده برای هر چیزی مانع
اشتباهی وگردانیده برای کسی که تجاوز کرده از آن مانع اشتباه مانع ارتکابی را که عقوبتی باشد سیزدهم اصل
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فی کتاب علی صلوات الله علیه انه کان یضرب
بالسوط وبنصف السوط وببعضه فی الحدود وکان اذا اتی بغلام وجاریة لم یدرکا لا یبطل
حداً من حدود الله عز وجل قیل له وکیف کان یضرب قال کان یاخذ السوط بیده من
وسطه او من ثلثه ثم یضرب به علی قدر اسنانهم ولا یبطل حداً من حدود الله عز وجل
شرح لم یدرکا بصیغه مضارع معلوم باب افعالست لا یبطل دو جا بباء یک نقطه وطاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعالست
یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که در کتابیست مشتمل بر احوال علی صلوات الله علیه
است که او بود که میزد بتازیانه وبنصف تازیانه وببعض دیگر در حدها از عصیان وبود که چون آورده میشد نزد او
پسری که بالغ نشده بود ودختری که نا کرده بود نمیشد باطل نمیکرد مانع عصیان را از جمله مانعهای عصیان الله عز وجل
گفته شد امام را که وچگونه بود که میزد امام گفت که بود که میگرفت تازیانه را بدست خود از میان آن یا از ثلث آن
مثلا بعد از آن میزد آن بر قدر سالهای آن را باطل نمیکرد حدی از حدود الله عز وجل را باب دوم اصل
باب الرجم والجلد ومن یجب علیه ذلک شرح الرجم بفتح راء بی نقطه وسکون جیم مصدر باب نصر سنگسار کردن
الجلد بفتح جیم وسکون لام ودال بی نقطه مصدر باب ضرب زدن بتازیانه یعنی این باب بیان سنگسار کردن وتازیانه
زدن است وبیان کسی که لازم می آید بر او آنچه مذکور شد ودر این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی بصیر

عن ابی عبد

عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرجم حد الله الاکبر والجلد حد الله الاصغر فاذا زنی الرجل المحصن
رجم ولم یجلد شرح مضمون این گذشت در حدیث دوم باب سابق محصن بفتح صاد بی نقطه است وبکسر صاد نیز آمده
یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سنگسار کردن حد بزرگتر الله است وتازیانه زدن حد کوچکتر
الله است پس چون زنا کند مرد غیر عزب سنگسار کرده میشود وتازیانه زده نمیشود دوم اصل عن سماعة عن ابی
عبد الله علیه السلام قال الحر والحرة اذا زنیا جلد کل واحد منهما مائة جلدة فاما المحصن والمحصنة
فعلیهما الرجم شرح روایتست از سماعه بفتح سین بی نقطه وتخفیف میم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مرد آزاد وزن
آزاد چون زنا کنند تازیانه زده میشود هر یک از ایشان صد تازیانه پس اما مرد غیر عزب وزن غیر عزب پس
بر ایشانست سنگسار کردن سیوم اصل عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السلام
الرجم فی القرآن قول الله عز وجل اذا زنی الشیخ والشیخة فارجموهما البتة فانهما قضیا الشهوة
شرح الرجم مرفوع ومبتداست فی القرآن خبر مبتداست قول مرفوع وخبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو واین جمله استیناف
بیان سابق است وممکن است که فی القرآن متعلق برجم باشد وقول خبر الرجم باشد وبر هر تقدیر مقصود است
که این آیت از قرآن بوده اگرچه ساقط شده بسببی از اسباب موافق آنچه گذشت در کتاب فضل القرآن
در حدیث بیست وسیوم وبیست وهشتم آخر ابواب واین آیت مشتملست بر دو حکم اول امر برجم شیخ وشیخه
بقید البتة یعنی که خواه محصن باشد وخواه غیر محصن دوم آنچه مفهوم میشود از فانهما قضیا الشهوة وآن اینست که هر که
مستغنی باشد زنای او موجب رجم است پس در جوانی که غیر عزب باشد این حکم جاریست باعتبار مفهوم تعلیل
ومنسوخ بودن حکم اول در غیر محصن موافق آنچه می آید در حدیث هشتم این باب لازم ندارد منسوخ بودن حکم دوم را
یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین وتخفیف نون اول گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که سنگسار
کردن در قرآنست بیان این آنکه آن مدلول قول الله عز وجل است که چون زنا کنند مرد پیر وزن پیر پس سنگسار
کنید ایشان را قطعا چه بدرستی که ایشان آخر کرده اند شهوت را یعنی که کم شهوت شده اند وهر که کم شهوت
شده باشد وزنا کند مستحق سنگسار است چهارم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال المحصن
یرجم والذی قد املک ولم یدخل بها فجلد مائة ونفی سنة شرح املک بصیغه ماضی مجهول باب
افعالست الاملاک تزویج لم یدخل بصیغه معلوم باب نصر است فجلد بصیغه ماضی مجهولست نفی نیز بصیغه
ماضی مجهولست یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مرد غیر عزب سنگسار کرده میشود وچون زنا
کند کسی که بتحقیق تزویج کرده شده ودخول نکرده بزوجه پس تازیانه زده میشود صد تازیانه وبیرون کرده میشود از
وطن خود یکسال پنجم اصل عن یونس عن ابان عن ابی العباس عن ابی عبد الله علیه السلام قال رجم رسول الله

صلی الله علیه وآله ولم یجلد وذکروا ان علیاً علیه السلام رجم بالکوفة وجلد فانکر ذلک ابو عبد الله
علیه السلام وقال ما نعرف هذا ای لم نحدّ رجلاً حدّین رجم وضرب فی ذنب واحد
شرح واو در ولم یجلد حالیه است وذکروا کلام ابو العباس است وضمیر راجع باهل مجلس او است واو در وجلد حالیه است
بتقدیر قد ای لم یجلد تا آخر کلام یونس است وضمیر مستتر راجع بعلی صلوات الله علیه یا راجع بکل واحد از رسول الله
وعلی صلی الله علیهما وآلهما است رجم وضرب مرفوع وخبر مبتدای محذوف است بتقدیر هما وجمله صفت حدین است
بدانکه سید مرتضی رحمه الله در انتصار قایل بجمع میان جلد ورجم در محصن ومحصنه شده مطلقا واستدلال
کرده بعموم آیت جلد واجماع بر رجم محصن ومحصنه ودعوی اجماع طائفه نیز بر مدعای خود کرده وشیخ طوسی
استبعاد قایل بجمع میان جلد ورجم در شیخ محصن وشیخه محصنه شده وبر طبق آن احادیث روایت کرده
واحادیثی را که در ظاهر منافی آنهاست تاویلات کرده از انجمله در حدیث اول این باب دو احتمال ذکر کرده اول
حمل بر تقیه بنابر اینکه عدم جمع میان جلد ورجم موافق مذهب جمیع مخالفان است دوم تخصیص بغیر شیخ محصن
وشیخه محصنه ودر ذیل این حدیث گفته که قال یونس ای لم یجد رجلاً حدّ حدّین فی ذنب واحد وگفته که الذی
ذکره یونس لیس فی ظاهر الخبر وفیه ما یدل علیه بل الذی فیه انه قال ما نعرف هذا ویحتمل ان یکون انما اراد ما نعرف
ان رسول الله صلی الله علیه وآله رجم ولم یجلد لانه قد تقدم ذکر حکمین من السائل احدهما عن رسول الله صلی الله علیه وآله
والاخر عن امیر المؤمنین علیه السلام ولیس بان ینصرف قوله ما نعرف هذا الی احدهما باولی من ان ینصرف الی الآخر واذا
احتمل ذلک لم ینافِ ما قدمناه من الاخبار ثم لو کان صریحاً بانه قال ما نعرف هذا من افعال امیر المؤمنین علیه السلام
لم ینافِ ما قدمناه لانه یجوز ان یکون امیر المؤمنین علیه السلام ما فعل ذلک لانه لم یتفق فی زمانه من وجب علیه الجلد والرجم
معاً علی التفصیل الذی قدمناه **مخفی نماند** که بنابر مذهب شیخ طوسی بهتر آنست که ما نعرف در این حدیث بصیغه
مضارع متکلم باب تفعیل باشد پس اشاره باشد بذلک فاش کردن اهل مجلس جمع امیر المؤمنین علیه السلام باشد ومنافی
تاویل یونس است ظاهر آنچه می آید در حدیث پنجم وششم باب الحد فی اللواط که باب بیست ودوم است **یعنی**
روایت است از یونس از ابان از ابو العباس فضل بن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سنگسار
کرد رسول الله صلی الله علیه وآله بر مردی که تازیانه نزده بود واهل مجلس گفتند که علی علیه السلام سنگسار کرد در کوفه بر مردی
که بتحقیق تازیانه زده بود پس ناخوش شمرد آن را امام جعفر صادق علیه السلام وگفت که نمی شناسیم این را یونس
گفت که مراد امام اینست که علی صلوات الله علیه حد نزده مرد را دو حد که آنها سنگسار کردن وتازیانه زدن باشد
در یک کار **ششم حل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال الذی لم یحصن یجلد مائة ولا
ینفی والذی قد املک ولم یدخل بها یجلد مائة وینفی **شرح** روایت است از زراره از امام محمد باقر

علیه السلام

علیه السلام گفت که زنا کننده که زن نخواسته تازیانه زده میشود صد تازیانه وبیرون کرده نمیشود از وطن وزنا کننده
که بتحقیق زن خواسته ودخول نکرده بزن تازیانه زده میشود صد تازیانه وبیرون کرده میشود از وطن مراد یک سال است
که گذشت در حدیث چهارم این باب **هفتم حل** عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی الشیخ والشیخة ان یجلدا مائة وقضی للمحصن
الرجم وقضی فی البکر والبکرة اذا زنیا جلد مائة ونفی سنة فی غیر مصرهما وهما
اللذان قد املکا ولم یدخل بها **شرح** ان بفتح همزه وسکون نون مصدریه است ومصدر مفعول به نفی است
مثل آیت سوره بنی اسرائیل ان لا تعبدوا الا ایاه یجلدا بصیغه مجهول باب نصر است واشارت بانست که رجم
شیخ وشیخه بقیه البته در صدر اسلام بوده ودر قرآن مذکور بوده ومنسوخ شده وتفصیلی که بیان شده در شرح
حدیث سیوم این باب الرجم منصوب است البکر بکسر باء یک نقطه وسکون کاف وراء بی نقطه اول هر چیز ومراد
اینجا نو تزویج کرده شده است یعنی اینکه زن خواسته وهنوز دخول نکرده پس بکر بمعنی زوجه غیر مدخول بها است
وچون این دو لفظ در غیر این نیز مستعمل میشود تفسیر باین شده **یعنی** روایت است از محمد بن قیس از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مرد پیر وزن پیر اینکه تازیانه زده شوند
صد تازیانه وحکم کرد برای مردی که غیر عزب باشد سنگسار کردن را وحکم کرد در زوج تازه وزوجه تازه چون
زنا کنند زدن صد تازیانه را وبیرون کردن یکسال را در غیر وطن ایشان وبکر وبکره مرد وزنی اند که بتحقیق تزویج
کرده شده اند با یکدیگر وزوج دخول نکرده بزوجه **باب سیوم حل باب ما یحصن وما لا یحصن وما لا یوجب الرجم
علی المحصن شرح** یحصن دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاحصان در حصار کردن از شر
شیطان لا یوجب الرجم علی المحصن بمعنی یسقط الرجم علی المحصن است **یعنی** این باب بیان چیزیست
که در حصار میکند مردم را از زنا وآنچه در حصار نمیکند وبیان آنچه ساقط میکند سنگسار کردن زنا از کسی که در
حصار کرده شده در این باب سیزده حدیث است **اول حل** عن اسحق بن عمار قال سألت ابا ابراهیم
علیه السلام عن الرجل اذا هو زنی وعنده السریة والامة یطاها تحصنه الامة وتکون عنده
فقال نعم انما ذلک لان عنده ما یغنیه عن الزنا قلت فان کانت عنده امة زعم
انه لا یطاها فقال لا یصدق قلت فان کانت عنده امرأة متعة اتحصنه قال لا
انما هو علی الشیء الدائم عنده **شرح** السریة بضم سین بی نقطه وتشدید راء بی نقطه وتشدید یاء دو نقطه در
پایین کنیز والامة از قبیل عطف تفسیر است تحصنه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال در اول بتقدیر
استفهام است زعم بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است لا یصدق بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب تفعیل است

ومقصود اینست که این دعوی ساقط میکند رجم را از او چون محصن است در ظاهر متعه بضم و کسر میم و سکون
تا و دو نقطه در بالا و عین منقوطه مرفوع و صفت امرأة است ضمیر هو راجع با حصان است یعنی روایت از اسحق
بن عمار گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی چون او زنا کند بر حالی که نزد او باشد کنیز خاصه و کنیزی
که جماع میکند او را که آیا احصان میکند او را کنیز بر حالی که میباشد نزد او پس امام گفت که آری جز این نیست که
آن احصان بسبب اینست که نزد اوست آنچه بی نیاز میکند او را از زنا گفتم که پس اگر باشد نزد او کنیزی که گمان بری
که او جماع میکند آن کنیز را چگونه میشود پس امام گفت که آن امر و راستگو شمرده نمیشود گفتم که پس اگر باشد نزد او
زنی که متعه است آیا احصان میکند او را امام گفت که نه جز این نیست که احصان بنا بر چیزیست که دایم باشد
نزد او دوم اصل عمّن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یتزوج المتعة أتحصنه قال لا
انما ذلک علی الشیء الدائم شرح این ظاهرست از شرح سابق سیوم اصل عن الحارث قال سألت ابا
عبد الله علیه السلم عن رجل له امرأة بالعراق فاصاب فجورا وهو بالحجاز فقال یضرب حد الزانی
مائة جلدة ولا یرجم قلت کان معها فی بلدة واحدة وهو محبوس فی سجن لا یقدر ان یخرج
الیها ولا تدخل هی علیه أرأیت ان زنی فی السجن قال هو بمنزلة الغائب عن اهله یجلد
مائة جلدة شرح روایت از حارث گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که او راست زنی
در عراق مثل کوفه پس دریافت زنائی را بر حالی که او در حجازست مثل مکه پس امام گفت که زده میشود حد زنا که
صد تازیانه و سنگسار کرده نمیشود گفتم که بوده باشد زن در یک شهر بر حالی که محبوس است در زندانی قدرت ندارد
که بیرون آید بسوی زن و داخل نمیشود زن بر او خبر ده مرا که اگر زنا کند در زندان چگونه میشود امام گفت که او بمنزلت
کسی است که غایب است از زنش تازیانه زده میشود صد تازیانه چهارم اصل عن حریز قال سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن المحصن قال فقال الذی یزنی وعنده ما یغنیه شرح روایت از حریز گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از زانی محصن بفتح صاد راوی گفت که پس امام گفت که کسی است که زنا میکند بر حالی که نزد اوست
آنچه بی نیاز میکند او را از زنا پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
المغیب والمغیبة لیس علیهما رجم الا ان یکون الرجل مع المرأة والمرأة مع الرجل شرح المغیب
بغین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و با یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال شوهری که زنش با او نباشد المغیبة
زنی که شوهرش با او نباشد الا برای استثنای منقطع است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است یعنی
روایت از محمد بن مسلم گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که شوهری که زنش با او نباشد
و زنی که شوهرش با او نباشد نیست بر ایشان سنگساری اگر زنا کنند لیکن در وقتی که باشد شوهر زنا کننده

بازنش

بازنش و زن زنا کننده با شوهرش سنگسار بر ایشان میباشد ششم اصل عن اسحق بن عمار قال قلت لابی
ابراهیم علیه السلم الرجل تکون له الجاریة اتحصنه قال فقال نعم انما هو علی وجه الاستغناء
قال قلت والمرأة المتعة قال فقال لا انما ذلک علی الشیء الدائم قال قلت فان زعم
انه لم یکن یطأها قال فقال لا یصدق وانما اوجب ذلک علیه لانه یملکها شرح اوجب بصیغه
ماضی غایب مجهول باب افعالست یملکها بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و نصر است و باقی ظاهرست از شرح حدیث
اول این باب هفتم اصل عن ابی ایوب الخزاز عن ابی بصیر قال قال لا یکون محصنا حتی یکون عنده
امرأة یغلق علیها بابه شرح ضمیر قال در قال اول راجع با بو بصیر راجع با بو ایوب است و در دوم راجع با امام یا
ابو بصیرست یغلق بضم یا با نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول باب افعالست یعنی روایت از
ابو ایوب خزاز بفتح خا با نقطه و تشدید زای با نقطه اول از ابو بصیر که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم است گفت که امام گفت که نمیباشد مرد محصن مگر آنکه باشد نزد او زنی که ببندد بر آن زن در خود را برای جماع
هشتم اصل عن رفاعة قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یزنی قبل ان یدخل باهله
أیرجم قال لا شرح روایت از رفاعه بکسر را منقوطه و عین منقوطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
از مردی که زنا میکند پیش از آنکه دخول کند بزنش آیا سنگسار کرده میشود امام گفت که نه نهم اصل عن ابی
بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال فی العبد یتزوج الحرة ثم یعتق فیصیب فاحشة قال فقال
لا رجم علیه حتی یواقع الحرة بعد ما یعتق قلت فللحرة علیه خیار اذا اعتق قال لا قد رضیت
به وهو مملوک فهو علی نکاحه الاول شرح مثل این گذشت در کتاب النکاح در باب المملوک تحته الحرة
فیعتق که آن باب سی و هشتم است یعنی روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت در غلام که جفت
خود میکند زن آزاد را بعد از آن آزاد کرده میشود پس در میابد بدکاری را راوی گفت که پس امام گفت که نیست سنگساری
بر آن غلام تا آنکه جماع کند زن آزاد را بعد از آنکه آزاد کرده شود گفتم که آیا پس برای زن آزاد هست بر او اختیاری
چون آزاد کرده شود امام گفت که نه بتحقیق که راضی شد باو بر حالی که او مملوک بود پس او بر نکاح سابق خود است
دهم اصل عن اسمعیل بن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت ما المحصن رحمک الله قال من کان له
فرج یغدو علیه ویروح فهو محصن شرح روایت از اسمعیل بن جابر از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که
گفتم که چیست معنی محصن که سنگسار کرده میشود در زنا رحمت کناد ترا الله امام گفت که کسی که باشد او را زنی یا کنیزی
که اول روز تواند رفت بر سر او و آخر روز تواند رفت پس او محصن است یازدهم اصل عن محمد بن الحسین رفعه
قال الحد فی السفر الذی ان زنی لم یرجم ان کان محصنا قال اذا اقصر فافطر شرح محمد بن حسین بن

ابی الخطاب راوی امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام است ضمیر قال در اول راجع بمحمد و در دوم راجع بامام است
حد مرفوع است و تقدیر ما حد است ان دو جا بکسر همزه و سکون نون است اذا بمعنی حین است قصر بصیغه ماضی
غایب معلوم باب ضرب است فا در فافطر برای تفریع است و مراد اینست که قصر صلوة مستلزم افطار صوم است **یعنی**
روایت از محمد بن حسین منسوب داود حدیث را بامامی که روایت از او است راوی گفت که چیست حد در سفری که اگر
صاحبش زنا کند سنگسار کرده نمیشود اگر باشد محصن امام گفت چون نماز چهار رکعت را دو رکعت کرد یعنی
ماه رمضان را خورد **دوازدهم اصل** عن ابی عبیدة عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فی الرجل الذی له امرأة بالبصرة ففجر بالکوفة ان یدرأ عنه الرجم ویضرب حد الزانی
قال وقضی فی رجل محبوس فی السجن وله امرأة حرة فی بیته فی المصر وهو لا یصل الیها وزنی
فی السجن قال علیه الجلد ویدرأ عنه الرجم **شرح** ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مفعول
قضی است یدرا در دو جا بدال بی نقطه و را بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است یضرب منصوب
حد مفعول دوم است **یعنی** روایت از ابو عبیده از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در مردی که او راست زنی در بصره پس زنا کرد در کوفه اینکه دفع کرده شود از او سنگسار کردن و زده شود حد زنا کننده که
صد تازیانه است امام گفت که و حکم کرد در مردی محبوس در زندان بر حالی که او راست زنی آزاد در خانه او در همان شهر
و او نمیرسد سوی آن زن پس زنا کرد در زندان گفت که بر او است تازیانه زدن و دفع کرده میشود از او سنگسار کردن
سیزدهم اصل عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی عن الغائب عن اهله یزنی هل
یرجم اذا کانت له زوجة وهو غائب عنها قال لا یرجم الغائب ولا المملک الذی لم یبن باهله
ولا صاحب المتعة قلت ففی ای حد سفره لا یکون محصنا قال اذا قصر وافطر فلیس بمحصن
شرح مملک بصیغه اسم مفعول باب افعال است لم یبن بفتح یا دو نقطه در پایین و سکون با یک نقطه و کسر نون بصیغه مضارع
غایب معلوم معتل اللام باب ضرب است البنا دخول بزن در وقت زفاف و اصل آن اینست که چون مرد زفاف میکرد
قبه میزد و بود ان زفاف میکرد ای بفتح همزه و تشدید یا مضاف است حد نیز مضاف است **یعنی** روایت از عمر بن یزید
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که خبر ده مرا از مرد غایب از زنش که زنا میکند آیا سنگسار کرده میشود چون باشد
او را زنی و او غایب باشد از آن زن امام گفت که سنگسار کرده نمیشود غایب و نه تزویج کرده شده که دخول نکرده
بزنش و نه صاحب زنی که متعه باشد گفتم که پس در کدام حد سفرش نباشد محصن امام گفت که چون قصر نماز کرد و خورد
روزه را پس نیست محصن **باب چهارم اصل باب الصبی یزنی بالمرأة المدرکة والرجل یزنی بالصبیة غیر
المدرکة شرح** مدرکه در دو جا بصیغه اسم فاعل باب افعال است **یعنی** این باب بیان پسر نابالغ است که زنا میکند

برن

برن بالغه و بیان مرد که زنا میکند بدختر نابالغه و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلام فی غلام صغیر لم یدرک ابن عشر سنین زنی بامرأة قال یجلد الغلام دون الحد
وتجلد المرأة الحد کاملا قیل فان کانت محصنة قال لا ترجم لان الذی نکحها لیس بمدرک
ولو کان مدرکا رجمت **شرح** لم یدرک بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است ابن مجرور و صفت غلام است
یا مرفوع و خبر مبتدای محذوف است و تقدیر هو **یعنی** روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در پسری کوچک
که بالغ نشده و فرزند ده سالست زنا کرده بزنی امام گفت که تازیانه زده میشود آن پسر کمتر از حد زنا و تازیانه
زده میشود آن زن حد زنا کامل گفته شد که پس اگر آن زن باشد محصنه چگونه میشود امام گفت که سنگسار کرده
نمیشود زیرا که آنکه جماع کرده او را نابالغ است و اگر میبود بالغ سنگسار کرده میشد زن **دوم اصل** عن ابن بکیر
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام فی آخر ما لقیته عن غلام لم یبلغ الحلم وقع علی امرأة او فجر بامرأة
ای شیء یصنع بهما قال یضرب الغلام دون الحد ویقام علی المرأة الحد قلت جاریة
لم تبلغ وجدت مع رجل یفجر بها قال تضرب الجاریة دون الحد ویقام علی الرجل
الحد **شرح** روایت از عبد الله بن بکیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را در آخر برخوردن من
او را از پسری که نرسیده باحتلام افتاد بر زنی یا گفتم که زنا کرد بزنی چه چیز کرده میشود با آن دو امام
گفت که زده میشود پسر کمتر از حد زنا و بر پای داشته میشود بر زن حد زنا گفتم که دختری که بالغ نشده
بازیافت شد با مردی که زنا میکند با آن دختر امام گفت که زده میشود دختر کمتر از حد زنا و بر پای داشته میشود
بر آن مرد حد زنا **سیوم اصل** عن ابان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یحد الصبی اذا وقع
علی المرأة ویحد الرجل اذا وقع علی الصبیة **شرح** روایت از ابان بفتح همزه و تخفیف با یک نقطه از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که حد کامل زده نمیشود پسر نابالغ چون زنا کند بزن و حد کامل زده میشود مرد چون زنا
کند بدختر نابالغه **باب پنجم اصل باب ما یوجب الجلد شرح** این باب بیان چیزیست که لازم میکند تازیانه
زدن را در این باب یازده حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال حد الجلد
ان یوجدا فی لحاف واحد والرجلان یجلدان اذا اخذا فی لحاف واحد الحد والمرأتان تجلدان
اذا اخذتا فی لحاف واحد الحد **شرح** حد در اول بمعنی اقل مراتب موجب جلد است و مرفوع و مبتدا است
و در دوم و سیوم بمعنی حد تازیانه زدنست و منصوب و مفعول مطلق است الف لام الجلد برای عهد خارجیست
و مراد حد تازیانه زدنست ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر خبر مبتدا است ضمیر یوجدا راجع بمرد
و زن بیگانه است لحاف بکسر لام است بمعنی پوشش جامه کنایت است از برهنگی یعنی بی شیب جامه و مانند آن

که ذکر کرده میشود در حدیث دهم این باب اذا اخذنا محمول بر صورتیست که معلوم باشد عمل سحق از ایشان بصورتی که بودن
در لحاف واحد مکرر شده باشد یا توسط نهی موافق آنچه می آید در حدیث چهارم باب الحد فی السحق که باب سی و دوم است
وتفصیل این در شرح مقصد مذکور است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اقل موجب حد
تازیانه زدن اینست که یافته شوند مرد و زن بیگانه در یک لحاف و دو مرد تازیانه زده میشوند چون گرفته شوند در
یک لحاف صد تازیانه زدن و دو زن تازیانه زده میشوند چون گرفته شوند در یک لحاف صد تازیانه زدن دوم اصل
عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ یُوجَدَانِ فِی اللِّحَافِ قَالَ یُجْلَدَانِ مِائَةً
مِائَةً غَیْرَ سَوْطٍ شرح روایتست از زید پیه فروش از امام جعفر صادق علیه السلام در مرد و زن که یافته میشوند
در لحاف گفت که تازیانه زده میشوند صد تازیانه صد تازیانه غیر یک تازیانه فرق میان این صورت و آنچه مذکور شد
در حدیث سابق اینست که مراد در سابق اینست که برهنه باشند یعنی که بی شیب جامه و مانند آن باشند
بخلاف اینجا سیوم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ حَدُّ
الْجَلْدِ فِی الزِّنَا أَنْ یُوجَدَا فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ وَالرَّجُلَانِ یُوجَدَانِ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ وَالْمَرْأَتَانِ تُوجَدَانِ
فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ شرح فی برای سببیت است و ظرف صفت الجلد است باعتبار اینکه الف لام آن برای عهد ذهنی است
پس حکم نکره است ضمیر یوجدا راجع بمرد و زن بیگانه است بمعنی لحاف واحد گذشت در شرح حدیث اول این باب
والرجلان تقدیره وکذلک الرجلان است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که شنیدم از امام میگفت که اقل موجب تازیانه زدنی که بسبب زنا میباشد اینست که مرد و زن بیگانه یافته شوند در
یک لحاف و همچنین دو مرد که یافته شوند در یک لحاف و همچنین دو زن که یافته شوند در یک لحاف چهارم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ
بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِذَا وُجِدَ الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ قَامَتْ عَلَیْهِمَا
بِذَلِکَ بَیِّنَةٌ وَلَمْ یُطَّلَعْ مِنْهُمَا عَلَی مَا سِوَی ذَلِکَ جُلِدَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ شرح روایتست
از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون یافته شوند زن و مرد بیگانه در یک لحاف
بر حالی که تحقیق ایستاد بر ایشان باین حال دو شاهد و اطلاع حاصل نشد از ایشان بر چیزی که غیر آن باشد یعنی
که زنا معلوم نشد تازیانه زده میشود هر کدام ایشان صد تازیانه پنجم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْحَذَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ إِذَا وُجِدَ الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ جُلِدَا مِائَةَ جَلْدَةٍ شرح
روایتست از عبد الرحمن کفش گر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون یافته شوند مرد و زن بیگانه در
یک لحاف تازیانه زده میشود هر کدام صد تازیانه ششم اصل عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
فِی الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ یُوجَدَانِ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ جُلِدَا مِائَةً مِائَةً شرح روایتست از ابو الصباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید

بالکنیه

با کنیه و صاد بی نقطه کنانی بکسر کاف و نون و تخفیف دو نون از امام جعفر صادق علیه السلام در مرد و زن بیگانه که یافته میشوند
در یک لحاف تازیانه زده میشوند هر کدام صد تازیانه صد تازیانه هفتم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ کَانَ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ إِذَا أَخَذَ الرَّجُلَیْنِ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ ضَرَبَهُمَا الْحَدَّ
وَإِذَا أَخَذَ الْمَرْأَتَیْنِ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ ضَرَبَهُمَا الْحَدَّ شرح روایتست از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء بی نقطه و تشدید
جیم گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بود علی صلوات الله علیه که چون میگرفت دو مرد را در یک لحاف
میزد ایشان را صد تازیانه و چون میگرفت دو زن را در یک لحاف میزد ایشان را صد تازیانه هشتم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ
أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا شَهِدَ الشُّهُودُ عَلَی الزَّانِی أَنَّهُ قَدْ جَلَسَ مِنْهَا مَجْلِسَ الرَّجُلِ مِنِ امْرَأَتِهِ أُقِیمَ عَلَیْهِ
الْحَدُّ قَالَ وَکَانَ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ یَقُولُ اللّٰهُمَّ إِنْ أَمْکَنْتَنِی مِنَ الْمُغِیرَةِ لَأَرْمِیَنَّهُ بِالْحِجَارَةِ
شرح مجلس بکسر لام بصیغه اسم مکان است مجلس الرجل من امرأته عبارتست از میان دو ران زن امکنتنی بنون
بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افعالست و در بعضی نسخ تمکننی از باب تفعیلست مغیره بن شعبه از جمله منافقان
بوده و حیله وری او ضرب المثل است و حاکم بصره بوده از جانب عمر بن خطاب و بعد از آن حاکم کوفه شده از جانب او
و این حدیث دلالت میکند بر اینکه زنا از او صادر شده با وجود آنکه محصن بوده و در کتب تحکیم بجانب معویه لارمینه بفتح
لام ابتدا و فتح همزه و سکون را بی نقطه و کسر میم و فتح یاء دو نقطه در پایین و تشدید نون مفتوحه است یعنی روایتست
از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون گواهی دادند گواهان بر زناکار که او نشست از جمله زن بیگانه در جای
مرد از جمله زوجه او بر پای او داشته میشود بر او حد زنا که صد تازیانه است امام گفت که بود علی صلوات الله علیه که
میگفت که خداوندا اگر توانا کنی مرا از مغیره هر آینه می اندازم البته او را بسنگ مراد اینست که او را سنگسار میکنم
نهم اصل عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ وُجِدَتْ مَعَ رَجُلٍ فِی ثَوْبٍ
قَالَ یُجْلَدَانِ مِائَةَ جَلْدَةٍ شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از
زنی که یافته شده با مردی بیگانه در یک پوشش امام گفت که تازیانه زده میشوند هر کدام صد تازیانه دهم اصل عَنْ أَبِی
عُبَیْدَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ إِذَا وَجَدَ رَجُلَیْنِ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ
مُجَرَّدَیْنِ جَلَدَهُمَا حَدَّ الزَّانِی مِائَةَ جَلْدَةٍ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَکَذَلِکَ الْمَرْأَتَانِ إِذَا وُجِدَتَا فِی
لِحَافٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَتَیْنِ جَلَدَهُمَا کُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ شرح روایتست از ابو عبیده از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که بود علی صلوات الله علیه که چون می یافت دو مرد را در یک لحاف که بی شیب جامه و مانند آن بودند
تازیانه میزد ایشان را حد زنا که صد تازیانه است هر کدام ایشان را و همچنان دو زن چون یافته میشدند در یک لحاف
بی شیب جامه و مانند آن تازیانه میزد ایشان را هر کدام ایشان را صد تازیانه یازدهم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ

عن الرجلين إذا أخذا

قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فدخل عليه عباد البصري ومعه أناس من أصحابه فقال
له حدثني إذا أخذ الرجلان في لحاف واحد فقال له كان علي عليه السلام إذا أخذ الرجلين
في لحاف واحد ضربهما الحد فقال عباد إنك قلت لي غير سوط فأعاد عليه ذكر الحد حتى
أعاد ذلك مرارا فقال غير سوط فكتب القوم الحضور عند ذلك الحديث شرح عباد بفتح عين بی نقطه
وتشدید باء یک نقطه و دال بی نقطه ابن کثیر بصری بکسر باء یک نقطه از جمله صوفیه بوده در میان داشته و جامه درشت میپوشید
برای شهرت و امام منع او میکرده و او قبول نمیکرده چنانچه در کتب رجال مذکورست و گذشت در کتاب الزی
والتجمل والمروة در حدیث سیزدهم باب اللباس که باب دوم است گویا غرض امام از این حدیث ظاهر میشود زیرا که امام
غیر سوط در جائی گفته که لحاف واحد باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم این باب و عباد و جماعتش گمان کردند که قابل
واحد نیز گفته و چون مکابره میکرده امام اشعار بآن کرده که در بحث مینه غیر سوط حق نیست و موافق اعتقاد تو غیر سوط است
یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او عباد بصری
و با او بودند جمعی از مریدانش پس گفت امام را که خبر ده مرا که چون گرفته شوند دو مرد در یک لحاف چگونه میشود پس امام
گفت او را که بود علی علیه السلام که چون میگرفت دو مرد را در یک لحاف میزد ایشان را حد تمام تازیانه پس گفت عباد که بدرستی
که تو گفتی مرا که میزد حد تازیانه مگر یک تازیانه پس امام اعاده کرد بر عباد ذکر حد تمام تازیانه را تا آنکه اعاده کرد امام چند
مرتبه بعد از اعتراض عباد پس امام گفت که مگر یک تازیانه بحقیقت تو پس نوشتند عباد و مریدانش که حاضران بودند نزد
آن استثنا حدیث را مراد نیست که گذشته مکابره کردند و از سخن سابق خود برگشتند و خود را بازی دادند باب ششم
اصل باب صفة حد الزاني شرح این باب بیان چگونگی حد زنا کننده است و در این باب سه حدیث است اول اصل
عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال يضرب الرجل الحد قائما والمرأة قاعدة ويضرب على كل عضو
ويترك الرأس والمذاكير شرح الرجل مفعول اول و نایب فاعلست الحد یضرب مفعول دوم است عبارت
از مرکب از رو و هرچه بالای گردنست اگر بفتح میم و ذال با نقطه و الف و کسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین
جمع مذکار بکسر میم انتهای مردی و آلت ذکر و خصیتین است و گاهی مستعمل میشود در ذکر باعتبار اجزاء آن و مطرزی
در معرب گفته که جمع ذکر است علی غیر قیاس و اما جمع على ما حوله مذاکیر یعنی روایتست از زراره
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که زده میشود مرد زنا کننده حد در حالی که ایستاده باشد و زن در حالی که نشسته باشد و زده میشود
هر عضوی و وا گذاشته میشود سر و آلتهای مردی دوم اصل عن إسحاق بن عمار قال سألت أبا
إبراهيم عليه السلام عن الزاني كيف يجلد قال أشد الجلد قلت فمن فوق ثيابه قال بل يخلع
ثيابه قلت فالمفتري قال يضرب بين الضربين جسده كله فوق ثيابه شرح یجلد بصیغه مضارع

فاعل

غایب مجهول از باب ضرب است اشد منصوب بنا بر مفعول مطلق است جلد بفتح جیم و سکون لام است
یخلع بخا با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب منع است المفتری بفا و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل
از باب افتعال افترا کننده یعنی نسبت دهنده کسی را بزنا بی ثبوت شرعی ضرب بین ضربین عبارت از ضرب شدید
و ضرب ضعیف است جسده مرفوع و نایب فاعلست یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از زنا کننده که چگونه زده میشود امام گفت که سختتر تازیانه زدن گفتم که آیا
پس از بالای جامهای اوست امام گفت که بلکه کنده میشود جامهای او غیر ساتر عورت گفتم که پس افترا کننده
چگونه است تازیانه زده میشود امام گفت که زده میشود میان دو زدن بدن او همگیش در بالای جامهای او
سیوم اصل عن إسحاق بن عمار قال سألت أبا إبراهيم عليه السلام عن الزاني كيف يجلد قال أشد
الجلد فقلت فوق الثياب فقال بل يجرد شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق باب نهم اصل باب
ما يوجب الرجم شرح این باب بیان چیزیست که لازم میکند سنگسار کردن را مقصود بیان فرقست میان شهادت
موجب رجم و شهادت موجب جلد با آنکه شرطست در قبول اول مشاهده ادخال و اخراج بخلاف قبول دوم در این باب
پنج حدیثست اول اصل عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال حد الرجم أن يشهد أربعة أنهم
رأوه يدخل ويخرج شرح حد بمعنی اقل مراتب موجب چیزیست موافق آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب
پنجم یدخل و یخرج بصیغه معلوم باب افعالست و ظاهر آنچه گذشت در کتاب الطهاره در بعض احادیث باب سی ام که
باب ما یوجب الغسل على الرجل والمرأة است و در کتاب الطلاق در بعض احادیث باب چهل و یکم که باب ما یوجب المهر
کلا است نیست که ادخال و اخراج عبارت از غایب کردن حشفه و ظاهر کردن آن باشد و بر هر تقدیر مراد بیان
آنست که بمیل حرکت دال بر انجماعست و لهذا ذکر یخرج کرده با وجود آنکه آن دخل در لزوم رجم ندارد یعنی روایتست از
حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اقل مرتب موجب سنگسار کردن آنست که گواهی دهند چهار گواه از ایشان
دیده‌اند که داخل میکرد و بیرون می آورد مراد نیست که محصن اگر با زن در یک لحاف باشد و این حرکت از او
معلوم نشود سنگسار نمیشود بلکه تازیانه زده میشود چنانچه گذشت در احادیث باب پنجم دوم اصل عن محمد
بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه لا يرجم رجل ولا امرأة
حتى يشهد عليه أربعة شهود على الإيلاج والإخراج شرح روایتست از محمد بن قیس از امام محمد
باقر علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که سنگسار کرده نمیشود مردی و نه زنی تا آنکه گواهی دهند بر مرد
چهار گواه بر ادخال و اخراج سیوم اصل عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا يجب الرجم حتى تقوم
البينة الأربع أنهم قد رأوه يجامعها شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که لازم

نمیشود سنگسار کردن تا آنکه بایستد بینه که چهار گواه است بر آنکه ایشان را بتحقیق دیدند که جماع میکردند زنا را چهارم حدیث
عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام لا یرجم الرجل والمرأة حتی تشهد علیهما اربعة
شهداء علی الجماع والایلاج والادخال کالمیل فی المکحلة شرح والادخال از قبیل عطف تفسیر است
و مناسب سائر احادیث این باب آنست که بجای آن والاخراج باشد والله اعلم میل بکسر میم است مکحله بضم میم
و سکون کاف و ضم حاء بی نقطه و تخفیف لام است یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که سنگسار کرده نمیشود مرد و زن تا آنکه گواهی دهند بر ایشان چهار گواه بر جماع و ایلاج و ادخال مانند میل در سرمه دان
پنجم حدیث عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال حد الرجم فی الزنا ان تشهد اربعة انهم
رأوه یدخل و یخرج شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب ششم حدیث باب صفة الرجم
این باب بیان چگونگی سنگسار کردن است و در این باب شش حدیث است اول حدیث عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله
علیه السلام تدفن المرأة الی وسطها اذا ارادوا ان یرجموها و یرمی الامام ثم الناس بعد
باحجار صغار شرح وسطها بفتح واو و سکون و فتح سین و طاء بی نقطه عبارتست از حوالی پستانش
نمی آید در حدیث چهارم این باب و این تعبیر مبنی است بر آنچه گذشت در حدیث اول باب ششم که در وقت حد مرد
و زن را نمی نشیند پس وسط زن آن وقت باعتبار حوالی پستان اوست چنانچه وسط مرد تهیگاه اوست یعنی روایت
از ابو بصیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که در خاک کرده میشود زن تا میانش چون خواهند که سنگسار کنند او را
و سنگ می اندازد امام اول بعد از آن می اندازند مردمان بعد از امام سنگهای کوچک که در یکدست گنجد دوم حدیث
عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلام قال تدفن المرأة الی وسطها ثم یرمی الامام ثم
یرمی الناس باحجار صغار شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم حدیث عنه عن رواه عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا اقر الزانی المحصن کان اول من یرجمه الامام ثم الناس فاذا قامت علیه
البینة کان اول من یرجمه البینة ثم الامام ثم الناس شرح امثال این منافات ندارد با
آنچه می آید در حدیث پنجم بدو وجه اول آنکه مثال این در صورتی باشد که امام در موضع رجم حاضر باشد دوم اینکه بقاء امام
در آن موضع تا آخر رجم لازم نباشد یعنی روایت از کسی که روایت کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
چون چهار اقرار کند زانی محصن میشود اول کسی که سنگسار میکند او را امام بعد از آن مردمان پس چون ثابت شود
بر او چهار گواه میشود اول کسی که سنگسار میکند او را گواهان بعد از آن امام بعد از آن مردمان چهارم حدیث عن
سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال تدفن المرأة الی وسطها ثم یرمی الامام و یرمی الناس باحجار
صغار و لا یدفن الرجل اذا رجم الا الی حقویه شرح الحقو بفتح حاء و سکون قاف تهیگاه که میان

ناف و سینه است و دو پهلو یعنی روایت است از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در خاک کرده میشود زن
تا پستانش بعد از آن سنگ می اندازد امام و سنگ می اندازند مردمان سنگهای کوچک و در خاک کرده نمیشود
مرد چون سنگسار کرده شود مگر تا دو تهیگاه پنجم حدیث عن الحسین بن خالد قال قلت لابی الحسن صلوات الله
علیه اخبرنی عن المحصن اذا هو هرب من الحفیرة هل یرد حتی یقام علیه الحد فقال یرد و
لا یرد فقلت و کیف ذاک فقال اذا کان هو المقر علی نفسه ثم هرب من الحفیرة بعد
ما یصیبه شیء من الحجارة لم یرد و ان کان انما قامت علیه البینة و هو یجحد ثم هرب رد
و هو صاغر حتی یقام علیه الحد شرح هرب بصیغه ماضی غائب معلوم باب نصر است حفیره بضم حاء بی نقطه و
فتح فاء مصغر حفره بضم حاء و سکون فاء است یرد دو جا بصیغه مضارع غائب مجهول باب نصر است المقر منصوب
در فرع میتواند بود یعنی روایت از حسین بن خالد گفت که گفتم امام موسی کاظم صلوات الله علیه را که خبر ده مرا
از زانی محصن چون او گریخت از گودی آیا برگردانیده میشود تا برپای داشته شود بر او حد پس امام گفت که
گاهی برگردانیده میشود و گاهی برگردانیده نمیشود پس گفتم که چگونه است این پس امام گفت که چون باشد او
اقرار کننده بر خودش بعد از آن گریخت از گودی بعد از آنکه برخورد او را چیزی از سنگ برگردانیده نمیشود و اگر
باشد که جز این نباشد که ایستاده باشند بر او چهار گواه و او منکر باشد بعد از آن گریخته باشد برگردانیده میشود
بر حالی که او خوار است تا برپای داشته شود بر او حد ششم حدیث و ذلک ان ماعز بن مالک اقر عند رسول الله
صلی الله علیه و آله بالزنا فامر به ان یرجم فهرب من الحفرة فرماه الزبیر بن العوام بساق بعیر
فعقله فسقط فلحقه الناس فقتلوه ثم اخبروا رسول الله صلی الله علیه و آله بذلک
فقال لهم فهلا ترکتموه اذ هرب یذهب فانما هو الذی اقر علی نفسه و قال لهم اما
لو کان علی حاضرا معکم لما ضللتم قال و وداه رسول الله صلی الله علیه و آله من بیت مال المسلمین
شرح ماعز بعین بی نقطه و زای با نقطه اسلمی از اهل مدینه بوده اقر بصیغه ماضی غائب معلوم باب افعال است
ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر بدل اشتمال ضمیر راجع بماعز است یرجم بصیغه مضارع غائب
مجهول باب نصر است عوام بفتح عین بی نقطه و تشدید واو است فعقله بعین بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غائب معلوم
باب تفعیل ماخوذ است از عقل بفتح عین و فتح قاف که مصدر باب علم است بمعنی پیچیده شدن پای کسی چنانچه صاحب
قاموس گفته که و بالتحریک اصطکاک الرکبتین او التواء فی الرجل بعیر اعقل و ناقة عقلاء و قد عقل کفرح هلا بفتح
و تشدید لام حرف تندیم است اذ بکسر همزه و سکون ذال است یذهب بصیغه مضارع غائب معلوم باب منع مرفوع است
و جمله حال مقدره و مفعول ترکتموه است اما بفتح همزه و تخفیف میم حرف تنبیه است ضللتم بصیغه ماضی معلوم باب ضرب

دهم است و واو بجاو و وال بی نقطه و الف منقلب از یا و ضمیر راجع بماعز بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است یعنی سنگسار
و آن برای ضبت که ماعز بن مالک چهار اقرار کرد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بزنا پس امر کرد مردمان را بماعز آنکه
کرده شود چون محصن بود پس گریخت از کوه پس انداخت بجانب او زبیر بن عوام باستخوان ساق شتری پس
با پیچیده کرد ماعز را پس افتاد و پس رسیدند او را مردمان پس کشتند او را با سنگ بعد از آن خبر داد رسول الله صلی
علیه و آله را آن عمل پس گفت ایشان را که پس چرا او را نگذاشتید او را وقتی که گریخت که در هر کاری خواهد چه چیز او اینست
که او کسی است که اقرار کرد بر خودش و گفت ایشان را که آگاه باشید اگر میبود علی حاضر با شما هر آینه گمراه نمیشدید اگر گفت
کرد خونبهای او ماعز را رسول الله صلی الله علیه و آله از خزانه مال مسلمانان **ششم اصل** عَنْ اَبِی الْعَبَّاسِ قَالَ قَالَ
اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَتَی النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ رَجُلٌ فَقَالَ اِنِّی زَنَیْتُ فَصَرَفَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَجْهَهُ عَنْهُ فَاَتَاهُ مِنْ جَانِبِهِ الْاٰخَرِ ثُمَّ قَالَ مِثْلَ مَا قَالَ فَصَرَفَ وَجْهَهُ
عَنْهُ ثُمَّ جَاءَ الثَّالِثَةَ فَقَالَ لَهُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنِّی زَنَیْتُ وَ عَذَابُ الدُّنْیَا اَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الْاٰخِرَةِ
فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ اَبِصَاحِبِکُمْ بَاْسٌ یَعْنِی جِنَّةٌ فَقَالُوا لَا فَاَقَرَّ عَلَی نَفْسِهِ الرَّابِعَةَ
شرح الثالثة و الرابعة منصوب و نایب مفعول مطلق است و موصوفش المرة است ابصاحبکم بهمزه استفهام
و با حرف جر است الجنة بکسر جیم و تشدید نون نوعی از دیوانگی و اطلاقه جنیان یعنی جنه کلام امام است
برای تفسیر باس و جنة مرفوع بحکایت و منصوب بمفعولیت میتواند بود **یعنی** روایت است از ابو العباس فضل بن
عبد الملک که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله مردی پس گفت که بدرستی که من
زنا کردم پس گردانید نبی صلی الله علیه و آله روی خود را از او پس آمد نزد او از جانب دیگر او بعد از آن گفت مثل آنچه
که گفته بود پس گردانید روی خود را از او بعد از آن آمد سیوم بار پس گفت او را که ای رسول الله بدرستی که من
زنا کردم و عذاب دنیا سهلتر است از عذاب آخرت پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حاضران را که آیا بیار شما
باکی هست یعنی قسمی از جنون پس گفتند که نه پس اقرار کرد بر خودش چهارم بار **اصل** فَاَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ اَنْ یُرْجَمَ فَحَفَرُوا لَهُ حَفِیرَةً فَلَمَّا اَنْ وَجَدَ مَسَّ الْحِجَارَةِ خَرَجَ یَشْتَدُّ فَلَقِیَهُ الزُّبَیْرُ
فَرَمَاهُ بِسَاقِ بَعِیرٍ فَعَقَلَهُ بِهِ فَاَدْرَکَهُ النَّاسُ فَقَتَلُوهُ فَاَخْبَرُوا النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ بِذٰلِکَ
فَقَالَ هَلَّا تَرَکْتُمُوهُ ثُمَّ قَالَ لَوِ اسْتَتَرَ ثُمَّ تَابَ کَانَ خَیْرًا لَهُ **شرح** ان بفتح همزه و سکون نون در دوم
برای تأکید اتصال است المس بفتح میم و تشدید سین بی نقطه ابتدای در رسیدن یشتد بشین با نقطه و تشدید دال بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال حال ضمیر مستتر در خرج است **یعنی** پس امر کرد مردمان را با او رسول الله صلی الله
علیه و آله اینکه سنگسار کرده شود پس کندند برای او گودالی پس همان وقت که دریافت ابتدای در رسیدن سنگ را بیرون آن

میبدو بین جهد او را زبیر پس انداخت بجانب او باستخوان ساق شتری پس پیچیده کرد او را با آن پس
در یافتند او را مردمان پس کشتند او را پس خبر دادند نبی صلی الله علیه و آله را با آن عمل پس گفت که چرا
واگذاشتید او را بعد از آن گفت که اگر پرده بر خود میپوشید بعد از آن توبه میکرد میبود بهتر برای او
باب نهم اصل باب آخر منه شرح این باب دیگر است از تتمه باب سابق و در این باب چهار حدیث است **اول اصل**
عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مِیثَمٍ اَوْ صَالِحِ بْنِ مِیثَمٍ عَنْ اَبِیهِ قَالَ اَتَتِ امْرَاَةٌ مُجِحٌّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَیْهِ فَقَالَتْ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ اِنِّی زَنَیْتُ فَطَهِّرْنِی طَهَّرَکَ اللّٰهُ فَاِنَّ عَذَابَ الدُّنْیَا اَیْسَرُ
مِنْ عَذَابِ الْاٰخِرَةِ الَّذِی لَا یَنْقَطِعُ فَقَالَ لَهَا مِمَّا اُطَهِّرُکِ فَقَالَتْ اِنِّی زَنَیْتُ فَقَالَ لَهَا اَوَ ذَاتُ
بَعْلٍ اَنْتِ اَمْ غَیْرُ ذٰلِکَ قَالَتْ بَلْ ذَاتُ بَعْلٍ **شرح** المجح بضم میم و کسر جیم و تشدید حاء بی نقطه بصیغه اسم فاعل
باب افعال زن آبستن که نزدیک زاییدنش باشد زنیت در اول از قبیل نقل بالمعنی است زیرا که آنچه فعلت گفته
چنانچه مذکور در حدیث آینده و بقرینه اللهم انها شهادة در فقره آینده در نسخه تمام با الف است و اشباع
فتحه میم بسیار مثل قرات نکرة و نیستی تمام نیست اولی و الظاهر تمام موافق فقره آینده و بانی الف است و او
ذات در جای مرفوع است غیر نیز مرفوع است **یعنی** روایت است از عمران بکسر عین ابن میثم بکسر میم و سکون یا و دو نقطه
از پایین و فتح ثاء سه نقطه یا صالح بن میثم از پدرش گفت که آمد زنی آبستن نزدیک بزاییدن نزد امیر المؤمنین صلوات الله
علیه پس گفت که ای امیر المؤمنین بدرستی که من زنا کردم پس پاک کن مرا پاک کناد ترا الله چه بدرستی که عذاب دنیا
آسانتر است از عذاب آخرت که بریده نمیشود پس گفت او را که از چه چیز پاک کنم ترا پس گفت که بدرستی که من زنا
کردم پس گفت او را که آیا بر حالی بود که صاحب شوهر بودی یا غیر آن بودی گفت که بلکه صاحب شوهر بودم **اصل**
فَقَالَ لَهَا اَفَحَاضِرًا کَانَ بَعْلُکِ اِذْ فَعَلْتِ مَا فَعَلْتِ اَمْ غَائِبًا کَانَ عَنْکِ قَالَتْ بَلْ حَاضِرًا فَقَالَ
لَهَا انْطَلِقِی فَضَعِی مَا فِی بَطْنِکِ ثُمَّ ائْتِینِی اُطَهِّرْکِ فَلَمَّا وَلَّتْ عَنْهُ الْمَرْاَةُ فَصَارَتْ حَیْثُ
لَا تَسْمَعُ کَلَامَهُ قَالَ اللّٰهُمَّ اِنَّهَا شَهَادَةٌ فَلَمْ تَلْبَثْ اَنْ اَتَتْهُ فَقَالَتْ قَدْ وَضَعْتُ فَطَهِّرْنِی
شرح ثم ائتینی بسکون همزه فاء الفعل و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین و نون وقایه و ضمیر متکلم
اطهرک بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعیل مجزوم است ولت بتشدید لام بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل الفاء و معتل
اللام باب تفعیل است تلبث بباء یک نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایبه یا غایب معلوم باب علم است و جازم
ضمیر مستتر راجع با میر المؤمنین علیه السلام است ان بفتح همزه و سکون نون بتقدیر الی ان است **یعنی** پس گفت آن زن را
که آیا پس شوهر حاضر بود شوهر تو در وقتی که کردی آنچه را که کردی یا مسافر بود از تو گفت که بلکه شوهر حاضر بود پس
گفت آن زن را که روانه شو پس بگذار آنچه را که در شکم تست بعد از آن بیا نزد من که پاک کنم ترا پس در وقتی که روگردانید

از او آن زن پس گردید در حالی که نمی شنید سخن او را گفت که خداوندا به درستی که این یک گواهی است پس آن زن
درنگ نکرد تا اینکه آمد نزد امیرالمؤمنین علیه السلم پس گفت که به تحقیق که گذاشتم آنچه را که در شکم داشتم پس پاک کن مرا
اصل قَالَ فَتَجَاهَلَ عَلَيْهَا فَقَالَ أُطَهِّرُكِ يَا أَمَةَ اللهِ مِمَّا ذَا فَقَالَتْ إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهِّرْنِي فَقَالَ وَذَاتُ
بَعْلٍ أَنْتِ إِذْ فَعَلْتِ مَا فَعَلْتِ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَكَانَ زَوْجُكِ حَاضِراً أَمْ غَائِباً قَالَتْ بَلْ حَاضِراً
قَالَ انْطَلِقِي فَأَرْضِعِيهِ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ كَمَا أَمَرَكِ اللهُ قَالَ فَانْصَرَفَتِ الْمَرْأَةُ فَلَمَّا صَارَتْ مِنْهُ
حَيْثُ لَا تَسْمَعُ كَلَامَهُ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا شَهَادَتَانِ شرح فارضعیه صیغه امر مخاطبه باب افعال کما امرک الله
اشارت است بتفسیر آیت سورهٔ بقره والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین یعنی راوی گفت که پس تجاهل کرد
بران زن پس گفت که پاک کنم ترا ای کنیز الله از چه چیز پس گفت که به درستی که من زنا کردم پس پاک کن مرا پس گفت
که آیا شوهردار بودی تو در وقتی که کردی آنچه را کردی گفت که آری گفت که آیا پس بود شوهر تو در شهر حاضر
یا بود غائب گفت که بلکه بود در شهر حاضر گفت که برو پس شیر ده کودک را در دو سال تمام چنانچه امر کرده ترا
الله راوی گفت که پس برگشت آن زن پس وقتی که گردید نسبت با او در جایی که نمی شنید سخن او را گفت که خداوندا
به درستی که آنها دو گواهی است اصل قَالَ فَلَمَّا مَضَى حَوْلَانِ أَتَتِ الْمَرْأَةُ فَقَالَتْ قَدْ أَرْضَعْتُهُ حَوْلَيْنِ
فَطَهِّرْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجَاهَلَ عَلَيْهَا وَقَالَ أُطَهِّرُكِ مِمَّا ذَا فَقَالَتْ إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهِّرْنِي فَقَالَ
وَذَاتُ بَعْلٍ أَنْتِ إِذْ فَعَلْتِ مَا فَعَلْتِ فَقَالَتْ نَعَمْ قَالَ وَبَعْلُكِ غَائِبٌ عَنْكِ إِذْ فَعَلْتِ مَا
فَعَلْتِ أَمْ حَاضِرٌ قَالَتْ بَلْ حَاضِرٌ قَالَ انْطَلِقِي فَاكْفُلِيهِ حَتَّى يَعْقِلَ أَنْ يَأْكُلَ وَيَشْرَبَ وَلَا يَتَرَدَّى
مِنْ سَطْحٍ وَلَا يَتَهَوَّرَ فِي بِئْرٍ شرح فاکفلیه صیغه امر مخاطبه باب نصر و ضرب است یعقل از باب ضرب
ان بفتح همزه و سکون نون است لا یتردی برا بی نقطه و دال بی نقطه و الف بصیغه نفی مضارع غائب معلوم باب تفعّل
تقدیر العطف بر یعقل یا عطف بر یأکل لا یتهور برا بی نقطه بصیغه نفی مضارع غائب معلوم باب تفعّل معطوف است
یعنی راوی گفت که پس وقتی که گذشت دو سال آمد آن زن پس گفت که به تحقیق شیر دادم کودک را در دو سال پس پاک کن
مرا ای امیرالمؤمنین پس تجاهل کرد بر آن زن و گفت که پاک کنم ترا از چه چیز پس زن گفت که به درستی که من زنا
کردم پس پاک کن مرا پس گفت که آیا و شوهردار بودی تو در وقتی که کردی آنچه را که کردی پس زن گفت که آری
گفت که آیا و شوهر تو غائب بود از تو در وقتی که کردی آنچه را کردی یا حاضر در شهر بود زن گفت که بلکه حاضر در شهر
بود گفت که برو پس نگاهداری کن کودک را تا آنکه فهمد اینکه خورد و آشامد و با من نیفتد از بامی و فرو نیفتد
در چاهی اصل قَالَ فَانْصَرَفَتْ وَهِيَ تَبْكِي فَلَمَّا وَلَّتْ فَصَارَتْ حَيْثُ لَا تَسْمَعُ كَلَامَهُ قَالَ اللَّهُمَّ
إِنَّهَا ثَلَاثُ شَهَادَاتٍ قَالَ فَاسْتَقْبَلَهَا عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ الْمَخْزُومِيُّ فَقَالَ لَهَا مَا يُبْكِيكِ يَا أَمَةَ اللهِ وَقَدْ

رَأَيْتُكِ تَخْتَلِفِينَ إِلَى عَلِيٍّ تَسْأَلِينَهُ أَنْ يُطَهِّرَكِ فَقَالَتْ إِنِّي أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَسَأَلْتُهُ
أَنْ يُطَهِّرَنِي فَقَالَ اكْفُلِي وَلَدَكِ حَتَّى يَعْقِلَ أَنْ يَأْكُلَ وَيَشْرَبَ وَلَا يَتَرَدَّى مِنْ سَطْحٍ وَ
لَا يَتَهَوَّرَ فِي بِئْرٍ وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَأْتِيَ عَلَيَّ الْمَوْتُ وَلَمْ يُطَهِّرْنِي شرح عمرو بفتح عین و سکون میم ابن حریث
بضم حاء بی نقطه و فتح را بی نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه مخزومی بفتح میم و سکون خاء با نقطه و ضم
زای با نقطه از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلم بوده و راوی این حدیث میثم تمار رحمه الله است و او را کشتن داده ابن زیاد
علیه اللعنه بکیفیتی که امیرالمؤمنین علیه السلم خبر داده بود میثم را بآن یعنی راوی گفت که پس زن برگشت بر حالی که
او گریه میکرد پس وقتی که رو گردانید پس گردید در حالی که نمی شنید سخن او را گفت که خداوندا به درستی که آنها
سه گواهی است راوی گفت که پس برخورد زن را عمرو بن حریث مخزومی پس گفت زن را که چه چیز میگریاند ترا ای
کنیز الله و به تحقیق دیدم ترا که آمد و رفت میکردی سوی علی طلب میکردی از او اینکه پاک کند ترا پس زن گفت
که آمدم نزد امیرالمؤمنین پس طلب کردم از او اینکه پاک کند مرا پس گفت که نگاهدار فرزند ترا تا آنکه فهمد که خورد
و آشامد و با من نیفتد از بامی و فرو نیفتد در چاهی و به تحقیق ترسیدم از اینکه آید بر سر من مرگ و پاک نکرده
اصل فَقَالَ لَهَا عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ ارْجِعِي إِلَيْهِ فَأَنَا أَكْفُلُهُ فَرَجَعَتْ فَأَخْبَرَتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
بِقَوْلِ عَمْرٍو فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَتَجَاهَلُ عَلَيْهَا وَلِمَ يَكْفُلُ عَمْرٌو وَلَدَكِ فَقَالَتْ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهِّرْنِي فَقَالَ وَذَاتُ بَعْلٍ أَنْتِ إِذْ فَعَلْتِ مَا فَعَلْتِ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ
أَفَغَائِباً كَانَ بَعْلُكِ إِذْ فَعَلْتِ مَا فَعَلْتِ أَمْ حَاضِراً قَالَتْ بَلْ حَاضِراً شرح پس گفت آن زن را عمرو بن حریث
که برگرد سوی او چه من نگاهداری میکنم فرزند را پس زن برگشت پس خبر داد امیرالمؤمنین علیه السلم را بسخن عمرو
پس گفت زن را امیرالمؤمنین علیه السلم بر حالی که او تجاهل میکرد بر زن که چرا نگاه میدارد عمرو فرزند ترا پس گفت که
ای امیرالمؤمنین به درستی که من زنا کردم پس پاک کن مرا پس گفت که آیا و شوهردار بودی تو وقتی که کردی آنچه را
که کردی زن گفت که آری گفت که آیا پس غائب بود شوهر تو وقتی که کردی آنچه را کردی یا حاضر بود زن گفت
که بلکه حاضر بود اصل قَالَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهُ قَدْ ثَبَتَ لَكَ عَلَيْهَا أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ
وَإِنَّكَ قَدْ قُلْتَ لِنَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيمَا أَخْبَرْتَهُ بِهِ مِنْ دِينِكَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ عَطَّلَ حَدّاً
مِنْ حُدُودِي فَقَدْ عَانَدَنِي وَطَلَبَ بِذَلِكَ مُضَادَّتِي اللَّهُمَّ فَإِنِّي غَيْرُ مُعَطِّلٍ حُدُودَكَ وَلَا
طَالِبٌ مُضَادَّتَكَ وَلَا مُضَيِّعٌ لِأَحْكَامِكَ بَلْ مُطِيعٌ لَكَ وَمُتَّبِعٌ سُنَّةَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
شرح راوی گفت که پس برداشت سر خود را سوی آسمان و گفت که خداوندا به درستی که شان اینست که به تحقیق
ثابت شده برای تو بر آن زن چهار گواهی و به درستی که تو به تحقیق گفتی پیغمبر ترا صلی الله علیه و آله در آنچه خبر دادی او را

آن از جملهٔ دین تو که ای محمد مرا کفیل کند از حدی از جملهٔ حدود مرا پس تحقیق معاند شده مرا و طلب کرده با آن دفع
خداوندا پس به درستی که من چیزی تعطیل کننده ام حدی و ترا و نه طلب کننده ام دفع ترا و نه ضایع کننده ام حکمهای ترا بلکه
اطاعت کننده ام ترا و پیروم طریقت نبی ترا صلی الله علیه و آله **متن** قال فنظر الیه عمرو بن حریث وکانما
الرمان تفقأ فی وجهه فلما رای ذلک عمرو قال یا امیر المؤمنین اننی انما اردت ان اکفله اذ
ظننت انک تحب ذلک فاما اذ کرهته فانی لست افعل فقال امیر المؤمنین ابعد اربع
شهادات بالله لتکفلنه وانت صاغر **شرح** واو در جمله حالیه است کانما بفتح کاف و فتح همزه و تشدید نون
مفتوحه برای تشبیه است و ما کافه است الرمان مرفوع و مبتدا است تفقا بفا و قاف و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم ب
تفعل خبر مبتدا است التفقو شکسته شدن انار و مانند آن و مقصود مبالغه در سرخ شدن روی و چشمهای امیر المؤمنین
علیه السلام است از کمال غضب بر عمرو بن حریث بسبب کفالت او ابعد بهمزه استفهام توبیخی و فتح با یکنقطه و سکون
عین بی نقطه و فتح دال تقدیره ابعد است اربع مجرور و مضاف الیه و مضاف ... بالله برای قسم است و جمله استینافیه
بیانی سابقست لتکفلنه بفتح لام و سکون کاف و ضم و کسر فا و فتح لام دوم و تشدید و تخفیف نون جواب قسم است
یعنی راوی گفت که پس نگاه کرد بسوی او عمرو بن حریث بر حالی که گویا انار شکسته شده بود در روی او پس وقتی که دید آنرا
عمرو گفت که ای امیر المؤمنین به درستی که من جز این نیست که اراده کردم اینرا که نگاهداری کنم کودک را در وقتی که گمان
کردم اینرا که تو دوست میداری آنرا پس اما در وقتی که ناخواستی آنرا پس به درستی که من نیستم که بکنم پس گفت
امیر المؤمنین که آیا این سخن بعد از چهار گواهی زن است بخدا قسم که هر آینه نگاهداری میکنی البته کودک را بر حالی که تو
خوار باشی **متن** فصعد امیر المؤمنین صلوات الله علیه المنبر فقال یا قنبر ناد فی الناس الصلوة
جامعة فنادی قنبر فی الناس فاجتمعوا حتی غص المسجد باهله وقام امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس ان امامکم خارج بهذه المراة الی هذا
الظهر لیقیم علیها الحد ان شاء الله **شرح** صعد از باب علم است منبر بکسر میم و سکون نون و فتح با یکنقطه
منصوب است الصلوة منصوب بفعل محذوف است تقدیره احضروا جامعة منصوب و حال الصلوة است غص بغین
بانقطه و تشدید صاد بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب علم است المسجد مرفوع و فاعل است باهله با برای
تعدیه است الظهر بفتح ظا بانقطه و سکون ها و را بی نقطه پشت و مراد اینجا پشت کوفه است که فضای بیرون شهرست
یعنی پس بالا رفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر منبر مسجد کوفه و او نشست پس گفت که ای قنبر ندا کن در میان
مردمان کوفه که حاضر شوید نماز را بر حالی که فراهم آورنده باشد پس ندا کرد قنبر در میان مردمان پس فراهم آمدند
تا آنکه پر شد مسجد کوفه باهلش و ایستاد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس سپاس کرد الله را و ستایش کرد بر او

بعد ازان گفت که ای مردمان به درستی که امام شما بیرون برنده است این زنرا بسوی این پشت کوفه برای آنکه
برپای دارد بر او حد را ان شاء الله **متن** فعزم علیکم امیر المؤمنین لما خرجتم وانتم متنکرون
ومعکم احجارکم ولا یتعرف منکم احد الی احد حتی تنصرفوا الی منازلکم ان شاء الله
قال ثم نزل فلما اصبح الناس بکرة خرج بالمراة وخرج الناس متنکرین متلثمین بعمائمهم
وبارديتهم والحجارة فی اردیتهم وفی اکمامهم حتی انتهی بها والناس معه الی الظهر بالکوفة
فامر ان یحفر لها حفیرة ثم دفنها فیها **شرح** عزم بعین بی نقطه و زای بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
از باب ضرب است العزم بفتح عین و سکون زای قسم نهادن بر کسی برای طلب کاری از او کذا فی الصحاح لما بفتح لام و
تشدید میم بمعنی الا است و چون داخل ماضی شود آنرا معنی مستقبل میکند و راجع بمعنی مصدری میکند و نفی
پیش از آن مقدر میباشد مثل انشدک الله لما فعلت که بمعنی ما اسالک الا فعلک است واو در وانتم حالیه است
متنکرون بنون و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل است التنکر تغییر لباس تا کسی نشناسد لا یتعرف
بعین بی نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه نهی یا نفی بمعنی نهی غایب معلوم باب تفعل است التعرف شناسانیدن کسی خود را
بکسی الاصباح داخل شدن در ساعت بعد از طلوع فجر و متصل بآن و داخل شدن در ساعت بعد از طلوع آفتاب و
متصل بآن البکرة بضم با یکنقطه و سکون کاف و را بی نقطه ساعت اول روز که بعد از طلوع آفتاب متصل بآنست
بکرة منصوب و ظرف زمان است و این احتراز است از معنی اول اصباح متنکرین بنون است متلثمین بضم میم و فتح
تای دو نقطه در بالا و فتح لام و تشدید ثای سه نقطه مکسوره و کسر میم بصیغه اسم فاعل باب تفعل است التلثم بستن چیزی
بر دهن خود و مراد اینجا نوعی از آنست که اکثر رو را بپوشانند برای آنکه شناخته نشود با در بها برای تعدیه است
الف و لام الظهر برای عهد خارجیست بالکوفة متعلق بمقدر و صفت الظهر است و با بمعنی مع است دفنها عبارتست
از دفن تا پستان چنانچه بیان شده در شرح حدیث اول باب سابق ضمیر فیها راجع بحفیره است باعتبار محفور
و الا ظاهر اینست که فیها باید بجای فیه **یعنی** پس قسم نهاد بر شما امیر المؤمنین طلب کرد از شما مگر اینرا که بیرون
آیید بر حالی که شما ناشناخته باشید و با شما باشد سنگهای شما و باید که نشناساند خود را یکی از شما بسوی یکی
دیگر تا آنکه برگردید بسوی منزلهای شما ان شاء الله راوی گفت که بعد از آن فرود آمد از منبر برای نماز جماعت پس وقتی
که صبح رسیدند مردمان در ساعت اول بعد از طلوع آفتاب بعد از وقت نماز بیرون برد آن زن را و بیرون رفتند
مردمان بر حالی که ناشناختگان بودند و دهن بستگان بودند بعضی بعمامهای ایشان و بعضی بردا های ایشان
و سنگها در ردا های ایشان بود باعتبار بعضی و در آستینهای ایشان بود باعتبار بعضی دیگر تا آنکه رسانید آن زن را
بر حالی که مردمان با او بودند بسوی آن پشت بجمع اهل کوفه پس امر کرد بانکه کنده شود برای آن زن گوی بعد از آن دفن کرد

آنرا زن ادا ان کند شده متن ثُمَّ رَكِبَ بَغْلَتَهُ وَأَثْبَتَ رِجْلَهُ فِي غَرْزِ الرِّكَابِ ثُمَّ وَضَعَ إِصْبَعَيْهِ
السَّبَّابَتَيْنِ فِي أُذُنَيْهِ ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَهِدَ
إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْداً عَهِدَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيَّ بِأَنَّهُ لَا يُقِيمُ الْحَدَّ
مَنْ لِلَّهِ عَلَيْهِ حَدٌّ فَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا لَهُ عَلَيْهَا فَلَا يُقِمْ عَلَيْهَا الْحَدَّ شرح رکب بابه علم است اثبت — فلا يقيم خ
بثاء سه نقطه و با یکنقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم از باب افعال الاثبات محکم کردن چیزی در جائی
بروشنی که حرکت نکند از آنجا الغرز بفتح غین با نقطه و سکون را بی نقطه و زای با نقطه آنچه در پا میرسد از جمله آن
الرکاب بکسر را بی نقطه و تخفیف کاف و الف و با یکنقطه آنچه محیط بپا میشود در وقت سواری مقصود است که برپا
ایستاده در وقت سواری پس بر زین نشسته بود السبابه بفتح سین بی نقطه و تشدید با یکنقطه و الف و تخفیف
با یکنقطه دوم انگشت پهلوی انگشت شست است عهد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب علم
عهدا بفتح عین و سکون ها مصدر و مفعول مطلق است یا بمعنی معهود و مفعول به است پس ضمیر عهده مفعول مطلق
و مفعول به ستوده اند بعد الی تشدید یا مفتوحه است فلا یقیم بصیغه نهی غایب است و در بعض نسخ فلا یقیم بصیغه نفی
بمعنی نهی است یعنی بعد از آن سوار شد استر خود را و محکم کرد پای خود را در میان رکاب بعد از آن گذاشت دو انگشت
سبابه خود را در دو گوش خود بعد از آن ندا کرد بلندتر آواز خود که ای مردمان بدرستی که الله تبارک و تعالی
پیمان کرد بسوی نبی خود صلی الله علیه و آله پیمانی که پیمان کرده آن پیمان را محمد صلی الله علیه و آله بسوی من با آنکه شان
اینست که برپای نمیدارد حد را کسی که برای الله حد است بر او پس هر که باشد برای الله بر او مانند آنچه برای الله است
بر آن زن پس باید که برپای ندارد بر آن زن حد را متن قَالَ فَانْصَرَفَ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ كُلُّهُمْ مَا خَلَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَأَقَامَ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ عَلَيْهَا الْحَدَّ يَوْمَئِذٍ وَمَا مَعَهُمْ غَيْرُهُمْ
قَالَ وَانْصَرَفَ فِيمَنِ انْصَرَفَ يَوْمَئِذٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح امیر المؤمنین در اول مضروب است
و در دوم مجرور است یعنی راوی گفت که پس برگشتند مردمان در آن روز همگی ایشان سوای امیر المؤمنین و حسن و حسین
صلوات الله علیهم پس برپای داشتند آن سه کس بر آن زن حد را در آن روز و نبود با ایشان غیر ایشان راوی گفت که
و برگشت در جمعی که برگشتند در آن روز محمد پسر امیر المؤمنین علیه السلام متن دوم عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَتِ امْرَأَةٌ حَامِلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَتْ لَهُ إِنِّي فَجَرْتُ
فَطَهِّرْنِي فَذَكَرَ نَحْوَهُ شرح روایت است از خلف بن حماد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد زنی آبستن بسوی
امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت او را بدرستی که من کردم پس پاک کن مرا پس مذکور کرد مانند آنرا که مذکور شد
در حدیث سابق متن سوم عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ أُتِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِرَجُلٍ قَدْ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ بِالْفُجُورِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ اغْدُوا غَداً عَلَيَّ مُتَلَثِّمِينَ فَغَدَوْا عَلَيْهِ مُتَلَثِّمِينَ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ فَعَلَ مِثْلَ
فِعْلِهِ فَلَا يَرْجُمْهُ وَلْيَنْصَرِفْ قَالَ فَانْصَرَفَ بَعْضُهُمْ وَبَقِيَ بَعْضُهُمْ فَرَجَمَهُ مَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ شرح أتي بصيغه
ماضی غایب مجهول از باب ضرب است با در برجل برای تعدیه است اقرار اینجا عبارت از چهار اقرار است و مقر بوده که
عبارت از زنا کردن است و هم شاید باشد مثلا اغدوا بضم همزه و سکون غین با نقطه و ضم دال بی نقطه است امر حاضر
والست یعنی روایت است از محمد بن ابی عمیر از کسی که روایت کرد حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که آورده شد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی که بتحقیق اقرار کرده بود بر خودش بزنا پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام
یاران خود را که اول روز جمع شوید فردا بر سر من برحالی که دهن بستگان باشید پس اول روز جمع شدند بر سر او دهن بستگان
پس گفت ایشان را که هر که کرده مثل کار او را پس باید که سنگسار نکند او را و باید که برگردد امام گفت که پس برگشتند
بعض ایشان و ماندند بعض ایشان پس سنگسار کردند او را جمعی که ماندند از جمله ایشان متن چهارم عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ يَرْفَعُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ أَتَاهُ رَجُلٌ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهِّرْنِي قَالَ مِمَّنْ أَنْتَ قَالَ مِنْ مُزَيْنَةَ قَالَ أَتَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئاً
قَالَ بَلَى قَالَ فَاقْرَأْ فَقَرَأَ فَأَجَادَ فَقَالَ أَبِكَ جِنَّةٌ قَالَ لَا قَالَ فَاذْهَبْ حَتَّى نَسْأَلَ عَنْكَ فَذَهَبَ
الرَّجُلُ شرح مزینه بضم میم و فتح زای با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون قبیله است بلی اینجا بمعنی نعم است
اجاد بجیم و الف و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب افعال است جنة بکسر جیم و تشدید نون است یعنی روایت است
از احمد بن محمد بن خالد بالا برد سند حدیث را بسوی امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که آمد نزد امیر المؤمنین مردی
در کوفه پس گفت که ای امیر المؤمنین بدرستی که من زنا کردم پس پاک کن مرا گفت که از کدام قبیله تو گفت که از مزینه
گفت که آیا میخوانی از قرآن چیزی را گفت که بلی گفت که پس بخوان پس خواند پس خوب خواند پس گفت که آیا با تو است
قسمی از جنون که در تو باشد گفت که نه گفت که پس برو تا سوال کنیم از حال تو پس رفت آن مرد متن ثُمَّ رَجَعَ
إِلَيْهِ بَعْدُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهِّرْنِي فَقَالَ أَلَكَ زَوْجَةٌ قَالَ بَلَى قَالَ فَمُقِيمَةٌ
مَعَكَ فِي الْبَلَدِ قَالَ نَعَمْ فَأَمَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَهَبَ وَقَالَ حَتَّى نَسْأَلَ عَنْكَ فَبَعَثَ
إِلَى قَوْمِهِ فَسَأَلَ عَنْ خَبَرِهِ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَحِيحُ الْعَقْلِ فَرَجَعَ إِلَيْهِ الثَّالِثَةَ فَقَالَ
مِثْلَ مَقَالَتِهِ فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ حَتَّى نَسْأَلَ عَنْكَ شرح بعد مبنی بر ضم است و مراد بعد از سوال از حال او
در مجلس ثالث منصوب است یعنی بعد از آن برگشت بسوی امیر المؤمنین بعد از سوال پس گفت که ای امیر المؤمنین
بدرستی که من زنا کردم پس پاک کن مرا پس گفت که آیا ترا است زنی گفت که بلی گفت که آیا پس زن تو مقیم کننده است با تو

و شهر گفت که آری پس امر کرد او را امیر المؤمنین علیه السلام پس مستوجب رفتن شد و امیر المؤمنین گفت که تا آنکه سوال کنیم از حال تو
پس کسی را فرستاد سوی قبیله او پس پرسید ایشان را از حال او پس گفتند که ای امیر المؤمنین او درست عقل است
پس آن مرد برگشت سوی امیر المؤمنین در بار سیوم پس گفت مثل آن سخن خود را پس گفت او را که برو تا آنکه سوال کنیم
از حال تو **اصل** فَرَجَعَ إِلَيْهِ الرَّابِعَةَ فَلَمَّا أَقَرَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَنْبَرٍ احْتَفِظْ بِهِ ثُمَّ
غَضِبَ ثُمَّ قَالَ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَأْتِيَ بَعْضَ هَذِهِ الْفَوَاحِشِ فَيَفْضَحَ نَفْسَهُ عَلَى رُؤُوسِ
الْمَلَإِ أَفَلَا تَابَ فِي بَيْتِهِ فَوَاللَّهِ لَتَوْبَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ إِقَامَتِي عَلَيْهِ الْحَدَّ
ثُمَّ أَخْرَجَهُ وَنَادَى فِي النَّاسِ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ اخْرُجُوا لِيُقَامَ عَلَى هَذَا الرَّجُلِ الْحَدُّ وَلَا يَعْرِفَنَّ
أَحَدُكُمْ صَاحِبَهُ **شرح** ما اقبح بصیغه تعجب است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مفعول به ما
اقبح است الملأ بفتح میم و فتح لام و همزه جماعت اهل مجلس افلا همزه استفهام توبیخی و فتح فا و تخفیف لام است و ترک تکرار لا
با وجود آنکه داخل فعل ماضی شده برای اینست که جمله انشائیه است باعتبار استفهام و الا لا هر الا بفتح همزه و تشدید لام
حرف تخصیص است نیز اگر لا نافیه چون داخل ماضی شود و خبر باشد تکرار نفی لازم است مثل فلا صدق و لا صلی و لا یعرفن بصیغه
نهی غایب معلوم باب ضرب مؤکد بنون ثقیله یا خفیفه معنی نهی از تفتیش حال صاحب یا نهی از شناسایدن صاحب
خود را بعد کم است ... تقدیر راجع میشود بامر تنکیر که گذشت در حدیث اول این باب **یعنی** پس برگشت سوی
امیر المؤمنین در بار چهارم پس وقتی که اقرار کرد گفت امیر المؤمنین علیه السلام قنبر را که نگاه دار او را بعد از آن خشمناک شد
بعد از آن گفت که چه بد است با مرد از جمله شما اینکه مرتکب شود بعض این عملهای بسیار قبیح پس رسوا کند
بر سرهای جماعت آیا پس چرا توبه نکرد در خانه خود پس بخدا قسم که هر آینه توبه او در آنچه میان او و میان الله است
بهتر است از برپای داشتن من بر او حد را بعد از آن بیرون کرد آن مرد را و ندا کرد در میان مردمان که ای گروه مسلمانان
بیرون روید برای اینکه برپای داشته شود بر این مرد حد و باید که نشناسد البته یکی از شما یارش را **اصل** فَأَخْرَجَهُ
إِلَى الْجَبَّانِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْظِرْنِي أُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ وَضَعَهُ فِي حُفْرَتِهِ وَاسْتَقْبَلَ النَّاسَ
فَقَالَ يَا مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّ هَذِهِ حُقُوقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ كَانَ لِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ فَلْيَنْصَرِفْ
وَلَا يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ مَنْ فِي عُنُقِهِ حَدٌّ لِلَّهِ فَانْصَرَفَ النَّاسُ وَبَقِيَ هُوَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ
شرح جبان بفتح جیم و تشدید با یکنقطه و الف و نون ... انظرنی بنون و ظا با نقطه و را بینقطه بصیغه امر از باب
افعال است مشار الیه هذه رجم و امثال آن از حدود است **یعنی** پس بیرون برد آن مرد را سوی صحرا پس آن مرد گفت
که ای امیر المؤمنین مهلت ده مرا که گذارم دو رکعت بعد از آن گذاشت آن مرد را در گودال و برابر شد مردمان را و روی
خود پس گفت که ای گروههای مسلمانان بدرستی که اینها حقهای الله عز و جل است پس هر که باشد برای الله

درکردن

در گردن او حقی پس باید که برگردد و برپای ندارد حدهای الله را کسی که در گردن اوست حدی برای الله پس برگشتند مردمان
و ماند او و حسن و حسین **اصل** فَأَخَذَ حَجَراً فَكَبَّرَ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ رَمَاهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ فِي كُلِّ حَجَرٍ
ثَلَاثُ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ رَمَاهُ الْحَسَنُ مِثْلَ مَا رَمَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ رَمَاهُ
الْحُسَيْنُ فَمَاتَ الرَّجُلُ فَأَخْرَجَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَرَ فَحُفِرَ لَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ
وَدَفَنَهُ فَقِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تُغَسِّلُهُ فَقَالَ قَدِ اغْتَسَلَ بِمَا هُوَ طَاهِرٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
لَقَدْ صَبَرَ عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ **شرح** ثلث اول منصوب است و در دوم مرفوعست مثل منصوب و با بمعنی ...
ما در اول با الف مقصوره است و مصدریه است فامر بصیغه معلوم است فحفر بصیغه مجهول است له نایب فاعل است
صلی بصیغه معلوم است الا بفتح همزه و تخفیف لام است تغسله بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است ما در دوم
بالف ممدوده است و منون است و عبارتست از خونی که از او آمده بضرب سنگها یا عبارتست از آب حقیقی
و هو بتقدیر ضمیر هو راجع بآن مرد است و این جمله استیناف بیانی سابق است و با بر دوم مقصود اینست که آن مرد
پیش از رجم غسل میت کرده بوده برای خود و در اینصورت اعاده غسل واجب نیست چنانچه گذشت در کتاب
الجنائز در حدیث اول باب الصلوة على المصلوب والمرجوم والمقتص منه که باب هفتاد و هشتم است و نظیر آن گذشت
در کتاب الحجة در حدیث چهاردهم باب الاشارة والنص على أبي الحسن الرضا عليه السلام که باب هفتاد و یکم است **یعنی**
پس گرفت سنگی را پس تکبیر گفت سه تکبیر بعد از آن انداخت آن مرد را به سه سنگ در هر سنگی بعد سه تکبیر
بعد از آن انداخت او را حسن مثل آنکه انداخت او را امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از آن انداخت او را حسین
پس مرد آن مرد پس بیرون آورد او را امیر المؤمنین علیه السلام پس امر کرد پس قبر کنده شد برای او و نماز گزارد
بر او و دفن کرد او را پس گفته شد که ای امیر المؤمنین آیا غسل نمیدهی او را پس گفت که بتحقیق غسل کرد به آبی چنان که
آن او پاکست تا روز قیامت هر آینه بتحقیق صبر کرد بر کاری بزرگ **باب دهم اصل باب الرَّجُلِ يَغْتَصِبُ الْمَرْأَةَ**
فَرْجَهَا شرح یغتصب بغین با نقطه و صاد بینقطه و با یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست المرأة منصوب
و مفعول اولست فرجها منصوب و مفعول دوم است **یعنی** این باب بیان مردیست که بجبر میگیرد از زنی فرجش را
و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قَالَ سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ اغْتَصَبَ
امْرَأَةً فَرْجَهَا قَالَ يُقْتَلُ مُحْصَناً كَانَ أَوْ غَيْرَ مُحْصَنٍ **شرح** روایت از برید بضم با یکنقطه و فتح را بینقطه عجلی
بکسر عین بینقطه و سکون جیم گفت که پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از مردی که بزور گرفت از زنی فرجش را گفت
کشته میشود تفصیلی که مذکور میشود در شرح حدیث آینده خواه محصن باشد یا غیر محصن بیان محصن گذشت در احادیث
باب المحصن والمحصنة آخر که باب سیوم است **دوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ غَصَبَ

اِمْرَأَةً نَفْسَهَا قَالَ قَالَ يُضْرَبُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ بَالِغَةً مِنْهُ مَا بَلَغَتْ شرح غصب بصیغهٔ ماضی غائب معلوم باب ضرب است امراة مضروب و مفعول اوست نفسها یعنی فرجها است ضربة منصوب و مفعول مطلق است بالغة منصوب و صفت ضربة است ما موصوله یا استفهامیه است یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که بزور گرفت از زنی فرجش را راوی گفت که امام گفت که زده میشود زدنی بشمشیر که رسیده باشد از جمله اعضا هر جا که رسد مراد اینست که اگر مرده شود مضایقه نیست و این منافات ندارد با اینکه اگر زنده ماند محبوس شود ابدا مانند آنچه می آید در حدیث سیوم باب آینده و مبنی بر اینست آنچه می آید در حدیث چهارم این باب سیوم حل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي رَجُلٍ غَصَبَ امْرَأَةً نَفْسَهَا قَالَ يُقْتَلُ شرح این ظاهرست از شرح سابق چهارم حل عَنْ اَبِي بَصِيرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا كَابَرَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ عَلَى نَفْسِهَا ضُرِبَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ مَاتَ مِنْهَا اَوْ عَاشَ شرح المكابرة بباء یک نقطه و راء بی نقطه مصدر باب مفاعله است که ستم کردن کسی را بر سر چیزی او برای تسویه است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون ستم کند مرد زن را بر سر فرجش زده میشود زدنی بشمشیر خواه بمیرد از آن یا بماند پنجم حل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَغْصِبُ الْمَرْأَةَ نَفْسَهَا قَالَ يُقْتَلُ شرح این ظاهرست باب یازدهم حل باب مَن زنی بذات محرم شرح المحرم بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه بصیغه مصدر میمی باب حسن حرام بودن تزویج بسبب خویشاوندی یا هم از خویشاوندی و رضاع و مصاهره یعنی این باب بیان کسیست که زنا کرد با صاحب حرمت تزویج مثل عمه و خاله و در این باب هفت حدیث است اول حل سَمِعْتُ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ اَعْيَنَ يَرْوِي عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ مَنْ زَنَى بِذَاتِ مَحْرَمٍ حَتَّى يُوَاقِعَهَا ضُرِبَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ اَخَذَتْ مِنْهُ مَا اَخَذَتْ وَاِنْ كَانَتْ تَابَعَتْهُ ضُرِبَتْ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ اَخَذَتْ مِنْهَا مَا اَخَذَتْ قِيلَ لَهُ فَمَنْ يَضْرِبُهُمَا وَلَيْسَ لَهُمَا خَصْمٌ قَالَ ذَاكَ عَلَى الْاِمَامِ اِذَا رُفِعَا اِلَيْهِ شرح رفعا را بنقطه و فا و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع است یعنی شنیدم از بکیر بن اعین روایت میکرد از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم که گفت کسی که زنا کرد با صاحب حرمت تزویج تا آنکه جماع کند او را زده میشود زدنی بشمشیر گرفته باشد از او هر چه را که گرفته باشد و اگر ذات محرم باشد که موافقت کرده باشد او را زده میشود زدنی بشمشیر گرفته باشد از او هر چه را که گرفته باشد گفته شد امام را که پس که میزند ایشان را در حالی که نباشد دشمنی ایشان را مثل شوهر امام گفت که آن زدن واجبست بر امام چون عرض کرده شود مر سوی امام دوم حل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيْنَ يُضْرَبُ الَّذِي يَأْتِي ذَاتَ مَحْرَمٍ بِالسَّيْفِ اَيْنَ هٰذِهِ الضَّرْبَةُ قَالَ يُضْرَبُ عُنُقُهُ اَوْ قَالَ يُضْرَبُ رَقَبَتُهُ شرح این هذه الضربة اشارتست بآنچه مقررست و آن اینست که بیک ضربت می باید کشته شود اگر میسر شود و مقصود اینست که آن مستبعد

و حاصل جواب امام اینست که در جایی زده میشود که کشته شدن بیک ضربت در آن مستبعد نیست بلکه غالبست و آن گردنست او از شک راویست و مراد هر دو یکمعنی است یعنی روایتست از جمیل بن دراج گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را کجا زده میشود کسی که زنا کند ذات محرم را بشمشیر کجاست این یک ضربت امام گفت که زده میشود عنق او یا گفت که زده میشود رقبه او سیوم حل عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى اُخْتِهِ قَالَ يُضْرَبُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ قُلْتُ فَاِنَّهُ يَخْلُصُ قَالَ يُحْبَسُ اَبَدًا حَتَّى يَمُوتَ شرح یخلص بکاف بی نقطه و صاد بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است و مراد اینست که گاهی نجات می یابد از کشته شدن یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که افتاد بر خواهرش یعنی جماع امام گفت که زده میشود یک زدن بشمشیر گفتم که پس هر گاه که او گاهی کشته نمیشود امام گفت که حبس کرده میشود همیشه تا آنکه بمیرد چهارم حل عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَأْتِي ذَاتَ مَحْرَمٍ قَالَ يُضْرَبُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ قَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ حَدَّثَنِي حَرِيزٌ عَنْ بُكَيْرٍ بِذٰلِكَ شرح روایتست از عبد الله بن بکیر از مردی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مرد جماع میکند ذات محرم را گفت که زده میشود یک ضربت بشمشیر گفت ابن بکیر که خبر داد مرا حریز از بکیر باین حدیث پنجم حل عَنْ جَمِيلٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَأْتِي ذَاتَ مَحْرَمٍ اَيْنَ يُضْرَبُ بِالسَّيْفِ قَالَ رَقَبَتُهُ شرح این ظاهرست از شرح حدیث دوم این باب ششم حل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ اَبِيهِ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اَتَى ذَاتَ مَحْرَمٍ ضُرِبَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ اَخَذَتْ مِنْهُ مَا اَخَذَتْ شرح این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب هفتم حل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيْنَ يُضْرَبُ هٰذِهِ الضَّرْبَةَ يَعْنِي مَنْ اَتَى ذَاتَ مَحْرَمٍ قَالَ يُضْرَبُ عُنُقُهُ اَوْ قَالَ رَقَبَتُهُ شرح هذه الضربة منصوب و مفعول مطلق است یعنی برای تفسیر ضمیر مستتر در یضرب است که نایب فاعلست و باقی ظاهرست از شرح حدیث دوم این باب باب دوازدهم حل باب فِي اَنَّ صَاحِبَ الْكَبِيرَةِ يُقْتَلُ فِي الثَّالِثَةِ شرح صاحب الکبیرة از الفاظ عموم نیست و مقصود اینست که بعض افراد صاحب کبیره مقتول میشود در مرتبه ثالثه و آن مرتکب کبیره غیر زناست هر چند که یک کبیره باشد بشرط توسط حد و در این عنوان اشارتست بجمع دو حدیث این باب بیان اینکه مفهوم حدیث اول اینست که مرتکب کبیره غیر زنا در بار سیوم کشته شود و مراد بکلها در حدیث دوم مرکب از دو نوع کبیره است و لهذا کلام گفت پس اگر کسی دو نوع کبیره کند که یکی زنا باشد برای کبیره دیگر در بار سیوم کشته میشود مثل کسی که زنا و شرب خمر کند و اگر هر دو غیر زنا باشد مثل شرب خمر و قذف محصنه بار سیوم کشته میشود بطریق اولی و توسط حد یکی از این دو کافیست معنی کبیره و اقسام آن گذشت در کتاب

الایمان والکفر در احادیث باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است و تعمیم قتل بروشی که شامل حبس مخلد باشد مذکور
میشود در شرح حدیث دوم از این باب یعنی این بابیست در بیان اینکه بعضی افراد صاحب گناه کبیره کشته میشود در
مرتبه ثالثه و در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الزَّانِي إِذَا
زَنَى جُلِدَ ثَلَاثاً وَيُقْتَلُ فِي الرَّابِعَةِ يَعْنِي إِذَا جُلِدَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ شرح روایتست از ابو بصیر گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که زانی غیر محصن چون زنا کند تازیانه زده میشود سه بار و کشته میشود در بار چهارم میخواهد
اینرا که چون تازیانه زده شود سه بار مراد اینست که اگر سه بار زنا کرده باشد و تازیانه زده نشده باشد بار چهارم
کشته نمیشود بلکه تازیانه زده میشود و سر فرق میان زنا و غیر زنا اینست که غلبه شهوت داعی زنا میباشد
بخلاف غیر زنا دوم اصل عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ أَصْحَابُ الْكَبَائِرِ
كُلِّهَا إِذَا أُقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ قُتِلُوا فِي الثَّالِثَةِ شرح مضمون این می آید در حدیث ششم
باب ان شارب الخمر یقتل فی الثالثة که باب سی و سیوم است ضمیر کلها راجع بکبائر است و کلها عبارتست از مرتکب انواع
کبائر و قتلش مرتکب از دو نوع کبیره است پس کلها بدل الکبائر است و تاکید نیست و اگر مراد عموم اصحاب کبائر میبود
بجای آن کلهم میگفت مراد بحد در اذا اقیم علیهم الحد اعم از تادیب شرعیست موافق روایت ابن بابویه در فقیه در باب
اکل الربا بعد البینة قال یؤدب فان عاد ادب فان عاد قتل و مثل این در روایت شیخ طوسی در تهذیب در باب من
الزیادات هست مراد بقتل در قتلوا فی الثالثة اعم است از قتل حقیقی و قتل حکمی که حبس مخلد است موافق آنچه
می آید در بعض احادیث باب حد القطع و کیف هو که باب سی و ششم است یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن
از امام موسی کاظم علیه السلام اثبات الله علیه گفت که صاحبان گناهان کبیره مرتکب آنها چون برپای داشته شود بر ایشان حد
دو بار کشته میشوند حقیقةً یا حکماً در بار سیوم باب سیزدهم اصل باب المجنون والمجنونة یزنیان شرح
این بابیست در بیان مرد دیوانه و زن دیوانه است که زنا کنند و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي امْرَأَةٍ مَجْنُونَةٍ زَنَتْ فَحَبِلَتْ
قَالَ هِيَ مِثْلُ السَّائِبَةِ لَا تَمْلِكُ أَمْرَهَا وَلَيْسَ عَلَيْهَا رَجْمٌ وَلَا جَلْدٌ وَلَا نَفْيٌ وَقَالَ فِي امْرَأَةٍ أَقَرَّتْ
عَلَى نَفْسِهَا أَنَّهُ اسْتَكْرَهَهَا رَجُلٌ عَلَى نَفْسِهَا قَالَ هِيَ مِثْلُ السَّائِبَةِ لَا تَمْلِكُ نَفْسَهَا فَلَوْ شَاءَ قَتَلَهَا
فَلَيْسَ عَلَيْهَا جَلْدٌ وَلَا نَفْيٌ وَلَا رَجْمٌ شرح حبلت بحاء بی نقطه و باء یکنقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است
السائبة بسین بی نقطه و کسر همزه منقلبه از یاء و باء یکنقطه شتر و مانند آن که صاحبش آنرا در زمان جاهلیت
بسر خود میکرد پس بار نمیکشید و ممنوع نمیشد از چرا گاهی و آب گاهی و آن مذکور است در آیت سوره
مائده ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة لا تملک بصیغه نفی مضارع غایبه معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع

مجنونه

بمجنونه است و جمله استیناف بیانی سابق است فاء در فلو برای بیانست ضمیر مستتر در شاء راجع برجل است قتلها بصیغه
ماضی معلوم باب نصر است یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در زنی دیوانه که زنا کرد پس آبستن شد گفت که او مانند سائبه زمان جاهلیت است بیان این آنکه اختیار کار خود
ندارد و نیست بر او سنگساری و نه تازیانه زدنی و نه از شهر بیرون کردنی و گفت در زنی که اقرار کرد بر خودش اینکه
ستم کرد او را مردی بر سر خودش گفت که آن زن مانند سائبه زمان جاهلیت است در این عمل بیان این آنکه
اختیار فرج خود ندارد چه اگر میخواست آن مرد میکشت آن زن را پس نیست بر آن زن تازیانه زدنی و نه از شهر بیرون
کردنی و نه سنگساری دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي امْرَأَةٍ مَجْنُونَةٍ زَنَتْ
قَالَ إِنَّهَا لَا تَمْلِكُ أَمْرَهَا لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْءٌ شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ
قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا زَنَى الْمَجْنُونُ أَوِ الْمَعْتُوهُ جُلِدَ الْحَدَّ وَإِنْ كَانَ مُحْصَناً رُجِمَ
قُلْتُ وَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْمَجْنُونِ وَالْمَجْنُونَةِ وَالْمَعْتُوهِ وَالْمَعْتُوهَةِ فَقَالَ الْمَرْأَةُ إِنَّمَا تُؤْتَى وَالرَّجُلُ
يَأْتِي وَإِنَّمَا يَزْنِي إِذَا عَقَلَ كَيْفَ يَأْتِي اللَّذَّةَ وَإِنَّ الْمَرْأَةَ إِنَّمَا تُسْتَكْرَهُ وَيُفْعَلُ بِهَا وَهِيَ لَا تَعْقِلُ
مَا يُفْعَلُ بِهَا شرح او در او المعتوه از شک راوی نیست پس بحدیث منافات ندارد و آنچه می آید در حدیث ششم
آخر ابواب حدود وارد شق دوم است و اگر مراد بحد اینجا اعم از تعزیر باشد دفع منافات بنابر شق اول
نیز میشود بنابر اینکه مجنونه نیز تعزیر زده شده باشد والله اعلم المعتوه بفتح میم و سکون عین بی نقطه و ضم تاء دو نقطه بالا
و سکون واو و هاء ناقص عقل و او در والمعتوه بمعنی او است و شاید که الف از قلم کاتبان افتاده باشد تؤتی
بصیغه مضارع غایبه مجهول باب ضرب است والرجل مرفوع و مبتدا است یأتی خبر مبتدا است اذا مجرد از معنی شرط است
عقل بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است کیف تعلیق فعل قلب کرده اللذة مفعول به یا فاعل یاتی است ان بکسر همزه
و تشدید نون مفتوحه است الف لام المراة برای عهد خارجیست حصر مفهوم از انما مبنی بر غالب احوال است یا مبنی
بر عموم حکم الهی نظیر آیت سوره نور فاذ لم یاتوا بالشهداء فاولئک عند الله هم الکاذبون تستکره بصیغه غایبه مجهول
باب استفعالست یفعل بصیغه غایب مجهول باب منع است یا نائب فاعلست ما موصوله یا مصدریه است یعنی روایتست
از ابان بن تغلب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون زنا کند مرد دیوانه یا کم عقل زده میشود حد
حد تازیانه و اگر باشد محصن سنگسار کرده میشود گفتم و چیست فرق میان مرد دیوانه و زن دیوانه یا گفتم میان
مرد ناقص عقل و زن ناقص عقل مراد اینست که چرا مرد ناقص عقل بسبب زنا محدود میشود و مثل او زن ناقص عقل
نمیشود پس امام گفت که بدرستی که آن زن جز این نیست که جماع کرده میشود و مرد جماع میکند و جز این نیست که مرد
زنا میکند وقتی که داند که چگونه از کار باب میکند لذت را و بدرستی که آن زن جز این نیست که جبر کرده میشود و جماع کرده

میشود باو برحالی که او ندیده اند آنچه یاد کرده میشود باو باب چهاردهم حدیث باب عدة المرأة التي لها زوج فتتزوج او تتزوج
وهي في عدتها والرجل الذي يتزوج ذات زوج شرح این باب بیان حد زنیست که او را هست شوهری پس جفت
میگیرد شوهر دیگر را یا جفت میگیرد در حالی که او در عده خود است و بیان مردی که جفت میگیرد زنی صاحب
شوهر را در این باب پنج حدیث است اول حدیث عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن امرأة تزوجت
رجلا ولها زوج قال فقال ان كان زوجها الاول مقيما معها في المصر الذي هي فيه تصل اليه
او يصل اليها فان عليها ما على الزاني المحصن الرجم قال فان كان زوجها الاول غائبا عنها او كان
مقيما معها في المصر لا يصل اليها ولا تصل اليه فان عليها ما على الزانية غير المحصنة ولا
لعان بينهما ولا تفريق شرح روایت است از ابو عبیده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که
جفت خود کرد مردی را برحالی که او را هست شوهری راوی گفت که پس امام گفت که اگر باشد شوهر سابق او در یک کننده
با او در شهری که او در آنست برحالی که میرود زن سوی خانه مرد یا شوهر میرود سوی خانه زن پس بدرستی
که بر زن است آنچه بر زنا کننده محصن است که سنگسار کردنست امام گفت که پس اگر باشد شوهر سابق او غایب از او
یا باشد در یک کننده با او در آن شهر برحالی که نمیرود سوی خانه او و او نمیرود سوی خانه شوهر پس بدرستی که
بر آن زنست آنچه بر زنا کننده غیر محصن است و نیست لعانی میان آن زن و شوهر سابقش و نیست تفریق میان ایشان
حدیث قلت من يرجمها او يضربها الحد وزوجها لا يقدمها الى الامام ولا يريد ذلك منها فقال
ان الحد لا يزال لله في بدنها حتى يقوم به من قام او تلقى الله وهو عليها غضبان شرح من
اول برای استفهام حقیقی است یقدمها از باب تفعیل است مثالیست و ذلک اقرار زن نزد امام است من در دوم موصول است
وقام بمعنی قام باجرای الحد دوست یعنی گفتم که سنگسار میکند آن زن را یا میزند او را حد زنا برحالی که شوهر او
نمیبرد او را سوی امام و نمیخواهد بردن نزد امام را برای اقرار بزنا از آن زن پس امام گفت بدرستی که حد پیوسته برای
الله است در بدن آن زن تا آنکه ایستادگی کند بآن کسی که ایستادگی کرده باشد حدود را یا آن زن بمیرد برخورد الله
برحالی که او بر آن زن خشمناک باشد حدیث قلت فان كانت جاهلة بما صنعت قال فقال أليس هي
في دار الهجرة قلت بلى قال فما من امرأة اليوم من نساء المسلمين الا وهي تعلم ان المرأة المسلمة
لا يحل لها ان تتزوج زوجين قال ولو ان المرأة اذا فجرت قالت لم ادر او جهلت ان الذي
فعلت حرام ولم يقم عليها الحد اذا لتعطلت الحدود شرح دار الهجرة عبارت از مواضع توطن
وحکومت اهل اسلام باعتبار اینکه واجبست بر هر مسلمانی که در غیر آنها توطن داشته باشد انتقال سوی یکی از آنها
ان در اول و سیوم و چهارم بفتح همزه و تشدید نون است و در دوم بفتح همزه و سکون نون است لم ادر بفتح همزه

وسکون

وسکون دال بی نقطه و کسر راء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل اللام باب افعال مجزوم بحذف یاء است او
از شک راوی است جهلت بصیغه متکلم معلوم با لم بجای لم ادر است فعلت بصیغه متکلم است و لم یقم بضم یاء دو نقطه
در زیر و فتح قاف و سکون میم معطف بر قالت است الحد مرفوع و نایب فاعل است اذا در آخر تنوین است یعنی گفتم که
پس اگر باشد زن نادان بآنچه کرده چگونه میشود راوی گفت که پس امام گفت که آیا نیست او در سرای اهل اسلام گفتم
که بلی امام گفت که پس نیست هیچ زنی امروز از زنان مسلمان مگر برحالی که او میداند اینرا که زن مسلمان حلال نمیشود برای
او اینکه جفت گیرد دو شوهر را امام گفت که و اگر میبود اینکه زن چون زنا کند گوید که ندانستم یا جاهل بودم اینرا که آنچه
کردم حرام است و بر پای داشته نشود بر او حد در این هنگام هر آینه معطل میشد حدود دوم حدیث عن يزيد الكناسي
قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن امرأة تزوجت في عدتها قال ان كانت تزوجت في عدة طلاق لزوجها
عليها الرجعة فان عليها الرجم وان كانت تزوجت في عدة ليس لزوجها عليها الرجعة فان عليها
حد الزاني غير المحصن وان كانت تزوجت في عدة من بعد موت زوجها من قبل انقضاء
الاربعة الاشهر والعشرة ايام فلا رجم عليها وعليها ضرب مائة جلدة شرح ربعه بکسر و فتح راء بی نقطه است
لزوجها عليها الرجعة صفت عده است و عائد مقدر است بتقدیر فیها و بر این قیاس است نظیرش الرجم منصوب
حد منصوبست غیر مجرور است یعنی روایت است از یزید بفتح یاء دو نقطه در پایین و کسر زای با نقطه کناسی بضم کاف و تخفیف
نون گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زنی که شوهر گرفت در عده خود امام گفت که اگر باشد که شوهر گرفته باشد
در عده طلاقی که برای شوهر است بر او رجوع در آن پس بدرستی که بر آن زن است سنگسار کردن و اگر باشد که شوهر
گرفته باشد در عده که نیست برای شوهرش بر او رجوع در آن پس بدرستی که بر اوست حد زانی غیر محصن که صد تازیانه است
و اگر باشد که شوهر گرفته باشد در عده بعد از مردن شوهرش پیش از آخر شدن آن چهار ماه و ده روز که مقرر است
پس نیست سنگسار کردنی و بر اوست زدن صد تازیانه حدیث قلت ارأيت ان كان ذلك منها بجهالة قال
فقال ما من امرأة اليوم من نساء المسلمين الا وهي تعلم ان عليها عدة في طلاق او موت ولقد
كن نساء الجاهلية يعرفن ذلك قلت فان كانت تعلم ان عليها عدة ولا تدري كم هي قال فقال
اذا علمت ان عليها عدة لزمتها الحجة فتسأل حتى تعلم شرح ما من امرأة تا آخر اشارتست باینکه غالب
ظاهر در این قسم از زنان علم است پس دعوی جهل او مسموع نیست مگر آنکه از خارج معلوم شود که جاهل بوده پس این
حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث سیوم باب المرأة التي تحرم على الرجل فلا تحل له ابدا
که یکی از نساء دوم است عده اسم ما منصوب است نساء در دوم مرفوع و بدل ضمیر کن است یعرفن بصیغه معلوم باب ضرب است
فتسأل مرفوع است تعلم منصوب است یعنی گفتم که خبر ده مرا که اگر باشد آن عمل از آن زن بنادانی چگونه میشود

راوی گفت که پس امام گفت که نیست هیچ زنی امروز از زنان مسلمانان مگر بر حالی که او میداند ابرا که براوت عده
در طلاق یا مردنی و هر آینه بتحقیق بودند زنان زمان جاهلیت که می شناختند آنرا گفتم که پس اگر باشد که داند ابرا
که براوت عده و نداند که چند است آن چگونه میشود راوی گفت که پس امام گفت که چون دانست ابرا که براوت عده
لازم شد او را حجت آنکه پس سوال میکند تا داند بدانکه ظاهر این است که اگر سوال کند و شوهر گیرد سنگسار نشود بلکه
زنا شود و فرق میان سفاح و زنا گذشت در کتاب النکاح در باب صد و نود و یکم که باب تفسیر ما یحل من النکاح و ما یحرم
والفرق بین النکاح والسفاح والزنا و هو من کلام یونس است **سیوم** حل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سألته عن امرأة تزوجها رجل فوجد لها زوجا قال علیه الجلد و علیها الرجم لانه قد تقدم
بغیر علم و تقدمت هی بعلم و کفارته ان لم یقدم الی الامام ان یتصدق بخمسة اصوع دقیق
شرح مراد با مراد در اینجا زانیه معروفه بزناست بقرینه فاء تعقیبیه زیرا که دلالت میکند بر اینکه شوهرش غائب
نبوده و لهذا حکم برجم شده و زنی که شوهرش که حاضر باشد و تزویج کند خود را بدیگری معروفه بزنا میباشد غالبا
مثل زنان کولیان که کارهای تعرض ... شاید که مراد بتزویج اینجا اسم از نکاح منقطع و نکاح دائمی باشد
فاحسه علیه الجلد منیست که تزویج معروفه بزنا قسمی از زنا باشد موافق آیت سوره النور الزانیة لا ینکحها الا
زان او مشرک و بیان شده در کتاب النکاح در شرح حدیث اول باب الزانی در آخر آن سینه که باب سی و یکم است
و میتواند بود که مراد با الجلد تعزیر باشد بغیر علم یعنی بعلم بشوهر داری آن زن است و در تهذیب و استبصار بجای
بعلم است و بنا بر آن مراد علم بزناکاری آن زن است و شیخ طوسی آنرا حمل بر علم بزوجیت کرده و الله اعلم ظاهر آنست
تقدم بغیر علم منیست که اگر دانسته باشد که زن شوهر دارد تعزیر منضم شود بجلد نظیر آنچه می آید در حدیث یازدهم
باب الحجب من الحد فی الشراب که باب سی و یکم است یا بجای تعزیر حد شود و لم یقدم بصیغه مضارع غائب مجهول
باب تفعیل و مراد منیست که توبه کند پیش از ثبوت نزد امام صاع چهار مد است و هر مدی قدر پری دو دست شیده
متصل بیکدیگر است **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زنی معروفه
بزنا که جفت خود کرد او را مردی که پس یافت برای آن زن شوهری حاضر را امام گفت که بر آن مرد است تازیانه زدن
و بر آن زن است سنگسار کردن زیرا که آن مرد جماع کرد بی علم باینکه شوهر دارد و جماع کرد آن زن بعلم بشوهر حاضر و کفاره
آن مرد در آن عمل اگر برده نشود سوی امام منیست که تصدق کند بپنج صاع از آرد **چهارم** حل عن ابی بصیر
عن ابی جعفر علیه السلم قال سئل عن امرأة کان لها زوج غائب عنها فتزوجت آخر فقال ان رفعت
الی الامام ثم شهد علیها شهود ان لها زوجا غائبا و ان مادته و خبره یأتیها منه و
انها تزوجت زوجا آخر کان علی الامام ان یحدها و یفرق بینها و بین الذی تزوجها

قلت فالمهر الذی اخذت منه کیف یصنع به قال ان اصاب منه شیئا فلیأخذه و
ان لم یصب منه شیئا فان کل ما اخذت منه حرام علیها مثل اجر الفاجرة **شرح** المادة
بتشدید دال مهمله آنچه قوام و نظام چیزی بآن میشده باشد باستمرار و مراد اینجا نفقه است که بدل مال تحمل
میشود و مفهوم این است که اگر نفقه نمیرسد تفریق کرده شود میان ایشان موافق آنچه گذشت در
کتاب النکاح در حدیث هفتم و هشتم باب حق المرأة علی الزوج که باب صد و پنجاه و دوم است خبره در بعض
نسخ بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه است و در بعضی بفتح با یک نقطه است و بنا
بر اول مراد با قیماندن بر دین اسلام است و بنا بر دوم مراد با قیماندن بر زوجیت و عدم طلاق است و گذشت
در کتاب الطلاق در احادیث باب المفقود که باب شصت و هشتم است بیان بعض صور جواز تزویج زوجه که
شوهرش غائب باشد یقدم بصیغه مضارع غائب معلوم یا مجهول باب منع است و بنا بر اول ضمیر مستتر فاعلست
و بنا بر دوم نایب فاعل است ضمیر اصاب راجع بزوج دوم است و ضمیر منه راجع بمهر است **یعنی** روایت است از
ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیده شد از زنی که بود او را شوهری غائب از و پس شوهر گرفت
دیگری را پس امام گفت که اگر آن زن برده شد سوی امام بعد از آن گواهی دادند بر آن زن گواهانی باینکه او را هست
شوهری غائب و اینکه نفقه او و خبر او می آید نزد زن از جانب او و اینکه آن زن جفت خود کرد شوهری دیگر را
میشود لازم بر امام اینکه حد زند آن زن را بتقدیر جماع و تفریق کند میان او و میان کسی که
جفت خود کرد آن زن را گفتم که پس مهری که آن زن گرفت از شوهر دوم چگونه میکند بآن امام گفت که اگر شوهر دوم
برخورد از آن مهر چیزی را پس باید که واپس گیرد آنرا و اگر بر نخورد از مهر چیزی را بیهمان کردن زن آنرا پس
بدرستی که هر چه زن گرفته از آن مهر حرام است بر آن زن مانند اجرت زن زانیه **پنجم** حل عن الحلبی عن
ابی عبد الله علیه السلم ان علیا علیه السلم ضرب رجلا تزوج امرأة فی نفاسها قبل ان تطهر الحد
شرح النفاس بکسر نون و تخفیف فاء زائیدن زن تطهر بطاء بی نقطه بصیغه مضارع غائبه باب حسن است یا بطاء
با نقطه بصیغه مضارع غائبه معلوم باب تفعل بحذف یکی از دو تاست و بر هر تقدیر مراد اینست که هنوز بالکلیه فارغ
نشده از نفاس یعنی پس هنوز خون عظیم دارد و پشت گرم شده مثل اینکه فرزند آمده باشد تا آنکه جفت هنوز
بچه داشته باشد بنا بر اینکه مراد با جل در آیت سوره طلاق و اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن مرکب از
فرزند و جفت باشد پس پیش از فرزند مجموع آن عده طلاق آخر نشده و بنا بر تقدیر مراد اینست که
بعد از تزویج جماع کرده باشد هر چند که بعد از آخر شدن زمان نفاس و غسل آن بوده باشد مگر آنکه مراد بحد تعزیر باشد
یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه علی علیه السلم زد مردی را که جفت خود کرد زنی مطلقه را در وقت

زائدین او پیش از آنکه یک شود از حصر عظیم زاید ان حد زنا که صد تازیانه است باب پانزدهم
باب الرجل یاتی الجاریة ولغیره فیها شرک والرجل یاتی مکاتبة شرح این باب بیان مرویات که جماع
میکند کنیز را در حالی که برای او غیر اوست در آن کنیز شراکتی و بیان مردی که جماع میکند کنیز مکاتبه
خود را و این باب شش حدیث است اول حدیث عن عبد الله بن سنان قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام قوم اشترکوا فی شراء جاریة فائتمنوا بعضهم وجعلوا الجاریة عنده فوطئها قال یجلد
الحد ویدرأ عنه من الحد بقدر ما له فیها وتقوم الجاریة ویغرم ثمنها للشرکاء فان
کانت القیمة فی الیوم الذی وطئ اقل مما اشتریت به فانه یلزم اکثر الثمن لانه قد افسد — فعلیها
علی شرکائه وان کانت القیمة فی الیوم الذی وطئ اکثر مما اشتریت به یلزم الاکثر لاستفسادها
شرح وطئها بطاء منقط و همزه بصیغه ماضی غائب معلوم باب علم است یدرا بدال بی نقط و را منقط و همزه بصیغه
مضارع غائب مجهول باب منع است ما له با اسم موصول و فتح لام است تقوم بصیغه غائبه مجهول باب تفعیل است
یغرم بغین با نقطه و را منقط بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعال یا باب تفعیل یا معلوم باب علم است بصیغه
[illegible] مجهولست و عبارتست از مجموع حصه شرکا او اشتریت بصیغه غائبه مجهولست فانه بکسر همزه است یلزم
بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعالست اکثر منصوبست و در اول عبارتست از آنچه آن خود
سوای حصه خودش و افساد بر شرکا بجهت آنست که شرکا را دلگیر شده اند از نگاه داشتن کنیز [illegible] احتمال
آبستنی تا وقتی که قیمتش ترقی کند یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
که جماعتی شریک یکدیگر شدند در خریدن کنیزی پس امین شمردند یکی از ایشان را و گردانیدند کنیز را نزد او پس
جماع کرد کنیز را امام گفت که زده میشود حصه تازیانه دفع کرده میشود از او و از جمله صد تازیانه بقدر آنچه حصه است
در آن کنیز و قیمت کرده میشود کنیز و تاوان فرموده میشود بهای کنیز برای شریکان پس اگر باشد قیمت کنیز در روزی که
جماع کرد کمتر از آن که خریده شده به آن پس بدرستی که او ملزم میشود به بیشتر بها زیرا که او تحقیق تباه کرد کنیز را بر شریکان
خود و اگر باشد قیمت کنیز در روزی که جماع کرده بیشتر از آنچه خریده شده به آن ملزم میشود به آن بیشتر بسبب
تباه کردن آن کنیز را و طلب مشتری از او دوم حدیث عن عمرو بن عثمان عن عدة من اصحابه عن ابی — اصحابنا
عبد الله علیه السلام قال سئل عن رجل اصاب جاریة من الفیء فوطئها قبل ان یقسم قال تقوم الجاریة
وتدفع الیه بالقیمة ویحط له منها ما یصیبه منها من الفیء ویجلد الحد ویدرأ عنه من الحد
بقدر ما کان له فیها فقلت وکیف صارت الجاریة تدفع الیه هو بالقیمة دون غیره قال لانه
وطئها ولا یؤمن من ان یکون ثم حبل شرح ضمیر قال راجع بعمرو است یا راجع بکل واحد از اصحاب است یقسم بصیغه

مضارع غائب مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع به فیء است یحط بحا بی نقطه و تشدید
طا منقط بصیغه مضارع غائب مجهول باب نصر است هو تاکید ضمیر الیه است و تاکید ضمیر متصل غیر مرفوع
بضمیر مرفوع منفصل جایز است نظیر آن ترن انا اقل مالا وولدا و یؤمن بصیغه نفی مضارع غائب مجهول باب
علم است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر نائب فاعل است ثم بفتح ثاء سه نقطه و تشدید
میم مفتوحه است حبل بفتح حاء بی نقطه و فتح با یک نقطه مصدر باب علم است یعنی روایتست از عمرو بن عثمان از
جمعی از یاران اش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از مردی که برخورد کنیزی را از جمله غنیمت لشکر
پس جماع کرد کنیز را پیش از آنکه بخش کرده شود امام گفت که بها کرده میشود آن کنیز و داده میشود سوی آن مرد
آن بها و کم کرده میشود برای او از آن بها بقدر آنچه بر میخورد او را از آن بها از جمله غنیمت و زده میشود
صد تازیانه و دفع کرده میشود از او از جمله صد تازیانه بقدر آنچه باشد برای او در آن کنیز مثلا اگر هزار یک باشد
ده تازیانه معدوم کرده میشود بر عشر تازیانه موافق آنچه گذشت در حدیث پنجم باب اول پس گفتم که چگونه گردید
کنیز که داده شود سوی او تنهایی بها نه بغیر او امام گفت که زیرا که او جماع کرده آن کنیز را و خاطر جمع نمیشود از
آنکه باشد در آنجا آبستنی سیم حدیث عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل وقع علی مکاتبته
قال ان کانت ادت الربع جلد وان کان محصنا رجم وان لم تکن ادت شیئا
فلیس علیه شیء شرح روایتست از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که افتاد
بجماع بر کنیز مکاتبه خود امام گفت که اگر آن کنیز باشد که داده باشد ربع مال را تازیانه زده میشود بقدر آنچه داده اگر
غیر محصن باشد و اگر محصن باشد سنگسار کرده میشود و اگر کنیز نباشد که داده باشد چیزی را پس نیست بر او
چیزی بدانکه حکم کمتر از ربع اینجا مذکور نیست و شاید که در آن صورت رجم نباشد اگر چه بقدر آنچه داده تازیانه
زده شود خواه محصن باشد و خواه غیر محصن موافق آنچه می آید در حدیث بیست و یکم باب ما یجب علی الممالیک
تا آخر که باب سی و یکم است چهارم حدیث عن ابی ولاد الحناط قال سئل ابو عبد الله علیه السلام
عن جاریة بین رجلین اعتق احدهما نصیبه منها فلما رأی ذلک شریکه وثب
علی الجاریة فوقع علیها قال فقال یجلد الذی وقع علیها خمسین جلدة ویطرح عنه
خمسین جلدة ویکون نصفها حرا ویطرح عنها من النصف الباقی الذی لم یعتق
وان کانت بکرا عشر قیمتها وتستسعی هی فی الباقی شرح یجلد بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود یطرح
در اول بصیغه معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بامام است بقرینه نصب خمسین و در دوم بصیغه
معلوم و مجهول میتواند بود [illegible] وان کانت بکرا [illegible] است ابن هشام در مغنی اللبیب اقسام واو گفته که

والثامن واو وخوا لها كوجهوجاوهی الزامة ایثیا الکوفیون والاخفش وجماعة حمل ذلک قوله تعالی حتی اذا جاؤها وفتحت

ابوابها بدلیل الآیة الاولی تا آخر عشر منصوب ومفعول بیطرح یا مرفوع ونایب فاعل یطرح است وبر ابتغای است

نصف عشر قیمتها و در جامعیر مونث است پس اگر راجع بجاریه باشد موافق ظاهر حدیث آینده مبنی بر آن است که کنیز

موافقت او نکرده و او جبر کرد و پس در حصه خودش نیز غاصب است و اگر راجع بنصفها باشد تانیث باعتبار مضاف

الیه است صورت استسعا بنده که بعض او آزاد شده باشد در باقیمانده گذشت در کتاب العتق والتدبیر والکتابة

در احادیث باب المملوک بین شرکاء یعتق احدهم نصیبه او یبیع که باب نهم است یعنی روایت است از ابو ولاد که مردی

گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از کنیزی که بود میان دو مرد آزاد کرد یکی از ایشان در حصه خود را از آن

کنیز پس وقتی که دید آن را شریک او جست بر کنیز پس اقتضاء و جماع کرد او را راوی گفت که پس امام گفت که امام تازیانه میزند

کسی را که رفت او بر کنیز پنجاه تازیانه و می اندازد از او پنجاه تا زیانه را و میباشد نصف کنیز آزاد و می اندازد امام

کنیز از جمله نصف باقیمانده که آزاد کرده نشده و اگر باشد کنیز بکر عشر قیمت آن کنیز را و اگر باشد کنیز غیر بکر

نصف عشر قیمت آن کنیز را و سعی فرموده میشود آن کنیز در باقیمانده و قیمت آن نصف پنجم اصل عن مالک

بن اعین عن ابی عبد الله علیه السلام فی امة بین رجلین اعتق احدهما نصیبه فلما

سمع ذلک منه شریکه وثب علی الامة فافتضها من یومه قال یضرب الذی افتضها

خمسین جلدة ویطرح عنه خمسین جلدة بحقه منها ویغرم للامة عشر قیمتها لموافقته

ایاها وتستسعی فی الباقی شرح افتضها بقاف وتشدید ضاد یا بفاء و گاهی بجای ف قاف هم میباشد بصیغه

ماضی غایب معلوم باب افتعال است ظاهر قیمتها آنست که مراد عشر مجموع قیمت کنیز باشد و ممکن است که مراد عشر قیمت

غیر حق او از کنیز باشد نظر و احتمال که گذشت در شرح حدیث سابق یعنی روایت است از مالک بن اعین از امام

جعفر صادق علیه السلام در کنیزی که میان دو مرد است آزاد کرد یکی از ایشان حصه خود را پس وقتی که شنید آن را

شریکش جست بر کنیز پس بکارتش را برد در همان روز امام گفت که امام میزند کسی را که بکارتش را برد پنجاه تازیانه و

می اندازد از او پنجاه تازیانه را بسبب حق او از آن کنیز و تاوان میفرماید برای کنیز عشر قیمت آن کنیز را بسبب جماع

او آن کنیز را و کنیز سعی فرموده میشود در باقیمانده ششم اصل عن اسمعیل بن عبد الرحمن الجعفی عن ابی جعفر

علیه السلام فی جاریة بین رجلین وطئها احدهما دون الآخر فاحبلها قال یضرب نصف الحد

ویغرم نصف القیمة شرح روایت است از اسمعیل بن عبد الرحمن جعفی بضم جیم و سکون عین منقوطه و فا از امام محمد باقر

علیه السلام در کنیزی که میان دو مرد است جماع کرد او را یکی از ایشان دون دیگری پس آبستن کرد او را امام گفت که زده میشود

نصف حد تازیانه و تاوان فرموده میشود نصف قیمت کنیز هفتم اصل عن اسمعیل الجعفی عن ابی جعفر علیه السلام

فی رجلین

فی رجلین اشتریا جاریة فنکحها احدهما دون صاحبه قال یضرب نصف الحد ویغرم

نصف القیمة اذا احبل شرح احبل بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و مضمون این موافق سابق است

هشتم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت عبادا البصری یقول کان جعفر یقول یدرأ عنه

من الحد بقدر حصته منها ویضرب ما سوی ذلک یعنی فی الرجل اذا وقع علی جاریة

له فیها حصة شرح روایت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت که شنیدم از عباد بصری میگفت که بود جعفر که

میگفت که دفع کرده میشود از او از جمله صد تازیانه بقدر حصه او از کنیز و زده میشود آنچه غیر آنست میخواهد مرد

چون افتد بجماع بر کنیزی که برای اوست در آن کنیز حصه باب شانزدهم اصل باب المرأة المستکرهة

شرح مستکرهه بفتح را مستفعل است یعنی این باب بیان زنی است که بستم زنا کرده شده است و در این باب

یک حدیث است اصل عن ابی عبیدة عن ابی جعفر علیه السلام قال اتی علی صلوات الله علیه بامرأة

مع رجل قد فجر بها فقالت استکرهنی والله یا امیر المؤمنین فدرأ عنها الحد

ولو سئل هؤلاء عن ذلک لقالوا لا تصدق وقد فعله امیر المؤمنین صلوات الله

علیه شرح درأ بدال بی نقطه و را بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع به امیر المؤمنین

علیه السلام است مشار الیه هؤلاء فقهای مخالفانند لا تصدق بصیغه نفی مضارع غایبه مجهول باب تفعیل است

و او حالیه است ضمیر فعله راجع بتصدیق است یعنی روایت است از ابو عبیده از امام محمد باقر علیه السلام گفت که آورده شد

نزد علی صلوات الله علیه زنی با مردی که بتحقیق زنا کرده بود با آن زن پس آن زن گفت که بستم کرد مرا بخدا قسم ای

امیر المؤمنین پس دفع کرد از آن زن حد را و اگر پرسیده میشدند مخالفان از آن هر آینه میگفتند که تصدیق

کرده نمیشود آن زن و حال آنکه بتحقیق کرد تصدیق را امیر المؤمنین صلوات الله علیه باب هفدهم اصل

باب الرجل یزنی فی الیوم مرارا کثیرة شرح این باب بیان مردیست که زنا میکند در روزی بارهای بسیار

در این باب یک حدیث است اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل یزنی

فی الیوم الواحد مرارا کثیرة قال فقال ان زنی بامرأة واحدة کذا وکذا مرة فانما

علیه حد واحد فان هو زنی بنسوة شتی فی یوم واحد وفی ساعة واحدة فان علیه

فی کل امرأة فجر بها حدا شرح کذا وکذا کنایت است از عدد مرکب از معطوف و معطوف علیه مثل بیست و پنج

و این برای ادخال فرد خفی است شتی بفتح شین با نقطه و تشدید تا و دو نقطه در بالا و الف جمع شتیت بصیغه

فعیل بمعنی متفرق است که بمعنی جدا کانه ذکر کرده شده است و فی ساعة واحدة برای ادخال فرد خفی است یعنی روایت

است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که زنا میکند در یک روز بارهای بسیار راوی گفت که

پس امام گفت که اگر زنا کند بیک زن چنین وچنین بار پس بر او نیست که بر اوست یک حد پس اگر او زنا کند
بزنان جدا جدا در یک روز و در یک ساعت پس بدرستی که بر اوست در هر زنی حدی باب هجدهم اصل باب
الرجل يتزوج امته ثم يقع عليها شرح این باب بیان مردیست که بشوهر میدهد کنیزش را بعد از آن
میفتد بجماع بر آن کنیز و در این باب یک حدیث است اصل عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل زوّج
أمته رجلاً ثمّ وقع عليها قال يضرب الحدّ شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی
که تزویج کرد کنیزش را بمردی بعد از آن افتاد بجماع بر آن کنیز که زده میشود حد زنا باب نوزدهم اصل باب
نفي الزاني شرح این باب بیان بیرون کردن زناکننده است از مملکتی که زنا در آن کرده و در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال النفي من بلدة إلى بلدة وقال قد نفى علي صلوات الله
عليه رجلين من الكوفة إلى البصرة شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بیرون
کردن زناکننده از شهری بسوی شهر دیگرست و گفت که بتحقیق بیرون کرد علی صلوات الله علیه دو مرد زناکننده را
از کوفه بسوی بصره دوم اصل عن سماعة قال قال أبو عبد الله عليه السلام إذا زنى الرجل فجلد ينبغي للإمام
أن ينفيه من الأرض التي جلد فيها إلى غيرها فإنما على الإمام أن يخرجه من المصر الذي
جلد فيه شرح فا در فانما برای بیانست و مقصود نیست که آنچه واجبست بر امام اصل اخراج از شهرست پس
امر رسانیدن او بسوی شهری دیگر مستحبست یعنی روایت است از سماعه گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که چون زنا کند مرد پس تازیانه زده شود سزاوار میشود برای امام اینکه بیرون کند او را از سرزمینی
که تازیانه زده شده در آن سرزمین بسوی غیر آن سرزمین چه غیر این نیست که واجبست بر امام اینکه اخراج کند
او را از شهری که تازیانه زده شده در آن سیوم اصل عن الحضيري قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الزاني
إذا زنى أينفى قال فقال نعم من التي جلد فيها إلى غيرها شرح روایت است از ابو بصیر گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از زناکننده که چون زنا کند آیا بیرون کرده میشود راوی گفت که پس امام
گفت آری از سرزمینی که تازیانه زده شده در آن سرزمین بسوی غیر آن سرزمین چهارم اصل عن مثنى الحناط
عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الزاني إذا جلد الحدّ قال ينفى من الأرض إلى بلدة
يكون فيها سنة شرح روایت است از مثنی گندم فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از
زناکننده که چون زده شود حد زنا امام گفت که بیرون کرده میشود از آن سرزمین بسوی شهری که باشد در آن یک سال
باب بیستم اصل باب حد الغلام والجارية الذي يجب عليهما فيه الحد تاما شرح حد در اول یعنی مرتبه است
و در دوم بمعنی تازیانه زدن معین است الذي صفت حد است ضمیر فیه راجع بالذی است یعنی این باب بیان

مرتبه

مرتبه پسر و دختریست که ثابت میشود بر ایشان در آن مرتبه حد بر حالی که آن حد کامل باشد در این باب دو حدیث است
اول اصل عن حمران قال سألت أبا جعفر عليه السلام قلت له متى يجب على الغلام أن يؤخذ بالحدود
التامة وتقام عليه ويؤخذ بها قال إذا خرج عنه اليتم وأدرك قلت فلذلك حدّ
يعرف به فقال إذا احتلم أو بلغ خمس عشرة سنة أو أشعر أو أنبت قبل ذلك أقيمت
عليه الحدود التامة وأخذ بها وأخذت له شرح التامه احترازست از حدود ناقصه مثل
نصف تازیانه و ثلث تازیانه که گذشت در حدیث پنجم باب اول تقام بقاف بصیغه مضارع غایبه مجهول
باب افعال منصوب بعطف بر یؤخذ است و در نسخ یؤخذ بها بصیغه غایب و باء حرف جر و ضمیر مؤنث است
و این اظهر است بدلیل سهلست زیرا که کلام راویست و اگر تؤخذ له بصیغه غایبه و لام حرف جر و ضمیر مذکر
میبود موافق آخر این فقره اشارت میبود بآنچه می آید در باب پنجاه و ششم که باب انه لا حد لمن لا حد علیه است
پس اگر نابالغ کسی را گوید که یا زانی حد کامل قذف ندارد و همچنان اگر کسی نابالغ را گوید که یا زانی حد کامل
قذف ندارد خرج بخاء با نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر یا باب تفعیل برای مبالغه
و تعدیه و خروج بحرف جر دو قسم است اول بمن مثل یریدون ان یخرجوا من النار وما هم بخارجین منها دوم
بعن مثل اذا خرج عنه الیتم در این حدیث و چون من برای ابتداست و عن برای بعد و مجاوزت پس تعدیه آن بمن
افاده انقطاع فی الجمله میکند و تعدیه آن بعن افاده بعد الی غایتی دوری میکند مثل سافر عن البلد که قبل از وصول
بحد ترخص مقصد نیست فرمود صادق نیست ابن هشام در مغنی اللبیب گفته که عن علی ثلثه اوجه احدها ان یکون
حرفا جارا و جمیع ما ذکرها عشرة معان احدها المجاوزة ولم یذکر البصریون سواه نحو سافرت عن البلد ورغبت
عن کذا ورمیت عن القوس تا آنجا که گفته که السابع مرادفة من نحو وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السیئات
الشاهد فی الاول اولئک الذین یتقبل عنهم احسن ما عملوا بدلیل فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر ربنا تقبل منا
و بنا بر این تقریر منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الوصایا در شرح حدیث دوم و ششم
و هفتم آخر ابواب که انقطاع یتم بیتیم در سیزده سال میباشد والله اعلم و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که تعدیه
خروج بمن در فقره آینده یا از سهو کاتبانست و بجای آن عن میباید یا من بمعنی عن است و این تعبیر بنا بر
اشتمال بر سابق است الیتم بضم یا دو نقطه در پایین و سکون تا دو نقطه در بالا مصدر باب ضرب و بفتح یا
و فتح تا مصدر باب علم بی پدر بودن و وجود حاجت به پدر بسبب کوچکی و مراد اینجا حاجت به پدر است بسبب
کوچکی و ادرک بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال عطف تفسیرست الادراک بالغ شدن الاحتلام جماع در خواب
و اینجا عبارتست از خروج منی از کسی و در بعض نسخ او بلغ باثبات همزه است و در بعضی و بلغ بواو است و دوم موافق

تهذیب است و بنابر اول احد بها کافیست در حد و بنابر دوم مجموع احتلام و بلوغ پانزده سال می باید و در فقرهٔ آینده نسخ متفق است در او یحتلم و آن مؤید اولست اشعر بشین بانقطه و عین بی نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب افعالست الاشعار صاحب موی درشت شدن در رو یا در سوراخ بینی انبت بنون و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب افعالست الانبات صاحب موی درشت شدن در پشت زهار مشار الیه ذلک قدر مشترک میان احتلام و بلوغ پانزده سالست یا مشار الیه ذلک احتلام است و عکس ترتیب در فقرهٔ آینده مؤید اولست مراد نیست که هر حد دوری از یتیم در پی احتلام یا بلوغ پانزده سالست و گاهی اشعار یا انبات حد آن میشود و بنابر نسخه واو مشار الیه ذلک مجموع احتلام و بلوغ پانزده سالست یعنی روایتست از حمران بضم حاء بی نقطه و سکون میم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را گفتم او را که کی ثابت میشود بر پسر اینکه گرفتار شود بحدود تامه و برپای داشته شود آنها بر او و گرفته میشود آنها برای او امام گفت که چون دور شود از او حاجت بپدر و بالغ شود گفتم که آیا پس برای آنست حدی که شناخته شود از او حاجت بپدر و بالغ شود گفتم که آیا پس برای آنست حدی که شناخته شود از او حاجت بپدر و بالغ شود گفتم که آیا پس برای آنست حدی که شناخته شود بآن پس امام گفت که چون محتلم شود یا بسن پانزده سال قمری یا صاحب موی رو شود یا صاحب موی زهار شود پیش از آن برپای داشته میشود بر او حدود تامه و گرفتار میشود بآنها و گرفته میشود آنها برای او متن قُلْتُ فَالْجَارِيَةُ مَتَى تَجِبُ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ وَتُؤْخَذُ بِهَا وَيُؤْخَذُ لَهَا قَالَ إِنَّ الْجَارِيَةَ لَيْسَتْ مِثْلَ الْغُلَامِ إِنَّ الْجَارِيَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ وَدُخِلَ بِهَا وَلَهَا تِسْعُ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيُتْمُ وَدُفِعَ إِلَيْهَا مَالُهَا وَجَازَ أَمْرُهَا فِي الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ وَأُقِيمَتْ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ وَأُخِذَ لَهَا بِهَا قَالَ وَالْغُلَامُ لَا يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْيُتْمِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ يَحْتَلِمَ أَوْ يُشْعِرَ أَوْ يُنْبِتَ قَبْلَ ذَلِكَ شرح تزوجت بصیغهٔ ماضی غایبهٔ معلوم باب تفعل است و مراد قابلیت تزوجست دخل بصیغهٔ ماضی غایب مجهول باب نصر است بها نایب فاعلست و مراد قابلیت دخولست واو در ولها حالیه است و این احتراز است از توهم قابلیت بعیده که پیش از نه سال نیز میباشد دفع بصیغهٔ مجهول باب منع است اخذ بصیغهٔ غایب مجهول باب نصر است لها نایب فاعلست فی الشراء والبیع احترازست از تصدق و مانند آن چنانچه گذشت در کتاب الوصایا در احادیث باب بیستم که باب وصیة الغلام والجاریة التی لم تدرک وما یجوز منهما یعنی گفتم که پس دختر کی ثابت میشود بر او حدود تامه و گرفتار میشود بآنها و گرفته میشود برای او امام گفت که بدرستی که دختر نیست مثل پسر بیان این آنکه دختر چون قابلیت شوهر گرفتن و دخول با او بهم رساند

که او نه سال قمری برطرف شد از او حاجت بپدر و داده میشود بسوی او مالش و گذرانیده میشود کار او در خریدن و فروختن و برپای داشته میشود بر او حدود تامه و گرفته میشود برای او بحدود تامه امام گفت که و پسر گذرانیده نمیشود کار او در خریدن و فروختن و دور نمیشود از حاجت بپدر تا آنکه برسد بپانزده سال قمری یا محتلم شود یا صاحب موی رو شود یا صاحب موی پشت زهار شود پیش از آن دوم متن عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْجَارِيَةُ إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيُتْمُ وَزُوِّجَتْ وَأُقِيمَتْ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ وَلَهَا شرح این ظاهرست از شرح سابق متن قَالَ قُلْتُ الْغُلَامُ إِذَا زَوَّجَهُ أَبُوهُ وَدَخَلَ بِأَهْلِهِ وَهُوَ غَيْرُ مُدْرِكٍ أَتُقَامُ عَلَيْهِ الْحُدُودُ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ فَقَالَ أَمَّا الْحُدُودُ الْكَامِلَةُ الَّتِي تُؤْخَذُ بِهَا الرِّجَالُ فَلَا وَلَكِنْ يُجْلَدُ فِي الْحُدُودِ كُلِّهَا عَلَى مَبْلَغِ سِنِّهِ وَيُؤْخَذُ بِذَلِكَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً وَلَا تُبْطَلُ حُدُودُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَلَا تُبْطَلُ حُقُوقُ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَهُمْ شرح تبطل دو جا بصیغهٔ غایب مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یعنی راوی گفت که گفتم که پسر چون تزویج کند او را پدرش و دخول کند بزوجهٔ خود در حالی که او نابالغ است آیا برپای داشته میشود بر او حدود تامه در حالی که او بر آن حالت عدم بلوغست راوی گفت که پس امام گفت که اما حدود تامه که گرفتار میشوند بآنها مردان پس نه و لیکن تازیانه زده میشود در حدود و همگی آنها بقدر سال او و گرفتار میشود بآن در زمانی که میان او و میان پانزده سال قمریست و باطل کرده نمیشود حدود الله تعالی در مخلوقاتش و باطل کرده نمیشود حقوق مسلمانان در میان ایشان باب بیست و یکم متن بَابُ الْحَدِّ فِي اللِّوَاطِ شرح اللواط بکسر لام مصدر باب مفاعله عمل قوم لوط یعنی این باب بیان حد در لواط است در این باب دوازده بلکه یازده حدیث است بنابر آنچه مذکور میشود در شرح حدیث دهم این باب اول متن عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدُّ اللُّوطِيِّ مِثْلُ حَدِّ الزَّانِي وَقَالَ إِنْ كَانَ قَدْ أُحْصِنَ رُجِمَ وَإِلَّا جُلِدَ شرح اللوطی بضم لام و سکون واو و تشدید یا کسی که عمل قوم لوط کند مراد اینجا و مثال اینجا کسی است که آن عمل کند بی ادخال در دبر چنانچه ظاهر میشود در حدیث هشتم این باب احصن بصیغهٔ مجهول یا معلوم باب افعالست و بیان احصان گذشت در احادیث باب ما یحصن و ما لا یحصن تا آخر که باب سیوم است یعنی روایتست از علاء بفتح عین بی نقطه و الف ممدوده ابن فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که حد لوطی مثل حد زانی است و گفت که اگر باشد که تحقیق محصن باشد سنگسار کرده میشود و الا تازیانه زده میشود دوم متن عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ أَتَى رَجُلًا قَالَ إِنْ كَانَ مُحْصَناً فَعَلَيْهِ الْقَتْلُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مُحْصَناً

فَعَلَيْهِ الْجَلْدُ قَالَ قُلْتُ فَمَا عَلَى الْمُوقِبِ قَالَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ عَلَى كُلِّ حَالٍ مُحْصَناً كَانَ أَوْ غَيْرَ مُحْصَنٍ شرح
الموقب بضم میم وسکون همزه وکسر قاف ونقطه دار بالا بصیغه اسم فاعل باب افعال بمعنی واین اشارتست
او تمکین کرده فاعل را از خود ومجبور نبوده پس اگر مجبور باشد بر او حدی نیست یعنی روایتست از حماد بن عثمان
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم که مردی جماع کرد مردی را امام گفت که اگر باشد محصن پس بر اوست سنگسار
کردن واگر نباشد محصن پس بر اوست تازیانه زدن راوی گفت که گفتم که پس چیست بر دهنده گفت که بر اوست
کشتن بر هر حال خواه محصن باشد یا غیر محصن باشد سیوم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ كَانَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُرْجَمَ مَرَّتَيْنِ لَرُجِمَ اللُّوطِيُّ
شرح روایتست از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق از پدرانش علیهم السلم گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم
که اگر میبود که سزاوار شود برای کسی اینکه سنگسار کرده شود دو بار هر آینه سنگسار میشد لوطی مراد دو بارست
چهارم اصل عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أُتِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ
وَامْرَأَتِهِ قَدْ لَاطَ زَوْجُهَا بِابْنِهَا مِنْ غَيْرِهِ وَثَقَبَهُ وَشَهِدَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ الشُّهُودُ فَأَمَرَ بِهِ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضُرِبَ بِالسَّيْفِ حَتَّى قُتِلَ وَضُرِبَ الْغُلَامُ دُونَ الْحَدِّ وَقَالَ أَمَا لَوْ
كُنْتَ مُدْرِكاً لَقَتَلْتُكَ لِإِمْكَانِكَ إِيَّاهُ مِنْ نَفْسِكَ بِثَقْبِكَ شرح ثقبه بثا سه نقطه وقاف وبا
بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الثقب بفتح ثا وسکون قاف سوراخ کردن ودیجا بیانست
از او حال شوند در سوراخ دبر کسی فضرب بصیغه مجهولست ضرب بصیغه معلوم ومجهول هر دو میتوان خواند بود اما بفتح همزه وتخفیف
الامکان مضایقه نکردن با وجود قدرت بر مضایقه بثقبک بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل مرفوع
وحال مقدره است یعنی روایتست از ابو بکر حضرمی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آورده شد نزد امیر المؤمنین
علیه السلم مردی وزنش بحالی که عمل قوم لوط کرده بود شوهرش به پسرش از غیر آن شوهر وسوراخ کرده بود اورا
وگواهی دادند بران مرد بآن عمل گواهان پس امر کرد بآن مرد امیر المؤمنین علیه السلم پس زده شد بشمشیر تا آنکه
کشته شد وزده شد پسر کمتر از حد وگفت که آگاه باش اگر میبودی بالغ هر آینه میکشتم ترا بسبب ترک مضایقه
تو اورا از خودت که سوراخ کند ترا پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ أُتِيَ عُمَرُ بِرَجُلٍ قَدْ نُكِحَ فِي دُبُرِهِ فَهَمَّ أَنْ يَجْلِدَهُ
فَقَالَ لِلشُّهُودِ رَأَيْتُمُوهُ يُدْخِلُهُ كَمَا يُدْخَلُ الْمِيلُ فِي الْمُكْحُلَةِ فَقَالُوا نَعَمْ فَقَالَ لِعَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ مَا تَرَى فِي هَذَا فَطَلَبَ الْفَحْلَ الَّذِي نَكَحَهُ فَلَمْ يَجِدْهُ فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَى فِيهِ أَنْ
يُضْرَبَ عُنُقُهُ قَالَ فَأَمَرَ بِهِ فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ شرح عنقه بضم عین بی‌نقطه وسکون را بی‌نقطه وفتح زای

معجمه بالتخفیف اسم موضعیست در کوفه ضمیر راجع برجل وراجع بمضرب عنق میتواند بود عنق بضم عین وضم وسکون
وفتح نون تانیث وتذکیرش جایزست یعنی روایتست از محمد بن عبد الرحمن عرزمی از پدرش عبد الرحمن از امام
جعفر صادق علیهما السلم گفت که آورده شد نزد پسر خطاب مردی که بتحقیق جماع کرده شده بود در دبرش پس قصد
کرد که تازیانه زند اورا پس گفت گواهانرا که آیا دیدید فاعل را که داخل میکرد آنرا چنانچه داخل کرده میشود میل در
سرمه دان پس گفتند که آری پس گفت علی صلوات الله علیه را که چه میبینی در این پس علی صلوات الله علیه
طلب کرد فاعل را که جماع کرده بود او را پس نیافت او را پس گفت علی علیه السلم که می‌بینم در او اینرا که زده شود گردنش
امام گفت که پس امر کرد او پس زده شد گردنش اصل ثُمَّ قَالَ خُذُوهُ فَقَدْ بَقِيَتْ لَهُ عُقُوبَةٌ أُخْرَى
قَالُوا وَمَا هِيَ قَالَ ادْعُوا بِطُنٍّ مِنْ حَطَبٍ فَدَعَا بِطُنٍّ مِنْ حَطَبٍ فَلُفَّ فِيهِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ
فَأَحْرَقَهُ بِالنَّارِ قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً لَهُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ أَرْحَامٌ كَأَرْحَامِ النِّسَاءِ قَالَ
فَمَا لَهُمْ لَا يَحْمِلُونَ فِيهَا قَالَ لِأَنَّهَا مَنْكُوسَةٌ فِي أَدْبَارِهِمْ غُدَّةٌ كَغُدَّةِ الْبَعِيرِ فَإِذَا هَاجَتْ
هَاجُوا وَإِذَا سَكَنَتْ سَكَنُوا شرح غرض از بستن او بکار داشتن او برای سوزانیدن عقوبت اخری
عبارتست که آدمی بعد از مردن جزو اوست از همواری وناهمواری که ببدن او واقع شود در جهت والم
کلامیم از آنها موافق آنچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث چهارم باب غسل المیت که باب آنچه اهم است بطن
بها حرف جر وضم طا بی‌نقطه وتشدید نون وتنوین است الطن جمع طنه بضم طا بی‌نقطه بسته از نی الف تشدید
فالعیفه ماضی غایب مجهول باب نصر است وضمیر مستتر راجع بمفعولست ضمیر فیه راجع بطن است وتذکیر
زدن فیه در مثل این جمع جایزست ومقصود اینست که چند بسته نی بر دور او پیچیده شد بر پهلوی یکدیگر
در بسیاری بسته شد تا مانند تابوت او باشد واین لازم ندارد اینرا که احراق او بعض آن چند دسته نی باشد
مضمون ان لله عبادا تا آخر گذشت در کتاب النکاح در حدیث سیم باب من امکن من نفسه که باب صد وهشتاد و
هفتم است واز این حدیث ظاهر میشود که استعمال لفظ عباد اینجا مبنی بر نوعی از تقیه باشد موافق آنچه گذشت در
کتاب النکاح در حدیث دوم باب من امکن من نفسه که لیس لله بهذا البلاء احد وله فیه حاجة یعنی
بعد از آن گفت که نگاه دارید مقتول را چه بتحقیق باقیمانده برای او عذابی دیگر پسر خطاب گفت که چیست آن گفت
که طلب کن چند دسته نی از جمله هیزمی را پس طلب کرد چند دسته نی از جمله هیزم پس مقتول پیچیده شد
در آنها بعد از آن بیرون کرد مقتول را از میان پس سوزانید اورا بآتش امام گفت که بعد از آن علی صلوات الله
گفت که بدرستی که الله راست بندگانی که ایشانراست در پشتهای ایشان زهدانهائی مانند زهدانهای زنان
پسر خطاب گفت که پس چیست ایشانرا که آبستن نمیشوند در آن زهدانها گفت که زیرا که آنها سرنگونست در دبرهای

ایشان مهره ایست مانند مهره پشت صاحب مرض چون برانگیخته شود برانگیخته میشود بطلب کسی که جماع
کند با او و چون آرام گیرد آرام میگیرد ششم حدیث عن عبد الرحمن العرزمی قال سمعت ابا عبد الله علیه
السلام یقول وجد رجل مع رجل فی امارة عمر فهرب احدهما واخذ الاخر فجیء به الی عمر
فقال للناس ما ترون قال فقال هذا اصنع کذا وقال هذا اصنع کذا قال فقال ما تقول
یا ابا الحسن قال اضرب عنقه فضرب عنقه قال ثم اراد ان یحمله فقال مه انه قد بقی من
حدوده شیء قال ای شیء بقی قال ادع بحطب فدعا عمر بحطب فامر به امیر المؤمنین علیه
السلام فاحرق به شرح روایت از عبد الرحمن عرزمی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که یافته شد
مردی با مردی در زمان حکومت پسر خطاب پس گریخت یکی از آن دو و گرفته شد یکی دیگر پس آورده شد سوی پسر
خطاب پس گفت اهل مجلس را که چه می بینید امام گفت که پس گفت این که بکن این را و گفت این که بکن این را مراد اینست
که هر کدام از اهل مجلس سخنی گفتند مخالف یکدیگر موافق طبع پس پسر خطاب امام گفت که پس پسر خطاب گفت که چه میگویی
ای ابو الحسن گفت که بزن گردنش را پس زد گردنش را امام گفت که بعد از آن پسر خطاب اراده کرد که برد او را مقتول را
برای غسل و کفن و دفن پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت که مکن تحقیق مانده از جمله حدود او چیزی پس پسر خطاب گفت
که کدام چیز مانده امیر المؤمنین علیه السلام گفت که طلب کن هیزم امام گفت که پس طلب کرد پسر خطاب هیزم پس امر کرد
کرد مقتول را امیر المؤمنین علیه السلام پس سوخته شد آن هیزم ظاهر این با آنچه گذشت در حدیث سابق اینست که مفعول
ماخوذ شده باشد هفتم حدیث عن سلیمان بن هلال عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یفعل بالرجل
قال فقال ان کان دون الثقب فالجلد وان کان ثقب اقیم قائما ثم ضرب بالسیف ضربة
اخذ السیف منه ما اخذ فقلت له هو القتل قال هو ذاک شرح اقیم قائما تا آخر از قبیل اکتفا
باسهل اقسام است چنانچه ظاهر میشود از حدیث باب آینده یعنی روایت از سلیمان بن هلال از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که میکند با مرد راوی گفت که پس امام گفت که اگر باشد بی سوراخ کردن پس تازیانه زدن است و اگر
باشد که سوراخ کرده باشد و او کشته میشود ایستاده بعد از آن زده میشود بشمشیر زدنی که بگیرد شمشیر از او هرچه که بگیرد
پس گفتم امام را که آیا آن کشتن است امام گفت که آن است هشتم حدیث عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال
الملوط حده حد الزانی شرح الملوط بصیغه اسم فاعل باب افعال یا باب تفعیل کسی که دو مرد را بلیه کرده باشد
برای عمل قوم مانند اول یا بمعنی کسی که عمل قوم لوط کند بی ثقب یعنی روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که لوطی کننده حد او حد زانی است نهم حدیث عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام محرم
قبل غلاما من شهوة قال یضرب مائة سوط شرح المحرم بکسر میم بصیغه اسم فاعل باب افعال

کسی

کسی که احرام بسته باشد به حج یا عمره کرده و قبل بقاف و با یکتفیه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی روایت از
اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که محرمی بوسید پسری را از روی شهوت امام گفت که زده میشود
صد تازیانه دهم حدیث عن حماد بن عثمان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل اتی رجلا قال علیه ان
کان محصنا القتل فان لم یکن محصنا فعلیه الجلد قال قلت فما علی المؤتی قال علیه القتل علی
کل حال محصنا کان او غیر محصن شرح این موافق حدیث دوم این باب است در سند و مضمون متن پس
شاید که تکرار از زیادتی کاتبان باشد و الله اعلم یازدهم حدیث عن ابی یحیی الواسطی رفعه قال سالته
عن رجلین یتفاخذان قال حدهما حد الزانی فان ادعم احدهما علی صاحبه ضرب
الداعم ضربة بالسیف اخذت منه ما اخذت وترکت منه ما ترکت یرید بها مقتله
والداعم علیه یحرق بالنار شرح ادعم بتشدید دال منقلب از تا افتعال است و مفعول مقطع
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است الادعام تکیه کردن چیزی و مراد اینجا دخول است در آورده است
الداعم بصیغه اسم فاعل باب منع دخول کننده آلت یعنی روایت از ابو یحیی واسطی نسبت داده حدیث را
بامامی که روایت از او است گفت که پرسیدم امام را از دو مرد که در میان دو ران یکدیگر میکنند امام گفت که حد ایشان
در فاعل شدن حد زانی است پس اگر زور آورد یکی از آن دو بر یارش زده میشود زور آورنده زدنی بشمشیر گرفته
باشد از او هرچه گرفته باشد و واگذاشته باشد از او هرچه واگذاشته باشد میخواهد به آن ضربت
کشتن او را و زور آورده بر آن پس سوزانیده میشود به آتش بعد از کشته شدن دوازدهم حدیث عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان فی کتاب علی صلوات الله علیه اذا اخذ الرجل
مع غلام فی لحاف مجردین ضرب الرجل وادب الغلام وان کان ثقب وکان محصنا رجم
شرح ضرب اینجا عبارتست از زدن صد تازیانه موافق آنچه گذشت در احادیث باب پنجم که باب ما یوجب الجلد است
ثقب بنون و قاف و با یکتفیه عبارتست از داخل ذکر در میان دو ران بقرینه ذکر کان محصنا چنانچه گذشت
در حدیث هفتم این باب یعنی روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت
که بدرستی که در کتاب علی صلوات الله علیه است اینکه چون گرفته شود مرد با پسری نابالغ در لحافی برهنه که برهنه
باشند زده میشود مرد صد تازیانه تمام و تادیب کرده میشود پسر بعد تازیانه تمام بقدر سال او و اگر باشد
که در میان دو ران کرده باشد و باشد محصن سنگسار کرده میشود باب بیست و دوم حدیث باب آخر منه شرح
این باب دیگر است از تتمه باب سابق در این باب یک حدیث است حدیث عن مالک بن عطیة عن ابی عبد الله
علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی ملا من اصحابه اذ اتاه رجل فقال یا امیر المؤمنین

انی اوقبت علی غلام فطهرنی فقال یا هذا امض الی منزلک لعل مراراً هاج بک فلما کان
من غد عاد الیه فقال له یا امیر المؤمنین انی اوقبت علی غلام فطهرنی فقال له یا هذا امض
الی منزلک لعل مراراً هاج بک حتی فعل ذلک ثلاثاً بعد مرته الاولی **شرح** یا منادای نکره است
والف آن از اشباع فتحه بهم رسیده و امیر مرفوع و مبتدا است فی ملا خبر مبتدا است الملا بفتح میم و فتح لام و همزه
متوقان پادشاه اذنبت بفتح همزه و سکون ذال بانقطه برای مقایسه است اوقبت بقاف و باء یکنقطه بصیغه
متکلم معلوم از باب افعال است الایقاب ادخال در سوراخ المرار بکسر میم و تخفیف دو راء بی‌نقطه مصدر باب مفاعله
پیچیدن بر کسی برای انداختن او و اینجا عبارتست از آفتی که آدمی را مشرف بر هلاک میکند مثل جنون و دیگ
برای تعدیه است یا بمعنی فی است **یعنی** روایتست از مالک بن عطیه بفتح عین بی‌نقطه و کسر طاء بی‌نقطه و تشدید یاء
دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میان آنکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مقری از جمله
یاران خود بود ناگاه آمد نزد او مردی پس گفت که ای امیر المؤمنین بدرستی که من دخال کردم بر پسری پس پاک
کن مرا پس گفت او را که ای مرد حاضر برو بسوی منزل خود شاید که آفتی از جاده آورده باشد ترا پس چون وقتی که شد فردا
برگشت بسوی او پس گفت او را که ای امیر المؤمنین بدرستی که من دخال کردم بر پسری پس پاک کن مرا پس گفت
او را که ای مرد حاضر برو بسوی منزل خود شاید که آفتی از جاده آورده باشد ترا تا آنکه کرد آنرا سه بار بعد از بار اول
متن فلما کان فی الرابعة قال له یا هذا ان رسول الله صلی الله علیه و آله حکم فی مثلک
بثلاثة احکام فاختر ایهن شئت قال وما هن یا امیر المؤمنین قال ضربة بالسیف فی
عنقک بالغة ما بلغت او اهداء من جبل مشدود الیدین والرجلین او احراق بالنار
فقال یا امیر المؤمنین ایهن اشد علی قال الاحراق بالنار قال فانی قد اخترتها یا امیر المؤمنین
شرح ایهن بفتح همزه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و ضمیر جمع مؤنث باعتبار خصالست و دو اول منصوبست و
دوم مرفوعست بالغة منصوب و مرفوع میتواند بود الاهداء بذال با نقطه و باء یکنقطه مصدر باب افعال
روان کردن از بالا بسوی پایین بشتاب مشدود منصوبست **یعنی** پس وقتی که شد در بار چهارم گفت او را که ای
مرد حاضر بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله حکم کرد در مثل تو بسه حکم بعنوان تخییر پس اختیار کن کدام از آنها را
که خواستی گفت که و چیست آنها ای امیر المؤمنین گفت که زدنی بشمشیر در گردن تو بر حالی که رسیده باشد بهر حد
رسیده باشد یا انداختن تو از کوهی مثلا بر حالی که بسته دو دست و دو پا باشی یا سوزانیدن باتش پس گفت
که ای امیر المؤمنین کدام از آنها سخت ترست بر من گفت که سوزانیدن باتش پس گفت که پس بدرستی که من بتحقیق
اختیار کردم آنرا ای امیر المؤمنین **متن** قال خذ لذلک اهبتک فقال نعم فقام فصلی رکعتین

ثم جلس فی تشهده فقال اللهم انی قد اتیت من الذنب ما قد علمته وانی تخوفت من
ذلک فجئت الی وصی رسولک وابن عم نبیک فسألته ان یطهرنی فخیرنی بین ثلاثة
اصناف من العذاب اللهم فانی قد اخترت اشدها اللهم فانی اسألک ان تجعل
ذلک کفارة لذنوبی وان لا تحرقنی بنارک فی آخرتی **شرح** الاهبة بضم همزه و سکون هاء و باء یکنقطه آمادگی
برای چیزی نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم یا بکسر نون و سکون عین و فتح میم است **یعنی** گفت که فرا گیر برای
آن آمادگی خود را پس گفت که آری فرا میگیرم پس برخواست پس گزارد دو رکعت بعد از آن نشست در تشهد خود
پیش از سلام پس گفت که خداوندا بدرستی که من بتحقیق مرتکب شدم از جمله گناهان آنچه را که بتحقیق دانستی
آنرا و بدرستی که من بجهت ترسیدم از آن گناه پس آمدم بسوی وصی رسول تو و پسر عم نبی تو پس طلب کردم
از او اینرا که پاک کند مرا پس مخیر کرد مرا میان سه قسم از عذاب خداوندا پس بدرستی که من بتحقیق اختیار کردم
سخت‌ترین آنها را خداوندا پس بدرستی که من طلب میکنم از تو اینرا که گردانی آن عذاب دنیا را کفاره برای گناهان من
و اینرا که نسوزانی مرا باتش تو در آخرت من **متن** ثم قام وهو باک حتی جلس فی الحفرة التی حفرها
له امیر المؤمنین علیه السلام وهو یری النار تتأجج حوله قال فبکی امیر المؤمنین صلوات الله
علیه وبکی اصحابه جمیعاً فقال له امیر المؤمنین علیه السلام قم یا هذا فقد ابکیت ملائکة
السماء وملائکة الارض فان الله قد تاب علیک فقم ولا تعاودن شیئاً مما قد فعلت
شرح تتأجج بدو جیم بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل است التأجج زبانه کشیدن آتش فان الله قد تاب
علیک اشارتست باینکه اسقاط حد مبنی است بر ظاهر شدن توبه خالص او پیش از رفع بسوی امام و قبول او که تخوف تا آخر
یعنی بعد از آن برخواست بر حالی که او گریان بود تا آنکه نشست در گودی که کنده بود آنرا برای او امیر المؤمنین
علیه السلام و او میدید آتش را بر حالی که زبانه میکشید دور او امام گفت که پس گریه کرد امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و گریه کردند یاران او همگی پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام که برخیز ای مرد حاضر چه بتحقیق گریانیدی فرشتگان
آسمان را و فرشتگان زمین را پس بدرستی که الله بتحقیق قبول توبه کرد و برگشت بسوی رحمت بر تو پس برخیز
و معاودت مکن چیزی را از آنچه بتحقیق کردی **باب بیست و سیوم متن باب الحد فی السحق شرح** السحق
بفتح سین بی‌نقطه و سکون حاء بی‌نقطه و قاف مصدر باب منع سائیدن زنان با یکدیگر **یعنی** این باب بیان حد
در سائیدن است و در این باب چهار حدیث است **اول متن** عن محمد بن ابی حمزة وهشام وحفص عن ابی
عبد الله علیه السلام انه دخل علیه نسوة فسألته امرأة منهن عن السحق فقال حدها حد
الزانی فقالت المرأة ما ذکر الله عز وجل ذلک فی القرآن فقال بلی قالت واین قال هن اصحاب الرس

الرس بفتح راء بی‌نقطه و تشدید سین بی‌نقطه مصدر باب نصر رسیدن چیزی بچیزی بی دخول یکی در دیگری
و از آن ماخوذ است رس الحمى که بمعنی مس الحمى است و عبارت از ابتدا است پیش از متمکن شدن و اصحاب
الرس مذکور است در سوره ق و سوره فرقان و اول گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب السحق که باب صد و
هشتاد و هشتم است و در شرح آن دو احتمال مذکور شد یعنی روایت است از محمد بن ابی حمزه و هشام و حفص از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه شان آنست که داخل شد زنی بر او زنی پس پرسید او را زنی از جمله ایشان از ساییدن که آیا
حرام است یا نه پس امام گفت که حد آن حد زناکننده است پس گفت آن زن که آیا مذکور کرده الله عزوجل آن حرام را
در قرآن پس امام گفت که بلی مذکور کرده زن گفت که کجاست امام گفت که آن زنانند اصحاب الرس دوم اصل عن سماعة
بن مهران قال سألته عن امرأتين توجدان في لحاف واحد فقال تجلد كل واحدة منهما مائة
جلدة شرح توجدان بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است و شاید که اختیار آن بر ماضی باعتبار دلالت آن بر تکرار
باشد و مراد صورتیست که نهی متوسط شده باشد پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث چهارم این باب و
لحاف واحد بیان شده در شرح حدیث اول باب پنجم که باب ما یوجب الجلد است یعنی روایت است از سماعة بن
مهران بکسر میم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از دو زن که یافته میشوند
در یک لحاف پس امام گفت که تازیانه زده میشود هر یک از ایشان صد تازیانه سیوم اصل عن زرارة عن ابي
جعفر عليه السلام قال الساحقة تجلد شرح الساحقة بفتح سین بی‌نقطه و تشدید حاء زنی که عادت او سحق است یعنی روایت است
از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که طبق زننده تازیانه زده میشود چهارم اصل عن ابي خديجة عن ابي عبد الله
عليه السلام قال ليس لامرأتين ان تبيتا في لحاف واحد الا ان يكون بينهما حاجز فان فعلتا نهيتا
عن ذلك فان وجدتا مع النهي جلدت كل واحدة منهما حدا حدا فان وجدتا ايضا في لحاف
جلدتا فان وجدتا الثالثة قتلتا شرح مراد بحد اینجا تعزیر است که مختلف میشود باختلاف احوال و کاهی بنود و نه
تازیانه میرسد یعنی روایت است از ابو خدیجه سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جایز نیست برای دو زن
اینکه خواب کنند در یک لحاف مگر وقتی که باشد میان ایشان مانعی پس اگر کنند نهی کرده میشوند از آن پس اگر
یافته شوند با وجود نهی تازیانه زده میشود هر یک از ایشان صد تازیانه صد تازیانه پس اگر یافت شوند نیز در
لحافی تازیانه زده میشوند پس اگر یافت شوند در بار سیوم کشته میشوند این مبنی بر آنست که سحق حکم زنا که
مذکور شد در حدیث اول باب دوازدهم ندارد بلکه مثل سایر کبایر است که مذکور شد در حدیث دوم آن باب
باب بیست و چهارم اصل باب آخر منه شرح این بابی دیگر است از تتمه باب سابق در این باب سه حدیث است
اول اصل عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر و ابا عبد الله عليهما السلام يقولان بينا الحسن بن علي

في مجلس

في مجلس امير المؤمنين صلوات الله عليهما اذ اقبل قوم فقالوا يا ابا محمد اردنا امير المؤمنين
عليه السلام قال وما حاجتكم قالوا اردنا ان نسأله عن مسألة قال وما هي تخبرونا بها فقالوا امرأة
جامعها زوجها فلما قام عنها قامت بحموتها فوقعت على جارية بكر فساحقتها فالقت النطفة
فيها فحملت فما تقول في هذا شرح بحموة بحاء بی‌نقطه و با یک نقطه و را بی‌نقطه و تخفیف و تشدید واو بصیغه
مصدر نوعیه مذکر که از باب افعال جز بمعنی امرأت الحموة بفتح حاء بی‌نقطه و سکون میم و تا وحدت یکی از
و مراد اینجا گرمی حاصل بسبب آن جماع است یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که شنیدم از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام میگفتند که میان اینکه حسن بن علی در جایی بود که امیر المؤمنین آنجا می‌نشست صلوات الله
علیهما ناگاه آمدند جماعتی پس گفتند که ای ابو محمد خواستیم امیر المؤمنین علیه السلام را گفت که چیست حاجت شما
گفتند که خواستیم که سوال کنیم او را از مسئله گفت که و چیست آن خبر دهید ما را بآن پس گفتند که زنی
جماع کرد او را شوهرش پس وقتی که برخاست از او برخاست آن زن با همان گرمی خود پس افتاد بر دختری بکر
پس مساحقه کرد آن دختر را پس انداخت آن نطفه را در آن دختر پس دختر آبستن شد پس چه میگویی در این اصل
فقال الحسن معضلة وابو الحسن لها واقول فان اصبت فمن الله ثم من امير المؤمنين وان
اخطأت فمن نفسي وارجو ان لا اخطئ ان شاء الله يعمد الى المرأة فيؤخذ منها مهر
الجارية البكر في اول وهلة لان الولد لا يخرج منها حتى تشق فتذهب عذرتها
ثم ترجم المرأة لانها محصنة وينتظر بالجارية حتى تضع ما في بطنها ويرد الولد الى ابيه
صاحب النطفة ثم تجلد الجارية الحد شرح معضلة بعین بی‌نقطه و ضاد با نقطه بصیغه اسم فاعل باب
افعال مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذه معضلة المعضلة مسئله مشکله که عاجز کند فکر کننده را فان اصبت
تا آخر دلالت میکند بر اینکه این حکم از روی ظن باشد نظیر آیت سوره سبا و انا او اياكم لعلى هدى او في ضلال
مبين و ایضا خطا اینجا عبارت از سکوت از بعض حد و دست چنانچه ظاهر میشود از قول امیر المؤمنین علیه السلام
کما اکرمه کمال ابی و بر تقدیر دلالت منافات ندارد با عصمت زیرا که حرام بودن حکم از روی ظن در جاییست که
اکتفا بآن باشد و سوال از عالم بعد از آن نباشد و اما در جایی که مقصود محض تحصیل ملکه و مهارت باشد پیش از
وصول بمرتبه امامت و نزول ملائکه و روح در شب قدر پس جایز است نظیر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث
اول باب فضل المقام بالمدينة تا آخر که باب دویست و نود و دوم است و باین اشارت شده در قول امام که وابو الحسن لها
عذرة بعین بی‌نقطه و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است اخذ مهر مبنی بر آنست که دختر قابل
بوده از اینکه آن زن نطفه را نداد الولد بفتح واو و سکون و فتح لام و تاء وحدت مصدر باب منع و ضرب و قصد

سوی کا چیزی بنگر دران یشق بشین بانقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول باب نصر است
و جار اول ضمیر مستتر راجع بوله است و جار دوم راجع بفرج است فتذهب بصیغه مضارع غایبه معلوم باب
مرفوع بعطف بر لا یخرج یا منصوب بعطف بر یشق است العذرة بضم عین بی نقطه و سکون ذال بانقطه و را بی نقطه
بکارت فیبقر بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است الجاریة نایب فاعلست یعنی پس گفت حسن که
این مسئله مشکله است و ابو الحسن برای آن حاضر است و جواب میگویم پس اگر دریافتم حق را پس از جانب
توفیق الله است بعد از آن از جانب تعلیم امیر المؤمنین است و اگر خطا کردم پس از جانب خودم است و امید دارم
ایزد که خطا نکنم انشاء الله قصد کرده میشود سوی آن زن پس گرفته میشود از او مهر آن دختر که در اول قصه ی
زیرا که فرزند بیرون نمی آید از آن دختر مگر آنکه شکافته پس میرود بکارت او بعد از آن سنگسار کرده میشود آن زن
زیرا که او محصنه است و انتظار کشیده میشود به دختر تا آنکه کند او را آنچه را که در شکم اوست و برگردانیده میشود
فرزند سوی پدرش که صاحب نطفه است بعد از آن زده میشود دختر صد تازیانه اصل قَالَ فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ
مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَمُ فَلَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَمُ فَقَالَ مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَ مَا قَالَ لَكُمْ
فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ لَوْ أَنَّنِي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي شرح فلقوا بفتح لام و ضم قاف
بصیغه ماضی معلوم جمع مذکر غایب باب علم است یعنی امام گفت که پس برگشتند آن جماعت از نزد حسن علیه السلم پس رسیدند بر
امیر المؤمنین علیه السلم پس گفت که چه گفتید ابو محمد را و چه گفت شما را پس خبر دادند او را پس گفت که اگر میبود
اینکه من مسئول باشم نمیبود نزد من در آن مسئله بیشتر از آنچه گفت پسرم دوم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ دَعَانَا زِيَادٌ فَقَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَتَبَ إِلَيَّ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ
هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَقُلْتُ وَ مَا هِيَ فَقَالَ رَجُلٌ أَتَى امْرَأَةً فَاحْتَمَلَتْ مَاءَهُ فَسَاحَقَتْ بِهِ جَارِيَةً
فَحَمَلَتْ فَقُلْتُ لَهُ سَلْ عَنْهَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ قَالَ فَأَلْقَى إِلَيَّ كِتَاباً فَإِذَا فِيهِ سَلْ عَنْهَا جَعْفَرَ بْنَ
مُحَمَّدٍ فَإِنْ أَجَابَكَ وَ إِلَّا فَاحْمِلْهُ إِلَيَّ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ وَ تُجْلَدُ الْجَارِيَةُ وَ يُلْحَقُ
الْوَلَدُ بِأَبِيهِ قَالَ وَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ وَ هُوَ ابْتُلِيَ بِهَا شرح ضمیر قال در اول و دوم و سیوم و پنجم راجع بامام است
و در چهارم راجع براوی است ضمیر و هو راجع بدوانیقی است و ابتلی بضم همزه و سکون با
یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا و کسر لام و یاء منقلبه از واو بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است یعنی روایت است
از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که طلب کرد ما را زیاد حاکم مدینه از جانب منصور دوانیقی پس گفت
که امیر المؤمنین یعنی دوانیقی نوشت سوی من اینکه سؤال کنم ترا از این مسئله که در این مکتوب است پس گفتم که
چیست آن پس گفت که مردی جماع میکند زنی را پس برداشت آب آن مرد را پس مساحقه کرد با آن دختری را پس

دختر

دختر آبستن شد پس گفتم زیاد را که سؤال کن از این مسئله فقهای مدینه را امام گفت که پس زیاد انداخت سوی من
کتابی را پس ناگاه در آن بود که سؤال کن از این مسئله جعفر بن محمد را پس اگر جواب گفت ترا و اگر نه او را و اگر نگفت
پس بفرست او را سوی من امام گفت که پس گفتم زیاد را که سنگسار کرده میشود آن زن و تازیانه زده میشود
آن دختر و الحاق کرده میشود فرزند به پدرش راوی گفت که و نمیدانم امام را مگر آنکه گفت که دوانیقی خودش
مبتلا شده بود بآن بلیه سیوم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ فِي امْرَأَةٍ افْتَضَّتْ
جَارِيَةً بِيَدِهَا قَالَ عَلَيْهَا مَهْرُهَا وَ تُجْلَدُ ثَمَانِينَ شرح افتضت بفاء و تشدید ضاد بانقطه است و کنایه است از
[illegible] یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که بکارت برد
دختری را بدست خود گفت بر آن زنست مهر دختر و تازیانه زده میشود هشتاد تازیانه و ذکر این حدیث در تحت عنوان
این باب بسبب این است که دخول این عمل تحت سحق است حقیقة یا مجازا باب بیست و پنجم اصل باب الحد علی من یاتی
البهیمة شرح این باب بیان حد است بر کسی که جماع میکند ستوری را در این باب چهار حدیث است اول اصل
عَنْ سَدِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الرَّجُلِ يَأْتِي الْبَهِيمَةَ قَالَ يُجْلَدُ دُونَ الْحَدِّ وَ يُغْرَمُ
قِيمَةَ الْبَهِيمَةِ لِصَاحِبِهَا لِأَنَّهُ أَفْسَدَهَا عَلَيْهِ وَ تُذْبَحُ وَ تُحْرَقُ وَ تُدْفَنُ إِنْ كَانَتْ مِمَّا يُؤْكَلُ
لَحْمُهُ وَ إِنْ كَانَتْ مِمَّا يُرْكَبُ ظَهْرُهُ أُغْرِمَ قِيمَتَهَا وَ جُلِدَ دُونَ الْحَدِّ وَ أَخْرَجَهَا مِنَ الْمَدِينَةِ
الَّتِي فَعَلَ بِهَا فِيهَا إِلَى بِلَادٍ أُخْرَى حَيْثُ لَا تُعْرَفُ فَيَبِيعُهَا فِيهَا كَيْلَا يُعَيَّرَ بِهَا شرح الف و لام الحد
برای عهد خارجیست و مراد حد زنا است و مقصود اینست که حد او ربع حد زنا نیست چنانچه می آید در حدیث سیوم
این باب یغرم بغین بانقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال یا باب تفعیل یا معلوم باب کرم
قیمة منصوب است و او و تدفن بمعنی او است و مقصود اینست که انتفاء یکی از آن بس است و ضمیر مستتر در اخرجها
راجع برجل است فعل بصیغه معلوم و مجهول میتوان خواند و ضمیر بها راجع ببهیمه است لا تعرف بصیغه مضارع غایبه
مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع ببهیمه است یعیر بیاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و را بی نقطه بصیغه
مضارع غایب مجهول باب تفعیلست بها نایب فاعل است یا نایب فاعل ضمیر مستتر راجع برجل است یعنی
روایت است از سدیر بفتح سین و کسر دال از امام محمد باقر صلوات الله علیه در مردی که جماع میکند ستوری را گفت که
تازیانه زده میشود کمتر از صد تازیانه و تاوان گرفته میشود بهای ستور برای صاحبش زیرا که او تباه کرده ستور را
بر صاحبش و ذبح کرده میشود و سوزانیده میشود و دفن کرده میشود اگر باشد از جمله آنچه خورده میشود گوشت
آن غالبا و اگر باشد از جمله آنچه مرکوب میشود پشت آن غالبا تاوان فرموده میشود بهای آن و تازیانه زده میشود
کمتر از صد تازیانه و بیرون میکند ستور را از شهری که کرد آن را در آن شهر سوی شهرهای دیگر جایی که شناخته نشود

پس میسوزند آنرا در آن شهرها برای اینکه سرزنش کرده نشود بآن ستور دوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُ
أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي بَهِيمَةً شَاةً أَوْ نَاقَةً أَوْ بَقَرَةً قَالَ فَقَالَ عَلَيْهِ أَنْ
يُجْلَدَ حَدّاً غَيْرَ الْحَدِّ ثُمَّ يُنْفَى مِنْ بِلَادِهِ إِلَى غَيْرِهَا وَذَكَرُوا أَنَّ لَحْمَ تِلْكَ الْبَهِيمَةِ مُحَرَّمٌ
وَلَبَنَهَا شرح شاة منصوب و بدل تفصیل بهیمه است غیر منصوب و بمعنی دون است ینفی بصیغه مضارع غایب
مجهول باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع برجل است و ذکروا کلام سماعه است و ضمیر جمع راجع بائمه علیهم السلام است
محرم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است و واو بمعنی مع است یا برای عطف بر لحم است پس لبنها منصوب است یعنی
روایت از سماعه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جماع میکند ستوری را گوسفند یا اشتر
ماده یا گاو ماده را راوی گفت که پس امام گفت که بر اوست اینکه تازیانه زده شود حدی کمتر از حد تا زیانه ازان زنا
بیرون کرده میشود از شهرهایش سوی غیر آنها و ائمه علیهم السلام ذکر کردند اینرا که گوشت آن ستور حرام است
سیوم اصل عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ
أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَبَّاحٍ الْحَذَّاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَأْتِي
الْبَهِيمَةَ فَقَالُوا جَمِيعاً إِنْ كَانَتِ الْبَهِيمَةُ لِلْفَاعِلِ ذُبِحَتْ فَإِذَا مَاتَتْ أُحْرِقَتْ بِالنَّارِ وَلَمْ
يُنْتَفَعْ بِهَا وَضُرِبَ هُوَ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ سَوْطاً رُبُعَ حَدِّ الزَّانِي شرح والحسین عطف بر یونس است و
همچنین صباح ضمیر قالوا راجع بامام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام است یعنی روایت است
از یونس بن عبدالرحمن از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت از حسین بن خالد از ابی الحسن
امام رضا علیه السلام و روایت از صباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید با یکنقطه و حاء بی نقطه کفش گر از اسحق بن عمار از امام
موسی کاظم علیه السلام در مردی که جماع میکند ستوری را پس گفتند همگی که اگر باشد آن ستور برای آن جماع کننده
ذبح کرده میشود پس چون مرد سوزانیده میشود بآتش و بهره برده نمیشود بآن و زده میشود او بیست و پنج تازیانه
که ربع حد زناکننده است اصل وَإِنْ لَمْ تَكُنِ الْبَهِيمَةُ لَهُ قُوِّمَتْ وَأُخِذَ ثَمَنُهَا مِنْهُ وَدُفِعَ إِلَى
صَاحِبِهَا وَذُبِحَتْ وَأُحْرِقَتْ بِالنَّارِ وَلَمْ يُنْتَفَعْ بِهَا وَضُرِبَ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ سَوْطاً فَقُلْتُ
وَمَا ذَنْبُ الْبَهِيمَةِ فَقَالَ لَا ذَنْبَ لَهَا وَلَكِنْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَ هَذَا وَأَمَرَ
بِهِ لِكَيْلَا يَجْتَرِئَ النَّاسُ بِالْبَهَائِمِ وَيَنْقَطِعَ النَّسْلُ شرح و اگر نباشد ستور برای فاعل قیمت کرده میشود
و گرفته میشود بهای آن از او و داده میشود سوی صاحبش و ستور ذبح کرده میشود و سوزانیده میشود بآتش
و بهره برده نمیشود بآن و او زده میشود بیست و پنج تازیانه پس گفتم که چیست گناه ستور که باعث ذبح و احراق
شود پس امام گفت که نیست گناهی آنرا ولیکن رسول الله صلی الله علیه و آله کرد این سیاست را و امر کرد بآن برای

ایکه

اینکه مباداکه مردمان دلیری کنند بستوران و منقطع شود نسل آدمی بسبب اکتفا از زنان بآن چهارم اصل
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الَّذِي يَأْتِي الْبَهِيمَةَ فَيُولِجُ قَالَ عَلَيْهِ الْحَدُّ شرح
الف و لام الحد اینجا برای جنس است و تحقق آن در ضمن ربع حد زانیست چنانچه گذشت در حدیث سابق
و آن تعزیر نیست زیرا که کم و زیاد نمیشود یعنی روایت از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در کسی که می آید
نزد ستور پس داخل میکند گفت که بر اوست حد باب بیست و ششم اصل باب حد القاذف شرح
این بابیست در بیان حد کسی است که دشنام بزنا و مانند آن دهد دیگری را و در این باب بیست و سه حدیث است
اول اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِ أَنَّ الْفِرْيَةَ ثَلَاثٌ يَعْنِي ثَلَاثَ وُجُوهٍ رَمْيُ الرَّجُلِ الرَّجُلَ بِالزِّنَا وَإِذَا قَالَ إِنَّ
أُمَّهُ زَانِيَةٌ وَإِذَا دُعِيَ لِغَيْرِ أَبِيهِ فَذَلِكَ فِيهِ حَدٌّ ثَمَانُونَ شرح ان در اول بفتح همزه و سکون
نون که کسرش بالتقاء ساکنین است مفتوحه است چون قضی متضمن معنی قول است یا بفتح همزه و تشدید
نون مفتوحه است و مضمون جمله مفعول قضی است الفریه بکسر فا و سکون را بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین جرمی
که دروغست و مراد اینجا دشنام بزنا و مانند آنست یعنی ثلث وجوه کلام راوی است و اذا قال عطف بر
بالزنا است و اذا بمعنی حین است یعنی و رمی الرجل الرجل حین قال و ضمیر مستتر راجع برجل اولست ان
بکسر همزه و تشدید نون است ضمیر امه راجع برجل دوم است دعی بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است
و ضمیر مستتر راجع برجل دوم است و همچنین ضمیر ابیه یعنی روایت از عبدالله بن سنان گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که حکم کرد امیرالمومنین صلوات الله علیه اینرا که دشنام دادن بزنا و مانند آن سه است
میخواهد سه قسم را اول دشنام دادن مرد مرد را مثلا بزنا دوم دشنام دادن مرد مرد را در وقتی که گوید
که مادرش زانیه است سیوم دشنام دادن مرد مرد را در وقتی که مرد دوم خوانده شود برای غیر
پدرش که صاحب فراش است پس آنچه مذکور شد در آنست حدی که هشتاد تازیانه است دوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الرَّجُلِ إِذَا قَذَفَ الْمُحْصَنَةَ قَالَ يُجْلَدُ ثَمَانِينَ حُرّاً كَانَ أَوْ مَمْلُوكاً
شرح روایت از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مرد چون دشنام بزنا دهد غیر معروفه بزنا را گفت که
تازیانه زده میشود هشتاد تازیانه خواه آزاد باشد یا بنده سیوم اصل عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَقْذِفُ بِالزِّنَا قَالَ يُجْلَدُ هُوَ فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح روایت از عاصم بن حمید بضم حاء بی نقطه و فتح میم از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که دشنام
میدهد دیگری را بزنا گفت که تازیانه زده میشود و بیان این آنکه آن تازیانه زدن در کتاب الله است در سوره نور

و در طریقت شیخ است مثل بصیب و آله اصل قال وسألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقذف
الجارية الصغيرة فقال لا يجلد إلا أن تكون قد أدركت أو قاربت شرح راوی گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که دشنام زنا میدهد دختر کوچک را پس گفت که تازیانه زده
نمیشود مگر آنکه آن دختر باشد که بتحقیق بالغ شده باشد یا نزدیک ببلوغ شده باشد بیان دو احتمال در این
می آید در شرح حدیث آخر این باب چهارم اصل عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في امرأة قذفت
رجلا قال تجلد ثمانين جلدة شرح روایت از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام در زنی که دشنام زنا داد
مردی را گفت که تازیانه زده میشود هشتاد تازیانه پنجم اصل عن أبي مريم الأنصاري قال سألت أبا جعفر
عليه السلام عن الغلام لم يحتلم يقذف الرجل هل يجلد قال لا وذاك لو أن رجلا قذف الغلام لم يجلد عن الغلام
شرح واو در وذاک عاطفه است وذاک مبتدا است بتقدیر تفسیره اگر جمله لو أن بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه
خبر مبتدا است بتقدیر لو ثبت أن موافق آنچه می آید در ذیل حدیث اول باب انه لا حد لمن لا حد علیه که باب
بیست و ششم است و این از قبیل استدلال است بقاعده کلیه که می آید در ذیل دو حدیث باب بیست و ششم و گذشت
در حدیث اول باب بیستم یعنی روایت از ابو مریم انصاری گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از پسر
نابالغ که دشنام زنا میدهد بمردی آیا تازیانه زده میشود امام گفت که نه و تفسیر این است که اگر پسر دیگری مرا
دشنام زنا داده باشد پسر نابالغ تازیانه زده نمیشود ششم اصل عن عمار الساباطي عن أبي عبد الله
عليه السلام في رجل قال لرجل يا ابن الفاعلة يعني الزنا فقال إن كانت أمه حية شاهدة
ثم جاءت تطلب حقها ضرب ثمانين جلدة وإن كانت غائبة انتظر بها حتى تقدم
فتطلب حقها وإن كانت قد ماتت ولم يعلم منها إلا خير ضرب المفتري عليها الحد
ثمانين جلدة شرح یعنی الزنا برای تفسیر مفعول الفاعله است که محذوف است و این اشارت است بآنکه این مراد
معنی مطابقی و تضمنی این لفظ نیست بلکه التزامی عرفی است چنانچه ظاهر شد در شرح حدیث اول و دوم باب
نهم که باب آخر منه است تقدم بصیغه مضارع غائبه معلوم باب علم است یعنی روایت از عمار ساباطی از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که گفت مردی را که ای پسر زناکننده یعنی زناکننده زنا پس امام گفت که اگر باشد
مادر او زنده و حاضره در آن شهر بعد از آن آمده باشد طلب میکرده باشد حق خود را هشتاد تازیانه زده میشود و اگر باشد غایب
آن شهر انتظار کشیده میشود با او تا آنکه آید پس طلب کند حق خود را و اگر باشد که بتحقیق مرده باشد و معلوم نشده باشد
از او مگر خیر باین معنی که معروف بزنا نباشد تازیانه زده میشود افترا کننده بر او بزنا هشتاد تازیانه هفتم اصل عن
الفضل بن إسماعيل الهاشمي عن أبيه قال سألت أبا عبد الله وأبا الحسن عليهما السلام عن امرأة

زنت

زنت فأتت بولدها وأقرت عند إمام المسلمين بأنها زنت وأن ولدها ذلك من الزنا
فأقيم عليها الحد وإن ذلك الولد نشأ حتى صار رجلا فافترى عليه رجل هل يجلد من
افترى عليه فقال يجلد ولا يجلد شرح روایت از فضل بن اسماعیل هاشمی از پدرش گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام را از زنی که زنا کرد پس زایید فرزندی را و اقرار کرد نزد امام مسلمانان
بآنکه او زنا کرده و بآنکه آن فرزند او از زنا است پس برپای داشته شد بر آن زن حد زنا و بدرستی که آن
فرزند بزرگ شد تا آنکه گردید مردی پس نسبت بزنا داد او را مردی آیا هشتاد تازیانه زده میشود کسی که نسبت
بزنا داد او را پس امام گفت که گاهی زده میشود و گاهی زده نمیشود اصل فقلت كيف يجلد ولا يجلد فقال
من قال له يا ولد الزنا لم يجلد إنما يعزر وهو دون الحد ومن قال له يا ابن الزانية
جلد الحد تاما فقلت كيف صار هذا هكذا فقال إنه إذا قال يا ولد الزنا كان قد صدق
فيه وعزر على تعييره أمه ثانية وقد أقيم عليها الحد وإذا قال له يا ابن الزانية
جلد الحد تاما لفريته عليها بعد إظهارها التوبة وإقامة الإمام عليها الحد شرح
یعزر بعین بی نقطه و زای با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غائب مجهول باب تفعیل است التعزیر تادیب و تنبیه
بقدر مصلحت وقت التعییر بعین بی نقطه و دو یا دو نقطه و را بی نقطه مصدر باب تفعیل سرزنش اظهارها
التوبه اشارت است بآنکه اگر توبه خالص او معلوم امام میشد حد از او ساقط میشد چنانچه گذشت در حدیث
باب بیست و دوم که باب آخر منه است یعنی پس گفتم که چگونه گاهی هشتاد تازیانه زده میشود و گاهی
تازیانه زده نمیشود پس امام گفت که هر که گفت او را که ای ولد الزنا هشتاد تازیانه زده نمیشود و جز این
نیست که تادیب کرده میشود و آن کمتر از حد است و هر که گفت او را که ای پسر زانیه زده میشود هشتاد تازیانه
کامل پس گفتم که چگونه گردید این باین روش پس امام گفت که بدرستی که او چون گفت که ای ولد الزنا بود که
بتحقیق راست گفته باشد در آن و تادیب کرده میشود بر سرزنش او مادر او را بار دوم و حال آنکه بتحقیق
برپای داشته شده بر او حد و چون گوید او را که ای پسر زانیه زده میشود هشتاد تازیانه کامل برای افترای او
بر آن مادر بعد از اظهار آن مادر توبه را و برپای داشتن امام بر او حد زنا را مراد این است که این مانند آن است که
کسی مؤمن را بعد از اشراک ما گوید که یا مشرک و آن دروغ است یا حکم دروغ دارد هشتم اصل عن الحلبي عن أبي
عبد الله عليه السلام في رجل قذف ملاعنة قال عليه الحد شرح ملاعنه بصیغه اسم فاعل یا اسم مفعول باب
مفاعله است یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که دشنام زنا داد زن لعان کننده را
امام گفت که بر آن مرد است هشتاد تازیانه نهم اصل عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام قال سئل عن ابن

الْمَغْصُوبَة يَفْتَرِي عَلَيْهِ الرَّجُلُ فَيَقُولُ يَا ابْنَ الْفَاعِلَةِ فَقَالَ أَرَى أَنَّ عَلَيْهِ الْحَدَّ ثَمَانِينَ جَلْدَةً
وَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح المغصوبة بفتح میم بانقطه و صاد بی‌نقطه و با یکنقطه بصیغه اسم مفعول از باب
ضرب جماع کرده شده از روی ستم فاعله کنایه از زانیه است یعنی روایت است از عمر بن یزید از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که امام پرسیده شد از پسر زن بستم جماع کرده شده که نسبت بزنا میدهد او را مردی باین روش که میگوید
که ای پسر زن زنا کننده پس امام گفت که می بینم این را که بران مردی است حد که هشتاد تازیانه است و توبه میکند
سوی الله عز و جل از آنچه گفت دهم حدیث عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي امْرَأَةٍ وَهَبَتْ جَارِيَتَهَا لِزَوْجِهَا فَوَقَعَ عَلَيْهَا فَحَمَلَتِ الْأَمَةُ فَأَنْكَرَتِ
الْمَرْأَةُ أَنَّهَا وَهَبَتْهَا لَهُ وَقَالَتْ هِيَ خَادِمِي فَلَمَّا خَشِيَتْ أَنْ يُقَامَ عَلَى الرَّجُلِ الْحَدُّ أَقَرَّتْ
بِأَنَّهَا وَهَبَتْهَا لَهُ فَلَمَّا أَقَرَّتْ بِالْهِبَةِ جَلَدَهَا الْحَدَّ بِقَذْفِهَا زَوْجَهَا شرح روایت است از محمد بن قیس
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیرالمؤمنین علیه السلام در زنی که بخشید کنیزش را بشوهرش پس جماع کرد
کنیز را پس آبستن شد کنیز پس انکار کرد زن این را که او بخشید کنیز را باو و گفت که او کنیز منست پس وقتی که
ترسید از اینکه برپای داشته شود بر مرد حد زنا اقرار کرد باینکه او بخشیده کنیز را برای او پس وقتی که اقرار
کرد بخشیدن تازیانه زد زن را حد بسبب نسبت بزنا دادن او شوهرش را بدانکه ترسیدن زن از اقامت
لازم ندارد اینرا که در اینصورت حد باشد بر مرد ببه زیرا که میتواند بود که از جهل مبتلا باشد و دلالت دارد بر قذف
زیرا که در صورت تحلیل و مانند آن ترس اقامت حد بیجا شد یازدهم حدیث عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي رَجُلٍ قَالَ لِرَجُلٍ يَا ابْنَ الْفَاعِلَةِ يَعْنِي الزِّنَا قَالَ إِنْ كَانَتْ أُمُّهُ
حَيَّةً شَاهِدَةً ثُمَّ جَاءَتْ تَطْلُبُ حَقَّهَا ضُرِبَ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَإِنْ كَانَتْ غَائِبَةً انْتُظِرَ
بِهَا حَتَّى تَقْدَمَ فَتَطْلُبَ حَقَّهَا وَإِنْ كَانَتْ قَدْ مَاتَتْ وَلَمْ يُعْلَمْ مِنْهَا إِلَّا خَيْرٌ ضُرِبَ الْمُفْتَرِي عَلَيْهَا
الْحَدَّ ثَمَانِينَ جَلْدَةً شرح ثم در اول بفتح ثا سه نقطه و تشدید میم مفتوحه اسم اشاره است بمعنی آنجا
و ظرف متعلق بشاهده است و در بعض نسخ نیست و باقی موافق حدیث ششم این باب است دوازدهم حدیث عَنْ
يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ كَانَ عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَجُلَانِ
مُتَوَاخِيَانِ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَاتَ أَحَدُهُمَا وَأَوْصَى إِلَى الْآخَرِ فِي حِفْظِ بُنَيَّةٍ كَانَتْ لَهُ فَحَفِظَهَا
الرَّجُلُ وَأَنْزَلَهَا مَنْزِلَةَ وَلَدِهِ فِي اللُّطْفِ وَالْإِكْرَامِ وَالتَّعَاهُدِ ثُمَّ حَضَرَهُ سَفَرٌ فَخَرَجَ وَأَوْصَى امْرَأَتَهُ
فِي الصَّبِيَّةِ شرح متواخیان بواو منقلبه از همزه و خا بانقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه تثنیه اسم فاعل از باب تفاعلست بِالصَّبِيَّةِ
التواخی برادر خواندن دو کس یکدیگر را برای سببیت است بنیه بضم با یکنقطه و فتح نون و تشدید یا دو نقطه

یا بین

یا بین منقوطه مصغر بنت است فحفظها از باب علم است ولده بفتح واو و فتح لام یا بضم واو و سکون لام است یعنی
روایت است از یونس از بعض یارانش نسبت داده حدیث را بامامی که روایت از او است گفت که بودند در زمان حکومت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دو مرد برادرخوانده یکدیگر برای رضای الله عز و جل پس مرد یکی از آن دو و سفارش
کرد سوی دیگر برای نگاهداری دخترکی که بود او را پس نگاهداری کرد او را آن مرد و قرار داد او را در جای فرزند خود
در مهربانی و گرامی داشتن و وارسیدن بعد از آن پیش آمد آن مرد را سفری پس بیرون رفت و سفارش کرد زنش را
برای آن دخترک سیزدهم حدیث فَأَطَالَ السَّفَرَ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَتِ الصَّبِيَّةُ وَكَانَ لَهَا جَمَالٌ وَكَانَ الرَّجُلُ يَكْتُبُ
فِي حِفْظِهَا وَالتَّعَاهُدِ لَهَا فَلَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ امْرَأَتُهُ خَافَتْ أَنْ يَقْدَمَ فَيَرَاهَا قَدْ بَلَغَتْ مَبْلَغَ النِّسَاءِ
فَيُعْجِبَهُ جَمَالُهَا فَيَتَزَوَّجَهَا شرح السفر منصوبست از معنی حین است پس مجرورست از معنی شرط ادرکت
بصیغه معلوم باب افعالست الصبیه مرفوعست یقدم از باب علم است فیعجبه از باب افعال منصوبست فیتزوجها
از باب تفعل منصوبست یعنی پس آن مرد دراز کرد سفر را تا وقتی که بالغ شد آن دخترک و بود او را جمالی
و آن مرد می‌نوشت برای نگاهداری او و وارسیدن او پس وقتی که دید آن را زن آن مرد ترسید از اینکه آید
پس ببیند دختر را که بتحقیق رسیده بمرتبه زنان پس خوش آید او را جمالش پس جفت خود کند او را حدیث فَعَمَدَتْ
إِلَيْهَا هِيَ وَنِسْوَةٌ مَعَهَا قَدْ كَانَتْ أَعَدَّتْهُنَّ فَأَمْسَكْنَهَا لَهَا ثُمَّ افْتَرَعَتْهَا بِإِصْبَعِهَا فَلَمَّا قَدِمَ
الرَّجُلُ مِنْ سَفَرِهِ وَصَارَ فِي مَنْزِلِهِ دَعَا الْجَارِيَةَ فَأَبَتْ أَنْ تُجِيبَهُ اسْتِحْيَاءً مِمَّا صَارَتْ إِلَيْهِ
فَأَلَحَّ عَلَيْهَا بِالدُّعَاءِ كُلَّ ذَلِكَ تَأْبَى أَنْ تُجِيبَهُ فَلَمَّا أَكْثَرَ عَلَيْهَا قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ دَعْهَا فَإِنَّهَا تَسْتَحْيِي تَسْتَحْيِي
أَنْ تَأْتِيَكَ مِنْ ذَنْبٍ كَانَتْ فَعَلَتْهُ شرح عمدت بعین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضربست
اعدتهن بعین بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعالست الاعداد آماده کردن افترعتها
بفا و را بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افتعالست اصبع بکسر و فتح و ضم همزه و سکون صاد بی‌نقطه
و فتح و کسر و ضم با یکنقطه است تجیبه بجیم و یا دو نقطه در پایین و همزه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضربست
و در بعض نسخ بیا یکنقطه بجای همزه از باب افعالست استحیاء منصوب و مفعول له ابت است من در مما
برای سببیت است ما موصوله است و عبارتست از بلوغ و جمال یا عبارتست از زوال بکارت یا عبارتست از
مجموع الح بتشدید حا بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست کل منصوب و ظرف تابی است یعنی پس
قصد کرد سوی آن دختر آن زن و زنانی با او که بتحقیق بود که آماده کرده بود ایشان را پس نگاه داشتند دستها و پایهای
دختر را برای آن زن بعد از آن بی بکارت کرد آن دختر را بانگشت خود پس وقتی که آمد آن مرد از سفرش و گردید در
منزل خود خواند دختر را پس ابا کرد از اینکه آید نزد او از شرمساری بسبب آنچه گردیده بود سوی او پس آن مرد الحاح

ومبالغه کرد بر دختر در خواندن در جمیع آن ابا میکرد دختر از اینکه آید نزد او پس وقتی که بسیار کرد آنرا بر دختر گفت
او را زن او که واگذار دختر را چه بد مستی که او شرم میکند از اینکه آید نزد تو بسبب گناهی که بود که کرده آنرا
حل قال لها وما هو قالت كذا وكذا ورمتها بالفجور فاسترجع الرجل ثم قام الى الجارية فوبخها
وقال لها ويحك اما علمت ما كنت اصنع بك من الالطاف والله ما كنت اعدك الا كبعض
ولدي او اخواتي فان كنت لابنتي فما دعاك الى ما صنعت شرح كذا وكذا كنايت از اقرار است که در
جایی کمی وقوع زنا از دختر در هم بوده متهما بفتح را منقوطه وتخفیف میم مفتوحه وسکون تاء دو نقطه در بالا است
الاسترجاع گفتن انا لله وانا الیه راجعون در وقت حادثه وتوبیخها بواو وبای یک نقطه وحای بی نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب تفعیل است وویحک بفتح واو وسکون یای دو نقطه در پایین وفتح حای بی نقطه وکسر کاف منصوب است
مضاف است بحذف حرف نداء اما بفتح همزه وتخفیف میم است اعدک بفتح همزه وضم عین بی نقطه وتشدید دال بی نقطه
بعض منصوب مستثنای مفرغ است ولدی بضم واو وسکون لام است ان بکسر همزه وسکون نون مخففه از مثقله
کنت بکسر تاء است لابنتی بفتح لام فارقه خبر کنت است ومقصود اینست که برای تو نفقه وکسوه حاضر بود وفکر شوهر
برای تو میکردم یعنی گفت زن که وچیست آن گناه زن گفت چنین وچنین ونسبت داد دختر را بزنا
پس استرجاع کرد آن مرد بعد از آن برخاست بسوی دختر پس سرزنش کرد دختر را وگفت دختر را که ای [illegible] تو
آیا ندانستی آنچه را که بودم که میکردم بتو از لطفها بخدا قسم که نبودم که شمرم ترا مگر بعض فرزندانم یا خواهرانم و بد مستی
که بودی هر آینه دختر من پس چه چیز خواند ترا بسوی آنچه کردی حل فقالت له الجارية اما اذا قيل لك ما
قيل فوالله ما فعلت الذي رمتني به امرأتك ولقد كذبت علي وان القصة لكذا وكذا
ووصفت له ما صنعت بها امرأته قال فاخذ الرجل بيد امرأته وبيد الجارية فمضى بهما حتى
اجلسهما بين يدي امير المؤمنين عليه السلم واخبره بالقصة كلها فاقرت المرأة بذلك شرح اما
بفتح همزه وتشدید میم است از ابمعنی [illegible] است فاء در فوالله جواب اما است ومقصود اینست که اگر او نمیگفت من نیز
نمیگفتم یعنی پس گفت او را دختر که اما وقتی که گفته شد ترا آنچه گفته شد پس بخدا قسم که نکردم آنچه را که نسبت داد
مرا بآن زن تو وهر آینه بتحقیق افترا کرد بر من وبد مستی که سرگذشت هر آینه چنین وچنین بوده وبیان کرد برای
آن مرد آنچه را که کرده بود باو زن آن مرد امام گفت که پس چسبید آن مرد بدست زن خود ودست دختر پس برد ایشان را
تا آنکه نشانید ایشان را پیش امیر المؤمنین علیه السلم وخبر داد او را بسرگذشت همه اش و اقرار کرد آن زن بآنچه
کرده بود حل قال وكان الحسن بين يدي ابيه فقال له امير المؤمنين عليه السلم اقض فيها
فقال الحسن نعم على المرأة الحد لقذفها الجارية وعليها القيمة لافتراعها اياها قال

كبعض

فقال

فقال امير المؤمنين عليه السلم صدقت ثم قال اما لو كلف الجمل الطحن لفعل شرح ضمیر فیها راجع
بقضیه این مرد است نعم بفتح نون وفتح عین وسکون میم است القیمه بکسر قاف وسکون یای دو نقطه در پایین
بها او بجاریه است از مهر موافق آنچه گذشت در حدیث سیوم این باب ودر چهارم علیها القیمه منافات ندارد
با آنچه گذشت در نظیر این در کتاب القضایا والاحکام در حدیث نهم از ابواب که والزمهن جمیعا العقر زیرا که ممکن است
بعد از آن دیگر انجا مجهول باشند بخلاف آنچه اینجا [illegible] اما بفتح همزه وتخفیف میم است کلف بصیغه مجهول باب
تفعیل است الجمل بفتح جیم وفتح میم شتر نر که جوان وتوانا باشد وآن مرفوع ونایب فاعل است الطحن بفتح طای بی نقطه
وسکون حای بی نقطه مصدر باب منع نرم خاییدن غذا وآرد کردن بآسیا ومراد اینجا معنی اول است وازان خوردن
طواحن بمعنی دندانهایی که آلت خاییدن است وآن منصوب ومفعول دوم است لفعل بفتح لام وصیغه
ماضی غایب معلوم باب منع است واین مثل است برای کسی که طلب کنند از او کاری که بغایت آسان باشد
برا و خواهان آن باشد یعنی امام گفت که بود امام حسن پیش پدرش پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلم
که حکم کن در آن قضیه پس گفت امام حسن که آری حکم میکنم بر آن زن هشتاد تازیانه بسبب نسبت زنا
دادن او دختر را و بر زن است مهر بسبب بی بکارت کردن او دختر را امام گفت که پس گفت امیر المؤمنین
علیه السلم راست گفتی بعد از آن گفت حاضران را که آگاه باشید اگر مکلف میشد شتر نر جوان که نرم
خاییدن غذا را هر آینه میکرد سیزدهم حل عن سليمان عن ابي عبد الله عليه السلم قال يجلد قاذف
الملاعنة يعني روایت است از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هشتاد تازیانه زده میشود دشنام
دهنده بزنا زنی که لعان کرده باشد چهاردهم حل عن عباد البصري عن جعفر بن محمد عليه السلم قال
اذا قذف الرجل الرجل فقال انك لتعمل عمل قوم لوط تنكح الرجال قال يجلد حد القاذف
ثمانين جلدة شرح قال در دوم کلام راوی است وتکرار قال در اول است وترک آن بهتر است یعنی روایت است از
عباد بصری از جعفر بن محمد علیه السلم گفت که چون دشنام دهد مردی مردی را بآنکه گوید که بد مستی که تو میکنی
کار قوم لوط را جماع میکنی مردان را امام گفت که تازیانه زده میشود حد دشنام دهنده بزنا که هشتاد تازیانه است
پانزدهم حل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلم في الرجل يقذف الرجل فيجلد فيعود عليه
بالقذف قال ان قال له ان الذي قلت لك حق لم يجلد وان قذفه بالزنا بعد ما جلد
فعليه الحد وان قذفه قبل ان يجلد بعشر قذفات لم يكن عليه الا حد واحد شرح [illegible]
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که دشنام بزنا میدهد مردی را پس هشتاد تازیانه زده میشود پس باز میگرداند
بر او دشنام بزنا امام گفت که اگر گوید او را که بد مستی که آنچه گفتم ترا حق است تازیانه زده نمیشود واگر [illegible] دشنام ده

او را بزنا بعد از آنکه تازیانه زده شده باشد پس بر اوست حد که هشتاد تازیانه دیگر است و اگر دشنام بزنا او را پیش از آنکه تازیانه زده شود بدهد و دشنام بزنا مثل اینها شد بر او مگر یک حد **شانزدهم حدیث** عن عبّاد بن صهيب عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول كان علي صلوات الله عليه يقول إذا قال الرجل للرجل يا معفوج أو يا منكوح في دبره فإنّ عليه الحدّ حدّ القاذف **شرح** المعفوج بعين بی‌نقطه و جیم بصیغهٔ اسم مفعول از باب ضرب منکوح در دبر ماخوذ است از عفج بفتح و کسر عین و سکون فا و بفتح عین و فتح فا بمعنی معقدی که میان حلقه و معده است **یعنی** روایت از عباد بفتح عین و تشدید با یک نقطه ابن صهیب بضم صاد بی‌نقطه و فتح ها و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که بود علی صلوات الله علیه که میگفت که چون گوید مرد مرد را که ای معفوج یا گوید که ای جماع کرده شده در دبرش پس بدرستی که بر اوست حد که حد دشنام دهنده بزناست مراد هشتاد تازیانه است **هفدهم حدیث** عن حبيب بن زرارة قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لو أتيت برجل قد قذف عبدًا مسلمًا بالزنا لا نعلم منه إلّا خيرًا لضربته الحدّ حدّ الحرّ إلّا سوطًا **شرح** ذکر او برای فرض حکومت از حر دست در ظاهر نیز اتیت بصیغهٔ متکلم مجهول از باب ضرب است با در برجل برای تعدیه است **یعنی** روایت حبیب بن زراره گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که اگر آورده شود نزد من مردی که بتحقیق دشنام داده غلامی مسلمان را بزنا بر حالی که ندانیم از آن غلام مگر خوب را یعنی که معروف بزنا نباشد هر آینه میزنم آن مرد را حد که حد برای آزادست مگر یک تازیانه **هجدهم حدیث** عن حمزة بن حمران عن أحدهما عليهما السلام قال سألته عن رجل أعتق نصف جاريته ثمّ قذفها بالزنا قال قال أرى عليه خمسين جلدة ويستغفر الله عزّ وجلّ قلت أرأيت إن جعلته في حلّ من قذفه إيّاها وعفت عنه قال لا ضرب عليه إذا عفت عنه من قبل أن ترفعه **شرح** خمسین مبنی بر آنست که چهل از جمله آن برای نصف آزادست باعتبار حد و ده از جمله آن برای نصف غیر آزادست باعتبار تعزیر که مختلف میشود باختلاف مصالح چنانچه گذشت در شرح حدیث هفتم این باب پس میتواند بود که اگر قاذف غیر آزاد کننده باشد بیشتر از خمسین باشد و لهذا امام علیه السلام أری گفته حل بکسر حاء و تشدید لام است ترفعه براء بی‌نقطه و فا و عین بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع غایبه معلوم از باب منع است **یعنی** روایت از حمزة بن حمران از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که آزاد کرد نصف کنیز خود را بعد از آن دشنام داد او را بزنا راوی گفت که امام گفت که مصلحت میبینیم بر او پنجاه تازیانه را و استغفار میکند الله عز و جل را گفتم که خبر ده مرا که اگر کنیز گرداند او را بری الذمه از دشنام او کنیز را و عفو کند از او امام گفت که نیست زدن تازیانه بر آن مرد چون کنیز عفو کند از او پیش از آنکه

نزد امام

نزد امام برد او را **نوزدهم حدیث** عن ابن محبوب عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال يجلد قاذف اللقيط ويجلد قاذف ابن الملاعنة **شرح** اللقيط بفتح لام و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی‌نقطه کودک برداشته شده از سر راه **یعنی** روایت از حسن بن محبوب از بعض یاران از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هشتاد تازیانه زده میشود دشنام دهندهٔ کودک برداشته شده از سر راه و هشتاد تازیانه زده میشود دشنام دهندهٔ پسر زنی که لعان کرده باشد **بیستم حدیث** عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام إذا سئلت الفاجرة من فجر بك فقالت فلان فإنّ عليها حدّين حدًّا من فجورها [لفجورها] وحدًّا بفريتها [لفريتها] على الرجل المسلم **شرح** روایت از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون پرسیده شود زانیه که که زنا کرد بتو پس گوید که فلان پس بدرستی که بر اوست دو حد حدی بسبب زنای او و حدی بسبب افترای او بر مرد مسلمان **بیست و یکم حدیث** عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله عن أبي عبد الله عليه السلام قال النصرانية واليهودية تكون تحت المسلم فيقذف ابنها قال يضرب حدًّا لأنّ المسلم حصّنها **شرح** فیقذف بصیغهٔ مضارع غایب مجهول از باب ضرب است ابنها مرفوع و نایب فاعل است و مراد اینست که کسی میگوید بپسرش که ای پسر زانیه قال در دوم مکرر اول است و میتواند بود که ضمیر مستتر در قال در اول راجع بعبد الرحمن باشد و در دوم راجع بامام باشد یضرب بصیغهٔ غایب مجهول است و ضمیر مستتر راجع بقاذف است که مفهوم است از سابق حصنها بحاء بی‌نقطه و صاد بی‌نقطه و نون بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التحصین بحصار کردن و مراد اینجا اینست که چون شوهرش مسلمانست آن زن را در حکم مسلمه کرده است پس قاذف او مستحق هشتاد تازیانه میشود **یعنی** روایت از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زن ترسا و زن جهود میباشد در نکاح مرد مسلمان پس دشنام بزنای مادر داده میشود پسر آن زن امام گفت که آن دشنام دهنده زده میشود هشتاد تازیانه زیرا که مرد مسلمان در حفظ خود در آورده آن زن را **بیست و دوم حدیث** عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقذف الجارية الصغيرة قال لا يجلد إلّا أن تكون قد أدركت أو قاربت **شرح** مضمون این موافق حدیث سیوم این باب است **بیست و سوم حدیث** عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يقذف الصبية يجلد قال لا حتّى تبلغ **شرح** روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که دشنام بزنا میدهد دختر کوچک را آیا هشتاد تازیانه زده میشود امام گفت که نه تا آنکه بالغ شود **بدانکه** جمع میان ظاهر این حدیث و حدیث سابق و حدیث سیوم این باب اینست که مراد بمقاربت احتمال ادراک باشد و مراد بادراک در آن دو حدیث ادراک یقینی باشد و در این حدیث اعم باشد یا اینست که در صورت مقاربت و عدم بلوغ استحقاق حد باشد و تأخیر آن باید کرد تا دختر بالغ شود **بیست و چهارم حدیث**

اصل باب الرجل يقذف جماعة شرح اين باب بيان مرويست كه دشنام بزنا ميدهد چند كس فراهم آمده را
در اين باب سه حديث است اول اصل عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله عليه السلم قال سألته عن رجل
افترى على قوم جماعة قال ان اتوا به مجتمعين ضرب حدا واحدا وان اتوا به متفرقين
ضرب لكل واحد منهم حدا شرح روايتست از جميل بن دراج از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه پرسيدم
امام را از مردى كه نسبت بزنا داد جمعى را برحالى كه فراهم آمده بودند گفت كه اگر آورند او را يكجا زده ميشود
يكحد واگر آورند او را پراكنده زده ميشود براى هر آورنده از جملهٔ ايشان حدى دوم اصل عن الحسن العطار قال
قلت لابي عبد الله عليه السلم رجل قذف قوما قال قال بكلمة واحدة قلت نعم قال يضرب حدا
واحدا فان فرق بينهم في القذف ضرب لكل واحد منهم حدا شرح روايتست از حسن عطار گفت كه
گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را كه مردى دشنام بزنا داد قومى را چگونه ميشود راوى گفت كه امام گفت كه آيا بيك سخن
پس گفتم كه آرى امام گفت كه زده ميشود يكحد اگر يكبار آورند او را و پس اگر تفريق كند ميان ايشان در دشنام بزنا
زده ميشود براى هر يكى از ايشان حدى خواه يكبار آورند او را و خواه چند بار سيوم اصل عن محمد بن حمران
عن ابي عبد الله عليه السلم قال سألته عن رجل افترى على قوم جماعة قال فقال ان اتوا به
مجتمعين ضرب حدا واحدا وان اتوا به متفرقين ضرب لكل رجل حدا شرح مضمون اين
موافق حديث اول اين بابست باب بيست و هشتم اصل باب في نحوه شرح اين بابيست در بيان
آنچه مذكور شد در باب سابق در اين باب چهار حديث است اول اصل عن عباد البصري قال سألت ابا جعفر
عليه السلم عن ثلثة شهدوا على رجل بالزنا وقالوا الان نأتي بالرابع قال يجلدون حد القاذف
ثمانين جلدة كل رجل منهم شرح كل مرفوع و بدل ضمير يجلدون است براى احتراز از توهم اينكه
تازيانه بمجموع من حيث المجموع باشد يعنى روايتست از عباد بصرى گفت كه پرسيدم امام محمد باقر عليه السلم را از
سه كس كه گواهى دادند بر مردى بزنا و گفتند كه الحال مى آوريم گواه چهارم را امام گفت كه تازيانه زده ميشوند حد دشنام
دهنده بزنا كه هشتاد تازيانه است هر مردى از ايشان دوم اصل عن محمد بن قيس عن ابي جعفر عليه
السلم قال قال لا اكون اول الشهود الاربعة على الزنا اخشى ان ينكل بعضهم فاجلد شرح
اخشى بصيغهٔ مضارع متكلم معلوم از باب علم است ينكل بنون بصيغهٔ مضارع غايب معلوم از باب نصر و ضرب و علم است
اجلد بصيغهٔ مضارع متكلم مجهول از باب ضرب است يعنى روايتست از محمد بن قيس از امام محمد باقر عليه السلم راوى گفت
كه امام گفت كه نميباشم اول چهار گواه بزنا در اداى شهادت ميترسم از اينكه سرباز زند بعضى ايشان پس
زده شوم هشتاد تازيانه سيوم اصل عن عمار بن موسى عن ابي عبد الله عليه السلم قال سألته عن رجل

شهد

شهد عليه ثلثة انه زنا بفلانة وشهد الرابع انه لا يدرى بمن زنا قال لا يحد
ولا يرجم شرح متبادر از قول شاهد رابع بعد از اقامت شهادت سه شاهد بزنا كه اشهد انى لا ادرى بمن زنا
انكار زنا است والا ميگفت كه اشهد انه زنى ولا ادرى بمن زنى زيرا كه تعلق شهادت بنفى علم معقول نيست
بنا بر اين صدور رجم ساقط ميشود و شيخ طوسى در استبصار توجيه ديگر كرده والله اعلم يعنى روايتست از عمار بن موسى
از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه پرسيدم امام را از مردى كه گواهى دادند بر او سه كس اينكه او زنا كرده بفلان زن
و گواهى داد گواه چهارم اينكه او نميداند كه با كه زنا كرده امام گفت كه آن مرد اگر عزب است تازيانه زده نميشود و اگر محصن است
سنگسار كرده نميشود چهارم اصل عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلم عن ابيه صلوات الله
عليه في ثلثة شهدوا على رجل بالزنا فقال امير المؤمنين اين الرابع فقالوا الان يجيء فقال
امير المؤمنين عليه السلم حدوهم فليس في الحدود نظرة ساعة شرح حدوهم بصيغهٔ امر از باب نصرست
نظرة بفتح نون و كسر ظاء بمعنى مهلت و ساعة مجرورست بنظرة منون است و ساعة منصوبست يعنى روايتست
از سكونى از امام جعفر صادق عليه السلم از پدرش صلوات الله عليه در سه كس كه گواهى دادند بر مردى بزنا پس گفت
امير المؤمنين عليه السلم كه كجاست گواه چهارم پس گفتند كه درين وقت مى آيد پس گفت امير المؤمنين عليه السلم كه حد زنان
كرده بزنيد ايشان را چه نيست در حدود انتظار ساعتى باب بيست و نهم اصل باب الرجل يقذف امرأته
و ولده شرح اين باب بيان مرويست كه دشنام بزنا ميدهد زن خود را يا فرزند خود را و در اين باب چهار حديث است
اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر صلوات الله عليه في رجل قال لامرأته يا زانية انا زنيت
بك قال عليه حد واحد لقذفه اياها واما قوله انا زنيت بك فلا حد فيه الا ان يشهد
على نفسه اربع شهادات بالزنا عند الامام شرح روايتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر صلوات الله عليه در مردى
كه گفت زنش را كه اى زنا كننده من زنا كردم بتو امام گفت كه بر او است يكحد براى دشنام بزناى او زنش را و اما
قول او كه من زنا كردم بتو پس نيست حدى در آن مگر آنكه گواهى دهد بر خودش چهار گواهى بزنا نزد امام دوم اصل
عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابه قال قلت لابي عبد الله عليه السلم الرجل يقذف امرأته قبل
ان يدخل بها قال يضرب الحد ويخلى بينه وبينها شرح يخلى بحاء بنقطه بصيغهٔ مضارع غايب مجهول
از باب تفعيل است و مقصود اينست كه بمحض اين زن بر او حرام نميشود و لعان متحقق نميشود زيرا كه دخول از جمله
شروط تحقق لعان است چنانچه گذشت در كتاب الطلاق در حديث اول و دوم باب اللعان كه باب هفتاد و
چهارم است يعنى روايتست از محمد بن ابي عمير از بعض ياران خود گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را كه مرد دشنام
بزنا ميدهد زنش را پيش از آنكه دخول كند با آن زن امام گفت كه زده ميشود هشتاد تازيانه و واگذاشته ميشود ميان او

ومیان زن سیوم اصل عن محمد بن مضارب عن ابی عبد الله علیه السلم قال من قذف امرأته قبل
ان یدخل بها جلد الحد وهی امرأته شرح روایتست از محمد بن مضارب از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که هرکه دشنام زنا داد زنش را پیش از آنکه دخول کند باو تازیانه زده میشود هشتاد تازیانه و او زن او است چهارم اصل
عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا قذف الرجل امرأته ثم اکذب نفسه
جلد الحد وکانت امرأته وان لم یکذب نفسه تلاعنا ویفرق بینهما شرح روایتست از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون دشنام زنا داد مرد زن مدخوله خود را و نفی ولد نیز کرد بعد از آن دروغگو
شمرد خودش را تازیانه زده میشود هشتاد تازیانه و جدا نمیشود زن او و اگر دروغگو نشمرد خودش را لعان میکنند
با یکدیگر و تفریق کرده میشود میان ایشان کیفیت لعان در حدیث آینده است پنجم اصل عن زرارة
قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن قول الله عز وجل والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم
شهداء الا انفسهم قال هو الذی یقذف امرأته فاذا قذفها ثم اقر بانه کذب علیها
جلد الحد وردت الیه امرأته وان ابی الا ان یمضی فیشهد علیها اربع شهادات بالله انه
لمن الصادقین والخامسة یلعن فیها نفسه ان کان من الکاذبین شرح یمضی بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال یا باب ضرب است فیشهد در نسخ بفاء است و در بعضی بصیغه ماضی و در بعضی بصیغه مضارع
وبنا بر اول از قبیل ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار است ابن هشام در مغنی اللبیب گفته که تنزیل الفعل
لتحقق وقوعه منزلة ما قد وقع وبنا بر دوم تقدیر فان شهد است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و مصدر خبر
مبتدای محذوف است تقدیر فحکمه ان یشهد موافق آنچه گذشت در کتاب الطلاق در حدیث سیوم باب اللعان
که باب هفتاد و چهارم است و الا فاء زیادتی کاتبان خواهد بود زیرا که فاء ربطه در جواب شرط میباشد کم در یکی از شش
موضع و این از آنها نیست یعنی روایتست از زراره گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از قول
الله عز وجل در سوره نور که و جمعی که دشنام میدهند زنان خود را برحالی که نیست ایشان را گواهانی مگر خود شان
امام گفت که او کسی است که دشنام زنا میدهد زنش را پس چون دشنام زنا داد زنش را بعد از آن اقرار کرد بانکه
او دروغ گفت بر زن زده میشود هشتاد تازیانه و برگردانیده میشود سوی او زنش و اگر ابا کند مگر از اینکه امضا
کند سخن خود را پس گواهی دهد او بر زن چهار گواهی بالله که بدرستی که او از جمله راستگویانست و گواهی پنجم لعنت
میکند در آن خودش را اگر باشد از جمله دروغگویان اصل وان ارادت ان تدرأ عن نفسها العذاب والعذاب
هو الرجم شهدت اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین والخامسة ان غضب الله علیها
ان کان من الصادقین وان لم تفعل رجمت وان فعلت درأت عن نفسها الحد ثم لا تحل

له الی یوم القیمة شرح و اگر زن خواهد که دفع کند از خودش عذاب را و عذاب عبارتست از سنگسار کردن
گواهی میدهد چهار گواهی بالله که بدرستی که شوهر از جمله دروغگویانست و گواهی پنجم اینست که غضب الله بر زن
باشد اگر شوهر باشد از جمله راستگویان و اگر زن نکند سنگسار کرده میشود و اگر کند دفع میکند از
خودش حد را بعد از آن حلال نمیشود برای شوهر تا روز قیامت ششم اصل عن عباد بن صهیب عن
ابی عبد الله علیه السلم فی رجل اوقفه الامام للعان فشهد شهادتین ثم نکل و
اکذب نفسه قبل ان یفرغ من اللعان قال یجلد حد القاذف ولا یفرق بینه و
بین المرأة شرح اللعان بتشدید و تخفیف لام دوم میتواند بود و نکل از باب نصر و ضرب و علم است یفرغ از باب نصر
و منع و علم است حد منصوب است یعنی روایتست از عباد بن صهیب از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که واداشت
او را امام برای لعان پس گواهی داد دو گواهی بعد از آن سر باز زد و دروغگو شمرد خودش را پیش از آنکه
فارغ شود از لعان امام گفت که زده میشود حد دشنام دهنده زنا و تفریق کرده نمیشود میان او و میان زن
هفتم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل لاعن امرأته وهی حبلی ثم ادعی ولدها
بعد ما ولدت وزعم انه منه قال یرد الیه الولد ولا یجلد لانه قد مضی التلاعن
شرح این بعینه گذشت در کتاب الطلاق در حدیث هفتم باب اللعان که باب هفتاد و چهارم است و
مفصل شرح گذشت در کتاب الطلاق در حدیث سیزدهم باب اللعان و در کتاب المواریث در حدیث پنجم
باب میراث ابن الملاعنه که باب پنجاه و سیوم است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی
که لعان کرد زنش را برحالی که زن آبستن است بعد از آن دعوی کرد فرزندش را بعد از آنکه زائیده بود و دعوی کرد
که آن فرزند از وی است امام گفت که برگردانیده میشود سوی او آن فرزند و تازیانه زده نمیشود زیرا که تلاعن
ایشان از تحقیق گذشت تلاعن ایشان هشتم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل یفتری
علی امرأته قال یجلد ثم یخلی بینهما ولا یلاعنها حتی یقول اشهد انی رأیتک تفعلین کذا
وکذا شرح این گذشت در کتاب الطلاق در حدیث پانزدهم باب اللعان یعنی روایتست از محمد بن مسلم که راوی گفت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که پرسیدم امام را از مردی که افترا میکند بر زنش زنا امام
گفت تازیانه زده میشود بعد از آن واگذاشته میشود میان آن دو و لعان نمیکند زن را تا آنکه گوید که گواهی میدهم
که من دیدم ترا که میکردی چنین و چنین بدانکه ظاهر جمع میان این حدیث و حدیث آینده و میان آنچه گذشت
در حدیث سیزدهم این باب اینست که از جمله شروط لعان یکی از دو چیز باشد اول دعوی مشاهده دوم نفی ولد
آنچه گذشت در کتاب الطلاق در شرح حدیث شانزدهم باب اللعان که باب هفتاد و چهارم است نهم اصل

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الرجل یقذف امرأته یجلد ثم یخلّی
بینهما و لا یلاعنها حتی یقول انه قد رای من یفجر بها بین رجلیها شرح روایت از ابو بصیر از
امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که دشنام بزنا میدهد زنش را که تازیانه زده میشود بعد از آن و الحد
میشود میان آن دو و لعان نمیکنند زن را مگر آنکه گوید که بدرستی که او بتحقیق دید کسی را که زنا میکرد با آن زن
در میان دو پای زن مثلا دهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل
قذف امرأته فتلاعنا ثم قذفها بعد ما تفرقا ایضا بالزنا اعلیه حد قال نعم علیه حد
شرح روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که دشنام بزنا داد زنش را
پس لعان کردند با یکدیگر بعد از آن دشنام داد زن را بعد از آنکه از یکدیگر جدا شدند نیز بزنا آیا بر آن مرد حد است
امام گفت که آری بر او است حد یازدهم اصل عن یونس عن اسحق بن عمار عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله
علیه السلام فی رجل قال لامرأته لم اجدک عذراء قال یضرب قلت فان عاد قال یضرب فانه
یوشک ان ینتهی قال یونس یضرب ضرب ادب لیس بضرب الحدود لئلا یؤذی امرأة
مؤمنة بالتعریض شرح عذرا بفتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه و الف ممدوده دوشیزه است
ضمیر فانه راجع برجل است یا ضمیر شانست یوشک بواو و شین با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال
از افعال مقاربه است و اسمش ضمیر مستتر راجع برجل است ان ینتهی بفتح همزه و سکون نون خبر یوشک است
ضمیر مستتر در ینتهی راجع برجل است در کلام یونس یضرب در اول بصیغه مضارع غائب مجهول است و در دوم
بضرب بباء حرف جر و صیغه مصدر است ضرب در اول بصیغه مصدر منصوب و مفعول مطلق و مضاف است
لئلا متعلق بیضرب بصیغه مجهول است یؤذی بهمزه و ذال با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است
التعریض ضد تصریح و اینجا عبارتست از دشنام بزنا در پرده زیرا که زوال بکارت بزنا و غیر زنا میباشد یعنی
روایت از یونس بن عبد الرحمن از اسحق بن عمار از ابو بصیر گفت که سخن گفت امام جعفر صادق علیه السلام در
مردی که گفت زنش را که نیافتم ترا بکر امام گفت که زده میشود گفتم که پس بدرستی که او باز گفت امام گفت که زده
میشود چه بدرستی که او نزدیک میشود که ترک کند گفت یونس که زده میشود زدن تعزیر نه زدن حدود
برای این زده میشود که آزار نکند زنی مؤمنه را در پرده دوازدهم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام
فی رجل قال لامرأته لم تأتینی عذراء قال لیس علیه شیء لان العذرة تذهب بغیر جماع
شرح لم تأتینی بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون همزه و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون
وقایه و ضمیر متکلم است شیء بمعنی حد است پس منافات ندارد با ثبوت تعزیر که گذشت در حدیث سابق عذره

بفتح

بفتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه است یعنی روایت از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی
که گفت زنش را که نیامدی نزد من بکر امام گفت که نیست بر او چیزی از حد زیرا که بکارت گاهی میرود بی جماع موافق
آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب الرجل یتزوج بالمرأة علی انها بکر تا آخر که باب ... است سیزدهم اصل
عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن رجل قذف ابنه بالزنا قال لو قتله ما قتل به
و ان قذفه لم یجلد له قلت فان قذف ابوه امه فقال ان قذفها و انتفی من ولدها تلاعنا
و لم یلزم ذلک الولد الذی انتفی منه و فرق بینهما و لم تحل له ابدا شرح لم یلزم بصیغه مضارع غائب
مجهول باب افعالست و ضمیر مستتر راجع برجل است که پدر است و آن مفعول اول و نایب فاعلست ذلک منصوبست
تقدیرا و مفعول دوم است الولد منصوب و صفت ذلک است الذی صفت الولد است انتفی بصیغه ماضی غائب
معلوم باب افتعالست و ضمیر مستتر راجع برجل است ضمیر منه راجع بالذی است فرق بصیغه ماضی غائب مجهول
باب تفعیلست ضمیر بینهما راجع برجل و زن او است یا راجع برجل و ولد است لم تحل بصیغه مضارع غائبه معلوم باب ضرب است
یعنی روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که دشنام داد پسر خود را بزنا امام
گفت که اگر میکشت پسر را کشته نمیشد بسبب او و اگر دشنام بزنا داد پسر را تازیانه زده نمیشود برای او
گفتم که پس اگر دشنام بزنا داد پدرش مادرش را چگونه میشود پس امام گفت که اگر دشنام بزنا داده مادرش را
و بیزار شود از فرزند آن مادر لعان میکنند با یکدیگر و الزام کرده نمیشود بآن فرزندی که بیزار شده از او و تفریق
کرده میشود میان آن مرد و زنش و حلال نمیشود آن زن برای آن مرد هرگز اصل قال و ان کان قال لابنه یا
ابن الزانیة و امه حیة و لم ینتف من ولدها جلد الحد لها و لم یفرق بینهما قال و ان
کان قال لابنه یا ابن الزانیة و امه میتة و لم یکن لها من یأخذ بحقها منه الا ولدها
منه فانه لا یقام علیه الحد لان حق الحد قد صار لولده منها و ان کان لها ولد من غیره فهو
ولیها یجلد له و ان لم یکن لها ولد من غیره و کان لها قرابة یقومون باخذ الحد جلد لهم
شرح امام گفت که و اگر باشد که گوید پسر خود را در حالی که مادرش زنده باشد که ای پسر زانیه و بیزار نشود از
فرزند آن مادر تازیانه زده میشود حد تمام تازیانه برای آن مادر و تفریق کرده نمیشود میان ایشان امام گفت
که و اگر باشد که گوید پسر خود را که ای پسر زانیه در حالی که مادرش مرده باشد و نباشد برای آن مادر کسی که فرا گیرد
حق او را از آن مرد مگر فرزند آن مادر از آن مرد پس بدرستی که شان اینست که برپای داشته نمیشود بر او حد زیرا
که حق حد بتحقیق گردید برای فرزند او از آن زن و اگر باشد برای آن زن فرزندی از غیر آن مرد پس آن فرزند صاحب
اختیار آن زنست تازیانه زده میشود آن مرد برای آن فرزند و اگر نباشد برای آن زن فرزندی از غیر آن مرد و باشند

برای آن زن خویش و زنانی که ایستادگی کنند که گرفتن حدّ تازیانه زده میشود آنقدر برای ایشان چهارم اصل عن ابی
مُضارب عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قذف امرأته قبل ان یدخل بها ضُرب الحدّ
وهی امرأته شرح مضمون این موافق حدیث سیوم این بابست باب سی ام اصل باب صفة حد القاذف
شرح این باب بیان چگونگی حدّ دشنام دهنده بزنا و مانند آنست در این باب پنج حدیث است
عن سماعة بن مهران قال سألته عن الرجل یفتری کیف ینبغی للامام ان یضربه قال جلد
بین الجلدین شرح روایتست از سماعة بن مهران که پرسیدم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
گفت که پرسیدم امام را از مردی که نسبت بزنا و مانند آن میدهد چه چگونه سزاوارست برای امام
زند او را امام گفت که سزاوارست تازیانه زدنی میان سست و سخت موافق آنچه گذشت در حدیث
دوم باب صفة حد الزانی که باب ششم است دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر رسول الله صلی الله علیه وآله ان لا ینزع شیء من
ثیاب القاذف الا الرداء شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که امر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله باینکه در وقت حد کنده نشود چیزی از جامهای دشنام دهنده
بکمر ردا سیوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال یجلد المفتری ضربا بین
الضربین یضرب جسده کله شرح روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم صلوات الله علیه گفت که تازیانه
زده میشود افترا کننده زدنی که میان سست و سخت باشد زده میشود بدن او همگیش مستثنای سر و فرج
از کل عضو گذشت در حدیث اول باب صفة حد الزانی که باب ششم است چهارم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن
صلوات الله علیه قال المفتری یضرب بین الضربین یضرب جسده کله فوق ثیابه شرح این
از شرح حدیث سابق پنجم اصل عن مسمع بن عبد الملک عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله الزانی اشد ضربا من شارب الخمر وشارب الخمر اشد ضربا من القاذف
والقاذف اشد ضربا من التعزیر شرح التعزیر بعین بی نقطه و زای بانقطه و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل است
تادیب بتازیانه در گناهی که در آن حد بنا شده و مقدار معیّن نیست یعنی روایتست از مسمع بن عبد الملک از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که زناکننده سخت زدنی تر است باعتبار زدن از آشامنده
خمر و آشامنده خمر سخت زدنی تر است باعتبار زدن از دشنام دهنده و دشنام دهنده سخت زدنی تر است باعتبار زدن
از مستحق تعزیر باب سی و یکم اصل باب ما یجب فیه الحد فی الشراب شرح الشراب بفتح شین بانقطه و تخفیف راء
بی نقطه آنچه آشامیده شود و مراد اینجا خمر و مانند آنست یعنی این باب بیان چیزیست که واجب میشود از جمله حدها

در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل
شرب حسوة خمر قال یجلد ثمانین جلدة قلیلها وکثیرها حرام شرح الحسوة بضم حاء بی نقطه و سکون
سین بی نقطه آنقدر از جمله آشامیدنی مثل یک جرعه یعنی روایتست از اسحق بن عمار که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که آشامید یک جرعه خمر گفت که تازیانه زده میشود هشتاد تازیانه بیان این آنکه کم خمر و بسیارش
حرامست دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له کیف کان یجلد رسول الله
صلی الله علیه وآله قال فقال کان یضرب بالنعال ویزید کلما اتی بالشارب ثم لم یزل الناس
یزیدون حتی وقف علی ثمانین اشار بذلک علیّ علی عمر فرضی بها شرح یجلد بصیغه معلوم باب ضرب است
النعال بکسر نون و تخفیف عین بی نقطه جمع نعل بفتح نون و سکون عین کفشها یعنی پوشهای خاک خواهد
و خواهجی یزید بزای بانقطه و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است و
ضمیر مستتر راجع برسول الله صلی الله علیه وآله است کلما منصوبست اتی بصیغه مجهول باب ضرب است باء در
بالشارب برای تعدیه است یزیدون بمعنی یزیدون ضرب الشراب واحدة فواحدة است و مراد اینست که مردمان
ترک نمیکردند شراب را هرچند که او زیاد میکرد حد را بنسخ بر حد لاحق حد سابق را تا آنکه ایستاد در هشتاد تازیانه
و آن نسخ کرد تا آخر وقت ش صلی الله علیه وآله وقف بصیغه ماضی غائب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع
بمجموع است یا راجع برسول الله است و حاصل هر دو یکیست و اول مناسب حدیث پنجم این بابست الاشارة واداره
ساختن صواب دید برکسی که طلب آن کند و مقصود اینست که پسر خطاب طلب صوابدید در حد شارب خمر کرد
از امیر المؤمنین علیه السلام و او بیان عمل رسول الله صلی الله علیه وآله برای او کرد و او تصدیق کرد ضمیر بها راجع
بثمانین است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که چگونه بود که تازیانه میزد
رسول الله صلی الله علیه وآله راوی گفت که پس امام گفت که بود که میزد شارب را بکفشها و زیاد میکرد زدن او را کیفیت
و گفت در هر بار که آورده میشد نزد او شارب بعد از آن پیوسته مردمان زیاد میکردند شرب یکی بعد از یکی
و او زیاد میکرد حد را تا آنکه ایستاد حد بر هشتاد تازیانه باین معنی که بعد از آن هر شارب که آورده میشد همان
هشتاد تازیانه زده میشد اشاره کرد بآن عمل رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السلام بر پسر خطاب پس پسر خطاب
راضی شد بهشتاد تازیانه در حد قدامة بن مظعون که مذکور میشود در حدیث دهم این باب سیوم اصل عن زرارة
قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول اقیم عبید الله بن عمر وقد شرب الخمر فامر به عمر
ان یضرب فلم یتقدم علیه احد یضربه حتی قام علیّ صلوات الله علیه بنسعة مثنیة
فضربه بها اربعین شرح النسعة بکسر نون و سکون سین بی نقطه و عین بی نقطه و تاء وحدت دوالی که از تسمه بافته شود

وعرض است وطولی دارد وآن را بر ستور بسته میشود والمثنیه بفتح میم وسکون ثاء سه نقطه وکسر نون وتشدید
یاء دو نقطه در پایین دوته کرده شده یعنی روایت است از زراره گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت
که واداشته شد عبید الله بن عمر بر حالی که تحقیق آشامیده بود خمر را پس امر کرد با او پس خطاب اینکه زده شود
پس جرات نکرد بر او کسی که زند او را تا آنکه برخاست علی صلوات الله علیه با دوال دوته کرده شده پس زد او را با آن
چهل تازیانه مراد اینست که چون دوته کرده شده بود چهل آن بجای هشتاد بود موافق حدیث ششم این باب
چهارم اصل عن برید بن معویة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان فی کتاب علی
صلوات الله علیه یضرب شارب الخمر ثمانین وشارب النبیذ ثمانین شرح کتاب علی علیه السلام
از جامعه است که بیان شده در کتاب الحجة در باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلام که آن
چهل ... است اکثر استعمال خمر در آب انگور مست کننده است وبیان آن شده در کتاب الاشربه در شرح عنوان
باب تحریم الخمر که بابیست اول است نبیذ بفتح نون وکسر باء یکنقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وذال با نقطه
از قسمی از شرابهای مست کننده وگاهی استعمال میشود در غیر آن وبیان آن شده در کتاب الاشربه در شرح احادیث
باب النبیذ که بابیست وچهارم است یعنی روایت است از برید بضم باء یکنقطه وفتح راء بی نقطه ابن معویه
که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که در کتاب علی صلوات الله علیه است اینکه زده
میشود شارب الخمر هشتاد تازیانه وشارب نبیذ هشتاد تازیانه پنجم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له ارایت النبی صلی الله علیه واله کیف کان یضرب فی الخمر فقال کان یضرب
بالنعال ویزید اذا اتی بالشارب ثم لم یزل الناس یزیدون حتی وقف ذلک علی ثمانین
اشار بذلک علی علیه السلام علی عمر شرح النبی مرفوع ومنصوب بنابر مذهبین ومضمون باقی ظاهر است از
شرح حدیث دوم این باب ششم اصل عن زرارة قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الولید
بن عقبة حین شهد علیه بشرب الخمر قال عثمان لعلی علیه السلام اقض بینه وبین
هولاء الذین زعموا انه شرب الخمر فامر علی علیه السلام فجلد بسوط له شعبتان
اربعین جلدة شرح ولید بفتح واو وکسر لام وسکون یاء دو نقطه در پایین ودال بی نقطه ابن عقبه بضم
عین بی نقطه وسکون قاف وباء یکنقطه از بنی امیه وبرادر مادری عثمان است واز جانب او حاکم کوفه بوده شهد
بصیغه ماضی مجهول از باب علم است وعلیه نائب فاعل است یعنی روایت است از زراره گفت که شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلام میگفت که بدرستی که ولید بن عقبه وقتی که گواهی داده شد بر او بشرب خمر گفت عثمان علی علیه السلام را که حکم
کن میان او ومیان این جماعتی که دعوی کردند اینکه او آشامیده خمر را پس امر کرد علی علیه السلام پس تازیانه زده شد

بتازیانه

بتازیانه که از دو سر بود چهل تازیانه شاید که این مشتمل بر نوعی از تقیه بسبب خویشاوندی متغلب باشد
مانند آنچه گذشت در حدیث سیوم این باب هفتم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قال ان
علیا صلوات الله علیه کان یقول ان الرجل اذا شرب الخمر سکر واذا سکر هذی واذا
هذی افتری فاجلدوه حد المفتری شرح سکر بصیغه ماضی غایب معلوم از باب علم است هذی بذال با نقطه
والف منقلبه از یاء بصیغه ماضی غایب معلوم از باب ضرب است مقصود از این استدلال بر حکم شرعی نیست زیرا که
دلیل حکم شرعی اجماع اهل رسول الله است که بیان شده در حدیث دوم وپنجم این باب پس مقصود بیان نکته برای
حکم شرعی است واشارت باینکه مخصوص خمر نیست بلکه در هر مسکر جاریست یعنی روایت است از زراره از امام محمد
باقر علیه السلام راوی گفت که امام گفت که بدرستی که علی صلوات الله علیه بود که میگفت که بدرستی که مرد مثلا چون
آشامد خمر را مست میشود وچون مست شود نامعقول میگوید وچون نامعقول گوید دشنام زنا میدهد پس
بزنید تازیانه او را هشتاد تازیانه هشتم اصل عن ابی بصیر عن احدهما علیهما السلام قال کان علی صلوات
الله علیه یضرب فی الخمر والنبیذ ثمانین الحر والعبد والیهودی والنصرانی قلت وما شان
الیهودی والنصرانی قال لیس لهم ان یظهروا شربه یکون ذلک فی بیوتهم شرح روایت است از ابو بصیر
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که بود علی صلوات الله علیه که میزد در خمر ونبیذ هشتاد تازیانه آزاد را
وبنده را ویهود را ونصاری را گفتم که چیست حال یهود ونصاری امام گفت که نیست برای ایشان اینکه اظهار کنند شرب
آن را یعنی اینکه میباشد آن شرب ایشان در خانهای ایشان مراد اینست که اگر در بیرون شرب میکنند در شهر
مسلمانان حد بر ایشان جاری میساخت موافق آنچه می آید در حدیث آینده وحدیث اول وهفتم باب الحد
علی اهل الذمة من الحدود که بابی چهل وششم است نهم اصل عن ابی بصیر قال کان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه یجلد الحر والعبد والیهودی والنصرانی فی الخمر والنبیذ ثمانین فقلت
ما بال الیهودی والنصرانی فقال اذا اظهروا ذلک فی مصر من الامصار لانهم لیس لهم
ان یظهروا شربها شرح مراد باظهار شرب اینست که در حضور مسلمانان شرب کنند وآن دو قسم است اول اینکه
در موضعی باشد که مجمع ایشانست وبعض مسلمانان آنجا وارد شده باشند برای تجارت ومانند آن دوم
اینکه در مصری از امصار باشد یعنی مجمعی از مجمعهای مسلمانان وذکر فی مصر من الامصار برای احتراز از قسم
اول است پس مراد از یظهروا شربها اظهار آن در مجمعی از مجمعهای مسلمانان است ومضمون باقی ظاهر است
از شرح سابق دهم اصل عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السلام الحد فی الخمر ان
شرب منها قلیلا او کثیرا قال ثم قال اتی عمر بقدامة بن مظعون وقد شرب الخمر وقامت

علیه البینة فسأل علیاً علیه السلم فامره ان یجلده ثمانین شرح الحد مرفوع و مبتدا است فی الخمر متعلق
بحد است ان بکسر همزه و سکون نون است شرب بصیغهٔ مجهول است و جمله ان شرب منها قایم مقام خبر مبتدا است
قلیلاً منصوب بتقدیر کان است و سواء نیز مقدر است پس تقدیر سواء کان قلیلاً است قدامه بضم
قاف و تخفیف دال بی نقطه ابن مظعون بفتح میم و سکون ظاء با نقطه و ضم عین بی نقطه برادر زن پسر خطاب
بوده و از جانب او حاکم بحرین شده و قائل عبد الله است یعنی روایت است از عبد الله بن سنان گفت که
امام جعفر صادق علیه السلم که حد در خمر شرب آنست که آشامیده شود از آن خواه باشد کم یا بسیار راوی گفت
که بعد از آن امام گفت که آورده شد نزد پسر خطاب قدامه بن مظعون بر حالی که بتحقیق آشامیده بود خمر را
و گواهی داده بودند بر او گواهان پس پرسید علی علیه السلم را پس امر کرد او را باینکه تازیانه زند او را هشتاد تازیانه
اصل فقال قدامة یا امیر المؤمنین لیس علیّ حدٌّ انا من اهل هذه الاٰیة لیس علی الذین آمنوا
و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا قال فقال علی علیه السلم لست من اهلها انّ طعام اهلها لهم
حلال لیس یأکلون و لا یشربون الّا ما احلّ الله لهم ثمّ قال علی علیه السلم انّ الشارب اذا
شرب لم یدر ما یأکل و لا ما یشرب فاجلدوه ثمانین جلدة شرح در سورهٔ مائده چنین است لیس
علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات
ثمّ اتقوا و آمنوا ثمّ اتقوا و احسنوا و الله یحب المحسنین و دلالت این آیت بر لیس یأکلون تا آخر
ظاهر است زیرا که آن از اقسام اتقاء است و تفسیر عمل صالح بولایت اهل البیت که اهل صالحات گذشت در کتاب
الحجة در حدیث هشتاد و پنجم باب نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است ماده دوم و سوم
و اینکلام کنایت است از اینکه شارب خمر معقول که بکار او نرسد میگوید که در غیر وقت مستی باش یعنی پس گفت
قدامه پسر خطاب که ای فلان نیست بر من حدی زیرا اهل این آیتم از سورهٔ مائده که نیست بر جمعی که گرویدند
و کردند اعمال صالحه را گناهکاری در آنچه خوردند امام گفت که پس گفت علی علیه السلم که نیستی از اهل آن آیت بدرستی
که طعام اهل آن آیت برای ایشان حلال و سفید و فیه هست نیست که خوردند و آشامند مگر چیزی را که حلال کرده الله
برای ایشان بعد از آن گفت علی علیه السلم که بدرستی که شارب خمر چون آشامید نمیداند که چه میخورد و نه چه می آشامد
پس بزنید او را هشتاد تازیانه یازدهم اصل عن عمر بن یزید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
فی کتاب علی علیه السلم یضرب شارب الخمر و شارب المسکر قلت کم قال حدّهما واحد شرح
روایت است از عمر بن یزید بفتح یاء دو نقطه در پایین گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که در کتاب
علی علیه السلم است که تازیانه زده میشود آشامندهٔ خمر و آشامندهٔ هر مست کننده گفتم که چند تازیانه امام گفت

کرده آن در کمیت مراد هشتاد تازیانه است دوازدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کان علی علیه السلم یجلد الحرّ و العبد و الیهودیّ و النصرانیّ فی الخمر ثمانین شرح این ظاهر
از شرح حدیث هشتم این باب است سیزدهم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلم قال کلّ مسکر
من الاشربة یجب فیه کما یجب فی الخمر من الحدّ شرح کاف اسم است بمعنی مثل و فاعل یجب است
ما موصوله است من برای تبعیض است یعنی روایت است از ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که هر مست کننده از جملهٔ آشامیدنیها واجب میشود در آن مثل آنچه واجب میشود در آب انگور مست کننده از
جملهٔ حد چهاردهم اصل عن ابی بصیر قال قال حدّ الیهودیّ و النصرانیّ و المملوک فی الخمر و الفریة
سواء و انّما صولح اهل الذمّة ان یشربوها فی بیوتهم قال و سألته عن السکران و الزانی
قال یجلدان بالسیاط مجرّدین بین الکتفین فامّا الحدّ فی القذف فیجلد علی ما به
ضرباً بین الضربین شرح روایت است از ابو بصیر که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است
گفت که امام گفت که حد جهود و ترسا و بنده در خمر و دشنام بزنا برابر است و جز این نیست که مصالحه کرده شده اند
اهل امان در اینکه آشامند خمر را در خانهای ایشان راوی گفت که و پرسیدم امام را از مست و زنا کننده گفت
که زده میشوند بتازیانها بر حالی که برهنگان باشند در میان دو شانه پس اما حد در دشنام بزنا پس زده میشود
بر لباسی که با او است زدنی که میان سست و سخت است پانزدهم اصل عن ابی مریم قال اتی امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بالنجاشی الشاعر قد شرب الخمر فی شهر رمضان فضربه ثمانین حدّاً
ثمّ حبسه لیلة ثمّ دعا به من الغد فضربه عشرین سوطاً فقال له یا امیر المؤمنین
ما هذا ضربتنی ثمانین فی شرب الخمر و هذه العشرون ما هی فقال هذا لتجرّیک شرب
الخمر فی شهر رمضان شرح نجاشی بفتح و کسر نون و تخفیف جیم و کسر شین با نقطه و تشدید و تخفیف
یاء است لتجریک بکسر لام حرف جر و فتح تاء دو نقطه در بالا و فتح جاء بی نقطه و تشدید راء بی نقطه مکسوره و سکون
یاء دو نقطه در پایین و فتح کاف ضمیر مخاطب است التجری مصدر باب تفعل اختیار فعل بزرگ شرب منصوب و مفعول
یعنی روایت از ابو مریم گفت که آورده شد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه نجاشی شاعر بر حالی که بتحقیق آشامیده
بود خمر را در ماه رمضان پس زد او را هشتاد تازیانه بعد از آن حبس کرد او را شبی بعد از آن طلب کرد او را در فردا پس زد
او را بیست تازیانه پس گفت او را که ای امیر المؤمنین چیست این زدن مرا هشتاد تازیانه بسبب شرب خمر و این
بیست تازیانه چیست آن پس گفت که این برای جرئت یافتن تست شرب خمر را در ماه رمضان مراد تعزیر است بسبب
زیادتی گناه شانزدهم اصل عن ابن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال شرب رجل الخمر علی عهد ابی بکر

فرفع الی ابی بکر فقال له اشربت خمراً قال نعم قال و لم و هی محرمة قال فقال له الرجل
انی اسلمت و حسن اسلامی و منزلی بین ظهرانی قوم یشربون الخمر و یستحلون و لو علمت
انها حرام اجتنبتها شرح رفع بصیغه ماضی مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع برجل است اشربت بهمزه استفهام
و صیغه ماضی مخاطب معلوم باب علم است ظهرانی بفتح ظاء با نقطه و راء بی نقطه و الف و فتح نون و سکون یا برای
کمال جاهلیت ماخوذ است از ظهر بمعنی پشت گویا که نیک شده آن قوم پشت بجانب او کرده اند برای دفع مکروه از او
و بیان حقیقت آن شده در کتاب الجنائز در شرح حدیث هفتم باب المسألة فی القبر آخر که باب شانزدهم است
و آن مضاف الیه و مضاف است یعنی روایت است از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آشامید مردی
خمر را در زمان تغلب پسر ابو قحافه پس برده شد سوی او پس گفت او را که آیا آشامیدی خمر را گفت که آری گفت
و چرا و حال آنکه آن حرام کرده شده است امام گفت که پس گفت او را آن مرد که بدرستی که من مسلمان شدم و خوب شد
اسلام من و منزل من در میان پشتهای نیک و بد قومیست که می آشامند خمر را و پروا ندارند از آشامیدن
آن و اگر میدانستم که آن حرامست هر آینه اجتناب میکردم از ان اصل فالتفت ابو بکر الی عمر فقال ما تقول فی امر
هذا الرجل فقال عمر معضلة و لیس لها الا ابو الحسن فقال ابو بکر ادع لنا علیاً فقال عمر یؤتی
الحکم فی بیته فقاما و الرجل معهما و من حضرهما من الناس حتی اتوا امیر المؤمنین علیه السلم
فاخبراه بقصة الرجل و قص الرجل قصته شرح پس رو آورد او سوی پسر خطاب پس گفت که چه میگویی
در کار این مرد پس پسر خطاب گفت که این قضیه مشکل است و نیست برای حل آن مگر ابو الحسن پس گفت پسر ابو قحافه که
طلب کن برای ما علی را پس گفت پسر خطاب که رفته میشود نزد حکم در خانه او پس برخاستند و برخاست
آن مرد با ایشان و هر که حاضر بود نزد ایشان از جمله مردمان تا آنکه آمدند نزد امیر المؤمنین علیه السلم پس خبر دادند او را
بقصه آن مرد و حکایت کرد آن مرد سرگذشت خود را اصل قال فقال ابعثوا معه من یدور به علی مجالس المهاجرین
و الانصار من کان تلا علیه آیة التحریم فلیشهد علیه ففعلوا ذلک به فلم یشهد علیه
احد بانه قرء علیه آیة فخلی عنه و قال له ان شربت بعدها اقمنا علیک الحد شرح گفت
که پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بفرستید با او کسی را که گرداند او را در مجالس مهاجرین و انصار که هر که خوانده
باشد براو آیت تحریم خمر را پس باید که گواهی دهد براو پس کردند آنرا با آن مرد پس گواهی نداد براو کسی با آنکه خوانده باشد
براو آیت تحریم خمر را پس رها کرد او را پس گفت او را که اگر آشامی خمر را بعد از معرفت آیت تحریم بر پا میداریم بر تو حد را

باب سی و دوم اصل باب الاوقات التی یحد فیها من وجب علیه الحد شرح این باب بیان وقتهاییست
که حد زده میشود در آنها کسی که واجب میشود براو حد و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی داود المسترق

قال

قال حدثنی بعض اصحابنا قال مررت مع ابی عبد الله علیه السلم بالمدینة فی یوم بارد و اذا رجل
یضرب بالسیاط فقال ابو عبد الله علیه السلم سبحان الله فی مثل هذا الوقت یضرب قلت له بالسوط
و للضرب حد قال نعم اذا کان فی البرد ضرب فی حر النهار و اذا کان فی الحر ضرب فی برد
النهار شرح مسترق را بفتح قاف و تشدید را بصیغه اسم فاعل از باب استفعال بیان شده در کتاب ... در شرح
حدیث سیوم باب آخر که باب دوم است یعنی روایت است از ابو داود مسترق گفت که خبر داد مرا بعضی یاران ما
گفت که گذشتم با امام جعفر صادق علیه السلم در مدینه در روزی سرد ناگاه مردی زده میشد بتازیانه ها پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلم از روی تعجب که سبحان الله آیا در مثل این وقت زده میشود گفتم امام را که آیا و برای زدن
قرار دادی است امام گفت که آری چون باشد در فصل سرما زده میشود در وقت گرمی روز و اگر باشد در فصل گرما زده میشود
در وقت سردی روز اصل دوم عن هشام بن احمر عن العبد الصالح علیه السلم قال کان جالساً
فی المسجد و انا معه فسمع صوت رجل یضرب صلوة الغداة فی یوم شدید البرد فقال
ما هذا فقالوا رجل یضرب فقال سبحان الله فی هذه الساعة انه لا یضرب احد فی شیء
من الحدود فی الشتاء الا فی آخر ساعة من النهار و لا فی الصیف الا فی ابرد ما یکون من النهار
شرح صلوة منصوب و بنابر ظرفیت زمانست آخر بکسر همزه است ما در دوم موصوله و مضاف الیها است یکون
ناقصه و تامه میتواند بود و بنابر اول من النهار خبر است و بنابر دوم حال ضمیر مستتر در یکون است یعنی روایت است
از هشام بن احمر از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت که امام بود نشسته در مسجد در حالی که من با او بودم پس شنید آواز
مردی را که زده میشد در وقت نماز صبح در روزی سخت سرما پس گفت که چیست این پس گفتند که مردی زده
میشود پس امام گفت که سبحان الله آیا در این ساعت بدرستی که شان نیست که زده نمیشود کسی در چیزی از
جمله حدود در زمستان مگر در آخر ساعتی از روز و نه در تابستان مگر در خنکتر آنچه میباشد از جمله روز سیوم اصل
عن بعض اصحابنا قال خرج ابو الحسن صلوات الله علیه فی بعض حوائجه فمر برجل یحد فی الشتاء
فقال سبحان الله ما ینبغی هذا فقلت و لهذا حد قال نعم ینبغی لمن یحد فی الشتاء
ان یحد فی حر النهار و لمن یحد فی الصیف ان یحد فی برد النهار شرح حوائجه بهمزه مکسوره است
بعد جیم جمع حاجت است یحد بصیغه مجهول است یا در اول بصیغه معلوم است یعنی روایت است از بعض یاران ما گفت که از خانه
بیرون آمد امام موسی کاظم صلوات الله علیه برای بعض حاجتهای او پس گذشت بمردی که حد زده میشد در زمستان
در وقت سردتر روز پس گفت که سبحان الله سزاوار نیست این پس گفتم که آیا و برای این قرارداد است امام گفت که
آری سزاوار است برای کسی که حد زده شود در زمستان آنکه حد زده شود در وقت گرمی روز و برای کسی که حد زده شود

در تابستان اینکه حد زده شود در وقت سردی روز چهارم حدیث عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَا يُقَامُ عَلَى أَحَدٍ حَدٌّ بِأَرْضِ الْعَدُوِّ شرح روایت است از ابو مریم
از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که برپای داشته نمیشود بر کسی حدی در زمینی
که در زمین دشمن باشد باب سی و سوم حدیث باب أَنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ يُقْتَلُ فِي الثَّالِثَةِ شرح این باب
بیان است که شارب خمر کشته میشود در بار سیوم و در این باب شش حدیث است اول حدیث عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أُتِيَ بِشَارِبِ الْخَمْرِ ضَرَبَهُ ثُمَّ
إِنْ أُتِيَ بِهِ ثَانِيَةً ضَرَبَهُ ثُمَّ إِنْ أُتِيَ بِهِ ثَالِثَةً ضَرَبَ عُنُقَهُ شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که چون آورده میشد نزد او شارب خمر میزد او را هشتاد تازیانه پس
اگر آورده میشد نزد او در بار دوم میزد او را هشتاد تازیانه بعد از آن اگر آورده میشد نزد او در بار سیوم میزد گردن او را
دوم حدیث عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَاجْلِدُوهُ فَإِنْ عَادَ فَاجْلِدُوهُ
فَإِنْ عَادَ فَاقْتُلُوهُ شرح روایت است از ابو عبیده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که آشامید خمر را پس هشتاد
تازیانه زنید او را پس اگر برگردید پس هشتاد تازیانه زنید او را پس اگر برگردید بکشید او را سیوم حدیث عَنْ
سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ شَرِبَ
الْخَمْرَ فَاجْلِدُوهُ فَإِنْ عَادَ فَاجْلِدُوهُ فَإِنْ عَادَ الثَّالِثَةَ فَاقْتُلُوهُ شرح الثالثة منصوب بظرفیت است و تقدیر
في المرة الثالثة است باقی ظاهر است از شرح سابق چهارم حدیث عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ وَابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ
دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي شَارِبِ الْخَمْرِ إِذَا شَرِبَ ضُرِبَ فَإِنْ عَادَ ضُرِبَ فَإِنْ عَادَ
قُتِلَ فِي الثَّالِثَةِ شرح این ظاهر است از شرح سابق حدیث قَالَ جَمِيلٌ وَرَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ يُقْتَلُ فِي الرَّابِعَةِ
قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ كَأَنَّ الْمَعْنَى أَنْ يُقْتَلَ فِي الثَّالِثَةِ وَمَنْ كَانَ إِنَّمَا يُؤْتَى بِهِ يُقْتَلُ فِي الرَّابِعَةِ شرح
کان در اول با الف و تخفیف نون است یا بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه است ان بفتح همزه و سکون نون مخففه
از مثقله است و اسمش ضمیر شان مقدر است یقتل بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر مرفوع است کان در دوم
بالف و تخفیف نون است و در نسخ انما بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است و بنابر آن في الرابعة متعلق به
یؤتی به و یقتل است بعنوان تنازع و حصر مفهوم از انما اضافی است و مقصود این است که در بار سیوم آورده شده
اگر در بار اول و بار دوم آورده شده و حد زده شده و الا بجای انما لا میبود یعنی گفت جمیل که روایت کرده
بعض یاران ما اینکه شارب خمر کشته میشود در بار چهارم گفت محمد بن ابی عمیر که بود معنی روایت بعض صحابه
شان این است که شارب خمر کشته میشود در بار سیوم و کسی که باشد که آورده شده باشد در بار سیوم و آورده شده

در بار چهارم

در بار چهارم کشته میشود در بار چهارم پنجم حدیث عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ
فَاجْلِدُوهُ فَإِنْ عَادَ فَاجْلِدُوهُ فَإِنْ عَادَ فَاقْتُلُوهُ شرح این موافق حدیث دوم این باب است ششم حدیث
عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَصْحَابُ الْكَبَائِرِ كُلِّهَا إِذَا أُقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ
قُتِلُوا فِي الثَّالِثَةِ شرح این گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم که باب في أن صاحب الكبيرة يقتل في الثالثة
باب سی و چهارم حدیث باب ما يجب على من أقر على نفسه بحد ومن لا يجب عليه الحد شرح این باب بیان چیز
که واجب است بر کسی که اقرار کند بر خودش بحدی و بیان کسی که واجب نمیشود بر او حد بعد از اقرارش و در این
دو حدیث است اول حدیث عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فِي رَجُلٍ
أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ بِحَدٍّ وَلَمْ يُسَمِّ أَيَّ حَدٍّ هُوَ قَالَ أُمِرَ أَنْ يُجْلَدَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْهَى عَنْ نَفْسِهِ
فِي الْحَدِّ شرح أي بفتح همزه و تشدید یا مرفوع و خبر مبتدا است و مقدم شده و حد مضاف الیه و هو مبتدا است أمر
ماضی مجهول باب نصر است با تقدیر ان است و ظرف ثابت فاعلست ینهی بنون بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال یا باب منع است الانهاء الابلاغ بمعنی رسانیدن خبر بسوی کسی و بنابر دوم عن نفسه بتقدیر عن ضرب
نفسه است في الحد متعلق بیجلد است یا متعلق بینهی است و بنابر اول مقصود این است که تجاوز از اکثر حد که
صد تازیانه است جایز نیست یعنی روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر از امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در مردی
که اقرار کرد بر خودش بحدی و نام نبرد که کدام حد است آن گفت که امر کرده میشود باینکه تازیانه زده شود تا آنکه
باشد او کسی که اخبار کند از خودش در حد دوم حدیث عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي رَجُلٍ
أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ بِالزِّنَا أَرْبَعَ مَرَّاتٍ وَهُوَ مُحْصَنٌ رُجِمَ إِلَى أَنْ يَمُوتَ أَوْ يُكَذِّبَ نَفْسَهُ قَبْلَ
أَنْ يُرْجَمَ فَيَقُولَ لَمْ أَفْعَلْ فَإِنْ قَالَ ذَلِكَ تُرِكَ وَلَمْ يُرْجَمْ وَقَالَ لَا يُقْطَعُ السَّارِقُ حَتَّى يُقِرَّ
بِالسَّرِقَةِ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ رَجَعَ ضَمِنَ السَّرِقَةَ وَلَمْ يُقْطَعْ إِذَا لَمْ يَكُنْ شُهُودٌ وَقَالَ لَا يُرْجَمُ الزَّانِي
حَتَّى يُقِرَّ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ بِالزِّنَا إِذَا لَمْ يَكُنْ شُهُودٌ فَإِنْ رَجَعَ تُرِكَ وَلَمْ يُرْجَمْ شرح [illegible]
الی و الثالث است و در بعض نسخ الی بحرف جر است یکذب بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است
ذکر او در الثالث است یعنی مستحق زدن حد زنا نیست موافق آنچه آید در حدیث چهارم این باب سرقه
بفتح سین و فتح و کسر راء مصدر باب ضرب است و بسکون و کسر راء اسم مصدر است ضمن بصیغه ماضی غایب
معلوم باب علم یا مجهول باب تفعیل است سرقه در دوم بمعنی مسروق است یعنی روایت است از بعض یاران ما از امام محمد
باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که اقرار کرد بر خودش بزنا چهار بار در حالی که او محصن است که سنگسار کرده میشود
تا آنکه بمیرد یا دروغگو شمرد خودش را پیش از آنکه سنگسار کرده شود پس بگوید که نکردم زنا پس اگر گوید آنرا

واکر بشته میشود و سنکسار کرده نمیشود و موافق آنچه کذشت در حدیث پنجم و ششم باب صفة الرجم که بآن اشارت
و امام کفت که دست بریده نمیشود دزد تا آنکه اقرار کند بدزدی دو بار پس اکر بر کردد از اقرار ضامن میشود آنچه را
دزدیده و دست بریده نمیشود چون نباشند کواهی و امام کفت که سنکسار کرده نمیشود زانی محصن تا آنکه
اقرار کند چهار بار بزنا چون نباشند کواهی پس اکر بر کردد از اقرار و اکر کشته میشود و سنکسار کرده نمیشود
سیوم حل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اقر الرجل علی نفسه بحد او فریة ثم
جحد جلد قلت ارایت ان اقر علی نفسه بحد یبلغ فیه الرجم اکنت ترجمه قال لا ولکن کنت
ضاربه شرح مراد بحد در اول شرب خمر است بقرینه مقابله آن بفریه بکسر فا و سکون را بی نقطه و یا دو نقطه در پایین
که بمعنی دشنام دادن بزنا است و شرکت با آن در هشتاد تازیانه و مقابله آن صریح میشود در حدیث آینده
جلد بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است و مقصود حد است پس ضاربه مقید بضاربه الحد است بقرینه
آنچه می آید در حدیث آینده یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که چون اقرار کند مرد بر خود بشرب
بشرب خمر یا بدشنام دادن بزنا بعد از آن منکر شود آنچه را که اقرار بآن کرده تازیانه زده میشود و کفتم که
که اکر اقرار کند بر خود بحدی که رسد در آن حد بسنکسار کردن و بعد از آن منکر شود آیا میباشی که سنکسار کنی
او را امام کفت که نه ولیکن میباشم زننده او حد تازیانه چهارم حل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام
فی رجل اقر علی نفسه بحد ثم جحد بعد فقال اذا اقر علی نفسه عند الامام انه سرق
ثم جحد قطعت یده وان رغم انفه وان اقر علی نفسه انه شرب خمرا او بفریة فاجلدوه
ثمانین جلدة قلت فان اقر علی نفسه بحد یجب فیه الرجم اکنت راجمه قال لا ولکن
کنت ضاربه الحد شرح بعد بمعنی بضم است و مراد بعد از مرافعه سوی امام است پس عند الامام یعنی عند
رفعه الی الامام است و مقصود نیست که اکر مدعی سارق را برد نزد امام برای طلب حق خود یک اقرار کافی نیست و قطع
و ساقط نمیشود قطع بانکار بعد از آن و این منافات ندارد با اینکه اکر سارق تنها رود نزد امام و اقرار کند یک
اقرار کافی نباشد و قطع ساقط شود بانکار بعد از کم ... از چنانچه کذشت در حدیث دوم این باب انه دو جا بتقدیر
بانه است و ان وصلیه است رغم بر را بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و علم و حسن است
انفه مرفوع و فاعلست الرغم خاک آلوده شدن و رغم انف عبارتست از مجبور و خوار شدن یعنی روایت
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که اقرار کرد بر خود بحدی بعد از آن منکر شد بعد از مرافعه سوی امام
علیه السلام پس امام کفت که چون اقرار کند بر خود نزد امام بعد از مرافعه باینکه او دزدیده بعد از آن منکر شود بریده میشود
دست او هر چند که بخاک مالیده شود بینی او و اکر اقرار کند بر خود باینکه او آشامیده خمر را یا اقرار کند بدشنام دادن بزنا

پس زنید

پس زنید او را هشتاد تازیانه کفتم که پس اکر اقرار کند بر خود بحدی که واجب شود در آن سنکسار کردن و منکر
شود آیا میباشی سنکسار کننده او امام کفت که نه ولیکن میباشم زننده او حد تازیانه پنجم حل عن محمد
بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اقر علی نفسه بحد اقمته علیه الا الرجم فانه
اذا اقر علی نفسه ثم جحد لم یرجم شرح اقمته بصیغه متکلم و مخاطب هر دو است یعنی روایت است از محمد بن
مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که هر کس که اقرار کند بر خود بحدی اقامت میکنم آن حد را بر او هر چند که منکر شود
مکر سنکسار کردن چه بدرستی که او اکر اقرار کند بر خود بعد از آن منکر شود سنکسار کرده نمیشود تفصیلی که کذشت
در شرح حدیث سابق ششم حل عن جمیل بن دراج عن بعض اصحابه عن احدهما علیهما السلام انه
قال اذا اقر الرجل علی نفسه بالقتل قتل اذا لم یکن علیه شهود فان رجع وقال لم افعل ترک و
لم یقتل شرح مراد بقتل اینجا موجب قتل است که مثل زنای محصن است پس مراد باقرار اقرار چهار بار یا اقرار بعد از مرافعه
مدعی او است سوی امام است بقرینه اینکه اکر کسی اقرار کند که فلان کس را کشته ام بعد از آن انکار کند حد از او ساقط نمیشود
کرد و از بحثی دیکر چنانچه می آید در کتاب الدیات در حدیث دوم باب نادر که بابی سیزدهم است جمله شرطیه اولی
قایم مقام جزای شرط ثانیست یعنی روایت است از جمیل بن دراج از بعضی یاران خود از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام اینکه او کفت که چون اقرار کند مرد بر خود بحدی که در آن سنکسار کردن است سنکسار کرده میشود چون
نباشند بر او کواهی پس اکر بر کردد از اقرار و کوید که نکردم و اکر کشته میشود و سنکسار کرده نمیشود هفتم حل عن فضیل
عن ابی جعفر علیه السلام قال العبد اذا اقر علی نفسه عند الامام مرة انه قد سرق قطعه
و الامة اذا اقرت علی نفسها بالسرقة قطعها شرح عند الامام یعنی عند رفعه الی الامام است موافق آنچه
کذشت در شرح حدیث چهارم این باب پس منافات ندارد با اینکه اکر خود تنها اقرار کند قطع نباشد زیرا که این اقرار
در حق مالکست یعنی روایت است از فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه
از امام محمد باقر علیه السلام کفت که غلام چون اقرار کند بر خود بعد از مرافعه نزد امام یکبار باینکه او بتحقیق دزدیده میبرد دست او را
و کنیز چون اقرار کند بر خود بعد از مرافعه بدزدی میبرد دست او را هشتم حل عن عبد الله بن سنان عن
ابی عبد الله علیه السلام قال السارق اذا جاء من قبل نفسه تائبا الی الله عز و جل و رد سرقته
علی صاحبها فلا قطع علیه شرح روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که دزد چون آمد
از جانب خود بر حالی که بازکشت کننده باشد سوی الله عز و جل و بر کرداند آنچه را که دزدیده او دست بر صاحبش
پس نیست دست بریدن بر او نهم حل عن الفضل بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال من اقر
علی نفسه عند الامام بحق احد من حقوق المسلمین فلیس علی الامام ان یقیم علیه الحد

الذی اقرّ به عنده حتّی یحضر صاحب حقّ الحدّ او ولیّه فیطلبه بحقّه شرح روایت
از فضیل بن یسار از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت که هر که اقرار کند بر خودش نزد امام بحق کسی
از جملهٔ حقوق مسلمانان پس واجب نیست بر امام اینکه برپای دارد بر او حدّ برا که اقرار کرده آن نزد امام تا آنکه حاضر شود
صاحب حق حدّ یا قایم مقام او پس درخواست کند امام را بحق خود باب سی و پنجم اصل باب قیمة ما یقطع فیه السارق
شرح این باب بیان بهای چیزیست که دست بریده میشود در آن دزد و در این باب هفت حدیث است اوّل اصل عن
سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلم قال قطع امیر المؤمنین صلّی الله علیه فی بیضة قلت
وما بیضة قال بیضة قیمتها ربع دینار فقلت هو ادنی حدّ السارق فسکت شرح البیضه بفتح
با یکنقطه وسکون یا دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه خود آهن و ما بیضة مبنی بر اینست که گاهی بیضه مستعمل میشود
بمعنی تخم مرغ و دینار عبارتست از مسکوک طلا که هموزن شصت و هشت جو میانه و چهار سبع جو میانه است و
هفت دینار هموزن ده درهم است که بیان میشود در شرح حدیث هفتم این باب قیمتها ربع دینار صفت بیضه است
برای احتراز از تخم مرغ و این مبنی بر اینست که در آن زمان و در آن مکان قیمت خود ربع دینار بوده مطلقا یا غالبا سکوت
دال بر تصدیقست یعنی روایتست از سماعة بن مهران از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که دست برید امیر المؤمنین
صلی الله علیه در بیضه گفتم که و چیست بیضه گفت که بیضه که قیمتش ربع دینار طلاست پس گفتم که آیا آن ربع دینار
کمتر موجب حد دزد است پس امام ساکت شد دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا یقطع ید السارق الّا فی شیء تبلغ قیمته مجنّا وهو ربع دینار شرح المجن بکسر میم و فتح جیم
و تشدید نون سپر و هو ربع دینار مبنی بر واقع در آن زمان و آن مکانست نظیر آنچه بیان شد در شرح حدیث سابق
یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بریده نمیشود دست دزد مگر در چیزی که برسد
بهای آن بسپری و سپر ربع دینارست عجب با قیمت سیوم اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا تقطع ید السارق حتی تبلغ سرقته ربع دینار وقد قطع علی صلوات الله علیه فی بیضة
حدید شرح روایتست از علی بن ابی حمزه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بریده نمیشود دست دزد تا آنکه برسد
دزدی او بربع دینار و بتحقیق برید علی صلوات الله علیه دست دزد را برای خود آهنی چهارم اصل قال علی و قال ابو
بصیر سألت اباعبد الله علیه السلم عن ادنی ما یقطع فیه السارق فقال فی بیضة حدید قلت و
کم ثمنها قال ربع دینار شرح گفت علی بن ابی حمزه که و گفت ابو بصیر که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم از کمتر آنچه
بریده میشود برای آن دست دزد پس امام گفت که بریده میشود برای خود آهنی گفتم که و چند است بهای آن امام گفت
که ربع دینارست پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال ادنی ما یقطع فیه ید السارق خمس دینار

شرح روایت

شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که کمتر آنچه بریده میشود برای آن دست دزد خمس دینارست
بدانکه منافات نیست میان این حدیث و احادیث دالّه بر اینکه ادنی ربع دینارست زیرا که ممکن است حمل آن
احادیث بر دزدی که مسلمان باشد و از مال مسلمان دزدیده باشد و حمل این حدیث بر دزدی که مسلمان نباشد مثل
اینکه ذمّی باشد و از مال مسلمان دزدیده باشد ششم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال اقلّ ما یقطع
فیه الرجل خمس دینار شرح رجل بفتح را و ضم جیم و بکسر را و سکون جیم میتواند بود و بنا بر اوّل احتراز است از بالغ
پس مضمون این موافق حدیث سابق است و بنا بر دوم برای بیان حکم دزدی دوم است که بعد از بریدن دست
واقع شده باشد و بهر تقدیر منافات ندارد با سایر احادیث زیرا که آنها در دزدی اولست که صادر شده باشد از
مسلمان و این ظاهر است هفتم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت لابی عبد الله علیه السلم فی کم یقطع السارق
فقال فی ربع دینار قال قلت له فی درهمین فقال فی ربع دینار بلغ الدینار ما بلغ قال فقلت
له ارایت من سرق اقل من ربع دینار هل یقع علیه حین سرق اسم السارق وهل هو
عند الله سارق فی تلک الحال شرح فی درهمین متعلق بر یقطع فی درهمین است و درهم عبارتست از مسکوک
نقره که هموزن چهل و هشت دانه جو میانه است جمله بلغ الدینار ما بلغ قایم مقام ظرف زمانست متعلق بمضاف و آن
ربع است و ما استفهامیه است و مستعمل شده در آنچه در جواب استفهام مذکور میشود و تغییر علامت این زیرا که ایت تا آخر
برای اظهار اینست که ظاهر آیت السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما شاملست کسی را که کمتر از ربع دینار دزدیده باشد
پس چرا مستثنی الیه نشود حین سرق و فی تلک الحال تنازع است با یکدیگر در ایشان از توجه است یعنی روایتست از
محمد بن مسلم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که برای چند دست بریده میشود دزد پس امام گفت که برای ربع دینار
راوی گفت که گفتم امام را که آیا دست بریده میشود برای دو درهم پس امام گفت که دست بریده میشود برای ربع دینار
در وقتی که رسیده باشد دینار بهر چه رسیده باشد مراد اینست که گاهی قیمت ربع دینار دو درهم است و گاهی
بیشتر است و گاهی کمتر است و آنچه منظور است قیمت ربع دینارست راوی گفت که گفتم امام را که خبر ده مرا که کسی که دزدید
کمتر از ربع دینار را آیا واقع میشود بر او در وقتی که دزدیده نام سارق در لغت عرب و آیا او نزد الله سارقست در آن حال
یعنی که او نیز از کتاب سنّی میشود و شرع کرده هشتم اصل فقال کل من سرق من مسلم شیئا قد حواه واحرزه
فهو یقع علیه اسم السارق وهو عند الله سارق ولکن لا یقطع الّا فی ربع دینار او اکثر ولو
قطعت ایدی السراق فیما هو اقل من ربع دینار لالفیت عامة الناس مقطعین شرح حواه بحاء بی نقطه
والف مقصور یا الصیغه ماضی غایب معلوم است از باب ضرب است الحوایه بفتح حا فراهم آوردن و ذکر این احترازست از چیزی
که بعض آن در حرز باشد و بعض دیگر بیرون حرز باشد احرزه بحا بی نقطه و را بی نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی

غایب معلوم باب افعالست الاحراز داخل کردن چیزی در جایی برای اینکه دزد بآن نرسد سراق بضم سین وتشدید
راء است الفیت بفاء ویاء دو نقطه در پایین بصیغهٔ ماضی مخاطب معلوم باب افعالست عامه بتشدید میم بمعنی اکثرست
مقطعین بصیغهٔ اسم مفعول باب افعالست و بمعنی محکوم علیهم بقطع الید است الاقطاع کسی را در عوضی مقطوع ساختن
در آوردن **یعنی** پس امام گفت که هرگز دزدیده از مسلمانی چیزی را که تحقیق فراهم آورده آنرا و داخل جایی که حفظ
آن کند کرده آنرا پس او واقع میشود بر او نام سارق در لغت عرب و او نزد الله تعالی سارقست ولیکن دست
بریده نمیشود مگر برای ربع دینار یا بیشتر و اگر بریده میشد دستهای دزدان برای آنچه آن کمترست از ربع
دینار هر آینه یافتی اکثر مردمان را مستحقان دست بریدن **باب سی و ششم اول باب حد القطع و کیف هو**
شرح و کیف عطف بر حد است باعتبار اینکه کیف مستعمل شده در آنچه در جواب استفهام میباشد نظیر آنچه
گذشت در شرح عنوان باب دوازدهم **یعنی** این باب بیان مقدار و او بریدن عضو سارقست و بیان اینکه
چگونه است آن در این باب هفت حدیث است **اول اول** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت
له من این یجب القطع فبسط اصابعه و قال من ههنا یعنی من مفصل الکف **شرح**
یعنی تا آخر کلام راویست برای تفسیر ههنا مفصل بفتح میم و سکون فاء و کسر صاد بی نقطه است کف بفتح کاف و
تشدید فاء عبارتست از آنچه میان سر انگشتان و استخوان ساعدست مفصل الکف عبارتست از بیخ
چهار انگشت که در نصف کف تقریبا واقعست و این مبنی بر اینست که ید در آیت سرقه عبارت از کف باشد
و قطع ید عبارت از گذاشتن کارد بر وسط کف باشد برای تفریق دو نصف آن در جانب طول از یکدیگر
موافق آنچه گذشت در کتاب الطهاره در شرح حدیث دوم باب صفة التیمم که باب چهلم است **یعنی** روایتست
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را که از کجا ثابت میشود بریدن دست دزد پس امام پهن
کرد انگشتان خود را برای نمودار کردن بیخ انگشتان و گفت که از اینجا میخواست بند میان دست
دوم اول عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال القطع من وسط الکف و لا یقطع الابهام
و اذا قطعت الرجل ترک العقب لم تقطع **شرح** لم تقطع بصیغهٔ غایبهٔ مجهولست زیرا که عقب مؤنث است موافق
حدیث سیزدهم این باب **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بریدن دست دزد
از میان دست است و بریده نمیشود شست و چون بریده شود پا در دزدی دوم و اگر شسته میشود پاشنه
بریده نمیشود مراد اینست که بریدن پا نیز عبارتست از تنصیف آن در جانب طول **سیوم اول** عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلم قال کان علی صلوات الله علیه لا یزید علی قطع الید و الرجل و یقول
انی لاستحیی من ربی ان ادعه لیس له ما یستنجی به او یتطهر به **شرح** قطع ید عبارتست از

توقرن

توقرن بعض آن از بعضی دیگر آن که گذاشتن کارد بر بیخ چهار انگشت موافق آنچه گذشت در شرح حدیث اول
این باب و زیاد کردن بر قطع ید عبارتست از اسقاط ید بالکلیه که گذاشتن کارد بر مفصل میان ساعد و دست و
بر انقیاس است قطع رجل مستوا نمود که مراد این باشد که در دزدی سیوم و چهارم دست چپ و پای راست را
نگاه بدارد و مؤید احتمال اولست حدیث هفدهم این باب و مؤید احتمال دوم است حدیث آینده و او از شک راوی است
یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بود علی صلوات الله علیه که زیاد نمیکرد در حد سارق
بر بریدن دست و بریدن پا و میگفت که بدرستی که من هر آینه شرم میکنم از صاحب اختیار خود که واگذارم
دزد را بر حالی که نیست او را آنچه استنجا کند بآن یا پاک کند خود را از آلودگی بنجاست بآن **چهارم اول** قال
سألته اذا هو سرق بعد قطع الید و الرجل فقال استودعه السجن ابدا و اغنی عن الناس شره
شرح استودعه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب استفعالست و ضمیر مستتر راجع با میر المؤمنین صلوات الله علیه است
اغنی بغین با نقطه و نون و الف منقلبه از یاء بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب افعالست الاغناء ساکن کردن و تعدیه
آن بعن بتضمین معنی دفع و ابعادست **یعنی** راوی گفت که پرسیدم امام را که اگر دزد دزدی بکند بعد از
بریدن دست و بریدن پا چگونه میکرد پس امام گفت که میسپرد او را بزندان همیشه و ساکن میکرد از مردمان شر او را
چهارم اول عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی
السارق اذا سرق قطعت یمینه و اذا سرق مرة اخری قطعت رجله الیسری ثم اذا
سرق مرة اخری سجنته و ترکت رجله الیمنی یمشی علیها الی الغائط و یده الیسری یاکل
بها و یستنجی بها و قال انی لاستحیی من الله ان اترکه لا ینتفع بشیء و لکنی اسجنه
حتی یموت فی السجن و قال ما قطع رسول الله صلی الله علیه و آله من سارق بعد یده
و رجله **شرح** جمله اذا سرق تا آخر مفعول قضی است سرق اول بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب ضرب است قطعت
دو جا بصیغهٔ ماضی متکلم معلوم باب منع است سجنته بسین بی نقطه و جیم و نون بصیغهٔ ماضی متکلم معلوم باب نصر است
ترکت بصیغهٔ متکلم معلوم باب نصر است اسجنه بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب نصر است من زائده برای تاکید
عموم است و محتمل بوده که برای تبعیض باشد **یعنی** روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که حکم کرد
امیر المؤمنین صلوات الله علیه در دزد که چون دزدی کند میبرم دست راست او را و چون دزدی کند بار دیگر
میبرم پای چپ او را بعد از آن چون دزدی کند بار دیگر حبس میکنم او را و وا میگذارم پای راست او را که
راه رود بر آن بسوی بیت الخلا و دست چپ او را که خورد بآن و استنجا کند بآن و امیر المؤمنین علیه السلم گفت
که بدرستی که من هر آینه شرم میکنم از الله که واگذارم دزد را بر حالی که بهره مند نشود بچیزی از دست و پا لیکن من

حبس میکنم او را تا آنکه بمیرد در زندان و امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که نبرید رسول الله صلی الله علیه و آله
هیچ دزدی را بعد از بریدن دست او و پای او **پنجم** حدیث عَنِ القَسِمِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ سَرَقَ فَقَالَ سَمِعْتُ اَبِی یَقُولُ اُتِیَ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ فِی زَمَانِهِ بِرَجُلٍ قَدْ
سَرَقَ فَقَطَعَ یَدَهُ ثُمَّ اُتِیَ بِهِ ثَانِیَةً فَقَطَعَ رِجْلَهُ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ اُتِیَ بِهِ ثَالِثَةً فَخَلَّدَهُ فِی السِّجْنِ
وَ اَنْفَقَ عَلَیْهِ مِنْ بَیْتِ مَالِ الْمُسْلِمِینَ وَ قَالَ هٰکَذَا صَنَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ لَا اُخَالِفُهُ
شرح من خلاف عبارتست از اینکه دست را از جانب راست برید و پا را از جانب چپ برید خلد بتشدید لام و دال
منقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است السجن منصوب و مفعول دوم است **یعنی** روایتست از قاسم از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که دزدی کرد پس امام گفت که شنیدم از پدرم میگفت که
آورده شد نزد علی صلوات الله علیه در زمان حکومت او مردی که بتحقیق دزدی کرده بود پس برید دست او را بعد از آن
آورده شد بار دوم پس برید پای او را همه یکی از جانبی بعد از آن آورده شد بار سوم پس حبس دائمی کرد او را
بزندان و نفقه جاری ساخت بر او از خزانه مال مسلمانان و گفت که چنین کرد رسول الله صلی الله علیه و آله مخالفت
نمیکنم او را **ششم** حدیث عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُطِعَ رِجْلُ السَّارِقِ بَعْدَ قَطْعِ الْیَدِ
ثُمَّ لَا یُقْطَعُ بَعْدُ فَاِنْ عَادَ حُبِسَ فِی السِّجْنِ وَ اُنْفِقَ عَلَیْهِ مِنْ بَیْتِ مَالِ الْمُسْلِمِینَ **شرح** روایتست از
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بریدن پای دزد بعد از بریدن دست است بعد از آن بریده نمیشود و اگر
دزدی کرد پس اگر دزدی دیگر کند محبوس میشود در زندان و نفقه جاری کرده میشود بر او از خزانه مال مسلمانان

هفتم حدیث عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَی اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی رَجُلٍ اُمِرَ بِهِ اَنْ
یُقْطَعَ یَمِینُهُ فَقُدِّمَتْ شِمَالُهُ فَقَطَعُوهَا وَ حَسِبُوهَا یَمِینَهُ وَ قَالُوا اِنَّمَا قَطَعْنَا شِمَالَهُ اَتَقْطَعُ
یَمِینَهُ قَالَ فَقَالَ لَا تُقْطَعُ یَمِینُهُ وَ قَدْ قُطِعَتْ شِمَالُهُ وَ قَالَ فِی رَجُلٍ اَخَذَ بَیْضَةً مِنَ الْمَغْنَمِ وَ قَالُوا المغنم
قَدْ سَرَقَ اِقْطَعْهُ فَقَالَ اِنِّی لَمْ اَقْطَعْ اَحَدًا لَهُ فِیمَا اَخَذَ شِرْکٌ **شرح** امر بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول ان
تفسیر است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر بدل اشتمال از ضمیر است یقطع بصیغه مضارع غایب
یا غایب مجهول از باب منع است قدمت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب تفعیل است اتقطع بهمزه استفهام و صیغه مضارع متکلم
مع الغیر معلوم یا غایب یا غایبه مجهول از باب منع است لا تقطع بصیغه نفی مضارع غایبه یا غایب مجهول از باب منع است مغنم
بفتح میم و سکون غین و فتح نون و حاصل
بفتح میم و سکون کاف و کسر سین منقطه است و در بعض نسخ مغنم بسکون غین و نقطه دار در نسخ ذوت و حاصل
بکسبت اقطعه بصیغه امر از باب منع است **یعنی** روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین
علیه السلام در مردی که امر کرد با او اینکه بریده شود دست راست او پس پیش داشته شد دست چپ او پس بریدند آن را و

بریده شد

بریده شده آن از دست او و گفتند که جز این نیست که بریدیم دست چپ او را آیا ببریم دست راست او را امام
گفت که پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بریده نمیشود دست راست او بر حالی که بتحقیق بریده شده دست
چپ او و امیر المؤمنین علیه السلام گفت در مردی که گرفت خودی را از آنچه محل قسمت غنیمت بر لشکر است و حاضران گفتند
که بتحقیق دزدی کرد ببر دست او را پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بدرستی که من نبریدم کسی را که او راست در آنچه
گرفته شرکتی **هشتم** حدیث عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ اِذَا اُخِذَ السَّارِقُ قُطِعَتْ یَدُهُ مِنْ وَسَطِ
الْکَفِّ فَاِنْ عَادَ قُطِعَتْ رِجْلُهُ مِنْ وَسَطِ الْقَدَمِ فَاِنْ عَادَ اُسْتُوْدِعَ السِّجْنَ فَاِنْ سَرَقَ فِی السِّجْنِ
قُتِلَ **شرح** استودع بصیغه ماضی غایب مجهول باب استفعال است السجن بکسر سین و سکون جیم منصوب و مفعول دوم است
یعنی روایتست از سماعة بن مهران که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که امام
گفت که چون گرفته شود دزد بریده میشود دست او از میان دست که پنج چهار انگشت است پس اگر عود کند بریده میشود
پای او از میان قدم پس اگر عود کند سپرده میشود بزندان پس اگر دزدی کند در زندان کشته میشود **بدانکه** ظاهر
جمع میان مثال این و آنچه گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم و حدیث ششم باب سی و سیوم است که سرقه در حال
کار نباشد مگر آنکه آن دو حدیث مخصوص باشد با عدای سرقه بقرینه آنچه می آید در حدیث چهارم این باب
و الله اعلم **نهم** حدیث عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ سَرَقَ سَرِقَةً فَکَابَرَ عَنْهَا
فَضُرِبَ فَجَاءَ بِهَا بِعَیْنِهَا هَلْ یَجِبُ عَلَیْهِ الْقَطْعُ قَالَ نَعَمْ وَ لٰکِنْ لَوِ اعْتَرَفَ وَ لَمْ یَجِئْ بِالسَّرِقَةِ لَمْ تُقْطَعْ
یَدُهُ لِاَنَّهُ اعْتَرَفَ عَلَی الْعَذَابِ **شرح** روایتست از سلیمان بن خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که دزدی چیزی را پس انکار برد و زده شد و آورد خود را از آنچه پس زده شد برای اینکه اقرار کند و بعد آن را
پس آورد آن را بعینه آیا ثابت میشود بر او بریدن دست امام گفت که آری و لیکن اگر اقرار میکرد و نمی آورد آن چیز را
بریده نمیشد دست او زیرا که او اقرار کرده بجا بر زدن **دهم** حدیث عَنِ الْحَلَبِیِّ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
عَنْ رَجُلٍ نَقَبَ بَیْتًا فَاُخِذَ قَبْلَ اَنْ یَصِلَ اِلَی شَیْءٍ قَالَ یُعَاقَبُ فَاِنْ اُخِذَ وَ قَدْ اَخْرَجَ مَتَاعًا فَعَلَیْهِ
الْقَطْعُ **شرح** نقب بفتح نون و قاف و با کیفیته بصیغه ماضی غایب معلوم از باب نصر است و در بعض نسخ بجای نون ثاء
سه نقطه است و همه و یک معنی است اخذ در جا بصیغه مجهول است یعاقب بصیغه مجهول است **یعنی** روایتست از
حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که سوراخ کرد خانه را پس گرفته شد پیش از آنکه برسد
بچیزی از متاع امام گفت که تعزیر کرده میشود پس اگر گرفته شود بر حالی که بیرون آورده باشد متاعی را پس بر اوست
دست بریدن **یازدهم** حدیث قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اُخِذَ وَ قَدْ حَمَلَ کَارَةً مِنْ ثِیَابٍ وَ قَالَ صَاحِبُ الْبَیْتِ
اَعْطَانِیهَا قَالَ یُدْرَأُ عَنْهُ الْقَطْعُ اِلَّا اَنْ تَقُومَ عَلَیْهِ الْبَیِّنَةُ فَاِنْ قَامَتِ الْبَیِّنَةُ عَلَیْهِ قُطِعَ وَ قَالَ

تقطع الید والرجل ثم لا یقطع بعد ولکن ان عاد حبس وانفق علیه من بیت مال المسلمین شرح
الکاره بالف منقلبه از واو وراء مخففه پشتواره و آن کوله بار است یعنی راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که از
او در حالی که بر داشته بود پشتواره را از جامه‌ها و گفت که صاحب خانه داد و من آنرا امام گفت که دفع کرده میشود از او
دست بریدن مگر اینکه ایستند براو گواهان بانکه دروغ میگوید پس اگر ایستند گواهان براو دست بریده میشود
و امام گفت که بریده میشود دست در دزدی اول و پا در دزدی دوم بعد از آن بریده نمیشود بعد از دزدی سیوم و لیک
اگر عود کند حبس کرده میشود و نفقه جاری کرده میشود براو از خزانه مال مسلمانان یازدهم حل عن السکونی عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام فی السارق اذا اخذ وقد اخذ المتاع وهو فی البیت
لم یخرج بعد فقال لیس علیه القطع حتی یخرج به من الدار شرح لم یخرج بصیغه معلوم از باب افعال یا باب
نصر است یخرج از باب نصر است یا در به برای تعدیه است یعنی روایت از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
گفت امیر المؤمنین علیه السلام در دزد چون گرفته شود بر حالی که بتحقیق گرفته باشد متاع را و او در خانه باشد بیرون نبرده باشد
هنوز پس امام گفت که نیست براو دست بریدن تا آنکه بیرون برد آنرا از سرا ظاهر این است که اگر از خانه بیرون برده
و از سرا بیرون نبرده باشد قطع باشد دوازدهم حل عن بکیر بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل
سرق فلم یقدر علیه ثم سرق مرة اخری فاخذ فجاءت البینة فشهدوا علیه بالسرقة الاولی
والسرقة الاخیرة فقال تقطع یده بالسرقة الاولی ولا تقطع رجله بالسرقة الاخیرة شرح لم یقدر بصیغه مضارع
غائب مجهول از باب ضرب است علیه نایب فاعل است یعنی روایت از بکیر بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که دزدی
کرد پس توانائی نشد براو بعد از آن دزدی کرد بار دیگر پس گرفته شد پس آمدند گواهان پس گواهی دادند براو بدزدی
سابق و دزدی لاحق پس امام گفت که بریده میشود دست او بسبب دزدی سابق و بریده نمیشود پای او بسبب دزدی لاحق
حل فقیل کیف ذاک فقال لان الشهود شهدوا جمیعا فی مقام واحد بالسرقة الاولی والاخیرة
قبل ان یقطع بالسرقة الاولی ولو ان الشهود شهدوا علیه بالسرقة الاولی ثم امسکوا حتی یقطع ثم
شهدوا علیه بالسرقة الاخیرة قطعت رجله الیسری شرح پس گفته شد امام را که چگونه است این پس امام گفت که زیرا
که گواهان گواهی دادند بهمگی در یکجا بدزدی سابق و دزدی لاحق پیش از آنکه دست بریده شود بسبب دزدی سابق
و اگر اینکه گواهان گواهی میدادند براو بدزدی سابق بعد از آن خود داری میکردند تا آنکه دست بریده میشود بعد از آن گواهی
میدادند براو بدزدی لاحق بریده میشد پای چپ او سیزدهم حل عن اسحق بن عمار عن ابی ابراهیم علیه السلام
قال تقطع ید السارق ویترک ابهامه وصدر راحته وتقطع رجله ویترک له عقبه یمشی علیها شرح
صدر الراحة عبارتست از آنچه چهار انگشت متصل بآن شده و مقصود اینست که کارد بر مفصل میان چهار انگشت و جانب

کد کف دست است که گذاشته میشود پس از جمله روی کف دست چیزی انداخته میشود یعنی روایت از اسحق بن عمار
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بریده میشود دست دزد و واگذاشته میشود انگشت او و بالای کف دست او و بریده میشود
پای او و واگذاشته میشود برای او پاشنه او که راه رود بر آن چهاردهم حل عن سماعة قال قال ابو عبد الله
علیه السلام اتی امیر المؤمنین صلوات الله علیه برجال قد سرقوا فقطع ایدیهم ثم قال ان الذی بان
من اجسادکم قد وصل الی النار فان تتوبوا تجتروها وان لا تتوبوا تجترکم شرح ظاهر قد وصل الی النار تحترقوبها
اینست که سرقه از جمله کبائر است پس آنچه گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم و ششم باب سی و سیوم مخصوص باشد بانکه
سرقه چیزی کم اشارت آن گذشت در شرح حدیث ششم این باب تجتروها بضم جیم و تشدید راء منقوطه و نون اعرابیه مقصود
تجترکم بصیغه معلوم باب افتعال است و تانیث ضمیر باعتبار ایدی است و فاء تجتروها یا حرف جر برای تقویت تعدیه است
بالجحود الی النار و یا است تجترکم تشدید راء منقوطه مفتوحه بالکسر است یعنی روایت از سماعه گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که آورده شدند نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردانی که بتحقیق دزدی کرده بودند پس برید دستهای
ایشان را بعد از آن گفت که بدرستی که آنچه جدا شد از بدنهای شما بتحقیق رسید بسوی آتش جهنم پس اگر توبه
کنید میکشید آنها شما را پانزدهم حل عن سلیمان بن خالد قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا سرق السارق
قطعت یده وغرم ما اخذ شرح غرم بغین با نقطه و راء منقوطه بصیغه ماضی غائب مجهول باب تفعیل یا معلوم باب
علم است یعنی روایت از سلیمان بن خالد گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون دزدی کند دزد بریده
میشود دست او و تاوان داده میشود آنچه گرفته شانزدهم حل عن عبد الله بن سنان عن ابی
عبد الله علیه السلام فی رجل اشل الید الیمنی او اشل الشمال سرق قال تقطع یده الیمنی علی
کل حال شرح اشل بر وجه جر و کسره است و مضاف است الاشل بفتح همزه و فتح شین با نقطه و تشدید لام دستی که
افلیج باشد بجهت خشک شدن انگشتان و مانند آن یعنی روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که خشک شده دست راست یا خشک شده دست چپ است دزدی کرد امام گفت که بریده میشود دست راست
او بهر حال هفدهم حل عن محمد بن عبد الله بن هلال عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت
له اخبرنی عن السارق لم تقطع یده الیمنی ورجله الیسری ولا تقطع یده الیمنی ورجله الیمنی
فقال ما احسن ما سألت اذا قطعت یده الیمنی ورجله الیمنی سقط علی جانبه الایسر ولم یقدر علی
القیام فاذا قطعت یده الیمنی ورجله الیسری اعتدل واستوی شرح لم بکسر لام و فتح میم است ما احسن صیغه
تعجب است ما سألت ما مصدریه است منصوب است بمفعولیت یعنی روایت از محمد بن عبد الله بن هلال از پدرش از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که خبر ده مرا از دزد که چرا بریده میشود دست راست او در دزدی اول و پای چپ او

در دزدی دوم و بریده میشود دست راست او و پای راست او پس امام گفت که چه خوبست سوال تو چون بریده شود
دست راست او و پای راست او می افتد بر جانب چپ خود و توانا نمیشود بر برخاستن پس چون بریده شود
دست راست او و پای چپ او دو جانب برابر که برمیشود و راست میشود و راست میایستد حدیث اول قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
وَكَيْفَ يَقُومُ وَقَدْ قُطِعَتْ رِجْلُهُ قَالَ إِنَّ الْقَطْعَ لَيْسَ حَيْثُ رَأَيْتَ يُقْطَعُ إِنَّمَا يُقْطَعُ الرِّجْلُ مِنَ الْكَعْبِ وَ
يُتْرَكُ لَهُ مِنْ قَدَمِهِ مَا يَقُومُ عَلَيْهِ يُصَلِّي وَيَعْبُدُ اللَّهَ قُلْتُ لَهُ مِنْ أَيْنَ يُقْطَعُ الْيَدُ فَقَالَ يُقْطَعُ الْأَرْبَعُ
أَصَابِعَ وَيُتْرَكُ الْإِبْهَامُ يَعْتَمِدُ عَلَيْهَا فِي الصَّلَاةِ وَيَغْسِلُ بِهَا وَجْهَهُ لِلصَّلَاةِ قُلْتُ فَهَذَا الْقَطْعُ مَنْ
أَوَّلُ مَنْ قَطَعَ قَالَ قَدْ كَانَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ حَسَّنَ ذَلِكَ لِمُعَاوِيَةَ شرح حیث مبنی بر ضم و ظرف مکانست و
مضاف است و خبر لیس است و عبارتست از مفصل میان استخوان ساق و قدم و رایت بصیغه مخاطب است که [margin: شت]
در کتاب الطهاره در شرح حدیث پنجم باب صفة الوضوء که باب هفدهم است اینکه در هر قدمی چهار چیز را کعب میتوانند
اول بلندی پشت پا دوم قاب النبی که جز قصبه کبری از دو قصبه ساق است که از آن فوت سیوم استخوانی که میان
عقب ساق است چهارم قاب وحشی که جز قصبه صغری ساق است که بتدریج باریک شده و بزانو رسیده و مراد اینجا
کعب اول است بنابر اینکه مدخول من ساقط باشد یا مراد کعب کبریست بنابر اینکه مدخول من باقی باشد و حاصل هر دو یکیست
ضمیر علیه راجع بما است و القطع منصوبست محلا و مفعول مطلق قطع است و مقدم بران شده و یا مرفوع و مبتداست
و قطع بتقدیر قطعه است و ضمیر مقدر مفعول مطلق است من بفتح میم در اول استفهامیه است و در دوم موصوله است
حسن از باب تفعیل است یعنی گفتم امام را که قربانت شوم و چگونه برمیخیزد و حال آنکه بتحقیق بریده شده پای او امام گفت
بدرستی که بریدن پا نیست در جائی که دیدی که بریده میشود بامر خلفای ضلالت جز این نیست که بریده میشود پا از کعب و بنصف
طول قدم است تقریبا و واگذاشته میشود برای او از جمله قدم او آنچه ایستد بران برحالی که نماز گزارد و عبادت کند الله
گفتم امام را که از کجا بریده میشود دست امام گفت که بریده میشود آن چهار انگشت و واگذاشته میشود شست تکیه میکند بر آن
در سجده نماز و در برخاستن و نشستن و میشوید بآن روی خود را برای نماز گفتم که پس این نوع بریدن که خلفای ضلالت میکنند
و از بند دست و بند پا است کیست اول کسی که برید امام گفت که بود عثمان بن عفان که نیکو وا نمود آنرا برای معاویه مراد اینست
که اول کسی که آنرا کرد معاویه بود و آن باضلال عثمان بود اگرچه عثمان خود جرات آن نکرد باب سی و هشتم حد باب ما یجب
علی الطرار والمختلس من الحد شرح الطرار بفتح طا بی نقطه و تشدید را بی نقطه اول بصیغه مبالغه باب ضرب و نصر بمعنی شکافتن
کننده کاردو و مانند آن برای گرفتن درهم و دینار و مراد اینجا کیسه بر است المختلس بخا بانقطه
و سین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افتعال رباینده یعنی این باب بیان چیزیست که ثابت میشود بر کیسه بر و رباینده
متاع از جمله حد و در این باب هشت حدیثست اول حدیث عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ

امیرالمؤمنین

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَا أَقْطَعُ فِي الدَّغَارَةِ الْمُعْلَنَةِ وَهِيَ الْخُلْسَةُ وَلَكِنْ أُعَزِّرُهُ شرح الدغاره بفتح و کسر
دال بی نقطه و تخفیف غین بانقطه و الف و را بی نقطه مصدر باب علم یا کی و اینجا عبارتست از غصب مال کسی المعلنه
بعین بی نقطه و نون بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل آشکار کرده شده الخلسه بضم خا بانقطه و سکون
لام و سین بی نقطه ربایندگی و هی الخلسه کلام احد راویانست و تفسیر دغاره نیست بلکه تفسیر دغاره معلنه است یعنی
روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که گفت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه که دست نمی برم در غصب آشکار کرده شده و آن ربودن مالست ولیکن تعزیر میکنم ادب میکنم
فاعل آن را حدیث دوم عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
فِي رَجُلٍ اخْتَلَسَ ثَوْباً مِنَ السُّوقِ فَقَالُوا قَدْ سَرَقَ هَذَا الرَّجُلُ فَقَالَ إِنِّي لَا أَقْطَعُ فِي الدَّغَارَةِ الْمُعْلَنَةِ
وَلَكِنْ أَقْطَعُ يَدَ مَنْ يَأْخُذُ ثَمَّ يُخْفِي شرح ثم بفتح ثا اسم اشاره است یخفی بصیغه معلوم باب افعالست
و جمله حالیه است یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
در مردی که ربوده بود جامه را از بازار پس مردمان گفتند که بتحقیق دزدیده این مرد پس گفت که بدرستی که من دست نمی برم
در غصب آشکار کرده شده و لیکن میبرم دست کسی را که غصب میکند برحالی که در آنجا اخفا کند حدیث سیوم
عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَيْسَ عَلَى الَّذِي يَسْتَلِبُ قَطْعٌ وَلَيْسَ عَلَى الَّذِي يَطُرُّ الدَّرَاهِمَ
مِنْ ثَوْبِ الرَّجُلِ قَطْعٌ شرح یستلب بسین بی نقطه و لام بانقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افتعالست
یعنی روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که راوی امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که نیست بر کسی که میرباید
دست بریدنی و نیست بر کسی که میشکافد و بیرون می آورد درهمها را از جامه مرد دست بریدنی تفصیل بیاید
در حدیث پنجم این باب حدیث چهارم عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ مَنْ سَرَقَ خُلْسَةً اخْتَلَسَهَا لَمْ يُقْطَعْ وَلَكِنْ
يُضْرَبُ ضَرْباً شَدِيداً شرح خلسه بضم خا بانقطه و سکون لام اینجا بمعنی ربوده شده است و تعلق سرقه بآن بنوعی
از مجاز است یعنی روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که هر که
دزدید ربوده شده که ربوده آنرا دست بریده نمیشود و لیکن زده میشود زدنی سخت حدیث پنجم عَنِ السَّكُونِيِّ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أُتِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَرَّارٍ قَدْ طَرَّ دَرَاهِمَ مِنْ كُمِّ رَجُلٍ قَالَ
فَقَالَ إِنْ كَانَ طَرَّ مِنْ قَمِيصِهِ الْأَعْلَى لَمْ أَقْطَعْهُ وَإِنْ كَانَ طَرَّ مِنْ قَمِيصِهِ الدَّاخِلِ قَطَعْتُهُ شرح روایتست
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد نزد امیرالمؤمنین علیه السلام طراری که بتحقیق شکافته بود درهمهائی را
از آستین مردی امام گفت که پس امیرالمؤمنین گفت که اگر باشد که شکافته باشد از پیراهن بالاتر او نمیبرم دست او را
و اگر باشد که شکافته باشد از پیراهن درونی او میبرم دست او را حدیث ششم عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قال قال أمير المؤمنين صلى الله عليه وآله أربعة لا قطع عليهم المختلس والغلول ومن سرق من
الغنيمة وسرقة الأجير فإنها خيانة شرح الغلول بفتح غين با نقطه وضم لام اول کسی که از جماعت جهاد
باشد و غنیمتی بدست آورده باشد و آن را پنهان کند برای اینکه حصه علیحده از سایر غنیمت گیرد و سرق از باب ضرب است
مراد بمن سرق من الغنیمة کسی است که مالی را از جمله غنیمت بیرون برد از حرز آن پنهانی السرقة بضم سین بی نقطه و تخفیف
بی نقطه مفتوحه و قاف و تاء تأنیث بصیغه مبالغه سارق و بتشدید راء و گاهی میباشد کسی که بوسیله معامله مبلغی
داده باشد و حیله کند حق را تمام نه دهد صاحب حق و گفته که او بنجار و کوره بالا بود و ابن اسید الجهنی
صحابی وکان اسمه الحباب فاتی من بعدی راحلتین ثم اطلقه علی باب داره فیخرج الیه بهما فخرج من الحباب الآخر
فذهب بها فخبر به النبی صلی الله علیه فقال التمسوه فلما اتی به قال انت سرق وکان یقول لا احب ان ادعی بغیر
ما سمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم الاجیر بفتح همزه و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه مزدور یعنی
کسی که خود را کرایه داده باشد برای عملی مثل کتابت و شاید که ذکر اجیر بعنوان مثال باشد ضمیر فانها راجع است
باعمال آن چهار کس یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله
که چهار کس نیست دست بریدنی بر ایشان اول رباینده و دوم پنهان کننده غنیمت و سیوم کسی که دزدیده از غنیمت و
چهارم برنده مزد و مزدور بجهت حیله زیرا که آن عملها محض ناراستی است و دزدی نیست هفتم حدیث وبهذا الاسناد
ان امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله اتی برجل اختلس درة من اذن جاریة قال هذه الدغارة
المعلنة فضربه وحبسه شرح الدغارة بضم دال بی نقطه و تشدید غین با نقطه مفتوحه و راء مروارید دغاره معلنه
بیان شده شرح حدیث اول این باب یعنی و روایت باین سند حدیث سابق اینکه امیر المؤمنین صلی الله
علیه وآله آورده شد نزد او مردی که ربوده بود دانه مروارید را از گوش دختری گفت که این ناراستی آشکار کرده
شده است پس زد او را و حبس در زندان کرد او را هشتم حدیث عن مسمع ابی سیار عن ابی عبد الله علیه السلام ان
امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله اتی بطرار قد طر من رجل من ردنه دراهم قال ان کان طر
من قمیصه الاعلی لم نقطعه وان کان طر من قمیصه الاسفل قطعناه شرح الردن بضم راء بی نقطه و سکون
دال بی نقطه و نون آستین التقطع بصیغه متکلم مع الغیر است و مضمون این موافق حدیث پنجم این باب است باب
سی و هشتم حدیث باب الاجیر والضیف شرح این باب بیان مزدور و بیان مهمانست و در این باب شش حدیث است
اول حدیث عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی رجل استاجر اجیرا فاقعده علی متاعه فسرقه
قال هو مؤتمن وقال فی رجل اتی رجلا فقال ارسلنی فلان الیک لترسل الیه بکذا وکذا فاعطاه
وصدقه فلقی صاحبه فقال له ان رسولک اتانی فبعثت الیک معه بکذا وکذا فقال ما ارسلته

الیک

الیک وما اتانی بشیء وزعم الرسول انه قد ارسله وقد دفعه الیه شرح مؤتمن بهمزه بصیغه اسم
مفعول باب افتعالست و مراد اینست که قطع بر او نیست برای اینکه امین شمرده شده است یعنی روایت است از حلبی
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت در مردی که کرایه گرفت مزدوری را پس نشانید او را بر متاع خود پس
دزدید آن را امام گفت که آن مزدور امین شمرده شده است و امام گفت در مردی که آمد نزد مردی پس گفت
که فرستاده مرا فلان کس سوی تو برای اینکه فرستی سوی او چنین و چنین را پس مرد دوم داد مرد اول را و راستگو
شمرد او را پس مرد دوم برخورد بیار خود پس گفت او را که بدرستی که فرستاده تو آمد نزد من پس فرستادم سوی تو
با او چنین و چنین را پس یار گفت که نفرستادم او را سوی تو و نداد او مرا چیزی و دعوی کرد فرستاده اینرا که یار
فرستاده او را و بتحقیق داد مال را سوی یار پس فقال ان وجد علیه بینة انه لم یرسله قطع یده ومعنی
ذلک ان یکون الرسول قد اقر مرة انه لم یرسله وان لم یجد بینة فیمینه بالله ما ارسلته
ویستوفی الآخر من الرسول المال قلت ارایت ان زعم انه انما حمله علی ذلک الحاجة فقال
یقطع لانه سرق مال الرجل شرح یقطع بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است ضمیر فیه راجع برسولست و مراد
اینست که این عمل از قبیل اخراج مالی از حرز پنهانی است و شیخ طوسی رحمه الله در استبصار در باب انه لا قطع
علی من سرق ... گفته که فالوجه فی هذا الخبر ان یحمله علی ان من یعرف بذلک وبان یحتال علی اموال المسلمین جاز
للامام ان یقطعه لانه مفسد فی الارض لا لانه سارق لان هذه حیلة ولیست بسرقة یجب فیها القطع ومعنی ذلک ان
یکون الرسول قد اقر مرة انه لم یرسله کلام بعض راویانست برای بیان صحت گواهی بر نفی و اطلاع آن سوی
گواهی بوجود زیرا که اگر گواهان گویند که رسول اقرار کرد نزد ما باینکه یار مرا نفرستاده بود گواهی ایشان بوجود
خواهد بود و شاید که این بعنوان مثال باشد زیرا که ممکن است گواهان در جمیع زمانی که رسول گوید که مرا او در آن زمان
فرستاده حاضر بوده باشند نزد یار و دانند که او ارسال نکرده در آن زمان فیمینه مرفوع و مبتداست و ضمیر راجع بیارست
بالله ما ارسلته جزء مبتداست و جمله مبتدا و خبر جواب شرطست یعنی پس امام گفت که اگر یافته شد بر رسول گواه باین
اینکه او نفرستاده او را بریده میشود دست رسول و باز گشت آن گواهی نیست که باشد رسول که بتحقیق اقرار کرده باشد
باری باینکه یار نفرستاده او را و اگر یار نیابد گواهانی را پس قسم یار است که بخدا قسم که نفرستادم او را و بازیافت
میکند آن مرد دیگر از رسول مال را گفتم که خبر ده مرا که اگر رسول دعوی کند اینرا که کشانیده است او را بر این نیست که بحث
او را بر آن مزدی حاجت چگونه میشود پس امام گفت که دست بریده میشود زیرا که او دزدیده مال آن مرد را مراد اینست که
بمحض دعوی او دفع قطع نمیشود دوم حدیث عن علی بن سعید قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل
استاجر حمارا ثم اقبل به الی اصحاب الثیاب فابتاع منهم ثوبا او ثوبین وترک الحمار قال یرد الحمار

عَلى صاحِبِهِ وَيُتَّبَعُ الَّذي ذَهَبَ بِالثَّوْبَيْنِ وَلَيْسَ عَلَيْهِ قَطْعٌ إِنَّما هِيَ خِيانَةٌ شرح ذکر این حدیث در تحت

عنوان این باب بجهت اشعار دلالت بر اینست که هرچه از قبیل خیانت در امانت باشد قطع ندارد پس در خیانت اجیر نیز

در چیزی که باو سپرده شده باشد برای عملی مثلا قطع نیست ترک بصیغه معلوم است و مراد اینست که بگرو گذاشت

تا آوردن بهای جامه متبع بتاء دو نقطه در بالا و با یکنقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب افتعال است

اتباع بفتح تاء و تخفیف باء بازخواست کردن کسی را برای طلب حق او یا برای جزای عمل او یعنی روایت است از

ابن سعید گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بکرایه گرفت خری را بعد از آن آورد آنرا سوی

جامه‌ها پس خرید از ایشان یکجامه را یا دو جامه را و گذاشت خر را امام گفت که بر گردانیده میشود خر بصاحبش

و بازخواست کرده میشود کسی که برده دو جامه را و نیست بر او دست بریدنی جز این نیست که آن عمل محض نادرستی

سیوم اصل عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ خالِدٍ قالَ سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَأْجِرُ أَجيرًا فَيَسْرِقُ

مِنْ بَيْتِهِ هَلْ تُقْطَعُ يَدُهُ قالَ هذا مُؤْتَمَنٌ لَيْسَ بِسارِقٍ هذا خائِنٌ شرح روایت است از سلیمان بن

خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بکرایه میگیرد مزدوری را برای خدمت خانه پس میدزدد از

خانه او آیا بریده میشود دست او امام گفت که این امین شمرده شده است نیست دزد این نادرست است چهارم اصل

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ الضَّيْفُ إِذا سَرَقَ لَمْ يُقْطَعْ وَإِنْ أَضافَ الضَّيْفُ ضَيْفًا

فَسَرَقَ قُطِعَ ضَيْفُ الضَّيْفِ شرح روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مهمان چون دزدد

دست بریده نمیشود و اگر طفیلی کند مهمان مهمان دیگری را پس آن دیگر چیزی دزدد دست بریده میشود آن دیگر

که مهمان مهمانست پنجم اصل عَنْ سَماعَةَ قالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجيرًا فَأَخَذَ الْأَجيرُ

مَتاعَهُ أَسَرَقَهُ فَقالَ هُوَ مُؤْتَمَنٌ ثُمَّ قالَ الْأَجيرُ وَالضَّيْفُ أُمَناءُ لَيْسَ يَقَعُ عَلَيْهِمْ حَدُّ

السَّرِقَةِ شرح اسرقه بهمزه استفهام بصیغه ماضی غایب معلوم از باب ضرب و ضمیر راجع بمتاع است یا بهمزه استفهام

و تاء تانیث بتقدیر ابو سرقه است و در بعضی نسخ بجای همزه فاء است و بنا بر آن بتقدیر استفهام و بی تقدیر آن

میتوان بود حد اینجا بمعنی نوع از ارتکاب معصیت و بمعنی معروف حقیقت که موافق اصطلاح متشرعین است میتوان بود

یعنی روایت است از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از

مردی که بکرایه گرفت مزدوری را پس گرفت مزدور متاع او را آیا دزدیده آنرا پس امام گفت که مزدور امین شمرده شده است

بعد از آن امام گفت که مزدور و مهمان امینانند در ظاهر حال نیست اینکه واقع شود بر ایشان حد دزدی

ششم اصل عَنْ أَبي بَصيرٍ قالَ سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْمٍ اصْطَحَبُوا في سَفَرٍ رُفَقاءَ فَسَرَقَ بَعْضُهُمْ مَتاعَ

بَعْضٍ فَقالَ هذا خائِنٌ لا يُقْطَعُ وَلكِنْ يُتَّبَعُ بِسَرِقَتِهِ وَخِيانَتِهِ قيلَ لَهُ فَإِنْ سَرَقَ مِنْ مَنْزِلِ أَبيهِ

فقال

فَقالَ لا يُقْطَعُ لِأَنَّ ابْنَ الرَّجُلِ لا يُحْجَبُ عَنِ الدُّخُولِ إِلى مَنْزِلِ أَبيهِ هذا خائِنٌ وَكَذلِكَ

إِنْ سَرَقَ مِنْ مَنْزِلِ أَخيهِ أَوْ أُخْتِهِ إِذا كانَ يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ لا يَحْجُبانِهِ عَنِ الدُّخُولِ شرح اصطحبوا بصیغه

ماضی معلوم از باب افتعال است و منقلب بطاء شده و رفقا منصوب و حال ضمیر اصطحبوا است برای احتراز از صحبت در منزل

مثلا و در سرقه برای سببیت است و استعمال سرقه اینجا مبنی بر اعتقاد سائل است لا یحجب بحاء بی‌نقطه و باء یکنقطه بصیغه

مضارع غایب مجهول از باب نصر است علیهم در نسخ بضمیر جمع مستعمل و در تثنیه است نظیر قلوبکما یعنی روایت است از ابو بصیر

گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از جمعی که با یکدیگر رفیق شدند در سفری بر حالی که رفیقانند پس دزدید بعض ایشان

متاع بعضی را پس گفت که این نادرست است دست بریده نمیشود و لیکن بازخواست کرده میشود بدزدی او

و نادرستی او گفته شد امام را که پس اگر دزدد از منزل پدرش چگونه میشود پس امام گفت که دست بریده نمیشود زیرا

که پسر ممنوع نمیشود از دخول سوی منزل پدرش این نادرست است و همچنانست اگر دزدد از منزل برادرش

یا خواهرش چون باشد که داخل میشده باشد بر ایشان منع نکنند او را از دخول باب سی و نهم اصل با بیعة النباش

شرح النباش بفتح نون و تشدید باء یکنقطه و شین با نقطه نمایان کننده میت در قبر برای دزدیدن کفن او یعنی

این بابیست در نمایان کننده میت در قبر است در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ

قالَ سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ حَدُّ النَّبّاشِ حَدُّ السّارِقِ شرح روایت است از حفص بفتح

حاء بی‌نقطه و سکون فاء و صاد بی‌نقطه ابن بختری بفتح باء یکنقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و کسر راء بی‌نقطه

و تشدید یاء گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که حد نمایان کننده میت در قبر حد دزد است اشاره

بآنکه قبر حرز کفن است دوم اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيِّ قالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَجاءَهُ

كِتابُ هِشامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ في رَجُلٍ نَبَشَ امْرَأَةً فَسَلَبَها ثِيابَها ثُمَّ نَكَحَها فَإِنَّ النّاسَ قَدِ اخْتَلَفُوا عَلَيْنا

هاهُنا طائِفَةٌ قالُوا اقْتُلُوهُ وَطائِفَةٌ قالُوا أَحْرِقُوهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ إِنَّ حُرْمَةَ الْمَيِّتِ

كَحُرْمَةِ الْحَيِّ تُقْطَعُ يَدُهُ لِنَبْشِهِ وَسَلْبِهِ الثِّيابَ وَيُقامُ عَلَيْهِ الْحَدُّ في الزِّنا إِنْ أُحْصِنَ رُجِمَ

وَإِنْ لَمْ يَكُنْ أُحْصِنَ جُلِدَ مِائَةً شرح روایت است از عبد الله بن محمد جعفی بضم جیم و سکون عین بی‌نقطه و فاء گفت

که بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام و آمد نزد او مکتوب هشام بن عبد الملک بسبب مردی که نمایان کرد زنی را پس

از او جامه‌های کفن او را بعد از آن جماع کرد او را چه بدرستی که مردمان بتحقیق خلاف در فتوی کردند بر ما اینجا که شام

طایفه گفتند که بکشید او را و جمعی و مانند آن و طایفه گفتند که بسوزانید او را پس نوشت سوی او امام محمد باقر علیه السلام

که بدرستی که حرمت مرده مانند حرمت زنده است بریده میشود دست او برای نمایان کردن او و کندن او جامه‌ها را

و برپای داشته میشود بر او حد بسبب زنا بیان این آنکه اگر محصن باشد سنگسار کرده میشود و اگر نباشد محصن

تازیانه زده میشود صد تازیانه سیم اصل عن ابن ابی عمیر عن غیر واحد من اصحابنا قال اتی امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله برجل نباش فاخذ امیر المؤمنین علیه السلام بشعره فضرب به الارض ثم امر الناس
ان یطأوه بارجلهم فوطئوه حتی مات شرح صحیح قال رحمه الله امام جعفر صادق علیه السلام است جمل نباش اینجا عبارت است از
کسی که کفن نبش کرده بوده و حد بر او جاری شده بوده و باین حکمت دفع منافات میان این حدیث و دو حدیث سابق
بنا بر اینکه مراد بنباش در باب اول یا دوم باشد و مراد اینجا نباش در باب سیوم باشد بنابر آنچه بیان میشود در شرح
حدیث پنجم این باب معینی روایتست از محمد بن ابی عمیر ارجعی از یاران ما اینکه امام گفت که آورده شد نزد امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله مردی که عادت او کفن دزدی بود پس گرفت امیر المؤمنین علیه السلام موی او را پس زد او را بر زمین
بعد از آن امر کرد مردمان را باینکه لگد کوب کنند او را بپاهای ایشان پس لگد کوب کردند او را تا آنکه مرد چهارم اصل
عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقطع سارق الموتی
کما یقطع سارق الاحیاء شرح روایتست از ابی الجارود بجیم و ضم را بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که دست بریده میشود دزد کفن مردگان چنانچه دست بریده میشود دزد مال
زندگان مراد قطع از بیخ چهار انگشت دست راست است در باب اول و قطع نصف قدم چپ در باب دوم و این منافات
ندارد با حکم دزدی بعد از آن که مذکور شد در حدیث سابق پنجم اصل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اخذ نباش فی زمن معویة فقال لاصحابه ما ترون فقالوا تعاقبه و تخلی سبیله فقال رجل من
القوم ما هکذا فعل علی بن ابی طالب قال و ما فعل قال فقال قال یقطع النباش و قال هو سارق
و هتاک للموتی شرح زمن بفتح زای با نقطه و فتح میم سست ماده اول و سیوم استفهامیست و در دوم ما فیه نیست ترون
بفتح تا دو نقطه بالا و فتح را بی نقطه بصیغه معلوم باب منع است یا بضم تا بصیغه مجهول باب افعالست تعاقبه بصیغه
بی نقطه و قاف و با یک نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب مفاعله خبر بمعنی امر است تخلی از باب تفعیلست یقطع بصیغه
مجهولست الهتاک بفتح ها و تشدید تا دو نقطه بالا پرده درنده و این اشارتست باینکه گناه نباش زیاد از گناه
سارق زر داشت و لهذا در باب سیوم مخلد در حبس نمیشود بلکه کشته میشود چنانچه گذشت در حدیث سوم این باب معینی
روایتست از ابی حبیب فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گرفته شد کفن دزدی در زمان معویه پس معویه گفت
بیاران خود که چه می بینید پس گفتند که تعزیر میکنی او را و سر میدهی او را پس گفت مردی از جمله آن جماعت که چنین نکرد علی بن
ابی طالب معویه گفت که و چه کرد امام گفت که پس آن مرد گفت که علی بن ابی طالب گفت که دست بریده میشود کفن دزد و علی
بن ابی طالب گفت که او دزدست و پرده درنده مردگانست ششم اصل عن منصور بن حازم قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول یقطع النباش و الطرار و لا یقطع المختلس شرح روایتست از منصور بن حازم بحای بی نقطه و کسر زای با نقطه

کفن

کفن کشیده ام از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که دست بریده میشود کفن دزد و کیسه بر که از پیراهن اندرون
بریده باشد و دست بریده نمیشود ربانیده باب چهلم اصل باب حد من سرق حرا فباعه شرح این باب بیان
حکم کسیست که دزدید آزادی را پس فروخت او را و در این باب سه حدیث است اول اصل عن طریف بن سنان الثوری
قال سألت جعفر بن محمد علیه السلام عن رجل سرق حرة فباعها قال فقال فیها اربعة حدود
اما اولها فسارق تقطع یده والثانیة ان کان وطئها جلد الحد و علی الذی اشتری ان کان وطئها
و علم ان کان محصنا رجم و ان کان غیر محصن جلد الحد و ان کان لم یعلم فلا شیء علیه
و علیها هی ان کان استکرهها فلا شیء علیها و ان کانت اطاعته جلدت الحد شرح فی دو جا برای سببیت
فسارق مبتدا بتقدیر فهو سارق است مضمون الجمله خبر مبتدا است پس فا در خبر مبتدا جایز است مثل شهادتی لا اله الا الله
و ظاهر این مبنی بر مذهب که این از قبیل اخراج اولی از حدش باشد و نظیر این گذشت در حدیث اول باب العبید و الضیف
که ابی هریره [illegible] در بیان شدة الثانیة باتا [illegible] است و جا [illegible] است از عدد و باقی که سه حد است و تغییر سیاق بجهت
اینست که حد اول شرطی ندارد بخلاف حد دوم و ثالث و آن مبتدا است و خبرش مضمون سه جمله شرطیه است وطئها
از باب علم است جلد ما اول بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است الحد منصوب و مفعول دوم است و در دوم بفتح
جیم و سکون لام مرفوع و مضاف و مبتدا است که خبرش بر آن مقدم شده و رجم بفتح را و سکون جیم مرفوع و
مبتدا است که خبرش مقدم بر آن شده و هی مبتدا است و راجع بحره است و خبرش مقدم بر آن شده و مراد اینست
که بر آن زن چیزی نیست سوای آنچه از خودش صادر شده باشد و گناه دیگری بر او گرفته نمیشود و نظیر آیت سوره نساء
لا تکلف الا نفسک معینی روایتست از طریف بفتح طا بی نقطه و کسر را بی نقطه ابن سنان ثوری بفتح ثا سه نقطه و
سکون واو و را بی نقطه گفت که پرسیدم جعفر بن محمد علیه السلام را از مردی که دزدید زنی آزاد را پس فروخت او را
را گفت پس امام گفت که بسبب آن زن چهار حد رو داد اما اول آنها پس اینکه او دزد دست او بریده میشود دست
و دویم آنها اینکه اگر باشد که جماع کرده باشد او را تازیانه زده میشود و دویم اینست که خریده آن زن را اگر باشد که جماع
کرده باشد او را و باعلان که تحقیق آزاد بوده اگر محصن باشد سنگسار کردنی و اگر باشد غیر محصن تازیانه زدن حد
و اگر باشد که ندانسته باشد پس نیست چیزی بر او و بر آن زن است حد خودش بیان این آنکه اگر او ستم جماع کرده باشد او را
سارق بکشتری پس نیست چیزی بر او و اگر باشد آن زن که اطاعت کرده باشد او را تازیانه زده میشود حد تا به
هر چند که در هر کشته باشد زیرا که شوهرش غایبست از او دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام
ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اتی برجل قد باع حرا فقطع یده شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه آورده شد نزد او مردی که تحقیق دزدیده بود و فروخته بود آزادی را پس برید دست او را

قال

سیوم حدیث عن عبد الله بن طلحة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یبیع الرجل وهما حرّان یبیع
هذا هذا وهذا هذا ویفرّان من بلد الی بلد فیبیعان انفسهما ویفرّان باموال الناس قال
یقطع ایدیهما لانهما سارقا انفسهما واموال الناس شرح روایتست از عبد الله بن طلحه گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام از مردی که میفروشد مرد را برجالی که ایشان آزاد هستند چنان این آنکه میفروشد این مرد را و این
این مرد او میگریزند از شهری بسوی شهری پس میفروشند یکدیگر را و میگریزند با مالهای مردمان که بها
امام گفت که بریده میشود دستهای ایشان زیرا که ایشان دزد هستند خود شانرا و مالهای مردمانرا بجهت آنکه بعد از اقرار
برقیت و مملوکیت و قبض قیمت گریخته از تنبیه یکدیگر باب چهل و یکم حدیث باب نفی السارق شرح این باب بیان
کردن دزد از شهرست در این باب یک حدیث است اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اقیم علی السارق
الحد نُفی الی بلدة اخری شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون برپای داشته شود
بر دزد حد که دست بریدنست بیرون کرده میشود بسوی شهری دیگر باب چهل و دوم حدیث باب لا یقطع فیه السارق شرح

پا بریدن

اول حدیث
این باب بیان چیزیست که دست بریده یا پا بریده نمیشود بسبب آن دزد و در این باب هفت حدیث است
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یقطع فی ریش یعنی الطیر
کله شرح الریش بکسر را و بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و شین با نقطه پر یعنی الطیر کلام راویست برای تفسیر ریش
بایکه مراد پر مرغ است کله منصوب و تاکید الطیر است و مراد اینست که خواه قیمت آن بربع دینار رسد و خواه نرسد یعنی
روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که نیست دست بریدن بسبب دزدی کردن پر
میخواهد پر مرغ باشد همکیش دوم حدیث وبهذا الاسناد قال قال النبی صلی الله علیه وآله لا قطع علی من سرق
الحجارة یعنی الرخام واشباه ذلک شرح الرخام بضم را بی نقطه و تخفیف خا با نقطه سنگی سفید که مانند مرمرست
وانرمرمرست ترست یعنی و باین سند حدیث سابق امام گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که نیست دست بریدن
بر کسی که دزدید سنگ را میخواهد رخام و مانندهای آنرا که قیمتی دارد سیوم حدیث وبهذا الاسناد قال قضی النبی
صلی الله علیه وآله فیمن سرق الثمار فی کمّه فما اکل منه فلا شیء علیه وما حمل فیعزّر ویغرم قیمته
مرتین شرح الثمار بکسر ثا سه نقطه و تخفیف میم و را بی نقطه جمع ثمر بفتح ثا و فتح میم میوه با کمه بضم کاف و تشدید میم
وضمیر راجع بمن است ضمیر علیه راجع با است یا راجع بمن است و عائد ما مقدرست [illegible] فیه و این مبنی برینست که دخول
او در بستان برخصت صاحبش بوده و آن متضمن رخصت در خوردنست یعزر بعین بی نقطه و زای با نقطه و را بی نقطه
بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل تعزیر یعزر فیه یعزم بعین با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب
افعال یا باب تفعیل یا معلوم باب ضرب است قیمته منصوبست مرتین مبالغه میتواند بود که مرتین بجهت آن باشد که این شرح

شده است

شده است و منیات این دو برابر جنایت دیگرانست یعنی و باین سند که مذکور شد امام گفت که حکم کرد نبی صلی الله
علیه وآله در کسی که دزدید میوه را در آستین خود مثلا که پس آنچه خورد از آن پس نیست چیزی بآن بر او آنچه
برداشته بیرون برد پس تادیب کرده میشود بسبب آن و تاوان قیمت آن دو بار چهارم حدیث
عن غیاث بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام ان علیا صلوات الله علیه اتی بالکوفة برجل سرق حماما
فلم یقطعه وقال لا اقطع فی الطیر شرح روایتست از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه علی
صلوات الله علیه آورده شد نزد او در کوفه مردی که دزدیده بود کبوترانی را پس دست نبرید او را و گفت که نیست دست
بریدن بسبب پرنده ها پنجم حدیث عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات
الله علیه کل مدخل یدخل فیه بغیر اذن فسرق منه السارق فلا قطع علیه یعنی الحمامات و
الخانات والارحیة شرح مدخل بفتح میم و سکون دال و فتح خا اسم مکان بصیغه مجهول باب نصرست [illegible]
و الست حمامات بتشدید میم اول ست ارحیه بفتح همزه و سکون را بی نقطه و کسر حا بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در
پایین است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هر مکان
داخل که دخول در آن میشود بی اجازت برخصتی صاحبش پس دزد دزدید از آنجا پس نیست دست بریدنی برای او میخواهد حمامها
و کاروانسراها و آسیاها و اشباه ششم حدیث عن مسمع بن عبد الملک عن ابی عبد الله علیه السلام ان علیا
صلوات الله علیه اتی برجل سرق من بیت المال فقال لا یقطع فان له فیه نصیبا شرح روایتست از مسمع
بکسر میم اول و فتح دوم ابن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه علی صلوات الله علیه آورده شد نزد او مردی که
دزدیده بود از خزانه مال مسلمانان پس گفت که دست بریده نمیشود چه بدرستی که برای اوست در آن نصیبی هفتم حدیث
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا قطع فی ثمر ولا کثر والکثر
شحم النخل شرح ثمر بفتح ثا [illegible] ثا سه نقطه و سکون میم یا بفتح ثا سه نقطه و فتح میم است الکثر بفتح کاف و سکون و فتح
ثا سه نقطه و را بی نقطه دل درخت خرما و آنرا جمار بضم جیم و تشدید میم میگویند و آن سفید است مانند پیه و در پنج شاخهای
درخت خرما میباشد یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
که نیست دست بریدنی در دزدیدن میوه و نه در دزدیدن پیه درخت خرماست باب چهل و سیوم حدیث باب انه لا یقطع السارق
فی المجاعة شرح المجاعه بفتح میم و تخفیف جیم و عین بی نقطه بصیغه مصدر میمی یا اسم زمان یا اسم مکان باب نصر گرسنگی
یا سال گرسنگی یا شهر گرسنگی یعنی این باب بیان حدیثیست که شان حدیث که دست بریده نمیشود دزد در وقت گرسنگی
و در این باب سه حدیث است اول حدیث عنه عن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لا یقطع السارق
فی سنة المحل فی شیء یؤکل مثل الخبز واللحم واشباه ذلک شرح المحل بفتح میم و سکون حا بی نقطه تنگی سال

روایت از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که دست بریده نمیشود دزد در سال تنگی
در چیزی که خورده میشود مانند نان و گوشت و مانند های آن دوم حدیث عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ لَا یُقْطَعُ السَّارِقُ فِی عَامِ سَنَةٍ یَعْنِی عَامِ مَجَاعَةٍ شرح سنه بفتح سین بی نقطه و تخفیف نون بمعنی
تنگی سال میباشد چنانچه بمعنی سال میباشد یعنی روایت از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت
که دست بریده نمیشود دزد در سال سنه یعنی در سال گرسنگی و نان سیوم حدیث عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ [illegible]
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ لَا یَقْطَعُ السَّارِقَ فِی اَیَّامِ الْمَجَاعَةِ شرح
این ظاهر است از شرح سابق باب چهل و چهارم باب حد الصبیان فی السرق شرح حد اینجا بمعنی منع از
فساد است که شامل تعزیر نیز هست نظیر آنچه می آید در حدیث هفتم باب چهل و هشتم که باب بیحد فیه التعزیر
و باین جمع میشود احادیث مختلفه این باب صبیان بکسر صاد بی نقطه و سکون با یک نقطه جمع صبی است سرق بفتح سین
بی نقطه و سکون و فتح و کسر را بی نقطه مصدر باب ضرب است یعنی این باب بیان منع اطفال است از دزدی و در این باب
حدیث است اول حدیث عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّبِیِّ یَسْرِقُ قَالَ
یُعْفَا عَنْهُ مَرَّةً وَمَرَّتَیْنِ وَیُعَزَّرُ فِی الثَّالِثَةِ فَاِنْ عَادَ قُطِعَتْ اَطْرَافُ اَصَابِعِهِ فَاِنْ عَادَ قُطِعَ اَسْفَلَ
مِنْ ذَلِکَ شرح روایت از عبد الله بن سنان گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نابالغ که دزدی میکند
گفت که بخشایش کرده میشود از او یکبار و دو بار و تعزیر کرده میشود در بار سیوم پس اگر برگردد بریده میشود طرفهای انگشتان
دست ببت او پس اگر برگردد بریده میشود پایین تر از آن دوم حدیث عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ
سَاَلْتُهُ عَنِ الصَّبِیِّ یَسْرِقُ قَالَ اِذَا سَرَقَ مَرَّةً وَهُوَ صَغِیرٌ عُفِیَ عَنْهُ فَاِنْ عَادَ عُفِیَ عَنْهُ فَاِنْ عَادَ قُطِعَ بَنَانُهُ
فَاِنْ عَادَ قُطِعَ اَسْفَلَ مِنْ ذَلِکَ شرح وهو صغیر احتراز است از کسی که شک در احتلامش باشد موافق ظاهر آنچه
می آید در حدیث چهارم این باب بنان بفتح با یک نقطه و تخفیف دو نون جمع بنانه سرهای انگشتان جمع میان این حدیث و حدیث
سابق و حدیث چهارم این باب ممکن است باینکه صبی چهار مرتبه دارد اول اینکه بسیار کوچک باشد دوم اینکه نیاید باشد
سیوم اینکه مراهق باشد و شک در عدم بلوغ او نباشد چهارم اینکه شک در بلوغ و عدم بلوغ او باشد پس حدیث اول
محمول بر مرتبه اول باشد و حدیث دوم محمول بر مرتبه دوم باشد و صدر حدیث چهارم محمول بر مرتبه سوم باشد و
آخرش محمول بر مرتبه چهارم باشد یعنی روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم
امام را از نابالغ که دزدی میکند گفت که چون دزدی کند یکبار در حالی که او کوچک است بخشایش کرده میشود از او پس اگر برگردد بریده میشود
سرهای انگشتان دست راست او پس اگر برگردد بریده میشود پایین تر از آن سیوم حدیث عَنْ اِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِی
اِبْرَاهِیمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ الصِّبْیَانُ اِذَا اُتِیَ بِهِمْ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَطَعَ اَنَامِلَهُمْ مِنْ اَیْنَ قَطَعَ فَقَالَ مِنَ الْمَفْصِلِ مَفْصِلِ الْاَنَامِلِ

شرح الانامل بفتح همزه و تخفیف نون و کسر میم جمع انمله بفتح همزه و سکون نون و ضم و کسر میم سرهای انگشتان یعنی روایت
از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که اطفال چون آورده میشدند نزد علی علیه السلام بسبب دزدی بریده
سرهای انگشتان ایشان را از کجا برید پس امام گفت که از بند که بند سر انگشتان است چهارم حدیث عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ اِذَا سَرَقَ الصَّبِیُّ عُفِیَ عَنْهُ فَاِنْ عَادَ عُزِّرَ فَاِنْ عَادَ قُطِعَ اَطْرَافُ الْاَصَابِعِ فَاِنْ عَادَ قُطِعَ اَسْفَلَ مِنْ
ذَلِکَ وَقَالَ اُتِیَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِغُلَامٍ یُشَکُّ فِی اِحْتِلَامِهِ فَقَطَعَ اَطْرَافَ الْاَصَابِعِ شرح یشک بصیغه مجهول است
فی احتلامه انسب فطلست و ذکر احتلام بعنوان مثال است زیرا که پانزده سال نیز همین حکم دارد چنانچه گذشت در دوم حدیث
باب حد الغلام والجاریة که باب سی و سیم است یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون دزدی
کند نابالغ بخشایش کرده میشود از او پس اگر برگردد تعزیر کرده میشود پس اگر برگردد بریده میشود سرهای انگشتان دست
راست پس اگر برگردد بریده میشود پایین تر از آن و امام گفت که آورده شد نزد علی علیه السلام پسری که شک کرده میشد در
احتلامش پس برید سرهای انگشتان را ظاهر این است که در بار اول باشد پنجم حدیث عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اُتِیَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِجَارِیَةٍ لَمْ تَحِضْ قَدْ سَرَقَتْ فَضَرَبَهَا اَسْوَاطاً وَلَمْ یَقْطَعْهَا شرح لم تحض
بفتح تا دو نقطه در بالا و کسر حاء بی نقطه و سکون ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم معتل العین از باب ضرب است و مراد
آن است که تا آن زمان به نه سال تمام نرسیده بود و موافق آنچه گذشت در کتاب الوصایا در حدیث ششم آن باب
یعنی روایت از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد نزد علی علیه السلام دختری که بحیض نرسیده بود
در حالی که تحقیق دزدی کرده بود پس زد او را چند تازیانه و دست نبرید او را ششم حدیث عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ
اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الصَّبِیِّ یَسْرِقُ قَالَ یُعْفَی عَنْهُ مَرَّةً فَاِنْ عَادَ قُطِعَتْ اَنَامِلُهُ اَوْ حُکَّتْ حَتَّی
تَدْمَی فَاِنْ عَادَ قُطِعَتْ اَصَابِعُهُ فَاِنْ عَادَ قُطِعَ اَسْفَلَ مِنْ ذَلِکَ شرح او از شک راوی است و واقع شق
دوم است پس منافات نیست میان این حدیث و احادیث سابقه زیرا که عفو در این حدیث بمعنی عدم قطع و عدم حک است
و عفو در احادیث سابقه بمعنی عدم قطع است و آن اعم است از او لست حکت بحاء بی نقطه و تشدید کاف بصیغه ماضی
غایبه مجهول از باب نصر است تدمی بدال بی نقطه و الف بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب علم یا مجهول از باب افعال یا باب تفعیل
الدم بفتح دال و الف مقصور خون آلود شدن و الادماء و التدمیه خون آلود کردن قطع اصابع بمعنی تفریق انامل
اصابع از باقی آنها است و مراد تفریق جمیع اصابع از باقی دست نیست بقرینه قطع اسفل من ذلک یعنی روایت از عبد الله
بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام که نابالغ که دزدی میکند امام گفت که بخشایش کرده میشود از او یکبار پس اگر برگردد بریده
میشود سرهای انگشتان او یا امام گفت که خراشیده میشود سرهای انگشتان او تا آنکه خون آلود شود پس اگر برگردد بریده میشود
مفصل سرهای انگشتان او پس اگر برگردد بریده میشود پایین تر از آن هفتم حدیث عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ

عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أُتِيَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِغُلَامٍ قَدْ سَرَقَ فَطَرَّفَ أَصَابِعَهُ ثُمَّ قَالَ أَمَا لَئِنْ عُدْتَ
لَأَقْطَعَنَّهَا ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ مَا عَمِلَهُ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا شرح طرف [illegible]
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است الطرف بفتح طا و سکون را زدن بر سر کسی یا دست کسی یا پای کسی و ابن اثیر
در نهایه گفته که اصل الطرف الضرب علی طرف العین ثم نقل الی الضرب علی الرأس اصابعه منصوبست [illegible]
میم است لاقطعنها بفتح لام و صیغه ماضی متکلم معلوم باب افعال برای تعریض است الاقطاع نزدیک کردن چیزی را
ببریدن و اینجا عبارتست از خون آلوده کردن بکارد تراشیدن موافق آنچه گذشت در شرح حدیث سابق عمله از باب
علم است و ضمیر راجع بحد مذکور است یا بالغاست یعنی روایتست از زراره گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت
که آورده شد نزد علی صلوات الله علیه پسری که بتحقیق دزدی کرده بود پس خون آلود کرد سرهای انگشتان آن پسر را [illegible]
بعد از آن گفت که آگاه باش هرآینه اگر برگردی هرآینه نزدیک بریدن میکنم انگشتان ترا بعد از آن گفت که آگاه باش
بدرستی که [illegible] نکرده آنرا مگر رسول الله صلی الله علیه و آله و من اشارتست بیکی علوج ثلثه مخالفت کرده است اورا
هشتم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا سَرَقَ الصَّبِيُّ وَلَمْ يَحْتَلِمْ
قُطِّعَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِهِ قَالَ وَقَالَ لَمْ يَصْنَعْهُ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا شرح ضمیر قال
اول و دوم راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و در سیوم راجع بامیر المؤمنین علیه السلام است و لم یحتلم اشارتست بانکه
نزدیک احتلام شده و هنوز محتلم نشده مثل کسی که نه سال تمام داشته باشد چنانچه می آید در حدیث آینده و قطعت بصیغه
ماضی غایبه مجهول باب تفعیل است التقطیع بریده شمردن چیزی را و اینجا عبارتست از خون آلود کردن بکارد تراشیدن که مذکور
شد در حدیث سابق و مراد اینست که بار دوم چنین میشود و علوج ثلثه کرده اند آنرا اصلا یعنی روایتست از عبد الرحمن بن
ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون دزدی کند نابالغ و محتلم نشده باشد بریده شمرده میشود سرهای انگشتان او
امام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که نکرده آنرا مگر رسول الله صلی الله علیه و آله و من نهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ
أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّبِيِّ يَسْرِقُ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ قُطِّعَتْ يَدُهُ وَلَا يُضَيَّعُ حَدٌّ مِنْ
حُدُودِ اللَّهِ تَعَالَى شرح قطعت بصیغه مجهول باب تفعیلست و مراد بار دوم است و لا یضیع بصیغه مجهول باب تفعیل
و این برای طعن بر علوج ثلثه است یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از نابالغ که دزدی
میکند گفت اگر باشد او را نه سال تمام بریده شمرده میشود دست او و ضایع کرده نمیشود حدی از حدود الله تعالی دهم اصل
عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أُتِيَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِغُلَامٍ قَدْ سَرَقَ فَطَرَّفَ أَصَابِعَهُ
ثُمَّ قَالَ أَمَا لَئِنْ عُدْتَ لَأَقْطَعَنَّهَا ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ مَا عَمِلَهُ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا شرح
این موافق حدیث هفتم این بابست یازدهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقَسْرِيِّ قَالَ كُنْتُ عَلَى الْمَدِينَةِ فَأُتِيتُ

شرح ۹
[illegible] القسری

بغلام

بِغُلَامٍ قَدْ سَرَقَ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ فَقَالَ سَلْهُ حَيْثُ سَرَقَ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّ عَلَيْهِ فِي السَّرِقَةِ
عُقُوبَةً فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قِيلَ لَهُ أَيُّ شَيْءٍ تِلْكَ الْعُقُوبَةُ فَإِنْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ عَلَيْهِ فِي السَّرِقَةِ قَطْعاً
فَخَلِّ عَنْهُ فَأَخَذْتُ الْغُلَامَ فَسَأَلْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ أَكُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ فِي السَّرِقَةِ عُقُوبَةً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ أَيُّ شَيْءٍ
هُوَ قَالَ الضَّرْبُ فَخَلَّيْتُ عَنْهُ شرح قسری بفتح قاف و سکون سین [illegible] است و در بعض نسخ بسین [illegible] است [illegible]
[illegible] است و مراد اینست که حاکم مدینه بودم از جانب منصور دوانیقی یا دیگری [illegible] بصیغه مجهولست [illegible]
و ظاهر کلام سائل [illegible] است اینست که آنها از زیادتی [illegible] باشد و مراد قطع [illegible] باشد و الله اعلم یعنی
روایتست از محمد بن خالد بن عبد الله قسری گفت که بودم حاکم بر مدینه پس آورده شد نزد من پسری که بتحقیق دزدی
کرده بود پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از او پس امام گفت که سوال کن او را که در جایی که دزدی کرد آیا میدانست
اینرا که بر اوست در دزدی عقوبتی پس اگر گوید که آری گفته میشود او را که چه چیزست آن عقوبت پس اگر نداند اینرا
که بر اوست در دزدی دست بریدن پس واگذار او را پس گرفتم آن پسر را پس سوال کردم او را و گفتم او را که آیا
بودی که میدانستی که در دزدیست عقوبتی پس گفت که آری گفتم که کدامست آن گفت که زدن پس واگذاشتم او را
باب چهل و پنجم اصل باب ما يجب على المماليك والمكاتبين من الحد شرح این بیان چیزیست که ثابت میشود بر مملوکان
و مکاتبان از جمله حدود این باب [illegible] حدیث است اول اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا
قَذَفَ الْعَبْدُ الْحُرَّ جُلِدَ ثَمَانِينَ وَقَالَ هَذَا مِنْ حُقُوقِ النَّاسِ شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون دشنام دهد بنده غلام آزاد را تازیانه زده میشود هشتاد تازیانه امام گفت که این از جمله حقوق مردمانست مراد
اینست که مثل حد زنا نیست [illegible] تنصیف دوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَمْلُوكِ يَفْتَرِي عَلَى الْحُرِّ قَالَ يُجْلَدُ ثَمَانِينَ
قُلْتُ فَإِنَّهُ زَنَى قَالَ يُجْلَدُ خَمْسِينَ شرح روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است
گفت که پرسیدم امام را از غلامی که افترای زنا میکند بر آزاد امام گفت که تازیانه زده میشود هشتاد تازیانه گفتم که پس هرگاه
که غلام زنا کرد امام گفت که زده میشود پنجاه تازیانه سیوم اصل عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ عَبْدٍ افْتَرَى عَلَى حُرٍّ قَالَ يُجْلَدُ ثَمَانِينَ شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عَنْ بُرَيْدٍ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَمَةِ تَزْنِي قَالَ تُجْلَدُ نِصْفَ حَدِّ الْحُرَّةِ كَانَ لَهَا زَوْجٌ أَوْ لَمْ يَكُنْ شرح روایتست از برید
[illegible] منقولست از امام محمد باقر علیه السلام در کنیزی که زنا میکند گفت که تازیانه زده میشود نصف حد آزاد خواه
[illegible] شوهر داشته باشد یا نه پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي عَبْدٍ سَرَقَ وَاخْتَانَ مِنْ مَالِ مَوْلَاهُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ قَطْعٌ شرح اختان بجای [illegible]
[illegible] بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در غلامی کرد زدیم و تا راستی کرد از مال خواجه خود گفت که نیست بر او دست بریدنی

ششم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن قول الله تعالی فاذا أحصن قال احصانهن ان یدخل بهن قلت ان لم یدخل بهن اما علیهن حد قال بلی شرح در سوره نساء چنین است

ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن باذن اهلهن وآتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات ولا متخذات اخدان فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلک لمن خشی العنت منکم وان تصبروا خیر لکم والله غفور رحیم یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم از امام از قول الله تعالی در سوره نساء که پس چون کنیزان که شوهر گرفته باشند در حصار کرده شوند از وسوسه شیطان امام گفت که در حصار کردن ایشان همین است که جماع کرده شود با ایشان و محض عقد نکاح نباشد گفتم که اگر جماع کرده نشود با ایشان آیا نیست بر ایشان حدی چون زنا کنند امام گفت که بلی هست مراد همین است که آن نوعی دیگر از حد است هفتم اصل عن محمد بن سلیمان عن مروان بن مسلم عن عبید بن زرارة او عن برید العجلی الشک من محمد قال قلت لابی عبد الله علیه السلام امة زنت قال تجلد خمسین قلت فانها عادت قال تجلد خمسین قلت فیجب علیها الرجم فی شیء من الحالات قال اذا زنت ثمانی مرات یجب علیها الرجم شرح روایت است از محمد بن سلیمان از مروان بن مسلم از عبید بن زراره یا از برید بضم با یکنقطه عجلی شک از محمد است گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کنیزی زنا کرد امام گفت که تازیانه زده میشود پنجاه تازیانه گفتم که پس بدرستی که آن کنیز برگردید سوی زنا امام گفت که تازیانه زده میشود پنجاه تازیانه گفتم که آیا پس واجب میشود بر آن کنیز سنگسار کردن در چیزی از مرتبه زنا امام گفت که چون زنا کند هشت بار ثابت میشود بر او سنگسار کردن اصل قلت کیف صار فی ثمانی مرات قال لان الحر اذا زنی اربع مرات واقیم علیه الحد قتل فاذا زنت الامة ثمانی مرات رجمت فی التاسعة قلت وما العلة فی ذلک فقال ان الله رحمها ان یجمع علیها ربق الرق وحد الحر ثم قال وعلی امام المسلمین ان یدفع ثمنه الی مولاه من سهم الرقاب شرح واقیم علیه الحد عبارت است از اینکه در سه بار حد بر پای داشته شده باشد بر او موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب دوازدهم که باب نفی ان صاحب الکبیرة یقتل فی الثالثة است در نسخ فی التاسعة است و مقتضی همه این حدیث کشته شدن در مرتبه نهم نیست که این از زیادتی کاتبان باشد که آنچه در الکافی است بعضی فی موضع التاسعة باشد و اشارت باین باشد که اگر سنگسار کرده نشود بار نهم نیز زنا میکند و در روایت ابن بابویه در باب حد الممالیک فی الزنا همین مضمون مذکور است همه جا کلام است و فی الثامنة بجای فی التاسعة است و موافق آنچه گذشت

شرح یکیم و الله اعلم بهما بجا، بیک نقطه از باب علم است ان تنقید من ان است و تقدیر رحم من تضمین معنی عطف است رئک بکسر را بیک نقطه و سکون با یکنقطه و قاف مضموم است رق بکسر را بیک نقطه و تشدید قاف است بند که بر گردن حیوانات بندند و ضمیر مولاه جمع است بمحل است یا بجهت اینست که کنیز در حکم غلام میباشد که ما هی چنانچه گذشت در کتاب النکاح در شرح حدیث اول باب نحو دکه باب نود و دوم است یعنی گفتم که چگونه گردید سنگسار کردن در هشت بار امام گفت که زیرا که آزاد چون زنا کند چهار بار و بر پای داشته شود بر او حد سه بار سابق کشته میشود پس چون زنا کند کنیز هشت بار سنگسار کرده میشود در جای زنای بار نهم گفتم که چیست سبب در این تفاوت میان بنده و آزاد پس امام گفت که بدرستی که الله رحم کرد و نگاهداشت آن کنیز را از اینکه جمع کند بر آن کنیز حلقه بند کیزی او و حد آزادی او امام گفت که واجب است بر امام مسلمانان اینکه دهد بهای آن سنگسار کرده شده را سوی خواجه او از سهم رقاب که مذکور شده در کتاب الزکوة در حدیث اول باب اول

هشتم اصل عن عنبسة بن مصعب العابد قال قلت لابی عبد الله علیه السلام کانت لی جاریة فزنت احدها قال نعم ولکن لیکون ذلک فی سر لحال السلطان شرح عابد بعین بی نقطه و کسر با یکنقطه و دال بی نقطه لقب عنبسه است احدها بجای منقوط شده بیدال بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال مقدر است استفهام است لیکون بفتح لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال مقدر است و جزم بمعنی امر بود که است مشار الیه ذلک حد است سر بکسر سین بی نقطه و تشدید را بی نقطه سوت است لحال السلطان که لام است و عبارت است از دست انداز حاکم جائر در مثال این واقعه یعنی روایت است از عنبسه بفتح عین و سکون نون و فتح با و سین بی نقطه ابن مصعب بضم میم و سکون صاد و فتح عین صاد بی نقطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بود مرا کنیزی پس زنا کرد آیا حد زنم او را امام گفت که آری و لیکن باید که پنهان باشد آن در پنهانی از سبب حال حاکم که میداند

نهم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام فی مملوک قذف محصنة حرة قال یجلد ثمانین لانه انما یجلد بحقها شرح روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام در غلامی که دشنام بزنا داد و نسبت داد بزنا زن عفیفه آزاد را امام گفت که تازیانه زده میشود هشتاد تازیانه زیرا که او را حد این نیست که تازیانه زده میشود بسبب حق زن آزاد مراد این است که تنصیف حد نمیشود بسبب غلام بودن او دهم اصل عن حمید بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا زنی العبد ضرب خمسین فان عاد ضرب خمسین فان عاد ضرب خمسین الی ثمانی مرات فاذا زنی ثمانی مرات قتل وادّی الامام قیمته الی موالیه من بیت المال شرح روایت است از حمید بن زیاد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون زنا کند غلام زده میشود پنجاه تازیانه پس اگر برگردد زده میشود پنجاه تازیانه پس اگر برگردد زده میشود پنجاه تازیانه تا هشت بار پس چون زنا کند هشت بار کشته میشود و میدهد امام قیمت او را سوی مالکان او از خزانه مال مسلمانان

یازدهم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیرالمؤمنین علیه السلام فی مملوک طلق امرأته تطلیقتین ثم جامعها بعد فامر رجلا یضربهما ویفرق بینهما یجلد کل واحد منهما خمسین جلدة

شرح يعني بها بصيغه مضارع غائب معلوم مجرد وصفت رجلا است براى بيان اينكه آن رجل مالك غلام و زنش بود و زنا
كرده و عادت مالك اينست كه ميزند مملوكان خود را براى تاديب و تفريق ميكند براى تاديب يفرق بصيغه مضارع غائب
معلوم باب تفعيل است و مراد بتفريق اينست كه مانع شود از اينكه ايشان در خلوتى بيكديگر برسند نظير آنچه گذشت در
كتاب الحج در بعض احاديث باب المحرم يواقع امرأته تا آخر كه باب صد و سيوم است فجلد بصيغه ماضى غائب معلوم باب ضرب است
و ضمير مستتر راجع برجل است يعني روايت است از محمد بن قيس از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه حكم كرد امير المؤمنين عليه السلام در غلامى
كه طلاق داد زنش را و طلاق بعد از آن جماع كرد آن زن را بعد از آن با بيرونش كه امر كرد مرد را كه ميزد ايشان را و تفريق بكرد
يعني جدا كرد در ميان ايشان است پس آن مرد تازيانه زد هر يك از ايشان را پنجاه تازيانه دوازدهم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله
عليه السلام في المكاتب قال يجلد في الحد بقدر ما اعتق منه شرح روايت است از حلبى از امام جعفر صادق عليه السلام
در بنده كه مكاتب است گفت كه تازيانه زده ميشود در حد بقدر آنچه آزاد كرده شد از جمله او مراد اينست كه بقدر آزادى حد
آزادان دارد و بقدر بندگى حد بندگان دارد سيزدهم اصل عن سماعة قال يجلد المكاتب اذا زنى على قدر
ما اعتق منه فاذا قذف المحصنة فعليه ان يجلد ثمانين حرا كان او مملوكا شرح روايت است از سماعه كه گفت
امام جعفر صادق و امام موسى كاظم عليهما السلام است گفت كه تازيانه زده ميشود مكاتب چون زنا كند بر قدر آنچه آزاد كرده شده
از او پس چون دشنام بزنا دهد زن عفيفه را پس بر او است اينكه تازيانه زده شود هشتاد تازيانه خواه آزاد باشد يا بنده
چهاردهم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال يجلد المكاتب على قدر ما اعتق منه وذكر انه
يجلد ببعض السوط ولا يجلد به كله شرح روايت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه تازيانه زده ميشود
مكاتب بر قدر آنچه آزاد كرده شده از جمله او و امام مذكور كرد كه مكاتب تازيانه زده ميشود براى اتمام حصه آزادى اگر آزادى
داشته باشد ببعض تازيانه زده ميشود بتازيانه نه بهمگيش و آنچه براى گذشت بيان كيفيت زدن ببعض تازيانه
در حديث پنجم باب اول مى آيد در ذيل حديث شانزدهم اين باب پانزدهم اصل عن محمد بن قيس عن ابي جعفر عليه السلام
قال قضى امير المؤمنين صلوات الله عليه في مكاتبة زنت قال ينظر ما اخذ من مكاتبتها فيكون فيها
حد الحر وما لم يقض فيكون فيه حد الامة شرح ينظر بصيغه مضارع غائب مجهول باب نصر است اخذ بصيغه
ماضى غائب مجهول باب نصر است ضمير فيها راجع بما است و تأنيث باعتبار مكاتبتها است و ما لم يقض بصيغه مضارع غائب
مجهول معتل اللام باب ضرب عطف بما اخذ است يعني روايت است از محمد بن قيس از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه حكم كرد
امير المؤمنين صلوات الله عليه در كنيزى مكاتبه كه زنا كرد گفت كه نگاه كرده ميشود آنچه گرفته شده از جمله مال كتابت او پس ميباشد
در آن حد آزاد و نگاه كرده ميشود آنچه داده نشده پس ميباشد در آن حد كنيز اصل وقال في مكاتبة زنت وقد
اعتق منها ثلاثة ارباع وبقي ربع فجلدت ثلاثة ارباع الحد حساب الحرة على مائة فذلك خمسة وسبعون

سوطا وجلدت ربعها حساب خمسين من الامة اثني عشر سوطا ونصفا فذلك سبعة وثمانون
جلدة ونصف وابى ان يرجمها وان ينفيها قبل ان يبين عتقها شرح قال يعني قضى است فجلدت بصيغه
ماضى غائبه مجهول باب ضرب است ثلثة مرفوع و نائب فاعلست ارباع مضاف اليه و منون است الحد منصوب و مفعول دوم
جلدت است حساب منصوب و صفت الحد است الحرة مجرور و مضاف اليه است على مائة حال مؤكده است جلدت بصيغه ماضى غائب
مجهول باب ضرب است ربعها مرفوع و نائب فاعل است حساب منصوب و مفعول دوم جلدت است من الامة حال مؤكده است
اثنى عشر بدل منصوب و بدل حساب خمسين است و نصفا عطف بر اثنى عشر است يرجمها برا منقوطه و جيم بصيغه مضارع
غائب معلوم باب نصر است ينفيها بنون و فا و يا دو نقطه پايين بصيغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است يبين بيا
دو نقطه پايين و با يك نقطه و يا دو نقطه پايين بصيغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است البيان ظاهر شدن و البينونة جدا شدن و بر هر تقدير
عتقها مرفوع و فاعلست يعني و امير المؤمنين عليه السلام حكم كرد در كنيزى مكاتبه كه زنا كرد در حالى كه بتحقيق آزاد كرده شده بود از جمله
او سه ربع و مانده بود يك ربع پس تازيانه زده شد سه ربع كنيز حدى كه حساب آزاد است بر حالى كه مبنى بر صد تازيانه است پس
آن هفتاد و پنج تازيانه است و تازيانه زده شد ربع كنيز حدى كه حساب پنجاه تازيانه است بر حالى كه از كنيز است دوازده
تازيانه و نصف تازيانه پس مجموع آن هشتاد و هفت تازيانه و نصف تازيانه است و امير المؤمنين عليه السلام ابا كرد از اينكه
سنگسار كند آن كنيز را و از اينكه از شهر بيرون كند آن كنيز را پيش از آنكه ظاهر شود آزادى مجموع آن كنيز شانزدهم اصل
علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس وعن ابيه عن ابن ابي نجران جميعا عن عاصم بن حميد
عن محمد بن قيس عن ابي جعفر عليه السلام مثله الا ان يونس قال يؤخذ السوط من نصفه فيضرب
به وكذلك الاقل والاكثر شرح و عن ابيه عطف بر محمد بن عيسى است جميعا حالست از يونس و ابن ابي نجران يضرب
بصيغه مجهولست يعني روايت كرد علي بن ابراهيم از محمد بن عيسى از يونس بن عبد الرحمن و روايت كرد
علي بن ابراهيم از پدرش از عبد الرحمن بن ابي نجران بفتح نون و سكون جيم و را مهمله همگى از عاصم بن حميد بضم حا مهمله و فتح ميم
از محمد بن قيس از امام محمد باقر عليه السلام مثل حديث سابق با سواى اينكه يونس گفت در روايت خود اين زيادتى را كه گرفته ميشود
تازيانه از نصفش پس زده ميشود بآن و همچنانست هر كمتر از نصف و بيشتر از نصف هفدهم اصل عن سليمان بن خالد
عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن المكاتب افترى على رجل مسلم قال يضرب حد الحر ثمانين
ان ادى من مكاتبته شيئا او لم يؤد قيل له فان زنى وهو مكاتب ولم يؤد شيئا من مكاتبته قال
هو حق الله يطرح عنه من الحد خمسين جلدة ويضرب خمسين شرح يطرح بصيغه مضارع غائب معلوم باب منع است
و ضمير مستتر راجع بالله تعالى است و در ابتداء پس است يضرب بصيغه مضارع غائب مجهول باب ضرب است يعني
روايت است از سليمان بن خالد از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه امام پرسيده شد از مكاتب كه افترا زنا كرد بر مردى مسلمان امام گفت

کرده میشود و حصه آزاد کرده شده زیاده است خواه او داده باشد از مال مکاتبه خود چیزی را یا نداده باشد گفت شیخ امام که پس اگر زنا
کند بر حالی که او مکاتب است و نداده چیزی را از جمله مال مکاتبه خود چگونه میشود امام گفت که زنا حق الله تعالی است می اندازد
از او از جمله صد آزاد پنجاه تازیانه را و میزند پنجاه تازیانه را **بیست و چهارم حل** عن ضریس الکناسی عن ابی جعفر علیه السلم قال
العبد اذا اقرّ علی نفسه مرة عند الامام انه سرق قطعه والامة اذا اقرّت علی نفسها عند
الامام بالسرقة قطعها **شرح** مضمون این گذشت در حدیث هشتم از باب ما یجب علی من اقرّ علی نفسه بحدّ که آخر کرباسی
چهارم است **یعنی** روایتست از ضریس بضم ضاد با نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه کناسی
بضم کاف و تخفیف نون و سین بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که غلام چون اقرار کند بر خودش یکبار نزد امام بانکه او
دزدی کرده دست میبرد او را و کنیز چون اقرار کند بر خودش نزد امام بدزدی دست میبرد او را **بیست و پنجم حل** عن ابی بکر الحضرمی
قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن عبد مملوک قذف حرًّا قال یجلد ثمانین هذا من حقوق الناس
فاما ما کان من حقوق الله عزّ وجلّ فانه یضرب نصف الحد قلت الذی من حقوق الله عزّ وجلّ
ما هو قال اذا زنی او شرب خمرًا فهذا من الحقوق التی یضرب فیها نصف الحد **شرح** روایتست از ابو بکر
حضرمی بفتح حاء بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح راء بی نقطه و تخفیف میم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از بنده مملوک که دشنام زنا داد آزادی را امام گفت که تازیانه زده میشود هشتاد تازیانه این از جمله حقوق مردمانست پس اما
آنچه باشد از جمله حقوق الله عزّ وجلّ پس بدرستی که او زده میشود نصف حد آزاد او گفتم که آنچه از جمله حقوق الله عزّ وجلّ است
چیست آن امام گفت که چون زنا کند یا آشامد خمر را مثلا پس این از جمله حقوقیست که مملوک زده میشود در آنها نصف حد
بیست و ششم حل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه عبدی اذا
سرقنی لم اقطعه وعبدی اذا سرق غیری قطعته وعبد الامارة اذا سرق لم اقطعه لانه
فیء **شرح** سرقنی بتقدیر سرق منّی است غیری بتقدیر من غیری است عبد الامارة بکسر همزه و تخفیف میم و راء بی نقطه عبارتست
از غلامی که امام میخرد آنرا از بیت المال مسلمانان برای تحصیل خراج و مانند آن که برای مصالح مسلمانانست و داخل بیت المال
میشود فیء بفتح فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح عنوان آخر ابواب و اینجا عبارتست
از آنچه داخل بیت المالست و مقصود همینست که دزدی او از قبیل دزدی مملوکست از مال مالکش است **یعنی**
روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که امیر المؤمنین صلوات الله علیه که غلام من چون دزدی کند از من
دست نمی برم او را و غلام من چون دزدی کند از غیر من دست میبرم او را و غلام امامت چون دزدی کند از آنچه متعلق بامامت است
دست نمی برم او را زیرا که خودش نیز متعلق بامامت است **بیست و هفتم حل** عن الحسین بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سئل عن رجل کانت له امة فکاتبها فقالت الامة ما ادّیت من مکاتبتی فانا به حرة علی حساب

ذلك

ذلك فقال لها نعم فادّت بعض مکاتبتها وجامعها مولاها بعد ذلك فقال ان کان استکرهها
علی ذلك ضرب من الحد بقدر ما ادّت من مکاتبتها ودرئ عنه من الحد بقدر ما بقی من
مکاتبتها وان کانت تابعته کانت شریکته فی الحد ضربت مثل ما یضرب **شرح** مضمون این گذشت
در کتاب العتق والتدبیر والکتابة در حدیث چهارم باب المکاتب که باب یازدهم است **یعنی** روایتست از حسین بن خالد از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام پرسیده شد از مردی که بود او را کنیزی پس مکاتبه کرد او را پس گفت آن کنیز که آیا آنچه
دهم از مال مکاتبه خود پس من بآن آزادم بر حساب آن پس آمرد گفت او را که آری پس داد آن کنیز بعض مال مکاتبه خود را
و جماع کرد او را مالکش بعد از آن امام گفت که اگر باشد که بستم واداشته باشد او را بر آن جماع زده میشود از جمله حد زنا بقدر
آنچه کنیز داده از جمله مال المکاتبه خود و دور کرده میشود از او از جمله حد زنا بقدر آنچه مانده از مال مکاتبه کنیز و اگر کنیز
باشد که موافقت کرده باشد او را میشود انباز او در حد چنان این آنکه زده میشود کنیز مثل آنچه زده میشود آمرد **بیست و دوم حل**
عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال المملوك اذا سرق من موالیه لم یقطع فاذا سرق
من غیر موالیه قطع **یعنی** روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مملوک چون دزدی کند از مالکش
دست بریده نمیشود پس چون دزدی کند از غیر مالکش دست بریده میشود **بیست و سیوم حل** عن محمد بن قیس عن ابی
جعفر علیه السلم قال قضی امیر المؤمنین فی العبد والامة اذا زنی احدهما ان یجلد خمسین جلدة
ان کان مسلما او کافرا او نصرانیا ولا یرجم ولا ینفی **شرح** ان در جا بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مجرور
اول مفعول قضی است و در دوم نا بیست ظرف زمانست و مقصود تعمیم است مراد بکافر اینجا حربی است مثل بت پرست
ذکر نصرانی بعنوان مثالست و مراد ذمی است لا یرجم منصوب در فرج میتواند بود و جایز اول عطف بر یجلد است و جایز دوم
کلام امام محمد باقر علیه السلم است **یعنی** روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلم
در غلامان و کنیزان چون زنا کند یکی از ایشان از آنکه زده شود پنجاه تازیانه در وقتی که باشد مسلمان یا کافر حربی یا کافر
ذمّی و سنگسار کرده نشود و بیرون کرده نشود از شهر **باب چهل و ششم حل باب ما یجب علی اهل الذمة من الحدود شرح**
این باب بیان چیزیست که ثابت میشود بر اهل الذمه از جمله حدود و در این باب هفت حدیث است **اول حل** عن سماعة
قال کان امیر المؤمنین صلی الله علیه یجلد الحر والعبد والیهودی والنصرانی فی الخمر والمسکر
النبیذ ثمانین فقیل ما بال الیهودی والنصرانی فقال اذا اظهروا ذلك فی مصر من الامصار لانهم
لیس لهم ان یظهروه **شرح** مضمون این گذشت در حدیث نهم باب ما یجب من الحد فی الشراب که باب سی و یکم است **دوم حل**
عن جعفر بن رزق الله قال قدم الی المتوکل رجل نصرانی فجر بامرأة مسلمة فاراد ان یقیم علیه الحد
فاسلم فقال یحیی بن اکثم قد هدم ایمانه شرکه وفعله وقال بعضهم یضرب ثلاثة حدود وقال

بعضهم يفعل كذا و كذا فامر المتوكل بالكتاب الى ابى الحسن الثالث صلوات الله عليه و آله و سئل عن ذلك

شرح تدم بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است متوکل که لقب جعفر بن محمد بن هارون است و از خلفای بنی العباس است و ابتدای خلافت او در ذی الحجه سال دویست و سی و دوم بوده یحیی قاضی عسکر بوده اکثم بفتح همزه و سکون کاف و فتح ثا مثلثه است هدم بدال مهمله بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است یا نمر فوع و فاعلست که بکسر شین و سکون را مضموبست فعله بکسر و فتح فا و سکون عین مضموبست و عبارتست از زناء شده حد و مضموبست و عبارتست از حدی برای اهل زنا که مشترکست میان مسلم و غیر مسلم و حدی باعتبار تغلیظ بسبب کافر بودن زانی و حدی بسبب تغلیظ بر ذمی زانی است بسبب اینکه زنای او با مسلمه شده یفعل بصیغه مضارع غایب مجهولست یعنی روایت است از جعفر بن رزق الله بکسر را مهمله و سکون زای با نقطه و قاف گفت که آورده شد سوی متوکل مردی ترسا که زنا کرده بود بزنی مسلمان پس متوکل اراده کرد که برپای دارد بر او حد را پس آمد و مسلمان شد پس گفت یحیی بن اکثم که حقیقتا برطرف کرد ایمان او شرکش را و کار بدش را و گفت بعض فقهای مخالفان که زده میشود سه حد و گفت بعض فقهای مخالفان که کرده میشود با او چنین و چنین پس امر کرد متوکل بنوشتن سوی امام علی نقی صلوات الله علیه و پرسید از آن

اصل فلما قرا الكتاب كتب يضرب حتى يموت فانكر يحيى بن اكثم و انكر فقهاء العسكر ذلك و قالوا يا امير المؤمنين يسأل عن هذا فانه شىء لم ينطق به كتاب و لم تجئ به سنة فكتب اليه ان فقهاء المسلمين قد انكروا هذا و قالوا لم تجئ به سنة و لم ينطق به كتاب فبين لنا لم اوجبت عليه الضرب حتى يموت شرح عسکر بفتح عین و سکون سین سامره و فتح کاف یسال بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع با امام است و جزء معنی امر است یعنی پس امام خواند مکتوب را نوشت که زده میشود تا آنکه بمیرد پس رد کرد یحیی بن اکثم و رد کردند فقهای سامره آن را و گفتند که ای فلان پرسیده میشود از این چه دریستی که آن چیزیست که گویا نشده با آن آیتی از قرآن و نیاورده آن را طریقی از پیغمبر پس متوکل نوشت سوی امام که بدرستی که فقهای مسلمانان بتحقیق رد کردند این جواب را و گفتند که نیاورده آن را طریقی و گویا نشده بآن آیتی پس بیان کن برای ما که چرا ثابت کردی بر او زدن تا آنکه بمیرد اصل فكتب بسم الله الرحمن الرحيم فلما احسوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأوا باسنا سنة الله التى قد خلت فى عباده و خسر هنالك الكافرون قال فامر به المتوكل فضرب حتى مات شرح این آیت در سوره مؤمن است و در او هست بجای احسوا پس این قرائت غیر مشهور است یا از تصرف کاتبان کافیست هست باعتبار اینکه در سوره انبیا فلما احسوا باسنا هست اما تتمه موافق نیست و در روایت ابن بابویه در فقیه در باب یجب بالتعزیر تا آخر او هست موافق تهذیب باب حدود الزنا یعنی پس امام نوشت از سوره مؤمن که بسم الله الرحمن الرحيم

پس وقتی که دیدند عذاب ما را گفتند که گرویدیم بالله تعالی او و انکار کردیم آنچه بودیم با آن شریک آن پس نبود که نفع دهد ایشان را گرویدن ایشان وقتی که دیدند عذاب ما را برای طریقت الله که بتحقیق مقرر شده در بندگانش که توبه بعد از رسیدن بحاکم استقاط حد نکند و زیانکار شدند در اینجا کافران راوی گفت که پس امر کرد با آن مرد متوکل پس زده شد تا آنکه مرد اصل سیوم عن حنان بن سدير عن ابى عبد الله عليه السلام قال سألته عن يهودى فجر بمسلمة قال يقتل شرح روایت است از حنان بن سدیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از جهودی که زنا کرد بزنی مسلمان امام گفت کشته میشود اصل چهارم عن ابى بصير قال قال الحد لليهودى و النصرانى و المملوك فى الخمر و الفرية سواء و انما صولح اهل الذمة ان يشربوها فى بيوتهم شرح مثل این گذشت در حدیث چهارم از باب حد شرب الخمر فى الخمر و الفرية که باب سی و دویم است اصل پنجم عن سماعة قال سألته عن اليهودى و النصرانى يقذف صاحبه ملة على ملة و المجوسى يقذف المسلم قال يجلد الحد شرح ضمیر مستتر در یقذف در اول راجع بکل واحد است صاحبه عبارتست از دیگری ملة در اول منصوبست بامر فوعست و در هر تقدیر مبتداست و جمله حالیه نفر کلمه فاء حالیه است على ملة خبر مبتداست بتقدیر یفتری على ملة و مقصود اینست که یهودی دشنام زنا میدهد بنصرانی و نصرانی دشنام زنا میدهد بیهودی و المجوسی مجرورست یعنی روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از جهود و ترسا که دشنام زنا میدهد هر کدام دیگری را برابر حالی که اهل ملتی افترا بر اهل ملتی دیگر میکند با اهل ملتی دیگر و پرسیدم از گبر که دشنام زنا میدهد مسلمان را امام گفت که هر کدام از ایشان زده میشود هشتاد تازیانه شاید که مجوسی اینجا مانند نصرانی مذکور در حدیث آینده باشد و تعزیر و تشهیر نیز و ترک ذکر آنها در اینجا از قبیل اکتفا بقدر مشترک باشد اصل ششم عن عباد بن صهيب قال سئل ابو عبد الله عليه السلام عن نصرانى قذف مسلما فقال له يا زان فقال يجلد ثمانين جلدة لحق المسلم و ثمانين سوطا الا سوطا لحرمة الاسلام و يحلق رأسه و يطاف به فى اهل دينه لكى ينكل غيره شرح یا زان با اسقاط یا برای ترخیم منادی و برای اکتفا بکسره است ینکل بنون بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب و علم است یعنی روایتست از عباد بفتح عین بی نقطه و تشدید با یک نقطه ابن صهیب بضم صاد بی نقطه و فتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از ترسایی که دشنام زنا داد مسلمانی را با این روش که گفت او را که ای زنا کننده پس امام گفت که زده میشود هشتاد تازیانه بسبب حق مسلمان و هشتاد تازیانه مگر یکی تازیانه بسبب حرمت اسلام و تراشیده میشود سر او و گردانیده میشود در میان اهل ملت او برای اینکه سر باز زند غیر او اصل هفتم عن محمد بن قيس عن ابى جعفر عليه السلام قال قضى امير المؤمنين صلوات الله عليه ان يجلد اليهودى و النصرانى فى الخمر و النبيذ المسكر ثمانين جلدة اذا اظهروا شربه فى مصر من امصار المسلمين و كذلك المجوسى و لم يعرض لهم

اذا خرجوا في منازلهم وكنائسهم حتى يصيبوا وابين المسلمين شرح نبيذ مسكر گذشت در كتاب الاشربه در
احاديث باب النبيذ كه باب بيست و چهارم است امير بمعنی ... منقط و ضاد با نقطه بصيغه مضارع غائب مجهول از باب
ضرب است لهم ابن علت يعني روايت است از محمد بن قيس از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه حكم كرد امير المؤمنين صلوات الله
عليه اينكه تازيانه زده شود جهود و ترسا بسبب خمر و نبيذ مست كننده هشتاد تازيانه چون آشكارا كنند آشاميدن آن را
در شهری از شهرهای مسلمانان و همچنين است گبر و آنكه آزاد كرده ميشوند چون آشامند در منزلهای ايشان و معابد و كنيسه‌های
ايشان تا آنكه آيند ميان مسلمانان مست شده باب چهل و هفتم من ابواب كراهة قذف من ليس على الاسلام شرح
اين باب بيان مكروه بودن دشنام كسی كه نيست بر اسلام بزنا است و در اين باب سه حديث است اول اصل عن عبد الله
بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام انه نهى عن قذف من ليس على الاسلام الا ان يطلع على ذلك منهم
وقال ايسر ما يكون ان يكون قد كذب شرح يطلع بتشديد طاء منقط بصيغه مضارع غائب مجهول باب افتعال
طلع ذلك منه علمت ايسر آسانتر است يعني كمتر تعزير چنانچه مي آيد در حديث پنجم باب آينده يعني
روايت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه امام نهی كرد از دشنام كسی كه نيست بر اسلام بزنا مگر آنكه معلوم
شود زنا از ايشان و امام گفت كه سهلتر آنچه ميباشد نسبت به قاذف باشد كه بتحقيق دروغ گفته باشد دوم اصل عن الحلبي
عن ابي عبد الله عليه السلام انه نهى عن قذف من كان على غير الاسلام الا ان تكون قد اطلعت على
ذلك منه شرح روايت است از حلبی از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه او نهی كرد از دشنام كسی كه نيست بر اسلام بزنا
مگر آنكه باشی كه بتحقيق مطلع شده باشی بر زنا از او سيوم اصل عن ابي الحسن الحذاء قال كنت ابي عبد الله عليه السلام
فسالني رجل ما فعل غريمك قلت ذاك ابن الفاعلة فنظر الي ابو عبد الله عليه السلام نظرا شديدا قال
فقلت جعلت فداك انه مجوسي امه اخته فقال او ليس ذلك في دينهم نكاحا شرح استفهام است
فعل بصيغه ماضی غائب معلوم از باب منع است الغريم بفتح غين با نقطه و كسر راء بی نقطه قرض گيرنده و قرض دهنده او ليس همزه
استفهام انكاری و واو عاطفه است بر مقدر يعني روايت است از ابو الحسن كفش گر گفت كه بودم نزد امام جعفر صادق
عليه السلام پس پرسيد مرا مردی كه چه كرد قرض دار تو گفتم كه اين ولد الزنا است پس نگاه كرد سوی من امام جعفر صادق عليه السلام
نگاه تند راوی گفت كه پس گفتم كه قربانت شوم مجوسی است كه او را مادرش خواهرش است پس امام گفت كه آيا نيست آن
در دين ايشان نكاح صحيح باب چهل و هشتم من ابواب ما يجب فيه التعزير في جميع الحدود شرح في در فيه برای سببيت است
التعزير بعين بی نقطه و زای با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب تفعيل تاديب بتازيانه و مانند آن كه مختلف ميشود باختلاف مقتضای
حال و مقتضای گناه و في جميع الحدود تقديری در جنب جميع الحدود است نظير آيت سوره توبه فما متاع الحيوة الدنيا في الآخرة
الا قليل و مقصود اينست كه هر گناهی كه در آن حدی است مثل زنا و قذف محصنه و سرقه در گناهی كه كمتر از آن و مناسب آن است

عند صح

تأديبی

تأديبی كه كمتر از آن حد باشد هست يعني اين باب بيان چيزيست كه واجب ميشود بسبب آن تعزير در هر حدی در اين
باب شش حديث است اول اصل عن اسحق بن عمار قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن التعزير كم هو قال
بضعة عشر سوطا ما بين العشرة الى العشرين شرح البضعة بفتح و كسر باء يك نقطه و سكون ضاد با نقطه و عين بی نقطه
كسر مادون ... بمعنی آنچه بر ده افزوده شود و از ده كمتر باشد و در مونث بی تا ميباشد شايد كه اين مقدار مبنی بر تعريض
بچيزی باشد كه اگر صريح ميبود مقتضی حد است كه هشتاد تازيانه است مثل آنچه می آيد در حديث يازدهم اين باب و شايد كه ذكر
حديث يازدهم در تحت عنوان اين باب برای توضيح اين حديث باشد و ممكن است كه اقل اقسام حد بيست تازيانه باشد
پس آنچه می آيد در حديث ششم اين باب از قبيل حد نباشد بلكه از قبيل اكتفا باقل افراد تعزير در آن گناه باشد يعني
روايت است از اسحق بن عمار گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از تعزير كه چند است آن گفت كه ده و كسری تازيانه است
آنچه از ده متجاوز است و كمتر از بيست است دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال سالت ابا عبد الله عليه السلام
عن رجلين افترى كل واحد منهما على صاحبه فقال يدرأ عنهما الحد ويعزران شرح روايت است از
عبد الله بن سنان گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از دو مرد كه افترای زنا كرد هر يك از ايشان بر رفيق خود پس امام
گفت كه دفع كرده ميشود از ايشان حد كه هشتاد تازيانه است و تعزير كرده ميشوند سيوم اصل عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله
قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل سب رجلا بغير قذف يعرض به هل يجلد قال عليه
تعزير شرح سب بسين بی نقطه و تشديد باء يك نقطه بصيغه ماضی غائب معلوم باب نصر است يعرض بصيغه مضارع
غائب معلوم باب تفعيل و جمله حاليه است التعريض ضد التصريح و ضمير به راجع بقذف است يجلد بصيغه غائب مجهول باب
ضرب است و مراد هشتاد تازيانه است يا مراد اعم است يعني روايت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت كه پرسيدم امام
جعفر صادق عليه السلام را از مردی كه دشنام داد مردی را بی نسبت دادن بزنا در حالی كه تعريض ميكند بآن آيا تازيانه
زده ميشود امام گفت كه بر اوست تعزيری چهارم اصل عن اسمعيل بن الفضيل قال سالت ابا عبد الله عليه السلام
عن الافتراء على اهل الذمة واهل الكتاب هل يجلد المسلم الحد في الافتراء عليهم قال لا ولكن
يعزر شرح روايت است از اسمعيل بن فضيل گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از افترای زنا بر اهل پيمان و اهل
كتاب كه آيا تازيانه زده ميشود مسلمان هشتاد تازيانه در افترای زنا بر ايشان امام گفت كه نه وليكن تعزير كرده ميشود
پنجم اصل عن حماد بن عثمان قال قلت لابي عبد الله عليه السلام كم التعزير فقال دون الحد قال قلت
دون ثمانين قال فقال لا ولكن دون الاربعين فانها حد المملوك قال قلت وكم ذاك
قال قال على قدر ما يرى الوالي من ذنب الرجل وقوة بدنه شرح مراد بتعزير اينجا تعزير مناسب قذف
كه تعريض بزنا ميباشد چنانچه در حديث سيوم اين باب است بقرينه آنچه گذشت در حديث دوم باب ما يوجب الجلد كه ...

پنجم است و یکون دون الاربعین تقدیر ولکن قد یکون دون الاربعین است باعتبار اینکه اربعین حد مملوک در قذفست
درصورتی که مقذوف مملوک باشد بخلاف صورتی که مقذوف حر باشد چنانچه گذشت در حدیث اول و دوم و سیوم باب
علی الممالیک آخر کتاب که باب چهل و پنجم است ۷ روایت است از حماد بن عثمان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که چند تازیانه است
تعزیر مناسب قذف پس امام گفت که کمتر از حد قذف راوی گفت که گفتم که آیا مراد کمتر از هشتاد تازیانه است راوی
گفت که امام گفت که نه ولیکن کمتر میباشد کمتر از چهل تازیانه چه بدرستی که آن حد مملوکست راوی گفت که گفتم که چند است
آن کمتر راوی گفت که امام گفت که بر قدر چیزیست که می بیند حاکم از گناه آمرزد و قوت بدن او ششم حدیث [illegible]
المدائنی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قال الرجل للرجل انت خبیث وانت خنزیر فلیس
فیه حد ولکن فیه موعظة وبعض العقوبة شرح خبیث بفتح خای با نقطه و کسر با یک نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و ثای سه نقطه بمعنی بد سرشت است و کسر خاء و تشدید بای مکسوره بصیغه مبالغه است و در بعض نسخ بجای [illegible]
جبت بکسر جیم و سکون بای یک نقطه و تای دو نقطه در بالا است بمعنی بتی که معبود اهل ضلالت است خنزیر بکسر خای با نقطه و [illegible]
و ثای سه نقطه است بمعنی [illegible] بضم خا و فتح و سکون یا است بمعنی شیطان یا بمعنی عفاریت یا یک واو
بمعنی او است بعض العقوبة عبارتست از تعزیر که بعض حد است یعنی روایت است از جراح مدائنی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون گوید مردی مرد دیگر را که تو بد سرشتی یا تو خوکی پس نیست در آن حد قذف ولیکن در آنست نصیحتی و تعزیری هفتم حدیث
عن سماعة قال سألته عن شهود الزور قال فقال یجلدون حدا لیس له وقت وذلک الی الامام
ویطاف بهم حتی یعرفهم الناس واما قوله عز وجل ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا الا الذین
تابوا قال قلت کیف تعرف توبته قال یکذب نفسه علی رؤس الناس حتی یضرب ویستغفر
ربه فاذا فعل ذلک فقد ظهرت توبته شرح شهود الزور بضم زای با نقطه و سکون واو و رای بی نقطه عبارتست
از گواهانی که بر طبق دعوی کسی گواهی دهند بعلم بآن مراد بحد اینجا معنی مصدری است و آن منصوب است مفعول است
و ضمیر له راجع بمصدر یجلدون است وقت بمعنی تعیین است اما بفتح همزه و تشدید میم حرف شرط است و جزای آن
الذین تابوا است که بتقدیر فقال بعده الا الذین تابوا است نظیر آیت سوره آل عمران فاما الذین اسودت وجوههم
اکفرتم که بتقدیر فیقال اکفرتم است و مقصود اینست که حال شاهد زور بدتر است از حال رامی محصنه باعتبار اینکه
رامی محصنه استثنای او ثابت است بخلاف شاهد زور و شاید که سر آن این باشد که رمی محصنه از روی غضب بی تأمل
میباشد بخلاف شهادت زور در سوره نور چنین است والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء
فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من
بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم ضمیر توبته راجع برامی محصنه است یکذب بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال

باب تفعیل مرفوعست والکذاب نفسه خود است که گوید که رمی از روی غضب بود بی تأملی گفتم و اصلی نداشت
و میتواند بود که این اشارت باشد بآیت سوره نور فاذ لم یأتوا بالشهداء فاولئک عند الله هم الکاذبون یضرب
بصیغه مضارع غائب مجهول مجرد منصوبست و یستغفر مرفوع بعطف بر یکذب است یعنی روایت است از سماعه که راوی
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از گواهان دروغ راوی گفت که پس امام گفت
که تازیانه زده میشوند برای منع از گناه نیست آن را تعیینی و آن تعیین مفوض بسوی امام است و گردانیده میشوند
تا بشناسند ایشان را مردمان و اما قول الله عز وجل در سوره نور که و قبول مکنید برای ایشان شهادتی را هرگز
پس گفت بعد از آن که مگر جمعی که توبه کردند راوی گفت که گفتم که چگونه شناخته میشود توبه رامی محصنه امام گفت که دروغگو
میشمرد خود را بر سر همه مردمان برای اینکه تعزیر کرده شود و استغفار میکند صاحب کل خطیئات خود را پس چون
کند آن را پس بتحقیق ظاهر میشود توبه او هشتم حدیث عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن رجل تزوج ذمیة علی مسلمة ولم یستأمرها قال یفرق بینهما قال قلت فعلیه ادب قال
نعم اثنی عشر سوطا ونصف ثمن حد الزانی وهو صاغر قلت فان رضیت المرأة الحرة
المسلمة بفعله بعد ما کان فعل قال لا یضرب ولا یفرق بینهما یبقیان علی النکاح الاول
شرح ثمن حد الزانی است که اینقدر از قبیل بیان اقل افراد تعزیر در آن گناه است و از قبیل حد نیست ظاهر یبقیان
علی النکاح الاول اینست که نهی در عقود مستلزم فساد نباشد یعنی روایت است از منصور بن حازم از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که جفت خود کرد ذمیه را بر سر مسلمه و مشورت نکرد مسلمه را امام گفت که
فرق کرده میشود میان آن مرد و ذمیه راوی گفت که گفتم که آیا پس بر آن مرد است تعزیری امام گفت که آری بر او
دوازده تازیانه و نیم تا اینکه هشت یک حد زانی است بر حالی که او خوار است گفتم که پس اگر راضی شود زن آزاد مسلمان
بکار او بعد از آنکه بود که کرده بود چگونه میشود امام گفت که تعزیر کرده نمیشود و تفریق کرده نمیشود میان او و ذمیه باقی
میمانند بر نکاح سابق مراد اینست که تجدید عقد نکاح لازم نیست نهم حدیث عن ابی بصیر قال قلت آکل الربا بعد
البینة قال یؤدب فان عاد ادب فان عاد قتل شرح آکل بهمزه و الف و کسر کاف مرفوع و مبتدا است و مضاف
و خبرش محذوفست بتقدیر کیف آکل و بیان شد در کتاب المعیشة در شرح حدیث سیوم باب الربا که باب پنجاه و دوم است
اینکه اکل ربا عبارتست از کسی که مبلغی قرض میکند برای حاجت خوراک خود تا در وقتی دیگر زیاد برد از آن پس و هم
بودن آن مستلزم حرام بودن سایر افراد اقتراض ربا و جمیع افراد اقراض ربا بطریق اولی است البینة بفتح بای یک نقطه
و تشدید یای دو نقطه در پایین مکسوره و نون و تای تأنیث عبارتست از آیت سوره بقره که الذین یأکلون الربا لا یقومون
الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس تا آخر آیات اینکه از بینات محکماتست و تأویل آن بر وفق مدعای خصم از روی

فی ذکر قتل آکل الربا

هو او هوس است چنانچه بیان شد در کتاب المعیشة در شرح حدیث سیوم باب الربا یعنی روایتست از ابو بصیر که
راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام را که چگونه است خورنده ربا بعد از شنیدن
آیت صریحه گفت که تعزیر کرده میشود پس اگر برگردد تعزیر کرده میشود پس اگر برگردد کشته میشود اشارتست باینکه
خوردن ربا از کبایرست پس داخلست در آنچه گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم که باب فی ان صاحب الکبیرة
یقتل فی الثالثة است دهم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال آکل المیتة والدم
ولحم الخنزیر علیه ادب فان عاد ادب فان عاد ادب ولیس علیه حد شرح روایتست از اسحق بن عمار
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که خورنده مردار و خون و گوشت خوک بر اوست تعزیری پس اگر برگردد تعزیر
کرده میشود پس اگر برگردد تعزیر کرده میشود و نیست بر او کشتنی اشارتست باینکه اینها از کبایر نیست بلکه از صغیره است پس
داخل نیست در آنچه گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم و این منافات ندارد باینکه اگر بعنوان اصرار باشد حد
داشته باشد موافق آنچه می آید در حدیث بیست و نهم آخر ابواب یازدهم اصل عن ابی مخلد السراج عن ابی عبد الله
علیه السلام انه قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل دعا آخر ابن المجنون فقال له الآخر انت
ابن المجنون فامر الاول ان یجلد صاحبه عشرین جلدة وقال له اعلم انه مستعقب مثلها
عشرین فلما جلده اعطی المجلود السوط فجلده نکالا ینکل بهما شرح ابن المجنون در اول منصوبست و مضاف
و در دوم مرفوعست نکالا بفتح نون و تخفیف کاف منصوب و مفعول له است و اسم مصدر باب تفعیل است
ینکل بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع با امیر المؤمنین علیه السلام است التنکیل آزار رسانیدن
بکسی که باعث ترک قبیح شود یعنی روایتست از ابو مخلد بضم میم و فتح خاء با نقطه و تشدید لام مفتوحه و دال بی نقطه
زین ساز از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلام در مردی که خواند دیگری را که ای پسر مرد دیوانه
پس گفت او را آن دیگر که توئی پسر مرد دیوانه پس امر کرد مرد اول را که تازیانه زند یارش را بیست تازیانه و گفت او را
که بدانکه او مستحق است مثل آنها که بیست تازیانه است پس وقتی که تازیانه زد اول دوم را داد تازیانه زده شده تازیانه را
پس تازیانه زد اول را بجای آزار رسانیدنی آزار رسانیدن آن دو کس دوازدهم اصل عن مفضل بن ابراهیم عن ابی عبد الله
علیه السلام فی رجل اتی امرأته وهی صائمة وهو صائم قال ان کان استکرهها فعلیه کفارتان وان کانت
طاوعته فعلیه کفارة وعلیها کفارة وان کان اکرهها فعلیه ضرب خمسین سوطا نصف الحد
وان کانت طاوعته ضرب خمسة وعشرین سوطا وضربت خمسة وعشرین سوطا شرح مثل این گذشت در
کتاب الصیام در حدیث نهم باب من افطر متعمدا آخر که باب سی و دوم است و ذکر پنجاه تازیانه و بیست و پنج تازیانه بعنوان
که موافق وسع حال مردمانست پس منافات ندارد باینکه کم یا زیاد شود بمقتضای وقت نظیر آنچه گذشت در حدیث اول هم

مستعقب

این باب

این باب یعنی روایتست از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که جماع کرد زنش را در حالی که زن روزه دار است
و او روزه دارست در ماه رمضان مثلا گفت که اگر باشد که بستم جماع کرده باشد زن را پس بر اوست دو کفاره و اگر زن
باشد که موافقت کرده باشد او را پس بر اوست یک کفاره و بر زنست یک کفاره و اگر باشد که بستم جماع کرده باشد
او زن را پس بر اوست زدن پنجاه تازیانه که نصف حد زانی است برای دو تعزیر و اگر زن باشد که موافقت کرده باشد او را
زده میشود مرد بیست و پنج تازیانه برای تعزیر و زن زده میشود بیست و پنج تازیانه برای تعزیر سیزدهم اصل عن اسمعیل
بن الفضل الهاشمی قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل اتی اهله وهی حائض قال یستغفر الله ولا یعود
قلت فعلیه ادب قال نعم خمسة وعشرون سوطا ربع حد الزانی وهو صاغر لانه اتی سفاحا شرح
مضمون این بزیادتی کفاره گذشت در حدیث سیوم این باب سفاح بکسر سین بیان شد در کتاب النکاح در باب [illegible]
که باب ... بین النکاح وما یحرم والفرق بین النکاح والسفاح والزنا و هو من کلام یونس است یعنی روایتست از اسمعیل
بن فضل هاشمی گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که جماع کرد زنش را در حالی که زن حائض است امام گفت که
استغفار میکند الله را و برنمیگردد گفتم که آیا پس بر اوست تعزیری امام گفت که آری بر اوست بیست و پنج تازیانه که
ربع حد زانی است در حالی که او خوار است زیرا که او مرتکب شده جماعی حرام را چهاردهم اصل عن ابی ولاد الحناط
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اتی امیر المؤمنین صلی الله علیه برجلین قد قذف کل واحد منهما
صاحبه بالزنا فی بدنه فدرأ عنهما الحد وعزرهما شرح فی بدنه احترازست از گفتن یا ابن الزانی و گفتن یا ابن
الزانیة و مانند اینها زیرا که آن قذف غیر مخاطبست که او نیز قاذف حقیقة است پس باعث اسقاط حد نمیشود یعنی
روایتست از ابو ولاد بفتح واو و تشدید لام گندم فروش گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که آورده شدند
نزد امیر المؤمنین صلی الله علیه دو مرد که تحقیق دشنام بزنا داده بود هر یک از ایشان یار خود را پس دفع کرد از ایشان
حد قذف که هشتاد تازیانه است و تعزیر کرد ایشان را پانزدهم اصل عن ابی حنیفة قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن رجل قال لآخر یا فاسق قال لا حد علیه ویعزر شرح ابو حنیفه سائق الحاج است و اسمش سعید بن
بیان است یعنی روایتست از ابو حنیفه سعید گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که گفت دیگری را که یا فاسق
امام گفت که نیست حدی بر او و تعزیر کرده میشود شانزدهم اصل عن ابی ایوب عن سماعة قال شهود الزور یجلدون
حدا لیس له وقت ذلک الی الامام ویطاف بهم حتی یعرفوا ولا یعودوا قلت له فان تابوا و
اصلحوا تقبل شهادتهم بعد قال اذا تابوا تاب الله علیهم وقبلت شهادتهم بعد شرح سماعه راوی امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است ضمیر قال راجع بامام است یا راجع بسماعه است و بنابر اول قال کلام سماعه است در
گذارش یعنی روایتست از ابو ایوب از سماعه اینکه امام گفت که گواهان دروغ تازیانه زده میشوند برای حدی که نیست

له م

آن تعیین و آن تعیین مفوض بسوی امام است و گردانیده میشود تا شناخته شود پس برنگردد گفتم امام را که پس اگر توبه
کند و اصلاح کار خود کند آیا مقبول کرده میشود گواهی ایشان بعد از آن امام گفت که چون توبه کند برمیگردد الله
سوی رحمت بر ایشان و قبول کرده میشود گواهی ایشان بعد از آن بیست و هشتم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله
عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل سبّ رجلاً بغیر قذف عرّض به هل علیه حدّ قال علیه تعزیر شرح
عرّض بصیغه ماضی مجهول معلوم از باب تفعیل است ضمیر به راجع بقذف است و باقی ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب
بیست و نهم اصل عن اسمعیل بن الفضیل قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الافتراء علی اهل الذمة هل
یجلد المسلم الحدّ فی الافتراء علیهم قال لا ولکن یعزّر شرح روایت است از اسمعیل بن فضیل گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از افترا زدن بر اهل ذمه که آیا زده میشود مسلمان شصت تازیانه در افترا زدن بر ایشان امام گفت
که نه ولیکن تعزیر کرده میشود سی ام اصل عن ابی مریم عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فی الهجاء التعزیر شرح الهجا بکسر ها و جیم و الف ممدوده مصدر باب نصر دشنام بشعر و کمک? مصدر باب
مفاعله دشنام یکدیگر بشعر یعنی روایت است از ابو مریم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در هجو تعزیر را سی و یکم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یأتی المرأة وهی حائض
قال یجب علیه فی استقبال الحیض دینار وفی استدباره نصف دینار قال قلت جعلت فداک یجب علیه
شیء من الحدّ قال نعم خمسة وعشرون سوطاً ربع حدّ الزانی لانه اتی سفاحاً شرح استقبال الدم قال م
عبارتست از نصف اول ایام حیض استدبار عبارتست از نصف دوم ایام حیض و جمع میان این حدیث و آنچه گذشت
در کتاب الایمان و النذور و الکفارات در حدیث سیزدهم آخر ابواب ممکن است بآنکه مخیر باشد در نصف اول حیض
میان اطعام هفت مؤمن و میان تصدق بیک دینار و در نصف دوم میان اطعام هفت مؤمن و میان تصدق نصف
دینار یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که جماع میکند زن را بر حالی که زن حایض است
امام گفت که واجب میشود بر او در اول حیض یک دینار طلا و در اواخر حیض نصف دینار راوی گفت که گفتم که قربان شوم
آیا ثابت میشود چیزی از جمله حد امام گفت که آری بیست و پنج تازیانه که ربع حد زانی است زیرا که او مرتکب جماع حرام
باب چهل و نهم اصل باب الرجل یجب علیه الحدّ وهو مریض او به قروح شرح القروح بضم قاف و ضم را بی نقطه و سکون واو
و حا بی نقطه جمع قرح بفتح و ضم قاف و سکون را آفتهای ظاهر بر بدن مثل زخمها و دملها یعنی این بابست بیان مردی
که ثابت میشود بر او حد بر حالی که او بیمار است یا با اوست آفتهای ظاهر در این باب پنج حدیث است اول اصل عن یحیی بن
عباد المکی قال قال لی سفیان الثوری انی اری لک من ابی عبد الله علیه السلام منزلة فسله عن رجل
زنی وهو مریض ان اقیم علیه الحدّ مات ما تقول فیه فسألته فقال هذه المسألة من تلقاء

نقبل

نفسک او قال لک انسان ان تسألنی عنها فقلت سفیان الثوری سألنی ان اسألک شرح
روایت است از یحیی بن عباد بفتح عین بی نقطه و تشدید با یک نقطه مکی گفت که گفت مرا سفیان ثوری بفتح ثا سه نقطه و سکون
واو و را بی نقطه که بدرستی که من می بینم برای تو نزد امام جعفر صادق علیه السلام مرتبه را پس سوال کن او را از مردی که زنا کرده
بر حالی که او بیمار است اگر برپای داشته شود بر او حد بر او میمیرد چه میگویی در او پس پرسیدم امام را پس امام گفت که آیا
این سوال از جانب خودت است یا التماس کرده نزد تو کسی که سوال کنی مرا از آن پس گفتم که سفیان ثوری التماس کرد مرا که
سوال کنم ترا دوم اصل فقال ابو عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله اتی برجل احیبن
مستسقی البطن قد بدت عروق فخذیه وقد زنی بامرأة مریضة فامر رسول الله صلی الله
علیه وآله بعذق فیه مائة شمراخ فضرب به الرجل ضربة وضرب به المرأة ضربة ثم خلی سبیلهما
ثم قرأ هذه الآیة وخذ بیدک ضغثاً فاضرب به ولا تحنث شرح احیبن بضم همزه و فتح حا بی نقطه و سکون
یا دو نقطه و کسر با یک نقطه و نون مصغر احبن بفتح همزه و سکون حا و فتح با است و آن ماخوذ است از حبن بفتح
حا و فتح با بمعنی بیماری که باعث بزرگی و ورم شکم میشود و تصغیر برای بیان حقیر بودن اوست بسبب کوتاهی قد و لاغری
اعضای اوست پس مستسقی البطن تاکید است و عروق فخذیه برای بیان احیبن است نظیر آیت سوره عبس و فاکهة وابّا
متاعا لکم و لانعامکم مستسقی بصیغه اسم فاعل باب استفعال است بمعنی برآمده بسبب علوات بدت بدال بی نقطه و تخفیف
دال بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام بمعنی ظاهر شد العذق بکسر عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و قاف چوب خوشه خرما
الشمراخ بکسر شین با نقطه و سکون میم و را بی نقطه و الف و خا با نقطه شاخ چوب خوشه خرما ضرب دوجا بصیغه معلوم است
الضغث بکسر ضاد با نقطه و سکون غین با نقطه و ثا سه نقطه دسته از چوبهای باریک مثل خوشه خرما یعنی پس گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله آورده شد بسوی او مردی حقیر شکم بزرگ بیان آن
آنکه شکمش استسقا داشت تحقیق نمایان شده بود رگهای دو ران او بر حالی که تحقیق زنا کرده بود بزنی بیمار پس امر
کرد رسول الله صلی الله علیه وآله که چوب خوشه خرمایی که در آن بود صد شاخ پس زد بآن آن مرد را یک زدن و زد بآن
آن زن را یک زدن بعد از آن خالی کرد راه ایشان را بعد از آن امام خواند این آیت را که در قصه ایوب است آیت سوره ص
که و بگیر بدست خود دسته چوبهای باریک را پس بزن بآن و مخالفت عهد مکن دوم اصل عن اسحق بن عمار
قال سألت احدهما علیهما السلام عن حدّ الاخرس والاصم والاعمی فقال علیهم الحدود اذا کانوا
کانوا یعقلون ما یأتون شرح روایت است از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
از حد لال و کر و کور پس امام گفت که بر ایشان حدها اگر باشند که دانند آنچه را که میکنند سیوم اصل عن
السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی امیر المؤمنین صلوات الله علیه برجل اصاب حدّاً

وَبِهِ قُرُوحٌ فِي جَسَدِهِ كَثِيرَةٌ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَقِرُّوهُ حَتَّى يَبْرَأَ لَا تَنْكَؤُوهَا
عَلَيْهِ فَتَقْتُلُوهُ شرح حد زجا یعنی موجب حد است اقروه بفتح همزه و کسر قاف و تشدید را منقوطه مضمومه
بصیغه امر باب افعالست یبرأ بیا منقوطه و با منقوطه و همزه بصیغه مضارع غائب معلوم باب منع و علم است و از باب نصر
و حسن نیز میباشد لا تنکؤها بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون نون و فتح کاف و سکون واو بصیغه نهی باب منع است
و در اصل مهموز اللام است و بنابران موافق رسم الخط نیست که همزه آن بصورت الف نوشته شود و اینجا بی همزه است
بنابر قلب همزه بالف و اسقاط آن بجزم یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد نزد
امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی که در وی ثابت بود موجب حدی در حالی که با او بود آفتهای بسیار در تن او
پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که واگذارید او را تا آنکه بی آفت شود و سر مکنید آنها را بر او پس بکشید او را
چهارم مجهول عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَجُلٍ دَمِيمٍ
قَصِيرٍ قَدْ سُقِيَ بَطْنُهُ وَقَدْ دَرَّتْ عُرُوقُ بَطْنِهِ قَدْ فَجَرَ بِامْرَأَةٍ فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ مَا عَلِمْتُ بِهِ إِلَّا وَقَدْ دَخَلَ
عَلَيَّ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَزَنَيْتَ فَقَالَ نَعَمْ وَلَمْ يَكُنْ أُحْصِنَ فَصَعَّدَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَصَرَهُ وَخَفَضَهُ ثُمَّ دَعَا بِعِذْقٍ فَعَدَّ مِائَةً ثُمَّ ضَرَبَهُ بِشَمَارِيخِهِ شرح
الدمیم بفتح دال منقوطه و کسر میم اول و سکون یا دو نقطه در پایین صغیر و قبیح سقی بسین منقوطه و قاف و یا بصیغه
ماضی غائب مجهول باب ضرب است بطنه مرفوع درت بفتح دال منقوطه و تشدید را منقوطه بصیغه ماضی
غائب معلوم باب نصر و ضرب است الدرور بضم دال ممتلی شدن استفهام در ازنیت برای تعجب است احصن بصیغه ماضی
غائب مجهول باب افعالست فصعد بصیغه ماضی غائب معلوم باب تفعیلست خفضه از باب ضرب است یعنی روایت است از
ابو العباس فضل بن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که آورده شد نزد رسول الله صلی الله علیه
و آله مردی حقیر کوتاه که مستسقی شده بود شکم او و تحقیق پر شده بود رگهای شکم او و تحقیق زنا کرده بود بزنی پس گفت
آن زن که ندانستم او را مگر در حالی که داخل شد بر من پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله که آیا زنا کردی پس گفت که آری
و نبود که محصن شده باشد پس بالا برد رسول الله صلی الله علیه و آله دیده خود را و پایین آورد آن را از روی تعجب بعد از آن
طلب کرد چوب خوشه خرما را پس شمرد آن را صد شاخ پس زد آن مرد را شاخهای آن پنجم حسن عَنْ مِسْمَعِ بْنِ
عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أُتِيَ بِرَجُلٍ أَصَابَ حَدّاً وَبِهِ
قُرُوحٌ وَمَرَضٌ وَأَشْبَاهُ ذَلِكَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِّرُوهُ حَتَّى يَبْرَأَ لَا تَنْكَأْهَا عَلَيْهِ
فَيَمُوتَ وَلَكِنْ إِذَا بَرَأَ حَدَدْنَاهُ شرح اخروه بخا منقوطه و تخفیف را منقوطه بصیغه امر باب تفعیلست لا تنکأها بنون
و همزه بصیغه نفی مضارع غائب مجهول باب منع است و در بعض نسخ لا تنکئها بالف منقلب از همزه است و باقی ظاهر است از شرح

حدیث

صحیح سیوم این باب باب پنجاه و هشتم باب حد المحارب شرح این باب پنج حدیث است حد جنگ کننده یعنی و راه
در این باب سیزده حدیث است اول مجهول عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَدِمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْمٌ مِنْ بَنِي ضَبَّةَ مَرْضَى فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقِيمُوا عِنْدِي فَإِذَا بَرَأْتُمْ
بَعَثْتُكُمْ فِي سَرِيَّةٍ فَقَالُوا أَخْرِجْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ فَبَعَثَ بِهِمْ إِلَى إِبِلِ الصَّدَقَةِ يَشْرَبُونَ مِنْ أَبْوَالِهَا
وَيَأْكُلُونَ مِنْ أَلْبَانِهَا فَلَمَّا بَرَءُوا وَاشْتَدُّوا قَتَلُوا ثَلَاثَةً مِمَّنْ كَانَ فِي الْإِبِلِ فَبَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ الْخَبَرُ شرح قدم بصیغه ماضی غائب معلوم باب علم است القدوم بضم قاف آمدن و تعدیه آن بعلی بتضمین معنی
وفود و ورود است ضبه بفتح ضاد منقوطه و تشدید با یکنقطه قبیله ایست مرضی بفتح میم و سکون را منقوطه و ضاد با نقطه
و الف جمع مریض است السریه بفتح سین منقوطه و تخفیف را منقوطه مکسوره و تشدید یا دو نقطه در پایین طائفه از لشکر که
جدا شوند برای کاری یعنی روایت است از ابو صالح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وارد شدند بر رسول الله صلی الله علیه
و آله با اظهار اسلام جماعتی از بنی ضبه که بیماران بودند پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله که درنگ کنید نزد من
پس چون صحیح شوید میفرستم شما را در طایفه از لشکر برای جهادی پس گفتند که بیرون کن ما را از مدینه پس فرستاد
ایشان را بسوی شتران زکوة که آشامیدند از بولهای آنها و خوردند از شیرهای آنها پس وقتی که صحیح شدند و قوت
گرفتند کشتند سه کس را از جمعی که بودند در شتران برای محافظت پس رسید برسول الله صلی الله علیه و آله آن خبر
مجهول فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَهُمْ فِي وَادٍ قَدْ تَحَيَّرُوا لَيْسَ يَقْدِرُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهُ
قَرِيباً مِنْ أَرْضِ الْيَمَنِ فَأَسَرَهُمْ وَجَاءَ بِهِمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ
عَلَيْهِ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا
أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الْقَطْعَ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ شرح بیان ظاهر این آیت شد در کتاب الجهاد در حدیث اول باب و هم
که بابی بعنوان است و بنابران مستبعد بود که نزول این آیت یعنی حکم باجرای آن در این جماعت باشد و این حدیث مخبرست
در اینکه او در او ینفوا بنابر ظاهر این آیت عاطفه نیست بلکه او بمعنی بفصل معطوفست یعنی الا ان چنانچه بیان شد
در کتاب الجهاد زیرا که اگر عاطفه باشد حین مطلب العقوم از بنی ضبه میشود یعنی پس فرستاد بسوی ایشان علی صلوات الله
علیه و ایشان در دره بودند که تحقیق راه گم کرده بودند نمیتوانستند اینکه بیرون روند از آن دره نزدیک
بزمین یمن پس اسیر کرد ایشان را و آورد ایشان را بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس فرود آمد این آیت از سوره
مائده که جزا این نیست که برای جمعی که محاربت میکنند الله را و رسولش را و سعی میکنند در زمین برای فساد اینست
که کشته شوند یا از دار آویخته شوند یا بریده شود دستهای ایشان و پاهای ایشان از جهت و چپ مگر آنکه بیرون

گرده شوند از الکسه زمین بعد از طلب ایشان و نیافتن پس چنین تأیید کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بدین را پس برید دستهای
ایشان و پاهای ایشان را از راست و چپ **دوم حل** عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ
يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ يُرِيدُ الْمَسْجِدَ أَوْ يُرِيدُ الْحَاجَةَ فَيَلْقَاهُ رَجُلٌ وَيَسْتَعْقِبُهُ وَيَضْرِبُهُ وَيَأْخُذُ
ثَوْبَهُ قَالَ أَيَّ شَيْءٍ يَقُولُ فِيهِ مَنْ قِبَلَكُمْ قُلْتُ يَقُولُونَ هَذِهِ دَغَارَةٌ مُعْلَنَةٌ وَإِنَّمَا الْمُحَارِبُ فِي
قُرًى مُشْرِكِيَّةٍ فَقَالَ أَيُّهُمَا أَعْظَمُ حُرْمَةً دَارُ الْإِسْلَامِ أَوْ دَارُ الشِّرْكِ قَالَ فَقُلْتُ دَارُ الْإِسْلَامِ فَقَالَ
هَؤُلَاءِ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ **شرح** یستعقبه بعین
و قاف و یاء دو نقطه در پایین بصیغهٔ مضارع غائب معلوم باب استفعالست و ضمیر مستتر راجع برجل دوم است و ضمیر بارز
راجع برجل اولست الاستعقاء از پای کسی رفتن و در بعض نسخ یستعقبه بعین بی‌نقطه و قاف و باء یک نقطه است بهمان معنی
من قبلکم بفتح میم است قبلکم بکسر قاف و فتح باء یک نقطه و مسبح لام است دغاره معلنه بیان شد در شرح حدیث اول باب
که باب ما یجب علی الغزاة والمختلس من الحد است مشرکیه بضم میم و سکون شین بانقطه و کسر راء بی‌نقطه و کسر کاف و تشدید
یاء دو نقطه در پایین مجرور است و مقصود اینست که اگر کسی این عمل را در موضع اهل شرک کند محارب میشود و الا فلا **یعنی**
روایت است از سوره بفتح سین بی‌نقطه و سکون واو و راء بی‌نقطه ابن کلیب بضم کاف و فتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین
و باء یک نقطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی بیرون می‌آید از منزلش میخواهد مسجد را یا میخواهد حاجتی
دیگر را پس بر میخورد او را مردی پس از پی او میرود او را پس میزند او را و میگیرد جامهٔ او را امام گفت که چه چیز میگویند
در آن جمعی که در جانب شما میباشند گفتم که میگویند که این غارتی آشکار است و جز این نیست که محارب در
دهیهایی است که منسوبست باهل شرک دارد پس امام گفت که کدام از آنها بزرگتر است بحسب حرمت آیا سرای اسلام
یا سرای شرک راوی گفت که پس گفتم که سرای اسلام پس امام گفت که این مرد و مثال او از اهل این آیت اند در سورهٔ
مائده که جزا این نیست که سزای آن جمعی که محاربت میکنند الله را و رسولش را تا آخر آیت **سیم حل** عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ
فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَقُلْتُ أَيُّ شَيْءٍ عَلَيْهِمْ مِنْ هَذِهِ
الْحُدُودِ الَّتِي سَمَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ **شرح** فاء در فقلت برای تعقیب است و ضمیر علیهم راجع بالذین یحاربون الله و رسوله است
و مقصود اینست که سؤال کردم امام را از این آیت و امام جواب گفت در بیان ظاهر آیت مطابق آنچه گذشت در کتاب
الجهاد و حاصل آن اینست که ذکر الذین یحاربون الله و رسوله از قبیل ذکر مقصود اصلی نیست بلکه برای تمهید ذکر یسعون
فی الارض فسادا است و مراد بفساد ترویج اختلاف و پیروی نفس و اعراض از پیروی امام مفترض الطاعه است و او در او ینفوا
فی الارض منصوب بفعل مضارع است و بمعنی الا آنست و در بیان مفهوم باطن این آیت گذشت که حکم جمعی که محاربان باشند اما معنی دران

فساد کنند در باطن این آیت مذکور شد پس گفتم که آیا محاربان نیز تخییر میان شق سابق است یا نفی نیز در ایشان
تخییر فیه است و حاصل جواب امام اینست که نفی نیز در ایشان مخیر فیه است بنابر اینکه او در او ینفوا بنابر باطن این آیت عاطفه است
و حقیقت تخییر در محاربان تفصیلست که می‌آید در بعض احادیث این باب و استعمال یک لفظ در دو معنی متغایر غیر متنافی
ذکر آن مجوز است موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیست و هشتم باب صفة الاسلام که باب شصت و
هشتم است که فلا تکون محض یقول الشیء انه فی شیء واحد **یعنی** روایت است از جمیل بن دراج گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سورهٔ مائده که جزا این نیست که سزای جمعی که محاربت میکنند الله را و رسولش را
و سعی میکنند در زمین برای فساد اینست که کشته شوند یا از دار آویخته شوند یا بریده شود دستهای ایشان تا آخر آیت
پس از امام گفتم که کدام چیز بر محاربانست از این حدها که نام برده الله عز و جل **حل** قَالَ ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ شَاءَ
قَطَعَ وَإِنْ شَاءَ صَلَبَ وَإِنْ شَاءَ نَفَى وَإِنْ شَاءَ قَتَلَ قُلْتُ النَّفْيُ إِلَى أَيْنَ قَالَ النَّفْيُ مِنْ مِصْرٍ إِلَى مِصْرٍ
آخَرَ وَقَالَ إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفَى رَجُلَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْبَصْرَةِ **شرح** امام گفت که تعیین آن حدها با امامست
اگر مناسب کشتن داند میکشد و اگر مناسب کشتن و بدار آویختن داند چنین میکند و اگر مناسب کشتن داند چنین میکند و اگر مناسب
کار دیگر داند چنین میکند گفتم که بیرون کردن تا کجاست امام گفت که بیرون کردن از شهری سوی شهری دیگرست و امام گفت
که امیر المؤمنین علی علیه السلام بیرون کرد دو مرد را از کوفه سوی بصره **چهارم حل** عَنْ حَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ قَالَ لَا يُبَايَعُ وَلَا
يُؤْوَى وَلَا يُتَصَدَّقُ عَلَيْهِ **شرح** این حدیث مبنی بر باطن این آیت است و آن اینست که او در او ینفوا عاطفه باشد
چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق یبایع بصیغهٔ مضارع غائب مجهول باب مفاعله است یؤوی بهمزه و واو و الف
منقلبه از یاء بصیغهٔ مضارع غائب مجهول باب افعالست یتصدق بصیغهٔ مضارع غائب مجهول باب تفعل است علیه
ابن مالک است و مراد بیان صورت نفی است موافق آنچه می‌آید در حدیث هفتم این باب **یعنی** روایت است از حنان
بفتح حاء بی‌نقطه و تخفیف نون از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ مائده که جزا این نیست که سزای
جمعی که محاربت میکنند الله را و رسولش را تا آخر آیت امام گفت که معنی آنست که با او بیع کرده نمیشود و جا داده نمیشود و تصدق
کرده نمیشود بر او **پنجم حل** عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَالَ ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ يَفْعَلُ مَا شَاءَ قُلْتُ فَمُفَوَّضٌ ذَلِكَ إِلَيْهِ
قَالَ لَا وَلَكِنْ نَحْوَ الْجِنَايَةِ **شرح** این حدیث نیز مبنی بر باطن این آیت است نحو منصوب است بفعل محذوف تقدیر و یفعل
یشاء **یعنی** روایت است از برید بن معاویه گفت که پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل
در سورهٔ مائده که جزا این نیست که سزای جمعی که محاربت میکنند الله را و رسولش امام گفت که تعیین آن سوی امامست

میکند آنچه را که اختیار کرده گفتم که پس واگذاشته شده است آن اختیار با یکیه سوی امام گفت که نه ولیکن حسب
موافق گناه او چنانچه مفصل میشود در حدیث هشتم این باب **ششم اصل** عن ضریس الکناسی عن ابی جعفر علیه السلام
قال من حمل السلاح باللیل فهو محارب الا ان یکون رجلا من اهل الریبة **شرح** سلاح بکسر سین مهمله
ریبه بکسر راء مهمله است **یعنی** روایت است از ضریس کناسی از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که با خود برداشت یراق جنگ
در شب پس او محارب است مگر آنکه باشد مردی که نیست از اهل تهمت **هفتم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام
ان امیر المؤمنین صلی الله علیه صلب رجلا بالحیرة ثلاثة ایام ثم انزله فی الیوم الرابع فصلی
علیه ودفنه **شرح** حیره بکسر حاء مهمله و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء مهمله شهری بود نزدیک کوفه **یعنی**
روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلی الله علیه از دار آویخت مردی محارب را در حیره
در سه روز بعد از آن فرود آورد او را در روز چهارم پس نماز گزارد بر او و دفن کرد او را **هشتم اصل** عن عبید الله بن اسحق
المدائنی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سئل عن قول الله عز وجل انما جزاء الذین یحاربون
الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا الآیة فما الذی اذا فعله استوجب واحدة
من هذه الاربع فقال اذا حارب الله ورسوله وسعی فی الارض فسادا فقتل قتل به وان
قتل واخذ المال قتل وصلب **شرح** من هذه الاربع موافق باطن این آیت چنانچه بیان شد در شرح حدیث
سیوم این باب **یعنی** روایت است از عبید الله بن اسحق مدائنی بکسر همزه از ابو الحسن امام رضا علیه السلام
راوی گفت که امام پرسیده شد از قول الله عز وجل در سوره مائده که جز این نیست که سزای جمعی که محاربت میکنند
الله و رسولش را و سعی میکنند در زمین برای فساد اینست که کشته شوند تا آخر آیت پس چیست آنچه چون کنند
آن را مستحق شود یکی از این چهار عقوبت را پس امام گفت که چون محاربت کند الله را و رسولش را و سعی کند در زمین
برای فساد پس کشت کسی را کشته میشود بقصاص او و اگر کشت و گرفت مال را کشته میشود و از دار آویخته میشود
اصل وان اخذ المال ولم یقتل قطعت یده ورجله من خلاف وان شهر السیف فحارب الله و
رسوله وسعی فی الارض فسادا ولم یقتل ولم یاخذ المال نفی من الارض قلت کیف ینفی
وما حد نفیه فقال ینفی من المصر الذی فعل فیه ما فعل الی مصر غیره **شرح** و اگر گرفت مال را و نکشت
کسی را بریده میشود دست او و پای او از راست و چپ و اگر برهنه کند شمشیر پس محاربت کند الله و رسولش را و سعی
کند در زمین برای فساد و نکشد و نگیرد مال را بیرون کرده میشود از آن زمین گفتم که چگونه بیرون کرده میشود و چیست
منتهای بیرون کردن او پس امام گفت که بیرون کرده میشود از شهری که کرد در آن آنچه را کرد سوی شهری که غیر آنست
اصل ویکتب الی اهل ذلک المصر انه منفی فلا تجالسوه ولا تبایعوه ولا تناکحوه ولا تؤاکلوه ولا

تشاربوه

تشاربوه فیفعل ذلک به سنة فان خرج من ذلک المصر الی غیره کتب الیهم بمثل ذلک حتی تتم
السنة قلت فان توجه الی ارض الشرک لیدخلها قال ان توجه الی ارض الشرک لیدخلها قوتل
اهلها **شرح** مراد بارض الشرک زمین اهل ذمه است از جمله شهرها که لیدخلها در دو جا بفتح لام اول و صیغه مضارع غائب معلوم
باب نصر جمله حالیه است و مرفوعست و مراد بدخول ارض شرک اینست که ایشان جا دهند او را و خرید و فروخت
با او میکنند و قوتل جمله حالیه است بتقدیر قد و مراد اینست که اگر اهل ذمه چنین کنند ذمه ایشان باطل میشود و مستحق قتل
میشوند **یعنی** و نوشته میشود سوی اهل آن شهر که بدرستی که او بیرون کرده شده است پس همنشینی مکنید او را و
همسودا مکنید او را و همسر مکنید او را و همخوراک مکنید او را و همآش مکنید او را پس کرده میشود آن عمل با او در یکسال
پس اگر بیرون رود از آن شهر سوی غیر آن نوشته میشود سوی ایشان بمثل آنچه مذکور شد تا آنکه تمام شود یکسال
گفتم که پس اگر متوجه شود سوی زمین مشرک مثل زمین یهود و نصاری هر آینه داخل میشود آن زمین را امام گفت که اگر
متوجه شود سوی زمین شرک هر آینه داخل میشود آن را بر حالی که بتحقیق قتال کرده میشوند اهل آن زمین **نهم اصل** عن
عبید الله بن اسحق عن ابی الحسن علیه السلام مثله الا انه قال فی آخره یفعل به ذلک سنة فانه
سیتوب وهو صاغر قال قلت فان ام ارض الشرک یدخلها قال یقتل **شرح** ام متعدیست بصیغه ماضی
غائب معلوم باب نصر است **یعنی** روایت است از عبید الله بن اسحق از امام موسی کاظم علیه السلام مثل حدیث سابق مگر اینکه او گفت
در آخر حدیث که کرده میشود با او آن عمل یکسال چه بدرستی که او البته توبه میکند بر حالی که او خوار است راوی گفت
گفتم که پس اگر قصد کند زمین شرک را و داخل میشود آن را امام گفت که کشته میشود **دهم اصل** عن عبید الله بن طلحة عن
ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا
الآیة هذا نفی المحاربة غیر هذا النفی قال یحکم علیه الحاکم بقدر ما عمل وینفی ویحمل فی البحر
ثم یقذف به لو کان النفی من بلد الی بلد کان یکون اخراجه من بلد الی بلد عدل القتل
والصلب والقطع ولکن یکون حدا یوافق القطع والصلب **شرح** هذا اول مبتدا است و مشار الیه آن محل
ذا المجرم ثم یقذف به است نفی بفتح نون و سکون فاء مرفوع و خبر مبتدا است و مضاف المحاربة بفتح راء بصیغه مصدر
مفاعله مجرور و مضاف الیه است و این اضافه از قبیل اضافه مصدر بسبب است غیر مرفوع و صفت نفی المحاربه است و مضاف
هذا النفی عبارت است از نفیی که مشهور است برای محارب و مراد است بلفظ او ینفوا من الارض جمله یحکم علیه الحاکم بقدر ما عمل
و ینفی معترضه است برای تقویت مقصود و ثم یقذف به الحکم بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است ینفی بصیغه مضارع غائب
معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بحاکم است یحمل بصیغه مضارع غائب مجهول باب ضرب مرفوع است یقذف بصیغه
مضارع غائب مجهول باب ضرب است به نایب فاعل است النفی در دو جا مرفوع و اسم کان است من بلد خبر کان است جمله کان یکون

جزای او است و ضمیر شان در کان مستتر است اخراجه مرفوع و اسم کون است جدل بکسر جیم منقطه و سکون دال بی نقطه
منصوب و خبر کون است و عبارتست از شق مقابل القتل مجرور و مضاف الیه است ضمیر مستتر در کون در دوم راجع
بمضمون یجعل فی البحر ثم یقذف است هذا منصوب و خبر کون است بوافق القطع والصلب گفت و گفت که یوافق
القتل والصلب والقطع زیرا که مراد بموافقت مشابهت است و چون آن از اقسام قتل است پس مشابه قتل است
مقصود اینست که نفی محارب دو قسم است اول نفی از بلد سوی بلدی دیگر و آن عدیل و مقابل قتل و صلب و قطع است
چنانچه مفصل شد در حدیث ششم این باب و آنست که مراد بنفی در آیت سوره مائده و دوم نفی از زمین سوی دریا
کردن در دریا و آن از اقسام قتل است که مذکورست در این آیت و موافق صلب و قطع است در اینکه متضمن موت است
یعنی روایت از عبید الله بن طلحه از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره مائده که جزای نیست که
سزای آنهائی که محاربت میکنند الله را و رسولش را و سعی میکنند در زمین برای فساد تا آخر آیت که این نفی بسبب
محاربه است غیر این نفی که در آیت است امام گفت که حکم میکند بر محارب حاکم بقدر آنچه کرده و نفی میکند بقدر آن
بار کرده میشود محارب در دریا بعد از آن انداخته میشود در دریا بیان این مغایرت دو نفی آنکه اگر میبود نفی
از شهری سوی شهری میبود که باشد بیرون کردن او از شهری سوی شهری دیگر عدیل و مقابل قتل و صلب و قطع
چنانچه در آیت است ولیکن آن نفی که مذکور شد میباشد حدی که موافقت قطع و صلب یازدهم اصل عن
عبیدة بن بشیر الخثعمی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قاطع الطریق و قلت ان الناس یقولون
الامام فیه مخیر ای شیء شاء صنع قال لیس ای شیء شاء صنع و لکنه یصنع بهم علی قدر جنایاتهم
من قطع الطریق فقتل واخذ المال قطعت یده ورجله وصلب ومن قطع الطریق فقتل و لم
یاخذ المال قتل ومن قطع الطریق فاخذ المال ولم یقتل قطعت یده ورجله ومن قطع الطریق
فلم یاخذ مالا و لم یقتل نفی من الارض شرح روایت از عبیده بضم عین بی نقطه و فتح با یکنقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین ابن بشیر بکسر با یکنقطه و سکون شین با نقطه خثعمی بفتح خا با نقطه و سکون ثا سه نقطه و فتح عین بی نقطه و تخفیف میم
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از راهزن و گفتم که بدرستی که مردمان میگویند که امام در او مخیر است که کدام چیز را
که خواهد میکند امام گفت که نیست شان اینکه کدام چیز را که خواهد میکند ولیکن امام میکند با راهزنان بر قدر گناهان ایشان
که چهار قسم است اول هر که راه زد و بزور کشت و گرفت مال را بریده میشود دست و پای او و دار آویخته میشود دوم هر که
راه زد و بزور کشت و نگرفت مال را کشته میشود و سیوم هر که راه زد و بزور که گرفت مال را و نکشت بریده میشود دست و پا
و چهارم هر که راه زد و بزور که نگرفت مال را و نکشت بیرون کرده میشود از آن زمین دوازدهم اصل عن محمد بن مسلم
عن ابی جعفر علیه السلام قال من شهر السلاح فی مصر من الامصار فعقر اقتص منه و نفی من تلک البلدة

بشیر

ومن شهر السلاح فی غیر الامصار و ضرب و عقر واخذ المال و لم یقتل فهو محارب فجزاؤه جزاء
المحارب وامره الی الامام ان شاء قتله وان شاء صلبه وان شاء قطع یده ورجله قال وان ضرب
وقتل واخذ المال فعلی الامام ان یقطع یده الیمنی بالسرقة ثم یدفعه الی اولیاء المقتول
فیتبعونه بالمال ثم یقتلونه شرح شهر بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع و باب تفعیل است عقر بعین بی نقطه و قاف
و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب و باب تفعیل است اقتص بقاف و تشدید صاد بی نقطه بصیغه ماضی غایب
مجهول باب افتعال است منه نایب فاعل است بالسرقه متعلق بقطع است و مراد اینست که میبرد دست راست او را
بروش بریدن که در سرقه میباشد و آن از بیخ چهار انگشت است و این حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
سابق زیرا که ممکن است بود که قطع رجل یسری و صلب اولیاء مقتول بعد از گرفتن مال کنند یعنی روایت از محمد بن مسلم از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که کشید سلاح را در شهری از شهرها پس زخم زد قصاص از او بازیافت میشود از او و بیرون
کرده میشود از آن شهر و هر که کشید یراق را در غیر شهرها و زد و زخم کرد و گرفت مال او را و نکشت پس او محارب است پس سزای او
سزای محارب است و کار او سوی امام است اگر خواهد میکشد او را و اگر خواهد از دار می آویزد او را و اگر خواهد
میبرد دست او و پای او را امام گفت که اگر زد و کشت و گرفت مال را پس بر امام است اینکه ببرد دست راست او را بروش دزدی
بعد از آن تسلیم کند او را سوی وارثان مقتول پس که میبرند از او مال را بعد از آن بکشند او را اصل قال فقال له
ابو عبیدة اصلحک الله ارأیت ان عفا عنه اولیاء المقتول قال فقال ابو جعفر علیه السلام ان عفوا
عنه فان علی الامام ان یقتله لانه قد حارب وقتل وسرق قال فقال ابو عبیدة ارأیت ان اراد
اولیاء المقتول ان یاخذوا منه الدیة و یدعونه الهم ذلک قال لا علیه القتل شرح راوی گفت که پس
گفت امام را ابو عبیده که نگاه دارد ترا الله خبر ده مرا که اگر در گذرند از او وارثان مقتول چگونه میشود راوی گفت که پس
گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر گذرند از او پس بدرستی که بر امام است اینکه بکشد او را زیرا که او بتحقیق محارب شده
و کشته و دزدیده راوی گفت که پس گفت ابو عبیده که خبر ده مرا که اگر خواهند وارثان مقتول اینکه بگیرند از او خونبها را
و بگذارند او را آیا میرسد ایشان را آن امام گفت که نه بر اوست کشتن سیزدهم اصل عن رجل من اصحابنا عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن المحارب وقلت له ان اصحابنا یقولون ان الامام مخیر فیه ان شاء قطع
وان شاء صلب وان شاء قتل فقال لا ان هذه اشیاء محدودة فی کتاب الله عز وجل فاذا ما هو
قتل واخذ قتل وصلب واذا قتل ولم یاخذ قتل واذا اخذ ولم یقتل قطع وان هو فر ولم
یقدر علیه ثم اخذ قطع الا ان یتوب فان تاب لم یقطع شرح روایت از مردی از یاران ما از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از محارب و گفتم امام را که بدرستی که یاران ما میگویند که بدرستی که امام مخیر است در او

اگر خواهد دست و پا می‌برد و اگر خواهد از دار می‌آویزد و اگر خواهد می‌کشد پس گفت که نه هر یک از اینها جزای آن
تعیین کرده شده در حکم الله عز و جل پس چون او کشت و مال گرفت کشته میشود و از دار آویخته میشود و چون کشت
و مال نگرفت کشته میشود و چون مال گرفت و نکشت دست و پا بریده میشود و اگر او گریخت و مفقود شد نفی شده از آن
گرفته شد دست و پا بریده میشود مگر آنکه توبه کند پس اگر توبه کند دست و پا بریده نمیشود باب پنجاه و یکم در بیان
من زنی او سرق او شرب الخمر بجهالة لا یعلم انها محرمة شرح این بیان کسی است که زنا کرده یا دزدی کرده یا آشامیده
خمر را از روی نادانی بمنیه اند که آنها حرام کرده شده است در شریعت اسلام و در این باب چهار حدیث است اول حدیث
عن محمد بن مسلم قال قلت لابی جعفر علیه السلام رجل دعوناه الی جملة ما تدعو علیه من جملة الاسلام فاقر
به ثم شرب الخمر و زنی و اکل الربا و لم یتبین له شیء من الحلال و الحرام اقیم علیه الحد اذا جهله
قال لا الا ان یقوم علیه بینة انه قد کان اقر بتحریمها شرح یعنی علیه عبارتست از اصول دین شیعه
اسلام عبارتست از مرکب از اصول و فروع دین شیعه امامیه اقیم بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال بتقدیر
یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی خواندیم او را بسوی جمیع آنچه ما برآنیم از جمله دین اسلام
پس اقرار کرد بآن بعد از آن آشامید خمر را و زنا کرد و خورد ربا را در حالی که واضح نشده بود برای او چیزی از حلال و حرام
فروع دین اسلام آیا برپای دارم بر او حد را چون نادان باشد آن چیز را امام گفت که نه مگر آنکه ایستند بر او گواهانی با اینکه
او بتحقیق اقرار کرده بحرام کردن الله تعالی آن چیز را دوم حدیث عن ابی عبیدة الحذاء قال قال ابو جعفر علیه السلام لو
وجدت رجلا من العجم اقر بجملة الاسلام لم یاته شیء من التفسیر زنی او سرق او شرب خمرا
لم اقم علیه الحد اذا جهله الا ان یقوم علیه بینة انه قد اقر بذلک و عرفه شرح رجلا مفعول اول
وجدت است جملة اقر بجملة الاسلام صفت رجلا است جملة لم یاته حالیه است جملة زنی او سرق او شرب مفعول دوم وجدت است
یعنی روایت است از ابو عبیده حذاء گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر می‌یافتم مردی از عجم را که اقرار کرده بجمیع دین
اسلام در حالی که نیامده نزد او چیزی از تفسیر حلال و حرام که زنا کرده باشد یا دزدی کرده باشد یا آشامیده باشد خمر را برپای
بر او حد را چون نداند آن را مگر آنکه ایستند بر او گواهانی با اینکه او بتحقیق اقرار کرده بآن و شناخته آن را سوم حدیث عن جمیل
عن بعض اصحابنا عن احدهما علیهما السلام فی رجل دخل فی الاسلام فشرب خمرا و هو جاهل قال لم اکن
اقیم علیه الحد اذا کان جاهلا و لکن اخبره بذلک و اعلمه فان عاد اقمت علیه الحد شرح روایت است از
جمیل بن دراج از بعض یاران ما از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که داخل شد در دین اسلام آشامید خمر را
در حالی که او نادانست گفت که نبودم که برپای دارم بر او حد را چون نادان باشد و لیکن خبر میدهم او را بآن و میآموزم
او را پس اگر برگردد برپای میدارم بر او حد را چهارم حدیث عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال لقد قضی امیر المؤمنین

صلی الله علیه و آله بقضیة ما قضی بها احد کان قبله و کانت اول قضیة قضی بها بعد رسول الله
صلی الله علیه و آله و ذلک انه لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و افضی الامر الی ابی بکر
اتی برجل قد شرب الخمر فقال له ابو بکر اشربت الخمر فقال الرجل نعم فقال و لم شربتها و هی
محرمة شرح اکثر مضمون این حدیث گذشت در حدیث شانزدهم باب یجب من الحد فی الشراب که باب سی و یکم است
قبض بقاف و با یکنقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است افضی بفا و ضاد با نقطه یا با قاف و ضاد
بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است اتی بصیغه مجهول جواب لما است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که هر آینه بتحقیق حکم کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله بحکمی که حکم نکرده بآن کسی که بود پیش از او و بود
اول حکمی که حکم کرد بآن بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و آن اینست که وقتی که از دنیا گرفته شد
رسول الله صلی الله علیه و آله و بیرون کرده شد امارت از جای خود بسوی پسر ابو قحافه آورده شد مردی که بتحقیق آشامیده
بود خمر را پس گفت او را پسر ابو قحافه که آیا آشامیدی خمر را پس گفت آن مرد که آری پس گفت که چرا آشامیدی آن را
و حال آنکه آن حرام کرده شده است حدیث فقال انی اسلمت و منزلی بین ظهرانی قوم یشربون الخمر و یستحلونها
و لم اعلم انها حرام فاجتنبها قال فالتفت ابو بکر الی عمر فقال ما تقول یا ابا حفص فی امر هذا الرجل
فقال معضلة و ابو الحسن لها فقال ابو بکر یا غلام ادع لنا علیا فقال عمر بل یؤتی الحکم فی منزله فاتوه
و معه سلمان الفارسی فاخبروه بقصة الرجل فاقتص علیه قصته شرح پس آن مرد گفت که بدرستی که من
مسلمان شدم و منزل من میان پشتهای یک گروهی است که می‌آشامند خمر را و حلال میشمرند آن را و ندانستم که آن
حرام است تا اجتناب کنم از آن امام گفت که پس رو آورد پسر ابو قحافه بسوی پسر خطاب پس گفت که چه میگویی ای پدر
حفص در کار این مرد پس گفت که این مشکلیست و ابو الحسن برای آنست پس گفت پسر ابو قحافه که ای پسر طلب کن برای ما
علی را پس گفت پسر خطاب که بلکه آمده میشود نزد او در منزلش پس آمدند نزد او و با او بود سلمان فارسی پس خبر دادند
او را بسرگذشت آن مرد پس آن مرد خواند بر او سرگذشت خود را حدیث فقال علی علیه السلام ابعثوا معه
من یدور به علی مجالس المهاجرین و الانصار فمن کان تلا علیه آیة التحریم فلیشهد علیه فان لم
یکن تلا علیه آیة التحریم فلا شیء علیه ففعل ابو بکر بالرجل ما قال علی فلم یشهد علیه احد
فخلی سبیله فقال سلمان لعلی علیه السلام لقد ارشدتهم فقال علی علیه السلام انما اردت ان
اجدد تاکید هذه الآیة فی و فیهم افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی
الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون شرح پس گفت علی علیه السلام به پسر ابو قحافه که بفرست با او کسی را که گرداند او را
بمجلسهای مهاجران و انصار پس هر کس باشد که خوانده باشد بر او آیت تحریم خمر را پس باید که گواهی دهد بر او پس اگر

أفسق

که خوانده شده باشد بر او آیت تحریم خمر پس نیست چیزی بر او پس کرد پس ابو قحافه تا مرد آنچه که گفت علی پس نداد
بر آمد کسی پس رها کرد او را پس گفت سلمان علی علیه السلم که هر آینه بتحقیق راهنمائی کردی ایشانرا پس گفت علی علیه السلم
که جز این نیست که اراده کردم اینرا که تازه کنم تأکید این آیت را در من و در ایشان در سوره یونس که آیا پس کسی که
راه نمائی میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه مقتدا شود یا کسی که راه نمی یابد مگر اینکه راه نموده شود پس چیست شما را
چگونه حاکم میشوید بی دانش تحقیق **باب پنجاه و دوم اصل باب من وجب علیه حدود احدها القتل شرح** این باب بیان
کسی است که ثابت میشود بر او چند حد که یکی از آنها کشتن است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی
عبد الله علیه السلم فی الرجل یوخذ و علیه حدود احدها القتل فقال کان علی صلوات الله علیه یقیم
علیه الحدود ثم یقتله و لا تخالف علیا علیه السلم **شرح** روایت از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی
که گرفته میشود در حالی که بر اوست چند حد که یکی از آنها کشتن است پس امام گفت که بود علی صلوات الله علیه که بر پا میداشت
بر او سایر حدود را بعد از آن میکشت او را و مخالفت مکنید علی علیه السلم را **دوم اصل** عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله
علیه السلم فی الرجل یکون علیه الحدود منها القتل قال یقام علیه الحدود ثم یقتل **شرح** مضمون این
از شرح سابق **سیوم اصل** عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فیمن قتل و شرب خمرا و سرق فاقام علیه الحدود فجلده لشربه الخمر و قطع یده لسرقته و
قتله بقتله **شرح** و او مجلده برای بیان **یعنی** روایت از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در کسی که کشت و آشامید خمر را و دزدی کرد پس بر پای داشت بر او حدها را پس زد او را تازیانه
زدن او را بسبب آشامیدن او خمر را و برید دست او را برای دزدی او و کشت او را بسبب کشتن او **چهارم اصل** عن
عبد الله بن سنان و ابن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل اجتمعت علیه حدود فیها القتل قال
یبدأ بالحدود التی هی دون القتل ثم یقتل بعد **شرح** روایت از عبد الله بن سنان و عبد الله بن بکیر
از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که فراهم آمد بر او چند حد که در میان آنهاست کشتن گفت که ابتدا کرده میشود
بحدودی که کمتر از کشتن است بعد از آن کشته میشود بعد از تمام سایر حدود **باب پنجاه و سیوم اصل باب من اتی** آنهاهم
حدا فلم یقم علیه الحد حتی تاب شرح این باب بیان کسی است که مرتکب شد موجب حدی را پس بر پای داشته نشد
بر او آن حد تا آنکه توبه کرد در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن علی بن حدید و ابن ابی عمیر جمیعا
عن جمیل بن دراج عن رجل عن احدهما علیهما السلم فی رجل سرق او شرب الخمر او زنی فلم یعلم ذلک منه
و لم یؤخذ حتی تاب و صلح فقال اذا صلح و عرف منه امر جمیل لم یقم علیه الحد **شرح** ای لم یعلم
یعنی روایت از علی بن حدید و محمد بن ابی عمیر که یکی از جمیل بن دراج از مردی

از امام محمد باقر

از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که دزدی کرد یا آشامید خمر را یا زنا کرد پس معلوم نشد آن از او و گرفته
نشد تا آنکه توبه کرد و صالح شد پس امام گفت که چون صالح شود و شناخته شود از او کاری نیکو بر پای داشته نمیشود
بر او حد **اصل** قال محمد بن ابی عمیر قلت فان کان امرا قریبا لم یقم قال لو کان خمسة اشهر او اقل
و قد ظهر منه امر جمیل لم یقم علیه الحد و روی ذلک عن بعض اصحابنا عن احدهما علیهما السلم
شرح مقصود بیان اینست که آنچه در فقره سابقه بود روایتی است که میان دو راوی است محمد بن ابی عمیر در روایت خود
جمیل را نیاورد پس گفت کلام محمد بن ابی عمیر نیست بلکه کلام جمیل است روی بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بمحمد بن ابی
عمیر است مقصود اینست که محمد بن ابی عمیر آن حدیث مشتمل بر این زیاده را نیز بی سند دیگر روایت کرده از احدهما علیهما السلم
یعنی گفت محمد بن ابی عمیر در روایت خود از جمیل بن دراج از مردی که گفتم امام را که پس اگر باشد آن موجب حد کاری
نزدیک که برپای داشته نمیشود حد امام گفت که اگر باشد پنج ماه یا کمتر و بتحقیق ظاهر شده باشد از او کاری نیکو بر پای
داشته نمیشود بر او حد و محمد بن ابی عمیر روایت کرد این حدیث را از بعض یاران ما از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم
دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل اقیمت علیه البینة بانه زنی ثم هرب قبل
ان یضرب قال ان تاب فما علیه شیء و ان وقع فی ید الامام اقام علیه الحد و ان علم مکانه
بعث الیه **شرح** روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که بر پای داشته شد بر او چهار گواه بانکه
او زنا کرده بعد از آن گریخت پیش از آنکه تازیانه زده شود امام گفت که اگر توبه کرد پس نیست بر او چیزی از حد و اگر پیش از
توبه افتاد در دست امام بر پای میدارد بر او حد را و اگر امام داند جای او را کس میفرستد سوی او برای گرفتن و آوردن
او و اقامت حد آنجا بر او **باب پنجاه و چهارم اصل باب العفو عن الحدود شرح** این باب بیان گذشتن از حدود
کما یکون است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من اخذ سارقا فعفا عنه فذاک له فاذا رفع الی الامام قطعه فان قال الذی سرق منه
انا اهب له لم یدعه الامام حتی یقطعه اذا رفعه الیه و انما الهبة قبل ان یرفع الی الامام
و ذلک قول الله عز و جل و الحافظون لحدود الله فاذا انتهی الحد الی الامام فلیس لاحد ان یترکه
شرح روایت از سماعة بن مهران از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که گرفت دزدی را پس گذشت از او پس آن جایز است
برای او پس چون رفع کرد بسوی امام علیه السلم دست میبرد دزد را پس اگر گوید کسی که دزدیده از او که من میبخشم برای او وا نمیگذارد او را
امام علیه السلم تا آنکه دست برد او را چون رفع کرده شد بسوی امام علیه السلم و جز این نیست که بخشش پیش از آنست که رفع
کرده شود بسوی امام و آنست معنی قول الله عز و جل در سوره توبه که و حافظان برای حدود الله پس چون رسید بسوی
امام علیه السلم پس جایز نیست برای کسی اینکه واگذارد آنرا **دوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الرجل

یأخذ اللص یرفعه او یترکه فقال ان صفوان بن امیة کان مضطجعا فی المسجد الحرام فوضع
رداءه وخرج یهریق الماء فوجد رداءه قد سرق حین رجع الیه فقال من ذهب بردائی
فذهب یطلبه فاخذ صاحبه فرفعه الی النبی صلی الله علیه وآله شرح لص بضم لام مشدد و کسر آن و به
صاد بی نقطه دزد است یهریق بضم یا و سکون ها و کسر رای بی نقطه و سکون یا دوم و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
از قبیل جمع میان دو لفظ مرادف یکدیگر است اول یهرق و دوم یریق الماء عبارت از بول است یعنی روایت است از علی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که میگیرد دزد را آیا رفع میکند او را سوی امام یا وامیگذارد
او را پس امام گفت که به درستی که صفوان بن امیه بود بر پهلو نهاده در مسجد حرام پس گذاشت ردای خود را و بیرون
رفت که بریزد آب را پس یافت ردای خود را که تحقیق دزدیده شده وقتی که برگشت سوی آن پس گفت که کی برد
ردای مرا پس رفت طلب میکرد او را پس گرفت صاحب آن عمل را پس رفع کرد او را سوی نبی صلی الله علیه وآله اصل
فقال النبی صلی الله علیه وآله اقطعوا یده فقال الرجل تقطع یده من اجل ردائی یا
رسول الله قال نعم قال فانا اهبه له فقال رسول الله صلی الله علیه وآله فهلا کان هذا
قبل ان ترفعه الی قلت فالامام بمنزلته اذا رفع الیه قال نعم قال وسألته عن العفو
قبل ان ینتهی الی الامام فقال حسن شرح دفع منافات میان اقطعوا یده اینجا و در حدیث آینده و میان
آنچه گذشت در حدیث پنجم باب ما لا قطع فیه السارق که باب چهل و دوم است یکی از دو وجه است اول اینکه حدیث
مخصص گذشته باشد پس مسجد الحرام مستثنی باشد از کل مدخل یدخل فیه بغیر اذن دوم اینکه این ممنوع باشد
باعتبار وجوب قطع و ممنوع نباشد باعتبار عدم جواز عفو بعد از رفع سوی امام و مناسب این گذشت در کتاب
العقل در حدیث اول باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است یعنی پس گفت نبی صلی الله علیه وآله که ببرید دست
او را پس گفت آن مرد که آیا بریده میشود دست او برای ردای من ای رسول الله گفت که آری گفت که پس من میبخشم
آن عمل را برای او پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که پس چرا نبود این پیش از آنکه رفع کنی او را سوی من گفتم که آیا پس
امام بمنزله نبی صلی الله علیه وآله است چون مرفوع شود سوی او امام گفت که آری راوی گفت که و پرسیدم امام را
از گذشتن پیش از آنکه رسد سوی امام پس گفت که خوب است سیوم اصل عن الحسین بن ابی العلاء قال سألت
اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یاخذ اللص یدعه افضل ام یرفعه فقال ان صفوان بن امیة
کان متکئا فی المسجد علی ردائه فقام یبول فرجع وقد ذهب به فطلب صاحبه فوجده
فقدمه الی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال اقطعوا یده فقال صفوان یا رسول الله انا اهب
ذلک له فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الا کان ذلک قبل ان تنتهی به الی قال وسألته عن العفو

عن الحدود

عن الحدود قبل ان تنتهی الی الامام فقال حسن شرح یدعه بتقدیر ان یدعه است پس منصوب و مرفوع میتواند
شد متکئا بضم میم و تشدید تا و دو نقطه در بالا و کسر کاف و همزه بصیغه اسم فاعل باب افتعال است ذهب بصیغه مجهول است و با
برای تعدیه است قدمه از باب تفعیل است الا بفتح همزه و تشدید لام است تنتهی به اول بصیغه خطاب معلوم است و در دوم بصیغه
غایب معلوم یا مجهول است یعنی روایت است از حسین بن ابی العلاء بفتح عین بی نقطه و الف ممدوده گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از مرد که میگیرد دزد را اینکه واگذارد او را بهتر است یا اینکه رفع کند او را امام گفت که به درستی که صفوان
بن امیه بود تکیه کننده در مسجد حرام بر ردای خود پس برخاست که بول کند پس برگشت بر حالی که تحقیق برده شده بود
پس طلب کرد صاحب آن عمل را پس یافت او را پس برد او را سوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس رسول الله گفت
که ببرید دست او را پس گفت صفوان که ای رسول الله میبخشم آن عمل را برای او پس گفت او را رسول الله صلی الله
علیه وآله که چرا نبود این پیش از آنکه رسانی سوی من راوی گفت که و پرسیدم امام را از گذشتن از حد و پیش
از آنکه رسد سوی امام پس گفت که خوب است چهارم اصل عن حمزة بن حمران عن ابی جعفر علیه السلم قال
لا یعفی عن الحدود التی لله دون الامام فاما ما کان من حق الناس فی حد فلا بأس ان یعفی عنه
دون الامام شرح روایت است از حمزه پسر حمران از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گذشته نمیشود از حدودی که برای
الله است مثل حد زنا نارسیده به امام پس اما آنچه باشد از حق مردمان در حدی مثل حد سرقه پس نیست باکی در اینکه
گذشته شود از آن نارسیده به امام پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له رجل
جنی الی اعفو عنه او ارفعه الی السلطان قال هو حقک ان عفوت عنه فحسن وان رفعته
الی الامام فانما طلبت حقک وکیف لک بالامام شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که
گفتم امام را که مردی ضرر رسانید سوی من آیا بگذرم از او یا رفع کنم او را سوی حاکم امام گفت که آن حق توست اگر گذری
از آن پس خوب است و اگر رفع کنی آن را سوی امام حق پس جز این نیست که طلب کردی حق خود را و چگونه است
برای تو رسیدن به امام حق مراد این است که در این زمانها که حکومت با حاکم باطل است گذشتن بهتر است ششم اصل
عن سماعة قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یقذف الرجل بالزنا فیعفو عنه ویجعله
من ذلک فی حل ثم انه بعد یبدو له فی ان یقدمه حتی یجلده قال فقال لیس له حد
بعد العفو قلت له ارایت ان هو قال یا ابن الزانیة فعفا عنه وترک ذلک لله فقال ان کان
امه حیة فلیس له ان یعفو العفو الی امه متی شاءت اخذت بحقها قال فان کانت امه قد
ماتت فانه ولی امرها یجوز عفوه شرح روایت است از سماعه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد
که دشنام میدهد مرد را بزنا پس میگذرد از او و میگرداند او را از آن در حلیت بعد از آن پیدا میشود او را بعد از گذشتن که تا

ميرسد او را در اينكه برد او را بسوى حاكم تا تازيانه زند او را پس كفت كه پس امام كفت كه نيست براى او حدى بعد از
كذشتن پس كفتم امام را كه خبر ده مرا كه اگر او كويد كه اى پسر زن زناكار پس كذرد از او و واكذارد آنرا براى الله چگونه
ميشود پس امام كفت كه اگر باشد مادرش زنده پس نيست براى او هيچ كذرد چه آنكه كذشتن مفوض بسوى
مادرش است هر وقت كه خواهد ميكيرد حق خود را امام كفت كه پس اگر باشد مادرش كه بتحقيق مرده باشد پس بدرستى
كه او صاحب اختيار كار مادر است كذشته را ميشود كذشتن او باب پنجاه و پنجم اصل باب الرجل يعفو عن الحد ثم
يرجع فيه والرجل يقول للرجل يا ابن الفاعلة ولامه وليّان شرح اين باب بيان مرديست كه ميكذرد از حدى بعد از آن
برميكردد در آن و مردى كه ميكويد مردى را كه اى پسر زانيه بر حالى كه براى مادرش دو صاحب اختيار هست در اين باب
دو حديث است اول اصل عن سماعة بن مهران عن ابى عبد الله عليه السلام قال سألته عن الرجل يفترى
على الرجل فيعفو عنه ثم يريد ان يجلده بعد العفو قال ليس له ان يجلده بعد العفو شرح روايت
از سماعة بن مهران از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه پرسيدم امام را از مردى كه افتراى زنا ميكند بر مردى پس مردوم
ميكذرد از آن بعد از آن ميخواهد كه تازيانه زند او را بعد از كذشتن امام كفت كه نيست او را اينكه تازيانه زند او را بعد
كذشتن دوم اصل عن عمار الساباطى قال قلت لابى عبد الله عليه السلام لو ان رجلا قال لرجل يا ابن الفاعلة
يعنى الزنا وكان للمقذوف اخ لابيه وامه فعفا احدهما عن القاذف واراد احدهما ان
يقدمه الى الوالى ويجلده أكان ذلك له فقال أليس امّه هى امّ الذى عفا ثم قال ان العفو
اليهما جميعا اذا كانت امّهما ميتة فالامر اليهما فى العفو فان كانت حيّة فالامر اليها فى العفو شرح ذكر
لابيه وامه بسبب برسوال از واقعه معينه است از براى آنكه اگر مادر تنها باشد نيز همين حكم دارد الله در دوم مرفوع و ليس
هى مبتدا است امّ مرفوع و خبر مبتدا است و جمله خبر ليس است و ذكر اليس امّه هى امّ الذى عفا براى ترغيب غير عافى
در عفو است ان العفو اليهما جميعا براى بيان جواز تقديم غير عافى بسوى والى است براى مجموع حد چنانچه مى آيد در باب پنجاه و
نهم يعنى روايت از عمار ساباطى كفت كه كفتم امام جعفر صادق عليه السلام كه اگر ميكويد اينكه مردى كويد مردى را كه اى پسر زن
كننده ميخواهد زنا را و باشد براى دشنام داده شده برادرى از پدرش و مادرش پس كذرد يكى از آن دو برادر از دشنام
دهنده و خواهد يكى از آن دو كه برد او را بسوى حاكم و تازيانه زند او را آيا ميبود آن براى آن برادر پس امام كفت كه آيا نيست
مادرش او مادر كسى كه كذشته بعد از آن امام كفت كه بدرستى كه كذشتن مفوض بسوى آن دو برادر است هر كاه چون باشد
مادرشان مرده پس كار مفوض بسوى آن دو برادر است در كذشتن پس اگر مادر باشد زنده پس كار مفوض بسوى اوست در
كذشتن باب پنجاه و ششم اصل باب انه لا حد لمن لا حد عليه شرح اين باب بيان آنست كه شان آنست كه ثابت
براى كسى كه نيست حد بر او و در اين باب دو حديث است اول اصل عن اسحق بن عمار عن ابى عبد الله عليه السلام قال

لاحد لمن لاحد عليه وتفسير ذلك لو ان مجنونا قذف رجلا لم يكن عليه شىء ولو قذفه رجل
لم يكن عليه حد شرح لام در لمن براى ملكيت است و اين اشارتست باينكه مقصود نفى حديست كه از حقوق الناس است
و اين منافات ندارد باينكه اگر كسى از مال صبى دزدد مقطوع شود زيرا كه صبى حد سرقه هست فى الجمله چنانچه كذشت
در باب حد الصبيان فى السرق كه باب چهل و چهارم است و تفسير ذلك تا آخر كلام راويست و از قبيل تفسير بشأنست زيرا
كه بالغ نيز همين حكم دارد چنانچه كذشت در حديث پنجم باب حد القاذف كه باب بيست و ششم است يعنى روايت از
اسحق بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه نيست حد براى كسى كه نيست حد بر او و تفسير آن اينست كه اگر ميبود اينكه
ديوانه دشنام زنا دهد مردى را نميبود بر آن ديوانه چيزى و اگر دشنام ميداد ديوانه را مردى نميبود بر دشنام
دهنده حدى دوم اصل عن فضيل بن يسار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لاحد لمن
لاحد عليه يعنى لو ان مجنونا قذف رجلا لم ار عليه شيئا ولو قذفه رجل فقال له يا زان لم
يكن عليه حد ... زان باسقاط يا بترخيم است يا بكثرت كسره است مثل المتعال و در هر تقدير كسره ساقط
بوقف است مضمون اين موافق سابق است باب پنجاه و هفتم اصل باب انه لا يشفع فى حد شرح يشفع بصيغه
مضارع غائب مجهول از باب منع است فى حد نايب فاعلست يعنى اين باب بيان آنست كه شان آنست كه شفاعت
كرده نميشود در حدى و در اين باب چهار حديث است اول اصل عن سلمة عن ابى عبد الله عليه السلام قال كان
اسامة بن زيد يشفع فى الشىء الذى لا حد فيه فاتى رسول الله صلى الله عليه وآله بانسان قد
وجب عليه حد فشفع له اسامة فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله لا يشفع فى حد شرح
روايتست از سلمه بفتح سين بى نقطه و فتح لام از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه بود اسامة بن زيد كه شفاعت ميكرد در چيزى
كه نبود در آن حدى معين و در آن پس آورده شد نزد رسول الله صلى الله عليه وآله كسى كه بتحقيق ثابت شده بود بر او حدى
معين پس شفاعت كرد براى او اسامه پس كفت او را رسول الله صلى الله عليه وآله كه شفاعت كرده نميشود در حدى
معين دوم اصل عن محمد بن قيس عن ابى جعفر عليه السلام قال كانت لام سلمة زوجة النبى صلى الله عليه وآله
امة فسرقت من قوم فاتى بها النبى صلى الله عليه وآله فكلمته ام سلمة فيها فقال النبى صلى الله
عليه وآله يا ام سلمة هذا حد من حدود الله عز وجل لا يضيع فقطعها رسول الله صلى الله عليه و
آله شرح روايتست از محمد بن قيس از امام محمد باقر عليه السلام كفت كه بود براى ام سلمه كه زوجه نبى صلى الله عليه وآله است كنيزى
پس دزديد از جمعى پس آورده شد نزد نبى صلى الله عليه وآله پس سخن شفاعت كفت نبى با ام سلمه در آن كنيز پس كفت نبى
صلى الله عليه وآله كه اى ام سلمه اين حديست از حدود الله عز وجل ضايع نميشود پس دست بريد آن كنيز را رسول الله
صلى الله عليه وآله سيم اصل عن السكونى عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام لا يشفعن

مسئله

احد فی حد اذا بلغ الامام فانه لا یملکه واشفع فیما لم یبلغ الامام اذا رایت الندم واشفع عند
الامام فی غیر الحد مع الرجوع من المشفوع له ولا تشفع فی حق امرء مسلم ولا غیره الا باذنه شرح
لا یشفعن بصیغهٔ نهی غائب معلوم باب منع مؤکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است احد مرفوع و فاعلست بلغ بصیغهٔ ماضی
غائب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بحد است الامام منصوبست اشفع دو جا بصیغهٔ امر حاضر است و امر برای
اباحت است و مراد در اول شفاعت نزد صاحب حق است برای اینکه رفع سوی امام نکند رایت بصیغهٔ مخاطب است
الندم منصوبست و عبارتست از پشیمانی مشفوع له غیر الحد عبارتست از تعزیر لا تشفع بصیغهٔ نهی حاضر است باب منع
نفی مجهولست و حاصل هر دو کسیست یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام
که باید که شفاعت نکند البته کسی در حدی معین چون برسد بامام چه بدرستی که امام مالک نمیشود قبول آن شفاعت را
و شفاعت کن نزد صاحب حق در آنچه نرسیده بامام چون ببینی پشیمانی را و شفاعت کن نزد امام در غیر حد معین با
برگشتن و پشیمانی از مشفوع له و شفاعت مکن در حق مردی مسلمان و نه غیر مسلمان مگر برخصت آن صاحب حق
چهارم اصل عن مثنی الحناط عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لاسامة
بن زید یا اسامة لا تشفع فی حد شرح روایتست از مثنی بضم میم و فتح ثاء سه نقطه و تشدید نون و الف [illegible]
فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اسامة بن زید را که ای اسامه شفاعت
مکن در حدی معین باب پنجاه و هشتم اصل باب انه لا کفالة فی حد شرح الکفالة بفتح کاف و تخفیف فاء مصدر باب
نصر و ضرب و علم و حسن ضامن بدن شدن یعنی این باب بیان اینست که کفالتی در حدی بنابر اینکه موجب تأخیر
حد است یا بنابر اینکه فائده ندارد زیرا که اگر مستحق حد گریزد کفیل مستحق حد نمیشود و در این باب یک حدیث است اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا کفالة فی حد شرح این ظاهرست
از شرح عنوان باب باب پنجاه و نهم اصل باب ان الحد لا یورث شرح این باب بیان اینست که استحقاق مطالبهٔ حد
موروث نمیشود باین معنی که حصه نمیشود مانند حصص میراث مال چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول این باب
و در این باب دو حدیث است اول اصل عن عمار الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان
الحد لا یورث کما تورث الدیة والمال والعقار ولکن من قام به من الورثة فطلبه فهو ولیه
ومن ترکه فلم یطلبه فلا حق له وذلک مثل رجل قذف رجلا وللمقذوف اخ فان عفا عنه احدهما
کان للآخر ان یطلبه بحقه لانها امهما جمیعا والعفو الیهما جمیعا شرح کما متعلق بمنفی است و برای دفع
توهم عدم ارث بالکلیه است و مقصود اینست که بخش نمیشود بلکه هر کدام از وارثان مستحق طلب کل حد است اگر
دیگران طلب نکنند العقار بفتح عین بی نقطه و تخفیف قاف و راء بی نقطه ده و مانند آن قذف رجلا و للمقذوف اخ یعنی قذف

رجلا

رجلا بامه و للمقذوف اخ لامه است موافق آنچه گذشت در حدیث دوم باب الرجل یعفو عن الحد تا آخر که باب پنجاه و پنجم است
یعنی روایتست از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که بدرستی که طلب حد موروث
نمیشود چنانچه موروث میشود خونبها و مال مقتول و ده و لیکن کسی که بایستاد بجهه آن از جملهٔ وارثان پس طلب کرد
حد را پس او صاحب اختیار حد است و هر که واگذاشت آن را پس طلب نکرد آن را پس نیست حقی برای او و آن مثل
مردیست که گفت مردی را که ای ابن الزانیه و برای دشنام داده شده برادریست از مادر خواه ازو پدر نیز باشد
و خواه نباشد و پس اگر گذشت از دشنام دهنده یکی از آن دو برادر میباشد برای آن دیگر اینکه طلب کند
دشنام دهنده را بحق خود که مجموع حد است و تازیانه است زیرا که آن زن مادر آن دو است بهمگی و گذشتن مفوض
سوی آن دو برادرست بهمگی چون مادر مرده و وارث منحصر در ایشانست دوم اصل عن السکونی عن
ابی عبد الله علیه السلام قال الحد لا یورث شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق باب شصتم اصل
باب انه لا یمین فی حد شرح این باب بیان اینست که نیست قسم در دعوی حدی و در این باب یک حدیث است
اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی رجل امیر المؤمنین صلوات الله علیه
برجل فقال هذا قذفنی ولم یکن له بینة فقال یا امیر المؤمنین استحلفه فقال لا
یمین فی حد ولا قصاص فی عظم شرح لا در لا یمین سه احتمال دارد اول اینکه مهمله باشد دوم اینکه
مشابه لیس باشد سوم اینکه برای نفی جنس باشد و بنابر اول و دوم یمین مرفوع منون است و مبتدا یا اسم
است و فی حد برای ظرفیت است و ظرف مرفوع است محلا و خبر مبتدا است یا منصوبست محلا و خبر
است و قصاص نیز مرفوع منون است و معطوف بر یمین است پس فی عظم خبر آن نیز هست و بنابر سوم
هر یک از یمین و قصاص مبنی بر فتح میباشد و بر همه تقدیر مراد اینست که آنچه موجب حد است مثل زنا
و قذف در صورت عدم ثبوت قسم ندارد و در صورت ثبوت قصاص ندارد و فی عظم برای تعلیل یا
و ظرف متعلق بالقصاص است و عظم بکسر عین بی نقطه و سکون ظاء با نقطه مصدر باب حسن است و مراد اینست
که موجب حد گناهی بزرگ است نظیر تحسبونه هینا و هو عند الله عظیم پس قصاص در آن نیز بود و بنابر این
تقریر منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب الدیات در حدیث هفتم باب ان الجروح قصاص
که اینست دیگر است که سالته عن السن و الذراع یکسران عمدا اله ارش او قود فقال قود یعنی روایتست از
بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده مردی نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی را
پس گفت که این دشنام زنا داد مرا و نبود او را گواهانی پس گفت که ای امیر المؤمنین قسم ده او را چون منکر است
پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت که نه قسم در موجب حد است و نه قصاص برای اینکه آن موجب حد گناهی بزرگ است

باب شصت و یکم اصل باب حد المرتد شرح این باب بیان حد کسی است که برگشته از دین اسلام و در این باب
بیست و سه حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن المرتد فقال
من رغب عن الاسلام وکفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه وآله بعد اسلامه فلا توبة
له وقد وجب قتله وبانت منه امرأته ویقسم ما ترک علی ولده شرح این گذشت در کتاب الطلاق
در حدیث دوم باب المرتدة که باب بیست و دویم است و با اندک تفاوتی در کتاب المواریث در حدیث چهارم باب
میراث المرتد عن الاسلام که باب چهل و هفتم است یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از برگشته از دین اسلام پس گفت که هر که روگردان شد از دین اسلام و کافر شد به آنچه فرو فرستاده شد بر
محمد صلی الله علیه وآله بعد از اسلامش پس نیست توبه برای او و تحقیق واجب شده کشتن او و jدا
شده از او زنش و بخش کرده میشود مالی که گذاشت بر فرزندانش مشار الیه این مانند مرده است پس
زنش عده وفات میدارد چنانچه می آید در حدیث یازدهم این باب دوم اصل عن الفضیل بن یسار عن
ابی عبد الله علیه السلام ان رجلا من المسلمین تنصر فاتی به امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فاستتابه فابی علیه فقبض علی شعره ثم قال طؤوا یا عباد الله فوطئ حتی مات
شرح نظیر این گذشت در حدیث سیوم باب حد النباش که باب سی و نهم است استتابه اینجا منافات
ندارد با عدم قبول توبه در سابق زیرا که ممکن است که سابق در مرتد فطری باشد بخلاف این طؤوا بفتح طاء بی نقطه
و ضم همزه و سکون واو جمع بصیغه امر معتل الفاء واوی باب علم است یعنی روایت است از فضیل بن یسار از
امام جعفر صادق علیه السلام اینکه مردی از مسلمانان نصرانی شد پس آورده شد او نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
پس طلب توبه کرد از او پس سر پیچید کرد بر او پس چسبید به موی او و او را خفت داد بعد از آن گفت که پامال
کنید ای بندگان الله پس پامال کرده شد تا آنکه مرد سیوم اصل عن غیر واحد من اصحابنا عن ابی
جعفر وابی عبد الله علیهما السلام فی المرتد یستتاب فان تاب والا قتل والمرأة اذا ارتدت عن
الاسلام استتیبت فان تابت ورجعت والا خلدت السجن وضیق علیها فی حبسها شرح
روایت است از جمعی از یاران ما از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در مرتد که توبه فرموده میشود پس اگر توبه کرد
خوب شده والا کشته میشود و زن چون برگشت از اسلام توبه فرموده میشود پس اگر توبه کرد و برگشت خوب
شده والا محبوس همیشگی میشود در زندان و تنگ گرفته میشود بر او در حبس او چهارم اصل عن عبید
بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام فی الصبی یختار الشرک وهو بین ابویه قال لا یترک
وذاک اذا کان احد ابویه نصرانیا شرح لا یترک بصیغه نفی مضارع غائب مجهول باب نصر است وذاک تا آخر

کلام را وصیت

کلام را وصیت احد ابویه عبارت است از مادر نصرانیا از قبیل مثال است و مقصود ذمی است یعنی روایت است از
عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلام در نابالغ که اختیار میکند شرک را در حالی که او میان پدر و مادر است
امام گفت که واگذاشته نمیشود در میان پدر و مادر و این وقتی است که مادرش ذمیه باشد مراد این است که
او را از مادر میباید گرفت و جبر بر اسلام میباید کرد پنجم اصل عن علی بن حدید عن جمیل بن دراج و
غیره عن احدهما علیهما السلام فی رجل رجع عن الاسلام قال یستتاب فان تاب والا قتل قیل
لجمیل فما تقول ان تاب ثم رجع عن الاسلام قال یستتاب قیل فما تقول ان تاب
ثم رجع قال لم اسمع فی هذا شیئا ولکنه عندی بمنزلة الزانی الذی یقام علیه
الحد مرتین ثم یقتل بعد ذلک وقال روی اصحابنا ان الزانی یقتل فی المرة الثالثة
شرح مشار الیه هذا خصوص مرتد از اسلام بعد از توبه از ارتداد سابق است ولکنه عندی مبنی بر حکم از روی رای
عقل نیست بلکه مبنی بر حدیث که روایتی نزد جمیل بوده که باعتبار عمومش دلالت بر خصوص این مرتد دارد مثل
آنچه گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم که باب فی ان صاحب الکبیرة یقتل فی الثالثة است بهذا اینکه قدر
مشترک میان استتابه و قتل از قبیل اقامت حد است بر مرتد از اسلام و مناسب این گذشت در کتاب
المعیشة در حدیث دوازدهم باب من یشتری الرقیق فیظهر به عیب تا آخر که باب نود و پنجم است اگر الزانی در جا
بزای بانقطه و نون باشد منافی میشود با آنچه گذشت در حدیث اول باب دوازدهم و اگر برای بی نقطه و یای بی نقطه
باشد بمعنی آکل ربا و بمعنی تادیب شده موافق میشود با روایت فقیه و تهذیب که مذکور شد در شرح حدیث
دوم باب دوازدهم و تقدیر الله اعلم یعنی روایت است از علی بن حدید از جمیل بن دراج و غیر او از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام در مردی که برگشت از اسلام گفت که توبه فرموده میشود پس اگر توبه کرد خوب شده والا کشته میشود گفته شد به
جمیل که پس چه میگویی اگر توبه بکند بعد از آن برگردد از اسلام جمیل گفت که توبه فرموده میشود گفته شد که پس چه
میگویی اگر توبه بکند بعد از آن برگردد جمیل گفت که نشنیدم در خصوص این چیزی را ولیکن او در حکم نزد من
مثل زانی است که بر پای داشته میشود بر او حد دو بار بعد از آن کشته میشود بعد از آن و جمیل گفت که روایت کرده اند
یاران ما اینکه زانی از جمله اصحاب کبائر کشته میشود در بار سیوم ششم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام
ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اتی بزندیق فضرب علاوته شرح الزندیق بکسر زای با نقطه و سکون
نون و کسر دال بی نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین و قاف منکر حدوث عالم و اثبات محدث چنانچه مفصل شد در کتاب
التوحید در باب اول و در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم باب ... ذکر الصحیفة تا آخر که باب چهلم است العلاوة بکسر عین
بی نقطه و تخفیف لام گردن و بضم عین فرق سر و جای بر دوم مراد است که شمشیر بر فرق سرش زد تا هر جا که برید باشد یعنی

روایت از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه آورده شد نزد او قاتلی بقدم بی
عالم پس زد گردنش را **هفتم اصل** عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّبِيِّ
إِذَا شَبَّ فَاخْتَارَ النَّصْرَانِيَّةَ وَاحِدُ أَبَوَيْهِ نَصْرَانِيٌّ أَوْ مُسْلِمَيْنِ قَالَ لَا يُتْرَكُ وَ لَكِنْ يُضْرَبُ عَلَى الْإِسْلَامِ
شرح شب بشین بانقطه و تشدید با بکنیته بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و او در واحد حالیه است او مسلمین
بتقدیر او کان مسلمین است نظیر الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر و مراد آنست که چون صبی
و مادرش مرده اند او تغییر دین ایشان کرد **یعنی** روایت از ابان بن عثمان از بعض یاران او از امام جعفر
صادق علیه السلم در پسر بالغ چون نو رسیده میشود پس اختیار کند ترسایی را برحالی که یکی از پدر و مادرش ترسا است
یا بودند دو مسلمان امام گفت که واگذاشته نمیشود ولیکن زده میشود برای اینکه مسلمان شود **هشتم اصل** عَنْ
هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَى قَوْمٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالُوا
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَبَّنَا فَاسْتَتَابَهُمْ فَلَمْ يَتُوبُوا فَحَفَرَ لَهُمْ حَفِيرَةً وَ أَوْقَدَ فِيهَا نَاراً وَ حَفَرَ إِلَى جَانِبِهَا
أُخْرَى وَ أَفْضَى بَيْنَهُمَا فَلَمَّا لَمْ يَتُوبُوا أَلْقَاهُمْ فِي الْحَفِيرَةِ وَ أَوْقَدَ فِي الْحَفِيرَةِ الْأُخْرَى حَتَّى مَاتُوا
شرح مناسب این گذشت در کتاب الصیام در حدیث آخر آخر ابواب حفیره عبارتست از چاه و تقیید آن باعتبار
تنگی سر آنست افضی در دوم عبارتست از اولی **یعنی** روایت از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که آمدند جمعی نزد امیر المومنین صلوات الله علیه پس گفتند که سلام بر تو باد ای صاحب کل اختیار ما پس توبه فرمود
ایشان را پس توبه نکردند پس کند برای ایشان گودی را و افروخت در آن آتشی را و کند سوی پهلوی آن دیگری را
و سوراخ کرد میان آن دو پس وقتی که توبه نکردند انداخت ایشان را در گود و آتش افروخت در گود دیگر
تا آنکه مردند همه **نهم اصل** عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أُتِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي ثَعْلَبَةَ قَدْ تَنَصَّرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَشَهِدُوا عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ الشُّهُودُ قَالَ صَدَقُوا وَ أَنَا أَرْجِعُ إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَالَ أَمَا إِنَّكَ لَوْ كَذَّبْتَ الشُّهُودَ لَضَرَبْتُ
عُنُقَكَ وَ قَدْ قَبِلْتُ مِنْكَ فَلَا تَعُدْ فَإِنَّكَ إِنْ رَجَعْتَ لَمْ أَقْبَلْ مِنْكَ رُجُوعاً بَعْدَهُ **شرح** ثعلب بفتح ثاء
سه نقطه و سکون عین مهمله و فتح لام و با بکنیته قبیله ایست تعد از باب علم است لم اقبل مبنی برآنست که
امیر پیش از آن نیز توبه او از ارتداد او کرده بوده پس این حدیث منافات ندارد با آنچه مذکور شد در حدیث پنجم این باب
یعنی روایت از جابر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آورده شد نزد امیر المومنین صلوات الله علیه مردی از بنی ثعلب
که بتحقیق نصرانی شده بود بعد از اسلامش پس گواهان گواهی دادند براو پس گفت او را امیر المومنین علیه السلم که چه میگویند
این گواهان گفت که راست میگویند و من برمیگردم سوی اسلام پس گفت که آگاه باش بدرستی که تو اگر تکذیب میکردی

کواهان را

گواهان را هر آینه میزدم گردن ترا و بتحقیق قبول کردم از تو پس برمگرد پس بدرستی که تو اگر برگردی قبول نمیکنم
از تو برگشتنی را بعد از آن **دهم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنْ مُسْلِمٍ تَنَصَّرَ قَالَ يُقْتَلُ وَ لَا يُسْتَتَابُ قُلْتُ فَنَصْرَانِيٌّ أَسْلَمَ ثُمَّ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ قَالَ يُسْتَتَابُ
فَإِنْ رَجَعَ وَ إِلَّا قُتِلَ **شرح** روایت از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم صلوات الله علیه گفت که پرسیدم
او را از مسلمانی که نصرانی شد گفت که کشته میشود و توبه داده نمیشود یعنی که توبه اسقاط قتل از او نمیکند گفتم که
پس ترسایی مسلمان شد بعد از آن برگشت از اسلام گفت که توبه فرموده میشود پس اگر برگشت خوب شد و الا
کشته میشود **یازدهم** عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمَيْنِ
ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ جَحَدَ مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نُبُوَّتَهُ وَ كَذَّبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِكُلِّ مَنْ
سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ امْرَأَتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ يَوْمَ ارْتَدَّ فَلَا تَقْرَبْهُ وَ يُقْسَمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ تَعْتَدُّ
امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَ لَا يَسْتَتِيبَهُ **شرح** مضمون این گذشت در
کتاب الطلاق در حدیث اول باب المرتدة که باب شانزدهم است نبوته بدل اشتمال محمد است یوم منصوب و مضاف
بجمله است فلا تقربه بصیغه نهی غایب معلوم باب علم است و لا یستتیبه مرفوعست **یعنی** روایت از عمار ساباطی
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر مسلمانی میان پدر و مادر مسلمان که برگردد از اسلام
و منکر شود محمد صلی الله علیه و آله نبوتش را و تکذیب کند او را پس بدرستی که خون او مباحست برای هر که
شنید آن را از او و زن او جداست از او در روزی که برگشت پس باید که آن زن نزدیک نشود او را و بخش
کرده میشود مال او بر وارثان او و عده نگاه میدارد زنش عده زنی که مرده باشد از او شوهرش و برامام است
اینکه کشد او را و توبه ندهد او را **دوازدهم اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أُخِذَ
فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ قَدْ أَفْطَرَ فَرُفِعَ إِلَى الْإِمَامِ يُقْتَلُ فِي الثَّالِثَةِ **شرح** مضمون این گذشت در کتاب
الصیام در حدیث ششم باب من افطر متعمدا تا آخر که باب بیست و دوم است ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب
باعتبار آنست که وقوع افطار سه بار با توسط رفع سوی امام و وقوع تعزیر کاشفست از ارتداد چنانچه مستفاد
میشود از حدیث سیم این باب **یعنی** روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که گرفته شد
در ماه رمضان برحالی که بتحقیق روزه را خورده و بعد از آن پس مرفوع شد سوی امام یعنی که اقامت حد بر او شد
کشته میشود در بار سیم **سیزدهم اصل** عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ
بَزِيعاً يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ فَقَالَ إِنْ سَمِعْتَهُ يَقُولُ ذَلِكَ فَاقْتُلْهُ قَالَ فَجَلَسْتُ لَهُ غَيْرَ مَرَّةٍ فَلَمْ يُمْكِنِّي
ذَلِكَ **شرح** روایت از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که بزیع بفتح

به کسر قاف و کسر زای با نقطه دعوی میکند اینرا که او خبر دار میشود از غیب بی توسط بشر پس امام گفت که اگر شنیدی
از او که میگفت آنرا پس بکش او را راوی گفت که پس در کمین گاه او نشستم چند بار پس ممکن نشد مرا کشتن او
چهاردهم حل عن الحارث بن المغيرة قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام أرأيت لو أن رجلا أتى
النبي صلى الله عليه وآله فقال والله ما أدري أنبي أنت أم لا كان يقبل منه قال لا ولكن
كان يقتله إنه لو قبل ذلك منه ما أسلم منافق أبدا شرح روایت است از حارث بن مغیره به ضم میم و کسر
غین با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و راء بی نقطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که خبر ده مرا که اگر میبود
مردی که آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گوید که بخدا قسم که نمیدانم که آیا نبی تو یا نه آیا میبود که قبول کند آن عذر را
امام گفت که نه ولیکن میبود که میکشت او را بیان این آنکه بدرستی که نبی اگر قبول میکرد آن عذر را از او و امثال او اسلام
میکرد منافقی هرگز این معنی بنابر آنست که علم به صدق مدعی نبوت بسبب معجزه ضروریست یعنی اینکه ممکن نیست زایل
و رفع آن علم از نفس چون لا بشک یا شبهه پس هر که منکر شود نبوت نبی صاحب معجزه را مکابره میکند و کشتنی است
و این باطل میشود مذهب بعضی مخالفان که علم به صدق نبی صاحب معجزه کسبی است و بر این قیاس است علم امامت
امام صاحب معجزه پانزدهم حل عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله عليه السلام قال أتي أمير المؤمنين
صلوات الله عليه بزنديق فضرب علاوته فقيل له إن له مالا كثيرا فلمن تجعل ماله
قال لولده ولورثته ولزوجته شرح صدر این گذشت در حدیث ششم این باب یعنی روایت است از مسمع
بن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه زندیقی پس زد گردنش پس
گفته شد او را امیر المؤمنین علیه السلام که بدرستی که آن زندیق راست مال بسیار پس برای که میکرد آن مال او را امیر
المؤمنین علیه السلام گفت که برای فرزندانش و برای وارثانش و برای زنش شانزدهم حل وبهذا الإسناد أن
أمير المؤمنين صلى الله عليه وآله كان يحكم في زنديق إذا شهد عليه رجلان عدلان
مرضيان وشهد له ألف بالبراءة جازت شهادة الرجلين وأبطل شهادة الألف لأنه
دين مكتوم شرح جازت به جیم و الف منقلبه از واو و زای با نقطه صیغه ماضی غایب معلوم از باب نصر ابتداء کلام امیر المؤمنین
علیه السلام است بنابر اینکه حکم به معنی بقول است شهادة مرفوع و فاعل است ابطل صیغه مضارع متکلم معلوم از باب افعال
یعنی و این سند حدیث سابق روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله بود که
حکم میکرد در زندیقی چون گواهی دهند بر او دو مرد عادل مرضی و گواهی دهند برای او هزار کس به بری بودن او از
دین زندقه که گذرانده شد گواهی آن دو مرد و باطل میکنم گواهی هزار کس را زیرا که دین زندقه دینی است پوشیده هفدهم حل
وبهذا الإسناد قال قال أمير المؤمنين صلى الله عليه وآله المرتد تعزل عنه امرأته ولا

تؤكل ذبيحته ويستتاب ثلاثة أيام فإن تاب وإلا قتل يوم الرابع شرح تعزل به عین بی نقطه و زای
با نقطه صیغه مضارع غایب مجهول از باب ضرب [illegible] تفصیل است یوم الرابع به تأویل یوم العمل الرابع است یعنی و این سند
حدیث مذکور امام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که مرتد جدا کرده میشود از او زنش و خورده نمیشود ذبیحه
او و توبه فرموده میشود در سه روز پس اگر توبه کرد خوب شده و الا کشته میشود در روز چهارم هجدهم حل
عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال أتى قوم أمير المؤمنين صلى الله عليه وآله فقالوا
السلام عليك يا ربنا فاستتابهم فلم يتوبوا فحفر لهم حفيرة وأوقد فيها نارا وحفر حفيرة
أخرى إلى جانبها وأفضى ما بينهما فلما لم يتوبوا ألقاهم في الحفيرة وأوقد في الحفيرة الأخرى حتى
ماتوا شرح مضمون این گذشت در حدیث هشتم این باب نوزدهم حل عن أبي عبيدة عن أبي عبد الله عليه السلام
قال العبد إذا أبق من مواليه ثم سرق لم يقطع وهو آبق لأنه مرتد عن الإسلام ولكن
يدعى إلى الرجوع إلى مواليه والدخول في الإسلام فإن أبى أن يرجع إلى مواليه قطعت يده بالسرقة
ثم قتل والمرتد إذا سرق بمنزلته شرح ابق در اول به همزه و با [illegible] صیغه ماضی غایب معلوم
از باب ضرب و منع و علم است سرق از باب ضرب است یعنی روایت است از ابو عبیده از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که غلام چون گریزد از صاحبانش بعد از آن دزدی کند دست بریده نمیشود در حالی که او گریزنده است زیرا
که او برگشته است از دین اسلام و لیکن خوانده میشود سوی برگشتن سوی صاحبانش و دو داخل شدن
در دین اسلام پس اگر امتناع کند از اینکه برگردد سوی صاحبانش بریده میشود دست او بسبب دزدی بعد از آن
کشته میشود و سایر اقسام مرتد چون دزدی کند مثل آن غلام است بیستم حل عن بريد العجلي قال سئل
أبو جعفر عليه السلام عن رجل شهد عليه شهود أنه أفطر من شهر رمضان ثلاثة أيام فقال
يسأل هل عليك في إفطارك إثم فإن قال لا فإن على الإمام أن يقتله وإن هو قال نعم
فإن على الإمام أن ينهكه ضربا شرح مضمون این گذشت در کتاب الصیام در حدیث پنجم باب من افطر متعمدا
[illegible] صیغه مضارع غایب معلوم از باب علم یا باب افعال است ضربا مفعول له است
یعنی روایت است از برید عجلی گفت که پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از مردی که گواهی دادند بر او
گواهان اینکه او روزه خورد در ماه رمضان در سه روز [illegible] سوی امام [illegible] پس امام گفت
که پرسیده میشود که آیا بر تست در روزه خوردن تو گناهی پس اگر گوید که نه پس بدرستی که بر امام است اینکه
بکشد او را و اگر او گوید که آری پس بدرستی که بر امام است اینکه [illegible] بسیار زدن بیست و یکم حل
عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عمن شتم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال

يقتله الودق فاودى قبل ان يرفع الى الامام شرح روايتست از ابو هشام بن سالم از امام جعفر صادق
عليه السلام اينكه امام پرسيده شد از كسى كه دشنام داد رسول الله صلى الله عليه و آله را پس امام گفت كه ميكشد او را كسى
كه نزديكترست پس كسى كه نزديكترست اگر اول تقصير كند پيش از آنكه مرفوع شود سوى امام مراد صورتيست كه خوف ضرر
باشد بيست و دوم حديث عن ابى يعفور قال قلت لابى عبد الله عليه السلام ان بزيعا يزعم انه
نبى قال ان سمعته يقول ذلك فاقتله قال فجلست غير مرة فلم يمكنى ذلك شرح اين كه گذشت
در حديث سيزدهم اين باب بيست و سوم حديث عن رجل عن ابى عبد الله و ابى جعفر عليهما السلام قال ان
امير المؤمنين صلى الله عليه لما فرغ من اهل البصرة اتاه سبعون رجلا من الزط فسلموا عليه
وكلموه بلسانهم فرد عليهم السلام بلسانهم ثم قال لهم انى لست كما قلتم انا عبد الله مخلوق فابوا
عليه فقالوا انت هو شرح الزط بضم زاى بانقطه و تشديد طاء بى‌نقطه معرب جت بفتح جيم و تخفيف تاء دو نقطه
بالا روستائيان اهل هند فكلموه از باب تفعيلست و مراد اينست كه اظهار اعتقاد بالوهيت او كردند يعنى روايت
مروى از امام جعفر صادق عليه السلام هر كدام گفت كه بدرستى كه امير المؤمنين صلى الله عليه وقتى كه فارغ شد از اهل بصره	والامام محمد باقر م
در جنگ جمل آمدند نزد او هفتاد مرد از جت پس سلام كردند بر او پس سخن گفتند او را بزبان خودشان پس
برگردانيد بر ايشان سلام را بزبان ايشان بعد از آن گفت ايشان را كه بدرستى كه من نيستم چنانچه گفتيد
من بنده الله ام آفريده شده ام پس سرباز زدند بر او و گفتند كه تو اويى حديث فقال لهم لئن لم تنتهوا
وترجعوا عما قلتم فى وتتوبوا الى الله لاقتلنكم فابوا ان يرجعوا ويتوبوا فامر ان يحفر لهم آبار
فحفرت ثم خرق بعضها الى بعض ثم قذفهم فيها ثم خمر رؤوسها ثم الهبت النار فى بئر منها
ليس فيها احد فدخل الدخان عليهم فيها فماتوا شرح يحفر بصيغه مضارع غايب مجهول باب ضرب آبار مقلوب
بفتح همزه و سكون با يك نقطه و همزه دوم و الف و را بى‌نقطه جمع بئر است با همزه و الف و با يك نقطه و الف و را است و دوم
اولست و بر هر تقدير در نسخ منصوبست و آن حال فاعل محذوف است و مراد اينست كه محفورات بصورت چاهها
عميق بود فحفرت بصيغه ماضى غائبه مجهولست حفر بجا با نقطه و را بى‌نقطه بصيغه ماضى غائب مجهول باب نصر و ضرب است
الهبت بيا يك نقطه بصيغه ماضى غائبه مجهول باب افعالست يعنى پس امير المؤمنين گفت ايشان را كه هر آينه اگر باز
اينكه قبول نهى كنيد و برگرديد از آنچه گفتيد در من و توبه كنيد سوى الله هر آينه ميكشم البته شما را پس امتناع
كردند از اينكه برگردند و توبه كنند پس امر كرد باينكه كنده شود براى ايشان جايى كه بصورت چاهها باشد پس كنده شد
آنها بعد از آن سوراخ كرده شد بعض آنها سوى بعضى ديگر بعد از آن انداخت ايشان را در آنها بعد از آن
پوشانيده شد سرهاى آنها بعد از آن افروخته شد آتش در چاهى از آنها كه نبود در آن كسى از ايشان

پس

پس داخل شد دود بر ايشان در آنها پس مردند باب شصت و دوم حديث باب حد الساحر شرح
الساحر بسين بى‌نقطه و حاء بى‌نقطه و را بى‌نقطه بصيغه اسم فاعل باب منع جادوگر بمعنى كسى كه عمل موافق
عادت كند و اظهار كند كه خارق عادتست يا اظهار كند كه از قبيل معجزه انبياست چون خفى المأخذ باشد
و كاهن مستعمل ميشود در كسى كه چيزى نويسد براى اثرى و تفصيلى بدان گذشت در كتاب المعيشه در حديث
هفتم باب الصناعات كه باب سى و سيوم است يعنى اين باب بيان حد سحر كننده است در اين باب دو حديث است
اول حديث عن السكونى عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله
ساحر المسلمين يقتل وساحر الكفار لا يقتل قيل يا رسول الله ولم لا يقتل ساحر الكفار
قال لان الكفر اعظم من السحر ولان السحر والشرك مقرونان شرح روايتست از سكونى از
امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه و آله كه ساحر از جمله مسلمانان كشته ميشود اگر توبه
نكند باعتبار اينكه مرتد است كه مذكور شد در باب سابق و ساحر از جمله كافران كشته نميشود گفته شد كه اى
رسول الله و چرا كشته نميشود ساحر از جمله كافران گفت زيرا كه كفر بزرگتر است از سحر زيرا كه سحر و شرك قرين
يكديگر كرده شده اند مراد اينست كه هر گاه كفر در كافر اصلى باعث كشتن نشود مثل اهل ذمه پس سحر بطريق اولى
و هر گاه سحر قسمى از شرك باشد و شرك در شرك اصلى باعث كشتن نشود مثل اهل ذمه پس سحر باعث نميشود
و اين كلام مبنى بر اينست كه كفر اخص از شركست موافق آنچه گذشت در كتاب الايمان و الكفر در حديث دوم باب
الكفر كه باب صد و شصت و پنجم است دوم حديث عن زيد الشحام عن ابى عبد الله عليه السلام قال الساحر
يضرب بالسيف ضربة واحدة على راسه شرح روايتست از زيد پيه فروش از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت كه ساحر مسلمانان زده ميشود بشمشير يكزدن بر فرق سرش باب شصت و سيوم حديث باب النوادر
شرح اين باب احاديث متفرقه است در اين باب چهل و پنج حديث است اول حديث عن الحسن بن صالح
الثورى عن ابى جعفر عليه السلام قال ان امير المؤمنين صلوات الله عليه امر قنبرا ان يضرب رجلا
حدا فغلط قنبر فزاده ثلاثة اسواط فاقاده على عليه السلام من قنبر ثلاثة اسواط شرح قنبر
بفتح قاف و سكون نون و فتح با يك نقطه و را بى‌نقطه غير منصرفست غلط از باب سلم است فاقاده بقاف و الف
منقلب از واو و دال بى‌نقطه بصيغه ماضى غائب معلوم باب افعالست و ضمير راجع برجل است يعنى روايتست از
حسن بن صالح ثورى از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه بدرستى كه امير المؤمنين صلوات الله عليه
امر كرد قنبر را باينكه بزند مردى را حدى پس غلط در حساب كرد قنبر پس زياد كرد سه تازيانه را پس قصاص فرمود
امير المؤمنين عليه السلام از قنبر سه تازيانه دوم حديث عن السكونى عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله

عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّ اَبْغَضَ النَّاسِ اِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلٌ جَرَّدَ ظَهْرَ مُسْلِمٍ بِغَيْرِ حَقٍّ شرح ابغض اسم بصیغه
افعل التفضیل برای مفعولست جرد بجیم و را بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل
برای مبالغه است الجرد و التجرید پوست کندن و برهنه کردن ظهر منصوب و مفعول به است مراد بجرد ظهر اجمالا
مشترک میان حد و تعزیر است یعنی روایت از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که بدرستی که مبغوض‌ترین مردمان سوی الله عز و جل مردیست که تازیانه زند پشت مسلمانی را
بناحق سیوم حل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا قَالَ نَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الْاَدَبِ
عِنْدَ الْغَضَبِ شرح ادب بفتح همزه و فتح دال بی‌نقطه و با یکنقطه عبارتست از حد خواه معین و خواه غیر معین که
تعزیر است یعنی روایت از بعض یاران ما گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از حد زدن در غضب
برای اینکه مبادا که زیاده از حد شود چهارم حل قَالَ يَاسِرٌ عَنْ بَعْضِ الْغِلْمَانِ عَنْ اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ
قَالَ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْرِقُ حَتَّى اِذَا اسْتَوْفَى ثَمَنَ يَدِهِ اَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ شرح عبد یعنی بنده همچنانست
پس شامل آزاد نیز هست ثمن بفتح ثا سه نقطه و فتح میم بهاست ثمن یده عبارتست از ربع دینار و مراد اینست که
کمتر از ربع دینار چون قطع ید نیست رسوائی نیست و چون بربع دینار رسد رسوا میشود بقطع ید باز اینکه ربع دینار
قیمت دست خیانت کننده است پس این منافات ندارد با اینکه دیت بریدن دست بیشتر از ربع دینار باشد
چنانچه می‌آید در کتاب الدیات در حدیث ابن سنان و هشتم که باب بی عنوان است اظهره با نقطه و را بی‌نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال از اظهار مطلع کردن کسی را بر چیزی یعنی گفت یاسر بیا دو نقطه در پایین
والف و کسر سین بی‌نقطه و را بی‌نقطه که خادم امام رضا علیه السلام است از بعض غلامان امام رضا علیه السلام از امام
علیه السلام که بدرستی که او گفت که پیوسته بنده دزدی میکند تا آنکه چون تمام دریابد بهای دست خود را مطلع
میکند الله مردمان را بر آن دزدی پنجم حل عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي مَسَائِلِ اِسْمٰعِيلَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْاَخِيرِ
فِي مَمْلُوكٍ يَعْصِي صَاحِبَهُ اَيَحِلُّ ضَرْبُهُ اَمْ لَا فَقَالَ لَا يَحِلُّ اَنْ تَضْرِبَهُ اِنْ وَافَقَكَ فَاَمْسِكْهُ وَاِلَّا
فَخَلِّ عَنْهُ شرح روایت از احمد بن محمد بن عیسی در مسائل اسمعیل بن عیسی از ابو الحسن اخیر که امام علی نقی علیه السلام است
در غلامی که نافرمانی میکند صاحبش را آیا حلال میشود زدن او یا نه پس امام گفت که حلال نمیشود اینکه زنی او را
این آنکه اگر موافقت کند ترا پس نگاه دار او را و اگر موافقت نکند ترا پس دست وادار از او و مراد اینست که غلام
مطلع نباشد بر دین صاحبش پس در زمان صعوبت تقیه زدن او باعث ضرر عظیم و فتنه‌ای را نیست پس
باید آزاد کرد یا فروخت یا بخشید ششم حل عَنْ اَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ اَقَرَّ عِنْدَ تَجْرِيدٍ اَوْ تَخْوِيفٍ اَوْ حَبْسٍ اَوْ تَهْدِيدٍ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ شرح

التجرید

التجرید بجیم و را بی‌نقطه و دال بی‌نقطه برهنه کردن و مراد اینجا مبالغه در سرزنش کردنست موافق آنچه گذشت
در شرح حدیث دوم این باب یعنی روایت از ابو البختری بفتح با یکنقطه و سکون خا با نقطه و فتح تا دو
نقطه بالا و کسر را بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله گفت که هر که اقرار کرد
بنزدیک مشغول شدن به مبالغه در سرزنش کردن یا ترسانیدن از حاکم و مانند او یا بند کردن یا تهدید از عذاب
حاکم پس نیست حدی بر او هفتم حل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ امْرَاَةٍ
ذَاتِ بَعْلٍ زَنَتْ فَحَمَلَتْ فَلَمَّا وَلَدَتْ قَتَلَتْ وَلَدَهَا سِرًّا قَالَ تُجْلَدُ مِائَةً لِقَتْلِهَا وَلَدَهَا وَ
تُرْجَمُ لِاَنَّهَا مُحْصَنَةٌ قَالَ وَسَاَلْتُهُ عَنِ امْرَاَةٍ غَيْرِ ذَاتِ بَعْلٍ زَنَتْ فَحَمَلَتْ فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا
سِرًّا قَالَ تُجْلَدُ مِائَةً لِاَنَّهَا زَنَتْ وَتُجْلَدُ مِائَةً لِاَنَّهَا قَتَلَتْ وَلَدَهَا شرح حملت از باب
علم است حملت از باب ضرب است یعنی روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از زنی شوهردار که زنا کرد پس آبستن شد پس چون که زایید کشت فرزندش را در پنهان امام گفت که
تازیانه زده میشود صد تازیانه بسبب کشتن او فرزندش را و سنگسار کرده میشود زیرا که او شوهردار است راوی
گفت که و پرسیدم امام را از زنی غیر شوهردار که زنا کرد پس آبستن شد پس کشت فرزندش را در پنهان
امام گفت که تازیانه زده میشود صد تازیانه بسبب اینکه او زنا کرد و تازیانه زده میشود صد تازیانه بسبب
اینکه او کشت فرزندش را هشتم حل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ اَقَرَّ بِوَلَدٍ ثُمَّ
نَفَاهُ جُلِدَ الْحَدَّ وَاُلْزِمَ الْوَلَدَ شرح جلد و الزم بصیغه مجهولست الحد و الولد منصوبست یعنی روایت از
سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که اقرار کرد بفرزندی بعد از آن نفی کرد او را زده میشود هشتاد
تازیانه و لازم میشود بفرزند نهم حل عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ رَفَعَهُ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ
عَنْ رَجُلٍ يَسْرِقُ فَيُقْطَعُ يَدُهُ بِاِقَامَةِ الْبَيِّنَةِ عَلَيْهِ وَلَمْ يَرُدَّ مَا سَرَقَ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ فِي مَالِ
الرَّجُلِ الَّذِي سَرَقَ مِنْهُ اَوَلَيْسَ عَلَيْهِ رَدُّهُ وَاِنِ ادَّعَى اَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَهُ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَ
عُلِمَ ذٰلِكَ مِنْهُ قَالَ يُسْتَسْعَى حَتَّى يُؤَدِّيَ الْخَمْسَ دَرَاهِمَ سَرِقَةً شرح روایت از صالح بن سعید که رفع کرده سند
روایت را تا امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که دزدی میکند پس بریده
میشود دست او بسبب برپای داشتن گواهان بر او بر حالی که و پس نداده آنچه را که دزدیده چگونه کرده میشود
با او در مال مردی که دزدیده آنرا از او آیا نیست بر او پس دادن آن و اگر دعوی کند اینکه نیست
نزد او کمی و نه بسیاری و معلوم شود آن از او چگونه میشود امام گفت که سعی فرموده میشود تا آنکه رساند آخر
درهمی را که دزدیده آنرا باعتبار قیمت آن یعنی تمام آن دهم حل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ

عليه السلام أخبرني عن القوّاد ما حدّه قال لا حدّ على القوّاد أليس إنّما يعطى الأجر على أن
يقود قلت جعلت فداك إنّما يجمع بين الذكر والأنثى حراماً قال ذاك المؤلّف بين الذكر و
الأنثى حراماً فقلت هو ذاك جعلت فداك قال يضرب ثلثة أرباع حدّ الزاني خمسة
وسبعين سوطاً وينفى من المصر الذي هو فيه **شرح** القوّاد بفتح قاف و تشدید واو و دال بی نقطه
کشانندهٔ مرد و زن سوی یکدیگر برای نکاح صحیح یا برای حرام یعطی بصیغهٔ مجهول باب افعال الاجر منصوب
و مفعول دوم است یقود از باب نصر است **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که خبر ده مرا از کشانندهٔ مرد و زن سوی یکدیگر که چیست حدّ او امام گفت که نیست حدّ بر کشاننده آیا نیست
اینکه جز این نیست که داده میشود مزد برای اینکه کشاند گفتم که قربانت شوم جز این نیست که جمع میکند میان
مرد و زن از روی حرام امام گفت که آیا تألیف کننده است میان مرد و زن از روی حرام پس گفتم که مراد من
همان است قربانت شوم امام گفت که زده میشود سه ربع حدّ زانی که هفتاد و پنج تازیانه است و بیرون کرده میشود
از شهری که او در آنست **صل** قلت جعلت فداك فما على رجل وثب على امرأة فحلق رأسها قال يضرب
ضرباً وجيعاً ويحبس في سجن المسلمين حتّى يستبرأ شعرها فإن نبت أخذ منه مهر
نسائها وإن لم ينبت أخذت منه الدية كاملة خمسة آلاف درهم قلت فكيف صار مهر
نسائها إن نبت شعرها فقال يا ابن سنان إنّ شعر المرأة وعذرتها شريكان في الجمال
فإذا ذهب بأحدهما وجب لها المهر كاملاً **شرح** صار از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمأخوذ
که مفهوم است از اخذ منه پس مهر دوم منصوب و خبر صار است **یعنی** گفتم که قربانت شوم پس چیست بر مردی
که جست بر زنی پس تراشید سرش را امام گفت که زده میشود زدنی دردناک و محبوس میشود در زندان مسلمانان
تا آنکه معلوم شود حال موی او پس اگر روئید گرفته میشود از او مهر زنان قبیلهٔ آن زن و اگر نروئید گرفته میشود از او
خونبهای آن زن بالتمام که پنج هزار درهم است گفتم که پس چگونه گردید گرفته شده از او مهر زنان قبیلهٔ آن زن اگر روئید
موی او پس امام گفت که ای پسر سنان بدرستی که موی زن و بکارت زن شریک یکدیگرند در جمال زن
پس چون برد یکی را ثابت شد برای زن مهر بالتمام **یازدهم صل** عن العلاء بن الفضيل عن أبي عبد الله عليه
السلام قال قلت له الرجل ينتفي من ولده وقد أقرّ به فقال إن كان الولد من حرّة جلد الحدّ
خمسين سوطاً حدّ المملوك وإن كان من أمة فلا شيء عليه **شرح** انتفاء ولد اینجا عبارتست از
بیزار شدن از فرزند یا نفی فرزندی او پس منافات نیست میان این حدیث و شرح حدیث هشتم این باب پس مراد
حدّ اینجا اقل حدّ زنا است که قدری معین است **یعنی** روایت است از علاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده ابن

فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرد
بیزار میشود از فرزندش بعد از آنکه بتحقیق اقرار کرده باو پس امام گفت که اگر باشد آن فرزند از زنی آزاد تازیانه
زده میشود حدّ پنجاه تازیانه که حدّ مملوک در زنا است و اگر باشد فرزند از کنیزی پس نیست چیزی از جمله
حدّ بر او این منافات ندارد با اینکه تعزیر بر او باشد **دوازدهم صل** عن إسحاق بن عمّار قال قلت
لأبي عبد الله عليه السلام الزنا شرّ أو شرب الخمر وكيف صار في شرب الخمر ثمانين وفي الزنا
مائة فقال يا إسحاق الحدّ واحد ولكن زيد هذا لتضييعه النطفة ولوضعه إيّاها
في غير موضعها الذي أمره الله به **شرح** اسم صار ضمیر مستتر راجع بحدّ است که مفهوم است از سابق و
لهذا امام در جواب گفت که الحدّ واحد پس مائة منصوب است و حاصل جواب اینست که زنا مرکب است از دو
قبیح غالباً یکی جماع حرام دوم افساد نطفه باعتبار اینکه ماده ولد الزنا میشود و او خبیث است و در قبیح
اول هشتاد تازیانه است و در قبیح دوم بیست تازیانه است و گذشت در کتاب الاشربه در شرح حدیث
یازدهم باب ان رسول الله صلّی الله علیه و آله حرّم کلّ مسکر قلیله و کثیره که باب بیست و یکم است اینکه شرب
خمر مرکب است غالباً از شرب قلیلی که اگر اکتفا بآن شود مستی حاصل نمیشود و از شرب تتمه که بانضمام آن باول
مستی حاصل میشود و گذشت در کتاب الاشربه در شرح حدیث سوم باب نوادر که باب سی و پنجم است
اینکه بدتر بودن شرب خمر از فسق دیگر باعتبار خودش نیست بلکه باعتبار انضمام لواحق است **یعنی** روایت است
از اسحاق بن عمّار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا زنا بدتر است یا شرب خمر و چگونه شد حدّ گردید در شرب
خمر هشتاد تازیانه و در زنا صد تازیانه پس امام گفت که ای اسحاق حدّ در شرب خمر و در زنا یکیست که هشتاد
تازیانه است ولیکن زیاده کرده شد اینکه زنا نیست برای فاسد کردن او نطفه را و برای گذاشتن او نطفه را
در غیر جای آن که امر کرده او را الله بآن در مثل آیت سورهٔ نسا فانکحوا ما طاب لکم من النساء **سیزدهم صل**
عن أبي [illegible] أنّ امرأة تشبّهت بأمة لرجل وذلك ليلاً فواقعها وهو يرى أنّها جاريته فرفع إلى
عمر فأرسل إلى عليّ عليه السلام فقال اضرب الرجل حدّاً في السرّ واضرب المرأة حدّاً في
العلانية **شرح** لیلاً بفتح لام و سکون یا دو نقطه در پایین منصوب بظرفیت است و ظرف خبر مبتدا است مثل
... فواقعها یری بصیغهٔ مضارع غائب مجهول باب افعال یا معلوم باب منع است و بنا بر اول بمعنی یظن
و مراد اینست که احتمال زنا در ذهن او بود و حدّ رجل در سرّ عبارتست از صد تازیانه سبک مانند حدّ بیمار که
گذشت در حدیث اول و چهارم باب الرجل یجب علیه الحدّ و هو مریض تا آخر که باب چهل و نهم است یا عبارتست از
تعزیر در هر تقدیر برای احتراز از فساد و ترک سهل انگاری مردمان در ضبط احوال اهل خانهٔ خود است **یعنی**

روایت از ابو روح بفتح را و سکون واو و حاء بی نقطه اینکه زنی مانند کرد خود را بکنیزی از مردی و آن در شب
بود پس آمد و جماع کرد آن زن را برحالی که او گمان داشت که آن زن کنیز او باشد پس مرفوع شد سوی
پسر خطاب پس کس فرستاد سوی علی علیه السلم پس علی علیه السلم گفت که بزن آمد و حدی در پنهان
و بزن زنا حدی در آشکارا **چهاردهم اصل** عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُقَامُ الْحَدُّ عَلَى
الْمُسْتَحَاضَةِ حَتَّى يَنْقَطِعَ الدَّمُ عَنْهَا **شرح** روایت از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بر پا داشته
نمیشود حد بر زنی که خون استحاضه دارد تا آنکه بریده شود آن خون از او بنابر اینکه آن بسبب آفتی میباشد
چنانچه گذشت در کتاب الحیض در شرح حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضة که باب نهم است **پانزدهم اصل**
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْوَاجِبُ عَلَى الْإِمَامِ إِذَا نَظَرَ إِلَى
رَجُلٍ يَزْنِي أَوْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيِّنَةٍ مَعَ نَظَرِهِ لِأَنَّهُ أَمِينُ اللهِ فِي خَلْقِهِ
وَإِذَا نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ يَسْرِقُ فَالْوَاجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَزْبُرَهُ وَيَنْهَاهُ وَيَمْضِيَ وَيَدَعَهُ قُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ
قَالَ لِأَنَّ الْحَقَّ إِذَا كَانَ لِلّٰهِ فَالْوَاجِبُ عَلَى الْإِمَامِ إِقَامَتُهُ وَإِذَا كَانَ لِلنَّاسِ فَهُوَ لِلنَّاسِ **شرح** یزبره بزای
بی نقطه و باء یکنقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر و ضرب است و بمعنی منصوب و مرفوع میتواند
بود **یعنی** روایت از حسین بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شنیدم از امام که میگفت که واجب بر امام
چون نگاه کند سوی مردی که زنا میکند یا شراب خمر میکند اینست که بر پای دارد بر او حد را و محتاج نمیشود سوی
گواهی با وجود نگاه او زیرا که او خلیفة الله است در مخلوقان او و چون نگاه کند سوی مردی که دزدی میکند
پس واجب بر او اینست که منع کند او را و نهی کند او را و وا میگذارد او را گفتم که چگونه است آن فرق امام گفت که
زیرا که حق چون باشد از الله پس واجب است بر امام بر پای داشتن آن و چون باشد برای مردمان پس آن
برای مردمانست مراد اینست که اگر صاحب حق طلب کند حق خود را امام اقامت آن میکند والا فلا **شانزدهم اصل**
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يُوَلِّي الشُّهُودَ الْحُدُودَ **شرح**
یولی بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعیل است الشهود منصوب و مفعول اول است الحدود منصوب و مفعول دوم است
یعنی روایت از احمد بن محمد بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از او است امام گفت که بود امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که میفرمود شهود را بزدن حدود **هفدهم اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ قَالَ مَنْ ضَرَبَ مَمْلُوكاً حَدّاً مِنَ الْحُدُودِ مِنْ غَيْرِ حَدٍّ أَوْجَبَهُ الْمَمْلُوكُ عَلَى نَفْسِهِ لَمْ يَكُنْ
لِضَارِبِهِ كَفَّارَةٌ إِلَّا عِتْقُهُ **شرح** روایت از ابو بصیر از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت که هر که زد مملوکی را
حدی از جمله حدود بی حدی که ثابت کرده باشد آن را مملوک بر خود ش نمیباشد برای زننده آن کفاره مگر آزاد کردن

هفدهم اصل عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي سَأَلْتُ رَجُلاً بِوَجْهِ اللهِ فَضَرَبَنِي خَمْسَةَ أَسْوَاطٍ فَضَرَبَهُ النَّبِيُّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَمْسَةَ أَسْوَاطٍ أُخْرَى وَقَالَ سَلْ بِوَجْهِكَ اللَّئِيمِ **شرح** گذشت در کتاب التوحید
در حدیث سیوم باب النوادر که باب بیست و سیوم است که سخن وجه الله پس سؤال بوجه الله عبارتست از که بی
بوسیله محمد و آل محمد که اکرم خلائقند و نهی از آن بسبب اشتمال آن بر کمال بی ادبیست زیرا که گدا و گدایی
نزد ایشان در کمال ناخوشی است چنانچه گذشت در کتاب الزکوة در احادیث باب کراهیة المسئلة که باب شصت و
چهارم است و در کتاب النکاح در حدیث نهم باب من امکن من نفسه که باب صد و هشتاد و هفتم است و میآید
در کتاب الشهادات در حدیث سیزدهم و چهاردهم باب ما یرد من الشهود که باب هفدهم است پس اشاره است به اقرار
کدایی خود کردن فحیحست نظیر ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم **یعنی** روایت از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که آمد مردی سوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که ای رسول الله بدرستی که من طلب کردم
از مردی گدایی بوسیله روی الله پس زد مرا پنج تازیانه پس زد آن که را نبی صلی الله علیه و آله پنج تازیانه دیگر گفت که
گدایی کن بوسیله روی تو که خسیس است **نوزدهم اصل** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ إِنَّ رَجُلاً قَالَ لِرَجُلٍ عَلَى عَهْدِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي احْتَلَمْتُ بِأُمِّكَ فَرَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ قَالَ إِنَّ
هٰذَا افْتَرَى عَلَيَّ فَقَالَ لَهُ وَمَا قَالَ لَكَ قَالَ زَعَمَ أَنَّهُ احْتَلَمَ بِأُمِّي فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْعَدْلِ إِنْ شِئْتَ أَقَمْتُهُ لَكَ فِي الشَّمْسِ فَاجْلِدْ ظِلَّهُ فَإِنَّ الْحُلُمَ مِثْلُ الظِّلِّ وَلٰكِنَّا
سَنَضْرِبُهُ حَتَّى لَا يَعُودَ يُؤْذِي الْمُسْلِمِينَ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ ضَرَبَهُ ضَرْباً وَجِيعاً **شرح** فی العدل
یا مضمر و خبر مبتدا است العدل مرفوع و مبتدا است فاجلد بصیغه امر یا مضارع متکلم معلوم باب ضرب است حلم
بضم حاء و ضم لام است یعود از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع برجل اولست و خبرش جمله است **یعنی**
روایت از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که امام گفت که بدرستی که مردی
گفت مردی را در زمان امیر المؤمنین علیه السلم که بدرستی که من محتلم شدم با در تو پس مرد دوم برد مرد اول را سوی امیر
المؤمنین صلی الله علیه پس گفت که بدرستی که این افترا کرد بر من پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت او را که چه گفت ترا
گفت که دعوی کرد که او محتلم شده با در من پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلم که در صفت عدالت اگر خواهی بر پای
دارم او را برای تو در آفتاب پس بزن سایه او را زیرا که خواب مثل سایه است ولیکن البته میزنیم او را
تا برگردد که آزار کند مسلمانان را مراد تعزیر است و در روایتی دیگر امام گفت که امیر المؤمنین زد مرد اول را زدنی دردناک
بیستم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ رَأَى قَلَعَتَا

فِي الْمَسْجِدِ فَضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ وَطَرَدَهُ شرح قاص با قاف و تشدید صاد بی‌نقطه است و درّه بضم دال بی‌نقطه و
تشدید را بی‌نقطه است یعنی روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که
امیر المومنین صلی الله علیه دید قصه گوئی را در مسجد پس زد او را بتازیانه و دفع از مسجد کرد او را حدیث دوم مجهول
عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ رَفَعَهُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ كَانَ لَا يَرَى الْحَبْسَ إِلَّا فِي
ثَلَاثَةٍ رَجُلٍ أَكَلَ مَالَ الْيَتِيمِ أَوْ غَصَبَهُ أَوْ رَجُلٍ اؤْتُمِنَ عَلَى أَمَانَةٍ فَذَهَبَ بِهَا شرح حصر در الا في ثلثة
اضافی است و مراد اینست که در اکل مال غیر یتیم و در غصب مال غیر یتیم و در بردن کسی امانتی را که نزد غیر او سپرده شده
حبس نمیکرد و پس این حدیث منافات ندارد با احادیث بسیار که مشتمل است بر حبس غیر این سه کس مثل آنچه گذشت در
حدیث هم این باب و گذشت در حدیث سیوم باب حد المرتد که باب شصت و یکم است و می آید در حدیث آخر این
باب و می آید در کتاب الدیات در باب الرجل یامر رجلا بقتل رجل که باب ششم است و در باب الرجل یخلص من وجب علیه
القود که باب دهم است و در احادیث باب بعد از این ثلثة مجرور و منون است رجل مجرور و بدل تفصیل ثلثة است اکل
بصیغه ماضی غائب معلوم باب نصر صفت رجل است غصبه بغین با نقطه و با بی نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم
باب ضرب است رجل اتمن بکسر لام و تنوین مکسور بسبب التقاء ساکنین و سکون همزه و مکتوبه بصورت
یا موافق رسم الخط مصحف در سوره بقره است و در بعضی نسخ بصورت واو است موافق قاعده مشهوره در
رسم الخط که بر لفظی بصورت ابتدا آن نوشته میشود و در جمیع تقدیر بضم تا و دو نقطه در بالا و کسر میم بصیغه ماضی غائب
مجهول باب افتعال است یعنی روایت است از عبد الرحمن بن حجاج با لا برده سند روایت را اینکه امیر المومنین صلی الله
علیه و آله بود که نمی دید حبس را مگر در سه کس مردی که خورد مال یتیمی یا غصب کرد آنرا یا مردی که امین شمرده شد
بر امانتی پس برد آنرا حدیث سیوم مجهول عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ قَالَ مَرَرْتُ بِحَبَشِيٍّ وَهُوَ يَسْتَقِي بِالْمَدِينَةِ
وَإِذَا هُوَ أَقْطَعُ فَقُلْتُ لَهُ مَنْ قَطَعَكَ فَقَالَ قَطَعَنِي خَيْرُ النَّاسِ إِنَّا أُخِذْنَا فِي سَرِقَةٍ وَنَحْنُ
ثَمَانِيَةُ نَفَرٍ فَذُهِبَ بِنَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَأَقْرَرْنَا بِالسَّرِقَةِ شرح اخذنا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر مجهول
باب نصر است و ذهب بصیغه ماضی غائب مجهول باب منع است و با در بنا برای تعدیه است و نفر ... یعنی
روایت است از حارث بن حصیره بفتح حا بی‌نقطه و کسر صاد بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پائین و را بی‌نقطه گفت که گذشتم
بمردی حبشی در حالی که او آب از چاه میکشید در مدینه پس ناگاه او دست بریده بود پس گفتم او را که دست تو
را کی برید پس گفت که دست برید مرا بهترین مردمان بدرستی که ما گرفته شدیم در دزدی و ما هشت نفر بودیم پس برده شدیم
سوی علی بن ابی طالب پس اقرار کردیم بدزدی اصل فَقَالَ لَنَا تَعْرِفُونَ أَنَّهَا حَرَامٌ قُلْنَا نَعَمْ فَأَمَرَ بِنَا فَقُطِعَتْ
فَقُطِعَتْ أَصَابِعُنَا مِنَ الرَّاحَةِ وَخُلِّيَتِ الْإِبْهَامُ ثُمَّ أَمَرَ بِنَا فَحُبِسْنَا فِي بَيْتٍ يُطْعِمُنَا فِيهِ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ

حتی

حَتَّى بَرَأَتْ أَيْدِينَا ثُمَّ أَمَرَ بِنَا فَأُخْرِجْنَا وَكَسَانَا فَأَحْسَنَ كِسْوَتَنَا ثُمَّ قَالَ لَنَا إِنْ تَتُوبُوا وَتَصْلُحُوا
فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ يُلْحِقُكُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ فِي الْجَنَّةِ وَإِنْ لَا تَفْعَلُوا يُلْحِقْكُمْ بِأَيْدِيكُمْ فِي النَّارِ شرح امر بنا
بصیغه معلوم است و با در بنا صله امر است فقطعت بصیغه ماضی غائبه مجهول باب تفعیل برای تکثیر یا باب منع است الراحه
با را بی‌نقطه و الف و حا بی‌نقطه بمعنی دست کف است که پنج انگشت از آن بیرون آمده و آن کف دست است خلیت بصیغه مجهول
باب تفعیلست اخرجنا بصیغه مجهولست تصلحوا از باب افعالست یلحقکم از باب افعال در اول مرفوع و در دوم
مجزوم است یعنی پس گفت ما را که آیا میشناسید اینرا که دزدی حرامست گفتیم که آری پس امر کرد با پس بریده شد
انگشتان دست راست ما از کف دست و واگذاشته شد شست بعد از آن امر کرد با پس محبوس شدیم در
خانه تا میخورانید ما را در آن روغن و عسل برای انخورش تا آنکه به شد دستهای ما بعد از آن امر کرد با
پس بیرون آورده شدیم از آن خانه و لباس پوشانید ما را بپوشش که نیکو بود او لباس ما را بعد از آن گفت
ما را که اگر توبه کنید و اصلاح کنید عمل خود را پس آن بهست برای شما پیوند میکند اینکه الحاق میکند شما را الله بدستهای
شما در بهشت و اگر نکنید الحاق میکند شما را بدستهای شما در آتش جهنم مراد اینست که دست بهشتی پیش از
خودش سوی بهشت میرود و دست جهنمی پیش از خودش سوی جهنم میرود و این مبنی است بر نوعی از مجاز
باعتبار کمال استحقاق و زوال حیات و مناسب این گذشت در حدیث چهاردهم حد القطع و کیفیته
که باب سی و ششم است حدیث سیوم مجهول عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فِي رَجُلٍ جَاءَ بِهِ رَجُلَانِ وَقَالَا إِنَّ هٰذَا سَرَقَ دِرْعاً فَجَعَلَ الرَّجُلُ يُنَاشِدُهُ
لَمَّا نَظَرَ فِي الْبَيِّنَةِ وَجَعَلَ يَقُولُ وَاللهِ لَوْ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا قَطَعَ يَدِي أَبَداً
قَالَ وَلِمَ قَالَ يُخْبِرُهُ رَبُّهُ أَنِّي بَرِيءٌ فَيُبَرِّئُنِي بِبَرَاءَتِي فَلَمَّا رَأَى مُنَاشَدَتَهُ إِيَّاهُ دَعَا الشَّاهِدَيْنِ
فَقَالَ اتَّقِيَا اللهَ وَلَا تَقْطَعَا يَدَ الرَّجُلِ ظُلْماً وَنَاشَدَهُمَا شرح جعل در دو جا بمعنی شروع است المناشده
بمیم و شین با نقطه و دال بی‌نقطه قسم نهادن بر کسی برای حاجتی لما بفتح لام و تشدید میم در اول بمعنی الا است
ابن هشام در مغنی اللبیب گفته که الثالث من اوجه لما ان تکون حرف استثناء فتدخل علی الجملة الاسمیة
نحو ان کل نفس لما علیها حافظ فیمن شدد المیم وعلی الماضی لفظا لا معنی نحو انشدک الله لما فعلت ای ما
اسئلک الا فعلک نظر بصیغه ماضی غائب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع با میر المومنین است کان
تامه است فیبرئنی بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است یعنی روایت است از محمد بن قیس از امام
محمد باقر علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المومنین صلوات الله علیه در مردی که آوردند او را دو مرد و گفتند که بدرستی که
این دزدیده زرهی را پس شروع کرد آن مرد قسم میداد بر امیر المومنین که هیچ کار نکند مگر اینکه نظر کند در گواهان برای

استحان رستی ودروغگویی ایشان وشروع کرد میگفت که بخدا قسم که اگر میبود رسول الله صلی الله علیه وآله
نمیبرید دست مرا هرگز امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که وچرا آمرزد گفت که خبر میداد او را صاحب کل خیبر او بیکه
من بیگناهم پس بیگناه میشمرد مرا بسبب بیگناهی من پس وقتی که امیرالمؤمنین دید قسم دادن او امیرالمؤمنین
خواند گواهان را وگفت که پرهیز کنید از عذاب الله ومبرید دست آمرزدا از روی ستم وقسم داد ایشان را شرح
ثم قال لیقطع احد کما یده ویمسک الاخر یده فلما تقدما الی المصطبة لتقطع یده ضربا
الناس حتی اختلطوا فلما اختلطوا ارسلا الرجل فی غمار الناس حتی اختلطا بالناس فجاء الذی
شهد علیه فقال یا امیرالمؤمنین شهد علی الرجلان ظلما فلما ضرب الناس واختلطوا
ارسلانی وفرا ولو کانا صادقین لم یرسلانی فقال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه من
یدلنی علی هذین انکلهما شرح بسکسر بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال مجزوم است وکسر کاف بسبب
التقاء ساکنین است تقدما بصیغه ماضی تثنیه غائب معلوم باب تفعل بمعنی توجه است المصطبه بضم میم وسکون
صاد ومنقوطه وفتح طاء منقوطه وتشدید باء یکنقطه بصیغه اسم مکان باب افتعال یا باب انفعال بقعه ایجا
ریخته شدن خونها است وآن مانند دکان بلند کرده میشود برو شئی که از اطراف تماشاکنان ببینند واین
گذشت درکتاب الحج درحدیث اول باب ما یهدی الی الکعبه که باب بیست وپنجم است لتقطع در دوم بصیغه مضارع
غائبه مجهول باب منع منصوب است یده مرفوع ونائب فاعلست الناس در اول منصوبست وعبارت از جماعتی
که برده سر ابوده اند برای کارسازیها وضرب ایشان عبارتست از دور کردن بعض ایشان از سر راه بتدریج
ضمیر اختلطوا راجع بمجموع الناس وآن سرکس است الرجل منصوبست الغمار بضم وفتح غین با نقطه وتخفیف میم
والف وراء منقوطه جماعت درهم آمیخته و بی ترتیب علی تشدید یاء مفتوحه است ضرب بصیغه ماضی غائب
مجهولست الناس در دوم مرفوع ونائب فاعلست من بفتح میم وسکون نون استفهامیه است انکلهما بنون بصیغه
مضارع متکلم معلوم باب تفعیل مجزوم است بعد از استفهام التنکیل تعذیب کسی که عبرت دیگران شود یعنی لعله ازان
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که باید که ببرد یکی از شما دست او را ونگاه دارد آن دیگر دست او را برای بریدن پس وقتی
که روانه شدند سوی قتلگاه حدود برای اینکه بریده شود دست او زدند مردمان را تا آنکه آمیخته بیکدیگر شدند پس
که آمیخته بیکدیگر شدند سر دادند آمرزدا در جماعت مردمان تا آنکه خودشان آمیخته شدند بمردمان پس آمد کسی که گواهی
داده بر او بمرزدی پس گفت که ای امیرالمؤمنین گواهی دادند بر من آن دو مرد از روی ستم پس وقتی که زدند
مردمان وآمیخته بیکدیگر شدند سر دادند مرا وگریختند واگر میبودند راستگویان سر نمیدادند مرا پس گفت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه که کیست که راهنمایی میکند مرا بر این دو مرد تا عبرت مردمان کنم ایشان را بیست وچهارم اصل عن محمد

بن قیس

راستی

بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیرالمؤمنین صلی الله علیه فی رجلین سرقا من مال الله
احدهما عبد لمال الله والآخر من عرض الناس فقال اما هذا فمن مال الله لیس علیه
شیء مال الله اکل بعضه بعضا واما الآخر فقدمه فقطع یده ثم امر ان یطعم اللحم و
الخبز حتی برئت یده منه شرح مال الله عبارتست از آنچه جمع میشود نزد محصل زکوة از جانب امام عبد
لمال الله یعنی غلامیست که امام از مال زکوة خریده او را برای مصالح زکوة مثل رعی شتران زکوة عرض بفتح
عین بی نقطه وسکون راء بی نقطه وضاد با نقطه است مال الله در چهارم مرفوع ومبتداست وجمله استیناف بیانی
سابق است فقدمه بصیغه ماضی غائب معلوم باب تفعیلست واین ونظیرش از قبیل تغلیب حال حکایت
بر حال محکی است زیرا که امیرالمؤمنین علیه السلام فقدموه فاقطعوا یده گفته ومیتواند بود که هر دو بصیغه امر باب تفعیل
باشد منافات نیست میان قطع ید در اینجا وترک قطع ید در آنچه گذشت در حدیث ششم باب چهل ودوم که
باب لا یقطع فیه السارق است زیرا که میتواند بود که سارق در آنچه گذشت نصیبی داشته باشد در بیت المال
واین سارق نصیبی نداشته باشد یطعم بصیغه مجهول باب افعالست وضمیر مستتر نایب فاعلست اللحم منصوب
ومفعول دوم است برئت از باب علم است یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم
کرد امیرالمؤمنین صلی الله علیه در دو مرد که دزدیدند از زکوة یکی از ایشان بنده بود برای زکوة وآن دیگر از جمله
سایر مردمان بود و با این روش که گفت که اما این پس از جمله زکوة است نیست بر او چیزی بیان این آنکه زکوة
خورد بعض آن بعضی را وآن دیگر پس پیش آورد او را پس برید دست او را بعد از آن امر کرد با اینکه
خورانیده شود روغن وگوشت تا آنکه بی آزار شد دست او از بریدن بیست وپنجم اصل عن طلحة
بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اتی برجل عبث بذکره
فضرب یده حتی احمرت ثم زوجه من بیت المال شرح عبث بعین بی نقطه وباء یکنقطه وثاء سه نقطه
بصیغه ماضی غائب معلوم باب علم است یعنی روایتست از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بر رستی که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آورده شد نزد او مردی که بر ذکر کاری کرد بذکرش پس زد دست او را
بتازیانه تا آنکه سرخ شد بعد از آن کدخدا کرد او را از خزانه مال مسلمانان بیست وششم اصل علی بن ابراهیم رفعه
قال اتی عمر بخمسة نفر اخذوا فی الزنا فامر ان یقام علی کل واحد منهم الحد وکان امیر
المؤمنین صلوات الله علیه حاضرا فقال یا عمر لیس هذا حکمهم قال فاقم انت علیهم الحکم
فقدم واحدا منهم فضرب عنقه وقدم الثانی فرجمه وقدم الثالث فضربه الحد وقدم
الرابع فضربه نصف الحد وقدم الخامس فعزره شرح روایت کرد علی بن ابراهیم نسبت وادعیه

باهای کرد روایت از اوست امام گفت که آورده شدند نزد پسر خطاب پنج نفر که گرفته شده بودند در زنا پس امر
کرد باینکه برپای داشته شود بر هر یک از ایشان حد که صد تازیانه است و بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه
حاضر پس گفت که ای عمر نیست این حکم ایشان گفت که پس برپای دار تو بر ایشان حکم را پس پیش آورد یکی از
ایشان را پس زد گردنش را و پیش آورد دوم را پس سنگسار کرد او را و پیش آورد سوم را پس زد او را صد تازیانه
و پیش آورد چهارم را پس زد او را پنجاه تازیانه و پیش آورد پنجم را پس تعزیر کرد او را اصل فتحيّر عمر وتعجّب الناس
من فعله فقال عمر يا ابا الحسن خمسة نفر في قضية واحدة اقمت عليهم خمسة حدود ليس
شيء منها يشبه الآخر فقال امير المؤمنين صلى الله عليه اما الاول فكان ذمّيا خرج عن
ذمّته لم يكن له حكم الا السيف واما الثاني فرجل محصن كان حدّه الرجم واما الثالث فغير
محصن حدّه الجلد واما الرابع فعبد ضربناه نصف الحد اما الخامس فمجنون مغلوب على عقله
شرح پس حیران شد عمر و تعجب کردند مردمان از کار او پس گفت عمر که ای ابو الحسن پنج نفر در یک سرگذشت که
برپای داشتی بر ایشان پنج حد که نیست چیزی از آنها که مانند شود دیگری را پس گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه که
اما اول پس بود ذمی که بیرون رفت از ذمه او بسبب زنا با زن مسلمان پس نبود او را حکمی مگر شمشیر و اما دوم
پس مردی محصن است که بود حد او سنگسار کردن و اما سیوم پس غیر محصن است زده شد حد صد تازیانه و اما
چهارم پس غلامست زدیم او را پنجاه تازیانه و اما پنجم پس دیوانه است غالب شده آفتی بر خرد او دفع منافات میان
این و آنچه گذشت در حدیث سیوم باب سیزدهم که باب المجنون والمجنونة نیز بیان است شده در شرح آن حدیث
هفتم اصل عن حمران قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن رجل اقيم عليه الحد في الدنيا أيعاقب
في الآخرة فقال الله اكرم من ذلك شرح روایت است از حمران بضم حاء بی نقطه و سکون میم گفت که پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلام را از مردی مسلمان که برپای داشته شد بر او حد در دنیا که آیا عقاب کرده میشود در آخرت گفت
که الله کریمتر است از آن مراد نیست که اگر توبه کرده باشد و حد بر او جاری شده باشد معاقب میشود بقرینه آنچه
گذشت در حدیث بیست و دوم این باب و می آید در حدیث سی و یکم بیست و هشتم اصل عن ابي الصباح الكناني
عن ابي عبد الله عليه السلام قال من احدث في الكعبة حدثا قتل شرح این مضمون گذشت در کتاب الایمان
والکفر در حدیث اول باب آخر منه آخر که باب شانزدهم است حدث بفتح حاء و فتح دال عبارتست از موجب
غسل قتل یا عبارتست از نجاست و مناسب اولست آنچه می آید در کتاب الدیات در بعض احادیث باب آخر که
باب دوم است و مناسب دوم است آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب شانزدهم یعنی روایت است از
ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که احداث کرد در کعبه موجب حد یا کشته میشود بیست و نهم اصل عن

السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال اتي امير المؤمنين صلوات الله عليه برجل نصراني كان
اسلم ومعه خنزير قد شواه وادرجه بريحان قال ما حملك على هذا قال الرجل مرضت فقرمت
الى اللحم فقال اين انت من لحم المعز وكان خلفا منه ثم قال لو انك اكلته لاقمت
عليك الحد ولكني ساضربك ضربا فلا تعد فضربه حتى شغر ببوله شرح بادریجان برای
ملابست است و ظرف حال مفعولست و ریحان بفتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه اسم گیا
عبارتست از گیاهی معروف که خوشبو است یا عبارتست از کل نبت خوشبو و بر هر تقدیر مقصود علامت اصرار
بر اسلام است قرمت بصیغه متکلم معلوم از باب علم است قرمت بقاف و راء بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم از باب
القرم بفتح قاف و فتح راء آرزو مندی شد گوشت الف و لام اللحم برای عهد خارجیست و مراد گوشت خوک است و کان
خلفا منه کلام امام است و ضمیر مستتر در کان راجع بلحم المعز است خلفا بفتح خاء با نقطه و فتح لام و فاء است
ضمیر منه راجع بلحم است لاقمت علیک الحد مبنی بر اینست که خوردن مسلمان گوشت خوک را بعنوان اصرار
حدی داشته باشد موافق مذهب نصرانی مخالف آن و این منافات ندارد با اینکه اگر بی اصرار باشد
هر چند که مکرر شود حدی نباشد چنانچه گذشت در حدیث دهم باب بجنب التعزير في جميع الحدود که باب
بجهل و ششم است شغر بشین با نقطه و غین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غائب مجهول از باب منع و حسن است
بوله اینجا فاعلست یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد نزد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مردی ترسا که بود که مسلمان شده بود و با او بود خوکی که تحقیق بریان کرده بود آنرا و در
پیچیده بود آنرا بریحانی امیر المؤمنین علیه السلام گفت که چه واداشت ترا بر این عمل گفت آن مرد که بیمار شدم و
مایل شدم بسوی این گوشت پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت که کجایی تو از گوشت بز و بود گوشت بز عوض از
گوشت خوک باین معنی که کار گوشت خوک میکرد بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام گفت که اگر میبود اینکه تو
خورده باشی آنرا هر آینه برپای میداشتم بر تو حد را و لیکن [illegible] پس بزنم ترا زدنی پس برمگرد پس زد او را چندان
که معلوم شد بول او سی ام اصل عن الحسن بن علي الوشا قال سمعت ابا الحسن صلوات الله عليه
يقول شتم رجل على عهد جعفر بن محمد عليهما السلام رسول الله صلى الله عليه وآله فاتي به
عامل المدينة فجمع الناس فدخل عليه ابو عبد الله عليه السلام وهو قريب العهد بالعلة وعليه
رداء له مورّد فاجلسه في صدر المجلس واستأذنه في الاتكاء شرح المورّد بواو و راء بی نقطه و دال بی نقطه
بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل گلگون کرده شده یعنی روایت است از حسن بن علی نقاش جامه گفت که شنیدم از امام
رضا یا امام موسی کاظم صلوات الله علیه میگفت که دشنام داد مردی در زمان جعفر بن محمد علیهما السلام رسول الله صلی الله

عليه وآله پس آورده شد نزد حاكم مدينه پس جمع كرد مردمان را براى استفتا پس داخل شد بر او امام جعفر
صادق عليه السلام و او تازه برخاسته بود از بيمارى و بر او بود ردائى از او كه گلگون بود پس حاكم نشانيد او را در صدر
مجلس پس امام رخصت طلبيد از حاكم در تكيه كردن بسبب ضعف بدن اصل وَقالَ لَهُم ما تَرَوْنَ فَقالَ
لَهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ الْحَسَنِ وَالْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ وَغَيْرُهُما نَرى أَنْ يُقْطَعَ لِسانُهُ فَالْتَفَتَ الْعامِلُ إِلى
رَبِيعَةِ الرَّأْيِ وَأَصْحابِهِ فَقالَ ما تَرَوْنَ قالُوا يُؤَدَّبُ فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ سُبْحانَ اللهِ
فَلَيْسَ بَيْنَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَيْنَ أَصْحابِهِ فَرْقٌ شرح و حاكم گفت ايشان را كه چه مى بينيد پس گفت
او را عبد الله بن حسن و حسن بن زيد و غير ايشان كه ما مى بينيم اين را كه بريده شود زبان او پس التفات كرد حاكم
سوى ربيعة الرأى و ياران او پس گفت كه چه مى بينيد گفتند كه تعزير كرده ميشود پس گفت حاكم را امام جعفر صادق
عليه السلام كه سبحان الله پس نيست ميان رسول الله صلى الله عليه وآله و ميان ياران او فرقى مراد اينست كه
ميشود چنانچه گذشت در حديث بيست و يكم باب حد المرتد كه باب شصت و يكم است سى و يكم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ أُتِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ بِقَوْمٍ لُصُوصٍ قَدْ سَرَقُوا فَقَطَعَ
أَيْدِيَهُمْ مِنْ نِصْفِ الْكَفِّ وَتَرَكَ الْإِبْهامَ وَلَمْ يَقْطَعْها وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوا دارَ الضِّيافَةِ وَأَمَرَ بِأَيْدِيهِمْ
أَنْ تُعالَجَ فَأَطْعَمَهُمُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ وَاللَّحْمَ حَتّى بَرِئُوا فَدَعاهُمْ وَقالَ يا هؤُلاءِ إِنَّ أَيْدِيَكُمْ قَدْ
سَبَقَتْ إِلَى النّارِ فَإِنْ تُبْتُمْ وَعَلِمَ اللهُ مِنْكُمْ صِدْقَ النِّيَّةِ تابَ عَلَيْكُمْ وَجَرَرْتُمْ أَيْدِيَكُمْ
إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنْ لَمْ تَتُوبُوا وَلَمْ تُقْلِعُوا عَمّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ جَرَّتْكُمْ أَيْدِيكُمْ إِلَى النّارِ شرح اين مضمون گذشت
در حديث بيست و دوم اين باب اللصوص بضم لام و دو صاد بى نقطه جمع لص بضم و فتح و كسر لام و تشديد صاد بى نقطه جمع
كه كار ايشان دزديست نصف الكف عبارتست از پنج چهار انگشت الاقلاع بقاف و عين بى نقطه مصدر باب
افعال از بيخ كندن چيزى را از جائى و مراد اينجا كندن قصد خود بالكليه از دزديست يعنى روايتست از محمد بن
مسلم از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه آورده شد نزد امير المؤمنين صلوات الله عليه جمعى كه دزدان به تحقيق دزدى
كرده بودند پس بريد دستهاى ايشان را از ميان دست و واگذاشت شست را و نبريد آن را و امر كرد ايشان را
كه داخل شوند در سراى مهمانى و امر كرد به دستهاى ايشان اينكه علاج كرده شود پس خورانيد ايشان را روغن و عسل
و گوشت تا آنكه ايشان را شفا داد پس خواند ايشان را و گفت كه اى جماعت حاضران به درستى كه دستهاى شما به تحقيق
پيشى گرفت سوى آتش جهنم پس اگر توبه كنيد و بداند الله از شما راستى قصد را برميگردد به رحمت بر شما و ميكشيد
دستهاى شما را سوى بهشت و اگر توبه نكنيد و اقلاع نكنيد قصد خود را از آنچه شما بر آنيد ميكشد شما را دستهاى شما
سوى آتش سى و دوم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قالَ أَخْبَرَنِي أَخِي مُوسى قالَ كُنْتُ واقِفاً عَلى رَأْسِ أَبِي حِينَ

اتاه

أَتاهُ رَسُولُ زِيادِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ الْحارِثِيِّ عامِلِ الْمَدِينَةِ قالَ يَقُولُ لَكَ الْأَمِيرُ انْهَضْ إِلَيَّ فَاعْتَلَّ
بِعِلَّةٍ فَعادَ إِلَيْهِ الرَّسُولُ فَقالَ لَهُ قَدْ أَمَرْتُ أَنْ يُفْتَحَ لَكَ بابُ الْمَقْصُورَةِ فَهُوَ أَقْرَبُ لِخُطْوَتِكَ
شرح روايتست از على بن جعفر گفت كه خبر داد مرا برادرم موسى گفت كه بودم ايستاده بر سر پدرم وقتى كه آمد نزد او
فرستاده زياد بن عبيد الله حارثى حاكم مدينه گفت كه ميگويد ترا حاكم كه برخيز سوى من پس پدرم عذر خواهى كرد
به مرضى پس بازگشت سوى پدرم آن فرستاده پس گفت پدرم را از جانب حاكم كه به تحقيق امر كردم باينكه گشوده شود
براى تو در خلوت خانه چه آن نزديك كننده تر است رفتار ترا اصل قالَ فَنَهَضَ أَبِي وَاعْتَمَدَ عَلَيَّ وَدَخَلَ
عَلَى الْوالِي وَقَدْ جَمَعَ فُقَهاءَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كُلَّهُمْ وَبَيْنَ يَدَيْهِ كِتابٌ فِيهِ شَهادَةٌ عَلى رَجُلٍ
مِنْ أَهْلِ وادِي الْقُرى قَدْ ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَنالَ مِنْهُ فَقالَ لَهُ الْوالِي يا أَبا عَبْدِ اللهِ
انْظُرْ فِي الْكِتابِ قالَ حَتّى أَنْظُرَ ما قالُوا فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ فَقالَ ما قُلْتُمْ قالُوا قُلْنا يُؤَدَّبُ وَيُضْرَبُ وَ
يُعَزَّرُ وَيُحْبَسُ شرح امام گفت كه پس برخاست پدرم و تكيه كرد بر من و داخل شد بر حاكم بر حالى كه به تحقيق
جمع كرده بود فقهاى اهل مدينه همگى ايشان را و در پيش او بود مكتوبى كه در آن بود گواهى بر مردى از اهل وادى القرى
كه به تحقيق مذكور كرده بود نبى را صلى الله عليه وآله پس دشنام داده بود او را يعنى كه مذمت او كرده بود پس گفت
پدرم را حاكم كه اى ابو عبد الله نظر كن در حكم اين مكتوب كه چه بايد كرد پدرم گفت كه حكم نميكنم تا آنكه نظر كنم كه چه
گفته فقها پس التفات كرد سوى ايشان پس گفت كه چه گفتيد گفتند كه گفتيم كه تاديب كرده ميشود و زده
ميشود و تعزير كرده ميشود و محبوس ميشود اصل قالَ فَقالَ لَهُمْ أَرَأَيْتُمْ لَوْ ذَكَرَ رَجُلاً مِنْ أَصْحابِ النَّبِيِّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمِثْلِ ما ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما كانَ الْحُكْمُ فِيهِ قالُوا مِثْلَ هذا
قالَ سُبْحانَ اللهِ فَلَيْسَ بَيْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَيْنَ رَجُلٍ مِنْ أَصْحابِهِ فَرْقٌ فَقالَ
الْوالِي دَعْ هؤُلاءِ يا أَبا عَبْدِ اللهِ لَوْ أَرَدْنا هؤُلاءِ لَمْ نُرْسِلْ إِلَيْكَ شرح امام گفت كه پس پدرم گفت ايشان را
كه خبر دهيد مرا كه اگر ذكر ميكرد مردى را از ياران نبى صلى الله عليه وآله بمثل آنچه مذكور كرد نبى صلى الله عليه وآله را
بآن چه ميبود حكم در او گفتند كه ميبود مثل اين پدرم گفت كه سبحان الله پس نيست ميان نبى صلى الله عليه وآله
و ميان مردى از ياران او فرقى امام گفت كه پس گفت حاكم كه واگذار اين جماعت را اى ابو عبد الله اگر ميخواستيم
اين جماعت را نمى فرستاديم سوى تو كسى را با وجود ضعف بيمارى اصل فَقالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَخْبَرَنِي
أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قالَ النّاسُ فِي أُسْوَةٍ سَواءٌ مَنْ سَمِعَ أَحَداً يَذْكُرُنِي فَالْواجِبُ
عَلَيْهِ أَنْ يَقْتُلَ مَنْ شَتَمَنِي وَلا يَرْفَعَ إِلَى السُّلْطانِ وَالْواجِبُ عَلَى السُّلْطانِ إِذا رُفِعَ إِلَيْهِ أَنْ يَقْتُلَ
مَنْ نالَ مِنِّي فَقالَ زِيادُ بْنُ عُبَيْدِ اللهِ أَخْرِجُوا الرَّجُلَ فَاقْتُلُوهُ بِحُكْمِ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ شرح الناس

مرفوع و مبتدء است فی السکون یا است اسوة بضم و کسر همزه و سکون سین بی نقطه یعنی مقتدی به است و منون است
برای نوعیت و مراد امام مفترض الطاعه است خواه نبی و خواه وصی نبی مثل آیت سوره احزاب لقد کان لکم فی رسول الله
اسوة حسنة و بیان شد در کتاب الصلوة در شرح حدیث سیزدهم باب صلوة النوافل که باب چهل و چهارم است
سواء بفتح سین بی نقطه و الف ممدوده مرفوع و خبر مبتدا است جمله این سمع استیناف بیانی سابق است لا بد رفع
مرفوعست و میتواند بود که منصوب باشد و این مضمون گذشت در حدیث بیست و دوم باب حد المرتد که باب شصت و دوم است
یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که خبر داد مرا پدرم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که مردمان
در امام مفترض الطاعه برابرند بیان این آنکه هر که شنید از کسی که مذکور میکند مرا بمذمت پس واجب است بر او
که بکشد کسی را که دشنام داد مرا و رفع نمیکند سوی حاکم و واجب بر حاکم چون مرفوع شود سوی او اینست که بکشد
کسی را که مذمت کرد مرا پس گفت زیاد بن عبید الله که بیرون آورید آنمرد را پس کشید او را الحکم ابو عبد الله علیه السلام
حدیث سیوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال ان رجلا من هذیل کان یسب رسول
الله صلی الله علیه و آله فبلغ ذلک النبی صلی الله علیه و آله فقال من لهذا فقام رجلان من الانصار
فقالا نحن یا رسول الله فانطلقا حتی اتیا عربة فسالا عنه فاذا هو یتلقی غنمه فلقیاه
بین اهله و غنمه فلم یسلما علیه فقال من انتما و ما اسمکما فقالا له انت فلان بن فلان قال
نعم فنزلا فضربا عنقه شرح هذیل بضم هاء و فتح ذال با نقطه و سکون یاء دو نقطه پایین قبیله است
من لهذا بفتح میم استفهامیه است عربة بفتح عین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و باء یک نقطه نام وادیست نزدیک مدینه یتلقی بتاء
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التلقی بیرون رفتن برای استقبال آینده یعنی روایتست از محمد بن
مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که مردی از هذیل بود که دشنام میداد رسول الله صلی الله علیه و آله را
پس رسید آن خبر بنبی صلی الله علیه و آله پس گفت که کیست برای این مرد که دفع شر او کند پس برخاستند دو مرد از
انصار پس گفتند که ما ای رسول الله برای او ایم پس روانه شدند تا آنکه آمدند عربه پس پرسیدند کسی را از حال
آن مرد که کجاست پس ناگاه او استقبال میکرد گله گوسفندش را پس رسیدند با او در میان اهل او و گله گوسفند او
پس سلام نکردند بر او پس او گفت که کیانید شما و چیست نام شما پس گفتند او را که آیا تو فلان بن فلانی گفت که آری
پس از راحله فرود آمدند پس زدند گردنش را اصل قال محمد بن مسلم فقلت لابی جعفر علیه السلام
ارایت لو ان رجلا الان سب النبی صلی الله علیه و آله ایقتل قال ان لم تخف علی نفسک فاقتله
شرح گفت محمد بن مسلم که پس گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که خبر ده مرا که اگر میبود اینکه مردی در این زمان دشنام داد
نبی صلی الله علیه و آله را آیا کشته میشود امام گفت که اگر نترسی از ضرر بر خودت پس بکش او را حدیث چهارم اصل عن

اسحق

اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ربما ضربت الغلام فی بعض ما یجرم فقال و کم تضربه
فقلت ربما ضربته مائة فقال مائة مائة فاعاد ذلک مرتین ثم قال حد الزنا اتق الله
فقلت جعلت فداک فکم ینبغی لی ان اضربه فقال واحدا شرح فی برای سببیت است ما مصدریه است
یجرم بضم یاء و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب افعال است الجرم بفتح جیم و سکون راء و الاجرام گناه
کردن یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بسا که میزنم غلام را در بعض گناهانی که
او میکند پس امام گفت که و چند میزنی او را پس گفتم که بسا که میزنم او را صد تازیانه پس امام گفت از روی تعجب که صد صد
و بر وش که اعاده کرد آنرا دو بار بعد از آن گفت که این حد زنا است برای آزاد بپرهیز کن از عذاب الله پس گفتم که
فدایت شوم پس چند تازیانه سزاوار میشود برای من اینکه زنم او را پس گفت که یکی اصل فقلت و الله لو علم
انی لا اضربه الا واحدة ما ترک لی شیئا الا افسده فقال فاثنتین قلت جعلت فداک هذا
هو هلاکی اذن قال فلم ازل اماکسه حتی بلغ خمسة ثم غضب فقال یا اسحق ان کنت تدری
حد ما اجرم فاقم الحد فیه و لا تعد حدود الله شرح اذن بکسر همزه و فتح ذال با نقطه و سکون نون تنوین است
الماکسة بکسر میم و سین بی نقطه و المماکسه مصدر باب مفاعله مضایقه در مقدار چیزی غضب بصیغه معلوم باب علم است
لا تعد بفتح تاء و سکون عین بی نقطه و ضم دال بی نقطه بصیغه نهی مخاطب معلوم معتل اللام واوی باب نصر است پس گفتم که بخدا
قسم که اگر غلام میدانست اینکه من نمیزنم او را مگر یک تازیانه وا نمیگذاشت برای من چیزی را مگر آنکه تباه میکرد آنرا
پس امام گفت که پس بزن او را دو تازیانه گفتم که قربانت شوم این آنست باعث هلاک من در این هنگام راوی گفت که پس
پیوسته مضایقه میکردم تا آنکه رسید به پنج تازیانه بعد از آن غضبناک شد پس گفت که ای اسحق اگر باشی که
بدانی حد گناهکاری او را مثل هشتاد تازیانه در دشنام زنا پس برپای دار حد او را و تجاوز مکن از حدود الله
حدیث پنجم اصل عن حماد بن عثمان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام فی ادب الصبی و المملوک فقال
خمسة او ستة و ارفق شرح ارفق براء بی نقطه و فاء و قاف بصیغه امر باب حسن و علم و نصر است یعنی روایتست از
حماد بن عثمان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را در ادب طفل و غلام پس گفت که پنج تازیانه یا شش و مهربانی کن
حدیث ششم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام
اذا کان الرجل کلامه کلام النساء و مشیته مشیة النساء و یمکن من نفسه فینکح کما
ینکح المرأة فارجموه و لا تستحیوه شرح کلام مرفوع و مبتدا است یا بدل الرجل است و بنا بر اول کلامه ثانی مرفوع
و خبر مبتدا است و جمله خبر کان است و بنا بر دوم منصوب است مشیة بکسر میم و سکون شین با نقطه و یاء دو نقطه پایین
و تاء فوقانی و خبر است مشیة النساء مرفوع یا منصوب است یمکن بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است ینکح در اول

بصیغهٔ مضارع غائب مجهول باب ضرب است و در دوم بصیغهٔ غائبه و غائب میتوانند بود یعنی روایت است از سکونی از امام
جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که چون باشد مرد که سخن او مثل سخن زنان باشد و نوع رفتار
او مثل نوع رفتار زنان باشد و تمکین کند مردان را از خود پس جماع کرده شود چنانچه جماع کرده میشوند زنان
پس سنگسار کنید او را و زنده مگذارید او را سی و هشتم اصل وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله من بلغ حدا في غير حد فهو من المعتدين شرح و باین سند حدیث سابق امام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله که هر کس که رسانید بحدی یکی گناهی که موجب حد باشد پس او از جملهٔ معتدین است که مذکورند
در مثال سورهٔ یونس که کذلک نطبع علی قلوب المعتدین سی و نهم اصل وبهذا الاسناد ان امير المؤمنين
عليه السلم القى صبيان الكتاب الواحهم بين يديه ليخير بينهم فقال اما انها حكومة والجور فيها
كالجور في الحكم ابلغوا معلمكم ان ضربكم فوق ثلاث ضربات في الادب اقتص منه شرح كتاب
بضم کاف و تشدید تاء دو نقطه در بالا و با یک نقطه در اصل جمع کاتب است و مستعمل میشود در مکتب یعنی جای تعلیم
اطفال و قول صاحب قاموس که والکتاب کرمان الکاتبون الجمع کتاتیب وهم صبیة ... الرحمن یتعلم بها الصبی
الرقی و جمع کاتب والمکتب موضع التعلیم و قول الجوهری الکتاب والمکتب واحد غلط رکیک است لیخیر بخاء با نقطه و یاء
دو نقطه در پایین و راء بی نقطه بصیغهٔ مضارع غائب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است التخییر بفتح خاء و سکون یاء والتخییر
ترجیح چیزی بر چیزی اما بفتح همزه و تخفیف میم است اقتص بصیغهٔ ماضی غائب مجهول یا مضارع متکلم معلوم باب افتعال
یعنی و روایت است باین سند اینکه امیر المؤمنین علیه السلم انداختند اطفال مکتب الواح مشق خود را پیش او
برای اینکه تمیز کند میان ایشان که کدام بهتر نوشته پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت که آگاه باشید که بدرستی
که آن تمیز نوعی از حکومت است و جور در آن مانند جور در حکم میان مردمانست برسانید باستاد شما که اگر زند شما را
بیشتر از سه زدن عوض گرفته میشود از او چهلم اصل وبهذا الاسناد ان رسول الله صلى الله عليه وآله
قال لا تقروا المصلوب بعد ثلاثة ايام حتى ينزل فيدفن شرح مضمون این گذشت در کتاب الجنائز
در حدیث سیوم باب الصلوة على المصلوب آخر که باب هفتاد و هشتم است لا تقروا بفتح تاء دو نقطه در بالا و فتح دال
بی نقطه و ضم عین بی نقطه بصیغهٔ نهی ... باب منع است یعنی و روایت است باین سند اینکه رسول الله صلی الله
علیه وآله گفت که وامگذارید بردار کشیده را بعد از سه روز تا آنکه فرود آورده شود از دار پس دفن کرده شود چهل و یکم اصل
عن ابن محبوب عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلم قال بعث امير المؤمنين صلى الله عليه
وآله الى بشر بن عطارد التميمي في كلام بلغه فمر به رسول امير المؤمنين عليه السلم في
بني اسد فاخذه فقام اليه نعيم بن دجاجة الاسدي فافلته فبعث اليه امير المؤمنين

عليه السلم فاتوه به وامر به ان يضرب فقال له نعيم اما والله ان المقام معك لذل
وان فراقك لكفر شرح بشر بکسر باء یک نقطه و سکون شین با نقطه و راء بی نقطه است عطارد بضم عین بی نقطه و تخفیف طاء بی نقطه
و الف و کسر راء بی نقطه و دال بی نقطه است فی برای سببیت است نعیم بضم نون و فتح عین بی نقطه است دجاجه بفتح دال
بی نقطه و تخفیف دو جیم است افلته بفاء و تاء دو نقطه در بالا بصیغهٔ ماضی غائب معلوم باب افعال است یعنی روایت
از حسن بن محبوب از بعض یاران خود از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که کس فرستاد امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله سوی بشر
بن عطارد تمیمی بسبب سخنی قبیحی که رسیده بود بامیر المؤمنین علیه السلم پس گذشت بر بشر فرستادهٔ امیر المؤمنین
علیه السلم در قبیلهٔ بنی اسد پس گرفت بشر را پس برخاست سوی قاصد نعیم بن دجاجه اسدی پس رها کرد و گریزانید
بشر را پس کس فرستاد سوی نعیم امیر المؤمنین علیه السلم پس آوردند نعیم را و امیر المؤمنین امر کرد بنعیم اینکه زده شود
پس گفت او را نعیم که آگاه باش بخدا قسم که بدرستی که بودن با تو هر آینه خواریست و بدرستی که جدا شدن از تو
هر آینه کفرست اصل قال فلما سمع ذلك منه قال له قد عفونا عنك ان الله عز وجل يقول ادفع
بالتي هي احسن السيئة اما قولك ان المقام معك لذل فسيئة اكتسبتها واما قولك
ان فراقك لكفر فحسنة اكتسبتها فهذه بهذه ثم امر ان يخلى عنه شرح امام گفت که پس
وقتی که شنید آن سخن را از نعیم گفت او را که بتحقیق عفو کردیم از تو بدرستی که الله عز وجل میگوید در سورهٔ مؤمنون
که دفع کن بآن خصلتی که آن بهترست خصلت بد را اما سخن تو که بدرستی که بودن با تو هر آینه خواریست
پس خصلت بدیست که کسب کردی آن را و اما سخن تو که بدرستی که جدا شدن از تو هر آینه کفرست پس خصلت
نیکوییست که کسب کردی آن را پس این برابر این یکیست بعد از آن امر کرد باینکه دست برداشته شود از نعیم
چهل و دوم اصل عن رزين قال كنت اتوضأ في ميضاة الكوفة فاذا رجل قد جاء فوضع نعليه ووضع
درته فوقها ثم دنا فتوضأ معي فزحمته فوقع على يديه فقام فتوضأ فلما فرغ ضرب
راسي بالدرة ثلاثا ثم قال اياك ان تدفع فتكسر فتغرم فقلت من هذا فقالوا
امير المؤمنين صلى الله عليه فذهبت اعتذر اليه فمضى ولم يلتفت الي شرح رزین بفتح راء بی نقطه
و کسر زاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است میضاة بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه و
الف و تاء تأنیث است شاید که افراد ضمیر فوقها باعتبار این باشد که درّه را در بالای یک نعل گذاشته باشد زحمته
بزاء با نقطه و حاء بی نقطه بصیغهٔ ماضی متکلم معلوم باب منع است تدفع بصیغهٔ مخاطب معلوم باب منع است تکسر از باب
ضرب است تغرم بغین با نقطه و راء بی نقطه بصیغهٔ مخاطب معلوم باب علم یا مجهول باب افعال یا باب تفعیل است یعنی
روایت است از رزین گفت که بودم که وضو میساختم در وضوگاه کوفه پس ناگاه مردی بتحقیق آمد پس که انداخت نعلین

خود را وا گذاشت تا زبانه خود را در بالای آن بعد از آن نزدیک شد پس وضو ساخت با من پس تند دادم
او را پس افتاد و بر رو دست خود پس برخاست پس دست خود را شست پس وقتی که فارغ شد زد سر مرا
بتازیانه سه بار بعد از آن گفت که دور دار خود را از اینکه تنها باشی پس شکی استخوانی را پس تا و ان کشتی
بعد از آن بیرون رفت پس گفتم که کیست این پس گفتند که امیر المؤمنین صلی الله علیه است پس رفتم که غذ
خواهم کرد سوی او پس رفت و التفات کرد سوی من چهل و دوم اصل عَنْ مَطَرِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنَ عُمَرَ الْوَالِيَ بَعَثَ إِلَيَّ فَأَتَيْتُهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ رَجُلَانِ
قَدْ تَنَاوَلَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَرَشَحَ وَجْهَهُ فَقَالَ مَا تَقُولُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِي هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ
قُلْتُ وَمَا قَالَا قَالَ قَالَ أَحَدُهُمَا لَيْسَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَضْلٌ عَلَى أَحَدٍ مِنْ بَنِي
أُمَيَّةَ فِي الْحَسَبِ وَقَالَ الْآخَرُ لَهُ الْفَضْلُ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ فِي كُلِّ حِينٍ وَغَضِبَ الَّذِي نَصَرَ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَصَنَعَ بِوَجْهِهِ مَا تَرَى فَهَلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ شرح عبد العزیز بن عمر بن عبد العزیز از
جمله بنی امیه حاکم مدینه بوده و پدرش از جمله خلفای بنی امیه مشهور است عمرش بر را بی‌نقطه و شین بانقطه بصیغه
غائب معلوم باب نصر است حسب بفتح حا بی‌نقطه و فتح سین بی‌نقطه و بای یک‌نقطه بمعنی کمالی است که اختیاری
یعنی روایت است از مطر بفتح میم و فتح طا بی‌نقطه و را بی‌نقطه ابن ارقم بفتح همزه و سکون را بی‌نقطه و فتح قاف
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که عبد العزیز بن عمر حاکم مدینه در زمان بنی امیه
کس فرستاد سوی من پس آمدم نزد او و پیش او بودند دو مرد که تحقیق گرفته بود یکی از ایشان ریش را پس
بود روی او را پس حاکم گفت که چه میگویی ای ابو عبد الله در این دو مرد گفتم که چه گفتند که باعث این عمل شد حاکم
گفت که گفت یکی از ایشان که نیست برای رسول الله صلی الله علیه و آله رجحانی بر کسی از بنی امیه در کمال گفت
آن دیگر که برای رسول الله هست رجحان بر مردمان همگی ایشان در هر وقتی و غضبناک شد کسی که نصرت کرده
داد رسول الله صلی الله علیه و آله را پس کرد بروی او آنچه را که می‌بینی پس آیا بر او هست چیزی اصل فَقُلْتُ لَهُ
إِنِّي أَظُنُّكَ قَدْ سَأَلْتَ مَنْ حَوْلَكَ فَأَخْبَرُوكَ فَقَالَ أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ لَمَا قُلْتَ فَقُلْتُ لَهُ كَانَ يَنْبَغِي لِلَّذِي
زَعَمَ أَنَّ أَحَداً مِثْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْفَضْلِ أَنْ يُقْتَلَ وَلَا يُسْتَحْيَى قَالَ فَقَالَ
أَوَ مَا الْحَسَبُ بِوَاحِدٍ فَقُلْتُ إِنَّ الْحَسَبَ لَيْسَ النَّسَبَ أَلَا تَرَى لَوْ نَزَلَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ
فَقَرَاهُ فَقُلْتُ إِنَّ هَذَا الْحَسَبَ قَالَ أَوَ مَا النَّسَبُ بِوَاحِدٍ قُلْتُ إِذَا اجْتَمَعَا إِلَى آدَمَ فَإِنَّ النَّسَبَ
وَاحِدٌ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يُخَالِطْهُ مُشْرِكٌ وَلَا بَغِيٌّ فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ شرح لما بفتح لام و
تشدید میم بمعنی الا است و بیان شد در شرح حدیث بیست و سوم این باب أَوَمَا دو جا مرکب از همزه استفهام

وواو عطف است و ما شبیه بلیس است قراک بقاف و را بی‌نقطه و الف بصیغه ماضی غائب معلوم باب ضرب است
در نسخ فقلت بفا است بنابراین اول خطابیه نیست بلکه معنی آن مصدریه است مثل ودوا لو تدهن فیدهنون موافق
نصب فرا و ابو علی و ابو البقا و تبریزی و ابن مالک چنانچه ابن هشام در مغنی اللبیب گفته تعریف الحسب
برای کمال صرف است بعنوان مبالغه اذا اجتمعا الی آدم عبارت است از اینکه برادران از پدر و مادر باشند زیرا که مجتمعند
در جمیع اصول تا آدم لم یخالطه بخا با نقطه و طا بی‌نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است مشرک
بصیغه اسم فاعل از باب افعالست بدانکه این از جمله دلائل است بر اینکه کتاب الروضه جزو کافی نیست چنانچه منقولست
از شیخ زین الدین رحمه الله زیرا که در آن مذکور است که ابراهیم از نطفه آزر متولد شده و در کافی
در حدیث متناقض نمیباشد چنانچه گذشت در خطبه مصنف که بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام والسنن
القائمة التی علیها العمل و بها یؤدی فرض الله عز و جل و سنة نبیه صلی الله علیه و آله بغی بفتح با و کسر غین
بی‌نقطه و تشدید یا است یعنی پس گفتم او را که بدرستی که من گمان میبرم ترا که تحقیق پرسیدی جمعی
که دور تو اند پس خبر دادند ترا پس حاکم گفت که قسم نهادم بر تو که هیچ نگویی مگر آنکه گویی پس گفتم او را که بود
که سزاوار بود کسی که دعوی کرد که کسی مثل رسول الله صلی الله علیه و آله است در فضیلت اینکه کشته شود و زنده
گذاشته نشود امام گفت که پس حاکم گفت که آیا نیست فضیلت آن دو یکی پس گفتم که بدرستی که فضیلت نسبت
نسبتا یعنی اگر فرود آید بمردی از جمله بعضی این اجناس مردمان پس ضیافت کرد ترا پس گفتی که این است
فضیلت حاکم گفت که آیا نیست نسب آن دو یکی گفتم که چون جمع شوند در جمیع آبا و امهات تا آدم پس
بدرستی که نسب یکی میشود و بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله مخلوط نکرد او را بنا نسب مشرک
از پدران یا مادران او و نه زناکاری اشارت است باینکه پدران و مادران بنی امیه چنین نبوده اند پس حاکم امر کرد
بآن مرد و بقتل رسیده شد پس کشته شد چهل و سوم اصل عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ قَالَ قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ شَيْءٍ تَقُولُ فِي رَجُلٍ سَمِعْتُهُ يَشْتِمُ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَيَبْرَأُ
مِنْهُ قَالَ فَقَالَ لِي هُوَ وَاللَّهِ حَلَالُ الدَّمِ وَمَا أَلْفٌ مِنْهُمْ بِرَجُلٍ مِنْكُمْ دَعْهُ شرح در بعض نسخ
در آخر این حدیث این نیز هست که لا تعرض له الا آن تمس علی نفسک یعنی روایت است از عبید الله بن سلیمان عامری
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه چیز میگویی در مردی که شنیدم از او که دشنام میداد علی صلوات الله
علیه را و بیزار میشد از او راوی گفت که پس امام گفت مرا که او بخدا قسم که حلال الخون است و نیست هزار مرد از ایشان
برابر مردی از شما واگذار او را که مبادا بنی امیه در عوض ترا کشند چهل و چهارم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ سَبَّابَةٍ لِعَلِيٍّ قَالَ فَقَالَ لِي حَلَالُ الدَّمِ وَاللَّهِ لَوْلَا أَنْ تَعُمَّ بِهِ

بونا قال قلت فما تقول في رجل مؤذ لنا قال فقال فيما ذا قلت فيك يذكرك قال فقال لي
له في علي نصيب قلت إنه ليقول ذاك ويظهره قال لا تعرض له شرح سبّاباً بفتح سین مهمله
وتشدید باء یکنقطه اول صیغه مبالغه است تعرض بعین بی‌نقطه وتشدید میم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعل است
ضمیر راجع برجل است یا راجع بالدم است برأ بفتح باء یکنقطه وکسر راء بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وهمزه است
وگاهی منقلب بیاء میشود با تشدید یاء ومراد اینست که اگر تو او را کشتی جمعی از مؤمنان که خبر از آن ندارند تهمت گرفته
میشوند وغمناک میشوند لا تعرض بصیغه مخاطب باب تفعل بحذف یک تاست یعنی روایت است از هشام بن سالم
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگویی در مردی بسیار دشنام دهنده برای علی راوی گفت که پس امام
گفت مرا که حلال خون میبود وبخدا قسم اگر نمیبود اینکه غمناک کنی تو بوسیله کشتن او بیگناهی را راوی گفت که گفتم
که پس چه میگویی در مردی که اذیه کننده است ما را راوی گفت که پس امام گفت که در چه چیز گفتم که در تو مذکور میکند
ترا بدی راوی گفت که پس امام گفت مرا که برای اوست در علی نصیبی یعنی که دشنام من راجع بدشنام
علی میشود پس حلال خونست گفتم که بدرستی که او هر آینه میگوید این دشنام را واظهار میکند آنرا امام گفت که متعرض
مشو برای او ح چهل وپنجم اصل عن حماد عن ابي عبد الله عليه السلم قال لا يخلّد في السجن الا ثلثة الذي
يمسك والمرأة ترتد عن الاسلام والسارق بعد قطع اليد والرجل شرح شاید که حصر در این ثلثه
اضافی باشد بقرینه امثال آنچه می آید در کتاب الدیات در باب الرجل یامر رجلا بقتل رجل که ابشتم است بمثل
بثاء سه نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعیل است التمثیل انداختن بر زمین ونگاه داشتن کسی را برای آنکه
دیگری او را بکشد موافق آنچه می آید در کتاب الدیات در باب الرجل یمسک الرجل فیقتله الآخر که باب یازدهم است
یعنی روایت است از حماد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مخلد نمیشود در زندان مگر سه کس اول کسی که نگاه کند دوم
زن که برگردد از اسلام وتوبه نکند وسیوم دزدی کند بعد از بریدن دست وپا اصل تمّ كتاب الحدود والحمد لله
رب العالمين وصلوته على سيدنا محمد النبي وآله الطاهرين ويتلوه كتاب الديات ان شاء الله تعالى شرح
این از الحاقات کاتبانست یعنی بانجام رسید کتاب الحدود وسپاس الله را که صاحب کل اختیار هر کس است ودرود
ودرود او بر مهتر ما محمد نبی وآل او که پاکانند ولاحق میشود آنرا کتاب الدیات ان شاء الله تعالی فرغ الشارح خلیل بن
الغازي القزويني عفا الله عنهما وعن اسرتهما من املاء شرح كتاب الحدود من الصافي شرح الكافي
لابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الرازي الكليني رضي الله تعالى عنهم في دار المؤمنين قزوين
في يوم الاحد السادس عشر شهر محرم الحرام سنة تسع وسبعين والف هجرية [illegible] مصليا

هزاران درود وهزاران سلام
زما بر محمد وآلش تمام

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله الطاهرين و بعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی
القزوینی عفا الله عنه وعن والدیه ومن احسن الیه مأمور شد بمساعی شرح کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب
بن اسحق رازی کلینی رحمه الله تعالی که مشتملست بر سی وسه کتاب وبانجام رسید شرح کتاب العقل و
کتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة
وکتاب الطهارة وکتاب الحیض وکتاب الجنائز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب
الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعیشة وکتاب النکاح وکتاب العقیقة وکتاب الطلاق وکتاب العتق والتدبیر
والکتابة وکتاب الصید وکتاب الذبائح وکتاب الاطعمة وکتاب الاشربة وکتاب الزی والتجمل والمروة وکتاب
الدواجن وکتاب الوصایا وکتاب المواریث وکتاب الحدود وشروع نمود بتاریخ شنبه دوازدهم شهر محرم الحرام
سال هزار و هفتاد ونه بتوفیق الله تعالی در شرح کتاب سی ام اصل کتاب الدیات شرح الدیات
بکسر دال منقوطه وتخفیف یا دو نقطه در پایین جمع دیه بکسر دال وتخفیف یا خونبها ودیه در اصل مصدر معتل الفاء
وادی ومعتل اللام یائی از باب ضرب است بمعنی دادن خونبها یعنی این کتاب احادیث متعلقه بخونبهاست
ودر این کتاب پنجاه وپنج باب است اول باب القتل دوم باب آخر منه سیوم باب ان من قتل
مؤمنا علی دینه فلیست له توبة چهارم باب وجوه القتل پنجم باب قتل العمد وشبه
العمد والخطاء ششم باب الدیة فی قتل العمد والخطاء هفتم باب الجماعة یجتمعون
علی قتل واحد هشتم باب الرجل یأمر رجلا بقتل رجل نهم باب الرجل یقتل الرجلین
او اکثر دهم باب الرجل یخلص من وجب علیه القود یازدهم باب الرجل یمسک الرجل
فیقتله آخر دوازدهم باب الرجل یقع علی الرجل فیقتله سیزدهم باب نادر چهاردهم
باب من لا دیة له پانزدهم باب الرجل الصحیح العقل یقتل المجنون شانزدهم باب الرجل
یقتل فلم تصح الشهادة علیه حتی خولط هفدهم باب فی القاتل یرید التوبة هجدهم باب
قتل اللص نوزدهم باب الرجل یقتل ابنه والابن یقتل اباه او امه بیستم باب الرجل
یقتل المرأة والمرأة تقتل الرجل وفضل دیة الرجل علی دیة المرأة فی النفس والجراحات بیست ویکم

باب من خطاؤه عمد ومن عمده خطاء بیست ودوم باب نادر بیست وسیوم باب الرجل یقتل
مملوکه او ینکل به بیست وچهارم باب الرجل الحر یقتل مملوک غیره او یجرحه والمملوک یقتل
الحر او یجرحه بیست وپنجم باب المکاتب یقتل الحر او یجرحه والحر یقتل المکاتب او یجرحه
بیست وششم باب المسلم یقتل الذمی او یجرحه والذمی یقتل المسلم او یجرحه او یقتص بعضهم
بعضا بیست وهفتم باب ما یجب فیه الدیة کاملة من الجراحات التی دون النفس وما یجب
فیه نصف الدیة والثلث والثلثان بیست وهشتم باب الرجل یقتل الرجل وهو ناقص الخلقة
بیست ونهم باب نادر سی ام باب دیة عین الاعمی وید الاشل ولسان الاخرس وعین
الاعور سی ویکم باب ان الجروح قصاص سی ودوم باب ما یمتحن به من یصاب فی
سمعه او بصره او غیر ذلک من جوارحه والقیاس فی ذلک سی وسیوم باب الرجل یضرب
الرجل فیذهب سمعه وبصره وعقله سی وچهارم باب آخر سی وپنجم باب دیة الجراحات
والشجاج سی وششم باب تفسیر الجراحات والشجاج سی وهفتم باب الخلقة التی تقسم علیها
الدیة فی الاسنان والاصابع سی وهشتم باب آخر سی ونهم باب دیة الجنین چهلم باب
الرجل یقطع رأس میت او یفعل به ما یکون فیه اجتیاح نفس الحی چهل ویکم باب ما یلزم
من یحفر البئر فیقع فیها المارة چهل ودوم باب ضمان ما یصیب الدواب وما لا ضمان
فیه من ذلک چهل وسیوم باب المقتول لا یدری من قتله چهل وچهارم باب آخر منه چهل وپنجم
باب آخر منه چهل وششم باب الرجل یقتل وله ولیان او اکثر فیعفو احدهم او یقبل الدیة
وبعض یرید القتل چهل وهفتم باب الرجل یتصدق بالدیة علی القاتل والرجل یعتدی
بعد العفو فیقتل چهل وهشتم باب چهل ونهم باب پنجاهم باب القسامة پنجاه ویکم باب ضمان
الطبیب والبیطار پنجاه ودوم باب العاقلة پنجاه وسیوم باب پنجاه وچهارم باب فیما یصاب
من البهائم وغیرها من الدواب پنجاه وپنجم باب النوادر باب اول از اصل باب القتل شرح این باب
باب القتل است ودر این باب دوازده حدیث است اول اصل عن حمران قال قلت لابی جعفر علیه السلام
ما معنی قول الله عز وجل من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا
بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا قال قلت وکیف کانما قتل الناس جمیعا
وانما قتل واحدا فقال یوضع فی موضع من جهنم الیه ینتهی شدة عذاب اهلها لو قتل الناس
جمیعا کان انما یدخل ذلک المکان قلت فانه قتل آخر قال یضاعف علیه شرح وجوه تفسیر این آیت

گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب اطعام المؤمن که باب هشتاد و ششم است و در احادیث
باب فی احیاء المؤمن که باب نود و دوم است یعنی روایتست از حمران بضم حاء بی‌نقطه و سکون میم و راء بی‌نقطه
گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که چیست معنی قول الله عز و جل در سوره مائده که بسبب آنچه گذشت از
حکایت قتل قابیل هابیل نوشتیم در توریة بر بنی اسرائیل این را که شان اینست که هر که کشت انسانی بی کشتن
انسانی یا فسادی در زمین بترک طاعت امام مفترض الطاعة که باعث استحقاق از روی ظلم و ماده هر فسادست
پس چنانست که گویا کشته باشد مردمان را همگی گفت که گفتم که چگونه است اینکه چنانست که گویا کشته باشد مردمان را
همگی و حال آنکه جز این نیست که کشت یکی را امام گفت که گذاشته میشود در طبقه از جهنم که بسوی آن منتهی میشود
سختی عذاب اهل جهنم بیان این آنکه اگر میکشت مردمان را همگی میبود که جز این نباشد که داخل میشود در آن طبقه
مراد اینست که تشبیه باعتبار اشتراک در طبقه است گفتم که پس هرکسی که او کشت دیگری را چگونه میشود گفت که
مضاعف میشود برای او باعتبار شدت عذاب مراد اینست که با اشتراک جمعی در طبقه واحده و منافات ندارد با
اختلاف در شدت و ضعف عذاب **دوم اصل** عن جابر بن یزید عن ابی جعفر علیه السلام قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله اول ما یحکم الله فیه یوم القیمة الدماء فیوقف ابنی
آدم فیفصل بینهما ثم الذین یلونهما من اصحاب الدماء حتی لا یبقی منهم احد ثم الناس
بعد ذلک حتی یأتی المقتول بقاتله فیتشخب دمه فی وجهه فیقول هذا قتلنی فیقول انت
قتلته فلا یستطیع ان یکتم الله حدیثا **شرح** اول مرفوع و مبتدا است الدماء خبر مبتدا است فابنا
یوقف برای و ... بصیغه مضارع غایب معلوم باب فعالست الذین یلونهما عبارتست از اهل شریعت آدم یا
عبارتست از جمعی که زمانی فاصله میان ایشان و میان قابیل و هابیل بود حتی دو جا داخل جمله شده و لا یبقی
و یأتی مرفوعست بتقدیر ان الناس منصوبست بعطف بر ابنی یا بر الذین و ممکن است مرفوع و مبتدا باشد
و بعد ذلک خبر مبتدا باشد و بر هر تقدیر عبارتست از اصحاب دماء از سایر الناس تا انقراض دنیا فیتشخب بشین
با نقطه و خاء با نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع و ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمقتول است الشخب
بفتح شین و سکون خاء دوشیدن شیر بروشی که صدا میشود تا طرفی که شیر در آن دوشیده میشود و در اینجا استعمال
آن در خون باستعاره است دمه منصوب و مفعول به است ضمیر وجهه راجع بقاتلست ضمیر مستتر در یقول اول
راجع بمقتولست و در دوم راجع بالله تعالی است انت بتقدیر استفهام است در سوره نساء چنین است یومئذ
یود الذین کفروا و عصوا الرسول لو تسوی بهم الارض و لا یکتمون الله حدیثا **یعنی** روایتست از جابر بن یزید
بفتح یاء دو نقطه در پایین از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اول آنچه داوری میکند

الله

الله در آن از جمله اعمال جوارح در روز قیامت خونهای بناحق است باین روش که حاضر میکند دو پسر آدم را پس
داوری میکند میان ایشان بعد از آن حاضر میکند جمعی را که بعد از ایشان بی فاصله اند از جمله صاحبان خونها
تا آنکه باقی نماند از ایشان کسی بعد از آن حاضر میکند سایر مردمان را بعد از آن تا آنکه می آید مقتول با کشنده اش
پس میباشد خون فوران کرده در روی او پس میگوید که این کشت مرا پس الله تعالی میگوید که آیا تو کشتی او را پس
توانائی ندارد اینکه پنهان کند از الله تعالی خبری را **سیوم اصل** عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام
قال ما من نفس تقتل برة و لا فاجرة الا و هی تحشر یوم القیمة متعلقة بقاتله
بیده الیمنی و رأسه بیده الیسری او قال الیسار و اوداجه تشخب دما یقول یا رب سل هذا فیم
قتلنی فان کان قتله فی طاعة الله اثیب القاتل الجنة و اذهب بالمقتول الی النار
و ان قال فی طاعة فلان قیل له اقتله کما قتلک ثم یفعل الله عز و جل فیهما بعد
مشیته **شرح** تقتل بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر است برة بفتح باء یک نقطه و تشدید راء بی نقطه مجرور و صفت
نفس است تحشر بصیغه مجهولست متعلقة منصوبست راسه مرفوعست و ذکر آن بعنوان مثالست و ممکنست که بود که غیر
سر باید و نیز چنان کند الاوداج بفتح همزه و سکون واو و دال بی نقطه و جیم جمع ودج بفتح واو و فتح دال
رگهای گردن تشخب بصیغه غایبه است دما مفعول به است فی در فیم ... برای سببیت است اثیب
با ثاء سه نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعالست القاتل مرفوع و نائب
فاعلست الجنة منصوب و مفعول دوم است اذهب بصیغه مجهول باب افعالست باء بالمقتول برای تقویه
تعدیه است مشیته ... بفتح میم و کسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه
که گاهی منقلب بیاء میشود ... تا نیث و ضمیر غایب منصوبست **یعنی** روایتست از ابو الجارود
بجیم و ضم راء بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه زیاد بن منذر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست هیچ انسانی
که کشته شود نیکوکار و نه بدکار مگر بر حالی که او محشور میشود در روز قیامت بر حالی که چسبیده است بکشنده
خود بدست خود و سرش در دست چپ اوست و رگهای گردن او بیرون میباشد خونریزی میکنند
میگوید که ای صاحب کل خیر بپرس از این شخص که برای چه کشت مرا پس اگر باشد که کشته باشد او را
برای فرمانبرداری الله ثواب داده میشود کشنده به بهشت و برده میشود کشته شده بسوی آتش و اگر
گوید که برای فرمانبرداری فلان که امام ضلالتست مثلا گفته میشود او را که بکش قاتل را چنانچه کشت ترا
بعد از آن میکند الله عز و جل در ان دو کس بعد از کشتن هر چه خواسته خود را که عقاب قاتل و عوض برای مقتولست
چهارم اصل عن ابی حمزة الثمالی عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما قال قال رسول الله

صلّى الله عليه وآله لا يغرّنّكم رحب الذراعين بالدم فانّ له عند الله قاتلا لا يموت
قالوا يا رسول الله وما قاتل لا يموت فقال النار **شرح** لا يغرّنّكم بغين منقوطه و تشدید رای منقوطه
بصیغه نهی غایب معلوم باب نصر مؤکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است رحب بفتح راء منقوطه و سکون حاء منقوطه
و باء یک نقطه مرفوع و مضاف است بمعنی واسع ذراع بکسر ذال با نقطه و راء منقوطه و عین بی نقطه بمعنی ساعد است
که از آرنج تا سر انگشتان است و تثنیه آن برای اشارت باینست که فراخ دستی دو قسم است یکی باعتبار خزانه اموال
دیگری باعتبار لشکر بسیار پس رحب الذراعین عبارتست از کسی که کمال شوکت و کمال وسعت خزانه اموال
باشد بالدم برای سببیت است و این اشارتست باینکه بعضی مردمان بسبب خون ناحق صاحب شوکت و اموال
دنیا میشوند و این باعث این میشود که بعضی جاهلان بازی خورند و آن مرتبه را خواهند **یعنی** روایتست
از ابو حمزه ثمالی بضم ثاء سه نقطه و تخفیف میم از علی بن الحسین صلوات الله علیهما گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله که باید که بازی ندهد البته شما را صاحب شوکت و ثروت بسبب خون ناحق چه بدستی که برای
اوست نزد الله کشنده که نمیرد گفتند که ای رسول الله و چیست کشنده که نمیرد پس گفت آتش جهنم

پنجم اصل عن ابي عبيدة عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله
لا يعجبك رحب الذراعين بالدم فانّ له عند الله قاتلا لا يموت **شرح** لا يعجبك بعين بی نقطه
و جیم و باء یک نقطه بصیغه نهی غایب معلوم باب افعالست الاعجاب خوش آمدن چیزی کسی را باقی ظاهر است از
شرح حدیث سابق **ششم اصل** عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ
وجلّ من قتل نفسا بغير نفس او فسادٍ في الأرض فكانّما قتل الناس جميعا قال له في النار مقعد لو قتل
الناس جميعا لم يرد الّا ذلك المقعد **شرح** در نسخ او فساد في الارض ایجا نیست و در اول این باب
پس مراد است لم یرد بکسر راء منقوطه و سکون دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی از باب
ضرب است و الا استثنی مفرغ است و منصوبست محلا و مفعول لم یرد است و مضمون باقی ظاهر است از شرح
حدیث اول این باب **هفتم اصل** عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يزال المؤمن
في فسحة من دينه ما لم يصب دما حراما وقال لا يوفّق قاتل المؤمن متعمّدا للتوبة **شرح**
الفسحه بضم فاء و سکون سین بی نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب حسن فراخی من برای نسبت است دینه بکسر دال
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون است و مراد حیثیت که میان او و دین او سستی بهم رسیده ما
مصدریه زمانیه است لم یصب بکسر صاد بی نقطه و سکون باء یک نقطه از باب افعالست **یعنی** روایتست از
هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پیوسته مومن در فسحت است نسبت بدین او مادام که دنیا

خون حرام را و امام گفت که موفق نمیشود کشنده مومن بر حالی که دانسته باشد برای توبه اشارتست بتغییر آیت
سوره نسا من قتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها و بیان میشود در شرح احادیث باب سیوم **هشتم اصل**
عن ابي حمزة عن احدهما عليهما السلام قال اتي رسول الله صلّى الله عليه وآله فقيل له يا
رسول الله قتيل في جهينة فقام رسول الله صلّى الله عليه وآله يمشي حتّى انتهى الى
مسجدهم قال وتسامع الناس فأتوه فقال من قتل ذا قالوا يا رسول الله ما ندري فقال
قتيل بين المسلمين لا يدرى من قتله والذي بعثني بالحقّ لو انّ اهل السماء والارض
شركوا في دم امرئ مسلم ورضوا به لاكبّهم الله على مناخرهم في النار او قال على وجوههم
شرح اتي بهمزه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است رسول الله مرفوع و نایب فاعلست
قتیل بفاء و صیغه مجهولست و مراد آنست که جمعی آمدند نزد رسول الله پس گفتند او را مثلا قتیل مرفوع و مبتداست
ظرف خبر مبتداست و این دلیل نیست که مبتدا نکره محضه میتواند بود جهینه بضم جیم و فتح میم و سکون
یاء دو نقطه در پایین و نون قبیله ایست و اینجا عبارتست از محله آن قبیله قبیل در دوم بتقدیر استفهام انکاریست
و مبتداست و ظرف صفت قتیل است لا یدری بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب ضرب خبر مبتداست لاکبهم
بفتح لام و تشدید باء یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال از متعدیست که صاحب قاموس گفته اکبه
قلبه و صرعه کاکبه و کبکبه فاکب وهو لازم متعد المناخر بفتح میم و نون و کسر خاء با نقطه و راء بی نقطه جمع منخر بفتح میم
و سکون نون و فتح و کسر خاء بینیست او از شک راویست و ضمیر قال راجع بامام است **یعنی** روایتست از
ابو حمزه از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که آمده شد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفته شد
او را که ای رسول الله کشته شده در جهینه افتاده است پس برخاست رسول الله صلی الله علیه و آله می رفت تا
آنکه رسید سوی مسجد ایشان امام گفت که و شنیدند از یکدیگر آن خبر را مردمان پس آمدند نزد او پس گفت که کشت
این را گفتند که ای رسول الله نمیدانیم پس گفت که آیا کشته شده میان مسلمانان دانسته نمیشود که کشت او را
قسم بآنکه فرستاده مرا بحق که اگر میبود اینکه اهل آسمان و زمین شریک شدند در خون مردی مسلمان و راضی
شوند آن هر آینه سرنگون میکرد ایشان را الله تعالی بر بینیهای ایشان در آتش یا گفت که بر رویهای ایشان

نهم اصل عن سعيد الازرق عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل قتل رجلا مؤمنا
قال يقال له مت ايّ ميتة شئت ان شئت يهوديّا وان شئت نصرانيّا وان شئت
مجوسيّا **شرح** روایتست از سعید کبود چشم از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که کشت مردی مومن را امام
گفت که گفته میشود قاتل را از جانب الله تعالی که بمیر کدام نوع مردن که خواستی اگر خواهی بمیر یهودی و اگر خواهی

بمیر مضرانی و اگر خواهی بسبب مجوسی مراد مومنیست که قاتل اگر مسلمان باشد بی غضب میشود از اسلام **پنجم اصل** عن
محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الرجل لیأتی یوم القیمة ومعه قدر
محجمة من دم فیقول والله ما قتلت ولا شرکت فی دم قال بلی ذکرت عبدی فلانا
فترقی ذلک حتی قتل فاصابک من دمه **شرح** المحجمه بکسر میم وسکون حاء بی نقطه وفتح جیم آلت
حجامت ضمیر قال در دوم راجع بالله تعالی است و وضع ماضی در موضع مضارع برای تحقق وقوعست یا از تقرب
کاینات است و بجای آن فیقول بهترست موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب الاذاعه
که باب صد و شصتم است و ذکرت بصیغه مخاطبست و مراد اظهار سر مؤمن در زمان تقیه است هرچند که نزد غیر مخالف
باشد زیرا که آهسته آهسته بمخالفان میرسد ترقی برای بی نقطه وقاف والف منقلبه از یا بصیغه ماضی غایب معلوم
باب تفعل است الترقی بالا رفتن آهسته آهسته مشار الیه ذلک مصدر ذکرت است فاعل اصابک ضمیر مستتر راجع
بقدر محجمه است **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که مرد هر آینه می آید در روز
قیامت بر حالی که با او بر روی او و همرای او مقدار آلت حجامتی از خونیست پس میگوید که بخدا قسم که نکشتم
کسی را و شریک نشدم در خون کسی الله تعالی میگوید که بلی شریک شدی بیان این آنکه مذکور کردی راز بنده
من فلان پس بالا رفت آن گفتگو تا آنکه کشته شد پس رسید ترا آن مقدار از خون او **یازدهم اصل** عن رجل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یدخل الجنة سافک الدم ولا شارب الخمر ولا مشاء بنمیم
شرح مشاء بفتح میم وتشدید شین بانقطه و الف و همزه منقلبه از یا است النمیم بفتح نون وکسر میم اول مصدر
باب نصر و ضرب سخن چینی **یعنی** روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل نمیشود بهشت را ریزنده
خون بناحق و نه آشامنده خمر و نه رونده از جائی بجائی با سخن چینی **دوازدهم اصل** عن ابی اسامة زید الشحام
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله وقف بمنی حین قضی
مناسکها فی حجة الوداع فقال ایها الناس اسمعوا ما اقول لکم واعقلوه عنی فانی لا ادری لعلی — مناسکه
لا القاکم فی هذا الموقف بعد عامنا هذا ثم قال ای یوم اعظم حرمة قالوا هذا الیوم
قال فای شهر اعظم حرمة قالوا هذا الشهر قال فای بلد اعظم حرمة قالوا هذا البلد
شرح در بعض نسخ مناسکها بضمیر مؤنث است و در بعضی مناسکه بضمیر مذکر و بنابر اول راجع بمنی است و بنابر دوم
راجع برسول الله است حجة بکسر حاء است وداع بفتح واو است هذا الیوم یعنی این است که عید اضحی فضل ایام ذی الحجه
هست با آنکه هنوز فضل عید غدیر نازل نشده بود پس منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث
اول و سیوم باب صیام الترغیب که باب شصت و سیوم است هذا الشهر یعنی بهتر است که ذو الحجه فضل اشهر حرم است و

چهارست ذوالقعده و ذو الحجه و محرم و رجب پس منافات ندارد با آنکه ماه رمضان افضل از ذو الحجه باشد
موافق آنچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث پنجم باب فضل شهر رمضان که باب دوم است و اگر مراد با عظم
مشتمل بودن بر اوقات معظم فی الجمله باشد حاجت باین توجیه نیست **یعنی** روایتست از ابو اسامه زید زیت فروش
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله ایستاد در منی وقتی که آخر کرد مناسک
منی را در حجة الوداع پس گفت که ای مردمان بشنوید آنچه را که میگویم شما را و فرا گیرید بخود آن را از من چه بدرستی
که من نمیدانم شاید که من بر نخورم شما را در این مقام بعد از این سال ما بعد از آن گفت که کدام روز بزرگترست
باعتبار حرمت گفتند که این روز گفت که پس کدام ماه بزرگترست باعتبار حرمت گفتند که این ماه گفت که
پس کدام شهر بزرگترست باعتبار حرمت گفتند که این شهر که مکه است **اصل** قال فان دماءکم واموالکم
علیکم حرام کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا الی یوم تلقونه فیسألکم
عن اعمالکم الا هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد الا من کانت عنده امانة فلیؤدها
الی من ائتمنه علیها فانه لا یحل دم امرئ مسلم ولا ماله الا بطیبة نفسه ولا تظلموا انفسکم
ولا ترجعوا بعدی کفارا **شرح** تلقونه بفتح قاف از باب علم مضاف الیه یوم است فیسألکم مرفوعست الا
دوم بالفتح همزه وتخفیف لام است و در سیوم بکسر همزه وتشدید لام است و استثنا از مال است بلغت بصیغه
متکلم باب تفعیل است و مفعولش لازم بودن خون و مال مسلمانانست بغیر نفس یا فساد و چنانچه گذشت در حدیث — تبلیغ تأکید م
اول رد است بر خلفای ضلالت که آنچه کردند مثل قتل بنی حنیفه و سبی نساء و ذراری ایشان بهانه
انکار زکوة بدروغ **یعنی** گفت که پس بدرستی که خونهای شما و مالهای شما بر شما حرامست مانند
حرام بودن این روز شما در این ماه شما در این شهر شما تا روزی که برخورید الله را پس سؤال کند شما را
از عملهای شما آگاه باشید آیا رسانیدم بانها شما فهمیدید آنچه را که گفتم گفتند که آری گفت که خداوندا
گواه باش آگاه باشید هر که باشد نزد او امانتی پس باید که دهد آن را بسوی کسی که امین شمرد او را بر آن چه
بدرستی که شان اینست که حلال نمیشود خون مرد مسلمان و نه مالش مگر مالی که بخوشنودی دل او باشد
و ستم مکنید خودها را که رفتن مال بناحق و بر مگردید بعد از من کافران بریختن خون بناحق **باب دوم**
اصل باب آخرست شرح این ابی بکیرست از تتمه باب سابق در این باب هفت حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال وجد فی قائم سیف رسول الله صلی الله
علیه وآله صحیفة ان اعتی الناس علی الله عز وجل القاتل غیر قاتله والضارب غیر
ضاربه ومن ادعی لغیر ابیه فهو کافر بما انزل الله علی محمد صلی الله علیه وآله ومن

أَحْدَثَ حَدَثاً أَوْ آوىٰ مُحْدِثاً لَمْ يَقْبَلِ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ صَرْفاً وَلَا عَدْلاً

شرح مناسب این گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیزدهم باب ما نص الله عز وجل و رسوله علی الائمة

علیهم السلام واحداً فواحداً که باب شصت و چهارم است و حدث بصیغهٔ مجهول باب ضرب است قائم بقاف و کسر همزه

ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است اعتی بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و الف منقلبه از

واو بصیغهٔ افعل التفضیل باب نصر است العتو بضم عین و ضم تاء و تشدید واو سرکشی و تعدیه آن بعلی

بتضمین معنی جرأت غیر قاتله عبارتست از خویشان و مانند قاتل خویشاوند او ادعی بتشدید دال بی نقطه مفتوحه

و وشن منقلبه تاء افتعالست و عین بی نقطه و الف منقلبه از واو بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب افتعالست لام

لغیر موالی سببیت است و این اشارتست بآیت سورهٔ احزاب ادعوهم لآبائهم و بیان شده در کتاب الحجة

در حدیث چهارم آخر این باب و مقصود نهی از طلب خون برای خود بسبب غیر پدر واقعی است تفسیر و معنی احداث

می آید در حدیث سوم این باب و تفسیر صرف و عدل می آید در حدیث چهارم این باب یعنی روایت

از معنی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که یافته شد در قبضهٔ شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله طوماری

نوشته که بدرستی که سرکش ترین و دلیرترین مردمان بر الله عز و جل کشندهٔ غیر کشندهٔ او و زننده غیر زننده

اوست و هر که برای خود طلب حق کند بسبب غیر پدر خویش پس او کافرست بآنچه فرو فرستاده الله بر محمد

صلی الله علیه و آله و هر که احداث کند چیزی را یا جا دهد احداث کننده را قبول نمیکند الله عز و جل از او

در روز قیامت صرفی را و نه عدلی را دوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ أَعْتَى النَّاسِ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ

وَمَنْ ضَرَبَ مَنْ لَمْ يَضْرِبْهُ شرح این ظاهرست از شرح سابق سیوم اصل عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ

سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَ

غَيْرَ قَاتِلِهِ أَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضَارِبِهِ وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَنَ اللهُ مَنْ أَحْدَثَ

حَدَثاً أَوْ آوىٰ مُحْدِثاً قُلْتُ وَمَا الْحَدَثُ قَالَ مَنْ قَتَلَ شرح ما المحدث تفسیر ما الحدث است

و در تفسیر آن بمن قتل ظاهر میشود اینکه حدث بفتح حاء و فتح دال بمعنی کشتن است چنانچه صریح میشود از

ششم این باب و احداث آن بمعنی ابتدا کردن بآنست و این احترازست از کشتن کشنده یا فساد کننده

در ارض و باقی ظاهرست از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ الصَّيْقَلِ قَالَ

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وُجِدَ فِي ذُؤَابَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَحِيفَةٌ

فَإِذَا فِيهَا بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِنَّ أَعْتَى النَّاسِ عَلَى اللهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ وَمَنْ ضَرَبَ

غیر

غَيْرَ ضَارِبِهِ شرح ذوابه بضم ذال بانقطه و تخفیف همزه و الف و باء یک نقطه بالای چیزی و مراد اینجا قبضه است

و باقی ظاهرست از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل وَمَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ

عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنْ أَحْدَثَ حَدَثاً أَوْ آوىٰ مُحْدِثاً لَمْ يَقْبَلِ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

مِنْهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ صَرْفاً وَلَا عَدْلاً قَالَ ثُمَّ قَالَ لِي أَتَدْرِي مَا يَعْنِي مَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ

قُلْتُ مَا يَعْنِي بِهِ قَالَ يَعْنِي أَهْلَ الدِّينِ وَالصَّرْفُ التَّوْبَةُ فِي قَوْلِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْعَدْلُ

الْفِدَاءُ فِي قَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح التولی مصدر باب تفعل کسی را امام خود کردن و کسی را دوست

خود گرفتن و چون موالی استعمال میشود در چند معنی و مراد اینجا کسی است که حافظ دین باشد بوسیلهٔ علم بجمیع احکام

دین بطلیل انجاد و فیق آنها مثل من کنت مولاه فعلی مولاه امام تفسیر کرد موالی را باهل الدین بمعنی حافظان

دین و شیعیان بود که موالی و اهل الدین بمعنی موافقان در دین حق باشد و بما انزل الله

بمعنی انکار محکمات قرآنست که در آنهاست نهی از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن صریح شده و بما بزوم

بمعنی انکار آیت سورهٔ مجادله است که لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ

حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ والصرف التوبة آخر کلام

ابراهیم است و مقصود اینست که معنی صرف را از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدیم و او تفسیر توبه کرد باینکه

توبه برگردانیدن خودست از معصیت و معنی عدل را از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدیم و او تفسیر

کرد بمعنی مجاز مثل کفاره دادن بجای آنکه فدا برابر کردن طاعت با معصیت است یعنی و هر که موالی

خود کند غیر موالی خود را پس او کافرست بآنچه فرو فرستاده الله بر محمد صلی الله علیه و آله و هر که ابتدا کند بکشتنی

یا جا دهد ابتدا کننده را قبول نمیکند الله عز وجل از او در روز قیامت صرفی را و نه عدلی را ابراهیم گفت که بعد از آن

گفت امام جعفر صادق علیه السلام مرا که آیا میدانی که چه میخواهد بمن تولی غیر موالیه گفتم که چه میخواهد آن امام گفت که

میخواهد بموالی حافظان دین را و صرف توبه است در قول امام محمد باقر علیه السلام و عدل کفاره است در قول امام

جعفر صادق علیه السلام پنجم اصل عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

وَآلِهِ وَقَفَ بِمِنًى حِينَ قَضَى مَنَاسِكَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ

وَاعْقِلُوهُ عَنِّي فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَلْقَاكُمْ فِي هٰذَا الْمَوْقِفِ بَعْدَ عَامِنَا هٰذَا ثُمَّ قَالَ أَيُّ

يَوْمٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هٰذَا الْيَوْمُ قَالَ فَأَيُّ شَهْرٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هٰذَا الشَّهْرُ قَالَ فَأَيُّ بَلَدٍ

أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هٰذَا الْبَلَدُ قَالَ فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هٰذَا فِي شَهْرِكُمْ

هٰذَا فِي بَلَدِكُمْ هٰذَا إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَهُ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ قَالُوا نَعَمْ قَالَ اللّٰهُمَّ

اللهم اشهد الا ومن كانت عنده امانة فليؤدها الى من ائتمنه عليها فانه لا يحل دم
امرئ مسلم ولا ماله الا بطيبة نفسه ولا تظلموا انفسكم ولا ترجعوا بعدي كفارا شرح
این موافق حدیث آخر باب سابقست ششم اصل عن جميل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته
يقول لعن رسول الله صلى الله عليه وآله من احدث بالمدينة حدثا او آوى محدثا
قلت ما الحدث قال القتل شرح روایتست از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام که میگفت
که لعنت کرد رسول الله صلی الله علیه وآله کسی را که تجاوز کرد در مدینه حد شرع را یا جا داد احداث کننده را گفتم که چیست
معنی حدث امام گفت کشتن هفتم اصل عن كليب الاسدي عن ابي عبد الله عليه السلام
انه قال وجد في ذؤابة سيف رسول الله صلى الله عليه وآله صحيفة مكتوب فيها
لعنة الله والملائكة على من احدث حدثا او آوى محدثا ومن ادعى الى غير ابيه فهو
كافر بما انزل الله عز وجل ومن ادعى الى غير مواليه فعليه لعنة الله شرح تعدیه ادعا بالی متضمن
معنی انتساب است و مراد با دعا سوی غیر پدر طلب حقی مثل حق ارث برای خود بسبب انتساب بغیر پدر ش است و
مراد با دعا سوی غیر موالی طلب حقی مثل اخوت مؤمنان برای خود بسبب انتساب بغیر امام حق است و با فی
ظاهر است از شرح حدیث اول و چهارم این باب باب سیوم اصل باب ان من قتل مؤمنا على دينه فليس
له توبة شرح توبه اینجا عبارتست از کفاره که مذکور میشود در بعض احادیث این باب و مراد اینست که اگر کسی مؤمنی
بسبب ایمان کشد کافرست و اگر پشیمان شود و مؤمن شود کفاره قتل برای او واجب نیست یعنی این باب
بیان اینست که هر که کشت مؤمنی را بنا بر دین او پس نیست برای او کفاره و در این باب چهار حدیث است اول اصل
عن سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل ومن يقتل مؤمنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فيها قال من قتل مؤمنا على دينه فذاك المتعمد الذي قال الله عز وجل
واعد له عذابا عظيما قلت فالرجل يقع بينه وبين الرجل شيء فيضربه بسيفه فيقتله قال
ليس ذاك المتعمد الذي قال الله عز وجل شرح در سوره نسا چنین است ومن يقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه ولعنه واعد له عذابا عظيما
الجزاء مصدر باب ضرب بمعنی آنچه در برابر عملی باشد خواه عقابت آخرت مثل جزاؤه جهنم و خواه عقاب دنیا
مثل انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فسادا ان يقتلوا تا آخر و خواه کفاره مثل فجزاء مثل
ما قتل من النعم تا آخر و خواه غیر آنها ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب بنا بر دلالت بر اینست که جزا متعمد در قتل
مؤمن غیر خلود در جهنم نیست پس کفاره نه ارد و این منافات ندارد با اینکه خلود در جهنم نیز ساقط شود بسبب ندامت

و توبه نفع ندارد زیرا که مراد اینست که برنفسه بر وقوع جزا که خلود در جهنم چیزی نیست لیس ذاک المتعمد الذي قال الله عز
وجل منافات ندارد با اینکه این آیت دلالت کند بالمفهوم بر اینکه فعل او کبیره باشد چنانچه بیان شد در
کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث بیست و سوم باب سی و سیوم که باب الکبائر است زیرا که مراد
بقول او قال الله قول بالمنطوق است یعنی روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از قول الله عز وجل در سوره نسا که و هر که کشت مؤمنی را دانسته پس سزای او جهنم است بر حالی
که همیشگی است در آن تا آخر امام گفت که هر که کشت مؤمنی را بنا بر دین آن مؤمن پس او است متعمدی که گفت الله عز
وجل که و مهیا کرده برای او عذابی بزرگ را گفتم که پس مرد واقع میشود میان او و میان مرد چیزی پس میزند
او را بشمشیر خود پس میکشد او را امام گفت که نیست آنمرد متعمدی که گفت الله عز وجل دوم اصل عن عبد الله
بن سنان وابن بكير عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل عن المؤمن يقتل المؤمن
متعمدا اله توبة فقال ان كان قتله لايمانه فلا توبة له وان كان قتله لغضب او لسبب
شيء من امر الدنيا فان توبته ان يقاد منه وان لم يكن علم به انطلق الى اولياء المقتول
فاقر عندهم بقتل صاحبهم فان عفوا عنه فلم يقتلوه اعطاهم الدية واعتق نسمة وصام
شهرين متتابعين واطعم ستين مسكينا توبة الى الله عز وجل شرح تبا بعاقب الف
منقلبه از لام و الی منقطع بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصرت القود بفتح قاف و فتح واو کشیدن تمام
چیزی از کسی چنانچه در قصاص میباشد ... بصیغه معلوم باب ... صلت و ضمیر راجع
بقاتلست ... قتل است ... فلم یقتلوه برای بیانست و مقصود اینست که گذشتن ایشان از قتل برای
گرفتن خونبهاست توبه منصوب مفعول له است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان و عبد الله بن
بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از مؤمن که میکشد مؤمن را دانسته آیا برای
اوست کفاره پس امام گفت که اگر باشد که کشته باشد او را بسبب ایمانش پس نیست کفاره برای او و اگر
باشد که کشته باشد او را بسبب غضبی یا بسبب چیزی دیگر از عمل کار دنیا پس بدرستی که کفاره او اینست که
انتقام کشیده شود از او و اگر نباشد که علم حاصل شده باشد به او روانه میشود سوی خویشان نزدیک مقتول
پس اقرار میکند نزد ایشان که کشته رفیق ایشان پس اگر گذشتند از او یعنی نکشند او را میدهد به ایشان
خونبها را و آزاد میکند بنده را و روزه میدارد دو ماه پی در پی و طعام میدهد شصت مسکین را برای بازگشت سوی
الله عز وجل سیوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن رجل قتل
مؤمنا وهو يعلم انه مؤمن غير انه حمله الغضب على قتله هل له توبة ان اراد ذلك او لا توبة له

فقال يقاد به وان لم يعلم به انطلق الى اوليائه فاعلمهم انه قتله فان عفوا عنه اعطاهم الدية واعتق رقبة وصام شهرين متتابعين وتصدق على ستين مسكينا **شرح** ضمير منصوب صفت ايفعل يقاد و ضمير مستتر راجع برجل است بار به براي سببيت است و ضمير راجع بمؤمن است و اين مبني بر اينست كه آن جمل باعتباري مقود است و باعتباري ديگر مقود نيست كه در حديث سابق بود **يعني** روايتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه امام پرسيده شد از مردي كه كشت مؤمني را بر حالي كه او ميدانست اينرا كه او مؤمن است غير اينكه شان اينست كه بهشت نشد او را غضب بر كشتن او آيا براي او هست كفاره اگر خواهد كفاره را يا نيست كفاره براي او پس امام در بيان اينكه كفاره هست براي او گفت كه كشته ميشود براي كشتن بسبب آن مؤمن و اگر علم حاصل نشده باشد بوده انه ميشود بسوي خويشان مؤمن پس اعلام ميكند ايشانرا اينكه او كشته مؤمن را پس اگر گذشتند از او ميدهد ايشانرا خونبها و آزاد ميكند بنده را و روزه ميدارد در دو ماه پي در پي و تصدق ميكند بر شصت مسكين

چهارم اصل عن عيسى الضرير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام رجل قتل رجلا متعمدا ما توبته قال يمكّن من نفسه قلت يخاف ان يقتلوه قال فليعطهم الدية قلت يخاف ان يعلموا بذلك قال فلينظر الى الدية فليجعلها صررا ثم لينظر مواقيت الصلوة فليلقها في دارهم **شرح** يمكّن بصيغه مضارع غايب معلوم باب تفعيل تقدير ان است پس منصوب مرفوع مستتر او بود ضمير يقتلوه و ضمير يعلموا راجع بحكام جور است و اين در صورتيست كه قاتل شنيده باشد از اولياي مقتول اينرا كه اگر قاتل معلوم ما شود او را ميكشيم و مانع اولياي مقتول ديت ميگيريم و از حكام جور شنيده باشد كه گفته باشند كه اگر قاتل معلوم ما شود او را ميكشيم و مانع اولياي مقتول از اخذ ديت ميشويم پس نخوت بتحقيق نداره با حديث دوم اين باب ضمير فليعلم راجع باولياي مقتولست الصرر بضم صاد مهمله و فتح راء مهمله اول جمع صره بضم صاد و تشديد راء همياننها اختيار مواقيت صلوة باعتبار اينست كه مردمان در آن وقتها در مسجد براي نماز جماعت پس راهها خلوت ميشود **يعني** روايتست از عيسى كور گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام كه مردي كشت مردي را دانسته چيست كفاره او امام گفت كه اينكه تمكين كند اولياي مقتول را از خود و كشتن كه اگر خواهند كشند و اگر خواهند خونبها گيرند گفتم كه ميترسد كه ظالمان بكشند او را امام گفت كه پس بايد كه دهد ايشانرا خونبها گفتم كه ميترسد كه ظالمان بدهند آنرا امام گفت كه پس بايد كه نظر كند سوي خونبها پس بايد كه گرداند آنرا همياننها بعد از آن بايد كه نظر كند وقتهاي نماز جماعت را پس بايد كه اندازد آن همياننها را در سراي ايشان

باب چهارم باب وجوه القتل شرح اين باب بيان اقسام كشتن است در اين باب كلام علي بن ابراهيم

اصل علي بن ابراهيم قال وجوه القتل على ثلثة ضروب فمنه ما يجب فيه القود او الدية ومنه ما يجب فيه الدية ولا يجب فيه القود والكفارة ومنه ما يجب فيه النار فاما ما يجب فيه النار فرجل يقصد لرجل مؤمن من اولياء الله فيقتله على دينه متعمدا فقتله فيجب فيه النار حتما وليس له الى التوبة سبيل **شرح** وجوه القتل مرفوع و خبر مبتداي محذوفست تقديره هذه وجوه القتل العمد مرفوع و مبتدا است على ثلثه خبر مبتدا است و همه عبارت است از قصد مشترك ميان قتل صريح و قتل شبيه بعمد مثل مزاح كه ذكر ميشود قود بفتح قاف و فتح واو است و الكفاره معطوف بالدية است تقصد بفتح تاء و كسر صاد و بتقديم دال منقوط بصيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب است **يعني** علي بن ابراهيم گفت كه اين بيان اقسام قتل است عمدا ميانه قتل بر سه قسم است چه بعض آن چيزيست كه واجب ميشود در آن قصاص يا خونبها و بعضي از آن چيزيست كه واجب ميشود در آن خونبها و واجب نميشود در آن قصاص و واجب ميشود كفاره و بعضي آن واجب ميشود در آن آتش جهنم پس اما آنچه واجب ميشود در آن آتش جهنم كار مرديست كه قصد كشتن ميكند براي مردي مؤمن از دوستان الله پس ميكشد او را بنابر دين او دانسته پس بتحقيق واجب شد در آن عمل آتش جهنم البته و نيست براي او بسوي توبه راهي بهمعني كه موفق نميشود چنانچه گذشت در حديث هفتم باب اول **اصل** فمثل ذلك مثل من قصد نبيا من انبياء الله او حجة من حجج الله على دينه او ما يقرب من هذه المنازل فليس له توبة لانه لا يكون ذلك القاتل مثل المقتول فيقاد به فيكون عدله لانه لا يقتل نبي نبيا ولا امام اماما ولا رجل مؤمن عالم رجلا مؤمنا عالما على دينه فيقاد نبي بنبي ولا امام بامام ولا عالم بعالم اذا كان ذلك على التعمد منه فمن هنا ليس له الى التوبة سبيل **شرح** مثل دو جا بفتح ميم و فتح ثاء سه نقطه است و المعني من است يقرب از باب حسن است و المنازل بحسب اختلاف منازل هر يك از انبياء و حجج است با جمع مستعمل شده بمعني شبيه مثل در سيوم بكسر ميم و سكون ثاء سه نقطه است فيقاد دو جا منصوبست فيكون منصوبست عدله بكسر عين مهمله و سكون دال بي نقطه منصوبست و ضمير راجع بمقتولست لا در دو لا امام و در جا نامده براي تاكيد نفي است با وجود آنكه دوم بعد از نقاش نفي نهاد سببيت است و اين آغوش است **يعني** و صفت آن صفت كسي است كه قصد كرد پيغمبري را از پيغمبران خدا يا امامي را از امامان الله بنابر دين او يا كسي را كه نزديك ميشود بنسبت آن مرتبه پس نيست براي او توبه زيرا كه شان نيست كه بوده باشد آن قاتل مثل آن مقتول پس قصاص كرده شود بسبب او پس باشد همتاي او زيرا كه شان نيست كه نميكشد پيغمبري پيغمبري را و نه امامي امامي را و نه مردي مؤمن دانا مردي مؤمن دانا را بنابر دين او پس قصاص كرده شود پيغمبري بسبب پيغمبري و نه امامي بسبب امامي و نه دانايي بسبب دانايي چون باشد آن بنابر دانستگي از او پس

از اینجاست که نیست برای او سوی توبه راهی اصل وَ اَمّا ما یجب فیه القود او الدیة فرجل یقصد
رجلاً علی غیر دین ولکنه لسببٍ من اسباب الدنیا الغضب او حسد فیقتله فتوبته ان یمکن
من نفسه فیقاد به او یقبل الاولیاء الدیة ویتوب بعد ذلک ویندم شرح واما آنچه واجب میشود
دران قصاص یا خونبها پس کار مردیست که قصد میکند مردی را بنا بر غیر دین ولیکن برای سببی از اسباب دنیا
برای غضبی یا رشکی پس میکشد اورا پس توبه او اینست که تمکین کند اولیاء مقتول را از خودش پس قصاص کرده
شود یا قبول کنند اولیاء مقتول خونبها را و توبه کند بعد از ان و پشیمان شود اصل وَ اَمّا ما یجب فیه
الدیة ولا یجب فیه القود فرجل مازح رجلاً فوکزه او لکمه او رماه بشیءٍ لا علی جهة الغضب
فاتی علی نفسه فتجب فیه الدیة اذا علم ان ذلک لم یکن منه علی تعمد قبلت منه الدیة ثم
علیه الکفارة بعد ذلک صوم شهرین متتابعین او عتق رقبة او اطعام ستین مسکینا
والتوبة بالندامة والاستغفار ما دام حیا والعزیمة علی ان لا یعود شرح المزاح بکسر میم و زای با نقطه
و حاء بی نقطه مصدر باب مفاعله خوش طبعی الوکز بفتح واو و سکون کاف و زای با نقطه مصدر باب ضرب
مشت زدن اللکم بفتح لام و سکون کاف مصدر باب نصر لگد زدن کسی را اتی بصیغه معلوم است
و ضمیر مستتر راجع برجل اولست و ضمیر نفسه راجع برجل دوم است یعنی و اما آنچه واجب میشود دران خونبها
و واجب نمیشود دران قصاص پس کار مردیست که خوش طبعی کرده با مردی پس مشت زد اورا یا لگد زد اورا
یا انداخت اورا بچیزی مثل سنگی نه بر راه غضب پس کشت اورا پس واجب میشود اورا دران خونبها بعد از ان
این آنکه چون دانسته شود اینکه آن عمل نبود از او بنا بر قصد کشتن قبول کرده میشود از او خونبها بعد
براوست کفاره بعد از ان که روزه دو ماه پی در پی یا آزاد کردن بنده یا خورانیدن شصت مسکین است و توبه
پشیمانی و طلب آمرزش چندانکه زنده است و همت بستن بر اینکه برنگردد سوی مثل آن خوش طبعی اصل
وَ امّا قتل الخطاء فعلی ثلثة ضروب منه ما یجب فیه الکفارة والدیة ومنه ما یجب فیه
الکفارة ولا یجب فیه الدیة ومنه ما یجب فیه الدیة قبل والکفارة بعد وهو قول الله
عز وجل وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأً ومن قتل مؤمنا خطأً فتحریر رقبة
مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا شرح قبل بفتح قاف و سکون با یکنقطه مبنی بر ضم است
و تقدیر قبل الشرط است و مراد اینست که معلق بر شرطی نیست بعد بفتح با یکنقطه و سکون عین بی نقطه و دال
بی نقطه مبنی بر ضم است و تقدیر بعد الشرط است و مراد اینست که معلق بر شرطیست جهت بیان اینکه اگر وسعت
باشد عتق رقبه است و اگر وسعت نباشد صیام شهرین متتابعین است و از اینجا ظاهر میشود نکتهٔ تقدیم تحریر

رقبه

رقبه بر دیه اولاً و تقدیم دیه بر تحریر رقبه آخراً در سوره نساء که وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا
خطأً ومن قتل مؤمنا خطأً فتحریر رقبة مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا
فان کان من قوم عدو لکم وهو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة وان کان من قوم
بینکم وبینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة مؤمنة فمن لم یجد
فصیام شهرین متتابعین توبة من الله وکان الله علیما حکیما زیرا که اگر اول نیز مثل آخر مسبوق
بود ایهام میشد که تحریر رقبه در صورت اول نیز متعلق بر شرط باشد شرح و اما قتل خطاء سه قسم است از جمله
آنست آنچه واجب میشود دران کفاره و واجب میشود دران خونبها و از جمله آنست آنچه واجب میشود دران
کفاره و واجب نمیشود دران خونبها و از جمله آنست آنچه واجب میشود دران خونبها پیش از شرط و کفاره
بعد از شرط و آن مدلول قول الله عز وجل است در سوره نساء که نبوده برای مؤمنی اینکه کشد مؤمنی را
مگر بعنوان خطا و هر که کشت مؤمنی را بعنوان خطا پس واجب براو آزاد کردن رقبه مؤمنه است و خونبهای
تسلیم کرده شده بسوی اولیای مقتول است مگر آنکه تصدق کنند اصل فان کان من قوم عدو لکم
وهو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة ولیس فیه دیة وان کان من قوم بینکم وبینهم
میثاق فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین
توبة من الله وتفسیر ذلک اذا کان رجل من المؤمنین نازلاً بین قوم من المشرکین
فوقعت بینهم حرب فقتل ذلک المؤمن فلا دیة له لقول رسول الله صلی الله علیه وآله
ایما مؤمن نزل دار الحرب فقد برئت منه الذمة شرح پس اگر باشد از جمعی که دشمن اند برای شما بر
حالی که او مؤمن است یعنی کم تر نشده پس واجب براو آزاد کردن رقبه مؤمنه است و نیست دران خونبهائی
و اگر باشد از جمعی که میان شما و میان ایشان پیمانیست پس واجب براو خونبهائیست تسلیم کرده شده بسوی
اولیای او و آزاد کردن بنده است پس هر که وسعت نداشته باشد پس واجب براو روزه دو ماه پی در پی است
برای توبه که واجب است از جانب الله و تفسیر آن اینست که چون باشد مردی از مؤمنان فرود آمده در میان جمعی
از مشرکان پس واقع شود میان ایشان جنگی با مسلمانان پس کشته شود آن مؤمن پس نیست خونبهائی برای
او بدلیل قول رسول الله صلی الله علیه وآله که هر کدام مؤمنی که فرود آمد در حرب پس تحقیق بری شد از او
و بیان مناسب این گذشت در کتاب الجهاد در باب انه لا یحل لمسلم ان ینزل دار الحرب که باب هفدهم است اصل
وان کان المؤمن نازلاً بین قوم من المشرکین واهل الحرب وبینهم وبین الرسول او الامام
میثاق او عهد الی مدة فقتل ذلک المؤمن رجل من المؤمنین فهو لا یعلم فقد وجبت علیه

الدیة والکفارة و اما قتل الخطا الذی تجب فیه الکفارة والدیة فرجل اراد سبعا
او غیره فاخطا فاصاب رجلا من المسلمین فقد وجبت علیه الکفارة والدیة
شرح پس اگر باشد مؤمن و آمده میان جمعی از مشرکان و اهل جنگ بر حالی که میان ایشان و میان
رسول یا امام پیمانی نیست یا شرطیست آمدنی پس کشت آن مؤمن را مردی از مؤمنان بر حالی که او نداند
پس تحقق و جب شد بر او خونبها و کفاره و اما قتل خطائی که واجب میشود در آن کفاره و خونبها پس کار
مردیست که اراده کرد درنده مثل شیر [illegible] را یا غیر آن از اشیا مثل مرغی پس خطا کرد پس برخورد مردی از مسلمانان
پس تحقق و جب شد بر او کفاره و خونبها **باب پنجم اصل اما قتل العمد وشبه العمد والخطاء** شرح
شبه بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه است **یعنی** این باب بیان قتل عمد محض است که قصاص
دارد و بیان شبه عمد است که خونبها بر قاتل است و بیان خطای محض است که خونبها بر عاقله است و در این
باب ده حدیث است **اول اصل** عن جمیل بن دراج عن بعض اصحابه عن احدهما علیهما السلام
قال قتل العمد کل ما عمد به الضرب فعلیه القود و انما الخطا ان ترید الشیء فتصیب غیره
وقال اذا اقر علی نفسه بالقتل قتل وان لم یکن علیه بینة **شرح** کل مرفوع و خبر مبتدا است
و مضافست ما موصوله عبارت از قتلست عمد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است
الضرب مرفوع و نائب فاعلست و ذکر این بعنوان مثالست زیرا که احراق و تغریق و گلو گرفتن و مانند
آنها مثل ضرب است و مقصود زدن بر کسی است که بر او خورده و مقتول شده و این احترازست از صورتی که
مقصود زدن بر دیگری باشد مثل اینکه کسی را خیال کافر حربی کند و او مؤمن باشد چنانچه گذشت در باب
سابق و مثل اینکه کسی را خیال وحشی کند و تیر بر او زند و مثل اینکه تیر بجانب مرغی اندازد و بکسی خورد و فاء فعلیه
برای تفریعست و ضمیر علیه راجع بما است و تقدیم ظرف برای حصر است و مقصود اینست که بنابر غیر آن نباشد
و این منافات ندارد با اینکه بنا بر بعضی افراد آن نیز باشد چنانچه گذشت در باب سابق تریه و تصیب بصیغه
مخاطب باب افعالست الف لام القتل برای عهد خارجیست و مراد قتل موجب قود است و ان وصلیه است
لم یکن از افعال تامه است ضمیر علیه دوم راجع بمقر یا راجع بقتل است بینه مرفوع و فاعل لم یکن است و در بعضی نسخ
نیست و بنابر آن لم یکن از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمقر یا بقتل است و علیه خبر لم یکن است
و ضمیر راجع بقتل یا بمقر است **یعنی** روایتست از جمیل بن دراج از بعضی یارانش از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلام گفت که قتل عمد هر قتلی است که قصد کرده باشد و باشد آن زدن مقتول پس بنابر آنست قصاص
و جز این نیست که خطا اینست که اراده کنی زدن چیزی را پس دریابی غیر آنرا و امام گفت که چون کسی اقرار کند

بخودش کشتن موجب قصاص گشته میشود باختیار اولیاء مقتول هر چند که نباشد بر او گواهانی **دوم اصل**
عن الحلبی قال قال ابو عبد الله علیه السلام العمد کل ما اعتمد شیئا فاصابه بحدیدة او
بحجر او بعصا او بوکزة فهذا کله عمد والخطا من اعتمد شیئا فاصاب غیره **شرح** العمد مرفوع
مبتدا است کل مرفوع و خبر مبتدا است و مضافست و بتقدیر قتل کل است ما بمعنی من است نظیر آنچه گذشت در
نوزدهم باب سابق اعتمد بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست و ضمیر مستتر راجع بما است الاعتماد قصد کردن
وکزه بفتح واو و سکون کاف و زای با نقطه است و ذکر این چهار بعنوان مثالست و مقصود چیزیست که کشتن
از آن غالبی آید و این احترازست از زدن بچوب مسواک و مانند آن من است بتقدیر قتل من است **یعنی** روایتست
از حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که قتل عمد قتل هر کسی است که قصد کرده چیزی را پس یافت آن را
بآلتی مثل کارد یا سنگی یا چوبی یا مشتی پس این همه اش قتل عمد است و قتل خطا قتل کسی است که قصد کرده چیزی را
پس دریافت غیر آنرا **سیوم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام
یخالف یحیی بن سعید قضاتکم قلت نعم قال هات شیئا مما اختلفوا فیه قلت اقتتل غلامان
فی الرحبة فعض احدهما صاحبه فعمد المعضوض الی حجر فضرب به راس صاحبه الذی
عضه فشجه فکز فمات **شرح** عبد الرحمن بن حجاج از اهل کوفه بوده یحیی بن سعید از اهل مدینه بوده و قاضی شد
در مدینه از بنی امیه بوده و بعد از آن منصور دوانیقی او را بعراق برده و قاضی هاشمیه کرده و بعضی میگویند که قاضی
بغداد نیز شد قضاتکم عبارتست از قاضیان بلاد عراق از جانب مخالفان هات بکسر تا دو نقطه در بالا اسم
فعلست بمعنی اعط رحبه بفتح رای بی نقطه و سکون حای بی نقطه و بای یک نقطه موضعیست از کوفه کز بتشدید زای
با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بصاحبه دوم است ماخوذ است از کزاز بضم کاف
یعنی تشنج زخم بسبب سرما **یعنی** روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام
که آیا مخالفت میکند یحیی بن سعید قاضیان عراق را گفتم که آری گفت که بده چیزی را از جمله آنچه اختلاف کرده اند در آن گفتم
که کشتی با یکدیگر کردند دو پسر در رحبه پس دندان گرفت یکی از آن دو رفیقش را پس قصد کرد دندان گرفته شده
بجانب سنگی پس زد آن سر رفیقش را که بدندان گرفته بود او را پس شکست سرش را پس تشنج بر خورد او را
پس مرد او **چهارم اصل** فرفع ذلک الی یحیی بن سعید فاقاده فعظم ذلک علی ابن ابی لیلی و ابن
شبرمة وکثر فیه الکلام وقالا انما هذا خطاء فوداه عیسی بن علی من ماله قال فقال
ان من عندنا لیقیدون بالوکزة و انما الخطاء ان یرید الشیء فیصیب غیره **شرح** لیقیدون
بضم یا بصیغه مضارع معلوم باب افعالست **یعنی** پس رفع کرده شد آن سوی یحیی بن سعید پس قصاص

فرمود قاتل را پس غلط میفرمود آن بر محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی قاضی کوفه و عبد الله بن شبرمه فقیه کوفه و بسیار شد
در این سخن و گفتند که جزا این نیست که این قتل خطا است پس خون بها داد مقتول را عیسی بن علی که حاکم آنجا بود از
مال خود عبد الرحمن گفت که پس امام گفت که هر کسی که جمعی که نزد ما اند هر آینه قصاص میفرمایند بکشتن زدن
و جز این نیست که قتل خطا نیست که اراده کند چیزی را پس بخورد دیگری را **چهارم اصل** علی بن ابراهیم عن
ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محمد بن اسمعیل
عن محمد بن الفضیل عن ابی الصباح الکنانی جمیعا عن ابی عبد الله علیه السلام قالا سألناه عن
رجل ضرب رجلا بعصا فلم یقلع عنه حتی مات أیدفع الی ولی المقتول فیقتله قال نعم و لا
یترک یعبث به و لکن یجیز علیه بالسیف **شرح** و محمد بن یحیی عطف است بر علی بن ابراهیم جمیعا
عبارت است از حلبی و ابو الصباح لم یقلع بقاف و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست
و ضمیر مستتر راجع برجل اولست یقلع مضروبست لا یترک بصیغه مجهولست و ضمیر مستتر راجع برجل ثانیست
یعبث بعین بی نقطه و با یک نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است یجیز بجیم و یا دو نقطه در پایین
و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی
عمیر از حماد از حلبی و روایت کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد از محمد بن اسمعیل از محمد بن الفضیل از ابو الصباح کنانی همگی از
امام جعفر صادق علیه السلام گفتند که پرسیدیم امام را از مردی که زد مردی را بچوبی پس باز نداشت از او تا آنکه مرد آیا داده
میشود سوی ولی مقتول پس کشته او را امام گفت آری و ولی گذاشته نمیشود که بازی کند باو و لیکن زود بکشد
کشتن را بر او بشمشیر **پنجم اصل** عن ابی العباس عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الخطاء
الذی فیه الدیة و الکفارة أهو ان یعتمد ضرب رجل و لا یعتمد قتله قال نعم قلت رجل رمی
شاة فاصاب انسانا قال ذلک الخطاء الذی لا شک فیه علیه الدیة و الکفارة **شرح** یعتمد و رمی
بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و ضمیر علیه راجع بذلک و راجع برامی میتواند بود و بر هر تقدیر دیه از مال عاقله
رامی است و کفاره بر رامی خود است **یعنی** روایت است از ابو العباس فضل بن عبد الملک از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خطائی که در آن است خونبها و کفاره آیا آن است که قاتل قصد کند زدن مردی را
و قصد نکند کشتن او را امام گفت که آری گفتم که قاتل انداخت بجانب گوسفندی پس رسید بانسانی آیا گفته
میشود امام گفت که آن خطائیست که نیست شکی در آن یعنی که خطای محض است بنا بر آن است خونبها و کفاره
ششم اصل عن موسی بن بکر عن عبد صالح علیه السلام فی رجل ضرب رجلا بعصا فلم یرفع العصا
حتی مات قال یدفع الی اولیاء المقتول و لکن لا یترک یتلذذ به و لکن یجاز علیه بالسیف

شرح روایت است از موسی بن بکر از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که زد مردی را بچوبی پس بر نداشت
چوب را تا آنکه مرد امام گفت که داده میشود سوی اولیای مقتول و لیکن ترک کرده نمیشود که لذت و بازی کرده
شود باو و لیکن زود کرده میشود کشتن بر او بشمشیر **هفتم اصل** عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه
السلام لو ان رجلا ضرب رجلا بخزفة او باجرة او بعود فمات کان عمدا **شرح** خزف بفتح خاء با نقطه
و فتح زای با نقطه و فا است اجره بهمزه و الف و ضم جیم و تشدید را بی نقطه است عود بضم عین بی نقطه و سکون واو
و دال بی نقطه است **یعنی** روایت است از ابو بصیر که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر میبود اینکه مردی زده
باشد مرد دیگر را بسفالی یا باجری یا بچوبی پس مرده باشد میبود قتل عمد **بدانکه** منافات نیست میان امثال این و میان
حدیث پنجم این باب زیرا که مراد اینجا آنست که این عمل کاشف و قرینه عمد است پس اگر قاتل دعوی کند که قصد
قتل نداشتم مقبول نیست بر خلاف آنچه گذشت گفته باشد و خطا باشد و لهذا در حدیث آینده در تفسیر قتل خطا میگوید
که الذی لا یتعمد **هشتم اصل** عن العلاء بن الفضیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال العمد الذی
یضرب بالسلاح او العصا لا یقلع عنه حتی یقتل و الخطاء الذی لا یتعمده **شرح**
الذی دو جا بتقدیر عمل الذی است و اول معنوان ثالث است **یعنی** روایت است از علاء بن فضیل از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که قتل عمد مثل کار کسی است که میزند بیراق جنگ مثل شمشیر یا چوب بر حالی که بر نمیدارد
از او تا آنکه کشته شود و قتل خطا کار کسی است که قصد کشتن نکند قتل را **نهم اصل** یونس عن بعض اصحابه عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ان ضرب رجل رجلا بعصا او بحجر فمات من ضربة واحدة
قبل ان یتکلم فهو یشبه العمد فالدیة علی القاتل و ان علاه و الح علیه بالعصا او بالحجارة
حتی یقتله فهو عمد یقتل به و ان ضربه ضربة واحدة فتکلم ثم مکث یوما او
اکثر من یوم ثم مات فهو شبه العمد **شرح** روایت کرد یونس از بعض یارانش از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که اگر زند مردی مردی را بچوبی یا بسنگی پس میرد از یک زدن پیش از آنکه سخن گوید پس آن مانند
عمد است پس خونبها بر قاتل است و اگر بالا باشد مقتول را و الحاح کرد بر او بچوب یا بسنگ تا آنکه کشت او را
پس آن عمد است کشته میشود بآن و اگر زند مقتول را یک زدن پس مقتول سخن گوید بعد از آن درنگ کند
روزی یا دو روز یا بیشتر از روزی بعد از آن میرد پس آن شبه عمد است یعنی که خونبها بر قاتل است **دهم اصل**
عن ابی العباس عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ارمی الرجل بالشیء الذی لا یقتل
مثله قال هذا خطاء ثم اخذ حصاة صغیرة فرمی بها قلت ارمی بها الشاة فاصابت
رجلا قال هذا الخطاء الذی لا شک فیه و العمد الذی یضرب بالشیء الذی یقتل مثله **شرح**

مثالست
ویقتل بصیغهٔ معلوم است ضمیر بهاد را اول راجع بحصاة صغیره است و در دوم راجع بحصاة است و بعنوان
مجهولست
و در بعض نسخ دوم نیست الذی و در سیوم بتقدیر عمل الذی است یضرب بصیغهٔ معلوم است یقتل بصیغهٔ
یعنی روایتست از ابو العباس از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که می اندازم
مرد را بچیزی که نمیکشد مثل آن امام گفت که این خطای محض است بعد از آن برداشت سنگریزهٔ کوچکی را
پس انداخت آن را برای بیان مثال گفتم که می اندازم سنگریزه مثلا گوسفند را پس برخورد و مرد یا امام گفت که این
خطاییست که نیست شکی در آن و عمد آن کسی است که میزند بچیزی که کشته میشود مثل آن **باب ششم اصل**
باب الدیة فی قتل العمد و الخطاء شرح این باب بیان خونبها در قتل عمد و قتل خطاست در این باب دو
حدیثست **اول اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت ابن ابی لیلی یقول کانت الدیة
فی الجاهلیة مائة من الابل فاقرها رسول الله صلی الله علیه و آله ثم انه فرض علی
اهل البقر مائتی بقرة و فرض علی اهل الشاء الف شاة ثنیة و علی اهل الذهب الف دینار
و علی اهل الورق عشرة الاف درهم و علی اهل الیمن الحلل مائة حلة **شرح** کانت تامة آخر
مبنی بر آنست که اصل در خونبها صد شتر باشد و باقی فرع آن باشد باعتبار موافقت در قیمت و بنیه
بودن و ادون شتران بقر جمع بقره است شاء بالف ممدوده جمع شاة بالف مقصوره و تاء وحدت است
و اصل شاة شاه و بهاء و تاء وحدت بوده و اصل همزه با بوده الثنیه بفتح ثاء سه نقطه و کسر نون و تشدید
یاء دو نقطه در پایین گوسفند دو ساله یا در سه ورق بفتح واو و کسر و سکون راء منقوط است حلل بضم حاء
بی نقطه و فتح لام اول جمع حله بضم حاء و تشدید لام است و آن نوعی از لباس است مائة حلة من الحلل
یعنی روایتست از عبد الرحمن حجاج گفت که شنیدم از ابن ابی لیلی میگفت که بود خونبها در زمان جاهلیت
صد از جمله شتران پس بحال خود گذاشت آن را رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن بیستی که او قرار
داد بر اهل گاو دویست گاو و قرار داد بر اهل گوسفند آن هزار گوسفند دو ساله یا در سه و بر اهل طلا
هزار دینار طلا و بر اهل نقره ده هزار درهم و بر اهل یمن حله صد حله را **اصل** قال عبد الرحمن بن الحجاج
فسالت ابا عبد الله علیه السلام عما روی ابن ابی لیلی فقال کان علی صلوات الله علیه یقول
الدیة الف دینار و قیمة الدینار عشرة دراهم و عشرة الاف لاهل الامصار و علی اهل
البوادی الدیة مائة من الابل و لاهل السواد مائتا بقرة او الف شاة **شرح** و قیمة الدینار مرفوع
بعطف بر الف دینار است و مقصود تخییر است پس واو بمعنی او است عشرة دراهم و عشرة آلاف مرفوع
و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی که راجع بقیمة الدینار است و اول باعتبار کل واحد است و دوم باعتبار

مجموع

مجموع من حیث المجموعست و در این اشارتست باینکه جایز است عدول سوی قیمت در یک دینار و جایز است
مجموع و ایضا پس این کلام مشتملست بر طرفین عدول تا میانه برابر قیاس کرده شود و مستوا اندبوده که و قیمة
الدینار عشرة دراهم جمله معترضه باشد و بر هر تقدیر واو در و عشرة الاف بمعنی او است لاهل الامصار
اشارتست باینکه اهل امصار یعنی مثل اهل سایر امصار ند سواد عبارتست از دهها و حاصل این جواب
اینست که تفصیلی که ابن ابی لیلی روایت کرده محل است **یعنی** گفت عبد الرحمن بن حجاج که پس پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه روایت کرد ابن ابی لیلی پس گفت که بود علی صلوات الله علیه که میگفت
که خونبها هزار دینار طلاست یا قیمت دینار است آن ده درهم است با انضمام هفتصد و نود و نه دینار یا ده هزار
درهمست مثلا برای اهل شهرها و بر اهل صحرا خونبها صد از جمله شترانست و برای اهل دهها است
دویست گاو یا هزار گوسفند **دوم اصل** عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام دیة الخطاء
اذا لم یرد الرجل مائة من الابل او عشرة الاف من الورق او الف من الشاء و قال دیة المغلظة
التی تشبه العمد و لیس بعمد افضل من دیة الخطا باسنان الابل ثلث و ثلثون حقة و ثلث
و ثلثون جذعة و اربع و ثلثون ثنیة کلها طروقة الفحل **شرح** لم یرد برای منقوطه و دال بی نقطه
مضارع غایب معلوم معتل العین باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بقاتل است الرجل منصوب و عبارت
از مقتولست و مقصود خطای محض است مثل اینکه اراده مرغی کند و برخورد و مرد یا ورق بفتح واو و کسر راء
عبارت از درهم است المغلظة بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل مجرور و مضاف الیه است و جایز است از قبیل
مغلظه بکسر قاف و سکون تاء که مصدر برای نوعست و باعث غلیظ شدن خونبها میشود و التی صفت المغلظه است
تشبه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعالست در نسخ لیس است و مذکر باعتبار خبر است و الاظهر لیست بتاء
تانیث است تفسیر اسنان ابل گذشت در کتاب الزکوة در باب اسنان الابل که باب نود و هم است و اینجا
میگوییم که الحقة بکسر حاء بی نقطه و تشدید قاف شتر ماده سه ساله یا در چهار الجذعة بفتح جیم و فتح ذال
با نقطه و عین بی نقطه شتر ماده چهار ساله یا در پنج الثنیة بفتح ثاء سه نقطه و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه در
پایین شتر ماده پنج ساله یا در شش الطروقة بفتح طاء بی نقطه و ضم راء بی نقطه و قاف ماده که بر آن جسته
باشد نر **یعنی** روایتست از ابو بصیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که خونبهای قتل خطا چون
اراده نکند کشتن را مرد یا که باشد قاتل آن مرد مقتول را صد از شترانست یا ده هزار از درهمهاست یا
هزار از گوسفندانست مثلا و امام گفت که خونبهای کشتنی غلیظ کنند خونبها را مانند که میشود عمد او نیست عمد
بالاتر است از خونبهای قتل خطای محض بسالهای شتران سی و سه حقه است و سی و سه جذعه است و سی و

چهارشنیه هست جمیع آنها، دوشنبه نیز هست مراد اینست که هرین قتل در اهل بوادی باشد دیت آن شتران است
و در قتل خطای محض کمتر ازین سالها نیز کافیست **اصل** وَسَأَلْتُهُ عَنِ الدِّيَةِ فَقَالَ دِيَةُ الْمُسْلِمِ عَشَرَةُ
آلَافٍ مِنَ الْفِضَّةِ وَأَلْفُ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ وَأَلْفٌ مِنَ الشَّاةِ عَلَى أَسْنَانِهَا أَثْلَاثًا وَمِنَ
الْإِبِلِ مِائَةٌ عَلَى أَسْنَانِهَا وَمِنَ الْبَقَرِ مِائَتَانِ **شرح** الف لام الدیه برای عهد خارجیست و اشاره
بدیه مغلظه است و مراد درین سوال اینست که اگر دران دیت غیر ابل داده شود آیا افضل از دیه خطای محض
میباشد یا نه و حاصل جواب اینست که افضل میباشد مگر در شاه، اسنانها مبنی بر اینست که بچه گوسفند را که سنی
معین که دران آبستن میتواند شد شاة مینامند و پیش ازان حمل یا خروف یا جدی یا عناق مینامند
و آنچه در خونبها معتبر است سه حصه برابر میشود و حصه از سال اولست و حصه از سال دوم است و حصه
از سال سیوم است و این مبنی بر تقریب است زیرا که نه از ثلث صحیح ندارد **یعنی** پرسیدم امام را از
خونبهای در خطای شبیه بعمد پس گفت که خونبهای مسلمان ده هزار است از درهم و هزار دینار است
از طلا و هزار است از گوسفندان بر سالهای آنها سه حصه برابر و از شتران صد است بر سالهای آنها
که گذشت در فقره سابقه و از گاوان دویست است **سیوم اصل** عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الْخَطَاءِ شِبْهِ
الْعَمْدِ أَنْ يُقْتَلَ بِالسَّوْطِ أَوْ بِالْعَصَا أَوْ بِالْحِجَارَةِ إِنَّ دِيَةَ ذَلِكَ تُغَلَّظُ وَهِيَ مِائَةٌ مِنَ
الْإِبِلِ فِيهَا أَرْبَعُونَ خَلِفَةً بَيْنَ ثَنِيَّةٍ إِلَى بَازِلِ عَامِهَا وَثَلَاثُونَ حِقَّةً وَثَلَاثُونَ ابْنَةَ بلث
لَبُونٍ **شرح** ان در اول بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر بدل الخطاء شبه العمد است
یقتل بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و ان در دوم بکسر همزه و تشدید نون مخصوص ابتداء کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
تغلظ بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل است الخلفه بفتح خا و کسر لام و فا آبستن البازل بیا و کنقطه
و الف و کسر زای بانقطه شتری که دندان دو پهلوی دهن او روییده باشد و آن در سال نهم میباشد و
در انسال آنرا بازل عامها مینامند و در سال دوم بازل عامین مینامند و همچنین تا آخر پس بازل عامها جماعت
از شتر ماده هشت ساله یا در نه پس ثنیه الی بازل عامها جماعتست از شتر ماده شش ساله یا در هفت
یا هفت ساله یا در هشت یا شامل طرفین نیز هست ابنة لبون بفتح لام و ضم با کنقطه بمعنی شتر ماده دو ساله
یا درسه هست **یعنی** بدانکه جمع میان این و سابق تخییر میتواند بود بنا بر اینکه در قیمت تفاوتی ندارد
روایت است از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در قتل خطای شبیه عمد اینکه کشته شود بتازیانه یا بچوب یا بسنگ که بدرستی که خونبهای آن

غلیظ

غلیظ کرده میشود و آن در اهل بوادی صد است از شتران که در آنهاست چهل آبستن که میان ثنیه تا
بازل عامها سالش است و سی حقه است و سی ابنه لبون است **اصل** وَلِلْخَطَاءِ يَكُونُ فِيهِ ثَلَاثُونَ
حِقَّةً وَثَلَاثُونَ ابْنَةَ لَبُونٍ وَعِشْرُونَ ابْنَةَ مَخَاضٍ وَعِشْرُونَ ابْنُ لَبُونٍ ذَكَرٌ وَقِيمَةُ
كُلِّ بَعِيرٍ مِنَ الْوَرِقِ مِائَةٌ وَعِشْرُونَ دِرْهَمًا أَوْ عَشَرَةُ دَنَانِيرَ وَمِنَ الْغَنَمِ قِيمَةُ كُلِّ نَابٍ مِنَ
الْإِبِلِ عِشْرُونَ شَاةً **شرح** ابنة مخاض بفتح میم و تخفیف خاء با نقطه و الف و ضاد منقوط بمعنی
شتر کره ماده یکساله یا در دو است ذکر مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو ذکر و این تاکید برای
قریب بودن است و او در و قیمة حالیه است و مراد بعیر شتریست که داخل خونبهای شبه عمد است بجهة
وسط آن که مقصود است پس قیمت نصف طرفین نیز موافق آن خواهد بود و مقصود بیان تفاوت
بسیار میان دیت مخفف و دیت مغلظ است مائة و عشرون درهما او عشرة دنانیر منافات ندارد
با آنچه گذشت در حدیث اول این باب که قیمت یک دینار ده درهم است زیرا که قیمت دینار گاهی مختلف
میشود در کم و زیاد بحسب بازار و زمان پس هر کدام ازین دو حدیث مبنی بر حال زمان خود است الناب
بنون و الف و با کنقطه شتر ماده سالدار و مراد اینجا بعیریست که مذکور شد عشرون شاة مبنی
بر حال آن زمانست چون گوسفند ارزان بوده پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول
این باب زیرا که آنچه گذشت در دیه اهل سواد است و اینحدیث در دیت اهل بوادی است **یعنی**
و قتل خطای محض در اهل بوادی میباشد دران سی حقه و سی ابنه لبون و بیست ابنه مخاض و بیست
ابن لبون آن نرینه است و حال آنکه قیمت هر شتری که در شبه عمد است از درهم صد و بیست درهم است
یا از طلا ده دینار است و از گوسفندان قیمت هر بعیری از جمله شتران بیست گوسفند است **چهارم اصل**
عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ فِي الدِّيَةِ قَالَ أَلْفُ دِينَارٍ أَوْ عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَيُؤْخَذُ مِنْ
أَصْحَابِ الْحُلَلِ الْحُلَلُ وَمِنْ أَصْحَابِ الْإِبِلِ الْإِبِلُ وَمِنْ أَصْحَابِ الْغَنَمِ الْغَنَمُ وَمِنْ أَصْحَابِ
الْبَقَرِ الْبَقَرُ **شرح** مقصود اینجا بیان دیت اهل امصار است پس ویؤخذ تا آخر مبنی بر اینست که بعض
امصار را میسر نیست دادن دنانیر و دراهم باعتبار اینکه از اصحاب حلل و مانند آن باشد پس ماخوذ
میشود از او بحساب قیمت و لهذا تعیین عدد حلل و مانند آن نکرده **یعنی** روایت است از جمیل بن دراج
که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است و از جمله من اجتمعت العصابة علی تصحیح ما یصح
عنه است در دیت اهل امصار گفت که هزار دینار یا ده هزار درهم است و گرفته میشود از اهل حلل حلل و
از اهل شتران شتران و از اهل گوسفندان گوسفندان و از اهل گاوان گاوان بحساب قیمت موقوفه

بهره‌ها که رسد پنجم اصل عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ وَحَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ الدِّيَةُ عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ أَوْ أَلْفُ دِينَارٍ قَالَ جَمِيلٌ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
الدِّيَةُ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ شرح قال جمیل کلام ابن ابی عمیرست و این دو روایت منافی یکدیگر نیست زیرا
که اول در اهل امصارست و دوم در اهل بوادی یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر از جمیل و حماد از
حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دیت اهل امصار ده هزار درهم یا هزار دینارست گفت جمیل که
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که دیت اهل بوادی صد از جمله شترانست ششم اصل عَنْ كُلَيْبٍ الْأَسَدِيِّ
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُقْتَلُ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ مَا دِيَتُهُ قَالَ دِيَةٌ وَثُلُثٌ
شرح نظیر این گذشت در کتاب الصیام در حدیث نهم باب من وجب علیه صوم شهرین متتابعین تا آخر که باب
پنجاه و ششم است یقتل به صیغه مجهول یا معلوم است یعنی روایتست از کلیب بضم کاف و فتح لام اسدی گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که کشته میشود در ماه حرام که ذو القعده و ذو الحجه و محرم و رجب است
چیست خونبهای او گفت که خونبهای و ثلث خونبهای است هفتم اصل عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي قَتْلِ الْخَطَإِ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ أَوْ أَلْفٌ مِنَ الْغَنَمِ أَوْ عَشَرَةُ آلَافِ
دِرْهَمٍ أَوْ أَلْفُ دِينَارٍ فَإِنْ كَانَتِ الْإِبِلُ فَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ ابْنَةَ مَخَاضٍ وَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ
ابْنَةَ لَبُونٍ وَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ حِقَّةً وَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ جَذَعَةً شرح کانت اه یا ناقصه
و بنا بر اول الابل مرفوعست و بنا بر دوم ضمیر مستتر در کانت راجع است به دیت که مفهومست از سابق و الابل
منصوبست جمع میان این چهار عدد و آنچه گذشت در حدیث دوم و سیوم این باب تخییریست یعنی روایتست
از علا بفتح عین بی‌نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده ابن فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او گفت که در قتل خطای محض است صد از جمله شتران بر اهل بوادی یا هزار از جمله گوسفندان بر اهل
سواد یا ده هزار درهم یا هزار دینار بر اهل امصار پس اگر باشد شتران پس بیست و پنج ابنه مخاض است
و بیست و پنج ابنه لبون است و بیست و پنج حقه است و بیست و پنج جذعه است تفسیر اینها گذشت در شرح حدیث
دوم و سیوم این باب اصل وَالدِّيَةُ الْمُغَلَّظَةُ فِي الْخَطَإِ الَّذِي يُشْبِهُ الْعَمْدَ الَّذِي يُضْرَبُ بِالْحَجَرِ
أَوْ بِالْعَصَا الضَّرْبَةَ وَالضَّرْبَتَيْنِ لَا يُرِيدُ قَتْلَهُ وَهِيَ أَثْلَاثٌ ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ حِقَّةً وَثَلَاثٌ
وَثَلَاثُونَ جَذَعَةً وَأَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ ثَنِيَّةً كُلُّهَا خَلِفَةٌ طَرُوقَةُ الْفَحْلِ وَإِنْ كَانَ مِنَ الْغَنَمِ فَأَلْفُ
كَبْشٍ وَالْعَمْدُ هُوَ الْقَوَدُ أَوْ رِضَا وَلِيِّ الْمَقْتُولِ شرح الدیه مرفوع و مبتداست المغلظه بفتح لام مشدده است
صفت است فی الخطا خبر مبتداست الذی در اول صفت الخطاست و در دوم بدل اولست و بتقدیر حال الذی

یعزب

یعزب به صیغه معلومست الضربه منصوب و مفعول مطلق است لا یرید جمله حالیه است ضمیر قتله راجع به مفعول الذی
که مفهومست از سابق طروقه الفحل صفت دوم خلفه است ضمیر مستتر در کان راجع به قاتل است من الغنم
به تقدیر من اهل الغنم است القود بفتح قاف و فتح واو و دال بی‌نقطه قصاص و آن به تقدیر سبب القود است
نظیر آیت سوره بقره ما یاکلون فی بطونهم الا النار و آیت سوره نسا انما یاکلون فی بطونهم نارا رضا به کسر را
و الف مقصوره و مضافست و معنی مرضی به است یعنی و دیت غلیظ کرده شده در خطائیست که شبیه
میشود به عمد احوال کسی که میزند کسی را به سنگ یا به چوب مثلا یکبار زدن و دو بار زدن در حالی که اراده ندارد کشتن
او را و آن دیت سه ثلث است تقریبا سی و سه حقه است و سی و سه جذعه است و سی و چهار ثنیه است همه
آنها آبستن زده شده و نرست و اگر باشد قاتل از اهل گوسفندان پس دیت مغلظ هزار قوچ است و قتل عمد
آنست سبب قصاص یا صلح وارث مقتول هشتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ وَابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ جَمِيعاً
عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَزُرَارَةَ وَغَيْرِهِمَا عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الدِّيَةِ قَالَ
هِيَ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ وَلَيْسَ فِيهَا دَنَانِيرُ وَلَا دَرَاهِمُ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ
فَقُلْتُ لِجَمِيلٍ هَلْ لِلْإِبِلِ أَسْنَانٌ مَعْرُوفَةٌ فَقَالَ نَعَمْ ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ حِقَّةً وَثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ
جَذَعَةً وَأَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ ثَنِيَّةً إِلَى بَازِلِ عَامِهَا كُلُّهَا خَلِفَةٌ إِلَى بَازِلِ عَامِهَا قَالَ وَرَوَى ذَلِكَ
بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْهُمَا شرح روایتست از علی بن حدید بفتح حای بی‌نقطه و کسر دال بی‌نقطه اول و محمد بن ابی عمیر همگی از جمیل
بن دراج از محمد بن مسلم و زراره و غیر ایشان از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در دیت اهل بوادی گفت
که آن صد از شترانست و نیست در آن دینارها و نه درهمها و نه غیر آن گفت ابن ابی عمیر که پس گفتم
جمیل را که آیا برای آن شتران است سالهای معلوم پس گفت که آری سی و سه حقه است و سی و سه جذعه است
و سی و چهار ثنیه است تا بازل عامش همه آنها آبستن است تا بازل عامش گفت ابن ابی عمیر که روایت کرده
آن اسنان معروفه را بعض یاران ما از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اصل وَزَادَ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ
فِي حَدِيثِهِ أَنَّ ذَلِكَ فِي الْخَطَإِ قَالَ قِيلَ لِجَمِيلٍ فَإِنْ قَبِلَ أَصْحَابُ الْعَمْدِ الدِّيَةَ كَمْ لَهُمْ قَالَ مِائَةٌ
مِنَ الْإِبِلِ إِلَّا أَنْ يَصْطَلِحُوا عَلَى مَالٍ أَوْ مَا شَاءُوا مِنْ غَيْرِ ذَلِكَ شرح ان بفتح همزه و تشدید نون است
مراد به خطا اینجا شبیه عمد است قیل در اول به کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین است و در دوم به فتح قاف
و کسر با یک نقطه است و در نسخ کم لی لهم است آن موافق مذهب اخفش است و نزد جمهور نحات در کم بنا است و اکثر
استعمال آن نزد اهل بوادی در شتران است یعنی و زیاد کرد علی بن حدید در حدیث خود اینرا که آن دیت در
خطای شبیه عمد است علی بن حدید گفت که گفته شد جمیل را که پس اگر قبول کنند وارثان حق قتل عمد دیت را

چند برای ایشانست جمیل گفت که صد از شتران مگر آنکه صلح کنند بر شترانی دیگر یا آنچه خواسته باشند
از غیر آن نهم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال من قتل مؤمنا
متعمدا فانه یقاد به الا ان یرضی اولیاء المقتول ان یقبلوا الدیة او یتراضوا باکثر
من الدیة او اقل من الدیة فان فعلوا ذلک بینهم جاز وان تراجعوا اقیدوا وقال
الدیة عشرة آلاف درهم او الف دینار او مائة من الابل شرح یقاد یعنی قصاص و دال منقطه
بصیغه مضارع غایب مجهول معتل العین واوی باب افعالست الا الا کشتن قاتل بسبب مقتول یتراضوا
بفتح ضاد است و ضمیر راجع بمجموع اولیای مقتول و قاتلست ضمیر تراجعوا نیز راجع بمجموعست قیدوا یعنی
یا دو نقطه در پایین و دال منقطه بصیغه ماضی مجهول معتل العین یائی باب تفعیلست و ضمیر راجع بمجموعست [illegible]
بند کردن مراد اینست که اگر پشیمان شوند از صلح و اراده کشتن کنند منع کرده میشوند خواه بزندان و خواه بغیر آن
و در اکثر نسخ اقیدوا بصیغه مجهول معتل واوی باب افعالست و آن خوب مبنیا بر یعنی روایتست از بعض
یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که هر که کشت مؤمنی را دانسته پس بکشتن که او کشته میشود
بسبب آن مؤمن مگر آنکه راضی شوند وارثان نسبی مقتول باینکه قبول کنند خونبها را یا راضی شوند ایشان
و قاتل بیشتر از خونبها یا کمتر از خونبها پس اگر صلح کنند آن را میان ایشان که روا میشود و اگر قاتل یا اولیای مقتول
برگردند از صلح بند کرده میشوند و امام گفت که خونبها در اهل شهرها ده هزار درهم یا هزار دینار است یا در اهل بادیه
صد از شتر است دهم اصل جز آنکه ترک ذکر دیت اهل سواد مبنی بر اینست که ذکر اینها بعنوان تمثیلست
عن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی صلوات الله علیه یقول تستأدی دیة الخطاء
فی ثلث سنین وتستأدی دیة العمد فی سنة شرح تستأدی بسکون همزه و تخفیف دال منقطه و الف
منقلب از یاء بصیغه مضارع غایبه مجهول باب استفعالست و فاعل محذوف و مفعول ما لم یسم فاعله دیتست مراد بخطا اینجا خطای محض است
و مراد بعمد شبه عمد است بقرینه اینکه عمد محض دیت ندارد مگر آنکه صلح شود و در آن مدار بر مقتضای صلح است و مگر
در صورتی که مانعی از قصاص باشد مثل اینکه بعض ورثه را غیر اولیای مقتول بگیرد چنانچه می آید در حدیث اول
باب آینده و مخفی نماند که اگر مراد بخطا خطای محض و بعمد عمد محض باشد این حدیث قاصر میشود از استیفای شقوق
مگر آنکه مراد این باشد که دیت وسط در دو سال استیفا میشود چنانچه در شرایع از شیخ مفید منقولست و شیخ زین
الدین در شرح آن بنا بر این حدیث که گذشته یعنی روایتست از ابو ولاد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود
علی صلوات الله علیه که میگفت که مطالبه ادا میشود دیت قتل خطای محض در سه سال و مطالبه ادا میشود دیت
شبه عمد در سالی یازدهم اصل باب الجماعة یجتمعون علی قتل واحد شرح این باب بیان حکم جماعتی

که اتفاق

که اتفاق میکنند بر کشتن یک کس و در این باب دو حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلام فی عشرة اشترکوا فی قتل رجل قال یخیر اهل المقتول فایهم شاؤوا قتلوا ویرجع
اولیاؤه علی الباقین بتسعة اعشار الدیة شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
در ده کس که شریک یکدیگر شدند در کشتن مردی امام گفت که صاحب اختیار کرده میشوند وارثان نسبی مقتول
پس کدام ایشان را که خواهند میکشند و برمیگردند خویشان آن کس بر باقیماندگان که نه کس اند بنه عشر خونبها
دوم اصل عن عبد الله بن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجلین قتلا رجلا قال ان
اراد اولیاء المقتول قتلهما ادوا دیة کاملة وقتلوهما وتکون الدیة بین اولیاء المقتولین
وان ارادوا قتل احدهما وقتل احدهما ادی الدیة صاحبه من کلیهما شرح مقتولین
تثنیه اسم مفعولست و مراد وارثان مقتول است و دال منقطه بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم با ضمیر است
قتل او با بر دوم صاحبه فاعل یا مفعولست بعنوان تنازع و جار متعلق است از وارث مقتول و ضمیر راجع بمقتولست
یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام در دو مرد که
کشتند مردی را امام گفت که اگر خواهند وارثان مقتول کشتن آن دو را میدهند دیتی کامله را و میکشند آن
دو را و میباشد آن دیت مرده دو میان وارثان دو مقتول بنا نصف و اگر اولیای مقتول اراده کنند کشتن
یکی از آن دو را پس کشتند او را میدهد آنکه کشته شده نصف دیت را بسوی وارثان مقتول دوم و اگر رد کرده
نشود دیت یکی از آن دو کشته نشود یکی از آن دو بقبول نکند خونبهای مقتول او را صاحبش از جزو
کامل بها نصف یا بقید مصالحه سیوم اصل عن ابن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قتل
الرجلان والثلاثة رجلا فان ارادوا قتلهم ترادوا فضل الدیات وان اخذوا دیة صاحبهم
شرح ضمیر ارادوا راجع باولیا مقتولست و مراد بقتلهم قدر مشترک میان قتل جمیع و قتل بعض است ترادوا بتشدید دال
بی نقطه مضموم بصیغه ماضی معلوم باب تفاعلست و ضمیر راجع بمجموع اولیای مقتول اول و متروک از جمله فان قتلت
فضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه منصوبست یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون کشتند دو مرد و سه مرد مردی را پس اگر اولیای مقتول اراده کنند کشتن ایشان را بر میگردانند زیادتی
آن دیتها را و اگر اراده کنند میگیرند دیت یار خود شان را چهارم اصل عن الفضیل بن یسار قال قلت لابی
جعفر علیه السلام عشرة قتلوا رجلا فقال ان شاء اولیاؤه قتلوهم جمیعا وغرموا تسع دیات
وان شاؤوا تخیروا رجلا فقتلوه وادی التسعة الباقون الی اهل المقتول الاخیر عشر الدیة
کل رجل منهم قال ثم الوالی بعد یلی ادبهم وحبسهم شرح غرموا بفتح غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم

با سالم بجا حالیه است بتقدیر قد بقرینه حدیث ثم این است که مرفوع و بدل القسد است بفتح بنی بر ضم است جسم بفتح
حا مهمله و سکون با یکنقطه منصوبست **یعنی** روایتست از فضیل بن یسار گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که دو
کس کشته شدند مرد را حکم چه میشود پس امام گفت که اگر خواهند نزدیکان آن مرد میکشند ایشان را بهمکی بر حالی که آن کشتند
باشند خونبها را و اگر خواهند اختیار میکنند مردی را پس میکشند او را و میدهند دو کس باقیمانده کان سوی وارثان
مقتول دوم و هیک خونبها را هر مردی از ایشان امام گفت که بعد از آن حاکم وا میرسد تعزیر آن دو کس را و در
زندان کردن ایشان را بقدری که میبیند هر که هست **پنجم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فِي أَرْبَعَةٍ شَرِبُوا فَسَكِرُوا فَأَخَذَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ السِّلَاحَ
فَاقْتَتَلُوا فَقُتِلَ اثْنَانِ وَجُرِحَ اثْنَانِ فَأَمَرَ بِالْمَجْرُوحَيْنِ فَضُرِبَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ
قَضَى بِدِيَةِ الْمَقْتُولَيْنِ عَلَى الْمَجْرُوحَيْنِ وَأَمَرَ أَنْ تُقَاسَ جِرَاحَةُ الْمَجْرُوحَيْنِ فَتُرْفَعَ مِنَ الدِّيَةِ فَإِنْ
مَاتَ الْمَجْرُوحَانِ فَلَيْسَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولَيْنِ شَيْءٌ **شرح** شربوا و سکروا از باب علم است اخذ بجای
بانقطه و ذال بانقطه از باب نصر است یکجا منقطه و تشدید دال منقوطه از باب افعالست الاحدا و تند کردن سلاح که سین
اقتتلوا از باب افتعالست امر و جرح بصیغه معلوم است ضرب بصیغه مجهولست تقاس بقاف و سین منقطه بصیغه
مضارع غایبه مجهول از باب ضرب است القیاس و رسیدن مقدار چیزی ترفع بصیغه مجهول از باب منع
یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در چهار کس
که شراب خوردند پس مست شدند پس بر داشتند بعضی ایشان بر بعضی یراق را پس جنگ با یکدیگر کردند پس کشته
شدند دو کس و زخم کرده شدند دو کس پس امر کرد به مجروح پس زده شد هر یک از ایشان هشتاد
تازیانه و حکم کرد بخونبهای دو کشته شده بر دو زخم کرده شده و امر کرد با یکه واسیده شود قدر زخم دو زخم کرده
پس برداشته شود از خونبها پس اگر بمیرند آن دو زخم کرده شده پس نیست بر کسی از وارثان دو کشته شده
چیزی از خونبها مراد نیست که واپس میدهند چیزی را که گرفته اند از جمله خونبها **ششم اصل** عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رُفِعَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ سِتَّةُ غِلْمَانٍ كَانُوا
فِي الْفُرَاتِ فَغَرِقَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ فَشَهِدَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلَى اثْنَيْنِ أَنَّهُمَا غَرَّقَاهُ وَشَهِدَ اثْنَانِ
عَلَى الثَّلَاثَةِ أَنَّهُمْ غَرَّقُوهُ فَقَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالدِّيَةِ أَخْمَاسًا ثَلَاثَةَ أَخْمَاسٍ عَلَى الِاثْنَيْنِ وَ
خُمُسَيْنِ عَلَى الثَّلَاثَةِ **شرح** رفع بصیغه ماضی غایب مجهول از باب منع است ستة مرفوع و نایب فاعلست و مراد
رفع قضیه ایشانست ستة اند غلمان که آن غلامان بالغان نبودند و میتوانند بود که نابالغان باشند
و مبنی باشد بر آنچه می آید در کتاب الشهادات در احادیث باب شهادة الصبیان که باب یازدهم است که گواهی

نابالغ مقبول است در قتل فی الجمله چنانچه بیان میشود فغرق بغین با نقطه و را بی نقطه و قاف بصیغه مجهول از باب تفعیل
بصیغه معلوم از باب علم است غرقاه و غرقوه بصیغه معلوم از باب تفعیل است **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که مرفوع شد سوی امیر المؤمنین صلوات الله علیه قضیه شش پسر که بودند برای آب بازی در فرات پس غرق
کرده شد یکی از ایشان پس گواهی دادند سه کس از ایشان بر دو کس با آنکه آن دو کس غرق کردند او را و گواهی
دادند دو کس بر آن سه کس با آنکه ایشان غرق کردند او را پس حکم کرد علیه السلام بخونبها بر حالی که پنج حصه برابر باشد
سه خمس را بر آن دو کس بوسیله شهادت سه کس بر ایشان و دو خمس را بر آن سه کس بوسیله شهادت دو کس بر ایشان
هفتم اصل عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلَيْنِ اجْتَمَعَا عَلَى قَطْعِ يَدِ
رَجُلٍ قَالَ إِنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْطَعَهُمَا أَدَّى إِلَيْهِمَا دِيَةَ يَدٍ قَالَ وَإِنْ قَطَعَ يَدَ أَحَدِهِمَا رَدَّ الَّذِي
لَمْ تُقْطَعْ يَدُهُ عَلَى الَّذِي قُطِعَتْ يَدُهُ رُبُعَ الدِّيَةِ **شرح** ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب
مبنی بر توسع است **یعنی** روایتست از ابی مریم انصاری از امام محمد باقر علیه السلام در دو مرد که اتفاق کردند
بر بریدن دست مردی گفت که اگر خواهد آنکه دست بریده آن دو کس را میدهد سوی ایشان خونبهای
دستی را که نصف خونبهای نفس است امام گفت که و اگر برد دست یکی از آن دو را پس میگرداند آنکه بریده
است او را آنکه بریده شده دست او ربع خونبهای نفس را **هشتم اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَائِطٍ اشْتَرَكَ فِي هَدْمِهِ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ فَوَقَعَ عَلَى
وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَمَاتَ فَضَمَّنَ الْبَاقِيَيْنِ دِيَتَهُ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ضَامِنٌ صَاحِبَهُ **شرح** فضمن
بصیغه معلوم از باب تفعیلست **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین
علیه السلام در دیواری که شریک یکدیگر شدند در فرود آوردن آن سه کس پس افتاد بر یکی از ایشان پس مرد پس ضامن
کرد دو کس باقیمانده را خونبهای او زیرا که هر یک از آن سه کس ضامن یار خویش است **نهم اصل** عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ
وَغَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا اجْتَمَعَ الْعِدَّةُ عَلَى قَتْلِ رَجُلٍ وَاحِدٍ حَكَمَ الْوَالِي أَنْ يُقْتَلَ
أَيُّهُمْ شَاؤُوا وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقْتُلُوا أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا
فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ **شرح** حکم بصیغه ماضی معلوم از باب نصر یا از باب تفعیل یا مجهول
از باب تفعیلست و بنا بر اول ان بتقدیر بان است و یقتل بصیغه مجهولست و بنا بر دوم ان بتقدیر فی ان است و یقتل
بصیغه مجهولست و بنا بر سیوم ان بتقدیر فی ان است و یقتل بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بوالی است و لیس
لهم تا آخر منافات ندارد با احادیث سابقه زیرا که مراد اینجا قتل اکثر از واحد بدون وسعت مال و استطاعت رد فضل
دیات و تقدیم رد فضل دیات است بخلاف احادیث سابقه و این آیت از سوره بنی اسرائیل گذشت در کتاب الایمان و الکفر

من الدیة

ضمن

در حدیث اول این باب هم و ظاهر این حدیث آنست که تنوین سلطانا برای وحدت نوعی باشد و ضمیر فلا یسرف
راجع بولی باشد و اسراف در قتل عبارت از قتل اکثر از واحد بی استطاعت رد فضل و تقدیم رد فضل دیات
باشد و نهی ولی از این اسراف بعد از تسلیط بر قتل واحد و تاوان فرمودن بقیه مانده که آنست و آن نصرة عظیم
برای ولی برای اینکه عاجز و مضطر نشود و موافق تتمه آیت که انه کان منصورا یعنی روایتست از ابو العباس
فضل بن عبد الملک و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون اتفاق کنند چند کس بر کشتن یک مرد حکم
میکند حاکم باینکه کشته شوند که ام ایشان که ولی مقتول خواهند پیش از رد دیت و جایز نیست ولی
مقتول را اینکه کشته بیشتر از یکی را پیش از رد فضل دیات و استطاعت رد فضل دیات چنان این آنکه
بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره بنی اسرائیل که و هر که کشته شد ستم رسیده پس تحقیق کردانیم
برای ولی او ... پس باید که اسراف نکند در کشتن دهم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله
علیه السلم فی عبد و حر قتلا رجلا حرا قال ان شاء قتل الحر و ان شاء قتل العبد فان اختار
قتل الحر ضرب جنبی العبد شرح شیخ طوسی رحمه الله گفته که قوله علیه السلم ضرب جنبی العبد لا بد من ان
یحمل علی انه ... المقتول الثانی نصف الدیة او یسلم العبد الیهم لانه لو کان حرا لکان علیه ذلک مع
ما بيناه فحكم العبد حكمه على السواء و انما يجب عليه مع ذلک التعزير كما يجب على الاحرار على ما رواه الفضيل بن يسار في الرواية
التي قدمناها في هذا الباب یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم در غلامی و آزادی که کشتند
مردی آزاد را امام گفت که اگر خواهد میکشد آزاد را و اگر خواهد میکشد غلام را پس اگر اختیار کند کشتن آزاد را
میزند دو پهلوی غلام را تازیانه باب هشتم اصل باب الرجل یامر رجلا بقتل رجل شرح این باب بیان حکم
که امر میکند مردی را بکشتن مردی در این باب سه حدیث هست اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم
فی رجل امر رجلا بقتل رجل فقتله فقال یقتل به الذی قتله و یحبس الآمر بقتله فی الحبس
حتی یموت شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که امر کرد مردی را بکشتن مردی پس کشت او را
پس امام گفت که کشته میشود بسبب او آنکه کشت او را و محبوس میشود امر کننده بکشتن او در زندان تا آخر عمرش
دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل امر عبده ان یقتل رجلا فقتله
قال فقال یقتل السید به شرح این حدیث مخصص حدیث سابق است و مبنی بر آنست که عبد کم خرد و ضعیف
و مجبور سید باشد غالبا پس مانند تازیانه و شمشیر است چنانچه در حدیث آینده هست پس سید داخلست در قتل
پس قاتل حقیقة اوست نه عبد پس منافات ندارد با ظاهر آیت سوره مائده که کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس
یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که امر کرد غلامش را باینکه بکشد مردی را پس

راوی گفت

راوی گفت که پس امام گفت که کشته میشود مالک غلام بسبب او بنا بر اینکه غلام مانند آلت است چنانچه در حدیث آینده هست
سیوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فی رجل امر عبده ان یقتل رجلا فقتله فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و هل عبد
الرجل الا کسوطه او کسیفه یقتل السید و یستودع العبد السجن شرح روایتست از سکونی از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که امر کرد غلامش را باینکه بکشد مردی را
پس کشت او را پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آیا هست غلام مرد مگر مانند تازیانه او یا مانند شمشیر او
چنان این که کشته میشود آن مالک و سپرده میشود آن غلام بزندان باب نهم اصل باب الرجل یقتل الرجلین او
اکثر شرح این باب بیان مردیست که بکشد دو مرد یا بیشتر را در این باب سه حدیث هست اول اصل عن
... عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا قتل الرجل الرجلین او اکثر من ذلک قتل بهم شرح روایتست
... از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون کشت مرد دو مرد یا بیشتر را از آن کشته میشود بسبب
ایشان بدانکه بعضی میگویند که اگر بترتیب کشته بسبب اول کشته میشود و برای باقی خونبها از مال او گرفته
میشود و اگر یکدفعه کشته بسبب یکی که بقرعه بنام او در آید کشته میشود و برای باقی خونبها ثابت میشود دوم اصل
عن مسمع بن عبد الملک عن ابی عبد الله علیه السلم ان قوما احتفروا زبیة للاسد بالیمن فوقع
فیها الاسد فازدحم الناس علیها ینظرون الی الاسد فوقع رجل فتعلق بآخر فتعلق
الآخر بآخر و الآخر بآخر فجرحهم الاسد فمنهم من مات من جراحة الاسد و منهم من
اخرج فمات فتشاجروا فی ذلک حتی اخذوا السیوف شرح الزبیة بضم زای بنقطه و سکون بای
یک نقطه ... گودی که کنده میشود برای گرفتن شیر ... که بزغاله در آن کرده ... میشود
... بسته میشود و چون شیر برای گرفتن بزغاله خود را در آن می اندازد بیرون نمیتواند آمد ...
... باب افتعالست ینظرون جمله حالیه است
... بصیغه مجهول باب افعالست یعنی روایتست از مسمع بن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه
... کندند گودی را برای افتادن شیر در آن در یمن پس افتاد در آن شیر پس هجوم کردند مردمان بر سر آن گودال
میکردند بسوی شیر پس افتاد مردی پس چسپید بدیگری پس چسپید آن دیگر بدیگری و آن دیگر بدیگری پس زخم زد
ایشان را شیر پس بعضی ایشان کسی بود که مرد از زخم شیر و بعضی ایشان کسی بود که بیرون آورده شد از آن
گودال پس ... پس قبایل آن چهار کس تنازع کردند در آن تا آنکه گرفتند شمشیرها را
اصل فقال امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله هلموا اقضی بینکم فقضی ان للاول ربع الدیة

وَالثَّانِي ثُلُثَ الدِّيَةِ وَالثَّالِثُ نِصْفَ الدِّيَةِ وَالرَّابِعُ الدِّيَةَ كَامِلَةً وَجَعَلَ ذَلِكَ عَلَى قَبَائِلِ
الَّذِينَ ازْدَحَمُوا فَرَضِيَ بَعْضُ الْقَوْمِ وَسَخِطَ بَعْضٌ فَرُفِعَ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
أُخْبِرَ بِقَضَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَجَازَهُ شرح لمزدحموا بفتح ها و ضم لام و تشدید میم مضموم
فعل است بمعنی تعالوا بفتح لام که بصیغهٔ امر باب تفاعلت اقض بفتح همزه و سکون قاف و کسر ضاد یا نقط بصیغهٔ
مضارع متکلم معلوم معتل اللام باب ضرب مجزوم بحذف لام الفعل است ربع و ثلث و نصف و الدیه منصوب است
والثانی و الثالث و الرابع مجرورست جعل بصیغهٔ معلوم باب منع است سخط بصیغهٔ معلوم باب علم است اخبر
بصیغهٔ مجهول باب افعالست یعنی پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آیا حکم کنم به قطع و فصل کنم
شما پس حکم کرد اینکه برای مرد اول است ربع خونبها و برای دوم است ثلث خونبها و برای سیوم است نصف
خونبها و برای چهارم است خونبها بر حالی که تمام باشد و کردانید آن خونبها را بر قبایل آنانی که هجوم کرده
راضی شدند بعضی آن قوم که تنازع میکردند و ناراضی شدند بعضی پس مرفوع شد آن تنازع سوی نبی صلی الله
علیه و آله و خبر داده شد بحکم امیر المؤمنین علیه السلم پس کذرا کرد آن حکم را سیوم اصل وَفِي رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فِي أَرْبَعَةِ نَفَرٍ اطَّلَعُوا
فِي زُبْيَةِ الْأَسَدِ فَخَرَّ أَحَدُهُمْ فَاسْتَمْسَكَ بِالثَّانِي وَاسْتَمْسَكَ الثَّانِي بِالثَّالِثِ وَاسْتَمْسَكَ الثَّالِثُ بِالرَّابِعِ
حَتَّى أَسْقَطَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً عَلَى الْأَسَدِ فَقَتَلَهُمُ الْأَسَدُ فَقَضَى بِالْأَوَّلِ فَرِيسَةَ الْأَسَدِ وَغَرَّمَ أَهْلَهُ
ثُلُثَ الدِّيَةِ لِأَهْلِ الثَّانِي وَغَرَّمَ الثَّانِيَ لِأَهْلِ الثَّالِثِ ثُلُثَيِ الدِّيَةِ وَغَرَّمَ الثَّالِثَ لِأَهْلِ الرَّابِعِ دِيَةً
كَامِلَةً شرح این واقعه دیگر است که از ازدحام مردمان نبوده و شاید که در کوفه واقع شده باشد در زمان حکومت
امیر المؤمنین علیه السلم پس این حدیث منافات ندارد با حدیث سابق اطلعوا بتشدید طا منقط است که در وسط
از آن افتعالست فخر بخا با نقطه و تشدید را منقط بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است احدهم
مرفوع و فاعلست بالاول داخل جملهٔ محکیه شده و نظیر اساک بالله الا الله پس الاول مرفوع و مبتداست
فریسه بفتح فا و کسر را منقط و سکون یا دو نقطه در پایین و سین منقط مرفوع و خبر مبتداست و این جمله کلام
امیر المؤمنین علیه السلم است غرم بر جایعین با نقطه و را منقط بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب علم تتمه کلام امیر المؤمنین
علیه السلم است و غرم الثانی عطف بر و غرم اهل الثانی است و همچنانست و غرم الثالث یعنی و در روایت محمد
بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در چهار نفر که در بالا نگاه میکردند در کودک شیر
پس افتاد یکی از ایشان پس چسبید بدوم و چسبید دوم بسیوم و چسبید سیوم بچهارم تا آنکه انداخت بعضی از ایشان
بعضی را بر شیر پس کشت ایشانرا شیر پس حکم کرد با اینکه مرد اول کشتهٔ شیرست و تاوان کشید خویشان او

ثمث خونبها را برای وارثان مرد دوم و تاوان کشید مرد دوم برای وارثان مرد سیوم دو ثلث خونبها را و تاوان
کشید مرد سیوم برای وارثان مرد چهارم خونبهای تمام را باب دهم اصل باب الرجل يخلص من
وجب عليه القود شرح يخلص بخا با نقطه و صاد منقط بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
قود بفتح قاف و فتح واو است یعنی این بابیست در بیان روایت کسی که رها میکند از دست صاحب حق کسی را
که ثابت شده برای او قصاص و در این باب یک حدیث است اصل عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلاً عَمْداً فَرُفِعَ إِلَى الْوَالِي فَدَفَعَهُ الْوَالِي إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ لِيَقْتُلُوهُ
فَوَثَبَ عَلَيْهِمْ قَوْمٌ فَخَلَّصُوا الْقَاتِلَ مِنْ أَيْدِي الْأَوْلِيَاءِ فَقَالَ أَرَى أَنْ يُحْبَسَ الَّذِينَ خَلَّصُوا
الْقَاتِلَ مِنْ أَيْدِي الْأَوْلِيَاءِ حَتَّى يَأْتُوا بِالْقَاتِلِ قِيلَ فَإِنْ مَاتَ الْقَاتِلُ وَهُمْ فِي السِّجْنِ قَالَ
فَإِنْ مَاتَ فَعَلَيْهِمُ الدِّيَةُ يُؤَدُّونَهَا جَمِيعاً إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ شرح وثب بثا سه نقطه و با یک نقطه بصیغهٔ
ماضی غایب معلوم باب ضرب است یحبس بصیغهٔ مضارع غایب معلوم یا مجهول باب ضرب است و بنا بر اول
ضمیر مستتر راجع بوالی است یعنی روایت است از حریز از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را
از مردی که کشت مردی را دانسته پس مرفوع شد سوی حاکم پس داد او را حاکم سوی خویشان کشته شده تا بکشند
او را پس جستند بر ایشان جمعی پس رها کردند قاتل را از دستهای خویشان مقتول پس امام گفت که می بینم این را
که حاکم در زندان کند جمعی را که رها کردند قاتل را از دستهای خویشان مقتول تا آنکه آورند قاتل را گفته شد
امام را که پس اگر بمیرد قاتل بر حالی که ایشان در زندان باشند چگونه میشود امام گفت که پس اگر بمیرد پس بر
ایشانست خونبها میدهند آنرا همگی ایشان سوی خویشان مقتول باب یازدهم اصل باب الرجل يمسك
الرجل فيقتله آخر شرح يمسك بصیغهٔ بسین منقط بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعالست یعنی این باب
بیان روایت که نگاه میدارد مردی را پس میکشد او را مردی دیگر و در این باب چهار حدیث است اول اصل
عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلَيْنِ
أَمْسَكَ أَحَدُهُمَا وَقَتَلَ الْآخَرُ قَالَ يُقْتَلُ الْقَاتِلُ وَيُحْبَسُ الْآخَرُ حَتَّى يَمُوتَ غَمّاً كَمَا كَانَ حَبَسَهُ
عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ غَمّاً شرح کاف در کما بمعنی مثل است یا بمعنی لام است و ما مصدریه است غما مفعول له
فعل اول یا هر دو فعل بعنوان تنازع یا فعل دوم است یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلم در دو مرد که نگاه داشت کسی را یکی از آن دو و کشت آن دیگر گفت که کشته
میشود کشنده و در زندان کرده میشود آن دیگر تا آنکه میرد چنانچه بود که حبس کرده بود آنکس را بر قاتل
تا آنکه آنکس مرد از روی اندوه دوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

یا بی القاتل

فِي رَجُلٍ شَدَّ عَلَى رَجُلٍ لِيَقْتُلَهُ وَالرَّجُلُ فَارٌّ مِنْهُ فَاسْتَقْبَلَهُ رَجُلٌ آخَرُ فَأَمْسَكَهُ عَلَيْهِ حَتَّى
جَاءَ الرَّجُلُ فَقَتَلَهُ فَقَتَلَ الرَّجُلَ الَّذِي قَتَلَهُ وَقَضَى عَلَى الْآخَرِ الَّذِي أَمْسَكَهُ عَلَيْهِ أَنْ يُطْرَحَ
فِي السِّجْنِ أَبَداً حَتَّى يَمُوتَ فِيهِ لِأَنَّهُ أَمْسَكَهُ عَلَى الْمَوْتِ شرح روایت است از سماعه که راوی امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله در مردی که حمله آورد
بر مردی تا کشد او را برحالی که آن مرد دوم گریزنده است از او پس روبرو برخورد مرد دوم را مردی دیگر پس نگاه داشت
مرد دوم را بر مرد اول تا آنکه آمد آن مرد اول پس کشت او را پس نیز کشش حکم کرد که کشته شود مردی را که کشت او را و حکم
کرد بر آن دیگری که نگاه داشت او را بر مرد اول با اینکه انداخته شود در زندان همیشه تا آنکه بمیرد در زندان زیرا که او
نگاه داشت مرد دوم را بر مرگ سیوم اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ قَالَ كُنْتُ شَاهِداً عِنْدَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ
وَرَجُلٌ يُنَادِي بِأَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَهُوَ يَطُوفُ يَقُولُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ
طَرَقَا أَخِي لَيْلاً فَأَخْرَجَاهُ مِنْ مَنْزِلِهِ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا صَنَعَا بِهِ فَقَالَ لَهُمَا مَا صَنَعْتُمَا
بِهِ فَقَالَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَلَّمْنَاهُ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ شرح طرقا بطاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و قاف بصیغه
ماضی تثنیه غایب معلوم از باب نصر است الطرق بفتح طاء و سکون راء آمدن نزد کسی در شب یعنی روایت است از عمرو بن
ابی المقدام بکسر میم و سکون قاف گفت که بودم حاضر نزد کعبه برحالی که مردی فریاد میزد بابو جعفر منصور برحالی
که او طواف میکرد میگفت که ای فلان بدرستی که این دو مرد آمدند نزد برادرم در شب پس بیرون بردند او را
از منزلش پس برنگشت سوی من بخدا قسم که نمیدانم که چه کردند با او پس در آنچه گفت ایشان را که چه کردید
با او پس گفتند که ای فلان سخن گفتیم با او بعد از آن برگردید سوی منزلش اصل فَقَالَ لَهُمَا وَافِيَانِي غَداً
صَلَاةَ الْعَصْرِ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَوَافَوْهُ مِنَ الْغَدِ صَلَاةَ الْعَصْرِ وَحَضَرْتُهُ فَقَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَهُوَ قَابِضٌ عَلَى يَدِهِ يَا جَعْفَرُ اقْضِ بَيْنَهُمْ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
اقْضِ بَيْنَهُمْ أَنْتَ فَقَالَ لَهُ بِحَقِّي عَلَيْكَ إِلَّا قَضَيْتَ بَيْنَهُمْ شرح وافیانی بواو و الف و کسر فاء و تخفیف یاء
دو نقطه در پایین و الف و نون وقایه و ضمیر متکلم بصیغه امر تثنیه مذکر معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی از باب
مفاعله است الموافاة آمدن نزد کسی صلوة منصوب است بنا بر ظرف زمان است و مضاف است فوافوه بفتح فاء بصیغه
ماضی جمع مذکر است و در بعض نسخ فوافیاه بفتح فاء بصیغه تثنیه است و حاصل هر دو یکیست زیرا که معنی با ایشان بوده من
معنی فی است و حضرته بصیغه متکلم است و کلام راویست و ضمیر غایب راجع بجعفر منصور است الا بکسر همزه و تشدید لام
برای استثنا است قضیت بصیغه مخاطب است و مراد از سلک الا تقضی بینهم است و گاهی بجای آن لما بفتح لام
و تشدید میم میباشد ابن هشام در مغنی اللبیب در معانی لما گفته الثالث ان تکون حرف استثناء فتدخل علی الجملة

خ فوافیاه

الاسمیة

الاسمیة نحو ان کل نفس لما علیها حافظ فیمن شدد المیم و علی الماضی لفظا لا معنی نحو انشدک الله لما فعلت ای ما اسئلک
الا فعلک یعنی پس گفت آن دو مرد را که بیایید نزد من فردا وقت نماز عصر در این مکان پس آن
دو مرد و عمل ایشان آمدند نزد او پس فردا وقت نماز عصر و حاضر شدم نزد او پس گفت ابو جعفر
جعفر بن محمد صلوات الله علیهما را برحالی که او چسبیده بود بدست امام که ای جعفر حکم کن میان ایشان پس گفت
که ای فلان حکم کن میان ایشان تو پس او گفت که قسم میدهم ترا بحق من بر تو که هیچ کار نکنی مگر
اینکه حکم کنی میان ایشان اصل قَالَ فَخَرَجَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطُرِحَ لَهُ مُصَلَّى قَصَبٍ فَجَلَسَ عَلَيْهِ ثُمَّ
جَاءَ الْخُصَمَاءُ فَجَلَسُوا قُدَّامَهُ فَقَالَ مَا تَقُولُ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ هَذَيْنِ طَرَقَا أَخِي لَيْلاً
فَأَخْرَجَاهُ مِنْ مَنْزِلِهِ فَوَاللَّهِ مَا رَجَعَ إِلَيَّ وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا صَنَعَا بِهِ فَقَالَ مَا تَقُولَانِ فَقَالَا
يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَلَّمْنَاهُ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ شرح طرح بطاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه ماضی
غایب مجهول از باب منع است ضمیر له راجع بجعفر است قصب بفتح قاف و فتح صاد بی‌نقطه و باء یکنقطه مضاف الیه است
یعنی راوی گفت که پس از مکان طواف بیرون رفت جعفر علیه السلام گسترده شد برای او جای نمازی از نی
پس نشست بر آن بعد از آن آمدند آن جماعت که با یکدیگر نزاع داشتند پس نشستند در پیش او پس گفت به مرد
که چه میگویی گفت که ای پسر رسول خدا بدرستی که این دو مرد آمدند نزد برادر من در شبی پس بیرون بردند
او را از منزلش پس بخدا قسم که برنگشت سوی من و بخدا قسم که نمیدانم که چه کردند با او پس امام گفت مدعی علیهما را
که چه میگویید پس گفتند که ای پسر رسول خدا سخن گفتیم با او بعد از آن برگشت سوی منزلش اصل فَقَالَ جَعْفَرٌ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا غُلَامُ اكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ مَنْ طَرَقَ
رَجُلاً بِاللَّيْلِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ مَنْزِلِهِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ إِلَّا أَنْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ أَنَّهُ قَدْ رَدَّهُ إِلَى مَنْزِلِهِ
يَا غُلَامُ نَحِّ هَذَا فَاضْرِبْ عُنُقَهُ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا أَنَا قَتَلْتُهُ وَلَكِنِّي أَمْسَكْتُهُ ثُمَّ
جَاءَ هَذَا فَوَجَأَهُ فَقَتَلَهُ شرح نح بفتح نون و تشدید حاء بی‌نقطه مکسوره بصیغه امر معتل اللام واوی از باب تفعیل است
و ضرب عنقه مبنی بر آنست که بمقتضای گمان هر دو قاتلند و ولی مقتول را میرسد که هر یکی را اختیار کند برای قصاص
و دیگری رد نصف دیت کند چنانچه گذشت در حدیث نهم از باب الجماعة یجتمعون علی قتل واحد که باب هشتم است
فوجأه بجیم و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب منع است یعنی پس گفت جعفر علیه السلام که ای غلام بنویس که
بسم الله الرحمن الرحیم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که آمد نزد مردی در شب پس بیرون آورد او را از
منزلش پس او برای او ضامن است مگر آنکه برپای دارد گواهان را بر اینکه او تحقیق برگردانید او را سوی
منزلش ای غلام دور کن این مرد را پس بزن گردنش پس آن مرد گفت که ای پسر رسول الله بخدا قسم که من نکشتم

او را ولیکن من نگاه داشتم او را بعد از آن آمد این مرد پس کار زد او را پس کشت او را اصل فقال انا ابن رسول
الله یا غلام نحّ هذا فاضرب عنقه للآخر فقال یا ابن رسول الله والله ما عذبته ولکنی
قتلته بضربة واحدة فامر اخاه فضرب عنقه ثم امر بالآخر فضرب جنبیه وحبسه
فی السجن ووقّع علی رأسه یحبس عمره ویضرب فی کل سنة خمسین جلدة شرح للآخر کلام راویست
برای بیان مشار الیه هذا وقّع بقاف و عین منقوطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیلست به عبارتست از نوشتن
از جمله طومار محبوسان که نام او آنجا نوشته شده یا عبارتست از بالای موضعی از خانهٔ زندان که او در آنجا
محبوسست یعنی پس امام گفت که من پسر رسول الله ام ای غلام دور کن این مرد را پس بزن گردنش را
برای آن دیگر پس گفت که ای پسر رسول خدا بخدا قسم که عذاب نکشتم او را ولیکن کشتم او را بیک زدن پس
امام امر کرد برادر مقتول را پس زد گردنش را بعد از آن امام امر کرد برادر مقتول را بآن دیگر پس زد دو پهلوی او را
و حبس کرد او را در زندان و نوشت بر سر او که محبوس شود در عمر او و زده میشود در هر سالی پنجاه تازیانه چهارم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام ان ثلثة نفر رفعوا الی امیر المؤمنین صلی الله علیه
وآله واحد منهم امسک رجلا واقبل الآخر فقتله والآخر یراهم فقضی فی الرؤیة ان
یسمل عینه وفی الذی امسک ان یسجن حتی یموت کما امسکه وقضی فی الذی قتل ان
یقتل شرح واو در والآخر حالیه است یراهم بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و مراد دیدبانیست که دیده بانی
میکند تا اگر کسی آید ایشان را خبر دهد الرؤیة بضم را و سکون همزه و یا دیدن و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است
و مراد دیده بانست یسمل بسین بینقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است یعنی روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه سه نفر مرفوع شدند بسوی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله یکی از ایشان نگاه داشته
بود مردی را و آن دیگر آمده بود و دیگری پس کشته بود او را و دیگری که آن دیگر دیده بانی میکرد ایشان را پس حکم کرد در دیده بان
باینکه کنده شود چشم او و در آنکه نگاه داشته بود باینکه در زندان کرده شود تا آنکه بمیرد چنانچه نگاه داشته بود او را
و حکم کرد در آنکه کشت باینکه کشته شود باب دوازدهم اصل باب الرجل یقع علی الرجل فیقتله شرح این باب
بیان مردیست که می افتد بر سر مردی پس میکشد او را و در این باب سه حدیث است اول اصل عن عبید بن زرارة
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل وقع علی رجل فقتله قال لیس علیه شیء شرح روایتست
از عبید بن زرارة گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که افتاد بر سر مردی پس کشت او را گفت
که نیست بر او چیزی دوم اصل عن ابن رئاب وعبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام
فی رجل وقع علی رجل فقتله فقال الدیة علی الذی وقع علی الرجل فقتله لاولیاء المقتول

قال ویرجع المدفوع بالدیة علی الذی دفعه وقال وان اصاب المدفوع شیء فهو علی
الدافع ایضا شرح دفع بدال بینقطه و فا و عین منقوطه است وقع بواو و قاف و عین منقوطه است یعنی روایتست
از علی بن رئاب بکسر را بینقطه و تخفیف همزه و عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی
که افتاد مرد یا بر سر مردی پس کشت او را پس امام گفت که خونبها بر کسیست که افتاد بر سر مرد پس کشت
او را برای نزدیکان مقتول امام گفت که رجوع میکند تنه داده شده بآن خونبها بر آنکه تنه داد او را و امام گفت
که و اگر برخورد تنه داده شده را چیزی از شکست پس آن بر تنه دهنده است نیز سیوم اصل عن عبید
بن زرارة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل وقع علی رجل من فوق البیت فمات احدهما
فقال لیس علی الاعلی شیء ولا علی الاسفل شیء شرح روایتست از عبید بن زرارة گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که افتاد بر سر مردی از بام خانه پس مرد یکی از ان دو پس امام گفت که
نیست بر آنکه بالاست چیزی و نه بر آنکه پایین است چیزی باب سیزدهم اصل باب نادر شرح
باب نو ظهورست یعنی این بابیست غریب و در این باب سه حدیث است اول اصل عن الحسن بن صالح
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل وجد مقتولا فجاء رجلان الی ولیه فقال احدهما
انا قتلته عمدا وقال الآخر انا قتلته خطأ فقال ان هو اخذ بقول صاحب العمد فلیس
له علی صاحب الخطأ سبیل وان اخذ بقول صاحب الخطأ فلیس له علی صاحب العمد سبیل
شرح روایتست از حسن بن صالح گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که یافت شد کشته شده
پس آمدند دو مرد بسوی نزدیکتر او پس گفت یکی از ان دو که من کشتم او را از روی عمد و گفت آن دیگر که من کشتم
او را از روی خطا پس امام گفت که اگر او عمل کند بقول صاحب عمد پس نیست او را بر صاحب خطا راه گفتگویی
و اگر عمل کند بقول صاحب خطا پس نیست او را بر صاحب عمد راه گفتگویی دوم اصل علی بن ابراهیم عن ابیه
قال اخبرنی بعض اصحابنا رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال اتی امیر المؤمنین صلی
الله علیه وآله برجل وجد فی خربة وبیده سکین ملطخ بالدم واذا رجل مذبوح یتشحط فی دمه
فقال له امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله ما تقول قال یا امیر المؤمنین انا قتلته قال
اذهبوا به فاقتلوه به شرح خربة بفتح خا منقوطه و کسر را بینقطه و با یکنقطه است ملطخ بطا بینقطه و خا منقوطه
بصیغه اسم مفعول باب تفعیل برای مبالغه است یتشحط بشین منقوطه و حا بینقطه و طا بینقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب تفعل است التشحط اضطراب کسی در خون خود یعنی روایتست که علی بن ابراهیم از پدرش
گفت که خبر داد مرا بعضی یاران ما نسبت داده حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه واگر مردی که فریب شده بود در ویرانه بر حالی که بدست او بود کاردی بغایت
آلوده کرده شده بخون وناگاه مردی ذبح کرده شده دست وپا میزد در خون خود پس گفت او را امیرالمؤمنین صلی
الله علیه وآله که چه میگویی گفت که ای امیرالمؤمنین من کشتم او را گفت که ببرید او را پس کشیدند او را بسبب
آمر او اصل فَلَمَّا ذَهَبُوا لِيَقْتُلُوهُ بِهِ اَقْبَلَ رَجُلٌ مُسْرِعٌ فَقَالَ لَا تَعْجَلُوا وَرُدُّوهُ اِلَى
اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَرَدُّوهُ فَقَالَ وَاللهِ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هٰذَا صَاحِبُهُ اَنَا قَتَلْتُهُ فَقَالَ
اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْاَوَّلِ مَا حَمَلَكَ عَلَى اِقْرَارِكَ عَلَى نَفْسِكَ وَلَمْ تَفْعَلْ فَقَالَ
يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا كُنْتُ اَسْتَطِيعُ اَنْ اَقُولَ وَقَدْ شَهِدَ عَلَيَّ اَمْثَالُ هٰؤُلَاءِ الرِّجَالِ
وَاَخَذُونِي وَبِيَدِي سِكِّينٌ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ وَالرَّجُلُ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ وَاَنَا قَائِمٌ عَلَيْهِ وَخِفْتُ
الضَّرْبَ فَاَقْرَرْتُ شرح لا تعجلوا بصیغه نهی باب تفعیل یا باب علم است ردوه در اول بضم راء و تشدید
دال مضمومه بصیغه امر است و در دوم بفتح را بصیغه ماضی است صاحبه منصوبست و ضمیر راجع بمقتول یا
راجع بقتل است ما در اول استفهامیه است و در دوم استفهامیه و نافیه میتواند بود و واو در وقد حالیه است علی بتشدید
یا مفتوحه است یعنی پس وقتی که رفتند برای اینکه کشند او را بسبب آمر رو آورد مردی شتابان پس
گفت که تعجیل مکنید و برگردانید او را بسوی امیرالمؤمنین علیه السلام پس برگردانیدند او را پس مرد دوم گفت
که بخدا قسم ای امیرالمؤمنین که نیست این مرد یار او من کشتم او را پس گفت امیرالمؤمنین علیه السلام مرد اول را
که چه باعث شد ترا بر اقرار تو بر خودت و حال آنکه نکرده بودی پس گفت که ای امیرالمؤمنین و چه بودم که توانم
که گویم و حال آنکه بتحقیق گواهی دادند بر من امثال این مردمان و گرفتند مرا بر حالی که بدست من بود کاردی
بغایت آلوده شده بخون و آن مرد میغلطید در خونش و من ایستاده بودم بر سر او و ترسیدم از زدن پس
کشتن پس اقرار کردم اصل وَاَنَا رَجُلٌ كُنْتُ ذَبَحْتُ بِجَنْبِ هٰذِهِ الْخَرِبَةِ شَاةً وَاَخَذَنِي
الْبَوْلُ فَدَخَلْتُ الْخَرِبَةَ فَرَاَيْتُ الرَّجُلَ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ فَقُمْتُ مُتَعَجِّبًا فَدَخَلَ عَلَيَّ هٰؤُلَاءِ
فَاَخَذُونِي فَقَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُذُوا هٰذَيْنِ فَاذْهَبُوا بِهِمَا اِلَى الْحَسَنِ وَقُصُّوا
عَلَيْهِ قِصَّتَهُمَا وَقُولُوا لَهُ مَا الْحُكْمُ فِيهِمَا شرح قصوا بضم قاف و تشدید صاد مهمله منقوطه مضمومه بصیغه امر
باب نصر است یعنی و من مردی ام که بودم که ذبح کرده بودم در پهلوی این ویرانه گوسفندی را و گرفت مرا
بول پس داخل شدم آن ویرانه را پس دیدم آن مرد را که میغلطید در خونش پس ایستادم تعجب کننده پس
داخل شدند بر من ایشان پس گرفتند مرا پس گفت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرا گیرید این دو مرد را پس
ببرید ایشان را بسوی حسن و بگویید براو سرگذشت آن دو مرد را و بگویید حسن را که چیست حکم در آن دو مرد

اصل

اصل قَالَ فَذَهَبُوا اِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَصُّوا عَلَيْهِ قِصَّتَهُمَا فَقَالَ الْحَسَنُ قُولُوا لِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
اِنَّ هٰذَا اِنْ كَانَ ذَبَحَ ذَاكَ فَقَدْ اَحْيَا هٰذَا وَقَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ اَحْيَاهَا
فَكَاَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا يُخَلَّى عَنْهُمَا وَيُخْرَجُ دِيَةُ الْمَذْبُوحِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ شرح قصوا ایضا بفتح
قاف بصیغه ماضی است یخلی بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است یخرج بصیغه مجهول باب افعال است
یعنی امام گفت که پس رفتند بسوی حسن علیه السلام و خواندند براو سرگذشت آن دو مرد را پس گفت حسن که
بگویید امیرالمؤمنین را که بدرستی که این اگر بود که ذبح کرده بود آن مرد را پس بتحقیق زندگی داد این مرد را و بتحقیق
گفت الله سبحانه و جل در سوره مائده که هر که وسیله زندگی شود نفسی را پس چنانست که وسیله زندگی شده
باشد مردمان را همگی رها کرده میشوند آن دو مرد و بیرون کرده میشود خونبهای ذبح کرده شده از خزانه مال
مسلمانان سیوم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قُتِلَ فَحُمِلَ
اِلَى الْوَالِي وَجَاءَهُ قَوْمٌ فَشَهِدَ عَلَيْهِ الشُّهُودُ اَنَّهُ قَتَلَهُ عَمْدًا فَدَفَعَ الْوَالِي الْقَاتِلَ اِلَى اَوْلِيَاءِ
الْمَقْتُولِ لِيُقَادَ بِهِ فَلَمْ يَرِيمُوا حَتَّى اَتَاهُمْ رَجُلٌ فَاَقَرَّ عِنْدَ الْوَالِي اَنَّهُ قَتَلَ صَاحِبَهُمْ عَمْدًا وَاَنَّ
هٰذَا الرَّجُلَ الَّذِي شَهِدَ عَلَيْهِ الشُّهُودُ بَرِيءٌ مِنْ قَتْلِ صَاحِبِكُمْ فَلَا تَقْتُلُوهُ وَخُذُونِي
بِدَمِهِ شرح قتل بقاف و تا دو نقطه در بالا بصیغه مجهول باب نصر است حمل بحاء بی نقطه بصیغه مجهول باب ضرب است
علیه مبنی علی جعل است و شاید که تبدیل از کاتبان باشد لم یریموا براء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع
جمع مذکر غایب معلوم معتل العین باب ضرب بمعنی لم یبرحوا است یعنی روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از مردی که کشته شد پس برداشته و آورده شد بسوی حاکم و آمدند نزد حاکم جمعی پس گواهی
دادند بر مردی گواهان بآنکه او کشته او را دانسته پس داد حاکم قاتل را بسوی نزدیکان مقتول تا قصاص
کرده شود بسبب مقتول پس بجایی نرفته بودند تا آنکه آمد نزد ایشان مردی پس اقرار کرد نزد حاکم بآنکه او کشته
یار ایشان را دانسته و بآنکه این مرد که گواهی دادند براو گواهان بری است از کشتن یار شما فلان کس پس مکشید
او را و بگیرید مرا بخون آن یار شما اصل قَالَ فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنْ اَرَادَ اَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ اَنْ يَقْتُلُوا
الَّذِي اَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ فَلْيَقْتُلُوهُ وَلَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَى الْاٰخَرِ ثُمَّ لَا سَبِيلَ لِوَرَثَةِ الَّذِي
اَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ عَلَى وَرَثَةِ الَّذِي شُهِدَ عَلَيْهِ شرح ورثه در دوم از زیادتی کاتبان باید باشد شهد بصیغه مجهول است
یعنی راوی گفت که پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر اراده کنند نزدیکان مقتول اینکه بکشند کسی را که
اقرار کرد بر خودش پس باید بکشند او را بر حالی که نیست راه گفتگویی برای ایشان بر آن دیگر بعد از آن
نیست راه گفتگویی برای وارثان کسی که اقرار کرد بر خودش بر کسی که گواهی داده شد براو اصل وَاِنْ اَرَادُوا

أَنْ يَقْتُلُوا الَّذِي شُهِدَ عَلَيْهِ فَلْيَقْتُلُوهُ وَلَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَى الَّذِي أَقَرَّ ثُمَّ لْيُؤَدِّ الدِّيَةَ الَّذِي
أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ إِلَى أَوْلِيَاءِ الَّذِي شُهِدَ عَلَيْهِ نِصْفَ الدِّيَةِ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ أَرَادُوا أَنْ
يَقْتُلُوهُمَا جَمِيعاً قَالَ ذَاكَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ أَنْ يَدْفَعُوا إِلَى أَوْلِيَاءِ الَّذِي شُهِدَ عَلَيْهِ نِصْفَ
الدِّيَةِ خَاصّاً دُونَ صَاحِبِهِ ثُمَّ يَقْتُلُوهُمَا قُلْتُ إِنْ أَرَادُوا أَنْ يَأْخُذُوا الدِّيَةَ قَالَ فَقَالَ الدِّيَةُ خاصة
بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ لِأَنَّ أَحَدَهُمَا أَقَرَّ وَالْآخَرُ شُهِدَ عَلَيْهِ **شرح** شهد بصيغهٔ مجهول است فاعلش ليؤدّ است
نصف الدية در اول منصوب و بدل بعض الدية در اول است مثل اشتريت العبد نصفه خاصا حال نصف است
دون صاحبه براى تفسير خاصا است و ضمير راجع بالذى اقرّ على نفسه است و صاحب عبارت است از الذى شهد عليه
يعنى و اگر اولياى مقتول اول خواهند كشند كسى را كه گواهى داده شد بر او پس بايد كشند او را و نيست
راه كشتن براى ايشان بر كسى كه اقرار كرد بعد از آن بايد كه دهد خونبها را كسى كه اقرار كرد بر خودش
سوى اوليا كسى كه گواهى داده شده بر او نصف خونبها را گفتم كه خبر ده مرا اگر اوليا مقتول خواهند كه
كشند آن دو مرد را همگى چگونه ميشود امام گفت كه آن جايز است براى ايشان و بر ايشان است اينكه دهند
سوى نزديكان كسى كه گواهى داده شد بر او نصف خونبها را بر جائى كه خاص او باشد نه يارش بعد از آن
ميكشند هر دو را گفتم كه اگر اوليا مقتول اول خواهند كه گيرند خونبها را چگونه ميشود راوى گفت كه پس امام
گفت كه دادن خونبها ميان مقرّ و مشهود عليه دو نصف است زيرا كه يكى از ايشان اقرار كرده و آن ديگرى
مشهود عليه شده مراد اينست كه اگر مجملا صلح كنند بخونبها دو نصف ميشود و الّا بمقتضاى صلح هر كدام عمل
ميشود و موافق آنچه مى آيد در حديث اول باب الرجل يتصدّق بالدية تا آخر كه باب چهل و هفتم است **اصل** قُلْتُ
كَيْفَ جُعِلَتْ لِأَوْلِيَاءِ الَّذِي شُهِدَ عَلَيْهِ عَلَى الَّذِي أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ نِصْفَ الدِّيَةِ حِينَ قُتِلَ وَ
لَمْ تَجْعَلْ لِأَوْلِيَاءِ الَّذِي أَقَرَّ عَلَى أَوْلِيَاءِ الَّذِي شُهِدَ عَلَيْهِ وَلَمْ تَقْبَلْ قَالَ فَقَالَ لِأَنَّ الَّذِي شُهِدَ
عَلَيْهِ لَيْسَ مِثْلَ الَّذِي أَقَرَّ الَّذِي شُهِدَ عَلَيْهِ لَمْ يُقِرَّ وَلَمْ يُبَرِّئْ صَاحِبَهُ وَالْآخَرُ أَقَرَّ وَبَرَّأَ صَاحِبَهُ
فَلَزِمَ الَّذِي أَقَرَّ وَبَرَّأَ صَاحِبَهُ مَا لَمْ يَلْزَمِ الَّذِي شُهِدَ عَلَيْهِ وَلَمْ يُقِرَّ وَلَمْ يُبَرِّئْ صَاحِبَهُ **شرح**
جعلت بصيغهٔ مخاطب است قتل بصيغهٔ مجهول است و ضمير مستتر راجع بالذى شهد عليه است لم تجعل بصيغهٔ مخاطب است
لم تقبل بتاف و يا كيفقط بصيغهٔ مضارع غايب معلوم باب علم است بمعنى لم يقرّ و ضمير مستتر راجع بالذى شهد عليه است
لم يبرئ دو جا بيا كيفقط و را منقّط و همزه بصيغهٔ مضارع غايب معلوم باب تفعيل است برّأ دو جا بصيغهٔ ماضى معلوم
باب تفعيل است **يعنى** گفتم كه چگونه كردانيدى براى اوليا كسى كه مشهود عليه شد بر كسى كه اقرار كرد بر خودش
نصف خونبها در وقتى كه كشته شد و نگردانيدى براى اوليا كسى كه اقرار كرد بر اوليا كسى كه مشهود عليه شد

و قبول نكرد راوى گفت كه پس امام گفت كه زيرا كه كسى كه مشهود عليه شده نيست مثل كسى كه اقرار كرده باين
اينكه كسى كه مشهود عليه شده اقرار نكرده و برى نشمرده يارش را و آن ديگر اقرار كرده و برى شمرده يارش را
پس لازم شد كسى را كه اقرار كرده و برى شمرده يارش را چيزى كه لازم نشد كسى را كه مشهود عليه شده و اقرار
نكرده و برى نشمرده يارش را **باب چهار و دهم باب من لا دية له شرح** اين باب بيان كسى است كه نيست خونبها
براى او اگر كشته شود يا مجروح شود در اين باب شانزده حديث است **اول اصل** عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَيُّمَا رَجُلٍ قَتَلَهُ الْحَدُّ فِي الْقِصَاصِ فَلَا دِيَةَ لَهُ وَقَالَ أَيُّمَا رَجُلٍ عَدَا عَلَى رَجُلٍ
لِيَضْرِبَهُ فَدَفَعَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَجَرَحَهُ أَوْ قَتَلَهُ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَقَالَ أَيُّمَا رَجُلٍ اطَّلَعَ عَلَى قَوْمٍ
فِي دَارِهِمْ لِيَنْظُرَ إِلَى عَوْرَاتِهِمْ فَرَمَوْهُ فَفَقَؤُوا عَيْنَهُ أَوْ جَرَحُوهُ فَلَا دِيَةَ لَهُ وَقَالَ مَنْ بَدَأَ
فَاعْتَدَى فَاعْتُدِيَ عَلَيْهِ فَلَا قَوَدَ لَهُ **شرح** ايّما بفتح همزه و تشديد يا دو نقطه پايين مضموم مبتدا است
و ما زايد و ميان مضاف و مضاف اليه است و في القصاص است پس مراد بحد مرتبهٔ معينه است كه از آن
نگذرد و جايز نيست در قصاص و در اين اشارت است باينكه اگر تجاوز از حد كرده باشد ديت دارد عدا بالعين منقطه
و تخفيف دال منقوطه و الف منقلبه از واو بصيغهٔ ماضى غايب معلوم باب نصر است العدو بفتح عين و سكون
دال دويدن و ستم كردن ضمير عليه راجع برجل دوم است پس عائد مبتدا مقدر است بتقدير له و شايد كه
تبديل ازكاتبان باشد اطّلع بتشديد طا منقطه بصيغهٔ معلوم باب افتعال است ففقؤا بفتح فا دوم و فتح قاف
و سكون قاف و واو بصيغهٔ ماضى جمع مذكر غايب معلوم مهموز اللام باب منع است همزهٔ آن منقلب بالف شده
و لام الف افتاده بدأ بدال منقوطه و همزه از باب منع است اعتدى در اول بصيغهٔ معلوم و در دوم
بصيغهٔ مجهول باب افتعال است عليه باب فاعلست و اين اشارتست بآيت سورهٔ بقره فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى
عليكم قود بفتح قاف و فتح واو است **يعنى** روايت است از حلبى از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه هر كدام مردى
كه كشت او را حد در قصاص پس نيست خونبها براى او و امام گفت كه هر كدام مردى كه دويد از روى ستم بر مردى
تا زند او را پس مرد دوم دفع كرد او را از خودش پس زخم زد او را يا كشت او را پس نيست خونبها براى او و بر مرد
دوم و امام گفت كه هر كدام مردى كه ديده ور شد بر جمعى در سراى ايشان تا نظر كند سوى پوشيدنيهاى
ايشان پس انداختند او را سنگى مثلا پس بيرون آوردند چشم او را يا زخمى ديگر زدند او را پس نيست خونبها
براى او و امام گفت كه هر كه ابتدا كرد پس ستم كرد پس ستم كرده شد بر او پس نيست قصاص براى او **دوم اصل**
عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي رَجُلٍ أَرَادَ امْرَأَةً عَلَى نَفْسِهَا
حَرَاماً فَرَمَتْهُ بِحَجَرٍ فَأَصَابَ مِنْهُ مَقْتَلاً قَالَ لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْءٌ فِيمَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

وَاِنْ قُدِّمَتْ اِلَىٰ اِمَامٍ عَادِلٍ اُهْدِرَ دَمُهُ شرح مقتلا بفتح میم و سکون قاف و فتح تا دو نقطه
در بالا است قدمت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب تفعیلست اهدر بدال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افعالست یعنی روایت از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم میگفت در مردی که اراده کرد زنی را بنا بر فرجش برحالی که آن فرج حرام بود پس
انداخت آن زن او را بسنگی پس آن سنگ برخورد و از آن مرد کشته شد امام گفت که نیست بر آن زن
چیزی در آنچه میان او و میان الله عز و جل است و اگر آن زن برده شود نزد امامی عادل باطل میکند خون
آن مرد را سیوم اصل عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَهُ
الْقِصَاصُ هَلْ لَهُ دِيَةٌ قَالَ لَوْ كَانَ ذٰلِكَ لَمْ يُقْتَصَّ مِنْ اَحَدٍ وَمَنْ قَتَلَهُ الْحَدُّ فَلَا
دِيَةَ لَهُ شرح لم یقتص بقاف و تشدید صاد بی نقطه مفتوحه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست
یعنی روایت از زید شحام گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که کشت
او را قصاص آیا برای اوست خونبهائی امام گفت که اگر میبود آن خونبها قصاص بازیافت نمیشد از
هیچکس و هر که کشت او را حد پس نیست خونبها برای او چهارم اصل عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ
قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا اَرَادَ رَجُلٌ اَنْ يَضْرِبَ رَجُلًا ظُلْمًا فَاتَّقَاهُ الرَّجُلُ
اَوْ دَفَعَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاَصَابَهُ ضَرَرٌ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ شرح فاتقاه بتشدید تا دو نقطه در بالا مفتوحه
که اولش منقلب از واو است و قاف و الف منقلب از یا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست الاتقا
حذر کردن و مراد اینست که کاری کرد برای دفع ضرر او از خود او از شکستن او یست یعنی روایت از علا
بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده ابن فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلم که چون اراده کرد مردی که زند مردی را از روی ستم پس حذر کرد از آن مرد اول مرد دوم بکاری یا امام گفت
که دفع کرد او را از خود کش پس برخورد مرد اول را ضرری پس نیست چیزی بر مرد دوم پنجم اصل عَنِ الْعَلَاءِ
بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اطَّلَعَ رَجُلٌ عَلَىٰ قَوْمٍ يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ اَوْ يَنْظُرُ
مِنْ خَلَلٍ شَيْءٍ لَهُمْ فَرَمَوْهُ فَاَصَابُوهُ فَقَتَلُوهُ اَوْ فَقَؤُوا عَيْنَهُ فَلَيْسَ عَلَيْهِمْ غُرْمٌ وَقَالَ فقأوا
اِنَّ رَجُلًا اطَّلَعَ مِنْ خَلَلِ حُجْرَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَاءَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمِشْقَصٍ لِيَفْقَاَ عَيْنَهُ فَوَجَدَهُ قَدِ انْطَلَقَ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ اَيْ خَبِيثُ اَمَا وَاللّٰهِ لَوْ ثَبَتَّ لِي لَفَقَاْتُ عَيْنَكَ شرح اطلع دو جا بتشدید طا بی نقطه است
یشرف بشین با نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال جمله حالیه است خلل بفتح خا

اَفْقَؤُوا بفتح لام اول مضافست بسوی فتح میم است فقؤوا باسقاط لام الفعل است موافق آنچه گذشت در حدیث
اول این باب و در بعض نسخ اینجا فقاؤا با اثبات همزه مضمومه لام الفعل است غرم بضم غین با نقطه و سکون
را بی نقطه است المشقص بکسر میم و سکون شین با نقطه و فتح قاف و صاد بی نقطه تیری که پیکانش عریض و طویست
ای بفتح همزه و سکون یا حرف ندا است اما بفتح همزه و تخفیف میم است ثبت بثای سه نقطه و بای یک نقطه و تشدید
تای دو نقطه در بالای مفتوحه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر است یعنی روایت از علاء بن فضیل از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که چون دیده ور شود مردی بر جمعی برحالی که مشرف شود برایشان یا نگاه کند از
شکاف چیزی که ایشان راست پس انداختند او را بچیزی پس برخوردند او را پس کشتند او را یا کور کردند چشم او را
پس نیست تاوان برایشان تاوانی و امام گفت که بدرستی که مردی دیده ور شد از شکاف حجره رسول الله صلی الله علیه
و آله پس آمد رسول الله صلی الله علیه و آله با تیری تا کور کند چشم او را پس یافت او را که تحقیق روانه شده بود
پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ای ناپاک آگاه باش بخدا قسم که اگر پا بر جا میماندی برای من هر آینه
بیرون می آوردم چشم ترا ششم اصل عَنْ اَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ ضَرَبَ
رَجُلًا ظُلْمًا فَرَدَّهُ الرَّجُلُ عَنْ نَفْسِهِ فَاَصَابَهُ شَيْءٌ اَنَّهُ قَالَ لَا شَيْءَ عَلَيْهِ شرح روایت از ابان بن عثمان
از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که زد مردی را از روی ستم پس برگردانید او را مرد دوم از خودش پس برخورد
مرد اول را چیزی اینکه امام گفت که نیست چیزی بر مرد دوم هفتم اصل عَنْ اَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ صِبْيَانٌ فِي زَمَنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَلْعَبُونَ بِاَخْطَارٍ لَهُمْ فَرَمَىٰ اَحَدُهُمْ
بِخَطَرِهِ فَدَقَّ رَبَاعِيَةَ صَاحِبِهِ فَرُفِعَ ذٰلِكَ اِلَىٰ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَاَقَامَ الرَّامِي
الْبَيِّنَةَ اَنَّهُ قَالَ حَذَارِ فَدَرَاَ عَنْهُ الْقِصَاصَ ثُمَّ قَالَ قَدْ اَعْذَرَ مَنْ حَذَّرَ قَالَ وَسَاَلْتُهُ
عَنْ رَجُلٍ قَتَلَهُ الْقِصَاصُ هَلْ لَهُ دِيَةٌ فَقَالَ لَوْ كَانَ ذٰلِكَ لَمْ يُقْتَصَّ اَحَدٌ مِنْ اَحَدٍ وَمَنْ
قَتَلَهُ الْحَدُّ فَلَا دِيَةَ لَهُ شرح صبیان بکسر صاد بی نقطه و سکون بای یک نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین
جمع صبی است زمن بفتح زای با نقطه و فتح میم است الاخطار بفتح همزه و سکون خا با نقطه و طا بی نقطه
و الف و را بی نقطه جمع خطر بفتح خا و فتح طا الیسا بکسر لام و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه یعنی
بیرون آمد که اشکال گلهای است و هر کدام دوست یکی از جمعیت و باز انداختن آنها آزموده میشود قوت و بصیرت
هر کدام آن جمع در کره بند بیاد و مانند آنها مثل تیرها و تاکلها و کوبها الرباعیه بفتح را بی نقطه و تخفیف با یک نقطه
و الف و کسر عین بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین دندانی که در پهلوی یکی از چهار دندان پیش و پهلو است و آن
هر چهار است حذار بفتح حا بی نقطه و تخفیف ذال با نقطه و الف و را بی نقطه مبنی بر کسر است و آن اسم فعلست

بعضی را سبز کن اخضر بعین بی‌نقطه وذال با نقطه ورا بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی غائب معلوم باب افعالست الا اخضر ظاهر
کردن حذر خود و حذر بحاء بی‌نقطه وذال با نقطه ورا بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی غائب معلوم باب تفعیل است التحذیر پرهیز
فرمودن یعنی روایت است از ابو الصباح الکنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود در کوفه کانی ... حکومت
علی صلوات الله علیه که بازی میکرد در لباسهای ایشان پس انداخت یکی از ایشان لباس خود پس شکست دندان
رباعیهٔ او پس را پس مرفوع شد آن سوی امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس بر پای داشت اند او را و گواه آوردند لیکه
او گفته بود پیش را که حاذر باش پس دفع کرد از او قصاص را بعد از ان گفت که بتحقیق حذر خود را آشکارا کرد کسی که
حذر نمود راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که گذشت او را قصاص کرد آیا برای اوست خونبها یا نه پس
امام گفت که اگر میبود آن خونبها باز یافت نمیکرد قصاص را هیچکس از هیچکس و هرکه گذشت او را امام پس نیست
خونبها برای او هشتم اصل عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اطَّلَعَ
رَجُلٌ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْجَرِيدِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ أَعْلَمُ
أَنَّكَ تَثْبُتُ لِي لَقُمْتُ إِلَيْكَ بِالْمِشْقَصِ حَتَّى أَفْقَأَ بِهِ عَيْنَكَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ ذَاكَ لَنَا فَقَالَ
وَيْحَكَ أَوْ وَيْلَكَ أَقُولُ لَكَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَ تَقُولُ ذَاكَ لَنَا شرح الجرید بفتح
جیم وکسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه جمع جریده شاخهای درخت خرما که بی‌برگ باشد و مراد اینجا دیوار است
که از آن شاخهای درخت خرما ساخته بوده شده و آن شکافها میداشته ثبت بصیغهٔ مضارع مخاطب معلوم باب نصر است
ذاک دو جا بتقدیر استفهام حقیقی است و در بعض نسخ در اول بهمزهٔ استفهام است و ویحک بفتح واو و سکون یا دو
در پایین و حا بی‌نقطه و ضمیر مخاطب منادای مضافست بحذف حرف ندا و ویح بمعنی تعجب است و مقصود اینست که تعجب
بسیار میباید کرد از حال تو او از شک راوی است و ویلک بفتح واو و سکون یا دو نقطه در پایین نیز منادای مضاف است
و ویل بمعنی عذاب است تقول بصیغهٔ مخاطب بتقدیر استفهام توبیخی است و این دو احتمال دارد اول اینکه رسول الله
پادشاه بود و برای او امی‌رفت و برای شما را نمیرود پس قیاس خود بر او مکنید دوم اینکه فعل رسول الله حجت است
در جایی که اکتفا بنقل آن شود و اختصاص باو مذکور نشود و برای احتمال اینست که راوی بار دیگر سوال کرده
در حدیث یازدهم این باب یعنی روایت است از عبید بن زراره گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که سر کشید
مردی بر نبی صلی الله علیه و آله از شکاف دیوار جرید پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله که اگر میدانستم که تو بر جا میمانی برای من
هر آینه بر میخاستم سوی تو با تیر تا آنکه بیرون کنم آن چشم ترا راوی گفت که پس گفتم امام را که آیا آن برای ما جایز است
پس امام گفت که ویحک یا گفت که ویلک میگویم ترا که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله کرد آیا میگویی که آیا آن
برای ما جایز است نهم اصل عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ بَدَأَ فَاعْتَدَى

فاعتدی

فَاعْتُدِيَ عَلَيْهِ فَلَا قَوَدَ لَهُ شرح این عبارت از شرح حدیث اول این باب دهم اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ
الثَّوْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَنْ ضَرَبْنَاهُ حَدًّا مِنْ
حُدُودِ اللّٰهِ فَمَاتَ فَلَا دِيَةَ لَهُ عَلَيْنَا وَمَنْ ضَرَبْنَاهُ حَدًّا فِي شَيْءٍ مِنْ حُقُوقِ النَّاسِ فَمَاتَ فَإِنَّ
دِيَتَهُ عَلَيْنَا شرح روایت است از حسن بن صالح ثوری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود علی صلوات الله علیه
که میگفت که هر که زدیم او را حدی از حدود الله مثل حد زنا پس مرد پس نیست خونبها برای او بر ما و هر که
زدیم او را حدی در چیزی از حقوق مردمان مثل حد قذف پس مرد پس بدرستی که خونبهای او بر ما ست
از بیت المال بدانکه جمع میان این حدیث و حدیث سیوم و حدیث هفتم این باب بدو وجه ممکن است اول
اینکه مراد او تنها نفی دیت بر محدود له باشد دوم اینکه این حدیث مخصوص آن خطا باشد یازدهم اصل عَنْ عُبَيْدِ
بْنِ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ بَيْنَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حُجُرَاتِهِ
مَعَ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ وَمَعَهُ مَغَازِلُ يُقَلِّبُهَا إِذْ بَصُرَ بِعَيْنَيْنِ تَطَّلِعَانِ فَقَالَ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكَ
تَثْبُتُ لَقُمْتُ حَتَّى أَنْخَسَكَ فَقُلْتُ نَفْعَلُ نَحْنُ مِثْلَ هٰذَا إِنْ فُعِلَ مِثْلُهُ بِنَا فَقَالَ إِنْ خَفِيَ
لَكَ فَافْعَلْهُ شرح بینا بفتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون و الف حاصلش بین با اشباع فتحه مضاف بجمله است
رسول الله مرفوع و مبتدا است فی حجراته خبر مبتداست المغازل بفتح میم و غین با نقطه و الف و کسر زای با نقطه جمع
مغزل بکسر و فتح و ضم میم و سکون غین و فتح زای با نقطه دوکهای پنبه ریسی یقلبها بقاف و با یک نقطه
بصیغهٔ مضارع معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است القلب و التقلیب گردانیدن چیزی از جانبی بجانبی برای
اینکه جمع آن بقلم آید و مراد اینجا بهم زدن دوکهاست برای انتخاب یکی و دادن آن بزنان اذ بکسر همزه
و سکون ذال با نقطه برای مفاجاه است بصر با یک نقطه و صاد بی‌نقطه و را بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی غائب
معلوم باب حسن است تطّلعان بتشدید طا بی‌نقطه بصیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غایبه باب افتعال است انخسک
با یک نقطه و خا با نقطه و سین بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب منع و نصر منصوب است النخس بفتح نون و سکون خا
خلانیدن آهن در چشم یا انگشت و مانند آن خفی بخاء با نقطه و فا و یا منقلب از واو بصیغهٔ ماضی غائب معلوم
باب علم است الخفو بضم و کسر خا و سکون فا راه رفتن بی خفت و ثقل و ضمیر مستتر راجع بصاحب تطلعان است
و مراد اینست که اگر مخفی شود و ضرری نگذشته باشد اصلا برای تو پس بکن یعنی روایت است از عبید بن زراره
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که میان اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله در حجرات خود با
بعضی زنانش بود و با او دوکهایی که بر هم میزد آنها را ناگاه دید دو چشم را که دیده ور میشوند پس گفت که
اگر میدانستم که تو بر جا میمانی هر آینه بر میخاستم تا بیرون آورم چشم ترا پس گفتم که آیا بکنیم ما مثل اینرا اگر کرده شود

مثل آن را پس امام گفت که اگر حاجت بکشف دخل راه ندارد و برای تو پس کمن آنرا **دوازدهم حدیث** عن عبد الله
بن طلحة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل سارق دخل علی امرأة لیسرق متاعها
فلمّا جمع الثیاب تابعته نفسه فکابرها علی نفسها فواقعها فتحرّک ابنها فقام فقتله بفأس
کان معه فلمّا فرغ حمل الثیاب وذهب لیخرج حملت علیه بالفأس فقتلته فجاء اهله یطلبون
بدمه من الغد فقال ابو عبد الله علیه السلام اقض علی هذا کما وصفت لک **شرح** تابعته با تای دو نقطه
بالا و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب مفاعله است المتابعة از پی کسی رفتن برای طلب چیزی
از او و مبالغه نفسه مرفوع و فاعلست مراد اینست که نفس او طلب جماع از او کرد و بیالغه المکابره با با یک نقطه و بی نقطه
مصدر باب مفاعله ستم کردن کسی را بر سر چیزی و مثل این گذشت در کتاب الحدود در حدیث چهارم باب الرجل
یغتصب المرأة فرجها که باب دهم است حمل در نسخ بیواو است و همچنین است حملت و واو در یکی از تکلم کان بیان
اقتضاء اقض بقاف و ضاد با نقطه مکسوره بصیغه امر معتل اللام باب ضرب است مشار الیه بهذا رجل است و صفت
بصاد بی نقطه و فا بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بامره است و مراد اینست که از آن زن
کوادیها بطلبید بلکه حکم بران مردی باید کرد چنانچه زن گفته زیرا که موافق قرائن حالست **یعنی** روایت
عبد الله بن طلحه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی دزد که داخل شد بر زنی تا دزدد
متاع او را پس وقتی که فراهم آورد جامهها را از پی او افتاد نفس او پس ستم کرد زن را بر فرجش پس جماع کرد
پس جنبید پسر زن پس برخاست پس کشت او را بتبری که بود با او پس وقتی که فارغ شد از جماع و برداشت
جامهها را و رفت تا بیرون رود حمله کرد زن بر او با آن تبر پس کشت او را پس آمدند خویشان آن دزد طلب
قصاص یا دیت را بسبب خون او در فردا پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که حکم کن بر این مرد چنانچه زن بیان
کرد برای تو **سیزدهم حدیث** فقال یضمن موالیه الذین طلبوا بدمه دیة الغلام ویضمن السارق فیما
ترک اربعة آلاف درهم بمکابرتها علی فرجها انّه زان وهو فی ماله غرامة ولیس علیها
فی قتلها ایّاه شیء قال رسول الله صلّی الله علیه وآله من کابر امرأة لیفجر بها فقتلته
فلا دیة له ولا قود **شرح** یضمن دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل یا معلوم باب علم است
و رجوع تقدیر به و اربعه منصوبست ذکر فیما ترک و فی ماله در دوم و ترک ذکر مثل آن در اول اشارتست
باینکه اول از مال سارقست اگر چیزی مانده و الّا از مال آن اولیای سارقست که چنین طلب حق کرده اند
بخلاف سائر اولیای سارق انه بکسر همزه استیناف بیانی سابقست و در بعض نسخ لانّه است و بر هر تقدیر
برای دفع معارضه باینست که در اینجا مهر زنان قبیله آن زن واجب میشود و آن کاهی کمتر از چهار هزار درهم

لأنّه

ضمیر بو راجع باربعة آلاف درهم است باعتبار اینکه زاید بر مهر زنان قبیله آن زنست غرم بفتح غین نقطه
دار و کسر را بی نقطه بمعنی جریمه است و مرفوعست حاصل اینکه مراد اینست که آن موالی سارق خونبهای پسر را
بدهند خواه از مال سارق عوض گرفته باشند اگر مالی داشته باشد و خواه نگیرند و از مال سارق مقدم بر آنچه
مذکور شد چهار هزار درهم گرفته میشود **یعنی** پس امام گفت که ضامن شمرده میشوند خویشان دزد
آنانکه خونخواهی کردند خونبهای پسر و ضامن شمرده میشود دزد در آنچه واگذاشته چهار هزار درهم
بسبب ستم کردن آن زن را بر فرجش مدرستی که او زانی است و آن مبلغ در مال او جریمه است و
نیست بر آن زن در کشتن او دزد را چیزی بیان این آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که
ستم کرد زنی را تا زنا کند با او پس آن زن کشت او را پس نیست خونبها برای او و نه قصاص **سیزدهم حدیث**
وعنه قال قلت رجل تزوّج امرأة فلمّا کان لیلة البناء عمدت المرأة الی رجل صدیق
لها فادخلته الحجلة فلمّا دخل الرجل یباضع اهله ثار الصدیق فاقتتلا فی البیت فقتل
الزوج الصدیق وقامت المرأة فضربت الزوج ضربة فقتلته بالصدیق فقال تضمن
المرأة دیة الصدیق وتقتل بالزوج **شرح** لیلة مرفوع یا منصوبست و بنا بر اول فاعل کان تامه است
و بنا بر دوم ظرف و خبر کان ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بکار بجهت است البناء بفتح با یک نقطه و
نون و الف ممدوده بجا آوردن است از زفاف عمدت بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب
ضرب است صدیق بفتح صاد بی نقطه و کسر دال بی نقطه است الحجلة بفتح حاء بی نقطه و فتح جیم زفافگاه عروس یباضع بیای یک نقطه
و ضاد با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب مفاعله است ثار بثا سه نقطه و الف منقلب از واو و را
بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است زوج مرفوع و فاعلست تضمن بصیغه مضارع غایبه معلوم یا
مجهول باب تفعیلست و ترک بیان مضمون آن در اینجا و ذکر آنچه بعد از این در تحت عنوان این باب میشود اند
کسی را این باشد که آن دیت منتقل بر بیت المال شود یا صدقه بر فقرا و مستحقین شود و الله اعلم **یعنی**
روایتست از عبد الله بن طلحه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که مردی جفت خود کرد زنی را پس وقتی
که شد شب زفاف قصد کرد آن زن سوی مردی که دوست بود او را پس داخل کرد او را در زفافگاه پس وقتی
که داخل شد آن شوهر که جماع کند اهلش را جست آن دوست و در هم آویختند در آن خانه پس کشت
شوهر دوست را و برخاست آن زن پس زد شوهر را ضربتی پس کشت او را بسبب دوست پس امام گفت که
ضامن میشود آن زن خونبهای دوست را و کشته میشود بسبب شوهر **چهاردهم حدیث** عن الحسین بن خالد
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن رجل اتی رجلا وهو راقد فلمّا صار علی ظهره ایقظه

فَبَعَجَهُ بَعْجَةً فَقَتَلَهُ فَقَالَ لَا دِيَةَ لَهُ وَ لَا قَوَدَ شرح ایقن بیاء دو نقطه بپایین وقاف بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افعال و ضمیر مستتر راجع برجل دوم است ضمیر به راجع برجل اول است باعتبار
قصد او که ضرر رسانیدن است بعجه در اول بباء یک نقطه و عین بی نقطه و جیم و ضمیر غایب راجع بمرد اول بصیغه
ماضی غایب معلوم باب منع است بعجه در دوم بفتح با و سکون عین و تا وحدت منصوب بمفعول مطلق است البعج
شکافتن شکم بکارد و مانند آن یعنی روایت از حسین بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که
امام پرسیده شد از مردی که آمد نزد مردی بقصد ضرر رسانیدن برحالی که مرد دوم در خواب بود پس وقتی که مرد اول
گردید بر پشت مرد دوم یقین بهم رسانید مرد دوم بمرد اول که دشمن است پس شکافت شکم او را شکافتنی پس کشت او را
پس امام گفت که نیست خونبها برای مرد اول و نه قصاص یازدهم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَعْنَفَ عَلَى امْرَأَتِهِ أَوِ امْرَأَةٍ أَعْنَفَتْ عَلَى زَوْجِهَا فَقَتَلَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ
قَالَ لَا شَيْءَ عَلَيْهِمَا إِذَا كَانَا مَأْمُونَيْنِ فَإِنِ اتُّهِمَا أُلْزِمَا الْيَمِينَ بِاللّٰهِ أَنَّهُمَا لَمْ يُرِيدَا الْقَتْلَ شرح اعنف
بعین بی نقطه و نون و فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاعناف زور آوردن ناهموار بر کسی در دست بازی
آن ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب مبنی بر اینست که مراد بشیء قدر مشترک میان دیت و قصاص است پس
این حدیث مخصص احادیث دالّه بر وجوب دیت در شبه عمد باشد بنابر اینکه اگر دیت ثابت شود در اینجا بحث این
میشود که هیچ زن و شوهر با یکدیگر دست بازی کنند و الله اعلم اتهما بضم همزه ساقط بوصل و تشدید تا دو نقطه بالا
مضموم که اصلش متقلب اوتهم است و کسر ها بصیغه ماضی تثنیه غایب مجهول باب افتعال است الزما بصیغه ماضی
غایب مجهول باب افعال است الیمین منصوب و مفعول دوم است اتهما بکسر و فتح همزه میتواند بعید و از این مستفاد میشود
که اگر کسی که کشته از ایشان دیت کاذب ثابت شود و این جمع میشود میان این حدیث و حدیثی که شیخ طوسی در استبصار
در باب ان اعنف احد الزوجین علی صاحبه تا آخر نقل کرده که عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل اعنف علی امرأته
فزعم انها ماتت من عنفه قال الدیة کاملة و لا یقتل الرجل و شیخ طوسی رحمه الله جمع میان این دو روایت بحمل بر
درستی روایت اولی بر نفی قود کرده و الله اعلم یعنی روایت از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که پرسیدم امام را از مردی که زور آورد بر زنش بازی کردن در آمد و بر شوهرش پس کشت یکی از آن دو دیگری را امام
گفت که نیست چیزی بر ایشان چون باشند غیر تهمت زده شده کان پس اگر تهمت زده شده باشند الزام
کرده میشوند قسم با خدا که نه خواستند کشتن را دوازدهم اصل عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ دَخَلَ دَارَ آخَرَ لِلتَّلَصُّصِ أَوِ الْفُجُورِ فَقَتَلَهُ صَاحِبُ الدَّارِ أَيُقْتَلُ
بِهِ أَمْ لَا فَقَالَ اعْلَمْ أَنَّ مَنْ دَخَلَ دَارَ غَيْرِهِ فَقَدْ أَهْدَرَ دَمَهُ وَ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ شَيْءٌ شرح متلصص

او المجوز تا آخر آخر موجب مساقاة ندارد با آنچه می آید در حدیث پانزدهم آخر ابواب زیرا که مراد اینجا تهمت
که خوف ضرر باشد بخلاف آنچه می آید در ده تا آخر مساقات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سیزدهم
این باب که دیت صدیق بر زوجه است زیرا که اجاره دوم نسبت بصاحب دار مساقات ندارد با عدم اجاره
دوم نسبت بکسی که باعث چنان دخول شده باشد یعنی روایت از فتح بن یزید جرجانی بضم جیم اول
و سکون را بی نقطه و نون از امام رضا علیه السلام در مردی که داخل شد سرای دیگری را برای دزدی یا زنا پس کشت
او را صاحب سرا آیا کشته میشود بسبب او یا نه پس امام گفت که بدانکه هر که داخل شد سرای غیرش را پس بتحقیق
باطل کرد خون خود را و واجب نمیشود بر آن صاحب سرا چیزی باب پانزدهم اصل باب الرجل
الصحیح العقل یقتل المجنون شرح این باب بیان مرد درست خرد است که میکشد دیوانه را و این باب
دو حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مَجْنُونًا
فَقَالَ إِنْ كَانَ الْمَجْنُونُ أَرَادَهُ فَدَفَعَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَقَتَلَهُ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ مِنْ قَوَدٍ وَ لَا دِيَةٍ
وَ يُعْطَى وَرَثَتُهُ دِيَتَهُ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ قَالَ وَ إِنْ كَانَ قَتَلَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الْمَجْنُونُ
أَرَادَهُ فَلَا قَوَدَ لِمَنْ لَا يُقَادُ مِنْهُ وَ أَرَى أَنَّ عَلَى قَاتِلِهِ الدِّيَةَ فِي مَالِهِ يَدْفَعُهَا إِلَى وَرَثَةِ الْمَجْنُونِ وَ
يَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ يَتُوبُ إِلَيْهِ شرح روایت از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی
که کشت مرد دیوانه را پس امام گفت که اگر باشد دیوانه که اراده کرده باشد او را پس او دفع کرده باشد دیوانه را از خودش
پس کشته باشد او را پس نیست چیزی بر او از قصاص و نه خونبهایی و داده میشود خونبهای او به وارثان او
از مال مسلمانان که در تصرف امام است امام گفت که و اگر باشد که کشته باشد دیوانه را بی آنکه باشد دیوانه که اراده
کرده باشد او را پس نیست قصاص برای کسی که قصاص بازیافت نمیشود از او نظیر آنچه گذشت در کتاب الحدود در باب
ان لا حد لمن لا حد علیه که باب پنجاه و ششم است و می بینم این را که بر کشنده او است خونبها در مالش میدهد آن را
سوی وارثان دیوانه و استغفار میکند الله را و بازگشت میکند سوی او دوم اصل عَنْ أَبِي الْوَرْدِ قَالَ قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ رَجُلٌ حَمَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مَجْنُونٌ بِالسَّيْفِ
فَضَرَبَهُ الْمَجْنُونُ ضَرْبَةً فَتَنَاوَلَ الرَّجُلُ السَّيْفَ مِنَ الْمَجْنُونِ فَضَرَبَهُ فَقَتَلَهُ فَقَالَ أَرَى
أَنْ لَا يُقْتَلَ بِهِ وَ لَا يُغْرَمَ دِيَتَهُ وَ تَكُونُ دِيَتُهُ عَلَى الْإِمَامِ وَ لَا يُبْطَلُ دَمُهُ شرح ان بفتح همزه و سکون نون
مفسره است بنابر اینکه اری متضمن معنی اقول است و مصدریه است بنابر اول یقتل مرفوع است لا یغرم بصیغه
معلوم باب علم یا مجهول باب افعال یا باب تفعیل است یبطل بصیغه معلوم باب نصر یا باب افعال است یعنی روایت است
از ابو الورد گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را یا امام محمد باقر علیه السلام را که نگاه دارد ترا الله مردی حمله کرد بر او مردی

دیوانه بشمشیر پس زد او را دیوانه ضربتی پس گرفت آن مرد شمشیر را از دیوانه پس زد او را پس کشت او را پس
امام گفت که میبینیم که کشته نمیشود بسبب دیوانه و تاوان نمیکشد خونبهای او را و میباشد خونبهای او بر امام
و باطل نمیشود خون او باب شانزدهم اصل باب الرجل یقتل فلم تصح الشهادة علیه حتی خولط شرح
یقتل بصیغه معلوم باب نصر است خولط بخاء با نقطه وطاء بی نقطه بصیغه مجهول باب مفاعلت است یعنی این باب
بیان مرویست که کشت کسی را پس درست نشد گواهی گواهان بر او تا آنکه دیوانه شد در این باب یک حدیث است
اصل عن برید بن معاویة العجلی قال سئل ابو جعفر علیه السلم عن رجل قتل رجلا عمدا
فلم یقم علیه الحد ولم تصح الشهادة حتی خولط وذهب عقله ثم ان قوما آخرین شهدوا
علیه بعد ما خولط انه قتله شرح لم یقم بضم قاف بصیغه مضارع غائب معلوم معتل العین باب نصر است
حد بفتح حاء بی نقطه وتشدید دال بی نقطه اینجا عبارتست از شرط قبول شهادت شاهدان صحت شهادة عبارت
از مقبول شدن آن نزد حاکم یعنی روایتست از برید بضم با یک نقطه بن معویه عجلی گفت که پرسیده شد امام محمد
علیه السلم از مردی که کشت مردی را دانسته پس راست نشد بر او حد و مقبول نشد گواهی گواهان تا آنکه دیوانه
و رفت خرد او بعد از آن بدرستی که جمعی دیگر غیر گواهان سابق گواهی دادند بر او بعد از آنکه دیوانه شد با آنکه
او کشته او را اصل فقال ان شهدوا علیه انه قتله حین قتله وهو صحیح لیس به علة من
فساد عقل قتل به وان لم یشهدوا علیه بذلک وکان له مال یعرف دفع الی ورثة المقتول
الدیة من مال القاتل وان لم یترک مالا اعطی الدیة من بیت المال ولا یبطل دم امرء مسلم
شرح پس امام گفت که اگر گواهی دادند بر او با آنکه او کشته او را در وقتی که کشت او را بر حالی که او درست بود و نبود
با او آفتی از تباهی خرد کشته میشود بسبب او و اگر گواهی ندادند بر او بآن و باشد او را مالی که شناخته شود
با آنکه مال او است وفا کند داده میشود بسوی وارثان مقتول خونبها از مال قاتل و اگر آنکه نگذاشته باشد مالی
که وفا کند داده میشود تمام یا بعض خونبها از خزانه مال مسلمانان و باطل نمیشود خون مردی مسلمان باب
هفدهم اصل باب فی القاتل یرید التوبة شرح این بابیست در قاتلی که اراده میکند توبه را در این
باب سه حدیثست اول اصل عن عیسی الضعیف قال قلت لابی عبد الله علیه السلم رجل قتل رجلا
متعمدا ما توبته قال یمکن من نفسه قلت یخاف ان یقتلوه قال فلیعطهم الدیة قلت
یخاف ان یعلموا بذلک قال فلینظر الی الدیة فلیجعلها صررا ثم لینظر مواقیت الصلوة
فلیلقها فی دارهم شرح این گذشت در حدیث چهارم باب ان من قتل مؤمنا تا آخر که با سیم است دوم اصل
عن ابی الخزرج قال حدثنی فضیل بن عثمان الاعور عن الزهری قال کنت عاملا لبنی امیة

فقتلت

فقتلت رجلا فسألت علی بن الحسین صلوات الله علیه بعد ذلک کیف اصنع به فقال
الدیة اعرضها علی قومه قال فعرضت فابوا وجهدت فابوا فاخبرت علی بن الحسین
علیه السلم بذلک فقال اذهب معک بنفر من قومک فاشهد علیهم قال ففعلت فابوا
فشهدوا علیهم شرح روایتست از ابو الخزرج بفتح خاء با نقطه وسکون زای با نقطه وفتح راء بی نقطه وجیم که گفت
خبر داد مرا فضیل بن عثمان اعور از زهری بضم زای با نقطه وسکون ها که اسمش محمد بن شهابست گفت
که بودم حاکم از جانب بنی امیه پس کشتم مردی را پس پرسیدم علی بن الحسین صلوات الله علیه را بعد از آن که
چگونه کنم بآن پس امام گفت که خونبها را آن را عرض کن بر وارثان او زهری گفت که عرض کردم پس
ابا کردند و مبالغه کردم پس ابا کردند پس خبر دادم علی بن الحسین علیه السلم را بآن پس امام گفت که ببر با خود
جمعی را از قوم خود پس گواه بگیر بر آن وارثان زهری گفت که پس کردم پس وارثان ابا کردند پس
گواه شدند بر وارثان اصل فرجعت الی علی بن الحسین علیه السلم فاخبرته قال خذ الدیة
فصرها متفرقة ثم ائت الباب فی وقت الظهر والفجر فالقها فی الدار فمن اخذ شیئا
فهو یحسب لک فی الدیة فان وقت الظهر والفجر ساعة یخرج فیها اهل الدار قال الزهری
ففعلت ذلک ولولا علی بن الحسین علیه السلم لهلکت قال وحدثنی بعض اصحابنا ان الزهری
کان ضرب رجلا به فرقوح فمات من ضربته شرح صر بضم صاد بی نقطه وتشدید را بی نقطه مفتوحه و مضمومه
و مکسوره بصیغه امر باب نصر است ائت بکسر همزه ساقطه بوصل وسکون یا دو نقطه پایین منقلبه از همزه و را جمع
بوصل وکسر تا دو نقطه در بالا بصیغه امر مهموز الفا و معتل اللام یائی باب ضرب است یخرج بمیم و واو و جیم
بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است و در بعض نسخ اینجا با نقطه و را با نقطه و جیم است ضمیر قال
در آخر راجع با بو الخزرج یا راجع بفضیل است ضرب رجلا تا آخر اشارتست با آنکه این قتل شبه عمد بوده
و وارثان او از قصاص در گذشته اند و بنابران راضی بدیت نمیشده اند یعنی پس برگشتم بسوی علی بن الحسین
علیه السلم با گواهان پس خبر دادم او را امام گفت که پس فراگیر دیت را پس در همیان کن آن را پراکنده بعد از آن
برو نزد در سرای ایشان در وقت ظهر و صبح پس بینداز آن همیانها را در آن سرا پس هر که فرا
گرفت چیزی را پس او حساب میکند برای تو در دیت چه بدرستی که وقت ظهر و صبح ساعتی است که حرکت
میکنند در آن اهل سرا برای نماز جماعت گفت زهری که پس کردم آن را و اگر نمیبود علی بن الحسین علیه السلم هر آینه
هلاک میشدم راوی گفت که و خبر داد مرا بعض یاران ما آنکه زهری بود که زد بود مردی را که با او بود و طمانچه
زد پس مرد از زدن او سیوم اصل عن هشام بن سالم وابن بکیر وغیر واحد قالوا کان علی بن

صحیح

الحسين صلوات الله عليهما في الطواف فنظر في ناحية المسجد الى جماعة فقال ما هذه
الجماعة فقالوا هذا محمد بن شهاب الزهري اختلط عقله فليس يتكلم فاخرجه
اهله لعله اذا راى الناس ان يتكلم فلما قضى علي بن الحسين عليهما السلم طوافه خرج
حتى دنا منه شرح روايت است از هشام بن سالم و عبد الله بن بكير و جمعی كه گفته كه بود علی بن الحسین صلوات الله
علیهما در طواف پس نگاه كرد در جانب مسجد حرام سوی جماعتی پس گفت كه چیست این جماعت پس گفته كه
این محمد بن شهاب زهری است بر هم خورده خرد او پس نیست كه سخن گوید پس بیرون آورده اند او را قوم او
شاید كه چون او ببیند مردمان را شود اینكه سخن گوید پس وقتی كه آخر كرد علی بن الحسین علیهما السلم طواف خود را بیرون
آمد از مطاف تا آنكه نزدیك شد به سبب او اصل فلما رآه محمد بن شهاب عرفه فقال له علي
بن الحسين عليه السلم ما لك فقال وليت ولاية فاصبت دما فقتلت رجلا فدخلني
ما ترى فقال له علي بن الحسين صلوات الله عليهما لانا عليك من يأسك من رحمة الله
اشد خوفا مني عليك مما اتيت ثم قال له اعطهم الدية قال قد فعلت فابوا فقال
اجعلها صررا ثم انظر مواقيت الصلوة فالقها في دارهم شرح صرر بضم صاد بی نقطه و راء بی نقطه و فا
بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل از باب ضرب است التعریف مع كسی گفتن و شناسانیدن و المعرفة
شناختن یعنی پس وقتی كه دید امام را محمد بن شهاب شناخت او را پس گفت او را علی بن الحسین علیهما السلم كه
چیست ترا پس گفت كه والی شدم ولایتی را پس بخوردم خونی را كشتم مردی را پس داخل شد مرا آنچه
می بینی پس گفت او را علی بن الحسین صلوات الله علیهما كه هر آینه من بر تو از نا امیدی تو از رحمت الله
ترسانترم از من بر تو از آنچه كردی بعد از آن امام گفت كه بده وارثان را خونبها گفت كه تحقیق كردم پس ابا
كردند پس امام گفت كه بكردان آنها را چند همیان بعد از آن ملاحظه كن اوقات نماز را پس بینداز آنها را
در سرای ایشان باب چهارم اصل باب قتل اللص شرح اللص بضم و فتح و كسر لام و تشدید صاد منقطه
دزد و غیره و مثل راهزن مصدر اینجا مضاف مفعولست یعنی این بابیست در كشتن دزد و غیره است در این باب
پنج حدیث است اول اصل عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلم انه قال اذا قدرت على
اللص فابدره وانا شريكك في دمه شرح قدرت بصیغه مخاطب باب ضرب است فابدره بباء یكنقطه و دال
بی نقطه و راء بی نقطه و ضمیر راجع بلص بصیغه امر از باب نصر است البدر بضم با و ضم دال مبنی كرفتن كسی را سوی كاری
و مراد اینست كه بكش دزد را پیش از آنكه بكشد یا ضرر رساند ترا یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر
صادق علیه السلم اینكه او گفت كه چون توانا شدی بر دزد و غیره پس پیشدستی كن سوی كشتن و من شریك فانا

ترا ام در خون او مراد اینست كه خون او هدر است دوم اصل عن ابي بصير قال سألت ابا جعفر عليه السلم
عن الرجل يقاتل عن ماله فقال ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال من قتل دون
ماله فهو بمنزلة شهيد فقلنا له افنقاتل افضل فقال ان لم تقاتل فلا بأس اما
انا فلو كنت لتركته ولم اقاتل شرح مضمون این گذشت در كتاب الجهاد و در حدیث سیوم باب من
قتل دون مظلمة كه باب بیست و سیوم است یقاتل در اول بصیغه غایب است و در دوم بصیغه متكلم مع الغیر و تقدیر
ان است پس منصوب و مرفوع میتوانند بود و در سیوم بصیغه مخاطب است تعدیه مقاتله بعین بتضمین معنی دفع
روایتست از ابو بصیر گفت كه پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم از مردی كه جنگ و دفع میكند از مالش پس امام
گفت كه بدرستی كه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت كه هر كه كشته شد نزد مالش پس او در مرتبه شهیدست
پس گفتیم امام را كه آیا پس اینكه جنگ و دفع كنیم فاضلترست پس امام گفت كه اگر جنگ نكنی پس نیست بدی
اما من پس اگر میبودم هر آینه و میگذاشتم دزد و غیره را و جنگ نمیكردم سیوم اصل علي بن محمد عن بعض
اصحابنا عن بعض اصحابنا عن عبد الله بن عامر قال سمعته يقول وقد تجارينا ذكر الصعاليك
فقال عبد الله بن عامر حدثني هذا واومى الى احمد بن اسحق انه كتب الى ابي محمد عليه السلم
يسأل عنهم فكتب اليه اقتلهم شرح ضمیر قال در اول راجع ببعض اصحابنا است ضمیر غایب سمعته راجع بعبد الله
بن عامر است واو مسبوقه حالیه است تجارینا بجیم و را منقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متكلم مع الغیر معلوم
باب تفاعلست التجاری روانه شدن دو كس با یكدیگر در گفتگو و مانند آن ذكر منصوبست و تقدیر فی ذكر است
و شاید كه فی از قلم كاتبان افتاده باشد الصعالیك بفتح صاد بی نقطه و عین بی نقطه جمع صعلوك بضم صاد و
سكون عین و ضم لام گركان از جمله مردمان فقال عبد الله بن عامر تكرار است اومی بواو و الف منقلبه از
همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست واومی الی احمد بن اسحق كلام بعض اصحابنا است برای تفسیر هذا
یعنی روایتست كه علی بن محمد از بعض یاران ما از عبد الله بن عامر گفت كه شنیدم از عبد الله میگفت بر حالی
كه تحقیق روان شدیم با یكدیگر در گفتگوی دزدان و غیره پس گفت عبد الله بن عامر كه خبر داد مرا این و اشاره
كرد سوی احمد بن اسحق اینكه احمد نوشت سوی امام حسن عسكری علیه السلم سوال میكرد از آن دزدان پس امام
نوشت سوی او كه بكش ایشان را چهارم اصل وعنه عن احمد بن ابي عبد الله وغيره انه كتب اليه
يسأله عن الاكراد فكتب لا تنبهوهم الا بحد السيف شرح ضمیر عنه راجع ببعض اصحابنا است یا راجع
بعلی بن محمد است ضمیر الیه راجع بابی محمد علیه السلم است لا تنبهوهم بنون و با یكنقطه بصیغه نهی باب تفعیلست بجهه
با و همزه و فتح حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه است یعنی و علی بن محمد روایت كرد از بعض یاران ما از احمد بن

ابو عبد الله برقی وغیر او اینکه او نوشت سوی امام حسن عسکری علیه السلام پس پرسید او را از کرد ان پس امام نوشت که بیدار مکنید ایشانرا مگر بشر شیر مراد انیست که ایشان بغایت وزدان جیره اند پس اگر در خواب باشند ایشانرا بیدار مکنید مگر بشر شیر برای اینکه اگر اراده بد کنند ایشانرا دفع شر شیر کنید پنجم اصل عن انس او هیثم بن براء عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له اللص یدخل علی فی بیتی یرید نفسی ومالی فقال فاقتله فاشهد الله ومن سمع ان دمه فی عنقی قال قلت اصلحک الله اما من علامة بین یدی هذا الامر فقال اتری بالصبح من خفاء قال قلت لا قال فان امرنا اذا کان ابین من الصبح قال ثم قال منزلة جبل بظفر اهون من منزلة ملک لم ینقض اکله فاتقوا الله تبارک وتعالی ولا تقتلوا انفسکم لظلمة شرح مضمون صدر این گذشت در کتاب الجهاد در حدیث اول باب الرجل یدفع عن نفسه اللص که باب بیست و دوم است انس بفتح همزه و فتح نون و سین بی نقطه است هیثم بفتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح ثاء سه نقطه است براء بفتح باء یک نقطه و تخفیف راء بی نقطه و الف و همزه است اشهد بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعالست سمع از باب علم است ان بفتح همزه و تشدید نون تقدیر علی ان است اما بهمزه استفهام و ما نافیه است من بکسر میم زایده برای تأکید عموم نفی است اشاره الیه هذا الامر ظهور قائم آل محمد علیهم السلام است کان در اول امر است و در دوم ناقصه است و مقصود انیست که حاجت بعلامتی نیست برای معرفت قائم آل محمد علیهم السلام و چنانکه فایده ندارد المزاوله بضم میم و زا و مصدر باب مفاعله سعی در زوال چیزی ملک بفتح میم و کسر لام یا بضم میم و سکون لامست لم ینقض بقاف و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام یایی باب انفعالست الاکل بضم همزه و سکون و ضم کاف نصیب از دنیا لا تقتلوا ابقاف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه نهی باب افعال برای تعریض است لظلمه بلام حرف جر و فتح ظا با نقطه و فتح لامست و مراد انیست که راه کشتن خود را اقرار مدهید برای ظالمان بترک تقیه یعنی روایتست از انس یا از هیثم بن براء از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم امام را که دزد داخل میشود بر من در خانه من میخواهد جانم را و مالم را پس امام گفت که پس بکش او را گواه میگیرم الله را و هر کرا که شنیدا این سخن مرا باینکه خون او در گردن من باشد راوی گفت که گفتم که نگاه دارد ترا الله آیا نیست هیچ علامتی پیش از زمان ظهور این کار امامت اهل البیت علیهم السلام پس امام گفت که آیا می بینی بصبح هیچ اشتباهی راوی گفت که گفتم که نه امام گفت که پس بدرستی که کار امامت ما چون ظاهر میباشد ظاهرتر از صبح راوی گفت که بعد از آن امام گفت که بطرف کردن کوهی بناخنی آسانترست از بر طرف کردن پادشاهی که آخر نشده باشد نصیب او از دنیا پس پرهیز کنید از عذاب الله تبارک و تعالی و در معرض کشتن میاورید خود را برای ظالمان مراد انیست که تقیه کنید و بیتابی مکنید و این اشارتست باینکه ظهور قائم علیه السلام

برای با نقطه

زنا که نیست باب نود و هم اصل باب الرجل یقتل ابنه والابن یقتل اباه او امه شرح این باب بیان مر دست که هر که بکشد پسر را او پسر که بکشد پدرش را یا مادرش را و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن حمران عن احدهما علیهما السلام قال لا یقاد والد بولده ویقتل الولد اذا قتل والده عمدا شرح روایتست از حمران از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که قصاص کرده نمیشود پدری بسبب فرزندش و کشته میشود فرزند چون کشد پدرش را دانسته دوم اصل عن ابی عبیدة قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن رجل قتل امه قال یقتل بها صاغرا ولا اظن قتله کفارة له ولا یرثها شرح مضمون این گذشت در کتاب المواریث در حدیث چهارم باب میراث القاتل که باب سی و هشتم است یعنی روایتست از ابو عبیده گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که کشت مادرش را امام گفت کشته میشود بسبب او در هر حالی که خوار و ذلیل است و گمان ندارم کشتن او را کفاره او باشد برای گناه و وارث نمیشود مادر را سیوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یقتل الاب بابنه اذا قتله ویقتل الابن بابیه اذا قتل اباه شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کشته نمیشود پدر بسبب پسرش چون کشد پسرا و کشته میشود پسر بسبب پدرش چون کشد پدرش را چهارم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یقتل ابنه ایقتل به قال لا شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که میکشد پسرش را آیا کشته میشود بسبب او گفت که نه پنجم اصل عن العلاء بن الفضیل قال قال ابو عبد الله علیه السلام لا یقتل الوالد بولده ویقتل الولد بوالده ولا یرث الرجل الرجل اذا قتله وان کان خطأ شرح مضمون این گذشت در کتاب المواریث در حدیث هفتم باب میراث القاتل و بیان شد یعنی روایتست از علاء بن فضیل گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام کشته نمیشود پدر بسبب فرزندش و کشته میشود فرزند بسبب پدرش و وارث نمیشود مرد مرد را مثلا چون کشد او را هر چند که خطا باشد باب صدم اصل باب الرجل یقتل المرأة والمرأة تقتل الرجل وفضل دیة الرجل علی دیة المرأة فی النفس والجراحات شرح النفس بفتح نون و سکون فا خون و جان و در جیم تقدیر مراد از کشتن است الجراحات بکسر جیم و راء بی نقطه و حاء بی نقطه جمع جراحت زخمها و جراحه اسم مصدر باب منع است بمعنی زخم زدن یعنی این بابیان مردست که میکشد زن را و زن که میکشد مرد را و زیادتی خونبهای مرد بر خونبهای زن در کشتن و جراحتها و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن عبد الله بن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قتلت

الْمَرْأَةُ رَجُلاً قُتِلَتْ بِهِ وَإِذَا قَتَلَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فَإِنْ أَرَادُوا الْقَوَدَ أَدَّوْا فَضْلَ دِيَةِ الرَّجُلِ
وَأَقَادُوهُ بِهَا وَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا قَبِلُوا مِنَ الْقَاتِلِ الدِّيَةَ دِيَةَ الْمَرْأَةِ كَامِلَةً وَدِيَةُ الْمَرْأَةِ
نِصْفُ دِيَةِ الرَّجُلِ شرح روایت است از عبد الله بن سکان بضم میم و سکون سین منقوط از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که چون کشت زن مردی را کشته میشود بسبب مرد و چون کشت مرد زن را پس اگر وارثان زن
خواهند قصاص را میدهند زیادتی خونبهای مرد را و قصاص میکنند مرد را بسبب زن و اگر نکنند قبول میکنند
از قاتل خونبها را که خونبهای زنست با تمام و خونبهای زن نصف خونبهای مرد است دوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَقْتُلُ الْمَرْأَةَ مُتَعَمِّداً فَأَرَادَ أَهْلُ الْمَرْأَةِ أَنْ يَقْتُلُوهُ قَالَ
ذَلِكَ لَهُمْ إِذَا أَدَّوْا إِلَى أَهْلِهِ نِصْفَ الدِّيَةِ وَإِنْ قَبِلُوا الدِّيَةَ فَلَهُمْ نِصْفُ دِيَةِ
الرَّجُلِ وَإِنْ قَتَلَتِ الْمَرْأَةُ الرَّجُلَ قُتِلَتْ بِهِ لَيْسَ لَهُمْ إِلَّا نَفْسُهَا شرح روایت است از حلبی از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مردی که میکشد زن را از دانسته پس اراده کردند وارثان زن که کشند مرد را
امام گفت که آن برای ایشانست چون دهند سوی وارثان مرد نصف خونبهای مرد را مراد دیت
که میدهند پانصد دینار را مثلا و اگر وارثان زن قبول کنند خونبها را پس برای ایشانست نصف
خونبهای مرد و اگر کشت زن مرد را کشته میشود بسبب مرد نیست برای وارثان مرد مگر جان زن مراد
آنست که نصف خونبها نمیگیرند با وجود کشتن زن اصل وَقَالَ الْجِرَاحَاتُ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ سَوَاءٌ
سِنُّ الْمَرْأَةِ بِسِنِّ الرَّجُلِ وَمُوضِحَةُ الْمَرْأَةِ بِمُوضِحَةِ الرَّجُلِ وَإِصْبَعُ الْمَرْأَةِ بِإِصْبَعِ الرَّجُلِ حَتَّى تَبْلُغَ الْجِرَاحُ
ثُلُثَ الدِّيَةِ فَإِذَا بَلَغَتْ ثُلُثَ الدِّيَةِ أُضْعِفَتْ دِيَةُ الرَّجُلِ عَلَى دِيَةِ الْمَرْأَةِ شرح بلوغ ثلث اینجا
و مثال اینجا بعضی در موضع ثلث تحقیق است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب موضحه
قسمی از زخم شکستن است که سفیدی استخوان ظاهر میکند ضعفت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب افعالست
آن بیان میشود در حدیث ششم این باب یعنی و امام گفت که جراحتهای مردان و زنان برابرست بیان این
آنکه دندان زن مثل دندان مرد است و موضحه زن مثل موضحه مرد است و انگشت زن مثل انگشت مرد است تا آنکه برسد
جراحت بثلث خونبهای نفس پس چون رسد بثلث خونبهای نفس دو برابر کرده میشود خونبهای عضو
مرد بر خونبهای عضو زن سیوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجِرَاحَاتِ فَقَالَ
جِرَاحَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلُ جِرَاحَةِ الرَّجُلِ حَتَّى تَبْلُغَ ثُلُثَ الدِّيَةِ فَإِذَا بَلَغَتْ ثُلُثَ الدِّيَةِ سَوَاءً أُضْعِفَتْ
جِرَاحَةُ الرَّجُلِ ضِعْفَيْنِ عَلَى جِرَاحَةِ الْمَرْأَةِ وَسِنُّ الرَّجُلِ وَسِنُّ الْمَرْأَةِ سَوَاءٌ وَقَالَ إِنْ قَتَلَ
رَجُلٌ امْرَأَةً مُتَعَمِّداً فَأَرَادَ أَهْلُ الْمَرْأَةِ أَنْ يَقْتُلُوا الرَّجُلَ رَدُّوا إِلَى أَهْلِ الرَّجُلِ نِصْفَ الدِّيَةِ وَقَتَلُوهُ

قال

قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ قَتَلَتْ رَجُلاً قَالَ تُقْتَلُ وَلَا يُغْرَمُ أَهْلُهَا شَيْئاً شرح روایت است از ابو بصیر که گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جراحتها پس گفت که جراحت زن مثل جراحت مرد است تا آنکه
جراحت رسد بثلث خونبهای نفس پس چون رسد بثلث خونبهای نفس بر حالی که بی نقصان چیزی از ثلث
باشد زیاد کرده میشود جراحت مرد دو برابر جراحت زن و دندان مرد و دندان زن برابر یکدیگرست و امام گفت
که اگر کشد مردی زنی را از دانسته و اراده کنند وارثان زن که کشند مرد را پس بدهند سوی وارثان مرد نصف
خونبهای مرد را و میکشند او را راوی گفت که پرسیدم امام را از زنی که کشت مردی را امام گفت که کشته
میشود و وارثان نمیکشند وارثان زن چیزی را برای وارثان مرد چهارم اصل عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي رَجُلٍ قَتَلَ امْرَأَتَهُ مُتَعَمِّداً فَقَالَ إِنْ شَاءَ أَهْلُهَا أَنْ يَقْتُلُوهُ
وَيُؤَدُّوا إِلَى أَهْلِهِ نِصْفَ الدِّيَةِ وَإِنْ شَاءُوا أَخَذُوا نِصْفَ الدِّيَةِ خَمْسَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ
قَالَ فِي امْرَأَةٍ قَتَلَتْ زَوْجَهَا مُتَعَمِّدَةً فَقَالَ إِنْ شَاءَ أَهْلُهُ أَنْ يَقْتُلُوهَا قَتَلُوهَا وَلَيْسَ يَجْنِي
أَحَدٌ أَكْثَرَ مِنْ جِنَايَتِهِ عَلَى نَفْسِهِ شرح متعمدا دوم بتشدید میم مفتوحه دوم مصدر میمی باب تفعل است و
ظرف زمانست یعنی روایت است از عبد الله بن سنان بکسر سین که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام سخن میگفت در مردی که کشت زنش را از دانسته پس گفت که اگر خواهند وارثان زن میکشند او را و میدهند
سوی وارثان او نصف خونبهای مرد را و اگر خواهند میگیرند نصف خونبهای مرد را که پنجهزار درهم است مثلا
و امام سخن گفت در زنی که کشت شوهرش را از روی تعمد پس گفت که اگر خواهند وارثان شوهر که کشند زن را
میکشند او را و نیست ستم برایشان اینکه جنایت کند کسی زیاده از جنایت او بر نفس خود مراد آنست که با وجود کشتن
زن نصف دیت از مال زن گرفته نمیشود پنجم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ وَأَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ امْرَأَةً خَطَأً وَهِيَ عَلَى رَأْسِ الْوَلَدِ تَمْخَضُ قَالَ عَلَيْهِ الدِّيَةُ خَمْسَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ
وَعَلَيْهِ لِلَّذِي فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ وَصِيفٌ أَوْ وَصِيفَةٌ أَوْ أَرْبَعُونَ دِينَاراً شرح تمخض بخاء با نقطه و ضاد با نقطه
بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب منع و علم یا باب تفعیلست غره بضم غین با نقطه و تشدید را منقوطه است وصیف
بفتح واو و کسر صاد بی نقطه بدل تفصیل غره است او وصیفه عطف بر وصیف است او اربعون عطف بر غره است بدانکه
این صورتیست که فرزند بجا توقف نموده و بیرون آید و ضرری باو نرسد نه بالذات و نه بالعرض سوای اینکه
مادر را نیک شود پس منافات نیست میان این حدیث و مثال حدیث اول و دوم باب دیة الجنین که باب سی و نهم است
یعنی روایت است از حلبی و از ابو عبیده از امام جعفر صادق علیه السلام گفتند که امام پرسیده شد از مردی که کشت زنی را
از روی خطا که کشته شد بر حالی که آن زن بسر فرزند است در درد زائیدن میکشید امام گفت که بر اوست خونبهای زن

که پنجاه از دویست شتر او بر او است برای آنکه در شکم زن بسته غلامی یا کنیزی یا جمل دیبا **ششم حدیث** عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ قَطَعَ إِصْبَعاً مِنْ أَصَابِعِ الْمَرْأَةِ كَمْ فِيهَا قَالَ عَشَرَةٌ مِنَ الْإِبِلِ قُلْتُ قَطَعَ اثْنَتَيْنِ قَالَ عِشْرُونَ قُلْتُ قَطَعَ ثَلَاثاً قَالَ ثَلَاثُونَ قُلْتُ قَطَعَ أَرْبَعاً قَالَ عِشْرُونَ قُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ يَقْطَعُ ثَلَاثاً فَيَكُونُ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ وَيَقْطَعُ أَرْبَعاً فَيَكُونُ عَلَيْهِ عِشْرُونَ **شرح** ابان بفتح همزه و تخفیف با و تغلب بفتح تا و دو نقطه در بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و با یک نقطه کوفی است مراد باصابع اینجا چهار انگشت غیر ابهام است خواه از دست و خواه از پا و همچنین در باب ادا که باب بیست و نهم است و در حدیث دهم و یازدهم باب دیة الجراحات والشجاج که باب سی و پنجم چنانچه بیان میشود و موید این استعمالست آنکه در آنچه می آید در باب سی و هشتم که باب جنوانست اصابع در مقابل ابهام مذکور است و بنابر آنچه می آید در آن باب که دیت ابهام یکدست مثلا ثلث دیت یکدست است و دیت هر کدام از چهار انگشت سدس دیت یکدست است ظاهر میشود که ذکر عشرة من الابل اینجا بعنوان تقریب و اتمام کسر کمتر از نصف است زیرا که تحقیق آن ثمانیة من الابل و ثلث است و بنابر قیاس است عشرون و دو جا زیرا که تحقیق آن ستة عشر و ثلثان است و بنابر قیاس است ثلثون زیرا که تحقیق آن خمسة و عشرون است و اتمام کسر اینجا با وجود آنکه کم از نصف است تفاوت میان عقد دوم و عقد سیوم است برای اطراد باب است و از این ظاهر میشود که آنچه می آید در حدیث هشتم باب سی و پنجم که فی الاصبع عشر الدیة و در حدیث یازدهم آن باب که فی کل اصبع عشر من الابل و در حدیث دوم باب الخلقة التی تقسم علیها الدیة تا آخر که باب سی و هفتم است که فی کل اصبع من اصابع الیدین الف درهم و فی کل اصبع من اصابع الرجلین الف درهم و در حدیث باب سی و هشتم که دیة کل واحدة من الاصابع ثلث دیة الاصبع بعنوان تقریب است زیرا که آن اصبع اگر غیر ابهام است تحقیق آن بحساب دراهم هشتصد و سی و سه درهم و ثلث درهم است و اگر ابهام است هزار و ششصد و شصت و شش درهم و دو ثلث است و نظیر این تقریب است آنچه مشهور است در عدد ایام سال که سیصد و شصت است زیرا که عدد ایام سال قمری از آن کمتر است و عدد ایام سال شمسی از آن بیشتر است بتفصیلی که بیان شد در کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب هفتم که باب نادر است و باین ممکن است جمع میان احادیث وارده در دیت اصابع والله اعلم **یعنی** روایت است از ابان بن تغلب گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگوئی در مردی که برید انگشتی از انگشتان زن را چند است در آن انگشت امام گفت که ده از شتران تقریبا گفتم که برید دو انگشت را امام گفت که بیست از شتران تقریبا گفتم که برید سه انگشت را امام گفت که سی از شتران تقریبا گفتم که برید چهار انگشت را امام گفت که بیست از شتران تقریبا گفتم از روی تعجب که سبحان الله آیا

بمیرد سه انگشت را پس سی باشد بر او از شتران و میبرد چهار انگشت را پس بیست باشد بر او بیست از شتران **حدیث** إِنَّ هَذَا كَانَ يَبْلُغُنَا وَنَحْنُ بِالْعِرَاقِ فَنَتَبَرَّأُ مِمَّنْ قَالَهُ وَنَقُولُ الَّذِي جَاءَ بِهِ شَيْطَانٌ فَقَالَ مَهْلًا يَا أَبَانُ هَذَا حُكْمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ الْمَرْأَةَ تُعَاقِلُ الرَّجُلَ إِلَى ثُلُثِ الدِّيَةِ فَإِذَا بَلَغَتِ الثُّلُثَ رَجَعَتْ إِلَى النِّصْفِ يَا أَبَانُ إِنَّكَ أَخَذْتَنِي بِالْقِيَاسِ وَالسُّنَّةُ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَ الدِّينُ **شرح** نتبرأ بیک نقطه و را و بی نقطه و همزه بصیغه مضارع متکلم الغیر معلوم از باب تفعل است مهلا بفتح میم و سکون ها و فتح لام منصوبست بفعل محذوف بتقدیر الزم بصیغه امر از باب علم است المهل بفتح میم و سکون ها و فتح لام همواری یعنی اشارتست باینکه این درشتی تو با من نمیسزد تعاقل بعین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب مفاعله است العاقلة بموافق در خونبها شدن کسی که بر الرجل منصوبست بلغت و رجعت بصیغه غایبه است و مبلغ ثلث اینجا بعنوان تحقیق است زیرا که چهار دست و چهار ثلث های یک ثلث است و آن ثلث تحقیقی صد است و نصف آن پنجاه است و دو ثلث است که بیست تقریبی است والسنة مرفوع و مبتداست و جمله حالیه است اذا قیست بمعنی الا ان استخرجت بالقیاس است محق بجا با نقطه بصیغه مجهول از باب منع یا بتفعیل است **یعنی** درستی که این قول بود که میرسید بما در حالی که ما در کوفه بودیم پس بیزاری میجستیم از کسی که گفته آن را و میگفتیم که آنکه آورده آن را از مدینه سوی کوفه شیطانست پس امام گفت که لازم باش سمت را ای ابان چنین حکم کرده رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که زن موافق در خونبها میشود مرد را تا ثلث خونبها پس چون رسید بثلث خونبها زن برمیگردد سوی نصف خونبهای مرد ای ابان بدرستی که تو گرفتی مرا بقیاس و حال آنکه سنت رسول الله صلی الله علیه و آله چون مستنبط شود بقیاس محو کرده میشود دین اسلام مثل این گذشت در کتاب العقل در حدیث پانزدهم باب البدع والرای والمقاییس که باب نهم است **هفتم حدیث** عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الرَّجُلِ قِصَاصٌ قَالَ نَعَمْ فِي الْجِرَاحَاتِ حَتَّى تَبْلُغَ الثُّلُثَ سَوَاءً فَإِذَا بَلَغَتِ الثُّلُثَ سَوَاءً ارْتَفَعَ الرَّجُلُ وَسَفَلَتِ الْمَرْأَةُ **شرح** القصاص بکسر قاف و دو صاد بی نقطه مصدر باب مفاعله و مماثلت در استیفای حق بی زیاده و نقصان جراحات بکسر جیم است سفلت بسین بی نقطه و فا بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر و علم و حسن است **یعنی** روایت است از جمیل بن دراج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از زن که آیا میان او و میان مرد مماثلت در استیفای حق هست امام گفت که آری در جراحات تا آنکه جراحت رسد بثلث خونبهای نفس بر حالی که بی نقصان باشد پس چون رسید جراحت بثلث بی نقصان بلند شد مرد و پست شد زن **هشتم حدیث** عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جِرَاحَاتِ الرِّجَالِ

مع النساء في الديات والقصاص فقال الرجال والنساء في القصاص سواء السن بالسن والشجة
بالشجة والاصبع بالاصبع سواء حتى تبلغ الجراحات ثلث الدية فاذا جاوزت الثلث صيرت
دية الرجال في الجراحات ثلثي الدية ودية النساء ثلث الدية شرح سواء بفتح سين والف ممدوده
در اول مرفوعست ودر دوم منصوبست جاوزت الثلث يعني بلغت الثلث هست باعتبار اينكه رسيدن مرتبه
بعد از گذشتن از پايين آنست يعني روايتست از حلبي گفت كه پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلم از جراحتهاي
مردان و زنان در خونبها و در مماثلت در استيفاي حق پس امام گفت كه مردان و زنان در مماثلت برابرند
و جان اين آنكه دندان مرد هست و سر شكستن بسر شكستن هست و انگشت بانگشت هست برحالي كه برابرست
تا آنكه برسد جراحتها ثلث خونبهاي نفس پس چون رسيد بثلث قرار داده شد خونبهاي مردان در جراحتها
دو ثلث خونبهاي نفس زن و قرار داده شد خونبهاي زنان ثلث خونبهاي نفس زن نهم اصل عن ابي مريم
عن ابي جعفر عليه السلم قال اتي رسول الله صلى الله عليه وآله برجل قد ضرب امراة حاملا بعمود
الفسطاط فقتلها فخير رسول الله صلى الله عليه وآله اولياءها ان ياخذوا الدية خمسة الاف
وغرة وصيف او وصيفة للذي في بطنها او يدفعوا الى اولياء القاتل خمسة الاف ويقتلوه
شرح غرة منصوب منونست وصيف مرفوع و خبر مبتداي محذوفست بتقدير هي و جمله صفت غره است جمع ميان
اشتمال الحديث و مثال حديث اول و دوم باب دية الجنين كه باب سي و نهم است ممكن است بحمل اين حديث
بر صورتي كه آن بچه در شكم آن زن بوده علقه بوده يعني روايتست از ابو مريم كه اسمش عبد الغفار بن قاسم است
از امام محمد باقر عليه السلم گفت كه آورده شد نزد رسول الله صلى الله عليه وآله مردي كه بتحقيق زده بود زني آبستن را
بستون خيمه پس كشته بود او را پس تخيير كرد رسول الله صلى الله عليه وآله وارثان زن را در اينكه بگيرند خونبها را كه پنج هزار
درهمست و بگيرند غلامي يا كنيزي براي آنكه در شكم زنست يا بدهند سوي وارثان مرد كشنده پنج هزار
درهم را و بكشند او را شايد كه كشتن او بعد از گرفتن غره از او باشد دهم اصل عن ابي بصير عن احدهما عليهما السلم
قال قلت له رجل قتل امراة فقال ان اراد اهل المراة ان يقتلوه ادوا نصف ديته وقتلوه
والا قبلوا الدية شرح روايتست از ابو بصير از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلم گفت كه گفتم امام را كه مردي
كشت زني را چگونه ميشود پس امام گفت كه اگر خواهند وارثان آن زن كه بكشند او را بدهند نصف خونبهاي مرد را
و ميكشند او را و اگر نخواهند قبول ميكنند خونبهاي زن را يازدهم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلم
قال جراحات المراة والرجل سواء الى ان تبلغ ثلث الدية فاذا جاز ذلك تضاعفت جراحة الرجل
على جراحة المراة ضعفين شرح تذكير جاز باعتبار ارجاع ضمير بجراحت يا باعتبار اينست كه جراحة در اصل مصدر است

منع بوده و تضاعفت بصيغه ماضي معلوم باب تفاعل است ضعفين بكسر ضاد و بفتح عين و سكون
عين مهمله و فتح فا معني مثلين است و حال جراحة است و احتراز است از اضعاف مراد اينست كه جراحت
مرد برابر كرده ميشود برحالي كه مجموع آن دو برابر جراحت زن شود نظير آيت سوره احزاب يضاعف لها العذاب
ضعفين باقي ظاهرست از شرح حديث هشتم اين باب دوازدهم اصل عن الحلبي عن ابي
عبد الله عليه السلم في رجل فقا عين امراة قال ان شاؤوا ان يفقؤوا عينه ويؤدوا اليه
ربع الدية وان شاءت ان تاخذ ربع الدية وقال في امراة فقات عين رجل انه
ان شاء فقا عينها والا اخذ دية عينه شرح ان در اول و سيوم و چهارم بكسر همزه و در دوم و چهارم
بفتح همزه است و جزاي ان شرط محذوفست بتقدير فعلوا و فعلت ضمير جمع در شاؤوا و ضمير مفرد مونث در شاءت
منفي برنسبت كه قصاص براي مردان ميسر ميشود و گرفتن خونبها براي زن ميسرست ان بكسر همزه است
يعني روايتست از حلبي از امام جعفر صادق عليه السلم در مردي كه بيرون آورد چشم زنيرا گفت كه اگر قوم
زن خواهند كه بيرون آورند چشم او را و دهند باو ربع خونبهاي مرد را ميكنند و اگر زن خواهد كه بگيرد ربع خونبهاي
مرد را ميكنند و امام گفت در زني كه بيرون آورد چشم مرديرا كه بدرستي كه او اگر خواهد بيرون مي آرد چشم
زن را و اگر نخواهد ميگيرد خونبهاي چشم خود را كه نصف خونبهاي نفس مردست سيزدهم اصل عن ابي بصير
عن احدهما عليهما السلم قال ان قتل رجل امراة واراد اهل المراة ان يقتلوه ادوا نصف
الدية الى اهل الرجل شرح اين ظاهرست از شرح بعض احاديث اين باب چهاردهم اصل عن ابن
ابي يعفور قال سالت ابا عبد الله عليه السلم عن رجل قطع اصبع امراة قال تقطع اصبعه
حتى ينتهي الى ثلث دية المراة فاذا جاز الثلث كان في الرجل الضعف شرح مراد بانتهاي سوي
ثلث ميرا رسيدن چهار انگشت غير ابهام است يا بريدن دو ابهام است مثلا از زن و ديت آن ثلث تحقيقي
ديت زنست زيرا كه آن باعتبار ابل مثلا شانزده و دو ثلث است و آن ثلث تحقيقي پنجاه ابل است كه ديت
زنست پس بمرد و باعتبار ابل سي و سه و ثلثي است و آن ثلث تحقيقي صد ابل است كه ديت مردست جاز الثلث
بمعني بلغ الثلث است موافق آنچه گذشت در شرح حديث هشتم اين باب كان تامه است الضعف مرفوع
فاعل كانست يعني روايتست از عبد الله بن ابي يعفور گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردي
كه بريد انگشت زنيرا امام گفت كه بريده ميشود انگشت آن مرد تا آنكه برسد آن بريدن باعتبار ديت سوي ثلث
ديت زن پس چون رسيد بآن ثلث شده در مرد دو برابر مراد اينست كه اگر چهار انگشت غير ابهام زن را مثلا بريده
باشد و زن خواهد كه بقصاص چهار انگشت مرد را ببرد مي بايد كه يك ثلث ديت زن را بمرد دهد باب

بیست و یکم اصل باب من خطاؤه عمد و من عمده خطأ شرح این باب بیان کسی است که خطاء او حکم عمد دارد
و بیان کسی که عمد او حکم خطاء دارد و درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال
سئل عن غلام لم یدرک و امرأة قتلا رجلا خطأ فقال ان خطأ المرأة و الغلام عمد فان
احب اولیاء المقتول ان یقتلوهما قتلوهما و یردّوا علی اولیاء الغلام خمسة آلاف درهم یردّون
و ان احبوا ان یقتلوا الغلام قتلوه و تردّ المرأة علی اولیاء الغلام ربع الدیة و ان احب
اولیاء المقتول ان یقتلوا المرأة قتلوها و یردّ الغلام علی اولیاء المرأة ربع الدیة قال و
ان احب اولیاء المقتول ان یاخذوا الدیة کان علی الغلام نصف الدیة و علی المرأة
نصف الدیة شرح مراد بغلام اینجا پسری است که قد او پنج وجب شده باشد بقرینه حدیث باب آینده و دران
خطاء المرأة و الغلام عمد برای عطف افراد نیست بلکه برای عطف انسحاب است و بر این قیاس است واو دران خطاء المرأة
و العبد مثل العمد در حدیث آینده و مراد آنست که اشتراک آن دو در قتل مردی علامت عمد است پس اگر دعوی خطا
کنند مسموع نیست بلا بینه پس با حدیث منافات ندارد با اینکه اگر غلام تنها کسی را کشد و دعوی خطا کند مقبول
باشد بلا بینه و همچنان زن پس با حدیث و حدیث آینده منافات ندارد با قول الله تعالی در سوره نسا که و من قتل
مؤمنا خطأ فتحریر رقبة مؤمنة و دیة مسلمة الی اهله و با احادیث دیگر مثل آنچه می آید در حدیث ششم باب بیست و چهارم
و شیخ طوسی در استبصار در باب المرأة و العبد یقتلان رجلا دعوی منافات کرده و حمل نموده بر توجیهی که بغایت بعید است
ربع الدیه دو جا در نسخ بعضی را بنقطه و سکون یا کنقطه هست و میتواند بود که در اصل نسخ را بنقطه و سکون یا بوده
در هر دو معنی فضل الدیه باشد و بنا بر احتمال اول عبارتست از دو هزار و پانصد درهم و بنا بر احتمال دوم عبارتست از
پنجهزار درهم که تفاوت میان دیت و قدر جنایت است و کلام شیخ طوسی در نهایه موافق احتمال دوم است که گفته که اگر
قتل رجل و امرأة رجلا کان لاولیاء المقتول قتلهما جمیعا و یؤدون الی اولیاء الرجل نصف دیته خمسة آلاف درهم
فان شاؤا قتل المرأة کان لهم قتلها و یاخذون من الرجل خمسة آلاف درهم و ان اختاروا قتل الرجل کان لهم قتله
و یؤدی المرأة الی اولیاء الرجل نصف دیتها الفین و خمسمائة درهم فان اراد اولیاء المقتول الدیة کانت نصفها
علی الرجل و نصفها علی المرأة سواء اگر گویی که مناسب حکم شق اول آنست که در شق دوم زن نصف دیت ده باولیاء
پسر موافق احتمال دوم و در شق سیوم پسر نصف دیت ده باولیاء مقتول گوییم که این از قبیل ... است پس
چنانچه گذشت در حدیث ششم باب سابق و مع هذا در شق سیوم معارض داده نیز که اگر زن تنها کسی را بکشد
آنمرد او قصاص کشته میشد غرامتی بر اهل زن نمی بود و چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب سابق و مناسب این باب
که اگر شراکت آن کس کشته باشد و قصاص کشته شود ربع دیت که نصف دیت زنست باهل زن داده شود و ربع

دیت که نصفی دیگر دیت زنست باهل مقتول اول داده شود و مضمون شق سیوم حدیث اگرچه داخل ربع دیت باهل
مقتول اول نکرده است صریحا و اما علامه محقق حلی در کتاب شرایع گفته که و لو اشترک رجل و امرأة فعلی کل واحد منهما نصف
الدیة و للولی قتلهما و یختص الرجل بالرد و فی المقنعة یقسم الرد بینهما اثلاثا و لیس معتمد و لو قتل المرأة فلا رد و علی الرجل نصف
الدیة و لو قتل الرجل ردت المرأة علیه نصف دیته و قیل نصف دیتها و هو ضعیف یعنی روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر
علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از پسری که نرسیده باشد بحد بلوغ و زنی که کشتند مردی را از روی خطا پس امام گفت که بدرستی
که خطای زن و پسر حکم عمد دارد پس اگر خواهند وارثان مقتول که کشند آن دو را میکشند آن دو را و پس میدهند
سوی وارثان پسر پنجهزار درهم را مثلا و اگر خواهند که کشند پسر را میکشند او را و پس میگیرانند از زن بوارثان
پسر ربع خونبهای مرد را که دو هزار و پانصد درهم است مثلا و اگر خواهند وارثان مقتول که کشند زن را میکشند
او را و پس میگیرانند از پسر بوارثان زن ربع خونبهای مرد را امام گفت که و اگر خواهند وارثان مقتول که بگیرند خونبهای
مرد را میشود بر پسر نصف خونبها و بر زن نصف خونبها دوم اصل عن ضریس الکناسی قال سألت ابا
عبدالله علیه السلام عن امرأة و عبد قتلا رجلا خطأ فقال ان خطأ المرأة و العبد مثل العمد
فان احب اولیاء المقتول ان یقتلوهما قتلوهما فان کان قیمة العبد اکثر من خمسة آلاف
درهم فلیردّوا علی سید العبد ما یفضل بعد الخمسة آلاف درهم و ان احبوا ان یقتلوا المرأة و
یاخذوا العبد اخذوا الا ان یکون قیمته اکثر من خمسة آلاف درهم فلیردّوا علی مولی العبد
ما یفضل بعد الخمسة آلاف درهم و یاخذوا العبد او یفتدیه سیده و ان کانت قیمة العبد اقل
من خمسة آلاف درهم فلیس لهم الا العبد شرح روایتست از ضریس کناسی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام از زنی و غلامی که کشتند مردی را از روی خطا پس امام گفت که بدرستی که خطای زن و غلام حکم عمد دارد پس اگر
خواهند وارثان مقتول که کشند آن دو را میکشند آن دو را پس اگر باشد بهای غلام بیشتر از پنجهزار درهم پس
باید که رد کنند بمالک غلام آنچه را که بماند بعد از وضع پنجهزار درهم و اگر خواهند که کشند زن را و بگیرند غلام را بدل و الا پنجهزار
بگیرند مگر وقتی که بوده باشد بهای غلام بیشتر از پنجهزار درهم پس باید که بر گردانند بمالک غلام آنچه را که بماند بعد از وضع
پنجهزار درهم و بگیرند غلام را یا پنجهزار بها فدا میکند غلام را مالکش و اگر باشد بهای غلام کمتر از پنجهزار درهم پس نیست
وارثان مقتول را مگر آن غلام یعنی که مالکش تتمه آنرا تا پنجهزار درهم طلب نمیکند سوم اصل عن ابی عبیدة قال سألت
ابا جعفر علیه السلام عن اعمی فقأ عین صحیح فقال یا ابا عبیدة ان عمد الاعمی مثل الخطأ هذا فیه
الدیة فی ماله فان لم یکن له مال فان دیة ذلک علی الامام و لا یبطل حق مسلم شرح روایتست از ابو عبیده که
گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کوری که بیرون آورد چشم بینایی را راوی گفت که پس امام گفت

که ای ابو عبیده و بیستی که عمد کرد حکم خطا دارد و این در آنست که خونبها در مالش پس اگر نباشد او را مالی پس بیستی که
خونبهای آن بر امام است از بیت المال و باطل نمیشود حق مسلمانی باب بیست و دوم اصل باب نادر شرح باب
مضاف است یعنی این باب حدیثی غریب است در این باب یک حدیث است اصل عن السکونی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل و غلام اشترکا فی قتل رجل فقتلاه فقال امیر
المؤمنین صلی الله علیه اذا بلغ الغلام خمسة اشبار اقتص منه و اذا لم یکن بلغ خمسة اشبار قضی
بالدیة یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام در مردی و پسری که
شریک یکدیگر شدند در کشتن مردی پس کشتند او را پس گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه که چون رسد قد پسر پنج وجب
قصاص باز یافت میشود از او و اگر نباشد که رسیده باشد پنج وجب حکم کرده میشود بخونبها باب بیست و سیوم اصل
باب الرجل یقتل مملوکه او ینکل به شرح ینکل بنون بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التنکیل عذاب باعث
عبرت شدن غیر بر عین و کوش بریدن یعنی این باب بیان مردیست که میکشد مملوک خود را یا عذاب باعث عبرت میکند
مملوکش را در این باب هشت حدیث است اول اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل
قتل مملوکا له قال یعتق رقبة و یصوم شهرین متتابعین و یتوب الی الله شرح روایت است از سماعه از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که کشت مملوکی از خود را امام گفت که اعتاق میکند بنده و روزه میدارد
دو ماه پی در پی و بازگشت میکند سوی الله دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال فی الرجل یقتل
مملوکه متعمدا قال یعجبنی ان یعتق رقبة و یصوم شهرین متتابعین و یطعم ستین مسکینا
ثم تکون التوبة بعد ذلک شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام سخن گفت در مردی که
مملوکش را دانسته کشت که خوش می آید مرا اینکه اعتاق کند بنده را و روزه دارد دو ماه پی در پی و طعام دهد شصت مسکین را
بعد از آن باشد بازگشت بعد از آن مراد تجدید توبه است در هر وقت که بخاطر رسد آن عمل تا آخر عمر سیوم اصل عن حمران
عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یقتل مملوکا له قال یعتق رقبة و یصوم شهرین متتابعین و یتوب
الی الله عز و جل شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من قتل عبده متعمدا فعلیه ان یعتق رقبة و ان یطعم ستین مسکینا و یصوم شهرین متتابعین
شرح مضمون این موافق حدیث دوم این باب است پس علیه بمعنی یعجبنی است و راجع باستحباب میشود و منافات
ندارد با حدیث اول و سیوم این باب پنجم اصل عن الفتح بن یزید الجرجانی عن ابی الحسن علیه السلام فی رجل قتل
مملوکه او مملوکته قال ان کان المملوک له ادب و حبس الا ان یکون معروفا بقتل الممالیک فیقتل
به شرح روایت است از فتح بن یزید جرجانی از امام رضا علیه السلام در مردی که کشت غلام خود را یا کنیز خود را امام گفت که اگر
مملوک

مملوک ملک او باشد ادب کرده میشود و محبوس میشود و مراد حبس کردن بسیار است بقرینه حدیث آینده مگر آنکه باشد معروف
بکشتن مملوکان پس کشته شود بسبب آن عمل ششم اصل عن مسمع بن عبد الملک عن ابی عبد الله علیه السلام
ان امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله رفع الیه رجل عذب عبده حتی مات فضربه مائة
نکالا و حبسه سنة و اغرمه قیمة العبد فتصدق بها عنه شرح النکال بفتح نون و تخفیف کاف
آنچه باعث عبرت دیگران شود پس نکالا صفت مائه است و مراد این است که سخت زد صد تازیانه یعنی روایت است از
مسمع بن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله مرفوع شد سوی او مردی که
عذاب کرده بود غلامش را تا آنکه مرد و بود پس زد او را صد تازیانه که باعث عبرت دیگران بود و محبوس کرد او را
یک سال و تاوان فرمود او را بهای آن غلام پس تصدق کرد آن را از جانب غلام هفتم اصل عن یونس
عنهم علیهم السلام قال سئل عن رجل قتل مملوکه قال ان کان غیر معروف بالقتل ضرب ضربا
شدیدا و اخذ منه قیمة العبد و یدفع الی بیت مال المسلمین و ان کان متعودا للقتل قتل
به شرح روایت است از یونس از ائمه معصومین علیهم السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از مردی که کشت
مملوکش را امام گفت که اگر باشد غیر معروف بکشتن غلامان خود زده میشود زدنی سخت و گرفته میشود از او
بهای آن غلام و داده میشود سوی خزانه مال مسلمانان و اگر باشد عادت کرده بکشتن غلامان خود کشته میشود
بسبب آن عمل هشتم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین صلی الله علیه فی
امرأة قطعت ثدیی ولیدتها انها حرة لا سبیل لمولاتها علیها و قضی فیمن نکل بمملوکه فهو حر
لا سبیل له علیه سائبة یذهب فیتولی الی من احب فاذا ضمن جریرته فهو یرثه شرح
... برای بیان است پس جمله هو حر ابتدای کلام امیر المؤمنین علیه السلام است سائبه بسین بی نقطه و کسر همزه و بای یک نقطه
یعنی خود ولایت آزاد او که صاحبش وارث او نمیشود بولایت و آن مرفوع و خبر مبتدا است بتقدیر هو و جمله استیناف
بیانی سابق است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه در زنی که
برید پستان کنیزش را اینکه آن کنیز آزاد است نیست راه گفتگویی برای صاحب او بر او و حکم کرد در کسی که عذاب
باعث عبرت کرد مملوکش را بیرون ش که آن مملوک آزاد است نیست راه گفتگویی آنکس را بر آن مملوک بیان این
آنکه او بر خواست میرود و پس نزدیکی میکند سوی کسی که خواست پس چون آنکس ضامن شد جنایت آن مملوک را
پس او وارث میشود آن مملوک را باب بیست و چهارم اصل باب الرجل الحر یقتل مملوک غیره او یجرحه و المملوک
یقتل الحر او یجرحه شرح یجرح بجیم و را بی نقطه و حاء بی نقطه از باب منع است یعنی این باب بیان
مردی آزاد است که میکشد مملوک غیر خود را یا زخم میزند او را و بیان مملوک که میکشد آزاد را یا زخم میزند او را و در این باب

بیست ویک حدیث است اول حدیث عن ابی بصیر عن احدهما علیهما السلام قال قلت له قول الله عز
وجل کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی فقال فقال
لا یقتل حر بعبد ولکن یضرب ضربا شدیدا ویغرم ثمنه دیة العبد شرح یغرم بصیغه مجهول از باب
افعالست ثمنه منصوب مفعول دوم است دیة العبد منصوب بدل ثمنه است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که گفتم امام را که قول الله عز وجل در سوره بقره که نوشته شد بر شما قصاص
در کشته شدگان بیان این آنکه قصاص آزاد با آزاد است وقصاص بنده به بنده است وقصاص زن به زن
بمادینه است چه معنی دارد راوی گفت که پس امام گفت که کشته نمیشود آزادی به بنده ولیکن زده میشود زدنی
سخت وتاوان فرموده میشود بهای بنده که خونبهای آن بنده است دوم حدیث عن سماعة عن ابی عبدالله
علیه السلام قال قال یقتل العبد بالحر ولا یقتل الحر بالعبد ولکن یغرم ثمنه ویضرب ضربا شدیدا
حتی لا یعود شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم حدیث عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال
لا یقتل الحر بالعبد واذا قتل الحر العبد غرم ثمنه وضرب ضربا شدیدا شرح غرم بصیغه معلوم از باب
علم است ضرب بصیغه مجهولست وباقی ظاهر است چهارم حدیث عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا
یقتل حر بعبد وان قتله عمدا ولکن یغرم ثمنه ویضرب ضربا شدیدا اذا قتله عمدا وقال دیة المملوک
ثمنه شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کشته نمیشود آزادی به بنده هرچند که کشته باشد
او را دانسته ولیکن تاوان فرموده میشود بهای بنده وزده میشود زدنی سخت چون کشته باشد او را دانسته وامام گفت که
خونبهای مملوک بهای اوست پنجم حدیث عن ابن مسکان عن ابی عبدالله علیه السلام قال دیة العبد قیمته
فان کان نفیسا فافضل قیمته عشرة آلاف درهم ولا یجاوز به دیة الحر شرح دیة در اول مرفوعست
ودر دوم منصوبست یجاوز بصیغه مجهولست باء به برای تعدیه است وضمیر راجع بمملوکست وفاعل آن فاعلست یعنی
روایت است از عبدالله بن مسکان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خونبهای بنده قیمت اوست پس اگر باشد
بسیار قیمت پس فاضلتر قیمتش ده هزار درهمست وگذرانیده نمیشود مملوک از خونبهای آزاد ششم حدیث عن
زرارة عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا قتل العبد الحر دفع الی اولیاء المقتول فان شاؤا قتلوا و
ان شاؤا احتبسوه یکون عبدا لهم شرح روایت است از کسی که روایت کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام امام
گفت که چون کشت بنده آزاد را داده میشود بسوی وارثان مقتول پس اگر خواهند میکشند او را واگر خواهند نگاه
میدارند او را میباشد بنده برای ایشان هفتم حدیث عن زرارة عن احدهما علیهما السلام فی العبد اذا قتل
الحر دفع الی اولیاء المقتول فان شاؤا قتلوه وان شاؤا استرقوه شرح مضمون این موافق سابقست

هشتم

هشتم حدیث عن ابی بصیر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن مدبر قتل رجلا عمدا فقال یقتل به
قال قلت فان قتله خطأ قال فقال یدفع الی اولیاء المقتول فیکون لهم رقا ان شاؤا باعوا
وان شاؤا استرقوا ولیس لهم ان یقتلوه قال ثم قال یا ابا محمد ان المدبر مملوک شرح مدبر
بتشدید با کلمه مفتوحه است معنی بنده که مالکش وصیت کرده که بعد از وفات مالک آزاد باشد رقا بکسر را
منقوطه وتشدید قاف ولیس لهم ان یقتلوه تا آخر منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث دوم باب من خطاه
عمد ومن عمده خطا که باب بیست ویکم است زیرا که آنچه گذشت در صورت اشتراک است واین در صورت انفراد است
یعنی روایت است از ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مدبری که کشت
مردی را دانسته پس امام گفت که کشته میشود راوی گفت که گفتم که اگر کشد او را از روی خطا چگونه میشود راوی
گفت که پس امام گفت که داده میشود بسوی وارثان مقتول پس میباشد برای ایشان بنده اگر خواهند میفروشند
واگر خواهند بنده میکنند ونیست برای ایشان اینکه کشند او را راوی گفت که بعد از آن امام گفت که ای ابو محمد بدرستی
که مدبر مملوکست در زمان زندگی مالکش نهم حدیث عن جمیل قال قلت لابی عبدالله علیه السلام مدبر قتل
رجلا خطأ من یضمن عنه قال یصالح عنه مولاه فان ابی دفع الی اولیاء المقتول یخدمهم حتی
یموت الذی دبره ثم یرجع حرا لا سبیل علیه وفی روایة اخری ویستسعی فی قیمته شرح مراد
بکلمه اینجا ضامن محض است که عاقله ضامن دیه آن نمیباشد در آزاد یضمن از باب علم است یخدمهم از باب نصر است
لا سبیل علیه یعنی راهی نیست کسی را بر او ونیست پس منافات ندارد با آنچه در روایة اخری است یستسعی بصیغه
مجهولست یعنی روایت است از جمیل گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که مدبری که کشت مردی را از روی خطا که ضامن
میشود خونبها را از جانب او امام گفت که مصالحه میکند از جانب او مالک او پس اگر مالک ابا کند داده میشود مدبر
بسوی وارثان مقتول خدمت میکند ایشان را تا آنکه میرد کسی که مدبر کرده او را بعد از آن مدبر میگردد آزاد
نیست راه گفتگو بر او ودر روایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام این نیز هست که مدبر سعی فرموده میشود
در قیمت خود برای دادن آن بسوی وارثان مقتول دهم حدیث عن ابی محمد الوابشی قال سألت ابا عبدالله
علیه السلام عن قوم ادعوا علی عبد جنایة تحیط برقبته فاقر العبد بها قال لا یجوز اقرار العبد علی سیده
وان اقاموا البینة علی ما ادعوا علی العبد اخذ العبد بها او یفتدیه مولاه شرح وابشی بالف وکسر
با منقوطه وشین منقوطه پدر طایفه است یعنی روایت است از ابو محمد وابشی که اسمش عبدالله است گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام از جمعی که دعوی کردند بر غلامی جنایتی را که دیت آن احاطه میکند بهای غلام پس اقرار کرد غلام بآن جنایت
امام گفت که گذرانیده نمیشود اقرار غلام بر مالکش پس اگر آن جمع برپای داشتند گواهان را بر آنچه دعوی کردند بر غلام گرفته

میشود غلام آن جنایت را خلاص میکند بدادن سربها غلام را مالکش **یازدهم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا قتل الحرّ العبد غرّم قیمته و ادّب قیل فان کانت قیمته عشرین الف درهم قال لا یجاوز
بقیمة عبد دیة الاحرار **شرح** غرّم بغین با نقطه و را بی نقطه بصیغه معلوم از باب علم است قیمته منصوب است و ادّب
بصیغه مجهول از باب تفعیل است یجاوز بصیغه مجهول است با در بقیمة برای تعدیه است و ... دیة منصوب
و مفعول دوم است **یعنی** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون کشد آزاد غلام را تاوان
میکشد قیمت غلام را و تادیب کرده میشود بتازیانه گفته شد که پس اگر باشد قیمت غلام بیست هزار درهم چگونه میشود امام گفت
که کذر نمیشود قیمت غلامی از خونبهای آزادان مراد اینست که در ان صورت خونبهای غلام ده هزار درهم است
دوازدهم اصل عن الفضیل بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی عبد جرح حرّا فقال ان
شاء الحرّ اقتص منه و ان شاء اخذه ان کانت الجراحة تحیط برقبته و ان کانت لا تحیط
برقبته افتداه مولاه فان ابی مولاه ان یفتدیه کان للحرّ المجروح من العبد بقدر دیة
جراحته و الباقی للمولی یباع العبد فیاخذ المجروح حقه و یردّ الباقی علی المولی **شرح** روایت است از
فضیل بن یسار از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در غلامی که زخم زد آزادی را گفت که اگر خواهد آزاد قصاص
میکند از غلام و اگر خواهد میگیرد غلام را اگر باشد زخم که احاطه کند بقیمت غلام و اگر باشد که احاطه نکند بقیمت غلام بدادن
سربها خلاص میکند غلام را صاحبش پس اگر ابا کند صاحبش از اینکه بدادن سربها خلاص کند غلام را میباشد برای آزاد زخم
زده شده از جمله غلام بقدر خونبهای زخم او و باقی از صاحبش بیان این آنکه فروخته میشود آن غلام پس میگیرد زخم زده شده
حق خود را و برگردانیده میشود باقی بر صاحبش **سیزدهم اصل** عن عبید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام
فی رجل شجّ عبدا موضحة قال علیه نصف عشر قیمته **شرح** شجّ بشین با نقطه و تشدید جیم بصیغه ماضی
غایب معلوم از باب نصر و ضرب است الشجة بفتح شین و تشدید جیم سر شکستن الموضحة بواو و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه
بصیغه اسم فاعل از باب افعال شجه که سفیدی استخوان سر را نمایان کند موضحه منصوب است بنا بر مفعول مطلق است **یعنی**
روایت است از عبید بن زرارة از امام جعفر صادق در مردی که سر شکست غلامی را شجه موضحه گفت که بر اوست نصف عشر
قیمت غلام **چهاردهم اصل** عن الحسن بن صالح قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن عبد قطع ید رجل
حرّ و له ثلث اصابع من یده شلل فقال و ما قیمة العبد قلت له اجعلها ما شئت قال ان کان
قیمة العبد اکثر من دیة الاصبعین الصحیحتین و الثلث الاصابع الشلل ردّ الذی قطعت یده
علی مولی العبد ما یفضل من القیمة و اخذ العبد و ان شاء اخذ قیمة الاصبعین الصحیحتین
و الثلث الاصابع الشلل **شرح** مراد بقطع ید اینجا گسستن (?) کار در بند میان ساعد و کف است شلل بضم شین

وفتح

وفتح لام جمع اشلّ بضم شین و تشدید لام و الف مقصوره است مثل کبر و کبری که مونث اکبر است بمعنی
انگشتان خشک شده و مانند آنها قطعت بصیغه غایبه مجهول از باب منع است یفضل بصیغه معلوم از باب نصر و علم است
یعنی روایت است از حسن بن صالح گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از غلامی که برید دست مردی
آزاد را بر حالی که برای آن آزاد است سه انگشت از جمله دست او که آنها خشک است پس امام گفت که
و چند است قیمت آن غلام گفتم امام را که بگردان آنرا هرچه خواستی مراد اینست که سوال من از واقعه معینه
نیست امام گفت که اگر باشد قیمت آن غلام بیشتر از خونبهای دو انگشت بیفساد و سه انگشت فاسد بر
میگرداند کسی که بریده شده دست او بر صاحب غلام آنچه را که زیادی آید از جمله قیمت و میگیرد غلام را و اگر
خواهد میگیرد قیمت دو انگشت بیفساد و سه انگشت فاسد را **اصل** قلت و کم قیمة الاصبعین الصحیحتین
مع الکف و الثلث الاصابع قال قیمة الاصبعین الصحیحتین مع الکف الفا درهم و
قیمة الثلث الاصابع الشلل مع الکف الف درهم لانّهما علی الثلث من دیة الصحاح قال
و ان کانت قیمة العبد اقل من دیة الاصبعین الصحیحتین و الثلث الاصابع الشلل دفع
العبد الی الذی قطعت یده او یفتدیه مولاه و یاخذ العبد **شرح** الکف بفتح کاف و تشدید فا
عضوی که میان ساعد و سر انگشت است و مراد اینجا بعض آنست و آن سوای انگشتان از جمله دست است و مقصود
اینست که در اینجا انگشتان تنها افتاده نشده بلکه مجموع دست افتاده شده و حاصل جواب امام اینست که میان
خونبهای انگشتان تنها و از افتادن مجموع دست تفاوتی نیست در خونبها و ذکر الفا درهم مبنی بر تقریب است چنانچه بیان
شد در شرح حدیث ششم و بیستم که باب الرجل یقتل المرأة و المرأة تقتل الرجل آنجاست **یعنی** گفتم که و چند است
قیمت دو انگشت بیفساد بر حالی که با کف دست افتاده باشد و چند است قیمت انگشت فاسد گفت که قیمت دو انگشت
بیفساد بر حالی که با کف دست افتاده باشد دو هزار درهم است تقریبا و قیمت سه انگشت خشک بر حالی که با کف
افتاده باشد هزار درهم است تقریبا زیرا که انگشتان خشک شده به ثلث از خونبهای انگشتان صحیح است و گفت
که و اگر باشد قیمت غلام کمتر از خونبهای دو انگشت بیفساد و سه انگشت خشک داده میشود غلام سوی کسی که بریده شده دست
او یا بدادن سربها خلاص میکند غلام را صاحبش و میگیرد غلام را **پانزدهم اصل** عن یونس عمن رواه قال قال
یلزم مولی العبد قصاص جراحة عبده من قیمة دیته علی حساب ذلک یصیر ارش الجراحة
و اذا جرح الحر العبد فقیمة جراحته من حساب قیمته **شرح** یلزم بصیغه مضارع غایب معلوم از باب علم است
مولی منصوب است تقدیرا و مفعول یلزم است و قصاص بکسر قاف مرفوع و فاعل یلزم است جراحة بکسر جیم مجرور و مضاف الیه است
و مصدر از باب منع است عبده مجرور و مضاف الیه است و مصدر مضاف بفاعل شده و مفعول من داخل بفتح میم موصوله

کانت

جراحة است قیمة بضمیر راجع بمن مرفوع و مبتدا است دیة بکسر دال بی‌نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین و ضمیر راجع بمن خبر
مبتدا است من قیمته و دیته عبارت است از مملوک و مقصود این است که اگر غلام کسی جنایتی کند غلام دیگری را لازم نیست پس
قصاص آن از کیسه صاحب غلام اول میرود و ظرف در علی حساب خبر بعد خبر است مشار الیه ذلک مصدر یلزم است یعیر
بعین بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب از افعال ناقصه است ارش
مرفوع و اسم یعیر است الجراحة مجرور و مضاف الیه است و مقصود این است که اگر غلام کسی غلام دیگری را جراحتی از روی
خطا کند ارش لازم میشود و آن ارش از کیسه صاحب غلام اول میرود مانند این که قصاص از کیسه او میرود و قیمته
الی ضمیر است و مرفوع و مبتدا است و مضاف است جراحته با ضمیر است و مجرور و مضاف الیه است من در دوم
تبعیضیه است و ظرف خبر مبتدا است و مقصود این است که قصاص در صورت نیست بلکه قیمت غلام بجای کل دیت
غلام است و دیت اعضا بحساب آنست **یعنی** روایت است از یونس از کسی که روایت کرد حدیث را از امامی
گفت که امام مسئله گفت **اول** لازم میشود صاحب غلام را قصاص زخم زدن غلامش کسی را اگر قیمت او فوق دیت
اوست **دوم** بر حساب آن میکرد و قیمت جراحت **سیوم** و چون زخم زند آزاد او غلام را پس قیمت جراحت او از
حساب قیمت غلام است **شانزدهم اصل** عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمد بن أبي
نصر عن جميل وعلي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن محمد بن حمران جميعا عن أبي
عبد الله عليه السلام في مدبر قتل رجلا خطأ قال إن شاء مولاه أن يؤدي إلى أولياء المقتول الدية وإلا
دفعه إليهم يخدمهم فإذا مات مولاه يعني الذي أعتقه رجع حرا وفي رواية يونس لا شيء عليه
شرح جمیعا حال است از جمیل و محمد بن حمران یعنی الذی اعتقه کلام راوی است لا شیء علیه یعنی است که گشتن
بمنافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث نهم این باب و آنچه می‌آید در حدیث بیستم این باب **یعنی** روایت کرد
یاران ما از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر از جمیل و روایت کرد علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از محمد بن حمران
همگی از امام جعفر صادق علیه السلام در غلامی تدبیر کرده شده که کشته مردی را از روی خطا امام گفت که اگر خواهد صاحبش ادا
کند بسوی وارثان مقتول خونبها را میکند و اگر نخواهد میدهد غلام را بسوی وارثان خدمت میکند ایشان را پس چون
میرد صاحبش یعنی امامی کسی را که تدبیر کرده او را بر میگردد آزاد و در روایت یونس این زیادتی نیز هست که نیست چیزی
بر غلام **هفدهم اصل** عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله عليه السلام قال أم الولد جنايتها
في حقوق الناس على سيدها وما كان من حقوق الله عز وجل في الحدود فإن ذلك في بدنها قال
ويقاص منها للمماليك ولا قصاص بين الحر والعبد **شرح** روایت است از مسمع بن عبد الملک از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که کنیزی که مادر فرزند است برای صاحبش جنایت او در حقوق مردمان مثل جراحت از کیسه

صاحبش میرود و آنچه باشد از حقوق الله عز وجل در حد باشد مثل حد زنا پس میرسد که آن در بدن اوست امام گفت
که قصاص را باز یافت میشود از او برای مملوکان و نیست قصاص میان آزاد و بنده **هجدهم اصل** عن السكوني
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين صلى الله عليه في عبد فقأ عين حر وعلى العبد
دين إن على العبد حد للمفقوء عينه ويبطل دين الغرماء **شرح** و علی العبد دین در صورتیست
که غلام مکاتب باشد پس دین او بر صاحبش نباشد ان بکسر همزه و تشدید نون است حد اینجا بمعنی منع است
و مراد این است که آن عبد ممنوع میشود از صاحبش و از غرما و از کسب برای خود و برای شخصی میشود که چشمش کنده
شده اگر او قصاص نکند تفصیلی که گذشت در حدیث دوازدهم این باب و می‌آید در حدیث دوم باب
آینده **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه در
غلامی که بیرون آورد چشم آزادی را بر حالی که بر غلام است قرضی که بدستی که بر آن غلام است منع برای کسی که بیرون
آورده شده است چشمش و باطل میشود قرض قرضخواهان **نوزدهم اصل** عن إسحاق بن عمار قال سألت أبا
عبد الله عليه السلام عن رجل له مملوكان قتل أحدهما صاحبه أله أن يقيده به دون السلطان
إن أحب ذلك قال هو ماله يفعل به ما شاء إن شاء قتل وإن شاء عفا **شرح** ذکر این حدیث
تحت عنوان این باب تقریبی است یقید بقاف و یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال است **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که او را
دو مملوک است کشت یکی از آن دو دیگری را آیا جایز است او را اینکه قصاص کند او را بی امام اگر خواهد آن را امام گفت که آن
مملوک مال اوست میکند با او آنچه خواست اگر خواهد میکشد و اگر خواهد میبخشد **بیستم اصل** عن هشام بن أحمر
قال سألت أبا الحسن عليه السلام عن مدبر قتل رجلا خطأ قال أي شيء رويتم في هذا قال
قلت روينا عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال يتل برمته إلى أولياء المقتول فإذا مات الذي
دبره أعتق قال سبحان الله فيبطل دم امرئ مسلم قال قلت هكذا روينا قال غلطتم على أبي
يتل برمته إلى أولياء المقتول فإذا مات الذي دبره استسعى في قيمته **شرح** ای بفتح همزه و تشدید یاء
منصوب و مفعول دوم است که مقدم شده بر عاملش و مضاف است رویتم و روینا بصیغه مجهول باب تفعیل است
کسی را روای کردن و اینجا عبارت است از نقل حدیثی برای آنکس تا روایت کند اگر خواهد یتل دو جا به دو نقطه در بالا
و تشدید لام بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است التل بفتح تاء انداختن چیزی بر زمین و مراد اینجا دفع است
برمته بباء حرف جر بمعنی مع و ضم راء بی‌نقطه و تشدید میم و تاء تانیث و ضمیر راجع بمدبر است الرمة ریسمانی که با آن
چیزی بسته میشود و مراد این است که گرفته و بسته داده میشود بسوی اولیای مقتول استسعی بصیغه مجهول باب استفعال است غلطتم

بغین بانقطه و طاء بی‌نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر مخاطب سالم از باب علم یا مجهول از باب تفعیلست الغلط بفتح غین و لام خطا کردن والتغلیط در خطا انداختن و تعدیه آن بعلی بتضمین معنی افتراست استسقی بصیغه مجهولست **یعنی** روایتست از هشام بن احمر گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از بنده تدبیر کرده شده که گذشته بود درباره او از روی خطا امام گفت که چه چیز را راوی کرده شده دید درین راوی گفت که گفتم که راوی کرده شدیم از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که داده میشود بایسمان او بسوی وارثان مقتول پس چون میرد کسی که تدبیر کرده او را آزاد کرده میشود امام گفت از روی تعجب که سبحان الله آیا باطل میشود خون مردی مسلمان راوی گفت که گفتم که چنین راوی کرده شدیم امام گفت که خطا کردید بر پدرم داده میشود بایسمان او بسوی وارثان مقتول پس چون میرد کسی که تدبیر کرده او را سعی فرموده میشود در قیمت خود **بیست و یکم** عَنْ اَبِیْ مَرْیَمَ عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضٰی اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِیْ اَنْفِ الْعَبْدِ اَوْ ذَکَرِهٖ اَوْ شَیْءٍ یُحِیْطُ بِثَمَنِهٖ اَنَّهٗ یُؤَدِّیْ اِلٰی مَوْلَاهُ قِیْمَةَ الْعَبْدِ وَیَأْخُذُ الْعَبْدَ **شرح** روایتست از ابو مریم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلم در بینی غلامی یا ذکرش یا چیزی دیگر که احاطه کند بهای غلام را یعنی که خونبهای آن موافق خونبهای نفس باشد اینکه جنایت کننده میدهد بسوی صاحب غلام قیمت غلام را و میگیرد غلام را **باب بیست و پنجم اصل باب المکاتب یقتل الحر او یجرحه والحر یقتل المکاتب او یجرحه شرح** این بابیست در بیان غلام مکاتب که میکشد آزاد را یا زخم میزند او را و بیان آزاد که میکشد غلام مکاتب را یا زخم میزند او را و درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضٰی اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ فِیْ مُکَاتَبٍ قُتِلَ قَالَ یُحْسَبُ مَا اُعْتِقَ مِنْهُ فَیُؤَدّٰی دِیَةَ الْحُرِّ وَمَا رَقَّ مِنْهُ فَدِیَةَ الْعَبْدِ **شرح** قتل یحسب بصیغه مجهول باب نصر است عتق بصیغه مجهول باب افعالست یؤدی بصیغه مجهول باب تفعیلست رق براء بی‌نقطه و تشدید قاف بصیغه ماضی معلوم باب نصر است فدیة مرفوع و متعلق برفیودی دیه است **یعنی** روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه در مکاتبی که کشته شد گفت که حساب کرده میشود آنچه آزاد کرده شد از جمله او پس داده میشود خونبهای آزاد بقدر آن و حساب کرده میشود آنچه بنده شد از جمله او پس داده میشود خونبهای بنده بقدر آن **دوم اصل** عَنْ اَبِی الْعَلَاءِ الْحَنَّاطِ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ مُکَاتَبٍ اشْتَرَطَ عَلَیْهِ مَوْلَاهُ حِیْنَ کَاتَبَهٗ جَنٰی اِلٰی رَجُلٍ جِنَایَةً فَقَالَ اِنْ کَانَ اَدّٰی مِنْ مُکَاتَبَتِهٖ شَیْئًا غُرِّمَ فِیْ جِنَایَتِهٖ بِقَدْرِ مَا اَدّٰی مِنْ مُکَاتَبَتِهٖ لِلْحُرِّ فَاِنْ عَجَزَ مِنْ حَقِّ الْجِنَایَةِ شَیْئًا اُخِذَ ذٰلِکَ مِنْ مَالِ الْمَوْلَی الَّذِیْ کَاتَبَهٗ **شرح** ولاء بفتح واو و تشدید لام است حناط بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید نون است اشترط بصیغه معلوم باب افتعالست و مراد آنست که صاحبش شرط کرده بر او اینکه اگر عاجز شود از نجمی برگردد بسوی رقیت چنانچه گذشت در کتاب العتق والتدبیر والمکاتبه در بعض

احادیث باب المکاتب که باب یازدهم است جنی بجیم و نون و الف بصیغه ماضی غایب معلوم از باب ضرب است الجنایه بکسر جیم گناه کسی بسوی کسی ستم کردن بر آنکس بجهت برکشتن یا زخم زدن غرم بصیغه معلوم از باب علم است الغرم بضم غین با نقطه و تشدید راء بی‌نقطه است و ظرف متعلق بادی است و مراد اینست که بسبب بعضی او که آزاد است بمیرد و بنا بر اینکه بعضی او که غیر آزاد است از آنکه صاحبش میبرد چنانچه اگر جمیع او غیر آزاد است بمیرد از آنکه صاحبش موافق آنچه گذشت در حدیث ششم و هفتم باب سابق عجز از حق جنایت کاشف است از عجز از نجمی زیرا که حق جنایت مقدم است بر حق نجم پس فی الحقیقت جمیع او مملوک میشود پس دیه جمیع او از آنکه صاحبش میبرد شیئا اول دوم باب مفعول مطلق است بمعنی شیئا من العجز بنظر آن الظن لا یغنی من الحق شیئا **یعنی** روایتست از ولاد حناط گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مکاتبی که شرط کرده بر او صاحبش در وقتی که مکاتب کرد او را جنایت کرد بسوی مردی آزاد از جنایت پس امام گفت که اگر باشد که داده باشد از مال مکاتبه خود چیزی را تاوان میکشد در جنایت خود بقدر آنچه داده او از جمله مال مکاتبه خود بسبب بعض آزاد پس اگر عاجز شود از حق جنایت بقدر آن بعض چیزی گرفته میشود آن چیز از مال صاحبی که مکاتب کرده او را **اصل** قُلْتُ فَاِنْ کَانَتِ الْجِنَایَةُ لِعَبْدٍ قَالَ فَقَالَ عَلٰی مِثْلِ ذٰلِکَ دَفَعَ اِلٰی مَوْلَی الْعَبْدِ الَّذِیْ جَرَحَهُ الْمُکَاتَبُ وَلَا یُقَاصُّ بَیْنَ الْمُکَاتَبِ وَبَیْنَ الْعَبْدِ اِذَا کَانَ الْمُکَاتَبُ قَدْ اَدّٰی مِنْ مُکَاتَبَتِهٖ شَیْئًا فَاِنْ لَمْ یَکُنْ اَدّٰی مِنْ مُکَاتَبَتِهٖ شَیْئًا فَاِنَّهٗ یُقَاصُّ الْعَبْدُ مِنْهُ اَوْ یَغْرَمُ الْمَوْلٰی کُلَّ مَا جَنَی الْمُکَاتَبُ لِاَنَّهٗ عَبْدُهٗ مَا لَمْ یُؤَدِّ مِنْ مُکَاتَبَتِهٖ شَیْئًا **شرح** ظرف اول علی مثل ذلک خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو و دفع بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بمکاتبست و جمله استینافیه بیانیست المکاتب مرفوع و فاعل جرح است لا یقاص بقاف و تشدید صاد بی‌نقطه و فتح بصیغه مضارع غایب مجهول از باب مفاعله است و میتواند بود که بصیغه مصدر باب تفاعل باشد و بنا بر اول بین نایب فاعلست و بنا بر ثانی لازم و اضافت است یا او فست و باب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر یقاص است نظیر دو احتمال بین العبد والولادان متعلق بمجموع دفع و لا یقاص است یقاص دوم بصیغه معلوم است العبد مرفوع و فاعلست **یعنی** گفتم که پس اگر باشد جنایت برای غلامی چگونه میشود راوی گفت که پس امام گفت که آن جنایت برای غلام بر مثل آن جنایت برای آزاد است بیان این آنکه مکاتب میدهد دادنی خود را بسوی صاحب غلامی که زخم زده او را مکاتب و قصاص کرده نمیشود میان مکاتب و میان غلام چون باشد مکاتب که بتحقیق داده باشد از مال مکاتبه خود چیزی را پس اگر نباشد که داده باشد از جمله مال مکاتبه خود چیزی را پس بدرستی که شان اینست که قصاص بتوان یافت میکند غلام آزاد یا تاوان میکشد صاحب مکاتب هر چیز را که جنایت کرده مکاتب زیرا که او غلام اوست چندانکه نداده او از مال مکاتبه خود چیزی را **سیوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ مُکَاتَبٍ قَتَلَ رَجُلًا خَطَاً

قال فقال ان كان مولاه حين كاتبه اشترط عليه ان عجز فهو ردٌّ في الرق فهو بمنزلة المملوك يدفع الى اولياء المقتول فان شاؤا قتلوا وان شاؤا باعوا شرح ان بكسر همزه و سكون نون حرف شرط و عجز بفتح جيم ماضی معلوم و رد بفتح را و تشدید دال مصدر است و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول است رق بکسر را و تشدید قاف است فهو بمنزلة المملوک مبنی بر غالب است و آن اینست که این قسم مکاتبی عاجز میباشد از حق جنایت و بر گردن میشود در رقیت پس منافات ندارد با حدیث سابق قتلوا در نسخ بتا دو نقطه در بالای مفتوحه است و این مبنی بر اینست که خطای عبد مثل عمد باشد مطلقا و این منافی نیست با آنچه گذشت در شرح حدیث هشتم باب سابق مگر اینکه شریک داشته باشد در قتل و ظاهر اینست که قبلوا بکسر با است که منقطعه باشد یعنی اینکه نگاه میدارند و بینرو کرده شده اولا موافق فقیه در باب المسلم یقتل الذمی تا آخر که است مقرر بجای انست و ما موافق ظاهر شرح میکنیم یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام از مکاتبی که کشت مردی را از روی خطا او وی گفت که پس امام گفت که اگر باشد صاحبش در وقتی که مکاتب کرد او را اگر شرط کرده باشد بر او که اگر عاجز شود از قسط پس او مردود باشد در بندگی پس او مانند مملوک است و داده میشود بسوی وارثان مقتول پس اگر خواهند نگاه دارند و اگر خواهند فروشند اصل وان كان مولاه حين كاتبه لم يشترط عليه وقد كان ادى من مكاتبته شيئا فان عليا صلوات الله عليه كان يقول يعتق من المكاتب بقدر ما ادى من مكاتبته فان على الامام ان يؤدي الى اولياء المقتول من الدية بقدر ما اعتق من المكاتب لا يبطل دم امرء مسلم وارى ان يكون ما بقي على المكاتب مما لم يؤده رقا لاولياء المقتول يستخدمونه حيوته بقدر ما بقي عليه وليس لهم ان يبيعوه شرح فان على الامام جزاء ان شرطست و در فان على الامام برای تفریع و این در صورتیست که مکاتب را مالی نباشد چنانچه می آید در حدیث آینده و حیوته منصوبست بنابر اینکه مفعول فیه باشد و ظرف زمانست یعنی و اگر باشد صاحبش در وقتی که مکاتب کرد او را که شرط نکرده باشد بر او و بتحقیق باشد که داده از مال مکاتبه خود چیزی را پس بدرستی که علی صلوات الله علیه بود که میگفت که آزاد کرده میشود از مکاتب مطلق بقدر آنچه داده از مال مکاتبه خود پس بدرستی که بر امام است اینکه دهد بسوی وارثان مقتول از جمله خونبها بقدر آنچه آزاد کرده شده از جمله مکاتب و باطل نمیشود خون مردی مسلمان و من میبینم اینرا که باشد آنچه باقی مانده بر مکاتب بسبب آنچه نداده آن از مال مکاتبه برای وارثان مقتول خدمت میخواهند او را در مدت زندگی او بقدر آنچه باقیمانده بر او و نیست برای آن وارثان اینکه فروشند او را اصل چهارم عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال في مكاتب قتل رجلا خطا قال عليه من ديته بقدر ما اعتق وعلى مولاه ما بقي من قيمة المملوك فان عجز المكاتب فلا عاقلة له انما ذلك على امام المسلمين شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در

مکاتی

مکاتبی که کشت مردی را از روی خطا گفت که بر اوست از خونبهای او بقدر آنچه آزاد کرده شده و بر صاحب اوست آنچه باقی مانده از جمله قیمت مملوک پس اگر عاجز شود مکاتب مطلق پس نیست عاقله او را و جز این نیست که آن قدر از خونبها بر امام مسلمانانست از بیت المال اصل پنجم عن الحسن بن صالح عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل حر قتل عبدا قيمته عشرون الف درهم فقال لا يجوز ان يجاوز بقيمة عبد اكثر من دية حر شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث پنجم باب سابق و تکرار این مضمون در تحت عنوان این باب برای اشعار باینست که قیمه عبارتست از قدر مشترک میان ثمن المثل و مال المکاتبه پس مستفاد میشود که لا یجوز برای نهی است از این باشد که مال المکاتبه زیاده بر دیت حر قرار داده شود باب صد و هشتم اصل باب المسلم يقتل الذمي او يجرحه والذمي يقتل المسلم او يجرحه او يقتل بعضهم بعضا شرح او در سیوم مرکب از همزه استفهام و حرف عطف است ضمیر جمع راجع بهشت صنف است چهار از مسلم و چهار از ذمی اول قاتل دوم جارح سیوم مقتول چهارم مجروح بعضهم عبارتست از دو صنف مقتول باعتبار اولیای ایشان و دو صنف مجروح و بعضا عبارتست از دو صنف قاتل و دو صنف جارح یعنی این بابیست بیان حکم کسیکه کشت ذمی را یا زخم میزند او را و بیان ذمی که میکشد مسلمانرا یا زخم میزند مسلمانرا که آیا با وجود آن عملها قصاص میکنند بعض ایشان بعضی را یا نمیکنند در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن ابن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال دية اليهودي والنصراني والمجوسي ثمانمائة درهم شرح روایتست از عبد الله بن مسکان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خونبهای جهود و ترسا و گبر هشتصد درهم است دوم اصل عن ابن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قتل المسلم يهوديا او نصرانيا او مجوسيا فارادوا ان يقيدوا ردوا فضل دية المسلم واقادوه شرح روایتست از عبد الله بن مسکان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون کشت مسلمان جهود یا ترسا یا گبری را پس وارثان مقتول اراده کنند که قصاص کنند قاتل را رد میکنند زیادتی خونبهای مسلمان که نه هزار و دویست درهم است و قصاص میکنند مسلمان را مبادا که شیخ طوسی در استبصار در باب ان المسلم لا يقتل بالكافر این حدیث و حدیث سیوم و هشتم این باب را حمل بر جواز قود در صورت تعود کرده بقرینه حدیث چهارم و نهم و دوازدهم این باب سیوم اصل عن سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل مسلم قتل رجلا من اهل الذمة فقال هذا حديث شديد لا يحتمله الناس ولكن يعطي الذمي دية المسلم ثم يقتل به المسلم شرح مشار الیه هذا جواب صحیح است و آن است که مذکور میشود احتمال الناس عبارت از مخالفانست و این اشارتست بآنکه مخالفان تجویز قتل مسلم بذمی نمیکنند مطلقا هر چند که عادت کرده باشد بقتل ذمی و لکن بسکون نون برای استدراکست یعطی بصیغه معلوم و باب افعالست الذمی عبارتست از ولی ذمی مقتول دیة المسلم عبارتست از فضل دیة مسلم بقرینه حدیث سابق یقتل بصیغه مجهول و معلوم میتواند بود یعنی روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی مسلمان که کشت مردی

از اهل ذمه پس امام گفت که اینکه حکم و قبحت حدیثی است که سخت است آب منی آورند آنرا مردمان مخالف ولیکن حق
اینست که میده و وارث ذمی خونبهای مسلمانرا بعد از آن کشته میشود ذمی آن مسلمان چهارم اصل عن اسمعیل
بن الفضل قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن دماء المجوس والیهود والنصاری هل علیهم وعلی من قتلهم
شیء اذا غشّوا المسلمین واظهروا العداوة لهم قال لا الا ان یکون متعوّدا لقتلهم قال وسألته
عن المسلم هل یقتل باهل الذمة واهل الکتاب اذا قتلهم قال لا الا ان یکون معتادا لذلک لا
یدع قتلهم فیقتل وهو صاغر شرح علیهم علی من قتلهم اشارتست باینکه در بعضی صور بر ایشانست دیت و در قتل
مسلمانان و در قاتل است قصاص چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب الا در اول برای استثنای متصلست و دلالت
میکند براینکه در صورت تعود ظاهر میشود که آن مسلمان فتنه انگیزی میکند و باعث غش و اظهار عداوت ایشان
میشود و الا در دوم نیز برای استثنای متصلست و ظاهرش اینست که آنچه در حدیث دوم و سیوم این باب گذشت
در صورت عدم اعتیاد باشد یعنی روایتست از اسمعیل بن فضل گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از خونبهای گبران و جهودان و ترسایان که آیا بر ایشانست و بر کسی که کشت ایشانرا چیزی چون ناراستی
کنند با مسلمانان و آشکار کنند دشمنی را برای مسلمانان امام گفت که نه مگر آنکه باشد عادت کرده مر کشتن
ایشانرا راوی گفت که و پرسیدم امام را از مسلمان که آیا کشته میشود بسبب اهل ذمه و اهل کتاب چون کشد
ایشانرا امام گفت که نه مگر اینکه باشد عادت کرده مر آنرا و وا نمیگذارد کشتن ایشانرا پس کشته میشود بر حالی
که او خوار است پنجم اصل عن ابان بن تغلب قال قلت لابی عبدالله علیه السلم ابراهیم یزعم ان دیة
الیهودی والنصرانی والمجوسی سواء فقال نعم الحق شرح ابراهیم نخعی از فقهای مخالفانست نعم بفتح
نون و فتح عین و سکون میم است یا بکسر نون و سکون عین و فتح میم است و بنابر اول الحق خبر مبتدای محذوفست
بتقدیر هو و بنابر دوم فاعلست یعنی روایتست از ابان بن تغلب گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که ابراهیم
دعوی میکند که خونبهای جهود و ترسا و گبر برابر است پس امام گفت که آری آن حق است ششم اصل عن
السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم ان امیر المؤمنین صلی الله علیه کان یقول یقتص النصرانی و
الیهودی والمجوسی بعضهم من بعض ویقتل بعضهم ببعض اذا قتلوا عمدا شرح یقتص بصیغه مجهول از
انفعالست بعضهم در اول مجرور و بدل النصرانی والیهودی والمجوسی است و در دوم مرفوع و نائب فاعلست یعنی
روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المؤمنین صلی الله علیه بود که میگفت که قصاص باز یافت
میشود برای ترسا و جهود و گبر برای بعضی ایشان از بعضی و کشته میشود بعضی ایشان ببعضی چون کشند دانسته
هفتم اصل عن ضریس الکناسی عن ابی جعفر علیه السلم فی نصرانی قتل مسلما فلما اخذ اسلم قال اقتله

به

به قبل وان لم یسلم قال یدفع الی اولیاء المقتول فان شاؤوا قتلوا وان شاؤوا عفوا وان شاؤوا
استرقّوا وان کان معه مال دفع الی اولیاء المقتول هو وماله شرح اقتله بصیغه امر یا بصیغه متکلم است ضمیر
راجع بمصدر اسلم یا راجع بمسلم است و بنابر اول مراد اینست که مسلمان شده و بسبب آن عفو و استرقاق جدیت
و نظایر آن بیان شد در کتاب الحدود در حدیث دوم باب چهل و ششم که باب ما یجب علی اهل الذمة من الحدود است
یعنی روایتست از ضریس کناسی از امام محمد باقر علیه السلم در ترسایی که کشت مسلمانی را پس چون گرفتار شد مسلمان
شد گفت که بکش او را بسبب آن کشته شده که او مسلمان نشود و چگونه میشود امام گفت که داده میشود بسوی
وارثان مقتول پس اگر خواهند میکشند و اگر خواهند میگذرند و اگر خواهند بنده میکنند و اگر باشد مالی داده
میشود بسوی وارثان مقتول او و مالش هشتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال
اذا قتل المسلم النصرانی فاراد اهل النصرانی ان یقتلوه قتلوه وادّوا فضل ما بین الدیتین
شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث دوم این باب نهم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه
السلم قال لا یقاد مسلم بذمی فی القتل ولا فی الجراحات ولکن یؤخذ من المسلم جنایته للذمی علی
قدر دیة الذمی ثمانمائة درهم شرح روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که قصاص
کرده نمیشود مسلمانی بذمیی در کشتن و نه در جراحتها ولیکن گرفته میشود از مسلمان دیت جنایت او برای ذمی
باندازه دیت ذمی که هشتصد درهم است این در صورتیست که آن مسلم عادت نداشته باشد بقتل ذمی یا وارثان
ذمی رد فاضل دیت نکنند پس منافات ندارد با احادیث سابقه دهم اصل عن برید العجلی قال سألت
اباعبدالله علیه السلم عن رجل مسلم فقأ عین نصرانی فقال ان دیة عین النصرانی اربعمائة
درهم شرح روایتست از برید عجلی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی مسلمان
که بیرون آورد چشم ترسایی را پس امام گفت که بدرستی که خونبهای یک چشم ترسا چهارصد درهم است یازدهم اصل
عن لیث المرادی قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن دیة النصرانی والیهودی والمجوسی فقال
دیتهم جمیعا سواء ثمانمائة درهم ثمانمائة درهم شرح روایتست از لیث بفتح لام و سکون یاء دو نقطه
در زیر و ثاء سه نقطه مرادی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از خونبهای ترسا و جهود و گبر پس امام
گفت که خونبهای ایشان همگی برابر است هشتصد درهم هشتصد درهم است دوازدهم اصل عن اسمعیل
بن الفضل قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن المسلم هل یقتل باهل الذمة قال لا الا ان یکون
معوّدا لقتلهم فیقتل وهو صاغر شرح المعوّد بصیغه اسم مفعول باب تفعیل عادت داده شده برای کاری
مدلولش ظاهرست از شرح حدیث چهارم این باب سیزدهم اصل عن مسمع عن ابی عبدالله علیه السلم ان

امير المؤمنين صلوات الله قضى في جنين اليهودية والنصرانية والمجوسية عشر دية امه
شرح الجنين بفتح جيم وكسر نون اول بچه كه در شكم مادر است دية امه عبارتست از چهار صد درهم بنا بر اينكه خونبهاى
زن نصف خونبهاى مرد باشد يعنى روايتست از مسمع از امام جعفر صادق عليه السلم اينكه امير المؤمنين صلوات الله
عليه حكم كرد در بچه شكم يهوديه ونصرانيه ومجوسيه عشر خونبهاى مادرش را باب بيست وهفتم اصل باب
فيه الدية كاملة من الجراحات التي دون النفس وما يجب فيه نصف الدية والثلث والثلثان شرح اين باب
بيان چيزيست كه واجب ميشود در ان خونبها بر حالى كه تمام باشد كه ده هزار درهمست مثلا از جمله زخم زدنهائى
كه پايين خونست وبيان آنچه واجب ميشود در ان نصف آن خونبها وثلث آن خونبها ودو ثلث آن خونبها
در اين باب بيست وسه حديث است ودر نسخ بيست وچهار حديث است ومذكور ميشود در شرح حديث بيستم
اين باب اول اصل عن يونس انه عرض على ابي الحسن الرضا عليه السلام كتاب الديات وكان
فيه في ذهاب السمع كله الف دينار والصوت كله من الغنن والبحح الف دينار وشلل اليدين
كلتاهما الشلل كله الف دينار وشلل الرجلين الف دينار والشفتين اذا استوصلتا الف دينار
والظهر اذا احدب الف دينار والذكر اذا استوصل الف دينار والبيضتين الف دينار وفي
صدغ الرجل اذا اصيب فلم يستطع ان يلتفت الا ما انحرف الرجل نصف الدية وخمسمائة
دينار فما كان دون ذلك فبحسابه شرح عرض بعين بى نقطه ورا بى نقطه وضاد با نقطه بصيغه ماضى غائب معلوم
باب ضرب است كتاب الديات عبارتست از كتابى كه مشتملست بر فتواهاى امير المؤمنين عليه السلم در ديات موافق
آنچه مى آيد در حديث نهم باب ما يمتحن به [illegible] ودوم است وآن كتاب ظريف بن ناصح است كه از امام محمد با[illegible]
عليه السلم روايت كرده وبعض آن مذكور ميشود در باب سى وهشتم كه باب [illegible] است ذهاب بفتح ذال با نقطه مصدر باب
منع است كله مجرورست الف دينار مرفوعست وذكر اين بعنوان مثالست زيرا كه ده هزار درهم ومانند آن مثل آنست
والصوت مجرورست بعطف بر السمع من بيانيه است ومى تواند بود كه ابتدائيه باشد ومدخولش داخل باشد الغنن
بفتح غين با نقطه وفتح نون اول مصدر باب علم بيرون آمدن آواز از بينى والبحح بفتح با يك نقطه وفتح حا بى نقطه
اول مصدر باب علم ومنع بيرون آمدن آواز گرفته از حلق شلل بفتح شين با نقطه وفتح لام اول مجرورست بعطف
بر ذهاب در نسخ كافى كلتاهما با الف است وآن موافق لغت بلحارث است كه اعراب كلا وكلتا بحركات تقديريه است
والا بايد دو نقطه در پايين مى بايد موافق نسخ تهذيب الشلل منصوب ومفعول مطلق براى نوعست كله در دوم منصوب
وصفت الشلل است وضمير راجع بالشلل است ومراد اينست كه بالكليه خشك شده باشد ونيم خشك نباشد ومخصوص
انگشتان نباشد موافق آنچه مى آيد در حديث نهم باب سى وپنجم كه باب دية الجراحات والشجاج است استوصلتا

بضم همزه

بضم همزه ساقط بوصل وضم تا دو نقطه در بالا وسكون واو منقلب از همزه وكسر صاد دست والظهر مجرورست
حدب بحا بى نقطه ودال بى نقطه وبا يك نقطه بصيغه ماضى غائب مجهول باب تفعيل يا معلوم باب علم است التحدب
خميده كردن والحدب بفتح حا وفتح دال خميده شدن الصدغ بضم صاد بى نقطه وسكون دال وغين
با نقطه آنچه ميان دنبال چشم وگوش آدميست وآن جاى زلف است اصيب بصاد بى نقطه ويا دو نقطه در
پايين وبا يك نقطه بصيغه ماضى غائب مجهول باب افعالست وضمير مستتر راجع بصدغ است لم يستطع بطا بى نقطه
ويلتفت بتا دو نقطه بصيغه مضارع غائب معلوم معتل العين واوى باب استفعالست وضمير مستتر راجع برجل است الالتفات
گردانيدن نگاه از جانبى سوى جانبى ما مصدريه است ومصدر نايب ظرف زمانست انحرف بصيغه معلوم باب
انفعالست الرجل مرفوع وفاعلست وعبارتست از صحيح بدن مرد نصف مرفوعست ما در دوم موصوله است
يعنى روايتست از يونس اينكه او عرض كرد بر ابو الحسن امام رضا عليه السلم كتاب ديات را وبود در ان كتاب
اينكه در رفتن شنوائى بهمگى آن الف است هزار دينار طلا ودر رفتن آواز بهمگى آن از آواز از بينى وآواز گرفته از حلق
هزار دينار ودر خشك شدن دو دست بهمگى آنها خشكى بالكليه بيست هزار دينار ودر خشك شدن دو پا است
هزار دينار ودر دو لب است چون از بيخ بريده شوند هزار دينار ودر پشت است چون خم كرده شود هزار دينار ودر
ذكر است چون از بيخ بريده شود هزار دينار ودر دو خايه است هزار دينار ودر زلف گاه مرد است چون در يافت
شده باشد يعنى پس توانائى نداشته باشد كه از جانبى بجانبى نگاه كند مگر در وقتى كه گردد بدن آن مرد نصف
خونبها كه پانصد دينار است پس آنچه باشد در پايين آنچه مذكور شد پس بحساب آنست مثل اينكه در ذكر است
اگر از نصف بريده باشد پانصد دينار دوم اصل عن سماعة قال سألته عن اليد فقال نصف
الدية وفي الاذن نصف الدية اذا قطعها من اصلها شرح روايتست از سماعه كه راوى امام
جعفر صادق وامام موسى كاظم عليهما السلم است گفت كه پرسيدم امام را از دست پس گفت كه در ان نصف
خونبهاست ودر گوش نصف خونبهاست چون ببرد آنرا از بيخش سيوم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله
عليه السلم في الرجل يكسر ظهره قال فيه الدية كاملة وفي العينين الدية وفي احديهما
نصف الدية وفي الاذنين الدية وفي احديهما نصف الدية وفي الذكر اذا قطعت الحشفة
وما فوق الدية وفي الانف اذا قطع المارن الدية وفي الشفتين الدية شرح يكسر بصيغه
مضارع مجهولست ما موصوله است فوق مبنى بر ضم است وتقدير فوق الحشفة است ومراد اينست كه استيصال
شده باشد ودر اين اشارتست باينكه اگر مقطوع حشفه تنها باشد كل ديت است چنانچه مى آيد در حديث
آينده واگر مقطوع كل ذكر باشد نيز كل ديت است چنانچه گذشت در حديث اول اين باب واين منافات ندارد

بانکه اگر مقطوع نصف ذکر باشد نصف دیت باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب نظیر
آنچه می آید در قطع عضد و قطع ساعد و در قطع فخذ و قطع ساق در حدیث نهم باب سیتن تا آخر که باب
سی و دوم است و امثال اینها مبنی بر بطلان قیاس در شریعت است چنانچه گذشت در حدیث ششم
باب الرجل یقتل المراة تا آخر که باب بیستم است قطع بصیغه مجهول است المارن بالف و کسر راء بی نقطه کنار بینی
که متصل است بدو لب مقصود اینجا نیز استیصال است یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم
علیه السلم در مردی که شکسته میشود پشت او گفت که در آنست خونبها بر حالی که تمام باشد و در دو چشم است
خونبها و در یکی از آنها است نصف خونبها و در دو گوش است خونبها و در یکی از آنها است نصف خونبها و در
ذکر است چون بریده شود سنگاه و آنچه در بالای آنست خونبها و در بینی است چون بریده شود بیخ آن
و در دو لب است خونبها چهارم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الْاَنْفِ
اِذَا اسْتُؤْصِلَ جَدْعُهُ الدِّیَةُ وَفِی الْعَیْنِ اِذَا فُقِئَتْ نِصْفُ الدِّیَةِ وَفِی الْاُذُنِ اِذَا قُطِعَتْ نِصْفُ
الدِّیَةِ وَفِی الْیَدِ نِصْفُ الدِّیَةِ وَفِی الذَّکَرِ اِذَا قُطِعَ مِنْ مَوْضِعِ الْحَشَفَةِ الدِّیَةُ شرح جدعه بفتح جیم
و فتح دال بی نقطه و عین بی نقطه و ضمیر راجع بالانف مرفوع و نایب فاعل استؤصل است الجدع ... بینی بعد از بریدن و
مراد اینست که جدع نیز بریده شده باشد فقئت بفا و قاف و همزه بصیغه ماضی مجهول باب منع است یعنی
روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه در بینی است چون از بیخ بریده شود و تمام
آن بهمین معنی که هیچ از آن باقی نماند خونبها و در چشم است چون بیرون آورده شود نصف خونبها و در گوش
چون بریده شود نصف خونبها و در دست است نصف خونبها و در ذکر است چون بریده شود از جای سنگاه
خونبها پنجم اصل عَنْ اَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ فِی الشَّفَةِ السُّفْلٰی سِتَّةُ الْاٰفٍ
وَفِی الْعُلْیَا اَرْبَعَةُ الْاٰفٍ لِاَنَّ السُّفْلٰی تُمْسِکُ الْمَاءَ شرح روایت است از ابان بن تغلب از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که در لب پایین شش هزار درهم است و در لب بالا چهار هزار درهم است زیرا که لب
پایین نگاه میدارد آب را ششم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ فِی الْیَدِ نِصْفُ الدِّیَةِ
وَفِی الْیَدَیْنِ جَمِیعًا الدِّیَةُ وَفِی الرِّجْلَیْنِ کَذٰلِکَ وَفِی الذَّکَرِ اِذَا قُطِعَتِ الْحَشَفَةُ وَمَا فَوْقَ ذٰلِکَ الدِّیَةُ
وَفِی الْاَنْفِ اِذَا قُطِعَ الْمَارِنُ الدِّیَةُ وَفِی الشَّفَتَیْنِ الدِّیَةُ وَفِی الْعَیْنَیْنِ الدِّیَةُ وَفِی اِحْدٰیهُمَا نِصْفُ
الدِّیَةِ شرح والرجلین عطف بالیدین است و ... و فی الرجلین ... کاف در کذلک بمعنی مثل است و مبتدا است
یعنی روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که در دست است نصف خونبها و در دو دست است
بر حالی که یکی باشد خونبها و در دو پا مثل آنچه در دو دست است و در ذکر است چون بریده شود از سنگاه

و آنچه

عن سماعة م

متن

و آنچه در بالای آنست خونبها و در بینی است چون بریده شود بیخ آن خونبها و در دو لب است خونبها
تفصیلی که گذشت در حدیث سابق و در دو چشم است خونبها و در یکی از آن دو است نصف خونبها هفتم اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الرِّجْلِ الْوَاحِدَةِ نِصْفُ الدِّیَةِ وَفِی الْاُذُنِ نِصْفُ الدِّیَةِ اِذَا قَطَعَهَا
مِنْ اَصْلِهَا وَاِذَا قُطِعَ طَرَفُهَا فَفِیهَا قِیمَةُ عَدْلٍ وَفِی الْاَنْفِ اِذَا قُطِعَ الدِّیَةُ کَامِلَةً وَفِی الظَّهْرِ
اِذَا انْکَسَرَ حَتّٰی لَا یُنْزِلَ صَاحِبُهُ الْمَاءَ الدِّیَةُ کَامِلَةً وَفِی الذَّکَرِ اِذَا قُطِعَ الدِّیَةُ کَامِلَةً وَفِی
اللِّسَانِ اِذَا قُطِعَ الدِّیَةُ کَامِلَةً شرح روایت است از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم که در یک پا است نصف
خونبها و در گوش است نصف خونبها چون بریده از بیخ آن و چون بریده گوشه آن پس در آنست قیمت میانه
مراد ... نسبت آن بریده شده بمجموع گوش و تعیین قیمت موافق آنست و در بینی است چون بریده شود
خونبها بر حالی که تمام باشد و در پشت است چون شکسته شود تا آنکه انزال نکند صاحبش آب منی را خونبها بر حالی
که تمام باشد و در ذکر است چون بریده شود خونبها بر حالی که تمام باشد و در زبان است چون بریده شود خونبها بر حالی
که تمام باشد هشتم اصل عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضٰی اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ
فِی رَجُلٍ کُسِرَ صُلْبُهُ فَلَا یَسْتَطِیعُ اَنْ یَجْلِسَ اَنَّ فِیهِ الدِّیَةَ شرح صلب بضم صاد بی نقطه و سکون لام و بفتح
صاد و فتح لام است یعنی روایت است از برید عجلی از امام محمد باقر علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلم
در مردی که شکسته شد مهره پشت او پس توانایی ندارد که نشیند باینکه در آنست خونبها نهم اصل عَنِ الْعَلَاءِ
بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا قُطِعَ الْاَنْفُ مِنَ الْمَارِنِ فَفِیهِ الدِّیَةُ تَامَّةً وَفِی اَسْنَانِ
الرَّجُلِ الدِّیَةُ تَامَّةً وَفِی اُذُنَیْهِ الدِّیَةُ کَامِلَةً وَالرِّجْلَانِ وَالْعَیْنَانِ بِتِلْکَ الْمَنْزِلَةِ شرح
مراد باسنان جمیع دندانها است خواه مقادیم و خواه مواخیر موافق آنچه می آید در حدیث اول باب الخلقة التی تقسم
علیها الدیة فی الاسنان و الاصابع که باب سی و هشتم است یعنی روایت است از علاء بن فضیل از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که چون بریده شود بینی از بیخش پس در آنست خونبها بر حالی که تمام باشد و در دندانهای مرد است خونبها
بر حالی که تمام باشد و در دو گوش مرد است خونبها بر حالی که تمام باشد و دو پا و دو چشم در آن مرتبه است دهم اصل
عَنْ مُعٰوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ تَزَوَّجَ جَارٌ لِی امْرَاَةً فَلَمَّا اَرَادَ مُوَاقَعَتَهَا رَفَسَتْهُ بِرِجْلِهَا فَفَتَقَتْ بَیْضَتَهُ
فَصَارَ آدَرَ فَکَانَ بَعْدَ ذٰلِکَ یَنْکِحُ وَیُولَدُ لَهُ فَسَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ ذٰلِکَ وَعَنْ رَجُلٍ
اَصَابَ سُرَّةَ رَجُلٍ فَفَتَقَهَا فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی کُلِّ فَتْقٍ ثُلُثُ الدِّیَةِ شرح رفسة برا بی نقطه و فا و سین
بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر و ضرب است الرفس بفتح را و سکون فا لگد زدن ففتقت بفتح فا و دوم
و قاف و همزه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب منع است الادر بهمزه و الف و فتح دال بی نقطه و را بی نقطه کسی که بیضه باشد

العصرة بضم صاد منقوطه و تشدید را بی نقطه همیان و اینجا عبارتست از آنچه دو خایه در آنست ففتقتها بفتح فا و دوم و تا دو نقطه
در بالا و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الفتق شکافتن و مراد اینجا شکافتنی است که باعث و بشدن شود
خواه شکافتن پرده که مانع آن میباشد و خواه غیر آن **یعنی** روایتست از معویة بن عمار گفت که حضرت خود کرد همسایه که مرا بود
زنی را پس فتقتی که اراده کرد جماع او را الکه زد مرد را بپای خود پس شکست خایه او را پس کردید و بس بود بعد از آن که جماع
میکرد و نسر زند زاییده میشد برای او پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آن و از مردی که دریافت خایه او آن
مرد را پس و بکرد آنرا پس گفت امام علیه السلم که در هر دو بر کردنیست ثلث خونبها خواه شکستن خایه باشد چنانچه درین حال
اولست و خواه بغیر آن باشد **یازدهم حل** عن سلیمان بن خالد قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل
کسر بعصوصه فلم یملک استه ما فیه من الدیة فقال الدیة کاملة قال وسألته عن رجل
وقع بجاریة فافضاها وکانت اذا نزلت بتلک المنزلة لم تلد قال الدیة کاملة **شرح** کسر بصیغه
مجهولست بعصوصه بضم با یکنقطه و سکون عین بی نقطه و ضم صاد بی نقطه اول و سکون واو و ضمیر راجع برجل است لم یملک
بصیغه معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع برجل است استه بکسر همزه ساقط بوصل و سکون سین بی نقطه و تا
دو نقطه در بالا و ضمیر راجع برجل منصوبست ما استفهامیه است من برای تبعیض است کامله منصوبست مرفوع مبتدا از بود
و بنابر دوم خبر مبتداست الافضا بفا و ضاد با نقطه مصدر باب افعال یکی کردن راه بول و راه حیض **یعنی** روایتست
از سلیمان بن خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که شکسته شد استخوان سرین او پس
صاحبی نکرد دبرش را باین معنی که مانع خروج ریح و غائط نمیتواند شد چیست در آن از جمله خونبها پس امام گفت
که در آنست خونبها بر حالی که تمام باشد راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که جماع کرد با دختری پس یکی کرد
راه او را و بود دختر که چون فرود آید در این مرتبه نمیزاید امام گفت که در آنست خونبها بر حالی که تمام باشد تفصیلی
برای این می آید در حدیث پنجم **دوازدهم حل** علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن محبوب عن اسحق بن
عمار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول قضی امیر المؤمنین صلی الله علیه فی الرجل یضرب
علی عجانه فلا یستمسک غائطه ولا بوله ان فی ذلک الدیة کاملة **شرح** العجان بکسر عین بی نقطه و تخفیف
جیم و الف و نون میان دبر و خصیه یستمسک بسین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعالست غائطه و بوله
مرفوعست ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر بان است **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از حسن
بن محبوب از اسحق بن عمار گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه در مرد
که زده میشود در میان دبر و خصیه او پس بند نمیشود غائط او و نه بول او با آنکه در آنست خونبها بر حالی که تمام باشد
سیزدهم حل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم فی الصبی الدیة

وفی ذکر

وفی ذکر العنین الدیة کاملة **شرح** العنین بکسر عین بی نقطه و تشدید نون مکسوره و سکون یاء دو نقطه در
پایین مردی که ذکرش قوت جماع ندارد **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر
المؤمنین علیه السلم که در ذکر کودک است خونبها و در ذکر عنین است خونبها بر حالی که تمام باشد **چهاردهم حل** عن
برید العجلی عن ابی جعفر علیه السلم قال فی ذکر الغلام الدیة کاملة **شرح** این ظاهر است از شرح
سابق **پانزدهم حل** عن عبد الرحمن بن سیابة عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان فی کتاب
علی علیه السلم لو ان رجلا قطع فرج امرأته لاغرمته لها دیتها فان لم یؤد الیها الدیة
قطعت لها فرجه ان طلبت ذلک **شرح** سیابه بفتح سین بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف
و با یکنقطه است لاغرمته بفتح لام و صیغه ماضی متکلم معلوم باب افعالست **یعنی** روایتست از عبد الرحمن بن سیابه
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که در کتاب علی علیه السلم است که اگر میبود اینکه مردی بریده فرج زنش را
هر آینه تاوان میدادم او را برای آن زن خونبهای آن زن که نصف خونبهای مرد است پس اگر نمیداد سوی آن زن
خونبها را میبریدم برای آن زن ذکرش را اگر زن طلب میکرد آنرا **شانزدهم حل** عن ابی بصیر قال قلت لابی جعفر
علیه السلم ما تری فی رجل ضرب امرأة شابة علی بطنها فعقر رحمها فافسد طمثها وذکرت انها
قد ارتفع طمثها عنها لذلک وقد کان طمثها مستقیما قال ینتظر بها سنة فان رجع طمثها
الی ما کان والا استحلفت وغرم ضاربها ثلث دیتها لفساد رحمها وانقطاع طمثها **شرح** فعقر بفا
تعقیبیه و عین بی نقطه و قاف و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل یا باب نصر است التعقیر و العقر بفتح عین
و سکون قاف نازاینده کردن فافسد فا برای بیانست و در بعضی نسخ واو است و آن برای عطف تفسیر است
زیرا که انقطاع حیض علامت عقر است الطمث بفتح طا بی نقطه و سکون میم و ثا سه نقطه است ینتظر بصیغه مجهول
باب افتعالست بها نایب فاعل است سنة منصوبست استحلفت بحا بی نقطه و فا بصیغه ماضی غائبه مجهول باب استفعالست
غرم بصیغه معلوم باب علم است **یعنی** روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که چه میبینی در مردی
که زد زنی جوان را بر شکمش پس نازاینده کرد زهدان او را و تباه کرد حیض او را و ذکر کرد آن زن که برطرف شد
حیض او از او بسبب آن زدن و بتحقیق بود حیض او مستقیم امام گفت که انتظار کشیده میشود با آن زن یکسال پس
اگر برگشت حیض او سوی آنچه بود خوب شده و الا قسم داده میشود زن که مبادا حیض خود را پنهان کرده باشد و تاوان
میکشد زننده زن ثلث خونبهای زن را بسبب تباهی زهدان او و برطرف شدن حیض او **هفدهم حل** عن ابی
بصیر عن ابی جعفر علیه السلم قال قضی امیر المؤمنین صلی الله علیه فی رجل قطع ثدی امرأته قال
اذن اغرمه لها نصف الدیة **شرح** اذن بکسر همزه و فتح ذال با نقطه و تنوین مکتوبه بصورت نون از نواصب فعل

مضارع است شبیه با صارت در استقبال فعل شل یجامس اخو بصیغه مضارع متکلم معلوم باب انفعال منصوب است یعنی
روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که برید یک پستان زنش را
گفت که در این صورت حکم می‌کنم تاوان میغرامیم او را برای زن نصف خونبهای زن هجدهم اصل عن الحارث بن محمد
بن النعمان صاحب الطاق عن بريد بن معوية عن ابي جعفر عليه السلام في رجل افتض جارية يعني امرأته
فافضاها قال عليه الدية ان كان دخل بها قبل ان تبلغ تسع سنين قال وان كان امسكها ولم يطلقها
فلا شيء عليه وان كان دخل بها ولها تسع سنين فلا شيء عليه ان شاء امسك وان شاء طلق
شرح صاحب صفت محمد است طاق المحامل موضعیست در کوفه که محمد آنجا صراف بود و افتض بقاف و تشدید ضاد
بنقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب افتعال است الافتضاض ازاله بکارت کردن و فضا نیز همین معنی دارد یعنی امرأته کلام
حارث است یعنی روایت است از حارث بن محمد بن نعمان بضم نون و سکون عین صاحب طاق از برید بضم با
یک نقطه ابن معویه از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که بی بکارت کرد دختر را که خواسته بود زنش را پس یکی کرد او را گفت
که بر اوست خونبهای زن اگر باشد که دخول کرده باشد به آن دختر پیش از آنکه برسد به نه سال امام گفت که و اگر باشد
که نگاه دارد او را و طلاق ندهد او را پس نیست چیزی از خونبها بر او و اگر باشد که دخول کرده باشد به او در حالی که او را است
نه سال پس نیست چیزی از خونبها بر او و اگر خواهد نگاه می‌دارد او را و اگر خواهد طلاق می‌دهد او را نوزدهم اصل
عن سميع بن عبد الملك عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين قال رسول الله صلى الله
عليه وآله في القلب اذا رعب فطار الدية قال وقال رسول الله صلى الله عليه وآله في الصعر
الدية والصعر ان يثنى عنقه فيصير في ناحية شرح رعب براء بی نقطه و عین بی نقطه و با یک نقطه بصیغه
ماضی غائب مجهول باب منع یا باب تفعیل یا معلوم باب منع است الرعب بضم را و سکون عین ترسانیدن و ترسیدن
والترعیب ترسانیدن طار بطا بی نقطه و الف و را بی نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب ضرب است الطیران
بفتح طا و فتح یا پریدن و مراد اینجا خالی از خود شدن است الصعر بفتح صاد بی نقطه و فتح عین بی نقطه و را بی نقطه
مصدر باب علم کج شدن گردن کسی یثنی بثا سه نقطه و نون و الف منقلب از یا بصیغه مضارع غائب مجهول باب
ضرب است عنقه مرفوعست و ضمیر راجع بصاحب صعر است فیصیر منصوبست و ضمیر مستتر راجع بعنقه است و الصعر
تا آخر کلام امام یا کلام راوی است یعنی روایت است از سمیع بن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در دل است چون ترسانیده شود پس پرد خونبها امیر المؤمنین گفت
که و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در صعر است خونبها و صعر آنست که کج کرده شود گردن صاحبش پس گردد در جانبی
بیستم اصل علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب عن اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام

يقول

يقول قضى امير المؤمنين صلى الله عليه في الرجل يضرب على عجانه فلا يستمسك غائطه ولا بوله ان
في ذلك الدية كاملة شرح این موافق حدیث دوازدهم این باب است در سند و متن پس تکرار از قلم کاتبان است
بیست و یکم اصل عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال سأله رجل وانا عنده عن رجل
ضرب رجلا فقطع بوله فقال ان كان البول يمر الى الليل فعليه الدية لانه قد منعه المعيشة
وان كان الى آخر النهار فعليه الدية وان كان الى نصف النهار فعليه ثلثا الدية وان كان
الى ارتفاع النهار فعليه ثلث الدية شرح قطع بقاف و طا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم
یا مجهول باب تفعیل است التقطیع پاره کردن بول منصوب یا مرفوعست در نسخ یمر بمیم و تشدید را بی نقطه بصیغه
مضارع غائب معلوم باب نصر است و مستوی اند بعد که تمزر به تا و میم و دو رای بی نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب تفعل
باشد التمزر پاره کنده شدن الی اللیل و سطرش مبنی بر اینست که این سوال در وقت اول طلوع آفتاب بوده
پس الی اللیل بعنوان مثالست و عبارتست از دوازده ساعت مستوی و بر این قیاس است نظایرش مراد بالدیة
در اول دیه مغلظه است و در سه جای دیگر دیه مخففه است و تغلیظ دیه بدو وجه است باعتبار است اول باعتبار استیدای
چنانچه گذشت در حدیث دهم باب الدیة فی القتل العمد و الخطا که باب ششم است دوم باعتبار سال شتران دیه
چنانچه گذشت در باب حدیث دوم و سیوم و هفتم باب ششم المعیشه منصوب و مفعول دوم است و مراد زندگانی
بفراغت است آخر النهار عبارتست از ربع چهارم روز پس مراد نه ساعت است ارتفاع النهار عبارتست از
ربع دوم روز پس مراد سه ساعت است یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
که پرسید امام از مردی در حالی که من نزد او بودم از مردی که زد مردی را در وقت اول طلوع آفتاب پس پراکنده کرد بول
او را که پیوسته میشد پس امام گفت که اگر باشد بول که روان و پراکنده شود تا شب پس بر اوست دیه مغلظه زیرا که او
بتحقیق باز داشته است از او زندگانی بفراغت را و اگر باشد پراکندگی بول تا ربع چهارم روز پس بر اوست دیه مخففه
و اگر باشد پراکندگی بول تا نصف روز پس بر اوست دو ثلث دیه مخففه و اگر باشد پراکندگی بول تا بالا رفتن روز
پس بر اوست یک ثلث دیه مخففه مخفی نماند که بر این قیاس است اقسام دیگر سوای آنچه زیاده بر دوازده ساعت باشد
زیرا که دیه آن موافق دیه دوازده ساعت است بیست و دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه
السلام قال ما كان في الجسد منه اثنان ففي الواحد نصف الدية مثل اليدين والعينين قال قلت
رجل فقئت عينه قال نصف الدية شرح مثل منصوب بحال اثنان است و این احترازیست از آنچه در جسد
او باشد و مانند بینی و حسنین نباشد در انتفاع معتد به مثل حلمتی ثدی رجل که می آید در حدیث باب هشتم در فقره
الصعر تا آخر فقئت بفا و قاف و همزه بصیغه ماضی غائب مجهول باب منع است عینه مرفوعست و عبارتست از چشم یعنی

روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آنچه باشد در بدن از ان دو پس در یکی از انها است
نصف خونبها بر حالی که مثل دو دست و دو چشم باشد راوی گفت که گفتم که پس مردی بیرون آورد یک چشم
او امام گفت که در آنست نصف خونبها مراد اینست که فرق نیست میان بیرون آوردن حدقه و میان محض باطل
کردن نور چشم اصل قُلْتُ فَرَجُلٌ قُطِعَتْ يَدُهُ قَالَ فِيهِ نِصْفُ الدِّيَةِ قُلْتُ فَرَجُلٌ ذَهَبَتْ إِحْدَى بَيْضَتَيْهِ
قَالَ إِنْ كَانَتِ الْيَسَارَ فَفِيهَا الدِّيَةُ قُلْتُ وَلِمَ أَلَيْسَ قُلْتَ مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ اثْنَانِ فَفِي كُلِّ وَاحِدٍ ظ مِنْهُ
نِصْفُ الدِّيَةِ قَالَ لِأَنَّ الْوَلَدَ مِنَ الْبَيْضَةِ الْيُسْرَى شرح گفتم که پس مردی بریده شد یک دست او امام گفت که
در آنست نصف خونبها گفتم که پس مردی رفت یکی از دو خایه او امام گفت که اگر باشد خایه چپ پس در آنست خونبها
گفتم که و چرا آیا نیست شان اینکه گفتی که آنچه باشد در بدن از ان دو پس در هر یک از آنست نصف خونبها امام گفت
که زیرا که فرزند از خایه چپ است مراد اینست که آنچه گفتم در صورتیست که برابر یکدیگر باشد در نفع و یکی مستقل باشد
بیست و سیوم اصل عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فِي اللِّحْيَةِ
إِذَا حُلِقَتْ فَلَمْ تَنْبُتِ الدِّيَةَ كَامِلَةً فَإِذَا نَبَتَتْ فَثُلُثُ الدِّيَةِ شرح لحیه بکسر لام است حلقت بصیغه مجهول باب
ضرب است تراشیده شدن لحیه که دیگر نروید در مثل اینست که شخصی بعد از ریش داری خصی شده باشد زیرا که چون ریش
او تراشیده شود دیگر بیرون نمی آید یعنی روایت از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین
صلی الله علیه در ریش چون تراشیده شود پس نروید خونبها در حالی که تمام باشد پس چون روید پس ثلث خونبها
در آنست بیست و چهارم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ الرَّجُلُ
يَدْخُلُ الْحَمَّامَ فَيَصُبُّ عَلَيْهِ صَاحِبُ الْحَمَّامِ مَاءً حَارًّا فَيَمْتَعِطُ شَعْرُ رَأْسِهِ فَلَا يَنْبُتُ فَقَالَ عَلَيْهِ الدِّيَةُ
كَامِلَةً شرح یمتعط بعین بی نقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم از باب تفعل است التمعط فرو ریختن موی بسبب
آفتی یعنی روایت از علی بن خالد از بعض شیوخش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که مرد داخل
میشود حمام را پس میریزد بر او کارگر حمام آبی گرم را پس فرو میریزد موی سر او پس نمی روید پس امام گفت که بر او
خونبها در حالی که تمام باشد باب بیست و هفتم اصل باب الرَّجُلِ يَقْتُلُ الرَّجُلَ وَهُوَ أَقْطَعُ الْخِلْقَةِ شرح ضمیر هو راجع
برجل دوم است خلقه بکسر خاء بی نقطه و سکون لام و قاف است یعنی این بابیان مردیست که میکشد مردی را در حالی که مقتول
ناقص آفرینش است در این باب یک حدیث است اصل عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ
عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا وَكَانَ الْمَقْتُولُ أَقْطَعَ الْيَدِ الْيُمْنَى فَقَالَ إِنْ كَانَتْ يَدُهُ قُطِعَتْ فِي جِنَايَةٍ
جَنَاهَا عَلَى نَفْسِهِ أَوْ كَانَ قُطِعَ فَأَخَذَ دِيَةَ يَدِهِ مِنَ الَّذِي قَطَعَهَا فَإِنْ أَرَادَ أَوْلِيَاؤُهُ أَنْ يَقْتُلُوا قَاتِلَهُ أَدَّوْا
إِلَى أَوْلِيَاءِ قَاتِلِهِ دِيَةَ يَدِهِ الَّذِي قِيدَ مِنْهَا وَإِنْ كَانَ أَخَذَ دِيَةَ يَدِهِ وَيَقْتُلُوهُ وَإِنْ شَاءُوا طَرَحُوا عَنْهُ

دية

دِيَةَ يَدِهِ وَأَخَذُوا الْبَاقِيَ شرح اقطع بفتح همزه و سکون قاف و فتح طاء بی نقطه و عین بی نقطه منصوب و مضاف است فی
الجنایه سببیه است جنایه بکسر جیم و تخفیف نون عبارت از گناهیست ضمیر منصوب در جناها مفعول مطلق است
و راجع بجنایه است صاحب قاموس گفته جنی الذنب علیه جنایه جرّه الیه و جنایه جناها علی نفسه شامل دو
قسم است اول اینکه دست دیگری را بریده باشد و دست او برای قصاص بریده شده باشد دوم اینکه
عملی کرده باشد که دست او برای حد بریده شده باشد مثل دزدی و مراد اینجا قسم اول است بقرینه ذکر الذی قید
منها چنانچه بیان میشود و تذکیر او کان قطع مبنی بر اینست که قطع تعلق میگیرد بصاحب دست چنانچه
تعلق میگیرد بدست او قید بکسر قاف و دال بی نقطه مفتوحه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام باب تفعیل است الذی
در و صفت از وقت و منصوب است محلا بظرفیت و در بعضی نسخ التی است و شاید که آن باعتبار
صورت باشد قید بقاف و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه ماضی غائب مجهول معتل العین یائی باب
تفعیل است و ماخوذ است از قید بکسر قاف و سکون یاء بمعنی مقدار و مراد اینست که بقصاص گرفته شد
از ان دست بمقدار جنایت ضمیر منها راجع بید است و عائد الذی محذوف است بتقدیر فیه پس ذکر الذی
قید منها احتراز است از قسم دوم جنایت ان کان بفتح همزه بتاویل مصدر است و چنانچه مصدر صریح نائب
ظرف زمان میشود مثل رایته قدوم الحاج بتاویل مصدر نائب ظرف زمان میشود مثل رایته ان قدم الحاج
مصدر اینجا معطوف بر الذی است و از این تقریر ظاهر میشود اینکه ذکر الذی قید منها و ان کان اخذ دیة یده
انضمام بفائده منفیست و یقتلوه عطف بر ادوا است و در مثل این حذف نون بجزم و اثبات نون جایز است
یعنی روایت از سوره بفتح سین بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه ابن کلیب بضم کاف و فتح لام و سکون
یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام پرسیده شد از مردی که کشت مردی را
دانسته و بود آن مقتول بریده دست راست پس امام گفت که اگر باشد دست او که بریده شده باشد بسبب جنایتی
که جنایت کرده آن را بر خویش یا باشد آن مقتول که بریده دست شده باشد پس گرفته باشد خونبهای دست خود را
از کسی که بریده دست او را پس اگر اراده کنند اولیاء مقتول اینکه بکشند قاتل آن مقتول را میباید بدهند سوی اولیاء
قاتل او خونبهای دست او را در وقتی که قصاص کرده شده باشد از ان دست در ان وقت و در وقتی که بوده باشد
که گرفته باشد دیت دست خود را که پنج هزار درهم است مثلا و میکشند آن قاتل را و اگر اولیاء مقتول خواهند می اندازند
از قاتل او خونبهای دستی را و میگیرند باقیمانده را از جمله خونبهای نفس اصل قَالَ وَإِنْ كَانَتْ يَدُهُ قُطِعَتْ فِي غَيْرِ
جِنَايَةٍ جَنَاهَا عَلَى نَفْسِهِ وَلَا أَخَذَ بِهَا دِيَةً قَتَلُوا قَاتِلَهُ وَلَا يَغْرَمُ شَيْئًا وَإِنْ شَاءُوا أَخَذُوا
دِيَةً كَامِلَةً قَالَ وَهَكَذَا وَجَدْنَاهُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح جنایه جناها اینجا مخصوص جنایتی است که موجب

حد نباشد بلکه موجب قصاص باشد بقرینه الذی قید منها در فقره سابقه چنانچه بیان شد لا یغرم بصیغه نفی مضارع غایب
معلوم باب المغالبة و ضمیر مستتر راجع بقاتل است شیئاً مفعول به و نائب مفعول مطلق میتواند بود کتاب علی علیه السلم
عبارت از جامعه است که گذشت در کتاب الحجه در بعض احادیث باب فیه ذکر الصحیفه و الجفر و الجامعه تا آخر که باب
چهلم است یعنی امام گفت که و اگر باشد دست مقتول که بریده شده باشد بقصاص جنایتی که جنایت کرده باشد
آن را بر خودش و نه اینکه گرفته باشد بسبب آن دست خونبهای آن شل را یا اینکه قصاص کرده باشد یا دستش بجز بریده شده
باشد بسبب شکستن قال اداوه و ان فنیقرنا فیه چیزی را و اگر خواهند میگیرند خونبهای او را بر حالی که تمام باشد امام گفت که
و همچنین یافته‌ایم آن را در کتاب علی علیه السلم باب بیست و نهم اصل باب ۰ در شرح این باب بیعه حدیثی است غریب در این
باب یک حدیث است اصل عن الحسن بن العباس بن الحریش عن ابی جعفر الثانی علیه السلم قال قال ابو جعفر
الاول صلوات الله علیه لعبد الله بن عباس یا ابا عباس انشدک الله هل فی حکم الله اختلاف
قال فقال لا قال فما ترى فی رجل ضرب رجلا اصابعه بالسیف حتی سقطت فذهب و اتی رجل
آخر فاطار کف یده فاتی به الیک و انت قاض کیف انت صانع شرح مضمون این حدیث با ضمیمه که گذشت
کتاب الحجه در حدیث دوم باب ... که باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها است و اینجا میگوییم که
ظاهر نیست که مراد باصابع انجا چهار انگشت غیر ابهام باشد چنانچه مذکور شد در شرح حدیث ششم باب الرجل
یقتل المراة تا آخر که باب سیم است زیرا که آن چهار انگشت است که ممکن است که بیک ضربت شمشیر ساقط شود یعنی روایت
از حسن بن عباس بن حریش بفتح حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه از امام
محمد تقی علیه السلم که گفت که گفت امام محمد باقر صلوات الله علیه بعبد الله بن عباس که ای ابو عباس قسم میدهم ترا بالله که
آیا در حکم الله است اختلافی امام گفت که پس ابن عباس گفت که نه امام گفت که پس چه می‌بینی در مردی که زد مرد دیگری را
بشمشیر تا آنکه افتاد و رفت و آمد مردی دیگر پس پرانید کف دست او را پس آورده شد سوی تو بر حالی که تو قاضی
باشی چگونه تو کننده اصل قال اقول لهذا القاطع اعطه دیة کف و اقول لهذا المقطوع صالحه
علی ما شئت او ابعث لهما ذوی عدل فقال له جاء الاختلاف فی حکم الله و نقضت القول الاول
ابی الله ان یحدث فی خلقه شیء من الحدود و لیس تفسیره فی الارض اقطع ید قاطع الکف اصلا
ثم اعطه دیة الاصابع هذا حکم الله شرح در کتاب الحجه وابعث است بجای او ابعث و آن بهتر است بظاهر
یعنی اعطه در کلام امام علیه السلم نیست که دیت اصابع را می باید که حاکم دهد از بیت المال و در کلام ابن عباس خلاف است
ابن عباس گفت که میگوییم این قاطع دوم را که بده باین مرد خونبهای دست را که نصف خونبهای نفس است و میگوییم این
دست بریده شده را که مصالحه کن با قاطع دوم بر آنچه خواستی مراد نیست که واپس بدهد بعض خونبهای دست را چون

بی انگشتان

بی انگشتان بوده یا بر می انگیزانم برای آن دو کس دو صاحب عدالت را برای مصالحه پس امام گفت او را
که آمد اختلاف در حکم الله و شکستی سخن اول را که اختلاف در حکم الله نیست زیرا که قدر مصالحه مختلف
میشود باختلاف وقایع و احوال مردمان ابا کرد الله تعالى از اینکه حادث شود چیزی از بابهای حد بر حالی
که نیست تفسیر آن یعنی تعیین قدر حد آن در زمین نزد امامی عالم بجمیع مسائل قطع کن دست قاطع کف
از بیخ بعد از آن بده او را خونبهای انگشتان از بیت المال اینست حکم الله باب سی ام اصل باب ۰ دیة عین
الاعمی و ید الاشل و لسان الاخرس و عین الاعور شرح این باب بیان خونبهای چشم مرد کور و دست مرد
خشک شده و زبان مرد لال و چشم مرد یکچشم است در این باب هشت حدیث است اول اصل عن محمد بن
قیس قال قال ابو جعفر علیه السلم قضى امیر المؤمنین علیه السلم فی رجل اعور اصیبت عینه
الصحیحة ففقئت ان یفقأ احدى عینی صاحبه و یعقل له نصف الدیة و ان شاء
اخذ دیة کاملة و یعفى عن عین صاحبه شرح ففقئت بفاء و قاف و همزه بصیغه ماضی غائب مجهول
باب منع است ان یفقأ بفتح همزه و سکون نون بتقدیر بان است یفقأ بفاء و قاف و همزه بصیغه مضارع غائب معلوم
یا ماضی مجهول باب منع است و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع برجل است ضمیر صاحبه راجع برجل و راجع بصیغه معلوم ففقئت
میتواند بود یعقل بعین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب منصوب است و ضمیر مستتر راجع بصاحبه است
ضمیر له راجع برجل است تعفى بعین بی نقطه و فاء و الف منقلبه از واو بصیغه ماضی غائب معلوم باب تفعل برای تکلف است
یعنی روایت است از محمد بن قیس که گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلم در مردی یکچشم
که ضرر رسانیده شد چشم او که بی آفت است پس بیرون آورده شد با یکچشم بیرون آورد دیگری را از دو چشم یارش
و آن یار تاوان کشد برای آن مرد نصف خونبهای نفس را و اگر آن مرد خواهد میگیرد خونبهای تمام را و تکلف
میکند در گذشتن از چشم یارش دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال فی عین الاعور الدیة
یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که در چشم صحیح مرد یکچشم است خونبهای نفس اگر
قصاص نشود و الا نصف آن موافق حدیث سابق سوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال فی عین الاعور الدیة کاملة شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عن سلیمان بن خالد
فی رجل قطع ید رجل شلاء قال علیه ثلث الدیة شرح روایت است از سلیمان بن خالد که راوی امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است در مردی که برید دست مردی را که خشک است گفت که بر مرد اول است ثلث
خونبهای دست بی آفت پنجم اصل عن علی بن جعفر عن ابی عبد الله علیه السلم فی العین العوراء تکون
قائمة فتخسف فقال قضی فیها علی بن ابی طالب علیه السلم بنصف الدیة فی العین الصحیحة شرح

در اکثر نسخ عبد الله بن ابی جعفر است بجای علی بن جعفر و او مجهول است چنانچه شیخ زین الدین اشارت بآن کرده در
شرح شرائع عورا بفتح عین بی‌نقطه و سکون واو و را بی‌نقطه و الف ممدوده مؤنث اعور است و آن مستعمل شده در
چشم آفت رسیده که دیگر آن بی آفت باشد تخسف بجا با نقطه و سین بی‌نقطه و فا بصیغه مضارع غایب
مجهول باب ضرب است الخسف بفتح خا و سکون سین بیرون آوردن چشم ضمیر فیها راجع بعین مطلق است
فی العین الصحیحة بدل فیهاست و مقصود آنست که در عین عورا نصف دیت نفس نیست بلکه در عین صحیحه است و تا
با این تقریر منافات نیست میان این حدیث و احادیث آینده یعنی روایت است از علی بن جعفر از امام جعفر صادق
علیه السلام در چشم آفت رسیده تنهائی که بیا شد در جای خود پس بیرون آورده شود پس گفت که حکم کرد در چشم
علی بن ابی طالب علیه السلام بنصف خونبهای نفس در چشم بی آفت ششم اصل عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ عَنْ
أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ فِی لِسَانِ الْأَخْرَسِ وَعَیْنِ الْأَعْمَى وَذَکَرِ الْخَصِیِّ وَأُنْثَیَیْهِ ثُلُثُ الدِّیَةِ
شرح روایت است از برید بضم با بی‌نقطه بن معویه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که در زبان مرد لال و چشم مرد کور و ذکر
خواجه سرا و دو خایه او است ثلث خونبهای بی آفت همان عضو هفتم اصل عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ
السَّلَامُ قَالَ سَأَلَهُ بَعْضُ آلِ زُرَارَةَ عَنْ رَجُلٍ قَطَعَ لِسَانَ رَجُلٍ أَخْرَسَ فَقَالَ إِنْ کَانَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ
وَهُوَ أَخْرَسُ فَعَلَیْهِ ثُلُثُ الدِّیَةِ وَإِنْ کَانَ لِسَانُهُ ذَهَبَ بِهِ وَجَعٌ أَوْ آفَةٌ بَعْدَ مَا کَانَ یَتَکَلَّمُ
فَإِنَّ عَلَى الَّذِی قَطَعَ لِسَانَهُ ثُلُثَ دِیَةِ لِسَانِهِ قَالَ وَکَذَلِکَ الْقَضَاءُ فِی الْعَیْنَیْنِ وَالْجَوَارِحِ قَالَ
هَکَذَا وَجَدْنَاهُ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ شرح ثلث الدیه عبارتست از ثلث خونبهای نفس آفة اینجا جنایات
جنایتی که دیت یا قصاص آنرا باز یافت کرده باشد موافق تفصیلی که گذشت در باب بیست و ششم که باب الرجل یقتل
الرجل و هو ناقص الخلقة است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است ثلث دیة لسانه عبارتست از ثلث دیت نفس
زیرا که لسانه عبارتست از زبانی که پیشتر داشت و دیت آن موافق دیت نفس است پس این دو ثلث موافق یکدیگر اند
در دیت و عبارت کردن آنرا از کلمه که برای تصریح و دفع توهم اخذ قصاص بعضی آنهاست و این اشارتست بانکه صورتی
که زبان او صحیح مخلوق شده باشد و بسبب جنایتی که دیت یا قصاص آنرا باز یافت کرده باشد لال شده باشد زیرا
که دیت آن ربع دیت نفس است چنانچه می‌آید در حدیث آینده و پس منافات میان این دو حدیث نیست فی العینین
اشارتست بانکه اگر یک چشم کسی کور مادرزاد یا کور بوجعی یا آفتی باشد و کسی آنرا بیرون آورد بر او است ثلث دیت
یک چشم صحیح و بر او قصاص نیست در دو چشم و الجوارح اشارتست بانکه اگر یک دست کسی شل خشک مادرزاد یا بوجعی یا آفتی
باشد و کسی آنرا ببرد بر او است ثلث دیت یک دست صحیح و بر او قصاص نیست در دو دست و سایر اعضای دوگانه و یگانه یعنی
روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسید امام را بعضی از اولاد زراره از مردی که برید زبان مردی لال را پس

امام گفت که اگر لال باشد که زاییده باشد او را مادرش بر حالی که او لال است پس بر آن مرد لازم ثلث خونبهای نفس و اگر
زبان او که بوی حرف کرده باشد که زبانی آنرا دردی از جانب الله تعالی یا آفتی از جانب مخلوق که خونبهای آن گرفته
نشده باشد بعد از آنکه بوده باشد که سخن گوید پس بر کسی که بریده زبان او را ثلث خونبهای زبان او
که پیشتر داشت امام گفت که همچنانست حکم در دو چشم و در اعضا امام گفت که و چنین یافتیم آنرا در کتاب علی علیه السلام
هشتم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی رَجُلٍ فَقَأَ عَیْنَ رَجُلٍ ذَاهِبَةٍ وَهِیَ قَائِمَةٌ
قَالَ عَلَیْهِ رُبُعُ دِیَةِ الْعَیْنِ شرح ذاهبة منصوب و صفت عین است و مراد آنست که قطع و فصل بینائی که بآن شده
بود واقع شده بگرفتن خونبها یا بقصاص یعنی روایت است از عبد الله بن سلیمان از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که بیرون آورد چشم مردی را که رفته بود بر حالی که آن در جای خود بود امام گفت که بر آن مرد لازم است ربع
خونبهای چشم صحیح مراکه منافات نیست میان این و سابق و نه میان این و آنچه گذشت در باب سابق
باب سی و یکم اصل باب ان الجروح قصاص شرح در سوره مائده چنین است وَکَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیهَا أَنَّ
النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ
قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ
القصاص بکسر قاف مصدر باب مفاعله است و جنایت مثل آن جزا قصاص بر جروح باعتبار آنست که آنها سبب
قصاص است چنانچه گویا که خود آتش است نظیر آیت سوره نسا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا یعنی این بیان
آنست که جروح سبب قصاص است در این باب نه حدیث است اول اصل عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ عُثْمَانَ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَیْسٍ بِمَوْلًى لَهُ قَدْ لَطَمَ عَیْنَهُ فَأَنْزَلَ الْمَاءَ فِیهَا وَهِیَ قَائِمَةٌ
لَیْسَ یُبْصِرُ بِهَا شَیْئًا فَقَالَ لَهُ أُعْطِیکَ الدِّیَةَ فَأَبَى قَالَ فَأَرْسَلَ بِهِمَا إِلَى عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقَالَ
احْکُمْ بَیْنَ هَذَیْنِ فَأَعْطَاهُ الدِّیَةَ فَأَبَى قَالَ فَلَمْ یَزَالُوا یُعْطُونَهُ حَتَّى أَعْطَوْهُ دِیَتَیْنِ قَالَ فَقَالَ
لَیْسَ أُرِیدُ إِلَّا الْقِصَاصَ شرح مولى اینجا بمعنی چاکر است ضمیر له راجع بعثمان است لطم بطا بی‌نقطه بصیغه
ماضی باب ضرب است انزل بصیغه معلوم و مجهول هر دو میتواند بود و بصیغه معلوم از باب افعالست یعنی روایت است از
رفاعه بکسر را بی‌نقطه و فا و عین بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که عثمان آورد نزد او مردی از قبیله
قیس چاکری را از عثمان که بتحقیق سیلی زده بود چشم او را پس فرود آورده بود آب را در آن چشم بر حالی که آن چشم در
جای خود بود و اینکه نمی‌دید بآن چیزی را پس چاکر گفت او را که میدهم ترا خونبها پس آن مرد ابا کرد امام گفت که
پس کس فرستاد با ایشان سوی علی علیه السلام بسبب جهل بکیفیت قصاص و گفت که حکم کن میان این دو کس
پس داد او را عثمان خونبها پس ابا کرد امام گفت که پس پیوسته میدادند او را تا آنکه دادند او را دو خونبها امام گفت

که پس آمد و گفت که نیست شان اینکه خواهم غیر قصاص را **اصل** قَالَ فَدَعَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِرْآةٍ فَحَمَاهَا ثُمَّ دَعَا
بِكُرْسُفٍ فَبَلَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ عَلَى أَشْفَارِ عَيْنَيْهِ وَعَلَى حَوَالَيْهَا ثُمَّ اسْتَقْبَلَ بِعَيْنِهِ عَيْنَ الشَّمْسِ قَالَ
وَجَاءَ بِالْمِرْآةِ فَقَالَ انْظُرْ فَنَظَرَ فَذَابَ الشَّحْمُ وَبَقِيَتْ عَيْنُهُ قَائِمَةً وَذَهَبَ الْبَصَرُ **شرح** کرسف
بضم کاف و سکون را بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فا، پنبه است فبلّه بباء یک نقطه و تشدید لام بصیغه ماضی غایب معلوم
باب نصر است الاشفار بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فا و را بی نقطه جمع شفر بضم و فتح شین و سکون فا جای
روییدن مژه عینیه بلفظ تثنیه است حوالیها بفتح حاء بی نقطه و تخفیف واو و الف و فتح لام و سکون یاء دو نقطه در
پایین است و آن مفرد است با و در بعینه برای تعدیه است عین منصوب است **یعنی** امام گفت که پس طلب کرد علی علیه السلام
آینه را پس گرم کرد آن را بعد از آن طلب کرد پنبه را پس تر کرد آن را بعد از آن گذاشت آن را بر جاهای مژه دو چشم او
و بر دور آنها بعد از آن برابر کرد چشم او را بقرص آفتاب امام گفت که و آورد آن آینه را پس گفت که نگاه کن
پس نگاه کرد پس گداخت پیه چشم او و باقی ماند چشم او بجای خود و رفت بینایی **دوم اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ تُقْطَعُ يَدُ الرَّجُلِ وَرِجْلُهُ فِي الْقِصَاصِ **شرح** روایت از ابو بصیر گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بریده میشود دست مرد و پای او برای قصاص **سیوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ
قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْوَرُ فَقَأَ عَيْنَ صَحِيحٍ قَالَ تُفْقَأُ عَيْنُهُ قَالَ قُلْتُ يَبْقَى أَعْمَى قَالَ الْحَقُّ
أَعْمَاهُ **شرح** روایت از محمد بن قیس گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که یک چشمی بیرون آورد چشم بی آفتی را امام گفت
که بیرون آورده میشود چشم او راوی گفت که گفتم که میماند کور امام گفت که حق کور کرد او را **چهارم اصل** عَنْ حَبِيبٍ
السِّجِسْتَانِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ قَطَعَ يَدَيْنِ لِرَجُلَيْنِ الْيَمِينَيْنِ قَالَ فَقَالَ يَا حَبِيبُ
تُقْطَعُ يَمِينُهُ لِلرَّجُلِ الَّذِي قَطَعَ يَمِينَهُ أَوَّلًا وَتُقْطَعُ يَسَارُهُ لِلرَّجُلِ الَّذِي قَطَعَ يَمِينَهُ أَخِيرًا لِأَنَّهُ
إِنَّمَا قَطَعَ يَدَ الرَّجُلِ الْأَخِيرِ وَيَمِينُهُ قِصَاصٌ لِلرَّجُلِ الْأَوَّلِ قَالَ فَقُلْتُ إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا
كَانَ يَقْطَعُ الْيَدَ الْيُمْنَى وَالرِّجْلَ الْيُسْرَى فَقَالَ إِنَّمَا كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِيمَا يَجِبُ مِنْ حُقُوقِ اللهِ
شرح روایت از حبیب سجستانی بکسر سین بی نقطه و کسر جیم و سکون سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و الف
و نون معرب سیستانی گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که برید دو دست راست را برای دو مرد دو دست
راست را راوی گفت که پس امام گفت که ای حبیب بریده میشود دست راست او برای مردی که برید دست او را
در اول و بریده میشود دست چپ او برای مردی که برید دست راست او را در آخر زیرا که او جز این نیست که برید
دست مرد اخیر را در حالی که دست راست او مستحق قصاص است برای مرد اول راوی گفت که پس گفتم که بدرستی
که علی علیه السلام جز این نیست که بود که می برید دست راست را و پای چپ را پس امام گفت که جز این نیست که بود که میکرد

آزاد آنچه واجب میشد از حقوق الله **اصل** فَأَمَّا يَا حَبِيبُ حُقُوقُ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُ تُؤْخَذُ لَهُمْ
حُقُوقُهُمْ فِي الْقِصَاصِ الْيَدُ بِالْيَدِ إِذَا كَانَتْ لِلْقَاطِعِ يَدٌ وَالرِّجْلُ بِالْيَدِ إِذَا لَمْ تَكُنْ لِلْقَاطِعِ يَدٌ
فَقُلْتُ لَهُ أَوَمَا تَجِبُ عَلَيْهِ الدِّيَةُ وَتُتْرَكُ لَهُ رِجْلُهُ فَقَالَ إِنَّمَا تَجِبُ عَلَيْهِ الدِّيَةُ إِذَا قَطَعَ يَدَ رَجُلٍ
وَلَيْسَ لِلْقَاطِعِ يَدَانِ وَلَا رِجْلَانِ فَثَمَّ تَجِبُ عَلَيْهِ الدِّيَةُ لِأَنَّهُ لَيْسَ لَهُ جَارِحَةٌ يُقَاصُّ مِنْهَا **شرح**
پس اما ای حبیب حقوق مسلمانان پس بدرستی که شان چنین است که گرفته میشود برای ایشان حقوق ایشان در
قصاص گرفته میشود دست بسبب دست چون باشد برای برنده دستی و گرفته میشود پا بسبب دست چون نباشد
برای برنده دستی پس گفتم امام را که آیا و چنین نیست اینکه واجب شود بر او خونبها و واگذاشته شود برای او پای او
پس امام گفت که جز این نیست که واجب میشود بر او خونبها چون برد دست مرد را در حالی که نیست برای آن برنده
دو دست و نه دو پا پس در آنجا واجب میشود بر او خونبها چه بدرستی که شان چنین است که نیست او را عضوی که قصاص
کرده شود از آن **پنجم اصل** عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ فِيمَا كَانَ مِنْ جِرَاحَاتِ الْجَسَدِ أَنَّ فِيهَا الْقِصَاصَ أَوْ يَقْبَلَ الْمَجْرُوحُ دِيَةَ الْجِرَاحَةِ فَيُعْطَاهَا
شرح او از نوع بصیغه فعل مضارع است یعنی الا ان یا برای عطف بر القصاص است و بنا بر اول یقبل بقاف و با بصیغه
مضارع غایب معلوم باب علم منصوب است و بنا بر دوم عطف بر ان یقبل است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و بر
هر قیاس است فیعطاها که بصیغه مجهول باب افعال است **یعنی** روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه در آنچه باشد از جمله جراحتهای بدن بدرستی که در آنست قصاص مگر آنکه قبول کند
مجروح خونبهای جراحت را پس داده شود خونبها **ششم اصل** عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي رَجُلٍ
كَسَرَ يَدَ رَجُلٍ ثُمَّ بَرَأَتْ يَدُ الرَّجُلِ قَالَ لَيْسَ فِي هَذَا قِصَاصٌ وَلَكِنْ يُعْطَى الْأَرْشَ **شرح** برأت بیاء یک نقطه
و را بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر و منع است لیس فی هذا قصاص منافات ندارد با حدیث آینده که فقال
قود زیرا که این در جاییست که بری بالکلیه شده باشد بعیبی و بکجی و آنچه می آید در جاییست که بری کامل نشده باشد اصلا یا بری
شده باشد با عیب مکن و ایضا منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث اول باب چهل و نهم که یقتص منه من اللحی المقتول
الاول بالمصلح ثم یقتله بالاخیر زیرا که آنچه می آید برای اثبات قصاص نیست حقیقه بلکه کنایت است از سقوط قصاص است
نظیر اینکه تعلیق وقوع چیزی بمحال کنایت از عدم وقوع آنست الارش بفتح همزه و سکون را بی نقطه و شین
با نقطه دیت است و آن منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول یعطی بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و بنا بر دوم بصیغه
مجهول است **یعنی** روایت از بعض یاران ما از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که شکست دست مردی را
بعد از آن صحیح شد دست مرد دوم امام گفت که نیست در این قصاصی ولیکن مرد اول میدهد دیت استخوانی که می آید

در باب سی و هشتم که باب چهارم است هفتم حدیث عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ السِّنِّ
وَالذِّرَاعِ يُكْسَرَانِ عَمْداً أَلَهُمَا أَرْشٌ أَوْ قَوَدٌ فَقَالَ قَوَدٌ قَالَ قُلْتُ فَإِنْ أَضْعَفُوا الدِّيَةَ فَقَالَ إِنْ أَرْضَوْهُ بِمَا
شَاءَ فَهُوَ لَهُ شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از دندان و ساعد که شکسته
میشوند دانسته آیا برای آنهاست دیتی یا برای آنهاست قصاصی پس امام گفت که برای آنهاست قصاصی
گفت که گفتم پس اگر شکنندگان زیاده کنند دیت را چگونه میشود پس امام گفت که اگر راضی کنند او را بآنچه خواهد پس آن
حلال است برای او هشتم حدیث عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَعَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ جَمِيعاً عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ
عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي سِنِّ الصَّبِيِّ يَضْرِبُهَا الرَّجُلُ فَتَسْقُطُ ثُمَّ تَنْبُتُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ قِصَاصٌ
وَعَلَيْهِ الْأَرْشُ قَالَ عَلِيٌّ وَسُئِلَ جَمِيلٌ كَمِ الْأَرْشُ فِي سِنِّ الصَّبِيِّ وَكَسْرِ الْيَدِ فَقَالَ شَيْءٌ يَسِيرٌ وَلَمْ يَرْوِ فِيهِ شَيْئاً
مَعْلُوماً شرح سئل بصیغه مجهول است لم یرو بصیغه مضارع معلوم غائب باب افعال یا باب ... یا متکلم مع الغیر
یعنی روایت است از محمد بن ابی عمیر و علی بن حدید بفتح حاء مهمله حکمی از جمیل بن دراج بضم دال و تشدید راء مهمله
از بعض یارانش از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه امام گفت در دندان کودک که میزند آنرا مرد پس میافتد پس میروید
بعد از آن میروید گفت که نیست بر آن مرد قصاصی و بر اوست دیت گفت علی بن حدید که پرسیده شد جمیل که چیست
دیت در دندان کودک و شکستن دست پس گفت که چیزی اندک و جمیل روایت نکرد چیزی معینی را نهم حدیث عَنْ
رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَعْوَرَ فَقَأَ عَيْنَ صَحِيحٍ مُتَعَمِّداً فَقَالَ تُفْقَأُ عَيْنُهُ قُلْتُ
يَكُونُ أَعْمَى قَالَ الْحَقُّ أَعْمَاهُ شرح این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب باب سی و دوم حدیث باب پنجم من
يُصَابُ فِي سَمْعِهِ أَوْ فِي بَصَرِهِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ جَوَارِحِهِ وَالْقِيَاسُ فِي ذَلِكَ شرح یصیب بجاء منقوطه بصیغه مضارع غائب
مجهول باب افعالست یصاب بصاد بی نقطه و الف منقلب از واو و باء یکنقطه بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعالست
القیاس بکسر قاف مصدر باب ضرب اندازه گرفتن و آن مجرور است یعنی این بابیست در خبر بیان که آزموده میشود
بآن کسی که ضرر رسانیده میشود در شنوائی او یا بینائی یا غیر آن از اعضای او و بیان اندازه گرفتن در آن در این باب
دو حدیث است اول حدیث عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ ضُرِبَ رَجُلًا فِي رَأْسِهِ فَثَقُلَ
لِسَانُهُ أَنَّهُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ حُرُوفُ الْمُعْجَمِ كُلُّهَا ثُمَّ يُعْطَى الدِّيَةَ بِحِصَّةِ مَا لَمْ يُفْصِحْهُ مِنْهَا شرح ثقل بضم قاف
و قاف بصیغه ماضی غائب معلوم باب حسن است یعرض بعین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غائب مجهول
باب ضرب است حروف مضاف است المعجم بعین بی نقطه و جیم بصیغه مصدر میمی باب افعال بر طرف کردن اشتباه یعنی اعلام
آنچه در او است از معانی پس اعجام ضد اهمالست و حروف معجم در عرب بیست و نه است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث
آینده و در غیر عرب زیاده و کم میباشد کالها مرفوعست لم یفصح بفاء و صاد بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعالست

الافصاح صریح کردن حروف یعنی روایت است از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که زد مردی را در سرش
پس سنگین شد زبان او اینکه شأن این است که عرض کرده میشود بر مرد دوم حروف اعجام کلی آنها بعد از آن داده میشود
خونبها بحصه آنچه صحیح نکرد آنرا از جمله آنها مراد اینست که خونبهای نفس بیست و نه حصه باز میشود و هر حصه که از آنست
حرفی میشود اگر مضروب آن حرف را ناخوب باشد و بر هر تقایس است غیر عرب دوم حدیث عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بِعَصًا عَلَى رَأْسِهِ فَثَقُلَ لِسَانُهُ فَقَالَ يُعْرَضُ عَلَيْهِ حُرُوفُ الْمُعْجَمِ فَمَا أَفْصَحَ
مِنْهُ بِهِ وَمَا لَمْ يُفْصِحْ بِهِ كَانَ عَلَيْهِ الدِّيَةُ وَهِيَ تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفاً شرح ما موصوله مبتدا است افصح
بتقدیر افصحه است منه خبر مبتدا است و ضمیر راجع بجمل اولست باء برای سببیت است و ضمیر راجع بمصدر افصح است
و مقصود اینست که آنچه از جمله دیت نفس برابر حروف منصوص است از شمار است بسبب افصاح یعنی که حصه
آن از مضروب نیست ما دوم نیز مبتدا است لم یفصح بتقدیر لم یفصحه است به خبر مبتدا است و باء برای سببیت است
و ضمیر راجع بجمل اولست و مقصود اینست که عدم افصاح آن بسبب است جمله کان علیه الدیه استیناف بیانی است
و ضمیر علیه راجع بجمل اولست یا راجع بما است یا راجع بعدم افصاح است و بنا بر دوم و سیوم علی بمعنی باء است
یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که زد مردی را بچوبی بر سرش پس سنگین
شد زبان او پس امام گفت که عرض کرده میشود بر مرد دوم حروف اعجام پس آنچه صحیح کرد آنرا از مرد اولست بسبب
صحیح کردن و آنچه صحیح نکرد آنرا بسبب مرد اولست بیان این آنکه شد با او دیت آن و حروف اعجام بیست و نه
حرفست در عرب بدانکه این مبنی بر اینست که الف همزه و الف لینه دو حرفست و لهذا در حروف تهجی جدا شمرده میشود
اول همزه اول آنها و دوم در لا برای اینکه ابتدا بالف لینه ممکن نیست پس لام وسیله شده برای تلفظ بالف لینه زیرا که
چون لام ساکن باشد الف همزه که شبیه الف لینه است وسیله نطق بآن میشود مثل الف لام تعریف چنانچه ابن
هشام در مغنی اللبیب گفته و این منافات ندارد با اینکه در عدد حروف ابجد عبد الله یکی شمرده شود بسبب موافقت عدد
که معنی معلوم است و ایضا منافات ندارد با اینکه الف لینه در لغت عرب اصلی نمی باشد بلکه منقلب از واو یا یا میباشد
زیرا که این معنی تقدیریست سیوم حدیث عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ ضُرِبَ
رَجُلًا فِي أُذُنِهِ بِعَظْمٍ فَادَّعَى أَنَّهُ لَا يَسْمَعُ قَالَ يُتَرَصَّدُ وَيُسْتَغْفَلُ وَيُنْتَظَرُ بِهِ سَنَةً فَإِنْ سَمِعَ أَوْ شَهِدَ
عَلَيْهِ رَجُلَانِ أَنَّهُ يَسْمَعُ وَإِلَّا حَلَّفَهُ وَأَعْطَاهُ الدِّيَةَ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عُثِرَ عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ
يَسْمَعُ قَالَ إِنْ كَانَ اللَّهُ رَدَّ عَلَيْهِ سَمْعَهُ لَمْ أَرَ عَلَيْهِ شَيْئاً شرح قال در دوم کلام امام است و ضمیر مستتر در آن
راجع بامیر المؤمنین علیه السلام است که در سابق کلام مذکور بوده و اینجا منقول شده یترصد بتاء منقوطه و صاد بی نقطه و دال بی نقطه
بصیغه مضارع غائب مجهول باب تفعل است یستغفل بغین با نقطه بصیغه مضارع غائب مجهول باب استفعالست ینتظر بنون و ظاء

و دال منقطه بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب افتعال است و از باب فاعلت است بفتح سین و تخفیف نون منصوب بظرف است
و سیتواند بود که بکسر سین مرفوع و از باب فاعل باشد و به حال است باشد یا به یکدیگر وقت ییکی امتحان شنوائی خوب و متوازن
حلقه بجا و منقطه و فا بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و فرعین منقطه و شار منقطه و دال منقطه بصیغهٔ ماضی غایب مجهول
باب تفعیل است العشر الطلاع بر چیزی که مخفی است بجا ایمع برجل دوم است که مضروب است یعنی روایت است از سلیمان بن خالد
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت در مردی که زده مردی در گوش او با استخوانی پس دعوی کرده که او نمی‌شنود که امیر المؤمنین
علیه السلام گفت که پاینده میشود و غافل کرده میشود و مخفف کرده میشود یک سال پس اگر شنید باز رجوع یا گواهی دادند
براو دو مرد با اینکه او میشنود و طلب نمیکند و الا امر داول قسم میدهد چه مرد دوم را و میدهد او را دیت نفس گفته شد که ای
امیر المؤمنین پس اگر اطلاع بهم رسد براو بعد از آن با اینکه او میشنود چگونه میشود گفت که اگر باشد الله عز و جل که بر کرده
باشد براو شنوائی او را نمیدهم براو چیزی از رد دیت چهارم حل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ
وُجِئَ فِي أُذُنِهِ فَادَّعَى أَنَّ إِحْدَى أُذُنَيْهِ نَقَصَ مِنْ سَمْعِهَا شَيْءٌ فَقَالَ تُسَدُّ الَّتِي ضُرِبَتْ سَدًّا قال م
شَدِيدًا وَتُفْتَحُ الصَّحِيحَةُ فَيُضْرَبُ لَهَا بِالْجَرَسِ حِيَالَ وَجْهِهِ وَيُقَالُ لَهُ اسْمَعْ فَإِذَا خَفِيَ عَلَيْهِ
الصَّوْتُ عُلِمَ مَكَانُهُ ثُمَّ يُضْرَبُ بِهِ مِنْ خَلْفِهِ وَيُقَالُ لَهُ اسْمَعْ فَإِذَا خَفِيَ عَلَيْهِ الصَّوْتُ عُلِمَ
مَكَانُهُ ثُمَّ يُقَاسُ مَا بَيْنَهُمَا فَإِنْ كَانَ سَوَاءً عُلِمَ أَنَّهُ قَدْ صَدَقَ شرح وجی بجیم و همزه بصیغهٔ ماضی غایب مجهول
باب منع است و ضمیر مستتر نایب فاعل است یا ظرف نایب فاعل است الوجی بفتح واو و سکون جیم زدن بنوعی که
کارد و مانند آن نرسد و سین منقطه و شده و دال منقطه بصیغهٔ مضارع غایبه مجهول باب نصر است ضربت بصیغهٔ مجهول
تفتح بفا و تا و دو نقطه در بالا و حا منقطه بصیغهٔ مضارع غایبه مجهول باب منع است بمعنی لالیه است حیال بکسر حا منقطه
و تخفیف یا و دو نقطه در پایین منصوب بظرف مکان است و مضاف است اسمع دو جا بصیغهٔ امر باب علم و مرکب از همزه
استفهام و مصدر مرفوع میتواند بود و در بعض نسخ در دوم اتسمع بهمزهٔ استفهام و صیغهٔ مضارع مخاطب است خفی بصیغهٔ
معلوم باب علم است علم سه جا بصیغهٔ مجهول مجرد است و در اول و دوم از باب نصر و ضرب است بخلاف سیوم یعنی
روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که زده شد بفرو بردن چیزی در گوش او پس دعوی کرد که
یکی از دو گوش او کم شده از شنوائی آن چیزی راوی گفت که پس امام گفت که بسته میشود آن گوشی که زده شده بستنی
سخت و گشوده میشود گوشی که بی آفت است پس زده میشود برای صحیحه زنگ در برابر روی او و گفته میشود او را
که گوش بزنگ باش مراد اینست که زنگ زده و دور کرده میشود چون پنهان شود بر او آواز زنگ نشان کرده
میشود جای آن بعد از آن زده میشود آن زنگ پس او و گفته میشود او را که گوش بزنگ باش پس چون پنهان
شود بر او آواز زنگ نشان کرده میشود جای آن بعد از آن موازنه میشود میان آن دو مقدار پس اگر باشند برابر

دانسته میشود اینکه او بتحقیق راست گفت در خبر دادن از شنیدن و پنهان شدن مراد اینست که چون ظاهر شود
کذب او حاجت میشود بامتحانی دیگر که مذکور میشود حل ثُمَّ يُؤْخَذُ بِهِ عَنْ يَمِينِهِ فَيُضْرَبُ بِهِ حَتَّى يَخْفَى عَلَيْهِ
الصَّوْتُ ثُمَّ يُعْلَمُ مَكَانُهُ ثُمَّ يُؤْخَذُ بِهِ عَنْ يَسَارِهِ فَيُضْرَبُ بِهِ حَتَّى يَخْفَى عَنْهُ الصَّوْتُ ثُمَّ يُعْلَمُ مَكَانُهُ
ثُمَّ يُقَاسُ فَإِنْ كَانَ سَوَاءً عُلِمَ أَنَّهُ قَدْ صَدَقَ قَالَ ثُمَّ تُفْتَحُ أُذُنُهُ الْمُعْتَلَّةُ وَتُسَدُّ الْأُخْرَى سَدًّا
جَيِّدًا ثُمَّ يُضْرَبُ بِالْجَرَسِ مِنْ قُدَّامِهِ ثُمَّ يُعْلَمُ حَيْثُ يَخْفَى عَنْهُ الصَّوْتُ يُصْنَعُ كَمَا صُنِعَ أَوَّلَ
مَرَّةٍ بِأُذُنِهِ الصَّحِيحَةِ ثُمَّ يُقَاسُ فَضْلُ مَا بَيْنَ الصَّحِيحَةِ وَالْمُعْتَلَّةِ بِحِسَابِ ذَلِكَ شرح یؤخذ بهمزه
و خا منقطه و ذال منقطه بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب نصر است با در به برای تقویت تعدیه است و ضمیر راجع بجرس است
عن اسم است بمعنی جانب و منعقد بر من است قطری گفته و القد الانی المرماح ودنه من عن یمینی مرة و امامی المعتلة
بعین منقوطه و شده لام بصیغهٔ اسم فاعل باب افتعال صاحب آفت یعنی بعد از آن گرفته میشود آن زنگ از جانب
راست او پس زده میشود بآن تا آنکه پنهان شود بر او آواز بعد از آن نشان کرده میشود جای آن بعد از آن
گرفته میشود آن زنگ در جانب چپ او پس زده میشود بآن تا آنکه پنهان شود از او آواز بعد از آن نشان کرده میشود
جای آن بعد از آن موازنه کرده میشود پس اگر باشد برابر دانسته میشود که او بتحقیق راست گفت امام گفت که بعد از آن
گشوده میشود گوش او که صاحب علت است و بسته میشود آن دیگر بستنی خوب بعد از آن زده میشود بآن زنگ
در پیش او بعد از آن نشان کرده میشود جائی که پنهان میشود از او آواز کرده میشود چنانچه کرده شده در اول بگوش
او که بی آفت است بعد از آن موازنه کرده میشود تفاوت آنچه میان بی آفت و صاحب آفت است بحساب آن تفاوت
میان دو مسافت مراد اینست که اگر مسافت آواز گوش صاحب آفت نصف مسافت آواز گوش بی آفت باشد مثلا
نصف دیت لازم میشود و بر این قیاس است باقی اقسام پنجم حل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا
ضُرِبَ الرَّجُلُ عَلَى رَأْسِهِ فَثَقُلَ لِسَانُهُ عُرِضَتْ عَلَيْهِ حُرُوفُ الْمُعْجَمِ يَقْرَأُهَا ثُمَّ قُسِمَتِ الدِّيَةُ عَلَى
حُرُوفِ الْمُعْجَمِ فَمَا لَمْ يُفْصِحْ بِهِ الْكَلَامُ كَانَتِ الدِّيَةُ بِالْقِصَاصِ مِنْ ذَلِكَ شرح یقرأ بقاف و را منقطه
و همزه و ضمیر راجع بحروف بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب منع جمله حالیه است قسمت دیت بر حروف معجم عبارت است از
بخش کردن دیت نفس بر بیست و هشت بخش برابر ما موصوله است و مبتداست لم یفصح بصیغهٔ معلوم باب افعال است با در به
برای سببیت است و ضمیر راجع بما است الکلام منصوب و مفعول به لم یفصح است کانت تا آخر خبر مبتداست الدیة
مرفوع است با در بالقصاص برای ملابست است و ظرف حال الدیة است من برای سببیت است و ظرف خبر کانت است
مشار الیه ذلک ما است و بجای ظرف عام مبتداست یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
چون زده شود مرد بر سر او پس سنگین شود زبان او عرض کرده میشود بر او بیست و هشت حرف هجا بر حالی که میخواند

آنها را بعد از آن بخشش کرده میشود دیت نفس بر عدد حروف اعجام پس آنکه صریح نکرد بسبب آن سخن باشد
دیت بمال که عوض قصاص است بسبب آن **ششم اصل** عَنِ الحَسَنِ بنِ کَثیرٍ عَن اَبیهِ قالَ
اُصیبَت عَینُ رَجُلٍ وَهِیَ قائِمَةٌ فَاَمَرَ اَمیرُ المُؤمِنینَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فَرُبِطَت عَینُهُ الصَّحیحَةُ
وَاَقامَ رَجُلاً بِحِذاهُ بِیَدِهِ بَیضَةٌ یَقولُ هَل تَراها قالَ فَجَعَلَ اِذا قالَ نَعَم تَاَخَّرَ قَلیلاً
حَتّی اِذا خَفِیَت عَنهُ عُلِّمَ ذلِکَ المَکانُ قالَ وَعُصِبَت عَینُهُ المُصابَةُ وَجَعَلَ الرَّجُلُ یَتَباعَدُ وَهُوَ
یَنظُرُ بِعَینِهِ الصَّحیحَةِ حَتّی خَفِیَت عَلَیهِ ثُمَّ قیسَ ما بَینَهُما فَاُعطِیَ الاَرشَ عَلی ذلِکَ **شرح**
کثیر بفتح کاف و کسر ثاء سه نقطه است ربطت براء بی نقطه و با یک نقطه و طاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب
نصر و ضرب است بحذاه بحاء و حرف جر و تخفیف ذال با نقطه و الف مقصوره و ضمیر راجع برجل اول است و کاف
بالف ممدوده یعنی باشد جعل بمعنی شرع است و ضمیر مستتر راجع برجل دوم است ضمیر قال در سیوم راجع برجل اول است
ضمیر تاخر راجع برجل دوم است عصبت بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب ضرب است
مصابه بضاد بی نقطه و الف و تخفیف با یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال است اعلم بصیغه معلوم و مجهول هر دو
بود و جر تقدیر الارش منصوبست اکتفا باین از قبیل اختصار است و مراد دیت است که چهار یک ... این امتحان
بقرینه آنچه می آید در حدیث هشتم این باب **یعنی** روایت است از حسن بن کثیر از پدرش گفت که ضرر رسیده بیک چشم
مردی در حالی که آن بر جای خود بود پس امر کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه پس بسته شد چشم او که بی آفت بود
و وا داشت مردی را در برابر او که در دست او بود تخم مرغی میگفت که آیا می بینی تخم مرغ را راوی گفت که پس شروع کرد
چون میگفت که آری واپس میرفت اندکی تا آنکه چون پنهان شد تخم مرغ از او نشان کرده شد آن مکان راوی
گفت که و بسته شد چشم او که ضرر رسیده بود و شروع کرد آن مرد از جای آن نشان دور میشد و او نگاه میکرد بچشم او
که بی آفت بود تا آنکه تخم مرغ پنهان شد بر او بعد از آن موازنه کرده شد آنچه میان آن دو مسافت بود پس
داده دیت بار بر آن حساب تفاوت **هفتم اصل** عَلِیُّ بنُ اِبراهیمَ رَفَعَهُ قالَ سُئِلَ اَمیرُ المُؤمِنینَ صَلَّی اللهُ
عَلَیهِ عَن رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلاً عَلی هامَتِهِ فَادَّعَی المَضروبُ اَنَّهُ لا یُبصِرُ شَیئاً وَلا یَشَمُّ الرّائِحَةَ وَاَنَّهُ
قَد ذَهَبَ لِسانُهُ فَقالَ اَمیرُ المُؤمِنینَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ اِن صَدَقَ فَلَهُ ثَلاثُ دِیاتٍ فَقیلَ یا اَمیرَ المُؤمِنینَ
وَکَیفَ یُعلَمُ اَنَّهُ صادِقٌ **شرح** الهامه بالف و تخفیف میم سر هر چیزی لا یشم از باب علم و نصر است **یعنی** روایت
کرد علی بن ابراهیم نسبت داد حدیث را بسوی امامی که روایت از او است امام گفت که پرسیده شد امیر المؤمنین
صلی الله علیه از مردی که زد مردی را بر سرش پس دعوی کرد زده شده اینرا که او نمی بیند چیزی را و نمی شنود بوی را و اینرا
که بتحقیق رفت گویائی او پس گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه که اگر راست گفت پس برای او است

نفس

نفس که سی هزار درهم است مثلا پس گفته شد که ای امیر المؤمنین و چگونه معلوم میشود که او راست گوست
اصل فَقالَ اَمّا ما ادَّعاهُ اَنَّهُ لا یَشَمُّ الرّائِحَةَ فَاِنَّهُ یُدنی مِنهُ الحُراقُ فَاِن کانَ کَما یَقولُ وَاِلّا نَحّی رَاسَهُ
وَدَمَعَت عَینُهُ وَاَمّا مَا ادَّعاهُ فی عَینِهِ فَاِنَّهُ یُقابَلُ بِعَینِهِ الشَّمسُ فَاِن کانَ کاذِباً لَم یَتَمالَک حَتّی
یُغمِضَ عَینَهُ وَاِن کانَ صادِقاً بَقِیَتا مَفتوحَتَینِ وَاَمّا مَا ادَّعاهُ فی لِسانِهِ فَاِنَّهُ یُضرَبُ عَلی لِسانِهِ
اِبرَةٌ فَاِن خَرَجَ الدَّمُ اَحمَرَ فَقَد کَذَبَ وَاِن خَرَجَ الدَّمُ اَسوَدَ فَقَد صَدَقَ **شرح** ادناه بفتح همزه
و ضم نون منصوب است فانه بکسر همزه و ضمیر شان است یدنی بدال بی نقطه و نون و الف منقلبه از واو بصیغه مضارع
غایب مجهول باب افعال بتقدیر یدنی الامتحان است پس جا ... مقدر است ... جمله اخیره
الحراق بضم حاء بی نقطه و تخفیف و تشدید راء بی نقطه و الف و قاف رکوی نیم سوخته که دود کند نحی بنون و حاء
بی نقطه و الف منقلبه از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است دمعت بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه
ماضی غایبه معلوم باب علم و منع است عینه مرفوعست یقابل بصیغه مجهولست الشمس مرفوعست یغمض بغین با نقطه
و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است عینه منصوبست **یعنی** پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت که
اما آنچه دعوی کرد آنرا که شامه نمیشنود بوی را پس بدستی که نزدیک کرده میشود برای امتحانش نسبت
... پس اگر باشد چنانچه میگوید بحال خود میماند و الا دور میکند سر خود را و اشک میدود بچشم او و اما آنچه دعوی کرد
آنرا در چشمش پس بدستی که برابر کرده میشود برای امتحانش بچشم او قرص آفتاب پس اگر باشد دروغگو خود داری
نمیکند تا آنکه بپوشاند چشم خود را و اگر باشد راستگو میماند دو چشم او گشاده و اما آنچه دعوی کرد آنرا در زبانش پس
بدستی که زده میشود برای امتحانش بر زبان او سوزنی مثلا پس اگر بیرون آید خون در حالی که سرخ باشد پس
بتحقیق دروغ گفته و اگر بیرون آید خون در حالی که سیاه باشد پس بتحقیق راست گفته **هشتم اصل** عَن مُعاوِیَةَ بنِ عَمّارٍ
قالَ سَاَلتُ اَبا عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ یُصابُ فی عَینِهِ فَیَذهَبُ بَعضُ بَصَرِهِ اَیَّ شَیءٍ یُعطی
قالَ تُربَطُ اِحداهُما ثُمَّ تُوضَعُ لَهُ بَیضَةٌ ثُمَّ یُقالُ لَهُ انظُر فَما دامَ یَدَّعی اَنَّهُ یُبصِرُ مَوضِعَها حَتّی
اِذا انتَهی اِلی مَوضِعٍ اِن جازَهُ قالَ لا اُبصِرُ قَرَّبَها حَتّی یُبصِرَ ثُمَّ یُعَلِّمُ ذلِکَ المَکانَ ثُمَّ یُقاسُ بِذلِکَ
القِیاسِ مِن خَلفِهِ وَعَن یَمینِهِ وَعَن شِمالِهِ فَاِن جاءَ سَواءً وَاِلّا قیلَ لَهُ کَذَبتَ حَتّی یَصدُقَ قالَ قُلتُ
اَلَیسَ یُؤمَنُ قالَ لا وَلا کَرامَةَ وَیُصنَعُ بِالعَینِ الاُخری مِثلُ ذلِکَ ثُمَّ یُقاسُ ذلِکَ عَلی دِیَةِ العَینِ
شرح ای بفتح همزه و تشدید یاء منصوب بمفعول دوم است که مقدم شده بر عاملش یعطی بصیغه مجهول باب افعال است
و ضمیر مستتر راجع برجل است و مفعول اول و نایب فاعل است ما دام بتقدیر فتوضع له بیضة ثم یقال له انظر ما دام است
و در تهذیب ما دام بی فاء است و بنابران جزا ... مقدر نیست و بر هر تقدیر ما دام از افعال ناقصه است و ما مصدریه است

و مقصود نایب ظرف زمانست و اجتش ضمیر مستتر راجع برجل است جمله یدعی خبر ش است حتی داخل جمله شده و اذا
شرطیه است انتهی بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست و ضمیر مستتر راجع بو اضع است که مفهوست از سابق
ان بفتح همزه و سکون نون مقدّر است جاره بجیم و الف منقلب از واو و زای با نقطه و ضمیر راجع بموضع بمعنی لفظ است
موافق آنچه گذشت در حدیث چهاردهم باب الرجل یقتل المرأة تا آخر که باب سیم است و ضمیر مستتر راجع بو اضع است قال
عامل ان جاره است و ضمیر مستتر راجع برجل است قربها بقاف و را بی نقطه و با یکنقطه و ضمیر راجع بصیغه بصیغه
غایب معلوم باب تفعیل جزای اذا است و ضمیر مستتر راجع بموضع است و مقصود وصیت که در میان ابعد موضع و موضع
سابق برابر کذارد بتدریج تا حقیقت خبر ظاهر شود جا بمعنی کان یا بمعنی صار است و ضمیر مستتر راجع بزکیه القیاس
سواء منصوبست که خبر است بصیغه مخاطب باب ضرب است بصدق بصیغه غایب باب نصر منصوبست یونس بصیغه مضارع
غایب مجهول باب علم است و ضمیر مستتر راجع برجل است لا در اول بتقدیر لا یؤمن است و در دوم برای نفی جنس است
بعضا بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است مثل مرفوعست و نایب فاعلست دیه العین
عبارتست از پنجهزار درهم مثلا که خونبهای یکچشم است و مراد وصیت که اکر مسافت دیدن مثل نصف مسافت دیدن
صحیح باشد مثلا نصف پنجهزار درهم باو داده میشود و بر همین قیاس است باقی اقسام **یعنی** روایتست از معویة بن عمار که گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ضرر رسیده میشود در یکچشمش پس میبرد و بعض دیدن او چه چیز داده میشود
برای دیت امام گفت که بسته میشود یکی از دو چشم او و بعد از آن که اشته میشود برای او تخم مرغی بعد از آن کفته میشود او را
که نگاه کن پس این عمل میشود چند انکه او دعوی کند این که او می بیند جای تخم را تا آنکه چون بسر کذارد تخم سوی مکانی که
بسبب ندیدن آن مکان گفت امر کنی چشم تخم را تا که یکی میکند تخم را تا آنکه می بیند بعد از آن نشان کرده میشود آن مکان
بعد از آن اندازه کرده میشود باین اندازه کردن در پس او و در جانب راست او و در جانب چپ او یعنی اینکه او بجانب
دیگر کرده میشود برای اندازه گرفتن پس اگر باشد آن اندازه گرفتن برابر در چهار جانب خوب باشد و الا گفته میشود
او را که دروغ گفتی تا آنکه راست گوید بعد از اعاده قیاس راوی گفت که گفتم که آیا متهم است او که ما مون نشود امام گفت که
و نیست شرطی برای او مکرر دمیشود بچشم دیگر مثل آن در چهار جانب بعد از آن موازنه کرده میشود آن تفاوت در خونبهای
یکچشم **تتمه اصل** عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ وَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ يُونُسُ عَرَضْتُ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَقَالَ هُوَ صَحِيحٌ وَ قَالَ ابْنُ فَضَّالٍ قَالَ قَضَى أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ إِذَا أُصِيبَ الرَّجُلُ فِي إِحْدَى عَيْنَيْهِ فَإِنَّهَا تُقَاسُ بِبَيْضَةٍ تُرْبَطُ عَلَى عَيْنِهِ الْمُصَابَةِ
وَ يُنْظَرُ مَا مُنْتَهَى نَظَرِ عَيْنِهِ الصَّحِيحَةِ ثُمَّ يُغَطَّى عَيْنُهُ الصَّحِيحَةُ وَ يُنْظَرُ مَا مُنْتَهَى عَيْنِهِ الْمُصَابَةِ فَيُعْطَى دِيَتَهُ
مِنْ حِسَابِ ذَلِكَ **شرح** الکتاب عبارتست از آنچه نقل این حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده بود و شاید که کتاب الدیات باشد

کاستوانست

کاستوانست از ظریف بن ناصح از امام محمد باقر علیه السلام از امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه می آید در شرح حدیث ابیت کاهشتم
که ابیت چنوانست جمله اذا اصیب تا آخر مفعول تقضی است تنصف بمعنی قال بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر
و ضرب است و ظرف نایب فاعلست و ینظر بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است ما استفهامیه است و مستعمل شده در آنچه
در جواب استفهام حقیقی میباشد و نایب فاعلست یغطی بغین با نقطه و طاء بی نقطه و الف بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیلست
یعطی بعین بی نقطه و طاء بی نقطه و الف بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست و ضمیر مستتر راجع برجل و مفعول اول و
نایب فاعلست دیته منصوب و مفعول دوم است **یعنی** روایت کرد علی بن ابرهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن
و روایت کرد علی ابن ابرهیم از پدرش از حسن بن علی بن فضال همگی از ابو الحسن امام رضا صلوات الله علیه گفت یونس که عرض کردم
بر امام مکتوب این حدیث را که پس امام گفت که آن نقل صحیح است از امیر المؤمنین علیه السلام و گفت ابن فضال که امام گفت که
حکم کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه که چون ضرر رسانیده شود مرد در یکی از دو چشم او پس بدرستی که آن چشم اندازه
گرفته میشود به تخم مرغی بیان این آنکه بسته میشود چشم او که آفت رسیده است و نظر کرده میشود که چیست منتهای دیدن چشم او
که آفت نرسیده است بعد از آن پوشانیده میشود چشم او که بی آفت است و نظر کرده میشود که چیست منتهای دیدن چشم او
که آفت رسیده است پس داده میشود دیت او از حساب آن **اصل** وَ الْقَسَامَةُ مَعَ ذَلِكَ مِنَ السِّتَّةِ الْأَجْزَاءِ عَلَى
قَدْرِ مَا أُصِيبَ مِنْ عَيْنِهِ فَإِنْ كَانَ سُدُسَ بَصَرِهِ حَلَفَ هُوَ وَحْدَهُ وَ أُعْطِيَ وَ إِنْ كَانَ ثُلُثَ بَصَرِهِ حَلَفَ
هُوَ وَ حَلَفَ مَعَهُ رَجُلٌ آخَرُ وَ إِنْ كَانَ نِصْفَ بَصَرِهِ حَلَفَ هُوَ وَ حَلَفَ مَعَهُ رَجُلَانِ وَ إِنْ كَانَ ثُلُثَيْ
بَصَرِهِ حَلَفَ هُوَ وَ حَلَفَ مَعَهُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ وَ إِنْ كَانَ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسِ بَصَرِهِ حَلَفَ هُوَ وَ حَلَفَ مَعَهُ
أَرْبَعَةُ نَفَرٍ وَ إِنْ كَانَ بَصَرَهُ كُلَّهُ حَلَفَ هُوَ وَ حَلَفَ مَعَهُ خَمْسَةُ نَفَرٍ وَ كَذَلِكَ الْقَسَامَةُ كُلُّهَا فِي الْجُرُوحِ **شرح**
القسامه بفتح قاف و تخفیف سین بی نقطه قسمهایی که بخش کرده میشود در جمیع کسانی که طلب حقی میکنند و آن جمع این قسامه
میکویند جوهری گفته که و اقسمت حلفت و اصله من القسامة و هی الایمان تقسم علی الاولیاء فی الدم و صاحب قاموس گفته
معنی قسامه گفت که و الجماعة یقسمون علی الشیء و یاخذونه او یشهدون و القسامه مبتداست مع ذلک خبر مبتداست من الستة
خبر دوم مبتداست و الف لام در جا برای عهد خارجیست و اشارتست بشش بخش کردن چیز باشش و الکل علی قدر
خبر سیوم مبتداست ضمیر کان راجع بما است سدس منصوبست حلف بکاف بی نقطه و فا بصیغه ماضی غایب معلوم
باب نصر است اعطی بصیغه مجهول باب افعالست در نسخ کافی و فقیه اربعة اخماس است و مضمون این حدیث در
تهذیب از امام جعفر صادق علیه السلام مکرر نقل شده و در بعض آنها خمسة اسداس است و در بعضی اربعة اخماس است
نظیر آنچه می آید در حدیث نهم باب القسامه که باب پنجاهم است و شاید که در نسخ اربعة اخماس در موضع خمسة اسداس
اشارت باشد باینکه اگر اندکی کمتر از خمسه اسداس باشد همان حکم دارد زیرا که اربعة اخماس سی بیست و چهار است

شالث
و ثلثه اسداس یعنی پنج است پس تفاوت میان آن دو مقدار یکجزو از شش جزو است پس ذکر اربعة اخماس بعنوان الف لام الموضح برای عهد خارجیست و عبارتست از پنج جراحت غیر بصر که مذکور میشود در حدیث نهم باب پنجاهم که باب القسامه است **یعنی** و قسمها با آنست از شش شده اندک است بر قدر چیزیست که رفته از جمله بینائی او پس اگر رفته باشد یک اندک بینائی او قسم میخورد او تنها بالی او مردا و مدیشود و یکیه اندک دیت چشم و اگر رفته باشد دو دو اندک بینائی او قسم میخورد او و قسم میخورند با او مردی دیگر و اگر رفته باشد سه دانگ بینائی او قسم میخورد او و قسم میخورند با او دو مرد و اگر رفته باشد چهار دانگ بینائی او قسم میخورد او و قسم میخورند با او سه نفر و اگر رفته باشد چهار خمس بینائی او یا پنج دانگ بینائی او قسم میخورد او و قسم میخورند با او چهار نفر و اگر رفته باشد کل بینائی او قسم میخورد او و قسم میخورند با او پنج نفر و همچنانست قسمها همگی آنها در جراحتهای چنانکه **اصل** وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمُصَابُ بَصَرُهُ مَنْ يَحْلِفُ مَعَهُ ضُوعِفَتْ عَلَيْهِ الْأَيْمَانُ إِنْ كَانَ سُدُسَ بَصَرِهِ حَلَفَ مَرَّةً وَاحِدَةً وَإِنْ كَانَ ثُلُثَ بَصَرِهِ حَلَفَ مَرَّتَيْنِ وَإِنْ كَانَ أَكْثَرَ عَلَى هَذَا الْحِسَابِ وَإِنَّمَا الْقَسَامَةُ عَلَى مَبْلَغِ مُنْتَهَى بَصَرِهِ وَإِنْ كَانَ السَّمْعَ فَعَلَى نَحْوٍ مِنْ ذَلِكَ غَيْرَ أَنَّهُ يُضْرَبُ لَهُ بِشَيْءٍ حَتَّى يُعْلَمَ مُنْتَهَى سَمْعِهِ ثُمَّ يُقَاسُ ذَلِكَ وَالْقَسَامَةُ عَلَى نَحْوِ مَا يَنْقُصُ مِنْ سَمْعِهِ **شرح** مصاب بصیغه اسم مفعول باب افعالست بصره مرفوع و نایب فاعلست من بفتح میم موصوله و فاعل لم یکن است و عبارتست از کسی که مطلع باشد بر احوال در بینی با خصلت او شب و روز و همچنانکی پس یقین داند که او دروغ نمیگوید و شاید که اگر مصاحب در بینی برای او باشد و آن مصاحب قسم بخورد مدعی محل تهمت شود ضوعفت بضاد با نقطه و عین بی نقطه و فا بصیغه ماضی غائب مجهول باب مفاعله است و مراد مضاعف کردن بعدد نقصان من حلف معه است در نسخ علی هذا الحساب بجای است و آن مبنی بر اینست که تقدیر کان علی هذا الحساب است مبلغ بکسر میم و سکون با یکنقطه و فتح لام و غین با نقطه در اصل مصدر میمی است و اینجا اسم آلت است و معنی کثیر البلوغ است نظیر مشکاه که بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث پنجم باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عزّ و جلّ که باب سیزدهم است و مراد کسی است که مصاحبت در بینی دارد و کم و زیاد شدنهای بینائی او و یقین حاصل کرده بحال او پس ایکلام برای نفی از تحلیف غیر عالم باحوال در بینی او قسم با او است ضمیر کان راجع بالمصاب است السمع منصوبست بخبریت و اول بتنوین است غیر منصوبست باستثناء انه بفتح همزه و ضمیر شان است یضرب بصیغه مجهولست بخود و وم مضاف است ینقص بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر لازم یعنی غایب معلوم باب تفعلست **یعنی** و اگر نباشد برای کسی که ضرر رسانیده شده بینائی او کسی که قسم خورد با او تکرار میشود بر او قسمها بیان این آنکه اگر رفته باشد یک دانگ بینائی او قسم میخورد یکبار و اگر رفته باشد دو دانگ بینائی او قسم میخورد دو بار و اگر رفته باشد بیشتر میشود بر این حساب و جز این نیست که قسمها بر کسی است که مکرر و ارسیده با

بینائی او و اگر رفته باشد شنوائی پس بر نهج است از آنچه مذکور شد سوای اینکه شان اینست که زده میشود برای او چیزی تا آنکه دانسته شود منتهای شنوائی او بعد از آن اندازه کرده میشود آنچه معلوم شده و قسمها بر ماند آنست که کم آید از شنوائی او **اصل** فَإِنْ كَانَ سَمْعُهُ كُلُّهُ يُخَافُ مِنْهُ فُجُورٌ فَإِنَّهُ يُتْرَكُ حَتَّى إِذَا اسْتَقَلَّ نَوْماً صِيحَ بِهِ فَإِنْ سَمِعَ قَاسَ بَيْنَهُمُ الْحَاكِمُ بِرَأْيِهِ وَإِنْ كَانَ النَّقْصُ فِي الْعَضُدِ وَالْفَخِذِ فَإِنَّهُ يُعْلَمُ قَدْرُ ذَلِكَ يُقَاسُ رِجْلُهُ الصَّحِيحَةُ بِخَيْطٍ ثُمَّ يُقَاسُ رِجْلُهُ الْمُصَابَةُ فَيُعْلَمُ قَدْرُ مَا نَقَصَتْ رِجْلُهُ أَوْ يَدُهُ فَإِنْ أُصِيبَ السَّاقُ أَوِ السَّاعِدُ فَمِنَ الْفَخِذِ وَالْعَضُدِ يُقَاسُ وَيَنْظُرُ الْحَاكِمُ قَدْرَ فَخِذِهِ

تخطیط

شرح ضمیر کان راجع بالمصاب است سمعه منصوبست کله با معنی است که هر دو گوش کر شده و چیزی نمیشنود الخ بحا با نقطه و یا دو نقطه در پایین و فا بصیغه ماضی غائب مجهول باب علم است منه حال مقدم بر صاحب حالست فجور بضم فا و ضم میم و سکون واو و را بی نقطه مرفوع نایب فاعلست و عبارتست از دروغ در دعوی کر شدن فانه بکسر همزه و ضمیر راجع بمدعی است یترک بصیغه مضارع غائب مجهول باب نصر است استقل بقاف و تشدید لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعالست الاستقلال ارتحال همراه اینجا از خود رفتن و غافل از خود شدنست نوما مفعول له است صیح بکسر صاد بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و حا بی نقطه بصیغه ماضی غائب مجهول باب ضرب است قاس بقاف و سین بی نقطه بصیغه معلوم باب ضرب است ضمیر بینهم راجع بمدعی و قومش و مدعی علیه است الحاکم مرفوع و فاعل است برأیه بیا حرف جر و فتح را بی نقطه و سکون همزه و یا دو نقطه در پایین و ضمیر است و مراد اینست که حاکم بمکر امتحان اظهار شود که تفاوت میان او و صحیح السمع چه مقدار است النقص مرفوع و اسم کان است فی العضد خبر کان است و نقصان در عضد مثل اینست که کسی شمشیری زند بر یک بازوی کسی پس بعض بازو را با ذراع و کف انداز و بر این قیاس است نقصان در فخذ فانه در دوم بکسر همزه و ضمیر شانست یعلم بصیغه مجهولست مشار الیه ذلک قدر نقص است که مفهوم است از سابق یقاس بصیغه مضارع غائب یا غائبه مجهول باب ضرب است تخییف بجای ساق است رجله عبارتست از کم شدن تا بیخ ران که متصل بکمر است ما مصدریه است او یده از قبیل لف و نشر بعکس ترتیب است اصابت ساق مثل اینست که کسی شمشیری زند بر یک ساق کسی و بعض آنرا با قدم انداز و بر این قیاس است اصابت ساعد من در فمن الفخذ ابتدائیه است و دخول آن خارج از قیاس پس مراد اینست که از زانو و از مرفق اندازه گرفته میشود تا بیخ ران که متصل بکمر است و تا بیخ بازو که متصل بشانه است مثلا اگر افتاده دو ثلث اندازه کرده شده از زانو تا بیخ و یکثلث اندازه کرده شده از بیخ ران باشد دو ثلث دیت ثابت میشود ینظر بنون و ظا با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعالست الانظار مهلت دادن و مراد اینجا و اگه داشتن است قدر فخذه از قبیل تعارف است نیرا که قد بعضه را نیز امیکذارد **یعنی** پس اگر رفته باشد شنوائی و همگی آن بس رسیده شود

ازاو و صعنی پس مهر بستی که او وا کند شسته میشود تا آنکه چون ازخورد و بسبب خواب فرباد کرده میشود باو پس اکر
شنید قیاس میکند حاکم میان ایشان هر دو و اکر باشد نقصان در دندان پس مهر بستی که نشان هست
که دانسته میشود مقدار آن نقصان بان این آنکه اندازه کرده میشود پای او که بی آفت است برشته بعد از آن اندازه
کرده میشود پای او که آفت رسیده است پس نوشته میشود مقدار نقصان پای او یا دست او پس اکر ضرر رسیده شود
ساق یا ساعد پس از آن و از بازو اندازه کرده میشود و میکیرد حاکم مقدار آن از او مقدار ...
اورا بمعنی که وجل اندازه نمیکند دهم اصل عَنْ رِفَاعَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي
رَجُلٍ ضُرِبَ بِعَصًا فَنَقَصَ بَعْضُ نَفَسِهِ بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْرَفُ ذَلِكَ قَالَ بِالسَّاعَاتِ قُلْتُ وَكَيْفَ بِالسَّاعَاتِ
قَالَ إِنَّ النَّفَسَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ وَهُوَ فِي الشِّقِّ الْأَيْمَنِ مِنَ الْأَنْفِ فَإِذَا مَضَتِ السَّاعَةُ صَارَ إِلَى
الشِّقِّ الْأَيْسَرِ فَتَنْظُرُ مَا بَيْنَ نَفَسِكَ وَنَفَسِهِ ثُمَّ تَحْسُبُ ثُمَّ تُؤْخَذُ بِحِسَابِ ذَلِكَ مِنْهُ شرح
نقص بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر لازم و متعدی می باشد پس بعض مرفوع و منصوب میتواند بود نفس بفتح نون و فتح
فا هست نقصان نفس عبارت از هیئت که بی آنکه دهن باز کند نفس تو اند کشید اصلا یا کاهی مثل سابق و کم بعضی است
و معرفت قدر بعض ناقص برای هیئت که قدر دیت معلوم شود و چون نسبت آن بکل نفس معلوم میشد و باشد بالساعات
تقدیر یعرف ذلک بالساعات هست در او بساعات نجومی از بیست و چهار شبانه روز هست و آنرا ساعت مستویه میخوانند
کیف بالساعات تقدیر کیف یعرف ذلک بالساعات هست یطلع بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر هست فجر عبارت
از صبح صادق هست و او حالیه هست فی الشق الایمن من الانف بانمعنی هست که در سوراخ راست بینی رو از آن است
از سوراخ چپ بینی و امتحان آن بکرفتن هر کدام و کشودن دیگر هست چون دهن بسته باشد بدانکه این علامت
برای معرفت صبح صادق که مناط فرض صلوة و صوم هست لیکن و کسی هست که صحیح التنفس باشد و زکام و مانند آن
نداشته باشد و میتواند بود که باعتبار بلدی باشد که سوال و جواب در آنجا واقع شد و تنظر بصیغه مخاطب معلوم باب
مجهول باب نصر هست یا عبارت است از تفاوت میان نفس مخاطب که صحیح هست و نفس آنمرد که آفت دیده است و کیفیت
مثل اینکه مخاطب جمیع یکساعت دهن بسته نفس کشیده میکشد و آنمرد در یا در نصف ساعت دهن بسته نفس از
میتواند کشید پس نصف دیت ثابت میشود و بر این قیاس هست باقی اقسام و لازم نیست که در تمام آنساعت کرد آن
امتحان میشود نفس در شق ایمن باشد یا در شق الیسر باشد بلکه مختلف میتواند بود زیرا که ذکر ساعت برای محض تعیین
مقدار مجموع نفس هست تحسب بصیغه مخاطب معلوم و غایب مجهول باب نصر میتواند بود و ضمیر مستتر در یوخذ راجع بعبد است
واجب از جمله دیت هست یعنی روایت هست از رفاعه که مرد را منفظ کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه
میکوئی در مردی که زده مرد را پس کم شد نفس او چه چیز معلوم میشود مقدار آن بعض امام کفت که معلوم میشود بساعت

کفتم که

کفتم که چکونه معلوم میشود بساعتها امام کفت که بدرستی که نفس آدمی طلوع میکند فجر بر حالی که آن در جانب راست
از بینی است پس چون کذرد یکساعت میکردد نفس سوی جانب چپ بینی پس نظر میکنی تفاوت میان نفس
تو و نفس او را و یکساعت بعد از آن حساب میکنی نسبت آنرا بیکساعت بعد از آن مقدار دیت کرفته میشود
بحساب آن از آن مرد زننده باب سی و سیوم اصل باب الرجل یضرب الرجل فیذهب سمعه و بصره و عقله شرح
این باب بیان مرد دیت که میزند مردی را پس میرود شنوائی او و بینائی او و خرد او و در این باب دو حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بِعَمُودِ فُسْطَاطٍ
عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَأَجَافَهُ حَتَّى وَصَلَتِ الضَّرْبَةُ إِلَى الدِّمَاغِ فَذَهَبَ عَقْلُهُ فَقَالَ إِنْ كَانَ الْمَضْرُوبُ
لَا يَعْقِلُ مِنْهَا الصَّلَاةَ وَلَا يَعْقِلُ مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ فَإِنَّهُ يُنْتَظَرُ بِهِ سَنَةً فَإِنْ مَاتَ فِيمَا بَيْنَهُ
وَبَيْنَ السَّنَةِ أُقِيدَ بِهِ ضَارِبُهُ شرح عمود بفتح عین و فسطاط است الفسطاط بضم و کسر فا و سکون سین و فتح طا
و دو طا منقوط سراپرده و آن نوعی از خیمه هست اجافه بجیم و الف منقلب از واو و فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است
و ضمیر مستتر راجع برجل اولست و ضمیر منصوب راجع برجل دوم هست الاجافه شکستن کسی را بر وشی که طعنه بمغز
سر رسد چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید و معنی جائفه در باب سی و ششم و دماغ بکسر دالست لا یعقل بصیغه معلوم باب
ضرب هست من در منها برای سببیت هست و ضمیر راجع بضربه واحده هست الصلوه منصوبست منتظر بصیغه
مضارع غایب مجهول باب افتعالست به نایب فاعلست سنه منصوبست یعنی روایت است از ابو عبیده که کفت
کفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که زد مردی را بستون سراپرده بر سرش یکزدن پس در مغز آن
کرد او را تا آنکه رسید آن زدن سوی مغز سر پس رفت خرد او پس امام کفت که اکر باشد زده شده که نفهمد
بسبب آن زدن نماز را و نفهمد آنچه را که کفت و نه آنچه را که کفته شد او را پس بدرستی که شان هست که انتظار
کشیده میشود و یکسال پس اکر بمیرد در زمانی که میان او و میان آن سالست قصاص کرده میشود باو زننده او
اصل وَإِنْ لَمْ يَمُتْ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّنَةِ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ عَقْلُهُ أُغْرِمَ ضَارِبُهُ الدِّيَةَ فِي مَالِهِ لِذَهَابِ
عَقْلِهِ قُلْتُ فَمَا تَرَى عَلَيْهِ فِي الشَّجَّةِ شَيْئاً قَالَ لَا لِأَنَّهُ إِنَّمَا ضَرَبَ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَجَنَتِ الضَّرْبَةُ جِنَايَتَيْنِ
فَأَلْزَمْتُهُ أَغْلَظَ الْجِنَايَتَيْنِ وَهِيَ الدِّيَةُ شرح و اکر نمیرد در زمانی که میان او و میان آن سالست و بر نکردد سوی
او خرد او تاوان فرموده میشود زننده او دیت را در مالش بسبب رفتن خرد او کفتم که آیا پس نمی بینی برای او در شکستن
سر چیزی را امام کفت که نه زیرا که او جز این نیست که زد او را یکزدن پس جنایت کرد آن زدن دو جنایت پس الزام
کردم او را بزرکتر دو جنایت و آن دیت نفس است بدانکه این منافات ندارد با آنچه کذشت در حدیث هفتم باب سابق
که آن مصدق نظر ثلث دیت و با آنچه می آید در حدیث آینده زیرا که آن در جنایات متساویه هست و این در متفاوته

بنا بر آنچه می آید در حدیث دوم و سیوم و هشتم باب سی و پنجم که باب جائفه ثلث دیت نفس است و جائفه میشود
اصل ولو کان ضربه ضربتین فجنت الضربتان جنایتین لالزمته جنایة ما جنتا کائنا ما کانتا
الا ان یکون فیهما الموت فیقاد به ضاربه فان ضربه ثلاث ضربات واحدة بعد واحدة فجنین
تلک جنایات الزمته جنایة ما جنت الثلث ضربات کائنات ما کانت ما لم یکن فیها الموت فیقاد کائنة
به ضاربه قال وقال فان ضربه عشر ضربات فجنین جنایة واحدة الزمته تلک الجنایة التی جنتها
العشر ضربات شرح در نسخ کانتا دو جا بصیغه ماضی تثنیه مونث غایبه است و موافق تتمه این فقره کائنات است
ما استفهامیه است که مستعمل شده در آنچه در جواب استفهام میباشد و خبر کانتا است کانتا در دوم تقدیره کانتا ایاه است
و ضمیر فقد راجع با است فیقاد دو جا بصیغه مجهول باب افعال منصوب بسبب یعنی و اگر میبود که زده باشد او را دو زدن
جنایت کرده باشد آن دو زدن دو جنایت هر آینه الزام میکردم او را جنایت آنچه جنایت کرده اند بر حالی که باشند
آن دو جنایت هر چه باشند مگر آنکه باشد در آنها مردن پس قصاص کرده شود با و زننده او پس اگر زنند او را زدن
یکی بعد از یکی پس جنایت کنند سه جنایت الزام میکنم او را جنایت آنچه جنایت کرده آن سه زدن بر حالی که باشند
هر چه باشند چند آنکه نباشد در آنها مردن پس قصاص کرده شود با و زننده او راوی گفت که و امام گفت که پس اگر
زند او را ده زدن پس جنایة کنند یک جنایت الزام میکنم او را آن جنایتی که جنایت کرده آن جنایت آن ده زدن
دوم اصل عن ابراهیم بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قضی امیر المؤمنین صلی الله علیه فی رجل
ضرب رجلا بعصا فذهب سمعه وبصره ولسانه وعقله وفرجه وانقطع جماعه فهو حی
بست دیات شرح الفرج بفتح فا و سکون را بی نقطه و جیم با نقطه مقدم و اینجا عبارتست از قوت شاه یعنی
روایت است از ابراهیم بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه در مردی که زد مردی را به چوبی
پس رفت شنوائی او و بینائی او و گویائی او و خرد او و بوییدن او و بطرف شد جماع او بر حالی که او زنده است شش دیت
باب سی و چهارم اصل باب آخر شرح این باب بریست از تتمه سابق در این باب یک حدیث است اصل عن محمد بن قیس
عن احدهما علیهما السلم فی رجل فقا عینی رجل وقطع اذنیه ثم قتله فقال ان کان فرق ذلک اقتص عینی انفذ
منه ثم یقتل وان کان ضربه ضربة واحدة ضربت عنقه ولم یقتص منه شرح در بعض نسخ بعض بجای عینی
بلفظ مفرد است و در بعضی عینی بلفظ تثنیه است و در بعض قطع اذنیه است و در بعضی قطع یده و اذنیه است ان اول
بفتح همزه و سکون نون و نون غبه بران است و در دوم بکسر همزه شرطیه است فرق بصیغه معلوم باب تفعیل است مشار الیه
ذلک مصدر فقاء است و مراد اینست که علیحده کرده آن را اقتص بقاف و تشدید صاد بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب
افتعالست و ماضی برای تحقق وقوع است ضربه واحده معنی اینست که سوای بیرون آوردن چشم و بریدن دو گوش

کاری

کا کور کرده و بدبان ان فرد مرده و این مسافات ندارد با اینکه آنچه کرده مستغرق باشد یعنی روایت است از محمد بن قیس از
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که بیرون آورد دو چشم مردی را و برید دو گوش او را بعد از آن کشت او را
پس امام گفت که بسبب اینکه علیحده کرده کشتن را قصاص چشم و گوشها باز یافت کرده میشود از او بعد از آن کشته میشود
و اگر باشد که کشته باشد او را بعنی علیحده زده میشود گردن او و قصاص چشم و گوش باز یافت کرده نمیشود از او
باب سی و پنجم اصل باب دیة الجراحات والشجاج شرح جراحات بکسر جیم است و مراد زخمها است اگر چه بد
غیر سر باشد الشجاج بکسر شین با نقطه و دو جیم جمع شجه بفتح شین و تشدید جیم شکستگیها در سر و داخل سر است
در مسائل الشجاج یعنی یعنی این باب بیان دیتهای جراحتها و شکستگیها در سر است در این باب دوازده حدیث است
اول اصل عن مسمع بن عبد الملک عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلی الله
علیه فقضی رسول الله صلی الله علیه وآله فی المأمومة ثلث الدیة وفی المنقلة خمس عشرة
من الابل وفی الموضحة خمسا من الابل وفی الدامیة بعیرا وفی الباضعة بعیرین وقضی فی
المتلاحمة ثلثة ابعرة وقضی فی السمحاق اربعة من الابل شرح تفسیر این الفاظ و ترتیب آنها می آید
در باب آینده و اینجا میگوییم که المأمومة بفتح میم و سکون همزه و ضم میم دوم و سکون واو شکست سر که رسیده
باشد به پوست مغز سر صاحب قاموس گفته که و شجه امه و مأمومة بلغت ام الرأس و جوهری گفته که و امه
الشجاج شجة امة بالمد هی التی تبلغ ام الدماغ حتی یبقی بینها و بین الدماغ جلد رقیق و مطرزی در مغرب گفته
که و امه بالعصا امّا من باب طلب اذا ضربت ام رأسه وهی الجلدة التی تجمع الدماغ و انما قیل للشجة امة و مأمومة
لان معنی ذات ام کعیشة راضیة ولیلة مزؤودة المنقلة بنون و قاف بصیغه اسم فاعل باب تفعیل شکست سر که بعض
اجزاء استخوان را حرکت داده باشد از جائی بجائی و صاحب قاموس گفته که والمنقلة کمحدثة الشجة التی تنقل منها فراش
العظام وهی قشر تکون علی العظم دون اللحم و جوهری گفته که والمنقلة بکسر القاف الشجة التی تنقل العظم ای تکسره
حتی یخرج منها فراش العظام الموضحة بواو و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال شکست سر که نمایان
کرده باشد سفیدی استخوان سر را الدامیة بدال بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل باب علم
شکست سر که از پوست تجاوز کند پس پوست خون آلود شود و خونش روان نشود و اگر روان شود آن را
دامعه بعین بی نقطه می نامند چنانچه در نهایه ابن اثیر و مغرب و قاموس و صحاح است و اینها مخالف کلام مصنف است
که می آید در باب آینده و الباضعة بیا یک نقطه و ضاد با نقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب منع شکست سر که از
پوست تجاوز کند و گوشت را شکافد اندکی و نزدیک پرده که بالای استخوانست نرسد و ذکر بعیرین اینجا
در حدیث ششم این باب منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث سیوم این باب که والباضعة ثلث من الابل زیرا

که حکم رسول الله صلی الله علیه و آله کاهی منسوخ میشده بخلاف حکم امام بعد از او چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث
دوم باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است و نظیر این گذشت در کتاب الحدود در حدیث دوم و پنجم باب ما یجب من الحد
فی الشراب که باب سی و یکم است المتلاحمة بحاء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفاعل شکستی سر که از پوست تجاوز کرده باشد
و گوشت را شکافته باشد بحدی که نزدیک پرده بالای استخوان سر رسیده باشد السمحاق بکسر سین بی نقطه و سکون
میم و حاء بی نقطه و الف و قاف پرده که در بالای استخوان سر است و در میان استخوان سر و گوشت است و مراد اینجا شکستی است
که تا آن پرده رسیده باشد و آن پرده را شکافته باشد بدانکه ذکر شتران اینجا بعنوان مثال است و بر اینقیاس است دراهم
و دنانیر و غیر آنها موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب الدیة فی قتل العمد والخطأ که باب ششم است یعنی روایتست از
مسمع بن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حکم کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
در شجه مامومه ثلث خونبهای نفس کسی و آن سی و سه شتر و ثلث است و در شجه منقله بپانزده از شتران و در شجه موضحه
به پنج از شتران و در شجه دامیه بیک شتر و در شجه باضعه بدو شتر و حکم کرد در شجه متلاحمه بسه شتر و حکم کرد در شجه
سمحاق بچهار از شتران دوم حل محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن محمد بن اسمعيل عن محمد بن الفضيل
عن ابي الصباح الكناني وعلي بن ابراهيم عن ابيه عن عمرو بن عثمان عن المفضل بن صالح عن
زيد الشحام قالوا سألنا ابا عبد الله عليه السلام عن الشجة المأمومة فقال فيها ثلث الدية وفي الجائفة
ثلث الدية وفي الموضحة خمس من الابل شرح ضمیر قالوا راجع بابو الصباح و زید است و نسبت سؤال بهر دو نقل بالمعنی است زیرا که
هر کدام سائلست الجائفة بجیم و الف و کسر همزه و فاء طعنه که در بطن رسد و مراد اینجا شجه است که به پرده مغز سر شکافته و بمغز
سر رسد و اشتراک مامومه و جائفه در ثلث دیت نفس بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب یعنی روایت کرد محمد بن
یحیی از احمد بن محمد از محمد بن اسمعیل از محمد بن فضیل از ابو الصباح کنانی و روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از عمرو بن عثمان
از مفضل بن صالح از زید پیه فروش گفتند که پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از شجه مامومه پس گفت که در آنست
ثلث دیت محفوظ نفس و در شجه جائفه است ثلث دیت محافظ نفس و در شجه موضحه است پنج از شتران سیوم حل عن
الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال في الموضحة خمس من الابل وفي السمحاق اربع من الابل والباضعة
ثلث من الابل والمأمومة ثلث وثلثون من الابل والجائفة ثلث وثلثون من الابل والمنقلة
خمس عشرة من الابل شرح الباضعة و نظیرش مجرور بعطف بر مدخول فی و مرفوع بابتدا میتواند بود و دوم مبنی بر ...
از مجاز است نظیر آیت سوره نساء انما یاکلون فی بطونهم نارا و جمع میان ثلث و ثلثون اینجا و ثلث الدیه در حدیث سابق
باسقاط کسر و لفظ ثلث مجاز است و میتواند بود که مراد ثلث تقریبی در سابق باشد و باقی ظاهر است از شرح حدیث اول
و دوم این باب چهارم حل عن الحسن بن صالح الثوري عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الموضحة في الرأس

کاهی

كاهي في الوجه فقال الموضحة والشجاج في الوجه والرأس سواء في الدية لان الوجه من الرأس و
ليس الجراحات في الجسد كما هي في الرأس شرح کاهی در اول بتقدیر استفهام و تقدیر مبتداست بتقدیر ای کاهی سواء
فالمبتدا تفریع ... و شرح حدیث ششم این باب لان الوجه من الرأس مبنی بر اینست که لفظ رأس در لغت عرب حقیقت
در مجموع وجه است و آن استعمال شود در ما عدای رو تقریبیه خواهد بود و بر اینقیاس است لفظ شجه و شجاج پس احکام شجاج
در رو مانند است ولیس الجراحات فی الجسد کما هی فی الرأس بمعنی اینست که احکام شجاج در جراحات جسد جاری
نیست مگر بدلیلی از خارج که دلالت بر اشتراک کند یعنی روایتست از حسن بن صالح ثوری بفتح ثاء سه نقطه از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از موضحه که در سر که آیا آن مانند آنست در رو پس امام گفت که موضحه
و سایر شجاج در رو و سر برابر است در خونبها بنابر اینکه رو از جمله سر است و نیست جراحتها در جسد مانند آنها در سر
پنجم حل عن ابن فضال قال عرضت الكتاب على ابي الحسن عليه السلام فقال هو صحيح قضى امير
المؤمنين صلوات الله عليه في دية جراحة الاعضاء كلها في الرأس والوجه وسائر الجسد من
السمع والبصر والصوت والعقل واليدين والرجلين في القطع والكسر والصدع والبط و
الموضحة والدامية ونقل العظام والناقبة يكون في شيء من ذلك شرح الف و لام الكتاب برای عهد خارجی است
و اشارتست بکتاب الدیات که تصنیف ظریف بن ناصح است و روایت کرده آن را از امام محمد باقر علیه السلام و مشتمل است
بفتواهای امیر المؤمنین صلوات الله علیه در دیات و بیان میشود در شرح حدیث باب سی و ششم کلها مجرورست
و ضمیر راجع باعضا یا بجراحاتست من در من السمع بیانیه است و برای بیان تفصیلی مدخول فی است الصدع
بفتح صاد بی نقطه و سکون دال بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب منع ترک انداختن در چیزی صلب البط بفتح بای یک نقطه
و تشدید طاء بی نقطه مصدر باب نصر شکافتن جراحت و مانند آن نقل العظام عبارتست از منقله که بیان شد در شرح
حدیث اول این باب الناقبة بنون و الف و کسر قاف و بای یک نقطه سوراخ کننده یعنی روایتست از حسن بن فضال
بفتح فاء و تشدید ضاد بی نقطه گفت که عرض کردم کتاب فتواهای امیر المؤمنین علیه السلام در دیات را بر امام رضا علیه السلام پس
گفت که آن صحیح است بیان این آنکه حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خونبهای جراحت عضوها همگی آنها در سر
و رو و باقی بدن که شنوائی است و بینائی و آواز و خرد و دو دست و دو پا در بریدن و شکستن و ترک انداختن
و شکافتن و طعنه موضحه و طعنه دامیه و طعنه منقله عظام و طعنه سوراخ کننده که هر جا باشد در چیزی از آنچه مذکور شد
که سر و رو و سایر اعضا است حل فما كان من عظم كسر فجبر على غير عثم ولا عيب لم ينقل منه
عظام فان ديته معلومة فان اوضح ولم ينقل منه عظام فدية كسره ودية موضحته فان
دية كل عظم كسر معلوم ديته ونقل عظامه نصف دية كسره ودية موضحته ربع دية كسره

فَما ادَّتِ الثِّیابُ غَیرَ قَصَبَتَیِ السّاعِدِ والاِصبعِ شرح فاء در فما برای تفصیل است و در بعضی از نسخ حدیث
تفصیل مذکور است برای اکتفا بمحل حاجت مخاطب ما موصوله است و مبتدا است کسره اول بصیغه مجهول باب ضرب
صفت عظیم است جبر بجیم و را بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است العثم بفتح عین بی نقطه
و سکون ثاء سه نقطه مصدر باب نصر کج ماندن استخوان شکسته و لبته عیب عبارت است از سستی عضو و ما است آن
لم ینقل بنون و قاف بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر یا باب تفعیل است ضمیر مستتر راجع بعظم است عظام بکسر عین
و تخفیف ظاء بی نقطه جمع عظیم است باعتبار اجزاء و مراد نیست که هیچ جزئی از اجزای آن عظم در غیر جای خود نیست فان در
اول بکسر همزه و تشدید نون جزء مبتدا است ضمیر دیته راجع بما است معلوم میشود بر تفصیلی است که می آید در حدیث
ظریف بن ناصح در باب سی و هشتم که باب بعد از این است در دیات شکستن استخوانها زیرا که آنچه اینجا مذکور است داخل آن
حدیث بوده و جدا کرده شده و اینجا مذکور شده چنانچه ظاهر میشود از نقل روایت ظریف بن ناصح در فقیه و تهذیب
فان در دوم بکسر همزه و سکون نون است و فا برای تعقیب است اوضح بصیغه مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر
راجع بما است لم ینقل بصیغه مجهول است فا در فدیته رابطه جواب شرط است و مدخولش جمله اسمیه مرکب از مبتدا و خبر است
واو در ودیة بمعنی مع است یا عاطفه است بنا بر اول دیة منصوب و خبر مبتدا پیش از واو مقدر است و تقدیر
مقرون مع دیة است و بنا بر دوم دیة مرفوع است و خبر مبتدا بعد از معطوف و معطوف علیه مقدر است و آن
موافق دو احتمال که بخاطر در کل رجل و ضیعته گفته اند و بر هر تقدیر مراد نیست که اگر در صورت کسر ایضاح نیز
شده باشد دو دیت لازم است و چون دیت موضحه پنج شتر است چنانچه بیان شد در حدیث اول این باب
پس دیت کسر آن بیست شتر خواهد بود فان در سیوم بفا تفصیلیه و کسر همزه و تشدید نون است و این شروع
در بیان حکم شکستن استخوان با بقای عثم یا عیب است معلوم دیة از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است مثل الحاقة
ما الحاقة و الا بجای آن معلوم میبایست یا بجای فان دیته کل فان کل میبایست و در فقیه و تهذیب بجای آن
بواو در نسخ لام است و مضمون آن موافق ظاهر است پس میگوییم که دیت منصوب و اسم ان است کسر بصیغه ماضی
مجهول صفت عظیم است جمله معلوم دیته خبر ان است و ضمیر دیته راجع بکل است نقل بفتح نون و سکون قاف مرفوع
و مبتدا است و مضاف است و تقدیر دیه نقل است ضمیر عظامه راجع بکل است نصف مرفوع و خبر مبتدا است و مضاف
در نسخ کافی فما بفتح فا و تخفیف میم است و فا برای تعلیل است بقرینه اینکه در تهذیب در کتاب الدیات در دو حدیث باب
دیات الشجاج و کسر العظام تا آخر بجای آن فمما بکسر میم اول و تشدید میم دوم است من برای تعلیل است فما حفظنا انهم
افرقوا و ما مصدریه است غیر منصوب بر مفعول فیه است و مضاف است و مراد نیست که ربع بودن دیت موضحه بسبب
ثیاب است در غیر دو قصبه ساعد و اصبع که دیت موضحه آنها ربع دیت کسر است با وجود اینکه آنها مستور نیست و این مبنی

برعادت

برعادت عرب است که آستین ایشان فراخ میباشد و در وقت مزاولت اعمال از ساعد مکشوف میباشد و بنا بر این
منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید در حدیث باب سی و هشتم در فقرة الساعد تا آخر و در فقرة الاصابع
تا آخر قصبتی الساعد بفتح قاف و فتح صاد بی نقطه و فتح با یک نقطه و فتح تا دو نقطه بالا و یا مکسوره بالتقاء الساکنین
عبارت است از دو استخوان ساعد که میان بغل است و الاصبع مجرور و عطف بر قصبتی است و مراد تمام انگشت است پس
استخوانهای کف دست نیز داخلست یعنی تفصیل این آنکه آنچه باشد از استخوانی که شکسته شده باشد
و بسته شده باشد بر غیر کجی و نه عیبی بر حالی که حرکت زایل نشده باشد از آن و نیز از استخوانی پس بدرستی که دیت
آن معلوم است پس اگر با وجود آن نمایان کرده شده باشد سفیدی آن استخوان و منقول نشده باشد از آن
ریزهای استخوانی پس دیت شکستن آن معروف است با دیت موضحه آن بیان این آنکه بدرستی که دیت هر استخوانی
که شکسته شده معلوم است دیت آن و دیت نقل عظام آن نصف دیت شکستن آن است و دیت موضحه آن ربع
دیت شکستن آن است بسبب پوشانیدن جامها در غیر دو استخوان ساعد و استخوانهای دست تا سر انگشت
اصل وَفی قُرحَةٍ لا تَبرَأُ ثُلثُ دِیَةِ ذلِکَ العَظمِ الَّذی هُوَ فیهِ وَافتی فِی النّافِذَةِ اِذا انفَذَت
مِن رُمحٍ اَو خَنجَرٍ فی شَیءٍ مِنَ الرَّجُلِ فی اَطرافِهِ فَدِیَتُها عُشرُ دِیَةِ الرَّجُلِ مِائَةُ دینارٍ شرح القرحه
بفتح و ضم قاف و سکون را بی نقطه و حاء بی نقطه جراحت و در این کلام اقتصار است و مقصود نیست که در قرحه مکشوفه مطلقا
و در قرحه مستوره بثیاب که چاق نشود ثلث دیت کسر عظم است لا تبرأ با یک نقطه و را بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب علم است در نسخ هو بضمیر مذکر است و ظاهر هی بضمیر مونث است موافق فقیه زیرا که راجع بقرحه است و ممکن است
بوده که مذکر باعتبار این باشد که قرحه در اصل مصدر باب منع است افتی بفا و تا دو نقطه بالا و الف منقلب از یاء
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بامیر المؤمنین علیه السلام است النافذة بنون و کسر فا و ذال با نقطه
کذا اذا انفذت ابتدای کلام امیر المؤمنین است نفذت از باب نصر است و ضمیر راجع بنافذه است رمح بضم را و سکون میم
جیم است فی اطرافه بدل از فی شیء من الرجل است و اطراف عبارت از دو دست و دو پاست و ساعد و ساق و رجل
بقرینه آنچه می آید در حدیث باب سی و هشتم در فقرة الساعد تا آخر و فقرة الساق تا آخر که دیت نافذه در آنها بجا و دینار است
یعنی و در قرحه استخوان که چاق نشود ثلث دیت آن استخوان نیست که آن قرحه در آنست و امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فتوی داد در طعنه که گذرانده شده باشد به نیزه یا خنجری مثلا در چیزی از مرد در طرفهای او پس دیت
آن او یک دهم دیت مرد است که صد دینار طلا است مثلا ششم اصل عَنِ السَّکونیِّ عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ اَنَّ
رَسولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ قَضی فِی الدّامِیَةِ بَعیرًا وَفِی الباضِعَةِ بَعیرَینِ وَفِی المُتَلاحِمَةِ ثَلاثَةَ
اَبعِرَةٍ وَفِی السِّمحاقِ اَربَعَةَ اَبعِرَةٍ شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب هفتم اصل عَن اِسحقَ بنِ عَمّارٍ

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين صلوات الله عليه في الجروح في الأصابع إذا أوضح
العظم عشر دية الإصبع إذا لم يرد المجروح أن يقتص شرح شايد كه مراد به اصابع اينجا چهار انگشت غير ابهام باشد
ومراد به ايضاح عظم اينجا ايضاح متعلق به بند يك انگشت باشد يا مراد ايضاح متعلق به بند متصل كف وتقسيم آن
بر يك انگشت باشد ومراد به عشر عشر تحقيقى باشد وآن هشت دينار وثلث دينار است چنانچه ظاهر ميشود از آنچه مى آيد در حديث
باب سى وهشتم ودر شرح فقرائى كه متعلق به ديات اصابع غير ابهام دست است وبنابراين منافات نيست ميان اين وآنچه
مى آيد در حديث باب سى وهشتم در تفصيل موضحه بندهاى اصابع يد ورجل يعنى روايت است از اسحق بن عمار از امام جعفر
صادق عليه السلام گفت كه حكم كرد امير المؤمنين صلوات الله عليه در جراحت موضحه در انگشتان چهارگانه چون نمايان كرده شود
استخوان ده يك ديت كه هشت دينار وثلث دينار است اگر نخواهد مرد مجروح اينكه قصاص كند هشتم حديث عن أبي
بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل شج رجلا موضحة ثم تطلب فيها فوهبها له ثم
انتقضت به فقتلته فقال هو ضامن للدية إلا قيمة الموضحة لأنه وهبها له ولم يهب النفس
وفي السمحاق وهي التي دون الموضحة خمسمائة درهم وفيها إذا كانت في الوجه ضعف الدية
على قدر الشين وفي المأمومة ثلث الدية وهي التي قد نفذت ولم تصل إلى الجوف فهي فيما بينهما
وفي الجائفة ثلث الدية وهي التي قد بلغت جوف الدماغ وفي المنقلة خمس عشرة من الإبل
وهي التي قد صارت قرحة تنقل منها العظام شرح موضحه منصوب وبنابر مفعول مطلق است تطلب بصيغه
ماضى غايب معلوم باب تفعل است وضمير مستتر راجع به رجل اولست انتقضت بنون وقاف وضاد با نقطه بصيغه ماضى
غايبه معلوم باب افتعالست الانتقاض برهم خوردن باء براى تعديه است يا براى ملابست است وضمير راجع
به رجل دوم است قيمة منصوبست وعبارتست از ديت موضحه تا درهم مبنى بر اينست كه اهل ديت سمحاق چهارصد درهم است
وگاهى زياد بر آن ميباشد تا پانصد درهم اگر در رو باشد وباعث شين شود پس قول امام كه وفيها تا آخر براى بيان آنست
تو زيع على قدر الشين زيرا كه آن دلالت ميكند بر اينكه مختلف ميشود ورجوع باهل خبرت وحكومت ايشان در تعيين قدر
آن ميشود وبالاى آن تفاوت صد درهم است پس مراد به ضعف بكسر ضاد وسكون عين مثل وزيادتى بر اصل ديت است
هرچند كه يك درهم باشد پس اگر شين واقع نباشد اصلا تفاوت در ديت ندارد واصلا بر ضعيف محمولست حديث
چهارم اين باب محمولست بر بيان ديت شجاج وجه قطع نظر از ديت شين آن موافق آنچه مى آيد در حديث باب سى وهشتم
در فقرة الخ تا آخر كه فان كان لها شين فدية شينه مع دية موضحة وبر هر تقدير منافات نيست ميان اين حديث وحديث
چهارم اين باب الشين بفتح شين با نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين زشتى جوف عبارت از مغز سر است صحيح
في رابع باب ام الدماغ است كه منقوست از مامومه وآن پرده ايست كه محيط مغز سر است اشتراك مامومه وجائفه در ثلث ديت

مبنى

مبنى بر اينست كه اول ثلث ديت مخففه است ودر دوم ثلث ديت مغلظه است نظير آنچه گذشت در شرح حديث
بيست ويكم باب يجب فيه الدية كاملة تا آخر كه باب سيت ودوم است نقل بصيغه ماضى غائب معلوم باب تفعل است
من در موضحه براى سببيت است يعنى روايت است از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام در مردى كه سر شكست مردى را
سر شكستنى موضحه بعد از آن درخواست بخشش كرد در آن موضحه پس بخشيد براى او بعد از آن موضحه برهم زد او را پس
كشت او را پس امام گفت كه آن مرد اول ضامنست ديت نفس را مگر ديت موضحه زيرا كه او بخشيده ديت
موضحه را براى او ونبخشيده ديت نفس را ودر سمحاق وآن سر شكستنى است كه پائين موضحه است يعنى استخوان
نمايان نشده باشد گاهى در سمحاق است چون باشد در رو مثل زيادتى ديت بر قدر زشتى ودر شجه مامومه است ثلث ديت
مخففه نفس وآن شجه ايست كه گذشته باشد ونرسيده است سوى مغز سر پس آن پرده در ميان شجه ومغز سر است
ودر شجه جائفه است ثلث ديه مغلظه نفس وآن شجه ايست كه بتحقيق رسيده بمغز سر ودر شجه منقله است
پانزده شتران وآن شجه ايست كه بتحقيق گرديد زخمى كه منتقل شد بسبب آن ريزه هاى استخوان نهم حديث
عن الفضيل بن يسار قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الذراع إذا ضرب فانكسر منه الزند
قال فقال إذا يبست منه الكف فشلت أصابع الكف كلها فإن فيها ثلثي الدية دية اليد
وإن شلت بعض الأصابع وبقي بعض فإن في كل إصبع شلت ثلثي ديتها قال وكذلك الحكم
في الساق والقدم إذا شلت أصابع القدم شرح فا در فشلت براى بيانست واين احترازست از صورتى
كه دست نيز خشك شده باشد زيرا كه در آن صورت كل ديت يك دست مى بايد موافق آنچه گذشت در حديث اول
باب سيت ودوم كه باب يجب فيه الدية كاملة تا آخرست شلت الشين بانقطه وتشديد لام بصيغه ماضى غائبه
معلوم يا مجهول باب علم است يعنى روايت است از فضيل بن يسار گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را
از ساعد چون زده شود پس شكسته شود بسبب آن بند دست راوى گفت كه پس امام گفت كه چون خشك شود
بسبب آن كف دست بمرتبه اى كه شل شود بسبب آن انگشتان دست همه آنها پس بدرستى كه در آن صورت است دو ثلث
ديتى كه ديت دست است واگر شل شود بعض انگشتان وباقى ماند بعضى پس بدرستى كه در هر انگشتى كه شل شده دو ثلث
ديت آن انگشت است امام گفت كه وچنانست حكم در ساق وپا چون شل شود انگشتان پا مراد ديتى كه
از ديت انگشتان زياد ميشود بر ديت شكستن زند وساق كه معلوم نيست چنانچه مذكور شد در حديث پنجم اين باب
وبيان شد تقرير حديث آينده دهم حديث عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال في الإصبع عشر الدية
إذا قطعت من أصلها أو شلت قال وسألته عن الأصابع أسواء هن في الدية قال نعم قال
وسألته عن الأسنان فقال ديتهن سواء شرح عشر الدية بعنوان تقريبست ومراد باصابع چهار انگشت غير

ابهام است و بیان اینها شد در شرح حدیث ششم باب الرجل یقتل المرأة تا آخر که باب بیستم است مراد و شلل ده او شلت
آنست که بسبب ضربتی صلاحیت بر گشته باشد بقرینه حدیث سابق مراد باسنان دوازده دندان پیش دهن است
موافق آنچه می آید در حدیث اول باب سی و ششم در فقره الاسنان تا آخر و بیان میشود یعنی روایتست از حلبی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که در انگشت است ده یک دیت نفس تقریبا چون بریده شود و از هیچ یا شل شود بضربتی علیحده
بان راوی گفت که و پرسیدم امام را از چهار انگشت غیر ابهام که آیا برابر اند آنها در دیت امام گفت که آری
گفت که و پرسیدم امام را از دندانهای پیش دهن پس گفت که دیت آنها برابر است نهم اصل عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال اصابع الیدین والرجلین سواء فی الدیة فی کل اصبع
عشر من الابل وفی الظفر خمسة دنانیر شرح نسخه و نا بزرو صورتیست که سفید بیرون آمده باشد زیرا که
اگر بیرون نیاید یا سیاه و فاسد بیرون آید ده شتر و ده دینار است بقرینه آنچه می آید در جمله معترضه اصل دهم باب سی و ششم
یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که انگشتان در دست و در پا غیر ابهام
برابر اند در دیت در هر انگشتی ده است و از جمله شتران تقریبا بیان این شد در شرح سابق و در ناخنست پنج دینار طلا
دوازدهم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلم قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی
النافذة تکون فی العضو ثلث دیة ذلک العضو شرح النافذه بنون و الف و کسر فا و ذال با نقطه مأمومه موافق
آنچه گذشت در حدیث ششم این باب و موافق نسخه که می آید در فقره الی و در بعض اینجا الناقله بقاف و لام است و در
الناقبه بقاف و با یک نقطه است و آنها خوب نیستند زیرا العضو اینجا عبارت از سر است پس آنچه بحث منافات ندارد با آنچه
گذشت در حدیث پنجم این باب و با آنچه می آید در حدیث باب سی و ششم در فقره الکف که دفی النافذة فیها ان لم تنسد خمس
الیه مائة دینار و امثال آن ثلث منصوب و مفعول قضی است یعنی روایتست از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نافذه که میان تهی باشد در سر ثلث دیت آن سر را مراد بدیت سر دیت نفس است
و ثلث آن سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است باب سی و ششم اصل باب تفسیر الجراحات والشجاج شرح
این باب توضیح و بیان معنی الفاظ مستعمله در جراحتها و شکستگیها در سر است و در این باب کلام مصنف است اصل
اولها تسمی الحارصة وهی التی تخدش ولا تجری الدم ثم الدامیة وهی التی یسیل منها
الدم ثم الباضعة وهی التی تبضع اللحم وتقطعه ثم المتلاحمة وهی التی تبلغ فی اللحم
ثم السمحاق وهی التی تبلغ العظم والسمحاق جلدة رقیقة علی العظم ثم الموضحة وهی التی
توضح العظم ثم الهاشمة وهی التی تهشم العظم ثم المنقلة وهی التی تنقل العظم من
الموضع الذی خلقه الله ثم الآمة والمأمومة وهی التی تبلغ ام الدماغ ثم الجائفة وهی

التی

التی تصیر فی جوف الدماغ شرح تسمی بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب تفعیلست الحارصه بحا بی نقطه و را بی نقطه
و صاد بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر شکافنده اندک تخدش بتا و خا با نقطه و دال بی نقطه و شین با نقطه بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب ضرب است لا تجری بجیم و را بی نقطه بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب افعالست و باقی
دیگر بیان شد در شرح حدیث اول و دوم باب سابق من در منها برای سببیت یا برای ابتداست تبضع بباء یک نقطه
و ضاد با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب منع است و تقطعه از باب منع از قبیل عطف تفسیرست تبلغ
بباء یک نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است جلده بکسر جیم و سکون لام و تا وحدت است
تهشم بشین با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است الهشم شکستن تنقل بنون و قاف بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب نصر است آمه بهمزه و الف و تشدید میم است و مراد اینست که این شجه دو نام دارد یعنی اولها نام
آسیده میشود حارصه و آن جراحتیست که میخراشد پوست سر را و روان نمیکند خون را دوم بعد از آن دامیه است
و آن جراحتیست که روان میشود بسبب او خون و بیان شد در شرح حدیث اول باب سابق که این مخالف
مشهور میان اهل لغت است سیوم بعد از آن باضعه است و آن جراحتیست که پاره میکند گوشت و میبرد آنرا
اندکی چهارم بعد از آن متلاحمه است و آن جراحتیست که رسا میشود در گوشت پنجم بعد از آن سمحاق است
و آن جراحتیست که میرسد باستخوان و سمحاق پوستی است نازک بر روی استخوان مراد اینست که بان
پوست نازک میرسد و آنرا میشکافد ششم بعد از آن موضحه است و آن جراحتیست که نمایان میکند استخوان را
هفتم بعد از آن هاشمه است و آن جراحتیست که میشکند استخوان را هشتم بعد از آن منقله است و آن
جراحتی است که نقل میکند بعض اجزای استخوان را از جایی که آفریده آنرا الله در آن نهم بعد از آن آمه و مأمومه است
و آن جراحتیست که میرسد به پرده که محیط بمغز سر است دهم بعد از آن جائفه است و آن جراحتیست که میگردد
در اندرون مغز سر باب سی و هفتم اصل باب الخلقة التی تقسم علیها الدیة فی الاسنان والاصابع شرح
الخلقه بکسر خا با نقطه و سکون لام و قاف آفرینش یعنی نوعی از آفریده شده تقسم بقاف و سین بی نقطه بصیغه
مضارع غایبه مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است مراد باسنان اینجا دندانها مطلقاست موافق آنچه بیان میشود
در شرح حدیث اول این باب یعنی این باب بیان آفرینشی است که بخش کرده میشود بر آن خونبهای
نفس در دندانها و انگشتان در این باب دو حدیث است اول اصل عن زیاد بن سوقة عن الحکم بن عتیبة
قال قلت لابی جعفر علیه السلم اصلحک الله ان بعض الناس فی فیه اثنان وثلثون سنا وبعضهم
له ثمانیة وعشرون سنا فعلی کم تقسم دیة الاسنان فقال الخلقة انما هی ثمانیة وعشرون
سنا اثنتا عشرة فی مقادیم الفم وست عشرة فی مواخیره فعلی هذا قسمة دیة الاسنان شرح

روایتست از زیاد بن سوقه بضم سین بی‌نقطه و سکون واو و قاف از حکم بفتح حاء بی‌نقطه و فتح کاف ابن عتیبه بضم عین
بی‌نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که نگاه دارد
ترا الله هر دستی که بعضی مردمان در دهن او سی و دو دندانست و بعضی مردمان برای اوست بیست و هشت
دندان پس بنا بر چند بخش کرده میشود خونبهای دندانها پس امام گفت که آفرینش اصلی جز این نیست که
آن بیست و هشت دندانست دوازده در پیشهای دهن است و شانزده در پسهای دهن است پس بنا بر این است
بخش کردن خونبهای دندانها اصل فَدِيَةُ كُلِّ سِنٍّ مِنَ الْمَقَادِيمِ إِذَا كُسِرَتْ حَتَّى تَذْهَبَ خَمْسُمِائَةِ
دِرْهَمٍ فَدِيَتُهَا كُلُّهَا سِتَّةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَفِي كُلِّ سِنٍّ مِنَ الْمَوَاخِيرِ إِذَا كُسِرَتْ حَتَّى تَذْهَبَ مِائَتَانِ
وَخَمْسُونَ دِرْهَماً وَهِيَ سِتَّ عَشَرَةَ سِنّاً فَدِيَتُهَا كُلُّهَا أَرْبَعَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ فَجَمِيعُ دِيَةِ
الْمَقَادِيمِ وَالْمَوَاخِيرِ مِنَ الْأَسْنَانِ عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ شرح پس خونبهای هر دندان از پیشها چون شکسته
شود تا آنکه رود پانصد درهم است پس خونبهای آنها همگی شش هزار درهمست و در هر دندانی از پسها چون شکسته
شود تا آنکه رود دویست و پنجاه درهمست و آنها شانزده دندانست پس خونبهای آنها همگی چهار هزار درهمست
پس جمیع خونبهای پیشها و پسها از جمله دندانها ده هزار درهمست موافق آنچه گذشت در حدیث نهم باب ... من الدیة
کامله تا آخر که باب بیست و هفتم است بدانکه جمع میان این و آنچه گذشت در حدیث دهم باب سابق که دیت اسنان همگی
بنا بر ... که اسنان در دو معنی مستعمل میشود اول دندانهای دوازده گانه پیش و ... شش در پایین و شش
در بالا و در مقابل آنها اضراس است و آنها شانزده دندانند پس دهن بیست و هشت ... چنانچه
بیان میشود در باب آینده در فقره الاسنان تا آخر دوم دندانها مطلقا و چون راوی در این حدیث در معنی دوم
استعمال کرده امام علیه السلام در این حدیث موافقت او کرده و در احادیث تساوی اسنان در دیت مراد معنی اول است
پس منافاتی نیست اصل وَإِنَّمَا وُضِعَتِ الدِّيَةُ عَلَى هَذَا فَمَا زَادَ عَلَى ثَمَانِيَةٍ وَعِشْرِينَ سِنّاً فَلَا دِيَةَ لَهُ وَمَا
نَقَصَ فَلَا دِيَةَ لَهُ هَكَذَا وَجَدْنَاهُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ شرح فلا دیة له در اول بمعنی است که دیه جداگانه از دیت
نفس که ده هزار درهمست ندارد بلکه دیت آن ... چنانچه می‌آید در باب آینده در جمله حدیث دهم که فی الاصبع الزائدة
اذا قطعت ثلث الدیة الصحیحة و در دوم بمعنی است که بقدر نقصه از ده هزار درهم چیزی کم میشود و مقید است که مراد این
باشد که دیت مجموع دندانها اگر شکسته شود زیاده و کم از ده هزار درهم نمیشود در صورت زیاده و نقصان والله اعلم یعنی
و جز این نیست که قرار داده شده خونبها بر این بیست و هشت دندان پس آنچه زیاده شود بر بیست و هشت دندان خواه از پیش
یا پس آن دندانها باشد و خواه در دو طرف آن دندانها باشد پس نیست خونبهایی برای آن و آنچه کم شده از بیست و هشت
پس نیست خونبها برای آن چنین یافته‌ایم در کتاب علی صلی الله علیه اصل قال فقال الحکم فقلت إن الدیات إنما

كَانَتْ تُؤْخَذُ قَبْلَ الْيَوْمِ مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ قَالَ فَقَالَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِي الْبَوَادِي قَبْلَ
الْإِسْلَامِ فَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْلَامُ وَكَثُرَتِ الْوَرِقُ فِي النَّاسِ قَسَمَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْوَرِقِ
قَالَ الْحَكَمُ فَقُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ مَنْ كَانَ الْيَوْمَ مِنْ أَهْلِ الْبَوَادِي مَا الَّذِي يُؤْخَذُ مِنْهُمْ فِي الدِّيَةِ
الْيَوْمَ إِبِلٌ أَوْ وَرِقٌ فَقَالَ الْإِبِلُ الْيَوْمَ مِثْلُ الْوَرِقِ بَلْ هِيَ أَفْضَلُ مِنَ الْوَرِقِ فِي الدِّيَةِ شرح
زیاد گفت که پس گفت حکم که پس گفتم که بدرستی که خونبهای دندانها جز این نیست که بود که گرفته میشد پیش از این روز که از شتران
و گاوان و گوسفندان پس چگونه میگویی که در کتاب علی چنین است حکم گفت که پس امام گفت که جز این نیست که
بود آن در صحراها پیش از قوت اسلام پس وقتی که قوت گرفت اسلام و بسیار شد درهم در مردمان صحراها نیز
بخش کرد خونبهای دندانها امیر المؤمنین علیه السلام بنا بر درهم و اهل صحراها نیز گفت حکم که پس گفتم امام را که خبر ده مرا که چه
کرده باشند در این روزگار که کثرت درهم از اهل صحراها چیست آنچه گرفته میشود از ایشان در خونبها در این روزگار
آیا شتران یا درهمی پس امام گفت که شتران در این روزگار مثل درهمست در اهل صحراها بلکه آنها بهتر است
از درهمها در خونبهای اهل صحراها اصل إِنَّهُمْ كَانُوا يَأْخُذُونَ مِنْهُمْ فِي دِيَةِ الْخَطَاءِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ يُحْسَبُ
لِكُلِّ بَعِيرٍ مِائَةُ دِرْهَمٍ فَذَلِكَ عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ قُلْتُ لَهُ فَمَا أَسْنَانُ الْمِائَةِ بَعِيرٍ قَالَ فَقَالَ مَا
حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ ذُكْرَانٌ كُلُّهَا شرح بدرستی که اهل بوادی بودند که میگرفتند از اهل بوادی در خونبهای قتل خطا
صد از جمله شتران بر حالی که حساب کرده میشد برای هر شتری صد درهم پس حاصل جمع آن ده هزار درهمست گفتم
امام را که پس چیست سالهای آن صد شتر حکم گفت که پس امام گفت که آنچه گذشته باشد بر آن سال بر حالی که نرینگان
باشد همگی آن بدانکه جمع میان این و آنچه گذشت در حدیث سیوم باب الدیة فی قتل العمد والخطاء که باب ششم است بحمل این
بصورت اعسار عاقله و بصورت عدم عاقله و ادای دیت از بیت المال بخلاف آنچه گذشت میتواند بود والله اعلم دوم اصل
عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَصَابِعِ الْيَدَيْنِ وَأَصَابِعِ الرِّجْلَيْنِ أَرَأَيْتَ مَا زَادَ فِيهِمَا
عَلَى عَشْرِ أَصَابِعَ أَوْ نَقَصَ مِنْ عَشْرٍ فِيهَا دِيَةٌ قَالَ فَقَالَ لِي يَا حَكَمُ الْخِلْقَةُ الَّتِي قُسِمَتْ عَلَيْهَا الدِّيَةُ عَشْرُ أَصَابِعَ
فِي الْيَدَيْنِ فَمَا زَادَ أَوْ نَقَصَ فَلَا دِيَةَ لَهُ وَعَشْرُ أَصَابِعَ فِي الرِّجْلَيْنِ فَمَا زَادَ أَوْ نَقَصَ فَلَا دِيَةَ لَهُ وَفِي كُلِّ
إِصْبَعٍ مِنْ أَصَابِعِ الْيَدَيْنِ أَلْفُ دِرْهَمٍ وَفِي كُلِّ إِصْبَعٍ مِنْ أَصَابِعِ الرِّجْلَيْنِ أَلْفُ دِرْهَمٍ وَكُلُّ مَا كَانَ مِنْ
شَلَلٍ فَهُوَ عَلَى الثُّلُثِ مِنْ دِيَةِ الصِّحَاحِ شرح فلا دیة له منافات ندارد با آنچه می‌آید در باب آینده در جمله حدیث دهم چنانچه
ظاهر میشود از آنچه گذشت در شرح حدیث اول این باب ذکر الف بعنوان تقریب چنانچه گذشت در شرح حدیث
ششم باب الرجل یقتل المرأة تا آخر که باب بیستم است شلل بضم شین و فتح لام اول بیان شد در شرح حدیث چهاردهم
باب الرجل الحر یقتل مملوک غیره تا آخر که باب بیست و چهارم است صحاح بکسر صاد جمع صحیح است سیم روایت است از حکم بن عتیبه گفت که

پس بدان امام محمد باقر علیه السلام را از انگشتان دو دست و انگشتان دو پا که جمع ده مرا که آنچه زیاده باشد در آنها بر ده انگشت
یا کم باشد از ده در آن است خونبهای کامل گفت که پس امام گفت مرا که ای حکم آیا میبینی که بخشش کرده شد بر آن خونبهای ده
انگشت است از دو دست پس آنچه زیاده شد یا کم شد پس نیست خونبهایی برای آن و ده انگشت است در دو پا پس آنچه
زیاده شد یا کم شد پس نیست خونبهایی برای آن و در هر انگشتی از انگشتان دو دست هزار درهم و در هر انگشتی
از انگشتان دو پا است هزار درهم و در هر چه باشد از جمله شلها پس در آن بر ثلث از خونبهای صحیحها است **باب سی و هشتم**
اصل باب شرح این باب است بی عنوان و در بعض نسخ باب آخر است در این باب یک حدیث است و در انتهای آن یک حدیث زیاده آخر
از جمله معترضه مشتمل بر احادیث دیگر مذکور میشود و بعضی جدا کرده و بعضی آن نسخه و آن عبارت در این باب دو از ده
میشود **اصل** علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن فضال و محمد بن عیسی عن یونس جمیعا قالا عرضنا کتاب الفرائض
عن امیر المؤمنین علی ابی الحسن الرضا علیهما السلام فقال هو صحیح و عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد
عن الحسن بن ظریف عن ابیه ظریف بن ناصح قال حدثنی رجل یقال له عبد الله بن ایوب قال حدثنی
ابو عمرو المتطبب قال عرضته علی ابی عبد الله علیه السلام قال افتی امیر المؤمنین صلی الله علیه فکتب الناس
فتیاه و کتب به امیر المؤمنین الی امرائه و رؤوس اجناده **شرح** محمد بن عیسی عطف بر ابن است جمیعا عبارت از
ابن فضال و یونس الفرائض بفتح فاء و راء و کسر همزه و ضاد با نقطه جمع فریضه فعیله بمعنی مفعوله است لازم کرده شده ای
الله تعالی حدیث و مانند آنها و شاید که مراد کتاب الفرائض کتاب الدیات باشد موافق آنچه گذشت در حدیث اول
باب بیست و ششم که باب ما یجب فیه الدیة کاملة تا آخر است و در تهذیب بجای این الکتاب است موافق آنچه گذشت در
حدیث پنجم باب سی و پنجم و حدیث نهم باب سی و دوم و بیان شد کتاب الدیات تصنیف ظریف بن ناصح است و مشتمل است
بر آنچه در این حدیث منقول میشود که امیر المؤمنین علیه السلام آن را گفته و نوشته شیخ طوسی در فهرست گفته که ظریف بن ناصح له
کتاب الدیات اخبرنا به الشیخ المفید رضی الله عنه عن ابی الحسن احمد بن محمد بن الحسن بن الولید و اخبرنا ابن ابی جید عن محمد بن
الحسن بن الولید عن الصفار عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال عنه و در کتاب الرجال ظریف بن ناصح
در اصحاب امام محمد باقر علیه السلام ذکر کرده و عدة معطوف است بر علی بن ابراهیم ظریف بفتح ظاء با نقطه و کسر راء بی نقطه است
ضمیر قال در قال حدثنی رجل راجع بحسن بن ظریف است بقرینه آنچه می آید در جمله معترضه دوم و بیان میشود پس ظاهر این است
که او از قلم کاتبان افتاده و قال یا در حدثنی افتاده باشد مثل ابن سنان می آید در حدیث نهم باب القسامة که باب پنجاهم است
و در آنجا عن عبد الله بن ایوب است بجای قال حدثنی رجل یقال له عبد الله بن ایوب و در آنجا نیز او از قلم کاتبان افتاده
والله اعلم ضمیر منصوب در عرضته راجع بکتاب است ضمیر قال در قال افتی راجع بظریف بن ناصح است یا راجع بابی عبد الله
علیه السلام است و احتمال دوم موافق است بافقیه در باب دیة جوارح الانسان و بنا بر احتمال اول افتی امیر المؤمنین صلی الله علیه

کلام

کلام امام محمد باقر علیه السلام است و ترک تصریح ظریف بنابر اعتماد بر ظهور مراد است و مع هذا مصنف رحمه الله تصدیق امام
رضا علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام را نقل کرده برای دفع توهم اینکه ظریف این سخن را از غیر امام شنیده باشد **یعنی**
روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن علی بن فضال و روایت کرد علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس
بن عبد الرحمن همگی گفتند که عرض کردیم کتاب ظریف را در دیات که منقول است از امیر المؤمنین بر ابو الحسن امام رضا
علیه السلام پس گفت که آن صحیح است و روایت کرده جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد از حسن بن ظریف از پدرش
ظریف بن ناصح و حسن بن ظریف گفت که خبر داد مرا مردی که گفته میشد او را عبد الله بن ایوب گفت که خبر داد مرا
ابو عمرو متطبب گفت که عرض کردم کتاب ظریف را بر امام جعفر صادق علیه السلام مراد این است که امام جعفر صادق علیه السلام
تصدیق کرد ظریف گفت که فتوی داد امیر المؤمنین صلی الله علیه پس نوشتند مردمان فتوای او را و نوشت آن
فتوی را امیر المؤمنین سوی امرای خود و سرداران لشکرهای خود **اصل** فیما کان فیه ان اصیب شفر
العین الاعلی فشتر فدیته ثلث دیة العین مائة دینار و ستة و ستون دینارا و ثلثا
دینار و ان اصیب شفر العین الاسفل فشتر فدیته نصف دیة العین مائتا دینار و خمسون
دینارا **شرح** فیما کان فیه کلام امام محمد باقر علیه السلام است و ضمیر فیه راجع بمکتوب امیر المؤمنین سوی امرا و رؤس
اجناد است ان اصیب تا آخر کلام امیر المؤمنین علیه السلام است شفر بضم و بفتح شین با نقطه و سکون فاء و راء بی نقطه
بیان شد که در شرح حدیث اول باب ان الجروح قصاص که باب سی و یکم است الاعلی و الاسفل مرفوع و صفت
شفر است فشتر بشین با نقطه و تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه بصیغه ماضی مجهول از باب علم یا مجهول باب ضرب است
الشتر بفتح شین و فتح تاء بریده شدن و برگشتن پلک چشم و بفتح شین و سکون تاء بمعنی بریدن **یعنی** پس از جمله
آنچه بود در آن مکتوب این است که اگر ضرر رسانیده شود پلک چشم که بالا است پس بریده شود پس خونبهای آن ثلث
خونبهای یک چشم است که صد دینار طلا و شصت و شش دینار و دو ثلث دینار است و اگر ضرر رسانیده شود پلک چشم که
پایین است پس بریده شود پس خونبهای آن نصف خونبهای یک چشم است که دویست دینار و پنجاه دینار طلا است
اصل فان اصیب الحاجب فذهب شعره کله فدیته نصف دیة العین مائتا دینار و خمسون دینارا
فما اصیب منه فعلی حساب ذلک **شرح** پس اگر ضرر رسانیده شود ابرو پس برود موی آن همگی آن پس خونبهای
آن نصف خونبهای چشم است که دویست دینار و پنجاه دینار است پس آنچه ضرر رسانیده شود از جمله ابرو خواه نصف و خواه
ثلث و خواه ربع و خواه غیر آنها پس بر حساب آن است **اصل الانف** فان قطع روثة الانف و هی طرفه فدیته
خمسمائة دینار و ان انفذت فیه نافذة لا تنسد بسهم او رمح فدیته ثلاثمائة دینار و ثلاثة
و ثلاثون دینارا و ثلث دینار و ان کانت نافذة فبرأت و التأمت فدیتها خمس دیة روثة الانف

مِائَةُ دِينَارٍ فَمَا أُصِيبَ مِنْهُ فَعَلَى حِسَابِ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَتْ نَافِذَةٌ فِي إِحْدَى الْمَنْخِرَيْنِ إِلَى الْخَيْشُومِ
وَهُوَ الْحَاجِزُ بَيْنَ الْمَنْخِرَيْنِ فَدِيَتُهَا عُشْرُ دِيَةِ رَوْثَةِ الْأَنْفِ خَمْسُونَ دِينَاراً لِأَنَّهُ النِّصْفُ وَإِنْ
كَانَتْ نَافِذَةٌ فِي إِحْدَى الْمَنْخِرَيْنِ أَوِ الْخَيْشُومِ إِلَى الْمَنْخِرِ الْآخَرِ فَدِيَتُهَا سِتَّةٌ وَسِتُّونَ دِينَاراً
وَثُلُثَا دِينَارٍ **شرح** الانف ونفاذ رش در این حدیث کلام ظریف بن ناصح است وتقدیر چنین باب الانف است فان قطع
تا آخر کلام امیر المؤمنین علیه السلام است روثه بفتح را بی نقطه وسکون واو وثا سه نقطه عبارتست از آنچه حکام جور بعقوبه
سیاست میبرند از بینی وآن سر بینی است که بشکل مثلث است ونصف مجموع بینی است تقریبا وحی طارفه کلام ظریف
وکلام امام محمد باقر وکلام امیر المؤمنین علیه السلام میتواند بود انفذت بنون وفا وذال با نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب
افعالست ضمیر فیه راجع بانف است نافذه چهارجا بنون وفا وذال با نقطه مرفوعست ودر اول نایب فاعلست لا تنسد
بسین بی نقطه وتشدید دال بی نقطه بصیغه نفی مضارع غایبه معلوم باب انفعال صفت نافذه است ومراد آنست که بهم
نمی آورد البهم متعلق بانفذت است کانت سه جا از افعال تامه است پس نافذه سه جا مرفوع وفاعلست برات بیا
ورا بی نقطه وبهمزه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر ومنع است التامت بهمزه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افتعال است
وان کانت دردوم در نسخ بواو است وظاهر فا مینماید برای اینکه بیان فما اصیب منه فعلی حساب ذلک شود پس واو
برای عطف تفسیرست که مراد آنکه اصابت بمعنی قطع باشد ومشار الیه ذلک دیه روثة الانف است که پانصد دینارست
ومراد این باشد که اگر مثلا نصف روثة الانف بریده شده باشد دیتش دویست وپنجاه دینارست واگر کل روثة الانف
ونصف آنچه بالا ترست بریده شده باشد دیتش هفتصد وپنجاه دینارست وبرین قیاس است باقی صور المنخر
بفتح وکسر میم وسکون نون وکسر خا ودرفتح میم وفتح خا وبضم میم وضم خا سوراخ بینی خیشوم بفتح خا با نقطه وسکون یا دو نقطه
در پایین وضم شین با نقطه وسکون واو است وهو الحاجز بین المنخرین کلام ظریف یا کلام امام محمد باقر علیه السلام یا کلام امیر المؤمنین
علیه السلام است **یعنی** این باب بیان بینی است پس اگر بریده شود روثه بینی وآن معظم الف بینی است پس خونبهای آن
پانصد دینار طلاست واگر گذرانده شود در بینی گذرنده که سرهم نیاورد چیزی یا نیزه مثلا پس خونبهای آن سیصد دینار
وسی وسه دینار وثلث دینارست مراد اینست که دیت آن دو ثلث دیت روثة الانف است واگر باشد گذرنده پس حاذق
شود وبهم آورد پس خونبهای آن خمس خونبهای روثة الانف است که صد دینارست پس آنچه ضرر رسانیده شود
از جمله بینی پس بحساب آنست واگر باشد گذرنده در یکی از دو سوراخ تا خیشوم یعنی که نصف خیشوم نیز رفته شود
وآن معنی پرده میان دو سوراخ بینی است پس خونبهای آن عشر خونبهای روثة الانف است که پنجاه دینارست زیرا
که آن نصف چیزیست که خونبهای آن صد دینار بود واگر باشد گذرنده در یکی از دو سوراخ بینی وخیشوم تا سوراخ بینی
دیگر پس خونبهای آن شصت وشش دینار ودو ثلث دینارست مراد اینست که دیت آن دو ثلث دیت چیزیست که

دیت

دیت آن صد دینارست **جمله معترضه اول اصل** عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ
بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِ قَضَى فِي خَرْمِ الْأَنْفِ ثُلُثَ دِيَةِ الْأَنْفِ **شرح** مصنف جمعی در اثنای نقل از کتاب ظریف چون فارغ
شد از آنچه متعلق بانف بود این حدیث را ذکر کرد برای تقویت آن الخرم بفتح خا با نقطه وسکون را بی نقطه مصدر باب
ضرب سوراخ کردن بینی از طرفی تا منتهای طرفی دیگر وبفتح را مصدر باب علم سوراخ شدن بینی بهمان روش دیة الانف
عبارتست از دیت مجموع انف که هزار دینارست پس ثلث دیة الانف وثلث دیة الانف است موافق آنچه گذشت
از جمله کتاب ظریف **یعنی** روایت کرده جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد از محمد بن حسن بن شمون بفتح شین نقطه دار
وتشدید میم مضموم از عبد الله بن عبد الرحمن از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه
حکم کرد در سوراخ کردن تمام بینی ثلث خونبهای بینی را **اصل باب الشفتین** وَبِالْإِسْنَادِ الْأَوَّلِ قَالَ وَإِذَا قُطِعَتِ
الشَّفَةُ الْعُلْيَا وَاسْتُؤْصِلَتْ فَدِيَتُهَا خَمْسُمِائَةِ دِينَارٍ فَمَا قُطِعَ مِنْهَا فَبِحِسَابِ ذَلِكَ فَإِنِ انْشَقَّتْ
حَتَّى تَبْدُوَ مِنْهَا الْأَسْنَانُ ثُمَّ دُووِيَتْ وَبَرَأَتْ وَالْتَأَمَتْ فَدِيَتُهَا مِائَةُ دِينَارٍ فَذَلِكَ خُمُسُ
دِيَةِ الشَّفَةِ إِذَا قُطِعَتْ فَاسْتُؤْصِلَتْ وَمَا قُطِعَ مِنْهَا فَبِحِسَابِ ذَلِكَ وَإِنْ شُتِرَتْ فَشِينَتْ
شَيْناً قَبِيحاً فَدِيَتُهَا مِائَةُ دِينَارٍ وَثَلَاثَةٌ وَثَلَاثُونَ دِينَاراً وَثُلُثُ دِينَارٍ وَدِيَةُ الشَّفَةِ السُّفْلَى
إِذَا اسْتُؤْصِلَتْ ثُلُثَا الدِّيَةِ سِتُّمِائَةٍ وَسِتَّةٌ وَسِتُّونَ دِينَاراً وَثُلُثَا دِينَارٍ فَمَا قُطِعَ مِنْهَا فَبِحِسَابِ
ذَلِكَ فَإِنِ انْشَقَّتْ حَتَّى تَبْدُوَ الْأَسْنَانُ مِنْهَا ثُمَّ بَرَأَتْ وَالْتَأَمَتْ فَدِيَتُهَا مِائَةٌ وَثَلَاثَةٌ
وَثَلَاثُونَ دِينَاراً وَثُلُثُ دِينَارٍ وَإِنْ أُصِيبَتْ فَشِينَتْ شَيْناً قَبِيحاً فَدِيَتُهَا ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ
وَثَلَاثُونَ دِينَاراً وَثُلُثُ دِينَارٍ وَذَلِكَ نِصْفُ دِيَتِهَا **شرح** باب الشفتین مضمون کلام ظریف است بنابر اینکه
غیر ظریف الشفتان گفته موافق سابق ولاحق ومصنف تغییر داده بسبب جمله معترضه تا مبادا کسی خیال کند که این
تتمه جمله معترضه است وذکر وبالاسناد الاول نیز برای همین است ضمیر مستتر در قال راجع بامیر المؤمنین است استوصلت
بر او مستقیم از همزه وصاد بی نقطه بصیغه مجهول باب استفعالست **بدانکه** خمسمائة دینار تا قول او وثلثا دینار منافیست با آنچه
گذشت در حدیث پنجم باب سیصد وهفتم که باب جمیع الدیه است از آنجا تا آخر که فی الشفة السفلی ستة آلاف وفی العلیا
اربعة آلاف لان السفلی تمسک الماء وایضا مستلزم اینست که دیت شفتین زیاده از دیت نفس باشد ومصنف رحمه الله
ذکر جمله معترضه دوم میکند برای اشارت باینکه در اینجا از ظریف سهوی واقع شده وآنچه معمول بهاست آنست که گذشت
واین منافات ندارد با اینکه باقی نقل ظریف در این حدیث معمول به باشد تبدو بی نقطه ودال بی نقطه وواو بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب نصر ستر صورتست الاسنان مرفوع وفاعلست دوویت بضم دال بی نقطه وسکون واو اول وکسر واو دوم

وفتح یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایب مجهول باب مفاعله است شینت بکسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و فتح نون است شیئا بفتح شین و سکون یاء است و تنکیر برای مبالغه است **یعنی** این باب بیان
دو لب است و پسندید اول این باب امیرالمؤمنین گفت که و اگر بریده شود لب بالاتر با نیروش که از بیخ بریده
شود پس خونبهای آن پانصد دینار است پس آنچه بریده شود از جمله لب بالاتر پس بحساب آنست و اگر
شکافته شود تا آنکه نمایان شود از آن دندانها بعد از آن دو اگر دوا شود و چاق شود و بهم آورد پس خونبهای
آن صد دینار است پس آن خمس خونبهای آن لب است چون بریده شود با نیروش که از بیخ بریده شود و
آنچه بریده شود از جمله لب بالا و بهم آورد پس بحساب آنست پس اگر بریده شود و بهم آورد پس زشت کرده شود
زشتی بدی پس خونبهای آن صد دینار و سی و سه دینار و ثلث دینار است و خونبهای لب پایین تر چون از بیخ
بریده شود دو ثلث خونبهای نفس است که ششصد و شصت و شش دینار و دو ثلث دینار است پس آنچه
بریده شود از جمله آن لب پس بحساب آنست پس اگر شکافته شود تا آنکه نمایان شود دندانها از آن بعد از آن
چاق شود و بهم آورد پس خونبهای آن صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و اگر ضرر رسانیده شود
پس زشت کرده شود زشتی بدی پس خونبهای آن یکصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و آن نصف
خونبهای لب پایین تر است **جمله معترضه دوم است** وَفِي رِوَايَةِ ظَرِيفٍ قَالَ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابن ظ
عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ بَلَغَنَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَضَّلَهَا لِأَنَّهَا تُمْسِكُ الطَّعَامَ
مَعَ الْأَسْنَانِ فَلِذَلِكَ فَضَّلَهَا فِي حُكُومَتِهِ **شرح** در نسخ وفی روایة ظریف قال فسألت ابا عبد الله علیه السلام است
و در فقیه و تهذیب بجای آن قال و سألت ابا جعفر علیه السلام است و این بهتر است زیرا که اهل کتب رجال ظریف را
از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام نشمرده اند و از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام شمرده اند و ممکن است که بجای وفی
ظریف وفی روایة ابن ظریف باید و مقصود این باشد که در روایت حسن بن ظریف از عبد الله بن ابو ایوب
از ابو عمرو متطبب ابو عمرو گفت فاء در فسألت برای تفریع است و اشارت است باینکه مستبعد نمود اینکه خونبهای
مجموع دو لب زیاده بر خونبهای نفس باشد و بنابر آن چون باینجا رسیدیم سوال کردم از آن و حاصل جواب امام است
که آنچه بما رسیده از امیرالمؤمنین علیه السلام تفضیل خونبهای لب پایین بر لب بالا است نه آنکه خونبهای مجموع
دو لب زیاده بر خونبهای نفس باشد پس چون در پایین ششصد دینار است در بالا چهارصد دینار است **یعنی**
و در روایت حسن بن ظریف ابو عمرو متطبب گفت که پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آن پس
امام گفت که رسید بما اینکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ترجیح داد لب پایین را برای اینکه آن نگاه میدارد طعام را
بر حالی که آن طعام با دندانهاست در وقت خاییدن پس برای آنست که ترجیح داد آن را در داوری خود **حمل الله**

وفی الخد

وَفِي الْخَدِّ إِذَا كَانَ فِيهِ نَافِذَةٌ يُرَى مِنْهَا جَوْفُ الْفَمِ فَدِيَتُهَا مِائَتَا دِينَارٍ فَإِنْ دُووِيَ
فَبَرَأَ وَالْتَأَمَ وَبِهِ أَثَرٌ بَيِّنٌ وَشَيْنٌ فَاحِشٌ فَدِيَتُهُ خَمْسُونَ دِينَاراً فَإِنْ كَانَتْ نَافِذَةً
فِي الْخَدَّيْنِ كِلَيْهِمَا فَدِيَتُهَا مِائَةُ دِينَارٍ وَذَلِكَ نِصْفُ دِيَةِ الَّتِي يُرَى مِنْهَا الْفَمُ فَإِنْ كَانَتْ
رَمْيَةً بِنَصْلٍ يَثْبُتُ فِي الْعَظْمِ حَتَّى يَنْفُذَ إِلَى الْحَنَكِ فَدِيَتُهَا مِائَةٌ وَخَمْسُونَ دِينَاراً جُعِلَ
مِنْهَا خَمْسُونَ دِينَاراً لِمُوضِحَتِهَا فَإِنْ كَانَتْ نَاقِبَةً وَلَمْ تَنْفُذْ فَدِيَتُهَا مِائَةُ دِينَارٍ فَإِنْ كَانَتْ
مُوضِحَةً فِي شَيْءٍ مِنَ الْوَجْهِ فَدِيَتُهَا خَمْسُونَ دِينَاراً فَإِنْ كَانَ لَهَا شَيْنٌ فَدِيَةُ شَيْنِهِ
رُبُعُ دِيَةِ مُوضِحَتِهِ فَإِنْ كَانَ جُرْحاً وَلَمْ يُوضِحْ ثُمَّ بَرَأَ وَكَانَ فِي الْخَدَّيْنِ فَدِيَتُهُ عَشَرَةُ دَنَانِيرَ
لم توضح فَإِنْ كَانَ فِي الْوَجْهِ صَدْعٌ فَدِيَتُهُ ثَمَانُونَ دِينَاراً فَإِنْ سَقَطَتْ مِنْهُ جُذْمَةُ لَحْمٍ وَلَمْ تُوضِحْ
وَكَانَ قَدْرَ الدِّرْهَمِ فَمَا فَوْقَ ذَلِكَ فَدِيَتُهُ ثَلَاثُونَ دِينَاراً وَدِيَةُ الشَّجَّةِ إِذَا كَانَتْ تُوضِحُ أَرْبَعُونَ
ناقبة دِينَاراً إِذَا كَانَتْ فِي الْخَدِّ وَفِي مُوضِحَةِ الرَّأْسِ خَمْسُونَ دِينَاراً فَإِنْ نُقِلَ مِنْهَا الْعِظَامُ فَدِيَتُهَا
مِائَةٌ وَخَمْسُونَ دِينَاراً فَإِنْ كَانَتْ نَاقِبَةً فِي الرَّأْسِ فَتِلْكَ الْمَأْمُومَةُ دِيَتُهَا ثُلُثُ الدِّيَةِ وَثَلَاثَةٌ وَثَلَاثُونَ
دِينَاراً وَثُلُثُ دِينَارٍ **شرح** الخد بفتح خاء با نقطه و تشدید دال بی نقطه مقدر باب الخد است وفی الخد متعلق به
وقال فی الخد است پس اذا کان تا آخر ابتدای کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است نافذه در اول و در دوم منفیست
تجریست فان کان جرحا پس ضمیر مستتر راجع بنافذه است و تذکیر باعتبار لفظ با الف جزء است رمیة بفتح راء بی نقطه و
سکون میم و یاء دو نقطه در پایین منصوب است و عبارتست از تیر انداختن بنصل بفتح نون و سکون صاد بی نقطه
پیکان تیر است یثبت با سه نقطه و با یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر صفت نصل است ینفذ بنون و فاء و ذال
با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و فوعه و منصوب است و مراد حنک بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون مفتوح است
جعل بصیغه مجهول است موضحه بصیغه اسم فاعل باب افعال جراحتی است که استخوان را نمایان کند و آن بالای سمحاق است
چنانچه مذکور شد در باب سی و ششم که با تفسیر الجراحات والشجاج است ناقبة بنون و الف و کسر قاف و باء یک نقطه
منصوب است در نسخ ربع بضم میم و عین بی نقطه مفتوح است و در فقیه و تهذیب بجای آن ربع بضم راء بی نقطه و سکون
باء یک نقطه و عین بی نقطه است و حاصل هر دو یکیست زیرا که مراد اینجا این است که اگر موضحه دوا کرده شود و ملتئم شود و در و
شین باقی ماند ملاحظه کرده میشود دیت شین آن با دیت موضحه آن پس دیت شین آن ربع دیت موضحه
آنست چنانچه مذکور شد که دیت شین نافذه که ملتئم شود ربع دیت نافذه است و پنجاه دینار است جرح بضم
جیم و سکون راء بی نقطه اسم مصدر باب منع است الصدع بفتح صاد بی نقطه و سکون دال بی نقطه و عین بی نقطه
ترک در استخوان و بیخ آن الجذمه بکسر جیم و سکون ذال با نقطه پاره ای لم توضح بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است

سنگان ربع بچه است و تذکیر باعتبار خبر است شاید که کمتر بودن دیت موضحه از دیت موضحه راس مبنی بر این باشد
که ته از دماغ دور است و راس نزدیک دماغ است پس در عوضه دیت که از موضحه راس فسادی در دماغ بهم رساند
و در سیوم نقطه و دال بانقطه است و در بعض نسخ بجای آن با تیه خون و قاف و با یکنقطه است و نسخه اول موافق تر است باب
هشتم باب دیة الجراحات والشجاج که بابی است و پنجم است ماموره بیان شد در باب سی و ششم **یعنی** این باب بیان جراحات است
گفت امیرالمؤمنین علیه السلم در رخسار که چون باشد در آن طعنه که از آن دیده میشود از آن درون دهن پس دیت آن
دینار است پس اگر دوا کرده شود پس چاق شود و سر بهم آورد در حالی که با رخساره باشد اثری ظاهر و کشتیی سوا پس
دیت آن پنجاه دینار است سوای آن و دیت دینار پس اگر طعنه باشد که از دو رخساره هر دو آنها پس دیت آن صد
دینار است و آن نصف دیت طعنه است که دیده میشود از آن درون دهن پس اگر طعنه باشد تیر اندازی ختنی
یا پیکانی که فرو رود در استخوان تا آنکه نفوذ کند سوی کام پس دیت آن صد و پنجاه دینار است که راینده شده از جمله آن
پنجاه دینار بسبب موضحه آن پس اگر طعنه باشد سوراخ کننده و نفوذ نکرده باشد سوی کام پس دیت آن صد دینار
پس اگر طعنه باشد موضحه و چیزی از او و پس دیت آن پنجاه دینار است پس اگر باشد آثار و کشتیی پس دیت
آن ملاحظه کرده میشود با دیت موضحه آن ده و دوازده دینار و نیم است پس اگر طعنه باشد زخمی و نمایان کند استخوان
تا از آن چاق شود و باشد در دو رخسار پس دیت آن ده دینار است پس اگر باشد در دو تراکی پس دیت آن
هشتاد دینار است پس اگر افتد از رخساره پاره گوشتی و نمایان کند استخوان او باشد مقدار یک درهم پس آنچه از
درهم است پس دیت آن سی دینار است و دیت شجه چون باشد که نمایان کرده باشد استخوان را چهل دینار است
چون باشد در رخساره و در موضحه سر پنجاه دینار است پس اگر منقول شود از آن بعض اجزای استخوان پس دیت
آن صد و پنجاه دینار است پس اگر طعنه باشد سوراخ کننده و در سر پس آن مأمومه است دیت آن سیصد و سی دینار
و ثلث دیناری است **جمله معترضه سیوم حسن** عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ
عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ فِی اللَّطْمَةِ یَسْوَدُّ أَثَرُهَا فِی الْوَجْهِ
أَنَّ أَرْشَهَا سِتَّةُ دَنَانِیرَ فَإِنْ لَمْ تَسْوَدَّ وَاخْضَرَّتْ فَإِنَّ أَرْشَهَا ثَلَاثَةُ دَنَانِیرَ فَإِنِ احْمَرَّتْ وَلَمْ تَخْضَرَّ
فَإِنَّ أَرْشَهَا دِینَارٌ وَنِصْفٌ **شرح** لطمه بفتح لام و سکون طا منقطه است یسود در اول تحتانیه و دال منقطه بصیغه مضارع
غائب معلوم باب افعلال بتخفیف لام صفت اللطمه است اثرها مرفوع و فاعل یسود است ان بفتح همزه و تشدید نون است لم تسود
بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعلال است اخضرت بخاء بانقطه و ضاد با نقطه و را منقطه بصیغه ماضی غائبه معلوم باب افعلال
الافعلال سبز رنگ کردن یعنی نیم سیاه کردن احمرت و لم تخضر از باب افعلال است **یعنی** روایت کرده علی بن ابراهیم
از پدرش از حسن بن محبوب از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حکم کرد امیرالمؤمنین صلی الله علیه

تفعیل ۶ باب ...

سیاه

سیلی اگر سیاه میشود جای آن در رو اینکه دیت آن شش دینار طلا است پس اگر سیاه نکند و سبز رنگ
کند پس به درستی که دیت آن سه دینار است پس اگر سرخ کند و سبز رنگ نکند پس به درستی که دیت
آن یک دینار و نیم است **جمله معترضه چهارم که آمیخته است اصل الاذن** عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ
بْنِ زِیَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ (عبد الله بن م)
السَّلَامُ أَنَّ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلَامُ قَضَى فِی شَحْمَةِ الْأُذُنِ ثُلُثَ دِیَةِ الْأُذُنِ وَبِالْإِسْنَادِ الْأَوَّلِ فِی الْأُذُنَیْنِ إِذَا
قُطِعَتْ إِحْدَاهُمَا فَدِیَتُهَا خَمْسُمِائَةِ دِینَارٍ وَمَا قُطِعَ مِنْهَا فَبِحِسَابِ ذَلِکَ **شرح** شحمه بفتح شین با نقطه و سکون
حای بی نقطه است فی الاذنین بتقدیر قال فی الاذنین است **یعنی** این باب بیان گوش است روایت کرده جمعی
از یاران ما از سهل بن زیاد از محمد بن حسن بن شمون از عبد الله بن عبد الرحمن که از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلم
اینکه علی علیه السلم حکم کرد در نرمه گوش ثلث دیه گوش را و باسناد مذکور در اول باب گفت امیرالمؤمنین علیه السلم در دو گوش
که چون بریده شود یکی از آنها پس دیت آن پانصد دینار است و آنچه بریده شود از جمله گوش پس بحساب آن است
اصل الاسنان قَالَ وَفِی الْأَسْنَانِ فِی کُلِّ سِنٍّ خَمْسُونَ دِینَاراً وَالْأَسْنَانُ کُلُّهَا سَوَاءٌ وَکَانَ قَبْلَ (فی الاول)
ذَلِکَ یُقْضَى فِی الثَّنِیَّةِ خَمْسُونَ دِینَاراً وَفِی الرَّبَاعِیَةِ أَرْبَعُونَ دِینَاراً وَفِی النَّابِ ثَلَاثُونَ دِینَاراً
وَفِی الضِّرْسِ خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ دِینَاراً فَإِذَا اسْوَدَّتِ السِّنُّ إِلَى الْحَوْلِ وَلَمْ تَسْقُطْ فَدِیَتُهَا دِیَةُ
السَّاقِطَةِ خَمْسُونَ دِینَاراً وَإِنِ انْصَدَعَتْ وَلَمْ تَسْقُطْ فَدِیَتُهَا خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ دِینَاراً
وَمَا انْکَسَرَ مِنْهَا مِنْ شَیْءٍ فَبِحِسَابِهِ مِنَ الْخَمْسِینَ دِینَاراً فَإِنْ سَقَطَتْ بَعْدُ وَهِیَ سَوْدَاءُ فَدِیَتُهَا
اثْنَا عَشَرَ دِینَاراً وَنِصْفُ دِینَارٍ فَمَا انْکَسَرَ مِنْهَا مِنْ شَیْءٍ فَبِحِسَابِهِ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالْعِشْرِینَ دِینَاراً
شرح الاسنان در اول کلام ظریف بن ناصح است و مراد ارش دندانهاست مطلقا و در دوم و سیوم از جمله
کلام امیرالمؤمنین علیه السلم است و مراد دندانهای پیش دهن است که دوازده است چنانچه بیان شد در حدیث
اول باب سابق پس منافات نیست میان این و آن از جمله دلیل بر اینکه مراد با اسنان دندانهای پیش
دهن است اینست که دیت ضرس را مقابل آن میگوید و کان قبل ذلک تا ثلثون دینارا جمله معترضه است
و کلام امام محمد باقر علیه السلم است یا کلام ظریف بن ناصح است و مقصود این بود که کلام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باشد
و بر هر تقدیر قبل ذلک عبارت است از زمان جاهلیت و خلافت خلفای ضلالت یقضی بصیغه مضارع غائب مجهول
باب افعال است الثنیه بفتح ثاء سه نقطه و کسر نون و تشدید یا دو نقطه در پایین دو دندان پیش دهن و دو نظیر
الرباعیه بفتح را بی نقطه و تخفیف با یکنقطه و الف و کسر عین بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین دو دندان پهلوی
ثنیه که انضمام آنها چهار میشود و دو نظیر الناب بفتح نون و الف و تخفیف با یکنقطه دو دندان پهلوی رباعیه

و دو نظیرش و فی الضرس عطف بر فی الاسنان پس این از جملهٔ قضایای جاهلیت نیست بلکه از جملهٔ حکم امیر المؤمنین
علیه السلام است و ضرس بکسر ضاد با نقطه و سکون را بی نقطه اینجا عبارت است از دندانی از جملهٔ شانزده دندان عقب و
و سن مراد با السن اینجا ثنیه است بقرینهٔ آنچه می آید در جملهٔ معترضهٔ ششم و جملهٔ معترضهٔ هشتم و عقب بعید از فوقها
و پیش از اثنا عشر دینارا این زیادتی است که جمیع هشتاد دینار افاد النصف است و فی سود اهل عقب و بنا
بر نسخهٔ کافی که موافق تهذیب است ضمیر منها در فما انکسر منها من شیء فیها بین الخمسة والعشرین دینارا راجع بضرس است
زیرا که اگر راجع بسن باشد ظاهر نیست که بجای فیها بین الخمسة والعشرین دینارا چنین باید که فیها بحسب ذلک الحساب من الخمسة
والعشرین دینارا اینها بر اینکه مراد این باشد که اقسام دیت اضراس معلوم میشود از آنچه در اقسام دیت اسنان مذکور شد
یعنی این باب بیان دندانهاست امیر المؤمنین علیه السلام گفت که در دندانهای دوازده گانهٔ پیش دهن هر دندانی
پنجاه دینار است و آن دندانها همگی آنها برابرند در دیت و بود در زمان پیش از آن که حکم کرده میشد در ثنیه پنجاه
دینار و در رباعیه چهل دینار و در ناب سی دینار و امیر المؤمنین علیه السلام گفت که در دندان عقب دهن بیست و پنج
دینار است پس چون سیاه شود دندان ثنیه تا یکسال و نیفتد پس دیت آن دیت افتاده است که پنجاه دینار است
و اگر شکاف بهم رساند و نیفتد و سیاه نیز نشده باشد پس دیت آن بیست و پنج دینار است و آنچه شکسته شود
از جملهٔ دندان ثنیه هر چه باشد پس بحساب آن است از جملهٔ پنجاه دینار پس اگر دندان جنبیده بجا باشد بعد از یکسال
که آن سیاه است پس دیت آن دوازده دینار و نصف دینار است پس آنچه شکسته شود از جملهٔ ضرس هر چه باشد پس
بحساب آن است از جملهٔ بیست و پنج دینار که دیت ضرس است جملهٔ معترضهٔ پنجم اصل محمد بن یحیی عن احمد بن محمد
عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاسنان کلها سواء فی کل
سن خمسمائة درهم شرح مراد با اسنان دوازده دندان پیش دهن است یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد
از حسن بن محبوب از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دندانهای دوازده گانهٔ پیش دهن همه آنها
برابرند در هر دندانی از آنها پانصد درهم است جملهٔ معترضهٔ ششم اصل محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن علی بن
الحکم او غیره عن ابان عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین صلی الله علیه
یقول اذا اسودت الثنیة جعل فیها الدیة شرح ذکر ثنیه احتراز است از غیر ثنیه زیرا که در آنها ثلث دیت است
چنانچه می آید در جملهٔ معترضهٔ هشتم یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن حکم بفتح حاء بی نقطه و فتح کاف
یا غیر او از ابان از بعضی یاران خویش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلی الله علیه که میگفت که چون سیاه شود
ثنیه گردانیده میشود در آن دیت آن که پنجاه دینار است مراد سیاه شدن تا یکسال است بقرینهٔ فقرهٔ الاسنان جملهٔ معترضهٔ هفتم
عدة من اصحابنا عن احمد بن ابی عبد الله عن عثمان بن عیسی عن سماعة قال سألته عن الاسنان فقال

هي سواء

هي سواء في الدية شرح این ظاهر است از شرح جملهٔ معترضهٔ پنجم جملهٔ معترضهٔ هشتم اصل محمد بن یحیی عن احمد بن محمد
عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال السن اذا ضربت انتظر بها
سنة فان وقعت اغرم الضارب خمسمائة درهم و ان لم تقع و اسودت اغرم ثلثی دیتها شرح
مراد با السن اینجا اعم از ثنیه است از جملهٔ دوازده دندان پیش دهن و آن هشت دندانست بقرینهٔ آنچه گذشت در جملهٔ معترضهٔ
ششم یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که دندان پیش دهن غیر ثنیه چون زده شود انتظار کشیده میشود در آن یکسال پس اگر افتد تاوان فرموده میشود زننده
پانصد درهم و اگر نیفتد و سیاه شود تاوان فرموده میشود دو ثلث دیت آن جملهٔ معترضهٔ نهم اصل عدة من اصحابنا
عن سهل بن زیاد عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبد الله بن عبد الرحمن عن مسمع عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان علیا علیه السلام قضی فی سن الصبی قبل ان یثغر بعیرا فی کل سن شرح یثغر با ثاء سه نقطه
و غین با نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ مضارع غائب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بصبی است الاثغار دندان انداختن
کودک و بصیغهٔ مجهول باب نصر و تشدید ثاء است فقط بصیغهٔ معلوم باب افتعال بهمین معنی وارد یعنی روایت کرد جمعی از
یاران ما از سهل بن زیاد از محمد بن حسن بن شمون از عبد الله بن عبد الرحمن از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بدرستی که علی علیه السلام حکم کرد در دندان پیش دهن کودک پیش از آنکه دندان اندازد شتری را در هر دندانی از دندانهای پیش دهن
اصل الترقوة ترجع الی الاسناد الاول قال و فی الترقوة اذا انکسرت فجبرت علی غیر عثم و لا عیب اربعون
دینارا فان انصدعت فدیتها اربعة اخماس کسرها اثنان و ثلاثون دینارا فان اوضحت فدیتها خمسة
و عشرون دینارا و ذلک خمسة اجزاء من ثمانیة من دیتها اذا انکسرت فان نقل منها العظام فدیتها
نصف دیة کسرها عشرون دینارا فان نقبت فدیتها ربع دیة کسرها عشرة دنانیر شرح الترقوة بفتح تاء دو نقطه
و با لام و سکون را بی نقطه و ضم قاف و تخفیف واو چنبر گردن ترجع الی الاسناد الاول کلام مصنف است و ضمیر مستتر راجع
بکلمهٔ است و ذکر این بسبب طول فاصله است فجبرت علی غیر عثم و لا عیب احتراز است از آنچه بجبر نشود یا با عثم یا عیب باشد
زیرا که دیت آن بیشتر است و مناسب امثال آنچه می آید در فقرهٔ المنکب که فان رض فعثم فدیته ثلث دیة النفس است که
دیت آن ثلث دیت نفس باشد و الله اعلم کسرها عبارت است از کسر آن با جبر بی عثم و عیب او اوضحت بصیغهٔ ماضی معلوم باب
مجهول باب افعال است فدیتها خمسة و عشرون دینارا مبنی بر این است که ترقوه داخل ما وارت الثیاب باشد پس منافات
ندارد با آنچه گذشت در حدیث پنجم باب سی و پنجم که در دو ترقوه موضحه ربع دیت کسره تا آخر نقل بنون و قاف بصیغهٔ ماضی
معلوم باب نصر است و نقب نوعی از موضحه است که اشد انواع آنست و با آن اندک فرو رفتنی در استخوان است الی نقل العظام
یعنی این بیان چنبر گردن است برگشت حدیث سوی سند اول که مذکور شد در اول باب امیر المؤمنین علیه السلام

کتف کرده چیزی که کج کرده است چون شکسته شود پس بسته شود بر غیر کجی و نقیصی چهل دینار طلا پس اگر صاحب آن زخم شود
پس دیت آن چهار خمس دیت شکستن آنست که سی و دو دینار است پس اگر نمایان کرده شود سفیدی استخوان آن
پس دیت آن بیست و پنج دینار است و آن پنج خمس است از جمله بیست جزو از دیت آن چون شکسته شود و بسته شود
بی عیب و عیب پس اگر منقول شود از آن ریزهای استخوان پس دیت آن نصف دیت شکستن آنست که بیست دینار است
پس اگر سوراخ کرده شود پس دیت آن ربع دیت شکستن آنست که ده دینار است اصل الکتاب ودیة المنکب اذا
کسر المنکب خمس دیة الید مائة دینار فان کان فی المنکب صدع فدیته اربعة اخماس دیة
کسره ثمانون دینارا فان اوضح فدیته ربع دیة کسره خمسة وعشرون دینارا فان نقلت منه العظام
فدیته مائة دینار وخمسة وسبعون دینارا منها مائة دینار دیة کسره وخمسون دینارا لنقل
عظامه وخمسة وعشرون دینارا لموضحته فان کانت ناقبة فدیتها ربع دیة کسره خمسة وعشرون
دینارا فان رض فعثم فدیته ثلث دیة النفس ثلثمائة وثلثة وثلثون دینارا وثلث دینار
فان فك فدیته ثلثون دینارا شرح المنکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و با یکنقطه دوش بمعنی آنچه میان
بازو و شانه است و مرکب است از بعض بازو و بعض شانه و ذکر المنکب در سیوم از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است
فان نقلت منه العظام و الموضحة منصوب است که به ضرب واقع شده باشد در یک موضع اول موضحه دوم کسر دوم نقل عظام
سیوم نقل عظام و مثل این سه دیت میباشد چنانچه گذشت در حدیث اول باب الرجل یضرب الرجل فیه [illegible]
تا آخر که باب سی و سیوم است ناقبه بنون و قاف و با یکنقطه مرفوع و فاعل کانت است رض برای بی نقطه و تشدید
ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر بمعنی ریزه ریزه کردن است فعثم بفتح را خورد کردن استخوان و مانند آن عثم بعین بی نقطه
و ثا سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول باب نصر است العثم کج شدن بسته شدن استخوان نه بطریقی که باید فك
بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است الفك بفتح فا از جا بیرون کردن سر بند استخوان یعنی این باب بیان
دوش است و دیت دوش چون شکسته شود دوش خمس دیت یکدست است که صد دینار طلا است پس اگر
باشد در دوش ترکی پس دیت آن چهار خمس دیت شکستن آنست که هشتاد دینار است پس اگر نمایان
کرده شود سفیدی استخوان آن پس دیت آن ربع دیت شکستن آنست که بیست و پنج دینار است پس اگر
منقول شود از آن ریزهای استخوان پس دیت آن صد دینار و هفتاد و پنج دینار است از جمله آنها صد دینار
شکستن آنست و پنجاه دینار برای نقل ریزهای استخوان است و بیست و پنج دینار برای موضحه آنست
پس اگر باشد سوراخ کننده پس دیت آن ربع دیت شکستن آنست که بیست و پنج دینار است پس اگر دوش
خورد کرده شود پس کج بماند پس دیت آن ثلث دیت نفس است که سیصد و سی و سه دینار است و ثلث دینار است

پس اگر

پس اگر از جا بیرون برود پس دیت آن سی دینار است اصل العضد وفی العضد اذا انکسرت فجبرت
علی غیر عثم ولا عیب فدیتها خمس دیة الید مائة دینار ودیة موضحتها ربع دیة کسرها خمسة
وعشرون دینارا ودیة نقل عظامها نصف دیة کسرها خمسون دینارا ودیة نقبها ربع
دیة کسرها خمسة وعشرون دینارا شرح العضد بفتح عین بی نقطه و ضم ضاد با نقطه و دال بی نقطه و بفتح و ضم و کسر
عین و سکون ضاد و بفتح عین و کسر ضاد و بضم عین و ضم ضاد بازو و بمعنی آنچه میان ساعد و شانه است و فی العضد بتقدیر
و قال فی العضد است اذا انکسرت ابتدای کلام امیر المومنین علیه السلام است یعنی این باب بیان بازو است و امیر المومنین
علیه السلام گفت در بازو که چون شکسته شود پس بسته شود بر غیر کجی و نقیصی پس دیت آن خمس دیت یکدست است
که صد دینار طلا است و دیت موضحه آن ربع دیت شکستن آنست که بیست و پنج دینار است و دیت نقل عظام
نصف دیت شکستن آنست که پنجاه دینار است و دیت سوراخ کردن آن ربع دیت شکستن آنست که
بیست و پنج دینار است اصل المرفق وفی المرفق اذا کسر فجبر علی غیر عثم ولا عیب فدیته مائة دینار
وذلك خمس دیة الید فان انصدع فدیته اربعة اخماس کسره ثمانون دینارا فان نقل منه العظام فدیته
مائة دینار وخمسة وسبعون دینارا للکسر مائة دینار ولنقل العظام خمسون دینارا وللموضحة خمسة وعشرون
دینارا فان کانت ناقبة فدیتها ربع دیة کسرها خمسة وعشرون دینارا فان رض المرفق فعثم فدیته
ثلث دیة النفس ثلثمائة وثلثة وثلثون دینارا وثلث دینار فان کان فك فدیته ثلثون دینارا شرح المرفق بکسر
میم و سکون را بی نقطه و فتح فا و بفتح میم و کسر فا آرنج و آن مرکب از بعض بازو و بعض ساعد است و فی المرفق بتقدیر و قال فی
المرفق است اذا کسر ابتدای کلام امیر المومنین علیه السلام است و باقی ظاهر است از شرح المنکب آخر اصل الساعد وفی الساعد
اذا کسرت فجبرت علی غیر عثم ولا عیب فدیته خمس دیة الید مائة دینار فان کسرت قصبتا الساعد
فدیتها خمس دیة الید مائة دینار وفی الکسر لاحد الزندین خمسون دینارا وفی کلیهما مائة دینار
فان انصدعت احدی القصبتین ففیها اربعة اخماس دیة احدی قصبتی الساعد اربعون
دینارا ودیة موضحتها ربع دیة کسرها خمسة وعشرون دینارا ودیة نقل عظامها ربع دیة کسرها
خمسة وعشرون دینارا ودیة نقبها نصف دیة موضحتها اثنا عشر دینارا ونصف دینار ودیة
نافذتها خمسون دینارا فان کانت فیه قرحة لا تبرأ فدیتها ثلث دیة الساعد ثلثة وثلثون دینارا
وثلث دینار وذلك ثلث دیة الذی هو فیه شرح الساعد بسین بی نقطه و الف و کسر عین بی نقطه و دال بی نقطه آنچه میان
بازو و کف دست است و فارسی آن ارش بفتح همزه و فتح را بی نقطه و شین با نقطه است و فی الساعد بتقدیر و قال فی الساعد
[illegible] در اول بابی بیان ساعد است قصبتا الساعد بفتح قاف و فتح صاد بی نقطه و با یکنقطه لفظ تثنیه مبنی بر آنست

ظ
نصف دیة کسرها خمسون
ظ
دیة موضحتها خمسة وعشرون

که در هر ساعدی دو استخوان مجوفست در پهلوی یکدیگر از بند دست تا مرفق یکی در جانب انسی و آن کنده تر است و یکی
در جانب وحشی و آن باریکتر است و میان هر کدام باریکتر است از دو طرفش پس در دو ساعد هر کس چهار استخوان
مجوفست صغیر فدیتها راجع بساعد است که مرکبست از دو قصبه و در ساعد مذکر است نیز حال زند است الزند بفتح
زای با نقطه و سکون نون و دال بی نقطه بر آمدگی اطراف قصبه ساعد که در جانب بند دست است پس در اطراف
هر استخوانی زندی هست و در هر ساعدی دو زند هست یکی در انسی و دیگری در وحشی صغیر موضحتها و نقل عظامها راجع بساعد
موافق آنچه گذشت در حدیث پنجم باب سی و پنجم که باب دیة الجراحات والشجاج است اینست که بجای و دیة نقل عظامها
ربع دیة کسرها خمسة و عشرون دینارا چنین باید که و دیة نقل عظامها نصف دیة کسرها خمسون دینارا پس مستوا بود
که از کاتبان سهوی شده و باشد یا ضمیر عظامها راجع باحدی قصبتی الساعد باشد و ضمیر کسرها راجع بقصبتین باشد
و ایضا مناسب آنچه گذشت در امثال فقره سابقه که ان کانت نافذة ففیها ربع دیة کسرها اینست که بجای نصف
دیة موضحتها اثنا عشر دینارا و نصف دینار چنین باید و دیة موضحتها خمسة و عشرون دینارا و ما موافق آنچه در اینجا است شرح [illegible]
میکنیم والعلم عند الله یعنی این باب بیان ساعد است و امیر المؤمنین علیه السلام گفت در ساعد که چون شکسته شود بعد
بسته شود بغیر کجی و بی عیبی پس دیت آن خمس دیت یکدست است که صد دینار است بیان اینکه اگر
شکسته شود دو استخوان مجوف ساعد پس دیت آن خمس دیت یکدست است که صد دینار است و در شکستن یکی
از دو از دست پنجاه دینار و در هر دو تمام است صد دینار پس اگر صاحب تراک شود یکی از دو استخوان مجوف پس
در آنست چهار خمس دیت یکی از دو استخوان مجوف ساعد که چهل دینار است و دیت موضحه ساعد ربع دیت شکستن
آنست که بیست و پنج دینار است و دیت نقل عظام ساعد ربع دیت شکستن آنست که بیست و پنج دینار است و دیت سوراخ
کردن آن نصف دیت موضحه آنست که دوازده دینار و نصف دینار است و دیت نافذه در ساعد پنجاه دینار است
پس اگر باشد در ساعد زخمی که باقی نشود پس دیت آن ثلث دیت ساعد است که سی و سه دینار و ثلث دینار است و آن
ثلث دیه موضحه است که آن زخم در آنست اصل الرسغ ودیة الرسغ اذا رضّ فجبر على غير عثم ولا عيب ثلث دية
اليد مائة دينار وستة وستون دينارا وثلثا دينار شرح الرسغ بضم را بی نقطه و سکون سین بی نقطه و غین
با نقطه بند دست و آن مرکبست از بعض آرش و بعض کف دست و بسین بی نقطه نیز همین معنی دارد یعنی این باب بیان
بند دست است و دیت بند دست چون خورد کرده شود پس بسته شود بغیر کجی و بی عیبی ثلث دیت یکدست است که صد
دینار و شصت و شش دینار و دو ثلث دینار است اصل الكف وفي الكف اذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا
عيب فديتها خمس دية اليد مائة دينار وان فكّ الكف فديته ثلث دية اليد مائة دينار
وستة وستون دينارا وثلثا دينار وفي موضحتها ربع دية كسرها خمسة وعشرون دينارا ودية

هذا

نقل عظامها خمسون دينارا نصف دية كسرها وفي نافذتها ان لم تنسدّ خمس دية اليد
مائة دينار فان كانت ناقبة ففيها ربع دية كسرها خمسة وعشرون دينارا شرح الكف بفتح
کاف و تشدید فا پهنی دست که پنج انگشت از آن بیرون آمده و آن مرکبست از پنج استخوان مجوف که هر کدام مخرج یکی از انگشتان است
و فی الکف متعلق بمقدر و تقدیرش فی الکف است ضمیر فدیتها راجع بکف است یا راجع بمجموع مرکب از کسر و فک است و در جهت تقدیرها [illegible] اینست
که مراد اینجا بیان دیت مجموع مرکب از کسر و فک باشد زیرا که ظاهر نیست که دیت فک علیحده کمتر از دیت کسر علیحده باشد
اگر کسی گوید که دیت فک علیحده سی دینار است موافق مثال آنچه گذشت در فقرة المرفق تا آخر پس دیت مجموع صد و سی دینار
میشود که [illegible] باشد از مرکب از ضرر هر که الم علیحده واقع میشود باشد مراد
نافذه آنست که گذرانده شده باشد از طرفی بطرف دیگر ناقبه بیان شده در شرح فقرة الترقوة تا آخر یعنی این باب بیان کف
دست است و امیر المؤمنین گفت در کف که چون شکسته شود پس بسته شود بغیر کجی و بی عیبی پس دیت آن خمس
دیت یکدست است که صد دینار است و اگر از جا بیرون برده شده باشد کف یا خورد کرده پس دیت آن ثلث
دیت یکدست است که صد دینار و شصت و شش دینار و دو ثلث دینار است و در موضحه کف ربع دیت شکستن آنست که
بیست و پنج دینار است و دیت نقل عظام کف پنجاه دینار است که نصف دیت شکستن آنست و در نافذه کف اگر مسدود
نشود خمس دیت یکدست است که صد دینار است پس اگر باشد سوراخ کننده در کف پس دیت آن ربع دیت شکستن
آنست که بیست و پنج دینار است اصل وفي دية الاصابع والقصب التي في الكف في الابهام اذا قطع ثلث
دية اليد مائة دينار وستة وستون دينارا وثلثا دينار ودية قصبة الابهام التي في الكف
تجبر على غير عثم خمس دية الابهام ثلاثة وثلاثون دينارا وثلث دينار اذا استوى جبرها وثبت
ودية صدعها ستة وعشرون دينارا وثلثا دينار ودية موضحتها ثمانية دنانير وثلث دينار ودية
نقل عظامها ستة عشر دينارا وثلثا دينار ودية نقبها ثمانية دنانير وثلث دينار نصف دية
نقل عظامها ودية موضحتها نصف دية ناقلتها ثمانية دنانير وثلث دينار ودية فكها عشرة
دنانير ودية المفصل الثاني من اعلى الابهام ان كسر فجبر على غير عثم ولا عيب ستة عشر دينارا
وثلثا دينار ودية الموضحة ان كانت فيها اربعة دنانير وسدس دينار ودية صدعها ثلاثة عشر
دينارا وثلث دينار ودية نقل عظامها خمسة دنانير فما قطع منها فبحسابه شرح وفي دية الاصابع والقصب التي
في الكف متعلق بر فعل في دية الاصابع والقصب التي في الكف است قصب بفتح قاف وفتح صاد بی نقطه جمع قصبه است التي
صفت القصب است في الكف احتراز است از قصب انگشتان که در بیرون کف است زیرا که آنها در تحت اصابع داخلست
بیان این آنکه در هر دست برای انگشتان نوزده قصبه است پنج از آنها در کف پنهانست و چهارده از آنها در انگشتان

ثمانية دنانير وثلث

انگشت است و در ابهام است و دوازده و در چهار انگشت دیگر است و مراد بالقصب التی فی الکف آن پنج قصبه است که در کف
پنهانست فعلی الابهام ابتدای کلام و کبر امیرالمؤمنین علیه السلام است و نیز مسافات میان این و آنچه گذشت در حدیث
ششم باب الرجل یقتل المرأة تا آخر که باب سیم است و امثال آن بیان شده در شرح آن قصبة الابهام التی فی
الکف عبارتست از آنچه جزو کف است و مخرج ابهام است المفصل الثانی من اعلی الابهام عبارتست از بندی که
در انگشت اعنی ابهام بقرینه آنچه می آید در فقره الاصابع و القصب التی فی القدم که و دیة المفصل الاعلی من الابهام
وهو الثانی الذی فیه الظفر پس من جانبه است و ترک مفصل سابق بر آن که متوسط است میان آن و میان قصبه که
جزو کف است و در اینجا اشارتست بانکه دیت آن متوسط موافق دیت قصبه ایست که جزو کف است در جمیع مراتب
و لهذا امر علی الاکتفا بذکر متوسط کرده برای اشارت بانکه دیت آنچه جزو قدمست موافق دیت مفصل متوسط است تا آخر
در جمیع مراتب ظاهر و مناسب آنچه گذشت در حدیث پنجم باب سی و پنجم و امثال آنچه گذشت در فقره و العصبه
که و دیة نقل عظامها نصف دیة کسرها و آنچه می آید در فقره الاصابع و القصب التی فی القدم که و فی نقل عظامه ثمانیة دنانیر
و ثلث دینار است که بجای خمسة را نیز چنین باید که ثمانیست و دنانیر و ثلث را موافق ظاهر شرح میکنیم و الله اعلم قطع [illegible]
و بعین شقها بعضه ما شئی تا آخر مجهول باب منع معنی ترکست جامع بانواع جنایات مذکوره در مفصل ثانی است
پس ما قطع منها عبارتست از نقب یک [illegible] راجع بان ذکر است بدانکه این اشارتست بانکه آنچه
مذکور نیست از جمله جنایات مستنبط میشود از آنچه مذکور است بنا بر قاعده کلیه که مستفاد میشود از تتبع آنچه مذکور شده
و معلوم میشود در نظایر این فقره و آن اینست که دیت کسر خمس دیت قطع است و دیت نقل عظام نصف دیت کسر است و دیت
موضحه ربع دیت کسر است و دیت صدع چهار خمس دیت کسر است و دیت نقب ربع دیت کسر است پس چهار دینار و سدس
دینار است در مفصل ثانی و دیت فک سه عشر دیت کسر است پس پنج دینار است در مفصل ثانی و دیت قرحه لاتبرأ ثلث دیت
کسر است پس پنج دینار و پنج تسع دینار است در مفصل ثانی یعنی و امیرالمؤمنین علیه السلام گفت در ضمن بیان دیت انگشتان
استخوانهای مجوفی که در کف است که پس از شست است چون بریده شود ثلث دیت کف است که صد دینار است
دینار و دو ثلث دینار است و دیت شکستن قصبه شستی که جزو کف است بر حالی که بسته شود بر غیر کجی خمس دیت
که سی و سه دینار و ثلث دینار است چون درست شود و بستن آن و پا بر جا شود و دیت ترکانیدن آن قصبه [illegible] شش
و دو ثلث دینار است و دیت موضحه آن قصبه هشت دینار و ثلث دینار است و دیت نقل عظام آن قصبه شانزده دینار
و دو ثلث دینار است و دیت سوراخ کردن آن قصبه هشت دینار و ثلث دینار است که نصف دیت نقل عظام آن قصبه است
و دیت موضحه آن قصبه نصف دیت نقل عظام آن قصبه است که هشت دینار و ثلث دینار است و دیت از جا بردن
کردن آن قصبه ده دینار است و دیت بند دوم که از شست است اگر شکسته شود پس بسته شود بر غیر کجی و نه عیبی شانزده دینار

و دو ثلث دینار است و دیت موضحه اگر باشد اگر در آن قصبه چهار دینار و سدس دینار است و دیت ترکانیدن آن
قصبه سیزده دینار و ثلث دینار است و دیت نقل عظام آن قصبه هشت دینار و ثلث دینار است پس آنچه مذکور شد
از جمله انواع جنایات مفصل ثانی پس بحساب آنست که مذکور شد اصل الاصابع وفی الاصابع فی کل اصبع سدس
دیة الید ثلثة و ثمانون دینارا و ثلث دینار شرح در چهار انگشت دست شش سبع است اول آنها
در این فقره مذکور است و باقی در پنج فقره آینده یعنی این باب بیان دیت انگشتان دست غیر ابهام است در
انگشتان در هر یک از آن انگشتی سدس دیت یکدست است که هشتاد و سه دینار و ثلث دینار است اصل ودیة
قصب اصابع الکف سوی الابهام و دیة کل قصبة عشرون دینارا و ثلثا دینار و دیة کل موضحة
فی کل قصبة من القصب الاربع اربعة دنانیر و سدس دینار و دیة نقل کل قصبة منهن ظ ستة عشر
ثمانیة دنانیر و ثلث دینار شرح در نسخ عشرون دینارا و ثلثا دینار است و این موافق فقیه و تهذیب است
و مناسب دیت موضحه و نقل عظام محل آن و آنچه می آید و بنظر این از جهل است که بجای آن ستة عشر دینارا و ثلثا
دینار باشد زیرا که دیت موضحه ربع دیت کسر میباشد و دیت نقل عظام نصف دیت کسر میباشد و با موافق آنچه
هست شرح میکنیم یعنی و دیت استخوانهای مجوف که برای انگشتانست در کف سوای استخوان مجوف که در
کف است برای ابهام دیت هر استخوان مجوفی بیست دینار و دو ثلث دینار است و دیت هر موضحه در هر استخوان مجوفی
از آن چهار استخوان مجوف چهار دینار و سدس دینار است و دیت نقل عظام هر استخوان مجوفی از آن چهار استخوان مجوف
هشت دینار و ثلث دینار است اصل و دیة کسر کل مفصل من الاصابع الاربع التی تلی الکف ستة
عشر دینارا و ثلثا دینار و فی صدع کل قصبة منهن ثلثة عشر دینارا و ثلث دینار فان کان
فی الکف قرحة لا تبرأ فدیتها ثلثة و ثلاثون دینارا و ثلث دینار و فی نقل عظامه ثمانیة دنانیر و
ثلث دینار و فی نقل عظامه ثمانیة دنانیر و ثلث دینار و فی موضحته اربعة دنانیر و سدس دینار
و فی نقبه اربعة دنانیر و سدس دینار و فی فکه خمسة دنانیر شرح ظاهر اینست که ان کان فی الکف قرحة
لا تبرأ فدیتها ثلثة و ثلثون دینارا و ثلث دینار در قلم کاتبان مؤخر افتاده باشد از موضع خود و در فقره الکف آمده باید
و بر تقدیر این دیت مبنی بر اینست که دیت قرحه لا تبرأ ثلث دیت کسر محل آنست و دیت کسر کف صد دینار است
یعنی و دیت شکستن هر بندی از چهار انگشت که متصل است بکف شانزده دینار و دو ثلث دینار است و در
ترکانیدن هر استخوان مجوفی از چهار انگشت که متصل است بان بند سیزده دینار و ثلث دینار است پس اگر
در کف زخمی که جا نشود پس دیت آن سی و سه دینار و ثلث دینار است و در نقل عظام آن بند هشت دینار
و ثلث دینار است و در موضحه آن بند چهار دینار و سدس دینار است و در سوراخ کردن آن بند چهار دینار و سدس

دیناریست و در انجا بیرون بردن آن بند پنجدینارست **اصل** وَدِيَةُ المَفصِلِ الأوسَطِ مِنَ الأصابِعِ
الأربَعِ إذا قُطِعَ فَدِيَتُهُ خَمسَةٌ وَخَمسُونَ دِيناراً وَثُلُثُ دِينارٍ وَفي كَسرِهِ أحَدَ عَشَرَ دِيناراً وَ
ثُلُثُ دِينارٍ وَفي صَدعِهِ ثَمانِيَةُ دَنانِيرَ وَنِصفُ دِينارٍ وَفي مُوضِحَتِهِ دِينارانِ وَثُلُثا دِينارٍ
وَفي نَقلِ عِظامِهِ خَمسَةُ دَنانِيرَ وَثُلُثُ دِينارٍ وَفي نَقبِهِ دِينارانِ وَثُلُثا دِينارٍ وَفي فَكِّهِ ثَلاثَةُ دَنانِيرَ
وَثُلُثا دِينارٍ **شرح** بنابراینکه دیت قطع بند میانین دو ثلث دیت قطع اصبع باشد و دیت کسر آن خمس دیت قطعش
باشد و دیت صدع آن چهار خمس دیت کسرش باشد و دیت موضحهٔ آن ربع دیت کسرش باشد و دیت نقل
عظام آن نصف دیت کسرش باشد و دیت نقب آن ربع دیت کسرش باشد و دیت فک آن سه خمس دیت کسرش
باشد و دیت قطع آن پنجاه و پنجدینار و پنج تسع دینار میشود و دیت کسر آن یازده دینار و تسع دیناری میشود و دیت
صدع آن هشت دینار و هشت تسع دیناری میشود و دیت موضحهٔ آن دو دینار و هفت تسع دیناری میشود و دیت
نقل عظام آن پنجدینار و پنج تسع دینار میشود و دیت نقب آن دو دینار و هفت تسع دیناری میشود و دیت فک آن
سه دینار و ثلث دیناری میشود و پس آنچه اینجا مذکور است مبنی بر تقریب خواهد بود و ما موافق آنچه هست شرح میکنیم
والله اعلم **یعنی** و دیت بند میانین از جمله بندهای آن چهار انگشت چون بریده شود پس دیت آن پنجاه و پنجدینار و ثلث
دینارست و در شکستن آن بند یازده دینار و ثلث دینارست و در ترکانیدن آن بند هشت دینار و نصف دینارست
و در موضحهٔ آن بند دو دینار و دو ثلث دینارست و در نقل عظام آن بند پنجدینار و ثلث دینارست و در سوراخ کردن
آن بند دو دینار و دو ثلث دینارست و در از جا بیرون کردن آن بند سه دینار و دو ثلث دینارست **اصل** وَفي المَفصِلِ
الأعلى مِنَ الأصابِعِ الأربَعِ إذا قُطِعَ سَبعَةٌ وَعِشرُونَ دِيناراً وَنِصفٌ وَرُبعٌ وَنِصفُ عُشرِ دِينارٍ
وَفي كَسرِهِ خَمسَةُ دَنانِيرَ وَأربَعَةُ أخماسِ دِينارٍ وَفي صَدعِهِ أربَعَةُ دَنانِيرَ وَخُمسُ دِينارٍ وَفي مُوضِحَتِهِ
دِينارانِ وَثُلُثُ دِينارٍ وَفي نَقلِ عِظامِهِ خَمسُ دَنانِيرَ وَثُلُثٌ وَفي نَقبِهِ دِينارانِ وَثُلُثُ دِينارٍ وَفي (خمسة ثلاثا)
فَكِّهِ ثَلاثَةُ دَنانِيرَ وَثُلُثا دِينارٍ وَفي ظُفُرِ كُلِّ إصبَعٍ مِنها خَمسَةُ دَنانِيرَ **شرح** بنابراینکه دیت قطع بند بالاتر
ثلث دیت قطع اصبع باشد و دیت کسر و صدع و موضحه و نقل عظام و نقب و فک بنسبتی باشد که در شرح فقرهٔ سابقه مذکور شد
دیت قطع آن بند بیست و هفت دینار و هفت تسع دیناری میشود و دیت کسر آن پنجدینار و پنج تسع دیناری میشود
و دیت صدع آن چهار دینار و چهار تسع دیناری میشود و دیت موضحهٔ آن یکدینار و ثلث دیناری و نصف تسع
دیناری میشود و دیت نقل عظام آن دو دینار و هفت تسع دیناری میشود و دیت نقب آن یکدینار و ثلث دیناری
و نصف تسع دیناری میشود و دیت فک آن یکدینار و دو ثلث دیناری میشود و پس آنچه اینجا مذکور است مبنی بر تقریب
خواهد بود مگر آنچه در دیت نقل عظام و موضحه و نقب و فک مذکور است که از غلط کاتبان مینماید و در نقب دیت نقل عظام

و موضحه مذکور نیست و در دیت نقب و فک چنین است که وفي نقبه دينار وثلث وفي فكه دينار واربعة اخماس دينار و آن
مبنی بر تقریب است خمسة دنانیر در آخر در صورتیست که سفیدی بیرون آمده باشد زیرا که اگر بیرون نیاید یا سیاه
فاسد بیرون آید دیتش ده دینارست بتقریبی که انجا میآید در جملهٔ معترضهٔ یازدهم **یعنی** و در بند بالا از جمله
بندهای آن چهار انگشت چون بریده شود بیست و هفت دینار و نصف دیناری و ربع دیناری و نصف عشر
دیناریست و در شکستن آن بند پنجدینار و چهار خمس دینارست و در ترکانیدن آن بند چهار دینار و خمس
دینارست و در موضحهٔ آن بند دو دینار و ثلث دینارست و در نقل عظام آن بند پنجدینار و ثلثی است
و در سوراخ کردن آن بند دو دینار و دو ثلث دینارست و در از جا بیرون بردن آن بند سه دینار و دو ثلث دینار
و در ناخن هر انگشتی از ان چهار انگشت پنجدینارست **اصل** وَفي الكَفِّ إذا كُسِرَت فَجُبِرَت عَلى غَيرِ عَثمٍ وَلا عَيبٍ
فَدِيَتُها أربَعُونَ دِيناراً وَدِيَةُ صَدعِها أربَعَةُ أخماسِ دِيَةِ كَسرِها اثنانِ وَثَلاثُونَ دِيناراً
وَدِيَةُ مُوضِحَتِها خَمسَةٌ وَعِشرُونَ دِيناراً وَدِيَةُ نَقلِ عِظامِها عِشرُونَ دِيناراً وَنِصفُ دِينارٍ
وَدِيَةُ نَقبِها رُبعُ دِيَةِ كَسرِها عَشَرَةُ دَنانِيرَ وَدِيَةُ قُرحَةٍ لا تَبرَأُ ثَلاثَةَ عَشَرَ دِيناراً وَثُلُثُ دِينارٍ
شرح این فقره و فقرهٔ تهذیب نیز هست و شاید که از زیادتی راویان یا کاتبان باشد زیرا که دیات جنایات کف
مذکور شده سابقا و این مخالف آنهاست و ایضا منتظم نیست بنابر قاعده که در نسبت جنایات میباشد و بعض
آن قاعده مذکور شد در حدیث پنجم باب سی و پنجم و ایضا نظیر این در جمل مذکور میشود و ما موافق آنچه هست شرح
میکنیم والله اعلم **یعنی** و امیر المؤمنین علیه السلام گفت و در کف چون شکسته شود پس بسته شود بر غیر کجی و عیبی پس
دیت آن چهل دینارست و دیت ترکانیدن آن چهار خمس دیت شکستن آنست که سی و دو دینارست و دیت
موضحهٔ آن بیست و پنجدینارست و دیت نقل عظام آن بیست دینار و نصف دینارست و دیت سوراخ کردن آن
ربع دیت شکستن آنست که ده دینارست و دیت زخمی در آن که چاق نشود سیزده دینار و ثلث دینارست
جملهٔ معترضهٔ دهم اصل مُحَمَّدُ بنُ يَحيى عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ عَن مُحَمَّدِ بنِ يَحيى الخَزّازِ عَن غِياثِ بنِ إبراهيمَ
عَن أبي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلامُ في الإصبَعِ الزّائِدَةِ إذا قُطِعَت ثُلُثُ دِيَةِ الصَّحيحَةِ **شرح** روایت کرد محمد بن یحیی از
احمد بن محمد از محمد بن یحیی خزفروش از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام که در انگشت زیادتی است چون
بریده شود ثلث دیت اصلی **اصل الصدر** وَبِالإسنادِ الأوَّلِ قالَ وَفي الصَّدرِ إذا رُضَّ فَثَنى شِقَّيهِ
كِلَيهِما فَدِيَتُهُ خَمسُمِائَةِ دِينارٍ وَدِيَةُ أحَدِ شِقَّيهِ إذا انثَنى مِائَتانِ وَخَمسُونَ دِيناراً وَإذا
انثَنى الصَّدرُ وَالكَتِفانِ فَدِيَتُهُ ألفُ دِينارٍ وَإنِ انثَنى أحَدُ شِقَّيِ الصَّدرِ وَأحَدُ الكَتِفَينِ
فَدِيَتُهُ خَمسُمِائَةِ دِينارٍ وَدِيَةُ مُوضِحَةِ الصَّدرِ خَمسَةٌ وَعِشرُونَ دِيناراً وَدِيَةُ مُوضِحَةِ الكَتِفَينِ

والقهرِ خمسةٌ وعشرونَ دیناراً وان اعتری الرجلَ من ذلکَ صَعَرٌ لا یستطیعُ ان یلتفتَ فدیتُه
خمسمائةِ دینارٍ فان انکسرَ الصلبُ فجُبِرَ علی غیرِ عَثَمٍ ولا عیبٍ فدیتُه مائةُ دینارٍ وان
عَثَمَ فدیتُه الفُ دینارٍ وفی حلمةِ ثدیِ الرجلِ ثُمُنُ الدیةِ مائةٌ وخمسةٌ وعشرونَ دیناراً
شرح ضمیر مستتر در قال راجع براوی است و الاواو در فی الصدر از زیادتی کاتبان خواهد بود درش براء منقوطه
وضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول از باب نصر است فثنی بتاء سه نقطه و نون و الف منقلبه از یا بصیغه ماضی
غایب معلوم از باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمصدر رض است شقیه بکسر شین با نقطه و تاء سه نقطه و قاف مفتوحه
منصوب است و مفعول ثنی است انثنی بتاء سه نقطه و نون و الف بصیغه ماضی غایب معلوم از باب انفعال است
اعتری بعین بی نقطه و راء بی نقطه و الف منقلبه از واو بصیغه ماضی غایب معلوم از باب افتعال است الصعر بفتح صاد بی نقطه و
فتح عین بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب علم کج کردن بودن حلمه بفتح حاء بی نقطه و فتح لام است ثمن الدیة منافات ندارد
با قاعده کلیه که گذشت در حدیث بیست و دوم باب ما یجب فیه الدیة کاملة تا آخر که باب بیست و هفتم است چنانچه
بیان شد که شرح آن پس تقیید حلمه بثدی الرجل احتراز است از حلمه ثدی مراة زیرا که در آن انقطاع معتد به است
در ارضاع طفل و مانند آن پس در تحت قاعده کلیه داخل است یعنی این باب بیان سینه است و بستن مذکور
اول باب راوی گفت که و امیر المؤمنین علیه السلام گفت در سینه که چون خورد کرده شود پس کج کند دو جانب آن را
هر دو آنها را پس دیت آن پانصد دینار است و دیت یکی از دو جانب آن چون کج شود دویست و پنجاه دینار است
و چون کج شود دو جانب سینه و دو شانه پس دیت آن هزار دینار است و اگر کج شود یکی از دو جانب سینه و
از دو شانه پس دیت آن پانصد دینار است و دیت موضحه سینه بیست و پنج دینار است و دیت موضحه دو شانه
و پشت بیست و پنج دینار است و اگر عارض شود مرد را بسبب آن کجی گردن که قدرت نداشته باشد که التفات
کند از جانبی بجانبی پس دیت آن صعر پانصد دینار است پس اگر شکسته شود مهره پشت پس بسته شود بغیر
کجی و نه عیبی پس دیت آن صد دینار است و اگر کج شود پس دیت آن هزار دینار است و در سر پستان مرد است
ثمن دیت نفس که صد و بیست و پنج دینار است اصل الاضلاع وفی الاضلاعِ فیما خالطَ القلبَ من الاضلاعِ
اذا کُسِرَ منها ضلعٌ فدیتُه خمسةٌ وعشرونَ دیناراً وفی صدعِه اثنا عشرَ دیناراً ونصفٌ ودیةُ نقلِ
عظامِه سبعةُ دنانیرَ ونصفٌ وموضحتُه علی ربعِ کسرِه ونقبُه مثلُ ذلکَ وفی الاضلاعِ مما یلی
العضدینِ دیةُ کلِّ ضلعٍ عشرةُ دنانیرَ اذا کُسِرَ ودیةُ صدعِه سبعةُ دنانیرَ ودیةُ نقلِ عظامِه ظ ثمانیة
خمسةُ دنانیرَ وموضحةُ کلِّ ضلعٍ منها ربعُ دیةِ کسرِه دیناران ونصفٌ فان نُقِبَ ضلعٌ منها
فدیتُها دیناران ونصفٌ وفی الجائفةِ ثلثُ دیةِ النفسِ ثلثمائةٍ وثلثةٌ وثلاثونَ دیناراً وثلثُ دینارٍ

فان

فان نفذت من الجانبینِ کلیهما رمیةٌ او طعنةٌ فدیتُها اربعمائةِ دینارٍ وثلثةٌ وثلاثونَ دیناراً
وثلثُ دینارٍ شرح الاضلاع بفتح همزه و سکون ضاد با نقطه و عین بی نقطه جمع ضلع بکسر ضاد و سکون و فتح لام
قرقفها و فی الاضلاع دو جا متعلق بیرو قال فی الاضلاع است فیما بدل فی الاضلاع است خالط بخاء با نقطه و طاء بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم از باب مفاعله است القلب منصوب است مراد مخالط قلب احاطه قلب است که بر جانب چپ
سینه است من تبعیضیه است اذا کسر ابتدای کلام امیر المؤمنین علیه السلام است من در منها برای تبعیض است و
ضمیر راجع باضلاع مخالط قلب است ضمیر فدیته راجع بضلع است و تذکیر و تانیث در آن جایز است موافق قاعده
کلیه که گذشت در حدیث پنجم باب دیة الجراحات و الشجاج که باب سی و پنجم است اینست که اگر دیت نقل عظام
هفت دینار و نیم باشد دیت کسرش پانزده دینار باشد و موافق نسبتی که در جنایات ملحوظ میباشد اینست
که اگر دیت کسر پانزده دینار باشد دیت صدع دوازده دینار باشد لی الفضمام کسرش شاید که در اینجا از کاتبان
سهوی شده باشد و ما موافق آنچه هست شرح میکنیم من در مما یلی العضدین برای تبعیض است و ما عبارت است از
چهار ده قبرقه که در صندوق سینه است هفت در چپ و هفت در راست و آنها بالاتر است از سایر قبرقها که کوته است
و در دو پهلوی معده است پس اینها نزدیکتر است بدو بازو از سایر قبرقها و مراد بعض آنها اینجا ما عدای مخالط
قلب است دیة کل ضلع ابتدای کلام دیگر امیر المؤمنین علیه السلام است موافق نسبتی که در جنایات ملحوظ میباشد
اینست که ثمانیة دنانیر باید بجای سبعة دنانیر در دوم زیرا که دیت صدع چهار خمس دیت کسر میباشد و ما موافق
آنچه هست شرح میکنیم نقبت بصیغه مجهول است یعنی این باب بیان قبرقهاست و امیر المؤمنین علیه السلام گفت
در قبرقها در آنچه آمیخته شده دل را از جمله قبرقها که چون شکسته شود از جمله آنها قبرقه پس دیت آن بیست و
پنج دینار است و در ترکانیدن آن دوازده دینار و نصف است و دیت نقل عظام آن هفت دینار و نصف است
و موضحه آن بر ربع شکستن است و سوراخ کردن آن مثل آنست و امیر المؤمنین علیه السلام گفت در سایر
قبرقها از جمله آنچه نزدیک دو بازو است که دیت هر قبرقه ده دینار است چون شکسته شود و دیت
ترکانیدن آن هفت دینار است و دیت نقل عظام آن پنج دینار است و دیت موضحه هر قبرقه از جمله آنها ربع
شکستن آنست که دو دینار و نصف است پس اگر سوراخ کرده شود قبرقه از جمله آنها پس دیت آن دو دینار و
نصف است و در طعنه که بدرون سینه رود ثلث دیت نفس است که سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است
پس اگر گذرا شود از دو جانب هر دو آنها تیری یا نیزه مثلا و نکشد پس دیت آن چهار صد و سی و سه دینار
و ثلث دینار است اصل الورک وفی الورکِ اذا کُسِرَ فجُبِرَ علی غیرِ عَثَمٍ ولا عیبٍ خُمسُ دیةِ الرجلِ مائتا
دینارٍ وان صُدِعَ الورکُ فدیتُه مائةٌ وستونَ دیناراً اربعةُ اخماسِ دیةِ کسرِه فان اُوضِحَت

فديته ربع دية كسره خمسون دينارا ودية نقل عظامه مائة وخمسة وسبعون دينارا
منها لكسرها مائة دينار ولنقل عظامها خمسون دينارا ولموضحتها خمسة وعشرون
دينارا ودية فكها ثلثون دينارا فان رضت فعثمت فديتها ثلثمائة دينار وثلثة وثلثون
دينارا وثلث دينار **شرح** الورك بفتح واو و[كسر] را استخوان سرين و آن دو استخوانست يكي از جانب راست
و ديگري از جانب چپ و كسر بهم آورده مجموع آنها را چنبرك ميناميدند و بفتح واو و سكون را و كسر را و كسر واو و سكون
را سرين ظاهر نيست كه على اينجا و در نظائرش كه مي آيد بكسر را و سكون جيم باشد بقرينه اسناد ديه در اجزاء دست مثل ودية
المنكب اذا كسر المنكب خمس دية اليد مائة دينار و نظائرش و بقرينه موافقت با آنچه مي آيد در فقره ودية الاصابع ودية كل اصبع
منها سدس دية الرجل ثمانية وثمانون دينارا وثلث دينار و بقرينه آنكه اگر مراد ديت ... بجاي دية الرجل دية النفس
چنانچه مي آيد در فقره الركبة تا آخر و در فقره الساق تا آخر پس ذكر ما نا دينار در ديت كسر ورك و شصت دينار از
صدع و خمسون دينارا در ديت موضحه از قبيل اكثرست و آن در صورتيست كه آن هر جنايت در دو ورك واقع شده باشد
و جنايتي كه بعد از آنهاست مبني بر اقل است و آن در صورتيست كه آنها در يك ورك واقع شده باشد مكرر جنايات اخيره
كه احتمال اكثر نيز دارد چنانچه اشعار بآن ميشود در شرح فقره آينده و نظير سنف الكسرة تا آخر بيان شده در شرح فقره
المنكب تا آخر **يعني** اين باب بيان استخوان سرين است هرگاه استخوان سرين است چون شكسته شود پس بسته شود بر غير
كجي و عيبي خمس ديت پا كه اكثر آن دويست دينار است و اگر تركانيده شود استخوان سرين پس اكثر ديت آن صد و شصت
دينار است كه چهار خمس ديت شكستن آنست پس اگر رمانيان كرده شود سفيدي آن پس ديت آن ربع ديت شكستن
آنست كه اكثر آن پنجاه دينار است و ديت نقل عظام آن باعتبار اقل صد و هفتاد و پنج دينار است از جمله آن براي
شكستن آنست صد دينار و براي نقل عظام آنست پنجاه دينار و براي موضحه آنست بيست و پنج دينار و ديت از جا
بيرون بردن آن باعتبار اقل سي دينار است و اگر خورد كرده شود پس كج شود پس ديت آن سيصد دينار و سي و سه دينار
وثلث دينار است **اصل الفخذ** وفي الفخذ اذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب خمس دية الرجل مائتا
دينار فان عثمت فديتها ثلثمائة وثلثة وثلثون دينارا وثلث دينار وذلك ثلث دية النفس ودية
صدع الفخذ اربعة اخماس دية كسرها مائة دينار وستون دينارا فان كانت قرحة لا تبرأ
فديتها ثلث دية كسرها ستة وستون دينارا وثلثا دينار ودية موضحتها ربع دية كسرها خمسون
دينارا ودية نقل عظامها نصف دية كسرها مائة دينار ودية نقبها ربع دية كسرها مائة و خمسون
ستون دينارا **شرح** ... اين فقره مذكورست مبني بر اكثرست و آن در صورتيست كه جنايت در دو فخذ واقع
شده باشد مكرر جنايت دوم كه ديتش ثلث دية نفس است زيرا كه ظاهر نظائرش كه گذشت در فقره المنكب و غير آن

اين

اينست كه مبني بر اقل باشد والله اعلم و در نسخ در آخر اين فقره مائة وستون دينارا است و بجاي آن خمسون دينارا كمي ...
موافق آنچه در فقره آينده و آنچه در فقيه و تهذيب است و ما موافق ظاهر شرح حكيم **يعني** اين باب بيان زانوست و
زانوست چون شكسته شود پس بسته شود بغير كجي و عيبي خمس ديت پا كه اكثر آن دويست دينار است پس اگر كج
شود پس ديت آن سيصد و سي و سه دينار و ثلث دينار است و آن ثلث ديت نفس است و اكثر ديت تركانيدن
آن چهار خمس ديت شكستن آنست كه صد دينار و شصت دينار است پس اگر شده زخمي كه جاق نشود پس اكثر ديت
آن ثلث ديت شكستن آنست كه شصت و شش دينار و دو ثلث دينار است و اكثر ديت موضحه آن ربع ديت شكستن
آنست كه پنجاه دينار است و اكثر ديت نقل عظام آن نصف ديت شكستن آنست كه صد دينار است و اكثر ديت
سوراخ كردن آن ربع ديت شكستن آنست كه پنجاه دينار است **اصل الركبة** وفي الركبة اذا كسرت فجبرت على غير
عثم ولا عيب خمس دية الرجل مائتا دينار فان انصدعت فديتها اربعة اخماس دية كسرها مائة
وستون دينارا ودية موضحتها ربع دية كسرها خمسون دينارا ودية نقل عظامها مائة دينار
وخمسة وسبعون دينارا منها دية كسرها مائة دينار وفي نقل عظامها خمسون دينارا وفي موضحتها
خمسة وعشرون دينارا وفي قرحة لا تبرأ ثلثة وثلاثون دينارا وثلث دينار وفي نفوذها
ربع دية كسرها خمسون دينارا ودية فكها ربع دية كسرها خمسون دينارا فان رضت فعثمت
ففيها ثلث دية النفس ثلثمائة وثلثة وثلاثون دينارا وثلث دينار فان فكت ففيها ثلثة اجزاء
من دية الكسر ثلثون دينارا **شرح** ذكر ما نا دينار در ديت كسر و مائة وستون دينارا در ديت صدع وخمسون دينارا در ديت
موضحه و خمسون دينارا در ديت نفوذ مبني بر اكثرست و آن در صورتيست كه جنايت در دو كعب واقع شده باشد و جنايات
ديگر مبني بر اقل است و آن در صورتيست كه جنايات در يك كعب واقع شده باشد مكرر ديت نفوذ كه دو احتمال دارد و مكرر
ديت رض كه ثلث ديت نفس است زيرا كه آن نيز دو احتمال دارد و نظير آنچه گذشت در شرح فقره سابقه بيان نظير اينها
در ديه كسر تا آخر گذشت در شرح فقره المنكب تا آخر مراد با جزاء اعشار است موافق آنچه گذشت در كتاب الوصايا در احاديث
الوصية بجزء من ماله كه با ... و سيوم است **يعني** اين باب بيان زانوست چون شكسته شود
پس بسته شود بغير كجي و عيبي خمس ديت پا كه اكثر آن دويست دينار است پس اگر صاحب ترك شود پس اكثر ديت آن
چهار خمس ديت شكستن آنست كه صد و شصت دينار است و اكثر ديت موضحه آن ربع ديت شكستن آنست كه پنجاه
دينار است و ديت نقل عظام آن باعتبار اقل صد دينار و هفتاد و پنج دينار است از آنجمله ديت شكستن آن صد دينار است و در نقل
عظام آن پنجاه دينار است و در موضحه آن بيست و پنج دينار است و در زخمي كه جاق نشود سي و سه دينار و ثلث دينار
باعتبار اقل ... ربع ديت شكستن آن كه پنجاه دينار است و ديت سوراخ كردن آن ربع ديت شكستن

آنست که اکثر آن پنجاه و دینارست پس اگر خورد کرده شود پس که شود پس مراد آنست ثلث دیت نفس که سیصد و سی و سه دینار و ثلث دیناری هست پس اگر از جا بیرون کرده شود پس مراد آنست سه عشر از جمله دیت شکستن که اقل آن سی دینار
اصل الساق وَفِي السَّاقِ إِذَا كُسِرَتْ فَجُبِرَتْ عَلَى غَيْرِ عَثَمٍ وَ لَا عَيْبٍ خُمْسُ دِيَةِ الرَّجُلِ مِائَتَا دِينَارٍ وَدِيَةُ صَدْعِهَا أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِ دِيَةِ كَسْرِهَا مِائَةٌ وَسِتُّونَ دِينَاراً وَفِي مُوضِحَتِهَا رُبُعُ دِيَةِ كَسْرِهَا خَمْسُونَ دِينَاراً وَفِي نَقْبِهَا نِصْفُ دِيَةِ مُوضِحَتِهَا خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ دِينَاراً وَفِي نَقْلِ عِظَامِهَا رُبُعُ دِيَةِ كَسْرِهَا خَمْسُونَ دِينَاراً وَفِي نُفُوذِهَا رُبُعُ دِيَةِ كَسْرِهَا خَمْسُونَ دِينَاراً وَفِي قَرْحَةٍ فِيهَا لَا تَبْرَأُ ثَلَاثَةٌ وَثَلَاثُونَ دِينَاراً وَثُلُثُ دِينَارٍ فَإِنْ عَثَمَ السَّاقُ فَدِيَتُهَا ثُلُثُ دِيَةِ النَّفْسِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ وَثَلَاثُونَ دِينَاراً وَثُلُثُ دِينَارٍ **شرح** دیت کسر و دیت صدع و دیت
اینجا مبنی بر اکثرست و ظاهر اینست که در دیت نقب اینجا از کاتبان سهوی شده باشد اگر چه موافق فقیه و تهذیب است
زیرا که دیت نقب موافق دیت موضحه میباشد و توجیه اینکه اقل دیت نقب نصف اکثر دیت موضحه است بسیار رکیک است
پس ظاهر اسقاط لفظ نصف بلکه اسقاط لفظ خمسة و عشرون دینارست و بر این قیاس است دیت نقل عظام زیرا که آن
نصف دیت کسر میباشد پس ظاهر نصف بجای ربع بلکه اسقاط لفظ خمسون دینارست و ما موافق آنچه هست شرح میکنیم
و دیت نفوذ و دیت عثم مبنی بر اقل و اکثر میتواند بود نظیر آنچه گذشت در شرح فقره سابقه و دیت قرحه لا تبرأ مبنی
بر اقل است **یعنی** این باب بیان ساق است و در ساق است چون شکسته شود پس بسته شود بر غیر کجی و نه عیبی خمس دیت
پاکه اکثر آن دویست دینارست و دیت ترک خوردن آن چهار خمس دیت شکستن آنست که اکثر آن صد و شصت دینارست
و در موضحه آنست ربع دیت شکستن آن که اکثر آن پنجاه دینارست و در سوراخ کردن آنست نصف دیت موضحه آن
بیست و پنج دینارست و در نقل عظام آنست ربع دیت شکستن آن که پنجاه دینارست و در نفوذ آنست ربع دیت شکستن
آن که پنجاه دینارست و در زخمی هست در آن که چاق نشود سی و سه دینار و ثلث دیناری هست با اقل پس اگر کج شود ساق پس
دیت آن ثلث دیت نفس است که سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینارست **اصل الكعب** وَفِي الْكَعْبِ إِذَا رُضَّ فَجُبِرَ
عَلَى غَيْرِ عَثَمٍ وَ لَا عَيْبٍ ثُلُثُ دِيَةِ الرَّجُلِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ وَثَلَاثُونَ دِينَاراً وَثُلُثُ دِينَارٍ **شرح** الكعب بفتح
کاف و سکون عین بی نقطه و با یک نقطه بر آمدگی و بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث پنجم باب حد و حکم باب
صفت الوضوء هست و مراد اینجا بر آمدگی است که در طرف ساق هست در جانب قدم و آنرا قاب پا مینامند و نسبت آن
بساق مانند نسبت زند هست بساعد که بیان شد در فقرة الساعد تا آخر و چنانچه در طرف هر ساعد دو زند هست یکی در جانب
انسی و دیگری در جانب وحشی در طرف هر ساق دو کعب هست یکی در جانب انسی و دیگری در جانب وحشی و دیت رض اینجا
مبنی بر اکثر هست **یعنی** این باب بیان کعب است و در کعب است چون خرد کرده شود پس بسته شود بر غیر کجی و نه عیبی
ثلث دیت پاکه اکثر آن سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینارست **اصل القدم** وَفِي الْقَدَمِ إِذَا كُسِرَتْ فَجُبِرَتْ عَلَى غَيْرِ

عثم

عَثَمٍ وَ لَا عَيْبٍ خُمْسُ دِيَةِ الرَّجُلِ مِائَتَا دِينَارٍ وَدِيَةُ مُوضِحَتِهَا رُبُعُ دِيَةِ كَسْرِهَا خَمْسُونَ دِينَاراً وَفِي نَقْلِ عِظَامِهَا مِائَةُ دِينَارٍ وَنِصْفُ دِيَةِ كَسْرِهَا وَفِي نَافِذَةٍ فِيهَا لَا تَنْسَدُّ خُمْسُ دِيَةِ الرَّجُلِ مِائَتَا دِينَارٍ وَفِي نَاقِبَةٍ فِيهَا رُبُعُ دِيَةِ كَسْرِهَا خَمْسُونَ دِينَاراً **شرح** دیت جنایات این فقره مبنی بر اکثرست
یعنی این باب بیان قدم هست که در پایین کعب هست و در قدم هست چون شکسته شود پس بسته شود بر غیر کجی و نه عیبی خمس دیت پاکه اکثر آن دویست دینارست و دیت موضحه آن ربع دیت شکستن آنست که اکثر آن پنجاه دینارست و در نقل عظام آن است صد دینار که نصف اکثر دیت شکستن آنست و در طعنه که نافذ آنست که مسدود نشود خمس دیت پاکه اکثر آن دویست دینارست و در سوراخ کننده در آنست ربع دیت شکستن آن که اکثر آن پنجاه دینارست **اصل** الْأَصَابِعُ وَالْقَصَبُ الَّتِي فِي الْقَدَمِ الْإِبْهَامُ دِيَةُ الْإِبْهَامِ ثُلُثُ دِيَةِ الرِّجْلِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ وَثَلَاثُونَ دِينَاراً وَثُلُثُ دِينَارٍ وَدِيَةُ كَسْرِ قَصَبَةِ الْإِبْهَامِ الَّتِي تَلِي الْقَدَمَ خُمْسُ دِيَةِ الْإِبْهَامِ سِتَّةٌ وَسِتُّونَ دِينَاراً وَثُلُثَا دِينَارٍ وَفِي نَقْلِ عِظَامِهَا سِتَّةٌ وَعِشْرُونَ دِينَاراً وَثُلُثَا دِينَارٍ وَفِي صَدْعِهَا سِتَّةٌ وَعِشْرُونَ دِينَاراً وَثُلُثَا دِينَارٍ وَفِي مُوضِحَتِهَا ثَمَانِيَةُ دَنَانِيرَ وَثُلُثُ دِينَارٍ وَفِي نَقْبِهَا ثَمَانِيَةُ دَنَانِيرَ وَثُلُثُ دِينَارٍ وَفِي فَكِّهَا عَشَرَةُ دَنَانِيرَ وَدِيَةُ الْمَفْصِلِ الْأَعْلَى مِنَ الْإِبْهَامِ وَهُوَ الثَّانِي الَّذِي فِيهِ الظُّفُرُ سِتَّةَ عَشَرَ دِينَاراً وَثُلُثَا دِينَارٍ وَفِي مُوضِحَتِهِ أَرْبَعَةُ دَنَانِيرَ وَسُدُسٌ وَفِي نَقْلِ عِظَامِهِ ثَمَانِيَةُ دَنَانِيرَ وَثُلُثٌ وَفِي نَاقِبَتِهِ أَرْبَعَةُ دَنَانِيرَ وَسُدُسٌ وَفِي صَدْعِهَا ثَلَاثَةَ عَشَرَ دِينَاراً وَثُلُثٌ وَفِي فَكِّهَا خَمْسَةُ دَنَانِيرَ وَفِي ظُفُرِهِ ثَلَاثُونَ دِينَاراً وَذَلِكَ لِأَنَّهُ ثُلُثُ الرِّجْلِ **شرح**
الاصابع تقدیر بنا باب الاصابع هست قصب بفتح قاف و فتح صاد بی نقطه جمع قصبه هست التی صفت القصب هست مراد بقدم اینجا از پاشنه تا بیخ انگشتانست و این احترازست از قصب انگشتان که در بیرون قدمست زیرا که آنها
انگشت اصابع و صفت بیان این آنکه در هر پا برای انگشتان نوزده قصب هست پنج آنها در قدم و باقی
و چهارده آنها در انگشتان بیرون از قدمست دو در ابهام هست و سه در هر چهار انگشت دیگرست و مراد بالقصب التی
فی القدم آن پنج قصبه هست که در قدم متصلند به انگشت الابهام متعلقه بر بالا بابهام هست و مقصود اینست که باب
مشتمل است بر بابهای کوچک برفع منافات میان دیت الابهام ثلث دیة الرجل و آنچه گذشت در حدیث
ششم باب الرجل یقتل المراة تا آخر که بابهام هست و امثال آن ظاهر شد از شرح ان قصبة الابهام التی
القدم عبارتست از بندی که متوسط هست میان بندی که در آنست ناخن و میان قصبه که جزء قدم هست و بیان
شد در شرح فقره الكف تا آخر که ترک ذکر دیت قصبه که جزء قدمست اینجا برای اشارت باینست که دیت
آن کف موافق دیت بند متوسط هست در جمیع مراتب ذکر شما نرا شمه ولا شمون دینارا و ثلث دینار در دیت قطع ابهام

وستة وستون دینارا وثلثا دینار و دیت کسر قصبهٔ ابهام که متصل است بقدم مبنی بر اکثر است و آن درصورتیست که
جنایت در دو ابهام واقع شده باشد و جنایات دیگر مبنی بر اقل است پس ظاهر هنست که از کاتبان کافی سهوی شده و با
وستة وعشرون دینارا وثلثا دینار که موافق فقیه وتهذیب است باید بجای ستة وعشرون دینارا وثلثا دینار و اگر این
مبنی بر اکثر میبود ثلثة وثلثون دینارا وثلث دینار میبایست زیرا که نقل دیت عظام نصف دیت کسر میباشد و ما
موافق ظاهر شرح میکنیم و ذکر الثلث برای بیان علت سی دینار بودن دیت ناخن ابهام است و ضمیر لاتنبع بظفره است
ثمثه آخر بفتح ثا و سکون ظا و لام والف و ثاء مسقط است و این مبنی بر هنست که انبت ظفر جایز نیست و مستوی اند بود که استقاط
ناخن که کاتبان بشد الرجل بکسر را و سکون جیم مجرور و مضاف الیه است و مقصود هنست که ظفر ابهام سه برابر هر یک از افراد
نوع آنست در رجل هم تا باستضعف یا وسعت یا مانند آنها چنانچه میگویند که زید الف نحوه البلده بامعنی که زید
برابر هزار کس است درین شهر پس دیت پنج ناخن هفت حصه برابر عشره و سه حصه از انها دیت ناخن ابهام است
و چهار حصه دیت چهار ناخن دیگر است و چون دیت هر کدام آن چهار ناخن ده دینار است در صورتی که بیرون نیاید
یا اسود و فاسد بیرون آید چنانچه در شرح فقره آینده مذکور میشود پس دیت ناخن ابهام سی دینار خواهد بود و دیت
مجموع ناخنهای پا هفتاد دینار خواهد بود در ان صورت یعنی این باب بیان انگشتان و استخوانهای مجوف است که
در قدم پنهانست این باب بیان ابهام است دیت بریدن ابهام ثلث دیت پاست که اکثر آن سیصد و سی و سه
دینار و ثلث دینار است در جزء اول ابهام که در بیرون قدم است چند مسئله است اول و دیت شکستن استخوان مجوف
ابهام که متصل بقدم است خمس دیت ابهام است که اکثر آن شصت و شش دینار و دو ثلث دینار است دوم و در نقل
عظام آن بند شانزده دینار و دو ثلث دینار است سیوم و در ترکانیدن آن بند پنجاه و شش دینار و دو ثلث
دینار است چهارم و در موضحه آن بند هشت دینار و ثلث دینار است پنجم و در سوراخ کردن آن بند هشت دینار
و ثلث دینار است ششم و در بیرون کردن آن بند از جای خود ده دینار است در جزء دوم ابهام که جزء بیرون قدم است
چند مسئله است اول و دیت شکستن بند بالاتر از جمله ابهام و آن بند دوم است که در آنست ناخن سی و سه
دینار و دو ثلث دینار است دوم و در موضحه آن بندست چهار دینار و سدس سیوم و در نقل عظام آن بند هشت
دینار و ثلثی چهارم و در سوراخ کننده آن بند است چهار دینار و سدس پنجم و در ترکانیدن آن قصبه است سیزده
دینار و ثلثی ششم و در بیرون آوردن آن قصبه از جای خود است پنج دینار هفتم و در ناخن آن بند است سی دینار
و آن برای هنست که آن ناخن سه برابر هر یک از سایر ناخنها است که در پاست اصل ودیة الاصابع دیة کل اصبع منها
سدس دیة الرجل ثلثة وثمانون دینارا وثلث دینار شرح در چهار انگشت پا پنج مبحث است اول
آنها درین فقره است و باقی در چهار فقره آینده است و جمیع دیاتی که در آنها مذکور میشود مبنی بر اقل است و دیة الاصابع

بتقدیر

بتقدیر خطاب است ودیة الاصابع است یعنی و این باب بیان دیت چهار انگشت غیر ابهام پاست دیت بریدن هر انگشتی
از انگشتها سدس دیت یکپاست که هشتاد و سه دینار و ثلث دینار باشد اصل ودیة قصبة الاصابع الاربع سوی
الابهام دیة کل قصبة منهن ستة عشر دینارا وثلثا دینار ودیة موضحة کل قصبة اصبع
منهن اربعة دنانیر وسدس دینار ودیة نقل عظم کل قصبة منهن ثمانیة
دنانیر وثلث دینار ودیة صدعها ثلثة عشر دینارا وثلثا دینار ودیة نقب کل — وثلث
قصبة منهن اربعة دنانیر وسدس دینار ودیة قرحة لاتبرا فی القدم ثلثة و
ثلثون دینارا وثلث دینار شرح در این فقره بیان دیت چهار قصبه است که در قدم پنهانست بازا چهار انگشت غیر ابهام
دو دو بتصحیح در نسخ کافی ثلثا دینار است و ظاهر و موافق فقیه و تهذیب ثلث دینار است زیرا که دیت صدع چهار خمس دیت
کسر محل آن میباشد و ما موافق ظاهر شرح میکنیم ظاهر هنست که و دیة قرحة لاتبرا فی القدم ثلثة وثلثون دینارا وثلث دینار
در نظر کاتبان موضع اتفاق داشته از موضع خود و در فقره القدم تا آخر زیرا که دیت قرحه لاتبرا ثلث دیت کسر محل آن میباشد
و نظیر این گذشت در شرح فقره و دیة کسر کل مفصل من الاصابع الاربع التی تلی الکف تا آخر یعنی و دیت شکستن استخوان
مجوف انگشتان چهار گانه که در قدم پنهانست سوای ابهام دیت شکستن هر استخوان مجوفی از جمله آنها شانزده دینار
و سدس دینار است و دیت موضحه هر استخوان مجوف انگشتی از جمله آنها چهار دینار و سدس دینار است و دیت نقل عظم
استخوان مجوفی از جمله آنها هشت دینار و ثلث دینار است و دیت ترکانیدن آن سیزده دینار و ثلث دینار است و دیت
سوراخ کردن هر استخوان مجوفی از جمله آنها چهار دینار و سدس دینار است و دیت هر زخمی که چاق نشود در قدم سی و
سه دینار و ثلث دینار است اصل ودیة کسر کل مفصل من الاصابع الاربع التی تلی القدم ستة عشر
دینارا وثلث دینار ودیة صدعها ثلثة عشر دینارا وثلث دینار ودیة نقل عظام کل قصبة منهن — ثلثا
ثمانیة دنانیر وثلث دینار ودیة موضحة کل قصبة منهن اربعة دنانیر وسدس دینار ودیة نقبها
اربعة دنانیر وسدس دینار ودیة فکها خمسة دنانیر شرح در نسخ کافی و فقیه دیت کسر ثلث دینار است و ظاهر و موافق
تهذیب ثلثا دینار است زیرا که دیت کسر هر عضوی خمس دیت قطع آن عضو میباشد و ما موافق ظاهر شرح میکنیم و دیت
شکستن هر بندی از جمله آن چهار انگشت که در بیرون قدم و متصل بقدم است شانزده دینار و دو ثلث دینار است و دیت
ترکانیدن آن مفصل سیزده دینار و ثلث دینار است و دیت نقل عظام هر استخوان مجوفی از جمله آنها هشت دینار و ثلث
دینار است و دیت موضحه هر استخوان مجوفی از جمله آنها چهار دینار و سدس دینار است و دیت سوراخ کردن آن استخوان
مجوف چهار دینار و سدس است و دیت از جا بیرون کردن آن استخوان مجوف پنج دینار است اصل وفی المفصل الاوسط
من الاصابع الاربع اذا قطع فدیته خمسة وخمسون دینارا وثلثا دینار ودیة کسره احد عشر دینارا

وَثُلُثَا دِينَارٍ وَدِيَةُ صَدْعِهَا ثَمَانِيَةُ دَنَانِيرَ وَأَرْبَعَةُ أَخْمَاسِ دِينَارٍ وَدِيَةُ مُوضِحَتِهَا دِينَارَانِ وَدِيَةُ نَقْلِ عِظَامِهَا خَمْسَةُ دَنَانِيرَ وَثُلُثَا دِينَارٍ وَدِيَةُ نَقْبِهَا دِينَارَانِ وَثُلُثَا دِينَارٍ وَدِيَةُ فَكِّهَا ثَلَاثَةُ دَنَانِيرَ

شرح بدانکه دیت قطع بند میانین دو ثلث دیت قطع اصبع باشد و دیت کسر آن خمس دیت قطعش باشد و دیت صدع آن چهار خمس دیت کسرش باشد و دیت موضحه آن ربع دیت کسرش باشد و دیت نقل عظام آن نصف دیت کسرش باشد و دیت نقب آن ربع دیت کسرش باشد و دیت فک آن سه عشر دیت کسرش باشد و دیت قطع آن انگشت پنج دینار و پنج تسع دیناری میشود و دیت کسر آن یازده دینار و تسع دیناری میشود و دیت صدع آن هشت دینار و هشت تسع دیناری میشود و دیت موضحه آن دو دینار و هفت تسع دیناری میشود و دیت نقل عظام آن پنج دینار و پنج تسع دیناری میشود و دیت نقب آن دو دینار و هفت تسع دیناری میشود و دیت فک آن سه دینار و ثلث دیناری میشود پس آنچه اینجا مذکور است مبنی بر تقریب خواهد بود و نظیر این گذشت در شرح فقره و دیة المفصل الاوسط من الاصابع الاربع تا آخر و از ملاحظه این و آن ظاهر میشود که بعض ابیات اینجا درست از تقریب مثل دیت کسر و دیت موضحه و دیت فک پس شاید که آنچه اینجاست از سهو کاتبان باشد و در فقیه و تهذیب دیت کسر و موضحه موافق است با آنچه اینجا مذکور است و دیت فک سه دینار و دو ثلث دینار است و ما موافق آنچه هست شرح میکنیم یعنی و امیر المومنین علیه السلام گفت در بند میانین از جمله چهار انگشت که در پرون قدم است که چون بریده شود پس دیت آن پنجاه و پنج دینار و دو ثلث دینار است و دیت شکستن آن بند یازده دینار و دو ثلث دینار است و دیت ترک کافیدن آن بند هشت دینار و چهار خمس دینار است و دیت موضحه آن بند دو دینار است و دیت نقل عظام آن بند پنج دینار و دو ثلث دینار است و دیت سوراخ کردن آن بند دو دینار و دو ثلث دینار است و دیت از جا بیرون کردن آن بند سه دینار است اصل وَفِي الْمَفْصِلِ الْأَعْلَى مِنَ الْأَصَابِعِ الْأَرْبَعِ الَّتِي فِيهَا الظُّفُرُ إِذَا قُطِعَ فَدِيَتُهُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ دِينَارًا وَأَرْبَعَةُ أَخْمَاسِ دِينَارٍ وَدِيَةُ كَسْرِهِ خَمْسَةُ دَنَانِيرَ وَأَرْبَعَةُ أَخْمَاسِ دِينَارٍ وَدِيَةُ صَدْعِهَا أَرْبَعَةُ دَنَانِيرَ وَخُمُسُ دِينَارٍ وَدِيَةُ مُوضِحَتِهِ دِينَارٌ وَثُلُثُ دِينَارٍ وَدِيَةُ نَقْلِ عِظَامِهِ دِينَارَانِ وَخُمُسُ دِينَارٍ وَدِيَةُ نَقْبِهِ دِينَارٌ وَثُلُثُ دِينَارٍ وَدِيَةُ فَكِّهِ دِينَارَانِ وَأَرْبَعَةُ أَخْمَاسِ دِينَارٍ وَدِيَةُ كُلِّ ظُفُرٍ عَشَرَةُ دَنَانِيرَ

الذی فیه

شرح بدانکه دیت قطع بند بالاتر ثلث دیت قطع اصبع باشد و دیت کسر و صدع و موضحه و نقل عظام و نقب و فک مبنی باشد بر آنچه در شرح فقره سابقه مذکور شد دیت قطع آن بند شش دینار و هفت دینار و هفت تسع دیناری میشود و دیت کسر آن پنج دینار و پنج تسع دیناری میشود و دیت صدع آن چهار دینار و چهار تسع دیناری میشود و دیت موضحه آن یک دینار و ثلث دیناری و نصف تسع دیناری میشود و دیت نقل عظام آن دو دینار و هفت تسع دیناری میشود و دیت نقب آن یک دینار و ثلث دیناری و نصف تسع دیناری میشود و دیت فک آن یک دینار و دو ثلث دیناری میشود پس آنچه اینجا مذکور است مبنی بر تقریب خواهد بود مگر دیت فک که از غلط

کاتبان باشد زیرا که از تقریب دور است اگرچه نزدیکتر است از نظیرش که گذشت در فقره و فی المفصل الاعلی من الاصابع الاربع تا آخر و در فقیه و تهذیب دیت فک یک دینار و چهار خمس دینار است و آن مبنی بر تقریب است عشرة دنانیر و دیت ظفر در صورتیست که بیرون نیاید یا سیاه و فاسد بیرون آید زیرا که اگر سفید بیرون آید دیتش پنج دینار است بقرینه فقره منه آینده یعنی و امیر المومنین علیه السلام گفت در بند بالاتر از جمله آن چهار انگشت که در آنست ناخن که چون بریده شود پس دیت آن بیست و هفت دینار و چهار خمس دینار است و دیت شکستن آن بند پنج دینار و چهار خمس دینار است و دیت ترک کافیدن آن بند چهار دینار و خمس دینار است و دیت موضحه آن بند دیناری و ثلث دینار است و دیت نقل عظام آن بند دو دینار و خمس دینار است و دیت سوراخ کردن آن بند دیناری و ثلث دینار است و دیت از جا بیرون کردن آن بند دو دینار و چهار خمس دینار است و دیت هر ناخنی ده دینار است جمله معترضه از ابراهیم اصل عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الظُّفُرِ إِذَا قُلِعَ وَلَمْ يَنْبُتْ وَخَرَجَ أَسْوَدَ فَاسِدًا عَشَرَةَ دَنَانِيرَ فَإِنْ خَرَجَ أَبْيَضَ فَخَمْسَةُ دَنَانِيرَ شرح واو در مرجع معنی او است یعنی و روایت کرده جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد از محمد بن حسن بن شمون از عبد الله بن عبد الرحمن که او از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المومنین صلوات الله علیه در ناخن چون کنده شود و نروید یا بیرون آید بر حالی که سیاه و فاسد باشد ده دینار پس اگر بیرون آید بر حالی که سفید باشد پس پنج دینار را مراد ظفر غیر ابهام است بقرینه فقره الاصابع والقصب التی فی القدم تا آخر اصل يَرْجِعُ إِلَى الْإِسْنَادِ الْأَوَّلِ قَالَ وَقَضَى فِي كُلِّ مُوضِحَةِ الْأَصَابِعِ ثُلُثَ دِيَةِ الْإِصْبَعِ فَإِنْ أُصِيبَ رَجُلٌ فَأُدِرَ خُصْيَاهُ كِلْتَاهُمَا فَدِيَتُهُ أَرْبَعُمِائَةِ دِينَارٍ فَإِنْ فَحَجَ فَلَمْ يَسْتَطِعِ الْمَشْيَ إِلَّا مَشْيًا لَا يَنْفَعُهُ فَدِيَتُهُ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِ دِيَةِ النَّفْسِ ثَمَانُمِائَةِ دِينَارٍ فَإِنْ أَحْدَبَ مِنْهَا الظَّهْرُ فَحِينَئِذٍ تَمَّتْ دِيَتُهُ أَلْفَ دِينَارٍ وَالْقَسَامَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ سِتَّةُ نَفَرٍ عَلَى مَا بَلَغَتْ دِيَتُهُ وَدِيَةُ الْبَجْرَةِ إِذَا كَانَتْ فَوْقَ الْعَانَةِ عُشْرُ دِيَةِ النَّفْسِ مِائَةُ دِينَارٍ فَإِنْ كَانَتْ فِي الْعَانَةِ فَخَرَقَتِ الصِّفَاقَ فَصَارَتْ أُدْرَةً فِي إِحْدَى الْبَيْضَتَيْنِ فَدِيَتُهَا مِائَتَا دِينَارٍ خُمُسُ الدِّيَةِ شرح شاید که اینجا از کاتبان کافی تقدیم و تاخیری شده باشد و مرجع الی الاسناد الاول بعد از قال وقضی فی کل موضحة الاصابع ثلث دیة الاصبع باشد زیرا که این تتمه حدیث مسمع نمیباشد و ما موافق آنچه هست شرح میکنیم و مراد از کل موضحة الاصابع هر یک است از مجموع اقسام موضحه چهار انگشت که دوازده موضحه است و دیت مجموع آنها تحقیقا سی و سه دینار و ثلث دیناری میشود و آن ثلث صد دینار است که دیت قطع یک انگشت است تقریبا زیرا که دیت تحقیقی آن شصت و دو دینار و ثلث دینار است نظائر این تقریب و تحقیق بیان شد در شرح حدیث ششم باب الرجل یقتل المرأة تا آخر که باب بیستم است از ابواب و از جزو دوم الی یسقط در ایسقط بصیغه ماضی غایب معلوم یا بصیغه معلوم است ضمیر و دیه در سه جای اول راجع برجل است

و اضافه باعتبار استحقاقست و در چهارم راجع بشیء است و ضمیر منها و ضمیر و بیتها راجع بجنایت است فحج بفا و حاء بی نقطه و جیم
بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است الفج بفتح فا و فتح حا فراخ شدن میان دو پای کسی و رفتار احدب بجاء بی نقطه و دال
بی نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول باب افعالست لاحدب والحدب بفتح حا و فتح دال مصدر باب علم
کوز پشت شدن یعنی بیرون آمدن پشت و فرو رفتن سینه و شکم کسی و میتواند بود که بجیم و بصیغه معلوم باب افعال باشد
یعنی اینکه خالی از آب منی شود و اول موافق است با آنچه گذشت در حدیث اول باب تحدید الدیة کاملة تا آخر که باب سیوم است
و دوم موافق حدیث هفتم آن باب است الف منصوب است قساما بفتح قاف و تخفیف سین بی نقطه مستعمل میشود در قسمها و قسم خوردن
و مراد اینجا معنی دوم است علی ما بلغت دیته اشارتست بتفصیلی که گذشت در حدیث نهم باب الممتحن ... تا آخر
که باب سی و دوم است و آن در وقتی میباشد که اشتباهی باشد البجره بضم با یک نقطه و سکون جیم و را بی نقطه بقیه یعنی گرهی که
در زیر پوست بهم رسد و پوست از آن بر آمده میشود و آن گاهی بسبب ضربی میباشد العانه بعین بی نقطه و الف و نون و تخفیف
پشت زهار عرقت بجای بی نقطه و را بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر و ضرب است الصفاق بکسر صاد بی نقطه
و فا و قاف پوستی که مانع ریختن چیزها در خصیه است و چون دریده شود خصیه ... میشود الادره بضم همزه و سکون دال بی نقطه
و را بی نقطه اسم مصدر باب علم و بکی فیه ثلث مائة دینار یعنی است که صد دینار اضافه سابق میشود پس مجموع دویست دینار
میشود و آن ثلث دیت یک خصیه است تقریبا پس منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث دهم باب تحدید الدیة
کاملة تا آخر که باب بیست و هفتم است زیرا که آنچه گذشت تحقیقی است و این تقریبی است یا عکس است ... دلالت
میکند بر اینکه هر دیت هر خصیه پانصد دینار باشد و این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث بیست و دوم باب
هفتم زیرا که این در صورتیست که باعث تفاوت در ذکورت نشود مانند عنین بخلاف آنچه گذشت **یعنی** حدیث
برگشت سوی سند مذکور در اول باب گفت که و امیر المؤمنین صلوات الله علیه حکم کرد در مجموع موضحه انگشتان ثلث
دیت یک انگشت را پس اگر ضرر رسانیده شود مردی پس ... شود ... دیت او چهارصد دینار است
پس اگر میان پاها فراخ شود پس توانائی نداشته باشد رفتار را مگر رفتاری که فایده نرساند او را پس دیت او چهار خمس
دیت نفس است که هشتصد دینار است پس اگر کوز شود بسبب آن جنایت پشت پس درین هنگام تمام میشود دیت او
هزار دینار و قسم خوردن در هر چیزی از جمله آنچه مذکور شد مفصلا شش نفر ... آنچه رسیده آن دیت آن جزو
... اگر باشد در بالای پشت زهار عشر دیت نفس است که صد دینار است پس اگر باشد در پشت زهار پس ... صفاق
پس گردد ... یکی از دو خایه پس دیت آن جنایت صد دینار است که خمس دیت یک خایه است **باب سی و نهم** **اصل**

باب دیة الجنین **شرح** الجنین بفتح جیم و کسر نون اول و سکون یاء دو نقطه در پایین بچه در شکم مادر **یعنی** ...
خون بهای بچه در شکم مادر است و درین باب پانزده حدیث است **اول** **اصل** و بهذا الاسناد عن امیر المؤمنین علیه السلام

قال

قال جعل دية الجنين مائة دينار وجعل مني الرجل الى ان يكون جنينا خمسة اجزاء
فاذا كان جنينا قبل ان تلجه الروح مائة دينار وذلك ان الله عز وجل خلق الانسان من
سلالة وهي النطفة فهذا جزء ثم علقة فهو جزءان ثم مضغة فهو ثلثة اجزاء
ثم عظما فهو اربعة اجزاء ثم يكسى لحما فحينئذ تم جنينا فكملت له خمسة اجزاء مائة
دينار والمائة دينار خمسة اجزاء فجعل للنطفة خمس المائة عشرين دينارا وللعلقة خمسي
المائة اربعين دينارا وللمضغة ثلثة اخماس المائة ستين دينارا وللعظم اربعة اخماس
المائة ثمانين دينارا فاذا كسي اللحم كانت له مائة كاملة **شرح** مشار اليه بهذا الاسناد الاسناد الاول است
پس این جزو حدیث ظریف بن ناصح است موافق ... تهذیب ... بود که مشار الیه بهذا الاسناد اسناد مذکور در
... در باب سابق باشد و جعل منی الرجل تا آخر نیز اول کلام امام محمد باقر علیه السلام است و یا بود دوم کلام
امام جعفر صادق علیه السلام است برای تفسیر کلام امیر المؤمنین صلوات الله علیه فاذا کان جنینا قبل ان تلجه الروح مائة
دینار بتقدیر فجعل دیة الجنین اذا کان جنینا قبل ان تلجه الروح مائة دینار است پس مائة دینار منصوب است و مقصود
اینست که مراد امیر المؤمنین بجنین آنست که پیش از ولوج روح باشد و بعد از پوشیدن گوشت بر استخوان باشد
در سوره مؤمنین چنین است و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة في قرار
مكين ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام
لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين و در بعضی قرائات بجای عظاما فكسونا العظام
چنین است که عظما فكسونا العظم ضمیر و هي النطفة راجع است بانسان مخلوق و تأنیث باعتبار خبر است و این
اشارتست باینکه مراد بانسان جنس است در ضمن غیر آدم و مراد بسلالة من طين غذا امیست که ماده منی میشود در
بدن پدر و مادر پیش از جماع آن دو با یکدیگر ... باینکه سلالة بمعنی منتزع از چیزیست و جمیع غذاها منتزع از آب
و خاکست و قسم در اول مبنی بر خلق دیگر نیست بلکه مبنی بر تغییر مکان منی است زیرا که پیش از جعل آن در قرار مکین که
رحم مادر است بعضی آن در پشت پدر بوده و بعضی آن در شکم مادر بوده در غیر رحم او و لهذا جنین پیش از ولوج روح
شش جزو ... و علقه منصوب است بتقدیر خلقها علقه و بر این قیاس است مضغه و عظاما و افراد عظما موافق بعضی
قرائاتست کسی بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بعظم است و مفعول اول و نایب
فاعلست و این نیز موافق بعضی قرائاتست که افراد عظم دوم است تم بتا دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه ماضی غایب
معلوم باب ضرب از افعال ناقصه است و ضمیر مستتر راجع بانسان مخلوق است جنینا خبر است کملت از باب حسن است خمسة
مرفوع و مضاف است اجزاء مجرور و مضاف ... مائة مجرور و مضاف ذکر و المائة دینار خمسة اجزاء برای تفصیل آنست پس فائده

تمید م

فصل برای بیان و تفصیل است **یعنی** و بسند موثق است از امیر المؤمنین علیه السلام گفت که گردانیده شد دیت
جنین صد دینار علاوه امام محمد باقر علیه السلام که گردانیده شد دیت منی پیدا تا آنکه شود جنین پنج جزو پس گردانیده شد
دیت منی پیدا چون باشد جنین پیش از آنکه خلق آن شود روح صد دینار و آن برای آنست که اقدس تعالی
آفرید آدمی را از خلاصه گل کشیده شده از گل است و آنست نطفه که در قرار مکین است پس این یک جزو از جمله پنج
جزو جنین بعد از آن آفرید آن نطفه را خون بسته پس آن دو جزو است از جمله پنج جزو جنین بعد از آن آفرید
علقه را پاره گوشتی مانند خاییده و پس آن سه جزو از جمله پنج جزو جنین است بعد از آن آفرید آن مضغه را استخوان
پس آن چهار جزو از جمله پنج جزو جنین است بعد از آن پوشانید و گوشت پس در این هنگام تمام گردید جنین
پس کامل شد برای آن آدمی پنج جزو صد دینار و صد دینار پنج جزو است با این روش که گردانیده شد برای نطفه
خمس آن صد دینار که بیست دینار است و برای علقه دو خمس آن صد دینار که چهل دینار است و برای مضغه سه خمس آن
صد دینار که شصت دینار است و برای استخوان چهار خمس آن صد دینار که هشتاد دینار است پس چون پوشانیده شد
گوشت میشود برای آن آدمی صد دینار تمام **اصل** فَإِذَا أَنْشَأَ فِيهِ خَلْقاً آخَرَ وَ هُوَ الرُّوحُ فَهُوَ حِينَئِذٍ
نَفْسٌ فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ كَامِلَةً إِنْ كَانَ ذَكَراً وَ إِنْ كَانَ أُنْثَى فَخَمْسُمِائَةِ دِينَارٍ **شرح** انشأ فيه خلقا آخر
اشارتست بآیه خلقا آخر در ثم انشاناه خلقا آخر مفعول دوم انشاناه است و انشا متضمن معنی جعل است
و انشا در اصل بمعنی احداث است نفس بفتح نون و سکون فا بمعنی آدمی زنده است و در اینکلام اشارتست
باینکه نفس جسم است و آن جزو بدن آدمی زنده است و اشارتست باینکه لفظ آخر در خلقا آخر دلالت میکند بر اینکه
دیت جنین بعد از دمیدن روح موافق دیت آدمی است که پیش از دمیدن روح داشت و این باعتبار کمال
شرف روح است **یعنی** و چون حادث شود در آن مخلوق دیگر و آن روح است پس آن در این هنگام آدمی
زنده است و در آنست هزار دینار بر حالی که تمام است اگر باشد نرینه و اگر باشد مادینه پس در آنست پانصد دینار
اصل وَ إِنْ قُتِلَتِ امْرَأَةٌ وَ هِيَ حُبْلَى مُتِمٌّ فَلَمْ يَسْقُطْ وَلَدُهَا وَ لَمْ يُعْلَمْ أَ ذَكَرٌ هُوَ أَمْ أُنْثَى وَ لَمْ يُعْلَمْ
أَ بَعْدَهَا مَاتَ أَوْ قَبْلَهَا فَدِيَتُهُ نِصْفَانِ نِصْفُ دِيَةِ الذَّكَرِ وَ نِصْفُ دِيَةِ الْأُنْثَى وَ دِيَةُ الْمَرْأَةِ
كَامِلَةٌ بَعْدَ ذَلِكَ وَ ذَلِكَ سِتَّةُ أَجْزَاءٍ مِنَ الْجَنِينِ **شرح** قتلت بصیغه مجهولست المتم بضم میم و سکون تا و کسر
و تشدید میم بصیغه اسم فاعل باب افعال زنی که نزدیک رسیده باشد ولادت او یسقط بصیغه غایب معلوم باب نصر است لم یعلم
دو جا بصیغه مجهولست و ذکر دوم برای آنست که اگر معلوم باشد که پیش از ضرب مادر مرده است دیت ندارد
نصف دو جا بی تنوین و مضافست و شاید که این در صورتی باشد که جانی وارث را منع نکرده باشد نظیر آنچه گذشت
در کتاب المواریث در شرح حدیث سوم باب میراث الخنثی که باب پنجاهم است دیة المرأة مرفوع و مبتداست کاملة مرفوع

وخبر مبتداست بعد ذلک اشارت بما قبلست که این فرو متفق است زیرا که اگر دیت فرزند دو نصف نشود بلکه تمام شود
بسبب قرعه خواه دیت مادینه شود و خواه دیت نرینه دیت مادر تمام خواهد بود و تعلیق اول مشابه اینست که
در دوم مجموع دو دیت است که هزار و دویست و پنجاه دینار است و آن مرفوع و مبتداست سته مرفوع و مبتدای
دوم است اجزا عبارت از عشر است موافق آنچه گذشت در کتاب الوصایا در احادیث باب من اوصی بجزو
من ماله که باب بیست و سیوم است من برای سببیت است و ظرف خبر مبتدای دوم است و این جمله خبر
ذلک است پس جایز است که مقدر است بتقدیر اجزا من مقصود اینست که شش عشر هزار و دویست و پنجاه دینار که
پنجاه دینار است دیت جنین است و چهار عشر هزار و دویست و پنجاه دینار که پانصد دینار است دیت مادر است
یعنی و اگر کشته شود زنی که آبستن نزدیک زاییدنست پس نیفتد فرزندش و دانسته نشود فرزندش که آیا
نرینه است او یا مادینه و دانسته نشود که آیا بعد از کشته شدن مادر مرده یا پیش از کشته شدن او پس دیت فرزند
دو نصف است نصف دیت نرینه و نصف دیت مادینه است و دیت آن زن تمام است بعد از آن و مجموع دیتها
شش عشر از جمله آن بسبب جنین است **اصل** وَ أَفْتَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَنِيِّ الرَّجُلِ يُفْرِغُ مِنْ عُرْسِهِ
فَيَعْزِلُ عَنْهَا الْمَاءَ وَ لَمْ تُرِدْ ذَلِكَ نِصْفَ خُمُسِ الْمِائَةِ عَشَرَةَ دَنَانِيرَ وَ إِذَا أُفْرِغَ فِيهَا عِشْرِينَ
دِينَاراً **شرح** یفرغ بجای را مهمله و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است الافراغ
والتفریغ ریختن من برای سببیت است و در بعض نسخ عن است و آن برای مجاوزت است و بنابر اول فا برای
تعقیب است و بنابر دوم برای بیانست العرس بکسر عین بی نقطه و سکون را بی نقطه و سین بی نقطه زوجه و اینجا یعزل بعین بی نقطه
و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الماء منصوبست و او حالیه است لم ترد بصیغه مضارع
غایبه معلوم معتل العین باب افعالست و این احترازست از صورتی که برضای زن باشد نصف منصوب
و مفعول افتی است بتضمین معنی جعل نصف خمس المائة مبنی بر اینست که نطفه که در قرار مکین است مرکب است
از منی مرد و منی زن و دیت آن خمس المائة است پس دیت منی مرد نصف خمس المائة است به آنکه این منافات
ندارد با جواز عزل که مذکور شد در کتاب النکاح در احادیث باب العزل که باب صد و چهل و پنجم است زیرا
که کلام در دیت و ممکن است که مباح باشد در کاری که جایز است مثل آنچه گذشت در حدیث دوم باب الجماعة یجتمعون علی
قتل واحد که باب هفتم است **یعنی** و فتوی داد امیر المؤمنین علیه السلام در منی مرد که میریزد بسبب جماع زنش
پس دور میکند از آن زن آن آب را بر حالی که زن نمیخواهد آن دور کردن را نصف خمس صد دینار را که ده دینار است
و فتوی داد چون بریزد در رحم زن بیست دینار را **اصل** وَ قَضَى فِي دِيَةِ جِرَاحِ الْجَنِينِ مِنْ حِسَابِ الْمِائَةِ
عَلَى مَا يَكُونُ مِنْ جِرَاحِ الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَى الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَةِ كَامِلَةً **شرح** جراح بکسر جیم جمع جراحه بکسر جیم است مراد

بجنین قدر مشترک میان نطفه و علقه است و مضغه و عظام و مکسو لحم و صاحب روح است و مراد بجراح جنین انجا جراح بالعرض
آنست یعنی جراحاتی که بر مادر واقع شده بالذات و ضرر آنها بجنین سرایت کرده باشد با اینکه باعث ضعف آن شده
فی الجمله علی نهجیه است و ظرف متعلق بمقتضی است و مصدریه است کلمون بصیغه مضارع غایب باب نصر است و ضمیر مستتر
راجع بما ماند است ... من جراح تبعیضیه است و تقدیر من دیة جراح است یا من تعلیلیه و جراح لی تقدیر است لفظ الذکر
والانثی در فقیه در باب دیة جوارح الانسان تا آخر و در تهذیب باب دیات الشجاج و کسر العظام تا آخر در جزو حدیث
ظریف بن ناصح موجود نیست و در تهذیب باب الحوامل والحمول تا آخر موجود است و بنابر وجود آن الرجل والمرأة تاکید
آنست جمیعا با اینکه ذکر و انثی در غیر آدمی و در آدمی پیش از ولوج روح نیز مستعمل میشود کاملا منصوب و ضمیر کلون آن
و مقصود اینست که صد دینار را دیت کامله برای جنین صاحب روح قرار داد بی تفحص ذکورت و انوثت آن جنین و
آن را بجای هزار دینار قرار داد که از جمله اقسام دیات جنایات در مرد و زن کامله از آن نباشد پس اقسام جراحت بالعرض
مراتب جنین صاحب روح بالنسبت وا این صد دینار مانند نسبت اقسام جراحت بالذات بهزار دینار و دیت اقسام
جراحت بالعرض هر مرتبه از مراتب قبل از ولوج روح ... حکم کرد از دیت آن جراحت چون بالعرض و در وقت ولوج
روح باشد بعدد کل دیت اسقاط آن مرتبه از هزار دینار مثلا چون یکدست مادر افتاده شود دیت جنایت بالعرض
جنین صاحب روح پنجاه دینار است که نصف صد دینار است پس دیت جراحت بالعرض جنین در وقتی که نطفه باشد
یک دینار میشود زیرا که بیست دینار پنجاه و هشت هزار دینار است پس چون علقه باشد دو دینار میشود و چون مضغه باشد سه
دینار میشود و چون عظام باشد چهار دینار میشود و چون مکسو لحم باشد پنج دینار میشود و بر این قیاس است سایر
جنایات بالعرض در این مراتب **بدانکه** کلام شیخ طوسی در نهایه و کلام تابعان او مبنی بر اینست که مراد بجنین انجا مکسو لحم قبل از
ولوج روح باشد و مراد بجراح جنین جراحتهای آن بالذات باشد و این مشتمل بر اهمال بعض صور مینماید و اضطراب
مناسب فقره آینده نمینماید والله اعلم **یعنی** و امیرالمؤمنین علیه السلام حکم کرد در دیت جراحتهای بالعرض جنین از حساب
صد دینار بر نهج اینکه باشد آن صد دینار از جمله دیت جراحتهای بالعرض بر جنین زنده و مادینه که مرد و زن است دیت
کامله که دیت نفس زنده است مراد اینست که آن صد دینار را در دیت جراحت بالعرض بر جنین جاری مجرای هزار دینار
کرد که اکمل اقسام دیت جنایات در مرد و زن است و باقی جنایات بالعرض مراتب جنین بالنسبت بآن صد دینار حساب کرد **اصل**
وَجَعَلَ لَهُ فِي قِصَاصِ جِرَاحَتِهِ وَمَعْقُلَتِهِ عَلَى قَدْرِ دِيَتِهِ وَهِيَ مِائَةُ دِينَارٍ **شرح** جعل بصیغه ماضی غایب معلوم باب
منع و تقدیر جعلها است و ضمیر مستتر راجع بامیرالمؤمنین علیه السلام است و ضمیر مقدر مفعول اول جعل است و راجع بدیة جراح
الجنین است که مذکور شد در فقره سابقه و آن دیت جراحات بالعرض جنین است چنانچه بیان شد در شرح فقره سابقه ضمیر له
راجع بجنین است و مراد اینست که اگر جنین زنده متولد شود و مال او است و اگر نشود و مال ورثه تقدیری او است و مخصوص او است

نظیر

نظیر او نیست که مجنی علیه در حدیث چهارم باب آینده و در فقیه در باب دیة جوارح الانسان این فقره در حدیث ظریف مذکور است
و لهذا و در تهذیب در باب الحوامل والحمول تا آخر و در باب دیات الشجاج تا آخر در او بنابر جوارش مفعول دوم جعل است
و ظرف در فی قصاص متعلق بجعل است و بنابر ... فی قصاص مفعول دوم است قصاص که بتقاص است ضمیر جراحته و معقلته
و دیته راجع بجنین است و معقلة بفتح میم و ضم قاف عطف بر قصاص است المعقلة تاوان جنایتی که بعض خطا است بالعرض
محض قدر متعلق بجعل است دیته مجرور و مضاف الیه است ضمیر هی راجع بدیت است و مقصود اینست که دیت جنایت
بر جنین تفصیلی که مذکور شد در فقره سابقه ثابت است برای جنین در صورتی که جراحت بالذات بر مادر عمدا باشد قصاص
داشته باشد مثل اینکه زنی جنایت کند بر مادر یا مردی جنایت کند بر مادر و در قاتل دیت شود و در صورتی نیز که جراحت
بالذات بر مادر خطای محض باشد و دیت بر عاقله باشد و در این دو صورت قیاس بر دیت کامله بالعرض بر جنین است که صد
دینار است مانند صورت خطای شبیه بعمد که دیت آن بر جانی است و آن ظاهر است **یعنی** و امیرالمؤمنین علیه السلام کرد دیت
دیت جراحت بالعرض جنین را بتفصیلی که مذکور شد برای جنین در صورتی که جراحت بر مادر جنین خطای محض باشد
و معقله گرفته باشد قیاس بر قدر دیت بالعرض کامله جنین و آن صد دینار است **دوم اصل** عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دِيَةُ الْجَنِينِ خَمْسَةُ أَجْزَاءٍ خُمُسٌ لِلنُّطْفَةِ عِشْرُونَ دِينَاراً وَلِلْعَلَقَةِ
خُمُسَانِ أَرْبَعُونَ دِينَاراً وَلِلْمُضْغَةِ ثَلَاثَةُ أَخْمَاسٍ سِتُّونَ دِينَاراً وَلِلْعَظْمِ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسٍ ثَمَانُونَ
دِينَاراً فَإِذَا تَمَّ الْجَنِينُ كَانَتْ لَهُ مِائَةُ دِينَارٍ فَإِذَا أُنْشِئَ فِيهِ الرُّوحُ فَدِيَتُهُ أَلْفُ دِينَارٍ أَوْ عَشَرَةُ
آلَافِ دِرْهَمٍ إِنْ كَانَ ذَكَراً وَإِنْ كَانَ أُنْثَى فَخَمْسُمِائَةِ دِينَارٍ وَإِنْ قُتِلَتِ الْمَرْأَةُ وَهِيَ حُبْلَى فَلَمْ يُدْرَ أَذَكَراً
كَانَ وَلَدُهَا أَمْ أُنْثَى فَدِيَةُ الْوَلَدِ نِصْفَانِ نِصْفُ دِيَةِ الذَّكَرِ وَنِصْفُ دِيَةِ الْأُنْثَى وَدِيَتُهَا كَامِلَةً **شرح**
مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق **سیوم اصل** عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ جَاءَتِ امْرَأَةٌ فَاسْتَعْدَتْ عَلَى أَعْرَابِيٍّ قَدْ أَفْزَعَهَا فَأَلْقَتْ جَنِيناً فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ لَمْ يُهِلَّ وَلَمْ
يَصِحْ وَمِثْلُهُ يُطَلُّ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْكُتْ سَجَّاعَةٌ عَلَيْكَ غُرَّةٌ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ **شرح** استعدت
بسکون عین مهمله ... والی بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام واوی باب استفعال است استعدا طلب عدوات حاکم
بر کسی بقصد انتقام از صاحب ... با نقطه و عین ... بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است لم یهل ... بفتح ... مفتوحه
مضارع غایب معلوم باب افعال است الاهلال آواز دادن کودک در وقت زاده شدن لم یصح بکسر صاد ... و سکون حاء
بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین یایی باب ضرب است یطل بطاء بی نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع غایب مجهول
یا معلوم باب نصر و ضرب یا مجهول باب افعال است سجاعة بفتح سین بی نقطه و تشدید جیم بصیغه مبالغه مبنی بر ضم است منقوطه
از آخر و ضم ... با نقطه و تشدید راء بی نقطه است عبد و امة تفسیر غرة است جمع میان احادیث این باب اطالت میکند و اینکه

اين جنين علقه بوده باشد که ديت آن چهل دينار است و آن موافق قيمت غره است **يعني** روايت است از داود بن فرقد از امام جعفر
صادق عليه السلام گفت که آمدند زنی پس واو خواهی کرد بر صاحب شبنی از عرب که بتحقيق رسانيده بود او را پس انداخته بود بچه را پس گفت
آن صاحب شبنی که آواز نکرده و نه فرياد زده و مثل آن هدر ميشود پس گفت نبی صلی الله عليه و آله که ساکت باش ای بجايت
و سجع بر تست غره که غلامی يا کنيزيست **چهارم اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ ضَرَبَ رَجُلٌ
بَطْنَ امْرَأَةٍ حُبْلَى فَأَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهَا مَيِّتاً فَإِنَّ عَلَيْهِ غُرَّةً عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ يَدْفَعُهَا إِلَيْهَا **شرح** ميتا بفتح ميم
و سکون … و دو نقطه … معنی جامد است و مراد همينست که بر حالی که علقه است زيرا که علقه صلب و جامد ميباشد
چنانچه می آيد در حديث دهم اين باب عبد مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدير هي **شرح** روايت است از ابو بصير از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت که اگر زد مردی شکم زنی آبستن را پس انداخت آنچه را که در شکم اوست بر حالی که مرده پس
که بر اوست غره آن غلامی يا کنيزی است ميدهد آنرا بسوی زن **پنجم اصل** عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يسار
فِي رَجُلٍ قَتَلَ جَنِينَ أَمَةٍ لِقَوْمٍ فِي بَطْنِهَا فَقَالَ إِنْ كَانَ مَاتَ فِي بَطْنِهَا بَعْدَ مَا ضَرَبَهَا فَعَلَيْهِ نِصْفُ
عُشْرِ قِيمَةِ أُمِّهِ وَإِنْ كَانَ ضَرَبَهَا فَأَلْقَتْهُ حَيّاً فَمَاتَ فَإِنَّ عَلَيْهِ عُشْرَ قِيمَةِ أُمِّهِ **شرح** صباح بفتح
منقطه و تشديد باء و دو نقطه … و در بعض نسخ يسار بفتح باء دو نقطه … و تخفيف سين
امه … اول بفتح همزه و تخفيف ميم … و دوم و سيوم بضم همزه و تشديد ميم و ضمير است …
ما مصدريست **يعني** روايت است از ابو الصباح از امام جعفر صادق عليه السلام در مردی که کشت بچه کنيزی از جمعی
پس امام گفت که اگر باشد که مرده باشد در شکمش بعد از آنکه زد او را پس بر اوست نصف عشر قيمت مادرش و اگر
کرده باشد او را پس انداخته باشد بچه را زنده پس مرده باشد پس بدرستی که بر اوست عشر قيمت مادرش **ششم اصل**
عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي امْرَأَةٍ شَرِبَتْ دَوَاءً وَهِيَ حَامِلٌ لِتَطْرَحَ وَلَدَهَا فَأَلْقَتْ
وَلَدَهَا فَقَالَ إِنْ كَانَ عَظْماً قَدْ نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَشُقَّ لَهُ السَّمْعُ وَالْبَصَرُ فَإِنَّ عَلَيْهَا دِيَتَهُ تُسَلِّمُهَا
إِلَى أَبِيهِ قَالَ وَإِنْ كَانَ جَنِيناً عَلَقَةً أَوْ مُضْغَةً فَإِنَّ عَلَيْهَا أَرْبَعِينَ دِينَاراً أَوْ غُرَّةً تُسَلِّمُهَا إِلَى
أَبِيهِ قُلْتُ فَهِيَ لَا تَرِثُ مِنْ وَلَدِهَا مِنْ دِيَتِهِ قَالَ لَا لِأَنَّهَا قَتَلَتْهُ **شرح** مضمون اين گذشت در کتاب المواريث
در حديث ششم باب ميراث القاتل که باب سی و ششم است شربت بصيغه غائبه معلوم باب علم است تطرح بطاء منقوطه و راء بی نقطه
و حاء منقوطه بصيغه مضارع غائبه معلوم يا غائب مجهول باب منع است القت بصيغه معلوم باب افعال است شق بشين با نقطه
و تشديد قاف بصيغه ماضی غائب مجهول باب نصر است ديته عبارتست از ديت کامل جنين که صد دينار است چنانچه گذشت
در حديث اول اين باب بنابر اينکه شق سمع و بصر پيش از ولوج روح ميباشد چنانچه می آيد در حديث دهم اين باب علقه
صفت مخصصه جنين است او دو او مضغه از شک راوی است و شق اول موافق حديث اول و آخر اين باب است او و او غره

از کلام

از کلام امام و از شک راوی سيتوا … **يعني** روايت است از ابو عبيده از امام محمد باقر عليه السلام در زنی که آشاميد دوائی را
بحالی که او آبستن است برای اينکه اندازد فرزندش را پس انداخت فرزندش را پس امام گفت که اگر باشد استخوانی
که بتحقيق روييده باشد بر آن گوشت و شکافته شده باشد برای آن گوش و چشم پس بدرستی که بر زنست ديت آن
که صد دينار است تسليم ميکند آنرا بسوی پدر فرزند امام گفت که و اگر باشد جنينی که علقه باشد يا گفت که مضغه باشد
پس بدرستی که بر آن زنست چهل دينار يا بنده تسليم ميکند آنرا بسوی پدر فرزند گفتم که پس آن زن ميراث نميبرد از
فرزندش از ديت او امام گفت که نه زيرا که او کشت فرزند را **هفتم اصل** عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي جَنِينِ الْهِلَالِيَّةِ حَيْثُ رُمِيَتْ بِالْحَجَرِ فَأَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهَا
غُرَّةً عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ **شرح** هلال بکسر … طايفه ايست از هوازن ما فی بطنها علقه بوده چنانچه گذشت در شرح حديث سوم
اين باب غره منصوب و مفعول قضی است عبد مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدير هي **يعني** روايت است از سکونی
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که حکم کرد رسول الله صلی الله عليه و آله در جنين زنی که طايفه بنی هلال که انداخته شده بود
سنگ پس انداخته بود آنچه که در شکمش بود بنده و آن غلامی يا کنيزيست **هشتم اصل** عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَضْرِبُ الْمَرْأَةَ فَتَطْرَحُ النُّطْفَةَ قَالَ عَلَيْهِ عِشْرُونَ دِينَاراً فَإِنْ كَانَتْ عَلَقَةً
فَعَلَيْهِ أَرْبَعُونَ دِينَاراً وَإِنْ كَانَتْ مُضْغَةً فَعَلَيْهِ سِتُّونَ دِينَاراً وَإِنْ كَانَ عَظْماً فَعَلَيْهِ الدِّيَةُ **شرح**
الف لام الديه برای عهد خارجيست و مراد ديتی است که مستفاد از قياس بر سابق است و آن هشتاد دينار است موافق
حديث اول اين باب **يعني** روايت است از مردی از امام محمد باقر عليه السلام گفت که گفتم امام را که مردی ميزند زن را پس می اندازد
نطفه را امام گفت که بر آن مرد است بيست دينار پس اگر باشد علقه پس بر اوست چهل دينار و اگر باشد مضغه پس بر اوست
شصت دينار و اگر باشد استخوان پس بر اوست ديتی که معلوم است بقياس بر سابق **نهم اصل** عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ
صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النُّطْفَةِ عِشْرُونَ دِينَاراً وَفِي الْعَلَقَةِ أَرْبَعُونَ دِينَاراً وَفِي الْمُضْغَةِ
سِتُّونَ دِينَاراً وَفِي الْعَظْمِ ثَمَانُونَ دِينَاراً فَإِذَا كُسِيَ اللَّحْمَ فَمِائَةُ دِينَارٍ ثُمَّ هِيَ دِيَتُهُ حَتَّى يُسْتَهَلَّ
فَإِذَا اسْتُهِلَّ فَالدِّيَةُ كَامِلَةٌ **شرح** يستهل بتشديد لام بصيغه مضارع غائب مجهول باب استفعالست الاستهلال بانگ
شمردن جنين را و مراد اينجا دانستن ولوج روح بظهور حرکت بسبب روحست **يعني** روايت است از سليمان بن صالح از امام
جعفر صادق عليه السلام که در نطفه بيست دينار است و در علقه چهل دينار است و در مضغه شصت دينار است و در استخوان هشتاد
دينار است پس چون پوشيده شود گوشت پس صد دينار است بعد از آن اين صد دينار ديت اوست تا آنکه صاحب روح
شمرده شود پس چون صاحب روح شمرده شد پس ديت هست بر حالی که تمام باشد که هزار دينار برای نرينه و پانصد دينار
برای مادينه است **دهم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَضْرِبُ الْمَرْأَةَ فَتَطْرَحُ

النطفة فقال عليه عشرون دينارا فقلت فيضربها فتطرح العلقة فقال عليه اربعون دينارا فقلت
فيضربها فتطرح المضغة قال عليه ستون دينارا قلت فيضربها فتطرحه وقد صار له عظم
فقال عليه الدية كاملة وبهذا قضى امير المؤمنين صلى الله عليه شرح و روايت از محمد بن مسلم كه گفت كه
پرسيدم از امام محمد باقر عليه السلم از مردى كه ميزند زنى را پس مى اندازد نطفه را پس امام گفت كه براو است بيست دينار پس گفتم كه ميزند
او را پس مى اندازد علقه را پس امام گفت كه براو است چهل دينار پس گفتم كه پس ميزند او را پس مى اندازد مضغه را امام
گفت كه براو است شصت دينار گفتم كه پس ميزند او را پس مى اندازد فرزند را بر حالى كه تحقيق گرديده براى او استخوانى يعنى
كه مركب از استخوان و گوشت شده پس امام گفت كه براو است آن ديت مقرر براى جنين پر كه صد دينار است و باين
حكم كرد امير المؤمنين صلوات الله عليه اصل قلت فما صفة خلقة النطفة التي تعرف بها فقال النطفة تكون
بيضاء مثل النخامة الغليظة فتمكث في الرحم اذا صارت فيه اربعين يوما ثم تصير الى
علقة قلت فما صفة خلقة العلقة التي تعرف بها فقال هي علقة كعلقة الدم المحجمة الجامدة
تمكث في الرحم بعد تحويلها عن النطفة اربعين يوما ثم تصير مضغة قلت فما صفة المضغة
وخلقتها التي تعرف بها قال هي مضغة لحم حمراء فيها عروق خضر مشتبكة ثم تصير الى
عظم قلت فما صفة خلقته اذا كان عظما فقال اذا كان عظما شق له السمع والبصر ورتبت
جوارحه فاذا كان كذلك فان فيه الدية كاملة شرح الخلقه بكسر خاء با نقطه و سكون لام و قاف نوع آفريدگى التى
نعت صفة خلقة است ضمير مستتر در تعرف راجع بنطفه است ضمير بها راجع بالتى است مثل منصوب است النخامة بضم نون
و تخفيف خاء با نقطه يعنى كه از سينه يا بينى بيرون مى آيد تمكث بصيغه معلوم باب نصر و حسن است بدانكه مذاهب اطبا در بحث
درنگ هر مرتبه از مراتب جنين مختلفست و هر كدام دعوى تجربه نموده اند و مع هذا جميع آنها مخالف مضمون اين حديث
و ممكن است جمع ميان اين حديث و مذاهب اطبا باختلاف درنگ مراتب جنين باعتبار اختلاف اعصار و امصار نظر باينكه
در بعض اعصار سابقه اقصاى مدت عمر آدمى بسيار بيشتر بوده از اقصاى مدت عمر او در اين اعصار والله اعلم در نسخ الدم
بالف لام است و ظاهر معنى الف لام است و بر هر تقدير مضاف اليه است المحجمة بكسر ميم و سكون حاء بى نقطه و فتح جيم شاخى
كه بآن حجامت ميكنند الجامدة صفت علقه است تحويلها بصيغه مصدر باب تفعيل است عن براى مجاوزت است خضر بضم خاء
با نقطه و سكون ضاد با نقطه و راء بى نقطه جمع اخضر است مشتبكة بشين با نقطه و باء يكنقطه بصيغه اسم فاعل باب افتعال است
و در بعض نسخ مشبكة بصيغه اسم مفعول باب تفعيل است فما صفة خلقته اذا كان عظما سوال از خلقت بعد از خلقت عظم است
بنا بر آنكه خلقت عظم احتياج بسوال ندارد پس اذا كان عظما يعنى حالت مركب از عظم و لحم است رتبت براء بى نقطه و تاء دو نقطه در
بالا و باء يكنقطه بصيغه ماضى غايبه مجهول باب تفعيل است الدية كاملة عبارت از صد دينار است يعنى گفتم كه پس چيست كيفيت

نوع

دَم

مُشتَبِكَة

نوع آفريدگى نطفه كه شناخته ميشود بآن پس امام گفت كه نطفه ميباشد سفيد مانند بلغم سينه و بينى كه سخت باشد پس درنگ
ميكند در رحم چون گرديد در آن چهل روز بعد از آن ميگردد بسوى خون بسته گفتم كه پس چيست كيفيت نوع
آفريدگى آن خون بسته كه شناخته ميشود بآن پس امام گفت كه آن بسته است مانند بسته خون شاخ حجامت كه
سخت و صلب شده باشد درنگ ميكند در رحم بعد از گرديدن آن از نطفه چهل روز بعد از آن ميگردد گوشت
مانند خاييده شده گفتم كه پس چيست كيفيت آن خاييده شده و نوع آفريدگى آن كه شناخته ميشود بآن
امام گفت كه آن مانند خاييده شده گوشتى است كه سرخ است و در آنست رگهاى سبز از هم گذشته بعد از آن ميگردد
بسوى استخوانى گفتم كه پس چيست كيفيت نوع آفريدگى جنين چون شده باشد استخوان و از آن گذشته باشد
پس امام گفت كه چون شده استخوان و گذشت از آن شكافته ميشود براى او گوش و چشم و ترتيب داده ميشود اعضاى
او و هر كدام در جاى لايق پس چون باشد چنان پس بدرستى كه در آنست ديت مقرر بر حالى كه تمام است كه صد دينار است
يازدهم اصل صالح بن عقبة عن يونس الشيباني قال قلت لابي عبد الله عليه السلم فان خرج
في النطفة قطرة دم قال القطرة عشر النطفة فيها اثنان وعشرون دينارا قال قلت فان قطرت
قطرتين قال اربعة وعشرون دينارا قال قلت فان قطرت بثلاث قال فستة وعشرون
دينارا قلت فاربع قال فثمانية وعشرون دينارا وفي خمس ثلثون دينارا وما زاد على النصف فعلى حساب
ذلك حتى تصير علقة فاذا صارت علقة ففيها اربعون شرح قطرت دو جا بقاف و طاء بى نقطه و راء بى نقطه
بصيغه ماضى غايبه مجهول باب تفعيل است و ضمير مستتر راجع بنطفه و مفعول اول و ما بعد فاعلست التقطير چكانيدن
و مراد اينجا صاحب چكيده كردن است و آن گاهى متعدى بمفعول دوم ميشود بى حرف جر بتضمين معنى اعطا و از آن قبيل است
قطرتين و گاهى متعدى بمفعول دوم ميشود بحرف جر و از آن قبيل است بثلاث فاربع مجرور است بتقدير فباربع و حذف
حرف جر و ابقاء اثرش بنا بر اعتماد بر سابق جايز است يعنى روايت كرده صالح بن عقبه بضم عين بى نقطه و سكون قاف
و باء يكنقطه از يونس شيبانى بفتح شين با نقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و باء يكنقطه و نون گفت كه گفتم امام
جعفر صادق عليه السلم كه پس اگر بيرون آيد در نطفه يكقطره خون چگونه ميشود امام گفت كه آن قطره عشر نطفه است
يعنى كه نطفه زياده و كمتر از ده قطره متوسط نميباشد غالبا و در آن نطفه است بيست و دو دينار گفتم كه پس اگر صاحب
چكيده كرده شود دو قطره چگونه ميشود امام گفت كه بيست و چهار دينار است راوى گفت كه گفتم پس اگر صاحب چكيده
كرده شود بسه قطره چگونه ميشود امام گفت كه پس بيست و شش دينار است گفتم كه پس اگر صاحب چكيده كرده شود
بچهار قطره چگونه ميشود امام گفت كه پس بيست و هشت دينار است و در پنج قطره سى دينار است و آنچه زياده باشد بر نصف
ده قطره پس بر حساب آنست تا آنكه گردد علقه پس چون گرديد علقه پس در آنست چهل دينار اصل فقال له ابو شبل

وَأَخْبَرَنَا أَبُو شِبْلٍ قَالَ حَضَرْتُ يُونُسَ وَأَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُهُ بِالدِّيَاتِ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّ
النُّطْفَةَ خَرَجَتْ مُتَخَضْخِضَةً بِالدَّمِ قَالَ فَقَالَ لِي فَقَدْ عَلِقَتْ إِنْ كَانَ دَماً صَافِياً فَفِيهَا
أَرْبَعُونَ دِينَاراً وَإِنْ كَانَ دَماً أَسْوَدَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ إِلَّا التَّعْزِيرُ لِأَنَّهُ مَا كَانَ مِنْ دَمٍ صَافٍ
فَذَلِكَ لِلْوَلَدِ وَمَا كَانَ مِنْ دَمٍ أَسْوَدَ فَذَلِكَ مِنَ الْجَوْفِ **شرح** فقال له ابو شبل کلام یونس شبابیست ظ: الولد
و اخبرنا ابو شبل تا قال قلت کلام صالح بن عقبه است حضرت یونس مبنی بر اینست که امام علیه السلام در آن وقت در منزل
یونس بود و او حالیه است جمله فان النطفة خرجت تا آخر مفعول قلت و مفعول فقال له ابو شبل است بعنوان تنازع
زیرا که اگر مفعول فقال له ابو شبل تنها میبود لا میبود و بجای قال و اگر مفعول قلت تنها میبود بجای قال ابو شبل
در فقره آینده قال قلت میبود و این رکاکت در کلام صالح بن عقبه است زیرا که بعض کلامش نقل مسموع
از ابو شبل است و بعضی دیگر نقل مسموع از یونس است متخضخضه بر وجها منقطه و دو ضاد منقوطه بصیغه اسم
فاعل باب تفعلل منصوب است التخضخض متحرک شدن چیزی با چیزی دیگر بر وضعی که امتیاز میان آن دو بر طرف
شود و مراد اینجا آمیخته شدن بالکلیه است و مقصود اینست که خون تیره رنگ نیست علقت بعین منقوطه و
قاف بصیغه ماضی غائبه مجهول باب تفعیل یا معلوم باب علم است التعلیق چیزی را علقه کردن والعلق بفتح عین و فتح لام
علقه شدن چیزی ان کان استیناف بیانی سابقست یا متعلق بعلقت است و بنا بر اول فا در ففیها رابطه جواب
شرط است و بنا بر دوم برای تفریعیت و بر هر تقدیر ضمیر کان راجع بعلقه است و تذکیر بعتبار خبر است التعزیر
مرفوع و منصوب هر دو میتوانند بود **یعنی** پس گفت امام یا ابو شبل که بر شین با نقطه و سکون با یکنقطه و خبر او ما ابو شبل
گفت که حاضر شدم نزد یونس در حالی که امام جعفر صادق علیه السلام خبر میداد او را بمسائل دیات ابو شبل گفت که گفتم که پس
بستی که نطفه بیرون آمد از رحم در حالی که آمیخته بالکلیه است بخون ابو شبل گفت که پس امام گفت مرا که پس بتحقیق
علقه کرده شده است چنان این آنکه اگر آن علقه باشد خون صاف پس در آن علقه است چهل دینار و اگر باشد
خون سیاه پس نیست چیزی بر او مگر تادیب تازیانه زیرا که شان اینست که آنچه باشد از خون صاف پس
آن برای فرزندست و آنچه باشد از خون سیاه پس آن از فساد اندرونست **اصل** قَالَ أَبُو شِبْلٍ فَإِنَّ
الْعَلَقَةَ صَارَ فِيهَا شِبْهُ الْعِرْقِ مِنْ لَحْمٍ قَالَ اثْنَانِ وَأَرْبَعُونَ الْعُشْرُ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّ عُشْرَ
أَرْبَعِينَ أَرْبَعَةٌ قَالَ لَا إِنَّمَا هُوَ عُشْرُ الْمُضْغَةِ لِأَنَّهُ إِنَّمَا ذَهَبَ عُشْرُهَا فَكُلَّمَا ازْدَادَتْ زِيدَ
حَتَّى يَبْلُغَ السِّتِّينَ **شرح** شبه بکسر شین با نقطه و سکون با یکنقطه مرفوع و مضاف عرق بکسر عین بی نقطه
و سکون را بی نقطه است العشر مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو که راجع بشبه العرق است و سائل
خیال کرده که بتقدیر ها است که راجع باثنان باشد و امام نفی آن کرده و ضمیر عشرها راجع بعلقه است زادت لازم است

وضمیر

وضمیر مستتر راجع بمضغه است زید بصیغه مجهول متعدیست و ضمیر راجع بعدد است **یعنی** گفت ابو شبل که پس
بدرستی که علقه گردید در آن مانند رگ از گوشتی امام گفت که چهل و دو دینارست آن عشرست ابو شبل گفت
که گفتم که پس بدرستی که عشر چهل چهار است امام گفت که نه جز این نیست که آن مانند رگ عشر مضغه است زیرا که
شان اینست که جز این نیست که رفته عشر علقه پس در هر بار که زیاد شود مضغه زیاده کرده میشود عدد دینار تا
آنکه رسد عدد بشصت **اصل** قَالَ قُلْتُ فَإِنْ رَأَيْتُ الْمُضْغَةَ شِبْهَ الْعُقْدَةِ عَظْماً يَابِساً قَالَ
فَذَلِكَ عَظْمٌ كَذَلِكَ أَوَّلُ مَا يَبْتَدِئُ الْعَظْمُ فَيَبْتَدِئُ بِخَمْسَةِ أَشْهُرٍ فَفِيهِ أَرْبَعَةُ دَنَانِيرَ فَإِنْ
زَادَ فَزِدْ أَرْبَعَةً أَرْبَعَةً حَتَّى تَتِمَّ الثَّمَانِينَ قَالَ قُلْتُ وَكَذَلِكَ إِذَا كُسِيَ الْعَظْمُ لَحْماً قَالَ كَذَلِكَ
شرح رایت بصیغه متکلم معلوم است المضغه منصوب و مفعول فیه است و در فقره تهذیب فی المضغه است شبه
منصوب و حال مقدم بر صاحب حال است و مضاف است و کسب تعریف باضافه نکرده العقده بضم عین منقوطه و
سکون قاف و دال منقوطه گره عظما منصوب و مفعول رایت است یابسا صفت عظما است کذلک خبر مبتدا است
که مقدم شده بر مبتدا اول منصوب و مفعول فیه است ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست یبتدئ
بصیغه مضارع غائب معلوم باب افتعالست و ضمیر مستتر راجع بالعظم است زیرا که العظم مبتداست پس مقدم است
باعتبار رتبه بر کذلک یا بخمسة اشهر برای ملابست است و مراد اینست که ابتدا العظم مقارن انتها چهارماهست که
عبارت از صد و بیست است یکی برای نطفه و یکی برای علقه و یکی برای مضغه و مقارن ابتدا ماه پنجم است الثمانین
مبنی بر اینست که آن مرتبه خمس مرتبه عظم کاملست یتم بتا دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه مضارع غائب معلوم
ضرب است بمعنی بلغ و ضمیر مستتر راجع بعدد است **یعنی** ابو شبل گفت که پس اگر ببینم در مضغه در حالی که مانند گره
استخوانی خشک که چه میشود امام گفت که پس این استخوانست چنین است استخوان در اول زمان ابتدای آن
باین روش که ابتدا میکند با پنج ماه پس در آنست چهار دینار پس اگر زیاد شود استخوان پس زیاده کن چهار دینار چهار دینار
تا آنکه عدد برسد بهشتاد دینار ابو شبل گفت که گفتم که آیا و همچنانست چون پوشانیده شود استخوان گوشتی امام
گفت که همچنانست مراد اینست که آن نیز پنج مرتبه دارد و در هر مرتبه آن چهار دینار زیاد میشود تا آنکه عدد برسد بصد
اصل قُلْتُ فَإِذَا وَكَزَهَا فَسَقَطَ الصَّبِيُّ وَلَا يَدْرِي أَحَيّاً كَانَ أَمْ لَا قَالَ هَيْهَاتَ يَا أَبَا شِبْلٍ إِذَا مَضَتِ
الْخَمْسَةُ الْأَشْهُرُ فَقَدْ صَارَتْ فِيهِ الْحَيَاةُ وَقَدِ اسْتَوْجَبَ الدِّيَةَ **شرح** وکزها بوای و کاف و زای بی نقطه بصیغه ماضی غائب
معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بجانیست الوکز بفتح واو و سکون کاف مشت زدن و مانند آن لا یدری
بصیغه مجهول غائب یا معلوم متکلم مع الغیر باب ضرب است هیهات اسم فعل است بمعنی بعد او مضت تا آخر دلالت
میکند بر اینکه از ابتدا العظم تا ابتدا ولوج روح سی روز است و گذشت در کتاب العقیقه در حدیث چهارم باب دوم

خلق الانسان تا آخر که باب ششم است که فقیل النطفة الی الرحم فتروا فیه اربعین صباحا ثم تصیر علقة اربعین یوما ثم
تصیر مضغة اربعین یوما ثم تصیر لحما تجری فیه عروق مشتبکة ثم یبعث الله ملکین خلاقین تا آخر و بیان شد یعنی گفتم
که پس چون کسی شکست زند آبستن را پس افگند کودک و دانسته نشود که آیا زنده بود و یا نه چگونه می‌شود امام گفت که دیت
نمیدانستن ای ابو شبل بیان این آنکه چون گذشت پنج ماه و عدد روزی پس تحقیق کرد در کودک زندگی و به تحقیق مستحق شد
دیت کامله که هزار دینار است برای نرینه و پانصد دینار است برای مادینه مراد این است که اگر کمتر از پنجماه تمام باشد دیت
آن صد دینار است **اصل** صالح بن عقبة عن یونس الشیبانی قال حضرت انا و ابو شبل عند
ابی عبد الله علیه السلام فسالته عن هذه المسائل فی الدیات ثم سال ابو شبل و کان اشد
مبالغة فحکیته حتی استنطقت **شرح** این حدیث صحیح نیست بلکه متعلق است به آنچه مذکور شد حکیته
بجای بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین به صیغهٔ ماضی غائب معلوم باب تفعیل است استنطقت بجای نون و طاء بی‌نقطه
ماضی غائب معلوم باب استفعال است الاستنطاف استیفاء چیزی بالکلیه **یعنی** روایت کرد صالح بن عقبه از یونس
شیبانی گفت که حاضر شدم من و ابو شبل نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسیدم امام را از این مسائل در
دیات بعد از آن پرسید ابو شبل و بود سخت‌تر از من به سبب مبالغه در سؤال پس واگذاشتم او را تا آنکه ذکر کرد
جمیع شقوق را **دوازدهم اصل** عن عبید بن زرارة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الغرة تکون
بثمانیة دنانیر و تکون بعشرة دنانیر فقال بالجنینین **شرح** بجنینین مثنی جنین است
بعنوان مقصود این است که چنانچه کم می‌باشد بسیار نیز می‌باشد و منظور چهل دینار است چنانچه می‌آید در حدیث
آخر این باب **یعنی** روایت است از عبید بن زراره که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که به درستی که غره که دیت بعضی
مراتب جنین است فی الجمله گاهی می‌باشد هشت دینار و گاهی می‌باشد ده دینار پس امام گفت که گاهی می‌باشد
پنجاه دینار و مثلا **سیزدهم اصل** عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن رجل ضرب ابنته
وهی حبلی فاسقطت سقطا میتا فاستعدی زوج المرأة علیه فقالت المرأة لزوجها ان کان لهذا
السقط دیة ولی فیه میراث فان میراثی منه لابی فقال یجوز لابیها ما وهبت له **شرح** السقط
بکسر سین بی‌نقطه و سکون قاف و طاء بی‌نقطه بچه ناتمام افتاده از شکم متا بسکون تاء دو نقطه بالا و
و تخفیف یاء دو نقطه در پایین تاء دو نقطه در بالاست و اول جان شده در شرح حدیث چهارم این باب **یعنی** روایت است از
سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که زد دخترش را در حالی که او آبستن است پس افتاد
بچه او که علقه است پس طلب داوری کرد شوهر آن زن بر آن مرد پس گفت آن زن شوهرش را که اگر باشد برای این بچه افتاده
دیتی و برای من باشد در آن میراثی پس به درستی که میراث من از آن بچه برای پدر من است پس امام گفت که روا می‌شود برای

پدرش

پدرش آنچه بخشید برای او بنابر اینکه ابراء ذمه حاجت به قبول ندارد و رجوع از آن جایز نیست در مثل اینجا یا مطلقا چنانچه
گذشت در کتاب الوصایا در حدیث سیزدهم باب ما یجوز من الوقف تا آخر که باب بیست و دوم است **چهاردهم اصل**
عن سعید بن المسیب قال سالت علی بن الحسین علیهما السلام عن رجل ضرب امراة حاملا برجله
فطرحت ما فی بطنها میتا فقال ان کان نطفة فان علیه عشرین دینارا قلت فما حد النطفة
فقال هی التی اذا وقعت فی الرحم فاستقرت فیه اربعین یوما **شرح** میتا بجا تشدید و تخفیف یاء دو
نقطه است حد یعنی نهایت است و از اینجا و در نظیرش از زیادتی که تا آن مسمی بود زیاد باشد که در جواب
از زیادتی که تباین است نیز اگر در مثل این جایز نیست **یعنی** روایت است از سعید بن مسیب به تشدید یاء دو نقطه در پایین
مفتوح یا مکسور که گفت که پرسیدم علی بن الحسین علیهما السلام را از مردی که زد زنی آبستن را به پای خود پس انداخت بچه
که در شکمش بود مرده پس امام گفت که اگر باشد نطفه پس به درستی که بر اوست بیست دینار گفتم که چیست نهایت زمان
نطفه پس امام گفت که نطفه آن است که واقع شود در رحم پس قرار گیرد در آن چهل روز **اصل** قال و ان طرحته وهو
علقة فان علیه اربعین دینارا قلت فما حد العلقة فقال هی التی اذا وقعت فی الرحم فاستقرت
فیه ثمانین یوما قال و ان طرحته وهو مضغة فان علیه ستین دینارا قلت فما حد المضغة
فقال هی التی اذا وقعت فی الرحم فاستقرت فیه مائة و عشرین یوما قال و ان طرحته وهو
نسمة مخلقة له عظم و لحم مزیل الجوارح قد نفخ فیه روح العقل فان علیه دیة کاملة **شرح**
النسمه به فتح نون و فتح سین بی‌نقطه جاندار از جمله آدمیان المخلقه بجای به صیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل به غایت
تدبیر کرده شده موافق آنچه گذشت در کتاب العقیقه در حدیث اول باب بدء خلق الانسان تا آخر که باب ششم است
المزیل به زای با نقطه و یاء دو نقطه در پایین به صیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل جدا کرده شده و نفخ به صیغهٔ مجهول است روح العقل
اضافه از قسمی دیگر روح و دیت بعث سؤال آینده **یعنی** امام گفت که و اگر انداخت آن را در حالی که آن علقه
است پس به درستی که بر اوست چهل دینار گفتم که پس چیست نهایت علقه پس گفت که علقه آن است که واقع شود در رحم
پس قرار گیرد در آن هشتاد روز امام گفت که و اگر انداخت آن را در حالی که آن مضغه است پس به درستی که بر اوست شصت
دینار گفتم که پس چیست نهایت مضغه پس امام گفت که مضغه آن است که واقع شود در رحم پس قرار گیرد در صد و بیست
روز امام گفت که و اگر انداخت آن را در حالی که آن آدمی زنده باشد به غایت تدبیر کرده شده باشد او را باشد استخوانی و
گوشتی ممتاز از اعضا باشد به تحقیق دمیده شده باشد در آن روح خرد پس به درستی که بر اوست دیت تمام که هزار
دینار است در نرینه و پانصد دینار است در مادینه **اصل** قلت له ارایت تحوله فی بطنها الی حال ابروح کان
ذلک او بغیر روح قال بروح غذاء الحیوة القدیم المنقول فی اصلاب الرجال و ارحام النساء

وَلَوْلَا اَنَّهُ كَانَ فِيهِ رُوحُ غِذَاءِ الْحَيٰوةِ مَا تَحَوَّلَ مِنْ حَالٍ بَعْدَ حَالٍ فِي الرَّحِمِ وَمَا كَانَ اِذاً عَلَى مَنْ يَقْتُلُهُ دِيَةٌ وَهُوَ فِي تِلْكَ الْحَالِ شرح ارايت بهمزهٔ استفهام وصيغهٔ مخاطب يعنى اخبرنى است

نحو اولكا بنقطهٔ مصدر باب تفعّل مرفوع ومبتدا است ا روح بهمزهٔ استفهام وبا وحرف جر خبر مبتدا است روح

در اصل بمعنى باعث انتقال از چيزى است غذا بكسر غين بانقطه وذال بانقطه والف ممدود مضاف اليه ومضاف عبارت

از آماده كننده چيزى بتدريج واين روح سوم است از پنج قسم روح كه گذشت در كتاب الحجة در احاديث باب پنجاه ودوم

كه باب فى ذكر الارواح التى فى الائمة عليهم السلام است وگفتيم آنجا روح الحيوة بود كه آن از روح المدرج نيز ميباشد القديم

صفت روح است ومراد اينست كه مطلب آن امر بود يعنى گفتم امام را كه خبر ده مرا كه در ميان آن در شكم مادر از حالى بحالى

آيا بوسيلهٔ روحى بود آن يا بغير وسيلهٔ روحى امام گفت كه بوسيلهٔ روح آماده كننده زندگى قديم بود كه منتقل است

در پشتهاى مردان وزهدانهاى زنان واگر نميبود اينكه شان نهنيست كه بود در ان روح آماده كننده زندگى نميگرديد

از حالى بعد از ديگر در ميان از حالى در شكم مادر ونميبود در اين هنگام بر كسى كه كشد او را ديتى برحالى كه آن در آن حالت بود

مراد حالت پيش از روح بود است پانزدهم اصل عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ النُّطْفَةَ

تَزِيدُ وَتَنْقُصُ وَلٰكِنْ قِيمَتُهَا اَرْبَعُونَ دِينَاراً شرح روايتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت

كه بدرستى كه نطفه كه رسول الله صلى الله عليه وآله آن را ديت معين مراتب چنين قرار داده زياد ميشود وقيمت دم

ميشود در قيمت وليكن مراد رسول الله صلى الله عليه وآله همه اينست كه قيمت آن چهل دينار باشد باب چهلم اصل

بَابُ الرَّجُلِ يَقْطَعُ رَأْسَ مَيِّتٍ اَوْ يَفْعَلُ بِهِ مَا يَكُونُ فِيهِ اجْتِيَاحُ نَفْسِ الْحَيِّ شرح الاجتياح بجيم ويا دو نقطه در زير

منقلب از واو وحا بى نقطه مصدر باب افتعال استيصال نفس بفتح نون وسكون فا است يعنى اين باب بيان حكم

كسى كه برّد سر مرده را يا ميكند با مرده آنچه را كه ميباشد در آن اهلاك واستيصال جان زنده مثل بيرون آوردن زهره

در اين باب چهار حديث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّبَّاحِ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا قَالَ اَتَى الرَّبِيعُ اَبَا

جَعْفَرٍ الْمَنْصُورَ وَهُوَ خَلِيفَةٌ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَاتَ فُلَانٌ مَوْلَاكَ الْبَارِحَةَ

فَقَطَعَ فُلَانٌ مَوْلَاكَ رَأْسَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ قَالَ فَاسْتَشَاطَ وَغَضِبَ قَالَ فَقَالَ لِابْنِ شُبْرُمَةَ

وَابْنِ اَبِي لَيْلٰى وَعِدَّةٍ مَعَهُ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْفُقَهَاءِ مَا تَقُولُونَ فِي هٰذَا فَكُلٌّ قَالَ مَا عِنْدَنَا فِي

هٰذَا شَيْءٌ قَالَ فَجَعَلَ يُرَدِّدُ الْمَسْأَلَةَ فِي هٰذَا وَيَقُولُ اَقْتُلُهُ اَمْ لَا فَقَالُوا مَا عِنْدَنَا فِي هٰذَا شَيْءٌ شرح

استشاط بشين بانقطه والف منقلبه از يا وطا بى نقطه بصيغهٔ ماضى غايب معلوم باب استفعال است الاستشاطة افروختن

شدن از غضب حال ابن شبرمه وابن ابى ليلى گذشت در كتاب الوصايا در شرح حديث اول باب من اوصى وعليه

كه با بكتابه ام است يردد بصيغهٔ مضارع غايب معلوم باب تفعيل است يعنى روايتست از محمد بن صباح بفتح صاد بى نقطه وتشديد

بآنكسيكه از بعض ياران ما گفت كه آمد ربيع خادم نزد دوانيقى برحالى كه او خلافت داشت در طواف كعبه پس گفت

او را كه اى فلان مرد فلان چاكر تو دوش پس بريد فلان چاكر تو سرش را بعد از مردنش راوى گفت كه پس آتش

در جانش افتاد وخشمناك شد راوى گفت كه پس دوانيقى گفت ابن شبرمه را وابن ابى ليلى را وجمعى را كه با

او بودند از قاضيان وفقيهان از مخالفان كه چه ميگوئيد در اين چه پس هر يك ميگفت كه نيست نزد ما در اين چيزى

از دانش راوى گفت كه پس شروع كرد دوانيقى بر ميگردانيد سوال را در اين وميگفت كه آيا كشم او را يا نه پس

گفتند كه نيست نزد ما در اين چيزى اصل قَالَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ السَّاعَةَ فَاِنْ كَانَ عِنْدَ

اَحَدٍ شَيْءٌ فَعِنْدَهُ الْجَوَابُ فِي هٰذَا وَهُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَقَدْ دَخَلَ الْمَسْعٰى فَقَالَ لِلرَّبِيعِ اذْهَبْ

اِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ لَوْلَا مَعْرِفَتُنَا بِشُغْلِ مَا اَنْتَ فِيهِ لَسَاَلْنَاكَ اَنْ تَاْتِيَنَا وَلٰكِنْ اَجِبْنَا فِي كَذَا

وَكَذَا قَالَ فَاَتَاهُ الرَّبِيعُ وَهُوَ عَلَى الْمَرْوَةِ فَاَبْلَغَهُ الرِّسَالَةَ شرح قدم از باب علم است ومراد بقدوم داخل

شدن مكه است الساعة منصوبست يعنى راوى گفت كه پس گفت دوانيقى را بعض حاضران كه بتحقيق آمد مردى

در اين ساعت پس اگر باشد نزد كسى چيزى پس نزد اوست جواب در اين مسئله واو جعفر بن محمد است وبتحقيق داخل

شده در مسعى كه ميان صفا ومروه است پس دوانيقى گفت ربيع را كه برو بسوى او پس بگو او را كه اگر نميبود معرفت

ما بشغل آنچه تو در آنى هر آينه طلب ميكرديم از تو كه آئى نزد ما وليكن جواب بگو ما را در چنين وچنين راوى گفت كه پس

آمد نزد او ربيع برحالى كه او بر مروه بود پس رسانيد او را پيغام اصل فَقَالَ لَهُ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ تَرٰى

شُغْلَ مَا اَنَا فِيهِ وَقِبَلَكَ الْفُقَهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ فَسَلْهُمْ قَالَ فَقَالَ لَهُ قَدْ سَاَلَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ

فِيهِ شَيْءٌ قَالَ فَرَدَّهُ اِلَيْهِ فَقَالَ اَسْاَلُكَ اِلَّا اَجَبْتَنَا فِيهِ فَلَيْسَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِي هٰذَا

شَيْءٌ فَقَالَ لَهُ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتّٰى اَفْرُغَ مِمَّا اَنَا فِيهِ قَالَ فَلَمَّا فَرَغَ جَاءَ فَجَلَسَ فِي

جَانِبِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ شرح قبلك بكسر قاف وفتح با بى نقطه منصوبست بظرفيت اسالك الا اجبتنا بيان شد

در شرح حديث سيوم باب الرجل يمسك الرجل فيقتله الآخر كه باب بيست ونهم است افرغ از باب نصر است يعنى پس گفت

ربيع را بعنوان پيغام رسانى امام جعفر صادق عليه السلام كه بتحقيق مى بينى شغل آنچه را كه من در آنم ونزد تو اند فقيهان وعالمان پس سوال

كن ايشان را راوى گفت كه پس ربيع گفت امام را كه بتحقيق پرسيد ايشان را پس نبود نزد ايشان در آن چيزى راوى گفت

كه پس او دوانيقى بعد از رسانيدن ربيع آن پيغام را بر گردانيد ربيع را بسوى امام پس گفت كه طلب ميكنم از تو مگر اينكه

كه جواب دهى ما را در آن چه نيست نزد آن قوم در اين چيزى پس گفت ربيع را امام جعفر صادق عليه السلام كه صبر كن تا فارغ

شوم از آنچه من در آنم راوى گفت كه پس وقتى كه فارغ شد از سعى آمد پس نشست در گوشهٔ مسجد حرام اصل فَقَالَ لِلرَّبِيعِ

اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ عَلَيْهِ مِائَةُ دِينَارٍ قَالَ فَاَبْلَغَهُ ذٰلِكَ فَقَالُوا لَهُ فَسَلْهُ كَيْفَ صَارَ عَلَيْهِ مِائَةُ دِينَارٍ

ومنع وعلم

قال فقال ابو عبد الله علیه السلام فی النطفة عشرون وفی العلقة عشرون وفی المضغة عشرون و
فی العظم عشرون وفی اللحم عشرون ثم انشاناه خلقا آخر وهذا هو میت بمنزلته قبل
ان تنفخ فیه الروح فی بطن امه جنینا قال فاخبره شرح پس امام گفت ... که پس ... دو نقی را که
بران چهار است صد دینار راوی گفت که پس بیاید و مانقی را آن پیغام پس فقها گفتند دو نقی را که پس سوال
کن او را که چگونه کرده ایم بر او صد دینار راوی گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که در نطفه بیست دینار و در
علقه بیست دینار و در مضغه بیست دینار و در عظم بیست دینار و در لحم بیست دینار بعد از آن
انشا کردیم آدمی را خلقی دیگر و این جا که او میت است بمنزله اوست پیش از آنکه دمیده شود در او روح در شکم مادرش
در حالی که جنین باشد امام گفت که پس خبر داد و نقی را اصل فرجع الیه فاخبره بالجواب فاعجبهم ذلک وقالوا
ارجع الیه فسله الدنانیر لمن هی لورثته ام لا فقال ابو عبد الله علیه السلام لیس لورثته فیها شیء
انما هذا شیء اتی الیه فی بدنه بعد موته یحج بها عنه او یتصدق بها عنه او تصیر فی سبیل من
سبل الخیر قال فزعم الرجل انهم ردوا الرسول الیه فاجاب فیها ابو عبد الله علیه السلام البر
بستة وثلثین مسئلة ولم یحفظ الرجل الا قدر هذا الجواب شرح در نسخه فاجابهم ابو عبد الله علیه السلام
و ثلثین مسئله است ... ثلثین مسئلة فاجاب فیها ابو عبد الله علیه السلام است و ما موافق ... شرح میکنیم یعنی پس رجوع
برگشت بسوی دو انقی پس خبر داد او را بآن جواب پس خوش آمد فقها را آن جواب چون صورت قیاس داشت اگرچه قیاس بود
و گفتند که برگرد بسوی او پس سوال کن از او که آن دینارها برای کیست آیا از وارثان اوست یا نه پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که نیست برای وارثان او از آنها چیزی جز این نیست که این چیزیست که آمده بسوی او در بدنش بعد از مردنش حج کرده
میشود با آنها از جانب او یا تصدق کرده میشود با آنها از جانب او یا گردانیده میشود آنها در راهی از راههای خیر
گفت که پس گمان کرد آن مرد راوی که ایشان برگردانیدند آن فرستاده را بسوی امام پس در سی و شش مسئله پس جواب داد در آنها
امام جعفر صادق علیه السلام و حفظ نکرد آن مرد راوی مگر مقدار این جواب را دوم اصل عن غیر واحد من اصحابنا عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قطع رأس المیت اشد من قطع رأس الحی شرح اشد اینجا باعتبار گناه است زیرا که دوام
غضب در آن وقت منتفی است یا ضعیفه است پس منافات ندارد با اینکه دیت آن کمتر از دیت قطع رأس حی باشد
چنانچه گذشت در حدیث سابق و می آید در حدیث چهارم این باب یعنی روایت است از جمعی از یاران ما از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت که بریدن سر مرده سخت تر است باعتبار گناه از بریدن سر زنده اگرچه دیت آن کمتر است سیوم اصل
عن محمد بن سنان عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت رجل قطع رأس میت فقال
حرمة المیت کحرمة الحی شرح روایت است محمد بن سنان از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم که

مردی که برید سر مرده را پس امام گفت که حرمت مرده مانند حرمت زنده است چهارم اصل عن الحسین بن خالد قال
سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل قطع رأس رجل میت فقال ان الله عز وجل حرم منه میتا
کما حرم منه حیا فمن فعل بمیت فعلا یکون فی مثله اجتیاح نفس الحی فعلیه الدیة فسألت عن
ذلک ابا الحسن علیه السلام فقال صدق ابو عبد الله علیه السلام هکذا قال رسول الله صلی الله علیه وآله
شرح روایت است از حسین بن خالد گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که برید سر مردی مرده را پس امام
گفت که بدرستی که الله عز وجل حرام کرده از آن مرد مؤمن در حالی که مرده باشد چنانچه حرام کرده از او در حالی که زنده باشد پس هر
که بمرده کاری کند که اگر زنده میباشد در مثل آن هلاک جان زنده پس بر اوست دیت پس پرسیدم از آن امام موسی کاظم علیه السلام
پس گفت که راست گفت امام جعفر صادق علیه السلام چنین گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اصل قلت فمن قطع رأس
میت او شق بطنه او فعل به ما یکون فیه اجتیاح نفس الحی فعلیه دیة النفس کاملة فقال
لا ولکن دیته دیة الجنین فی بطن امه قبل ان ینشأ فیه الروح وذلک مائة دینار وهی
لورثته ودیة هذا هی له لا للورثة قلت فما الفرق بینهما قال ان الجنین امر مستقبل مرجو نفعه
وهذا قد مضی وذهبت منفعته فلما مثل به بعد موته صارت دیته بتلک المثلة له لا
لغیره یحج بها عنه ویفعل ابواب الخیر والبر من صدقة او غیره شرح مستقبل بکسر با ... است مثل
بثاء سه نقطه بصیغه مجهول از باب تفعیل است مثله بضم میم و سکون ثاء سه نقطه اسم مصدر باب تفعیل است و در نسخ بغیر ...
و فعل ... بغیر یا بضمیر مؤنث است موافق تهذیب یعنی گفتم که آیا پس کسی که برید سر مرده را یا شکافت شکمش را یا کرد با او
کاری که میباشد در آن هلاک جان زنده پس بر اوست دیت نفس در حالی که تمام باشد که هزار دینار است برای ورثه و یا نصفه دینار
برای ورثه است پس امام گفت که نه ولیکن دیت او دیت جنین است در شکم مادرش پیش از آنکه حادث شود در آن روح و آن صد
دینار است خواه ورثه خواه ... و آن دینارها برای وارثان جنین است و دیت این مرده آن برای اوست نه
برای وارثان گفتم که پس چیست فرق میان آن دو امام گفت که بدرستی که جنین چیزیست رو آورنده امید داشته
شده است نفع او و این میت بتحقیق گذشت وقت نفع او پس چون رسوائی کرده شد با او بعد از مردنش شد دیت آن
آن رسوائی برای او نه برای غیر او حج گزارده میشود با آنها از جانب او و کرده میشود با آنها اقسام خیر و نیکی که صدقه یا
غیر آنست اصل قلت فان اراد رجل ان یحفر له لیغسله فی الحفرة فسدر الرجل مما یحفر فدیر به فمالت
مسحاته فی یده فاصاب بطنه فشقه فما علیه فقال اذا کان هکذا فهو خطأ وکفارته عتق رقبة او صیام
شهرین او صدقة علی ستین مسکینا مد لکل مسکین بمد النبی صلی الله علیه وآله شرح یحفر ...
... باب تفعیل است ... بضم ... و سکون ... است ... بی نقطه و دال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی

معلوم باب علم است السعد بفتح سین و فتح دال کج شدن سر کسی مس در عمارای سببیت است و ما مصدریه است یا بر
دال منقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء منقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است با در به برای تعدیه است و ضمیر راجع
بارجل است و فاء برای عطف است یعنی گفتم که پس اگر اراده کند مردی اینکه کند گوی را برای میت تا غسل دهد او را در آن
گو پس میفتد که آب غسل در آن جمع شود پس کج شود سر آنمرد از کندنش پس در فرو ده شود پس کج شود پس او در
پس بر خورد و شکم میت را پس بشکافد آنرا پس چیست بر او پس امام گفت که چون باشد چنین پس آن خطا است و کفاره آن
آزاد کردن بنده و یا روزه دو ماه یا صدقه بر شصت مسکین است فدی برای مسکینی است که جنبی صلی الله علیه و آله که چهار یک
صاع است و بیان شد در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب ما یزکی من الحبوب که باب پنجم است باب چهل و یکم اصل
باب یلزم من یحفر البئر فیقع فیها المرء شرح لزم بصیغه معلوم باب علم است یحفر از باب ضرب است یعنی این باب
بیان چیزیست که لازم میشود کسی را که میکند چاه را پس می افتد در آن را کجا در این باب شش حدیث است اول اصل عن
سماعة قال سألته عن الرجل یحفر البئر فی داره او فی ارضه فقال اما ما حفر فی ملکه فلیس علیه ضمان
و اما ما حفر فی الطریق او فی غیر ما یملکه فهو ضامن لما یسقط فیه شرح روایت است از سماعه که راوی امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که میکند چاه را در سرای خود یا در زمین خود
پس امام گفت که اما آنچه کند در ملک خود پس نیست بر او ضمانی و اما آنچه کند در راه یا در غیر آنچه مالک میشود آنرا پس او ضامن است
آنچه که می افتد در آن دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الشیء یوضع علی
الطریق فیمر الدابة فتنفر بصاحبها فتعقره فقال کل شیء یضر بطریق المسلمین فصاحبه ضامن
لما یصیبه شرح تنفر بنون و فاء و راء منقطه بصیغه مضارع غائبه معلوم باب نصر و ضرب است با برای ملابست و در
حالست و مراد بصاحبها سوار آنست تعقر بعین بی نقطه و قاف و راء منقطه بصیغه مضارع غائبه معلوم باب ضرب
تفعیلست یعنی از باب نصر یا باب تفعیلست یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را
از چیزی که گذاشته میشود بر راه پس میگذرد ستور پس رم میکند با سوارش پس زخم میکند سوار را پس امام گفت که هر
چیزی که ضرر میرساند براه مسلمانان خواه وضع شیء و خواه حفر بیر و خواه غیر آنها پس صاحبش ضامنست آنچه که ضرر
میرساند آنرا سیوم اصل عن ابی الصباح الکنانی قال قال ابو عبد الله علیه السلم من اضر بشیء من
طریق المسلمین فهو له ضامن شرح روایت است از ابو الصباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید با کنانی بکسر کاف
و دو نون گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که ضرر رساند بچیزی از راه مسلمانان پس او آنرا ضامن است
چهارم اصل عن سماعة قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یحفر البئر فی داره او فی ملکه فقال
ما کان حفر فی داره او فی ملکه فلیس علیه ضمان و ما حفر فی الطریق او فی غیر ملکه فهو ضامن

لما یسقط

لما یسقط فیها شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن داود بن سرحان عن
ابی عبد الله علیه السلم فی رجل حمل متاعا علی رأسه فاصاب انسانا فمات او انکسر منه
قال هو ضامن شرح روایت است از داود بن سرحان از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که برداشت متاعی را
بر سر خود پس بر خورد آن متاع کسی را پس مرد یا شکسته شد از آن متاع امام گفت که او ضامن است شاید
که مناسبت این حدیث بعنوان این باب بجهت دلالت بر ضمان حافر بیر در طریق عام باشد بطریق اولی
ششم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال لو ان رجلا حفر بئرا فی داره ثم دخل داخل
فوقع فیها لم یکن علیه شیء و لا ضمان و لکن لیغطها شرح ضمان مبنی بر فتح و مرفوع منون هر دو رواست
لیغطها بکسر لام امر غائب و غین با نقطه و طاء بی نقطه بصیغه امر غائب معتل اللام باب تفعیلست یعنی روایت است از
زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اگر بوده باشد اینکه مردی کنده باشد چاهی را در سرای خود بعد از آن داخل
شده باشد داخلی پس افتاده باشد در آن نمیبود بر او چیزی و نیست ضمانی و لیکن باید که بپوشاند سر آن چاه را
هفتم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له رجل حفر بئرا فی غیر ملکه فمر
علیها رجل فوقع فیها قال فقال علیه الضمان لان کل من حفر فی غیر ملکه کان علیه الضمان
شرح روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که مردی کند چاهی را در غیر ملک خود
پس گذشت بران مردی پس افتاد در آن راوی گفت که پس امام گفت که بر او است ضمان زیرا که هر که کند در غیر
ملک خود پس بر او ضمان هشتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله من اخرج میزابا او کنیفا او اوتد وتدا او اوثق دابة او حفر
بئرا فی طریق المسلمین فاصاب شیئا فعطب فهو له ضامن الکنیف بفتح کاف و کسر نون و سکون
یاء دو نقطه در پایین و فاء آبخانه عطب بعین بی نقطه و طاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب علم است
العطب بفتح عین و فتح طاء هلاک شدن و شکسته شدن یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که از دیوار بیرون کرد ناودانی را یا آبخانه را یا فرو برد
میخی را یا بست ستوری را یا کند چاهی را در راه مسلمانان پس ضرر رساند چیزی را پس تلف شد پس او آنرا ضامنست
باب چهل و دوم اصل باب ضمان ما یصیب الدواب و ما لا ضمان فیه من ذلک شرح این باب بیان ضمان
چیزیست که ضرر میرساند آنرا ستوران و آنچه نیست ضمانی در آن از جمله آن در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال بهیمة الانعام لا یغرم اهلها شیئا
ما دامت مرسلة شرح البهیمه بفتح با یک نقطه و کسر ها حیوان چهار پا و گاهی در غیر آن یعنی مستعمل میشود و چهار پا که نیست

در کتاب الذبایح در حدیث اول باب الاجنة التی تخرج من بطون الذبائح که باب نهم است الانعام جمع نعم بفتح نون
و فتح و سکون عین حیوانات نفع رساننده مثل شتر و گاو و گوسفند که اهلی میباشند لا یغرم بغین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم از باب علم یا مجهول از باب افعال است مرسلة بصیغه اسم مفعول است یعنی روایت است از مردی از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که چارپایان حیوانات اهلی تاوان نمیکشند صاحبان آنها چیزی را که تلف شود
بسبب آنها جنبه آنکه سر داده شده باشند در چراگاه دوم اصل عن العلاء بن فضیل عن ابی عبد الله علیه السلام
انه سئل عن رجل یسیر علی طریق من طرق المسلمین علی دابته فتصیب برجلها فقال لیس
علیه ما اصابت برجلها و علیه ما اصابت بیدها و اذا وقفت فعلیه ما اصابت بیدها
و رجلها و ان کان یسوقها فعلیه ما اصابت بیدها و رجلها ایضا شرح روایت است از علاء بفتح عین بی نقطه
و الف ممدوده ابن فضیل بضم فاء و فتح ضاد با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که میرود بر راهی
از راههای مسلمانان سوار بر ستور خویش پس ستور ضرر میرساند بپایش پس امام گفت که نیست بر آن مرد آنچه ضرر رسانید
بپایش و بر آن مرد هست آنچه ضرر رسانید بدستش و چون ستور ایستاد پس بر آن مرد هست آنچه ضرر رسانید بدستش و
پایش و اگر راننده که پیش انداخته میراند باشد ستور را پس بر آن مرد هست آنچه ضرر رسانید بدستش و پایش نیز سوم اصل
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرجل یمر علی طریق من طرق المسلمین فتصیب
دابته انسانا برجلها فقال لیس علیه ما اصابت برجلها و لکن علیه ما اصابت بیدها
لان رجلها خلفه ان رکب و ان کان قائدها فانه یملک باذن الله یدها یضعها حیث یشاء
شرح معنی اذن بکسر همزه و سکون ذال با نقطه گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب فی انه لا یکون شیء
فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة که باب سی و پنجم است و حاصل این ترکیب منع عقلی از فعل جنبه است با وجود قدرت
بر آن مانع یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که میگذرد بر راهی از
راههای مسلمانان پس ضرر میرساند ستورش کسی را بپایش پس امام گفت که نیست بر آن مرد آنچه ضرر رسانید
بپایش و لیکن بر اوست آنچه ضرر رسانید بدستش زیرا که پایش در پس اوست اگر سوار باشد و اگر باشد کشنده
ستور پس بدرستی که او مالک میشود باذن الله دستش را میگذارد آن را جایی که خواهد اصل قال و سئل
عن بختی اغتلم فخرج من الدار فقتل رجلا فجاء اخو الرجل فضرب الفحل بالسیف فعقره فقال
صاحب البختی ضامن للدیة و یقبض ثمن بختیه و عن الرجل ینفر بالرجل فیعقره و
یعقر دابته رجل آخر فقال هو ضامن لما کان من شیء شرح البختی بضم با یک نقطه و سکون خاء با نقطه
و تاء دو نقطه و یاء با تشدید یا شتر دو کوهان که برای تخم از جانب خراسان می آورند اغتلم بغین با نقطه بصیغه

ماضی

ماضی غایب معلوم باب افتعال است الاغتلام مستی یعنی از جا بر آمدن بسبب شدت شهوت جماع ینفر بنون و فاء
و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است با در بالرجل برای تعدیه است فیعقره بعین بی نقطه و قاف
و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمجرور ینفر و ضمیر بارز راجع برجل
دوم است و دابته مرفوعست و ضمیر راجع برجل دوم است یعنی راوی گفت که و امام پرسیده شد از شتر نر
دو کوهانی که مست شد پس بیرون آمد از سرا پس کشت مردی را پس آمد برادر آن مرد پس زد بختی را بشمشیر پس کشت
پس امام گفت که صاحب بختی ضامنست دیت را و میگیرد بهای بختی خود را و امام پرسیده شد از مردی که رم میدهد
مرد سوار را پس زخم میکند او را و زخم میکند ستور او را مردی دیگر پس امام گفت که مرد اول ضامنست آنچه را که شده از
چیزی چهارم اصل عن ابن رئاب عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل حمل عبده علی دابة فوطئت
رجلا قال الغرم علی مولاه شرح وطئت بطاء بی نقطه و همزه بصیغه معلوم باب علم است غرم بضم غین با نقطه و
سکون راء بی نقطه است یعنی روایت است از علی بن رئاب بکسر راء بی نقطه و تخفیف همزه از امام جعفر صادق علیه السلام در
مردی که سوار کرد غلامش را بر ستوری پس دست زد مردی را امام گفت که تاوان بر صاحب غلامست پنجم اصل عن
بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته قلت جعلت فداک رجل دخل دار
رجل فوثب کلب علیه فی الدار فعقره فقال ان کان دعی فعلی اهل الدار ارش الخدش
و ان کان لم یدع فدخل فلا شیء علیهم شرح روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که پرسیدم امام را گفتم که قربانت شوم مردی داخل شد سرای مردی را پس جست سگی بر او در آن سرا پس زخم کرد او را
پس امام گفت که اگر باشد که خوانده شده باشد پس بر اهل آن سراست دیت آن زخم و اگر باشد که خوانده نشده باشد
پس داخل شده باشد پس نیست چیزی بر ایشان ششم اصل عن مصعب بن سلام التمیمی عن ابی عبد الله علیه
السلام عن ابیه ان ثورا قتل حمارا علی عهد النبی صلی الله علیه و آله فرفع ذلک الیه و هو فی
اناس من اصحابه فیهم ابو بکر و عمر فقال یا ابا بکر اقض بینهم فقال یا رسول الله بهیمة قتلت
بهیمة ما علیها شیء فقال یا عمر اقض بینهم فقال مثل قول ابی بکر شرح روایت است از مصعب بضم
میم و سکون صاد بی نقطه و فتح عین بی نقطه و باء یک نقطه ابن سلام تمیمی از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش اینکه گاو نری
کشت خری را در زمان نبی صلی الله علیه و آله پس مرفوع شد آن سوی او در حالی که او در جمعی از یارانش بود در ایشان بود ابوبکر
و عمر پس گفت که ای ابوبکر حکم کن در میان ایشان پس گفت که ای رسول الله چارپایی کشت چارپایی را نیست بر آن
چیزی پس گفت که ای عمر حکم کن میان ایشان پس گفت مثل قول ابی بکر را اصل فقال یا علی اقض بینهم
فقال نعم یا رسول الله ان کان الثور دخل علی الحمار فی مستراحه ضمن اصحاب الثور و ان

كان الحمار دخل على الثور في مستراحه فلا ضمان عليهم قال فرفع يده رسول الله صلى الله عليه
وآله الى السماء فقال الحمد لله الذي جعل مني من يقضي بقضاء النبيين شرح نعم بفتح نون و
عين وسكون ميم اشارتست بآنكه مقصود از اين سوال تفهيم نظير مقصود داود در سوالها كه گذشت در كتاب الحج
در حديث سيوم باب ان الائمة عليهم السلام ... شبيه اند ... باشد يا بآنكه كردي آن دور التفهيم م
يا بآنكه علم آن نزد من هست بتعليم تو يا بآنكه ضماني هست في الجمله مستراح براي منقوطه والف وحاء بي‌نقطه بصيغه
اسم مفعول باب استفعال استراحتگاه ضمان در شق اول يعني قدر مشترك ميان ما و ان ... و اقامت تنبيه بر افلات است
چنانچه ظاهر ميشود از حديث هشتم اين باب و در شق دوم هست آنكه هر دو مرسل باشد چنانچه گذشت در حديث اول
اين باب يعني پس گفت كه اي علي حكم كن ميان ايشان پس گفت كه آري اي رسول الله اگر باشد گاو كه داخل
شده باشد بر خر در استراحتگاه آن ضامن ميشوند صاحبان گاو و اگر باشد خر كه داخل شده باشد بر گاو
در استراحتگاه آن پس نيست ضماني بر ايشان پس امام گفت كه پس برداشت دست خود را رسول الله صلى الله عليه وآله
سوي آسمان پس گفت كه حمد الله راست آنكه گردانيد از من كسي را كه حكم ميكند بحكم پيغمبران هفتم اصل عن سعد
بن طريف الاسكاف عن ابي جعفر عليه السلام قال اتى رجل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال ان
ثور فلان قتل حماري فقال له النبي عليه السلام ائت ابا بكر فسله فأتاه فسأله فقال ليس على البهائم
قود فرجع الى النبي صلى الله عليه وآله فاخبره بمقالة ابي بكر فقال له النبي صلى الله عليه وآله ائت عمر
فسله فأتاه فسأله فقال مثل مقالة ابي بكر فرجع الى النبي صلى الله عليه وآله فاخبره فقال له النبي صلى الله
عليه وآله ائت عليا فأتاه فسأله فقال علي صلوات الله عليه ان كان الثور الداخل على حمارك في
منامه حتى قتله فصاحبه ضامن وان كان الحمار هو الداخل على الثور في منامه فليس على صاحبه
ضمان قال فرجع الى النبي صلى الله عليه وآله فاخبره فقال النبي صلى الله عليه وآله الحمد لله الذي
جعل من اهل بيتي من يحكم بحكم الانبياء شرح طريف بفتح طاء بي‌نقطه است الاسكاف بكسر همزه گفت كه ... ظاهرست
از شرح حديث سابق و از اين ظاهر ميشود كه آن دو مصر بوده اند بر حكم باطل خود نظير ... گذشت در كتاب الحج در حديث
چهارم باب حج النبي صلى الله عليه وآله كه باب بيست و نهم است هشتم اصل عن رجل عن ابي جعفر عليه السلام قال
بعث رسول الله صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام الى اليمن فافلت فرس لرجل من اهل اليمن ومر يعدو
فمر برجل فنفحه برجله فقتله فجاء اولياء المقتول الى الرجل فاخذوه فرفعوه الى علي عليه السلام فاقام
صاحب الفرس البينة عند علي عليه السلام ان فرسه افلت من داره ونفح الرجل فابطل علي عليه
السلام دم صاحبهم شرح افلت بفاء ... بصيغه ماضي غايب معلوم باب افعال الافلات ...

ستور

ستور بلا اختيار صاحبش نفحه بنون و فاء و حاء بي‌نقطه بصيغه ماضي غايب معلوم باب منع است النفح بفتح نون و سكون
فاء لگد زدن ستور ابطال دم اينجا منافات ندارد با تضمين ديت كه گذشت در حديث سيوم اين باب زيرا
كه آنچه گذشت در صورت تقصير صاحبش است يعني روايت است از مردي از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه فرستاد رسول الله
صلى الله عليه وآله علي عليه السلام را سوي يمن پس رها شد اسبي از اهل يمن و گذشت ميدويد و بر پس گذشت بمردي پس لگد زد — از مردي ام
او را بپاي خود پس كشت او را پس آمدند نزديكان مقتول سوي آن مرد پس گرفتند او را پس رفع كردند او را سوي علي
عليه السلام پس برپا داشت صاحب اسب گواه را نزد علي عليه السلام بر اينكه اسب او رها شده بي اختيار او از سراي
او و لگد زده آن مرد را پس باطل و هدر كرد علي عليه السلام خون ايشان را اصل فجاء اولياء المقتول من اليمن الى
رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا يا رسول الله ان عليا ظلمنا وابطل دم صاحبنا فقال رسول
الله صلى الله عليه وآله ان عليا ليس بظلام ولم يخلق علي للظلم ان الولاية لعلي من بعدي والحكم
حكمه والقول قوله ولا يرد ولايته وقوله وحكمه الا كافر ولا يرضى ولايته وقوله وحكمه
الا المؤمن فلما سمع اليمانيون قول رسول الله صلى الله عليه وآله في علي قالوا يا رسول الله رضينا
بحكم علي وقوله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله هو توبتكم مما قلتم شرح ظلام از باب تفعيل براي مبالغه است
لام در للظلم لام عاقبت است مثل ولقد ذرأنا لجهنم ولايت بفتح واو و كسر واو بمعني جانشيني است توبتكم منصوب
بتقدير ادركوا و در بعض نسخ هو توبتكم است و بنابر آن مرفوعست يعني پس آمدند نزديكان مقتول از يمن سوي رسول الله
صلى الله عليه وآله در مدينه پس گفتند كه اي رسول الله بدرستي كه علي بجنايت ظلم كرد ما را و باطل كرد خون يار ما را پس
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه بدرستي كه علي نيست بجنايت ظلم كننده و آفريده نشده براي ظلم بدرستي كه جانشيني من
براي عليست بعد از من و حكم حكم اوست و گفته گفته اوست و رد نميكند جانشيني او را و گفته او را و حكم او را
مگر كافري بخدا و رسولش و قبول نميكند جانشيني او را و گفته او را و حكم او را مگر مومن بخدا و رسولش پس وقتي كه
شنيدند اهل يمن قول رسول الله صلى الله عليه وآله را در علي گفتند كه اي رسول الله راضي شديم بحكم علي و گفته او پس
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه اين توبه شما است از آنچه گفتيد نهم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ايما رجل فزع رجلا عن الجدار او نفر به عن دابته فخر فمات فهو ضامن لديته وان
انكسر فهو ضامن لدية ما ينكسر منه شرح ما ايم در ايما ... مضاف اليه است فزع بفاء و زاي نقطه‌دار
و عين بي‌نقطه بصيغه ماضي غايب معلوم باب تفعيل است و تعديه آن بعن بتضمين معني ... نفر بنون و فاء و راء بي‌نقطه
بصيغه ماضي غايب معلوم باب ضرب است و با براي تعديه است خر بخاء بانقطه و تشديد راء بي‌نقطه بصيغه ماضي
غايب معلوم باب ضرب است يعني روايت است از حلبي از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه هر كدام مردي كه ترساند

ضامنست

مرد يرا از سر ديوارى يا بام داد او را از ستورى پس افتاد و مرد پس او ضامنست ديت او را و اگر شكسته شود پس
ديت آنچه را كه شكسته ميشود ازو **دهم اصل** عن ابى مريم عن ابى جعفر عليه السلام قال قضى امير المؤمنين
عليه السلام فى صاحب الدابة انه يضمن ما وطئت بيدها ورجلها وما نفحت برجلها فلا ضمان
عليه الا ان يضربها انسان **شرح** ضمير عليه راجع بصاحبست **يعنى** روايتست از ابو مريم از امام محمد باقر عليه السلام
گفت كه حكم كرد امير المؤمنين عليه السلام در صاحب ستور اينكه او ضامن ميشود آنچه را كه در زير گرفت بدستش و پايش و آنچه
لگد زد بپايش پس نيست ضمانى بر او مگر اينكه زند ستور را كسى باينمعنى كه چون زدن باعث لگد شود او ضامن
ميشود **بدانكه** اين حديث نص است در حديث دوم و سيوم اين باب **يازدهم اصل** عن يونس عن بعض اصحابه
عن ابى عبد الله عليه السلام ان امرأة نذرت ان تقاد مزمومة فزموها ببعير فخرم انفها فاتت
امير المؤمنين صلى الله عليه وآله تخاصم صاحب البعير فابطله وقال انما نذرت لله ليس عليك
ذلك **شرح** تقاد بقاف والف منقلبه از واو و دال بى نقطه بصيغه مضارع غايبه مجهول باب افعالست مزمومه بزاء با نقطه
مفعول به حالست خرم بخاء با نقطه و راء بى نقطه بصيغه ماضى غايب معلوم باب ضرب يا باب علم است و بنابر اول انف
مفعول بهست و بنابر دوم مرفوعست الخزم بفتح خاء و سكون را شكافتن پرده ميان دو سوراخ بينى و بفتح را شكافته
شدن آن انما نذرت يعنى نيست كه نذر تو لغو است و اثرى بر آن مترتب نميشود **يعنى** روايتست از يونس از
بعض يارانش از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه زنى موافق جاهليت نذر كرد كه كشيده شود بسوى مكه بحالى كه مهار
كرده شده باشد و بينى سوراخ كرده شده باشد پس مهار زدند او را بشترى پس شكافت بينى او پس آمد نزد امير المؤمنين صلى الله عليه وآله و آن زن
ميكرد صاحب شتر را پس باطل كرد آن را و گفت كه جز اين نيست كه نذر كردى نيست بر تو وفا بآن نذر مراد اينست كه
آن نذر و وفا بآن نذر مشروع نيست پس گناه از جوتست **دوازدهم اصل** عن مسمع بن عبد الملك عن
ابى عبد الله عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام كان اذا صال الفحل اول مرة لم يضمن صاحبه
فاذا ثنى ضمن صاحبه **شرح** صال بصاد بى نقطه والف منقلبه از واو بصيغه ماضى غايب معلوم باب نصر است الفحل
بفتح فا و سكون حاء بى نقطه است نر و مانند آن از حيوان ضمن از باب تفعيلست ثنى بثاء سه نقطه و نون و الف
منقلبه از ياء بصيغه معلوم باب تفعيل است و ضمير مستتر راجع بفحل است **يعنى** روايتست از مسمع بن عبد الملك از امام
جعفر صادق عليه السلام اينكه امير المؤمنين عليه السلام بود كه چون حمله ميكرد و ضرر ميرسانيد اول بار ضامن نميكرد صاحبش
پس چون دو بار ميكرد صاحبش **سيزدهم اصل** عن السكونى عن ابى عبد الله عليه السلام قال قضى امير   ضامن ميكرد و هم
المؤمنين عليه السلام فى رجل دخل دار قوم بغير اذنهم فعقره كلبهم قال لا ضمان عليهم وان
دخل باذنهم ضمنوا **شرح** روايتست از سكونى از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه حكم كرد امير المؤمنين عليه السلام در مرد

كه داخل

كه داخل شد سراى جمعى بى رخصت ايشان پس زخم كرد او را سگ ايشان گفت كه نيست ضمانى بر ايشان و اگر داخل شد برخصت
ايشان ضامن ميشوند **چهاردهم اصل** عن السكونى عن ابى عبد الله عليه السلام انه ضمن القائد والسائق
والراكب فقال ما اصاب الرجل فعلى السائق وما اصاب اليد فعلى القائد والراكب **شرح** روايتست از
سكونى از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه او ضامن شمرد كشنده ستور را و راننده ستور را و سوار ستور را پس گفت كه
آنچه ضرر رسانيد پاى ستور پس بر راننده است و آنچه ضرر رسانيد دست ستور پس بر كشنده و بر سوارست
باب چهل و سوم اصل باب المقتول لا يدرى من قتله شرح اين باب بيان مقتولست كه دانسته نميشود
كه كه كشت او را و در اين باب شش حديث است **اول اصل** عن عبد الله بن سنان وعبد الله بن بكير
جميعا عن ابى عبد الله عليه السلام قال قضى امير المؤمنين صلوات الله عليه فى رجل وجد
مقتولا لا يدرى من قتله قال ان كان عرف وكان له اولياء يطلبون ديته اعطوا ديته
من بيت مال المسلمين ولا يبطل دم امرئ مسلم لان ميراثه للامام فكذلك تكون ديته
على الامام ويصلون عليه ويدفنونه قال وقضى فى رجل زحمه الناس يوم الجمعة فى زحام الناس
فمات ان ديته من بيت مال المسلمين **شرح** اعطوا بضم همزه و طاء بى نقطه بصيغه مجهول باب افعالست ديته
دوم مفعول به مفعول دوم است لا يبطل بصيغه معلوم باب نصرست يدفنونه از باب ضربست و ظاهر كفن بجامه
و دفن است كه حكم شهيد داشته باشد در عدم تغسيل و تكفين زحمه بزاء با نقطه و حاء بى نقطه بصيغه ماضى غايب معلوم باب
منع است الزحام بفتح زاى با نقطه و سكون حا و الزحام بكسر زاى تنگ گرفتن يوم الجمعة عبارتست از روز آدينه بعنوان مثال
يا عبارتست از روز اجتماع خلايق خواه روز آدينه و خواه روز غير آن موافق آنچه گذشت در كتاب الذبائح در حديث دوم
باب دوازدهم كه باب الاوقات التى يكره فيها الذبح است **يعنى** روايتست از عبد الله بن سنان و عبد الله بن بكير همگى
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه حكم كرد امير المؤمنين صلوات الله عليه در مردى كه يافته شد كشته شده و دانسته نميشود كه
كه كشت او را گفت كه اگر باشد كه شناخته شود و باشند براى او وارثان كه طلب كنند ديت او را داده ميشوند
ديت او از خزانه مال مسلمانان و باطل نميشود خون مردى مسلمان زيرا كه ميراث او اگر وارث ديگر نباشد از امام
ميبود و در اصل ديت از مال مسلمانان ميكرد چنانچه مى آيد در باب چهل و هشتم پس همچنان ميباشد ديت او بر امام و چون
قاتلش معلوم نيست و نماز ميكردند بر او و دفن ميكنند او را امام گفت و حكم كرد در مردى كه تنگ گرفتند او را مردمان در روز
آدينه مثلا در هجوم مردمان پس مرد اينكه ديت او از خزانه مال مسلمانانست **دوم اصل** عن سوار عن الحسن قال
ان عليا صلوات الله عليه لما هزم طلحة والزبير اقبل الناس منهزمين فمروا بامرأة حامل على
الطريق ففزعت منهم فطرحت ما فى بطنها حيا فاضطرب حتى مات ثم ماتت امه من بعده فمر

بها على عليه السلام اصحابه وهي مطروحة وولدها على الطريق فسألهم عن امرها فقالوا له انها
كانت حاملا ففزعت حين رأت القتال والهزيمة قال فسألهم ايهما مات قبل صاحبه فقالوا
ان ابنها مات قبلها قال فدعا بزوجها ابي الغلام الميت فورثه من ابنه ثلثي الدية
وورث امه ثلث الدية ثم ورث الزوج من امرأته الميتة نصف ثلث الدية الذي
ورثته من ابنها وورث قرابة الميتة الباقي قال ثم ورث الزوج ايضا من دية امرأته
الميتة نصف الدية وهو الفان وخمسمائة درهم وذلك انه لم يكن لها ولد غير الذي رمت
به حين فزعت قال وادى ذلك كله من بيت مال البصرة شرح اين گذشت در كتاب المواريث در حديث
اول باب ميراث القتلى ... آخر كتاب سي و هشتم است و بيان شد سيوم اصل عن ابي مريم عن ابي جعفر
عليه السلام قال قضى امير المؤمنين صلى الله عليه ان ما اخطأت القضاة في دم او قطع فعلى
بيت مال المسلمين شرح ما موصوله است اخطأت ... خطاء ... القضاة بضم قاف و تخفيف ضاد و الف ...
جمع قاضي ... ازين باب ... امام ... و خطاهاي ايشان ... حكم ... شد
نقض عدالت ... در كتاب الحدود در حديث ... سوم
آخر ابواب يعني روايت است از ابو مريم از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه حكم كرد امير المؤمنين صلى الله عليه اينكه آنچه خطا
كنند در آن قاضيان در خوني يا بريدني پس ديت آن بر بيت مال مسلمانان است چهارم اصل عن مسمع بن عبد
الملك عن ابي عبد الله عليه السلام ان امير المؤمنين صلى الله عليه قال من مات في زحام الناس يوم
الجمعة او يوم عرفة او على جسر لا يعلمون من قتله فديته من بيت المال شرح جسر بكسر جيم و سكون سين مهمله
و راء مهمله ... يعني پل است يعني روايت است از مسمع بن عبد الملك از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه امير المؤمنين صلى الله
عليه گفت كه هر كه بميرد در تنگ گرفتن مردمان روز آدينه يا روز عرفه يا بر جسري مثلا كه ندانند كه كه كشت او را پس ديت او
بيت المال است پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال ازدحم الناس يوم الجمعة في امرة
علي صلوات الله عليه بالكوفة فقتلوا رجلا فودى ديته الى اهله من بيت مال المسلمين شرح امرة بكسر همزه
و سكون ميم اسم مصدر ... يعني آن ... حكومت ... يعني
... يعني روايت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه تنگ گرفتند مردمان در روز ...
در زمان حكومت علي صلوات الله عليه ... پس كشتند مردي را پس ديت او را از بيت مال مسلمانان ششم اصل عن السكوني
عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلى الله عليه ليس في الهايشات عقل ولا قصاص و
الهايشات الفزعة تقع بالليل والنهار فيشج الرجل فيها او يقع قتيلا لا يدرى من قتله شجه وقال

مال المسلمين

ابو عبد

ابو عبد الله عليه السلام في حديث آخر رفع الى امير المؤمنين فوداه من بيت المال شرح الهايشات بكسر همزه
منقلب از واو يا از ياء و شين با نقطه جمع هايشه فتنه ... مغلوبه ... العقل بفتح عين و سكون قاف ديت
والهايشات تا آخر كلام امام يا كلام راوي است الفزعة بفتح فا و فتح زاي با نقطه و عين بي نقطه جمع فازع ... معني فتنها
جنگهاي مغلوبه ... صاحب قاموس ... موافق اين نسخه است فيشج بصيغه مجهول ... باب نصر است
... يعني روايت است از سكوني از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه
گفت امير المؤمنين صلى الله عليه كه نيست در هايشات ديتي و نه قصاصي و هايشات يعني فتنها و هولها كه است
كه واقع ميشود در شب و روز پس سر شكسته ميشود مرد در آنها يا مي افتد بر حالي كه كشته شده است و دانسته نميشود
كه كه كشت او را يا سر شكست او را و گفت امام جعفر صادق عليه السلام در حديثي ديگر كه مرفوع شد سوى امير المؤمنين عليه السلام
پس ديت داد او را از بيت المال باب چهل و چهارم اصل باب آخر منه شرح اين باب ديگر است
... در اين باب ... است اول اصل عن محمد بن قيس قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول لو
ان رجلا قتل في قرية او قريبا من قرية ولم توجد بينة على اهل تلك القرية انه قتل عندهم
فليس عليهم شيء شرح قتل بصيغه مجهول ... في قرية خبر ان است قريب ... عطف بر قرية است
فليس عليهم شيء يعني ... كه بعض آن ديت يا قصاص ثابت ميشود ... قسامه ... چنانچه مي آيد
در احاديث باب القسامه كه باب پنجاهم است ... ساير احاديث اين باب يعني روايت است از محمد بن
قيس گفت كه شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام ميگفت كه اگر ... مردي كشته شده باشد در ديهي يا در نزديك ديهي و يافت نشود
گواهي بر اهل آن ده ... كشته شده نزد ايشان پس نميشود بر ايشان چيزي دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي
عبد الله عليه السلام انه قال في رجل كان جالسا مع قوم فمات وهو معهم او رجل وجد في قبيلة
او على باب دار قوم فادعي عليهم قال ليس عليهم شيء ولا يبطل دمه شرح روايت است از محمد بن مسلم از امام جعفر
صادق عليه السلام اينكه او گفت در مردي كه بود نشسته با جمعي پس مرد بر حالي كه او با ايشان است يا مردي كه يافته شد در
قبيله يا بر در سراي جمعي پس دعوي كرده شد بر ايشان گفت كه نيست بر ايشان چيزي اگر بينه نباشد و باطل نميشود
خون او ... كه ديت او از بيت المال است سيوم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان وجد
قتيل بارض فلاة اديت ديته من بيت المال فان امير المؤمنين عليه السلام كان يقول لا يبطل
دم امرئ مسلم شرح ارض مضاف فلاة بفتح فا و تخفيف لام و الف منقلب از واو است يعني روايت است از ابو بصير
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه اگر يافته شود كشته در زمين بياباني ادا كرده ميشود ديت او از بيت المال چه بدرستي
كه امير المؤمنين عليه السلام بود كه ميگفت كه باطل نميشود خون مردي مسلمان باب چهل و پنجم اصل باب آخر منه شرح

این ابی و گرسته تمام آنچه گذشت در این باب که حدیث است اصل عَنْ سَماعَةَ بْنِ مِهْرانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُوجَدُ قَتِيلاً فِي الْقَرْيَةِ أَوْ بَيْنَ قَرْيَتَيْنِ فَقالَ يُقاسُ ما بَيْنَهُما فَأَيُّهُما
كانَتْ أَقْرَبَ ضُمِّنَتْ شرح ضمنت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب تفعیل یا معلوم باب علم است و بر هر تقدیر مراد آنست
که دیه مصحح قسامه ثابت میشود بر ایشان تفصیلی که می آید در باب القسامه که باب نهم هست پس منافات ندارد با احادیث
باب سابق یعنی روایتست از سماعة بن مهران بکسر میم و سکون ها از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مرد
که یافته میشود کشته در ده یا میان دو ده پس امام گفت که اندازه کرده میشود آنچه میان آن دو دهست پس هر که امام آن دو که باشد
نزدیکتر ضامن کشته شده میشود چه جای اینکه در ده باشد و اگر مساوی باشد شاید که شریک شوند در ضمان باب چهل و ششم
اصل باب الرجل یقتل وله ولیان او اکثر فیعفو احدهم او یقبل الدیة وبعض یرید القتل شرح این باب بیان مرد است
که کشته میشود و او را دو وارث یا بیشتر پس میگذرد یکی از ایشان یا قبول میکند دیت را و بعضی میخواهد قصاص را این
باب شش حدیث است اول اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرّاجٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ رَفَعَهُ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ فِي رَجُلٍ قُتِلَ وَلَهُ وَلِيّانِ فَعَفا أَحَدُهُما وَأَبَى الْآخَرُ أَنْ يَعْفُوَ قالَ إِنْ أَرادَ الَّذِي لَمْ يَعْفُ
أَنْ يَقْتُلَ قَتَلَ وَرَدَّ نِصْفَ الدِّيَةِ عَلى أَوْلِياءِ الْمَقْتُولِ الْمُقادِ مِنْهُ شرح المقاد بضم میم و تخفیف قاف و الف
منقلب از واو و دال منقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال مجرور و صفت المقتول است منه نایب فاعلست یعنی روایتست از
جمیل بن دراج از بعض یاران خود با بردن سند حدیث را سوی امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که کشته شد و او را دو وارث است
پس گذشت یکی از ان دو و ابا کرد دیگری از اینکه گذرد گفت که اگر خواهد آنکه نگذشت که بکشد میکشد و بر میگرداند
نصف دیت را بر وارثان کشته شده که قصاص باز یافت شد از او دوم اصل عَنْ أَبِي وَلّادٍ الْحَنّاطِ قالَ سَأَلْتُ
أَبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ رَجُلٍ قُتِلَ وَلَهُ أُمٌّ وَأَبٌ وَابْنٌ فَقالَ الابْنُ أَنا أُرِيدُ أَنْ أَقْتُلَ قاتِلَ أَبِي وَقالَ
الْأَبُ أَنا أَعْفُو وَقالَتِ الْأُمُّ أَنا أُرِيدُ أَنْ آخُذَ الدِّيَةَ قالَ فَقالَ فَلْيُعْطِ الابْنُ أُمَّ الْمَقْتُولِ السُّدُسَ
مِنَ الدِّيَةِ وَيُعْطِي وَرَثَةَ الْقاتِلِ السُّدُسَ مِنَ الدِّيَةِ حَقَّ الْأَبِ الَّذِي عَفا وَلْيَقْتُلْهُ شرح روایتست از ابی ولاد
گندم فروش گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که کشته شده و او راست مادری و پدری و پسری پس گفت پسر
که من میخواهم که بکشم کشنده پدرم را و گفت پدر که من میگذرم از قصاص و دیت و گفت مادر که من میخواهم که بگیرم دیت
راوی گفت که پس امام گفت که پس باید که بدهد پسر مادر کشته شده را سدس از دیت و بدهد وارثان قاتل سدس از دیت که
حق پدریست که گذشت و باید که بکشد او را سیوم اصل عَنْ أَبِي وَلّادٍ قالَ سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ
رَجُلٍ قُتِلَ وَلَهُ أَوْلادٌ صِغارٌ وَكِبارٌ أَرَأَيْتَ إِنْ عَفا الْأَوْلادُ الْكِبارُ قالَ فَقالَ لا يُقْتَلُ وَيَجُوزُ
عَفْوُ الْأَوْلادِ الْكِبارِ فِي حِصَصِهِمْ فَإِذا كَبِرَ الصِّغارُ كانَ لَهُمْ أَنْ يَطْلُبُوا حِصَصَهُمْ مِنَ الدِّيَةِ شرح روایتست از

ابو ولاد گفت

ابو ولاد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که کشته شده و او راست فرزندانی کوچکان و فرزندانی بزرگان
پس خبر ده مرا که اگر گذرند فرزندان بزرگان چگونه میشود راوی گفت که پس امام گفت که کشته نمیشود و گذرانیده میشود گذشتن
فرزندان بزرگان در حصص ایشان پس چون بزرگ شوند کوچکان میباشد برای ایشان اینکه طلب کنند حصص خود را
از دیت چهارم اصل عَنْ زُرارَةَ قالَ سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ رَجُلٍ قُتِلَ وَلَهُ أَخٌ فِي دارِ الْهِجْرَةِ
وَلَهُ أَخٌ فِي دارِ الْبَدْوِ وَلَمْ يُهاجِرْ أَرَأَيْتَ إِنْ عَفا الْمُهاجِرِيُّ وَأَرادَ الْبَدَوِيُّ أَنْ يَقْتُلَ أَلَهُ ذلِكَ
قالَ فَقالَ لَيْسَ لِلْبَدَوِيِّ أَنْ يَقْتُلَ مُهاجِرِيّاً حَتّى يُهاجِرَ قالَ وَإِذا عَفا الْمُهاجِرِيُّ فَإِنَّ عَفْوَهُ
جائِزٌ قُلْتُ فَلِلْبَدَوِيِّ مِنَ الْمِيراثِ شَيْءٌ قالَ أَمَّا الْمِيراثُ فَلَهُ وَحَظُّهُ مِنْ دِيَةِ أَخِيهِ إِنْ أُخِذَتْ
شرح البدو بفتح با و سکون دال بی نقطه صحرا و منسوب آن بدوی بفتح با و فتح دال است و مهاجرست از کسی که
ترک وطن صحرا او کرد و پس ترک او وضعیتست مهاجری منسوب بمهاجرست نظیر انسانی و مهاجرست از کسی که ترک وطن
صحرایی دارد که قبول اسلام و هجرت دارد یعنی روایتست از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مرد
که کشته شده و او راست برادری در سرای هجرت که مجمع مسلمانانست و او راست برادری که در سرای صحرا که مجمع اعرابست
و مهاجرت نکرده خبر ده مرا که اگر گذرد آنکه در دار هجرت است و خواهد صحرایی که بکشد آیا برای اوست آن راوی گفت
نصف دیت راوی گفت که پس امام گفت که نیست برای صحرایی اینکه بکشد مهاجری را تا آنکه ترک وطن کرده دار هجرت کند امام
گفت که و چون گذرد مهاجری پس بدرستی که گذشتن او گذرا است گفتم که آیا پس برای صحرانشین هست از میراث
چیزی امام گفت که اما میراث پس برای او هست و نصیب او از دیت برادرش نیز هست اگر دیت گرفته شود و ظاهر این است
که اگر مهاجری عفو کند قصاص را و دیت را پس بدوی چنانچه قصاص نمیکند دیت نیز نمیگیرد پنجم اصل عَنْ أَبِي
الْعَبّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَيْسَ لِلنِّساءِ عَفْوٌ وَلا قَوَدٌ شرح قود بفتح قاف و فتح واو
یعنی روایتست از ابو العباس فضل بن عبد الملک از امام جعفر صادق صلوات الله علیه گفت که نیست برای زنان گذشتن
از قصاص و نه قصاص اگر شوهر ایشان کشته شود این مبنی برینست که زوجات را قصاص نیست پس عفو از
قصاص نیز نمیتوانند کرد و این منافات ندارد با اینکه اگر سایر ورثه صلح کنند بر دیت زوجات شریک ایشان شوند در دیت
موافق آنچه گذشت در کتاب المواریث در احادیث باب نهم که باب میراث القتلی و من یرث من الدیة و من لا یرث است
پس مراد عفو زوجات از دیت فقط حصه خود و معنی خواهد بود ششم اصل عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ
قالَ قَضى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فِيمَنْ عَفا مِنْ ذِي سَهْمٍ فَإِنَّ عَفْوَهُ جائِزٌ وَقَضى فِي أَرْبَعَةِ إِخْوَةٍ
عَفا أَحَدُهُمْ قالَ يُعْطى بَقِيَّتُهُمُ الدِّيَةَ وَيُرْفَعُ عَنْهُمْ بِحِصَّةِ الَّذِي عَفا شرح قال بعفوه جائز مقول قضی است و مراد
اینست که امیر المؤمنین علیه السلام گفت که کسی عفا از ذی سهم پس عفو جائز یعنی روایتست از ابو مریم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در کسی که گذشت از جملهٔ صاحب نصیبی خواه در دیت و خواه در قود بر کشت که کشتن
او که داست در نصیب خودش و حکم کرد در چهار برادر که گذشت یکی از ایشان گفت که داده میشود سه برادر دیگر دیت
و بر داشته میشود از ان سه برادر بقدر حصهٔ برادری که گذشت باین معنی که آن حصه بایشان داده نمیشود هفتم اصل
عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام في رجلين قتلا رجلا عمدا وله وليان فعفا احد الوليين فقال
اذا عفا عنهما بعض الاولياء درئ عنهما القتل وطرح عنهما من الدية بقدر حصة من عفا
وادّيا الباقي من اموالهما الى الذي لم يعف وقال عفو كل ذي سهم جائز شرح درئ بدال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه
و همزه بصیغهٔ ماضی غائب مجهول باب منع است و این اشارتست باینکه قتل در این صورت اسراف میشود غالبا و آن
منهی عنه است در آیت سورهٔ بنی اسرائیل که فلا یسرف فی القتل چنانچه گذشت در حدیث نهم باب الجماعة یجتمعون علی
قتل واحد که باب هفتم است و این منافات ندارد با اینکه در صورت ندرت اسراف نباشد و تواند بود که کشتن بعد از
رد فاضل دیت نظیر آنچه گذشت در حدیث اول و دوم این باب الباقی منصوب و مفعول ادّیا است من ابتدائیه است
و متعلق بادّیا است من اموالهما احترازست از اینکه دیت بر عاقله باشد یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام
در دو مرد که کشتند مردی را دانسته و برای مقتولست دو وارث پس گذشت یکی از آن دو وارث پس امام گفت که چون گذشت کسی
از ایشان بعض وارثان دفع کرده میشود از ایشان قصاص و انداخته میشود از ایشان از دیت بقدر حصهٔ کسی که
گذشت و میدهند باقیماندهٔ دیت را از مالهای خودشان سوی کسی که نگذشت و امام گفت که گذشتن هر صاحب نصیبی
در نصیب او هشتم اصل عن عبد الرحمن عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجلين قتلا رجلا عمدا
فلهما اولياء فعفا اولياء احدهما وابى الآخرون قال فقال يقتل الذي لم يعف وان احبوا ان
يأخذوا الدية اخذوا قال عبد الرحمن فقلت لابي عبد الله عليه السلام رجلان قتلا رجلا عمدا
وله وليان فعفا احد الوليين قال فقال اذا عفا بعض الاولياء درئ عنهما القتل وطرح
عنهما من الدية بقدر حصة من عفا وادّيا الباقي من اموالهما الى الذي لم يعف شرح روایتست
از عبد الرحمن از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که کشت دو مرد او را دانسته و مقتول را اولیاست
پس گذشتند وارثان یکی از آن دو مقتول و ابا کردند آن دیگران راوی گفت که پس امام گفت که میکشند آنکه نگذشت
و اگر خواهند که گیرند دیت را میگیرند گفت عبد الرحمن که پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که پس دو مرد کشتند مردی را
دانسته و او راست دو وارث پس گذشت یکی از دو وارث راوی گفت که پس امام گفت که چون گذرد بعض وارثان
دفع کرده میشود از آن دو کس قصاص و انداخته میشود از آن دو کس از جملهٔ دیت بقدر حصهٔ آنکه گذشت و میدهند
باقیماندهٔ دیت را از مالهای خودشان سوی وارثی که نگذشته

باب چهل و هفتم اصل باب الرجل یتصدق بالدیة علی القاتل

والرجل یعتدی بعد العفو فیقتل شرح وضع بالدیة در موضع بالقصاص برای اشارت بحمل اشکال حدیث اول این باب است
بیان اینکه تصدق بقصاص و گرفتن دیت فضلی دارد و تصدق بقصاص و دیت افضل از آنست یعنی این
باب بیان مرویست که تصدق میکنند بقصاص و دیت برکشنده و مردی که تجاوز از قرار داد میکند بعد از گذشتن
پس میکشد و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته
عن قول الله عز وجل فمن تصدق به فهو كفارة له فقال يكفر عنه من ذنوبه بقدر
ما عفا شرح در سورهٔ مائده چنین است وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس والعين بالعين
والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص فمن تصدق به
فهو كفارة له یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز وجل
در سورهٔ مائده که پس هر که تصدق کند بقصاص خواه بقبول دیت و خواه بغیر آن پس آن تصدق کفارتست
برای او پس امام گفت که معفو میشود از تصدق کننده از جملهٔ گناهان او بقدر آنچه عفو کرد مراد اینست که اگر
عفو کرد قصاص را و دیت را جمیع گناهان او معفو میشود و اگر عفو کرد قصاص را بقبول دیت کاملا یا ناقصا معفو میشود
بعض گناهان او بقدر آنچه عفو کرد دوم اصل وسألته عن قول الله عز وجل فمن عفي له من اخيه شيء
فاتباع بالمعروف واداء اليه باحسان قال ينبغي للذي له الحق ان لا يعسر اخاه اذا كان
قد صالحه على دية وينبغي للذي عليه الحق ان لا يمطل اخاه اذا قدر على ما يعطيه و
يؤدي اليه باحسان قال وسألته عن قول الله عز وجل فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب
اليم فقال هو الرجل يقبل الدية او يعفو او يصالح ثم يعتدي فيقتل فله عذاب اليم كما قال
الله عز وجل شرح در سورهٔ بقره چنین است یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد
بالعبد والانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم ورحمة فمن
اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم العسر بفتح عین و سکون سین والاعسار کسی را در تنگی انداختن بسبب مطالبهٔ الحّه
میسر نیست ادا و در اول عبارت از نقل است و این برای تفسیر اتباع بالمعروف است یمطل بطاء بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع
غائب معلوم باب نصر است المطل بفتح میم و سکون طاء دفع کسی از حقش در سر وعده با وجود قدرت بر ادای حق اخاه
در دو عبارت از ولی مقتولست و این برای تفسیر و اداء الیه باحسان است بدانکه مفسران خاصه و عامه در تفسیر این
آیت احتمالات رکیکهٔ بعیده از لفظ گفته اند و آنچه مستنبط میشود از این حدیث و حدیث چهارم این باب در تفسیر
این آیت بر متأمل ظاهر است برای دقیقه شناسان بر امامت اهل البیت علیهم السلام که ترجمان قرآنند و آن
اینست که من موصوله عبارتست از ولی مقتول و عافی الله تعالی است و ضمیر له و ضمیر اخیه و ضمیر الیه راجع بمن است

یعسر بعین بی‌نقطه و سین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع غائب معلوم باب نصر و ضرب یا باب افعالست صح

واگر نشنوی که ضمیر الیه راجع باخیه است نشنوی زیرا که جمله خبریه خالی از عائد مبتدا میشود و من در من اخیه برای سببیت است
و اخیه عبارتست از قاتل و شیء عبارتست از بعض گناهان ولی مقتول و آن مفعول به و نائب فاعلست و اگر نشنوی که مفعول
مطلق است نشنوی زیرا که تکلف بی ضرورتست و جمله اتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان مثل کل رجل و صنعته است
و این اشارتست بآنچه گذشت در تفسیر آیت سوره مائده که کفارة له من ذنوبه بقدر ما عفا زیرا که دلالت میکند بر اینکه
اگر ولی مقتول عفو بالکلیه نکند و مطالبه دیت کند الله تعالی عفو میکند از او بعض گناهان او را بقدر آنچه او عفو کرده
و قاتل وسیله آن عفو شده پس سزاوار است که در باقی مانده اتباع معروف کند باینمعنی که در تقاضای باقیمانده
سخت گیری نکند و از تتبع تفاسیر مفسرین ظاهر میشود که این تفسیر از قبیل مجازست و مخصوص اند بما علیهم السلام
و از این ظاهر میشود که ذلک تخفیف من ربکم و رحمة بشارتی عظیم است برای گناهکاران اهل ایمان باینکه
هرگاه الله تعالی عفو کند از ولی مقتول بسبب تصدق بقصاص و سفارش کند او را بهمواری با کسی که کشتنی
عظیم با او کرده و الله تعالی اولی بکرم و احسانست پس در روز قیامت و حساب چه تخفیف و رحمت عظیم خواهد کرد
با گناهکاران از جمله اهل ایمان والحمد لله یعنی پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره بقره که پس هر ولی
مقتولی که بخشیده شد برای او بوسیله برادر مؤمن او چیزی از گناهانش و واگذاشته شد چیزی از گناهانش
بسبب ترک تصدق بالکلیه و مطالبه دیت پس تقاضای آن دیت معروف یعنی پسندیده نزد عقلا و ادای حق
سوی او بنیکوئی مقارن یکدیگرست امام گفت که سزاوارست برای کسی که او راست حق اینکه در تنگی نیندازد برادر
مؤمن خود را که وسیله بخشیدن بعض گناهان او شده چون باشد که بتحقیق مصالحه کرده باشد برادر مؤمن خود را برای دیت
و سزاوارست برای کسی که بر اوست حق بسبب قتل و مصالحه بر دیت اینکه دفع نکند برادر مؤمن خود را از ادای حق او
چون توانا شود بر آنچه دهد او را و دهد حق او را بسوی او بنیکوئی راوی گفت که و پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در
تتمه آیت سوره بقره که پس هر که تجاوز از قرار داد کند بعد از تصدق بقصاص و بخشیده شدن بعض گناهان پس
برای اوست عذابی دردناک پس امام گفت که او مردیست که قبول میکند دیت را یا عفو میکند قصاص و دیت را
یا صلح میکند ببعض دیت بعد از آن تجاوز میکند از قرار داد خود پس میکشد پس برای اوست عذابی دردناک چنانچه
گفت الله عز و جل **دوم اصل** عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل
فمن تصدق به فهو کفارة له قال یکفر عنه من ذنوبه بقدر ما عفا من جرح او غیره
قال و سألته عن قول الله عز و جل فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه
باحسان قال هو الرجل یقبل الدیة فینبغی للطالب ان یرفق به و لا یعسره و ینبغی للمطلوب
ان یؤدی الیه باحسان و لا یماطله اذا قدر **شرح** یرفق به منفعتش و فاعلش بصیغه مضارع غائب معلوم از باب نصر و علم

و من باب الرفق بکسر راء و سکون فاء و همواری کردن و مضمون باقی ظاهرست از شرح سابق **سیوم اصل** عن الحلبی عن
ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم فقال الرجل
یعفو او یاخذ الدیة ثم یجرح صاحبه او یقتله فله عذاب الیم **شرح** یجرح بجیم و راء مهمله و حاء مهمله
بصیغه مضارع غائب معلوم از باب منع است و مضمون این ظاهرست از شرح احادیث اول این باب **چهارم اصل** عن
سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف
و اداء الیه باحسان ما ذلک الشیء قال هو الرجل یقبل الدیة فامر الله عز و جل الرجل الذی
له الحق ان یتبعه بمعروف و لا یعسره و امر الذی علیه الحق ان یؤدی الیه باحسان اذا ایسر
قلت ارأیت قوله عز و جل فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم قال هو الرجل یقبل الدیة
او یصالح ثم یجیء بعد فیمثل او یقتل فوعده الله عذابا الیما **شرح** ضمیر بعده اول راجع بمن عفی که
کم مبتداست و از تفسیر آن معلوم میشود که تفسیر شیء که مطلوب پیداست زیرا که معلوم میشود که شیء عبارتست از بعض گناهان
ولی مقتول که بخشیده شده برای او بسبب تصدق بقصاص و قبول دیت کاملة یا ناقصة بسبب مصالحه و معلوم میشود که
عافی الله تعالی است و معلوم میشود که من برای سببیت است و اخیه عبارت از قاتل است و معلوم میشود که شیء
مفعول به و نائب فاعلست و اگر نشنوی که این موافق لغت عرب نیست نشنوی صاحب قاموس گفته که عفا عنه و عفا له
ذنبه و عن ذنبه و جمله فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان که خبر مبتداست با تیزوش که اتباع مبتدا باشد و اداء عطف بر او
باشد و خبر این مبتدا مقدر باشد تقدیر مقرونان مثل کل رجل و صنعته بنا بر رفع صنعته پس ضمیر الیه عائد بمبتدا اولست
بدانکه از اول هر حدیث و در حدیث اول این باب بعد از اطلاع بر تفاسیر مفسران دیگر معلوم میشود صاحب انصاف و حقیقه
شناس را تفاوت میان تفسیر اهل البیت علیهم السلام و تفاسیر دیگران و آنکه ساداتی که جنتی مثلهم مثل (?) یفقطه
بصیغه مضارع غائب معلوم از باب تفعیل است و مراد تمثیل جراحت کردن است بقرینه حدیث سابق **یعنی** روایت است از سماعه
از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره بقره که پس هر که آمرزیده شد برای او بوسیله برادرش چیزی از
گناهانش و پس تقاضای بروش پسندیده و ادای سوی او بنیکوئی با یکدیگرست که چیست آن شیء امام گفت که مرادش
مردیست که تصدق بقصاص میکند و قبول میکند دیت را پس امر کرد الله عز و جل مردی را که برای اوست حق که دیت است باینکه
تقاضا کند برادرش را که قاتلست بروش پسندیده و در تنگی نیندازد او را و امر کرد کسی را که بر اوست حق که دیت است
اینکه ادا کند سوی او بنیکوئی چون فراخ دست شود گفتم که خبر ده مرا قول الله عز و جل که پس هر که تجاوز کرد بعد از آن پس
برای اوست عذابی دردناک چه معنی دارد امام گفت که او مردیست که قبول میکند دیت را یا مصالحه میکند کمتر از دیت
بعد از آن می آید بعد از آن زخم میزند یا میکشد پس وعده کرده او را الله عذابی دردناک **باب چهل و ششم اصل باب شرح**

این وصیت بالعنوان در این باب یک حدیث است اصل عن ابی ولاد الحناط قال سألت اباعبدالله علیه السلام
عن رجل مسلم قتل رجلا مسلما فلم یکن للمقتول اولیاء من المسلمین الا اولیاء من اهل الذمة
من قرابته فقال علی الامام ان یعرض علی قرابته من اهل بیته الاسلام فمن اسلم منهم فهو
ولیه یدفع القاتل الیه فان شاء قتل وان شاء عفا وان شاء اخذ الدیة شرح الا برای استثنای منقطع
پس مستثنی منصوبست یدفع بصیغه معلوم و مجهول میتوان خواند بود یعنی روایتست از ابو ولاد که روغن فروش گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی مسلمان که کشت مردی مسلمان را پس نبودند برای مقتول نزدیکانی از جمله مسلمانان مگر
نزدیکانی از اهل ذمه از خویشاوندان او پس امام گفت که بر امامست اینکه عرض کند بر خویشاوندان او از خانواده
او اسلام را پس هر که مسلمان شد از جمله ایشان پس او نزدیکتر مقتولست میسپرد امام قاتل را بسوی او پس اگر خواهد
میکشد و اگر خواهد میبخشد بالکلیه و اگر خواهد میگیرد دیت را اصل فان لم یسلم احد کان الامام ولی امره فان
شاء قتل وان شاء اخذ الدیة یجعلها فی بیت مال المسلمین لان جنایة المقتول کانت علی الامام
فکذلک تکون دیته لامام المسلمین قلت فان عفا عنه الامام قال فقال انما هو حق جمیع
المسلمین وانما علی الامام ان یقتل او یاخذ الدیة ولیس له ان یعفو شرح پس اگر مسلمان نشود کسی میشود
امام صاحب اختیار کار او پس اگر خواهد میکشد و اگر خواهد میگیرد دیت را میگرداند آنرا در خزانه مال مسلمانان زیرا که جنایت
مقتول که از روی خطا باشد بود بر امام پس همچنان میباشد دیت او برای امام مسلمانان گفتم که پس اگر عفو کند از او امام
چگونه میشود راوی گفت که پس امام گفت که جز این نیست که آن حق جمیع مسلمانانست و جز این نیست که بر امامست اینکه بکشد
یا بگیرد دیت را و نیست برای او اینکه عفو کند باب چهل و نهم اصل باب شرح این باب بعنوان و در این باب
یک حدیث است اصل عن ابان بن عثمان عمن اخبره عن احدهما علیهما السلام قال اتی عمر بن الخطاب
برجل قد قتل اخا رجل فدفعه الیه وامره بقتله فضربه الرجل حتی رای انه قد قتله فحمل الی
منزله فوجدوا به رمقا فعالجوه فبرأ فلما خرج اخذه اخو المقتول الاول فقال انت قاتل اخی
ولی ان اقتلک فقال قد قتلتنی مرة فانطلق به الی عمر فامره بقتله فخرج وهو یقول والله قد
قتلتنی مرة شرح اتی بصیغه مجهولست باء برجل و در فانطلق به برای تعدیه است یعنی روایتست از ابان بن عثمان از کسی
که خبر داد او را از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که آورده شد نزد عمر بن الخطاب مردی که بتحقیق کشته بود برادر
مردی را پس داد او را بسوی آن مرد و امر کرد او را بکشتن او پس زد او را آن مرد تا آنکه گمان کرد اینکه او بتحقیق کشته او را پس برداشته
و برده شد بسوی منزلش پس یافتند با او رمقی را پس علاج کردند او را پس چاق شد پس وقتی که بیرون آمد گرفت او را برادر
مقتول اول پس گفت که تو قاتل برادر منی و برای منست اینکه بکشم ترا پس گفت که بتحقیق کشتی مرا یکبار پس برد او را بسوی عمر

پس امر کرد او را بکشتن او پس بیرون آمد و او میگفت که بخدا قسم که کشتی مرا یکبار اصل فمروا علی امیر المؤمنین
علیه السلام فاخبره خبره فقال لا تعجل حتی اخرج الیک فدخل علی عمر فقال لیس الحکم
فیه هکذا فقال ما هو یا ابا الحسن فقال یقتص هذا من اخی المقتول الاول ما صنع به
ثم یقتله باخیه فنظر الرجل انه ان اقتص منه اتی علی نفسه فعفا عنه وتتارکا شرح لا تعجل
بصیغه نهی از باب علم و یا تفعیلست اخرج با نقطه دار منقوطه و جیم بصیغه مضارع متکلم معلوم از باب تفعیلست التخریج
ظاهر کردن صواب بوجهی دقیق و تعدیه آن بالی بتضمین معنی ارشاد است یقتص بصیغه مضارع غایب معلوم از باب
افتعالست و اینکلام کنایه از سقوط قصاص است چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم از باب سی و یکم که باب ان
الجروح قصاص است اقتص و اتی بصیغه معلوم و مجهول میتوان خواند بود یعنی پس گذشتند بر امیر المؤمنین علیه السلام پس خبر
داد او را از خبر خود پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت برادر مقتول اول را که شتاب مکن تا آنکه تخریج کنم بسوی تو حقیقت
این حکم را پس داخل شد بر عمر پس گفت که نیست حکم آنکه در این چنین پس عمر گفت که چیست آن ای ابو الحسن پس
امیر المؤمنین علیه السلام گفت که قصاص بازیافت میکند این مرد از برادر مقتول اول آنچه را که کرد با او بعد از آن میکشد
او را ببرادر خود پس نگاه کرد آن مرد اینکه اگر قصاص بازیافت کند از او میکشد او را پس عفو کرد از او و ترک یکدیگر کردند
باب پنجاهم اصل باب القسامة شرح القسامه بفتح قاف و تخفیف سین بی نقطه آنچه بخش کرده میشود از جمله
سوگندها بر مدعیان قتل بعدما نه و آن مدعیان را نیز قسامه مینامند یعنی این باب بیان سوگند بخش کرده شده
بر مدعیان است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته
عن القسامة کیف کانت فقال هی حق وهی مکتوبة عندنا ولولا ذلک لقتل الناس بعضهم
بعضا ثم لم یکن شیء وانما القسامة نجاة للناس شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از سوگند بخش کرده شده بر مدعیان قتل که چگونه مشروع شد پس امام گفت که آن
بکار آمدنیست و آن نوشته شده است نزد ما و اگر نمیبود آن هر آینه میکشتند مردمان بعض ایشان بعضی را
بعد از آن نمیبود چیزی از انتقام یعنی که اکتفا میشد بسوگند مدعی علیه که از جمله فاسقترین مردمان باشد و جز
این نیست که قسامه باعث نجاتست برای مردمان از کشته شدن دوم اصل عن یونس عن عبدالله بن سنان
قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن القسامة هل جرت فیها سنة قال فقال نعم خرج
رجلان من الانصار یصیبان من الثمار فتفرقا فوجد احدهما میتا فقال اصحابه لرسول الله
صلی الله علیه وآله انما قتل صاحبنا الیهود شرح روایتست از یونس از عبدالله بن سنان گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از سوگند بخش کرده شده بر مدعیان که آیا جاری شده در آن طریقتی از نبی صلی الله علیه وآله

راوی گفت که پس امام گفت که آری بیرون رفتند در خیبر دو مرد از اهل مدینه در می یافتند از آن میوه ها پس جدا از یکدیگر شدند
پس یافت شد یکی از ایشان مرده پس گفتند یاران او پیش رسول الله صلی الله علیه و آله را که بجز این نیست که کشتند یار ما را جهودان
اصل فقال رسول الله صلى الله عليه وآله تحلف اليهود قالوا يا رسول الله كيف تحلف اليهود
على اخينا وهم قوم كفار قال فاحلفوا انتم قالوا كيف نحلف على ما لم نعلم ولم نشهد قال
فوداه النبي صلى الله عليه وآله من عنده قال قلت كيف كانت القسامة قال فقال اما انها حق
ولولا ذلك لقتل الناس بعضهم بعضا وانما القسامة حوط يحاط به الناس شرح طریق استحلاف یهود
می آید در کتاب الایمان والنذور والکفارات در احادیث باب استحلاف اهل الکتاب که باب شانزدهم است الحوط بفتح
حاء بی نقطه و سکون واو و طاء بی نقطه مصدر باب نصر حفظ و مراد اینجا وسیله حفظ است یعنی پس گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که قسم میخورند جهودان اصحاب گفتند ای رسول الله چگونه قسم میدهیم جهودان را بر سر برادر ما و حال
آنکه ایشان جمعی کافرند گفت که پس قسم خورید شما گفتند که چگونه قسم خوریم بر سر چیزی که ندانستیم و ندیدیم امام گفت
که پس دیت داد او را نبی صلی الله علیه و آله از نزد خود از بیت المال تفصیلی که می آید در حدیث هشتم این باب راوی
گفت که گفتم که چگونه مشروع شد قسامه راوی گفت که پس امام گفت که آگاه باش بدرستی که آن بکار آمدنی است
و اگر نمی بود هر آینه میکشتند مردمان بعض ایشان بعضی را و جز این نیست که قسامه باعث مفصل است که
محفوظ میشوند بوسیله آن مردمان از کشته شدن سیوم اصل عدة عن عبيد الله بن مسكان عن سليمان بن خالد
قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن القسامة هل جرت فيها سنة قال فذكر مثل حديث ابن
سنان قال وفي حديثه هي حق وهي مكتوبة عندنا شرح روایت است از یونس از عبد الله بن مسکان از
سلیمان بن خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قسامه که آیا جاری شده در آن سنتی یونس گفت
که پس سلیمان ذکر کرد مثل حدیث ابن سنان را یونس گفت که در حدیث سلیمان هست که قسامه بکار آمدنی است
و آن مکتوب است نزد ما شاید که این کلام بجای اما انها حق در روایت سابقه باشد چهارم اصل عن بريد بن معوية
عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن القسامة فقال الحقوق كلها البينة على المدعي واليمين
على المدعى عليه الا في الدم خاصة فان رسول الله صلى الله عليه وآله بينما هو بخيبر اذ فقدت
الانصار رجلا منهم فوجدوه قتيلا فقالت الانصار ان فلان اليهودي قتل صاحبنا فقال
رسول الله صلى الله عليه وآله للطالبين اقيموا رجلين عدلين من غيركم اقيده برمته
فان لم تجدوا شاهدين فاقيموا قسامة خمسين رجلا اقيده برمته فقالوا يا رسول الله ما عندنا
شاهدان من غيرنا وانا لنكره ان نقسم على ما لم نره فوداه رسول الله صلى الله عليه وآله من عنده

شرح در نسخ

شرح در نسخ الملتوق است و آن منصوب بنزع خافض است بتقدیر فی الملتوق نظیر تمرون الدیار که بتقدیر بالدیار است
بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح نون و میم و الف مضاف بجمله است خیبر بفتح خاء با نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه غیر منصرف و منصرف مستعمل میشود اذ بکسر همزه و سکون
ذال با نقطه برای مفاجات است فقدت بفاء و قاف و دال بی نقطه بصیغه معلوم باب ضرب است اقیده دو جا بفتح
همزه و سکون قاف و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون و دال بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل العین واوی
باب افعال مجزوم در جواب امر است یا بضم همزه و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین از باب افعال مرفوع
و استیناف بیانی سابق است الاقیاد و القاد از قصاص بمعنی از یافت قود بفتح قاف و فتح واو که بمعنی قصاص است
برمته دو جا باء حرف جر و ضم راء بی نقطه و تشدید میم و تاء تانیث و ضمیر است راجع بسلیمانی که آن اسیر بسته مشهور
قسامه مضاف و باقی بیان بود یعنی روایت است از برید بضم باء یک نقطه ابن معویه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از قسامه پس امام گفت که در حقوق همگی آنها گواه بر مدعی است و سوگند بر مدعی علیه است مگر در
خون و بس چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله در میان آنکه او در خیبر بود ناگاه گم کردند انصار مردی
از خود را پس یافتند او را کشته پس گفتند انصار که بدرستی که فلان یهودی کشته یار ما را پس گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله بخواهندگان که برپای دارید دو مرد عادل را از غیر شما تا قود کنم او را بطناب او پس اگر نیابید دو گواه را
پس برپای دارید قسامه پنجاه مرد را تا قود کنم او را بطناب او پس گفتند که ای رسول الله نیست نزد ما دو گواه از غیر ما
و بدرستی که ما هر آینه کراهت داریم از اینکه سوگند خوریم بر آنچه ندیدیم آن را پس دیت داد او را رسول الله صلی الله علیه و آله
از نزد خود از بیت المال تفصیلی که می آید در حدیث هشتم این باب اصل ثم قال انما حقن دماء المسلمين
بالقسامة لكي اذا رأى الفاجر الفاسق فرصة من عدوه حجزه مخافة القسامة ان يقتل به
فكف عن قتله والا حلف المدعى عليه قسامة خمسين رجلا ما قتلنا ولا علمنا قاتلا والا اغرموا
الدية اذا وجدوا قتيلا بين اظهرهم اذا لم يقسم المدعون شرح حقن بحاء بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غایب
مجهول باب نصر و ضرب است یا بفتح حاء و سکون قاف بصیغه مصدر است لکی بکسر لام و فتح کاف و سکون یاء است فرصه بضم
فاء و سکون راء بی نقطه و صاد بی نقطه منصوب است حجزه بحاء بی نقطه و جیم و زاء با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
نصر است مخافه بفتح میم و خاء با نقطه مرفوع و فاعلست و مضاف است ان یقتل بصیغه مجهول بدل القسامه است و ضمیر مستتر
راجع بفاجر است و ضمیر به راجع بعدو است کف بکاف و تشدید فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر عطف بر حجز است و ضمیر مستتر
راجع بفاجر است الا دو جا بکسر همزه و تشدید لام مرکب از ان شرطیه و لا نافیه است حلف بصیغه ماضی غایب معلوم
باب ضرب است قسامه مفعول مطلق برای نوع و مضاف است و مقصود اینست که آن شخص و چهل و نه کس از قوم او سوگند خورند

اقوموا بصیغهٔ مجهول از باب مفاعلست یعنی و اما امام گفت که جز این نیست که محفوظ نمیشود خونهای مسلمانان بوسیله قسامه برای اینکه چون ببیند فاجر فاسق فرصتی را از دشمنش مانع شود او را ترس قسامه ترس اینکه کشته شود باو پس باز دارد خود را از کشتن او و اگر نباشد قسامه سوگند میخورد مدعی علیه سوگند پنجاه مرد که نکشتیم و ندانستیم کشنده را و اگر قسم نخورند تاوان فرموده میشوند دیت چون یافته کشته در میان جماعت ایشان چون قسم نخورند یعنی در صورت عدم اقامت بینه نیز پنجم اصل عن زرارة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن القسامة فقال هی حق ان رجلا من الانصار وجد قتیلا فی قلیب من قلب الیهود فاتوا رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا یا رسول الله انا وجدنا رجلا منا قتیلا فی قلیب من قلب الیهود فقال ائتونی بشاهدین من غیرکم قالوا یا رسول الله ما لنا شاهدان من غیرنا فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله فلیقسم خمسون رجلا منکم علی رجل ندفعه الیکم قالوا یا رسول الله وکیف نقسم علی ما لم نر قال فیقسم الیهود قالوا یا رسول الله وکیف نرضی بالیهود وما فیهم من الشرک اعظم فوداه رسول الله صلی الله علیه و آله شرح قلب بضم قاف و ضم لام است قلیب بفتح قاف و ودی بتخفیف از باب مفاعلست یعنی روایتست از زراره گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قسامه پس گفت که آن بکار آمدنی است بدرستی که مردی از انصار یافته شد کشته در چاهی از چاههای یهود پس انصار آمدند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتند که ای رسول خدا بدرستی که یافتیم ما مردی را از ما در چاهی از چاههای یهود پس گفت که بیارید نزد من دو گواه را از غیر شما گفتند که ای رسول الله نیستند برای ما دو گواه از غیر ما پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله که پس باید که سوگند خورند پنجاه مرد از شما بر مردی که تا دهیم او را سوی شما گفتند که ای رسول الله و چگونه سوگند خوریم بر آنچه ندیدیم گفت که پس قسم میخورند یهود گفتند که ای رسول الله و چگونه راضی شویم بیهود و حال آنکه آنچه در ایشانست از شرک بزرگترست از سوگند ناحق پس دیت داد او را آن کشته را رسول الله صلی الله علیه و آله اصل قال زرارة قال ابو عبد الله علیه السلام انما جعلت القسامة احتیاطا لدماء الناس کیما اذا اراد الفاسق ان یقتل رجلا او یغتال رجلا حیث لا یراه احد خاف ذلک فامتنع من القتل شرح او از نسک رادیت یغتال بغین با نقطه بصیغهٔ معلوم از باب افتعالست گفت زراره که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که جز این نیست که قرار داده شد قسامه بسبب احتیاط برای خونهای مردمان برای اینکه چون اراده کند فاسق اینکه بکشد مردی را یا هلاک کند مردی را در جائی که نبیند او را کسی بترسد از آن قسامه پس باز ایستد از کشتن ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله حکم فی دمائکم بغیر ما حکم به فی اموالکم حکم فی اموالکم ان البینة علی المدعی والیمین علی المدعی علیه وحکم فی دمائکم ان البینة علی من ادعی علیه والیمین علی من ادعی لکیلا یبطل دم امرئ مسلم شرح ادعی علیه بصیغهٔ

مجهولست و بینه بر مدعی علیه مطلق نیست بلکه در صورتیست که قرینه بر طبق دعوی باشد مثل آنچه گذشت در حدیث چهارم این باب و بینه مدعی علیه مثل اینست که دو عادل گواهی دهند که فلان صحیح بود و افتاد در چاه قبیله فلان و مرد آنکه کسی او را انداخته باشد یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله حکم کرد در خونهای شما بغیر آنچه حکم کرد در مالهای شما بیان این آنکه حکم کرد در مالهای شما باینکه بینه بر مدعی است و سوگند بر مدعی علیه است و حکم کرد در خونهای شما باینکه بینه بر کسی است که دعوی کرده شده بر او و سوگند بر کسی است که دعوی کرد بشرط مقرره برای اینکه باطل نشود خون مرد مسلمان هفتم اصل عن حنان بن سدیر قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام سألنی ابن شبرمة ما تقول فی القسامة فی الدم فاجبته بما صنع النبی صلی الله علیه و آله فقال ارأیت لو ان النبی صلی الله علیه و آله لم یصنع هکذا کیف کان القول فیه قال فقلت له اما ما صنع النبی صلی الله علیه و آله فقد اخبرتک واما ما لم یصنع فلا علم لی به شرح روایتست از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون اول ابن سدیر بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که پرسید مرا ابن شبرمه که چه میگوئی در قسامه در خون پس جواب دادم او را بآنچه کرد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که خبر ده مرا که اگر نبود اینکه نبی صلی الله علیه و آله نکرده باشد چنین چگونه میشود قول در خون امام گفت که پس گفتم او را که اما آنچه کرد نبی صلی الله علیه و آله پس تحقیق خبر دادم ترا بآن و اما آنچه نکرد پس نیست دانشی مرا بآن مراد اینست که عقل مستقل نیست در علم باحکام شرعیه هشتم اصل عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن القسامة این کان بدؤها قال کان من قبل رسول الله صلی الله علیه و آله لما کان بعد فتح خیبر تخلف رجل من الانصار عن اصحابه فرجعوا فی طلبه فوجدوه متشحطا فی دمه قتیلا فجاءت الانصار الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت یا رسول الله قتلت الیهود صاحبنا شرح البدء بفتح باء یکنقطه و سکون دال بی نقطه و واو و بضم باء و ضم دال و تشدید واو و بضم باء و ضم دال بعد او واو و همزه ظهور و بفتح باء و سکون دال و همزه ابتدا قبل بکسر قاف و فتح باء یکنقطه است لما بفتح لام و تشدید میم است و ضمیر مستتر در کان راجع بکار رجال است یا منصوب بظرفیت است و ظرف خبر کان است المتشحط بشین با نقطه و حاء بی نقطه و طاء بی نقطه بصیغهٔ اسم فاعل از باب تفعل غلطیده در خون یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قسامه که کجا بود ظهور آن گفت که بود از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که بود بعد از فتح خیبر و حرکت بجانب مدینه واپس ماند مردی از انصار از یارانش پس برگشتند در طلب او پس یافتند او را غلطیده در خونش کشته شده پس آمدند انصار سوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتند که ای رسول الله کشتند یهود یار ما را اصل فقال لیقسم منکم خمسون رجلا علی انهم

فقتلوه قالوا یا رسول الله کیف نقسم علی ما لم نر فقال فیقسم الیهود فقالوا یا رسول الله
من یصدق الیهود فقال انا اذا ادی صاحبکم شرح من بفتح میم و سکون نون استفهام انکاری است
یصدق از باب تفعیل است اذا بکسر همزه و ذال با نقطه و نون مکتوب بصورت تنوین است و در بعض نسخ بصورت
نون است ادی بفتح همزه و تخفیف دال منقوطه مکسوره و سکون یا بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل الفاء واوی
و معتل اللام یایی از باب ضرب است یعنی پس گفت که باید قسم خورند از جمله شما پنجاه مرد بر اینکه یهود کشتند او را
گفتند که ای رسول الله چگونه قسم خوریم بر چیزی که ندیدیم پس گفت که پس قسم خورند پنجاه مرد یهود پس گفتند که ای رسول
کیست که میشمرد یهود را پس گفت که من در این هنگام دیت میدهم یار شما را از بیت المال بنا بر اینکه قسم یهود
مانند واقع شده است پس این کشته از قبیل یافته شده در ارض فلات شده و دیت در خصوص بر بیت المال است
موافق آنچه می آید در تتمه الحدیث اصل فقلت له کیف الحکم فیها فقال ان الله عز و جل حکم فی الدماء
ما لم یحکم فی شیء من حقوق الناس لتعظیمه الدماء لو ان رجلا ادعی علی رجل عشرة آلاف
درهم او اقل من ذلک او اکثر لم یکن الیمین للمدعی و کانت الیمین علی المدعی علیه فاذا ادعی
الرجل علی القوم الدم اتهمهم قتلوا کانت الیمین لمدعی الدم قبل المدعی علیهم شرح پس گفتم امام را
که چگونه است حکم در قسامه یعنی که چرا چنین شده پس امام گفت که بدرستی که الله عز و جل حکم کرده در خونها چیزی را
که حکم نکرده در سایر حقوق مردمان برای بزرگ شمردن او خونها را بیان این آنکه اگر میبود اینکه مردی دعوی کرده
باشد بر مردی ده هزار درهم را یا کمتر از آن را یا بیشتر از آن را نمیبود قسم برای مدعی و میبود قسم بر مدعی علیه پس چون دعوی
کند مرد بر جماعت خون را اینکه ایشان کشتند میشود قسم برای مدعی خون پیش از مدعی علیهم اشارة به اینست که او
اگر رد کند قسم بر مدعی علیهم میشود اصل فعلی المدعی ان یجیء بخمسین یحلفون ان فلانا قتل فلانا فیدفع
الیهم الذی حلف علیه فان شاؤوا عفوا و ان شاؤوا قتلوا و ان شاؤوا قبلوا الدیة و ان لم یقسموا
فان علی الذین ادعی علیهم ان یحلف منهم خمسون ما قتلنا و لا علمنا له قاتلا فان فعلوا ادی
اهل القریة الذین وجد فیهم و ان کان بارض فلاة ادیت دیته من بیت المال فان امیر المؤمنین
علیه السلم کان یقول لا یبطل دم امرئ مسلم شرح فان فعلوا یعنی فان لم یعتبروا است باشتباه اینکه عدم قسم
ایشان علامت نفی ثابت قتل را یعنی پس بر مدعی است اینکه آورد پنجاه مرد را که قسم خورند اینکه فلان کشت فلان را
پس داده میشود بسوی ایشان کسی که قسم خورده شده برای او پس اگر خواهند عفو میکنند و اگر خواهند میکشند و اگر
خواهند قبول میکنند دیت را و اگر قسم نخورند پس بدرستی که بر جمعی است که دعوی کرده شده بر ایشان اینکه قسم خورند از جمله
ایشان پنجاه کس که نکشتیم و ندانستیم برای او کشنده را پس اگر کرده باشند کشتن را یعنی که قسم نخورند دیت بدهند

اهل دهی

اهل دهی که یافته شده در میان ایشان و اگر باشد در زمین بیابان داده میشود دیت او از بیت المال چه بدرستی
که امیر المؤمنین علیه السلم بود که میگفت که باطل نمیشود خون مردی مسلمان در زمان حکومت امام عادل نهم اصل
علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن فضال و محمد بن عیسی عن یونس جمیعا عن الرضا علیه السلم و عدة
من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن ابیه ظریف بن ناصح عن عبد الله
بن ایوب عن ابی عمرو المتطبب قال عرضت علی ابی عبد الله علیه السلم ما افتی به امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فی الدیات شرح مثل این سند گذشت در اول باب سی و ششم که بعینه است و بیان شد گفتیم که او پیش
از موت عبد الله بن ایوب میباید بود و ظاهر کتابت فتاوه اصل فمما افتی به فی الجسد و جعله ستة فرائض
النفس و البصر و السمع و الکلام و نقص الصوت من الغنن و البحح و الشلل من الیدین و الرجلین
ثم جعل مع کل شیء من هذه قسامة علی نحو ما بلغت الدیة شرح من و فمما برای تبعیض است و ظرف
خبر مبتدا است که مقدم شده و مبتدا عبارت از دیت است فی الجسد متعلق به افتی است و جعله عطف بر افتی است
الفرائض جمع فریضه قطعات است یعنی پاره های چیزی که متمایز داشته باشد از یکدیگر النفس بفتح نون و فتح فا مرفوع
و مبتدا است و به تقدیر دیة النفس است و بر قیاس این است نظایرش و امتحان هر فریضه از جمله شش فریضه نفس
ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث دهم باب سی و دوم که باب ما یمتحن به من یصاب فی سمعه الی آخره غنن و
بحح و شلل بیان شد در شرح حدیث اول باب ما یجب فیه الدیة کاملة تا آخر که باب پنجاه و هفتم است اشاره است
به شش دیت مذکور است یا شش محل دیت مذکور است یعنی پس از جمله چیزی که فتوی داد آن در بدن آدمی و گردانید
آن را شش پاره مناسب یکدیگر اول دیت نفس است دوم دیت بصر است سیوم دیت سمع است چهارم دیت کلام است
پنجم دیت کم شدن آواز است از غنن و بحح ششم دیت شل شدن از دو دست و دو پا است بعد از آن گردانید
با هر چیزی از این شش دیت قسامه را بر مثل آنچه رسیده آن دیت اصل و القسامة جعل فی النفس
علی العمد خمسین رجلا و جعل فی النفس علی الخطاء خمسة و عشرین رجلا و علی ما بلغت دیته من
الجروح الف دینار ستة نفر فما کان دون ذلک فبحسابه من ستة نفر و القسامة فی النفس
و السمع و البصر و العقل و الصوت من الغنن و البحح و نقص الیدین و الرجلین فهو ستة اجزاء
الرجل شرح القسامه در اول منصوب و مفعول اول جعل است که مقدم شده و اینجا عبارت از قسم خوردن
مدعیان النفس در اول و دوم بفتح نون و سکون فا است و در سیوم بفتح نون و فتح فا است خمسین مفعول دوم جعل است
و علی ما بتقدیر و جعل علی ما است الف منصوب و مفعول بلغت است ستة منصوب و مفعول دوم جعل مقدر است و القسامه
در دوم بتقدیر و جعل القسامه است پس منصوب و مفعول اول است و الف لام آن برای عهد خارجی است و اشاره به ستة نفر است

وظرف دم فی النفس مفصل دوم مجهول مقدرست ومقصود اینست که قسامهٔ شش نفر بتفصیلی که مذکور شد در جمیع انواع جروح که
نیست بلکه مخصوص جروح این شش چیزست ... اینکه آنها قابل اشتباه است ومقدار ... از جملهٔ آنها که سدس است
یا ثلث است یا نصف است یا دو ثلث است یا خمس است یا کل است قابل امتحان است العقل بفتح عین بی نقطه و فتح
قاف مصدر باب علم بستگی ومراد اینجا بستگی زبان از کلام است در نسخ کافی نیز هست ودر فقیه در باب دیه جوارح الانسان
تا آخر فقره هست ودر تهذیب در باب الجنایات علی القتل موافق کافی هست ودر باب دیات الشجاج تا آخر موافق فقیه هست وضمیر
هو راجع بمذکورست که شش چیزست وآنها تمام الیه نیز هست پس حاصل هر دو یکیست وبر هر تقدیر بای بیانست
ورجل بفتح را وضم جیم است ومقصود اینست که آن شش چیز که هر کدام شش نفر قسامه هست شش جزء از مرد است زیرا
که دیت هر کدام آنها در زنان هزار دینار نیست بلکه پانصد دینارست پس قسامهٔ آن سه نفر است **یعنی** وقسامه را کرده اند
در قتل نفس غیر عمد پنجاه مرد وقسامه را کرده اند در قتل نفس بنابر خطا بیست وپنج مرد وقسامه را کرده اند بنابر آنچه رسید
دیت آن از جمله هر اعتبار هزار دینار شش نفر پس آنچه باشد کمتر از هزار دینار پس قسامه بحساب آنست از جملهٔ شش نفر
وکرده اند آن قسامهٔ شش نفر را بتفصیلی که مذکور شد در نفس وسمع وبصر وبستگی زبان از نفس وجرح ونقصان دو دست
ودو پا ... شلل بیان این آنکه آن شش چیز شش نفر قسامه دارد بتفصیلی که مذکور شد شش جزء از مرد است
وزن است **اصل تفسير ذلك** إذا أصيب الرجل من هذه الأجزاء الستة وقيس ذلك فإن كان سدس بصره
أو سمعه أو كلامه أو غير ذلك حلف هو وحده وإن كان ثلث بصره حلف هو وحلف معه رجل
واحد وإن كان نصف بصره حلف هو وحلف معه رجلان وإن كان ثلثي بصره حلف هو وحلف
معه ثلاثة نفر وإن كان أربعة أخماس بصره حلف هو وحلف معه أربعة نفر وإن كان
بصره كله حلف هو وحلف معه خمسة نفر وكذلك القسامة كلها في الجروح فإن لم يكن
للمصاب من يحلف معه ضوعفت عليه الأيمان فإن كان سدس بصره حلف مرة واحدة وإن
كان الثلث حلف مرتين وإن كان النصف حلف ثلاث مرات وإن كان الثلثين حلف أربع
مرات وإن كان خمسة أسداس حلف خمس مرات وإن كان كله حلف ست مرات ثم يعطى
شرح وقیس ذلک اشارتست بقیاسی که گذشت در حدیث ششم وهشتم ونهم باب ... در صحیح یصاب فی سمعه آخر
که باب سی ودوم است موضع اربعة اخماس بجای خمسة اسداس در اول یعنی برکت است که بیان شد از شرح حدیث
نهم باب سی ودوم وکذلک القسامة کلها اشارتست بانکه قسامه در نفس وسمع وکلام وصوت وشلل بر انقیاس است
موافق تهذیب وفقیه هست از آنچه گذشت در شرح حدیث نهم باب سی ودوم **دوم اصل** عن عبد الله بن سنان قال
قال أبو عبد الله عليه السلام في القسامة خمسون رجلا في العمد وفي الخطأ خمسة وعشرون رجلا وعليهم

أن يحلفوا بالله **شرح** روایتست از عبد الله بن سنان که گفت امام جعفر صادق علیه السلام در قسامه که پنجاه مرد در قتل عمد
ودر خطا است بیست وپنج مرد وبر ایشانست اینکه سوگند خورند بالله **باب پنجاه ودوم اصل باب ضمان المتطبب والبيطار شرح**
این باب بیان ضمان علاج کنندهٔ مرض وشکافندهٔ چهارپا مانند آنست ودر این باب یک حدیث است **اصل** عن السكوني عن
أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه من تطبب أو تبيطر فليأخذ البراءة
من وليه وإلا فهو ضامن **شرح** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که هر که طبابت کند یا بیطاری کند پس باید که فرا گیرد برات ذمهٔ خود را از ولی بیمار مثلا واگر نگیرد پس او ضامن است
باب پنجاه وسوم اصل باب العاقلة شرح العاقلة جمع عاقل یعنی که از اولی شده دیت را میدهند برای مسلم
صاحب حق در جنایت خواه قتل خطا باشد وخواه غیر آن باشد **یعنی** این باب بیان عاقله در جنایت خطا است
ودر این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن أبي ولاد عن أبي عبد الله عليه السلام قال ليس بين أهل
الذمة معاقلة فيما يجنون من قتل أو جراحة إنما يؤخذ ذلك من أموالهم فإن لم يكن لهم
مال رجعت الجناية على إمام المسلمين لأنهم يؤدون إليه الجزية كما يؤدي العبد الضريبة
إلى سيده قال وهم مماليك للإمام فمن أسلم منهم فهو حر **شرح** یجنون بجیم ونون اول صیغهٔ مضارع
معلوم جنی معتل اللام یائی باب ضرب است الجزیة بکسر جیم وسکون زاء با نقطه سرشمار ... الضریبة بفتح ضاد با نقطه وکسر راء بی نقطه
مقرری که از غلام ... میاید **یعنی** روایتست از ابو ولاد از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که نیست میان اهل ذمت
عقل بعضی بعضی را در آنچه جنایت میکنند از کشتنی یا زخمی جز این نیست که گرفته میشود آن از مالهای خودشان
... پس اگر نباشد ایشان را مالی بر میگردد دیت جنایت ایشان بر امام مسلمانان زیرا که ایشان میدهند
سوی او سرشمار را چنانچه میدهد غلام مقرری را سوی صاحبش امام گفت که وایشان مملوکان امامند پس هر که مسلمان شود
از جملهٔ ایشان پس او آزاد است **دوم اصل** عن سلمة بن كهيل قال أتي أمير المؤمنين صلوات الله عليه
برجل قد قتل رجلا خطأ فقال له أمير المؤمنين صلوات الله عليه من عشيرتك وقرابتك
فقال ما لي بهذه البلدة عشيرة ولا قرابة قال فقال فمن أي أهل البلدان أنت قال أنا رجل
من أهل الموصل ولدت بها ولي بها قرابة وأهل بيت قال فسأل عنه أمير المؤمنين فلم يجد
له بالكوفة قرابة ولا عشيرة **شرح** العشيرة بفتح عین بی نقطه وکسر شین با نقطه خویشاوندان نزدیک که با او در یکجا
میباشند موصل بفتح میم وسکون واو وکسر صاد بی نقطه شهریست **یعنی** روایتست از سلمه بفتح سین وفتح لام ابن کهیل بضم کاف
وفتح ها که گفت که آورده شد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی که بتحقیق کشته بود مردی را از روی خطا پس گفت او را امیر
المؤمنین صلوات الله علیه که کیست قبیلهٔ تو وخویشاوندان تو پس گفت که نیست مرا در این شهر قبیله [illegible] ونه خویشاوندان

راوی گفت که پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که پس از کدام اهل شهرهایی تو گفت که من مردی‌ام از اهل موصل زاده شدم
در آن و مرا است در آن خویشاوندانی و خانواده راوی گفت که پس پرسید مردها را از او امیر المؤمنین پس نیافت برای او
در کوفه خویشاوندانی را و نه اهل بیتی را اصل قال فكتب الى عامله على الموصل اما بعد فان فلان بن فلان
وحليته كذا وكذا قتل رجلا من المسلمين خطأ فذكر انه رجل من اهل الموصل وان له بها
قرابة واهل بيت وقد بعثت به اليك مع رسولي فلان بن فلان وحليته كذا وكذا فاذا ورد
عليك ان شاء الله وقرأت كتابي فافحص عن امره وسل عن قرابته من المسلمين شرح الحليه بکسر حاء مهمله
و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین زینتی که کسی بآن شناخته میشود و افحص بفا و حاء مهمله و صاد بی نقطه بصیغه امر از باب
منع است مسلمین در دوم و نظایر آن بعد از آن از باب افعال و تفعیل هیچ اند بود و جار اول مشهور است یعنی که غیر مسلمان
عاقله مسلمان نشوند و جار دوم احتراز است از صورتی که احکام مسلم خویشاوندی او باشند و یقینه یا شد یا احتراز است
از جهتی که ایشان چنین باشند و تسلیم دیت نتوانند کرد والله اعلم یعنی راوی گفت که پس نوشت سوی حاکم او بر موصل که اما بعد
پس بدرستی که فلان بن فلان و نشانش چنین و چنین است کشت مردی را از مسلمانان از روی خطا پس مذکور کرد این
که او مردی است از اهل موصل و اینکه او را هست در آن خویشاوندانی و خانواده و بتحقیق فرستادم او را سوی تو با پیک
فلان بن فلان و نشان او چنین و چنین است پس چون وارد شود بر تو ان شاء الله و خواندی مکتوب مرا پس تفتیش کن کار
او و سوال کن مردمان را از خویشاوندان او از جمله مسلمانان اصل فان كان من اهل الموصل ممن ولد بها واصبت
له بها قرابة من المسلمين فاجمعهم اليك ثم انظر فان كان منهم رجل يرثه له سهم في الكتاب لا
يحجبه عن ميراثه احد من قرابته فالزمه الدية وخذه بها نجوما في ثلاث سنين شرح اسهم في الكتاب
احتراز است از طبقه ثالثه اهل میراث قرابت که طبقه اولوا الارحام است و عبارتست از اعمام و اخوال و اولاد ایشان زیرا که در
میان این طبقه کسی نیست که سهمی معینه برای او در قرآن مذکور باشد بخلاف طبقه اولی که عبارت از اولاد و والدین است و بخلاف
طبقه ثانیه که عبارت از اخوه و اخوات و اجداد و جدات است یعنی پس اگر باشد از جمله اهل موصل از جمله آنها که زاده شده در
موصل و بیابی برای او در موصل خویشاوندانی را از جمله مسلمانان پس جمع کن ایشان را سوی خود بعد از آن نگاه کن پس اگر باشد
از جمله ایشان مردی که وارث شود او را بر حالی که باشد برای آن مرد تیری بخششی در قرآن بر حالی که حاجب نشود او را از میراثش کسی
از خویشاوندان او مثل پدر و پسر پس الزام کن او را دیت و بگیر آن را پاره پاره در سه سال اصل فان لم يكن له من
قرابته احد له سهم في الكتاب وكانوا قرابته سواء في النسب وكان له قرابة من قبل ابيه وامه
في النسب سواء ففض الدية على قرابته من قبل ابيه وعلى قرابته من قبل امه من الرجال
المدركين المسلمين ثم اجعل على قرابته من قبل ابيه ثلثي الدية واجعل على قرابته من قبل امه ثلث الدية

شرح فقض

شرح فقض بفتح فا و تشدید ضاد با نقطه مفتوحه بصیغه امر از باب نصر است یعنی پس اگر نباشند او را از جمله خویشاوندان
او کسی که او را هست تیری بخششی در قرآن و باشند خویشاوندان او بر حالی که برابر باشند در نسب و باشند او را خویشاوندانی
از جانب پدرش و خویشاوندانی از جانب مادرش در نسب بر حالی که برابر باشند پس پراکنده کن دیت را بر خویشاوندان
او از جانب پدرش و بر خویشاوندان او از جانب مادرش از جمله مردان بالغان مسلمانان بعد از آن بگردان بر خویشاوندان
او از جانب پدرش دو ثلث دیت را و بگردان بر خویشان او از جانب مادرش یک ثلث دیت را اصل وان لم يكن
له قرابة من قبل ابيه ففض الدية على قرابته من قبل امه من الرجال المدركين المسلمين
ثم خذهم بها واستادهم الدية في ثلاث سنين شرح استاد بسکون همزه و کسر دال بی نقطه بصیغه امر
معتل اللام از باب استفعال است الاستیداء طلب ادا مال یعنی و اگر نباشند او را خویشاوندانی از جانب پدرش
پس پراکنده کن دیت را بر خویشاوندان او از جانب مادرش از جمله مردان بالغان مسلمانان بعد از آن بگیر ایشان را
بآن دیت و طلب ادا کن از ایشان دیت را در سه سال اصل فان لم يكن له قرابة من قبل ابيه ولا
قرابة من قبل امه ففض الدية على اهل الموصل ممن ولد بها ونشأ ولا تدخلن فيهم غيرهم
من اهل البلد ثم استاد ذلك منهم في ثلاث سنين في كل سنة نجما حتى تستوفيه ان شاء الله شرح
پس اگر نباشند او را خویشاوندانی از جانب مادرش و نه خویشاوندانی از جانب پدرش پس پراکنده کن دیت را بر اهل موصل
از جمله آنکه زاده شده در آن و نشو و نما کرده در آن و داخل مکن البته در ایشان غیر ایشان را از اهل آن شهر بعد از آن طلب ادا
کن آن را از ایشان در سه سال در هر سال یک قسط تا آنکه تمام بازیافت کنی آن را ان شاء الله اصل فان لم يكن لفلان
بن فلان قرابة من اهل الموصل ولا يكون من اهلها وكان مبطلا فرده الي مع رسولي فلان ولا يكون
بن فلان ان شاء الله فانا وليه والمؤدي عنه ولا ابطل دم امرئ مسلم شرح پس اگر نباشند مر
فلان بن فلان خویشاوندانی از اهل موصل و نبوده باشد از اهل موصل و باشد در دعوی پس برگردان او را سوی من با پیک
فلان بن فلان ان شاء الله پس منم ولی او و ادا کننده دیت از جانب او یعنی از بیت المال و باطل نمیکنم خون مردی مسلمان را
سیوم اصل عن ابان بن عثمان عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل قتل رجلا متعمدا
ثم هرب القاتل فلم يقدر عليه قال ان كان له مال اخذت الدية من ماله والا فمن الاقرب
فالاقرب فان لم يكن له قرابة اداه الامام فانه لا يبطل دم امرئ مسلم وفي رواية اخرى
ثم للوالي بعد حبسه وادبه شرح هرب بصیغه معلوم از باب نصر است و لم يقدر بصیغه مجهول از باب ضرب است
علیه ای بقاتل است و اداه بواو و دال بی نقطه و الف از باب ضرب است و دیت دادن امام منافات ندارد
با حدیث سابق زیرا که متبادر آن بود که امام مخیر باشد میان دادن و دادن از بیت المال و دادن بعد از گرفتن از اهل شهر

وایضاً میتواند بود که این مخصوص عمد باشد و سابق مخصوص خطا باشد و السلم بعد سبقی بر ضم است و متقدیر بعد جرمه است

یعنی روایتست از ابان بن عثمان از ابوبصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که کشت مردی را
دانسته بعد از آن گریخت قاتل پس مقدور نشد بر او تا مرد امام گفت که اگر باشد او را مالی که وفا کند گرفته میشود دیت از
مال او و اگر نباشد او را مالی که وفا کند پس گرفته میشود جمیع دیت یا بعض دیت از نزدیکتر پس نزدیکتر پس اگر نباشد
او را خویشاوندی دیت میدهد مقتول را امام چه بدرستی که باطل نمیشود خون مردی مسلمان و در روایتی دیگر
غیر روایت ابوبصیر این تتمه نیز هست که بعد از آن برای حاکمست بعد از برگشتن قاتل در زندان کردن او
و ادب او تازیانه چهارم اصل عن ابی مریم عن ابی جعفر علیه السلم قال قضی امیر المؤمنین صلی الله
علیه و آله انه لا یحمل علی العاقلة الا الموضحة فصاعداً و قال ما دون السمحاق اجر
الطبیب سوی الدیة شرح لا یحمل بیاء مثنی تحتانی بصیغه نفی مضارع غایب مجهول از باب ضرب است موضحه و سمحاق
بیان شد در باب تفسیر الجراحات والشجاج که باب سی و ششم است ما موصوله و مبتدا است اجر مرفوع و مبتدای دوم
سوی الدیة خبر مبتدای دوم است و این جمله خبر مبتدای اول است پس عاید مقدر است یعنی فیه اجر الطبیب یعنی
روایتست از ابو مریم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله اینکه بار کرده نشود بر عاقله
دیتی کمتر از دیت موضحه پس بالاتر و گفت که آنچه کمتر از سمحاق باشد مزد طبیب در معالجه آن غیر دیت است ثم اراد امت
که دادن مزد طبیب نیز بر جانی است پنجم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلم قال لا تضمن العاقلة
عمداً و لا اقراراً و لا صلحاً شرح لا تضمن العاقلة عمداً مخصوص بغیر صورتیست که مذکور شد در حدیث سوم این باب
یعنی روایتست از ابوبصیر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که ضامن نمیشوند عاقله جنایت عمد را و نه جنایتی را که به اقرار
جانی باشد و ظاهر معلوم نشده باشد و نه جنایتی را که در آن ترک قصاص و صلح بر دیتی شده باشد باب پنجاه و سیوم
اصل باب شرح این باب بیست عنوان در این باب چهار حدیث است اول اصل عن مسمع عن ابی عبدالله
علیه السلم ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه قضی فی اربعة شهدوا علی رجل انهم رأوه
مع امرأة یجامعها فیرجم ثم یرجع واحد منهم قال یغرم ربع الدیة اذا قال شبه علی و ان
رجع اثنان و قالا شبه علینا غرما نصف الدیة و ان رجعوا جمیعاً و قالوا شبه علینا غرموا الدیة
و ان قالوا شهدنا بالزور قتلوا جمیعاً شرح یرجم بصیغه مضارع غایب مجهول از باب نصر است یغرم بصیغه مضارع
غایب معلوم از باب علم است شبه بصیغه ماضی غایب مجهول [illegible] است و نایب فاعل ظرف است یا ضمیر مستتر راجع
یعنی روایتست از مسمع از امام جعفر [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه حکم کرد در چهار مرد که گواهی
دادند بر مردی که ایشان دیدند او را با زنی که جماع میکرد او را پس سنگسار کرده میشود و بعد از آن برمیگردد یکی از ایشان

که

گفت که تاوان میکشد ربع دیت را چون گوید که شبه کرده شد بر من پس اگر برگردند دو کس و گویند که شبه کرده شد
بر ما تاوان میکشند نصف دیت را و اگر برگردند همگی و گویند که شبه کرده شد بر ما تاوان میکشند کل دیت را
و اگر گویند که گواهی دادیم به دروغ و دانسته کشته میشوند همگی بعد از رجم و بعد از دادن ولی مقتول سه ربع دیت را
برای هر کدام تفصیلی که گذشت در احادیث باب سیوم که باب الجماعة یجتمعون علی قتل واحد است دوم اصل عن
ابن محبوب عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلم فی اربعة شهدوا علی رجل محصن بالزنا
ثم رجع احدهم بعد ما قتل الرجل قال ان قال الرابع وهمت ضرب الحد و غرم الدیة
و ان قال تعمدت قتل شرح محصن بفتح صاد و بیان شد در کتاب الحدود در احادیث باب تحصین تا آخر که
باب سوم است الرابع اینجا در حدیث آینده در نسخ باء کمنقوط است و مضمون این می آید در کتاب الشهادات در
حدیث چهارم باب من شهد ثم رجع عن شهادته که باب هفتم است و در آنجا الراجع بجیم است و آن ظاهر و موافق است
با سوال پس آنچه اینجاست اگر از غلط کاتبان نباشد نوع تعبیری از راجع است وهمت بصیغه ماضی متکلم معلوم از باب
ضرب است ضرب بصیغه مجهول است الحد منصوب است و عبارتست از هشتاد تازیانه غرم بصیغه معلوم از باب علم است مراد
دیه اینجا حصه او از دیت است و آن ربع کل دیت است و ضرب حد در حدیث سابق مسکوت عنه است والله اعلم
یعنی روایتست از حسن بن محبوب از بعض یاران خود از امام جعفر صادق علیه السلم در چهار مرد که گواهی دادند بر مردی
که شوهردار است به زنا بعد از آن برگشت یکی از ایشان بعد از آنکه کشته شد آن مرد امام گفت که اگر گوید آن برگردنده که خطا کردم
زده میشود حد و تاوان میکشد ربع دیت را و اگر گوید که دانسته دروغ گفتم کشته میشود سیوم اصل عن ابراهیم
بن نعیم الازدی قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن اربعة شهدوا علی رجل بالزنا فلما
قتل رجع احدهم عن شهادته قال فقال یقتل الرابع و یؤدی الثلاثة الی اهله ثلاثة ارباع
الدیة شرح مضمون این نیز می آید در کتاب الشهادات در حدیث پنجم باب من شهد ثم رجع عن شهادته که باب
هفتم است و در آنجا بجای الرابع الراجع است و بیان شد در شرح حدیث سابق حکم قتل آنکه برگشته مبنی بر این است
که او رجوع و اقرار به تعمد باشد ضمیر اهله راجع به رابع است و ثلاثه ربع دیت را بسوی اهل او مبنی بر این است که ثلاثه
نیز برگشته اند لیکن میگویند که توهم کردیم زیرا که اگر ایشان برنگشته باشند اصلا غرامت دیت بر ایشان نیست
بنا بر مفهوم حدیث اول این باب یعنی روایتست از ابراهیم بن نعیم بضم نون و فتح عین منقطه ازدی با فتح همزه
و سکون زای با نقطه و دال منقوطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از چهار مرد که گواهی دادند بر مردی
به زنا پس وقتی که کشته شد برگشت یکی از ایشان از گواهی خود راوی گفت که پس امام گفت که کشته میشود آن
برگردنده اگر اقرار به تعمد خود کند و میدهند آن سه کس بسوی اهل آن برگردنده سه ربع دیت را اگر اقرار به توهم خود کنند

چهارم اصل عن الفتح بن یزید الجرجانی عن ابی الحسن صلوات الله علیه فی اربعة شهدوا
علی رجل انه زنی فرجم ثم رجعوا وقالوا قد وهمنا یلزمون الدیة وان قالوا انما تعمدنا
قتل ای الاربعة شاء ولی المقتول ورد الثلاثة ثلثة ارباع الدیة الی اولیاء المقتول
الثانی ویجلد الثلاثة کل واحد منهم ثمانین جلدة وان شاء ولی المقتول ان یقتلهم
رد ثلث دیات علی اولیاء الشهود الاربعة ویجلدون ثمانین کل واحد منهم ثم یقتلهم
الامام شرح یقتلهم الامام اشارتست باینکه امام نظر میکند دراین معامله تا مبادا اگر وثلث دیات مناسب حال ولی
مقتول نباشد پس اسراف ونهی منها باشد چنانچه گذشت در حدیث نهم باب الجماعة یجتمعون علی قتل احد که باب
هفتم است پس قتل اربعه موقوف بر مصلحت بینی امام ورخصت اوست یعنی روایتست از فتح بن یزید بفتح
یا دو نقطه در پایین جرجانی بضم جیم اول وسکون را بی نقطه از امام رضا صلوات الله علیه در چهار مرد که گواهی دادند
بر مردی باینکه او زنا کرد پس سنگسار کرده شد بعد از ان برگشتند وگفتند که بتحقیق خطا کردیم که الزام کرده میشوند
دیت واگر گویند که غیر این نیست که دانسته دروغ گفتیم میکشد کدام از چهار را که خواهد ولی مقتول ودر میگرداند
آن سه کس سه ربع دیت را بسوی اولیاء مقتول دوم وتازیانه زده میشوند هر کدام از ایشان هشتاد تازیانه
واگر خواهد ولی مقتول اینکه کشد ایشان را بر میگرداند سه دیت را بر اولیاء چهار گواه وتازیانه زده میشوند هشتاد
تازیانه هر یک از ایشان بعد از ان میکشد ایشان را امام اصل وقال فی رجلین شهدا علی رجل انه
سرق فقطع ثم رجع واحد منهما وقال وهمت فی هذا ولکن کان غیره یلزم نصف دیة
الید ولا تقبل شهادته فی الآخر فان رجعا جمیعا وقالا وهمنا بل کان السارق فلانا الزما
دیة الید ولا تقبل شهادتهما فی الآخر وان قالا انا تعمدنا قطع ید احدهما بید المقطوع
ویرد الذی لم یقطع ربع دیة الرجل علی اولیاء المقطوع الید فان قال المقطوع الاول لا ارضی
او تقطع ایدیهما معا رد دیة ید فتقسم بینهما وتقطع ایدیهما شرح ربع دیة الرجل بفتح را وضم میم مبنی
بر اینست که احکام مخالفان در سرقه دست را از زند میبرند چنانچه گذشت در کتاب الحدود در حدیث هفتم باب
حد القطع وکیف هو که باب سی وششم است اول در او تقطع از نوع صب فعل مضارع است بمعنی الا ان یعنی وامام
گفت در دو مرد که گواهی دادند بر مردی اینرا که او دزدی کرد پس دست بریده شد بعد از ان برگشت یکی از ان دو مرد
وگفت که خطا کردم در امتیاز ولیکن غیر او بود دیگری او که الزام کرده میشود نصف دیت دست وقبول کرده نمیشود گواهی او
در ان دیگر پس اگر برگشتند هر دو با هم وگویند که خطا کردیم بلکه بوده دزد فلان کس الزام کرده میشوند دیت دست وقبول
کرده نمیشود گواهی ایشان در ان دیگر واگر گویند که بدرستی که ما دانسته دروغ گفتیم بریده میشود دست یکی از ان

ادو مرد

دو مرد بست دست بریده شده و بر میگرداند کسی که دست بریده نشد ربع دیت مرد را که نصف دیت
دست است بر اولیاء دست بریده شده پس اگر گوید دست بریده شده اول که راضی نمیشوم مگر آنکه بریده شود
دستهای ایشان با هم بر میگرداند دیت دستی را پس بخش کرده میشود میان آن دو گواه وبریده میشود
دستهای ایشان از هر کدام یک دست باب پنجاه وچهارم اصل باب فیما یصاب من البهائم وغیرها من العدوان
شرح این باب بیست در بیان آنچه آفت رسانیده میشود از جمله چهار پایان وغیر آنها از جمله حیوانات ودراین باب
نه حدیثست اول اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فی عین فرس فقئت بربع ثمنها یوم فقئت عینها شرح فقئت بفا وقاف وهمزه صیغه ماضی غائب
مجهول از باب منع است [illegible] بی نقطه وفتح میم ونون است یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در چشم مادیانی که بیرون آورده شد بربع بهای آن مادیان در روزی
که بیرون آورده شد دوم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه صلوات
الله علیه قضی فی عین دابة ربع الثمن شرح این ظاهرست از شرح سابق سیوم اصل عن ابی العباس
قال قال ابو عبد الله علیه السلام من فقأ عین دابة فعلیه ربع ثمنها شرح این نیز ظاهرست چهارم اصل
عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفع الیه رجل قتل
خنزیرا فضمنه قیمته ورفع الیه رجل کسر بربطا فابطله شرح خنزیرا یعنی خنزیر نصرانی — لنصرانی
وشاید که لنصرانی از قلم کاتبان افتاده باشد ضمنه از باب تفعیلست واین مبنی بر اینست که خنزیر مال اهل ذمه میشود
موافق آنچه گذشت در کتاب المعیشه در حدیث سیزدهم باب بیع العصیر والخمر که باب صد وهفتم است البربط بفتح
دو با یکی بی نقطه وسکون را بی نقطه وطا بی نقطه عودی است یعنی روایتست از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مرفوع شد بسوی او مردی که کشته بود خوکی را از ترسایی پس ضامن کرد آنرا بهای خوک برای
آن ترسا ومرفوع شد بسوی او مردی که شکسته بود عودی را پس باطل کرد آنرا پنجم اصل عن الولید بن صبیح
عن ابی عبد الله علیه السلام قال دیة الکلب السلوقی اربعون درهما امره رسول الله صلی الله علیه وآله
ان یدیه لبنی جذیمة شرح سلوقی بفتح سین بی نقطه وتخفیف لام مضمومه وقاف منسوب است بسلوق که [illegible]
کلب سلوقی عبارتست از سگ شکاری ضمیر امره ودو ضمیر بعد از ان راجع بکلب سلوقی است واول ودوم کنایتست از بیم
خطاب که کلب سلوقی متعلق بکشته بود ومقصود شکار او ابرای اهل عرب استخدام بعیانست یا مرجع ضمیر مذکور نیست ومراد
از خطاب است وابهام برای تقیه است یا برای استکراه نام اوست یدیه بدال بی نقطه مکسوره ویا دو نقطه در پایین تصحیف
مضارع غائب معلوم معتل الفا واوی ومعتل اللام یائی از باب ضرب است جذیمه بفتح جیم وکسر ذال وضم جیم وفتح ذال بی

قبیله ایست از عبد القیس **یعنی** روایتست از ولید بفتح واو ابن صبیح بفتح صاد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دیت
سگ شکاری چهل درهمست امر کرد آن سگ کیرنده را رسول الله صلی الله علیه و آله باینکه دیت دهد آن سگ شکاری برابر
بنی جذیمه **ششم حدیث** عَنْ اَبِی بَصِیْرٍ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ دِیَةُ کَلْبِ السَّلُوقِیِّ اَرْبَعُوْنَ دِرْهَمًا
جَعَلَ ذٰلِکَ لَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَدِیَةُ کَلْبِ الْغَنَمِ کَبْشٌ وَدِیَةُ کَلْبِ الزَّرْعِ جَرِیْبٌ مِنْ بُرٍّ
وَدِیَةُ کَلْبِ الْاَهْلِیِّ قَفِیْزٌ مِنْ تُرَابٍ لِاَهْلِهٖ **شرح** جریب بفتح جیم وکسر را منقوطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک
نقطه پیمانه ایست مقدار چهار قفیز و دیت بودن قفیزی از خاک کنایه است از مذموم بودن اهلی این سگ **یعنی** روایتست
از ابو بصیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه او گفت که دیت سگ شکاری چهل درهمست و کرده است آنرا
برای آن سگ رسول الله صلی الله علیه و آله و دیت سگ پاسبان گله گوسفند قوچیست و دیت سگ پاسبان زراعت
جریبی از گندمست و دیت سگ هرزه قفیزی از خاکست برای اهلش **هفتم حدیث** عَنِ السَّکُوْنِیِّ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ فِیْمَنْ قَتَلَ کَلْبَ الصَّیْدِ قَالَ یُقَوِّمُهُ وَکَذٰلِکَ الْبَازِیُّ وَکَذٰلِکَ کَلْبُ
الْغَنَمِ وَکَذٰلِکَ کَلْبُ الْحَائِطِ **شرح** یقوّمه بصیغه معلوم باب تفعیلست مراد اینست که بهای آنرا میدهد خواه چهل درهم باشد
و خواه کمتر و خواه بیشتر و ازین ظاهر میشود که دو حدیث سابق بیان واقع مخصوصه است الحائط بحا منقوطه و کسر همزه و طا
منقوطه باغ خرما و مانند آن **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه
کسی که کشت سگ شکار را گفت که بها میکند آنرا و میدهد و همچنانست باز و همچنانست سگ پاسبان گله گوسفند و
همچنانست سگ پاسبان باغ **هشتم حدیث** عَنِ السَّکُوْنِیِّ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ فِیْ جَنِیْنِ الْبَهِیْمَةِ اِذَا ضُرِبَتْ فَاَزْلَقَتْ عُشْرُ ثَمَنِهَا **شرح** ضربت بصیغه مجهولست ازلقت بزای نقطه
و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعالست الازلاق انداختن جنین و مراد بجنین اینجا بچه انداختن است **یعنی** روایتست از سکونی از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در بچه در شکم چهارپایست مثل اسب و شتر و گاو و گوسفند
چون مادرش زده شود پس بچه را اندازد ده یک بهای مادرش **نهم حدیث** عَنْ اِبْرَاهِیْمَ الْمَرْوَزِیِّ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ مُوْسٰی عَلَیْهِ
السَّلَامُ قَالَ قَضٰی اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِیْ فَرَسَیْنِ اصْطَدَمَا فَمَاتَ اَحَدُهُمَا فَضَمَّنَ الْبَاقِیَ دِیَةَ الْمَیِّتِ **شرح**
اصطدما بصاد بی نقطه و طا بی نقطه منقلب از تا و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست الاصطدام سخت بر یکدیگر
خوردن و ضمّن بصیغه معلوم باب تفعیلست الباقی منصوب مفعول به است و این حمل بر مجازست و مقصود اینست که
صاحبش را ضامن شمرد و شاید که این بیان واقعه مخصوصه باشد مثل اینکه صاحب شکل باکب آن بوده باشد و او باعث
اصطدام شده باشد بتقریب حدیث اول و سیوم باب ضمان ما یصیب الدواب تا آخر که باب چهل و دوم است **یعنی**
روایتست از ابراهیم مروزی از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلام در دو اسب که سخت بر یکدیگر خوردند
الکلب

پس

پس مرد و یکی پس ضامن کرد شمرد باقی را دیت مرده که بهای آنست **باب پنجاه و پنجم اصل باب النوادر شرح** این باب
احادیث متفرقه است در این باب هست و یک حدیث است **اول حدیث** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ وَیُوْنُسَ بْنِ عَبْدِ
الرَّحْمٰنِ قَالَا سَاَلْنَا اَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ عَنْ رَجُلٍ اسْتَغَاثَ بِهٖ قَوْمٌ لِیُنْقِذَهُمْ مِنْ قَوْمٍ
یُغِیْرُوْنَ عَلَیْهِمْ لِیَسْتَبِیْحُوْا اَمْوَالَهُمْ وَیَسْبُوْا ذَرَارِیَّهُمْ فَخَرَجَ الرَّجُلُ یَعْدُوْ بِسِلَاحِهٖ فِیْ جَوْفِ اللَّیْلِ
لِیُغِیْثَ الْقَوْمَ الَّذِیْنَ اسْتَغَاثُوْا بِهٖ فَمَرَّ بِرَجُلٍ قَائِمٍ عَلٰی شَفِیْرِ بِئْرٍ یَسْتَقِیْ مِنْهَا فَدَفَعَهُ وَهُوَ لَا یُرِیْدُ
ذٰلِکَ وَلَا یَعْلَمُ فَسَقَطَ فِی الْبِئْرِ فَمَاتَ وَمَضَی الرَّجُلُ فَاسْتَنْقَذَ اَمْوَالَ اُوْلٰئِکَ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ
اسْتَغَاثُوْا بِهٖ **شرح** استغاث بغین با نقطه و الف منقلب از واو و ثا سه نقطه بصیغه ماضی باب استفعالست لینقذهم
بنون و قاف و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست یستبیحوا بیا یک نقطه و یا دو نقطه در پایین منقلب از
واو و حا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب استفعالست یسبوا بسکون سین بی نقطه و ضم با یک نقطه و ضمیر جمع
بصیغه مضارع معتل اللام یایی باب ضرب است یعدو بعین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است
لیغیث از باب افعالست شفیر بفتح شین با نقطه و کسر فا و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه است **یعنی**
روایتست از محمد بن سلیمان و یونس بن عبد الرحمن که گفتند که پرسیدیم امام رضا صلوات الله علیه را از مردی که مدد
جستند با و جمعی برای اینکه رهایی دهد ایشان را از جمعی که میدوند بر ایشان برای اینکه تاراج کنند مالهای ایشان را
و اسیر کنند اطفال ایشان را پس بیرون آمد آن مرد میدوید با یراق خود در میان شب برای اینکه مدد کند
جمعی را که مدد طلبیده بودند با و پس گذشت بمردی ایستاده در کنار چاهی بر جایی که آب میکشید از چاه پس انداخت
او را بر جایی که او نمیخواست آنرا و نمیدانست پس افتاد در چاه پس مرد و رفت آن مرد پس رهانید مالهای آن
جمعی را که مدد طلبیده بودند با و **حدیث** فَلَمَّا انْصَرَفَ اِلٰی اَهْلِهٖ قَالُوْا لَهُ مَا صَنَعْتَ قَالَ قَدِ انْصَرَفَ الْقَوْمُ
عَنْهُمْ وَاَمِنُوْا وَسَلِمُوْا قَالُوْا لَهُ اَشَعَرْتَ اَنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ سَقَطَ فِی الْبِئْرِ فَمَاتَ فَقَالَ
اَنَا وَاللّٰهِ طَرَحْتُهُ قِیْلَ وَکَیْفَ ذٰلِکَ فَقَالَ اِنِّیْ خَرَجْتُ اَعْدُوْ بِسِلَاحِیْ فِیْ ظُلْمَةِ اللَّیْلِ وَاَنَا
اَخَافُ الْفَوْتَ عَلَی الْقَوْمِ الَّذِیْنَ اسْتَغَاثُوْا بِیْ فَمَرَرْتُ بِفُلَانٍ وَهُوَ قَائِمٌ یَسْتَقِیْ مِنَ الْبِئْرِ
فَزَحَمْتُهُ وَلَمْ اُرِدْ ذٰلِکَ فَسَقَطَ فِی الْبِئْرِ فَمَاتَ **شرح** اشعرت بصیغه معلوم باب سلم است اشعرت
بهمزه استفهام و صیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر و حسن است از شعور بمعنی دانستن است فزحمته بزای با نقطه و حا
بی نقطه بصیغه متکلم باب منع است **یعنی** پس وقتی که برگشت سوی اهلش گفتند او را که چه کردی گفت که برگشتند
حرامیان از ایشان و ایمن شدند و بی آفت شدند پس گفتند او را که آیا خبردار شدی باینکه فلان بن فلان
افتاد در چاه پس مرد پس گفت که من بخدا قسم که انداختم او را گفته شد که چگونه بود آن پس گفت که بدرستی که من

بیرون نشستم سپیده دم با یاران خود در تاریکی شب و من بیشتر رسیدم تا رشدن راه او برطرف شدن راه برجیعی که مدد
طلبیدند من پس گذشتم بفلان وادی رسیدم و بود آب سکی شبیه از چاه بیرون شده و دام او را اراده داشتم از
بیرون آوردم و جاه پس مرد **اصل** فَعَلَى مَنْ دِيَةُ هٰذَا فَقَالَ الدِّيَةُ عَلَى الْقَوْمِ اسْتَنْجَدُوا الرَّجُلَ فَأَنْجَدَهُمْ
وَأَنْقَذَ أَمْوَالَهُمْ وَدِمَاءَهُمْ وَفِدَاءَهُمْ أَمَا إِنَّهُ لَوْ كَانَ آجَرَ نَفْسَهُ بِأُجْرَةٍ لَكَانَتِ الدِّيَةُ عَلَيْهِ
وَعَلَى عَاقِلَتِهِ دُونَهُمْ **شرح** استنجدوا بنون و جیم و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب استفعال است الرجل منصوب است
انجدهم از باب افعال است اما بفتح همزه و تخفیف میم است انه بکسر همزه است و ضمیر راجع برجل است یا ضمیر شان است
آجر بهمزه و الف از باب مفاعله است علیه و علی عاقلته از قبیل اعجبنی زید و علمه است و مراد اینست که دیت بر عاقله
او میبود **یعنی** پس بر کیست دیت این مرد پس امام گفت که دیت او بر جمعی است که مدد کار خود کردند او را پس مدد
کرد ایشان را و رهایی داد مالهای ایشان را و زنان ایشان را و اطفال ایشان را آگاه باش بدرستی که او اگر
مزدور میبود
کرایه داده باشد خود را بمزدوری بر آینه میبود دیت او بر او و بر عاقله او نه بر جمع **اصل** وَذٰلِكَ أَنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِمَا أَتَتْهُ امْرَأَةٌ عَجُوزٌ تَسْتَعْدِيهِ عَلَى الرِّيحِ فَقَالَتْ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ إِنِّي كُنْتُ قَائِمَةً عَلَى سَطْحٍ لِي كانت قائمة
وَإِنَّ الرِّيحَ طَرَحَتْنِي مِنَ السَّطْحِ فَكَسَرَتْ يَدِي فَأَعْدِنِي عَلَى الرِّيحِ فَدَعَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ الرِّيحَ فَقَالَ
لَهَا مَا دَعَاكِ إِلَى مَا صَنَعْتِ بِهٰذِهِ الْمَرْأَةِ **شرح** ان بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه بتقدیر لام است که از حروف
مشبهه بالفعل نیست زیرا که برای تعلیل نیست و تقدیر آن مناسب مقام نیست زیرا که حکم در شریعت منسوخ دلیل حکم در این
شریعت نمیشود تستعدیه بعین بی نقطه و دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غائبه معلوم از باب استفعال است
الاستعداء طلب حکم حاکم بر کسی مانند نون است و در بعض نسخ قائمة بقافست و آن مناسب نمینماید با شما یعنی زیرا
که خارق عادت نیست اگرچه مناسب است بالفظ فسرت کسی آید کرت بصیغه معلوم و مجهول از باب ضرب میتواند بود
اعدنی بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و کسر دال بی نقطه بصیغه امر معتل اللام از باب افعال است الاعداء اعانت حاکم کسی را بر کسی
که گرفتن حق او از آنکس فدعاها آخر و لالت میکند بر اینکه بر هر جسمی ملکی موکلست که نسبت او بآن جسم مثل نسبت روح
آدمیست ببدن او و فرق اینست که روح آدمی ملتذ و متالم میشود بتوسط بدن بخلاف ملک که لذت و الم او بتوسط آن
جسم نیست **یعنی** و آن مثل اینست که سلیمان بن داود صلی الله علیهما آمد نزد او زنی پیر بر حالی که طلب حکم میکرد از او
بر باد پس گفت که ای نبی الله بدرستی که من بودم خوابیده بر بامی از من و بدرستی که باد انداخت مرا از آن بام
پس شکست دست مرا پس حکم کن مرا بر باد پس خواند سلیمان بن داود باد را پس گفت او را که چه خواند ترا سوی آنچه
کردی با این زن **اصل** فَقَالَتْ صَدَقَتْ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ إِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ جَلَّ وَعَزَّ بَعَثَنِي إِلَى سَفِينَةِ
بَنِي فُلَانٍ لِأُنْقِذَهَا مِنَ الْغَرَقِ وَقَدْ كَانَتْ أَشْرَفَتْ عَلَى الْغَرَقِ فَخَرَجْتُ فِي سَنَنِي وَعَجَلَتِي إِلَى مَا

أَمَرَنِي اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فَمَرَرْتُ بِهٰذِهِ الْمَرْأَةِ وَهِيَ عَلَى سَطْحِهَا فَعَثَرْتُ بِهَا وَلَمْ أُرِدْهَا فَسَقَطَتْ
فَانْكَسَرَتْ يَدُهَا **شرح** غرق بفتح غین با نقطه و فتح راء بی نقطه مصدر باب علم است سنن بفتح و کسر و ضم سین بی نقطه
و فتح نون اول و بضم سین و ضم نون بسط طریق مراد اینست که راه و راه گذر د اینجا هم احتمال تعبیری در سنن باشد و او
و عجلتی بمعنی مع است العجلة بفتح عین بی نقطه و فتح جیم مصدر باب علم است عثرت بفتح عین بی نقطه و ثاء سه نقطه و راء بی نقطه
بصیغه متکلم باب نصر و ضرب و علم و حسن است العثر بفتح عین بی نقطه و سکون و فتح ثاء البرد آمدن پای بر چیزی ای
یعنی پس باد گفت که آن زن راست گفت ای نبی الله بدرستی که رب العزة جل و عز فرستاد مرا سوی کشتی بنی فلان
برای اینکه رهایی دهم آن را از غرق شدن بر حالی که تحقیق بود که مشرف شده بود بر غرق شدن بسبب تلاطم امواج
دریا مثلا پس بیرون آمدم در وسط راه خود و با شتابی که داشتم سوی آنچه امر کرده بود مرا الله عز و جل بآن پس
گذشتم باین زن بر حالی که او بر بام خود بود پس لغزیده آوردم او را بر حالی که نخواسته ام او را پس افتاد و پس شکسته
شده دست او **اصل** قَالَ فَقَالَ سُلَيْمَانُ يَا رَبِّ بِمَا أَحْكُمُ عَلَى الرِّيحِ فَأَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ
يَا سُلَيْمَانُ احْكُمْ بِأَرْشِ كَسْرِ يَدِ هٰذِهِ الْمَرْأَةِ عَلَى أَرْبَابِ السَّفِينَةِ الَّتِي أَنْقَذَتْهَا الرِّيحُ مِنَ الْغَرَقِ
فَإِنَّهُ لَا يُظْلَمُ لَدَيَّ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ **شرح** در نسخ بما بالف است و الفش باشباع فتحه است و اظهرتم
الف است موافق تهذیب سلیمان علیه السلام صاحب شریعت علیحده نبوده بلکه از اوصیای موسی علیه السلام بوده و نبی
نیز بوده و چون نبی که وصی باشد محتاج شود بحکمی که در متشابهات کتاب شریعتی باشد بحکمی از دو طریق مطلع میشود
اول بحدیث دوم وحی علیحده بخلاف وصی که نبی نباشد که طریق اطلاع او منحصر است در تحدیث چنانچه گذشت در کتاب الحجة
در احادیث باب الفرق بین الرسول و النبی و المحدث که باب سوم است فانه لا یظلم مبنی بر اینست که استفهام سلیمان
مشعر است باینکه خیال کرده بود که در این قضیه حکم بر باد میشود پس خطاب بلفظ یا سلیمان نیز نوعی از تنبیه است بسبب آن
یعنی امام گفت که پس گفت سلیمان که ای صاحب کل اختیار من بچه حکم کنم بر باد پس وحی کرد الله عز و جل سوی او که
ای سلیمان حکم کن بتاوان شکستن دست این زن بر صاحبان کشتیی که رهایی داد آن را باد از غرق شدن پس بدرستی
که شان اینست که مظلوم نمیشود نزد حکومت من کسی از عالمیان **دوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ أَيُّمَا ظِئْرِ قَوْمٍ قَتَلَتْ صَبِيًّا لَهُمْ وَهِيَ نَائِمَةٌ فَانْقَلَبَتْ عَلَيْهِ فَقَتَلَتْهُ فَإِنَّ عَلَيْهَا
الدِّيَةَ مِنْ مَالِهَا خَاصَّةً إِنْ كَانَتْ إِنَّمَا ظَاءَرَتْ طَلَبَ الْعِزِّ وَالْفَخْرِ وَإِنْ كَانَتْ إِنَّمَا ظَاءَرَتْ مِنَ
الْفَقْرِ فَإِنَّ الدِّيَةَ عَلَى عَاقِلَتِهَا **شرح** ظئر بکسر ظاء با نقطه و سکون همزه و راء بی نقطه مجرور و مضاف الیه و مضاف است
ظاءرت طلب برای بیان نسبت ظائرت از باب مفاعله است طلب منصوب و مفعول له است **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم
گفت که گفت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هر کدام از دایه جمعی که کشت کودکی از ایشان را بر حالی که او خوابیده است

بانیزه وش که کرده بود بر سر کودک پس کشت او را پس بدرستی که بران دایه است دیت از مال خودش و پس اگر باشد که جز
این نیست که دایه شده برای طلب عزت و مباهات و اگر باشد که جز این نیست که دایه شده بسبب نیازمندی پس
بدرستی که دیت بر عاقلهٔ آن دایه است **سیوم اصل** عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَا لِلرَّجُلِ يُعَاقِبُ بِهِ مَمْلُوكَهُ فَقَالَ قَدْرِ ذَنْبِهِ قَالَ فَقُلْتُ فَقَدْ عَاقَبْتَ حَرِيزاً بِأَعْظَمَ مِنْ جُرْمِهِ فَقَالَ
وَيْلَكَ هُوَ مَمْلُوكٌ لِي وَإِنَّ حَرِيزاً شَهَرَ السَّيْفَ وَلَيْسَ مِنِّي مَنْ شَهَرَ السَّيْفَ **شرح** اسم ابو العباس فضل بن عبد الملک است
و لقبش بقباق است یعنی بسیار سخن و پریشان گو ما استفهامیه است یعاقب بصیغهٔ معلوم از باب مفاعله است و ضمیر مستتر
راجع برجل است ضمیر به راجع بما است مملوکه منصوب است قدر مرفوع و مبتدا است بتقدیر له قدر عاقبت بصیغهٔ مخاطب از باب مفاعله است
و مقصود اعتراض است حریز بفتح حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و زاء با نقطه است و در بعضی نسخ
بجیم و دو راء بی نقطه است و بر هر تقدیر غلام امام جعفر صادق علیه السلام بوده و ویلک ... حرف است و ویل بمعنی
مرگ ... مملوک خبر مبتدا است که مقدم شده و مبتدا هو مبتدا است و این جمله برای بیان این است که من ... بجای او
و گناه او و اعتراض تو بعقابت بیجا و از روی جهالت ... و اوست ان حریزا بکسر همزه و استیناف بیانی سابق است
شهر بشین بانقطه و راء بی نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم از باب منع یا باب تفعیل است و این اشارت است بانکه او از قبیلهٔ
محاربیست و عقاب ایشان مفصل شده در کتاب الحدود و در احادیث باب پنجاهم که باب حد المحارب است **یعنی** روایت است
از ابو العباس گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که چیست برای مرد که عقاب کند آن مملوکش را پس امام گفت که
برای اوست قدر گناه مملوک راوی گفت که پس گفتم که پس تحقیق عقاب کردی حریز غلام ترا بیشتر از گناه او پس امام گفت
که ای مرگ ... ترا غلام منست از من او بدرستی که حریز کشید شمشیر را بر مردم و نیست از من کسی که کشید شمشیر
بر مردم **چهارم اصل** عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ كَانَتْ فِي زَمَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ امْرَأَةُ صِدْقٍ يُقَالُ لَهَا أُمُّ قِيَانٍ فَأَتَاهَا رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَسَلَّمَ عَلَيْهَا قَالَ فَرَآهَا مُهْتَمَّةً فَقَالَ لَهَا مَا لِي أَرَاكِ مُهْتَمَّةً فَقَالَتْ مَوْلَاةٌ لِي دَفَنْتُهَا فَنَبَذَتْهَا
الْأَرْضُ مَرَّتَيْنِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهُ **شرح** ضمیر قال راوی اول راجع بشخصی است که از اصحاب
امیر المؤمنین علیه السلام است و ضمیر مراد برجل اصحاب امیر المؤمنین است بقرینهٔ فدخلت صدق بکسر صاد بی نقطه و سکون دال
بی نقطه صفت ... است و مراد این است که حیله و تزویر در او نبود قیان بکسر قاف و تخفیف یاء دو نقطه در پایین یا بفتح قاف و تشدید
یاء است مهتمه بتشدید میم بصیغهٔ اسم فاعل از باب افتعال است **یعنی** روایت است از ابراهیم بن ابی البلاد از بعض یارانش با ...
سند حدیث را بسوی یکی از راویان امیر المؤمنین علیه السلام راوی گفت که بود در زمان امیر المؤمنین صلوات الله علیه
زن راستی گفته میشد او را ام قیان پس آمد نزد او مردی از یاران امیر المؤمنین علیه السلام پس سلام کرد بر او راوی گفت

که پس آمد دید او را اندوهناک پس گفت او را که چیست مرا که می بینم ترا اندوهناک پس گفت که کنیزی از من دفن کردم او را
پس انداخت او را زمین دو بار و در آن حیرانم که چکنم پس داخل شدم بر امیر المؤمنین علیه السلام پس خبر دادم او را
بمشکوی آمد و آن زن **اصل** فَقَالَ إِنَّ الْأَرْضَ لَتَقْبَلُ الْيَهُودِيَّ وَالنَّصْرَانِيَّ فَمَا لَهَا إِلَّا أَنْ تَكُونَ
تُعَذِّبُ بِعَذَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَوْ أُخِذَ تُرْبَةٌ مِنْ قَبْرِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ فَأُلْقِيَ عَلَى قَبْرِهَا لَقَرَّتْ
قَالَ فَأَتَيْتُ أُمَّ قِيَانٍ فَأَخْبَرْتُهَا فَأَخَذُوا تُرْبَةً مِنْ قَبْرِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ فَأُلْقِيَ عَلَى قَبْرِهَا فَقَرَّتْ فَسَأَلْتُ
عَنْهَا مَا كَانَ حَالُهَا فَقَالُوا كَانَتْ شَدِيدَةَ الْحُبِّ لِلرِّجَالِ لَا تَزَالُ قَدْ وَلَدَتْ فَأَلْقَتْ وَلَدَهَا
فِي التَّنُّورِ **شرح** ما در فما لها نافیه است و ضمیر راجع بآن کنیز است ان بفتح همزه و سکون نون است تعذب بصیغهٔ غایبه معلوم کانت
از باب تفعیل است و مرفوع است و مفعولش محذوف است و آن اولادیست که میزائیده و میسوزانیده است عذاب الله عبارت
از آتش است و مقصود این است که عذاب بآتش مخصوص الله تعالی است برای گناه ... و آن کنیز عذاب میکرد بچگان را
بآتش القی بصیغهٔ مجهول از باب افعال است ... القی و جا بصیغهٔ مجهول از باب افعال است و ضمیر مستتر راجع به تربة است که ...
غیر حقیقی است تذکیر آن جایز است چنانچه جوهری گفته در ان رحمة الله قریب لا تزال حکایت حال ماضیه است تنور بفتح
تاء و تشدید نون مضمومه است **یعنی** پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بدرستی که زمین هر آینه قبول میکند یهودی
و نصرانی را پس نیست آن کنیز را مگر اینکه بوده باشد که عذاب میکرده باشد بعذابی که مخصوص الله تعالی است بعد از ان
امیر المؤمنین علیه السلام گفت که آگاه باش بدرستی که شان این است که اگر گرفته میشد خاکی از قبر مردی مسلمان پس افکنده
میشد بر قبر آن کنیز هر آینه قرار میگرفت آن زمین راوی گفت که پس آمدم نزد ام قیان پس خبر دادم او را
بکلام امیر المؤمنین علیه السلام پس گرفتند خاکی را از قبر مردی مسلمان پس انداخته شد بر قبر آن کنیز پس زمین قرار گرفت
پس پرسیدم از ان کنیز که چه بود حالش پس گفتند که او بسیار دوستی برای مردان پیوسته بود که تحقیق میزائید
پس می انداخت فرزندش را در تنور آتش برای اینکه مشغول بشیر دادن او نشود و مرد از او ... **پنجم اصل** عَنِ
السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَحْبِسُ فِي تُهَمَةِ الدَّمِ سنة
سِتَّةَ أَيَّامٍ فَإِنْ جَاءَ أَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ بِبَيِّنَةٍ وَإِلَّا خَلَّى سَبِيلَهُ **شرح** یحبس بحاء بی نقطه و با یکنقطه و سین
بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم از باب ضرب است تهمة بضم تاء دو نقطه در بالا و منقلبه از واو و فتح هاء است مراد بتهمة الدم
صورتیست که اصل کشته شدن نیز معلوم حاکم نشده باشد پس اینحدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث ششم
باب القسامه که باب پنجاهم است بجای ستة ایام در بعضی نسخ سنة بفتح سین و تخفیف نون است و در بعضی
نسخ بجای ببینة بفتح باء یکنقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسور و نون و تاء تأنیث ثبت بفتح ثاء سه نقطه
و فتح باء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا است بمعنی حجت ... بصیغهٔ معلوم از باب تفعیل است **یعنی** روایت است از سکونی

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله بود که بند میکرد و به تهمت خون پیشش روز پس اگر آورده
اولیای مقتول گواهانی را عمل بمقتضای آن میکرد و اگر نی آوردند رها میکرد او را حدیث ششم اصل عن بعض اصحابنا
عن احدهما علیهما السلام قال اذا مات ولی المقتول قام ولده من بعده مقامه بالدم شرح روایت است از
بعض یاران ما از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که چون میرد ولی مقتول می ایستد فرزند او بعد از او
در جای او بخون خواهی حدیث هفتم اصل عن اسحق بن عمار قال قلت لابی الحسن علیه السلام ان الله عز وجل یقول
فی کتابه ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا فما
هذا الاسراف الذی نهی الله عنه قال نهی ان یقتل غیر قاتله او یمثل بالقاتل قلت فما معنی قوله
انه کان منصورا قال وای نصرة اعظم من ان یدفع القاتل الی ولی المقتول فیقتله فلا تبعة
تلزمه من قتله فی دین ولا دنیا شرح تفسیر این آیت بوجهی دیگر که منافی این نیست گذشت در حدیث نهم باب
الجماعة یجتمعون علی قتل واحد که باب سیزدهم است یقتل بصیغه معلوم باب نصر است وضمیر مستتر راجع بولی است وضمیر
قاتله راجع بمن قتل است یا راجع بولی است … است یمثل بثاء سه نقطه بصیغه معلوم باب تفعیل است تبعه بفتح
دو نقطه بالا وکسر با یک نقطه وعین بی نقطه مبنی بر فتحست یعنی روایت است از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام موسی کاظم
علیه السلام را که بدرستی که الله عز وجل میگوید در کتابش در سوره بنی اسرائیل که و هر که کشته شد بر حالی که مظلوم باشد
پس تحقیق گردانیدیم برای ولی او سلطنتی را پس باید که اسراف نکند در کشتن بدرستی که آن ولی بوده یاری
کرده شده پس چیست معنی این اسرافی که نهی کرده الله از آن امام گفت که نهی کرد از اینکه کشته شود غیر کشنده او
یا رسوائی کند مثله کند بر بریدن بینی و مانند آن گفتم که پس چیست معنی قول او که انه کان منصورا امام گفت که وکدام
نصرت بزرگترست از اینکه داده شود قاتل سوی ولی مقتول پس کشد او را پس نباشد بازخواستی که لازم شود
ولی مقتول را از کشتن او در دینی و نه دنیایی حدیث هشتم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال دخل امیر المؤمنین
صلوات الله علیه المسجد فاستقبله شاب یبکی وحوله قوم یسکتونه فقال علی علیه السلام ما
ابکاک فقال یا امیر المؤمنین ان شریحا قضی علی بقضیة ما ادری ما هی ان هؤلاء النفر خرجوا
بابی معهم فی السفر فرجعوا ولم یرجع ابی فسالتهم عنه فقالوا مات فسالتهم عن ماله فقالوا
ما ترک مالا فقدمتهم الی شریح فاستحلفهم وقد علمت یا امیر المؤمنین ان ابی خرج ومعه
مال کثیر شرح یسکتونه بنون از باب تفعیل است شریح در کوفه در زمان خلفای ضلالت قاضی بوده و در زمان امیر المؤمنین
علیه السلام مامور شده باینکه در مسجد کوفه دیوان کند و عرض کند تا اگر خطا کند ظاهر شود موافق آنچه می آید در کتاب القضاء
والاحکام در حدیث سیوم باب اول فقدمتهم بصیغه متکلم باب تفعیل است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر

علیه السلام

علیه السلام گفت که داخل شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه مسجد کوفه را پس پیش آمد او را جوانی که گریه میکرد و در دور او
بودند جمعی که ساکت میکردند او را پس گفت علی علیه السلام که چه گریانید ترا پس گفت ای امیر المؤمنین بدرستی
که شریح حکمی کرد بر من بحکمی که نمیدانم که چیست آن بدرستی که این جماعت بیرون بردند پدر مرا با خود شان در سفر
پس برگشتند و برنگشت پدرم پس پرسیدم ایشان را از او پس گفتند که مرد پس پرسیدم ایشان را از مالش پس
گفتند که نگذاشت مالی را پس بردم ایشان را سوی شریح پس قسم فرمود ایشان را و تحقیق دانسته ام ای امیر المؤمنین
اینکه پدرم بیرون رفت بر حالی که با او بود مالی بسیار اصل فقال لهم امیر المؤمنین علیه السلام ارجعوا
فرجعوا والفتی معهم الی شریح فقال له امیر المؤمنین علیه السلام یا شریح کیف قضیت بین هؤلاء
فقال یا امیر المؤمنین ادعی هذا الفتی علی هؤلاء النفر انهم خرجوا فی سفر وابوه معهم فرجعوا
ولم یرجع ابوه فسالتهم عنه فقالوا مات فسالتهم عن ماله فقالوا ما خلف مالا فقلت للفتی
هل لک بینة علی ما تدعی فقال لا فاستحلفتهم فقال امیر المؤمنین علیه السلام هیهات یا شریح
هکذا تحکم فی مثل هذا فقال یا امیر المؤمنین فکیف شرح پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام که
برگردید پس برگشتند و آن جوان با ایشان بود سوی شریح پس گفت شریح را امیر المؤمنین علیه السلام که ای شریح چگونه
حکم کردی میان این جماعت پس گفت که ای امیر المؤمنین دعوی کرد این جوان بر این جماعت که ایشان بیرون رفتند
در سفری و پدر او با ایشان بود پس برگشتند و برنگشت پدر او پس پرسیدم ایشان را از او پس گفتند که مرد پس
پرسیدم ایشان را از مالش پس گفتند که وا نگذاشت مالی را پس گفتم جوان را که آیا ترا هست گواهی بر آنچه دعوی میکنی
پس گفت نه پس قسم فرمودم ایشان را پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام که دور است آنچه کردی ای شریح آیا چنین حکم میکنی
در مثل این پس گفت که ای امیر المؤمنین پس چگونه است اصل فقال امیر المؤمنین علیه السلام والله لاحکمن
فیهم بحکم ما حکم به خلق قبلی الا داود النبی علیه السلام یا قنبر ادع لی شرطة الخمیس فدعاهم
فوکل بکل رجل منهم رجلا من الشرطة ثم نظر الی وجوههم فقال ماذا تقولون تقولون انی
لا اعلم ما صنعتم بابی هذا الفتی انی اذا لجاهل ثم قال فرقوهم وغطوا رؤوسهم قال ففرق
بینهم واقیم کل رجل منهم الی اسطوانة من اساطین المسجد ورؤوسهم مغطاة بثیابهم شرح الشرطة
بضم شین بی نقطه و سکون را بی نقطه و طاء بی نقطه شرط کرده شده و معنی آنچه با جارست از آن در حدیث … الخمیس بفتح
خاء با نقطه و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه لشکر بزرگ که پنج حصه میشود مقدمه و قلب و میمنه
و میسره و ساقه شرطة الخمیس عبارتست از طایفه که … لشکر … نمیشود غطوا بفتح غین با نقطه و تشدید
طاء بی نقطه مضموم بصیغه امر … باب تفعیل … بصیغه مجهول باب تفعیل … عبارتست از …

ایشان یعنی پس گفت امیر المؤمنین علیه السلم که بخدا قسم که هر آینه حکم میکنم البته در ایشان بحکمی که حکم نکرد بآن
مخلوقی پیش از من مگر داود پیغمبر علیه السلم ای قنبر بخوان برای من نسق کنان لشکر را پس خواند ایشان را و موکل
کرد بهر مردی از ایشان مردی از نسق کنان را بعد از ان نگاه کرد بسوی رویهای آن جماعت پس گفت که چه
میگوئید آیا میگوئید که من نمیدانم آنچه را که کردید بپدر این جوان بدرستی که من در این صورت هر آینه
جاهل خواهم بود بعد از ان گفت که پراکنده کنید ایشان را و بپوشانید سرهای ایشان را امام گفت که پس تفریق
کرده شد میان ایشان و وا داشته شد هر مردی از ایشان بسوی ستونی از ستونهای مسجد بر حالی که سرهای
ایشان پوشیده شده بود بجامهای ایشان اصل ثُمَّ دَعَا عُبَيْدَ اللهِ بْنَ أَبِي رَافِعٍ كَاتِبَهُ فَقَالَ هَاتِ
صَحِيفَةً وَدَوَاةً وَجَلَسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ وَجَلَسَ النَّاسُ إِلَيْهِ فَقَالَ
لَهُمْ إِذَا أَنَا كَبَّرْتُ فَكَبِّرُوا ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ اخْرُجُوا ثُمَّ دَعَا بِوَاحِدٍ مِنْهُمْ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ — افرجوا ظ
وَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ لِعُبَيْدِ اللهِ اكْتُبْ إِقْرَارَهُ وَمَا يَقُولُ شرح در نسخ افرجوا بجای اخرجوا با نقطه است و
ظاهر افرجوا بفا و را بی نقطه و جیم بصیغه امر از باب افعال است موافق فقیه در باب الحیل فی الاحکام و تهذیب در باب البینات
الافراج راه دادن برای آینده و رونده یعنی بعد از ان خواند عبید الله بن ابی رافع نویسنده خود را پس گفت که
بیاور کاغذی را و دواتی را و نشست امیر المؤمنین علیه السلم در مسند قضا و نشستند مردمان بسوی او پس گفت مردمان را
که چون من تکبیر گویم پس تکبیر گوئید بعد از ان گفت مردمان را که راه وا کنید پس از ان خواند یکی از ان جماعت پس
نشانید او را در برابر خود و گشود جامه را از روی او بعد از ان گفت عبید الله را که بنویس اقرار او را و آنچه را که میگوید اصل
ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِالسُّؤَالِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَيِّ يَوْمٍ خَرَجْتُمْ مِنْ مَنَازِلِكُمْ وَأَبُو هَذَا
الْفَتَى مَعَكُمْ فَقَالَ الرَّجُلُ فِي يَوْمِ كَذَا وَكَذَا قَالَ وَفِي أَيِّ شَهْرٍ قَالَ فِي شَهْرِ كَذَا وَكَذَا قَالَ فِي أَيِّ
سَنَةٍ قَالَ فِي سَنَةِ كَذَا وَكَذَا قَالَ وَإِلَى أَيْنَ بَلَغْتُمْ مِنْ سَفَرِكُمْ حَتَّى مَاتَ أَبُو هَذَا الْفَتَى قَالَ — حیث ظ
إِلَى مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا قَالَ وَفِي مَنْزِلِ مَنْ مَاتَ قَالَ فِي مَنْزِلِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ قَالَ وَمَا كَانَ مَرَضُهُ
قَالَ كَذَا وَكَذَا قَالَ وَكَمْ يَوْماً مَرِضَ قَالَ كَذَا وَكَذَا قَالَ فَفِي أَيِّ يَوْمٍ مَاتَ وَمَنْ غَسَّلَهُ وَمَنْ
كَفَّنَهُ وَبِمَا كَفَّنْتُمُوهُ وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهِ وَمَنْ نَزَلَ قَبْرَهُ فَلَمَّا سَأَلَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا يُرِيدُ كَبَّرَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَبَّرَ النَّاسُ جَمِيعاً شرح در نسخ متن بفتح حا و تشدید تا و دو نقطه بالا و الف است و فتحه
حین بکسر حا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون است موافق فقیه و تهذیب و در نسخ بها با الف است والفش
باشباع فتحه است و الا فا هم بی الف است یعنی بعد از ان رو آورد بر آن مرد بسؤال پس گفت او را امیر المؤمنین
علیه السلم که در کدام روز بیرون رفتید از منزلهای خود بر حالی که پدر این جوان با شما بود پس گفت آن مرد که در روز چنین

وچنین گفت که در کدام ماه گفت که در ماه چنین وچنین گفت که در کدام سال گفت که در سال چنین وچنین
گفت که بسوی کجا رسیده بودید از سفر شما در وقتی که مرد پدر این جوان گفت که بسوی موضعی که چنین و
چنین است گفت که پس در منزل که مرد گفت که در منزل فلان بن فلان گفت که و چه بود مرض او گفت
که چنین وچنین گفت که و چند روز بیماری کشید گفت که چنین وچنین گفت که پس در کدام روز مرد و که غسل داد
او را و که کفن کرد او را و بچه چیز کفن کردید او را و که نماز کرد بر او و که فرود آمد در قبر او پس وقتی که سوال کرد او را
از جمیع آنچه میخواست تکبیر گفت امیر المؤمنین علیه السلم و همه تکبیر گفتند مردمان همگی اصل فَلَمْ يَشُكَّ أُولَئِكَ الْبَاقُونَ
وَلَمْ يَشُكُّوا أَنَّ صَاحِبَهُمْ قَدْ أَقَرَّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى نَفْسِهِ فَأَمَرَ أَنْ يُغَطَّى رَأْسُهُ وَيُنْطَلَقَ بِهِ إِلَى السِّجْنِ ثُمَّ
دَعَا بِآخَرَ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ وَقَالَ كَلَّا زَعَمْتُمْ أَنِّي لَا أَعْلَمُ مَا صَنَعْتُمْ فَقَالَ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنَا إِلَّا وَاحِدٌ مِنَ الْقَوْمِ وَلَقَدْ كُنْتُ كَارِهاً لِقَتْلِهِ فَأَقَرَّ ثُمَّ دَعَا بِوَاحِدٍ
بَعْدَ وَاحِدٍ كُلُّهُمْ يُقِرُّ بِالْقَتْلِ وَأَخْذِ الْمَالِ ثُمَّ رَدَّ الَّذِي أَمَرَ بِهِ إِلَى السِّجْنِ فَأَقَرَّ أَيْضاً فَأَلْزَمَهُمُ
الْمَالَ وَالدَّمَ شرح لم یشکوا بشین با نقطه و تشدید کاف از باب نصر است و این نفی از مجانست زیرا که در جمل
مرکب جزم نمیباشد چنانچه مفصل شده در حاشیه عده و ینطلق بصیغه مجهول باب انفعالست با در برای تعدیه است
و ظرف بنفی علیست کلا بفتح کاف و تشدید لام برای تکذیب خیال مخاطبانست کلهم مرفوع و مبتدا است و
این جمله حالیه است و اخذ بفتح همزه و سکون خا مجرور و معطوف بر القتل است یعنی پس مضطرب شدند آن جماعت
باقیمانده گمان و شک کردند در اینکه یکی از ایشان بتحقیق اقرار کرده بر ایشان و بر خود پس امر کرد با یکه بپوشانیده
شود سر او و روانه کرده شود بسوی زندان بعد از ان خواند دیگری را پس نشانید در برابر خود و برداشت جامه را
از روی او و گفت که حاشا گمان کردید این را که من نمیدانم آنچه را که کردید پس آن مرد گفت که ای امیر المؤمنین نیستم
من مگر یکی از آن جماعت بتحقیق که من بتحقیق ناخوش داشتم او را و بر آینه بتحقیق بودم کاره برای قتل او پس اقرار کرد بعد از ان
خواند یکی را بعد از یکی بر حالی که هر یک از ایشان اقرار میکرد بکشتن و گرفتن مال بعد از ان بر گردانید کسی را
که امر کرده بود با او بسوی زندان پس اقرار کرد نیز پس الزام کرد ایشان را مال و خون اصل فَقَالَ شُرَيْحٌ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ حَكَمَ دَاوُدُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ دَاوُدَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ بِغِلْمَةٍ يَلْعَبُونَ
وَيُنَادُونَ بَعْضَهُمْ بِيَا مَاتَ الدِّينُ فَيُجِيبُ مِنْهُمْ غُلَامٌ فَدَعَاهُمْ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا غُلَامُ مَا اسْمُكَ — فدعاه ظ
قَالَ مَاتَ الدِّينُ فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ مَنْ سَمَّاكَ بِهَذَا الِاسْمِ قَالَ أُمِّي شرح الغلمه بکسر غین با نقطه و سکون
لام جمع غلام بمعنی پسران یلعبون از باب علم است مات الدین بکسر دال بی نقطه در اصل بمعنی مرده است که مرد کیش
و مراد اینجا میت که بر طرف کرده شد عمل کیش المودات مخالفت آنجماعت ظالمان و در نسخ فدعاهم بضمیر جمع است و ظاهر

فدعا بعضهم مفروست یعنی پس گفت شریح که ای امیر المؤمنین وچگونه حکم کرد داود پیغمبر علیه السلم پس گفت که بدرستی که
داود پیغمبر علیه السلم گذشت به پسران که بازی میکردند و آواز میکردند بعضی ایشان ببعضی یا مات الدین پس جواب گفت از
جملهء ایشان پسری پس خواند آن پسر را داود علیه السلم پس گفت که ای پسر چیست نام تو گفت که مات الدین پس گفت اورا
داود که که نام نهاد ترا باین نام گفت که مادرم اصل فانطلق داود الى امه فقال لها يا ايتها المرأة ما اسم
ابنك هذا قالت مات الدين فقال لها ومن سماه بهذا قالت ابوه قال وكيف كان ذاك قالت
ان اباه خرج في سفر له ومعه قوم وهذا الصبي حمل في بطني فانصرف القوم ولم ينصرف
زوجي فسالتهم عنه فقالوا مات فقلت لهم فاين ما ترك قالوا لم يخلف شيئا فقلت هل اوصاكم
بوصية قالوا نعم زعم انك حبلى فما ولدت من ولد جارية او غلام فسميه مات الدين فسميته
شرح پس روانه شد داود بهمراهی پسر سوی مادرش پس گفت مرا که ای زن چیست نام این پسر تو گفت که مات
الدین پس گفت او که که نام نهاد او را باین گفت که پدرش گفت که وچگونه بود این زن گفت که بدرستی که پدرش
بیرون رفت در سفری که او را بود و با او بودند جمعی و این کودک بار بود در شکم من پس برگشتند آن جمع و برنگشت
شوهرم پس پرسیدم ایشانرا ازو پس گفتند که مرد پس گفتم ایشانرا که پس کجاست آنچه که گذاشت گفتند که او
نگذاشت چیزی را پس گفتم که آیا سفارش کرد شما را بسفارشی گفتند که آری دعوی کرد که تو آبستنی پس آنچه زائیدی
از فرزندی دختر یا پسر پس نام کن او را مات الدین پس نام کردم او را اصل قال داود وتعرفين القوم الذين
كانوا خرجوا مع زوجك قالت نعم قال فاحياء هم ام اموات قالت بل احياء قال فانطلقي بنا
اليهم ثم مضى معها فاستخرجهم من منازلهم فحكم بينهم بهذا الحكم بعينه واثبت عليهم المال
والدم وقال للمرأة سمي ابنك هذا عاش الدين شرح عاش الدین در اصل بمعنی است که صحیح و زنده ماند
کیش اهل عدالت یعنی گفت داود که آیا میشناسی آن جماعتی که بودند که بیرون رفتند با شوهر تو زن گفت که
آری داود گفت که آیا پس زنده اند ایشان یا مرده اند زن گفت که بلکه زنده اند داود گفت که پس روانه شو با من
سوی ایشان بعد ازان رفت با زن پس بیرون آورد ایشانرا از منزلهای ایشان پس حکم کرد میان ایشان
باین حکم بعینه و ثابت کرد بر ایشان مال او و خون او و گفت زن که نام کن این پسر ترا عاش الدین اصل ثم ان الفتى
والقوم اختلفوا في مال الفتى كم كان فاخذ امير المؤمنين عليه السلم خاتمه وجميع خواتيم من عنده
ثم قال اجيلوا هذه السهام فايكم اخرج خاتمي فهو صادق في دعواه لانه سهم الله وسهم الله لا يخيب
شرح در نسخ مال الفتی است و مال ابی الفتی ظاهرتر است موافق نقیه تهذیب اجیلوا بالجیم و یا دو نقطه در پایین بمعنی
امر و باب افعالست سهام بکسر سین بی نقطه جمع سهم بفتح سین و سکون ها است و عبارتست از آلات قرعه هر چه باشد

باعتبار ایکه عادت عرب این بوده که بتیرها قرعه میکرده اند فایکم اخرج خاتمی تا آخر مبنی برینست که بعد از خلط انگشترها امر کرده
بوده که کیا بجوان که بیرون آورد و کیا بوکیل آن جماعت بیرون آورد تا وقتی که انگشتر امیر المؤمنین علیه السلم بیرون آورده شود
وحق ظاهر شود و سهم الله مبنی برینست که آن انگشتری بوده که رسول صلی الله علیه وآله باو داده چنانچه ظاهر میشود از حدیث
آینده موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث نهم باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله ومتاعه که
با پیغمبر انگشتری است که جبرئیل آنرا آورده بود و چنانچه گذشت در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث دوم باب الخضاب ونقش
که باب بیست و چهارم است لا یخیب بخا با نقطه و یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه بصیغه نفی مضارع غایب معلوم از باب
یعنی بعد ازان بدرستی که جوان و آن جماعت اختلاف کردند در مال پدر آن جوان که چند بوده و هر کدام مبلغی معین
میگفت پس گرفت امیر المؤمنین علیه السلم انگشتر خود را و جمیع انگشترهای جمعی که نزد او بودند بعد ازان گفت که
برهم زنید این تیرها را و بنوبت بیرون آورید پس هر کدام شما که بیرون آورد انگشتر مرا پس او راستگوست
در دعوی خود زیرا که آن تیر الله تعالی است و تیر الله تعالی بی نصیب نمیشود نهم اصل عن الاصبغ بن نباتة
قال لقد قضى امير المؤمنين عليه السلم بقضية ما سمعت باعجب منها ولا مثلها قيل وما ذاك
قال دخلت المسجد مع امير المؤمنين صلوات الله عليه فاستقبله شاب يبكي وحوله قوم
يسكتونه فلما رأى امير المؤمنين قال يا امير المؤمنين ان شريحا قضى علي قضية ما ادري
ما هي فقال له امير المؤمنين عليه السلم ما هي فقال الشاب ان هؤلاء النفر خرجوا بابي
معهم في سفر فرجعوا ولم يرجع فسالتهم عنه فقالوا مات فسالتهم عن ماله فقالوا ما ترك مالا
فقدمتهم الى شريح فاستحلفهم وقد علمت ان ابي خرج ومعه مال كثير شرح در روایت از اصبغ
بفتح همزه و سکون صاد بی نقطه و فتح با یک نقطه و غین با نقطه ابن نباته بضم نون و تخفیف با یک نقطه والف و تا دو نقطه
در بالا گفت که والله بتحقیق حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلم بحکمی که نشنیده ام غریبتر ازان و نه مثل آنرا گفته شد که چیست
آن گفت که داخل شدم مسجد کوفه را با امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس پیش آمد او را جوانی که گریه میکرد و دور او
بودند جمعی که تسکین میکردند او را پس وقتی که دید امیر المؤمنین علیه السلم را گفت که ای امیر المؤمنین بدرستی که
شریح حکم کرد بر من حکمی که نمیدانم که چیست آن پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلم که چیست آن پس گفت آن
جوان که بدرستی که این جماعت بیرون بردند پدرم را با خودشان در سفری پس برگشتند و پدرم برنگشت پس پرسیدم
ایشانرا ازو پس گفتند که مرد پس پرسیدم ایشانرا از مالش پس گفتند که نگذاشت مالی را پس بردم ایشانرا سوی
شریح پس قسم فرمود ایشانرا و حال آنکه بتحقیق دانسته بودم که پدرم بیرون رفت و با او بود مال بسیار اصل فقال لهم
ارجعوا فرجعوا وعلي يقول اوردها سعد وسعد مشتمل ما هكذا تورد يا سعد الابل ما يغني

قضاک یا شریح ثم قال و الله لاخلصن منهم بحکم ما حکمه احد قبلی الا داود النبی
صلی الله علیه یا قنبر ادع لی شرطة الخمیس قال فدعا شرطة الخمیس فوکل بکل رجل منهم رجلا
من الشرطة ثم دعا بهم فنظر فی وجوههم ثم ذکر مثل الحدیث الاول الی قوله اسمی ابنک
هذا عاش الدین شرح این بیت تمثیل است برای حال کسی که کاری عظیم سهل میشمرد و اهتمام در ان نمیکند
و آن کار فاسد میشود و اورد ها براء مهمله و دال مهمله از باب افعالست و ضمیر منصوب راجع بابل است الایراد
آوردن گله شتر بر سر آب برای آب خوردن آنها واو حالیه است اشتمل بشین با نقطه کسی که خود را در جامه پیچیده
باشد و فارغ از کارها باشد ما استفهامیه انکاری و ما نافیه میتواند بود یغنی بغین با نقطه و نون و یاء بصیغه مضارع
غائب معلوم از باب افعالست الاغناء فایده رسانیدن قضاک بالف مقصوره مرفوع و فاعلست و قد الف الکراست
مقصود آنست که چون تو عالم بمسایل نیستی در دنیا رسوا میشوی بخطاها و در آخرت جهنمی میشوی و این کلام مبنی
بر آنست که امیرالمومنین علیه السلم راضی بقاضی بودن شریح نبود ولیکن چون از جانب عمر خطاب قاضی شده بود
عزل او میسر نبود بسبب فساد مردمان ضمیر حکمه راجع بحکم است و مفعول مطلق است فنظر فی وجوههم اشارتست
بآیت سوره حجر لآیات للمتوسمین و انها لبسبیل مقیم و گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب ان المتوسمین الذین
ذکرهم الله عز و جل فی کتابه هم الائمة علیهم السلم و السبیل فیهم مقیم که باب بیست و هشتم است یعنی پس گفت اشتر را
که بر گردید پس برگشتند و علی علیه السلم میگفت که بر سر آب آورد اشتر را سعد بر حالی که سعد خود را پیچیده بود
و چنین آب داده میشود ای سعد گله اشتر چه فایده میرساند قاضی بودن تو ای شریح بعد از ان گفت که
بخدا قسم که هر آینه حکم میکنم البته در ایشان بحکمی که حکم نکرد آن حکم پیش از من مگر داود پیغمبر صلی الله علیه ای
قنبر بخوان برای من نسق کنان لشکر را اصبغ گفت که پس خواند نسق کنان لشکر را پس موکل کرد بهر مردی
از ان جماعت مردی را از نسق کنان بعد از ان خواند آن جماعت را پس نگاه کرد در رویهای ایشان بعد از ان اصبغ
ذکر کرد مثل حدیث سابق را تا قول او که نام گذار این پسر را عاش الدین متن فقلت جعلت فداک فکیف
تاخذهم بالمال ان ادعی الغلام ان اباه خلف مائة الف او اقل او اکثر و قال القوم لا بل
عشرة آلاف او اقل او اکثر فلهؤلاء قول و لهذا قول قال فانی آخذ خاتمه و خواتیمهم و
القیها فی مکان واحد ثم اقول اجیلوا هذه السهام فایهم خرج سهمه فهو الصادق فی دعواه لانه
سهم الله و سهم الله لا یخیب شرح آخذ بهمزه و الف بصیغه متکلم معلوم از باب نصر است ضمیر خاتمه راجع برسول الله است
صلی الله علیه و آله و مراد انگشتر امیرالمومنین است موافق آنچه گذشت در شرح حدیث سابق ظاهر آنست که بجای خرج
اخرج از باب افعال باشد مگر آنکه تشدید را باشد یعنی پس گفتم که فدای تو شوم چگونه میگیری ایشان را بسبب مال اگر

اخرج

دعوی کند

دعوی کند پسر اینکه پدرش واپس گذاشت صد هزار درهم یا دینار را یا اندکی کمتر یا اندکی بیشتر و گویند آن جماعت
که نه بلکه واپس گذاشت ده هزار درهم یا دینار را یا اندکی کمتر یا اندکی بیشتر پس برای آن جماعت سخنی است و از برای
این پسر سخنی است امیرالمومنین علیه السلم گفت که پس بدرستی که من میگیرم انگشتر رسول صلی الله علیه و آله را که من دارم
و انگشترهای آن جماعت را و می اندازم آنها را در یکجا بعد از ان میگویم که بجنبانید این تیرهای قرعه را پس کدام شما
که در نوبت خود بیرون آورد تیر رسول الله را پس اوست راستگو در دعوی خود زیرا که آن تیر الله است و تیر الله بی نصیب
نمیشود دوم متن عن عبد الرحمن بن الحجاج قال خرج رجل من المدینة یرید العراق فاتبعه اسودان
احدهما غلام لابی عبد الله علیه السلم فلما اتی الاعوص نام الرجل فاخذا صخرة فشدخا بها راسه
فاخذا فاتی بهما محمد بن خالد و جاء اولیاء المقتول فقالوا ان یقیدهم فکره ان یفعل فسال
ابا عبد الله علیه السلم عن ذلک فلم یجبه قال عبد الرحمن فظننت انه کره ان یجیبه لانه لا یری
ان یقتل اثنان بواحد شرح فاتبعه با دو نقطه در بالا و با یک نقطه و عین مهمله بصیغه ماضی معلوم از باب افعالست
اتی در اول بصیغه معلوم و در دوم بصیغه مجهولست اعوص بفتح همزه و سکون عین مهمله و فتح واو و صاد مهمله موضعی است
نزدیک بمدینه شدخا بشین با نقطه و دال مهمله و خاء با نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب منع است فاتی بصیغه مجهولست با
برای تعدیه است و ظرف لغو است و ضمیر مفعول اول دوم است بواسطه حرف جر محمد مرفوع و مفعول اولست که نایب فاعل
شده و یقیدهم بقاف و یاء دو نقطه در پایین و دال مهمله بصیغه مضارع غائب معلوم از باب افعالست الاقاده کشانیدن
کسی دیگر را بر چیزی و کشتن قاتل بعوض مقتول و بنا بر معنی اول ضمیر هم راجع باولیاء مقتولست و مفعول دوم مقتص است
مقدر یا بنا بر معنی دوم راجع بدو سیاه است و ضمیر جمع مستعمل شده بمعنی تثنیه و بنا بر قیاس است نظر آنچه
در فقره آینده که بصیغه معلوم از باب علم است لم یجبه از باب افعالست یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که
بیرون رفت مردی از مدینه اراده داشت عراق را پس از پی او رفتند او را دو غلام سیاه و یکی از ان دو غلامی بود
از امام جعفر صادق علیه السلم پس وقتی که رسید باعوص خوابید آن مرد پس آن دو سیاه برداشتند سنگی بزرگ را پس
در هم شکستند بآن سرش را پس گرفته شدند پس آورده شدند نزد محمد بن خالد که حاکم مدینه بود آمدند نزد او کسان
مقتول پس طلب کردند از او اینکه کشانده کند ایشان را پس خوش نیامد او را اینکه بکند پس پرسید امام جعفر صادق علیه السلم
از ان پس جواب نگفت او را گفت عبد الرحمن که پس گمان کردم اینکه او خوش نداشت که جواب گوید او را برای اینکه او نمی بیند
اینکه کشته شوند دو کس بسبب یکی متن فقال اولیاء المقتول لمحمد بن خالد ما صنعت الی اهل المدینة
فقال لهم اهل المدینة ان اردتم ان یقید لکم منهما فابعثوا جعفر بن محمد فاسئلوا الیه ظلامتکم
ففعلوا فقال ابو عبد الله علیه السلم اقیدوهم فلما ان دعاهم لیقیدهم اسود وجه غلام

فاتوا

الی عبد الله علیه السلم حتی صار کانه المداد فذکر ذلک لابی عبد الله علیه السلم فقالوا اصلحک الله
انه لما قدم لیقتل اسود وجهه حتی صار کانه المداد فقال انه کان یکفر بالله جهرة فقتلوا
جمیعا شرح محمد منصوبست بصیغه فتح صاد منقوط وکسر نون وسکون یا دو نقطه در پایین وعین منقوط منصوبست وضمیر
راجع بمحمد بن خالد است من در منه برای سببیت است وضمیر راجع بمقتولست در فتح فابتغوا با دو نقطه در بالا وبا یک نقطه
وغین منقوط بصیغه امر باب افعال یا باب افتعالست واطلبوا فاتوا بسکون همزه وضم تا دو نقطه در بالا بصیغه امر مهموز الفا معتل اللام
باب ضرب است ومجاز اول مراد اینست که در جستی که او در مسجد باشد شما در مسجد حاضر شوید وچون بیرون رود سوی خانه خود
از پی او روید وعرض حال خود کنید انفلاته بفتح فا با نقطه وتخفیف لام ستم رسیدگی ان بفتح همزه وسکون نون زائده
برای تاکید اتصالست جهرة بفتح جیم وسکون ها وراء بی نقطه منصوب بصفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر کفرا جهرة
وآن عبارتست از انکار ولایت اهل البیت با وجود تقیه بر ما بین آن یعنی پس شکایت کردند نزد کبیران مقتول محمد بن
خالد را وعامل او بود سوی اهل مدینه پس گفت ایشان را اهل مدینه که اگر خواهید ایشان را که محمد بن خالد کشته شد وکند شما را
بسبب مقتول پس بروید نزد جعفر بن محمد پس شکایت کنید سوی او ستم رسیدگی شما را پس کردند پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلم محمد بن خالد را که کشته شد ولکن او کیا مقتول را پس وقتی که طلب کرد اولیا مقتول را که کشته شد وکند ایشان از سیاهی
روی غلام امام جعفر صادق علیه السلم تا آنکه گردید چنانچه گویا که آن مرکبست پس ذکر کرده شد آن برای امام جعفر صادق
علیه السلم با بیرون شد که گفتند که نگاه دار الله ترا الله مبتلا کرده چون آورده شد برای اینکه کشته شود سیاه شد روی
او تا آنکه گردید چنانچه آن گویا که مرکبست پس امام گفت که بدرستی که او بود که کافر میشد بآیه انکار پس دو سیاه گشته
شدند همگی یازدهم حدیث عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کانت امرأة بالمدینة تؤتی فبلغ ذلک عمر فبعث الیها فروّعها وامر ان یجاء بها الیه ففزعت المرأة
فاخذها الطلق فانطلقت الی بعض الدور فولدت غلاما فاستهل الغلام ثم مات شرح تؤتی بضم تا دو
نقطه در بالا والف بصیغه مضارع غایبه مجهول باب ضرب است ومراد اینست که مشهور بجمال بود وعشاق زنان می آمدند
بجوالی خانه او وبرای احتمال دیدن بعث الیها یعنی است که زنا بجاسوسی فرستاد نزد آن زن تا معلوم کند که صاحب
جمالست یا نه روّعها براء بی نقطه وواو وعین منقوط بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است الترویع صاحب جمال
شمردن کسی فزعت بفا وزا بی نقطه وعین منقوط بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است الطلق بفتح طاء بی نقطه وسکون لام درد
درد زائیدن یعنی روایتست از علی بن اسباط از عموی او یعقوب بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود زنی در
مدینه که آمد و میشد بسبب شهرت جمالش پس رسید آن به پسر خطاب پس فرستاد سوی آن زن پس پسند کرد او را وامر کرد
آورده شود آن زن سوی او پس ترسید آن زن پس گرفت او را درد زائیدن در میان راه پس روانه شد سوی بعضی سراها

کم در راه بود پس زائید پسری را پس آواز داد آن پسر بعد از آن مرد حدیث فدخل علیه من روعة المرأة ومن صوت
الغلام ما شاء الله فقال له بعض جلسائه یا امیر المؤمنین ما علیک من هذا شیء وقال بعضهم
وما هذا قال سلوا ابا الحسن فقال لهم ابو الحسن علیه السلم لئن کنتم اجتهدتم ما اصبتم ولئن
کنتم قلتم برأیکم لقد اخطأتم ثم قال علیک دیة الصبی شرح الروعة بفتح را بی نقطه وسکون واو وعین
بی نقطه حسن وجمال وذکر این برای اینست که زن صاحب جمال چون چنین زاید جمال او بطرف میشود وبسیار که میرود وبسبب
خطاب بعد جای خود نیست ما در اول موصولست ودر دوم وچهارم نافیه است ودر سیوم استفهامیه است الیه
فی المکلف شیء پسر خطاب است که باشد رسوم است مخاطب سلوا طایفه اولست وضمیر لهم راجع بایشانست مراد
باجتهاد اینجا فتوی بعد از فکر بسیار در طلب حق واعتقاد چیزیست ومراد بقول اینجا فتوی یا سبب اعتقاد در بادی الرای
ولهذا در اول اجتهدتم گفته باین معنی که آنچه در طلب آن بودید بآن نرسیدید ودر دوم خطاتم گفت باین معنی که درست را
گم کردید یعنی پس داخل شد بر پسر خطاب از جمال آن زن واز مردن آن پسر آنچه خواست الله از اندوه وگفت
طایفه از همنشینان او که ای فلان نیست بر تو بسبب این چیزی وگفتند طایفه از همنشینان او که وچیست این
سوال پسر خطاب گفت طایفه اول را که سوال کنید ابو الحسن را تا شاید که موافقت کند با شما پس بعد از سوال گفت
ایشان را ابو الحسن که هر آینه اگر بوده که اجتهاد کردید در نیافتید مطلوب خود را که حق است واگر بوده که گفتید بسبب
اول دیده شما هر آینه بتحقیق راه گم کردید بعد از آن گفت پسر خطاب را که بر تست دیت کودک دوازدهم حدیث عن یونس
عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن رجل اغنف علی امرأته او امرأة اغنفت
اغنفت علی زوجها فقتل احدهما الآخر قال لا شیء علیهما اذا کانا مأمونین فان اتهما الزم
الیمین بالله انهما لم یریدا القتل شرح این گذشت در حدیث یازدهم باب من لا دیة له که باب چهاردهم است
سیزدهم حدیث محمد بن یحیی رفعه فی غلام دخل دار قوم فوقع فی البئر فقال ان کانوا متهمین
ضمنوا شرح متهمین بتشدید تا دو نقطه در بالای مفتوحه وفتح ها ضمنوا بصیغه مجهول باب تفعیل معلوم
باب علم است یعنی روایتست که محمد بن یحیی نسبت داد حدیث را سوی امامی که روایت از اوست در پسری که
داخل شد سرای جمعی را پس افتاد در چاه پس امام گفت که اگر باشند تهمت زده شده که ان بسبب عداوتی
و مانند آن ضامن شمرده میشوند تا وقتی که اثبات برات ذمت خود کنند چهاردهم حدیث عن برید العجلی قال سألت
ابا جعفر صلوات الله علیه عن مؤمن قتل رجلا ناصبا معروفا بالنصب علی دینه غضبا لله تبارک و
تعالی ولرسوله أیقتل به فقال اما هؤلاء فیقتلونه به ولو رفع الی امام عادل ظاهر
لم یقتله قلت فیبطل دمه قال لا ولکن ان کان له ورثة فعلی الامام ان یعطیهم الدیة من

بيت المال لان قاتله انما قتله غضبا لله عز و جل و للامام و لدين المسلمين شرح مراد باب
منكر امامت امام مفترض الطاعة از اهل بيت عليهم السلام است در حينى كه بعد از اطلاع بر محكمات قران كه نهى از پيروى ظن
در آنها صريح شده و دين نيست معنى دشمنى ائمه اهل بيت عليهم السلام غضبا مفعول له قتل است و دين عبارت است از ... و دشمنى كه
مومنين باشند يا عبارت است از دوستى ايشان معلق ولدين بواو عاطفه و كسر لام جاره و كسر دال منقوطه است يعنى روايت است
از بريد بن معويه كه گفت كه پرسيدم امام محمد باقر صلوات الله عليه از مومنى كه كشت مردى را كه دشمن
اهل بيت عليهم السلام است ... شده و هست برگشتنى بر سر دين خود بسبب غضب براى الله تبارك و تعالى و براى رسولش
آيا پس كشته ميشود بعوض او پس امام گفت كه اما اين حكام پس ميكشند او را بعوض او و اگر مرفوع ميشد سوى امامى
عادل كه غالب باشد نميكشيد او را گفتم كه آيا پس باطل ميشود خون او امام گفت كه نه وليك اگر باشند براى او وارثى
پس بر امام است اينكه بدهد ايشان را ديت از خزانه مال مسلمانان زيرا كه كشنده او جز اين نيست كه كشت او را بسبب غضب
براى الله عز و جل و براى امام و براى كيش مسلمانان كه محفوظ مانند از شر مفسدان پانزدهم اصل عن ابى مخلد
عن ابى عبد الله عليه السلام قال كنت عند داود بن على فاتى برجل قد قتل رجلا فقال له داود
بن على ما تقول قتلت هذا الرجل قال نعم انا قتلته قال فقال له داود و لم قتلته قال
فقال انه كان يدخل على منزلى بغير اذنى فاستعديت عليه الولاة الذين كانوا قبلك فامرونى
ان هو دخل بغير اذنى ان اقتله فقتلته قال فالتفت داود الى فقال يا ابا عبد الله ما تقول
فى هذا قال فقلت له انه قد اقر بقتل رجل مسلم فاقتله قال فامر به فقتل شرح روايت است از
ابو مخلد بضم ميم و فتح خاء با نقطه و تشديد لام مفتوحه و دال بى نقطه از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بودم نزد داود بن على
كه حاكم مدينه از جانب خلفاى بنى العباس بود پس آورده شد نزد او مردى كه بتحقيق كشته بود مردى را پس گفت او را داود بن
على كه چه ميگويى آيا كشتى اين مرد را گفت كه آرى من كشتم او را امام گفت كه پس گفت او را داود بن على كه چرا كشتى
او را امام گفت كه پس آن مرد گفت كه بدرستى كه او داخل ميشد بر منزل من بى رخصت من پس طلب دادرسى كردم براو
حاكمانى را كه بودند پيش از تو از بنى اميه پس امر كردند مرا اگر او داخل شود بى رخصت من اينكه بكشم او را پس كشتم او را
امام گفت كه پس رو آورد داود سوى من پس گفت كه اى ابو عبد الله چه ميگويى در اين امام گفت كه پس گفتم كه بدرستى
اينكه او بتحقيق اقرار كرد بكشتن مردى مسلمان پس بكش او را چون گواه ندارد امام گفت كه پس داود امر كرد باو
پس كشته شد اصل ثم قال ابو عبد الله عليه السلام ان اناسا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله
كان فيهم سعد بن عبادة فقالوا يا سعد ما تقول لو ذهبت الى منزلك فوجدت فيه رجلا
على بطن امراتك ما كنت صانعا به قال فقال سعد كنت و الله اضرب رقبته بالسيف قال فخرج

رسول الله

رسول الله صلى الله عليه و آله و هم فى هذا الكلام فقال يا سعد من هذا الذى قلت اضرب
عنقه بالسيف قال فاخبروا النبى قالوا و ما قال سعد قال فقال رسول الله صلى الله عليه
و آله عند ذلك يا سعد فاين الشهود الاربعة الذين قال الله عز و جل فقال سعد يا رسول
الله بعد راى عينى و علم الله فيه انه قد فعل فقال رسول الله صلى الله عليه و آله اى و الله
يا سعد بعد راى عينك و علم الله عز و جل ان الله عز و جل قد جعل لكل شىء حدا و جعل على
من تعدى حدود الله حدا و جعل ما دون الشهود الاربعة مستورا على المسلمين شرح مضمون
اين گذشت در كتاب الحدود در حديث اول و دوازدهم باب اول و اينجا ميگوييم كه لو ذهبت الى منزلك تا آخر منافات
ندارد با آنچه گذشت در حديث شانزدهم باب من لا دية له كه باب چهاردهم است زيرا كه مراد با آنچه گذشت منست كه
اگر خوف ضررى باشد بسبب حضور شهود و مانند او قتل جايز است يعنى بعد از آن گفت امام جعفر صادق عليه السلام
كه بدرستى كه مردمانى از جمله صحابه رسول الله صلى الله عليه و آله بود در ايشان سعد بن عباده پس گفتند كه اى سعد
چه ميگويى اگر بروى سوى منزل تو پس بيابى در آن مردى را بر شكم زن تو چه ميبودى كننده باو امام گفت كه پس
گفت سعد كه ميبودم بخدا قسم كه ميزدم گردن او را بشمشير امام گفت كه پس از خانه بيرون آمد رسول الله صلى الله عليه و آله
بر حالى كه ايشان در اين سخن بودند پس گفت كه اى سعد كيست اين مردى كه گفتى كه ميزدم گردنش را بشمشير امام گفت
كه پس سعد خبر داد او را بآنچه گفته و آنچه گفت سعد امام گفت كه پس گفت رسول الله صلى الله عليه و آله نزد آن كه
اى سعد پس كجا اند چهار گواهى كه گفت الله عز و جل در سوره نور پس گفت سعد كه اى رسول الله آيا بعد از ديدن
چشم من و دانستن الله در او اينكه او بتحقيق كرد چهار گواه ميبايد پس گفت رسول الله صلى الله عليه و آله كه آرى
بخدا قسم اى سعد بعد از ديدن چشم تو و دانستن الله عز و جل بدرستى كه الله عز و جل بتحقيق كرده است براى
هر چيزى حدى را و كرده است بر كسى كه تجاوز كرد از حدود الله حدى را و كرده است آنچه را كه كمتر از چهار گواه باشد پوشيده شده
بر مسلمانان شانزدهم اصل عن ابى الصباح الكنانى قال قلت لابى عبد الله عليه السلام ان لنا
جارا من همدان يقال له الجعد بن عبد الله و هو يجلس الينا فنذكر عليا امير المؤمنين
عليه السلام و فضله فيقع فيه افتاذن لى فيه فقال يا ابا الصباح اوكنت فاعلا فقلت اى
و الله لئن اذنت لى فيه لارصدنه فاذا صار فيها اقتحمت عليه بسيفى فخبطته حتى اقتله
قال فقال يا ابا الصباح هذا الفتك و قد نهى رسول الله صلى الله عليه و آله عن الفتك
يا ابا الصباح ان الاسلام قيد الفتك و لكن دعه فستكفى بغيرك شرح همدان بفتح ها و سكون ميم
و دال بى نقطه قبيله است از يمن و بفتح ميم و فتح ذال با نقطه شهريست معروف و فتك بفتح فاء و ضم ... منقوطات

لارصدنه براء بی‌نقطه و صاد بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب نصر منوّن که بنون ثقیله یا خفیفه است
ضمیر فیها راجع به بقعه‌ای که جایگاه است اقتحمت بقاف و حاء بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی متکلم معلوم باب افتعال است خبطته بخاء
با نقطه و باء یک نقطه و طاء بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی متکلم معلوم باب ضرب است الفتک بفتح فاء و سکون تاء دو نقطه در بالا
مصدر باب ضرب ناگهان کشتن و اینجا عبارت است از کشتن بی رخصت امام چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده
پس مراد این است که من رخصت نمیدهم چون موافق مصلحت وقت نیست قید بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین
و دال بی‌نقطه مصدر است [illegible] بصیغهٔ ماضی غائب معلوم باب تفعیل است ستکفی بفاء و الف بصیغهٔ مضارع مخاطب مجهول
باب ضرب است الکفایه بکسر کاف [illegible] کسی از شر **یعنی** روایت است از ابو الصباح کنانی گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام که به درستی که ما را هست در کوفه همسایه‌ای از همدان که گفته میشود او را جعد بن عبدالله و او گاهی می‌نشیند سوی ما
پس مذکور میکنیم علی امیر المؤمنین علیه السلام را و فضل او را پس می‌افتد در او یعنی که مذمت میکند او را آیا پس
رخصت میدهی برای من در کشتن او پس امام گفت که ای ابو الصباح آیا تو میبودی کننده پس گفتم که آری بخدا
قسم هر آینه اگر رخصت دهی مرا در کشتن او هر آینه کمین میکنم البته او را پس چون گردد در جایگاه رسیده خود بر او
بشمشیرم پس میزنم او را بشمشیر تا آنکه بکشم او را راوی گفت که پس امام گفت که ای ابو الصباح این کشتن
ناگهانست و به تحقیق نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از کشتن ناگهان ای ابو الصباح به درستی که اسلام بند
کشتن ناگهانست ولیکن بگذار آن همسایه را پس زود باشد که محفوظ شوی از شر او به وسیلهٔ غیر تو **اصل** قال
ابو الصباح فلمّا رجعتُ من المدینة الی الکوفة لم ألبث بها الّا ثمانیة عشر یوماً فخرجتُ الی المسجد
فصلّیتُ الفجر ثمّ عقّبتُ فاذا رجلٌ یحرّکنی برجله فقال یا ابا الصباح البشری فقلت بشّرک الله
بخیرٍ فما ذاک فقال انّ الجعد بن عبد الله بات البارحة فی داره التی فی الجبانة فایقظوه للصلاة
فاذا هو مثل الزقّ المنفوخ میّتاً فذهبوا یحملونه فاذا لحمه یسقط عن عظمه فجمعوه فی نطعٍ فاذا
تحته اسود فدفنوه **شرح** لم البث [illegible] بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب علم است عقبت بعین بی‌نقطه
و قاف و باء یک نقطه بصیغهٔ ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است التعقیب ذکر و دعا خواندن در عقب نماز البشری بباء
یک نقطه و سکون شین با نقطه و راء بی‌نقطه و الف مقصوره [illegible] بشرک بباء یک نقطه و شین با نقطه و راء بی‌نقطه
بصیغهٔ ماضی غائب معلوم باب تفعیل [illegible] الجبانه بفتح جیم و تشدید باء یک نقطه و الف و نون صحرا و مقبره
و بر هر تقدیر مراد اینجا موضعی است از کوفه الزق بکسر زاء با نقطه و تشدید قاف خیک **یعنی** گفت ابو الصباح که پس
وقتی که برگشتم از مدینه سوی کوفه درنگ نکردم در آن مگر هجده روز پس بیرون رفتم سوی مسجد کوفه پس گزاردم
نماز صبح را بعد از آن تعقیب کردم پس ناگاه مردی می‌جنبانید مرا بپای خود پس گفت که ای ابو الصباح مژده باد

پس

پس گفتم که بشارت دهد ترا الله تعالی بخیر پس چیست این پس گفت که به درستی که جعد بن عبدالله خواب کرد دوش
در سرای او که در جبانه است پس بیدار کردند او را برای نماز پس ناگاه او مانند خیک باد کرده شده و بود مرده
که مرده بود پس رفتند که بردارند او را پس ناگاه گوشت او می‌افتاد از استخوان او پس جمع کردند آن را در پوستی
پس ناگاه در پایین او بود ماری سیاه پس دفن کردند او را **حدیث دویم چهل** عن بعض اصحاب ابی عبد الله علیه السلام
اظنّه ابا عاصم السجستانی قال زاملت عبد الله بن النجاشی و کان یری رأی الزیدیّة فلمّا کنّا بالمدینة
ذهب الی عبد الله بن الحسن و ذهبت الی ابی عبد الله علیه السلام فلمّا انصرف رأیته مغتمّاً فلمّا اصبح
قال لی استأذن لی علی ابی عبد الله علیه السلام فدخلت علی ابی عبد الله صلوات الله علیه و قلت انّ عبد الله
بن النجاشی یری رأی الزیدیّة و انّه ذهب الی عبد الله بن الحسن و قد سألنی ان استأذن له علیک
فقال ائذن له **شرح** روایت است از بعض یاران امام جعفر صادق علیه السلام گمان دارم او را ابو عاصم سیستانی گفت
که هم کجاوه شدم عبدالله بن نجاشی را و بود که اعتقاد داشت اعتقاد زیدیه را پس وقتی که رسیدیم به مدینه رفت سوی
عبدالله بن الحسن که احوال او گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر
الامامة که باب هشتاد و دوم است و رفتم سوی امام جعفر صادق علیه السلام پس وقتی که برگشت دیدم او را اندوهناک پس وقتی که
بصبح رسید گفت مرا که طلب رخصت دخول کن برای من بر امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شدم بر امام جعفر صادق
صلوات الله علیه و گفتم که به درستی که عبدالله بن نجاشی اعتقاد میکند اعتقاد زیدیه و به درستی که او رفت سوی عبدالله بن
الحسن و به تحقیق طلب کرد از من اینکه طلب رخصت دخول کنم برای او بر تو پس گفت که رخصت ده برای او **اصل** فدخل
علیه فسلّم فقال یا ابن رسول الله انّی رجلٌ اتولّاکم و اقول انّ الحقّ فیکم و قد قتلت سبعة
ممّن سمعته یشتم امیر المؤمنین علیّاً فسألت عن ذلک عبد الله بن الحسن فقال لی انت مأخوذ
بدمائهم فی الدنیا و الآخرة فقلت فعلام نعادی الناس اذا کنت مأخوذاً بدماء من سمعته
یشتم علیّ بن ابی طالب **شرح** فعلام مرکب است از فاء تفریعیه و حرف جر و ما استفهامیه که الف او افتاده نعادی بنون
بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و یاء بصیغهٔ مضارع متکلم مع الغیر باب مفاعله است الناس عبارت است از منکران امامت علی صلوات الله
علیه [illegible] با آنچه مؤمن الطاق با زید گفته و گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب اول **یعنی** پس داخل
شد بر امام پس سلام کرد پس گفت که ای پسر رسول الله به درستی که من مردی‌ام که امام خود میدانم شما را و میگویم که
امام حق در میان شما اولاد علی صلوات الله علیه است از فاطمه علیها السلام و به تحقیق کشتم هفت مرد را از جمله آنکه شنیدم از او
که دشنام میداد امیر المؤمنین علی را پس پرسیدم از آن عبدالله بن الحسن را پس گفت مرا که تو گرفتاری بخونهای
ایشان در دنیا بدیه و قصاص و در آخرت بعذاب جهنم پس برای چه دشمنی جایز باشد پس گفتم که پس بر چه دشمنی

میکنم این مردمان مخالف را چون باشم من گرفتار بخونهای آنکه شنیدم ازاو که دشنام میدهد علی بن ابی طالب را
مرادش اینست که چون ایشان جهاد کرده باشند و اجتهاد و جایز باشد دشمنی ایشان و جهاد با ایشان جایز نخواهد
بود پس چرا نبید خروج کرد و کشته شد اصل فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ قَتَلْتَهُمْ قَالَ مِنْهُمْ مَنْ
جَمَعَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الطَّرِيقُ فَقَتَلْتُهُ وَمِنْهُمْ مَنْ دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَيْتَهُ فَقَتَلْتُهُ وَقَدْ خَفِيَ ذَلِكَ عَلَى
كُلِّهِمْ قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا خِدَاشٍ عَلَيْكَ بِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ قَتَلْتَهُ كَبْشٌ تَذْبَحُهُ
بِمِنًى لِأَنَّكَ قَتَلْتَهُمْ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ وَلَوْ أَنَّكَ قَتَلْتَهُمْ بِإِذْنِ الْإِمَامِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ شرح علی حرف جر است کلّه بضم کاف و تشدید لام مجرور است و عبارتست از جمیع خویشاوندان و آشنایان
مقتول یعنی پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که پس چگونه کشتی ایشان را گفت که بعض ایشان کسی بود که جمع
کرد میان من و میان او راه سفر پس کشتم او را و بعض ایشان کسی بود که داخل شدم بر او در خانهٔ او پس کشتم او را و مخفی
پنهان ماند آن بر جمیع منسوبان او راوی گفت که پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که ای ابوخداش بکسر خا
با نقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف و شین با نقطه بر تست بهر مردی از ایشان که کشتی او را قوچی که ذبح کنی آن را در منا
زیرا که تو کشتی ایشان را بی رخصت امام زمان و اگر میبود اینکه کشته باشی ایشان را برخصت امام نمیبود بر تو چیزی در دنیا
و نه در آخرت هجدهم اصل عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُنْتُ أَخْرُجُ فِي الْحَدَاثَةِ
إِلَى الْمُخَاضَةِ مَعَ شَبَابِ الْحَيِّ وَإِنِّي بُلِيتُ أَنْ ضَرَبْتُ رَجُلًا ضَرْبَةً بِعَصًا فَقَتَلْتُهُ فَقَالَ أَكُنْتَ
تَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ أَوْ ذَاكَ قَالَ قُلْتُ لَا فَقَالَ لِي مَا كُنْتَ عَلَيْهِ مِنْ جَهْلِكَ بِهَذَا الْأَمْرِ أَشَدُّ
عَلَيْكَ مِمَّا دَخَلْتَ فِيهِ شرح المخاضه بخا با نقطه و را بی نقطه و جیم مصدر باب مفاعله جریه بازی شباب بفتح شین
با نقطه و فتح با یک نقطه اول جمع شاب است الحی بفتح حا بی نقطه و تشدید یا طایفه از قبیله بلیت بیا یک نقطه و یای دو نقطه
در پایین بصیغه ماضی متکلم مجهول معتل اللام واوی باب نصرت ان بفتح همزه و سکون نون حقیقه بر بان است و در بعضی
نسخ انی بفتح همزه و ضمیر متکلم است یعنی روایت است از منصور بن حازم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بودم
که بیرون میرفتم در اول سن سوی جریه بازی با جوانان طایفه خود و بدرستی که من مبتلا شدم باینکه زدم مردی را
یک زدن بچوبی پس کشتم او را پس امام گفت که آیا بودی که میشناختی این کار امام مفترض الطاعه را در وقت این عمل و
گفت که گفتم که نه پس امام گفت مرا که آنچه بودی بر آن که عدم اقرار تو باین کار است سخت ترست بر تو از آنچه داخل شدی
در آن مراد اینست که آن عمل شبه عمد بود و مقتول از جمله مخالفان بود و گناه در باطل بیشتر از گناه آنست نوزدهم اصل
عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنِ اقْتُصَّ مِنْهُ
فَهُوَ قَتِيلُ الْقُرْآنِ شرح اقتص بقاف و تشدید صاد بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعالست یعنی روایت کرد

علی بن

علی بن ابرهیم از پدرش از نوفلی بفتح نون و سکون واو و فتح فا از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که قصاص
از او یافت کرده شد از او پس او کشته شدهٔ قرآنست مراد اینست که حکم بقصاص در قرآن هست در سورهٔ بقره که و لکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب بیستم اصل وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْبِئْرُ
جُبَارٌ وَالْعَجْمَاءُ جُبَارٌ وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ شرح الجبار بضم جیم و تخفیف با یک نقطه و الف و را بی نقطه هدر
و باطل العجما بفتح عین بی نقطه و سکون جیم و الف ممدوده بهیمه یعنی و باین سند امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چاه هدر است و حیوان چهارپا هدر است و معدن هدر است مراد اینست
که اگر کسی مزدوری در چاه کار کند و چاه بر سر او فرود آید یا خدمت حیوانی کند و او را لگد زند یا در معدن کار کند
و بر سر او فرود آید و کشته شود خون او هدر است نه قصاص دارد و نه دیت بیست و یکم اصل وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ
قَالَ رُفِعَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ دَاسَ بَطْنَ رَجُلٍ حَتَّى أَحْدَثَ فِي ثِيَابِهِ فَقَضَى عَلَيْهِ أَنْ يُدَاسَ
بَطْنُهُ حَتَّى يُحْدِثَ فِي ثِيَابِهِ كَمَا أَحْدَثَ أَوْ يَغْرَمَ ثُلُثَ الدِّيَةِ شرح و باین سند امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که مرفوع شد سوی امیر المؤمنین علیه السلم مردی که پا زده بود بشکم مردی تا آنکه حدث کرده بود در جامهای خود
پس حکم کرد بر او باینکه پا زده شود بشکم او تا آنکه حدث کند در جامهای خود چنانچه آن مرد حدث کرده یا تاوان کشد
ثلث دیت را که سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است مثلا اصل هَذَا آخِرُ كِتَابِ الدِّيَاتِ وَيَتْلُوهُ
كِتَابُ الشَّهَادَاتِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى شرح این آخر کتاب دیاتست و لاحق میشود آن را کتاب شهادات انشاء الله تعالی

فرغ الفقیر الی الله الغنی خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه وعن والدیه وعن جمیع
و هو من املائه شرح کتاب الدیات من الصافی شرح الکافی لابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی
تغمده الله بغفرانه فی دار المؤمنین قزوین المحروسة فی یوم الجمعة الثانی والعشرین من شهر
ربیع الاول سنة تسع وسبعین والف هجریه حامداً مصلیاً مسلماً

هزاران درود و هزاران سلام
ز نام محمد و آلش تمام

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد انبيائه محمد وآله الطيبين الطاهرين وبعد چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني عفا الله عنه وعن والديه وعن اخوانه واسرته مامور شد بشرح كافي محمد بن يعقوب بن اسحق رازي كليني كه مشتملست بر سي وسه كتاب وبانجام رسيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعا وكتاب فضل القرآن وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز وكتاب الصلوة وكتاب الزكوة وكتاب الصيام وكتاب الحج وكتاب الجهاد وكتاب المعيشة وكتاب النكاح وكتاب العقيقة وكتاب الطلاق وكتاب العتق والتدبير والكتابة وكتاب الصيد وكتاب الذبائح وكتاب الاطعمة وكتاب الاشربة وكتاب الزي والتجمل والمروة وكتاب الدواجن وكتاب الوصايا وكتاب المواريث وكتاب الحدود وكتاب الديات بعون الله تعالى وتوفيقه در شنبه بيست وسيوم ماه ربيع الاول سال هزار وهشتاد ودو هجري شروع نمود در شرح كتاب سي ويكم اصل كتاب الشهادات شرح الشهادات بفتح شين جمع شهادت بفتح شين اسم مصدر باب علم كواهي است يعني اين كتاب احاديث متعلقه بكواهيهاست در اين كتاب بيست باب است اول بَابُ اَوَّلِ مَا كُتِبَ فِي الْاَرْضِ دوم بَابُ الرَّجُلِ يُدْعَى اِلَى الشَّهَادَةِ سوم بَابُ كِتْمَانِ الشَّهَادَةِ چهارم بَابُ الرَّجُلِ يَسْمَعُ الشَّهَادَةَ وَلَمْ يُشْهَدْ عَلَيْهَا پنجم بَابُ الرَّجُلِ يَنْسَى الشَّهَادَةَ وَيَعْرِفُ خَطَّهُ بِالشَّهَادَةِ ششم بَابُ مَنْ شَهِدَ بِالزُّورِ هفتم بَابُ مَنْ شَهِدَ ثُمَّ رَجَعَ عَنْ شَهَادَتِهِ هشتم بَابُ شَهَادَةِ الْوَاحِدِ وَيَمِينِ الْمُدَّعِي نهم بَابٌ دهم فِي الشَّهَادَةِ لِاَهْلِ الذِّمَّةِ يازدهم بَابُ شَهَادَةِ الصِّبْيَانِ دوازدهم بَابُ شَهَادَةِ الْمَمَالِيكِ سيزدهم بَابُ مَا يَجُوزُ مِنْ شَهَادَةِ النِّسَاءِ وَمَا لَا يَجُوزُ چهاردهم بَابُ شَهَادَةِ الْمَرْاَةِ لِزَوْجِهَا وَالزَّوْجِ لِامْرَاَتِهِ پانزدهم بَابُ شَهَادَةِ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ وَشَهَادَةِ الْوَلَدِ لِلْوَالِدِ وَشَهَادَةِ الْاَخِ لِاَخِيهِ شانزدهم بَابُ شَهَادَةِ الشَّرِيكِ وَالْاَجِيرِ وَالْوَصِيِّ هفدهم بَابُ مَا يُرَدُّ مِنَ الشُّهُودِ هجدهم بَابُ شَهَادَةِ الْقَاذِفِ وَالْمَحْدُودِ نوزدهم بَابُ شَهَادَةِ اَهْلِ الْمِلَلِ بيستم بَابٌ بيست ويكم بَابُ شَهَادَةِ الْاَعْمَى وَالْاَصَمِّ بيست ودوم بَابُ الرَّجُلِ يَشْهَدُ عَلَى الْمَرْاَةِ لَا يَنْظُرُ وَجْهَهَا بيست وسوم بَابُ النَّوَادِرِ باب اول اصل باب اول ما كتب في الارض شرح الصك بفتح صاد مهمله وتشديد كاف مكتوبي كه براي اثبات كواهي نوشته ميشود وآنرا مسك نيز مينامند يعني اين باب بيان اول كه نوشته شد در روي زمين در اين باب دو حديث است اول اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ لَمَّا قَدِمَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى اَبِي الْعَبَّاسِ وَهُوَ بِالْحِيرَةِ خَرَجَ يَوْمًا يُرِيدُ عِيسَى بْنَ مُوسَى فَاسْتَقْبَلَهُ

بَيْنَ الْحِيرَةِ وَالْكُوفَةِ وَمَعَهُ ابْنُ شُبْرُمَةَ الْقَاضِي فَقَالَ لَهُ اِلَى اَيْنَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ فَقَالَ اَرَدْتُكَ فَقَالَ قَصَّرَ اللّٰهُ خُطَاكَ قَالَ فَمَضَى مَعَهُ شرح سنان بكسر سين مهمله ودو نون است قدم از باب علم است وتعديه آن بعلي متضمن معني اقبالست ابو العباس كنيت سفاح است واسم او عبد الله بن محمد بن علي بن عبد الله بن العباس است واو اول خلفاء عباسيه است باعتباري ودوم است باعتباري ديگر زيرا كه برادرش ابراهيم بن محمد پيش از او دعوى خلافت كرده بود وكشته شد ضمير هو راجع بابو العباس است حيرة بكسر حاء مهمله وسكون ياء دو نقطه در پايين وراء مهمله شهري بوده نزديك كوفه ضمير خرج راجع بابو عبد الله است عيسى بن موسى برادرزاده ابو العباس واز امراي خلفاء عباسيه است ضمير معه راجع بعيسى است عبد الله بن شبرمه بضم شين با نقطه وسكون باء يك نقطه وضم راء مهمله مذكور شد در كتاب الوصايا در شرح حديث اول باب من اعتق وعليه دين كه باب بيست وهشتم است ضمير فقال در اول راجع بعيسى است قصر بقاف وصاد مهمله وراء مهمله بصيغه ماضي غايب معلوم از باب تفعيل جمله دعائيه است الخطا بضم خاء با نقطه وسكون طاء مهمله جمع خطوه كامها واين كلام طلب اطمينان است براي مخاطب باعتبار اينكه مضطرب كام فراخ ميكذارد وميدود ومطمئن كام را كوتاه ميكذارد وبآرام ميرود يعني روايتست از عبد الله بن سنان گفت كه وقتي كه آمد وروآورد امام جعفر صادق عليه السلام بر سفاح بر حالي كه او در حيره بود بيرون رفت روزي ميخواست استقبال عيسى بن موسى را كه از كوفه مي آمد پس استقبال كرد او را درميان حيره وكوفه بر حالي كه با او بود ابن شبرمه قاضي كوفه پس عيسى گفت او را كه بسوي كجا ميروي اي ابو عبد الله پس گفت كه تو را ميخواستم پس گفت كه كوتاه كناد الله كامهاي ترا راوي گفت كه پس امام روانه شد با او اصل فَقَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ مَا تَقُولُ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ فِي شَيْءٍ سَاَلَنِي عَنْهُ الْاَمِيرُ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي فِيهِ شَيْءٌ فَقَالَ وَمَا هُوَ قَالَ سَاَلَنِي عَنْ اَوَّلِ كِتَابٍ كُتِبَ فِي الْاَرْضِ قَالَ نَعَمْ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضَ عَلَى آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ عَرْضَ الْعَيْنِ فِي صُوَرِ الذَّرِّ نَبِيًّا فَنَبِيًّا وَمَلِكًا فَمَلِكًا وَمُؤْمِنًا فَمُؤْمِنًا وَكَافِرًا فَكَافِرًا شرح نعم بفتح نون وفتح عين وسكون ميم باينمعني است كه آري وامام برسيدي چنانچه در مثال اينمقام ميكويند كه على الخبير سقطت عرض العين مفعول مطلق است باينمعني كه آدم بچشم خود ديد هر كدام را الذر جمع ذره بفتح ذال با نقطه وتشديد راء مهمله جمع ذره مورچكان كوچك كه صد آنها بوزن يك دانه جو است ملكا بفتح ميم وكسر لام است وآن عبارتست از امام چنانچه گفته در سوره نساء وآتيناهم ملكا عظيما وگذشت در كتاب الحجة در حديث اول باب شانزدهم كه باب اَنَّ الْاَئِمَّةَ عليهم السلام وُلَاةُ الْاَمْرِ تا آخر است يعني پس گفت امام را ابن شبرمه كه چه ميكوئي اي ابو عبد الله در چيزي كه پرسيد مرا از آن اين سردار پس نبود نزد من درآن چيزي از جواب پس امام گفت كه چيست آن گفت كه پرسيد مرا از اول مكتوبي كه نوشته شد در روي زمين امام گفت كه آري بدرستي كه الله عز وجل عرض كرد بر آدم اولاد او را بعرض نظر

در صورتهای سوره‌های آن که چیک پیغمبر را پس پیغمبری را و امامی را پس امیر او مؤمنی را پس مؤمنی را و کافر را
پس کافر را اصل فلما انتهى الى داود عليه السلام قال من هذا الذي نبأته وكرمته وقصرت
عمره قال فاوحى الله عز وجل اليه هذا ابنك داود عمره اربعون سنة واني قد كتبت
الآجال وقسمت الارزاق وانا امحو ما اشاء واثبت وعندي ام الكتاب فان جعلت له شيئا
من عمرك الحقته له شرح نبأته بنون و با و کیفعل و یا منقلبه از همزه و بصیغه ماضی مخاطب معلوم از باب تفعیل است
امحو اشارت است به آیت سوره رعد یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و گذشت در کتاب التوحید در
حدیث سیوم باب البداء که باب بیست و چهارم است و در غیر آن یعنی پس وقتی که آدم رسید به داود علیه السلام گفت
که کیست اینکه پیغمبر کردی او را و عزیز کردی او را و کوتاه کردی عمر او را امام گفت که پس وحی کرد الله عز و جل سوی او
که این پسر تو داود است عمر او چهل سال قمری است بمقتضای حال خودش و به درستی که من نوشتم عمرها را
و بخش کردم روزیها را بمقتضای حال هر یکی بی انضمام ضمیمه از خارج و من محو میکنم آنچه را که میخواهم محو آن را به سبب
انضمام امری از خارج و اثبات میکنم آنچه را که میخواهم به حالی که نزد من است ام الکتاب که محو و اثبات در آن نیست پس
اگر گردانی برای او چیزی را از عمر تو الحاق میکنم آن را برای او عمرش اصل قال يا رب قد جعلت له من
عمري ستين سنة تمام المائة قال فقال الله عز وجل لجبرئيل وميكائيل وملك الموت
اكتبوا عليه كتابا فانه سينسى قال فكتبوا عليه كتابا وختموه باجنحتهم من طينة عليين
شرح سینسی موافق است با آیت سوره طه ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما و گذشت در کتاب الحجه در
حدیث بیست و دوم و بیست و سیوم باب صد و هشتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است و غیر آن
طینة علیین بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول و چهارم باب اول یعنی آدم گفت که ای صاحب کلام
من تحقیق کرده‌ام برای او از عمر خود شصت سال قمری را که تتمه صد سال قمری باشد امام گفت که پس گفت الله عز و جل
جبرئیل و میکائیل و ملک الموت را که بنویسید بر او مکتوبی را چه به درستی که او زود فراموش میکند امام گفت که پس نوشتند
بر او مکتوبی را و مهر کردند آن را با بالهای خودشان از گل کرده بالاترهای مکانات اصل قال فلما حضرت آدم الوفاة
اتاه ملك الموت فقال آدم يا ملك الموت ما جاء بك قال جئت لاقبض روحك قال قد بقي من
عمري ستون سنة فقال انك جعلتها لابنك داود قال ونزل عليه جبرئيل واخرج له
الكتاب فقال ابو عبد الله عليه السلام فمن اجل ذلك اذا اخرج الصك على المديون ذل المديون فقبض
روحه شرح امام گفت که پس وقتی که حاضر شد آدم را وفات آمد نزد او ملک الموت پس گفت آدم که ای ملک الموت
چه چیز آورد ترا گفت که آمدم برای اینکه بستانم روح ترا آدم گفت که به تحقیق مانده از عمر من شصت سال قمری پس ملک الموت

گفت که پس

گفت که به درستی که تو گردانیدی آن را برای پسر تو داود امام گفت که و نازل شد بر او جبرئیل و بیرون آورد برای
او آن مکتوب را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پس از برای آن است که چون بیرون آید تمسک بر مدیون
خوار و ملزم میشود مدیون پس ستد روح او را دوم اصل عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما
عرض على آدم ولده نظر الى داود فاعجبه فزاده خمسين سنة من عمره قال ونزل عليه
جبرئيل وميكائيل فكتب عليه ملك الموت صكا بالخمسين سنة فلما حضرته الوفاة انزل
عليه ملك الموت فقال آدم قد بقي من عمري خمسون سنة قال فاين الخمسون التي جعلتها
لابنك داود قال فاما ان يكون نسيها او انكرها فنزل عليه جبرئيل وميكائيل عليهما السلام
فشهدا عليه وقبضه ملك الموت فقال ابو عبد الله صلوات الله عليه كان اول صك كتب
في الدنيا شرح ضمیر مستتر در فاعجبه راجع به داود است و ضمیر بارز راجع به آدم است و در فزاده بعکس است و ذکر منافات
نیست میان خمسین اینجا و ستین در سابق زیرا که مراد به ستین در سابق شصت سال قمری است و مراد
به خمسین اینجا پنجاه سال شمسی است و اسقاط کسر شده و آن متعارف است در عقود و مشهور مخصوصا در وقتی
که کسر منتهی به دقایق و ثوانی و امثال آنها شود و پنجاه اشهر عقود و عشرات است و بیان سال شمسی و مقدار زیادتی
آن بر سال قمری گذشت در کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب شصتم که باب نادر است اما بکسر همزه و
تشدید میم است ان بفتح همزه و سکون نون است و مثل این کلام متعارف است در مقامی که مقصود بیان باشد
که نسیان صریح نبود و انکار صریح نبود بلکه مشتبه بود نظیر آیت سوره آل عمران فان مات او قتل یعنی بعد از نشئت
از کسی که مذکور کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقتی که عرض کرده شد بر آدم فرزندان او
نظر کرد سوی داود پس خوش آمد او را پس زیاد کرد او را پنجاه سال شمسی یک سری از عمر خود امام گفت که و
فرود آمدند بر او جبرئیل و میکائیل پس نوشت بر او ملک الموت تمسکی را به آن پنجاه سال پس وقتی که حاضر شد
او را وفات فرود فرستاده شد بر او ملک الموت پس گفت آدم که به تحقیق مانده از عمر من پنجاه سال شمسی ملک الموت
گفت که پس کجاست پنجاهی که گردانیدی آن را برای پسر تو داود امام گفت که پس یا این بود که فراموش کرده بود آن را
یا فراموش نشده بود آن را و پشیمان شده بود پس فرود آمد بر او جبرئیل و میکائیل علیهما السلام پس گواهی دادند
بر او و ستد روح او را ملک الموت پس گفت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بود اول تمسکی که نوشته شده در زمین

باب دوم و چهل باب الرجل یدعی الی الشهادة شرح یدعی به صیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است شهادة به فتح
در اصل مصدر باب علم است به معنی گواهی و مراد اینجا گواه شدن است یعنی این بیان مرویست که خوانده میشود کسی
گواه شدن در این باب هفت حدیث است اول اصل عن سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل

وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا فَقَالَ لَا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ إِذَا دُعِیَ إِلَی الشَّهَادَةِ لِیَشْهَدَ عَلَیْهَا أَنْ یَقُولَ
لَا أَشْهَدُ لَکُمْ شرح در سوره بقره چنین است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا تَدَایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی
فَاکْتُبُوهُ وَلْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا یَأْبَ کَاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَلْیُمْلِلِ
الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَلْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئًا فَإِنْ کَانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهًا
أَوْ ضَعِیفًا أَوْ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجَالِکُمْ
فَإِنْ لَمْ یَکُونَا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَکِّرَ
إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَی وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیرًا أَوْ کَبِیرًا
إِلَی أَجَلِهِ ذَلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَی أَلَّا تَرْتَابُوا لا یأب بسکون همزه و فتح با یک نقطه بصیغه
نهی غایب معلوم مهموز الفاء و معتل اللام باب منع مجزوم بحذف لام الفعل است شهدا عبارتست از جمعی که گواه شدن
ایشان و نوشتن ایشان مطلوب است زیرا که این آیت برای تحمل شهادتست و برای اقامت شهادت در
مجلس قاضی نیست شهادة بمعنی گواه شدنست جمله یشهد علیها صفت شهادة است و ماخوذ است از شهادة بمعنی
گواهی دادن در مجلس قاضی و محل جانیه است لا اشهد ماخوذ است از شهادة بمعنی گواه شدن یعنی روایت است از
سماعه بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره بقره که و باید که ابا
نکنند گواهان چون خوانده شوند پس امام گفت که سزاوار نیست برای کسی چون خوانده شود سوی گواه شدن
که گواهی دهد در مجلس قاضی بجا بران که گواه شدن اینکه گوید که گواه نمیشوم برای شما دوم حدیث عَنْ أَبِی
الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا
دُعُوا فَقَالَ لَا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ إِذَا دُعِیَ إِلَی الشَّهَادَةِ لِیَشْهَدَ عَلَیْهَا أَنْ یَقُولَ لَا أَشْهَدُ لَکُمْ شرح ایضا مثل
سابق است سیوم حدیث عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ وَقَالَ فَذَلِکَ قَبْلَ الْکِتَابِ شرح
فا در فذلک برای تفریعیت و مشار الیه ذلک مصدر دعوا است و کتاب عبارتست از نوشتن تمسک که مذکور
در آیت سوره بقره که فاکتبوه و لیکتب بینکم کاتب بالعدل و مقصود اینست که آن دعوت سوی گواه شدن و نوشتن است
و سوی گواهی دادن در مجلس قاضی نیست زیرا که آن بعد از گواه شدن و نوشتن میباشد یعنی روایت است از
حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام مثل سابق و امام گفت که پس آن دعوت پیش از نوشتن تمسک است چهارم حدیث
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا
مَا دُعُوا فَقَالَ إِذَا دَعَاکَ الرَّجُلُ لِتَشْهَدَ عَلَی دَیْنٍ أَوْ حَقٍّ لَمْ یَنْبَغِ لَکَ أَنْ تَقَاعَسَ عَنْهُ شرح تقاعس
بفتح تا دو نقطه بالا و قاف و فتح عین بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفاعل بحذف یک تا است یعنی

روایت

روایت است از محمد بن فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه از امام موسی کاظم صلوات الله علیه در قول الله عز و جل در سوره
بقره که و باید که ابا نکنند گواهان چون خوانده شوند پس گفت که چون خواند ترا مرد شاهد که گواه شوی بر قرضی یا حقی دیگر
سزاوار نمیشود برای تو اینکه واپس مانی از او پنجم حدیث عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا قَالَ قَبْلَ الشَّهَادَةِ شرح روایت است از هشام بن سالم
از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره بقره که و باید که ابا نکنند گواهان چون خوانده شوند که مراد
خواندن پیش از گواه شدنست ششم حدیث عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِیِّ قَالَ إِذَا دُعِیتَ إِلَی الشَّهَادَةِ فَأَجِبْ شرح روایت است
از جراح بفتح جیم و تشدید را بی نقطه و حا بی نقطه مداینی بفتح میم و کسر همزه که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است
گفت که چون خوانده شوی سوی گواه شدن پس اجابت دعوت کن هفتم حدیث عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ
أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا یَأْبَ الشَّاهِدُ أَنْ یُجِیبَ حِینَ یُدْعَی قَبْلَ الْکِتَابِ شرح یجیب بصیغه غایب
معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بشاهد است یدعی بصیغه غایب مجهول باب نصر است یعنی روایت است از
داود بن سرحان بکسر سین بی نقطه و سکون را بی نقطه و حا بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که باید که ابا
نکنند گواهان از اینکه اجابت کنند در وقتی که خوانده میشوند پیش از نوشتن تمسک باب سوم حدیث باب
کتمان الشهادة شرح الکتمان بکسر کاف و سکون تا دو نقطه در بالا مصدر باب نصر پنهان کردن یعنی این باب بیان پنهان
کردن گواهی است در این باب حدیث است اول حدیث عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ کَتَمَ شَهَادَةً أَوْ شَهِدَ بِهَا لِیَهْدِرَ بِهَا دَمَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَوْ لِیَزْوِیَ مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ
أَتَی یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَلِوَجْهِهِ ظُلْمَةٌ مَدَّ الْبَصَرِ وَفِی وَجْهِهِ کُدُوحٌ تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ
وَنَسَبِهِ شرح او شهد بها مبنی بر اینست که کتمان شهادت حق خواه در خون و خواه در مال فرق نیست در گناه با
اقامت شهادت باطل خواه در خون و خواه در مال ضمیر بها در اول راجع بشهادت است لیهدر بدال بی نقطه و
را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب یا مجهول باب افعال یا باب نصر و ضرب از متعدی است
الهدر بفتح ها و فتح دال ضایع شدن و بسکون دال و الاهدار ضایع کردن و این احتراز است از کتمان بسبب تقیه
ضمیر بها در دوم راجع بشهادت است یا بشهادت مضاف آن خواه کتمان و خواه اقامت لیزوی بزای با نقطه و
واو و الف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است ظلمة بتنوین است و منصوبست یا ظلمه
مضافست الکدوح بضم کاف و ضم دال بی نقطه و سکون واو و حا بی نقطه جمع کدح بفتح کاف و سکون دال
خراشها یعنی روایت است از جابر بجیم و کسر با یک نقطه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که هر که پنهان کند گواهی را یا گواهی دهد بگواهی برای اینکه باطل شود بآن وسیله خون مردی مسلمان یا برای اینکه دور کرده

شود مثل مردی مسلمان شلائی آید در روز قیامت برحالی که برای روی اوست نوری بقدر کارکردن چشم و برای روی اوست خراشهائی میشناسند او را خلایق بنام او و نسب او **اول حل** وَمَنْ شَهِدَ شَهَادَةَ حَقٍّ لِيُحْيِيَ بِهَا حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِوَجْهِهِ نُورٌ مَدَّ الْبَصَرِ تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ **شرح** و هر که گواهی دهد گواهی حقی برای اینکه زنده کند بآن حق مردی مسلمان را می آید در روز قیامت برحالی که برای روست نوری بقدر کارکردن چشم میشناسند او را خلایق بنام او و نسب او بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام که آیا نمی بینی اینرا که الله تبارک و تعالی میگوید در سوره طلاق که برپای دارید گواهی را برای الله **دوم حل** عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ قَالَ بَعْدَ الشَّهَادَةِ **شرح** روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره بقره که و هر که بپوشاند گواهی را پس بدرستی که گناهکار است دل او یعنی که تصدیق با جابه الرسول نکرده امام گفت که مراد بپوشانیدن بعد از گواه شدنست **سیوم حل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ السَّائِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ فِي رِسَالَتِهِ إِلَيَّ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الشَّهَادَةِ لَهُمْ فَأَقِمِ الشَّهَادَةَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَإِنْ خِفْتَ عَلَى أَخِيكَ ضَيْماً فَلَا **شرح** سائی بسین بی نقطه و الف منقلبه از واو و یا دو نقطه در پایین منسوبست بسایه و آن دهیست از مکه یا دره ایست میان حرم مکه و حرم مدینه ضمیر قال راجع بعلی بن سوید است و ضمیر کتب راجع بامام است الی دو جا بکسر همزه و فتح لام و تشدید یا مفتوحه است رساله عبارتست از جواب مسائلی که علی بن سوید در وقتی که امام در حبس بوده نوشته بوده بسوی امام و امام جواب آنها را نوشته بوده و سالته جمله حالیه است بتقدیر و قد سالته ضمیر لهم راجع بمخالفانست فاقم ابتدای کلام امامست الضیم بفتح ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین ظلم و آن مثل در صورتیست که مخالف دعوی کند که فلان بر فلان و فلان کرده و بهست که ندید در صورتی که مدیون قدرت بر دادن نداشته باشد و شهادت باعث حبس و آزار او شود و چنانچه می آید در حدیث دوم باب الشهادة لاهل الدین که باب دهم است **یعنی** روایتست از علی بن سوید بضم سین بی نقطه و فتح واو و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه سائی از امام موسی کاظم صلوات الله علیه راوی گفت که امام نوشت بسوی من در رساله او بسوی من برحالی که بتحقیق پرسیده بودم امام را از گواهی دادن برای مخالفان که پس برپای دار گواهی را برای الله هر چند که بر خود تو باشد یا بر پدر و مادر و سایر نزدیکان باشد در آنچه میان تو و میان مخالفان باشد پس اگر ترسی بر برادر مومن تو ظلمی پس اقامت شهادت مکن **باب چهارم حل باب الرجل یسمع الشهادة ولم یشهد علیها شرح** شهادة بجا عبارتست از اقرار کسی بر خودش لم یشهد بصیغه مجهول باب افعالست

وضمیر

وضمیر مستتر راجع بالرجل است **یعنی** این باب بیان مردیست مثلا که میشنود گواهی کسی را بر خودش برحالی که گواه گرفته نشده بران گواهی در این باب پنج حدیث است **اول حل** عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا سَمِعَ الرَّجُلُ الشَّهَادَةَ وَلَمْ يُشْهَدْ عَلَيْهَا فَهُوَ بِالْخِيَارِ إِنْ شَاءَ شَهِدَ وَإِنْ شَاءَ سَكَتَ وَقَالَ إِذَا أُشْهِدَ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ **شرح** لم یشهد و اشهد بصیغه مجهول باب افعالست یشهد بصیغه معلوم باب علم است **یعنی** روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون بشنود مردی مثلا گواهی کسی را بر خودش برحالی که گواه گرفته نشده بران گواهی پس او باختیار است اگر خواهد گواهی میدهد و اگر خواهد خاموش میشود و امام گفت که چون گواه گرفته شود نمی باشد برای او مگر اینکه گواهی دهد **دوم حل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا سَمِعَ الرَّجُلُ الشَّهَادَةَ وَلَمْ يُشْهَدْ عَلَيْهَا فَهُوَ بِالْخِيَارِ إِنْ شَاءَ شَهِدَ وَإِنْ شَاءَ سَكَتَ **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سیوم حل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا سَمِعَ الرَّجُلُ الشَّهَادَةَ وَلَمْ يُشْهَدْ عَلَيْهَا فَهُوَ بِالْخِيَارِ إِنْ شَاءَ شَهِدَ وَإِنْ شَاءَ سَكَتَ إِلَّا إِذَا عَلِمَ مِنَ الظَّالِمِ فَيَشْهَدُ وَلَا يَحِلُّ لَهُ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ فلیشهد **شرح** اذا در دوم برای مجرد وقت است و مستثنای مفرغ است و مضاف علم بصیغه ماضی غایب معلوم مجرد است و مفعولش محذوفست بتقدیر علم الشهادة یا علم ظلما من بکسر میم حرف جر است ظالم عبارتست از کسی که حق بر اوست و اگر این شخص گواهی ندهد حق پایمال میکند چون گواهی دیگر نیست و این در صورتیست که معلوم باشد که حق در ذمت او باقیست **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت که چون بشنود مردی مثلا گواهی کسی را بر خودش برحالی که گواه گرفته نشده باشد بران پس او باختیار است اگر خواهد **یعنی** گواهی میدهد و اگر خواهد خاموش میباشد در همه وقت باعتبار اینکه ممکن است که چون در وقت اقرار گواه نگرفته و اپس داده باشد و گواه نگرفته باشد مگر در وقتی که بداند آن گواهی را از کسی که ظالمست در حق او پس گواهی میدهد و حلال نمیشود برای او مگر اینکه گواهی دهد **چهارم حل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا سَمِعَ الرَّجُلُ الشَّهَادَةَ وَلَمْ يُشْهَدْ عَلَيْهَا فَهُوَ بِالْخِيَارِ إِنْ شَاءَ شَهِدَ وَإِنْ شَاءَ سَكَتَ **شرح** این ظاهر است از شرح گذشته **پنجم حل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَحْضُرُ حِسَابَ الرَّجُلَيْنِ فَيَطْلُبَانِ مِنْهُ الشَّهَادَةَ عَلَى مَا سَمِعَ مِنْهُمَا قَالَ ذَلِكَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ شَهِدَ وَإِنْ شَاءَ لَمْ يَشْهَدْ فَإِنْ شَهِدَ شَهِدَ بِحَقٍّ قَدْ سَمِعَهُ وَإِنْ لَمْ يَشْهَدْ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ لِأَنَّهُمَا لَمْ يُشْهِدَاهُ **شرح** حساب بکسر حا بی نقطه مصدر باب مفاعله و مضاف بفاعلست و مفعولش مقدرست بتقدیر حساب الرجل جمله ضمیر یطلبان راجع بفاعل و مفعولست **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که حاضر میباشد در محاسبه دو مرد با یکدیگر پس طلب میکنند از او گواهی دادن را بر آنچه شنیده از ایشان پس امام گفت که آن گواهی دادن مفوض بسوی اوست اگر خواهد گواهی میدهد

واگر خواهد گواهی میدهد پس اگر گواهی دهد گواهی بسبب معلومی که بتحقیق شنیده آنرا و اگر گواهی ندهد پس نیست چیزی
بر او نیز که ایشان گواه گرفتند او را **باب پنجاه و هفتم اصل باب الرجل ینسی الشهادة و یعرف خطه بالشهادة شرح** این باب بیان
مردیست که فراموش میکند اقرار کسی را بر خودش و میشناسد نوشته خود را برای آن اقرار در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یشهدنی علی الشهادة فاعرف خطی و
خاتمی و لا اذکر من الباقی قلیلا و لا کثیرا قال فقال لی اذا کان صاحبک ثقة و معک رجل
ثقة فاشهد له **شرح** الرجل عبارتست از مدعی نزد قاضی یشهدنی از باب تفعیلست التشهید کسی را گواه شمردن در مجلس
قاضی چون قاضی طلب گواه کند علی بمعنی باست شهادت اینجا عبارتست از نوشته گواهی که در تمسک میباشد صاحبک
عبارتست از الرجل ثقة بمعنی است که تزویر و تقلید خط و مهر از او نمی آید رجل عبارتست از شاهدی دیگر که یاد داشته
باشد واقعه را **یعنی** روایتست از عمر بن یزید بفتح یاء دو نقطه در پایین و زای با نقطه گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام که مرد گواه میشمرد مرا بنا بر نوشته گواهی پس میشناسم خط خود را و مهر انگشتر خود را و یاد نمی آورم از
باقی آن واقعه کمی را و نه بسیاری را راوی گفت که پس امام گفت مرا که چون باشد یار تو محل اعتماد و با تو باشد
مردی که محل اعتماد است پس گواهی ده برای آن یار **دوم اصل** عن الحسین بن سعید قال کتب الیه جعفر
بن عیسی جعلت فداک جاءنی جیران لنا بکتاب زعموا انهم اشهدونی علی ما فیه و فی
الکتاب اسمی بخطی قد عرفته و لست اذکر الشهادة و قد دعونی الیها فاشهد لهم علی معرفتی ان
اسمی فی الکتاب و لست اذکر الشهادة او لا تجب لهم الشهادة علی حتی اذکرها کان اسمی فی الکتاب
بخطی او لم یکن فکتب لا تشهد **شرح** روایتست از حسین بن سعید که راوی امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی
علیهم السلام است گفت که نوشت بسوی امام علیه السلام جعفر بن عیسی که قربانت شوم آوردند نزد من همسایگان ما تمسکی
دعوی کردند اینرا که ایشان گواه گرفته اند مرا بر آنچه در آن تمسک است و در آن تمسک است نام من بخط من بتحقیق شناختم
آنرا و نیستم که یاد آورم گواهی را و بتحقیق خواندند مرا بسوی آن گواهی آیا پس گواهی میدهم برای ایشان بنا بر
شناسایی من اینرا که نام من در آن تمسک است بر حالی که نیستم که یاد آورم گواهی را یا واجب نمیشود برای ایشان
بر من گواهی دادن مگر آنکه یاد آورم آن گواهی را خواه باشد نام من در آن تمسک بخط من یا نباشد پس امام نوشت
که گواهی مده بعض این **سیوم اصل** عن علی بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تشهدن بشهادة
حتی تعرفها کما تعرف کفک **شرح** روایتست از علی بن غیاث از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گواهی مده البته
بگواهی مگر آنکه شناسی آنرا چنانچه میشناسی کف دست خود را **چهارم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تشهد بشهادة لا تذکرها فانه من شاء کتب کتابا

ونفتش

ونقش خاتما **شرح** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گواهی
با ورای که یاد نمی آوری آنرا چه هر آینه شان چنین است که کسی که خواهد مینویسد تمسکی را و نقش میکند انگشتری را
باب پنجاه و ششم اصل باب من شهد بالزور شرح الزور بضم زای با نقطه و سکون واو و را بی نقطه دروغ و باطل **یعنی**
این باب بیان کسی است که گواهی داده بدروغ در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن صالح بن میثم عن ابی جعفر
علیه السلام قال ما من رجل یشهد بشهادة زور علی مال رجل مسلم لیقطعه الا کتب الله له مکانه ضنکا
الی النار **شرح** مکانه منصوبست و ضمیر راجع برجل اولست یا راجع بمالست و بنا بر اول بمعنی در همان جای اوست
موافق حدیث آینده و بنا بر دوم بمعنی در عوض آن است ضنکا بفتح ضاد با نقطه و نون ساکنه تنگ الی النار
خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو **یعنی** روایتست از صالح بن میثم بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح ثاء سه نقطه
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست هیچ مردی که گواهی دهد بگواهی دروغ بر مال مرد مسلمان برای آنکه ببرد آنرا
مگر آنکه نوشت الله برای او در همان جای او تنگی را که او بسوی آتش جهنم است **دوم اصل** عن هشام بن سالم
عن ابی عبد الله علیه السلام قال شاهد الزور لا تزول قدماه حتی تجب له النار **شرح** روایتست از هشام بن
سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گواه دروغ از جا نمیرود دو پای او تا آنکه واجب میشود برای او آتش جهنم
سیوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا ینقضی
کلام شاهد الزور من بین یدی الحاکم حتی یتبوأ مقعده من النار و کذلک من کتم الشهادة
شرح یتبوأ بیاء دو نقطه و واو و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التبوء قرارگاه خود کردن جایی **یعنی**
روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین بی نقطه و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که تمام نمیشود سخن گواه دروغ در پیش قاضی تا آنکه قرارگاه خود کند مجلس خود را در آتش جهنم و همچنانست کسی که
پنهان کند گواهی حق را **باب پنجاه و هفتم اصل باب من شهد ثم رجع عن شهادته شرح** این باب بیان کسی است که گواهی
داده بعد از آن برگشت از گواهی خود و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن جمیل بن دراج عمن اخبره عن
احدهما علیهما السلام فی الشهود اذا شهدوا علی رجل ثم رجعوا عن شهادتهم و قد قضی علی الرجل
ضمنوا ما شهدوا به و غرموا و ان لم یکن قضی طرحت شهادتهم و لم یغرم الشهود شیئا **شرح**
قضی دو جا بصیغه مجهول است ضمنوا بصیغه مجهول باب تفعیل یا معلوم باب علم است غرموا بالغین با نقطه و را بی نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب علم است طرحت بصیغه مجهول باب منع است **یعنی** روایتست از جمیل بن دراج بضم دال بی نقطه و تشدید را
بی نقطه و الف و جیم از کسی که خبر داده او را از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در گواهان که چون گواهی دهند بر مردی
بعد از آن برگردند از گواهی ایشان بر حالی که بتحقیق حکم کرده شده باشد بر آن مرد ضامن شمرده میشوند آنچه را که گواهی

داوند بآن و تاوان میکشند و اگر نباشد که حکم کرده باشد اندخت میشود گواهی ایشان و تاوان نمیکشند آن
گواهان چیزی را دوم حدیث عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم فی شاهد الزور ما توبته قال یؤدی
من المال الذی شهد علیه بقدر ما ذهب من ماله ان کان النصف او الثلث ان کان شهد
هذا و آخر معه شرح استفهامیست یؤدی بصیغه معلوم از باب تفعیل مرفوع و منصوب بتقدیر ان متوالیه بود
ان در اول شرطیه نیست بلکه برای تسویه است مثل لا افعلن ذلک الحق ان رضیت او ابیت النصف منصوب و ذکر
نصف و ثلث بعنوان مثالست و مراد نصف و ثلث مال مشهود علیه یا مال شاهد است ان در دوم شرطیه است
یا بلکه اگر قاضی حکم بمحض شهادت او کرده باشد قاضی ضامن نیست نه او یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم
در شاهد دروغ که چیست توبه او امام گفت که میدهد از جمله مال مشهود علیه بقدر آنچه رفته از جمله مال او خواه باشد
نصف مال او یا ثلث مال او مثلا اگر باشد که گواهی داده باشد او تنها و گواهی دیگر با او سیوم حدیث عن جمیل عن ابی
عبد الله علیه السلم فی شاهد الزور قال ان کان الشیء قائما بعینه رد علی صاحبه وان لم یکن قائما
ضمن بقدر ما اتلف من مال الرجل شرح روایتست از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلم در گواه دروغ گفت که اگر
باشد آنچیز بر جا بشخصه برگردانیده میشود بر صاحبش و اگر بجا نباشد بر جا ضامن میشود بقدر آنچه تلف کرده
از جمله مال آن مرد چهارم حدیث عن ابن محبوب عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم فی اربعة شهدوا
علی رجل محصن بالزنا ثم رجع احدهم بعد ما قتل الرجل قال ان قال الرابع اوهمت ضرب الحد
واغرم الدیة وان قال تعمدت قتل شرح مضمون این گذشت در کتاب الدیات در حدیث دوم باب بعنوان
که باب پنجاه و سیوم است و بیان شد محصن بفتح و کسر صاد و منقطع میتواند بود اوهمت بصیغه ماضی متکلم مجهول یا
معلوم باب افعالست الایهام در غلط انداختن کسی را و در غلط افتادن کسی یعنی روایتست از حسن بن محبوب از
بعض یاران خود از امام جعفر صادق علیه السلم در چهار مرد که گواهی دادند بر مردی که محصن بود بزنا بعد از آن برگشت یکی از ایشان
بعد از آنکه کشته شد آن مرد امام گفت که اگر گوید برگشته که در غلط انداخته شدم زده میشود حد قذف که هشتاد تازیانه است
و تاوان میکشد حصه خود از دیت را که ربع بوده باشد مثلا و اگر گوید که عمدا کردم کشته میشود پنجم حدیث عن
ابراهیم بن نعیم الازدی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن اربعة شهدوا علی رجل بالزنا فلما
قتل رجع احدهم عن شهادته قال فقال یقتل الرابع ویؤدی الثلاثة الی اهله ثلثة ارباع الدیة شرح
مضمون این گذشت در کتاب الدیات در حدیث سوم باب بعنوان که باب پنجاه و سوم است بیان شد یعنی روایتست
از ابراهیم بن نعیم بفتح نون و کسر عین منقطع ازدی بفتح همزه و سکون زای بانقطه و دال بی نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم از چهار مرد که گواهی دادند بر مردی بزنا پس چون کشته شد برگشت یکی از ایشان از گواهی خود را و گفت

که پس امام

که پس امام گفت که کشته میشود برگشته اگر عمدا کرده باشد و میدهند آن سه مرد سوی وارث آن کشته سه ربع دیت را
اگر گویند زدهم کرده بودیم ششم حدیث عن جمیل عن ابی عبد الله علیه السلم فی شهادة الزور ان کان الشیء
قائما والا ضمن بقدر ما اتلف من مال الرجل شرح جزاء ان کان محذوفست بتقدیر رد علی صاحبه و در
تهذیب بعد از باب البینات و باقی ظاهرست از شرح حدیث سیوم این باب هفتم حدیث عن ابراهیم بن عبد الحمید
عن ابی عبد الله علیه السلم فی شاهدین شهدا علی امرأة بان زوجها طلقها فتزوجت ثم جاء
زوجها فانکر الطلاق قال یضربان الحد و یضمنان الصداق للزوج ثم تعتد ثم ترجع الی
زوجها الاول شرح مضمون این گذشت در کتاب الطلاق در حدیث چهارم باب المراة یبلغها موت زوجها که
باب شصت و نهم است و بیان شد و اینجا میگوییم که ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب اشارتست بآنکه مراد صورتست
که شاهدان اقرار کنند بآنکه شهادت ایشان زور بوده و بنابراین ظاهر نیست که ذکر بصیغه مجهول باشد و مراد این
که زوج و شاهدان منکر طلاق باشند و مراد بحد اینجا حد زنا نیست که حد زنا است باعتبار اینکه مانند نیست که زنا
از ایشان صادر شده باشد نظیر آنچه گذشت در کتاب الدیات در حدیث سوم باب الرجل یامر رجلا بقتل رجل
که باب شصتم است که چون عبد بامر مالک کسی را کشت مالک کشته میشود یعنی روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید از
امام جعفر صادق علیه السلم در دو گواه که گواهی دادند بر زنی بآنکه شوهرش طلاق داد او را پس جفت خود کرد دیگری را بعد از آن
آمد شوهرش پس انکار کرد طلاق امام گفت که زده میشوند حد زنا و ضامن میشوند مهر را برای شوهر دوم بعد
عده طلاق نگاه میدارد بعد از آن برمیگردد سوی شوهر اولش هشتم حدیث عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم
قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی رجل شهد علیه رجلان بانه سرق فقطع یده حتی
اذا کان بعد ذلک جاء الشاهدان برجل آخر فقالا هذا السارق ولیس الذی قطعت یده انما
شبهنا ذلک بهذا فقضی علیهما ان غرمهما نصف الدیة ولم یجز شهادتهما علی الآخر شرح مضمون این
گذشت در کتاب الدیات در حدیث چهارم باب بعنوان که باب پنجاه و سوم است سرق از باب ضرب است قطع بصیغه
مجهولست و مراد بنیت کردن زنان خلفای ضلالت بریده شده بوده نصف الدیه زیرا که دلالت میکند بر اینکه
دست او از زنده بریده شده باشد موافق عمل ایشان و الا بجای آن ثلث الدیه میکیفت موافق آنچه گذشت در کتاب
الدیات در باب بعنوان که باب هفتاد و هشتم است در دیه جراحت دست که در کل اصبع سدس دیة الید اذا قطعت
بصیغه معلوم مخاطب نیست بلکه بصیغه مجهول غایبه است ان تقدیر بان است غرمهما از باب تفعیل است یعنی روایتست از
محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که گواهی دادند بر او
دو مرد بآنکه او چیزی دزدیده پس بریده شده بود دست او تا آنکه چون شد بعد از آن زمان زمان خلفای ضلالت

آوردند آن دو گواه مردی دیگر را پس گفتند که نیست نزد ما و نیست در کسی که بریده شده بود دست او جز این مرد تشبیه
کرده بودیم او را به این پس امیرالمؤمنین علیه السلم حکم کرد بر آن دو گواه به اینکه بدهند از مال ایشان نصف دیت نفس
که به اضعاف دیت دست شلاّ و گذرانید گواهی ایشان از ایشان مرد دیگر باب هشتم اصل باب شهادة الواحد و یمین المدّعی شرح
این باب بیان گواهی دادن یک مرد و سوگند دعوی کننده است و در این باب هشت حدیث است اول اصل عن حمّاد بن
عثمان قال سمعت اباعبدالله علیه السّلم یقول کان علیّ صلوات الله علیه یجیز فی الدّین شهادة
رجل و یمین المدّعی شرح یجیز بجیم و یا و دو نقطه در پایین و زای با نقطه بصیغه مضارع غائب باب افعالست و دین بفتح
دال بی نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین عبارتست از قرض و مانند آن از جمله مالیات و واو برای عطف اصحابست یعنی
روایتست از حماد بفتح حاء بی نقطه و تشدید میم ابن عثمان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بود علی
صلوات الله علیه که نفاذ میکرد در قرض گواهی دادن یک مرد و سوگند دعوی کننده را دوم اصل عن حمّاد بن عیسی قال سمعت
اباعبدالله علیه السّلم یقول حدّثنی ابی انّ رسول الله صلّی الله علیه و آله قضی بشاهد و یمین شرح قضی
بشاهد و یمین از الفاظ عموم نیست پس منافات ندارد با اینکه مخصوص بدین باشد چنانچه در حدیث آینده است یعنی
روایتست از حماد بن عیسی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که خبر داد مرا پدرم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله
حکم کرد بسبب گواهی و سوگندی سیوم اصل عن ابی بصیر قال سألت اباعبدالله علیه السّلم عن الرّجل یکون
له عند الرّجل الحقّ و له شاهد واحد قال فقال کان رسول الله صلّی الله علیه و آله یقضی
بشاهد واحد و یمین صاحب الحقّ و ذلک فی الدّین شرح روایتست از ابوبصیر گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم از مردی که بوده باشد او را نزد مردی حقّی و او راست یک گواه راوی گفت که پس امام گفت که بود رسول الله
صلی الله علیه و آله که حکم میکرد بسبب یک گواه و سوگند صاحب حق و آن در قرض و مانند آنست چهارم اصل عن منصور
بن حازم عن ابی عبدالله علیه السّلم قال کان رسول الله صلّی الله علیه و آله یقضی بشاهد واحد
مع یمین صاحب الحقّ شرح این ظاهرست از شرح سابق پنجم اصل عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال دخل الحکم
بن عتیبة و سلمة بن کهیل علی ابی جعفر علیه السّلم فسألاه عن شاهد و یمین فقال قضی به رسول الله
صلّی الله علیه و آله و قضی به علیّ علیه السّلم عندکم بالکوفة فقالا هذا خلاف القرآن فقال
و این وجدتموه خلاف القرآن فقالا انّ الله تبارک و تعالی یقول و اشهدوا ذوی عدل منکم
شرح روایتست از عبدالرحمن بن حجاج بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم اول گفت که داخل شدند حکم بفتح حاء بی نقطه و
فتح کاف ابن عتیبه بضم عین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه و سلمه بفتح سین
بی نقطه و فتح لام ابن کهیل بضم کاف و فتح ها و سکون یاء دو نقطه در پایین بر امام محمد باقر علیه السلم پس پرسیدند او را از گواه

و سوگندی پس امام گفت که حکم کرد بسبب آن هم رسول الله صلی الله علیه و آله و حکم کرد بآن علی علیه السلم نزد شما در کوفه
پس گفتند که این خلاف قرآنست پس امام گفت که و در کجا یافتید آنرا خلاف قرآن پس گفتند که بدرستی که الله
تبارک و تعالی میگوید در سوره طلاق که گواه گیرید دو صاحب عدالت را از جمله شما اصل فقال لهما ابوجعفر علیه السّلم
فقوله و اشهدوا ذوی عدل منکم هو ان لا تقبلوا شهادة واحد و یمین ثمّ قال انّ علیّاً علیه السّلم
کان قاعداً فی مسجد الکوفة فمرّ به عبدالله بن قفل التّمیمی و معه درع طلحة فقال له
علیّ علیه السّلم هذه درع طلحة اخذت غلولاً یوم البصرة فقال له عبدالله بن قفل فاجعل بینی
و بینک قاضیک الّذی رضیته للمسلمین فجعل بینه و بینه شریحاً فقال علیّ علیه السّلم هذه
درع طلحة اخذت غلولاً یوم البصرة فقال له شریح هات علی ما تقول بیّنة فأتاه الحسن علیه السّلم
فشهد انّها درع طلحة اخذت غلولاً یوم البصرة شرح فقوله بتقدیر استفهام تعجبی است فا برای تفریعست
بر خیال مخاطبان زیرا که خیال دلالت آیت سوره طلاق بر عدم قبول شاهد و یمین در اموال بغایت سفاهتست
و همچنین استدلال بآیت سوره بقره و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون
من الشهداء که مذکور شد در شرح حدیث اول باب دوم … اگرچه آن نیز دلالت ندارد زیرا که امر اینجا
برای ارشادست پس اگر استشهاد شهیدین یا شاهد و امرأتان نشود دعوی باطل نمیشود مانند اینکه مکتوب نشده باشد
و لهذا گواهی قطع و فصل دعوی بیمین منکر یا بیمین مدعی بعد از رد میشود و قوله مبتداست و هو ضمیر فصلست
لا تقبلوا بصیغه نهی با جمع سالم است و خبر مبتداست باعتبار حکایت و یمین مجرور بعطف بر واحد است و عجبست با اینکه یمین
قائم مقام شاهدست پس انضمام شهادت بیمین جایزست قفل بضم قاف و سکون فاست اخذت بصیغه مجهولست
الغلول بضم غین با نقطه و ضم لام مصدر باب نصر خیانتست یا خیانت در غنیمت پیش از قسمت و درع طلحه داخل غنیمت
اهل بغی بوده و عجبست با اینکه در عسکر بوده موافق آنچه گذشت در کتاب الجهاد در حدیث چهارم باب پانزدهم که باب
ما کان یوصی امیرالمؤمنین علیه السلم عند القتال است که و لا تأخذوا شیئاً من اموالهم الّا ما وجدتم فی عسکرهم و آن
مفعول له است منصوب بصیغه مخاطب … است یعنی پس گفت ایشان را امام محمد باقر علیه السلم که آیا پس قول الله
در طلاق که دو گواه گیرید دو صاحب عدالت را از جمله شما آن است که قبول مکنید در مالیات گواهی یک کس و سوگند را
بعد از آن امام گفت که بدرستی که علی علیه السلم بود نشسته در مسجد کوفه پس گذشت باو عبدالله بن قفل تمیمی و با او
زره طلحه پس گفت او را علی علیه السلم که این زره طلحه است گرفته شده بدزدی در روز جنگ بصره پس گفت او را
عبدالله بن قفل که پس بگردان میان من و تو قاضی ترا که راضی شدی باو برای مسلمانان پس گردانید میان او
و میان خود شریح را پس گفت علی علیه السلم که این زره طلحه است گرفته شده بدزدی در روز جنگ بصره پس گفت او را

شریح که بیار بر آنچه میگوئی دلیلی را پس آمد نزد او امام حسن علیه السلم پس گواهی داد که آن زره طلحه است گرفته شده بدزدی
در روز بصره حل فقال هذا شاهد فلا اقضی بشهادة شاهد حتی یکون معه آخر فدعا قنبر
فشهد انها درع طلحة اخذت غلولا یوم البصرة فقال شریح هذا مملوک ولا اقضی بشهادة
مملوک قال فغضب علی علیه السلم وقال خذها فان هذا قضی بجور ثلث مرات قال فتحول شریح
ثم قال لا اقضی بین اثنین حتی تخبرنی من این قضیت بجور ثلث مرات شرح قنبر غیر منصرفست
بعلمیت و عجمه و در بعض نسخ قنبرا بتنوین است و بنا بر این منصرفست و عجمه نادر و التحول از حالی بحالی گردیدن و از مکانی بمکانی
گردیدن و در تهذیب و استبصار فتحول شریح عن مجلسه است یعنی پس شریح گفت که این یک گواهست پس حکم نمیکنم بگواهی
یک گواه مگر آنکه باشد با او دیگری پس خواند سوی گواهی دادن قنبر را پس گواهی داد که آن زره طلحه است گرفته شده بدزدی
در روز بصره پس گفت شریح که این بنده است و حکم نمیکنم بگواهی بنده و امام گفت که پس خشمناک شد علی علیه السلم و گفت
قنبر را که بگیر زره را چه بدرستی که این حکم کرد بناحق سه بار امام گفت که پس از حالی بحالی گردید شریح بعد از آن گفت که حکم
نمیکنم میان دو کس تا آنکه خبر دهی مرا که از کجا حکم کردم بناحق سه بار حل فقال له ویلک او ویحک انی لما اخبرتک
انها درع طلحة اخذت غلولا یوم البصرة فقلت هات علی ما تقول بینة وقد قال رسول الله صلی الله علیه
وآله حیث ما وجد غلول اخذ بغیر بینة فقلت رجل لم یسمع الحدیث فهذه واحدة ثم اتیتک
بالحسن فشهد فقلت هذا واحد ولا اقضی بشهادة واحد حتی یکون معه آخر وقد قضی رسول الله
صلی الله علیه وآله بشهادة واحد ویمین فهذه ثنتان ثم اتیتک بقنبر فشهد انها درع طلحة
اخذت غلولا یوم البصرة فقلت هذا مملوک ولا اقضی بشهادة المملوک وما بأس بشهادة المملوک اذا
کان عدلا شرح او از شک عبد الرحمن است و اخذ بصیغه مجهولست و یا بنده و گیرنده سردار لشکر اسلامست خواه
امام خود شریک شده یا نبوده باشد و مقصود اینست که از سردار لشکر اسلام طلب بینه نمیباید کرد و در این دعوی الف و لام الحدیث
برای عهد خارجیست ما شبیه بلیس است باسم مرفوع و منون است و اسم ماست بشهادة المملوک خبر ماست یعنی پس گفت
شریح که ای مرگ ناگهان تو یا ای تعجب از حال تو بدرستی که من وقتی که خبر دادم ترا باینکه آن زره طلحه است گرفته شده
بدزدی در روز بصره پس گفتی که بیار بر آنچه میگوئی دلیلی را و حال آنکه بتحقیق گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر جا
که یافته شد دزدی از غنیمت گرفته میشود بی طلب دلیلی دیگر پس گفتم با خود که مردیست که نشنیده آن حدیث را پس این یکبارست
بعد از آن آوردم نزد تو حسن را پس گواهی داد پس گفتی که این یک گواهست و حکم نمیکنم بگواهی یکی تا آنکه باشد با او
دیگری و حال آنکه بتحقیق حکم کرد رسول الله صلی الله علیه وآله بگواهی یک مرد و سوگند پس این دو بارست بعد از آن
آوردم نزد تو قنبر را پس گواهی داد که آن زره طلحه است گرفته شده بدزدی از غنیمت در روز بصره پس گفتی که این بنده است

وحکم نمیکنم

وحکم نمیکنم بگواهی بنده و حال آنکه نیست باکی بگواهی بنده چون باشد عادل حل ثم قال ویلک او
ویحک امام المسلمین یؤمن من امورهم علی ما هو اعظم من هذا شرح این بیان جور
چهارمست و داخل عدد نشده برای آنکه مشتملست بر تزکیه نفس و تکفیر مخاطب باظهار اینکه امام مسلمانان معصوم
از هر خطا پس از او گواه طلبیدن نفاق است موافق آنچه می آید در حدیث اول آخر ابواب او ویحک
از شک عبد الرحمن است یؤمن بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعالست یعنی بعد از آن گفت که ای
مرگ ناگهان تو یا ای تعجب از حال تو امام مسلمانان مأمون و معتمد علیه میشود از جمله کارهای مسلمانان بر
آنچه آن بزرگترست از این خیانت زره ششم حل عن منصور بن حازم قال حدثنی الثقة
عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال اذا شهد لصاحب الحق امرأتان ویمینه فهو جائز
شرح و یمینه منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول واو حالیه است و یمین جاری مجرای شاهدست
چنانچه گذشت در شرح سابق و بنا بر دوم واو بمعنی مع است یعنی روایتست از منصور بن حازم بحای
مهمله و کسر زای با نقطه گفت که خبر داد مرا عدل از امام موسی کاظم علیه صلوات الله و السلم گفت که چون گواهی دهد برای
صاحب حق دو زن و سوگند داد پس آن گواهی جایزست هفتم حل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم
ان رسول الله صلی الله علیه وآله اجاز شهادة النساء مع یمین الطالب فی الدین یحلف
بالله ان حقه لحق شرح نساء عبارت از دو زنست و دین بفتح دالست ان بکسر همزه و تشدید
نونست حقه از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است زیرا که حالف حق میگوید مراد بحق در اول حق
بجهت دعوی اوست و در دوم بجهت نفس الامرست یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم
اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله گذرا کرد گواهی زنان را با یمین دعوی کننده حق در دین سوگند میخورد که
بخدا قسم که بدرستی که حق من بدعوی او هر آینه حق است در نفس الامر هشتم حل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله
علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یجیز فی الدین شهادة رجل واحد ویمین
صاحب الدین ولم یجز فی الهلال الا شاهدی عدل شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که گذرا میکرد در دین گواهی یک مرد و سوگند صاحب دین را و گذرا
نکرد در رؤیت هلال مگر دو گواه عدل را موافق آنچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث دوم باب الاهلة و
الشهادة علیها که باب ششم است باب پنجم حل باب شرح این بابست بی عنوان و در بیان اینست که تصرف
مالکانه در زمان حال مصحح شهادت بملکیت است و معارضه نمیکند با آن ثبوت ملکیت در زمان ماضی
برای دیگری حتی آنکه باقرار متصرف یا بالمشاهده مشهود عادل غصب متصرف را یا بانحو اینها معلوم نشده باشد

عدم ملکیت متصرف موافق آنچه می آید در کتاب القضایا و الاحکام در حدیث اول باب الرجلین یدعیان
تا آخر که باب شانزدهم است در فقره قال فسأله حیلته تا آخر و ایضاً در حدیث اول آخر ابواب و این باب
چهار حدیث است اول صل عن حفص بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال له رجل
أ رأیت اذا رأیت شیئاً فی ید رجل ایجوز لی ان اشهد انه له قال نعم قال الرجل اشهد
انه فی یده و لا اشهد انه له فلعله لغیره شرح ارأیت بهمزه استفهام و صیغه مخاطب بمعنی اخبرنی است
او ارأیت بصیغه متکلم است یدی رجل بلفظ تثنیه است و این اشارتست بتصرف مالکانه مثل خریدن از دیگری
و مثل تعمیر خانه و رنگ کردن جامه و مانند آنها که قرینه عدم وکالت و عدم عاریت است حاجت بشهادت
برای صاحب تصرف مالکانه باینکه آن از اوست دو قسم است اول آنچه در زمان بقای تصرف اوست مثل
آنچه می آید در حدیث چهارم این باب دوم آنچه بعد از حدوث زوال تصرف او بغصب است مثل اینکه کسی
دعوی کند که آن در زمان سابق از من بوده و ثابت کند دعوی خود را و گوید که الحال نیز از منست و بحکم
قاضی مخالفان طلب بینه از متصرف در زمان حال شود و شهود گواهی دهند که در تصرف مالکانه اوست
و بلفظ ملکیت گواهی نه دهند پس قاضیان مخالفان آن گواهی را اعتبار نکنند و مالک زمان سابق را قسم فرمایند
و انتزاع کنند ملک از متصرف در زمان حال و بعد از آن این متصرف دعوی کند بر کسی که متصرف بحکم قاضی
مخالفان شده پس مؤمنان را که مطلع باشند بر این قضیه جایز است که گواهی بملکیت دهند برای کسی که از او
انتزاع کرده شده بغصب و حکم قاضی مخالفان و مقصود در این حدیث قسم اول است بقرینه اینکه اگر مراد قسم دوم
می بود آمد بجای اشهد انه فی یده میگفت که اشهد انه کان فی یده یعنی روایتست از حفص بفتح حاء بی نقطه و سکون
فاء و صاد بی نقطه ابن غیاث از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت امام را مردی که خبر ده مرا که چون ببینم
چیزی را در دو دست تصرف مردی آیا جایز میشود برای من اینکه گواهی دهم اینکه آن ملک اوست امام گفت که آری گفت
آن مرد که گواهی میدهم که آن در دست تصرف اوست و گواهی نمیدهم که آن ملک اوست پس شاید که آن ملک غیر
او باشد صل فقال له ابو عبد الله علیه السلام أفیحل الشراء منه قال نعم فقال ابو عبد الله علیه السلام
فلعله لغیره فمن این جاز لک ان تشتریه و یصیر ملکا لک ثم تقول بعد الملک هو
لی و تحلف علیه و لا یجوز ان تنسبه الی من صار ملکه من قبله الیک ثم قال ابو عبد الله
علیه السلام لو لم یجز هذا لم یقم للمسلمین سوق شرح و ضمیر و تفارش منصوبست تحلف علیه مبنی
بر تأویل و خلاصه است چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الایمان و النذور و الکفارات در احادیث باب دوم
که باب النیة فی الیمین است و مراد اینست که قسم بخوری بر آنچه مقتضای آن ملکیت است باعتبار اینکه آن معلوم

اگرچه

اگرچه مقتضای آن معلوم نباشد و در حکم معلوم باشد لاجرم یمین لا یمینی است و مراد اینست که قاضی اکتفا بآن میکند
ملک مرفوع و اسم صار است من قبله بکسر قاف و فتح باء یک نقطه خبر صار است یعنی پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که آیا پس حلال میشود خریدن از او آن مرد گفت که آری پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پس شاید که
آن ملک غیر او باشد پس از کجا جایز شد برای تو اینکه خریداری کنی آن را و گردد ملک برای تو بعد از آن گویی در
مجلس قاضی بعد از ملک شدن و دعوی دیگر آن را که آن ملک منست و سوگند خوری بر سر آن و در مجلس
قاضی کند و انشود اینکه نسبت دهی آن را بسوی کسی که گردیده مالک شدن آن از جانب او بسوی تو بعد از آن گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که اگر جایز نمیشود این گواهی بملکیت برای متصرف مالکانه بر پا نمیشد برای مسلمانان
بازاری مراد اینست که بنا بر آن هر کس که چیزی خریداری نماید و دیگری دعوی آن نماید می باید که متصرف سوگند
نخورد و آن را تسلیم مدعی نماید بعد از آنکه سوگند بر مدعی و این باعث اختلال نظام خرید و فروخت است و ایضا
لازم می آید که گواهی دادن بملکیت ممکن نباشد چه [illegible] مستندی ندارد سوای تصرف مالکانه و خریدن از
متصرف مالکانه [illegible] ابو بکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب مثل غلط آن مرد کرده اند و قضیه فدک که در تصرف فاطمه علیها السلام
بود و چون غصب اراده کردند باینکه ملک رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و میراث نگذاشته و ابو بکر و عمر گفته اند که بینه بر تصرف
و این از جمله مطاعن ابو بکر و عمر است نزد شیعه امامیه تا روز قیامت چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم آخر
ابواب دوم صل عن ابن ابی عمیر عن معویة بن وهب قال قلت له ان ابن ابی لیلی یسألنی الشهادة
علی هذه الدار مات فلان و ترکها میراثا و انه لیس له وارث غیر الذی شهدنا له فقال اشهد
بما هو علمک قلت ان ابن ابی لیلی یحلفنا الغموس قال احلف انما هو علی علمک شرح و در نسخ علی هذه
الدار است و ظاهر علی ان هذه الدار است موافق تهذیب در باب البینات و ما موافق ظاهر شرح میکنیم پس الدار [illegible]
مجرورست شهدنا بتشدید شین [illegible] و معنی [illegible] ضمیر له راجع بالذی است و ظرف مفعول دوم شهدنا است
و مراد اینست که [illegible] میدانیم که این [illegible] تصرف مالکانه آنکس بوده [illegible] بعد از وفات مورث او و ابن ابی لیلی
اکتفا بآن شهادت نمیکند و تکلیف شهادت میکند [illegible] بر آن زائد جایز است [illegible] باهو
علمک برای کسیبیت است مثل باء در آیت سوره یوسف و ما شهدنا الا بما علمنا و ما کنا للغیب حافظین و در تهذیب
بما هو علی علمک است و [illegible] بعضی اشهد است و علی بیانیه است و [illegible] تحلفنا از باب تفعیل است
الغموس بفتح غین با نقطه و ضم میم و سکون واو و سین بی نقطه فرو برنده در آتش جهنم و مراد اینجا سوگند بر کذب [illegible]
بجهت اینکه اگر دروغ باشد فرو میبرد صاحبش را در آتش جهنم علی بیانیه است پس برای کسیبیت است و این مبنی
بر تأویل و خلاصه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر از معویة بن وهب

بفتح واو و سکون فا و فتح ها که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که گفتم امام را که بدرستی که
ابن ابی لیلی طلب میکند از من گواهی را اینکه این سرا میراث فلان و واگذاشت آنرا برحالی که میراث است در میان ایشان است
و گرفته است او را وارثی غیر کسی که دیدیم آن سرا را در تصرف مالکانه ایشان پس امام گفت که گواهی ده بر آنچه ابن ابی لیلی
میطلبد از تو گواهی بر آن بسبب آنچه ترا معلوم است که تصرف مالکانه ایشان در آن سرا است گفتم که بدرستی که ابن ابی لیلی
سوگند میفرماید ما را سوگند خوردن پس گفت که سوگند بخور جز این نیست که آن بنا بر معلوم است مراد اینست که دست تصرف
مالکانه قویست و منشأ شهادت بر ملکیت میشود پس اگر کسی دعوی کند که آنچه در تصرف میت بوده مال منست یا من
شریکم و این میراث میت نیست بر او است اثبات مدعای خود ببینه موافق آنچه گذشته در شرح سابق سیوم اصل عن
عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ يَكُونُ لِلرَّجُلِ مِنْ إِخْوَانِي عِنْدِي
شَهَادَةٌ وَلَيْسَ كُلُّهَا تُجِيزُهَا الْقُضَاةُ عِنْدَنَا قَالَ فَإِذَا عَلِمْتَ أَنَّهَا حَقٌّ فَصَحِّحْهَا بِكُلِّ وَجْهٍ
حَتَّى يَصِحَّ لَهُ حَقُّهُ شرح شهادت عبارتست از شهادت بر تصرف مالکانه آن برادر مومن در چیزی و ضمیر لیس
راجع بشهادت است و تذکیر باعتبار اینست که مصدر است و تذکیر و تانیث در ضمیر راجع بآن جایز است کلها بضم کاف
و تشدید لام و ضمیر مونث مرفوع و اسم لیس است جمله تجیزها خبر لیس است و تانیث ضمیر باعتبار مضاف الیه کل است
و مراد بکل کل افراد اوست و راجع میشود بمعنی محض و مقصود اینست که قاضیان مخالفان گذرا نمیکنند محض شهادت
تصرف مالکانه را بلکه گذرا میکنند مجموع مرکب از شهادت تصرف مالکانه و شهادت بملکیت را صححها بصیغه امر از تفعیل است
و ضمیر منصوب راجع بشهادت تصرف مالکانه است و تصحیح آن عبارتست از ضم شهادت بملکیت بآن تا قاضیانی که
پیروان ابوبکر و عمرند در قضیه فدک امضا کنند آنرا یعنی روایت است از عثمان بن عیسی از بعض یارانش از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفتم که میباشد برای مردی از برادران مومن من نزد من شهادتی و نیست همگی آن که گذرانند
آنرا قاضیان مخالفان نزد ما امام گفت که چون دانی اینرا که آن شهادت تصرف حق است پس صحیح یا استقامت بخشا
کن آنرا بهر راهی که دانی که بآن امضا میکنند تا کامل شود برای آن برادر مومن حق او چهارم اصل عن معاویة
بْنِ وَهْبٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَكُونُ فِي دَارِهِ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ
يَدَعُ فِيهَا عِيَالَهُ ثُمَّ يَأْتِينَا هَلَاكُهُ وَنَحْنُ لَا نَدْرِي مَا أَحْدَثَ فِي دَارِهِ وَلَا نَدْرِي مَا حَدَثَ لَهُ مِنَ
الْوَلَدِ إِلَّا أَنَّا لَا نَعْلَمُ أَنَّهُ أَحْدَثَ فِي دَارِهِ شَيْئاً وَلَا حَدَثَ لَهُ وَلَدٌ وَلَا تُقْسَمُ هَذِهِ الدَّارُ بَيْنَ
وَرَثَتِهِ الَّذِينَ تَرَكَ فِي الدَّارِ حَتَّى يَشْهَدَ شَاهِدَا عَدْلٍ عَلَى أَنَّ هَذِهِ الدَّارَ دَارُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مَاتَ
وَتَرَكَهَا مِيرَاثاً بَيْنَ فُلَانٍ وَفُلَانٍ أَوْ نَشْهَدُ عَلَى هَذَا قَالَ نَعَمْ شرح نشهد بصیغه مضارع مجهول باب ...
و مقصود اینست که قاضیان مخالفان منع میکنند وارثان را از قسمت آن سرا بسبب احتمال فروختن صاحبش آنرا

و احتمال فرزند

و احتمال فرزندی دیگر پس محض شهادت تصرف مالکانه را امضا نمیکنند بنا بر پیروی حکم ابوبکر و عمر در قضیه فدک
او نشهد بهمزه استفهام و واو عطف است یعنی روایت است از معاویة بن وهب گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که مرد میباشد در سرای خود متصرف مالکانه بعد از آن غائب میشود از آن در سی سال و وا میگذارد در آن اهل و عیال خود را
بعد از آن می آید نزد ما خبر موت او و ما نمیدانیم که چه چیز احداث کرد در سرای خود آیا فروخت یا بخشید
یا نه و آنها که یا نه و نمیدانیم که چه چیز حادث شد برای او از جمله فرزند مگر اینکه نمیدانیم ما اینرا که او احداث کرده
در سرای خود چیزی را و نه اینرا که حادث شده برای او فرزندی و بخش کرده نمیشود این سرا میان وارثان او
که وا گذاشت ایشان را در آن سرا تا آنکه گواهی دهند دو گواه عادل باینکه این سرا سرای فلان بن فلانست
نفروخته و نبخشیده مرده و واگذاشته آنرا برحالی که میراث است میان فلان و فلان و فرزندی دیگر ندارد آیا
و گواهی میدهیم ما بر این ملکیت و انحصار ورثه چنانچه گواهی میدهیم بتصرف مالکانه و موت امام گفت که
آری پنجم اصل قُلْتُ الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْعَبْدُ وَالْأَمَةُ فَيَقُولُ أَبَقَ غُلَامِي أَوْ أَبَقَتْ أَمَتِي فَيُؤْخَذُ
فِي الْبَلَدِ فَيُكَلِّفُهُ الْقَاضِي الْبَيِّنَةَ أَنَّ هَذَا غُلَامُ فُلَانٍ لَمْ يَبِعْهُ وَلَمْ يَهَبْهُ فَنَشْهَدُ
عَلَى هَذَا إِذَا كُلِّفْنَاهُ وَنَحْنُ لَمْ نَعْلَمْ أَحْدَثَ شَيْئاً قَالَ فَكُلَّمَا غَابَ مِنْ يَدِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ
غُلَامُهُ أَوْ أَمَتُهُ أَوْ غَابَ عَنْكَ لَمْ تَشْهَدْ عَلَيْهِ شرح ابق بباء و قاف بصیغه ماضی غائب معلوم
باب ضرب و علم است کلما بضم کاف و تشدید بکاف مفتوحه از کلمات شرط است او از شک راویست در آنکه
سابق ذکر کرد یکلما غاب یا شک گفت و حاصل هر دو یکیست و مراد اینست که در این صورت آنچه تصرف مالکانه
در آن غلام و کنیز نداد بلکه دیگری متصرف در ایشانست یا خود ایشان متصرف در خود ایشان بدعوی فروختن
بدیگری و آزاد کردن آن دیگر ایشان را پس گواهی بملکیت مال نمیتوان داد یعنی گفتم که مرد میباشد در تصرف
مالکانه او غلام و کنیز پس میگوید که گریخت غلام من و گریخت کنیز من پس یافته میشود غلام مثلا در شهر پس
تکلیف میکند آنمرد را قاضی بدلیل بر اینکه این غلام فلانست نفروخته و نبخشیده آیا پس گواهی دهیم بر این چون
تکلیف کرده شویم بآن برحالی که ما نمیدانیم که احداث کرده چیزی را از فروختن و بخشیدن امام گفت که پس هر وقت
که غائب شود از دست تصرف مرد مسلمان غلامش یا کنیزش یا امام گفت که هر وقت که غائب شود از تو چیزی یا بمعنی
که ندانی آنرا پس گواهی مده بر آن باب دهم اصل باب فی الشهادة لاهل الدین شرح این بابیست در بیان گواهی
دادن مومن برای موافقان در دین حق و در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ الْحَقُّ فَيَجْحَدُهُ حَقَّهُ
وَيَحْلِفُ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَلَيْسَ لِصَاحِبِ الْحَقِّ عَلَى حَقِّهِ بَيِّنَةٌ يَجُوزُ لَنَا إِحْيَاءُ حَقِّهِ

بشهادات الزّور اذا خشی ذهابه فقال لا یجوز ذلک لعلّة التدلیس شرح ذکر این حدیث تحت عنوان این باب
مشعر است باینکه مراد برجل اول مؤمن است و مراد برجل دوم مخالف است و یجوز بتقدیر استفهام است و منشأ این سؤال
احتمال الحاق مؤمن است بمخالف است متعرف مالکانه و غیر متعرف که مذکور شد در باب سابق اینکه مصحح شهادت
باشد باعتبار اینکه با تصرف مالکانه قرینه ملکیت است ایمان مدعی و کفر مدعی علیه قرینه صدق دعوی است
خشی بصیغه مجهول باب علم است و این مبنی بر این است که ظن صدق دعوی بهم رسیده و التدلیس بدال بی نقطه و لام
و سین بی نقطه پوشانیدن عیب با وجود علم بآن عیب مقصود این است که این الحاق نیز جایز نیست زیرا که شهادت
بملکیت مستندی ندارد سوای تصرف مالکانه و اگر آن مستند نشود شهادت ملکیت باطل میشود بالکلیه بخلاف
شهادت بثبوت حق در صورت ایمان مدعی و کفر مدعی علیه یعنی روایت است از یونس بن عبد الرحمن از بعض اصحابنا
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مرد مؤمن که حقی باشد او را بر مرد مخالف حق بطلان پس منکر
میشود او را حقش و سوگند میخورد برای اینکه شان نیست که نیست برای مؤمن بر او چیزی و نیست برای صاحب
حق در حقش گواهی آیا جایز است برای ما زنده کردن حق او بگواهیهای ما دانسته چون ترسیده میشود رفتن آن
حق پس امام گفت که جایز نیست آن زنده کردن بسبب تدلیس دوم اصل عن محمّد بن القاسم بن الفضیل
عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته فقلت له رجل من موالیک علیه دین لرجل مخالف یرید ان یعسره
ویحبسه وقد علم انّه لیس عنده ولا یقدر علیه ولیس لغریمه بیّنة هل یجوز له ان یحلف
له لیدفعه عن نفسه حتّی یبسّر الله له وان کان علیه الشهود من موالیک قد عرفوا انّه
لا یقدر هل یجوز ان یشهدوا علیه قال لا یجوز ان یشهدوا علیه ولا ینوی ظلمه شرح ذکر این
حدیث در تحت عنوان این باب مبنی بر این است که انکار شهادت خود بر مؤمن راجع میشود بشهادت بعدم شهادت
بر مؤمن برای مؤمن یعسره بعین بی نقطه و سین بی نقطه و را بی نقطه از باب علم و نصر و ضرب یا باب افعال است یحبسه از باب
ضرب است علم بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و ضمیر انّه و ضمیر مستتر در لیس راجع بمدین است عنده خبر لیس است
و مراد این است که مفلس است غریم اینجا عبارت از صاحب حق و آن شرطیه است و این سؤالی دیگر است و لا ینوی
بنون و فا و همزه بصیغه نفی یا نهی مضارع غایب معلوم از باب افعال است و ضمیر مستتر راجع برجل اول است الانواء برپای
داشتن چیزی را که برپای داشتن آن متضمن مشقت عظیم باشد صاحب قاموس گفته که ناء ناء ونوءاً نهض بجهد
ومشقة ظلمه منصوب است و ضمیر راجع برجل دوم است و این جواب سؤال اول است پس نشر بعکس ترتیب لف است یعنی
روایت است از محمد بن قاسم بن فضیل از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را در سؤال اول گفتم امام را که مردی از پیروان تو
براو است دینی برای مردی مخالف میخواهد آنکه تنگ گیرد او را و در زندان کند او را و بتحقیق دانسته است این را که قدری نیست نزد او

وقدرت ندارد او بر تحصیل آن و نیست برای قرضخواه او دلیلی آیا جایز میشود برای مرد اول اینکه سوگند خورد برای
مرد دوم برای اینکه دفع کند ظلم او را از خودش تا وقتی که آسان کند الله برای او دین دوم و اگر باشند بر مرد اول برآن
گواهانی از جمله پیروان تو که بتحقیق دانسته اند این را که او قادر نیست آیا جایز میشود اینکه گواهی دهند بر مرد اول اگر مدعی طلب
گواهی از ایشان کند امام گفت در جواب سؤال دوم که جایز نیست که گواهی دهند بر مرد اول یعنی که اگر مرد دوم طلب
گواهی ایشان کند منکر گواهی خود شان میشوند گفت در جواب سؤال اول که مرد اول برپای نمیدارد ظلم مرد دوم را
یعنی که سوگند میخورد برای دفع ظلم او بطریق تأویل در خاطر چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الایمان و النذور
والکفارات در احادیث باب یازدهم که بالنیّة فی الیمین است و بنا بر این منافات نیست میان این حدیث و حدیث
چهارم باب اول کتاب الایمان والنذور والکفارات و نیز با احادیث باب دوازدهم آن کتاب باب یازدهم اصل
شهادة الصبیان شرح این باب بیان گواهی با لغانست در این باب نقل حکایتی برای تقیه و نقل بعض احادیث
این باب و پنج حدیث است نقل حکایت اصل علیّ بن ابراهیم عن محمّد بن عیسی عن یونس عن ابی ایّوب
الخزّاز قال سألت اسمعیل بن جعفر متی تجوز شهادة الغلام فقال اذا بلغ عشر سنین قال قلت و
یجوز امره قال فقال انّ رسول الله صلّی الله علیه وآله دخل بعائشة وهی بنت عشر سنین
ولیس یدخل بالجاریة حتّی تکون امرأة فاذا کان للغلام عشر سنین جاز امره وجازت
شهادته شرح خزّاز بفتح خا با نقطه و تشدید زا با نقطه اولست یجوز اول بصیغه مضارع غائب یا غائبه باب
نصر است عشر سنین عبارت از ده سال قمری تمام است و یجوز دوم بصیغه غایب است و بتقدیر استفهام است امره
دو جا بفتح همزه و سکون میم و را بی نقطه و ضمیر راجع بغلام است حاصل سؤال اول این است که شهادت غلام در جایی که مقبول
باشد کم قبل است در چه سن میباشد و حاصل سؤال دوم این است که امر غلام در جایی که معتبر باشد در چه سن میباشد
و بیان معتبر بودن بعض تصرفات بعض غلام دون بعض گذشت در کتاب الوصایا در احادیث باب وصیة
الغلام تا آخر که باب بیستم است و در کتاب الحدود در حدیث اول باب حدّ الغلام تا آخر که باب بیستم است واو در
ولیس حالیه است و ضمیر مستتر راجع برسول الله است یدخل بصیغه مضارع غائب معلوم از باب نصر است و ضمیر مستتر
راجع برسول الله است حتّی برای استثنا و برای انتها میتواند بود امرأة بکسر همزه و سکون میم و فتح را و همزه منصوب است
و عبارتست از جاریه که صاحب عقل و تمیز باشد و حاصل جواب این است که اسمعیل بفعل رسول الله این است که دختر در نه سالگی
بالغ میشود و جایز است دخول باو ولیکن عادت رسول الله این بود که تا ده سال تمام نمیشد دخول نمیکرد برای اینکه ده سال
تمام سن عقل و تمیز است خواه در جاریه و خواه در غلام یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از
ابو ایوب خزّاز گفت که پرسیدم اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام را که کی گذرانیده میشود گواهی پسر تا نقل پس گفت

چون رسید به ده سال قمری تمام راوی گفت که گفتم که آیا گذرانیده میشود فی الجمله کار پسری که رسید به ده سال تمام راوی
گفت که پس اسمعیل گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله دخول کرد بعایشه برحالی که او دختر ده ساله بود
برحالی که نیست رسول الله که دخول کند بدختر مگر آنکه شود زن بمعنی که صاحب عقل و تمیز شود پس چون باشد
برای پسر ده سال گذرانیده میشود کار او فی الجمله و گذرانیده میشود گواهی او فی الجمله اول اصل عن جمیل قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام تجوز شهادة الصبیان قال نعم فی القتل یؤخذ باول کلامه و لا یؤخذ بالثانی منه
شرح ظاهر این است که مراد بشهادت صبیان گواهی ایشان بر جنایت بر یکدیگر در بازیگاه باشد موافق احتمالی که گذشت
در کتاب الدیات در شرح حدیث ششم باب الجماعة یجتمعون علی قتل واحد که باب هشتم است یعنی روایت است از جمیل
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا گذرانیده میشود گواهی کودکان فی الجمله گفت که آری در کشتن کودکی کودک دیگر را
در بازیگاه و میان این آنکه عمل کرده میشود باول سخن کودک پیش از رفتن بخانه و دیدن مادر و پدر و مانند ایشان و
عمل کرده نمیشود بدوم از جمله سخن کودک که بعد از دیدن مردمان و احتمال تعلیم است دوم اصل عن محمد بن حمران قال
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن شهادة الصبی قال فقال لا الا فی القتل یؤخذ باول کلامه و لا
یؤخذ بالثانی شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام
قال فی الصبی یشهد علی الشهادة قال ان عقله حین یدرک انه حق جازت شهادته شرح
یشهد بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعالست شهادة بمعنی اقرار کسی بر خود است یدرک بصیغه معلوم باب افعالست
انه بفتح همزه بدل اشتمال ضمیر منصوب در عقله است یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
گفت در کودکی که گواه کرده میشود بر اقرار گفت که اگر دریافت آن را در وقتی که بالغ میشود اینکه آن حق است بمعنی که گویا
که شکی در آن بهم نرسید گذرانیده میشود گواهی دادن او چهارم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال امیر المؤمنین علیه السلام ان شهادة الصبیان اذا اشهدوهم و هم صغار جازت اذا کبروا
ما لم ینسوها شرح کبروا از باب حسن است لم ینسوا بفتح سین از باب علم است ما مصدریه است و مصدر نایب
ظرف زمانست یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که بدرستی
که گواهی کودکان چون گواه گیرند ایشان را برحالی که ایشان کوچک باشند گذرانیده میشود چون بزرگ شوند چند آنکه فراموش
کرده باشند آن را پنجم اصل عن جمیل قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الصبی هل تجوز شهادته فی القتل
قال یؤخذ باول کلامه و لا یؤخذ بالثانی منه شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب دوازدهم
اصل باب شهادة الممالیک شرح این باب بیان گواهی مملوکانست و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن
عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا باس

بشهادة

بشهادة المملوک اذا کان عدلا شرح مضمون این گذشت در حدیث پنجم باب بیست و هشتم که باب شهادة الواحد و یمین
المدعی است دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام فی شهادة المملوک قال اذا کان عدلا
فهو جائز الشهادة ان اول من رد شهادة المملوک عمر بن الخطاب و ذلک انه تقدم الیه
مملوک فی شهادة فقال ان اقمت الشهادة تخوفت علی نفسی و ان کتمتها اثمت بربی فقال هات شهادتک
اما انا لا نجیز شهادة مملوک بعدک شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام در گواهی غلام گفت
که چون باشد عادل پس گذرانیده گواهی است بدرستی که اول کسی که رد کرد گواهی غلام را پسر خطاب بود و آن این است
که آمد بسوی او غلامی برای شهادتی پس غلام گفت که اگر اقامت کنم شهادت را بغایت میترسم بر خود از آزار تو
که تو بی‌نسبت دارد که گواهی دهی و اگر پوشانم شهادت را گناه کار میشوم بصاحب کل اختیار خود پس پسر
خطاب گفت که بیار شهادت را آگاه باش بدرستی که ما گذرانیده نمیکنیم شهادت غلامی را بعد از تو مرادش این است که
شهادت ترا گذرانیده میکنیم چون این سخن گفتی و بعد از آن از غلامی دیگر گذرانیده نمیکنیم سیوم اصل عن برید عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سالته عن المملوک تجوز شهادته قال نعم ان اول من رد شهادة
المملوک لفلان شرح این ظاهر است از شرح سابق باب سیزدهم اصل باب ما یجوز من شهادة النساء و ما لا یجوز
شرح این باب بیان چیزیست که گذرانیده میشود از جمله گواهی زنان و چیزی که گذرانیده نمیشود و از جمله آن و در این باب سیزده
حدیث است اول اصل عن جمیل بن دراج و محمد بن حمران عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلنا اتجوز شهادة
النساء فی الحدود فقال فی القتل وحده ان علیا صلوات الله علیه کان یقول لا یبطل دم امرئ مسلم
شرح مراد بشهادة النساء شهادت زنان بی انضمام مرد است بقرینه آنچه می آید در مثال حدیث سیوم این باب
که با انضمام مرد در حد زنا مقبولست مراد بقتل حد قتل است یعنی روایت است از جمیل بن دراج و محمد بن حمران بضم حاء
بی نقطه و سکون میم و راء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام هر کدام گفت که گفتیم که آیا گذرانیده میشود گواهی دادن زنان
در حدود مثل حد سرقه و حد قذف و حد قتل پس امام گفت که گذرانیده میشود در قتل تنهائی آن بدرستی که علی صلوات الله علیه
بود که میگفت که باطل نمیشود خون مردی مسلمان دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل
عن شهادة النساء فی النکاح فقال تجوز اذا کان معهن رجل و کان علی علیه السلام یقول لا
اجیزها فی الطلاق قلت تجوز شهادة النساء مع الرجل فی الدین قال نعم شرح روایت است از حلبی از امام جعفر
صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از گواهی زنان در نکاح پس امام گفت که گذرانیده میشود چون باشد با ایشان مردی
و بود علی علیه السلام که میگفت که گذرانیده نمیکنم گواهی زنان را در طلاق گفتم که آیا گذرانیده میشود گواهی زنان با مرد در دین
بفتح دال امام گفت که آری اصل و سالته عن شهادة القابلة فی الولادة قال تجوز شهادة الواحدة و قال

قلت

تجوز شهادة النساء في المنفوس والعذرة وحدّثني من سمعه يحدّث ان اباه اخبره ان رسول الله
صلّى الله عليه وآله اجاز شهادة النساء في الدين مع يمين الطالب يحلف بالله ان حقّه لحقّ
شرح الولادة بکسر واو مصدر باب ضرب زاییدن و مراد اینجا زنده زاییدن و مرده زاییدن است و گذرانیدن گواهی یک
ماما چه در زنده زاییدن باعتبار ربع میراث است چنانچه در حدیث دوازدهم این باب است المنفوس بفتح نون و فاء و سین
منقطه مولود و مراد اینجا زنده و مرده کی مولود است عذره بضم عین منقطه و سکون ذال با نقطه و راء منقطه است ذکر منفوس
و عذره و امثال اینها در حدیث بعنوان مثالست پس منافات ندارد با قبول شهادت زنان تنهایی در قتل چنانچه گذشت
در حدیث سابق و در وصیت بتفصیلی که می آید در حدیث دهم این باب و میتواند بود که مقصود حصر باشد برای
بیان اینکه موضع قبول شهادت زنان و عدم قبول شهادت مردان منحصر است در منفوس و عذره و مثال آنها
که مرد را جایز نیست نگاه کردن در آن پس نگاه مردان باعث فسق ایشان و منافی قبول شهادت ایشان
میشود و حدّثني کلام حلبی است از راوی سیوم که بر حمزه است چنانچه گذشت در شرح حدیث هفتم باب هشتم
که باب شهادة الوالد والولد ... المظالم است یعنی و پرسیدم امام را از گواهی ماما چه در زاییدن زنی طفلی را چون
کسی منکر باشد آن زاییدن را امام گفت که گذرانیده میشود گواهی یک ماما چه و امام گفت که گذرانیده میشود گواهی زنان
در مولود و در بکارت و خبر داد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام خبر رسید او را اینکه پدرش خبر داد او را
اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گذرانید شهادت زنان را در دین بفتح دال با سوگند مدعی سوگند میخورد که بخدا
قسم که هر آینه حق من ... حق است در نفس الامر سیوم حل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام
قال سألته عن شهادة النساء في الرجم فقال اذا كان ثلثة رجال وامرأتان واذا كان
رجلان واربع نسوة لم تجز في الرجم شرح معلوم لم تجز في الرجم نیست که شهادت دو مرد و چهار زن در جلد
یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از گواهی زنان در سنگسار کردن یعنی
زنای محصن که باعث سنگسار کردنست پس امام گفت که گذرانیده میشود چون باشند سه مرد و دو زن و چون باشند
دو مرد و چهار زن گذرانیده نمیشود آن گواهی در سنگسار کردن چه جای یکمرد و شش زن و چه جای هشت زن چهارم حل
عن ابي بصير قال سألته عن شهادة النساء فقال تجوز شهادة النساء وحدهنّ على ما لا يستطيع الرجال
ينظرون اليه وتجوز شهادة النساء في النكاح اذا كان معهنّ رجل ولا تجوز في الطلاق ولا في الدم
غير انها تجوز شهادتها في الزنا اذا كان ثلثة رجال وامرأتان ولا تجوز شهادة رجلين واربع نسوة
شرح ولا في الدم اینجا و در حدیث آینده و در حدیث یازدهم و نظیرش در حدیث نهم این باب منافی میشاید با حدیث
اول این باب و رفع منافات ممکن است بحمل دم در این احادیث بر جراحتی که غیر قتل باشد و شیخ طوسی در تهذیب

کتاب

در کتاب القضایا والاحکام در باب البینات و در استبصار در کتاب الشهادات در باب ما یجوز شهادة النساء
فیه و ما لا یجوز دو احتمال دیگر در وجه جمع گفته والله اعلم در تهذیب و استبصار شهادتین بجای شهادتهاست و چون
نساء اسم جمع امرأة است نه کیرو ... تانیث و افراد و جمع در ضمیر آن جایز است یعنی روایت است از ابوبصیر که راوی امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از گواهی زنان پس امام گفت که گذرانیده میشود گواهی زنان
تنهایی ایشان در آنچه نمیتوانند مردان که نگاه کنند سوی آن و گذرانیده میشود گواهی زنان در نکاح چون باشد با ایشان
مردی و گذرانیده نمیشود آن شهادت در طلاق و نه در جراحت سوای اینکه حال نیست که گذرانیده میشود شهادت زنان در زنا
چون باشند سه مرد و دو زن و گذرانیده نمیشود شهادت دو مرد و چهار زن مراد که دانسته شد از رجم است چنانچه بیان
میشود در شرح حدیث یازدهم این باب پنجم حل عن محمد بن الفضيل قال سألت ابا الحسن الرضا عليه السلام قال
قلت له تجوز شهادة النساء في نكاح او طلاق او في رجم قال تجوز شهادة النساء فيما لا تستطيع الرجال
ان ينظروا اليه وليس معهنّ رجل وتجوز شهادتهنّ في النكاح اذا كان معهنّ رجل وتجوز شهادتهنّ في
حدّ الزنا اذا كان ثلثة رجال وامرأتان ولا تجوز شهادة رجلين واربع نسوة في الزنا والرجم ولا تجوز
شهادتهنّ في الطلاق ولا في الدم شرح معلوم في الزنا والرجم نیست که در زنا و جلد که یعنی روایت است از
محمد بن فضیل گفت که پرسیدم ابوالحسن امام رضا علیه السلام را گفت که گفتم امام را که آیا گذرانیده میشود گواهی زنان در نکاح
یا طلاق یا سنگسار کردن امام گفت که گذرانیده میشود گواهی زنان در آنچه نمیتوانند مردان که نگاه کنند سوی آن
در حالی که نباشد با زنان مردی و گذرانیده میشود گواهی زنان در نکاح چون باشد با ایشان مردی و گذرانیده میشود گواهی زنان
حد زنا چون باشند سه مرد و دو زن و گذرانیده میشود گواهی دو مرد و چهار زن در زنا و سنگسار کردن و گذرانیده نمیشود
گواهی زنان در طلاق و نه در جراحت ششم حل عن محمد بن مسلم قال قال لا تجوز شهادة النساء في الهلال
ولا في الطلاق وقال سألته عن النساء تجوز شهادتهنّ قال نعم في العذرة والنفساء
شرح در تهذیب در کتاب القضایا والاحکام در باب البینات و در استبصار در کتاب الشهادات در باب ما یجوز
شهادة النساء فیه و ما لا یجوز و در هر دو بعد از شهادتهنّ است ذکر عذره و نفسا بعنوان مثالست النفسا بضم نون
و فتح فاء و سین منقطه و الف ممدوده و بفتح نون و سکون فاء و فتح فاء نیز که زاییده باشد و مراد اینجا ولادت آن زنست
کودک را یعنی روایت است از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که امام گفت که
گذرانیده نمیشود گواهی زنان در ماه نو و نه در طلاق و محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام را از زنان که آیا گذرانیده میشود
گواهی ایشان گفت که پس امام گفت که آری در بکارت و در زنان زاییده باعتبار زاییدن هفتم حل عن عبد الله
بن بكير عن ابي عبد الله عليه السلام قال تجوز شهادة النساء في العذرة وكل عيب لا يراه الرجل شرح روایت

از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گذرانیده میشود گواهی زنان در بکارت و در عیبی که نمی بیند آنرا مرد
هشتم اصل عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول لا تجوز شهادة النساء
فی رؤیة الهلال و لا تجوز فی الرجم شهادة رجلین و اربع نسوة و یجوز فی ذلک ثلثة رجال
و امراتان و قال تجوز شهادة النساء وحدهن بلا رجال فی کل ما لا یجوز للرجال النظر الیه و تجوز
شهادة القابلة وحدها فی المنفوس شرح روایتست از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم میگفت که گذرانیده نمیشود گواهی زنان در دیدن هلال و گذرانیده نمیشود در سنگسار کردن گواهی دو مرد
و چهار زن و گذرانیده میشود در آن سه مرد و دو زن و امام گفت که گذرانیده میشود گواهی زنان تنهایی ایشان بی مردانی
در هر چه جایز نیست برای مردان نگاه سوی آن و گذرانیده میشود گواهی ماما به تنهایی او در مولود بتفصیلی که
می آید در حدیث دوازدهم این باب نهم اصل عن زرارة قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن شهادة النساء
تجوز فی النکاح قال نعم و لا تجوز فی الطلاق قال و قال علی علیه السلم تجوز شهادة النساء فی
الرجم اذا کان ثلثة رجال و امراتان و اذا کان اربع نسوة و رجلان فلا تجوز فی الرجم قلت
تجوز شهادة النساء مع الرجال فی الدم قال لا شرح روایتست از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم
از گواهی زنان که آیا گذرانیده میشود در نکاح فی الجمله گفت که آری و گذرانیده نمیشود در طلاق امام گفت که و گفت علی علیه السلم
که گذرانیده میشود گواهی زنان در سنگسار کردن چون باشند سه مرد و دو زن و چون باشند چهار زن و دو مرد پس
گذرانیده نمیشود شهادت ایشان در سنگسار کردن گفتم که آیا گذرانیده میشود گواهی زنان با مردان در جراحت امام
گفت که نه دهم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن المراة
یحضرها الموت و لیس عندها الا امراة اتجوز شهادتها ام لا تجوز فقال تجوز شهادة النساء
فی المنفوس و العذرة شرح تجوز شهادة النساء فی المنفوس و العذرة معنی لا تجوز شهادة النساء الا فی المنفوس
و العذره است و در تهذیب کتاب القضایا و الاحکام در باب البینات و در استبصار در کتاب الشهادات در باب ما یجوز
شهادة النساء فیه و ما لا یجوز در مثل این حدیث لا و الا موجود است و مقصود همینست که در صورتی که مردان حاضر
باشند شهادت زنان در وصیت مقبول نیست نه در کل وصیت و نه در بعض آن نه تنهایی و نه با انضمام مرد
تا بر ظاهر آیت سوره مائده که مذکور میشود در احادیث باب نوزدهم بخلاف منفوس و عذره که با وجود حضور مردان
شهادت زنان مقبولست زیرا که مردان نگاه بر آن نمیتوانند کرد و با این دفع منافات میشود میان این حدیث و آنچه
گذشت در کتاب الوصایا در حدیث چهارم و پنجم باب الاشهاد علی الوصیة که باب دوم است که شهادت یک زن در
ربع وصیت مقبول است زیرا که آن در صورتیست که حضور مرد برای شهادت میسر نباشد و شیخ طوسی در تهذیب و

استبصار

و استبصار برای دفع منافات میان آنها این حدیث را توجیه کرده و در استبصار گفته که جایز است آن نحمله علی انه لا تجوز
شهادتها فی جمیع الوصیة بل لا تجوز فی ذلک الا رجلان او رجل و امراتان و لیس فی الخبر انه لا تجوز شهادتها فی
ربع الوصیة بل هو محتمل له و علی هذا الاتفاق بین الاخبار جز آنکه این حصر اضافیست پس این حدیث منافات ندارد
با آنچه گذشت در حدیث اول این باب که شهادة زنان بی انضمام مرد در قتل مقبولست و با آنچه گذشت در حدیث
هشتم این باب که شهادت زنان در هر عیبی که مطلع نمیشوند بر آن مردان مقبولست یعنی روایتست از عبد الرحمن
بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زنی که حاضر میشود او را مرگ در حالی که
نیست نزد او مگر زنی آیا گذرانیده میشود گواهی آن زن در وصیت و مانند آن یا گذرانیده نمیشود پس امام گفت گذرانیده
میشود گواهی زنان در مولود و بکارت مراد اینست که اگر احضار مرد میسر باشد شهادت زن در وصیت
مقبول نیست اصلا یازدهم اصل عن ابراهیم الخارقی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول تجوز
شهادة النساء فیما لا یستطیع الرجال ان ینظروا الیه و یشهدوا علیه و تجوز شهادتهن
فی النکاح و لا تجوز فی الطلاق و لا فی الدم و تجوز فی حد الزنا اذا کان ثلثة رجال و امراتان
و لا تجوز اذا کان رجلان و اربع نسوة و لا تجوز شهادتهن فی الرجم شرح خارقی بخاء با نقطه و الف و ر
با قاف و منسوب بجد قبیله ابراهیم است مراد بحد الزنا اینجا هر یک از جلد و رجم است و لا تجوز شهادتهن فی الرجم
از قبیل عطف تفسیرست و ضمیر شهادتهن راجع با اربع نسوه است که منضم برجلان باشد و مراد اینست که شهادت
اربع نسوه و رجلان در تمام یا نه زدن گذرست موافق مفهوم حدیث سیوم و پنجم این باب و در تهذیب و استبصار
چنین است که و لا تجوز اذا کان رجلان و اربع نسوة فی الرجم یعنی روایتست از ابراهیم خارقی گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که گذرانیده میشود گواهی زنان در آنچه نمیتوانند مردان که نگاه کنند سوی آن
و گواه شوند بر آن و گذرانیده میشود گواهی زنان در نکاح فی الجمله و گذرانیده نمیشود در طلاق و نه در جراحت و گذرانیده میشود
در حد زنا خواه جلد و خواه رجم چون باشند سه مرد و دو زن و گذرانیده نمیشود چون باشند دو مرد و چهار زن
و گذرانیده نمیشود شهادت چهار زن و دو مرد در سنگسار کردن دوازدهم اصل عن عمر بن یزید قال
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل مات و ترک امراته و هی حامل فوضعت بعد موته غلاما
ثم مات الغلام بعد ما وقع الی الارض فشهدت المراة التی قبلتها انه استهل و صاح
حین وقع الی الارض ثم مات قال علی الامام ان یجیز شهادتها فی ربع میراث الغلام شرح
این گذشت در کتاب المواریث در حدیث سیوم باب میراث المستهل که باب چهل و نهم است قبلتها بصیغه معلوم
باب علم است یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که مرد و گذاشت

زنش را بر حالی که او آبستن است پس زایید بعد از مردن شوهر پسر را بعد از آن مرد آن پسر بعد از آنکه افتاد بر زمین پس گواهی داد زنی که ماماچگی کرد آن زن را اینکه او آواز داد و فریاد زد در وقتی که افتاد بر زمین بعد از آن مرد گفت که بر امام است اینکه کذا کند گواهی ماماچه را در ربع میراث آن پسر **سیزدهم حدیث** عن داود بن سرحان عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجیز شهادة النساء فی الغلام صاح ام لم یصح وفی کل شیء لا ینظر الیه الرجال تجوز شهادة النساء **شرح** اجیز بصیغه متکلم مجهول و مضارع متکلم معلوم از باب افعال میتواند بود لم یصح بکسر صاد بی نقطه و سکون حاء بی نقطه از باب ضرب است **یعنی** روایت است از داود بن سرحان از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که کذا کرده شده گواهی زنان در زندگی پسر خواه او فریاد زده باشد یا فریاد نزده باشد و در همه چیزی که نگاه نمیکنند سوی آن مردان کذا میشود گواهی زنان **باب چهاردهم حدیث**

باب الشهادة المرأة لزوجها و الزوج لمرأته شرح این باب در بیان گواهی دادن زن برای شوهرش و گواهی دادن شوهر برای زنش است در این باب دو حدیث است **اول حدیث** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال تجوز شهادة الرجل لامرأته والمرأة لزوجها اذا کان معها غیرها **شرح** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت که کذا میشود گواهی مرد برای زنش و گواهی زن برای شوهرش چون باشد با زن غیر او مراد این است که زن نیکو است بخلاف شوهر که یک گواهست **دوم حدیث** عن عمار بن مروان قال سألت ابا عبد الله علیه السلام او قال سأله بعض اصحابنا عن الرجل یشهد لامرأته قال اذا کان خیرا جازت شهادته لامرأته **شرح** خیرا بتشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره و سکون میتواند بود **یعنی** روایت است از عمار بن مروان گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را یا گفت که پرسید او را بعض یاران ما از مردی که گواهی میدهد برای زنش امام گفت که چون باشد عادل کذا میشود گواهی او برای زنش **باب**

پانزدهم حدیث باب شهادة الوالد للولد و شهادة الولد للوالد و شهادة الاخ لاخیه شرح این باب در بیان گواهی دادن پدر برای فرزند و گواهی دادن فرزند برای پدر و گواهی دادن برادر برای برادر است در این باب چهار حدیث است **اول حدیث** عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن شهادة الولد لوالده والوالد لولده والاخ لاخیه قال فقال تجوز **شرح** روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از گواهی دادن فرزند برای پدرش و پدر برای فرزندش و برادر برای برادرش راوی گفت که پس امام گفت که کذا میشود **دوم حدیث** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن شهادة الولد لوالده والوالد لولده والاخ لاخیه فقال تجوز **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سوم حدیث** عن الحلبی قال قال ابو عبد الله علیه السلام تجوز شهادة الولد لوالده والوالد لولده والاخ لاخیه **شرح** این نیز

ظاهرست

ظاهرست **چهارم حدیث** عن عمار بن مروان قال سألت ابا عبد الله علیه السلام او قال سأله بعض اصحابنا عن الرجل یشهد لابیه او الاب یشهد لابنه او الاخ یشهد لاخیه قال لا بأس بذلك اذا کان خیرا جازت شهادته لابیه والاب لابنه والاخ لاخیه **شرح** روایت است از عمار بن مروان گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را یا گفت که پرسید او را بعض یاران ما از مرد که گواهی میدهد برای پدرش یا پدر که گواهی میدهد برای پسرش یا برادر که گواهی میدهد برای برادرش امام گفت که نیست بد وایی با آن چون باشد عادل کذا میشود گواهی دادن او برای پدرش و گواهی دادن پدر برای پسرش و گواهی دادن برادر برای برادرش **باب شانزدهم حدیث باب شهادة الشریك والاجیر والوصی شرح** این باب در بیان گواهی دادن شریك و مزدور و وصی است در این باب چهار حدیث است **اول حدیث** عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ثلاثة شرکاء شهد اثنان عن واحد قال لا تجوز شهادتهما **شرح** ثلثة مضاف و موصوف میتواند بود شرکاء غیر منصرف است قید به شهادت بعض بتضمین معنی نیابت است برای اشعار با اینکه این شهادت راجع بدعوی میشود و جهت بد اینکه نفع شاهدان در قبول آنست **یعنی** روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از سه شریك که گواهی دادند دو کس ایشان از جانب یکی از ایشان بقصد اثبات دعوی او بر کسی در مال شرکت امام گفت که کذا نمیشود گواهی آن دو شریك **دوم حدیث** عن محمد بن الصلت قال سألت ابا الحسن الرضا صلوات الله علیه عن رفقة کانوا فی طریق فقطع علیهم الطریق فاخذوا اللصوص فشهد بعضهم لبعض قال لا تقبل شهادتهم الا باقرار من اللصوص او شهادة من غیرهم علیهم **شرح** صلت بفتح صاد بی نقطه و سکون لام و تاء دو نقطه در بالاست الرفقة بکسر و فتح و ضم راء بی نقطه و سکون فاء و قاف اسم جمع رفیق همراهان در تجارت و مانند آن و مراد اینجا شرکاست و این باعتبار اینکه حدیث در تحت عنوان این باب مذکور است قطع بصیغه مجهول از باب منع است علیهم نایب فاعلست ضمیر اخذوا راجع بمستقطعان طریق و برفقه میتواند بود و شهادت بعض ایشان برای بعضی در مثل اینست که مشهود له دعوی کند که از تصرف من ده هزار درهم گرفته اند و لصوص منکر باشند بالکلیه یا گویند که نه هزار درهمست الا برای استثنای منقطع است پس مساوات ندارد با قرینه نظیر آنچه گذشت در کتاب الدیات در حدیث هشتم و نهم آخر ابواب **یعنی** روایت است از محمد بن صلت گفت که پرسیدم ابو الحسن امام رضا صلوات الله علیه را از شرکا که بودند در راهی پس راه زده شد بر ایشان پس گرفتند راه زنان را پس گواهی دادند بعض شریکان برای بعضی امام گفت که قبول کرده نمیشود گواهی ایشان یعنی که ثابت نمیشود بگواهی ایشان لیکن ثابت میشود باقرار از جانب راه زنان یا گواهی جماعتی که قبول کرده از جانب غیر شریکان بر راه زنان باشد **سوم حدیث** عن محمد بن الجعفی قال

كتب محمد بن الحسن الى ابي محمد عليه السلام هل تقبل شهادة الوصي للميت بدين له على رجل مع شاهد

آخر عدل فوقّع عليه السلام اذا شهد معه آخر عدل فعلى المدّعي يمين شرح على الملك اشارتست باينكه

شهادت وصی راجع میشود بدعوی پس چون یک شاهد دارد سوگند میباید چنانچه گذشت در احادیث باب هشتم که

باب شهادة الواحد و يمين المدعی است یعنی روایتست که محمد بن یحیی گفت که نوشت سوی امام حسن عسکری علیه السلام محمد بن حسن ع

که آیا قبول کرده میشود گواهی دادن وصی برای میت بدینی برای میت بر مردی با گواهی دیگر که عادلست پس نوشت امام

علیه السلام که چون گواهی دهد با او دیگری که عادلست پس بر مدعی کننده هست سوگند خواه وصی تنها باشد و خواه

با وارث بالغ میت باشد اصل وكتب أيجوز للوصي ان يشهد لوارث الميت صغيرا او كبيرا بحق له

على الميت او على غيره وهو القابض للوارث الصغير وليس للكبير بقابض فوقّع عليه السلام نعم

ينبغي للوصي ان يشهد بالحق ولا يكتم الشهادة شرح بقابض با حرف جرست که زائده است و این اشارتست

باینکه معلومست که شهادت وصی برای کبیر محل تهمت نیست و برای صغیر محل تهمت است لا یکتم منصوب و مرفوع

مجزوم میتواند بود یعنی و نوشت که آیا جایزست برای وصی اینکه گواهی دهد برای وارث میت برحالی که وارث

کوچک باشد یا برحالی که وارث بزرگ باشد بحقی برای او بر میت یا بر غیر میت و وصی قبض کننده است برای

وارث کوچک و نیست برای بزرگ قبض کننده و پس نوشت امام علیه السلام که آری سزاوارست برای وصی

اینکه گواهی دهد بحق و پنهان نکند گواهی را خواه کذا شود و خواه نشود اصل وكتب او تقبل شهادة الوصي على الميت

مع شاهد آخر عدل فوقّع عليه السلام نعم من بعد يمين شرح او تقبل بهمزه استفهام و واو عاطفه بر مقدر

که در جواب مکاتبه دوم بود و مقصود اینست که گواهی وصی بر میت خواه برای وارث صغیر و خواه برای وارث کبیر

خواه برای غیر ایشان کذر است با انضمام شاهد دیگر یا نه و حاصل جواب اینست که کذر است با انضمام قسم مدعی و باینکه

این مبنی بر اینست که در صورت دعوی بر میت فرقی نیست میان دو شاهد و یک شاهد در اینکه با انضمام قسم حق

ثابت میشود زیرا که در صورتی که شهادت وصی برای وارث صغیر باشد شهادت او قبول نیست حقیقة زیرا که او

چون قابض است مدعی و قائم مقام صغیر است چنانچه بیان شد در شرح فقره سابقه و این منافات ندارد با آنچه

می آید در کتاب القضایا و الاحکام در حدیث باب دوازدهم که باب من ادعی علی میت است که در دعوی بر میت بینه

و یمین می باید زیرا که کافی است بینه در شاهد واحد مستقل میشود چون ضمیمه داشته باشد که باعث قبول آن شود یعنی

و نوشت که آیا نیز مقبول میشود گواهی وصی بر میت با شاهدی دیگر که عادلست پس نوشت امام علیه السلام که آری بعد از

سوگندی از جانب مدعی چهارم اصل عن العلاء بن سيابة عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان امير المؤمنين

عليه السلام لا يجيز شهادة الاجير شرح الاجير بفتح همزه و کسر جیم مزدور و مراد اینجا مزدور برای تجارت است بر وجهی که

حق ثابت

حق ثابت شود در تعریف او در آید بقرینه اینکه شهادت مملوک گذراست چنانچه گذشت در حدیث اول باب دوازدهم

که باب شهادة المماليك است یعنی روایتست از علاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده بن سیابه بفتح سین

بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و الف و با یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین علیه السلام که گذرا

نمیکرد گواهی دادن مزدور را در آنچه مزدورست برای آن باب نوزدهم اصل باب ما يرد من الشهود شرح استعمال

رد در ذوی العلم گاهی برای تحقیر میباشد مثل اینجا و گاهی برای تفخیم میباشد مثل و السماء و ما بناها یعنی این باب بیان جمعیست

که رد کرده میشود از جمله گواهان و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان قال قلت لابي

عبد الله عليه السلام ما يرد من الشهود قال فقال الظنين والمتهم قال قلت فالفاسق والخائن

قال ذلك يدخل في الظنين شرح الظنين بفتح ظا بی نقطه و تخفیف نون مکسوره و سکون یا دو نقطه در پایین

کسی که مظنون باشد کذب او در شهادت مطلقا یعنی کوتاهی اعتباری شهادت او بسبب خصوصیت و قضیه

که شهادت در آن داده باشد پس شهادت او در غیر آن قضیه نیز بی اعتبار باشد مثل کسی که مشهور بشهادت زور باشد

یا مجلود باشد در حدی و توبه نکرده باشد المتهم بضم میم و تشدید تای دو نقطه در بالای مفتوحه که اولش منقلب از واوست

و فتح ها کسی که بی اعتباری شهادت او ناشی از خصوص واقعه باشد که شهادت در آن داده مثل اینکه جلب نفعی در آن

داشته باشد یا عداوتی با مشهود علیه داشته باشد یا اینکه آن شهادت مناسب حال او نباشد موافق آنچه می آید

در حدیث ششم آخر ابواب که انت متهم في دعواك و ان كنت صادقا فانت في حد التهمة و گاهی ترک ذکر متهم میشود در مثل

این مقام میشود برای نکته که بیان میشود در شرح حدیث پنجم آخر ابواب مراد بفاسق اینجا عاصی در غیر مالیاتست

مثل زانی و مراد بخائن عاصی در مالیاتست مثل دزد یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق

علیه السلام که چه چیز رد کرده میشود از جمله گواهان راوی گفت که پس امام گفت که مظنون الکذب و تهمت کرده شده راوی

گفت که گفتم که پس فاسق و خائن چگونه است امام گفت که آن داخل میشود در مظنون الکذب دوم اصل عن سليمان

بن خالد قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الذي يرد من الشهود فقال الظنين والخصم قال قلت فالفاسق

والخائن قال فقال كل هذا يدخل في الظنين شرح خصم بفتح خا با نقطه و سکون صاد بی نقطه است یعنی روایتست

از سلیمان بن خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که رد کرده میشود از جمله گواهان پس گفت که مظنون

الکذب و دشمن مشهود علیه که محل تهمت است راوی گفت که گفتم که پس فاسق و خائن چگونه است راوی گفت که پس

امام گفت که جمیع این داخل میشود در مظنون الکذب سیوم اصل عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله عليه السلام

عما يرد من الشهود فقال الظنين والمتهم والخصم قال قلت الفاسق والخائن قال كل

هذا يدخل في الظنين شرح فرق میان متهم و خصم اینست که متهم بمعنی شکوک فیه است بسبب اینکه مشهود له

مشترک
و مانند آنست دشمنی بمعنی شکی که بسبب دشمنی شود و علیه است و که اینجا هر کدام مستعمل میشود در قدر مشترک
چنانچه در دو حدیث سابق بود و باقی ظاهر است چهارم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ وَلَدِ الزِّنَا أَتَجُوزُ شَهَادَتُهُ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجُوزُ فَقَالَ اللَّهُمَّ
لَا تَغْفِرْ ذَنْبَهُ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ شرح این آیت از سورهٔ
زخرف گذشت در کتاب الحجة در باب سیم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام است
و در حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است و
مضمون این حدیث با تتمه گذشت در باب صدم که باب انه لیس شیء من الحق فی ایدی الناس الا ما خرج من عند الائمة
و ان کل شیء لم یخرج من عندهم فهو باطل است یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از
ولد الزنا که آیا گذرانیده میشود گواهی دادن او پس امام گفت که نه پس گفتم که بدرستی که حکم بن عتیبه از جملهٔ فقهای مخالفان
دعوی میکند که آن گذرانیده میشود امام گفت که خداوندا میامرز گناه او را نگفت الله عز و جل برای حکم بن عتیبه در سورهٔ
زخرف که بدرستی که قرآن هر آینه باعث علم است برای تو و برای اهل بیت تو پنجم اصل عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَا أَقْبَلُ شَهَادَةَ فَاسِقٍ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ شرح روایت است از جراح مدائنی
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که قبول نمیکنم گواهی فاسق را مگر بر خودش ششم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ وَلَدِ الزِّنَا شرح روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که گذرانیده نمیشود گواهی دادن فرزند زنا هفتم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ لَا يَقْبَلُ شَهَادَةَ فَحَّاشٍ وَلَا ذِي مَخْزِيَةٍ فِي الدِّينِ شرح الفحاش بفتح فا و تشدید
حای بی نقطه و الف و شین با نقطه مبالغه بمعنی متجاوز از حد در گفتار یاوه گو مثل دشنام دهنده بیجا و مثل هرزه گو
المخزیه بضم میم و سکون خای با نقطه و کسر زای با نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین بصیغهٔ اسم فاعل باب افعال خصلتی
که رسوا کننده باشد و بفتح میم و سکون خا و فتح زا و الف که گاهی بصورت یا نوشته میشود بصیغهٔ اسم مکان
برای کثرت است از باب علم جای رسوائی بسیار مثل زنا و شرب خمر و مثل آفت عظیم در دین فی الدین کنایت از اعتراف است
از مثل دوم یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود که قبول نمیکرد
گواهی بی‌شرم را و نه صاحب خصلت رسوا کننده در دین اسلام را هشتم اصل عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ
سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَوْ أَنَّ أَرْبَعَةً شَهِدُوا عِنْدِي عَلَى رَجُلٍ بِالزِّنَا وَفِيهِمْ وَلَدُ الزِّنَا لَحَدَدْتُهُمْ
جَمِيعاً لِأَنَّهُ لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ وَلَا يَؤُمُّ النَّاسَ شرح یؤم بضم همزه و تشدید میم است الناس منصوب است یعنی
روایت است از عبید بن زراره از پدرش گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که اگر میبود اینکه چهار مرد گواهی دهند

نزد من بر مردی

نزد من بر مردی بزنا بر حال که در ایشان باشد ولد زنا هر آینه حد قذف که هشتاد تازیانه است میزدم ایشان را
همه زیرا که شهادت او گذرانیده نمیشود و نه امامت میکند مردمان را نهم اصل عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَابَةَ
قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ صَاحِبِ النَّرْدِ وَالْأَرْبَعَةَ عَشَرَ وَصَاحِبِ
الشَّاهَيْنِ يَقُولُ لَا وَاللَّهِ وَبَلَى وَاللَّهِ مَاتَ وَاللَّهِ شَاهٌ وَقُتِلَ وَاللَّهِ شَاهٌ وَمَا مَاتَ وَلَا قُتِلَ شرح وما
نرد بفتح نون و سکون را مشهور است و اربعة عشر عبارت از تخته که در آن چهارده گود است هفت در
جانبی و هفت در جانب دیگر پهلوی یکدیگر و آن را منقله بفتح میم و سکون نون و فتح قاف مینامند و در آن گودها سنگریزها
یا مانند آنها میباشد و از گودی بگودی نقل کرده میشود در بازی شاهین بشین با نقطه و الف و فتح ها و سکون یای
دو نقطه در پایین عبارت است از شطرنج که بساط آن هشت در هشت است و در آن دو شاه و بعلاوه هر کدام تقدیر میکنند
مغلوب شدن بعد از بازی کردن با آن یعنی روایت است از علاء بن سیابه گفت که شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که مقبول نمیشود گواهی بازیگر نرد و منقله و بازیگر شطرنج میگوید که نه والله و آری والله
مرد والله شاهی و کشته شد والله شاهی و حال آنکه نمرده شاهی و نکشته شده شاهی دهم اصل وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ سَابِقِ الْحَاجِّ إِنَّهُ قَتَلَ رَاحِلَتَهُ وَأَفْنَى زَادَهُ وَأَتْعَبَ
نَفْسَهُ وَاسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ قُلْتُ فَالْمُكَارِي وَالْجَمَّالُ وَالْمَلَّاحُ قَالَ فَقَالَ وَمَا بَأْسٌ بِهِمْ تُقْبَلُ شَهَادَتُهُمْ
إِذَا كَانُوا صُلَحَاءَ شرح سابق بکسر با یکتقدم است الحاج بحای بی نقطه و تشدید جیم جمع حاجی بتشدید جیم و تشدید یا
قافلهٔ حج گذاران سابق الحاج عبارت است از کسی که تعجیل تمام میکند در رفتن از حاج و خبر ایشان را میآورد قبل بقافله و راه
دو نقطه در پایین بمعنی شتر سواری الراحله براء بی نقطه و کسر حاء بی نقطه و تخفیف لام شتر سواری افنی بفا
و نون بصیغهٔ ماضی باب افعال معلوم و مبالغه است افنا نابود ساختن است که در وقت روانه شدن اکثر توشهٔ خود را
بدیگران میدهد و آنچه با خود برداشته باشد از آن سبب تعجیل اتلاف میکند عبارت است از شیعهٔ غیر ظاهر الفسق
یا شامل غیر متهم نیز هست و احتمال اول انسب است شکی که می‌آید در شرح حدیث پنجم آخر این باب یعنی و باین
سند حدیث سابق روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که قبول نمیشود گواهی پیش رو حاج بدرستی که او
کشته مرکوب خود را و فانی کرده توشهٔ خود را و آزار کرده خودش را و سبک شمرده نماز خود را گفتم که پس چاروادار
و ساربان و کشتی بان چگونه اند راوی گفت که پس امام گفت که نیست باکی با ایشان قبول میشود گواهی ایشان
چون باشند صالحان یازدهم اصل وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُصَلَّى خَلْفَ مَنْ
يَبْتَغِي عَلَى الْأَذَانِ وَالصَّلَاةِ الْأَجْرَ وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَتُهُ شرح لا یصلی بصیغهٔ نفی مضارع غایب مجهول
باب تفعیلست و باب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است خلف بفتح خای با نقطه و سکون لام و فا منصوب است

مبتنی بر اینکه تفعلوه وغیر ابقعلوه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست یعنی واین سند روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که ماذکر ارده میشود پس کسی که طلب میکند باذان و پیشنمازی و وظیفه را مقبول نمیشود گواهی او دوازدهم اصل
عن منیع بن عبد الملك عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لم یکن
یجیز شهادة سائل الحاجة شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث دهم این باب سیزدهم اصل عن
محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال رد رسول الله صلی الله علیه و آله شهادة السائل
الذی یسأل فی کفه قال ابو جعفر صلوات الله علیه لانه لا یؤمن علی الشهادة وذلك لانه ان
اعطی رضی وان منع سخط شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که رد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
گواهی گدایی را که گدایی میکند در دست خود باینمعنی که دست دراز میکند برای گذاشتن چیزی که مطلب او در دست
واین کاشف است از فسق غالبا و باین اعتبار در اصل غلیظ است گفت امام محمد باقر صلوات الله علیه که زیرا که او
مأمون نمیشود بر گواهی و آن برای اینست که اگر داده شود خوشنود میشود و اگر داده نشود خشناک میشود چهاردهم اصل
عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن السائل الذی یسأل فی کفه هل
تقبل شهادته فقال کان ابی علیه السلام لا یقبل شهادته اذا سأل فی کفه شرح روایتست از علی بن جعفر از
برادرش امام موسی علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از گدایی که گدایی میکند در دست خود که آیا قبول کرده میشود گواهی او
پس گفت که بود پدرم علیه السلام که قبول نمیکرد گواهی گدا را چون گدایی کند در دست خود باب پنجم اصل باب
شهادة القاذف والمحدود شرح این باب بیان گواهی دشنام دهنده بزنا و حدزده شده است و درین باب
شش حدیث است اول اصل عن ابی الصباح الکنانی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن القاذف
بعد ما یقام علیه الحد ما توبته قال یکذب نفسه قلت أرأیت ان اکذب نفسه وتاب
أتقبل شهادته قال نعم شرح موافق این گذشت در کتاب الحدود در حدیث هفتم و شانزدهم باب التحدید فی
التعزیر فی جمیع الحدود که باب چهل و ششم است یکذب بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال برای تعریض تجدید برای
یکذب است پس منصوب و مرفوع میتواند بود واین اشارتست بآیت سوره نور که فاذ لم یأتوا بالشهداء فاولئك عند الله هم
الکاذبون یعنی روایتست از ابو الصباح کنانی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از دشنام دهنده بزنا
بعد از آنکه برپای داشته شود بر او حد که چیست توبه او امام گفت اینکه ناحق گوشمرد خودش را گفتم که چیز ده مر اگر
ناحق گوشمرد خودش را و توبه کند آیا قبول میشود گواهی او امام گفت که آری دوم اصل عن القاسم بن سلیمان
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یقذف الرجل فیجلد حدا ثم یتوب ولا یعلم
منه الا خیر أتجوز شهادته قال نعم ما یقال عندکم قلت یقولون توبته فیما بینه وبین الله

ولا تقبل

ولا تقبل شهادته ابدا فقال بئس ما قالوا کان ابی یقول اذا تاب ولم یعلم منه الا خیر جازت
شهادته شرح در سوره نور چنین است والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة
ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئك هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحیم
ولا تقبل شهادته ابدا مبنی بر اینست که استثنا در این آیت مخصوص و اولئك هم الفاسقون باشد بئس ما قالوا
تا آخر مبنی بر اینست که استثنا شامل ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا نیز هست بقرینه اینکه المخصوص جمله اخیره میبود ذکر واصلحوا
لغو میبود پس مراد باصلاح مضمون ولم یعلم منه الا خیر است یعنی روایتست از قاسم بن سلیمان گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که دشنام بزنا میدهد مرد را پس زده میشود حدی بعد از آن توبه میکند و معلوم نمیشود
از او مگر خوب آیا کرده میشود گواهی او امام گفت که آری چه چیز گفته میشود نزد شما گفتم که فقهای مخالفان میگویند
که توبه او میان او و میان الله است و قبول نمیشود گواهی او هرگز پس امام گفت که بد است آنچه گفتند میان
این آنکه بود پدرم که میگفت که چون توبه کند و معلوم نشود از او مگر خوب کرده میشود گواهی او سیوم اصل عن
السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهد عنده رجل
وقد قطعت یده ورجله شهادة فاجاز شهادته وقد کان تاب وعرفت توبته شرح روایتست از
سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه گواهی داد نزد او مردی بر حالی که بتحقیق
بریده شده بود دست او و پای او گواهیی پس کرده کرد گواهی او را و بتحقیق بود که توبه کرده بود و شناخته
شده بود توبه او چهارم اصل وبهذا الاسناد قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لیس یصیب
احد حدا فیقام علیه ثم یتوب الا جازت شهادته شرح وباین سند امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که نیست که برخورد کسی حدی را پس برپا داشته شود آن حد بر او بعد از آن
توبه کند مگر آنکه کرده شد گواهی دادن او پنجم اصل عن یونس عن بعض اصحابه عن احدهما علیهما السلام
قال سألته عن الذی یقذف المحصنات تقبل شهادته بعد الحد اذا تاب قال نعم
قلت وما توبته قال یجیء فیکذب نفسه عند الامام ویقول قد افتریت علی فلانة ویتوب
مما قال شرح افترا عبارتست از گفتن گفتنی اگرچه مطابق واقع باشد مثل آیت سوره نحل لتفتروا علی الله
الکذب و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث دوازدهم باب مجالسة اهل المعاصی که باب صد و
شصت و سیوم است یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن از بعض یارانش از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلام راوی گفت که پرسیدم امام را از کسی که دشنام بزنا میدهد بزنان عفیف مشهوره بزنا که آیا
قبول میشود گواهی او بعد از حد چون توبه کند امام گفت که آری گفتم که چیست توبه او گفت که اینکه اقرار کند پس

ناحق کوشمرد خودش را نزد امام وکوید که تحقیق ناحق کفتم بر فلانه و توبه کند از آنچه کفته ششم حدیث عن ابن سنان
قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المحدود إن تاب تقبل شهادته فقال إذا تاب وتوبته
أن يرجع مما قال ويكذب نفسه عند الإمام وعند المسلمين فإذا فعل فإن على الإمام أن
يقبل شهادته بعد ذلك شرح جمله وتوبته تا المسلمين معترضه است فاذا فعل تمام ارشاد است بسبب
طول فاصله یعنی روایت از عبد الله بن سنان کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حد زده شده
که اگر توبه کند آیا قبول کرده میشود کواهی او پس امام کفت که چون توبه کند و توبه او نیست که برگردد از
آنچه کفته و ناحق کو شمرد خودش را نزد امام و نزد مسلمانان پس کند آن را پس بدرستی که بر امام است اینکه
قبول کند کواهی او را بعد از آن باب نوزدهم حدیث باب شهادة اهل الملل شرح الملل بکسر میم و فتح لام اول
جمع ملت بکسر میم و تشدید لام ادیان منسوخه مثل دین یهود و دین نصاری یعنی این باب بیان کواهی دادن
اهل ادیان منسوخه است در این باب هشت حدیث است اول حدیث عن أبي عبيدة عن أبي عبد الله عليه السلام
قال تجوز شهادة المسلمين على جميع أهل الملل ولا تجوز شهادة أهل الذمة على المسلمين
شرح روایت از ابو عبیده از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کذرانیده میشود کواهی دادن مسلمانان بر جمیع اهل
ادیان منسوخه و کذرانیده نمیشود کواهی دادن اهل ذمه چه جای غیر ایشان از جمله اهل ادیان منسوخه بر مسلمانان
مراد غیر موضع ضرورت است چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده دوم حدیث عن سماعة قال سألت أبا
عبد الله عليه السلام عن شهادة أهل الملة قال فقال لا تجوز إلا على أهل ملتهم فإن لم يوجد
غيرهم جازت شهادتهم على الوصية لأنه لا يصلح ذهاب حق أحد شرح روایت از سماعه کفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کواهی دادن اهل دین منسوخ راوی کفت که پس امام کفت که کذرانیده
نمیشود مکر بر اهل دین ایشان پس اگر یافته نشود غیر ایشان کذرانیده میشود کواهی دادن ایشان بر وصیت زیرا
که خوب نمیشود رفتن حق کسی این اشارت است بآیت سوره مائده که أو آخران من غیرکم و کذشت در کتاب
الوصایا در حدیث اول و دوم و سوم و ششم و هفتم باب دوم که باب الاشهاد علی الوصیة است سیوم حدیث
عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه اليهود والنصارى
إذا شهدوا ثم أسلموا جازت شهادتهم شرح روایت از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که
کفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که جهودان و ترسایان چون کواه شوند بعد از آن مسلمان شوند کذرانیده میشود کواهی
دادن ایشان چون بعد از اسلام باشد چهارم حدیث عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال سألته
عن الصبي والعبد والنصراني يشهدون بشهادة فيسلم النصراني أتجوز شهادته قال نعم شرح

روایت

روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام کفت که پرسیدم امام را از نابالغ و غلام و ترسا
که کواه میشوند بکواهی پس مسلمان میشود آن ترسا آیا کذرانیده میشود کواهی دادن او که بعد از اسلام باشد
امام کفت که آری تتمه حدیث که متعلق بصبی و عبد است اینجا منقول نشده برای اختصار پنجم حدیث عن محمد بن
حمران عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن نصراني أشهد على شهادة ثم أسلم بعد أتجوز شهادته
قال نعم هو على موضع شهادته شرح اشهد بصیغه ماضی غائب مجهول از باب افعال است یعنی وا داشت
که کواهی دادن کسی بر خودش است بعد مبنی بر ضم است و تاکید تراخی مفهوم از ثم است موضع شهادته عبارت
از اسلام که جای کذرانیدن کواهی دادن است اکر مانعی بهم نرسد مانند فسق یعنی که صاحبش ظنین یا متهم نشود چنانچه کذشت در
حدیث اول باب ما یرد من الشهود که باب هفدهم است یعنی روایت از محمد بن حمران بضم حاء بی نقطه و سکون
میم از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که پرسیدم امام را از ترسایی که کواه کرفته شده بر اقراری بعد از آن مسلمان شده
بعد از آن آیا کذرانیده میشود کواهی دادن او امام کفت که آری بیان این آنکه او بر جای کواهی دادنش است ششم حدیث
عن هشام بن الحكم عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل أو آخران من
غيركم قال إذا كان الرجل في أرض غربة لا يوجد فيها مسلم جازت شهادة من
ليس بمسلم على الوصية شرح مضمون این کذشت در کتاب الوصایا در حدیث سوم باب دوم که باب الاشهاد
على الوصية است یعنی روایت از هشام بکسر هاء و تخفیف شین با نقطه ابن حکم بفتح حاء و فتح کاف از امام
جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره مائده که یا دو کس از جمله غیر شما امام کفت که چون باشد مرد در زمین
غربتی که یافت نشود در آن مسلمانی کذرانیده میشود کواهی دادن کسی که نیست مسلمان بر وصیت هفتم حدیث عن ضريس
الكناسي قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن شهادة أهل الملل هل تجوز على رجل من غير
أهل ملتهم فقال لا إلا أن لا يوجد في تلك الحال غيرهم فإن لم يوجد غيرهم جازت شهادتهم
في الوصية لأنه لا يصلح ذهاب حق امرئ مسلم ولا تبطل وصيته شرح روایت از ضریس بضم
ضاد با نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه کناسی بضم کاف و تخفیف نون کفت
که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کواهی دادن اهل ادیان منسوخه که آیا کذرانیده میشود بر مردی از جمله غیر دین ایشان
امام کفت که نه مکر آنکه یافت نشود در آن وقت غیر ایشان پس اگر یافت نشود غیر ایشان کذرانیده میشود کواهی
دادن ایشان در وصیت زیرا که شان چنین است که خوب نمیشود رفتن حق مردی مسلمان و باطل نمیشود وصیت
مرد مسلمان هشتم حدیث عن حمزة بن حمران عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن قول الله عز
وجل ذوا عدل منكم أو آخران من غيركم قال فقال اللذان منكم مسلمان واللذان من غيركم

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ قَالَ فَأَمَّا ذَلِكَ إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ فِي أَرْضِ غُرْبَةٍ فَطَلَبَ رَجُلَيْنِ مُسْلِمَيْنِ
لِيُشْهِدَهُمَا عَلَى وَصِيَّتِهِ فَلَمْ يَجِدْ مُسْلِمَيْنِ فَيُشْهِدُ عَلَى وَصِيَّتِهِ رَجُلَيْنِ ذِمِّيَّيْنِ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
مَرْضِيَّيْنِ عِنْدَ أَصْحَابِهِمَا شرح روایت از حمزة بن حمران از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم
امام را از قول الله عز و جل در سوره مائده که دو صاحب عدالت از جمله شما یا دو کس دیگر از جمله غیر شما از دیگری
گفت که پس امام گفت که آن دو کس از جمله شما اند دو مسلمان اند و آن دو کس که از جمله غیر شما اند از اهل
کتابند امام گفت که پس جز این نیست که آن در وقتی است که مشرف بر موت شود مرد مسلمان در زمین
غربتی پس طلب کند دو مرد مسلمان را برای اینکه گواه گیرد ایشان را بر وصیت خود پس نیابد دو مسلمان
پس گواه میگیرد بر وصیت خود دو مرد ذمی را از جمله اهل کتاب که مرضی باشند نزد یاران ایشان باب بیستم
اصل باب شرح این باب بیعنوان و در بیان شاهد فرع و اختلاف میان او و شاهد اصل است و در
دو حدیث است اول اصل عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ شَهِدَ عَلَى شَهَادَةِ
رَجُلٍ فَجَاءَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَمْ أُشْهِدْهُ فَقَالَ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَعْدَلِهِمَا وَلَوْ كَانَ عَدْلُهُمَا وَاحِداً
لَمْ تَجُزْ شَهَادَتُهُ عَدَالَةٌ فِيهِمَا شرح رجل اول شاهد فرع است و رجل دوم شاهد اصل است لم اشهده از
باب افعال و باب علم میتواند بود و بنا بر اول ضمیر راجع برجل اول است و بنا بر دوم راجع بدین و مانند آنست که ادا بودن
شهادت اعدل آن دو مبنی بر احتمال فراموش کردن شاهد اصل است عدلهما بفتح عین و سکون دال است
واحد معنی یکسانست عداله بفتح عین بی نقطه منصوب و با تشدید لام است و مقصود بیان نیست که این اختلاف
و رد شهادت کلی عدالت هیچکدام آن دو کس را باطل نمیکند یعنی روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق
علیه السلم در مردی که گواهی داد بر گواهی دادن مردی بحقی برای کسی بر دیگری پس آمد آن مرد دوم پس گفت که گواه نکردم
مرد اول را پس امام گفت که روا میشود گواهی عادلتر آن دو مرد باین معنی که اگر شاهد فرع عادلتر باشد بجای یکی تنها
اصل میشود و الا فلا و اگر میبود عدالت ایشان یکسان روا نمیشد گواهی دادن مرد اول در وقت عدالتی در ان دو مرد
دوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ فِي رَجُلٍ شَهِدَ عَلَى شَهَادَةِ رَجُلٍ فَجَاءَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَمْ
أُشْهِدْهُ فَقَالَ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَعْدَلِهِمَا شرح این ظاهر است از شرح سابق باب بیست و یکم اصل باب
شهادة الأعمى والأصم شرح این باب بیان گواهی دادن کور و کر است و در این باب سه حدیث است
اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ شَهَادَةِ الْأَعْمَى فَقَالَ نَعَمْ إِذَا
أَثْبَتَ شرح نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقیت که قائم مقام جمله است و بکسر نون و سکون
عین و فتح میم فعل مدحست اثبت بثاء سه نقطه و با یک نقطه و تاء دو نقطه بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست

الاثبات

٣٩٧

الاثبات بجا آوردن چیزی بمعنی شناختن آن چنانچه باید یعنی روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم
گفت که پرسیدم امام را از گواهی دادن کور که آیا روا میشود پس امام گفت که آری چون بجا آورد دوم اصل
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَعْمَى تَجُوزُ شَهَادَتُهُ قَالَ نَعَمْ إِذَا أَثْبَتَ
شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عَنْ جَمِيلٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَهَادَةِ
الْأَصَمِّ فِي الْقَتْلِ قَالَ يُؤْخَذُ بِأَوَّلِ قَوْلِهِ وَلَا يُؤْخَذُ بِالثَّانِي شرح روایت از جمیل گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از گواهی دادن کر در کشتن امام گفت که عمل کرده میشود باول سخن او و عمل کرده نمیشود
بدوم بنظر این در نسبی گذشت در حدیث دوم باب شهادة الصبيان که باب یازدهم است و بیان شد باب
بیست و دوم اصل باب الرجل يشهد على المرأة ولا ينظر وجهها شرح این باب بیان مردیست که گواه میشود بر زن
و نگاه نمیکند روی او را و در این باب یک حدیث است اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ عِيسَى بْنِ
يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ بِالشَّهَادَةِ عَلَى إِقْرَارِ الْمَرْأَةِ وَلَيْسَتْ بِمُسْفِرَةٍ
إِذَا عُرِفَتْ بِعَيْنِهَا أَوْ حَضَرَ مَنْ يَعْرِفُهَا فَأَمَّا إِنْ لَا تُعْرَفْ بِعَيْنِهَا وَلَا يَحْضُرْ مَنْ يَعْرِفُهَا فَلَا يَجُوزُ
لِلشُّهُودِ أَنْ يَشْهَدُوا عَلَيْهَا وَعَلَى إِقْرَارِهَا دُونَ أَنْ تُسْفِرَ وَيَنْظُرُوا إِلَيْهَا شرح شهادت اینجا بمعنی گواه
شدنست المسفرة بسین بی نقطه و فاء و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال زن بی روپوش عرفت بصیغه غایب
مجهول باب ضرب است یعرفها از باب تفعیل است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر باب
افعال نیست تعرف بصیغه غایبه مجهول باب ضرب است تسفر بصیغه غایبه باب افعالست یعنی روایت از محمد
بن عیسی از برادرش جعفر بن عیسی بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که نیست باکی بگواه شدن بر اقرار زن
بر حالی که نباشد روگشاده چون شناخته شود بشخصها یا حاضر شود کسی که شناسد او را پس اما
وقتی که شناخته نشود بشخصها و حاضر نشود کسی که شناسد او را پس جایز نمیشود برای گواهان اینکه
گواه شوند بر او و بر اقرار او بی آنکه روگشاده شود و نگاه کنند سوی او باب بیست و سیوم اصل باب النوادر
شرح این باب بیان احادیث متفرقه است در این باب دوازده حدیث است اول اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ
بْنِ وَهْبٍ قَالَ كَانَ الْبِلَادُ حَيْثُ يُصَلَّى عَلَى الْجَنَائِزِ سُوقاً عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ يُسَمَّى الْبَطْحَاءَ يُبَاعُ فِيهَا الْحَلِيبُ وَالسَّمْنُ وَالْأَقِطُ وَإِنَّ أَعْرَابِيّاً أَتَى بِفَرَسٍ لَهُ
فَأَوْثَقَهُ فَاشْتَرَاهُ مِنْهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ دَخَلَ لِيَأْتِيَهُ بِالثَّمَنِ فَقَامَ
نَاسٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ فَقَالُوا بِكَمْ بِعْتَ فَرَسَكَ قَالَ بِكَذَا وَكَذَا قَالُوا بِئْسَ مَا بِعْتَ فَرَسُكَ
خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ وَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَرَجَ إِلَيْهِ بِالثَّمَنِ وَافِياً طَيِّباً فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ

ما بعتك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله سبحان الله بلى والله لقد بعتنيه وارتفعت
الاصوات فقال الناس رسول الله يقاول الاعرابي فاجتمع ناس كثير شرح بلاط بفتح با یکنقطه
وتخفیف لام والف وطاء بینقطه موضعیست در مدینه که مسطح است ودرمیان مسجد و بازارست حیث بفتح حاء
بینقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وثاء سه نقطه مبنی بر ضم ومضاف بجمله است وعطف بیان بلاط است
یصلی بصیغه مجهول باب تفعیل است علی الجنائز نایب فاعل است سوق خبر کان است یسمی بصیغه غایب یا غایبه
مجهول باب تفعیل است وجمله صفت سوق است یا خبر دیگر کان است بطحاء بفتح با یکنقطه وسکون طاء بینقطه وحاء
بینقطه والف ممدوده منصوب ومفعول دوم یسمی است الحلیب بفتح حاء بینقطه وکسر لام وسکون یاء دو نقطه
در پایین وبا یکنقطه شیر تازه سمن بفتح سین وسکون میم است الاقط بفتح همزه وکسر وضم قاف وتخفیف
طاء بینقطه وکسر همزه وکسر قاف کشک ... ثقبة بثاء سه نقطه وقاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است
مصدریه است فرس مرفوعست طلبا بمعنی سخنش است ماده دوم مافیه است الف لام الناس برای عهد
رسول الله بتقدیر استفهام توبیخی است ومقصود ایشان زجر زدن پیغمبر بوده برای ایهام کذب رسول الله
صلی الله علیه وآله یعنی روایت است از معویة بن وهب گفت که بود بلاط جایی که نماز گزارده میشود بر اموات
بازاری در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله که نامیده میشد بطحاء فروخته میشد در آن شیر وروغن وکشک
ودرستی که مردی از صحرانشینی آورد اسبی از خود را پس بست آنرا برای فروختن پس خرید آنرا از او رسول الله
صلی الله علیه وآله بعد از آن داخل خانه شد برای اینکه آورد نزد او بهارا پس برخاستند مردمانی از
منافقان پس گفتند که بچند فروختی اسب را گفت که بچنین وچنین گفتند که بدرستی فروخت تو اسب
بهتر است از آن ودرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بیرون آمد سوی او با بها برحالی که تمام
پاکیزه بود پس گفت اعرابی که نفروختم تو پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله از روی تعجب که سبحان الله
بلی بخدا قسم که هر آینه بتحقیق فروختی بمن وبلند شد آوازها پس گفتند آن منافقان که آیا رسول الله گفتگو
وجدال میکند با اعرابی پس جمع آمدند مردمانی بسیار متن فقال ابو عبد الله عليه السلام ومع النبي
صلى الله عليه وآله اصحابه اذ اقبل خزيمة بن ثابت الانصاري ففرج الناس بيده حتى انتهى
الى النبي صلى الله عليه وآله فقال اشهد يا رسول الله لقد اشتريته منه فقال الاعرابي
تشهد ولم تحضرنا وقال النبي صلى الله عليه وآله اشهدتنا قال لا يا رسول الله ولكني
علمت انك قد اشتريت افاصدقك بما جئت به من عند الله ولا اصدقك على هذا
الاعرابي الخبيث قال فعجب له رسول الله صلى الله عليه وآله وقال يا خزيمة شهادتك شهادة

رجلين

رجلين شرح خزیمه بضم خاء با نقطه وفتح زاء با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین از جمله هفده کس از شیعه امیر المؤمنین
علیه السلام است فرج بفاء وراء بی نقطه وجیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التفریج گشودن مانع را
بصیغه مخاطب بتقدیر استفهام توبیخی است عجب بصیغه معلوم باب علم است العجب بفتح عین وفتح جیم
شدن ضمیر راجع بکلام خزیمه است در سنده آل که منافقان غافل بودند از آن یا تغافل میکردند عدم تقیید رجلین
بعدلین مشعر است باینکه هر مرد مسلمان مقبول الشهاده است مگر آنکه مانعی داشته باشد مثل ظنین ومتهم که
گذشت در حدیث اول باب مایرد من الشهود که باب هفدهم است یعنی پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که وبا نبی صلی الله علیه وآله بودند منافقان اصحاب او که ناگاه رو آورد خزیمة بن ثابت الانصاری
پس گشود مردمان را بدست خود تا آنکه رسید سوی نبی صلی الله علیه وآله پس گفت که گواهی میدهم
ای رسول الله که هر آینه بتحقیق خریدی آنرا از او پس گفت اعرابی که آیا گواهی میدهی وحال آنکه حاضر
نبودی نزد ما وگفت نبی صلی الله علیه وآله که آیا حاضر بودی نزد ما خزیمه گفت که نه ای رسول الله
ولیکن من دانستم که تو بتحقیق خریدی آنرا پس تصدیق میکنم ترا آنچه آوردی آنرا از جانب الله و
تصدیق نمیکنم ترا برای اعرابی ناپاک امام گفت که پس خوشحال شد بسبب آن سخن رسول الله صلی الله
علیه وآله وگفت که ای خزیمه گواهی دادن تو گواهی دادن دو مرد است از اینست که لقب خزیمه ذو الشهادتین
دوم متن عن الحسين بن زيد عن ابي عبد الله عليه السلام قال اتي عمر بن الخطاب بقدامة
بن مظعون وقد شرب الخمر فشهد عليه رجلان احدهما خصي وهو عمرو التميمي
والآخر المعلى بن الجارود فشهد احدهما انه رآه يشرب وشهد الآخر انه رآه يقيء
الخمر فارسل عمر الى اناس من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فيهم امير المؤمنين عليه السلام
شرح قدامه بضم قاف وتخفیف دال بینقطه است مظعون بفتح میم وسکون ظاء با نقطه وضم عین بینقطه است
وحکایت او گذشت در کتاب الحدود در حدیث دهم باب ما یجب فیه الحد من الشراب که باب سی ودوم است
یعنی روایت است از حسین بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام گفت که آورده شد نزد
پسر خطاب قدامة بن مظعون برحالی که بتحقیق آشامیده بود خمررا پس گواهی دادند براو دو مرد یکی از ایشان
خواجه سرا بود واو عمرو تمیمی بود وآن دیگر معلی بن جارود بود پس گواهی داد یکی از آن دو که او دید قدامه را
که می آشامید خمررا وگواهی داد آن دیگر که او دید قدامه را که قی میکرد خمررا پس فرستاد پسر خطاب سوی مردمانی
از جمله اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله که در ایشان بود امیر المؤمنین علیه السلام مراد اینست که سوی
هر کدام ایشان کسی فرستاد متن فقال لامير المؤمنين عليه السلام ما تقول يا ابا الحسن فانك الذي

قال رسول الله صلى الله عليه وآله انت اعلم هذه الامة واقضاها بالحق فان هذين
قد اختلفا في شهادتهما قال ما اختلفا في شهادتهما وما قاءها حتى شربها فقال هل تجوز شهادة
المخصي فقال ما ذهاب لحيته الا كذهاب بعض اعضائه شرح پس پیغام داد امیر المومنین علیه السلم
که چه میگویی ای ابو الحسن چه میدانستی که تو آگهی که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که تو داناترین امتی
و حاکم ترین ایشانی بحق چه میدانستی که این دو گواه بتحقیق اختلاف کردند در گواهی دادن ایشان امیر المومنین
علیه السلم گفت که اختلاف نکردند در گواهی دادن ایشان و قی نکرد خمر را مگر آنکه آشامیده بود آنرا مراد آنست که
اختلافی که مانع قبول شهادتست تنافی میان دو شهادتست و اینجا یکی مستلزم دیگریست پس پیغام خطاب
پیغام داد که آیا کذا میشود گواهی دادن خواجه سرا پس امیر المومنین علیه السلم گفت که نیست رفتن موی
روی او مگر مانند رفتن بعض اعضای او و درین نوع جواب لطیفه ایست سیوم حدیث عن الحكم بن ابي عقيلة
قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان لي خصما يتكثر علي بالشهود الزور وقد كرهت مكافاته
مع اني لا ادري ايصلح لي ذلك ام لا قال فقال لي اما بلغك عن امير المومنين عليه السلام
انه كان يقول لا تؤسروا انفسكم واموالكم بشهادات الزور فما على امرئ من وكف في
دينه ولا ماثم من ربه ان يدفع ذلك عنه كما انه لو دفع بشهادته عن فرج
حرام وسفك دم حرام كان ذلك خيرا له وكذلك مال المرء المسلم شرح خصما بفتح خاء با نقطه
و سکون صاد منقوطه است یتکثر بتاء سه نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التکثر
بسیار مال شدن بمال غیر او مثل غصب کسی مال بسیار را از دیگری علی بتشدید یاء مفتوحه است الزور بضم
زای با نقطه و سکون واو و راء بی نقطه باطل و موصوف بآن میشود شاهد و شهادت و دران مساویست جمع و
و مفرد و مذکر و مونث لا تؤسروا بهمزه و سین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه نهی معلوم باب افعال برای تعریض است الاسار
در عرضه اسیر کردن در آوردن چیزیرا انفسکم منصوبست و این در صورتیست که ظالمی دعوی غلامی مومنی کند
و شهود زور گواهی دهند علاجش مثل منست که مومنی دیگر دعوی غلامی آن ظالم کند و شهود گواهی دهند و مومن اول
آزاد شود جزاء سیئة سیئة مثلها الوکف بفتح واو و سکون کاف و فا مصدر باب علم عیب و نقصان و ماثم
بفتح میم و سکون همزه و فتح ثاء سه نقطه است یعنی روایتست از حکم بفتح حا و فتح کاف ابن ابی عقیله بفتح
عین بی نقطه و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که مرا است
دشمنی که بسیار دعوی مال میکند برمن بمدد شاهدان زور و بتحقیق ناخوش داشتم مکافات عمل او را
با آنکه من نمیدانم که آیا خوب میشود برای من آن مکافات یا نه راوی گفت که پس امام گفت مرا که آیا نرسیده بتو از

امیر المومنین

امیر المومنین علیه السلم اینکه او بود که میگفت شیعه خود را که در عرضه اسیر کردن در میاورید خودتانرا و مالهای
شمارا بگواهی دادنهای زور مخالفان چه نیست بر مردی هیچ عیبی در دین او و نه گناهی از جانب صاحب
کل خویش را او اینکه دفع کند آن اسیر کردنرا از خودش مانند اینکه اگر دفع میکرد بوسیله گواهی دادن
خود از فرجی حرام و ریختن خونی حرام میبود آن دفع بهتر برای او و همچنانست مال مردی مسلمان چهارم حدیث
محمد بن يحيى عن محمد بن الحسن انه كتب الى ابي محمد عليه السلام في رجل باع ضيعته من
رجل آخر وهي قطاع ارضين ولم يعرف الحدود في وقت ما اشهده وقال اذا ما اتوك
بالحدود فاشهد بها هل يجوز له ان يشهد فوقع عليه السلام نعم يجوز ولله الحمد فيه

أشهده
ذلك او لا يجوز له

شرح الضیعه بفتح ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه زمین زراعت و مانند آن القطاع
بفتح و کسر قاف و تخفیف طاء بی نقطه و الف و عین بی نقطه مصدر باب منع جدا کردن و مراد اینجا جدا کرده
شده است ارضین عبارتست از زمینهایی که در دور آن زمین است و از آنها جدا کرده شده است لم یعرف
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع برجل اولست و مفعول اولش محذوفست
تقدیر لم یعرف الشاهد ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است اشهد بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست
و در بعض نسخ اشهده و ضمیر راجع بشاهد است که مفهومست از لم یعرف ماء دوم زایده است اتوک بفتح همزه
و فتح تاء دو نقطه در بالا و ضمیر جمع راجع بوکلای اولست فاشهد بصیغه امر باب علم است ضمیر له راجع بشاهد است
روایتست که محمد بن یحیی از محمد بن حسن اینکه او نوشت سوی امام حسن عسکری علیه السلم در مردی که فروخت زمین زراعت
خود را بمردی دیگر و آن زمین جدا کرده شده است از زمینهایی و نشناسانید شاهد را حدود در وقت گواه گرفتن
و گفت که چون وکلای من آورند نزد تو بیان حدود را پس گواهی ده بآنها آیا جایزست برای آن شاهد
اینکه گواهی دهد پس نوشت امام علیه السلم که آری والحمد لله حدیث وكتب اليه رجل كان له قطاع
ارضين فحضره الخروج الى مكة والقرية على مراحل من منزله ولم يؤت بحدود ارضيه و
عرف حدود القرية الاربعة فقال للشهود اشهدوا اني قد بعت من فلان جميع القرية
التي حد منها كذا والثاني والثالث والرابع وانما له في هذه القرية قطاع ارضين فهل يصلح
للمشتري ذلك وانما له بعض هذه القرية وقد اقر له بكلها فوقع عليه السلام لا يجوز بيع ما ليس
يملك وقد وجب الشراء على البائع على ما يملك شرح لم يؤت بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است و ضمیر
مستتر راجع برجل است باء در بالحدود برای تعدیه بمفعول دوم است عرف بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب یا
تفعیل است والثانی بتقدیر والثانی کذا است و در اینقیاس است والثالث والرابع یعنی و محمد بن حسن نوشت سوی

امام حسن عسکری علیه السلم که مردی بود او را زمینی جدا کرده شده از زمینهایی در دهی پس حاضر شد او را بیرون رفتن
سوی مکه و آن ده هرچند مرحله است نسبت بمنزل او آورده نشده نزد او حدود زمین او با معنی که اسما حدود
آن معلوم او نشده و شناخته اسما حدود آن ده را که چهار گانه است پس آمرزد گفت گواهان را که گواه باشید برآ
که من بتحقیق فروختم بفلان جمیع آن ده را که حدی از آن چنین است و دوم چنین است و سیوم چنین است و چهارم
چنین است و جز این نیست که برای آمرزدست در این ده زمینی جدا کرده شده از زمینها پس آیا خوب میشود برای
خریدار این قسم خریدن و جز این نیست که برای آمرزدست بعض این ده و بتحقیق اقرار کرده برای او بجمیع ده پس نوشت
امام علیه السلم که جایز نیست فروختن آنچه نیست ملک بایع و بتحقیق ثابت شده فروختن بایع بر قدر آنچه مالک آن است
مراد نیست که چون بایع و مشتری میدانستند که مقصود فروختن بعض آن ده است که ملک بایع است و آن تعبیر بسبب
جهل با سماء حدود است آن بیع لازم میشود بر بایع پس برای مشتری خوب خواهد بود اصل وَكَتَبَ هَلْ
يَجُوزُ لِلشَّاهِدِ الَّذِي أَشْهَدَهُ بِجَمِيعِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ أَنْ يَشْهَدَ بِحُدُودِ قِطَاعِ الْأَرْضِ الَّتِي
لَهُ فِيهَا إِذَا تَعَرَّفَ حُدُودَ هَذِهِ الْقِطَاعِ بِقَوْمٍ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِذَا كَانُوا عُدُولاً فَوَقَّعَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ يَشْهَدُونَ عَلَى شَيْءٍ مَفْهُومٍ مَعْرُوفٍ شرح توقع بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است
یعنی و نوشت محمد بن حسن سوی امام که آیا جایز است برای گواهی که آمرزد گواه گرفت او را بجمیع این ده اینکه گواهی
دهد بحدود زمین جدا کرده شده از اراضی زمین ده که برای آمرزدست در آن ده چون بشناسد حدود این زمین جدا
کرده شده را با خبار جمعی از اهل این ده چون باشند عادلان پس نوشت امام علیه السلم که آری گواهان گواهی میدهند
بر چیزی که معلوم شناخته شده است اصل وَكَتَبَ رَجُلٌ قَالَ لِرَجُلٍ اشْهَدْ أَنَّ جَمِيعَ الدَّارِ الَّتِي
لَهُ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا بِحُدُودِهَا كُلِّهَا لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ وَجَمِيعَ مَا لَهُ فِي الدَّارِ مِنَ الْمَتَاعِ هَلْ
يَصْلُحُ لِلْمُشْتَرِي مَا فِي الدَّارِ مِنَ الْمَتَاعِ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلُحُ لَهُ مَا أَحَاطَ الشِّرَاءُ بِجَمِيعِ
ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ شرح اشهد بصیغه امر از باب علم است متعدی است بجمیع برجل اولست و این از قبیل تغلیب حال مکات
برحال محکی است زیرا که آمرزد لی گفته و در تهذیب لی بجای له است و بر این قیاس است ماله که بفتح و کسر لام میتواند بود و مشتری
عبارت از فلان بن فلان است ای بفتح همزه و تشدید یا خبر مبتدا است هو مبتدا است و این جمله حال ما فی الدار است
و کلمه استفهام مستعمل شده در آنچه در جواب استفهام حقیقی میباشد برای افاده عموم مثل علمت ای شیء ترید ما مصدریه است
و مصدر بتخفیف نازل است شرا بکسر شین و الف ممدوده مصدر باب مفاعله است یعنی و نوشت محمد بن حسن
سوی امام که مردی گفت مردی را که گواه باش که جمیع سرای که برای اوست در موضع چنین و چنین بحدود آن همه آنها
برای فلان بن فلان است و همه آنچه برای اوست در آن سرا از جمله متاع آیا خوب میشود برای مشتری آنچه در آن سرا است از

جمله متاع بر حالی که هرچه باشد آن پس نوشت امام علیه السلم که آن متاع خوب میشود برای مشتری در وقتی که احاطه
کرده باشد فروختن و خریدن بجمیع آن متاع ان شاء الله مراد این نیست که چون احاطه کرده خوب است پنجم اصل عَنْ حَرِيزٍ عَنْ
منهم أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَرْبَعَةٍ شَهِدُوا عَلَى رَجُلٍ مُحْصَنٍ بِالزِّنَا فَعُدِّلَ مِنْهُمَا اثْنَانِ وَلَمْ يُعَدَّلِ
الْآخَرَانِ فَقَالَ إِذَا كَانُوا أَرْبَعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَيْسَ يُعْرَفُونَ بِشَهَادَةِ الزُّورِ أُجِيزَتْ شَهَادَتُهُمْ
جَمِيعاً وَأُقِيمَ الْحَدُّ عَلَى الَّذِي شَهِدُوا عَلَيْهِ إِنَّمَا عَلَيْهِمْ أَنْ يَشْهَدُوا بِمَا أَبْصَرُوا وَعَلِمُوا وَعَلَى الْوَالِي أَنْ
يُجِيزَ شَهَادَتَهُمْ إِلَّا أَنْ يَكُونُوا مَعْرُوفِينَ بِالْفِسْقِ شرح عدل و لم یعدل بصیغه مجهول باب تفعیل است یعرفون
بصیغه مجهول باب ضرب است الا ان یکونوا معروفین بالفسق استثناء از و علی الوالی ان یجیز شهادتهم است و الف و لام
الفسق برای جنس است پس شامل شهادة زور و غیر آن هست پس ذکر این برای اشعار بانیست که ذکر شهادة الزور
اینجا بعنوان مثال است و ترک ذکر متهم اینجا و در آنچه می آید در کتاب القضایا و الاحکام و در حدیث اول باب نهم که آداب
الحکم است مبنی بر اینست که غرض او از قبیل شهادة نیست حقیقة بلکه از قبیل دعوی است پس احتیاج بذکر او نیست مگر
بعنوان مبالغه در احتیاط پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در احادیث باب ما یرد من الشهود که
باب بیست و هفتم است یعنی روایت است از حریز از امام جعفر صادق علیه السلم در چهار مرد که گواهی دادند بر مردی محصن به
زنا پس عادل شمرده شدند از جمله گواهان دو مرد و عادل شمرده نشدند آن دو دیگر پس امام گفت که چون باشند
چهار مرد از مسلمانان که نباشد اینکه شناخته شوند بگواهی دادن باطل گذرانیده میشود گواهی دادن ایشان بهمگی و بر پا
داشته میشود حد بر کسی که گواهی دادند بر او و جز این نیست که بر ایشانست اینکه گواهی دهند با آنچه دیده اند و دانسته اند و بر حاکم است
اینکه گذراند گواهی دادن ایشان را مگر آنکه باشند شناخته شده کان بفسق ششم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ كَيْفَ صَارَ الزَّوْجُ إِذَا قَذَفَ امْرَأَتَهُ كَانَتْ شَهَادَتُهُ
أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ وَكَيْفَ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ وَصَارَ إِذَا قَذَفَهَا غَيْرُ الزَّوْجِ جُلِدَ الْحَدَّ وَلَوْ كَانَ
وَلَدَهُ أَوْ أَخَاهُ فَقَالَ قَدْ سُئِلَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذَا شرح روایت است از محمد بن سلیمان از امام محمد تقی
علیه السلم گفت که گفتم امام را که چگونه گردید شوهر که چون نسبت بزنا دهد زن خود را میشود گواهی او چهار گواهی با
چنانچه در سوره نور است و چگونه گذرانیده نمیشود آن برای غیر شوهر و گردید شان اینکه چون نسبت بزنا
دهد زن را غیر شوهر زده میشود حد که هشتاد تازیانه است هرچند که بوده باشد فرزند یا برادر پس امام گفت که
بتحقیق پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از این تفاوت میان شوهر و غیر شوهر اصل فَقَالَ أَوَلَا تَرَى
أَنَّهُ إِذَا قَذَفَ الزَّوْجُ امْرَأَتَهُ قِيلَ لَهُ وَكَيْفَ عَلِمْتَ أَنَّهَا فَاعِلَةٌ فَإِنْ قَالَ رَأَيْتُ ذَلِكَ مِنْهَا بِعَيْنِي
كَانَتْ شَهَادَتُهُ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ وَذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَدْخُلَ الْمَدْخَلَ فِي الْخَلْوَةِ

الّتي لا يصلح لغيره ان يدخلها و لا يشهدها ولد و لا والد في الليل و النهار فلذلك صارت
شهادته اربع شهادات بالله اذا قال رايت ذلك بعيني و اذا قال انّي لم اعاين صار قاذفا
في حدّ غيره و ضرب الحدّ الّا ان يقيم عليها البيّنة شرح پس گفت که آیا نمی‌بینی اینرا که شان اینست
که چون نسبت بزنا دهد شوهر زنش را گفته میشود او را که چگونه دانستی اینرا که آن زن فاعله زنا است پس اگر
گوید که دیدم زنا را از آن زن بچشم خود میشود گواهی او چهار گواهی بالله و آن برای اینست که شان اینست که
بتحقیق جائز میشود برای شوهر اینکه داخل شود محل دخول را در خلوتی که منسوب نمیشود برای غیر او اینکه داخل آن
خلوت شود و حاضر نمیشود آن خلوت را فرزندی و نه پدری در شب و روز پس برای آن گردید گواهی شوهر چهار گواهی
بالله چون گوید که دیدم آنرا بچشم خود و چون شوهر گوید که بدرستی که من بچشم خود ندیدم میشود نسبت دهنده
بزنا در مرتبه غیر شوهر و زده میشود حد مگر آنکه برپای دارد بر زن چهار گواه را مراد صورتیست که نفی ولد در آن
باشد بقرینه آنچه گذشت در کتاب الطلاق در حدیث پانزدهم و شانزدهم باب اللعان که باب پنجاه و چهارست
اصل و ان زعم غير الزوج اذا قذف و ادّعى انّه راى بعينه قيل له و كيف رايت ذلك
و ما ادخلك ذلك المدخل الّذي رايت فيه هذا وحدك انت متّهم في دعواك و ان كنت
صادقا فانت في حدّ التهمة فلا بدّ من ادبك بالحدّ الّذي اوجبه الله عليك قال و انّما صارت
شهادة الزوج اربع شهادات لمكان الاربعة شهداء مكان كلّ شاهد يمين شرح زعم بزای
با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب نصر است الزعم بضم و فتح و کسر زای با نقطه و سکون عین دعوی کاذب
واو عطف بر زعم است عطف تفسیر متهم بتشدید تا دو نقطه در بالای مفتوحه که اولش منقلب از واو است و فتح تا است
وان وصلیه و شرطیه میتواند بود صادقا اینجا عبارتست از عادل و این اشارتست بآنچه گذشت در حدیث اول باب
عائرة من الشهود که باب هفدهم است تهمة بضم تا دو نقطه و فتح ها است مکان در اول مصدر میمی است و در دوم بمعنی عوض
و منصوب است و ظرف خبر مبتدا است که مقدم شده بر مبتدا یعنی و اگر دعوی بجا کند غیر شوهر چون نسبت
بزنا دهد و دعوی کند اینرا که او دیده بچشم خود گفته میشود او را که و چگونه دیدی آنرا و چه چیز داخل کرد ترا در آن محل دخول
که دیدی در آن آنرا تنهایی تو تو تهمت زده شده در دعوی تو هر چند که باشی در حد ذات خود راستگو
چه تو در مرتبه تهمتی پس نیست چاره ازینکه ادب تو بحدی که ثابت کرده آنرا الله بر تو امام گفت که و جز
این نیست که گردید گواهی شوهر چهار گواهی بالله تعالی برای شدن آن چهار گواه بجای این آنکه در جای هر گواه هست
سوگندی ازین ظاهر میشود که با در اربع شهادات بالله برای قسم است هشتم اصل عن اسمعيل بن ابي حنيفة
عن ابي حنيفة قال قلت لابي عبد الله عليه السّلم كيف صار القتل يجوز فيه شاهدان و الزنا

لا يجوز فيه الّا اربعة شهود و القتل اشدّ من الزنا فقال لانّ القتل فعل واحد
و الزنا فعلان فمن ثمّ لا يجوز الّا اربعة شهود على الرجل شاهدان و على المرأة شاهدان
شرح واو معطوف علیه و نعت میتواند بود یعنی روایت است از اسمعیل بن ابی حنیفه از ابوحنیفه گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السّلم را که چگونه گردید کشتن که کفایت میشود در آن دو گواه و زنا کفایت نمیشود در آن مگر چهار
گواه و حال آنکه کشتن بدتر است از زنا پس امام گفت که زیرا که کشتن کاریست یک کس است و زنا دو کار دو کس است
پس از اینجا کفایت نمیشود مگر چهار گواه بر مرد دو گواه و بر زن دو گواه هشتم اصل و رواه بعض
اصحابنا عنه قال فقال لي ما عندكم يا ابا حنيفة قال قلت ما عندنا فيه الّا حديث
عمر انّ الله اخذ في الشهادة كلمتين على العباد قال فقال لي ليس كذلك يا ابا حنيفة و
لكن الزنا فيه حدّان و لا يجوز الّا ان يشهد كلّ اثنين على واحد لانّ الرجل و المرأة
جميعا عليهما الحدّ و القتل انّما يقام على القاتل و يدفع عن المقتول شرح اخذ بهمزه و خا با نقطه
و ذال با نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب نصر است الاخذ پیمان گرفتن کلمتین عبارتست از پیش قبیح است
که یکی در زنا است و آن چهار گواه است و دیگری در غیر زنا است و آن دو گواه است و این تعبیر اشارتست بابطال
حسن و قبح عقلیین زیرا که مقصودش اینست که از قبیل ترجیح بی وجه ترجیح است و لهذا امام علیه السّلم در جواب
گفت که لیس کذلک تا آخر و القتل مبتدا است و تقدیرش و حد القتل است یعنی و روایت کرده آن سوال را بعض
یاران ما از ابوحنیفه و در آن روایت ابوحنیفه گفت که پس ابوعبد الله گفت مرا در جواب سوال من که چیست
نزد شما فقهای عامه ای ابوحنیفه گفت که گفتم که نیست نزد ما در آن مگر حدیث پسر خطاب که بدرستی که الله پیمان
گرفت در گواهی دادن دو نوع سخن را بر بندگان ابوحنیفه گفت که پس ابوعبد الله گفت مرا که نیست چنان ای ابوحنیفه
و لیکن زنا در آنست دو حد و کفایت نمیشود ~~و کفایت نمیکند~~ مگر اینکه گواهی دهند هر دو کس بر یکی زیرا که مرد و زن هر دو بر ایشانست
حد که حد زنا است در صورتی و رجم است در صورتی دیگر و حد قتل خواه قصاص باشد و خواه دیت بجز اینست
که برپای داشته میشود بر قاتل بحسب خودش یا عاقله او و دفع کرده میشود از مقتول نهم اصل عن محمّد بن جمهور
عمّن حدّثه عن ابن ابي يعفور قال لزمته شهادة فشهد بها عند ابي يوسف القاضي فقال
ابو يوسف ما عسيت ان اقول فيك يا ابن ابي يعفور و انت جاري ما علمتك الّا صدوقا
طويل الليل و لكن تلك الخصلة قال و ما هي قال ميلك الى الترفّض فبكى ابن ابي يعفور حتّى سالت
دموعه ثمّ قال يا ابا يوسف تنسبني الى قوم اخاف ان لا اكون منهم قال فاجاز شهادته
شرح ضمیر قال در اول ابن جمهور راجع بمن حدثه است لزمته بصیغه ماضی غائب معلوم باب علم است و ضمیر راجع بابن ابی یعفور است

ابو یوسف و محمد بن الحسن شیبانی دو شاگرد ابو حنیفه اند و همزه اول برای استفهام انکاریست و شهدت بصیغه
متکلم از باب افعال متعارف است ان دو جا بفتح همزه و سکون نون مخففه و واو در و هیت حالیه است و ما در دوم
نافیه است طویل الذیل عبارت است از بسیار نماز و ذکر در شب و ملک مبتداست و خبرش محذوف است تقدیر فیک
الخصلة مرفوع و صفت ملک است الترفض برا مهمله و فا و ضاد با نقطه مصدر باب تفعل برخود بستن ترک
مذهب عامه و رؤسای ایشان و مبالغه در ترک مذهب عامه و همین دو اینجا مناسب است و بنابر اول مرادش
اینست که تو معتقد نداری بحقیقت مذهب رفض بجا بر عدم اظهار کنی اینکه آن مذهب قابل اعتقاد نیست و لهذا
ابن ابی یعفور گریه و اظهار خلاص کرده بروشی که دو جانب دارد یکی خوف از عذاب خود بسبب ترک رفض دیگر
برخوف از عذاب تو یعنی بسبب نسبت او برفض از روی دروغ یعنی روایت است از محمد بن جمهور بعضهم یعنی همه از کسی که
مذکور کرد این سخن را از عبد الله بن ابی یعفور گفت که لازم شد او را گواهی دادنی پس گواهی داد آن نزد ابو یوسف
قاضی کوفه پس گفت ابو یوسف که چه خواهم که گویم در مذمت تو ای ابن ابی یعفور و حال آنکه تو همسایه منی
نشناختم ترا مگر رعایت بسیار گو در از شب ولیک درست آن خصلت ابن ابی یعفور گفت که و چیست آن
خصلت ابو یوسف گفت میل تو بسوی بر خود بستن ترک مذهب عامه و رؤسای ایشان پس گریه کرد ابن
ابی یعفور تا آنکه روان شد اشکهای او بعد از آن گفت که ای ابو یوسف نسبت میدهی مرا بسوی جمعی که
بهتر نیستم که باشم از ایشان راوی گفت که پس ابو یوسف گذارد گواهی دادن او را و هم اصل عن سميع
بن عبد الملك عن ابي عبد الله عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام كان يحكم في زنديق اذا
شهد عليه رجلان عدلان مرضيان و شهد له الف بالبراءة يجيز شهادة الرجلين و
يبطل شهادة الالف لانه دين مكتوم شرح مضمون این گذشت در کتاب الحدود در حدیث شانزدهم
باب حد المرتد که باب شصت و یکم است یعنی روایت است از سمیع بن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین
علیه السلام بود که حکم میکرد در مردی که منکر قدرت صانع عالم باشد چون گواهی میدادند بر او دو مرد عادل که پسندیده
باشند و گواهی میدادند برای او هزار کس برائت از دین زندقه یا بزندقه که گذرا میکرد گواهی دادن آن دو مرد
و باطل میکرد گواهی دادن آن هزار مرد را زیرا که کیش زندقه کیشی است که پنهان میباشد بر اکثر مردمان یازدهم اصل
عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال اتي امير المؤمنين صلوات الله عليه بامرأة بكر زعموا
انها زنت فامر النساء فنظرن اليها فقلن هي عذراء فقال ما كنت لاضرب من عليها خاتم من الله
عز وجل وكان يجيز شهادة النساء في مثل هذا شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که آورده شد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه زنی بکر که دعوی کردند که او زنا کرده پس امر کرد زنان را پس نگاه

کردند بسوی

سوی آن زن پس گفت که این دختر بکر است پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت که نبودم برای اینکه حد بزنم زنی را که بر او است
مهری از جانب الله عز و جل و بود که گذرا میکرد گواهی دادن زنان را در مثل این یعنی آنچه مردان در آن نگاه
نمیکنند دوازدهم اصل عن ابراهيم بن ابي البلاد عن سعد الاسكاف قال لا اعلمه الا قال عن
ابي جعفر صلوات الله عليه قال كان في بني اسرائيل عابد فاعجب به داود عليه السلام فاوحى الله
عز وجل اليه لا يعجبنك شيء من امره فانه مراء قال فمات الرجل فاتي داود فقيل له مات
الرجل فقال داود ادفنوا صاحبكم شرح الاسكاف بکسر همزه و سکون سین مهمله است ضمیر قال در اول
راجع بابراهیم است ضمیر علمه ضمیر قال در دوم راجع بسعد است اعجب بصیغه ماضی غائب مجهول باب افعال است لا یعجب
بصیغه نهی غائب معلوم باب افعال مجزوم است مراء بضم میم و راء مهمله و الف و همزه و سکون یا جب وقف است
و در وصل بنا ساقط میشود و همزه منون میشود آتی بصیغه مجهولست ادفنوا از باب ضرب است یعنی روایت است از
ابراهیم بن ابی البلاد از سعد گفت که گمان ندارم سعد را مگر آنکه او گفته باشد از امام محمد باقر صلوات الله علیه
امام گفت که بود در فرزندان یعقوب عابدی پس خوشحال گردانید داود علیه السلام را پس وحی کرد الله عز و جل سوی
داود که باید که خوش نیاید ترا چیزی از کار او چه بدرستی که او خودنماست امام گفت که پس مرد آن مرد پس آمد نزد
داود و گفته شد او را که مرد آن مرد پس گفت داود که دفن کنید یار شما را اصل قال فانكرت بنو اسرائيل و قالوا
كيف لم يحضره قال فلما غسل قام خمسون رجلا فشهدوا بالله ما يعلمون الا خيرا قال
فلما صلوا عليه قام خمسون آخرون فشهدوا بالله ما يعلمون الا خيرا فلما دفنوه قام
خمسون فشهدوا بالله ما يعلمون الا خيرا شرح غسل بصیغه ماضی غائب مجهول باب تفعیل است و ذکر
تکفین برای اختصار است بنا بر اینکه معلومست که نماز میت بعد از تکفین میباشد و اداء بالله سه جا بمعنی قسم است
ما یعلمون سه جا از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است زیرا که ایشان ما نعلم گفته اند یعنی امام گفت که پس
ناخوش شمردند فرزندان یعقوب و گفتند که چگونه داود حاضر نشد آن مرد را امام گفت که پس وقتی که
آن مرد غسل داده شد بنماز میت ایستادند پنجاه مرد پس گواهی دادند نزد الله که نمیدانستند مگر خوبی را امام گفت که پس
وقتی که نماز گزاردند بر او بنماز ایستادند پنجاه کس دیگر پس گواهی دادند نزد الله که نمیدانستند مگر خوبی را پس وقتی
که دفن کردند او را بر سر قبر او ایستادند پنجاه کس پس گواهی دادند نزد الله که نمیدانستند مگر خوبی را اصل فاوحى الله
عز وجل الى داود ما منعك ان تشهد فلانا فقال داود يا رب الذي اطلعتني عليه من
امره قال فاوحى الله عز وجل اليه ان كان ذلك لكذلك لكنه قد شهد قوم من الاحبار
والرهبان ما يعلمون الا خيرا فاجزت شهادتهم عليه وغفرت له علمي فيه شرح سوال الله تعالى

برای شما تمهید بیان چیزی میباشد مثل ما تمکّن بعینک یا موسی اطلعتنی بصیغهٔ ماضی مخاطب معلوم باب افعال
ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است لکنّک بفتح لام فارقه است و در تهذیب انه کان لک کذلک است
علی معنی معلوم است یعنی پس وحی کرد الله عز و جل سوی داود که چه چیز مانع شد ترا از اینکه حاضر شوی فلان را
پس گفت داود که ای صاحب کل اختیار من آنچه مطلع کردی مرا بر آن از جملهٔ کار او امام گفت که پس وحی کرد
الله عز و جل سوی داود که بدرستی که آنچه مطلع کردم ترا بر آن هر آینه چنانست و لیکن شان منست که بتحقیق
گواهی دادند جمعی از علما و زهاد که مفید هست مگر خوبی را پس کند اکردم گواهی دادن ایشان را برای او و آمرزیدم برای او
آنچه را که معلوم من بود در او ص هٰذَا آخِرُ کِتَابِ الشَّهَادَاتِ وَ يَتْلُوهُ کِتَابُ الْقَضَايَا وَ الْأَحْکَامِ وَ الْحَمْدُ
لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ ش این آخر کتاب
شهادات است و لاحق میشود آنرا کتاب القضایا و الاحکام و سپاس الله راست که صاحب جمیع اشیا و هر کس
و هر چیز است و درود کند الله بر بهتر رسولان و بر آل او که پاکانند ه فرغ الشارح خلیل بن الغازی

القزوینی عفا الله تعالی عنه و عن والدیه و عن اخوانه و عن اسرته
من املاء شرح کتاب الشهادات من الکافی فی یوم السبت الثانی من
من ربیع الآخر سنة تسع و سبعین و الف الهجریة بدار الموحدین
قزوین صینت عن نکبة الفتنین حامدا مصلیا مسلما

هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

الحمد لله القاضي بالحق وهو احكم الحاكمين وصلى الله على افضل النبيين محمد واهل بيته الطاهرين وبعد چون فقير حقير
كثير التقصير خليل بن الغازي القزويني عفا الله تعالى عنه وعن والديه واخوانه واسرته مامور شد بمعاني شرح كافي ابي جعفر
محمد بن يعقوب بن اسحق رازي كليني رضي الله تعالى عنه كه مشتملست بر سي وسه كتاب وبانجام رسيد شرح
كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعاء وكتاب فضل القرآن وكتاب العشرة
وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز وكتاب الصلوة وكتاب الزكوة وكتاب الصيام وكتاب الحج وكتاب الجهاد
وكتاب المعيشة وكتاب النكاح وكتاب العقيقة وكتاب الطلاق وكتاب العتق والتدبير والكتابة وكتاب الصيد
وكتاب الذبائح وكتاب الاطعمة وكتاب الاشربة وكتاب الزي والتجمل والمروة وكتاب الدواجن وكتاب الوصايا
وكتاب المواريث وكتاب الحدود وكتاب الديات وكتاب الشهادات شروع نمود بتاريخ شنبه هشتم ربيع الآخر
سال هزار وهفتاد ودو هجري بعون الله تعالى وتوفيقه در شرح كتاب سي ودوم كه كتاب القضايا والاحكام است شرح
قضايا بفتح قاف جمع قضيه بفتح قاف وكسر ضاد با نقطه وتشديد يا دو نقطه در پايين است وآن اسم مصدر
معتل اللام از باب ضرب است بمعني داوري ميان دو كس احكام بفتح همزه وسكون حاء بي نقطه جمع حكم بضم حاء
وسكون كافست وآن اسم مصدر از باب نصر است بمعني داوري ميان مردمان وآنرا حكومت بضم حاء
وضم كاف نيز ميگويند يعني اين كتاب احاديث متعلقه بداوريهاي جزئي وداوريهاي كليست در
اين كتاب نوزده باب است اول باب ان الحكومة انما هي للامام عليه السلام دوم باب اصناف القضاة
سيوم باب من حكم بغير ما انزل الله عز وجل چهارم باب ان المفتي ضامن پنجم باب اخذ
الاجرة والرشا على الحكم ششم باب من حاف في الحكم هفتم باب كراهية الجلوس الى قضاة الجور
هشتم باب كراهية الارتفاع الى قضاة الجور نهم باب ادب الحكم دهم باب ان القضاء
بالبينات والايمان يازدهم باب ان البينة على المدعي واليمين على المدعى عليه دوازدهم
باب من ادعى على ميت سيزدهم باب من لم تكن له بينة فيرد عليه اليمين چهاردهم باب ان من كانت
له بينة فلا يمين عليه اذا اقامها پانزدهم باب ان من رضي باليمين فحلف له فلا دعوى له
بعد اليمين وان كانت له بينة شانزدهم باب الرجلين يتداعيان فيقيم كل واحد منهما
البينة هفدهم باب اخر منه هجدهم باب اخر منه نوزدهم باب النوادر باب اول اصل
باب ان الحكومة انما هي للامام عليه السلام شرح مراد بحكومت نصب كسي خود را در منصب قضاي حقيقي است ميان هر

متنازعين

متنازعين كه ترافع باو كنند موافق آنچه گذشت در كتاب العقل در حديث ششم باب بيستم كه باب البدع والرأي
والمقاييس است كه جلس بين الناس قاضيا ضامنا لتخليص ما التبس على غيره لام در للامام براي ملكيت است
ومراد نيست كه حاكم آن حكومت ميبايد كه يا امام باشد يا كسي باشد كه امام او را بالخصوص نصب كرده باشد
يا بعموم منصوب كرده باشد در زماني كه امام ظاهر نباشد وميسر نباشد سؤال امام از مشكلات مسائل قضا
چنانچه مفهومست از حديث دوم وچهارم باب ششم كه باب كراهة الارتفاع الى قضاة الجور است پس اين منافات
ندارد با جواز قضاي حقيقي از مؤمني در بعض قضايا كه حاصلش باشد در آن قضيه دو چيز اول علم باينكه الحاق
اين قضيه بكدام قاعده ميشود دوم علم بآن قاعده زيرا كه اشتباه در آنها بسيارست مثل اينكه كسي خيال كند در
تنازعي كه فلان مدعي است وخصمش منكرست ودر واقع عكس آن باشد چنانچه گذشت در كتاب المواريث در حديث
باب سي ام كه باب اختلاف الرجل والمراة في متاع البيت است وچنانچه گذشت در كتاب الشهادات در احاديث
باب نهم كه باب بعنوانست وچنانچه مي آيد در حديث ششم آخر اين باب وايضا منافات ندارد با جواز قضاي
غير حقيقي از هر مؤمني كه باشد ومراد بقضاي غير حقيقي نقل حديثي است در قضيه براي اينكه اگر نزد متنازعين
جامع شرائط صحت شود عمل بآن كنند والا فلا ودر بعضي صورت علم قاضي بمعني آن حديث چنانچه بايد شرط نيست
موافق آنچه گذشت در كتاب الحجة در حديث اول باب صد ودوم كه باب ما امر النبي صلى الله عليه وآله بالنصيحة
تا آخر كه اينست كه رب حامل فقه ليس بفقيه ورب حامل فقه الى من هو افقه منه وآنچه شرطست قدر مشترك
ميان علم قاضي وعلم متنازعين است پس اگر متنازعين علم داشته باشند علم قاضي ميبايد ودر بعضي صورت مجهولست
آنچه مي آيد در حديث پنجم باب هفتم يعني اين باب بيان اينست كه منصب داوري ميان مردمان جز اين نيست كه
آن جناب يا امام معصوم مفترض الطاعه است جز او يعني وصي نبي در اين باب سه حديث است اول اصل
عن سليمان بن خالد عن ابي عبد الله عليه السلام قال اتقوا الحكومة فان الحكومة انما هي للامام
العالم بالقضاء العادل في المسلمين لنبي او وصي نبي شرح الف لام القضاء براي استغراقست واين
اشارتست بتفسير آيت سوره ص يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى
فيضلك عن سبيل الله معني حكومت ومعني لام للامام مذكور شد در شرح عنوان اين باب يعني روايتست از
سليمان بن خالد از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه نگاه داريد خود را از منصب داوري ميان مردمان زيرا
كه منصب داوري ميان مردمان جز اين نيست كه آن جناب امام عالم بهر داوري عادل در ميان مسلمانانست
جناب يا نبي است يا وصي نبي است دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال
قال امير المؤمنين صلوات الله عليه لشريح يا شريح قد جلست مجلسا لا يجلسه الا نبي او وصي

يَنْجِي أَوْ شَقِيٌّ شرح مجلسا بصيغه اسم مكان باب ضرب است وعبارتست از منصب قضا ميان مردمان بعوض
مشكلات برامام زمان كه مذكور ميشود در حديث آينده وحديث اول باب نهم كه باب ادب الحكم است پس اين
كلام در وقتى بوده كه شريح مخالفت شرط ميكرده وانفاذ قضا پيش از عرض بر امير المؤمنين صلوات الله عليه ميكرده چنانچه
گذشت در كتاب الديات در حديث هشتم ونهم آخر ابواب ومناسب اين گذشت در كتاب الشهادات در
حديث پنجم باب هشتم كه باب شهادة الواحد ويمين المدعى است يعنى روايتست از اسحق بن عمار از امام
جعفر صادق عليه السلم كه گفت كه گفت امير المؤمنين صلوات الله عليه شريح را كه اى شريح تحقيق نشستى در جاى
نشستنى كه نمى نشيند در آنجا مگر پيغمبرى يا وصى پيغمبرى يا گمراهى سيوم حل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا وَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ شُرَيْحاً الْقَضَاءَ اشْتَرَطَ
عَلَيْهِ أَنْ لَا يُنْفِذَ الْقَضَاءَ حَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ شرح ولّى بصيغه معلوم باب تفعيل است وتوليه اينجا يعنى
امضاء توليت سابق است زيرا كه از جانب پسر خطاب وبعد از او قاضى كوفه شده وعزل او بالكليه موجب
فساد عوام الناس ميشده ولهذا امير المؤمنين صلوات الله عليه امضا كرده باين شرط اگر چه شريح شقى وفا
باين شرط نميكرده چنانچه معلومست از حديث سابق لا ينفذ بنون وفا وذال با نقطه بصيغه معلوم باب افعال
يعرض بصيغه معلوم باب ضرب است يعنى روايتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه وقتى
كه نصب نمود امير المؤمنين صلوات الله عليه شريح را بقضا ميان مردمان شرط گرفت بر او اينكه امضا نكند قضا را
ميان هيچ دو كس مگر آنكه عرض كند آن قضا را بر امير المؤمنين صلوات الله عليه باب دوم حل باب أَصْنَافِ
الْقُضَاةِ شرح قضاة بضم قاف وتخفيف ضاد با نقطه والف وتاء تأنيث است يعنى اين باب بيان
اقسام قاضيان است در اين باب دو حديث است اول حل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْقُضَاةُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَوَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَى
بِجَوْرٍ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ
وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
الْحُكْمُ حُكْمَانِ حُكْمُ اللهِ وَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ فَمَنْ أَخْطَأَ حُكْمَ اللهِ حَكَمَ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ شرح روايتست
از احمد بن محمد بن خالد از پدرش بالا برد سند حديث را از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه قاضيان چهار صنف اند
سه صنف در آتش جهنم اند ويك صنف در بهشت است اول مردى كه حكم كرد بنا حقى بر حالى كه او ميداند كه ناحق است
پس او در آتش جهنم است ودوم مردى كه حكم كرد بنا حقى بر حالى كه او نميداند كه ناحق است وظن حقيت دارد پس
او در آتش جهنم است وسيوم مردى كه حكم كرد بحق بر حالى كه او نميداند كه حق است وظن حقيت دارد پس او در آتش

جهنم است

جهنم است وچهارم مردى كه حكم كرد بحق بر حالى كه او ميداند كه حق است پس او در بهشت است وگفت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه كه حكم دو قسم است اول حكم الله دوم حكم اهل جهالت پس هر كه در نيافت حكم الله را حكم كرد بحكم
اهل جهالت اشارتست ببطلان مذهب اهل اجتهاد كه ميگويند كه مجتهد مخطى يك ثواب دارد ومجتهد مصيب
دو ثواب دارد وتفصيل ابطال آن در حاشيه عده است دوم حل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْحُكْمُ
حُكْمَانِ حُكْمُ اللهِ وَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ وَقَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
وَأَشْهَدُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ لَقَدْ حَكَمَ فِي الْفَرَائِضِ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ شرح در سوره مائده چنين است وَأَنِ احْكُمْ
بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكَ
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ أَفَحُكْمَ
الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ اشهد بصيغه مضارع متكلم معلوم باب علم است
واين اشارتست ببطلان روايت مخالفان از رسول الله صلى الله عليه وآله كه زيد افرضكم وعلى اقضاكم وابى
اقرأكم ومعاذ اعلمكم بالحلال والحرام وفضل بن شاذان در كتاب الايضاح بسط كلام كرده در بيان وجوه كذب اين
روايت از آنجمله اينكه پسر خطاب در فريضه حماريه موافقت او كرده اولا وآخر چون رسوائى آن را با او گفت از آن
برگشته موافق آنچه گذشت در كتاب المواريث در شرح كلام مصنف در باب دوم كه باب بيان الفرائض في
الكتاب است در فقره ثم ذكر فريضة الاخوة والاخوات تا آخر وگذشت در كتاب المواريث در حديث پنجم باب الاخوة
والاخوات مع الولد كه باب بيست ودوم است غلط زيد در قسمت فريضه يعنى روايتست از ابو بصير از امام محمد باقر عليه السلم
گفت كه حكم دو قسم است حكم الله وحكم اهل جهالت وبتحقيق گفت الله عز وجل در سوره مائده كه كيست بهتر از الله
باعتبار حكم براى جمعى كه صاحبان يقين ميشوند وگواهى ميدهم بر زيد بن ثابت كه هر آينه حكم كرد در مواريث
بحكم اهل جهالت باب سيوم حل باب من حكم بغير ما انزل الله عز وجل شرح با در بغير ونظائرش در احاديث
اين باب براى آلت است چنانچه بيان ميشود در شرح حديث پنجم اين باب يعنى اين باب بيان كيست
كه حكم كرد بوسيله غير آنچه فرو فرستاد الله عز وجل در قرآن كه مشتملست بر هر محتاج اليه در اين باب پنج حديث است
اول حل عَنْ حَكَمٍ الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَكَمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ مَنْ حَكَمَ فِي دِرْهَمَيْنِ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّنْ لَهُ سَوْطٌ أَوْ عَصاً فَهُوَ كَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ
عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح في درهمين اشارتست باينكه حكم دو قسم است اول افتا وآن در عبادات ومانند
آنها ميباشد غالبا دوم قضا وآن در منازعات در حقوق ميباشد ومقصود در اينجا بيان قسم دوم است پس ذكر
درهمين كنايت از حقارت است باعتبار اينكه كمتر است مستلزم حقارت است غالبا ومرتكب كبيره با اصرار كافر است چنانچه

گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث سوم باب الاصرار علی الذنب که باب صد و چهاردهم است متن که سوط
او عصا اشارتست باینکه قضا بر دو قسم است اول قضاء حقیقی و آن قضایی است که با آن نوعی از جبر است بتازیانه
یا چوب یا مانند آنها دوم رویت قضاء انه معصومین علیهم السلم برای اینکه متنازعان مطلع شوند بر حدیث وارد در تنازع
ایشان و مقصود اینجا بیان قسم اولست پس ذکر سوط و عصا بعنوان مثالست کفر بما انزل الله باعتبار است
که در محکمات قرآن نهی صریح از اختلاف از روی ظن و از قول علی الله بغیر علم بسیار است یعنی روایت است از
حکم بفتح حا و سکون کاف گندم فروش از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم و روایت است از حکم از عبد الله بن ابی یعفور
از امام جعفر صادق علیه السلم گفته که هر که حکم کرد در دو درهم هر کدام در قضیه علیحده بغیر آنچه فرو فرستاده
الله عز و جل از جمله کسی که او راست تازیانه یا چوب مثلا پس او کافرست بآنچه فرو فرستاده الله بر محمد صلی الله علیه و آله
دوم حل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ حَكَمَ فِي دِرْهَمَيْنِ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ شرح این ظاهرست از شرح سابق سیوم حل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ
رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ حَكَمَ فِي دِرْهَمَيْنِ بِحُكْمِ جَوْرٍ ثُمَّ جُبِرَ عَلَيْهِ كَانَ
مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ فَقُلْتُ وَكَيْفَ يُجْبَرُ عَلَيْهِ
فَقَالَ يَكُونُ لَهُ سَوْطٌ وَسِجْنٌ فَيَحْكُمُ عَلَيْهِ فَإِنْ رَضِيَ بِحُكْمِهِ وَإِلَّا ضَرَبَهُ بِسَوْطِهِ وَحَبَسَهُ فِي سِجْنِهِ
شرح جبر بجیم و با یکنقطه و را بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر مدلول حکم است یا حالست بتقدیر قد
یجبر بصیغه معلومست یعنی روایت از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی‌نقطه نسبت داده حدیث را
سوی امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که حکم کرد در دو درهم هر کدام در قضیه
علیحده بحکمی نا حق بزور روا داشت بران کسی را شد از اهل این آیت در سوره مائده که و هر که حکم نکرد بآنچه فرو
فرستاد الله پس ایشانند کافران پس گفتم امام را که و چگونه بزور وا میدارد بران حکم کسی را پس امام گفت که میباشد
آن حاکم را تازیانه و زندانی پس حکم میکند بران کس پس اگر راضی شود بحکم او سر میدهد او را و اگر راضی نشود
میزند او را بتازیانه خود و بند میکند او را در زندان خود چهارم حل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَيُّ قَاضٍ قَضَى بَيْنَ اثْنَيْنِ فَأَخْطَأَ سَقَطَ أَبْعَدَ مِنَ السَّمَاءِ شرح
روایت از معویة بن وهب بفتح واو و سکون و فتح ها و با یکنقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت که هر کدام داوری که داوری کرد میان دو کس پس در نیافت طریق داوری را که حکم از روی علم است
افتاد در حالی که دورتر از آسمان بود پنجم حل عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْخَضِيبِ الْبَجَلِيِّ قَالَ كُنْتُ مَعَ ابْنِ
أَبِي لَيْلَى مُزَامِلَهُ حَتَّى جِئْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ فَبَيْنَا نَحْنُ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ دَخَلَ

جعفر بن

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لِابْنِ أَبِي لَيْلَى تَقُومُ بِنَا إِلَيْهِ فَقَالَ وَمَا نَصْنَعُ عِنْدَهُ
فَقُلْتُ نُسَائِلُهُ وَنُحَدِّثُهُ فَقَالَ قُمْ فَقُمْنَا إِلَيْهِ فَسَاءَلَنِي عَنْ نَفْسِي وَأَهْلِي شرح مزامله برای نقطه
بصیغه اسم فاعل باب مفاعله منصوب و خبر دوم است و ضمیر راجع بابن ابی لیلی است بنا بفتح با یکنقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و نون و الف متولده از اشباع فتحه مضاف بجمله است اذ کلمه همزه و ذال بانقطه برای
مفاجاه است یعنی روایت از سعید بن ابی الخضیب بفتح خا با نقطه و کسر ضاد بانقطه و سکون یا دو نقطه در
پایین و با یکنقطه بجلی بفتح با یکنقطه و فتح جیم گفت که بودم در سفر از کوفه سوی مکه با ابن ابی لیلی همکجاوه او
تا آنکه آمدیم سوی مدینه پس میان اینکه ما در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم ناگاه داخل شد جعفر بن محمد
صلوات الله علیه پس گفتم ابن ابی لیلی را که آیا برمیخیزی با ما سوی او پس گفت که و چکنیم نزد او پس گفتم که پرسش
احوال میکنیم او را و گفتگو میکنیم با او پس گفت که برخیز پس برخاستیم سوی او پس پرسش کرد مرا از احوال
خودم و اهلم ثُمَّ قَالَ مَنْ هَذَا مَعَكَ فَقُلْتُ ابْنُ أَبِي لَيْلَى قَاضِي الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ
ابْنُ أَبِي لَيْلَى قَاضِي الْمُسْلِمِينَ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ تَأْخُذُ مَالَ هَذَا فَتُعْطِيهِ هَذَا وَتَقْتُلُ وَتُفَرِّقُ
بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ لَا تَخَافُ فِي ذَلِكَ أَحَداً قَالَ نَعَمْ قَالَ فَبِأَيِّ شَيْءٍ تَقْضِي قَالَ بِمَا بَلَغَنِي
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَنْ عَلِيٍّ وَعَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ قَالَ فَبَلَغَكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ عَلِيّاً أَقْضَاكُمْ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَكَيْفَ تَقْضِي بِغَيْرِ قَضَاءِ عَلِيٍّ وَقَدْ
بَلَغَكَ هَذَا شرح با در فبای شیء برای آلت است و این اشارتست باینکه بود و من لم یحکم بما انزل الله
نیز برای آلت است ان علیا اقضاکم حدیث متفق علیه میان خاصه و عامه است چنانچه گذشت در شرح حدیث
دوم باب سابق و می‌آید در حدیث سیزدهم آخر ابواب و بخاری در صحیح خود در باب فی قوله ما ننسخ من آیة
او ننسها گفته که عن عمر انه قال اقرؤنا ابی و اقضانا علی و انا لندع من قول ابی و استدلال آن در نفیه
مبنی بر اینست که این حدیث دلالت میکند بر اینکه علی اقضی القضاة است و آن بمعنی احکم الحاکمین است و در سوره
بقره انی جاعل فی الارض خلیفة پس چنانچه مخالفت حکم الله تعالی نمیتوان کرد باجتهاد مخالفت حکم
رسول الله صلی الله علیه و آله و مخالفت حکم علی علیه السلم نمیتوان کرد باجتهاد و پس این حدیث از جمله نصوص بر امامت
و وصایت علی صلوات الله علیه است بی واسطه چنانچه شهرستانی از جمله مخالفان در کتاب ملل و نحل نقل
کرده از شیعه امامیه و تکرار و تاکید این مضمون صادر شده از رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از اقرار او ابو بکر را
و عمر را و علی علیه السلم را بحکم در قضیه و ظهور خطای آن دو و صواب علی علیه السلم در آن حکم نظیر آنچه گذشت
در کتاب الدیات در حدیث ششم و هفتم باب چهل و دوم که باب ضمان ما یصیب الدواب تا آخر است

[illegible]

وبنابراین آن دوکس در مخاطبان در اقضاکم داخلند البته و احتمال تخصیص بغیر ایشان ندارد و انبیای سابق نیز
برای اعلاء شان معتنی خود و اظهار جهالت دیگران چنین میکرده اند مثل آنچه داود علیه السلم در حق سلیمان یا دیگری
کرده چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم باب شصتم که باب ان الامامة عهد من الله عز و جل معهود
تا آخر است و در کتاب المعیشة در شرح بعض احادیث باب صد و پنجاه و ششم که باب ضمان ما یفسد البهائم
تا آخر است یعنی بعد از آن گفت که گمیت ایزد با تو پس گفتم که ابن ابی لیلی قاضی مسلمانانست پس گفت
او را که آیا تو ای ابن ابی لیلی قاضی مسلمانان گفت که آری پس گفت که آیا میگیری مال ایزد را پس میدهی
آن را به ایزد و میکشی و تفریق میکنی میان مرد و جفت او بر حالی که نمیترسی در آن عمل از کسی گفت که آری گفت که
پس بوسیله که ام چیز داوری میکنی گفت که بوسیله آنچه رسیده بمن از رسول الله صلی الله علیه و آله
و از علی و از ابوبکر و عمر گفت که آیا پس رسیده بتو از رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه او گفت که اقضی
علی بعد او تر شماست گفت که آری گفت که پس چگونه داوری میکنی بغیر داوری علی بر حالی که تحقیق
رسیده بتو اینحدیث مراد اینست که اینحدیث دلالت میکند بر اینکه ابوبکر و عمر غلط در داوری میکنند
فی الجملة و حکم بوسیله غیر ما انزل الله میکنند پس کسی که حکم کند بوسیله حکم ایشان پس در تحت من لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الکافرون داخلست اصل فما تقول اذا جيء بارض من فضة وسماء من
فضة ثم اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيدك فاوقفك بين يدي ربك فقال يا رب
ان هذا قضى بغير ما قضيت قال فاصفر وجه ابن ابي ليلى حتى عاد مثل الزعفران
ثم قال لي التمس لنفسك زميلا والله لا اكلمك من رأسي كلمة ابدا شرح جيء بجیم و یا و همزه بصیغه
ماضی غائب مجهول باب ضرب است بارض با بمعنی مع است و یا برای تعدیه بمفعول دوم است و فاعلش الله تعالی یا ملائکه
و مفعول اولش محذوفست و آن ابن ابی لیلی و سائر اهل عصرست ارض من فضة و سماء من فضة عبارتست
از محشر مسقف که در آن مینشینند رسول الله صلی الله علیه و آله و مقربان او صلوات الله علیهم و حرکت میکنند برای
وارسیدن باحوال امت خود در وقت حساب و مناسب این گذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم
باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلم که باب دویست و سی و چهارم است قضیت بصیغه مخاطب و متکلم
میتواند بود زمیل بفتح زای با نقطه و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین بمعنی زمیل است من راسی یعنی
چیتاری که است یعنی پس چه میگوئی چون آورده شود مکانی از نقره و سقفی از نقره بعد از آن گیرد رسول الله
صلی الله علیه و آله دست ترا پس ایستاده کند ترا در پیش صاحب کل اختیار تو پس گوید که ای صاحب کل اختیار من
بدرستی که ایزد داوری کرده بوسیله غیر آنچه داوری کردی او گفت که پس زرد شد روی ابن ابی لیلی

تا آنکه گردید مانند زعفران بعد از آن گفت مرا که طلب کن برای خود رفیقی همکجاوه را بخدا قسم که سخن نمیگویم ترا
از سر خود یک کلمه هرگز باب چهارم اصل باب ان المفتی ضامن شرح فرق میان مفتی و قاضی اینست
که مفتی خبر میکند خواه در داوری میان دو کس باشد و خواه در غیر آن باشد و قاضی خبر میکند در داوری میان
دو کس چنانچه گذشت در احادیث باب سابق یعنی این باب بیان اینست که فتوی دهنده در مسئله ضامن است
که از عهده آن بیرون آید در قیامت یا در دنیا نیز در این باب دو حدیث است اول اصل عن عبد الرحمن بن
الحجاج قال كان ابو عبد الله عليه السلام قاعدا في حلقة ربيعة الرأي فجاء اعرابي فسأل ربيعة
الرأي عن مسألة فاجابه فلما سكت قال له الاعرابي اهو في عنقك فسكت عنه ربيعة
ولم يرد عليه شيئا فاعاد المسألة عليه فاجابه بمثل ذلك فقال له الاعرابي اهو في عنقك
فسكت ربيعة فقال ابو عبد الله عليه السلام هو في عنقه قال او لم يقل وكل مفت ضامن
شرح حلقه بفتح حاء بی نقطه و سکون لام و قاف عبارتست از اهل مجلس که دور زده اند ربیعة بن عثمان استاد
ابوحنیفه بوده و اضافه او برای باعتبار شهرت او باجتهاد و قیاس است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج
بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم اول گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلم نشسته در حلقه ربیعة الرای پس آمد
صحرانشینی از عرب پس پرسید ربیعة الرای را از مسئله پس جواب داد او را پس وقتی که ساکت شد گفت او را
صحرانشین که آیا آن در گردن تست پس خاموش شد از جواب او ربیعه و برنگردانید بر صحرانشین چیزی
از سخن را پس صحرانشین برگردانید مسئله را بر ربیعه پس ربیعه جواب داد او را مثل سابق پس گفت او را
صحرانشین که آیا آن در گردن تست پس خاموش شد ربیعه پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آن در گردن
اوست خواه گفت یا نه که در گردن منست یا نگفته باشد و هر فتوی دهنده ضامنست دوم اصل
عن ابي عبيدة قال قال ابو جعفر عليه السلام من افتى الناس بغير علم ولا هدى من الله لعنته
ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتياه شرح مضمون این گذشت
در کتاب العقل در حدیث سوم باب النهی عن القول بغیر علم که باب دوازدهم است یعنی روایتست از ابوعبیده
گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که هر که فتوی داد مردمان را بی علم خودش و بی تعلیم راهنمائی از جانب الله
لعنت کردند او را فرشتگان موکل بر جنت و فرشتگان موکل بر جهنم و لاحق شد او را گناه هر که عمل کرد بفتوای او
باب پنجم اصل باب اخذ الاجر والرشا على الحكم شرح اخذ بضم همزه و الف و کسر خاء با نقطه و ذال با نقطه
بفتح همزه و سکون خاء مضاف الیه و مضاف است الاجر بفتح همزه و سکون جیم و راء بی نقطه یاداشت و آن از
جانب سلطانست رشا بضم راء بی نقطه و تخفیف شین با نقطه و الف مقصور جمع رشوه بضم و فتح و کسر راء و سکون

شین است و آن از جانب متحاکمان است و میتواند بود که بفتح را اسم مصدر باب افتعال باشد موافق آنچه می آید در
حدیث دوم این باب و بنا بر اول عطف بر الاجرت و بنا بر دوم عطف بر ما اخذ است یعنی این باب بیان
فراگیرنده پادشاه و رشوتها بر حکم است در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ
قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَاضٍ بَيْنَ قَرْيَتَيْنِ يَأْخُذُ مِنَ السُّلْطَانِ عَلَى الْقَضَاءِ الرِّزْقَ
فَقَالَ ذَلِكَ السُّحْتُ شرح بین بفتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین منصوب است و ظرف صفت قاضی است
قریتین بفتح قاف و سکون را بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و تا تانیث و علامت تثنیه است و مراد اینست که قاضی
دو ده است پس حرکت میکند در میان آن دو ده و گاهی اینجاست و گاهی آنجاست و بسبب این محتاج است
بزیادتی خرج السحت بضم سین بی نقطه و سکون حا بی نقطه و تا دو نقطه در بالا بغایت حرام و آن قدر مشترک میان
اجر بر حکم و رشوه بر حکم است یعنی روایت است از عبد الله بن سنان بکسر سین بی نقطه و تخفیف دو نون گفت که
پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از داوری که میان دو ده است میگیرد از پادشاه جابر داوری روزیانه را
پس امام گفت که آن بغایت حرام است دوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الرِّشَا فِي الْحُكْمِ
هُوَ الْكُفْرُ بِاللهِ شرح الرشا بفتح را و تخفیف شین و الف مقصوره اسم مصدر باب افتعال گرفتن رشوه یعنی روایت است
از سماعه بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم و عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گرفتن رشوه در حکم آن کفر
بالله تعالی است سوم اصل عَنْ يَزِيدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَخْسِ فَقَالَ هُوَ الرِّشَا
فِي الْحُكْمِ شرح البخس بفتح با یک نقطه و سکون خا با نقطه و سین بی نقطه مصدر باب منع ظلم و کم کردن مال مردمان
چنانچه مذکور است در آیت سوره اعراف و هود و شعرا و لا تبخسوا الناس اشیاءهم یعنی روایت است از یزید بفتح
یا دو نقطه در پایین و کسر زای با نقطه ابن فرقد بفتح فا و سکون را بی نقطه و فتح قاف و دال بی نقطه گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از بخس پس گفت که آن گرفتن رشوه در حکم است باعتبار اینکه ظلم و کم کردن حق صاحب
حق است اگرچه حکم موافق حق باشد باب ششم اصل باب من حاف فی الحکم شرح حاف بحا بی نقطه و الف
منقلبه از یا و فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است یعنی این باب بیان کسی است که جانب گیری کرد
در داوری در این باب دو حدیث است اول اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدُ اللهِ فَوْقَ رَأْسِ الْحَاكِمِ تُرَفْرِفُ بِالرَّحْمَةِ فَإِذَا حَافَ وَكَلَهُ اللهُ
إِلَى نَفْسِهِ شرح ید الله عبارت است از قدرت الله تعالی در قدر و قضا که بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث
اول باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة که باب بیست و نهم است ترفرف بدو را بی نقطه و دو فا
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب فعلله است الرفرفه بال زدن مرغ بر سر چیزی که میخواهد که فرود آید بر آنجا

و اینجا استعاره

و اینجا استعاره شده برای آماده بودن برای فرود آمدن باء بالرحمة برای تعدیه است یا برای الصاق است
وکله از باب ضرب است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله که دست الله در بالای سر داور آماده میکند رحمت را پس چون جانب گیری کند وا
میگذارد او را الله سوی خودش دوم اصل عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ
فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ قَاضٍ كَانَ يَقْضِي بِالْحَقِّ فِيهِمْ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ لِامْرَأَتِهِ إِذَا أَنَا مِتُّ
فَاغْسِلِينِي وَكَفِّنِينِي وَضَعِينِي عَلَى سَرِيرِي وَغَطِّي وَجْهِي فَإِنَّكِ لَا تَرَيْنَ سُوءاً فَلَمَّا مَاتَ
فَعَلَتْ ذَلِكَ ثُمَّ مَكَثَتْ بِذَلِكَ حِيناً ثُمَّ إِنَّهَا كَشَفَتْ عَنْ وَجْهِهِ لِتَنْظُرَ إِلَيْهِ شرح مت بکسر میم
و تشدید تا دو نقطه در بالا مضموم است فغسلینی بفتح غین با نقطه و تشدید سین بی نقطه مکسور و دو کسر لام
و سکون یا دو نقطه در پایین و نون و یا است کفنینی بفتح کاف و تشدید فا مکسوره و کسر نون و سکون یا
دو نقطه در پایین و نون و یا است ضعینی بفتح ضاد با نقطه و کسر عین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون
و یا است السریر بفتح سین بی نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را دوم تابوت غطی بفتح
غین با نقطه و تشدید طا بی نقطه و یا است فانک بکسر کاف است و فا برای تعلیل است و مقصود از این کلام
اینست که مرا زود دفن مکن سوی قبر برای اینکه بدی نمی بینی در من لا ترین بفتح تا دو نقطه در بالا و فتح را بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و فتح نون بصیغه نفی است سوءا بضم سین بی نقطه و سکون واو و همزه است انها بکسر همزه است
یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی بضم ثا سه نقطه و تخفیف میم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود در اولاد یعقوب داوری
که بود که داوری میکرد بحق در ایشان پس وقتی که حاضر شد او را مرگ گفت زنش را که چون من بمیرم پس
تغسیل کن مرا و تکفین کن مرا و بگذار مرا در تابوت من و بپوشان روی مرا چه بدرستی که تو نمی بینی بدی را از من
اگر چنین کنی پس وقتی که مرد کرد زنش آن را بعد از آن درنگ کرد با آن زمانی بعد از آن بدرستی که آن زن کشود
از روی او برای اینکه نگاه کند سوی او تا دانسته کند بدی که او گفته چه چیز است اصل فَإِذَا هِيَ بِدُودَةٍ تَقْرِضُ
مِنْخَرَهُ فَفَزِعَتْ مِنْ ذَلِكَ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ أَتَاهَا فِي مَنَامِهَا فَقَالَ لَهَا أَفْزَعَكِ مَا رَأَيْتِ قَالَتْ
أَجَلْ لَقَدْ فَزِعْتُ شرح تقرض بقاف و را بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است
منخر بفتح میم و سکون نون و کسر خا با نقطه و بضم میم و ضم خا و کسر میم و کسر خا و را بی نقطه است فزعت در
اول بفا و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است افزعک بتقدیر استفهام بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افعال بکسر کاف است اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام است یعنی پس ناگاه آن زن
کرمی بود که پاره میکرد بینی او را پس مضطرب شد از آن پس وقتی که شد شب آمد او نزد آن زن در خواب آن زن

پس گفت زنرا که آیا مضطرب کرد ترا آنچه دیدی زن گفت که آری هر آینه بتحقیق مضطرب شدم اصل
فقال لها اما لئن كنت فزعت ما كان الذي رأيت الا في اخيك فلان اتاني ومعه خصم
له فلما جلسا الي قلت اللهم اجعل الحق له ووجه القضاء على صاحبه فلما اختصما
الي كان الحق له ورأيت ذلك بينا في القضاء فوجهت القضاء له على صاحبه فاصابني
ما رأيت لموضع هواي كان مع موافقة الحق شرح اما بفتح همزه و تخفیف میم است لئن بفتح لام و کسر
همزه و سکون نونست ما فیه است فی برای سببیت است فلان مجرورست الی دو جا بتشدید یا مفتوحه است
وجه بصیغه امر باب تفعیلست علی دو جا برای اضرارست بینا بفتح بای یک نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین
مکسوره و نونست وجهت بصیغه متکلم باب تفعیلست موضع بمعنی مرتبه است بنا بر اینکه اعمال آدمی ترتیب
نوشته میشود در نامه اعمال هوای بفتح ها و تخفیف واو و الف و یای مفتوحه است ضمیر مستتر در کان
راجع بهوای است و این جمله استیناف بیانی سابق است موافقة الحق از قبیل اضافه مصدر بفاعلست و مفعولش
محذوفست بتقریب کلام اینست یعنی پس گفت زنرا که آگاه باش هر آینه اگر بودی که مضطرب شدی نبود
آنچه دیدی مگر بسبب برادر تو فلان چنان این آنکه آمد نزد من بر حالی که با او بود منازعی برای او پس
وقتی که نشستند سوی من گفتم که خداوندا بگردان حق را برای او و متوجه کن داوری را بر همراهش پس
وقتی که نزاع کردند سوی من بود حق برای او و دیدم آنرا آشکار در داوری پس متوجه کردم داوری را برای او
بر همراهش پس برخورد مرا آنچه دیدی بسبب مرتبه خواهش نفس من چنان این آنکه بود خواهش نفس من
با موافق شدن حق سخن برادر ترا باب هفتم اصل باب كراهة الجلوس الى قضاة الجور شرح قضاة الجور عبارتست
از سه صنف قاضیان که مذکور شد در حدیث اول باب دوم که باب اصناف القضاة است یعنی این باب
بیان ناخوش بودن نشستن سوی قاضیان ناحق است در این باب یک حدیث است اصل عن محمد بن مسلم
قال مر بي ابو جعفر عليه السلام او ابو عبد الله عليه السلام وانا جالس عند قاض بالمدينة فدخلت
عليه من الغد فقال لي ما مجلس رأيتك فيه امس قال قلت جعلت فداك ان هذا
القاضي لي مكرم فربما جلست اليه فقال لي وما يؤمنك ان تنزل اللعنة فتعم
من في المجلس شرح روایت است از محمد بن مسلم گفت که گذشت بمن امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام
بر حالی که من نشسته بودم نزد داوری در مدینه پس داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام در فردا پس گفت مرا
که چیست مجلسی که دیدم ترا در آن دیروز راوی گفت که گفتم که قربانت شوم هر آینه این داور مرا اکرام
کننده است پس بسا که نشستم سوی او پس گفت مرا که چه چیز ایمن کرد ترا از اینکه فرود آید لعنت پس فرو گیرد

هرکرا که دران

هرکرا که دران مجلس است مناسب این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب مجالسة اهل المعاصی
که باب صد و شصت و سیوم است باب هشتم اصل باب كراهة الارتفاع الى قضاة الجور شرح این باب بیان
ناخوش بودن دادخواهی سوی داوران ناحق است در این باب پنج حدیثست اول اصل عن عبد الله بن
سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال ايما مؤمن قدم مؤمنا في خصومة الى قاض او
سلطان جائر فقضى عليه بغير حكم الله فقد شركه في الاثم شرح قدم از باب تفعیلست
ضمیر علیه راجع بمؤمن دوم است با در بغیر برای آلتست پس موافقت حق چون غیر معلوم باشد فایده
نمیرساند شرکه از باب علم است و ضمیر مستتر راجع بمؤمن اولست و ضمیر بارز راجع بقدر مشترک میان
قاضی و سلطانست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر کدام
مؤمنی که پیش برد مؤمنی را در نزاعی سوی داوری یا پادشاهی ناحق کننده پس داوری کرد برای او بوسیله غیر
حکم الله پس بتحقیق شریک شد داوری کننده را در گناه دوم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ايما رجل كان بينه وبين اخ له مماراة في حق فدعاه الى رجل من اخوانه ليحكم
بينه وبينه فابى الا ان يرافعه الى هؤلاء كان بمنزلة الذين قال الله عز وجل الم تر الى الذين
يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت
وقد امروا ان يكفروا به الآية شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر کدام مردی
که بود میان او و میان برادر مؤمنی از او جدالی بسبب حقی پس آن برادر خواند او را سوی مردی از جمله
برادران مؤمن او برای اینکه داوری کند میان او و میان او پس اباء و امتناع کرد مرد اول مگر اینکه ببرد
او را سوی این داوران مخالفان شد مانند جمعی که گفته در ایشان الله عز و جل در سوره نسا که آیا نگاه نمیکنی
سوی جمعی که گمان میبرند که ایشان گرویدند با آنچه فرو فرستاده شد سوی تو و با آنچه فرو فرستاده شده پیش از تو
میخواهند که دادخواهی برند سوی شیطان صفت و حال آنکه بتحقیق مامور شده اند در آنچه فرو فرستاده شده سوی
تو و در آنچه فرو فرستاده شده پیش از تو با اینکه انکار کنند شیطان صفت را تا آخر آیت که و یرید الشیطان ان یضلهم
ضلالا بعیدا سوم اصل عن ابي بصير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام قول الله عز وجل في كتابه
ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل وتدلوا بها الى الحكام فقال يا ابا بصير ان الله عز وجل
قد علم ان في الامة حكاما يجورون اما انه لم يعن حكام اهل العدل ولكنه عنى حكام
اهل الجور شرح در این آیت چند احتمالست از جمله که موافق ظاهر جمع میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب
المعیشة در حدیث اول باب القمار و النهبة که باب چهلم است است که مراد باطل قمار و مانند آن باشد و تدلوا عطف

برمعنی عنه باشد یا عطف بر الباطل باشد بتقدیر ان تأتیه و احتمال آن وجهی تقدیر این نهی دیگر باشد و مراد این است
که تحاکم سوی حکام جور در دعویها جایز نیست موافق آنچه در آیه در حدیث پنجم این باب و تعبیر از ایشان بحکام مطلقا
برای اشارت باینست که غالب حکام این امت اهل جور رند تا ظهور مهدی علیه السلام یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قول الله عز و جل در کتابش در سوره بقره که مباد که خورید مالهای شما را بر حالی
که در میان شما باشد در معاملات بوسیله باطل و روانه کنید آنها را سوی حاکمان چه معنی دارد پس امام گفت که
ای ابو بصیر بدرستی که الله عز و جل بتحقیق دانسته که در این امت میباشند حاکمانی که ناحق میکنند آگاه باش مکنتر
که اوخواسته حاکمان اهل عدالت را ولیکن خواسته حاکمان اهل ناحق را اصل یا ابا محمد انه لو کان لک علی رجل
حق فدعوته الی حکام اهل العدل فابی علیک الا ان یرافعک الی حکام اهل الجور لیقضوا له لکان
ممن حاکم الی الطاغوت وهو قول الله عز و جل الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک
وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت شرح ای ابو محمد بدرستی که شان این است که اگر میبود ترا
بر مردی حقی پس بخوانی او را سوی حاکمان اهل عدالت پس ابا و امتناع میکرد بر تو مگر اینکه ببرد ترا سوی حاکمان اهل
ناحق برای اینکه داوری کنند برای او هر آینه میبود از جمله کسی که داد خواهی کرد سوی شیطان صفت و آن مدلول قول
الله عز و جل است در سوره نسا که آیا نگاه نمیکنی سوی جمعی که گمان میبرند که ایشان گرویدند بآنچه فرو فرستاده شد
سوی تو و بآنچه فرو فرستاده شد پیش از تو میخواهند که داد خواهی برند سوی شیطان صفت چهارم اصل عن ابی
خدیجة قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضا الی اهل الجور و لکن انظروا
الی رجل منکم یعلم شیئا من قضایانا فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضیا فتحاکموا الیه شرح شیئا من
قضایانا اشارت باینکه اول معلوم از جمله قضایای ائمه هدی علیهم السلام اینست که حکم بغیر معلوم جایز نیست پس اگر مرد
حکم میکند و اگر چه بنا بر حدیث جامع شروط صحت باروایت میکند برای عمل هر که خواهد یا ساکت میشود یعنی روایت است
از ابو خدیجه سالم بن مکرم گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که دور دارید خود تان را از اینکه دیوان برد بعض شما
بعضی را سوی اهل ناحق ولیکن نگاه کنید سوی مردی از شما که داند چیزی را از جمله داوری ما ائمه هدی پس کردانید
او را در میان شما چه بدرستی که من کردانیدم او را داور پس دیوان برید سوی او پنجم اصل عن عمر بن حنظلة قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجلین من اصحابنا یکون بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاکما الی
السلطان او الی القضاة ایحل ذلک فقال من تحاکم الی الطاغوت فحکم له فانما یأخذ سحتا
وان کان حقه ثابتا لانه اخذ بحکم الطاغوت وقد امر الله ان یکفر به شرح الحدیث با تغییری
و ما زیادتی که دلالت میکند بر اینکه مراد بحاکم در فقره آینده قاضی قضات ای غیر معتبر است چنانچه گذشت در کتاب العقل

در حدیث

در حدیث دوازدهم باب سیت و دوم که باب اختلاف الحدیث است و بیان شد یعنی روایت است از عمر بن حنظله
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از دو مرد از یاران ما که میباشد میان ایشان نزاعی در وامی یا میراثی
پس داد خواهی برند سوی پادشاه یا سوی داوران او آیا حلال میشود آن پس امام گفت که هر که داد خواهی برد سوی
شیطان صفت پس حکم کرد برای او پس جز این نیست که میگیرد بغارت حرامی را هر چند که حق او ثابت باشد زیرا
که او گرفت بحکم شیطان صفت و بتحقیق که امر کرده الله مرد ما را در هر کتاب شرعی باینکه دروغ شمرده شود آن
شیطان صفت اصل قلت کیف یصنعان قال انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا و
نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا
حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما بحکم الله استخف و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله و هو
علی حد الشرک بالله شرح روی بصیغه معلوم باب ضرب است ذکر و نظر فی حلالنا تا آخر مبنی بر اینست که رجلین در فقره
سابقه عبارتست از دو کس که بصیرت در تعرف معانی احادیث اهل البیت چنانچه باید ندارند چنانچه بیان شد در شرح
عنوان باب اول یعنی گفتم که چگونه میکنند امام گفت که نگاه کنید سوی کسی که باشد از جمله شما شیعه امامیه که بتحقیق
روایت کرده باشد حدیث ما را و نظر کرده باشد در حلال ما و حرام ما و شناخته باشد حکمهای ما را پس راضی شوید باو
که داور باشد چه بدرستی که من بتحقیق کردانیده ام او را بر شما حاکم پس چون حکم کند بحکم ما پس قبول نکند محکوم علیه
آن را از او پس جز این نیست که بحکم الله استخفاف کرده و بر ما رد کرده و رد کننده بر ما مانند رد کننده بر الله است
و او بر سر حدهای شرک بالله است باب نهم اصل باب ادب الحکم شرح الادب بفتح همزه و فتح دال بی نقطه
و با یکنقطه روش خوب حکم بضم حا و سکون کاف است یا بفتح حا و فتح کاف و در بعض نسخ الحاکم بصیغه
اسم فاعل است یعنی این باب بیان روش خوب داوریست و در این باب شش حدیث است اول اصل عن
سلمة بن کهیل قال سمعت علیا علیه السلام یقول لشریح انظر الی اهل المعک و المطل و دفع حقوق
الناس من اهل المقدرة و الیسار ممن یدلی باموال المسلمین الی الحکام فخذ للناس بحقوقهم
منهم و بع فیها العقار و الدیار فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول مطل
المسلم الموسر ظلم للمسلم و من لم یکن له عقار و لا دار و لا مال فلا سبیل علیه شرح المعک
بفتح میم و سکون عین بی نقطه مصدر باب منع بجا نیدن المطل بفتح میم و سکون طاء بی نقطه مصدر باب نصر [illegible]
دیگر انداختن حق کسی دفع مجرورست المقدرة بفتح میم و سکون قاف و ضم و فتح و کسر دال بی نقطه و را بی نقطه توانایی
الیسار بفتح یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه و الف و را فراخدستی یدلی بدال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب
افعالست العقار بفتح عین بی نقطه و تخفیف قاف و الف و را بی نقطه زمین زراعت و مانند آن مراد بدیار غیر آن

حقوقهم

ضروریست بقرینهٔ آنچه گذشت در کتاب المعیشة در حدیث سوم باب قضاء الدین که باب سی‌ام است یعنی سورتیت از کلمه
بفتح سین و فتح لام ابن کمیل بضم کاف و فتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین گفت که شنیدم از علی علیه السلام که
میگفت شریح را که نظر کن سوی اهل پیچانیدن و وقت بدر انداختن و منع حقوق مردمان از جملهٔ اهل چیزهای
توانگرستی از جمله کسی که روانه میکند مالهای مسلمانان را سوی حاکمان ناحق پس بگیر برای مردمان حقوق
مردمان را از ایشان و بفروش بسبب آن حقوق زمینهای زراعت و مانند آنها را و سرایهای ایشان را بساز
مالهای خود را پنهان کنند چه بدرستی که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت که وقت بدر انداختن
مسلمان توانگرست ظلمست برای مسلمان طالب حق و هر که نباشد او را زمین زراعتی مثلا و نه سرایی و نه مالی
دیگر پس نیست راه گفتگو برای او اشارتست بآیت سورهٔ بقره وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة اصل واعلم
أنّه لا يحمل النّاس على الحقّ إلّا من ورعهم عن الباطل ثمّ واس بين المسلمين بوجهك ومنطقك
ومجلسك حتّى لا يطمع قريبك في حيفك ولا ييأس عدوّك من عدلك وردّ اليمين على المدّعي
مع بيّنة فإنّ ذلك أجلى للغماء وأثبت في القضاء شرح لا يحمل بحاء بی نقطه بصیغهٔ نفی مضارع غایب معلوم
باب ضربست ورعهم براء بی نقطه و عین بی نقطه از باب تفعیلست واس بالف و سین بی نقطه مکسوره بصیغهٔ امر
معتل الفاء و معتل اللام باب مفاعله است المواساة مستوی شدن و از آنست موسی یعنی تیغ سرتراشی
چون بآن مستوی میشود ظاهر عضو پس تقدیر موسی بر است میم زائده است مسلمین بلفظ تثنیه است و عبارت
از مدعی و مدعی علیه یا بلفظ جمع است موافق آنچه می آید در حدیث سیوم این باب یا در وجهک برای القضیة
الحیف بفتح حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء مصدر باب ضرب جانب گیری است اینجا عبارت
از یک گواه عادل است باعتبار اینکه یمین باعث قبولش میشود و این اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الشهادات
در احادیث باب شهادة الواحد و یمین المدعی که باب هشتم است فاء در فان برای تعلیل است و اینکلام اشارتست
باینکه یمین مدعی در این صورت اقوی از یمین مدعی علیه است موافق ترتیبی که می آید در حدیث سوم باب سیزدهم که
باب من لم تکن له بینة فیرد علیه الیمین است مشار الیه ذلک مصدر رد است اجلی بجیم بصیغهٔ افعل التفضیل است لام
برای تعدیه است الغما بکسر غین با نقطه و تخفیف میم و الف ممدوده جمع غمی بفتح و کسر غین و سکون میم بمعنای
پوشیدگی که حاصل شود مثل ابر و غبار یعنی وجه آنکه شایان نیست که ناامید گردد مردمان از حق مگر کسی که پرهیز دهد
ایشان را از باطل که در زمان خلفای ضلالت مستمر بود بعد از آن مستوی کن میان دو مسلمان روی ترا و سخن ترا
و نشستگاه ترا تا آنکه طمع نکند نزدیک تو در جانب گیری تو و ناامید نشود دشمن تو از میانه روی تو و برگردان
قسم را بر مدعی با یک گواه چه بدرستی که آن برگردانیدن دورکننده‌تر است باعثهای پوشیدگی را

و با رجائزست

و با رجائزست در داوری اصل واعلم أنّ المسلمين عدول بعضهم على بعض إلّا مجلود في حدّ لم يتب
منه أو معروف بشهادة زور أو ظنين وإيّاك والتّضجّر والتّأذّي في مجلس القضاء الّذي
أوجب الله فيه الأجر ويحسن فيه الذّخر لمن قضى بالحقّ شرح تعدیه عدالت بعلی بتضمین معنی شهادتست
و اینکلام اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الشهادات در حدیث پنجم آخر ابواب که اصل در مسلمانان قبول شهادتست
مگر آنکه مانعی از خارج عارض شود فی برای سببیت است حد بمعنی باعث حد است مثل زنا ظنین بفتح ظاء با نقطه
و کسر نون اولست و عبارتست از معروف بفسق و ذکر آن اینجا از قبیل ذکر عام بعد از خاص است و مراد سایر
افراد است و عدم حاجت بذکر متهم در مثال انتقام بیان شد در کتاب الشهادات در شرح حدیث پنجم آخر
ابواب و دفع منافات شد یحسن بصیغهٔ معلوم باب افعالست ذخر بضم ذال بانقطه و سکون خاء بانقطه و راء
بی نقطه است یعنی و بدانکه مسلمانان عادلند بعض ایشان بر بعض دیگر مگر کسی که تازیانه زده شده باشد
بسبب باعث حدی که توبه نکرده باشد از آن یا شناخته شده باشد بگواهی باطلی یا تهمت زده شده
باشد و دور دار از خود تنگی گیری خود را و آزرده شدن را در مجلس داوری که واجب کرده الله در آن مزد را
و نیکو میکند در آن ذخیرهٔ آخرت را برای کسی که داوری کرد بحق اصل واعلم أنّ الصّلح جائز بين
المسلمين إلّا صلحًا حرّم حلالًا أو أحلّ حرامًا واجعل لمن ادّعى شهودًا غيّبًا أمدًا
بينهما فإن أحضرهم أخذت له بحقّه وإن لم يحضرهم أوجبت عليه القضيّة وإيّاك
أن تنفذ فيه قضيّة في قصاص أو حدّ من حدود الله أو حقّ من حقوق المسلمين
حتّى تعرض ذلك عليّ إن شاء الله ولا تقعدنّ في مجلس القضاء حتّى تطعم شرح
صلح بضم صاد بی نقطه و سکون لام اسم مصدر باب افعال یا باب مفاعله است و بنا بر اول حال حاکم است
و جواز آن منافات ندارد با علم حاکم بچیزی که اگر ظاهر کند آن را مصالحه واقع نشود چنانچه می آید در حدیث
آخر ابواب که اصطلحا فان قضیتکما دینه و بنا بر دوم حال مستثنا از عین است و از جملهٔ صور مستثنی است صورتی
که قاضی حکمی بخلاف حق کرده باشد و مصالحه مبنی بر آن باشد مثل آنچه گذشت در کتاب المعیشة در حدیث
ششم باب صدر و جهل و هفتم که باب الرجل یکتری الدابة فیجاوز بها الحد او یردها قبل الانتهاء الی الحد است
در نسخ صلح مرفوعست و ظاهر صلحا منصوبست غیبا بضم غین با نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مفتوحه
و با یکنقطه جمع غایبست امدا بفتح همزه و فتح میم و دال بی نقطه است تنفذ بنون و فاء و ذال با نقطه بصیغهٔ مضارع
مخاطب معلوم باب افعالست ضمیر فیه راجع بمجلس قضاست و در تهذیب فیه نیست قضیه بمعنی حکم در واقعهٔ
معینه است و قضا اسم از آنست تطعم بصیغهٔ مضارع مخاطب معلوم باب علم است یعنی و بدانکه صلح

صلحا

جایزست میان مسلمانان مگر صلحی که حلالی حرام کرد حلالی از جانب الله تعالی را مثل صلح مردی با زنش بر اینکه
با زنی دیگرش جماع نکند یا حلال کرد حرامی از جانب الله تعالی را مثل صلح بر خمر و بگردان برای کسی که دعوی
کرد گواهانی را که غایبانند مدتی را میان او و مدعی علیه پس اگر حاضر کند ایشان را میگیری برای او حقش
و اگر حاضر نکند ایشان را ثابت میکنی بر او حکم معین را و نگاه دار خود را از اینکه گذرا کنی در مجلس قضا حکمی
معین را در قصاصی یا حدی از جمله حدود الله تعالی یا حقی از جمله حقوق مسلمانان مگر آنکه عرض کنی آن را
بر من ان شاء الله و منشین البتّه در مجلس قضا مگر آنکه چیزی خورده باشی دوم اصل عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ
عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مَنِ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ فَلَا يَقْضِي وَهُوَ غَضْبَانُ شرح ابتلی بنا کمفعول و با بصیغه ماضی غایب مجهول باب
افتعالست لا یقضی نفی بمعنی نهی است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که گرفتار کرده شد بداوری پس
داوری نکند در حالی که او خشمناک است سوم اصل وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَنِ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ فَلْيُوَاسِ بَيْنَهُمْ فِي الْإِشَارَةِ وَفِي النَّظَرِ وَفِي الْمَجْلِسِ شرح فلیواس بسکون لام امر غایب فلیسو
بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء و معتل اللام باب مفاعلست و معنی مواساة گذشت در شرح
حدیث اول این باب و در بعض نسخ فلیسو بفتح سین و تشدید واو مکسوره بصیغه مضارع غایب
معلوم معتل العین و معتل اللام باب تفعیل است و حاصل هر دو یکیست یعنی و باین سند حدیث سابق
امام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که هر که مبتلا شد بداوری پس باید که مستوی شود میان داد خواهان
در اشاره و در نگاه و در نشستن چهارم اصل وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ أَنَّ رَجُلاً نَزَلَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ فَمَكَثَ عِنْدَهُ أَيَّاماً ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ فِي خُصُومَةٍ لَمْ يَذْكُرْهَا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَقَالَ لَهُ أَخَصْمٌ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ تَحَوَّلْ عَنَّا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى أَنْ
يُضَافَ الْخَصْمُ إِلَّا وَمَعَهُ خَصْمُهُ شرح و باین سند روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه مردی فرود
آمد بامیر المؤمنین صلوات الله علیه پس درنگ کرد نزد او چند روزی بعد از آن آمد سوی او برای نزاعی که نگفته
بود آن را برای امیر المؤمنین علیه السلام پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت او را که آیا منازعی تو گفت که آری گفت که نقل
مکان کن از منزل ما چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه ضیافت کرده شود منازع
مگر در حالی که با او باشد منازع او پنجم اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِشُرَيْحٍ لَا تُسَارَّ أَحَداً فِي مَجْلِسِكَ وَإِنْ غَضِبْتَ فَقُمْ وَلَا تَقْضِيَنَّ وَأَنْتَ

غَضْبَانُ قَالَ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَانُ الْقَاضِي وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِنْ كَانَ لَهُ قَالَ وَإِنْ
كَانَ عَلَيْهِ أَمْسَكَ شرح لا تسار بسین مهمله و تشدید را مهمله مفتوحه و مکسوره بصیغه نهی حاضر باب مفاعلست
ضمیر مستتر در کان راجع بقضاء است لام در له برای انتفاع است علی در علیه برای اضرار است یعنی روایتست از
احمد بن ابی عبد الله که راوی امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام است نسبت داد حدیث را سوی امام گفت که گفت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه شریح را که سرگوشی مکن کسی را در مجلس قضای تو و اگر خشمناک شوی پس برخیز و داوری
مکن البته در حالی که تو خشمناک باشی امام گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که زبان داور پیرو دل اوست
پس اگر داوری نفع آورنده برای قاضی باشد میگوید و اگر باشد ضرر قاضی نگاه میدارد خود را از داوری مراد آنحضرت برمه
اینست که میباید که قاضی زود سخن نگوید بلکه فکر بسیار کند و سخنی که نفع آنحضرت او در آن باشد گوید و
احتراز کند از سخنی که ضرر آنحضرت او در آن باشد و وجه معقول نیست ششم اصل عَنْ سَمَاعَةَ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَ الْحَاكِمُ يَقُولُ لِمَنْ عَنْ يَمِينِهِ وَلِمَنْ عَنْ يَسَارِهِ مَا تَرَى
مَا تَقُولُ فَعَلَى ذَلِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ أَلَّا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسِهِ وَيُجْلِسُهُمْ
مَكَانَهُ شرح الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض است یقوم مرفوعست یجلسهم از باب افعال عطف
بر یقوم است یعنی روایتست از کسی که شنیده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد داور مسلمانان
که گوید کسی را که در جانب راست اوست و کسی را که در جانب چپ اوست که چه میبینی چه میگویی پس بر آن
داور است لعنت الله و فرشتگان و مردمان همگی که مذکورست در سوره آل عمران که کیف یهدی الله قوما کفروا
بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات والله لا یهدی القوم الظالمین اولئک جزاؤهم ان
علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین چرا نیست که برخیزد از جای خود و نشاند ایشان را در جای خود مراد
اینست که داور جاهلی که استکشاف کند از اهل مجلس چون بر او مشکل شود این لعنتها بر اوست چنانچه تصریح
ابو قتاده کرد و گذشت در کتاب الحدود در حدیث چهارم باب من زنی او سرق تا آخر که باب پنجاه و دوم است
و چنانچه پسر خطاب کرد و گذشت در کتاب الحدود در حدیث دهم باب ما یجب من الحد فی الشراب که باب
سی و دوم است و در کتاب الدیات در حدیث یازدهم آخر ابواب و چنانچه پسر عفان کرد و گذشت در کتاب الحدود
در حدیث ششم باب سی و دوم باب دهم اصل باب ان القضاء بالبینات والایمان شرح القضایا جمع
قضیه و اینجا در وقایع معینه و در بعض نسخ القضا با الف ممدوده است و بر هر تقدیر مراد صورتیست که احد
طرفین معصوم نباشد پس منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الشهادات در حدیث پنجم باب ششم که باب شهادة
الواحد و یمین المدعی است و در حدیث اول آخر ابواب یعنی این باب بیان اینست که داور بنای معین بوسیله

کواهان وسوکندها ست در این باب چهار حدیث است اول حل عَنْ سَعْدٍ وَهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ
وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئاً فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ
قِطْعَةً مِنَ النَّارِ شرح سعد بن هاشم راوی امام جعفر صادق علیه السلام است اقضی بقاف وضاد با نقطه بصیغه مضارع
متکلم معلوم باب ضرب است البینات والایمان احتراز است از امثال حکم داود علیه السلام که می آید در حدیث سیوم
این باب وحدیث اول حدیث بیست ودوم آخر ابواب الحن بحا بی نقطه وبوزن بصیغه افعل التفضیل است ماخوذ
از لحن بصیغه اسم فاعل باب منع وعلم بمعنی بحنوز دانا بعاقبت سخن الحجة بضم حا بی نقطه وتشدید جیم سخنی که
برای غالب شدن بر خصم است قطعت دوجا بصیغه متکلم باب منع است قطعه بکسر قاف است یعنی روایت است از سعد
وهشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که جز این نیست که داوری میکنم
میان شما بوسیله کواهان وسوکندها وبعض شما داناتر است بعاقبت سخن خود که برای دفع خصم است از بعض دیگر
پس هر کدام مردی که بریدم جز برای او از مال برادر مؤمنش چیزی را پس جز این نیست که بریدم برای او بوسیله
آن داوری پاره از آتش جهنم دوم حل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ نَبِيّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ
شَكَا إِلَى رَبِّهِ كَيْفَ أَقْضِي فِي أُمُورٍ لَمْ أُخْبَرْ بِبَيَانِهَا قَالَ فَقَالَ لَهُ رُدَّهُمْ إِلَيَّ وَأَضِفْهُمْ
إِلَى اسْمِي يَحْلِفُونَ بِهِ شرح شکا بشین با نقطه والف منقلبه از واو بصیغه ماضی غائب معلوم باب نصر است اقضی
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب ضرب است لم اخبر بخا با نقطه وبا یکنقطه ورا بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مجهول
باب افعال است ردهم بضم را بی نقطه وتشدید دال مفتوحه بصیغه امر باب نصر است الی بتشدید یا
مفتوحه است ومراد این است که من در حساب داوری ایشان خود هم کرد چنانچه می آید در حدیث بیست ودوم آخر
ابواب اضفهم بضاد با نقطه مکسوره وسکون فا بصیغه امر معتل العین باب افعال است یعنی روایت است از محمد بن قیس
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که پیغمبری از پیغمبران شکایت کرد سوی صاحب کل اختیار خود که چگونه داوری کنم
میان مردمان در کارهائی که خبر داده نشدم بوسیله بیان آنها امام گفت که پس صاحب کل اختیار گفت او را که برگردان ایشان را
سوی من ونسبت ده ایشان را سوی نام من بیان این که قسم خورند بآن در صورتی که بینه نباشد سوم حل عَنْ
أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنَّ نَبِيّاً
مِنَ الْأَنْبِيَاءِ شَكَا إِلَى رَبِّهِ الْقَضَاءَ فَقَالَ كَيْفَ أَقْضِي بِمَا لَمْ تَرَ عَيْنِي وَلَمْ تَسْمَعْ أُذُنِي فَقَالَ
اقْضِ بَيْنَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَأَضِفْهُمْ إِلَى اسْمِي يَحْلِفُونَ بِهِ شرح روایت است از ابان بن عثمان از کسی که خبر داد او را
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در کتاب علی صلوات الله علیه است اینکه پیغمبری از پیغمبران شکایت کرد سوی صاحب

کل خنیار

کل اختیار خود داوری را بیرون گرگفت که چگونه داوری کنم آنچه ندید چشم من ونشنید گوش من پس گفت که
داوری کن میان مردمان بکواهان ونسبت ده مردمان را سوی نام من بیان این آنکه قسم خورند بآن
حل وَقَالَ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا رَبِّ أَرِنِي الْحَقَّ كَمَا هُوَ عِنْدَكَ حَتَّى أَقْضِيَ بِهِ فَقَالَ إِنَّكَ
لَا تُطِيقُ ذَلِكَ فَأَلَحَّ عَلَى رَبِّهِ حَتَّى فَعَلَ فَجَاءَهُ رَجُلٌ يَسْتَعْدِي عَلَى رَجُلٍ فَقَالَ إِنَّ هَذَا أَخَذَ
مَالِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ أَنَّ هَذَا الْمُسْتَعْدِيَ قَتَلَ أَبَا هَذَا وَأَخَذَ مَالَهُ فَأَمَرَ
دَاوُدُ بِالْمُسْتَعْدِي فَقُتِلَ وَأَخَذَ مَالَهُ فَدَفَعَهُ إِلَى الْمُسْتَعْدَى عَلَيْهِ شرح نزدیک بمضمون
می آید در حدیث اول وحدیث بیست ودوم آخر ابواب حکم داود بآنچه حقیقت نزد الله تعالی گذشت در کتاب
الحجة در احادیث باب في ان الائمة علیهم السلام انهم اذا ظهر امرهم حکموا بحکم داود وآل داود ولا یسالون البینة
علیهم السلام که باب نود وشتم است الا ستعدا بعین بی نقطه ودال بی نقطه مصدر باب استفعال طلب عداوت حاکم
بر کسی یعنی دعوی حق بر کسی نزد حاکم ان در سوم بفتح همزه وسکون نون مفسره است زیرا که وحی متضمن معنی
قولست یا بفتح همزه وتشدید نون مفتوحه است یا بکسر همزه وتشدید نون مفتوحه است یعنی وامام گفت که
بدرستی که داود علیه السلام گفت که ای صاحب کل اختیار من بنما بمن حق را چنانچه آن نزد تست تا آنکه حکم
کنم بآن پس گفت که بدرستی که تو تاب نمی آوری آن را پس داود الحاح کرد آنرا سوی صاحب کل اختیار خود
تا آنکه کرد پس آمد نزد داود مردی بر حالی که دعوی میکرد بر مردی پس گفت که بدرستی که این گرفت مال مرا
پس وحی کرد الله عزوجل سوی داود که این مدعی کشته پدر این مدعی علیه را وگرفته مالش را پس امر کرد داود
بمدعی پس کشته شد وگرفت مالش را پس داد آنرا سوی مدعی علیه حل قَالَ فَعَجِبَ النَّاسُ وَتَحَدَّثُوا
حَتَّى بَلَغَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَخَلَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ مَا كَرِهَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يَرْفَعَ ذَلِكَ فَفَعَلَ ثُمَّ
أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَأَضِفْهُمْ إِلَى اسْمِي يَحْلِفُونَ بِهِ شرح عجب
ورد بصیغه ماضی غائب معلوم باب علم است شار الیه ذلک دو جا تعجب وتحدث مردمان است بقرینه ثم که برای
تراخی است وبقرینه آنچه می آید در حدیث بیست ودوم آخر ابواب که رفع حکم موافق حق نزد الله تعالی بعد از
قضیه دیگر بوده ان بفتح همزه وسکون نون در دوم مفسره است احکم بصیغه امر باب نصر است یعنی امام گفت که
پس تعجب کردند مردمان وگفتگو کردند تا آنکه رسید بداود علیه السلام ودر آمد بر داود بسبب آن گفتگوی مردمان
آنچه ناخوش میداشت پس دعا کرد صاحب کل اختیار خود را اینکه بردارد آن گفتگوی مردمان را پس کرد بعد از چند
قضیه دیگر وحی کرد الله عزوجل سوی داود که حکم کن میان مردمان بوسیله کواهان ونسبت ده مردمان را
سوی نام من بیان این آنکه قسم بخورند بآن چهارم حل عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قال فی کتاب علی صلوات الله علیه ان نبیا من الانبیاء شکا الی ربه فقال یا رب کیف اقضی
فیما لم اشهد ولم ار قال فاوحی الله عز وجل الیه احکم بینهم بکتابی واضفهم الی اسمی
فحلفهم به وقال هذا لمن لم تقم له بینة شرح لم اشهد بصیغه مضارع متکلم مجهول باب افعال یا
معلوم باب علم است لم ار بفتح همزه و فتح را منقوط بصیغه مضارع متکلم معلوم مهموز العین و معتل اللام باب منع است
بود بکتابی برای آلت است و اشارتست باینکه حکم از روی ظن جایز نیست موافق آنچه گذشت در حدیث اول
باب من حکم بغیر ما انزل الله عز وجل که باب سیوم است حلفهم بصیغه امر باب تفعیلست یعنی روایتست از
سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در کتاب علی صلوات الله علیه است اینکه پیغمبری از پیغمبران
شکایت کرد بسوی صاحب کل اختیار خود باین روش که گفت که ای صاحب کل اختیار من چگونه داوری کنم در آنچه
گواه گرفته نشدم و ندیدم امام گفت که پس وحی کرد الله عز وجل بسوی او که حکم کن میان مردمان بوسیله
احکام کتاب من و نسبت ده مردمان را بسوی نام من یعنی قسم ده ایشان را بآن و امام گفت که این تکلیف برای
کسی است که نباشد برای او گواهی باب یازدهم اصل باب ان البینة علی المدعی والیمین علی المدعی علیه
شرح این باب بیان اینست که گواه دهنده چون بر دعوی کننده است و سوگند بر دعوی کرده شده بر اوست
در این باب دو حدیث است اول اصل عن جمیل و هشام عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله البینة علی من ادعی والیمین علی من ادعی علیه شرح ادعی در اول بصیغه معلوم باب
افتعالست و در دوم بصیغه مجهولست و دعوی خون مستثنی است ازین قاعده بقرینه حدیث آینده و بعینها
گذشت در کتاب المعیشة در حدیث ششم باب صد و چهل و هفتم که باب الرجل یکتری الدابة فیجاوز بها الحد
تا آخر است صورتی دیگر که مستثنی بود ازین قاعده علیه بابی فالست یعنی روایتست از جمیل و هشام از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گواه در مالیات و مانند آنها بر کسی است
که دعوی کرده شد بر او دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله حکم فی دمائکم
بغیر ما حکم به فی اموالکم حکم فی اموالکم ان البینة علی المدعی والیمین علی المدعی علیه
وحکم فی دمائکم ان البینة علی من ادعی علیه والیمین علی من ادعی لکیلا یبطل دم امرئ مسلم
شرح این گذشت در کتاب الدیات در حدیث ششم باب القسامة که باب پنجاهم است و بیان شد یعنی روایتست
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله حکم کرد در خونهای شما بغیر آنچه حکم کرد بآن در مالهای
شما چنان آنکه حکم کرد در مالهای شما باینکه گواه بر دعوی کننده است و سوگند بر دعوی کرده شده بر اوست
و حکم کرد در خونهای شما باینکه گواه بر کسی است که دعوی کرده شد بر او و سوگند بر کسی است که دعوی کرده برای

اینکه

اینکه باطل نشود خون مردی مسلمان مراد هیست که اکثر خونها در پنهانی میباشد بخلاف اکثر معاملات باب
باب دوازدهم اصل باب من ادعی علی میت شرح این باب بیان کسی است که دعوی کرد بر مرده و در این باب یک حدیث است
اصل حدثنی عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال قلت للشیخ خبرنی عن الرجل یدعی قبل الرجل
الحق فلا یکون له بینة بماله قال فیمین المدعی علیه فان حلف فلا حق له وان لم یحلف فعلیه
شرح شیخ اینجا عبارتست از امام جعفر صادق علیه السلام است و ابن بابویه در فقیه گفته که یعنی موسی بن جعفر علیه السلام
و این محل تامل است زیرا که اهل کتب رجال عبد الرحمن بن ابی عبد الله را از رجال امام موسی کاظم علیه السلام شمرده اند
خبرنی بجا با نقطه و با منقوط بصیغه امر باب تفعیل است قبل بکسر قاف و فتح با منقوط منصوب و مضاف است
الحق منصوبست مراد ببینه اینجا و نظایرش قدر مشترک میان دو شاهد و میان شاهد واحد مقبول بضمیمه
یمین است بالکسر و فتح لام مستوانه بود و یمین مرفوع و مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر مطلوب و ضمیر فعلیه
راجع بمرد اول و راجع بمرد دوم مستوانه بود و جار اول بتقدیر الحلف علیه است و جار دوم بتقدیر فالحق علیه است یا
جار برای اینکه رد قسم کرده باشد و مدعی قسم خورده باشد یا جار برای اینکه نکول بس در مثبت حق باشد یعنی خبر داد مرا عبد الرحمن
بن ابی عبد الله گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که خبر ده مرا از مرد که دعوی میکند نزد مرد حق را پس نباشد
برای مرد اول گواهی مقبول بمالش امام گفت که پس سوگند مرد دوم مطلوب است پس اگر سوگند خورد پس نیست
حقی برای مرد اول و اگر سوگند نخورد پس سوگند بر مرد اول است اصل وان کان المطلوب بالحق قد مات
فاقیمت علیه البینة فعلی المدعی الیمین بالله الذی لا اله الا هو لقد مات فلان
وان حقه لعلیه فان حلف والا فلا حق له لانا لا ندری لعله قد اوفاه ببینة لا نعلم
موضعها او بغیر بینة قبل الموت فمن ثم صارت علیه الیمین مع البینة شرح گذشت در کتاب
الشهادات در شرح حدیث سوم باب شانزدهم که باب شهادة الشریک تا آخر است اینکه فرق نیست در دعوی
بر میت میان دو شاهد و یمین و میان یک شاهد و یمین پس استعمال بینه در فاقیمت علیه البینة مشتمل بر مجاز
مشارفست مثل من قتل قتیلا فله سلبه جمله بالله الذی تا آخر محلا مرفوعست و بدل الیمین است وان بواو حالیه
و کسر همزه و تشدید نون مفتوحه است ضمیر غایب در حقه از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است زیرا که او
حقی میگوید یعنی و اگر باشد مدعی علیه که بتحقیق مرده باشد پس بر پای داشته شده باشد بر او گواه مقبول پس بر
مدعی است سوگند که قسم میخورم بالله آنکه نیست مستحق عبادتی مگر او که هر آینه بتحقیق مرد فلان و بر حالی که بدرستی
که حق مدعی هر آینه بر او بود پس اگر قسم خورد میگیرد و اگر نخورد پس نیست حقی او را زیرا که ما نمیدانیم شاید که او با تمام
داده باشد او را بگواهی مقبول که ندانیم جای آن را یا بی گواهی مقبول پیش از موت پس از اینجا گردید بر مدعی سوگند با وجود

کواهی مقبول اصل فَإِنِ ادَّعَى بِلَا بَيِّنَةٍ فَلَا حَقَّ لَهُ لِأَنَّ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ لَيْسَ بِحَيٍّ وَلَوْ كَانَ حَيّاً لَأُلْزِمَ الْيَمِينَ
أَوِ الْحَقَّ أَوْ يَرُدُّ الْيَمِينَ عَلَيْهِ فَمِنْ ثَمَّ لَمْ يَثْبُتْ لَهُ الْحَقُّ شرح فان ادعى بلا بينة فلا حق له منافات ندارد با آنچه
گذشت در کتاب الشهادات در حدیث سوم باب شانزدهم که باب شهادة الشریک والاجیر والوصی است زیرا که بینه
کاملی مستعمل در شاهد واحد میشود چون با ضمیمه باشد که باعث قبول آن شود مثل آنچه گذشت در حدیث اول باب
ادب الحکم که باب نهم است یعنی پس اگر دعوی کند بر میت بی گواهی مقبول پس نیست حقی برای او زیرا که مدعی علیه نیست
زنده و اگر میبود زنده هر آینه الزام کرده میشد سوگند یا دادن حق یا برمیگردانید سوگند را بر مدعی پس از اینجا ثابت
نمیشود برای مدعی حق باب سیزدهم اصل باب من لم تكن له بيّنة فيردّ عليه اليمين شرح این باب بیان کسیست که
نباشد او را گواهی مقبول پس برگردانیده شود بر او قسم و در این باب پنج حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَدَّعِي وَلَا بَيِّنَةَ لَهُ قَالَ يَسْتَحْلِفُهُ فَإِنْ رَدَّ الْيَمِينَ عَلَى صَاحِبِ الْحَقِّ
فَلَمْ يَحْلِفْ فَلَا حَقَّ لَهُ شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که دعوی میکند
بر کسی و نیست گواهی مقبول او را امام گفت که قسم میدهد آن کس را پس اگر آن کس برگرداند قسم را بر صاحب حق که مدعی است
پس قسم نخورد پس نیست حقی برای او دوم اصل عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُدَّعَى
عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلَا بَيِّنَةَ لِلْمُدَّعِي قَالَ يُسْتَحْلَفُ أَوْ يَرُدُّ الْيَمِينَ عَلَى صَاحِبِ الْحَقِّ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا حَقَّ لَهُ شرح
یرد منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول او بمعنی الا ان است و بنا بر دوم عاطفه است یعنی روایت است از عبید بن
زراره از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که دعوی کرده میشود بر او حق و نیست گواهی مقبول برای دعوی کننده امام گفت که
قسم داده میشود مدعی علیه مگر آنکه برگرداند قسم را بر صاحب حق که مدعی است پس اگر صاحب حق نکند قسم را پس نیست حقی
برای او سوم اصل عَنْ يُونُسَ رَفَعَهُ قَالَ اسْتِخْرَاجُ الْحُقُوقِ بِأَرْبَعَةِ وُجُوهٍ بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ فَإِنْ
لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ فَإِنْ لَمْ تَكُنِ امْرَأَتَانِ فَرَجُلٌ وَيَمِينُ الْمُدَّعِي فَإِنْ لَمْ يَكُنْ شَاهِدٌ
فَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَحْلِفْ وَرَدَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعِي فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ أَنْ يَحْلِفَ وَ فهو واجب
يَأْخُذَ حَقَّهُ فَإِنْ أَبَى أَنْ يَحْلِفَ فَلَا شَيْءَ لَهُ شرح یونس بن عبد الرحمن راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام
مراد بحقوق حقوق مالیه است پس این حدیث منافات ندارد با استخراج زنا باربعة شهود و مانند آن و استخراج حقوق
جارحات از استدلال بر ثبوت آنها برای مدعی آنها پس وجه رابع حلف مدعی است بشرط ارادهٔ مدعی علیه حلف
و حلف مدعی علیه از جملهٔ وجوه استخراج حقوق نیست و بنا بر این منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید در حدیث
اول باب الرجلين يدّعيان تا آخر که باب شانزدهم است که فقضى بها للحالف الذي هي في يده و با آنچه می آید در حدیث
بیست و یکم آخر ابواب که فكان اعتمّ باعطائها الذي في يده و ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و بتقدیر لام است

بابی تقدیرست

بابی تقدیرست و مصدر بدل ... است یعنی روایت است از یونس روایت کرده حدیث را از امام گفت که بیرون آوردن
حقوق مالیه مدعیان بچهار راه است اول بگواهی دو مرد عادل دوم پس اگر گواهان دو مرد نباشند پس یک مرد
و دو زن کافیست سیوم پس اگر نباشند دو زن با یک مرد پس یک مرد و قسم دعوی کننده کافیست چهارم پس اگر نباشد
گواهی پس قسم بر مدعی علیه است پس اگر قسم نخورد و برگرداند قسم را بر مدعی پس آن قسم ثابت است بر او و برای اینکه
قسم خورد و بگیرد حق خود را پس اگر ابا و امتناع کند از اینکه قسم خورد پس نیست چیزی برای او چهارم اصل عَنْ
رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُدَّعَى عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلَيْسَ لِصَاحِبِ الْحَقِّ بَيِّنَةٌ قَالَ يُسْتَحْلَفُ
الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَإِنْ أَبَى أَنْ يَحْلِفَ وَقَالَ أَنَا أَرُدُّ الْيَمِينَ عَلَيْكَ لِصَاحِبِ الْحَقِّ فَإِنَّ ذَلِكَ وَاجِبٌ
عَلَى صَاحِبِ الْحَقِّ أَنْ يَحْلِفَ وَيَأْخُذَ مَالَهُ شرح لصاحب دوم متعلق بقال است یعنی روایت است
مردی از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که دعوی کرده میشود بر او حق در حالی که نیست برای صاحب حق گواهی
مقبول گفت که قسم داده میشود مدعی علیه پس اگر ابا کند از اینکه قسم خورد و گوید که من برمیگردانم قسم را
بر تو صاحب حق را پس بدرستی که آن قسم خوردن ثابت است برای صاحب حق برای اینکه قسم خورد
و بگیرد مال خود را اگر خواهد پنجم اصل عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تُرَدُّ الْيَمِينُ عَلَى
الْمُدَّعِي شرح روایت است از هشام از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گاهی برگردانیده میشود قسم بر
دعوی کننده باب چهاردهم اصل باب أنّ من كانت له بيّنة فلا يمين عليه إذا أقامها شرح این باب
بیان کسیست که هرگاه باشد او را گواهی مقبول پس نیست قسمی بر او چون برپای دارد گواه مقبول را که دو مرد
یا یک مرد و دو زن است و در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الرَّجُلِ يُقِيمُ الْبَيِّنَةَ عَلَى حَقِّهِ هَلْ عَلَيْهِ أَنْ يُسْتَحْلَفَ قَالَ لَا شرح روایت است از محمد بن مسلم
گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که برپای میدارد گواه مقبول را که دو مرد یا یک مرد و دو زن است
بر حق خود آیا بر اوست اینکه قسم داده شود امام گفت که نه دوم اصل عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَقَامَ الرَّجُلُ الْبَيِّنَةَ عَلَى حَقِّهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ يَمِينٌ فَإِنْ لَمْ يُقِمِ الْبَيِّنَةَ فَرَدَّ عَلَيْهِ
الَّذِي ادُّعِيَ عَلَيْهِ الْيَمِينَ فَأَبَى أَنْ يَحْلِفَ فَلَا حَقَّ لَهُ شرح روایت است از ابو العباس فضل بن عبد الملک از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون برپای دارد مرد مدعی گواه مقبول را که دو مرد یا یک مرد و دو زن است بر حق خود پس نیست
بر او قسمی پس اگر برپای ندارد گواه مقبول را پس برگرداند بر او کسی که او دعوی کرده بر او قسم را پس ابا کند
از اینکه قسم خورد پس نیست حقی برای او باب پانزدهم اصل باب أنّ من رضي باليمين فحلف له فلا دعوى له بعد
اليمين وإن كانت له بيّنة شرح این باب بیان کسیست که هرگاه دعوی کننده راضی شد بقسم مدعی علیه پس

عو و دوست برای او پس نیست دعوایی برای او بعد از قسم هر چند که باشد برای آن مدعی گواه مقبول و این باب
سه حدیث است اول حدیث عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رضی صاحب الحق بیمین
المنکر لحقه فاستحلفه فحلف ان لا حق له قبله ذهبت الیمین بحق المدعی فلا دعوی له
قلت له وان کانت علیه بینة عادلة قال نعم وان اقام بعد ما استحلفه بالله خمسین
قسامة ما کان له وکانت الیمین قد ابطلت کل ما ادعاه قبله مما قد استحلفه علیه شرح ان بفتح
همزه و سکون نون مخففه است قبله بکسر قاف و فتح با یکنقطه است با در بحق برای تعدیه است و ان در اول وصلیه است و
تقدیر استفهام است و در دوم شرطیه و وصلیه نمیتواند بود ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است قسامه بفتح قاف
و تخفیف سین بی نقطه بیان شد در کتاب الدیات در شرح عنوان باب القسامه که باب پنجاهم است مراد اینجا اینست
که اگر شهود اینجا کس باشند و هر کدام قسم نیز خورند فایده نمیکند یعنی روایت است از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که چون راضی شود صاحب حق بقسم منکر حق او با نیروش که قسم دهد او را پس منکر قسم خورد
که نیست او را حقی نزد او سپرد آن قسم حق مدعی را پس نیست دعوایی برای او گفتم امام را که آیا هر چند که باشد برای آن
گواهان عادل امام گفت که آری و اگر برپای دارد بعد از آنکه قسم داد او را بالله پنجاه قسم بخش کرده شده را نمیشود برای
او و میباشد قسم منکر که بتحقیق باطل کرده جمیع آنچه را که دعوی کرده آن را نزد او از جمله آنچه بتحقیق قسم داد او را بر آن
دوم حدیث عن خضر النخعی عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یکون له علی الرجل المال فیجحده
قال ان استحلفه فلیس له ان یاخذ شیئا وان ترکه ولم یستحلفه فهو علی حقه شرح ان یاخذ شیئا
شامل اخذ بعنوان تقاص نیز هست چنانچه می آید در حدیث چهاردهم آخر ابواب و در تهذیب در باب کیفیة الحکم
والقضاء ان یاخذ منه شیئا است یعنی روایت است از خضر بکسر خاء با نقطه و سکون ضاد با نقطه و را بی نقطه و نخعی بفتح
خاء و کسر ضاد و نخعی بفتح نون و فتح خاء با نقطه و عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میباشد او را بر مردی مال پس منکر
میشود آن را امام گفت که اگر قسم دهد او را پس نیست او را برای او اینکه بگیرد چیزی را و اگر وا گذارد او را و قسم ندهد او را پس او
بر حق خود است سیوم حدیث عن ابراهیم بن عبد الحمید عن بعض اصحابه فی الرجل یکون له علی الرجل المال فیجحده
فیحلف له یمین صبر اله علیه شیء قال لیس له ان یطلب منه وکذلک ان احتسبه عند الله فلیس
له ان یطلبه منه شرح یمین منصوب مفعول مطلق است صبر بفتح صاد بی نقطه و سکون با یکنقطه مجرور و مضاف الیه است
مراد بیمین صبر قسمی است که بعد از باز داشتن برای قسم خوردن باشد یعنی روایت است از ابراهیم بن عبد الحمید که او
امام جعفر صادق علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام شاید روایت است از بعض یاران خود در مردی که میباشد او را بر مردی مال پس
منکر میشود آن را پس قسم میخورد برای مدعی قسم باز داشتن آیا برای او است بر او چیزی گفت که نیست برای او اینکه طلب

کند از او

کند از او و همچنین است اگر حساب کند آن مال را نزد الله تعالی یعنی که آن را حساب زکوة مثلا نماید یا بی قسم فرمودن
بقیامت اندازد پس نیست برای او اینکه طلب کند آن مال را از او در دنیا باب شانزدهم اصل باب الرجلین
یدعیان فیقیم کل واحد منهما البینة شرح این باب بیان آن دو دوست که دعوی میکنند چیزی را پس برپای میدارند
هر یک از ایشان گواه مقبول را و در این باب شش حدیث است اول حدیث عن ابی بصیر قال سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یاتی القوم فیدعی دارا فی ایدیهم ویقیم الذی فی یده الدار
البینة انه ورثها عن ابیه ولا یدری کیف کان امرها فقال اکثرهم بینة یستحلف
وتدفع الیه شرح ورثها چنین است در ابوبصیر و یقیم البینة ویقیم الذی فی یده الدار البینة و آن انجا مراد است
از فتح همزه و تشدید نون برای ... ورثها بصیغه معلوم باب حسب است ولا یدری بصیغه معلوم باب ضرب یعنی یعنی
بقسم است اکثرهم بینة شامل دو صورت است اول اینکه عدد شاهد عادل در یک طرف بیشتر باشد از عدد شاهد عادل
در طرف دیگر دوم اینکه عدد شاهد عادل طرفین متساوی باشد و در یک طرف ضمیمه شاهد غیر عادل باشد یا بیشتر از
شاهد غیر عادل طرف دیگر باشد بقرینه آنچه می آید در حدیث سوم این باب که عدلهم سواء و عددهم یستحلف بصیغه
غایب مجهول است تدفع بصیغه غایبه مجهول باب منع است یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که می آید نزد جماعت پس دعوی میکند سرایی را که در دستهای تصرف ایشان است
و برپای میدارد کسی که در دست تصرف او است آن سرا گواه مقبول را بر اینکه او ارث شده آن سرا را از پدرش
و نمیداند که چگونه بوده کار آن سرا پس امام گفت که هر کدام از ایشان که بیشتر باشد باعتبار گواه مقبول قسم
داده میشود و سرا داده میشود سوی او دوم حدیث قد کان علیا صلوات الله علیه اتاه قوم یختصمون
فی بغلة فقامت البینة لهؤلاء انهم انتجوها علی مذودهم لم یبیعوا ولم یهبوا واقام
هؤلاء البینة انهم انتجوها علی مذودهم لم یبیعوا ولم یهبوا فقضی بها لاکثرهم
بینة واستحلفهم شرح انتجوا بنون و تا و جیم بصیغه معلوم باب افعال است الانتاج زایانیدن
کسی حیوانی را بچه پس ضمیر مونث مفعول دوم است و مفعول اول محذوف است و اگر از بعض اهل کتب لغة خلاف
این مشهور ... المذود بکسر میم و سکون ذال با نقطه و فتح واو و دال بی نقطه علفگاه حیوان لم یبیعوا ولم یهبوا
بمعنی لم نعلم انهم باعوا او وهبوا است موافق آنچه می آید در حدیث ... کما لا یعلمونه باع ولا وهب موافق
آنچه گذشت در کتاب الشهادات در حدیث چهارم باب بی عنوان که باب نهم است یعنی و امام مذکور کرد ایضا که علی
صلوات الله علیه آمدند نزد او جمعی که نزاع میکردند با یکدیگر در استری پس برپای شدند گواهان برای
اینطائفه بر اینکه ایشان زایانیدند آن استر را بر علفگاه ایشان نفروختند و نبخشیدند و برپای داشتند

ابتياعنه کواهان را بر اينکه ايشان را يافتند آن ستور را در علفگاه ايشان نفروختند و نبخشيدند پس حکم کرد آن
ستور براى بيشتر آنکه اقامه شهادت کواهان و کواه سوکند داد آنکه اقامه را حاکم در اين دو قضيه تصرف نزاع در تصرف آن دو هم
مالکانه است بنابر اينکه هيچکدام اقرار بتصرف مالکانه ديگرى ندارد پس اين حديث منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب
الشهادات در احاديث باب بى عنوان که بابى نهم است که تصرف مالکانه منشا شهادت بملکيت است چه آنکه با اقرار
متصرف يا بشاهده شهود عدول غصب متصرف را يا مانند آنها معلوم شده باشد عدم ملکيت متصرف موافق آنچه
مى آيد در فقره آينده و در حديث اول از ابواب اصل قال فسألته حينئذ فقلت أرأيت إن كان الذي
ادّعى الدار قال إنّ أبا هذا الذي هو فيها أخذها بغير ثمن و لم يقم الذي هو فيها بيّنة
إلّا أنّه ورثها عن أبيه قال إذا كان أمرها هكذا فهي للذي ادّعاها و أقام البيّنة عليها
شرح راوى گفت که پس پرسيدم امام را در اين هنگام باين روش که گفتم که خبر ده مرا که اگر باشد کسى که دعوى
ميکند آن سرا را که ميگويد که پدر اين مردى که او در آن سرا است گرفت آن سرا را از من بى بهايى
بمعنى که غصب کرد و بر پاى نداشت کسى که او در آن سرا است کواه مقبول الحکم بر اينکه او وارث شده آن سرا را
از پدرش امام گفت که چون باشد کار آن سرا اين چنين پس آن سرا براى کسيست که دعوى کرد آن سرا را
و بر پاى داشت کواه مقبول را بر آن سرا دوم اصل عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّ رجلين
اختصما إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه في دابّة في أيديهما فأقام كلّ واحد منهما البيّنة
أنّها نتجت عنده فأحلفهما عليّ عليه السّلام فحلف أحدهما و أبى الآخر أن يحلف فقضى بها
للحالف شرح بيّنه اينجا عبارتست از کواهانى که تفاوت در عدالت و در عدد نداشته باشند بقرينه آنچه مى آيد
در حديث آينده که الشهود عدلهم سواء و عددهم و بيان ميشود نتجت بنون و تاء دو نقطه در بالا و جيم بصيغه ماضى غايبه
مجهول باب ضرب است النتاج بکسر نون زاييدن الاحلاف در عرضه حلف در آوردن يعنى عرض قسم بر کسى
حلف بصيغه ماضى غايب معلوم باب ضرب است يحلف بصيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب است يعنى
روايت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام اينکه دو مرد نزاع با يکديگر بردند سوى امير المؤمنين صلوات الله
عليه در ستورى که در دستهاى تصرف ايشان بود و بر پاى داشت هر يک از ايشان کواه مقبول را که
تفاوت در عدالت و در عدد ندارند بر اينکه آن ستور زاده شد نزد او پس در عرضه قسم کرد ايشان را على عليه السلام
پس قسم خورد يکى از ايشان و امتناع کرد آن ديگر از اينکه قسم خورد پس حکم کرد آن ستور براى قسم خورنده سيم اصل
فقيل له فلو لم تكن في يد واحد منهما و أقاما البيّنة قال أحلفهما فأيّهما حلف و نكل الآخر جعلتها
للحالف فإن حلفا جميعا جعلتها بينهما نصفين قيل فإن كانت في يد أحدهما و أقاما جميعا

البيّنة قال أقضي بها للحالف الذي هي في يده شرح احلفهما بصيغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است
حلف بصيغه ماضى معلوم باب ضرب است و نکل بنون بصيغه ماضى غايب معلوم باب نصر جمله حاليه است بتقدير قد
بنابر اينکه اگر واو عاطفه ميبود عطف جمله خبريه بر جمله انشائيه جايز نميبود حلفا بصيغه ماضى تثنيه غايب معلوم باب ضرب است
جعلتها بينهما نصفين محمول بر صورتى است که ايشان بقرعه بر حلف راضى نشده باشند بقرينه حديث آينده
که اقرع بينهم على أيّهم تصير اليمين و بيان ميشود و اين نوعى از مصلحت چنانچه مستفاد ميشود از کلام شيخ طوسى
در استبصار در کتاب القضايا و الاحکام در باب البيّنتين إذا تقابلتا که فاما خبر اسحق بن عمار حاصله بانه إذا
تقابلت البيّنتان حلف كلّ واحد منهما فمن حلف كان الحقّ له و ان حلفا جميعا كان الحقّ بينهما نصفين فمحمول
على انه اذا اصطلحا على ذلك اقضى بها للحالف الذي هي في يده موافقت با آنچه مى آيد در حديث باب آخر
که بابى بيست و هشتم است که حتى تقيم المرأة من يشهد لها تا آخر و با آنچه مى آيد در حديث بيست و يکم آخر ابواب که
فكان احقهم اعطاه الذي هي في يده و اين اشارتست ببطلان روايتى که شيخ طوسى در استبصار در آخر
باب البيّنتين إذا تقابلتا نقل کرده و جمع ميان آن و روايت اسحق بن عمار نموده و آن اينست که
عن منصور قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل في يده شاة فجاء رجل فادّعاها و اقام البيّنة العدول انها ولدت
عنده و لم يبع و لم يهب و جاء الذي في يده بالبيّنة مثلهم عدول انها ولدت عنده و لم يبع و لم يهب قال ابو
عبد الله عليه السلام حقها للمدعي و لا اقبل من الذي في يده بيّنة لان الله تعالى انما امر ان يطلب البيّنة من المدعي
فان كانت له بيّنة و الا فيمين الذي هو في يده هكذا امر الله تعالى و ايضا اشارتست ببطلان آنچه ابن بابويه
در فقيه در بيان فقره اولى از حديث سابق گفته که قال الشيخ مصنف هذا الكتاب رحمه الله لو قال الذي
في يده الدار انها لي و هي ملكي و اقام على ذلك بيّنة و اقام المدعي على دعواه بيّنة كان الحق ان يحكم بها للمدعي لان الله
عزّ و جلّ انما اوجب البيّنة على المدعي و لم يوجبها على المدعى عليه و لكن هذا المدعى عليه ذكر انه ورثها
عن ابيه و لا يدري كيف امرها فلهذا اوجب الحكم باستحلاف اكثرهم بيّنة و دفع الدار اليه و لو ان رجلا
ادعى على رجل عقارا او حيوانا او غيره و اقام شاهدين و اقام الذي في يده شاهدين و استوى الشهود في العدالة
لكان الحكم ان يخرج الشيء من يدي مالكه الى المدعي لان البيّنة عليه فان لم يكن الشيء في يدي احد و ادعى فيه
الخصمان جميعا فكل من اقام البيّنة فهو احق به فان اقام كل واحد منهما البيّنة فان احق المدعيين من عدل شاهداه
فان استوى الشهود في العدالة فاكثرهما شهودا يحلف بالله و يدفع اليه الشيء هكذا ذكره ابي رضي الله عنه في رسالته
الي يعني پس گفته شد امير المؤمنين عليه السلام که پس اگر نبوده در دست تصرف هيچکدام ايشان و بر پاى داشته
کواه مقبول را که تفاوت در عدالت و در عدد ندارند چگونه ميشود گفت که در عرضه قسم ميکردم ايشان را پس هر کدام

ایشان که قسم میخورد برحالی که تحقیق ممتنع کرده باشد آن دیگر میسکرد اندیم آن ستور را برای قسم خوردن پس اگر قسم
میخوردند همگی میکرد انیدیم آن ستور را میان ایشان دو نصف اگر راضی بقرعه قسم نشوند گفته شد پس اگر باشد
در دست تصرف یکی از ایشان و برپای دارند همگی گواه مقبول الا که تفاوت در عدالت و در عدد ندارند حکم نمیشود
گفت که حکم میکنم آن ستور برای قسم خورنده که آن ستور در دست تصرف اوست سیوم اصل عن عبد الرحمن
بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی صلوات الله علیه اذا اتاه رجلان بشهود عدلهم
سواء وعددهم اقرع بینهم علی ایهم تصیر الیمین قال وکان یقول اللهم رب السموات السبع ایهم
کان الحق له فأده الیه ثم یجعل الحق للذی تصیر الیه الیمین اذا حلف شرح بشهود منون است
و با برای تعدیه است عدلهم بفتح عین و سکون دال مرفوع و مبتدا است سواء بفتح سین والف ممدوده مرفوع و خبر مبتدا است
و مراد از برابر بحسب عدد عدالت باین روش که عدد شهود عدول یکطرف بیشتر باشد از عدد شهود عدول در طرف دیگر
پس این احتراز است از صورت اول از جمله دو صورتی که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب وعددهم
مرفوع بعطف بر عدلهم است و این جمله نعت شهود است و ذکر عددهم احتراز است از صورت دوم از جمله دو صورتی
که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب اقرع بقاف و را منقطه و عین منقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب افعال
جزائیه است و ضمیر مستتر راجع بعلی علیه السلام است و این در صورتیست که در تصرف هیچکدام نباشد یا در تصرف هر دو باشد
و جره تقدیر بعد از احلاف و قبول هر دو حلف ملاست علی ایهم متعلق بمقدر یعنی ناظرا علی ایهم است نظیر آیت سوره
مریم ثم لننزعن من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا تصیر بصیغه غائبه یا غائب است فأده بفتح همزه و تشدید
دال منقطه مکسوره بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل و ضمیر راجع بحق است یعنی روایت است از عبد الرحمن بن ابی
عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود علی صلوات الله علیه که چون می آوردند نزد او دو مرد گواهانی را که عدالت
ایشان برابر یکدیگر میبود و عدد ایشان نیز قرعه میزد میان ایشان برحالی که میگفت که برکدام ایشان
میکرد قسم امام گفت که بود علی علیه السلام که میگفت که خداوندا ای صاحب کل اختیار آسمانهای هفتگانه کدام ایشان
که باشد حق برای او پس برسان آنرا سوی او بعد از آن میکرد انید حق را برای کسی که میکردید سوی او قسم
چون قسم میخورد و بالجمله جمع میان این و سابق اینست که اگر راضی بقرعه بر حلف شوند عمل بقرعه میشود و الا تنصیف
میکنند نظیر آنچه گذشت در کتاب المواریث در شرح حدیث سیوم باب میراث الخنثی که باب پنجاهم است و باین
اشارت میشود در حدیث آینده چهارم اصل عن داود بن سرحان عن ابی عبد الله علیه السلام فی شاهدین شهدا
علی امر واحد وجاء آخران فشهدا علی غیر الذی شهدا واختلفوا قال یقرع بینهم وایهم قرع علیه
الیمین وهو اولی بالقضاء شرح یقرع بقاف و را منقطه و عین منقطه بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعال است

فاعل

فاعل ضمیر راجع بمصدر است بینهم منصوب است ایهم مرفوع و مبتدا است قرع بقاف و را منقطه و عین منقطه بصیغه ماضی
غائب معلوم باب منع است القرع بفتح قاف و سکون را غالب شدن بر خصم در قرعه جمله علیه الیمین خبر مبتدا است
ضمیر هو راجع بمضمون یقرع بینهم است و آخر است و هو جمله و هو اولی بالقضاء اشارتست بآنچه گذشت در شرح حدیث سابق
که عمل بقرعه بر حلف مقدم است بر عمل بتنصیف یعنی روایت است از داود بن سرحان از امام جعفر صادق علیه السلام در
دو گواه که گواهی دادند بر یکچیزی و آمدند دو گواه دیگر پس گواهی دادند برخلاف آنچه ایشان گواهی دادند و نزاع
کردند مدعیان امام گفت که قرعه زده میشود میان ایشان بر قسم پس هرکدام ایشان که غالب شد برا او است قسم
و آن قرعه زدن سزاوارتر است بداوری از تنصیف زیرا که تنصیف مشتملست بر مخالفت مدعای هر یک از مدعیان
و گواهان بخلاف قرعه زدن پنجم اصل عن تمیم بن طرفة ان رجلین عرفا بعیرا فأقام کل واحد
منهما بینة فجعله امیر المؤمنین علیه السلام بینهما شرح تمیم بفتح تا و فتح میم و سکون یا و کسر میم اول و سکون یا دو نقطه
در پایین است طرفه بضم طا منقطه و سکون را منقطه و فا است عرفا بصیغه معلوم باب ضرب است فجعله امیر المؤمنین
علیه السلام بینهما محمول بر صورتیست که بعد از احلاف و آماده شدن برای حلف راضی بقرعه بر حلف نشده اند چنانچه
گذشت در حدیث سابق یعنی روایت است از تمیم بن طرفه اینکه دو مرد شناختند شتری را پس برپای داشت هر یک
از ایشان گواه مقبول را پس کرد آن شتر را امیر المؤمنین علیه السلام دو نصف میان ایشان ششم اصل عن
غیاث بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام اختصم الیه رجلان فی دابة
وکلاهما اقام البینة انه انتجها فقضی بها للذی هی فی یده وقال لو لم تکن فی یده جعلتها بینهما
نصفین شرح روایت است از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین علیه السلام نزاع بردند سوی
او دو مرد در ستوری و هر کدام ایشان برپای داشت گواه مقبول را براینکه او زایانیده آن ستور را پس حکم کرد با
ستور برای کسی که آن در دست تصرف اوست بعد از قسم و گفت که اگر نمیبود در دست تصرف او میکردم
آنرا میان آن دو مرد دو نصف بتفصیلی که گذشت در شرح حدیث چهارم این باب باب هفدهم اصل باب آخر
شرح این بابی دیگر است از تتمه باب سابق و در این باب دو حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام
قال قلت له رجل شهد له رجلان بان له عند رجل خمسین درهما وجاء آخران فشهدا بان له
عنده مائة درهم کلهم شهدوا فی موقف قال اقرع بینهم ثم استحلف الذین اصابهم
القرع بالله انهم یحلفون بالحق شرح ضمیر له در چهارم راجع برجل دوم است و ضمیر هم در عنده راجع برجل
اول است موقف بفتح میم و کسر قاف عبارتست از موضع معامله و تحمل شهادت و مراد اینست که جمیع ایشان از گواهی
مخصوص خبر داده اند پس ممکن نیست صدق هر دو طائفه اقرع بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است

و برنهجی است که مستحلف آلذین عبارتست از مدعی یا عبارتست از مدعی و شاهدان او که یک طایفه اند و بنابر احتمال
اول نظیر و ادم الملائکة است بنا بر اینکه مساوی جبرئیل باشد و بنابر احتمال دوم نظیر قسامه است که گذشت در
کتاب الدیات در احادیث باب القسامه که باب بیست و هفتم است القرع بفتح قاف و سکون را و بی نقطه و عین
بی نقطه مصدر باب منع غالب شدن در قرعه باقه متعلق بمستحلف است یا متعلق بقرع است انهم بکسر همزه
و تشدید نون مفتوحه استیناف بیانی سابق است للحق بمعنی البته است یا بمعنی منت که قسم بر وقوع
معامله و صدق شاهدان کافی نیست بلکه قسم بر ثبوت و بقاء حق میباشد و بنابر اول مقصود اینست که
ایشان قسم میخورند البته و این برای دفع توهم جواز اکتفا بقرعه است **بیست** روایت است از زراره از امام
محمد باقر علیه السلم گفت که گفتم امام را که مردی گواهی دادند برای او دو مرد با اینکه برای اوست نزد مردی چیزی از ذهم
و آمدند دو مرد دیگر پس گواهی دادند با اینکه برای مرد دوم است نزد مرد اول مبلغ درهم جمیع ایشان گواهی دادند
در یک معامله امام گفت که قرعه زدن میان ایشان بعد از آن قسم داده جمعی را که برخورد ایشان را قرعه بیرون شدن البته
چنان این آنکه بدرستی که ایشان قسم میخورند البته **دوم اصل** عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ الْعَطَّارِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ فَجَاءَ رَجُلٌ بِشُهُودٍ أَنَّ هٰذِهِ الْمَرْأَةَ امْرَأَةُ فُلَانٍ
وَجَاءَ آخَرُونَ فَشَهِدُوا أَنَّهَا امْرَأَةُ فُلَانٍ فَاعْتَدَلَ الشُّهُودُ وَعُدِّلُوا قَالَ يُقْرَعُ بَيْنَ الشُّهُودِ
فَمَنْ خَرَجَ سَهْمُهُ فَهُوَ الْمُحِقُّ وَهُوَ أَوْلَى بِهَا **شرح** روایت است از داود بن ابی یزید بفتح یا و دو نقطه و ابن
عطار از بعض شیوخ او از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که بود او را زنی پس آمد مردی گواهانی را با اینکه این
زن فلان است که غیر مستحلف است و آمدند دیگران پس گواهی دادند با اینکه او زن فلان است که غیر مستحلف و غیر فلان
اولست پس برابر یکدیگر شدند گواهان دو طرف در عدد و تعدیل کرده شدند امام گفت که قرعه زده میشود
میان گواهان دو طرف پس هر که بیرون آمد تیر او پس او محق است و او سزاوارتر است با آن زن مراد است که
متصرف و یک فلان که سهم او بیرون بیاید مدخل میشوند **باب بیست و هفتم اصل باب آخر منه شرح** این
بابی دیگر است از تتمه سابق در این باب یک حدیث است **اول** عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ جَارِيَةٍ لَمْ تُدْرِكْ بِنْتِ سَبْعِ سِنِينَ مَعَ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ وَادَّعَى الرَّجُلُ أَنَّهَا مَمْلُوكَةٌ لَهُ وَادَّعَتِ الْمَرْأَةُ
أَنَّهَا ابْنَتُهَا فَقَالَ قَدْ قَضَى فِي هٰذَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ وَمَا قَضَى فِي هٰذَا قَالَ كَانَ يَقُولُ النَّاسُ كُلُّهُمْ
أَحْرَارٌ إِلَّا مَنْ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ بِالرِّقِّ وَهُوَ مُدْرِكٌ وَمَنْ أَقَامَ بَيِّنَةً عَلَى مَنِ ادَّعَى مِنْ عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ
فَإِنَّهُ يُدْفَعُ إِلَيْهِ يَكُونُ لَهُ رِقًّا **شرح** لم تدرک بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است مضمون الناس کلهم احرار
تا آخر گذشت در کتاب العتق در حدیث پنجم باب نوادر که باب شانزدهم است الرق بکسر را بی نقطه و تشدید قاف مملوکیت

ومملوک

ومملوک و اول مراد اوست در اول و دوم مراد است در دوم **بیست** روایت است از حمران بضم حا بی نقطه ابن اعین بفتح
همزه و سکون عین بی نقطه و فتح یا دو نقطه در پایین گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از دختری که بالغ نشده
فرزند هفت سالست با مردی و زنی است دعوی کرد آن مرد که آن دختر کنیز است برای او و دعوی کرد آن زن که او فرزند
اوست از مردی دیگر یا از این مرد پس امام گفت که بتحقیق حکم کرده در این علی علیه السلم گفتم که چه حکم کرده در این
امام گفت که بود علی علیه السلم که میگفت که مردمان همگی ایشان آزاد اند در ظاهر مگر کسی که اقرار کرد بر خودش
بمملوکیت بر حالی که او بالغ است و هر که برپا داشت گواهی معتبر را بر کسی که دعوی کرد او را از غلامی یا کنیزی پس
بدرستی که او داده میشود سوی دعوی کننده میباشد برای او مملوک مراد اینست که دعوی مملوکیت بی اقرار مملوک
و بی بینه مسموع نیست **اصل** قُلْتُ فَمَا تَرَى أَنْتَ قَالَ أَرَى أَنْ أَسْأَلَ الَّذِي ادَّعَى أَنَّهَا مَمْلُوكَةٌ لَهُ
عَلَى مَا ادَّعَى فَإِنْ أَحْضَرَ شُهُودًا يَشْهَدُونَ أَنَّهَا مَمْلُوكَةٌ لَهُ لَا يَعْلَمُونَهُ بَاعَ وَلَا وَهَبَ دُفِعَتِ
الْجَارِيَةُ إِلَيْهِ حَتَّى تُقِيمَ الْمَرْأَةُ مَنْ يَشْهَدُ لَهَا أَنَّ الْجَارِيَةَ ابْنَتُهَا حُرَّةٌ مِثْلُهَا فَلْتُدْفَعْ
إِلَيْهَا وَتُخْرَجْ مِنْ يَدِ الرَّجُلِ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يُقِمِ الرَّجُلُ شُهُودًا أَنَّهَا مَمْلُوكَةٌ لَهُ قَالَ تُخْرَجُ
مِنْ يَدِهِ فَإِنْ أَقَامَتِ الْمَرْأَةُ الْبَيِّنَةَ عَلَى أَنَّهَا ابْنَتُهَا دُفِعَتْ إِلَيْهَا فَإِنْ لَمْ يُقِمِ الرَّجُلُ الْبَيِّنَةَ
عَلَى مَا ادَّعَى وَلَمْ تُقِمِ الْمَرْأَةُ الْبَيِّنَةَ عَلَى مَا ادَّعَتْ خُلِّيَ سَبِيلُ الْجَارِيَةِ تَذْهَبُ حَيْثُ شَاءَتْ
شرح فما تری انت مبنی بر تجویز اختلاف رای نیست بلکه سوال از حکم خصوصیت این مسئله است بعد از علم بحکم مشترک
میان این مسئله و نظایرش در نسخ علی ما بصورت یا بعد از لام و الف بعد از میم است و موافق رسم الخط اعلام بصورت
الف بعد از لام و اسقاط الف بعد از میم است زیرا که ما چون استفهامیه باشد و مدخول حرف جر شود الفش
ساقط میشود و در تهذیب بینة علی ما است و بنابر این ما موصوله است حتی برای استثنا است و تقدیم بینه مراة
بر بینه رجل مبنی بر اینست که در صورت تعارض دو بینه تقدیم بینه موافق اصل میباید کرد و نظیر آنچه گذشت در
حدیث دوم باب شانزدهم که باب الرجلین مدعیان تا آخر است و بیان شد در تهذیب فتدفع بجای فلتدفع است
و بنابر این منصوب یا مرفوع میتواند بود و تخرج بصیغه ماضی غایبه مجهول باب افعال در اول مجزوم است و در دوم مرفوعست
خلی سبیلها بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است **بیست** گفتم که پس چه می بینی تو در خصوص این مسئله
گفت میبینم که سوال کنم کسی را که دعوی کرد که آن دختر کنیز اوست که بنابر چه چیز دعوی کرد پس اگر حاضر کند
گواهانی را که گواهی دهند که آن دختر کنیز اوست نمیدانند او را که فروخته باشد یا بخشیده باشد مثلا داده میشود
آن دختر سوی او مگر آنکه برپای دارد آن زن کسی را که گواهی دهد برای او که آن دختر فرزند اوست آزادست
مثل او پس باید که آن دختر داده شود سوی او و بیرون آورده شود از دست آن مرد گفتم که پس اگر برپای ندارد

آمرد کرا مالی را برابر اینکه آن دختر کنیز اوست چگونه میشود امام گفت که بیرون آورده میشود از دست تصرف او پس اگر
برپای دارد آن زن گواه مقبول را برابر اینکه آن دختر فرزند اوست داده میشود بسوی آن زن و اگر برپای ندارد آن مرد
گواه مقبول را بر آنچه دعوی کرده و برپای ندارد آن زن گواه مقبول را بر آنچه دعوی کرده خالی کرده میشود راه آن دختر میرود
هر جا که خواهد باب نود و دوم حدیث باب النوادر شرح این باب احادیث متفرقه است در این باب بیست و
حدیث است اول حدیث عن ابی حمزة عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال ان داود علیه السلام سأل ربه
ان یریه قضیة من قضایا الآخرة فاوحی الله عز و جل الیه یا داود ان الذی سألتنی لم اطلع
علیه احدا من خلقی و لا ینبغی لاحد ان یقضی به غیری قال فلم یمنعه ذلک ان عاد فسأل الله
ان یریه قضیة من قضایا الآخرة شرح نزدیک بمضمون گذشت در حدیث سوم باب بعضم قضیة من
قضایا الآخرة عبارتست از حکمی که مبنی بر علم غیب باشد لم اطلع بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعالست الاطلاع
دیده ور کردانیدن نظیر آن در آیت سوره جن عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ان بفتح همزه
و سکون نون در دوم مخففه است یعنی روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت که بدرستی
که داود علیه السلم طلب کرد از صاحب کل اختیارش که بنماید او را داوری از جمله داوریهای آخرت پس وحی کرد الله عز و جل
بسوی او که ای داود بدرستی که آنچه طلب کردی از من دیده ور نکردم بر آن کسی از مخلوقان خود را و سزاوار نیست برای
کسی اینکه حکم کند بوسیله آن سوای من امام گفت که پس مانع نشد داود را آن وحی از اینکه برگشت پس طلب کرد از
الله که دیده ور کند او را داوری از داوریهای آخرت حدیث قال فأتاه جبرئیل علیه السلام فقال یا داود لقد
سألت ربک شیئا لم یسأله قبلک نبی یا داود ان الذی سألت لم یطلع علیه احدا من خلقه و لا
ینبغی لاحد ان یقضی به غیره قد اجاب الله دعوتک و اعطاک ما سألت یا داود ان اول خصمین
یردان علیک غدا القضیة فیهما من قضایا الآخرة شرح امام گفت که پس آمد نزد او جبرئیل علیه السلم پس گفت
که ای داود هر آینه بتحقیق طلب کردی از صاحب کل اختیار تو چیزی را که طلب نکرد آن را پیش از تو پیغمبری ای داود بدرستی
که آنچه طلب کردی دیده ور نکرده بر آن کسی را از مخلوقان او و سزاوار نیست برای کسی اینکه داوری کند بوسیله آن
سوای او بتحقیق قبول کرد الله دعای ترا و داد ترا آنچه طلب کردی ای داود بدرستی که اول دو نزاع کننده که وارد
میشوند بر تو فردا داوری در ایشان از جمله داوریهای آخرت است حدیث قال فلما اصبح داود علیه السلام جلس
فی مجلس القضاء اتاه شیخ متعلق بشاب و مع الشاب عنقود من عنب فقال له الشیخ یا نبی الله
ان هذا الشاب دخل بستانی و خرب کرمی و اکل منه بغیر اذنی و هذا العنقود اخذه
بغیر اذنی فقال داود للشاب ما تقول فأقر الشاب انه قد فعل ذلک شرح در نسخ جلس جواب است و

ظاهرست

ظاهرست که متعلق بر و جلس است متعلق جد شبه به لام مکسوره است عنقود بضم عین مهمله و سکون نون
و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله است خرب از باب تفعیل است الکرم بفتح کاف و سکون راء مهمله تاک انگور
العنقود منصوب و مرفوع میتواند بود یعنی امام گفت که پس وقتی که با اول روز رسید داود علیه السلم نشست
در مجلس داوری آمد نزد او پیری چسبیده بجوانی بر حالی که با آن جوان بود خوشه از انگوری پس گفت او را پیر که
ای پیغمبر خدا بدرستی که این جوان داخل شد بستان مرا و خراب کرد تاک مرا و خورد از آن بی رخصت من
و این خوشه را گرفته از آن بی رخصت من پس گفت داود جوان را که چه میگوئی پس اقرار کرد آن جوان باینکه او بتحقیق کرده آن را
حدیث فأوحی الله الیه یا داود انی ان کشفت لک عن قضایا الآخرة فقضیت بها بین الشیخ
و الغلام لم یحتملها قلبک و لم یرض بها قومک یا داود ان هذا الشیخ اقتحم علی ابی
هذا الغلام فی بستانه فقتله و غصب بستانه و اخذ منه اربعین الف درهم
فدفنها فی جانب بستانه شرح ضمیر منصوب راجع به بستان و راجع بمقتول میتواند بود یعنی پس وحی کرد الله بسوی
او که ای داود بدرستی که من اگر پرده بردارم برای تو از داوریهای آخرت پس داوری کنی با آنها میان آن
پیر و آن پسر تاب نمی آورد آنها را دل تو باین معنی که صاحب فزع میشود و راضی نمیشوند بآنها قوم تو ای داود بدرستی
که این پیر بزور داخل شد بر پدر این پسر در بستان او پس کشت او را و بزور گرفت از او بستانش را و گرفت
از حاصل سنوات بستان چهل هزار درهم را پس دفن کرد آنها را در جانب بستانش حدیث فادفع الی الشاب
سیفا و مره ان یضرب عنق الشیخ و ادفع الیه البستان و مره ان یحفر فی موضع کذا و کذا
و یأخذ ماله قال ففزع من ذلک داود علیه السلام و جمع الیه علماء اصحابه و اخبرهم الخبر و
امضی القضیة علی ما اوحی الله عز و جل الیه شرح پس بده بسوی آن جوان شمشیر را و امر کن او را باینکه
بزند گردن آن پیر را و بده بسوی او آن بستان را و امر کن او را باینکه کند در موضع چنین و چنین و بگیرد مال خود را
امام گفت که پس مضطرب و بیتاب شد داود علیه السلم و فراهم آورد بسوی خود دانایان یاران خود را و خبر داد ایشان را
آن خبر و گذرانید داوری را بر آنچه وحی کرده الله عز و جل بسوی او دوم حدیث عن اسحاق عن ابی عبد الله علیه السلام
فی الرجل یبضعه الرجل ثلاثین درهما فی ثوب و آخر عشرین درهما فی ثوب فبعث بالثوبین فلم
یعرف هذا ثوبه و لا هذا ثوبه قال یباع الثوبان فیعطی صاحب الثلاثین ثلاثة اخماس الثمن
و الآخر خمسی الثمن قلت فان صاحب العشرین قال لصاحب الثلاثین اختر ایهما شئت قال قد
انصفه شرح رجل اول عبارتست از مردی تاجر که اراده سفر دارد بجانب شهری که در آنجا جامه ارزانست یبضعه
بیا اکنیقه و ضاد با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعالست الابضاع دادن سرمایه تجارت

برای خریدن چیزی برای دهنده یعنی روایتست از اسحق از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که سرمایه سپرد باو مرد
سی درهم برای خریدن و فرستادن جامه و سپرد مرد دیگری بیست درهم برای خریدن و فرستادن جامه پس مرد
اول میفرستد آن دو جامه را پس نشناخت این مرد جامه خود را ونه این مرد جامه خود را امام گفت که فروخته میشود آن
دو جامه پس داده میشود صاحب سی درهم سه خمس بها و داده میشود آن دیگر دو خمس بها گفتم که پس بدرستی که صاحب
بیست درهم گفت صاحب سی درهم را که بگزین هر کدام آن دو جامه را که خواهی امام گفت که بتحقیق انصاف داده او را
سوم اصل عن ابی شعیب المحاملی الرفاعی قال سالت اباعبد الله علیه السلم عن رجل قبّل رجلا
حفر بئر عشر قامات بعشرة دراهم فحفر قامة ثم عجز فقال له جزء من خمسة وخمسین جزءا
من العشرة دراهم شرح قامت بقاف والف وتخفیف میم گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هفتم [illegible]
که باب وقت الظهر والعصر است ومراد اینجا مقدار انست که مصطلح شده و معهود بآن مثل گز در عراق یعنی روایتست از
ابو شعیب محاملی بفتح میم وحاء بی نقطه و کسر میم دوم رفاعی بکسر راء بی نقطه وتخفیف فا و عین بی نقطه گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از مردی که اجیر قبول فرمود مردی را کندن چاهی که ده قامت باشد بده درهم پس مرد دوم کند یک قامت
بعد از ان عاجز شد پس امام گفت که برای اوست جزئی از جمله پنجاه و پنج جزء از جمله ده درهم بدانکه این مبنی بر آنست
که مزد حفر قامت دوم دو برابر مزد حفر قامت اول باشد و مزد حفر قامت سوم سه برابر حفر قامت اول باشد
و بر این قیاس باشد تا قامت دهم موافق آنچه می آید در حدیث بیست و دوم این باب وشاید که سر این تفاوت
این باشد که حفر هر قامت مشتملست بر پنج جزء اول جدا کردن خاک دوم پر کردن دلو سوم کشیدن دلو بالا چهارم
خالی کردن دلو پنجم فرو فرستادن دلو بپایین و جدا کردن خاک در هر لاحق مشکلتر است از ان در سابق متصل بآن
فی الجمله غالبا و کشیدن خاک بر لاحق مشتملست بر کشیدن آن از چندبرابر کشیدن خاک از قامت اول مع
شئی زائد و آن اینست که اشکال کشیدن از دو بیشترست از اشکال کشیدن از یک و بر این قیاس است فرو
فرستادن و چون این تفاوتها منضم بیکدیگر شود مزد حفر قامت دهم مثلا ده برابر مزد حفر قامت اول میشود غالبا
و بر این قیاس است سایر قامتها چهارم اصل عن ابی المعلّی عن ابی عبد الله علیه السلم قال اُتی عمر بن الخطاب
بامرأة قد تعلّقت برجل من الانصار وکانت تهواه ولم تقدر له علی حیلة فذهبت فاخذت
بیضة فاخرجت منها الصفرة وصبّت البیاض علی ثیابها بین فخذیها ثم جاءت الی عمر فقالت
یا امیر المؤمنین انّ هذا الرجل اخذنی فی موضع کذا وکذا ففضحنی شرح اُتی بصیغه مجهول ماضیست
بمعنی هلک یا بمعنی اشرف علی الهلاک است باء در بامرأة برای سببیتست یعنی روایتست از ابو المعلی بضم میم وفتح
عین بی نقطه و تشدید لام و الف از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هلاک شد پسر خطاب بسبب زنی که بتحقیق چسپیده

مرد جوان

بمردی جوان از جمله انصار و بود آن زن که دوست میداشت او را و توانا نمیشد برای او بمکری پس رفت پس گرفت
تخم مرغی را پس بیرون کرد از ان زردی را و ریخت سفیدی را بر جامهای خود در میان دو ران او بعد از ان آمد بسوی
پسر خطاب پس گفت که ای فلان بدرستی که این مرد گرفت مرا در موضع چنین وچنین پس رسوا کرد مرا اصل
قال فهمّ عمر ان یعاقب الانصاری فجعل الانصاری یحلف وامیر المؤمنین علیه السلم جالس
ویقول یا امیر المؤمنین تثبّت فی امری فلما اکثر الفتی قال عمر لامیر المؤمنین یا ابا الحسن
ما تری فنظر امیر المؤمنین علیه السلم الی بیاض علی ثوب المرأة وبین فخذیها فاتّهمها ان تکون
احتالت لذلک شرح همّ بفتح ها و تشدید میم متعدّی بصیغه ماضی غایب معلوم است باب نصر است ان بفتح همزه
وسکون نون دوجا بتقدیر بان است تثبّت بتاء دو نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه و باء العجب صیغه امر باب تفعّلست
یعنی امام گفت که پس اهتمام کرد پسر خطاب بانکه عذاب کند بانزا یا انصاری را پس شروع کرد انصاری در قسم
میخورد در حالی که امیر المؤمنین علیه السلم نشسته بود و میگفت که ای امیر المؤمنین فکری کن در کار من پس وقتی
که بسیار گفت آن جوان گفت پسر خطاب امیر المؤمنین علیه السلم که ای ابو الحسن چه میبینی پس نگاه کرد امیر المؤمنین
علیه السلم سوی سفیدی در جامه آن زن و میان دو ران او پس تهمت کرد آن زن را بانکه باشد که مکر کرده باشد برای ان
اصل فقال ائتونی بماء حارّ قد اُغلی غلیانا شدیدا ففعلوا فلما اُتی بالماء امرهم فصبّوا
علی موضع البیاض فاشتوی ذلک البیاض فاخذه امیر المؤمنین فالقاه فی فیه فلما
عرف طعمه القاه من فیه ثم اقبل علی المرأة حتی اقرّت بذلک ودفع الله عزّ وجلّ
عن الانصاری عقوبة عمر شرح پس گفت امیر المؤمنین علیه السلم که بیاورید نزد من آبی گرم را که بتحقیق جوشانیده
شده باشد جوشیدنی سخت پس کردند پس وقتی که آورده شد آن آب امر کرد ایشانرا پس ریختند
بر جای آن سفیدی پس بریان شد آن سفیدی پس گرفت آنرا امیر المؤمنین علیه السلم پس انداخت آنرا
در دهن خود پس وقتی که شناخت مزه آنرا انداخت آنرا از دهن خود بعد از ان رو آورد بر آن زن تا بیان
مزه آن و احوال آن تا آنکه اقرار کرد آن زن بآن مکر و دفع کرد الله عزّ وجلّ از آن انصاری عذاب پسر خطاب
پنجم اصل عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت عشرة کانوا جلوسا
ووسطهم کیس فیه الف درهم فسأل بعضهم بعضا الکم هذا الکیس فقالوا کلّهم
لا وقال واحد منهم هو لی فلمن هو قال للذی ادّعاه شرح روایتست از منصور بن حازم از امام جعفر صادق
علیه السلم راوی گفت که گفتم که ده مرد بودند نشستگان در حالی که در میان ایشان بود کیسه که در ان بود هزار درهم
پس پرسید بعض ایشان بعضی را که آیا از شماست این کیسه پس گفتند همگی ایشان که نه و گفت یکی از ایشان

که آن ازمنست پس برای کیست آن امام گفت که برای کسی است که دعوی کرد آن را ششم اصل عَنْ عَاصِمِ بْنِ حَمْزَةَ السَّلُولِيِّ
قَالَ سَمِعْتُ غُلَامًا بِالْمَدِينَةِ وَهُوَ يَقُولُ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ احْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ أُمِّي فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ
الْخَطَّابِ يَا غُلَامُ لِمَ تَدْعُو عَلَى أُمِّكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهَا حَمَلَتْنِي فِي بَطْنِهَا تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ
أَرْضَعَتْنِي حَوْلَيْنِ فَلَمَّا تَرَعْرَعْتُ وَعَرَفْتُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَيَمِينِي مِنْ شِمَالِي طَرَدَتْنِي وَانْتَفَتْ
مِنِّي وَزَعَمَتْ أَنَّهَا لَا تَعْرِفُنِي فَقَالَ عُمَرُ أَيْنَ تَكُونُ الْوَالِدَةُ قَالَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي فُلَانٍ فَقَالَ عُمَرُ
عَلَيَّ بِأُمِّ الْغُلَامِ شرح حمزه بفتح حاء بی نقطه و سکون میم و زاء منقطه است سلولی بفتح سین بی نقطه و تخفیف لام مضموم
و سکون واو و لام دوم منسوب بطایفه از قیس است ترعرعت بدو راء بی نقطه و دو عین بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم
باب تفعلل است طردتنی بطاء بی نقطه و راء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است سقیفه بفتح سین
بی نقطه و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء عبارتست از کوچه سرپوشیده علی بتشدید یاء مفتوحه اسم فعل است
بمعنی ائتونی و باء در بام برای تعدیه است یعنی روایتست از عاصم بن حمزه سلولی گفت که شنیدم از پسری در مدینه
برحالی که او میگفت که ای حاکم ترین حاکمان حکم کن میان من و میان مادر من پس گفت او را پسر خطاب که آیا به
چه نفرین میکنی بر مادرت گفت که ای فلان مدتیست که او در شکم برداشته مرا در نه ماه و شیر داده مرا در دو سال پس
وقتی که برفتار آمدم و شناختم نیک را از بد و راست خود را از چپ خود دور کرد مرا و بیزار شد از من و دعوی کرد که او
نمیشناسد مرا پس گفت پسر خطاب که در کجا میباشد آن والده گفت که در کوچه بنی فلان پس گفت پسر خطاب که
بیاورید نزد من مادر این پسر را اصل قَالَ فَأُتِيَ بِهَا مَعَ أَرْبَعَةِ إِخْوَةٍ لَهَا وَأَرْبَعِينَ قَسَامَةً يَشْهَدُونَ
لَهَا أَنَّهَا لَا تَعْرِفُ الصَّبِيَّ وَأَنَّ هَذَا الْغُلَامَ غُلَامٌ مُدَّعٍ ظَلُومٌ غَشُومٌ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَهَا فِي عَشِيرَتِهَا
وَأَنَّ هَذِهِ جَارِيَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ لَمْ تَتَزَوَّجْ قَطُّ وَأَنَّهَا بِخَاتَمِ رَبِّهَا فَقَالَ عُمَرُ يَا غُلَامُ مَا تَقُولُ
فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ وَاللَّهِ أُمِّي حَمَلَتْنِي فِي بَطْنِهَا تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَأَرْضَعَتْنِي حَوْلَيْنِ
فَلَمَّا تَرَعْرَعْتُ وَعَرَفْتُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَيَمِينِي مِنْ شِمَالِي طَرَدَتْنِي وَانْتَفَتْ مِنِّي وَزَعَمَتْ أَنَّهَا
لَا تَعْرِفُنِي شرح قسامه بفتح قاف و تخفیف سین بی نقطه بیان شد در کتاب الدیات در شرح عنوان باب القسامه که
باب بیچاهم است و مراد اینجا خویشان اوند است باعتبار اینکه قسم چون بخش شود در دعوی قتل یا حصه میرسد اینها و نظایر
بفتح و کسر همزه میتواند بود و ظلوم بفتح ظاء بی نقطه و تخفیف لام مضموم صیغه مبالغه ظالم است الغشوم بفتح غین بی نقطه و ضم شین
بی نقطه ظلوم و ذکر آن برای زیادتی مبالغه است یعنی از باب منع است بخاتم ربها معنی بکر است یعنی راوی گفت پس
آورده شد والده را با چهار برادر برای او و چهل خویشان او که گواهی میدادند برای والده باینکه او نمیشناسد پسر را و اینکه این
پسر پسریست دعوی کننده باطل جنایت ظالم بغایت بیجا کننده میخواهد که رسوا کند آن زن را در قومش و اینکه این

دختریست

دختریست از قریش شوهر نکرده هرگز و اینکه او با مهر صاحب کل اختیار خویش است پس گفت پسر خطاب که ای
پسر چه میگویی پس گفت که ای فلان این زن بخدا قسم که مادر منست برداشت مرا در شکمش در نه ماه و شیر داد
مرا در دو سال پس وقتی که برفتار آمدم و شناختم نیک را از بد و راست خود را از چپ خود دور کرد مرا و بیزار شد
از من و دعوی کرد اینکه او نمیشناسد مرا اصل فَقَالَ عُمَرُ يَا هَذِهِ مَا يَقُولُ الْغُلَامُ فَقَالَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالَّذِي احْتَجَبَ بِالنُّورِ فَلَا عَيْنَ تَرَاهُ وَحَقِّ مُحَمَّدٍ وَمَا وَلَدَ مَا أَعْرِفُهُ وَلَا أَدْرِي مِنْ أَيِّ النَّاسِ هُوَ
وَإِنَّهُ غُلَامٌ مُدَّعٍ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَنِي فِي عَشِيرَتِي وَإِنِّي جَارِيَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ لَمْ أَتَزَوَّجْ قَطُّ وَإِنِّي
بِخَاتَمِ رَبِّي فَقَالَ عُمَرُ أَلَكِ شُهُودٌ فَقَالَتْ نَعَمْ هَؤُلَاءِ شرح ما در اول استفهامیه است یعنی برفع است
حق مجرورست و ما در دوم موصوله است و این اشارتست بآیت سوره بلد و والد و ما ولد و گذشت در کتاب الحجة در حدیث
یازدهم باب صد و هشتم که بابیست که نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است که والد عبارت از امیر المؤمنین علیه السلام است
و حاصل هر دو یکیست ما در سیوم نافیه است و در بعضی نسخ بجای آن لا است الک شهود مبنی بر کمال جهل پسر خطاب است
زیرا که آن زن اشارت کرد باینکه مدعی پسر است پس شاهد بر اوست و پسر خطاب نفهمید و تتمه بیان جهل او می آید
در شرح تتمه این حدیث یعنی پس گفت پسر خطاب که ای زن حاضر چه میگوید این پسر پس گفت که ای فلان قسم
بکسی که پنهان از نظرها شد بنور عظمت پس نیست چشمی که ببیند او را و قسم بحق محمد و آنچه زایید نمیشناسم او را و نمیدانم
که از کدام مردمانست او و بدرستی که او پسریست دعوی کننده باطل میخواهد که رسوا کند مرا در قوم من و بدرستی
دختری ام از قریش شوهر نکردم هرگز و بدرستی که من با مهر صاحب کل اختیار خودم پس گفت پسر خطاب که آیا ترا
هست گواهانی پس زن گفت که آری اینانند اصل فَقَدَّمَ الْأَرْبَعِينَ الْقَسَامَةَ فَشَهِدُوا عِنْدَ عُمَرَ
أَنَّ الْغُلَامَ مُدَّعٍ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَهَا فِي عَشِيرَتِهَا وَأَنَّ هَذِهِ جَارِيَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ لَمْ تَتَزَوَّجْ قَطُّ وَأَنَّهَا
بِخَاتَمِ رَبِّهَا فَقَالَ عُمَرُ خُذُوا هَذَا الْغُلَامَ وَانْطَلِقُوا بِهِ إِلَى السِّجْنِ حَتَّى نَسْأَلَ عَنِ الشُّهُودِ فَإِنْ
عُدِّلَتْ شَهَادَتُهُمْ جَلَدْتُهُ حَدَّ الْمُفْتَرِي شرح عدلت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب تفعیل است و این مبنی بر جهلی
دیگر پسر خطابست موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب ادب الحکام که باب نهم است و در کتاب الشهادات در حدیث
پنجم آن و او سبب جلد حد المفتری مبنی بر جهلی دیگر پسر خطابست زیرا که پسر دعوی نکاح صحیح کرده یعنی پس پیش آمدند
آن چهل کس که خویشاوندان زن بودند پس گواهی دادند نزد پسر خطاب باینکه این پسر مدعی باطلست میخواهد که رسوا
کند آن زن را در قومش و اینکه این زن دختریست از قریش شوهر نکرده هرگز و اینکه او با مهر صاحب کل اختیار خودست
پس گفت پسر خطاب که بگیرید این پسر را و روانه کنید سوی زندان تا آنکه بپرسیم از احوال آن گواهان پس اگر مقبول
شمرده شود گواهی ایشان تازیانه زنم آن پسر را حد نسبت دهنده بزنا که هشتاد تازیانه است اصل فَأَخَذُوا

الغلام ينطلق به الى السجن فلقاهم امير المؤمنين صلوات الله عليه في بعض الطريق فنادى الغلام
يا ابن عم رسول الله انني غلام مظلوم واعاد عليه الكلام الذي كلم به عمر قال ثم قال وهذا
عمر قد امر بي الى الحبس فقال علي صلوات الله عليه ردوه الى عمر فلما ردوه قال لهم عمر
امرت به الى السجن فرددتموه الي فقالوا يا امير المؤمنين امرنا علي بن ابي طالب ان نرده اليك
وسمعناك وانت تقول لا تعصوا لعلي امرا شرح ينطلق بصيغه مضارع غايب مجهول از باب انفعال جمله حاليه
است به براى تعديه است ولقا از باب مفاعلت ودر تهذيب وانطلقوا به است تفقا هم بقاف بصيغه ماضى غايب معلوم
تفعل است التلقي استقبال واين اشارتست بانكه امير المؤمنين عليه السلم چون خصومت اين قضيه را شنيده بود از رسول الله
صلى الله عليه وآله باين قصد از خانه بيرون آمده تا حق را ظاهر كند آمر بي بياء حرف جر است ردوه دو دال اول بضم را ودوم
بفتح را است لا تعصوا لعين مهملة وصاد مهمله ونقطه بصيغه نهي مخاطب از باب منع است يعنى پس گرفتند آن پسر را برحالى كه رفته
كرده ميشد بسوى زندان پس استقبال كرد ايشانرا امير المؤمنين صلوات الله عليه در بعض راه پس فرياد زد آن پسر كه
اى پسر عموى رسول الله بدرستى كه من پسرى مظلومم وبرگردانيد براو سخنى را كه گفتگو كرده بود با آن پسر خطاب را
راوى گفت كه بعد از ان پسر گفت كه واينك پسر خطاب بتحقيق امر كرده بمن سوى زندان پس گفت على صلوات الله عليه
كه برگردانيد او را سوى پسر خطاب پس وقتى كه برگردانيدند او را گفت ايشانرا پسر خطاب كه بتحقيق امر كردم باو سوى زندان
پس برگردانيديد او را سوى من گفتند كه اى فلان امر كرد ما را على بن ابى طالب باينكه برگردانيم او را سوى تو وشنيده
بوديم از تو برحالى كه تو ميگفتى كه مخالفت مكنيد براى على فرمانى را اصل فبينا هم كذلك اذ اقبل علي عليه
السلم فقال علي بام الغلام فاتوا بها فقال لها علي عليه السلم يا غلام ما تقول فاعاد الكلام فقال علي عليه السلم
لعمر اتأذن لي ان اقضي بينهم فقال عمر سبحان الله وكيف لا وقد سمعت رسول الله صلى الله
عليه وآله يقول اعلمكم علي بن ابي طالب ثم قال للمراة يا هذه الك شهود قالت نعم فتقدم
الاربعون قسامة فشهدوا بالشهادة الاولى شرح بينا بفتح با يكنقطه وسكون يا دو نقطه در پايين ونون والف
متولد از اشباع فتحه مضاف بجمله است اذ بكسر همزه وسكون ذال با نقطه براى مفاجاة است الك شهود مبنى بر
مماشاة با پسر خطاب واظهار كذب شاهد نيست زيرا كه اين از جمله قضايا نيست كه اگر كسى آنرا بوحى الهى بر پيش شناسد
باشد رجوع بما مايحكان ميكند براى علم بكارت وعدم بكارت يعنى پس ميان آنكه ايشان چنان بودند ناگاه رو آورد
على عليه السلم پس گفت كه بياوريد نزد من مادر پسر را پس آوردند او را پس گفت على عليه السلم كه اى پسر چه ميگوئى پس برگردانيد
آن سخن را پس گفت على عليه السلم پسر خطاب را كه آيا رخصت ميدهى مرا در اينكه داورى كنم ميان ايشان پس گفت پسر خطاب
از روى اظهار تعجب كه سبحان الله وچگونه رخصت ندهم وحال آنكه بتحقيق شنيدم از رسول الله صلى الله عليه وآله كه ميگفت

السجن

كه دانا تر شما على بن ابى طالب است بعد از ان گفت آن زن را كه اى زن حاضر آيا تراهستند گواهانى گفت كه آرى
پس پيش آمدند آن چهل خويشاوند پس گواهى دادند بگواهى سابق اصل فقال علي عليه السلم لاقضين اليوم
بقضية بينكما هي مرضاة الرب من فوق عرشه علمنيها حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله
ثم قال لها الك ولي قالت نعم هؤلاء اخوتي فقال لاخوتها امري فيكم وفي اختكم جائز
قالوا نعم يا ابن عم محمد امرك فينا وفي اختنا جائز فقال علي عليه السلم اشهد الله واشهد
من حضر من المسلمين اني قد زوجت هذا الغلام من هذه الجارية باربعمائة درهم والنقد
من مالي يا قنبر علي بالدراهم شرح مرضاة بفتح ميم وسكون را بى نقطه وضاد با نقطه والف وتاء مثناة فوقانيه صيغه
اسم مكان براى كثرت است معانى عرش گذشت در كتاب التوحيد در شرح عنوان باب العرش والكرسى كه باب
بيستم است علمنيها بصيغه ماضى غايب معلوم از باب تفعيل اشارتست بانكه رسول الله صلى الله عليه وآله با او گفته بود كه بوسيله
وحى الهى كه چنين واقع خواهد شد وپسر خطاب چنين غلطها خواهد كرد وتو چنين داورى كن وتا آن حق ظاهر خواهد شد
امري فيكم وفي اختكم جائز بتقدير استفهام است واشارتست بآيت سوره احزاب النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم
وحديث من كنت مولاه فعلي مولاه پس اگر زنى يا مردى رخصت تزويج خود با شد امام حق تزويج او كند صحيح است وقدر
ظاهر اين واقعه پسر دعوى كرده وزن منكر شده وقسم خورده پس فرزندى پسر ثابت نشده در ظاهر واستبعاد كه
در جواز اين تزويج بسبب وحى الهى در خصوص اين واقعه چون معلومست كه وطى بران مترتب نخواهد شد يعنى
پس گفت على عليه السلم هر آينه داورى ميكنم البته امروز داورى ميان شما كه آن جاى رضاى بسيار صاحب على خشنودى بايد
از بالاى عرش او تعليم كرد مرا آن داورى محبوب من رسول الله صلى الله عليه وآله بعد از ان گفت زنرا كه آيا ترا هست
كارسازى زن گفت كه آرى ايشان برادران منند پس گفت برادران او را كه آيا فرمان من در شما ودر خواهر شما كه او را
گفتند كه آرى اى پسر عموى محمد فرمان تو در ما ودر خواهر ما كذاريست پس گفت على عليه السلم كه گواه ميگيرم الله را
وگواه ميگيرم جمعى را كه حاضر شده اند از جمله مسلمانان بر اينكه من بتحقيق تزويج كردم اين پسر را نسبت باين دختر
بچهار صد درهم وتسليم مبلغ از مال منست اى قنبر بياور نزد من آن درهم را اصل فاتاه قنبر بها فصبها
في يد الغلام فقال خذها فصبها في حجر امراتك ولا تاتنا الا وبك اثر العرس يعني الغسل فقام
الغلام فصب الدراهم في حجر المراة ثم تلببها فقال لها قومي فنادت المراة النار النار
يا ابن عم محمد تريد ان تزوجني من ولدي هذا والله ولدي شرح حجر بكسر حاء بى نقطه وسكون جيم
ورا بى نقطه است عرس بضم عين بى نقطه وسكون را بى نقطه وسين بى نقطه عبارتست از زفاف وشادى است يعنى الغسل تفسير
اثر است تلببها بدو با يك نقطه بصيغه ماضى غايب معلوم از باب تفعل است التلبيب گرفتن كسى كه بچسبيدن گريبان وبتعارض

عليه

تأتيني

در کتب لغت در این معنی تملیح است که مصدر باب تفعیل است النار مرفوع و خبر مبتدا است بتقدیر هذا و مراد از آتش
اینست که این زوجیت باعث دخول در جهنم است تزوجنی بتقدیر استفهام است یعنی پس آورد نزد او قصب آن
درهم را پس ریخت آنها را در دست آن پیر پس گفت که بگیر آنها را پس ریخت آنها را در کنار زوجه خود و میبایستی
نزد ما مگر بر حالی که با تو باشد اثر داماد شدن میخواهم غسل جنابت را پس برخاست آن پیر پس ریخت آن درهمها را در
کنار آن زن بعد از آن گرفت گریبانش را پس گفت او را که برخیز پس بیاد آور آن زن که این آتش جهنم است این آتش
جهنم است ای پسر عموی محمد آیا میخواهی که تزویج کنی مرا نسبت بفرزند من این پسر بخدا قسم که فرزند منست اصل زوجنی
إخوتي هجيناً فولدت منه هذا فلما ترعرع وشبّ أمروني أن أنتفي منه وأطرده وهذا والله
ولدي وفؤادي يتقلّى أسفاً على ولدي قال ثم أخذت بيد الغلام وانطلقت فنادى عمر
واعمراه لولا علي لهلك عمر شرح الهجين بفتح ها و کسر جیم و سکون یا دو نقطه در پایین اللئیم یعنی غیر صاحب شرف
یتقلی بقاف و الف بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است اسفا بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و فا مفعول له است
یعنی بیان این آنکه تزویج کردند مرا برادران من بشوهری لئیم پس زائیدم از او این را پس وقتی که بزرگ شد و جوان
امر کردند مرا باینکه بیزار شوم از او و دور کنم او را و این پسر بخدا قسم که فرزند منست و دل من میسوزد از اندوه بر فرزندم
راوی گفت که پس از آن چسبید بدست آن پسر و روانه شد و فریاد زد پسر خطاب که وای پسر خطاب اگر نبود علی
هر آینه هلاک میشد پسر خطاب هفتم اصل عن أبي الصباح الكناني عن أبي عبد الله عليه السلام قال أُتي عمر
بامرأة تزوجها شيخ فلما أن واقعها مات على بطنها فجاءت بولد فادعى بنوه أنها فجرت وتشاهدوا
عليها فأمر بها عمر أن ترجم فمرّ بها علي عليه السلام فقالت يا ابن عم رسول الله إن لي حجة قال
هاتي حجتك فدفعت إليه كتاباً فقرأه فقال هذه المرأة تعلمكم بيوم تزوجها ويوم واقعها وكيف
كان جماعه لها ردّوا المرأة شرح ان در اول بفتح همزه و سکون نون زائده و برای تاکید اتصالست تعلمکم بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب افعالست و این دلالت میکند بر اینکه آن زن حجت خود را به پسر خطاب نموده و او قبول نکرده
از کمال جهالت یوم در دو جا مضاف بجمله است یعنی روایتست از ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
آورده شد نزد پسر خطاب زنی که جفت خود کرده بود او را پیری پس وقتی که جماع کرد او را بماند مرده بر شکم او پس آورد
فرزندی را پس دعوی کردند پسران پیر اینکه آن زن زنا کرده و با یکدیگر گواهی دادند بر آن زن بزنا پس امر کرد
بآن زن پسر خطاب اینکه سنگسار کرده شود پس گذشت علی علیه السلام پس آن زن گفت که ای پسر عموی رسول خدا بدرستیکه
مرا است حجتی بر ظلم پسر خطاب گفت که بده حجت خود را پس داد بسوی او مکتوبی را که در آن احوال آن زن نوشته
شده بود پس خواند آن را پس گفت که این زن اعلام میکند شما را بوقتی که پیر جفت خود کرد او را و وقتی که جماع کرد او را

وچگونه بود

وچگونه بود جماع پیر او را برگردید آن زن را مراد اینست که بیان جماع و ولادت و مدت حمل گذشته پس ثبت
آن زن بزنا نامعقولست و قبول شهادت جمعی که مدعی میراث شدند نامعقولست اصل فلما أن كان من الغد
دعا بصبيان أتراب فدعا بالصبي معهم فقال لهم العبوا حتى إذا ألهاهم اللعب قال
لهم اجلسوا حتى إذا تمكنوا صاح بهم فقام الصبيان وقام الغلام فاتكأ على راحتيه
فدعا به علي عليه السلام فورّثه من أبيه وجلد إخوته المفترين حداً حداً فقال له
عمر كيف صنعت قال عرفت ضعف الشيخ في اتكاء الغلام على راحتيه شرح ان بفتح همزه و سکون
نون زائده است برای تاکید اتصال ضمیر مستتر در کان راجع بامیر المؤمنین علیه السلام است من بمعنی فی است
الاتراب بفتح همزه و سکون تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه و الف و با یک نقطه جمع ترب بکسر تا و سکون را همسالان
العبوا بعین بی نقطه و با یک نقطه بصیغه امر باب علم است اللعب بفتح لام و فتح و کسر و سکون عین و بکسر لام و سکون عین
بازی فاتکا بتشدید تا دو نقطه در بالای مفتوحه که اولش منقلب از واو است و همزه که گاهی منقلب بالف میشود و بصورت
یا نوشته میشود بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست الراحة براء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه کف دست و ورّث از باب
تفعیل است بدانکه سوال و جواب در کیف صنعت تا آخر مبنی بر کمال جهل پسر خطاب و کمال علم امیر المؤمنین علیه السلام است
زیرا که حکم بجلد برادران مبنی بر عدم قبول شهادت مدعیان میراث است و چون پسر خطاب این قدر نفهمیده و پرسیده
و امیر المؤمنین علیه السلام انکار علم را بهانه کرده برای نوعی از تقیه یعنی پس وقتی که شد روز فردا طلب نمود کودکانی همسالان
آن کودک را طلب نمود آن کودک را با ایشان پس گفت ایشان را که بازی کنید تا آنکه چون غافل کرد ایشان را بازی گفت
ایشان را که بنشینید تا آنکه چون خوب نشستند فریاد زد بایشان پس برخاستند کودکان و برخاست آن پسر با تکیه بر دو کف
که تکیه کرده بود بر دو کف دست خود پس خواند او را علی علیه السلام و میراث داد او را از پدرش و تازیانه زد برادرانش را که افترای زنا
کرده بودند تازیانه [illegible] پس گفت او را پسر خطاب که چگونه کردی این را گفت که شناختم سستی پیر را
در تکیه کردن آن پسر بر دو کف دست خود اصل عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام أن رجلاً أقبل على عهد
علي عليه السلام من الجبل حاجاً ومعه غلام له فأذنب فضربه مولاه فقال ما أنت مولاي بل أنا
مولاك قال فما زال ذا يتوعد ذا وذا يتوعد ذا ويقول كما أنت حتى نأتي الكوفة يا عدو الله فأذهب
بك إلى أمير المؤمنين عليه السلام فلما أتيا الكوفة أتيا أمير المؤمنين عليه السلام شرح جبل بفتح جیم و فتح با یک نقطه
در چهار موضع مستعمل میشود اول بلادی که میان آذربایجان و عراق عرب است دوم بلاد دیلم که از آنجمله است قزوین سیوم خوزستان
که آنرا کوه کیلویه میگویند چهارم فارس که از آنجمله است شیراز و در جمیع آنها کوه بسیار است کما انت بتقدیر کن کما انت
علیه است و کاف برای تشبیه [illegible] و ابن هشام در مغنی اللبیب بیان معانی کاف احتمالاتی دیگر ذکر کرده یعنی روایتست

از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه مردی رو آورد بسفر از بلاد جبل بقصد حج و با او بود غلامی از او پس آن غلام گناهی کرد پس زد او را صاحبش پس غلام گفت که نیستی تو صاحب من بلکه من صاحب توام امام گفت که پس پیوسته این تهدید میکرد این را و این تهدید میکرد این را و هر کدام میگفت که باش بر حالی که تو برانی تا آنکه آییم کوفه را ای دشمن خدا پس بیرم ترا سوی امیرالمومنین علیه السلم پس وقتی که آمدند کوفه آمدند نزد امیرالمومنین علیه السلم متن فَقَالَ الَّذِي ضَرَبَ الْغُلَامَ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ هٰذَا غُلَامٌ لِي وَإِنَّهُ أَذْنَبَ فَضَرَبْتُهُ فَوَثَبَ عَلَيَّ وَقَالَ الْآخَرُ هُوَ وَاللّٰهِ غُلَامٌ لِي إِنَّ أَبِي أَرْسَلَنِي مَعَهُ لِيُعَلِّمَنِي وَإِنَّهُ وَثَبَ عَلَيَّ يَدَّعِينِي لِيَذْهَبَ بِمَالِي قَالَ فَأَخَذَ هٰذَا يَحْلِفُ وَهٰذَا يَحْلِفُ وَهٰذَا يُكَذِّبُ هٰذَا وَهٰذَا يُكَذِّبُ هٰذَا قَالَ فَقَالَ انْطَلِقَا فَتَصَادَقَا فِي لَيْلَتِكُمَا هٰذِهِ وَلَا تَجِيئَانِي إِلَّا بِحَقٍّ شرح وثب بثا سه نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب ضرب است لیعلمنی از باب تفعیل است یدعینی بتشدید دال بی نقطه که دوش منقلب تا انطلقا صیغه امر حاضر معلوم مثل الا است فتصادقا بصاد بی نقطه و دال بی نقطه و قاف بصیغه امر از باب تفاعل است التصادق راست گفتن با یکدیگر و دوست شدن با یکدیگر لا تجیئانی بجیم و یا دو نقطه و با این و همزه بصیغه نهی است ضرب است با در بحق برای الصاق و برای تعدیه میتواند بود یعنی پس گفت کسی که زده بود غلام را که نگاه دارد ترا الله این غلام منست از من بگریخت که او گناهی کرد پس زدم او را پس جست بر روی من و گفت آن دیگر که او بخدا قسم که غلام منست از من هر بستی که پدرم فرستاد مرا با او برای اینکه آموزاند مرا و هر بستی که او جست بر روی من دعوی میکرد مرا برای اینکه برد مال مرا امام گفت که پس شروع کرد این قسم میخورد و این قسم میخورد و این تکذیب میکرد این را و این تکذیب میکرد این را امام گفت که پس امیرالمومنین علیه السلم گفت که روانه شوید پس راست گوئید با یکدیگر در این شب و میایید نزد من مگر با حق و راستی متن قَالَ فَلَمَّا أَصْبَحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ قَالَ لِقَنْبَرٍ اثْقُبْ فِي الْحَائِطِ ثَقْبَيْنِ قَالَ وَكَانَ إِذَا أَصْبَحَ عَقَّبَ حَتَّى تَصِيرَ الشَّمْسُ عَلَى رُمْحٍ يُسَبِّحُ فَجَاءَ الرَّجُلَانِ وَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَقَالُوا لَقَدْ وَرَدَتْ عَلَيْهِ قَضِيَّةٌ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِثْلُهَا لَا يَخْرُجُ مِنْهَا فَقَالَ لَهُمَا مَا تَقُولَانِ فَحَلَفَ هٰذَا أَنَّ هٰذَا عَبْدُهُ وَحَلَفَ هٰذَا أَنَّ هٰذَا عَبْدُهُ فَقَالَ لَهُمَا قُومَا فَإِنِّي لَسْتُ أَرَاكُمَا تَصْدُقَانِ شرح اصبح یعنی داخل صبح شد و مراد اینجا رسیدن بساعت اول بعد از طلوع آفتاب است اثقب بثا سه نقطه و قاف و با یک نقطه بصیغه امر از باب نصر است ثقبین بفتح ثا و سکون قاف مفعول به و مفعول مطلق میتواند بود یسبح بسین بی نقطه و با یک نقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب تفعیل است من در منها برای ابتدا و برای سببیت میتواند بود و بنا بر اول مراد اینست که تدبیری نمیتواند کرد که باعث اقرار مبطل شود بلکه هر یک بظاهر حکم ببینه هر کدام خود را حد کرد و بنا بر دوم مراد اینست که از حادثه بیرون نمی آید بسبب اشکال این قضیه و بر هر تقدیر کلام منبهان

اینت

انت تصدقان بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب نصر و باب تفعیل میتواند بود یعنی امام گفت که پس وقتی که بصبح رسید امیرالمومنین صلوات الله علیه گفت قنبر را که سوراخ کن در این دیوار دو سوراخ امام گفت که بود امیرالمومنین علیه السلم که چون بصبح میرسید تعقیب میکرد تا آنکه گردد آفتاب بر قدر یک نیزه تسبیح میکرد پس آمدند آن دو مرد و فراهم آمدند مردمان پس گفتند که هر آینه بتحقیق وارد شده بر او قضیه که وارد نشده بر او مثل آن بیرون رود نیکند از آن پس امیرالمومنین علیه السلم گفت آن دو کس را که چه میگوئید پس قسم خورد این که این غلام اوست و قسم خورد این که این غلام اوست پس امیرالمومنین علیه السلم گفت ایشان را که برخیزید چه بدرستی که من نمی بینم شما را که راست گوئید بخوشی خود متن ثُمَّ قَالَ لِأَحَدِهِمَا أَدْخِلْ رَأْسَكَ فِي هٰذَا النَّقْبِ ثُمَّ قَالَ لِلْآخَرِ أَدْخِلْ رَأْسَكَ فِي هٰذَا النَّقْبِ ثُمَّ قَالَ يَا قَنْبَرُ عَلَيَّ بِسَيْفِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَجِّلْ أَضْرِبْ رَقَبَةَ الْعَبْدِ مِنْهُمَا قَالَ فَأَخْرَجَ الْغُلَامُ رَأْسَهُ مُبَادِراً فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْغُلَامِ أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّكَ لَسْتَ بِعَبْدٍ وَمَكَثَ الْآخَرُ فِي النَّقْبِ فَقَالَ بَلَى وَلٰكِنَّهُ ضَرَبَنِي وَتَعَدَّى عَلَيَّ قَالَ فَتَوَثَّقَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَدَفَعَهُ إِلَيْهِ شرح عجل بعین بی نقطه و جیم بصیغه امر از باب تفعیل است در نسخ کافی و مکث الآخر فی النقب مؤخر است از فقال علی علیه السلم للغلام الست تزعم انک لست بعبد و ظاهر موافق تهذیب تقدیم بر آنست و ما موافق ظاهر شرح میکنیم التوثق بثا سه نقطه و قاف مصدر باب تفعل پیمان گرفتن ضمیر له راجع بغلامست و مراد اینست که از صاحبش عهد گرفت که او را عفو کند و باین مرتبه که بیجا که کرده او را مواخذه نکند یعنی بعد از آن امیرالمومنین علیه السلم گفت یکی از ایشان را که داخل کن سر را در این سوراخ بعد از آن گفت دیگری را که داخل کن سر را در این سوراخ بعد از آن گفت که ای قنبر بیار شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله را زود باش بزن گردن غلام از جمله آن دو را امام گفت که پس بیرون آورد غلام سرش را بشتاب و درنگ کرد آن دیگر در سوراخ پس گفت علی علیه السلم غلام را که آیا نبودی که دعوی میکردی که تو نیستی غلام پس غلام گفت که بلی و لیکن زد مرا و تجاوز از حد کرد بر من امام گفت که پس پیمان گرفت برای غلام امیرالمومنین صلوات الله علیه و داد او غلام را سوی صاحب متن عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أُتِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِجَارِيَةٍ قَدْ شَهِدُوا عَلَيْهَا أَنَّهَا بَغَتْ وَكَانَ مِنْ قِصَّتِهَا أَنَّهَا كَانَتْ يَتِيمَةً عِنْدَ رَجُلٍ وَكَانَ الرَّجُلُ كَثِيراً مَا يَغِيبُ عَنْ أَهْلِهِ فَشَبَّتِ الْيَتِيمَةُ فَتَخَوَّفَتِ الْمَرْأَةُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا زَوْجُهَا فَدَعَتْ بِنِسْوَةٍ حَتَّى أَمْسَكُوهَا فَأَخَذَتْ عُذْرَتَهَا بِإِصْبَعِهَا شرح نظیر این گذشت در کتاب الحدود در حدیث دوازدهم باب حد القاذف که باب بیست و ششم است در نسخ کافی و تهذیب امسکوها بضمیر جمع مذکر است و ظاهر امسکنها بضمیر جمع مونث موافق فیه یا بضمیر مستتر مفرد مونث یا امسکها بضمیر مستتر مذکر است بنا بر اینکه نسوة اسم جمع است موافق و قال نسوة فی المدینة یعنی روایت است از معویة بن

امسکنها

وهب از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آورده شد نزد پسر خطاب دختری که بتحقیق گواهی دادند براو اینکه زنا
کرده بود و از سرگذشت آن دختر اینکه او بود یتیمه نزد مردی و بود آن مرد که بسیاری غایب میشد از زنش پس چون
شد آن یتیمه بسیار رسیده ترسید آن زن از اینکه جفت خود کند او را شوهرش پس خواند زنانرا تا آنکه نگاه داشتند
دختر را پس آن زن گرفت بکارت دختر را بانگشت خود **اصل** فَلَمَّا قَدِمَ زَوْجُهَا مِنْ غَيْبَتِهِ رَمَتِ الْمَرْأَةُ الْيَتِيمَةَ
بِالْفَاحِشَةِ وَأَقَامَتِ الْبَيِّنَةَ مِنْ جَارَاتِهَا اللَّاتِي سَاعَدْنَهَا عَلَى ذَلِكَ فَرُفِعَ ذَلِكَ إِلَى عُمَرَ فَلَمْ يَدْرِ
كَيْفَ يَقْضِي فِيهَا ثُمَّ قَالَ لِلرَّجُلِ ائْتِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَاذْهَبْ بِنَا إِلَيْهِ فَأَتَوْا عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَقَصُّوا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ **شرح** ایت بکسر همزه ساقط بوصل و سکون یا دو نقطه در پایین منقلبه از همزه عائده بوصل
و کسر تا دو نقطه در بالا بصیغه امر مهموز الفاء و معتل اللام باب ضرب است اذهب بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع
مرفوع و معطوفست بر مفعول قال و از قبیل عطف خبر بر انشا نیست زیرا که واو عطف در حکایتست و در محکی نبوده
اگرچه در آن نیز مضایقه نیست بنا بیا حرف جر که برای مصاحبتست و ضمیر متکلم مع الغیر عبارتست از چاکران که در
حکم متکلم اند نظیر و نفسنا و انفسکم و میتواند بود که بتا بفتح با یکنقطه و تشدید تا دو نقطه در بالا بصیغه مصدر باب نصر و ضرب
منصوب و حال ضمیر مستتر در اذهب باشد یا نایب مفعول مطلق باشد بتقدیر ذهاباً بتاً البته جداً کالنا بودن و مصدر
اینجا بمعنی اسم فاعل باشد و مقصود این باشد که من تنها خواهم رفت سوی او از رای دیگر بروشی که معلوم نشود
که این اجتماع تقییدی است و این عمل برای مشاهده کیفیت حکم او بوده در این قضیه مشکله **یعنی** پس وقتی که آمد شوهر پیش
از سفر خود نسبت داد آن زن یتیمه را بزنا و برپای داشت گواهان از زنان همسایه خود آنانی که مدد کرده او را بر آن عمل
پس رفع کرد آنرا سوی پسر خطاب پس ندانست که چگونه داوری کند در آن دختر بعد از آن گفت آنمرد را که برو نزد علی بن
ابی طالب و گفت که من میروم با چاکران سوی او پس آمدند نزد علی علیه السلم پس خواندند براو سرگذشت را **اصل** فَقَالَ
لِامْرَأَةِ الرَّجُلِ أَلَكِ بَيِّنَةٌ أَوْ بُرْهَانٌ قَالَتْ لِي شُهُودٌ هَؤُلَاءِ جَارَاتِي يَشْهَدْنَ عَلَيْهَا بِمَا أَقُولُ فَأَحْضَرَتْهُنَّ
فَأَخْرَجَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّيْفَ مِنْ غِمْدِهِ فَطَرَحَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَمَرَ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ
فَأُدْخِلَتْ بَيْتاً ثُمَّ دَعَا امْرَأَةَ الرَّجُلِ فَأَدَارَهَا بِكُلِّ وَجْهٍ فَأَبَتْ أَنْ تَزُولَ عَنْ قَوْلِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْبَيْتِ
الَّذِي كَانَتْ فِيهِ **شرح** غمد بکسر غین با نقطه و سکون میم و دال بی نقطه است **یعنی** پس امیر المومنین علیه السلم گفت زن آن مرد را
که آیا هست گواهانی یا دلیلی مثل اقرار دختر زن گفت که مراست گواهانی اینان زنان همسایه من که گواهی میدهند بر دختر
چنانچه میگویم پس آن زن حاضر کرد آن زنانرا پس بیرون آورد علی بن ابی طالب صلوات الله علیه شمشیر را از غلافش پس
انداخت در پیش خود و امر کرد بهر یکی از آن زنان پس داخل کرده شد در خانه بعد از آن خواند زن آن مرد را پس گردانید او را
بهر راهی بمعنی که سوال ها کرد از کیفیت وقوع زنا و بعضی گفت و امان داد از کشتن اگر راست گوید پس ابا کرد آن زن

از اینکه

از اینکه برگردد از سخن خود پس برگردانید او را سوی خانه که بود در آن **اصل** فَدَعَا إِحْدَى الشُّهُودِ وَجَثَا عَلَى
رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ قَالَ تَعْرِفِينِي أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهَذَا سَيْفِي وَقَدْ قَالَتِ امْرَأَةُ الرَّجُلِ مَا قَالَتْ
وَرَجَعَتْ إِلَى الْحَقِّ وَأَعْطَيْتُهَا الْأَمَانَ وَإِنْ لَمْ تَصْدُقِينِي لَأَمْلَأَنَّ السَّيْفَ مِنْكِ فَالْتَفَتَتْ إِلَى
عُمَرَ وَقَالَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَمَانَ عَلَيَّ فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاصْدُقِي **شرح** جثا بجیم و ثا
سه نقطه و الف منقلبه از واو از باب نصر است لم تصدقینی بصیغه مضارع مخاطبه معلوم باب نصر است لاملان بفتح
لام و فتح همزه و سکون میم و فتح لام دوم و فتح همزه دوم و تشدید نون مفتوحه یا بسکون نون از باب منع
یا باب تفعیلست و در تهذیب لاملکن بفتح لام و ضم همزه و تشدید کاف مکسوره و نون مفتوحه اولست و
حاصل هر دو یکیست و در فقیه و الا ملأت سیفی است بجای و ان لم تصدقینی لاملان السیف و این کلام مبنی
بر آنست که این عمل زنان با عدم صدق نزد امام مفترض الطاعه ملحق بعمل مذکور در آیت سوره مائده باشد که انما
جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا نظیر امر بقتل قاصبین که می آید در تتمه این حدیث
یا مبنی بر آنست که حفص صوت با ان شاء الله کرده نظیر آنچه می آید در کتاب الایمان و النذور و الکفارات در حدیث
اول آخر ابواب الامان منصوب بتقدیر اطلب است که بصیغه امرست علی بتشدید یا مفتوحه است و در بعض
نسخ و موافق تهذیب و فقیه علی الصدق است و جار آن بالف ساقط بالتقاء ساکنین است و حاصل هر دو یکیست
یعنی و خواند یکی از آن گواهانرا و تکیه نشست بر دو زانوی خود بعد از آن گفت که میشناسی مرا من علی بن ابی
طالبم و این شمشیر منست و بتحقیق گفت زن آن مرد آنچه را که گفت و برگشت سوی آنچه حق اوست و دادم
او را امان و اگر راست نگویی مرا هر آینه پر خون میکنم شمشیر را از تو پس زن رو آورد سوی پسر خطاب و گفت
که ای فلان طلب کن امان را برمن پس گفت او را علی علیه السلم که پس راست بگو **اصل** فَقَالَتْ لَا وَاللَّهِ إِلَّا أَنَّهَا
رَأَتْ جَمَالاً وَهَيْئَةً فَخَافَتْ فَسَادَ زَوْجِهَا فَسَقَتْهَا الْمُسْكِرَ وَدَعَتْنَا فَأَمْسَكْنَاهَا فَافْتَضَّتْهَا
بِإِصْبَعِهَا فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُ أَكْبَرُ أَنَا أَوَّلُ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الشَّاهِدَيْنِ إِلَّا دَانِيَالَ النَّبِيَّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَلْزَمَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَرْأَةَ حَدَّ الْقَاذِفِ وَأَلْزَمَهُنَّ جَمِيعاً الْعُقْرَ وَجَعَلَ
عُقْرَهَا أَرْبَعَمِائَةِ دِرْهَمٍ وَأَمَرَ الْمَرْأَةَ أَنْ تُنْفَى مِنَ الرَّجُلِ وَيُطَلِّقَهَا زَوْجُهَا وَزَوَّجَهُ الْجَارِيَةَ
وَسَاقَ عَنْهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ **شرح** لا قایم مقام جمله است و مراد آنست که دختر زنا نکرد الا انها بکسر همزه و تشدید
لام برای استثنای منقطع است یا بفتح همزه و تخفیف لام حرف استفتاح است و جابر اول انها بفتح همزه است
و جابر دوم بکسر همزه است و جهت تقدیر ضمیر راجع بامراة الرجل است هیئة بفتح ها و سکون یا دو نقطه در
پایین و همزه است الشاهدین بکسر دالست و الف لام برای عهد خارجیست و مراد گواهان زناست و در فقیه

وتهذیب الشهود است پس منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الدیات در حدیث هشتم و نهم آخر
ابواب کرده آنها استثنای داود علیه السلام است الزام حدّ قاذف منافات ندارد با اینکه اگر سعی مسکر
بجهر باشد حدی دیگر برای آن لازم شود العقر بضم عین بی نقطه و سکون قاف مهر بی نقطه دیت فرج مغصوب
و مهر تنتفی بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون نون و کسر فا و یا فعل لازم است النفی دور شدن الرحل برا بی نقطه و
سکون حا بی نقطه مسکن و اوده و یعلقها حالیه است پس مرفوع است و این مبنی بر اینست که آنچه آن زن
کرده فاحشه مبینه است موافق آیت سوره طلاق لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن الا ان یاتین بفاحشة
مبینة یعنی پس آن زن گفت که دختر زنا نکرد بخدا قسم مگر آنکه زن آمد و به جمالی او انداخت او را پس رسید از نگاه
شدن شوهرش پس آشنا نمود دختر را [illegible] کننده و خواند او را پس نگاه داشتیم دختر را پس بی بکارت
کرد او را بانگشت خود پس گفت علی علیه السلام که الله اکبر من اول کسی ام که تفریق کردم میان گواهان بعد از دانیال
پیغمبر صلی الله علیه پس الزام کرد علی علیه السلام زن آمده را حد نسبت دهنده بزنا و الزام کرد زنان را بیکی را تاوان و
کرد زنیه تاوان فرج او را چهارصد درهم و امر کرد آن زن را بانکه دور شود از مسکنش گذاشت بر حالی که طلاق
دهد او را شوهرش و جفت کرد با آن دختر را و داد مهر را از جانب آن مرد علی علیه السلام از مال خود متن فقال
عُمَرُ یا ابا الحسن فحدّثنا بحدیث دانیال فقال علیٌّ علیه السلام انّ دانیال کان یتیماً لا امّ له
ولا اب وانّ امرأة من بنی اسرائیل عجوزاً کبیرة ضمّته وربّته وانّ ملکاً من ملوک
بنی اسرائیل کان له قاضیان وکان لهما صدیق وکان رجلاً صالحاً وکانت له امرأة
بهیّة جمیلة وکان یأتی الملک فیحدّثه واحتاج الملک الی رجل یبعثه فی بعض اموره
فقال للقاضیین اختارا رجلاً ارسله فی بعض اموری فقالا فلان شرح پس گفت پس خطاب کرد
ای ابو الحسن پس خبر ده ما را بحکایت دانیال پس گفت علی علیه السلام که بدرستی که دانیال بود یتیمی که مادر او را نبود
و نه پدر و بدرستی که زنی از بنی اسرائیل که پیر کهن سال بود با خود گرد او را پس پرورد او را و بدرستی که پادشاهی
از پادشاهان بنی اسرائیل بود و او را دو قاضی و بود ایشان را دوستی و او بود مردی صالح و بود او را زنی با
اندامی زیبا و بود آن مرد صالح که می آمد نزد پادشاه پس همزبانی میکرد با او و محتاج شد پادشاه بسوی مردی که فرستد
او را بسوی بعض کارهای خود پس گفت دو قاضی را که گزین کنید مردی را که فرستم او را برای بعض کارهای خود
پس گفتند که آن کس فلانست متن فوجّهه الملک فقال الرجل للقاضیین اوصیکما بامرأتی خیراً فقالا
نعم فخرج الرجل فکان القاضیان یأتیان باب الصدیق فعشقا امرأته فراوداها عن نفسها فأبت
فقالا لها والله لئن لم تفعلی لنشهدنّ علیک عند الملک بالزنا ثمّ لنرجمنّک فقالت افعلا

ما احببتما فاتیا الملک فاخبراه وشهدا عنده انّها بغت شرح عشقا از باب علم است از جهت فتح لام صیغه
مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب نصر مؤکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه و کسره فت احببتما بجای بی نقطه و دو با یکی نقطه صیغه ماضی
معلوم باب افعال است یعنی پس رد کرد او را پادشاه پس گفت آن مرد دو قاضی را که سفارش میکنم شما را بزن خود نیکی پس گفتند که
خوبست پس بیرون رفت آن مرد پس بودند دو قاضی که می آمدند نزد در خانه آن دوست پس عاشق شدند زنش را پس
خواستگاری کردند او را از خودش پس ابا کرد پس گفتند او را که بخدا قسم که هر آینه اگر نکنی هر آینه گواهی میدهیم البته بر تو
نزد پادشاه بزنا بعد از آن هر آینه سنگسار میکنیم البته ترا پس زن گفت که بکنید آنچه خواسته باشید پس آمدند نزد پادشاه
پس خبر دادند او را و گواهی دادند نزد او بانکه آن زن زنا کرد متن فدخل الملک من ذلک امر عظیم واشتدّ
بها غمّه وکان بها معجباً فقال لهما انّ قولکما مقبول ولکن ارجموها بعد ثلثة ایام ونادی
فی البلد الذی هو فیه احضروا قتل فلانة العابدة فانّها قد بغت فانّ القاضیین قد شهدا علیها
بذلک فاکثر الناس فی ذلک وقال الملک لوزیره ما عندک فی هذا من حیلة فقال ما عندی
فی ذلک من شیء شرح الملک منصوب است معجبا بصیغه اسم مفعول از باب افعال است الاعجاب خوش آمدن چیزی کسی را
یعنی پس داخل شد پادشاه را بسبب آن کاری بزرگ و سخت شد بسبب آن زن غم او و بود با آن زن خوشحال پس
گفت دو قاضی را که بدرستی که سخن شما مقبولست و لیکن سنگسار کنید او را بعد از سه روز که روز چهارست و جار زد
در شهری که او در آن بود که حاضر شوید کشتن فلانه عابده را چه بدرستی که او بتحقیق زنا کرد چه بدرستی که دو قاضی بتحقیق
گواهی دادند بر او بآن پس گفتگو بسیار کردند مردمان در آن بعضی میگفتند که قاضیان دروغ میگویند و بعضی میگفتند
که نمیگویند دروغ و گفت پادشاه وزیر خود را که آیا هست نزد تو در این هیچ تدبیری پس وزیر گفت که نیست نزد
من در آن هیچ چیزی متن فخرج الوزیر یوم الثالث وهو آخر ایامها فاذا هو بغلمان عراة یلعبون
وفیهم دانیال وهو لا یعرفه فقال دانیال یا معشر الصبیان تعالوا حتی اکون انا الملک وتکون
انت یا فلانة العابدة ویکون فلان وفلان القاضیین الشاهدین علیها شرح یوم منصوب و مضاف الثالث
بمعنی الیوم الثالث یا التاخیر الثالث است ایامها بمعنی ایام امهالها است مقصود وزیر از بیرون آمدن تفحص
احوال و شنیدن سخنی آشنا در باب شهادت دو قاضی بوده و لهذا چون بمجمعی برسیده و درنگ میکرد تا سخنی بشنود
یعنی پس از خانه بیرون آمد وزیر در روز مهلت دادن سیوم و آن آخر روزهای مهلت دادن عابده بود پس ناگاه
او رسید به پسرانی برهنه که بازی میکردند و در ایشان بود دانیال و وزیر نمیشناخت او را پس گفت دانیال
که ای گروه پسران بیائید تا باشم من پادشاه و باشی تو ای فلان عابده و باشند فلان و فلان دو قاضی گواهی
دهنده بر عابده بزنا متن ثمّ جمع تراباً وجعل سیفاً من قصب وقال للصبیان خذوا بید هذا فنحّوه

الی مکان کذا و کذا وخذوا بید هذا فخذوه الی مکان کذا و کذا ثم دعا باحدهما و قال له
قل حقا فانک ان لم تقل حقا قتلتک والوزیر قائم یسمع ویتسمع فقال اشهد انها بغت
فقال متی قال یوم کذا و کذا شرح جمع تراب برای اینست که چون امر بقتل کسی میکرده اند نطع میگسترده اند
و خاک بر سر نطع میریخته اند برای اینکه خونش اسباب مجلس را آلوده نکند نحوه بفتح نون و تشدید حاء مهمله مفتوحه
و سکون واو جمع بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل است در آخر این فقره از قلم کاتبان کاف استقبال شده و این میبایدکه
قال مع من قال مع فلان بن فلان قال و این قال بموضع کذا و کذا و مضمون این واقعه در باب الحیل فی الاحکام مذکور است
یعنی بعد از ان دانیال فرمود آنچه دعا کرد او را و گردانید شمشیر بر او و گفت سائر پسران را که بچسبید بهت این
قاضی پس دور کنید او را بسوی مکانی چنین و چنین در جانب مشرق مثلا و محبوس کنید مر این قاضی پس دور کنید او را
سوی مکانی چنین و چنین در جانب مغرب مثلا بعد از ان خواند یکی از ان دو قاضی را و گفت او را که بگو راست را
چه هرگاه که تو راست نگوئی راست را میکشم ترا و وزیر ایستاده بود نگاه میکرد و میشنید پس آن قاضی گفت که
گواهی میدهم باینکه عابده زنا کرد پس دانیال گفت که کی قاضی گفت که در روز چنین و چنین دانیال گفت که با که
قاضی گفت که با فلان بن فلان دانیال گفت که در کجا قاضی گفت که در جای چنین و چنین اصل قال ردوه
الی مکانه وهاتوا الآخر فردوه الی مکانه وجاءوا بالآخر فقال له بما تشهد فقال اشهد انها
بغت قال متی قال یوم کذا و کذا قال مع من قال مع فلان بن فلان قال و این قال بموضع کذا
و کذا فخالف احدهما صاحبه فقال دانیال الله اکبر شهدا بتغیر یا فلان ناد بالناس انهما
شهدا علی فلانة بزور فاحضروا قتلهما شرح ردوه در اول بضم را مهمله است و در دوم بفتح را بصیغه
ماضی است هاتوا بضم تا دو نقطه در بالا است در نسخ با الف است و لفظ با شباع فتحه است و در فقیه و تهذیب هم
بالف است یعنی دانیال گفت که برگردانید او را بسوی مکانش و آورید آن قاضی دیگر را پس برگردانیدند او را
سوی مکانش و آوردند قاضی دیگر را پس دانیال گفت او را که بچه گواهی میدهی پس قاضی گفت که گواهی میدهم
باینکه عابده زنا کرده دانیال گفت که کی قاضی گفت که در روز چنین و چنین دانیال گفت که با که قاضی گفت که با فلان
بن فلان دانیال گفت که در کجا قاضی گفت که در جای چنین و چنین پس مخالفت کرد یکی از دو قاضی رفیق خود را پس گفت
دانیال که الله اکبر گواهی دادند بباطل ای فلان جار کن در مردمان که دو قاضی گواهی دادند بر فلانه بباطل پس حاضر شوید
کشتن دو قاضی را اصل فذهب الوزیر الی الملک مبادرا فاخبره الخبر فبعث الملک الی القاضیین
فاختلفا کما اختلف الغلامان فنادی الملک فی الناس وامر بقتلهما شرح پس رفت وزیر بسوی پادشاه
برحالی که شتابان بود پس خبر داد او را آن خبر پس فرستاد پادشاه بسوی آن دو قاضی پس اختلاف در گواهی دادن کردند

چنانچه

چنانچه اختلاف کردند آن دو پسر پس جار کرد پادشاه در مردمان و امر کرد بکشتن دو قاضی ودهم اصل عن عبد الرحمن بن
الحجاج قال سمعت ابن ابی لیلی یحدث اصحابه قال قضی امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه
بین رجلین اصطحبا فی سفر فلما اراد الغداء اخرج احدهما من زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر
ثلثة ارغفة فمر بهما عابر سبیل فدعواه الی طعامهما فاکل الرجل معهما حتی لم یبق شیء فلما
فرغوا اعطاهما المعتر بهما ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما شرح عابر بعین بی نقطه و با یکنقطه
بیکنقطه بصیغه اسم فاعل از باب نصر مضاف المعتر بعین بی نقطه و با یکنقطه و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل از باب افتعال صاحب
پس معنی آن و معنی عابر سبیل یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که شنیدم از ابن ابی لیلی خبر میداد اصحاب خود را
گفت که داوری کرد امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه میان دو مرد که رفیق یکدیگر شدند در سفری پس وقتی که اراده کردند چاشت را
بیرون آورد یکی از ایشان از توشه خود پنج گرده را و بیرون آورد آن دیگر سه گرده را پس گذر کرد بایشان رهگذری
پس خواندند او را بسوی خوراکشان پس خورد آن مرد با ایشان تا آنکه نماند چیزی پس وقتی که فارغ شدند داد ایشان را آن
صاحب گذر کردن بایشان هشت درهم عوض آنچه خورد از خوراک ایشان اصل فقال صاحب الثلثة ارغفة
لصاحب الخمسة ارغفة اقسمها نصفین بینی وبینک وقال صاحب الخمسة لا بل یاخذ کل واحد
منا من الدراهم علی عدد ما اخرج من الزاد قال فاتیا امیر المؤمنین علیه السلم فی ذلک فلما
سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا فان قضیتکما دنیة فقالا اقض بیننا بالحق قال فاعطی صاحب
الخمسة ارغفة سبعة دراهم واعطی صاحب الثلثة ارغفة درهما شرح ارغفه [illegible]
دنیه بفتح دال بی نقطه و کسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین و همزه است و گاهی همزه آن منقلب بیا با ادغام مشهور
یعنی پس گفت صاحب سه گرده صاحب پنج گرده را که بخش کن درهمها را دو نصف میان من و میان تو مراد
اینست که چهار از من باشد و چهار از تو و گفت صاحب پنج گرده که نه بلکه میگیرد هر یک از ما از ان درهمها بر عدد آنچه
بیرون آورد از جمله توشه مرادش اینست که پنج از من باشد و سه از تو پس نزاع ایشان بر سر یکدرهم بوده
پس آمدند نزد امیر المؤمنین علیه السلم در این نزاع پس وقتی که شنید گفتگوی ایشان را گفت ایشان را که صلح کنید
چه هرگاه که قضیه شما باعتبار راستی چون نزاع در یکدرهم است پس گفتند که داوری کن میان ما بحق راوی
گفت که پس داد صاحب پنج گرده را هفت درهم و داد صاحب سه گرده را درهمی اصل وقال الیس اخرج
احدکما من زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلثة قالا نعم قال الیس اکل معکما ضیفکما
مثل ما اکلتما قالا نعم قال الیس اکل کل واحد منکما ثلثة ارغفة غیر ثلث قالا نعم
قال الیس اکلت انت یا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة غیر ثلث واکلت انت یا صاحب الخمسة

اکله

بلی
بلی بلی

ثلثة أرغفة غير ثلث وأكل الضيف ثلثة أرغفة غير ثلث أليس بقي لك يا صاحب الثلثة
ثلث رغيف من زادك وبقي لك يا صاحب الخمسة رغيفان وثلث وأكلت ثلثة غير ثلث
شرح اسم ليس ضمير شأن مستتر در آنست در نسخ سه جا قسم است وبجای آن بلی میباید مثل مغضوب و باب
مفعول مطلق است ومضاف ما مصدریه است ومراد چنین است که آیا خوردن ضیف مثل خوردن شما نبود در
شدت وضعف غیر هر جا منصوب است واو در واکلت در دوم حالیه است بتقدیر قد یعنی وگفت که آیا نیست شأن
اینکه بیرون آورد یکی از شما از توشه خود پنج گرده را وبیرون آورد آن دیگر سه را گفتند که بلی گفت که آیا نیست شأن
اینکه خورد با شما میهمان شما مثل خوردن شما گفتند که بلی گفت که آیا نیست شأن اینکه خورد هر یکی از شما سه گرده را
سوای یک ثلث گفتند که بلی گفت که آیا نیست شأن اینکه خوردی تو ای صاحب سه گرده سه گرده را سوای
یک ثلث وخوردی تو ای صاحب پنج گرده سه گرده را سوای یک ثلث وخورد میهمان سه گرده را سوای یک ثلث
آیا نیست شأن اینکه باقی ماند برای تو ای صاحب سه گرده ثلث گرده از جمله توشه تو وباقی ماند برای تو
ای صاحب پنج گرده دو گرده ویک ثلث در حالی که بتحقیق خوردی سه را سوای یک ثلث اصل فأعطاهما لكل
ثلث رغيف درهما فأعطى صاحب الرغيفين وثلث سبعة دراهم وأعطى صاحب ثلث رغيف
درهما شرح اعطی دو جا بصیغه معلوم ماضی غائب یا مضارع متکلم از باب افعال است وجار اول اینکلام ابن ابی
لیلی است وجار دوم تتمه کلام امیر المؤمنین علیه السلام است یعنی پس امیر المؤمنین علیه السلام داد آن دو کس را
برای هر ثلث گرده درهمی پس داد صاحب دو گرده ویک ثلث را هفت درهم وداد صاحب یک ثلث گرده را یک درهم
یازدهم اصل عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين صلوات الله عليه
في رجل أكل وأصحاب له شاة فقال إن أكلتموها فهي لكم وإن لم تأكلوها فعليكم كذا وكذا فقضى
فيه أن ذلك باطل لا شيء في المؤاكلة من الطعام ما قل منه وما كثر ومنع غرامة فيه شرح
آکل بهمزه والف بصیغه ماضی غائب معلوم از باب مفاعله است المؤاکله مبالغه در اکل یعنی گرو بندی بر سر خوردن
و آن صفت رجل است ومفعولش محذوف است ودلالت بر آن میکند واصحاب مجرور معطوف بر رجل است وجمله له شاة صفت
دیگر رجل است فاء در فقال برای بیان اکل است غرامه بفتح غین نقطه دار عبارتست از تاوان قیمت آنچه خورده شده یعنی
روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که مؤاکله کرد و یاران
او را بود گوسفندی با ایشان که گفت که اگر خوردید آن گوسفند را بالتمام پس آن از شماست یعنی قیمت از شما طلب
نمیکنم واگر نخوردید آن را بالتمام پس بر شماست چنین وچنین حکم کرد در آن باینکه آن شرط باطلست نیست چیزی در گرو بندی
بر سر خوردن خواه کم باشد از طعام وخواه بسیار باشد وامیر المؤمنین علیه السلام منع کرد تاوان را در آن صورت دوازدهم اصل عن

زاذان

زاذان قال استودع رجلان امرأة وديعة وقالا لها لا تدفعيها إلى واحد منا حتى نجتمع
عندك ثم انطلقا فغابا فجاء أحدهما إليها فقال أعطيني وديعتي فإن صاحبي قد مات
فأبت حتى كثر اختلافه ثم أعطته ثم جاء الآخر فقال هاتي وديعتي فقالت أخذها
صاحبك وذكر أنك قد مت فارتفعا إلى عمر فقال لها عمر ما أراك إلا وقد ضمنت شرح روایت
از زاذان بزای با نقطه والف وذال با نقطه والف ونون گفت که سپردند دو مرد زنی را امانتی پس گفتند او را که مده
آن را بسوی یکی از ما تا آنکه فراهم آییم نزد تو بعد از آن روانه شدند پس ناپدید شدند پس آمد یکی از آن دو بسوی
آن زن پس گفت که بده بمن امانت مرا چه بدرستی که رفیق من بتحقیق مرده پس زن ابا کرد تا آنکه بسیار شد آمد ورفت او
بعد از آن داد او را بعد از آن آمد آن دیگر پس گفت که بده امانت مرا پس زن گفت که گرفت آن را رفیق تو و
مذکور کرد که تو بتحقیق مردی پس برای داوری رفتند بسوی ابن خطاب پس گفت زن را ابن خطاب که یقین دانم ترا مگر حالی
که بتحقیق ضامن شدی اصل فقالت المرأة اجعل عليا بيني وبينه فقال عمر اقض بينهما فقال
علي عليه السلام هذه الوديعة عندي وقد أمرتماها أن لا تدفعها إلى واحد منكما حتى تجتمعا عندها
فأتني بصاحبك فلم يضمنها وقال إنما أرادا أن يذهبا بمال المرأة شرح پس گفت آن زن که بگردان علی را
داور میان من ومیان او پس گفت پسر خطاب که داوری کن میان ایشان پس گفت علی علیه السلام که این امانت نزد
منست بمعنی که اگر آن زن داوری باشد میدهم من از مال خود وبتحقیق شما دو رفیق امر کردید آن زن را باینکه ندهد
آن را بسوی یکی از شما تا آنکه فراهم آیید نزد او پس بیاور نزد من رفیق خود را پس علی علیه السلام ضامن نشمرد آن زن را وگفت
که جز این نیست که خواستند که ببرند مال آن زن را سیزدهم اصل عن علي بن عقبة عن أبيه عقبة بن خالد
قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام لو رأيت غيلان بن جامع واستأذن علي فأذنت له وقد بلغني
أنه كان يدخل إلى بني هاشم فلما جلس قال أصلحك الله أنا غيلان بن جامع المحاربي قاضي
ابن هبيرة قال قلت يا غيلان ما أظن ابن هبيرة وضع على قضائه إلا فقيها قال أجل شرح عقبه
بضم عین بی نقطه وسکون قاف وبای یکنقطه است لو برای تمنی است رأیت بصیغه مخاطب است غیلان بفتح غین با نقطه
وسکون یاء دو نقطه در پائین است جامع بجیم وکسر میم وعین بی نقطه است واو حالیه است بتقدیر قد استأذن بصیغه
ماضی غائب معلوم است وضمیر مستتر راجع بغیلان است علی مشدد یاء مفتوحه است فاذنت بصیغه متکلم معلوم باب
علم است محاربی بضم میم وحاء بی نقطه والف وکسر راء بی نقطه وباء یکنقطه است قاضی مرفوع است بتقدیر او ومضافست
ابن هبیره بضم هاء وفتح باء یکنقطه وسکون یاء دو نقطه در پائین وراء بی نقطه حاکم عراق عرب بود از جانب مروان بن محمد
که آخر خلفای بنی امیه است واز اهل شام بود ونامش عمر بن هبیره است موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة

در شرح حدیث سوم مولانا ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام است یعنی روایت
از علی بن عقبه از پدرش عقبه بن خالد که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که کاش میدیدی غیلان بن جامع را
برحالی که تحقیق طلب حقیقت دخول بر من کرد پس رفت ادم برای او و بتحقیق رسیده بود من اینکه او بود که داخل شد
سوی بنی هاشم برای دادن زری که ابن هبیره فرستاده بود پس وقتی که نشست گفت که نگاهدارد ترا الله من غیلان
بن جامع محاربی قاضی ابن هبیره ام امام گفت که گفتم که ای غیلان گمان ندارم ابن هبیره را که گذشته باشد قضای
خود مگر قضای تو گفت که آری مرادش نیست که من فقیهم اصل قُلْتُ يَا غَيْلَانُ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ قَالَ نَعَمْ
قُلْتُ وَتُفَرِّقُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَتَقْتُلُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَتَضْرِبُ الْحُدُودَ قَالَ
نَعَمْ قُلْتُ وَتَحْكُمُ فِي أَمْوَالِ الْيَتَامَى قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَبِقَضَاءِ مَنْ تَقْضِي قَالَ بِقَضَاءِ عُمَرَ وَبِقَضَاءِ
ابْنِ مَسْعُودٍ وَبِقَضَاءِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَقْضِي مِنْ قَضَاءِ عَلِيٍّ بِالشَّيْءِ شرح گفتم که ای غیلان آیا برادری
جمع میکنی میان مرد و زنش چون نزاعی میان ایشان واقع شده باشد گفت که آری گفتم که آیا و تفریق میکنی میان
مرد و زنش گفت که آری گفتم که آیا و میکشی گفت که آری گفتم که آیا و میزنی حدود را گفت که آری گفتم که آیا و داوری
میکنی در مالهای یتیمان گفت که آری گفتم که بوسیلهٔ داوری که داوری میکنی گفت که بوسیلهٔ داوری عمر خطاب
و بوسیلهٔ داوری عبد الله بن مسعود و بوسیلهٔ داوری عبد الله بن عباس و داوری میکنم از جملهٔ داوری علی
بچیز اندک اصل قَالَ قُلْتُ يَا غَيْلَانُ أَلَسْتُمْ تَزْعُمُونَ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ وَتَرْوُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عَلِيٌّ أَقْضَاكُمْ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَقُلْتُ وَكَيْفَ تَقْضِي مِنْ قَضَاءِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
نَعَمْتَ بِالشَّيْءِ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عَلِيٌّ أَقْضَاكُمْ شرح علی اقضاکم گذشت در حدیث
پنجم باب من حکم بغیر ما انزل الله عز وجل که باب سیوم است بلی میباید بجای نعم نعمت بصیغه مخاطب باب نصر جمله
معترضه است واو در ورسول الله حالیه است یعنی امام گفت که گفتم که ای غیلان آیا نیستید که دعوی میکنید ای اهل
عراق و روایت میکنید که رسول الله صلی الله علیه و آله گفته که علی داورترشماست پس گفت که بلی امام گفت که پس گفتم
که چگونه داوری میکنی از جملهٔ قضای علی علیه السلام دعوی کردی بچیز اندک و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفته که علی
داورترشماست مقصود نیست که غیلان ساکت و ملزم شد و جوابی نگفت اصل قَالَ قُلْتُ وَكَيْفَ تَقْضِي يَا غَيْلَانُ
قَالَ أَكْتُبُ هَذَا مَا قَضَى بِهِ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا مِنْ شَهْرِ كَذَا مِنْ
سَنَةِ كَذَا ثُمَّ أَطْرَحُهُ فِي الدَّوَاوِينِ قَالَ قُلْتُ يَا غَيْلَانُ هَذَا الْحَتْمُ مِنَ الْقَضَاءِ فَكَيْفَ تَقُولُ
إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ ثُمَّ وَجَدَكَ قَدْ خَالَفْتَ قَضَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ لَجَعَلَ يَنْتَحِبُ قُلْتُ أَيُّهَا الرَّجُلُ اقْصِدْ لِشَأْنِكَ شرح

فلان بن فلان

فلان بن فلان در اول عبارت از غیلان بن جامع است و در دوم عبارت از کسی است که حق بجانب اوست باعتقاد
غیلان اطرحه بصیغه مضارع متکلم باب منع است الدواوین بفتح دال بی نقطه جمع دیوان بکسر دال و دفترها مرادش نیست که اثر از
فردی از جملهٔ دفترها میکنم ها مبتدا است الحتم بفتح حا بی نقطه و سکون تا دو نقطه در بالا خبر مبتدا است من برای تبعیض است
فاقسم بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است لجعل بفتح لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر
راجع بغیلان است ینتحب بنون و حا بی نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال مرفوعست اقصد
بقاف و صاد بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است یعنی امام گفت که گفتم که و چگونه حکم میکنی ای غیلان
گفت که می نویسم در عنوان که این چیزیست که حکم کرده آن فلان بن فلان برای فلان بن فلان در روز چنین و چنین از ماه
چنین از سال چنین بعد از آن می اندازم آن را در دفترها امام گفت که گفتم که ای غیلان این جزم است از جملهٔ
داوری ها یعنی که این قضای حقیقی است که بعلم نفس حکم شرعی جایز نیست پس چه میگویی چون جمع کند الله در روز
قیامت اولین و آخرین را در یک سرزمین بعد از آن یابد ترا که تحقیق مخالفت کردی داوری رسول الله صلی الله علیه و آله
و علی علیه السلام را امام گفت که پس قسم میخورم بالله که هر آینه شروع کرد گریه میکرد با آواز بلند گفتم که ای مرد کار کسی پیش گیر
برای اصلاح حال خود اصل قَالَ ثُمَّ قَدِمْتُ الْكُوفَةَ فَمَكَثْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنِّي سَمِعْتُ رَجُلًا مِنَ الْحَيِّ
يُحَدِّثُ وَكَانَ فِي سَمَرِ ابْنِ هُبَيْرَةَ قَالَ وَاللَّهِ إِنِّي لَعِنْدَهُ لَيْلَةً إِذْ جَاءَهُ الْحَاجِبُ فَقَالَ هَذَا غَيْلَانُ
بْنُ جَامِعٍ فَقَالَ أَدْخِلْهُ قَالَ فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا حَالُ النَّاسِ خَبِّرْنِي لَوِ اضْطَرَبَ
حَبْلُ مَنْ كَانَ لَهَا قَالَ مَا رَأَيْتُ ثَمَّ أَحَدًا إِلَّا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ شرح ضمیر مستتر در قال در اول راجع بعقبه
بن خالد است قدمت بصیغه متکلم باب علم است ما در اول مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است الحی بفتح
حا بی نقطه و تشدید یا طایفه خود یحدث بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است السمر بفتح سین بی نقطه و تشدید
میم مفتوحه جمع سامر بصیغه اسم فاعل باب نصر افسانه گویان در شب اذ بکسر همزه و سکون ذال با نقطه برای
مفاجاه است ما در دوم استفهامیه است الف لام الناس برای عهد خارجیست و مراد بنو هاشم است الحبل بفتح حای بی نقطه
و سکون با یک نقطه باعث ربط و نظام حال کسی و بکسر و فتح حا یا واهیه در جبر تقدیر من بفتح میم و سکون نون
استفهامیه است و این جمله جزای لوست ضمیر لها راجع بحال الناس است و جار اول مراد نیست که اگر درهم خورد ربط
و الفت ایشان با یکدیگر کیست برای اصلاح حال ایشان ما در سیوم نافیه است ثم بفتح ثا سه نقطه و تشدید میم مفتوحه
اشاره به رتبه اصلاح حال بنی هاشم است و مراد نیست که بزرگتر و عاقلتر ایشان جعفر بن محمد کسی نیست یعنی راوی گفت
که بعد از آن آمدم بکوفه پس درنگ کردم چندانکه خواست الله بعد از آن بدرستی که من شنیدم از مردی از طایفه خود
حکایت میکرد و بود همراه در اهل افسانه گویان در شب ابن هبیره گفت که بخدا قسم که بدرستی که من هر آینه نزد او بودم

در شبی ما که آمد نزد او دربان پس گفت که این عیلان بن جامع است پس گفت که داخل کن او را آمد گفت که پس
داخل شد پس ابن هبیره پرسش کرد او را بعد از آن گفت او را که چیست حال آن مردمان خبر ده مرا که کار ترجم مجوز ده
باشد یعنی کیست برای صلح حال ایشان عیلان گفت که نمیدهم آن ترتب کسی را مگر جعفر بن محمد **اصل** قال فاخبرنی
ما صنعت بالمال الذی کان معک فانه بلغنی انه طلبه منک فابیت قال قسمته قال افلا
اعطیته ما طلب منک قال کرهت ان اخالفک قال فسألتک بالله امرتک ان تجعله اولهم
قال نعم قال ففعلت قال لا قال فهلا خالفتنی واعطیته المال کما خالفتنی فجعلته آخرهم
اما والله لو فعلت ما زلت منها سیدا ضخما **شرح** ما در اول استفهامیه است ضمیر فانه برای شان ضمیر انه
راجع بجعفر بن محمد است طلب امام آن مال را برای این بود که بقدر استحقاق قسمت نماید میان بنی هاشم و از اولاد تو [illegible]
نشود و قسمته از باب ضرب یا باب تفعیل است افلا بهمزه استفهام توبیخی و فتح فا و تخفیف لام است و ترک تکرار لا با وجود
آنکه داخل بفعل ماضی شده برای اینست که جمله انشائیه است باعتبار استفهام مرکب بهمزه و الف منقلبه از همزه است یا
بی الف است و استفهام مقدر است فهلا خالفتنی بفتح فا و فتح ها و تشدید لام و الف است اما بفتح همزه و تخفیف میم
حرف استفتاح است ما زلت بکسر زای با نقطه و سکون لام و فتح تا دو نقطه در بالا از افعال ناقصه است و جزای لو است
من در منها برای سببیت است و ضمیر راجع بمفعول فعلت است و تانیث باعتبار اطاعت امام یا مخالفت ابن
هبیره است سیدا بفتح سین بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره است و سکون یا جایز است ضخما بفتح ضاد با نقطه
و سکون خاء با نقطه است **یعنی** ابن هبیره گفت که پس خبر ده مرا که چه کردی بمالی که بود با تو چه بدرستی که شان اینست که رسیده
بمن اینکه جعفر بن محمد طلب کرد آن مال را از تو پس اباکردی عیلان گفت که بخشش کردم آن را بر بنی هاشم ابن هبیره گفت که چرا
ندادی جعفر بن محمد را آنچه طلب کرد از تو عیلان گفت که ناخوش داشتم که مخالفت کنم ترا ابن هبیره گفت که پس قسم میدهم
ترا بالله که آیا امر کردم ترا باینکه گردانی جعفر بن محمد را اول بنی هاشم عیلان گفت که آری مراد ابن هبیره این بود که اول
نزد امام رو تا او قسمت [illegible] ابن هبیره گفت که آیا پس اطاعت کردی عیلان گفت که نه ابن هبیره گفت که
پس چرا مخالفت کردی مرا و ندادی مال را باو چنانچه مخالفت کردی مرا باینروش که گردانیدی او را آخر بنی هاشم آگاه باش
بخدا قسم که اگر اطاعت میکردی پیوسته میبودی بسبب آن اطاعت معتبر بزرگوار **اصل** حاجتک قال تخلینی قال
تکلم بحاجتک قال تعفینی من القضاء قال فحسر عن ذراعیه ثم قال انا ابو خالد لقیته
والله علیا ملفقا نعم قد اعفیناک واستعملنا علیه الحجاج بن عاصم **شرح** حاجتک منصوبست بتقدیر
سل حاجتک تخلینی بخاء با نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب افعال مرفوعست بتقدیر او خبر بمعنی
امر است و مراد اینست که در خلوت کن مرا تا حاجت خود را گویم تکلم بصیغه امر باب تفعل است و مراد اینست که خلوت نمیکنم

آشکار کو

بفتح حاء و سکون سین [illegible]

آشکار کو تعفینی بعین بی نقطه و فا و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب افعال است و مراد از تعفینی
پس منصوب و مرفوع میتواند بود الاعفاء واگذاشتن کسی که استعفا کند از منصبی حسر بحاء بی نقطه و سین بی نقطه
و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب نصر و ضرب است الحسر برداشتن پرده از چیزی و مراد اینجا بالا کردن آستین
جامه از دو ساعد است و این در وقت اظهار غیرت خود متعارفست انا بفتح همزه و فتح نون ضمیر متکلم است ابو خالد
کنیت ابن هبیره است و مراد اینست که من بغیرتست در باب [illegible] قسم که تو چرا استعفا میکنی لقیته بقاف و یاء دو نقطه در پایین
بصیغه ماضی مخاطب معلوم از باب علم است و ضمیر غایب راجع بجعفر بن محمد است و جمله استیناف بیانی اما ابو خالد است
علیا بفتح عین بی نقطه و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین حال ضمیر مخاطب است و بمعنی صاحبکما [illegible] ملفقا
بفا و قاف بصیغه اسم فاعل باب تفعیل حال دیگر است التلفیق بهم گفتن سخنهای پوچ نافهمیده نعم بکسر نون و سکون
عین و فتح میم است استعملنا بعین بی نقطه و میم و است و در بعض نسخ استعملنا بهمزه و میم و نون است و حاصل [illegible]
یکیست **یعنی** ابن هبیره گفت که طلب کن حاجت خود را که در این شب برای آن آمدی عیلان گفت که در خلوت
کن مرا ابن هبیره گفت که آشکار سخن کو بحاجت خود عیلان گفت که حاجت من اینست که واگذاری مرا از قضا آمرزد
گفت که پس ابن هبیره بالا کرد آستین را از دو ذراع خود بعد از آن گفت که من ابو خالدم مغضوب یافتم بجان آن
آنکه بر خوردی جعفر بن محمد را بخدا قسم صاحب بکلامه [illegible] پوچ بی خوبست تحقیق واگذاشتیم ترا و عامل کردیم بر قضا
حجاج بن عاصم را **چهاردهم اصل** عن عبد الله بن وضاح قال کانت بینی وبین رجل من الیهود معاملة
فخاننی بالف درهم فقدمته الی الوالی فاحلفته فحلف وقد علمت انه حلف یمینا فاجرة
فوقع له بعد ذلک عندی ارباح ودراهم کثیرة فاردت ان اقتص الالف درهم التی کانت
لی عنده وحلف علیها **شرح** اقتص بفتح همزه و سکون قاف و فتح تاء دو نقطه در بالا و تشدید صاد بی نقطه مفتوحه
بصیغه مضارع متکلم معلوم از باب افتعالست **یعنی** روایتست از عبد الله بن وضاح بفتح واو و تشدید ضاد با نقطه
و الف و حاء بی نقطه گفت که بود میان من و میان مردی از جهودان داد و ستدی پس خیانت کرد مرا بهزار
درهم پس بردم او را بسوی حاکم پس قسم دادم او را پس قسم خورد و بتحقیق دانستم اینرا که او قسم خورد قسمی ناحق
پس واقع شد از او نزد من فایده چند و درهمهای بسیار پس اراده کردم که بقصاص بگیرم آن هزار درهمی را
که بود از من نزد او و قسم خورده بر آنها **اصل** فکتبت الی ابی الحسن علیه السلام واخبرته انی قد احلفته
فحلف وقد وقع له عندی مال فان امرتنی ان آخذ منه الالف درهم التی حلف علیها
فعلت فکتب لا تاخذ منه شیئا ان کان ظلمک فلا تظلمه ولولا انک رضیت بیمینه فحلفته لامرتک
ان تاخذها من تحت یدک ولکنک رضیت بیمینه فقد مضت الیمین بما فیها فلم تاخذ

منه شيئا فانهيت الى الكتاب ابى الحسن عليه السلام شرح در نسخ فلم تاخذ بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است
ودر تهذيب فلم آخذ بهمزه والف بصيغه متكلم است وبنابر اول فلم بكسر لام وفتح ميم است وبنا بر دوم بفتح لام وسكون
ميم است يعنى پس نوشتم سوى امام موسى كاظم عليه السلام كه دختر دادم او را كه بتحقيق قسم دادم او را پس قسم خورد و
بتحقيق واقع شد از او نزد من مالى پس اگر امر كنى مرا بآنكه بگيرم از آن مال بقدر حقى را كه قسم خورده بر آنها
ميكنم پس امام نوشت كه مگير از آن مال چيزى را بيان اين آنكه اگر باشد كه ظلم كرده باشد ترا پس ظلم مكن او را و اگر
نميبود اينكه تو راضى شدى بقسم او پس قسم دادى او را هر آينه امر ميكردم ترا بآنكه بگيرى آنها را از زير دست خود
وليكن تو راضى شدى بقسم او پس بتحقيق گذشت قسم با آنچه در آن است ولازم آنست پس چرا ميگيرى از آن مال
چيزى را و منتهى شدم سوى مكتوب امام موسى كاظم عليه السلام يعنى كه برداشتم چيزى را بسبب نوشته امام عليه السلام
پانزدهم حديث عن يونس عن بعض رجاله عن ابى عبد الله عليه السلام قال سألته عن البينة اذا اقيمت على
الحق ايحل للقاضى ان يقضى بقول البينة اذا لم يعرفهم من غير مسألة قال فقال خمسة
اشياء يجب على الناس ان ياخذوا بها بظاهر الحكم الولايات والتناكح والمواريث والذبائح
والشهادات فاذا كان ظاهره ظاهرا مامونا جازت شهادته ولا يسأل عن باطنه شرح با در بظاهر براى
تقويت تعديه است يا در بظاهر براى سببيت است مثل نحن نحكم بالظاهر واضافه ظاهر بالحكم از قبيل اضافه اقتضا كننده
سوى مقتضا كرده شده است ومراد اينست كه در اين پنج چيز ظاهر بر اصل راجح است اگر تعارض واقع شود ودر غير اين پنج چيز
اصل بر ظاهر راجح است مثل اينكه اصل در آب طهارتست كه طاهر باشد واگر مظنون شود كه نجاستى عارض شده آنرا
مثل آنچه طعام بانا رست عمل باصل واقع ميشود الولايات بفتح واو جمع ولايه بفتح واو تصرف مالكانه كه مقتضى حكم
ملكيت است چنانچه گذشت در كتاب الشهادات در احاديث باب ثم كه باب بعنوان تست ظاهر ذكر نموده ايجاب آيت
كه جلود گوسفندان و مانند آنها كه در دست مسلمان ميشد يافت از جمله حلال باشد پاكست بنابر اينكه ظاهر در آنها
ذبح است اگر چه اصل عدم ذبح باشد يعنى روايتست از يونس بن عبد الرحمن از بعض شيوخ او از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت كه پرسيدم امام را از گواهان چون برپا داشته شوند بر دعوى حق آيا حلال ميشود براى قاضى اينكه حكم كند
بسخن آن گواهان چون نشناسد ايشان را بى سؤال مردمان ديگر از حال ايشان راوى گفت كه پس امام گفت كه
پنج چيز واجبست بر مردمان اينكه فرا گيرند وعمل كنند آنها را بوسيله ظاهر حكم يعنى كه حكم كنند در آنها بظاهر اول
تصرفات مالكانه ودوم زناشوهرى وسيوم ثبوت نسب كه مناط ميراث است وچهارم ذبيحها كه در بازار مسلمانان فروخته
ميشود وپنجم گواهيها پس چون باشد ظاهر گواه ظاهرى كه خاطرى از آن جمع توان كرد مثل اينكه زنتى اخلاف از او نباشد
واهل علم باطلاع نداشته باشد ظنين ومتهم نباشد وبيان آنها شد در كتاب الشهادات در شرح حديث اول باب

ما يرد من الشهود كه باب بعد هم است كه ذكر ميشود گواهى او و پرسيده نميشود از باطن او شانزدهم حديث
عن ابى عبيدة قال قلت لابى جعفر وابى عبد الله صلوات الله عليهما رجل دفع الى رجل الف
درهم يخلطها بماله ويتجر بها فلما طلبها منه قال ذهب المال وكان لغيره معه مثلها ومال
كثير لغير واحد فقال له كيف صنع اولئك قال اخذوا اموالهم نفقات فقال ابو جعفر وابو
عبد الله عليهما السلام جميعا يرجع عليه بماله ويرجع هو على اولئك بما اخذوا شرح يخلطها بخا بانقط
وطا بى نقطه بصيغه مضارع غائب معلوم از باب ضرب يا از باب تفعيل است وخلط آنها بمال او اشارتست بآنكه قرض است
ومانند ساير اموال اوست در اينكه نفع آنها مخصوص اوست يتجر بتشديد تا دو نقطه بالا بصيغه مضارع
غائب معلوم از باب افتعال الاتجار بتشديد تا تجارت بقصد تحصيل نفع براى خود وپس واين نيز اشارتست بآنكه
قرض است وكان كلام ابو عبيده است ضمير لغيره راجع برجل دوم يا راجع برجل اولست ضمير معه راجع برجل اول است
ضمير مثلها راجع بالف درهم است ومال عطف بر مثلها است ومقصود اينست كه هزار درهم مرد اول مخلوط بمال مرد دوم
شده بود و او نيز ديگر كه داده بتجارت مخصوص مرد دوم باشد بخلاف هزار درهم ديگر ومال بسيار زيرا كه آنها بامانت بود
خواه بعنوان مضاربه وخواه بعنوان ديگر ضمير فقال راجع بمرد اولست ضمير له راجع بمرد دوم است مشار اليه اولئك صاحبان
اموال امانت است نفقات بفتح نون وكسر فا وقاف يعنى تاوانات است وحال اموالهم است ومراد اينست كه
عوض آن اموال امانى كه تلف شده را از من گرفتند ضمير يرجع وضمير بماله راجع بمرد اولست وضمير عليه راجع بمرد دوم است واين
مبنى بر اينست كه مال مرد اول قرض بوده نزد مرد دوم ضمير يرجع در دوم وضمير هو كه تاكيد است راجع بمرد دوم است واين
مبنى بر اينست كه مال مضاربه ومال امانت چون تلف شود تاوان آن بر عامل نيست پس آنچه صاحبان گرفته اند ميبايد كه
واپس دهند وقرينه بر اين مراد اينست كه خلط واتجار در اموال باقيه مذكور نيست ودر بعض حواشى تهذيب چنين است كه
يحمل هذه الرواية على ان العامل مزج مال الاول بغيره وبغير اذنه فقط واما ارباب الاموال الباقية فقد كانوا اذنوا فى المزج
يعنى روايتست از ابو عبيده كه گفت كه گفتم امام محمد باقر وامام جعفر صادق صلوات الله عليهما را كه مردى داد سوى مردى
هزار درهم را كه آميخته كند آنها را بمال خود وتجارت كند بآنها براى خود پس وقتى كه مرد اول طلب كرد آنها را از مرد دوم
گفت كه تلف شد آن مال وبوده براى غير مرد دوم با مرد دوم مثل آن هزار درهم ومال بسيار براى جمعى پس مرد اول گفت
مرد دوم را كه چگونه كردند صاحبان اموال ديگر گفت كه از من گرفتند اموال خود را بر حالى كه جميع آنها تلف شده بود
پس گفتند امام محمد باقر وامام جعفر صادق عليهما السلام همگى كه مرد اول بر ميگردد بر مرد دوم بمال خود يعنى كه از او هزار
درهم را ميگيرد وبر ميگردد مرد دوم سوى صاحبان اموال ديگر بآنچه از او گرفته اند هفدهم حديث عن هارون بن
حمزة قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل استأجر اجيرا فلم يأمن احدهما صاحبه فوضع الاجر

طَ بِیَدِ رَجُلٍ فَهَلَکَ ذٰلِکَ الرَّجُلُ وَلَمْ یَدَعْ وَفَاءً فَاسْتَهْلَکَ الْأَجْرَ فَقَالَ الْمُسْتَأْجِرُ ضَامِنٌ لِأَجْرِ الْأَجِیرِ
حَتّٰی یَقْضِیَ إِلَّا أَنْ یَکُونَ الْأَجِیرُ دَعَاهُ إِلٰی ذٰلِکَ فَرَضِیَ بِالرَّجُلِ فَإِنْ فَعَلَ فَحَقُّهُ حَیْثُ وَضَعَهُ
وَرَضِیَ بِهِ شرح لم یدع بصیغه مضارع غایب معلوم از باب علم است وضع بصیغه مجهول و معلوم مستوانند بود وفا بفتح واو
و فا و الف ممدوده است فاستهلک بصیغه مجهول و معلوم مستوانند بود الاستهلاک ہالک یافتن چیزیرا یعنی روایتست
از هرون بن حمزه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که کرایه گرفت مزد و بر ایستی این نشر دکی از
ایشان بارش را پس گذاشته شد کرایه در دست مردی دیگر پس ہالک شد آن مرد دیگر و وا نکذاشت چیزی را که
وفا بقدر کرایه کند پس ہالک شمرده شد آن کرایه پس امام گفت که کرایه گیرنده ضامنست کرایه مزدور را تا آنکه ادا کند
مگر آنکه مزدور خواننده باشد او را بسوی آن گذاشتن بدست مردی دیگر پس راضی شده باشد با آن مرد پس اگر مزدور
کرد آنرا پس حق او در جائیست که گذاشت آنرا و راضی شد بآنجا بیست و هفتم مل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمٰعِیلَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ
عِیسٰی قَالَ کَتَبْتُ إِلٰی أَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاکَ الْمَرْأَةُ تَمُوتُ فَیَدَّعِی أَبُوهَا أَنَّهُ أَعَارَهَا
بَعْضَ مَا کَانَ عِنْدَهَا مِنْ مَتَاعٍ وَخَدَمٍ أَتُقْبَلُ دَعْوَاهُ بِلَا بَیِّنَةٍ أَمْ لَا تُقْبَلُ دَعْوَاهُ إِلَّا بِبَیِّنَةٍ
فَکَتَبَ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِلَیْهِ یَجُوزُ بِلَا بَیِّنَةٍ شرح ضمیر قال راجع بمحمد است در نسخ کتبت بصیغه متکلم است و فکتب
بصیغه ماضی غایب است بقرینه الیه و در فقیه الیه نیست الخدم بفتح خاء نقطه دار و فتح دال بی نقطه جمع خادم کنیز ان یجوز
بلا بینه منافات ندارد با آنچه گذشت در احادیث باب یازدهم که باب ان البینة علی المدعی و الیمین علی المدعی
علیه است و باب سیزدهم که باب من لم یکن له بینة تا آخر است زیرا که سخن فیه در صورتیست که معلوم باشد که آن متاع و
خدم را پدر همراه دختر خود کرده از مال خود بی تصریح بتملیک و اعاده پس فی الحقیقه پدر مدعی نیست بلکه منکر تملیکست
و چون لفظ مدعی و لفظ دعواه در کلام سائل واقع شده امام علیه السلم مسامحه کرده و در ارجاع ضمیر یجوز بآن و مراد اجبار
انکه ذالی قول پدر است و در بعض حواشی تهذیب چنین است هذه الروایة محمولة علی انکم من ان المرأة تاتی بالمتاع
من بیت ابیها و حمل ابن ادریس قوله علیه السلم یجوز بلا بینة علی الاستفهام و سقط حرفه علی الانکار لمن یری علیه ذلک بغیر
بینة اخری و تمت الجز الثانی ذلک یعنی روایتست از محمد بن اسمعیل از جعفر بن عیسی گفت که جعفر نوشت سوی
امام علیه السلم که قربانت شوم زن میمیرد پس دعوی میکند پدرش اینکه او بعاریت داده او را بعض آنچه بود
نزد آن زن از متاع و کنیزان آیا قبول کرده میشود دعوی او بیگواه یا قبول کرده نمیشود دعوی او مگر بگواه پس نوشت
امام علیه السلم سوی جعفر که گذرا میشود آن دعوی بی گواه مراد اینست که در اینجا بینه بر وارثان دیگر آن زنست
مل قَالَ وَکَتَبَ إِلَیْهِ إِنِ ادَّعٰی زَوْجُ الْمَرْأَةِ الْمَیِّتَةِ أَوْ أَبُو زَوْجِهَا أَوْ أُمُّ زَوْجِهَا فِی مَتَاعِهَا أَوْ خَدَمِهَا
مِثْلَ الَّذِی ادَّعٰی أَبُوهَا مِنْ عَارِیَةِ بَعْضِ الْمَتَاعِ أَوِ الْخَدَمِ أَیَکُونُونَ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِ فِی الدَّعْوٰی فَکَتَبَ لَا شرح

کتب ظ

مراد بعض المتاع او الخدم متاع و خدمتیست که زن از خانه پدر آورده و شوهر برای زن ادا کرده بوده زیرا که ظاهر و متعارف
در آن ادا تملیک است یعنی محمد بن اسمعیل گفت که نوشت جعفر بن عیسی سوی امام علیه السلم که اگر دعوی کند شوهر
زن مرده یا پدر شوهرش یا مادر شوهرش در متاع آن زن یا کنیزان آن زن مثل آنچه را که دعوی کرد پدرش که عاریه
بعض متاع یا کنیزانست آیا میباشد در مرتبه پدر در آن دعوی پس امام نوشت که نه نوزدهم مل عَنْ حَمَّادِ بْنِ
عِیسٰی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ أُتِیَ بِعَبْدٍ لِذِمِّیٍّ قَدْ أَسْلَمَ فَقَالَ
اذْهَبُوا فَبِیعُوهُ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَادْفَعُوا ثَمَنَهُ إِلٰی صَاحِبِهِ وَلَا تُقِرُّوهُ عِنْدَهُ شرح روایتست از حماد بن عیسی
از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه آورده شد نزد او غلامی از ذمی که آن غلام بتحقیق مسلمان
شده بود پس گفت که بروید پس بفروشید آن غلام را بمسلمانان و بدهید بهای او را بسوی صاحبش و وا مگذارید
آن غلام را نزد ذمی بیستم مل عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ ضَمْرَةَ بْنِ أَبِی ضَمْرَةَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ أَحْکَامُ الْمُسْلِمِینَ عَلٰی ثَلَاثَةٍ شَهَادَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ یَمِینٌ قَاطِعَةٌ أَوْ سُنَّةٌ مَاضِیَةٌ مِنْ
أَئِمَّةِ الْهُدٰی شرح او دو جا برای منع خلو است یعنی روایتست از حسین بن ضمره بفتح ضاد با نقطه و سکون
میم و را بی نقطه ابن ابی ضمره از پدرش از جدش گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه که جای حکم میان
مسلمانان بر سه چیز است اول گواهی که میانه رو باشد دوم یا سوگندی که قطع دعوی کند سیوم یا طریقتی که گذشته
باشد از امامان هدی در مسائل مشکله و از آنجمله است مثل اینکه دانند که فرزند فرزند میراث میبرد با وجود پدر و مادر میت
اگر فرزند بی واسطه نباشد و اشکال این گذشت در کتاب المواریث در شرح حدیث اول باب پانزدهم
که باب میراث ولد الولد است بیست و یکم مل عَنْ إِسْمٰعِیلَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ اخْتَصَمَ رَجُلَانِ إِلٰی دَاوُدَ عَلَیْهِ السَّلَامُ
فِی بَقَرَةٍ فَجَاءَ هٰذَا بِبَیِّنَةٍ عَلٰی أَنَّهَا لَهُ وَجَاءَ هٰذَا بِبَیِّنَةٍ عَلٰی أَنَّهَا لَهُ قَالَ فَدَخَلَ دَاوُدُ الْمِحْرَابَ
فَقَالَ یَا رَبِّ إِنَّهُ قَدْ أَعْیَانِی أَنْ أَحْکُمَ بَیْنَ هٰذَیْنِ فَکُنْ أَنْتَ الَّذِی تَحْکُمُ فَأَوْحَی اللهُ عَزَّ
وَجَلَّ إِلَیْهِ اخْرُجْ فَخُذِ الْبَقَرَةَ مِنَ الَّذِی فِی یَدِهِ فَادْفَعْهَا إِلَی الْآخَرِ وَاضْرِبْ عُنُقَهُ شرح روایتست
از اسمعیل بن جعفر که پیش راوی امام جعفر صادق علیه السلم است گفت که نزاع بردند دو مرد سوی داود علیه السلم در
در گاوی ماده پس آورد این گواهی را برابر اینکه آن گاو از او است و آورد این گواهی را برابر اینکه آن گاو از او است
اسمعیل گفت که پس داخل شد داود عبادتخانه خود را پس گفت که ای صاحب کل اختیار من بدرستی که شأن
اینست که بتحقیق مانده و حیران کرده مرا اینکه حکم کنم میان این دو مرد پس باش تو کسی که حکم کند پس وحی کرد
الله عز و جل سوی داود که بیرون رو پس بگیر آن گاو را از کسی که در دست تصرف او است پس بده آنرا سوی
آن دیگر و بزن گردن صاحب تصرف را اصل قَالَ فَعَجِبَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ مِنْ ذٰلِکَ وَقَالُوا جَاءَ هٰذَا

ببيّنة وجاء هذا ببيّنة فكان أحقّهم بإعطائها الّذي هي في يده فأخذها منه وضرب عنقه
وأعطاها هذا شرح صنعت بضاد با نقطه و تاء قرشت و جیم بصیغه ماضی غایب معلوم یا بصیغه امر است و نسخه
ضاد و کسر جیم اول از اول و فریاد کردن است برای سببیت است احقهم مرفوع است و ضمیر جمع باعتبار انضمام کواهانست
و این حکم موافقست با آنچه کذشت در حدیث دوم باب شانزدهم که باب الرجلین یدعیان تا آخر است که اقضی بها
للحالف الّذی هی فی یده و بیان شد پس منافات ندارد با آنکه یمین باشد یعنی اسمعیل گفت که پس نالید نزد بنو
اسرائیل از آن و گفتند که آورد این کواه را نیز و آورد این کواه را نیز پس بود سزاوارتر ایشان بدادن آن کاو
کسی که آن در دست تصرف اوست پس گرفت آن کاو را از او و زد گردنش را و داد آن کاو را باین متن قال فقال
داود المعوّل فقال یا ربّ قد ضجّت بنو اسرائیل ممّا حکمت به فأوحی الیه ربّه انّ الّذی
کانت البقرة فی یده لقی أبا الآخر فقتله وأخذ البقرة منه فإذا جاءک مثل هذا فاحکم بینهم
بما تری ولا تسألنی أن أحکم حتّی الحساب شرح اسمعیل گفت که پس داخل شد داود بعبادتخانه پس گفت که ای
صاحب کل زینت من تحقیق حال آمد بنو اسرائیل از آنچه حکم کردی بآن پس وحی کرد سوی او صاحب حق بدرستی که آن
کسی که بود آن کاو در دست تصرف او برخورد پدر آن دیگر را پس کشت او را و گرفت آن کاو را از او پس چون آید نزد تو
مثل این پس حکم کن میان ایشان بوسیله آنچه میبینی و میدانی که از احکام قرینه و قواعد کلیه است و سؤال مکن مرا که حکم کنم
در خصوص منازعت تا روز حساب حدیث دوم متن عن أبی شعیب المحاملی الرفاعی قال سألت أبا عبد الله علیه السّلام
عن رجل قبّل رجلاً أن یحفر له بئراً عشر قامات بعشرة دراهم فحفر له قامة ثمّ عجز قال یقسم
عشرة علی خمسة وخمسین جزءاً فما أصاب واحداً فهو للقامة الأولی والاثنان للثانیة والثلاثة
للثالثة علی هذا الحساب الی العشرة شرح مضمون این کذشت در حدیث سیوم این باب حدیث سیوم متن
عن السکونی عن أبی عبد الله علیه السّلام قال قضی أمیر المؤمنین صلوات الله علیه فی رجلین ادّعیا
بغلة فأقام أحدهما شاهدین والآخر خمسة فقضی لصاحب الشهود الخمسة خمسة أسهم ولصاحب
الشاهدین سهمین شرح شاید که این در صورتی باشد که هر دو طلب صلح کنند از حاکم پس آنچه گذشت منافات ندارد با آنچه
گذشت در حدیث اول باب شانزدهم که باب الرجلین یدعیان تا آخر است شیخ طوسی که در استبصار در باب البینتین اذا
تقابلتا گفته که و ما رواه السکونی من أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام قسم علی عدد الشهود فانما یکون ذلک علی جهة الصلح والوساطة
بینهما دون مرّ الحکم یعنی و روایت سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در
دو مرد که دعوی کردند استری را پس برپا داشت یکی از ایشان دو کواه را و آن دیگر پنج کواه را پس فروش که حکم کرد برای
صاحب پنج کواه پنج بخش را و برای صاحب دو کواه دو بخش را متن هذا آخر کتاب القضایا والأحکام ویتلوه

کتاب

كتاب الأيمان والنذور والكفّارات إن شاء الله تعالى شرح این آخر کتاب قضایا و احکام است و بعد از آن
میشود آغاز کتاب الایمان و النذور و الکفارات ان شاء الله تعالی ه فرغ الشارح الفقیر الی عفو ربه الغنی
خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله تعالی عنه وعن والدیه واخوانه واسرته من [illegible]
شرح هذا الکتاب یوم السبت التاسع والعشرین من ربیع الآخر سنة تسع وسبعین والف
هجریه بالموصدیق قزوین صینت عن ... لمفسدین بعون الله تعالی
حامداً مصلیاً مسلماً ه هزاران درود و هزاران سلام
نثار محمد و آلش تمام

تت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی
مأمور شد بصافی شرح کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی کلینی تغمدهم الله بغفرانه بزبان فارسی وانجام
رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القرآن
وکتاب العشرة وکتاب الطهارة وکتاب الحیض وکتاب الجنائز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب
الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعیشة وکتاب النکاح وکتاب العقیقة وکتاب الطلاق وکتاب العتق والتدبیر والکتابة وکتاب
الصید وکتاب الذبائح وکتاب الاطعمة وکتاب الاشربة وکتاب الزی والتجمل والمروة وکتاب الدواجن وکتاب الوصایا
وکتاب المواریث وکتاب الحدود وکتاب الدیات وکتاب الشهادات وکتاب القضایا والاحکام شروع نمود بتاریخ
شنبه بیست ونهم ربیع الآخر سال هزار وهفتاد و[illegible] هجری بعون الله تعالی در شرح آخر کتب کافی که کتاب سی وسیوم است

اصل کتاب الایمان والنذور والکفارات شرح ایمان بفتح همزه وسکون یاء دو نقطه در پایین جمع یمین بفتح یاء
وکسر میم است وآن در اصل فعیل بمعنی فاعل باب علم وحسن است بمعنی صاحب برکت ومستعمل میشود در سه معنی دیگر اول
سوگند باعتبار اینکه بچیزی عظیم القدر صاحب برکت میباشد واین معنی مراد است اینجا دوم عبادتی که التزام کرده شده
بسوگند سیوم متعلق سوگند ومحتملست که معنی اصلی مراد باشد در آنچه می آید در حدیث پنجم باب ما لا یلزم من الایمان
والنذور که باب ششم است که حلف بکل یمین غلیظة در حدیث دوازدهم آن باب که حلف بیمین ودر حدیث دهم
آخر ابواب که فحلفه عزیمة بالایمان المغلظة وسوگند مراد است در آنچه می آید در حدیث هفتم باب ششم که کتاب الله قبل الیمین
ولا یمین فی معصیة وعبادت التزام کرده شده مراد است در آنچه می آید در همان حدیث که جعل علیه ایمانا ومتعلق سوگند
مراد است در آنچه می آید در حدیث اول باب سیزدهم که باب الیمین التی تلزم صاحبها الکفارة است نذور بضم نون
وضم ذال با نقطه وسکون واو وراء بی نقطه جمع نذر بفتح نون وسکون ذالست وآن در اصل بمعنی ترسیدن است و
ازان ماخوذست انذار بمعنی ترسانیدن ومستعمل میشود بمعنی چیزی که التزام کرده شده است بشرطی مثل لله علی
کذا ان شفی الله مریضی موافق آنچه می آید در حدیث اول باب النذور که باب پنجم است باعتبار اینکه مشتملست بر
نوعی از ترس الکفارات بفتح کاف وتشدید فاء جمع کفاره بصفت مبالغه بمعنی پوشاننده گناه است وهر کدام ازانها مرکب است
از استغفار وعبادتی دیگر موافق آنچه می آید در حدیث یازدهم باب کفارة الیمین که باب هفدهم است یعنی این کتاب
احادیث متعلقه بسوگندها ونذرها وکفارهاست در این کتاب نوزده باب است اول باب کراهة الیمین دوم باب
سوم باب الیمین الکاذبة چهارم باب الحلف ... پنجم باب انه لا یحلف الا بالله ومن لم یرض فلیس من الله

ششم باب کراهیة الیمین بالبراءة من الله ورسوله صلی الله علیه وآله هفتم باب وجوه الایمان
هشتم باب ما لا یلزم من الایمان والنذور نهم باب فی اللغو دهم باب من حلف علی یمین فرأی خیرا
منها یازدهم باب النیة فی الیمین دوازدهم باب ان الرجل لا یحلف الا علی علمه سیزدهم باب الیمین التی
تلزم صاحبها الکفارة چهاردهم باب الاستثناء فی الیمین پانزدهم باب انه لا یجوز ان
یحلف الانسان الا بالله عز وجل شانزدهم باب استحلاف اهل الکتاب هفدهم باب کفارة
الیمین هجدهم باب النذور نوزدهم باب نوادر باب اول اصل باب کراهیة الیمین شرح این باب در بیان مکروه
بودن سوگند است ودر این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی ایوب الخزاز قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول لا تحلفوا بالله صادقین ولا کاذبین فانه عز وجل یقول ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم
یعنی روایتست از ابو ایوب خزفروش گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که قسم مخورید بالله
بر حالی که راستگویان باشید ونه بر حالی که دروغگویان باشید چه بدرستی که او عز وجل میگوید در سوره بقره که مگردانید
الله را دست زد برای سوگندهای شما بیان این آیت بوجهی گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب نود
یکم که باب الاصلاح بین الناس است دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله من اجل الله ان یحلف به اعطاه الله خیرا مما ذهب منه شرح اجل بجیم وتشدید لام
بصیغه ماضی غائب معلوم باب افعالست ان بفتح همزه وسکون نون بتقدیر من ان است یحلف بصیغه معلوم مجهول
غائب باب ضرب است یعنی روایتست از سکونی بفتح سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله که هر که بزرگ شمرد الله را از اینکه سوگند خورد با وی میدهد او را الله بهتر از آنچه رفت از او
بسبب ترک سوگند بالله سوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجتمع الحواریون
الی عیسی علیه السلام فقالوا له یا معلم الخیر ارشدنا فقال لهم ان موسی نبی الله امرکم ان لا تحلفوا
بالله کاذبین وانا امرکم ان لا تحلفوا بالله کاذبین ولا صادقین شرح مضمون این با زیادتی گذشت در
کتاب النکاح در حدیث هفتم باب الزانی که باب صد وهشتاد وچهارم است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین
بی نقطه ودو نون از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فراهم آمدند خاصان عیسی علیه السلام سوی عیسی علیه السلام پس گفتند او را
که ای آموزنده بهتر راهنمائی کن ما را پس عیسی گفت ایشان را که بدرستی که موسی پیغمبر خدا امر کرد شما را باینکه سوگند
نخورید بالله بر حالی که دروغگویان باشید ومن امر میکنم شما را باینکه سوگند نخورید بالله بر حالی که دروغگویان باشید ونه
بر حالی که راستگویان باشید چهارم اصل عن ابی سلام المتعبد انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول لسدیر
یا سدیر من حلف بالله کاذبا کفر ومن حلف بالله صادقا اثم ان الله عز وجل یقول ولا تجعلوا

تجعلوا الله عرضة لايمانكم شرح ان الله عز وجل استيناف بيانى جمله ثانيه است واشارتست بفرق ميان جمله اولى
وجمله ثانيه باينكه اولى مقيد نيست بقيدى موافق آنچه مى آيد در حديث پنجم باب سيوم كه ما يعلم ذلك من يحلف بالله كاذبا
وثانيه مقيد است بقيد كثرت ومسامله وبراى هر مطلب سهلى يعنى روايتست از ابو سلام بفتح سين منقوطه وتخفيف
لام متعبد است بصيغه اسم ... يكنقطه مكسوره اينكه او شنيد از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت سدير بفتح سين منقوطه وكسر دال
بينقطه را كه اى سدير هر كه سوكند خورد بالله بر حالى كه دروغگو باشد كافر ميشود وهر كه سوكند خورد بالله بر حالى
كه راستگو باشد گناهكار ميشود بدرستيكه الله عز وجل ميگويد در سوره بقره كه مگردانيد الله را دست زد براى سوكندهاى شما
پنجم اصل عن ابى بصير قال حدثنى ابو جعفر صلوات الله عليه ان اباه كانت عنده امرأة من الخوارج
اظنه قال من بنى حنيفة فقال له مولى له يا ابن رسول الله ان عندك امرأة تبرأ من جدك
فقضى لابى ان طلقها فادعت عليه صداقها فجاءت به الى امير المدينة تستعديه فقال له
امير المدينة يا على اما ان تحلف واما ان تعطيها فقال لى قم يا بنى فاعطها اربعمائة دينار ابه
فقلت يا ابت جعلت فداك الست محقا قال بلى يا بنى ولكنى اجللت الله ان احلف به يمين صبر
شرح يمين منصوب مفعول مطلق است ومضافست الصبر بفتح صاد منقوطه وسكون باء يكنقطه مصدر باب ضرب حبس ومراد
اينجا حبس حاكم كسى راست براى اينكه يا سوكند خورد يا مال بدهد پس يمين صبر مكروه ترست از يمين غير صبر باعتبار اينكه اول
عوض دارد وآن دادن مالست ودوم عوض ندارد يعنى روايتست از ابو بصير گفت كه خبر داد مرا امام محمد باقر صلوات الله عليه
اينكه پدرش بود نزد او زنى از دشمنان امير المومنين صلوات الله عليه گمان دارم امام را كه گفته باشد كه از بنى حنيفه بود
پس گفت پدرم را چاكرى از پدرم كه اى پسر رسول الله بدرستيكه نزد تست زنى كه بيزار ميشود از جد تو پس بعد از تفتيش
قرار داده شد براى پدرم اينكه او طلاق داد آن زن را پس دعوى كرد بر او مهرش را كه چهارصد دينار بود پس آورد او را سوى
حاكم مدينه طلب عداوت ميكرد از حاكم پس گفت پدرم را حاكم مدينه كه اى على يا اينست كه سوكند خورى يا اينكه
دهى او را مهرش پس پدرم گفت مرا كه برخيز اى پسرك من پس بده او را چهارصد دينار پس گفتم او را كه اى پدر قربانت
شوم آيا نيستى محق گفت كه بلى اى پسرك من وليكن من بزرگ شمردم الله را از اينكه سوكند خورم باو سوكند صبر يعنى
سوكندى كه براى دفع دادن مال باشد باب دوم اصل باب شرح اين بابيست بعنوان در اين باب يك حديث است اصل
عن بعض اصحابنا عن ابى عبد الله عليه السلم قال اذا ادعى عليك مال ولم يكن له عليك فاراد ان
يحلفك فان بلغ مقدار ثلثين درهما فاعطه ولا تحلف وان كان اكثر من ذلك فاحلف ولا
تعطه شرح روايتست از بعض ياران ما از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه چون دعوى كرده شود بر تو مالى بر حالى كه نباشد
براى مدعى بر تو پس اراده كند كه سوكند دهد ترا پس اگر رسد بمقدار سى درهم پس بده او را وسوكند مخور واگر باشد بيشتر از ان

پس سوكند بخور ومده او را جمع ميان اين حديث وآنچه گذشت در حديث پنجم باب سابق اينست كه كراهت يمين
صبر مختلف ميشود باختلاف حال وحال مدعى عليه در اين حديث موافق حال وحال مخاطب وارد شده پس منافات ندارد
با آنچه گذشت باب سيوم اصل باب اليمين الكاذبة شرح اين باب بيان سوكند دروغست در اين باب ده
حديث است اول اصل عن يعقوب الاحمر قال قال ابو عبد الله عليه السلم من حلف على يمين وهو يعلم
انه كاذب فقد بارز الله شرح على براى استعلا است ويمين بمعنى سوكندست وظرف حال ضمير مستتر در
حلف است ومراد اينست كه سوكندش لغو نباشد وطيبى در حاشيه متوسط شرح كشاف گفته كه على قد تكون زائدة
كقوله صلى الله عليه وآله من حلف على يمين الحديث وتتمه توضيح اين مى آيد در شرح عنوان باب نهم كه بابست من حلف
على يمين فرأى خيرا منها است يعنى روايتست از يعقوب احمر گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلم كه هر كه سوكند خورد
بر حالى كه بر سر سوكند ميباشد باين معنى كه سوكند لغو نباشد بلكه از روى اهتمام باشد واو داند كه او دروغگوست پس بتحقيق
جنگ كرده با الله دوم اصل عن ابى القداح عن ابى عبد الله عليه السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله اليمين الصبر الفاجرة تدع الديار بلاقع شرح صبر اينجا مصدر بمعنى اسم فاعلست يعنى حبس كننده
... ديگرى در آن ... ال بينقطه وعين بينقطه بصيغه مضارع غايبه معلوم معتل الفاء واوى باب منع است البلاقع بفتح
با يكنقطه وكسر قاف وعين بينقطه جمع بلقع بفتح با وسكون لام وفتح قاف ويرانها يعنى روايتست از عبد الله بن ميمون
قداح بفتح قاف وتشديد دال بينقطه وحاء بينقطه از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله
كه سوكند حبس كننده مال كه دروغ باشد وا ميگذارد سراها را بر حالى كه ويرانهاست مراد اينست كه اول سراى سوكند خورنده را
ويران ميكند بعد از آن ... براى وارثان ... اى ويرانه از دنيا سيوم اصل عن جابر بن يزيد
عن ابى جعفر عليه السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اياكم واليمين الفاجرة فانها
تدع الديار من اهلها بلاقع شرح روايتست از جابر بن يزيد بفتح ياء دو نقطه در پايين از امام محمد باقر عليه السلم
گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه دور داريد از خود يكديگر را از سوكند دروغ را چه بدرستيكه آن ميرانت وا ميگذارد
سراها را از صاحبان آنها بر حالى كه ويرانهاست چهارم اصل عن فليح بن ابى بكر الشيبانى قال قال ابو عبد الله
عليه السلم اليمين الصبر الكاذبة تورث العقب الفقر شرح تورث بصيغه مضارع معلوم باب افعالست عائد م
العقب بفتح عين بينقطه وكسر قاف وبا يكنقطه منصوب ومفعول اولست الفقر بفتح فا وسكون قاف منصوب ومفعول
دوم است يعنى روايتست از فليح بضم فا وفتح لام وسكون يا دو نقطه در پايين وحا بينقطه ابن ابى بكر شيبانى
بفتح شين با نقطه وسكون يا دو نقطه در پايين وبا يكنقطه ونون گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلم كه سوكند
حبس كننده مال كه دروغ باشد ميراث ميدهد فرزندان را افلاس مراد اينست كه سوكند خورنده را مفلس ميكند وميبرد اند

و چیزی که برای فرزندانش از او میماند افلاس است **پنجم اصل** عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِنَّ لِلّٰهِ مَلَکاً رِجْلَاهُ فِی الْاَرْضِ السُّفْلٰی مَسِیرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَرَأْسُهُ فِی السَّمَاءِ
الْعُلْیَا مَسِیرَةَ اَلْفِ سَنَةٍ یَقُولُ سُبْحَانَکَ سُبْحَانَکَ حَیْثُ کُنْتَ فَمَا اَعْظَمَکَ قَالَ فَیُوحِی
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَیْهِ مَا یَعْلَمُ ذٰلِکَ مَنْ یَحْلِفُ بِی کَاذِباً **شرح** ارض معنی پایین است و عبارت است از جهت
طبقه که در پایین افق حقیقی ملک است از جمله مدارکواکب و بیان این شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث پنجم باب اول
سفلی بضم سین بی نقطه و سکون فا و لام و الف مؤنث اسفل است که افعل التفضیل است و بر انقیاس است علیا مسیره دو جا
بفتح میم و کسر سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین منصوب و مفعول فیه است و مقصود این است که یک سر او دو برابر یک
قدم اوست و یک قدم او مسافت پانصد ساله است و مجموع بدن او در نصف دو طبقه است یکی از جمله ارض و یکی از جمله
پس او به شکل نصف محیط دایره ایستاده است سبحانک مساوی مضاف است بتقدیر حرف ندا یا مفعول مطلق فعل محذوف
بتقدیر اسبح بصیغه متکلم وحده یا به منع حیث مبنی بر ضم است و مضاف بجمله است کنت بصیغه متکلم است و مراد این است که نبودم
و نخواهم بود مگر لکن شد و پس حیث برای تعلیل است یا بصیغه مخاطب است و حیث کنت اشارت است بجلیل کنه ذات او ما اعظمک
بصیغه ماضی باب افعال برای تعجب است مشار الیه ذلک مضمون سبحانک تا آخر است **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله راست فرشته که دو پای او در تحتانی پایین زمین است
در مسافت پانصد ساله است و سر او در فوقانی بالا زمین است در مسافت هزار ساله است میگوید که ای منزه تو
از هر نقص و تسبیح ای منزه تو از هر نقص و تسبیح باشد هر جا که شدم بعد از هستی چه بزرگی تو امام گفت که پس وحی
میکند الله عز و جل سوی او که نمیدانند آن را کسی که سوگند میخورد به من برحالی که دروغگو است **ششم اصل** عَنْ هِشَامِ بْنِ
سَالِمٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ یَمِینَ الصَّبْرِ الْکَاذِبَةَ تَتْرُکُ الدِّیَارَ بَلَاقِعَ **شرح** تترک بصیغه مضارع
غایبه معلوم از باب نصر است و باقی ظاهر است **هفتم اصل** عَنْ اِبْنِ اَبِی یَعْفُورٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الْیَمِینُ
الْغَمُوسُ یُنْتَظَرُ بِهَا اَرْبَعِینَ لَیْلَةً **شرح** الغموس بفتح غین با نقطه و تخفیف میم مضمومه و سکون واو و سین بی نقطه فرو
برنده در گناه یا در آتش جهنم و مراد اینجا یمین کاذبه بر ماضی است که عمدا باشد و گاهی مستعمل میشود در آنچه باقید هزار
بر مسلمانی باشد و عبارت اول قید التی توجب النار در حدیث آینده و قید توجب النار در حدیث اول باب هفتم که باب وجوه
الایمان برای احتراز است از مثال یمینی که می آید در حدیث نوزدهم آخر این باب و عبارت دوم برای بیان است ینتظر بیا دو نقطه
با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب افتعال است بها با ء سببیت و ها علت و مراد این است که در عرض چهل روز
از قبیه کرده باشد والا توفیق توبه نمی یابد و آن یمین موجب تباهی میشود **یعنی** روایت است از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که سوگند دروغ بر ماضی انتظار کشیده میشود آن در چهل شبانه روز **هشتم اصل** عَنْ حَرِیزٍ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِهِ

عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الْیَمِینُ الْغَمُوسُ الَّتِی تُوجِبُ النَّارَ الرَّجُلُ یَحْلِفُ عَلٰی حَقِّ امْرِءٍ مُسْلِمٍ عَلٰی
حَبْسِ مَالِهِ **شرح** روایت است از حریز بفتح حا بی نقطه و کسر را بی نقطه و زای با نقطه از بعض یاران از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که سوگند فرو برنده که واجب میکند آتش را حال مردی است که سوگند میخورد بر حق مردی مسلمان بر حبس مال آن
مسلمان **نهم اصل** عَنْ اَبِی عُبَیْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ الْیَمِینَ الْکَاذِبَةَ
وَقَطِیعَةَ الرَّحِمِ تَذَرَانِ الدِّیَارَ بَلَاقِعَ مِنْ اَهْلِهَا وَتُثْقِلُ الرَّحِمَ یَعْنِی اِنْقِطَاعَ النَّسْلِ **شرح** قطیعه بفتح
قاف و کسر طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین مصدر باب منع است تذران بذال با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع تثنیه
غایبه معلوم مثل الفا و اوی از باب منع است تثقل بنون و غین با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب علم جمله حالیه است
صاحب قاموس گفته که نغل الادیم کفرح فهو نغل فسد فی الدبغ و النغل الرحم مرفوع و فاعلست و آن مؤنث است موافق آنچه
گذشت در کتاب العقیقه در حدیث چهارم باب ششم و مثل این گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم باب قطیعه
الرحم که باب صد و چهل و دوم است و در نسخ اینجا تا آخر بعد و بیان شد یعنی تا آخر کلام امام است و ضمیر مستتر راجع
بعلی علیه السلام است انقطاع منصوب است و تفسیر مصدر تثقل است **یعنی** روایت است از ابو عبیده که گفت که از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که بدرستی که در کتاب علی علیه السلام است اینکه سوگند دروغ و بریدن خویش و نزدیک را وا میگذارند شهرها را
ویرانها از صاحب آنها برحالی که تباه میشود زهدان میخواهد تباه شدن زهدان بریده شدن نسل را **دهم اصل** عَنْ طَلْحَةَ
بْنِ زَیْدٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الْیَمِینَ الْفَاجِرَةَ تُثْقِلُ فِی الرَّحِمِ قَالَ قُلْتُ مَا مَعْنٰی تُثْقِلُ
فِی الرَّحِمِ قَالَ تُعْقِرُ **شرح** تثقل بنون و غین با نقطه بصیغه مصدر است تثقل یا بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب افتعالست
و بر انقیاس است تعقر بعین بی نقطه و قاف و را بی نقطه **یعنی** روایت است از طلحة بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که بدرستی که سوگند دروغ باعث تباه شدن در زهدان است راوی گفت که گفتم که چیست باز گشت تباه شدن در زهدان
امام گفت که نازاینده کی **یازدهم اصل** عَنْ شَیْخٍ مِنْ اَصْحَابِنَا یُکَنّٰی اَبَا الْحَسَنِ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ
وَتَعَالٰی خَلَقَ دِیکاً اَبْیَضَ عُنُقُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَرِجْلَاهُ فِی تُخُومِ الْاَرْضِ السَّابِعَةِ لَهُ جَنَاحٌ فِی الْمَشْرِقِ
وَجَنَاحٌ فِی الْمَغْرِبِ لَا تَصِیحُ الدُّیُوکُ حَتّٰی یَصِیحَ فَاِذَا صَاحَ خَفَقَ بِجَنَاحَیْهِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَ اللّٰهِ
سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِیمِ الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ قَالَ فَیُجِیبُهُ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی فَیَقُولُ لَا یَحْلِفُ بِی
کَاذِباً مَنْ یَعْرِفُ مَا تَقُولُ **شرح** یکنی بنون و الف بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است دیکا بکسر دال بی نقطه
و سکون یا دو نقطه در پایین است و این نظیر همین ملک است که بیان شد در شرح حدیث پنجم این باب ابیض
منصوب است عنقه مرفوع و مبتداست تحت منصوب بظرفیت است و ظرف خبر مبتداست عرش اینجا عبارت است از
سطح بالای آسمان هشتم التخوم بضم تا دو نقطه در بالا و ضم خا با نقطه و سکون واو است تعارف حد زمین و مفرد و جمع آن یکسان است

ومعنی ارض چنان شد در شرح حدیث پنجم این باب جناح بفتح جیم است لا تفیح بصیغه مضارع غایبه معلوم معتل العین از باب ضرب است
خفق بخا بنقطه و فا و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم از باب نصر و ضرب است با برای تعدیه است پس کشتلی شی چنان شد
در کتاب التوحید در شرح حدیث چهارم باب اطلاق القول بانه تعالی شیء که باب دوم است یعنی روایتست از زهری از
جمله ایران که کنیت کرده میشود بابو الحسن از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی آفرید خروسی سفید را
که گردنش در پایین عرش است و دو پایش در منتهای زمین هفتم است آن را دو بال است بالی در مشرق و بالی در مغرب آواز نمیکنند
خروسان تا آنکه آواز کند پس چون اراده آواز کند بجنبانند دو بال خود را بعد از آن میگوید که ای تنزیه الله ای تنزیه الله
بزرگ آنکه نیست مانند مثل او چیزی امام گفت که پس جواب میگوید او را الله تبارک و تعالی با اینروش که میگوید که سوگند
نمیخورد بمن دروغ کسی که شناسد آنچه را که میگوید باب چهارم اصل باب آخر منه شرح این بابی دیگر است از تتمه
باب سابق در این باب سه حدیث است اول اصل عن وهب بن عبد ربه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من قال الله يعلم ما لم يعلم اهتز لذلك عرشه اعظاما له شرح الله یعلم نوعی از قسم است
مقصد به است و مقصود از بسیار زمان است و ظرف متعلق بقال است و تتمه مقول نیست اهتز بتشدید زای
بنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب افتعال است اعظاما مفعول له است یعنی روایتست از وهب بفتح واو و سکون
و فتح ها و با یکنقطه ابن عبد ربه بفتح را بی نقطه و تشدید با یکنقطه و ضمیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که گوید که
خدا میداند در وقتی که خدا ندانسته باشد یعنی که سوگند بخورد دروغ باشد میلرزد عرش خدا بسبب بزرگ شمردن آن
سخن را باعتبار گناه دوم اصل عن ابان بن تغلب قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا قال العبد
علم الله و كان كاذبا قال الله عز و جل اما وجدت احدا تكذب عليه غيري شرح روایتست از
ابان بن تغلب بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون غین بانقطه و کسر لام و با یکنقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون گوید بنده که دانست خدا و باشد دروغگو میگوید الله عز و جل که آیا نیافتی کسی را که دروغ ببندی بر او غیر من
سیوم اصل عن وهيب بن حفص عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال علم الله ما لم يعلم اهتز
العرش اعظاما له شرح وهیب بضم واو و فتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین و با یکنقطه است حفص بفتح حا بی نقطه
و سکون فا و صاد بی نقطه است باقی ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب پنجم اصل باب ان الله لا يحلف الا
بالله من لم يرض بالله فليس من الله شرح لا یحلف بصیغه نفی مضارع غایب مجهول از باب تفعیل است الا برای استثنای مفرغ
بالله ... لم یرض بفتح ضاد بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام از باب علم است یعنی این باب بیان اینست که
شأن اینست که در دعویها قسم داده نشود مگر بالله هر که راضی نشود باین قسم پس نیست از الله در این باب
دو حدیث است اول اصل عن ابی حمزة عن علی بن الحسین علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

لاتحلفوا

لا تحلفوا الا بالله و من حلف بالله فليصدق و من حلف له بالله فليرض و من حلف له
بالله فلم يرض فليس من الله عز و جل شرح لا تحلفوا بصیغه نهی از باب تفعیل است حلف در اول بصیغه معلوم از باب
ضرب است فلیصدق از باب نصر است حلف در دوم و سیوم بصیغه مجهول از باب ضرب است یعنی روایتست از
ابو حمزه ثمالی از علی بن الحسین علیهما السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در دعویها قسم مدهید مگر بالله و
هر که قسم خورد بالله پس باید که راست گوید و هر کسی که قسم خورده شود برای او بالله پس باید که راضی شود یعنی
که ترک دعوی کند موافق آنچه گذشت در کتاب القضایا و الاحکام در احادیث باب من رضی بالیمین تا آخر که باب
یازدهم است و در حدیث چهاردهم آخر ابواب هر که قسم خورده شود برای او پس او راضی نشود پس نیست از الله عز
و جل دوم اصل عن ابی ایوب الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلام قال من حلف بالله فليصدق
و من لم يصدق فليس من الله و من حلف له بالله فليرض و من لم يرض فليس من الله شرح
این ظاهر است از شرح سابق باب ششم اصل باب كراهة اليمين بالبراءة من الله و رسوله صلی الله علیه و آله
شرح این باب بیان ناخوشی قسم به بیزاری از الله و رسول او صلی الله علیه و آله است در این باب دو حدیث است
اول اصل عن ابن ابی عمیر رفعه قال سمع رسول الله صلی الله علیه و آله رجلا يقول انا بريء
من دين محمد فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله ويلك اذا برئت من دين محمد فعلى
دين من تكون قال فما كلمه رسول الله صلى الله عليه و آله حتى مات شرح روایتست از محمد بن
ابی عمیر نسبت داده حدیث را با مامی که روایت از اوست امام گفت که شنید رسول الله صلی الله علیه و آله از مردی که میگفت
در قسم که من بیزار باشم از دین محمد پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله که ای مرگ ناگهان تو چون بیزار شوی
از دین محمد پس بر دین که میباشی امام گفت که پس سخن نگفت با او رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنکه مرد دوم اصل عن یونس
بن ظبيان قال قال لي يا يونس لا تحلف بالبراءة منا فانه من حلف بالبراءة منا صادقا او كاذبا
فقد برئ منا شرح روایتست از یونس بن ظبیان بفتح ظا بنقطه و سکون با یکنقطه و یا دو نقطه در پایین که
راوی امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که امام گفت مرا که ای یونس قسم مخور به بیزاری از ما پس بدرستی که شأن اینست
که هر که قسم خورد به بیزاری از ما خواه راستگو باشد یا دروغگو پس بتحقیق بیزار شده از ما باب هفتم اصل باب وجوه الايمان
شرح این باب بیان انواع سوگندهاست در این باب دو حدیث است اول اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله
صلوات الله عليه قال الايمان ثلاث يمين ليس فيها كفارة و يمين فيها كفارة و يمين غموس
توجب النار فاليمين التي ليس فيها كفارة الرجل يحلف على باب بر ان لا يفعله فكفارته
ان يفعله و اليمين التي تجب فيها الكفارة الرجل يحلف على باب معصية ان لا يفعله فيفعله

فيجب عليه الكفارة واليمين الغموس التي توجب النار الرجل يحلف على حق امرء مسلم على حبس ماله

شرح روايتست از بعض ياران ما از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه سوگند ها سه است اول سوگندى بر مستقبل كه صلوات الله م

نيست دران كفاره دوم سوگندى بر مستقبل كه در انست كفاره سيوم سوگندى بر ماضى كه فرو برنده است لازم

ميكند آتش جهنم را پس سوگندى كه نيست دران كفاره حال مرديست كه سوگند ميخورد بر نوع طاعتى اينكه كند

آنرا پس بجاى كفاره آن اينست كه كند آنرا و سوگندى كه لازم ميشود دران كفاره حال مرديست كه سوگند ميخورد بر

نوع معصيتى اينكه كند آنرا پس كند آنرا پس لازم ميشود بر او كفاره كه مى آيد در باب كفارة اليمين كه باب هفدهم است

و سوگند فرو برنده كه لازم ميكند آتش را حال مرديست كه سوگند ميخورد بر حق مردى مسلمان بر حبس مال آن مسلمان دوم اصل

علي بن ابرهيم قال الايمان ثلث يمين تجب فيها النار ويمين تجب فيها الكفارة ويمين

لا تجب فيها النار ولا الكفارة فاما اليمين التي تجب فيها النار فرجل يحلف على مال رجل يجحده

ويذهب بماله ويحلف على رجل من المسلمين كاذبا فيورطه او يعين عليه عند سلطان وغيره

فيناله من ذلك تلف نفسه او ذهاب ماله فهذا يجب فيه النار شرح ضمير قال راجع على بن ابرهيم

و راجع بامام زمان عليه السلم تو سطى كى از سفرا و متوسط ميبود اند بوده و فيها براى سببيت است يجحده بجيم و حاء مهمله و

دال مهمله بصيغه مضارع غايب معلوم باب منع است و ضمير منصوب راجع بر جل است يا راجع بمالست و جار اول

مفعول دوم محذوفست متعلق مقدر و واو در يحلف بمعنى او است و از اين ظاهر ميشود كه آنچه در تفسير قسم مذكور شد

در حديث سابق از قبيل مثالست يورطه بواو و راء مهمله و طاء مهمله بصيغه مضارع غايب معلوم باب تفعيلست التوريط

و مشتقست از ختن كسى را بعين چنين منقطع و ياء دو نقطه در پائين بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعالست و او در

و غيره بمعنى او است فيناله بنون و الف منقلبه از ياء بصيغه مضارع غايب معلوم باب علم است و ضمير راجع بر جل

من المسلمين است تلف مرفوع و فاعل يناله است و ذاب يفتح ذالست يعنى على بن ابرهيم گفت كه سوگند ها سه است اول

سوگندى كه لازم ميشود بسبب آن آتش جهنم دوم سوگندى كه لازم ميشود بسبب آن كفاره سيوم سوگندى كه لازم

نميشود بسبب آن آتش و نه كفاره پس اما سوگندى كه لازم ميشود بسبب آن آتش پس حال مرديست كه سوگند ميخورد

بر مال مردى منكر ميشود او را حقش و ميبرد مال او را يا سوگند ميخورد بر مردى از مسلمانان دروغ پس در مشقت مى اندازد

او را مثل قسم ابليس بر آدم يا مدد ميكند بر مرد مسلمان نزد پادشاهى يا غير پادشاه از حكام جور پس بر ميخيزد آن مرد مسلمان

بسبب آن كشته شدن او يا رفتن مال او مثل سوگند كسى نزد حاكم مخالفان كه فلان رفض كرده پس اين نوع سوگند لازم

ميشود بسبب آن آتش جهنم اصل واما اليمين التي تجب فيها الكفارة فالرجل يحلف على امر هو طاعة الله

ان يفعله ثم لا يفعله او يحلف على معصية لله ان لا يفعلها ثم يفعلها فيندم على ذلك فتجب

فيه الكفارة واما اليمين التي لا تجب فيها الكفارة فرجل يحلف على قطيعة رحم او

يجبره السلطان او يكرهه والده او زوجته او يحلف على معصية لله ان يفعلها

ثم يحنث فلا تجب فيه الكفارة شرح فيندم بنون و دال مهمله بصيغه مضارع غايب معلوم باب علم مرفوع است

لا تجب فيها الكفارة بتقدير لا تجب فيها النار ولا الكفارة است و اين تقسيم مبنى بر دو چيز است اول اعتماد بر ظهور

آن از آنچه گذشت تقسيم بر قسم دوم اشارت بنوعى ديگر از تقسيم كه اشارت بآن شد در شرح حديث سابق و آن

اينست كه يمين دو قسم است اول آنچه بر ماضى است و كذب در آن موجب نار است دوم آنچه بر مستقبل است و آن دو

قسم است يكى آنچه مخالفت آن موجب كفاره است و ديگرى آنچه مخالفت آن موجب كفاره نيست يجبره بجيم و باء

يك نقطه و راء مهمله بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال يا باب نصر است يكرهه از باب افعالست فرق ميان جبر

و اكراه مى آيد در حديث شانزدهم و هفدهم باب آينده يحنث بحاء مهمله و نون و ثاء سه نقطه بصيغه مضارع

غايب معلوم باب علم است الحنث بكسر حاء و سكون نون و بفتح حاء و فتح نون مخالفت سوگند يعنى و اما سوگندى كه واجب

ميشود بسبب آن كفاره پس حال مرديست كه سوگند ميخورد بر كارى كه آن طاعتست براى الله كه كند آنرا بعد از آن

نميكند آنرا يا سوگند ميخورد بر معصيتى براى الله كه نكند آنرا بعد از آن ميكند آنرا پس پشيمان ميشود بر آن پس واجب

ميشود دران عمل كفاره و اما سوگندى كه واجب نميشود دران كفاره پس حال مرديست كه سوگند ميخورد بر بريدن خويشاوندى

يا بزور و اميدارد او را پادشاه بر قسم بكارى يا بزور و اميدارد او را پدرش يا زنش يا سوگند ميخورد بر معصيتى براى

الله كه كند آنرا بعد از آن مخالفت سوگند ميكند پس واجب نميشود دران عمل كفاره باب بيست و ششم اصل باب ما لا يلزم من

الايمان والنذور شرح اين باب بيان چيزيست كه لازم نميشود از جمله سوگندها و نذرها و دراين باب پنج حديث است

اول اصل عن ابن القداح عن ابي عبد الله عليه السلم قال قال لا يمين للولد مع والده ولا للمرأة

مع زوجها ولا للمملوك مع سيده شرح روايتست از عبد الله بن ميمون قداح از امام جعفر صادق عليه السلم

گفت كه امام گفت كه نيست سوگند لازم براى فرزند با وجود پدرش و نه براى زن با وجود شوهرش و نه براى مملوك

با وجود مالكش مراد اينست كه اذن والد و زوج و مالك شرطست در لزوم سوگند دوم اصل عن عبد الله بن سنان

قال سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول لا يجوز يمين في تحليل حرام ولا تحريم حلال ولا قطيعة

رحم شرح روايتست از عبد الله بن سنان گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت كه كذا نميشود

سوگندى در حلال كردن حرامى بر ديگرى مثل اينكه گويد او را كه بالله كه خمر بخور و نه در حرام كردن حلالى بر ديگرى مثل اينكه

گويد او را كه بالله كه فلان مباحى يا فلان مكروه يا فلان مستحب را مكن و نه در بريدن خويشاوندى براى خود مثل اينكه گويد

كه والله با برادر خود سخن نميگويم اصل سيوم اصل عن ابي الربيع الشامي عن ابي عبد الله عليه السلم قال لا يجوز

يمين في تحليل حرام ولا تحريم حلال ولا قطيعة رحم شرح اين موافق سابق است چهارم اصل عن اسمعيل
بن سعد الاشعري عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته عن رجل حلف في قطيعة رحم فقال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا نذر في معصية ولا يمين في قطيعة رحم قال وسألته عن
رجل احلفه السلطان بالطلاق وغير ذلك فحلف قال لا جناح عليه وسألته عن رجل يخاف على
ماله من السلطان فيحلف لينجو به منه قال لا جناح عليه وسألته هل يحلف الرجل على مال اخيه
كما يحلف على ماله قال نعم شرح معنى لا نذر في معصية مى آيد در حديث چهارم آخر ابواب يعنى روايت است از
اسمعيل پسر سعد اشعرى از ابو الحسن امام رضا عليه السلم گفت كه پرسيدم امام را از مردى كه سوگند خورد در بريدن خويشان خود
مثل اينكه با برادر خود سخن نگويد پس امام گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه نيست نذرى در معصيت و نيست سوگند
در بريدن خويشاوندى راوى گفت كه و پرسيدم امام را از مردى كه سوگند مى دهد او را پادشاه مثلا بطلاق و غير طلاق پس سوگند
خورد امام گفت كه نيست گناهى بر او اگر دروغ باشد در معنى يا مخالفت كند در مستقبل و پرسيدم امام را از مردى كه مى‌ترسد
بر مالش از پادشاه مثلا پس سوگند ميخورد كه مالى ندارم براى اينكه نجات دهد مالش را از پادشاه امام گفت كه نيست گناهى بر او
و پرسيدم امام را كه آيا سوگند ميخورد مرد بر مال برادر مؤمنش كه نجات دهد آنرا از پادشاه چنانچه سوگند ميخورد بر مال خود امام
گفت كه آرى پنجم اصل عن عمرو بن البراء قال سئل ابو عبد الله عليه السلم وانا اسمع عن رجل جعل عليه
المشي الى بيت الله الحرام والهدي قال وحلف بكل يمين غليظ ان لا اكلم ابي ابدا ولا اشهد له خيرا
ولا آكل معه على الخوان ابدا ولا يأويني واياه سقف بيت ابدا قال ثم سكت فقال له ابو عبد الله
عليه السلم ابقي شيء قال لا جعلت فداك قال كل وقطيعة رحم فليس بشيء شرح برا بفتح با يكنقطه
و تخفيف را بى نقطه و الف ممدوده است جعل بصيغه معلوم باب منع است و الهدى منصوب است مراد بيمين اينجا گذشت
در شرح عنوان كتاب مراد او غليظ عظيم است و مقصود اينست كه بهر اسم از اسماء الله تعالى كه بخاطرش رسيد ذكر كرد
مثل اينكه گفت بالله الاحد الصمد الخالق البارى المصور ان كلمت ابى مشيت الى بيت الله الحرام تا آخر اشهد بصيغه
مضارع متكلم معلوم باب علم است خيرا بفتح خا با نقطه و سكون يا دو نقطه در پايين و را بى نقطه عبارتست از دامادى
و عروسى و مانند آن الخوان بضم و كسر خا با نقطه و تخفيف واو است لا ياوينى بضم يا مضارعه و فتح همزه و تشديد واو مكسوره
و سكون يا دو نقطه در پايين و نون وقايه است تفعيلست اياه بكسر همزه و تشديد يا دو نقطه در پايين است سقف
مرفوع و فاعل است كل با تنوين و بى تنوين ميتوان خواند و بنا بر اول قطيعه مرفوع و خبر مبتدا است و فا براى تفريع است و بنا
بر دوم قطيعه مجرور است و جمله فليس بشيء خبر مبتدا است يعنى روايت است از عمرو بن برا كه گفت كه پرسيده شد امام جعفر صادق
عليه السلم و من ميشنيدم از مردى كه گردانيده بر خود پياده رفتن را بسوى بيت الله الحرام و هدى رسانيدن گفت كه و آن مرد

سوگند

سوگند خورد بهر اسم عظيم الله تعالى كه بخاطرش رسيد بر اينكه سخن نگويم با پدرم هرگز و حاضر نشوم براى او خيرى را
و نخورم با من بر سر سفره هرگز و جا ندهد مرا و او را سقف خانه هرگز راوى گفت كه بعد از آن سائل ساكت شد
پس گفت او را امام جعفر صادق عليه السلم كه آيا باقى ماند چيزى سائل گفت كه نه قربانت شوم امام گفت كه جميع آنچه
گفتى بريدن خويشاوندى است پس چيزى نيست ششم اصل عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلم
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يمين لولد مع والده ولا للمملوك مع مولاه ولا للمرأة مع
زوجها ولا نذر في معصية ولا يمين في قطيعة رحم شرح اين ظاهر است از شرح گذشته هفتم اصل
عن سماعة بن مهران قال سألت ابا عبد الله عليه السلم عن رجل جعل عليه ايمانا ان يمشي الى الكعبة
او صدقة او عتقا او نذرا او هديا ان هو كلم اباه او امه او اخاه او ذا رحم او قطع قرابة
او مأثم فيه يقيم عليه او امر لا يصلح له فعله فقال كتاب الله قبل اليمين ولا يمين في
معصية شرح مراد بايمان اينجا گذشت در شرح عنوان كتاب ان در اول بفتح همزه و سكون نون مصدريه است و مصدر
خبر مبتداى محذوفست بتقدير هى كه راجع بسوى ايمانست بقرينه ذكر او نيز اگر بتقدير من يمشى و او ميانيست اگر چه حاصل
هر دو يكيست زيرا كه مراد التزام مجموع ايمانست براى تغليظ يمشى بصيغه معلومست نذر بفتح نون و سكون ذال با نقطه و
را بى نقطه است و نسبت ميان نذر و صدقه و هديه مثل نسبت ميان دعا و امر و التماس است پس نذر بمعنى تعيين چيزى
براى اهل الله از خود است مثل گردانيدن نسيه زن خود خادم مسجد يا متبرك موافق اين آيت سوره آل عمران رب انى نذرت
لك ما في بطني محررا ان در دوم بكسر همزه و سكون نون است قطع بفتح قاف و سكون طا بى نقطه و عين بى نقطه مرفوع و مبتدا است
و جمله معطوفست بر جمله جعل عليه تا آخر قرابة مجرور و مضاف اليه است مأثم بفتح ميم و سكون همزه و فتح ثا سه نقطه مصدر
باب علم است و معطوفست بر قطع ضمير فيه راجع بر جعل است و ظرف صفت بهر يك از قطع و مأثم است يقيم بقاف و يا
دو نقطه در پايين بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال خبر مبتدا است و تقديره يقيم است ضمير مستتر راجع
برجل است و عايد ديگر موصوفست و ضمير منصوب مقدر راجع بهر يك از قطع و مأثم است و عايد مبتدا است على در عليه براى تعليل
و ضمير راجع بمبتدا جعل است و مقصود اينست كه گردانيده بر خود ايمان را براى احداث فسوق يا براى استمرار آنچه در او
است از فسوق امر بفتح همزه و سكون ميم معطوف بر قطع است لا يصلح له تا آخر صفت است يعنى روايت است از سماعة
بن مهران بكسر ميم و سكون ها و را بى نقطه گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردى كه لازم گردانيد بر خود بسوگند
عبادتى را كه آن پياده رفتن است بسوى كعبه يا تصدق است يا آزاد كردنست يا نذريست يا هديه براى كعبه است اگر او سخن گويد
با پدرش را يا مادرش را يا برادرش را يا صاحب خويشاوندى ديگر را يا بريدن خويشاوندى يا گناهى ديگر كه در اوست مستمر ميدارد
آنرا او بوسيله گردانيدن آن ايمان بر خود يا كارى ديگر كه خوب نيست براى او كردن آن پس امام گفت كه كتاب الله پيش از

سوگند اوست ونیست سوگند در معصیتی مراد نیست که کتاب الهی و سنت نبوی مبطل این سوگندهاست
نظیر آنچه گذشت در کتاب المواریث در حدیث سیوم باب الرجل یترک وارثین احدهما حر و الآخر مملوک که باب چهل و پنجم
کرده و تقبل شرط کنند ششم حل عن محمد بن مسلم أن امرأة من آل المختار حلفت على أختها أو ذات قرابة لها
فقالت ادني يا فلانة فكلي معي فقالت لا فحلفت وجعلت عليها المشي إلى بيت الله وعتق ما تملك وأن
لا يظلها وإياها سقف بيت ولا تأكل معها على خوان أبدا فقالت الأخرى مثل ذلك شرح محمد بن ابی عبیده
ثقفی صاحب خروج مشهورست او از شکها لیست در ثقات و اول برای بیانست و در بعض نسخ و اوست و ضمیر ش
و ضمیر مخلفت راجع بامره است فلانه عبارتست از زنی او آن بفتح همزه و سکون نون مقدر بر ولان است و مراد نیست کرده
آنها را برای آنکه ایجاد اتفاق نشود و نظیر سبحان ربی الاعظم و بحمده یعنی روایتست از محمد بن مسلم آنکه زنی از آل مختار سوگند خورد
بر خواهرش یا زنی دیگر صاحب خویشاوندی برای او پیمان از آن گفت که نزدیک شو ای فلانه پس بخور با من پس خواهر گفت که نه
پس آن زن سوگند خورد و کرد نیت بر خودش پیاده رفتن را سوی بیت الله و آزاد کردن هرچه را که مالک است از غلام و کنیز
و آن را برای اینکه سایه نکند او را و خواهر را سقف یکخانه و نخورد با خواهر بر یک سفره هرگز پس گفت آن زن دیگر مثل آن را
حل فحمل عمر بن حنظلة إلى أبي جعفر عليه السلام مقالتهما فقال أنا قاض في ذا قل لها فلتأكل وليظلها و
إياها سقف بيت ولا تمشي ولا تعتق ولتتق الله ربها ولا تعد إلى ذلك فإن هذا من خطوات
الشيطان شرح پس برد عمر بن حنظله سوی امام محمد باقر علیه السلام سخن آن دو زن را پس امام گفت که من داوری کننده ام در این
بگو هر که ام را پس باید که بخورد و باید که سایه کند او را و آن دیگر را سقف یکخانه و پیاده نرود و آزاد نکند و باید که بپرهیزد
کند از غضب پروردگار خود و باید که عود نکند سوی آن سخن چه بدرستی که این از گامهای شیطانست اشارتست بآیه
سوره بقره و دو جا و سوره انعام و سوره نور لا تتبعوا خطوات الشیاطین نهم حل عن معمر بن عمر قال سألت أبا
عبد الله عليه السلام عن الرجل يقول علي نذر ولم يسم شيئا قال ليس بشيء شرح ليس بشيء مسامحات ندارد
با آنچه می آید در حدیث چهاردهم باب النذور که باب پنجاهم است و در حدیث پنجم آخر این باب زیرا که مراد نیست که لازم
و واجب نیست و این مسامحات باستحباب چیزی ندارد یعنی روایتست از معمر بفتح میم اول و تشدید میم مفتوحه دوم ابن عمر
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که میگوید که بر منست نذری و نام نبرد چیزی را امام گفت که نیست چیزی
دهم حل عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل جعل لله عليه نذرا ولم يسمه قال إن سمى فهو الذي سمى
وإن لم يسم فليس عليه شيء شرح این ظاهرست از شرح سابق یازدهم حل عن صفوان بن يحيى عن إسحاق بن عمار
قال سألت أبا إبراهيم عليه السلام عن رجل قال لله علي المشي إلى الكعبة إن اشتريت لأهلي شيئا بنسيئة
فقال أيشق ذلك عليهم قال نعم يشق عليهم أن لا يأخذ لهم شيئا بنسيئة قال فليأخذ لهم بنسيئة وليس عليه شيء

شرح

بصفوان است پس قال اقسم تقدیر قال قلت نعم است و اگر راجع
شرح اگر ضمیر قال در اول راجع بحق است پس
اسحق بن عمار راوی نیست بلکه حکایت او مذکورست در قال نعم یعنی روایتست از صفوان بن یحیی از اسحق بن عمار
گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که گفت که برای الله است بر من پیاده رفتن سوی کعبه اگر خرم
برای عیال خود چیزی بنسیه پس امام گفت که آیا مشکل میشود آن بر عیال گفت که گفتم که آری مشکل میشود بر ایشان
اینکه نگیرد برای ایشان چیزی بنسیه امام گفت که پس باید که بگیرد برای ایشان بنسیه و نیست بر او چیزی دوازدهم حل
عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في رجل حلف بيمين أن لا يكلم ذا قرابة قال ليس بشيء فليكلم
الذي حلف عليه وقال كل يمين لا يراد بها وجه الله عز وجل فليس بشيء في طلاق أو عتق قال
وسألته عن امرأة جعلت مالها هديا لبيت الله إن أعارت متاعها لفلانة وفلانة فأعار
بعض أهلها بغير أمرها قال ليس عليها هدي إنما الهدي ما جعل لله هديا للكعبة فذلك الذي يوفى
به إذا جعل لله وما كان من أشباه هذا فليس بشيء ولا هدي لا يذكر فيه الله عز وجل شرح مراد
بیمین در اول بیان شده در شرح عنوان کتاب و مراد بدوم سوگند است تفصیل آنچه مراد بآن وجه است ظاهر میشود از آنچه
می آید در حدیث سیوم و پنجم باب سیزدهم که باب الیمین التی تلزم صاحبها الکفارة است فاء در فی طلاق حال
دلیس است و از طلاق و عتق بعنوان مثالست و اول مثال مرجوح بالاصاله است و دوم مثال راجح بالاصاله است
و مقصود نیست که مدار بر اراده وجه الله است پس اگر طلاق بسبب عارضی رجحانی بهم رسد یمین در آن منعقد است
و اگر عتق بسبب عارضی مرجوحیتی بهم رسد مثل قصد اضرار یمین در آن منعقد نیست و او در ولا یذکر حالیه است یعنی
روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که سوگند خورد باسمی از اسماء مختصه بالله تعالی بر اینکه
سخن نگوید صاحب خویشاوندی را امام گفت که نیست چیزی پس باید که سخن گوید کسی را که سوگند خورده بر او و امام گفت
که هر سوگندی که اراده کرده نشود بآن رضای الله عز وجل پس نیست چیزی خواه در طلاقی یا آزاد کردنی راوی گفت که و
پرسیدم امام را از زنی که کرده مال خود را هدیه برای کعبه اگر عاریه دهد متاع خود را برای فلانه و فلانه پس عاریه داد بعض
منسوبان او بی فرمان او امام گفت که نیست بر آن زن هدیه اصلا که مراد خود بعاریه داده باشد چنان این آنکه نیست
هدیه آنست که کرده شده باشد برای رضای الله هدیه برای کعبه پس آنست آنچه وفا کرده میشود بآن چون
کرده شود برای رضای الله و آنچه باشد از مانندهای اینکه آن زن کرده پس نیست چیزی و نیست هدیه در حالی که یاد کرده
نشده باشد در آن الله عز وجل حل وسئل عن الرجل يقول علي ألف بدنة وهو محرم بألف حجة
قال ذلك من خطوات الشيطان وعن الرجل يقول وهو محرم بحجة قال ليس بشيء أو يقول أنا
أهدي هذا الطعام قال ليس بشيء إن الطعام لا يهدى أو يقول الجزور بعد ما نحرت هو يهديها

هدی

لَبَّيْكَ اللّٰهُ قَالَ إِنَّمَا تَعَدَّى الْبُدْنِ وَهُنَّ أَحْيَاءٌ وَلَيْسَ تَعَدِّي حِينَ صَارَتْ لَحْماً شرح علی تبشه به
یاء مفتوحه ست ضمیر هو در اول راجع برجل و راجع بغیر رجل میتواند بود و در دوم راجع بغیر رجل است و مراد الزام احرام
یکسیع برای دیگر است بقرینه جواب آن حجة دو جا بکسر حاء بی‌نقطه و تشدید جیم است خطوات بضم خاء با نقطه و ضم طاء بی‌نقطه
لیس بشیء و نظیرش کلام امامست که فاصله شده میان اجزاء کلام سائل چنانچه در جواب مکاتبات میباشد و لفظ قال را
راوی زیاد کرده برای تمیز الجزور بفتح جیم و ضم زای با نقطه و سکون واو و راء بی‌نقطه شتری که برای کشتن است خواه نر و خواه
ماده و تأنیث اینجا باعتبار بدنه است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است نحرت بنون و حاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه
ماضی غائبه مجهول این نسخه است یهدیها بصیغه معلوم باب افعالست و در بعض نسخ جزی است و بنا بر اول ضمیر هو در سیوم
راجع برجل و راجع بغیر رجل میتواند بود و بنا بر دوم راجع بجزور است تعدی بصیغه غائبه مجهول باب افعالست بدل بضم
باء یکنقطه و سکون دال بی‌نقطه جمع بدنه است حصر در انما تعدی البدن اضافیست و مراد اینست که التزام بهداء گوشت
و مانند آن از طعام که رسیدن آن بکعبه بی‌مفسده ممکن نیست غالبا منعقد نیست پس این منافات ندارد با آنچه گذشت
در کتاب الحج در احادیث ابواب بیست و پنجم که باب ما یهدی الی الکعبه است یعنی و امام پرسیده شد از مرد که میگوید که برمنست
هزار شتر قربان و او محرم باشد بهزار حج امام گفت که آن سخن از کارهای شیطانست و امام پرسیده شد از مرد که میگوید
که فلان کس محرم باشد بحجی امام گفت که نیست چیزی یا مرد میگوید که من هدیه میکنم این خوراک را برای کعبه امام گفت که
چیزی نیست مگر بستی که خوراک هدیه کرده نمیشود برای کعبه یا مرد میگوید برای شتری که هدیه کرده شده که او چه میکنند از آن
برای کعبه امام گفت که قربانیست که هدیه کرده میشوند شتران بر حالی که آنها زنده اند بشنوند نیست شان که هدیه
کرده شوند در وقتی که گردیده اند گوشت سیزدهم حل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ يَمِينٍ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللّٰهِ
فِي طَلَاقٍ أَوْ عِتْقٍ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ شرح این ظاهر است از شرح سابق چهاردهم حل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَحْلِفُ بِالْأَيْمَانِ الْمُغَلَّظَةِ أَنْ لَا يَشْتَرِيَ لِأَهْلِهِ شَيْئاً قَالَ فَلْيَشْتَرِ لَهُمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِ
شَيْءٌ فِي يَمِينِهِ شرح مغلظه بصیغه اسم مفعول باب تفعیلست یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم
امام را که مرد سوگند میخورد سوگندهای غلاظ شده او که نخرد برای عیال خود چیزی را امام گفت که پس باید که بخرد برای ایشان و نیست
بر او چیزی در سوگند او پانزدهم حل عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ وَاللّٰهِ لَقَدْ قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ اللّٰهَ عَلَّمَ
نَبِيَّهُ التَّنْزِيلَ وَالتَّأْوِيلَ فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَعَلَّمَنَا وَاللّٰهِ ثُمَّ قَالَ
مَا صَنَعْتُمْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ حَلَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ يَمِينٍ فِي تَقِيَّةٍ فَأَنْتُمْ مِنْهُ فِي سَعَةٍ شرح علم از باب تفعیل است
تنزیل عبارتست از ظاهر قرآن و تأویل عبارتست از باطن قرآن و گذشت در کتاب الحجة در حدیث نود و یکم باب بعد هفتم
که باب نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است من دو جا بیانیه است و مقصود تعمیم است من در منه برای ابتداست

ومقصود

فیه بیان الفرق بین الجبر والاکراه

ومقصود تعدد است یعنی روایتست از ابو الصباح گفت که بخدا قسم که هر آینه گفت مرا جعفر بن محمد علیهما السلام که بدرستی که
الله تعلیم کرد پیغمبرش را ظاهر قرآن و باطن قرآن پس تعلیم کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام امام گفت
که و او تعلیم کرد ما را بخدا قسم بعد از آن امام گفت که آنچه کردید هر چه باشد یا قسم خوردید بر آن هر قسمی که باشد در تقیه پس شما
از آن در وسعتید مراد اینست که آنچه کردید برای تقیه گناهی ندارد و آنچه قسم بر آن خوردید که کنید لزومی ندارد شانزدهم

صلوات الله م

حل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ لَا يَمِينَ فِي غَضَبٍ وَلَا فِي قَطِيعَةِ
رَحِمٍ وَلَا فِي جَبْرٍ وَلَا فِي إِكْرَاهٍ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ فَمَا فَرْقٌ بَيْنَ الْإِكْرَاهِ وَالْجَبْرِ قَالَ الْجَبْرُ مِنَ السُّلْطَانِ
وَيَكُونُ الْإِكْرَاهُ مِنَ الزَّوْجَةِ وَالْأُمِّ وَالْأَبِ وَلَيْسَ ذٰلِكَ بِشَيْءٍ شرح الجبر بفتح جیم و سکون باء یکنقطه و راء بی‌نقطه
مصدر باب نصر عبارتست بیچاره کردن کسی را و یکون الاکراه بمعنی قد یکون الاکراه است و مراد اینست که اکراه
بیچاره کردن مطلق است پس اعم از جبرست و جبر داخلست در آیت سوره نحل و ما اکرهتنا علیه من السحر یعنی روایتست
از عبد الله بن سنان گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست سوگندی در حال غضب و نه در بریدن پیوند
خویشاوندی و نه در جبر و نه در اکراه راوی گفت که گفتم که گاه دارد ترا الله پس چیست فرق میان اکراه و جبر امام گفت
جبر بیچاره کردن از جانب پادشاهست مثلا و میباشد اکراه بیچاره کردن از جانب زن و مادر و پدر مثلا و نیست آن سوگند
چیزی هفدهم حل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَمِينَ فِي غَضَبٍ وَلَا فِي قَطِيعَةِ
رَحِمٍ وَلَا فِي إِجْبَارٍ وَلَا فِي إِكْرَاهٍ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْإِجْبَارِ وَالْإِكْرَاهِ قَالَ الْإِجْبَارُ مِنَ
السُّلْطَانِ وَيَكُونُ الْإِكْرَاهُ مِنَ الزَّوْجَةِ وَالْأُمِّ وَالْأَبِ وَلَيْسَ ذٰلِكَ بِشَيْءٍ شرح این ظاهر است از شرح سابق
هجدهم حل عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي كُنْتُ اشْتَرَيْتُ جَارِيَةً
سِرّاً مِنِ امْرَأَتِي وَإِنَّهُ بَلَغَهَا ذٰلِكَ فَخَرَجَتْ مِنْ مَنْزِلِي وَأَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِي فَأَتَيْتُهَا فِي مَنْزِلِ
أَهْلِهَا فَقُلْتُ لَهَا إِنَّ الَّذِي بَلَغَكِ بَاطِلٌ وَإِنَّ الَّذِي أَتَاكِ بِهٰذَا عَدُوٌّ لَكِ أَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّكِ فَقَالَتْ
لَا وَاللّٰهِ لَا يَكُونُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ خَيْرٌ أَبَداً حَتَّى تَحْلِفَ لِي بِعِتْقِ كُلِّ جَارِيَةٍ لَكَ وَبِصَدَقَةِ مَالِكَ
إِنْ كُنْتَ اشْتَرَيْتَ جَارِيَةً وَهِيَ فِي مِلْكِكَ الْيَوْمَ فَحَلَفْتُ لَهَا بِذٰلِكَ فَأَعَادَتِ الْيَمِينَ وَقَالَتْ لِي
فَقُلْ كُلُّ جَارِيَةٍ لِي السَّاعَةَ فَهِيَ حُرَّةٌ فَقُلْتُ لَهَا كُلُّ جَارِيَةٍ لِي السَّاعَةَ فَهِيَ حُرَّةٌ شرح من متعلق باشتریت است
و آن مصدر اشتریت است یستفزک بیاء و تشدید زای با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب استفعالست یعنی
روایتست از سعد بن ابی خلف گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام که بدرستی که من بودم که خریدم کنیزی را پنهان
از زنم و بدرستی که شان اینست که رسید زن را آن خبر پس بیرون رفت از منزل من و ابا کرد از اینکه برگردد بسوی
منزل من پس آمدم نزد او در منزل قوم او پس گفتم او را که بدرستی که آنچه رسیده بتو دروغست و بدرستی که کسی که خبر داد ترا

باین شخص نیست خود است که از جاده آورده ترا پس زن گفت که بخدا قسم که نباشد میان من و میان تو نیکوئی مگر
تا آنکه سوگند خوری برای من بآزاد کردن هر کنیزی که تراست و بتصدق مال تو اگر باشی که خریده باشی کنیزی را و او در ملک
تو باشد امروز پس سوگند خوردم برای زن آن پس برگردانید سوگند را و گفت مرا که پس بگو که هر کنیزی که مراست در این
ساعت پس او آزاد است پس گفتم برای او که هر کنیزی که مراست در این ساعت پس او آزاد است اصل وقد اعتزلت
جاریتی وهممت ان اعتقها واتزوجها لهوای فیها فقال لیس علیک فیما احلفتک علیه شیء واعلم
انه لا یجوز عتق ولا صدقة الا ما ارید به وجه الله عز وجل وثوابه شرح و بتحقیق دور شدم از کنیز
خود و قصد کردم که آزاد کنم او را و جفت خود کنم او را بسبب خواهش من در او پس امام گفت که نیست بر تو در آنچه زن سوگند
داد ترا بر آن چیزی و بدان که شان اینست که روا نمیشود آزاد کردنی و نه تصدقی مگر آنچه اراده کرده شده باشد بآن رضای
الله عز و جل و ثواب او باب نهم اصل باب في اللغو شرح این بابیست در بیان سوگند بیهوده و در این باب یک حدیث است اصل
عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول فی قول الله عز وجل لا یؤاخذکم الله
باللغو فی ایمانکم قال اللغو قول الرجل لا والله وبلی والله ولا یعقد علی شیء شرح یعقد بعین مهمله و قاف
و دال مهمله بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب ضرب است و اول موافق تتمه آیت سوره مائده است که و لکن
یؤاخذکم بما عقدتم الایمان یعنی روایت از مسعده بفتح میم و سکون سین مهمله و فتح عین مهمله و دال مهمله ابن صدقه
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام که میگفت در قول الله عز و جل در سوره بقره و سوره مائده و گرفت و گیر نمیکند
شما را الله بهرزه از جمله سوگندهای شما امام گفت که بیهوده گفتن مرد است که نه و الله و بلی و الله بر حالی که دل نمی بندد بر چیزی
از سوگند مراد اینست که از قبیل عادت زبان در محاورات است باب دهم اصل باب من حلف علی یمین فرای خیرا
منها شرح حلف از باب ضرب است علی برای استعلا است و ظرف حال ضمیر مستتر در حلف است و یمین بمعنی سوگند است
و مراد اینست که سوگندش لغو نباشد موافق آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب سیوم که باب الیمین الکاذبه است
ضمیر خیرا و منها راجع بیمین است و مراد اینست که ترک عمل بیمین بهتر باشد از عمل بیمین خواه آن یمین برای ترک چیزی باشد
چنانچه در حدیث اول این باب است و خواه نباشد چنانچه در باقی احادیث این باب است و مطرزی در مغرب گفته انما
سمی القسم یمینا لانهم کانوا یتماسحون بایمانهم حالة التحالف وقد یسمی المحلوف علیه یمینا لتلبسه بها ومنه الحدیث من حلف علی
یمین فرای غیرها خیرا منها وهی مؤنثة فی جمیع المعانی یعنی این باب بیان کسی است که سوگند خورد بر حالی که بر سر آن
سوگند است بمعنی که سوگندش لغو نیست و از روی اهتمام است پس دید بهتر از آن را در این باب پنج حدیث است اول اصل
عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا حلف الرجل علی شیء والذی حلف علیه
اتیانه خیر من ترکه فلیأت الذی هو خیر ولا کفارة علیه وانما ذلک من خطوات الشیطان شرح

ثلاثی

ثلاثی معنی از ترک نهی است بنابر اینکه علی برای اضرار باشد اتیانه بتاء دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه در پایین و نون است مضاف نیست
میان امثال این حدیث و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب اول زیرا که آنچه گذشت متعلق بماضی است و این
متعلق بمستقبل است یعنی روایت از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون قسم خورد
مردی برای ترک چیزی بر حالی که آنچه قسم خورده برای ترکش کردن آن بهتر است از ترکش پس باید که کند آنچه را که آن
بهتر است و نیست کفاره بر او و جز این نیست که آن قسم خوردن از گامهای شیطان است دوم اصل عن محمد بن سنان
عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلام قال من حلف علی یمین فرای غیرها خیرا منها فاتی ذلک فهو کفارة
یمینه وله حسنة شرح رواه بتخفیف واو و تشدید واو میتواند بود و بنابر دوم ضمیر منصوب راجع بمحمد است یعنی روایت است
از محمد بن سنان از کسی که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که سوگند خورد بر حالی که بر سر سوگند است
بمعنی که سوگندش لغو نیست و از روی اهتمام است پس دید غیر آن را بهتر از آن پس کرد آن غیر را پس آن کفاره
سوگند او است و برای او است حسنه نظیر حسنه که در تو بعبادت باشد سیوم اصل عن سعید الاعرج قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الرجل یحلف علی الیمین فیری ان ترکها افضل وان لم یترکها خشی ان یأثم أیترکها فقال
اما سمعت قول رسول الله صلی الله علیه وآله اذا رأیت خیرا من یمینک فدعها شرح روایت از سعید لنگ
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که سوگند میخورد بر حالی که بر سر سوگند است بمعنی که سوگندش لغو نیست
و از روی اهتمام است پس میبیند که ترک آن سوگند یعنی ترک عمل بمقتضای آن سوگند بهتر است و اگر ترک نکند آن را
میترسد که گناهکار شود آیا ترک میکند آن را پس امام گفت که آیا نشنیدی قول رسول الله صلی الله علیه و آله که چون بینی بهتر
از سوگند خود را پس واگذار آن سوگند را چهارم اصل عن ابن فضال عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من حلف علی یمین فرای ما هو خیر منها فلیأت الذی هو خیر وله حسنة شرح این ظاهر است از شرح حدیث
دوم این باب پنجم اصل عن سعید الاعرج قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یحلف علی الیمین فیری
ان ترکها افضل وان لم یترکها خشی ان یأثم أیترکها فقال اما سمعت قول رسول الله صلی الله علیه وآله
اذا رأیت خیرا من یمینک فدعها شرح این نیز ظاهر است باب یازدهم اصل باب النیة فی الیمین شرح النیة بکسر نون
و تشدید یاء دو نقطه در پایین قصد معنی از لفظ یعنی این باب بیان قصد معنی در سوگند است در این باب سه حدیث است
اول اصل عن مسعدة بن صدقة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وسئل عما یجوز وعما لا یجوز
من النیة علی الاضمار فی الیمین فقال یجوز فی موضع ولا یجوز فی آخر فاما ما یجوز فاذا کان مظلوما
فما حلف به ونوی الیمین فعلی نیته واما اذا کان ظالما فالیمین علی نیة المظلوم شرح علی سبیل
بنا به است و ظرف متعلق بالنیه است الاضمار بضاد با نقطه و راء مهمله مصدر باب افعال تقدیر لفظی در کلام مثل اینکه کسی بگوید

که والله بتقدیر و بغیر الله ما یجوز بتقدیر ما یجوز فیه است او امعنی وقت است یعنی روایتست از مسعدة بن صدقه گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در حالی که تحقیق رسیده شده بود از آنچه که کرامیشود و از آنچه که کرامیشود از جمله قصد ما
بر تقدیر در سوگند پس امام گفت که کرامیشود در جایی و کرامیشود در جایی دیگر پس لا آنچه کرامیشود در آن پس وقتی است
که سوگند خورنده مظلوم باشد چنانچه گذشت در کتاب الشهادات در حدیث اول و دوم باب چنوان که باب نهم است و در حدیث
دوم باب بعد از آن که باب فی الشهادة لاهل الذین است و چنانچه می آید در حدیث اول و چهارم و هفدهم باب آخر ابواب پس
آنچه قسم خورده آن و قصد کرده سوگند را پس مبنی بر قصد اوست و امّا وقتی که سوگند خورنده ظالم باشد پس سوگند مبنی
بر قصد مظلومست دوم اصل عن اسمعیل بن سعد الاشعری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن
رجل حلف وضمیره علی غیر ما حلف قال الیمین علی الضمیر شرح روایتست از اسمعیل بن سعد اشعری از ابو الحسن
امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که سوگند خورد در حالی که قصد او معنی است بغیر آنچه سوگند خورد بر آن مثل اینکه
میخورست که گوید که التصدق علی زید گفت که التصدق علی عمرو امام گفت که سوگند مبنی بر قصدست سیوم اصل عن صفوان
بن یحیی قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل یحلف وضمیره علی غیر ما حلف علیه قال الیمین علی الضمیر
شرح این موافق سابق است باب دوازدهم اصل باب ان الرجل لا یحلف الا علی علمه شرح این باب بیان است که
مرد مثلا سوگند نمیخورد بر ماضی مگر بنا بر علم او بواقع و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا یحلف الرجل الا علی علمه شرح این ظاهرست از شرح عنوان باب دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا یستحلف الرجل الا علی علمه شرح لا یستحلف بصیغه نفی مضارع غائب مجهول باب استفعالست و مراد اینجا
نفی سوگند خوردن کسی بعد از طلب سوگند از او در دعویهاست و نفی بمعنی نهی است و مضمون باقی ظاهرست از شرح عنوان
باب سیوم اصل عن هشام بن سالم قال لا یحلف الرجل الا علی علمه شرح این نیز ظاهرست چهارم اصل عن یونس عن بعض
اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یستحلف الرجل الا علی علمه ولا یقع الیمین الا علی العلم استحلف
او لم یستحلف شرح لا یستحلف بصیغه مجهول بیان شده در شرح حدیث دوم این باب و لا یقع تا آخر از قبیل تعمیم بعد از
تخصیص است یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن از بعض یارانش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سوگند داده
نمیشود مرد مثلا مگر بنا بر علم او بواقع و نمیشود سوگند بر ماضی مگر بنا بر علم خواه سوگند داده شده باشد یا سوگند داده نشده
باشد یعنی که باختیار خود سوگند خورد باب سیزدهم اصل باب الیمین التی تلزم صاحبها الکفارة شرح این باب بیان
سوگندیست که لازم میشود صاحبش را کفاره و در این باب دو حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام
قال کل یمین حلفت علیها الا فیها منفعة فی امر دین او دنیا فلا شیء علیک وانما
یقع علیک الکفارة فیما حلفت علیه فیما لله معصیة ان لا تفعله ثم تفعله شرح [illegible]

انه لا یحلف الرجل

اضرارست

اضرارست موافق آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب من حلف علی یمین تا آخر که باب دهم است پس مراد بهمین
متعلق سوگندست خواه آن سوگند برای اتیان بآن باشد یا برای ترک آن باشد او دنیا مخصوص صورتیست
که ضرر در دین نداشته باشد حصر مفهوم از انما اضافیست و مقصود تاکید عدم کفاره در صورت سابقه است
مگر آنکه مراد معصیت اعم از فعل حرام و فعل مکروه و ترک واجب و ترک مندوب باشد موافق آنچه می آید در حدیث
چهاردهم آخر ابواب فی در فیما حلفت علیه برای ظرفیت است و همچنین است فی در فیما لله معصیة و دوم برای بیان
اولست علی در علیه برای اضرارست و ذکر ان لا تفعله برای تصریح بانست زیرا که ان مصدریه است و مصدر مفعول له
حلفت است ثم تفعله مرفوعست یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر متعلق سوگندی که سوگند
خوردی برای ترک آن در حالی که باشد برای تو در فعل آن نفعی در کار آخرت یا در کار دنیا پس نیست چیزی از کفاره بر تو
در فعل آن و جز این نیست که واقع میشود بر تو کفاره در آنچه سوگند خوردی برای ترک آن در آنچه برای الله معصیتست
برای اینکه بکنی آن را بعد از آن بکنی آن را دوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول لیس کل یمین فیها کفارة اما ما کان منها مما اوجب الله علیک ان تفعله فحلفت ان لا
تفعله فلیس علیک فیه الکفارة شرح در بعض نسخ موافق تهذیب در آخر این فقره این زیادتیست و اما
ما لم یکن مما اوجب الله علیک ان تفعله فحلفت ان لا تفعله ففعلته فان علیک فیه الکفارة و مضمونش ظاهر میشود
از شرح حدیث چهارم این باب یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
که نیست هر سوگندی در آن کفاره اما آنچه باشد از سوگندها از جمله آنچه واجب کرده الله بر تو اینکه بکنی آن را پس سوگند خورده
باشی که نکنی آن را پس نیست بر تو در آن کفاره سیوم اصل عن حمران قال قلت لابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله
علیهما الیمین التی تلزمنی فیها الکفارة فقالا ما حلفت علیه مما لله فیه طاعة ان تفعله فلم تفعله فعلیک
فیه الکفارة وما حلفت علیه مما لله فیه معصیة فکفارته ترکه وما لم یکن فیه معصیة ولا طاعة
فلیس هو بشیء شرح فکفارته ترکه اشارتست بنفی این نوع یمین زیادتر شرح نوع آینده یعنی روایتست از حمران گفت که گفتم
امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما را که سوگندی که لازم میشود مرا در آن کفاره کدامست پس گفتند که آنچه سوگند
خوردی بر آن از جمله آنچه الله راست در آن طاعتی اینکه بکنی آن را پس نکنی آن را پس بر تست در آن کفاره و آنچه سوگند
خوردی بر آن از جمله آنچه الله راست در آن معصیتی پس کفاره آن ترک آنست و آنچه نباشد در آن معصیتی و نه طاعتی
پس نیست آن چیزی چهارم اصل عن زرارة عن احدهما علیهما السلام قال سألته عما یکفر من الایمان فقال ما کان
علیک ان تفعله فحلفت ان لا تفعله ففعلته فلیس علیک شیء اذا فعلته وما لم یکن علیک واجبا
ان تفعله فحلفت ان لا تفعله ثم فعلته فعلیک الکفارة شرح ما لم یکن علیک واجبا ان تفعله بمعنی ما کان علیک

وانچه الّا تفعله است بقرینه حدیث سابق و حدیث آینده یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از آنچه کفاره داده میشود از جمله سوکندها پس امام گفت که آنچه واجب باشد بر تو اینکه
کنی آنرا پس سوکند خوری که نکنی آنرا پس کنی آنرا پس نیست بر تو چیزی از کفاره و چون نکنی آنرا و آنچه نباشد بر تو واجب
اینکه کنی آنرا مثل شرب خمر پس سوکند خورده باشی که نکنی آنرا بعد از ان کنی آنرا پس بر تست کفاره پنجم حدیث عن
زرارة قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ای شیء الذی فیه الکفارة من الایمان فقال ما حلفت
علیه مما فیه البر فعلیک الکفارة اذا لم تف به وما حلفت علیه مما فیه المعصیة فلیس علیک فیه
الکفارة اذا رجعت عنه وما کان سوی ذلک مما لیس فیه بر ولا معصیة فلیس بشیء شرح البر
بکسر با و تشدید را نیکی و طاعت لم تف بفتح تا و دو نقطه در بالا و تخفیف فا و کسر و بصیغه مضارع مخاطب معلوم
معتل الفا واوی و معتل اللام یائی از باب ضرب است یعنی روایتست از زراره گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را
که کدام چیز است آنچه در انست کفاره از جمله سوکندها پس امام گفت که آنچه سوکند خوردی بر ان از جمله آنچه در انست طاعت
پس بر تو است کفاره چون وفا نکنی بآن و آنچه سوکند خوردی بر ان از جمله آنچه در انست معصیت پس نیست بر تو
در ان کفاره چون برگردی از ان و آنچه باشد سوای آن از جمله آنچه نیست در ان طاعتی و نه معصیتی پس نیست چیزی
ششم حدیث عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألته عن الرجل یقسم علی الرجل فی الطعام لیأکل فلم یطعم
هل علیه فی ذلک کفارة وما الیمین التی تجب فیها الکفارة فی الذی تحلف علی المتاع ان لا یبیعه ولا
یشتریه ثم یبدو له فیه فیکفر عن یمینه وان حلف علی شیء والذی علیه اتیانه خیر من
ترکه فلیأت الذی هو خیر ولا کفارة علیه انما ذلک من خطوات الشیطان شرح یقسم بصیغه مضارع
غائب معلوم از باب افعالست لم یطعم بصیغه مضارع غائب معلوم از باب علم است و ضمیر مستتر و ضمیر علیه در اول راجع برجل دوم است
فی الذی بمعنی علی است و میتواند بود که تبدیل از کاتبان باشد تحلف بصیغه معلوم از باب ضرب است و این احترازست
از کسی که خود سوکند نخورده باشد و دیگری برا و سوکند نهاده باشد علی المتاع بعنوان مثالست و مقصود متاعیست که در
بیع و شرای آن ضرری باشد در دین یا دنیا زیرا که اگر فعل و ترکش متساوی باشد کفاره دارد بقرینه امثال حدیث سوم
این باب و اگر فعل آن راجح باشد کفاره ندارد بقرینه امثال تتمه این حدیث علیه در دوم متعلق بحلف علیه است و در تهذیب
والذی حلف علیه است و بر هر تقدیر ضمیر علیه راجع بالذی دوم است اتیانه مبتداست و این جمله خبر الذی است
ضمیر علیه در سوم راجع بالذی اولست یعنی روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که راوی امام جعفر صادق علیه السلم است
گفت که پرسیدم امام را از مردی که سوکند میدهد بر مرد دیگر در طعام برای اینکه بخورد پس نخورد آیا بر مرد دوم است در ان
نخوردن کفاره و چیست سوکندی که واجب میشود در ان کفاره پس امام گفت که کفاره بر کسی است که سوکند میخورد

برمتاع

برمتاع که نفروشد آنرا و نخرد آنرا مثل بعد از ان بخاطر میرسد او را در ان رای دیگر پس کفاره میدهد از سوکند خود
و اگر سوکند خورد برای ترک چیزی بر حالی که آنچه سوکند او برای ترک آنست کردن آن بهترست از ترکش پس باید که
کند آنچه را که آن بهترست و نیست کفاره بر او جز این نیست که آن سوکند از گامهای شیطانست هفتم حدیث عن
محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن الایمان والنذور والیمین التی هی لله طاعة فقال
ما جعل لله فی طاعة فلیقضه فان جعل لله شیئا من ذلک ثم لم یفعل فلیکفر یمینه واما ما جعلت
فی معصیة فلیس بشیء شرح والیمین مجرورست و ما در ما کانت عبارتست از یمین پس تانیث و تذکیر در ضمیر راجع بآن جایز
یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از سوکندها و نذرها و سوکندی که آن برای الله
طاعتست پس امام گفت که آنچه گردانیده برای الله در طاعتی پس باید که بکند آنرا پس اگر گردانیده برای الله چیزی از
جمله طاعات را بعد از ان نکند آنرا پس باید که کفاره دهد سوکند خود را و اما آنچه باشد در معصیتی که بکند آنرا پس نیست
چیزی هشتم حدیث عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال کل یمین حلف علیها ان لا یفعلها مما له فیها
منفعة فی الدنیا والاخرة فلا کفارة علیه وانما الکفارة فی ان یحلف الرجل والله لا ازنی والله
لا اشرب الخمر والله لا اسرق والله لا اخون واشباه هذا ولا اعصی ثم فعل فعلیه الکفارة فیه — الله ن
شرح والله لا ازنی و نظایرش منصوبست محلا و مفعول یحلف است بتضمین معنی یقول پس اشباه هذا منصوبست
و مقصود خصوصیات لا اعصی تفسیر والله لا اعصی است و مقصود عام است یعنی روایتست از زراره از امام محمد
باقر علیه السلم گفت که هر سوکندی که کسی سوکند خورد بران که نکند آنرا از جمله آنچه برای او است در ان نفعی در دنیا
و آخرت پس نیست کفاره بر او اگر مخالفت کند و جز این نیست که کفاره در انست که سوکند خورد مرد و گوید مرد که والله
که زنا نمیکنم و الله که نمی آشامم خمر را و الله که دزدی نمیکنم و خیانت نمیکنم و مانندهای آنرا و الله که عصیان نمیکنم
۹ بعد از ان کرده باشد پس بر اوست کفاره در ان نهم حدیث عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته عما
یکفر من الایمان فقال ما کان علیک ان تفعله فحلفت ان لا تفعله ثم فعلته فلیس علیک شیء
۱۰ وما لم یکن علیک واجبا ان تفعله فحلفت ان لا تفعله ثم فعلته فعلیک الکفارة شرح این ظاهرست
از شرح حدیث چهارم این باب دهم حدیث عن میسرة قال قال ابو عبد الله علیه السلم الیمین التی تجب
فیها الکفارة ما کان علیک ان تفعله فحلفت ان لا تفعله ففعلته فلیس علیک شیء اذا لم یکن فعله — ن فعلک
طاعة لله عز وجل وما کان علیک ان لا تفعله فحلفت ان لا تفعله ففعلته فعلیک
الکفارة شرح الیمین مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذا بیان الیمین ما در اول و دوم موصوله و مبتداست
و جمله اولی متعدیه از جمله ثانیه است فعلیک بنسخه فاء است و در بعض نسخ فعلک است یعنی روایتست از میسره

بفتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه و راء بی نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که این بیان
سوگندیست که واجب میشود دران کفاره هرچه واجب شد بر تو اینکه کنی آنرا پس سوگند خوری که نکنی آنرا پس
کنی آنرا پس نیست بر تو چیزی از کفاره زیرا که آن طاعتیست برای الله عز و جل و آنچه باشد برای تو اینکه نکنی آنرا
پس سوگند خوری که نکنی آنرا پس کنی آنرا پس برتست کفاره **باب چهاردهم اصل باب الاستثناء فی الایمان شرح**
مراد باستثناء اینجا گفتن ان شاء الله و مانند آنست و مراد بیمین التزام کردن چیزیست خواه بسوگند و خواه
بتاکید دیگر مثل انی فاعل ذلک غدا **یعنی** این باب بیان استثناء در التزامست و درین باب هشت حدیثست
اول اصل عن محمد الحلبی و زرارة و محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم فی قول الله عز
وجل واذکر ربک اذا نسیت قال اذا حلف الرجل فنسی ان یستثنی فلیستثن اذا ذکر **شرح**
فنسی اشارتست باینکه این در صورتیست که اگر در یاد میداشت استثنا میکرد پس ترک استثنا کرده بسبب نسیان
یعنی روایتست از محمد حلبی و زراره و محمد بن مسلم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم در قول الله عز و جل در سوره
کهف که و یاد کن صاحب خود را هرگاه فراموش کرده باشی امام گفت که چون سوگند خورد مرد پس فراموش
کند که استثنا کند پس باید که استثنا کند چون یاد آورد **دوم اصل** عن سلام بن المستنیر عن ابی جعفر علیه السلم
فی قول الله و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما قال فقال ان الله عز و جل
قال لادم ادخل الجنة فقال له یا آدم لا تقرب هذه الشجرة قال و اراه ایاها فقال آدم لربه
کیف اقربها و قد نهیتنی عنها انا و زوجتی قال فقال لهما لا تقرباها یعنی لا تاکلا منها فقال آدم
و زوجته نعم یا ربنا لا نقربها و لا نأکل منها و لم یستثنیا فی قولهما نعم فوکلهما الله فی ذلک
الی انفسهما و الی ذکرهما **شرح** لا تقرب از باب علمست و اراه ایاها اشارتست باینکه اشارت کرده بود بشجره بکرا
که ابلیس دلالت سوی آن کرده بقول او که هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی اما تاکید ضمیر مستتر در اقربها یا
تاکید ضمیر دوم نهیتنی است و جایزست تاکید ضمیر منصوب یا مجرور بضمیر منفصل مرفوع چنانچه شیخ رضی در شرح
کافیه تصریحست تاکید کرده فادر فقال لهما اشارتست بآنچه گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث سیوم باب بیست
ششم که باب المشیئة و الارادة است که نهی آدم و حوا دو بار واقع شده و متعلق نهی در هر کدام غیر متعلق نهی دیگر
بوده اول نهی صریح و آن برای تحریم است و لهذا ایشان در جواب گفته اند که کیف اقربها و قد نهیتنی عنها انا و زوجتی
و ایشان مخالفت آن نکرده اند دوم نهی غیر صریح و آن برای تنزیه است و لهذا ایشان در جواب گفته اند که نعم یا ربنا
لا نقربها و لا نأکل منها و آن نهی در ضمن فلا یخرجنکما من الجنة است و ایشان مخالفت نهی دوم کرده اند و ترک استثنا
در نهی دوم بوده پس ضمیر منصوب در لا تقربا راجع بشجره دیگرست که ابلیس آنرا شجرة الخلد و ملک لا یبلی نامیده مخفی نماند

که بنابرین

که بنابرین یعنی لا تاکلا منها کلام راوی خواهد بود زیرا که خالی از ناخوشی نیست چون منافات ندارد با اینکه نهی دوم در ضمن
لفظ فلا یخرجنکما من الجنة باشد و شاید که این توهم ناشی شده باشد از خیال اینکه قول امام که فقال آدم و زوجته
نعم یا ربنا لا نقربها و لا نأکل منها صریحست در اینکه نهی دوم صریح باشد و لفظ لا تقرباها باشد والله اعلم فوکلهما از باب
ضرب است الذکر بضم و کسر ذال با نقطه و سکون کاف یاد داشتن چیزی و اینکه بیان این آیت بوجهی دیگر که مناسب
این نیست گذشت در کتاب الحجة در حدیث بیست و دوم و بیست و سیوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف
من التنزیل فی الولایة است و در کتاب الایمان و الکفر در احادیث باب سیوم که باب آخر منه است **یعنی** روایتست از
سلام بفتح سین و تخفیف لام ابن مستنیر بضم میم و سکون سین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و کسر نون و سکون
یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره طه که و هر آینه بتحقیق پیمان کردیم سوی
آدم در زمان سابق پس فراموش کرد و نیافتیم برای او عزمی را امام گفت که پس آدم گفت که بدرستی که الله
عز و جل گفت آدم را که داخل شو بهشت را پس گفت او را که ای آدم نزدیک مشو این درخت را امام گفت که نمود
آدم را آن درخت پس گفت آدم صاحب کل اختیار خود را که چگونه نزدیک میشوم آن درخت را و حال آنکه بتحقیق
نهی کردی مرا از آن من و جفت من امام گفت که پس از آن الله تعالی گفت آدم و جفتش را که نزدیک مشوید آن درخت
دیگر را یعنی مخورید از میوه آن درخت دیگر پس گفت آدم و جفتش که آری ای صاحب کل اختیار ما نزدیک نمیشویم
آن درخت دیگر را و نمیخوریم از آن و استثنا نکردند در سخن خودشان که آری تا آخر پس واگذاشت ایشان را الله در
اجتناب سوی خودشان و سوی یاد داشتن ایشان **سیوم اصل** قال قلت قال الله عز و جل لنبیه صلی الله
علیه و آله فی الکتاب و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله الا ان افعله فتسبق
مشیئة الله فی الا افعله فلا اقدر علی ان لا افعله قال فلذلک قال الله عز و جل و اذکر
ربک اذا نسیت ای استثن مشیئة الله فی فعلک **شرح** درین آیت چند احتمالست از جمله که معطوف
این حدیث است اینکه الا ان یشاء الله مقدر بر قول الا ان یشاء الله باشد و جمله استیناف بیانی سابق باشد و مراد
نهی از اکتفا بانی فاعل ذلک غدا باشد ان لا افعله بدل اول ابتدای کلام امامست و منصوب و تفسیر مفعول یشاء است
که مذکور نیست در آیت فتسبق بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب ضرب منصوب بعطف بر لا افعله یا بعطف بر یشاء است
مشیئة الله مرفوع و فاعلست فی بتشدید یاء مفتوحه است الا افعله دوم منصوب و مفعول مشیئة است
فلا اقدر برای سببیت است لا اقدر از باب ضرب منصوبست و این اشارتست باینکه مراد مشیت در الا
ان یشاء الله مشیت حتم است که منافی قدرت عبد است مثل اینکه الله تعالی افنا عبد کند یا آن شیء را بالکلیه
از ذهنش بیرون برد پس فراموشش شود و ازین معلوم میشود که قدرت عبد قبل از وقت فعل میباشد بخلاف

مذهب معتزله وکلاه ان لا افعله سیوم اشارتست باینکه قدرت بر فعل وقدرت بر عدم فعل مثلا زمند پس عدم
قدرت بر فعل مستلزم عدم قدرت بر عدم فعل هست بخلاف مذهب اشاعره و در بعض نسخ لا انیت وحاصل هر
یکیست اگرچه این نسخه ازان اشارة خالیست فاد فعله ذلک برای بیانست مشار الیه ذلک تفسیر مفعول محذوف
یشاء یا بان لا افعله تا آخرست و مراد مشیت که الا ان یشاء الله کلام مخاطب است پس بتقدیر قل الا ان یشاء الله است
چنانچه مذکور شد پس مخصوص بصورتیست که استثنا فراموش نشده باشد پس احتیاج ببیان حکم صورت فراموشی استثنا
هست و واذکر ربک اذا نسیت برای بیان آنست یعنی امام گفت که بتحقیق گفت الله عز وجل بپیغمبرش صلی الله
علیه وآله در قرآن در سوره کهف که ومگو البته برای چیزی که بدرستی که من کننده ام آنرا فردا بگو که وقتی که خواهد
الله ایزا گفتم آنرا پس سابق شود مشیة الله در من ایزا گفتم آنرا پس قادر نشوم برانکه بکنم آنرا امام گفت که
پس برای آن گفت الله عز وجل در سوره کهف متصل بسابق که و یاد کن صاحب کل اختیار ترا چون فراموش
کرده باشی میخواهد ایزا که استثنا کن وقت مشیت هست را در فعل تو مراد هست کاکرده وقت گفتن انی فاعل ذلک
غدا فراموش کرده باشی گفتن الا ان یشاء الله را بعد ازان بیاد آوری در انوقت بگو آنرا و فاصله را مانع مشمر
سیوم حدیث عن حمزة بن حمران قال سألت اباعبد الله علیه السلم عن قول الله عز وجل واذکر
ربک اذا نسیت قال ذلک فی الیمین اذا قلت والله لا افعل کذا وکذا فاذا ذکرت انک لم
تستثن فقل ان شاء الله شرح روایتست از حمزة بن حمران گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول
الله عز وجل در سوره کهف که و یاد کن صاحب کل اختیار خود را چون فراموش کرده باشی امام گفت که آن در سوگند
مثلا چون گوئی که والله که میکنم چنین وچنین را پس چون یاد آوری ایزا که تو استثنا نکردی پس بگو ان شاء الله
چهارم حدیث عن حماد بن عیسی عن حسین القلانسی او بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم قال للعبد
ان یستثنی فی الیمین فیما بینه وبین اربعین یوما اذا نسی شرح اربعین تمامست ذکر اربعین یوما
از قبیل مثال زمان طولیست پس زیاده ازان نیز همین حکم دارد چنانچه ظاهر میشود در حدیث ششم این باب یعنی روایتست از
حماد بن عیسی از حسین کلاه دوز یا بعض یاران ش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که برای بنده خداست اینکه استثنا کند
وقت مشیت الله را در سوگند مثلا در زمانی که میان او و میان چهل روزست چون فراموش کرده باشد استثنا را یعنی
که بسبب فراموشی ترک کرده باشد پنجم حدیث عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلی الله
علیه واله من استثنی فی یمین فلا حنث ولا کفارة شرح لا برای نفی جنس است و ما بعدش مبتدا مقدر است الحنث
بکسر حاء مهمله و سکون نون و ثاء سه نقطه گناه مخالفت سوگند یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله که هرکه استثنا کرد از سوگندی پس نیست گناه مخالفت و نه کفاره زیرا او ششم حدیث

عن ابن

عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه واله الاستثناء فی
الیمین متی ما ذکر وان کان بعد اربعین صباحا ثم تلا هذه الایة واذکر ربک اذا نسیت
شرح روایتست از عبد الله بن میمون از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله که استثنای
وقت مشیت الله در سوگند در هر وقتیست که بیاد آورده شود اگر فراموش شده باشد هرچند که بعد از چهل روز باشد
بعد زمان خواند این آیت را از سوره کهف که و یاد کن صاحب کل اختیار را چون فراموش کرده باشی مراد است
که در این آیت قید چهل روز نیست پس ذکر چهل روز در بعض روایات در امثال مقام از قبیل ذکر اعداد است در
آیت سوره توبه ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم هفتم حدیث عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله من حلف سرا فلیستثن سرا ومن حلف علانیة
فلیستثن علانیة شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله که هرکه سوگند خورد در پنهان پس باید که استثنا کند در پنهان و هرکه سوگند خورد در آشکارا پس باید که استثنا
کند در آشکارا هشتم حدیث عن الحسین بن زرارة قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز وجل
واذکر ربک اذا نسیت فقال اذا حلفت علی یمین ونسیت ان تستثنی فاستثن اذا
ذکرت شرح حلفت علی یمین ظاهر است از آنچه گذشت در شرح عنوان باب من حلف علی یمین که باب دهمست
یعنی روایتست از حسین بن زرارة گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز وجل در سوره کهف که
و یاد کن صاحب کل اختیار را چون فراموش کرده باشی پس امام گفت که چون سوگند خوری بر حالی که بر آن سوگند
باشی بعینه که سوگندت لغو نباشد و از روی اهتمام باشد و فراموش کنی که استثنا کنی پس استثنا کن چون
یاد آوری باب پانزدهم حدیث باب انه لا یجوز ان یحلف الانسان الا بالله عز وجل شرح این باب بیان آنست
که جایز نیست اینکه سوگند خورد آدمی مگر بالله عز وجل و در این باب پنج حدیث است اول حدیث عن محمد بن مسلم قال
قلت لابی جعفر علیه السلم قول الله عز وجل واللیل اذا یغشی والنجم اذا هوی وما اشبه
ذلک فقال ان لله عز وجل ان یقسم من خلقه بما شاء ولیس لخلقه ان یقسموا الا به شرح
تعبیر نجم برسول الله صلی الله علیه وآله و بقرآن و کیا و ساقدار و ستاره شده و اول موافقست با آنچه گذشت در کتاب
الحجة در احادیث باب ان الائمة علیهم السلم هم العلامات تا آخر که باب بعضهم است تقسیم از باب مغالطت یعنی روایتست
از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که قول الله عز وجل که قسم بشب چون بپوشاند و قسم او که قسم بنجم چون میل
کند و آنچه مانند آنست چگونه است پس امام گفت که بدرستی که سزاوار است برای اینکه قسم خورد از جمله مخلوقان او با آنچه
خواسته باشد و روا نیست برای مخلوقان او اینکه قسم خورند مگر باو دوم حدیث عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم

الله عز وجل م

قال لا اری ان یحلف الرجل الا بالله فاما قول الرجل لاب لشانئک فانه من قول اهل الجاهلیة
ولو حلف الرجل بهذا واشباهه لترک الحلف بالله فاما قول الرجل یا هیاه و یا هناه فانما
ذلک لطلب الاسم ولا اری به باسا واما قوله لعمر الله وقوله لاهاه فانما ذلک بالله عز وجل لاهاه
شرح لا اری دو جا بصیغه مضارع متکلم معلوم مهموز العین ومعتل اللام باب منع است یحلف بصیغه مضارع غائب
معلوم باب ضرب یا مجهول باب تفعیل یا باب افعال است لاب لشانئک بلام والف وفتح با یکنقطه وسکون لام دوم و شین
بانقطه والف وکسر نون وضم همزه وفتح کاف مرکبست از حرف نفی وبل اضراب و اسم فاعل باب منع و لام و ضمیر مخاطب
وچون در مقام قسم مستعمل میشود معنی چنین است که دوست تو باشم بلکه دشمن تو باشم اگر چنین کنم لترک بفتح لام و صیغه
ماضی غائب مجهول باب نصر است یا هیاه بحرف ندا وفتح ها و تشدید یا دو نقطه پایین والف و ها مبنی بر ضم است
اصل یا الله بوده همزه منقلب بها شده ولام منقلب بیا شده و در این قیاس هست یا هناه بتشدید نون لعمر الله بفتح لام
وفتح عین بینقطه وسکون میم وضم را بینقطه و جر الله است وعمر بمعنی زندگیست ومراد اینست که هر آینه زندگی الله قسم
منست طلب اسم الله بمعنی طلب مرادف نعمت برای گواه گرفتن او و این نوعی از قسم است لاهاه بلام والف و ها مبنی
بر ضم است بحذف حرف ندا و از جمله اسماء الله است و سیبویه تجویز کرده که الله مرکب از الف ولام و لاه باشد بمعنی محجوب
الذات و میتواند بود که لاه مرکب از لام مفتوحه و آه بهمزه والف وها باشد و آه از جمله اسماء حسنی شمرده شده و این
مناسب لعمر الله است و در اکثر نسخ لاهاه بلام والف و ها والف دوم و ها دوم است و بنابر آن میتواند بود که از
قبیل یا ربا باشد و میتواند بود که بمعنی الله باشد بلغت سریانیه والحاق ها در آخر برای مد صوت باشد از هروی
در تصریح شرح توضیح در بیان بسم الله گفته که وقیل اصله لاها بالسریانیه فعرب بحذف الالف الاخیره و ادخال الالف
واللام علیه یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نمی بینم که سوگند خورد مرد مگر بالله پس اما قول
مرد در مقام سوگند که نه بلکه دشمن تو باشم پس بدرستی که آن از جمله قول اهل جاهلیت است و اگر سوگند میخورد مرد مومن با
و مانندهای آن هر آینه ترک کرده میشد سوگند بالله پس اما قول مرد که یا هیاه و یا هناه پس جز این نیست که آن برای
طلب اسمست و نمی بینم بان باکی واما قول مرد که لعمر الله وقول مرد که لاهاه پس جز این نیست که آن سوگند بالله عز وجل است
سوم حل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا اری للرجل ان یحلف الا بالله وقال قول الرجل
حین یقول لاب لشانئک فانما هو من قول الجاهلیة ولو حلف الناس بهذا وشبهه ترک
ان یحلف بالله شرح این ظاهرست از شرح سابق چهارم حل عن مسعدة بن صدقة قال قال ابو عبد الله علیه السلم
فی قول الله عز وجل فلا اقسم بمواقع النجوم قال کان اهل الجاهلیة یحلفون بها فقال الله عز
وجل فلا اقسم بمواقع النجوم قال عظم امر من یحلف بها شرح مواقع النجوم عبارتست از مکانهای ستارکان

وآن بیست وهشت حصه مدار ستارکانست که هیچ ستاره خارج از آنها نیست و قمر در هر شبانروزی تقریبا در یکی از آنهاست
وشمس در هر سیزده شبانه روز تقریبا در یکی از آنهاست پس هر یک از آنها در سیزده شبانه روز تقریبا با فجر طلوع میکنند
پس در هر سال شمسی جمیع آنها در وقت فجر طلوع میکنند بترتیب و عرب بعض آنها را که طلوعش در وقت فجر در موسم باران
باشد نوء بفتح نون وسکون واو و همزه مینامند و جمعش انواء است و در جاهلیت قسم بانواء میخورده اند بخیال اینکه باران
اثر طلوع بعض آنها در وقت فجر است و میتواند بود که مراد بنجوم ائمه هدی باشند و مراد بمواقع نجوم مساقط آنها باشد
یعنی جاهای سقوط ایشان از درجه اعتبار و آن بیزار شدن از ایشانست و مراد بقسم بمواقع نجوم قسم ببرائت از
ایشان باشد مثل اینکه کسی گوید که اگر فلان کار کنم بری باشد از ائمه و این نوع قسم حرامست هر چند که فلان کار را
کند موافق آنچه گذشت در باب کراهة الیمین بالبراءة من الله و رسوله صلی الله علیه و آله که باب ششم است ابن بابویه
فقیه در باب الایمان والنذور والکفارات گفته که روی المفضل بن عمر الجعفی قال سمعت اباعبد الله علیه السلم یقول
فی قول الله عز وجل فلا اقسم بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون عظیم یعنی بها الیمین بالبراءة من الائمة علیهم السلم یحلف بها
الرجل یقول ان ذلک عند الله عظیم و این معنی منافات ندارد با معنی اول نیز اگر قرآن را معانی متعدده میباشد و ظاهر
تتمه این حدیث که کان اهل الجاهلیة یحلفون بها و لا اقسم بهذا البلد مناسب معنی اولست عظم بصیغه ماضی غائب معلوم باب
تفعیلست و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و این اشارتست بتفسیر ما بعد این آیت که وانه لقسم لو تعلمون عظیم
یا بیک گناه بسیار وارد مثل آیت سوره نور وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم یعنی روایتست از مسعدة بن صدقه
که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره واقعه که پس قسم نمیخورم بمواقع ستارکان امام گفت که بود
اهل جاهلیت که سوگند میخوردند بآنها پس گفت الله عز وجل که پس قسم نمیخورم بمواقع ستارکان امام گفت که بزرگ گردانید
گناه شمرد کار کسی را که سوگند خورد بآنها حل قال وکانت الجاهلیة یعظمون المحرم ولا یقسمون به ولا شهر رجب
ولا یعرضون فیهما لمن کان فیهما ذاهبا او جائیا وان کان قد قتل اباه ولا لشیء یخرج من الحرم دابة
او شاة او بعیرا او غیر ذلک فقال الله عز وجل لنبیه صلی الله علیه وآله لا اقسم بهذا البلد
وانت حل بهذا البلد قال فبلغ من جهلهم انهم استحلوا قتل النبی صلی الله علیه وآله وعظموا
ایام الشهر حیث یقسمون به فیفون شرح الجاهلیة یعنی اهل الجاهلیت بعنوان مبالغه در جهل ذکر محرم و ترک ذکر ذی القعده
و ذی الحجة با وجود آنکه آنها برای تعظیم حج کعبه از اشهر حرم بوده از قبیل اکتفا بفرد خفی است زیرا که محرم از جمله زمان عود از
کعبه است هر که آن را تعظیم کند ذی القعده و ذی الحجه را بطریق اولی تعظیم میکند لا یقسمون بصیغه مضارع معلوم باب
افعالست و مراد نفی اقسام بسبب کمال تعظیم نظیر آنچه گذشت در حدیث پنجم باب اول پس منافات
ندارد با آخر این حدیث ولا شهر رجب مجرورست بعطف بر ضمیر مجرور بلی اعاده جار و آن جایز است نزد کوفیین و تعظیم ماه رجب

طفیلی تعظیم حرمت بنابر استحباب مؤکد و جمله حیثیه لا یعرضون بصیغه معلوم باب ضرب است ذا بها خبر کان است
و مراد ذهاب از وطن بسوی حرمت یا مراد مکث امنیت و بر هر تقدیر جاء یا مکث آن است و ان وصلیه است ضمیر
در اباه راجع بواحد است اهل جاهلیت یخرج بصیغه معلوم باب نصر است و مناسب این مضمون گذشت در کتاب
الحج در حدیث پنجم باب حج ابراهیم آخر که باب ششم است و دابه منصوب است بتقدیر سوا کان دابة فبلغ تا آخر
برای تفسیر و انت حل بهذا البلد است با یکه حل بمعنی مستحل الدم بفتح حاء است من اسم است بمعنی بعض و فاعل
بلغ است انهم بفتح همزه مفعول بلغ است استحلوا تا آخر اشارت است بآیت سوره انفال و اذ یمکر بک الذین کفروا
لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین و او در و عظموا حالیه است یا عاطفه است ضمیر
بود آخر راجع بالشهر است فیقولون الصنم فا بصیغه مضارع جمع مذکر غائب معلوم معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی
باب ضرب است **یعنی** امام گفت که و بودند اهل جاهلیت که تعظیم میکردند محرم را و قسم صبر نمیخوردند بآن و نه ماه رجب
و متعرض نمیشدند در ماه محرم و نه در ماه رجب برای کسی که باشد در آنها بوده یا آینده هر چند که باشد که بتحقیق کشته
باشد هر کسی از ایشان را و متعرض نمیشدند برای چیزی که بیرون میرفت از حرم خواه باشد اسبی یا گوسفندی یا
شتری یا غیر آن پس گفت الله عز و جل بپیغمبرش صلی الله علیه و آله در سوره بلد که قسم نمیخورم باین شهر مکه بر
حالی که تو پدر باشی در این شهر امام گفت که پس رسید بعض جهل ایشان باینکه ایشان حلال شمردند کشتن
پیغمبر را صلی الله علیه و آله در مکه و حال آنکه تعظیم کردند ایام ماه رجب را باعتبار اینکه قسم بخورند بآن ماه پس وفا
میکردند باو وجود آنکه طفیلی است **پنجم اصل** عن یونس عن بعض اصحابه قال سألته عن قول الله عز و جل اصحابنا
فلا اقسم بمواقع النجوم قال اعظم اثم من یحلف بها قال و کان اهل الجاهلیة یعظمون
الحرم و لا یقسمون به و یستحلون حرمة الله فیه و لا یعرضون لمن کان فیه و لا یخرجون
منه دابة فقال الله تبارک و تعالی لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد و والد
و ما ولد قال یعظمون البلد ان یحلفوا به و یستحلون فیه حرمة رسول الله صلی الله علیه
و آله **شرح** اعظم بصیغه ماضی غائب معلوم باب افعال است اثم بکسر همزه و سکون ثاء سه نقطه است لا یقسمون بصیغه
معلوم باب افعال است و مراد اقسام صبر است حرمة الله عبارت است از خون رسول الله صلی الله علیه و آله که بغایت
محترم و عزیز است نزد الله تعالی و حرمة رسول الله نیز عبارت از آنست واو در و والد برای قسم است و در و ما ولد
برای عطف و برای قسم میتواند بود و این گذشت در کتاب القضاء و الاحکام در حدیث ششم آخر ابواب
یعنی روایت از یونس از بعض یارانش گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل
در سوره واقعه که پس سوگند نمیخورم بمواقع ستارگان امام گفت که الله تعالی بزرگ شمرد گناه کسی که سوگند خورد

بآنها

بآنها امام گفت که و بودند اهل جاهلیت که تعظیم میکردند حرم کعبه را و سوگند صبر نمیخوردند بآن و حلال میشمردند خون رسول الله را
در حرم و متعرض نمیشدند کسی را که باشد در حرم و بیرون نمیکردند از حرم چیزی را پس گفت الله تبارک و تعالی که سوگند
نمیخورم باین شهر مکه بر حالی که تو پدری در این شهر و قسم بزاینده و آنچه زاینده امام گفت که بزرگ میشمردند مکه را از اینکه
سوگند صبر خورند بآن و حلال میشمردند در مکه خون رسول الله صلی الله علیه و آله را **باب شانزدهم اصل باب استحلاف**
اهل الکتاب شرح این باب بیان سوگند فرمودن اهل کتاب است مثل یهود و نصاری و در این باب پنج حدیث است
اول اصل عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اهل الملل یستحلفون فقال لا تحلفوهم
الا بالله عز و جل **شرح** یستحلفون بصیغه مجهول بتقدیر ان مصدریه و اماش است و مصدر بدل اهل الملل است
الاستحلاف سوگند نهادن بر کسی و طلب سوگند خوردن از کسی و هر دو اینجا محتمل است و اول مناسب حدیث سیوم این
باب است چنانچه بیان میشود لا تحلفوهم از باب تفعیل است و ذکر تحلیف با وجود اینکه سوال از استحلاف مشعر است باینکه
استحلاف بغیر الله جایز است و تحلیف بغیر الله جایز نیست و این مؤید معنی اول استحلاف است **یعنی** روایت است از
حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از اهل ملل مثل یهود و نصاری از اینکه سوگند نهاده شوند پس امام گفت
که سوگند منهید ایشان را مگر بالله عز و جل **دوم اصل** عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته هل
یصلح لاحد ان یحلف احدا من الیهود و النصاری و المجوس بآلهتهم قال لا یصلح لاحد ان
یحلف احدا الا بالله عز و جل **شرح** آلهتهم عبارت است از معبودان باطل ایشان مثل احبار و رهبان که مذکور است
در آیت سوره توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و بیان شد در کتاب العقل در حدیث اول باب
التقلید که باب نوزدهم است ظاهرا اعدا در دوم نیست که تحلیف کافر حربی نیز بغیر الله جایز نباشد **یعنی** روایت است از سماعه
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که آیا خوب میشود برای کسی اینکه سوگند دهد کسی را از یهودان و ترسایان
و گبران بمعبودان باطل ایشان امام گفت که خوب نمیشود برای کسی اینکه سوگند دهد کسی را مگر بالله عز و جل **سیوم اصل**
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله استحلف یهودیا بالتوراة
التی انزلت علی موسی علیه السلام **شرح** استحلف بصیغه ماضی غائب معلوم باب استفعال است و استحلاف اینجا بمعنی
از سوگند نهادن بر کسی در وقت طلب حق از او و مناسب این گذشت در کتاب الصیام در حدیث هفتم آخر ابواب پس منافات
ندارد با اینکه قسم فرمودن بغیر الله جایز نباشد **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلی
الله علیه و آله قسم داد یهودی را بتوراتی که فرستاده شده بر موسی علیه السلام **چهارم اصل** عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا یحلف الیهودی و لا النصرانی و لا المجوسی بغیر الله ان الله عز و جل یقول فاحکم
بینهم بما انزل الله **شرح** روایت است از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که قسم فرموده نمیشود یهود و نه ترسا

دیگر بغیر الله پرستی که الله عز و جل میگوید در سوره مائده که پس حکم کن میان ایشان بآنچه فرو فرستاده الله در قرآن
اشارتست بآیت سوره مائده فیقسمان بالله ان ارتبتم و گذشت در کتاب الوصایا در بعض احادیث باب دوم که باب
الاشهاد علی الوصیة است پنجم اصل عَنْ حَلَّاجٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُحْلَفُ بِغَيْرِ اللهِ وَ قَالَ
الْيَهُودِيُّ وَ النَّصْرَانِيُّ وَ الْمَجُوسِيُّ لَا تُحَلِّفُوهُمْ إِلَّا بِاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ شرح روایتست از حلاج مداینی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که قسم فرموده نمیشود بغیر الله و امام گفت که جهود و ترسا و گبر را قسم مفرمایید ایشان را مگر بالله عز
و جل باب نوزدهم اصل باب كفارة اليمين شرح این باب بیان کفاره سوگندست و در این باب چهارده حدیث است
اول اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَفَّارَةِ الْيَمِينِ يُطْعِمُ عَشَرَةَ مَسَاكِينَ لِكُلِّ مِسْكِينٍ
مُدٌّ مِنْ حِنْطَةٍ أَوْ مُدٌّ مِنْ دَقِيقٍ وَ حَفْنَةٌ أَوْ كِسْوَتُهُمْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ ثَوْبَانِ أَوْ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ هُوَ فِي ذَلِكَ
بِالْخِيَارِ أَيَّ الثَّلَاثَةِ صَنَعَ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى وَاحِدٍ مِنَ الثَّلَاثَةِ فَالصِّيَامُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ شرح یطعم بصیغه مضارع
غائب معلوم باب افعال بتقدیر ان یطعم است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و ضمیر مستتر راجع بصاحب یمین است و مصدر
مبتداست که خبرش محذوفست و المد بضم میم و تشدید دال بی نقطه مقدار پری دو دست گشیده متصل بیکدیگر از آرد و گندم و مانند
آنها الحفنة بفتح حاء بی نقطه و سکون فاء و نون پری یک دست از آرد و مانند آن و حفنه مرفوعست بعطف بر هر یک از مُدّ
من حنطة و مدّ من دقیق موافق آنچه می آید در حدیث نهم این باب و این مبنی بر حیثیت که یک گندم چون آرد شود کمی و تخم
میشود به آنکه جمع میان این دو حدیث و میان احادیثی که حفنه در آنها مذکور نیست یکی از دو وجه است اول حمل حفنه بر
استحباب دوم اینکه این دو حدیث تقیید و توضیح آنها کنند و الله اعلم کسوتهم مرفوعست بعطف بر اطعام اتی بفتح همزه و تشدید
یا منصوب و مضافست یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام که در کفاره سوگندست اینکه طعام دهد ده مسکین را
برای هر مسکینی است مدی از گندم یا مدی از آرد و یک حفنه یا پوشش ده مسکین برای هر شخصی است دو جامه یا آزاد کردن
بنده و او در آنچه مذکور شد با اختیارست هر کدام از آن سه را که خواهد کند پس اگر توانا نشود بر یکی از آن سه پس در کفاره
سوگندست روزه و سه روز دوم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ كَفَّارَةِ
الْيَمِينِ فِي قَوْلِهِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مَا حَدُّ مَنْ لَمْ يَجِدْ وَ إِنَّ الرَّجُلَ يَسْأَلُ فِي كَفِّهِ وَ هُوَ
يَجِدُ فَقَالَ إِذَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ فَضْلٌ عَنْ قُوتِ عِيَالِهِ فَهُوَ مِمَّنْ لَا يَجِدُ شرح روایتست از اسحق بن عمار از امام
موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از کفاره سوگند در قول الله تعالی در سوره مائده که پس هر که نیافت پس روزه
سه روزست چیست حد کسی که نیافت و بدرستی که مرد گدایی میکند در دست خود و او می یابد پس امام گفت که چون نباشد
نزد او زیادتی از قوت عیالش پس او از جمله کسی است که نمی یابد سیوم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ كَفَّارَةِ الْيَمِينِ فَقَالَ عِتْقُ رَقَبَةٍ أَوْ كِسْوَةٌ وَ الْكِسْوَةُ ثَوْبَانِ أَوْ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مُدّاً مُدّاً

شرح ذکر کسوة بی تقیید آن بعشرة مساکین بنا بر ظهور آن از آیت سوره مائده است مُدّاً مُدّاً منصوب و مفعول دوم
الطعام است که مضاف بمفعول اولش شده و در بعض نسخ پیش از مُدّاً مُدّاً چنین است اتی ذلک فعل اجزأ منه
فان لم یجد فصیام ثلثة ایام متوالیات و اطعام عشرة مساکین و بنا بر این نصب مُدّاً مُدّاً بنزع خافض است بتقدیر
بمدّ مدّ و ظرف خبر مبتداست یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از
کفاره سوگند پس گفت که آزاد کردن بنده است یا پوشش است و پوشش دو جامه است یا خورانیدن ده مسکین
مدی مدی است چهارم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكَ قَدْ فَرَضَ اللهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ فَجَعَلَهَا يَمِيناً
وَ كَفَّرَهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قُلْتُ بِمَا كَفَّرَ قَالَ أَطْعَمَ عَشَرَةَ مَسَاكِينَ لِكُلِّ مِسْكِينٍ مُدٌّ
قُلْنَا فَمَنْ وَجَدَ الْكِسْوَةَ قَالَ ثَوْبٌ يُوَارِي بِهِ عَوْرَتَهُ شرح در اول تحریم چنین است یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک
تبتغی مرضات ازواجک و الله غفور رحیم قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم و گذشت در کتاب الطلاق در حدیث اول باب پنجاه و نهم
که باب الرجل یقول لامرأته هی علیه حرام است ضمیر جعلها راجع بتحریم است و تأنیث باعتبار مفعول دوم است رسول فاعل
هر یک از جعلها و کفرها بعنوان تنازعست و میتواند بود که فاعل اول ضمیر راجع بالله تعالی باشد و بنا بر اول مقصود این میشود
که تحریم از قبیل یمین نیست لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله برای مصلحتی آن را کفاره داد مانند یمین و مراد آیت این میشود
که هر گاه یمین نگاه داشته باشد تحریم تحله دارد و بنا بر دوم اولی من وجد الکسوة مثبته است و عبارتست از کسی که فراخ دست باشد
و لباسش فاخر باشد و خبرش محذوفست متعلق برای ثوب یجب علیه ضمیر مستتر در یواری و ضمیر عورته راجع بمن موصوله است
و بیان این میشود در شرح حدیث ششم این باب یعنی روایتست از محمد بن قیس گفت که گفت امام محمد باقر
علیه السلام که گفت الله عز و جل پیغمبرش را صلی الله علیه و آله در سوره تحریم که ای پیغمبر چرا حرام میکنی بر خود آنچه را که
حلال کرد الله برای تو و بعد از آن گفت که بتحقیق قرار داد الله برای شما گشودن سوگندهای شما را پس گردانید آن
تحریم را سوگند و کفاره داد آن را رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم که بچه کفاره داد امام گفت که خورانید ده مسکین را
برای هر مسکینی مدی گفتیم که پس کسی که دارا شد پوشش فاخر را چه قسم جامه واجبست بر او امام گفت که جامه که بپوشاند
آن پوشانیدنی عورت او را و دیگر قسمی از جامه هر که لایق خودش است پنجم اصل عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي كَفَّارَةِ الْيَمِينِ عِتْقُ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ
أَوْ كِسْوَتُهُمْ وَ الْوَسَطُ الْخَلُّ وَ الزَّيْتُ وَ أَرْفَعُهُ الْخُبْزُ وَ اللَّحْمُ وَ الصَّدَقَةُ مُدٌّ مُدٌّ مِنْ حِنْطَةٍ لِكُلِّ مِسْكِينٍ
وَ الْكِسْوَةُ ثَوْبَانِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَعَلَيْهِ الصِّيَامُ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ شرح
روایتست از ابو جمیله مفضل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در کفاره سوگندست آزاد کردن بنده یا خورانیدن

دو مسکین از میانهٔ آنچه میخورند از عیالان شما یا پوشش ده مسکین و میانه از جملهٔ نانخورش سرکه و روغن زیتون است
و بالاتر آن نان و گوشت است و قدر صدقه یک مد از گندم است برای هر مسکینی و پوشش دو جامه است پس هر که نیافت
پس بر اوست روزه میگوید الله عز و جل در سورهٔ مائده که پس هر که نیافت پس کفارهٔ او روزهٔ سه روز است ششم حل
عن معمر بن عمر قال سألت ابا جعفر علیه السلم عمن وجبت علیه الکسوة فی کفارة الیمین قال ثوب یواری
به عورته شرح سوال از کسی کرد که واجبست بر او کسوه بلکه سوال از کسوه است زیرا که سوال اول غالبا سوال از کیفیت جامه است
و لهذا در این حدیث و حدیث چهارم این باب در جواب اکتفا به بیان جنس ثوب شده و در حدیث اول و سیوم و پنجم بیان
عدد شده و گاهی سوال از عدد جامه میباشد مثل آنچه می آید در حدیث چهاردهم این باب پس بیان میشود و این
دفع منافات میان احادیث میشود و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار بوجهی دیگر دفع منافات کرده پس ضمیر هو در خبر
مستتر در یواری و ضمیر عورته راجع بمن موصوله است و مراد اینست که هر کسی لایق خود ... به نظیر من اوسط ما تطعمون
اهلیکم یعنی روایتست از معمر بن عمر که گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از کسی که واجبست بر او دادن پوشش در کفارهٔ
سوگند امام گفت که واجب بر او جامه ایست که او میپوشاند بآن پوشانیدنی خود را هفتم حل عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلم فی قول الله عز و جل من اوسط ما تطعمون اهلیکم قال هو کما یکون انه یکون فی البیت من
یأکل اکثر من المد و منهم من یأکل اقل من المد فبین ذلک و ان شئت جعلت لهم ادما و الادم
ادناه ملح و اوسطه الخل و الزیت و ارفعه اللحم شرح ضمیر هو راجع باوسط است ما در کما موصوله است یکون
از افعال تامه است و ضمیر مستتر در آن راجع بما است هو کما یکون اشارتست باینکه آن معلوم میشود از آنچه متعارفست
زیرا که هیچ از نصف کمتر نمیخورد غالبا و از یک مد و نصف بیشتر نمیخورد غالبا انه بکسر همزه استیناف بیانی سابق است یکون
در دوم از افعال ناقصه است بین منصوب بظرفیت است و ذلک مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو بین ذلک و ضمیر
مقدر مبتدا است و راجع باوسط است مشار الیه ذلک مجموع اکثر و اقل است و مراد اینست که اوسط باعتبار کمیت یک مد است و این
منافات ندارد با اینکه اوسط باعتبار کیفیت نیز مراد باشد در آیت چنانچه می آید در حدیث چهاردهم این باب الادم بضم همزه
و ضم دال بی نقطه و تخفیف میم نانخورش یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سورهٔ مائده که از
جملهٔ میانهٔ آنچه میخورانید عیالان شما گفت که آن چنانست که میباشد یعنی این آنکه بدرستی که ایشان هست که میباشد در خانه
کسی که میخورد بیشتر از مد و بعضی اهل خانه کسی است که میخورد کمتر از مد پس اوسط در میان آنست که مذکور شد و اگر خواهی میگردانی
برای مساکین نانخورشی و ادنای نانخورش پستتر آن نمک است و میانهٔ آن سرکه و روغن زیتون است و بلندتر آن گوشت است هشتم
حل عن ابی حمزة الثمالی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عمن قال و الله ثم لم یف فقال ابو عبد الله علیه السلم
کفارته اطعام عشرة مساکین مدا مدا دقیق او حنطة او تحریر رقبة او صیام ثلثة ایام متوالیة

اذا لم یجد شیئا من ذا شرح ذکر او طرفین و اشعار او وسط که کسوه است اکتفا در ظهور آن از آیت سورهٔ مائده است یعنی
روایتست از ابو حمزهٔ ثمالی که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کسی که گفت و الله بعد از آن وفا نکرد پس گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که کفارهٔ او خورانیدن ده مسکین مدی مدی است از آرد یا گندمی یا آزاد کردن بنده یا روزهٔ
سه روز پی در پی است چون نیابد چیزی از اینها نهم حل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلم فی کفارة
الیمین مد مد من حنطة و حفنة لتکون الحفنة فی طحنه و حطبه شرح روایتست از هشام بن حکم
از امام جعفر صادق علیه السلم که در کفارهٔ سوگند دست یک مد یک مد از گندمی و یک حفنه برای اینکه باشد حفنه برای آسیا کردن آن
و هیزم پختن آن دهم حل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم ان لم
یجد فی الکفارة الا الرجل و الرجلین فلیکرر علیهم حتی یستکمل العشرة یعطیهم الیوم ثم
یعطیهم غدا یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که اگر نیابد در کفاره
مگر یک مرد یا دو مرد پس باید که مکرر کند اطعام را بر ایشان تا آنکه تمام کند ده را بدهد ایشان را
امروز بعد از آن بدهد ایشان را فردا یازدهم حل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته عن شیء من
کفارة الیمین فقال یصوم ثلثة ایام قلت انه ضعف عن الصوم و عجز قال یتصدق علی
عشرة مساکین قلت انه عجز عن ذلک قال فلیستغفر الله و لا یعد فانه افضل الکفارة و اقصاه
و ادناه فلیستغفر ربه و لیظهر توبة و ندامة شرح یتصدق عبارتست از اینکه کمتر از مد به هر مسکینی از مثل
اینکه یک مد بر ده مسکین بخشش کند افضل الکفاره اشارتست باینکه کفاره دو جزو دارد یکی قدر مشترک میان اطعام
و کسوه و عتق و صیام و دیگری استغفار چنانچه ظاهر میشود از حدیث هفتم آخر ابواب و آن جزو اشرفست از جزو دیگر
ضمیر اقصاه و ادناه راجعست باستغفار و این برای تعمیم است و مراد اینست که چنانچه جزو کامل استغفار افضل کفاره است
فرد ناقص او نیز افضل کفاره است پس واو در و اقصاه برای عطف بر ضمیر فانه است عطف مفصل بر مجمل اظهار توبه
عبارتست از شکستگی و انفعال بزرگ شدن و مانند آن یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم که گفت که پرسیدم امام را
از چیزی اندک از کفارهٔ سوگند پس گفت که باید روزه دارد سه روز گفتم که بدرستی که او سست شد از روزه و عاجز شد
گفت که تصدق میکند بهر چه میسر شود بر ده مسکین گفتم که بدرستی که او عاجز شد از آن گفت که پس باید که استغفار کند الله
و باید عود نکند چه بدرستی که آن اشرف کفاره است و منتهای آن و پستتر آن پس باید که استغفار کند صاحب کل
اختیار خود را و باید که اظهار کند بازگشت و پشیمانی را دوازدهم حل عن غیاث بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا یجزی اطعام الصغیر فی کفارة الیمین و لکن صغیرین بکبیر شرح روایتست از غیاث بن ابراهیم
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مجزی نمیشود اطعام مسکین کوچک در کفارهٔ سوگند و لیکن مجزی میشود اطعام

توبه و ندامت

دو مسکین که یک عوض اطعام یک مسکین بزرگ سیزدهم حدیث عن ابی خالد القماط انه سمع ابا عبد الله
علیه السلام یقول من کان له ما یطعم فلیس له ان یصوم یطعم عشرة مساکین مدا مدا
فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام شرح القماط بفتح قاف و تشدید میم و الف و طاء مهمله فروشنده قماط
بکسر قاف و تخفیف میم بمعنی جامه که بچه را در آن می‌پیچد و میشود بعد از زاده شدن و پیش از گهواره یعنی روایت
از ابو خالد قماط اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که باشد او را آنچه اطعام کند آن را پس نیست او را
اینکه روزه دارد اطعام میکند ده مسکین را یک مد یک مد پس کسی که نیافت پس کفاره او روزه سه روز است چهاردهم حدیث
عن ابی بصیر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن اوسط ما تطعمون اهلیکم فقال ما تقولون (تقولون)
به عیالکم من اوسط ذلک قلت وما اوسط ذلک فقال الخل والزیت والتمر والخبز
تشبعهم به مرة واحدة قلت کسوتهم قال ثوب واحد شرح ثوب مبتداست و واحد بجای صفت خبر
مبتداست و مراد است که کسوتهم عطف باشد بر الطعام یعنی که کسوه نیز مانند اطعام میانه است پس او کسوتهم مشتمل بر
اختصار است و تقدیر او کسوتهم من اوسط ما تکسون به اهلیکم است یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلام را از میانه آنچه میخورانید اهلهای شما را که در سوره مائده است پس گفت که آنچه قوت میدهید
بآن عیال شما را از میانه آن گفتم که و چیست میانه آن پس گفت که سرکه و روغن زیتون و خرما و نان سیر میکنی ده
مسکین را بآن یکبار گفتم که چیست معنی کسوتهم که در سوره مائده است گفت عطف است بر الطعام و آن چیزی میانه
منظور است در آن باب پنجاهم اصل باب النذور شرح این باب بیان نذر است و در این باب پنج
حدیث است اول حدیث عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قال الرجل علی المشی
الی بیت الله وهو محرم بحجة او علی هدی کذا وکذا فلیس بشیء حتی یقول لله علی المشی
الی بیته او یقول لله علی ان احرم بحجة او یقول لله علی هدی کذا وکذا ان لم افعل
کذا وکذا شرح هدی موصوف و مضاف [illegible] ان لم افعل متعلق بهر یک از سه جمله است و مقصود آنست که شرط
صحت نذر ذکر الله [illegible] و تعلیق بشرط و اینکه نذر برای خیر باشد یعنی روایت است از منصور بن حازم از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که چون گوید مرد که بر منست پیاده رفتن سوی کعبه یا گوید که فلان کس احرام کنند بحجی باشد یا گوید که برمنست
هدی چنین و چنین پس نیست چیزی تا آنکه گوید که برای الله است بر من پیاده رفتن سوی خانه او یا گوید که برای
الله است بر من اینکه احرام کنم بحجی یا گوید که برای الله است بر من هدی چنین و چنین اگر نکنم چنین و چنین را
دوم حدیث عن ابی الصباح الکنانی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل قال علی نذر قال لیس
النذر بشیء حتی یسمی شیئا لله صیاما او صدقة او هدیا او حجا شرح روایت است از ابو الصباح کنانی

گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که گفت بر منست نذری امام گفت که نیست نذر چیزی تا آنکه نام برد چیزی را
برای الله خواه روزه باشد یا صدقه باشد یا هدی باشد یا حج باشد مراد با تعلیق بشرط است چنانچه مذکور شد در حدیث
سابق سیوم حدیث عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یقول علی نذر قال لیس
بشیء حتی یسمی النذر ویقول علی صوم لله او یتصدق او یعتق او یهدی هدیا وان
قال الرجل انا اهدی هذا الطعام فلیس هذا بشیء انما تهدی البدن شرح یتصدق بتشدید صاد منقوطه
و تشدید دال [illegible] بصیغه مضارع غایب معلوم [illegible] منصوبست بعتق از باب افعال است یعنی روایت است از ابو بصیر گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میگوید بر منست نذری امام گفت که نیست چیزی تا آنکه نام برد آن نذر را و گوید
که برمنست روزه برای الله یا اینکه تصدق کند یعنی گوید که لله علی ان اتصدق بکذا ان فعلت کذا یا اینکه عتاق
کند یا اینکه اهدا کند بدنه را و اگر گوید مرد که من اهدا میکنم این طعام را پس نیست این چیزی [illegible] نیست
که اهدا کرده میشود شتران [illegible] شرح حدیث دوازدهم باب ما لا یلزم من الایمان و النذور گذشت که باب
هشتم است چهارم حدیث عن جمیل بن صالح قال کانت عندی جاریة بالمدینة فارتفع طمثها فجعلت
لله علی نذرا ان هی حاضت فعلمت بعد انها حاضت قبل ان اجعل النذر فکتبت الی ابی عبد الله
علیه السلام وانا بالمدینة فاجابنی ان کانت حاضت قبل النذر فلا علیک وان کانت حاضت بعد
النذر فعلیک شرح [illegible] جاریه معین که نام برده شده است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث
سابق ان جعل النذر [illegible] یعنی روایت است از جمیل بن صالح
گفت که بود نزد من دختری [illegible] در مدینه پس برطرف شد حیض او پس کردم برای الله بر من نذری اگر او
حائض شود پس دانستم بعد از آن اینکه او حائض شده پیش از آنکه کردم نذر را پس نوشتم سوی امام جعفر صادق
در حالی که من در مدینه بودم پس جواب داد مرا که اگر باشد که حائض شده باشد پیش از صیغه نذر پس نیست بر تو و اگر
باشد که حائض شده باشد بعد از صیغه نذر پس بر تست وفا بنذر پنجم حدیث عن اسحاق بن عمار قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام انی جعلت علی نفسی شکرا لله رکعتین اصلیهما فی السفر والحضر افاصلیهما فی السفر بالنهار
فقال نعم ثم قال انی لاکره الایجاب ان یوجب الرجل علی نفسه قلت انی لم اجعلهما لله علی انما جعلت
ذلک علی نفسی اصلیهما شکرا لله ولم اوجبهما علی نفسی افادعهما اذا شئت قال نعم شرح شکرا مفعول
له است و اشارت است باینکه [illegible] در سفر و حضر برای
الله [illegible] شکر است [illegible] متعلق بجعلت است [illegible] ایجاب است بخلاف [illegible] مراد خود کرده
یعنی روایت است از اسحاق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من کرده‌ام بر خودم شکر را برای

الله در کفت را که کزاردم آنها را در سفر و حضر آیا پس کزاردم آنها را در سفر در روز که وقت حرکت و شغل سفر است پس امام کفت
که آری بعد از آن امام کفت که بدرستی که من با خوش میدارم و جب کردن را از آنکه وجب ملازم کند مرد بر خود شش
کفتم که بدرستی که من کردانیدم آنها را برای الله بر خودم خواهی میت که کردانیدم آنرا بر خودم که کزاردم آنها را بر حالی که
شکر باشد برای الله و وجب کردم آنها را بر خودم آیا پس ترک میکنم آنها را چون خواهم امام کفت که آری ششم حدیث
عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ
إِلَى الْبَيْتِ فَمَرَّ بِمَعْبَرٍ قَالَ فَلْيَقُمْ فِي الْمَعْبَرِ قَائِماً حَتَّى يَجُوزَ شرح روایت از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم
اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیده شد از مردی که نذر کرد اینکه پیاده رود بسوی کعبه پس کذشت بکشتی
چکند امام کفت که پس باید که برخیزد در کشتی ایستاده تا آنکه کذرد از آب هفتم حدیث عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي
إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ رَجُلٌ كَانَتْ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ فَأَرَادَ أَنْ يَحُجَّ فَقِيلَ لَهُ تَزَوَّجْ ثُمَّ حُجَّ
فَقَالَ إِنْ تَزَوَّجْتُ قَبْلَ أَنْ أَحُجَّ فَغُلَامِي حُرٌّ فَتَزَوَّجَ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ فَقَالَ أُعْتِقَ غُلَامُهُ فَقُلْتُ لَمْ
يُرِدْ بِعِتْقِهِ وَجْهَ اللهِ فَقَالَ إِنَّهُ نَذَرَ فِي طَاعَةِ اللهِ وَالْحَجُّ أَحَقُّ مِنَ التَّزْوِيجِ وَأَوْجَبُ عَلَيْهِ مِنَ
التَّزْوِيجِ قُلْتُ فَإِنَّ الْحَجَّ تَطَوُّعٌ قَالَ وَإِنْ كَانَ تَطَوُّعاً فَهِيَ طَاعَةٌ لِلهِ قَدْ أَعْتَقَ غُلَامَهُ شرح ان تزوجت بفتح تا
بد علی ان این زوجت است و حذف در کلام سائل برای اختصار است و ان وصلیه است فا در فهی برای جزا است یعنی
روایت است از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلم راوی کفت که کفتم که مردی بود بر او حجة الاسلام پس اراده کرد که حج
کزارد پس کفته شد او را که زن بکیر بعد از آن حج کزار پس کفت که اکر زن خواهم پیش از آنکه حج کزارم پس غلام من
آزاد باشد پس زن خواست پیش از آنکه حج کزارد پس امام کفت که آزاد شد غلامش پس کفتم که اراده نکرد بآزاد کردن غلام
رضای الله را پس امام کفت که بدرستی که او نذر کرد در طاعت الله و حج بهتر است از تزویج و واجب تر است بر او
از تزویج کفتم که پس بدرستی که حج نافله است بمعنی که اکر نافله باشد چکونه میشود امام کفت که اکر چه باشد نافله چه آن
طاعت است برای الله بمعنی که آن نیز بهتر است از تزویج بتحقیق آزاد کرده شد غلامش هشتم حدیث عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ
قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ يَقُولُ لِلشَّيْءِ يَبِيعُهُ أَنَا أُهْدِيهِ إِلَى بَيْتِ اللهِ الْحَرَامِ
قَالَ فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ كِذْبَةٌ كَذَبَهَا شرح يبيعه بيا بيك نقطه و با دو نقطه و پایین و عین بی نقطه بصیغه مضارع غائب
معلوم باب ضرب جمله حالیه است یا صفت الشیء است بنا بر اینکه الف برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است و ضمیر منصوب
در او راجع بالشیء است و این اشارت است بآنچه متعارف بود در مدینه میان فروشندکان شتر که چون بها
که مشتری میداد موافق طبع ایشان نبود و بسا خشکی از روی اعراض میکفتند که این شتر را نیز و شتر اصلا و هدی
بیت الله الحرام میکنیم کذبة بفتح کاف و کسر ذال با نقطه یا بکسر کاف و سکون ذال مرفوع و خبر مبتدای محذوف تقدیر او

که راجع بمصدر یقول است که ذبها بصیغه ماضی غائب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بالرجل است و ضمیر منصوب
راجع بکذبه و مفعول مطلق برای نوع است یعنی روایت است از ابو الربیع کفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم
از مردی که میکوید برای چیزی بر حالی که میفروشد آنرا که من اهدا میکنم آنرا بسوی کعبه راوی کفت که پس امام کفت که آن
قول نیست چیزی در عنیت که دروغ کفت آن نوع نهم حدیث عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ قُلْتَ
لِلهِ عَلَيَّ فَكَفَّارَةُ يَمِينٍ شرح روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که اکر کویی لله علی تا آخر صیغه نذر پس کفاره
مخالفت آن کفاره مخالفت یمین است که مفصل شد در باب سابق دهم حدیث عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ عَلِيِّ
بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ كَتَبَ بُنْدَارُ مَوْلَى إِدْرِيسَ يَا سَيِّدِي إِنِّي نَذَرْتُ أَنْ أَصُومَ كُلَّ يَوْمِ سَبْتٍ فَإِنْ أَنَا
لَمْ أَصُمْهُ مَا يَلْزَمُنِي مِنَ الْكَفَّارَةِ فَكَتَبَ وَقَرَأْتُهُ لَا تَتْرُكْهُ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ وَلَيْسَ عَلَيْكَ صَوْمُهُ فِي سَفَرٍ وَ
لَا مَرَضٍ إِلَّا أَنْ تَكُونَ نَوَيْتَ ذَلِكَ وَإِنْ كُنْتَ أَفْطَرْتَ مِنْهُ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَتَصَدَّقْ بِعَدَدِ كُلِّ يَوْمٍ لِسَبْعَةِ
مَسَاكِينَ نَسْأَلُ اللهَ التَّوْفِيقَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى شرح علی ابن مهزیار راوی که امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلم
بندار بضم با یک نقطه و سکون نون و دال بی نقطه و الف و را بی نقطه است و قرائت کلام علی ابن مهزیار است مشار الیه ذلک بر یک
از نفر و مرض است یا سفر است و اول بمعنی بهتر است که صوم در مرض حرام باشد ضمیر منه راجع بصوم یوم السبت است و لفظ
متعلق بافطرت است بتضمین معنی الفرق یا مانند آن در نسخ کافی موافق تهذیب سبعه بفتح سین بی نقطه و سکون با یک نقطه
و اضافه است و بنا بر این ظاهر جمع میان این و مثال حدیث سابق این است که مراد بکل یوم واحد ای یوم او کل یوم
تصدق احتمال ایجاب و ندب دارد و علیه اخذ لا که شیعه بکسر شین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و تنوین
و مراد و کس از شیعه باشد و شیخ زین الدین در شرح شرائع در کتاب الغطا بعد از نقل حدیث از تهذیب کفته که و لعل السبعة
وقعت سهوا فی نسخ التهذیب و یؤیده روایة الصدوق لها علی الصحیح فقال فی المقنع و ان نذر الرجل ان یصوم کل یوم سبت
او غیره من الایام فلیس له ان یترکه الا من علة و لیس علیه صومه فی سفر و لا مرض الا ان یکون نوی ذلک فان افطر من غیر علة
تصدق مکان کل یوم علی عشرة مساکین بکذا اخبر الصدوق و هو عندی بخط الشریف و هو لفظ الروایة یعنی روایت است از محمد بن
عبد الجبار از علی بن مهزیار کفت که نوشت بندار چاکر ادریس که ای مهتر من بدرستی که من نذر کردم که روزه دارم هر روز شنبه را
پس اکر من روزه ندارم آنرا چه لازم میشود مرا از کفاره پس امام نوشت و خواندم آنرا که ترک مکن آنرا مکر بسبب عذری
و نیست بر تو روزه روز شنبه در سفری و نه در مرضی مکر آنکه باشی که قصد کرده باشی آنرا و اکر باشی که افطار کرده باشی از آن روزه
بی عذری پس تصدق کن بعدد هر روزی برای هفت مساکین میطلبیم از الله توفیق را برای آنچه میخواهد آنرا و خوشنود میشود
بآن یازدهم حدیث وَعَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ رَجُلٌ جَعَلَ عَلَى نَفْسِهِ نَذْراً إِنْ
قَضَى اللهُ حَاجَتَهُ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِدَرَاهِمَ فَقَضَى اللهُ حَاجَتَهُ فَصَيَّرَ الدَّرَاهِمَ ذَهَباً وَوَجَّهَهَا إِلَيْكَ أَيَجُوزُ

ذٰلِكَ اَوْ يُعِيدُ فَقَالَ يُعِيدُ شرح نذراً مفعول به و مفعول له میتواند بود و ان یتصدق بما بر اول بدل نذراً است و بنا
بر دوم مفعول به است ضمیر در جمیعها راجع بذهب و راجع بدراهم میتواند بود و اول بهتر است باعتبار آنست که تانیث ذهب جایز است
و دوم باعتبار آنست که ذهب قائم مقام دراهم است و بر هر تقدیر توجیه آن سوی امام دو احتمال دارد اول اینکه برای این باشد
که امام تصدق کند از جانب او و دوم اینکه خیال این کرده باشد که تصدق بر امام جایز است یعنی و روایت است از محمد بن عبد
الجبار از علی بن مهزیار گفت که گفتم امام علی نقی صلوات الله علیه را که مردی کرده است بر خودش نذر را اگر رواکند الله حاجت او را
اینکه تصدق کند بدراهمی معلوم پس رواکرد الله حاجتش را پس آنکه کرد نیت آن دراهم را طلا و روانه کرد آن طلا را سوی
تو آیا گذرانیده شود آن یا باری دیگر تصدق میکند پس امام گفت که یا باری دیگر تصدق میکند دوازدهم حل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ مِثْلَهُ وَكَتَبَ اِلَيْهِ يَا سَيِّدِي رَجُلٌ نَذَرَ اَنْ يَصُومَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ دَائِماً مَا بَقِيَ فَوَافَقَ ذٰلِكَ
الْيَوْمَ يَوْمَ عِيدِ فِطْرٍ اَوْ اَضْحىٰ اَوْ اَيَّامِ التَّشْرِيقِ اَوْ سَفَرٍ اَوْ مَرَضٍ هَلْ عَلَيْهِ صَوْمُ ذٰلِكَ الْيَوْمِ اَوْ قَضَاؤُهُ
اَوْ كَيْفَ يَصْنَعُ يَا سَيِّدِي فَكَتَبَ اِلَيْهِ قَدْ وَضَعَ اللّٰهُ عَنْهُ الصِّيَامَ فِي هٰذِهِ الْاَيَّامِ كُلِّهَا وَيَصُومُ يَوْماً
بَدَلَ يَوْمٍ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ شرح ذلک الیوم منصوبست یوم عید مرفوعست ایام التشریق بیان شد در کتاب الصیام در شرح
عنوان باب صوم العیدین و ایام التشریق که باب شصت و دوم است سفر مرفوع بعطف بر یوم عید است هذه الایام عبارت از
آنچه تعبیر از آن بیوم یا ایام شد پس سفر و مرض داخل نیست بنابر اینکه در آنها تفصیلی هست و آن اینست که اگر نذر
مقید بسفر و مرض باشد روزه در سفر و مرض میدارد چنانچه گذشت در حدیث نهم و الا روزه نمیدارد و قضا نیز نمیکند
و بنابر این منافات نیست میان این حدیث و احادیث دیگر مثل آنچه گذشت در کتاب الصیام در احادیث باب بیست و هشتم که
باب من جعل علی نفسه صوماً معلوماً است یعنی روایت است از محمد بن عیسی از علی بن مهزیار مثل این گفت علی بن مهزیار نوشت
سوی امام علی نقی علیه السلم که ای مهتر من مردی نذر کرد که روزه دارد روز جمعه را همیشه چندانکه زنده باشد پس موافق شد آن روز
روز عید فطر را یا روز عید اضحی یا روزهای تشریق یا سفری یا مرضی آیا بر اوست روزه آن روز یا قضای آن روزه یا چگونه
میکند اگر روزه و قضا نکند ای مهتر من پس نوشت سوی او که تحقیق و الله گذاشته است الله از او روزه داشتن در این روزها
همگی آنها و روزه میدارد روزی را عوض روزی ان شاء الله حل وَكَتَبَ اِلَيْهِ يَسْاَلُهُ يَا سَيِّدِي رَجُلٌ نَذَرَ اَنْ
يَصُومَ يَوْماً فَوَقَعَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ عَلىٰ اَهْلِهِ مَا عَلَيْهِ مِنَ الْكَفَّارَةِ فَكَتَبَ اِلَيْهِ يَصُومُ يَوْماً بَدَلَ يَوْمٍ وَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ شرح یصوم در دوم تقدیر ان یصوم است پس منصوب و مرفوع میتواند بود ذکر تحریر رقبه مومنه از قبیل ذکر
افضل افراد است پس منافات ندارد با اینکه اطعام عشره مساکین یا کسوه ایشان یا تحریر مولود مسلم چنانچه می آید در حدیث
پانزدهم آخر ابواب مجزی باشد و بنابرین میتواند بود که امر بصوم یوم بدل یوم نیز بعنوان استحباب باشد یعنی و علی بن مهزیار نوشت
سوی امام علی نقی علیه السلم پرسید از او که ای مهتر من مردی نذر کرد که روزه دارد روزی معین را پس جماع کرد در آن روز با زنش

چیست

چیست بر او از کفاره پس نوشت سوی او اینکه روزه دارد روزی عوض روزی و آزاد کردن بنده مومن سیزدهم حل
عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ كَفَّارَةِ النَّذْرِ فَقَالَ كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ
الْيَمِينِ وَمَنْ نَذَرَ هَدْياً فَعَلَيْهِ نَاقَةٌ يُقَلِّدُهَا وَيُشْعِرُهَا وَيَقِفُ بِهَا بِعَرَفَةَ وَمَنْ نَذَرَ جَزُوراً فَحَيْثُ
شَاءَ نَحَرَهُ شرح مراد بهدی اینجا هدی حج قرانست پس مراد بناقه قبل ذکر اقل واجبست زیرا که جمل برای نحر بهتر است
باعتبار اینکه گوشت آن لذیذتر است پس منافات ندارد با اینکه اقل واجب در هدی تمتع شاة باشد چنانچه گذشت در
کتاب الحج در احادیث باب صد و هفتاد و دوم که باب ادنی ما یجزی من الهدی است تقلید و اشعار گذشت در کتاب
الحج در احادیث باب صفة الاشعار و التقلید که باب پنجاه و چهارم است بعد از باب منع است یعنی روایت است از حفص بن
غیاث از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از کفاره نذر پس گفت که کفاره نذر کفاره یمین است و هر که نذر کرد
هدی را برای کعبه پس بر اوست اقلا شتری ماده که تقلید کند آن را و اشعار کند آن را و وقوف کند با آن در عرفه
و هر که نذر کند شتری قربانی را پس هر جا که خواهد نحر میکند آن را چهاردهم حل عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ رَفَعَهُ
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَقُولُ عَلَيَّ نَذْرٌ وَلَا يُسَمِّي شَيْئاً قَالَ كَفٌّ مِنْ بُرٍّ
غُلِّظَ عَلَيْهِ اَوْ شُدِّدَ شرح غلظ بغین با نقطه و ظاء با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است تغلیظ
بزرگ کردن است و از آنست که گندم را درشت موافق آیت سوره فتح فاستغلظ فاستوی علی سوقه و مراد اینجا
وافر کردن گندم است ضمیر علیه راجع ببر است شدد بشین با نقطه و دو دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول
باب تفعیل تقدیر شده و مراد است التشدید سخت گیری و مراد اینجا تنگ و گران کردن گندم است یعنی روایت است از
حسن بن حسین مروارید فروش بالا برد سند حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را که مرد
صیغه نذر میگوید که بر منست نذری و نام نمیبرد چیزی را امام گفت که آن یکمشت از گندم است خواه وافر کرده شده باشد در
بر گندم یا تنگ گرفته شده باشد بدانکه جمع میان این و آنچه گذشت در حدیث دوم و سیوم این باب میتوان کرد بحمل
این بر استحباب چنانچه گذشت در شرح حدیث نهم باب ما لا یلزم من الایمان و النذور که باب هشتم است پانزدهم حل
عَنْ اِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ يَجْعَلُ عَلَيْهِ صِيَاماً فِي نَذْرٍ فَلَا يَقْوىٰ قَالَ يُعْطِي
مَنْ يَصُومُ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مُدَّيْنِ شرح روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که میکرد
بر خود روزه داری در نذری پس توانا نمیشود بر آن گفت که میدهد کسی را که روزه دارد از جانب او در هر روزی دو مد
از گندم شانزدهم حل وَبِهٰذَا الْاِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ سَاَلَ عَبَّادُ بْنُ مَيْمُونٍ وَاَنَا حَاضِرٌ عَنْ
رَجُلٍ جَعَلَ عَلىٰ نَفْسِهِ نَذْراً صَوْماً فَاَرَادَ الْخُرُوجَ اِلَى مَكَّةَ فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جُنْدَبٍ سَمِعْتُ
مِنْ رُوَاتِهِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ سَاَلَهُ عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ عَلىٰ نَفْسِهِ نَذْراً صَوْماً فَحَضَرَتْهُ

نیّتُه فی زیارةِ اَبی عَبدِ اللهِ علیه السّلام قال یَخرُجُ ولا یَصُومُ فی الطّریقِ فاِذا رَجَعَ قَضی ذلکَ شرح جندب بضم
جیم وسکون نون وضم وفتح دال بی‌نقطه وبا یکنقطه وکسر جیم وفتح دال است سأل بتقدیر حالست وضمیر مقدر راجع بعبد الله
بن جندب است عباد بفتح عین بی‌نقطه وتشدید با یکنقطه مرفوع وفاعلست نذرًا مفعول به ومفعول که سیّد از بود موافق
آنچه گذشت در حدیث یازدهم یعنی واین سند سابق روایتست کرد از اسحق بن عمّار از عبد الله بن جندب اسحق گفت
که پرسید او را عباد بن میمون بر حالی که من حاضر بودم از مردی که کرده باشد بر خودش نذری را روزه روزی معیّن واراده
کرد بیرون رفتن را سوی مکه پس گفت عبد الله بن جندب که شنیدم از کسی که روایت کرد حدیثرا از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه او پرسید امام را از مردی که کرده باشد بر خودش نذری را روزه روزی معیّن را پس حاضر شد او را قصد او
در زیارت امام حسین علیه السلام امام گفت که بیرون میرود روزه نمیدارد در راه پس چون برگشت قضا میکند آن روزه را
هفدهم اصل عن جمیلِ بنِ صالحٍ عن اَبی الحسنِ موسی علیه السلام اَنّه قال کلُّ مَن نَذَرَ نَذرةً فکفّارتُها کفّارةُ یمینٍ
شرح نذرة بکسر نون وسکون ذال وتا تأنیث برای نوعست یا بفتح نون برای وحدتست ونصب آن بر مفعول مطلق
یا مفعول به است یعنی روایتست از جمیل بن صالح از امام موسی کاظم علیه السلام اینکه او گفت که هر که نذر کرد نوعی از نذر پس کفّاره
آن کفّاره قسم است اگر مخالفت کند هیجدهم اصل عن صفوانَ الجمّالِ عن اَبی عبدِ الله علیه السلام قال قُلتُ له بِاَبی اَنتَ واُمّی
جَعَلتُ علی نفسی مَشیًا الی بیتِ الله قال کفِّر یمینَک فاِنّما جَعَلتَ علی نفسِکَ وما جَعَلتَه لله فَفِ به شرح
بابی تقدیرش فدیت بابی است وصیغه مخاطب مجهول باب ضرب است وفعل محذوف شده وضمیر متصل منفصل شده وموقّر شده
ودر بعض نسخ انت مفدیّ علی بنائیه است ومراد اینست که جان پدرم فدای تو باد گردانیده‌ام آن را بلی ذکر قصد علی واین مانند قسم بخدا است
وآن قسم صحیح است کفّر بصیغه امر غایب معلوم از باب تفعیل است یمینک مرفوع وفاعلست ونسبت کفّر بیمین بنوعی از
مجازست برای مبالغه در بطلان آن فاء در فانّما برای بیانست یعنی روایتست از صفوان کشتردار از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت گفتم امام را که فدا کرده شوی بپدرم تو ومادرم گردانیده‌ام بنا بر خودم پیاده رفتنی را سوی کعبه امام گفت که کفاره دهد سوگند
تو چه چرا نیست که گردانیدی بنا بر خودت وآنچه گردانیدی آنرا برای الله پس وفا کن بآن نوزدهم اصل عن رفاعةَ
وحفصٍ قال سألتُ اَبا عبدِ الله علیه السلام عن رجلٍ نَذَرَ اَن یَمشِیَ الی بیتِ الله حافیًا قال فَلیَمشِ فاِذا تَعِبَ
فَلیَرکَب شرح تعب بصیغه ماضی غائب معلوم از باب علم است یعنی روایتست از رفاعه وحفص هر یک گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که نذر کرده که رود سوی کعبه پا برهنه امام گفت که پس باید برود پس چون مانده شود پس باید که سوار
شود پا برهنه بیستم اصل عن محمّدِ بنِ مُسلمٍ قال سألتُه عن رجلٍ جَعَلَ علیه مَشیًا الی بیتِ الله فَلَم یَستَطِع قال یَحُجُّ راکبًا
شرح روایتست از محمّد بن مسلم که راوی امام محمّد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که کرده باشد بر خودش
پیاده رفتن سوی کعبه را پس نتوانست گفت که حج میکند سواره بیست ویکم اصل عن محمّدِ بنِ مُسلمٍ قال سألتُ اَبا جعفرٍ علیه السلام

عن رجلٍ

عن رجلٍ جَعَلَ علیه المَشیَ الی بیتِ الله فَلَم یَستَطِع قال فَلیَحُجَّ راکبًا شرح این موافق سابقست بیست ودوم اصل
عن مَسعَدةَ بنِ صدقةَ قال سَمِعتُ اَبا عبدِ الله علیه السلام وسُئِلَ عن الرّجلِ یَحلِفُ بالنّذرِ ونیّتُه فی یمینِه
الّتی حَلَفَ علیها دِرهَمٌ اَو اَقَلُّ قال اِذا لَم یَجعَل لله فلیسَ بشیءٍ شرح حلف بنذر مثل اینست که گوید که اگر فلان
کار کنم نذری بر دهم واین مبالغه است در اینکه فلان کار نکنم پس نوعی از سوگندست ویمینه عبارتست از نذر یعنی روایتست از
مسعدة بن صدقه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که پرسیده شد از مردی که سوگند میخورد بدادن نذر وقصد او
در نذر او که سوگند خورد بر آن درهمی است یا کمتر گفت که چون نکرده باشد برای الله پس نیست چیزی بیست وسوم اصل
عن محمّدِ بنِ یحیی الخثعمیِّ قال کُنّا عِندَ اَبی عبدِ الله علیه السلام جماعةً اِذ دَخَلَ علیه رجلٌ من موالی اَبی
جعفرٍ علیه السلام فَسَلَّمَ علیه ثُمَّ جَلَسَ وبَکی ثُمَّ قال له جُعِلتُ فِداکَ اِنّی کُنتُ اَعطَیتُ الله عَهدًا
اِن عافانی الله من شیءٍ کنتُ اَخافُه علی نفسی اَن اَتصدَّقَ بجمیعِ ما اَملِکُ واِنّ الله عزّ وجلّ
عافانی منه وقد حوَّلتُ عیالی من منزلی الی قُبَّةٍ فی خرابِ الاَنصارِ وقد حَمَلتُ کلَّ ما اَملِکُ فاَنا بائعٌ
داری وجمیعَ ما اَملِکُ فاَتصدَّقُ به شرح جماعةً مرفوع وعطف بیان ضمیر کنا است اذ بکسر همزه وسکون ذال با
نقطه است حولت بصیغه متکلم از باب تفعیل است حملت از باب ضرب است بائع با تنوین برای استقبالست وداری
مفعول به است فاتصدق مرفوعست یعنی روایتست از محمّد بن یحیی خثعمی بفتح خا با نقطه وسکون ثاء سه نقطه وفتح عین بی‌نقطه
گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام جماعتی وقتی که داخل شد بر او مردی از چاکران امام محمّد باقر علیه السلام پس
سلام کرد بر امام بعد از آن نشست وگریه کرد بعد از آن گفت امام را که قربانت شوم بدرستی که من بودم کرده ام
برای الله پیمانی را که اگر نجات دهد مرا الله از چیزی که بودم که میترسیدم از آن بر خودم اینکه تصدق کنم بجمیع آنچه مالک
آنم وبدرستی که الله عزّ وجلّ نجات داد مرا از آن وبتحقیق نقل کردم عیال خود را از منزل خود سوی گنبدی در
محلّه خراب انصار وبتحقیق برداشتم هر چیزی که مالک آنم پس من فروشنده ام سرای خود را وجمیع آنچه را که مالک
آنم پس تصدق میکنم بآن اصل فقال ابو عبدِ الله علیه السلام انطَلِق وقَوِّم مَنزِلَکَ وجمیعَ مَتاعِکَ
وما تَملِکُ بقیمةٍ عادلةٍ واعرِف ذلک ثُمَّ اعمِد الی صحیفةٍ بیضاءَ فاکتُب فیها جُملةَ ما قَوَّمتَ
ثُمَّ انظُر الی اَوثَقِ النّاسِ فی نفسِکَ فادفَع الیه الصّحیفةَ واَوصِه ومُرهُ اِن حَدَثَ بکَ
حَدَثُ الموتِ اَن یَبیعَ مَنزِلَکَ وجمیعَ ما تَملِکُ فیتصدّقَ به عنکَ شرح قوّم بصیغه امر از باب تفعیل است
اعرف بعین بی‌نقطه وراء بی‌نقطه بصیغه امر از باب ضرب است مشار الیه ذلک تقویم بقیمت عادله است واین اشارتست
باینکه خود وارس وسوسه نکند واعتماد بر قول خوش آمد گویان نکند اعمد بعین بی‌نقطه ودال بی‌نقطه بصیغه امر از
باب ضرب است صحیفه بیضا اشارتست باینکه اکتفا بمسوده نکند در وقت میباشد باید کرد زیرا که آن زود از میان گشته

میباید دعا با بمکه و بیابان میبا باید رسید تا مشتبه نشود و ما در دوم موصوله و مصدریه هر دو میتواند بود ان در اول بکسر همزه
شرطیه است و در دوم بفتح همزه و بتقدیر لام است و ظرف متعلق بهر است که قائم مقام جزا است و از قبیل اقامت
امر در مقام مامور به است یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که روانه شو و بها کن منزل ترا و جمیع متاع ترا و هر چه را
که مالک آنی بجای میانه و واپس آن بها کرد را بعد از ان قصد کن سوی کاغذی علیحده پس بنویس در ان جمیع
آنچه را که بها کردی بعد از ان نظر کن سوی معتمدترین مردمان در دل تو پس بده سوی او آن کاغذ را و سفارش کن
او را و امر کن او را اگر حادثه شود بتو حادثه مرگ با ملک فروشد منزل ترا و جمیع آنچه را که مالک آنی پس تصدق کند بآن
از جانب تو اصل ثم ارجع الی منزلک وقم فی مالک علی ما کنت فیه فکل انت وعیالک مثل ما کنت
تاکل ثم انظر بکل شیء تصدق به فیما تستقبل من صدقة او صلة قرابة او فی وجوه البر فاکتب
ذلک کله واحصه فاذا کان راس السنة فانطلق الی الرجل الذی اوصیت الیه فمره ان یخرج
الیک الصحیفة شرح ارجع بصیغه امر از باب ضرب است عیالک منصوب و مفعول معه است یا مرفوع و معطوف بر
ضمیر مخاطب است مثل منصوب و قائم مقام مفعول مطلق است یا مفعول به است و با در اول با مصدریه است
و با در دوم موصوله است با در بکل برای تقویت تعدیه است تصدق بصیغه مضارع معلوم باب تفعل بحذف مخاطب صح
یک تا مرفوعست و جمله صفت شی است مراد صدقه دادن چیزی بفقرا و مساکین است و تصدق اعم از ان است احصه
بصیغه امر معتل اللام باب افعال است یعنی بعد از ان برگرد سوی منزل تو و بایست در مال تو بر نهجی که بودی در ان
در تجارت و مانند آن و بخور تو با عیال تو مثل آنکه بودی تو که میخوردی بعد از ان نگاه کن هر چیز را که تصدق میکنی بآن
در سالی که رو میکنی از صدقه یا پیوند خویشاوندی یا در سایر راههای خیر پس بنویس آن را همگی آن و شمار کن آن را
پس چون شود سر سال پس روانه شو سوی آن مردی که سفارش کردی سوی او پس امر کن او را با آنکه بیرون آورد سوی
تو آن کاغذ را اصل ثم اکتب فیها جملة ما تصدقت واخرجت من صلة قرابة او بر فی تلک السنة ثم
افعل ذلک فی کل سنة حتی تفی لله بجمیع ما نذرت فیه ویبقی لک منزلک ومالک ان شاء الله
قال فقال الرجل فرجت عنی یا ابن رسول الله جعلنی الله فداک شرح بعد از ان بنویس در ان کاغذ جمیع
آنچه را که تصدق کردی بآن و بیرون کردی از پیوند خویشاوندی یا چیزی در ان سال بعد از ان بکن آن عمل را در هر سالی
تا آنکه وفا کنی برای الله بجمیع آنچه نذر کردی و باقی ماند برای تو منزل تو و مال تو ان شاء الله راوی گفت که پس گفت آن مرد که
غم برداشتی از من ای پسر رسول الله گرداند مرا الله سر بهای تو حدیث چهارم عن زرارة قال ان امی کانت جعلت
علیها نذرا نذرت لله عز وجل فی بعض ولدها فی شیء کانت تخافه علیه ان تصوم ذلک الیوم الذی
یقدم فیه علیها ما بقیت فخرجت معنا الی مکة فاشکل علینا صیامها فی السفر فلم ندر تصوم ام تفطر

فسألت ابا جعفر علیه السلام عن ذلک فقال لا تصوم فی السفر ان الله قد وضع عنها حقه فی السفر و
تصوم هی ما جعلت علی نفسها فقلت له فما ذا اذا قدمت ان ترکت ذلک قال لا انی اخاف ان تری
فی ولدها الذی نذرت فیه بعض ما تکره شرح این حدیث گذشت در کتاب الصیام در حدیث دوم باب پنجاه و
هشتم که باب من جعل علی نفسه صوما معلوما ومن نذر ان یصوم فی شکر است و اختلافی در سند و متن داشت از انجمله اینکه
در گذشته مسئول امام جعفر صادق علیه السلام بود و منافات نیست زیرا که میتواند بود که سوال از امام محمد باقر بتوسط سوال
از امام جعفر صادق علیه السلام باشد در یک مجلس یا برسالت و از انجمله اینکه در گذشته فقلت ما تری اذا هی قدمت و ترکت ذلک
بود و آن ظاهرتر است و اینجا میگوییم که ما ذا قائم مقام جزای ان ترکت ذلک است و در مجموع قائم مقام جزای اذا قدمت
مشار الیه ذلک قضا است یعنی روایت است از زراره گفت که بدرستی که مادرم بود که گردانیده بر خود نذری را چنان اینکه
نذر کرد برای الله عز و جل در بعضی فرزندان او بسبب چیزی که بود که میترسید از ان بر آن فرزند اینکه روزه دارد
آن روز را که می آید آن فرزند در آن روز مادام که زنده باشد پس او بیرون آمد با ما سوی مکه پس مشکل شد بر ما
روزه او در سفر پس ندانستیم که آیا روزه دارد یا افطار کند پس پرسیدیم امام محمد باقر علیه السلام را از ان پس گفت که روزه
نمیدارد در سفر بدرستی که الله بتحقیق واگذاشته از حق خود در سفر و روزه میدارد او آنچه را که گردانیده بر خویش
یعنی که قضای آن میکند در حضر بقرینه آنچه گذشت در حدیث دوم این باب پس گفتم امام را که پس چیست چون
مادر آید بوطن اگر ترک کند آن قضا را امام گفت که ترک نکند بدرستی که من میترسم از اینکه ببیند در فرزندش که نذر کرد
بسبب او بعض چیزی را که نخواهد حدیث پنجم عن مسمع قال قلت لابی عبد الله علیه السلام کانت لی جاریة
حبلی فنذرت لله عز وجل ان ولدت غلاما ان احجه او احج عنه فقال ان رجلا نذر
لله عز وجل فی ابن له ان هو ادرک ان یحج عنه او یحجه فمات الاب وادرک الغلام بعد
فاتی رسول الله صلی الله علیه وآله الغلام فساله عن ذلک فامر رسول الله صلی الله علیه وآله ان
یحج عنه مما ترک ابوه شرح نذرت بصیغه متکلم است ان در اول بکسر همزه شرطیه است و در دوم بفتح همزه مصدریه است
و مصدر مفعول نذرت است و جمله قائم مقام جزا است و از قبیل اقامت نذر در مقام منذور است احجه او احج عنه
بصیغه متکلم از باب افعال است یحج عنه او یحجه بصیغه غائب باب افعال لیکن یحج بصیغه مضارع غائب معلوم باب
نصر او باب افعال است یعنی روایت است از مسمع گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که بود مرا کنیزی آبستن پس نذر کردم
برای الله عز و جل اگر زاید پسر را اینکه حج فرمایم او را یا حج فرمایم کسی را از جانب او پس امام گفت که بدرستی که
مردی نذر کرد برای الله عز و جل در پسری برای او اگر او بالغ شود اینکه حج فرماید کسی را از جانب او یا حج فرماید او را پس مرد
آن پدر و بالغ شد آن پسر بعد از ان پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آن پسر پس پرسید او را از ان پس امر کرد

رسول الله صلی الله علیه وآله بیکی هیچ گزارد از آنچه واگذاشته بودش بمعنی که آنچه استثنی است از میراث مابر یکه
این قسم نیز متضمن وصیت مالست برای حج باب نوزدهم اصل باب نوادر شرح این باب احادیث متفرقه است
در این باب بیست و یک حدیث است اول اصل عن مسعدة بن صدقة قال حدثنی شیخ من ولد عدی بن
حاتم عن ابیه عن جده عدی وکان مع امیر المؤمنین علیه السلام فی حروبه ان امیر المؤمنین صلوات الله
علیه قال فی یوم التقی هو ومعاویة بصفین ورفع صوته یسمع اصحابه والله لاقتلن معاویة و
اصحابه ثم یقول فی آخر قوله ان شاء الله یخفض بها صوته وکنت قریبا منه فقلت یا امیر المؤمنین قال
انک حلفت علی ما فعلت ثم استثنیت فما اردت بذلک شرح عدی بفتح عین بی‌نقطه و کسر دال بی‌نقطه و تشدید یاء
حاتم بحاء بی‌نقطه والف وفتح تاء دو نقطه در بالا مشهور است یوم مضاف بجمله است معویه در اول مروفست صفین بکسر صاد بی‌نقطه
و تشدید فاء مکسور و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون منصرف و غیر منصرف مستعمل میشود یسمع بصیغه مضارع غائب
معلوم باب افعال جمله حالیه است در نسخ ثم یقول است و ظاهر ثم قال است یخفض بخاء با نقطه و فاء و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غائب
معلوم باب ضرب جمله حالیه است ضمیر بها راجع بان شاء الله است باعتبار کلمه یا فقره فعلت بفاء و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم
باب تفعیل است التفعیل مفعول له شمردن چیزی در زمان آینده یعنی روایت است از مسعدة بن صدقه گفت که خبر داد مرا پیری
از فرزندان عدی بن حاتم از پدرش از جدش عدی و بود عدی با امیر المؤمنین علیه السلام در جنگهای او اینکه امیر المؤمنین
صلوات الله علیه گفت در روزی که برخورد او و معویه در صفین و بلند کرد آوازش را میشنوانید یارانش را که بخدا
قسم که هر آینه میکشم معویه را و یارانش را بعد از آن گفت در آخر سخنش که ان شاء الله بر حالی که پست میکرد بان کلمه آوازش
و بودم نزدیک بسبب او پس گفتم که ای امیر المؤمنین بدرستی که تو سوگند خوردی بر آنچه واقع شمردی بعد از آن استثنا
کردی گفتن ان شاء الله پس چه اراده کردی بان سخن اصل فقال ان الحرب خدعة وانا عند المؤمنین غیر کذوب
فاردت ان احرض اصحابی کیلا یفشلوا ولکی یطمعوا فیهم فافقههم ینتفع بها بعد الیوم ان شاء الله
واعلم ان الله جل ثناؤه قال لموسی صلی الله علیه حیث ارسله الی فرعون فقولا له قولا لینا لعله یتذکر
او یخشی وقد علم انه لا یتذکر ولا یخشی ولکن لیکون ذلک احرص لموسی علی الذهاب شرح الحرب بفتح
حاء بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و باء یکنقطه مرد شجاع جنگ آزموده الخدعة بضم خاء با نقطه و فتح دال بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بسیار
فریبنده و مثل اینکه شمشیر ازرهست امید و بر حب زند و گریز نماید و برگردد و بخیلی که کرد که قصد معنی راست از آن کند و تصریح
بان نکند پس محتمل غیر آن نیز باشد نظیر آنچه گذشت در حلف محق در حدیث اول باب النیة فی الیمین که باب یازدهم است الکذوب
بفتح کاف و تخفیف ذال با نقطه مضموم و واو مراد اینست که مؤمنان میدانند که من هرگز دروغ نگفته‌ام و قصد
معنی صحیح میکنم هر کلامی پس اقتلن معویه و اصحابه با معنی است که اشاره کافر و سعید اند پس اگر از جانب الله تعالی تمکین یابم

از ایشان

از ایشان بیکشم ایشان را و انیعنی ان شاء الله است پس گفته آن مانند گفته است و لهذا آواز خود را پست کرده و در استثنا پس
منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم باب الاستثناء فی الیمین که باب چهاردهم است احرض در اول بحاء بی‌نقطه و راء
بی‌نقطه و ضاد بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعیل است و تحریض اصحاب در جنگ بهمین میشود که امیر المؤمنین علیه السلام
معویه و اصحابش را کافر دانند پس این ابطال خیال بعض مخالفان میکند که میگویند که معویه مجتهد مخطی بود و یک ثواب
دارد پس قتل او جایز نبود و یفشلوا بفاء و شین با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است افقههم بصیغه افعل تفضیل مرفوع و مبتدا است
ینتفع بصیغه معلوم باب افتعال خبر مبتدا است ضمیر بها راجع بکلمه ان شاء الله است بعد مضموم و مضاف ان شاء الله در شرط ینتفع است
یا بدل ضمیر بها است لام در لموسی در دوم برای تعدیه است یعنی پس گفت مرا که بدرستی که شجاع جنگ آزموده بسیار فریبنده است
و من نزد مؤمنان دروغگو نیستم پس اراده کردم که حریص کنم یاران خود را برای اینکه کاهلی نکنند و برای اینکه طمع کنند در
کشتن ایشان پس داناتر یاران من بهره مند میشود بان کلمه بعد از امروز ان شاء الله مراد اینست که معلومش میشود که
ان شاء الله مراد بوده و قصد من بیان کفر معویه و اصحابش بوده و بدانکه الله جل ثناؤه گفت موسی را صلی الله علیه جایی
که فرستاد او را سوی فرعون در سوره طه که پس گویید او را سخنی نرم شاید که تصدیق کند شما را یا بترسد از تکذیب
و تصدیق از ترس احتمال صدق و تحقیق دانسته بود الله که فرعون تصدیق نمیکند و نمی‌ترسد از تکذیب و لیکن برای
این بود که باشد آن سخن حریص کننده تر موسی را بر رفتن سوی فرعون دوم اصل عن عیسی بن عطیة قال قلت لابی
دها جعفر علیه السلام انی آلیت ان لا اشرب من لبن عنزی ولا آکل من لحمها فبعتها وعندی من اولادها
فقال لا تشرب من لبنها ولا تأکل من لحمها فانها منها شرح آلیت بهمزه والف و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی
متکلم معلوم باب مفاعلت العنز بفتح عین و سکون نون و زای با نقطه بزغاله فقال لا تشرب من لبنها الخ مبنی بر انعقاد
این ایلاء است و آن منافات ندارد با آنچه گذشت در امثال حدیث سوم باب سیزدهم که باب الیمین التی تلزم صاحبها
الکفاره است که در ما لم یکن فیه معصیة والطاعة فلیس بشیء زیرا که میتواند بود که ضرر اخروی یا دنیوی در شرب لبن عنزی
و در اکل لحم آن باشد مثل اینکه موطوءه شده باشد و شاید که سکوت امام از جواز و عدم بیع آن دلالت بر جواز بیع
آن بکند و اگر کند مبنی بر این باشد که سائل تاوان گرفتن را بیع نامیده باشد و آن جایزست چنانچه گذشت در کتاب الحدود
در حدیث اول باب الحد علی من یاتی البهیمة که باب بیست و پنجم است یا مبنی بر این باشد که جاهل مسئله معذور باشد والله اعلم
یعنی روایت است از عیسی بن عطیه بفتح عین بی‌نقطه و کسر طاء بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین گفت که گفتم امام محمد باقر
علیه السلام که بدرستی که من سوگند خوردم که نیاشامم از شیر بزماده من و نخورم از گوشت آن پس فروختم آن را و نزد
منست بعض اولاد آن پس امام گفت که میاشام از شیر آن بعض و مخور از گوشت آن چه بدرستی که آن از آنست
سیوم اصل عن عقبة بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل کان له علی رجل دین فلزمه فقال الملزوم

كُلُّ حِلٍّ عَلَيْهِ حَرامٌ اِنْ يَرْجِعَ حَتّى يُرْضِيَكَ فَخَرَجَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُرْضِيَهُ كَيْفَ يَصْنَعُ وَلا يَدْرِي ما بَلَغَ يَمِينُهُ
وَلَيْسَ لَهُ فِيها نِيَّةٌ قالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ شرح ازعمار باب علم است وضمیر مستتر راجع برجل دوم وبارز راجع برجل اوست
ملزوم عبارت از رجل اول است حل بکسر حاء وتشدید لام است وضمیر علیه راجع برجل اول است واین از قبیل تغلیب حال حکایت
برحال محکی است زیرا که او علی گفته ودر قیاس است تسریح بیا بیکنقطه ورا بی نقطه وحا بی نقطه که بصیغه ماضی غایب معلوم
باب علم است در رضیک که بصیغه غایب معلوم باب افعالست یعنی روایتست از عقبه بضم عین وسکون قاف ابن خالد
از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که بود برای مردی براو چیزی پس لازم شد طلبکاری مرد اول را پس گفت مرد اول که
هر حلالی بر او حرامست اگر بر گردد تا آنکه راضی کند ترا پس بیرون رفت پیش از آنکه راضی کند او را چگونه میکند ونمیداند
که چه میرسد سوگند او ونیست او را دران سوگند قصدی امام گفت که نیست چیزی چهارم عمل عَنْ نَجِيَّةَ الْعَطّارِ
قالَ سافَرْتُ مَعَ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ اِلى مَكَّةَ فَاَمَرَ غُلامَهُ بِشَيْءٍ فَخالَفَهُ اِلى غَيْرِهِ فَقالَ اَبُو جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلامُ وَاللهِ لَاَضْرِبَنَّكَ يا غُلامُ فَلَمْ اَرَهُ ضَرَبَهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِداكَ اِنَّكَ حَلَفْتَ لَتَضْرِبَنَّ غُلامَكَ
فَلَمْ اَرَكَ ضَرَبْتَهُ فَقالَ اَلَيْسَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَاَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوى شرح روایتست از نجیه بفتح نون
وکسر جیم وتشدید یاء ونقطه دار یاء ابن عطار که گفت که سفر کردم با امام محمد باقر علیه السلم بسوی مکه پس امر کرد غلامش را بچیزی
پس مخالفت کرد او را بسوی غیر آن چیز پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که بخدا قسم که هر آینه میزنم البته ترا ای غلام پس ندیدم
امام را که زده باشد او را پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که تو سوگند خوردی که هر آینه میزنی البته غلام ترا پس ندیدم
ترا که زده باشی او را پس امام گفت که آیا نیست الله عز وجل که میگوید در سوره بقره که اینکه عفو کنید نزدیکتر است به
تقوی لامراد نیست که ان لم تفعل مراد من بود نظیر آنچه گذشت در حدیث اول این باب ودر صورتی که عفو راجح باشد وفا
بیمین لازم نیست موافق بعض احادیث باب سیزدهم که باب الیمین التی تلزم صاحبها الكفارة است پنجم عمل عَنْ اَبِي
بَصِيرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْكَفّارَةِ الَّتِي تَجِبُ عَلَيْهِ صَوْمٍ اَوْ عِتْقٍ اَوْ صَدَقَةٍ اَوْ قَتْلٍ
اَوْ غَيْرِ ذلِكَ مِمّا يَجِبُ عَلى صاحِبِهِ فِيهِ الْكَفّارَةُ فَالْاِسْتِغْفارُ لَهُ كَفّارَةٌ ما خَلا يَمِينَ الظِّهارِ فَاِنَّهُ
اِذا لَمْ يَجِدْ ما يُكَفِّرُ حَرُمَ عَلَيْهِ اَنْ يُجامِعَها وَفُرِّقَ بَيْنَهُما اِلّا اَنْ تَرْضَى الْمَرْاَةُ اَنْ يَكُونَ مَعَها وَلا يُجامِعُها
شرح صوم مجرور است بدین منصوب وصفات باضافه بیانیه وکفاره ظهار که بر خطا تحریر رقبه وبعد از عجز از آن صیام
شهرین متتابعین وبعد از عجز از آن اطعام ستین مسکینا است حرم بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن است ومراد حرام بودنست
در صورتی که نیت عدم عود مختصر آن نشده باشد بقرینه حدیث آینده یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که هر که عاجز شود از کفاره که واجب شود براو روزه یا آزاد کردنی یا صدقه در سوگندی یا نذری یا کشتنی یا غیر آنها
از جمله آنچه واجب میشود بر صاحبش در آن کفاره پس استغفار برای او کفاره است سوای سوگند ظهار چه بدرستی که او

چون بیابد آنچه که کفاره دهد حرام میشود براو اینکه جماع کند زن را وتفریق کرده میشود میان ایشان مگر آنکه راضی شود زن
باینکه باشد با مرد ومرد جماع نکند او را ششم عمل عَنْ اِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ الظِّهارُ اِذا عَجَزَ
صاحِبُهُ عَنِ الْكَفّارَةِ فَلْيَسْتَغْفِرْ رَبَّهُ وَيَنْوِي اَنْ لا يَعُودَ قَبْلَ اَنْ يُواقِعَ ثُمَّ لِيُواقِعْ وَقَدْ اَجْزَاَ ذلِكَ
عَنْهُ مِنَ الْكَفّارَةِ فَاِذا وَجَدَ السَّبِيلَ اِلى ما يُكَفِّرُ يَوْماً مِنَ الْاَيّامِ فَلْيُكَفِّرْ وَاِنْ تَصَدَّقَ وَاَطْعَمَ
نَفْسَهُ وَعِيالَهُ فَاِنَّهُ يُجْزِيهِ اِذا كانَ مُحْتاجاً وَاِلّا يَجِدْ ذلِكَ فَلْيَسْتَغْفِرْ رَبَّهُ وَيَنْوِي
اَنْ لا يَعُودَ فَحَسْبُهُ ذلِكَ وَاللهِ كَفّارَةً شرح وینوی بنون بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب وجمله
حالیه است بتقدیر وهو ینوی قبل ظرف فیستغفر است من تبعیضیه است یا برای بدلیت است وضمیر او است
آنچه گذشت در حدیث یازدهم باب کفارة الیمین که باب هفدهم است وآنچه نمی آید اینجا که فحسبه ذلک والله کفارة
تصدق بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است ومراد اطعام شصت مسکین است باین روش که خود با او است
عیال او داخل شصت مسکین داخل کند خواه در زمان احتیاج باشد که بعد از مواقعه بسبب عجز از استغفار رویت
وخواه در زمان سابق باشد که پیش از مواقعه است مناسب این گذشت در کتاب الطلاق در حدیث نهم باب
الظهار که باب هفتاد وسیوم است الاکسر بهمزه وتشدید لام مرکبست از ان شرطیه ولاء نافیه ومعطوف بر ان تصدق
والله قسم است کفاره منصوب وتمیز است یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
ظهار چون عاجز شود صاحبش از کفاره پس باید که استغفار کند صاحب کل اختیار خود را برحالی که قصد کند که دیگر
عود نکند بسوی ظهار پیش از آنکه جماع کند بعد از آن باید که جماع کند اگر خواهد وبتحقیق مجزی شد آن از او از جمله
کفاره پس چون بیابد راه بسوی چیزی که کفاره دهد روزی از روزها که بعد از جماع است پس باید که کفاره دهد واگر تصدق
کند بر شصت مسکین واطعام کند در جمله ایشان خودش را وعیالش را پس بدرستی که آن مجزی میشود او را چون باشد
محتاج واگر نیابد آن را نیز پس باید که استغفار کند صاحب کل اختیارش را برحالی که قصد کند اینرا که برنگردد بسوی ظهار
پس بس است او را آن بخدا قسم باعتبار کفاره هفتم عمل مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى قالَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ اِلى اَبِي مُحَمَّدٍ
عَلَيْهِ السَّلامُ رَجُلٌ حَلَفَ بِالْبَراءَةِ مِنَ اللهِ وَمِنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحَنِثَ ما تَوْبَتُهُ وَكَفّارَتُهُ
فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلامُ يُطْعِمُ عَشَرَةَ مَساكِينَ لِكُلِّ مِسْكِينٍ مُدٌّ وَيَسْتَغْفِرُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ شرح حنث بحاء مهمله
ونون وثاء مثلثه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است یطعم از باب افعال بتقدیر ان یطعم است پس منصوب یا مرفوع
میتواند بود وبر قیاس است یستغفر یعنی محمد بن یحیی گفت که نوشت محمد بن حسن بسوی امام حسن عسکری علیه السلم که مردی
سوگند خورد به بیزار شدن از الله واز رسولش صلی الله علیه وآله پس مخالفت کرد چیست توبه او وکفاره او پس
نوشت امام علیه السلم که اینکه اطعام کند ده مسکین را برای هر مسکینی مدی واستغفار کند الله عز وجل را هشتم عمل عَنْ

السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه من حلف فقال
لا و رب المصحف فحنث فعلیه کفارة واحدة شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هر که سوگند خورد بالله پس از آن گوید که مخالفت آن سوگند نکنم قسم بصاحب
کل خیابا مصحف پس از آن مخالفت کند پس بر او یک کفاره است نهم و باسناده قال سئل امیر المؤمنین
صلوات الله علیه هل یطعم المساکین فی کفارة الیمین لحوم الاضاحی فقال لا لانه قربان لله
شرح یطعم بصیغه غائب مجهول باب افعال است المساکین مرفوع و نائب فاعل است لحوم منصوب و مفعول دوم است
الاضاحی بفتح همزه و ضاد با نقطه و الف و کسر حاء بی نقطه و تشدید یا جمع ضحیه بضم همزه و سکون ضاد با نقطه و کسر حاء
و تشدید یا که گوسفند قربانی ضمیر لانه راجع بضحیه است که مصدر باب تفعیل است قربان بضم و کسر قاف مصدر باب
حسن است بمعنی نزدیکی یعنی و بسند حدیث سابق امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیده شد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که آیا خورانیده میشوند مساکین در کفاره سوگند گوشتهای قربانیها پس گفت که نه زیرا که آن
عمل قربانست برای الله مراد اینست که آن عبادتیست علیحده و حساب این نمیشود دهم عن اسحق بن عمار
قال قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل یکون علیه الیمین فیحلفه غریمه بالایمان المغلظة ان لا
یخرج من البلد الا بعلمه فقال لا یخرج حتی یعلمه قلت ان اعلمه لم یدعه قال ان کان علمه ضررا
علیه و علی عیاله فلیخرج و لا شیء علیه شرح در نسخ الیمین است و ظاهر الدین است موافق تهذیب مگر آنکه الدین
فاء در فیحلفه که از باب تفعیل یا باب افعال است برای بیان باشد مراد بهمین در بالایمان المغلظه بیان شد در شرح عنوان
کتاب الغریم بفتح غین با نقطه و کسر را بی نقطه طلبکار دین علمه بیا حرف جر و کسر عین و سکون لام و ضمیر راجع بغریم است
لا یخرج مجزوم و مرفوع میتواند بود یعلمه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال یعنی روایت است از اسحق بن عمار گفت
گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی باشد بر او دین پس سوگند دهد او را طلبکار او بسوگندهای غلیظ الله تعالی که بیرون
نرود از شهر مگر بدانستن او پس امام گفت که باید که بیرون نرود تا آنکه اعلام کند او را گفتم که اگر اعلام کند او را نمیگذارد او را
امام گفت که اگر باشد دانستن او ضرر عظیم بر او و بر عیالش پس باید که بیرون رود و نیست چیزی از گناه و کفاره بر او
یازدهم عن علاء بیاع السابری قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن امرأة استودعت رجلا مالا فلما
حضرها الموت قالت له ان المال الذی دفعته الیک لفلانة فماتت المرأة فاتی اولیاؤها الرجل
فقالوا له کان لصاحبتنا مال لا نراه الا عندک فاحلف لنا ما لنا قبلک شیء أیحلف لهم قال
ان کانت مأمونة عنده فلیحلف و ان کانت متهمة عنده فلا یحلف و یضع الامر علی ما کان فانما
لها من مالها ثلثه شرح مضمون این گذشت در کتاب الوصایا در حدیث سوم باب المریض یقر لوارث بدین که باب

بیست و ششم است

بیست و ششم است علاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده است سابری بسین بی نقطه و الف و ضم با بی نقطه و تخفیف
را بی نقطه و تشدید یا نوعی از جامه است که نازک است فلیحلف مبنی بر اضمار علم است چنانچه گذشت در احادیث باب السنة
فی الیمین که باب یازدهم است ضمیر لها راجع بفلانه راجع بامرأة است آنچه بود و جهه تقدیر ضمیر ما لها راجع بامرأة است
یعنی روایت است از علاء فروشنده سابری گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زنی که بامانت سپرد مردی را
مالی پس وقتی که حاضر شد آن زن را مرگ گفت آن مرد را که بدرستی که مالی که دادم ترا از سوی تو از فلانه است پس مرد آن زن
پس آمدند وارثان او نزد آن مرد پس گفتند او را که بود برای صاحبه ما مالی نمیبینیم آنرا مگر نزد تو پس سوگند خور برای ما که
نیست برای ما نزد تو چیزی آیا سوگند میخورد برای ایشان امام گفت که اگر آن زن باشد محل امانت نزد او پس باید
که سوگند خورد و اگر باشد تهمت زده شده نزد او پس باید که سوگند نخورد و گذارد کار را بر آنچه بود باین معنی
که آن مال آن زن است شمرده و سخن آخر از قبیل وصیت شمرده پس قرار این نیست که برای فلانه است از مال او در وقت
وصیت ثلث آن مال دوازدهم عن حفص و غیر واحد من اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سئل عن الرجل یقسم علی اخیه قال لیس علیه شیء انما اراد اکرامه شرح یقسم بصیغه باخیه
مضارع غائب معلوم باب افعال است در نسخ علی اخیه است و ظاهر باخیه است مگر آنکه علی بمعنی با باشد یعنی روایت است
از حفص و بعض جمعی از یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام پرسیده شد از مردی که سوگند میخورد بر برادرش
گفت که نیست بر او چیزی از گناه جز این نیست که قصد کرده تعظیم برادر را مراد اینست که این سوگند حقیقی نیست پس
منافات نیست میان این و آنچه گذشت در احادیث باب انه لا یجوز ان یحلف الانسان الا بالله عز و جل که باب
پانزدهم است سیزدهم عن الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن رجل واقع امرأته و هی حائض
قال ان کان واقعها فی استقبال الدم فلیستغفر الله و یتصدق علی سبعة نفر من المؤمنین بقدر
قوت کل رجل منهم لیومه و لا یعد و ان کان واقعها فی ادبار الدم فی آخر ایامها قبل الغسل فلا شیء
علیه شرح جمع میان این و آنچه گذشت در کتاب الحدود در حدیث سیم باب ما یجب فیه التعزیر فی جمیع الحدود که باب چهل و
هشتم است بیان شد در شرح آن یعنی روایت است از حلبی گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که جماع کرد
زنش را در حالی که او حائض است گفت که اگر باشد که جماع کرده باشد نزدیک زمانی که خون آغاز شود منقطع نشده پس باید که
استغفار کند الله را و تصدق کند بر هفت کس از جمله مؤمنان بقدر قوت هر مردی از ایشان در روزش و باید که عود
نکند و اگر باشد که جماع کرده باشد نزدیک زمان انقطاع خون در آخر روزهای آن زن پیش از غسل پس نیست چیزی بر او
موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب مجامعة الحائض قبل ان تغتسل که باب صد و هشتاد و دوم است
چهاردهم عن زرارة قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ای شیء لا نذر فی معصیة قال فقال کلما کان لک

فیه منفعة فی دین او دنیا فلا حنث علیک فیه شرح اتی بفتح همزه و تشدید یا مرفوع و خبر مبتدأست لاندز
فی معصیة جمله محکیه است و مبتدأست و منقولست از رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب ما
یلزم من الایمان و النذور که باب ششم است و مراد بمنفعت که بحذف مضاف معنی دارد یا بی وجه دارد و ذکر او و دنیا از قبیل تجاوز
از محل سوالست در جواب برای تکثیر فایده و موافقست با آنچه گذشت در احادیث باب من حلف علی یمین فرای خیرا
منها که باب نهم است یعنی روایتست از زراره که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم که چه چیزست معنی اینکه نیست
نذری در معصیتی یا وی گفت که پس امام گفت که هر چه باشد برای تو در آن نفعی در دین یا دنیا که منافی دین نباشد پس نیست
گناه مخالفتی به نذر در آن پانزدهم اصل عن معمر بن یحیی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الرجل یظاهر من
امرأته یجوز عتق المولود فی الکفارة فقال کل العتق یجوز فیه المولود الا فی کفارة القتل فان الله عز و
جل یقول فتحریر رقبة مؤمنة یعنی بذلک مقرة قد بلغت الحنث شرح ظاهر آنچه گذشت در کتاب الطلاق در حدیث
بیست و دوم باب الظهار که باب هفتاد و سیوم است آنست که مولود با آنکه مسلمان زاده باشد الحنث بکسر حاء مهمله و سکون
نون و ثاء مثلثه گناه و مراد اینجا وقت است که زمان تکلیف و ثبوت گناه و ثواب است یعنی روایتست از معمر بن یحیی از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که ظهار میکند از زنش آیا کفایه میشود آزاد کردن تازه زاده شده در کفاره او پس
امام گفت که همه آزاد کردن کفایه میشود در آن تازه زاده شده مگر در کفاره کشتن چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره
نسا که پس آزاد کردن قرض مومنه است میخواهد بآن اقرار کننده باصول دین را که بحقیقت رسیده باشد بسن تکلیف
شانزدهم اصل عن عمار الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلم عن ابیه صلوات الله علیه فی رجل جعل علی
نفسه عتق رقبة فاعتق اشل اعرج قال اذا کان مما یباع اجزأ عنه الا ان یکون سمی فعلیه
ما اشترط و سمی شرح روایتست از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلم از پدرش صلوات الله علیه در مردی که گردانید
بر خودش آزاد کردن رقبه را پس آزاد کرد شل دست لنگ را امام گفت که چون باشد از جمله آنچه فروخته میشود مجزی میشود
از او مگر آنکه باشد که نام برده باشد صفتی را پس بر اوست آنچه شرط کرده و نام برده هفدهم اصل عن یونس عن بعض
اصحابه عن احدهما علیهما السلم فی رجل حلف تقیة قال ان خفت علی مالک و دمک فاحلف ترده
بیمینک فان لم تر ان ذلک یرد شیئا فلا تحلف لهم شرح فاحلف بصیغه امر باب ضرب است و مطلوب حلف
انهاست موافق آنچه گذشت در احادیث باب النیة فی الیمین که باب یازدهم است ترده برای متقطع و ثانیه دال منقط
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر جمله حالیه است و ضمیر منصوب راجع بمحذوف است یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن
از بعض یارانش از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که قسم دروغ ظاهری خورد از روی تقیه امام گفت که اگر
ترسی بر مالت و خونت ظلم پس سوگند دروغ ظاهری بخور در حالی که برگردانی آن ترس ضرر را بسوگند تو پس اگر نمی بینی ایرا

که آن

که آن سوگند بر نمیگرداند چیزی از ضرر را پس سوگند دروغ مخور برای مخالفان چهارم اصل عن مسمع بن عبد الملک
عن ابی عبد الله علیه السلم ان امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله سئل عن رجل نذر و لم یسم شیئا
قال ان شاء صلی رکعتین و ان شاء صام یوما و ان شاء تصدق برغیف شرح روایتست از مسمع
بن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله پرسیده شد از مردی که نذر کرد و نام نبرد چیزی را
گفت که اگر خواهد میگزارد دو رکعت را و اگر خواهد روزه میدارد یک روز و اگر خواهد تصدق میکند یک گرده نان این شده
شرح حدیث چهارم باب سابق نوزدهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فی رجل قیل له فعلت کذا و کذا فقال لا و الله ما فعلته و قد فعله فقال کذبة کذبها یستغفر الله
منها شرح کذبة کذبها بیان شد در شرح حدیث هشتم باب سابق یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که گفته شد او را که کردی چنین و چنین را پس گفت که نه بخدا قسم که نکردم آن را و حال
آنکه بتحقیق کرده آن را پس امام گفت که دروغیست آن نوع دروغ استغفار میکند الله را از آن بیستم اصل عن عیسی بن
عبد الله بن محمد بن عمر بن علی عن ابیه عن جده قال کانت من ایمان رسول الله صلی الله علیه
و آله لا و استغفر الله شرح لا حرف نفی است و قائم مقام جمله است و او حرف قسم است استغفر بصیغه مضارع متکلم
معلوم است استغفر الله جمله محکیه است که مدخول حرف جر شده مثل اسألک بلا اله الا الله یعنی روایتست از عیسی بن عبد الله
بن محمد بن عمر بن علی از پدرش از جدش گفت که بود از جمله سوگندهای رسول الله صلی الله علیه و آله نه قسم باستغفر الله بیست و یکم
علی بن ابراهیم عن بعض اصحابه ذکره قال لما سم المتوکل نذر ان عوفی ان یتصدق بمال کثیر فلما
عوفی سأل الفقهاء عن حد المال الکثیر فاختلفوا علیه فقال بعضهم مائة الف و قال بعضهم
عشرة آلاف فقالوا فیه اقاویل مختلفة فاشتبه علیه الامر شرح سم بسین مهمله مضمومه و تشدید میم بصیغه
ماضی غایب مجهول باب نصر است عوفی بصیغه مجهول باب مفاعله است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از بعض یارانش
مذکور در حدیث را گفت که وقتی که زهر خورانیده شد متوکل خلیفه عباسی نذر کرد اگر عافیتی داده شود اینکه تصدق کند
بمالی بسیار پس وقتی که عافیتی داده شد پرسید فقهای عامه را از مقدار مال بسیار پس اختلاف در فتوی کردند بر او و بعضی
گفت بعض ایشان که صد هزارست و گفت بعض ایشان که ده هزارست پس گفتند در آن فتواهای غیر مکرر پس مشتبه شد
بر او کار اصل فقال رجل من ندمائه یقال له صفعان الا تبعث الی هذا الاسود فتسأله عنه
فقال له المتوکل من تعنی و یحک فقال ابن الرضا فقال له و هو یحسن من هذا شیئا فقال
ان اخرجک من هذا فلی علیک کذا و کذا و الا فاضربنی مائة مقرعة فقال المتوکل قد رضیت
یا جعفر بن محمود صر الیه و سله عن حد المال الکثیر شرح صفعان بفتح صاد مهمله و سکون فاء و عین مهمله

وآن در اصل یعنی کسی است که مشت میزند بر پس گردن الّا بفتح همزه وتشدید وتخفیف لام میتواند بود و بنابر اول
حرف تخصیص است و بنابر دوم مرکب از همزهٔ استفهام ولاء نافیه برای عرض است اسود مبنی است بر آنچه
گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهاردهم باب الاشارة والنص علی ابی جعفر الثانی علیه السلم که باب هفتاد و دوم است
که مادر امام محمد تقی علیه السلم نوبیه بوده پس او و پسرش امام علی نقی علیه السلم گندم گون بوده اند من استفهامیه است ویحک
منادای مضاف بحذف حرف نداست و هو بتقدیر استفهام است یکین بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
الّا در دوم بکسر همزه وتشدید لام مرکب از ان شرطیه ولای نافیه است مقرعه بکسر میم و سکون قاف وفتح را منقطه
وعین منقطه است یعنی پس گفت مردی از همنشینان متوکل که گفته میشد او را صفعان که چرا نمیفرستی سوی این
سیاه سوال کنی او را از ان پس گفت او را متوکل که از میخواهی ای تعجب از حال تو پس گفت فرزند رضا را پس
متوکل گفت او را که آیا او خوب میداند از این چیزی را پس آمرزد گفت که اگر بیرون آورد ترا از این شبهه پس
برای تست بر تو چنین و چنین مال و اگر بیرون نیاورد پس بزن مرا صد تازیانه پس گفت متوکل که بتحقیق راضی
شدم ای جعفر بن محمود بگرد سوی او و سوال کن او را از مرتبهٔ مال بسیار اصل فصار جعفر بن محمود
الی ابی الحسن علی بن محمد علیه السلم فسأله عن حدّ المال الکثیر فقال له الکثیر ثمانون
فقال له جعفر یا سیدی ارایت تسألنی عن العلة فیه فقال ابو الحسن صلوات الله علیه
ان الله عز وجل یقول لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة فعددنا تلک المواطن فکانت ثمانین
شرح پس گردید جعفر بن محمود سوی ابو الحسن امام علی نقی ابن امام محمد تقی علیهما السلم پس پرسید او را از مرتبهٔ مال بسیار
پس امام گفت او را که بسیار هشتاد است پس گفت امام را جعفر که ای مهتر من هرگاه که متوکل میپرسد مرا از سبب
دران پس گفت ابو الحسن صلوات الله علیه که بدرستی که الله عز وجل میگوید در سورهٔ توبه که هر آینه بتحقیق نصرت داد شما را
الله در معرکهای بسیار پس شمردیم آن معرکها را پس بود هشتاد اصل هذا آخر کتاب الأیمان والنذور و
الکفارات والحمد لله اولا وآخرا وصلی الله علی سیدنا محمد النبی وآله اجمعین شرح
این آخر کتاب الایمان والنذور والکفارات است وسپاس الله راست در اول و آخر و درود کند الله بر مهتر ما محمد نبی و آل او همگی
قد فرغ بحمد الله تعالی وتوفیقه الفقیر الحقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله تعالی عنه وعن والدیه واخوانه وجمیع
و اسرته من املاء شرح هذا الکتاب من کتب الکافی لابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی
الکلینی رضی الله تعالی عنه وارضاه ویتلوه شرح کتاب الروضة فی دار الموحدین قزوین
صینت عن نکبة الحاسدین فی یوم الاثنین والعشرین من شهر جمادی الاولی لسنة تسع وسبعین والف
هجریة حامدا مصلیا مسلما هزاران درود و هزاران سلام
زما بر محمد و آلش تمام

هو المالک
قد انتقل بالبیع الشرعی الی
و انا العبد المذنب الاثیم اسد الله
ابن محمد هاشم الحسینی